ترجمه فارسی

فی ظلال القرآن

سید قطب

مصطفی خرم دل

بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«مهرماه ۱۳۹۳»

قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶ م.
فی ظلال القرآن. فارسی
فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم‌دل
ویراست ۲
تهران: احسان، ۱۳۸۶.
۷ج . ISBN: 978-964-356-617-3
ISBN: 978-964-356-620-3
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.
BP۹۸/ق۶ف۹۰۴۱ ۱۳۸۶ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۱۳۱۲

فی ظلال القرآن (جلد سوم)

● مؤلف: سید قطب
● مترجم: دکتر مصطفی خرم‌دل
● ناشر: نشر احسان
● چاپخانه: اسوه
● نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷
● تیراژ: ۳۵۰۰
● قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

➢ فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ٤٠٦ ـ تلفن: ٦٦٩٥٤٤٠٤
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ١١٤٩٥

شابک دوره: ۳-۶۱۷-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸ ISBN.C: 978-964-356-617-3
شابک ج ۳: ۳-۶۲۰-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 3: 978-964-356-620-3

نشر احسان

فهرست جلد سوم

جزء نهم

جزء دهم

جزءیازدهم

جزءدوازدهم

فی ظلال القرآن

جزء نهم

سورهٔ اعراف آیات ۲۰۶-۹۴ و سورهٔ انفال تا آیهٔ ۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم

جزء نهم از دو بخش فراهم آمده است: بخش نخست باقیماندهٔ «سورهٔ اعراف» است که آیات آن مکّی است و سه چهارم این جزء را تشکیل می دهد... بخش دوم، نیمهٔ حزب اوّل سورهٔ انفال است که از سوره‌های مدنی است. این قسمت هم یک چهارم باقیماندهٔ جزء نهم را تکمیل می‌سازد.

در اینجا به ذکر اجمالی بخش نخست بسنده می‌کنیم، و بخش دوم را به جایگاه خودش ارجاع می‌دهیم.

✿

در جزء هشتم ـ در بخشی که از سورهٔ اعراف عرضه داشتیم ـ داستانهائی از پیغمبران و رسالتها و اقوام بعد از آدم علیه السلام ذکر گردید. در آنجا در کاروان ایمان داستانهای نوح، هود، صالح، لوط، و شعیب علیهم السلام و مهلکه‌ها و جایگاه‌های نابودی تکذیب‌کنندگانِ اقوامشان و نجات مؤمنان را بیان نمودیم.

هم‌اینک این جزء با تکمیل کردن داستان شعیب علیه السلام آغاز می‌گردد. چنین مصلحت دیدیم که این بخش از داستان را در پایان جزء هشتم ذکر کنیم تا این داستان در آنجا کامل شود.

سپس روند سوره می‌ایستد تا آن داستان را پیگیری کند ـ برابر برنامه‌ای که سوره دارد ـ و در این پیگیری، گامهائی را بنمایاند که قضا و قدر الهی به سوی تکذیب‌کنندگان برداشته است... روشن کند قضا و قدر الهی چگونه تکذیب‌کنندگان را به زیانهای جانی و مالی گرفتار کرده است تا دلهایشان بیدار و هوشیار گردد، و به خدا پناهنده شود و به گریه و زاری در پیشگاه الهی بپردازد. هنگامی که این چنین دلهائی با گرفتار آمدن به بلاها بیدار و هوشیار نگشته است و باز نشده است و سود نبرده است، یزدان جهان ایشان را از شادیها و خوشیها و انواع نعمتها برخوردار نموده است ـ البتّه این نوع آزمون، سخت‌تر از آزمون بلاها و زیانهای جانی و مالی است ـ چنین دلهائی بیش از پیش از قضا و قدر الهی غافل مانده‌اند و بر غفلت خود افزوده‌اند و زندگی را لهو و لعب و پوچی و بازی گمان برده‌اند. بدین هنگام است که ناگهانی یزدان ایشان را به گناهانشان می‌گیرد:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَکٰانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰی عَفَوْا، وَ قٰالُوا: قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا الضَّرّٰاءُ وَ السَّرّٰاءُ!.. فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ ﴾.

(ما به هیچ آبادی و شهری پیغمبری نفرستاده‌ایم (که او اهل آنجا را به دین راستین خدا خوانده باشد و ایشان از پذیرش دعوت او سرپیچی نموده باشند) مگر این که ساکنان آن را به شدائد و مصائب گرفتار ساخته‌ایم تا این که (به خود آیند و زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات، فطرت آنان بیدار و نیازِ به پروردگار در زوایای وجودشان پرتوافکن شود و دست دعا به سوی خدا بردارند و خالصانه به درگاه الله) تضرّع و زاری کنند. سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لاف‌زنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی به انسان پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست!.. چون با پتک بلا بیدار نشدند و شکر نعمت هم نگفتند) پس ناگهانی ایشان را (به عذاب و

عقاب) گرفتیم و نفهمیدند (که چه شد و چرا چنین گشت). (اعراف/ ۹۴ و ۹۵)

روند قرآنی در اینجا پرده برمی‌دارد از پیوند موجود میان ارزشهای ایمانی و سنّتهای الهی در فراچنگ آوردن و گرفتار کردن مردمان. چرا که در گامهائی که قضا و قدر یزدان به سوی مردمان برمی‌دارد، هیچ‌گونه فاصله‌ای میان سنّتهای الهی و ارزشهای ایمانی وجود ندارد. این چنین پیوندی بر غافلان پنهان می‌ماند، زیرا آثار آن چه بسا در مدّت زمان نزدیکی پیدا نگردد، ولی قطعاً در مدّت زمان طولانی روی می‌دهد:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِّنَ السَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ؛ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

(اگر مردمان شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاههای خیرات او) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات به دورشان می‌داشتیم). ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداخته‌اند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نموده‌ایم (و عبرت جهانیانشان کرده‌ایم. (اعراف/ ۹۶)

به دنبال پرده‌برداری از گامهائی که قضا و قدرالهی به سوی تکذیب‌کنندگان خیز برمی‌دارد، و بیان سنّتهای یزدان و پیوند آنها با ارزشهای ایمانی در زندگانی مردمان، پسوده‌هائی از بیم و تهدید درمی‌رسد که دلها را به لرزش و تکان می‌اندازد، و نگاههایی به سوی مهلکه‌ها و جایگاه‌های نابودی تکذیب‌کنندگان انداخته می‌شود که غافلان را بیدار و هوشیار می‌گرداند:

﴿ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا بَيٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ. أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحىً وَ هُمْ يَلْعَبُونَ؟.. أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ؟.. فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ ﴾.

آیا مردمان شهرها و آبادیها (که دعوت پیغمبران را نپذیرفته‌اند و به جای ایمان، بر کفر و معاصی افزوده‌اند، از این) ایمن شده‌اند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها رود، در حالی که ایشان غرق در خواب باشند؟.. (شگفتا که از مکافات عمل غافل شده‌اند). یا این که مردمان شهرها و آبادیها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان بیاید، در حالی که (به انجام کارهای بی‌ارزشی مشغول و سرگرم هستند که انگار) سرگرم بازی هستند؟.. آیا آنان از چاره‌سازی ناگهانی خدا ایمن و غافل شده‌اند؟.. در حالی که از چاره‌سازی نهانی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران (و از دست‌دهندگان عقل و انسانیّت) ایمن و غافل نمی‌گردند. (اعراف/ ۹۷-۹۹)

﴿ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهٰا أَنْ لَّوْ نَشٰاءُ أَصَبْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ ﴾.

آیا برای کسانی که زمین را از صاحبان قبلی آن به ارث می‌برند (و جانشین دیگران می‌گردند) روشن نشده است که اگر بخواهیم آنان را (همچون پیشینیان) به سبب گناهانشان نشانهٔ تیر بلا می‌گردانیم و بر دلهایشان مُهر می‌نهیم تا دیگر (صدای حقّ را) نشنوند (و آهسته آهسته رهسپار دوزخ شوند). (اعراف/ ۱۰۰)

این پیرو از داستانها می‌بُرَد، و نگاهی به پیغمبر خدا ﷺ می‌اندازد. آن گاه چکیده‌ای از کار و بار اقوامی را به تصویر می‌کشد که در روزگاران کهن می‌زیسته‌اند و به تکذیب پیغمبران و حقائق می‌پرداخته‌اند. سپس واقعیّت احوال و اوضاع آنان را بیان می‌کند، و فراموش کردن عهد و شکستن پیمان یزدان با ایشان را به تصویر می‌زند، و بدیشان گوشزد می‌کند که با وجود اقرار به الوهیّت آفریدگار و یگانگی کردگار، عهد و پیمان خود را با خدا مراعات نمی‌دارند. همچنین اشاره می‌شود به این که آیات و دلائل و معجزاتی که پیغمبرانشان برایشان به ارمغان آورده‌اند، به سبب تعطیل فطرتشان و غفلت دلهایشان، بدیشان سودی نبخشیده است:

﴿ تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا. وَلَقَدْ

جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴾.

اینها آبادیهائی است که برخی از اخبار آنها را برای تو روایت می‌نمائیم (و شرح می‌دهیم که چگونه ساکنان آنجاها به سبب ایمان نیاوردن به پیغمبران، دچار بلاها و مصائب بیشمار شدند). پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند و معجزات متقن را بدیشان نمودند، امّا آنان (به سبب لجاجتِ در کفر و ممارست بر تکذیب انبیاء، روی حرف خود ایستادند و) چیزی را که قبلاً تکذیب کرده بودند (حاضر نشدند بپذیرند و باز هم مثل همیشه آن را تکذیب کردند و) بدان ایمان نیاوردند. این چنین خداوند بر دلهای کافران مُهر می‌نهد (و بر اثر ادامهٔ گناه، حسّ تشخیص حقّ را از آنان سلب می‌کند). اکثر این اقوام را بر سر پیمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم، و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم. (اعراف/ ۱۰۱ و ۱۰۲)

✽

پس از این ایستادن و نگریستن برای پیرو زدن بر مهلکه‌ها و جایگاه‌های تباه شدن و مردن قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، و قوم شعیب، داستان موسی علیه‌السلام اوّل با فرعون و اشراف و رؤساء او ذکر می‌گردد. و سرانجام، داستان موسی علیه‌السلام در این سوره فراخ‌ترین گستره را فرا گرفته است، و بیشترین قسمت را در یک سوره در میان همهٔ سوره‌های قرآن به خود اختصاص داده است... حلقه‌هائی از زنجیرهٔ داستان بنی‌اسرائیل در جاهای فراوانی از قرآن به میان آمده است. اینها گذشته از اشاره‌های کوتاهی است که در موارد دیگری از قرآن بدان اشاره شده است... داستان موسی علیه‌السلام طولانی‌ترین داستانهائی است که در سراسر قرآن است. چه بسا این شرح و بسط در داستان بنی‌سرائیل به خاطر حکمت و فلسفه‌ای است که قبلاً بدان اشاره کردیم و در فی ظلال القرآن در جزء ششم در صفحات ۱۲۸ـ۱۳۱ به شکل زیر گفته آمد:

«یکی از فلسفه‌ها و حکمتهائی که (داستان بنی‌اسرائیل) دربردارد، این است که: بنی‌اسرائیل نخستین کسانی بودند که با دعوت اسلامی به پرخاش برخاستند، و دشمنانگی و کینه‌توزی و جنگ را در مدینه و در سراسر جزیرةالعرب آغازیدند. بنی‌اسرائیل از روز اوّل با گروه مسلمانان جنگیدند و سراپا جنگ با ایشان شدند. آنان بودند که در دامن خود نفاق و منافقان را در مدینه پروردند، و منافقان را با انواع نیرنگها و اقسام دسیسه‌ها علیه عقیدهٔ اسلامی و مسلمانان هر دو، یاری و کمک کردند. همچنین ایشان بودند که مشرکان را برانگیختند و تحریک و تشویق نمودند. بدانان وعدهٔ یاری دادند و علیه گروه مسلمانان با ایشان پیمان بستند و به توطئه نشستند. همچنین بنی‌اسرائیل بودند که جنگ شایعه‌پراکنیها و دسیسه‌بازیها و نیرنگ‌بازیها را در میان گروه مسلمانان عهده‌دار شدند و راه بردند، همان گونه که پخش شبهه‌ها و شکّها و تحریفها را پیرامون عقیدهٔ اسلامی و پیرامون مقام رهبری، برعهده گرفتند و سرپرستی کردند. همهٔ این کارهای نابهنجار از سوی ایشان انجام می‌پذیرفت. پیش از آن که نقاب از چهره‌هایشان را در جنگ علنی و آشکار برافکنند و ماهیّت خویشتن را بنمایانند. لذا چاره‌ای جز این نبود که بنی‌اسرائیل به گروه مسلمانان معرّفی گردند تا مسلمانان کسانی را بشناسند که دشمن ایشانند، و بدانند که سرشت ایشان چیست؟.. و تاریخ آنان کدام است؟.. و وسایل ایشان چگونه است؟.. و ماهیّت پیکاری که با آنان می‌آغازند و نبردی که بدان فرو می‌روند چه سان است؟..

یزدان سبحان می‌دانست که بنی‌اسرائیل دشمن این ملّت در طول تاریخشان خواهند شد، هم بدان گونه که در گذشته‌ها پیوسته دشمن هدایت خدا بوده‌اند. بدین لحاظ خداوند جهان به ملّت مسلمان همهٔ کارهایشان را آشکارا می‌نمایاند، و بدیشان همهٔ وسایل آنان را بی‌پرده نشان می‌دهد.

فلسفه و حکمت دیگری از داستان بنی‌اسرائیل، این است که آنان دارای آخرین آئین آسمانی پیش از آئین واپسین ـ یعنی اسلام ـ بودند. تاریخ ایشان هم پیش از اسلام مدّت طویل و بخش عظیمی از تاریخ را به خود اختصاص داده بود، و انحرافها در عقیدهٔ آنان به وقوع پیوسته بود. پیمان‌شکنی‌های پیاپی مکرّری در عهد و پیمانی داشتند که با خدای خویش بسته بودند، و آثار این پیمان‌شکنی‌ها و کجرویها و انحرافها در زندگانیشان مشهود گردید، همان گونه که در اخلاق و آداب ایشان جلوه‌گر آمد و اثر سوء خود را بخشید. این امر می‌طلبد که ملّت مسلمان که وارث همهٔ پیامبریها و رسالتها است، و کانون چکیدهٔ همهٔ آیینهای یزدانی است، تاریخ چنین قومی را دقیقاً وارسی و بررسی کند، و دگرگونیها و زیر و زبرها و بالا و پایین افتادنهای این تاریخ را پیش چشم دارد، و لغزشگاههای راه را بشناسد، و عواقب مجسّم در زندگی بنی‌اسرائیل و اخلاق و آداب ایشان را ببیند. تا بدین‌وسیله چنین امّت مسلمانی، این تجربه را در کشتزار عقیده و زندگی، به محصول تجربه‌ها و آزمونهای خود بیفزاید و ضمیمهٔ آنها نماید، و از این پشتوانه سودمند گردد و در طول قرنها سودرسان و بهره‌رسان شود، و مخصوصاً در پرتو رهنمود تجربه‌های گذشته از لغزشگاههای راه و از سوراخهای دام اهریمن، خویشتن را بدور دارد، و از انحرافهای شتابگرانه خود را بپرهیزد.

فلسفه و حکمت دیگری از ذکر داستان بنی‌اسرائیل این است که آزمون بنی‌اسرائیل دارای اوراق پراکنده‌ای درطول تاریخ است. خداوند بزرگوار نیز می‌دانسته است که وقتی که گذشتِ زمان به طول می‌انجامد و مدّت مدیدی بر ملّتها می‌گذرد، دلها سخت و سنگین می‌گردد، و نسلهائی از آنان به کژراهه‌ها می‌افتند و انحرافهائی پیدا می‌کنند. ملّت مسلمان نیز تاریخشان به درازا می‌کشد و تا دامنهٔ قیامت به‌طول می‌انجامد، زمانها و دورانهائی برایشان پیش می‌آید که همچون زمانها و دورانهای زندگی بنی‌اسرائیل امتداد پیدا می‌کند. این است که خداوند مهربان برای پیشوایان و رهبران این امّت، و مجدّدان و تازه‌کنندگان این دعوت در میان نسلهای فراوان مردمان، نمونه‌هائی از موانع و مشکلاتی را ذکر می‌فرماید که دامنگیر و گریبانگیر ملّتها می‌گردد، و در این راستا چراغهای هدایتی را پیش روی آنان می‌دارد تا در پرتو آنها و با توجّه بدان موانع و مشکلات، چاه را از راه تشخیص دهند و متوجّه گردند که چگونه درد را با شناخت سرشت درد مداوا، و بلا را چگونه با آشنائی با حقیقت بلا چاره‌جوئی کنند. بدین امر هم توجّه کامل داشته باشند که سخت‌ترین دلها در پذیرش هدایت، و رمنده‌ترین دلها در ماندگاری بر راستای حقیقت، دلهائی هستند که با هدایت آشنائی پیدا کرده است و چندی بر راستای حقیقت راه سپرده است، ولی بعد از هدایت بدور افتاده است و از راستای راه منحرف گشته است!.. لذا دلهای بی‌خبر خام، زودتر هدایت را می‌پذیرند و راستای حقیقت را در پیش می‌گیرند و دعوت حقّ را پاسخ می‌گویند. زیرا چنین دلهائی هنگامی که ناگهان فریاد تازه‌ای از دعوت می‌شنوند، تکان می‌خورند و توده‌های گرد و غبار غفلت از روی آنها برمی‌خیزد و کنار می‌رود. چون این فریاد برای آن دلها تازگی دارد و در بیداری آنها سخت مؤثّر واقع می‌گردد، و نغمهٔ چنین دعوتی برای نخستین بار تارهای فطرت چنین دلهائی را به لرزه و صدا می‌اندازد. امّا دلهائی که پیشتر فریاد داشته شده‌اند، فریاد دوم تازگی ندارد و تکانی پدیدار نمی‌سازد و بر تارهای سرشت نغمه‌ای آن چنانی ساز نمی‌کند که احساس ژرف و سترگی را پدیدار نماید و بیداری و هوشیاری بدانها دهد. از اینجا است که این دعوت به تلاش چندین برابر، و به شکیبائی فراوان دراز آهنگ و دیرپا، نیازمند است...». تا آخر...

حلقه‌هائی از زنجیرهٔ داستان موسی علیه‌السلام و بنی‌اسرائیل، قبلاً در این کتاب فی‌ظلال القرآن گذشت. حلقه‌هائی که برابر ترتیب سوره‌ها در قرآن، نه برابر ترتیب نزول قرآن، در سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، و

انعام، آمده است... امّا اگر ترتیب نزول قرآن را معتبر بدانیم، حلقه‌هائی که از این داستان درایـنجا در سـورهٔ اعرافِ مکّی آمده است، مقدّم بر بخشهائی از آن است که در سوره‌های مدنی، ذکری از آنها رفته است. این امر از سرشت عرضهٔ آنها در اینجا، و از سرشت عرضهٔ آنها در آنجا، پیدا و هویدا است. بخشهائی که در اینجا عرضه می‌شود به شیوهٔ داستانسرائـی و نـقل حکـایت است، و بخشهائی که در آنجاها عرضه می‌شود بیانگر رویاروئی بنی‌اسرائیل با آنها، و یـادآوری ایشـان بـه رخدادها و وقایع و موقعیّتها و موضعگیریهای ایشـان است.

داستان موسی در بیش از سی جای قرآن ـ چه مکّی و چه مدنی ـ به میان آمده است. ولیکن این داستان بـه صورت مشروح و مفصّل تنها در ده جای قرآن و در ده سوره ذکر شده است. شش مورد آنها از شرح و بسط بیشتری برخوردار است. نخستین بـخش ایـن شـرح و بسط در سورهٔ اعراف است و بیشترین جایگاه را فـرا گرفته است، هر چند که حلقه‌های زنجیرهٔ این داستان در سورهٔ اعراف، کمتر از حلقه‌های زنجیرهٔ این داستان در سورهٔ طه است.[۱]

این داستان در اینجا از بند رویاروئی فرعون و رؤساء و سـران او بـا رسـالت آسـمانی آغـاز مـی‌گردد. در صورتی که در سورهٔ طه از بندِ مـوسی علیه‌السلام را فـریاد زدن در گوشه‌ای از کوه طور، آغاز می‌شود. در سورهٔ قصص هم از بند تولّد موسی در زمان تحت فشار بودن بنی‌اسرائیل شروع می‌گردد... عرضهٔ داستان ـ هماهنگ با فضای سوره و اهداف آن به شیوهٔ قرآن در روند همهٔ داستانها[۲] ـ با رهنمود به فرجام تکذیب کردن فرعون و رؤساء و سران او می‌آغازد، و در نخستین لحظهٔ عرضهٔ داستان، چنین سخنی است:

﴿ ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ بِآياتِنا إِلىٰ فِـرْعَوْنَ وَ مَـلَئِهِ، فَـظَلَمُوا بِها. فَانْـظُرْ كَـيْفَ كـانَ عـاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

سپس به دنبال آنان (یعنی پیغمبران مذکور) مـوسی را همراه با دلائل روشن و معجزات متقن خود، بـه سـوی فرعون و اطرافیان او فـرستادیم، و ایشـان (بـه جـای این‌که بدانها ایـمان بـیاورند) بـدانـها کـفر ورزیـدند (و سـزای کـفر خـود را چشـیدند) و بـنگر کـه سـرانـجام تـباهکاران چـه شـد (و از جـمله فـرعون و فـرعونیان کـارشان بـه کـجا کشـید و چـه بـلاهایی بدیشان رسید؟..). (اعراف/ ۱۰۳)

آن گاه بخشها و بندهای داسـتان و صـحنه‌های آن بـه پیش می‌رود. سرآغاز داستان رویاروئی بـا فـرعون و رؤساء و سران او است. و پایان داستان رویاروئی بـا بـنی‌اسـرائـیل و کـجیها و کـژرویها و انـحرافـها و نادرستیهای ایشان است.

از آنجا که مـا بـعدها داسـتان را بـه تـفصیل بـررسی می‌کنیم، در اینجا با ایستادن در برابر نشانه‌های برجسته و الهامهای کلّی داستان بسنده خواهیم کرد:

۱ـ موسی علیه‌السلام به عنوان پیغمبری از جـانب خـداونـد جهانیان با فرعون و رؤساء و سران او روبرو می‌گردد:

﴿ وَ قالَ مُوسىٰ: يا فِـرْعَوْنُ إِنِّي رَسُـولٌ مِّـنْ رَّبِّ الْعالَمِينَ. حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَلآَّ أَقُولَ عَـلَى اللهِ إِلاَّ الْحَـقَّ قَـدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرائِيلَ ﴾.

مـوسی گـفت: ای فـرعون!.. مـن فـرستاده‌ای از سـوی پروردگار جهانیان هستم. (آمده‌ام تا دعوت او را به تو و دربـاریان و دیگـر مـردمان بـرسانم و هـمگان را بـه سوی شریعت او فرا خوانم.) سزاوار است که از زبـان خدا جز حقّ نگویم. من از سوی پروردگارتان مـعجزهٔ بـزرگی بـرای شـما دارم (کـه بـه روشـنی بـر حـقّانیّت رسـالت مـن دلالت مـی‌نماید). پس بـنی‌اسـرائیل را (از زنجیر اسارت و بردگی خود آزاد ساز و آنان را به من واگذار و) همراه من بفرست (تا از سرزمین تو بکوچند و به سرزمین دیگری روند و در آنجا به پرستش خدای

۱ـ مراجعه شود بـه کـتاب: «التـصویر الفـنّی فـی القـرآن» فـصل: «القـصّة فی‌القرآن».

۲ـ مرجع سابق.

یگانه مشغول شوند. (اعراف/ ۱۰۴ و ۱۰۵)

همچنین هنگامی که مبارزه و مسابقه میان موسی و جادوگران فرعون درمی‌گیرد و جادوگران شکست می‌خورند و به خداوند جهانیان ایمان می‌آورند:

﴿ وَ أُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَاجِدِينَ. قَالُوا: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴾.

و جادوگران به سجده افتادند (و کرنش کردند). گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون. (اعراف/ ۱۲۰-۱۲۲)

هنگامی که فرعون ایشان را به عذاب هراس‌انگیزی تهدید می‌کند، آنان خویشتن را در پناه پروردگارشان می‌دارند، و اعلان می‌کنند که ایشان در زمان زندگانی، مرگ، رستاخیز، و در تمام کار و بار خود، به خدا رو می‌کنند، و به سوی پروردگارشان برمی‌گردند:

﴿ قَالُوا: إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ. وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا، رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴾.

(جادوگران بر اثر نور ایمان، هراسی به خود راه ندادند و) گفتند: (باکی نیست؛ چرا که) ما به سوی پروردگار خود برمی‌گردیم (و به رحمت و نعمت او دست می‌یابیم، لذا مرگ در راه او را با آغوش باز می‌پذیریم). ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگارمان - وقتی که به ما رسیده است - ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای خود را لبّیک گفته‌ایم). پروردگارا!.. صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران. (اعراف/ ۱۲۵ و ۱۲۶)

آن گاه موسی ؑ که در موارد بسیاری قوم خود را تعلیم و تربیت می‌کند، ایشان را با پروردگار راستینشان آشنا می‌سازد... هنگامی که فرعون اعلان می‌کند که بنی‌اسرائیل را دیگر باره تحت فشار و زور قرار می‌دهد با کشتن مردانشان، و با زنده نگاه داشتن زنانشان:

﴿ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱسْتَعِينُوا بِاللهِ وَٱصْبِرُوا، إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و شکیبایی کنید (و بدانید که فرعون بندهٔ ناتوانی بیش نیست و فرمانروای مطلق، خدا است و) بی‌گمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد، و سرانجام (نیک و پسندیده درگیر و دار جهان) از آن پرهیزگاران است (آن کسانی که مراعات سنن و اسباب می‌دارند. از قبیل اتّحاد و اتّفاق و اعتصام به حقّ و اقامت عدل و صبر در برابر شدائد). (اعراف/ ۱۲۸)

﴿ قَالُوا: أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا. قَالَ: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

گفتند: پیش از آن که به پیش ما بیایی (گرفتار شکنجهٔ فرعون بوده‌ایم) و پس از آمدنت (هم از سوی او) اذیّت و آزار شده‌ایم (و هم‌اکنون نیز دچار رنج و محنت و در معرض عذاب و عقاب هستیم. موسی) گفت: امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین (او) گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید. (آیا راه صلاح یا فساد در پیش می‌گیرید؟.. دادگری یا ستمگری می‌ورزید؟.. شکر نعمت بجای می‌آورید یا کفران نعمت می‌کنید؟..). (اعراف/ ۱۲۹)

زمانی هم که موسی ؑ قوم خود را از دریا گذراند، آنان از کنار مردمان بت‌پرستی عبور کردند. از موسی درخواست کردند که معبودی برای ایشان ترتیب دهد، همان‌گونه که این مردمان دارای معبودهائی هستند!..

﴿ قَالَ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. إِنَّ هٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. قَالَ: أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؟.. ﴾.

گفت: شما گروه نادانی هستید (و نمی‌دانید عبادت راستین چیست و خدائی که باید پرستیده شود کیست). اینان (را که می‌بینید به بت‌پرستی مشغولند) کارشان (مایهٔ) هلاک و نابودی (خودشان و معبودهایشان)

است، و آنچه می‌سازند و می‌کنند پوچ و نادرست است. (سپس) گفت: آیا جز خدا (که آفریدگار همهٔ کائنات است) معبودی برای شما جستجو کنم؟!.. و حال آن که او است که شما را (با دادن نعمت فراوان) بر مردمان (همعصرتان) برتری داده است. (اعراف/ ۱۳۸ـ۱۴۰)

این نصوص قرآنی در داستان، حقیقت آئینی را اثبات می‌کنند که موسی علیه‌السلام با خود به ارمغان آورده بود، و حقیقت جهان‌بینی اعتقادیی را بیان می‌دارند که این حقیقت آن را پدید می‌آورد... این جهان‌بینی هم جهان‌بینی درستی است که اسلام آن را با خود آورده است، و آئین یزدان در همهٔ رسالتها آن را دربرگرفته است. همچنین این نصوص قرآنی، نادرستی دیدگاه‌ها و غیبگوئیهائی را اثبات می‌کنند که پژوهشگران غربی در بارهٔ تاریخ ادیان پیش می‌کشند، و غلط بودن آراء و نظریّه‌های کسانی را اثبات می‌کنند که از برنامه‌ها و گفتارهای این چنین غربیهائی پیروی می‌کنند و در بارهٔ دگرگونی و پیشرفت عقیده به نگارش می‌پردازند.

همچنین این نصوص قرآنی، انواعی از انحرافاتی را اثبات می‌کنند که همراه تاریخ بنی‌اسرائیل و سرشت کژ ایشان است. انحرافاتی که پس از برانگیخته شدن موسی علیه‌السلام نیز خمیرمایهٔ سرشت کژ ایشان بوده است، همچون این سخن ایشان:

﴿ يٰا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَّنٰا إِلٰهاً كَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ ﴾.

ای موسی برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همان‌گونه که آنان دارای معبودهائی هستند. (اعراف/ ۱۳۸)

و همچون گوساله‌پرستی ایشان به هنگام نبودن موسی، بدان گاه که بالای کوه برای ملاقات پروردگارش رفته بود، و همچون درخواست دیدار آشکارای یزدان... که اگر چنین نشود، ایمان نمی‌آورند!.. ولی این انحرافات، حقیقت عقیده‌ای را مجسّم نمی‌کند که موسی آن را از سوی پروردگارش با خود آورده بود. بلکه این کارها انحرافات از این عقیده است. پس در این صورت چگونه انحرافات به جای خود عقیده گرفته می‌شود؟.. و گفته می‌شود: خرافات ترقّی و «پیشرفت» حاصل کرده است و تبدیل به توحید شده است؟!

۲ـ همچنین رویاروئی موسی با فرعون و رؤساء و سران او، حقیقت پیکاری را روشن و جلوه‌گر می‌کند که میان آئین یزدان بطور کلّی، و میان جاهلیّت بطور کلّی است. و معلوم می‌دارد که طاغوت چگونه به این آئین می‌نگرد، و چگونه در آن احساس خطر بر وجود خود می‌کند. از دیگر سو روشن می‌سازد که چگونه مؤمنان حقیقت پیکار میان خود و میان طاغوت را درک می‌کنند.

همین که موسی علیه‌السلام به فرعون گفت:

﴿ يٰا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ. حَقِيقٌ عَلَىٰ أَلاّٰ أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ... قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ ﴾.

موسی گفت: ای فرعون!.. من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم (آمده‌ام تا دعوت او را به تو و درباریان و دیگر مردمان برسانم و همگان را به سوی شریعت او فراخوانم). سزاوار است که از زبان خدا جز حقّ نگویم. من از سوی پروردگارتان معجزهٔ بزرگی برای شما دارم (که به روشنی بر حقّانیّت رسالت من دلالت می‌نماید). پس بنی‌اسرائیل را (از زنجیر اسارت و بردگی خود آزاد ساز و آنان را به من واگذار و) همراه من بفرست (تا از سرزمین تو بکوچند و به سرزمین دیگری روند و در آنجا به پرستش خدای یگانه مشغول شوند). (اعراف/ ۱۰۴ و ۱۰۵)

روشن می‌گردد که مقصود این دعوت فراخواندن مردمان به سوی «پروردگار جهانیان» است... این کار برگرداندن سلطه و قدرت بطور کلّی به یزدان، با برگرداندن همهٔ پرستشها بطور کلّی به خداوندگار جهانیان است!.. با توجّه بدین مفهوم است که موسی آزادی و رهائی بنی‌اسرائیل را می‌طلبد. چه وقتی که یزدان خداوندگار جهانیان باشد، بنده‌ای از بندگان یزدان را نسزد ـ که فرعون قلدر سرکش است ـ مردمان را بندهٔ خود گرداند، چرا که آنان جز بندگان خداوندگار

جهان نیستند... برگرداندن ربوبیّت و خداوندگاری بطور کلّی به یزدان سبحان، معنی آن برگرداندن حاکمیّت و فرمانروائی بطور کلّی به یزدان جهان است. زیرا حاکمیّت و فرمانروائی، مظهر ربوبیّت و خداوندگاری یزدان بر مردمان است. مردمان جزو جهانیان هستند، و جهانیان چون تنها در برابر یزدان یکتا کرنش می‌برند، کرنششان نمایانگر ربوبیّت یزدان است. آخر مردمان، معترف به ربوبیّت یزدان نخواهند بود مگر وقتی که تنها در برابر او کرنش کنند، و مگر وقتی که بندگی ایشان تنها برای این ربوبیّت باشد و بس... یا به عبارت دیگر، بندگی ایشان فقط برای این حاکمیّت و فرمانروائی صورت پذیرد... امّا زمانی که در برابر حاکمیّت و فرمانروائی کسی جز یزدان کرنش کنند، و آن کس بر آنان با شریعت یزدان فرمانروائی نکند، مردمان قطعاً منکر ربوبیّت ایزد متعال بر خود شده‌اند و به ترک خداوندگاری او گفته‌اند!

فرعون و درباریان و سران او متوجّه خطر دعوت به سوی «خداوند جهانیان» شده بودند، و احساس کرده بودند که توحید ربوبیّت معنی آن سلب سلطه و قدرت فرعون، و همچنین حذف سلطه و قدرت درباریان و سران است. زیرا سلطه و قدرتشان برجوشیده از سلطه و قدرت فرعون بود. بدین سبب از این خطر چنین تعبیر کردند که موسی می‌خواهد شما را از سرزمین خودتان بیرون کند:

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ: إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ. فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟.. ﴾.

اشراف قوم فرعون گفتند: واقعاً این جادوگر ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمین خودتان بیرون کند. چه می‌اندیشید و چه نظر می‌دهید؟.. (آیا باید در حقّ او چه کرد؟..). (اعراف/ ۱۰۹ و ۱۱۰)

﴿ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ: أَتَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟.. ﴾.

اشراف قوم فرعون (به فرعون) گفتند: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودهای تو را ترک کنند (و نه به تو و نه به معبودهای تو وقعی ننهند؟..). (اعراف/ ۱۲۷)

آنان مرادشان از این چنین سخنانی این بود که دعوت مردمان به سوی خداوندگار جهانیان جز مفهوم یگانه‌ای ندارد. این مفهوم هم عبارت است از بیرون کشیدن سلطه و قدرت از دست بندگان، یعنی طاغوتها، و برگرداندن آن به صاحب اصلی سلطه و قدرت، یعنی یزدان سبحان است. این کار هم از دیدگاه ایشان فساد و تباهی راه انداختن در زمین است!.. یا همان‌گونه که امروزه در قوانین جاهلیّت، به این چنین دعوتی گفته می‌شود: دعوت به سوی خداوندگار جهانیان، تلاش برای سرنگونی نظام حکومتی است!.. بلی از دیدگاه طاغوتهای جاهلی که سلطه و قدرت یزدان را غصب می‌نمایند ـ یعنی ربوبیّت خدا را غصب می‌کنند و ویژگیهای آن را به دست می‌گیرند، هر چند هم این را با زبان نگویند ـ این چنین دعوتی «سرنگونی» نظام حکومتی است. زیرا نظام حکومتی در جاهلیّتها بر ربوبیّت بنده‌ای از بندگان بر سایر بندگان دیگر است. در صورتی که دعوت به سوی خداوندگار جهانیان، بدین معنی است که ربوبیّت آفریدگار بندگان، حاکم بر بندگان باشد و بس. فرعون هم به جادوگرانی که حقّ و حقیقت آنان را شیدا و شیفته کرد، و به خداوندگار جهانیان ایمان آوردند، و بند بندگی فرعون را از گردن خود به‌در آوردند، گفت: آنان برای بیرون کردن اهالی شهر از شهرشان به نیرنگ پرداخته‌اند. ایشان را به بدترین عذاب و شکنجه تهدید کرد:

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ: آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ!.. إِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ، ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

فرعون گفت: به خدای (موسی و هارون) ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهم؟.. حتماً این توطئه‌ای است که در این شهر (و دیار، پیش‌تر با هم) چیده‌اید تا

اهل آن را از آنجا بیرون کنید؛ ولی خواهید دانست (که چه شکنجه‌ای در برابر این رفتارتان خواهید چشید). سوگند می‌خورم که دستها و پاهای شما را در جهت خلاف یکدیگر (یعنی دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست) قطع می‌کنم و (با این حال پریشان و وضع اسفناک) همگی شما را به دار می‌آویزم.

(اعراف/ ۱۲۳ و ۱۲۴)

از دیگر سو جادوگرانی که به خداوندگار جهانیان ایمان آوردند، و تسلیم یزدان یگانه گشتند، و بیرون رفتن خود را از بند بندگی نادرست طاغوت اعلان کردند، طاغوتی که غصب‌کنندهٔ ربوبیّت و ویژگیهای آن بود، حقیقت پیکار میان خود و میان طاغوت را می‌دانستند. این پیکار، نبرد در راه عقیده و بر سر عقیده بود. چراکه همین که پیروان این عقیده اعلان کنند که بندگی ایشان تنها برای یزدان است و بس، این اعلان خود موجب تهدید سلطه و قدرت طاغوتها می‌گردد. بلکه اعلان این که تنها یزدان خداوندگار جهانیان است، سلطه و قدرت طاغوتها را تهدید می‌کند. از اینجا است که برای پاسخ به اتّهام فرعون که می‌گفت: این نیرنگی است که شما توطئهٔ آن را در شهر چیده‌اید تا اهالی آنجا را از آنجا بیرون کنید ـ البتّه چنین اتّهامی مرادف با اتّهامی است که امروزه در جاهلیّتهای نوین هر کسی را بدان متّهم می‌کنند که با ایمان کامل قاطعانه ربوبیّت یزدان را بر جهانیان اعلان دارد. چنین کسی را متّهم می‌کنند که او برای سرنگونی نظام حکومتی تلاش می‌ورزد ـ به فرعون گفتند:

﴿ وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيٰاتِ رَبِّنٰا لَمّٰا جٰاءَتْنٰا ﴾.

ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگارمان ـ وقتی که به ما رسیده است ـ ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای خود را لبّیک گفته‌ایم).

(اعراف/ ۱۲۶)

سپس به خداوندگار خود پناه بردند، خداوندگاری که بدو ایمان آوردند، و بدین منظور بر بندگی غیر او شوریدند، و گفتند:

﴿ رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ ﴾.

پروردگارا!.. صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران. (اعراف/ ۱۲۶)

خدا پرتو این جداسازی حقّ از باطل را به دلهای ایشان انداخت، آن زمان که حقیقتِ تسلیم فرمان یزدان در دلها جایگزین شد.

۳ـ از لابلای نشان دادن معجزاتی که موسی آنها را برای فرعون و اشراف و سران او می‌آورد و می‌نمود، و از روی خشکسالیها و کاستی میوه‌ها و کمی محصولات، و از روی آفتها و بلاهائی که خدا بر سر آنان می‌آورد، و از روی این که با دشمنانگی و نیرنگبازی، و در نهایت پافشاری ایشان بر باورداشتها و خرابکاریهائی که در آنها می‌لولیدند تا یزدان ایشان را نابود کرده است، همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. فَإِذٰا جٰاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قٰالُوا: لَنٰا هٰذِهِ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ ـ أَلاٰ إِنَّمٰا طٰائِرُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ـ وَ قٰالُوا: مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الطُّوفٰانَ وَ الْجَرٰادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفٰادِعَ وَ الدَّمَ، آيٰاتٍ مُفَصَّلاٰتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ. وَ لَمّٰا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قٰالُوا: يٰا مُوسَى ادْعُ لَنٰا رَبَّكَ بِمٰا عَهِدَ عِنْدَكَ. لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ، وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ. فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُمُ الرِّجْزَ ـ إِلىٰ أَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ ـ إِذٰا هُمْ يَنْكُثُونَ. فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِينَ ﴾.

ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلاّت گرفتار ساختیم تا بلکه متذکّر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجّه خدا گردند و به بنی‌اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند). ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و

خوشی بدیشان دست می‌داد (ـکه اغلب هم چنین بود ـ) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. امّا هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است!.. هان (ای مردمانِ همهٔ اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیّت خدا به انسان دست می‌دهد. آنان به سبب این اندیشهٔ نادرست) گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم (و به تو نمی‌گرویم). پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله:) سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزهٔ جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش دربارهٔ هریک جداگانه و مفصّل سخن گفته بود و وقوع هر یک را خبر داده بود) امّا آنان تکبّر ورزیدند (و خویشتن را بالاتر از آن دیدند که حقّ را بپذیرند) چرا که انسانهای گناهکاری بودند. هر زمان که عذابی (از عذابهای پنجگانهٔ مذکور) بر آنان واقع می‌شد (از شدّت تأثیر و فزونی تألّم آن) می‌گفتند: ای موسی! برای ما خدای خود را به فریاد خوان و از او درخواست کن که به عهدی که با تو بسته است وفا کند (که عهد نبوّت و رسالت است). اگر عذاب را از ما برداری، سوگند می‌خوریم که به تو ایمان بیاوریم و همان‌گونه که خواسته‌ای) بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم (و آنان را آزاد می‌سازیم تا به یگانه‌پرستی مشغول شوند). امّا هنگامی که عذاب را تا مدّتی که سپری می‌کردند از آنان برمی‌داشتیم، ناگهان پیمان‌شکنی می‌کردند و سوگند خود را نقض می‌نمودند. تا (سرانجام کار بدانجا رسید که) از آنان انتقام گرفتیم و لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم، به سبب این که آنان آیات و معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از (ایمان و اقرار به) آنها غافل می‌شدند (و در حقّ آنها بی‌توجّهی می‌نمودند). (اعراف/ ۱۳۰ـ۱۳۶)

از لابلای عرضه کردن همهٔ اینها اندازهٔ پافشاری طاغوت بر باطل در برابر حقّ روشن می‌شود، و اندازهٔ مقاومت طاغوت در مقابل دعوت به سوی «خداوندگار جهانیان» نیز پیدا و هویدا می‌گردد... طاغوت کاملاً می‌داند این دعوت خودش جنگی است که بر ضدّ او شعله‌ور می‌گردد، زیرا این دعوت، وجود دولت طاغوت را از پایه نامشروع می‌داند. مگر طاغوت اجازه می‌دهد لا اله الا الله اعلان گردد، یا مردمان خدارا به یگانگی بپرستند و جز ایزد متعال را خدا ندانند؟!.. بلی وقتی اجازه می‌دهد که لا اله الا الله گفته شود و خداپرستی شود که این کلمات مدلول و مفهوم حقیقی خود را نداشته باشند و واژگان بی‌معنی و محتوائی بیش نباشند... در این صورت است که دعوت آسمانی او را اذیّت و آزار نمی‌رساند!.. چرا که کاری به کار طاغوت ندارد!.. امّا زمانی که گروهی از مردمان بگونهٔ جدّی این کلمات و واژگان را با معانی و مفاهیم حقیقی خود بگویند و راه ببرند، قطعاً طاغوت تاب و توان تحمّل این گروه را نمی‌آورد، طاغوتی که با به دست گرفتن حاکمیّت و فرمانروائی غیرآسمانی، و بندهٔ خود کردن مردمان با چنین حاکمیّت و فرمانروائی نامشروعی، و آزاد نگذاردن و رها نکردن ایشان در پرستش راستین یزدان، در اصل، ربوبیّت و خداوندگاری را نیز به دست می‌گیرد. همان‌گونه که فرعون تاب تحمّل دعوت موسی به سوی خداوند جهانیان را نیاورد، و نتوانست بشنود که جادوگران مؤمن اعلان می‌دارند که آنان به خداوند جهانیان ایمان آورده‌اند. همچنین بدان‌گاه که معجزات پیاپی برای فرعون و سران قوم او روی می‌داد، و بلاها نیز پشت سر هم، از قبیل: خشکسالی و آفتها و گرسنگی و مصیبتها، گریبانگیرشان می‌گردید، فرعون و

فرعونیان در ردّ این دعوت و عدم پذیرش آن پافشاری می‌کردند... جای شگفت است که همهٔ این بلاها و مصیبتها برای فرعون وسران فرعونی، ساده‌تر و خوش‌آیندتر از تسلیم شدن در برابر ربوبیّت خداوندگار جهانیان بود!.. زیرا ربوبیّت خداوندگار جهانیان، مفهوم صریح و معنی دقیق آن، برکنار کردن فرعون و فرعونیان از سلطه و قدرت غصبی بود، سلطه وقدرتی که با آن مردمان را بندهٔ غیرخداوندگار جهانیان می‌کردند.

همچنین از لابلای روی دادن این معجزات، گامهای قضا و قدر الهی، مشاهده می‌گردد که به سوی تکذیب‌کنندگان برداشته می‌شود، و آنان را به زیانها و ضررها و بلاها و مصیبتهائی گرفتار می‌سازد. پس از زیانها و ضررها هم ایشان را غرق رفاه‌ها و خوشیها و شادیها می‌گرداند. از آن به بعد در پایان این گشت و گذارها خدا ایشان را با قدرت هر چه بیشتر گرفتار می‌سازد و با تازیانهٔ عذاب بر سرشان می‌تازد و نابودشان می‌سازد، و مؤمنانی را شوکت و سلطنت می‌دهد که طاغوتها و طاغوتیان آنان را ضعیف و درمانده می‌ساختند:

﴿ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا، وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ، وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴾.

و ما همهٔ جهات و نواحی پرنعمت و برکت سرزمین (مصر و شام) را به قوم مستضعف (و در بندِ زنجیر ظلم و ستم، یعنی بنی‌اسرائیل) واگذار کردیم، و وعدهٔ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقّق یافت، و آنچه فرعونیان (از کاخهای مجلّل) ساخته بودند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم آورده بودند، درهم کوبیدیم.

(اعراف/ ۱۳۷)

۴ـ بر بنی‌اسرائیل سرشت نادرست و ناپاکشان چیره شد و از فرمان یزدان سرکشی کردند ـ همان‌گونه که روند قرآنی از این کار پرده برمی‌دارد ـ و با موسی پیغمبر و سردار و نجات‌دهندهٔ خود به مکرو کید آزاردهنده‌ای پرداختند، و راه عصیان و فسق و فجور در پیش گرفتند، و در برابر نعمتها ناسپاسی آغازیدند، و بر راستای راه راست نماندند و ناشکری نمودند. هر بار که یزدان ایشان را بخشیدو این کارهای زشت و پلشت آنان را نادیده گرفت، دیگر باره به کارهای ناپسند و گناه‌آلودشان برگشتند و مجدّداً به بدیها و بزهکاریها نشستند، تاسرانجام فرمان یزدان برای نابودی ایشان در رسید و به حساب ایشان رسید:

﴿ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ. إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن‌گاه را که پروردگار تو (توسّط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنهٔ روز قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند. بیگمان پروردگار تو (به عاصیان و طاغیان) هر چه زودتر عقاب می‌رساند و او (نسبت به مطیعان و توبه‌کاران) آمرزنده و مهربان است. (اعراف/ ۱۶۷)

تهدید و بیم دادن یزدان راست بوده است، و قطعاً در روزگاران آینده راست خواهد بود... چرخه‌هائی درطول تاریخ دارند و یزدان در گذر زمان گاهی بدیشان عزّت و قدرت می‌دهد. در این شکوه و شادی بسر خواهند برد تا وقتی که سرکشی می‌کنند، و فساد و تباهی راه می‌اندازند، و قلدری و زورگوئی می‌نمایند، و اذیّت و آزارشان به دیگران فزونی می‌گیرد. بدین هنگام است که یزدان کسی را مأمور سرکوبی ایشان قرار می‌دهد و آن کس تا دامنهٔ روز قیامت بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند!

۵ـ در پایان باید گفت: این سوره مکّی است. در این سوره از کجرفتاری و کژدلی بنی‌اسرائیل، و عصیان و سرکشی و بدسرشتی فراوان آنان، سخن رفته است. در

صورتی که خاورشناسان ـ یهودیان و مسیحیان بطور یکسان ـ گمان می‌برند که محمّد ﷺ توسّط این قرآن به یهودیان یورش نبرده است، مگر پس از آن زمان که در مدینه از پذیرش اسلام و پاسخگویی بدو مأیوس و ناامید گشته است! به گمان ایشان محمّد ﷺ در مکّه با یهودیان خوب بوده است و روابط حسنه‌ای داشته است و بر ایشان تاخت نبرده است. در مدینه هم در اوائل کار نیکو بوده است و ـ به گمان ایشان ـ قرآنی نگفته است که در آن بر ایشان بتازد. بلکه با یهودیان از به هم رسیدن نژادشان با نژاد عرب در نیای ایشان ابراهیم سخن گفته است! و امیدوار بوده است که یهودیان اسلام را بپذیرند و مسلمان شوند! امّا زمانی که از اسلام آوردن و مسلمان شدن آنان مأیوس گشته است و قطع امید کرده است، این‌گونه بر ایشان تاخت که تاخته است... یهودیان قطعاً دروغ می‌گویند. این سوره مکّی است. دربارهٔ ایشان حقّ می‌گوید. هیچ‌گونه فرقی هم راجع بدین حقّ مسلّم و تغییرناپذیر وجود ندارد نه در چیزهائی که در این سوره آمده است و نه در چیزهائی که در سورهٔ بقرهٔ مدنی دربارهٔ این حقّ مسلّم و تغییرناپذیر نازل گردیده است. وقتی که از آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰ این سوره، صرف‌نظر کنیم و آنها را مدنی بنامیم، با توجّه بدین امر در این فاصله است که خداوند اعلام کرده است که تا دامنهٔ قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند[1]، قطعاً آیات پیش از آنها و آیات بعد از آنها که هیچ‌گونه تردیدی در کلّی بودن آنها نیست، دربارهٔ سرشت بنی‌اسرائیل حقّ گفته‌اند، و در آنها راجع به گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، و درخواست ایشان از موسی مبنی بر این که یک خدای سنگی، یعنی بتی را برایشان تهیّه ببیند، هر چند که از مصر به نام خدای یگانه بیرون آمده‌اند، و زلزله‌ای که ایشان را دربرمی‌گیرد بر اثر خودداری آنان از پذیرش ایمان، مگر این که خدا را عیان ببینند، و تغییر دادن سخن یزدان بدان هنگام که وارد شهر می‌گردند... و سایر چیزهای دیگر... همه و همه در این آیات آمده است و چیزهائی هستند که بینی کسانی از خاورشناسان را به خاک مذلّت می‌مالد که از روی گمان به خدا و رسول تهمت می‌زنند، و گذشته از خدا و رسول به تاریخ نیز تهمت می‌بندند... بعضی از کسانی که دربارهٔ اسلام قلم‌فرسائی می‌کنند، در چیزهائی که می‌نویسند، این‌گونه خاورشناسان را استادان خویش می‌سازند!

این اندازه نشانه‌ها و سیماهای داستان ما را بسنده است تا وقتی که بطور مشروح با خود آیات و نصوص روبرو می‌گردیم.

❁

داستان با طول و عرضی که دارد، در این سوره ـ هنگام نشان دادن کاروان ایمان ـ ذکر شده است، تا گامهائی را که قضا و قدر یزدان با تکذیب‌کنندگان برداشته است بنمایاند، و پیوند موجود در میان ارزشهای ایمانی و سنّت یزدان در زندگی آدمیزادگان را به تصویر کشد. همچنین داستان در این سوره ذکر شده است تا سرشت ایمان و سرشت کفر را نشان دهد، دو سرشتی که در قهرمانان داستان و اطراف و زوایای آن مجسّم می‌گردد. داستان با صحنهٔ گرفتن پیمان از بنی‌اسرائیل در هنگامهٔ مشاهدهٔ کامل عذاب شدید یزدان، پایان می‌پذیرد:

﴿ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ، خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ، وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

و (نیز به خاطر بنی‌اسرائیل بیاور) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم. آن چنان که انگار سایبانی (یا تکّه‌ای ابر) است، و ایشان گمان بردند که بر سرشان فرومی‌افتد. (در این وقتِ خوف و هراس، بدیشان گفتیم:) آنچه را (از تورات) به شما دادیم محکم برگیرید و در عمل بدان کوشا باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدّ نظر گیرید تا پرهیزگار

۱ـ مراد آیهٔ ۱۶۷ اعراف است. (مترجم)

شوید(و خویشتن را با مواظبت از احکام و دستورهای آن، از عذاب بدور دارید). (اعراف/ ۱۷۱)

بدین خاطر، به دنبال این صحنه، صحنهٔ پیمان گرفتن از فطرت همهٔ انسانها قرار می‌گیرد:

﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟.. قَالُوا: بَلیٰ!.. شَهِدْنٰا... أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ: إِنّٰا کُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِینَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمٰا أَشْرَکَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ وَ کُنّٰا ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، أَفَتُهْلِکُنٰا بِمٰا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟.. ﴾.

(ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گستردهٔ جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟.. آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حقّ را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم. لذا خویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. پروردگارا!..) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟.

(اعراف/ ۱۷۲ و ۱۷۳)

به دنبال این صحنه، صحنهٔ کسی قرار می‌گیرد که به ترک این عهد و پیمان می‌گوید، همان‌گونه که به ترک آگاهی از آیات الهی می‌گوید پس از آن که یزدان او را از آن آیات آگاه می‌سازد... صحنهٔ شگرف و شگفتی است... در این صحنه، پسوده‌های نیرومندی برای نفرت از این ترک و رهائی است، و این پسوده‌ها همگان را به سخت از فرجام قطعی آن برحذر می‌دارد:

﴿ وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنٰاهُ آیٰاتِنٰا، فَانْسَلَخَ مِنْهٰا، فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطٰانُ فَکٰانَ مِنَ الْغٰاوِینَ. وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا، وَ لٰکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ، وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ. فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ. ذٰلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. سٰاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. سٰاءَ الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا، وَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ﴾.

(ای پیغمبر) برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکام کتاب آسمانی پیغمبر روزگار خود مطّلع ساختیم) امّا او از (دستور) آنها بیرون رفت (و بدانها توجّه نکرد) و شیطان بر او دست یافت و از زمرهٔ گمراهان گردید. امّا ما اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم و (دانشش را مایهٔ سعادتش می‌نمودیم. امّا اجبار برخلاف سنّت ما است و لذا او را به حال خود رها ساختیم) لیکن او به زمین آویخت (و به پستی گرائید و به سوی آسمان هدایت بالا نرفت) و از هوا و هوس خویش پیروی کرد. مَثَلِ او بسان مَثَلِ سگ است که اگر بر او بتازی زبان ازدهان بیرون می‌آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند. (چنین افرادی بر اثر آرزوپرستی و دنیاپرستی، دائماً در پی مال‌اندوزی روان و نالانند و از ترس زوال نعمت و هراس از مرگ بیقرار و بی‌آرامند). پس داستان را برگوید بلکه بیندیشند (و از کفر و ضلال برگردند). چه بدمَثَلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه) به

خود ستم می‌کنند (چرا که خویشتن را از سعادت اخروی محروم می‌سازند). (اعراف/ ۱۷۵-۱۷۷)

سپس دربارهٔ سرشت هدایت و سرشت کفر سخن گفته می‌شود. بیان می‌گردد که کفر از کار افتادن دستگاههای فطرت است. جلو دریافت هدایت الهی را می‌گیرد، وزیان کلّی به بار می‌آورد:

﴿ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾.

هر که را خداوند (به راه حقّ) هدایت کند، حقیقةً او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطرهٔ هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حقّ) گمراه کند، زیانکار ایشانند. ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر از (صلاح دنیا و آخرت خود) هستند. (اعراف/ ۱۷۸ و ۱۷۹)

به دنبال این بیان، نگاهی به مشرکانی انداخته می‌شود که در مکّه با دعوت اسلام روبرو می‌شدند و آن را تکذیب می‌کردند، و در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازیدند و از آن نامها اسمهای دروغینی برای بتها و خدایان خود ترتیب می‌دادند. مشرکان به استدراج یزدان تهدید می‌شوند، و ایشان همچنین دعوت می‌گردند که بیندیشند اندیشهٔ ژرف و دور از هواها و هوسهائی دربارهٔ دوستشان محمد ﷺ فرستادهٔ خدا... امّا آنان پیغمبر ﷺ را به القاب و عناوینی همچون جنّزده و دیوانه ملقّب می‌کردند. همچنین مشرکان دعوت می‌گردند که به ملکوت آسمانها و زمین و آنچه در صفحات هستی است و الهام‌بخش است، با دقّت بنگرند. پسوده‌ای ایشان را با مرگی آشنا می‌کند که ایشان را می‌پاید، ولی ایشان از آن بی‌خبرند:

﴿ وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا، وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ. سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ... وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ... أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟.. مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ. إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ، وَ أَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ؟.. فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟.. مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید. و به ترک کسانی بگوئید که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هائی را بکار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است) آنان کیفر کار خود را خواهند دید. در میان آفریدگانمان، گروهی هستند که به (به سبب دوست داشتِ) حق (دیگران را به سوی حق) دعوت می‌کنند، و (در حکمها و داوریهایشان هم به سبب عشق به حق) به حق دادگری می‌کنند. کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. و به آنان مهلت می‌دهیم (و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزیم و افسار را برایشان شل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازیم). بیگمان طرح و نقشهٔ من

سخت استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید). آیا آنان (تا به حال دربارهٔ چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها و تنها بیم‌دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است. (آنان به یکتاپرستی و توحیدی که محمّد ایشان را بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آورند) آیا آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را وارانداز و وارسی نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهان را ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ (پس تا فرصت باقی است حقّ را بپذیرند و ایمان به حقّ را در خود تقویت کنند، و در پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند. اگرآنان به این قرآن که پر است از دلیل، و برهان، ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟ (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟! چه نادان مردمانند!). خدا هر که را (به سبب انتخاب راه بد و به خاطر انجام اعمال زشت و نابکاریهای همیشگی او، از کتابهای آسمانی منحرف، و از راه حقّ) گمراه سازد، هیچ راهنمائی نخواهد داشت، و خداوندْ آنانْ (یعنی چنین کسی و افرادی چون او گمراه) را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند (و به سبب اصرار بر کفر و ضلال و دشمنی مستمرّ با ایمان و کمال، راه بجائی نبرند. (اعراف/ ۱۸۰ـ۱۸۶)

همچنین رویاروئی با مشرکانی درمیان است که قیامت را دروغ می‌دانند، و از زمان وقوع آن می‌پرسند... بدیشان پاسخ داده می‌شود که دربارهٔ چیز بزرگی سؤال می‌کنند، چیزی که برای توهین بدان پرسش را می‌آغازند. چیزی که بسی هراس‌انگیز است و آنان آن را سبک می‌دارند... همچنین از سرشت رسالت و از حقیقت پیامبر صحبت می‌گردد. سخن می‌رود از حقیقت الوهیّت، و منحصر بودن یزدان سبحان بدان با تمام ویژگیهائی که الوهیّت دارد. از جملهٔ این ویژگیها علم و اطّلاع از غیب است، و همچنین پدید آوردن قیامت و برپا داشتن رستاخیز است:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ ٱلسّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها؟.. قُلْ: إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّی، لایُجَلّیها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ، ثَقُلَتْ فِی ٱلسَّماواتِ وَالأَرْضِ، لاتَأْتیکُمْ إِلاّ بَغْتَةً. یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها!.. قُلْ: إِنَّما عِلْمُها عِنْدَاللهِ، وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَالنّاسِ لایَعْلَمُونَ. قُلْ: لآأَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَلاٰ ضَرّاً ـ إِلاّ ماشاءَ اللهُ ـ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ‌الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ ٱلسُّوءُ. إِنْ أَنَا إِلاّ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ﴾.

راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد و) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بیاگاهاند. اطّلاع از هنگامهٔ قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟.. بگو: اطّلاع از آن، خاصّ یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفهٔ آن را چنانکه باید) نمی‌دانند. بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرّات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهندهٔ مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم. (اعراف/ ۱۸۷ و ۱۸۸)

در روند رویاروئی با مشرکان، سخن به میان می‌آید از

سرشت شرک و داستان انحراف از عهد و پیمان فطرت در توحید و یگانه‌پرستی یزدان، و این که این انحراف چگونه درنفس روی می‌دهد... انگار در اینجا انحراف نسل مشرکان به تصویر زده می‌شود که چگونه از دین آسمانی منحرف شده‌اند پس از آن که پدران و نیاکان پیشین آنان بر آئین ابراهیم حقّگرا بوده‌اند:

﴿ هُوَالَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ، وَ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا لِيَسْكُنَ إِلَيْهٰا، فَلَمّٰا تَغَشّٰاهٰا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ. فَلَمّٰا أَثْقَلَتْ دَّعَوَااللهَ رَبَّهُمٰا: لَئِنْ آتَيْتَنٰا صٰالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ. فَلَمّٰا آتٰاهُمٰا صٰالِحاً جَعَلاٰ لَهُ شُرَكٰاءَ فِيمٰا آتٰاهُمٰا. فَتَعٰالَى اللهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ. أَيُشْرِكُونَ مٰا لاٰيَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ؟.. وَ لاٰيَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴾.

او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی (بسیار اتّفاق می‌افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی (به نام جنین) برمی‌دارند و به آسانی با آن روزگار را بسر می‌برند. امّا هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرمائی از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود. امّا وقتی که خداوند فرزند سالم و شایسته‌ای بدانان داد، در دادن آن، چیزهائی را (از قبیل: قبور اولیاء و صلحاء، و اشخاص و اصنام) انباز خدا می‌سازند، و خدا بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود. آیا چیزهائی را انباز خدا می‌سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند؟.. انبازهای آنان نه می‌توانند ایشان را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک نمایند. (اعراف/ ۱۸۹-۱۹۲)

این تمثیلی و تصویری از نسلهای پیاپی در گذر زمان است که می‌آیند و می‌روند، و مجسّم در نفس واحده هستند... این تصویری است که هم دارای معانی ظریفی در صداقت خود، و هم دارای مفاهیم عجیبی در جمال خویش هستند.

از آنجا که این تمثیل، تصویری از حالت مشرکانی است که این قرآن با آنان روبرو می‌گردد، روند قرآنی پس از مَثَل، مستقیماً مشرکان را مخاطب قرار می‌دهد، و پیغمبر ﷺ را به تحدّی و مبارزهٔ مشرکان و بتها و خداگونه‌های ایشان می‌برد:

﴿ وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَتَّبِعُوكُمْ، سَوٰاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صٰامِتُونَ. إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبٰادٌ أَمْثٰالُكُمْ، فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ. أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهٰا؟.. أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهٰا؟.. أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهٰا؟.. أَمْ لَهُمْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا؟.. قُلِ: ادْعُوا شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰيَسْمَعُوا. وَ تَرٰاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاٰيُبْصِرُونَ ﴾.

(ای بت‌پرستان!) شما اگر انبازهای خود را به فریاد خوانید تا شما را هدایت کنند، پاسخ شما را نمی‌توانند بدهند و خواستهٔ شما را برآورده کنند. برای شما یکسان است، خواه آنها را به فریاد خوانید، و خواه خاموش باشید (و آنها را به یاری نطلبید. در هر دو صورت تکانی و کمکی از آنها نمی‌بینید). بتهائی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنها ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنها را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از آنها ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند). آیا این بتها دارای پاهائی هستند که با آنها راه بروند؟ یا دارای دستهائی هستند که با آنها چیزی را برگیرند (و دفع بلا از شما و خویشتن کنند؟) یا چشمهائی دارند که با آنها ببینند؟ یا گوشهائی دارند که با آنها بشنوند؟ (پس آنها

نه تنها با شما برابر نیستند، بلکه از شما هم کمتر و ناتوانترند. در این صورت چگونه آنها را انباز خدا می‌کنید و آنها را می‌پرستید؟). بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید... امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر، پیکرهٔ) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند. (اعراف/ ۱۹۳ـ۱۹۸)

✿

در پایان سوره، خطاب متوجّه پیغمبر خدا ﷺ و ملّت مسلمان می‌گردد. پیغمبر ﷺ را به آسانگیری در دعوت مردمان بدین آئین می‌خواند، و بدو می‌آموزد خود را از خشم به دور دارد، خشمی که بر اثر امتناع و اعتراض ایشان بدو دست می‌دهد. خود را در پناه خدا بدارد از دست اهریمنی که خشم را برمی‌انگیزد و سینه را تنگ و گرفته می‌گرداند:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ. وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ. وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا: لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا!.. قُلْ: إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي، هَٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن. و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او بسیار شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد). پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و عذاب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند). و امّا شیاطین، برادران (اهریمن صفت) خود (یعنی کافران و منافقان را وسوسه می‌کنند و) در گمراهی کمک و یاریشان می‌دهند تا بدانجا که دیگر (از گناه باز نمی‌ایستند و از هیچ جنایتی) کوتاهی نمی‌کنند. هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را برنمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟.. بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند). (اعراف/ ۱۹۹ـ۲۰۳)

این رهنمود، ما را به یاد چیزی می‌اندازد که در سرآغاز سوره آمده است:

﴿ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول

این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی. (اعراف/ ۲)

این رهنمود اشاره به سنگینی شگفتی و سختی شگرفی دارد که سنگینی و سختی دعوت مردمان، رویاروئی با ته‌نشستها و رسوبات، توده‌ها، سدّها و مانعها، پیچها، نادرستیها، کینه‌ها، هواها و هوسها، غفلتها، دشواریها، سرپیچیها، و غیره است. همهٔ اینها شکیبائی و پایداری را می‌طلبد، و ضرورت صبر و استقامت، و ضرورت آسانگیری، و ضرورت سیر و حرکت در راه را نیز روشن می‌سازد.

آن گاه به توشهٔ راه اشاره می‌گردد، توشه‌ای که در برابر دشواریها و سختیهای راه یار و مددکار شود... این توشهٔ گرانبها گوش به قرآن فرا دادن، در برابر نغمهٔ قرآن ساکت ماندن، به یاد خدا بودن و ذکر خدا کردن در همه وقت و همه حال، پرهیز از غفلت، و در ذکر و عبادت به فرشتگان مقرّب اقتداء کردن و از ایشان پیروی نمودن است:

﴿ وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ، وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴾.

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید. پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمرهٔ غافلان مباش. بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند. (اعراف/ ۲۰۴-۲۰۶)

این، توشهٔ راه، و ادب عبادت و پرستش، و شیوهٔ مقرّبان به خدا رسیده است.

این اشاره‌های کوتاه و مختصر ما را بس است. پس بطور مشروح به آیات و نصوص بپردازیم.(۱)

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّآ
أَخَذْنَآ أَهْلَهَا بِالْبَأْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ
بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَّقَالُوا قَدْ مَسَّ
ءَابَآءَنَا الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ فَأَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ
مِّنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَٰهُم بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَٰتًا
وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا
ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ
مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَٰسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ
يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ أَهْلِهَآ أَن لَّوْ نَشَآءُ أَصَبْنَٰهُم
بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾
تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآئِهَا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ
كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَٰفِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا
لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَٰسِقِينَ
﴿١٠٢﴾

این، توقّفی در روند سوره است. توقّفی برای پیرو زدن بر چیزهائی که در داستانهای قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، و قوم شعیب، آمده است... توقّف کوتاهی است برای بیان سنّت یزدان. سنّتی که مشیّت و ارادهٔ یزدان بر آن رفته است و قضا و قدر خداوند سبحان آن را دربارهٔ تکذیب‌کنندگان هر شهری پیاده

۱ـ تفسیر آیات ۸۸ـ۹۳ سورهٔ اعراف که مربوط به جزء نهم است در پایان جزء هشتم، برای تکمیل داستان شعیب بیان شده است.

کرده است ـ مراد از قریه، شهر بزرگ یا مرکز استان، و یا پایتخت مملکت است ـ این سنّت هم در همهٔ ادوار یکی است و یزدان تکذیب‌کنندگان را بدان گرفتار می‌سازد... با این چنین سنّتی، گوشهٔ عمده‌ای از تاریخ انسان ساخته می‌شود... یعنی یزدان تکذیب‌کنندگان را با ضرر و زیان مالی و بدنی گرفتار می‌سازد، تا دلهایشان نرم و لطیف شود و رو به خدا کند، و حقیقت الوهیّت آفریدگار را و حقیقت بندگی انسان در برابر الوهیّت چیرهٔ یزدان را بشناسد. هنگامی که این چنین مردمانی، پذیرای فرمان یزدان نشده‌اند، خدا ایشان را غرق نعمتها و خوشیها کرده است و درگاه‌های دارائی و قدرت را بر رویشان گشوده است، و ایشان را رها کرده است تا افزایش یابند و توانائی پیدا کنند و بر رشد مادی و اقتصادی خود بیفزایند و غلاّت و محصولات را زیاد کنند و بهره‌مند از لذّت و نعمت شوند... همهٔ اینها هم جنبهٔ آزمایش داشته است... این لذائذ و خوشیها و تندرستیها و بهبودها، سرانجام ایشان را به بی‌شرمی، هرزه‌درائی، بی‌ارجی، غفلت و بی‌خبری، بی‌توجّهی و لاابالیگری، کشانده است. گمان برده‌اند کارها ناسنجیده بدون هیچ مطلب و مقصد و نقشه و هدفی انجام می‌پذیرد. همیشه خوشیها پس از ناخوشیها می‌آید بدون این که حکمت و فلسفه‌ای و آزمایش و آزمونی در میان باشد! آنچه قبلاً به پدران و نیاکانشان دست داده است، بهرهٔ ایشان هم می‌گردد، چون کارها این گونه که هست به پیش می‌رود و هیچ گونه نظارت و مراقبت و گرداندن و اداره کردنی در میان نیست!:

﴿ وَ قَالُوا: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ ﴾.

و گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است.

خداوند ناگهانی ایشان را به عذاب و عقاب گرفته است، در حالی که ایشان در غفلت فرو رفته‌اند و در بی‌خبری غوطه‌ور بوده‌اند. آنان حکمت و فلسفهٔ آزمایش ناخوشیها و خوشیها و مستمندیها و ثروتمندیها را درک و فهم نکرده‌اند، و در بارهٔ حکمت و فلسفهٔ دگرگونی کار و بار بندگان، و تغییر احوال و اوضاع ایشان، چنانکه باید نیندیشیده‌اند، و از آمدن اینان به جهان، و رفتن آنان از جهان، سود نبرده‌اند، و از خشم یزدان بر بی‌شرمان و هرزه‌درایان غافل و بی‌خبر نترسیده‌اند، و همچون چهارپایان بلکه سرگشته‌تر از ایشان زندگی کرده‌اند، تا عذاب و عقاب خدا آنان را دربرگرفته است... اگر ایشان به خدا ایمان می‌آوردند و از او می‌ترسیدند، احوال و اوضاعشان تغییر می‌کرد، و برکات و نعمات بدیشان می‌رسید، و یزدان از زمین و آسمان روزی خود را بر آنان ریزان و برایشان فراوان می‌کرد، و نعمتهای پربرکتی بدیشان ارمغان می‌داشت که زندگی با بودن آنها بی‌دغدغه و آرام می‌شد، و کیفر و هلاکی به دنبال نمی‌داشت.

پس از این مطالب، یزدان جهان کسانی را برحذر می‌دارد که پس از دیگران، زمین را به ارث می‌برند و جایگزین پیشینان می‌گردند... ایشان را برحذر می‌دارد از غفلت و غرور و بی‌خبری و گول خوردن، و ایشان را دعوت می‌کند به بیداری و هوشیاری و تقوا و پرهیزگاری. آنان را متوجّه می‌کند که از مرگ و نابودی گذشتگانی درس عبرت بگیرند که پس از هلاک آنان زمین را به ارث برده‌اند و امور آن را به دست گرفته‌اند. بدیشان گوشزد می‌فرماید که بپایند و بدانند که سنّت تغییرناپذیر یزدان گریبانگیر ایشان هم می‌گردد، سنّتی که در گذر قرون و اعصار، تاریخ بشریّت در سایهٔ آن دگرگون می‌شود و تحوّل پیدا می‌کند.

این توقّف با رو کردن خطاب به پیغمبر ﷺ پایان می‌پذیرد:

﴿ وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴾.

اکثر این اقوام را بر سر پیمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم، و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم.

این واپسین پیغمبر ﷺ و ملّت او وارثان چکیدهٔ همهٔ رسالتهای یزدان هستند. آنان کسانیند که از اخبار

رسالتها و پندها و اندرزهای آنها استفاده می‌کنند و سود می‌برند.

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَبِيٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَكٰانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰى عَفَوْا، وَّ قٰالُوا: قَدْ مَسَّ آبٰاءَنٰا الضَّرّٰاءُ وَ السَّرّٰاءُ. فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِّنَ السَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ؛ وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

ما به هیچ آبادی و شهری پیغمبری را نفرستاده‌ایم (که او اهل آنجا را به دین راستین خدا خوانده باشد و ایشان از پذیرش دعوت او سرپیچی نموده باشند) مگر این که ساکنان آن را به شدائد و مصائب گرفتار ساخته‌ایم تا این که (به خود آیند و زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات، فطرت آنان بیدار و نیاز به پروردگار در زوایای وجودشان پرتوافکن شود و دست دعا به سوی خدا بردارند و خالصانه به درگاه الله) تضرّع و زاری کنند. سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لاف‌زنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی به انسان پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست!.. چون با پتک بلا بیدار نشدند و شکر نعمت هم نگفتند) پس ناگهانی ایشان را (به عذاب و عقاب) گرفتیم و نفهمیدند (که چه شد و چرا چنین گشت). اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات بدورشان می‌داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیانشان کردیم).

روند قرآنی در اینجا حادثه‌ای را روایت نمی‌کند، بلکه پرده از سنّتی برمی‌دارد. و سرگذشت قومی را بیان نمی‌کند، بلکه گامهائی از قضا و قدر را اعلان می‌کند... بدین لحاظ است که روشن می‌گردد که قانونی در میان است، قانونی که کارها برابر آن انجام می‌گیرد، برابر آن حوادث رخ می‌دهد، و طبق آن تاریخ «انسان» در این زمین به حرکت درمی‌آید. خود رسالت نیز ـ با وجود عظمت مقام و منزلت آن ـ تنها وسیله‌ای از وسائل پیاده کردن قانون است ـ قانونی که از رسالت بالاتر و برتر، و شامل‌تر و فراگیرتر است ـ همچنین روشن می‌گردد کارها خودسرانه و ناسنجیده به پیش نمی‌رود، و انسانها به تنهائی در این زمین دست‌اندرکار ساختن و پرداختن نیستند و مستقلّ و سر به خود نمی‌باشند ـ همان‌گونه که خدانشناسان در این زمان می‌گویند ـ بلکه هر چیزی که در این جهان روی می‌دهد برابر مشیّت و اراده‌ای و نقشه و نظری روی می‌دهد، و از روی حکمت و فلسفه‌ای سر از پردۀ عدم بیرون می‌آورد، و به سوی هدف و منظوری رو می‌کند. دیگر این که سنّتی که روی می‌دهد برابر اراده و مشیّت آزاد از هرگونه قید و بندی روی می‌دهد، اراده و مشیّت آزادی که سنّت را پدیدار کرده است و به قانون اجازۀ وجود داده است و آن را پسندیده است.

برابر سنّت یزدان که برابر اراده و مشیّت آزاد ساری و جاری می‌گردد، کار و بار آن شهرها و آبادیها انجام پذیرفت و بر آنان گذشت آنچه گذشت. همان چیزهائی گریبانگیرشان گردید و بر سرشان آمد که روند قرآنی بیان داشته است، و کار و بار دیگران نیز بدانجا می‌کشد که باید بکشد و به همان چیزهائی باید دچار آیند که باید دچار آیند!

ارادۀ انسان و حرکت او ـ در جهان‌بینی اسلامی ـ عامل

مهمّی در حرکت تاریخ انسان و همچنین در تفسیر این تاریخ است. ولی ارادهٔ انسان و حرکت او در چهارچوب مشیّت و ارادهٔ آزاد و قضا و قدر کارآی یزدان، روی می‌دهد... علم و قدرت یزدان همه چیز را دربر گرفته است. خدا از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است. ارادهٔ انسان و حرکت او ـ در چهارچوب مشیّت و ارادهٔ آزاد آفریدگار و قضا و قدر کارآی دادار ـ با سراسر گسترهٔ هستی به کار می‌پردازد، از سراسر هستی متأثّر می‌گردد و همچنین در سراسر هستی تأثیر می‌گذارد... عوامل فراوان و جهانهای فراخی تاریخ بشری را می‌گردانند. در جولانگاه این حرکت، گستره و ژرفائی است که در برابر آن «تفسیر اقتصادی تاریخ» و «تفسیر بیولوژی تاریخ» و «تفسیر جغرافی تاریخ» لکّه‌های کوچکی در گسترهٔ سترگی بیش نیست، و بازیچهٔ ناچیز و سرگرمی کوچکی از بازیچه‌های ناچیز و سرگرمیهای کوچک انسان است.[1]

﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴾.

ما به هیچ آبادی و شهری پیغمبری نفرستاده‌ایم (که او اهل آنجا را به دین راستین خدا خوانده باشد و ایشان از پذیرش دعوت او سرپیچی نموده باشند) مگر این که ساکنان آن را به شدائد و مصائب گرفتار ساخته‌ایم تا این که (به خود آیند و زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات، فطرت آنان بیدار و نیاز به پروردگار در زوایای وجودشان پرتوافکن شود و دست دعا به سوی خدا بردارند و خالصانه به درگاه الله) تضرّع و زاری کنند.

خداوند سبحان ابدان و ارواح و ارزاق و اموال بندگان خود را بیهوده دچار بلایا و مصائب گوناگون نمی‌سازد ـ معاذالله که خدا کار بیهوده کند ـ اگر بندگان را به سختیها و دشواریها می‌گیرد نه بدان خاطر است که آبی بر آتش دشمنانگی خود با انسانها بریزد و یا این که درد کینهٔ خود با انسانها را بهبودی بخشد، همان‌گونه که افسانه‌های بت‌پرستیها دربارهٔ آلههٔ هرزه‌گرا و کینه‌توز خویش روایت می‌کنند.[2] بلکه یزدان جهان تکذیب‌کنندگان پیغمبران خود را به بلاها و مصیبتهای جانی و مالی گرفتار می‌سازد، چون سرشت گرفتار آمدن به سختیها و دشواریها این است که فطرتی را بیدار می‌سازد که هنوز امید خیر و خوبی در آن می‌رود. و سختیها و دشواریها دلهائی را نرم و لطیف می‌سازد که مدّتهای مدیدی را سپری کرده‌اند و هنوز رمقی از حیات در آنها است و امید زنده ماندنی دارند. سختیها و دشواریها چه بسا انسانهای ضعیف را متوجّه آفریدگار توانای خود می‌سازد و آنان را بر آن می‌دارد که دست دعا به سوی خدا بردارند و به درگاه کریمانهٔ او بنالند و از آستانهٔ با عظمت الهی مهربانی و آمرزش درخواست کنند، و با این تضرّع و زاری بندگی خود را در برابر خدا اعلان دارند ـ بندگی خدا کردن هدف وجود بشری است ـ هر چند که یزدان سبحان نیازی به تضرّع و زاری بندگان و اعلان بندگی ایشان ندارد:

﴿ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ. إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچ گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (ذاریات/ ۵۶ـ۵۸)

همان‌گونه که در حدیث قدسی هم آمده است: اگر انسانها و پریها ـ همچون دل شخصی ـ بر طاعت و عبادت یزدان گرد آیند، این کار چیزی بر ملک و مملکت خدا نمی‌افزاید. و اگر انسانها و پریها ـ همچون دل شخصی ـ بر عصیان و سرکشی از فرمان یزدان سبحان گرد آیند، این کار چیزی از ملک و مملکت خدا

۱ـ مراجعه شود به چیزهائی که دربارهٔ این موضوع در جزء هشتم صفحات ۱۲۷۰ـ۱۲۷۶ آمده است.

۲ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائصُ التصورِ الإسلامی و مقوّماتِهِ» فصلهای: «تیه و رکام» و «الإیجابیّة».

نمی‌کاهد... امّا تضرّع و زاری بندگان بر درگاه یزدان، و اعلان بندگی ایشان بر آستانهٔ خداوند سبحان، به خیر و صلاح خودشان است و مایهٔ اصلاح حال ایشان می‌گردد، و زندگی و زندگانی آنان را نیز رو به راه می‌کند. هر وقت مردمان بندگی را برای یزدان اعلان کنند، از بندگی دیگران خود را آزاد و رها می‌سازند... آزاد و رها می‌شوند از بندگی اهریمنی که پیوسته درصدد است ایشان را بفریبد و گمراه کند ـ همان‌گونه که در اوائل این سوره آمده است[1] ـ همچنین از بندگی هواها و هوسهای خود آزاد و رها می‌گردند. از بندگی بندگان امثال خویش آزاد و رها می‌شوند، و خجالت می‌کشند که از گامهای اهریمن پیروی کنند و پا به پای او بیایند و بروند، و خجالت می‌کشند که با کرداری یا پنداری یزدان را بر خود خشمگین کنند. آنان در سختیها و دشواریها رو به خدا می‌کنند و به آستانهٔ او می‌نالند و گریه و زاری سر می‌دهند. بر راستای راهی استوار و ماندگار می‌مانند که ایشان را آزاد و رها و پاک و پاکیزه می‌سازد و آنان را والائی می‌بخشد و از بندگی هواها و هوسها و بندگی بندگان بلند می‌گرداند و به اوج عزّت می‌رساند.

به خاطر همین چیزها است که مشیّت و ارادهٔ خداوند جهان اقتضاء کرده است که هر وقت به میان اهالی شهری پیغمبری را ارسال کرده باشد و آنان آن پیغمبر را تکذیب نموده باشند، ایشان را به زیانهای نفسانی و روانی، و زیانهای جسمانی و مالی، گرفتار سازد، تا دلهای ایشان را با درد و ناراحتی زنده گرداند. درد و ناراحتی بهترین پاکساز، بهترین مواد منفجرهٔ چشمه‌های پرخیر و برکت نهان در زوایای درون، بهترین تیزکنندهٔ حسّاسیّت در درونهای زنده، و بهترین رهنمون به سوی سایه‌های رحمتی است که نسیمهای راحت و آسایش و تندرستی و عافیت را در ساعتهای دشواری و سختی و مضیقت و تنگدلی، به سوی ضعیفان اندوهگین و بلازده، وزان می‌کند و روان می‌سازد.

﴿ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴾.

تا این که تضرّع و زاری کنند.

﴿ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلْحَسَنَةَ ﴾.

سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم.

به ناگاه خوشی جایگزین ناخوشی، آسانی جایگزین سختی، نعمت جایگزین تنگی معیشت، تندرستی جایگزین بیماری، سود جایگزین زیان، زاد و ولد جایگزین نازائی، فراوانی جایگزین کمی، و امن و امان جایگزین ترس و هراس می‌گردد. ناگهان آنچه هست کالا و رفاه، و آسایش و فراوانی نعمت، و سیری و پری و کثرت ارزاق و غلّات و ثمرات است وبس... هر دو حال در حقیقت آزمایش و سنجش است.

بسیاری از مردمان چه بسا در آزمایش و سنجش سختیها و دشواریها شکیبائی نشان می‌دهند؛ و مشقّتها و رنجهای آن را تحمّل می‌کنند. زیرا سختیها و دشواریها عناصر مقاومت و پایداری را برمی‌انگیزند، و گاهی گرفتار سختیها و دشواریها را به یاد یزدان می‌اندازند ـ اگر در او خیر و خوبی مانده باشد ـ و او رو به خدا می‌کند، و در حضور خدا می‌نالد و زاری سر می‌دهد، و در سایهٔ ناله و زاری آرامش می‌یابد، و در آستانهٔ الهی فراخی می‌بیند و خوش می‌غنود، و در گشایشی که خداوند سبحان عطاء می‌فرماید به آرزو نائل می‌گردد، و در وعدهٔ یزدان جهان مژده و شادی می‌یابد... امّا کسانی که در آزمون دارائی و رفاه شکیبا بمانند کم و اندک هستند. چه دارائی و رفاه انسان را دچار فراموشی می‌کند، و لذّت و نعمت انسان را به غفلت و لهو و لعب می‌کشاند، و دارائی و ثروت انسان را به طغیان و سرکشی وامی‌دارد. این است که با بودن رفاه و آسایش و قدرت و ثروت، انسانها شکیبا و بر جا

۱ـ اعراف، آیات ۱۶ـ۱۸. (مترجم)

نمی‌مانند، مگر اندکی از بندگان یزدان.

﴿ ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ ٱلسَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّىٰ عَفَوْا، وَ قالُوا: قَدْ مَسَّ آباءَنَا ٱلضَّرّاءُ وَ ٱلسَّرّاءُ ﴾.

سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لافزنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست!.

یعنی: تا آن زمان که زیاد شدند و پراکنده گردیدند، و زندگی را سهل و ساده و خوش و خرّم دیدند، و بیباکانه هر چه دلشان می‌خواست می‌کردند و از کسی هراسی نداشتند... تعبیر قرآنی که می‌فرماید:

﴿ عَفَوْا ﴾.

فزونی یافتند چه در اموال، و چه در انفس.

جدای از معنی فزونی، الهامگر یک حالت درونی ویژه‌ای است: حالت بی‌مبالاتی و بی‌توجّهی. حالت سبکسری و بی‌شرمی و پرده‌دری. حالت سهل و ساده گرفتن هر کاری و هر امری. افسارگسیختگی چه در پندار و چه در رفتار... این حالتها مشاهده می‌گردد در کسانی که دارای رفاه و نعمت و ثروت و قدرت هستند. زمانی که رفاه و نعمت و ثروت و قدرت ایشان به درازا می‌کشد و مدّتها در این احوال و اوضاع خوش می‌گذرانند ـ چه اشخاص و افرادی باشند و چه ملّتها و گروه‌هائی ـ حسّاسیّت درونشان سستی می‌گیرد و وجدانشان می‌میرد. دیگر به چیزی توجّهی نمی‌کنند یا از چیزی حسابی نمی‌برند. سهل و ساده خرج می‌کنند و سهل و ساده به لذّت و خوشی می‌نشینند. سهل و ساده به لهو و لعب می‌پردازند، و سهل و ساده در پرده‌دری و بی‌شرمی اسب هوس می‌تازند. هرگونه گناه بزرگی را مرتکب می‌شوند، گناه بزرگی که بدن از آن می‌لرزد و وجدان از آن به تکان می‌افتد. سهل و ساده و در کمال آسایش و آرامش به چنین گناهان بزرگی دست می‌یازند و نرد هوس می‌بازند!.. اصلاً از خشم یزدان نمی‌ترسند، و از سرزنش مردمان نمی‌هراسند. هر چیز آزادانه و ناپرهیزگارانه از ایشان سر می‌زند. قانون و سنّت خدا را در کار و بار جهان نمی‌شناسند، و آزمونهای یزدان در امور مردمان را پیش چشم نمی‌دارند و راجع بدان نمی‌اندیشند! لذا گمان می‌برند کارها ناسنجیده به پیش می‌رود و زمان خودسرانه سپری می‌شود. نه سبب معلومی و نه هدف مشخّصی و نه مقصد مرسومی در میان و در پیش است:

﴿ وَ قالُوا: قَدْ مَسَّ آباءَنَا ٱلضَّرّاءُ وَ ٱلسَّرّاءُ ﴾.

و گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی، دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی به انسان پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست!).

دوران زیان و ضرر را سپری کرده‌ایم، هم‌اینک نوبت خوشی و خوشگذرانی است. ببین که زمان ناسنجیده طی می‌شود و سرانجامی برای آن دیده نمی‌شود! روزگار خودسرانه به پیش می‌رود و شتر زمان کورکورانه به جلو می‌دود!

بدین هنگام است... بلی در این هنگامِ غفلت و بی‌خبری است که فرجام کار درمی‌رسد. ثمرهٔ فراموشکاری و لهو و لعب و طغیان و سرکشی می‌رسد. برابر سنّت جاری و ساری یزدان جهان، تازیانهٔ کیفر بر سرشان فرود می‌آید و آنچه نادیدنی است آن بینند:

﴿ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰيَشْعُرُونَ ﴾.

ناگهانی ایشان را (به عذاب و عقاب) گرفتیم و نفهمیدند (که چه شد و چرا چنین گشت).

این کیفر فراموشکاری ایشان است. آنان گول خوردند و از خدا دور شدند و لگام شهوات و دهنهٔ هواها و هوسها را شل کردند، و از انجام هیچ کاری شرم نکردند و پرهیز ننمودند. اصلاً تقوا و پرهیزگاری به دلشان

نگذشت، هم اینک سزا و جزای پندار و گفتار و کردارشان ایشان را دربرگرفته است!

همیشه به همین منوال و بر همین روال، سنّت یزدان به پیش می‌رود، و برابر مشیّت و خواست او دربارهٔ بندگانش پیاده و اجرا می‌شود. به همین شکل و شیوه تاریخ بشری با اراده و عمل انسان ـ در چهارچوب سنّت و مشیّت یزدان ـ حرکت می‌کند و به پیش می‌رود. هان! این قرآن مجید است که برای مردمان از سنّت خدا پرده برمی‌دارد، و ایشان را از امتحان می‌ترساند... امتحانی که با زیان جانی و مالی، و همچنین با دارائی و شادی، صورت می‌پذیرد... قرآن در مردمان انگیزه‌های حرص و آز و بیداری و هوشیاری را برمی‌انگیزد، و ایشان را از فرجام کار تخلّف‌ناپذیر برحذر می‌دارد. فرجامی که همتا و همگون سزا و جزای روش و رفتار و کسب و کار آنان است. لذا کسی که بیدار و هوشیار نشود، و تقوا و پرهیزگاری در پیش نگیرد، به خویشتن ستم می‌کند، و خود را به عقاب و عذاب قطعی و حتمی خود گرفتار می‌سازد. خدا هرگز کمترین ستمی به کسی روا نمی‌دارد.

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ، وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

(اگر مردمان شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات به دورشان می‌داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیانشان کردیم.

برخی از مردمان می‌نگرند و ملّتهائی را می‌بینند که می‌گویند: ما مسلمان هستیم. اینان از لحاظ رزق و روزی کاملاً در تنگنا قرار دارند. جز خشکسالی و قحطی و هلاک و نابودی، بهرهٔ ایشان نیست. ملّتهای دیگری را می‌بینند که نه مؤمن و نه متّقی هستند، امّا درهای رزق و روزی قدرت و قوّت و نفوذ و نصرت، به رویشان باز است... پس می‌پرسند: کجا است سنّتی که تخلّف‌ناپذیر است؟

امّا هم این، و هم آن، گمانی است که ظواهر احوال، آن را می‌انگارد!

قطعاً آنانی که می‌گویند: ما مسلمان هستیم... نه مؤمن هستند و نه متّقی! ایشان بندگی خود را برای خدا پاک و خالص نمی‌نمایند، و در واقعیّت زندگانی خود گواهی: لا إله إلاّ الله را پیاده نمی‌کنند. آنان گردنهای خویش را در برابر بندگانی همسان خود کج می‌کنند و برایشان کرنش می‌برند و از ایشان فرمانبرداری می‌نمایند. آنان هم بر ایشان خدائی می‌کنند، و برایشان قوانین وضع می‌کنند، و ارزشها و معیارها و آداب و رسوم تعیین می‌نمایند... این‌گونه افراد مؤمن نیستند. چه مؤمن نمی‌گذارد بنده‌ای از بندگان بر او خدائی کند، و بنده‌ای از بندگان را خداوندگاری برای خود نمی‌گرداند که زندگی او را با شرع و فرمان خود بچرخاند... آن روز که نیاکان این اشخاصی که گمان می‌برند ایمان دارند، واقعاً مسلمان بودند، دنیا در برابرشان کرنش برد، و برکات آسمان و زمین برای آنان فراوان و ریزان شد، و وعدهٔ خدا برایشان پیاده گردید و روی نمود.

امّا آن کسانی که ابواب رزق و روزی با وجود بی‌ایمانی و ناپرهیزگاری به رویشان باز و گشوده شده است، این سنّت خدا است:

﴿ ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّىٰ عَفَوْا، وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنا الضَّرّاءُ وَ السَّرّاءُ! ﴾.

سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لاف‌زنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست!.

این آزمونِ با نعمت است که از آن صحبت شد. خطر چنین آزمونی بسیار بیشتر از خطر آزمون با مشکلات و بلاها است... میان این چنین نعمتی، و میان برکاتی که یزدان آن را به کسانی وعده می‌دهد که ایمان می‌آورند و پرهیزگاری می‌کنند، چه برکت با اندک نعمتی هم میسّر است، وقتی که از آن سود برده شود و همراه با صلاح کار و امن و امان، رضا و خشنودی و آسودگی خاطر باشد... بسیارند ملّتهای دارا و نیرومندی که در بدبختی بسر می‌برند، و امنیّت ایشان در معرض خطر است، و روابط و پیوند افراد آنها گسیخته و بریده است، و در میانشان دلهره و اضطراب حاکم بر مردمان است، و از هم پاشیدگی در انتظار آن ملّتها است. این چنین نعمتی قدرت و قوّتی است بدون امن و امان، و کالائی است ناخوشایند، و بهره و نصیبی است فاقد رضایت و خشنودی، و فراوانی و فراخی نعمتی است که اصلاح حال به همراه ندارد، و زمان حال درخشانی است که آیندهٔ سخت و بدی چشم به راه آن است. این همان آزمونی است که عقاب و عذاب به دنبال دارد.

برکات حاصله با ایمان و تقوا، برکات در اشیاء، برکات در نفوس، برکات در فهم و شعور، برکات در احساسات و حواس، و برکات در خوشیهای زندگی است... برکاتی است که زندگی را در آن واحد رشد و نموّ و ترقّی و والائی می‌بخشد. تنها فراوانی و فراخی نعمت، آن هم همراه با بدبختی و سقوط و فروپاشی نیست.(۱)

❁

پس از آن که روند قرآنی، آن سنّت جاری و ساری را بیان می‌دارد، سنّتی که تاریخ شهرها و آبادیهای ویران شده بر آن گواهی می‌دهد. در همان لحظه‌ای که حواس و مشاعر به لرزه می‌افتد، و وجدان به تکان درمی‌آید، آن لحظه‌ای که بالای سرزمینهائی ایستاده‌اند که تکذیب‌کنندگان در آنجا نقش زمین شده‌اند، کسانی که ایمان نیاورده‌اند و پرهیزگاری نکرده‌اند، و رفاه و نعمتی که در آن غوطه‌ور بوده‌اند ایشان را گول زده است، و لذا از فلسفهٔ آزمون خدا غافل گردیده‌اند و بی‌خبر مانده‌اند... روند قرآنی در آن لحظه رو به غافلان غوطه‌ور در گناه و بی‌خبر از همه چیز و همه جا می‌کند، و حواس و مشاعر ایشان را سخت تکان می‌دهد و به هوشیاری و بیداری می‌خواند و بدان تکذیب‌کنندگان غافل ناپرهیزگار می‌گوید که هان بپائید که عذاب و عقاب خدا در کمین شما است. چه بسا در هر لحظه‌ای از شب یا از روز شما را دریابد و بقاپد، در حالی که به خواب ناز و لهو و لعب و هوا و هوس فرو رفته باشید و به هرزه‌درائی و لذّت‌پرستی نشسته باشید:

﴿ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا بَيٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ. أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحىً وَ هُمْ يَلْعَبُونَ؟ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ؟ فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ. أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهٰا أَنْ لَوْ نَشٰاءُ أَصَبْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ ﴾.

آیا مردمان شهرها و آبادیها (که دعوت پیغمبران را نپذیرفته‌اند و به جای ایمان بر کفر و معاصی افزوده‌اند، از این) ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها رود، در حالی که ایشان غرق در خواب باشند؟ (شگفتا که از مکافات عمل غافل شدند). یا این که مردمان این شهرها و آبادیها ایمن شدند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان آید، در حالی که (به انجام کارهای بی‌ارزشی مشغولند که انگار) سرگرم بازی هستند؟ آیا آنان از چاره نهانی و مجازات ناگهانی خدا ایمن و غافل شده‌اند؟.. در حالی که از چارهٔ نهانی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران (و از دست‌دهندگان عقل و انسانیّت) ایمن و غافل نمی‌گردند. آیا برای کسانی که زمین را از صاحبان قبلی آن به ارث می‌برند (و جانشین دیگران می‌گردند) روشن نشده است که اگر بخواهیم آنان را (همچون پیشینیان) به

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و مشكلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب» تألیف: سیدقطب. همچنین کتاب: «التطور و الثبات» فصلهای: «شهادةالقرن العشرين» و «شهادة التاريخ». تألیف: محمّد قطب.

سبب گناهانشان نشانهٔ تیر بلا می‌گردانیم و بر دلهایشان مُهر می‌نهیم تا دیگر (صدای حق را) نشنوند (و آهسته آهسته رهسپار دوزخ شوند؟).

آیا مردمان این شهرها و آبادیها ایمن هستند ـ در حالی که این سنّت یزدان در امتحان مردمان با ناخوشی و خوشی، و نداشتن وداشتن، و سالم نبودن و سالم بودن است، و این هم جایگاه‌های نقش زمین شدن تکذیب‌کنندگان سرگشته و ویلان است، سرگشتگانی که این شهرها و ناحیه‌ها را آباد کردند و آراستند، سپس آنجاها را بر جای گذاشتند و رفتند، و اینان هم‌اینک بر جایگاه ایشان نشسته‌اند ـ آیا این مردمان ایمن از این هستند که عذاب خدا در غفلتی از غفلتهایشان، و در گول خوردنی از گول خوردنهایشان، ایشان رادربرگیرد؟ آیا ایمن شده‌اند که خشم خدا بر سرشان بتازد و کار ایشان را بسازد و نابودشان نماید، بدان هنگام که شبانگاهان خفته‌اند؟ انسانی که در خواب اختیاری از خود ندارد و از توان و نیروئی برخوردار نیست. نمی‌تواند احتیاط کند و خویشتن را بپاید. نمی‌تواند حشره‌ای از حشرات کوچک را که به سویش تاخت می‌آورد از خود براند و به دفع آن کوشد... پس در این حال چگونه می‌تواند عذاب بزرگ و توانمند خدا را دفع کند و خویشتن را از آن در امان دارد؟ عذاب عظیم و قدرتمندی که انسان در اوقات کاملاً بیداری و هوشیاری و احتیاط و توان و قدرت هم نمی‌تواند در برابر آن بایستد.

آیا این مردمان ایمن هستند از این که عذاب خدا بر سرشان تازد و ایشان را فراگیرد، بدان هنگام که چاشتگاهان به لهو و لعب و خوشگذرانی سرگرم هستند؟ لهو و لعب و خوشگذرانی، بیداری و هوشیاری را فرا می‌گیرد، و انسان را از آمادگی و احتیاط غافل و بی‌خبر می‌سازد، و بدین هنگام که انسان گول خورده است و به لهو و لعب نشسته است و به خوشگذرانی پرداخته است، نمی‌تواند به دفع چیزی کوشد که بر او می‌تازد. پس چگونه می‌تواند یورش یزدان را دفع کند، یورشی که هیچ انسانی تاب مقاومت و ایستادن در برابر آن را ندارد، هر اندازه هم بدین هنگام جدّی و آماده برای دفاع باشد؟

عذاب خدا سخت‌تر از آن است که مردمان بتوانند در برابر آن تاب ایستادگی داشته باشند، چه سرگرم کارهای بیهوده و خوشگذرانیها باشند و چه جدّی و هوشیار و آمادهٔ پیکار باشند. امّا روند قرآنی لحظه‌هائی را به تصویر می‌کشد که لحظه‌های ضعف و ناتوانی بشری است، تا سخت وجدان بشری را لمس کند، و حسّ هوشیاری و بیداری وی را برانگیزد، بدان هنگام که بلای تازندهٔ همه‌جاگسترِ فراگیر را می‌پاید در لحظه‌ای از لحظات ضعف و بی‌خبری، و می‌ترسد مصیبت، ناگهانی یورش آورد و کار او را بسازد. البتّه انسان چه بیدار و هوشیار باشد، و چه غافل و بی‌خبر، از دست عذاب یزدان نجات و رهائی پیدا نمی‌کند. هر دو حالت بیداری و هوشیاری، و غفلت و بی‌خبری، در برابر عذاب خدا یکسان است.

﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ؟ ﴾.

آیا آنان از مجازات ناگهانی یزدان ایمن و غافل شده‌اند؟

چاره‌سازی خدا نهان و پنهان برای انسانها است تا خویشتن را از آن بپرهیزند و برحذر نمایند.

﴿ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴾.

از مجازات ناگهانی و چاره‌سازی پنهانی یزدان جز زیانکاران (و از دست‌دهندگان عقل و انسانیّت) ایمن و غافل نمی‌گردند.

در فراسوی آسوده خفتن و غفلت زده بودن و بی‌شرمی و پرده‌دری نمودن، جز ضرر و زیان نیست. از این مجازات ناگهانی و چاره‌جوئی نهانی الهی، این‌گونه غافل و بی‌خیال نمی‌ماند مگر کسانی که سزاوار چنین ضرر و زیانی باشند!

آیا آنان از مجازات ناگهانی و چاره‌سازی نهانی الهی بی‌خیال می‌نشینند؟ در صورتی که پس از گذشتگان، گذشتگانی که بر اثر گناهانشان نابود گشتند، و غفلت

ایشان را به نابودی کشاند و خرمن عمرشان را بر باد داد، در سرزمین آنان می‌زیند و بر جای ایشان می‌نشینند؟ آیا جایگاه‌های هلاک و سرزمینهای نابودی گذشتگان، اینان را رهنمود نمی‌گرداند و راه را برایشان روشن نمی‌سازد؟

﴿ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؟ ﴾.

آیا برای کسانی که زمین را از صاحبان قبلی آن به ارث می‌برند (و جانشین دیگران می‌گردند) روشن نشده است که اگر بخواهیم آنان را (همچون پیشینیان) به سبب گناهانشان نشانهٔ تیر بلا می‌گردانیم و بر دلهایشان مُهر می‌نهیم تا دیگر (صدای حقّ را) نشنوند (و آهسته آهسته رهسپار دوزخ شوند؟

قطعاً سنّت یزدان تغییر نمی‌پذیرد، و مشیّت یزدان متوقّف نمی‌گردد. چه چیزی ایشان را ایمن می‌کند از این که یزدان آنان را به گناهانشان بگیرد، همان‌گونه که پیشینیان را به گناهانشان گرفته است؟ و بر دلهایشان مهر نهد و پس از آن راهیاب نگردند؟ بلکه دلائل هدایت را نشنوند؟ آن گاه کیفر و پادافره گمراهی و سرگشتگی ایشان در دنیا و آخرت بدیشان برسد و دامنگیرشان گردد؟ هان بدان که جایگاه‌های نابودی گذشتگان پیش از ایشان، و به ارث بردن خانه و کاشانه و آب و ملک ایشان، و سنّت جاری و ساری یزدان، همه و همه ایشان را بیم می‌دهند و برحذر می‌دارند، و به گوش دل و جانشان می‌خوانند که پرهیزگاری کنند، و خویشتن را بپایند، و ایمنی دروغین، و بی‌شرمی و پرده‌دری خودسرانه و ناسنجیده، و غفلت هلاک‌کننده را از خویشتن به دور دارند، و از داستان و سرگذشت پیشینیان درس عبرت بیاموزند، و سخنان حقّ را بشنوند

تا این که بدیها و پلشتیها در ایشان موجود نبوده و به سرنوشت دیگران گرفتار نیایند.

خداوند نمی‌خواهد با این برحذر داشتن و بیدارباش دادن مردمان در قرآن، مردمان را بر آن دارد که هراسان و پریشان زندگی کنند، و از ترس نابودی بر خود بلرزند و از خوف هلاک در لحظه‌ای از شب یا روز، زندگی را بر خویشتن تباه سازند. چه جزع و فزع همیشگی از چیز ناپیدا، و پریشانی و آشفتگی دائم از آینده، و منتظر ماندن نابودی در هر لحظه، نیروی انسانها را سست می‌کند و آن را پراکنده می‌سازد. و چه بسا کارشان را بدانجا بکشاند که از کار و تلاش و تولید و تحصیل ناامید گردند، و در راه ترقّی و پیشرفت زندگی به تکاپو نپردازند، و زمین را آبادان ننمایند... بلکه آنچه یزدان از مردمان می‌خواهد، بیداری، حسّاسیّت، پرهیزگاری، خود را پائیدن و به فکر خویشتن بودن، پند و عبرت گرفتن از تجارب انسانها، مشاهدهٔ انگیزه‌ها و حرکت‌دهنده‌های تاریخ بشری، ادامهٔ پیوند با خدا، و مغرور نشدن از رفاه و خوشی زندگی است.

یزدان به مردمان، امنیّت، آرامش، خشنودی، رستگاری، و پیروزی در دنیا و آخرت را وعده می‌دهد، اگر کاملاً خدا را پیش چشم داشته باشند و او را حاضر و ناظر بدانند، و پرستش و بندگی را خالصانه به یزدان اختصاص دهند، و از عذاب و عقاب او بپرهیزند، و در نتیجه از هر چیزی بپرهیزند که زندگی را کثیف و آلوده کند. یزدان مردمان را به امن و امان در پناه ایزد سبحان فرا می‌خواند، نه امن و امانِ در پناه نعمتهای مادی گول‌زننده و فریبنده. و ایشان را به سوی اعتماد بر نیروی آفریدگار می‌خواند، و آنان را به سوی اعتماد بر نیروی مادی زوال‌پذیر و ناپایدار خودشان فرا نمی‌خواند. همچنین ایشان را دعوت می‌کند که بر چیزی تکیه کنند که خدا دارد، نه بر چیزی تکیه کنند از اموال و دارائی دنیای گذرا که خودشان دارند.

نسلی از مؤمنانِ به خدا و ترسندگان از او زندگی کردند و گذشتند. آنان از مجازات ناگهانی یزدان و چاره‌سازی پنهانی خداوند سبحان می‌هراسیدند. به کسی و چیزی جز خدا تکیه نمی‌کردند. آنان در پرتو ایمان به

آفریدگار وهراس از کردگار، دلی آباد از ایمان، دارای آرامش با ذکر یزدان، نیرومند در برابر شیطان و هوا و هوس خودشان، مصلح در زمین در سایۀ هدایت خدای منّان، و بیباک از مردمان داشتند... تنها خدا است که باید از او ترسید و از کیفر و عقاب و عذابش هراسید.

این چنین باید معنی ترس و هراس همیشگی از عقاب و عذاب و مجازات ناگهانی و چاره‌سازی پنهانی خدا را بفهمیم، عقاب و عذابی که جلو آن گرفته نمی‌شود و دفع نمی‌گردد، و مجازات ناگهانی و چاره‌سازی پنهانی‌ای که درک نمی‌شود. باید بدانیم که خدای را درنظر داشتن و از او هراسیدن به اضطراب و پریشانی منتهی نمی‌شود، بلکه مایۀ بیداری و هوشیاری می‌گردد. کار به جزع و فزع سر نمی‌کشد، بلکه نتیجۀ آن حسّاسیّت پیدا کردن و خویشتن را پائیدن می‌شود. این امر نه تنها زندگی را راکد و تعطیل نمی‌گرداند، بلکه زندگی را هم در برابر پوچی و بیهودگی و خودکامگی و سرکشی نگاهبانی و نگاهداری می‌کند.

برنامۀ قرآنی ـ با وجود این ـ حالتهای درونها و دلهای گوناگون، و اوضاع ملّتها و گروه‌های جوراجور را معالجه و مداوا می‌سازد، و برای هر یک از آنها پزشکیِ مناسبی و آن هم در وقت سازگار با آن انجام می‌دهد. گاهی بدانها جرعه‌ای از امن و امان و اعتماد و اطمینان و آرمیدن در آستانۀ خداوند رحمان می‌نوشاند، بدان هنگام که از نیروهای زمین و شرائط و ظروف زندگی می‌هراسند و بیمناک می‌گردند. و گاهی بدانها جرعه‌ای از ترس و هراس و بیدار باش و هوشیار باش و مراقب بودن و پائیدن عقاب و عذاب یزدان منّان، عطاء می‌کند، بدان هنگام که به نیروهای زمین و انگیزه‌ها و دلربائیهای زندگی تکیه می‌کنند... پروردگار تو از هر کس دیگری آگاه‌تر از حال کسانی است که آنان را آفریده است، و او بس دقیق و آگاه است.(۱)

✿

هم‌اینک که روند قرآنی از بیان سنّت ساری و جاری می‌پردازد، و با آن وجدان بشری را با چنان پسوده‌های الهامگرانه می‌پساید و لمس می‌نماید، رو به پیغمبر ﷺ می‌کند و او را مخاطب قرار می‌دهد و وی را از سرانجام فراگیر آزمایش آن شهرها و آبادیها مطّلع می‌گرداند، و می‌نمایاند که آزمایش آنان پرده از حقائق نهفته در سرشت کفر و سرشت ایمان برمی‌دارد. گذشته از آن، پرده از سرشت چیرۀ انسان نیز برمی‌دارد، همان‌گونه که در این اقوام جلوه‌گر آمده است:

﴿ تِلْکَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبائِها. وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ، فَما کانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. کَذٰلِکَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْکافِرِينَ. وَ ما وَجَدْنا لِأَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَ إِنْ وَجَدْنا أَکْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ ﴾.

اینها آبادیهائی است که برخی از اخبار آنها را برای تو روایت می‌نمائیم (و شرح می‌دهیم که چگونه ساکنان آنجاها به سبب ایمان نیاوردن به پیغمبران، دچار بلاها و مصائب بیشمار شدند). پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند و معجزات متقن را بدیشان نمودند، امّا آنان (به سبب لجاجتِ در کفر و ممارست بر تکذیب انبیاء، روی حرف خود ایستادند و) چیزی را که قبلاً تکذیب کرده بودند (حاضر نشدند بپذیرند و باز هم مثل همیشه آن را تکذیب کردند و) بدان ایمان نیاوردند. این چنین خداوند بر دلهای کافران مُهر می‌نهد (و بر اثر ادامۀ گناه، حسّ تشخیص حقّ را از آنان سلب می‌کند). اکثر این اقوام را بر سر پیمان (و وفای به عهد خود) و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم.

این داستانی است که از سوی یزدان روایت می‌شود، و پیغمبر ﷺ از آن آگاه نبوده است. بلکه این وحی خدا و تعلیم او است.

﴿ وَلَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ ﴾.

پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند و معجزات متقن بدیشان نمودند.

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «منهج التربية الإسلامية» فصل: «خطوط متقابلة فی‌النفس الإنسانية». و کتاب: «دراسات فی‌النفس الإنسانية» تألیف: محمّد قطب.

امّا دلائل و معجزات بدانان سودی نبخشید. بعدها هم دلائل و معجزات را تکذیب کردند، و به چیزهائی که پیش از آمدن دلائل و معجزات ایمان نداشتند، پس از آمدن دلائل و معجزات نیز ایمان نیاوردند. زیرا دلائل و معجزات، تکذیب‌کنندگان را به سوی ایمان نمی‌کشاند و بدان نمی‌رساند. آنان هم به سبب کمبود دلائل و معجزات نبود که ایمان نمی‌آوردند، بلکه چیزی که کم داشتند دل باز و گشاده، احساس تیز و لطیف، رو کردن و اهمّیّت دادن به ایمان، و فطرت زنده‌ای بود که دریافت دارد و دگرگون گردد و پاسخ گوید. وقتی که آنان دلهایشان را متوجّه الهامها و پیامهای هدایت و دلائل ایمان نکردند، یزدان بر دلهایشان قفل زد و مهر نهاد، و دیگر نتوانستند دریافت دارند و دگرگون شوند و پاسخ گویند:

﴿ کَذٰلِکَ یَطْبَعُ‌اللهُ عَلیٰ قُلُوبِ الْکٰافِرِینَ ﴾.

این چنین خداوند بر دلهای کافران مهر می‌نهد (و بر اثر ادامهٔ گناه، حسّ تشخیص حقّ را از آنان سلب می‌کند).

این تجربه‌ها و آزمونها پرده از سرشت چیره برداشت:

﴿ وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَکْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ، وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَکْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِینَ ﴾.

اکثر این اقوام را بر سر پیمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم.

عهدی که در اینجا بدان اشاره می‌شود، چه بسا عهد یزدان با فطرت انسان باشد، عهدی که در اواخر سوره ذکر شده است:

﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّکُم؟ قٰالُوا: بَلیٰ! شَهِدْنٰا ﴾.

(ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب گشوده و گستردهٔ جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری...).

چه بسا این پیمان، پیمان ایمانی باشد که یزدان آن را با گذشتگانشان بسته است بدانگاه که پیغمبران را به میانشان فرستاده است و ایشان ایمان آورده‌اند. سپس فرزندان و زادگان آنان منحرف شده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند، همان‌گونه که در هر جاهلیّتی چنین کاری روی می‌دهد. چرا که نسلها کم‌کم منحرف می‌گردند تا بدانجا که از پیمان ایمان بیرون می‌روند، و به سوی جاهلیّت برمی‌گردند.

این عهد و پیمان هر چه باشد، روشن است که اهالی این شهرها و آبادیها بیشترشان عهد و پیمانی که بدان چنگ زده و بر آن ماندگار بوده باشند نداشته‌اند. بلکه پیرو هوا و هوسی بوده‌اند که همیشه دگرگون می‌گردد، و دنباله‌رو سرشتی بوده‌اند که در برابر وظائف عهد و مشکلات پیمان شکیبائی نمی‌کند و استقامت نمی‌ورزد.

﴿ إِنْ وَجَدْنٰا أَکْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِینَ ﴾.

بیشتر آنان را نافرمان و بزهکار یافتیم.

از دین یزدان منحرف بودند، و از عهد و پیمان قدیم ایزد منّان سر باز زده بودند. این هم نتیجهٔ دگرگونی و ناپایداری، و حاصل پیمان‌شکنی، و پیروی کردن از هوا و هوس است... کسی که خویشتن را بر عهد و پیمان با خدا نگاه ندارد، و در راستای راه خدا نماند و حرکت نکند، و از رهنمود ایزد متعال راهنمائی نطلبد، قطعاً باید راه‌های انحرافی بیشمار او را ویلان و سرگردان کنند، و حتماً باید در کژراهه‌ها گمراه و پریشان گردد، و مسلّماً باید به فسق و فجور بپردازد و از آئین یزدان بیرون افتد... اهالی این‌گونه شهرها و آبادیها این چنین بودند و این چنین زیستند. سرانجام این گشت و گذار، و فرجام این کارهای زشت و پلشت ایشان، بدینجا انجامید و ایشان را به ورطهٔ مرگ و نابودی کشید.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ
فَظَلَمُوا۟ بِهَا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾
وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰفِرْعَوْنُ إِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٤﴾
حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ ۚ قَدْ جِئْتُكُم
بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِن كُنتَ
جِئْتَ بِـَٔايَةٍ فَأْتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ
لِلنَّٰظِرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ
عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ ۖ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾
قَالُوٓا۟ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَأْتُوكَ
بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾ وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوٓا۟ إِنَّ
لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
لَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا۟ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلْقِىَ وَإِمَّآ أَن
نَّكُونَ نَحْنُ ٱلْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا۟ ۖ فَلَمَّآ أَلْقَوْا۟ سَحَرُوٓا۟
أَعْيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَآءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾
۞ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ فَإِذَا هِىَ تَلْقَفُ مَا
يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ ٱلْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغُلِبُوا۟
هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُوا۟ صَٰغِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأُلْقِىَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ﴿١٢٠﴾
قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٢﴾ قَالَ
فِرْعَوْنُ ءَامَنتُم بِهِۦ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ
فِى ٱلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا۟ مِنْهَآ أَهْلَهَا ۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾
قَالُوٓا۟ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا
بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتْنَا ۚ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ
﴿١٢٦﴾ وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ لِيُفْسِدُوا۟
فِى ٱلْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ ۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْىِۦ
نِسَآءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَٰهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ
ٱسْتَعِينُوا۟ بِٱللَّهِ وَٱصْبِرُوٓا۟ ۖ إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن
يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوٓا۟ أُوذِينَا
مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِنۢ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ
أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ
فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ
بِٱلسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾
فَإِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلْحَسَنَةُ قَالُوا۟ لَنَا هَٰذِهِۦ ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
يَطَّيَّرُوا۟ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ ۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمْ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَقَالُوا۟ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِۦ مِنْ ءَايَةٍ
لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
ٱلطُّوفَانَ وَٱلْجَرَادَ وَٱلْقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّمَ ءَايَٰتٍ مُّفَصَّلَٰتٍ
فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ
ٱلرِّجْزُ قَالُوا۟ يَٰمُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ ۖ لَئِن
كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِىٓ
إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٣٤﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ
هُم بَٰلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿١٣٥﴾ فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ
فِى ٱلْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ عَنْهَا غَٰفِلِينَ ﴿١٣٦﴾
وَأَوْرَثْنَا ٱلْقَوْمَ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَٰرِقَ
ٱلْأَرْضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا ۖ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
ٱلْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُوا۟ ۖ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ
يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُۥ وَمَا كَانُوا۟ يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

این درس دربرگیرندهٔ داستان موسی علیه‌السلام با فرعون و اشراف و سران او است. آغاز می‌گردد از بند رویاروئی آنان با ربوبیّت خداوند جهانیان، و با بند غرق شدن جملگی آنان، پایان می‌پذیرد. میان این دو بند چیزهائی قرار گرفته‌اند، همچون: مسابقه و مبارزهٔ با جادوگران، چیره شدن حقّ بر باطل، ایمان آوردن جادوگران به خداوندگار جهانیان، یعنی خداوندگار موسی و هارون، بیم دادن فرعون جادوگران را به عذاب و شکنجه و کشتن و تنبیه ایشان، اظهار حقّ و ابراز حقیقت در برابر

این تهدید و بیم، پیروزی عقیده‌ای که به زوایای دلهایشان خزیده است بر عشق دنیا و دنیاپرستی، گرفتار آمدن فرعون و فرعونیان به طوفان و ملخ و شپشک و قورباغه و خون، هر بار به فریاد آمدن و یاری طلبیدن ایشان از موسی که خدای خود را به فریاد بخواند و عذاب را از سر ایشان به دور گرداند، ولی چون عذاب از سر ایشان به دور می‌گردد، دیگر باره به همان چیزی برمی‌گردند و به همان چیزی دست می‌یازند که در آن بوده‌اند و بدان دست یازیده‌اند، اعلان فرعون و فرعونیان که هر اندازه هم آیات و معجزات برایشان بیاید قطعاً ایمان نمی‌آورند، سرانجام فرعون و فرعونیان در دریا غرق می‌شوند به سبب تکذیب آیات و معجزات یزدان و غافل ماندن ایشان از فلسفهٔ آزمون خداوند سبحان، آزمونی که برابر سنّت آفریدگار ساری و جاری می‌گردد مبنی بر این که تکذیب‌کنندگان نخست با زیان و ضرر جانی و مالی، و سپس با نعمت و سلامت و خوشی و دارائی و سلطه و قدرت، امتحان می‌گردند، و در پایان نابود و هلاک می‌گردند، اعطاء خلافت در زمین به قوم موسی به پاداش شکیبائی ایشان و توفیق در امتحان مشکلات و سختیها و دشواریها... و شروع امتحان خوشیها و نعمتها و رفاه...

این بخش از داستان را خواستیم به عنوان درسی برگزینیم، و بخش دیگر را که مخصوصاً در بارهٔ داستان موسی عليه‌السلام با قوم خود او است، به عنوان درس دیگری در پیش گیریم که به دنبال این درس بیاید. زیرا فضای این دو بخش، و همچنین جولانگاه آنها جدای از همدیگر است.

داستان در اینجا از آغاز آن تا پایان آن، به گونهٔ چکیده و کوتاه ذکر می‌گردد. این چکیده، بیانگر هدفی است که به خاطر آن، این داستان، در روند این سوره آمده است:[1]

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ، فَظَلَمُوا بِهَا. فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

سپس به دنبال آنان (یعنی پیغمبران مذکور) موسی را همراه با دلائل روشن و معجزات متقن خود، به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم، و ایشان (به جای این‌که بدانها ایمان بیاورند) بدانها کفر ورزیدند (و سزای کفر خود را چشیدند) و بنگر که سرانجام تباهکاران چه شد (و از جمله فرعون و فرعونیان کارشان به کجا کشید و چه بلاهائی بدیشان رسید؟).

نص قرآنی هدف از روند داستان در اینجا را ذکر می‌فرماید... هدف نگریستن و پیش چشم داشتن فرجام کار تباهکاران است... پس از این چکیده‌ای که الهامگر هدف است، حلقه‌ها و بندهائی از زنجیرهٔ داستان ذکر می‌گردد که کاملاً این هدف را می‌نمایاند، و آن را به درازا به تصویر می‌کشد.

داستان به صحنه‌های زنده‌ای تقسیم می‌گردد، صحنه‌هائی که از جنبش و گفتگو موج می‌زند، و لبریز از پذیرشها و کنشها، و سیماها و نشانه‌ها است. در لابلای آنها در روند سخن، رهنمونهائی به موارد عبرت و پند گرفتن است، و از سرشت پیکار میان فرا خواندن و دعوت کردن به سوی «خداوندگار جهانیان» و میان فراخواندن و دعوت کردن به سوی فرمانبرداری از طاغوتهای مسلّط بر بندگان یزدان، پرده برانداخته می‌شود، آن طاغوتهای چیره‌ای که به جای خدا ادّعای ربوبیّت و خداوندگاری می‌کنند! همچنین در این داستان، شگرفی و زیبائی عقیده جلوه‌گر می‌آید بدان هنگام که اعلان می‌گردد، و از سلطه و قدرت طاغوتها ترس و باکی نشان داده نمی‌شود، و به تهدید و بیم سخت و سنگین ایشان اهمّیّتی داده نمی‌شود.

❁

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ، فَظَلَمُوا بِهَا. فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّیّ فی القرآن» فصل: «القصّة فی‌القرآن».

سپس به دنبال آنان (یعنی پیغمبران مذکور) موسی را همراه با دلائل روشن و معجزات متقن خود، به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم، و ایشان (به جای این‌که بدانها ایمان بیاورند) بدانها کفر ورزیدند (و سزای کفر خود را چشیدند) و بنگر که سرانجام تباهکاران چه شد (و از جمله فرعون و فرعونیان کارشان به کجا کشید و چه بلاهائی بدیشان رسید؟).

پس از ویرانی این شهرها و آبادیها و به هلاکت رسیدن تکذیب‌کنندگان مردمانی از اهالی آنجاها، موسی به پیغمبری برانگیخته می‌شود... داستان، از بند برخورد فرعون و فرعونیان با رسالت آغاز می‌گردد. سپس چکیده‌ای از نحوهٔ رویاروئی آنان با رسالت سخن می‌گوید، و اشاره‌ای گذرا به سرانجامی می‌کند که کارشان بدان انجامید. آنان نسبت به آیات و معجزات ستم کردند، یعنی نسبت بدانها کفر ورزیدند و آنها را نپذیرفتند. تعبیر قرآنی، بسیار واژهٔ «ظلم» و واژهٔ «فسق» را به جای واژهٔ «کفر» یا واژهٔ «شرک» به کار می‌برد. اینجا موردی از موارد فراوانی است که ظلم به معنی شرک و کفر، در تعبیر قرآنی آمده است. چرا که شرک یا کفر زشت‌ترین ظلم است، همان‌گونه که پلشت‌ترین فسق و فجور است... کسانی که کافر می‌گردند یا مشرک می‌شوند، به حقیقتِ بزرگ - حقیقت الوهیّت و حقیقت توحید - ظلم می‌کنند، و چون خویشتن را در دنیا و آخرت به هلاکت می‌اندازند، به خود نیز ظلم می‌نمایند. و چون مردمان را از بندگی یزدان یگانهٔ جهان بیرون می‌آورند و آنان را به بندگی طاغوتهای گوناگون و اربابان جوراجور می‌کشانند، به مردمان نیز ظلم می‌کنند... بالاتر از این ظلم، ظلمی نیست... بدین خاطر، کفر ظلم است، همان‌گونه که تعبیر ارزشمند قرآنی بیانگر آن است:

﴿ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾.

کافران ستمگرند. (بقره/ ۲۵۴)

همچنین کسی که کفر می‌ورزد یا شرک می‌ورزد، فسق می‌کند و از راه یزدان و صراط مستقیم او خارج می‌گردد و به سوی راه‌هائی می‌رود که وی را به خداوند سبحان نمی‌رسانند، بلکه او را به دوزخ می‌کشانند!

فرعون و اشراف و سران به آیات الهی ظلم کردند، یعنی بدانها کفر ورزیدند و آنها را انکار کردند و نپسندیدند.

﴿ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

بنگر که سرانجام تباهکاران چه شد!.

این سرانجام هر چه زودتر در روند قرآنی خواهد آمد... امّا اکنون بهتر است به مفهوم واژهٔ «مفسدین» بنگریم که در اینجا مترادف با واژهٔ «کافرین» یا «ظالمین» است... آنان نسبت به آیات خدا کفر ورزیده‌اند و آنها را انکار کرده‌اند، پس بنگر که سرانجام این «مفسدین» چه شده است و به کجا کشیده است.

آنان مفسدند چون «ظلم کرده‌اند». یعنی: «کفر ورزیده‌اند و منکر خدا شده‌اند»... زیرا کفر زشت‌ترین تباهی است، بلکه زشت‌ترین تباهکاری است... زندگی راست و درست نمی‌گردد و شایسته و بایسته نمی‌شود، مگر این که زندگی بر پایهٔ ایمان به خداوند یگانهٔ جهان، و بندگی و پرستش ایزد منّان، استوار گردد... قطعاً کرهٔ زمین به تباهی می‌کشد، هنگامی که بندگی و پرستش در زندگی مردمان خالصانه از آن یزدان نباشد... بندگی و پرستش یزدان یگانهٔ جهان، بدین معنی است که مردمان بیش از آقائی نداشته باشند، و با بندگی و پرستش خویش هم بدو رو کنند، و تنها در برابر شریعت او کرنش نمایند تا زندگانیشان از کرنش در برابر هواها و هوسهای دگرگون انسانها زدوده گردد و از بند شهوات ناچیز انسانها پالوده شود... تباهی گریبانگیر جهانبینیها و اندیشه‌های مردمان می‌شود، همان‌گونه که تباهی گریبانگیر زندگی اجتماعی ایشان می‌گردد، آن زمان که اربابان گوناگون و پراکنده‌ای جز خدا بر گردهٔ مردمان سوار و بر آنان فرمانروائی کنند... کرهٔ زمین هرگز رو به راه و بایسته نگردیده است، و

زندگی مردمان هیچ وقت درست و شایسته نشده است، مگر آن زمان که بندگی ایشان برای یزدان یگانهٔ جهان از لحاظ عقیده و عبادت و شریعت بوده است. «انسان» هرگز آزاد نگردیده است مگر آن وقت که در سایهٔ ربوبیّت یگانهٔ یزدان آرمیده است... از اینجا است که یزدان سبحان دربارهٔ فرعون و اشراف و سران فرعون می‌فرماید:

﴿ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

بنگر که سرانجام تباهکاران چه شد و به کجا کشید.

هر طاغوتی که بندگان را به شریعت ساختگی خود بخواند و ایشان را به کرنش در برابر آن وادارد، و شریعت خدا را به دور اندازد و نادیده انگارد، او از زمرهٔ «مفسدین» است. مفسدینی که در زمین تباهی می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

❁

شروع داستان بدین نحوی که گذشت، شیوه‌ای از شیوه‌های قرآنی در عرضهٔ داستانها است. این شیوه، شیوهٔ مناسبی در اینجا برای روند سوره، و برای محوری است که سوره بر گرد آن می‌چرخد. زیرا سوره از همان لحظهٔ نخستین سرانجام را با سرعت حاضر می‌آورد و به پیش چشم می‌دارد، تا هدف روند سوره را نشان دهد. سپس به دنبال اجمال به تفصیل می‌پردازد. لذا خواهیم دید که چگونه رخدادها پایان می‌گیرند.

راستی چه چیز میان موسی و فرعون و اشراف و سران فرعون گذشت؟

اینجا است که نخستین صحنهٔ میان آنان آغاز می‌گردد:

﴿ وَ قَالَ مُوسَىٰ: يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ: إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ. فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟.. قَالُوا: أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ، وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴾.

موسی گفت: ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم. (آمده‌ام تا دعوت او را به تو و درباریان و دیگر مردمان برسانم و همگان را به سوی شریعت او فرا خوانم.) سزاوار است که از زبان خدا جز حقّ نگویم. من از سوی پروردگارتان معجزهٔ بزرگی برای شما دارم (که به روشنی بر حقّانیّت رسالت من دلالت می‌نماید). پس بنی‌اسرائیل را (از زنجیر اسارت و بردگی خود آزاد ساز و آنان را به من واگذار و) همراه من بفرست (تا از سرزمین تو بکوچند و به سرزمین دیگری روند و در آنجا به پرستش خدای یگانه مشغول شوند). فرعون گفت: اگر معجزهٔ بزرگ و دلیل سترگی با خود داری، آن را بنمای، اگر از زمرهٔ راستگویانی (و خویشتن را پیغمبر خدا می‌دانی). پس موسی فوراً عصای خود را بینداخت، بناگاه به صورت اژدهای آشکاری درآمد (که از حیات کامل برخوردار بود و بدین‌سو و آن سو می‌خزید و می‌جهید). و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد، بناگاه بینندگان دیدند که (همچون خورشید، درخشان و) سفید است. (هنگامی که موسی نشانهٔ بزرگ خدا را بنمود) اشراف قوم فرعون (از راه تملّق و چاپلوسی با فرعون هم‌آوا شدند و) گفتند: واقعاً این جادوگر ماهری است! (و کاری که می‌کند معجزهٔ خدائی نیست). او می‌خواهد شما را از سرزمینتان (که مصر است) بیرون کند. چه می‌اندیشید و چه نظر می‌دهید؟ (آیا باید در حقّ او چه کرد؟ (سپس به فرعون) گفتند: (عجله مکن و جریان کار) او و برادرش (هارون) را به تأخیر بینداز و (کسانی از لشکریان خود را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرّب را) جمع کنند (و بدینجا گسیل دارند). تا همهٔ جادوگران ماهر را (به خدمت تو) بیاورند (و جادوی موسی را باطل و کار او را یکسره سازند و دیگر کسی گول او را نخورد و به دنبال او نرود).

این نخستین برخورد میان حقّ و باطل، و میان ایمان و کفر است... صحنهٔ نخستین ملاقات میان دعوت به سوی «خداوندگار جهانیان» و میان طاغوتی است که ادّعای ربوبیّت می‌کند و عملاً به جای خداوندگار جهانیان ربوبیّت را بر دست گرفته است!

﴿ وَ قَالَ مُوسىٰ: يٰا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ. حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ ﴾.

موسی گفت: ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم. (آمده‌ام تا دعوت او را به تو و درباریان و دیگر مردمان برسانم و همگان را به سوی شریعت او فرا خوانم.) سزاوار است که از زبان خدا جز حقّ نگویم. من از سوی پروردگارتان معجزهٔ بزرگی برای شما دارم (که به روشنی بر حقّانیّت رسالت من دلالت می‌نماید). پس بنی‌اسرائیل را (از زنجیر اسارت و بردگی خود آزاد ساز و آنان را به من واگذار و) همراه من بفرست (تا از سرزمین تو بکوچند و به سرزمین دیگری روند و در آنجا به پرستش خدای یگانه مشغول شوند.

موسی گفت: «ای فرعون!»... نگفت: ای سرور من! همان‌گونه که کسانی آن را می‌گویند که نمی‌دانند سرور حقّ چه کسی است! موسی او را مؤدّبانه و محترمانه با لقب خودش فراخواند. او را فرا خواند تا حقیقت کار خود را برای وی بیان دارد، و همچنین بزرگترین حقیقتهای جهان هستی را برای او بیان کند:

﴿ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

من فرستاده‌ای از سوی خداوندگار جهانیان هستم.

موسی علیه السلام حقیقتی را با خود به ارمغان آورد که هر پیغمبری پیش از او نیز آن را با خود به ارمغان آورده بود، حقیقت ربوبیّت یگانه برای همهٔ جهانیان... الوهیّت یگانه و بندگی فراگیر... او چیزی را نگفت که برخی از «متخصّصان در ادیان» و پیروان ایشان می‌گویند و در دل تاریکیها کورکورانه گام برمی‌دارند و از روی شکّ و گمان دربارهٔ «دگرگونی عقیده» بطور مطلق سخن می‌گویند و حتّی چیزی را که همگی پیغمبران آن را از سوی خداوندگار جهانیان با خود به ارمغان آورده‌اند مستثنی نمی‌کنند! عقیده‌ای که همگی پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند، عقیدهٔ ثابت و تغییرناپذیری است. عقیده‌ای است که برای همهٔ جهانها و جهانیان الوهیّت یگانه‌ای را مقرّر می‌دارد. دیگر عقیده، از اعتقاد به خدایان متعدّد، به دوگانه‌پرستی، و از دوگانه‌پرستی، سرانجام به یگانه‌پرستی، تبدیل نمی‌گردد، همان‌گونه که برخی از مردمان از روی حدس و گمان خود چنین نظریّه‌ای را ابراز می‌دارند... جاهلیّتهای بشری - هنگامی که از عقیدهٔ یزدانی خارج می‌گردند - میان باورهای فراوان بی‌حدّ و مرز دست و پا می‌زنند. معتقد به توتمها و ارواح شرور و خدایان گوناگون می‌شوند، و به پرستشهای جوراجوری دست می‌یازند، همچون: خورشیدپرستی، و دوگانه‌پرستی، و یکتاپرستی آمیخته با تەنشستها و رسوبات بت‌پرستی، و سایر عقائد گوناگون جاهلیّت... عقائد آسمانی همگی یکتاپرستی درستی را با خود به ارمغان آورده‌اند و به خداوند یگانه‌ای برای جهانها و جهانیان باور دارند، درست نیست عقائد آسمانی را آمیزهٔ دست و پا زدنهای کورکورانه‌ای کنیم که منحرف از آئین درست یزدان هستند.

موسی علیه السلام با این حقیقت یگانه با فرعون و درباریان او رویاروی گردید. حقیقت یگانه‌ای که هر پیغمبری پیش از او و بعد از او با آن با عقائد تباه جاهلیّت رویاروی گردیده است... موسی علیه السلام با فرعون با این چنین حقیقت یگانه‌ای رویاروی گردید و می‌دانست که این حقیقت یگانه چه نهضتی و شورشی علیه فرعون و درباریان و دولت و رژیم حکومتی او به پا می‌دارد... ربوبیّت یزدان جهانها و جهانیان نخستین هدف آن باطل قلمداد کردن هر حکمی است که سلطه و قدرت را به دست گیرد و با غیر شریعت یزدان و با فرمانی جز فرمان خداوند سبحان، بر مردمان حکومت کند. و برکناری هر طاغوتی است که مردمان را با فرمانبرداری

از شرع خود و اطاعت از فرمان خویش، به جای خدا بندهٔ خویشتن می‌گرداند... موسی با فرعون با این حقیقت عظیم و مهمّ، تحت عنوان فرستاده‌ای از سوی خداوندگار جهانیان، رویاروی گردید... اظهار فرمود: او مجبور و مسؤول است که سخنان درستی را از سوی پروردگارش بگوید، پروردگاری که او را فرستاده است:

﴿ حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ ﴾.

سزاوار است که از زبان خدا جز حقّ نگویم.

پیغمبری که حقیقت یزدان را می‌شناسد، او را نسزد که از سوی خدا جز حقّ بگوید. او که قدر و منزلت یزدان را می‌شناسد، و حقیقت یزدان سبحان را در درون خود می‌یابد.

﴿ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ ﴾.

من از سوی پروردگارتان معجزهٔ بزرگی را برای شما آورده‌ام (که به روشنی بر حقّانیّت رسالت من دلالت می‌نماید).

به نام این حقیقت بزرگ، حقیقت ربوبیّت فراگیر جهانها و جهانیان، موسی از فرعون خواست که بنی‌اسرائیل را آزاد کند و همراه او بفرستد.

بنی‌اسرائیل تنها بندگان خدا هستند و بس. فرعون را نسزد که آنان را بندگان خود کند. انسان که خدمتگذار دو آقا نیست، و دو خدا را نمی‌پرستد. پس کسی که بندهٔ یزدان باشد، ممکن نیست بندهٔ دیگران گردد. از آنجا که فرعون بنی‌اسرائیل را بندگان هویٰ و هوس خود کرده بود، موسی بدو اعلان می‌دارد که خداوندگار جهانیان یزدان است و بس. اعلان این حقیقت هم به پایان آوردن و باطل شمردن مشروعیّت چیزی است که فرعون بر دست گرفته بود و با آن بنی‌اسرائیل را به بندگی کشانده بود.

اعلان ربوبیّت یزدان برای جهانیان، خود به خود اعلان آزادی انسان است: آزادی انسان از کرنش و اطاعت و پیروی و بندگی غیرخدا. آزادی انسان از شرع و قانون انسانها، و از هواها و هوسهای انسانها، و از آداب و رسوم انسانها، و از حکم و فرمان انسانها.

اعلان ربوبیّت یزدان برای جهانیان، با کرنش بردن کسی از جهانیان در برابر غیر یزدان سازگار نیست، و با فرمانروائی کسی بر مردمان با شریعتی از پیش خود گرد نمی‌آید... کسانی که گمان می‌برند مسلمان هستند و در عین حال از شریعتی پیروی می‌کنند که ساختار انسانها است ـ یعنی از ربوبیّتی اطاعت می‌کنند که سوای ربوبیّت یزدان است ـ آنان اگر گمان برند لحظه‌ای مسلمانند دچار گمانند! آنان حتّی یک لحظه هم مسلمان نیستند. اگر حاکم و فرمانروای ایشان جز خدا باشد، و قانون ایشان جز شریعت خدا باشد! بلکه آنان پیرو دین آن کس هستند، و بر آئین شاه هستند، نه بر آئین یزدان!

با توجّه بدین حقیقت است که به موسی علیه‌السلام دستور داده می‌شود درخواست خود را از فرعون بر آزاد کردن و رهائی بخشیدن بنی‌اسرائیل استوار سازد:

﴿ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾... ﴿ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾.

ای فرعون!.. من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان هستم...پس بنی‌اسرائیل را از زنجیر اسارت و بردگی خود آزاد ساز و آنان را به من واگذار و) همراه من بفرست.

مقدّمه‌ای و نتیجه‌ای است... ملازم و همراه یکدیگرند، و از همدیگر جداشدنی نیستند...

از دیدهٔ فرعون و درباریان او، مفهوم این اعلان پوشیده نماند، اعلان ربوبیّت یزدان برای جهانیان... از دیدهٔ ایشان پوشیده نماند که این اعلان، نابودی شاهی فرعون، واژگونی رژیم حکومتی او، نادرست قلمداد کردن شریعت او، و برملا کردن دشمنانگی و سرکشی او را در لابلای خود برمی‌دارد... امّا فرعون و درباریان پیش از هر چیز فرصت مناسبی دارند برای این که موسی را در سیمای دروغگوئی معرّفی کنند که ادّعاء می‌کند او پیغمبری از سوی خداوندگار جهانیان است و هیچ‌گونه دلیل و برهانی بر صدق ادّعای خود ندارد:

﴿ قَالَ: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾.

فرعون گفت: اگر معجزۀ بزرگ و دلیل سترگی با خود داری، آن را بنمای، اگر از زمرۀ راستگویانی (و خویشتن را پیغمبر خدا می‌دانی).

آخر اگر این دعوت‌کنندۀ به سوی ربوبیّت خداوندگار جهانیان در ادّعای خود دروغگو باشد، دعوت او سقوط می‌کند و از چشمها می‌افتد، و کار و بارش خوار و سبک می‌گردد و سر به رسوائی می‌کشد. دیگر این دعوت بزرگ، عظمت خود را از دست می‌دهد و هیچ خطری نخواهد داشت، و کسی که آن را با خود آورده است، جز بیگانۀ دروغگوی بی‌دلیل و برهانی نخواهد ماند.

امّا موسی پاسخ می‌دهد:

﴿ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴾.

پس موسی فوراً عصای خود را بینداخت، بناگاه به صورت اژدهای آشکاری درآمد (که از حیات کامل برخوردار بود و بدین‌سو و آن سو می‌خزید و می‌جهید). و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد، بناگاه بینندگان دیدند که (همچون خورشید، درخشان و) سفید است.

این کار ناگهانی شگرفی است! عصا به اژدهائی تبدیل می‌گردد که گمانی در اژدها بودن آن نیست! «آشکار و روشن» است... و همان‌گونه است که در سورۀ دیگری راجع به آن آمده است:

﴿ فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴾.(۱)

ناگهان عصا مار بزرگی شد و به سرعت راه افتاد!

(طه/ ۲۰)

گذشته از این، دست گندمگون موسی علیه‌السلام «گندمگون» بوده است، یعنی رنگ او مایل به سیاهی و سفیدی بوده است... دست گندمگون خود را از گریبان خود بیرون می‌آورد کاملاً سفید می‌نماید، بدون این که مبتلا به نوعی بیماری باشد. بلکه سفیدی آن جنبۀ معجزه دارد. هنگامی که آن را به گریبان خود فرو می‌برد، گندمگون خواهد شد!

این، دلیل و معجزۀ صداقت دعوتی بود که موسی آن را با خود آورده بود... من فرستاده‌ای از سوی خداوندگار جهانیانم.

ولی مگر ممکن است که فرعون و درباریانش تسلیم این دعوت بزرگ و شگرف شوند؟ آخر درباریان قوم فرعون چه کار بکنند و کدام درجه و پلّه‌ای داشته باشند، در حالی که درجات و مراتب ایشان و حقوق و فرماندهی ایشان از سوی فرعون بدیشان داده می‌شود؟ اگر یزدان «خداوندگار جهانیان» باشد، این پایه و مایۀ ایشان همه و همه بر چه چیزی استوار و پایدار می‌ماند؟

قطعاً اگر یزدان «خداوندگار جهانیان» باشد، فرمانروائی جز برای شریعت یزدان نمی‌ماند، و از چیزی و کسی اطاعت نمی‌گردد جز از فرمان یزدان... پس در این صورت شرع فرعون و فرمان فرعون چه می‌شود و کجا می‌رود؟ او که شریعت یزدان را نمی‌پذیرد و گوش به فرمان خدا نمی‌دهد! اگر یزدان، خداوندگار همگان باشد، برای مردمان «خداوندگار» دیگری باقی نمی‌ماند تا ایشان را بندۀ حکم و شرع و امر خود کند... مردمان وقتی از شرع و فرمان فرعون پیروی می‌کنند که فرعون خداوندگار مردمان باشد. چه کسی که با فرمان و با شرع خود فرمانروا است، او خداوندگار مردمان است، و مردمان هم بر آئین او هستند آئین او هر چه باشد!

هرگزا هرگز! طاغوت قطعاً بدین سادگی و بدین زودیها تسلیم نمی‌گردد. با این سادگی قلم بطلان بر حکم و فرمانروائی خود نمی‌کشد، و عدم مشروعیّت سلطه و قدرت خود را اعلان نمی‌دارد!

فرعون و درباریان او در فهم معنی این حقیقت شگرف

۱ـ جانورشناسان گفته‌اند: «اژدهاها» و «مارها» جدای از یکدیگرند، ولی هر دوی آنها از یک شاخه و دسته‌اند.

و شگفتی که موسی آن را اعلان می‌دارد به خطا نمی‌روند. فرعون و درباریان این حقیقت را آشکار و بی‌پرده می‌بینند و معنی آن را فهم می‌کنند، ولی دیدگان مردمان را از مفهوم مهمّ و سترگ آن حقیقت والا با متّهم کردن موسی به جادوگری، به جانب دیگری برمی‌گردانند:

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ: إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ. فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟ ﴾.

اشراف قوم فرعون گفتند: واقعاً این جادوگر ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمین خودتان بیرون کند. چه می‌اندیشید و چه نظر می‌دهید؟.

آنان آشکارا نتیجهٔ وحشتناک اعلان این حقیقت را بیان می‌دارند. نتیجه بیرون رفتن از سرزمین است... از دست رفتن سلطه و قدرت است... قلم بطلان کشیدن بر مشروعیّت فرمانروائی است... یا به عبارت دیگر و با تعبیر تازهٔ امروزی، سرنگونی رژیم و وراندازی حکومت است!

قطعاً زمین از آنِ خدا است. بندگان نیز بندگان خدایند. هر زمان که حاکمیّت و فرمانروائی در زمین به یزدان برگردانده شود، طاغیان و سرکشان از زمین بیرون می‌روند، طاغیان و سرکشانی که با شریعتی جز شریعت خدا فرمانروائی و حکومت می‌کنند، و اشراف و سرانی نیز از آنجا بیرون می‌روند که اربابان بدیشان مقام و منصب و رتبه و درجهٔ مهمّ و بزرگ می‌دهند، و آنان هم مردمان را بندگان چنین اربابانی می‌کنند!

فرعون و اشراف و سران او، خطر این دعوت را این چنین دریافته بودند... طاغوتها نیز هر بار خطر این دعوت را این چنین تلقّی می‌کنند و دریافت می‌دارند... مرد عربی ـ با فطرت و سلیقهٔ خود ـ هنگامی که شنید پیغمبر خدا ﷺ مردمان را به گواهی:

(لَا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ).

جز خدا خدائی نیست، و محمّد فرستادهٔ خدا است.

فرا می‌خواند، گفت: «این، کاری است که شاهان آن را نمی‌پسندند!» مرد عرب دیگری ـ با فطرت و سلیقهٔ خود ـ دربارهٔ آن گفت: «در این صورت عرب و غیرعرب با تو می‌جنگند!»... هم این عرب و هم آن عرب، مقاصد و مفاهیم زبان خویش را می‌فهمیدند. می‌دانستند گواهی: لَا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ جنبش و یورشی است بر ضدّ حاکمان و فرمانروایانی که با شرع و شریعتی جز شرع و شریعت یزدان بر مردمان فرمان می‌رانند، عرب باشند یا غیرعرب. گواهی لَا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ در زوایای حسّ و شعور این عربها جدّیّت و اثر ژرف خود را داشت. زیرا آنان مقاصد و مفاهیم زبان خود را خوب می‌فهمیدند. هیچ یک از آنان برداشتشان این چنین نبود که ممکن است در یک دل یا یک سرزمین، گواهی لَا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، همراه با حکومت و فرماندهیِ با غیرشرع یزدان گرد آید، و خدایانی همراه با خداوندگار جهان در میان باشند. هیچ‌کدام از عربها گواهی لَا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ را بدان‌گونه نمی‌فهمیدند که امروزه کسانی از آن می‌فهمند و برداشت می‌کنند. آن کسانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند... فهم و برداشتی که حیرت‌انگیز و بی‌مایه و بی‌ارزش است!

اشراف و سران قوم فرعون، وقتی که با فرعون رایزنی می‌کردند، این چنین گفتند:

﴿ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ. فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟ ﴾.

(هنگامی که موسی نشانهٔ بزرگ خدا را بنمود) اشراف قوم فرعون (از راه تملّق و چاپلوسی با فرعون هم‌آوا شدند و) گفتند: واقعاً این جادوگر ماهری است! (و کاری که می‌کند معجزهٔ خدائی نیست!). او می‌خواهد شما را از سرزمینتان (که مصر است) بیرون کند. چه می‌اندیشید و چه نظر می‌دهید؟ (آیا در حقّ او باید چه کرد؟).

سرانجام رأی آنان بر کاری قرار گرفت:

﴿ قَالُوا: أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ، وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴾.

(سپس به فرعون) گفتند: (عجله مکن و جریان کار) او و برادرش (هارون) را به تأخیر بینداز و (کسانی از

لشکریان خود را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرّب را) جمع کنند. و همهٔ جادوگران ماهر را (به خدمت تو) بیاورند (و جادوی موسی را باطل و کار او را یکسره سازند و دیگر کسی گول او را نخورد و به دنبال او نرود).

زمین از کاهنان در معبدهای گوناگون موج می‌زد. کاهنان هم جادو و جنبل می‌کردند. در همهٔ آئینهای بت‌پرستی تقریباً آئین توأم و همراه با جادو و جنبل بوده است. کاهنان آئینها و پرده‌داران و حاجبان خدایان به سحر و جادو دست می‌یازیده‌اند! این پدیده است که «متخصّصان در ادیان» آن را جمع‌آوری می‌کنند، و برخی از آنان دربارهٔ سحر و جادو به عنوان مرحله‌ای از ترقّی و دگرگونی عقیده صحبت می‌کنند! و کافرانِ ایشان می‌گویند: دین باطل می‌گردد، همان‌گونه که سحر و جادو باطل گردیده است! و دانش روزگار دین را به پایان می‌برد، همان‌گونه که روزگار سحر و جادو را به پایان برده است! و چیزهای مزخرف و یاوه‌ای که نام «علم» و دانش بدانها می‌دهند.

رأی اشراف و سران قوم فرعون بر آن قرار گرفت که فرعون موسی را تا وقت دیگری مهلت دهد و در کار او شتاب نورزد. کسانی را به نواحی گوناگون مملکت بفرستند تا برای او جادوگران ماهر و ساحران بزرگ را گردآوری کنند، تا با «سحر موسی» پیکار کنند ـ به گمان ایشان ـ با سحری همچون سحر موسی!

به هرحال، همهٔ چیزهائی که از طغیان و سرکشی فرعون شناخته شده است، و هر نوع کاری را که در این راه انجام داده است، رویهمرفته از طغیان و سرکشی طاغوتهای بیشمار قرن بیستم کمتر و ناچیزتر است! طاغوتهای فراوانی که در این قرن با دعوت داعیان به سوی ربوبیّت خداوندگار جهان می‌رزمند و رودرروی ایشان می‌ایستند، و با سلطه و قدرت باطل و پوچ خود داعیان این دعوت بزرگ و مهمّ را تهدید می‌کنند و با خودِ این دعوت سترگ به نیرنگ و کینه‌توزی می‌پردازند!

❁

روند قرآنی جریان کار فرعون و درباریان او را در میان جمع جادوگران شهرها متوقّف می‌سازد و صحنهٔ آن را گردآوری می‌کند و پردهٔ صحنهٔ نخستین را فرو می‌اندازد تا برای نمایش صحنهٔ دوم دوباره آن پرده را بالا ببرد و کنار بزند... این کار از کارهای زیبای بیان داستانهای قرآنی است. انگار داستان هم‌اینک رخ می‌دهد و مشاهده می‌گردد، نه این که داستانی است که نقل و روایت بشود![1]

﴿ وَ جَاءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ، قَالُوا: إِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴾.

جادوگران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز گردیم اجر و پاداش مهمّی خواهیم داشت؟ گفت: آری! و (علاوه از آن) شما از مقرّبان (درگاه ما) خواهید بود.

آن جادوگران حرفه‌ای بودند... جادوگری و همچنین غیبگوئی را پیشهٔ خود کرده بودند! هدف از حرفه و پیشه، هم در این و هم در آن به دست آوردن دستمزد و پاداش است! خدمتگذاری سلطه و قدرت باطل، و طاغوت چیره بر گردهٔ مردم، وظیفهٔ افراد حرفه‌ای از میان رهبران آئینی است! هر زمان که اوضاع از اخلاص بندگی یزدان انحراف پیدا کند، و از انحصار حاکمیّت به خداوند سبحان به کنار رود، و سلطه و قدرت طاغوت بر جای شریعت ایزد منّان مستقرّ شود، طاغوت به این چنین افراد جیره‌خوار حرفه‌ای نیاز پیدا می‌کند، و در برابر حرفه‌ای که این مزدوران انجام می‌دهند بدیشان پاداش می‌دهد، و معامله میان طاغوت و آنان صورت می‌گیرد: آنان به نام دین، از سلطه و قدرت طاغوت پشتیبانی می‌کنند و آن را شرعی و قانونی معرّفی می‌نمایند، و طاغوت نیز بدیشان پول و دارائی می‌دهد و آنان را از زمرهٔ مقرّبان خود می‌کند!

فرعون به جادوگران تأکید می‌کند که آنان در برابر

۱ـ برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: التصویر الفنّیّ فی‌القرآن» فصل: «القصّة فی‌القرآن».

کاری که می‌کنند مزد می‌برند و پاداش می‌گیرند. بدیشان وعده می‌دهد که افزون بر مزدی که دریافت می‌دارند، مقرّب درگاه او نیز می‌گردند. وعدهٔ تقرّب بدیشان برای تشویق بیشتر آنان و تحریک ایشان بر بذل نهایت تلاش خودشان است... فرعون و جادوگران نمی‌دانند که چنین موقعیّتی، موقعیّت مزدوری و نشان دادن مهارت و گمراه‌سازی نیست. بلکه اینجا جایگاه معجزه و رسالت و پیوند با نیروی چیره‌ای است که جادوگران برجسته و قلدران زورمند در برابر آن تاب مقاومت و ایستادگی ندارند.

❁

جادوگران در گرفتن مزد و دریافت پاداش اطمینان داشتند، و برای نزدیکی و تقرّب به فرعون گردن افراشتند، و آمادهٔ مسابقه و پیکار شدند... هان این ایشانند که برای مبارزه رو به سوی موسی علیه‌السلام می‌کنند و به جانب او می‌روند... آن گاه کار و بارشان همان می‌شود که یزدان بهرهٔ ایشان کرده است و خیری قسمت آنان می‌شود که در اندیشهٔ آن نبودند، و پاداشی بدیشان عطاء می‌گردد که انتظار آن را نداشتند:

﴿ قَالُوا: يَا مُوسَىٰ، إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ الْمُلْقِينَ... قَالَ: أَلْقُوا ﴾.

(جادوگران مغرورانه رو به موسی کردند و) گفتند: ای موسی! یا تو (عصای خود را) بینداز، یا ما (ریسمانهای خویش را) می‌اندازیم.

پیکار و مبارزه در مخیّر کردن موسی آشکارا جلوه‌گر می‌شود. اطمینان جادوگران به جادو و قدرت خویش در پیروزی، پیدا و هویدا است... از دیگر سو اطمینان موسی علیه‌السلام جلوه‌گر است، و آشکارا دیده می‌شود که این پیکار و مبارزه را سبک می‌گیرد و ناچیز می‌داند:

﴿ قَالَ: أَلْقُوا ﴾ ...گفت: بیندازید.

در این یک واژه، اهمّیّت ندادن پیدا است. این تک واژه بیانگر اطمینان کاملی است که در اندرون موسی است. نور اطمینان از فراسوی این واژه پرتو می‌افکند. این چنین پرتوافکنی، شیوهٔ قرآن مجید در پرتوافکنیها با یک واژه در بسیاری از اوقات است.[1]

روند قرآنی ناگهان بر سر ما می‌تازد و روبه‌روی ما آماده می‌گردد، همان‌گونه که بر موسی علیه‌السلام ناگهانی تاخت و روبه‌روی او آماده گردید.[2] در آن هنگام که ما به تماشای پرتو سبک داشتن و اهمّیّت ندادن نشسته‌ایم، ناگهان خود را در برابر جلوه‌گاه جادوگری ماهرانه‌ای می‌یابیم که وحشتناک و هراس‌انگیز است:

﴿ فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ، وَ جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴾.

هنگامی که (وسائل جادوگری خود را) بینداختند، مردم را چشم‌بندی کردند و ایشان را به هراس افکندند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند.

ما را بس است که قرآن بفرماید و مقرّر نماید که سحر و جادوی بزرگی بوده است، تا ما بفهمیم که سحر و جادوئی در میان بوده است هر سحر و جادوئی که باشد. ما را بس است که بدانیم «چشمان مردمان» را جادو کردند و به دلهای ایشان هراس افکندند: «ایشان را به هراس انداختند». این اندازه برای ما بس است تا این سحر و جادو را، هر سحر و جادوئی که بوده است تصوّر کنیم. واژهٔ «به هراس افکندند» خودش تصویرگر است و آنچه بایسته است به تصویر می‌کشد. جادوگران احساس هراس را در مردمان به جوش و خروش انداختند، و آنان را به احساس هراس واداشتند. این نیز ما را بس است که بدانیم در نصّ قرآنی دیگری در سورهٔ طه، موسی علیه‌السلام در درون خود احساس اندکی هراس کرده است. در پرتو این فرموده می‌توانیم حقیقت چیزی را تصوّر کنیم که بوده و شده است.

امّا چیز دیگری ناگهانی بر فرعون و درباریان، و بر جادوگران غیبگو، و بر همهٔ مردمان دیگری می‌تازد که

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّیّ فی القرآن» فصل: «التناسق الفنّیّ».

۲ـ این تاخت ناگهانی در اینجا ذکر نشده است، بلکه در سورهٔ طه آیه‌های ۶۷ و ۶۸ آمده است: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ. قُلْنَا لَاتَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ».

در میدان بزرگ این پیکار و مبارزه بوده‌اند:

﴿ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ، فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ. فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَغُلِبُوا هُنَالِكَ، وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴾.

به موسی وحی کردیم که عصای خود را بینداز! ناگهان (به صورت اژدهائی درآمد و) به سرعت آنچه را به هم می‌بافتند (و تزویرهائی را که می‌نمودند همه را) بلعید. پس حقّ (یعنی صدق موسی) ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد (و پوچ از آب درآمد). در آنجا (که گرد آمده بودند، فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و (از آنجا به شهر) خوار و رسوا برگشتند.

باطل خود را باد می‌کند و باد به غبغب می‌اندازد، چشمها را جادو می‌کند، دلها را به هراس می‌افکند، بسیاری از مردمان گمان می‌برند که چیره می‌گردد، همه چیز را می‌روبد و از سر راه خود برمی‌دارد، و هر که و هر چه در برابر آن بایستد محکوم به نابودی است. امّا همین که باطل با حقّ رویاروی می‌گردد، حقّی که آرام و مطمئنّ ایستاده است، باطل همچون حباب آب می‌ترکد و باد آن خالی می‌شود، و بسان خارپشت خویشتن را جمع می‌کند و به لاک خود فرو می‌رود، و همانند شعلهٔ خاشاک فروکش می‌کند و خاموش می‌شود. و امّا حقّ سنگین وزن و ثابت قدم و استوار می‌ایستد. ارج و ارزش آن بالا می‌رود، و پایه‌های آن برجای ماندگار می‌ماند، و ریشه‌های آن به ژرفای زمین فرو می‌دود... تعبیر قرآنی در اینجا این چنین پرتوهائی می‌اندازد، و این چنین سایه روشنهائی می‌زند، بدان هنگام که حقّ را استوار و گرانقدر به تصویر می‌کشد:

﴿ فَوَقَعَ الْحَقُّ ﴾ ...پس حقّ ثابت و ظاهر گردید.

حقّ ثابت گردید و استقرار پذیرفت... و جز حقّ از میان رفت و اثری از آن نماند:

﴿ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ ...و آنچه آنان می‌کردند باطل شد.

باطل و باطلگرایان شکست خوردند و خوار و حقیر شدند و خویشتن را واپس کشیدند، پس از آنکه بزرگی و عظمت و تکبّری می‌نمودند که چشمها را خیره می‌کرد:

﴿ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ، وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴾.

در آنجا (که گرد آمده بودند، فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و (از آنجا به شهر) خوار و رسوا برگشتند.

امّا این تاخت و تاز ناگهانی هنوز به پایان نیامده است. صحنهٔ نمایش، هنوز تاخت و تاز ناگهانی دیگری دارد... تاخت و تاز ناگهانی بزرگتری.

﴿ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ. قَالُوا: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴾.

و جادوگران به سجده افتادند (و کرنش بردند). گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون.

این نیروی حقّ است، و این قدرت و سطوت حقّ است که در دلها و درونها است. نور حقّ است که حواس و شعور را روشن می‌گرداند. پسودهٔ حقّ است که دلهای آمادهٔ دریافت حقّ و نور و یقین را لمس می‌کند... جادوگران که آگاه‌ترین مردمان از حقیقت فنّ و هنر خود هستند و از همگان بهتر گستره و کرانهٔ برد آن را می‌دانند و از دیگران دقیق‌تر بدان آشنایند. چیزی را که موسی با خود به ارمغان آورده است، جادوگران بهتر از دیگران می‌دانند که از سوی انسانها است و سحر بشمار است، و یا این که از سوی قدرتی فراتر از انسانها است و بالاتر از سحر است. فرزانه‌ای که در فن و هنر جادوگری خود مهارت داشته باشد، از دیگران آمادگی بیشتری برای پذیرش حقیقتی دارد که در این راستا است، اگر حقیقت برای او پدیدار و آشکار شود. زیرا او درک و فهم نزدیکتری بدین حقیقت دارد، تا کسانی که از این فن و هنر جز قشرها و پوسته‌ها چیز دیگری از آن نمی‌دانند... بدین خاطر بود که جادوگران از مبارزه‌طلبی بی‌پرده و آشکار دست می‌کشند و به تسلیم مطلق می‌گرایند، تسلیم مطلقی که دلیل و برهان آن را از روی یقین در زوایای درون خود می‌یابند.

امّا طاغوتهای قلدر و زورگو نمی‌دانند که نور چگونه به دلهای انسانها می‌خزد. و نمی‌دانند گرمی یقین چگونه دلها را لمس می‌نماید. زیرا آنان به سبب طول زمانی که مردمان را به بندگی کشانده‌اند، گمان می‌برند آنان بر ادارهٔ ارواح مردمان و گرداندن دلهای ایشان نیز توانایند، و می‌توانند آنها را به هر سو رهنمود نمایند. در حالی که دلها میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است و هرگونه که خود بخواهد آنها را می‌چرخاند و زیر و رو می‌گرداند... بدین خاطر بود که فرعون ناگهان با این ایمان ناگهانی روبه‌رو می‌شود. ایمانی که خزیدن آن را به ژرفای دلها درک و فهم نکرده بود، و گامهای آن را به سوی دریچه‌های دلها دنبال ننموده بود، و ورود آن را به درزها و سوراخهای درونها پیش چشم نداشته بود... آن زمان رخداد ناگهانی سترگی که پایه‌های تخت سلطنت او را از بنیاد به زلزله انداخت، او را سخت تکان داد: رخداد ناگهان تسلیم جادوگران ـ که از کاهنان معبدها بودند ـ در برابر خداوندگار جهانیان... تخت سلطنت و سلطه و قدرت هر دو، همه چیز در زندگی طاغوتها است... طاغوتها در راه نگاهداری طغیانگری خود هر جنایتی که بتوانند بدون هرگونه تقوا و پرهیزی انجام می‌دهند:

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ: آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ! إِنَّ هَـٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ، ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

فرعون گفت: به خدای (موسی و هارون) ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهم؟ حتماً این توطئه‌ای است که در این شهر (و دیار، پیش‌تر با هم) چیده‌اید تا اهل آن را از آنجا بیرون کنید؛ ولی خواهید دانست (که چه شکنجه‌ای در برابر این رفتارتان خواهید چشید). سوگند می‌خورم که دستها و پاهای شما را در جهت خلاف یکدیگر (یعنی دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست) قطع می‌کنم و (با این حال پریشان و وضع اسفناک) همگی شما را به دار می‌آویزم.

این چنین:

﴿ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ؟ ﴾.

به خدا ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهم؟.

انگار بر آنان واجب بوده است که از فرعون اجازه بگیرند که دلهایشان برای حقّ بتپد، در حالی که آنان خودشان بر دلهایشان توانائی ندارند. یا این که از او اجازه بگیرند وجدانهایشان به تکان درآید و بیدار گردد، در حالی که آنان خودشان اصلاً بر وجدانهایشان توانائی ندارند. یا این که از او اجازه بگیرند که ارواحشان بدرخشد و منوّر گردد، در حالی که آنان خودشان سوراخها و منافذ ارواح خودشان را نمی‌توانند ببندند. یا انگار بر ایشان واجب بود یقین را از خود برانند، هر چند که در ژرفاهای درون پدیدار می‌آید. یا این که بر آنان واجب بود که سرچشمهٔ ایمان را بپوشانند و پنهان دارند هر چند که از ژرفاهای هستی بر می‌جوشد. یا این که نور را در پس پرده پنهان کنند هر چند که از ته درّه‌های یقین سر بر می‌زند!

ولی طاغوت، نادان و کودن و کور است، در عین حال که ستمگر و متکبّر و مغرور است!

گذشته از این، طاغوت نگران و نالان برای تخت سلطنت خود است که مورد تهدید قرار گرفته است، و آشفته و پریشان برای سلطه و قدرت خویش است که به تکان درآمده است:

﴿ إِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا ﴾.

حتماً این توطئه‌ای است که در این شهر (و دیار، پیش‌تر با هم) چیده‌اید تا اهلش را از آن بیرون کنند.

در آیهٔ دیگری چنین آمده است:

﴿ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ﴾.

مسلّماً او بزرگ شما است. بزرگی که به شما جادوگری آموخته است. (طه/ ۷۱، شعراء/ ۴۹)

مسأله روشن است و نشانه‌های آن پیدا است... مسألهٔ دعوت موسی به سوی «خداوندگار جهانیان» است... این چنین دعوتی است که مایهٔ هول و هراس گردیده

است... قطعاً حکومت و فرمانروائی طاغوتها با دعوت به سوی پروردگار جهانیان، پایدار و برقرار نمی‌ماند. آنان حکومت و قدرت ومملکتشان بر این بر جای می‌ماند که شریعت یزدان را از صحنهٔ زندگی بزدایند و با این کار ربوبیّت یزدان برای مردمان را برکنار نمایند. آن گاه خویشتن را به جای یزدان ارباب و خداوندگار مردمان سازند، و برای آنان شریعت و قانونی وضع کنند که خود می‌خواهند، و مردمان را بندهٔ شریعت و قانونی نمایند که آن را برایشان وضع کرده‌اند!.. این دو برنامه، با یکدیگر سازگار نبوده و با همدیگر گرد نمی‌آیند... یا اینها دو آئینی هستند که گرد آمدن آنها با یکدیگر محال و ناممکن است... یا این که دو خداوندگارند که جمع آمدن آنان ناشدنی و ناسازگار است... فرعون این را می‌دانست. درباریان فرعون نیز این را می‌دانستند... آنان از دعوت موسی و هارون به سوی خداوندگار جهانیان به هراس افتاده بودند. بهتر است هم اینک به هراس افتند. مگر نه این است که جادوگران به سجده افتاده‌اند و فریاد برآورده‌اند: به خداوندگار جهانیان ایمان آوردیم، خداوندگار موسی و هارون؟.. جادوگران هم از کاهنانِ آئین بت‌پرستی هستند، آئینی که فرعون را خدای مردمان قلمداد می‌کند، و او را به نام دین بر گردهٔ مردمان سوار و فرمانروا می‌سازد!

فرعون این چنین تهدید وحشیانهٔ رسواگرانهٔ خود را سر داد:

﴿ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ، ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

خواهید دانست. سوگند می‌خورم که دستها و پاهای شما را در جهت خلاف یکدیگر (یعنی دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست) قطع می‌کنم و (با این حالِ زار و وضع اسفناک) همگی شما را به دار می‌آویزم.

آنچه هست اذیّت و آزار رساندن و اندام بریدن و اعضاء شکست و شکنجه کردن است... این چیزها ابزار طاغوتها در رویاروئی با حقّ است. حقّی که نمی‌توانند آن را با دلیل و برهان دفع و از میدان به‌در کنند... بلی این چیزها توشهٔ باطل در برابر حقّ است، حقّی که پیدا و هویدا است.

و امّا زمانی که در نفس انسان حقیقت ایمان جلوه‌گر می‌شود، نفس انسان بر نیروی زمین چیره می‌گردد، و شکنجه و عذاب طاغیان و سرکشان را سبک و بی‌ارج می‌گیرد، و عقیدهٔ موجود در نفس بر زندگی پیروز می‌گردد، و نابودی موقّتی را برای آرمیدن در جاودانگی سرمدی، کوچک و ناچیز می‌شمارد. این چنین نفسی نمی‌ایستد تا بپرسد: چه چیزی را خواهد گرفت و چه چیزی را ترک می‌کند؟ چه چیزی را دریافت می‌کند و چه چیزی را می‌پردازد؟ چه چیزی را از دست می‌دهد و چه چیزی را به دست می‌آورد؟ در مسیر راه با چه سختیها و دشواریهائی و خارها و قربانیهائی برخورد می‌کند؟ زیرا افق تابان و درخشان، آنجا بر سر راه او است. لذا در این راه به چیزی نمی‌نگرد:

﴿ قالُوا: إِنَّا إِلىٰ رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ. وَ ما تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآياتِ رَبِّنا لَمَّا جاءَتْنا، رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِينَ ﴾.

(جادوگران بر اثر نور ایمان، هراسی به خود راه ندادند و) گفتند: (باکی نیست؛ چرا که) ما به سوی پروردگار خود برمی‌گردیم (و به رحمت و نعمت او دست می‌یابیم، لذا مرگ در راه او را با آغوش باز می‌پذیریم). ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگارمان - وقتی که به ما رسیده است - ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای خود را لبّیک گفته‌ایم). پروردگارا! صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران.

این ایمانی است که جزع و فزع به خود راه نمی‌دهد و متزلزل نمی‌شود و سست نمی‌گردد. همچنین کرنش نمی‌برد و خواری نمی‌پذیرد. ایمانی است که به فرجام

کار اطمینان دارد و بدان خشنود است. ایمانی است که به برگشت به سوی خدا یقین کامل دارد، و می‌داند در پناه پروردگارش می‌آرامد:

﴿ قَالُوا: إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴾.

گفتند: ما به سوی پروردگار خود برمی‌گردیم.

ایمانی است که سرشت پیکار موجود میان خود و میان طاغوت را می‌شناسد... این پیکار، نبرد همه‌جانبه و ژرف عقیده است... رزم ایمانی است که سازشکاری نمی‌کند ومانور نمی‌دهد، و از هیچ دشمنی گذشت و بخشش نمی‌طلبد، دشمنی که از او جز ترک عقیده را نمی‌پذیرد. بلکه به سبب عقیده با او جنگ می‌کند و وی را می‌راند:

﴿ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا ﴾.

ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگارمان - وقتی که به ما رسیده است - ایمان آورده‌ایم.

کسی که می‌داند در پیکار به کجا رو می‌کند، و به چه کسی رو می‌کند، از دشمن خود سلامت و عافیت نمی‌طلبد. بلکه تنها از خداوندگار خود شکیبائی در آزمایش، و استقامت در بلایا و مصائب، و وفات بر اسلام را می‌طلبد:

﴿ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴾.

پروردگارا! صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران.

طغیان در برابر ایمان، و در برابر عقل و شعور، و در برابر یقین و اطمینان، عاجز و درمانده می‌ایستد... طغیان عاجز و درمانده می‌ایستد در برابر دلهائی که گمان می‌برد می‌تواند بر آنها حکومت کند، همان‌گونه که بر گردنها فرمان می‌راند، و می‌تواند در آنها دخل و تصرّف کند، همان‌گونه که در بدنها دخل و تصرّف می‌کند. امّا ناگهان می‌بیند این چنین دلهائی بر او می‌شورند و فرمان او را نمی‌برند! زیرا این کار خدا است، و توانائی کار خدا را جز خدا ندارد... طغیان چه می‌تواند بکند وقتی که دلها بخواهند در جوار خدا بیارامند؟ سلطه وقدرت و جبروت و عظمت چه کاری می‌توانند بکنند، هنگامی که دلها به خدا متوسّل شوند و بدو پشت ببندند؟ شاه می‌تواند چه کاری بکند، وقتی که دلها از همهٔ چیزهائی که شاه دارد دوری می‌گزینند و کناره‌گیری می‌کنند؟

این، موقعیّتی از موقعیّتهای قاطعانه در تاریخ بشریّت است، موقعیّتی که میان فرعون و درباریان او، و میان جادوگران مؤمنی است که به مسابقه و مبارزه پرداخته بودند.

این موقعیّت قاطعانه‌ای در تاریخ بشریّت است. چراکه عقیده بر حیات چیره می‌گردد، و اراده بر درد و الم غلبه پیدا می‌کند، و «انسان» بر «شیطان» چیره می‌شود.

این، موقعیّت قاطعانه‌ای در تاریخ بشریّت است. چراکه اعلان تولّد آزادی راستین است. آزادی چیزی جز برتری یافتن و چیره شدن در پرتو عقیده بر شکوه و زور جبّاران و مقتدران، و بر طغیان و سرکشی طاغیها و یاغیها، و خوار کردن و تحقیر نمودن نیروی مادی نیست که می‌تواند بر جسمها و گردنها حکومت و فرمانروائی کند، ولی از خوار کردن دلها و رام خود نمودن روحها درمانده و ناتوان است. هر زمان هم نیروی مادی نتوانست دلها را رام خود کند، در حقیقت آزادی حقیقی در این دلها تولّد یافته است.

موقعیّت قاطعانه‌ای در تاریخ بشریّت است که با اعلان تهیدستی مادیگرائی آغاز می‌گردد. این جماعت اندک از همان لحظه‌ای که از فرعون پاداش توفیق در کار را می‌طلبد، و نزدیکی به شاه را آرزو می‌کند، خود همین گروه اندک خویشتن را از فرعون بالاتر می‌گیرد، و تهدید و بیم را سبک و ناچیز می‌انگارد، و شکیبا و جویای رضای خدا به استقبال شکنجه و چوبهٔ دار می‌رود. در جهان ماده، چیزی در زندگی او، و چیزی پیرامون او، تغییر پیدا نکرده است. بلکه پسودهٔ نهانی صورت گرفته است، پسوده‌ای که ستارهٔ تک و تنها را به گردش بزرگی درمی‌اندازد، و ذرّهٔ سرگشته‌ای را به

محور ثابتی می‌بندد، و فرد فانی را به نیروی ازلی و ابدی وصل می‌کند... پسوده‌ای روی داد که نوک قطب نمای دل را تغییر جهت می‌دهد، پس دل نواهای قدرت را دریافت می‌دارد، و درون صداهای هدایت را می‌شنود، و بینش پرتوهای نور را دریافت می‌کند... پسوده‌ای روی داد که منتظر هیچ گونه تغییری در جهان مادی نمی‌ماند، و بلکه این پسوده جهان مادی را تغییر می‌دهد، و «انسان» را در جهان واقعی به افقهائی می‌رساند که خیال بدان نمی‌رسد.

تهدید و بیم از میان می‌رود... ایمان به راه خود ادامه می‌دهد. به چیزی توجّه نمی‌کند و شکّ و تردیدی به خود راه نمی‌دهد، و از راستای راه منحرف نمی‌شود.

روند قرآنی در اینجا پرده را فرو می‌اندازد و بیش از این چیزی را نمی‌افزاید... زیبائی و دلربائی موقعیّت به اوج خود می‌رسد، و به پایان می‌آید. در این هنگام است که جمال هنری نمایش، با هدف داستان به همدیگر می‌رسند، بدان نحوی که شیوهٔ قرآن در مخاطب قرار دادن وجدان ایمانی با زبان جمال هنری است، آن هم با نوعی هماهنگی و همآوائی که جز قرآن چیز دیگری از عهدهٔ آن برنمی‌آید.(۱)

✿

امّا ما باید در این کتاب فی ظلال القرآن کمی در برابر این صحنهٔ دلربای فریبا بایستیم:

۱ـ نخست در برابر درک و فهم فرعون و درباریان می‌ایستیم، و نگاهی گذرا به برداشت ایشان دربارهٔ ایمان جادوگران به خداوندگار جهانیان می‌اندازیم. آنان ایمان جادوگران به خداوندگار جهانیان، خداوندگار موسی و هارون را خطری برای نظام مملکت و حکومت خود می‌شمارند. چون قاعده و اساسی که این چنین ایمانی بر آن استوار است، با قاعده و اساسی که چنان سلطه و قدرتی بر آن پایدار است، کاملاً مخالف و ناسازگار با یکدیگر است... قبلاً در این زمینه سخن گفتیم... می‌خواهیم این حقیقت را تکرار و تأکید کنیم... قطعاً در یک دل، و در یک مملکت، و در یک سیستم و نظام حکومتی، ممکن نیست که یزدان خداوندگار جهانیان باشد، و سلطه و قدرت در زندگانی مردمان در دست بنده‌ای از بندگان باشد، و این بنده از پیش خود شریعت و قانون وضع کند... چه این آئینی است و آن دیگر آئینی.

۲ـ پس از این، در برابر درک و فهم جادوگران می‌ایستیم ـ بعد از آن که نور ایمان در دلهایشان تابیدن گرفته است و به تلألؤ درآمده است، و نیروی تشخیص حق از باطل را در جهان‌بینی و اندیشهٔ ایشان پدید آورده است ـ جادوگران فهمیدند که پیکار میان آنان و میان فرعون و درباریان او، پیکار عقیده است. فرعون هم از آنان جز انتقام ایمان ایشان به خداوندگار جهانیان را نمی‌گیرد. آخر چنین ایمانی، آن هم بدین شیوه و بر این روال، تخت سلطنت و ملک و مملکت فرعون را تهدید می‌کند. از دیگر سو مقام و مرتبه و پایگاه و جایگاه اشراف و سران قوم فرعون را در معرض خطر قرار می‌دهد، و سلطه و قدرت درباریان و بزرگان مملکت که از سلطه و قدرت فرعون سرچشمه می‌گیرد و مدد می‌یابد، یا به عبارت دیگری که مترادف با این عبارت است: از ربوبیّت فرعون استمداد و یاری می‌طلبد، مورد تهدید قرار می‌دهد. همچنین ارزشها و معیارهائی را به هم می‌زند که جامعهٔ بت‌پرستی بطور کلّی بر آنها استوار و پایدار است... این چنین درک و فهمی از سرشت پیکار، ضروری است برای هر کسی که عهده‌دار دعوت به سوی ربوبیّت خداوند یگانه می‌گردد. این چنین برداشت درست و ایمان نیرومندی است که این گروه مؤمنان را بر آن داشته است که خوار و حقیر بدارند هر چه را که در این راه از اذیّت و آزار و عقاب و عذاب می‌بینند... آنان به دست مرگ سپرده می‌شوند و به ایمان و اعتقادشان توهین می‌گردد، چرا که ایشان به خداوندگار جهانیان ایمان دارند. و دشمنشان پیرو آئینی جدای از آئین ایشان است.

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی‌القرآن».

دشمنشان سلطه و قدرت را به دست گرفته است، و مردمان را بندهٔ فرمان خویش کرده است، لذا منکر ربوبیّت خداوندگار جهانیان است... در این صورت فرعون کافری از زمرهٔ کافران است... مؤمنان ممکن نیست بتوانند راه خود را در پیش گیرند و راهی را بسپرند که به سوی خداوندگار جهانیان است - با وجود این که در مسیر این راه اذیّت و آزار و عذاب و عقاب در انتظار ایشان است - مگر با یقینی بسان این یقین، همراه با دو بخشی که دارد: آنان قطعاً مؤمن هستند، و دشمنانشان قطعاً کافرند. دشمنان کافرشان با ایشان بر سر دین می‌جنگند، و جز انتقام دین را از ایشان نمی‌گیرند.

۳ـ بعد از آن در برابر زیبائی دلربای پیروزی عقیده بر زندگی، و پیروزی اراده بر رنج و درد، و پیروزی «انسان» بر «شیطان» می‌ایستیم. صحنهٔ بسیار زیبا و دلربائی است... اعتراف می‌کنیم که ما از سخن دربارهٔ آن ناتوانیم. پس سخن دربارهٔ آن را به آیه‌های قرآنی وامی‌گذاریم. بگذار آیه‌های قرآنی چنانکه آن را به تصویر زده است، چشم دل و جان ما را بنوازند!

❁

بعد از این به روند قرآنی داستان برمی‌گردیم... آنجا که دیگر باره پردهٔ صحنه بالا می‌رود، و صحنهٔ چهارم آغاز می‌شود... صحنهٔ رایزنی و کنکاش است. صحنهٔ به نجوا پرداختن و در گوشی صحبت کردن برای انجام بزهکاری و تحریک کردن و برشوراندن است. این کار بزهکارانه وقتی آغاز می‌گردد که شکست و خواری در پیکار ایمان و طغیان، بهرهٔ ایشان شده است. صحنهٔ درباریان و سران قوم فرعون است. برای ایشان بسیار سنگین است که موسی و مؤمنان همراه و همدل او سالم از معرکه به‌در روند. هر چند هیچ کس به موسی ایمان نیاورده بود، مگر گروهی از مردمان قوم او که ایمان آوردند و از فرعون و درباریان و اشراف بنی‌اسرائیل می‌ترسیدند که شکنجه و آزارشان رسانند و آنان را از دین برگردانند. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن آمده است.(۱) به ناگاه برای شرّ و بدی و گناه وبزه، به نجوا و در گوشی سخن گفتن می‌پردازند. درباریان فرعون را بر ضدّ موسی و افراد همراه او برمی‌شورانند، و او را از سرانجام سستی و سهل‌انگاری دربارهٔ آنان می‌ترسانند، و از نیرومند شدن و بالا گرفتن عقیدهٔ جدید دربارهٔ ربوبیّت یزدان جهانیان بیم می‌دهند. ناگهان فرعون به تکان و هیجان می‌افتد و دریای خشم او به موج درمی‌آید. تهدید می‌کند و بیم می‌دهد. از نیروی ستمگرانه‌ای که دراختیار دارد به خود می‌بالد، و باسلطه و قدرت مادی تکیه‌گاه خود، خویشتن را بزرگ و سترگ و چیره و توانا می‌یابد و می‌نماید!

﴿ وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ: أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟ قَالَ: سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ، وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ، وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴾.

اشراف قوم فرعون (بدو) گفتند: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودهای تو را ترک گویند (و نه به تو و نه به معبودهای تو اهمیّت و وقعی ندهند و ننهند؟) گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهیم کشت، و دخترانشان را زنده نگاه خواهیم داشت (تا کلفتها و گماشتگان ما گردند) و ما بر ایشان کاملاً مسلّط هستیم (و هر چه بخواهیم برسر آنان می‌آوریم).

فرعون ادّعاء الوهیّت بدین معنی نمی‌کرد که او آفریدگار جهان و گردانندهٔ آن است. یا این که ادّعا کند که او در جهان اسباب و علل هستی، سلطه و قدرتی دارد. بلکه او ادّعاء الوهیّت بر قوم ذلیل و حقیر خود بدین معنی داشت که او فرمانروای این ملّت با شریعت و قانون خود است، و با اراده و فرمان او کارها انجام می‌گیرد و امور برآورده می‌شود. این ادّعاء را دارد هر فرمانده و فرمانروائی که با شریعت و قانون خود حکومت کند، و با اراده و فرمان او کارها انجام گیرد و

۱ـ مراد سورهٔ یونس آیهٔ ۸۳ است. (مترجم)

امور صورت پذیرد. معنی لغوی و واقعی ربوبیّت این است. مردمان در مصر فرعون را پرستش نمی‌کردند، بدین معنی که مراسم و شعائر عبادی را برای او انجام دهند. هم مردمان مصر و هم فرعون دارای آلهه و معبودهائی بودند که آنها را پرستش می‌کردند، همان‌گونه که از سخن اشراف و درباریان فرعون پیدا و هویدا است:

﴿ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ ﴾.

تو را و معبودهای تو را رها کنند.

و همان‌گونه تاریخ روشن فراعنهٔ مصر، این مسأله را اثبات می‌کند... مردمان فرعون راپرستش می‌کردند، بدین معنی که از آنچه فرعون اراده می‌کرد و می‌خواست اطاعت می‌کردند، و از فرمان او به درنمی‌رفتند، و از اجراء شریعت و قانون او سر باز نمی‌زدند... این معنی لغوی و واقعی و اصطلاحی عبادت و پرستش است... هر دسته و گروهی از مردمان شریعت و قانون را از کسی دریافت دارند و از او اطاعت نمایند، در حقیقت او را پرستیده‌اند و برای وی عبادت کرده‌اند. این تفسیر پیغمبر خدا ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند بزرگوار راجع به یهودیان و مسیحیان است:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللهِ... ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه/ ۳۱)

عدی پسر حاتم که مسیحی بود و آمده بود تا مسلمان شود، این آیه را از پیغمبر ﷺ شنید، گفت: ای پیغمبر خدا! یهودیان و مسیحیان، علماء دینی و پارسایان خود را نپرستیده‌اند. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(بَلىٰ إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرامَ وَ حَرَّمُوا الْحَلالَ؛ فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذٰلِكَ عِبادَتُهُمْ إِيّاهُمْ).

بلی که آنان این کار را کرده‌اند. علماء دینی و پارسایان ایشان برای آنان حرام را حلال، و حلال را حرام کرده‌اند، و مردمان هم از ایشان پیروی نموده‌اند؛ این عبادت مردمان برای علماء دینی و پارسایان است.

(ترمذی آن را روایت کرده است)

امّا سخن فرعون که به قوم خود می‌گوید:

﴿ مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرِي ﴾.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (قصص/ ۳۸)

تفسیر این آیه، چیزی است که خداوند بزرگوار از زبان فرعون روایت می‌فرماید:

﴿ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي، أَفَلاٰ تُبْصِرُونَ؟.. أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هٰذَاالَّذِي هُوَ مُهِينٌ. وَلاٰيَكٰادُ يُبِينُ؟.. فَلَوْلاٰ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جٰاءَ مَعَهُ الْمَلاٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴾.

آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهائی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روان هستند، از آن من نیست؟ مگر (ضعف موسی، و شکوه مرا) نمی‌بینید؟ اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادهٔ پایین وازطبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد. اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟). (زخرف/ ۵۱-۵۳)

روشن است که فرعون میان چیزهائی که خودش دارد، همچنین ملک و مملکت، و دستبندهای طلائی که شاهان خود را بدانها می‌آراستند، و میان چیزهائی که موسی ندارد، همچون برخورداری و بهره‌مندی ازسلطه و قدرت و زینت، به سنجش می‌پردازد، و این جور مسائل را مایهٔ امتیاز می‌شناسد. منظور فرعون از:

﴿ مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرِي ﴾.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم.

جز این نیست که او فرمانروای چیره‌ای است که مردمان را هرگونه که بخواهد روان می‌کند، و او کسی است که مردمان بدون هرگونه اعتراض و ایرادی، از سخن او

پیروی می‌کنند و از او فرمان می‌برند! حاکمیّت بدین‌گونه و فرمانروائیِ این چنین، الوهیّت بشمار است، همان‌گونه که مفهوم لغوی می‌رساند. این جور حاکمیّت، در واقع الوهیّت است. چه اله کسی است که برای مردمان قانونگذاری می‌کند و شریعت تعیین می‌نماید، و حکم و فرمان خود را در بارۀ ایشان اجراء می‌کند، چه آن را خود بگوید و چه آن را خود نگوید.[1] در پرتو این بیان می‌توانیم مفهوم و مدلول سخن اشراف و درباریان فرعون را فهم و درک کنیم:

﴿ أَتَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟ ﴾.

آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد پردازند و تو و معبودهای تو را ترک گویند (و نه به تو و نه به معبودهای تو اهمّیّت و وقعی ندهند و ننهند؟).

از دیدگاه ایشان، دعوت به سوی ربوبیّت یزدان یگانه، فساد و تباهی ورزیدن در زمین است. زیرا بر چنین ربوبیّتی خود به خود بطلان مشروعیّت حکم و فرمان فرعون و سیستم و نظام او بطور کلّی مترتّب است. آخر این سیستم و نظام براساس حاکمیّت فرعون برابر دستور خود برجا و استوار است. یا به تعبیر دیگری که مترادف با آن است: این سیستم و نظام براساس ربوبیّت فرعون بر قوم خود مستقرّ و پایدار است. لذا به گمان آنان این پندار و گفتار و کرداری که موسی دارد، فساد و تباهی در زمین بشمار است. چرا که سیستم و نظام حکومتی واژگون می‌شود، و اوضاع و احوال موجود فعلی که بر ربوبیّت انسان بر انسان استوار است، تغییر پیدا می‌کند، و اوضاع و احوال دیگری پدید آورده می‌شود که بطور کلّی مخالف با این اوضاع و احوال است و در آن الوهیّت متعلّق به یزدان است نه به انسانها. بدین خاطر است که موسی و پیروان او، اگر به ترک فرعون و آلهه‌ای که او و قوم او می‌پرستیدند می‌گویند، از نظر آنان به ترک فرعون و الههٔ او گفتن، مساوی با فساد و تباهی ورزیدن است.

فرعون هیبت و شکوه و سلطه و قدرت خود را از دین و دیانتی برمی‌گرفت که درآن این آلهه پرستش می‌گردید... به گمان این که فرعون پسر گرامی این الهه است! این پسر بودن هم محسوس نیست! مردمان خوب می‌دانستند که فرعون زادۀ پدر و مادری است که انسانند. فرزند بودن، فرزند بودنِ رمزی است. فرعون سلطه و قدرت و حاکمیّت و فرمانروائی خود را از آن برمی‌گرفت. زمانی که موسی و پیروان او خداوندگار جهانیان را بپرستند، و این آلهه را رها کنند که مصریان آنها را پرستش می‌نمودند، معنی این کار در هم شکستن و نابود کردن اساسی است که فرعون سلطه و قدرت روانی خود را از آن برمی‌گرفت، و با آن بر ملّت خوار و پست خویش فرمان می‌راند، ملّتی که از فرعون اطاعت می‌کرد بدین سبب که خودشان هم همسان او از آئین درست به‌در رفته بودند... همان‌گونه که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ... إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴾.

فرعون (برای ادامۀ خودکامگی خویش) قوم خود را فرومایه و ناآگاه بار آورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند.

(زخرف/ ۵۴)

این تفسیر درست تاریخ است... فرعون نمی‌توانست قوم خود را فرومایه و سبک بدارد و در نتیجه آنان از او اطاعت کنند، اگر ایشان از آئین یزدان بیرون نمی‌رفتند... چه طاغوت مؤمن به خدا را فرومایه و خوار نمی‌دارد، و مؤمن ممکن نیست که فرمان فرعون را در کاری ببرد که می‌داند آن کار برابر شریعت خدا نیست و باشرع خدا ناسازگار است... از اینجا بود که

۱ـ برای اطّلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة» تألیف مسلمان راستین آقای ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلامیة، در پاکستان.

سیستم حکومتی فرعون بطور کلّی با دعوت موسی علیه السلام به سوی «خداوندگار جهانیان» و با ایمان آوردن جادوگران به این آئین، و ایمان آوردن گروهی از قوم موسی به خداوندگار جهانیان و پرستیدن و عبادت کردن او، به خطر می‌افتد و تهدید به زوال و نابودی می‌شود... از همین جا تهدید به نابودی می‌گردد هر وضع و حال و حکومت و نظامی که بر ربوبیّت انسان بر انسان بنیاد شود، به جای این‌که بر دعوت به سوی ربوبیّت خدای یگانه استوار گردد... یا مورد تهدید قرار می‌گیرد از سوی گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ... بدان هنگام که معنی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ واقعاً فهمیده و به‌طور جدّی بـه آن عمل گردد و مردمان در پرتو آن پذیرای اسلام شوند و بدان درآیند. دیگر لاٰ إِلٰـهَ إِلاَّ اللهُ در معنی ناجور و ناچیزی به‌کار نرود و تفسیر نشود که امروزه از آن برداشت می‌کنند!

به همین خاطر بود که این واژه‌ها فرعون را برانگیخت و برشوراند، و او را متوجّه یک خطر حقیقی کرد که سراسر نظام حکومتی وی را تهدید به نابودی می‌کرد. پس برجهید و تصمیم درّنده‌خویانهٔ زشت خود را اعلان کرد:

﴿ قٰالَ: سَنُقَتِّلُ أَبْنٰاءَهُمْ، وَ نَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ، وَ إِنّٰا فَوْقَهُمْ قٰاهِرُونَ ﴾.

گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهیم کشت و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم (تا کلفتها و گماشتگان ما گردند) و ما بر ایشان کاملاً مسلّط هستیم (و هر چه بخواهیم بر سر آنان می‌آوریم).

بنی‌اسرائیل پیش از این ـ هنگام تولّد موسی ـ از دست فرعون و فرعونیان، چنین تنبیه و شکنجهٔ درّنده‌خویانه‌ای را دیده و چشیده بودند، همان‌گونه که خداوند بزرگوار در سورهٔ قصص می‌فرماید:

﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِي الْأَرْضِ، وَ جَعَلَ أَهْلَهٰا شِيَعاً، يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ، يُذَبِّحُ أَبْنٰاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسٰاءَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

فرعون در سرزمین (مصر، شروع به) استکبار و سلطه‌گری کرد، و (در میان) مردمان آنجا (تفرقه انداخت و آنان) را به گروه‌ها و دسته‌های مختلفی تبدیل نمود. (هر گروهی و دسته‌ای به دفاع از افراد خود، و جنگ و دشمنی با سایرین می‌پرداخت. فرعون مخصوصاً مردمان مصر را به دو گروه مشخّص قبطیان و سبطیان تقسیم کرد، و) گروهی از ایشان را (که سبطیان، یعنی بنی‌اسرائیل بودند، در برابر قبطیان) ضعیف و ناتوان می‌کرد. پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را (برای خدمتگذاری) زنده نگاه می‌داشت. او مسلّماً از زمرهٔ تباهکاران (و جنایتکاران تاریخ) بود. (قصص/ ۴)

این، طغیان است. طغیان، طغیان است در هر مکانی و در هر زمانی. وسائل و ابزار طغیان امروزی، و وسائل و ابزار طغیان ده‌ها قرن و سالهای سال پیش ازاین، هیچ‌گونه فرقی با یکدیگر ندارد!

❁

روند قرآنی، فرعون و درباریان را رها می‌کند تا همراه یکدیگر به توطئه پردازند. پرده را بر توطئه و تهدید فرو می‌اندازد، تا دیگر باره آن را برای نمایش صحنهٔ پنجم از صحنه‌های داستان بالا ببرد. از این صحنه متوجّه می‌گردیم که فرعون تصمیم گرفته است و به خروش درآمده است تا تهدید را اجراء سازد... این صحنه، صحنهٔ موسی پیغمبر علیه السلام با قوم خویش است. با ایشان سخن می‌گوید با دل و زبان و آشنائی پیغمبری با پروردگار خود، و با سنّت و قانون و قضا و قدر خداوندگار خود... ایشان را سفارش می‌کند به تحمّل فتنه و آزمون، و شکیبائی بر بلا و مصیبت، و کمک خواستن از خدا در مقابلهٔ با آنها. ایشان را با حقیقت واقعیّت هستی آشنا می‌گرداند. بدیشان می‌گوید: زمین متعلّق به یزدان است وآن را به دست کسی از بندگان خود می‌سپاردکه خود بخواهد. عاقبت از آنِ کسانی خواهد بود که از خدا بترسند و از کسی جز او نترسند... هنگامی که در پیش او شکوه می‌کنند و می‌نالند و می‌گویند: این عذابی که بر سر ایشان می‌آید، پیش از

این که او به نزد ایشان بیاید، بر سر آنان آمده است. این عذاب دیگر باره بدیشان می‌رسد پس از آن که قبلاً بدیشان رسیده است. به‌گونه‌ای که آغاز و انجامی برای آن به نظر نمی‌رسد! موسی بدیشان امیدواری خود را اعلان می‌کند، امیدواریش به الطاف آفریدگار در نابودکردن دشمنانشان، و این که یزدان جهان آنان را جانشینان دشمنانشان در زمین گرداند تا خدا ایشان را در امانت جانشینی بیازماید:

﴿ قَالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ: ٱسْتَعِينُوا بِاللهِ وَٱصْبِرُوا، إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. قَالُوا: أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا. قَالَ: عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبائی کنید (و بدانید که فرعون بندهٔ ناتوانی بیش نیست و فرمانروای مطلق، خدا است و) بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد، و سرانجام (نیک و پسندیده درگیر و دار جهان) از آن پرهیزگاران است (آن کسانی که مراعات سنن و اسباب می‌دارند. از قبیل: اتّحاد و اتّفاق و اعتصام به حقّ و اقامت عدل و صبر در برابر شدائد). گفتند: پیش از آن که به پیش ما بیائی (گرفتار شکنجهٔ فرعون بوده‌ایم) و پس از آمدنت (هم از سوی او) اذیّت و آزار شده‌ایم (و هم‌اکنون نیز دچار رنج و محنت و در معرض عذاب و عقاب هستیم. موسی) گفت: امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین (او) گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید. (آیا راه صلاح یا فساد در پیش می‌گیرید؟ دادگری یا ستم می‌ورزید؟ شکر نعمت بجای می‌آورید یا کفران نعمت می‌کنید؟).

این دیدگاه «پیغمبر» دربارهٔ حقیقت الوهیّت و تابش آن در دل او است. این بینش پیغمبر دربارهٔ حقیقت واقعیّت جهان هستی و نیروهائی است که در آن دست‌اندرکارند. همچنین این نظر او است دربارهٔ حقیقت سنّت الهی و آنچه شکیبایان بدان امیدوارند و آن را می‌جویند.

برای دعوت‌کنندگان به سوی خداوندگار جهانیان جز پناهگاه یکتائی نیست. این پناهگاه یکتا، پناهگاه محکم و امینی است. برای آنان جز سرپرست و سرور یگانه‌ای نیست، و او سرپرست و سرور نیرومند و توانائی است. بر ایشان واجب است شکیبائی بکنند و استقامت داشته باشند تا این سرپرست و سرور یگانه، اجازهٔ پیروزی دهد در زمانی که در پرتو حکمت و علم خود آن را مقدّر و مقدور می‌فرماید. آنان نباید شتاب کنند، چراکه ایشان از غیب آگاه نیستند و خیر و صلاح را نمی‌دانند.

زمین از آن یزدان است. فرعون و قوم او جز مهمانانی در آن نیستند. خدا آن را به هر کس از بندگانش بخواهد - برابر سنّت و مطابق حکمت خود - به ارث می‌رساند. دیگر دعوت‌کنندگان به سوی خداوندگار جهانیان نباید به چیزی توجّه کنند و اهمّیّت دهند که به ظاهر چنین به بینندگان نشان می‌دهد که طاغوت محکم و استوار در زمین ایستاده است و اصلاً متزلزل نمی‌گردد و از جای خود برکنده نمی‌شود و به کنار نمی‌رود... زیرا صاحب و مالک زمین است که مقرّر و معیّن می‌دارد که چه وقت طاغوتها را می‌راند و می‌میراند!

عاقبت کار، از آنِ پرهیزگاران است... زمان به طول بینجامد یا کوتاه بشود... دیگر به دل دعوت‌کنندگان به سوی خداوندگار جهانیان نباید اضطراب و پریشانی دربارهٔ سرانجام و سرنوشت راه پیدا کند و بگذرد، و نباید گمان برند که کافران همیشه در شهرها و کشورها در گشت و گذار خواهند بود و زمام قدرت را به‌دست می‌گیرند و زوال نمی‌پذیرند.

این نگاه و نگرش «پیغمبر» دربارهٔ حقایق جهان سترگ هستی است... و امّا بنی‌اسرائیل، بنی‌اسرائیل است!

﴿ قَالُوا: أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا ﴾.

گفتند: پیش از آن که به پیش ما بیایی (گرفتار شکنجهٔ فرعون بوده‌ایم) و پس از آمدنت (هم از سوی او) اذیّت

و آزار شده‌ایم (و هم‌اکنون نیز دچار رنج و محنت و در معرض عذاب و عقاب هستیم).

این کلمات، واژه‌هائی هستند که پرتو ویژه و معنی خاصّ خود را دارند. این واژه‌ها اشاره به دلتنگی و نگرانی دارند. پیش از آمدنت اذیّت و آزار شده‌ایم و با آمدنت چیزی تغییر نکرده است. این شکنجه و آزار تا بدانجا به درازا کشیده است که انگار پایانی ندارد!

پیغمبر بزرگوار به روال خویش به پیش می‌رود و به شیوهٔ خود عمل می‌کند. ایشان را به یاد خدا می‌اندازد، و آنان را به خدا امیدوار می‌کند، و بدیشان امید می‌دهد که چه بسا دشمنانشان هلاک و نابود گردند و آنان در زمین جایگزین ایشان شوند. ضمناً بدیشان آزمون جایگزینی را گوشزد می‌کند:

﴿ قَالَ: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

گفت: امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین (او) گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید. (آیا راه صلاح یا فساد در پیش می‌گیرید؟ دادگری یا ستمگری می‌ورزید؟ شکر نعمت بجای می‌آورید یا کفران نعمت می‌کنید؟).

او با دل پیغمبر می‌نگرد و سنّت خدا را می‌بیند، سنّتی که برابر وعدهٔ او به شکیبایان و کافران، ساری و جاری می‌گردد. از لابلای سنّت خدا، هلاک و نابودی طاغوت وطاغوتیان را می‌بیند، و جایگزینی شکیبایانی را می‌نگرد که از یزدان یگانهٔ جهان مدد و یاری می‌طلبند. در نتیجه قوم خود را تشویق و ترغیب می‌کند که راه را بسپرند تا سنّت یزدان ایشان را رو به چیزی حرکت دهد که خود می‌خواهد... از همان آغاز هم بدیشان می‌آموزد که خدا ایشان را جایگزین طاغوت و طاغوتیان می‌سازد تا آنان را بیازماید و جایگزینی ایشان را وسیلهٔ امتحانشان نماید. کاملاً باید بدانند که آنان فرزندان خدا و عزیزان یزدان نیستند ـ همان‌گونه که گمان می‌برند ـ و می‌گویند که ایزد متعال در برابر گناهانشان ایشان را عذاب و کیفر نمی‌دهد. باید بدانند که جهان ناسنجیده و خودسرانه نمی‌گردد، و بدون هدف به پیش نمی‌رود. جهان هستی همچنین جاودانه نیست و دارای زمان محدودی است. زندگی جانشین شدن این یکی به جای آن یکی، و جایگزینی این گروه به جای آن گروه است و بس!

﴿ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

تا ببیند چگونه عمل می‌کنید.

یزدان سبحان می‌داند پیش از این‌که چیزی پدید آید و انجام بگیرد، آن چیز پدید خواهد آمد وانجام خواهد پذیرفت. ولیکن سنّت یزدان و دادگری خداوند منّان بر این بوده است و بر این رفته است که انسانها را مورد حساب و کتاب قرار ندهد تا آن عمل آشکارا از ایشان سرنزند، عمل غیبی که برای علم قدیم ایزد دادار پیدا و هویدا بوده است و پیدا است.(۱)

❁

روند قرآنی موسی و پیروان او را رها می‌کند، و پرده را بر آنان فرو می‌اندازد، تا پرده را از گوشهٔ دیگری برای نمایش صحنهٔ ششم بالا ببرد، صحنهٔ فرعون و پیروان او. یزدان فرعون و فرعونیان را به سبب ظلم و طغیان فرو می‌گیرد، و وعده‌ای را تحقّق می‌بخشد که موسی به قوم خود داده بود، و امیدی را برآورده کند که موسی به خدای خود بسته بود، و تهدید و بیمی را راست گرداند که بر فضای سوره سایه می‌اندازد، و همهٔ داستان برای محقّق کردن و راست گرداندن آن روایت می‌شود.

صحنه، آرام آرام آغاز می‌گردد. ولی طوفان کم‌کم به سوی آن می‌وزد و می‌خزد. ناگهان اندکی پیش از فروانداختن پردهٔ نمایش، طوفان شدیدی درمی‌گیرد و همه چیز را درهم می‌ریزد و ویران می‌کند، و همه چیز

۱ـ علم خدا، علم مطلق است. گذشته و حال و آینده برای خدای ازلی و ابدی معنی ندارد. برای علم مطلق، کم‌وبیش و نزدیک و میانه و دور، یکسان است. ذکر صفاتی همچون: قدیم و جدید و آینده به دنبال علم خدا، با پیروی از فلسفهٔ بیگانگانی بسان اهالی یونان است...

(مترجم).

را با خود به آسمان می‌برد، و روی زمین از طاغوت و دار و دستهٔ طاغوت پاک و زدوده می‌شود. دانستیم و آگاهی پیدا کردیم که بنی‌اسرائیل شکیبائی پیشه کردند و به پاداش شکیبائی خود به خوبی و خوشی رسیدند، و فرعون و فرعونیان دامن به گناه آلودند و به سزای گناهان خود به هلاکت رسیدند، و وعده و وعید خدا راست گردید، و سنّت خدا جاری و ساری شد. بدین معنی که تکذیب‌کنندگان پس از آزمون ضرر و زیان و نعمت و خوشی، به هلاکت رسیدند:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. فَإِذٰا جٰاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قٰالُوا: لَنٰا هٰذِهِ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسىٰ وَ مَنْ مَّعَهُ ـ أَلاٰ إِنَّمٰا طٰائِرُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ـ وَ قٰالُوا: مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الطُّوفٰانَ وَالْجَرٰادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفٰادِعَ وَالدَّمَ، آيٰاتٍ مُفَصَّلاٰتٍ... فَاسْتَكْبَرُوا وَكٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ. وَ لَمّٰا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قٰالُوا: يٰا مُوسىَ ادْعُ لَنٰا رَبَّكَ بِمٰا عَهِدَ عِنْدَكَ. لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ، وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ. فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُمُ الرِّجْزَ ـ إِلىٰ أَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ ـ إِذٰا هُمْ يَنْكُثُونَ. فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِينَ. وَ أَوْرَثْنٰا الْقَوْمَ الَّذِينَ كٰانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشٰارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغٰارِبَهَا الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنىٰ عَلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ بِمٰا صَبَرُوا، وَ دَمَّرْنٰا مٰا كٰانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ، وَ مٰا كٰانُوا يَعْرِشُونَ ﴾.

ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلّات گرفتار ساختیم تا بلکه متذکّر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجّه خدا گردند و به بنی‌اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند). ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (ـ که اغلب هم چنین بود ـ) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. امّا هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است! هان (ای مردمانِ همهٔ اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیّت خدا به انسان دست می‌دهد. آنان به سبب این اندیشهٔ نادرست) گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم (و به تو نمی‌گرویم). پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله:) سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزهٔ جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش دربارهٔ هریک جداگانه و مفصّل سخن گفته بود و وقوع هر یک را خبر داده بود) امّا آنان تکبّر ورزیدند (و خویشتن را بالاتر از آن دیدند که حقّ را بپذیرند) چرا که انسانهای گناهکاری بودند. هر زمان که عذابی (از عذابهای پنجگانهٔ مذکور) بر آنان واقع می‌شد (از شدّت تأثیر و فزونی تألّم آن) می‌گفتند: ای موسی! برای ما خدای خود را به فریاد خوان و از او درخواست کن که به عهدی که با تو بسته است وفا کند (که عهد نبوّت و رسالت است). اگر عذاب را از ما برداری، سوگند می‌خوریم که به تو ایمان بیاوریم و همان‌گونه که خواسته‌ای) بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم (و آنان را آزاد می‌سازیم تا به یگانه‌پرستی مشغول شوند). امّا هنگامی که عذاب را تا مدّتی که سپری می‌کردند از آنان برمی‌داشتیم، ناگهان پیمان‌شکنی می‌کردند و سوگند خود را نقض می‌نمودند. تا (سرانجام کار بدانجا رسید که) از آنان انتقام گرفتیم و

لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم، به سبب این که آنان آیات و معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از (ایمان و اقرار به) آنها غافل می‌شدند (و در حقّ آنها بی‌توجّهی می‌نمودند). و ما همهٔ جهات و نواحی پرنعمت و برکت سرزمین (مصر و شام) را به قوم مستضعف (و در بندِ زنجیر ظلم و ستم، یعنی بنی‌اسرائیل) واگذار کردیم، و وعدهٔ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقّق یافت، و آنچه فرعونیان (از کاخهای مجلّل) ساخته بودند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم آورده بودند، درهم کوبیدیم.

فرعون و فرعونیان به زورگوئی و قلدری خود ادامه دادند. فرعون تهدید و بیم خود را عملی کرد. مردان را کشت و زنان را زنده نگاه داشت. موسی و پیروان او نیز عذاب را تحمّل کردند، و چشم به راه گشایش یزدان ماندند، و در برابر آزمون شکیبائی ورزیدند... بدین هنگام، وقتی که موقعیّت راورانداز می‌کنیم و به سره‌سازی می‌پردازیم، می‌بینیم: ایمان در برابر کفر قرار گرفته است، و طغیان در مقابل شکیبائی ایستاده است، و نیروی زمینی خدا را به مبارزه می‌طلبد... بدین هنگام نیروی والای همهٔ نیروها، میان قدرتمندان ستمگر و شکیبایان مؤمن، آشکارا دخالت می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴾.

ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلّات گرفتار ساختیم تا بلکه متذکّر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجّه خدا گردند و به بنی‌اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند).

این، اشاره به نخستین بیدارباش و برحذر باش است... خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت... «سنین» در لغت به معنی خشکسالیها و سختی معیشت و قحطی است. این خشکسالیها و سختی معیشت و قحطی در سرزمین مصر روی می‌دهد که سرسبز و خرّم و حاصلخیز و پرنعمت است. این امر، پدیده‌ای است که چشمها را به خود خیره می‌کند، و دلها را به تکان و لرزش می‌اندازد، و پریشانی و نگرانی را برمی‌انگیزد، و به بیداری و اندیشه می‌خواند، امّا طاغوت و کسانی که طاغوت آنان را سبک می‌دارد و بازیچهٔ دست خود می‌سازد و - به سبب بیرون رفتن از آئین یزدان - از طاغوت پیروی می‌کنند، نمی‌خواهند بیندیشند و پژوهش کنند، و نمی‌خواهند که دست یزدان را در خشکسالی و قحطی سرزمین مصر و کمبود محصولات ببینند، و نمی‌خواهند که سنّتهای یزدان و وعد و وعید او را یاد کنند و پیش چشم دارند، و نمی‌خواهند که اعتراف کنند بدین امر که میان ارزشها و معیارهای ایمانی، و میان واقعیّتها و رخدادهای زندگی عملی مردمان رابطهٔ محکم و پیوند استواری است... زیرا این رابطه و پیوند جزو جهان غیب است... آنان هم احساس خشن‌تر، و دل نادان‌تر از آن دارند که در فراسوی واقعیّت محسوس و جهان ملموس، چیزی را ببینند - بلی همان چیزی را می‌بینند که چهارپایان می‌بینند و احساس می‌کنند. چهارپایان هم فراتر از جهان پیرامون خود را نمی‌بینند و احساس نمی‌کنند... تازه اگر هم طاغوت و طاغوتیان چیزی از جهان غیب را ببینند، به سنّت جاری و ساری خدا که برابر اراده و مشیّت او انجام می‌گیرد و صورت می‌پذیرد، پی نمی‌برند. بلکه آن را به تصادفات گذرائی نسبت می‌دهند که ارتباطی با قوانین ساری و جاری جهان هستی ندارد.(۱)

همچنین فرعون و فرعونیان متوجّه پسودهٔ بیدارکننده‌ای نشدند که بر رحمت یزدان در حقّ بندگان دلالت دارد.

۱- هنگامی که غلّات در روسیهٔ کمونیستی و در همهٔ اردوگاه‌های کمونیستی کاستی می‌گیرد، خروشچف چیزی جز این را نمی‌تواند بگوید: «طبیعت، با ما دشمنی می‌کند!». خروشچف که مرد سیاستمداری است و ادّعای «سوسیالیسم علمی!» را دارد و منکر «غیبگرائی» است! از دیدن دست چیره و توانای یزدان، خود را به کوری می‌زند... اگر این چنین نیست، این «طبیعت» که او از آن سخن می‌راند و معتقد است که با انسان دشمنی می‌ورزد، چیست؟

نه تنها این پسوده را ندیدند، بلکه به کفر و گناه دست یازیدند. بت‌پرستی و خرافات آن فطرت ایشان را تباده کرده بود، و پیوندی راگسیخته بود که میان آنان و میان درک و فهم قوانین دقیق و صحیحی است که این هستی را اداره می‌کند و می‌گرداند، همان‌گونه که زندگی انسانها را راه می‌برد و می‌چرخاند. این چنین قوانین دقیق و صحیحی را چنانکه باید نمی‌بینند و فهم نمی‌کنند مگر مؤمنانی که به خدا ایمان صحیح و درستی داشته باشند... آن مؤمنان با ایمانی که می‌دانند این هستی بیهوده درست نشده است و بیهوده راه نمی‌رود و ادامه پیدا نمی‌کند، بلکه قوانین دقیق و متین و صحیح و درستی بر جهان حاکم است... این چنین جهان‌بینی و بینشی «عقلگرائی علمی» حقیقی است. این عقلگرائی، «غیب یزدان» را انکار نمی‌کند، چون تعارض و اختلافی میان «علمگرائی» حقیقی و «غیبگرائی» وجود ندارد. و پیوند میان معیارها و ارزشهای ایمانی، و میان واقعیّتهای زندگی را نیز انکار نمی‌کند، چون در فراسوی همۀ اینها یزدان جهان است و او هر چه بخواهد انجام می‌دهد. خدا است که از بندگان خود می‌خواهد ایمان بیاورند و ایمان داشته باشند، و از آنان می‌خواهد در زمین خلافت کنند. هم او است که برایشان قانونگذاری می‌کند و شریعتی تهیّه می‌بیند که با قوانین هستی هماهنگ و همگام باشد، تا هماهنگی و همگامی میان حرکت دلهایشان و حرکت خودشان در زمین، پدیدار و استوار گردد.

فرعون و فرعونیان به ارتباط و پیوندی پی نبردند که میان کفر و بی‌دینی و خروج خود از آئین یزدان، و ظلم و ستم خویش به بندگان یزدان، و میان دچارآمدنشان به خشکسالی و کاهش محصولات، موجود بود... خشکسالی و کاهش محصولات در سرزمین مصر! سرزمینی که سرسبز و خرّم است و از نعمتها و فرآورده‌ها پر و لبریز است، غلّات و محصولات آنجا کفاف اهالی را می‌کند و برای آنان کم نمی‌آید، مگر این که فسق و فجور در پیش گیرند و راه کفر و بی‌دینی بسپرند، و یا این که خدا ایشان را با بلاها و آفتها و کاستیها و کاهشها بیازماید و امتحان نماید، تا این که پند گیرند و بیدار و هوشیار گردند.

آنان متوجّه این پدیده نشدند و ندانستند که مرحمت یزدان در حقّ بندگان خود خواسته است که این پدیده را آشکارا برملا گرداند و به دیدگانشان بنمایاند. آنان هنگامی که خوشی و رفاه می‌دیدند گمان می‌بردند که این حقّ طبیعی ایشان است! و زمانی که بلا و خشکسالی بدیشان رو می‌کرد، آن گرفتاریها را به نحوست و شومی موسی و پیروان او نسبت می‌دادند!

﴿ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا: لَنَا هٰذِهِ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ ﴾.

هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (ـ که اغلب هم چنین بود ـ) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. امّا هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد، می‌گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است!.

هنگامی که فطرت از ایمان به یزدان منحرف می‌گردد، چنین فطرتی دست یزدان سبحان را در چرخاندن و اداره کردن جهان هستی نمی‌بیند، و باور نمی‌کند که اشیاء و حوادث در پرتو قضا و قدر الهی پدید می‌آید. بدین هنگام است که فطرت احساس و شعور و فهم و درک قوانین ثابت و نافذ جهان هستی را از دست می‌دهد، در نتیجه رخدادها را گسیخته و بریده تفسیر می‌کند و هریک از آنها را بدون ارتباط با دیگری معنی و تعبیر می‌نماید. به گونه‌ای تفسیر و توجیه می‌کند که انگار هیچ‌گونه پیوند و پیوستگی و قانون و قاعده‌ای با یکدیگر ندارند و همه از همدیگر برکنارند. فطرت با خرافات سرگردان و ویلان می‌شود و در راه‌های کج و کولۀ پراکنده، حیران و پریشان می‌گردد. معتقد است که حوادث و رخدادها بر پایه‌ای گرد نمی‌آیند، و برابر نظم و نظامی به همدیگر نمی‌رسند.

این، بسان همان چیزی است که خروشچف، صاحب نظریهٔ سوسیالیسم «علمی!» در تعلیل همچون حوادث و رخدادهائی گفته است... آنان به قضا و قدر یزدان ایمان ندارند... در میان چنین کافرانی، کسانی هم یافته می‌شوند که منکر غیب خدا و قضا و قدر الله هستند، و با این وجود، ادّعاء می‌کنند که «مسلمان» هستند! در حالی که آنان منکر اصول و ارکان ایمان به خدایند!

فرعون و فرعونیان این چنین حوادث را تعطیل و تفسیر می‌کردند. خوبی و حسنه‌ای که بدیشان می‌رسید بر اثر بخت خوب آنان بود و ایشان سزاوار آن بودند! بدی و سیّئه‌ای که بدیشان می‌رسید بر اثر نحوست و شومی موسی و پیروان او بود! بلی زیر سر موسی و پیروان موسی بود!

اصل «تطیّر» در زبان عربها چیزی است که جاهلیتها در دوران بت‌پرستی و شرک خود، و بدان هنگام که از درک قوانین الهی، و فهم قضا و قدر الهی دور بودند، انجام می‌دادند... در دورهٔ جاهلیّت، هرگاه فردی از ایشان می‌خواست کاری را انجام دهد، به کنار آشیانهٔ پرنده‌ای می‌رفت و آن را می‌ترساند و به پرواز درمی‌آورد. اگر پرنده از جانب راست او پرواز می‌کرد ـ و آن را سانح می‌گفتند ـ از این امر شاد می‌گردید و کاری را که می‌خواست انجام می‌داد. و اگر پرنده از طرف چپ او پرواز می‌کرد ـ که آن را بارح می‌نامیدند ـ آن را به فال بد می‌گرفت و از قصد خود برمی‌گشت و از آن منصرف می‌شد. اسلام این نوع اندیشهٔ خرافی را باطل کرد، و به جای آن اندیشهٔ «علمی» ـ علمی درست ـ قرار داد، و کارها را به سنّتها و قانونهای ثابت خدا در جهان واگذار کرد، و این سنّتها و قانونها را نیز به قضا و قدر الهی حواله نمود که در وقت لزوم هر بار آنها را پیاده گرداند و به مرحلهٔ ظهور برساند. و کارها را بر پایه‌های «علمی» استوار کرد و نیّت و عمل و حرکت و جدّ و جهد انسان را در آن به حساب آورد و دخالت داد، و کارها در جایگاه صحیح خود گذاشته شد، در چهارچوب اراده و مشیّت آزاد خداوند دادار، و تحت قضا و قدر شامل و نافذ ایزد کردگار:

﴿ أَلاٰ إِنَّمٰا طٰائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰيَعْلَمُونَ ﴾.

هان (ای مردمانِ همهٔ اعصار و قرون بدانید) که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی‌دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی‌دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیّت خدا به انسان دست می‌دهد).

چیزهائی که برای ایشان رخ می‌دهند، سرچشمهٔ آنها یکی بیش نیست... به فرمان خدا روی می‌دهند و بس... از همین سرچشمه، خوبی و خوشی برای آزمون بدیشان می‌رسد... و از همین سرچشمه، بدی و ناخوشی برای آزمون بهرهٔ ایشان می‌گردد.

﴿ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ ﴾.

ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم، و سرانجام به سوی ما برگردانده می‌شوید (و جزا و سزای اعمال خود را دریافت می‌دارید). (انبیاء/ ۳۵)

کیفر کارشان بدیشان می‌رسد... ولیکن بیشترشان نمی‌دانند و آگاه نیستند... همچون کسانی که امروزه غیب الهی و قضا و قدر خداوندی را به نام «عقلگرائی علمی» نمی‌پذیرند! و همچون کسانی که خویشتن را به طبیعتِ دشمن، به نام «سوسیالیسم علمی» نسبت می‌دهند!!! همهٔ آنها نادانند... همهٔ ایشان نمی‌دانند!

فرعونیان به طغیان و سرکشی خود ادامه می‌دهند. غرور گناه ایشان را به بزهکاری وادار می‌کند، و آزمون الهی بر چموشی و گریز، و سرکشی و دشمنانگی ایشان می‌افزاید:

﴿ وَ قٰالُوا: مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴾.

گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم (و به تو نمی‌گرویم).

آنان سرکشانی هستند که پند و یادآوری ایشان را رام نمی‌کند، و دلیل و برهان آنان را برنمی‌گرداند، و نمی‌خواهند که بنگرند و بیندیشند؛ ایشان پافشاری بر تکذیب را اعلان می‌دارند، قبل از آن که با دلیل و برهان روبه‌رو شوند ـ تا بدین‌وسیله سر راه را بر دلیل و برهان بگیرند ـ این یک حالت روانی است که به قلدران زورگو دست می‌دهد، هنگامی که حقّ بر ایشان غالب و چیره می‌شود، و دلیل و حجّت با آنان رویاروی می‌گردد، و دلیل و برهان ایشان را از میدان به‌در می‌کند و آنان را به دور می‌راند... هواها و هوسهایشان و مصلحت و مملکت و سلطنت و قدرتشان، یکسره در سوی دیگری، جدای از جانب حقّ و دلیل و برهان می‌ایستد! بدین هنگام است که نیروی والای خداوند آشکارا وسائل و ابزار محکم و قدرتمند خود را به پیش می‌کشد:

﴿ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَٱلْجَرَادَ وَٱلْقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّمَ، آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ... ﴾.

پس سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزهٔ جداگانه و روشنی بود....

برای بیم دادن و برحذر داشتن، و برای امتحان و آزمایش، معجزه‌های جداگانه و روشنی بودند... معنی و دلالت واضحی داشتند. منظّم و مرتّب روی می‌دادند. یکی پس از دیگری پیاپی می‌شدند. پسین پیشین را تصدیق و تأکید می‌کرد.

روند قرآنی در اینجا این معجزه‌های جداگانه و روشن را یکجا گرد آورده است. هر یک از اینها جداگانه و با فاصلهٔ زمانی روی داده است و پراکنده و یکی یکی آمده است... آنان هر بار که تحت فشار بلا قرار گرفته‌اند از موسی خواسته‌اند خدای خود را برای نجات ایشان به فریاد بخواند، و بدو وعده می‌دادند که بنی‌اسرائیل را آزاد می‌سازند و همراه او روانه می‌گردانند، اگر از این بلا ایشان را آزاد و رها کند، و این «رِجز» یعنی عذاب را از ایشان دفع کند که خودشان نمی‌توانند آن را دفع و برطرف نمایند:

﴿ وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ ٱلرِّجْزُ قَالُوا: يَا مُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ ـ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ ـ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ، وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾.

هر زمان که عذابی (از عذابهای پنجگانهٔ مذکور) بر آنان واقع می‌شد (از شدّت تأثیر و فزونی تألّم آن) می‌گفتند: ای موسی! برای ما خدای خود را به فریاد خوان و از او درخواست کن که به عهدی که با تو بسته است وفا کند (که عهد نبوّت و رسالت است). اگر عذاب را از ما برداری، سوگند می‌خوریم که به تو ایمان بیاوریم و همان‌گونه که خواسته‌ای) بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم (و آنان را آزاد می‌سازیم تا به یگانه‌پرستی مشغول شوند).

هر بار هم عهد و پیمان خود را می‌شکستند، و پس از رفع عذاب به همان کارهائی برمی‌گشتند که پیش از وقوع عذاب می‌کردند! خداوند برابر قضا و قدر خود ایشان را از عذاب می‌رهانید و بدیشان مهلت می‌داد تا آن زمان که اجل مقدّر آنان درمی‌رسید:

﴿ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ ـ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ ـ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴾.

امّا هنگامی که عذاب را تا مدّتی که سپری می‌کردند از آنان برمی‌داشتیم، ناگهان پیمان‌شکنی می‌کردند و سوگند خود را نقض می‌نمودند.

روند قرآنی همهٔ معجزات را بار دیگر یکجا ذکر کرده است. انگار معجزات یک مرتبه برایشان وقوع پیدا کرده است. و انگار که آنان نیز یک مرتبه نقض عهد کرده‌اند، چرا که تجارب همه یکی بوده است، و پایان آنها نیز یکی بوده است. این شیوه، یکی از شیوه‌های قرآن در بیان داستانها است. سرآغاز آنها را به سبب همانندی آنها گرد می‌آورد، و پایان آنها را نیز به سبب همانندی آنها گرد می‌آورد... این بدین خاطر است که دلی که بسته است و زیر توده‌ها پنهان گشته است، تجارب گوناگون را همچون یک تجربه دریافت می‌دارد، و از آنها کمترین استفاده‌ای نمی‌کند، و در آنها پند و عبرتی پیدا نمی‌کند و اندرزی نمی‌گیرد.

امّا این معجزه‌ها چگونه رخ داده است؟ چیزی بیش از آنچه نصوص قرآنی بیان فرموده است دراختیار نداریم. در احادیث مرفوعهٔ پیغمبر ﷺ نیز چیزی را نیافتیم. ما هم به شیوه و روالی که در «فی ظلال القرآن» در پیش گرفته‌ایم، در حدود نصوص قرآنی، در این چنین مواردی می‌ایستیم. برای شناخت این معجزه‌ها راهی نداریم جز راه قرآن یا سنّت صحیح پیغمبر ﷺ به خاطر پرهیز از اسرائیلیات و اقوال و روایاتی که اصلی ندارند. متأسّفانه این چنین اسرائیلیات و اقوال و روایات بدون سند و استنادی، به همهٔ تفسیرهای قدیم وارد گردیده است. حتّی یک تفسیر هم از نفوذ آنها رهائی نیافته است. حتّی تفسیر امام ابن جریر طبری - با وجود ارزش گرانبهای آن - و تفسیر ابن کثیر نیز - با وجود ارج و بهای بزرگ آن - از این پدیده‌های خطرناک نجات پیدا نکرده است.

روایتهای گوناگون و جوراجوری از ابن عبّاس، سعید پسر جبیر، قتاده، و ابن اسحاق، دربارهٔ این معجزه‌ها روایت شده است... آنها را ابوجعفر ابن جریر طبری در تاریخ خود و در تفسیر خود، نقل نموده است. این روایت، یکی از آنها است:

«ابن حمید برایمان روایت نموده است و گفته است: یعقوب قمی، از جعفر پسر مغیره، و او از سعید پسر جبیر، روایت نموده است که گفته است: هنگامی که موسی به پیش فرعون آمد، بدو گفت: بنی‌اسرائیل را آزاد کن و همراه من بفرست. فرعون نپذیرفت. خداوند طوفان را بر ایشان گماشت - که باران سخت است - مقداری از باران بر آنان باراند. ترسیدند که بارش باران وسیلهٔ عذابشان گردد. گفتند: ای موسی! خدای خود را برایمان فراخوان تا شرّ باران را از ما به دور دارد تا به تو ایمان بیاوریم و بنی‌اسرائیل را آزاد و همراه تو گردانیم. موسی خداوند خود را به فریاد خواند، امّا ایمان نیاوردند و بنی‌اسرائیل را آزاد و همراه او نگرداندند. خداوند در آن سال کشتزارها و محصولات و علفزارهائی را رویاند که قبلاً بدین‌گونه نرویانده بود. گفتند: این چیزهائی است که ما آرزوی آنها را داشتیم. خدا ملخها را به سویشان گسیل داشت و آنها را بر کشتزارها و علفزارها مسلّط گردانید. هنگامی که دیدند ملخها کشتزارها و علفزارها را به چه حال و وضعی انداخته‌اند، دانستند که دیگر کشتزارها و علفزارها بر جای نمی‌مانند. گفتند: ای موسی! خدای خود را برایمان فراخوان تا شرّ ملخها را از ما به دور دارد تا به تو ایمان بیاوریم و بنی‌اسرائیل را آزاد و همراه تو گردانیم. موسی خداوند خود را به فریاد خواند، امّا ایمان نیاوردند و بنی‌اسرائیل را آزاد و همراه او نگرداندند. کشتزارها و علفزارها را درو کردند و در خانه‌ها محکم انبار نمودند، و گفتند: چه باک! محصولات خود را در انبارها انباشته‌ایم و دور از بلا داشته‌ایم. یزدان سبحان شپشه، یعنی ساس را بر فرآورده‌هایشان مسلّط کرد که از خود فرآورده‌ها پدید می‌آید... کسی ده جریب را به آسیاب می‌برد از آن سه قفیز[1] را برنمی‌گرداند. پس گفتند: ای موسی خداوند خود را برایمان فراخوان تا شرّ شپشه‌ها را از ما به دور دارد تا به تو ایمان بیاوریم و بنی‌اسرائیل را آزاد و همراه تو گردانیم. موسی خداوند خود را به فریاد خواند و شرّ شپشه‌ها برطرف شد، ولی ایمان نیاوردند و از ایمان آوردن سرپیچی کردند و بنی‌اسرائیل را آزاد نکردند و همراه او نفرستادند. بدان هنگام که موسی در پیش فرعون نشسته بود صدای قورباغه‌ها را شنید. به فرعون گفت: برداشت تو و قوم تو از این چیست و چه می‌اندیشید؟ فرعون گفت: از این وزغها چه تواند خاست؟! هنوز شب نشده بود که هر کس تا زنخدان در میان وزغها جای داشت، و چون می‌خواست دهان به سخن گفتن بگشاید، وزغها به میان دهان او می‌جستند و می‌پریدند. دیگر باره به موسی گفتند: پروردگارت را

۱ـ جریب، معرّب‌گری به معنی پیمانهٔ غلّه است که چهار قفیز است. قفیز نیز معرّب کفیز یاکویز است که واحد وزن است که در اعصار و ازمنه و امکنهٔ مختلف متغیر بوده است. قفیز معادل بیست و چهار کیله... هفت من... هشت من... ده من... سی من... و... (فرهنگ معین و آنندراج)

بخوان تا شرّ وزغها را از ما بازدارد و ما به تو ایمان بیاوریم و بنی‌اسرائیل را با تو روانه سازیم. خداوند شرّ وزغها را از ایشان باز داشت، امّا ایمان نیاوردند. خداوند خون را به سویشان روان و بر ایشان گماشت. هر چه از جویبارها و رودبارها و چاه‌ها برمی‌گرفتند، و هر آبی که در ظرفها و آبدانهایشان بود، همه را به صورت خون تازه می‌یافتند. شکایت به نزد فرعون بردند و گفتند: دچار خون شده‌ایم و چیزی برای آشامیدن نداریم! فرعون گفت: موسی شما را جادو کرده است! قوم فرعون بدو گفتند: چگونه ما را جادو کرده است ما هر آبی را که در ظرفها و آبدانهای خود می‌بینیم جز خون تازه نمی‌یابیم؟ پس نزد موسی آمدند و بدو گفتند: ای موسی پروردگارت را برایمان فراخوان تا شرّ این خون را از سرِ ما دفع کند و از ما بگرداند تا به تو ایمان بیاوریم و بنی‌اسرائیل را آزاد و با تو همراه گردانیم! موسی پروردگار خود را به فریاد خواند. خدا بلای خون را از ایشان بگردانید، ولی ایمان نیاوردند و بنی‌اسرائیل را با او روانه نساختند». خدا بهتر می‌داند که کدامیک از اینها بوده است و روی داده است... دگرگونی شکل و شیوه‌ای که این معجزه‌ها بدان‌گونه و روال روی داده است، در سرشت این معجزه‌ها تأثیری ندارد. چه این خداوند سبحان است که آنها را در پرتو قضا و قدر خود در وقت معیّن برای آزمودن قوم معیّنی حواله و پدیدار کرده است، آن هم برابر سنّت خود در گرفتار ساختن تکذیب‌کنندگان به زیان و ضرر بدنی و مالی، تا این که به درگاه او بنالند و گریه و زاری کنند. قوم فرعون با وجود بت‌پرستی خود و جاهلیّت خویش، و با وجود تحقیر و توهین فرعون در حقّ ایشان بر اثر خروج از آئین الهی، باز هم به موسی علیه‌السلام پناه می‌آوردند، تا از خداوندگارش درخواست کند که به عهدی که با او بسته است وفا کند، و بلا را از ایشان بگرداند... هر چند که قدرتهای حاکمه پس از آن که بلا برطرف می‌گردید، دیگر باره عهدشکنی می‌کردند و فرمان آسمانی را لبّیک نمی‌گفتند. زیرا قدرتهای حاکمه بر ربوبیّت فرعون بر انسانها استوار بود، و از ربوبیّت یزدان بر خودشان نمی‌ترسیدند. زیرا ترس از یزدان بدین معنی است که نظام حکومت و رژیم سلطنتی که بر حاکمیّت و فرمانروائی فرعون استوار است نه بر حاکمیّت و فرمانروائی یزدان، برچیده گردد و نابود شود... و امّا اهل جاهلیّت نوین، با وجود این که یزدان آفتها و بلاها بر کشتزارهایشان چیره می‌گرداند، قاطعانه تصمیم گرفته‌اند به سوی یزدان برنگردند و از تباهکاریها و بزهکاریها دست برندارند. هرگاه صاحبان کشتزارها، یعنی برزگران و دهقانان دست خدا را در گماشتن و پدید آوردن این آفتها و بلاها احساس کنند - این هم احساس فطری است حتّی در درونهای بی‌ایمان که در اوقات خطر و دشواری پدید می‌آید - و با دعا و زاری خویشتن را در پناه خدا دارند و دفع بلایا و مصائب را از او درخواست نمایند، پیروان «علمگرای» دروغین، بدیشان می‌گویند: این کردار و رفتارتان خرافات «غیبگرائی» است! کارشان را شگفت می‌دارند و ایشان را مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند! تا بدین‌وسیله آنان را به سوی کفری برگردانند که از کفر بت‌پرستان شدیدتر و زشت‌تر است!

آن گاه، فرجام کار - برابر سنّت یزدان در گرفتار کردن تکذیب‌کنندگان به دنبال آزمودن ایشان با ناخوشیها و بلاها، و با خوشیها و نعمتها - درمی‌رسد و حادثه رخ می‌دهد، و یزدان جهان فرعون و فرعونیان را نابود می‌فرماید - البتّه پس از آن که بدیشان مهلت می‌دهد، و تا وقت معینّی که بدان می‌رسند بدانان فرصت عطاء می‌کند - و به وعدهٔ خود که به مستضعفان شکیبا داده است - پس از نابود کردن طاغیان زورمند - وفا می‌کند:

﴿ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ﴾.

تا (سرانجام، کار بدانجا رسید که) از آنان انتقام گرفتیم و لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم، به سبب این که

آنان آیات و معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از (ایمان و اقرار به) آنها غافل می‌شدند (و در حقّ آنها بی‌توجّهی می‌نمودند). و ما همۀ جهات و نواحی پرنعمت و برکت سرزمین (مصر و شام) را به قوم مستضعف (و در بندِ زنجیر ظلم و ستم، یعنی بنی‌اسرائیل) واگذار کردیم.

﴿ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا، وَ دَمَّرْنٰا مٰا کٰانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ، وَ مٰا کٰانُوا یَعْرِشُونَ ﴾.

و وعدۀ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقّق یافت، و آنچه فرعونیان (از کاخهای مجلّل) ساخته بودند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم آورده بودند، درهم کوبیدیم.

روند قرآنی در اینجا چکیده‌ای از پیشآمد غرق کردن می‌گوید، و بطور مشروح از رخدادهای آن سخن نمی‌راند، بدان‌گونه که در موارد دیگری از سوره‌ها صحبت به میان می‌آورد. این بدان خاطر است که اینجا فضای قاطعانه گرفتار کردن و به عذاب گرفتن است که به دنبال مهلت دادن طولانی و درازی روی می‌دهد. دیگر به تفصیل از چیزی سخن نمی‌رود. قاطعیّت تند و سریع در اینجا بهتر به دلها می‌خزد و در درونها جایگزین می‌شود و حسّ و شعور را بهتر برمی‌انگیزد!

﴿ فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنٰاهُمْ فِي الْیَمِّ ﴾.

پس (سرانجام، کار بدانجا رسید که) از آنان انتقام گرفتیم و لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم.

انتقام یزدان به صورت یک ضربۀ ناگهانی روی می‌دهد و به ناگاه آنان نابود می‌گردند و اثری از ایشان نمی‌ماند. از والائی و گردنکشی و خودبزرگ‌بینی، به ته اعماق دریا و ژرفاهای آبها فرو می‌افتند و کیفر مطابق با پندار و گفتار و کردارشان را می‌بینند:

﴿ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ کٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِینَ ﴾.

به سبب این که آنان آیات و معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از (ایمان و اقرار به) آنها غافل می‌شدند (و در حقّ آنها بی‌توجّهی می‌نمودند).

روند قرآنی میان تکذیب‌کنندگان آیات و معجزات و غفلت از آنها، و میان این چنین فرجام و سرنوشت معیّن، ارتباط برقرار می‌سازد. مقرّر می‌دارد که رخدادها تصادفی و ناسنجیده روی نمی‌دهند، و اتّفاقهای گذرا و ناگهانی بی‌حساب و کتاب نیستند، بدان‌گونه که غافلان گمان می‌برند!

روند قرآنی برای هماهنگی با این فضای قاطعانه نیز در نشان دادن صفحۀ دیگری شتاب می‌گیرد، صفحۀ جانشین گرداندن مستضعفان. چرا که جانشین گرداندن بنی‌اسرائیل ـ در دوره‌ای که آنان از صلاحیّت مناسبی برخوردار بوده‌اند، و به کژراهه نیفتاده‌اند تا خواری و آوارگی کیفر آنان شود ـ در مصر نبوده است و بر جایگاه فرعون و فرعونیان هم نبوده است. بلکه این جانشینی در سرزمین شام صورت گرفته است، آن هم پس از ده‌ها سال که از حادثۀ غرق گرداندن فرعون گذشته است، و موسی علیه‌السلام مرده است، و چهل سال بنی‌اسرائیل در بیابانها سرگردان و ویلان بوده‌اند، همان‌گونه که در سورۀ دیگری[1] آمده است... ولی روند قرآنی زمان و حوادث را در هم می‌پیچد، و برای هماهنگی با دو پردۀ متقابل صحنه، با شتاب هر چه بیشتر جانشینی را به پیش می‌کشد و از آن سخن می‌راند:

﴿ وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کٰانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشٰارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغٰارِبَهَا الَّتِي بٰارَکْنٰا فِیهٰا ﴾.

و ما همۀ جهات و نواحی پرنعمت و برکت سرزمین (مصر و شام) را به قوم مستضعف (و در بندِ زنجیر ظلم و ستم، یعنی بنی‌اسرائیل) واگذار کردیم.

﴿ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا، وَ دَمَّرْنٰا مٰا کٰانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ، وَ مٰا کٰانُوا یَعْرِشُونَ ﴾.

و وعدۀ نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقّق یافت، و آنچه

۱ـ نگا: مائده/ ۲۶. (مترجم)

فرعونیان (از کاخهای مجلّل) ساخته بودند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم آورده بودند، درهم کوبیدیم.

ما انسانهای فناپذیر و مقیّد به زمان، «قبل» و «بعد» و پیش از این، و پس از این، می‌گوئیم، چون ما حوادث و رخدادها را از روی گذشتن آنها بر ما و آگاهی یافتن ما از آنها، به رشتهٔ تاریخ می‌کشیم. این است که می‌گوئیم: جانشینی قومی که مستضعف بوده‌اند، پس از حادثهٔ غرق گرداندن بوده است... این درک و فهم و برداشت و بینش ما انسانها است... امّا وجود مطلق و علم مطلق که خدا است، «قبل» و «بعد» و پیش از این، و پس از این، برای او چه معنی دارد؟! پردهٔ نمایش سراسر، برای او عیان و یکسان است، و زمانی و مکانی آن را از او پوشیده و پنهان نمی‌دارد...

﴿ وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلیٰ ﴾.

خدا دارای صفات عالیه است. (نحل/ ۶۰)

﴿ وَ ما أُوتيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَليلاً ﴾.

جز دانش اندکی به شما داده نشده است. (اسراء/ ۸۵)

پرده این جور فروانداخته می‌شود بر صحنهٔ هلاک و نابودی از یک سو، و بر صحنهٔ جانشینی و آبادکنندگان زمین از دیگر سو... ناگهان فرعون طاغی و یاغی قلدر و فرعونیان غرق می‌شوند، و هر آنچه برای زندگانی این جهانی می‌کردند، و کاخهای بزرگ و پابرجا بر ستونها و پایه‌ها، و باغهای انگور و محصولات بالای داربستها، ناگهان همه و همه در چشم به هم زدنی، یا در عرض چند واژهٔ کوتاهی، در هم می‌ریزد و خشک و پرپر می‌گردد!

این مثلی است که یزدان جهان آن را برای مردمان اندکی در مکّه روایت می‌فرماید که از سوی شرک و مشرکان رانده می‌شوند و تحت فشار قرار می‌گیرند. این مثل به عنوان نمایشی بر بالای افق زمان جلوه‌گر و نمایان می‌ماند برای هر دسته و گروه مؤمنی که از سوی افرادی چون فرعون و فرعونیان طاغی و یاغی همان چیزهائی را می‌بینند و می‌چشند که آن کسانی دیدند و چشیدند که در زمین ضعیف و ناتوانشان کرده بودند. ولی سرانجام آفریدگار جهان خاورها و باخترهای پربرکت زمین را ـ در برابر شکیبائی و ایستادگی ایشان ـ بدیشان داد، تا ببینند که آنان چگونه رفتار می‌کنند و چه می‌کنند.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰٓ
أَصْنَامٍ لَّهُمْ ۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجْعَل لَّنَآ إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ ۚ
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَٰطِلٌ
مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَإِذْ أَنجَيْنَٰكُم
مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ ۖ يُقَتِّلُونَ
أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ ۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن
رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾ ۞ وَوَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيْلَةً
وَأَتْمَمْنَٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ وَقَالَ
مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ
سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾ وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ
رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرْ
إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِي ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ
رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ
قَالَ سُبْحَٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾
قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصْطَفَيْتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي
فَخُذْ مَآ ءَاتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا
لَهُۥ فِي ٱلْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ
شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا ۚ سَأُوْرِيكُمْ
دَارَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُواْ
بِهَا وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ ٱلرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْاْ
سَبِيلَ ٱلْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا

وَكَانُوا۟ عَنْهَا غَٰفِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآءِ
ٱلْءَاخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا۟
يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾ وَٱتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِنْ حُلِيِّهِمْ
عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ ۚ أَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ
سَبِيلًا ۘ ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُوا۟ ظَٰلِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سُقِطَ
فِىٓ أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا۟ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا۟ قَالُوا۟ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا
رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِى
مِنۢ بَعْدِىٓ ۖ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى ٱلْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ
أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِى وَكَادُوا۟
يَقْتُلُونَنِى فَلَا تُشْمِتْ بِىَ ٱلْأَعْدَآءَ وَلَا تَجْعَلْنِى مَعَ ٱلْقَوْمِ
ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٥٠﴾ قَالَ رَبِّ ٱغْفِرْ لِى وَلِأَخِى وَأَدْخِلْنَا فِى
رَحْمَتِكَ ۖ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١٥١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟
ٱلْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ
وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾ وَٱلَّذِينَ عَمِلُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ
تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِهَا وَءَامَنُوٓا۟ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ
﴿١٥٣﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلْغَضَبُ أَخَذَ ٱلْأَلْوَاحَ ۖ وَفِى
نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾ وَٱخْتَارَ
مُوسَىٰ قَوْمَهُۥ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَٰتِنَا ۖ فَلَمَّآ أَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ
قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّٰىَ ۖ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآ ۖ إِنْ هِىَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهْدِى
مَن تَشَآءُ ۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَا ۖ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْغَٰفِرِينَ ﴿١٥٥﴾

۞ وَٱكْتُبْ لَنَا فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ إِنَّا
هُدْنَآ إِلَيْكَ ۚ قَالَ عَذَابِىٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنْ أَشَآءُ ۖ وَرَحْمَتِى
وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ
ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِىَّ ٱلْأُمِّىَّ ٱلَّذِى يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ
فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ
عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِى كَانَتْ
عَلَيْهِمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟
ٱلنُّورَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ
يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ٱلَّذِى
لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۖ
فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِىِّ ٱلْأُمِّىِّ ٱلَّذِى يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ
وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾
وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

وَقَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ
إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ۖ
فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ
مَّشْرَبَهُمْ ۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَٰمَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ
وَٱلسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ ۚ وَمَا
ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾ وَإِذْ
قِيلَ لَهُمُ ٱسْكُنُوا۟ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ وَكُلُوا۟ مِنْهَا حَيْثُ
شِئْتُمْ وَقُولُوا۟ حِطَّةٌ وَٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ
لَكُمْ خَطِيٓـَٰٔتِكُمْ ۚ سَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾
فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِى قِيلَ لَهُمْ
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُوا۟
يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾ وَسْـَٔلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ
حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ
حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ ۙ
لَا تَأْتِيهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ ٱللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ
عَذَابًا شَدِيدًا ۖ قَالُوا۟ مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾
فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦٓ أَنجَيْنَا ٱلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ
وَأَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ

﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
﴿١٦٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن
يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُ
لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ۖ مِّنْهُمُ
الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ ۖ وَبَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ
وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ
وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا
وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ ۚ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ
أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ ۗ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾
۞ وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

در این درس، داستان موسی علیه‌السلام حلقهٔ دیگری از زنجیرهٔ خود را می‌آغازد... بخشی از داستان موسی با قوم خود بنی‌اسرائیل آغاز می‌گردد. سخن می‌رود از زمانی که یزدان سبحان بنی‌اسرائیل را از دشمنانشان نجات داده است، و فرعون و فرعونیان را غرق فرموده است، و چیزهائی را ویران و نابود نموده است که می‌ساخته‌اند و برمی‌افراشته‌اند و بر بالای داربستها جای می‌داده‌اند... موسی علیه‌السلام در این زمان با فرعون طاغوت و فرعونیان پیرو او رویاروی نمی‌شود. چرا که پیکار با طاغوت به پایان آمده است... بلکه با رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت در ژرفاهای درونها رویاروی می‌گردد. گذشته از رویاروئی با این چنین رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت، با خواری و پستی و حقارتی رویاروی می‌شود که سرشتهای بنی‌اسرائیل را تباه کرده است، و سرشتهایشان را از یک سو از کجروی انباشته است، و از دیگر سو از سنگدلی لبریز کرده است، و از سوی دیگری از ترسوئی آکنده است، و از ناحیهٔ دیگری از ضعف و ناتوانیِ تحمّل پی‌آمدها و پذیرش وظائف و تکالیف سرشار نموده است. خلاصه سرشتها را آشفته و پریشان در میان همهٔ این کششها و کشمکشها آواره و رها کرده است... چیزی درونهای انسانها را فاسد و تباه نمی‌سازد بسان خواری دیدن و کرنش بردن در برابر طاغیان و یاغیان برای مدّت طولانی و فراوان... همچنین بسان زندگی کردن در ترس و لرز و پنهان‌کاری و کژراهه رفتن و نادرست بودن، برای حفظ خود از خطرها و عذابها و شکنجه‌ها و آزارها... و بسان حرکت در تاریکیها، آن هم با خوف و هراس همیشگی، و هر لحظه در انتظار بلاها و مصیبتها بودن و راه سپردن...

بنی‌اسرائیل در منجنیق این چنین عذابهائی برای مدّت طولانی بوده‌اند، و در حکومتهای ارهاب و وحشت زیسته‌اند، و در زمان سلطه و قدرت بت‌پرستی فرعونی نیز بسر برده‌اند. در زمانی زندگی کرده‌اند که فرعون پسرانشان را می‌کشت، و دخترانشان را زنده نگاه می‌داشت. هنگامی که آتش این نوع پلشتی و زشتیِ ترس و هراس وحشیگرانه فروکش کرده است و آرامش نسبی فراهم آمده است، با خواری و پستی و تحمّل استهزاء و تمسخر بسر برده‌اند و در همه حال رانده و مانده بوده‌اند.

درونهایشان تباهی گرفته است، و سرشتهایشان فاسد شده است، و فطرتهایشان کژی و کجی پذیرفته است، و از یک سو درونهایشان از هراس و خواری لبریز گردیده است، و از دیگر سو پر از کینه و سنگدلی شده است... این چیزها نیز ملازم همدیگر در درونهای انسانهایند، وقتی که زمان زیادی در معرض ترس و وحشت و طغیان و سرکشی، قرار گرفته باشند.

عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه که در پرتو نور خدا به چیزها می‌نگریست و حقیقت آمیزهٔ نفس بشری و سرشت آن را می‌دید، به والیان و کارگزاران خود در شهرها سفارش می‌کرد که نسبت به مردم خوب باشند و بدیشان از جمله می‌گفت: «بر پوست پیکر مردمان

نزنید، آنان را خوار خواهید کرد»... او می‌دانست زدن پوست پیکر مردمان مایهٔ خواری آنان می‌گردد. اسلامی که در دل وی بود از او می‌خواست که در حکومت اسلام و در مملکت یزدان مردمان نباید خوار گردند. چه مردمان در مملکت یزدان گرامی و دارای عزّت هستند و باید گرامی و دارای عزّت بمانند، و باید فرمانداران و فرمانروایان ایشان را نزنند و خوارشان ندارند. زیرا مردمان بندگان حاکمان و حکمفرمایان نیستند... بلکه تنها بندگان یزدانند، و در برابر دیگران گرامی همچون ایشانند.

در حکومت طاغوتی فرعون، بر پوستهای پیکر بنی‌اسرائیل زده شد تا آنجا که خوار و رام گردیدند. اصلاً زدن پوستهای پیکر کمترین اذیّت و آزاری بود که در اوقات آسایش، بنی‌اسرائیل به خود می‌دیدند! مردمان مصر نیز کتک می‌خوردند تا آنجا که آنان هم سرانجام خوار و رام می‌گردیدند و ذلیل دست فرعون می‌شدند. مصریها هم در روزگاران طاغوتی فرعونی، و هم در دوران طاغوت رومی، کتک خوردند... تنها اسلام بود که ایشان را از این خواری نجات داد، آن زمان که آزادی را برای ایشان به ارمغان آورد و آنان را از بندگی انسانها رهانید، و به بندگی خداوندگار مردمان رسانید... وقتی که چنین اتّفاق می‌افتد که پسر عمرو بن عاص ـ فاتح مصر و حکمفرمای مسلمان آنجا ـ پشت پسر یک نفر قبطی از اهالی مصر را تازیانه می‌زند ـ چه بسا آثار تازیانهٔ رومیها هنوز بر پشت پسر قبطی مانده است ـ پدر قبطی در برابر تنها یک تازیانه‌ای که بر پشت پسرش خورده است ـ آن هم از دست پسر فاتح مصر و حکمفرمای مصر ـ خشمگین می‌گردد، یک ماه بر پشت شتر ماده‌ای به مسافرت می‌پردازد، تا شکایت این یک تازیانه‌ای را که بر پسرش زده شده است به پیش عمر بن خطّاب ـ خلیفهٔ مسلمان ـ ببرد! او که در برابر تازیانه‌ها و تازیانه‌ها چندین سال پیش شکیبائی می‌کرد... این، معجزهٔ رستاخیز اسلامی در درونهای قبطیهای مصر بود. رستاخیز اسلامی در درونهای مردمان در همه جا بود ـ حتّی در درونهای کسانی نیز چنین رستاخیزی را پدید آورد که اسلام را نپذیرفته و گردن ننهاده بودند ـ این، معجزهٔ رستاخیزی بود که روحها را از زیر توده‌ها و تپّه‌های هزاران سال خواری دیرینه، نجات می‌داد. روحها بدین روال به جنب و جوش می‌افتادند، جنب و جوش بزرگواری و والائی و عظمت و کرامتی که اسلام نیروی آنها را در ارواح ایشان آزاد می‌کرد. جز اسلام هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌توانست این نیرو را در این چنین ارواحی آزاد کند.

موسی علیه‌السلام پس از بیرون بردن بنی‌اسرائیل از مصر و عبور دادن ایشان از دریا، در این حلقه سرگرم اصلاح درونهای بنی‌اسرائیل و زدودن آنها از خواری طاغوت فرعونی می‌شود. از لابلای داستان قرآنی خواهیم دید که این درونها چگونه با آزادی می‌جنگند! با این درونها با همهٔ رسوبات و ته‌نشستهای خواری، و با همهٔ رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت به پیکار با آزادی می‌پردازد! با رسالت آسمانی با تمام رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت می‌رزمد. با موسی علیه‌السلام با تمام کجرویها و انحرافها و جهالتهائی به نبرد می‌پردازد که در طول روزگاران دراز و طولانی در ژرفای آنها رسوب کرده است و ته‌نشین شده است.

رنجها و دردسرهائی را خواهیم دید که موسی علیه‌السلام در تلاش فراوان و بی‌امانی تحمّل می‌فرماید، و برای رهائی سرشتهائی می‌کوشد و رنج می‌برد که مدّت زیادی به زمین چنگ زده‌اند و در آن لمیده‌اند، و حتّی نمی‌خواهند از لجنزاری برخیزند که مدّتهای طولانی است در آن می‌لولند و غلت می‌خورند، و این نوع زیستن را یک حالت معمولی و عادی می‌شمارند، حالتی که انگار جز آن در گسترهٔ زمین حالت و وضع دیگری نیست!

از لابلای رنجها و دردسرهای موسی علیه‌السلام رنجها و دردسرهای هر پیغمبری و صاحب دعوتی را خواهیم دید. هر پیغمبری و صاحب دعوتی با کسانی روبرو

می‌شوند که روزگاران فراوانی بر آنها گذشته است و آنها در طول این روزگاران فراوان به گونه‌ای درآمده‌اند که زندگی رذلانه و پستانه‌ای را شیرین می‌یابند و خوش‌آیند می‌شمارند که تحت غلبهٔ طاغوت پدید آمده است! مخصوصاً اگر این‌گونه کسانی با عقیدهٔ آسمانی پیغمبر خود آشنا باشند که مردمان را به پذیرش آن می‌خواند. سپس بر این دعوت روزگاران طولانی گذشته باشد و اصل آن تغییر کرده باشد، و جز صورت ظاهر بی‌جانی از آن بر جای نمانده باشد.

تلاش صاحب دعوت، در این چنین حالتی، تلاش چند برابری باید باشد. بدین خاطر باید شکیبائی و پایداری او نیز چندین برابر گردد... واجب است در برابر کجرویها و انحرافها، و در برابر چنگ زدن و چسبیدن سرشتها بدین زمین، و بی‌توجّهیها و بی‌خیالیهای آنها، شکیبائی کند. واجب است در برابر عهدشکنیهائی شکیبائی کند که در هر مرحله و منزلی، از این چنین کسانی سر می‌زند، و ناگهانی با آنها رویاروی می‌شود، و آنان در نخستین برخورد با سختی و گرفتاری، به سوی جاهلیّت می‌جهند و به راه می‌افتند.

چه بسا این امر گوشه‌ای از حکمت یزدان در عرضهٔ داستان بنی‌اسرائیل برای ملّت مسلمان بدین شکل مفصّل و مکرّر باشد ـ و چنان که قبلاً گفتیم ـ این ملّت مسلمان چنین تجربه‌ای را در داستان بنی‌اسرائیل ببیند. و چه بسا در این داستان توشه‌ای برای کسانی باشد که در میان هر نسلی مردمان را به سوی خدا می‌خوانند.

●

﴿وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلىٰ أَصْنامٍ لَهُمْ. قالُوا: يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلٰهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ. قالَ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. إِنَّ هٰؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. قالَ: أَغَيْرَ اللهِ أَبْغيكُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمينَ؟ وَ إِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ: يُقَتِّلُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ، وَ في ذٰلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظيمٌ﴾.

بنی‌اسرائیل را (از دست فرعون و فرعونیان نجات دادیم و سالم) از دریا (ی قلزم نزد خلیج سویس) گذراندیم. (در مسیر خود) به گروهی رسیدند که بتهائی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. (در این هنگام بنی‌اسرائیل به موسی) گفتند: ای موسی برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همان‌گونه که آنان دارای معبودهائی هستند (و به پرستش آنها مشغول می‌باشند! موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید (و نمی‌دانید عبادت راستین چیست و خدائی که باید پرستیده شود کیست). اینان (را که می‌بینید به بت‌پرستی مشغولند) کارشان (مایهٔ) هلاک و نابودی (خودشان و معبودهایشان) است، و آنچه می‌سازند و می‌کنند پوچ و نادرست است. (سپس) گفت: آیا جز خدا (که آفریدگار همهٔ کائنات است) معبودی برای شما جستجو کنم؟! و حال آن‌که او است که شما را (با دادن نعمت فراوان) بر مردمان (همعصرتان) برتری داده است. به خاطر بیاورید زمانی را که از (دست جور فرعون و) فرعونیان شما را نجات دادیم. آنان که به شما بدترین عذاب را می‌رساندند (و شما را به کارهای طاقت‌فرسا می‌گماشتند و همچون حیوانات می‌انگاشتند). پسرانتان را می‌کشتند (تا نسل شما کم شود) و دخترانتان را (برای خدمتکاری خود) زنده نگاه می‌داشتند. در این (شکنجه و آزار فرعون و فرعونیان، و نجات بخشیدنتان از آن) آزمایش بزرگی برایتان از جانب پروردگارتان بود.

صحنهٔ هفتم داستان است. صحنهٔ بنی‌اسرائیل است پس از عبور از دریا. ما در این صحنه رویاروی می‌شویم با سرشت قوم منحرف و سرکشی که تصمیم دارد راست و درست نشود و کج برود. این انحراف و سرکشی و کجروی، بدان خاطر است که در درونهای ایشان رسوبات و ته‌نشستهای تاریخ کهن است... چندان روزگاری نمی‌گذرد از آن زمانی که از سوی بت‌پرستی جاهلیّت فرعون و فرعونیان، زبونی و خواری دیده‌اند، و توسّط پیغمبر و سالارشان موسی علیه‌السلام نجات پیدا

کرده‌اند و به نام خداوند یگانه ـ خداوند جهانیان ـ از دست جور و ستم رسته‌اند. خداوند جهانیان دشمنانشان را تار و مار فرموده است و نـابودشان کـرده است، و دریا را برایشان شکـافته است و ایشـان را از عـذاب سـرکش خـوارکـننده‌ای رهـانیده است کـه بـدیشان می‌رسید... به تازگی آنان از مصر و بت‌پرستی آنـجا رسـته‌انـد. هـمین لحـظه ایشـان شـتابان از مـصر و بت‌پرستی آنجا بار سفر بربسته‌اند و از راه رسیده‌اند. امّا اینان همین که از دریا گذشته‌اند، مردمان بت‌پرستی را دیده‌اند که به پرستش بتهایشان پرداخته‌اند و سرگرم انجام مراسم بت‌پرستانۀ خود شده‌اند. فوراً از موسی ـ فرستادۀ خداوندگار جهانیان ـ که ایشان را از مصر بـه نام اسلام و توحید، یعنی تسلیم قوانین یزدان شـدن و یگانه‌پرستی کردن، بیرون آورده است، می‌خواهند برای آنان بـتی را بسـازد تـا دیگـر بـاره بـه پـرستش بت بپردازند!

﴿ وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلىٰ أَصْنامٍ لَهُمْ. قالُوا: يا مُوسىٰ اجْعَلْ لَنا إِلٰهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ! ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم. به گروهی رسیدند که بتهائی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. گفتند: ای موسی برای ما معبودی بساز همان‌گونه که آنان دارای معبودهائی هستند.

همان‌گونه که بدنها گرفتار بیماریهای واگـیر مـی‌شود، جانها نیز چنین می‌شود. ولی این در صورتی است که جانها استعداد و آمادگی و قابلیّت پذیرش آن بیماریها را داشته باشد. منش بنی‌اسرائیل ـ همان‌گونه که قـرآن مجید آن را به مناسبتهای مـختلف، درست و دقـیق و امین، بیان داشته است ـ منش سست و لرزان و بی‌اراده و بی‌جان است. هنوز راه نیفتاده است و رهنمود نشده است، به گمراهی می‌گراید، و هنوز از جای بـرنخاسته است فرو می‌افتد، و هنوز گامی چند در راستای راه پـیش نگـذاشـته است پس مـی‌نشیند و واپسگـرائـی می‌کند، و به همان چیزی فرو می‌افتد که از آن بـیرون آمده است و رهائی یافته است... این بدان خاطر است که آنان سنگدل و درشتخوی و گریزان از حقّ هستند و حسّ و شعور لطیفی ندارند! هان، این ایشانند کـه بـر منش خویش می‌روند. هان، این آنانند که به محض گذر از کنار قومی که بتهائی را می‌پرستند، تعلیم و تـربیت بیست ساله را فراموش می‌کنند. بیست سالی که آغـاز مـی‌گردد از زمـانی کـه مـوسی علیه‌السلام یگـانه‌پرستی را برایشان به ارمـغان مـی‌آورد. بـعضی از روایـتها هـم می‌گویند: موسی علیه‌السلام بیست و سه سال در مصر بسـر برد. این بیست و سه سال با رویاروئی موسی با فرعون و فرعونیان و رسـاندن پـیام آسمانی بـدیشان آغـاز می‌شود، و تـا خـروج مـوسی از مـصر و عـبور دادن بنی‌اسرائیل از دریا طول می‌کشد... حتّی بنی‌اسـرائـیل معجزه‌ای را فراموش می‌کنند که لحـظاتی قـبل انـجام گرفته است! هـمان مـعجزه‌ای کـه ایشـان را از دست فرعون و فرعونیان نجات داد، و فرعون و فرعونیان را یکسره هلاک و نابود کرد! از یاد بردند که دشمنانشان بت می‌پرستیدند و با جانبداری از بت‌پرستی آنـان را خوار و زبون کرده بودند. حتّی درباریان و فـرعونیان، فرعون را تحریک می‌کردند و برمی‌انگیختند بر این که موسی و پیروان او را نابود سازند. بدو می‌گفتند:

﴿ أَتَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟ ﴾.

آیا موسی و پیروان او را آزاد و رهـا مـی‌سازی تـا در سـرزمین (مـصر آزادانـه) بـه فسـاد پـردازنـد و تـو و مـعبودهای تـو را تـرک گـویند (و نـه بـه تـو و نـه بـه معبودهای تو اهمّیّتی ننهند؟).

همۀ اینها را فـرامـوش مـی‌کنند تـا از پـیغمبر خـود ـ فرستادۀ خـداونـدگار جـهان ـ بـخواهـند کـه خـودش معبودهائی برای ایشان ترتیب دهد! اگر تنها خـودشان مـعبودهائی را بـرای خـویشتن مـی‌ساختند و تـرتیب می‌دادند، باز این اندازه شگفت نمی‌نمود که از پیغمبر خداوندگار جهانیان درخواست کنند معبودهائی برایشان بسازد و ترتیب دهد... ولی اینان بنی‌اسرائیل هستند و

این چنین می‌باشند!

موسی علیه‌السلام خشمناک می‌گردد، خشم فرستادهٔ خداوندگار جهانیان، برای رضای خداوندگار جهانیان. به خاطر خداوندگار خود بر سر خشم می‌آید، و از الوهیّت خداوندگارش دفاع می‌کند و نمی‌پسندد که قوم او برای الوهیّت یزدان انباز قرار دهند. پس همان سخنی را بدیشان می‌گوید که سزاوار این چنین درخواست شگفتی است:

﴿ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴾.

گفت: شما گروه نادانی هستید.

بدیشان گفت: نمی‌دانید. امّا نگفت چه چیز را نمی‌دانید. تا این سخن مطلق، بیانگر جهل و نادانی کامل و شاملی باشد... جهل از جهالت است که ضدّ آگاهی و معرفت است. و جهل از حماقت برمی‌خیزد که ضدّ عقل و خرد است!.. این چنین سخنی که زدند جز از جهالت و حماقت ژرف و فراگیر برنمی‌خیزد. این پاسخ، گذشته از این‌که به جهالت و حماقت ایشان اشاره دارد، بیانگر این واقعیّت است که از یگانه‌پرستی به شرک‌ورزی گرائیدن، تنها و تنها از جهالت و حماقت ناشی می‌گردد، و دانش و خردمندی هر دو تا انسان را به شناخت یزدان یکتا می‌رسانند. اصلاً دانشی و خردی نیست که انسان را جز بدین سو رهبری کنند و بدین راه برسانند.

دانش و خرد با این هستی روبه‌رو می‌شوند، و همهٔ قوانین هستی را پیش چشم می‌دارند. قوانینی که گواهی بر وجود آفریدگار و گردانندهٔ جهان می‌دهد، و بیانگر یگانگی این آفریدگار گرداننده است. چرا که اندازه‌گیری و چرخاندن در این قوانین کاملاً پیدا است. اندازهٔ لازم هر چیزی و رهنمود آن در مسیر مشخّص خود، به تمام و کمال هویدا است. قالب وحدت و همسوئی نیز در قوانین و آثار مترتّب بر آن، ظاهر و نمایان است، و پژوهش و اندیشه پرده از روی آنها برمی‌دارد، اگر پژوهش و اندیشه طبق برنامهٔ درست و شیوهٔ صحیح انجام پذیرد. از همهٔ این امور غافل نمی‌مانند، و از همهٔ این امور روگردان نمی‌شوند، مگر بی‌خردان و نادانان، هر چند هم ادّعای «علم» و دانش کنند، همان‌گونه که بسیاری ادّعای آن را دارند.

موسی علیه‌السلام به پیش می‌رود و برای پیروان خود پرده از فرجام بدی برمی‌دارد که حاصل درخواست ایشان است. این فرجام بد را با نشان دادن سرانجام مردمانی به تصویر می‌زند که ایشان را در حال بت‌پرستی دیده‌اند و خواسته‌اند از ایشان تقلید کنند:

﴿ إِنَّ هٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

اینان (را که می‌بینید به بت‌پرستی مشغولند) کارشان (مایهٔ) هلاک و نابودی (خودشان و معبودهایشان) است، و آنچه می‌سازند و می‌کنند پوچ و نادرست است.

شرکی که می‌ورزند، و مراسم عبادی و پرستشی که برای معبودهایشان می‌کنند، و زیستنی که بر این شرک استوار می‌گردد، و اربابان و خداوندگاران متعدّدی در آن سهیم می‌شوند، و پرده‌داران و کاهنانی که در پشت سر معبودها و خداوندگارها جای می‌گیرند، و حکمرانان و فرماندهانی که از این آمیزه سلطه و قدرت خود را دریافت می‌دارند، و دیگر چیزهائی که پیرو انحراف از الوهیّت یگانه است، همچون فساد و تباهی جهان‌بینیها و فروپاشی اندیشه‌ها در زندگی، اینها همه و همه نابود و پوچ هستند و بر باد می‌روند. آنچه در انتظار هرگونه باطلی است از هلاک و نابودی در نهایت گشت و گذار و برو و بیای کار، در انتظار این چیز باطل نیز هست!

آن گاه نغمهٔ غیرت و جانبداری موسی علیه‌السلام از خداوندگار خود، و خشمگین شدن برای رضای یزدان سبحان، و شگفت نمودن از این‌که پیروانش نعمت خدای را بر خویشتن فراموش می‌نمایند، در حالی که نعمت یزدان هنوز حاضر و آماده در برابر دیدگانشان است، بلندتر و بلندتر می‌گردد:

﴿ قَالَ: أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؟ ﴾.

گفت: آیا جز خدا (که آفریدگار همهٔ کائنات است) معبودی برای شما جستجو کنم؟! و حال آن‌که او است

که شما را (با دادن نعمت فراوان) بر مردمان (همعصرتان) برتری داده است؟.

برتری دادن بنی‌اسرائیل بر جهانیان روزگار خود بدان خاطر است که از میان مشرکان، آنان رسالت توحید و یگانه‌پرستی را پذیرفته‌اند و گردن نهاده‌اند. برتری و والائی در چیز دیگری جز این نبوده است و نیست. با چنین برتری و والائی، چیزی همطراز و همسان نمی‌گردد. از دیگر سو خدا ایشان را برگزیده است تا سرزمین مقدّس[1] را بدیشان واگذارد، سرزمینی که در آن روزگار در دست مشرکان بود. پس بعد از همهٔ اینها چگونه از پیغمبر خود درخواست می‌کنند معبودی جز خدا را برای ایشان جستجو کند، در حالی که آنان در نعمت و لطف خدا غوطه‌ور هستند؟!

همان‌گونه که شیوهٔ قرآن مجید است آنچه را که از زبان دوستان خدا روایت می‌کند با کلام یزدان پیوند دهد، روند سخن، کلام موسی علیه‌السلام را با خطابی از یزدان سبحان پیوند می‌دهد که دیگر باره متوجّه قوم موسی است:

﴿ وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ: يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ، وَ فِي ذَالِكُمْ بَلاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾.

به خاطر بیاورید زمانی را که از (دست جور فرعون و) فرعونیان شما را نجات دادیم. آنان که به شما بدترین عذاب را می‌رساندند، (و شما را به کارهای طاقت‌فرسا می‌گماشتند و همچون حیوانتان می‌انگاشتند). پسرانتان را می‌کشتند (تا نسل شما کم شود) و دخترانتان را (برای خدمتکاری خود) زنده نگاه می‌داشتند. در این (شکنجه و آزار فرعون و فرعونیان، و نجات بخشیدنتان از آن) آزمایش بزرگی برایتان از جانب پروردگارتان بود.

در این چنین پیوندی که در قرآن مجید میان کلام یزدان سبحان و میان کلامی است که از زبان دوستان ایزد منّان روایت می‌گردد، بزرگداشت بس شگفت دوستان یزدان است و جای کمترین شکّی در آن نیست.

این بزرگواری و تفضّلی که یزدان در حقّ بنی‌اسرائیل - در این مورد - روا می‌دارد، در اذهان و اعصاب ایشان بایگانی و آماده بود. همین بزرگواری و تفضّل به تنهائی بس بود که آنان را بر آن دارد یادآور شوند و سپاسگزاری کنند... خداوند سبحان و والامقام دلهایشان را به عبرت و پندی رهنمود می‌فرماید که در چنان امتحان و آزمونی نهفته است... امتحان و آزمون عذاب، و امتحان و آزمون نجات... امتحان و آزمون با سختیها و دشواریها، و امتحان و آزمون با خوشیها و برخورداری از نعمتها...

﴿ وَ فِي ذَالِكُمْ بَلاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴾.

در این، آزمایش بزرگی برایتان از جانب پروردگارتان بود.

هیچ یک از همهٔ اینها گزاف و ناسنجیده نبود. بلکه آزمایشی برای پند گرفتن و یادآور شدن، و تمرین دادن و تربیت کردن، و سره‌سازی و آماده‌سازی، و معذرت مقدّم بر گرفتار کردن و به گناه گرفتن بود... آن هم وقتی صورت می‌گرفت که امتحان و آزمون در اصلاح دلها تأثیر نمی‌کرد و سودمند نمی‌افتاد.

✿

این صحنهٔ میان موسی و پیروانش پایان می‌گیرد، تا صحنهٔ هشتم آغاز گردد، صحنه‌ای که به دنبال آن می‌آید... صحنه‌ای است که موسی علیه‌السلام در آن خویشتن را برای دیدار خداوندگار بزرگوارش آماده می‌سازد. خود را آماده می‌کند برای ایستادن در حضور باعظمت باری تعالی در همین دنیا! و سفارشی که موسی به برادرش هارون علیه‌السلام پیش از رفتن به این ملاقات عظیم می‌کند:

﴿ وَ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلاثِينَ لَيْلَةً، وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ، فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً... وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي، وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ

۱- نگا: مائده/ ۲۱... سرزمین مقدّس از عریش تا فرات را دربردارد. آنجا را سرزمین پاک از آن نظر می‌گویند که انبیاء بیشماری در آن مبعوث شده‌اند و از لوث بت‌پرستی زدوده شده است. (مترجم)

الْمُفْسِدِينَ ﴾.

ما با موسی وعده گذاشتیم (که برای پرورش خود و دریافت پیام سهمگین آسمانی) سی شب (به مناجات و عبادت بپردازد. سپس برای پختگی کامل) ده شب بر آنها افزودیم و بدین‌وسیله مدّت (راز و نیاز و سوز و ساز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. موسی (پیش از این که عازم عبادت و مناجات خدا شود) به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگر بوده و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.

مرحلهٔ اوّل وظیفه‌ای که موسی برای آن فرستاده شده بود به پایان رسید. مرحلهٔ نجات بنی‌اسرائیل از زندگی پستی و خواری و شکنجه و آزار در میان فرعون و فرعونیان به پایان آمد. از سرزمین سرافکندگی و زبونی و بندگی و بردگی رهائی یافتند و در راه رسیدن به زمین مقدّس، به صحرای آزاد و آزادی گام نهادند... امّا بنی‌اسرائیل هنوز آمادگی انجام این وظیفهٔ بزرگ را پیدا نکرده بودند، وظیفهٔ خلیفه‌گری در زمین مطابق آئین جهان‌آفرین... دیدیم چگونه جانهایشان به سوی بت‌پرستی و شرک، گردن افراخت و سرک کشید، به محض این که چشمانشان به قومی افتاد که بت می‌پرستیدند و سرگرم پرستش بتهایشان بودند، و چگونه عقیدهٔ یکتاپرستی و توحیدی که موسی عليه‌السلام با خود برایشان به ارمغان آورده بود و هنوز چیزی بر آن نگذشته بود، سست و متزلزل گردید. پس به ناچار باید رسالت و پیام مفصّلی برای پرورش این قوم و آماده ساختن ایشان برای کار سترگی که در پیش داشتند بدانان رسد. برای همین رسالت و پیام مفصّل بود که یزدان جهان برای بندهٔ خود موسی وعده و وعده‌گاهی معیّن کرد تا او خدا را ملاقات کند و آنچه را باید دریافت دارد. این وعده و وعده‌گاه برای آمادگی خود موسی بود. موسی می‌بایست در این شبها برای استقرار در جایگاه بسیار بزرگ و سترگ و سهمگین، تمرین و آموزش ببیند، و خویشتن را آمادهٔ دریافت دستورات و قوانین یزدان سازد.

مدّت این آماده شدن سی شب بود. بر آن ده شب دیگر افزوده گردید. شمارهٔ آن به چهل رسید. در این مدّت موسی خود را برای ملاقات در میعادگاه آماده می‌ساخت. خود را از کارها و گرفتاریهای زمینی کنار نگاه می‌داشت، تا سراپاگوش برای سروشهای آسمانی گردد و در میان امواج دریای نداهای جهان بالا و عالم والا غرق شود. در آن جهان آسمانی از آفریدگان گوشه‌گیری کند تا غرق شنودن و آموختن از آفریدگار بزرگوار جهان گردد، و جانش پاک و درخشان و درخشان شود، و همّت او برای رو به رو شدن با جایگاه و میعادگاهی که در انتظار آن است، و حمل رسالت موعود و پیام مقصود، نیرومند و توانمند شود.

موسی پیش از بدرود کردن قوم خود و گوشه‌گیری و اعتکاف برای پرستش و نیایش، چنین به برادرش هارون سفارش کرد:

﴿ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي، وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

موسی (پیش از این که عازم عبادت و مناجات خدا شود) به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگر بوده و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.

موسی می‌دانست که هارون پیغمبر خدا است و با او است. ولی مسلمان اندرزگوی مسلمان است، و اندرزگوئی مسلمان بر مسلمان واجب است. این بود که موسی سنگینی مسؤولیّت و سهمگینی وظیفه را در مدّنظر داشت، و سرشت بنی‌اسرائیل را نیز می‌دانست... هارون اندرز موسی را پذیرفت و از آن دلتنگ و رنجیده‌خاطر نگشت. آخر اندرز برای دلهای بدان، سنگین و ناگوار است. زیرا اندرز ایشان را به چیزی مقیّد و محدود می‌سازد که آنان می‌خواهند از آن آزاد و رها باشند. اندرز برای دلهای متکبّران حقیر، سنگین است. آن خود بزرگ‌بینائی که احساس می‌کنند اندرز دیگران، دون شأن ایشان، و کاستن از منزلت آنان است. امّا بی‌ارج و حقیر کسی است که دست تو را از خود به

دور گرداند، دستی که برای کمک بدو دراز کرده‌ای و به سویش برده‌ای. دست تو را از خود به دور می‌گرداند تا چنین نشان دهد و وانمود کند که او بزرگ و والا است!!!

داستان شبهای دهگانه و تکمیل آنها با ده شب دیگر، ابن کثیر در تفسیرش دربارهٔ آنها گفته است:

«خداوند بزرگوار فرموده است که او با موسی سی شب وعده گذاشت. مفسّران گفته‌اند: موسی ﷺ در آنها روزه‌داری کرد و آنها را به اتمام رساند. هنگامی که میعاد به پایان آمد، با تارهای زوائد درختی سواک کشید. خدا بدو دستور داد ده شب دیگر بر سی شب بیفزاید و شمارهٔ چهل را تکمیل نماید».

❁

پس از آن، روند قرآنی به ذکر صحنهٔ نهم می‌پردازد، صحنهٔ نادری که یزدان آن را به پیغمبر خود موسی ﷺ اختصاص داده است. صحنهٔ گفتگوی مستقیم یزدان بزرگوار سبحان با بنده‌ای از بندگان خود است. صحنه‌ای است که در آن، ذرّهٔ محدود و فانی، با ایزد ازلی و ابدی، مستقیماً بدون میانجی تماس پیدا می‌کند، و موجود بشری که هنوز بر روی این کرهٔ زمین است می‌تواند سخنان آفریدگار ابدی را دریافت کند و پذیره شود! امّا ما نمی‌دانیم چگونه این گفت و شنود صورت پذیرفته است... نمی‌دانیم سخنان یزدان سبحان با بندهٔ خود موسی به چه شکل و به چه شیوه‌ای انجام گرفته است. نمی‌دانیم موسی سخنان یزدان را با چه اندامی و ابزاری دریافت داشته است. به تصویر کشیدن این شکل و شیوه، به گونهٔ راست و درست آن برای ما انسانها ناممکن است، ما انسانهائی که در جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و خیالپردازیهای خود، محکوم به استفادهٔ از سرمایهٔ خدادادیِ توان درک و فهم محدودی هستیم، و از پشتوانه و اندوختهٔ تجارب و آزموده‌های محدودی نیز بهره‌مند می‌گردیم. امّا هر چه هست در پرتو راز نهان و سرّ لطیفی که از روح متعلّق به یزدان در گوهر انسان به ودیعت نهاده شده است، مدد و یاری بگیریم و دمی بیاسائیم و بدان افق بالای درخشان بنگریم و نظاره‌گر چنان افق والای تابانی باشیم. سپس بایستیم و به تماشای این دیدگاه دلربا ادامه دهیم، ولی با پرسش از چگونگی آن، نگریستن بدین منظرهٔ زیبا را تباه ننمائیم و در پی این باشیم که با درک و فهم خودمان که محدود است و تنها از گسترهٔ نزدیکی آگاهی پیدا می‌کند، کیفیّت و واقعیّت آن را دریابیم.

﴿ وَ لَمّا جاءَ مُوسیٰ لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ، قالَ: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ. قالَ: لَنْ تَرانِي، وَ لٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ، فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِي. فَلَمّا تَجَلّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً، وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً. فَلَمّا أَفاقَ قالَ: سُبْحانَكَ!.. تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ. قالَ: يا مُوسیٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النّاسِ بِرِسالاتِي وَ بِكَلامِي. فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرِينَ. وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها. سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ. سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها، وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ. هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ؟ ﴾.

ما با موسی وعده گذاشتیم (که برای پرورش خود و دریافت پیام سهمگین آسمانی) سی شب (به مناجات و عبادت بپردازد. سپس برای پختگی کامل) ده شب بر آنها افزودیم و بدین‌وسیله مدّت (راز و نیاز و سوز و ساز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. موسی (پیش از این که عازم عبادت و مناجات خدا شود) به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگر بوده و ازراه و روش تباهکاران پیروی مکن. هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد وپروردگارش با او سخن گفت (و کلامی را شنید که به کلام کسی نمی‌ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او

نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا!.. (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (و جمال والای تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و دیدار نصیبم گردد. خدایش بدو) گفت: (تو با این بنیهٔ آدمی و در این جهان مادی تاب دیدار مرا نداری و) مرا نمی‌بینی. ولیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. امّا هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، آن را در هم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. وقتی که به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزّهی (از آن که با چشمان سر قابل رؤیت باشی. بلکه این چشمان دل و خردند که می‌توانند تو را مشاهده کنند). من (از این پرسش پشیمانم و) به سوی تو برمی‌گردم و من نخستینِ مؤمنان (به عظمت و جلال یزدان در این زمان) هستم. خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (همعصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری) برگزیدم، پس آنچه به تو داده‌ام (یعنی توراتی را که به دست تو سپرده‌ام، محکم) برگیر و از زمرهٔ شکرگزاران (نعمت یزدان) باش. و برای او در الواح (تورات) از هر چیز (که موردنیاز بنی‌اسرائیل از نصائح و حِکَم و احکام حلال و حرام بود) نوشتیم، تا پند و اندرز (زندگی) و روشنگر همه چیز (در امر تکالیف دینی و وظائف شرعی ایشان) باشد. (بدو گفتیم: این) الواح را با تاب و توان برگیر (و با نشاط فراوان و تلاش بی‌امان، مانند دیگر پیغمبران اولوالعزم، در تبلیغ آنها دامن همّت به کمر بزن) و به قوم خود (یعنی بنی‌اسرائیل) فرمان بده نیکوترین آنها را به کار بندند. (مثلاً عفو را بر قصاص، صبر کردن را بر پیروز شدن، آسان گرفتن را بر سخت گرفتن، و بالأخره آنچه راکه دارای اجر بیشتر است بر چیزی ترجیح دهند که از ثواب کمتری برخوردار است). به زودی سرزمین گنهکاران (نافرمان و خارج شدگان از دستور یزدان، از قبیل: عاد وثمود و قوم لوط) را به شما نشان می‌دهیم (تا بنگرید و عبرت گیرید و بدانید که اگر چون ایشان شوید، سرانجامِ تأسف‌انگیزی همچون آنان خواهید داشت و به شما هم همان می‌رسد که بدیشان رسیده است). از (اندیشیدن دربارهٔ نشانه‌های موجود در آفاق و انفس و از فهم کردن) آیات خود کسانی را باز می‌داریم که در زمین به ناحق تکبّر می‌ورزند (و خویشتن را بالاتر ازآن می‌دانند که آیات ما را بپذیرند و راه انبیاء را در پیش گیرند)، و اگر هر نوع آیه‌ای (از کتاب آسمانی و هرگونه معجزه‌ای از پیغمبران و هر قسم نشانه‌ای از نشانه‌های جهانی) را ببینند بدان ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت (و رستگاری) را ببینند آن را راه خود نمی‌گیرند، و چنانکه راه گمراهی را ببینند آن را راه خود می‌گیرند. این (انحراف از جادهٔ شریعت خدا) هم بدان سبب است که آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غافل و بی‌خبر گشته‌اند. کسانی که آیات (کتاب خواندنیِ آسمانی و دیدنیِ جهانی) ما را تکذیب می دارند و به ملاقات (خدا در قیامت و به زنده شدن بعد از مرگ و حساب و کتاب) آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال (نیکی که انجام داده‌اند بر باد می‌رود و باطل و) بیهوده می‌شود. مگر چنین کسانی جز در برابر کارهائی که کرده‌اند (و معاصی و کفری که ورزیده‌اند) پاداش داده می‌شوند؟.

ما نیازمند این هستیم که آن جایگاه و موقعیّت شگرف یگانه را در خیال و اعصاب و همهٔ وجود خود، حاضر و مجسّم کنیم... نیازمند چنین حاضر آوردن و مجسّم کردنی هستیم تا آن جایگاه و موقعیّت را وراندازکنیم و بتوانیم تصوّری ازآن حال را به ذهن خود نزدیک گردانیم و بر اندکی از آنچه برموسی عليه‌السلام گذشته است آگاه شویم.

﴿ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ﴾.

هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با

او سخن گفت (و کلامی را شنید که به کلام کسی نمی‌ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (و جمال والای تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و دیدار نصیبم گردد.

چیز هراس‌انگیزی است. موسی سخنان خداوندگار خود را می‌شنود، و جان او چشم‌انداز شگفتی را وارانداز می‌کند و اوج می‌گیرد و مشتاق چیزی می‌شود که باید اشتیاق رسیدن بدان را داشته باشد! دراین وضع شگرف و حال شگفتی که دارد فراموش می‌کند که خودش کیست و چیست! چیزی را درخواست می‌کند که سزاوار کسی در این زمین نیست، و هیچ انسانی در این زمین تاب و توان آن راندارد... او دیدن بس بزرگی را می‌طلبد، آن هم در آن حال و هوائی که فشار شوق و انگیزهٔ امید و سوزش عشق و آرزوی دیدار غوغا می‌کند و او را از هر سو دربرگرفته است و وی را هاج و واج کرده است! موسی از این حال و هوای جذبه و شور و حیرانی و ویلانی به خود نمی‌آید مگر آن زمان که فرمودهٔ قاطعانه‌ای او را بیدار و هوشیار می‌گرداند:

﴿ قَالَ: لَنْ تَرَانِي ﴾.

فرمود: مرا نخواهی دید.

سپس یزدان بزرگ و والا با موسی مهربانی می‌فرماید و نرمش نشان می‌دهد، و بدو می‌آموزد که چرا او را نخواهد دید... بدین خاطر او را نخواهد دید که تاب و توان دیدار را ندارد:

﴿ وَ لٰكِنِ ٱنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ،فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي ﴾.

ولیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلّی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید.

کوه که از آدمی پابرجاتر واستوارتر است، و در عین حال وجودش تأثّر و انفعال وجود آدمی را ندارد، هنگامی که جلوه‌گاه پروردگار گردید، چه شد؟

﴿ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً ﴾.

امّا هنگامی که پروردگارش خویشتن رابه کوه نمود، آن را در هم کوبید.

برجستگیهای کوه فروریخت و باسطح زمین یکسانِ یکسان و بدان کوبیده گردید... هراسِ جایگاه و وحشتِ موقعیّت، موسی را دربرگرفت، و ضعف و سستی به هستی بشری او رخنه کرد:

﴿ وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقاً ﴾.

موسی بیهوش و نقش زمین گردید.

﴿ فَلَمَّا أَفَاقَ... ﴾.

وقتی که به هوش آمد....

زمانی که به خود آمد، و تاب و توان خویش را یافت، و دانست که در پرسش خویشتن از حدّ خود پا را فراتر نهاده است، گفت:

﴿ قَالَ: سُبْحَانَكَ! ﴾.

گفت: پروردگارا! تو منزّهی (از آن که با چشمان سر قابل رؤیت باشی. بلکه این چشمان دل و عقل است که می‌توانند تو را مشاهده کنند).

تو پاکی و خدائی و والاتر از آنی که با چشمان دیده شوی و درک و فهم گردی.

﴿ تُبْتُ إِلَيْكَ ﴾.

من (از این پرسش پشیمانم و) به سوی تو برمی‌گردم.

پشیمانم از این‌که پا را از گلیم خود فراتر نهاده‌ام و از تو چیزی را درخواست کرده‌ام که سزاوار نیست و مرا نسزد.

﴿ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

من نخستینِ مؤمنان (به عظمت و جلال یزدان در این زمان) هستم.

پیغمبران همیشه نخستین کسانی هستند که به عظمت و جلالت خداوندگارشان، و به سخنان یزدان که بر آنان نازل می‌گردد، ایمان دارند... ایزد بزرگوار بدیشان دستور می‌دهد این امر را اعلان کنند و به گوش مردمان برسانند. قرآن مجید این اعلان و آگاهی ایشان را در موارد زیادی از خود، روایت می‌نماید:

بار دیگر مرحمت یزدان موسی را دربرمی‌گیرد. به ناگاه از یزدان سبحان مژده را دریافت می‌دارد. مژدهٔ برگزیدن او همراه با رهنمود وی بدین امر که پس از نجات، رسالت و پیام آسمانی رابه قوم خود برساند... به خاطر این نجات، رسالت را باید به فرعون و فرعونیان برساند:

﴿قَالَ: يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي. فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری) برگزیدم، پس آنچه به تو داده‌ام (یعنی توراتی را که به دست تو سپرده‌ام، محکم) برگیر و از زمرهٔ شکرگزاران (نعمت یزدان) باش.

از این فرمودهٔ یزدان سبحان به موسی عليه‌السلام ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي... ﴾. چنین می‌فهمیم که مقصود از مردمانی که یزدان او را بر ایشان برگزیده است مردمان اهل زمان خود موسی است. چه پیغمبران، پیش از موسی و بعد از موسی نیزبوده‌اند. این گزینش با توجّه بدین قرینه بر نسلی از مردمان است. ولی سخن گفتن یزدان با موسی امر منحصر به فرد و خاص موسی عليه‌السلام است. دستوری که یزدان بزرگوار به موسی می‌دهد این است که آنچه بدو ارمغان داشته است محکم برگیرد، و در برابر برگزیدن و اعطاء نعمت، یزدان را سپاسگزاری کند. این کار در واقع راهنمائی و آموزشی برای همهٔ مردمان است، چه پیغمبران پیشوا و سرمشق مردمانند و بر مردمان است که مانند پیشوایان و نمونه‌های خود آنچه را که خدا بدیشان عطاء می‌فرماید با دیدهٔ منّت بپذیرند و شکر نعمت را بجای آورند تا نعمت خدا را بر خود بیفزایند، و دلهایشان را اصلاح نمایند، و از غرور و تکبّر و سرمستی دوری کنند، و با یزدان تماس خویش را برقرار و پایدار سازند.

سپس روند قرآنی بیان می‌دارد که مضمون رسالت چه بوده است، و چگونه به موسی داده شده است:

﴿وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴾.

برای او در الواح (تورات) از هر چیز (که موردنیاز بنی‌اسرائیل از نصائح و حِکَم و احکام حلال و حرام بود) نوشتیم، تا پند و اندرز (زندگی) و روشنگر همه چیز (در امر تکالیف دینی و وظائف شرعی ایشان) باشد.

مفسّران دربارهٔ این الواح با یکدیگر اختلاف نظر دارند، و روایتها نیز گوناگون است. گروهی از ایشان شرح مفصّلی دربارهٔ اوصاف این الواح ذکر کرده‌اند. گمان ما بر این است که همهٔ آنها منقول از اسرائیلیّات هستند و به تفاسیر راه یافته‌اند، و در همهٔ آنها چیزی را پیدا نمی‌کنیم که فرمودهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. لذا به نصوص قرآنی بسنده می‌کنیم که سخن راستین و منقول از ربّ العالمین است و در کنار نصوص قرآنی می‌مانیم و از آنها فراتر نمی‌رویم و نمی‌گذریم. این اوصاف، چیزی بر حقیقت این الواح نمی‌افزایند و چیزی از حقیقت آنها نمی‌کاهند، امّا این الواح چه بوده‌اند و چگونه نوشته شده‌اند، اصلاً هدف و مقصود نیست. چرا که احادیث صحیح و درستی دربارهٔ آنها روایت نشده است. آنچه مهمّ است چیزهائی است که در این الواح بوده است. در آنها همهٔ چیزهائی بوده است که به موضوع رسالت و هدف آن اختصاص داشته است. از قبیل: بیان کلام یزدان و توضیح شریعت او، و رهنمودهای لازم برای اصلاح حال این ملّت و سرشت آنان، سرشتی که خواری و گذشت روزگاران دراز، آن را یکسان تباه کرده‌اند!

﴿فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا ﴾.

این الواح را با تاب و توان برگیر (و با نشاط فراوان و تلاش بی‌امان، مانند دیگر پیغمبران اولوالعزم، در تبلیغ آنها دامن همّت به کمر بزن) و به قوم خود (بنی‌اسرائیل) فرمان بده نیکوترین آنها را به‌کار بندند.

فرمان یزدان بزرگوار به موسی علیه‌السلام این است که الواح را با نیرو و اراده برگیرد، و به قوم خود دستور دهد آنچه در الواح از تکالیف سخت و وظائف دشوار است بپذیرند، با این وصف که برای ایشان نیکوترین چیز است و بهترین اصلاح‌کنندهٔ حال و احوال ایشان است... این فرمان، آن هم بدین‌گونه و شیوه، گذشته از این که از یک سو اشاره به ضرورت این اسلوب به گونهٔ جدّی و با ارادهٔ کامل در رویاروئی با این سرشت اسرائیلی دارد ـ سرشتی که خواری و طول روزگاران آن را تباه کرده است ـ تا تکالیف و مشکلات رسالت و خلافت را تحمّل کند، از دیگر سو الهامگر برنامهٔ واجبی است که هر ملّتی باید با جدّ و جهد در پیش گیرد و عقیده‌ای را پذیره گردد که برای آن از جانب یزدان جهان به ارمغان می‌آید.

عقیده کار بزرگی در پیشگاه یزدان سبحان، و در حساب این جهان، و از نظرقضا و قدر ایزد منّانی است که هستی را اداره می‌کند و می‌گرداند. عقیده کار بزرگی است در تاریخ «انسان» و حیات او در این زمین و همچنین در سرای آخرت... برنامه‌ای که عقیده آن را دربارهٔ یگانگی یزدان سبحان، و راجع به بندگی انسان در برابر ربوبیّت و خداوندگاری یکتای او، مقرّر و معیّن می‌دارد، برنامه‌ای است که شیوهٔ زندگی بشری را بطور کلّی تغییر می‌دهد و دگرگون می‌کند، و این حیات را بر اسلوب دیگری استوار و پایدار می‌سازد، اسلوبی که جدا از شیوه‌ای است که حیات در جاهلیّت بر آن استوار و پایدار بوده است و به پیش رفته است، آن زمان که ربوبیّت غیر از ربوبیّت یزدان جهان بوده است، و زندگی بطور کلّی دارای برنامه‌ای جداگانه از برنامهٔ الهی بوده است که از عقیدهٔ توحیدی سرچشمه می‌گیرد.

کاری که این اندازه در پیشگاه خدا، و در حساب جهان هستی، و در سرشت زندگی، و در تاریخ «انسان» مهمّ و بزرگ است، واجب است با تمام توان و با تلاش هر چه بیشتر برگرفته شود، و در دل و درون انسان از جدّیّت و صراحت و قاطعیّت برخوردار گردد. نباید آن را ناچیز و شل و ول گرفت و سهل و ساده انگاشت و بهائی بدان نداد. عقیده گذشته از این که چیز سترگ و بزرگی است، تکالیف دشوار و وظائف سختی دارد، و کسی که دارای سرشت سست و آبکی و سهل‌انگارانه باشد، یا کسی که کار و بار عقیده را با این چنین حواس و افکاری در پیش گیرد، هرگز تاب و توان انجام چنین تکالیف و وظائفی را نخواهد داشت.

معنی این سخن بالطبع این نیست که عقیده عبارت است از: سختگیری و به رنج انداختن و گرفتار مشکلات کردن و پیچ دادن و سفت و سخت گرفتن! چه این جزو سرشت دین خدا نیست. ولی معنی این سخن این است که عقیده جدّیّت و همّت و قاطعیّت و صراحت می‌طلبد... اینها نیز صفاتی و خصالی هستند که جدای از سختگیری و به رنج انداختن و گرفتار مشکلات کردن و پیچ دادن و سفت و سخت گرفتن می‌باشند.

سرشت بنی‌اسرائیل، مخصوصاً پس از این که طول زمان و بندگی در مصر، آن را تباه کرده بود، به این چنین رهنمون و رهنمودی نیاز داشت. بدین خاطر مشاهده می‌کنیم که همهٔ دستورهائی که به بنی‌اسرائیل داده می‌شود، همراه با این چنین سختگیری و شدّت و حدّت، و این گونه تأکید است، تا بدین‌وسیله این سرشت سست و کجرو و منحرف و شل و ول تربیت شود و شکیبائی و پایداری و جدّ و جهد بیاموزد و روشن و آشکار به گسترهٔ زندگی درآید، و پنهانکاری و کجروی نکند و آزاد و رها از ترس وهراس و عبودیّت و بندگی این و آن شود.

بسان سرشت بنی‌اسرائیل است هر سرشتی که در معرض چیزهائی قرار گرفته باشد که بنی‌اسرائیل در معرض آنها قرار گرفتند، از قبیل: طول زمان بندگی و خواری، کرنش و فروتنی در برابر ترساندن و به وحشت انداختن وتحت فشار و زور قرار دادن و بندگی و بردگی طاغوتها را پذیرفتن... در این چنین شرائطی آثار کجروی و حیله‌گری بر چنین سرشتی پدیدار می‌گردد، و نشانه‌های سهل و ساده گرفتن و سستی و

تنبلی کردن، برای دوری از رنج کشیدن و تلاش ورزیدن، نمودار می‌شود... همان‌گونه که این چنین احوال و اوضاعی در واقعیّت زندگانی بسیاری از گروه‌ها و دسته‌های بشری در زمان ما مشاهده می‌گردد، و می‌بینیم که این چنین گروه‌ها و دسته‌هائی از عقیده می‌گریزند تا از تکالیف و وظائف عقیده شانه خالی کنند، و با گلّه حرکت نمایند و به پیش روند، چون حرکت و پیشروی با گلّه، هیچ‌گونه تکلیف و وظیفه و رنج و زحمتی برای ایشان ندارد!

در برابر دریافت الواح و عمل بدانها با جدّیّت و تلاش هر چه بیشتر، یزدان جهان به موسی و پیروان او وعده می‌دهد که ایشان را در زمین استقرار بخشد و مکنت و قدرت عطا کند، و خانه و کاشانه و ملک و مملکت کسانی را به تصرّف آنان درآورد که از آئین یزدان دست کشیده‌اند:

﴿ سَأُرِيكُمْ دٰارَ الْفٰاسِقِينَ ﴾.

سرزمین بزهکاران و خارج شدگان ازآئین یزدان را به شما نشان خواهم داد.

نظریّه‌ای است که به ذهن نزدیکتر است این است که این آیه اشاره به سرزمین مقدّسی است که در آن زمان تحت تصرّف بت‌پرستها بود. و این مژده‌ای بدیشان است که وارد آنجا خواهند شد... هرچند هم بنی‌اسرائیل درقید حیات موسی علیه‌السلام بدانجا وارد نگردیدند، بدان سبب که تربیت کامل ندیده بودند و پرورش شامل پیدا نکرده بودند، و سرشت کج و کجروشان راست و درست و برجا و استوار نشده بود... در جلو سرزمین مقدّس ایستادند و به پیغمبرشان گفتند:

﴿ يٰا مُوسىٰ إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ. وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهٰا، فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ ﴾.

ای موسی!.. در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگزبدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. (مائده/ ۲۲)

دو مرد مؤمنی که در میان آنان بودند و از خدا می‌ترسیدند، وقتی که با الحاح و اصرار بدیشان گفتند: بدانجا وارد شوید و ناگهانی بر سرشان بتازید. با بی‌شرمی ترسویان، به موسی پاسخ دادند ـ بدان گونه که چهارپا به برندهٔ خود لگد می‌زند ـ و گفتند:

﴿ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِيهٰا، فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقٰاتِلاٰ، إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ ﴾.

ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سرِ ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و با (آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!). (مائده/ ۲۴)

اینها چیزهائی هستند که آن سرشت سست و فروپاشیده وکجروی را به تصویر می‌زنند که عقیده و شریعتی به بهبودی و اصلاح آن می‌پردازد که موسی علیه‌السلام با خود به ارمغان آورده است، و از جانب یزدان سبحان با این شدّت و حدّت بدو سخت دستور داده می‌شود که آن را با قدرت و توان هر چه بیشتر دریافت دارد، و به قوم خود فرمان دهد تکالیف و وظائف سخت و دشوار آن را بپذیرند و در راه آن چابک و کوشا باشند.

در پایان صحنه و در آخر سخن گفتن یزدان با موسی، از سرانجام کسانی صحبت می‌شود که در زمین به ناحقّ تکبّر می‌کنند، و از آیه‌های یزدان و رهنمودهای او دوری می‌گزینند و بدانها پشت می‌کنند. این بخش از صحنه و گفتگو، متضمّن تصویر دقیقی از سرشت این نوع مردمان است. تصویری است روشن و زیبا، به روشنی و زیبائی تصویر شگرف قرآنی از شیوه‌های سرشتها و نمونه‌های درونها:

﴿ سَأَصْرِفُ عَنْ آيٰاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا، وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لاٰ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِينَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ لِقٰاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ. هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ؟ ﴾.

از (اندیشیدن دربارهٔ نشانه‌های موجود در آفاق و

انفس و از فهم کردن) آیات خود کسانی را باز می‌دارم که در زمین به ناحقّ تکبّر می‌ورزند (و خویشتن را بالاتر ازآن می‌دانند که آیات ما را بپذیرند و راه انبیاء را در پیش گیرند) و اگر هر نوع آیه‌ای (از کتاب آسمانی و هرگونه معجزه‌ای از پیغمبران و هر قسم نشانه‌ای از نشانه‌های جهانی) را ببینند بدان ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت (و رستگاری) را ببینند آن را راه خود نمی‌گیرند، و چنانکه راه گمراهی را ببینند آن را راه خود می‌گیرند. این (انحراف از جادۀ شریعت خدا) هم بدان سبب است که آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غافل و بی‌خبر گشته‌اند. کسانی که آیات (کتاب خواندنیِ آسمانی و دیدنیِ جهانی) ما را تکذیب می دارند و به ملاقات (خدا در قیامت و به زنده شدن بعد از مرگ و حساب و کتاب) آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال (نیکی که انجام داده‌اند بر باد می‌رود و باطل و) بیهوده می‌شود. مگر چنین کسانی جز در برابر کارهائی که کرده‌اند (و معاصی و کفری که ورزیده‌اند) پاداش داده می‌شوند؟.

خداوند بزرگ مشیّت و ارادۀ خود را دربارۀ کسانی اعلان می‌دارد که به ناحقّ در زمین تکبّر می‌کنند، و اگر هر نوع آیه و معجزه‌ای ببینند بدان ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت را مشاهده کنند آن را در پیش نمی‌گیرند و بدان راه نمی‌روند، و اگرراه گمراهی را مشاهده کنند آن را در پیش می‌گیرند و بدان راه می‌روند... خدا ایشان را از آیات خود منصرف و رویگردان می‌فرماید و دیگر از آنها بهره‌مند نمی‌گردند و بدانها پاسخ مثبت نمی‌دهند و آنها را نمی‌پذیرند... یعنی آیات او را در کتاب منظورجهان، و آیات او را در کتابهای نازل شده بر انبیاء گردن نمی‌نهند... این بدان سبب است که آیات خداوند سبحان را تکذیب می‌دارند و از آنها غافل و بی‌خبر می‌مانند.

این نمونه از مردمان، در لابلای واژه‌های قرآنی به تصویر کشیده می‌شوند، بدان‌گونه که انگار لبخندها و جنبشهای آنان را می‌بینیم!

﴿ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾.

کسانی که در زمین به ناحقّ تکبّر می‌ورزند.

هرگز بنده‌ای از بندگان یزدان در زمین او به حقّ تکبّر نمی‌ورزد. چرا که کبریاء و بزرگی صفت یزدان یگانه است و بس. یزدان جهان در آن شریکی و انبازی را نمی‌پذیرد. هرکجا انسانی در زمین تکبّر ورزد و خودبزرگ‌بینی کند، آن تکبّر و خودبزرگ‌بینی به ناحقّ است! بدترین تکبّر و خودبزرگ‌بینی خودِ ادّعای حقّ ربوبیّت در زمین بر بندگان یزدان است که نمودار در به دست گرفتن این حقّ با قانونگذاری برای ایشان بجای یزدان، و بنده کردن آنان در برابر این قانونگذاری باطل وپوچ است. از این تکبّر است که همۀ انواع و الوان تکبّرهای دیگر نشأت می‌گیرند. این نوع تکبّر پایه و مایۀ همۀ بدیها و شرّها و سرچشمۀ آنها است. بدین خاطر است که بقیّۀ سیماها و نماها به میان می‌آید:

﴿ وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَيَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً ﴾.

و اگر راه هدایت (و رستگاری) را ببینند آن را راه خود نمی‌گیرند، و چنانکه راه گمراهی را ببینند آن را راه خود می‌گیرند.

این سرشتی است که از راه هدایت کناره گیری می‌کند، هر کجا آن را ببیند، و به راه کج می‌گراید، هر کجا برای او جلوه گر آید. انگار ابزاری در ترکیب‌بند وجود این سرشت کار گذاشته‌اند که جز بدین راه نمی‌رود و جز بدین شیوه کار نمی‌کند! این سیمائی و نمائی است که تعبیرِ سخن آن را ترسیم می‌نماید، و با چنین سیما و نمائی این نمونۀ متکبّر را قالب‌ریزی و صورتگری می‌کند، نمونۀ متکبّری که مشیّت و ارادۀ خدا خواسته است در برابر تکذیب آیات الهی و غفلت از آنها، ایشان رابا منصرف کردن و رویگردانی از این آیات برای همیشه، به کیفر برساند و مجازات گرداند.

انسان با این نوع آدمیان برخورد می‌کند، آدمیانی که دارای همین صفات و همین نشانه‌ها و همین سیماها هستند. آنان را می‌بیند انگار که از هدایت کناره‌گیری

می‌کنند و به دنبال گمراهی می‌روند بدون این که خودشان کوشش و تلاشی نشان دهند، و بدون این که اندیشه ونظری داشته باشند! آنان از دیدن راه هدایت کورند و از آن دوری می‌گزینند، و از راه گمراهی شادمان و خوشحال می‌گردند و آن را دنبال می‌کنند. در ضمن از آیات یزدان منصرف می‌شوند و آنها را نمی‌بینند ودربارهٔ آنها نمی‌اندیشند و دستگاه‌های پیکرآنان الهامها و اشاره‌ها و آهنگها و نواهای آیات را دریافت نمی‌دارند و امواج آنها را نمی‌گیرند.

سبحان‌الله! از لابلای پسوده‌های سریعی که در عبارت شگفت قرآنی است، این نمونه‌های مردمان، آشکار و برجسته، به تکان و جنبش می‌افتند! بدان‌گونه که خواننده فوراً فریاد می‌زند: بلی. بلی. این نوع مردمان را می‌شناسم... این فلانی است!!! و این همان کسی است که مراد واژه‌های قرآنی است و او را می‌نمایاند!!!

یزدان جهان به این نوع آدمیان با این کیفر کشنده‌ای که به هلاک ایشان در دنیا و آخرت می‌انجامد، ظلم و ستم نمی‌کند... بلکه این جزا و سزای حقّ و درستی برای کسانی است که آیات یزدان را تکذیب می‌کنند، و از آنها غافل و بی‌خبر می‌گردند، و به ناحقّ در زمین تکبّر می‌ورزند، و از راه هدایت هرکجا که آن را ببینند دوری می‌گزینند، و به راه گمراهی می‌شتابند هر کجا که برایشان جلوه‌گر و پدیدارگردد. این سزا و جزای کارهای ایشان است و در برابرآنها کیفر داده شده‌اند، و در مقابل رفتارشان به مهلکه‌ها افتاده‌اند.

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَکانُوا عَنْها غافِلِینَ ﴾.

این (انحراف از جادهٔ شریعت خدا) هم بدان سبب است که آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غافل و بی‌خبر گشته‌اند.

﴿ وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَلِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ. هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؟ ﴾.

کسانی که آیات (کتاب خواندنیِ آسمانی و دیدنیِ جهانی) ما را تکذیب می دارند و به ملاقات (خدا در قیامت و به زنده شدن بعد از مرگ و حساب و کتاب) آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال (نیکی که انجام داده‌اند بر باد می‌رود و باطل و) بیهوده می‌شود. مگر چنین کسانی جز در برابر کارهائی که کرده‌اند (و معاصی و کفری که ورزیده‌اند) پاداش داده می‌شوند؟.

حبوط اعمال، برگرفته از گفتار عربها است که می‌گویند: (حَبِطَتِ النّاقَةُ). شتر هدر رفت.

و این وقتی است که شتر گیاه سمّی بچرد و بخورد و شکمش نفخ کند و سپس هدر رود... این صفتی است که سرشت باطلی درآن موردنظر است که از تکذیب‌کنندگان آیات یزدان و ملاقات آخرت، سر می‌زند. باطل نفخ می‌کند و تا بدانجا آماسیده می‌گردد که مردمان گمان می‌برند دارای عظمت و قوّت است! سپس هدر می‌رود و پوچ می‌شود همان‌گونه که شتر هدر می‌رود و نابود می‌گردد، شتری که گیاه سمّی را چریده است و خورده است.

این هم جزا و سزای حقّی است، این که اعمال کسانی هدر رود و نابود شود که آیات یزدان و ملاقات آخرت را تکذیب می‌دارند... امّا این اعمال چگونه هدر می‌رود و نابود می‌شود؟

از ناحیهٔ اعتقاد، ما به وعید و تهدید یزدان ایمان داریم و قطعاً شدنی است و انجام پذیرفتنی. ظواهر امری که با این فرجام قطعی مخالف است هر چه هست باشد. هر وقت کسی آیات یزدان و ملاقات با خدا در آخرت را تکذیب کند، عمل او هدر می‌رود و باطل و پوچ می‌شود، و در آخر کار هلاک می‌گردد و از میان می‌رود، انگار که وجود نداشته است.

امّا از حیث مشاهده، ما سبب را آشکار و روشن در زندگی انسانها می‌بینیم... کسی که آیه‌ها و نشانه‌های پراکنده در صفحات این جهان فراخ را تکذیب می‌کند، یا آیه‌ها و معجزه‌هائی را تکذیب می‌دارد که با رسالتهای پیغمبران همراه بوده است، یا آیه‌هائی را تکذیب می‌کند که پیغمبران با خود به ارمغان آورده‌اند، و به تبع تکذیب آیه‌های منظور و مقروء و معجزه‌های

رسل، ملاقات یزدان در جهان دیگر را تکذیب می‌دارد، این چنین موجود مسخ شده‌ای روح گمراه و سرگشته‌ای است که از سرشت این هستی ایماندار و تسلیم فرمان دادار، و از قوانین هستی می‌رمد و می‌گریزد، و پیوندی او را با این جهان پیوند نمی‌دهد و رابطه‌ای با هستی او را مربوط نمی‌سازد. او منقطع از انگیزه‌های حرکت صادقانهٔ متّصل به هدف وجود، و برکنار از راه و روش وجود است. هر کاری که از چنین پدیدهٔ مسخ شدهٔ بریده از همهٔ هستی سر بزند، کار هدر رفته و ضایع شده‌ای است، هر چند که به نظر آید کار او برقرار و ماندگار و پیروز و موفّقیّت‌آمیز است. زیرا کار او از انگیزه‌های اصیل و عمیقی که در سرشت این هستی است برنمی‌جوشد، و رو به هدف بزرگی نمی‌رود که سراسر هستی رو بدان در سیر و حرکت است. کار او بسان جویباری است که از سرچشمهٔ خود بریده و قطع شده باشد. سرانجام این جویبار روزی نزدیک یا دور می‌خشکد، و آب آن ضائع می‌شود و هدر می‌رود!

کسانی که پیوند استواری را نمی‌بینند که میان ارزشهای ایمانی، و میان حرکت تاریخ انسانی، برجای و برقرار است، و کسانی که از قضا و قدر یزدان غافل و بی‌خبرند، قضا و قدری که فرجام افرادی را تهیّه می‌بیند و فرا می‌رساند که این گونه ارزشهائی را نمی‌پسندند و نادیده می‌گیرند، چنین کسانی غافلانی هستند که یزدان سبحان مشیّت و ارادهٔ خود را نسبت بدانان اعلان داشته است و فرموده است: ایشان را از دیدن آیات و درک معجزات و اندیشیدن دربارهٔ قوانین و سنن خود، منصرف و رویگردان می‌کنیم... گذشته از آن، قضا و قدر یزدان در کمین و در انتظار ایشان است، و آنان غافل و بی‌خبر از آن هستند.

کسانی که گول رستگاری و پیروزی افرادی را می‌خورند که در دوران کوتاه و محدود جهان، غافل از این ارزشهای ایمانی هستند و ظاهراً بهروز و پیروزند، چنین کسانی گول آماسیدن و بادکردنی را می‌خورند که حیوانی بدان گرفتار می‌آید که از گیاه سمّی تغذیه کرده است و اینان گمان می‌برند این آماسیدن و بادکردن، پیه و چربی و سلامت و تندرستی است... امّا هلاک شدن و هدر رفتن پس از آماسیدن و بادکردن، در کمین و در انتظار این حیوان است.

ملّتهائی که در گذشته بوده‌اند و هلاک شده‌اند، گواه واقعی بر این گفتار است. ولی کسانی که بر جای ایشان و در دیار و خانه و کاشانهٔ آنان سکونت گزیده‌اند، از آن ملّتها درس عبرت نمی‌گیرند، و سنّت یزدان را نمی‌نگرند که کارگر و کارآ است و تخلّف‌ناپذیر است، و قضا و قدر یزدان جاری و ساری می‌شود و لحظه‌ای متوقّف نمی‌گردد... یزدان جهان، محیط بر ایشان، و آگاه از همگان است.

❁

زمانی که موسی علیه‌السلام در پیشگاه یزدان بود، در آن جایگاه شگرف و شگفتی که بینشها آن را ورانداز می‌کنند، و دیده‌ها تاب دیدن آن را نمی‌آورند، و جانها آن را درک می‌کنند، و اندیشه‌ها در آن حیران می‌مانند، قوم موسی پس از رفتن او بدین جایگاه والا و دلربا، بازپس گشته و به بت‌پرستی سابق خود برمی‌گردند و پیکرهٔ گوسالهٔ بی‌جانی را برمی‌گزینند که صدا می‌دهد، ولی روحی در بدن ندارد، و آن را به جای خدا می‌پرستند.

روند قرآنی ناگهانی ما را با یک کوچ دور و دراز، از صحنهٔ نهم به صحنهٔ دهم می‌رساند. کوچ هولناک و هراس‌انگیزی از فضای والا و بالا و درخشان با انوار و اشواق و ادعیه و اوراد و کلمات ویژهٔ خود، به فضای پائین و پست و کشندهٔ ساختار کجرویها و خرافه‌ها و واپسگرائیها و برگشت به آنچه در آن بوده‌اند و بدان باور داشته‌اند:

﴿ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ. أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاٰ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاٰ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً؟ اتَّخَذُوهُ وَ كٰانُوا ظٰالِمِينَ. وَ لَمّٰا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قٰالُوا: لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنٰا رَبُّنٰا وَ يَغْفِرْ لَنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ﴾.

بعد از (رفتن) موسی (به کوه طور برای مناجات ربّ غفور) قوم او از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند که پیکر (بی‌جانی) بود و (تنها با مهارتی که سامری در آن به‌کار گرفته بود) صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین پیکر گوساله‌گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمائی نمی‌کند. (به هرحال، اندیشهٔ گاوپرستی پیشین و بت‌پرستی پسین ایشان گُل کرد و غیبت موسی را غنیمت شمردند و) گوساله را به خدائی گرفتند و (به خود) ستم کردند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان بر ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بیگمان از زیانکاران خواهیم بود.

این سرشت بنی‌اسرائیل است. هنوز گامی در راستای راه درست برنمی‌دارد، از راه منحرف می‌گردد. سرشتی است که از فضای مادی محسوس، در جهان‌بینی و اعتقاد، فراتر نمی‌رود. سرشتی است که هر زمان اندکی در هدایت و راهنمائی آن سستی شود، سهل و ساده واپسگرائی می‌کند، و دیگر باره به همان باورداشتهائی برمی‌گردد که بر آن بوده است.

بنی‌اسرائیل قبلاً با پیغمبرشان گفتگو کرده بودند و از او خواسته بودند که برای آنان معبودی ترتیب دهد، همین که قوم بت‌پرستی را دیده بودند که سرگرم بتهائی بودند که داشتند! پیغمبرشان ایشان را از این اندیشه باز داشت و پاسخ تندی بدیشان داد. هنگامی که با خود خلوت کردند و فراهم نشستند، و چنان که واژهٔ جسد می‌رساند پیکرهٔ گوسالهٔ زرّینی را دیدند که در آن حیاتی نبود، گوساله‌ای که سامری آن را ساخته بود. سامری مردی از شهر سامره بود، همان‌گونه که داستان آن در سورهٔ طه می‌آید. سامری آن را به شکلی ساخت که صدائی بیرون می‌داد همچون صدای گاو... هنگامی که آن پیکرهٔ گوساله‌سان را دیدند، به سوی آن دویدند و بر آن پروانه‌وش فروافتادند، وقتی که سامری بدیشان گفت:

﴿ هٰذَا إِلٰهُكُمْ وَ إِلٰهُ مُوسَىٰ ﴾.

این خدای شما و خدای موسی است. (طه/ ۸۸)

خدائی است که موسی با او وقت ملاقات دارد. ولی موسی وعده و میعاد خود را با او فراموش کرده است. شاید این گفته را بدان خاطر گفته است که ده شب بر زمان میعاد افزوده شده است و قوم موسی از آن باخبر نبوده‌اند. وقتی که سی شب می‌گذرد و موسی برنمی‌گردد، سامری بدیشان گفته است: موسی موعد خود را با خدای خود فراموش کرده است و این خدای او است! بنی‌اسرائیل سفارش پیغمبرشان را به یاد نیاوردند که قبلاً پرستش او را بدیشان توصیه کرده بود وگفته بود: چشمها خدا را نمی‌بینند که خداوندگار جهانیان است... دربارهٔ حقیقت این گوساله نیز نیندیشیدند که یکی از خودشان آن را ساخته است! شکلی که بنی‌اسرائیل از بشریّت می‌نمایانند، صورت بسیار پست و ننگینی است. شکلی است که قرآن مجید از آن اظهار شگفت می‌کند، بدان هنگام که این چنین شکلی از بشریّت را به مشرکان مکّه که بتها را می‌پرستیدند نشان می‌دهد:

﴿ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاَيُكَلِّمُهُمْ وَ لاَيَهْدِيهِمْ سَبِيلاً؟ اَتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴾.

مگر نمی‌دیدند که چنین پیکر گوساله‌گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمائی نمی‌کند. (به هرحال، اندیشهٔ گاوپرستی پیشین و بت‌پرستی پسین ایشان گُل کرد و غیبت موسی را غنیمت شمردند و) گوساله را به خدائی گرفتند و (به خود) ستم کردند.

آیا شخصی ستمگر از کسی یافته می‌شود که مخلوقی از ساختار دست انسان را بپرستد؟! و حال این که خدا هم مردمان را و هم چیزهائی را آفریده است که تهیّه می‌بینند و پرستش می‌کنند.

هارون علیه‌السلام در میان ایشان بود، ولی نتوانسته بود آنان را از این گمراهی بیهودهٔ سبکسرانه بازدارد. در میان آنان خردمندانی نیز بودند، ولی نتوانسته بودند از تودهٔ سرگشتهٔ فراهم آمده بر گرد پیکرهٔ گوساله گون جلوگیری

کنند و ایشان را از گوساله‌پرستی بازدارند، مخصوصاً از پرستش گوساله‌ای باز دارند که از طلا ساخته شده بود و طلا معبود اصلی بنی‌اسرائیل است!

سرانجام آشوب فرو نشست، و حقیقت آشکار شد، و بیهودگی و سبکسری معلوم گشت، و گمراهی آفتابی شد، و نوبت پشیمانی و اعتراف به گناه فرا رسید:

﴿ وَ لَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا: لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان بر ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بیگمان از زیانکاران خواهیم بود.

گفته می‌شود:

﴿ سُقِطَ فِي يَدِهِ ﴾. بسی پشیمان شد و افسوس فراوان خورد... دست خود را گاز گرفت و چانه بر دست ندامت افکند.

وقتی این سخن گفته می‌شود که شخص چاره‌ای برای دفع کاری نداشته باشد که درصدد چاره‌سازی آن است... هنگامی که بنی‌اسرائیل دیدند که با این واپسگرائی و بازگشت به بت‌پرستی، گرفتار چه تنگنائی شده‌اند و چه موقعیّتی پیدا کرده‌اند که نمی‌توانند آن را چاره‌سازی کنند، چرا که کاری است شده است و پایان پذیرفته است و از دست برفته است، این چنین گفتند:

﴿ لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

اگر پروردگارمان بر ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بیگمان از زیانکاران خواهیم بود.

این گفته نشان می‌دهد که در بنی‌اسرائیل حتّی در آن وقت نیز بازمانده‌ای از آمادگی برای نیکی و خوبی بوده است، و هنوز دلهایشان آن اندازه که بعدها سخت گردیده است، سخت نشده است، دلهائی که همچون سنگ یا سخت‌تر از سنگ گردیده است، همان‌گونه که ایشان را معرّفی می‌کند آن خدائی که از دیگران بهتر آنان را می‌شناسد.[1] هنگامی که گمراهی برایشان آشکار شد پشیمان شدند و دانستند که چیزی ایشان را از فرجام کاری که کرده‌اند نجات نمی‌دهد مگر این‌که مرحمت و مغفرت یزدان ایشان را دریابد... و این خود پیوند خوب و پاکی است و بر این دلالت دارد که هنوز آمادگی خیر و صلاح در آنان باقی و برجای مانده است.

✿

همهٔ این اوضاع و احوال بدان هنگام پیش آمد که موسی علیه‌السلام در پیشگاه پروردگار خود مشغول مناجات و گفتگو بود، و نمی‌دانست که پس از او قوم وی چه کرده‌اند و بر آنان چه رفته است... امّا پروردگارش بدو خبر می‌دهد... در اینجا است که پرده از صحنهٔ یازدهم برداشته می‌شود:

﴿ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً. قَالَ: بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي! أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؟ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ، وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ. قَالَ: ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي. فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ، وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قَالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي، وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾.

هنگامی که موسی (از مناجات) به پیش قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت، گفت: پس از (رفتن من به مناجات) چه بد جانشینی مرا انجام دادید. آیا بر فرمان پروردگارتان (مبنی بر انتظار رجوع من از میعادگاه طور و مراعات پیمان خود با من) شتاب ورزیدید؟ موسی الواح را بینداخت و (موی) سر برادرش (هارون) را گرفت و آن را به سوی خود کشید (چرا که او را مقصّر می‌دید. هارون) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا از زمرهٔ قوم ستم‌پیشه مدان. (هنگامی که پاکی و

۱ـ اشاره به آیهٔ ۷۴ سورهٔ بقره است. (مترجم)

بیگناهی هارون برای موسی مسلّم شد) گفت: پروردگارا! بر من و برادرم ببخشای (و از کاری که من در حقّ هارون کردم و از قصور احتمالی او در امر جانشینی صرف‌نظر فرمای) و ما را به رحمت خود داخل کن و (ما را لطف خویشتن شامل کن. چرا که) تو از همهٔ مهربانان مهربانتری.

موسی به میان قوم خود سخت خشمگین و خشمناک برگشت. اثر خشم و غضب در گفتار و کردارش پیدا است... در گفتارش خطاب به قوم خود پیدا است که می‌گوید:

﴿ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي! أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؟ ﴾.

چه بد جانشینیِ مرا انجام دادید! آیا بر فرمان پروردگارتان (مبنی بر انتظار رجوع من از میعادگاه طور و مراعات پیمان خود با من) شتاب ورزیدید؟!.

اثر خشم و غضب در کردار و رفتارش پیدا است. چرا که سر برادر خود را می‌گیرد و او را به سوی خود می‌کشاند و با وی درشتی می‌کند:

﴿ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ﴾.

و (موی) سر برادرش (هارون) را گرفت و آن را به سوی خود کشید.

موسی حقّ داشت که خشمگین و برافروخته گردد. چه آنچه ناگهان دید، بسیار سخت و دردآور بود. پیشگاه والای دلفریب و زیبائی که دیده بود، با صحنهٔ چندش‌آور و پلشتی که می‌بیند، فاصلهٔ بسیاری دارد:

﴿ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي! ﴾.

چه بد جانشینیِ مرا انجام دادید!.

من شما را با هدایت واگذاشتم، و شما با گمراهی جانشین من شدید! من شما را با خداپرستی واگذاشتم، و شما با پرستش پیکرهٔ گوسالهٔ بی‌جانی که فریاد برمی‌آورد، جانشینی مرا کردید!

﴿ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؟ ﴾.

آیا بر فرمان پروردگارتان (مبنی بر انتظار رجوع من از میعادگاه طور و مراعات پیمان خود با من) شتاب ورزیدید؟.

یعنی قضا و قدر یزدان و عذاب و عقاب او را با شتاب طلبیدید. یا چه بسا معنی چنین باشد: در زمان فرا رسیدن آن شتاب ورزیدید.

﴿ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ، وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ﴾.

موسی الواح را بینداخت و (موی) سر برادرش (هارون) را گرفت و آن را به سوی خود کشید (چرا که او را مقصّر می‌دید).

دور انداختن الواح و به موی سر برادر چنگ زدن و او را به سوی خود کشیدن، حرکتی است که بیانگر اوج عصبانیّت و از کوره بدر شدن است... در آن الواح سخنان و فرموده‌های خداوندگار او بوده است. معلوم است موسی آنها را پرت نمی‌کند مگر این که خشم چنان بر جان موسی افتاده است که زمام اختیار را از دست او گرفته است. همچنین موی سر برادر خود را گرفتن و به سوی خود کشاندن و تندی کردن، آن هم با برادری چون هارون که بندهٔ شایسته و بایسته و خوب و پاک یزدان است، دالّ بر خشم فراوان و از دست دادن زمام اختیار است.

ولی هارون چه کار کرد؟ هارون در جای موسی عاطفهٔ مهر برادری برانگیخت تا طوفان خشم او را فرو نشاند و حقیقت حال و اصل موقعیّت خود را برای وی بازگو و روشن کند، و او را باخبر گرداند که در پند و اندرز قوم کوتاهی نکرده است، و از تلاش برای راهنمائی و رهنمون ایشان از پای ننشسته است:

﴿ قَالَ: ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ﴾.

(هارون) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند!.

در اینجا می‌فهمیم که مردمان چه اندازه برای پرستش گوسالهٔ زرّین شور و شوق پیدا کرده‌اند و به غوغا و فریاد آمده‌اند، و هیجان‌زده به سوی گوساله‌پرستی دویده‌اند! تا بدانجا وقتی که هارون خواسته است ایشان را از مهلکه برهاند و از برگشت به گمراهی و بت‌پرستی پیشین باز دارد، قصد جان او کرده‌اند و

خواسته‌اند او را بکشند:

﴿ إِبْنَ أُمَّ ﴾. پسر مادرم!

هارون با این ندای زیبا و با این پیوند مهربانانه، موسی را فریاد می‌زند. آن گاه می‌گوید:

﴿ فَلاتُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ ﴾.

دشمنان را به من شاد مکن.

با این گفته نیز هارون وجدان برادریِ یار و مددکار را به جوش و خروش می‌آورد، و یادآور می‌گردد که دشمنان ایستاده‌اند و در انتظارند که بدیشان شاد شوند!

﴿ وَلاتَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾.

مرا از زمرۀ قوم ستم‌پیشه مدان.

مرا جزو ستمگرانی بشمار میاور که گمراه گشته‌اند و منکر خداوندگار راستین خود شده‌اند. من با ایشان گمراه نشده‌ام و راه کفر و زندقه نپیموده‌ام. من از آنان بیزارم.

بدین هنگام طوفان خشم موسی در برابر این متانت و عطوفت، و در برابر این گفته‌ها و سخنان، آرام گرفت. در همین وقت رو به آستانۀ خداوندگارش می‌کند و درخواست آمرزش خود و برادرش را می‌نماید، و از مهربانترین مهربانان رحم و شفقت می‌طلبد:

﴿ قَالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي، وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾.

(هنگامی که پاکی و بی‌گناهی هارون برای موسی مسلّم شد) گفت: پروردگارا! بر من و بر برادرم ببخشای (و از کاری که من در حقّ هارون کردم و از قصور احتمالی او در امر جانشینی صرف‌نظر فرمای) و ما را به رحمت خود داخل کن و (ما را لطف خویشتن شامل کن. چرا که) تو از همۀ مهربانان مهربانتری.

در اینجا حکم قطعی از جانب یزدان سبحان درمی‌رسد، یزدانی که می‌تواند چنین حکمی را صادر کند. سخنان یزدان سبحان نیز با سخنان بنده‌اش موسی پیوند می‌خورد که قرآن مجید آن را روایت می‌کند، به همان روال و منوالی که در روند قرآنی تکرار می‌گردد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ. وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ، ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا، إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

آنان که (همچون سامری و راهروان او) گوساله را معبود خود کردند، خشم عظیمی از سوی پروردگارشان ایشان را (در آخرت) فرا می‌گیرد و خواری شدیدی در دنیا بدیشان دست می‌دهد. کسانی را هم که (به خدا) دروغ بندند (و جز او را بپرستند) این چنین جزا و سزا می‌دهیم. کسانی که کارهای زشتی (چون کفر و معاصی) انجام دهند و سپس توبه کنند و (از آنها دست بکشند و به سوی خدا برگردند و واقعاً) ایمان بیاورند، خدای تو بعد از آن (توبه که با بودن ایمان پذیرفتنی است، نسبت بدانان) بس آمرزنده و مهربان است (و ایشان را به درگاه خود می‌پذیرد و از اشتباهات و گناهانشان درمی‌گذرد).

در این گفتار، حکمی و نویدی است: کسانی که گوساله را پرستیدند دچار خشم خدا خواهند شد، و در این جهان خواری بدیشان خواهد رسید. و در عین حال این قاعدۀ دائمی و همیشگی بر جای خود برقرار است: کسانی که بدی می‌کنند و بزهکاری می‌ورزند، و سپس توبه می‌نمایند، خداوند در پرتو رحمت خویش آنان را می‌آمرزد... در این صورت خدا می‌دانست آنان که گوساله را پرستیدند توبۀ واقعی و ماندگاری نخواهند کرد، و آنان مرتکب کارها و گناهانی خواهند شد که ایشان را از دائرۀ این قاعده بیرون نگاه خواهد داشت... چنین هم شد. بنی‌اسرائیل پیاپی گناه پشت سر گناه مرتکب می‌شدند، و خداوند مهربان هر بار از آنان چشم‌پوشی می‌کرد و گذشت می‌فرمود، تا بدانجا رسیدند که گرفتار خشم دائمی یزدان گردیدند و نفرین بازپسین بهرۀ خود کردند:

﴿ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴾.

کسانی که تهمت و بهتان زنند و به ناروا چیزهائی گویند و دروغهائی به هم بافند، ایشان را این چنین جزا و سزا می‌دهیم.

این است جزا و سزای تهمت و بهتان‌زنندگان و نارواگویندگان و دروغ به هم بافندگان؛ و تا روز بازپسین چنین خواهد بود... این کیفری است که هر وقت گناه افتراء بر خدا تکرار گردد، آن نیز تکرار می‌گردد، بزهکار مفتری چه از میان بنی‌اسرائیل باشد، و خواه از میان غیر بنی‌اسرائیل.

وعدهٔ یزدان درست است و قطعاً روی می‌دهد. یزدان خشم و خواری بهرهٔ کسانی گرداند که گوساله‌پرستی کردند. واپسین چیزی را که نصیب ایشان کرد این بود: تا روز بازپسین کسانی را بر آنان می‌گمارد که بدترین عذاب را بر سرشان بیاورند. اگر در دوره‌ای از ادوار تاریخ چنین به نظر آید که در زمین طغیان و قلدری می‌کنند، و با نفوذی که دارند بر نمایندگان سازمان ملل آقائی می‌نمایند ـ یا همان‌گونه که در تلمود یا «جوییم» راجع بدیشان می‌گویند ـ آنان سلطه و قدرت مالی، و سلطه و قدرت ایستگاهها و دستگاه‌های خبررسانی و فرستنده‌های رادیوئی و تلویزیونی را به دست می‌گیرند، و اوضاع و احوال و رژیمهای حاکمه را تعیین و بر مسند قدرت می‌نشانند و آنچه را که بخواهند چنین کارگزاران مزدوری انجام می‌دهند، و آنان برخی از بندگان خدا را بر خاک مذلّت می‌نشانند، و ایشان را خوار می‌گردانند، و وحشیانه از خانه و کاشانه و سرزمین خود بیرون می‌رانند، و دولتهای گمراه، ایشان را پشتیبانی و تأیید می‌کنند، و چیزهای دیگری که ما در این زمان می‌بینیم، اینها هیچ کدام وعید و تهدید خدا نسبت بدیشان را نقض نمی‌کند، و خلاف چیزی نیست که یزدان بر آنان گمارده است و واجب و حتمی گردانده است... آنان با این صفاتی که دارند، و با این کارهائی که می‌کنند، در دلهای انسانها انتقام پدیدار و انباشته می‌دارند، و اندوخته‌ای را آماده می‌سازند که با کینه‌توزی و خشم، ایشان را تار و مار می‌گرداند... آنان اگر در سرزمین فلسطین مثلاً بر مردم گردن کلفتی و گردن‌افرازی می‌کنند و سینه‌ها را جلو می‌دهند، بدان خاطر است که مردمان آئینی برایشان نمانده است! و مسلمان نمانده‌اند! مردمان زیر پرچمهای ملّی‌گرائی و نژادگرائی گرد می‌آیند و پراکنده می‌گردند. ایشان زیر پرچم عقیدهٔ اسلامی جمع نمی‌شوند و گرد نمی‌آیند! آنان بدین سبب است که ناامید و سست می‌گردند و شکست می‌خورند و چیره و پیروز نمی‌شوند، و اسرائیل ایشان را می‌خورد! امّا این حال بر دوام نمی‌ماند! این، دورهٔ غفلت از یگانه سلاح است. بی‌خبری از یگانه برنامه است. فراموشی یگانه پرچم است. اسلحه و برنامه و پرچمی که هزار سال در پرتو آنها چیره و پیروز شدند و با آنها دیگر باره چیره و پیروز می‌گردند. و با اسلحه و برنامه و پرچمی جز اینها مغلوب می‌گردند و شکست می‌خورند! این دورهٔ بیهوشی است با تأثیر سمّهائی که یهودیگری و صلیبیگری به تن ملّت «اسلامی» تزریق کرده‌اند، و آن را با اوضاع و احوال و رژیمهائی که در سرزمینهای «اسلامی» به‌وجود آورده‌اند و بر سر پای نگاه داشته‌اند، نگهبانی و محافظت می‌کنند... ولیکن هیچ‌یک از اینها بر پای و برجای نمی‌ماند و دوام نمی‌آورد... زمان بیداری و هوشیاری فرا خواهد رسید و مسلمانان از بیهوشی به‌در خواهند آمد... فرزندان مسلمانان به سوی اسلحهٔ پیشینیان مسلمان خود برخواهند گشت... کسی چه می‌داند، چه بسا همهٔ انسانها روزی و روزگاری بیدار و هوشیار گشتند و بر ضدّ طغیان و قلدری یهودیان شوریدند تا وعید و تهدید یزدان در حقّ آنان پیاده گردد و تحقّق پیدا کند، و ایشان را به همان خواری و مذلّتی برگرداند که یزدان بر آنان واجب و حتمی فرموده است... تازه اگر هم انسانها همه بیدار و هوشیار نشوند فرزندان مسلمانان بیدار و هوشیار خواهند گشت... بدین کار یقین و اطمینان داریم و بر این عقیده و باوریم.

✿

روند قرآن با داستان پیش می‌رود، و ناگهان خود را در برابر صحنهٔ دوازدهم می‌یابیم، صحنهٔ تازه‌ای که موسی با هفتاد نفر از قوم برگزیدهٔ خویش به ملاقات یزدان

جهان می‌روند:

﴿ وَ اخْتارَ مُوسىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقاتِنا. فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ. أَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا؟ إِنْ هِيَ إِلاّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ. أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا، وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ. وَاكْتُبْ لَنا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ، إِنّا هُدْنا إِلَيْكَ. قالَ: عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ، وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ. فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

(سپس خداوند به موسی دستور داد برای معذرت‌خواهی و توبه از کردار گوساله‌پرستان قوم، همراه گروهی از بنی‌اسرائیل به میعادگاه او بیایند) و موسی هفتاد مرد را از میان قوم خود (به نمایندگی از سوی آنان) برای میعادگاه ما برگزید (و ایشان را به کوه طور برد. در آنجا زمین لرزه‌ای درگرفت). هنگامی که زمین لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان و مرا پیش از این نیز هلاک کنی (تا بنی‌اسرائیل هلاک آنان را خود می‌دیدند. ولی اینک مرا به قتل ایشان متّهم می‌سازند). آیا ما را به سبب کاری که بی‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌سازی؟ (خداوندا! ما را به گناه آنان مگیر). این (درخواست نابجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله‌پرستی) جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر قوانین و سنن یزدان و گسترده در گسترهٔ جهان) هر کس را بخواهی (و مستحقّ بدانی) گمراه می‌سازی، و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می‌کنی. تو سرپرست ما هستی، پس بر ما رحم فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگانی. و برای ما در این دنیا و آن دنیا (زندگی) نیکی مقرّر دار (که سَروری و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه نموده‌ایم و) به سوی تو بازگشت کرده‌ایم. (خدا بدو) گفت: عذاب خود را به هرکس که (گناه کند و توبه نکند و خود) بخواهم می‌رسانم، و رحمت من هم همه چیز را دربرگرفته و (در این سرای شامل کافر و مؤمن می‌گردد، امّا در آن سرای) آن را برای کسانی مقرّر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات (کتابهای آسمانی و نشانه‌های گستردهٔ جهانی) ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادهٔ (خدا محمّد مصطفی) پیغمبر امّی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر (احکام طاقت‌فرسائی همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به‌در می‌آورد (و از غُل استعمار و استثمارشان می‌رهاند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایهٔ هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.

روایتها دربارهٔ سبب این وعده و میعاد مختلف است. چه بسا برای اعلان توبه، و درخواست آمرزش کارهائی باشد که از بنی‌اسرائیل سر زده است، از جمله: کفر و فسق و فجور. در سورهٔ بقره آمده است: تاوانی که بر بنی‌اسرائیل واجب گردیده، این بوده است که برخی بعضی را از خود بکشند. بدین معنی که مطیع آنان سرکش ایشان را بکشد. این کار را کردند تا فرمان یزدان در رسید که از این کار دست بکشند و کفّارهٔ

ایشان را پذیرفت. این هفتاد نفر از پیرمردان و برگزیدگان نیک آنان بودند. یا به عبارت دیگر: چکیدهٔ ایشان و نمایندگان آنان بودند. چه عبارت قرآنی این چنین است:

﴿ وَ اخْتارَ مُوسىٰ مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلاً... لِمِيقاتِنا ﴾.

و موسی هفتاد مرد را از میان قوم خود (به نمایندگی از سوی آنان) برای میعادگاه ما برگزید (و ایشان را به کوه طور برد).

اینان را برگزید و به جای همگان انتخاب کرد.

امّا با این وجود، از این برگزیدگان چه کاری رخ داد؟ زلزله‌ای ایشان را درگرفت، و آنان بیهوش افتادند. چرا که ـ همان‌گونه که در سورهٔ دیگری آمده است ـ از موسی خواستند خدا را آشکارا ببینند تا چیزهائی را باور دارند که با خود در الواح آورده است و به فرائض و واجبات داخل آن ایمان بیاورند[1]... این حادثه گواه بر سرشت بنی‌اسرائیل است، سرشتی که خوبان و بدان ایشان را دربرمی‌گیرد، و خوبان با بدان در این سرشت تفاوت چندانی ندارند. شگفت‌انگیزتر آن که آنان چنین درخواستی را می‌نمایند بدان گاه که در جایگاه توبه و استغفارند!

امّا موسی علیه‌السلام رو به خداوندگار خود کرد و بدو متوسّل شد و درخواست آمرزش و مهربانی نمود، و کرنش و فروتنی خویش را اعلان داشت و به قدرت یزدان اعتراف و اقرار کرد:

﴿ فَلَمّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّايَ ﴾.

هنگامی که زمین لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان و مرا پیش از این نیز هلاک کنی (تا بنی‌اسرائیل هلاک آنان را خود می‌دیدند).

این، تسلیم مطلق است در برابر قدرت مطلق در گذشته و حال و آینده. موسی این چنین تسلیمی را دیباچهٔ دعا و زاری خود در پیشگاه پروردگار خویش می‌گرداند، و در دعا و زاریش از خداوندگارش عاجزانه درخواست می‌کند که خشم خود را از قوم او فروگیرد، و بلای خویشتن را از ایشان بگرداند، و در برابر کار نادانان و بی‌خردان آنان، ایشان را هلاک و نابود نفرماید:

﴿ أَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ؟ ﴾.

آیا ما را به سبب کاری که بی‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌سازی؟ (خداوندا! ما را به گناه آنان مگیر).

درخواست لطف و کرم با ساختار استفهامی انجام پذیرفته است تا بیانگر این باشد که دور از رحمت و مهر یزدان است که ایشان را به کردار بی‌خردان بگیرد و آنان را هلاک و نابود گرداند. یعنی: خداوندا! دور از رحمت تو است که ما را به کردار بی‌خردان ما بگیری و نیست و نابودمان فرمائی.

﴿ إِنْ هِيَ إِلاّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ ﴾.

این (درخواست نابجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله‌پرستی) جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر قوانین و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان) هر کس را بخواهی (و مستحقّ بدانی) گمراه می‌سازی، و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می‌کنی..

موسی علیه‌السلام برداشت خود از سرشت چیزی را اعلان می‌دارد که روی می‌دهد. شناخت او این است که چنین

۱ـ در اینجا نصّی نداریم که سبب زلزله را بیان دارد. امّا در زمینهٔ همین موضوع قصه در سورهٔ بقره آمده است:

﴿ وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّىٰ نَرَى اللهَ جَهْرَةً. فَأَخَذَتْكُمُ الصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾. (بقره/ ۵۵ و ۵۶)

(به یاد آورید) آن گاه را که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم. پس صاعقهٔ آسمانی شما را فراگرفت، در حالی که می‌دیدید (که به سبب سرکشی و درخواست ناروا، به چه مصیبت بزرگی دچار آمده‌اید). سپس بعد از مرگ (نفس سرکش)، شما را برانگیختیم (و بیداری بخشیدیم) تا این که سپاسگزاری کنید.

از روند قرآن برمی‌آید که این داستان، همان داستان است، و رخداد دیگری در تاریخ بنی‌اسرائیل با موسی نیست. (مؤلّف)

رخدادی بلا و آزمایش است. موسی از مشیّت و خواست خدای خود و از رفتار و کردار او، همچون بی‌خبران بی‌خبر نیست... این حال و وضع موجود در هر مصیبت و بلائی است: خدا با رخداد مصیبت و بلا کسانی را هدایت می‌دهد و رهنمود می‌کند که سرشت این مصیبت و بلا را درک و فهم می‌نمایند و برداشتشان از آن چنین است که مصیبت و بلا آزمایشی از سوی خدای ایشان است و بیدار و آگاه باید این آزمایش را بدهند و از آن سربلند و موفّق به‌در آیند. و خدا با رخداد مصیبت و بلا کسانی را گمراه می‌سازد که این حقیقت را درک و فهم نمی‌کنند و غافل و ناآگاه در آزمایش الهی شرکت می‌کنند و سرگشته و ویلان از آن بیرون می‌آیند... موسی علیه السلام این اصل را پیش درآمد طلب مدد و یاری از خداوند باری تعالی برای رستگاری از بلا می‌کند:

﴿ أَنْتَ وَلِيُّنَا ﴾. تو سرپرست ما هستی.

پس یاری و مددکاری خود را به ما ببخش تا در سایهٔ آن از بلای تو رهائی یابیم، و به آمرزش و مهربانی تو دست یابیم:

﴿ فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴾.

پس بر ما ببخشای و به ما رحم فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگانی.

﴿ وَاكْتُبْ لَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ. إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ ﴾.

و برای ما در این دنیا (زندگی) نیکی مقرّر دار (که سَروری و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه نموده‌ایم) و به سوی تو بازگشت کرده‌ایم.

به سوی تو برگشته‌ایم، و به پناه تو آمده‌ایم، و مدد و یاری تو را خواستار شده‌ایم.

موسی علیه السلام این‌گونه به طلب مغفرت و مرحمت یزدان گرائید، و آن را با تسلیم بدو، و اعتراف به فلسفهٔ بلا و آزمون الهی، آغاز کرد، و با اعلان برگشت به سوی آفریدگار و پناه بردن به آستانهٔ کردگار پایان داد.

بدین‌وسیله دعای موسی نمونه‌ای از ادب بندهٔ شایسته در برابر خداوندگار بزرگوار و بخشنده، و نمونه‌ای از ادب دعا در آغاز و انجام بود.

آن گاه پاسخ این گونه بدو داده می‌شود:

﴿ قَالَ: عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ﴾.

گفت: عذاب خود را به هر کس که (گناه کند و توبه نکند و خود) بخواهم می‌رسانم، و رحمت من هم همه چیز را دربرگرفته است.

این پاسخ، برای بیان آزادی مشیّت و اراده است، مشیّت و اراده‌ای که قانون را از روی اختیار می‌گذارد، و قانون را از روی اختیار اجراء و پیاده می‌فرماید. البتّه قانون را هم با وجود اختیار جز از راه عدل و حقّ، اجراء و پیاده نمی‌فرماید. زیرا عدل صفتی از صفات خداوند متعال است و در هر چیزی که مشیّت و ارادهٔ او آن را اجراء و پیاده کند، عدل مراعات می‌گردد. چرا که یزدان خودش این‌گونه اراده فرموده است و این‌گونه خواسته است... مثلاً عذاب را به کسی می‌رساند که در پیشگاه باعظمت خودش مستحقّ و سزاوار عذاب باشد... مشیّت و ارادهٔ الهی هم همین را می‌طلبد و همین را ساری و جاری می‌گرداند... و امّا رحمت یزدان که همه چیز جهان را دربرگرفته است، آن هم شامل کسی می‌گردد که در پیشگاه باعظمت الهی مستحقّ و سزاوار رحمت باشد... مشیّت و ارادهٔ او نیز همین را می‌طلبد و همین را اجراء و پیاده می‌کند. مشیّت و ارادهٔ یزدان سبحان، ناسنجیده و سرسری یا تصادفی و همین طوری، عذاب یا رحمت را بهرهٔ کسی نمی‌گرداند. یزدان سبحان بسی والاتر و بالاتر از آن است که ناسنجیده یا تصادفی عذاب را دامنگیر کسی نماید، و یا رحمت را نصیب شخصی فرماید.

پس از ذکر این قاعده، خدا موسی را از گوشه‌ای از غیب آینده مطّلع می‌گرداند. او را از اخبار ملّت بازپسینی می‌آگاهاند که رحمت خود را نصیب ایشان خواهد کرد، رحمتی که همه چیز جهان را دربرگرفته

است... با این تعبیر شگرف، رحمت یزدان فراخ‌تر از سراسر گسترهٔ سترگ جهان نموده می‌گردد! جهانی که یزدان آن را آفریده است و انسان اندازهٔ گسترهٔ آن را نمی‌داند... وای چه رحمت فراوان و فراخی است! رحمتی است که جز یزدان کسی اندازهٔ آن را نمی‌داند!

﴿ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ، وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

آن را برای کسانی مقرّر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات (کتابهای آسمانی و نشانه‌های گستردهٔ جهانی) ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادهٔ (خدا محمّد مصطفی) پیغمبر امّی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر (احکام طاقت‌فرسائی همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان به‌در می‌آورد (و از غُل استعمار و استثمارشان می‌رهاند). پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایهٔ هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارند.

خبر بزرگی است. گواهی می‌دهد که از دیرباز توسّط پیغمبران بنی‌اسرائیل موسی و عیسی علیهما‌السلام به بنی‌اسرائیل اطّلاع درست و کامل رسیده است که پیغمبری امّی برانگیخته می‌گردد. خبر درست و کاملی از بعثت پیغمبر امّی، و چگونگی صفات و برنامهٔ رسالت او، و ویژگیهای ملّت او، بدیشان رسیده است. او «پیغمبر امّی» است. به مردمان دستور می‌دهد کار نیک بکنند، و ایشان را از کار بد باز می‌دارد. چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می‌کند، و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌سازد. از میان بنی‌اسرائیل کسانی که بدو ایمان بیاورند از دست و پا و گردن آنان غل و زنجیر استعمار و استثمار را برمی‌دارد و دشواریها و سختیها را از ایشان برطرف می‌گرداند، غل‌ها و زنجیرها و دشواریها و سختیهائی که خدا می‌دانست به سبب گناهان و سرکشیهائی که مرتکب می‌گردند، بر آنان واجب می‌شود، و این پیغمبر امّی آنها را از ایشان برمی‌دارد وقتی که بدو ایمان بیاورند. همچنین ایشان را خبر می‌دهد از این که پیروان این پیغمبر از خداوندگارشان می‌ترسند و پرهیزگاری می‌ورزند، و زکات اموال و دارائی خود را می‌دهند، و به آیات یزدان ایمان می‌آورند... خبر قطعی و اطمینان‌بخشی بدیشان رسیده بود که کسانی که به این پیغمبر امّی ایمان می‌آورند، و او را تکریم می‌کنند و گرامی می‌دارند، و وی را یاری می‌دهند و کمک می‌کنند، و از نور هدایت‌بخشی پیروی می‌نمایند که او با خود به ارمغان آورده است، «چنین کسانی قطعاً رستگارند».

یزدان جهان با این خبر پیشین دربارهٔ پیغمبر امّی واپسین که توسّط موسی علیه‌السلام به بنی‌اسرائیل می‌دهد، از آیندهٔ این آئین پرده برمی‌دارد، و بردارندهٔ پرچم آن را می‌شناساند، و راه و روش پیروان آن را می‌نمایاند، و جایگاه رحمت خود را نیز معرّفی می‌فرماید... دیگر عذری برای پیروان سائر ادیان پیشین، پس از این آگاهی دیرین، با خبری اطمینان‌بخش و یقینی، برجای نمی‌ماند.

این خبر یقینی که از سوی خداوند جهانیان به موسی علیه‌السلام داده می‌شود، بدان گاه که او و هفتاد نفر از قوم او در میعادگاه خداوند هستند، اندازهٔ گناه

بنی‌اسرائیل در آینده را می‌نمایاند و نشان می‌دهد که چه عملکرد و رفتاری با این پیغمبر امّی و با دینی که با خود به ارمغان می‌آورد خواهند داشت. ضمناً تخفیف مشکلات و رفع دشواریهای تکالیف و وظائفی را دربردارد که برعهده داشتند، گذشته از این که در آن مژدهٔ رستگاری مؤمنان است.

این گناه پلشت را از روی علم و آگاهی و با وجود دلیل و برهان بر صحّت آئین واپسین مرتکب خواهند شد! گناهی که از هیچ گونه پویش و کوششی در آن کوتاهی نخواهند کرد... تاریخ چنین نگاشته است که بنی‌اسرائیل پست‌ترین مردمانی بوده‌اند که رویاروی این پیغمبر و مقابل دینی ایستاده‌اند که با خود به ارمغان آورده است... در این پیکار پست، یهودیان در مرتبهٔ نخست، و مسیحیان در مرتبهٔ دوم بوده‌اند. جنگی را که با این پیغمبر و آئین او و پیروان دین او آغازیدند، جنگ زشت و نیرنگبازانه و پست و سختی بود. آنان بر این جنگ کثیف ناجوانمردانه پافشاری داشته‌اند و آن را پیشهٔ همیشگی خود کرده‌اند، و همیشه هم بر آن پافشاری می‌کنند و پیشهٔ پیوستهٔ خویش می‌دانند.

کسی که مراجعه کند تنها به چیزهائی که قرآن مجید دربارهٔ جنگ اهل کتاب با اسلام و مسلمانان ـ بخشی از آن قبلاً در سوره‌های بقره و آل‌عمران و مائده بیان گردیده است ـ پی خواهد برد که اهل کتاب باکینه‌توزی پستی، پیکار دور و درازی را با اسلام و مسلمانان به راه انداخته‌اند و مدّتهای مدیدی به رزم و نبرد نشسته‌اند و آتش جنگ را مشتعل نگاه داشته‌اند!

گذشته از این، کسی که به تاریخ مراجعه کند، متوجّه خواهد شد از آن روزی که اسلام در مدینه ظهور کرده است تا به امروز، اهل کتاب پافشارانه در برابر این آئین ایستاده‌اند و در جلوگیری از پخش آن به جان کوشیده‌اند و برای محو و نابودی اسلام از صحنهٔ هستی، از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نورزیده‌اند!

صهیونیسم و صلیبیگری در روزگار معاصر، انواع جنگها و اقسام نیرنگها را به‌کار گرفته‌اند، جنگها و نیرنگهائی که چندین برابر جنگها و نیرنگهائی است که در طول قرنهای گذشته به‌کار گرفته‌اند... مخصوصاً در این زمان درصدد نابودی این آئین بطور کلّی هستند، و گمان می‌برند با این آئین به پیکار نهائی سرنوشت‌سازی درافتاده‌اند و آن را از بنیاد برمی‌کنند... بدین سبب همهٔ شیوه‌هائی را به‌کار می‌گیرند که در مدّت قرون گذشته آنها را آزموده‌اند، یا به تازگی بدانها دست یافته‌اند و آشنا گشته‌اند.

این، در وقتی است که برخی از کسانی که خویشتن را به اسلام نسبت می‌دهند، ساده‌لوحانه و سبکسرانه مسلمانان را به همکاری با پیروان سائر ادیان برای مبارزه با مادیگرایان و بی‌دینان، و جلوگیری از مادیگرائی و بی‌دینی دعوت می‌کنند! مسلمانان را دعوت به تعاون و همیاری با پیروان سائر ادیان می‌نمایند، پیروانی که در همه جا مسلمانان را سر می‌برند، و در اندلس بر مسلمانان می‌تازند، از راه دستگاه‌ها و سازمانهای مستقیم و بلاواسطهٔ خود در مستعمره‌های آسیا و آفریقا، و یا از راه اوضاع و احوالی که آنها را پدید می‌آورند و بر سر کار می‌آورند، و در کشورهای «مستقلّ!» پابرجا و برقرار می‌دارند تا عقائد و مکاتب علمگرا را جایگزین اسلام کنند، عقائد و مکاتبی که «غیبگرائی» را نمی‌پذیرند چون خودشان را «علمگرا» می‌دانند، و یا از راه «تحوّل» و ترقّی اخلاق! اخلاق به گونه‌ای تحوّل پیدا کند که به اخلاق چهارپایان تبدیل گردد، چهارپایانی که یکی بر دیگری «آزادانه» می‌پرد و می‌جهد و «مترقّیانه» سوار می‌شود. فقه اسلامی را نیز گرفتار همین موضوع علمگرائی و دگرگونی می‌کنند و برای این کار سمینارها و کنگره‌های خاورشناسان را تشکیل می‌دهند، تا فقه اسلامی را متحوّل و پیشرفته سازند و بدین‌وسیله ربا و آمیزش جنسی و سائر محرّمات اسلامی حلال گردد!!!

این، پیکار وحشیانه و درّنده‌خویانه‌ای است که اهل کتاب با این آئین می‌آغازند و سخت بدان فرو

می‌روند، آئینی که به آن و به پیغمبر آن در روزگاران پیشین از دیرباز مژده داده شده‌اند. ولی آنان این‌گونه پست و ناپاک و کینه‌توزانه بـه پیشواز آن رفـتند و پذیرهٔ آن شدند!

●

پیش از این که روند قرآنی به سوی صحنهٔ تازه‌ای از صحنه‌های داستان رود، در کنار ایـن تـبلیغ زودرس می‌ایستد. پیغمبر امّی ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد و بدو دستور می‌دهد که دعوت را به همهٔ مردمان اعلان کند، تا وعدهٔ قدیم خدا تصدیق گردد:

﴿ قُلْ: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً، الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ. لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ. فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِماتِهِ، وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! به مردم) بگو: من فرستادهٔ خـدا بـه سـوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم وسیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خـدائـی کـه آسمانها و زمـین از آن او است. جز او معبودی نـیست. او است کـه مـی‌میرانـد و زنـده مـی‌گردانـد. پس ایـمان بـیاورید بـه خـدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان بـه خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تـا هـدایت یابید.

این رسالت، واپسین رسالت است. رسالت فـراگـیری است که به قومی یا زمینی و یا نسلی اختصاص ندارد... رسالتهای پیشین، رسالتهای محلّی و قومی و محدود به دوره‌ای از زمان بودند ـ فاصلهٔ زمانی دو پـیغمبر ـ و انسـانها در پـرتو هـدایت چـنین رسـالتهائی گـامهای محدودی به جلو برمی‌داشتند تا برای رسالت واپسـین آمادگی پیدا کنند. هر رسالتی در شریعت، سـخنانی و تعدیلهائی داشت کـه مـناسب بـا پـیشرفت تـدریجی انسانها بود. تا واپسین رسالت شرف نزول پیدا کرد، با اصول کاملی که دارد، و با فروع متجدّد و قابل تطبیق خود در طول روزگاران. این رسالت برای همهٔ انسانها آمده است، چرا که بعد از آن برای نژادهـا و نسـلهای انسانها در هیچ جائی رسـالتی نـمی‌آید. ایـن رسـالت واپسین، مطابق با فطرت بشـریّت آمـده است و هـمهٔ مردمان در فطرت، مشترک و در آن به هم مـی‌رسند. چون چنین بود این واپسین رسالت و پیام آسـمانی را پیغمبر امّی و درس نخوانده‌ای با خود به ارمغان آورد، پیغمبری که به فطرت پاک و صاف او جز تعلیم یزدان داخل نگردید و نیامیخت. فـطرت پـاک و صـافی کـه همان‌گونه بود که در مدرسهٔ آسمانی آموزش دیده بود و از زیردست استاد ازلی فارغ‌التحصیل شده بود. اصلاً آموزش زمینی و اندیشه‌های مـردمان ایـن فـطرت را نیالود، تا رسالت و پیام فطرت را به فـطرت جـملگی انسانها برساند:

﴿ قُلْ: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً ﴾.

(ای پیغمبر، به مردم) بگو: من فرستادهٔ خـدا بـه سـوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم.

این آیه‌ای که در آن به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده می‌شود که رسالت خود را به همهٔ مردمان ابلاغ نماید، یک آیهٔ مکّی و در یک سورهٔ مکّـی است... آیـه‌ای است که با دروغ‌پردازان اهل کتاب رویاروی می‌گردد و ایشان را رسوا می‌گرداند. آن کسانی که گمان می‌برند محمّد ﷺ بدان هنگام کـه در مکّـه بـود بـر دل او نمی‌گذشت که رسالت خود را به مردمانی جز ساکـنان مکّه برساند. بلکه بعد از آن که شرائط و ظروف محیط پیروزی را بهرهٔ او گرداند، به فکر این افتاد گـذشته از قریشیها رسالت خود را به عربها، و آن وقت بـه اهـل کتاب، و بعد به فراسوی جزیرةالعرب برساند! این هـم افتراء و تهمتی است که داخل در دامنهٔ جنگی است که از دیرباز بر ضـدّ ایـن آئـین و پـیروان آن مشـتعل و فروزان کرده‌اند و پیوسته هم بدان دامن می‌زنند و آن را ادامه می‌دهند.

مصیبت تنها محدود بدین نیست که اهل کتاب تیرهای نیرنگ خود را به سوی این آئین و پیروان آن نشـانه می‌روند، و یا این که «خاورشناسان» این گونه افتراها و

تهمتها را بر ضدّ این آئین و پیروان آن می‌نگارند، بلکه بلای بزرگ این است که بسیاری از ساده‌لوحان گول خورده‌ای که خودشان را مسلمان می‌نامند، این نوع دروغ‌پردازان و تهمت‌زنندگان به پیغمبرشان و آئینشان را که دشمنان خودشان و دشمنان عقیدۀ خودشان می‌باشند، استادان خود می‌کنند، و از این دغلبازان حیله‌گر حتّی مسائل خود آئین اسلام را می‌آموزند، و از کتابها و نوشته‌های ایشان دربارۀ تاریخ این آئین و حقائق آن نقل قول می‌کنند و بدانها استناد می‌نمایند و از آنها شواهد می‌آورند. آن گاه چنین ساده‌لوحان گول‌خورده‌ای گمان می‌برند که خودشان «تحصیل‌کرده و دانش‌پژوه» هستند.

به روند قرآنی برمی‌گردیم و می‌بینیم که پس از این که یزدان سبحان پیغمبر را موظّف می‌فرماید که رسالت خود را به همۀ مردمان ابلاغ کند، بدو دستور می‌فرماید که بقیۀ وظائف او این است که جملگی مردمان را با خداوندگار راستینشان آشنا گرداند و یزدان سبحان را بدیشان بشناساند:

﴿ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ﴾.

خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند.

پیغمبر ﷺ فرستادۀ خداوندگار مردمان به سوی جملگی ایشان است. فرستادۀ خداوندگاری که مالک سراسر هستی است و انسانها هم جزئی از سراسر هستی هستند. خدائی است که الوهیّت تنها از آن او است، و همگان بندگان اویند. خدائی است که قدرت و الوهیّت او در این جلوه‌گر است که زندگی می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و مرگ را می‌رساند و می‌میراند.

خدائی است که مالک همۀ جهان هستی است، و الوهیّت بر همۀ آفریدگان متعلّق بدو است. خدائی است که می‌تواند حیات و ممات را بهرۀ همۀ مردمان گرداند. او است که سزاوار است مردمان آئین او را برگزینند و برابر آن دینداری و پرستش کنند، آئینی که فرستادۀ او آن را بدیشان ابلاغ می‌کند و می‌رساند... این است آشنائی مردمان با حقیقت پروردگارشان، تا آنان برابر این شناخت بندگی خویش را در برابر خداوندگارشان اداء کنند، و از فرستادۀ او اطاعت و فرمانبرداری نمایند:

﴿ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ، وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

این نداء واپسین در این پیرو، نگرشهای دقیق و ظریفی را دربردارد و لازم است لحظه‌هائی در برابر آنها بایستیم و آنها را وارانداز کنیم:

۱ـ این نداء پیش از هر چیز، دستور به ایمان به خدا و به فرستادۀ او را در بردارد... گواهی لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را دربردارد که به شکل دیگری از اشکال مضمونِ این گواهی اداء شده است، گواهیی که بدون آن، ایمانی و اسلامی در میان نیست... چرا که شناخت صفات یزدان بزرگوار، بر این ایمان به ایزد دادار، پیشی گرفته است. آنجا که می‌فرماید:

﴿ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ﴾.

خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند.

چه دستور به ایمان، دستور به ایمان به خدائی است که اینها صفات راستین او هستند. همان‌گونه که بر آن، شناسائی رسالت پیغمبر پیشی گرفته است، رسالت او برای جملگی انسانها.

۲ـ در مرتبۀ دوم، این پیرو متضمّن این است که پیغمبر امّی و درس نخوانده ﷺ به خدا و سخنان او ایمان می‌آورد... در صورتی که این مسأله، بدیهی و آشکار است که این چنین است. ولی این نگرش دارای جایگاه و ارزش ویژۀ خود است. زیرا لازم است ایمان دعوت‌کننده به چیزی که مردمان را بدان فرا می‌خواند، و وضوح و روشنی آن دعوت در درون او، و یقین و

اعتماد او بدان، بر خود دعوت پیشی گرفته باشد. این است که وصف پیغمبری که به سوی همهٔ مردمان فرستاده شده است چنین آمده است:

﴿ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ ﴾.

کسی که ایمان به خدا و به سخنهای خدا دارد.

این چیز هم خود همان چیزی که مردمان را به پذیرش آن می‌خواند.

۳ـ این پیرو نگرش دیگری دربردارد، نگرش به مقتضی این ایمانی که پیغمبر ﷺ مردمان را بدان فرا می‌خواند. چنین نگرشی عبارت است از پیروی کردن از خود پیغمبر ﷺ در آنچه بدان دستور می‌دهد و در آنچه مقرّر می‌نماید. همچنین پیروی کردن از سنّت و روش و کار و عمل او. این همان چیزی است که این فرمودهٔ یزدان سبحان، مقرّر می‌فرماید:

﴿ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

نباید امیدوار بود که مردمان با چیزی رهنمود شوند که پیغمبر خدا ﷺ ایشان را به سوی آن دعوت می‌فرماید، مگر با پیروی کردن از آن چیز. کافی نیست که در دل بدان چیز ایمان داشته باشند، ولی پیروی عملی، از ایمان درونی پیروی نکنند... اسلام این است که عمل بیرون، تصدیق‌کنندهٔ نیّت درون باشد.

این آئین، در هر مناسبتی سرشت خود را می‌نمایاند و حقیقت خویش را نشان می‌دهد. آئین تنها عقیدهٔ نهان در دل و درون نیست. همچنین ایمان تنها شعائر و مراسمی هم نیست که اداء می‌گردد... بلکه ایمان پیروی کامل از پیغمبر خدا ﷺ در هر آن چیزی است که از سوی پروردگارش ابلاغ می‌دارد و می‌رساند، و در هر آن چیزی است که او مقرّر و معیّن می‌فرماید... پیغمبر خدا ﷺ تنها به ایمان آوردن به خدا و به پیغمبرش دستور نداده است و بس. همچنین تنها به انجام شعائر و مراسم آئینی هم دستور نفرموده است و بس. بلکه شریعت خدا را با گفتار و کردار خود ابلاغ فرموده است. امید نمی‌رود که مردمان هدایت یابند و رهنمود شوند، مگر این که در همهٔ اینها از پیغمبر ﷺ پیروی کنند... این است آئین یزدان... شکل دیگری برای آئین نیست جز همین شکلی که این نگرش بدان اشارت می‌نماید:

﴿ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

بعد از فرمان به ایمان به یزدان و پیغمبرش، دستور این است که از پیغمبر پیروی کنید تا رهنمود شوید... اگر کار در این آئین، منحصر به کار اعتقاد بود و بس، این فرمودهٔ یزدان بسنده بود:

﴿ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ﴾.

به خدا و به پیغمبرش ایمان بیاورید.

سپس داستان در روند خود به پیش می‌رود و از چیزهائی سخن می‌گوید که پس از زلزله‌ای روی داده است که برخی از مردان بنی‌اسرائیل را دربرگرفته بود... روند قرآنی در اینجا نمی‌گوید کار و بار چنین زلزله‌زدگانی پس از دعاها و ناله‌های موسی علیه‌السلام به کجا کشیده است و به چه سرنوشتی گرفتار آمده‌اند. ولی از روند داستان در سوره‌های دیگر قرآن پی می‌بریم که یزدان سبحان ایشان را پس از زلزله زنده گردانیده است و آنان مؤمنانه به سوی قوم خود برگشته‌اند.

پیش از این که روند قرآنی در اینجا به پیش رود و به حلقهٔ تازه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ سخن بپردازد، حقیقتی را دربارهٔ قوم موسی بیان می‌دارد... و آن این که جملگی ایشان گمراه نبوده‌اند:

﴿ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴾.

در میان قوم موسی (یعنی بنی‌اسرائیل) گروه زیادی (بر دین صحیح ماندگار) بودند که (مردم را) به سوی حقّ رهنمود می‌کردند و (به سبب تمسّک) به حقّ (به هنگام داوری) دادگری می‌نمودند.

در روزگار موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل این چنین بودند، و دسته‌ای از ایشان بعد از موسی نیز در پرتو حقّ راهیاب می‌شدند و راه هدایت می‌پوئیدند و دادگرانه داوری

می‌کردند... از جملهٔ این گروه، کسانی بودند که در آخر زمان به استقبال رسالت پیغمبر امّی و درس نخوانده رفتند و برابر چیزی که راجع به مبعث پیغمبر خدا ﷺ در تورات بود و در دسترسشان قرار داشت، این آئین را پذیرفتند. در پیشاپیش ایشان، صحابهٔ بزرگوار عبدالله پسر سلام ﷺ بود. کسی که یهودیان زمان خود را رویاروی می‌کرد با چیزی که در تورات راجع به پیغمبر امّی و درس نخوانده بود، و قوانینی را از تورات برایشان ذکر می‌کرد که قوانین اسلام آنها را تصدیق می‌کرد.

پس از بیان این حقیقت، داستان به ذکر حوادث و رخدادهای بعد از زلزله می‌پردازد:

﴿ وَ قَطَّعْنٰاهُمُ ٱثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً. وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ إِذِ ٱسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ: أَنِ ٱضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْحَجَرَ، فَٱنْبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتٰا عَشْرَةَ عَیْناً. قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ. وَ ظَلَّلْنٰا عَلَیْهِمُ الْغَمٰامَ وَ أَنْزَلْنٰا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَٱلسَّلْویٰ. کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ. وَ ظَلَمُونٰا وَلٰکِنْ کٰانُوا أَنْفُسَهُم یَظْلِمُونَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را به دوازده قبیله و شاخه تقسیم کردیم، و هنگامی که آنان از موسی تقاضای آب کردند، به موسی وحی کردیم که با عصای خود بر سنگ بزن. بناگاه دوازده چشمه از آن سنگ بیرون جوشید. هر دسته‌ای از مردمان با آبشخور خود آشنا شد (و هیچ قبیله‌ای مزاحم قبیلهٔ دیگری نگردید) و ابر را سایبان ایشان کردیم (و بدین‌وسیله آنان را از گرمای سوزان بیابان محفوظ داشتیم) و ترنجبین و بلدرچین نصیب ایشان کردیم (و بدانان گفتیم:) از چیزهای پاکی بخورید که روزی شما کرده‌ایم. (ولی آنان در حقّ این نعمتها ناشکری کردند و ستم ورزیدند) امّا به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم نمودند (و زیان ناسپاسی متوجّه خودشان گردید).

این رعایت و مهر یزدان است که پیوسته موسی و قوم او را فرامی‌گیرد، بعد از آن که کفر ورزیدند و گوساله را پرستیدند. سپس کفّارهٔ گناه را بدان‌گونه دادند که یزدان بدیشان دستور فرموده بود، و خدا هم توبهٔ ایشان را پذیرفت. اینها پس از زمانی بود که دیدن آشکار خدا را خواستار شدند و در نتیجه زلزله ایشان را فراگرفت. آن وقت یزدان دعای موسی را اجابت فرمود و ایشان را زنده گرداند و مورد رعایت و عنایت خود قرار داد. این رعایت و عنایت جلوه‌گر می‌آید در این که یزدان ایشان را برحسب دوازده تیره به دوازده ملّت ـ یعنی گروه بزرگ ـ نظم و نظام بخشید، و هر گروهی از آنان به نوه‌ای از نوادگان یعقوب ـ یعنی اسرائیل ـ برمی‌گشت، و هر دسته از آنان به شیوهٔ قبیله‌گری، شجرهٔ حسب و نسب خویش را حفظ و نگاه‌داری می‌کردند:

﴿ وَ قَطَّعْنٰاهُمُ ٱثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً ﴾.

بنی‌اسرائیل را به دوازده قبیله و شاخه تقسیم کردیم.

این رعایت و عنایت در این نیز جلوه‌گر می‌آید که یزدان برای هر دسته و تیره‌ای آبشخور ویژه‌ای را اختصاص داد تا از آن بنوشند و برخی بر برخی دست درازی نکنند:

﴿ وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ إِذِ ٱسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ: أَنِ ٱضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْحَجَرَ، فَٱنْبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتٰا عَشْرَةَ عَیْناً. قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ... ﴾.

هنگامی که آنان از موسی تقاضای آب کردند، به موسی وحی کردیم که با عصای خود بر سنگ بزن. بناگاه دوازده چشمه از آن سنگ بیرون جوشید. هر دسته‌ای از مردمان با آبشخور خود آشنا شد (و هیچ قبیله‌ای مزاحم قبیلهٔ دیگری نگردید).

این رعایت و عنایت جلوه‌گر می‌آید در این که یزدان مهربان ابر را همچون سایبانی بالای سرشان نگاه داشت تا از گرمای سوزان صحرا آنان را نگاه دارد. همچنین ترنجبین و گزنگبین را بر آنان نازل فرمود که نوعی از عسل کوهی است، و بلدرچین که پرندهٔ سُمانی است بهرهٔ ایشان کرد و سهل و ساده در دسترسشان قرار داد تا خوراک ایشان نیز پس از آب آنان تضمین گردد:

﴿ وَ ظَلَّلْنٰا عَلَیْهِمُ الْغَمٰامَ وَ أَنْزَلْنٰا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ

وَٱلسَّلْوىٰ ﴾.

و ابر را سایبان ایشان کردیم (و بدین‌وسیله آنان را از گرمای سوزان بیابان محفوظ داشتیم) و ترنجبین و بلدرچین نصیب ایشان کردیم.

این رعایت و عنایت همچنین جلوه‌گر می‌آید در این که همهٔ این چیزهای پاکیزه برای ایشان مباح می‌گردد، و چنین به نظر می‌آید از آن به بعد به سبب سرکشی و بزهکاری ایشان، چیزی از این اشیاء پاکیزه، دیگر بر آنان حرام نگردیده باشد:

﴿ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴾.

(و بدانان گفتیم:) از چیزهای پاکی بخورید که روزی شما کرده‌ایم.

رعایت و عنایت یزدان در حقّ ایشان در همهٔ این چیزها جلوه‌گر است. ولی این نسل پیوسته از هدایت و راستای راه کناره‌گیری کرده است و بر رهنمود و راستروی شوریده است، همانگونه که از بخش پایانی این آیه برمی‌آید، آیه‌ای که همهٔ این نعمتها وهمهٔ این معجزات را بیان می‌دارد. از قبیل: فوران چشمه‌ها از صخره سنگ بر اثر ضربهٔ عصای موسی بدان، و سایبان کردن ابر بر بالای سرشان در گرمای سوزان بیابان خشک، و فراهم کردن و تهیّه دیدن خوراک عالی از ترنجبین و بلدرچین:

﴿ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾.

امّا به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم نمودند (و زیان ناسپاسی متوجّه خودشان گردید).

روند قرآنی نمونه‌هائی از ستم به خودشان رانشان خواهد داد، ستمی که بر اثر سرکشی از فرمان خدا، و انحراف از راه او، بهرهٔ خود نموده‌اند... البتّه با این سرکشی و بزهکاری، و با این کجروی و انحراف، به خداوند سبحان ستم نمی‌کنند، چه یزدان از ایشان و از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است. اگر آنان و همه جهانیان بر سرکشی از فرمان یزدان گرد آیند، از ملک و مملکت او چیزی کاسته نمی‌شود. اگر هم آنان و همهٔ جهانیان بر اطاعت و فرمانبرداری از او گرد آیند، چیزی بر ملک و مملکت او نمی‌افزایند. ایشان در دنیا و آخرت یکسان تنها خویشتن را می‌آزارند و بر خود ستم می‌کنند، اگر گناه وسرکشی و کجروی کنند.

✿

هم‌اینک ببینیم بنی‌اسرائیل چگونه با رعایت و عنایتی که یزدان بدیشان روا دید، برخورد کردند، و گامهای کج ایشان چگونه در طول راه حرکت کرد و به پیش برداشته شد:

﴿ وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ: ٱسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا: حِطَّةٌ، وَ ٱدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً، نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ، سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِّنَ ٱلسَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴾.

و (به یاد آورید) آن گاه را که بدیشان گفته شد: در این شهر (بزرگی که پیغمبرتان موسی برایتان نام برده است) سکونت گزینید و هرگونه که می‌خواهید و هر چه که لازم دارید (از خوراکیها و میوه‌های آنجا) بخورید و بگوئید خداوندا از گناهان ما درگذر، و از دروازهٔ (آن شهر) با خشوع و خضوع وارد شوید تا گناهان شما رابیامرزیم. ما به نیکوکاران (از عفو و مغفرت) فزون‌تر می‌بخشیم. سپس ستمگران (از فرمان خدایشان سرپیچی کردند و) گفتاری را که بدانان گفته شده بود دیگر کردند و دیگرگون گفتند؛ سپس در برابر سرپیچی و تمرّدشان، از آسمان بر آنان عذابی فرستادیم.

پس از این که گوساله را پرستیدند، خدا آنان را مورد عفو قرار داد. ایزد متعال همهٔ این نعمتها را در حقّ ایشان روا دید... امّا سرشتشان ایشان را از راه راست منحرف کرد و کژراهه رفتند. اینک این ایشانند که نافرمانی می‌کنند، و گفتار را دگرگونه می‌سازند. اینک این ایشانند که بدیشان دستورداده می‌شود وارد آبادی معیّنی ـ یعنی شهر بزرگی ـ گردند که قرآن نام آن شهر را مشخّص نفرموده است، چرا که بر اصل و هدف داستان چیزی نمی‌افزاید، که اگر وارد آنجا شوند همهٔ خیرات و برکات آنجا بهرهٔ ایشان می‌گردد، به شرط این

که دعای معیّنی را در وقت ورود بدانجا بخوانند، و سجده‌کنان بدان درآیند، و بدین‌وسیله در زمان پیروزی و چیرگی در برابر خدا اعلان خضوع و خشوع کنند - درست بدان شکل که پیغمبر ﷺ درسال فتح مکّه بر پشت مرکب خود سجده‌کنان وارد مکّه شد - در برابر اطاعت از فرمان، یزدان جهان بدیشان وعده می‌دهد که ایشان را ببخشاید و از گناهانشان صرف‌نظر فرماید و بر خوبیهای خوبان آنان بیفزاید... ولی ناگهان دسته‌ای از ایشان واژه‌ها و جمله‌های دعائی را تغییر و دگرگون می‌کنند که بدان دستور داده شده‌اند، و حالت و وضعی را تعویض و تبدیل می‌کنند که می‌بایستی با آن حالت و وضع به شهر درآیند... چرا چنین کردند؟ پاسخ این است که تنها محض پیروی از کجروی و انحرافی چنین کردند که طبیعت درون ایشان خواستار آن بود:

﴿ فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ ﴾.

سپس ستمگران (از فرمان خدایشان سرپیچی کردند و) گفتاری را که بدانان گفته شده بود دیگر کردند و دیگرگون گفتند.

بدین هنگام بود که یزدان از سوی آسمان عذابی را بر آنان نازل کرد... همان آسمانی که برایشان ترنجبین و بلدرچین حواله می‌کرد و ابر را سایه‌بان آنان می‌نمود!

﴿ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَظْلِمُونَ ﴾.

پس در برابر سرپیچی و تمرّدشان، از آسمان بر آنان عذابی فرستادیم.

فرجامِ ظلم دسته‌ای از آنان - یعنی کفرشان - ظلم به خویشتن بود، چرا که عذاب یزدان را دچار ایشان گرداند.

قرآن نوع عذابی را مشخّص نمی‌فرماید که این بار گریبانگیرشان شده است. زیرا هدف داستان بدون ذکر نوع آن هم کامل وحاصل است. چه هدف بیان فرجام نافرمانی از دستور یزدان، و راست و درست آمدن تهدیدها و بیمها، و روی دادن سزا و جزای دادگرانه‌ای است که سرکشان از دست آن رهائی پیدا نمی‌کنند.

❁

دفعهٔ دیگر بنی‌اسرائیل دچارنافرمانی و گناهکاری می‌شوند... آنان این بار با فرمان یزدان آشکارا مخالفت نمی‌ورزند. بلکه با نصوص و متون آسمانی حیله‌گری و نیرنگبازی می‌کنند تا از زیر بار آنها بگریزند! آزمایش ایشان سر می‌رسد وآنان در برابر آن شکیبائی نمی‌ورزند. چرا که شکیبائی در برابر آزمون نیازمند سرشت خویشتندار و بااستقامتی است که در وقت جلوه‌گری هواها و هوسها و طمعها و آزها پایدار بماند و خود را برتر از خواستها و حرصها نگاه دارد:

﴿ وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَةِ الَّتِی کَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ، إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ، إِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتَانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ یَوْمَ لَا یَسْبِتُونَ لَا تَأْتِیهِمْ. کَذٰلِکَ نَبْلُوهُمْ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ. وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ: لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللهُ مُهْلِکُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ؟ قَالُوا: مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّکُمْ، وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ، وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِیسٍ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ. فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ: کُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِینَ. وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

از آنان دربارهٔ (سرگذشت اهالی) شهر (ایله) که در ساحل دریا بود بپرس. (به یاد بیاورند) هنگامی را که آنان (در روز شنبه از حدود و مقرّرات خدا) تجاوز می‌کردند. همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه به سویشان نمی‌آمدند (و این هم آزمایشی از سوی خدا بود). به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و فجور دائمی و مستمرّشان (با آزمونهای گوناگون) می‌آزمودیم (تا نیکوکاران پاک سیرت از بدکاران بدطینت جدا و مشخّص شوند) و (به یاد یهودیان بیاور) هنگامی را که گروهی از (صلحای اسلاف) ایشان (که همچون دیگران نافرمانی و بزهکاری نمی‌کردند) به کسانی می‌گفتند (که سرکشان و

گناهکاران را پند می‌دادند و موعظه می‌کردند:) چرا مردمانی را پند می‌دهید که خداوند آنان را (به سبب کفر و معاصی، در دنیا) نابود می‌کند یا (در آخرت) عذاب شدیدی خواهد داد؟ (مگر نمی‌دانید که پند و اندرز در اینان تأثیری ندارد و نرود میخ آهنین در سنگ؟) می‌گفتند: (ما به وظیفهٔ خود که امر به معروف و نهی از منکر است عمل می‌کنیم) تا در پیشگاه پروردگارتان معذور بوده (و رفع مسؤولیّت از خویشتن کرده باشیم) و شاید هم (این بیچارگان از گناه باز ایستند و نور ایمان زوایای درونشان را روشن سازد و راه) تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند. امّا هنگامی که پندها و اندرزهائی را نشنیدند که بدانها تذکّر داده شدند، کسانی را که (دیگران را نصیحت می‌نمودند و آنان را) از بدی نهی می‌کردند، (از عذاب بدور داشتیم و از بلا) رهانیدیم، و کسانی را که (مخالفت فرمان می‌کردند و بیشتر و بیشتر گناه می‌ورزیدند و بدین‌وسیله بر خود و جامعه) ستم می‌نمودند، به خاطر استمرار بر معاصی و نافرمانی به عذاب سختی گرفتار ساختیم. و هنگامی که از ترک چیزهائی که از آنها نهی می‌شدند سر باز زدند و سرکشی نمودند، خطاب بدانان گفتیم: به بوزینگان مطرودی تبدیل شوید (و به سبب خوی حیوانی از جامعهٔ انسانی مطرود و در میان مردمان منفور و از رحمت یزدان بدور گردید) و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسّط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنهٔ روز قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند. بیگمان پروردگار تو (به عاصیان و طاغیان) هر چه زودتر عقاب می‌رساند و او (نسبت به مطیعان و توبه‌کاران) آمرزنده و مهربان است.

روند قرآنی در اینجا ازشیوهٔ حکایت دربارهٔ گذشتهٔ بنی‌اسرائیل عدول می‌کند، و به شیوهٔ رویاروئی با نسلهای ایشان می‌گراید، نسلهائی که در مدینه رودرروی پیغمبر ﷺ می‌ایستادند... آیاتی که در اینجا است تا می‌رسد به فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ ﴾.

و (نیز به خاطر بنی‌اسرائیل بیاور) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم. آن چنان که انگار سایبانی (یا تکّه‌ای ابر) است.

آیه‌های مدنی هستند. در مدینه برای مبارزهٔ با یهودیان آنجا نازل شده‌اند، و در اینجا ضمیمهٔ این سورهٔ مکّی گشته‌اند تا مکمّل سخن در این سوره از داستان بنی‌اسرائیل با پیغمبرشان موسی باشند.

یزدان سبحان به پیغمبر خود ﷺ دستور می‌فرماید دربارهٔ این واقعهٔ معلوم برای بنی‌اسرائیل درتاریخ نیاکان و گذشتگان، از یهودیان بپرسد. خداوند یهودیان را با این تاریخ رویاروی می‌گرداند و در آن ایشان را ملّتی معرّفی می‌کند که نسلهای پیاپی یکدیگر و بسان همدیگرند. ایشان را به یاد نافرمانی قدیم و بزهکاری کهنشان می‌اندازد، و مسخ دسته‌ای از ایشان را در دنیا برای آنان روایت می‌فرماید، وبدیشان همچنین گوشزد می‌نماید که خدا بر همهٔ آنان خواری و خشم همیشگی واجب نموده است... مگر بر کسانی که از پیغمبر امّی و درس نخوان متابعت کرده و می‌کنند. از این دسته، غل و زنجیر اسارت و بردگی و جهالت را برمی‌دارد و می‌زداید.

یزدان جهان نام آبادی کنار دریا را نیز بیان نمی‌فرماید. چرا که برای مخاطبان این آیه معلوم و معروف بوده است. و امّا قهرمانان خود این واقعه، گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که در یک شهر ساحلی زندگی می‌کردند... بنی‌اسرائیل از موسی علیه‌السلام خواستند یک روز را برایشان روز استراحت کند تا آن را روز عید برای عبادت گردانند، و در آن به کارهای زندگی نپردازند. موسی روز شنبه را برای آنان تعیین کرد... آزمایش ایشان هم برای این بود که یزدان جهان ایشان را تربیت کند، و بدانان بیاموزد چگونه ارادهٔ ایشان تقویت پیدا می‌کند و در برابر چیزهای فریبنده و در مقابل آزها پایداری و ایستادگی می‌نماید، و بدیشان

می‌آموزد هنگام رویاروئی با چنین چیزهای فریبنده و آزها چگونه به وظایف خود عمل کنند و پیمانهای خویش رانگاه دارند و بپایند... این امتحان برای بنی‌اسرائیل لازم و ضروری بود، آن کسانی که شخصیّتها و هویّتهایشان و سرشتها و طبعهایشان به سبب خواری و پستی‌ای که مدّتهای طولانی در آن زیسته و لولیده بودند، متزلزل گشته و از هم پاشیده بود. قطعاً باید اراده پس از خواری و بندگی آزاد گردد، تا به پایداری و ایستادگی عادت کند. گذشته از اینان، آزادی و پایداری و ایستادگی برای همهٔ کسانی ضروری و لازم است که مسؤولیّت دعوت را برعهده می‌گیرند، و برای حمل امانت خلافت در زمین تربیت می‌شوند و عهده‌دار حمل امانت خلافت در زمین می‌گردند... امتحان اراده و چیره شدن بر فریبائی چیزهای فریبنده و گول چیزهای گول‌زننده، نخستین آزمایشی بود که پیش از هر کسی آدم و حوّاء بدان آزموده شده بودند. امّا آدم و حوّاء در برابر آن پایدار و استوار نماندند و به فریب و گول اهریمن برای خوردن از میوهٔ درخت جاودانگی، و بهره‌مندی از ملک و مملکتی که کهنه نمی‌شود و زوال نمی‌پذیرد، گوش فرا دادند! پس از آن دو، این امتحان آزمونی گردید که هر گروهی باید در آن شرکت و بدان آزموده شوند، پیش از آن که خدا اجازه فرماید امانت خلافت در زمین بدیشان واگذار گردد... تنها شکل و شیوهٔ امتحان متغیّر و مختلف است، ولی محتوی و مضمون تغییر نمی‌پذیرد و اختلاف حاصل نمی‌کند.

دسته‌ای از بنی‌اسرائیل این بار در برابر امتحانی که یزدان برایشان مقرّر فرموده بود به سبب گناهان و انحرافاتی که قبل از آن داشتند، پایدار و برقرار نماندند و تاب ایستادگی نیاوردند... ماهیها در روز شنبه در ساحل جلو چشمانشان پیدا وجلوه‌گر می‌آمدند. خیلی بدیشان نزدیک می‌شدند و در دسترسشان قرار می‌گرفتند. سهل و ساده شکار می‌شدند. به سبب حرمت روز شنبه که خودشان آن را خواسته بودند و بر خویشتن گرفته بودند، ماهیها از دستشان می‌رفتند و می‌گریختند. هنگامی که شنبه سپری می‌شد و روزهای حلال و آزاد بودن شکار ماهیها فرا می‌رسید، ماهیها را نزدیک ونمایان نمی‌یافتند، بدان‌گونه که در روزهای حرام و قدغن بودن آنها را می‌دیدند و می‌یافتند! این چیزی است که به فرستادهٔ خدا ﷺ دستور داده می‌شود آن را بدیشان تذکّر دهد و برایشان یادآور شود، و بدیشان گوشزد کند که چه کار کردند و چه چیز دیدند و نتیجه چه شد:

﴿وَ سْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ، إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ، إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ. كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾.

از آنان دربارهٔ (سرگذشت اهالی) شهر (ایله) که در ساحل دریا بود بپرس. (به یاد بیاورند) هنگامی را که آنان (در روز شنبه از حدود و مقرّرات خدا) تجاوز می‌کردند. همان هنگام که ماهیهایشان روز شنبه به سویشان می‌آمدند (روی آب) و خودنمائی می‌کردند، امّا در غیر روز شنبه به سویشان نمی‌آمدند (و این هم آزمایشی از سوی خدا بود). به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و فجور دائمی و مستمرّشان (با آزمونهای گوناگون) می‌آزمودیم (تا نیکوکاران پاک سیرت از بدکاران بدطینت جدا و مشخّص شوند).

و امّا این کار برای ایشان چگونه رخ داده است، و چگونه ماهیها با ایشان بدین نحو گفتگو می‌کردند، و چگونه با آنان مانور می‌رفتند و ایشان را دست می‌انداختند، این چیز معجزه‌ای است که با اجازهٔ خدا هر وقت او بخواهد روی می‌دهد... کسانی که نادانند منکر این هستند که مشیّت خدا جز برابر چیزهائی جاری و ساری گردد که آنها را «قوانین طبیعت» می‌نامند! امّا کار در جهان‌بینی اسلامی و در واقعیّت جهان، بدین نحو و بر این روال نیست... این خداوند سبحان است که این جهان را آفریده است، و قوانینی را در آن به ودیعت نهاده است که جهان برابر آن قوانین با مشیّت

آزاد یزدان حرکت می‌کند و می‌چرخد. این مشیّت هم زندانیِ چنین قوانینی نیست تا نتواند جز در پرتو آن قوانین جاری و ساری بگردد... مشیّت یزدان پس از این قوانین آزاد ماند، همان‌گونه که پیش از این قوانین آزاد بود... این چیزی است که نادانان از آن بی‌خبر می‌مانند... وقتی که حکمت یزدان و مرحمت او در حقّ بندگان مخلوق خود، مقتضی ثبات و خواهان دوام این قوانین بوده است، معنی این سخن این نیست که مشیّت خد امقیّد گردد و در داخل دائرهٔ این قوانین محبوس شود... هر زمان حکمت یزدان مقتضی انجام پذیرفتن کاری از کارها بوده که با این قوانین ثابت مخالف باشد، مشیّت ایزد دادار آزادانه این کار را به انجام می‌رساند. گذشته از این، این قوانین ثابت هم هر بار که روی می‌دهد، در همین یک بار نیز با قضا و قدر ویژهٔ یزدان انجام می‌پذیرد. این قوانین جریان آلی ومادی ندارند، جریانی که در دایرهٔ قضا و قدر یزدان قرار نگیرد و قضا و قدر الهی درآن دخالت نداشته باشد... البتّه قوانین در مسیر خود صورت می‌پذیرند و جریان پیدا می‌کنند، مادام که یزدان نخواهد که در مسیر دیگری صورت پذیرند و جریان پیدا کنند... براساس این که هر چیزی که رخ می‌دهد و وقوع پیدا می‌کند ـ چه جریان قوانین ثابت یا جریان جز آن ـ با قضا و قدر ویژه رخ می‌دهد و وقوع پیدا می‌کند. چه انجام معجزه یا رخ دادن قانون ثابت، توسّط این قضا و قدر یکسان است... اصلاً آلی و مادی بودن در نظم و نظام هستی، یک بار هم وجود ندارد ـ همان‌گونه که نادانان می‌انگارند و رخ دادن قوانین را آلی و مادی می‌دانند ـ البتّه در ربع اخیر این قرن کم‌کم بدین امر پی برده‌اند.(۱)

به هرحال، این کار برای اهالی بنی‌اسرائیل شهری که کنار دریا بوده است، روی داده است... دسته‌ای از اهالی، در برابر جلوه گری ماهیها تاب مقاومت نیاورده‌اند و حرص و طمع ایشان به تکان و هیجان درآمده است، و اراده‌هایشان سست گردیده است و سقوط کرده است، و عهد و پیمانی را شکسته‌اند که با پروردگار خود بسته‌اند. به حیله‌گری و نیرنگبازی می‌پردازند ـ بدان‌گونه که پیشهٔ یهودیان است ـ و برای شکار در روز شنبه چاره‌جوئی می‌کنند! حیله‌ها و نیرنگها زیاد و فراوان است بدان هنگام که دل کج می‌گردد، و تقوا اندک می‌شود، و با اصل نصوص آسمانی و فرمانهای الهی سازشکاری می‌گردد، و مراد گریز از ظاهر نصوص و قوانین یزدان می‌شود!

نصوص و متون، قانون را نگاهداری و نگاهبانی نمی‌کند، و محافظان و نگاهبانان هم قانون را نمی‌پایند و حمایت نمی‌نمایند. بلکه دلهای پرهیزگاری که تقوای خدا و هراس از او درآنها جایگزین است، قانون را می‌پایند و حمایت می‌نمایند و در نگاهبانی و نگاهداری آن می‌کوشند. ممکن نیست بتوان قانونی را حمایت و حفاظت کرد، مادام که مردمان درصدد نیرنگ بدان و حیله گری با آن هستند. نیروی مادی و نگهبانی ظاهری هیچ قانونی را نمی‌پاید و محافظت نمی‌نماید. دولت نمی‌تواند ـ هر اندازه هم ترس و وحشت به راه اندازد ـ بر سر هر فردی پاسبانی رابگمارد تا قانون را رعایت و حفاظت کند، مادام که ترس و هراس از خدا در دلهای مردمان نباشد، و آنان خدا را در ظاهر وباطن، مراقب و مواظب خود ندانند.

بدین خاطر است که دستگاه‌ها و سیستمها و حکومتهائی که بر پاسبانی دلهای پرهیزگار استوار نیستند، با شکست روبرو می‌شوند. نظریّه‌ها و مکتبهائی شکست می‌خورند که انسانها برای انسانها پدید می‌آورند و از قوانین الهی نیرو و توان نمی‌گیرند... همچنین بدین خاطر است دستگاه‌هائی که دولتها برای نگاهبانی قوانین و اجراء آنها وضع و مقرّر می‌دارند درمانده وناتوان می‌مانند، و دیدبانیها و نگاهبانیهای سطحی امورنیز بی‌نتیجه و بیسود می‌گردند.

دسته‌ای از ساکنان شهر کنار دریا دربارهٔ شنبه به حیله و

۱ـ مراجعه شود به چیزی که در جزء هفتم فی‌ظلال القرآن راجع بدین امرگفته شده است، هنگام تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ‌الْغَیْبِ لایَعْلَمُها إلاّ هَوَ ﴾.

نیرنگ می‌پرداختند، شنبه‌ای که در آن شکار کردن برایشان حرام بوده است... روایت شده است که آنان در روز شنبه مانعها و دیواره‌هائی را بر سر راه ماهیها می‌ساختند. روز یکشنبه که فرا می‌رسید ماهیها را می‌گرفتند و آنها را جمع‌آوری می‌نمودند، و به خود می‌گفتند: آنان در شنبه ماهیها را شکار ننموده‌اند. ماهیها روز شنبه در میان مانعها و دیواره‌ها داخل آب بوده‌اند و شکار نشده‌اند!

دستهٔ دیگری از آنان نیرنگبازیهای ایشان را می‌دیدند و حیله‌گریهایشان را با یزدان مشاهده می‌کردند! بزهکاران را از فرجام نیرنگبازیها و حیله‌گریهایشان برحذر می‌داشتند. بزهکاران نیز نیرنگبازیها و حیله‌گریهایشان را انکار می‌کردند!

دستهٔ سومی به آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌گفتند: فائدهٔ این اندرزها و پندهائی که سرکشان و بزهکاران را بدانها نصیحت می‌کنید چیست، در حالی که آنان از سرکشی و بزهکاری خود دست نمی‌کشند؟ آخر یزدان هلاک و عذاب رابرای ایشان مقدّر فرموده است:

﴿ وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ: لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً ٱللهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً ﴾.

و (به یاد یهودیان بیاور) هنگامی را که گروهی از (صلحای اسلاف) ایشان (که همچون دیگران نافرمانی و بزهکاری نمی‌کردند) به کسانی می‌گفتند (که سرکشان و گناهکاران را پند می‌دادند و موعظه می‌کردند:) چرا مردمانی را پند می‌دهید که خداوند آنان را (به سبب کفر و معاصی، در دنیا) نابود می‌کند یا (در آخرت) عذاب شدیدی خواهد داد؟.

پند دادن ایشان سودی ندارد. برحذر داشتن آنان بیهوده است. چرا که یزدان هلاک یا عذاب شدید را بر ایشان نوشته است، به سبب این که به مقدّسات یزدان بی‌احترامی کرده‌اند و دست به کارهائی زده‌اند که خدا حرام و قدغن فرموده است.

﴿ قالُوا: مَعْذِرَةً إِلىٰ رَبِّكُمْ، وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴾.

می‌گفتند: (ما به وظیفهٔ خود که امر به معروف و نهی از منکر است عمل می‌کنیم) تا در پیشگاه پروردگارتان معذور بوده (و رفع مسؤولیّت از خویشتن کرده باشیم) و شاید هم (این بیچارگان از گناه باز ایستند و نور ایمان زوایای درونشان را روشن سازد و راه) تقوا و پرهیزگاری در پیش گیرند.

این وظیفه‌ای است که برای خدا اداء می‌نمائیم: وظیفهٔ واجب امر به معروف و نهی از منکر، و بیم دادن از حرمت‌شکنی مقدّسات، و دست یازیدن به گناهان، واستفادهٔ از محرّمات، تا در پیشگاه یزدان عذری داشته باشیم، و یزدان جهان بداند که ما وظیفهٔ خویش را اداء کرده‌ایم. گذشته از این، چه بسا پند و اندرز به دلهای گناهکار سرکش فرو رود و در آنها بگیرد، و وجدان تقوا و پرهیزگاری را در زوایای این چنین دلهائی بیدار و برانگیخته گرداند.

بدین ترتیب ساکنان آن شهر به سه گروه یا ملّت تقسیم شده بودند... چه ملّت در تعریف اسلامی به مجموعه‌ای از مردمان گفته می‌شود که معتقد به عقیدهٔ واحدی و دارای جهان‌بینی واحدی باشند و از فرماندهی واحدی فرمان برند. ملّت در تعریف اسلامی آن چنان نیست که در مفهوم جاهلی قدیم یا جدید است. در جاهلیّت قدیم یا جدید، ملّت به مجموعه‌ای از مردمان گفته می‌شود که درناحیه‌ای از زمین زندگی می‌کنند و دولت واحدی بر آنان فرمان می‌راند! این مفهومی است که موردپسند اسلام نیست و اسلام آن را به رسمیّت نمی‌شناسد، و بلکه چنین تعریفی از ملّت، از جملهٔ مصطلحات جاهلیّت قدیم یا جدید بشمار است.(۱)

۱- واژهٔ «أمّة» به معنی گروهی از مردمان بکار رفته است، مثل این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ لَمّا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنّاسِ يَسْقُونَ ﴾.

و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، مردمان زیادی را دید که بر آن گرد آمده‌اند و چهارپایان خود را سیراب می‌کنند. (قصص/ ۲۳)

گاهی هم واژهٔ «أمّة» در معنی رهبری و پیشوائی بکار می‌رود. همچون این ⇦

ساکنان آن شهر ساحلی، به سه ملّت تقسیم شدند: ملّت سرکش و بزهکار نیرنگباز و حیله‌گری. ملّتی که در برابر سرکشی ونیرنگبازی می‌ایستد، و کار ملّت نخستین راناپسند می‌شمارد، و به رهنمود و اندرز می‌پردازد. و ملّتی که کارهای زشت را رها می‌کند و کاری به افراد زشت ندارد. کارهای زشت بزهکاران را رها می‌کند و پلشتیهای ایشان را با عمل مثبتی برطرف نمی‌گرداند... این راه‌ها و شیوه‌های متعدّد جهان‌بینی و جنبش است که دسته‌های سه‌گانه را ملّتهای سه‌گانه می‌کند.

هنگامی که پند و اندرز سودی نبخشید، و سرگشتگان در سرگشتگی خود سرگردان گشتند، فرمودهٔ یزدان مبنی بر عذاب ایشان تحقّق پیدا کرد و تهدیدها و بیمها نتیجه داد و عذاب خدا سررسید. کسانی که از بدیها نهی می‌کردند از فرجام بدیها برکنار و درامان ماندند، و ملّت سرکش و بزهکار به عذاب شدید و سختی گرفتار آمدند که از آن صحبت خواهد شد، و دستهٔ سوم ـ یا ملّت سوم ـ آیات قرآنی از ایشان سخن نگفته است و دربارهٔ ایشان خاموش مانده است... چه بسا سکوت از آنان، به خاطر کاستن از شأن و مقام ایشان باشد، هرچند که دچار عذاب نیامده باشند. چراکه آنان عملاً از نهی کردن و بازداشتن مردمان از بدی دور گزیده‌اند، و فقط خودشان از بدی کناره‌گیری نموده‌اند، لذا سزاوار این شده‌اند که بدیشان اهمّیّت داده نشود، هر چند که سزاوار عذاب نگشته‌اند:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ، وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ: كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴾.

امّا هنگامی که پندها و اندرزهائی را نشنیدند که بدانها تذکّر داده شدند، کسانی را که (دیگران را نصیحت می‌نمودند و آنان را) از بدی نهی می‌کردند، (از عذاب بدور داشتیم و از بلا) رهانیدیم، و کسانی را که (مخالفت فرمان می‌کردند و بیشتر و بیشتر گناه می‌ورزیدند و بدین‌وسیله بر خود و جامعه) ستم می‌نمودند، به خاطر استمرار بر معاصی و نافرمانی به عذاب سختی گرفتار ساختیم. و هنگامی که از ترک چیزهائی که از آنها نهی می‌شدند سر باز زدند و سرکشی نمودند، خطاب بدانان گفتیم: به بوزینگان مطرودی تبدیل شوید (و به سبب خوی حیوانی از جامعهٔ انسانی مطرود و در میان مردمان منفور و از رحمت یزدان بدور گردید).

عذاب بد، یعنی سخت و شدیدی که سرکشان حیله‌گر و بزهکاران نیرنگباز را در برگرفت، سزای فرورفتن به معصیت و گناه وپافشاری در سرکشی بود، نافرمانی و گناهی که آیهٔ اینجا آن را کفر قلمداد می‌کند، و جاهای دیگری گاهی آن را ظلم و گاهی فسق می‌نامد. البتّه در اغلب تعبیرات قرآنی، کفر و شرک، ظلم و فسق نام گرفته است. این تعبیرات با مصطلحات جدید این واژگان فرق دارد. چراکه مدلول قرآنی این واژگان، مدلولی نیست که در تعبیرات فقهی جدید رواج می‌یابد. آن عذاب بد و سخت، از شکل بشریّت مسخ شدن، وبه شکل بوزینگی درآمدن است! آنان از آدمیّت خود نزول کردند، و حتّی از ویژه‌ترین صفات و خصال بشریّت سقوط کردند که اراده‌ای است که بر رغبت چیره می‌گردد. ایشان به جهان «حیوان» سرازیر گشتند، بدان هنگام که ویژگیهای «انسان» را رها کردند. بدیشان دستور داده شد که بدان جائی از سقوط و خواری فروافتند که خود خواسته بودند.

امّا چگونه آنان به میمون تبدیل شدند؟ و پس از آن که به میمون تبدیل شدند چه سرنوشتی پیدا کردند و چه

⇦ فرمودهٔ خداوند بزرگوار:
﴿ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً ﴾.
ابراهیم پیشوائی بود (جامع همهٔ فضائل اخلاقی) و مطیع (فرمان الهی) و حقّگرای (بیزار از باطل و کناره‌گیر از بدیها. (نحل/ ۱۲۰)
«امّة» در اینجا به معنی گروه واحدی است... گرچه اینها در مدلول اصطلاحی اسلامیِ واژهٔ «امّة» که به گروهی از مردمان گفته می‌شود که دارای عقیدهٔ واحدی و جهان‌بینی واحدی باشند، تأثیری ندارد.

شدند؟ آیا منقرض گشتند بدان‌گونه که هر چیز مسخ شده‌ای و از نوع خود بیرون شده‌ای منقرض می‌گردد؟ یااین که در حالت میمونی تولید نسل کردند؟ و سائر مسائل دیگری که روایتهای تفسیر، راجع بدانها مختلف و گوناگون است... قرآن مجید دربارهٔ همهٔ این مسائل سکوت فرموده است، و گذشته از قرآن، فرستادهٔ یزدان ﷺ نیز چیزی در این باره نگفته است... پس ما نیازی به بحث و فحص در آنها نداریم و به چنین چیزهائی فرو نمی‌رویم.

واژهٔ یزدان که همه چیز بدان در آغاز جهان سر از نقاب عدم برآورده است، و هرگونه تغییر و تبدیلی با آن صورت می‌پذیرد، گفته آمد، در این مسائل نیز فرموده شده است و آنچه خدا خواسته است صورت گرفته است و بس... آن واژه، ﴿کُنْ﴾. بشنو است:

﴿قُلْنٰا لَهُمْ: کُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِینَ﴾.

خطاب بدانان گفتیم: به بوزینگان مطرودی تبدیل شوید.

ایشان به دنبال این فرمان، بوزینگان خوار و پستی شدند. بدان‌گاه که این سخن گفته آمد، کار انجام پذیرفت، و هیچ چیز جلو انجام آن را نگرفت. گویندهٔ این سخن، یعنی یزدان سبحان از انجام چیزی درمانده نمی‌گردد.

جملگی یهودیان دچار نفرین سرمدی شدند ـ مگر آنان که به پیغمبر امّی و درس نخوانده ایمان بیاورند و از او پیروی کنند ـ آن وقت کارشان به دوران معصیتی انجامید که پایان‌ناپذیر است، و ارادهٔ الهی حکمی را صادر فرمود که کسی نمی‌تواند آن را برگرداند و پیگرد آن شود:

﴿وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ. إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقٰابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ﴾.

و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن‌گاه را که پروردگار تو (توسّط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنهٔ روز قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند. بیگمان پروردگار تو (به عاصیان و طاغیان) هر چه زودتر عقاب می‌رساند و او (نسبت به مطیعان و توبه‌کاران) آمرزنده و مهربان است.

این، اعلام همیشگی و سرمدی است. از آن زمان که صادر شده است حال به همین شکلی بوده است و تحقّق پذیرفته است. یزدان جهان در فواصل زمانی کسانی را بر یهودیان گمارده است که بدترین عذابها را بدیشان رسانده‌اند. این اعلام پیوسته اجراء و پیاده می‌گردد. خداوند متعال گاه‌گاهی و در فاصله‌های زمانی کسانی را مأمور می‌فرماید که یهودیان را عذاب برساند. هر زمان که یهودیان حال و وضع خوبی را پیدا کرده‌اند وبادی به غبغب انداخته‌اند و در زمین به طغیان و سرکشی و ستمگری پرداخته‌اند، یزدان جهان بندگانی را بر این گروه ستمگر بدنهاد عهدشکن سرکش گماشته است تا بر آنان ضربه‌ای وارد کند و پتک تنبیه بر سرشان فرود آورد و گروهی را گوشمالی دهد که هنوز از گناهی و معصیتی بیرون نیامده است به گناه و معصیت دیگری می‌افتد، و هنوز از انحراف برنمی‌گردد به انحراف دیگری می‌گراید.

چنین به نظر می‌رسد که گاه‌گاهی گفته می‌شود دیگر نفرین به پایان آمده است، و یهودیان از جاه و جلال و شکوه و قدرت برخوردارند و بر دیگران نیز گردنکشی می‌کنند! این نفرین ویژهٔ دوره‌ای از ادوار تاریخ بوده است و بسر رسیده است و پایان گرفته است... امّا باید دانست که هیچ کسی جز خدا نمی‌داند که این بار و بارهای دیگر تا روز قیامت ایزد متعال چه مردمانی را بر ایشان می‌گمارد و چیره می‌گرداند تا دمار از روزگارشان برآورند.

یزدان جهان این کار ماندگار تا دامنهٔ قیامت را اعلام فرموده است ـ همان‌گونه که در قرآن به پیغمبر خود ﷺ خبر داده است ـ به دنبال این کار ماندگار، پیروی با صفت خداوند سبحان دربارهٔ عذاب و رحمت، ذکر می‌فرماید:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقَابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ ﴾.
بیگمان پروردگار تو (به عاصیان و طاغیان) هر چه زودتر عقاب می‌رساند و او (نسبت به مطیعان و توبه‌کاران) آمرزنده و مهربان است.

یزدان با سرعت عقاب و عذاب خود، کسانی را گرفتار می‌سازد که مستحقّ عقاب و عذاب گردند ـ همان‌گونه که اهالی شهری را گرفتار ساخت که در کنار دریا بود ـ و با مغفرت و مرحمت خود، توبهٔ کسانی را می‌پذیرد که از بنی‌اسرائیل توبه کنند و به سوی خدا برگردند و از پیغمبر امّی و درس نخوانی پیروی کنند که صفات و خصال او را در پیش خویشتن در تورات وانجیل نوشته می‌یابند... چه عقاب و عذاب یزدان سبحان از روی انتقام و کینه‌توزی نیست. بلکه عقاب و عذاب او سزا و جزای کسانی است که سزاوار چنان عقاب و عذابی می‌گردند، و در فراسوی عقاب و عذاب مغفرت و مرحمت قرار دارد و هر کسی می‌تواند توبه کند و آن آمرزش و مهربانی را بهرهٔ خود سازد.

❁

گامهای داستان همگام با گامهای تاریخ به پیش می‌رود. سرگذشت بعد از موسی و جانشینان او را بیان می‌دارد. از نسلهای آیندهٔ بنی‌اسرائیل صحبت می‌دارد تا به نسلی می‌رسد که با پیغمبر ﷺ و گروه مسلمانان در مدینه همعصر و رویاروی می‌شوند:

﴿ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا... مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِکَ... وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ، يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنیٰ وَ يَقُولُونَ: سَيُغْفَرُ لَنَا. وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ. أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ، وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ، وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ! وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾.

آنان را در زمین به گروه‌هائی تقسیم کردیم. برخی از ایشان صالح بودند (که عبارتند از مؤمنان) و بعضی از آنان جز آن بودند (که عبارتند از کافران و منافقان) و (همگان اعم از دینداران وبی‌دینان) ایشان را به نیکیها و بدیها آزمایش کردیم تا این که (پشیمان شوند و از خواب غفلت بیدار و به سوی کردگار) بازگردند. بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب (آسمانی تورات) گشتند (امّا بدان عمل نکردند. چرا که به جای پیروی از حقّ به دنبال مادیات روان شدند و) کالای این جهانِ فانی را دریافت می‌داشتند و (متاع سرای باقی را نادیده می‌گرفتند و به تحریف کلام آسمانی دست می‌یازیدند و حلال و حرام را همسان می‌شمردند و به خود) می‌گفتند: (ان‌شاءالله) بخشیده خواهیم شد، و حال آن که اگر باز هم کالائی همانند کالای نخست (از راه حرام و حتّی با تحریف کلام) به دستشان می‌رسید آن را دریافت می‌داشتند (و بدین‌وسیله با وجود اصرار بر گناه، امید آمرزش در سر می‌پروراندند!) مگر از آنان در کتاب (تورات) پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حقّ نگویند؟ و حال آن که آنچه را در کتاب (تورات) است خوانده و فهم کرده‌اند و (دیده‌اند که باید حقّ را بگویند نه باطل را، و متاع) دنیای دیگر بسی بهتر (از کالای این دنیا) برای کسانی است که پرهیزگاری کنند (و از خدای بترسند. چرا نمی‌اندیشید و همچنان بر گناه استمرار می‌ورزید؟) مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید (که جهان باقی را نباید به خاطر جهان فانی از دست داد؟) و آنان که به کتاب (آسمانی تورات سخت پای‌بند بوده و بدان) متمسّک می‌شوند و نماز (واجب بر خویشتن) را بجای می‌آورند (پاداش بزرگی دارند و) ما پاداش اصلاحگران (خود و جامعهٔ انسانی) را هدر نمی‌دهیم.

این بقیهٔ آیات مدنی است، آیاتی که دراین روند قرآنی برای تکمیل داستان بنی‌اسرائیل پس از موسی علیه‌السلام آمده است... این امر وقتی انجام پذیرفته است که یهودیان در زمین پخش و پراکنده شدند و به گروه‌هائی تقسیم گردیدند با مذهبها و جهان‌بینیهای گوناگون، و راه‌ها و روشهای مختلف. گروه‌هائی از ایشان صالح و

شایسته بودند و دسته‌هائی نیز ناصالح و ناشایست. عنایات الهی برای امتحان ایشان پیاپی بهرهٔ آنان می‌گردید. امتحان ایشان گاهی با اعطاء نعمتها، و گاهی با گرفتار کردن ایشان به مصیبتها، انجام می‌پذیرفت، تا این که توبه کنند و از بزهکاریها دست بردارند و به سوی پروردگار خویش برگردند و به خود آیند و بر راستای راه هدایت قرار گیرند و روندگان راست قامت راه راست گردند:

﴿ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

ایشان را به نیکیها و بدیها آزمایش کردیم تا این که (پشیمان شوند و از خواب غفلت بیدار و به سوی کردگار) بازگردند.

پیاپی بودن امتحان، رحمت یزدان در حقّ بندگان است، و یادآوری ایشان است، و پائیدن آنان از فراموشکاری و غفلتی است که منتهی به گول خوردن و نابودی می‌شود...

﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ، يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنىٰ وَ يَقُولُونَ: سَيُغْفَرُ لَنَا. وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ ﴾.

بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب (آسمانی تورات) گشتند (امّا بدان عمل نکردند. چرا که به جای پیروی از حقّ به دنبال مادیات روان شدند و) کالای این جهانِ فانی را دریافت می‌داشتند و (متاع سرای باقی را نادیده می‌گرفتند و به تحریف کلام آسمانی دست می‌یازیدند و حلال و حرام را همسان می‌شمردند و به خود) می‌گفتند: (ان‌شاءالله) بخشیده خواهیم شد، و حال آن که اگر باز هم کالائی همانند کالای نخست (از راه حرام و حتّی با تحریف کلام) به دستشان می‌رسید آن را دریافت می‌داشتند (و بدین‌وسیله با وجود اصرار بر گناه، امید آمرزش در سر می‌پروراندند!.

صفت این فرزندان ناخلف که بعد از پیشینیان قوم موسی آمدند، این چنین بود که آنان که کتاب را به ارث برده بودند و به پژوهش و بررسی آن می‌پرداختند، ولی با قوانین موجود در آن خویشتن را دگرگون نمی‌کردند و خودسازی نمی‌نمودند، و دلها و روشهای ایشان از آن قوانین متأثّر و منفعل نمی‌گردید... درست همسان عقیده‌ای که تبدیل گردد به فرهنگ و دانشی که تنها جنبهٔ وارسی و بررسی پیدا کند و محض دانستن و آگاهی از آن باشد و بس... هر زمان که کالائی از کالاهای زندگی دنیوی را می‌دیدند بر آن فرو می‌افتادند و آن را می‌قاپیدند. سپس به تعبیر و تفسیر از آن می‌پرداختند و می‌گفتند:

﴿ سَيُغْفَرُ لَنَا ﴾.

بخشیده خواهیم شدند.

به همین روال هر زمان دوباره کالائی از کالاهای این جهان به دستشان می‌رسید، از نو بر آن فرومی‌افتادند! یک پرسش انکاری به میان می‌آید:

﴿ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ، وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ ﴾.

مگر از آنان در کتاب (تورات) پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حقّ نگویند؟ و حال آن که آنچه را در کتاب (تورات) است خوانده و فهم کرده‌اند.

آیا پیمان یزدان در کتاب از ایشان گرفته نشده است که دست به تأویل و تحریف نزنند و دربارهٔ نصوص و متون به نیرنگ ننشینند، و از خدا خبر ندهند و نگویند مگر از روی حقّ و حقیقت. پس ایشان را چه شده است که می‌گویند:

﴿ سَيُغْفَرُ لَنَا ﴾. بخشیده خواهیم شدند.

ایشان را چه شده است که بر کالاهای زندگی دنیا فرو می‌افتند؟ و با دروغ بستن بر خدا و تأکید بر این که یزدان ایشان را می‌بخشاید، این امر را برای خود جائز و درست می‌شمارند. آنان که می‌دانند یزدان تنها کسانی را می‌بخشد که واقعاً توبه کنند، و عملاً دست از معصیت و گناه بردارند. امّا حال ایشان این چنین نبوده است. هر زمان که کالائی از کالاهای زندگی جهان را دیده‌اند به قاعدهٔ پیشین برگشته‌اند و بر آن فرو

افتاده‌اند! در حالی که آنان این کتاب را مطالعه و بررسی کرده‌اند و به چیزهائی که در آن بوده است پی برده‌اند! بلی آن کتاب را پژوهش و وارسی کرده‌اند، ولی پژوهش و وارسی سودی نمی‌بخشد، مادام که آمیزهٔ دلها نگردد. پژوهشگران و وارسی‌کنندگان دین بسی فراوانند، پژوهشگران و وارسی‌کنندگانی که دین را بررسی و پژوهش می‌کنند، ولی دلهایشان از دین بسی دور است. تنها دین را بدان خاطر بررسی و پژوهش می‌کنند تا آن را تأویل و تحریف کنند و دربارهٔ آن به حیله و نیرنگ بپردازند، و سخنان را از موارد لازم خود بدور دارند و تغییر و تبدیل ایجاد کنند، و راه‌های فتواهای مغرضانه و کینه‌توزانه‌ای را پیدا کنند که ایشان را به کالاها و هدفهای زندگی دنیوی برساند... آیا بلای دین جز وجود کسانی است که به بررسی و پژوهش دین تنها محض بررسی و پژوهش می‌پردازند، و دین راعقیده و باور خود نمی‌سازند، و از یزدان ترس وهراسی به دل راه نمی‌دهند؟!

﴿ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

دنیای دیگر بسی بهتر (از کالای این دنیا) برای کسانی است که پرهیزگاری کنند (و از خدای بترسند. چرا نمی‌اندیشید و همچنان بر گناه استمرار می‌ورزید؟) مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید (که جهان باقی را نباید به خاطر جهان فانی از دست داد؟).

بلی! آنجا سرای آخرت است! ارزش سرای آخرت در دلهای پرهیزگاران است که کفّهٔ ترازو را بالا می‌برد، و از گول کالاهای ناچیز نزدیک این جهان می‌رهاند... بلی! ارزش سرای آخرت است که هیچ دلی بدون آن راه اصلاح نمی‌پوید، و هیچ زندگی و حیاتی بدون آن روبراه نمی‌گردد و رونق پیدا نمی‌کند، و هیچ کسی و هیچ زندگی و حیاتی بدون درنظر گرفتن آن راست و ریز نمی‌شود و شایسته و پیراسته نمی‌گردد... اگر ارزش و والائی سرای آخرت نباشد چه چیزی می‌تواند در درون انسان، رغبت فراوان و دلبستگی زیادی را کنترل کند که انسان به همهٔ کالاهائی دارد که در زمین برای او جلوه‌گر می‌آید و وی را مصرّانه شیفتهٔ خود می‌نماید؟ و چه چیزی می‌تواند نفس آزمند انسان را از حرص و طمع باز دارد و از جور و ستم بدور گرداند؟ و چه چیزی می‌تواند در نفس، هیجان خواستها و شوق و شور شهوتها، و گرمی و شیفتگی هواها و هوسها، و دیوانگی آزها را آرام گرداند و از آنها بکاهد؟ و چه چیزی می‌تواند نفس انسان را در کشاکش روزگار این جهان مطمئنّ گرداند که با سپری شدن دنیا نصیب و بهرهٔ انسان ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود؟ چه چیزی می‌تواند نفس انسان را در پیکار میان حقّ و باطل، و میان خیرو شرّ، پایدار و استوار بدارد، بدان هنگام که کالاهای این جهان از پیش او می‌گریزند و از دسترس او بدور می‌گردند، و شرّ و بدی به خود می‌نازد، و باطل گردن می‌افرازد؟

هیچ چیزی در این دریای طوفانی و موّاج، و در این پیکار بزرگ و سترگ، نمی‌تواند انسان را در برابر دگرگونیها و رخدادها و تغییر احوال و اوضاع، نگاهداری و ثابت قدم بدارد، مگر ایمان و یقین به آخرت. جهان آخرت بهتر و خوبتر است برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، و عفو و گذشت در پیش می‌گیرند، و والائی و رفعت می‌ورزند، و با حقّ و خیر می‌ایستند و در برابر طوفانها و زلزله‌ها و فتنه‌ها استوار می‌مانند، و با ناگواریها و آشوبهای زمان می‌رزمند، و با دلی لبریز از اطمینان و یقین به راه خود ادامه می‌دهند، و مطمئنّ و مؤمن به پیش می‌روند.(۱)

جهان آخرت، غیبی است از غیبهائی که طرفداران «سوسیالیسم علمی» می‌خواهند آن را از دلهای ما و از عقیدهٔ ما و از زندگی ما بزدایند، و بجای آن جهان‌بینی ملحدانه و کافرانه و جاهلانه و وارونه‌ای را قرار دهند که آن را «علمی» می‌خوانند.

۱ـ مراجعه شود به مطالبی که دربارهٔ ایمان به آخرت در جزء هفتم فی‌ظلال القرآن به هنگام تفسیر آیهٔ ۳۰ سورهٔ انعام گفته شده است.

به سبب همین تلاش زشت و پلشت است که زندگی تباهی می‌گیرد، و دلها و درونها فاسد می‌شوند، و زبانهٔ سوزان دیوانگی بلندتر و مشتعل‌تر می‌شود و راه خود را در پیش می‌گیرد و چیزی جز ایمان به آخرت آن راسرکوب نمی‌سازد و جلو آن را نمی‌گیرد... به خاطر همین تلاش زشت وپلشت سوسیالیسم است که تنور رشوه‌خواری و فساد و طمع و طغیان، هر روز داغ‌تر از پیش می‌گردد، و بیماری سستی و کم‌توجّهی و خیانتکاری، در هر جولانگاهی و گستره‌ای پخش و پراکنده می‌شود.

«علمگرائی» مخالف «غیبگرائی» یکی از نادانیهای قرن هیجدهم و نوزدهم است. نادانی و جهالتی است که خود «علم بشری» از آن برمی‌گردد و پشیمان می‌شود، و در قرن بیستم جز نادانان وجاهلان کسی آن را بر زبان نمی‌راند و تکرار نمی‌گرداند.[1] نادانی و جهالتی است که با فطرت «انسان» مخالف است. به همین خاطر است که «حیات» و زندگی را به گونه‌ای تباه می‌گرداند که خود بشریّت را تهدید به نابودی می‌نماید! امّا طرح و نقشهٔ صهیونیسم خوفناکی که می‌خواهد ارکان زندگی و اصول اصلاح بشریّت را ویران ونابود گرداند، تا انسانها را سرانجام سهل و ساده مطیع و رام صهیونیست گرداند! طرح و نقشه‌ای که طوطیان در اینجا و آنجا تکرار می‌گردانند و بر زبان می‌رانند، در صورتی که اوضاع و احوالی که صهیونیستها آنها را پدیدار و استوار داشته‌اند، و در نواحی و اطراف زمین از روی علم و آگاهی در اجراء طرحها و نقشه‌های خوفناک خود در اینجا و آنجا به پیش می‌روند، و از آنجا که مسألهٔ آخرت و مسألهٔ تقوا و پرهیزگاری دو مسألهٔ اساسی و بنیادین در عقیده و در زندگی هستند، روند قرآنی مخاطبانی را که بر کالاهای این جهان نزدیک و فرودین فرو می‌افتند، به عقل و خرد حوالت می‌دارد:

﴿ وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

دنیای دیگر بسی بهتر (از کالای این دنیا) برای کسانی است که پرهیزگاری کنند... مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید؟

اگر خرد همان چیزی بود که حکومت و فرمانروائی کند نه هوا و هوس، و اگر دانش راستین و علم حقیقی همان چیزی بود که قضاوت و داوری کند نه نادانی و جهالتی که علم و دانش نامیده می‌شود، قطعاً سرای آخرت بهتر و خوبتر دیده می‌شد از کالاهای این جهان نزدیک و فرودین، و تقوا و پرهیزگاری توشهٔ هر دوی دین و دنیا و این جهان و آن جهان می‌گردید:

﴿ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ، إِنَّا لاَنُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾.

و آنان که به کتاب (آسمانی تورات سخت پای‌بند بوده و بدان) متمسّک می‌شوند و نماز (واجب بر خویشتن) را بجای می‌آورند (پاداش بزرگی دارند و) ما پاداش اصلاحگران (خود و جامعهٔ انسانی) را هدر نمی‌دهیم.

این گوشه زدن به کسانی است که پیمان مندرج در کتاب را از ایشان گرفته است، و آنان به بررسی و مطالعهٔ آن پیمان پرداخته‌اند، امّا با این وجود متمسّک به کتابی نمی‌گردند که آن را خوانده‌اند و پژوهش نموده‌اند، و برابر احکام آن عمل نمی‌کنند، و آن را در جهان‌بینیها و حرکات خود حاکم و قاضی نمی‌گردانند، و در رفتار و زندگی خویشتن دخالت نمی‌دهند... باید دانست که این آیه گذشته از این گوشه زدن، مطلق و آزاد می‌ماند، و مدلول و مفهوم خود را کاملاً می‌رساند، و برای هر نسلی و برای هر حالتی دارای معنی خاص خود است.

ساختار واژگانی ﴿ يُمَسِّكُونَ ﴾ متمسّک می‌شود... پای‌بند تعالیم آن می‌باشند مدلول و مفهومی را به تصویر می‌زند که نزدیک است محسوس شود و دیده شود... شکل تمسّک به‌کتاب با نیرو و جدّیّت و قاطعیّت است.

۱ـ مراجعه شود به چیزی که در جزء هفتم در بارهٔ «علم» و «غیب» گفته شده است، هنگام تفسیر فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَيَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ ﴾. (انعام/ ۵۹)

شکلی است که یزدان دوست می‌دارد که بدان شکل به کتاب او چنگ زده شود و به محتوای آن عمل گردد... بدون این که خود را به رنج اندازند. و برخویشتن ببالند و بر خود سختگیری کنند. چه جدّیّت و تلاش و قدرت و توان و قاطعیّت، چیزی است، و خویشتن را به رنج انداختن و بر خویش بالیدن و بر خود سخت گرفتن، چیز دیگری است... جدّیّت و تلاش و قدرت و توان و قاطعیّت، با سهل و ساده گرفتن مخالفت ندارد، ولی با سستی و شُل و ولی منافات دارد. با سعۀ صدر و دیدگاه باز و فراخ مخالفت ندارد، ولی با پرده‌دری و پرروئی منافات دارد. با مراعات واقعیّت زندگی مردمان مخالفت ندارد، ولی با این منافات دارد که «واقعیّت» زندگی انسانها حاکم و فرمانروای شریعت یزدان گردد، بلکه باید واقعیّت زندگی آنان محکوم و فرمانبردار شریعت یزدان شود.

چنگ زدن به کتاب، با جدّیّت و قدرت و قاطعیّت، و ادای نماز ـ یعنی شعائر و مراسم عبادت ـ دو طرف برنامۀ الهی برای اصلاح زندگی هستند... چنگ زدن به کتاب دراین عبارت، همراه با انجام شعائر و مراسم، یعنی مدلول مشخّص، بدین معنی که حکومت دادن بدین کتاب و فرمانروا کردن آن در زندگی مردمان برای اصلاح این زندگی، همراه با اقامۀ شعائر و مراسم عبادت، جهت اصلاح دلهای مردمان، دوطرف برنامه‌ای هستند که زندگی و دلها بدان شایسته و روبراه می‌گردد، و با چیزی جز آن اصلاح نمی‌شود... در آیه اشاره به اصلاح شده است:

﴿إِنَّا لاٰ نُضيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحينَ ﴾.

ما پاداش اصلاحگران (خود و جامعۀ انسانی) را هدر نمی‌دهیم.

اشاره بدین حقیقت دارد... حقیقت این که عملاً چنگ زدن جدّی به کتاب، و انجام شعائر ومراسم عبادت چنان که باید، دو ابزار و وسیلۀ اصلاح هستند، اصلاحی که خداوند پاداش آن را از اصلاحگران ضائع نمی‌گرداند و هدر نمی‌دهد.

زندگی بطورکلّی تباه نمی‌شود، مگر با ترک دوطرف این برنامۀ الهی... ترک چنگ زدن مجدّانه به کتاب و فرمانروا کردن آن درزندگی مردمان، و ترک عبادتی که دلها بدان اصلاح و روبراه می‌گردند و قوانین شریعت را پیاده می‌کنند بدون این که با نصوص و متون آسمانی حیله‌گری و نیرنگبازی کنند، همچون کسانی از اهل کتاب که چنین می‌کردند، و همچون کسانی از پیروان هر کتاب آسمانی که چنین می‌کنند، هر زمان که دلها برای انجام عبادت سست می‌گردند و سپس از ترس و هراس از خدا نیز سست می‌شوند.

برنامۀ اسلام برنامۀ کاملی است.

برنامۀ اسلام برنامۀ کاملی است. حکم و فرمان را براساس و پایۀ کتاب اجراء می‌کند، و دل را براساس و پایۀ عبادت مستقرّ می‌گرداند... بدین سبب دلها به تمام و کمال باکتاب همآوا و همراه می‌گردند. بدین لحاظ دلها اصلاح می‌شوند، و زندگی نیز روبراه می‌گردد.

این برنامه، برنامۀ یزدان است. از این برنامه کناره‌گیری نمی‌کنند، و این برنامه را با برنامۀ دیگری عوض نمی‌گردانند، مگرکسانی که بدبختی بر آنان نوشته شده باشد و عذاب برای ایشان مقدّر گردیده باشد.

✿

در پایانِ حلقه‌های زنجیرۀ داستان در این سوره، بیان می‌شود که یزدان جهان چگونه از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته است:

﴿ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وٰاقِعٌ بِهِمْ، خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ، وَاذْكُرُوا مٰا فيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

و (نیز به خاطر بنی‌اسرائیل بیاور) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم. آن چنان که انگار سایبانی (یا تکّه‌ای ابر) است، و ایشان گمان بردند که بر سرشان فرومی‌افتد. (در این وقتِ خوف و هراس، بدیشان گفتیم:) آنچه را (از تورات) به شما دادیم محکم

برگیرید و در عمل بدان کوشا باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مدّ نظر گیرید تا پرهیزگار شوید (و خویشتن را با مواظبت احکام و دستورهای آن، از عذاب بدور دارید).

این پیمان، پیمان فراموش ناشدنی است... چه در جائی گرفته شده است که فراموش نمی‌گردد. وقتی این پیمان گرفته شده است که کوه همچون سایبانی بالای سرشان ایستاده است. گمان برده‌اند که کوه بر سرشان فرو می‌افتد. در همان روز از پذیرش پیمان واپس می‌کشیدند و سر باز می‌زدند. این پیمان با ایشان در پرتو چنان معجزهٔ نیرومند و خوفناکی بسته شد که سزاوار است هرگز از یاد ایشان نرود و فراموش نشود، و بعد از آن پیمان‌شکنی از آنان مشاهده نگردد. در پرتو این معجزهٔ نیرومند بدیشان دستور داده شد که پیمان خود را با توان و تلاش هر چه بیشتر مراعات دارند، و با شدّت و قاطعیّت بدان چنگ زنند و آن را بپایند و بدان عمل نمایند، و سستی و خواری نشان ندهند و از پیمان استوار خویش برنگردند، و چیزهائی را پیوسته به یاد داشته باشند که در آن پیمان است، تا دلهایشان تواضع پیشه کند و پرهیزگاری ورزد، و همیشه با خدا پیوند داشته باشد و او را فراموش نکند.

ولی منش بنی‌اسرائیل همان منش بنی‌اسرائیل است! آنان پیمان را شکستند، و در منجلاب نافرمانی و گناه غوطه‌ور شدند، تا بدانجاکه مستحقّ خشم خدا و نفرین شدند، و فرمان یزدان مبنی بر عذاب ایشان صادرگردید. این امر بعد از این بود که خدا آنان را بر مردمان زمان خودشان ترجیح و ایشان را برگزیده بود، و عطاهای خود را بدیشان ارزانی فرموده بود. آنان شکر نعمتهای خدا را بجای نیاوردند، و پیمان را مراعات ننمودند، و عهد خود را از یاد بردند... وگرنه خداوند جهان کمترین ستمی به بندگان خود روا نمی‌دارد.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ ۛ شَهِدْنَا ۛ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ
الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ
آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ ۖ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
﴿۱۷۴﴾ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا
فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا
لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ ۚ فَمَثَلُهُ
كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ
يَلْهَثْ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۚ فَاقْصُصِ
الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۷۷﴾ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِي ۖ وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۷۸﴾
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ
لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا ۚ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۱۷۹﴾
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي
أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۸۱﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۲﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ إِنَّ
كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۱۸۳﴾ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا ۗ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ ۚ إِنْ
هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۱۸۴﴾ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ
أَجَلُهُمْ ۖ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۵﴾ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا
هَادِيَ لَهُ ۚ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۸۶﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
أَيَّانَ مُرْسَاهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ
عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾

قُل لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ وَلَوْ كُنتُ
أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ إِنْ
أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ ۞ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم
مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا
تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِۦ فَلَمَّآ أَثْقَلَت دَّعَوَا
ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَٰلِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٨٩﴾
فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا فَتَعَٰلَى
ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْـًٔا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٢﴾
وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ
أَمْ أَنتُمْ صَٰمِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ
عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَٱدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا۟ لَكُمْ إِن
كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَآ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
يَبْطِشُونَ بِهَآ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَآ أَمْ لَهُمْ ءَاذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ٱدْعُوا۟ شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ﴿١٩٥﴾
إِنَّ وَلِـِّۧىَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْكِتَٰبَ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩٦﴾
وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَآ
أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا۟
وَتَرَىٰهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾

این درس پیرامون مسألهٔ توحید و شرک دور می‌زند... پس از آن که داستان سوره همه پیرامون این مسأله می‌چرخیده است، و تذکّر جملگی پیغمبران به حقیقت توحید را، و برحذر داشتن ایشان از سرانجام شرک را بیان می‌داشته است، آن گاه پس از پند دادن و برحذر داشتن، فرجام بیمها و تهدیدها جلوه‌گر آمده است و پیاده گشته است.

هم‌اینک در این درس مسألهٔ توحید از زاویهٔ جدیدی، و از زاویهٔ ژرفی عرضه می‌شود... مسألهٔ توحید از زاویهٔ فطرتی که عرضه می‌گردد و نموده می‌شود که یزدان انسانها را بر آن سرشته است، و در پرتو آن از مردمان پیمان گرفته است که خویشتن را بپایند و هستی خود را نگاهداری نمایند، بدان گاه که هنوز در جهانِ شکم مادر و پشت پدر بودند! اعتراف به ربوبیّت یزدان یگانه، در وجود انسان سرشتی است. سرشتی که آفریدگار آن را در هستی آدمیزاد به ودیعت نهاده است و آن را بر خویشتنِ خویش به حکم وجود ذاتی خود گواه گرفته است، و به حکم این حقیقتی که آن را در ژرفاهای درونش احساس می‌کند شاهد کرده است. و امّا پیغمبریها و رسالتهای آسمانی یادآوری کردن و برحذر داشتن کسانی است که از سرشت نخستین خود منحرف می‌شوند و به یادآوری و بیدارباش نیاز پیدا می‌کنند. توحید پیمانی است که میان فطرت آدمی و آفریدگار وی از ازل بسته شده است. به همین جهت ـ اگر یزدان جهان پیغمبرانی را هم نمی‌فرستاد تا مردمان را پند دهند و رهنمود کنند ـ انسانها دلیلی برای پیمان‌شکنی نداشتند. ولی تنها مهربانی خدا مقتضی بوده است که انسانها را به فطرتشان واگذار نکند، چه فطرت چه بسا منحرف شود و به کژراهه رود. و رحمت باری مقتضی بوده است که انسانها را فقط به خردهایشان واگذار ننماید، چه خردها چه بسا گمراه می‌شوند. بلکه تفضّل یزدان مهربان انسانها را دربرگرفته است و پیغمبرانی را به عنوان مژده‌رسانان و بیم‌دهندگان به سوی مردمان روانه فرموده است تا پس از ارسال پیغمبران، دلیلی و برهانی در دست مردمان برای اظهار در پیشگاه یزدان سبحان نماند.

از این لحاظ که مسألهٔ توحید در این درس عرضه می‌گردد، روند قرآنی بر گرد این قضیهٔ بزرگ خطّ سیرهای گوناگونی ترسیم می‌کند.

از جملهٔ این خطّ سیرها یک خطّ سیر داستانی است که برخی از روایتها می‌گویند این داستان در تاریخ بنی‌اسرائیل رخ داده است... ولیکن بهتر این است که آن را مقیّد به زمانی و مکانی نکنیم و نمونه‌ای از داستانهائی بدانیم که بطور مکرّر درجهان بشریّت روی

می‌دهند، و همچنین حالتی از حالات مکرّر درون انسان و تاریخ جهان بینگاریم. هر زمان که به برخی از مردمان بهره‌ای از دانش داده می‌شود که برای رساندن ایشان به حقیقت و هدایت بسنده است، ولی آنان ناگهان از دانش خود دوری می‌گزینند و هیچ‌گونه سودی از آن نمی‌برند، و همسان کسانی که هیچ دانشی ندارند، در راه گمراهی پیش می‌روند. بلکه بدتر و گمراه‌تر و بدبخت‌تر از بی‌دانشان می‌شوند، به سبب دانشی که پرتو ایمان آمیزهٔ آن نگردیده است، ایمانی که دانش را به چراغی تبدیل می‌کند که ایشان را در تاریکی راه راهنمائی می‌کند.

گونهٔ دیگری از این خطّ سیرها، خطّ سیرداستانی دیگری است دربارهٔ حالتی که گامهای انحراف فطرت از توحید به شرک را به تصویر می‌کشد... این حالت مجسّم در یک زن و شوهر است. این زن و شوهر از جنینی که در شکم مادر است امید و آرزوی نیکی دارند. با خدا عهدها و پیمانها می‌بندند که اگر او فرزند خوب و نیکوئی بدیشان عطاء فرماید از زمرهٔ سپاسگزاران خواهند بود. ولی وقتی که پروردگار خواستهٔ آنان را روا می‌دارد، در اعطاء این نعمت، شریکها و انبازهائی برای یزدان سبحان قرار می‌دهند.

گونهٔ دیگری از این خطّ سیرها، خطّ سیری است که از کارافتادن دستگاه‌های گیرندهٔ فطری در وجود بشریّت است. بدان اندازه این دستگاه‌های فطری فرسوده و از کارافتاده می‌گردد که انسان را بجای رهنمود کردن گمراه می‌سازد، آن گونه گمراهیی که انسانها را از مرتبهٔ چهارپایان نیز پائین‌تر می‌کشاند، و ایشان را به حقّ افروزینهٔ دوزخ می‌کند و سزاوار سوختن در آن می‌گرداند... بدین لحاظ دلهائی خواهند داشت که با آنها چیزی را درک و فهم نمی‌کنند، و چشمانی خواهند داشت که با آنها نمی‌بینند، و گوشهائی خواهند داشت که با آنها نمی‌شنوند... در پی این چیزها گمراهیی است که از میان آن رهائی و برگشتی نیست.

گونهٔ دیگری نیز از این خطّ سیرها، خطّ سیر الهامگرانه‌ای است که در پیش گرفته می‌شود برای بکار انداختن و به خروش افکندن این دستگاه‌های از کارافتاده، و بیدار نمودن آنها برای دقّت کردن و اندیشیدن، و رهنمود کردن آنها به سوی ملکوت آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آنها است، و به سوی هر چیزی که یزدان سبحان آن را آفریده است، و آشنا ساختن آن دستگاه‌ها با مدّت زمانِ نهانی که در فراسوی آن مرگ است، و دعوت آنها به نگریستن حال این پیغمبر بزرگواری که به سوی هدایت فرا می‌خواند و گمراهان تهمت دیوانگی بدو می‌زنند!

گونهٔ دیگری هم از این خطّ سیرها خطّ سیر مجادله‌ای است که پیرامون خداگونه‌های دروغین ایشان درمی‌گیرد، خداگونه‌هائی که فاقد خصائص الوهیّت هستند و حتّی خصائص حیات نیز در آنها نیست!

همهٔ اینها پایان می‌پذیرد با رهنمود پیغمبر ﷺ به مبارزه طلبیدن ایشان و خداگونه‌هایشان، و اعلان جدائی و دوری او از آنان و معبودهایشان و عبادتشان، و پناه بردن به ولی و سرپرستی که ولی و سرپرستی جز او نیست:

﴿ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴾.

خدائی که این کتاب (قرآن نام) را نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

(اعراف/ ۱۹۶)

پایان درس پیشین دربارهٔ داستان بنی‌اسرائیل، صحنهٔ پیمانی بود که یزدان از ایشان در زیر سایهٔ کوه گرفته بود، کوهی که بالای سر آنان نگاه داشته شده بود. این درس جدید نیزدریافت پیمان را پیگیری و متابعت می‌کند، و با مسألهٔ بزرگترین پیمانی که یزدان از فطرت مردمان گرفته است، درس آغاز می‌گردد. در صحنه‌ای این دریافت پیمان انجام می‌پذیرد که صحنهٔ کوه برافراشته و بالا نگاه داشته شده، از لحاظ شکوه و زیبائی و ترس و هراس، به پای آن نمی‌رسد.

✿

﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ - مِنْ ظُهُورِهِمْ -

ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟.. قَالُوا: بَلَىٰ! شَهِدْنَا... أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ، أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

(ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظّم و شگفت‌انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گستردهٔ جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری، گواهی می‌دهیم (توئی خالق باری... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده‌ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حقّ را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم. لذا خویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند، ما را (مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟ این چنین آیات (کتاب خواندنی آسمانی) را توضیح می‌دهیم (ونشانه‌های کتاب دیدنی جهانی دالّ بر وجود خدا را می‌نمایانیم) بلکه آنان (که هم اینک یا در آینده می‌زیند از مخالفت با حقّ و تقلید از باطل) دست بردارند.

این، مسألهٔ فطرت و عقیده است. روند قرآنی آن را در صحنه‌ای نمایش می‌دهد ـ به شیوهٔ غالب قرآنی(۱) ـ این صحنه، صحنهٔ منحصر به فردی است و همانندی ندارد... صحنهٔ ذرّیّه و زادگانی است که در جهان غیبِ دوری در پشت آدمیزادگان نهفته‌اند و هنوز پای به جهان نگذاشته‌اند و پیدا نشده‌اند. آنان در دست قدرت خدای آفریدگار و پروردگار حاضر و آماده‌اند. یزدان سبحان از ایشان می‌پرسد:

﴿ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ﴾.

آیا من پروردگار شما نیستم؟

همگان به پروردگاری او گواهی می‌دهند، و به بندگی خود برای او اعتراف می‌کنند، و بر یگانگی وی اقرار می‌نمایند... آنان بسان اتمهائی، پخش و پراکنده‌اند، و در دست قدرت آفریدگار بزرگوار گرد آورده شده‌اند.

صحنهٔ جهانی زیبا و فریبائی است. زبان، همسانی در جهان‌بینیها و اندیشه‌های منقول خود برای آن سراغ ندارد. صحنهٔ بس شگفت و یگانه‌ای است. وقتی که خیال بشری به اندازهٔ تاب و توان به دنبال آن روان می‌گردد آن را بسی شگرف می‌بیند و یکتا می‌یابد. هنگامی که انسان سلولهائی را به تصوّر درآورد که فراتر از شمارند، ولی گرد آورده می‌شوند و در مشت جای می‌گیرند، سراپا شگفت می‌شود. این سلولهای بیشمار همچون خردمندان مورد خطاب قرار می‌گیرند ـ چون در پیکرهٔ وجود ایشان ویژگیهائی نهفته است که آفریدگار نوآفرین آنها را از نیستی به هستی آورده است و در خمیرهٔ وجودی ایشان سرشته است ـ بلی آنان همچون دارندگان خرد و عقل می‌پذیرند و پاسخ می‌گویند و اعتراف و اقرار می‌کنند و گواهی می‌دهند، و از ایشان در پشت پدران پیمان گرفته می‌شود!

وجود انسان در ژرفنای خویش به لرزه می‌افتد، بدان گاه که این صحنهٔ زیبای فریبای یگانه را ورانداز می‌کند، و اتمهای شناوری را پیش خود مجسّم می‌سازد. در هر سلول حیاتی است. در هر سلولی استعداد نهفته‌ای است. در هر سلولی پدیدهٔ انسانی

۱ـ برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن»

است با صفات کامل خود و چشم براه این است که بدو اجازه داده شود که ببالد و در جهان پیدا و نمایان شود به صورتی که خدا برای آن در جهان ناپیدا خواسته است. هر یک از آنان پیش از آن که به جهان ظاهر و آشکار قدم نهد با خود عهد و پیمان می‌بندد که یکتاپرست باشد و به وظائف یکتاپرستی خود عمل کند!

قرآن مجید این صحنهٔ زیبای دلربای شگرف یگانه را عرضه می‌دارد که دربارهٔ آن حقیقت هراسناک ژرف پنهان در ژرفاهای فطرت بشری، و در ژرفاهای هستی قرار دارد... قرآن این صحنه را نزدیک به چهارده قرن پیش عرضه کرده است، بدان هنگام که هیچ کسی دربارهٔ سرشت پیدایش انسانها و حقائق آن جز اوهام چیزی نمی‌دانسته است. پس از گذشت این قرنها، انسانها به گوشه‌ای از این حقائق و آن سرشت رهنمود می‌شوند. ناگهان «علم» و دانش مقرّر می‌دارد که ژنها، یعنی سلولهای وراثت، دفتر زندگی «انسان» را در خود نگاهداری می‌کنند، و در آنها ویژگیهای افراد نهفته است، در حالی که هنوز سلولهائی در پشت پدران هستند. این ژنهائی که دفتر زندگی سه هزار میلیون انسان را در خود نگاهداری می‌کنند، و در آنها همهٔ ویژگیهای انسانها بایگانی است، حجم آنها از یک سانتیمتر مکعّب بیشتر نمی‌گردد، یا چیزی به اندازهٔ حجم یک انگشتانهٔ خیّاطی! سخنی است که اگر در آن روز و روزگار کسی آن را به مردمان می‌گفت، او را به دیوانگی و سبکمغزی متّهم می‌کردند! خدای بزرگوار راست فرموده است:

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ﴾.

ما به آنان (که منکر اسلام و قرآن هستند) هر چه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حقّ است. (فصلت/ ۵۳)

ابن جریر با اسنادی که داشته است، و جز او از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ گفته است:

(مَسَحَ رَبُّكَ ظَهْرَ آدَمَ، فَخَرَجَتْ كُلُّ نَسَمَةٍ هُوَ خَالِقُهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ... فَأَخَذَ مَوَاثِيقَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ).

پروردگار تو پشت آدم را دست کشید، در نتیجه هر انسانی که می‌بایست تا روز قیامت خدا او را بیافریند بیرون آمد... خدا از آنان پیمان گرفت، و ایشان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟.. گفتند: بلی.

این حدیث به شکل مرفوع وموقوف بر ابن عبّاس، روایت شده است. ابن کثیر گفته است: به شکل موقوف بیشتر آمده است و شکل موقوف این حدیث از دلائل بهتری برخوردار است.

امّا این صحنه چگونه روی داده است؟ و خدا چگونه از پشت آدمیان نسلهای ایشان را برگرفته است و آنان را بر خودشان گواه کرده است؟ و چگونه ایشان را مخاطب قرار داده است و فرموده است:

﴿ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ﴾.

آیا من پروردگار شما نیستم؟.

و چگونه پاسخ داده‌اند و گفته‌اند:

﴿ بَلَىٰ شَهِدْنَا ﴾.

آری، گواهی می‌دهیم.

پاسخ این پرسشها چنین است: چگونگی کار خدا، بسان ذات خدا غیب است. فهم و درک بشری نمی‌تواند چگونگی کارهای یزدان را بداند بدان‌گونه که نمی‌تواند ماهیّت ذات یزدان را بداند. چه تصوّر کیفیّت، فرع تصوّر ماهیّت است. هر کاری که به یزدان سبحان نسبت داده می‌شود همچون این چیزی که در اینجا آمده است، از قبیل:

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ... ﴾.

سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، درحالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. (فصلت/ ۱۱)

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ ﴾.
سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. (اعراف/ ۵۴)
﴿ يَمْحُو اللهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ ﴾.
خداوند هر چه را که بخواهد (و مصلحت بداند، از نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی و از آیه‌های کتاب خواندنی آسمانی) از میان برمی‌دارد، و هر چه را (از قوانین هستی و از شرائع الهی که حکمتش اقتضاء کند و مناسب با زمان باشد) برجای می‌دارد و جایگزین می‌سازد. (رعد/ ۳۹)
﴿ وَٱلسَّمٰاوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ ﴾.
آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. (زمر/ ۶۷)
﴿ وَ جٰاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً ﴾.
پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر می‌آیند. (فجر/ ۲۲)
﴿ مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ ﴾.
هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است.... (مجادله/ ۷)

و چیزهای دیگری که نصوص صحیح دربارهٔ کار یزدان سبحان ذکر می‌کنند، و ما چاره‌ای جز تسلیم در برابر آنها نداریم و باید انجام آنها را بپذیریم بدون این که بکوشیم چگونگی آنها را فهم و درک کنیم... چرا که همان‌گونه که گفتیم تصوّر کیفیّت، فرع تصوّر ماهیّت است. خوب چیزی هم همگون و همسان یزدان نیست، و لذا راهی به سوی درک و فهم ذات خدا، و به سوی درک و فهم کیفیّت کارهای خدا وجود ندارد. همچنین وقتی که چیزی همسان و همگون یزدان نیست، راهی برای تشبیه کار یزدان با کار کسی و چیزی نیست... هرگونه تلاشی برای تصوّر کیفیّت کار آفریدگار و قیاس آن از کیفیّت کار آفریدگان، تلاش گمراه کننده‌ای است، زیرا ماهیّت یزدان سبحان با ماهیّت مردمان، جدای از یکدیگر است... همچنین همهٔ فیلسوفان و متکلّمانی هم گمراه و نادان و سخت سردرگم بوده‌اند که کوشیده‌اند کیفیّت افعال و اعمال یزدان را وصف و بیان کنند.[1]

گذشته از نظریّهٔ مذکور، دیدگاه دیگری درتفسیر این نصّ اظهار شده است، مبنی بر این که پیمانی که یزدان از ذرّیّهٔ آدمیزادگان گرفته است پیمان فطری است... یزدان در نهاد و فطرتشان این پیمان و قرارداد خودآگاه را به صورت یک حسّ درون ذاتی به ودیعه گذارده است، و آن را در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه و معترف به یگانگی خداوند یکتا ثبت و ضبط کرده است. یزدان این راز را در خمیرهٔ فطرت انسانها سرشته است. فطرت انسانها برآ ن پیمان، بزرگ می‌شود و رشد می‌کند، تا کار کنندهٔ کاری و تأثیر عواملی، سلامت آن را تباه می‌سازد، و فطرت را از راستای راه خود منحرف می‌گرداند.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: گویندگان سلف و خلف فرموده‌اند: مراد از این گواهی، توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است ـ همان‌گونه که قبلاً درحدیث ابوهریره و عیاض پسر حمار مجاشعی، و در روایت حسن بصری از اسود پسر سریع گذشت ـ حسن بصری آیه رابدین معنی تفسیر کرده است. گفته‌اند: یزدان بدین خاطر است که فرموده است:
﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِي آدَمَ ﴾.
(ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد.

و نفرموده است: ﴿ مِنْ آدَمَ ﴾.ازآدم.
فرمود: ﴿ مِنْ ظُهُورِهِمْ ﴾.از پشت آدمیزادگان. نفرمود: ﴿ مِنْ ظَهْرِهِ ﴾.از پشت او.
﴿ ذُرِّيَّتَهُمْ ﴾.فرزندان ایشان. یعنی نسل بعد از نسل آنان، و مردمان همعصری پس از مردمان همعصری... همچون این فرموده‌های خداوند بزرگوار:
﴿ هُوَ الَّذي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ فِي الأَرْضِ ﴾.

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» جلد دوم، فصل: «حقیقة الألوهية».

خدا کسی است که شما را جانشین (گذشتگان) روی زمین کرده است. (فاطر/۳۹)

﴿ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ ﴾.

و شما (انسانها) را (برابر قانون حیات بطور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این‌کرهٔ خاکی مسلّط و مستقرّ می‌گرداند). (نمل/۶۲)

﴿کَما أَنْشَأَکُمْ مِّنْ ذُرِّیَّةِ قَوْمٍ آخَرِینَ ﴾.

همان‌گونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است). (انعام/ ۱۳۳)

سپس فرموده است:

﴿ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّکُم؟ قالُوا: بَلیٰ! ﴾.

ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته‌اند: آری!.

یعنی ایشان را بر فطرت توحیدی سرشته است و آنان هم به زبان حال پاسخ خدا را داده‌اند و با دستگاه وجودی خودآگاه و ترکیب‌بند شگرف آفرینش خویش، و مشاهدهٔ جهان شگفت و شگرف پیرامون خویشتن، زبان به توحید گشوده‌اند و به سخن درآمده‌اند...

گواهی گاهی با گفتار است، همچون:

﴿ قالُوا شَهِدْنا عَلیٰ أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ شَهِدُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ ﴾.

می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم. زندگی دنیا آنان را گول زده است و (به خود مشغول داشته است و امروزه جز اعتراف چاره‌ای ندارند) و علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحقّ عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند). (انعام/ ۱۳۰)

گاهی هم گواهی به زبان حال اداء می‌شود، همچون:

﴿ ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللهِ شاهِدِینَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ ﴾.

مشرکانی که به کفر خویش گواهی می‌دهند حقّ ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و تنظیف و خدمت...) آباد کنند. (توبه/ ۱۷)

یعنی حال ایشان بدین امر علیه خودشان گواهی می‌دهد، نه این که ایشان چنین چیزی را بگویند...

یا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ إِنَّهُ عَلیٰ ذٰلِکَ لَشَهِیدٌ ﴾.

خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می‌داند ناسپاس و حقّ‌ناشناس است). (عادیات/ ۷)

همان‌گونه که پرسش گاهی با گفتار است، و گاهی با حال است، همچون:

﴿ وَ آتاکُمْ مِّنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ ﴾.

به شما داده است هرآنچه را که خواسته باشید. (ابراهیم/ ۳۴)

گفته‌اند: از جملهٔ چیزهائی که بیانگر این معنی است و می‌رساند که مراد چنین آیه و آیاتی، زبان حال و استعداد نهان در نهاد انسان است. چرا که خدا این گواهی را دلیل و حجّت بر مشرکان در شرکشان می‌شمارد. اگر گواهی ایشان به زبان مقال بود نه زبان حال - همان‌گونه که برخیها معتقدند - می‌بایستی هر کسی آن را به یاد داشته باشد تا دلیل و حجّت بر او باشد. این فراموشی عمومی درمورد عالم ذرّ به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست. اگر گفته شود: خبردادن پیغمبر ﷺ از آن، خود به تنهائی کافی و بسنده است. پاسخ این است: مشرکان همهٔ چیزهائی را تکذیب می‌کنند که پیغمبران با خود آورده‌اند، چه این مطلب و چه مطالب دیگری، کی خبر دادن فرمودهٔ پیغمبراسلام ﷺ از این امر، دلیل و حجّت بر ایشان می‌گردد؟ پس به ناچار چنین پیمانی باید پیمان فطری باشد و سرشت آنان به گونه‌ای سرشته شده باشد که خمیرهٔ فطری و خودآگاه انسان با یگانگی یزدان آشنا بوده و به صورت اتوماتیک به توحید ذات باری اعتراف دارد. بدین خاطر است که فرموده است:

﴿ أَنْ تَقُولُوا ﴾. تا نگوئید.

تا نگوئید در:

﴿ یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنّا کُنّا عَنْ هٰذا... ﴾.

روز قیامت که ما از این.... یعنی از توحید...
﴿ غافِلِینَ، أَوْ تَقُولُوا: إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا... ﴾.
غافل و بی‌خبر بوده‌ایم، یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند....

اینها چیزی بود که در خود آیه بود. و امّا در احادیثی که بدین موضوع اشارت دارند و به بخش پیشین آیه مربوط هستند، همچون احادیثی را می‌یابیم:

در صحیح بخاری و مسلم از ابو هریره ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:
(کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ ـ یا در روایت دیگر ـ عَلیٰ هٰذِهِ الْمِلَّةِ، فَأَبَواهُ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ وَ یُمَجِّسانِهِ، کَما تُولَدُ بَهِیمَةٌ جَمْعاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِیها مِنْ جَدْعاءَ؟).
هر نوزادی که به دنیا می‌آید، برفطرت خداشناسی ـ یا در روایت دیگری ـ بر این آئین (اسلام نام) به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را یهودی و مسیحی و زردشتی می‌سازند، بدان صورت که حیوانی سالم متولّد می‌شود. آیا این حیوان سالم را گوش بریده خواهید یافت؟.

در صحیح مسلم از عیاض پسر حمّار روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرموده است:
(یَقُولُ اللهُ إِنِّی خَلَقْتُ عِبادِی حُنَفاءَ، فَجاءَتْهُمُ الشَّیاطِینُ فَاجْتالَتْهُمْ عَنْ دِینِهِمْ، وَ حَرَّمَتْ عَلَیْهِمْ ما أَحْلَلْتُ لَهُمْ).
خداوند می‌فرماید: من بندگانم را بیگناه و حقگرا آفریده‌ام. بعدها اهریمنان به سویشان می‌آیند و آنان را از آئینشان دور می‌کنند و با خود در گمراهی می‌گردانند، و چیزهائی را بر آنان حرام می‌کنند که من آن را برای ایشان حلال نموده‌ام.

امام ابوجعفر پسر جریر ﷺ گفته است: یونس پسر عبدالأعلی، از پسر وهب، و او از سری پسر یحیی، و وی از حسن پسر ابوالحسن، و وی از اسود پسر سریع که از قبیلهٔ بنی سعد است، روایت کرده است و او گفته است: در خدمت پیغمبر خدا ﷺ در چهار غزوه جهاد کرده‌ام. ادامه می‌دهد و می‌گوید: مسلمانان پس از کشتن جنگجویان دشمن، فرزندان کوچک ایشان را نیز گرفتارکردند و کشتند. این خبر به گوش مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید و سخت از آن ناراحت گردید. فرمود:
(ما بالُ أَقْوامٍ یَتَناوَلُونَ الذُّرِّیَّةَ؟).
مردمان را چه شده است که فرزندان کوچک را گرفتار می‌کنند و می‌کشند؟.

حسن بصری می‌گوید: خدا در کتاب خود فرموده است:
﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ ﴾.
(ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد....

ما بعید نمی‌دانیم که فرمودهٔ خداوند بزرگوار:
﴿ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ... ﴾. الی آخر...
به زبان مقال و به صورت معمولی خود باشد، نه به زبان حال و احوال... چرا که به نظرم همان‌گونه انجام می‌گیرد و صورت می‌پذیرد که یزدان سبحان از آن خبر داده است. هیچ مانعی وجود ندارد که بتواند جلو وقوع آن را بگیرد اگر یزدان جهان بخواهد... همچنین ما تعبیر و تفسیری را نیز بعید نمی‌دانیم که ابن کثیر برگزیده است، و حسن بصری آن راذکر کرده است و آیه را شاهد و دلیل بر آن دانسته است... خدا از هر کس دیگری بهتر می‌داند کدام‌یک از این دو نظریّه موردنظر بوده است.

هر یک از این دو نظریّه، گویای این است که عهد و پیمانی با فطرت انسان بسته شده است مبنی‌بر این که خدای را به یگانگی بشناسد، و این که حقیقت توحید و یکتاپرستی در این سرشت استوار و برقرار است، و هر طفلی همراه با آن پای به هستی می‌گذارد، و از این فطرت کناره نمی‌گیرد و منحرف نمی‌شود مگر یک عامل خارجی فطرت او را تباه سازد!.. عاملی که استعداد هدایت و ضلالت موجود در انسان را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. استعداد هدایت و ضلالتی که در نهاد انسان پنهان است و شرائط و ظروف آن را

جلوه‌گر و آشکار می‌گرداند.(۱)
حقیقت توحید و یگانگی یزدان نه تنها در فطرت «انسان» متمرکز است، بلکه در فطرت جهان هستی پیرامون اونیز متمرکز است. اصلاً فطرت انسان جز بخشی از فطرت سراسر گسترهٔ سترگ هستی نیست. هستی با آن پیوند دارد، و آن هم بریده از هستی نیست. فطرت انسان فرمانبردار همان ناموسی است که بر جهان فرمان می‌راند. همچنین فطرت، صداها و آهنگهای جهان هستی را می‌شنود که دربارهٔ آن حقیقت بزرگ جهانی، یعنی توحید سر می‌دهد و زمزمه می‌کند. ناموس توحیدی که بر هستی فرمان می‌راند، اثر آن پیدا و هویدا در شکل جهان، هماهنگی و همآوائی، نظم و نظام حرکت و چرخش، استمرار منظّم قوانین، و عملکرد مستمرّ جهان برابر این قوانین و... و در این اواخر ـ برابر علم اندکی که انسان بدان رسیده است ـ وحدت عنصری که اتمها از آن فراهم می‌آیند و عبارت است از تشعشع الکتریکی که همهٔ مواد به هنگام شکستن اتمها و آزاد کردن بارها بدان می‌انجامند.
روز به روز انسانها گوشه‌هائی از ناموس وحدت را در طبیعت این جهان، و در طبیعت قوانینی که حاکم بر عملکردهای جهان است کشف می‌کنند ـ نه به شکل مادی جبری، بلکه با قضا و قدر الهی که برابر اراده و مشیّت آزاد ایزد سبحان استمرار می‌یابد و تازه به تازه می‌شود ـ امّا ما برای توضیح و بیان این ناموس، بر چیزهائی که علم ظنّی انسان کشف می‌کند تکیه نمی‌کنیم، علمی که نمی‌تواند یقینی باشد، چون ابزارهای علم، ابزارهای بشری هستند. بلکه ما با آن محض اطّلاع آشنا می‌گردیم و بس. اعتماد اصلی ما در توضیح و بیان هر حقیقت جهانی مطلق بر چیزی است که آفریدگار بس آگاه از آفریده‌های خود، برای ما بیان فرموده است. قرآن مجید جای گمانی بر جای نمی‌گذارد در این که ناموسی که بر جهان هستی فرمان می‌راند ناموس وحدت است. ناموس وحدتی که اراده و مشیّت یگانهٔ آفریدگار یگانه آن را پدید آورده است.
همچنین قرآن مجید در عبادت و پرستش یزدان توسّط این جهان، و اعتراف آن به یگانگی خداوند سبحان، جای شکّی باقی نمی‌گذارد. عبادت و پرستشی که ایزد منّان چگونگی آن را می‌داند و ما چیزی از آن را نمی‌دانیم جز آن مقداری راکه خداوند بزرگوار به ما از آن خبر می‌دهد، و آن مقداری راکه از آثار نظم و نظام و گشت و گذار و عملکرد و استمرار آن می‌بینیم.(۲)
این ناموسی که همهٔ جهان را اداره می‌کند و می‌گرداند ـ با قضا و قدر مستمرّ و متجدّدی که برابر اراده و مشیّت آزاد یزدان انجام می‌پذیرد ـ در هستی انسان نیز ساری و جاری است ـ چون انسان پدیده‌ای از پدیده‌های این جهان است ـ و درفطرت او مستقرّ است و نیازی به شعور و عقلی برای پی بردن بدان نیست. چراکه با فطرت قابل تشخیص است و در نهاد فطرت جایگزین است و فطرت خودش آن را درک و فهم می‌کند و برابر آن به کار و کنش می‌پردازد و دخل و تصرّف می‌نماید، مادام که خلل و فسادی بر آن عارض نگردد و بدان سبب از خودآگاهی و اطّلاع اتوماتیک از آن منحرف شود، و بگذارد هواها و هوسهای عارضی آن را بچرخانند و بگردانند، بجای این که برابر قانون استوار داخلی خود بچرخد و بگردد.
این ناموس همان پیمانی است که میان فطرت آدمی و آفریدگارش بسته شده است. پیمانی است که در وجود فطرت به ودیعت نهاده شده است. پیمانی است که در سرشت هر سلول زنده‌ای از سلولهای زنده از آغاز پیدایش آن به ودیعت گذاشته شده است. این پیمان، پیمانی است که پیش از پیغمبران و پیغمبریها بوده است. در این پیمان، هر سلولی به پروردگاری خدای یگانه و صاحب اراده و مشیّت یگانه و پدیدآورندهٔ ناموس یگانه‌ای گواهی می‌دهد، ناموس یگانه‌ای که بر

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التّصوّر الإسلامیّ و مقوّماته» فصل: «حقیقة الإنسان».
۲ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی» جلد دوم، فصل: «حقیقة الکون».

هر سلولی حاکم است و هر سلولی را اداره می‌کند و امور آن را می‌گرداند و شؤون آن را می‌چرخاند. دیگرراهی برای بیان دلیل و اظهار حجّت نمی‌ماند، و جای عذر و بهانه و چون و چرائی نیست، پس از پیمان فطرت و گواهی ـ خواه گواهی به زبان حال باشد، همچون این چیزی که گذشت، و خواه گواهی به زبان مقال باشد، همچون چیزهائی که دربرخی از آثار و اخبار آمده است. دیگر جای آن نیست که کسی بگوید از کتاب خدا که راهنمای به سوی یگانه‌پرستی بوده است، غافل بوده‌ام، و از پیغمبریها و رسالتهای یزدان که به سوی یکتاپرستی دعوت نموده‌اند، بی‌خبر مانده‌ام. یا این که بگوید هنگامی که پای به جهان گذاشته‌ام، پدران و نیاکان خود را مشرک یافته‌ام، و برای شناختن توحید و آشنائی بایگانه‌پرستی، راهی در برابر خویش ندیده‌ام و چاره‌ای نداشته‌ام. پدران و نیاکانم گمراه گشته‌اند و تنها آنان مسؤول هستند و من مسؤول نیستم! بدین خاطر چنین پیروی بر این گواهی ذکر می‌گردد:

﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنّا كُنّا عَنْ هٰذا غافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ، وَكُنّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ. أَفَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟﴾.

یا این که نگوئید: پدران و نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حقّ را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم. لذا خویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی پدران و نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت‌پرستی بوده‌اند) کرده‌اند ما را مجازات می‌کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می‌گردانی؟

ولی از آنجاکه یزدان سبحان نسبت به بندگان خود مهر و عطوفت دارد، و از آنجاکه می‌داند بندگانش استعداد و آمادگی این رادارند که چون بخواهند گمراهشان گردانند گمراه شوند، و از آنجاکه فطرتشان با عوامل و انگیزه‌های انحراف، بر اثر کار و تلاش اهریمنان آدمی و پری، درمعرض انحراف قرار می‌گیرد ـ همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است ـ اهریمنان آدمی و پری برنقطه ضعفهای انسانها تکیه می‌کنند، نقطه ضعفهائی که درنهاد بشری نهفته است و در ترکیب‌بند و خمیرهٔ ذاتی ایشان سرشته است.

به خاطر مهر و عطوفتی که یزدان به بندگان خود دارد، چنین مقدّر فرموده است که مردمان را در برابر پیمان فطرت محاسبه نکند، همان‌گونه که ایشان را در برابر خردی که بدانان داده است محاسبه نمی‌فرماید، تا پیغمبرانی را به سویشان نفرستد و آیاتی را برایشان نازل نگرداند که فطرتشان را از زیر توده‌ها بیرون بیاورد و آن را از خرابی و ویرانی و انحراف رهائی بخشد، و خردشان را از زیر فشار هوا و هوس وضعف و شهوات نجات دهد.(۱) اگر خدا می‌دانست که فطرتها و عقلها به تنهائی برای هدایت انسانها کافی است، بدون این که پیغمبران و پیغمبریها درمیان باشد، و بدون این که پند و اندرز و تفصیل و تشریح آیات لازم باشد، بندگان خود را در برابر فطرتها و خردهایشان محاسبه و محاکمه می‌کرد، ولی خدا به سبب آگاهی از وضع فطرتها و کیفیّت خردها به بندگان خود رحم فرموده است و بدین سبب دلیل و حجّتِ بر ایشان را رسالت و پیامبری قرار داده است و بس:

﴿وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

این چنین آیات (کتاب خواندنی آسمانی) را توضیح می‌دهیم (ونشانه‌های کتاب دیدنی جهانی دالّ بر وجود خدا را می‌نمایانیم) بلکه آنان (که هم اینک یا در آینده می‌زیند از مخالفت با حقّ و تقلید از باطل) دست بردارند.

تا برگردند به سوی فطرتهایشان و پیمانهای فطرتها با خدا. همچنین تا برگردند به سوی چیزهایی همچون نیروهای بینش و فهم و درک و شعوری که درنهادشان به ودیعت نهاده است. چه برگشت به این نهانیها ضامن

۱ـ مراجعه شود به فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء/ ۱۶۵) در جزء ششم در کتاب فی ظلال القرآن.

تکـان دادن حـقیقت تـوحید در دلهـا است، و ضـامن برگرداندن دلها به سوی آفـریدگار یگـانۀ آنـها است. آفریدگار یگانه‌ای که دلها را بر عقیدۀ تـوحید آفـریده است. گذشته از اینها خداوندگار جهان بـه دلهـا رحـم فرموده است و پیغمبرانی را همراه با آیاتی برای پند و اندرز دادن و برحذر داشتن و هوشیار بـاش گـفتن بـه سوی آنها روانه فرموده است.[۱]

✿

به عنوان مثال انحراف از راستای فـطرت، و شکسـتن پیمانی که یزدان با فطرت مردمان بسته است، و سر باز زدن از آیات الهی آن هم پس از دیدن آنها و آگاهی پیدا کردن از آنها، کسی را مثال می‌زند که خدا آیـات خویش را بدو رسانده است و در جلو دیدگان او و در دسترس اندیشۀ او قرار داده است. ولی چنین کسی خود را از زیر بار آنها بیرون کشیده است و به تـرک آنـها گفته است و انگار جامۀ آیات را از تن بدر آورده است و همچون مار پوست‌اندازی کرده است و لخت و عور شده است. به این جهان چسبیده است و در پی هـوای خویش رفته است. لذا به پیمان نخستین وفادار نمانده است، و به آیات راهنمای الهی تـوجّه نکـرده است، و بدین سبب اهریمن بر او چیره شده است، و از رعایت و حمایت خدا رانده و مـانده و بـی‌بهره گشـته است، و آسـایش و اطـمینان خـاطر از او سـلب شـده است و تکیه‌گاه و پناهگاهی برایش نمانده است.

امّا اسلوب معجزه‌آسای قرآن داستان را بدان صـورت که ما گفتیم نمی‌آورد. بلکه آن را در صـحنۀ زنـده و متحرّک و سخت پویا، و دارای نشانه‌های بـرجسـته و سیماهای بارز، و بهره‌مند از فعل و انفعالات واضح، به تصویر می‌کشد. صحنه‌ای است برخوردار از آهنگهای واقعی زندگی، همراه با آهنگهای الهام‌بخش عبارات:[۲]

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا، فَانْسَلَخَ مِنْهَا، فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا، وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ، وَاتَّبَعَ هَوَاهُ. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ. ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. سَاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. سَاءَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ! ﴾.

(ای پیغمبر) برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکام کتاب آسمانی پیغمبر روزگار خود مطّلع ساختیم) امّا او از (دستور) آنها بیرون رفت (و بدانها توجّه نکرد) و شیطان بر او دست یافت و از زمرۀ گمراهان گردید. امّا ما اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم و (دانشش را مـایۀ سـعادتش مـی‌نمودیم. امّـا اجبار برخلاف سنّت مـا است و لذا او را بـه حـال خـود رهـا ساختیم) لیکن او به زمین آویخت (و به پستی گرائید و به سوی آسمان هدایت بـالا نـرفت) و از هـوا و هـوس خویش پیروی کرد. مَثَلِ او بسان مَثَلِ سگ است که اگر بر او بتازی زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند. (چنین افرادی بر اثر آرزوپرستی و دنـیاپرستی، دائماً در پی مال‌اندوزی روان و نالانند و از ترس زوال نعمت و هراس از مرگ بیقرار و بـی‌آرامـند). پس داسـتان را برگو بلکه بیندیشند (و از کفر و ضـلال بـرگردند). چـه بدمَثَلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه) به خـود ستم مـی‌کنند (چـرا کـه خـویشتن را از سـعادت اخروی محروم می‌سازند).

این صحنه، صحنه‌ای از صحنه‌های شگرف است. صحنۀ کاملاً تازه‌ای از خیال‌پردازیها و اندیشه‌ها بـرای ایـن زبان است... انسانی است که یزدان آیـات خـود بـدو

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مـقوّماته» فـصل: «ألوهيّة و عبوديّة» و «حقيقة الإنسان».

۲ـ مراجعه شود بـه کـتاب: «التـصوير الفـنّی فـی‌القرآن» فـصل: «طريقة القرآن».

می‌رساند، و از فضل خویش بر او خلعتی می‌پوشاند، و از دانش خویش جامه‌ای بر قامت وی چست می‌گرداند، و فرصت کاملی برای هدایت و راه یافتن به آستانهٔ خدا، و رسیدن به بارگاه کبریاء، و اوج‌گیری و بالاروی به سوی قدسیان را برای او فراهم می‌سازد، ولیکن او از همهٔ اینها خویشتن را بیرون می‌کشد. انگار آیه‌های یزدان پوستی است بر گوشت تن او کشیده شده است. او خویشتن را با سختی و تلاش و رنج بیرون می‌کشد، و درست همچون مار پوست‌اندازی می‌کند و از پوست چسبیده بر پیکرش خود را به‌در می‌آورد... مگر نه این است که هستی انسان پوشیده با جامهٔ ایمان است، بدان‌گونه که پوست چسبیده به تن او است؟.. هم‌اینک این او است که از آیات یزدان بیرون می‌آید و از پوستین ایمان که نگاه‌دارنده و محافظ او است لخت و عور به‌در می‌آید، و جامهٔ زره نگاهبان خویش را دور می‌اندازد، و از هدایت و رهنمود منحرف می‌گردد تا از هوا و هوس پیروی کند، و از افق درخشان سقوط می‌کند و فرود می‌آید تا به خاک تیره و تار چنگ بزند و بچسبد، و هدف و نشانهٔ تیرهای اهریمن شود، و چیزی و کسی نتواند او را از تیرهای زهرآگین اهریمن بپاید و از دست او محافظت نماید، و او به ناچار از اهریمن پیروی کند و همراه و ملازم او شود و اهریمن بر او چیره شود... پس از این، خود را ناگهان در برابر صحنهٔ هراسناک و زشت و پلشتی می‌یابیم... می‌بینیم این چنین انسانی به زمین چسبیده است و گِل‌آلود شده است. افزون بر این، به صورت سگی درآمده است. اگر رانده شود زبان بیرون می‌کشد، و اگر هم رانده نشود زبان بیرون می‌کشد... همهٔ این صحنه‌های متحرّک و جنبان، پیاپی به دنبال یکدیگر می‌آیند، و خیال آدم آنجا ایستاده و پیدا است و آنها را شرمنده و سرگشته و دهشت‌زده نظاره می‌نماید و با تأسّف و تأثّر بسیار می‌پاید... خیال وقتی که به پایان صحنه‌های نمایشها می‌رسد، و با صحنهٔ زبان بیرون کشیدنهای پیاپی ناگسیخته رویاروی می‌گردد، ناگهان پیرو ترسناک الهامگرانه‌ای راجع به سراسر صحنه را می‌شنود:

﴿ ذٰلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. سَاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. سَاءَ الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا، وَ أَنْفُسَهُمْ کَانُوا یَظْلِمُونَ!.. ﴾.

این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند. (چنین افرادی بر اثر آرزوپرستی و دنیاپرستی، دائماً در پی مال‌اندوزی روان و نالانند و از ترس زوال نعمت و هراس از مرگ بیقرار و بی‌آرامند). پس داستان را برگو بلکه بیندیشند (و از کفر و ضلال برگردند). چه بدمَثَلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه) به خود ستم می‌کنند (چرا که خویشتن را از سعادت اخروی محروم می‌سازند).

این است مَثَل ایشان! آیات هدایت و الهامهای ایمان، متّصل به فطرت و وجودشان، و متّصل به هستی پیرامونشان بوده است. ولی از آن هدایت و الهامها خویشتن را کنار کشیده‌اند، و به صورت مسخ‌شدگان زشت و بدریختی درآمده‌اند. از مقام «انسان» به جایگاه حیوان سقوط کرده‌اند... به جایگاه سگی درآمده‌اند که در گِل و لای می‌لولد... در حالی که قبلاً بالی از ایمان داشتند که با آن به سوی اعلی علّیّین پرواز می‌کردند و پر می‌کشیدند. قبلاً در پرتو فطرت پیشین خود زیباترین صورت و جذّاب‌ترین هیئت را داشتند، ولی از آن صورت زیبا و سیمای فریبا گشته‌اند و به اسفل سافلین، یعنی به پست‌ترین مکان فرو افتاده‌اند!

﴿ سَاءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا. فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ. سَاءَ الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا، وَ أَنْفُسَهُمْ کَانُوا یَظْلِمُونَ!.. ﴾.

چه بدمَثَلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه) به خود ستم می‌کنند (چرا که خویشتن را از

سعادت اخروی محروم می‌سازند).
آیا بدتر از این مَثَل، مَثَلی است؟ آیا بدتر از بیرون آمدن و لخت گشتن از هدایت، حال و وضعی است؟ آیا بدتر از چسبیدن و چنگ زدن به زمین و پیروی از هوا و هوس، چیزی است؟ آیا انسانی بدتر از کسی به خود ستم می‌کند که نسبت به خویشتن چنین کارهائی روا می‌دارد؟ آن کسی که خود را از جامهٔ حفظ‌کننده و از زره نگاهدار بیرون می‌کشد، و خویشتن را نشانه و هدف تیرهای اهریمن می‌کند و می‌گذارد شیطان همدم وی گردد و بر او سوار شود و او را به دنیای حیوان چسبیده به زمین، و حیوان سرگردان پریشانی درآورد که همچون سگ پیوسته زبان بیرون کشد و له‌له زند!!!
آیا سخن هیچ کسی در وصف این حالت، و به تصویر کشیدن آن بدین منوال و بر این روال شگفت و یگانه، به پای سخن شگرف و منحصر به فرد قرآن می‌رسد؟
گذشته از اینها، آیا این مَثَل خبر از کسی می‌دهد و بیانگر سرگذشت کسی است؟ یا این که مَثَلی از میان ضرب‌المثلها است و در موارد بسیاری این چنین می‌شود و صدق پیدا می‌کند؟ به عبارت دیگر: حقیقت و واقعیّت است؟ و یا داستان و روایت است؟
برخی از روایتها می‌گویند: این مَثَل، سرگذشت مرد صالحی از دیار فلسطین است ـ البتّه پیش از ورود بنی‌اسرائیل بدانجا می‌زیسته است ـ داستان او به شکل دور و درازی روایت می‌گردد و خبر از انحراف و پستی او می‌دهد. به گونه‌ای داستان نقل می‌گردد که بر کسی ناشناخته نمی‌ماند که مطّلع از اسرائیلیات فراوان منقول در لابلای کتابهای تفسیر باشد. او می‌داند که چنین داستانی یکی از آن اسرائیلیات است، و یا دست کم به همهٔ موارد و تفصیلات آن اطمینان ندارد. گذشته از این، در این روایتها اختلاف و اضطرابی است که ما را به حذر و احتیاط بیشتر می‌خواند... روایت شده است که این مرد از میان بنی‌اسرائیل است و بلعام پسر باعوراء نام دارد. همچنین روایت شده است که او از اهالی قلدر و ستمکار فلسطین بوده است. روایت دیگری می‌گوید این مرد عرب بوده است و امیّه پسر صلت نام داشته است. بعضی گفته‌اند این مرد ابوعامر فاسق نام داشته است و از همعصران بعثت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. روایت هم شده است که این مرد معاصر با موسی علیه‌السلام بوده است. برخی نیز روایت می‌کنند که پس از موسی علیه‌السلام می‌زیسته است و معاصر با یوشع پسر نون بوده است. یوشع پسر نون همان کسی که پس از چهل سال سرگشتی و آوارگی بنی‌اسرائیل در بیابان برهوت به دنبال سرباز زدن بنی‌اسرائیل از دخول به شهری که بدانان فرمان ورود بدانجا داده می‌شود، و سخنی که به موسی علیه‌السلام می‌گویند و قرآن مجید آن را روایت می‌دارد:

﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاَ، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم!). (مائده/ ۲۴)

با سپاهی که از بنی‌اسرائیل تهیّه می‌بینند با جبّاران و قلدران می‌جنگد... همچنین در تفسیر آیاتی که بدو داده شده است نقل شده است که آن آیات، اسم اعظم یزدان بوده‌اند و او با آنها دعا می‌کرده است و مستجاب می‌شده است. همچنین روایت شده است که او پیغمبری بوده است و آن آیات، کتاب آسمانی بوده و برای او نازل گردیده است... بعدها هم شرح و بسط آن داستان دچار اختلافات فراوانی گشته است...
بدین لحاظ بهتر آن دیدیم ـ مطابق اسلوبی که در کتاب فی ظلال القرآن در پیش گرفته‌ایم ـ به هیچ یک از این روایتها نپردازیم و اصلاً خویشتن را گرفتار چنین چیزهائی نسازیم. زیرا در نصّ قرآنی چیزی دربارهٔ آن مرد نیست. و در حدیث روایت شده از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم چیزی در بارهٔ او نیامده است. پس بهتر است به نتیجهٔ داستان توجّه و اهتمام داشته باشیم. این داستان، حال کسانی را به تصویر می‌زند که آیات یزدان را تکذیب می‌کنند و پس از این که آیات برایشان روشن می‌گردد و با آنها آشنا می‌شوند، برابر احکام آنها عمل نمی‌کنند و در راستای آنها نمی‌مانند... این داستان به

کرّات در زندگی انسانها تکرار می‌شود. مردمان بسیاری هستند که دانش دین خدا بدیشان داده می‌شود، ولی در پرتو آن راهیاب نمی‌گردند و هدایت نمی‌یابند. بلکه علم دین را وسیله‌ای برای تحریف سخنان از مواضع و موارد اصلی آنها، و ابزاری برای پیروی از هوا و هوس می‌سازند... پیروی از هوا و هوس خود، و متابعت از هوا و هوس کسانی که بر گردهٔ مردمان سوارند و به گمان آنان کالاها و لوازم زندگی دنیا تنها در دست قدرت ایشان و در پیش آنان یافته می‌شود.

عالمان دینی زیادی را دیده‌ایم که حقیقت دین را می‌دانند، ولی از آن حقیقت منحرف می‌گردند و جز آن را می‌گویند و اعلان می‌کنند، و علم خود را در راه تحریف چیزهای موردنظرشان، و صدور فتاواهای مطلوب سلطه‌داران و سردمداران فانی زمین، بکار می‌گیرند! با صدور فتاواهای نادرست می‌کوشند سلطه و قدرت کسانی را در زمین اثبات و استوار سازند که بر سلطه و قدرت یزدان در همه جای جهان می‌شورند و تعدّی می‌کنند!

از جملهٔ این عالمان دینی کسی را دیده‌ایم که می‌داند و می‌گوید: قطعاً قانونگذاری، حقّی از حقوق خداوند سبحان است. هرکس ادّعای آن را برای خود کند در حقیقت ادّعای الوهیّت برای خود می‌کند، و هرکس هم ادّعای الوهیّت برای خود کند قطعاً کافر می‌گردد. و کسی هم که اعتراف به چنین حقّی برای وی کند او نیز کافر می‌شود... با وجود این، و با وجود آگاهی از این حقیقتی که بطور ضروری از دین دارد، او برای طاغوتهائی تبلیغ می‌کند و مردمان را به اطاعت از آنها فرا می‌خواند که چنین طاغوتهائی ادّعای حقّ قانونگذاری می‌کنند و به سبب ادّعای این حق، ادّعای الوهیّت می‌نمایند... این عالم دینی چنین کسانی را کافر خوانده است و نسبت کفر بدیشان داده است، ولی این طاغوتها را «مسلمان» می‌نامد و کاری را که می‌کنند اسلام نام می‌دهد و می‌گوید فراتر از آن اسلامی نیست! ما از میان همچون عالمانی کسی را دیده‌ایم که یک سال دربارهٔ حرام بودن ربا بطور کلّی می‌نویسد، سپس سال دیگری دربارهٔ حلال بودن ربا می‌نگارد و قلم‌فرسائی می‌کند! از زمرهٔ همچون افرادی کسی را دیده‌ایم که فسق و فجور را خوب و پسندیده قلمداد کرده است و در پخش زنا و گناهان بزرگ در میان مردمان کوشیده است و بر این لجنزار جامهٔ دین پوشانده است و نشانه‌ها و عنوانهای دین بدان داده است!

این را چه می‌توان نامید؟ جز این که گفته شود: این مصداق خبری است که در لابلای مفاهیم آیات ذکر کردیم، و چنین کسی از مقاصد آیات خویشتن را بیرون کشیده است و به کناری خزیده است و اهریمن به سراغ او رفته است و به تعقیب او پرداخته است و از زمرهٔ گمراهان گشته است!

این را چه می‌توان نامید؟ جز این که گفته شود: این همان مسخی است که یزدان سبحان در این قرآن دربارهٔ قهرمان داستان فرموده است:

﴿ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا، وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ، وَاتَّبَعَ هَوَاهُ. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ! ﴾.

مَثَلِ او بسان مَثَلِ سگ است که اگر بر او بتازی زبان ازدهان بیرون می‌آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می‌آورد.

اگر خدا می‌خواست چنین کسی را در پرتو آگاهی او از آیات الهی بالا می‌برد و برتری می‌بخشید. ولیکن یزدان سبحان نخواسته است، زیرا چنین کسی از آیات الهی اطّلاع پیدا کرده است و به زمین چسبیده است و بدان چنگ زده است و از آیات پیروی نکرده است و به ترک احکام آن گفته است.

این، مَثَل هرکسی است که خدا بدو دانش خود را داده باشد، و چنین کسی از این دانش سود نبرد، و بر راستای راه ایمان ماندگار نماند، و بدین‌وسیله از نعمت خدا خود را بیرون کشد تا پیرو خوار اهریمن گردد، و به مرتبهٔ حیوان نزول کند و از مقام انسان فرو افتد و مسخ

شود!
بگذریم از این، چنین زبان بیرون کشیدنها و له‌له زدنهای ناگسیخته چیست؟
به نظر ما همان‌گونه که آهنگها و نواهای داستان الهام می‌کند، و صحنه‌های قرآن به تصویر می‌کشد، این زبان بیرون کشیدنها و له‌له زدنها، همان زبان بیرون کشیدنها و له‌له زدنهائی است که مردمانی به دنبال مادیات و کالاهای این دنیا دارند، و برای به دست آوردن ثروت و قدرت دنیوی می‌جوشند و می‌سوزند و در راه دستیابی به لوازم و وسائل زندگی از آیاتی که یزدان بدیشان داده است خویشتن را بیرون می‌کشند. پیوسته زبان بیرون می‌کشند و له‌له می‌زنند و بر اموال و دارائی لرزان چون سیماب می‌مانند، چه ایشان را پند و اندرز دهی و چه ایشان را پند و اندرز ندهی، آنان همیشه بیتاب و بیقرار در پی ثروت و قدرت و وسائل و اموال روان و دوان خواهند بود!
زندگی بشری پیوسته به ما چنین مَثَلی را در هر زمانی و در هر مکانی و در هر محیطی نشان می‌دهد... کاروان زندگی بشری به پیش می‌رود و زمانها و مرحله‌های زیادی را پشت سر می‌گذارد، و پیوسته چشمها به عالمانی می‌افتد و این مَثَل بر آنان صدق پیدا می‌کند، و به ندرت عالمانی یافته می‌شوند که یزدان ایشان را مصون و محفوظ بفرماید، و آنان از آیات خدا خود را بیرون نکشند و به ترک آیات نگویند، و به زمین نچسبند و چنگ نزنند، و از هوا و هوس پیروی نکنند، و اهریمن ایشان را خوار نمی‌دارد، و به دنبال کالای دنیا زبان بیرون نمی‌کشند و له‌له نمی‌زنند، کالائی که در نزد صاحبان سلطه و قدرت یافته می‌شود... این مَثَلی است که پدید آمدن و وجود داشتن آن منقطع نمی‌گردد، و زمان و مکان هرگز خالی از مصداق آن نمی‌شود. دیگر این مَثَل به داستانی که در میان نسلی و مردمان عصری روی داده است، محصور و محدود نمی‌گردد.
یزدان به پیغمبر خود ﷺ دستور فرموده است این مَثَل را بر قوم خود بخواند، بر آن کسانی که آیات یزدان بر آنان نازل می‌گردید، تا خویشتن از آیات یزدان بیرون نکشند و از احکام آنها سر باز نزنند، آیاتی که بدیشان داده شده است. گذشته از این، این مَثَل پس از او و پس از ایشان بماند و خوانده شود تا کسانی که چیزی از علم خدا بدیشان داده می‌شود، بترسند از این که به چنین سرانجام بد و ناجوری دچار گردند، و مرتکب این زبان بیرون کشیدنها و له‌له زدنهای ناگسیختهٔ پیاپی شود، و به خویشتن ستمی روا دارند که دشمنی در حقّ دشمنی روا نمی‌دارد. آخر آنان با این سرانجام بد و سرنوشت ناگوار، جز به خویشتن ستم نمی‌کنند.
ما این چنین افرادی را ـ پناه بر خدا ـ در همین زمان خودمان می‌بینیم که انگار برای ستم به خویشتن حرص و جوش دارند! یا کسانی را می‌یابیم که با چنگ و دندان به جایگاه و مکانی که در ته دوزخ دارند می‌چسبند، انگار می‌ترسند کسانی در مسابقه برای رسیدن بدانجا بر ایشان پیشی گیرند و بر سر دستیابی بدین مقام با آنان بجنگند! این چنین مردمانی هر بامدادی و هر شامگاهی بدون کمترین سستی و تنبلی چیزهائی را پیشاپیش خود می‌فرستند تا این چنین جایگاه خویش را در دوزخ، پایدار و استوار سازند! بدون کمترین سستی و تنبلی به دنبال حرصها و آزهای خویش زبان بیرون می‌آورند و له‌له می‌زنند، بیرون کشیدنها و له‌له زدنهائی که تا واپسین رمق زندگی و بدرود حیات ایشان، گسیخته نمی‌گردد!
پروردگارا!.. ما را مصون و محفوظ دار! گامهایمان را بر جای و پایدار دار! صبر و شکیبائی به ما عطاء فرما! ما را مسلمان بمیران!

❁

در برابر این خبر و تعبیر قرآنی از آن، اندکی می‌ایستیم... این خبر، مَثَل علمی است که صاحب آن نمی‌تواند خویشتنداری و پرهیزگاری کند و نگذارد شهوات و لذائذ و رغائب بر او سنگینی نماید، و وی را زمینگیر گرداند و به زمین بچسباند، و دیگر نتواند از

زیر بار سنگین زمین، و از تأثیر نیروی جاذبه و کشش آن برخیزد. توان این را از دست بدهد که به دنبال هوا و هوس راه نیفتد و اهریمن او را تعقیب نکند و همراه وی نگردد و زمام هوا و هوس او را در دست نگیرد.

از آنجا که علم انسان را نمی‌پاید، برنامهٔ قرآنی برای ساختن درونهای با ایمان و زندگانی اسلامی، راه خود را در پیش می‌گیرد. علم تنها برای شناخت و آگاهی نیست و بس، بلکه علم باید تبدیل به عقیدهٔ گرم و ترقّی‌دهنده و پیش برندهٔ پویائی شود تا مدلول و مفهوم آن در جهان درون و همچنین در جهان بیرون پیاده گردد.

برنامهٔ قرآنی، عقیده را به شکل «نظریّه» و دیدگاهی برای بررسی و وارسی تقدیم نمی‌دارد... چنین علمی تنها علم است و در جهان درون و در جهان بیرون زندگی چیزی پدید نمی‌آورد... این چنین علمی، علم سردی است و انسان را از هواها و هوسها مصون نمی‌دارد، و از زیر سنگینیهای لذائذ و شهوات بیرون نمی‌کشد و بالا نمی‌برد، و اهریمن را نه تنها دور نمی‌گرداند، بلکه چه بسا راه را برای او صاف و هموار سازد.

همچنین برنامهٔ قرآنی، این دین را به عنوان پژوهشهائی در قالب «نظام اسلامی»، «فقه اسلامی»، «اقتصاد اسلامی»، «علوم گیتی»، «علوم روانشناسی» و صورتهای دیگر پژوهشهای مطالعاتی و بررسیهای شناسائی، پیش نمی‌کشد و مطرح نمی‌سازد.

بلکه این دین را به صورت یک عقیدهٔ پیشتاز، جوشان، زنده، بیدارکننده، بالا برنده، و مترقّی، پیش می‌کشد. همین که عقیده در دل و خرد جای گرفت، برای پیاده کردن مدلول عملی خود، دل و خرد را به جنبش و پویش می‌اندازد، و زمینهای بایر مزرع را حیات می‌بخشد و فوراً به تکان و تحرّک می‌افتد و سر بر می‌زند و سبز می‌گردد و موج می‌گیرد و به رقص می‌افتد. چنین عقیده‌ای دستگاه‌های گیرنده و دریافت‌کننده و پذیرنده و پاسخ‌دهندهٔ فطرت را بیدار می‌کند و به کار می‌اندازد، و فطرت را به پیمان نخستین خود که با خدا بسته بود برمی‌گرداند، و تلاشها و هدفها را والا می‌سازد و بالا می‌برد، و دیگر جاذبهٔ گِل و کشش خاک بر آن سنگینی نمی‌کند و برای همیشه به زمین نمی‌چسبد و چنگ نمی‌زند.

برنامهٔ قرآنی، این دین را به عنوان برنامهٔ نگرش و اندیشه پیش می‌کشد، برنامه‌ای که ممتاز و منحصر به فرد در میان همهٔ برنامه‌های انسانها است که فقط کارشان نگرش است و بس. چراکه این دین آمده است تا انسانها را از قصور و ناتوانی برنامه‌هایشان، و از اشتباهات و انحرافات برنامه‌هایشان نجات دهد، اشتباهات و انحرافاتی که بر اثر بازیچه قرار دادن هواها و هوسها، و سنگینی پیکرها، و گمراه‌سازی اهریمن، حاصل می‌آید.

برنامهٔ قرآنی، این دین را به عنوان ترازوی حقّ و حقیقت مطرح می‌سازد، ترازوئی که خردهای مردمان و شعورهایشان بدان نظم و نظام می‌گیرد، و روندها و روشها و جنبشها و پویشها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها با این ترازو سنجیده می‌گردد. هر چیزی که از آنها با این ترازو درست بشمار آید، درست خواهد بود و خردها و بینشها می‌تواند آن را بپذیرند و در پیش بگیرند، و هر چیزی که از آنها با این ترازو درست بشمار نیاید، درست نخواهد بود و باید از آن دوری کرد و دست کشید.

برنامهٔ قرآنی، این آئین را به عنوان برنامهٔ حرکت و نهضت و جنبشی تقدیم می‌دارد که انسانها را گام به گام در راهی که به سوی بلندای قلّه کشیده شده است، رهنمود می‌کند، و پا به پای خویش، و برابر سنجشها و اندازه‌گیریهای خویشتن، آنان را راه می‌برد... در اثناء حرکت واقعی و در لابلای جنبش راستین، این آئین برای مردمان نظم و نظام زندگی ایشان را ترتیب می‌دهد، و اصول و ارکان شریعت آنان را می‌سازد، و پایه‌ها و ستونهای اقتصادشان و اجتماعشان و سیاستشان را استوار می‌گرداند. سپس مردمان با

خردهائی که در پرتو چنین برنامه‌ای نظم و نظام گرفته است و سر و سامان پیدا کرده است، قوانین و مقرّرات فقهی خود را، و علوم جهانی و روانی خود را، و سائر چیزهائی را می‌سازند که زندگی عملی و واقعی ایشان بدانها نیازمند است... آنها را می‌سازند، در حالی که در اندرونهایشان حرارت عقیده و پویائی عقیده، و تازگی شریعت و واقعیّت آن، و نیازمندیهای زندگی واقعی و رهنمونهای آن است.

این برنامهٔ قرآنی، در ساختن انسانهای مسلمان و زندگی اسلامی است... امّا پژوهشهای نظری به خاطر خود پژوهشهای نظری، این دانشی است که انسانها را از سنگینی زمین و فشار هوا و هوس و گمراهسازی اهریمن، مصون و محفوظ نمی‌دارد، و به زندگی بشری هیچ‌گونه خیر و خوبی تقدیم نمی‌کند.[1]

روند قرآنی اندکی می‌ایستد تا پیروی بر آن مَثَل برجسته در آن صحنه بزند، مَثَل کسی که یزدان بدو آیات خود را داده است و او خویشتن را از آن آیات بیرون کشیده است. پیروی که می‌زند این است که: هدایت، هدایت خدا است و بس. کسی را که خدا هدایت دهد و رهنمود کند، او واقعاً راهیاب و راسترو است، و کسی را که خدا گمراه کند، او زیانمندی است که اصلاً سود نمی‌برد:

﴿ مَنْ یَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ﴾.

هر که را خداوند (به راه حقّ) هدایت کند، حقیقتاً او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطرهٔ هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حقّ) گمراه کند، زیانکار ایشانند.

یزدان سبحان کسی را هدایت عطاء می‌کند که خودش هم تلاش کند هدایت یابد و راهیاب گردد، همان‌گونه که ایزد بزرگوار در سورهٔ دیگری فرموده است:

﴿ وَالَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا ﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم. (عنکبوت/ ۶۹)

همچنین فرموده است:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾.

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (رعد/ ۱۱)

همچنین فرموده است:

﴿ وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا، فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاهٰا، وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا ﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است) سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همهٔ اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی نومید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند و (به معاصی) بیالاید. (شمس/ ۷-۱۰)

بدین منوال و بر این روال، یزدان جهان کسی را گمراه می‌سازد که گمراهی را برای خود بخواهد، و از دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان رویگردان بشود، و دل و گوش و چشم خود را در برابر حجّتها و رهنمودها ببندد، همان‌گونه که در آیهٔ بعدی بدین مسأله اشاره شده است:

﴿ وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ

۱ـ مراجعه شود به آشنائی با سورهٔ انعام در جزء هفتم.

قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا، وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا. أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ ﴾.

ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پافراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر از (صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.

همچنین خداوند فرموده است:

﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً ﴾.

در دلهایشان بیماری (حسودی و کینه‌توزی با مؤمنان) است و خداوند (نیز با یاری دادن و پیروز گرداندن حقّ) بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد. (بقره/ ۱۰)

همچنین ایزد باری فرموده است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَکُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ، وَلاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً، إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً... ﴾.

بیگمان کسانی که راه کفر را درپیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند، (مادام که بر کفر ماندگار باشند) خداوند ایشان را نمی‌بخشد و آنان را به راهی (که راه نجات و بهشت باشد) هدایت نخواهد کرد. (آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد) مگر راه دوزخ! که در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند..... (نساء/ ۱۶۸ و ۱۶۹)

از مراجعهٔ به مجموعهٔ نصوصی که هدایت و ضلالت را بیان می‌دارند، و از همنوائی و همخوانی مدلولها و مفهومهای همگی آنها، راه یگانه‌ای برای ما جلوه‌گر می‌آید، راهی که بدور از آن جدلی است که متکلّمان فرقه‌های اسلامی برانگیخته‌اند، و بدور از آن جدلی است که لاهوت مسیحی و فلسفه‌های بیشمار بطور کلّی پیرامون مسألهٔ قضا و قدر به راه انداخته‌اند.

اراده و مشیّت یزدان سبحان، اراده و مشیّتی که با قضا و قدر خداوند منّان دربارهٔ انسان پیاده و اجراء می‌گردد، همان اراده و مشیّت است که این موجود را با استعداد مزدوج هدایت و ضلالت آفریده است... گذشته از این که در فطرت انسان درک و فهم حقیقت ربوبیّت یگانه و رو کردن بدو را به ودیعت نهاده است، و گذشته از آن هم خردی به انسان داده است که هدایت وضلالت را می‌شناسد و از یکدیگر جدا می‌سازد. افزون بر اینها پیغمبرانی را همراه با دلائل روشن ارسال فرموده است تا اگر فطرت تعطیل و بیکاره گردد آن را بیدار کنند، و اگر خرد گمراه شود آن را هدایت نمایند... با بودن همهٔ اینها آن استعداد مزدوج هدایت و ضلالت برجای می‌ماند، استعدادی که یزدان انسان را همراه با آن آفریده است، برابر مشیّت و اراده‌ای که قضا و قدرش آن را پیاده و اجراء می‌کند.

همچنین این اراده و مشیّت مقتضی آن است که قضا و قدر الهی پیاده و اجراء شود در هدایت دادن کسی که برای هدایت یافتن تلاش کند، و قضا و قدر الهی پیاده و اجراء شود در گمراه کردن کسی که استفاده نمی‌کند از عقلی که خدا بدو داده است، و از دستگاه‌های چشم و گوش خدادادی استفاده نمی‌کند برای درک و فهم نشانه‌های خداشناسی پراکنده در گسترهٔ هستی، و آیات موجود در رسالتهای پیغمبران، نشانه‌ها و آیه‌هائی که الهامگر هدایت هستند و پیام هدایت را به گوش جان می‌خوانند.

در همهٔ این اوضاع و احوال، اراده و مشیّت خدا پیاده و اجراء می‌گردد، و جز آن پیاده و اجراء نمی‌گردد، و هر چه رخ می‌دهد و به وقوع می‌پیوندد با قضا و قدر خدا رخ می‌دهد و به وقوع می‌پیوندد نه با نیروئی جز آن. هیچ کاری چنین و چنان نمی‌شود مگر این که خدا خواسته است که چنین و چنان بشود. و هیچ چیزی وقوع

پیدا نمی‌کند مگر این که قضا و قدر یزدان آن را به وقوع بپیوندد. در سراسر این هستی جز اراده و مشیّت یزدان، اراده و مشیّت دیگری نیست که برابر آن کارها انجام پذیرد. همچنین در سراسر این هستی قدرت و نیروئی نیست که بتواند چیزی را پدید آورد مگر قضا و قدر یزدان. تنها و تنها قضا و قدر یزدان است که حوادث و رخدادها را پیدا و هویدا می‌سازد و در گسترهٔ گیتی پدیدار و نمودار می‌کند و بس... در چهارچوب این حقیقت بزرگ است که انسان خویشتن را به تلاش و تکان می‌اندازد، و هدایت و ضلالت نصیب او می‌گردد.

این جهان‌بینی اسلامی است. جهان‌بینی‌ای که مجموعهٔ نصوص قرآنی، همراه و هماهنگ با یکدیگر، آن را پدید می‌آورند، زمانی که نصوص قرآنی جداجدا برابر هوا و هوس گروه‌ها و مذهبها در مدّنظر نباشد، و زمانی که بخشی از آنها در برابر بخشی از آنها به عنوان جدل و ستیز و خودنمائی و اظهار فضل قرار داده نشود.[1]

در این نصّی که در اینجا با ما روبرو می‌گردد:

﴿ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾.

هر که را خداوند (به راه حقّ) هدایت کند، حقیقتاً او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطرهٔ هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حقّ) گمراه کند، زیانکار ایشانند.

مقرّر می‌شود: کسی که خدا او را ـ برابر سنّتی که در بخش پیشین به تصویر کشیدیم ـ هدایت دهد، واقعاً راه یافته و راهیاب او است. او است که قطعاً به خدا رسیده است. به خدا رسیده‌ای که راه را می‌شناسد، و در راستای راه راست حرکت می‌کند، و در آخرت به رستگاری می‌رسد... و کسی را که خدا او را ـ برابر سنّت خود ـ گمراه سازد، او زیانکاری است که همه چیز را از دست داده است و هیچ سودی نبرده است... هر چه که داشته است و بر هر چیزی که فرمانروائی کرده است و هر چیزی را که برگرفته است و بر دست گرفته است همه و همه بر باد رفته است و در هوا پراکنده است! این چنین کسی این چنین است، اگر از این زاویه بدو بنگریم که این گمراه ذات خویش را از دست داده است و باخته است. آخر کسی که ذات خود را باخته است و از دست داده است، چه چیزی را دریافت می‌دارد، و چه چیزی را به دست می‌آورد؟!

✿

نصّ آیهٔ زیر مؤیّد برداشت و نظریّه‌ای است که ما از آیهٔ پیشین و آیه‌های همگون آن داریم:

﴿ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ. لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا... أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ. بَلْ هُمْ أَضَلُّ... أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾.

ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پافراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر از (صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.

این جنّیان و آدمیان بیشمار، برای دوزخ آفریده شده‌اند! و برای دوزخ آماده گشته‌اند! چرا این چنین هستند؟

دو نظریّه در میان است:

نظریّهٔ نخستین، این چنین است: برای علم ازلی یزدان هویدا و پیدا است که این آفریده‌ها کار و بارشان عاقبت

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التّصور الإسلاميّ و مقوّماته» جلد اول فصلهای: «التوازن» و «الشمول». همین کتاب جلد دوم، فصلهای: «حقيقة الألوهيّة» و «حقيقة الإحسان».

به دوزخ می‌انجامد... این هم نیاز به نشان دادن کارهائی در جهان واقعی عملی ندارد تا بدان کارها چنین کسانی سزاوار دوزخ گردند. زیرا علم یزدان سبحان فراگیر و دربرگیرنده است و محدود به زمانی و مربوط به حرکتی نیست تا پس از آن حرکت، در جهان حادث بندگان، کاری انجام پذیرد.

نظریّهٔ دوم، این چنین است: این دانش ازلی ـ که نه متعلّق به زمانی است، و نه متعلّق به حرکتی در جهان حادث بندگان است ـ انسانها را به سوی گمراهی و ضلالتی نمی‌راند که به سبب آن سزاوار دوزخ می‌شوند. بلکه انسانها بدان گونه‌اند که نصّ آیه می‌فرماید:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰيَفْقَهُونَ بِهٰا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰيُبْصِرُونَ بِهٰا، وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰيَسْمَعُونَ بِهٰا﴾.

آنان دلهائی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند.

آنان دریچهٔ دلهائی را باز نمی‌کنند که بدیشان داده شده است تا بفهمند و درک کنند ـ پیدا است که دلائل ایمان و هدایت، در گسترهٔ جهان و در رسالتهای پیغمبران، حاضر و آماده است و تنها دلهای باز و بینشهای بینا است که آنها را درک و فهم می‌کنند ـ آنان چشمانشان را باز نمی‌کنند تا آیات جهانی و نشانه‌های هستی را با آنها ببینند. ایشان پنبهٔ غفلت را از گوشهایشان بیرون نمی‌آورند تا آیات یزدان را بشنوند که بر آنان خوانده می‌شود... ایشان این دستگاه‌های خدادادی را بیفائده رها می‌کنند و از آنها استفاده نمی‌کنند... غافل و بی‌خبر زندگی می‌کنند و به تفکّر و اندیشه نمی‌پردازند:

﴿أُولٰـئِکَ کَالأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولٰـئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ﴾.

آنان (چون از اعضاء و دستگاه‌های وجود خدا چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). چنین کسانی واقعاً بی‌خبر از (صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.

کسانی که غافل و بی‌خبر از آیات و نشانه‌هائی هستند که در جهان و حیات پیرامون ایشان است، و کسانی که غافل و بی‌خبر از رخدادها و دگرگونیهائی هستند که از کنارشان می‌گذرد، و در این رخدادها و دگرگونیها دست خدا را نمی‌بینند، این چنین انسانهائی همسان چهارپایانند و بلکه گمراه‌تر از آنها هستند... چه چهارپایان دارای استعدادهای ذاتی، یعنی غریزه‌های سرشتی هستند و استعدادها و غریزه‌ها آنها را رهنمود می‌کنند. امّا جنّیان و آدمیان را با دل آگاه و چشم بینا و گوش شنوا مجهّز کرده‌اند. اگر دلهایشان را و چشمهایشان را و گوشهایشان را باز نکنند تا درک و فهم کنند، و زمانی که غافل و بی‌خبر زندگی را سپری کنند و دلهایشان به معانی و اهداف زندگی پی نبرد، و چشمانشان صحنه‌ها و مفاهیم و مقاصد زندگی را نبیند و درک نکند، و گوشهایشان نواها و الهامهای زندگی را نشنود و درنیابد، چنین کسانی از چهارپایانی گمراه‌ترند که به استعدادها و غریزه‌های سرشتیِ راهنما واگذار شده‌اند... نه تنها آنان از چهارپایان گمراه‌ترند، بلکه از جملهٔ کسانی هستند که برای دوزخ آفریده شده‌اند! قضا و قدر یزدان، ایشان را برابر ارادهٔ و مشیّت خدای سبحان، به سوی دوزخ سوق می‌دهد، خداوند بزرگوار چنین استعدادهائی را بدیشان داده است، و قانون جزای ایشان را این‌گونه تعیین کرده است. پس ایشان ـ همان‌گونه که در علم قدیم خدا است ـ افروزینهٔ دوزخ بوده‌اند از آن زمان که هستی یافته‌اند!

❁

پس از نمایش صحنهٔ پیمان جهانی، راجع به توحید و یگانگی، و نمایش مَثَل و داستان کجروی و انحراف از این پیمان و از آیات یزدان، آن هم پس از این که

خداوند جهان آیات خود را بدان انسان داده است، پیروی می‌زند که در آن فرمان داده می‌شود به کژراهه روان و کجراهان اهمّیّت و توجّهی نشود. کژراهه روان و کجراهانی که مجسّم در مشرکانی هستند که با انباز ورزیدن و شرک قائل شدن با دعوت اسلام مقابله و مبارزه می‌کردند. آن مشرکانی که دربارهٔ نامهای خود بیراهه می‌رفتند و خدا را به اوصافی توصیف می‌کردند که شایستهٔ ذات او نبود، و نامهای یزدان را بر چیزهائی می‌گذاشتند که به گمان ایشان انباز خدایند:

﴿ وَلِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا، وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمٰائِهِ. سَيُجْزَوْنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید. و به ترک کسانی بگوئید که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هائی را بکار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است) آنان کیفر کار خود را خواهند دید.

الحاد عبارت است از انحراف یا تحریف... مشرکان در جزیرةالعرب نامهای زیبای خدا را تحریف کردند، و خداخواندگان خود را با آن نامها نامگذاری کردند... نام «الله» را تحریف کردند و به شکل «اللات» بتی را بدان نامیدند. نام «عزیز» را تحریف کردند و به شکل «عزّیٰ» بتی را بدان نامیدند... این آیه می‌فرماید این نامهای زیبا تنها به خدا اختصاص دارد و بس. دستور می‌دهد که مؤمنان تنها خدای یگانه را بدانها بنامند و بخوانند، بدون هرگونه تحریف و پیچ دادن و کج کردنی. تحریف‌کنندگان و منحرفان را رها کنند و بدیشان اهمّیّت ندهند، و به کفر و الحادشان توجّه نکنند و گوششان بدیشان بدهکار نباشد. کار و بارشان واگذار به یزدان است و ایشان را به خدا حواله دادند. آنان به سزا و کیفرشان می‌رسند، سزا و کیفری که از سوی خدا در انتظار ایشان است... وای از این تهدید! و واویلا از این وعید!

این دستوری که داده می‌شود دربارهٔ سبک گرفتن و ناچیز انگاشتن کار و بار مشرکانی که نامهای یزدان را تحریف و تغییر می‌دهند، محدود به آن مناسبت تاریخی نیست، و منحصر به تحریف و تغییر واژگانی نامهای یزدان و بکار بردن آنها برای خداخواندگان آن چنانی نمی‌باشد... بلکه شامل هر نوع تحریف و تغییر گوناگون به شکلهای مختلف آن است... دامنهٔ این تحریف و تغییر، کسانی را هم دربرمی‌گیرد که به تحریف و تغییر حقیقت الوهیّت به شیوه‌های گوناگون در جهان‌بینی خود دست می‌یازند. همچون کسانی که برای خدا ادّعای فرزند می‌کنند. و همچون اشخاصی که ادّعاء می‌کنند اراده و مشیّت یزدان سبحان مقیّد به قوانین طبیعی جهانی است! و همانند کسانی که ادّعاء می‌کنند که کیفیت اعمال یزدان بسان کیفیّت اعمال بندگان است، و حال این که:

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴾.

هیچ چیزی همانند خدا نیست. (نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند). (شوری/ ۱۱)

همچنین مشمول کسانی می‌گردد که ادّعاء می‌کنند یزدان در آسمان، و در ادارهٔ جهان و راه بردن نظم و نظام هستی، و در محاسبهٔ مردمان در آخرت، خدا است. ولی در زمین، و در چرخاندن زندگی مردمان، خدا نیست! و به گمان ایشان یزدان حقّ ندارد برای زندگانی انسانها قوانین و مقرّرات تعیین کند. بلکه این خود مردمان هستند که با استمداد از خردها و تجربه‌ها و مصلحتها، برای خویشتن قوانین و مقرّرات تعیین می‌کنند، هرگونه که مناسب شأن خود ببینند. چه مردمان در این باره خودشان خدایان خویش هستند! یا برخی از آنان خدایان برخی دیگرند! همهٔ این چیزها الحاد، یعنی تحریف و تغییر در ذات و صفات خدا و ویژگیهای الوهیّت او است... مسلمانان باید که از همهٔ این چیزها

روی بگردانند و بدانها ارج و بهائی ندهند... ملحدان و تحریف‌کنندگان و تغییردهندگان نیز تهدید به سزا و جزای کارهائی می‌گردند که می‌کنند، و عاقبت یزدان کیفر اعمال ایشان را خواهد داد.

❁

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و به بیان گونه‌های مردمان می‌پردازد، پس از آن که کسانی را بیان می‌کند که یزدان ایشان را برای دوزخ آفریده است:

﴿ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا یَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لَّا یُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا یَسْمَعُونَ بِهَا... ﴾.

آنان دلهائی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشمهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند.

از زمرهٔ این چنین اشخاصی، کسانی هستند که نامهای خدا را تحریف می‌کنند و تغییر می‌دهند... گروهی از مردمان هستند که نه تنها خودشان سخت پای‌بند حقّند، دیگران را نیز به سوی حقّ فرا می‌خوانند، و به حقّ داوری می‌کنند، و از حقّ منحرف نمی‌شوند... گروه دیگری بر عکس اینان، حقّ را دوست نمی‌دارند، و آیات خدا را دروغ می‌پندارند! گروه نخستین وجودشان در زمین بر دوام و استوار می‌ماند و هیچ‌گونه شکّی در ماندگاری و پایداری ایشان نیست. اینان پاسداران حقّ و نگاهبانان حقیقت می‌مانند، بدان هنگام که منحرفان از حقّ و حقیقت منحرف می‌شوند، و کجروان به کژراهه می‌روند. هنگامی که مردمان حقّ را دروغ می‌پندارند و حقّ را دور می‌اندازند، آنان سخت بر آن پای‌بند و پایدار می‌مانند و راست و استوار می‌ایستند. روند قرآنی سرنوشت ناگوار و هراسناک منحرفان و کجروان را پیش چشم می‌دارد، و چاره‌سازی سخت یزدان را بدیشان می‌نماید:

﴿ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ. وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَیْثُ لَایَعْلَمُونَ... وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ کَیْدِي مَتِینٌ ﴾.

در میان آفریدگان ما، گروهی هستند که به (به سبب دوست داشتِ) حقّ (دیگران را به سوی حقّ) دعوت می‌کنند، و (در حکمها و داوریهای خود هم به سبب عشق به حقّ) به حقّ داوری می‌کنند. کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. و به آنان مهلت می‌دهیم (و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزیم و افسار را برایشان شُل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازیم). بیگمان طرح و نقشهٔ من استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید).

انسانها شایستهٔ تکریم و بزرگداشت نیستند، اگر پیوسته در میان آنان ـ حتّی در سخت‌ترین شرائط و ظروف ـ آن گروهی نباشد که خدا ایشان را «امّت» یعنی ملّت می‌نامد، امّت و ملّتی که اصطلاح اسلامیِ امّت و ملّت، بر آن صادق باشد. و آن عبارت است از: گروهی که عقیدهٔ یگانه‌ای دارند، و پیرامون پیوند خود گرد می‌آیند، و از فرماندهی یگانه‌ای که بر آن عقیده استوار باشد اطاعت می‌کنند. این امّت ثابت و استوار بر حقّ و حقیقت، و عامل به حقّ و حقیقت در هر زمانی است که پاسدار امانت خدا در زمین است، و گواه بر مردمان در رعایت پیمان یزدان با خودشان است. همان ملّتی است که حجّت یزدان بر گمراهان انکارکنندهٔ پیمان یزدان در میان هر نسل و نژادی است.

لحظه‌ای در مقابل صفت چنین ملّتی می‌ایستیم:

﴿ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ. وَ بِهِ یَعْدِلُونَ ﴾.

برابر حقّ رهنمود می‌کنند، و با حقّ دادگری می‌کنند.

صفت این ملّتی که هرگز وجودشان از روی زمین منقطع نمی‌شود، تعدادشان هر اندازه هم باشد ـ این است که:

﴿ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ ﴾.

برابر حقّ رهنمود می‌کنند.

آنان دعوت‌کنندگان به سوی حقّ هستند. از دعوت به

سوی حقّ فروگذاری نمی‌کنند و خاموش نمی‌گردند، و سر به لاک خود فرو نمی‌برند، و حقّ را به گوشه‌ای نمی‌کشانند و با آن ساکت بمانند، حقّی که آن را می‌شناسند. بلکه دیگران را نیز با حقّ رهنمود می‌کنند. بر آنان رهبری و راهنمائی کسانی لازم است که از حقّ دوری گزیده‌اند و سرگشته و سرگردان شده‌اند و عهد و پیمان یزدان را شکسته‌اند و به فراموشی سپرده‌اند. آنان باید کار مثبتی بکنند که محدود و منحصر به شناخت حقّ نیست، بلکه فراتر از آن می‌رود و به هدایت در پرتو حقّ، و دعوت به سوی حقّ، و رهبری به نام حقّ می‌رسد:

﴿وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾.

و با حقّ دادگری می‌کنند.

از شناخت حقّ، و از رهنمود با حقّ، درمی‌گذرند و می‌پردازند به پیاده کردن این حقّ در زندگی مردمان و داوری کردن بدان در میان ایشان، تا بدین‌وسیله دادگری تحقّق پیدا کند، دادگری‌ای که جز با داوری بدین حقّ برجا و پابرجا نمی‌گردد... این حقّ نیامده است تا از آن علم و آگاهی پیدا کنند و بس. شناخته شود و مطالعه و بررسی گردد. و نه این که تنها وعظ و اندرز باشد و بدان رهنمود و هدایت صورت پذیرد، و با آن شناخت و آگاهی داده شود!.. بلکه این حقّ آمده است تا بر همهٔ امور مردمان فرمانروائی کند. بر جهان‌بینیهای عقیدتی فرمانروا شود و جهان‌بینیها را تصحیح کند و برابر معیار خود آنها را استوار و پایدار گرداند. بر شعائر عبادی ایشان فرمانروائی کند و شعائر عبادی آنان را مترجم پیوند بنده و بیانگر رابطهٔ بنده با معبودش گرداند. بر زندگی عملی و واقعی ایشان فرمانروائی کند و نظم ونظام و اوضاع و احوال زندگانیشان را برابر برنامه و اصول و ارکان خود برجا و پابرجا دارد، و با شریعت خود و با قوانین خود که برگرفته از همین شریعت است برجا و پابرجا گرداند. بر عادات و خصال و اخلاق و کردار و رفتارشان فرمانروائی کند و همهٔ آنها را بر جهان‌بینیهای صحیح برگرفته از آن حقّ استوار و پایدار نماید. بر همهٔ برنامه‌های اندیشه و دانش و فرهنگ ایشان فرمانروائی کند، و با موازین و معیارهای خود آنها را سر و سامان دهد و نظم و نظام بخشد... با جملگی این کارها، این حقّ در زندگی مردمان پیدا و هویدا می‌گردد، و دادگری و عدالتی پابرجا و استوار می‌شود که جز در پرتو این حقّ پابرجا و استوار نمی‌گردد... این چیزی است که چنین ملّتی پس از آشنائی با حقّ و رهنمود با حقّ، آن را در پیش می‌گیرد.

سرشت این دین روشن و هویدا است و پیچ و خمی در آن نیست. سخت است و سستی به خود راه نمی‌دهد و شل و ولی نمی‌شناسد. کسانی که در این آئین به تحریف و کجروی می‌پردازند، رنج و مشقّت می‌بینند در کار دگرگون کردن این آئین از سرشت روشن و استواری که دارد... آنان برای دگرگون کردن این آئین تلاش خستگی‌ناپذیری متحمّل می‌شوند. حمله‌ها و تاختهای ناگسیخته و پیاپی به سوی آن می‌برند. در راه تحریف این آئین از راه و روش خود، و سست و شل و ول گرداندن سرشت آن، همهٔ وسائل و همهٔ دستگاه‌ها و همهٔ آزمونها و تجربه‌ها را بکار می‌گیرند... آنان همه طلایه‌داران و قافله‌سالاران رستاخیز و جنبش نیرومند و استوار و پویای اسلامی را در همه جای کرهٔ زمین وحشیانه درهم می‌کوبند و نابود می‌کنند، از راه اوضاع و احوالی که در همهٔ نواحی زمین پدید می‌آورند و از آنها محافظت و پشتیبانی می‌کنند. آنان علماء حرفه‌ای مزدور این آئین را بر اسلام چیره می‌گردانند، و سخنان را از موارد اصلی دور و تحریف می‌کنند، و چیزهائی را که یزدان حرام کرده است حلال می‌نمایند، و قوانین و مقرّراتی را که یزدان تعیین فرموده است شل و ول و آبکی می‌گردانند، و فسق و فجور و زنا و گناهان بزرگ را آراسته و پیراسته و خوب و پسندیده جلوه می‌دهند، و بر بالای سر آنها پرچمهای دین را برمی‌افرازند و عنوانهای آن را می‌انگارند!.. ایشان گول‌خوردگان تمدّنهای مادیگرا را می‌لغزانند و نقش زمین

می‌گردانند. آنان کسانی را بر سر فرومی‌اندازند که دیدگاه‌های مادیگری را پذیرفته‌اند و به دنبال اوضاع و احوال مادیگرانه راه افتاده‌اند. چنین علماء دنیاپرستی تلاش می‌کنند با همگامی و همگونی با دیدگاه‌ها و شرائط و ظروف مادیگری، و برافراشتن پرچمها و پلاکارتهای مادیگری، و همچنین با اقتباس از نظریّات و قوانین و مقرّرات و برنامه‌های مادیگری، اسلام را بلغزانند و نقش زمین گردانند. آنان اسلامی را که باید بر زندگی حاکم باشد یک رخداد تاریخی به تصویر می‌زنند، رخدادی که در مدّت زمانی به وقوع پیوسته است و برچیده شده است و دیگر ممکن نیست برگردانده شود. البتّه نیرنگبازانه از عظمت این واقعهٔ تاریخی یاد می‌کنند و زبان به مدح و ثنای آن می‌گشایند تا احساسات مسلمانان را منگ و بنگ کنند و فرونشانند، سپس زیر لوای این منگی و بنگی بدیشان بگویند: امروزه اسلام باید در درون پیروان آن به صورت عقیده و عبادت بماند و به صورت قانون و نظام حکومتی درنیاید. برای اسلام و پیروانش تنها آن مجد و عظمت تاریخی دیرینه بس است! اگر بدین بسنده شد چه بهتر، والاّ این آئین باید «تحوّل و ترقّی» کند و از زندگی عملی مردمان پیروی نماید، و هرگونه جهان‌بینی و قانونی را که مردمان بدو ارائه دهند و پیشنهاد کنند، آن را زیبا تلقّی کند و بیاراید و نگارگری نماید، تا بجای آن آئین کهنه و قدیمی قرار گیرد! و برای اوضاع و احوال کنونی قرآنی را نازل می‌کنند تا خوانده شود و مطالعه و بررسی گردد، و بر جای آن قرآن کهنه و قدیمی قرار گیرد! آنان می‌کوشند به عنوان واپسین وسیله، سرشت جامعه‌ها را تغییر دهند، همان‌گونه که می‌خواهند سرشت این آئین را تغییر دهند، تا این آئین دلهائی را پیدا نکند که شایستهٔ هدایت بدان باشد. در نتیجه جامعه‌ها را به جماعت غرق در لجنزار زنبارگی و زناکاری و فسق و فجور و بزهکاری، تبدیل می‌نمایند، و کاری می‌کنند که مردمان سرگرم پیدا کردن لقمهٔ زندگی شوند و آن را هم جز با رنج و سختی و تلاش به دست نمی‌آورند. بلی انسانها را سرگرم پیدا کردن آب و نان، و آمیزش مردان و زنان می‌سازند، تا به هدایت آسمان گوش فرا ندهند و در سایهٔ دین نغنوند و به سوی هیچ آئینی نروند!

پیکار درّنده‌خویانه‌ای با این آئین و با ملّتی در میان است که در پرتو احکام این آئین می‌خواهد راهیاب و رهنمود شود، و با قوانین این آئین می‌خواهد دادگری کند... پیکار سخت و بی‌امانی است که در آن همهٔ سلاحها بدون هرگونه ملاحظه‌ای بکار گرفته می‌شود. همهٔ ادوات و وسائل بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی در آن بکار برده می‌شود. پیکاری که تمام نیروها و دارائیها و رادیوها و تلویزیونها و دستگاههای مخابراتی و خبرگزاریها و مطبوعات جهانی، برای چنین جنگی بسیج می‌گردد، و تمام ادارات و سازمانهای دولتی دراختیار آن قرار داده می‌شود، و اوضاع و احوالی از آن پشتیبانی می‌کنند ودر حفظ آن می‌کوشند که اگر چنین پشتیبانیها و جانبداریها نباشد حتّی یک روز هم دوام نمی‌آورد و برجای نمی‌ماند.

امّا با این وجود، سرشت روشن و توانای این آئین به گونه‌ای است که پیوسته در برابر این پیکار درّنده‌خویانه ایستادگی و پایداری می‌کند. و ملّت مسلمانی که پای‌بند به این حقّ و استوار بر این حقّ است ـ با وجود کمی اشخاص و افراد، و توشه و ابزار اندک ـ پیوسته در برابر این عملیّات نابودکنندهٔ درّنده‌خویانه، پایدار و استوار می‌ماند و مقاومت می‌کند و می‌رزمد.

﴿ وَاللهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ﴾.

خدا بر کار خود چیره و مسلّط است. (یوسف/ ۲۱)

﴿ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ... وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾.

کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. و به آنان مهلت می‌دهم (و در عقوبت ایشان

شتاب نمی‌ورزم و افسار را برایشان شل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازم). بیگمان طرح و نقشهٔ من سخت استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید).

این، نیروئی است که حسابی برای آن باز نمی‌کنند، درآن حال که این پیکار درّنده‌خویانه را بر ضدّ این دین و این ملّت معتقد و متمسّک بدان و گردآینده بر آن و جمع‌شونده بر پیوند خویشاوندی آن، می‌آغازند و می‌تازند... این، نیروئی است که تکذیب‌کنندگان آیات یزدان از آن غافلند... آنان هرگز تصوّر نمی‌کنند که یزدان به گونه‌ای و از راهی در این پیکار ایشان را گرفتار استدراج می‌فرماید و آنان را غافل و بی‌خبر پلّه‌پلّه رهسپار دوزخ می‌نماید که متوجّه آن نمی‌گردند. آنان نمی‌دانند که این مهلت دادن یزدان بدیشان است تا مدّت زمانی که خدا می‌خواهد... ایشان ایمان به این ندارند که طرح ونقشهٔ خدا استوار است... آنان برخی بعضی را به دوستی می‌گیرند، و نیروی دوستان را در زمین چیره و برجسته می‌بینند، و قدرت بزرگتر از همهٔ قدرتها را فراموش می‌کنند... این سنّت و پیشهٔ خدا با تکذیب‌کنندگان است... افسار ایشان را شل می‌کند، و برای عصیان و طغیان بدیشان مهلت و فرصت می‌دهد، تا پلّه پلّه و گام به گام در راه هلاک به پیش روند، و سرانجام گرفتار دام چاره‌جوئی خدا شوند! چه کسی ایشان را چاره‌جوئی و گرفتار می‌کند؟ خدای توانا و دارای نیروی فراوان و استوار ایشان را چاره‌جوئی و گرفتار می‌کند! ولی ایشان غافلند! فرجام کار از آنِ پرهیزگاران است، آن کسانی که در پرتو حقّ هدایت و رهنمود می‌کنند، و با حقّ دادگری می‌نمایند.

❁

قرآن این تهدید هراس‌انگیز را متوجّه مردمانی از تکذیب‌کنندگان آیات یزدان در مکّه می‌کند ـ البتّه نصّ قرآنی همیشه فراتر از مناسبت ویژه است[1] ـ قرآن آنان را از این موضعگیری در برابر گروه مسلمانان که قرآن آنان را ملّت می‌نامد، ملّت مطابق با معیار مصطلح اسلامی ـ بیم می‌دهد، بیم از مهلت بدیشان، و استدراج و پلّه پلّه رفتن و گام به گام راه را طی کردن تا رسیدن به دوزخ، و طرح و نقشهٔ نابودی و گرفتار کردن ایشان، آن هم توسّط یزدان جهان! قرآن پس از این چنین تهدیدی، ایشان را به اندیشیدن و وارسی کار و بار پیغمبرشان دعوت می‌کند، پیغمبری که آنان را به سوی حقّ فرا می‌خواند و با حقّ رهنمودشان می‌گرداند. همچنین ایشان را به نگرش و دقّت دربارهٔ ملکوت آسمانها و زمین و نشانه‌های خداشناسی پراکنده در گسترهٔ هستی بزرگ و سترگ جهان فرا می‌خوانند، و آنان را بیدار و هوشیار می‌گردانند که هان! زمان می‌گذرد، و بپائید اجل ناپیدا چه بسا نزدیک بوده و شما در غفلت و بی‌خبری باشید:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ. إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ، وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ؟ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟﴾.

آیا آنان (تا به حال دربارهٔ چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها و تنها بیم‌دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است. (آنان به یکتاپرستی و توحیدی که محمّد ایشان را بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آورند) آیا آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را وارانداز و وارسی نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهان را ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ (پس تا فرصت باقی است حقّ را بپذیرند و ایمان به حقّ را در خود تقویت کنند، و در پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند. اگرآنان به این قرآن

۱ـ مراد این قاعدهٔ اصول فقه است: مورد خاص، مفهوم عام... (مترجم)

که پر است از دلیل و برهان، ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟ (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟! چه نادان مردمانند!).

قرآن ایشان را تکان می‌دهد و از این چرت زدن می‌رهاند، و از این خواب غفلت بیدار می‌گرداند. و فطرتشان را از زیر توده‌های انباشته بیرون می‌کشد، و عقلها و شعورهایشان را هوشیار و آگاه می‌کند و نجاتشان می‌دهد... قرآن سراسر هستی بشری را با تمام دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهنده‌ای که در آن است، مخاطب قرار می‌دهد... قرآن جدال ذهنی سرد و خشکی را متوجّه ایشان نمی‌سازد؛ بلکه سراسر وجودشان را رهائی می‌بخشد، و از ژرفاهای درون، وجودشان را تکان می‌دهد و آن را به جنبش و حرکت می‌اندازد:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ. إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾.

آیا آنان (تا به حال دربارهٔ چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها و تنها بیم‌دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است.

اشراف و بزرگان قریشیها در جنگ تبلیغاتی دربارهٔ پیغمبر ﷺ برای گول زدن عامّهٔ مردم می‌گفتند: محمّد جنّ‌زده است. این است که چنین سخنان عجیب و غریبی را می‌گوید. سخنانی که مردمان عادی با شیوه‌های آن آشنا نیستند و فراتر از شیوه‌های مردمان است!

اشراف و بزرگان قریش می‌دانستند که دروغگویند! روایتهای متعدّدی که همدیگر را استوار می‌دارند راجع به این آمده است که اشراف و بزرگان قریش، خوب می‌دانستند حقّ کدام است و حقیقت امر پیغمبر ﷺ چیست. و آنان نمی‌توانستند به این قرآن گوش فرا ندارند، و سخت از آن متأثّر نگردند... داستان اخنس پسر شریق، و ابوسفیان پسر حرب، و عمرو پسر هشام ـ ابوجهل ـ دربارهٔ گوش فرا دادن نهانی سه شب پیاپی، و تأثیری که قرآن در ایشان داشت، مشهور و معروف است.(۱) همچنین داستان عتبه پسر ربیعه نیز مشهور است هنگامی که سورهٔ فصّلت را از زبان پیغمبر ﷺ شنید، این سوره سخت او را با نواهای تکان‌دهندهٔ خود تکان داد... همچنین داستان توطئه‌چینی قریشیها اندکی پیش از موسم حجّ مشهور است. در این دسیسه به یکدیگر گفتند که همگان دربارهٔ پیغمبر ﷺ و چیزهائی که از قرآن با خود دارد به کسانی که به حجّ می‌آیند چه بگویند. سرانجام نظریّهٔ ولید پسر مغیره را پسندیدند و تصمیم گرفتند به دسته‌ها و گروه‌هائی که می‌آیند بگویند: این کتاب قرآن نام چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان و روایت شده از دیگران نیست(۲)... همهٔ این روایتها ثابت می‌کنند که آنان از حقّانیّت آئین اسلام بی‌خبر و ناآگاه نبودند. بلکه ایشان خویشتن را بزرگتر از آن می‌دیدند که آئین اسلام را بپذیرند، و بر سلطه و قدرت خود می‌ترسیدند که گواهی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ آن را تهدید می‌کرد. چرا که این گواهی از انسان، حقِ بنده ساختن انسان را سلب می‌کند و تنها بندگی را ویژهٔ یزدان می‌داند و بس... و هرگونه طاغوت بشری را بطور کلّی تهدید می‌کند.

این بود که منحصر به فرد بودن قرآن مجید را مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند و از جدا بودن قرآن از سائر سخنان مألوف و مأنوس انسان سود می‌جستند. از دیگر سو از شکل و شیوه‌ای که در میانشان مرسوم بود و در میان پیشینیان ایشان نیز مألوف بود، استفاده می‌کردند. شکل و شیوه‌ای که میان غیبگوئی و دیوانگی، و ذکر واژه‌ها و رمزها در میانشان مرسوم بود، و واسطه‌ها برابر خواست خود آنها را تأویل و تعبیر می‌کردند و گمان می‌بردند که از جهان غیب بدیشان الهام می‌گردد.

۱ـ مراجعه شود به جزء ششم، تفسیر آیات ۱۷۴ و ۱۷۵ سورهٔ نساء.
۲ـ مراجعه شود به جزء بیست و نهم، تفسیر آیهٔ ۲۴ سورهٔ مدّثّر در فی ظلال القرآن.

از این مسأله برای مقابلهٔ با پیغمبر ﷺ و قرآن بهره‌برداری می‌کردند... از این رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت، در آمیزش مسائل بر عامهٔ مردمان و گول زدن ایشان استفاده می‌کردند و می‌گفتند: چیزی که محمّد می‌گوید از دیوانگی و جنونی است که بدان گرفتار است. سخنان شگفت و شگرفی از خود می‌گوید، چون دیوانه است![1]

قرآن ایشان را به اندیشیدن و بررسی کردن کار و بار دوستشان می‌خواند، دوستی که قبلاً او را شناخته‌اند و با داستان زندگانیش آشنا بوده‌اند و او را آزموده‌اند. قبل از این، در راستی و راستگوئی او نقصی ندیده‌اند، و به امانتداری و صداقت وی گواهی داده‌اند، و از او فرزانگی مشاهده نموده‌اند، و در مسألهٔ حجرالأسود او را داور کرده‌اند، و به داوری وی رضایت داده‌اند، و در پرتو این داوری خویشتن را از آشوبی در امان داشته‌اند که نزدیک بود در بین ایشان درگیرد. او را بر ودیعه‌ها و سپرده‌هایشان امین دانسته بودند، و ودیعه‌ها و سپرده‌ها تا زمانی که از مکّه مهاجرت فرمود در پیش او بود و پسر عموی وی علی ـ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ به نمایندگی از او آنها را بدیشان پس داد.

قرآن آنان را به تفکّر و تدبّر دربارهٔ دوستشان فرا می‌خواند، دوستی که سراسر زندگانی گذشتهٔ او برایشان روشن، و کار و بارش تا آن زمان برایشان معلوم بوده است. آیا این چنین شخصیّتی به دیوانگی گرفتار است؟ آیا این سخنان او، و این اعمال او، سخنان و اعمال شخص دیوانه‌ای است؟ هرگزاهرگز!

﴿ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ... إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴾.

همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها و تنها بیم‌دهندهٔ آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است.

نقصی در خرد او نیست، و عیبی در گفتارش وجود ندارد. بلکه برعکس، او بیم‌دهندهٔ گویای روشن و روشنگری است. نه گفتارش به گفتار دیوانگان می‌ماند، و نه حال او همگون حال دیوانگان است... گذشته از اینها:

﴿ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَمَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ؟ ﴾.

آیا آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را وارانداز و وارسی نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهان را ببینند؟).

این هم تکان دیگری در برابر این جهان هستی شگفت است... نگرش دل باز و چشم روشن بدین ملک و مملکت فراخ هراس‌انگیز بزرگ، به تنهائی برای به تکان انداختن فطرت و بیرون آمدن از زیر توده‌ها کافی و بسنده است. نگاهی به عجائب و غرائب آسمانها و زمین، وجود بشری را بینا می‌کند، و درک حقّ نهان در وجود انسان را به انسان می‌بخشد، و انسان زیبانگاری و نوآوری دالّ بر حقّ را آشکارا می‌بیند، و اعجازی را مشاهده می‌نماید که دالّ بر وجود آفریدگار یگانهٔ توانا است... نگریستن به چیزهائی که خدا آفریده است ـ در آسمانها و زمین هم چیزهای فراوانی است ـ دل را به هراس می‌اندازد، و اندیشه را سرگردان می‌کند، و خرد را به کاوش و جستجوی از سرچشمهٔ همهٔ آنها را وادار می‌سازد، و آن را به بررسی و وارسی اراده و مشیّتی می‌اندازد که این پدیده‌ها و آفریده‌ها را بدین نظم و نظام مقصود و مشهور آفریده است.

چرا پدیده‌ها و آفریده‌ها بر این منوال و روالی هستند که هم‌اینک هستند؟ چرا بر منوال و روال فراوان دیگری نیستند که ممکن بود باشند؟ در میان این همه احتمالات فراوان و استعدادات بیشمار در هستی، چرا جهان تنها بدین شکل و شیوهٔ فعلی درآمده است؟ چرا در این راه روان شده است و به راه‌های دیگری که ممکن است و احتمال می‌رود، نرفته است؟ چرا بر این

۱ـ مراجعه شود به مطالبی که دربارهٔ رفتار «پیغمبر» و رابطهٔ آن با دیوانگی در جاهلیّتهای مختلف. در فی‌ظلال القرآن. جزء هفتم. تفسیر آیات ۵۰ و ۵۱ سورهٔ انعام.

راه ماندگار شده است و چه کسی پس از آفرینش نخستین، جهان هستی را می‌پاید؟ راز یگانگی ساری و جاری در سرشت جهان چیست؟ راز این وحدت ساری و جاری در سرشت جهان چیست، اگر همان قانون یگانه‌ای نباشد که از ارادهٔ یگانه‌ای سرچشمه می‌گیرد، ارادهٔ یگانه‌ای که قضا و قدر مستمرّ و مقصودی در پرتو آن ساری و جاری می‌گردد؟

قطعاً هر پیکر زنده‌ای، نه بلکه هر سلول زنده‌ای، معجزه‌ای است که شگفتیهای آن پایان نمی‌گیرد... وجود آن، ترکیب‌بند آن، عملکرد آن، عملیّات تحوّل و تغیّر دائمی آن که در پی آن هر لحظه‌ای از لحظات با حفظ وجود صورت می‌پذیرد، همچنین دربرگیری ابزار ادامهٔ حیات در نسلهای آیندهٔ آن، آشنا بودن آن با وظیفهٔ محوّله، و امتداد این وظیفه در نسلهای بعدی آن! همه و همه معجزه است. چه کسی است که به این سلول واحد بنگرد، سپس خروش - بلکه فطرتش و دل و درونش - اطمینان و یقین یابد به این که این جهان خدائی ندارد، یا خدایان دیگری با یزدان است؟

ادامهٔ حیات از راه زوجیّت و نژاد، به نوبهٔ خود گواهی است که هر دلی و هر خردی را فریاد می‌زند که به فرمان آفریدگار یگانهٔ مدبّری چنین کاری صورت می‌پذیرد... اگر چنین نیست پس چه کسی برای ادامهٔ حیات، وجود نر و ماده را دائماً در نسلهای پیاپی بدان اندازه که این زوجیّت صورت گیرد، تضمین می‌کند؟ چرا مدّت زمانی بر سر حیات نمی‌آید که در آن تنها نرها متولّد گردند یا تنها ماده‌ها متولّد شوند؟ اگر این کار صورت پذیرد در یک دوره نسل منقطع می‌گردد... چه کسی است که پیوسته گردونهٔ توازن و تعادل را در میان همهٔ نسلها می‌چرخاند؟

توازن و تعادل منحصر به موجودات جاندار نیست. بلکه توازن و تعادل در همهٔ اقطار و آفاق آسمانها و زمین دیده می‌شود. توازن و تعادل در ساختار اتمها دیده می‌شود، همان‌گونه که در کهکشانها مشاهده می‌شود. همچنین توازن و تعادل میان پدیده‌های جاندار و پدیده‌های بی‌جان هم دیده می‌شود! اگر توازن و تعادل به اندازهٔ موئی مختلّ گردد، این جهان یک لحظه نیز بر جای نمی‌ماند! پس چه کسی است که گردونهٔ توازن و تعادل سترگِ جهان بزرگ را در همهٔ آسمانها و زمین برقرار نگاه می‌دارد؟[۱]

عربهای جزیرةالعرب، آن کسانی که نخستین مخاطبان این قرآن بودند، با علم و دانش خود اندازهٔ این توازن و تعادل و هماهنگی و همآوائی موجود در مملکت عظیم آسمانها و زمین، و در همهٔ چیزهائی که خدا آفریده است نمی‌دانستند... امّا فطرت بشریّت در ژرفاهای خویش، خود به خود با هستی تماس پیدا می‌کند، و با هستی با زبانی صحبت می‌کند که جز در این ژرفاها به گفتار درنمی‌آید. کافی است که انسان با دل باز و چشم بینا به این جهان بنگرد تا آهنگها و نواهای آن را بشنود و الهامها و اشاره‌های آن را دریافت دارد، شنیدنی و دریافت کردنی که الهام‌بخش و راهنمایند.

انسان با فطرت خود - در آن حال که آهنگها و نواهای این هستی را در حسّ و شعور خویش دریافت می‌دارد - راهیاب می‌گردد بدین امر که او خدائی دارد. هرگز هم این حقیقت از حسّ و شعور او پنهان و نهان نشده است. بلکه تنها انسان در معیّن و مشخّص کردن صفت خدای راستین به خطا می‌رفته است، تا وقتی که رسالتهای آسمانی او را به دیدن و بینش واقعی رهنمود کرده‌اند[۲]... امّا کافران تازه به دوران رسیدهٔ امروزی - پیروان «سوسیالیسم علمی» - مسخ‌شدگانی هستند که فطرت منحوس و نامبارکی دارند. آنان منکر وجود فطرت هستند، و با الحاح و پافشاری فطرت در اندرون خود، دشمنی می‌ورزند... هنگامی که یکی از آنان به فضا پرواز کرد، و آن صحنهٔ زیبا و دلربا را دید - صحنهٔ زمین به شکل کرهٔ آویزان در فضا - فطرتش فریاد زد:

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» جلد دوم، فصلهای: «حقیقة الکون» و «حقیقة الحیاة».

۲- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامیّ و مقوّماته» فصلهای: «ألوهیّة و عبودیّة» و «حقیقة الإنسان».

چه چیز آن را بدین شکل در فضا نگاه می‌دارد؟ ولی وقتی که دوباره به زمین برگشت، و ترس و هراس از دولت را به یاد آورد، گفت: در آنجا خدا را ندیده است! پافشاری و فریاد آن را در ژرفاهای درون خود فراموش کرد، پافشاری و فریادی که در برابر بخشی از ملک و ملکوت آسمانها و زمین سر داده بود.

خدائی که انسان را با این قرآن مخاطب قرار می‌دهد، او است که این انسان را آفریده است. و او است که از فطرت این انسان آگاه است.

در نهایت، دلهایشان را با بلای فراگیر مرگ می‌پساید، مرگی که چه بسا در کمین ایشان نشسته است و خویشتن را نزدیک به ایشان نهفته است. در جهان غیب نهان از دیدگان آنان خود را پنهان کرده است و آنان از آن غافلند:

﴿ وَ أَنْ عَسیٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ﴾.

(و آیا نمی‌اندیشند) که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟

چه می‌دانند چه بسا اجل آنان نزدیک باشد؟ چرا باید ایشان به غفلت خود ادامه دهند و بدان بیشتر و بیشتر فرو روند؟ آنان از غیب یزدان بی‌خبر و ناآگاهند. ایشان در دست خدا گرفتارند و راه گریزی نمی‌دانند!

این پسوده‌ای که به اجل نهان و پنهانی اشارت دارد ـ که چه بسا نزدیک باشد ـ ژرفای دل انسانها را سخت تکان می‌دهد! تا این که بیدار گردد و باز شود و ببیند... یزدان نازل‌کنندهٔ این قرآن و آفریدگار این انسان می‌داند که این پسوده دل غافلی را بر جای نمی‌گذارد. ولیکن برخی از دلها پس از چنین تکانی نیز دشمنی می‌ورزند و تکبّر می‌نمایند!

﴿ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟! ﴾.

(اگر آنان به این قرآن ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟! (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟! چه نادان مردمانند!).

بالاتر از این سخن، سخنی نیست که دلها از آن به لرزه درآیند یا نرم شوند...

این پسوده‌هائی که در یک آیه وفور پیدا کرده‌اند، برای این است که برنامهٔ این قرآن را به ما انسانها در خطاب با هستی بشریّت نشان دهد... قرآن گوشه‌ای از وجود انسان را رها نمی‌کند مگر این که با آن سخن می‌گوید، و تاری از هستی انسان را بر جای نمی‌گذارد مگر این که آهنگ خود را بر آن می‌نوازد و ساز می‌کند. قرآن ذهن را مخاطب قرار نمی‌دهد، ولی آن را نادیده نمی‌گیرد. چه در راه تکان دادن همهٔ وجود انسان، ذهن را نیز می‌پساید و لمس می‌نماید و آن را بیدار و هوشیار می‌گرداند. با ذهن انسان راه جدل خشک را نمی‌پوید، بلکه آن را زنده می‌گرداند تا بنگرد و بیندیشد و گرمی زندگی و امواج جهندهٔ آن بدان خزد... لازم است پیوسته برنامهٔ دعوت به سوی یزدان این چنین جهتی و مسیری را در پیش بگیرد... انسان همان انسان است و سرشت آن دگرگون نشده است... قرآن نیز همان قرآن است و فرمودهٔ جاویدان یزدان است، و خطاب یزدان با این انسانی است که دگرگون نمی‌شود... هر اندازه هم بیاموزد و هر اندازه هم «ترقّی» و تعالی پیدا کند.

❁

در اینجا قرآن برای پیرو زدن کمی می‌ایستد... در این ایستادن کوتاه سنّت جاری و قانون ساری یزدان را دربارهٔ هدایت و ضلالت مقرّر می‌دارد، هدایت و ضلالتی که برابر اراده و مشیّت خدا روی می‌دهد. بیان می‌فرماید: هر که جویای هدایت باشد و در راه رسیدن بدان تلاش نماید، خدا او را هدایت می‌دهد. و هر که دل خود را از براهین و دلائل هدایت و الهامها و پیامهای ایمان باز دارد، خدا او را گمراه می‌گرداند و به ضلالت می‌اندازد. بیان هدایت و ضلالت در اینجا بدین مناسبت است که روند قرآنی پیش از این حال کسانی از مخاطبان نخستین این قرآن را عرضه کرده است. این هم شیوهٔ همیشگی قرآن مجید است که به مناسبت داستان ویژه‌ای قاعدهٔ عامی را ذکر می‌فرماید، و به بهانهٔ حادثهٔ گذرائی، سنّت و قانون ثابتی را بیان

می‌نماید:

﴿ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاٰ هٰادِيَ لَهُ، وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

خدا هر که را (به سبب انتخاب راه بد و به خاطر انجام اعمال زشت و نابکاریهای همیشگی او، از کتابهای آسمانی منحرف، و از راه حقّ) گمراه سازد، هیچ راهنمائی نخواهد داشت، و خداوند آنان (یعنی چنین کسی و افرادی چون او گمراه) را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند (و به سبب اصرار بر کفر و ضلال و دشمنی مستمرّ با ایمان و کمال، راه بجائی نبرند).

قطعاً کسانی که گمراه می‌شوند، تنها بدان خاطر است که آنان از نگریستن و اندیشیدن غافل می‌گردند. کسانی هم از نگریستن به آیات یزدان و اندیشیدن دربارهٔ آیات خداوند سبحان غافل گردند، ایزد متعال آنان را گمراه می‌سازد، و کسانی را که ایزد متعال گمراه سازد، هیچ شخص دیگری نمی‌تواند ایشان را هدایت دهد و رهنمود کند:

﴿ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاٰ هٰادِيَ لَهُ ﴾.

خدا هر که را گمراه سازد، هیچ راهنمائی نخواهد داشت.

خداوند ـ برابر سنّت و قانونی که گفته شد ـ بر هر که گمراهی را بنویسد و واجب کند، پیوسته در برابر حقّ و حقیقت طغیان و سرکشی می‌کند، و از دیدن حقّ و حقیقت برای همیشه کور می‌گردد:

﴿ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

و خداوند آنان را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

در رها کردن آنان در میان کوری و گمراهی خودشان، ستمی نیست. چه آنان کسانی هستند که بینشها و چشمهای خود را می‌بندند، و دلها و اندامهای خویش را بیکاره و بی‌مایه می‌گذارند و از آنها استفاده نمی‌کنند، و از بدائع آفریده‌ها و از اسرار کیهان غافل می‌گردند و درس عبرت نمی‌گیرند، و از گواهی موجودات و اشیاء ـ که در آیهٔ پیشین بدیشان گوشزد کرده است ـ خویشتن را بی‌خبر و ناآگاه می‌انگارند. در گسترهٔ این کیهان، تا چشم کار می‌کند و تا آنجا که می‌بیند، شگفتیها و شگرفیها مشاهده می‌نماید. چشم هر وقت باز شود، هر کجا و هر چه را بنگرد، نشانهٔ خداشناسی را می‌بینند. انسان هر وقت به خود بنگرد و چیزهای پیرامون خود را وارانداز کند، در هستی خود و در وجود همه چیز معجزه می‌بیند. امّا هر زمان که خود را از همهٔ اینها کور کند و به ترک همهٔ اینها بگوید، او به دست کوری و کوردلی سپرده می‌شود. و هر زمان او پس از همهٔ اینها طغیان کند و به ترک حقّ بگوید و از حقّ بگذرد، به گرداب طغیان و سیلاب سرکشی سپرده می‌شود تا او را به هلاک و نابودی برساند و به مهلکه بسپارد:

﴿ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

و خداوند آنان را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

❁

اینان از چیزهائی که در پیرامون ایشان است غافلند، و از دیدن چیزهائی که ایشان را دور زده است کورند... از پیغمبر ﷺ دربارهٔ قیامت می‌پرسند، قیامتی که دور از دسترس خردها و نهان در جهان ناپیدا است. اینان به کسانی می‌مانند که زیر پای خود را نمی‌بینند و می‌خواهند افق دوردست را مشاهده کنند!

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السّٰاعَةِ أَيّٰانَ مُرْسٰاهٰا؟ قُلْ: إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّي، لاٰ يُجَلِّيهٰا لِوَقْتِهٰا إِلاّٰ هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ، لاٰ تَأْتِيكُمْ إِلاّٰ بَغْتَةً. يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهٰا! قُلْ: إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَاللّٰهِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ. قُلْ: لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلاٰ ضَرّاً ـ إِلاّٰ مٰاشٰاءَ اللّٰهُ ـ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مٰا مَسَّنِيَ السُّوءُ. إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد و) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو:

تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بیاگاهاند. اطّلاع از هنگامۀ قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطّلاع از آن، خاصّ یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفۀ آن را چنانکه باید) نمی‌دانند. بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چراکه با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چراکه از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرّات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهندۀ مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم.

اعتقاد به آخرت، و باور به حساب و پاداش و پادافره در آن، کاملاً یک خبر ناگهانی برای مشرکان در جزیرةالعرب بود... هر چند که اعتقاد به آخرت از اصول دین ابراهیم علیه‌السلام بود که نیای این چنین مشرکانی بود؛ و از اصول دین اسماعیل بزرگوار علیه‌السلام بود که از اجداد ایشان بود؛ امّا بر اثر طول زمان و گردش دوران، میان مشرکان و میان اصول اسلامی که ابراهیم و اسماعیل پای‌بند بدان بودند، فاصله افتاده بود، تا بدانجا که باور به آخرت کاملاً از جهان‌بینی و اندیشۀ ایشان زدوده شده بود، و اعتقاد به آخرت غریب‌ترین چیز و دورترین چیز از تصوّر آنان بود. از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعجّب می‌کردند که برایشان از زندگی پس از مرگ صحبت می‌فرمود، و از رستاخیز و زندگی دوباره و محاسبه و سزا و جزا با ایشان سخن می‌گفت، همان‌گونه که قرآن در سورۀ دیگری از ایشان حکایت می‌کند:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ، إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟ أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴾.

کافران (برخی به برخی دیگر، تمسخرکنان) می‌گویند: آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (و ذرّات وجودتان در جهان پخش و پراکنده گردید، دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟ (وگرنه انسان صادق و عاقل چگونه لب به چنین سخنی می‌گشاید؟ چنین نیست که ایشان تصوّر می‌کنند. نخیر!) بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، گرفتار عذاب (یک نوع نگرانی جانکاه) و گمراهی عجیب (زندگی نامفهوم و بی‌محتوا) هستند (و با وجود ظاهر آراسته، آرام و قرار ندارند، و در حقیقت ایشان دیوانه و سرگردانند. غافلوار به مسیر نادرست و گناه‌آلودشان ادامه می‌دهند تا طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده می‌شود و به دوزخ درمی‌آیند).

یزدان جهان می‌دانست که هیچ ملّتی از ملّتها نمی‌تواند که انسانها را سرپرستی و راهنمائی کند و بر آنان گواه گردد ـ همان‌گونه که وظیفۀ ملّت مسلمان است ـ مگر اعتقاد به آخرت برای آن ملّت روشن باشد و در ژرفای دل آن رسوخ و نفوذ نماید... تصوّر زندگی بدین نحو که زندگی تنها این مدّت زمان کوتاه محدود به این زندگی دنیا است و منحصر به این زمین کوچک است، ممکن نیست بتواند ملّتی را بسازد و پدیدار کند که دارای این چنین صفتی و چنین وظیفه‌ای باشد!

اعتقاد به آخرت، فراخی در جهان‌بینی، و سعۀ صدر، و امتداد ضروری زندگی در تکوین خود نفس بشری است، تا شایستگی این را پیدا کند که چنین وظیفۀ بزرگی بدو واگذار گردد... همچنین اعتقاد به آخرت برای حفظ نفس در برابر شهوات کوچک و ناچیز نفس، و در برابر طمعها و آزهای محدود نفس، و برای فراخی

جولانگاه سیر و حرکت، لازم و ضروری است تا نتایج نزدیک او را مأیوس نکند، و فداکاریهای دردناک او را از حرکت در راه مژده دادن به خیر و خوبی، و از انجام خیر و خوبی، و از رهنمود به خیر و خوبی، باز ندارد، هر چند که پی‌آمدهای نزدیک و فداکاریهای دردناکی به همراه داشته باشد... اینها هم خصال و احساساتی هستند که برای به دست گرفتن این وظیفهٔ بزرگ لازم و ضروری هستند.

اعتقاد به آخرت دو راههٔ جدائی میان فراخی دیدگاه و جهان‌بینی در نفس «انسان»، و میان تنگی دیدگاه و زندانی آن در حدود درک و فهم «حیوان» است. درک و فهم حیوان برای رهبری انسانها، و بر دست گرفتن امانت یزدان در کار خلافت مترقّی راهیاب، شایسته وبسنده نیست.

با توجّه به این اسباب و علل است که در همهٔ ادیان الهی سخت بر توحید و یگانه‌پرستی تکیه می‌شود... به ویژه در دین واپسین الهی این شدّت و حدّت فراخی و ژرفا و روشنی بیشتر پیدا کرده است، تا آنجا که جهان آخرت در احساس ملّت اسلامی از جهان دنیائی که عملاً در آن زندگی می‌کنند، ثابت‌تر و واضح‌تر و عمیق‌تر است... بدین سبب است که این ملّت شایستگی رهبری انسانها را پیدا کرده است، آن رهبری مترقّیانه‌ای که تاریخ بشریّت به خاطر دارد.(۱)

ما در اینجا و در این روند قرآنی سورهٔ اعراف، با شکلی از اشکال تعجّب کردن و شگفت‌زده شدنی رویاروی می‌گردیم که مشرکان با آن در برابر اعتقاد به آخرت روبرو می‌گردند. این شکل، از پرسش تمسخرآمیز و زشت و بیشرمانهٔ ایشان دربارهٔ قیامت، پیدا و جلوه‌گر است:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا؟ ﴾.

راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد و) قیامت رخ می‌دهد؟

قیامت غیب است. جزو همان غیبی است که یزدان، آگاهی از آن را به خود اختصاص داده است، و کسی از آفریدگان خویش را از آن مطّلع نساخته است... با این وجود مشرکان دربارهٔ قیامت از پیغمبر ﷺ می‌پرسند... پرسش کسی که می‌خواهد بیازماید و امتحان نماید! یا پرسش کسی که شگفت‌زده است و وقوع آن را مایهٔ تعجّب می‌داند! یا پرسش کسی که تحقیر می‌کند و بیشرمی و بی‌حیائی در پیش می‌گیرد!

﴿ أَیَّانَ مُرْسَاهَا؟ ﴾ .کی قیامت رخ می‌دهد؟.

یعنی موعد آن کی است، موعدی که قیامت در آن استقرار می‌پذیرد و لنگر می‌اندازد؟!

پیغمبر ﷺ انسانی است که ادّعای اطّلاع از غیب نمی‌کند. او مأمور است که غیب را به خداوندگار غیب حواله دارد، و به مردمان بیاموزد که آگاهی از غیب از جملهٔ صفات و ویژگیهای الوهیّت است، و او انسان است و چیزی فراتر از دائرهٔ بشریّت خود ادّعا نمی‌کند، و از حدود بشریّت خویش فراتر نمی‌رود و از آن حدود تعدّی و تجاوز نمی‌کند. تنها خدا است که بدو چیزی را می‌آموزد و آنچه را بخواهد بدو وحی می‌کند:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی، لاَیُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ﴾.

بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بیاگاهاند.

تنها یزدان سبحان آگاه از آن است. یزدان پرده از روی قیامت برنمی‌دارد مگر در وقت خود. کس دیگری جز خدا پرده از روی قیامت برنمی‌دارد.

سپس ایشان را از چنین پرسشی منصرف می‌سازد و آنان را متوجّه طبیعت و حقیقت قیامت و هول و هراس و بزرگی آن می‌گرداند. هان که قیامت بزرگ است، و کار و بار آن بسیار سخت و سنگین است! هان که قیامت بر آسمانها و زمین سنگینی می‌کند. گذشته از اینها، قیامت جز ناگهانی نمی‌آید و غافلان از آن غافل می‌مانند:

۱ـ مراجعه شود به : فی ظلال القرآن، جزء هفتم، تفسیر سوره انعام، آیات ۲۹ـ۳۲. همچنین کتاب: «مشاهد القیامة».

﴿ ثَــقُلَتْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لاٰ تَأْتِــيكُمْ إِلاّٰ بَغْتَةً ﴾.

(اطّلاع از هنگامهٔ قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد!.

سزاوار است که انسان خویشتن را برای قیامت آماده کند و پیش از این که ناگهان فرا رسد خود را مهیا سازیم. چرا که با روی دادن قیامت برحذر بودن و خویشتن را آماده کردن سودی نمی‌بخشد، و احتیاط بیسود می‌ماند، اگر قبل از آن در جهان مردمان خود را آماده برای قیامت و برحذر داشتن خویشتن از آن نکرده باشند. حال که هنوز زمان در دسترس و فرصت باقی است و عمر برجای است باید کاری کرد. کسی چه می‌داند کی می‌آید و ناگهان چهره می‌نماید. پس سزاوار است که انسان همین الآن و همین لحظه و آن بشتابد و تدارک قیامت خود را ببیند و از این به بعد ساعتی را هدر ندهد. چه بسا پس از همین ساعت قیامت ناگهان بر سر او بتازد!

سپس از کسانی شگفت می‌شود که از پیغمبر ﷺ دربارهٔ قیامت سؤال می‌کنند... آنان سرشت رسالت و واقعیّت پیغمبر را نمی‌دانند، و از حقیقت الوهیّت بی‌خبر، و از ادب پیغمبر با پروردگار بزرگوارش ناآگاهند:

﴿ يَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِيٌّ عَنْهٰا ﴾.

از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ (و انگار تو سخت جویا و خواستار آنی؟).

انگار تو پیوسته از قیامت می‌پرسی! و مکلّف هستی که از موعد آن پرده‌برداری کنی! در صورتی که پیغمبر خدا ﷺ از پروردگار خود علم و آگاهی از چیزی را نمی‌طلبد که پروردگارش آن را به خود اختصاص داده باشد:

﴿ قُلْ: إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللهِ ﴾.

بگو: اطّلاع از آن، خاص یزدان است.

تنها اطّلاع از کار و بار قیامت نیست و بس، بلکه اطّلاع از کار و بار غیب همه و همه، خاصّ یزدان است. کسی بر چیزی از امور قیامت آگاهی پیدا نمی‌کند، مگر کسی که خدا بخواهد، و آن هم بدان اندازه که خدا می‌خواهد، و در آن زمان که یزدان می‌خواهد... بدین سبب است که بندگان نمی‌توانند برای خود نفعی یا زیانی داشته باشند... چه بسا مردمان کاری را انجام می‌دهند و می‌خواهند به وسیلهٔ آن کار سودی عائد خود کنند، امّا فرجام کار زیان ایشان را دربردارد. یا این که مردمان کاری را انجام می‌دهند و می‌خواهند به وسیلهٔ آن کار زیانی را از خود به دور دارند، ولیکن سرانجام آن کار مایهٔ زیان ایشان می‌شود و گرفتاریی برای ایشان به بار می‌آورد! چه بسا هم کاری را دوست نمی‌دارند و به ناچار آن را انجام می‌دهند، ولی فرجام آن خیر و خوبی می‌گردد! گاهی نیز کاری را انجام می‌دهند و از آن خوششان می‌آید، ولی پایان آن زیان و ضرر می‌گردد:

﴿ وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّکُمْ، وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَّکُمْ ﴾.

چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد. (بقره/ ۲۱۶)

شاعری که می‌گوید:

«أَلاٰ مَنْ يُرِينِي غٰايَتِي قَبْلَ مَذْهَبِي!
وَ مِنْ أَيْنَ وَ الْغٰايٰاتُ بَعْدَ الْمَذٰاهِبِ[1]

«هان چه کسی می‌تواند پیش از مردن و رفتن من از این جهان، نتیجهٔ عملکرد مرا به من بنماید؟ چنین چیزی کی میسّر است در حالی که نتایج عملکردها پس از مردن و رفتن مشخّص می‌شود؟!».

او موقعیّت انسانها را در برابر غیب نهان به تصویر می‌کشد. انسان هر اندازه بداند و هر اندازه بیاموزد، موقعیّت او در آستانهٔ دروازهٔ بستهٔ غیب، و در پیشگاه

۱ـ از قصیده‌ای از ابن رومی است.

پردهٔ فروهشتهٔ غیب، همیشه این است که انسان چون انسان است جهان غیب از او پنهان و نهان است.[۱]
پیغمبر ﷺ روشن است که کیست، و نزدیکی او به خداوندگارش چگونه و چیست. با این مقام والا از سوی خدا بدو دستور داده می‌شود که به مردمان اعلان کند که او در برابر غیب، فردی از افراد بشری است. برای خود مالک نفعی و دفاع زیانی نیست، چرا که بر غیب اطّلاع پیدا نمی‌کند، و نتائج امور را پیش از اقدام بدانها و انجام آنها نمی‌داند، و پیشاپیش از فرجام کارهای خویش آگاه نیست. بدین خاطر نمی‌تواند عاقبت کار خویشتن را ببیند و برگزیند، بدین نحو که اگر فرجام نهان کار را خوب دید اقدام به انجام آن کند، و اگر فرجام پنهان کار را بد دید اقدام به انجام آن نکند و دست باز دارد. او کار می‌کند و تلاش می‌ورزد، و فرجام کار همان‌گونه خواهد بود که در غیب نهان و پنهان یزدان مقدّر و مقرّر است:

﴿ قُلْ: لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلاَ ضَرّاً ـ إِلاَّ مَاشَاءَ اللهُ ـ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوءُ ﴾.

بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) و اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم.

با این اعلان، برای اعتقاد اسلامی توحیدی، همهٔ ویژگیهای پالایش کلّی از شرک در همهٔ شکلهائی که دارد اتمام می‌پذیرد و کمال می‌گیرد. ذات خدا با ویژگیهای خود منحصر به فرد می‌ماند، و انسان در چیزی از آنها با یزدان انباز نمی‌گردد. حتّی اگر این انسان محمّد ﷺ فرستادهٔ خدا و عزیز و برگزیدهٔ او باشد، باز هم در چیزی از صفات و خصال یزدان با ایزد منّان شرکت ندارد. چه توان بشری در آستانهٔ غیب می‌ایستد، و دانش بشری در پیشگاه غیب متوقّف می‌شود و درمانده می‌گردد. خود پیغمبر خدا ﷺ در حدود و ثغور بشری می‌ایستد و وظیفه‌اش محدود می‌گردد:[۲]

﴿ إِنْ أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهندهٔ مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم.

پیغمبر ﷺ بیم‌دهنده و مژده‌دهندهٔ همه مردمان است. ولی کسانی که «مؤمن» هستند اشخاصی می‌باشند که از ترساندن و مژده دادنی که پیغمبر با خود آورده است، استفاده می‌کنند، و حقیقت چیزهائی را که با خود آورده است فهم و درک می‌کنند، و می‌دانند چه چیزی بیرون از دائرهٔ چیزهائی است که او با خود به ارمغان آورده است. گذشته از این، مؤمنان عصاره و جوهرهٔ جملگی انسانها هستند، و افزون بر آن پیغمبر ﷺ در میان همهٔ مردمان بدیشان اختصاص داده می‌شود و او از آنِ آنان، و آنان هم از آنِ او می‌گردند.
واژه، مدلول حقیقی و مفهوم راستین خود را نمی‌بخشد مگر به دلی که برای پذیرش آن باز باشد، و مگر به خردی که بدان توجّه کند و آن را بپذیرد. این قرآن نیز درهای گنجینه‌های خود را باز نمی‌کند، و اسرار و رموز خویش را نمی‌نماید و نمی‌گشاید، و ثمره و میوهٔ خود را عطاء نمی‌کند، مگر به کسانی که ایمان بیاورند. در خبر است از برخی از یاران پیغمبر خدا ﷺ: به ما نخست ایمان داده می‌شد، سپس به ما قرآن عطاء می‌گردید... این چنین ایمانی بود که ایشان را به گونه‌ای درمی‌آورد که مزهٔ قرآن را به صورت شگفتی بچشند، و معانی و اهداف آن را بدان گونه درک کنند که کردند، و با قرآن چنان خوارقی و معجزاتی را بیافرینند که در کوتاه‌ترین مدّت از زمان آفریدند.
آن نسل ممتاز یگانه‌ای که شیرینی قرآن را چشید، و از

۱ـ مراجعه شود به تفسیر: ﴿ و عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَيَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ ﴾. (انعام/ ۵۹)

۲ـ مراجعه شود به چیزهائی که دربارهٔ سرشت رسالت و حقیقت پیغمبر در جزء هفتم هنگام تفسیر آیات ۴۲ تا ۴۸ سورهٔ انعام ذکر شده است.

نور آن بهره‌مند گردید، و از قوانین جداسازندهٔ حقّ از باطل قرآن سود برد. به گونه‌ای چشید و بهره‌مند گردید و سود برد که تنها کسانی می‌توانند شیرینی قرآن را چنین بچشند و از نور آن بهره‌مند گردند و از قوانین جداسازندهٔ حقّ از باطل قرآن سود ببرند که ایمان آن نسل گزیدهٔ پیشتاز را داشته باشند. اگر قرآن ارواح آن نسل ممتاز یگانه را به ایمان رسانیده است، ایمان نیز دری از قرآن را به رویشان گشوده است که جز ایمان چنین دری را نمی‌گشاید.

آنان با این قرآن زیستند، وبرای این قرآن نیز زیستند... از اینجا است که آنان نسل ممتاز منحصر به فردی بودند که در سراسر تاریخ همچون ایشان ـ با این کثرت و با رسیدن بدان سطح ـ تکرار نشده است... مگر به صورت افرادی که در طول تاریخ یافته می‌شوند و جاجدا پابرجای پای آن نسل والای شگفت می‌گذارند و گام به گام ایشان راه می‌روند.

آنان مدّت درازی از زمان، مخلصانه خود را دراختیار این قرآن گذاشتند، و سخنی از سخنان انسانها چشمهٔ زلال و زیبای قرآن را نیالود. تنها سخنی که با قرآن همراه می‌گردید و در توضیح و تبیین آن می‌کوشید سخنان و راهنمائیهای فرستادهٔ خدا ﷺ بود که آن هم از چشمه‌سار خود قرآن سرچشمه می‌گرفت... از اینجا بود که آن نسل ممتاز و یگانه، بدان پایه و مایه رسیدند که رسیدند و شدند آنچه شدند.

کسانی که تلاش می‌کنند همان وظیفه‌ای را اداء کنند که آن نسل ممتاز اداء کردند، سزاوار است برنامهٔ ایشان را در پیش بگیرند و بدان راهی روند که آنان رفتند. یعنی همچون ایشان مدّت درازی از زمان با این قرآن زندگی کنند و برای این قرآن زندگی کنند، و سخن دیگری جز سخن قرآن با خردها و دلهایشان نیامیزد تا همان‌گونه شوند که آن نسل ممتاز شدند.[1]

❁

آن گاه گردش تازه‌ای در مسألهٔ توحید آغاز می‌گردد. ابتداءِ آن به شکل داستان آغاز می‌گردد، تا گامهای انحراف از توحید و حرکت به سوی شرک درون را به تصویر کشد. انگار این داستان، قصّهٔ انحراف آن مشرکانی است که از آئین نیایشان ابراهیم منحرف می‌شوند... سپس داستان، با رویاروئی با خرافات و سبکسریهائی پایان می‌پذیرد که در پرستش خداگونه‌هایشان داشتند، خداگونه‌هائی که آنها را انباز خدا می‌کردند، و با نخستین نگاه و کمترین اندیشه پیدا بود که آنها پوچ و باطل هستند... داستان به پایان می‌آید با رهنمود کردن پیغمبر ﷺ به چالش و مبارزه‌طلبی مشرکان و خداگونه‌هائی که بجز خدا پرستش می‌کنند. همچنین بدو دستور داده می‌شود که پناه بردن خود را تنها به یزدان یکتا اعلان دارد، یزدانی که ولی و سرپرست او، و یاور و مددکار او است:

﴿ هُوَالَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وٰاحِدَةٍ، وَ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا لِيَسْكُنَ إِلَيْهٰا، فَلَمّٰا تَغَشّٰاهٰا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ. فَلَمّٰا أَثْقَلَتْ دَّعَوَااللهَ رَبَّهُمٰا: لَئِنْ آتَيْتَنٰا صٰالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ. فَلَمّٰا آتٰاهُمٰا صٰالِحاً جَعَلاٰ لَهُ شُرَكٰاءَ فِيمٰا آتٰاهُمٰا. فَتَعٰالَى اللهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ! أَيُشْرِكُونَ مٰا لاٰيَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ؟ وَ لاٰيَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ؟ وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَتَّبِعُوكُمْ، سَوٰاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صٰامِتُونَ. إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبٰادٌ أَمْثٰالُكُمْ، فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ. أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهٰا؟ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهٰا؟ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهٰا؟ أَمْ لَهُمْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا؟ قُلْ: ادْعُوا شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰيَسْمَعُوا. وَ تَرٰاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاٰيُبْصِرُونَ ﴾.

او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «جیل متفرّد».

همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی (بسیار اتّفاق می‌افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی (به نام جنین) برمی‌دارند و به آسانی با آن روزگار را بسر می‌برند. امّا هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرمائی از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود. امّا وقتی که خداوند فرزند سالم و شایسته‌ای بدانان داد، در دادن آن، چیزهائی را از قبیل: قبور اولیاء و صلحاء، و اشخاص و اصنام) انباز خدا می‌سازند، و خدا بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود. آیا چیزهائی را انباز خدا می‌سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند؟ انبازهای آنان نه می‌توانند ایشان را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک نمایند. (ای بت‌پرستان!) شما اگر انبازهای خود را به فریاد خوانید تا شما را هدایت کنند، پاسخ شما را نمی‌توانند بدهند و خواستهٔ شما را برآورده کنند. برای شما یکسان است، خواه آنها را به فریاد خوانید، و خواه خاموش باشید (و آنها را به یاری نطلبید، در هر دو صورت تکانی و کمکی از آنها نمی‌بینید). بتهائی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنها ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنها را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از آنها ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند). آیا این بتها دارای پاهائی هستند که با آنها راه بروند؟ یا دارای دستهائی هستند که با آنها چیزی را برگیرند (و دفع بلا از شما و خویشتن کنند؟) یا چشمهائی دارند که با آنها ببینند؟ یا گوشهائی دارند که با آنها بشنوند؟ (پس آنها نه تنها با شما برابر نیستند، بلکه از شما هم کمتر و ناتوانترند. در این صورت چگونه آنها را انباز خدا می‌کنید و آنها را می‌پرستید؟). بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید... امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر، پیکرهٔ) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

این گردشی است با جاهلیّت در میان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که چون از بندگی یزدان یگانهٔ جهان منحرف می‌گردند در کنار حدّ و مرزی از سبکسری و گمراهی نمی‌ایستند، و دیگر به بررسی و وارسی و تدبّر و تفکّر نمی‌پردازند و به خود نمی‌آیند... همچنین تصویری از گامهائی است که مراتب نخستین انحراف را چگونه می‌آغازند، و سرانجام چگونه به آن گمراهی فراخ و بیکران منتهی می‌گردند.

✿

﴿ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا، فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ. فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَّعَوَااللهَ رَبَّهُمَا: لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند. ولی (بسیار اتّفاق می‌افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی (به نام جنین) برمی‌دارند و

به آسانی با آن روزگار را بسر می‌برند. امّا هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرمائی از زمرۀ سپاسگزاران خواهیم بود.

این فطرت انسان است، فطرتی که یزدان مردمان را بر آن سرشته است... یزدان چنان این فطرت را سرشته است که به هنگام ترس و هراس، و در وقت حرص و آز به سوی خداوندگار خود روی آورند، و به ربوبیّت خالص او اعتراف کنند... ضرب‌المثلی که در اینجا آورده می‌شود، ضرب‌المثل فطرت است که چگونه در اصل آفرینش آغاز می‌گردد، و زوجیّت و سرشت زوجیّت در ترکیب‌بند آن به ودیعت گذارده می‌شود:

﴿ هُوَالَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ[1]، وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها ﴾.

او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید، و همسران شما را از جنس شما ساخت تا شوهران در کنار همسران بیاسایند.

این نفس، در سرشت ترکیب‌بند خود یکی است و از یک جنس است، هر چند که وظیفۀ نر و مادۀ آن جدا است. این جدائی هم بدان خاطر است شوهر در کنار همسرش بیاساید... این بینش اسلام دربارۀ حقیقت انسان، و دربارۀ وظیفۀ زوجیّت در هستی آدمی است... بینش کاملی و صادقی است که این آئین چهارده قرن پیش با خود به ارمغان آورده است، آن زمانی که آئینهای تحریف شده زن را اصل بلا و منشأ مصیبت انسانها می‌شمردند، و او را موجود نفرین شده و نجس و پلید و دام گمراهی می‌دانستند، و سخت از وی دیگران را برحذر می‌داشتند. بلی آن زمانی که بت‌پرستیها، و هنوز که هنوز است بت‌پرستیها زن را کالای نامقبول یا حدّاکثر خادمی کمتر از مرد به مراتب پائین‌تر است و به طور کلّی هیچ گونه اهمّیّتی بدو داده نمی‌شود.

هدف اصلی نزدیکی زن و شوهر، آرمیدن و آرامش یافتن و الفت گرفتن و استقرار پذیرفتن است. تا بدین وسیله آرامش و آسایش و امن و امان بر فضای کودکستانی سایه بیندازد که جوجه‌های نوزاد تازه کرک درآورده رشد و نموّ پیدا کنند و ببالند، و در آنجا میوۀ گرانبهای بشری به ثمر نشیند، و نسل جوان در آنجا شایستگی حمل میراث تمدّن بشری، و افزایش بر آن را پیدا کنند، اسلام این نزدیکی را تنها برای لذّت ناپایدار و پرش گذرا قرار نمی‌دهد، همان گونه که آن را مایۀ اختلاف و کشمکش نمی‌داند، و آن را دشمنانگی میان صلاحیّتها و وظیفه‌ها نمی‌شمارد، یا آن را تکرار صلاحیّتها و وظیفه‌ها به حساب نمی‌آورد، همان‌گونه که جاهلیّتهای قدیم و جدید یکسان در این مسائل دست و پا می‌زنند.[2]

پس از این، داستان می‌آغازد... نخستین بخش آن شروع می‌شود:

﴿ فَلَمّا تَغَشّاها حَمَلَتْ حَمْلاً خَفيفاً فَمَرَّتْ بِهِ ﴾.

ولی (بسیار اتّفاق می‌افتد که) هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی (به نام جنین) برمی‌دارند و به آسانی با آن روزگار را بسر می‌برند.

تعبیر قرآنی، لطیف و دقیق و شفّاف، نخستین پیوند زن و شوهر را به تصویر می‌کشد:

﴿ فَلَمّا تَغَشّاها ﴾. هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند.

همنوائی مستقیم با فضای آرمیدن دارد. پیآمد کار را نازک و ظریف می‌نمایاند، تا بدانجا که انگار این دو جنس از انسانها به هم می‌آمیزند نه این که دو پیکر با یکدیگر تماس پیدا می‌کنند. این گفتار «انسانیّت» را در

۱ـ ﴿ نَفْسٍ واحِدَةٍ ﴾: مراد نسل و نوع انسانها است (نگا: روم/ ۲۱). به عبارت دیگر، در اینجا واحد نوعی موردنظر است، نه واحد شخصی. (مترجم)

۲ـ مراجعه شود به کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة» بخش «المرأة و علاقات الجنسين» در فصل: «تخبط و اضطراب»... و جلد دوم کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «حقيقةالانسان».

کارِ آمیزش به «انسان» الهام می‌کند، و آن را از شیوهٔ رکیک و زمخت حیوانی ممتاز و جدا می‌سازد... همچنین شکل بارداری را در نخستین مراحل می‌نمایاند:

﴿ خَفِيفاً ﴾. بار سبکی برمی‌دارند.

مادران به آسانی با آن روزگار را سپری می‌کنند و چنان که باید سنگینی قابل احساسی در خود نمی‌بینند. آن گاه مرحلهٔ دوم می‌آغازد:

﴿ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَااللهَ رَبَّهُمَا: لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ‌الشَّاكِرِينَ ﴾.

امّا هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرمائی از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود.

حمل ظاهر می‌گردد، و دلهای شوهر و همسر آویزهٔ آن می‌شود، و زمان امید فرا می‌رسد، امید به این که فرزند سالمی و زیبائی به دنیا بیاورند، و امید به چیزهائی که همهٔ پدران و مادران دوست دارند که فرزندانشان برخوردار از آن چیزها باشند. این آرزو هنگامی جلوه‌گر می‌آید که فرزندانشان هنوز جنینهائی بیش نیستند و در شکمها و در دل تاریکیهای غیب قرار دارند... در وقت این چنین امید و آرزوئی، فطرت بیدار می‌گردد و به خدا رو می‌کند و به ربوبیّت یگانه‌اش اعتراف می‌نماید و تنها به الطاف و عنایات یزدان چشم می‌دوزد و بس، زیرا فطرت خود به خود احساس می‌کند که در گسترهٔ هستی تنها خدا سرچشمهٔ قدرت و نعمت و تفضّل است. بدین خاطر است که:

﴿ دَعَوَااللهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَّنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

شوهران و همسران خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌ای به ما عطاء فرمائی از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود.

﴿ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا. فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

امّا وقتی که خداوند فرزند سالم و شایسته‌ای بدانان داد، در دادن آن، چیزهائی را (از قبیل: قبور اولیاء و صلحاء، و اشخاص و اصنام) انباز خدا می‌سازند، و خدا بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود.

﴿ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا. فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

امّا وقتی که خداوند فرزند سالم و شایسته‌ای بدانان داد، در دادن آن، چیزهائی را از قبیل: قبور اولیاء و صلحاء، و اشخاص و اصنام) انباز خدا می‌سازند، و خدا بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود.

برخی از روایتها در تفسیر بیان می‌دارند که این داستان، داستان واقعی آدم و حوّا است! چرا که فرزندانشان آشفته و بیمار به دنیا می‌آمدند. اهریمن به پیش آدم و حوّا آمد و حوّاء را ترغیب کرد که فرزندی را که در شکم دارد «عبد الحارث» بنامد... حارث اسم ابلیس است. تا سالم به دنیا بیاید و بماند. حوّاء چنین کرد و آدم را نیز بدان ترغیب و راضی کرد! آشکار است که این روایت قالب اسرائیلیات دارد. چرا که جهان‌بینی اسرائیلی مسیحی - چون دین خود را تحریف کرده‌اند - مسؤولیّت گمراهی را به حوّاء می‌دهند و او را مقصّر می‌دانند. این امر هم کاملاً با جهان‌بینی درست اسلامی مخالف است.

ما نیازی به این اسرائیلیات برای تفسیر چنین نصّ قرآنی نداریم... این، مثلی است که مراتب انحراف موجود در درون انسانها را به تصویر می‌کشد... مشرکان در زمان پیغمبر ﷺ و پیش از او، برخی از فرزندان خود را نذر خداگونه‌ها و بتها می‌کردند، یا نذر خدمت معابد خداگونه‌ها و بتها می‌نمودند، تا بدین وسیله به خدا نزدیک شوند و قربت پیدا کنند! هر چند که ابتداء هدفشان نزدیکی به خدا بود، ولی پس فروافتادن از قلّهٔ توحید و یکتاپرستی به ژرفای بت‌پرستی و چندگانه‌پرستی، فرزندان خود را نذر این

چنین خداگونه‌ها و بتهائی می‌کردند تا زنده بمانند و سالم باشند و از خطرها برهند! همان‌گونه که امروزه مردمانی بهره‌ای از پیکرهای فرزندانشان را به اولیاء و مشایخ و پارسایان اختصاص می‌دهند. مثلاً موی پسر بچّه را برای نخستین بار نمی‌تراشند مگر بالای گور ولی یا شیخ و یا پارسائی. یا او را ختنه نمی‌کنند مگر در کنار گور فلان ولی یا شیخ و یا پارسائی. هر چند هم این‌گونه از مردمان به خداوند یگانه نیز ایمان دارند، امّا این ایمان را با این چنین روندها و شیوه‌های شرک‌آلودی همراه می‌سازند. آخر انسانها انسانند!

﴿ فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

خدا بس بالاتر از آن است که همسان انبازهای ایشان شود.

خداوند منزّه و پاک از شرک و انبازی است که مردمان بدان معتقد می‌گردند و در پیش می‌گیرند.

از دیگر سو ما در زمان خود انواع و اقسامی از شرک به شکلهای گوناگون می‌بینیم. شرک و انباز را از سوی کسانی می‌بینیم که گمان می‌برند آنان به خدای یگانه ایمان دارند و تسلیم فرمان او هستند. شکلها و رنگهائی از مراتب شرک مشاهده می‌گردد که این نصوص به تصویر می‌زنند.

امروزه مردمان برای خود خداگونه‌هائی برپا و پابرجا می‌دارند و آنها را گاهی «نژاد» و گاهی «میهن» و زمانی «ملّت» و چیزهای دیگری می‌نامند. این نوع چیزها همسان همان بتهای ساده و بدون تندیسی هستند که بت‌پرستان پدیدار و استوار می‌داشتند. چه بسا هم خداگونه‌هائی را می‌پذیرند که در آفرینش و در آفریدگان، آنها را شریک یزدان می‌گردانند، و فرزندانشان را نذر آنها می‌کنند، همان‌گونه که مشرکان در گذشته‌های دور نذر خداگونه‌ها و بتهای خود می‌کردند! و برای آنها قربانی می‌نمایند، همان‌گونه که در معابد به شکل وسیعی قربانی می‌گردید و بدانجاها تقدیم می‌شد.

مردمان خداوند را پروردگار خود می‌دانند، ولیکن اوامر و نواهی و قوانین و مقرّرات او را پشت گوش خود می‌اندازند، و اوامر و دستورات این خداگونه‌ها و خواستهای آنها را «مقدّس» می‌شمارند، و در راه مطالب و مقاصد آنها با اوامر و قوانین یزدان مخالفت می‌گردد، و حتّی احکام و مقرّرات خدا دور انداخته می‌شود! خداگونه‌ها کدامند؟ و شرک کدام است؟ و نصیب انبازان در فرزندان کدام؟ اگر این چیزهائی را که جاهلیّت جدید انجام می‌دهد، خداگونه و شرک و انباز بشمار نیاید؟

جاهلیّت قدیم، با خدا ادب بیشتری داشت... چه جاهلیّت قدیم بجز خدا خداگونه‌های دیگری را می‌پذیرفت و به این خداگونه‌ها پیشکشهای شرک و انباز را در فرزندان و میوه‌ها و قربانیها تقدیم می‌داشت، بدان امید که مردمان را به یزدان نزدیک گرداند! امّا در هر صورت خدا در حسّ و شعور او والاتر از همهٔ خداگونه‌ها بود. ولی جاهلیّت جدید خداگونه‌ها را والاتر از خدا می‌داند! چه اوامر این خداگونه‌ها را مقدّس می‌شمارد، و اوامر یزدان را دور می‌اندازد!

ما خویشتن را گول می‌زنیم، اگر بت‌پرستی را تنها مربوط به شکل سادهٔ پرستش بتها و خداگونه‌های قدیمی کنیم، و منحصر به شعائر و مراسمی سازیم که مردمان در عبادت آنها انجام می‌دادند، و آنها را شفیعان و میانجیگران خویش در پیشگاه ایزد سبحان می‌دانستند... زیرا امروزه تنها شکل بتها و بت‌پرستیها دگرگون گشته است، و شعائر و مراسم آن پیچیده گردیده است، و عنوانهای تازه‌ای انتخاب شده است و بس... ولی سرشت شرک و حقیقت آن در فراسوی اشکال و شعائر متغیّر، برجای است... بلی باید این امر ما را گول نزند و از حقیقت آن غافل و بی‌خبر نگرداند.

یزدان سبحان به عفّت و حشمت و فضیلت دستور می‌فرماید. امّا «میهن» یا «تولید» دستور می‌دهد زن از خانه بیرون رود و خویشتن را بیاراید و حجاب را رعایت ننماید و دیگران را تحریک کند و در مسافرخانه‌ها و هتلها مهماندار گردد، و در سیمای

کنیزان جیشا در ژاپن بت‌پرست، خدمت کند! پس چه کسی خدائی است که از اوامر او پیروی می‌شود؟ آیا یزدان سبحان است؟ یا خداگونه نامیده‌ها؟

یزدان سبحان دستور می‌فرماید رابطهٔ گردهمآئی عقیده است... امّا «نژادگرائی» یا «میهن» دستور می‌دهند که عقیده از قاعدهٔ گردهمآئی دور افکنده شود، و نژاد یا قوم قاعده و اساس گردد! پس چه کسی خدا است و باید از اوامر او پیروی شود؟ آیا یزدان سبحان است؟ یا خداگونه نامیده‌هایند؟

یزدان سبحان دستور می‌فرماید به این که شریعت و قانون یزدان حاکم گردد. ولی بنده‌ای از بندگان، و یا مجموعه‌ای از «ملّت» می‌گوید: هرگز! بندگان خودشان برای خویش قانونگذاری می‌کنند، و شریعت و قانون خودشان باید حاکم گردد! پس چه کسی خدا است و باید از اوامر او پیروی شود؟ آیا یزدان سبحان است؟ یا خداگونه نامیده‌هایند؟!

اینها مثالهائی است برای چیزهائی که امروزه در سراسر کرهٔ زمین جاری و ساری است. نمونه‌هائی از چیزهائی است که انسانهای گمراه بدانها خوگر شده‌اند و بر آنها رفته‌اند... مثالهائی هستند از حقیقت بت‌پرستی حاکم، و از حقیقت بتهای معبودی که امروزه بجای بت‌پرستیهای آشکار بتهای دیدنی گذشته‌های کهن گذاشته شده‌اند! لازم است که ما را نفریبد شکلهای دگرگون شده و تغییر یافته‌ای که بت‌پرستی و شرک پیدا کرده است ولی حقیقت و ماهیّت بت‌پرستی و شرک همان است که بود!!!

قرآن مجید هم بت‌پرستانی را مخاطب قرار می‌دهد که بت‌پرستی ساده‌ای داشتند، و در جاهلیّت آشکاری بسر می‌بردند و می‌لولیدند، و هم خردهای انسانها را مخاطب قرار می‌دهد تا آنها را تکان دهد و از خواب غفلتی بیدار کند که سزاوار خرد بشریّت ـ در هر پایه و مایه‌ای که باشد ـ نیست. این است که به دنبال این مثالی که برایشان آورده است پیروی می‌زند و در آن مراتب شرک را در نفس می‌نمایاند:

﴿أَیُشْرِکُونَ مَا لاٰیَخْلُقُ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ؟ وَ لاٰیَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ؟﴾.

آیا چیزهائی را انباز خدا می‌سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند؟ انبازهای آنان نه می‌توانند ایشان را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک نمایند.

آن کس که می‌تواند بندگان خود را با قدرت وقوّت خویش یاری و کمک کند و ایشان را مصون و محفوظ نماید، او است که باید پرستش گردد. چه قدرت و قوّت و چیرگی و توانائی، از ویژگیهای الوهیّت است و از اسباب و موجبات پرستش و بندگی بشمار است... خداگونه نامیده‌های ایشان همگی نه از قدرت و قوّتی برخوردارند و نه چیرگی و توانائی دارند. آنها نه می‌توانند خود را کمک و یاری دهند، و نه می‌توانند پیروان خود را کمک و یاری کنند. پس چگونه باید این خداگونه‌ها را در جان و مال و اولاد خویشتن شریک خدا گردانند؟

هر چند که برهان آفرینش و توان در اینجا متوجّه پیروان جاهلیّت ساده گردیده است، ولی این برهان همان است که هست و حالا هم متوجّه پیروان جاهلیّت کنونی می‌گردد. پیروان جاهلیّت کنونی بتهای دیگری را برجا و برپا می‌دارند و آنها را پرستش می‌کنند. و از فرمان آنها پیروی می‌نمایند، و آنها را شریک جان و مال و اولاد خویشتن می‌گردانند. آخر کدامیک از این بتها و خداگونه‌ها چیزی از اشیاء آسمانها و زمین را می‌آفرینند؟ یا کدامیک از آنها می‌توانند پیروان خود را یاری و کمک کنند، یا خود را یاری و کمک نمایند؟ اگر میان خرد انسان و میان این واقعیّت مانعی ایجاد نشود، چنین چیزی را نمی‌پذیرد و بدان خشنود نمی‌گردد. ولی هواها و هوسها و گمراهیها و نیرنگها است که کاری می‌کند انسانها پس از گذشت چهارده قرن از نزول این قرآن مرتدّ شوند و به این جاهلیّت به شکل تازهٔ خود برگردند، و چیزهائی را انباز یزدان سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خودشان

آفریده می‌شوند، و نمی‌توانند ایشان را کمک و یاری کنند، و نمی‌توانند خویشتن را کمک و یاری دهند!
امروزه انسانها نیازمند این هستند ـ همان‌گونه که دیروز نیازمند این بودند ـ که با این قرآن بار دیگر مخاطب قرار داده شوند. انسانها به کسی نیازمندند که ایشان را از جاهلیّت برهاند و به سوی اسلام رهنمود و رهبری گرداند، و از تاریکیها بیرونشان بیاورد و آنان را به سوی نور سوق دهد و بکشاند، و خردها و دلهایشان را از این بت‌پرستی نوین، نه بلکه از این سبکسری و سبکمغزی نوین، نجات دهد، سبکسری و سبکمغزی تازه‌ای که بدان وارد گردیده‌اند و فرو رفته‌اند، بدان گونه ایشان را نجات دهد که این آئین نخستین بار انسانها را رهائی و رستگاری بخشید!
ساختار تعبیر قرآنی اشاره دارد به این که مشرکان را سرکوب وسرزنش می‌کرد بر این که آنان انسانهائی را خداگونه کرده بودند:

﴿ أَيُشْرِكُونَ مَا لاٰيَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ؟ وَ لاٰيَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ؟ ﴾.

آیا چیزهائی را انباز خدا می‌سازند که نمی‌توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند؟ انبازهای آنان نه می‌توانند ایشان را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک نمایند.

این واو و نون[1]، اشاره دارند به این که دست کم در میان بتها و خداگونه‌ها انسانهای «خردمندی» بوده‌اند که با ضمیر ویژهٔ «خردمندان» از آنها تعبیر می‌شود! اطّلاع هم نداریم که عربها در دوران بت‌پرستی خود بتها و خداگونه‌هائی را از میان انسانها شریک و انباز یزدان کرده باشند. بدین معنی که معتقد به الوهیّت آنان بوده باشند یا این که شعائر و مراسم پرستش را متوجّه ایشان کرده باشند. بلکه تنها چیزی که هست این است که افرادی را شریک خدا کرده باشند در این که شرائع و قوانین و مقرّرات اجتماعی را از ایشان دریافت کرده باشند و احکام و دستورات آنان را در کشمکشها پذیرفته باشند که حاکمیّت زمینی است، و قرآن این چنین کاری را شرک نام می‌دهد، و میان چنین شرکی و میان شرک بتها و خداگونه‌ها را یکسان می‌شمارد و همگون می‌انگارد. این هم دیدگاه اسلامی است دربارهٔ این نوع از شرک. این هم شرک است همان‌گونه که شرک اعتقادی و شرک مراسم و شعائر عبادی شرک است، بدون این که فرقی میان آنها باشد، بدان شکل که قرآن کسانی را مشرک می‌خواند که قوانین و احکام را از پیشوایان دینی مسیحی و یهودی، و از پارسایان و دیرنشینان، دریافت می‌کنند و قانونگذاری ایشان را می‌پذیرند. با وجود این که آنان معتقد به الوهیّت پیشوایان دینی و پارسایان و دیرنشینان خود نبودند و شعائر و مراسم خاصی هم برای ایشان نداشتند... امّا همهٔ اینها شرک است و بیرون شدن از یگانه‌پرستی و توحیدی بشمار می‌آید که دین یزدان بر آن استوار و پابرجا است، و گواهی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ بیانگر آن است[2]... درست همان چیزهائی که ما دربارهٔ شرک جاهلیّت نوین بیان داشتیم.
از آنجا که سخن از داستان انحراف درون انسان بود ـ انحرافی که در داستان شوهری و همسری مجسّم می‌گردید ـ این هم سخن هر نوع شرکی است، و مقصود از آن بیدار و هوشیار کردن کسانی بوده است که مخاطبان این قرآن برای نخستین بار بوده‌اند، بیدار و هوشیار شوند و به پوچی و هیچی شرکی پی ببرند که آنان بر آن هستند، و بدانند که چنان خداگونه‌هائی که به خدائی پذیرفته‌اند هیچ چیزی را نمی‌آفرینند و بلکه خودشان آفریده می‌شوند، و پرستش‌کنندگان خود را نمی‌توانند کمک و یاری کنند، و حتّی نمی‌توانند یاری و کمکی به خویشتن نیز بنمایند، چه آن خداگونه‌ها انسان باشند و چه غیرانسان، همه و همه نمی‌توانند

۱ـ در واژه‌های: يُخْلَقُونَ، و لاٰ يَسْتَطِيعُونَ، و يَنْصُرُونَ، دالّ بر جمع مذکّر سالم هستند و بر انسان دلالت می‌کند. (مترجم)
۲ـ مراجعه شود به حدیثی که ترمذی از تفسیر پیغمبر ﷺ دربارهٔ آیهٔ: ﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ ﴾. در کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» فصل: «توحید».

بیافرینند و نمی‌توانند یاری و کمکی بکنند... از آنجا که این امر، مقصد و هدف روند قرآنی است، قرآن از داستان دست می‌کشد و از شیوهٔ داستانسرائی بخش پیشین بس می‌کند، و مستقیماً مشرکان عرب را مخاطب قرار می‌دهد، انگار که ادامهٔ سخن پیشین از خداگونه‌های آن چنانی است.

﴿ وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لا يَتَّبِعُوكُمْ، سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ. إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ، فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها؟ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها؟ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها؟ أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها ﴾.

(ای بت‌پرستان!) شما اگر انبازهای خود را به فریاد خوانید تا شما را هدایت کنند، پاسخ شما را نمی‌توانند بدهند و خواستهٔ شما را برآورده کنند. برای شما یکسان است، خواه آنها را به فریاد خوانید، و خواه خاموش باشید (و آنها را به یاری نطلبید. در هر دو صورت تکانی و کمکی از آنها نمی‌بینید). بتهائی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنها ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنها را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از آنها ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند). آیا این بتها دارای پاهائی هستند که با آنها راه بروند؟ یا دارای دستهائی هستند که با آنها چیزی را برگیرند (و دفع بلا از شما و خویشتن کنند؟) یا چشمهائی دارند که با آنها ببینند؟ یا گوشهائی دارند که با آنها بشنوند؟ (پس آنها نه تنها با شما برابر نیستند، بلکه از شما هم کمتر و ناتوانترند. در این صورت چگونه آنها را انباز خدا می‌کنید و آنها را می‌پرستید؟).

بت‌پرستی مشرکان عرب بت‌پرستی ساده‌ای بود - همان‌گونه که گفتیم - در هر مرحله‌ای از مراحل خود، برابر میزان و معیار خرد بشری، ناچیز و پوچ بود! از اینجا است که قرآن خرد را در ایشان بیدار و هوشیار می‌گرداند، در آن هنگام که با این آیه، ناچیزی و پوچی شرک ایشان را بدیشان می‌نماید.

بتهایشان ساده است و سادگی از سیمایشان پیدا و از پیکره‌شان هویدا است: پاهائی ندارند که با آنها راه بروند. دستهائی ندارند که آنها را به سوی چیزی و کسی دراز کنند. چشمانی ندارند که با آنها ببینند. گوشهائی ندارند که با آنها بشنوند... این اندامهائی را که خودشان دارند، بتهایشان ندارند. پس چرا باید این سنگهای خاموش را پرستش کنند که از خودشان پائین‌ترند؟

فرشتگانی که گاهی این بتها را بجای ایشان می‌پنداشتند، و آباء و اجدادی که گاهی این بتها را تندیس آنان می‌انگاشتند، همهٔ ایشان همچون خودشان آفریدگان یزدان هستند. آنان نه تنها نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه خودشان هم آفریده می‌شوند، و نمی‌توانند بدیشان کمک و یاری کنند، و نمی‌توانند به خویشتن نیز کمک و یاری نمایند.

دو بُعدیِ موجود در عقائد مشرکان عرب میان ظاهر بتها، و میان باطن رمزی بتها - ما گمان می‌بریم - سبب مخاطب قرار دادن بتها و خداگونه‌ها بدین گونه شده است. یعنی بتها و خداگونه‌ها گاهی با ضمیر ذوی‌العقول مخاطب قرار گرفته‌اند، چون رمزهای باطنی بتها موردنظر بوده است، و گاهی با ضمیر غیر ذوی‌العقول بدانها اشاره شده است، چون بتهای بی‌جان و بدون حرکتی بوده‌اند و مستقیماً آن گونه که بوده‌اند و نموده‌اند در مدّنظر گرفته شده‌اند... به هرحال بتها را مظهر فرشتگان و نیاکان انگاشتن، و برای آنها رمزها و رازهائی قائل شدن، با منطق عقل بشری نمی‌خواند، و باطل بودن چنین باوری پیدا و هویدا است، عقلی که قرآن آن را بیدار و هوشیار می‌کند، و از این غفلت ننگین بلند می‌نماید و والا می‌گرداند.

✿

در پایان این استدلال، یزدان ذوالجلال پیغمبر ﷺ

خود را متوجّه می‌فرماید که مشرکان را و همهٔ بتها و خداگونه‌های درماندهٔ ایشان را به تحدّی و مبارزه بخواند، و عقیدهٔ روشن خود را اعلان کند و آشکارا بگوید که یزدان یگانهٔ جهان پشتیبان او است:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاَيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاَ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لاَيَسْمَعُوا. وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاَيُبْصِرُونَ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید... امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر، پیکرهٔ) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

این، سخن دعوت‌کنندهٔ به سوی یزدان است که رو در روی جاهلیّت گفته می‌شود... رسول خدا ﷺ آن را اظهار و اعلان داشت بدان‌گونه که پروردگارش بدو دستور فرمود؛ و مشرکان زمان خود را و خداگونه‌نامیده‌های ایشان را به تحدّی و مبارزه خواند:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنْظِرُونِ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید.

این تحدّی و مبارزه را رو در روی مشرکان و رویاروی با خداگونه‌نامیده‌های ایشان اعلان کرد، و بدانان گفت: از هیچ‌گونه تلاشی در راه گردآوری همهٔ نیرنگهایشان و همهٔ نیرنگهای خداگونه‌هایشان باز نایستند، و بدون کمترین مهلتی و دادن فرصتی بدو هر چه تیر نیرنگ است به سویش نشانه روند! این سخن را با لهجهٔ کسی اعلان داشت که کاملاً به خود اطمینان دارد و دارای تکیه‌گاه استواری است که بدان تکیه می‌زند و از دست همهٔ نیرنگهایشان بدان پناه می‌برد:

﴿ إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ ﴾.

بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

پیغمبر ﷺ با این سخن اعلان داشت به چه کسی پشت می‌بندد. او به یزدان پشت می‌بندد... یزدانی که این کتاب را به تدریج نازل فرموده است... با نازل کردن این کتاب اراده می‌فرماید پیغمبرش مردمان را با حقّ رودررو سازد که در آن است. همچنین مقدّر می‌دارد و مقرّر می‌فرماید که این حقّ را بر باطل چیره گرداند... و بندگان شایستهٔ خود را حمایت و حفاظت فرماید، بندگانی که این حقّ را بر دوش خود برمی‌دارند، و به محتوای آن ایمان و اطمینان دارند، و آن را به دیگران می‌رسانند.

این سخن کسی است که دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا است، پس از پیغمبر خدا ﷺ در هر مکانی و در هر زمانی:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنْظِرُونِ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید.

﴿ إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ ﴾.

بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن

را بـر مـن) نـازل کـرده است، و او است کـه بـندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

کسی که مردمان را به سوی خدا می‌خواند لازم است بداند که او باید خویشتن را از تکیه‌گاه‌ها و پشتوانه‌های زمین برهاند، و حتّی تکیه‌گاه‌ها و پشتوانه‌های زمین را حـقیر و نـاچیز شـمارد... ایـن چـنین تکـیه‌گـاه‌ها و پشتوانه‌هائی خود به خود خیالی و پوشالی و سست و زبون هستند، هر چند که نیرومند و توانا جلوه‌گر آیند:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ: إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لایَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ. ضَعُفَ الطّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ! ﴾.

ای مردم مثلی زده شده است (به دقّت) بدان گوش فـرا دهید. آن کسانی را که بغیر از خدا به کمک مـی‌طلبید و پرستش می‌کنید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بـیافرینند، اگـر هـم هـمگان (بـرای آفـرینش آن) دست بـه دست یکـدیگر دهـند. حـتّی اگـر هـم مگس چـیزی را از آنـان بستاند و برگیرد، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند و برهانند. هم طالب (که مگس ناچیز است) و هم مـطلوب (کـه بـتان سـنگی و یـا مـعبودهای دروغـین هسـتند) درمانده و ناتوانند). (حج/ ۷۳)

﴿ مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً، وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ! ﴾.

کار کسانی که جز خدا، (اشخاص و اصنام و اشیائی را به دوستی برگرفته‌اند، و از میان آفریدگان، برای خود) سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تـارهای نـاچیز) خـانه‌ای بـرگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری کـه وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بیگمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانهٔ عنکبوت است، اگـر (آنان از سستی معبودها و پایگاه‌هائی که غـیر از خـدا برگزیده‌اند با خبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند. (عنکبوت/ ۴۱)

دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا بر خدا تکیه مـی‌کند و بس. این اولیاء و تکیه‌گاه‌های دیگر کیستند و چیستند؟ اصلاً چنین چیزهائی در شعور و احساس شخص دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا ارزش و بهائی ندارند، هر چند هم آنـها بتوانند بدو اذیّت و آزار برسانند، خداوندگاری کـه او بدو پشت بسته است و تکیه‌گاه خود ساخته است. اذیّت و آزار برسانند. اگر آنـها بـتوانـند بـدو اذیّت و آزار برسانند با اجـازهٔ خـداونـدگارش مـی‌توانـند اذیّت و آزاری که از سوی آنها بدو می‌رسد بدان خاطر نیست که خدا نتوانسته است از او حمایت و حفاظت کـند و یزدان سبحان جلو اذیّت و آزارشان را بگیرد. هـمچنین بدین خاطر هم نیست که ایزد متعال از یاری و کـمک دوستانش دست کشیده است... بلکه این کار از یک سو برای آزمایش بندگان صالح و شایسته است تا ایشان را پرورده و سره سازد و آنان را تمرین دهد. و از دیگـر سو این کار استدراج بندگان ناصالح و ناشایست بوده و بدیشان مهلت و فرصت داده می‌شود تا پلّه پلّه به سوی دوزخ روند و سرانجام گرفتار دام آن شوند.

مشرکان ابـوبکر رضی الله عنه را مـی‌گرفتند و اذیّت و آزارش می‌کردند. بـر رخسـار مـبارک او بـا کـفشهای بـافتهٔ چروکیده می‌زدند. گاهی به رخسار بسنده نمی‌کردند و کفشها را بر چشمانش می‌کوبیدند، تـا بـدانجا کـتک می‌خورد که دهان او از چشـمان او شـناخته نـمی‌شد! ابـوبکر ـ آن کسـی کـه زمـین پس از پـیغمبر صلی الله علیه و سلم گرامی‌تر از او را به خود ندیده است ـ در طـول ایـن تـعدّی زشت بـزهکارانـه، ایـن را مـی‌گفت و تکـرار می‌کرد: «پـروردگارا، چـه شکـیبائی! پـروردگارا، چـه شکیبائی! پروردگارا، چه شکیبائی!». او می‌دانست کـه شکیبائی پروردگارش در فـراسـوی ایـن اذیّت و آزار است. مطمئنّ بود که پـروردگارش نـاتوان از نـابودی دشـمنان خـود نـیست. هـمچنین یـقین داشت کـه پروردگارش دوستان خود را رها نـمی‌سازد و آنـان را برای همیشه اسیر دشمنان نمی‌گرداند.

عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه در آن هنگام که مشرکان او را

می‌آزردند و کتک می‌زدند، بدان خاطر که قرآن را در باشگاه ایشان نزدیک کعبه بر ایشان خوانده بود و به گوش آنان رسانده بود، و آن اندازه کتک خورده بود و شکنجه دیده بود که می‌نالید و نمی‌توانست کمر خود را راست کند، در این اوضاع و احوال که مشرکان به ترک او گفته بودند، می‌گفت: «به خدا سوگند بدان هنگام از آنان خوارتر و ناچیزتر برای من نبوده است». عبدالله پسر مسعود می‌دانست که آنان با یزدان سبحان دشمنی می‌ورزند. مطمئنّ بود کسی که با خدا دشمنی ورزد شکست می‌خورد و در نزد خدا خوار و پست است. پس باید در نزد دوستان خدا نیز خوار و پست بشمار آید.

عبدالله پسر مظعون ﷺ از پناه عتبه پسر ربیعهٔ مشرک به‌در آمد، چون به خود نپسندید که به پناه مشرکی رود تا اذیّت و آزار را از او دفع کند، در حالی که برادران دینی او در راه خدا شکنجه داده می‌شوند. در آن هنگام که مشرکان پیرامون او گرد آمده بودند و او را می‌زدند و شکنجه می‌کردند، تا بدانجا که یک چشم او را کور نمودند، و عتبه او را می‌دید و فریاد می‌زد که به پناه من درآی تا در امان بمانی، می‌گفت: «من در پناه کسی هستم که از تو نیرومندتر است»... هنگامی که عتبه خطاب بدو گفت: «برادر من چشم تو بی‌نیاز از این چیزی بود که بدان رسید». در پاسخ به عتبه می‌گفت: «نه به خدا سوگند به پناه تو برنمی‌گردم. چشم دوم نیز سزاوار چیزی است که آن را در راه یزدان خوب و روبراه کند»... او می‌دانست که پناه پروردگارش گرامی‌تر و والاتر از پناه بندگان است. یقین داشت که خداوندگارش او را به دیگران نمی‌سپارد و دست از او برنمی‌دارد. اگر هم خدا او را رها کند تا در راه او اذیّت و آزار شود، نفس او بدین افق شگفت می‌رسد که فریاد برآورد: «نه به خدا سوگند به پناه تو برنمی‌گردم. چشم دوم نیز سزاوار چیزی است که آن را در راه یزدان خوب و روبراه کند».

اینها نمونه‌هائی از آن نسل والای گزیده‌ای است که به وسیلهٔ قرآن در آغوش محمّد ﷺ در پرتو رهنمودهای ارزشمند ربّانی پرورده شدند:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید... امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

آن گاه پس از این اذیّت و آزاری که مسلمانان از نیرنگ مشرکان تحمّل کردند، و این پشت بستن و توکّل نمودن آنان به خدائی که قرآن را به تدریج نازل فرموده و صالحان و خوبان را سرپرستی می‌کند و یاری می‌نماید، چه شد؟

همان چیزی شد که تاریخ بدان آشنا است! غلبه و عزّت و استقرار از آنِ دوستان یزدان گردید، و شکست و خواری و نابودی از آنِ طاغوتهائی شد که صالحان، ایشان را کشتند، وفرجام کار بهرهٔ کسانی از بازماندگان ایشان گردید که خدا دریچه‌های سینه‌های آنان را بر روی اسلام گشود، یعنی فرزندان پیشتازانی که اذیّت و آزار را در راه خدا به جان خریدند، و آن را با ایمان خلل‌ناپذیر به یزدان سبحان و ارادهٔ استوار در راه خداوند منّان پذیرفتند.

قطعاً کسی که مردمان را به سوی یزدان ـ در هر زمانی و در هر مکانی ـ دعوت می‌کند، به چیزی دسترسی پیدا نمی‌کند مگر با داشتن چنین ایمان محکمی و اطمینان استواری، و با چنین ارادهٔ آهنینی، و با چنین یقین پابرجائی که قرآن آن را فریاد می‌دارد:

﴿ إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّالِحِينَ ﴾.

بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

به رسول خدا ﷺ دستور داده می‌شود که مشرکان را به تحدّی و مبارزه بخواند، او آنان را به تحدّی و مبارزه خواند. و بدو دستور داده می‌شود که برای مشرکان عجز و درماندگی بتها و خداگونه‌هایشان را و بیهودگی و بی‌ارزشی انباز نمودن آنها را بیان و روشن کند، او چنین کرد:

﴿ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴾.

چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند.

﴿ وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰيَسْمَعُوا، وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لاٰيُبْصِرُونَ ﴾.

و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر، پیکرهٔ) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

وقتی که این بیان شامل بتها و خداگونه‌های ساده در جاهلیّت قدیم عربی باشد، قطعاً شامل خداگونه‌نامیده‌ها در جاهلیّت جدید نیز می‌شود.

مشرکان تازه به دوران رسیدهٔ معاصر، بجز خدا اولیاء و سرپرستانی از میان صاحبان زر و زور و سلطه و قدرت ظاهری زمین را به فریاد می‌خوانند! ولی این اولیاء و سرپرستان نه می‌توانند ایشان را کمک و یاری کنند و نه می‌توانند خویشتن را کمک و یاری نمایند، بدان هنگام که قضا و قدر یزدان آن گونه که خود می‌خواهد دربارهٔ بندگان در موعد مقرّر اجراء گردد.

بتها و خداگونه‌های سادهٔ عربها نمی‌شنیدند، و دارای چشمهائی از مهره یا گوهر بودند و با آنها می‌نگریستند، امّا نمی‌دیدند، بدین سان برخی از خداگونه‌های جدید هم نمی‌شنوند و نمی‌بینند... همچون: میهن، نژاد، تولید، ابزار کار، جبر تاریخ، و سائر خداگونه‌ها و معبودهای جدیدی که در جاهلیّت نوین بت و معبود شده‌اند! و همچنین خداگونه‌نامیده‌هائی که می‌بینند و می‌شنوند! آن کسانی که انسانها بدیشان ویژگیهای الوهیّت داده‌اند و از پیش خودشان قانونگذاری می‌کنند و فرمانروائی می‌نمایند. اینان نیز در حقیقت نمی‌شنوند و نمی‌بینند... این چنین معبودها و خداگونه‌هائی همان کسانی هستند که خدا دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لّاٰيَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لّاٰيُبْصِرُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آذَانٌ لّاٰيَسْمَعُونَ بِهَا. أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾.

ما بسیاری از جنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دلهائی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضارّ خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر از (صلاح دنیا و آخرت خود) هستند. (اعراف/ ۱۷۹)

دعوت‌کنندهٔ مردمان به سوی یزدان، تنها و تنها با یک حالت از جاهلیّتهای بیشمار رویاروی می‌شود... و تنها و تنها باید همان چیزی را بگوید که خداوند سبحان به پیغمبر خود ﷺ دستور می‌دهد که آن را بگوید و بس:

﴿ قُلِ: ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ

أَنْـفُسَهُمْ يَـنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَـدْعُوهُمْ إِلَى الْهُـدىٰ لايَسْـمَعُوا. وَ تَـراهُـمْ يَـنْظُرُونَ إِلَـيْکَ وَ هُـمْ لايُبْصِرُونَ ﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر در بارهٔ من نیرنگ و چاره‌جوئی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید... امّا بدانید که اینها موجودات غیرمؤثّری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمائی کنند. و به ظاهر، پیکرهٔ) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

بت‌پرستان در هر زمان و در هرمکان همان بت‌پرستان هستند!!!

خُذِ ٱلْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِٱلْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ
ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾ إِنَّ
ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَٰنِ تَذَكَّرُوا۟
فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَٰنُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِى ٱلْغَىِّ ثُمَّ
لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِـَٔايَةٍ قَالُوا۟ لَوْلَا ٱجْتَبَيْتَهَا
قُلْ إِنَّمَآ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ مِن رَّبِّى هَٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾ وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ
فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ وَٱذْكُر رَّبَّكَ
فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ
وَٱلْـَٔاصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسْجُدُونَ ۩ ﴿٢٠٦﴾

این رهنمودهای ربّانی در پایان سوره از سوی یزدان سبحان برای دوستانش به ارمغان می‌آید. دوستان یزدان که پیغمبر خدا ﷺ و کسانی هستند که با او ایمان آورده‌اند... آنان هنوز در مکّه هستند ودر برابر جاهلیّت پیرامون خود در جزیرةالعرب و در سراسر کرهٔ زمین قرار دارند... این رهنمودهای ربّانی برای رویاروئی با جاهلیّت زشت و پلشت، و برای رویاروئی با انسانهای سرگشته و گمراه، صاحب دعوت یعنی محمّد ﷺ را به عفو و گذشت و آسانگیری فرا می‌خواند، و به انجام خیر واضح و روشنی دعوت می‌کند که فطرت انسان سهل و ساده با آن آشنا می‌گردد و بدون هرگونه پیچیدگی و سختگیری آن را می‌شناسد. او را به رویگردانی از جاهلیّت دعوت می‌کند، و از وی می‌خواهد که ایشان را به گناهانشان نگیرد، و با آنان جدال و ستیز نکند، و بدیشان اهمّیّت ندهد... هر زمان آنان کار را از حدّ و مرز خود گذراندند و با دشمنانگی و بازداشتن دیگران از پذیرش آئین اسلام، خشم او را برانگیختند، و اهریمن به این آتش خشم دامن زد، به خدا پناه ببرد، تا آرام گیرد و آرامش خود را بازیابد، و یقین و اطمینان پیدا کند، و صبر و شکیبائی در پیش گیرد:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ. وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ؛ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ. وَ إِمّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّـهُ سَميعٌ عَليمٌ. إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذاهُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن. و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او بسیار شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد). پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و عذاب یزدان) می‌افتند، و (در

پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند).

سپس یزدان جهان پیغمبر ﷺ را با منش چنان مشرکانی آشنا می‌سازد، و از وسوسه‌ای باخبر می‌گرداند که در فراسوی ایشان است و آنان را به سرگشتگی و گمراهی می‌کشاند. همچنین گوشه‌هائی از رفتارشان را با پیغمبر خدا ﷺ بیان می‌دارد و درخواست معجزات آنان را برملا می‌گرداند، تا پیغمبر ﷺ را رهنمود فرماید که بدیشان چه چیزهائی را بگوید تا آنان را با سرشت رسالت و حقیقت فرستادهٔ خدا و قاصد آسمانی آشنا نماید، و جهان‌بینیهای ایشان را راجع به رسالت و رسول و پیوند رسول با آفریدگار بزرگوارش تصحیح کند:

﴿وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لايُقْصِرُونَ. وَ إِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قالُوا: لَوْلا اجْتَبَيْتَها! قُلْ: إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي، هٰذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

و امّا شیاطین، برادران (اهریمن صفت) خود (یعنی کافران و منافقان را وسوسه می‌کنند و) در گمراهی کمک و یاریشان می‌دهند تا بدانجا که دیگر (از گناه باز نمی‌ایستند و از هیچ جنایتی) کوتاهی نمی‌کنند. هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را برنمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟ بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند).

به مناسبت اشاره بدانچه یزدان از قرآن بر پیغمبر ﷺ وحی فرموده است، رهنمود مؤمنان به آداب گوش فرا دادن بدین قرآن به میان می‌آید، و خدا بدیشان گوشزد می‌کند که یاد خدا کنند، و یادآور می‌شود که همیشه به یاد خدا باشند و از او غافل نگردند. چه وقتی که فرشتگان که گناه نمی‌کنند یاد خدا می‌کنند و به تسبیح و تقدیس او می‌پردازند و سجده می‌برند و کرنش می‌کنند، سزاوار است که انسانها که مرتکب گناه می‌شوند از یاد و ذکر و تسبیح و تقدیس خدا غافل نشوند:

﴿وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ، وَ لاتَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴾.

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید. پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمرهٔ غافلان مباش. بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند.

❁

﴿خُذِ الْعَفْوَ. وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ؛ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ. وَ إِمّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن. و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او بسیار شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد). پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و عذاب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا

می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند).

از اخلاق مردمان در معاشرت و همدمی با ایشان آنچه ساده و آسان برای آنان است بخواه و برگیر، و از ایشان انتظار کمال نداشته باش، و آنان را به اخلاق و خصال سخت و دشوار وادار مساز، و از اشتباهات و ضعف و نقص ایشان چشم‌پوشی کن... البتّه این امور در کارهای شخصی است، نه در عقیدهٔ دینی، و نه در واجبات شرعی. چه در عقیدهٔ اسلام و در شریعت یزدان، هیچ‌گونه چشم‌پوشی و گذشت نمودنی نیست. بلکه چشم‌پوشی و گذشت، تنها در گرفتن و بخشیدن و همدمی و همراهی و همسایگی است. بدین‌وسیله زندگی، سهل و ساده و با آرامش سپری می‌شود. اصلاً چشم‌پوشی کردن از ضعف انسانها، و مهر و عطوفت داشتن با همنوعان، و بزرگواری با ایشان و گذشت از آنان، وظیفهٔ بزرگان توانا در قبال کوچکان ناتوان است. پیغمبر خدا ﷺ سرپرست و راهنما و معلّم و مربّی است. پس او از همگان سزاوارتر است که بزرگواری و گذشت و چشم‌پوشی کند و بر مردمان سخت نگیرد و بلکه آسان بگیرد... پیغمبر ﷺ هرگز برای خود خشمگین نگردید. هنگامی هم در راه دین خدا خشمگین شده است به خاطر خشم او زیانی متوجّه کسی نشده است... همهٔ دعوت‌کنندگان مردمان به سوی یزدان جهان، مأمور و موظّفند بدان چیزی عمل کنند که پیغمبر ﷺ به انجام آن فرمان داده شده است. چه همزیستی مسالمت‌آمیز با مردمان برای هدایت ایشان مقتضی سعهٔ صدر، بزرگواری طبع، رفتار ساده و آسان، تندخوئی و درشتی نکردن، و سخت نگرفتن بر دیگران است، بدون این که در دین خدا سستی و کوتاهی شود.

﴿ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ ﴾.

به کار نیک دستور بده.

مراد خیر و خوبی روشن و واضحی است که نیازی به کشمکش و ستیز ندارد، و چیزی است که فطرتهای سالم و درونهای درست بر آن متّحد و متّفق هستند... نفس انسان وقتی که با این چنین کارهای خیر و خوبی عادت گرفت، بعد از آن رام می‌گردد و مشتاقانه و بدون هرگونه رنج و زحمتی تن به انواع خوبیها و نیکیها می‌دهد. هیچ چیزی بسان پیچیدگی و دشواری و سختی نخستین روزهای آشنائی نفس با تکالیف و وظائف، نفس را از انجام خوبیها و نیکیها باز نمی‌دارد! تمرین دادن و خوگر کردن نفسها مقتضی این است که در نخستین گامهای راه با تکالیف و وظائف خوب سهل و ساده نفسها را آشنا کرد تا این که رام شوند و کم‌کم به انجام کارهای پسندیده اقدام کنند و خودشان عادت بگیرند تکالیف و وظائف بالاتر از آن تکالیف و وظائف سهل و ساده را انجام بدهند و آسان و آرام و مشتاقانه به پیش روند.

﴿ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾.

از نادانان چشم‌پوشی کن.

«جاهلین» از جهالت ضدّ رشد و هدایت، و از جهالت ضدّ علم و دانش است. هر دوی اینها نیز بسی به یکدیگر نزدیکند... «اعراض» با رها کردن و ناچیز گرفتن، حقیر شمردن کردارها و گفتارهائی است که جاهلان بدان وسیله جهالت خود را نشان می‌دهند، همچون بزرگان از کنار جهالت ایشان محترمانه گذشتن و چشم‌پوشی کردن، با آنان به جدال و مرافعه نپرداختن و به ستیز و کشمکشی ننشستن که سرانجام جز به تاختن بر همدیگر و به سوی خویش کشیدن یکدیگر نمی‌انجامد، و هدر دادن وقت و تلاش... صورت می‌پذیرد. گاهی خاموشی پاسخ ایشان است، و خاموشی و چشم‌پوشی از آنان، نفسهای ایشان را خوار و رام می‌گرداند، و بجای دشنام بدیشان و ستیزه‌گری و سرکشی با ایشان می‌نشیند. اگر هم به چنین نتیجه‌ای منتهی نشود، دست کم شرّ ایشان را از سر کسانی دور می‌گرداند که در دلها و درونهایشان خیر و خوبی نهفته است. چه این افراد خیرخواه و نیکو می‌بینند که دعوت‌کنندهٔ به سوی یزدان از سخنان پوچ و کردارهای

بیهوده روی می‌گرداند ودشنامها و فحّاشیهای جاهلان را تحمّل می‌نماید، و می‌بینند که این اشخاص نادان حماقت نشان می‌دهند و جهالت می‌ورزند، در نتیجه از چشمشان می‌افتند و بی‌ارزش می‌گردند، و از ایشان کناره‌گیری می‌کنند.

سزاوار دعوت‌کنندۀ به سوی یزدان این است که از این رهنمود ربّانی پیروی کند، رهنمود خدائی که از رازها و رمزهای درونها کاملاً آگاه است.

ولی رسول خدا ﷺ انسان است. گاهی بر جهالت جاهلان و بر سفاهت سفیهان و بر حماقت احمقان می‌شورد و خشمگین می‌گردد... اگر چه پیغمبر خدا ﷺ بر نفس خود چیره و پیروز گردد، چه بسا پس از او دعوت‌کنندگان به سوی یزدان بر نفس خویش چیره و پیروز شوند... به هنگام خشم اهریمن انسان را وسوسه می‌کند، و نفس به هیجان می‌آید و برمی‌شورد و زمام اختیار از دست می‌دهد! بدین خاطر یزدان به پیغمبر دستور می‌فرماید که خویشتن را در پناه خدا دارد، تا خشم او فروکش کند، و راه اهریمن را بگیرد و نگذارد شیطان بر او چیره شود:

﴿ وَ إِمّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ سَميعٌ عَليمٌ ﴾.

و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد).

این پیرو:

﴿ إِنَّهُ سَميعٌ عَليمٌ ﴾.

او شنوای دانا است.

مقرّر می‌دارد که یزدان سبحان شنوای جهل جاهلین و سفاهت ایشان است. او بس آگاه از چیزهائی است که از اذیّت و آزارشان به دلت راه پیدا می‌کند... این امر مایۀ خشنود گرداندن و غمزدائی نفس است... نفس را این بس است که یزدان بزرگوار می‌شنود و می‌داند. نفس بالاتر از این چه می‌خواهد که بداند یزدان می‌شنود و می‌داند سفاهت و جهالتی را که از سوی دیگران به خود می‌بیند، در آن هنگام که جاهلان را به سوی یزدان دعوت می‌کند؟!

سپس روند قرآنی راه دیگری را در پیش می‌گیرد تا به نفس دعوت‌کنندۀ به سوی یزدان الهام کند که راضی به قضای ایزد منّان و فرمانبردار اوامر یزدان سبحان باشد، و هنگام خشم خدا را یاد کند و خویشتن را در پناه او دارد تا راه نفوذ اهریمن و وسوسۀ پلشت او را بگیرد:

﴿ إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذاهُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و عذاب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند).

این آیۀ کوتاه از الهامها و اشاره‌های شگفتی پرده برمی‌دارد، و حقائق ژرفی را می‌رساند. الهامها و اشاره‌ها و حقائقی که تعبیر قرآنِ زیبای اعجازانگیز آنها را دربرمی‌گیرد... در پایان آیه که می‌فرماید:

﴿ فَإِذاهُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

ناگهان بینا می‌گردند.

بدان خاطر است که معانی زیادی را به آغاز آیه اضافه کند. واژه‌هائی که بتوانند در آنجا با آنها همبری نماید وجود ندارد... این پیرو بیانگر این است که پسودۀ اهریمن کور می‌کند و بی‌نور می‌گرداند و دریچۀ بینش را می‌بندد. امّا ترس از خدا و حاضر و ناظر دانستن ایزد توانا، و همچنین هراس از خشم آفریدگار و عقاب و عذاب کردگار ـ همان پیوندی که دلها را به خدا می‌رساند و آنها را از خواب غفلت بیدار می‌گرداند و از بی‌خبری از هدایت یزدان هوشیار می‌نماید ـ پرهیزگاران را تذکّر می‌دهد و ایشان را به خود می‌آورد. هنگامی که پرهیزگاران به خود آمدند

دریچه‌های بینشهایشان باز می‌گردد، و پردهٔ خواب غفلت از روی چشمانشان فرو می‌افتد:

﴿ فَإِذٰاهُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

ناگهان بینا می‌گردند.

پسودهٔ اهریمن کوری است. یاد خدا بینائی است... پسودهٔ اهریمن تاریکی است. رو به خدا کردن نور است... تقوا و پرهیزگاری پسودهٔ اهریمن را می‌زداید، چه اهریمن سلطه و قدرتی بر پرهیزگاران و متّقیان ندارد.

✿

این کار متّقیان و پرهیزگاران است:

﴿ إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ ٱلشَّيْطٰانِ تَذَكَّرُوا فَإِذٰاهُمْ مُبْصِرُونَ ﴾.

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و عذاب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حقّ منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حقّ برمی‌گردند).

این بخش به عنوان جملات معترضه‌ای قرار گرفته است میان فرمان یزدان سبحان به چشم‌پوشی از جاهلان، و میان چه چیزی و چه کسی در پشت سر این جاهلان است و ایشان را به جهالت و حماقت و سفاهتی ترغیب و تشویق می‌گرداند که در پیش می‌گیرند... هنگامی که پیرو پایان می‌پذیرد، روند قرآنی به سخن گفتن از جاهلان برمی‌گردد:

﴿ وَ إِخْوٰانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاٰ يُقْصِرُونَ. وَ إِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قٰالُوا: لَوْلاٰ اجْتَبَيْتَهٰا! قُلْ: إِنَّمٰا أَتَّبِعُ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي، هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

و امّا شیاطین، برادران (اهریمن صفت) خود (یعنی کافران و منافقان را وسوسه می‌کنند و) در گمراهی کمک و یاریشان می‌دهند تا بدانجا که دیگر (از گناه باز نمی‌ایستند و از هیچ جنایتی) کوتاهی نمی‌کنند. هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را برنمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟ بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که از طرف پروردگارم به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند).

برادران ایشان که آنان را در گمراهی و سرگشتگی کمک می‌کنند، شیاطین جنّ هستند... و چه بسا هم آنان شیاطین انس باشند... شیاطین بر گمراهی و سرگشتگی ایشان می‌افزایند، و خودشان خسته و بیزار و خاموش نمی‌گردند! بدین خاطر است که پیروانشان حماقت و جهالت در پیش می‌گیرند، و پیوسته به حماقت و جهالت خود بیشتر و بیشتر فرو می‌روند و به کارهای زشت و گفتارهای پلشت خویشتن ادامه می‌دهند.

مشرکان از درخواست معجزات از پیغمبر خدا ﷺ دست نمی‌کشیدند. روند قرآنی در اینجا برخی از گفته‌های ایشان را ذکر می‌کند، گفته‌هائی که دالّ بر ناآگاهی آنان از حقیقت رسالت و از سرشت پیغمبر است:

﴿ وَ إِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قٰالُوا: لَوْلاٰ اجْتَبَيْتَهٰا! ﴾.

هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آوری، می‌گویند: چرا آن را برنمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟!

یعنی: چرا بر پروردگار خود اصرار و الحاح نمی‌کنی تا آیه را نازل کند! یا چرا تو از پیش خودت آیه را نمی‌سازی؟ مگر تو پیغمبر نیستی؟!

آنان سرشت پیغمبر و وظیفهٔ او را نمی‌دانستند. همچنین از ادب پیغمبر با آفریدگارش بی‌خبر و ناآگاه بودند. متوجّه نبودند که آنچه خدا بدو ارمغان دارد دریافت می‌دارد و بس. چیزی را پیشاپیش از خدا درخواست نمی‌کند، و چیزی را بدو پیشنهاد نمی‌نماید، و چیزی را از جانب خود نمی‌آورد... یزدان جهان بدو دستور می‌دهد که برای ایشان روشن گرداند:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَّبِّي ﴾.

بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که از طرف پروردگارم به من وحی می‌شود.

من پیشنهاد نمی‌کنم، و پدید نمی‌آورم، و چیزی را نمی‌توانم بیان دارم مگر آنچه را که خداوندگارم به من وحی می‌فرماید، و چیزی را نمی‌آورم و انجام نمی‌دهم مگر آنچه را که پروردگارم دستور انجام آن را به من بدهد.

برای مشرکان تصویر نادرست غیبگویان دورهٔ جاهلی تداعی می‌شد، و شکل نازیبای آن در آئینهٔ خیالشان ظاهر می‌گردید. آنان آگاهی و شناختی از حقیقت رسالت، و از ماهیّت پیغمبر نداشتند.

همچنین به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود که برای ایشان چیزهائی را توضیح دهد که در قرآن است، قرآنی که آن را برای ایشان با خود به ارمغان آورده است، و حقیقت قرآن را برایشان توضیح دهد که از آن غافلند، و معجزه‌های مادی و ملموس را خواستار می‌گردند، و حال آن که این کتاب هدایت در دسترس ایشان است و آنان از آن غافل مانده‌اند:

﴿ هٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند).

جاهلان عرب در دورهٔ جاهلیّت خود از این قرآن رویگردان می‌شدند، و به جای آن معجزه‌ای از معجزات مادی و ملموس را می‌طلبیدند، همچون معجزاتی که بر دست پیغمبران پیشین انجام می‌گرفتند و مربوط به دوران طفولیّت انسانها، و متعلّق به رسالتهای محلّی بودند نه جهانی، و معجزه‌هائی بودند که جز شایستهٔ زمان و مکان خود نبودند، و تنها متوجّه کسانی می‌گردیدند که آنها را می‌دیدند. دیگر نسلهائی که بعداً می‌آمدند، و اقوامی که این معجزه را نمی‌دیدند، باید چه کار کنند؟ خدا می‌داند.

جاهلان عرب از این قرآن رویگردان می‌شدند، قرآنی که هیچ معجزه‌ای از معجزات مادی به گرد اعجاز آن نمی‌رسد... مردمان از هر زاویه‌ای و از هر جانبی که بدان بنگرند و در هر زمانی و در هر مکانی که باشند، چه آنانی که هم‌اینک هستند و چه آنانی که در آینده می‌آیند تا آخر زمان، معجزهٔ قرآن یکسان ایشان را مات و مبهوت و واله و شیدا می‌کند.

از زاویهٔ تعبیری قرآن، قرآن معجزه است... چه بسا جنبهٔ تعبیری قرآن نسبت به عربهای دوران جاهلیّت، بارزترین و برجسته‌ترین جنبه باشد ـ چرا که آنان به نحوهٔ اداء بیانی توجّه زیادی داشتند، و اهمّیّت فراوانی برای آن قائل بودند، و در بازارهای خویش بدان افتخار و مباهات می‌کردند! ـ هان که قرآن در آن زمان نیز معجزه بوده است و هم‌اینک نیز معجزه است و در آینده نیز معجزه می‌ماند. هیچ کسی از انسانها نتوانسته است و نمی‌تواند رخنه‌ای به قرآن برساند و در میدان مبارزهٔ با آن گردن افرازد و از گوشه‌ای بر آن تازد و به خویشتن بنازد! یزدان جهان مشرکان عرب را به مبارزهٔ این قرآن خوانده است و این مبارزه تا به امروز هنوز برجا و پابرجا است. کسانی که با هنر تعبیر و فنّ بیان آشنائی و سروکار دارند، و توان بشری را در این راستا درک و فهم می‌کنند، چنین افرادی از همهٔ مردمان بهتر می‌دانند که این شیوهٔ اداء قرآنی معجزه، بلی معجزه است... چه کسانی که به این آئین ایمان دارند و چه کسانی که بدان ایمان ندارند، هر دو گروه یکسان آگاه از معجزهٔ بیانی قرآن هستند... چه مبارزه و تحدّی از ناحیهٔ بیانی بر اصول معیّن و بر ارکان مشخّصی استوار است، و چه مؤمنان و چه منکران در برابر آنها مساوی هستند و دیدگاه یکسانی دارند... همان‌گونه که بزرگان قریش در دوران جاهلیّت خود در این قرآن چیزی می‌یافتند که نمی‌توانستند خویشتن را از تاخت و نفوذ آن برکنار دارند ـ هر چند که منکر بودند و دوست نمی‌داشتند ـ امروز و فردا نیز اهل جاهلیّت هر چند که منکر بوده و دوست نداشته باشند، همان چیزی را در

درون سینه‌های خود در غوغا می‌یابند که اهل جاهلیّت در روزگاران پیشین در درون سینه‌هایشان در غوغا یافتند!

در فراسوی این راز اعجازانگیزی که در این کتاب شگفت‌انگیز است، سلطه و قدرتی است که قرآن بر فطرت برجای می‌گذارد، وقتی که لحظه‌ای میان فطرت و میان این قرآن خالی گذارده شود، و فطرت با قرآن به خلوت رود. حتّی کسانی که بر دلهایشان لایه‌هائی از زنگ نشسته باشد، و توده‌هائی بر آنها سنگینی کرده باشد، گاه‌گاهی دلهایشان به جنبش و تکان درمی‌آید، و دلهایشان گاه‌گاهی در زیر فشار این سلطه و قدرت به پیچ و تاب می‌افتد و بر خود می‌پیچد، وقتی که صاحبان دلها به قرآن گوش فرا می‌دهند.

کسانی که سخن می‌گویند فراوانند... چه بسا سخنانی بگویند که مشتمل ارکان و اصول و قوانین و خط سیرها و اندیشه‌ها و رهنمودهائی باشد... ولی این قرآن در چیزی که می‌گوید آهنگها و نواهائی بر فطرتها و دلهای انسانها دارد که منحصر به فرد و از نوع دیگر است. با سلطه و قدرت چیره‌ای که دارد چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند... بزرگان قریش به پیروان خود می‌گفتند، بدان کسانی که خردهای ایشان را به بازی می‌گرفتند ـ و در اصل به خودشان هم می‌گفتند ـ :

﴿ لاٰ تسْمَعُوا لِهٰذٰا الْقُرْآنِ وَٱلْغَوْا فيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندارید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه دربارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصّلت/ ۲۶)

امّا آنان در زوایای درونشان پسودهٔ این قرآن و آهنگ و نوای آن را می‌یافتند، پسوده و آهنگ و نوائی که با آنها مقاومت و مبارزه بیفایده بود! حالا هم بزرگان زمان ما می‌کوشند دلهایشان را از این قرآن منصرف گردانند و با مکتبهای ساختار انسانها جای قرآن را پرکنند! ولی این قرآن با همهٔ اینها چیره می‌شود و غلبه می‌کند... هرگاه آیه‌ای از قرآن یا آیه‌هائی از قرآن در لابلای سخنان مردمان عرضه شود، با آهنگ و نوای ویژه‌ای که دارد جدا و مشخّص می‌گردد، و بر احساس و شعور داخلی شنوندگان مستولی می‌شود، و سخنان شگفت و شگرفی را هم که انسانها در ساختن و پرداختن آنها رنج برده باشند و زحمت کشیده باشند، واپس می‌زند!

گذشته از این، ماده و موضوع این قرآن نیز معجزه است... صفحات کم فی ظلال القرآن گنجایش سخن گفتن از ماده و موضوع این قرآن را ندارد... چه سخن در این باره پایان نمی‌پذیرد، و جولانگاه آن حدّ و مرزی نمی‌شناسد! مگر در صفحات اندکی، چه چیزی را می‌توان گفت و نوشت؟!

برنامهٔ شگفت و شگرف قرآن این است که هستی انسان را با حقائق جهان مخاطب قرار می‌دهد... برنامه‌ای است که هستی انسان را جملگی مخاطب قرار می‌دهد، و زاویه‌ای از زوایای هستی انسان را رها نمی‌کند مگر این که بطور یکسان آن را مخاطب قرار می‌دهد، و راهی از راه‌های ورود به هستی انسان را رها نمی‌کند مگر این که از آنجا بدان می‌خزد، و اندیشه و خیالی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد، و ندای سروشی را در ژرفاهای درون آدمی، بدون جواب رها نمی‌گرداند!

برنامهٔ شگفت و شگرف قرآن این است که به قضایا و مسائل این جهان می‌پردازد، و پرده از قضایا و مسائلی برمی‌دارد که فطرت و دل و خرد انسان کاملاً توان دریافت و فهم آنها را دارد، و با پویائی و سرزندگی پاسخگوی آنها می‌شود، و روشن و آشکار آنها را می‌بیند و از مدّنظر می‌گذراند. برنامهٔ شگفت و شگرف قرآن، مطابق با نیازهای فطرت انسانها است. در فطرت انسانها نیروهای پنهان را بیدار و پویا می‌گرداند، و آنها را به راه درستی رهنمود می‌نماید.

برنامهٔ شگفت و شگرف قرآن این است که دست فطرت انسانها را گام به گام می‌گیرد، و پلّه پلّه و منزل به منزل راه می‌برد، و آن را آهسته و آرام و مهربانانه و

دلسوزانه، و همچنین با سرزندگی و پویائی، و با حرارت و گرمی، و با آگاهی و بینش، به سوی قلّهٔ سر به فلک کشیده بالا می‌برد، و از پلّه‌های نردبان به سوی بام جهان، اوج می‌دهد تا آنگاه که انسان را در پرتو دانش و بینش، پذیرش و کنش، دگرگونی و پایداری، اطمینان و یقین، آسایش و آرامش، و ایمان و اطمینان، به حقائق کوچک و بزرگ هستی می‌رساند.

برنامهٔ شگفت و شگرف قرآن این است که فطرت انسان را لمس می‌کند و می‌پساید، به گونه‌ای و از راهی که هیچ کسی از انسانها گمان نمی‌برد که این چیز سزاوار لمس کردن و پسودن است، یا این تار پاسخ دادن و پاسخ گفتن است. به ناگاه فطرت به لرزش می‌افتد و به نغمه درمی‌آید و پاسخگوی می‌شود. این بدان خاطر است که نازل‌کنندهٔ این قرآن آفریدگار این انسان است و می‌داند چه کسی را آفریده است، و او از شاهرگ گردن به انسان نزدیک‌تر است.

چه برنامهٔ شگفت و شگرفی است... ماده‌ای که قرآن در این برنامه بدان می‌پردازد جای شگفت و شگرف بیشتر است... مادهٔ موضوع این برنامه به اندازه‌ای فراخ است که اصلاً به سخن درنمی‌آید:

﴿ قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي، لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي، وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً ﴾.

بگو: اگر دریا برای (نگارش شماره و صفات و ویژگیهای) موجودات (جهان هستی) پروردگارم جوهر شود، دریا پایان می‌گیرد پیش از آن که (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگارم پایان پذیرد، هر چند هم همسان آن دریا را به عنوان کمک بدان بیفزائیم (و مرکّب و جوهرش نمائیم). (کهف/ ۱۰۹)

﴿ وَ لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ، وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللهِ ﴾.

اگر همهٔ درختانی که روی زمین هستند قلم شوند، و دریا (برای آن مرکّب گردد، قلمها می‌شکنند و مرکّبها می‌خشکند، ولی) مخلوقات خدا پایان نمی‌گیرند.

(لقمان/۲۷)

کسی که این سخنان را می‌نویسد[۱] ـ خدا را سپاس و والائی او را سزا است ـ پانزده سال عمر خود را آگاهانه و پژوهشگرانه در خدمت این کتاب بسر برده است. در زوایای حقائق موضوعی این کتاب گشت و گذار داشته است، و در کشتزارهای گوناگون دانش و بینش بشری چرخش و گردش کرده است ـ چه دانش و بینشی که مردمان بدان پرداخته‌اند، و چه دانش و بینشی که انسانها به سراغ آن نرفته‌اند ـ و در عین حال چیزهائی را خوانده است و مطالعه نموده است که دیگران دربارهٔ برخی از موضوعات قرآن پژوهش کرده‌اند و نگاشته‌اند... دیده است... بلی دریای ژرف و گشاد و فراخ و پرآب این قرآن را دیده است... و در کنار آن دریاچه‌های دورافتاده‌ای را، و گودالهای کوچکی را مشاهده نموده است... گذشته از اینها لجنزارهای گندیده و تالابهای بدبوئی را نیز از مدّنظر گذرانده است.

دیدگاه کلّی قرآن نسبت به: این جهان، سرشت و حقیقت و زوایا و اصل و پیدایش آن، اسرار و رموزی که در فراسوی آن نهفته است، نهانیها و پنهانیها و زنده‌ها و چیزهائی که در لابلای جهان هستی قرار گرفته است... موضوعهائی که «فلسفهٔ» انسانها به گوشه‌هائی از آنها پرداخته است.[۲]

دیدگاه کلّی قرآن دربارهٔ: «انسان» و نفس و اصل و پیدایش انسان، نیروها و انرژیهای نهان در وجودش، جولانگاه‌های تلاش و کوشش او، سرشت و ترکیب‌بند و پذیرشها و پاسخگوئیها، و احوال و اوضاع او... موضوعهائی که علوم زیست‌شناسی، روانشناسی، تعلیم و تربیت، جامعه‌شناسی، و عقائد و ادیان، به بخشهائی از آنها پرداخته است.[۳]

۱ـ سید قطب ـ رحمه‌الله ـ (مترجم)

۲ و ۳ـ مراجعه شود به کتابهای: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته» و «هذاالدین» و «الإسلام و مشکلات الحضارة» و «معالم فی‌الطریق» تألیف: سیّد قطب. همچنین کتابهای: «الإنسان بین المادیّة و الإسلام» و ⇦

دیدگاه کلّی قرآن دربارهٔ: نظم و نظام زندگی انسانی، زوایای تلاش و کوشش و پویش واقعی در زندگی انسانی، جولانگاه‌های ارتباطها و پیوندها و برخوردها و درگیریها، نیازمندیهای نوین و تنظیم این نیازمندیها... موضوعهائی که دیدگاه‌ها و نظریّه‌ها و مکتبهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به زوایائی از آنها پرداخته‌اند...[۱]

در همهٔ این زمینه‌ها پژوهشگر هوشیار این قرآن، می‌تواند آیات فراوان و رهنمودهای زیادی را پیدا کند، تا بدان اندازه فراوان و زیاد که انسان را حیران می‌سازد! گذشته از اصالت و صدق و ژرفا و فراگیری و زیبائی موجود در آیات فراوان و رهنمودهای زیادی که وجود دارد.

من هیچ وقت برای یک بار هم هنگام رویاروئی با این موضوعات اساسی، خویشتن را نیازمند متن خارج از این قرآن ندیده‌ام ـ مگر فرموده‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آن فرموده‌ها هم از آثار این قرآن است ـ بلکه هرگونه سخن دیگری ـ حتّی اگر درست هم باشد ـ در برابر چیزهائی که پژوهشگر در این کتاب شگفت می‌یابد ناچیز می‌نماید.

این سخنان را از روی بررسیهای عملی، و انس فراوان با قرآن، و مدّتها زیستن در سایهٔ نیازهای دیدن و پژوهش کردن و نگریستن بدین موضوعها، می‌گویم... من کجا و تعریف این کتاب کجا! من چه کسی هستم که این کتاب را تعریف کنم؟ من چه کسی هستم و همهٔ انسانها چه کسانی هستند که با تعریف و تمجید از این کتاب بتوانند چیزی بر این کتاب بیفزایند؟!

این کتاب، سرچشمهٔ دانش و آگاهی و پرورش و رهنمود، و یگانه وسیلهٔ تشکیل نسل منحصر به فردی از انسانها بوده است... نسلی که در طول تاریخ ـ چه پیش از خود و چه بعد از خود ـ تکرار نشده است، نسل صحابهٔ کرامی که در تاریخ انسانها رخداد بزرگ و ژرف و درازی را آفریدند، رخدادی که تاکنون چنانکه باید بررسی و وارسی نشده است.

این سرچشمه بود که ـ با مشیّت و اراده و قضا و قدر یزدان ـ این معجزهٔ مجسّم را در جهان انسانها پدید آورد، معجزه‌ای که تمام معجزه‌ها و خارق‌العاده‌های رسالتهای انبیاء در برابر آن نمی‌تواند گردن بیفرازد و با آن همبر و همطراز گردد... این معجزه، یک معجزهٔ واقعی و مشهود بوده است... آن نسل یگانهٔ منحصر به فرد، یک پدیدهٔ نادر تاریخی بوده است.[۲]

جامعه‌ای که از آن نسل نخستین بار تشکیل گردید، و بیش از هزار سال امتداد پیدا کرد، شریعتی بر آن فرمان می‌راند که این کتاب با خود به ارمغان آورده بود، و این جامعه بر پایهٔ ارزشها و معیارها و رهنمودها و اشاره‌ها و الهامهای این کتاب، استوار و پابرجا گردیده بود. این جامعه نیز معجزهٔ دیگری در تاریخ انسانها بود. هنگامی که شکلهای جامعه‌های دیگر بشری، جامعه‌هائی که از لحاظ امکانات مادی برتر از جامعهٔ اسلامی است ـ به سبب رشد تجربهٔ بشری در جهان ماده ـ با جامعهٔ اسلامی سنجیده شود، هر چند که از لحاظ پیشرفت مادی فراتر و والاتر باشند، امّا از نظر «تمدّن انسانی» نمی‌توانند به جامعهٔ اسلامی برسند و بر آن گردن افرازند و برتری گیرند.[۳]

امروزه مردمان ـ در جاهلیّت نوین ـ نیازهای درونی و جامعه‌ها و زندگی خود را از خارج از این قرآن می‌خواهند، همان‌گونه که مردمان در جاهلیّت عربی معجزات و خوارق عاداتی را جدای از این قرآن می‌خواستند! جاهلیّت ساده، و همچنین جاهلیّت ژرف مردمان دورهٔ جاهلیّت عربی از یک سو، و هواها و

⇦ «دراسات فی النّفس الإنسانیّة» و «التطوّر والثبات فی حیاة البشریّة» و «منهج التربیة الإسلامیة» و «منهج الفنّ الإسلامیّ» تألیف: محمّد قطب.

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «نحو مجتمع إسلامیّ» تألیف: سیدقطب.

۲ـ مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصلهای: «جیل متفرّد» و «التصوّر الإسلامیّ و الثّقافة».

۳ـ مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصلهای: «لا إله الاّ الله منهج حیاة» و «طبیعة المجتمع الإسلامیّ».

هوسها و مصلحت‌جوئیها و سودطلبیهای ایشان از دیگر سو، مانع از آن می‌گردید که مردمان آن زمان معجزهٔ بزرگ هستی را در این کتاب شگفت و شگرف ببینند! و امّا چیزی که مردمان جاهلیّت این زمان را از دیدن معجزهٔ سترگ قرآن بازمی‌دارد و میان ایشان و این کتاب آسمانی حائل و مانع می‌گردد، غرور «علم بشری» است، علمی که یزدان راهگشای آنان در جهان ماده شده است؛ همچنین غرور تنظیمات و تشکیلات پیچیده‌ای است که بر اثر زندگی پیچیدهٔ مردمان در این عصر و زمان، و رشد و نمو و پختگی زندگی از نظر سر و سامان و نظم و نظامی است که پیدا کرده است. این هم یک امر طبیعی است که همراه با امتداد زندگی و تراکم تجارب و پیدایش نیازمندیهای تازه و پیچیدگی خواستها به وجود آید! همچنین چیز دیگری که مردمان را در این عصر و زمان از قرآن بازداشته است، مکر و نیرنگ چهارده قرن کینه‌توزی و دشمنانگی یهودیان و مسیحیان است! آنان یک لحظه هم از جنگ با این دین و با کتاب راستین آن دست نکشیده‌اند، و از تلاش و کوشش در راه غافل کردن پیروان اسلام از قرآن و دور کردن ایشان از رهنمودهای مستقیم و بلاواسطهٔ آن باز نایستاده‌اند و درنگ نکرده‌اند، از آن زمان که یهودیان و مسیحیان براثر طول تجارب خود متوجّه شده‌اند که: آنان تاب و توان ایستادگی در برابر پیروان این آئین را ندارند، مادام که مسلمانان با این کتاب بمانند و بدین کتاب چنگ بزنند، همان‌گونه که نسل نخستین با این کتاب ماندند و بدین کتاب چنگ زدند، نه این که آیات آن را به آواز بخوانند و زمزمه گردانند، در حالی که زندگی آنان بطور کلّی از رهنمودهای قرآن دور باشد! نیرنگ یهودیان و مسیحیان، نیرنگ مستمرّ و پست و پلشتی است و دائماً بر آن پافشاری می‌کنند... نتیجهٔ این مکر و کید ایشان هم احوال و اوضاعی می‌شود که مردمانی در آن زندگی می‌کنند که امروزه خود را مسلمان می‌نامند ـ ولی مسلمان نخواهند بود تا این که شریعت این آئین را در زندگی خویش حاکم و فرمانروا نگردانند ـ و ثمرهٔ این دغلکاری و حقّه‌بازی، تلاشها وکوششهای دیگری است که در همه جا انجام می‌پذیرد برای برچیدن این آئین و زدودن آثار آن، و بررسی و وارسی قرآنی جدای از قرآن این دین! قرآنی که بجای قرآن یزدان در همهٔ شؤون و امور زندگی مردمان بدان مراجعه شود! و همهٔ اختلافات در پرتو رجوع به آن حلّ و فصل گردد! و در همهٔ کشمکشهای قانونگذاریها و آئین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های زندگانی مرجع همگان باشد! درست بدان‌گونه که مسلمانان به کتاب یزدان در این شؤون و امور مراجعه می‌کردند!!!

این قرآن یزدان است که امروزه پیروان قرآن آن را نمی‌شناسند. زیرا آن را جز به عنوان نغمه‌ها و زمزمه‌ها و دعاها، و مایهٔ سرتکان دادنهای ناشی از چرت‌زدنها نمی‌شناسند! این اوضاع و احوال وقتی پیدا شده است که قرنها نیرنگ پست، نادانی خوارکننده، تعلیمات فریبکارانه، و فساد فراگیری انجام پذیرفته است که اندیشه و دل و واقعیّت بد و پست محیط زندگی را دربرگرفته است.

این قرآن همان قرآنی است که اهالی جاهلی پیشین، مردمان را با درخواست معجزات مادی و خوارق عادات محسوس از آن منصرف می‌کردند، و همان قرآنی است که اهالی جاهلی نوین، با قرآن نوینی که از پیش خود می‌سازند، و با وسائل گوناگون ارتباط جمعی، و دستگاه‌های مختلف خبررسانی و راهنمائی، عامهٔ مردمان را از قرآن آسمانی به دورمی‌دارند. این قرآن همان قرآنی است که خداوندگار دانا و آگاه دربارهٔ آن می‌فرماید:

﴿ هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند).

بینشهائی است که پرده از روی حقائق به کنار می‌زند، و راه‌های رسیدن به حقائق را روشن می‌گرداند، و

هـدایت و رهـنمودی است کـه ارشـاد و راهـنمائی می‌نماید، و لطف و مرحمتی است کـه بـرمی‌جوشد و فرامی‌گیرد، کسانی راکه ایمان دارند و ایمان می‌آورند:

﴿لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. برای کسانی که مؤمن باشند.

چه چنین کسانی هستند که همهٔ این چـیزها را در ایـن قرآن بزرگوار می‌یابند.

❁

چون قرآن این چنین است، در روند قرآنی مستقیماً این رهنمود مؤمنان به میان می‌آید:

﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

هنگامی که قرآن خوانـده مـی‌شود، گـوش فـرا دهـید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

سوره‌ای که با اشارهٔ بدین قرآن آغاز شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانـی و ناراحتی به خـود راه دهـی. (نـه نگرانـی از نـاحیهٔ بـار سـنگین رسـالتی کـه بـر دوش داری و نـه از جـانب عکس‌العملهائی کـه دشـمنان سـرسخت در بـرابـر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشـتی کـه از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نـزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شـوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پـند و انـدرز دهی. (اعراف/ ۲)

همین سوره با آیاتی پـایان مـی‌پذیرد کـه مـردمان را رهنمود می‌گردانند به نیکو شدن و گـوش دادن بـدین قرآن تا این که به آمرزش و بخشایش الهی برسند.

روایتهای منقوله دربارهٔ دستوربه گوش دادن و خاموش ماندن در وقتی که قرآن خوانـده مـی‌شود، گـوناگـون است... برخی را عقیده بـر ایـن است کـه ایـن فـرمان مربوط به نمازهای واجب است. بدان هنگام که امام در نمازهای جهریه باصدای بلند قرآن می‌خوانـد، مـأموم باید به امام گوش فرا دهد و خاموش بماند، و همراه با امام به خواندن قرآن نپردازد، و بـا قـرآنـی کـه امـام می‌خواند کشاکش نکند و درگیر نشود... این روایـتی است که امام احمد و صاحبان سنن نـقل کـرده‌انـد، و ترمذی چنین روایتی را جزو احـادیث حسـن شـمرده است، و ابوحاتم رازی آن را از زمرهٔ احادیث صـحیح دانسته است، و از زهری روایت نموده است و او هم از ابواکتمهٔ لیثی نقل کرده است که ابـوهریره گـفته است: رسول خدا ﷺ هـنگامی کـه از یک نـماز جـهری بپرداخت فرمود:

(هَلْ قَرَأَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مَعِي آنِفاً بِهِ؟).

آیا کسی از شما لحظاتی پـیش هـمراه بـا مـن، قـرآن را می‌خواند؟.

مردی گفت: بلی ای فرستادهٔ یزدان.... فرمود:

(إِنِّي أَقُولُ: مَا لِي أُنَازَعُ الْقُرْآنَ؟!).

من می‌گویم: چرا باید در خواندن قرآن، با من کشاکش و درگیری شود؟!.

از آن پس مردمان از خواندن قرآن با رسول خدا ﷺ دست کشیدند و از زمانی که از رسول خدا ﷺ چنین فرموده‌ای را شـنیدند، هـنگامی کـه پـیغمبر ﷺ بـا صـدای بـلند قـرآن تـلاوت مـی‌فرمود بـا او قـرآن نمی‌خواندند. این چنین سـخنی را ابـن جـریر نـیز در تـفسیر روایت کـرده است و گـفته است: ابـوکریب، و محاربی از داود پسر ابوهند و او از بشیر پسـر جـابر روایت نموده است که گـفته است: ابـن مسـعود نـماز خواند. شنید افرادی با امام قرآن می‌خوانند. هنگامی که از نماز بپرداخت گفت: «آیا وقت آن فرا نرسیده است که متوجّه باشید؟ آیـا وقت آن فـرا نـرسیده است کـه بدانید؟

﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا﴾.

هنگامی که قرآن خوانـده مـی‌شود، گـوش فـرا دهـید و خاموش باشید.

همانگونه که خداوند به شما دستور داده است[1]...

برخی معتقدند که این فرموده مسلمانان را رهنمود می‌کند بدین‌که همانند مشرکانی نباشند که در مکّه به خدمت رسول خدا ﷺ می‌آمدند و هنگامی که آن جناب به نماز می‌پرداخت به همدیگر می‌گفتند:

﴿ لاٰتَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَٱلْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندارید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید (تا مردمان هم قرآن را نشوند و مجال اندیشه دربارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصلت/ ۲۶)

این بود خدا برای پاسخ بدیشان این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَ إِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا ﴾.

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید.

قرطبی این سخن را بیان کرده است و گفته است که در بارهٔ نماز نازل شده است. این سخن از ابن مسعود، ابوهریره، جابر، زهری، عبیدالله پسر عمیر، عطاء پسر ابورباح، و سعید پسر مسیّب، روایت شده است.

ابن جریر سببی را برای نزول این آیه ذکر کرده است و گفته است: ابوکریب، و ابوبکر پسر عیاش، از عاصم روایت کرده‌اند، و او هم از مسیّب پسر رافع روایت نموده است که ابن مسعود گفته است: هنگام ادای نماز به یکدیگر سلام می‌گفتیم: این آیه نازل گردید:

﴿ وَ إِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

قرطبی در تفسیر گفته است: محمّد پسر کعب قرظی گفته است: رسول خدا ﷺ هنگامی که در حین نماز قرآن می‌خواند، کسانی که در پشت سر او قرار داشتند پاسخ او را می‌دادند و با او همآوا می‌گردیدند. وقتی که می‌فرمود: بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ، همچون او بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ را می‌گفتند، و به همین منوال سورهٔ فاتحه و سوره‌ای پس از آن را می‌خواندند. این وضع ادامه داشت تا بدان گاه که خدا خواست. بعدها نازل شد:

﴿ وَ إِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

این روایت دالّ بر این است که در نماز جهریّه همراه پیغمبر ﷺ قرآن را تکرار نکنند و بلکه خاموش بمانند.

قرطبی دوباره گفته است: قتاده راجع بدین آیه روایت کرده است: بدان هنگام که مسلمانان سرگرم نماز می‌بودند، گاهی کسی می‌آمدو از نمازگزاران می‌پرسید: چند رکعت نماز خوانده‌اید؟ چند رکعت مانده است؟ این بود خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَ إِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

این روایت بیانگر آن است که معنی خاموش ماندن رها کردن شیوه‌ای است که در نماز جهریّه در پیش گرفته بودند و همآوا با پیغمبر ﷺ به خواندن قرآن می‌پرداختند و بلندبلند تکرار می‌کردند.

از مجاهد نیز روایت شده است که مسلمانان در حین نماز از یکدیگر راجع به نیازمندیهای خود پرسش می‌کردند. این بود که خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ ... لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

... تا مشمول رحمت خدا شوید.

کسانی که می‌گویند این آیه دربارهٔ خواندن قرآن در نماز است، به روایت ابن جریر استناد می‌کنند که گفته است: حمید پسر مسعده، و بشر پسر مفضّل، و جریری،

۱ـ مذاهب دربارهٔ قرائت مأموم، دارای اختلاف هستند: برخی معتقدند مأموم در نماز جهریّه و سرّیّه، قرآنی نمی‌خواند. قرائت امام بجای قرائت اونیز محسوب است... برخی هم معتقدند مأموم در نماز جهریّه همراه امام قرآن نمی‌خواند، بلکه پس از اتمام فاتحه توسّط امام و سکوتی که پیش از خواندن سوره یا آیاتی از قرآن می‌نماید، مأموم در این فاصله فاتحه را می‌خواند... بعضی هم معتقدند مأموم در نماز جهریّه اصلاً قرآنی نمی‌خواند، ولی در نماز سرّیّه قرآن می‌خواند.

از طلحه پسر عبدالله پسر کریز روایت کرده‌اند که گفته است: عبید پسر عمیر، و عطاء پسر ابورباح را دیدم که با یکدیگر صحبت می‌کردند بدان هنگام که قاری قرآن به تلاوت خود سرگرم بود. گفتم: آیا به قرآن گوش فرا نمی‌دارید تا مشمول وعده گردید. یعنی:

﴿ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾. تا مشمول رحمت خدا شوید.

طلحه پسر عبدالله پسر کریز می‌گوید: آن دو نفر نگاهی به من انداختند و دیگر باره به سخنانشان ادامه دادند. باز هم وعدهٔ الهی را بدیشان گوشزد کردم. آنان این بار نیز نگاهی به من انداختند و به سخنان خویش ادامه دادند. برای سومین بار سخنم را تکرار کردم. ایشان به من نگریستند وگفتند: این چیز در نماز است، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا ﴾.

ابن کثیر بدان هنگام که این خبر را روایت می‌کند می‌گوید: سفیان ثوری از ابوهاشم اسماعیل ابن کثیر، و او از مجاهد دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا ﴾.

روایت کرده است و گفته است: این آیه دربارهٔ نماز است. بسیاری از راویان این سخن را از مجاهد روایت نموده‌اند. عبدالرزاق از ثوری و او از لیث و وی از مجاهد روایت کرده است و گفته است: مانعی نیست اگر کسی در غیر نماز قرآن را بخواند و سخن هم بگوید.

برخی هم گفته‌اند: این آیه مربوط به خطبه‌های جمعه‌ها و عیدها است. چنین سخنی را سعید پسر جبیر، مجاهد، عطاء، عمرو پسر دینار، یزید پسر أسلم، قاسم پسر مخیمره، مسلم پسر یسار، شهر پسر حوشب، و عبدالله پسر مبارک گفته‌اند. ولی قرطبی می‌گوید: این نظریّه ضعیف است، چون قرآن در خطبه‌ها کم است، و خاموش ماندن در سراسر خطبه‌ها نیز واجب است. این چنین سخنی را ابن عربی و نقاش هم گفته‌اند و افزوده‌اند: این آیه مکّی است و در مکّه خطبه‌ای و جمعه‌ای نبوده است.

قرطبی در تفسیر آورده است: نقاش گفته است: مفسّران متّفق‌القول هستند بر این که این چنین خاموش ماندنی مربوط به نمازهای واجب و غیرواجب است. نحاس هم گفته است: از لحاظ واژگانی، چنین سکوتی باید در همهٔ موارد و مواضع باشد، مگر این که دلیلی براختصاص موردی و موضعی بیان شود.

ما با توجّه به اسباب نزول مذکور در روایتهائی که در این باره نقل شده است، این آیه را مختصّ به نمازهای واجب و غیرواجب نمی‌بینیم و در آنها دلیلی بر اختصاص این آیه به نمازها نمی‌یابیم. آخر باید به عموم نصّ توجّه داشت، نه به خصوص سبب. متبادر به ذهن این است که معنی آیهٔ مذکور عامّ است و چیزی آن را خاصّ نمی‌کند. هر وقت قرآن خوانده شود، شایستهٔ مقام قرآن، و بایستهٔ مقام گویندهٔ بزرگوار آن، یعنی یزدان سبحان، این است که مردمان ساکت بمانند و گوش فرا دهند. وقتی که خداوند می‌فرماید: آیا مردمان گوش فرا نمی‌دهند و ساکت نمی‌مانند؟! گذشته از این، امیدوار کردن ایشان در پرتو سکوت به این که مشمول مرحمت خدا شوند:

﴿ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾. تا مشمول رحمت خدا شوید.

با توجّه بدین نکات، چه چیزی مفهوم این آیه را به نماز اختصاص می‌دهد؟ هر جا قرآن خوانده می‌شود و انسان خاموش بماند و بدان گوش جان دهد، بیش از همیشه امیدوار باید بود که انسان پیام آن را بفهمد، و تحت تأثیر قرار گیرد، و بدان پاسخ و لبّیک گوید. افزون بر این، انسان چه بسا مشمول مرحمت و عنایت یزدان هم در این جهان و هم در آن جهان شود!

مردمان قطعاً با رویگردانی و دوری از این قرآن، دچار زیانی می‌گردند که هیچ زیانی با آن برابری نمی‌کند... گاه‌گاهی آیه‌ای چنان تأثیری بر انسان دارد ـ اگر بدان گوش جان فرا دارد و خاموش بماند ـ که شوری بپا می‌کند و فعل و انفعالات شگفتی و شگرفی را در وجودش پدید می‌آورد و او را پذیرای فرمانبرداری و دگرگونی و بینش و کنش و درک و فهم و آرامش و آسایش می‌سازد و او را در منازل شناخت هوشیارانهٔ

روشن کوچ می‌دهد و به سیر و سلوک می‌اندازد. آن‌گونه مراحل و منازلی، و بینش و کنشی، و شوق و شور و آرامش و آسایشی، بدو می‌بخشد که کسی چنان چیزهائی را درک و فهم نمی‌کند، مگر خودش آن را چشیده باشد و با تمام وجود نسبت بدان شناخت پیدا کرده باشد.

بودن و ماندن با این قرآن، هوشیارانه و اندیشمندانه، نه تنها خواندن و زمزمه کردن آن، در دل و خرد انسان، مشاهدهٔ روشن ژرف فراخی را، شناخت اطمینان‌دهندهٔ یقین بخشی را، گرمی و سرزندگی و سیر و سلوکی را، و استواری و اراده و عزمی را پدید می‌آورد که هیچ ریاضت دیگری یا شناخت و آزمونی با آنها برابری نمی‌کند و به پای آنها نمی‌رسد.

مشاهدهٔ حقائق هستی از لابلای صورتگریها و به تصویرزدنهای قرآنی، و حقائق زندگی و مشاهدهٔ زندگی بشری و سرشت آن و نیازهای انسانها از لابلای بیانات قرآنی، مشاهدهٔ دلربای روشن دقیق ژرفی است. مشاهده‌ای است که با روح دیگری به رهنمود انسانها می‌پردازد، روحی که جدای از هر آن چیزی است که سائر صورتگریها و به تصویرزدنها و تقریرها و بیانهای انسانها ما را بدان رهنمود می‌کنند.

همهٔ این چیزها محلّ امید مسلمانان به رحمت بی‌پایان یزدان بوده، و ایشان را به لطف و عنایت ایزد جهان می‌خوانند... رحمت و لطف و عنایتی که در نماز و در غیرنماز انتظار می‌رود. دیگر چیزی در میان نیست که این رهنمود قرآنی همگانی را به نماز اختصاص دهد، همان‌گونه که قرطبی از نحاس روایت کرده است.

❁

آن گاه سوره با رهنمودِ به یاد خدا در همه آن و همه جا، پایان می‌پذیرد، یاد خدا کردن و به یاد خدا بودن در نماز و در غیر نماز:

﴿ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، وَ لاَ تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِينَ. إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لاَيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴾.

پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمرهٔ غافلان مباش. بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند.

ابن کثیر در تفسیر گفته است: «خداوند بزرگوار دستور می‌فرماید که او را بامدادان و شامگاهان، بسیار یاد کنند. همچنین دستور فرموده است که او را دو وقت پرستش کنند، همان‌گونه که در این فرمایش یزدانی نیز آمده است:

﴿ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ﴾.

ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجای آور (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است). (ق/ ۳۹)

این امر، پیش از واجب شدن نمازهای پنجگانهٔ روزانه در شب معراج است. این آیه مکّی است. در اینجا فرموده است: ﴿ بِالْغُدُوِّ ﴾. در بامدادان. بامدادان هم به سرآغاز روز گفته می‌شود: و ﴿ الْآصَالِ ﴾. شامگاهان. این واژه جمع اصیل است، همان گونه که ﴿ أَيْمَان ﴾ جمع یمین[1] است. امّا فرمودهٔ خدا: ﴿ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً ﴾. فروتنانه و بیمناکانه... با فروتنی و هراس. یعنی پروردگارت را در دل خود با علاقه و رغبت و با بیم و هراس، و همچنین با زبان و گفتار یاد کن، نه آشکارا. بدین لحاظ است که فرموده است: ﴿ وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ ﴾. بدون بلند گرداندن صدا. مستحبّ است که یاد خدا این چنین باشد. به شکل داد و بیداد و نعره و فریاد نباشد. لذا وقتی که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا پروردگارمان نزدیک است؟ اگر چنین

۱ـ یمین: عهد وپیمان. سوگند...

است نهان و پنهان با او راز و نیاز می‌کنیم. یا این که پروردگارمان دور است؟ اگر چنین است داد می‌زنیم و او را فریاد می‌داریم. خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ﴾.

هنگامی که بندگانم از تو دربارهٔ من بپرسند (که من نزدیکم یا دور بگو:) من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم. (بقره/ ۱۸۶)

در صحیح مسلم و بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: مردمان دریکی از سفرها صداهای خود را در دعا بلند گرداندند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان فرمود:

(یٰا أَيُّهَاٱلنّٰاسُ ٱرْبَعُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ، فَـإِنَّكُمْ لاٰتَـدْعُونَ أَصَمَّ وَ لاٰ غٰائِباً، إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ، أَقْرَبُ إِلىٰ أَحَدِكُمْ مِنْ عُنُقِ رٰاحِلَتِهِ).

ای مردمان آرام باشید و بر خود سخت نگیرید. چه شما کر را و غائب را فریاد نمی‌دارید و به دعا نمی‌خوانید. کسی را که فریاد می‌دارید و به دعا می‌خوانید شنوای نزدیک است، به یکایک شما نزدیکتر از گردن مرکب او است.

ابن کثیر سخن ابن جریر را نپذیرفته است، ولی عبدالرحمن پسر زید پسر اسلم آن را پذیرفته است و گفته است: مراد این آیه دستور دادن به شنونده است که به قرآن گوش فرا دهد بدان‌گاه که بدین شکل و شیوه به یاد خدا است... و گفته است: «چیزی را که ابن کثیر و ابن جریر گفته‌اند خودشان هم بر آن نرفته‌اند. بلکه تنها مراد تشویق بندگان به ذکر و یاد فراوان یزدان در بامدادان و شامگاهان است تا از زمرهٔ غافلان نگردند. با توجّه بدین امر است که یزدان جهان فرشتگانی را می‌ستاید که شب و روز به تسبیح و تقدیس مشغول هستند و سستی نمی‌شناسند:

﴿إِنَّ الَّـذِينَ عِـنْدَ رَبِّکَ لاٰيَسْـتَكْبِرُونَ عَـنْ عِبٰادَتِهِ﴾.

بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند. (اعراف/ ۲۰۶)

خداوند فرشتگان را بدین خصال ستوده است تا در کثرت طاعات و عبادات از آنان پیروی گردد».

ما در پرتو چیزهای زیادی که ابن‌کثیر ذکر کرده است و مناسبتها و احادیث نبوی فراوانی را که برشمرده است، گسترهٔ فراخی را می‌نگریم که این قرآن و تربیت نبوی دلها و درونهای عربها را بدانجا کوچانده است و به پهن دشت آشنائی با حقیقت پروردگارشان رسانده است و از حقیقت هستی پیرامونشان بسی آگاهشان کرده است. همچنین از پرسشها و پاسخهای اصحاب کرام پی می‌بریم به گسترهٔ وسیعی که این آئین ایشان را بدانجا کشانده است، و در پرتو رهنمودهای این قرآن بزرگوار، و رهنمودهای نبوی ارزشمند و استوار، آنان را تا چه اندازه‌ای اوج بخشیده است.

گذشته از اینها، همان‌گونه که این آیات رهنمود می‌فرمایند، ذکر خدا تنها زمزمه‌های لبان و اوراد زبان نیست و بس. بلکه ذکر خدا در اصل با دل و جان است. چون اگر ذکر خدا وجدان از آن به تکان نیفتد، دل از آن نلرزد، جان از آن نتپد و نجنبد، و گریه و زاری و کرنش و خواری و بیم و هراس، با آن همراه نگردد، ذکر نخواهد بود... نه تنها ذکر نخواهد بود، بلکه بی‌ادبی نسبت به یزدان سبحان است! ذکر آن ذکری است که انسان خاشعانه و خاضعانه و بیمناکانه و پرهیزگارانه رو به خدا کند. جلالت و عظمت یزدان را پیش چشم دارد. هراس از خشم و بیم از عذاب ایزد را درنظر خود آماده سازد. امید به خدا داشته باشد و بدو پناه ببرد. تا گوهر روحی در انسان پاک شود، و انسان در پرتو آن با سرچشمهٔ زلال و صاف و تابان و رخشان ربّانی پیوند پیدا کند.

هنگامی که زبان همراه دل به تکان درآید، و هنگامی که لبها با جان به جنبش بیفتد، باید که به گونه‌ای این تکان و جنبش صورت پذیرد که با خشوع و خضوع تناقض نداشته باشد، و باید که سوز درون و زمزمهٔ بیرون

هم‌آوا و همنوا با صدای پایین ولی رسا، بدون شیون و فریاد و غوغا و واویلا، و صوت کشیدن و کف زدن، و آواز و نغمه‌پردازی، بیان شود:

﴿ وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً، وَ دُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ ﴾.

پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام یاد کن.

﴿ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ﴾. در بامدادان و شامگاهان.

در سرآغاز روز و در پایان روز، خدا را یاد کن، چه دل در ابتداء و انتهای روز با خدا پیوند دارد. البتّه یاد خدا محدود به این اوقات نیست. باید دل در هر لحظه و آنی به یاد خدا باشد، و همیشه دل خدا را ناظر و حاضر ببیند. ولی انسان در بامدادان و شامگاهان در پهنهٔ مکان و زمان هستی، دگرگونی روشن و آشکاری را مشاهده می‌کند... شب به روز، و روز به شب تبدیل می‌گردد. در این دو وقت دل با هستی پیرامون خود تماس می‌یابد، و دست خدا را می‌بیند که شب و روز را می‌چرخاند و می‌غلتاند، و سیماها و نمادها و اوضاع و احوال را دگرگون می‌سازد. یزدان سبحان می‌داند که دل انسان در این دو زمان بیشتر از هر وقت دیگری آمادگی پذیرش و کنش و شنیدن و پاسخگوئی را دارد. در قرآن زیاد آمده است رهنمود به ذکر یزدان، و یاد خداوند سبحان، و تسبیح و تقدیس ایزد منّان، در اوقاتی که انگار سراسر هستی در آنها در تأثیر بر دل انسانها و رقّت و آمادگی بخشیدن به آن، و تشویق و ترغیب دل به پیوند با خدا، مشارکت می‌ورزد:

﴿ فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَ قَبْلَ ٱلْغُرُوبِ. وَ مِنَ ٱللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَارَ ٱلسُّجُودِ ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند پایدار و شکیبا باش، و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجای آور (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است) و نیز در پاره‌ای از شب و به دنبال نمازها، او را بستای و تسبیح و تقدیسش نمای. (ق/ ۳۹ و ۴۰)

﴿ وَ مِنْ آنَاءِ ٱللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴾.

دراثناء شب و در بخشهائی از روز، به پرستش و ستایش پروردگارت مشغول شو، تا (پیوندت) با خدا استوار گردد و آرامش خاطر به تو دست دهد، و بدانچه برایت مقدّر شده است) راضی و خشنود شوی. (طه/ ۱۳۰)

﴿ وَٱذْكُرْ رَبَّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً. وَ مِنَ ٱللَّيْلِ فَٱسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴾.

بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان‌ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن. (انسان/ ۲۵ و ۲۶)

هیچ سببی ندارد که ما بگوئیم دستور به ذکر و یاد خدا در چنین اوقاتی، پیش از وجوب نمازهای پنجگانه و ادای آنها در اوقات ویژهٔ خود بوده است. اگر چنین کاری را بپذیریم اشاره بدین امر دارد که وجوب نمازهای پنجگانه دیگر ما را بی‌نیاز از ذکر و یاد خدا در بامدادان و شامگاهان کرده است و نیازی به ذکر و یاد ایزد سبحان در چنین اوقات و اوانی نمانده است! امّا این ذکر و یاد یزدان جهان دراین اوقات و اوان فراتر و فراگیرتر از نماز و اوقات مشخصّ نماز است. اوقات چنین ذکر و یادی محدود به اوقات نمازهای واجب پنجگانه نیست. همچنین این چنین ذکر و یادی چه بسا به شکلهای دیگری جدای از شکل نمازهای واجب و مستحبّ انجام پذیرد. به شکل ذکر و یادی در دل، و یا به شکل ذکر و یادی در دل و با زبان، صورت گیرد بدون این که بقیّهٔ حرکات نماز با آن همراه گردد. بلکه از این شیوه و روال نیز فراتر و برتر می‌رود و گسترده‌تر و فراگیرتر می‌شود. ذکر و یاد خداوند سبحان به گونهٔ دائم، و جلالت و عظمت ایزد منّان را همیشه و همه آن در مدّنظر داشتن، و او را پیوسته بینا و آگاه دیدن، و وی را در پنهان و آشکار، در کارهای کوچک و بزرگ، در رفتن و ایستادن، در انجام دادن و انجام ندادن، و در

کردار و پندار، حاضر و ناظر دیدن... اگر ذکر و یاد خدا در بامدادان و شامگاهان گفته آمده است، بدان خاطر است که دراین اوقات تأثیرات ویژه‌ای است که خدا خود می‌داند در دل انسانها چه عملکردی دارد، دلی که سازنده‌اش از سرشت و ساختار ترکیب‌بند آن کاملاً آگاه است.

﴿ وَ لاٰتَکُنْ مِنَ الْغٰافِلِینَ ﴾.

از زمرهٔ غافلان مباش.

غافلان از یاد خدا، نه غافلانی که با لبها و زبان غافل از خدایند، بلکه آن غافلانی که با دل و جان غافل از خدایند... ذکر و یادی که دل از آن به تکان درمی‌آید، صاحب چنین دلی راهی را نمی‌پیماید که خدا در آن او را بپاید و او شرمندهٔ یزدان جهان گردد، و حرکتی انجام دهد که خدا او را بر آن ببیند و وی خجالت‌زده شود، و کار کوچک یا کاربزرگی را انجام نمی‌دهد مگر این که می‌داند حساب و کتاب آن را باید با خدا تصفیه کند و قطعاً خدا او را مورد بازخواست قرار می‌دهد... این همان ذکر و یادی است که در اینجا فرمان انجام آن صادر می‌شود. در غیر این صورت، ذکر و یاد، ذکر و یاد خدا بشمار نمی‌آید، آن ذکر و یادی که به طاعت و عمل ورفتار و روش و پیروی نینجامد.

پروردگار خود را یاد کن و از ذکر و یادش غافل مباش. دل تو از نظارت و مراقبت او غافل نگردد. چه انسان کاملاً نیازمند این است که پیوسته پیوند با خدا را بر جای و برپای بدارد تا در برابر وسوسه‌های اهریمن نیرومند شود:

﴿ وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ ٱلشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ﴾.

اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او بسیار شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد).

این سوره در اوائل خود، پیکار انسان با شیطان را نمایش داد، و پیوسته روند سوره، کاروان ایمان، و گروه‌های اهریمنان جنّ و انس را نشان داده است، گروه‌های اهریمنان جنّ و انسی که دائماً راه کاروان ایمان را می‌زنند و می‌کوشند آن را سدّ کنند. همچنین اهریمن در داستانِ کسی ذکر می‌شود که یزدان علم و اطّلاع از آیات خود را بدو عطاء کرده است و او بازپس کشیده است و بدانها توجّه ننموده است و به ترک آنها گفته است و اهریمن در پی او به راه افتاده است و وی را دنبال نموده است و سرانجام از زمرهٔ گمراهان وسرگشتگان است. در اواخر سوره نیز از وسوسهٔ اهریمن و پناه بردن به یزدان شنوا و بینای جهان برای رهائی از وسوسهٔ شیطان سخن می‌رود. این نیز روند سوره است که آغاز و انجام آن به هم می‌پیوندد، و به ذکر و یاد خاشعانه و بیمناکانهٔ خدا، و نهی از غفلت و بی‌خبری، منتهی می‌شود... این امر و این نهی وقتی به میان می‌آید که یزدان سبحان پیغمبر خود را ﷺ رهنمود می‌فرماید که عفو و گذشت در پیش گیرد و به کارهای خوب و پسندیده دستور دهد و از جاهلان و نادانان روی بگرداند و صرف‌نظر بفرماید... این بند هم مکمّل نشانه‌های راه کاروان ایمان، و ذخیره و اندوخته دادن به صاحب دعوت با توشه و زادی است که با آن او را در برابر مشکلات و فرازها و نشیبهای راه نیرومند گرداند و تاب و توانش عطاء فرماید.

آن گاه یزدان مثالی از فرشتگان مقرّب آستانهٔ کبریائی خود را ذکر می‌فرماید. فرشتگانی که هیچ‌گونه اهریمنی نمی‌تواند ایشان را وسوسه نماید. چرا که ساختار وجودی آنان به گونه‌ای است که اهریمنان محلّ نفوذ و راه دستبردی بدیشان را پیدا نمی‌کنند، و کم‌ترین توانی برای غلبهٔ بر آنان را ندارند. هوا و هوسی و جذبه و کششی، ایشان را بازیچهٔ دست خود قرار نمی‌دهد و مغلوب خویش نمی‌گرداند. با وجود این پیوسته به تسبیح و تقدیس و ذکر و یاد یزدان سبحان مشغول هستند، و خود را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به عبادت یزدان بپردازند، و اصلاً کوتاهی و قصوری در

فرمانبرداری نمی‌ورزند. قطعاً انسانها از فرشتگان نیاز بیشتری به ذکر و یاد و عبادت و پرستش و تقدیس و تسبیح خدا دارند. راه آنان سخت است. سرشت ایشان هم پذیرای وسوسهٔ اهریمن است، و آمادهٔ غفلت هلاک‌کننده است. تاب و توان آنان هم محدود است. اگر این زاد و توشهٔ راهِ سخت و دشوار نباشد، خدا داند که چه می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ لاٰيَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند.

پرستش و یاد خدا، عنصر اساسی در برنامهٔ این آئین است. این آئین نه یک برنامهٔ شناخت تئوری و معرفت نظری است، و نه یک جدال فلسفی و نه یک جدل لاهوتی است. این آئین یک برنامهٔ حرکت واقعی و نهضت حقیقی برای تغییر واقعیّت محیط و زندگانی موجود انسانها است، تغییر ریشه‌ها و پایه‌ها و بنیادهای واقعیّت موجود، هم در ژرفاهای درون مردم و هم در اوضاع و احوال ایشان است. تبدیل این واقعیّت موجود جاهلی به واقعیّت ربّانی‌ای که خدا آن را دربرابر برنامهٔ خود برای مردمان می‌خواهد، مسألهٔ سخت و دشواری است و نیازمند تلاش فراوان و شکیبائی فراخ و ژرفی است. تاب و توان صاحب دعوت محدود است، و توانائی رویاروئی با این سختی و دشواری را ندارد مگر با توشه و زادی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد. این آئین تنها دانستن و آگاهی پیدا کردن و شناخت حاصل نمودن و پی بردن نیست و بس. بلکه این آئین پرستش یزدان جهان و عبادت ایزد سبحان و استمداد جستن از او است. پرستش و عبادت توشه و زاد است؛ پرستش و عبادت تکیه‌گاه است؛ پرستش و عبادت مدد و یاری است؛ در این راه سخت و دشوار دراز.

بدین خاطر است که این رهنمود واپسین در سوره‌ای می‌آید که در آغاز آن یزدان سبحان به پیغمبر بزرگوار خود می‌فرماید:

﴿كِتابٌ أُنْزِلَ إِلَيْکَ، فَلاٰ يَكُنْ فِي صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیهٔ آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیهٔ بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

چیزی که روند سوره دربرگرفته است نمودن و نشان دادن کاروان کاروان ایمان است. کاروانی که قافله‌سالاران آن افرادی از پیغمبران بزرگوار خدایند. همچنین نشان دادن چیزهائی است که از مکر و کید اهریمن بی‌بهره از الطاف و محروم و مطرود از مراحم یزدان سبحان است که در مسیر راه این کاروان خودنمائی می‌کند و در صدد تاخت بر آن و به کژراهه کشاندن کسانی از کاروانیان است. همچنین این سوره نیرنگ و دسیسهٔ اهریمنان انس و جنّ را می‌نمایاند، و دشمنانگی و پیکار قلدران و زورگویان جهان را نشان می‌دهد، و جنگ طاغوتیان چیره بر گردهٔ بندگان را پیش چشم می‌دارد.

قرآن توشهٔ راه است، و همچنین ساز و برگ و ابزار و اسلحهٔ این کاروان بزرگوار، در این راه است.

پایان سورهٔ اعراف

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ أنفال

مدنی و ۷۵ آیه است

هم‌اینک به سوی قرآن مدنی برمی‌گردیم، پس از آن که سوره‌های انعام واعراف مکّی را بررسی کردیم. درهمین فی ظلال القرآن که در آن ـ برابر ترتیب قرآن موجود به پیش می‌رویم و ترتیب نزول را مراعات نمی‌داریم ـ سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، و مائدهٔ مدنی را بررسی کردیم... چرا که دربارهٔ ترتیب زمانی نزول، هم‌اینک بطورقطع و یقین چیزی نمی‌توان گفت. تنها چیزی که می‌توان گفت این است: این بخش از قرآن با توجّه بدین جنبهٔ کلّی است. و این بخش آن مختصراً می‌توان گفت مدنی است. البتّه دراین بخشها هم اختلافات اندکی است. بیان کلّی و مدنی هر آیه‌ای، و یا مجموعه‌ای از آیات، و یا این که همهٔ آیات یک سوره، از لحاظ زمان نزول، تقریباً مشکل و ناممکن است، و امروزه انسان چیز اطمینان‌بخشی در این زمینه پیدا نمی‌کند، مگر آیاتی که دربارهٔ آنها روایتهای زیادی آمده باشد و یا روایتهای فراوانی قاطعانه از آنها سخن گفته باشد... هر چند تلاش برای بررسی و وارسی آیتها و سوره‌های قرآن، برابر ترتیب نزول زمانی، دارای ارزش خود است، و برای به تصویر درآمدن برنامهٔ حرکت اسلامی، و نشان دادن مراحل و منازل آن، کمک شایانی می‌نماید، امّا کمی اطمینان بدین ترتیب زمانی از یک سو کار را مشکل می‌کند، و از دیگر سو نتائجی که از این طریق حاصل می‌گردد تقریبی و ظنّی است و نهائی و یقینی نیست... ناگفته نماند بر این نتائج تقریبی و ظنّی، نتایج مهمّ دیگری مترتّب می‌گردد... با توجّه بدین امور است که در این فی ظلال القرآن چنین مصلحت دیدم قرآن را برابر ترتیب سوره‌های مصحف عثمانی عرضه دارم و تلاش کنم به شرائط و ظروف تاریخی هر سوره توجّه کامل داشته باشم. البتّه در این امر چکیده‌گوئی و گزیده‌گوئی را نیز پیش چشم داشته‌ام و تلاش کرده‌ام در روشنگری فضا و شرایط و ظروف، خویشتن را در این فضا و شرائط و ظروف ببینم و باز هم بگونهٔ چکیده و گزیده به پژوهش بنشینم، بر آن روال و بدان منوال که در شناسایی سوره‌های پیشین در چاپ جدید فی ظلال القرآن گذشت. هم براین روال و هم بدین منوال ـ به یاری خدا ـ دراین سوره به پیش می‌رویم.(۱)

سورهٔ انفال که در اینجا به بررسی آن می‌پردازیم، بعد از سورهٔ بقره نازل شده است. بنابه ارجح اقوال در غزوهٔ بدر بزرگ در ماه رمضان سال دوم هجری، پس از گذشت نوزده ماه از هجرت، نازل گردیده است... امّا گفتن این که این سوره پس از سورهٔ بقره نازل گردیده است، یک حقیقت نهائی را به تصویر نمی‌کشد. چه سورهٔ بقره یک باره نازل نگردیده است. بلکه بخشهائی از آن در اوائل ورود به مدینه، و بخشهائی از آن در اواخر آمدن به مدینه، نازل شده است. فاصلهٔ زمانی میان این اوائل و اواخر حدود نه سال است. مؤکّدانه می‌توان گفت سورهٔ انفال میان این دو زمان نازل گردیده است، بدان‌گاه که آغاز و انجام سورهٔ بقره هنوز باز بود، و برابر رهنمود پیغمبر ﷺ آیاتی به سورهٔ بقره افزوده می‌گردید. امّا باید توجّه داشت، وقتی که می‌گویند: این سوره، بعد از این سوره نازل گردیده است، منظورشان نزول اوائل سوره‌ها است، همان‌گونه که در شناسائی سورهٔ بقره بیان کردیم.(۲)

۱ـ در کتاب: «مشاهد القیامة فی‌القرآن» تلاش کرده بودم صحنه‌های قیامت را با توجّه به ترتیب نزول سوره‌ها بیان دارم. ولی در فی ظلال القرآن ترجیح دادم شیوهٔ دیگری را در پیش گیرم.

۲ـ جلد اوّل فی ظلال القرآن، صفحات: ۵۱ ـ ۵۳.

در برخی از روایات آمده است که آیه‌های ۳۰ تا ۳۶ سورهٔ انفال مکّی است، و آنها عبارتند از:

﴿ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ. وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا: قَدْ سَمِعْنَا. لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا إِنْ هٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَ إِذْ قَالُوا: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ، أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، وَ مَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَ مَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ... ﴿ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ، فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! بـه خـاطربیاور) هنگامی را کـه کـافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا این که (از شهر مکّه) بیرون کنند. آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند (که چگونه به تو شرّ و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تـو از شـرّ و بـلای ایشان) تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌ساز است. این کافران هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: شنیدیم (چیز مهمّی نیست!) اگر ما هم بخواهیم مثل ایـن را مـی‌گوئیم. چـرا کـه ایـن چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (ای پـیغمبر بـه خاطربیاور) زمـانی را کـه کـافران مـی‌گفتند: خـداونـدا اگراین (آئین و این قرآن) حقّ است و از ناحیهٔ تو است، از آسمان بارانی از سنگ بر سرِ ما فرود آور یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار ساز. خداونـد تـا تـو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند (به گونه‌ای که آنان را ریشـه‌کن و نـابود سـازد. چـرا کـه تـو ﴿رَحْمَةً لِلْعَالَمِين﴾ بوده و آنان را به سوی حق فـرامـی‌خوانـی و امیدواری که آئین اسلام را بپذیرند و راه رستگاری در پیش گیرند). و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد درحالی که (برخـی از) آنـان طلب بـخشش و آمـرزش مـی‌نمایند (و از کـردهٔ خـود پشـیمانند و از اعـمال ناشایست خویش توبه می‌کنند). چرا خداونـد آنـان را عـذاب نکـند، درحـالی کـه ایشـان (مسلمانان را) از مسجدالحرام باز مـی‌دارنـد؟ آنـان هـرگز سـرپرستان مسجدالحـرام نـمی‌باشند، بـلکه تـنها کسـانی حـقّ ایـن سرپرستی را دارند که پرهیزگار باشند، ولیکن غالب آنان (از این واقعیّت) بی‌خبرند. دعا و تضرّع ایشان در کـنار مسجدالحـرام جـز سـوت کشـیدن و کـف زدن نمی‌باشد. پس (ای کافران مزهٔ مرگ در میدان نبرد بدْر و اسارت درآن و) عذاب را بچشید به سـبب کـفری کـه می‌ورزیده‌اید. کافران اموال خـود را خـرج مـی‌کنند تـا (مردمان را) از راه خدا (و ایمان به الله) بازدارنـد. آنـان اموالشان را خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایهٔ حسـرت و نـدامت ایشـان خـواهـد گشت و شکست هـم خـواهـند خـورد. بـیگمان کـافران هـمگی بـه سـوی دوزخ رانـده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند. (انفال/ ۳۰ـ۳۶)

شاید چیزی که صاحبان این روایـات را بـر آن داشـته است که بگـویند ایـن آیـات مکّـی است ایـن بـاشد چیزهائی در این آیات بیان شده است که قبل از هجرت در مکّه به‌وقوع پیوسته است... امّا ایـن دلیـل بشـمار نمی‌آید. زیرا آیات مدنی فراوانی داریم که از اموری صحبت می‌کنند که قبل از هجرت در مکّه وقوع پـیدا کرده است. در خود همین سوره آیهٔ ۲۶ پیش از همین آیات از همچون اموری سخن می‌راند:

﴿ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَآوَاكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

(ای مؤمنان) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و مـی‌ترسیدید کـه مردم شـما را بـربایند، ولی خـدا شـما را (در سـرزمین مدینه) پناه و مأویٰ داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بـخشید و غـنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و

در راه جهاد به جان و دل بکوشید).

همچنین است آیهٔ ۳۶ که واپسین آیات مذکور است و دربارهٔ کاری صحبت می‌کند که پس از واقعهٔ بدر صورت گرفته است. این کار صرف مال توسّط مشرکان برای تجهیز خود جهت نبرد در غزوهٔ احد است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ، فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴾.

کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردمان را) از راه خدا (و ایمان به الله) بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایهٔ حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بیگمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند.

روایتهائی هم که می‌گویند این آیات مکّی هستند و در سبب نزول آنها مناسبتی را ذکر کرده‌اند که انتقادپذیر است. در این روایات آمده است: ابوطالب به رسول خدا ﷺ گفت: قوم تو چه نیرنگ و توطئه‌ای برای تو دارند؟ فرمود:

(يُرِيدُونَ أَنْ يَسْجُونِي[1] وَ يَقْتُلُونِي وَ يُخْرِجُونِي!).

می‌خواهند مرا زندانی بکنند، و یا بکشند، و یا این که بیرونم کنند!.

گفت: چه کسی این را به تو اطّلاع داده است؟ فرمود:

(رَبِّي). پروردگارم.

گفت: بهترین پروردگار است. سفارش کن نسبت بدو خوبی شود! رسول خدا ﷺ فرمود:

(أَنَا أَسْتَوْصِي بِهِ؟! بَلْ هُوَ يَسْتَوْصِي بِي خَيْراً).

من سفارش کنم نسبت بدو خوبی شود؟! بلکه او سفارش می‌فرماید که نسبت به من خوبی گردد.

این بود، نازل شد:

﴿وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطربیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا این که (از شهر مکّه) بیرون کنند.

ابن کثیر این روایت را ذکر کرده است و از آن اعتراض گرفته است و گفته است: «ذکر نام ابوطالب در این باره بسیار مایهٔ شگفت است. نه تنها مایهٔ شگفت است، بلکه زشت است. چه این آیه مدنی است. گذشته از این، چنین داستانی و گردهمآئی قریشیان برای این چنین نیرنگ و توطئه‌ای، و رایزنی ایشان برای زندانی کردن یا کشتن و یا تبعید نمودن، در شب هجرت صورت پذیرفته است. هجرت نیز دست کم سه سال پس از رحلت ابوطالب انجام گرفته است. آن زمانی که به سبب مرگ عمویش ابوطالب توانسته‌اند بدو دسترسی پیدا کنند و جسارت نمایند و جرأت همچون کاری را به خود دهند، عموی او ابوطالب که پیغمبر ﷺ را حفظ و حمایت می‌کرد و او را یاری می‌داد و بارها و رنجها و دشواریهای او را بر دوش می‌کشید و مشکلات وی را برطرف می‌کرد.

ابن اسحاق از عبدالله پسر ابونجیح، و او از مجاهد، و وی از ابن عبّاس، و به طریق دیگری نیز از ابن عبّاس داستان بلند بالائی دربارهٔ شب زنده‌داری قریش و چنین نیرنگ و توطئه‌ای که دیدند روایت شده است. در پایان آن آمده است: «... بدین هنگام یزدان به پیغمبر خود ﷺ اجازه فرمود از شهر مکّه بیرون رود، و پس از ورود به مدینه این آیه را بر او نازل کرد:

﴿وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ. وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطربیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا این که (از شهر مکّه) بیرون کنند. آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند (که چگونه به تو شرّ و

۱ـ در تفسیر فی ظلال القرآن، يَسْحَرُونِي آمده است، به معنی: مرا جادو می‌کنند. (مترجم)

بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شرّ و بلای ایشان) تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌ساز است.

این روایت ابن عبّاس رضی‌الله‌عنه روایتی است که با روند قرآنی پیش از این آیات وبعد از این آیات، سازگار است. آنجاکه یزدان سبحان به پیغمبر خود صلی‌الله‌علیه‌وسلم و به مؤمنان فضل و کرم خویش را یادآوری می‌فرماید، بدانگاه که ایشان را به جهاد در راه خدا و پاسخ به دعوت و فراخوانی او، و ایستادگی و پایداری در وقت لشکرکشی تشویق می‌نماید... و کارهای دیگری که در این باره سوره بدان می‌پردازد، همان‌گونه که توضیح خواهیم داد... سخنی که می‌گوید این آیات همچون سائر سوره مدنی است، شایسته‌تر و دلپذیرتر می‌نماید.

گذشته از اینها، به خاطر همین شرائط و ظروفی که دربارهٔ اسباب نزول ذکر شده‌اند، بهتر آن دیدیم که شیوه‌ای را در پیش بگیریم که تاکنون داشته‌ایم و بر آن رفته‌ایم و قرآن کریم را با توجّه به ترتیب سوره‌هائی بررسی کرده‌ایم که در مصحف عثمان رضی‌الله‌عنه موجود است، نه برابر ترتیب نزولی که امروزه با اطمینان کامل نمی‌توان بدان راه یافت. البتّه می‌کوشیم اسباب نزول و شرائط و ظروف را به اندازهٔ توان پیش چشم بداریم.

یار و مددکار خدا است و بس.

❁

این سوره، در غزوهٔ بدر بزرگ نازل گردیده است. غزوهٔ بدر نیز با شرائط و ظروفی که داشته است و نتایج مهمّی که در تاریخ حرکت اسلامی و در تاریخ بشری بطور کلّی بر آن مترتّب بوده و خواهد بود، پیوسته به عنوان نشانهٔ سترگی بر فراز راه چنان حرکتی و بر بلندای راه چنین تاریخی خواهد ماند.

خداوند سبحان زمان بدر بزرگ را روز جدائی حقّ و باطل نامیده است:

﴿ يَوْمَ ٱلْفُرْقٰانِ يَوْمَ ٱلْتَقَ الْجَمْعٰانِ ﴾.

روز جدائی (کفر از ایمان)، روزی که دو گروه (مؤمنان وکافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند). (انفال/ ۴۱)

همچنین یزدان سبحان جنگ بدر را دو راههٔ جدائی مردمان نه تنها دراین زمین، و در تاریخ بشری بر کرهٔ زمین، کرده است، بلکه آن را دو راههٔ جدائی ایشان در آخرت نیز نموده است، و فرموده است:

﴿ هٰذٰانِ خَصْمٰانِ ٱخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ: فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيٰابٌ مِّنْ نٰارٍ، يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ، يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ. وَ لَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ. كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا ـ مِنْ غَمٍّ ـ أُعِيدُوا فِيهٰا، وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِيقِ... إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنَ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِيهٰا حَرِيرٌ. وَ هُدُوا إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ الْحَمِيدِ ﴾.

اینان که دو دستهٔ مقابل هم (مردمان، به نام مؤمنان و کافران) می‌باشند (و در آیه‌های متعدّد ذکری از ایشان رفته است) دربارهٔ (ذات و صفات) خدا به جدال پرداخته و به کشمکش نشسته‌اند. کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیّه دیده، و انگار آتش آن) جامه‌هائی (است که به تن آنان چسب بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه برآن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ می‌کند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب می‌گردد، و هم پوستهایشان. و تازیانه‌هائی از آهن برای (زدن و سرکوبی) ایشان (آماده شده) است. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند (و آمرانه بدیشان گفته شود:) بچشید عذاب سوزان را. (این حال گروه اوّل، یعنی کافران در قیامت است. امّا گروه دوم که مؤمنانند) خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به باغهائی (از بهشت) داخل می‌گرداند که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودبارها جاری است. آنان با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت می‌یابند، و

جامه‌هایشان در آنجا از حریر است. آنان به سوی (گفتن) سخنان زیبا، و راه (انجام کارهای) پسندیده رهنمود می‌گردند. (حج/ ۱۹-۲۴)

این آیات دربارهٔ دو گروهی نازل شده است که در روز بدر، یعنی روز جدائی حقّ و باطل و مؤمن و کافر... با یکدیگر نبرد داشته‌اند. این جدائی تنها مربوط به دنیا نیست و بس... نه تنها مربوط است به تاریخ بشری روی زمین، بلکه سر می‌کشد به آخرت و جهان طولانی سرمدی... این گواهی کافی است که بگوئیم از سوی خداوند بزرگوار سبحان اداء می‌گردد دربارهٔ به تصویر کشیدن آن چنان روزی و ارزشمندی آن چنان واقعه‌ای... با مقداری از ارج و بهای این چنین روزی آشنا خواهیم شد، بدان هنگام که این رخداد و شرائط و ظروف و نتائج آن را عرضه خواهیم کرد.

با وجود عظمت این جنگ، ارزش حقیقی همهٔ جوانب و زوایای آن روشن و پدیدار نمی‌گردد، مگر زمانی که با سرشت این جنگ آشنا شویم، و آن را زنجیره‌ای از زنجیره‌های «جهاد در اسلام» ببینیم، و انگیزه‌های این جهاد و اهداف آن را درک و فهم کنیم. همچنین ما سرشت «جهاد در اسلام» و انگیزه‌ها و اهداف آن را نخواهیم شناخت پیش از این که سرشت خود این آئین را بشناسیم.

امام ابن القیّم روند جهاد در اسلام را در کتاب: «زادالمعاد» خلاصه کرده است و در فصلی از آن بیان داشته است، تحت عنوان: «فصلی در ترتیب روال رهنمود پیغمبر ﷺ و شیوهٔ رفتارش با کافران و منافقان، از آن زمان که مبعوث شده است تا آن زمان که وفات فرموده است و به پیشگاه خدای بزرگوار رسیده است». نخستین چیزی که پروردگار بزرگوارش بدو وحی فرمود این بود: به نام پروردگارش بخواند، پروردگاری که جهان را آفریده است. این، سرآغاز نبوّت وی بود. یزدان جهان بدو دستور داد که برای خود بخواند، و بدان هنگام بدو دستور نداد که آن را به دیگران برساند و کار تبلیغ را بیاغازد. سپس بر او نازل فرمود:

﴿ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده)، برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان. (المدثر/ ۱ و ۲)

او را با ﴿ إِقْرَأْ ﴾. بخوان. با خبر کرد، و با ﴿ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾. ای جامه بر سر کشیده روانه گرداند. سپس بدو دستور داد نزدیکان قوم و خاندان خود را بیم دهد. پیغمبر ﷺ اوّل قوم خود را بیم داد. سپس عربهای دور و بر خویش را ترساند. بعد همهٔ عربها، و بعد از آن همهٔ جهانیان را از خشم و عذاب یزدان برحذر داشت. حدود ده سال پس از نبوّت خویش تنها به کار دعوت و بیم دادن پرداخت بدون این که جنگی و جزیه‌ای در میان باشد. در این مدّت بدو دستور داده می‌شود که خویشتنداری و شکیبائی و گذشت داشته باشد و به جنگ دست نیازد. آنگاه بدو اجازه داده می‌شود هجرت کند و بجنگد. بعد از آن خدا بدو فرمان می‌دهد که با کسانی بجنگد که با او می‌جنگند، و رها کند کسانی را که او را رها کرده‌اند و با او نمی‌جنگند. سپس بدو فرمان می‌دهد که با مشرکان بجنگد تا آئین خدا حاکم شود و تنها از خدا اطاعت گردد و بس... کافران در قبال پیغمبر ﷺ از لحاظ جهاد سه گروه بودند: اهل صلح و صفا، و اهل جنگ، و اهل ذمّه... خدا بدو دستور داد با اهل صلح و صفائی که با وی عهد و پیمان داشتند، عهد و پیمان را مراعات دارد و به سر ببرد، و تا زمانی که وفادار به عهد و پیمان بمانند، وفادار به عهد و پیمان بماند، و اگر خوف و هراس از خیانت ایشان به میان آید، عهد وپیمانشان را بشکند، ولی با ایشان نجنگد تا نقض عهد و پیمان را بدیشان خبر ندهد و آنان را نیاگاهاند... زمانی که سورهٔ برائت نازل گردید، احکام این سه گروه را توضیح داد: خدا بدو دستور فرمود با دشمنان اهل کتابِ خود بجنگد تا آن زمان که جزیه را می‌پردازند یا اسلام را می‌پذیرند و ایمان می‌آورند. در این سوره بدو فرمان داد با کافران و منافقان بجنگد

و بر ایشان سخت بگیرد. لذا با کافران با اسلحه جنگید، و با منافقان با دلیل و برهان به پیکار پرداخت. در همین سوره بدو دستور فرمود از عهدها و پیمانهای کافران بیزاری جوید و به ترک معاهده‌ها و قراردادهایشان بگوید... در این راستا نیز طرف عهدها و پیمانها را سه گروه نمود: بدو دستور فرمود با گروهی از ایشان بجنگد. آنان کسانی بودند که عهد و پیمان پیغمبر ﷺ را شکستند و با او راست و درست نماندند. این بود که پیغمبر ﷺ با ایشان جنگید و بر آنان پیروز گردید. گروه دیگری که با او عهد و پیمان موقّتی داشتند و آن را نشکستند و بر ضدّ وی کسی را پشتیبانی نکردند و بر او نشوریدند. خدا بدو فرمان داد عهد و پیمان چنین کسانی را تا سررسید آن به تمام و کمال مراعات کند. گروه سوم کسانی بودند که نه با پیغمبر ﷺ عهد و پیمانی داشتند و نه با او جنگیدند، و یا این که با او عهد وپیمان مطلق و نامحدودی داشتند. بدو دستور فرمود: چهار ماه ایشان را مهلت بدهد. پس از گذشت آن مدّت، با ایشان بجنگد... این بود که پیغمبر ﷺ با عهدشکنان ایشان جنگید. برای کسانی که عهد و پیمانی با او نداشتند، و یا عهد و پیمان مطلق و نامحدود داشتند، مدّت چهار ماه را تعیین کرد. بدو دستور داد کاملاً با کسانی بر سر عهد و پیمان بماند که عهد و پیمان نمی‌شکنند تا مدّت معاهده و قرارداد به سر می‌رسد. اینان جملگی اسلام را پذیرفتند و تا سررسید عهد و پیمان بر کفر پایدار نماندند. برای اهل ذمّه، جزیه تعیین فرمود... بدین وسیله پس از نزول سورهٔ برائت، کفّار نسبت بدو سه گروه گشتند: جنگندگان با او، و عهد و پیمانداران، و اهل ذمّه. جنگندگان با او، از وی می‌ترسیدند. لذا مردمان روی زمین در برابر او سه دسته گردیدند: مسلمانی که بدو ایمان داشت. دارای عهد و پیمانی که با او در صلح و صفا بسر می‌برد و از او باکی نداشت، و جنگ‌طلبی که از او هراسناک و بیمناک بود... امّا رفتار و شیوه‌ای که با منافقان درپیش گرفت این بود که یزدان جهان بدو دستور فرمود ظاهرشان را بپذیرد، و باطنشان را به خدا حواله کند، و با علم ودانش و دلیل و برهان به رزم و پیکارشان رود. بدو دستور داد از ایشان صرف‌نظر کند و با آنان شدّت و حدّت بکار برد و بر ایشان سخت بگیرد، و با سخنانی با آنان به گفتگو بنشیند که به ژرفاهای دلهایشان رخنه کند و ایشان را تحت تأثیر قرار دهد. او را نهی کرد و باز داشت از این که بر مردگانشان نماز بگزارد یا بر گورهایشان بایستد. بدو خبر داد که اگر برای ایشان طلب آمرزش کند هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید... این شیوهٔ کار و نحوهٔ رفتار پیغمبر ﷺ نسبت به دشمنان و کافران و منافقان بود».

از این چکیدهٔ خوب مراحل جهاد در اسلام، نشانه‌های بنیادین و ژرف برنامهٔ حرکت و شیوهٔ نهضت این آئین، جلوه‌گر و نمایان می‌شود، و سزاوار این است در برابر چنین نشانه‌هائی مدّت مدیدی بایستیم و خیلی بیندیشیم. امّا ما در فی ظلال القرآن نمی‌توانیم بدانها جز اشاره‌های مختصری داشته باشیم:

۱ـ نخستین نشانه، واقعیّت جدّی موجود در برنامهٔ این آئین است... برنامهٔ این آئین، حرکت و جنبشی است که با واقعیّت بشری رویاروی می‌شود. با وسائل و ابزاری با آن رویاروی می‌گردد که کاملاً فراخور و همخوان با وجود واقعیّت انسانها باشد... حرکت اسلامی با جاهلیّتی رویاروی می‌گردد که از لحاظ ایدئولوژی و باور و جهان‌بینی جاهلیّت است و بر سیستمها و دستگاه‌های واقعی و عملی استوار است، و سلطه‌ها و قدرتهائی از آن پشتیبانی می‌کنند که صاحب قدرت و قوّت مادی هستند... لذا حرکت اسلامی با این چنین واقعیّتی بطور کلّی با اسلحه و ابزاری رویاروی می‌گردد که فراخور و همخوان با آن باشد... حرکت اسلامی با همچون واقعیّتی، با دعوت و بیان برای تصحیح معتقدات و جهان‌بینیها، و با قدرت و جهاد برای از میان بردن سیستمها و دستگاه‌ها و سلطه‌ها و قدرتهائی می‌جنگد و می‌رزمد که میان عموم مردمان و

تصحیح معتقدات و جهان‌بینیهای ایشان با بیان دلیل و برهان، حائل و مانع می‌شوند و آنان را با زور و قلدری و گمراهسازی و نیرنگبازی فرمانبردار خود می‌کنند و ایشان را بندهٔ غیرخدای بزرگوارشان می‌گردانند. حرکت اسلامی بدین بسنده نمی‌کند که تنها با اظهار دلیل و برهان به پیکار سلطه و قدرت مادی رود. از دیگر سو از قدرت و زور مادی هم برای تسخیر دلهای مردمان سود نمی‌جوید... بلی حرکت اسلامی قدرت و سلطهٔ مادی را با اسلحه و ابزار مادی پاسخ می‌گوید، و قدرت و سلطهٔ معنوی را با اسلحه و ابزار دلیل و برهان جواب می‌دهد. برنامهٔ این آئین در هر دو بخش یکسان برای بیرون آوردن مردمان از بندگی بندگان به سوی بندگی یزدان جهان به تلاش می‌ایستد، همان‌گونه که خواهد آمد.

۲ـ نشانهٔ دوم در برنامهٔ این آئین، واقعیّت حرکتی است. این برنامه، حرکتی با مراحل و منازل ویژهٔ خود است. هر مرحله و منزلی دارای وسائل فراخور و همخوان با مقتضیات و نیازمندیهای واقعی خویش است. هر مرحله و منزلی هم به مرحله و منزلی می‌پیوندد که پس از آن می‌آید. این آئین با مراحل و منازل این واقعیّت با نظریّه‌های صرف، و همچنین با وسائل خشک و بی‌جان رویاروی نمی‌گردد... کسانی که آیات قرآنی را برای گواه بر برنامهٔ این آئین در جهاد ذکر می‌کنند، و این نشانه را در آن پیش چشم نمی‌دارند، و سرشت مراحل و منازلی را نمی‌شناسند که این برنامه آن را پشت سر گذاشته است، و از پیوند آیات گوناگون با هر مرحله و منزلی از مراحل و منازل برنامهٔ این آئین بی‌خبرند، چنین کسانی کار را آشفته می‌سازند و آن را سخت به هم می‌آمیزند، و برنامهٔ این دین را به کژراهه می‌کشند، و قواعد و مقرّرات نهائی را بر آیات قرآنی تحمیل می‌کنند، چیزی که آیات قرآنی برداشت آن را ندارد. آنان هر آیه‌ای را به عنوان یک نصّ نهائی بشمار می‌آورند و انگار این نصّ در این آئین قوانین و مقرّرات نهائی را بیان می‌دارد. این چنین کسانی که بر اثر فشار واقعیّتِ زندگی نومیدانهٔ فرزندان مسلمانانی که از اسلام جز عنوان چیزی برایشان نمانده است و دچار شکست روحی و روانی گشته‌اند، می‌گویند: اسلام جز برای دفاع جهاد نمی‌کند! آنان گمان می‌برند به این آئین کمک می‌کنند اگر اسلام را از برنامهٔ اسلام دور گردانند، برنامه‌ای که نابود کردن جملگی طاغوتها از کرهٔ زمین، و بنده گرداندن مردمان تنها برای یزدان یگانهٔ جهان، و بیرون کشاندن ایشان از بندگی بندگان و کشاندن آنان به بندگی پروردگار مردمان، در دستور کار آن است. آن هم نه با وادار کردن ایشان به پذیرش عقیدهٔ اسلام، بلکه با باز کردن راه میان ایشان و میان عقیده، و آزاد گذاردن آنان در پذیرش یا عدم پذیرش آن... البتّه این کار وقتی ممکن است که سیستمهای سیاسی حاکم درهم شکسته شوند، یا وادار گردند جزیه را بپردازند و تسلیم شوند و بگذارند همگی مردمان بدین عقیده دسترسی داشته باشند، و بتوانند با آزادی کامل خود آن را بپذیرند یا نپذیرند.

۳ـ نشانهٔ سوم این است که این حرکت در پیش گرفته، و وسائل نوین، این آئین را از قوانین و مقرّرات و ارکان و اصول معیّن خود بیرون نمی‌کند، و از اهداف و مقاصد مشخّص خویش منصرف و منحرف نمی‌گرداند. چه این آئین از روز نخست، بدان گاه که خویشان نزدیک را مخاطب قرار داده است، یا قریش را فریاد داشته است، یا جملگی عربها را نداء در داده است، و یا این که همگی جهانیان را مخاطب ساخته است، ایشان را با یک اساس بنیادین و بر یک منوال و روال استوار فریاد داشته است و مخاطب قرار داده است و از آنان خواسته است به سوی هدف واحدی برگردند که اخلاص عبودیّت و یکرنگی بندگی برای یزدان جهان، و بیرون آمدن از بندگی بندگان است... در این اساس بنیادین هیچ گونه سازشی و هیچ گونه نرمشی نبوده و نیست. پس از آن به سوی پیاده کردن هدف واحدی گام برداشته است، آن هم برابر نقشهٔ ترسیم شده و معلومی

که دارای مراحل و منازل معیّنی است، و هر مرحله و منزلی هم برخوردار از وسائل نوین ویژهٔ خود است، بدان گونه که در بخش پیشین بیان کردیم.
۴ـ نشانهٔ چهارم عبارت است از رعایت دقیق قوانین ارتباطات میان جامعهٔ اسلامی و میان سائر جامعه‌های دیگر، بدان نحو و بر آن منوال و روالی که در آن چکیدهٔ خوب ملاحظه گردید، چکیدهٔ خوبی که از «زادالمعاد» نقل کردیم. و پابرجائی این قوانین ارتباطات براساس این که تسلیم خدا شدن یک اصل جهانی است و بر همهٔ انسانها واجب است که بدان برگردند و بر آن پابرجا باشند، و یا با آن صلح و سازش کنند و به هیچ وجه حائل و مانعی فرا راه دعوت اسلام ندارند، و از دعوت آن با نظام سیاسی و یا قدرت مادی و غیره جلوگیری نکنند، و بگذارند هرکسی آزادانه و با اختیار کامل خود اسلام را بپذیرد یا نپذیرد. به هیچ وجه نباید در برابر اسلام مقاومت کنند و یا این که با آن برزمند. اگر کسی چنین کند، بر اسلام واجب است با او بجنگد تا وی را می‌کشد، مگر وقتی که تسلیم خود را اعلان کند و منقاد گردد.

❁

کسانی که از لحاظ روحی و عقلی شکست خورده هستند و می‌خواهند دربارهٔ «جهاد در اسلام» چیزهائی بنویسند تا از اسلام این «اتّهام» را دفع و زدوده کنند! میان برنامهٔ این آئین «نصّی که اجبار و واداشتن مردمان به پذیرش عقیده و ایمان را ناپسند می‌دارد، و میان برنامهٔ این آئین در درهم شکستن نیروهای سیاسی مادی زورگوئی که حائل و مانعی میان مردمان و آئین اسلام می‌گردند، و انسانها را به بندگی انسانها می‌کشانند، و ایشان را از پرستش یزدان بازمی‌دارند، آمیزش و اختلاط پدید می‌آورند و کار را مشتبه می‌سازند... اجبار و واداشتن به پذیرش عقیده، و در هم شکستن نیروهای بازدارندهٔ مردمان از اسلام، دو مقولهٔ جدا از هم، و دو کار دور از یکدیگر است، و نباید آنها را آمیزهٔ همدیگر کرد و با یکدیگر اشتباه گرفت... به خاطر همین آمیزش، و مقدّم بر آن به خاطر چنان شکست روحی و عقلی، می‌کوشند جهاد در اسلام را به چیزی محدود کنند که امروزه آن را «جنگ دفاعی» می‌نامند... جهاد در اسلام چیز دیگری است، و جنگهای امروزی مردمان و انگیزه‌ها و چگونگیهای این جنگها چیز دیگری است، و هیچ‌گونه پیوند و رابطه‌ای با یکدیگر ندارند... انگیزه‌های جهاد در اسلام را باید جستجو کرد در سرشت خود «اسلام» و نقش آن در کرهٔ زمین، و اهداف والائی که دارد و یزدان سبحان آنها را مقرّر داشته است، و ایزد متعال فرموده است که این پیغمبر را همراه با این رسالت برای آنها روانه نموده است و او را خاتم انبیاء کرده است و رسالت وی را واپسینِ رسالتها ساخته است.
این آئین اعلان آزادسازی «انسان» در «زمین» از بندگی بندگان، و از بندگی هوا و هوس شخصی است که از جملهٔ بندگی بندگان است. آزاد کردن انسان با اعلان الوهیّت خداوند یکتای سبحان و ربوبیّت او برای جملگی جهانیان... اعلان ربوبیّت یزدان یکتای جهانیان نیز بدین معنی است: انقلاب شامل و همه‌جانبه‌ای بر ضدّ حاکمیّت انسانها در تمام صورتها و شکلها و نظامها و سیستمها و اوضاع و احوالی که هست، و شورش کامل و تمام عیاری بر ضدّ هر حکومت و رژیمی که در اقطار و نواحی زمین است و در آن انسانها به نحوی از انحاء و به شکلی از اشکال فرمانروائی می‌نمایند... به عبارت دیگری که مترادف با گفتهٔ پیشین است: الوهیّت در آن به صورتی از صورتها متعلّق به انسانها است... چرا که فرمانروائی و حکومتی که در آن کار و بار واگذار به مردمان است، و سرچشمهٔ سلطه‌ها و قدرتها انسانها هستند، این نوع فرمانروائی و حکومت، خدا کردن انسانها و الوهیّت بخشیدن بدیشان است. این چنین فرمانروائی و حکومتی، بجای خدا بعضی از آنان برخی از خودشان را خدا می‌سازند... این اعلان بدین معنی است که سلطه و قدرت غصبی از خدا به خدا برگردانده شود، و غاصبان مطرود و معزول

گردند، کسانی که با قوانین و مقرّرات خود بر مردمان فرمانروائی می‌کنند و در مقام خدایان بالای سر ایشان می‌ایستند، و مردمان در مقام بندگان در پیشگاه آنـان شق و رق می‌مانند... این اعلان بدین معنی است کـه حاکمیّت و مالکیّت انسانها نابود گردد، و حـاکـمیّت و مالکیّت خدا در زمین پابرجا و استوار شود... یا به تعبیر قرآن مجید:

﴿ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ... ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ... ﴾.

فرمانروائی از آن خدا است و بس. (این او است که بـر کائنات حکومت مـی‌کند و از جـمله عـقائد و عـبادات را وضع مـی‌نماید). خـدا دسـتور داده است کـه جـز او را نـپرستید... ایـن است دیـن راست و ثـابتی (کـه ادلّـه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند).... (یوسف/ ۴۰)

﴿ قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ: أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً، وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا: اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب، بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شـما مشـترک است (و هـمه آن را بـر زبـان مـی‌رانـیم، بـیائید بـدان عـمل کـنیم، و آن ایـن) کـه جـز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سربرتابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم.

(آل عمران/ ۶۴)

مالکیّت خدا در زمین برجا و پابرجا نیست وقـتی کـه افرادی خودسرانه حاکمیّت را در زمین به دست بگیرند، اعمّ از این که روحانیّون و علماء دینی باشند، همان‌گونه که کار و بار در سلطه و قدرت کلیسا بدین منوال و بر ایـن روال است، و یـا افـرادی بـاشند کـه خـود را سخنگویان یزدان قلمداد کنند وبه نام خدایان صـحبت نمایند، همان‌گونه که در چیزی کـه «تـیوقراطـیه» یـا حکومت مقدّس الهی نامیده می‌شود حـال ایـن چـنین است!!! ولی مـالکیّت یـزدان وقـتی بـرجـا و پـابرجـا می‌گردد که شریعت ایزد سبحان حاکم و فرمانروا باشد، و کار و بار به خدا واگذار شود، بدان صورت که تحت عنوان شریعت روشن و روشنگر خویش مقرّر فرموده است.

پابرجائی حاکمیّت و مالکیّت یزدان در زمین، براندازی حاکمیّت و مالکیّت انسانها، و بیرون کشیدن سـلطه و قدرت از دستهای بندگان غاصب سلطه وقدرت، هـمهٔ اینها تنها با تـبلیغ و بـیان صـورت نـمی‌پذیرد. زیـرا چیره‌شدگان و برگردهٔ بندگان سوارشدگانی که سلطه و قدرت یزدان را در زمین غصب کرده‌اند، تنها با تبلیغ و بیان دست از سلطه و قدرت خود برنمی‌دارنـد و سـر تسلیم فرود نمی‌آورند. اگر این چنین بود کار پیغمبران در استقرار آئین یزدان در زمـین چـه انـدازه سـاده و بی‌دردسر بود! امّا این امر، برعکس چیزهائی است که تاریخ پیغمبران ـ صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلاَمُهُ عَلَيْهِمْ ـ نشـان می‌دهد، و تاریخ این آئین در گذرگاه زندگانی نسـلها پیش چشم می‌دارد.

این اعلان همگانیِ آزاد کردن «انسان» در «زمین»، از هرگونه سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یـزدان، بـا اعلان الوهیّت خداوند یگانهٔ سبحان و ربوبیّت او برای همگی جهانیان، اعـلان تـئوری فـلسفی مـنفی نـبوده است... بلکه اعلان حرکتی واقعی مـثبت بـوده است... اعلانی بوده است که مراد از آن پیاده کردن عـملی در شکل نظام و سیستمی بوده است که بر مردمان مطابق شریعت یزدان فرمانروائی کـند، و ایشـان را عـملاً از بندگی بندگان بیرون بیاورد و آنان را به بندگی یـزدان یگانهٔ بی‌انباز جهان برساند... در این صورت چـاره‌ای نبوده است از این که شکل «حرکت» را در کنار شکـل «بیان» در پیش گیرد... تا با «واقعیّت» مـردمان از هـر لحاظ، با وسائل فراخور و همخوان با همهٔ جـوانب آن رویاروی گردد.

واقعیّت انسانی، دیروز و امروز وفردا، پیوسته با ایـن آئین روبرو بوده و روبرو خواهد شد، به عنوان اعلان

همگانی آزاد کردن «انسان» در «زمین» از زیر یوغ هر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان. در این رویاروئی، گرفتاریها و ناهمواریهای اعتقادی جهان‌بینی، مادی واقعی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و گرفتاریها و ناهمواریهای نژادگرائی و طبقاتی، همراه با گرفتاریها و ناهمواریهای عقائد منحرف و جهان‌بینیهای پوچ را دیده و می‌بیند... این با آن آمیخته است و می‌آمیزد، و به صورت بسیار پیچیده و سختی این با آن کنش داشته است و خواهد داشت.

«بیان» به پیکار عقائد و جهان‌بینیها می‌رود و رویاروی می‌شود، و «حرکت» به نبرد گرفتاریها و ناهمواریهای مادی دیگری می‌رود و به مقابله می‌پردازد. مقدّم بر همهٔ این گرفتاریها و ناهمواریها، سلطه و قدرت سیاسی استوار بر عوامل اعتقادی و جهان‌بینی، نژادگرائی و طبقاتی، و اجتماعی و اقتصادی پیچیدهٔ درهم تنیده قرار دارد... هر دو تای بیان و حرکت همراه با یکدیگر با «واقعیّت بشری» بطور کلّی رویاروی می‌گردند و به رزم آن با وسائل فراخور و همخوان با جملگی ساختار واقعیّت بشری می‌روند و با آن درگیر می‌شوند. بیان و حرکت هر دو تا برای شروع حرکت آزاد کردن انسانها در زمین، ضروری و جداناشدنی هستند... همهٔ «انسانها» در سراسر «زمین»... این نکتهٔ مهمّی است و دیگر باره باید آن را بیان داشت.

این آئین تنها اعلان آزادکردن انسانهای عرب نیست. و تنها رسالت ویژه‌ای برای عربها هم نیست... موضوع آن «انسان» است... نوع «انسان»... جولانگاه آن هم «زمین» است... یزدان تنها خداوندگار عربها نیست و بس. تنها خداوندگار کسانی هم نیست که عقیدهٔ اسلامی را می‌پذیرند... بلکه یزدان «خداوندگار جهانیان» است... این آئین می‌خواهد «جهانیان» را به سوی خداوندگارشان برگرداند، و ایشان را از بندگی جز خدا برهاند. بندگی بزرگ از دیدگاه اسلام، فروتنی و کرنش انسانها در برابر احکام و قوانینی است که افرادی از انسانها آنها را برای انسانها وضع می‌کنند و مقرّر می‌دارند. این است «عبادتی» که اسلام آن را جز برای خدا جائز نمی‌داند. کسی که آن را برای جز خدا روا ببیند و انجام بدهد، از آئین یزدان خارج می‌شود، هر چند که ادّعاء کند که او پیرو این آئین و پای‌بند آن است. رسول خدا ﷺ فرموده است که «پیروی» در شریعت و حکم، «عبادت» بشمار است، عبادتی که یهودیان و مسیحیان بر اثر آن «مشرک» هستند و مخالف «عبادت» یزدان یگانه‌ای بشمارند که به انجام آن دستور داده شده‌اند:

ترمذی با اسنادی که داشته است، دربارهٔ عدی پسر حاتم رضی الله عنه گفته است: وقتی که دعوت پیغمبر ﷺ به گوش عدی پسر حاتم رسید، به شام گریخت. او در دورهٔ جاهلیّت مسیحی شده بود. خواهر او و گروهی از قوم و قبیلهٔ او اسیر گردیدند. رسول خدا ﷺ در حقّ خواهر عدی پسر حاتم بزرگواری فرمود و بدو آزادی ارمغان داشت. به پیش برادرش برگشت و او را به پذیرش اسلام تشویق کرد و به رفتن به خدمت پیغمبر ﷺ ترغیب نمود. مردمان از آمدن او سخن گفتند. به خدمت پیغمبر ﷺ رسید در حالی که بر گردنش صلیبی از نقره بود، و پیغمبر ﷺ هم این آیه را می‌خواند:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ... ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه/ ۳۱)

عدی پسر حاتم گفته است: عرض کردم: آنان ایشان را نمی‌پرستند. فرمود:

(بَلیٰ إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ وَ حَرَّمُوا الْحَلاٰلَ؛ فَاتَّبَعُوا، فَذٰلِکَ عِبادَتُهُمْ إِیّٰاهُمْ).

بلی که ایشان را پرستیده‌اند. علماء دینی و پارسایان آنان حلال را برایشان حرام، و حرام را برایشان حلال نموده‌اند، و آنان هم از ایشان پیروی کرده‌اند. این پرستش ایشان توسّط آنان است.

تفسیر رسول خدا ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ یزدان سبحان،

نصّ قاطعی است بر این که پیروی از شریعت و حکم، پرستشی است که انسان را از دین بیرون می‌برد. این پرستش عبارت است از این که برخی بعضی را ارباب و خداوندگار خویش گردانند... این آئین هم آمده است که این کار را لغو گرداند، و آزادی «انسان» را در «زمین» از بندگی جز خدا اعلان نماید.

از اینجا است که اسلام بناچار می‌بایست در «زمین» روان شود برای برکنار کردن «واقعیّت» مخالف با چنان اعلان همگانی و عامی. چاره‌ای نبود می‌بایستی هم با بیان و هم با حرکت، یکجا در این راستا می‌کوشید، و ضربه‌هائی بر پیکرۀ نیروهای سیاسی‌ای وارد می‌کرد که انسانها را بندۀ غیرخدا می‌کردند. یعنی با غیرشریعت خدا و سلطه و قدرت او بر مردمان حکومت می‌کردند و فرمان می‌راندند، و میان ایشان و گوش فرا دادن به «بیان» و پذیرش «عقیده» به گونۀ آزادانه‌ای که سلطه و قدرتی آن را سلب نکند، حائل و مانع می‌گشتند. گذشته از این لازم بود اسلام یک نظام اجتماعی و اقتصادی پدید آورد و پابرجای دارد که بتواند حرکت آزادسازی را عملاً بیاغازد، پس از آن که نیروی چیره را از میان برد، چه نیروی سیاسی صرف، و چه نیروی نژادگرایانه یا طبقاتی متداخل در عنصر واحدی باشد.

هرگز هدف اسلام این نبوده است که مردمان را به زور وادار به پذیرش عقیدۀ خود گرداند. بلکه اسلام همان‌گونه که گفتیم اعلان آزاد کردن انسانها از بندگی بندگان است. پیش از هر چیز اسلام می‌خواهد سیستمها و حکومتهائی را برکنار کند که بر حاکمیّت انسان بر انسان و بندگی انسان برای انسان استوار و ماندگار باشند. آن گاه انسانها را عملاً آزاد می‌گذارد عقیده‌ای را بپذیرند که آزادانه خود می‌خواهند. البتّه چنین کاری وقتی میسّر می‌گردد که فشارسیاسی را از بالای سر ایشان بردارد و بیان روشن و روشنگری به گوش جان و به ژرفای خردشان برساند. امّا این آزادی نیز بدین معنی نیست که هواها و هوسهای خود را بتها و خداگونه‌هایشان سازند، یا خودشان آزادانه بندگی بندگان را برای خویشتن برگزینند و به بندگی بنشینند، و یا این که برخی بعضی را بجای خدا، خداوندگار خویش کنند. سیستم و نظامی که بر مردمان حکومت می‌کند باید که بنیاد آن بر بندگی یزدان یگانۀ جهان باشد و بس. این هم وقتی فراهم می‌گردد که قوانین و مقرّرات را تنها از ایزد متعال دریافت دارد و شریعت او را شریعت بشمارد. آن وقت است که در پرتو فرمانروائی این چنین سیستم و نظامی، هر کسی آزاد است هر عقیده‌ای را که می‌خواهد بپذیرد یا نپذیرد، و بدین هنگام است که «دین» جملگی از آن یزدان خواهد بود. یعنی دیانت و خضوع و پیروی و بندگی همه به خدا تعلّق خواهد داشت... مدلول و مفهوم «دین» از مدلول و مفهوم «عقیده» فراتر و فراگیرتر است... دین، برنامه و سیستمی است که بر زندگی حکومت می‌کند. دین در اسلام متّکی بر عقیده است، ولی دین بطور عام فراتر و فراگیرتر از عقیده است... در اسلام ممکن است گروه‌های گوناگونی از برنامۀ همگانی اسلام پیروی کنند، برنامه‌ای که بر بنیاد بندگی و پرستش خداوند یگانه استوار و پایدار است، هر چند که برخی از این گروه‌ها عقیدۀ اسلام را نپذیرد و بدان گردن ننهد.

کسی که سرشت این آئین را بدین نحو و بدین شیوه‌ای که گذشت درک می‌کند، با درک آن متوجّه می‌گردد که جنبش و حرکت در اسلام به شکل جهاد با اسلحه در کنار جهادِ با بیان، واجب و لازم بوده است. همچنین می‌فهمد که جهاد تنها در نهضت و جنبش برای دفاع خلاصه نگردیده است و جنگ در اسلام فقط برای دفاع انجام نپذیرفته است، آن هم با آن معنی تنگ‌نظرانه‌ای که امروز از «جنگ دفاعی» فهم و برداشت می‌گردد؛ بدان شکل و صورتی که شکست‌خوردگان روحی و عقلی در برابر فشار واقعیّت حاضر و در برابر تاخت خاورشناسان نیرنگباز می‌خواهند حرکت جهادِ در اسلام را به تصویر بکشند. بلکه جهاد، جنبش و حرکت برای آزاد کردن «انسان» در «زمین» بوده است، و با وسائل درخور و همخوان با

همهٔ زوایا و جوانبِ واقعیت بشری انجام پذیرفته است، و در مراحل گوناگونی صورت گرفته است و هر مرحله‌ای دارای وسائل و ادوات تازه و ویژهٔ خود بوده است.

اگر چاره‌ای جز این نباشد که حرکت جهادی اسلام را حرکت دفاعی بنامیم، لازم است مفهوم واژهٔ «دفاع» را تغییر دهیم، و آن را «دفاع از خود انسان» بشمار آوریم، دفاع بر ضدّ همهٔ عواملی که آزادی انسان را مقیّد و محدود می‌سازند، و آزادی او را به تعویق و تأخیر می‌اندازند.. این چنین عواملی هم در آن روز و روزگار در معتقدات و جهان‌بینیها جلوه‌گر می‌آمدند، همان‌گونه که در سیستمها و نظامهای سیاسی پایدار و استوار بر موانع اقتصادی و طبقاتی و نژادگرائی‌ای جلوه‌گر می‌شدند که بدان هنگام که اسلام آمد بر سراسر زمین چیره و حاکم بودند، و هنوز که هنوز است شکلها و صورتهائی از آنها در جاهلیّت حاضر در همین زمان، چیره و حاکم هستند.

در پرتو مفهوم فراخ واژهٔ «دفاع» می‌توانیم با حقیقت انگیزه‌های جنبش اسلامی و حرکت جهاد اسلامی در «زمین» روبرو گردیم، و سرشت خود اسلام را بشناسیم که اعلان همگانی آزادکردن انسان از بندگی بندگان، الوهیّت یزدان یگانه و ربوبیّت او برای جهانیان، در هم نوردیدن مملکت هواها و درهم شکستن حاکمیّت هوسهای بشری در زمین، و پابرجا داشتن و استوار کردن مملکت و حاکمیّت شریعت الهی در جهان انسانها است.

امّا تلاش کردن برای تهیّه دیدن توجیهات دفاع در جهاد اسلامی، جهاد اسلامی به معنی تنگ مفهوم این روزگار دربارهٔ جنگ دفاعی، و کوشش در راه پژوهش سندهائی جهت اثبات این که جنگها و رخدادهای جهاد اسلامی تنها برای جلوگیری از تجاوز و تعدّی نیروهای پیرامون «میهن اسلامی!» آن هم برابر عرف بعضیها عربستان است و بس، تلاش و کوششی است که از درک و فهم اندکی خبر می‌دهد که دربارهٔ سرشت این آئین، و دربارهٔ سرشت نقشی دارند که اسلام آمده است آن را در زمین بازی کند. همچنین بیانگر این است که چنین کسانی در برابر فشار واقعیّت موجود، و در برابر تاخت خاورشناسی نیرنگبازانه بر جهاد اسلامی، شکست خورده‌اند.

آیا اگر ابوبکر و عمر و عثمان ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ از تجاوز و تعدّی روم و ایران بر جزیرةالعرب ایمن می‌بودند، امواج بلند اقیانوس اسلامی را به اطراف و اکناف زمین روانه نمی‌کردند؟ این امواج را چگونه به اقطار ونواحی روانه می‌کردند، در حالی که بر سر راه دعوت این همه ناهمواریها و ناگواریهای مادی قرار داشت، اعم از سیستمها و نظامهای دولتهای سیاستمدار، و سیستمها و نظامهای جامعه‌های نژادگرا و طبقاتی مبنی بر امتیازات و تبعیضات نژادی، و اقتصادی ناشی از ارزش بخشیدن به نژادگرائی و امتیازات طبقاتی، و دیگر چیزهائی که نیروی مادی دولتها از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کردند؟!

این کمال سادگی است که انسان دعوتی را پیش چشم دارد که آزاد کردن «انسان» هر نوع انسانی، در «زمین» هر کجای زمین را اعلان نماید، سپس بیاید و در برابر مشکلات و سختیهای فراز و نشیب موجود بر سر راه، فقط با زبان و بیان به رزم و پیکار پردازد! این چنین دعوتی با زبان و بیان وقتی جهاد را می‌آغازد که میان چنین دعوتی و مردمان، حائلها و مانعها ایجاد نگردد، و بگذارند این دعوت آزادانه انسانها را مخاطب قرار دهد و با حرّیّت کامل با ایشان گفتگو کند، و آنان هم از هر لحاظ آزاد باشند سهل و ساده و بی‌دردسر بدین دعوت گوش فرا دهند و پیام آن را بشنوند... در اینجا است که:

﴿ لَآ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست. (بقره/ ۲۵۶)

امّا زمانی که این فراز و نشیبهای گردنه‌های سخت، و این اسباب و موانع مادی باشد، قطعاً باید پیش از هر چیز آنها را با قدرت و قوّت از میان برداشت، تا آنگاه

بتوان دل انسانها و خرد آنان را مخاطب قرار داد، و دلها و خردها نیز آزاد و رها از این غلها و بندها باشند.

جهاد قطعاً برای دعوت ضرورت دارد. وقتی که اهداف دعوت، اعلان آزاد کردن انسان بطور جدّی باشد، چنین اعلانی با واقعیّت عملی، با وسائل و ابزاری فراخور و همخوان با آن، از هر لحاظ رویاروی می‌گردد. دیگر به بیان فلسفی تئوری منفی بسنده نخواهد بود، چه میهن اسلامی، یا با تعبیر درست اسلامی: دارالإسلام، در امان باشد و یا این که از طرف همسایگانش مورد تهدید قرار گیرد. چه اسلام وقتی که برای صلح تلاش می‌کند، مرادش آن صلح بی‌ارج و کم‌ارزشی نیست که تنها اسلام بر سرزمین ویژه‌ای که اهالی آنجا عقیدهٔ اسلامی را پذیرفته‌اند ایمن گردد و در آنجا صلح و آرامش باشد. بلکه اسلام صلحی را می‌طلبد که دین در آن بطور کلّی از آنِ یزدان باشد. یعنی پرستش مردمان جملگی در آنجا برای خدا باشد و بس، و برخی از آنان بعضی را ارباب نینگارند و بجای خدا نپرستند. مهمّ نهایت مراحلی است که حرکت جهادگرانه در اسلام به فرمان خدا بدان رسیده است، نه اوائل و نه اواسط روزهای دعوت... همان‌گونه که امام ابن القیّم می‌گوید: این مراحل در نهایت به جائی رسید که در آن: «کافران پس از نزول سورهٔ برائت در برابر اسلام سه گروه گردیدند: مردمانی که با اسلام می‌جنگیدند و سر جنگ داشتند، و مردمانی که با اسلام عهد و پیمان داشتند، و کسانی که اهل ذمّه بودند... بعدها کار کسانی که با اسلام عهد و پیمان داشتند بدانجا کشید که اسلام را بپذیرند... لذا مردمان نسبت به اسلام دو دسته شدند: جنگندگان با اسلام، و اهل ذمّه. جنگندگان با اسلام از اسلام می‌هراسیدند. در نتیجه مردمان سه گروه گشتند: مسلمانانی که مؤمن به اسلام بودند. و صلح‌طلبانی که از اسلام ایمن بودند. (باید مراد اهل ذمّه باشد، آن گونه که از سخن پیشین برمی‌آید). و کسانی که از اسلام می‌ترسیدند و با آن می‌جنگیدند»... این، موقعیّتهای منطقی با سرشت این آئین و اهداف آن است. دیگر بدان صورت نیست که شکست‌خوردگان در برابر واقعیّت موجود، و در برابر تاخت خاورشناسان نیرنگباز، می‌انگارند.

یزدان جهان مسلمانان را در مکّه، و در اوائل مهاجرت به مدینه، از جنگ باز داشت. و به مسلمانان فرمود:

﴿ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکٰاةَ ﴾.

دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید. (نساء/ ۷۷)

سپس بدیشان اجازهٔ جنگ داده شد و بدانان گفته شد:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا، وَ إِنَّ اللهَ عَلیٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ، الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ ـ إِلاّٰ أَنْ یَقُولُوا: رَبُّنَا اللهُ وَ لَوْلاٰ دَفْعُ اللهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللهِ کَثِیراً، وَ لَیَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ یَنْصُرُهُ، إِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ. الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّٰاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ وَ آتَوُا الزَّکٰاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾.

اجازه به کسانی داده می‌شود که با آنان جنگ می‌گردد. چرا که بدیشان ستم رفته است، و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز گرداند. همان کسانی که به ناحقّ از خانه و کاشانهٔ خود اخراج شده‌اند (و از مکّه وادار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حقّ را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند)و به‌طور مسلّم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند، و

چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقّق وعده‌هایش جلوگیری نماید. آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعدهٔ یاری وپیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همهٔ کارها به خدا برمی‌گردد (و بدانها رسیدگی و دربارهٔ آنها داوری خواهد کرد. همان‌گونه که آغاز همهٔ کارها از ناحیهٔ خدا است). (حج/ ۳۹-۴۱)

پس از این یزدان جهان جنگ را بر کسانی واجب گرداند که با ایشان می‌جنگند، ولی نه کسانی که با ایشان جنگ نمی‌کنند. بدیشان فرمود:

﴿ وَ قٰاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقٰاتِلُونَكُمْ ﴾.

در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند. (بقره/ ۱۹۰)

سپس جنگ با همهٔ مشرکان را بر آنان واجب گرداند. بدیشان فرمود:

﴿ وَ قٰاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمٰا يُقٰاتِلُونَكُمْ كٰافَّةً ﴾.

با همهٔ مشرکان بجنگید همان‌گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند. (توبه/ ۳۶)

همچنین بدیشان فرمود:

﴿ قٰاتِلُوا الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلاٰ يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَلاٰ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ، حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ ﴾.

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود). (توبه/ ۲۹)

این بود جنگ در گرفت ـ همان‌گونه که امام ابن القیّم گفته است: «جنگ ابتداء حرام بود. سپس آزاد گردید و اجازه داده شد. سپس به مسلمانان دستور داده شد که با کسانی بجنگند که نخست ایشان جنگ با آنان را آغازیده‌اند. آن گاه دستور جنگ با همهٔ مشرکان صادر گردید».

جدّی و قاطعانه بودن آیات قرآنی راجع به جهاد، و جدّی و قاطعانه بودن احادیث نبوی راجع به تشویق و ترغیب به جهاد، و جدّی و قاطعانه بودن رخدادها و واقعه‌های جهاد در صدر اسلام، و در طول تاریخ دور و دراز اسلام، چنین جدّی و قاطعانه‌بودنها روشن و آشکارند و نمی‌گذارند به دل کسی خطور کند و استقرار پذیرد آن تفسیر و تعبیری که شکست‌خوردگان در برابر فشار واقعیّت موجود، و در برابر تاخت خاورشناسی نیرنگبازانه، راجع به جهاد اسلامی دارند. چه کسی است که سخن یزدان سبحان را و کلام پیغمبر ﷺ یزدان را دربارهٔ جهاد بشنود، و رخدادهای جهاد اسلامی را پیگیری کند، سپس گمان برد که جهاد یک عارضهٔ مقیّد به شرائط و ظروفی بوده است که می‌گذرد و می‌رود، و جهاد تنها در حدّ دفاع برای تأمین امنیّت حدود و ثغور کشور می‌ماند و بس؟!

خداوند برای مؤمنان در نخستین آیاتی که نازل گردانده است و در آنها بدیشان اجازهٔ جنگ داده است، روشن نموده است که کار همیشگی و بنیادین در سرشت این زندگی دنیوی چنین است که برخی از مردمان را با برخی دیگر دفع گرداند تا فساد در زمین برجای نماند:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا، وَ إِنَّ اللهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ ـ إِلاّٰ أَنْ يَقُولُوا: رَبُّنَا اللهُ وَ لَوْلاٰ دَفْعُ اللهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً ﴾.

اجازه به کسانی داده می‌شود که با آنان جنگ می‌گردد.

چرا که بدیشان ستم رفته است، و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز گرداند. همان کسانی که به ناحقّ از خانه و کاشانهٔ خود اخراج شده‌اند (و از مکّه وادار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پرردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حقّ را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد.

این یک حالت دائمی و همیشگی است نه یک حالت عارضی و گذرا. حالت دائمی و همیشگی این است که حقّ و باطل در این زمین با یکدیگر به سر نمی‌برند و سازش ندارند. همچنین وقتی که اسلام اعلان کرد که ربوبیّت یزدان بر بندگان، و آزاد کردن انسان از بندگی بندگان، عام و همگانی است، غاصبان سلطه و قدرت یزدان در زمین، اسلام را نشانهٔ تیرهای خود کردند و هرگز با آن آشتی در پیش نگرفتند و سازش ننمودند. اسلام نیز کاخها و دژها را بر سرشان ویران کرد تا مردمان را از زیر سلطه و قدرت ایشان بیرون بیاورد و از «انسان» در «زمین» آن سلطه و قدرت غاصب را طرد و دفع کند... این یک حالت دائمی و همیشگی است، و حرکت جهاد برای آزاد کردن انسانها در آن آرام نمی‌گیرد تا دین بطور کلّی از آن یزدان می‌گردد.

دست کشیدن از جنگ در مکّه جز مرحله‌ای در نقشهٔ بلندبالائی نیست. همچنین دست کشیدن از جنگ در مدینه در اوائل مهاجرت بدانجا، جز بخشی از طرح عریض و طویلی بشمار نمی‌آید. خدائی که جماعت مسلمانان را در مدینه پس از دوران نخستین، به سوی جهاد برانگیخت و روانهٔ کارزار کرد، تنها برای تأمین امنیّت مدینه نبوده است. بلی که این نخستین و مهم‌ترین جائی بوده است که می‌بایستی امنیّت آن تضمین گردد، ولی هدف نهائی نمی‌باشد. هدفی بوده است که وسیلهٔ شروع حرکت را فراهم می‌آورده است و تضمین می‌کرده است، و پایهٔ شروع حرکت را پابرجا و استوار می‌داشته است، حرکت برای آزاد کردن «انسان»، و برای زدودن ناهمواریها و دشواریها و حائلها و مانعهائی که خودِ «انسان» را از حرکت کردن و روان شدن بازمی‌دارند.

باز داشتن دستهای مسلمانان در مکّه از جهاد با اسلحه مفهوم است. زیرا آزادی تبلیغ در مکّه تضمین شده بود. صاحب دعوت ﷺ در پرتو حمایت شمشیرهای بنی‌هاشم می‌توانست آزادانه دعوت را آشکار کند، و با آن گوشها و خردها و دلها را مخاطب قرار دهد، و آن را به اشخاص و افراد نیز برساند. بدان هنگام در آنجا سلطه و قدرت سیاسی منظّمی نبود که بتواند ایشان را از تبلیغ دعوت محروم گرداند، یا مردمان را از گوش فرا دادن بدان بدور نماید. دیگر در این مرحله از قدرت و نیرو استفاده کردن، هیچ لزوم و ضرورتی نداشت. افزون بر این، نیازی به استفاده کردن از اسباب و وسائل دیگری که چه بسا در این مرحله وجود داشته‌اند نبوده است. اشارهٔ گذرائی بدین مرحله انداخته‌ایم و چکیده‌وار از آن صحبت نموده‌ایم بدان گاه که این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را در سورهٔ نساء تفسیر کرده‌ایم:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ... ﴾.

آیا نمی‌بینی (ای محمّد و تعجّب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازهٔ جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌داده‌اند و هر چند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است) دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید.... (نساء/ ۷۷)

هیچ مانعی هم نمی‌بینیم که برخی از این چکیده را بار دیگر در اینجا بنگاریم:

«چه بسا کار بدین منوال و بر این روال بوده است، چرا که دوران مکّی دوران پرورش و آمادگی در محیط

معیّنی، برای قوم مشخّصی، میان شرائط و ظروف مخصوصی است. از جملهٔ اهداف پرورش و آمادگی مخصوصاً در همچون محیطی، تربیت روح شخص عرب بر شکیبائی در برابر چیزی است که معمولاً در برابر آن تاب شکیبائی و توان ایستادگی ندارد. از قبیل: ظلم بر خودش و یا بر کسانی که بدو پناهنده می‌گردند. او را چنان تربیت کرد که از شخص خود رها شود، و از ذات خویش بیرون آید. دیگر خود او یا کسانی که بدو پناهنده می‌گردند محور زندگی در نظر او نباشد، و انگیزهٔ حرکت در زندگانیش نشود. او را آن چنان پرورده کرد که بتواند اعصاب خود را کنترل کند و بر خود مسلّط باشد. دیگر با نخستین انگیزه‌ای بر نجهد و بالا نپرد ـ همان‌گونه که سرشت او است ـ و دربرابر نخستین تحریک‌کننده و به هیجان‌درآورنده‌ای به هیجان و به غلیان درنیاید، تا میانه‌روی در سرشت او و در حرکت او نضج گیرد و به تمام و کمال رسد. به شکلی تربیت پیدا کند که از جامعهٔ منظّمی پیروی کند که دارای مقام رهبری است و در هر کاری از کارهای زندگی بدان مقام مراجعت می‌کند، و کاری نمی‌کند مگر برابر فرمان و دستوری که در این راستا بدو داده می‌شود ـ هر چند که مخالف با آداب و رسومی باشد که بدانها خوگر شده است ـ این چنین پرورش و آمادگی، سنگ زیربنا در آمادگی شخصیّت فرد عرب است، برای پدید آوردن «جامعهٔ مسلمان» فروتن در برابر مقام رهبریی که رهنمود و راهنمائی را برعهده دارد، جامعهٔ مسلمان پیشرفتهٔ متمدّنی که هرج و مرج و قبیله‌گری بدان راه ندارد.

چه بساکار بدین منوال و بر این روال بدان خاطر بوده است: دعوت آرام و در صلح و ساز تأثیر بیشتری داشته است و به دلها و درونها بهتر فرو رفته است در محیطی همچون محیط قریش که محیط خودخواهی و خودستائی است. چه بسا در همچون محیطی و در چنین مرحله‌ای، جنگ آن را به سرکشی و دشمنی بیشتر بکشاند، و جنگهای خونین تازه‌ای را پدید آورد همچون جنگهای معروف عربها، از قبیل: جنگ داحس و غبراء، و جنگ بسوس، که سالهای طولانی آتش آنها مشتعل بود و قبائلی یکسره در آن نابود شدند و از میان رفتند. این جنگهای نوین هم در ذهن و یاد عربها مرتبط به اسلام می‌گردید، و بعد از آن هرگز شعلهٔ این جنگها فروکش نمی‌کرد، و اسلام به جای این که دعوتی باشد، به جنگها و دشمنیهائی تبدیل می‌شد، و در همان سرآغاز کار وجهه و اعتبار او فراموش می‌گردید و هرگز یاد و ذکری از آن نمی‌ماند.

چه بساکار بدین منوال و بر این روال بدان خاطر بوده است تا جنگ و کشتار در داخل هریک از خانه‌ها به وجود نیاید. در آنجا سلطه و قدرت نظامی و اداره و دستگاه عمومی و همگانی نبود که مؤمنان را شکنجه بدهد و ایشان را با زور از دین برگرداند. بلکه این کار واگذار به اولیاء فرد بود. آنان بودند که فرد را شکنجه می‌دادند و از دین برمی‌گرداندند و «او را تنبیه و ادب می‌کردند!» اجازهٔ جنگ در همچون محیطی این بود که پیکار و کشتار در هر خانه‌ای پدیدار گردد... آن گاه گفته شود: اسلام این است! در صورتی که با وجود این که اسلام دستور می‌داد که از جنگ خودداری گردد، همچون سخنی دربارهٔ آن گفته می‌شد! تبلیغ قریش در فصل حجّ در میان عربهائی که برای حجّ و تجارت می‌آمدند این بود: محمّد میان پدر و پسر جدائی می‌اندازد، گذشته از این که قوم و قبیلهٔ خود را از یکدیگر گسیخته است و میانشان تفرقه انداخته است! حال اگر اسلام چنین بود و به پسر دستور می‌داد که پدر خود را بکشد، و بنده آقای خویش را بکشد، و... دیگر در هر خانه‌ای و در هر محلّه‌ای چه می‌شد؟ خدا می‌داند.

چه بساکار بدین منوال و بر این روال بدان خاطر بوده است که یزدان سبحان می‌دانسته است بسیاری از همین دشمنان و کینه‌توزانی که پیشتازان مسلمانان را با شکنجه و آزار از دین برمی‌گرداندند و به عذاب و عقاب و اذیّت و آزارشان می‌رساندند، خود همین افراد

از زمرهٔ سپاهیان و سربازان مخلص اسلام می‌گردند، بلکه فراتر از آن از زمرهٔ سرداران و رهبران اسلام می‌شوند... آیا عمر بن خطّاب از میان همینها نبود؟!

چه بساکار بدین منوال و بر این روال بدان خاطر بوده است، چون غیرت و غرور عربی در محیط قبیله‌گری و عشیرتی، از جملهٔ صفات آن این است برای دفاع از ستمدیده‌ای بشورد که اذیّت و آزار را تحمّل می‌کند، ولی از آئین و اعتقادش دست نمی‌کشد و برنمی‌گردد. مخصوصاً اگر آن ستمدیدگان از زمرهٔ بزرگان مردمان در میان ایشان باشند... پدیده‌ها و رخدادهای فراوانی وقوع پیدا کرد که صحّت این نظریّه را در این چنین محیطی اثبات می‌کنند. برای نمونه ابن دغنه نپسندید که ابوبکر راکه مرد بزرگواری بود رها کند بار سفر بربندد و از مکّه بیرون رود و مهاجرت کند. این کار را ننگی برای عربها می‌دید. خواست بدو پناهندگی دهد. جوار و حمایت خود را بدو پیشنهاد کرد... واپسین این پدیده‌ها و رخدادها، پیمان‌شکنی محاصرهٔ بنی‌هاشم در شعب ابوطالب بود. بر ضدّ طوماری برخاستند که برای محاصرهٔ بنی‌هاشم نگاشته بودند، پس از آن که گرسنگی ایشان به طول کشید و درد و رنجشان افزود و شدّت و سختی بدیشان روی نمود... در صورتی که در محیط دیگری از محیطهای «تمدّن» کهنی که بر ذلّت و خواری خوی گرفته‌اند و پرورده شده‌اند، چه بسا سکوت در برابر اذیّت و آزار مایهٔ استهزاء و تمسخر و تحقیر از سوی محیط گردد، و شکنجه‌دهنده و آزاررسانندهٔ ستمکار تجاوزپیشه، مورد تعظیم و تکریم قرار گیرد!

چه بساکار بدین منوال و بر این روال بدان خاطر بوده است که تعداد مسلمانان در آن زمان اندک بوده است، و مسلمانان در مکّه بودند و بس، و تبلیغ اسلام به قسمتهای دیگر جزیرةالعرب نرسیده است، یا اخبار اسلام بدانجاها به طور پراکنده رسیده است. قبائل پراکندهٔ جزیرةالعرب خویشتن را از جرگهٔ پیکار موجود میان قریش و بعضی از افراد قریش برکنار کردند و دورادور می‌نگریستند تا ببینند سرنوشت کارزارشان به کجا می‌انجامد. در همچون حالتی، چه بسا جنگ محدود، به کشته شدن مجموعهٔ اندک مسلمانان منتهی می‌گردید، حتّی اگر چندین برابر افرادی را می‌کشتند که از ایشان کشته می‌شد. سرانجام شرک می‌ماند و گروه مسلمانان نابود می‌گشتند، و در زمین سیستم و نظامی به نام اسلام نمی‌ماند، و وجود واقعی نمی‌داشت... در صورتی است که این آئین آمده است تا یک برنامهٔ زندگی، و یک سیستم و نظام واقعی عملی زندگانی باشد...»(۱)

و امّا در مدینه ـ در سرآغاز هجرت ـ پیمانی که پیغمبر خدا ﷺ با یهودیان و اهل مدینه، و با عربهائی بست که در مدینه و پیرامون آن زندگی می‌کردند و هنوز بر شرک ماندگار بودند، وضع و حال مرحله‌ای بود که آن را می‌طلبید.

اوّلاً: در آنجا شرائطی حاکم بود که اجازهٔ تبلیغ و بیان را می‌داد. سلطه و قدرت سیاسی در میان نبود، سلطه و قدرتی که بتواند جلو پیغمبر ﷺ را بگیرد و میان او و مردمان حائل و مانع گردد. همگان دولت اسلامی نوین را پذیرفته بودند، و رهبری پیغمبر ﷺ را در ادارهٔ امور سیاسی آن قبول کرده بودند. در پیمان جدید به صراحت آمده بود که هیچ کس از ایشان نباید صلحی را پذیرا گردد و یا جنگی را برانگیزد، و نباید رابطهٔ خارجی برقرار کند، مگر با اجازهٔ پیغمبر ﷺ در این صورت روشن است که سلطه و قدرت حقیقی در مدینه در دست مقام رهبری اسلامی بوده است. در نتیجه جلو دعوت باز، و مردمان در پذیرش عقیده از آزادی کامل برخوردار بودند.

ثانیاً: پیغمبر ﷺ می‌خواست در این مرحله فراغتی حاصل آید و کار قریش را بسازد، قریش که دشمنانگی و پیکار آن با این آئین مایهٔ سرکشی سائر قبائل از پذیرش اسلام می‌گردد. چه قبائل دیگر چشم انتظار

۱ـ مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جلد سوم، صفحات: ۲۷۸ ـ ۲۹۰.

دوخته بودند به فرجام کار قریش و کسانی از قریش که اسلام را پذیرفته بودند و به ترک شهر و دیار و خانه و کاشانهٔ خود گفته بودند. بدین خاطر پیغمبر ﷺ اقدام به فرستادن «دسته‌های رزمی» و گروه‌های سپاهی به مکانهای مختلف کرد. نخستین تیپی که ارسال فرمود به سرپرستی حمزه پسر عبدالمطّلب بود. آنان را در ماه رمضان، درست هفت ماه پس از هجرت روانه کرد. بعد از آن دسته‌ها و تیپهای رزمی پیاپی ارسال گردید: در آغاز ماه سیزدهم، و در آغاز ماه شانزدهم هجری. سپس در ماه رجب، سرآغاز ماه هفدهم هجری، دسته‌ای به ریاست عبدالله پسر جحش فرستاده شدند. اینان نخستین جهادگرانی بودند که میان ایشان و دیگران جنگ درگرفت و کشته داد. این پیکار و کشتار در ماه حرام روی داد، و آیه‌های سورهٔ بقره دربارهٔ این رخداد نازل گردیده است:

﴿ يَسأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فيهِ! قُلْ: قِتالٌ فيهِ كَبيرٌ، وَ صَدٌّ عَنْ سَبيلِ اللهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرامِ، وَإِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَاللهِ، وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ. وَلايَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دينِكُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا... ﴾.(1)

از تو دربارهٔ جنگ کردن درماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگ در آن (گناهی) بزرگ است. ولی جلوگیری از راه خدا (که اسلام است) و باز داشتن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آن و کفر ورزیدن نسبت به خدا، در پیشگاه خداوند مهمّتر از آن است، و برگرداندن مردم از دین (با ایجاد شبهه‌ها در دلهای مسلمانان و شکنجهٔ ایشان و غیره) بدتر از کشتن است. (مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند.... (بقره/ ۲۱۷)

بعد از آن، غزوهٔ بدر بزرگ در رمضان همان سال روی داد... این همان غزوه‌ای است که این سوره دربارهٔ آن نازل شده است، سوره‌ای که ما درصدد تفسیر آن هستیم. نگاهی به موقعیّت اجتماعی از لابلای شرایط و ظروف واقعی، جائی برای این سخن باقی نمی‌گذارد که کسی بگوید «دفاع» ـ آن هم به مفهوم تنگ خود ـ اساس حرکت و و جنبش اسلامی بوده است، همان گونه که شکست خوردگان می‌گویند، آن کسانی که در برابر واقعیّت موجود، و در برابر تاخت غرب نیرنگباز، شکست خورده‌اند. کسانی که در پی جستجوی توجیهاتی برای اثبات این موضوع هستند که بگویند حرکت و جنبش اسلامی و پیشروی مسلمانان تنها جنبهٔ دفاعی محض داشته است و بس! قطعاً در دوران معاصر در برابر حرکت و جنبش هجوم غرب مبهوت و حیران شده‌اند. در زمانی خود را در برابر غرب باخته‌اند که هیچ‌گونه شوکت و عظمتی برای مسلمانان بر جای نمانده است. چه رسد به مسلمانان، شکوه و جلالی برای خود اسلام نیز بر جای نمانده است، مگر کسانی که خدا بدیشان لطف فرماید و ایشان را حفظ نماید. آن کسانی که مصرّانه می‌خواهند اسلام را به عنوان اعلان همگانی آزاد کردن «انسان» در «زمین» از هر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان، معرّفی و پیاده کنند، تا اطاعت و دیانت بطور کلّی از خدا و برای خدا باشد و بس... آنان که غرب را بدان شکل و مسلمانان را بدین صورت می‌بینند و خویشتن را می‌بازند، به دنبال توجیهات معنوی، برای جهاد در اسلام می‌گردند.

حرکت و جنبش اسلامی و اوجگیری و گسترش اسلام، بیش از توجیهاتی که آیه‌های قرآنی دربردارند، به توجیهات معنوی دیگری نیازی ندارد:

﴿ فَلْيُقاتِلْ في سَبيلِ اللهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالآخِرَةِ. وَ مَنْ يُقاتِلْ في سَبيلِ اللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً. وَ ما لَكُمْ لاتُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذينَ يَقُولُونَ: رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّالِمِ أَهْلُها، وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ

۱ـ تفسیر آیه و اخبار این جنگ را در جلد اوّل فی ظلال القرآن، صفحات ۶۲۲ـ۶۳۳ مطالعه فرمائید.

اَجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً؟ اَلَّذینَ آمَنُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبیلِ اللهِ، وَالَّذینَ کَفَرُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبیلِ اَلطّٰاغُوتِ، فَقٰاتِلُوا أَوْلِیٰاءَ اَلشَّیْطٰانِ، إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطٰانِ کٰانَ ضَعیفاً ﴾.

باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند (و فانی را با باقی معاوضه می‌کنند). و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو می‌دهیم. چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند). کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است. (نساء / ۷۴-۷۶)

﴿ قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا: إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ، وَ إِنْ یَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلینَ. وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰی لاٰ تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ اَلدّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ، فَإِنِ اَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ بِمٰا یَعْمَلُونَ بَصیرٌ. وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَوْلاٰکُمْ، نِعْمَ اَلْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصیرُ ﴾.

(ای پیغمبر!..) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است) و اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشتهٔ اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا در بارهٔ پیشینیان از مدّنظر گذشته است (و همان قانون هم دربارهٔ آنان اجراء می‌گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند). و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد). و اگر پشت کردند (و به روی‌گردانی خود از حقّ و آزار مؤمنان ادامه دادند) بدانید که (شما تحت سرپرستی خدا قرار دارید و) خداوند سرپرست شما است و او بهترین سرپرست و بهترین یاور و مددکار است. (انفال / ۳۸-۴۰)

﴿ قٰاتِلُوا الَّذینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلاٰ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ، وَلاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَلاٰ یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ، حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ. وَ قٰالَتِ الْیَهُودُ: عُزَیْرٌ اَبْنُ اللهِ، وَ قٰالَتِ اَلنَّصٰاریٰ: اَلْمَسیحُ اَبْنُ اللهِ. ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ یُضٰاهِئُونَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ، قٰاتَلَهُمُ اللهُ أَنّٰی یُؤْفَکُونَ! اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسیحَ اَبْنَ مَرْیَمَ، وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِیَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً؛ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، سُبْحٰانَهُ عَمّٰا یُشْرِکُونَ. یُریدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ، وَ یَأْبَی اللهُ إِلاّٰ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ، وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ ﴾.

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود). یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت)، و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد).

این سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادّعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد. نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می دانستند). خداوند کافران را نفرین و نابود کند چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حقّ با وجود این همه روشنی به دور می‌گردند و) بازداشته می‌شوند؟! یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس... جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند. آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند. (توبه/ ۲۹ـ۳۲)

این رهنمودها و توجیهاتی است که یزدان جهان آنها را برای انسان دربارهٔ الوهیّت ایزد سبحان در زمین، پیاده کردن برنامهٔ خداوند منّان در زندگانی مردمان، راندن اهریمنان و ترک برنامه‌های شیطان و شیطان صفتان، در هم شکستن سلطه و قدرت مردمانی که انسانها را به بندگی خود می‌خوانند، و حال این که انسانها تنها بندگان خدای یگانه هستند و بس، و کسی از آفریدگان او حقّ ندارد با سلطه و قدرت و شریعت و قانون هواها و هوسها و خواستها و دیدگاه‌های خود بر انسانها فرمانروائی و حکومت کند، بیان می‌فرماید، و بیان یزدان کافی و بسنده برای همگان است... به ویژه وقتی که همراه گردد با اصل:

﴿ لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست. (بقره/ ۲۵۶)

یعنی واداشتن به پذیرش عقیده وجود ندارد. البتّه پس از خروج از زیر سلطه و قدرت بندگان، و اعتراف به اصل: سلطه و قدرت به‌طور کلّی از آن یزدان است، یا دین به طور کلّی متعلّق به ایزد سبحان است، بدین اعتبار وادار کردن به پذیرش عقیده در میان نیست.

اینها توجیهات و رهنمودهائی است دربارهٔ آزاد کردن همگانی انسان در زمین، که بیرون آوردن مردمان از بندگی بندگان و هدایت ایشان به سوی بندگی یزدان یگانهٔ بی‌انباز جهان است... این هم به تنهائی کافی و بسنده است... این توجیهات و رهنمودها در درون مسلمانان جهادگر پیدا و برجا بود. لذا از کسی از ایشان پرسیده نمی‌شد: چه چیز شما را برای جهاد بیرون آورده است؟ و او پاسخ بدهد: بیرون آمده‌ایم تا از میهن مورد تهدید خودمان دفاع کنیم! یا بگوید: بیرون آمده‌ایم تا جلو تعدّی و تجاوز ایرانیان یا رومیان را بگیریم که بر ما مسلمانان دست درازی کرده‌اند! و یا این که بگوید: بیرون آمده‌ایم تا بر وسعت زمین خود بیفزائیم و غنیمت بیشمار بهرهٔ خویشتن گردانیم! بلکه همان چیزی را می‌گفتند که ربعی پسر عامر، و حذیفه پسر محصن، و مغیره پسر شعبه، همگی به رستم سردار سپاه ایرانیان در قادسیه گفتند، بدان گاه که رستم از ایشان یکی یکی در سه روز پیاپی، پیش از شروع جنگ پرسید: چه چیز شما را (از شهر و دیار خویش) بیرون آورده است؟ پاسخ این بود:

«یزدان ما را برانگیخته است و فرستاده است تا هر که را بخواهد از بندگی بندگان بیرون بیاوریم و به بندگی

ایزد یگانه رهنمود گردانیم... مردمان را از تنگی دنیا بیرون بیاوریم و به وسعت و فراخی آن برسانیم. ایشان را از ستم ادیان بیرون بکشانیم و به دادگری اسلام نائل گردانیم... این است که یزدان پیغمبر ﷺ را همراه با آئین خویش به سوی بندگانش فرستاده است. هر کس این آئین را از ما بپذیرد، پذیرش او را می‌پذیریم و از او دست می‌کشیم و او و سرزمین او را رها می‌کنیم و سرزمین خودش را بدو وامی‌گذاریم. و امّا هر کس خودداری و سرکشی کند، با او می‌جنگیم: یا (کشته می‌شویم و) به بهشت نائل می‌گردیم، و یا (چیره می‌گردیم و) پیروزی را به دست می‌آوریم».

توجیه و دلیل این آئین، در سرشت خود این آئین، و در اعلان همگانی آن، و در برنامهٔ واقعی و عملی آن برای رویارو شدن با واقعیّت موجود انسانها با وسائل فراخور و همخوان با همهٔ جوانب و نواحی انسانها در مراحل معیّن و منحصر و با وسائل نوین، موجود و برقرار است... این توجیه و دلیل سرشتی آئین اسلام، توجیه و دلیلی است که پیش از هر چیز دیگری بوده و همیشه برجا است، هر چند که خطر تعدّی و تجاوز به سرزمین و خاک اسلام، و به جان و مال مسلمانان آنجا در میان نباشد. این توجیه و دلیل در سرشت و واقعیّت این برنامه، و در سرشت سدّها و مانعهای عملی در جامعه‌های بشری است... دیگر تنها مربوط به شرائط و ظروف دفاعی محدود و موقوف، یعنی منحصر به مکانی و مربوط به زمانی نیست.

برای مسلمانان جهادگر با مال و جان، این بس است که بیرون رود:

﴿ فِي سَبِيلِ اللهِ ﴾. در راه خدا.

در راه این ارزشهائی که غیر از آنها سودی قرار ندارد، و او را سود شخصی بدان راه نمی‌دارد.

مسلمان پیش از این که برای جهاد روانهٔ کارزار گردد، به پیکار جهاد اکبر در درون خویش فرو رفته است و با اهریمن گلاویز شده است. به پیکار هواها و هوسهای خود پرداخته است، و با آزها و خواستهایش رزمیده است. با مصالح خویش و مصالح عشیره و قبیلهٔ خویشتن درافتاده است. با هر مدال و نشانه‌ای جز مدال و نشانهٔ اسلام جنگیده است. با هر انگیزه‌ای جز بندگی و پرستش خداوند، و پیاده کردن سلطه و قدرت او در زمین و دورافکندن سلطه و قدرت طاغوتهای غصب‌کنندهٔ سلطه و قدرت خدا، به پیکار نشسته است.

کسانی که به دنبال دلائل و توجیهاتی برای جهاد اسلامی در راه دفاع از «میهن اسلامی» می‌گردند، از کار «برنامه» چشم‌پوشی می‌کنند، و برنامه را از «میهن» کمتر می‌شمارند. امّا این دیدگاه اسلام دربارهٔ چنین اعتبارات و ارزشهائی نیست... این دیدگاه تازه‌ای است و برای فهم و شعور اسلامی غریب و ناآشنا است. چه عقیده، و برنامه‌ای که عقیده در آن مجسّم می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید، و جامعه‌ای که این برنامه بر آن حاکم باشد، اینها تنها ارزشهائی است که در فهم و شعور اسلامی می‌گنجد. امّا زمین ـ به خاطر خود زمین ـ فاقد هرگونه ارزش و اعتبار و ارج و بهائی است. هر ارج و بهائی که در جهان‌بینی اسلامی به زمین داده می‌شود، به خاطر حکمفرمائی برنامهٔ خدا بر آن، و اجراء سلطه و قدرت خدا در آن است. بدین‌وسیله زمین پرورشگاه عقیده و میدان برنامه و «سرانجام اسلام» و نقطه عطف آزادکردن «انسان» می‌گردد.

در حقیقت، نگاهبانی از «سرزمین اسلام» نگاهبانی از عقیده و برنامه و جامعه‌ای است که برنامه در آن حکمفرمائی داشته باشد. ولی این هدف نهائی نیست. نگاهبانی از آن هم واپسین مقصود حرکت جهاد اسلامی نیست. نگاهبانی از سرزمین اسلام، وسیله‌ای برای برپائی حکومت یزدان در آن است. گذشته از آن، سرزمین اسلام پایگاه حرکت به سوی همهٔ سرزمینهای زمین، و به سوی همهٔ انسانها است. چه نوع انسان موضوع این آئین، و کرهٔ زمین جولانگاه بزرگ آن است.

همان‌گونه که گفتیم، حرکت در سایهٔ این دین، بر سر راه آن گردنه‌های مادی، همچون سلطه و قدرت دولت، و

سیستم و نظام جامعه، و اوضاع و احوال محیط، قرار می‌گیرد... اینها چیزهائی است که اسلام برای در هم شکستن و درهم نوردیدن آنها با نیرو و قدرت حرکت می‌کند. تا مردمان بتوانند با اسلام رویاروی و آشنا شوند، و اسلام دلها و اندیشه‌های ایشان را مخاطب قرار می‌دهد، پس از آن که دلها و اندیشه را از غل و زنجیر مادی و ظاهری می‌رهاند. آن وقت اسلام بدانها آزادی گزینش می‌دهد.

لازم است تاخت و تازهای خاورشناسان بر اصل «جهاد» ما را نفریبد یا ما را به هراس نیندازد، و فشار واقعیّت موجود بر دوشهایمان سنگینی نکند، و بها و ارزشی که نیروهای جهانی به کیفیّت و کمیّت زندگی موجود می‌دهد، ما را در برابر شرائط و ظروف گذرای کنونی خمیده و چمیده نکند، و ما را بر آن ندارد که برویم و به دنبال دلائل اخلاقی و توجیهات معنوی برای جهاد اسلامی بگردیم، دلائل و توجیهاتی که با سرشت این آئین نمی‌خوانند و خارج از آنند. اینها شرائط و ظروف دفاعی گذرای فعلی هستند. این شرائط و ظروف باشند یا نباشند جهاد اسلامی راه خود را در پیش می‌گیرد و در راستای آن به جلو می‌تازد.

ما که واقعیّت تاریخی را وارانداز می‌کنیم، نباید از این اعتبارات و ارزشهای ذاتی موجود در سرشت این آئین و اعلان همگانی و برنامهٔ واقعی آن، غافل بمانیم. و واجب است که این اعتبارات و ارزشها را با مقتضیات دفاعی ناپایدار زمانی، آمیزهٔ همدیگر نسازیم.

قطعاً این آئین چاره‌ای جز این ندارد که در برابر مهاجمان به دفاع از خود بپردازد. چه تنها موجودیّت این آئین در شکل اعلان همگانی ربوبیّت یزدان بر جهانیان، و آزادی انسان از بندگی غیر یزدان، و مجسّم شدن این موجودیّت در یک مجموعهٔ منظّم پویا، تحت رهبری نوینی که جدای از رهبریهای جاهلیّت است، و تولّد جامعهٔ مستقلّ ممتازی که حاکمیّت فردی از افراد بشری را نمی‌پذیرد، چون حاکمیّت در آن از آن یزدان یکتای جهان است و بس، بلی تنها موجودیّت این آئین بدین شکل و شیوه‌ای که گفته شد، به ناچار باید که جامعه‌های جاهلی پیرامون خود را به گونه‌ای سرکوب کند که نتوانند در اندیشهٔ نابودی این آئین برآیند، و به دفاع از خویشتن پردازند. قطعاً همچون جامعهٔ نوینی باید برای دفاع از خود بجنبد و به تلاش برخیزد.

اینها شرائط و ظروفی است که باید در مدّنظر باشد. این شرائط و ظروف با تولّد خود اسلام پدیدار می‌گردد و در صحنهٔ روزگار حضور خود را اعلام می‌دارد. این پیکار نیز کاملاً بر اسلام واجب بوده، و اختیاری در شرکت در آن و فرو رفتن بدان نیست. این نبرد و پیکار سرشتی میان دو وجودی است که با همدیگر سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز چندانی ندارند و خیلی با یکدیگر نمی‌مانند.

اینها همه راست و درست است... با توجّه بدین دیدگاه قطعاً اسلام باید از موجودیّت خود دفاع کند، و به جنگ دفاعی واجب بر آن بپردازد.

امّا حقیقت دیگری هم در میان است که از اصالت بیشتری نسبت به حقیقت پیشین برخوردار است. و آن این که سرشت وجودی اسلامی خود به خود خواستار جنبش و پیشروی است، جنبش وپیشروی برای نجات «انسان» در «زمین» از بندگی جز خدا. اسلام ممکن نیست در خطوط و مرزهای جغرافیائی بایستد، و در داخل حدود و ثغور نژادگرائی گوشه‌گیر گردد و «انسان» را رها کند، نوع انسان را در «زمین» سراسر زمین. در سراسر زمین به ترک انسان بگوید، و او را به دست شرّ و فساد و بندگی جز یزدان بسپارد.

اردوگاه‌های دشمن اسلام، چه بسا زمانی پیش می‌آید ترجیح می‌دهند که به اسلام حمله نکنند، اگر اسلام آنها را رها کند و بگذارد بندگی و پرستش انسانها برای انسانها در داخل خاک کشور خودشان صورت بگیرد، و اسلام بدین امر راضی باشد که آنان را به خود رها کند و هر چه می‌خواهند در میان خویش انجام دهند، و اسلام دعوت خود را بدانجاها نرساند، و آزادی همگانی انسانها را به داخلهٔ کشورهایشان نکشاند... امّا

اسلام با چنین اردوگاه‌هائی آشتی و آتش‌بس نمی‌کند، مگر این که با پرداخت جزیه تسلیم سلطه و قدرت اسلام شوند، و پرداخت جزیه ضامن گشودن دروازه‌های خود بر روی دعوت اسلام بدون هرگونه سدّ و مانع مادی و ظاهری همچون سلطه و قدرتهای موجود در آنجاها باشد.

این سرشت این آئین است، و این وظیفهٔ این آئین است، به دلیل این که این آئین اعلان همگانی ربوبیّت یزدان بر جهانیان، و آزاد کردن انسان از بندگی و پرستش جز یزدان در میان جملگی مردمان است.

فرق است میان تصوّر اسلام بر این سرشت، و میان تصوّر اسلام به شکلی که داخل مرزهای جغرافی یا نژادی چهار زانو بنشیند و جز هراس از تعدّی و تجاوز او را به تکان و حرکت نیندازد. اگر اسلام به شکل اخیر باشد دلائل و توجیهات ذاتی خود را در کار جنبش و حرکت از دست می‌دهد.

دلائل و توجیهات جنبش و حرکت اسلامی آشکارا و ژرفناک جلوه‌گر و پدیدار می‌آید بدان هنگام که به یاد می‌آید که این آئین برنامهٔ یزدان برای زندگی مردمان است، نه برنامهٔ انسانی است، و نه مکتب گروهی از مردمان است، و نه سیستم و نظام نژادی از نژادها است... ما به دنبال دلائل و توجیهات بیرون از اسلام نمی‌گردیم، مگر زمانی که این حقیقت بزرگ و سترگ در فهم و شعور ما سستی پذیرفته باشد... آن زمان که فراموش می‌کنیم که مسأله مسألهٔ الوهیّت یزدان و عبودیّت بندگان است... ممکن نیست انسانی این حقیقت بزرگ و سترگ را جلو چشمان و در گسترهٔ جان خود حاضر و آماده کند، امّا با وجود این دلیل و توجیه دیگری برای جهاد اسلامی را جستجو کند.

چه بسا در آغاز دو راهه، فاصلهٔ زیادی به نظر نیاید، دو راههٔ تصوّر اسلام بدان گاه که مجبور است به پیکار فرو رود و بدون اختیار وادار به جنگ شود به سبب وجود ذاتی خود و وجود جامعه‌های جاهلی دیگری که به ناچار باید به اسلام حمله کنند و بر آن بتازند، و تصوّر دیگری از اسلام که سرشت آن چنین است پیشاپیش بجنبد و حرکت کند و در این پیکار شرکت نماید.

چه بسا در آغاز دو راهه، فاصلهٔ زیادی به نظر نیاید. اسلام در هر دو حالت قطعاً به کارزار خواهد پرداخت. امّا در پایان راه، فاصلهٔ زیادی و فراخی به نظر می‌آید، فاصله‌ای که مفاهیم و معانی اسلامی را کاملاً تغییر می‌دهد.

فاصلهٔ زیادی میان این که اسلام یک برنامهٔ الهی بشمار آید. اسلام آمده باشد تا الوهیّت یزدان را در زمین مستقرّ و پابرجا دارد، و بندگی جملگی انسانها را به خدای یگانه اختصاص دهد، و این بیان را در یک قالب واقعی بریزد و قالب‌ریزی کند. قالبی که جامعهٔ انسانی است، جامعه‌ای که در آن انسانها از بندگی بندگان آزاد و رها می‌شوند و تنها به بندگی خداوندگار بندگان می‌پردازند، و شریعت و قانونی جز شریعت و قانون خدا بر ایشان فرمانروائی نمی‌کند، شریعت و قانونی که در آن سلطه و قدرت یزدان مجسّم می‌گردد، یا به عبارت دیگر الوهیّت یزدان در آن مجسّم می‌شود. در این صورت این حقّ اسلام است که همهٔ سدّها و مانعها را از سر راه خود بردارد تا بتواند وجدان مردمان و خردهای ایشان را مخاطب قرار دهد، بدون هرگونه سدّ و مانعی که از سوی سیستم و نظام سیاسی دولتی یا حکومتی، و یا از سوی اوضاع و احوال اجتماعی مردمان، ساخته و پرداخته شده باشد. اسلام چنین سدّها و مانعهائی را درهم می‌شکند و از سر راه خود برمی‌دارد تا رو در رو با انسانها سخن بگوید ... فاصلهٔ زیادی است میان این که اسلام را بدین گونه پیش چشم داشتن، یا اسلام را یک سیستم و نظام محلّی در کشور مشخّصی انگاشتن، و تنها حقّ او این باشد که از تاخت و تاز بیگانگان به خود در داخل مرزهای جغرافیائی خویش جلوگیری کند و هجوم ایشان را با جنگ پاسخ گوید.

این یک نوع تصوّری است، و آن یک نوع تصوّری ...

هر چند که اسلام در هر دوی این حالت می‌رزمد و به جهاد می‌پردازد، ولی تصوّر کلّی انگیزه‌های هر یک از این دو جهاد، و اهداف و نتائج آنها، با یکدیگر بسیار اختلاف دارد، اختلافی که سر به ژرفای اعتقاد، و به ژرفای طرح و نقشه و مسیر می‌کشد.

این حقّ اسلام است که پیشاپیش بجنبد و رهسپار اینجا و آنجا شود. چه اسلام دین قومی، و سیستم و نظام میهنی نیست. بلکه برنامهٔ خدا است، و سیستم و نظام جهان است... حق اسلام است که بجنبد و حرکت کند و به پیش تازد تا سدّها و مانعهای سیستمها و نظامها و اوضاع و احوالی را درهم شکند و فرو اندازد که آزادی «انسان» را در امر اختیار داشتن و برگزیدن، به غل و زنجیر و قید و بند می‌کشند. این بس که اسلام بر افراد و اشخاص می‌تازد تا ایشان را وادار به پذیرش عقیده کند. بلکه اسلام بر سیستمها و نظامها و اوضاع و احوال می‌تازد تا افراد و اشخاص را از تأثیرات تباه و فاسدی آزاد سازد که فطرت را تباه می‌کنند و آزادیِ انتخاب و گزینش را به قید و بند می‌کشند.

حقّ اسلام است که «مردم» را از بندگی بندگان برهاند و به بندگی خدای یگانه بکشاند. تا اعلان همگانی خود را دربارهٔ ربوبیّت یزدان به گوش جهانیان برساند، و انسانها را جملگی آزاد گرداند ... پرستش یزدان یگانهٔ جهان هم - در جهان‌بینی اسلامی و در واقعیّت عملی - پیاده نمی‌گردد مگر در سایهٔ سیستم و نظام اسلامی. چه تنها سیستم و نظامی که یزدان در آن برای جملگی بندگان خود، اعم از فرمانده و فرمانبر و سیاه و سفید و نزدیک و دور و فقیر و ثروتمند ایشان شریعت و قانون تعیین می‌کند، اسلام است و بس. شریعت و قانون یگانه‌ای که همگان بطور یکسان از آن پیروی کنند ... ولی در سائر سیستمها و نظامها، انسانهائی انسانهای دیگر را می‌پرستند! چرا که از آن انسانها قانونگذاری را برای زندگانی خود می‌پذیرند. در صورتی که قانونگذاری از ویژگیهای الوهیّت است. هر کسی که سلطه و قدرت قانونگذاری برای مردمان را برای خویشتن ادّعاء کند، در حقیقت الوهیّت را به خود اختصاص داده است و عملاً آن را از آن خود دانسته است، چه با زبان آن را ادّعاء کرده باشد یا این ادّعاء را اعلان ننموده باشد. هر کس دیگری هم چنین حقّی را از چنان کسی پذیرفته باشد، بدو حقّ الوهیّت را داده است، چه آن را به نام او نامگذاری کرده باشد یا نامگذاری ننموده باشد.

اسلام تنها عقیده نیست و بس، تا با ابلاغ عقیده به وسیلهٔ بیان آن قانع و خشنود گردد و کار دیگری نداشته باشد. بلکه اسلام برنامه‌ای است که در مجموعهٔ منظّم و تلاشگری مجسّم می‌شود، مجموعه‌ای از مردمان که برای آزاد کردن همگی انسانها لشکرکشی می‌کند. مجموعه‌های انسانهای دیگر نمی‌توانند و حقّ ندارند برای سر و سامان بخشیدن و چرخاندن زندگی زیردستان خود برابر برنامهٔ خویش قانونگذاری کنند و قوانین و مقرّرات ساخته و پرداختهٔ خویشتن را بر انسانها حاکم گردانند. بدین خاطر بر اسلام لازم و حتمی است که این چنین سیستمها و نظامها را از میان بردارد، چون سدّها و مانعهای سر راه آزادی همگانی هستند. این است - همان گونه که قبلاً گفتیم - معنی: آئین و اطاعت بطور کلّی باید از آن خدا باشد. دیگر دینداری و پرستش کسی از بندگان، و اطاعتی از کسی از بندگان، محض خود آن کس انجام نمی‌پذیرد، بدان گونه که در سائر سیستمها و نظامهای دیگری است که بر پرستش و بندگی بندگان از بندگان صورت می‌گیرد.

پژوهشگران اسلامی معاصری که در برابر فشار واقعیّت موجود، و فشار تاخت و تاز خاورشناسی نیرنگباز شکست خورده‌اند، از بیان این حقیقت خودداری می‌کنند. زیرا خاورشناسان اسلام را به صورت یک حرکت قهر و زور واداشتن به پذیرش عقیده با شمشیر به تصویر کشیده‌اند. خاورشناسان پلید خوب می‌دانند که چنین کاری صحّت ندارد. ولی آنان از این راه می‌خواهند انگیزه‌های جهاد اسلامی را زشت نشان دهند و آشفته گردانند. لذا دفاع کنندگان -

شکست خوردگان - برای دفاع از آبرو و حیثیّت اسلام با ردّ این اتّهام به پا می‌خیزند و به جستجوی دلائل و توجیهات دفاعی می‌پردازنـد، و از سـرشت اسـلام و وظیفهٔ آن، و از حقّ مسلّم اسلام در «آزاد کردن انسان» غافل می‌گردند.

تـصوّر غـربی دربـارهٔ سـرشت «دیـن» انـدیشه‌های پژوهشگران معاصر شکست خـورده را مـی‌پوشاند ... تصوّر غربی چنین است که دین تنها «عقیده» است و آن هم مربوط به دل و درون است، دیگر دین کـاری بـه سیستمها و نظامهای موجود برای زنـدگی نـدارد. لذا جهاد برای دین، جهادی است که عقیده را بر دل و درون واجب و مسلّط می‌کند. ولی کار در اسلام ایـن گـونه نیست. چه اسلام برنامهٔ یزدان بـرای زنـدگی مـردمان است. برنامهٔ یزدان هم بر اختصاص الوهیّت به خدا بر جا و پا بر جا می‌گردد، که مجسّم و نمودار در حاکمیّت است، و زندگی موجود را با همهٔ تفصیلهای روزانه‌ای که دارد سر و سامان و نظم و نظام مـی‌بخشد. جـهاد اسلامی جهاد برای استقرار برنامه و پابرجائی سیستم و نظام است. ولی عقیده مربوط و موکول به آزادانه قانع شدن در سایهٔ سیستم و نظام عام است، و ایـن وقـتی حاصل و فراهم می‌آید که همهٔ عوامل فتنه و فسـاد از میان برداشته شود ... با توجّه بدین امر است که کار از بنیاد فـرق پـیدا مـی‌کند، و شـکـل تـازهٔ کـاملی پـیدا می‌نماید.

هر کجا مجموعهٔ اسلامی یافته شـود، مـجموعه‌ای کـه برنامهٔ الهی در آن مجسّم و نمایان گردد، خداونـد بـه چنین مجموعه‌ای حقّ جنبش و حرکت عطاء می‌فرماید و اجازه خواهد داشت برود و سلطه و قدرت را به دست گیرد و سیستم نظام خود را استوار و پایدار گـردانـد. همراه با آن، مسألهٔ عقیدهٔ درونـی را بـه آزادی درون واگذارد. اگر خداوند دستهای گـروه مسـلمانان را در مدّت زمانی از جهاد بازداشته است، ایـن کـار مسألهٔ طرح و نقشه بوده است، نه مسألهٔ اصل و رکن اسلام. مسألهٔ مقتضیات حرکت بوده است نه مسألهٔ قوانـین و مقرّرات عقیده. بر این اساسِ روشن ممکن است آیات قرآنی بسیاری را فهم و درک کنیم که مربوط به مراحل تاریخی نوین می‌گردند، و معانی و مفاهیم مـرحـله‌ای آنها را با معانی و مفاهیم همگانی آنها در بارهٔ خط سیر ثابت و طولانی اسلام آمیزهٔ همدیگر نگردانیم.

❁

افزون بر این، هنوز مـطالبی مـانده است کـه دربـارهٔ سرشت «جهاد در اسلام» و سرشت «این آئـین» گـفته شـود. در ایـن راسـتا بـد نـیست بـررسیهای کـوتاه ارزشمندی را بیان داریـم کـه مسـلمان بـزرگ آقـای ابوالأعلی مودودی رئیس جماعت اسلامی در پاکستان آن را تحت عنوان: «جهاد در راه خدا» به مـا ارزانـی داشته است و ما را کمک فرموده است ... ما نـیازمند این خواهیم بود که بندها و بـخشهای درازی را از آن گلچین کنیم. چرا که خواننده چـاره‌ای از آنـها نـدارد، خواننده‌ای که می‌خواهد دید روشنی و بینش درسـتی دربارهٔ این موضوع مهمّ و ژرفناک در ساختار حرکت اسلامی داشته باشد:

«غربیها این گونه خوی گرفته‌انـد کـه واژهٔ «جـهاد» را جنگ مقدّس (Holy war) معنی کنند وقتی که آن را به زبانهای خود ترجمه می‌نمایند. بسیار تـعبیر و تـفسیر زشتی در بارهٔ «جهاد» دارند. راجع به جهاد به هنرنمائی پرداخته‌اند. جـامهٔ گشـادی از مـعانی زیـبای فـریبای ناروائی را از پیش خود برای آن دوخته‌اند و به تن آن کرده‌اند. کار در این باره بدانجا کشیده است که کـلمهٔ جهاد در پیش ایشان به گونه‌ای درآمده است که بیانگر درّنده‌خوئی و بـدنهادی و هـرج و مـرج و خـونریزی باشد!

در پرتو مهارت و چرب زبانی و جادوی کلام آنان، و زشت نشان دادن چهره‌های حـقائق روشـن و آشکـار، توسّط ایشان، چنین شده است کـه هـر وقت مـردمان صدای این کـلمه را مـی‌شنوند، کـلمهٔ جـهاد، در جـلو چشمانشان شکلی از کوکبهٔ سوارانی مجسّم می‌گردد که از مردمان بی‌سر و پا و اوباش فراهم آمـده است کـه

افراد آن شمشیرهای خود را کشیده‌اند، سینه‌های خویش را با آتش تعصّب و خشم برافروخته‌اند، شراره‌های تاراج و غارت و کشت و کشتار از چشمهایشان می‌پرد، صدای خود را با فریاد: «الله‌اکبر» بلند کرده‌اند، لشکرکشی می‌کنند و به پیش می‌تازند، و کافری را نمی‌بینند مگر این که یقهٔ او را می‌چسبند، و او را میان دو چیز مختار می‌کنند: «لاإله‌إلّاالله» را می‌گوید و خویشتن را می‌رهاند، و یا این که گردن او زده می‌شود، و از شاهرگهایش فوّارهٔ خون می‌جهد و شُرشُر آن به گوش می‌رسد.

چرب زبانان «چهره‌ای» را با مهارت هر چه بیشتر ترسیم کرده‌اند، و در آن با قلم موی هنر آفرین و نگارگر خود هنرنمائی نموده‌اند. از جملهٔ زندگی و مهارت ایشان در این هنر این است که این چهره را با خون سرخ رنگ‌آمیزی کرده‌اند و در زیر آن نوشته‌اند: «این چهره، آئینه‌ای است از حرص و آز خونریزی گذشتگان این ملّت، و ولع و طمعی که پیشینیان ایشان به تاخت و تاز بیباکانه بر پاکان و بیگناهان داشته‌اند!» بسیار جای شگفت است: کسانی که روی این چهره کار کرده‌اند، و بهرهٔ فراوانی در نمایش و نمودن آن به مردمان داشته‌اند، همان کسانی هستند که قرنها و نسلها با یکدیگر جنگیده‌اند و همدیگر را سر بریده‌اند، تنها برای ارضاء هواها و هوسهای پست خود، و خاموش کردن آتش حرصها و آزهای اشعبی[1] خویش. جنگی که از سوی خودشان جنگ نفرین شدهٔ نامقدّس (Un Holy war) نامیده شده است، جنگی که آتش آن را بر ضدّ ملّتهای مستضعف در خاور و باختر زمین برافروختند، و در اطراف و اکناف سرزمینهای آنان گشتند و به دنبال بازارهای کالاهایشان و پیدا کردن سرزمینهائی برای مستعمره کردن دور زدند و گردیدند. می‌خواستند منابع ثروت آنجاها را به یغما برند و تاراج کنند، و به صاحبان شرعی آن منابع چیزی ندهند. در جستجوی کانها و معدنها چرخیدند، و برای زمینهای فراخ و حاصلخیزی گشت زدند که مواد خام کارخانه‌هایشان و کارگاه‌هایشان را تأمین و تغذیه کند. به دنبال همهٔ اینها پژوهش و کاوش می‌کردند، در حالی که دلهایشان لبریز از حرص و آز مال و جاه بود. در پیشاپیش ایشان تانکهای زره پوش بود، و بالای سرهایشان هواپیماها دور می‌زد و فضای آسمان را می‌برید. در پشت سرشان صدها هزار سرباز و ارتشی آزموده بودند که راه رزق و روزی را بر شهرها و اقلیمها می‌بریدند، و اهالی آنجاها را از آرامش و زندگی بزرگوارانه محروم می‌نمودند. بدین وسیله می‌خواستند افروزینهٔ آتش حرصها و آزهای بسیار زشت و پلشتی را فراهم آورند که گذشت روزگاران جز بر شعله و زبانهٔ آن نمی‌افزاید. جنگهای آنان در «راه خدا» نبود، بلکه در راه شهوتها و خواستهای پست، و هواها و هوسهای نکوهیدهٔ خودشان بود و بس.

این حال کسانی است که به سبب جنگ و کشتار از ما رخنه می‌گیرند، جنگ و کشتاری که بر اعمال فتح و فتوح و پیکارها و کارزارهای آن سالهای طولانی می‌گذرد. امّا اعمال جنگهای رسواگرانهٔ ایشان هنوز که هنوز است شب و روز تکرار می‌شود و در مقابل دیدگان و در بیخ گوشهای جهانیان «پیشرفتهٔ متمدّن!» پیوسته انجام می‌پذیرد. تو را به خدا سوگند، چه کشور و مملکت و اقلیم و دیاری است که از تعدّی و تجاوز غربیها در امان مانده باشد، و سرزمینهای آنجاها با خون پاک ساکنان آنجاها رنگین نشده باشد؟ کدام یک از قاره‌های بزرگ آسیا و آفریقا و آمریکا است که مزهٔ نتیجهٔ جنگهای نفرین شدهٔ ایشان را نچشیده باشد؟...

امّا این افراد زرنگ چهرهٔ ما را با مهارت زشت ترسیم کرده‌اند، و آن را به شکل بسیار هولناک پلشتی ظاهر نموده‌اند، و بارها و بارها عرضه کرده‌اند و به نمایش درآورده‌اند. در صورتی که دامن نسیان بر چهرهٔ خیلهٔ قبیح ایشان کشیده شده است، تا بدانجا که کسی در کنار

۱- اشعب نام فرد بسیار آزمندی بوده است و بدو ضرب المثل می‌زنند. (مترجم)

چهرهٔ زشتی که تاریخ ما را و خصال نیک و آثار پسندیدهٔ گذشتگان ما را با آن نشان داده‌اند آن چهرهٔ زشت نفرت‌انگیز ایشان را یاد نمی‌کند! چه اندازه زرنگ هستند! در تزویر و تحریف و دغلکاری و قلب حقائق چقدر برجسته و زبردستند!

امّا سادگی ما و سبکسری مردان ما، از دریا بگو و باکی نیست! کدام ابلهی و نادانی بزرگتر از گول خوردن ما با چهرهٔ زشتی است که از آباء و اجداد ما کشیده‌اند، و ... آثار و خصال و رفتار و کردار والای آنان را به زشت‌ترین وجه در آن به تصویر زده‌اند؟! تا بدانجا نیرنگبازانه و استادانه در رنگ‌آمیزی آن چهره کار کرده‌اند کمی مانده است به صحّت آن باور بداریم و به مطابقت آن با حقیقت ایمان بیاوریم! بر دل نگذشته است که به دستهای بزهکاری بنگریم که در ترسیم این چهرهٔ نادرست و ناروا کار کرده‌اند، و قلمهای پنهانی را جستجو کنیم و ببینیم که در تزیین دروغین و آرایهٔ ظاهر فریب آن تکان خورده‌اند و هنرنمائی کرده‌اند. آن اندازه در برابر تزویر و نیرنگشان گول خورده‌ایم و به سبب این چهرهٔ رنگ‌آمیزی شده خود را باخته‌ایم که شرمندگی و پشیمانی به ما دست می‌دهد و در پیشگاه ایشان عذرخواهی می‌کنیم و کلام یزدان را تحریف و از مواضع و موارد اصلی خود به دور می‌داریم، و بدانان می‌گوئیم: «ای سروران، ما را با جنگ چه کار است؟ ما دعوت کنندگان و مژده دهندگانیم. مردمان را به سوی دین یزدان می‌خوانیم، دین امن و امان و صلح و ساز و آسایش و آرامش. این کار تبلیغ را نیز با حکمت و فرزانگی و با پندها و اندرزهای نیکو انجام می‌دهیم و بس. کلام یزدان را تبلیغ می‌کنیم، بدان گونه که راهبان و دیرنشینان و دراویش و صوفیان تبلغی می‌کنند. با کسانی که با ما مبارزه کنند، به گونهٔ زیبا و دلربا و به نحو شایسته و بایسته با ایشان به جدال و گفتگو می‌نشینیم، و با سخنرانیها و نامه‌ها و مقاله‌ها آنان را به آئین خود می‌خوانیم، تا کسانی که می‌خواهند دعوت ما را بپذیرند از روی دلیل و حجّت بپذیرند. این دعوت ما است و بیش از این و کمتر از این نیست. امّا برداشتن اسلحه و ورود به جنگ، پناه بر خدا! ما اصلاً رابطه‌ای با آن نداریم و دور از آن هستیم. تنها وقتی دست به اسلحه می‌بریم و به جنگ می‌پردازیم که در برابر کسانی که به ما حمله می‌کنند و راه تعدّی در پیش می‌گیرند به دفاع بنشینیم. تازه زمان دفاع هم سپری شده است و سالهای سال بر آن گذشته است. دیگر امروزه زمان دفاع هم نمانده است! ما بیزاری خود را از این نیز اعلام داشته‌ایم، و بدین خاطر بطور «رسمی» جهاد را منسوخ کرده‌ایم!!! آن جهاد مبغوضی که اسلحه در آن به کار می‌پردازد و دل شما را پریشان و خواب شما را آشفته می‌سازد! امروزه جهاد جز تلاش با زبان و قلم نیست. ما را نرسد جز این که با لبه‌های تیز و باریک زبانها و قلمها بازی کنیم. امّا توپها و تانکها و مسلسلها و آلات دیگر جنگی و استفادهٔ از آنها، شایسته و درخور شما است!»

این حیله‌ها و نیرنگهای سیاسی بود که در سخنان پیشین روبند از رخسارهٔ برخی از آنها برداشتیم. اگر ما از لحاظ علمی بنگریم و دربارهٔ اسباب و عللی دقیقاً بیندیشیم که به خاطر آنها حقیقت «جهاد در راه خدا» چه رسد به غیر مسلمانان در پیش مسلمانان نیز مبهم مانده است و راز آن پنهان گردیده است و ظاهر و باطن جهاد در راه خدا دچار اشکال شده است، چنین به نظرمان رسیده است که این اشتباه به دو چیز مهمّ برمی‌گردد، دو چیزی که به ژرفاهای آنها کاملاً فرو نرفته‌اند و آنها را چنان که باید بررسی ننموده‌اند، و محتواهای آنها را پژوهش و وارسی نکرده‌اند:

اوّل: غربیها اسلام را نحله (Religion) در معنی خود «نحله»[1] (Religion) بطور عام گمان برده‌اند.

دوم: آنان مسلمانان را ملّت[2] (Nation) به همان معنی

۱- نحله به معنی مذهب است، و گاهی مراد از آن مذهب باطل است. (مترجم)

۲- ملّت به معنی جماعتی از مردمان که واژهٔ Nation بیانگر آن است.

⇦

که این واژه بطور عام دارد.
حقیقت این است که اشتباه چنین کسانی در فهم و درک این دو مسألهٔ مهمّ است. همچنین از آنجا که حقّ را در این دو مسألهٔ بنیادین روشن نمی‌گردانند، سبب گردیده است که چهرهٔ حقیقت روشن در این باره، زشت و پلشت به نظرشان آید، و ایشان را از فهم و درک مضمون و هدف جهاد اسلامی باز دارد. حقّ این است - و سزاوارتر از هر چیز پیروی از حقّ است - این اشتباه بنیادین در فهم و درک این دو مسأله، بر سراسر حقیقت آئین اسلام پرده فروهشته است، و کار را کاملاً وارونه کرده است، و موقعیّت مسلمانان را در جهان و در برابر مسائل نوین آن، و در برابر مشکلات پراکندهٔ سخت و دشوار آن، به تنگنا انداخته است، بدان گونه که اسلام و تعلیمات سرمدی آن، از آن خشنود نمی‌گردد:
چه نحله (Religion) برابر اصطلاح شائع ایشان، مراد مجموعه‌ای از عقائد و عبادات و مراسم نیست. بناچار واژهٔ «نحله» بدین معنی پا از یک مسألهٔ شخصی فراتر نمی‌گذارد. تو در گزینش هر عقیده‌ای آزاد هستی، و تو می‌توانی هرگونه که بخواهی پرستش کنی و هر که را که بخواهی به خداوندگاری خویش انتخاب کنی و بپرستی. اگر هم دل تو از این نحله جانبداری کرد و جز بدان نگرائید، می‌توانی در کرهٔ زمین رهسپار شوی، و اقالیم و نواحی فراخ یزدان را بگردی و مردمان را به سوی عقیدهٔ خویشتن دعوت کنی، و از وجود آن با دلائل و براهین دفاع کنی، و با کسانی که با تو مخالفت می‌ورزند با لبهٔ تیز زبان و با نیزهٔ قلم به جدال و ستیز پردازی. امّا با شمشیر و اسلحه و آلات جنگ و کشتار، تو را با چنین چیزهائی چه کار؟ آیا می‌خواهی مردم را با اجبار وادار به پذیرش عقیدهٔ خود و ایمان بدان کنی؟! اگر اسلام نحله‌ای (Religion) همچون نحله‌های جهان بر حسب اصطلاح شائع در میان آنان باشد همان گونه که گمان می‌برند، روشن است که جای به کار بردن اسلحه و شمشیر و سائر ادوات جنگی در راه آن نیست همان گونه که گفته‌اند. اگر هم موضعگیری اسلام واقعاً همان گونه است که آنان گمان برده‌اند و بیان داشته‌اند، اصلاً جای جهاد نیست، و جهاد در رگی و سینه‌ای از اسلام محلّی ندارد. امّا کار برعکس این است، همان گونه که خواهی دید در توضیح و بیانی که خواهد آمد.
همچنین واژهٔ «ملّت» (Nation) نیز عبارت است از گروهی از مردمان که در میان خود متّفق باشند (Homogeneous Group of Men) و گرد آمده باشند و متّحد شده باشند و در میان گروه‌ها و دسته‌های دیگر به علّت شرکت در برخی از کارهای اصلی و بنیادین ممتاز و جدا باشند. دسته و گروهی که «ملّت» بدین معنی هستند، آنان را به استعمال اسلحه و استفاده از ادوات جنگی نمی‌کشاند جز دو چیز: وقتی که کسی بر آنان تاخت و تاز بیاغازد و راه تعدّی و تجاوز در پیش گیرد و بخواهد حقوق مشروع و مقرّرشان را سلب کند، و زمانی که آنان بر دسته و گروهی بتازند و بدیشان یورش برند تا حقوق مشروع و مقرّرشان را سلب کنند. در صورت نخستین از این دو صورت، میدان برای چنین دسته و گروهی فراخ است و مانعی در میان نیست، و یک انگیزهٔ سرشتی او را وادار به استفادهٔ از اسلحه و یورش بردن بر کسی می‌کند که بر آنان تاخته است و راه تعدّی و تجاوز در پیش گرفته است، هر چند هم یاوه‌سرایان و بیهوده‌گویانی که دم از امن و امان و صلح و ساز می‌زنند چنین چیزی را نیز مباح و جائز نمی‌دانند! و امّا در صورت دوم، یعنی تعدّی و تجاوز به حقوق دیگران و تاخت و تاز بر گروه‌ها و ملّتها، بدون هیچ گونه سببی، چنین چیزی را کسی جائز نمی‌داند مگر جبّاران چیره بر دیگران (Dictators) یعنی دیکتاتورهای ناانسان ... حتّی رؤسای دولتهای بزرگی همچون انگلستان و آمریکا هم نمی‌توانند جرأت و جسارت کنند و به جائز و مباح بودن آن زبان

⇦ والّا مسلمانان برابر اصطلاح اسلامی «ملّت» هستند. ملّت هم به جماعتی از مردمان گفته می‌شود که بر عقیدهٔ اسلام گرد آمده باشند، و بر این اساس همایش و سامان بپذیرند، و از رهبریتی اطاعت کنند که شریعت خدا را اجراء می‌کند. (مؤلّف)

بگشایند.
اگر اسلام «نحله» و مذهبی همچون نحله‌ها و مذهبهای دیگر باشد، و مسلمانان «ملّت» و امّتی همچون ملّتها و امّتهای دیگر باشند، به ناچار «جهاد» اسلامی بدین سبب همهٔ مزایا و ویژگیهائی را از دست می‌دهد که آن را سر دفتر عبادات و گوهر تاج آنها قرار داده است... ولی حقیقت این است که اسلام «نحله» و مذهبی همچون نحله‌ها و مذهبهای معمول و رائج دیگر نیست، و مسلمانان هم «ملّت» و امّتی همچون ملّتها و امّتهای دیگر جهان نیستند... بلکه بدین شکل است: اسلام یک اندیشهٔ انقلابی (Revolutionary) و یک برنامهٔ انقلابی است و می‌خواهد سیستم و نظام اجتماعی جهان را یکسره از میان بردارد و از پایه ویران کند، و آن را از نو برابر اندیشه و برنامهٔ عملی خود بازسازی نماید... بدین خاطر خواهی دانست که واژهٔ «مسلمان» وصف حزب انقلابی جهانی است (International Revoutionary Party) که اسلام آن را می‌سازد و صفهای آن را سر و سامان و نظم و نظام می‌بخشد تا ابزاری در ایجاد آن برنامهٔ انقلابی باشد که هدف اسلام است و بدان چشم امید دوخته است. جهاد هم عبارت است از مبارزهٔ انقلابی (Revolutionary Struggle) و دفاع از آن حرکت همیشگی مستمرّی که برای دستیابی بدین هدف و رسیدن بدین مقصود انجام می‌گیرد.
اسلام در دعوت خود و بیان برنامهٔ عملی خود از واژه‌های شائع دوری می‌گزیند و همچون دعوتهای فکری و برنامه‌های انقلابی دیگر، از واژه‌های شائع استفاده نمی‌کند. بلکه ترجیح می‌دهد واژه‌ای را از میان واژه‌های مصطلح به نام (Terminology) به کار برد، تا میان دعوت اسلام و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای آن، و میان اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای شائع و رائج، اشتباهی روی ندهد، و آمیزهٔ همدیگر نشوند. چه «جهاد» نیز از واژه‌هائی است که اسلام آن را مصطلح کرده است تا با آن وظیفهٔ خود را اداء کند و تفصیلات دعوت خویش را بیان و روشن گرداند. تو می‌بینی که اسلام از واژهٔ «جنگ» و واژه‌هائی همانند آن که در زبان عربی بیانگر کشت و کشتار (war) باشد دوری می‌کند، و به جای آن هم معنی واژهٔ (Struggle) زبان انگلیسی را برمی‌گزیند. جز این که واژهٔ «جهاد» از آن رساتر و تأثیر بیشتری دارد و بهتر معنی مقصود را دربرمی‌گیرد.
چه چیز اسلام را بر آن داشته است که این واژهٔ نوین را برگزیند، و از واژه‌های کهن رائج دوری گزیند؟ آنچه من می‌بینم و بر آن پافشاری می‌کنم این است که جز یک سبب ندارد، و آن این است: واژهٔ «جنگ» (war) همیشه چنین بوده است و هنوز هم چنین است بر کشت و کشتار و نبرد و کارزاری دلالت می‌کند که میان سران قوم و حزبها و ملّتها به خاطر اهداف شخصی و مقاصد فردی زبانه می‌کشد و آتش آن گرم می‌گردد.
هدفهائی که همچون جنگهائی در نظر دارند، از اهداف و اغراض شخصی یا اجتماعی در نمی‌گذرد. احساس نمی‌شود که این جنگها به خاطر اندیشه‌ای و یا محض طرفداری از اصل و اصولی در بگیرد. از آنجاکه جنگ مشروع در اسلام از قبیل این جنگها نیست، به هیچ وجه چاره‌ای جز رها کردن این واژهٔ «جنگ» نیست. اسلام به مصالح ملّتی جدای از ملّتی نمی‌نگرد، و نمی‌خواهد ملّتی را جدای از ملّتی بالا ببرد و ترقّی بخشد. همچنین برای اسلام مهمّ نیست این کشور و یا آن کشور این سرزمین را تصرّف کند و بر آن چیره گردد. بلکه مهمّ برای اسلام خوشبختی و رستگاری انسانها است.
اسلام دارای اندیشهٔ ویژه، و دارای برنامهٔ عملی ممتازی برای خوشبختی جامعهٔ بشری، و اوج بخشیدن ایشان از نردبان رستگاری است. هر حکومتی که بر اندیشه‌ای جز این اندیشه بر جا و استوار گردد، و دارای برنامه‌ای جدای از این برنامه باشد، اسلام در برابر آن می‌ایستد و با آن می‌رزمد، و می‌خواهد کاملاً آن را براندازد و نابود گرداند. در این راستا به هیچ وجه برای اسلام مهمّ نیست کار و بار کشوری که در آن چنان حکومت ناپسندی پدیدار گشته است، و حال و احوال ملّتی که در آنجا زندگی می‌کنند و به ادارهٔ آنجا سرگرم

هستند. هدف اسلام بالا بردن اندیشۀ خودش، و عمومی گرداندن برنامه‌اش، و پدید آوردن حکومتها و استوار داشتن ستونهای آنها بر مبنای این اندیشه و این برنامه است. دیگر به این توجّه نمی‌کند چه کسی پرچم حقّ و عدل را بر دست می‌گیرد و چه کسی پرچم تعدّی و تجاوز و فساد و تباهی خودش از دستش می‌افتد و سرنگون می‌شود. اسلام «زمین» می‌خواهد. با تکّه یا جزئی از آن قانع نمی‌گردد. بلکه در پی سراسر کرۀ زمین است. کرۀ زمین را نیز نمی‌خواهد تا ملّت خاصّی از ملّتهای گوناگون بر آن چیره گردد و منابع ثروت آن را بر دست گیرد پس از آن که از دست ملّتی یا ملّتهای مختلفی به در آورده می‌شود. بلکه اسلام زمین را می‌خواهد و به دنبال آن راه می‌افتد تا نوع بشری همگی آشنا و بهره‌مند گردند از اندیشۀ خوشبختی بشریّت و برنامۀ عملی آن. اندیشه و برنامه‌ای که یزدان اسلام را به وسیلۀ اعطاء آن دو حرمت و کرامت مبذول فرموده است، و آن را بر سائر ادیان و شرائع فضیلت و برتری بخشیده است. اسلام برای پیاده کردن این هدف والا، می‌خواهد همۀ نیروها و ابزارهائی را بکار برد که استفادۀ از آنها برای پدید آوردن یک انقلاب علمی فراگیر ممکن گردد. اسلام برای رسیدن بدین هدف بزرگ تمام تلاش و کوشش لازم را بکار می‌برد، و این مبارزۀ مستمرّ، و بکار بردن همۀ نیروهای ممکن، و استفاده از ابزارها و وسیله‌های لازم را «جهاد» می‌نامد. زیرا جهاد واژۀ جامعی است که همۀ انواع تلاشها و بذل کوششها را در بر می‌گیرد. حال که این را دانستی، شگفت‌زده مشو اگر بگوییم: دگرگون ساختن جهتهای دیدگاههای مردمان، تغییر کششها و گرایشهای ایشان، و پدید آوردن یک انقلاب عقلی و فکری به وسیلۀ نوک تیز و باریک قلمها، همه و همه نوعی از انواع جهاد هستند. همچنین از میان بردن سیستمها و نظامهای کهنۀ ستمکار با لبۀ شمشیرها و تیزی سلاحها، و تأسیس یک سیستم و نظام جدید بر پایه‌های استوار عدل و داد نیز از انواع جهاد بشمارند.

همچنین بذل اموال، و تحمّل سختیها، و مبارزه با دشواریها نیز فصلها و بابهای مهمّی از کتاب بزرگ «جهاد» است. ولی جهاد اسلامی جهادی نیست که هدفی نداشته باشد. جهاد اسلامی تنها جهادی است که در راه خدا باشد و بس. این شرط ملازم جهاد اسلامی است و هرگز از آن جدا نمی‌گردد. در راه خدا نیز از واژه‌هائی است که اسلام آن را مصطلح کرده است تا اندیشۀ خود را با آن تبیین، و تعالیم خود را با آن تعیین گرداند، همان گونه که چندی پیش بدان اشاره کردم.

بسیاری از مردمان با مدلول واژگانی ظاهر جهاد گول خورده‌اند، و گمان برده‌اند که به کرنش انداختن مردمان در برابر عقیدۀ اسلام، و واداشتن ایشان به پذیرش آن، این «جهاد در راه خدا» است. این هم بدان خاطر است که تنگی سینه‌هایشان و عدم گشایش جولانگاه اندیشه و فکرشان، ایشان را دور می‌دارد از این که خویشتن را اوج دهند و بالاتر از آن ببرند و در آسمان فراخ‌تری از آسمانشان به پرواز درآیند و بگردند. لیکن حقّ است که «راه خدا» در اصطلاح اسلامی بسی گشادتر و فراخ‌تر از چیزی است که تصوّر می‌کنند، و بالاتر و فراتر از چیزی است که خیال می‌کنند و گمان می‌برند.

چیزی را که اسلام می‌خواهد این است: وقتی که کسی یا گروهی از مسلمانان به پا خاستند و تلاش خود را نمودند و تمام نیرو و کوشش خویش را برای از میان برداشتن سیستمها و نظامهای پوسیدۀ پوچ صرف کردند، و در راه ایجاد یک سیستم و نظام تازه برابر اندیشۀ اسلامی سعی نمودند، بر آنان است که پالوده و زدوده از هر هدف و غرضی، و پاک و پاکیزه از هرگونه هوا و هوسی، یا کشیش و گرایش شخصی باشند. نباید آنچه را که در راه هدف خود صرف می‌کنند، اعم از بذل مال و دارائی، و نثار روح و روان، جز برای بنیانگذاری سیستم و نظام عادلی باشد که در میان مردم به دادگری می‌پردازد و حقّ و حقیقت را مراعات می‌دارد. آنان نباید در مقابل آن در این جهان فانی عوض و بدلی بخواهند و بجویند. نباید اندیشۀ این چنین انسانهائی در

لابلای این مبارزهٔ مستمرّ و جهاد پیوسته و پیاپی برای بالا بردن و والا نمودن سخن خدا، این باشد که به جاه و مقام و بزرگواری و احترام و خوشنامی برسند و نام و نانی پیدا کنند. آنان نباید در لابلای این تلاشها و کوششهای فراوان و جنبشها و حرکتهای ارزشمند و گرانبها بر دلهایشان بگذرد که خود را و قوم و قبیلهٔ خود را بالا ببرند و زمام امور را بر دست گیرند، و جایگاه و پایگاه طاغوتهای بزهکار را بگیرند و بسان ایشان شوند، پس از آن که زورمداران متکبّر را از منصبها و مقامهای خود معزول کرده‌اند. این قرآن مجید است که با صدای بلند خود فریاد برمی‌آورد:

﴿ الَّذِینَ آمَنُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند در راه شیطان می‌جنگند.... (نساء / ۷۶)

این آیهٔ بزرگوار:

﴿ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ﴾.

ای مردم، خدای خود را بپرستید، آن‌که شما را وکسانی را آفریده است که پیش از شما بوده‌اند، تا (خود را بدین وسیله پاک سازید و) راه پرهیزگاری گیرید. (بقره/۲۱)

مغز و چکیدهٔ این دعوت، دعوت انقلابی اسلام را در برگرفته است. چرا که اسلام ساکنان این کره را به نامهای: کارگران، کشاورزان، اربابان و مالکان، ثروتمندان و کارخانه‌داران و صاحبان کارگاه‌ها، مخاطب قرار نمی‌دهد، و آنان را با نامهای احزاب و طبقات خودشان نامگذاری نمی‌کند و فریادشان نمی‌دارد. بلکه اسلام آدمیزادگان را جملگی مخاطب قرار می‌دهد. آنان را تحت عنوان افراد جنس بشری ندا درمی‌دهد. خدا بدیشان دستور می‌دهد که خدای یگانه را بپرستند و چیزی را انباز او نکنند، و خداوند و خداوندگاری جز او را برنگزینند. همچنین ایشان را فریاد می‌دارد که از فرمان خداوندگار خویش سرکشی نکنند، و از پرستش او سرباز نزنند، و بناحقّ در زمین تکبّر ننمایند. چه فرمان و دستور از آن خدا است و بس، و کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است، لذا کسی را نسزد - هر کسی که باشد - در زمین بزرگی بفروشد و تکبّر کند، و مردمان را مقهور و مغلوب خود گرداند تا در برابرش کرنش کنند و فرمان او را ببرند و رام عظمت و قدرت وی گردند. خداوند همگان را فرا می‌خواند به این که تنها از خدا اطاعت کنند و مخلصانه او را بپرستند، و همگان به طور یکسان در این بندگی و پرستش فراگیر شرکت ورزند، همان گونه که در قرآن آمده است:

﴿ تَعَالَوْا إِلَیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ: أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللهَ، وَ لاَ نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً، وَ لاَ یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللهِ ﴾.

بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک (و همه آن را بر زبان می‌رانیم. بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. (آل عمران / ۶۴)

این دعوت به انقلاب جهانی فراگیری است که هیچ گونه پیچیدگی و نارسائی در آن نیست. چرا که اسلام با صدای بلندی فریاد برمی‌آورد:

﴿ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ. ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ ﴾.

فرمانروائی از آن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند). (یوسف / ۴۰)

از آدمیزادگان کسی را نسزد که خویشتن را شاه مردمان و چیره دست بر ایشان کند و بدیشان هر چه را بخواهد دستور دهد، و ایشان را از هر چه بخواهد باز دارد. قطعاً هرگاه فردی از افراد بشر، خویشتن را در امر و نهی مستقلّ بداند و خود رأی بخواند، بدون این که از سوی

خداوند والای جهان، سلطه و قدرتی و دلیل و حجّتی بدو داده شده باشد، این تفاخر ناروا در زمین بر خدا، و سرکشی از فرمان یزدان در جهان، و چشم دوختن به مقام الوهیّت است.[1] کسانی که می‌پسندند امثال چنین افرادی از میان طاغوتها شاه و فرمانروا گردند، واقعاً برای یزدان انباز قرار می‌دهند. این هم انگیزهٔ فساد در زمین می‌گردد، و از آن سرچشمه‌های شرّ و بدی و طغیان و سرکشی برمی‌جوشد.

✿

دعوت اسلام به توحید و یگانه پرستی، و به عبادت و پرستش خدای یکتا، یک مسألهٔ کلامی نبوده و نیست، یا فقط عقیدهٔ لاهوتی نبوده و نیست، همان گونه که مذهبهاو دینهائی این چنین هستند. بلکه اسلام دعوت و فراخوانی به سوی یک انقلاب اجتماعی است (Social Revolution).این دعوت پیش از هرچیز دیگری خواست کسانی را نابود سازد که خویشتن را به قلّهٔ الوهیّت برده بودند، و با نیرنگها و حقّه‌بازیهای گوناگون خود مردمان را به بندگی خویش کشانده بودند. برخی از آنان مقامهای پرده‌داری و منصبهای غیبگوئی را ترتیب داده بودند. بعضی نیز شاهنشاهی و فرمانروائی را خاصّ خویش دانسته و به دست گرفته بودند و بر گردهٔ مردمان حکومت می‌کردند. برخی هم منابع ثروت و خیرات زمین را ویژهٔ خود کرده، و مردمان را زیردست و نیازمند خویش نموده بودند. مردمان چشمانشان را به دست ایشان می‌دوختند و چیزی را نمی‌یافتند که کفاف روزی ایشان را بدهد و آنان را بسنده باشد... دعوت اسلام خواست که همهٔ اینان را ریشه کن و نابود کند... این چنین کسانی گاهی خود را آشکارا به اوج الوهیّت می‌رساندند و خدا بودن خود را اعلان می‌داشتند، و انسانهائی را که در دسترس ایشان بودند مقهور و مغلوب خویش می‌نمودند تا فرمانروائی ایشان را بپذیرند و در برابر عظمت و قدرت آنان کرنش کنند. این کار را با استناد به حقوق و مزایائی می‌کردند که از نیاکانشان به ارث برده بودند، و یا با استناد به امتیازات طبقاتی آباء و اجدادشان در پیش می‌گرفتند. این بود فریاد برمی‌آوردند:

﴿ مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرِي ﴾.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (قصص / ۳۸)

﴿أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلىٰ ﴾.

من والاترین معبود شما هستم. (نازعات / ۲۴)

﴿أَنَا أُحْيي وَأُميتُ ﴾.

من (با عفو بزهکار و کشتن بیگناه) زنده می‌گردانم و می‌میرانم. (بقره / ۲۸۵)

﴿ مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً؟ ﴾.

چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ (فصلت / ۱۵)

و سخنان دیگر خود بزرگ‌بینها و ادّعاهائی که ستمگرانه و تجاوزگرانه زبان بدانها می‌گشودند و جرأت جسارت آنها را به خود می‌دادند. گاهی از جهالت و سفاهت عامّهٔ مردمان سوء استفاده می‌کردند و بتها و مجسّمه‌ها و معبدهائی را معبود و خداگونه می‌نمودند، و مردمان را به پرستش آنها می‌خواندند و از ایشان می‌خواستند آداب بندگی و مراسم پرستش را در برابر چنین معبودها و خداگونه‌هائی اداء کنند. آنان خودشان را در پشت سر همچون معبودها و خداگونه‌هائی پنهان می‌کردند، و عقل و خرد مردمان را به بازی می‌گرفتند، و بدون این که مردمان متوجّه گردند ایشان را بندهٔ اغراض و اهداف و هواها و هوسهای خویش می‌ساختند.[2] از این کار روشن می‌شود که دعوت اسلام به سوی توحید و یگانه پرستی، و اخلاص عبادت برای یزدان یکتای یگانه، و عیبجوئی از کفر و شرک، و به دور داشتن از بتها و

۱- حال و وضع تغییر نمی‌کند، چه مجموعه‌ای و چه «ملّتی» باشد آن کسی که بدون اجازهٔ یزدان والای جهان، شرائع و قوانین خود را وضع و پدیدار کند ... چه مهمّ خود این قید است، چه قانونگذار و شریعت نگار فردی باشد یا مجموعه‌ای و یا ملّتی.

۲- در جاهلیّتهای کنونی تنها شکل بتها و پیکره‌ها دگرگون شده است. جاهلیّتهای کنونی برای غفلت زدگان و سبکمغزان بتها و پیکره‌های معنوی دیگری را استوار و پابرجا می‌دارند، و پرده‌داران به نام ایشان صحبت می‌کنند و می‌گویند: آنها چنین و چنان می‌خواهند. غفلت‌زدگان و سبکمغزان هم می‌پذیرند.

طاغوتها، اینها همه و همه منافات و مخالفت دارد با حکومت و با کارگزاران و گردانندگان امور آن ... به همین خاطر است که می‌بینی هر زمان که پیغمبری از پیغمبران به پا خاسته است و آشکارا به دعوت مردمان به سوی پرستش یزدان پرداخته است، و ایشان را مخاطب قرار داده است و گفته است:

﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من برای شما جز خدا معبودی نیست پس تنها خدا را بپرستید. (اعراف / ۵۹)

حکومتهای مقتدر زمان آن پیغمبر در برابرش برخاسته است و رو در روی او ایستاده است و به مبارزهٔ با او پرداخته است، و همهٔ کسانی که خیرات و برکات زمین را ستمگرانه و تجاوزکارانه مورد بهره‌برداری و سودجوئی قرار داده‌اند و به استعمار و استثمار پرداخته‌اند، بر ضدّ آن پیغمبر شوریده‌اند و در راه دعوت او سدّها و مانعها ایجاد کرده‌اند. چرا که این دعوت تنها بیان عقیدهٔ کلامی، یا شرح مسأله‌ای از مسائل الهیّات (Metaphysical Proposition) نبوده است. بلکه فریادی برای یک انقلاب اجتماعی جهانی بوده است و نشانه‌های آن بر کسانی پنهان نبوده است که مقامها و منصبهای جاه و جلال را متعلّق به خویشتن دیده‌اند، و منابع ثروت را در دست خود گرفته‌اند. آن کسانی که بوی آشفتگی و دگرگونی سیاسی را سالها پیش از رخ دادن آن استشمام می‌کنند و بو می‌برند!

❁

اسلام مجموعه‌ای از عقیدهٔ کلامی، و برخی از آداب و مراسم پرستش نیست و بس، همان گونه که در این روزگار از معنی دین چنین برداشت می‌شود. حقیقت این است که اسلام سیستم شامل و نظام فراگیری است. می‌خواهد سائر سیستمها و نظامهای ستمگر موجود در جهان را ریشه‌کن و نابود گرداند، و به جای آنها سیستم و نظام شایسته‌ای را ایجاد، و برنامهٔ معتدلانه‌ای را پدیدار کند، سیستم و نظامی که اسلام آن را برای بشریّت بهتر از همهٔ سیستمها و نظامهای دیگر می‌بیند، و در آن رهائی انسانها از دردها و بلاهای شرّ و طغیان، و دستیابی ایشان در هر دو جهان به خوشبختی و رستگاری است.

دعوت اسلام در راستای چنین راهی، راه اصلاح و نوسازی و خراب کردن و بازسازی نمودن، برای همهٔ انسانها بطور کلّی است، و اختصاص به ملّتی ندارد تا ملّت دیگری از آن محروم بماند، و متعلّق به طائفه‌ای نیست تا طائفهٔ دیگری از آن بی‌بهره شود. اسلام جملگی آدمیزادگان را دعوت به شنیدن و پذیرفتن سخن خود می‌کند. اسلام حتّی خود شاهان و امیران را فریاد می‌دارد و صدایشان می‌زند و می‌گوید: به پناه خدا بیائید، پناهی که آن را برای شما مرزبندی و روشن کرده است، و دستهایتان را از چیزی باز دارید که خدا شما را از آن نهی فرموده است و برحذر نموده است. اگر فرمانبردار فرمان یزدان شوید، و پذیرای سیستم و نظام حقّ و عدلی گردید که به عنوان خیر و برکت آن را برای مردمان استوار و برجای داشته است، امنیّت و آسایش و گشایش و تندرستی و سلامت بهرهٔ شما می‌گردد، زیرا حقّ و حقیقت با کسی دشمنی نمی‌ورزد، و بلکه حقّ و حقیقت با جور و ستم دشمنی می‌ورزد، و با فساد و تباهی و بزهکاری و گناهکاری می‌رزمد، و با کسی می‌جنگد از حدود و ثغور فطرت تعدّی و تخطّی کند، و فراتر از آن را بخواهد، چیزی را بطلبد که برحسب قوانین هستی و فطرتی که خدا مردمان را بر آن سرشته است متعلّق بدو نبوده و نصیبی در آن نداشته است.

بدین خاطر هر کس به این دعوت ایمان بیاورد و خوب آن را بپذیرد، عضوی از «گروه اسلامی» یا «حزب اسلامی» می‌گردد، چنین کسی فرق نمی‌کند سرخ‌پوست باشد یا سیاه‌پوست، و دارا باشد یا نادار. همهٔ آنان همچون دانه‌های شانه برابرند. هیچ ملّتی بر ملّت دیگری، و هیچ طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگری برتری ندارد. بدین وسیله یک حزب جهانی یا بین‌المللی تشکیل می‌شود، حزبی که با زبان وحی «حزب الله» نامیده شده

است.

همین که این حزب تشکیل شد، فوراً شروع به جهاد در راه هدفی می‌کند که به خاطر آن تشکیل و پدیدار گردیده است. سرشت اسلام این است، و وجود آن چنین می‌طلبد که از همهٔ توان و تلاش خود استفاده کند و هیچ گونه فرصتی را در راه از میان برداشتن سیستمها و نظامهائی از دست ندهد که بنیاد آنها بر پایه‌هائی غیر از پایه‌های اسلام استوار باشد. اسلام از هیچ تلاش و کوششی در راه ریشه‌کن کردن و برانداختن چنین سیستمها و نظامهائی فروگذاری نمی‌کند، و تمام همّ و غمّ خود را صرف سیستم و نظامی می‌سازد که جایگزین آنها گردد و عمران و جامعه را اوج دهد و راسترو سازد، و آنها را بر اصول و ارکان قانون میانه‌رو و دادگری بنیان کند که قرآن مجید آن را «سخن یزدان» می‌خواند.(۱) اگر این حزب تمام کوشش خود را مبذول ندارد، و برای تغییر سیستمها و نظامهای حکومتی و فرماندهی، سعی لازم نکند، و در راه استوار و پابرجا نمودن سیستم و نظام حقّ ،سیستم و نظامی که بر ارکان و اصول اسلام بنیاد نهاده شده است، تلاش نکند و آن گونه که باید در این راه جهاد ننماید، هدف اسلام از دست او به در رفته است، و در پیاده کردن هدفی که اسلام به خاطر آن پدید آورده شده است، کوتاهی ورزیده است. زیرا اسلام پدید آورده نشده است جز برای رسیدن بدین هدف، و پیاده کردن این هدف، هدفِ ایجاد و پا بر جا داشتن سیستم و نظام حقیقت و عدالت... اسلام هیچ هدفی و هیچ کاری ندارد مگر جهاد در این راه. این هدف یگانه‌ای است که خدا آن را در کتاب والا و ارزشمند خود بیان کرده است و فرموده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾.

شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید.

(آل‌عمران / ۱۱۰)

کسی نباید گمان برد که این حزب، به زبان وحی: «حزب الله»، تنها گروهی از واعظان و اندرزگویان هستند. در مساجد مردمان را نصیحت می‌کنند. ایشان را دعوت به پذیرش مذهب و مکتب می‌نمایند با سخنرانیها و مقاله‌هائی که فقط سخنرانی و مقاله‌خوانی هستند و جز این چیز دیگری نیستند! کار چنین نیست. بلکه این حزب حزبی است که خدا آن را به وجود آورده است تا پرچم حقّ و عدل را بر دست خود گیرد، و گواه بر مردمان گردد. وظیفه‌ای که از روز نخست بر دوش او انداخته شده است این است که باید سرچشمه‌های شرّ و تعدّی را بخشکاند، و ستمگری و تباهی را در زمین از میان بردارد، و استعمار و استثمار مبغوض را نابود گرداند، و سرکشی خداگونه‌های دروغین را سرکوب سازد، یعنی آن کسانی که در زمین به ناحقّ تکبّر می‌ورزند، و خویشتن را بجای خدا ارباب و خداوندگار می‌کنند. این حزب باید دمار از روزگار چنین خداگونه‌های دروغین را برآورد، و ریشهٔ الوهیّت ایشان را بر کند و نابود گرداند. سیستم و نظام شایسته‌ای را برای فرمانروائی و آبادانی ایجاد و استوار گرداند که در سایهٔ آن سیستم و نظام دور و نزدیک و دارا و نادار بغنود و بیاساید... ایزد بزرگوار در آیه‌های متعدّدی از قرآن مجید به این معنی اشاره فرموده است:

﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ﴾.

با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). (انفال / ۳۹)

۱- اشاره به بخشی از آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه است که می‌فرماید: ﴿كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾.

(مترجم)

﴿إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ﴾.
اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد. (انفال / ۷۳)

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.
خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرد تا این آئین (کامل و شامل) را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند (و به منصّهٔ ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند. (توبه / ۳۳)

از همهٔ این چیزها روشن می‌شود که این حزب باید که زمام امور را به دست گیرد، و چاره‌ای جز به دست گرفتن زمام امور را ندارد. زیرا سیستم فاسد و نظام تباه عمران، پابرجا و استوار نمی‌گردد و نمی‌ماند مگر بر بنیاد ساخته شده بر پایه‌های تعدّی و دست درازی و فساد و تباهی در زمین. همچنین سیستم و نظام شایستهٔ فرمانروائی ممکن نیست پابرجا و استوار گردد و ثمرات و نتائج خود را ببخشد مگر پس از آن که زمام امور را از دست طغیانگران تباه پیشه بیرون بیاورد، و انسانهائی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند و در زمین برتری جوئی نمی‌کنند و تباهی نمی‌خواهند آن را به دست گیرند.

افزون بر اینها، این حزب - با صرف نظر از این که هدف آن اصلاح جهان، و پخش خیر و خوبی و فضیلت در سراسر کرهٔ زمین است - نمی‌تواند بر نقشه و خطّ سیر خویش ثابت و ماندگار بماند، و به برنامهٔ خود چنگ بزند، و برابر مقتضیات خویشتن عمل کند، مادام که سیستم و نظام فرمانروائی بر اساس دیگری استوار و برقرار باشد، و برابر نامه‌ای جدای از برنامهٔ آن به پیش رود. زیرا حزبی که به قانون و نظام ویژه‌ای برای زندگی و فرمانروائی ایمان دارد، نمی‌تواند برابر قانون خود زندگی کند، و در عین حال بنابه اقتضای زمان در پرتو نظام حکومتی دیگری به کار پردازد، نظام حکومتی دیگری که بر اصول و هدفهائی مستقرّ باشد جدای از اصول و هدفهائی که خودش بدانها ایمان دارد و می‌خواهد برابر برنامهٔ آنها حرکت کند. چه مردی که به اصول و قوانین کمونیستی معتقد است، اگر بخواهد در ایتالیا یا آلمان متمسّک به اصول و قوانین کمونیستی خود بماند و برابر برنامه‌ای زندگی کند که کمونیستی آن را مقرّر می‌دارد، هرگز نمی‌تواند چنین کند. زیرا نظامهائی که سرمایه‌داری یا نازیسم[۱] آنها را مقرّر می‌دارد، بر او حاکم خواهند بود و با سلطه و قدرت خویش او را مغلوب خود می‌کنند و اصلاً نمی‌تواند از چنگالهای آنها خویشتن را نجات دهد... همچنین اگر مسلمان بخواهد زندگی خود را بگذراند و در زیر سایهٔ سیستم و نظام فرمانروا و حاکمی بسر برد که مخالف اصول و قوانین جاویدان اسلام باشد، و او دوست داشته باشد بر اصول و قوانین اسلام باقی بماند[۲] و بدانها چنگ زند، و در افعال و اعمال روزانهٔ خویش طبق خواست چنان سیستم و نظامی حرکت کند، چنین چیزی برای او ممکن نمی‌گردد، و هرگز بدین هدف خود نائل نمی‌شود. زیرا قوانینی که او آن را باطل می‌داند، مالیّاتی که او معتقد به زیان آن است و آن را غارت اموال مردمان می‌شمارد، مسائلی که او آن را از حقّ منحرف می‌انگارد و ستم بر دادگری محسوب می‌دارد، و قوانین و دستگاه‌هائی که می‌داند آنها سرچشمهٔ فساد و تباهی در زمین هستند، و برنامه‌های آموزش و پرورشی که از وخامت فرجام و سوء نتائج آنها قاطعانه سخن می‌گوید و آنها را موجب نابودی ملّت می‌بیند... اینها را همه و همه مسلّط بر خویش، و چیره بر محیط و اهل و عیال و فرزندان خود می‌بیند، بدان گونه ممکن نیست خویشتن را و اهل و عیال و فرزندانش را از آثار و نفوذ آنها رها و رستگار سازد.

۱- این مبحث در سال ۱۹۳۸ نگاشته شده است، بدان هنگام که سیستم نازی در آلمان بر سر کار بوده است.

۲- هر فرمانروائی و حکومتی که در آن خالصانه بندگی خدا نشود، و مخلصانه پرستش او نگردد، و شریعت خدا کاملاً بر سراسر زندگی مسلّط نباشد، فرمانروائی و حکومتی بشمار است مخالف با اسلام.

چه کسی که به عقیده و نظامی - به شکل فردی یا گروهی - ایمان داشته باشد، طبق عقیده و ایمانی که بدان دارد ناچار است برای نابودی نظامهای استوار بر اندیشه‌ای جدای از اندیشهٔ خود به تلاش ایستد، و همهٔ توان خویش را برای استقرار نظام حکومتی متّکی به اندیشه‌ای که او بدان ایمان دارد، و معتقد است که خوشبختی انسانها در آن است، صرف کند. چراکه عمل به عقیده‌اش و حرکت برابر برنامه‌اش جز از این راه برای او حاصل نمی‌گرددو بدو دست نمی‌دهد. هرگاه کسی را دیدی که در راه هدف خود به تلاش نمی‌پردازد، یا از این فریضه غافل می‌شود، بدان که او در ادّعای خود دروغگو است، و ایمان به ژرفای دل او فرو نرفته است. این معنی و مفهوم در قرآن آمده است:

﴿ عَفَا اللهُ عَنْکَ. لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّیٰ یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ؟ لاٰ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. وَ اللهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ... إِنَّمَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ. وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ ﴾.

خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد بازمانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهائی که می‌آورند) راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند. آنان که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند در انجام جهاد با مال و جان (در راه یزدان) از تو اجازه نمی‌گیرند، (زیرا جهاد واجب است و در اداء واجبات، کسب اجازه لازم نیست. این چنین مؤمنان راستینی که برای رفتن به جهاد اجازه نمی‌گیرند، به طریق اولیٰ برای نرفتن به جهاد درخواست اجازه نمی‌کنند) و خداوند به خوبی افراد پرهیزگار را می‌شناسد (و از نیّات و اعمال آنان کاملاً آگاه است). تنها کسانی از تو اجازه نمی‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدّعیان دروغینند و) به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دلهایشان دچار شکّ و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند. (توبه / ۴۳-۴۵)

کدام گواهی راست‌تر، و کدام دلیل روشن‌تر، از گواهی و دلیل قرآن است؟ در این آیه‌های سورهٔ برائت، قرآن مجید با نصّ صریح می‌فرماید: کسی که فریاد جهاد را پاسخ نگوید، و با مال و جان در راه والائی فرمودهٔ یزدان، و پابرجا داشتن آئینی جهاد نکند که آن را برای خود پسندیده است، و در استحکام و استقرار نظام حکومتی نکوشد که بر پایه‌های دین استوار است، او از زمرهٔ کسانی بشمار است که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند، و دلهایشان دچار شکّ و تردید است، و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند.

❁

شاید از آنچه گفتیم هدف (Objective) جهاد در اسلام برای تو روشن شده باشد و دانسته باشی که هدف از جهاد در اسلام ویران کردن بنیاد سیستمها و نظامهائی است که مخالف با ارکان و اصول اسلام باشد، و پابرجا داشتن حکومتی است که بر پایه‌ها و بنیادهای اسلام استوار بوده و بجای آن سیستمها و نظامها ساخته و پرداخته گردد و جایگزین آنها شود. این وظیفه، وظیفهٔ ایجاد یک انقلاب اسلامی همگانی، منحصر به کشوری جدای از کشور دیگری نیست. بلکه این کاری است که اسلام آن را می‌خواهد و آن را پیش چشم می‌دارد و خواستار این چنین انقلاب فراگیری در همهٔ اطراف و اکناف جهان است. این هدف والائی است که اسلام بدان چشم می‌دوزد. مسلمانان یا اعضاء «حزب اسلامی» چاره‌ای جز این ندارند که وظیفهٔ خود را شروع بکنند، و با ایجاد انقلاب مطلوب و تلاش برای دگرگونی سیستمها و سرنگونی نظامهای حکومتی موجود در کشورهائی که در آنها زندگی می‌کنند، کار خود را بیاغازند. امّا بالاترین خواست و والاترین هدف ایشان انقلاب جهانی فراگیری (World Revolution) است که همهٔ نواحی زمین را دربرگیرد. چراکه یک اندیشهٔ انقلابی‌ای که نژادگرائی را نمی‌پذیرد، بلکه جملگی مردمان را به سوی خوشبختی مردمان و رستگاری

همگی ایشان فرا می‌خواند، اصلاً برای آن ممکن نیست دائرهٔ کار خود را در کمربند محدود ملّتی یا منطقه‌ای تنگ گرداند. بلکه حقیقت این است که چنین اندیشهٔ انقلابی‌ای برابر سرشتی که دارد ناچار است انقلاب جهانی را هدف خود قرار دهد، هدفی که پیوسته آن را در برابر دیدگان خویش آماده می‌یابد و بدان چشم می‌دوزد، و لحظه‌ای از آن غافل نمی‌گردد. زیرا حق، مرزهای جغرافیائی را به رسمیّت نمی‌شناسد، و راضی نمی‌گردد در داخل مرزهای تنگی محصور شود که علماء جغرافیا آنها را ترسیم و تعیین می‌کنند و مصطلح و مقرّر می‌دارند. آخر حقّ خردهای پاک انسانها را به مبارزه می‌طلبد، و از آنها حقّ خود را خواستار و بدیشان می‌گوید: شما را چه شده است که می‌گوئید: فلان مسأله «حقّ» است مثلاً از این سو و از آن کوه یا رودخانه، سپس همین مسأله «باطل» است - به گمان شما - اگر چند متری از آن کوه یا رودخانه بگذریم و فراتر رویم؟! حقّ در همه حال و در همه جا حقّ است. مگر کوه‌ها و رودخانه‌ها در تغییر حقیقت معنوی حقّ چه تأثیری دارند؟! حقّ دارای سایهٔ فراگیر و گسترده است. خیر و خوبی آن همگانی و در بر گیرنده است و به محیطی جدای از محیطی اختصاص ندارد و متعلّق به منطقه‌ای جدای از منطقه‌ای نیست. هر کجا «انسان» تحت قهر و زور یافته شود، وظیفهٔ حقّ است که او را دریابد و حقّ او را بگیرد و وی را یاری و کمک کند. و هر کجا «بشریّت» در میان انسانهای مستضعف لطمه ببیند و بلازده گردد بر دادگری و ارکان و اصول آن، و بر بردارندگان پرچم آن واجب است که صدای او را بشنوند و فریاد او را پاسخ گویند، و همهٔ توان خود را برای پیروزی این چنین انسانهائی بکار گیرند تا ایشان را بر دشمنان ستمگرشان پیروز می‌گردانند و حقوق غصب شده را بدانان برمی‌گردانند که گردنکشان زورگو، ستمگرانه و تجاوزکارانه در غصب آن حقوق کوشیده‌اند و آن را بازیچهٔ دست خود قرار داده‌اند.

زبان وحی بیانگر این معنی است، آنجا که در قرآن آمده است:

﴿ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا ﴾.

چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز. (نساء / ۷۵)

افزون بر اینها، روابط بشری و پیوندهای انسانی - هر چند که اختلافات نژادی و میهنی در آنها تأثیر گذاشته باشد و کششهای پراکنده و گوناگونی را در آنها پدید آورده باشد - گاهی دربرگیرندهٔ سازش و هماهنگی فراگیری و همسوئی و همآوائی همه جانبه‌ای میان اعضاء و افراد آن است، ولی چه بسا همگامی و همراهی کشوری در منطقهٔ معیّنی با آن برابر ارکان و اصولی که دارد و پروژه‌ها و خط سیرهای روشنی که برای خود مشخّص داشته است مشکل گردد، مادام که کشورهای همسایهٔ آن در ارکان و اصول و پروژه‌ها و خط سیرها با آن موافق نباشند، و نپسندند که برابر طرحها و برنامه‌های خود حرکت کند و به پیش رود.[۱] بدین خاطر بر حزب مسلمان، برای حفظ هستی خود و جستن راه اصلاح مطلوب، واجب است که به استوار داشتن سیستم و نظام حکومتی در منطقهٔ ویژه‌ای بسنده نکند. بلکه از جملهٔ وظیفهٔ او است و در هیچ حالی از احوال چاره‌ای از آن ندارد که باید از هیچ گونه تلاشی

۱- به ویژه اگر این ارکان و اصول و پروژه‌ها و خط سیرها، ارکان و اصول و پروژه‌ها و خط سیرهای اسلام باشد که سلطه و قدرت را از دست هر زورمدار و قدرتمندی بیرون می‌کشد و آن را به یزدان یگانه برمی‌گرداند. بدین سبب همهٔ سیستمها و نظامها، و همهٔ حکومتها و جملگی اردوگاه‌هائی که براساس بندگی انسان برای انسان استوارند رو در روی اسلام می‌ایستند و با آن می‌رزمند. این نیز قانونی است که همهٔ رژیمهای بشری در آن مشترک هستند.

در راه توسعهٔ کمربند این سیستم و نظام باز نایستد، و در گسترش دامنهٔ نفوذ آن در نواحی گوناگون زمین تکاپو کند. بدین گونه که از یک سو حزب اسلامی برای پخش اندیشهٔ اسلامی، و همه جائی و همگانی کردن نظریّه‌های کامل اندیشهٔ اسلامی در نزدیکترین و دورترین نقاط جهان به تلاش پردازد، و ساکنان کرهٔ زمین را با وجود اختلاف مناطق و گوناگونی نژادها و جوراجوری طبقات ایشان به پذیرش این دعوت، و دینداری برابر برنامه‌ای فراخواند که خوشبختی دو جهان آنان را دربردارد. و از دیگر سو دامن همّت به کمر زند و به تلاش ایستد، و اگر بتواند با همهٔ سیستمها و نظامهای ستم پیشه‌ای بجنگد که با ارکان حق و اصول عدل با قوّت و قدرت می‌رزمند. برای پیکار با چنین سیستمها و نظامهای ستمگرانه‌ای تا می‌تواند باید ساز و برگ نظامی و قوّت و قدرت رزمی تهیّه ببیند، و بر جای آنها سیستم و نظام عدل و انصاف استوار دارد، سیستم و نظام عدل و انصافی که بر قوانین و مقرّرات اسلام و ارکان و اصول جاودانهٔ آن پابرجا گردد، قوانین و مقرّرات و ارکان و اصولی که هرگز تازگی خود را از دست نداده، و با گذشت شبها و روزها هرگز هم کهنه نمی‌شود.

این خط سیری است که اسلام آن را پیموده است. این برنامه‌ای است که پیغمبر ﷺ آن را در پیش گرفته است، و خلفاء راشدین که پس از او آمده‌اند و بر شیوه و سیرهٔ او رفته‌اند آن را در پیش گرفته‌اند، چه آنان کار را از کشورهای عربی آغازیدند. بعد از آن که خورشید اسلام از افقهای آنجاها سر بر زد، خلفاء راشدین آنجاها را پیش از سائر مکانها فرمانبردار اسلام گرداندند و به کنف حمایت مملکت نوبنیاد اسلامی کشاندند. گذشته از این قبلاً پیغمبر ﷺ شاهان و امیران و سران را در مناطق گوناگون زمین، به پذیرش آئین حقّ و اعتراف به فرمان یزدان فراخوانده بود. کسانی که به این دعوت ایمان آوردند، بدین مملکت اسلامی پیوستند، و از زمرهٔ اهالی و اعضاء آن گشتند. کسانی هم که این دعوت را پاسخ نگفتند و پذیرای آن نگشتند به جهاد با ایشان برخاست و با آنان جنگید... هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه پس از وفات پیغمبر ﷺ و پیوستن او به دوست والا، خلیفه شد، به دو کشور همسایهٔ کشور اسلامی حمله کرد که کشورهای روم و ایران بودند. دو کشوری که شهرت گردنکشی و سرکشی آنها در ستمگری و تکبّر و فخرفروشی همه جا را پر کرده بود و فرا گرفته بود. این حمله‌هائی که ابوبکر صدّیق رضی الله عنه آنها را آغازیده بود در زمان عمر فاروق رضی الله عنه به اوج خود رسیدند، عمر فاروقی که در استوار داشتن ستونهای مملکت اسلامی نخستین، بهرهٔ فراوان و سهم بسزائی دارد. درخت گشن اسلام تا بدانجا سترگ گردید که بر سراسر چنان اقطار و اکنافی سایه انداخت»[1]... (پایان گلچین سخنان ابوالأعلی مودودی)

✿

در پرتو این بیان راجع به سرشت این آئین و حقیقت آن، و جهاد در اسلام و ارزش آن، و همچنین راجع به برنامهٔ این آئین و نقشه و خطّ سیر حرکت در جهاد و مراحل آن، می‌توانیم به سنجش و ارزیابی جنگ بدر بزرگ بپردازیم، جنگی که یزدان سبحان دربارهٔ زمان رخداد آن فرموده است:

﴿ یَوْمَ الْفُرْقَانِ ﴾.

روز جدائی (حق از باطل، و ایمان از کفر). (انفال / ۴۱)

همچنین می‌توانیم شناخت بیشتری از سورهٔ انفال داشته باشیم، سوره‌ای که دربارهٔ این جنگ نازل گردیده است

۱- آن فتوحاتی که در زمان حیات پیغمبر ﷺ آغاز گردیده بود، و پس از او در روزگار دو خلیفهٔ راشدین راه خود را سپرده بود، از روح امپراتوری حاکم بر کرهٔ زمین در آن زمان سرچشمه نگرفته بود و از آن به اسلام سرایت نکرده بود، همان گونه که برخی از خاورشناسان و همچنین متأثران از اندیشه‌های ایشان گمان می‌برند. چراکه این آئینی که آمده است تا چهرهٔ واقعیّت موجود زمین را تغییر دهد و جهان بینیهای آن را دگرگون سازد، «سرایت بیماری» زندگانی موجود زمین و جهان‌بینیهای آن در او نمی‌گیرد، و چشم هم چشمی با اینان و آنان را در پیش نمی‌گیرد. هرگز پیغمبر ﷺ با سرایت این بیماری از حقیقت آئین یزدان غافل نگردیده است و گول چشم هم چشمی را نخورده است.

و از آن چکیده‌وار سخن گفته است.
جنگ بدر بزرگ، نخستین حرکت از حرکات جهاد اسلامی نبود - همان گونه که قبلاً روشن کردیم - بلکه چندین ارسال سریّه و تیپهای اعزامی بر آن پیشی گرفته‌اند و جز در یکی از آنها جنگی رخ نداده است، و آن سریّهٔ عبدالله پسر جحش است که در ماه رجب، درست پس از گذشت هفده ماه تمام از هجرت پیغمبر ﷺ از مکّه به مدینه روی داد. ارسال همهٔ این سریّه‌ها و گروه‌های اعزامی، همگام با قانونی بوده است که جهاد در اسلام بر آن استوار و پایدار گردیده است، قانونی که قبلاً از آن سخن گفتیم. بلی ارسال سریّه‌ها و گروه‌های اعزامی همه و همه متوجّه قریش بود، قریشی که پیغمبر خدا را ﷺ و مسلمانان بزرگوار را بیرون کردند، و حرمت بیت الله را نگاه نداشتند، بیت الله که هم در جاهلیّت و هم در اسلام مورد احترام قرار گرفته است، و در سرزمین حرم جنگ و جدال و چیزهای دیگری حرام و قدغن بوده است. امّا این مسأله، اصل و اساس حرکت جهاد اسلامی و انگیزهٔ آن نبوده است. بلکه اصل و اساس و انگیزهٔ جهاد اسلامی، اعلان همگانی اسلام برای آزادی مردمان از بندگی همه کس و همه چیز جز یزدان، بیان الوهیّت خدا در کرهٔ زمین، در هم شکستن طاغوتهائی که انسانها را به بندگی جز خدا می‌خوانند و می‌کشانند، و رهائی بخشیدن انسانها از بندگی بندگان و رساندن آنان به بندگی یزدان جهان بوده است. قریش طاغوت بلاواسطه‌ای بوده است که در جزیرةالعرب میان مردمان و میان رو کردن ایشان به بندگی یزدان یگانه، و ورود آنان به زیر سلطهٔ ایزد یکتای جهان مانع و رادع گشته است. لذا اسلام چاره‌ای جز پیکار با این طاغوت نداشته است؛ این هم از یک سو همگامی با نقشه و خط سیر همگانی اسلام، و در عین حال دادِ دل گرفتن از ظلم و طغیانی بوده است که عملاً گریبانگیر مسلمانان بزرگوار شده است، و از دیگر سو مراقبت از دارالاسلام، یعنی مواظبت از مدینه در برابر تاخت و تاز و تعدّی و تجاوز قریش و سائر دشمنان بدانجا بوده است. ما که این اسباب و علل محلّی نزدیک را ذکر می‌کنیم، باید که همیشه به یاد داشته باشیم و هرگز فراموش نکنیم که سرشت خود این آئین چیست و چه نقشه و خطّ سیری را می‌طلبد و واجب می‌گرداند. سرشت و نقشه و خطّ سیر اسلام چنین است و بر این است که طاغوتی را در کرهٔ زمین بر جای نگذارد، طاغوتی که سلطه و قدرت یزدان را غصب می‌گرداند، و مردمان را به بندگی غیرالوهیّت و غیر شریعت یزدان به شکلی از اشکال و در وضعی از اوضاع می‌کشاند.
و امّا رخدادهای این جنگ بزرگ را پیش از بررسی سورهٔ انفال، چکیده‌وار بیان می‌داریم، سوره‌ای که دربارهٔ چنان جنگی نازل گردیده است. تا از فضائی که سوره در آن نازل گردیده است بوئی ببریم و تا اندازه‌ای آشنائی پیدا کنیم، و از یک سو اهداف آیاتی را بفهمیم که سوره دربارهٔ آنها نازل گردیده است، و واقعیّت آیات سوره را دربارهٔ رویاروئی با رخدادها بدانیم، و از دیگر سو توجیه و تفسیر آیات را دربارهٔ رخدادها درک کنیم. زیرا معنی آیات قرآنی تنها با اطّلاع از مقاصد واژگانی و مطالب بیانی، چنانکه باید درک و فهم نمی‌شود. بلکه لازم است پیش از هر چیز در فضای تاریخی حرکتی آیات، و با واقعیّت مثبت و زندهٔ آنها زیست. آیات قرآنی - هر چند که دارای گسترهٔ فراخ‌تری و دارای تأثیر ماندگارتری از واقعیّت تاریخی‌ای دارند که با آن رویاروی می‌گردند - پرده از آن گسترهٔ فراخ به کنار نمی‌زنند، مگر در پرتو چنان واقعیّت تاریخی. گذشته ازاین، الهامهای همیشگی و کنشهای مستمرّ آیات، موجود و در میان است، ولی برای کسانی که تنها در پرتو این آئین حرکت می‌کنند و به پیش می‌روند، و این آئین را همچون کسانی به دست می‌گیرند که برای نخستین بار این آیات بر آنان نازل می‌گردید و ایشان آنها را فهم و درک می‌کردند و در زندگی خود پیاده می‌نمودند. بلی الهامها و کنشهای قرآنی بهرهٔ کسانی می‌گردد که بسان مسلمانان صدر

اسلام با شرائط و ظروف و اوضاع و احوال رویاروی گردند. هرگز اسرار و رموز این قرآن بهرۀ نشستگانی نمی‌شود که آیات قرآن را تنها در پرتو مفاهیم و معانی واژگانی و بیانی بررسی می‌کنند، و خودشان نمی‌نشینند و حرکت و جنبشی نمی‌ورزند.

ابن اسحاق گفته است[۱]: سپس پیغمبر خدا ﷺ شنید که ابوسفیان پسر حرب همراه کاروان بزرگی از شام برمی‌گردد و اموال قریش در آن است و تجارتی از تجارات ایشان است. در این کاروان سی یا چهل نفر از قریش است... ابن اسحاق گفته است: محمد پسر مسلم زهری، عاصم پسر عمر پسر قتاده، عبدالله پسر ابوبکر، و یزید پسر رومان، از عروه پسر زبیر روایت کرده‌اند، و جدای از آنان، فرزانگان ما از ابن عبّاس - رضی الله عنه - نقل نموده‌اند. هر یک گوشه‌ای از حدیث را برای من روایت کرده‌اند، و مجموعۀ سخنانشان دربارۀ آنچه راجع به بدر بیان داشتم، چنین است:

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ شنید ابوسفیان از شام برمی‌گردد، مسلمانان را به جنگ با ایشان فرا خواند و فرمود:

(هٰذِهِ عِيرُ قُرَيْشٍ فِيهٰا أَمْوٰالُهُمْ، فَاخْرُجُوا إِلَيْهٰا لَعَلَّ اللّٰهَ يُنْفِلُكُمُوهٰا).

این کاروان قریش است و در آن اموال ایشان است. به سوی کاروان بیرون روید، امید است خداوند آن را بهرۀ شما گرداند.

مردمان را به جنگ با کاروانیان فرا خواند. بعضیها زود خود را آماده کردند، و برخیها سرسنگینی نمودند، چرا که گمان نمی‌بردند که پیغمبر خدا ﷺ جنگ می‌کند. در کتابهای «زادالمعاد» و «إمتاع الأسماع» آمده است: «پیغمبر ﷺ دستور داد که هر که وسیلۀ سواری دارد آماده شود. چندان اهمّیّتی هم به کاروان نداد... سپس ابن القیّم گفته است: همۀ کسانی که در بدر حضور به هم رسانیدند سیصد و ده و اندی مرد بودند: ۸۶ نفر از مهاجران، و ۶۱ نفر از اوس، و ۱۷۰ نفر از خزرج بودند. تعداد اوسیان از خزرجیان کمتر بودند - هر چند که در رزم استوارتر و نیرومندتر و دلیرتر بودند - چرا که خانه‌هایشان در بلندیهای مدینه بود، و قریشیان هم ناگهانی سر رسیده بودند، و پیغمبر ﷺ هم فرموده بود: به دنبال ما نیایند مگر کسانی که وسیلۀ سواری ایشان آماده باشد. مردانی که وسیلۀ سواری آنان در بلندیهای مدینه بود از پیغمبر ﷺ درخواست کردند که عجله نفرماید تا آنان به مرکب و وسیلۀ سواری خود برسند و سواره برگردند، ولی نپذیرفت. مسلمانان تصمیم جنگ نداشتند، و ساز و برگ و توشۀ آن را نیز تهیّه ندیده و آماده نکرده بودند. ولی یزدان ایشان را بدون وعدۀ قبلی با دشمنانشان رویاروی گردانید».

ابوسفیان وقتی که به سرزمین حجاز نزدیک شد، کسب خبر می‌کرد، و از مسافرانی که می‌دید پرس و جو می‌نمود، چرا که نگران اموال مردمان بود که با خود در کاروان داشت. تا از برخی از مسافران شنید که محمّد یاران خود را به جنگ فرا خوانده است و از ایشان برای رزم با تو و پیکار با کاروانیان همراه تو کمک گرفته است. بدین هنگام ترسید و احتیاط بیشتری در پیش گرفت. ضمضم پسر عمرو غفاری را اجیر کرد و او را به مکّه فرستاد، و بدو دستور داد که پیش قریشیان برود و ایشان را به نجات اموال خود فرا خواند، و بدانان خبر دهد که محمّد همراه با یاران خویش سر راه بر ما گرفته‌اند. ضمضم پسر عمرو تند و سریع به سوی مکّه حرکت کرد.

مقریزی در کتاب «إمتاع الأسماع» گفته است: ضمضم همین که اهل مکّه را دید ایشان را ترساند و فریاد زد: ای گروه قریش، ای آل لؤی پسر غالب، کاروان کالاهای مشک و عنبر و پارچه‌ها را دریابید! محمّد و یارانش سر راه را بر کاروان گرفته‌اند. کمک! کمک! به

۱- ابن کثیر به ابن اسحاق در روایت جنگ بدر در کتاب: «البدایة و النهایة» اعتماد کرده است. مقریزی هم در کتاب «إمتاع الأسماع» چندان از این روایت دور نشده است. امام ابن قیم جوزیه در کتاب «زادالمعاد»، و امام ابن حزم در کتاب «جوامع السیرة» چکیده‌ای از آن را روایت کرده‌اند. ما نیز از همۀ اینها استفاده کرده‌ایم.

خدا سوگند گمان نمی‌برم که بتوانید آن را دریابید! ضمضم در این وقت گوشهای شترش را بریده بود، و پیراهن خود را چاک زده بود، و زین و برگ شتر را وارونه نهاده بود. قریش نتوانستند خویشتنداری کنند. بر مرکبهای چموش و رام خود سوار شدند، و در مدّت سه روز آمادهٔ کارزار گشتند - برخی گفته‌اند: بلکه در دو روز آمادهٔ رزم و پیکار گشتند. نیرومندانشان ضعیفان خود را یاری دادند. سهیل پسر عمرو، زمعه پسر اسود، طعیمه پسر عدی، حنظله پسر ابوسفیان، و عمرو پسر ابوسفیان مردمان را برای بیرون رفتن تشویق و ترغیب می‌کردند. سهیل گفت: ای آل غالب، آیا شما محمّد و از دین برگشتگان اهالی مدینه (یعنی مسلمانان) را رها می‌سازید تا شتران و اموال شما را به یغما برند؟ کسی که جویای دارائی است، این دارائی است. کسی که خواستار قدرت و شوکت است، این قدرت و شوکت است. امیه پسر ابوصلت با اشعاری سهیل را ستود. نوفل پسر معاویهٔ دیلی به نزد ثروتمندان و توانمندان قریش رفت و دربارهٔ بذل هزینه‌ها و اعطای مرکبهای رایگان به کسانی که برای نبرد بیرون می‌آیند صحبت کرد. عبدالله پسر ابوربیعه گفت: بفرما این ۵۰۰ دینار را هرگونه و هر کجا هزینه می‌کنی بکن. عبدالله پسر ابوربیعه از حویطب پسر عبدالعزّی ۲۰۰ دینار گرفت. ۳۰۰ دینار را هزینهٔ تهیّه اقوات و ارزاق و خرید اسلحه‌ها و مرکبها کرد. طعیمه پسر عدی را سر دستهٔ بیست نفر شتردار کرد، و ایشان را مجهّز کرد و اقوات و ارزاق داد و در برابر کمکی که بدیشان کرد ایشان را مأمور مراقبت از زنان و فرزندان نمود. هیچ یک از قریشیان بر جای نمی‌ماند مگر این که بجای خود کسی را می‌فرستاد. به پیش ابولهب رفتند و او نه بیرون رفت و نه حاضر شد کسی را بجای خود بفرستد. گویند او بجای خود عاصی پسر هشام پسر مغیره را فرستاد که وامی بر او داشت. بدو گفت: تو بجای من برو، وام خود را به تو می‌بخشم. عاصی بجای او رفت ... عداس همان جوانی است که مسیحی بود و عتبه و شیبه او را فرستادند تا برای پیغمبر خدا ﷺ انگور بچیند بدان هنگام که پیغمبر ﷺ به طائف رفت و اهالی آنجا او را بسیار زشت برگرداندند. اهالی طائف دیوانگان و کودکان را به دنبال او روانه کردند تا وی را سنگباران گردانند. آنان پاهای مبارک او را خون آلود کردند. پیغمبر ﷺ از دست ایشان به باغ عتبه و شیبه پناهنده شد. کردار و رفتار پیغمبر ﷺ در عداس سخت تأثیر کرد و او بر دستها و پاهای پیغمبر ﷺ فرو افتاد و به بوسیدن آنها پرداخت. عداس شیبه و عتبه پسران ربیعه را از بیرون رفتن باز داشت و بیرون رفتن ایشان را ننگ و رسوائی قلمداد نمود، و عاص پسر منبّه پسر حجّاج، و ابوامیّه پسر خلف را سرزنش کرد. عقبه پسر ابومحیط و ابوجهل به پیش ابوامیّه پسر خلف آمدند و سخت با او درشتی کردند. بدیشان گفت: بهترین شتر وادی القری را برای من بخرید. آنان برای او شتری را به سیصد درهم از نعم بنی قشیر خریدند. مسلمانان آن را در جنگ به غنیمت بردند... از قریشیان کسی به اندازهٔ حارث پسر عامر، بدتر وادار به رفتن نگردید. ضمضم پسر عمرو در خواب چنین دید که سیلاب خون از بالا و پائین درّهٔ مکّه جاری است. عاتکه دختر عبدالمطّلب هم خوابی دید مبنی بر این که در هر خانه‌ای از خانه‌های قریش کشته و خون است. کسانی که صاحب‌نظر و اندیشمند بودند، بیرون رفتن را نمی‌پسندیدند. برخی به پیش برخی دیگر می‌رفتند، و اظهار ناخشنودی می‌کردند. از زمرهٔ کسانی که در بیرون رفتن کندی بیشتری داشتند حارث پسر عامر، امیّه پسر خلف، عتبه و شیبه پسران ربیعه، حکیم پسر حزام، ابوالبختری پسر هشام، علی پسر امیّه پسر خلف، و عاص پسر منبّه بودند. تا بدانجا که ابوجهل به حالشان گریست. عقبه پسر ابومعیط، و نضر پسر حارث پسر کلده، ابوجهل را کمک کردند. سرانجام مسیر راه را در پیش گرفتند. قریش همراه با دوشیزگان خواننده و دف زنندگان بیرون آمدند. بر سر هر چشمه‌ای آواز می‌خواندند و شتران را

سر می‌بریدند و بزمی و جشنی برپا می‌کردند. آنان ۹۵۰ جنگجو بودند. تعداد ۱۰۰ اسب داشتند با جامه‌های زره جدای از جامه‌های زره پیادگان. شتران ایشان ۷۰۰ تا بودند. آنان چنان بودند که یزدان دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ بَطَراً وَ رِئٰاءَ اَلنّٰاسِ، وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ، وَ اللّٰهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ﴾.

مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان جنگ بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه خدا بازمی‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد).

(انفال/ ۴۷)

قریشیان با آرایش بزرگی و کینه‌توزی زیادی نسبت به پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب او به راه ادامه دادند و به پیش تاختند. می‌خواستند به کاروان خود برسند و آن را نگاهداری و نگهبانی کنند. پیش از آن به عمرو پسر حضرمی، و به کاروانی که به همراه داشت برخورد کرده بودند، کاروانی که گروه اعزامی تحت سرپرستی عبدالله پسر جحش را تشکیل می‌داد.

ابوسفیان کاروان را نزدیکتر و نزدیکتر گردانید. کاروانی که در آن ۷۰ مرد، و در روایت ابن‌اسحاق ۳۰ مرد جنگجو قرار داشت. در میان آنان مخرمه پسر نوفل، و عمرو پسر عاص بودند. در کاروان ۱۰۰۰ شتر بود که اموال را بر پشت آنها بار و حمل می‌کردند. هنگامی که به مدینه نزدیک شدند، ترس شدیدی ایشان را در برگرفت. ضمضم پسر عمرو را و گروهی را که برای نجات کاروان آمده بودند در پیش خود نگاه داشتند. ابوسفیان بامدادان به بدر رسید. کاروان کم‌کم پیش آمد. ابوسفیان از کمین هراسناک بود. شتر خود را رو به ساحل دریا به حرکت درآورد و راه دریاکنار را که از مدینه دور بود در پیش گرفت، و بدر را در سمت چپ رها کرد، و با سرعت به راه افتاد... قریشیان هم از مکّه به راه افتادند و بالای هر چشمه‌ساری اتراق می‌کردند. به هرکس که به پیش ایشان می‌آمد خوراک می‌دادند و شتران را سر می‌بریدند و از گوشت آنها می‌خوردند و می‌خوراندند. قیس پسر امرئ‌القیس از سوی ابوسفیان به پیش آنان آمد. ابوسفیان بدیشان دستور داده بود که برگردند. بدانان خبر داده بود که کاروان ایشان نجات پیدا کرده است و درامان مانده است. دیگر لازم نیست خویشتن را با دست اهالی یثرب به کشتن دهند. شما که مقصود و نیازی جز نجات کاروان نداشتید. شما که بیرون آمده‌اید تا کاروان خویش را برهانید و اموال آن را از دستبرد بدور دارید. خدا که کاروان را نجات داده است. قیس پسر امرئ‌القیس هر اندازه تلاش کرد و با ایشان جرّ و بحث نمود، مفید فائده‌ای نگردید و نخواستند از جحفه برگردند. ابوجهل گفت: به خدا سوگند برنمی‌گردیم تا به بدر می‌رسیم، و سه روز در آنجا می‌مانیم. در بدر شترانی را سر می‌بریم و به دیگران خوراک می‌دهیم، و شراب می‌نوشیم. کنیزکان خواننده برایمان می‌خوانند و می‌نوازند، و عربها برای همیشه از ما می‌ترسند... قیس به پیش ابوسفیان برگشت و او را از حرکت و دیدگاه قریش باخبر گردانید. ابوسفیان گفت: وای به حال قوم من! این کار عمرو پسر هشام (یعنی: ابوجهل) است. او دوست نداشته است که برگردد، چون سردستگی مردمان را برعهده گرفته است، ولی ستم ورزیده است، و فرجام ستمگری ننگ و بدبیاری است. اگر محمّد بر نفرات قریش پیروز گردد و بدیشان بلائی برساند، ما را خوار و رسوا می‌دارد.

ابن‌اسحاق روایت کرده است که اخنس پسر شریق پسر عمرو پسر وهب ثقفی که هم‌پیمان بنی‌زهره بود و ایشان در جحفه بودند، گفت: ای بنی‌زهره خداوند اموال و دارائی شما را نجات داده است، و دوستتان مخرمه پسر نوفل نیز با شما مخلصانه صحبت کرده است. شما

لشکرکشی کرده‌اید تا او را و دارائی او را محفوظ و مصون دارید. برگردید و ترس از جنگ را به من نسبت دهید. برگردید، چرا که هیچ‌گونه نیازی ندارید به این که بیهوده بیرون بیائید و خویشتن را در معرض خطر قرار دهید. چنان نکنید که این مرد (یعني: ابوجهل) می‌گوید. پس بنی‌زهره برگشتند، و فردی از آنان در جنگ شرکت نکرد... هیچ یک از خاندانهای قریش نبود مگر این که کسانی از ایشان در این لشکری شرکت داشتند و بیرون آمده بودند، مگر خاندان بنی‌عدی پسر کعب که کسی از آنان شرکت نکرده و بیرون نیامده بود... البتّه در کتاب «إمتاع الأسماع» آمده است: طعمه پسر عدی بیست شترسوار را مجهّز کرد و آنان را اقوات و ارزاق داد و در برابر مزد در میان اهل و عیال خودشان برجای گذاشت و مأمور مراقبت از زنان و فرزندان کرد... میان طالب پسر ابوطالب که در میان قریشیان بود و میان برخی از قریشیان گفتگوئی درگرفت. آنان گفتند: ای بنی‌هاشم به خدا سوگند می‌دانیم که هر چند با ما بیرون آمده‌اید امّا دلهایتان با محمّد است. لذا طالب به مکّه برگشت همراه کسانی که به مکّه بازگشتند.

ابن‌اسحاق گفته است: چند شبی که از ماه رمضان گذشت، پیغمبر خدا ﷺ همراه اصحاب و یاران خود بیرون آمد. شتران اصحاب و یاران پیغمبر خدا ﷺ در آن روز ۷۰ تا بودند. به نوبه بر آنها سوار می‌شدند. پیغمبر ﷺ و علی پسر ابوطالب، و مرثد پسر ابومرثد غنوی به نوبه بر شتری سوار می‌گردیدند. حمزه پسر عبدالمطّلب، و زید پسر حارثه، و ابوکبشه و انسه، خادمان پیغمبر ﷺ به نوبه بر شتری سوار می‌شدند. ابوبکر و عمر و عبدالرحمن پسر عوف هم به نوبه بر شتری سوار می‌گردیدند، و...

مقریزی در کتاب «إمتاع الأسماع» گفته است:

رسول خدا ﷺ به راه ادامه داد: همین که به نزدیکیهای بدر رسید بدو خبر دادند که قریشیان حرکت کرده‌اند. با مردمان به مشورت پرداخت. ابوبکر ﵁ برخاست و نیکو سخن گفت. سپس عمر برخاست و داد سخن داد و سپس عرض کرد: ای پیغمبر خدا، آنان قریش هستند و با تمام عزّت و قدرت آمده‌اند. به خدا سوگند از آن زمان که قریش عزّت یافته است هرگز خوار نگردیده است. به خدا سوگند از آن زمان که کافر گردیده است ایمان نیاورده است. به خدا سوگند هرگز عزّت و شکوه خود را تسلیم نمی‌کند، و قطعاً با تو می‌جنگد. پس ساز و برگ لازمهٔ آن را تهیّه کن، و توشهٔ درخور آن را آماده ساز. آن گاه مقداد پسر عمرو برخاست و گفت: ای فرستادهٔ یزدان، فرمان خدا را اجراء کن و برابر دستور خدا برو. ما با تو هستیم. به خدا سوگند به تو نخواهیم گفت آن چیزی را که بنی‌اسرائیل به پیغمبر خود گفتند:

﴿ فاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم. (مائده / ۲۴)

امّا ما می‌گوئیم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما قطعاً همراه با شما می‌جنگیم. به خدائی سوگند که تو را به حق فرستاده است، اگر ما را به سوی برک الغماد[1] بفرستی خواهیم رفت. فرستادهٔ خدا ﷺ دربارهٔ او نیک گفت و برای او دعای خیر کرد... سپس فرمود:

(أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ).

ای مردمان یاری و رهنمودم کنید.

مراد او از مردمان، انصار بود... گمان می‌برد انصار او را یاری نمی‌دهند مگر در میان خانه و کاشانه. چرا که آنان شرط و پیمانشان این بود که او را از چیزی نگاهداری کنند که خودشان را و فرزندانشان را از آن بازمی‌دارند و محافظت می‌نمایند.[2] سعد پسر معاذ ﵁ برخاست و گفت: من از سوی انصار پاسخ می‌دهم. ای پیغمبر خدا انگار مقصودتان ما هستیم! فرمود:

(أَجَل). بلی.

۱- برک الغماد مکانی در دورترین نواحی یمن است.

۲- این شرط، بندی از بندهای پیمان نامهٔ بیعت عقبهٔ دوم بود که پیغمبر خدا ﷺ بر اساس آن به مدینه مهاجرت فرمود.

سعد پسر معاذ گفت: تو چه بسا برابر دستوری بیرون آمده‌ای که دربارهٔ چیز دیگری به تو وحی شده است.[۱] ما به تو ایمان آورده‌ایم، و تو را تصدیق کرده‌ایم، و گواهی داده‌ایم به این که هر چه را با خود آورده‌ای حقّ است، و با تو عهدها و پیمانها بسته‌ایم که بشنویم و فرمانبرداری کنیم. پس ای پیغمبر خدا به سوی هر چه می‌خواهی برو و هر چه می‌خواهی بکن. به خدائی سوگند که تو را به حقّ فرستاده است اگر ما را به این دریا بزنی و خودت بدان فرو روی، ما نیز همراه تو بدان فرو می‌رویم، و مردی از ما درنگ نمی‌کند و بر جای نمی‌ماند. با هر کس که می‌خواهی ارتباط برقرار کن، و از هر که می‌خواهی ببر. از اموال ما هر چه می‌خواهی برگیر. چیزی را که از اموال ما برمی‌گیری، در پیش ما گرامی‌تر خواهد بود از چیزی که از اموال ما بر جای می‌گذاری و آن را برنمی‌داری. به خدائی سوگند که جانم در قبضهٔ دست او است هرگز این را نپیموده‌ام، و از این راه کمترین آگاهی ندارم. بدمان نمی‌آید که فردا با دشمنانمان رویاروی گردیم. ما در جنگ شکیبا و پایدار هستیم، و در پیکار راست قامت و استوار می‌باشیم. امید است که یزدان چیزهائی را از ما به تو بنماید که چشمانت بدانها روشن گردد و مایهٔ شادی و سرور تو شود ... در روایتی آمده است که سعد پسر معاذ گفت: ما کسانی را از قوم خود بر جای گذاشته‌ایم و به ترک ایشان گفته‌ایم که آنان از ما بیشتر محبّت تو را در دل دارند، و از ما افزونتر فرمانبردار تو هستند، ولی آنان گمان بردند که تنها کاروان بر سر راه است و بس. ما برای تو آلاچیقی می‌سازیم و تو در میان آن خواهی ماند. مرکبهائی را برای تو آماده می‌سازیم و در جلو آلاچیق حاضر می‌کنیم. سپس ما با دشمنانمان به رزم و پیکار می‌پردازیم. اگر خدا ما را بر دشمنانمان چیره و پیروز گرداند، این چیزی است که ما آن را دوست می‌داریم. و اگر خلاف این بود، تو بر مرکبهای خود سوار می‌گردی و خویشتن را به کسانی می‌رسانی که در پشت سرِ ما هستند... پیغمبر از او به نیکی یاد کرد، و بدو فرمود:

(أَوَ يَقْضِي اللهُ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ يا سَعْدُ؟).

ای سعد! آیا یزدان بهتر از این را خواهد کرد؟

هنگامی که سعد از رایزنی بپرداخت، پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(سِيرُوا عَلىٰ بَرَكَةِ اللهِ، فَإِنَّ اللهَ قَدْ وَعَدَنِي إِحْدَى الطّائِفَتَيْنِ. وَاللهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلىٰ مَصارِعِ الْقَوْمِ).

مبارک است. در پرتو عنایت خدا حرکت کنید. یزدان یکی از دو گروه را به من وعده داده است. انگار من به قوم (خویش) می‌نگرم که نقش زمین می‌شوند.

مردمان دانستند که ایشان درگیر جنگ می‌شوند و کاروان ازمیان به در می‌رود، و با توجّه به فرمودهٔ پیغمبر ﷺ امیدوار گردیدند که پیروز شوند. از همان روز پیغمبر پرچمهائی ترتیب داد. پرچمها سه تا بودند. پرچمی را مصعب پسر عمیر برداشت، و دو پرچم دیگر که سیاه رنگ بودند، یکی را علی برگرفت، و دیگری را سعید پسر معاذ که مردی از انصار بود بر دوش کشید. پیغمبر ﷺ سلاح را نمایان کرد. او از مدینه بدون پرچم برافراشته بیرون آمده بود.

پیغمبر خدا ﷺ شب جمعه که هفده روز از رمضان گذشته بود، در نزدیکترین جای بدر فرود آمد. علی، زبیر، سعد پسر ابو وقّاص، و بسبس پسر عمرو - رضی‌الله عنهم - را برای جستجوی آب فرستاد. ایشان را به یک تپّهٔ کوچک شنی رهنمود فرمود و گفت:

(أَرْجُو أَنْ تَجِدُوا الْخَبَرَ عِنْدَ هٰذَا الْقَلِيبِ الَّذِي يَلِي الظُّرَيْبَ).

امیدوارم که خبر (آب را) در کنار این چاهی بیابید که پس از تپّهٔ کوچک شنی است.

آنان در کنار آن چاه شتران آبکش قریشیان، و آب دهندگان آنان را پیدا کردند. همهٔ آنان گریختند. در میان ایشان عجیر هم بود. عجیر به پیش قریش آمد و گفت:

۱- اشاره به این است که وحی آسمانی راجع به کاروان بوده است، و هم اینک لشکریان قریش سر رسیده‌اند.

ای آل غالب! این، پسرِ ابوکبشه[1]، و یاران او هستند که آب آورندگان را گرفته‌اند. لشکریان به موج و خروش درآمدند، و از این کار ناخشنود شدند. بر آنان باران می‌بارید. در آن شب ابویسار غلام عبیده پسر سعید پسر عاص، و اسلم غلام منبّه پسر حجّاج، و ابورافع غلام امیّه پسر خلف، دستگیر شدند. آنان را به خدمت پیغمبر ﷺ آوردند. پیغمبر ﷺ نماز می‌خواند. آنان گفتند: ما آب آورندگان قریش هستیم. ما را فرستاده‌اند تا برای ایشان آب ببریم. مسلمانان گزارش ایشان را نپسندیدند و آنان را کتک زدند. پس گفتند: ما مردان ابوسفیان بوده و با کاروان همراه هستیم. مسلمانان از ایشان دست کشیدند و آنان را نزدند. پیغمبر ﷺ هنگامی که سلام نماز را داد، گفت:

(إِنْ صَدَقُوكُمْ ضَرَبْتُمُوهُمْ، وَ إِنْ كَذَبُوكُمْ تَرَكْتُمُوهُمْ!).

وقتی که به شما راست گفتند ایشان را زدید، و زمانی که به شما دروغ گفتند ایشان را رها کردید!.

سپس رو به اسیران کرد و از ایشان پرس و جو نمود. بدو خبر دادند که قریش در پشت این تپّه هستند. آنان روزی ده شتر، و روزی نه شتر ذبح می‌کنند. و او را از کسانی آگاه کردند که از مکّه بیرون آمده‌اند. پیغمبر ﷺ فرمود: قریشیان میان نه صد تا هزار نفرند. و گفت:

(هٰذِهِ مَكَّةُ، قَدْ أَلْقَتْ إِلَيْكُمْ أَفْلاذَ أَكْبادِها).

این مکّه است، جگر گوشه‌های خود را به پیش شما انداخته است.

پیغمبر ﷺ دربارهٔ مکان نزول با اصحاب و یاران خود به مشورت پرداخت. حباب پسر منذر پسر جموح گفت: ما را به کنار نزدیکترین چاه به قریشیان ببر. من از آن چاه و ژرفای آن آگاهم. در آنجا چاه کهنه‌ای است که انسانی نمی‌داند چه کسی آن را کنده است. می‌دانم آب آن شیرین است. آب زیادی دارد و بیرون کشیده نمی‌شود. حوضی را در کنار آن می‌سازیم، و با سطلهائی آب را بیرون می‌کشیم و می‌جنگیم، و چاه‌های دیگر را پر می‌کنیم و کور می‌سازیم. پیغمبر ﷺ فرمود: پیشنهاد خوبی است... در روایت ابن هشام به نقل از ابن اسحاق چنین آمده است: حباب پسر منذر گفت: ای پیغمبر خدا، آیا این جایگاهی که در آن فرود آمده‌ای جایگاهی است که خدا تو را در آن فرود آورده است و ما را نرسد که از آن پیشی و پسی گیریم؟ یا این جایگاه برابر دیدگاه و به خاطر مصلحت و نیرنگ جنگی برگزیده شده است؟ فرمود:

(بَلْ هُوَ الرَّأْيُ وَ الْحَرْبُ وَالْمَكِيدَةُ).

بلکه رأی و نظر است و به خاطر مصلحت و نیرنگ جنگی است.

عرض کرد: ای پیغمبر خدا، اینجا جایگاه خوبی نیست ... سپس به چیزی اشاره کرد که بیان گردید...

سپس پیغمبر ﷺ برخاست و بالای چاه واقع در بدر فرود آمد. تمام آن شب رو به تنهٔ بر جای ماندهٔ درختی که بریده شده بود نماز می‌خواند. آن شب، شب جمعهٔ هفدهم رمضان بود. پیغمبر ﷺ همان چیزی را انجام داد که حباب بدان اشاره کرده بود... یزدان بارانی از آسمان بر سر مسلمانان نازل کرد. بارانی که زمین را سفت و سخت کرد، ولی بدان اندازه که مزاحم سیر و حرکت نگردید. آن اندازه باران بر سر قریشیان بارید که ایشان را از سیر و حرکت بازداشت و نتوانستند از مکان خود بکوچند. میان آنان تپّهٔ کوچکی از شن و ماسه بود. نزول باران نعمت برای مؤمنان بود و بدیشان دل و جرأت بیشتری بخشید، ولی برای مشرکان بلا و گرفتاری بود. آن شب چرتی مسلمانان را فرا گرفت و به خواب رفتند. تا بدانجا که چانه‌های برخیها میان پستانهایشان فرو می‌افتاد و ناخودآگاه بر پهلوها می‌افتادند. رفاعه پسر رافع پسر مالک احتلام گردید و در پایان غسل کرد ... پیغمبر ﷺ عمّار پسر یاسر، و عبدالله پسر مسعود - رضی الله عنهما - را برای گشت زدن و کسب خبر فرستاد. آنان پیرامون

۱- مرادش پیغمبر ﷺ است.

قریشیان دور زدند و سپس برگشتند و به پیغمبر ﷺ خبر دادند که قریشیان آشفته و هراسناک هستند، و باران پیاپی بر آنان می‌بارد.
وقتی که پیغمبر ﷺ در کنار چاه فرود آمد، آلاچیقی از ترکه‌های چوب برای او ساخته شد. سعد پسر معاذ با شمشیر حمایل کرده بر دم در آن ایستاد. پیغمبر خدا ﷺ به میدان پیکار رفت، و محلهای نقش زمین گشتن و کشته شدن یک یک سردستگان کفر قریش را نشان داد. می‌فرمود: این، محل نقش زمین گشتن و کشته شدن فلانی است، و این، محل نقش زمین گشتن و کشته شدن فلانی است ... هیچ یک از آنان از جائی تجاوز نکرد که پیغمبر ﷺ جایگاه هلاکت او را تعیین کرده بود. پیغمبر خدا ﷺ صفها را راست و ریز کرد، و به آلاچیق برگشت و همراه با ابوبکر رضی الله عنه وارد آن گردید.
ابن اسحاق گفته است: قریشیان کوچیدند و تا بامداد رفتند، سپس برگشتند. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ آنان را دید که از تپّه به سوی درّه می‌آیند، فرمود:
(أَللّٰهُمَّ هٰذِهِ قُرَيْشٌ قَدْ أَقْبَلَتْ بِخُيَلائِهٰا وَ فَخْرِهٰا تُحٰادُّكَ، وَ تُكَذِّبُ رَسُولَكَ. أَللّٰهُمَّ فَنَصْرَكَ الَّذِي وَعَدْتَنِي. أَللّٰهُمَّ أَحْنِهِمُ الْغَدٰاةَ).
خداوندا! این قریش است که با بالش و نازش خود می‌آیند و با تو سر رزم دارند، و فرستاده‌ات را نمی‌پذیرند و دروغگو می‌خوانند. خداوندا! پیروزی خود را که به من وعده داده‌ای بهرهٔ ما گردان. خداوندا! فردا قریش را سرنگون گردان.
همچنین پیغمبر ﷺ هنگامی که عتبه پسر ربیعه را سوار بر شتر سرخی در میان قوم قریش دید، فرمود:
(إِنْ يَكُنْ فِي أَحَدٍ مِنَ الْقَوْمِ خَيْرٌ فَعِنْدَ صٰاحِبِ الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ، إِنْ يُطِيعُوهُ يَرْشُدُوا).
اگر در کسی از این قوم خیر و صلاحی باشد، در کسی است که دارای شتر سرخ است. اگر قریش از او اطاعت کنند راهیاب می‌گردند.
خفاف پسر أیماء پسر رحضهٔ غفاری - یا پدرش أیماء پسر رحضهٔ غفاری - هنگامی که قریشیان از کنار آنان گذشتند، پسرش را همراه چهارپایانی برای ذبح برایشان فرستاد و بدیشان هدیّه داد، و گفت: اگر می‌خواهید با اسلحه و مردانی شما را یاری خواهیم داد. قریشیان همراه پسرش کسی را فرستادند و پیام دادند که صلهٔ رحم را انجام دادی و وظیفهٔ خود را اداء کردی. به جانمان سوگند اگر با مردمان (یعنی مسلمانان) می‌جنگیم، ما در برابر ایشان ضعیف نیستیم، و اگر با خدا می‌جنگیم - همان گونه که محمّد گمان می‌برد - کسی در برابر خدا تاب و توانی ندارد.
هنگامی که قریشیان فرود آمدند، افرادی از ایشان به سوی مسلمانان رفتند تا به حوض پیغمبر خدا ﷺ رسیدند. در میان آنان حکیم پسر حزام هم بود. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
(دَعُوهُمْ).
رهایشان سازید.
هر کس که آن روز از آن حوض آب نوشید بعدها کشته شد مگر حکیم پسر حزام که کشته نشد و بعدها ایمان آورد و مسلمان خوبی شد. هر وقت حکیم پسر حزام می‌خواست در سوگندی که می‌خورد شدّت و حدّت بنماید، می‌گفت: نه، به خدائی سوگند که روز بدر مرا نجات داده است.
ابن اسحاق گفته است: پدرم اسحاق پسر یسار و آگاهانی جز او، برای من از پیر مردان انصار، روایت کرده‌اند و گفته‌اند:
هنگامی که قریشیان آرام گرفتند، عمیر پسر وهب حجمی را فرستادند و گفتند: تعداد یاران محمّد را برای ما تخمین بزن. او اسب خود را پیرامون لشکر به تاخت و جولان درآورد. سپس برگشت و بدیشان گفت: سیصد نفرند، اندکی بیش یا کم. امّا به من مهلت دهید تا ببینم آنان آیا کمین یا کمکی دارند یا خیر. سر در بیابان نهاد و دور شد. چیزی ندید و به پیش ایشان برگشت و گفت: چیزی را ندیدم. امّا ای گروه قریش، من دیدم که بلاها مرگها را بر دوش گرفته‌اند. شتران آبکش یثرب

مرگهای ناگواری را بر دوش دارند. مسلمانان مردمانی هستند که سنگر و پناه‌گاهی جز شمشیرهایشان ندارند. به خدا سوگند گمان نمی‌کنم کسی از ایشان کشته شود مگر این که کسی از شما را بکشد. وقتی که تعدادی از شما را کشتند چه خوشی و خیری پس از آن در زندگی است؟ پس رایزنی کنید و ببینید که چه کاری می‌کنید!

هنگامی که حکیم پسر حزام این سخن را شنید، در میان مردم به راه افتاد. به پیش عتبه پسر ربیعه آمد و گفت: ای ابوولید تو بزرگ و سرور قریش هستی. در میان آنان فرمان تو روا است و از تو اطاعت می‌گردد. آیا می‌خواهی پیوسته در میان قریش تا آخر دنیا به نیکی یاد شوی؟ گفت: ای حکیم چگونه؟ گفت: مردمان را برمی‌گردانی، و کار هم پیمان خود عمرو پسر حضرمی را بر عهده می‌گیری. پاسخ داد: پذیرفتم. تو نمایندهٔ من در این کار باش. او هم پیمان من است و دیهٔ برادرش (که در گروه اعزامی عبدالله پسر جحش کشته شده بود همان گونه که قبلاً گذشت) با من، و اموالی را که از دست داده است بازپرداخت می‌کنم. به پیش ابن حنظلیه برو. من از کسی نمی‌ترسم که کار مردمان را درهم و آشفته کند جز او، یعنی ابوجهل پسر هشام. سپس عتبه پسر ربیعه برخاست و به سخنرانی پرداخت و گفت: ای گروه قریش! شما نمی‌خواهید که هیچ گونه بلائی به محمّد و یارانش برسانید. به خدا سوگند اگر بلائی بدو برسانید پیوسته یکی به دیگری به بدی می‌نگرد. چرا که این یکی پسر عمو، یا پسر دائی، و یا مردی از عشیره و قبیلهٔ او را کشته است. پس برگردید و محمّد را به سائر عربها واگذارید. اگر آنان او را بکشند، این چیزی است که خواسته‌اید، و اگر جز این باشد با شما ملاقات می‌کند و چیزی که خواسته‌اید بدو نرسانده‌اید.

حکیم پسر حزام می‌گوید: پس به راه خود ادامه دادم تا به ابوجهل رسیدم. او را دیدم که زرهی را از زرهدان بیرون آورده است و آن را آماده می‌کند. بدو گفتم: ای ابوحکم! عتبه مرا با چنین و چنان سفارشی به پیش تو فرستاده است و چنین و چنان گفته است. گفت: به خدا سوگند ریه‌هایش از هراس باد کرده است! او چنین دیده است که محمّد و یارانش ذبیحه‌های قصّابی هستند و پسرش[1] در میان آنها خواهد بود. او می‌ترسد پسرش به دست شما کشته شود.

سپس ابوجهل کسی را به پیش عامر پسر حضرمی فرستاد و بدو پیام داد و گفت: این هم پیمان تو است که می‌خواهد مردمان را برگرداند. تو که با چشم خود کسی را می‌بینی که باید قصاص شود. پس برخیز و پیمان خود را بجوی، و محل کشتن برادرت را بنگر و قصاص او را بگیر. عامر پسر حضرمی برخاست و مسأله را روشن نمود. سپس فریاد برآورد: وای عمرو من! پس جنگ گرم گردید، و کار مردمان سخت شد، و بر شرّ گرد آمدند و شرّ و شور را در پیش گرفتند، و اندیشه و نگرش بر مردم تباه گردید که عتبه ایشان را بدان فراخوانده بود. هنگامی که سخن ابوجهل به گوش عتبه رسید که گفته بود: به خدا سوگند ریه‌های عتبه باد کرده است، عتبه گفت: جای سفید نشیمنگاه او خواهد دانست[2] که چه کسی ریه‌هایش باد کرده است، من یا او؟

ابن اسحاق گفته است: اسود پسر عبدالأسد مخزومی که مرد بداخلاق و ناپاکی بود از لشکر بیرون آمد و گفت: با خدا پیمان می‌بندم که قطعاً از حوض آنان آب خواهم نوشید، یا آن را ویران خواهم کرد، و یا به سبب آن کشته خواهم شد. هنگامی که از صف قریشیان بیرون آمد، حمزه پسر عبدالمطّلب رضی الله عنه نیز از صف مسلمانان بیرون آمد و به سوی او رفت. وقتی که به همدیگر رسیدند حمزه شمشیری بدو زد پای او را تا نیمهٔ ساق به پرواز درآورد. اسود به حوض نزدیک بود. بر پشت افتاد. از پاهایش خون به سوی قریشیان فوّاره زد. خویشتن را به سوی حوض کشید و خود را بدان

۱- مرادش ابوحذیفه رضی الله عنه است که مسلمان شده بود و از زمرهٔ مسلمانان بود.

۲- عتبه می‌خواهد از لحاظ ترسوئی او را به مردی تشبیه کند که خویشتن را به زنانگی می‌زند.

انداخت تا به گمان خود سوگند خویش را بجای آورد. حمزه او را دنبال کرد، و در داخل حوض با ضربات شمشیر کشت!

آن گاه عتبه پسر ربیعه، در وسط برادرش شیبه پسر ربیعه، و پسرش ولید پسر عتبه، بیرون آمد. از صف که جدا شد همرزم خود را به مبارزه طلبید. سه نفر از انصار به سویش رفتند، به اسامی: عوف و معوذ پسران حارث که مادرشان عفراء نام داشت، و مرد دیگری که بدو عبدالله پسر رواحه گفته می‌شد. عتبه و شیبه و ولید گفتند: شما کیستید؟ افرادی از انصار هستیم. گفتند: ما را با شما کاری نیست ... ابن‌اسحاق گفته است: عتبه به جوانان انصار وقتی که خود را یاران پیغمبر ﷺ نامیدند، گفت: هماوردان بزرگواری هستید، ولی ما می‌خواهیم با هماوردان قوم خود بجنگیم. سپس از میان ایشان یکی فریاد برآورد: ای محمّد از میان قوم خودمان هماوردانی بیرون فرست. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(قُمْ يا عُبَيْدَةُ ٱبْنُ الْحارِثِ، قُمْ يا حَمْزَةُ، قُمْ يا عَلِيُّ).

ای عبیدهٔ پسر حارث برخیز، ای حمزه برخیز، ای علی برخیز.

هنگامی که برخاستند و به سویشان رفتند، آنان گفتند: بلی، هماوردان ارزشمندی هستید. عبیده که سن و سال بیشتری از دیگران داشت با عتبه پسر ربیعه، و حمزه با شیبه پسر ربیعه، و علی با ولید پسر ربیعه، به رزم و پیکار پرداختند. حمزه شیبه را مهلت چندانی نداد و او را کشت. علی هم به ولید چندان فرصتی نداد و او را کشت. میان عبیده و عتبه دو ضربه رد و بدل گردید و هر دو ضربه به طرفین خورد و ایشان را از حرکت بازداشت. حمزه و علی با شمشیرهای برهنه به سوی عتبه دویدند و او را از پای درآوردند و کشتند، و دوست خود را برداشتند و نزد اصحاب بردند.

ابن اسحاق گفته است: سپس قریشیان به سوی مسلمانان دویدند و یکی به دیگری نزدیک گردیدند. پیغمبر خدا ﷺ به اصحاب خود دستور فرموده بود حمله نکنند تا بدیشان فرمان می‌دهد. و فرموده بود:

(إِنِ ٱكْتَنَفَكُمُ الْقَوْمُ فَانْضَحُوهُمْ عَنْكُمْ بِالنَّبْلِ).

اگر قریشیان به سوی شما آمدند، ایشان را با رگبار تیر از خویشتن دور کنید.

آن وقت پیغمبر خدا ﷺ از پیش صفها رفت و به آلاچیق برگشت. همراه ابوبکر وارد آن گردید. جز ابوبکر کسی در داخل آلاچیق در خدمت پیغمبر ﷺ نبود. پیغمبر خدا ﷺ پروردگار خود را قسم می‌داد که به وعدهٔ پیروزی خود وفا فرماید. از جمله می‌گفت:

(أَللّٰهُمَّ إِنْ تُهْلِکَ هٰذِهِ الْعِصابَةَ الْيَوْمَ لا تُعْبَدُ).

خداوندا! اگر امروز این جماعت را بکشی تو پرستش نمی‌شوی.

ابوبکر می‌گفت: ای پیغمبر خدا! کمتر پروردگارت را قسم بده و لابه و زاری کن! چه یزدان به وعده‌ای که به تو داده است وفا می‌فرماید.

در کتاب «إِمتاع الأسماع» مقریزی آمده است: ای پیغمبر خدا، من تو را رهنمود می‌کنم - هر چند که پیغمبر خدا والاتر و داناتر از آن است که رهنمود گردد - خدا برتر و بزرگوارتر از آن است که وعدهٔ او را درخواست کرد! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(يا ٱبْنَ رَواحَةَ، أَلا أَنْشُدُ اللهَ وَعْدَهُ؟ إِنَّ اللهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ).

ای پسر رواحه، آیا وعدهٔ خدا را خواستار نگردم؟! قطعاً خدا خلاف وعده نمی‌کند.

ابن اسحاق گفته است: در داخل آلاچیق چرتی پیغمبر خدا ﷺ را فرا گرفت. سپس هوشیار شد و فرمود:

(أَبْشِرْ يا أَبابَكْرٍ، أَتاکَ نَصْرُ اللهِ. هٰذا جِبْرِيلُ آخِذاً بِعِنانِ فَرَسٍ يَقُودُهُ، عَلىٰ ثَنايَاهُ ٱلنَّقْعُ).

ای ابوبکر، یاری خدا به تو رسید. این جبرئیل است. لگام اسبی را گرفته است که بر دندانهای پیشین آن گرد و غبار نشسته است.

تیری به سوی مهجع غلام عمر پسر خطّاب پرتاب شد و کشته شد. او ﷺ نخستین کشتهٔ مسلمانان بود. سپس

تیری به سوی حارثه پسر سراقه یکی از بنی عدی ابن نجّار پرتاب گردید و در حالی که از حوض آب می‌نوشید تیر به گلویش خورد و او را ﷺ کشت.
آن گاه پیغمبر ﷺ از آلاچیق بیرون آمد و به سوی مردم رفت و ایشان را به جنگ تشویق و ترغیب کرد و فرمود:
(وَالَّذي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لايُقاتِلُهُمُ الْيَوْمَ رَجُلٌ، فَيُقْتَلُ، صابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَيْرَ مُدْبِرٍ، إلاّ أَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ).
به خدائی سوگند که جان محمّد در قبضهٔ اختیار او است، اگر امروز کسی با ایشان بجنگد و کشته شود، در حالی که پایداری نماید و برای رضای خدا برزمد و رو کند و پشت نکند، قطعاً خدا او را به بهشت می‌برد.
عمیر پسر حمام برادر بنی سلمه، در حالی که چند تا خرما در دست داشت و سرگرم خوردن آنها بود، گفت: به به! آیا میان من و میان ورود من به بهشت جز این فاصله‌ای نیست که اینان مرا بکشند؟ خرماها را از دست خود پرت کرد، و شمشیر خویش را برگرفت، و جنگید تا کشته شد ﷺ.
ابن اسحاق گفته است: عاصم پسر عمر پسر قتاده برایم روایت کرده است که عوف پسر حارث که همان پسر عفراء است گفت: ای پیغمبر خدا، چه چیز بنده، خدا را شاد و خندان می‌گرداند؟ فرمود:
(غَمْسُهُ يَدَهُ في الْعَدُوِّ حاسِراً).
بر دشمن تاخت بردن، بدون زره و کلاهخود.
پس رزهی را که بر تن داشت بیرون آورد و آن را دور انداخت، سپس شمشیرش را برگرفت و با قریشیان جنگید تا کشته شد ﷺ.
ابن اسحاق گفته است: محمد پسر مسلم پسر شهاب زهری، برایم از عبدالله پسر ثعلبه پسر صعیر عذری هم پیمان بنی زهره، روایت کرده است که او بدو گفته است: هنگامی که مردمان به همدیگر رسیدند و یکی به دیگری نزدیک گردید، ابوجهل پسر هشام گفت: خداوندا! او پیوند خویشاوندی ما را بریده است و چیزی برای ما آورده است که شناخته نمی‌شود، فردا او را سرنگون کن... ابوجهل خودش آغازگر جنگ بود.
ابن اسحاق گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ مشتی شن برگرفت و آن را به سوی قریشیان پرت کرد و فرمود:
(شاهَتِ الْوُجُوهُ!).
چهره‌ها زشت و پلشت باد!.
سپس مشت شن را به سوی آنان پرت کرد، و به اصحاب خود دستور فرمود که:
(شُدُّوا!).
بتازید و تند و چابک شوید!.
به دنبال آن قریشیان شکست خوردند، و یزدان بزرگوار از سران و سر دستگان قریش کشت کسانی را که کشت، و اسیر کرد کسانی را که اسیر کرد.
هنگامی که مسلمانان شروع به اسیر کردن قریشیان کردند، پیغمبر خدا ﷺ در میان آلاچیق بود. سعد پسر معاذ بر در آلاچیق ایستاده بود و شمشیر را حمایل کرده بود که پیغمبر خدا ﷺ در داخل آن بود، و همراه تعدادی از انصار به نگهبانی از پیغمبر خدا ﷺ اشتغال داشتند، چرا که از یورش دشمنان می‌ترسیدند. در روایتی که برای من نقل شده است چنین آمده است که پیغمبر خدا ﷺ در چهرهٔ سعد ناخوشایندی از کار مردمان را می‌دیدید. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:
(وَاللهِ لَكَأَنَّكَ يا سَعْدُ تَكْرَهُ ما يَصْنَعُ الْقَوْمُ!).
به خدا سوگند، انگار ای سعد تو از کاری که مردمان می‌کنند بدت می‌آید!.
گفت: بلی، به خدا سوگند، ای پیغمبر خدا. این نخستین واقعه‌ای است که خدا بر سر اهل شرک آورده است. من دوست می‌داشتم آنان را بجای اسیر کردن و نگاه داشتن، می‌کشتند و از میان می‌بردند!
ابن اسحاق گفته است: عبّاس پسر معبد برای من روایت کرده است از یکی از اهل خود، و او از ابن عبّاس - رضی الله عنه - روایت نموده است که پیغمبر ﷺ در آن روز به یکی از اصحاب خویش

فرمود:

(إِنِّي قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ رِجالاً مِنْ بَنِي هاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ قَدْ أُخْرِجُوا كَرْهاً لا حاجَةَ لَهُمْ بِقِتالِنا، فَمَنْ لَقِيَ مِنْكُمْ أَحَداً مِنْ بَنِي هاشِمٍ فَلا يَقْتُلْهُ، وَ مَنْ لَقِيَ أَبَا الْبُخْتَرِيِّ بْنَ هِشامِ بْنِ الْحارِثِ بْنِ أَسَدٍ فَلا يَقْتُلْهُ، وَ مَنْ لَقِيَ الْعَبّاسَ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ عَمَّ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَلا يَقْتُلْهُ، فَإِنَّهُ إِنَّما أُخْرِجَ مُسْتَكْرَهاً).

من متوجّه شده‌ام که کسانی از بنی‌هاشم و جز آنان وادار به بیرون آمدن شده‌اند و در نظر نداشته‌اند که با ما بجنگند. هر کس از شما فردی از بنی هاشم را دید، او را نکشد. هر کس ابوالبختری پسر هشام پسر حارث پسر اسد را دید، او را نکشد. کسی که عبّاس پسر عبدالمطلب عموی پیغمبر خدا ﷺ را دید، او را نکشد. زیرا او وادار به بیرون آمدن شده است.

ابن عبّاس گفته است: ابوحذیفه پسر عتبه پسر ربیعه گفت: آیا ما پدران و پسران و برادران و عشیرهٔ خود را می‌کشیم و عبّاس را بر جای می‌گذاریم؟! به خدا سوگند اگر بدو برسم شمشیر را به بدن او جوش خواهم کرد!

ابن عبّاس گفته است: این سخن به گوش مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید. به عمر پسر خطّاب فرمود:

(يا أَبا حَفْصٍ).

ای ابوحفص.

عمر گفته است: این اوّلین بار و نخستین روزی است که پیغمبر خدا ﷺ مرا با کنیهٔ ابوحفص ملقّب می‌فرماید.

(أَيُضْرَبُ وَجْهُ عَمِّ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِالسَّيْفِ؟).

آیا چهرهٔ عموی پیغمبر خدا ﷺ با شمشیر زده می‌شود؟

عمر گفت: ای پیغمبر خدا اجازه فرما گردن ابوحذیفه را با شمشیر بزنم! به خدا سوگند منافق شده است!...

ابوحذیفه می‌گوید: من از کیفر این جمله‌ای که در آن روز گفته‌ام ایمن نیستم. همیشه هم از کیفر آن جمله بیمناک خواهم بود مگر این که شهید شوم و شهادت من کیفر آن را پاک کند. ابوحذیفه در جنگ یمامه که با مرتدّان درگرفت، شهید گردید.

ابن هشام گفته است:

پیغمبر خدا ﷺ از کشتن ابوالبختری بدان خاطر نهی فرمود چون او از همهٔ قریشیان در مکّه بیشتر از اذیّت و آزار پیغمبر خدا ﷺ دوری می‌کرد و خویشتنداری می‌نمود، و او را ناراحت نمی‌کرد، و چیزی از او به گوش مبارک پیغمبر ﷺ نمی‌رسید که او را رنجیده خاطر کند. همچنین ابوالبختری از جملهٔ کسانی بود که پیمان نامه‌ای را نقض کرد که قریشیان علیه بنی‌هاشم و بنی‌مطّلب نوشته بودند... ابوالبختری کشته شد، چون نخواست اسیر گردد.

ابن اسحاق گفته است: یحیی پسر عباد پسر عبدالله پسر زبیر از پدرش برای من روایت کرده است که گفته است: امیّه پسر خلف در مکّه دوست من بود. نام من عبدعمرو بود. وقتی که مسلمان شدم اسم خود را «عبدالرحمان» کردم بدان هنگام که هنوز در مکّه بودیم. وقتی که در آنجا به من می‌رسید و می‌گفت: ای عبد عمرو! آیا از نامی بیزار هستی که پدر و مادرت آن را بر تو گذاشته‌اند؟ پاسخ می‌دادم و می‌گفتم: بلی! می‌گفت: من که رحمان را نمی‌شناسم. یک نامی میان خود و میان من پیدا کن که من تو را بدان بخوانم و فریاد دارم. تو که با نام پیشین خود به من پاسخ نمی‌دهی، و من هم با نامی تو را نمی‌خوانم و فریاد نمی‌دارم! یحیی پسر عباد گفته است: هر وقت امیّه پسر خلف مرا عبدعمرو صدا می‌زد پاسخش نمی‌گفتم. سرانجام بدو گفتم: ای ابوعلی هر نامی که مرا بدان می‌خوانی تعیین کن. گفت: تو عبدالله هستی. گفتم: باشد. از آن به بعد هر وقت از کنار او می‌گذشتم و می‌گفت: عبدالله! پاسخش می‌دادم و با او سخن می‌گفتم. تا واقعهٔ بدر پیش آمد. در آن روز از کنار او گذشتم و او با پسرش علی ابن امیّه ایستاده بود و دستش را گرفته بود. من زره‌هائی با خود داشتم که آنها را به غنیمت گرفته و برداشته بودم. وقتی که مرا دید به من گفت: ای عبدعمرو! بدو جوابی ندادم. گفت: ای عبدالله! گفتم: بلی. گفت: آیا می‌توانی برای من کاری

بکنی؟ چه من برای تو بهتر از این زره‌هائی هستم که با خود داری! گفتم: بلی! به خدا سوگند می‌خورم. زره‌ها را از دستم دور افکندم، و دست او و دست پسرش را (به عنوان دو اسیر) گرفتم. امیه پسر خلف را می‌گفت: هرگز همچون روزی را ندیده‌ام! آیا نیازی به شیر ندارید؟ (یعنی هر که مرا اسیر کند با شتران زیادی خود را از او بازخرید می‌کنم و فدیه می‌دهم). سپس هر دو را با خود بردم.

ابن اسحاق گفته است: عبدالواحد پسر ابوعون، برای من از سعید پسر ابراهیم، و او از پدرش، و وی از عبدالرحمن ابن عوف ﷺ روایت کرده است که گفته است: امیّه پسر خلف به من گفت، در آن حال که من میان او و پسرش بودم و دستهایشان را در دست داشتم: ای عبدالله، آن چه کسی است که پر شتر مرغ را بر سینه زده است؟ گفتم: حمزه پسر عبدالمطّلب است. گفت: او همان کسی است که چنین مصائب و بلایائی را بر سر ما آورد... عبدالرحمن گفته است: به خدا سوگند من آن دو نفر را گرفته بودم و می‌بردم که بلال امیّه پسر خلف را همراه من دید. امیّه پسر خلف کسی بود که در مکّه بلال را شکنجه می‌داد تا به ترک اسلام بگوید. بلال را به بیرون مکّه میان شنزارهای تافته می‌برد. او را روی شنهای داغ بر پشت می‌خواباند، سپس دستور می‌داد سنگ بزرگی را بیاورند و روی سینه‌اش بگذارند. آن گاه می‌گفت: همیشه این چنین خواهی بود تا دین محمّد را رها خواهی کرد. بلال می‌گفت: احد، احد![1] هنگامی که بلال امیّه پسر خلف دید، گفت: رهائی نیابم اگر او رها شود! بدو گفتم: ای بلال! آیا با اسیر من این چنین می‌کنی؟ گفت: رهائی نیابم اگر او رها شود! گفتم: ای پسر زن زنگی آیا می‌شنوی؟ گفت: رهائی نیابم اگر او رها شود! سپس با صدای بلند خود فریاد برآورد: ای یاران خدا! این سردستهٔ کفر امیّه پسر خلف است! رهائی نیابم اگر او رها شود! گفته‌اند: انصار پیرامون امیّه پسر خلف را گرفتند تا این که همچون النگوی عاج دور ما پیچیدند، و من از او دفاع می‌کردم. مردی شمشیر را به پشت سر برد و شمشیری به پسر امیّه پسر خلف زد و او نقش زمین گردید، و امیّه فریاد برآورد، فریادی که تاکنون فریاد بلندی بدانسان نشنیده‌ام. پس گفتم: خویشتن را نجات بده، کسی نمی‌تواند تو را نجات بدهد. من که برای تو نمی‌توانم کاری بکنم. سپس مسلمانان بر ایشان تاختند و پدر و پسر را با ضربه‌های شمشیر لت و پار کردند تا مردند ... عبدالرحمان پیوسته می‌گفت: خدا به بلال رحم کناد، زره‌هایم از دست رفت، و مرا با کشتن اسیرم به درد و رنج انداخت.

ابن اسحاق گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از کار دشمنان بپرداخت، دستور داد ابوجهل پسر هشام را در میان کشتگان بجویند. همان که ثور پسر زید از عکرمه، و او از ابن عبّاس و نیز از عبدالله پسر ابوبکر برای من روایت کرده است که آن دو نفر گفته‌اند: معاذ پسر عمرو پسر جموح برادر بنی سلمه، گفته است: بدان گاه که مسلمانان پیرامون ابوجهل را گرفته و بسان درختی اطراف او را احاطه نموده بودند و شنیدم که می‌گفتند: کسی نمی‌تواند خود را به ابوالحکم برساند، هنگامی که این را از مسلمانان شنیدم به خود گفتم: این کار من است. به سوی او رفتم. هنگامی که فرصتی پیش آمد به سوی او یورش بردم و ضربه‌ای بدو زدم که پای او را همراه نصف ساق او را پراندم. به خدا سوگند پای او را - بدان هنگام که پرید - به چیزی جز هستهٔ خرمائی شبیه و همسان ندیده‌ام که از زیر آسیاب دستی برمی‌جهد و می‌پرد وقتی که می‌خواهند آن را با سنگ آسیاب بزنند و خرد کنند. معاذ پسر عمرو پسر جموح گفته است: در این هنگام عکرمه پسر ابوجهل شمشیری بر دوش من زد و دستم را فرو انداخت. دستم با پوستی آویزهٔ پهلویم گردید. جنگ مرا از آن غافل و بی‌خبر کرد. آن روز مدّت زیادی در رزم و پیکار بودم، و دست بریده را پشت سرم می‌کشیدم. وقتی که اذیّت

۱- یا خدای یگانه، یا خدای یگانه!

و آزارم کردم، پای خود را روی آن نهادم و آن را کشیدم و کشیدم تا آن را کندم و به دور افکندم!

ابوجهل زخمی و بیهوش افتاده بود. بدین هنگام معوذ پسر عفراء از کنار او گذشت. او را زیر ضربات شمشیر گرفت تا تکان و جنبشی در او نماند. آن گاه او را رها کرد، ولی هنوز آثار حیات در او بود. معوذ به جنگ ادامه داد تا کشته شد. عبدالله پسر مسعود لاشهٔ ابوجهل را پیدا کرد. پیغمبر ﷺ دستور فرموده بود ابوجهل را در میان کشتگان جستجو کنند. چنان که برای من روایت کرده‌اند، پیغمبر ﷺ به جویندگان فرموده بود:

(أُنْظُرُوا إِنْ خَفِيَ عَلَيْكُمْ فِي الْقَتْلىٰ إِلىٰ أَثَرِ جُرْحٍ فِي رُكْبَتِهِ، فَإِنِّي ازْدَحَمْتُ يَوْماً أَنَا وَ هُوَ عَلىٰ مَأْدُبَةٍ لِعَبْدِاللهِ بْنِ جَدْعَانَ، وَ نَحْنُ غُلاٰمَانِ، وَكُنْتُ أَشَفَّ مِنْهُ بِيَسِيرٍ، فَدَفَعْتُهُ، فَوَقَعَ عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ، فَجَحَشَ فِي إِحْدٰاهُمَا جَحْشاً لَمْ يَزَلْ أَثَرُهُ بِهِ).

اگر او در میان کشتگان برایتان ناشناخته ماند، به اثر زخمی بنگرید که در زانوی وی است. چه من و او روزی در سوری که عبدالله پسر جدعان ترتیب داده بود دور مجمعه‌ای بودیم. در آن زمان هر دوی ما نوجوان بوده، ولی من کمی بزرگتر از او بودم. او را هل دادم و او روی زانوهایش افتاد و یکی از زانوهایش خراشی برداشت. اثر زخم برای همیشه روی آن زانو ماند.

عبدالله پسر مسعود ؓ گفته است: ابوجهل را در واپسین لحظات حیات پیدا کردم. او را شناختم. پای خود را بر گردنش نهادم. او باری در مکّه در حقّ من پلشتی کرده بود و مرا اذیّت و آزار داده بود و لگدم زده بود. بدو گفتم: ای دشمن خدا! آیا خدا تو را رسوا کرد؟ گفت: به وسیلهٔ چه چیز مرا رسوا کرده است؟ آیا والاتر و بزرگتر از من کسی را کشته‌اید؟ به من بگو: امروز چرخهٔ جنگ به نفع چه کسی در گشت و گذار است و برد با چه کسی است؟ گفتم: ارّابهٔ جنگ به سود خدا و فرستادهٔ او می‌گردد، و برد از آن آنان است.

ابن اسحاق گفته است: افرادی از بنی مخزوم چنین معتقدند که ابن مسعود می‌گفت: ابوجهل به من گفت: به مرتبهٔ بزرگی رسیده‌ای ای چوپانک گوسفندانم... آن گاه سر او را کندم و آن را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آوردم و گفتم: ای پیغمبر خدا! این سر دشمن خدا ابوجهل است. فرمود:

(اللهُ الَّذِي لاٰ إِلٰهَ غَيْرُهُ).

خدا است که جز او معبودی نیست.

سپس سر او را به جلو پیغمبر خدا ﷺ انداختم. پیغمبر ﷺ شکر خدای را بجای آورد.

ابن هشام گفته است: ابوعبیده و کسانی جز او که از چگونگی غزوات اطّلاع دارند برای من روایت کرده‌اند: عمر پسر خطّاب ؓ به سعید پسر عاص گفت بدان گاه که از کنار او عبور کرد: من چنین می‌بینم که در درونت کینه و رنجشی است. از سیمایت چنین برمی‌آید که گمان می‌بری من پدر تو را کشته‌ام. اگر من او را می‌کشتم از کشتن او پوزش نمی‌طلبیدم و معذرت خواهی نمی‌کردم. امّا من دائی خودم عاص پسر هشام پسر مغیره را کشته‌ام. من از کنار پدرت عبور کردم، بدان هنگام که همچون گاو سم به زمین می‌زد و هماورد می‌طلبید ... من از او کناره گیری کردم. پسر عمویش علی به سویش رفت و او را کشت.

ابن اسحاق گفته است: یزید پسر رومان از عروه پسر زبیر، و او از عائشه - رضی الله عنها - برای من روایت کرده است که عائشه گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ دستور فرمود کشتگان را به چاه بیندازند، آنان را به چاه انداختند، مگر امیّه پسر خلف را. چه او در میان زره خود باد کرده بود و آماسیده بود. مسلمانان وقتی که خواستند او را بردارند، گوشت بدنش جدا گردید. لذا او را در همان جای خود رها کردند و روی او خاک و سنگ انداختند تا از دیده‌ها پنهان شد. هنگامی که کشتگان را به چاه انداختند، پیغمبر خدا ﷺ بالای آنان ایستاد و فرمود:

(يَا أَهْلَ الْقَلِيبِ هَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقّاً، فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مٰا وَعَدَنِي رَبِّي حَقّاً).

ای ساکنان چاه، آیا چیزی را راست و درست دیدید که پروردگارتان به شما وعده داده بود؟ من که چیزی را راست و درست دیدم که پروردگارم به من وعده داده بود.

عائشه گفته است: اصحاب به پیغمبر ﷺ عرض کردند: ای فرستادهٔ خدا، آیا با مردمانی سخن می‌گوئی که مرده‌اند؟ بدیشان پاسخ داد و فرمود:

(لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ).

آنان قطعاً پی برده‌اند که چیزی را که پروردگارشان بدیشان وعده داده است راست و درست است.

عائشه گفته است: مردمان می‌گویند:

(لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ).

قطعاً شنیده‌اند چیزی را که من بدیشان گفته‌ام.

در صورتی که پیغمبر خدا ﷺ بدیشان فرمود:

(لَقَدْ عَلِمُوا ...).

قطعاً دانسته‌اند ... .

ابن اسحاق گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ دستور داد کشتگان به میان چاه انداخته شوند، عتبه پسر ربیعه برداشته شد تا به چاه انداخته شود. - برابر آنچه به من رسیده است - پیغمبر خدا ﷺ به چهرهٔ ابوحذیفه پسر عتبه نگاه کرد و دید که او دل شکسته است و رنگ رخساره‌اش دگرگون شده است. فرمود:

(یَا أَبَا حُذَیْفَةَ لَعَلَّکَ قَدْ دَخَلَکَ مِنْ شَأْنِ أَبِیکَ شَیْءٌ).

ای ابوحذیفه شاید بر اثر کار و بار پدرت، چیزی به دل تو راه یافته است.

یا پیغمبر ﷺ سخنان دیگری بسان همین سخن فرمود... ابوحذیفه گفت: نه، به خدا سوگند ای پیغمبر خدا. دربارهٔ پدرم و کشته شدن او شکّ و گمانی به دل راه نداده‌ام. امّا من در پدرم اندیشه و شکیبائی و خرد و والائی می‌دیدم، لذا امیدوار بودم این چیزها او را به سوی پذیرش اسلام بکشاند. هنگامی که دیدم بر سر پدرم چه آمده است، و با وجود امیدواریم بر کفر مرده است، این کار مرا غمگین و افسرده خاطر کرده است.

پیغمبر خدا ﷺ دعای خیر برای ابوحذیفه کرد و از او به نیکی یاد کرد.

سپس پیغمبر خدا ﷺ دستور فرمود چیزهائی که در اردوگاه است جمع‌آوری گردد، و جمع‌آوری شد. مسلمانان دربارهٔ اموال گردآوری شده اختلاف ورزیدند. کسانی که آنها را گردآوری کرده بودند گفتند: متعلّق به ما است. کسانی که با دشمنان می‌جنگیدند و آنان را دنبال می‌کردند، گفتند: به خدا سوگند اگر ما نبودیم شما چیزی را به دست نمی‌آوردید. ما را قریشیان به خود سرگرم کردیم و شما بدین وسیله توانستید این چیزها را به دست آورید. کسانی که به محافظت و مراقبت از پیغمبر ﷺ مشغول بودند و می‌ترسیدند که دشمنان بر او بتازند و یورش برند، گفتند: به خدا سوگند شما از ما سزاوارتر برای دریافت این اموال نیستید. ما که این اموال را دیده بودیم و کسی هم از آن جلوگیری نمی‌کرد، امّا ما می‌ترسیدیم که دشمن بر پیغمبر خدا ﷺ بتازد. این بود که در جلو او ایستادیم. پس شما سزاوارتر از ما بدین اموال نیستید.

ابن اسحاق گفته است: عبدالرحمن پسر حارث و جز او از دوستان و یارانمان، برایم از سلیمان پسر موسی، و او از مکحول، و وی از ابوامامهٔ باهلی روایت کرده است که گفته است: از عباده پسر صامت دربارهٔ غنائم پرسیدم. پاسخ داد و گفت: دربارهٔ ما اصحاب بدر آیات راجع به غنائم سورهٔ انفال نازل گردید، زمانی که نسبت به تقسیم غنائم اختلاف پیدا کردیم، و رفتار نادرستی داشتیم، خدا غنائم را از دست ما به در آورد و آن را به پیغمبرش ﷺ واگذار کرد و او آن را بطور مساوی میان مسلمانان تقسیم فرمود.

ابن اسحاق گفته است: نبیه پسر وهب برادر بنی نجّار گفته است: هنگامی که اسیران را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آوردند، آنان را میان اصحاب تقسیم کرد و گفت:

(إِسْتَوْصُوا بِالْأُسَارَىٰ خَیْراً).

سفارش کنید نسبت به اسیران به خوبی رفتار شود.

ابوعزیز پسر عمیر پسر هاشم که برادر پدری و مادری مصعب پسر عمیر بود، جزو اسیران بود. ابوعزیز گفته است: برادرم مصعب پسر عمیر از کنار من گذر کرد، در حالی که مردی از انصار مرا اسیر می‌کرد. گفت: سخت او را بگیر، چه مادرش دارائی و اموالی دارد شاید فدیهٔ پسرش را بپردازد. ابوعزیز روایت کرده است: من همراه گروهی از انصار بودم، آن وقت که مرا از بدر آوردند. هنگامی که ناهار یا شام ایشان را می‌آوردند، نان و خرما را به من اختصاص می‌دادند تا بخورم. چرا که می‌خواستند در حقّ ما سفارش پیغمبر خدا ﷺ را اجراء کنند. تکّه نانی به دست یکی از آنان نمی‌افتاد مگر آن که آن را به سوی من می‌کشاند و عطاء می‌کرد. من شرمنده می‌شدم و آن را به یکی از آنان برمی‌گرداندم. امّا او بدان دست نمی‌زد و آن را به من بازپس می‌داد.

ابن هشام گفته است: ابوعزیز پس از نضر پسر حارث پرچمدار مشرکان در بدر شد. هنگامی که برادرش مصعب پسر عمیر به ابویسر - همان کسی که ابوعزیز را اسیر کرد - گفت آنچه که گفت، ابوعزیز بدو گفت: ای برادر من! این سفارش تو در بارهٔ من است؟ مصعب گفت: او برادر من است نه تو ... مادر ابوعزیز پرسید بالاترین فدیه‌ای که یک قریشی بدان بازخرید شده است کدام است؟ بدو گفته شد: چهار هزار درهم است. پس چهارهزار درهم را فرستاد و آن را فدیهٔ پسر خود نمود.

ابن اسحاق گفته است: سپس قریشیان فدیهٔ اسیران را فرستادند و آنان را بازخرید کردند.

❁

دربارهٔ این غزوه‌ای که به اختصار و به اندازهٔ توان از آن سخن گفتیم، سورهٔ انفال نازل گردیده است ... این سوره از یک سو رخدادهای ظاهری غزوه را بیان می‌دارد، و از دیگر سو پرده از قضا و قدر و تدبیر و ارادهٔ یزدان برمی‌دارد و می‌گوید در فراسوی رخدادها خط سیر تاریخ بشری بطور کلّی قرار دارد. از همهٔ اینها به زبان شگفت قرآن و با اسلوب اعجازی قرآن صحبت می‌دارد.

شرح این معانی و مفاهیم در لابلای بیان نصوص قرآنی خواهد آمد ... و امّا هم‌اینک بسنده می‌کنیم به ذکر خطوط اساسی در سوره:

رخدادی در غزوهٔ بدر است که بر خط سیر آن پرتواندازی می‌کند. و آن چیزی است که ابن اسحاق روایت کرده است از عباده پسر صامت رضی الله عنه که گفته است:

دربارهٔ ما شرکت کنندگان در جنگ بدر این سوره نازل گردید، زمانی که دربارهٔ غنائم اختلاف پیدا کردیم، و بد اخلاق گشتیم. خدا غنائم را از دست ما بیرون آورد و آن را به پیغمبرش ﷺ واگذار فرمود، و پیغمبر خدا ﷺ غنائم را بطور مساوی میانشان تقسیم کرد.

این رخداد پرتوی بر آغازیدن سوره، و همچنین بر خط سیر آن می‌اندازد:

دربارهٔ غنائم اندکی اختلاف پیدا کردند که در رخدادی روی داد که یزدان آن را جدا کنندهٔ حقّ از باطل در مسیر تاریخ بشری تا روز رستاخیز قلمداد کرد! یزدان سبحان خواست بدیشان و به همهٔ انسانهای بعد از ایشان کارهای بزرگی را بیاموزد.

یزدان سبحان خواست پیش از هر چیز بدیشان بیاموزد که کار این رخداد، از غنائم بسیار بزرگتر و مهمّتر است، غنائمی که دربارهٔ آن اختلاف پیدا کردند. چه خدا آن روز را نامگذاری کرد به:

﴿ يَوْمَ ٱلْفُرْقَانِ، يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ ﴾.

روز جدائی (حقّ از باطل و ایمان از کفر) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند. (فرقان / ۴۱)

خدا خواست بدیشان بیاموزد که این کار سترگ، تنها و تنها با تدبیر و اراده و قضا و قدر یزدان در هر گامی و در هر حرکتی انجام پذیرفته است و بس، تا در فراسوی آن کاری را برآورده سازد که خواسته است. لذا در این پیروزی و در کارهای بزرگی که در فراسوی آن انجام

می‌پذیرد، ایشان دستی و سهمی و اراده و خواستی ندارند، چه در غنائم کم و ناچیز آن، و چه در کارهای بزرگ و سترگی که به دنبال دارد. بلکه همهٔ این امور با کار و کنش و اراده و خواست یزدان انجام پذیرفته است و سامان گرفته است. در پرتو فضل و مرحمت خود، آنان را در این رزم و پیکار، با آزمون نیکوئی آزموده است.

خدا خواسته است بدیشان بنماید که فرق بسیاری است میان چیزی که آنان برای خود خواسته‌اند که پیروزی بر کاروان بود، و میان چیزی که یزدان برای ایشان و برای همهٔ انسانهائی خواسته است که پس از آنان در گذر زمان می‌آیند که گریز کاروان و رویاروی شدن با لشکریان قریش است. این امر بدان خاطر است تا بنگرند و ببینند که تا چشم کار می‌کند و بُرد دارد فاصله میان چیزی است که آنان برای خود خواسته‌اند، و میان چیزی است که یزدان برای ایشان خواسته است.

سوره آغاز گردید با ثبت پرسش ایشان دربارهٔ غنائم، بیان حکم خدا دربارهٔ غنائم و واگذاری آن به خدا و پیغمبر ﷺ فراخواندن آنان به سوی پرهیزگاری و ترس از خدا، اصلاح حال خود نسبت به یکدیگر - پس از آن که اخلاقشان در نگرش به غنائم ناجور گردید همان گونه که عباده پسر صامت می‌گوید - فراخواندن ایشان به اطاعت از خدا و اطاعت از پیغمبر ﷺ و یادآوری کردن ایشان به ایمانی که دارند، چرا که مناسبت خوبی برای آن در میان است. از مؤمنان شکل الهامگرانه‌ای به تصویر می‌زند که دلها از آن باز می‌ایستد:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ. قُلِ: الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ. فَاتَّقُوا اللّٰهَ، وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ، وَ أَطیعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ إِذا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إیماناً وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ. الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟) بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید، و اگر مسلمانید از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید. مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانیند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند. (انفال / ۱-۴)

سپس ایشان را به کار و بارشان تذکّر می‌دهد، و بدیشان اراده و خواستشان را گوشزد می‌کند، و از اراده و خواست یزدان نیز سخن می‌راند. آنان واقعیّت زمین را تا چه اندازه درک می‌کنند، و قدرت خدا در فراسوی آن واقعیّت تا به کجا است، ذکر می‌شود:

﴿ کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ، وَ إِنَّ فَریقاً مِنَ الْمُؤْمِنینَ لَکارِهُونَ. یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ، کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ. وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ إِحْدَی الطّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ، وَ یُریدُ اللّٰهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرینَ. لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حق بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را

نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجام بدر پیروزی چشمگیری بود. این گروه مؤمنان) با تو دربارهٔ حقّ (یعنی بیرون رفتن جهت جنگ با مشرکان) مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است (که برابر وعده‌ای که بدیشان داده‌ای در جنگ پیروز می‌شوند). انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و (صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند. (ای مؤمنان به یاد آورید) آن گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود). ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (انفال / ۵-۸)

آن گاه ایشان را به یاری و کمکی تذکّر می‌دهد که آنان را بدان مدد فرموده است، و پیروزی و غلبه‌ای را یادآور می‌گردد که برای آنان میسّر نموده است، و اجر و پاداشی را متذکّر می‌شود که در پرتو لطف و مرحمت خود بدیشان عطاء کرده است:

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ. وَ ما جَعَلَهُ اللهُ إِلاَّ بُشْرىٰ، وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ، وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ، إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّماءِ ماءً لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ. إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ، فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ، وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ مَنْ يُشاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقابِ. ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ، وَ أَنَّ لِلْكافِرِينَ عَذابَ النّارِ ﴾.

(ای مؤمنان، حالا که غنائم را تقسیم می‌کنید و بر سر نحوهٔ آن اختلاف می‌ورزید، به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدّت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدّد دیگری را پشت سر دارند. خداوند این (امداد با فرشتگان) را تنها برای مژده دادن (پیروزی) به شما و آرامش پیدا کردن دل شما بدان کرد، وگرنه پیروزی جز از سوی خدا نیست (و اراده و مشیّت او بالاتر از همهٔ این اسباب ظاهری و باطنی است). بیگمان خداوند (بر هر کاری) توانا (و کارهایش) از روی حکمت است. (ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیهٔ خدا گردد، و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایتان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهای بدر) استوار دارد (و روحیهٔ شما را تقویت و بر میزان استقامت شما بیفزاید. ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید).

این (پشتیبانی از مؤمنان و رسوا کردن کافران) بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هر که با خدا و پیغمبرش بستیزد، (او درخور عذاب است و هر چه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان گونه که دارای رحمت وسیع است). این (عذاب و عقاب دنیوی، یعنی شکست و گریز در برابر مؤمنان) را بچشید و (بدانید که) عذاب دوزخ برای کافران (به جای خود باقی) است.

(انفال / ۹-۱۴)

بدین منوال روند سوره در این جولانگاه ثبت و ضبط می‌کند که این کارزار بطور کلّی ساختار خدا است، و با اراده، رهبری، رهنمود، کمک و یاری، قضا و قدر او انجام می‌پذیرد، و چنین پیکاری برای او و در راه او است ... بدین خاطر است که پیش از هر چیز دست جنگجویان از غنائم کوتاه می‌گردد و بیان می‌شود که انفال متعلّق به خدا و رسول است. حتّی اگر یزدان غنائم را به جنگجویان برمی‌گرداند، در پرتو بزرگواری و لطفی است که در حقّ ایشان روا می‌دارد. همچنین خدا جنگجویان را از چشم طمع دوختن به غنائم ناامید می‌گرداند، تا این که جهادشان خالصانه برای خدای یگانه و در راه او باشد و بس ... بدین سبب همچون آیاتی در این سوره آمده است:

﴿ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ، وَ مٰا رَمَيْتَ - إِذْ رَمَيْتَ - وَلٰكِنَّ اللهَ رَمىٰ، وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً، إِنَّ اللهَ سَميعٌ عَليمٌ. ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اللهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكٰافِرِينَ ﴾.

(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افکندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر!) بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشم ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثهٔ مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است. این (پیروزی مؤمنان و شکست کافران، حقّ است و نمونهٔ آن را دیدید) و خداوند (دام) مکر و کید کافران را سست (و بی اثر) می‌کند. (انفال / ۱۷ و ۱۸)

﴿ وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَليلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخٰافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّٰاسُ، فَآوٰاكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأویٰ داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید). (انفال / ۲۶)

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ. إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ. وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ. إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوىٰ، وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَ لَوْ تَوٰاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعٰادِ، وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْراً كٰانَ مَفْعُولاً. لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَ إِنَّ اللهَ لَسَميعٌ عَليمٌ. إِذْ يُرِيكَهُمُ اللهُ فِي مَنٰامِكَ قَليلاً، وَ لَوْ أَرٰاكَهُمْ كَثيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنٰازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ، وَلٰكِنَّ اللهَ سَلَّمَ، إِنَّهُ عَليمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ. وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَليلاً، وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ، لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْراً كٰانَ مَفْعُولاً، وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و

واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید. بقیّهٔ یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است. (به یاد آورید) زمانی را که شما در طرف نزدیکتر (به مدینهٔ منوّره) بودید (و باران فقط در آنجا بارید و زمین را سفت گردانید) و آنان (یعنی دشمنان) در طرف دورتر مستقرّ بودند (و آب در اختیار نداشتند و زمین آنجا سست بود و بارانی هم به خود ندید، و لذا قدمها بدان فرو می‌رفت) و کاروان (قریشیان به سرپرستی ابوسفیان که شما در تعقیب آن بودید) در مکان پائین‌تری از شما قرار داشت. اگر با همدیگر وعدهٔ (جنگ) می‌دادید (قریشیان به خاطر هراس از شما مؤمنان، و شما مؤمنان به سبب کمی خود و فراوانی دشمنان) به وعدهٔ خود وفا نمی‌کردید، ولیکن (بدون وعدهٔ قبلی و میل قلبی با یکدیگر رویاروی شدید) تا خداوند کاری را تحقّق بخشد که می‌بایست انجام گیرد، و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد. بیگمان خدا بر هر چیزی توانا است (و او بود که گروه اندک مسلمانان را پیروز و گروه فراوان کافران را شکست داد). در آن زمان خداوند در خواب دشمنان را به تو اندک نشان داد، و اگر آنان را زیاد نشان می‌داد، مسلّماً سست می‌شدید و دربارهٔ کار (جنگیدن و نجنگیدن) دچار کشمکش می‌گشتید، ولی خداوند (شما را از این عجز و اختلاف) رهائی بخشید، چرا که او از آنچه (در میان دلها و) در اندرون سینه‌ها است باخبر است (و از روحیّه و باطن همگان آگاه است). و در آن زمان خداوند آنان را در نظر شما به هنگام رویاروئی کم جلوه داد، و شما را نیز در نظر آنان کم جلوه داد، تا خداوند موضوعی را که می‌بایست تحقّق یابد انجام دهد. (این ارادهٔ خدا بود) و همهٔ کارها و همهٔ چیزها (در این جهان) به فرمان و خواست یزدان برمی‌گردد (و آنچه او بخواهد می‌شود و بس). (انفال / ۴۱-۴۴)

❁

پیکار و کارزار - هر پیکار و کارزاری که مؤمنان بدان دست می‌یازند - ساختار خدا است و با اراده و تدبیر، با رهبری و رهنمود، در پرتو مدد و یاری، و با کردار و کنش و قضا و قدر خدا صورت می‌پذیرد و برای او و در راه او انجام می‌گیرد. در سوره دعوت به استواری و پایداری در کارزار، حرکت و پیشروی در پیکار، آمادگی پیدا کردن و تدارکات تهیّه دیدن برای رزم و نبرد، اطمینان پیدا کردن به پشتیبانی یزدان در جنگ، پرهیز از چیزهائی که انسان را از جنگ باز می‌دارد، همچون دل انگیزی اموال و دلربائی اولاد، جنگ زدن به راه و رسم و شیوه و آداب جنگ، و مغرورانه و ریاکارانه برای جنگ بیرون نرفتن، در سوره تکرار می‌گردد، و به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود که مؤمنان را به چنین کارزاری فرا خواند ... آیاتی در این زمینه ذکر می‌گردد، همچون:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ. وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ - إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ - فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و

دوزخ بدترین جایگاه است. (انفال / ۱۵ و ۱۶)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اَسْتَجيبُوا للهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ، وَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد، و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدائی می‌اندازد (و می‌تواند انسان را از رسیدن به خواستها و آرزوهای دل باز دارد و او را بمیراند و نگذارد عمر طولانی داشته باشد که مهمّترین آرزوی دل هر انسانی است) و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گردآورده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). (انفال / ۲۴)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. وَ اَعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ، وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! به خدا و پیغمبر (با دوست داشت دشمنان حقّ، پخش اسرار جنگی، پشت سر افکندن برنامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید. (ای مؤمنان راستین!) بدانید که اموال و اولاد شما وسیلۀ آزمایش هستند (و ترجیح محبّت دارائی و فرزندان بر محبّت یزدان سبحان مایۀ بلا و هلاک شما است) و بدانید که پاداش بزرگ (مؤمنانی که از عهدۀ امتحان برمی‌آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می‌دانند) در پیشگاه خدا (مهیّا و مصون) است. (انفال / ۲۷ و ۲۸)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ، وَ اَصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ. وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النّاسِ، وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ، وَ اللهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و کشمکش مکنید، و (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است. و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند (و با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد). (انفال / ۴۵-۴۷)

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اَسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ، وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ في سَبيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ، وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ ﴾.

برای (مبارزۀ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیۀ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچگونه ستمی نمی‌بینید. (انفال / ۶۰)

﴿ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنينَ عَلَى الْقِتالِ، إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِئَتَيْنِ، وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ ﴾.

ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز. هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قویّ الایمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند، واگراز شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند، به خاطر این که کافران گروهی هستند که نمی‌فهمند (برای چه چیزی و چه کسی می‌جنگند، و اگر کشته شدند سرنوشت خانواده و سرانجام خودشان چه خواهد بود، و لذا این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف وندانستن نتیجهٔ دنیوی و اخروی مبارزه، تاب و توانی برای آنان باقی نمی‌گذارد).

(انفال / ۶۵)

در همان زمان که برای پایداری در جنگ اوامر پیاپی صادر می‌گردد، روند قرآنی به روشنگری نشانه‌های عقیده، و ژرفا بخشیدن آن، و بر گرداندن هر کاری و هر حکمی و هر رهنمودی بدان، می‌گراید. بدین وسیله اوامر آویزان در فضا نمی‌مانند، و بلکه بر آن اساس اصیل و واضح و ثابت و عمیق، متمرکز و استوار می‌گردد:

الف – در مسألهٔ غنائم، به پرهیزگاری و ترس از خدا، و به هراس افتادن به هنگام یاد خدا، و پیوند دادن ایمان به اطاعت از یزدان و اطاعت از پیغمبر خداوند سبحان، برگردانده می‌شوند:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ. قُلِ الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ ٱلرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ، أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگِ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟) بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید، و اگر مسلمانید از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید. مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانیند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند ... .

(انفال / ۱-۴)

ب – در خط سیر پیکار، به قضا و قدر خدا، و اراده و تدبیر او، و چرخاندن و اداره کردن همهٔ مراحل کارزار توسّط خداوند دادار، برگردانده می‌شوند:

﴿ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ ٱلدُّنْيا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوىٰ، وَ ٱلرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعادِ، وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً ... ﴾.

(به یاد آورید) زمانی را که شما در طرف نزدیکتر (به مدینهٔ منوره) بودید (و باران فقط در آنجا بارید و زمین را سفت گردانید) و آنان (یعنی دشمنان) در طرف دورتر مستقرّ بودند (و آب در اختیار نداشتند و زمین آنجا سست بود و بارانی هم به خود ندید، و لذا قدمها بدان فرو می‌رفت) و کاروان (قریشیان به سرپرستی ابوسفیان که شما در تعقیب آن بودید) در مکان پائین‌تری از شما قرار داشت. (انفال / ۴۲)

ج – در حوادث و وقائع جنگی، به رهبری یزدان سبحان، و کمک و یاری ایزد منّان در آن، برگردانده می‌شوند:

﴿ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ، وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ، وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمىٰ، وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً ﴾.

(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در

نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افکندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشم ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). (انفال / ۱۷)

د - در کار ثابت قدمی و پایداری در جنگ، به آن اندازه حیاتی که خدا برای آنان در جنگ بخواهد، و به قدرت یزدان بر سدّ و مانع شدن میان ایشان و میان دلهایشان، و به تضمین خدا برای پیروزمند گرداندن کسانی که بر او تکیّه می‌کنند، حواله می‌گردند:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد. و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدائی می‌اندازد (و می‌تواند انسان را از رسیدن به خواستها و آرزوهای دل باز دارد و او را بمیراند و نگذارد عمر طولانی داشته باشد که مهمّ‌ترین آرزوی دل هر انسانی است). و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گردآورده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). (انفال / ۲۴)

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. (انفال / ۴۵)

ه - در بارهٔ هدف از کارزار و نتیجهٔ پیکار مقرّر می‌گردد:

﴿ وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰی لاٰ تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ ﴾.

و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). (انفال / ۳۹)

﴿ مٰا کٰانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّٰی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیر کردن قناعت کند). (انفال / ۶۷)

﴿ وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ إِحْدَی الطّٰائِفَتَیْنِ أَنَّهٰا لَکُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذٰاتِ الشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللّٰهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ وَ یَقْطَعَ دٰابِرَ الْکٰافِرِینَ، لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْبٰاطِلَ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

(ای مؤمنان به یاد آورید) آن گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود). ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر

قریش درگیر کرد) تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (انفال / ۷ و ۸)

و - در تنظیم روابط در میان جامعهٔ مسلمان، و ارتباطات جامعهٔ مسلمان با سائر جوامع دیگر، عقیده است که پایهٔ گردهمائی یا مایهٔ جدائی می‌گردد، و ارزشهای عقیدتی است که انسان را به جلو می‌برد و یا به عقب می‌کشد:

﴿إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبیلِ اللهِ وَ الَّذینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ، وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا، ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّیٰ یُهاجِرُوا، وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِي الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ - إِلاّ عَلیٰ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ میثاقٌ، وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ. وَ الَّذینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ؛ إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبیرٌ. وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبیلِ اللهِ وَ الَّذینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا، أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ. وَ الَّذینَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَکُمْ فَأُولٰئِکَ مِنْکُمْ، وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِي کِتابِ اللهِ، إِنَّ اللهَ بِکُلِّ شَيْءٍ عَلیمٌ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانهٔ خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برازندهٔ خود گردانده‌اند) و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند) برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤول و متعهّد در برابر یکدیگرند) و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت ننموده‌اند (و با وجود توانائی به جامعهٔ نوین شما در مدینه نپیوسته‌اند، هیچ گونه تعهّد و مسؤولیّت و) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر (چنین مؤمنان غیر مهاجری از دست ظلم و جور دیگران) به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان (ترک مخاصمه) باشد. (در این صورت رعایت عهد و پیمان، از رعایت حال چنین مؤمنان بی‌حالی لازم‌تر است. به هر حال) خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید (پس مواظب حال همدیگر و حفظ حدود و عهود باشید). و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد. بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقتاً مؤمن و باایمانند (و شایستهٔ واژهٔ مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانهٔ پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منّان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است. و کسانی که از پس (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شما هستند و (از حقوق و مدد و یاری شما برخوردار می‌گردند. این ولایت ایمانی بود، و امّا ولایت خویشاوندی علاوه بر این میان افرادی موجود است و) کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است. (انفال / ۷۲-۷۵)

❁

در روند سوره - در کنار خطّ سیر عقیده - خطّ سیر دیگری نمایان می‌گردد که خطّ سیر جهاد، و بیان ارزش ایمانی و جنبشی آن است. همچنین پالودن آن خطّ سیر از هر شائبهٔ فردی و شخصی، و اعطاء دلائل ذاتی

والائی بدان است که مجاهدان در پرتو آنها تا آخر زمان، با اطمینان و آرامش و برتری، حرکت می‌کنند... سوره بطور خلاصه، این الهام را در بر دارد. لذا به برخی از آیات در این معرّفی بسنده می‌کنیم، و شرح آن را به جای مناسب خود حواله می‌داریم، بدان هنگام که با این نوع آیات روبرو می‌گردیم:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ. وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است. (انفال / ۱۵ و ۱۶)

﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللهِ الَّذینَ کَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ. الَّذینَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فی کُلِّ مَرَّةٍ، وَ هُمْ لا یَتَّقُونَ. فَإِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و یاری نکنند) ولی آنان هر بار پیمان خود رامی‌شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند. اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را در هم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). (انفال / ۵۵-۵۷)

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُمْ، وَ آخَرینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ یَعْلَمُهُمْ، وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فی سَبیلِ اللهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ، وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ ﴾.

برای (مبارزهٔ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ‌گونه ستمی نمی‌بینید. (انفال / ۶۰)

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ، إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ، وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِئَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ ﴾.

ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز. هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قویّ الایمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند، به خاطر این که کافران گروهی هستند که نمی‌فهمند (برای چه چیزی و چه کسی می‌جنگند، و اگر کشته شدند سرنوشت خانواده و سرانجام خودشان چه خواهد بود، و لذا این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف و ندانستن نتیجهٔ دنیوی و اخروی مبارزه، تاب و توانی برای آنان باقی نمی‌گذارد. (انفال / ۶۵)

﴿ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّیٰ یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ، تُریدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللهُ یُریدُ الْآخِرَةَ. وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ ﴾.

هیچ پیغمبر حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیر کردن قناعت کند. ای مؤمنان!) شما (تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی

که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیزو حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت و پیروزی است).

(انفال / ۶۷)

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقتاً مؤمن و با ایمانند (و شایستهٔ واژهٔ مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانهٔ پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منّان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است. (انفال / ۷۴)

*

در پایان باید گفت: این سوره روابط جامعهٔ اسلامی را بر اساس عقیده بیان می‌دارد - همان گونه که گفتیم - و احکامی را بیان می‌نماید که جامعهٔ اسلامی برابر آنها می‌تواند با سایر جامعه‌های دیگر در جنگ و صلح - تا زمان نزول این سوره - ارتباط برقرار سازد. همچنین این سوره، احکام غنائم و پیمانها را بیان می‌دارد، و خطوط اصلی موجود در تنظیم چنین ارتباطاتی و چنین احکامی را در همچون آیه‌های روشن و مشخّصی بیان می‌دارد:

﴿ يَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفَالِ... قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟). بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد).

(انفال / ۱)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ، وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است. (انفال / ۱۵ و ۱۶)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا: سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، و از پیغمبر روگردان نشوید، در حالی که شما (آیات قرآن را) می‌شنوید (و می‌بینید که آشکارا امر به وجوب اطاعت از او می‌کنند). و مانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم (امّا در گوش نگرفتیم)، و حال آن که آنان نمی‌شنوند (چون به دنبال آن نمی‌روند).

(انفال / ۲۰ و ۲۱)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد، و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدائی می‌اندازد (و می‌تواند انسان را از رسیدن به خواستها و آرزوهای دل باز دارد و او را بمیراند و نگذارد عمر طولانی داشته باشد که مهمّ‌ترین آرزوی دل هر انسانی است). و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گرد آورده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). (انفال / ۲۴)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

ای مؤمنان! به خدا و پیغمبر (با دوست داشت دشمنان

حق، پخش اسرار جنگی، پشت سر افکندن برنامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید. (انفال / ۲۷)

﴿ قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ، وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشتهٔ اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا دربارهٔ پیشینیان از مدّ نظر گذشته است (و همان قانون هم دربارهٔ آنان اجراء می‌گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند). و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد). (انفال / ۳۸ و ۳۹)

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (انفال / ۴۱)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا، وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَراً وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، و (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است. و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند (و با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد). (انفال / ۴۵-۴۷)

﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ. فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا، إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ، وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ، وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ. وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که از آنان

پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و یاری نکنند) ولی آنان هر بار پیمان خود رامی‌شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند. اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را در هم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). هر گاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حملهٔ غافلگیرانه کنند، تو آنان را بیاگاهان و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. کافران تصوّر نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) بدر رفته‌اند (و با نجات از دست مرگ در جنگ بدر، از زیر دست ما خارج شده‌اند) آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ما جزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد). برای (مبارزهٔ با) آنان تاآنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچگونه ستمی نمی‌بینید. اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدا توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است. و اگر بخواهند تو را فریب دهند (و منظورشان از گرایش به صلح، مکر و کید باشد، باکی نداشته باش، چرا که) خدای برای تو کافی است. او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسّط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. (انفال / ۵۵-۶۲)

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ. یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ، إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ، وَ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ مِّئَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ. اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً، فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِّئَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللهِ وَ اللهُ مَعَ الصّابِرِینَ ﴾.

ای پیغمبر! خدا برای تو وبرای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است (و ضامن و مراقب همگی شما است). ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز. هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قویّ الایمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند. و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند، به خاطر این که کافران گروهی هستند که نمی‌فهمند (برای چه چیزی و چه کسی می‌جنگند، و اگر کشته شدند سرنوشت خانواده و سرانجام خودشان چه خواهد بود، و لذا این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف وندانستن نتیجهٔ دنیوی و اخروی مبارزه، تاب و توانی برای آنان باقی نمی‌گذارد). هم اینک خداوند برای شما تخفیف قائل شد و دید در شما ضعفی است (و تازه کار و ناآزموده می‌باشید، در این حال) اگر از شما صد نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر - با مدد و یاری الهی - پیروز می‌شوند، و (در هر حال فراموش نکنید که) خدا با شکیبایان است (و یاری و مدد او تنها شامل ایشان است). (انفال / ۶۴-۶۶)

﴿ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّیٰ یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ، تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَاللهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ وَ اللهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ. لَوْ لا کِتابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فِیما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ. فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ. یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّمَنْ فِی

أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرىٰ: إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

هیچ پیغمبر حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیر کردن قناعت کند. ای مؤمنان!) شما (تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیزو حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت و پیروزی است). اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امّتی را کیفر ندهد، و مخطی در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیهٔ اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید. اکنون از آن چیزی که (از فدیهٔ اسیران) فرا چنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و (دغدغه‌ای به خود راه ندهید، و در همهٔ کارهایتان) از خدا بترسید. بیگمان یزدان (سبحان نسبت به بندگانی که به درگاه او برگردند) بسیار آمرزنده و مهربان است. ای پیغمبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهایشان خیری (همچون ایمان و اخلاص و صدق در اسلام آوردنتان) سراغ یابد (و بداند که دارای نیّت پاک و راستینی هستید، در دنیا و آخرت) بهتر از آنچه از شما دریافت شده است به شما عطاء می‌کند و شما را می‌بخشد (و شرک و سیّئات شما را نادیده می‌گیرد) و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (ای پیغمبر!) اگر (مشرکان با اظهار ایمان) بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست و باکی نداشته باش، چرا که) آنان پیش از این (نیز با اتّخاذ شرکاء و انداد برای خدا و کفران نعمتِ الله) به خدا خیانت کرده‌اند و خداوند (در قبال آن شما را) بر آنان پیروز کرده است (هر چند شما ضعیف بودید و ایشان نیرومند بودند) و خداوند آگاه از احوال و افکار همگان است و) حکیم است (و کارها را برابر حکمت و فلسفه‌ای که خود داند می‌گرداند).

(انفال / ۶۷-۷۱)

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ الَّذِينَ آوَوْا وَّ نَصَرُوا أُولٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوا، وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ - إِلَّا عَلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ - وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَّ نَصَرُوا، أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَّهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولٰئِكَ مِنْكُمْ، وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانهٔ خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برازندهٔ خود گردانده‌اند)، و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند) برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤول و متعهّد در برابر یکدیگرند) و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت ننموده‌اند (و با وجود توانائی به جامعهٔ نوین شما در مدینه نپیوسته‌اند، هیچ گونه تعهّد و مسؤولیّت و) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر (چنین مؤمنان غیر مهاجری از دست ظلم و

جور دیگران) به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان (ترک مخاصمه) باشد. (در این صورت رعایت عهد و پیمان، از رعایت حال چنین مؤمنان بی‌حالی لازم‌تر است. به هر حال) خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید (پس مواظب حال همدیگر و حفظ حدود و عهود باشید). و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد. بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقتاً مؤمن و باایمانند (و شایستهٔ واژهٔ مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانهٔ پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منّان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است. و کسانی که از پس (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شما هستند و (از حقوق و مدد و یاری شما برخوردار می‌گردند. این ولایت ایمانی بود، و امّا ولایت خویشاوندی علاوه بر این میان افرادی موجود است و) کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است. (انفال / ۷۲-۷۵)

✽

این چکیده‌ای از خط سیرهای اصلی سوره بود ... از آنجاکه سراسر این سوره در بارهٔ جنگ بدر است و آن را دنبال می‌کند، ما به بخشی از برنامهٔ قرآن در بارهٔ تربیت گروه مسلمانان، و راجع به آماده کردن ایشان برای رهبری بشریّت، پی می‌بریم، و متوجّه گوشه‌ای از دیدگاه این آئین دربارهٔ حقیقت چیزی می‌شویم که در زمین و در زندگی انسانها می‌گذرد، چیزی که از آن جهان‌بینی درستی راجع به این حقیقت پدید می‌آید:

این جنگ، نخستین رخداد بزرگی بود که مسلمانان با دشمنان مشرک خود رویاروی شدند و ایشان را شکست سختی دادند. هر چند که مسلمانان برای این هدف بیرون نیامده بودند. آنان بیرون آمده بودند تا سر راه کاروان قریشیان را بگیرند، قریشیانی که مهاجران را از میان خانه و کاشانه و از میان اموال و دارائی خودشان رانده بودند! ولی خداوند برای این دستهٔ مسلمان چیزی را خواست که ایشان در نظر نداشتند. خداوند خواست غنائم جنگ را بهرهٔ آنان فرماید، و کاروان بگریزد و از دسترسشان خارج شود، و با دشمنان خود، یعنی سرکشان قریش، رویاروی گردند و درگیر کارزار شوند. سرکشانی که در مکّه جلو دعوت اسلامی را گرفته بودند، و پس از آن که شکنجه‌ها و آزارهای فراوانی را به اصحاب پیغمبر خدا ﷺ رسانده بودند، اصحابی که از هدایت آسمانی او پیروی نموده بودند، در صدد توطئهٔ قتل پیغمبر برآمده بودند. خدای سبحان خواست این رخداد، جدا سازندهٔ حقّ از باطل گردد، و در خط سیر تاریخ اسلامی، و به پیروی از آن جدا سازندهٔ حقّ از باطل در خط سیر تاریخ انسانی باشد... همچنین یزدان منّان خواست در این رخداد فاصله‌های دور دست زمان را نشان دهد که در آئینهٔ آن چیزهائی نموده شود که انسانها برای خود می‌خواهند و طرح می‌نمایند و آنها را برای خویش خوب و پسندیده می‌شمارند، و چیزهائی نموده شود که خداوندگار انسانها برای انسانها می‌خواهد هر چند که آنان در مرحلهٔ نخست چنین چیزهائی را نپسندند و برای خویشتن بد ببینند. همچنین خدا خواسته است که این گروه مؤمن، موجبات پیروزی و عوامل شکست را بشناسند و بیاموزند، و آنها را مستقیماً از دست

پروردگارشان و سرپرستشان دریافت دارند، در آن احوال و اوضاعی که در میدان رزم و در برابر صحنه‌های کارزارند.

این سوره چنین رهنمودهائی در بردارد، رهنمودهائی که به همچون معانی بزرگی و حقائق سترگی اشاره می‌نمایند. همچنین این سوره بسیاری از قوانین صلح و جنگ، غنائم و اسیران، پیمانها و قراردادها، و موجبات پیروزی و عوامل شکست را در بر دارد. همهٔ این معانی و مفاهیم و مقرّرات و قوانین ساخته شده‌اند به شیوهٔ رهنمود پرورنده و راه‌گشائی که جهان‌بینی ایدئولوژی و اعتقادی به وجود می‌آورند و آن را محرّک نخستین و والا در تلاش و کوشش بشریّت می‌گردانند... این، نشانه و سیمای برنامهٔ قرآنی در عرضه کردن حوادث و وقائع و رهنمودها است.

گذشته از اینها این سوره صحنه‌هائی از کارزار، و صحنه‌هائی از تکانهای درونها را در بر دارد، تکانهائی که درونها پیش از جنگ و در گیراگیر جنگ و پس از پایان جنگ دارند... صحنه‌های زنده‌ای در این سوره است، صحنه‌های زنده‌ای که وقوع پیکار و شکلها و سیماهای کارزار را به حسّ و شعور آدمی برمی‌گردانند، انگار خوانندهٔ قرآن آنها را می‌بیند و با آنها کاملاً همگام و همآوا می‌شود.

روند قرآنی گاه گاهی تصویرهائی از زندگانی پیغمبر را ﷺ و زندگانی اصحاب او را پیش چشم می‌دارد، بدان هنگام که هنوز در مکّه بسر می‌برند و گروه اندک و ضعیفی در آن سرزمین هستند و می‌ترسند که مردمان ایشان را دررابایند. این تصویر بدان سبب پیش چشم داشته می‌شود تا پیغمبر ﷺ و یاران او لطف و مرحمت یزدان را در وقت پیروزی به یاد دارند و بدانند که ایشان با یاری و مددکردگاری، و در پرتو این آئینی پیروز خواهند شد که آن را بر دارائی و زندگی برتری داده‌اند و والاتر شمرده‌اند. همچنین روند قرآنی تصویرهائی از زندگانی مشرکان را بر پردهٔ خیال می‌اندازد و نمایش می‌دهد که آنان پیش از هجرت پیغمبر خدا ﷺ و پس از آن داشته‌اند. از دیگر سو نمونه‌هائی از سرنوشت و فرجام پیشینیان کافر را ذکر می‌کند، و رفتار و کردار و سرانجام اشخاصی همچون فرعون و فرعونیان و افرادی پیش از ایشان را به تصویر می‌کشد، تا بیان دارد سنّت و قانون خدا در پیروز گرداندن دوستانش، و در هلاک و نابود کردن دشمنانش تخلّف ناپذیر است.

اینها موضوعهای سوره و سیماهای آن است. موضوعها و سیماهای جداناشدنی هستند، هر چند که ما در این سوره به نیمی از آنها بسنده می‌کنیم و بقیّهٔ آن - ان‌شاءالله - در جزء دهم خواهد آمد.

در معرّفی کوتاه سوره، بدین اندازه بسنده می‌کنیم، و به پذیرهٔ آیه‌های قرآن در روند سوره می‌رویم.

سُورَةُ الأَنفَال

مدنیّة ۸ — آیاتها ۷۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ
وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم
مُّؤْمِنِينَ ﴿١﴾ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ
قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ
يُنفِقُونَ ﴿٣﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ
رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ
مِنۢ بَيْتِكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ﴿٥﴾
يُجَٰدِلُونَكَ فِى ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ
وَهُمْ يَنظُرُونَ ﴿٦﴾ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا
لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ
وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ
﴿٧﴾ لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ
وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ
عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ
الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾
إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ
سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ
الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾ ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ
كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ
الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ ۖ
وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۖ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ
فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ ۚ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ
تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ ۞ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ ۖ
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ۖ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
مِنْكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾
وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ
أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
﴿٢٧﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا
اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ
لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

موضوع این درس، یعنی نخستین درس سوره، بیان حکم خدا دربارهٔ غنائم است، غنائمی که مسلمانان در جهادشان در راه خدا به دست می‌آورند. این حکم به دنبال جرّ و بحثی صادر می‌گردد که پیرامون تقسیم غنائم، میان مسلمانان جنگ بدر پیش آمده است. خدا مسلمانان را به مراعات فرمان خود دربارهٔ غنائم دعوت می‌فرماید، و ایشان را به تقوا و پرهیزگاری و اطاعت از خود و اطاعت از پیغمبر خود فرا می‌خواند، و وجدان ایمان و تقوا را در دلهایشان به جوش و خروش می‌اندازد.

آن‌گاه آنان را یادآور می‌گردد به چیزهائی که برای خود خواسته بودند که کاروان و غنیمت آن بود، و چیزهائی که خدا برای ایشان خواسته بود که پیروزی و عزّت بود. همچنین آنان را تذکّر می‌دهد بدین که سرانجام کارزار به کجا کشید و چگونه پیروز شدند هر چند که مسلمانان گروه اندکی بودند و ساز و برگ جنگی و توشهٔ چندانی به همراه نداشتند، و دشمنان ایشان گروه زیادی بودند و افراد و ادوات جنگی و توشهٔ فراوانی به همراه داشتند. یادآورشان می‌سازد بدین امر که چگونه ایشان را با یاری فرشتگان پایدار کرد، و با بارش باران به کمکشان شتافت، بارانی که از آب آن می‌نوشیدند و با آن خود را می‌شستند. چگونه باران زمین زیر پاهای آنان را تا اندازه‌ای سفت و سخت گرداند که پاهایشان به شنزارها

فرو نمی‌رفت و گل‌آلود نمی‌شد. چگونه چرت و خواب سبکی آنان را فرا گرفت و آسایش و آرامش بهرهٔ ایشان کرد. خلاصه چگونه یزدان جهان ترس و هراس به دلهای دشمنانشان انداخت و آنان را دچار خوف و وحشت کرد و به عقاب و عذاب گرفتارشان نمود.

از اینجا است که یزدان به مؤمنان دستور می‌دهد که در هر جنگی پایداری کنند، هر چند که در آغاز کارزار گمان برند که دشمنانشان از قوّت و قدرت برخوردارند. چرا که این خدا است که دشمنان را می‌کشد، و او است که تیراندازی می‌نماید، و او است که پیکار را می‌گرداند و چاره‌سازی می‌کند. آنان جز پرده‌ای نیستند که خدا قضا و قدر و قدرت و قوّت خود را بر آن به نمایش درمی‌آورد، و هر کاری را که بخواهد در حقّ ایشان انجام می‌دهد و هر چه بخواهد بر سرشان می‌آورد.

پس از آن مشرکانی را به تمسخر می‌گیرد که پیش از جنگ (بدر به پردهٔ کعبه می‌آویختند و از یزدان) درخواست می‌کردند که گردونهٔ جنگ بر ضدّ کسانی به گردش درآید که گمراه‌ترین دو گروه و قطع کننده‌ترین صلهٔ رحم هستند. بدیشان می‌فرماید:

﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَكُمُ الْفَتْحُ﴾.

(ای مشرکان قریش) شما که از خدا درخواست پیروزی گروه بر حقّ را داشتید، و هم اینک مسلمانان پیروز شده‌اند و حقّ را عیان می‌بینید.(۱)

مؤمنان را نیز برحذر می‌فرماید از این که خویشتن را همسان منافقان کنند. منافقانی که می‌شنوند، امّا ناشنیده می‌گیرند و نمی‌پذیرند، چرا که پاسخ مثبت بدان نمی‌دهند.

این درس با ندا در دادنهای مکرّر مؤمنان پایان می‌گیرد، تا فرمان خدا را بپذیرند، و دستور پیغمبر او را قبول کنند هنگامی که ایشان را به چیزی دعوت کند که به آنان زندگی بخشد - هر چند گمان برند که آن چیز مرگ و کشته شدن است - و تا این که به یادشان آورد چه اندازه اندک و ضعیف بودند و می‌ترسیدند که مردمان ایشان را دررابایند، و چگونه یزدان ایشان را پناه و یاری داد و پیروزی خود را بهرهٔ آنان کرد. و تا این که ایشان را آمادگی بخشد اگر پرهیزگاری کنند و از خدا بترسند وسیلهٔ جداسازی حقّ از باطل را در دلهایشان و در حرکاتشان قرار دهد ... افزون بر اینها، ایشان را متوجّه کند که گناهانشان زدوده می‌گردد و لغزشهایشان بخشیده می‌شود، و بدانند که لطف و مرحمت خدا در انتظار ایشان است، لطف و مرحمتی که غنائم و اموال در برابر آن بسی ناچیز است.

✿

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ. قُلِ: الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ، وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً، وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ، وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟) بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید، و اگر مسلمانید از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید. مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزایند، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانیند که نماز

۱- معنی فوق با توجّه به برداشت استاد سیّد قطب است. معنی دیگر آیه چنین است:
(ای مؤمنان!) شما (که از پروردگار خود) درخواست پیروزی (در جنگ بدر) را می‌کردید و پیروز هم شدید... .

را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند. (انفال / ۱-۴)

در آشنائی مختصری که با سوره داشتیم، بخشی از روایتهائی را بیان کردیم که دربارهٔ نزول این آیه‌ها نقل گردیده بود. در اینجا بدانها برخی از روایتها را اضافه می‌کنیم، تا از یک سو بیشتر با فضائی آشنا گردیم که این سوره بطور عام، و آیه‌های ویژهٔ غنائم بطور خاص، در آن نازل گردیده است. و از دیگر سو سیماهای واقعی گروه مسلمانان در آغاز واقعه‌ای جلوه گر آیند که پس از برپائی دولت اسلامی در مدینه، مهم‌ترین واقعه بشمار است.

ابن کثیر در تفسیر گفته است: ابوداود، نسائی، ابن جریر، ابن مردویه -که الفاظ حدیث از او است - ابن حبّان، و حاکم از راه‌های گوناگون از داود پسر ابوهند، و او از عکرمه، و وی از ابن عبّاس، روایت کرده‌اند که ابن عبّاس گفته است: هنگامی که روز بدر پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مَنْ صَنَعَ كَذٰا وَكَذٰا وَكَذٰا).

هر کس چنین و چنان کند، این چیز و آن چیز از آنِ او است.

جوانان قوم در راه انجام این چنین و آن چنان کاری بر همدیگر سرعت گرفتند، و پیر مردان در زیر پرچمها ماندند. هنگامی که غنائم حاضر آورده شد، آمدند و درخواست چیزهائی کردند که برای آنان قرار داده شده بود. پیر مردان بدیشان گفتند: خویشتن را بر ما مقدّم ندارید. چراکه ما سدّ و مانع میان شما و دشمنان گشتیم و ایشان را از شما بازداشتیم. اگر ما سدّ و مانع سر راه آنان نمی‌شدیم پرده از شما برمی‌افتاد و به سوی ما برمی‌گشتید و کاری نمی‌توانستید بکنید. بدین وسیله کشمکش درگرفت و ایزد متعال همچون آیاتی را نازل فرمود:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ... ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگِ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟)....

تا می‌رسد به این فرمودهٔ خدا:

﴿ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴾.

و اگر مسلمانید از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید.

ثوری از کلبی، و او از ابوصالح، و وی از ابن عبّاس روایت کرده است که ابن عبّاس گفته است: وقتی که روز بدر فرا رسید پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مَنْ قَتَلَ قَتيلاً فَلَهُ كَذٰا وَكَذٰا، وَ مَنْ أَتىٰ بِأَسيرٍ فَلَهُ كَذٰا وَكَذٰا).

هر کس فردی را بکشد پاداش او چنین و چنان است، و هر کس اسیری را بگیرد و بیاورد پاداش او چنین و چنان است.

ابوالیسیر دو اسیر را بیاورد و گفت: ای پیغمبر خدا - درود و آمرزش خدا بهرهٔ تو باد - تو به ما وعده داده‌ای ... سعد پسر عباده بلند شد و گفت: ای پیغمبر خدا، اگر اینان را بدهی برای اصحاب تو چیزی نمی‌ماند. نه قناعتِ به پاداش اندک، و نه ترس از دشمنان ما را از رزم بدور داشته است. بلکه ما در اینجا بدان خاطر مانده‌ایم تا از تو مراقبت و محافظت کنیم و مواظب باشیم دشمنان از پشت سر بر تو نتازند... کشمکش درگرفت و آیات قرآن نازل گردید:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ. قُلِ: الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟) بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد).

و این آیات قرآن نیز نازل شد:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ ... ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فرا چنگ آورده‌اید یک پنجم آن متعلّق به خدا است ... تا آخر آیه ...

امام احمد روایت کرده است و گفته است: ابومعاویه، و

ابو اسحاق شیبانی، برای ما از محمّد پسر عبیدالله ثقفی، و او از سعد پسرابووقّاص نقل کرده است و گفته است: وقتی که روز بدر فرا رسید و برادرم عمیر کشته شد، سعید پسر عاص را کشتم، و شمشیرش را برداشتم که ذوالکثیفه نامیده می‌شد، و آن را به خدمت پیغمبر ﷺ بردم. فرمود:

(إِذْهَبْ فَاطْرَحْهُ فِي الْقَبْضِ).

برو آن را به میان چیزهائی بینداز که گرفته شده است.

سعد پسر ابووقّاص گفته است: برگشتم و کسی جز خدا نمی‌داند که به سبب کشته شدن برادرم و بازپس گرفتن غنیمتم چه حالی داشتم. هنوز مسافت زیادی را طی نکرده بودم سورهٔ انفال نازل گردید. پیغمبر خدا ﷺ به من فرمود:

(إِذْهَبْ فَخُذْ سَلَبَکَ).

برو و غنیمت خود را بازپس بگیر.

امام احمد باز هم گفته است: اسود پسر عامر، و ابوبکر برای ما از عاصم پسر ابونجود، و او از مصعب پسر سعد، و وی از سعد پسر مالک، روایت کرده است که گفته است: گفتم ای پیغمبر خدا، یزدان امروز مرا از دست مشرکان سالم به در برد، این شمشیر را به من ببخش. فرمود:

(إِنَّ هٰذَا ٱلسَّيْفَ لاٰ لَکَ وَ لاٰ لِي، ضَعْهُ).

این شمشیر نه از آن تو است و نه از آن من، آن را بگذار.

آن را گذاشتم و برگشتم. به خود گفتم: چه بسا این شمشیر به کسی داده شود که کاری که من کرده‌ام و رنجی که من برده‌ام از او ساخته نباشد و سر نزند. ناگهان مردی از پشت سر مرا فریاد زد. گفتم: چه بسا خدا چیزی دربارهٔ من نازل فرموده باشد؟ پیغمبر ﷺ فرمود:

(قَدْ سَأَلْتَنِي ٱلسَّيْفَ، وَ لَيْسَ هُوَ لِي، وَ إِنَّهُ قَدْ وُهِبَ لِي، فَهُوَ لَکَ ... وَ أَنْزَلَ اللهُ هٰذِهِ الْآيَةَ:).

تو از من شمشیر را درخواست کردی، ولی شمشیر متعلّق به من نبود، امّا هم اینک به من بخشیده شده است، آن را به تو می‌دهم ... خدا این آیه را نازل فرموده است:

﴿ يَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفٰالِ، قُلِ الْأَنْفٰالُ لِلّٰهِ وَ ٱلرَّسُولِ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند. بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است.

ابوداوود و ترمذی و نسائی از راه‌های گوناگون از ابوبکر پسر عیاش، آن را روایت کرده‌اند. ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیحی است.

این روایتها برای ما فضائی را به تصویر می‌زند که سورهٔ انفال در آن نازل شده است... انسان به هراس می‌افتد و شگفت زده می‌شود وقتی که می‌بیند اهل بدر دربارهٔ غنائم سخن می‌گویند. چرا که اهل بدر یا از مهاجرانی بودند که همه چیز خود را پشت سر رها کرده‌اند و همراه با عقیدهٔ خویش مهاجرت نموده‌اند، و به چیزی از کالاهای زندگی این دنیا رو نمی‌کنند و نمی‌نگرند. و یا اهل بدر از انصار هستند، انصاری که مهاجران را منزل و مأوی داده‌اند و در پناه خود گرفته‌اند، و ایشان را در دیار و اموال خویشتن شریک نموده‌اند. در راه یزدان از صرف اموال و دارائی این جهانی دریغ نمی‌ورزند و تنگچشمی نمی‌کنند. یا آنان همان گونه هستند که پروردگارشان دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ يُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لاٰ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حٰاجَةً مِمّٰا أُوتُوا، وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ ﴾.

کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. (حشر / ۹)

ما تفسیر این پدیده را تا اندازه‌ای در خود روایتها خواهیم یافت. غنائم در آن هنگام مربوط و منوط به تلاش و کوشش و کارآئی و دلیری در کارزار داشت. بدین سبب غنائم بر رنج کشیدن و هنرنمائی کردن در

پیکار گواه بود و پهلوانی و قهرمانی را نشان می‌داد. مردمان هم در آن روزگار آزمند این گواهی از سوی پیغمبر خدا ﷺ و از جانب یزدان بزرگوار سبحان بودند، و می‌خواستند دلهایشان با پیروزی بر مشرکین در نخستین پیکار تسکین یابد و بدین آرزوی درونی برسند. این آز و آرزو بر هر کار دیگری غلبه کرده بود و هر چیز دیگری را از یاد کسانی برده بود که از غنائم سخن می‌گفتند، تا یزدان سبحان ایشان را متوجّه می‌کند که در رفتار و کردار با یکدیگر ضرورت بزرگواری و گذشت را پیش چشم دارند، و صلاح کار و بار همدیگر را در دلها و درونهایشان بنگارند. بیدار و هوشیار شدند و همان چیزی را احساس کردند و گفتند که عباده پسر صامت رضی الله عنه گفت: «این سوره دربارهٔ ما اصحاب بدر نازل گردید، بدان گاه که دربارهٔ غنیمت کشمکش پیدا کردیم و اخلاق ما راجع بدان بد و ناجور گردید، و خدا غنیمت را از دست ما بیرون آورد، و اختیار آن را به پیغمبر خدا ﷺ واگذار فرمود».

خداوند سبحان مسلمانان را در گفتار و کردار با تربیت ربّانی پرورده کرد. کار غنائم را بطور کلّی از دست ایشان بیرون آورد و آن را به پیغمبر خود ﷺ واگذار فرمود. حتّی حکم تقسیم غنائم را بطور کلّی نازل کرد و حقّ آنان نبود که دربارهٔ غنائم کشمکش کنند. بلکه فضل و لطفی از جانب خدا بر ایشان قلمداد فرمود. پیغمبر یزدان غنائم را در میانشان تقسیم می‌کرد، بدان گونه که پروردگارشان بدو آموخت. همسو و همراه با اجراء عملی تربیت، رهنمود پیاپی بلند بالائی در رسید و با این آیه‌ها آغاز گردید، و با آیه‌های بعد از آنها استمرار پیدا کرد:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ. قُلِ: الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ. فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ، وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟). بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید، و اگر مسلمانید از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید.

دلهائی که بر سر غنائم کشمکش داشتند با ندای پرهیزگاری و ترس از خدا فریاد زده می‌شوند. والامقام یزدان سبحان است که آفریدگار دلها است و آگاه از راز و رمز آنها است. خدا دلهای انسانها را از گرایش به کالاهای زندگی دنیوی، و کشمکش دلها بر آن، باز نمی‌دارد - هر چند این کشمکش برای گواهی گرفتن بر رنج کشیدن و هنرنمائی در پیکار از خود نشان دادن باشد - مگر برای به جوش و خروش انداختن حسّ تقوا و هراس از خدا و جستن رضای او در هر دو سرا ... قطعاً دلی با خدا پیوند ندارد، خدائی که از خشم او باید ترسید و باید خشنودی او را جستجو کرد و طلبید، نمی‌تواند از جاذبه و کشش کالاهای دنیوی خویشتن را واپس کشاند و برهاند، و نمی‌تواند احساس آزادی کند و آزادانه بال و پری بزند و به پرواز درآید.

تقوا زمام این دلها است. دلهائی که ساده و آسان با زمام تقوا رام می‌گردند، و می‌توان آنها را سهل و ساده و فرمانبردارانه با چنین زمامی به دنبال خود کشاند. قرآن این دلها را با زمام تقوا به سوی آشتی و صلح و صفا می‌راند و رام همدیگر می‌گرداند:

﴿ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ ﴾.

پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید.

قرآن با همین زمام، دلها را به اطاعت از خدا و پیغمبرش می‌راند:

﴿ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ ﴾.

از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید.

نخستین اطاعت در اینجا اطاعت از حکمی است که دربارهٔ غنائم بدان دستور داده است. دیگر غنائم بطور کلّی فراتر از این رفته است که به یکی از جنگجویان تعلّق می‌گیرد، و مالکیّت غنائم اصلاً به خدا و پیغمبر

تعلّق گرفته است، و حقّ تصرّف در غنائم به خدا و پیغمبر واگذار شده است. دیگر بر مؤمنان در غنائم جز اطاعت از فرمان یزدان و تقسیم پیغمبر خدا چاره‌ای نیست. باید از ته دل و با رضایت خاطر از دستور فرمانبرداری کنند. چاره‌ای جز این ندارند که روابط و احساسات خود را نسبت به یکدیگر اصلاح و روبراه کنند و دلهایشان را با همدیگر صاف و صادق گردانند ... بدان خاطر:

﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

اگر مؤمن هستید.

قطعاً ایمان باید یک شکل عملی واقعی داشته باشد و در آن جلوه‌گر آید، تا وجود خویشتن را اثبات کند و بیانگر حقیقت خویش گردد. همان گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّمَنِّي، وَ لاٰ بِالتَّحَلِّي، وَلٰكِنْ هُوَ مٰا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَّقَهُ الْعَمَلُ).(۱)

ایمان با آرزو نمودن و با سخنان شیرین و آراسته نیست، بلکه ایمان آن ایمانی است که در دل جایگزین شود و کردار آن را تصدیق کند.

بدین خاطر است که همچون پیروی در قرآن مجید ذکر می‌شود تا این معنی و مفهوم را مقرّر دارد که پیغمبر خدا ﷺ آن را بیان فرموده است، و ایمان تعریف و تعیین گردد، و ایمان فراتر از آن رود که تنها واژه‌ای باشد که با زبان گفته شود، یا آرزوئی باشد که نموده شود، ولی در جهان عمل و دنیای واقعی اثری از آن نباشد.

سپس قرآن صفات ایمان «راستین» را بیان می‌دارد، آن گونه ایمانی که خداوندگار این آئین می‌خواهد. تا بدین وسیله برای آنان چیزی را مشخّص و روشن گرداند که مراد فرمودهٔ ایزد متعال ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ است. هان! این ایمانی است که خداوندگار این آئین از ایشان می‌خواهد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً، وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ، وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾.

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانیند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند.

تعبیر قرآنی در ساختار واژگانی خود دقیق است، تا بر مدلول معنوی خود دلالت دقیقی داشته باشد. در عبارتی که در اینجا است، قصر و حصر با واژهٔ «إِنَّمٰا»(۲) انجام پذیرفته است. دیگر جای تأویل نیست. وقتی که با این قاطعیّت دقیق اظهار مطلب شده است دلیلی ندارد که گفته شود: مراد «ایمان کامل» است! اگر خدای سبحان چنین چیزی را می‌خواست بگوید، آن را می‌فرمود. قطعاً این تعبیر، دارای معنی مشخّص و دقیقی است. آن کسانی که این چیزها صفات و اعمال و احساسات ایشان باشد آنان مؤمن هستند. کسانی که همچون ایشان همهٔ این صفات و اعمال و احساسات را نداشته باشند مؤمن نیستند. در پایان آیه نیز تأکید به میان آمده است:

﴿أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً﴾.

آنان واقعاً مؤمن هستند.

این تأکید بیانگر همین حقیقت است. پس سوای مؤمنانی که «حَقّاً»(۳) هستند، اصلاً مؤمن نیستند ...

۱- دیلمی در مسند الفردوس آن را از انس روایت کرده است. (مؤلّف)

۲- تنها ... فقط ...

۳- واقعاً. حقیقتاً. بطور قطع و یقین. به راستی ...

تعبیرات قرآنی، یکی دیگری را تفسیر و توجیه می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿ فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ؟ ﴾.

آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟. (یونس / ۳۲)

چیزی که حقّ نباشد گمراهی است. در مقابل وصف:

﴿ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً ﴾.

واقعاً مؤمن هستند.

مؤمنانی قرار نمی‌گیرند که ایمان غیر کاملی داشته باشند. درست نیست که تعبیر قرآنی دقیق، دستخوش این چنین تأویلاتی گردد، تأویلاتی که هرگونه جهان‌بینی و هر نوع تعبیری را سست و آبکی می‌گردانند.

به همین خاطر پیشینیان با درک معانی و مفاهیم این آیه‌ها می‌دانستند کسی که در خود و در عمل خود این صفتها را نیابد ایمان را نمی‌یابد و اصلاً مؤمن نیست...

در تفسیر ابن‌کثیر آمده است: علی پسر طلحه از ابن عبّاس دربارهٔ این آیه:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾.

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد.

روایت کرده است که گفته است: منافقان هنگام ادای واجبات یاد خدا به دلهایشان نمی‌خزد، و به چیزی از آیات خدا ایمان نمی‌آورند، و توکّل نمی‌کنند، و هنگامی که از دید مردمان پنهان می‌شوند نماز نمی‌خوانند، و زکات اموال نمی‌دهند. خداوند دربارهٔ اینان خبر داده است و فرموده است چنین کسانی مؤمن نیستند. سپس صفات مؤمنان را برشمرده است و فرموده است:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾.

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد.

و واجبات و فرائض را انجام می‌دهند.

﴿ وَإِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً ﴾.

و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید.

بر تصدیق ایشان می‌افزاید.

﴿ وَعَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾.

و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند).

به کسی جز او چشم امید نمی‌دوزند و امیدوار نمی‌گردند.

با توجّه به سرشت این صفات خواهیم دید که بدون آنها اصلاً ایمان ممکن نیست. کاربرد این صفات کاربرد کمال ایمان یا نقص ایمان نیست. آنچه هست وجود ایمان، و یا عدم ایمان است و بس.

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾.

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند).

این هراسانی، حسّاسیّت وجدانی است. حسّاسیّتی است که به دلِ با ایمان دست می‌دهد، بدان هنگام که در یک امر یا یک نهی به یاد خدا می‌افتد، و بزرگی مقام والای الهی او را فرا می‌گیرد، و ترس از خدا در دل به جنبش درمی‌آید، و عظمت و هیبت آفریدگار مجسّم و نمودار می‌گردد، و در کنار آن کوتاهی انسان در انجام برخی از فرمانهای یزدان جلوه‌گر می‌آید و بعضی از گناهان بر پردهٔ خیال انسان به نمایش درمی‌آید، و انسان برانگیخته می‌شود و به کار می‌پردازد و اطاعت می‌نماید... یا این هراس همان است که ام الدرداء - رضی الله عنها - گفته است. ثوری از عبدالله پسر عثمان پسر خثیم، و او از شهر پسر حوشب، و وی آن را از ام الدرداء - رضی الله عنها - روایت کرده است که گفته است: «هراس دل، همچون سوختن شاخهٔ درخت خرما است. آیا نمی‌بینی که چگونه دل به لرزش و تپش می‌افتد؟ گفتم : آری. گفت: هرگاه چنین چیزی را در دل خود یافتی، دعا کن و خدای را به کمک بطلب. چه دعا و کمک خواستن این حالت را از میان می‌برد».

هراس حسّاسیّتی است که از آن کاری به دل دست

می‌دهد که نیازمند دعا کردن و کمک طلبیدن می‌گردد تا آسوده و آرام شود. حسّاسیّتی است که دلِ با ایمان دچار آن می‌گردد، بدان هنگام که می‌خواهد کاری بکند یا نکند و به یاد خدا می‌افتد. با آن حسّاسیّت دست به گریبان می‌شود و به چاره‌سازی آن می‌پردازد، ولی سرانجام همان می‌شود که خدا می‌خواهد. این تلاش و چاره‌جوئی نیز از ترس و هراس یزدان به انسان دست می‌دهد.

﴿ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً ﴾.

و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید.

دل با ایمان در آیه‌های این قرآن چیزهائی را می‌یابد که بر ایمان او می‌افزایند، و وی را به آرامش و آسایش می‌رسانند... این قرآن بدون واسطه با دل انسان به پویش و کنش می‌پردازد. چیزی جز کفر میان قرآن و دل انسان حجاب و مانع نمی‌شود. تنها کفر است که قرآن را از دل انسان، و دل انسان را از قرآن باز می‌دارد و پرده‌ای میان آن دو می‌کشد. هنگامی که با دست ایمان این حجاب و مانع و پرده برطرف گردد و به کنار زده شود، دل شیرینی این قرآن را می‌یابد، و از آهنگها و نواهای مکرّر قرآن، افزایش ایمان را دریافت می‌دارد. افزایش به آسایش و آرامش و یقین و اطمینان می‌انجامد[1]... آهنگها و نواهای قرآن مایهٔ افزایش ایمان در دلِ باایمان می‌گردد. چه دلِ با ایمان، دلی است که این آهنگها و نواها را می‌شنود، آهنگها و نواهائی که ایمان را در این چنین دلی افزایش می‌دهد ... به همین خاطر است که بیان این حقیقت تکرار می‌گردد در آیه‌هائی همچون این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾.[2]

بیگمان در این (کار) نشانهٔ بزرگی برای مؤمنان است.

(حجر / ۷۷)

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

واقعاً در این (کار) نشانه‌های بزرگی برای مؤمنان است. (نحل / ۷۹، نمل / ۸۶ عنکبوت / ۲۴ ...)

سخن یکی از اصحاب - رضوان الله علیهم - بیانگر همین معنی است: ما پیش از رجوع به قرآن، ایمان می‌آوردیم.

مؤمنان در پرتو همین ایمان، مزهٔ ویژه‌ای را در قرآن می‌یافتند و می‌چشیدند. در این راستا فضای محیطی یاری و کمکشان می‌کرد که هوای آن را استشمام می‌کردند. آنان در عمل و در واقعیّت زندگی با قرآن می‌زیستند. تنها به مزه کردن و فهمیدن قرآن بسنده نمی‌کردند. در روایتهائی که دربارهٔ نزول این آیه آمده است، گفتار سعد پسر مالک است. درخواست کرد که پیغمبر خدا ﷺ شمشیر را بدو دهد. هنوز قرآن دربارهٔ غنائم نازل نشده بود و مالکیّت غنائم را به پیغمبر ﷺ واگذار نکرده بود تا هرگونه که بخواهد در آن تصرّف کند. پیغمبر ﷺ به سعد پسر مالک گفت:

(إِنَّ هٰذَا ٱلسَّيْفَ لاٰ لَکَ وَ لاٰ لِيَ، ضَعْهُ).

این شمشیر نه مال تو است و نه مال من است، آن را بگذار.

سعد پسر مالک پس از آن که شمشیر را گذاشت و رفت، از پشت سر فریاد زده شد. به خود گفت: امید است که خدا دربارهٔ من چیزی را نازل کرده باشد. سعد پسر مالک ادامه می‌دهد و می‌گوید: «گفتم: آیا خدا دربارهٔ من چیزی نازل فرموده است؟». پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(كُنْتَ سَأَلْتَنِي ٱلسَّيْفَ وَ هُوَ لَيْسَ لِي، وَ إِنَّهُ قَدْ وُهِبَ لِي، فَهُوَ لَکَ).

تو از من این شمشیر را خواستی، بدان هنگام که متعلّق به من نبود، امّا این شمشیر به من عطاء شده است، آن

۱- در اینجا مسأله‌ای مطرح می‌گردد: «ایمان افزایش و کاهش می‌پذیرد». این مسأله یکی از مسائل علم کلام در دورهٔ خوشگذرانی و پوچگرائی و نپرداختن به کارهای عملی مهمّ و جدّی زندگی است ... لذا هم اینک ما بدان نمی‌پردازیم. (مؤلف)

۲- در تفسیر فی ظلال القرآن این آیه به شکل: ﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ ذکر شده است!

را به تو می‌دهم.

مؤمنان با خداوند خویش این چنین می‌زیستند، و با این قرآن که بر ایشان نازل می‌گردید این چنین روزگار را سپری می‌کردند. این نوع زندگی، بسی والا و سترگ است. دوران شگفتی در زندگانی انسانها بشمار است. به همین خاطر است که قرآن را این چنین مزه می‌کردند و می‌چشیدند. همچنین در حرکات و سکنات زندگی عملی و در دنیای واقعی ایشان که در سایهٔ رهنمود مستقیم قرآنی سپری می‌شد، تلاش و پویش با مزهٔ این چشش، چندین برابر می‌گردید... حال که بخش نخست، یعنی زیستن در زمان نزول قرآن در زندگی انسانها تکرار نمی‌گردد، بخش دوم که با قرآن زیستن و در جهان عملی و واقعی در رکاب قرآن بودن و از رهنمودهای مستقیم آن سود بردن است، تکرار می‌گردد هر زمان که در جهان گروه مؤمنی برخیزد و با جنبش و کوشش بخواهد این آئین را در زندگی عملی و جهان واقعی مردمان پدیدار و آشکار گرداند، همان گونه که گروه مسلمانان نخستین، این آئین را پدیدار و آشکار می‌گردانید... این گروه مؤمنی که با این قرآن می‌جنبد و می‌کوشد و می‌خواهد دوباره این آئین را به جهان عملی و واقعی مردمان برگرداند و آن را دیگر باره در زندگی ایشان پدیدار و آشکار نماید، این چنین گروه مؤمنی مزهٔ این قرآن را می‌چشد، و در تلاوت آن، چیزی را می‌یابد که ایمان را در دلهایشان فزونی می‌بخشد، چراکه پیش از هر چیز مؤمن بوده است. آئین در نظر ایشان عبارت است از جنبش و کوشش برای پابرجائی این آئین، پس از آن که جاهلیّت برگشته است و بر سراسر کرهٔ زمین شوریده است و چیره گشته است. ایمان در نظر ایشان با آرزو کردن و تمنّا نمودن نیست، بلکه ایمان آن ایمانی است که در دل جایگزین شود، و عمل آن را تصدیق کند.

﴿ وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾.

و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند).

تنها بر او تکیه می‌کنند و بس ... همان گونه ساختار عبارت می‌رساند. کسی را با خدا انباز نمی‌کنند، بدین شکل که از او درخواست کمک کنند و بر او پشت بندند... یا همان گونه است که امام ابن کثیر در تفسیر گفته است: «یعنی جز بدو چشم امید نمی‌بندند، و جز او کسی و چیزی را نمی‌جویند، و به سوی کسی و چیزی جز او نمی‌روند، و مقصود و مرادشان جز او نیست، و جز به آستانهٔ او پناه نمی‌برند، و نیازمندیها را جز از او درخواست نمی‌کنند و نمی‌خواهند، و جز به سوی او عشق و رغبتی نمی‌ورزند، و می‌دانند آنچه که خدا بخواهد می‌شود و آنچه را که نخواهد نمی‌شود. او گردانندهٔ امور جهان و متصرّف در مملکت هستی است. کسی پیگرد فرمان او نیست. او به حساب همگان سریع رسیدگی می‌کند. بدین خاطر است که سعید پسر جبیر گفته است: توکّل بر خدا مجمع همایش ایمان است».

این، اعتقاد خالصانه به یگانگی خدا، و پرستش خالصانهٔ او است، پرستشی که جز یزدان را نسزد. چرا که امکان ندارد در یک دل یگانگی خدا باشد و در عین حال همراه یزدان سبحان بر کسی توکّل کرد. کسانی که در دلهایشان توکّل بر کسی یا تکیه بر سببی را می‌یابند، لازم است پیش از هر چیز ایمان به یزدان را در دلهای خود جستجو کنند.

توکّل بر خدای یگانه، انسان مؤمن را از استفادهٔ از اسباب باز نمی‌دارد. چه مؤمن از اسباب استفاده می‌کند به خاطر ایمانی که به خدا دارد و اطاعتی که از او می‌کند در هر آنچه به انجام آن دستور می‌فرماید. ولی اسباب را پدید آورندهٔ نتائج نمی‌شمارد و بر آنها تکیه نمی‌کند. آن چیزی که نتائج را و همچنین خود اسباب را پدید می‌آورد قضا و قدر یزدان است. در خرد مؤمن پیوندی میان سبب و نتیجه نیست. استفادهٔ از سبب عبادتی است که در پرتو اطاعت انجام می‌پذیرد، و حصول نتیجه، قضا و قدر خدا بشمار می‌آید و جدای از سبب است و کسی جز خدا بر آن توانائی ندارد... بدین منوال خرد مؤمن از پرستش اسباب و آویختن و

چسبیدن بدانها آزاد و رها می‌گردد. در همان حال به تمام و کمال به اندازهٔ توان از اسباب استفاده می‌کند تا به اجر و پاداش اطاعت از خدا به علّت استفادهٔ کامل از اسباب زائل شود.

جاهلیّت نوین «علمی» پیوسته به چیزی پافشاری می‌کرد و به ژرفای چیزی فرو می‌رفت که آن را «قطعیّت قوانین طبیعی» می‌نامید. این را بدین خاطر می‌گفت تا «قضا و قدر خدا» و «غیب خدا» را نفی کند، و قلم بطلان بر قضا و قدر یزدان و جهان غیب ایزد منّان بکشد. امّا سرانجام از راه خود وسائل و تجارب خودش پی برد این راه که می‌رود به ترکستان است! در برابر جهان غیب یزدان و قضا و قدر ایزد سبحان درمانده و ناتوان ایستاد و از پیشگوئی «قطعیّت قوانین طبیعی» دم فرو بست! و به نظریّهٔ «احتمالات» در جهان ماده پناه برد. هر چیزی که حتمی و قطعی بود احتمالی شد، و «غیب» راز سر به مهری گردید، و قضا و قدر یزدان حقیقت یگانهٔ مورد اطمینان ماند، و گفتار کردگار سبحان:

﴿ لاٰ تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً ﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد. (طلاق / ۱)

قانون قطعی یگانه‌ای شد، قانونی که صادقانه از آزادی مشیّت و ارادهٔ یزدانی صحبت می‌کند و مشیّت و ارادهٔ خدا را در فراسوی قوانین جهانی می‌بیند، قوانینی که ایزد سبحان در پرتو قضا و قدر نافذ آزاد خود، با چنین قوانینی جهان را اداره می‌کند و امور آن را می‌گرداند.

سیر جیمس جینز انگلیسی، استاد طبیعی و ریاضی می‌گوید:

«علم قدیم با اطمینان کامل می‌گفت: طبیعت نمی‌تواند جز یک راه را بپیماید، و این راه همان راهی است که پیشتر ترسیم شده است تا طبیعت از آغاز زمان تا پایان آن در راستای چنین خطّ سیری حرکت کند، و زنجیرهٔ علّت و معلول هرگز از یکدیگر نگسلد. مثلاً هیچ گریزی نیست از این که حالت (الف) به دنبال آن حالت (ب) بیاید... امّا علم جدید تاکنون چیزی راکه توانسته است بگوید این است که حالت (الف) احتمال دارد به دنبال آن حالت (ب) یا (ج) یا (د) و یا حالتهای دیگری بیرون از شمار بیاید. بلی علم جدید می‌تواند بگوید که حالت (ب) احتمال وقوع بیشتری از حالت (ج)، و حالت (ج) احتمال وقوع بیشتری از حالت (د) دارد و ... بلکه حتّی علم جدید می‌تواند درجهٔ احتمال هر حالتی از حالتهای (ب) و (ج) و (د) را نسبت به یکدیگر مشخّص سازد، ولی از روی یقین نمی‌تواند پیش‌بینی و پیشگوئی کند و بگوید: کدام یک از حالتها به دنبال حالتهای دیگری قرار می‌گیرد. این است که علم جدید پیوسته از چیزی صحبت می‌کند که احتمال دارد. ولی چیزی که واجب است روی نماید، کار و بارش به قضا و قدر واگذار است، حالا حقیقت این قضاها و قدرها هر چه باشد».(۱)

هر زمان که دل از فشار اسباب ظاهری رهائی یابد، اصلاً جائی برای توکّل بر غیر خدا باقی نمی‌ماند. این قضا و قدر یزدان است که هر چه بخواهد پدید می‌آورد. تنها قضا و قدر یزدان است که حقیقت مورد اطمینان است. اسباب ظاهری جز احتمالات ظنّی را پدید نمی‌آورند ... این کوچ بسیار دراز و دیر آهنگی است که اعتقاد اسلامی دل انسان را در آن به سیر و سفر برده است، و همچنین خرد انسان را در آن به گشت و گذار انداخته است. کوچ بسیار دراز و دیر آهنگی است که جاهلیّت جدید سه قرن دست و پا زد تا از لحاظ عقل و خرد به نخستین مراحل آن رسید، ولی نتوانست از لحاظ فهم و شعور به چیزی از آن برسد، و نتائج عملی بزرگی را درک کند که بر آن در سازش و کنش با قضا و قدر یزدان، و در سازش و کنش با سببها و نیروهای ظاهری، مترتّب می‌شود و حاصل می‌گردد... این کوچ، کوچ آزادی عقل و خرد، آزادی فهم و شعور،

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾ در جلد چهارم جزء هفتم فی ظلال القرآن سورهٔ انعام، صفحهٔ ۴۸۹-۵۰۹.

آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی، و آزادی اخلاقی است... و بالأخره کوچ آزادی انواع آزادیها و احوال و اوضاع آزادیها است... ممکن نیست «انسان» اصلاً آزاد شود، مادام که بندهٔ اسباب «قطعیّت»، و فراتر از آن بندهٔ ارادهٔ مردمان، و یا بندهٔ خواست «طبیعت» بماند. چه هر نوع «قطعیّتی» جدای از ارادهٔ یزدان و قضا و قدر او، اساس بندگی و پایهٔ پرستش جز خدا و جز قضا و قدر خدا است... از اینجا است که این همه بر توکّل بر خدای یگانه، تکیه و تأکید می‌گردد، و توکّل بر خدا شرط وجود ایمان یا عدم وجود آن بشمار می‌آید... جهان‌بینی اعتقادی در اسلام، یک کلّی کاملی است. آری، یک کلّی کاملی است که دارای نقش در شکل واقعیّت زندگی است، واقعیّتی که این آئین آن را برای زندگی مردمان می‌خواهد.(۱)

﴿ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ﴾.

آنان کسانیند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند.

در اینجا ایمان را در یک شکل جنبشی نمایان می‌بینیم - پس از آن که ایمان را در صفات پیشین به صورت احساسات نهانی قلبی دیدیم - چه ایمان آن ایمانی است که در دل جایگزین شود و عمل آن را تصدیق کند. عمل هم دلالت نمایانِ ایمان است و بناچار باید آشکارا جلوه‌گر آید، تا با وجود عملی، بر این ایمان گواهی دهد. اقامهٔ نماز هم تنها خواندن نماز نیست. بلکه نماز خواندنی است که حقیقت نماز را پیاده کند. خواندن نماز به شکل کاملی است که شایستهٔ ایستادن عبادت کننده در آستانهٔ معبود سبحان است، نه فقط قرائت آیات و اوراد، قیام، رکوع، و سجود انجام بگیرد، در حالی که دل غافل باشد. نماز اگر به صورت کامل انجام پذیرد، عملاً بر وجود ایمان گواهی می‌دهد.

﴿ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾.

و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند.

این بخشش چه زکات باشد و چه غیر زکات ... آنان می‌بخشند «از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم». آنچه می‌بخشند برخی از چیزهائی است که خداوند روزی رسان، روزی ایشان کرده است. آیات قرآنی پیوسته دارای سایه‌ها و پیامهای خود هستند. آنان این اموال و دارائی را نیافریده‌اند. بلکه چیزی است که یزدان آن را بدیشان داده است، از جملهٔ چیزهائی که بدیشان داده است چیزهای فراوانی که قابل شمارش نیست. وقتی که می‌بخشند، تنها بخشی را می‌بخشند، و بقیّه را نگاه می‌دارند. اصل این است که آنچه می‌بخشند و آنچه را که نگاه می‌دارند دادهٔ خدا است و بس.

این صفاتی است که یزدان در اینجا ایمان را بدانها معرّفی می‌کند و می‌شناساند. این صفات شامل: اعتقاد به یگانگی خدا، پاسخ درونی به یاد خدا، تأثّر قلبی از آیات خدا، توکّل بر خدا و بس، نماز خواندن برای خدا، و بخشیدن بخشی از چیزهائی است که خدا به انسان عطاء فرموده است.

این آیه تفصیلات ایمان را بیان نمی‌کند - بدان گونه که در آیه‌های دیگری شرح داده شده است - بلکه با واقعه‌ای رویاروی می‌شود. این واقعه اختلاف بر سر غنائم است. به سبب چنین اختلافی، پیوند مسلمانان تا اندازه‌ای تباهی می‌گیرد و مایهٔ رنجش خاطر می‌گردد. بدین علّت این آیه برخی از صفات مؤمنان را یادآوری می‌کند، صفاتی که با حالت و وضعی که پیش آمده است مقابله کند. در عین حال صفاتی را بیان می‌فرماید که اگر کسی بطور کلّی این صفات را از دست دهد، به حقیقت ایمان عملاً دسترسی پیدا نکرده است، بگذریم از این که شروط ایمان را کاملاً در مدّ نظر داشته است یا خیر. این برنامهٔ تربیتی الهی با قرآن است که دربارهٔ چیزی که از این شرطها و رهنمودها در رویاروئی با حالتهای گوناگون واقعیّت ذکر می‌شود، قضاوت و داوری می‌کند. برنامهٔ تربیتی ربّانی برنامهٔ واقعی و عملی و جنبشی است، نه برنامهٔ نظری تعریف شده‌ای

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته».

است که وظیفهٔ آن «نظریّه» پردازی و عرضهٔ نظریّه محض نظریّه است!

با توجّه به خود قانون مذکور، واپسین پیرو ذکر می‌شود:

﴿أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً، لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ مَغْفِرَةٌ، وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ﴾.

آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند.

تنها مؤمن راستین، این صفات را در درون خود و در عمل خود می‌یابد و بس. کسی که همهٔ این صفات را نیابد، صفت ایمان را پیدا نکرده است. این آیه در عین حال با حالتی روبرو می‌گردد که آیاتی دربارهٔ آن نازل گردیده است... بدین خاطر است با حرص و آزی روبرو می‌شود که مؤمنان با قهرمانی و هنرنمائی برای اخذ گواهی از حضرت باری از خود نشان می‌دهند. عنوان این گواهی چنین است: کسانی که این صفات را پیدا کنند «دارای درجات عالی و والا در پیشگاه خداوندگار خود هستند». این آیه با سوء اخلاقی که میان آنان پدیدار گشته است - همان گونه که عبّاده پسر صامت گفته است - این چنین روبرو می‌گردد: کسانی که این صفات را داشته باشند برای ایشان در پیشگاه پروردگارشان «مغفرت» و آمرزش است. با کشمکشی که بر سر غنائم پیش آمده بود، این چنین روبرو می‌گردد: کسانی که این صفات را فراهم آورند، در پیشگاه کردگارشان برای ایشان «رزق پاک و فراوان» است... لذا حالتی را که پیش آمده است، و احساسات و موضعگیریهائی را که برانگیخته است و پدیدار کرده است، به تمام و کمال به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد. در عین حال یک حقیقت موضوعی را بیان می‌کند، و آن این که: اینها صفات مؤمنین است، هر که آنها را یکسره نداشته باشد، به حقیقت ایمان دسترسی پیدا نکرده است.

﴿أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً﴾.

آنان واقعاً مؤمن هستند.

گروه مسلمانان صدر اسلام بدیشان آموخته می‌شد که ایمان دارای حقیقتی است و باید انسان آن را در خود بیابد. و این که ایمان ادّعاء نیست، و واژگان زبان نیز نیست، و با آرزو هم به دست نمی‌آید... حافظ طبرانی گفته است : محمّد پسر عبدالله حضرمی، ابوکریب، زید پسر حباب، ابن لهیعه، برای ما از خالد پسر سکسکی، و او از سعید پسر ابوهلال، و وی از محمّد پسر ابوجهم، و او نیز از حارث پسر مالک انصاری، روایت کرده است: حارث پسر مالک انصاری از کنار پیغمبر خدا ﷺ گذر کرد. بدو فرمود:

(کَیْفَ أَصْبَحْتَ یا حارِثُ؟).

ای حارث چگونه شده‌ای؟.

عرض کرد: مؤمن راستین شده‌ام. فرمود:

(أُنْظُرْ ما تَقُولُ، فَإِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ حَقِیقَةً، فَما حَقِیقَةُ إِیمانِکَ؟).

بنگر چه می‌گوئی، چه هر چیزی دارای حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟.

عرض کرد: خویشتن را از دنیا کنار گرفته‌ام. شبم را با شب زنده‌داری سپری می‌کنم، و در روزم تشنگی می‌کشم، و انگار من عرش خدایم را آشکارا می‌نگرم، و انگار به ساکنان بهشت می‌نگرم که به همدیگر سر می‌زنند و از یکدیگر دید و بازدید می‌کنند، و انگار من به ساکنان دوزخ می‌نگرم که در آن گرسنه و تشنه فریاد می‌کشند و ناله سر می‌دهند. فرمود:

(یا حارِثُ! عَرَفْتَ فَالْزَمْ ... یا حارِثُ! عَرَفْتَ فَالْزَمْ ... یا حارِثُ! عَرَفْتَ فَالْزَمْ).

ای حارث! شناخته‌ای با آن بمان ... ای حارث! شناخته‌ای با آن بمان ... ای حارث! شناخته‌ای با آن بمان.

این صحابه چیزی را بیان داشت که با وجود آن سزاوار گواهی دادن پیغمبر خدا ﷺ بر خودشناسی او گردید. چیزی را بیان داشت که افکار و احساسات او را به تصویر می‌کشید، و بیانگر عملی و حرکتی بود که در

فراسوی این افکار و احساسات قرار داشت. چه کسی که انگار او به عرش خدای خود آشکارا نگاه می‌کند، و بهشتیان را می‌نگرد که در بهشت به ملاقات و دید و بازدید یکدیگر می‌روند، و دوزخیان را می‌نگرد که در دوزخ گرسنه و تشنه ناله و فریاد سر می‌دهند، تنها به نظریّه بسنده نمی‌کند. بلکه او در سایهٔ این افکار و احساسات نیرومند و چیره می‌زید و عمل می‌کند و حرکت می‌نماید، افکار و احساسات نیرومند و چیره‌ای که هر حرکتی را رنگ آمیزی می‌کند و در آن تأثیر می‌نماید. گذشته از آن که شب خود را با شب زنده‌داری و روز خود را با تشنگی بسر برده است، و انگار عرش آفریدگار خود را آشکارا دیده است و بدان نگریسته است.

حقیقت ایمان لازم است خوب و جدّی بدان نگریست. حقیقت ایمان آن اندازه شل و ول نگردد که سخنی شود که بر زبانی رود. به دنبال آن هم واقعیّتی باشد که بر عکس آنچه زبان گفته است آشکارا گواهی دهد! پرهیزگاری به معنی شل و ولی نیست. احساس جدّیّت حقیقت ایمان واجب‌تر از آن است. پرهیزگاری در جهان‌بینی حقیقت ایمانی لازم‌تر از آن است. مخصوصاً در دلهای گروه مؤمنی که تلاش می‌کنند این آئین را در جهان واقعی و در دنیای مردمان پیاده کنند، جهان و دنیائی که جاهلیّت بر آن چیره شده است، و با رنگ زشت و پلشت خود آن را رنگ‌آمیزی نموده است.

بعد از آن روند سوره سخن می‌گوید از وضع و موقعیّتی که غنائم پس از آن پدیدار گشته است و به وجود آمده است، غنائمی که بر سر تقسیم آن کشمکش کردند و اخلاقشان دربارهٔ آن بد گردید - همان گونه که عباده پسر صامت ﷺ خالصانه و آشکارا و روشن می‌گوید - آن‌گاه روند سوره چکیدهٔ حوادث و شرائط و موضعگیریها و موقعیّتها و احساسات راجع به آن رخداد را بیان می‌کند. از این بیان احوال و اوضاع هویدا می‌شود که آنان در این جنگ نقشی نداشته‌اند جز این که پرده‌ای بوده‌اند برای نشان دادن قضا و قدر خدا، و تمام حوادث، و همهٔ چیزهائی که نتائج و فرآیند چنین حوادثی بوده است، از جمله این غنائمی که بر سر آن جنگیده‌اند، تنها و تنها در پرتو قضا و قدر و رهنمود و اداره کردن و یاری کردن و اداره نمودن و مدد و یاری رساندن خدا بوده است و بس! امّا چیزی که مسلمانان در این جنگ برای خود می‌خواستند، چیز بسیار اندک و محدودی بود، چیزی که قابل مقایسه با چیزی نیست که خدا برای ایشان می‌خواست و بر دست آنان اراده فرموده بود که انجام بگیرد و در آسمانها و زمین فرق بسیاری داشت، و علاوه از مردمان زمین، فرشتگان آسمان نیز بدان پرداختند و در آن شرکت جستند، و تاریخ انسانها بطور کلّی از آن سخن گفت و بدان سرگرم گردید... خداوند مسلمانان را خاطرنشان می‌سازد که گروهی از آنان با کارزار رویاروی شدند بدون این که بخواهند و بپسندند. همان گونه که گروهی از آنان از تقسیم غنائم ناخشنود بودند و بر سر آن کشمکش می‌کردند. تا یزدان سبحان به مسلمانان نشان دهد چیزی را که آنان برای خود می‌خواهند، و آنچه را که می‌پسندند یا نمی‌پسندند، در مقابل چیزی که ایزد منّان می‌خواهد و دربارهٔ آن فرمان صادر می‌نماید، چیزی بشمار نمی‌آید. چه خدا است که سرانجام کارها را می‌داند:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ، وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ... إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ. وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرَىٰ، وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ، إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ

ٱلشَّيْطَانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ، وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ. إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ؛ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حقّ بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجام بدر پیروزی چشمگیری بود. این گروه از مؤمنان) با تو دربارهٔ حقّ (یعنی بیرون رفتن جهت جنگ با مشرکان) مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است (که برابر وعده‌ای که بدیشان داده‌ای در جنگ پیروز می‌شوند). انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و (صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند. (ای مؤمنان به یاد آورید) آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود) ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (ای مؤمنان، حالا که غنائم را تقسیم می‌کنند و بر سر نحوهٔ آن اختلاف می‌ورزید، به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدّت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدّد دیگری را پشت سر دارند. خداوند این (امداد با فرشتگان) را تنها برای مژده دادن (پیروزی) به شما و آرامش پیدا کردن دل شما بدان کرد، وگرنه پیروزی جز از سوی خدا نیست (و اراده و مشیّت او بالاتر از همهٔ این اسباب ظاهری و باطنی است). بیگمان خداوند (بر هر کاری) توانا (و کارهایش) از روی حکمت است. (ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیهٔ خدا گردد، و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایشان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهای بدر) استوار دارد (و روحیهٔ شما را تقویت و بر میزان استقامت شما بیفزاید. ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پرودگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید). این (پشتیبانی از مؤمنان و رسوا کردن کافران) بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هر که با خدا و پیغمبرش بستیزد (او درخور عذاب است و هر چه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان گونه که دارای رحمت وسیع است). این (عذاب و

عقاب دنیوی، یعنی شکست و گریز در برابر مؤمنان) را بچشید و (بدانید که) عذاب دوزخ برای کافران (بجای خود باقی) است.

خداوند غنائم را یکسره به خدا و رسول برگرداند، تا پیغمبر خدا ﷺ بطور یکسان و برابر با همدیگر آن را تقسیم کند، پس از آن که خمس غنائم را بر جای می‌گذارد، خمسی که چگونگی هزینهٔ آن خواهد آمد. تا بدین وسیله دلهای گروه مؤمنان از همهٔ شرائط و ظروف غنائم نجات پیدا کند و رها شود. دیگر جای کشمکش بر سر آن نمی‌ماند، و حقّ دخالت و تصرّف در غنائم به پیغمبر خدا ﷺ واگذار می‌گردد همان گونه که یزدان بدو خبر می‌دهد. دیگر در دلها و درونها چیزی دربارهٔ غنائم باقی نماند، و رنجشی که به دلها و درونهای گروهی خزیده بود که غنائم را به دست آورده بودند از میان برود، و برابر آنچه گذشت آنان نیز در سهم غنائم با دیگران برابر شوند.

سپس یزدان سبحان مثالی از خواست ایشان برای خودشان، و خواست یزدان برای ایشان و توسّط خودشان می‌آورد، تا اطمینان داشته باشند و نیک دریابند راه بهتر و چیز گزیده‌تر آن است که خدا در غنائم و جز آن برمی‌گزیند، و روشن شود که انسانها تنها چیزهائی را می‌دانند که در دسترس و حضور ایشان است، و غیبْ نهان و پنهان از ایشان است. این مثال را برایشان از واقعیّتی می‌زند که در دسترس و حضور آنان است. مثال از خود کارزاری آورده می‌شود که هم اینک غنائم آن را تقسیم می‌کنند. آنان در این کارزار برای خویشتن چه می‌خواستند؟ یزدان برای ایشان چه خواسته است و توسّط آنان چه چیزی را به انجام رسانیده است؟ آنچه آنان خواسته‌اند کجا؟! و آنچه یزدان خواسته است کجا؟! واقعاً فاصلهٔ زیادی میان چیزی است که خداوند خواسته است و میان چیزی است که آنان خواسته‌اند، فاصله‌ای است تا چشم کار می‌کند و تا خیال پیش می‌رود.

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ؛ وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حقّ بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجام بدر پیروزی چشمگیری بود. این گروه از مؤمنان) با تو دربارهٔ حقّ (یعنی بیرون رفتن جهت جنگ با مشرکان) مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است (که برابر وعده‌ای که بدیشان داده‌ای در جنگ پیروز می‌شوند). انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و (صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند. (ای مؤمنان به یاد آورید) آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود) ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

برگشت دادن غنائم به خدا و رسول، و تقسیم آن در میان ایشان بطور یکسان، و ناخوش‌آیندی برخی از

مؤمنان از این برابری، و مقدّم بر این حتّی ناخوش آیندی برخی از مؤمنان از این که بهرهٔ بیشتری به جوانان تعلّق گیرد، اینها همانند آن است که خداوند تو را از خانه و کاشانه‌ات به حقّ بیرون فرستاد برای جنگ با گروه قدرتمند و زورمندی، و برخی از مؤمنان جنگ را نمی‌پسندیدند، ولی فرجام کار که این غنائم را نتیجه داده است هم اکنون در برابر دیدگانشان آماده است و برایشان روشن و مجسّم است.

پیش از این، رخدادهای جنگ را از روی کتابهای شرح زندگانی پیغمبر ﷺ بیان داشتیم و گفتیم: ابوبکر و عمر بلند گردیدند و نیکو سخن گفتند، بدان گاه که پیغمبر خدا ﷺ با مردمانی که همراه او بودند دربارهٔ جنگ به رایزنی پرداخت، زمانی که قافله گریخته بود و از دسترس بدور شده بود، و معلوم گردیده بود که قریش با تمام جاه و جلال و قدرت و قوّت خود آمده است. مقداد پسر عمرو بلند شد و گفت: «ای پیغمبر خدا! برابر دستور خدا عمل کن، ما با تو هستیم. به خدا ما به تو نمی‌گوئیم آن چیزی را که بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند:

﴿ فاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!). (مائده / ۲۴)

بلکه می‌گوئیم: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همراه شما می‌جنگیم...».

این سخن مهاجران بود. هنگامی که رسول خدا ﷺ سخن را با مردم تکرار کرد، انصار فهمیدند که روی سخن او با ایشان است. پس سعد پسر معاذ برخاست و سخنان طولانی قاطعانهٔ اطمینان بخشی را سر داد.(۱)

ولی چیزی را که ابوبکر و عمر و مقداد و سعد پسر معاذ - رضی الله عنهم - گفتند، سخن همهٔ کسانی نبود که از مدینه در خدمت پیغمبر ﷺ بیرون آمده بودند. برخیها از جنگ ناخشنود بودند و با جنگ به مخالفت پرداختند، چرا که آنان برای جنگ خویشتن را آماده نکرده بودند و آمادگی آن را نداشتند. ایشان برای روبرو شدن با گروه ضعیفی بیرون آمده بودند که محافظان و پاسداران کاروان بودند. هنگامی که دانستند که قریش با پیاده و سوار و دلیران و قهرمانان خود لشکرکشی کرده است، بسیار از این رویاروئی ناخشنود گردیدند، ناخشنودی‌ای که تعبیر قرآنی شکل آن را با شیوهٔ نادر قرآن به تصویر می‌زند:

﴿كَمٰا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَيْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰارِهُونَ، يُجٰادِلُونَکَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مٰا تَبَيَّنَ كَأَنَّمٰا يُسٰاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ! ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حقّ بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجام بدر پیروزی چشمگیری بود. این گروه از مؤمنان) با تو دربارهٔ حقّ (یعنی بیرون رفتن جهت جنگ با مشرکان) مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است (که برابر وعده‌ای که بدیشان داده‌ای در جنگ پیروز می‌شوند). انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و (صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند.

حافظ ابوبکر پسر مردویه در تفسیر خود - با اسنادی که داشته است - از ابوایّوب انصاری روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود بدان هنگام که ما در مدینه بودیم:

(إِنّي أُخْبِرْتُ عَنْ عيرِ أَبِي سُفْيٰانَ بِأَنَّهٰا مُقْبِلَةٌ، فَهَلْ لَكُمْ أَنْ نَخْرُجَ قَبْلَ هٰذِهِ الْعيرِ لَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُغْنِمَنٰاهٰا؟).

به من خبر رسیده است که کاروان ابوسفیان می‌آید، آیا برایتان ممکن است که به سوی این کاروان برویم؟ امید است که خدا آن را بهرهٔ ما سازد.

۱- مراجعه شود به رهنمودهای همین سوره در همین جزء.

گفتیم: بلی. پس او و ما بیرون رفتیم. هنگامی که یک یا دو روز راه رفتیم، به ما فرمود:

(مٰا تَرَوْنَ فِي قِتٰالِ الْقَوْمِ؟ إِنَّهُمْ قَدْ أُخْبِرُوا بِخُرُوجِكُمْ!).

دربارهٔ جنگ با مردمان قریش نظرتان چیست؟ آنان از بیرون آمدنتان مطّلع شده‌اند.

گفتیم: نه به خدا ما توان جنگ با دشمن را نداریم، بلکه ما کاروان را در مدّ نظر داشته‌ایم! سپس فرمود:

(مٰا تَرَوْنَ فِي قِتٰالِ الْقَوْمِ؟).

دربارهٔ جنگ با مردمان قریش نظرتان چیست؟.

دوباره سخن قبلی را گفتیم. مقداد پسر عمرو گفت: ای پیغمبر خدا ما که به تو آن چیزی را نخواهیم گفت که قوم موسی به موسی گفتند:

﴿إِذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ... ﴾.

تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!). (مائده / ۲۴)

ابو ایوّب انصاری می‌گوید: ما گروه انصار آرزو کردیم که اگر چیزی همچون مقداد پسر عمرو می‌گفتیم برای ما عزیزتر و ارزشمندتر از اموال و دارائی فراوانی بود. در اینجا بود که یزدان بر پیغمبر خود ﷺ چنین آیه‌ای را نازل فرمود:

﴿كَمٰا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَيْتِکَ بِالْحَقِّ، وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰارِهُونَ ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حقّ بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجام بدر پیروزی چشمگیری بود).

این چیزی بود که در اندرون گروهی از مسلمانان در آن روزگار غوغا می‌کرد، و این چیزی بود که به خاطر آن جنگ را نمی‌پسندیدند، تا آنجا که قرآن مجید دربارهٔ ایشان می‌گوید:

﴿كَأَنَّمٰا يُسٰاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ﴾.

انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و (صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند.

این کار پس از روشن شدن حقّ و حقیقت بوده است. بعد از این که دانسته‌اند که خدا یکی از دو گروه را بدیشان وعده داده است و اختیار و گزینشی برای ایشان نمانده است. چرا که یکی از دو گروه گریخته است و از دسترس خارج گردیده است که کاروان است. و بر آنان است که با گروه دیگر رویاروی شوند. خدا هم رویاروئی با آن دسته را مقدّر فرموده است و مقرّر نموده است که آن جماعت مغلوب ایشان می‌گردند. کار هم از کار گذشته است و آنچه می‌بایستی بشود شده است. این ارمغان چه کاروان باشد و چه لشکر قریشیان. چه چیزی باشد که ضعیف و ناتوان است، و چه چیزی باشد که زورمند و توانا و رزمنده است.

این حال و وضعی که ذات انسان به هنگام رویاروئی با خطر مستقیم و بدون واسطه، در آن پدیدار می‌آید، و تأثیر رویاروئی واقعی و عملی جلوه‌گر می‌شود - هر چند که اعتقاد درونی و باور قلبی محکم و استوار باشد - شکلی که قرآن در اینجا به تصویر می‌کشد سزاوار است که ما دربارهٔ ارزشیابی خواستهای اعتقادی خود در هنگامهٔ رویاروئی با واقعیّت امور زندگی اندکی کوتاه بیائیم، و از توان درون بشری و امواج و فرکانسهای دل در وقت رویاروئی غافل نگردیم، و از خودمان و سائر انسانها ناامید نشویم، وقتی که می‌بینیم در رویاروئی با خطر دلها به لرزه و تکان می‌افتند - هر چند که دلها معتقد و در سایهٔ ایمان آرمیده باشند - دلهای انسانها را این بس که پس از آن لرزه و تکان ثابت و استوار بمانند و به راه خود ادامه دهند، و عملاً با خطر روبرو و درگیر شوند، و بر لرزه و تکان پیشین پیروز گردند... این افراد که این چنین ترس و هراس ایشان را فرا گرفته بود و قرآن از ایشان سخن گفت،

آنان اهل بدر، یعنی رزمندگان در کارزار بدر هستند. کسانی هستند که پیغمبر خدا ﷺ دربارهٔ ایشان فرموده است:

(وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ اللهَ قَدْ أَطْلَعَ عَلیٰ أَهْلِ بَدْرٍ إِطْلاٰعَةً، فَقٰالَ: اَعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ).(۱)

تو چه می‌دانی، چه بسا خدا به اهل بدر نگاهی انداخته باشد، و فرموده باشد: هر چه می‌خواهید بکنید، من که قطعاً شما را می‌بخشم و می‌آمرزم.

این بدریان را بس است.

گروه مسلمانان آرزو می‌کردند که دسته‌ای قسمت ایشان شود که قدرت و شوکت چندانی نداشته باشند و تقدیر الهی رویاروئی با آنان را مقدّر فرموده باشد:

﴿وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللهُ إِحْدَی اَلطّٰائِفَتَیْنِ أَنَّهٰا لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذٰاتِ اَلشَّوْکَةِ تَکُونُ لَکُمْ﴾.

(ای مؤمنان به یاد آورید) آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود).

این چیزی بود که گروه مسلمانان برای خود در آن زمان می‌خواستند. امّا چیزی که خدا برای ایشان می‌خواست، و اراده می‌فرمود آن را با دست ایشان انجام دهد، چیز دیگری بود:

﴿وَ یُرِیدُ اللهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ، وَ یَقْطَعَ دٰابِرَ الْکٰافِرِینَ، لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْبٰاطِلَ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾.

ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد) تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

یزدان سبحان - بزرگی و سترگی و شکر و سپاس تنها او را سزا است - اراده فرمود حماسهٔ کارزار باشد نه غنیمت بدون پیکار، و میان حقّ و باطل کشاکش و درگیری شود، تا حقّ روی نماید و پایدار بماند، و باطل را پوچ گرداند و از میان بردارد. خدا خواست که کافران را در هم شکند و ایشان را نابود فرماید. در نتیجه از ایشان کشته شود هر که کشته شود، و از ایشان اسیر گردد هر که اسیر گردد، و از تکبّر و غرور بیفتند و عظمت و شوکتشان از بین برده شود، و پرچم اسلام بالا رود و با بالا رفتن آن فرمودهٔ خدا نیز بالا رود و برتری گیرد، و یزدان خواست جماعت مسلمانان را ثابت و استوار بدارد، جماعت مسلمانانی که در زمین برابر برنامهٔ خدا زندگی می‌کنند، و برای استقرار الوهیّت خدا در زمین، و در هم نوردیدن طغیانها و سرکشیها، و در هم پیچیدن طاغوتها و طاغوتیان حرکت می‌کنند و به تلاش می‌ایستند. یزدان خواست این استقرار و تمکین هم از روی استحقاق باشد نه از روی گزاف - ایزد متعال والاتر از آن است که به گزاف کار کند - و در پرتو تلاش و جهاد حاصل آید، و ثمرهٔ تحمّل رنجها و سختیهای جهاد در جهان واقع و در پهنهٔ میدان کارزار گردد.

بلی این چنین بود. خدا خواست این گروه مسلمان ملّتی و دولتی گردد، و دارای نیرو و توان و قدرت و شوکت شود ... خدا خواست این گروه مسلمان نیروی واقعی و حقیقی خود را با نیروی دشمنانش بسنجد، و برتری نیروی خود را بر نیروی دشمنانش تا اندازه‌ای ببیند، و بفهمد که پیروزی در پرتو تعداد نفرات بیشتر، و ساز و برگ فراوان‌تر، و اموال و مرکبها و زاد و توشهٔ بهتر و فزون‌تر نیست... بلکه پیروزی بستگی دارد به مقدار پیوندی که دلها با نیروی یزدان پیدا می‌کنند، نیروئی که

۱- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند. (مؤلّف)

نیروی بندگان در برابر آن تاب و توان ایستادگی ندارد. خدا خواست همهٔ اینها از تجربهٔ واقعیّت برجوشد و ناشی از آزمون عینی باشد، نه این که فقط ثمرات خیال و اعتقاد قلبی و تصوّرات ذهنی باشد و بس. این بدان خاطر بود که گروه مسلمان از این تجربهٔ واقعی و عملی برای همهٔ ادوار آینده توشه برگیرد، و همچنین هر گروه مسلمانی نیز اطمینان داشته باشد و یقین پیدا کند که ایشان در هر زمانی و در هر مکانی می‌توانند بر دشمنان و دژخیمان خود چیره گردند، هر اندازه هم آنان کم باشند و دشمنان ایشان زیاد، و هر اندازه هم آنان از نظر ساز و برگ مادی و توشه و توان عادی ضعیف باشند و دشمنان ایشان از آمادگی و ساز و برگ فراوان مادی و توشه و توان انبوه عادی بهره‌مند باشند... این حقیقت هم از هیچ راهی در دلها جایگزین نمی‌گردید، بدان گونه که از راه پیکار و کارزار نیروی ایمان و نیروی طغیان، در دلها جایگزین و مستقر گردید.

بینندهٔ امروز و بینندهٔ فردا می‌نگرد تا فواصل زیادی را مشاهده کند که میان چیزی است که آن روز گروه مسلمانان برای خود می‌خواستند، و میان چیزی است که یزدان برای ایشان می‌خواست. چه فرق زیادی است میان آنچه که گروه مسلمان آن را برای خود خیر می‌انگاشتند، و میان آنچه یزدان سبحان برای ایشان خیر می‌دانست... بیننده نگاه می‌کند و فواصل زمانی و مکانی زیادی را از مدّ نظر می‌گذراند. درمی‌یابد که انسانها چه اندازه اشتباه می‌کنند هنگامی که گمان می‌برند که آنان چیزی را که برای خود برمی‌گزینند بهتر از چیزی است که یزدان برای ایشان برمی‌گزینند! و هنگامی که گمان می‌برند که آنان زیانمند می‌گردند اگر خدا ایشان را با خطری روبرو سازد، یا مقداری اذیّت و آزار بدیشان برساند. در صورتی که در فراسوی آن خطر و آن اذیّت و آزار خیری نهفته است که به دلی نمی‌گذرد و به خیالی راه نمی‌یابد!

آنچه گروه مسلمانان برای خود می‌خواستند کجا و آنچه یزدان برای ایشان خواست کجا؟! اگر دستهٔ ضعیفی که کاروان بود بهرهٔ ایشان می‌شد، به عنوان داستان غنیمت می‌گذشت و پایان می‌گرفت. داستان قومی می‌شد که بر قافله‌ای تاخته‌اند و آن را به غنیمت برده‌اند! ولی جنگ بدر در سراسر تاریخ داستان عقیده مانده است. داستان پیروزی قاطعانه، داستان جدائی حق و باطل از همدیگر، داستان پیروزی حق بر دشمنان کاملاً مسلّح و بهره‌مند از ساز و برگ و توشه و زاد فراوان، در عوض حقّ دارای شمارهٔ اندک، و از لحاظ ساز و برگ و زاد و توشه و مرکبها ضعیف، داستان پیروزی دلها بدان‌گاه که با خدا پیوند پیدا کند و از ضعف خود خویشتن را می‌رهاند، داستان پیروزی صاحبدلان اندکی که در میان آنان کسانی هم یافته می‌شوند که جنگ را نمی‌پسندند، امّا با وجود اندک بودن خود ثابت قدم و استوار و چیره بر واقعیّت مادی می‌مانند و در پرتو ماندگاری و پایداری و ایمان و اطمینان به حقیقت نیروها و صحّت معیارها، هم بر خویشتن پیروز شدند، و هم بر همهٔ کسانی پیروز گردیدند که در کارزار شرکت کرده بودند، و به پیکار فرو رفتند در حالی که کفّهٔ ترازوی ظاهر به سوی باطل سنگینی می‌کرد، ولی با یقین و باوری که داشتند شاهین ترازوی ظاهر را خم و چم کردند، و بناگاه حق برتر و چیره شد، و بالأخره داستان سرافرازی سرمدی می‌شود.

هان! جنگ بدر- با این شرائط و ظروفی که دارد - نمونه‌ای در تاریخ بشری می‌ماند. هان! جنگ بدر قانون پیروزی و شکست را بیان می‌دارد، و پرده از اسباب پیروزی و اسباب شکست به کنار می‌زند... البتّه اسباب حقیقی مراد است نه اسباب ظاهری مادی... هان! این جنگ کتاب بازی است که نسلهای انسانها در هر زمان و مکانی آن را می‌خوانند. نه دلالت و معانی آن دگرگون می‌گردد و نه طبیعت و سرشت آن تغییر می‌کند... این جنگ معجزه‌ای از معجزات، و سنّت و قانونی از سنّتها و قانونها، در میان آفریدگان خدا است تا آن‌گاه که آسمانها و زمین بر جای هستند... هان! گروه مسلمانانی که می‌خواهند امروزه برای برگشت پیدایش

جنبش اسلامی در زمین جهاد کنند - زمینی که جاهلیّت بر آن از نو چیره شده است - شایسته است در برابر «بدر» بسی بایستند و بدان بنگرند و ارزشهای قاطعانه‌ای را که این سوره دربارهٔ آن بیان می‌کند، و فواصل شگفت و فراخی را مقرّر می‌دارد که میان چیزی است که مردم برای خود می‌خواهند و میان چیزی است که خدا برای ایشان می‌خواهد، با دقّت هر چه بیشتر وارانداز و وارسی کنند:

﴿ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى ٱلطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ. وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

(ای مؤمنان به یاد آورید) آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود) ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

گروه مسلمانانی که امروزه برای برگشت پیدایش این آئین در جهان مردمان و در جهان واقع، تلاش می‌کنند، چه بسا در این زمان از لحاظ تکاپو و تحرّک به مرحله‌ای نرسیده باشند که گروه مسلمانان جنگ بدر بدان رسیده بودند. ولی معیارها و ارزشها و رهنمودهای همگانی بدر، و شرائط و ظروف و نتائج و پیروهای قرآنی بر آن، پیوسته رویاروی می‌شود با موقعیّت گروه مسلمانان در هر مرحله‌ای از مراحل تکاپو و تحرّکی که خواهند داشت، و همیشه آنان را در فراز و نشیب منازل راه جهاد رهنمود خواهد کرد. زیرا معیارها و ارزشها و رهنمودهای بدر کلّی و دائمی هستند و تا آسمانها و زمین برجا و پایدارند، و تا گروهی از مسلمانان در این زمین هستند و رو در روی جاهلیّت می‌جنگند تا پیدایش اسلامی را برگشت دهند، راهنما و راهگشایند.

✿

سپس روند قرآنی در حاضر آوردن فضای کارزار و پیش چشم داشتن شرائط و ظروف و موقعیّتهای پیکار به جلو می‌رود. تا آنجا که روشن می‌شود حال آنان چگونه بوده است، و چگونه خدا کار و بارشان را اداره فرموده است، و اصلاً چگونه پیروزی بطور کلّی ساختار چاره‌جوئی یزدان بوده است... تعبیر شگفت‌انگیز قرآنی، نمایش موقعیّت را با تمام صحنه‌ها و رخدادها و کنشها و تپشهائی که داشته است، دوباره برگشت می‌دهد، تا دیگر باره مردمان در آن بسر برند، امّا این بار در پرتو رهنمون قرآنی در آن زندگی کنند، تا فواصل حقیقی آن را ببینند که از بدر و جزیرةالعرب و سراسر زمین تجاوز می‌کند، و از میان آسمانها درمی‌گذرد و جهان فرشتگان را در بر می‌گیرد. همچنین از روز بدر و تاریخ جزیرةالعرب و تاریخ انسانها در زمین فراتر می‌رود و از فراسوی زندگی دنیوی درمی‌گذرد و به محاسبهٔ پایانی در آخرت و به سزا و جزای کامل منتهی می‌گردد و سر می‌کشد، تا بدانجا که گروه مسلمانان ارزش خود را در ترازوی خدا و ارج شخصیّت و رفتار و کردار و مقام والای خویش را به سبب این آئینی که داشته‌اند احساس می‌کنند:

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ، فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ. وَ مَا جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرَىٰ، وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ، وَ مَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ، إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ

بِهِ الْأَقْدامَ. إِذْ يُوحي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذينَ آمَنُوا، سَأُلْقي في قُلُوبِ الَّذينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ يُشاقِقِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ. ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكافِرينَ عَذابَ النّارِ ﴾.

(ای مؤمنان، حالا که غنائم را تقسیم می‌کنید و بر سر نحوهٔ آن اختلاف می‌ورزید، به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدّت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدّد دیگری را پشت سر دارند. خداوند این (امداد با فرشتگان) را تنها برای مژده دادن (پیروزی) به شما و آرامش پیدا کردن دل شما بدان کرد، وگرنه پیروزی جز از سوی خدا نیست (و اراده و مشیّت او بالاتر از همهٔ این اسباب ظاهری و باطنی است). بیگمان خداوند (بر هر کاری) توانا (و کارهایش) از روی حکمت است. (ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیهٔ خدا گردد، و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایشان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهای بدر) استوار دارد (و روحیهٔ شما را تقویت و بر میزان استقامت شما بیفزاید. ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید). این (پشتیبانی از مؤمنان و رسوا کردن کافران) بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هر که با خدا و پیغمبرش بستیزد (او درخور عذاب است و هر چه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان گونه که دارای رحمت وسیع است). این (عذاب و عقاب دنیوی، یعنی شکست و گریز در برابر مؤمنان) را بچشید و (بدانید که) عذاب دوزخ برای کافران (بجای خود باقی) است.

این کارزاری است که سراسر آن به فرمان یزدان و اراده و مشیّت و قضا و قدر او به گردش در انداخته می‌شود، و با لشکریان خدا و رهنمون او به راه می‌افتد... این پیکار با تمام حرکات و خطرات خود، از لابلای عبارت قرآنیِ تصویرگر متحرّک زنده کنندهٔ صحنه‌ای که بوده است، برجسته و آشکار و هویدا و پیدا است. انگار هم اینک پیکار برقرار است.

و امّا داستان کمک طلبیدن و به فریاد خواستن، امام احمد - با اسنادی که داشته است - از عمر پسر خطّاب ﷺ روایت کرده است که گفته است: زمانی که جنگ بدر فرا رسید، پیغمبر ﷺ رو به قبله کرد. عبا و پیراهن بر تن داشت. فرمود:

(أَللّٰهُمَّ أَنْجِزْ لي ما وَعَدْتَني. أَللّٰهُمَّ إِنْ تُهْلِكَ هٰذِهِ الْعِصابَةَ مِّنْ أَهْلِ الْإِسْلامِ فَلا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ أَبَداً).

خداوندا به وعده‌ای وفا کن که به من داده‌ای. خداوندا اگر این دسته از مسلمانان را هلاک سازی دیگر در زمین هرگز پرستش نمی‌گردی.

عمر پسر خطّاب گفته است: پیغمبر ﷺ پیوسته خداوندگارش را به فریاد می‌خواست و به کمک می‌طلبید تا بدانجا که عبا از دوشهایش فرو افتاد. ابوبکر به خدمت او آمد و عبای او را برداشت و آن را بر دوشهای پیغمبر ﷺ انداخت. سپس پشت سر وی ایستاد. بعد بدو عرض کرد: تضرّع و زاری به درگاه

خداوند باری، این اندازه تو را بس است. چه قطعاً خدا به وعده‌ای که به تو داده است وفا می‌فرماید... آن‌گاه این آیه نازل گردید:

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴾.

(ای مؤمنان! حالا که غنائم را تقسیم می‌کنید و بر سر نحوهٔ آن اختلاف می‌ورزید، به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدّت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدّد دیگری را پشت سر دارند.

روایتهای زیاد و مفصّلی دربارهٔ فرشتگان جنگ بدر نقل شده است: شمارهٔ آنان چه اندازه بوده است؟ شیوهٔ مشارکت ایشان در کارزار چگونه بوده است؟ در حالی که می‌خواستند مؤمنان را ثابت قدم و پایدار بدارند بدیشان چه می‌گفتند؟ وقتی که می‌خواستند مشرکان را خوار و زبون نمایند بدیشان چه می‌گفتند؟ ... ما طبق روال خود در فی ظلال القرآن، دربارهٔ امور مربوط به جهانهای غیب، به چیزهائی بسنده می‌کنیم که در نصوص معتبر قرآن و حدیث آمده‌اند. آنچه در اینجا در آیات قرآن آمده است کافی و بسنده است:

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴾.

(به یاد آورید) زمانی را که (در کارزار بدر) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های متعدّد دیگری را پشت سر دارند.

این، تعداد فرشتگان بود...

﴿ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید).

این هم کار فرشتگان بود... دیگر نیازی به شرح و بسط بیش از این نیست و این مقدار کافی و بسنده است ... برای ما این بس که بدانیم که یزدان این گروه مسلمان را در آن روز تنها نگذاشته است و به خود رها نکرده است، بدان گاه که آنان گروه اندکی و دشمنانشان مردمان زیادی بودند. و متوجّه باشیم که در کار و بار این گروه مسلمان و در کار و بار این آئین، فرشتگان جهان بالا عملاً شرکت داشته‌اند، بدان گونه که یزدان سبحان در فرموده‌های خود بیان کرده است.

بخاری گفته است:

باب حضور فرشتگان در بدر: اسحاق پسر ابراهیم، و جریر، برای ما نقل کرده‌اند از یحیی پسر سعید، و او از معاذ پسر رفاعه پسر رافع زرقی، و وی از پدرش که از شرکت کنندگان در بدر بوده است، روایت کرده است: جبرئیل به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: در میان خود شرکت کنندگان در جنگ بدر را چگونه بشمار می‌آورید؟ فرمود:

(مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ).

از بهترین مسلمانان.

یا گفته‌ای همچون این گفته را فرمود: جبرئیل گفت: «فرشتگانی که در جنگ بدر شرکت جسته‌اند نیز همچنین هستند». (تنها بخاری این سخن را ذکر کرده است).

﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ، فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ. وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ، وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ، وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

(ای مؤمنان، حالا که غنائم را تقسیم می‌کنید و بر سر نحوهٔ آن اختلاف می‌ورزید، به یاد آورید) زمانی را که (در میدان کارزار بدر از شدّت ناراحتی) از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید و او درخواست شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار فرشته کمک و یاری می‌دهم که این گروه هزار نفری گروه‌های دیگری را پشت سر دارند. خداوند این (امداد با فرشتگان) را تنها برای مژده دادن (پیروزی) به شما و آرامش پیدا کردن دل شما بدان کرد، وگرنه پیروزی جز از سوی خدا نیست (و اراده و مشیّت او بالاتر از همهٔ این اسباب ظاهری و باطنی است). بیگمان خداوند (بر هر کاری) توانا (و کارهایش) از روی حکمت است.

پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت بدان گاه که او را به کمک می‌طلبیدند و به فریاد می‌خواستند. بدیشان خبر داد که ایشان را با هزار فرشته‌ای که دیگران را پشت سر خود دارند و خویشتن در جلو حرکت می‌کنند کمک می‌کند... هر چند که این کار بزرگ است، و دلالت بر ارجمندی و والائی این گروه مسلمان است، و ارزش سترگ این آئین را برابر معیار یزدان می‌رساند، امّا ایزد منّان نمی‌گذارد مسلمانان این گونه بفهمند که سببی در میان است و آن سبب نتیجه‌ای را به وجود می‌آورد. بلکه کار را بطور کلّی به خود نسبت می‌دهد تا بدین وسیله عقیده و جهان‌بینی مسلمان را تصحیح کند. چه این پذیرش دعا و زاری و پاسخ به کمک طلبیدن و یاری خواستن، و این مدد و یاری، و خبر دادن از دستگیری و کمک ایزد باری، همه و همه جز مژده‌ای نبوده است که بدان دلها آرامش پیدا کند. امّا پیروزی جز از جانب یزدان حاصل نشده است و حاصل نمی‌گردد... این حقیقتی است که روند قرآنی آن را در اینجا بیان می‌دارد، تا دل شخص مسلمان به هیچ وجه آویزهٔ سببی از اسباب نگردد.

برای مسلمانان این بس بود که آنچه در توان دارند بذل کنند و از هیچ چیزی دریغ نکنند، و بر نخستین پیش لرزهٔ هراسی چیره گردند که در رویاروئی خطر واقعی دچار برخی از آنان گشته بود، و راه اطاعت از فرمان یزدان را بسپرند، و به یاری و پیروزی ایزد منّان اطمینان داشته باشند... ایشان را این بس بود تا نقش خود را به پایان ببرند، و نقش قدرتی آغاز شود که امورشان را می‌گرداند و می‌چرخاند... سوای این هر چه بود مژدهٔ اطمینان بخشی، و بر جای داشتن دلها در رویاروئی با خطر بود... آن گروه مسلمان را بس بود که احساس کنند که لشکر یزدان با ایشان است تا دلهایشان آرام گیرد، و در کارزار استوار و پایدار بمانند. بعد از آن، پیروزی از سوی خداوند یگانه در می‌رسد. چرا که پیروزی تنها در دست خدا است و کسی جز خداوند یگانه توان فرا رساندن پیروزی را ندارد، و او است که «عزیز» و چیره و توانا بر هر کاری است، و او است که «حکیم» و کار بجا است و هر چیزی را در جای بایستهٔ خود قرار می‌دهد و هر کاری را در جای شایستهٔ خود به انجام می‌رساند.

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیهٔ خدا گردد، و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایتان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهای بدر) استوار دارد (و روحیهٔ شما را تقویت و بر میزان استقامت شما بیفزاید).

و امّا داستان چرت و خواب سبکی که مسلمانان را فرا گرفت پیش از این که پیکار آغاز شود، خودش داستان یک حالت شگفت روانی است، و چنین حالتی جز به فرمان یزدان و برابر اراده و خواست و قضا و قدر ایزد

سبحان پدیدار نمی‌آید... مسلمانان سخت به هراس افتاده بودند، زیرا خویشتن را کم می‌دیدند و در برابر خطری می‌یافتند که برای آن حسابی باز نکرده بودند و ساز و برگ آن را تهیّه ندیده بودند... ناگهان چرت و خواب سبکی ایشان را در بر می‌گیرد، سپس از آن بیدار می‌شوند و می‌بینند آسایش کاملی بدیشان دست داده است و دلها از آرامش لبریز شده است... بلی در روزگار بدر این چنین بود: هراس تکرار می‌گردد. چرت و خواب سبک نیز تکرار می‌گردد. آسایش و آرامش هم تکرار می‌گردد...

این آیات را بررسی می‌کردم. اخبار این چرت زدن و به خواب سبک رفتن را می‌خواندم. آن را همچون رخدادی می‌دیدم که روی داده است. راز آن را خدا می‌داند و خبر آن را برای ما روایت می‌فرماید... بدین هنگام ناگهان رنجور و آزرده خاطر شدم. وقت غروب بود و لحظه‌هائی بر این دلتنگی نهان و آزردگی پنهان و دلهرهٔ پریشان من گذشت... سپس خواب سبکی مرا در بر گرفت. این خواب سبک دقائقی بیش نبود... بیدار شدم و به خود آمدم. انسان تازه‌ای جدای از انسان پیشین بودم... دارای آرامش خاطر، دلِ آرام، و غرق در آسایش و آرامش ژرف و اطمینان بخش... چگونه این کار انجام پذیرفت؟ چگونه این دگرگونی ناگهانی دست داد؟ نمی‌دانم! ولی پس از آن، داستان بدر و احد را فهمیدم. این بار داستان بدر و احد را با تمام وجودم فهمیدم نه با عقل و خردم. آن داستان را زنده در حسّ و شعورم یافتم نه این که تنها آن را بیندیشم و بینگارم. دست خدا را در آن می‌دیدم که دارد کار نهان و مستقیم خود را انجام می‌دهد... آن وقت بود که دلم آرام گرفت و اطمینان پیدا کرد.

این به خواب رفتن، و این آسایش و آرامش، یاری و کمکی از یاریها و کمکهای یزدان به گروه مسلمانان در جنگ بدر بود:

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از سوی خدا گردد.

واژهٔ ﴿ يُغَشِّيكُمْ ﴾ همچون پرده‌ای بر دیدگان شما افکند... بر شما چیره کرد و وژاهٔ ﴿ ٱلنُّعَاسَ ﴾ خواب سبک و چرت مانندی که با وجود آن حواس از کار نمی‌افتد و ادراک و شعور بر جای است و واژهٔ ﴿ أَمَنَةً ﴾ امن. امنیّت همهٔ اینها در سایه‌افکنی زیبا و روشنی شرکت می‌ورزند، و سایه روشن همگانی صحنه را به تصویر می‌زنند، و حال مؤمنان آن روزی را به تصویر می‌کشند، و ارزش این لحظهٔ روحانی را ترسیم می‌کنند که مسلمانان پیدا کردند و حالی بدیشان دست داد که آنی داشت!

و امّا داستان آب:

﴿ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ، وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴾.

و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایتان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهای بدر) استوار دارد (و روحیهٔ شما را تقویت و بر میزان استقامت شما بیفزاید).

این داستان، داستان کمک و یاری دیگری است از کمکها و یاریهای یزدان به گروه مسلمانان، که اندکی پیش از آغاز کارزار انجام پذیرفته است.

علی پسر طلحه از ابن عبّاس روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ وقتی به بدر رسید پیاده شد. مشرکان آمده بودند. میان مسلمانان و آب تودهٔ شنزار سست و نرمی بود. ضعف شدیدی به مسلمانان دست داد. اهریمن به دلهایشان خشم و غضب می‌افکند، و به اندرونهایشان وسوسه می‌انداخت و می‌گفت: شما گمان می‌برید که دوستان خداوند بزرگوار هستید، و در میانتان پیغمبر خدا است. مشرکان به آبشخور دسترسی

پیدا کرده‌اند و بر آن چیره شده‌اند. آیا شما بـا وجـود جنابت نماز می‌خوانید؟ پس از آن یزدان سبحان باران تندی بر آنان باراند. مسلمانان از آب آن نوشیدند و با آن خود را شستند و وضو گرفتند، و خدا وسوسهٔ پلشت اهریمن را از دلها و درونهایشان زدود و بی‌اثر نـمود. شنزار بر اثر باران سفت و سخت شد. مردمان و مرکبها روی آن به راه افتادند و بـه سـوی قـریشیان حـرکت کردند. خداوند پیغمبر ﷺ خود را بـا هـزار فـرشته کمک و یاری داد. جبرئیل با پانصد فرشته در رسید و در میمنه قرار گرفت، و میکائیل با پانصد فرشته بیامد و در میسره قرار گرفت.[1]

البتّه این کار قبل از آن بود که حباب پسر منذر دربارهٔ فرود آمدن بر آب بدر و پر کردن چاه‌های دیگر اظهار نظر کند و پـیغمبر ﷺ دسـتور اجـراء آن را صـادر فرماید.

مشهور است که پیغمبر خدا ﷺ وقتی کـه بـه بـدر رسید بر کنار نزدیک‌ترین آبی که یـافت پـائین آمـد. حباب پسر منذر به خدمت او آمد و عرض کرد: آیا این منزلگاه جائی است که خدا تو را در آنجا فرود آورده است و ما را نسزد که از آن درگذریم؟ یـا مـنزلگاهی است که برای جـنگ و چـاره‌جوئی نـیرنگ دشـمنان، خودت انتخاب فرموده‌ای؟ فرمود:

(بَلْ مَنْزِلٌ نَزَلْتُهُ لِلْحَرْبِ وَ الْمَكِيدَةِ).

بـلکه مـنزلگاهی است کـه بـرای جـنگ و چـاره‌جوئی (نیرنگ دشمنان) در آن فرود آمده‌ام.

عرض کرد: ای پیغمبر خدا اینجا جایگاه مناسبی نیست. دستور بفرما از اینجا حرکت کنیم و به کنار نزدیک‌ترین چاه به قوم قریش برویم و چاه‌های دیگر را پر کـنیم و آبگیرها را پر آب و از آنـها اسـتفاده نـمائیم. در ایـن صورت ما آب خواهـیم داشت و آنـان آب نـخواهـند داشت. پیغمبر خدا ﷺ حرکت فرمود و پیشنهاد او را انجام داد.[2]

در این شب - پیش از اجراء رأی حباب پسر مـنذر - ایـن چـنین حـالتی روی مـی‌دهد کـه یـزدان گـروه مسلمانانی را بدان اندرز می‌دهد کـه در بـدر شـرکت داشتند... یاری و کمکی بدین شـیوه و بـر ایـن روال یاری و کمکی دو سویهٔ مادی و روحی است. چه آب در بیابان مایهٔ زندگی است تا چه رسد به آن که مـایهٔ پیروزی نیز باشد. لشکری که در بیابان، بی‌آب بماند، پیش از آن که با کارزار رویاروی گردد، اعصاب خود را از دست می‌دهد. و نیز باید به خاطر داشت که در آن هنگام هنوز اجازهٔ تیمّم به مسلمانان داده نشده بود. چه تیمّم بعدها پس از جنگ بدر، در سال پنجم هجری در جنگ بنی مصطلق، اجازه داده شد. پیدا است کـه ایـن حالت روانـی کـه در ایـن مـوقعیّت پـیش مـی‌آید، و وسوسه‌های اهریمنی آن را بیشتر شدّت می‌بخشد، نماز گزاردن بی آن که خود را با آب بشویند و پاک کـنند، چون آبی نداشتند، چه اندازه باید برای آنان سخت بوده و دلتنگی آورده باشد؟! در این قبیل مـوارد است کـه دلهره‌ها و وسوسه‌ها به موج درمی‌آیند، و طـوفانهای سیلاب خیالات بیهوده، به راه می‌افتند، و اهریمن از در ایمان داخل می‌شود تا تـنگی دلهـا و تـرس جـانها را افزایش دهد. پیدا است کسانی که بـا ایـن دلتـنگیها و پریشان حالیها وارد پهنهٔ کارزار می‌گردند خودشان از داخل شکست خورده و از هم پاشیده هستند... شگـفتا می‌بینیم در این اوضاع و احوال مدد و یاری الهی در می‌رسد!

﴿وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَانِ، وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ، وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾.

و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پـلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد، و (با این نعمت) دلهایتان را ثابت (و به یاری خدا واثق) نماید، و گامها را (در شنزارهـای بدر) استوار دارد (و روحیّهٔ شما را تقویت و بر مـیزان

۱- خداوند در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سورهٔ آل عمران از ۳۰۰۰ و از ۵۰۰۰ فرشته نام برده است. (مترجم)

۲- به نقل از ابن کثیر در تفسیر.

استقامت شما بیفزاید).

بدین ترتیب مدد و یاری روحی با مدد و یاری مادی تکمیل می‌گردد، و دلها با وجود آب تسکین پیدا می‌کند و آرام می‌گیرد، و روحها با پاکیزه شدن آرامش حاصل می‌نماید و اطمینان می‌یابد، و گامها با سفت و سخت شدن زمین و به هم چسبیدن شنها محکم و استوار می‌گردد.

گذشته از این، خدا به فرشتگان پیام داد که مؤمنان را پایدار بدارند، و افزون بر این خدا وعده داد که به دلهای کافران ترس و هراس بیندازد، و علاوه از اینها هم به فرشتگان دستور فرمود عملاً همراه مؤمنان در پیکار با مشرکان شرکت کنند:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلاٰئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ، فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ، وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دلهای کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:) سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی کنید).

کاری بس شگفت و شگرف است ... همراهی یزدان سبحان با فرشتگان برای شرکت در کارزار! شرکت فرشتگان با گروه مؤمنان در پیکار با مشرکان! این کاری است که هیچ چیزی نباید ما را از آن غافل کند و بدور دارد، نه پژوهش دربارهٔ این که فرشتگان چگونه شرکت ورزیده‌اند؟ و نه این که چند نفر را کشته‌اند؟ و نه این که چگونه کشته شده‌اند؟... حقیقت مهمّی که در این موقعیّت جلوه‌گر است این است که حرکت گروه مسلمانان در زمین در پرتو این آئین، کاری بزرگ و سترگ است. کاری است که سزاوار شرکت خدا با فرشتگان در کارزار، و شایان شرکت فرشتگان با گروه مسلمانان در پهنهٔ پیکار است! ما به بودن مخلوقی از مخلوقات خدا به نام فرشتگان ایمان داریم، ولی ما از سرشت ایشان جز آن مقدار را نمی‌دانیم که آفریدگارشان دربارهٔ ایشان به ما اطّلاع داده است. ما از کیفیّت شرکت فرشتگان در مدد و یاری کردن و پیروز گرداندن مسلمانان در جنگ بدر جز مقداری را نمی‌دانیم که نصّ قرآنی بیان می‌دارد... خداوندگارشان به فرشتگان پیام داد: قطعاً ما با شما هستیم. بدیشان هم دستور فرمود که مؤمنان را ثابت قدم و پایدار بدارند. فرشتگان هم چنین کردند - چرا که هر آنچه بدیشان دستور داده شود انجام می‌دهند - ولی ما نمی‌دانیم چگونه چنین کرده‌اند. همچنین خدا بدیشان دستور فرمود که سرها و گردنهای مشرکان را بزنند و ببرند، و دستها و پاهای ایشان را بزنند و قطع کنند. فرشتگان هم این کارها را کردند، ولی چگونگی انجام این امور را نمی‌دانیم. تازه انجام این کارهای فرشتگان فرع سرشت ایشان است. از سرشت فرشتگان چیزی نمی‌دانیم مگر آنچه را که خدا دربارهٔ آنان به ما آموخته است و ما را از آن مطّلع ساخته است. یزدان سبحان وعده داد که هراس به دلهای کافران بیندازد. چنین هم شد و وعدهٔ خدا حقّ است. ولی ما چگونگی انجام آن را نمی‌دانیم. خدا است که همه چیز را آفریده است و خود بهتر از هر کسی احوال آفریده‌هایش را می‌داند. خدا است که میان انسان و دل او حائل می‌گردد و فاصله می‌اندازد، و او است که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است.

پژوهش گسترده دربارهٔ چگونگیهای همهٔ این کارها از زمرهٔ جدّی بودنی نیست که قالب این عقیده، و قالب واقعیّت حرکت در پرتو این عقیده است... ولی این گونه بررسیها و پژوهشها از جملهٔ مباحث فرقه‌ها و دسته‌های اسلامی، و از جملهٔ مباحث علم کلام در دوره‌های متأخّر است. زمانی چنین مباحثی آغاز گردیده است که مردمان از انجام کارهای مهمّ مثبت در این آئین بدور مانده‌اند، و هرزه‌گری و خوشگذرانی بر دلها و خردها

حاکمیّت پیدا کرده است و خیالبافی بجای حقیقت‌جوئی نشسته است... تأمّل دربارهٔ معنی سترگ همراهی یزدان سبحان با فرشتگان در کارزار، و شرکت فرشتگان با گروه مسلمانان در پیکار، سودمندتر و جدّی‌تر از این پژوهشها و بلندپروازیهای بیسود و بی‌هدف است.

در پایان این نمایش، و به دنبال این صحنهٔ شگرفی که چنان حقیقت شگفتی جلوه‌گر می‌آید، چنین بیان روشنگری قرار می‌گیرد و قاعده و قانونی را به تصویر می‌زند که در پایان جنگ بطور کلّی قرار دارد، و در فراسوی پیروزی و شکست نهفته است، و فرجام مسیر این امور را روشن می‌سازد:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ. وَ مَنْ يُشٰاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

این (پشتیبانی از مؤمنان و رسوا کردن کافران) بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هر که با خدا و پیغمبرش بستیزد (او درخور عذاب است و هر چه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان گونه که دارای رحمت وسیع است).

نه یک جهش عارضی، و نه یک تصادف گذرا است، این که یزدان گروه مسلمانان را کمک و یاری فرماید و ایشان را پیروز نماید، و ترس و هراس را بر دشمنانشان چیره سازد، و فرشتگان را همراه گروه مسلمانان گرداند... بلکه این امور بدین خاطر بوده است که دشمنان مسلمانان با خدا و پیغمبرش دشمنانگی کرده‌اند، و در سوئی قرار گرفته‌اند که مقابل و مخالف با سوئی بوده است که خدا و پیغمبرش قرار داشته‌اند، و در صفی جای گرفته‌اند که صف خدا و پیغمبرش نبوده است، و در جایگاهی ایستاده‌اند که جایگاه دشمنانگی و ستیز با حقّ و حقیقت بوده است. بدین وسیله خواسته‌اند نه تنها خود را بلکه دیگران را نیز از راه خدا بازبدارند، و راه خداشناسی را ببندند و از برنامهٔ خدا برای زندگی جلوگیری کنند.

﴿ وَ مَنْ يُشٰاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

و هر که با خدا و پیغمبرش بستیزد (او درخور عذاب است و هر چه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان گونه که دارای رحمت وسیع است).

خدا عذاب شدید را گریبانگیر کسانی می‌سازد که با او و با پیغمبرش می‌ستیزند و دشمنی می‌ورزند. خدا توانای بر عذاب ایشان است و آنان ناتوان‌تر از آن هستند که در برابر عذاب او قدرت ایستادن و ایستادگی داشته باشند.

قاعده‌ای و قانونی است... نه رخداد ناگهانی و تصادفی است. قاعده‌ای و قانونی است این که هرگاه گروه مسلمانانی در کرهٔ زمین برای بیان توحید الوهیّت خدای یگانه، و استقرار برنامهٔ خداوند یکتا، حرکت کنند و به راه افتند، و آن وقت دشمنانشان بر سر راهشان بایستند و موقعیّت ستیز با خدا و پیغمبرش را در پیش گیرند، پایداری و پیروزی بهرهٔ گروه مسلمانان خواهد شد، و هراس و شکست گریبانگیر کسانی خواهد گردید که با خدا و پیغمبرش دشمنانگی می‌ورزند و می‌ستیزند، مادام که گروه مسلمانان، در راه استقامت نشان دهند، و به پروردگار خود ایمان و اطمینان داشته باشند و تنها بر او توکّل و تکیه کنند، بدان هنگام که راه را می‌سپرند.

در پایان صحنه خدا کسانی را مخاطب قرار می‌دهد که با او و پیغمبرش می‌ستیزند و دشمنانگی می‌ورزند... بدیشان می‌فرماید: این چیزی که در دنیا گریبانگیر شما شده است که هراس و شکست است، پایان کار و فرجام گشت و گذار نیست. بلکه کار این آئین و حرکت در پرتو این آئین، و ایستادن بر سر راه آن و ستیز با آن، تنها مربوط به این زمین و تنها مربوط به زندگی این دنیا نمی‌باشد و بس. این کاری است که تا فراسوی این زمین ادامه دارد، و از زندگی این جهان بالاتر و فراتر می‌رود... فاصله‌های آن از این فاصله‌های نزدیک می‌گذرد و امتداد بیشتری پیدا می‌کند:

﴿ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴾.

این (عذاب و عقاب دنیوی، یعنی شکست و گریز در برابر مؤمنان) را بچشید و (بدانید که) عذاب دوزخ برای کافران (بجای خود باقی) است.

پایان گشت و گذار این است، و این عذابی است که با ترس و هراس و شکست و گریز و گردن زدن و دستها و پاها قطع کردنی که چشیده‌اند، قابل قیاس و سنجش نیست!

✿

هم اینک که روند قرآنی همهٔ این کار را پیش چشم داشته است و به نمایش آن پرداخته است: صحنه‌های واقعه و شرائط و ظروف آن را برگردانده است، به مسلمانان دست یزدان را در این پیکار نموده است، اداره و تدبیر و مدد و یاری خود را بدیشان نشان داده است، از این کارزار پی برده‌اند که ایشان جز پرده‌ای نبوده‌اند که قضا و قدر و قدرت و شوکت یزدان بر روی آن به نمایش درآمده است، خدا بوده است که پیغمبرش را به حقّ از خانه‌اش بیرون آورده است نه این که او را برای غرور و سرمستی و تجاوز و تعدّی و سرکشی بیرون آورده باشد، خدا است که یکی از دو دسته را برایشان برگزیده است تا کاری را که خواسته است به اجراء دربیاورد، و آن نابودی کافران است:

﴿ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا، و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند.

خدا است که مسلمانان را با هزار فرشتهٔ پیاپی یکدیگر و دارای نیروهای امدادی از میان فرشتگان دیگر کمک و یاری داد... خدا است که خواب سبکی را بر آنان چیره گرداند تا آرامش و آسایش پیدا کنند و امن و امانی برایشان از سوی ایزد متعال باشد، خدا است که از آسمان آب باراند تا با آن ایشان را پاکیزه دارد و وسوسه‌های پلید شیطانی را از ایشان بدور سازد و دلهایشان را استوار و برقرار، و گامهایشان را ثابت و پایدار دارد... خدا است که فرشتگان را در کارزار شرکت داد و بدانان دستور داد که سرها و گردنها و پاها و دستهای مشرکان را بزنند و قطع کنند... خدا است که غنائم را بهرهٔ مسلمانان کرد و از روی مراحم و الطاف خویش بدیشان روزی رساند پس از آن که بدون اموال و دارائی و بدون مرکبهائی و ساز و برگهائی بیرون آمده بودند...

بلی هم اینک که روند قرآنی همهٔ اینها را پیش چشم داشته است و به نمایش گذاشته است، و آنها را بر پردهٔ دلهایشان حاضر آورده است، و برجسته و آشکار به دیدگانشان نموده است، و شکلی از پیروزی قاطعانه‌ای را برایشان تضمین می‌فرماید، پیروزی قاطعانه‌ای که بر تدبیر و رایزنی کسی از انسانها تکیه ندارد، و به نیروی تعداد نفرات و به نیروی ساز و برگ و توشه و ابزار و ادواتی نسبت داده نمی‌شود، بلکه تنها و تنها به اراده و اداره و قضا و قدر و کمک و یاری خدا نسبت داده می‌شود، همان گونه که به توکّل و تکیه بر یزدان یگانه، و پناه بردن بدو، و به فریاد خواستن او و مدد طلبیدن از او، و حرکت در پرتو تدبیر و تقدیر او، نسبت داده می‌شود.

بلی هم اینک که این صحنه در دلها آشکارا حاضر است و پیش چشمها برجسته پیدا است، هم اینک که مناسب‌ترین لحظات است که دلها رهنمود را پذیرا گردند، بلی هم اینک به مؤمنان فرمان داده می‌شود - آن هم با همین صفت ایمان - وقتی که با کافران روبرو شدند ثابت قدم و استوار بمانند، و بدیشان پشت نکنند و نگریزند، مادام که می‌دانند پیروزی و شکست به اراده و خواستی واگذار است که بالاتر از اراده و خواست مردمان است، و موکول به اسباب و عللی است که جدای از اسباب و علل ظاهری است، اسباب و عللی که مردمان آنها را می‌بینند و می‌دانند... و مادام که می‌دانند خدا است که کار و بار کارزار را اداره می‌کند و امور آن را می‌گرداند - همان گونه که همهٔ کارها و امور را داره می‌کند و می‌گرداند - و او است که کافران

را با دست مؤمنان می‌کشد، و او است که تیر را به هدف می‌رساند و مؤثّر واقع می‌گرداند وقتی که انداخته می‌شود و پرتاب می‌گردد. چرا که مؤمنان تنها پردهٔ نمایش هستند، پرده‌ای که قدرت خدا بر آن پدیدار و نمایان می‌گردد، و خدا می‌خواهد که در این کار مسلمانان به پاداش جهاد و امتحان خود برسند، و خدا است که به دلهای کافران ترس و هراس می‌اندازد، و تدبیر و اندیشهٔ ایشان را سست می‌گرداند، و در دنیا و آخرت عذاب را بدیشان می‌چشاند، چون آنان با خدا و پیغمبرش دشمنانگی و ستیز کرده‌اند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ. وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ - إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَةٍ - فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ. فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ، وَ لٰکِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ، وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللهَ رَمیٰ، وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً، إِنَّ اللهَ سَمیعٌ عَلیمٌ. ذٰلِکُمْ وَ أَنَّ اللهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرینَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است. (ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افگندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشم ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثهٔ مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است. این (پیروزی مؤمنان و شکست کافران، حق است و نمونهٔ آن را دیدید) و خداوند (دام) مکر و کید کافران را سست (و بی اثر) می‌کند.

در تعبیر قرآنی، شدّت و حدّت برحذر داشتن، و سختی و غلظت عذاب دادن، و تهدید با خشم و غضب یزدان، و بیم دادن از منزل و مأوای دوزخ، پیدا و هویدا است:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ، وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ - إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَةٍ - فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.

معنی آن چنین است: ای مؤمنان هنگامی که با کافران رویاروی شدید، بدان گاه که «لشکر کشیده‌اند»، یعنی نزدیک شده‌اند و پیش آمده‌اند و روبرو ایستاده‌اند، از ایشان نگریزید، مگر برای تاکتیک و نیرنگ جنگ، وقتی که چه بسا جایگاه بهتری را برگزینید، یا نقشهٔ استوارتری را بیندیشید، یا به خاطر پیوستن به دستهٔ دیگری از مسلمانان، یا رسیدن به اردوگاه‌ها و سنگرهای ایشان باشد، و بخواهید دوباره به جنگ برگردید... کسی که به دشمن پشت کند و از ایشان بگریزد در وقت تاخت بردن و حمله کردن، سزاوار چنین عذابی است: خشم خدا و منزل و مأوی گزیدن در دوزخ!

برخی از اقوال بیانگر این است که چنین حکمی ویژهٔ شرکت کنندگان در جنگ بدر است، و یا مربوط به پیکار و کارزاری است که پیغمبر خدا ﷺ در آن شرکت و حضور داشته باشد. ولی جمهور بر این هستند که چنین پیکار و حکمی همگانی است، و گریز در روز

لشکرکشی و رویاروئی گناه بزرگی از هفت گناهی است که انسان را به هلاک می‌رسانند. همان گونه که بخاری و مسلم در صحیحین خود از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است:

(إجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ).

از هفت گناه که انسان را به هلاکت می‌رسانند دوری کنید.

گفته شد: ای پیغمبر خدا آنها کدامها هستند؟

فرمود:

(الشِّرْكُ بِاللهِ، وَ السِّحْرُ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَ التَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ).

برای خدا انباز پیدا کردن، جادوگری نمودن، کشتن انسان که خدا آن را قدغن فرموده است مگر از روی حق (همچون قصاص)، خوردن دارائی یتیم، پشت کردن و گریختن در زمان لشکری‌کشی، و نسبت زنا دادن به زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هر چیز، از جمله زنا) و مؤمن.

جصّاص در کتاب «أحکام القرآن» شرح و بسطی آورده است که اگر بدان پرداخته شود مانعی در میان نباشد. او گفته است:

خداوند فرموده است:

﴿ وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ - إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَىٰ فِئَةٍ... ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - ....

ابونضره از ابوسعید روایت کرده است که چنین کاری در جنگ بدر روی داده است. ابونضره گفته است اگر مسلمانان به سوی گروهی می‌گرائیدند و می‌رفتند می‌بایستی به سوی مشرکان بگرایند و بروند. چون در آن روز مسلمانانی جز خودشان وجود نداشتند... این چیزی را که ابونضره گفته است صحیح نیست. چرا که در مدینه مردمان زیادی از انصار بودند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدیشان دستور نفرموده بود که بیرون بیایند. آنان هم گمان نمی‌بردند که جنگی در میان خواهد بود. خیال می‌کردند که تنها کاروان است و بس. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با کسانی که چابک و سبک بار بودند بیرون آمد. پس سخن ابونضره که می‌گوید مسلمانی جز خودشان نبود بدانان بگرایند و به سویشان بروند، و اگر به سوی کسانی می‌گرائیدند و می‌رفتند می‌بایستی به سوی مشرکان بگرایند و بروند، برابر آنچه گفتیم نادرست است... گفته شده است: برای مسلمانان جائز نبود که در آن زمان به سوی کسی بگرایند و بروند، زیرا آنان با پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند، و اگر به سوی کسی می‌گرائیدند و می‌رفتند، می‌بایستی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را تنها گذارند و از او دور گردند. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِّنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ وَ لاَ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَّفْسِهِ ﴾.

درست نیست که اهل مدینه و بادیه نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. (توبه / ۱۲۰)

برای مسلمانان جائز نبود پیغمبرشان صلی‌الله‌علیه‌وسلم را خوار دارند و از او روی برگردانند و او را تسلیم دیگران کنند، هر چند که خدا یاری او را بر عهده گرفته باشد و از مردمان محفوظ نموده باشد، همان گونه که فرموده است:

﴿ وَ اللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ﴾.

خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیّت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (مائده / ۶۷)

این کار بر مسلمانان واجب بوده است، تعدادشان کم یا زیاد بوده است. همچنین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در آن هنگام دسته و گروه مسلمانان بشمار آمده است، و کسی که از جنگ کناره‌گیری می‌کرد برای او درست بود به شرط این که کناره‌گیری او منتهی به گرایش به دسته و

گروهی گردد، و پیغمبر ﷺ در آن هنگام دسته و گروه مسلمانان بشمار آمده است، و دسته و گروهی جز او در میان نبوده است. ابن عمر گفته است: من در میان لشکری بودم. مردمان یک باره کناره‌گیری کردند و به مدینه برگشتیم. به خود گفتیم: ما گریزندگانیم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَنَا فِئَتُكُمْ).

من دسته و گروه شما هستم.

پس کسانی که از پیغمبر ﷺ دور بوده‌اند وقتی که از کافران کناره‌گیری کرده‌اند برای ایشان جائز بوده است به سوی دسته و گروهی که پیغمبر ﷺ است بگرایند و بروند، و زمانی که در خدمت او به جنگ مشغول بوده‌اند دسته و گروهی جز او وجود نداشته است تا به سوی آنان بگرایند و بروند، لذا برای ایشان گریز درست نبوده است. حسن بصری گفته است: در این فرمودهٔ یزدان:

﴿ وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ ... ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید ....

بر اهل بدر سختگیری شده است. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ﴾.

آنان که در روز رویاروئی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت. (آل عمران / ۱۵۵)

این بدان خاطر است که آنان از پیش پیغمبر ﷺ گریختند. همچنین در جنگ حنین از نزد پیغمبر ﷺ فرار نمودند، و خدای بزرگوار در برابر این کار ایشان را در این فرموده توبیخ کرد:

﴿ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ، فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً، وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴾.

در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازنِ مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند، در گرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرورِ انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریانِ فراوان اصلاً بکار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همهٔ وسعت و فراخی خود بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. (توبه / ۲۵)

این حکم خدا دربارهٔ ایشان است وقتی که در خدمت پیغمبر ﷺ باشند، دشمن چه کم و چه زیاد باشد، زمانی که خداوند در آنان توان و چاره‌ای سراغ نداشته باشد... خدای بزرگوار در آیهٔ دیگری فرموده است:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ، إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ، وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴾.

ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز. هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قوی الإیمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند. (انفال / ۶۵)

این - خدا بهتر می‌داند - بر هر بیست نفر لازم بود که با دویست نفر بجنگند و از پیش ایشان نگریزند. امّا اگر تعداد دشمنان بیش از این باشد می‌توانند به سوی دسته و گروه دیگری از مسلمانان بگرایند و بروند، چرا که می‌توانند از آنان کمک بگیرند و به جنگ برگردند. سپس این آیه منسوخ گردید با آیهٔ:

﴿ الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً، فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ، وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللهِ ﴾.

هم اینک خداوند برای شما تخفیف قائل شد و دید در شما ضعفی است (و تازه‌کار و ناآزموده می‌باشید، در

این حال) اگر از شما صد نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر - با مدد و یاری الهی - پیروز می‌شوند. (انفال / ۶۶)

از ابن عبّاس روایت شده است که گفته است: خدا بر شما واجب کرده است که یکی از شما از پیش ده نفر از دشمن نباید بگریزد. سپس این تعداد کم شده است:

﴿ اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فیکُمْ ضَعْفاً ﴾.

هم اینک خداوند برای شما تخفیف قائل شد و دید در شما ضعفی است (و تازه‌کار و ناآزموده می‌باشید). (انفال / ۶۶)

خدا بر شما واجب کرد که صد نفر از پیش دویست نفر نباید بگریزد. ابن عبّاس گفته است: اگر مردی از پیش دو مرد بگریزد او گریخته است، و اگر از پیش سه مرد بگریزد او نگریخته است - مراد ابن عبّاس گریز از پیش دشمنان در جنگ مراد آیه است. آنچه در آیه آمده است وجوب جنگیدن یک نفر در برابر دو نفر از کافران است. امّا اگر تعداد کافران از دو نفر بیشتر گردید جائز است یک نفر به سوی دسته و گروهی از مسلمانان بگراید و برود به شرط این که موجب مدد و یاری باشد. امّا اگر گریز به سوی مسلمانان برای مدد و یاری نباشد، چنین کسی از زمرهٔ کسانی خواهد بود که مورد تهدید مذکور در آیه هستند:

﴿ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّٰ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَةٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد.

بدین خاطر است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(أَنَا فِئَةُ کُلِّ مُسْلِمٍ).

من دسته و گروه هر مسلمانی هستم.

عمر پسر خطّاب هنگامی که شنید ابوعبید پسر مسعود در هنگامهٔ کارزار جنگجوئی کرده است و جنگیده است و نگریخته است تا کشته شده است، گفت: خدا رحمت کناد ابوعبید را! اگر به سوی من می‌گرائید و می‌آمد من دسته و گروه او می‌بودم... هنگامی که یاران ابوعبید به پیش او برگشتند گفت: من دسته و گروه شما هستم... دیگر با ایشان درشتی نکرد... این حکم در نزد ما (حنفیها) ثابت و بردوام است. مادام که تعداد سپاهیان مسلمانان به ۱۲۰۰۰ نفر نرسد، جائز نیست از پیش دو برابر تعداد خود بگریزند مگر برای تاکتیک و نیرنگ جنگی از مکانی به مکان دیگری بروند و دشمنان خود را گول بزنند و کار ایشان را بسازند، و برای چیزهای دیگری از این قبیل که در این صورت انصراف و رویگردانی از جنگ بشمار نمی‌آید، یا بخواهند به سوی دسته و گروهی از مسلمانان بروند و بخواهند همراه با آنان با دشمنان بجنگند. امّا زمانی که به ۱۲۰۰۰ نفر رسیدند محمّد پسر حسن گفته است: سپاه وقتی که بدین تعداد رسید نباید از پیش دشمن خود بگریزند هر چند شمارهٔ دشمن زیاد باشد. ولی او اختلاف میان یاران ما (حنفیها) را ذکر ننموده است و حدیث زهری را حجّت خویش قرار داده است که از عبیدالله پسر عبدالله روایت کرده است و او گفته است که ابن عبّاس نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(خَیْرُ الْأَصْحابِ أَرْبَعَةٌ. وَ خَیْرُ السَّرٰایٰا أَرْبَعُ مِئَةٍ. وَ خَیْرُ الْجُیُوشِ أَرْبَعَةُ آلافٍ. وَ لَنْ یُؤْتَی اثْنٰاعَشَرَ أَلْفاً مِنْ قِلَّةٍ وَ لَنْ یُغْلَبُوا).

بهترین دوستان چهار نفر، و بهترین دسته‌های سپاه اعزامی چهارصد کس، و بهترین لشکرها چهارهزار فرد است. دوازده هزار نفر به خاطر کمی مغلوب و شکست خورده نمی‌شوند.

در برخی از روایتها چنین آمده است:

(ما غُلِبَ قَوْمٌ یَبْلُغُونَ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً إِذَا اجْتَمَعَتْ کَلِمَتُهُمْ).

مردمانی که به دوازده هزار نفر برسند شکست خورده و مغلوب نمی‌شوند، هرگاه متّحد و متّفق باشند.

طحاوی روایت کرده است که از مالک پرسیده شد که آیا می‌توانیم از جنگ با کسانی کناره‌گیری کنیم که از

احکام خدا سرکشی و سرپیچی کرده‌اند و برابر احکامی داوری می‌کنند که جدای از احکام خدا است؟ مالک گفت: اگر تعداد شما دوازده هزار نفر باشد، برای شما دوری گزیدن و کناره‌گیری کردن از جنگ صحیح نیست. اگر هم تعداد شما بدین اندازه نرسید، می‌توانید به جنگ نروید. گویند که پرسنده عبدالله پسر عمر پسر عبدالعزیز پسر عبدالله پسر عمر بوده است. این روش موافق با چیزی است که محمّد پسر حسن ذکر کرده است. آنچه در این باب از پیغمبر ﷺ روایت شده است که بیانگر ۱۲۰۰۰ نفر است اصل است، و هر چند تعداد مشرکان زیاد باشد گریختن از پیش دشمنان برای مسلمانان جائز نیست اگر هم شمارهٔ کافران چندین برابر مسلمانان باشد، امّا:

(إِذَا اجْتَمَعَتْ كَلِمَتُهُمْ).

هرگاه مسلمانان متّحد و متّفق باشند.

بدین وسیله اتّحاد و اتّفاق را بر آنان واجب فرموده است... (پایان سخن جصّاص)

ابن عربی در کتاب: «احکام القرآن» پیروی بر این اختلاف در برداشت از این حکم زده است و روایت کرده است، و گفته است:

«مردمان اختلاف دارند در این که گریز در هنگامهٔ جنگ آیا ویژهٔ روز بدر است، یا همگانی است و هنگامهٔ همهٔ کارزارها را در بر می‌گیرد؟ ابن سعید خدری روایت کرده است که گریز از جنگ ویژهٔ روز بدر است. دسته و گروهی نبود که مسلمانان بدان پناه ببرند جز پیغمبر خدا. نافع، حسن بصری، قتاده، یزید پسر حبیب، و ضحّاک نیز همین نظریّه را دارند.

از ابن عبّاس و سائر علماء روایت شده است که حکم این آیه تا روز قیامت بر دوام است. کسی که حکم آیه را ویژهٔ جنگ بدر دانسته است از جماعت مسلمانان بدور افتاده است، آن کسی که به آیهٔ:

﴿ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ... ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار کند....

تمسّک می‌جوید و گمان می‌برد اشاره به روز بدر دارد ... این آیه اختصاص به بدر ندارد، بلکه اشاره به روز جنگ و هنگامهٔ کارزار دارد. دلیل این سخن این است که چنین آیه‌ای پس از نبرد و پایان گرفتن جنگ و گذشت روز بدر و وقائع آن نازل گردیده است. از پیغمبر ﷺ حدیث صحیح روایت شده است - همان گونه که قبلاً بیان داشتیم که فرموده‌اند: گناهان کبیره فلان چیز و فلان چیز است ... از جملهٔ آنها گریز در روز لشکرکشی و هنگامهٔ کارزار را بر شمرد. این حدیث نصّ در مسأله و زدایندهٔ کشمکش و روشنگر حکم است. ما نکته‌ای را یادآور شدیم که محلّ اشکال برای کسانی است که به سبب آن حکم مسأله را ویژهٔ بدر دانسته‌اند».

ما نظریّه‌ای را می‌پذیریم که ابن العربی آن را از دیدگاه «ابن عبّاس و سائر علماء» برگرفته است... چرا که گریز در روز لشکرکشی و هنگامهٔ کارزار بطور کلّی است که به سبب تأثیرات شگرف و سترگی که از یک در حرکت و جنبش اسلامی دارد، و از دیگر سو چون با اصل اعتقاد پیوند دارد، سزاوار این همه شدّت و حدّت است و چنین تهدیدهای سختی را می‌طلبد.

دل مؤمن شایسته است که بر جا و استوار بماند، و در کرهٔ زمین نیروئی آن را به تکان و لرزه نیندازد، و با نیروی چیرهٔ یزدان پیوند داشته باشد، نیروئی که بر هر کاری توانا است و چیره بر بندگان خود است. اگر جائز باشد که این چنین دلی به تکان و لرزه درآید - بدان هنگام که با خطر روبرو می‌گردد - این تکان و لرزه درست نیست که بدان حدّ و مرزی رسد که به شکست و گریز بینجامد. اجل در دست خدا است، پس درست نیست از ترس از دست دادن زندگی پشت کند و بگریزد. البتّه این تکلیفی نیست که فراتر از توان انسان باشد. چه مؤمن انسانی است که با دشمنش که او هم انسانی است رویاروی می‌گردد. هر دوی ایشان از این ناحیه برابرند و بر یک زمین قرار دارند، امّا گذشته از این، امتیاز انسان مؤمن در این است که او با نیروی بزرگی پیوند دارد که هیچ کسی و هیچ چیزی بر او چیره

نمی‌گردد. گذشته از این هم، انسان مؤمن اگر زنده بماند به سوی خدا می‌رود، و اگر هم شهید شدن برای او مقدّر و واجب شده باشد، باز هم به سوی خدا می‌رود. انسان مؤمن در هر حالی نیرومندتر از دشمن خود است، دشمنی که با او رویاروی می‌شود، در حالی با او رویاروی می‌گردد که با خدا و پیغمبرش دشمنانگی و ستیز می‌ورزد ... بدین خاطر این حکم قاطعانه صادر می‌گردد:

﴿وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ - إِلاّٰ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلىٰ فِئَةٍ - فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ، وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.

لازم است در اینجا بایستیم در برابر خود این تعبیر، و اشاره‌های شگفتی که در آن است:

﴿فَلاٰ تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبٰارَ﴾.

بدانان پشت نکنید (و فرار ننمائید).

﴿وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ﴾.

هر کس در آن هنگام بدانان پشت کند و فرار نماید.

این تعبیر محسوسی از شکست و گریز است. همراه است با زشت شمردن و پلشت داشتن، و گوشه زدن به پشت به دشمنان کردن ... گذشته از این:

﴿فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ﴾.

با خشم خدا برگشته است.

شکست خورده پشت می‌کند در حالی که «خشم خدا» همراه او است و آن را با خود به جایگاه خود می‌برد:

﴿وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾.

و جایگاه او دوزخ است و بدترین جایگاه است.

بدین منوال سایه‌های تعبیر با تصویر فضای همگانی شرکت می‌ورزد، و در اندرون وجدان احساس زشت شمردن و پلشت دانستنِ پشت کردن و گریختن در روز جنگ و پیکار را برمی‌انگیزد.

آن‌گاه روند قرآنی پس از برحذر داشتن از پشت کردن و گریختن در روز جنگ و پیکار، به پیش می‌رود تا پرده‌برداری کند از دست یزدان در آن حال که دارد کارزار را در فراسوی ایشان می‌گرداند، و برایشان دشمنانشان را می‌کشد، و برایشان تیراندازی می‌کند و به هدف می‌زند... حال آن که آنان پاداش رنج و گرفتاری و آزمون خود را دریافت می‌دارند، چرا که خدا می‌خواهد در برابر رنج و زحمت خوب و آزمون نیکی که برده‌اند و داده‌اند بر آنان منّت نهد و بدیشان بزرگواری کند، و از روی فضل و مرحمت خود بدانان پاداش چیزی را بدهد که خودش آن را بهرهٔ ایشان فرموده است:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ، وَ مٰا رَمَيْتَ - إِذْ رَمَيْتَ - وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمىٰ. وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً. إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افکندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشم ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطای خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثهٔ مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است.

روایتهای منقول، رمی را در اینجا به انداختن سنگریزه‌هائی معنی و تفسیر می‌کنند که پیغمبر خدا ﷺ آنها را در مشت گرفت و به سوی دشمنان پرت کرد و فرمود:

(شٰاهَتِ الْوُجُوهُ. شٰاهَتِ الْوُجُوهُ).

چهره‌ها زشت و پلشت بادا! چهره‌ها زشت و پلشت

بادا!.

سنگریزه‌ها به چشمان مشرکانی فرو رفتند که در علم خدا مرگ آنان واجب شده بود.

ولیکن معنی آیه فراخ‌تر و فراتر از این مورد است. این آیه تدبیر و تقدیر را به تصویر می‌کشد که چگونه در فراسوی جنبش نمادی و حرکت ظاهری پیغمبر ﷺ و گروه مسلمانانی که در خدمت او بوده‌اند، همهٔ کارها را می‌چرخاند و به انجام می‌رساند. این است که این فرمودهٔ خدای بزرگوار به دنبال آن قرار گرفته است:

﴿ وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً ﴾.

تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطای خوبیها آزمایششان نماید).

یعنی خدا از سوی خدا چنین توفیقی عطاء فرماید که آنان بتوانند امتحان خوبی را بدهند که در برابر آن پاداش دریافت کنند، گذشته از این که به سبب آن پیروزی را برای ایشان واجب می‌گرداند. این هم فضل و مرحمت دو چندان در این جهان و در آن جهان است.

﴿ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.

بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثهٔ مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است.

کمک خواستن و مدد طلبیدن شما را می‌شنود، و حال و احوال شما را می‌داند، و شما را پرده‌ای برای نمایش قدرت می‌سازد، هر وقت که از شما خلوص و پاکی نیّت را ببیند، و به شما پیروزی و پاداش عطاء می‌فرماید... همان گونه که هم این و هم آن را در جنگ بدر به شما داد.

﴿ ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اللهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴾.

این (پیروزی مؤمنان و شکست کافران، حق است و نمونهٔ آن را دیدید) و خداوند (دام) مکر و کید کافران را سست (و بی اثر) می‌کند.

این هم فضل و مرحمت دیگری که پس از فضل و مرحمت نخستین روی نموده است. اراده و تدبیر یزدان در اینجا پایان نمی‌گیرد که با دست شما دشمنان شما را بکشد، و با پرتاب سنگریزه‌های پیغمبرتان ایشان را به مصیبت گرفتار گرداند، و آزمون خوبی از شما به عمل آورد و در آن توفیق نیکتان دهد، تا در برابر آن پاداش و اجرتان عطاء فرماید... بلکه خدا بدین امور، سست گرداندن دام مکر و نیرنگ کافران را می‌افزاید، و ضعیف گرداندن سنجش و بینش و منش و کنش آنان را اضافه می‌نماید... پس در این صورت هیچ گونه جای بیم و هراسی، و جای شکست و گریزی نیست، و مؤمنان حقّ ندارند هنگام رویاروئی با کافران پشت بکنند و بگریزند.

روند قرآنی در اینجا با همهٔ شرائط و ظروف کارزار تماس پیدا می‌کند... بیان می‌دارد که خدا است که مشرکان را کشته است. او است که به سوی ایشان تیراندازی کرده است. و او است که مؤمنان را به آزمون خوبی آزموده است و ایشان را از این آزمون موفّق بیرون آورده است. و او است که دام مکر و کید کافران را سست کرده است. پس در این صورت کشمکش و اختلاف بر سر غنائم چرا باید صورت گیرد؟ در حالی که سراسر کارزار با تقدیر و تدبیر خدا به گردش و چرخش درآمده است و اداره گردیده است، و مسلمانان را در آن دخالتی نبوده است، جز این که پرده‌ای بوده‌اند که تقدیر الهی بر روی آن به نمایش درآمده است و انجام گرفته است.

❁

چون روند قرآنی می‌رسد به بیان این که خدا است که دام نیرنگ کافران را سست می‌گرداند، کافران را خطاب قرار می‌دهد، کافرانی که اندکی پیش از کارزار از خدا خواستار پیروزی شده بودند و دعا کرده بودند که یزدان شکست و خواری را بهرهٔ گمراه‌ترین دو گروه، و همچنین بهرهٔ گروهی کند که چیز ناشناخته‌ای را با خود می‌آورند و ارائه می‌دهند، و بهرهٔ دسته‌ای گرداند که بیشتر پیوند خویشاوندی را می‌برد. همان گونه که ابوجهل در دعای خود چنین می‌خواست و از خدای خود طلب فتح و پیروزی و جداسازی حقّ از باطل می‌کرد. چرخهٔ کارزار بر ضدّ مشرکان بگردید و

شکست بهرهٔ ایشان شد... روند قرآنی روی سخن به مشرکان می‌کند، و طلب فتح و ظفر و جدائی حقّ از باطل ایشان را به تمسخر می‌گیرد، و سخت تأکید می‌کند بر این که آنچه در جنگ بدر روی داده است نمونه‌ای از قاعده و قانون جاری در پیکرهٔ هستی است و رخدادی ناگهانی و بی‌حساب، و جهشی آنی و بی‌کتاب نیست. و دسته‌های ایشان و کثرت و فراوانی آنان، کم‌ترین تأثیری در این باره ندارد و کارگشا نیست، چرا قاعده و قانون جاری و ساری این است: یزدان با مؤمنین است:

﴿ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جٰاءَکُمُ الْفَتْحُ. وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ. وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ، وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَ لَوْ کَثُرَتْ. وَ أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

(ای مشرکان قریش!) شما که از خدا درخواست پیروزی (گروه بر حقّ را) داشتید، و پیروزی (مسلمانان آشکارا) به نزدتان آمده است. اگر (از کفر و دشمنانگی با پیغمبر و مسلمانان) دست بردارید برای شما بهتر است، و اگر (به کفر و جنگ با ایشان) برگردید، ما هم (به پیروز گرداندن آنان و شکست دادن شما) برمی‌گردیم، و جمعیّت شما هر چند هم زیاد باشد (بدون یاری خدا) کاری از پیش نخواهد برد. بیگمان خدا با مؤمنان است (و یاری و پشتیبانی او شامل آنان است).[1]

اگر خواهان فتح و پیروزی، و جویای داوری میان حقّ و باطل بوده‌اید، و از خدا خواسته‌اید که میان شما و میان مسلمانان داوری کند، و گمراه‌ترین دو دسته و گسلاننده‌ترین رشتهٔ خویشاوندی دو گروه را هلاک و نابود گرداند... یزدان نیز درخواست و دعای شما را پذیرفت و برآورده کرد، و بلا را بر شما گماشت و ارّابهٔ جنگ را به زیان شما چرخاند، تا طلب فتح و پیروزی و درخواست داوری و جداسازی شما در جهان واقعیّت راست و درست درآید. هم اینک ارّابهٔ جنگ بر ضدّ گمراه‌ترین دو دسته و گسلاننده‌ترین رشتهٔ پیوند خویشاوندی دو گروه چرخیده است و بلا آن را در بر گرفته است. دیگر دانسته‌اید - اگر می‌خواهید که بدانید - چه کسانی گمراه‌ترین دو دسته و گسلاننده‌ترین رشتهٔ پیوند خویشاوندی دو گروه هستند!

خدا در پرتو این حقیقت، و در سایهٔ این الهام، ایشان را ترغیب و تشویق می‌فرماید به این که از شرک و کفر و جنگ با مسلمانان و دشمنانگی و ستیزه‌گری با یزدان و پیغمبرش دست بردارند و کار را به پایان برسانند:

﴿ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ ﴾.

اگر دست بردارید، برای شما بهتر خواهد بود.

این امر همراه می‌گردد با ترغیب هراس‌انگیز و تشویق بیمناک:

﴿ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ ﴾.

اگر (به کفر و جنگ با مسلمانان) برگردید، ما هم (به پیروز گرداندن آنان و شکست دوبارهٔ شما) برمی‌گردیم.

فرجام کار شناخته شده و آشکار است. گردهمآئی آن را دگرگون نمی‌کند، و فراوانی آن را تغییر نمی‌دهد:

﴿ وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَ لَوْ کَثُرَتْ ﴾.

جمعیّت شما هر چند هم زیاد باشد (بدون یاری خدا) کاری از پیش نخواهد برد.

کثرت چه کاری می‌تواند بکند، وقتی که خدا در سوئی باشد که مؤمنان در آنجایند؟

﴿ وَ أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

بیگمان خدا با مؤمنان است (و یاری و پشتیبانی او

۱- ترجمهٔ آیه با توجّه به برداشت سیّد قطب در فی ظلال القرآن و برخی دیگر از مفسران است. مخاطب آیه می‌تواند مؤمنان هم باشد. در این صورت معنی آیه چنین خواهد بود:
(ای مؤمنان!) شما (که از پروردگار خود) درخواست پیروزی (در جنگ بدر) را می‌کردید و پیروز هم شدید. (حال که مشغول تقسیم غنائم هستید، از روش اعتراض آمیز و مخالفت با نحوهٔ تقسیم غنائم) اگر دست بردارید، برای شما بهتر خواهد بود. اگر هم (به مجادله و پرخاشگری خود) برگردید، ما هم (به تقبیح کارتان و تحریک دشمنانتان) برمی‌گردیم (و شما را در چنگال دشمن تنها رها می‌سازیم) و جمعیّت شما هر چند هم زیاد باشد (بدون یاری خدا) کاری از پیش نخواهد برد. بیگمان خدا با مؤمنان است (و یاری و پشتیبانی او شامل آنان است).

شامل آنان است).
پیکار بدین شکل و بدین روال هرگز برابر و یکسان نیست. زیرا مؤمنان که یزدان با ایشان است در صفی قرار خواهند گرفت. و کافران که کسی با ایشان نیست جز انسانهائی همچون خودشان در صف دیگری مستقرّ خواهند شد. پیکار بدین شکل و بدین روال سرانجام آن مقرّر و معیّن است!

مشرکان عرب این حقیقت را می‌دانستند. چرا که شناخت ایشان دربارۀ خدا نه کم بود و نه سطحی بود و نه پیچیده و گنگ بود، بدان گونه که امروزه مردمان بر اثر متأثّر بودن از بعضی از تعمیمهای تاریخی تصوّر می‌کنند. شرک عربها در انکار یزدان سبحان، و در عدم آشنائی ایشان با حقیقت جلوه‌گر نبود... بلکه شرک آنان بیشتر مجسّم و جلوه‌گر می‌گردید در عدم اخلاص ایشان در پرستش ایزد متعال. زیرا آنان برنامۀ زندگی خود را و قوانین خود را از غیر خدا دریافت می‌داشتند. این کار هم با اعتراف ایشان به الوهیّت یزدان، و با شناخت ایشان از حقیقت ایزد منّان جور درنمی‌آمد.

قبلاً در بررسی حوادث کارزار از دیدگاه کتابهای شرح حال پیغمبر ﷺ و اصحاب گفتیم: خفاف پسر أیماء پسر رحضۀ غفاری - یا پدرش أیماء پسر رحضۀ غفاری - وقتی که قریش از سرزمین ایشان گذشتند پسر خود را به سوی ایشان فرستاد و شترانی برای آنان جهت استفاده از گوشت آنها ارسال داشت و بدیشان هدیه کرد، و بدانان پیام داد که اگر می‌خواهید با اسلحه و افراد به مدد و یاریتان بیائیم چنین خواهیم کرد. قریشیها توسّط پسرش بدو پاسخ دادند و گفتند: خویشاوندی و صلۀ رحم خود را بجای آوردی و وظیفۀ خویش را اداء کردی. به جان خود سوگند اگر ما با مردمان می‌جنگیم در برابر ایشان ضعیف و ناتوان نیستیم. اگر هم ما با خدا می‌جنگیم - همان گونه که محمّد گمان می‌برد - کسی تاب و توان پایداری در برابر خدا را ندارد.

همچنین قبلاً بیان داشتیم که اخنس پسر شریق از قبیلۀ بنی زهره - بدان گاه که او و بنی‌زهره هنوز مشرک بودند - به بنی زهره رو کرد و گفت: ای بنی زهره خداوند اموالتان را رهائی بخشیده است، و دوستتان مخرقه پسر نوفل را نجات داده است ... تا آخر...

همچنین طلب پیروزی و دعای خود ابوجهل - فرعون این ملّت، همان‌گونه که پیغمبر ﷺ دربارۀ او فرموده است - از این قبیل است که می‌گفت: «خداوندا دسته‌ای که از ما دو گروه بیشتر رابطۀ خویشاوندی را گسیخته است و صلۀ رحم را نادیده گرفته است، و کارهای ناشایست و ناپسند بیشتری را مرتکب گردیده است، فردا هلاک گردان».

همچنین است سخن ابوجهل به حکیم پسر حزام، وقتی که به عنوان قاصد عتبه پسر ربیعه به پیش او آمده و پیام عتبه پسر ربیعه را بدو رساند که سفارش کرده بود از جنگیدن صرف نظر کند. ابوجهل گفت: «هرگزا هرگزا! از جنگیدن دست برنمی‌داریم تا خدا میان ما و محمّد داوری نکند و کارمان را با او یکسره نسازد».

جهان‌بینی ایشان دربارۀ حقیقت خداشناسی این چنین بود. خدا را در هر کاری و در هر مناسبتی پیش چشم می‌داشتند و حاضر می‌دیدند. کارشان در این باره چنان نبود که خدا را نشناسند، یا ندانند که کسی تاب و توان مقاومت و ایستادگی در برابر او را ندارد، یا ندانند که خدا است که داوری می‌کند و دو جبهۀ حقّ و باطل را از یکدیگر جدا می‌سازد، و هیچ کس و هیچ چیزی فرمان او را نمی‌تواند برگرداند و جلو خواست وی را بگیرد. بلکه شرک حقیقی آنان پیش از هر چیز مجسّم و جلوه‌گر می‌گردید در این که برنامۀ زندگانی خود را و قوانین خویش را از غیر خدا دریافت می‌داشتند، خدائی که او را بدین گونه می‌شناختند و به وجود او و اقرار و اعتراف می‌کردند... همان شیوه و پیشه‌ای که امروزه مردمانی در پیش می‌گیرند و با آن چنان مشرکانی همسو و هم جهت می‌شوند و به راه ایشان می‌روند و گمان می‌برند که باز هم مسلمانند و آئین محمد ﷺ را دارند! همان گونه که مشرکان قریش گمان می‌بردند

که راهیاب هستند و آئین پدرشان ابراهیم علیه السلام را دارند! حتّی ابوجهل - که واقعاً پدر جهالت و نادانی بود - دعا می‌نمود و به زاری از ایزد باری تقاضا می‌کرد که گروه حقّ را از دستۀ باطل جدا، و باطلگرایان را نابود فرماید: «خداوندا! دسته‌ای که از ما دو گروه بیشتر رابطۀ خویشاوندی را گسیخته است و صلۀ رحم را نادیده گرفته است، و کارهای ناشایست و ناپسند بیشتری را مرتکب گردیده است، فردا هلاک گردان».

در روایت دیگری آمده است که گفته است:

«خداوندا! دسته‌ای که از ما دو گروه گمراه‌تر است و بیشتر رابطۀ خویشاوندی را گسیخته است و صلۀ رحم را نادیده گرفته است، فردا هلاک گردان».

امّا بتهائی که مشهورند و آنها را می‌پرستیدند، پرستش بتها بدین خاطر نبود که به الوهیّت آنها باور داشتند همان گونه که به الوهیّت خداوند سبحان معتقد بودند. قرآن مجید، آشکارا حقیقت دیدگاه ایشان را دربارۀ بتها، و سبب انجام شعائر و مراسم بت‌پرستی آنان را در این فرمودۀ خداوند متعال بیان می‌نماید:

﴿ وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللهِ زُلْفیٰ ﴾.

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. (زمر / ۳)

این نهایت جهان‌بینی و اندیشۀ مشرکان دربارۀ بتها بود. بتها را تنها شافعان و میانجیگرانی در نزد خدا می‌دانستند. امّا شرک اصلی آنان در این کار خلاصه نمی‌شد و از این جهت نبود. کسانی هم که از ایشان اسلام را می‌پذیرفتند و مسلمان می‌شدند، اسلام آوردن و مسلمان شدن آنان تنها در این مجسّم نمی‌گردید که شفاعت این بتها را قبول نکنند و به میانجیگری آنها معتقد نشوند. والّا حنفاء، یعنی کسانی که از پرستش این بتها کناره‌گیری می‌کردند و شعائر و مراسم دینی را تنها برای یزدان یگانه انجام می‌دادند، مسلمان بشمار می‌آمدند. بلکه اسلام آوردن و مسلمان شدن مجسّم و جلوه‌گر می‌شد در اعتقاد و شعائر و مراسم دینی و حاکمیّت را فقط ویژۀ یزدان دانستن و بس. کسانی که در هر زمانی و در هر مکانی حاکمیّت را تنها خاصّ یزدان نمی‌دانند قطعاً مشرک هستند. از این شرک ایشان را بیرون نمی‌آورد این که معتقد باشند جز خدا خدائی نیست - تنها معتقد باشند و بس - و این که شعائر و مراسم دینی را جز برای خداوند یگانه انجام ندهند... تا اینجا همسان حنفاء خواهند بود، آن افرادی که کسی ایشان را مسلمان بشمار نیاورده است. بلکه مردمان وقتی مسلمان بشمار می‌آیند که حلقه‌های زنجیره را تکمیل کنند و اتمام بخشند. یعنی وقتی آنان مسلمان بشمار می‌آیند که گذشته از اعتقاد و شعائر و مراسم دینی، حاکمیّت را نیز خاص خدا بدانند، و حکم و فرمانی، یا قاعده و قانونی، یا حال و وضعی، یا معیار و ارزشی، و یا آداب و مراسمی را معتبر نشمارند مگر از سوی یزدان یگانه صادر شود... اسلام این است و بس. چون تنها مدلول و مفهوم گواهی:

(لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ).

جز خدا خدائی نیست و محمّد پیغمبر خدا است.

این است و جز این نیست. همان گونه که این مدلول و مفهوم، در اعتقاد اسلامی و در واقعیّت اسلامی بطور یکسان معلوم و مشهور است... گذشته از اینها، این گروه مسلمانِ به پا خاسته و به راه افتاده‌ای که گواهی می‌دهند که جز خدا خدائی نیست - بدان گونه‌ای و بدان مفهومی که بیان شد - باید جمع شوند و گرد هم آیند و متّحد و متّفق گردند و زیر پرچم یک رهبری مسلمان حرکت کنند و از هرگونه گردهمآئی و همایش جاهلی دوری گزینند و رهبری جاهلی را به هیچ وجه نپذیرند.

این چیزی است که کسانی باید متوجّه آن گردند که می‌خواهند «مسلمان» باشند. هوشیار باشند ایشان را از حقیقتی که در آن هستند غافل نکند و گولشان نزند این که ایشان تنها در عقیده و عبادت مسلمان هستند! زیرا

تنها عقیده و عبادت، مردمان را «مسلمان» نمی‌گرداند. عقیده و عبادت، وقتی مردمان را «مسلمان» می‌گرداند که آنان حاکمیّت را خاصّ یزدان سبحان بدانند، و حاکمیّت بندگان را نپذیرند و بلکه مردود بشمارند، و دوستی با کشورها و جامعه‌های جاهلی، و همچنین رهبریهای جاهلی را رها و مطرود گردانند و از خود برانند.

این نیرنگ، بسیاری از مخلصان پاک طینت را گول می‌زند. آنان می‌خواهند که مسلمان بشوند و اسلام را بپذیرند، امّا در امر مسلمان شدن و اسلام پذیرفتن گول زده می‌شوند. شایستهٔ این مخلصان و پاکان است که شکل حقیقی و یگانهٔ اسلام را کاملاً بشناسند و در شناخت آن یقین پیدا کنند... بطور قطع اینان بدانند که مشرکان عربی که نام «مشرک» را با خود حمل می‌کردند، با ایشان هیچ گونه فرقی و اختلافی نداشته‌اند! خدا را چنان که باید می‌شناختند - همان گونه که روشن گردید - ولی از میان بتهای خود میانجیگرانی را برای او ترتیب می‌دادند. شرک اساسی ایشان نه در اعتقاد بلکه در حاکمیّت، مجسّم و جلوه‌گر می‌شد.

وقتی که لازم باشد پاکان مخلصی که می‌خواهند مسلمان باشند، باید این حقیقت را روشن کنند و آشکارا پیش چشم خود بدارند، قطعاً گروه مسلمانی که برای اعادهٔ نوزائی و پیدایش دوبارهٔ این آئین در کرهٔ زمین و در جهان واقع، به جهاد و تلاش می‌پردازند، بر آنان واجب و لازم است که این حقیقت را روشن و ژرف ببینند و بدان یقین حاصل کنند، و اصلاً نباید در آن لکنت داشته باشند و دودلی به خود راه دهند، و واجب و لازم است مردمان را آشکار و روشن از آن بیاگاهانند و بدان قاطعانه آشنا گردانند... چه این، نقطهٔ شروع و حرکت است... هرگاه حرکت از همان آغاز از مسیر آن منحرف گردد، و کوچک‌ترین انحرافی از آن پیدا کند، گروه مسلمان نوخاسته راه خود را کلاًّ گم می‌کنند و به کژ راهه می‌افتند و کار را بر بنیاد نادرست می‌آغازند و پایه‌های دیوار کاخ جنبش را کج می‌نهند، هر چند که بعد از آن بسیار مخلص باشند و صبر و شکیبائی زیادی از خود نشان دهند، و بسی مصمّم بر رفتن و طیّ طریق باشند.

❁

سپس روند قرآنی در زنجیرهٔ پیاپی فریاد الهامگرانه، دیگر باره برمی‌گردد و مؤمنان را فریاد می‌دارد. بعد از آن که به یاد می‌آورد که خدا با ایشان است، دیگرباره برمی‌گردد و آنان را فریاد می‌دارد و به اطاعت از خدا و پیغمبرش فرا می‌خواند، و ایشان را برحذر می‌دارد از سرپیچی کردن از پیغمبر ﷺ و همسان کسانی شدن که آیات خدا بر ایشان خوانده می‌شود ولی انگار که آنها را نشنیده‌اند... گوئی که کر و لال هستند، هر چند که گوشهائی دارند که صداها را می‌شنوند، و زبانهائی دارند که با آنها سخن بگویند... آنان بدترین انسانهائی هستند که روی زمین راه می‌روند. زیرا آنان با چیزهائی که می‌شنوند رهنمود و راهیاب نمی‌شوند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا: سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ. وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ مُعْرِضُونَ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، و از پیغمبر روگردان نشوید، در حالی که شما (آیات قرآن را) می‌شنوید (و می‌بینید که آشکارا امر به وجوب اطاعت از او می‌کنند). و مانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم (امّا در گوش نگرفتیم) و حال آن که آنان نمی‌شنوند (چون به دنبال آن نمی‌روند). بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی‌فهمند. اگر خداوند (در آنان آمادگی پذیرش حقّ می‌دید، و زمینهٔ قبول خیر و) نیکی در ایشان سراغ می‌داشت (حرف حقّ را به هر صورت بود) به گوشتان می‌رسانید. ولی اگر (با فراهم نبودن

زمینه، چنین کاری را می‌کرد و حقّ را) به گوش آنان می‌رسانید، سرپیچی می‌کردند، چرا که ایشان (آگاهانه از پذیرش حقّ) روگردانند.

فریاد زدن و نداء در دادن در اینجا خطاب به مؤمنان است. فریاد زده می‌شوند که از خدا و پیغمبر فرمانبرداری کنند، و در حالی که آیات خدا و فرموده‌های خدا را می‌شنوند از پیغمبر ﷺ سرپیچی نکنند. این فریاد زدن و نداء در دادن در اینجا پس از همهٔ دیباچه‌های الهامگرانهٔ خود به میان می‌آید... پس از نشان دادن حوادث کارزار، دیدن دست خدا در پیکار، تدبیر و تقدیر یزدان سبحان، مدد و یاری ایزد منّان، تأکید این که یزدان با مؤمنان، و قطعاً خدا سست کنندهٔ دام نیرنگ کافران است، این فریاد زدن و نداء در دادن به میان می‌آید. دیگر پس از همهٔ اینها جائی برای نشنیدن و راهی برای اطاعت نکردن از خدا و پیغمبرش باقی نمی‌ماند. سرپیچی کردن از پیغمبر و اوامر او پس از همهٔ این چیزها کار بسیار نادرست و زشتی است. کسی که دل اندیشمند و عقل متفکّری داشته باشد بدان اقدام نمی‌کند... به همین خاطر باید گفت واژهٔ «الدوابّ»[1] در جای مناسب خود ذکر شده است. واژهٔ «الدوابّ» از جملهٔ چیزهائی که در بر می‌گیرد انسان است، زیرا انسانها بر روی زمین حرکت می‌کنند. ولی استعمال آن بیشتر برای چهارپایان است. لذا واژهٔ «الدوابّ» همین که گفته می‌شود سایهٔ ویژهٔ خود را می‌اندازد، و شکل حیوان را بر پردهٔ خیال و شعور نمایش می‌دهد و تصویر کسانی را جلوه‌گر می‌سازد که:

﴿ اَلصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ ﴾.

کران و لالانی که نمی‌فهمند.

بلی کسانی که برای شناخت حقّ و پند گرفتن از مواعظ حسنه گوش فرا نمی‌دهند، و حقّ و حقیقت را نمی‌گویند، و از عقل برای تشخیص حقّ از باطل و خیر از شرّ سود نمی‌جویند، این چنین هستند که این آیه اشاره بدانان می‌فرماید. بلکه آنان از زمرهٔ بدترین حیوانها هستند! چه حیوانها گوش دارند ولی جز الفاظ مبهم و گنگ را نمی‌شنوند. زبان هم دارند ولی الفاظ مفهوم و معنی‌دار را نمی‌گویند. با وجود این، حیوانها با سرشت خدادادی خود به چیزهائی راهیاب و رهنمود می‌شوند که به امور زندگی و نیازمندیهای ضروری آنها مربوط باشد. امّا این حیوانهای انسان نام به عقل و شعوری حواله شده‌اند که از آن استفاده نمی‌کنند. پس آنان قطعاً بدترینِ حیوانها هستند!

﴿ إِنَّ شَرَّ اَلدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ اَلصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی‌فهمند.

﴿ وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ ﴾.

اگر خداوند (در آنان آمادگی پذیرش حقّ می‌دید، و زمینهٔ قبول خیر و) نیکی در ایشان سراغ می‌داشت (حرف حقّ را به هر صورت بود) به گوششان می‌رسانید.

یعنی دلهایشان را شنوا می‌کرد و برای پذیرش چیزهائی گشاد و فراخ می‌نمود که گوشهایشان می‌شنید... ولیکن یزدان سبحان در ایشان خیر و خوبی سراغ نداشته است و شوق و علاقه‌ای به هدایت و راهیابی ندیده است. چرا که آنان استعدادهای فطری برای دریافت و پاسخگوئی خود را تباه و خراب کرده‌اند، لذا یزدان دلهائی را که آنان به اختیار خود بسته‌اند به رویشان باز نمی‌کند، و سرشتهائی را که خودشان تباه و خراب کرده‌اند، اصلاح و رو به راه نمی‌فرماید. اگر خدا ایشان را به گونه‌ای دربیاورد که با خردهای خود حقیقت چیزی را که به سوی آن دعوت می‌گردند و فرا خوانده می‌شوند درک و فهم نمایند، باز هم دریچه‌های دلهای خودشان را به سوی آن باز نمی‌کنند، و چیزی را هم که فهم و درک می‌کنند بدان پاسخ مثبت نمی‌دهند:

﴿ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَّ هُمْ مُّعْرِضُونَ ﴾.

۱- دوابّ جمع دابّة، به معنی جنبندگان (نگا: نور / ۴۵). در اینجا مراد انسانها است.

(مترجم)

ولی اگر (با فراهم نبودن زمینه، حقّ را) به گوش آنان می‌رسانید، سرپیچی می‌کردند. چرا که ایشان (آگاهانه از پذیرش حقّ) روگردانند.

آخر گاهی عقل درک و فهم می‌کند، ولی دلِ فرسودهٔ نابینا نمی‌پذیرد و به راه نمی‌آید!

•

بار دیگر کسانی فریاد زده می‌شوند که مؤمن هستند. آنان فریاد زده می‌شوند که فرمان خدا و پیغمبر را بپذیرند و بدان پاسخ مثبت دهند. همراه با این نداء در دادن، تشویق و ترغیب به پذیرش و پاسخگوئی می‌شوند، و از سرپیچی و رویگردانی بیم داده می‌شوند و تهدید می‌گردند، و به لطف و نعمتی تذکّر داده می‌شوند که اگر فرمان خدا و پیغمبر را بپذیرند و در گوش گیرند بهرهٔ ایشان می‌شود:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ. وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خٰاصَّةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ. وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِیلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخٰافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّٰاسُ، فَآوٰاکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد، و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدائی می‌اندازد (و می‌تواند انسان را از رسیدن به خواستها و آرزوهای دل باز دارد و او را بمیراند و نگذارد عمر طولانی داشته باشد که مهمّ‌ترین آرزوی دل هر انسانی است) و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گردآورده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). خویشتن را از بلا و مصیبتی بدور دارید که تنها دامنگیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند (بلکه اگر جلو ستمکاران گرفته نشود، خشک و تر به گناه آنان می‌سوزد) و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است. (ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را (در سرزمین بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).

پیغمبر خدا ﷺ آنان را تنها به سوی چیزی فرا می‌خواند که ایشان را زنده می‌کرد و زندگی می‌بخشید... دعوت او دعوت به سوی حیات بود، با همهٔ شکلها و صورتهائی که حیات دارد، و با همهٔ معانی و مفاهیمی که حیات مشتمل بر آن است.

او ایشان را به سوی عقیده‌ای دعوت می‌کرد که دلها و خردها را حیات می‌بخشید، و دلها و خردها را از کمندهای نادانیها و خرافه‌ها، و از فشارهای گمانها و افسانه‌ها، و از کرنشهای خوار کنندهٔ اسباب و علل ظاهری و بایدها و زورهای چیره، و از بندگیها و پرستشهائی که برای غیر خدا انجام می‌گرفت و موجب تحمّل خواری و رسوائی چه در برابر بندگان و چه در برابر هواها و هوسها می‌شد، آزاد و رها می‌ساخت.

او ایشان را به سوی شریعت خدا فرا می‌خواند، شریعتی که آزادی «انسان» را و بزرگداشت انسان را اعلان می‌کرد. چرا که این شریعت از سوی خدای یگانه بود، و همهٔ انسانها را یکسان و در یک صف در برابر آن نگاه می‌داشت. کسی در میان ملّتی، طبقه‌ای در میان امّتی، خاندانی در میان نژادی، و دسته‌ای در میان قومی، حکمفرمائی و فرمانروائی نمی‌کرد... بلکه همگان ایشان آزاد و برابر، در سایهٔ شریعتِ صاحب شریعت که خداوندگار بندگان است، می‌غنودند و به زندگی ادامه می‌دادند.

او ایشان را به سوی برنامهٔ زندگی، و برنامهٔ اندیشه، و برنامهٔ جهان‌بینی، فرا می‌خواند. برنامه‌ای که آنان را از هر قید و بندی رها و آزاد می‌کرد، جز ضوابط و قوانین فطرت که جلوه‌گر در ضوابط و قوانینی است که

آفریدگار انسان آنها را مقرّر و معیّن فرموده است، آفریدگاری که آگاه از هر آن کسی و چیزی است که آفریده است. یزدان ضوابط و قوانینی را برای انسان مقرّر و معیّن داشته است که نیروی سازنده را از پراکنی و فروپاشی محفوظ می‌دارد، و این نیروی سازنده را سرکوب نمی‌کند و درهم نمی‌شکند و جلو آن را از پرداختن به فعّالیّت مثبت سازنده سدّ نمی‌کند و نمی‌گیرد.

او ایشان را به سوی قدرت و شوکت و عزّت و والائی در پرتو عقیده‌شان و برنامه‌شان دعوت می‌کرد، و آنان را فرا می‌خواند به سوی این که به آئین خود و به پروردگار خود اطمینان داشته باشند، و بدانند که آنان در سراسر کرۀ «زمین» برای آزادی همگی «انسانها» و برای بیرون آوردن آنان از بندگی بندگان و غنودن در سایۀ بندگی یزدان یگانه، و پیاده کردن انسانیّت والائی که خدا به انسان بخشیده است و طاغیان و یاغیان آن را از انسان سلب کرده‌اند، حرکت می‌کنند و روان می‌شوند.

او ایشان را به سوی جهاد در راه خدا دعوت می‌کرد، جهاد برای استقرار الوهیّت یزدان سبحان در زمین و در زندگانی مردمان، و نابود کردن الوهیّت ادّعائی بندگان، و تار و مار نمودن این متعدّیان بر الوهیّت و حاکمیّت و سلطنت یزدان جهان. تا بدین وسیله مردمان به سوی حاکمیّت خداوند یگانه و یکتا برگردند، و بدین هنگام آئین و پرستش همه و همه خالصانه برای خدا باشد، و چون مرگ ایشان در راه این جهاد در رسد، زندگی از شهادت آنان بردمد و بهرۀ ایشان شود.

این چکیدۀ چیزهائی است که پیغمبر ﷺ ایشان را به سوی آنها می‌خواند. این چنین دعوتی هم دعوت به سوی حیات و زندگی است. با تمام معانی و مفاهیمی که حیات و زندگی دارد.

این آئین، برنامۀ زندگی کاملی است، نه این که فقط عقیدۀ نهان و پنهانی باشد و بس. برنامۀ واقعی است، برنامه‌ای که زندگی در سایۀ آن رشد و ترقّی می‌کند و بالا و والا می‌رود. از اینجا است که دعوت به حیات و زندگی است با تمام معانی و مفاهیمی که حیات و زندگی دارد، و در همۀ جولانگاهها و گستره‌هائی که حیات و زندگی می‌تواند در آنجاها موج زند و حرکت داشته باشد... تعبیر قرآنی همۀ این امور را در واژه‌های اندک الهامگرانه‌ای خلاصه می‌کند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد.

فرمانبردارانه و با اختیار خود بپذیرید، هر چند اگر خدا می‌خواست می‌توانست شما را با زور بر هدایت بدارد و قهراً رهنمودتان گرداند:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ! ﴾.

میان انسان و دل او جدائی می‌اندازد!.

میان انسان و میان دل انسان جدائی می‌اندازد، و بر این دل غالب و چیره می‌گردد، و دل را از انسان باز می‌دارد، و هرگونه که خود بخواهد دل را می‌چرخاند و زیر و رو می‌گرداند. در حالی که صاحب دل نمی‌تواند دربارۀ دل که متعلّق به خود او و میان دو پهلوی او است هیچ گونه کاری بکند!

واقعاً شکل هراس‌انگیز و بیمناکی است. دل آن را در نصّ قرآنی مجسّم می‌بیند، و لیکن تعبیر بشری از به تصویر کشیدن نواهای آن در این دل، و وصف این نواها بر تارهای اعصاب و احساس، درمانده و ناتوان می‌ماند!

این شکلی است که بیداری دائمی و پرهیز و احتیاط همیشگی را می‌طلبد. بیداری نسبت به خطره‌ها و تپشها و نگرشهائی که بر دل می‌گذرد، و پرهیز از هرگونه دغدغه و وسوسه و گرایشی از ترس این که نکند لغزش بشمار آید، و احتیاط همیشگی نسبت به لغزشها و سروشها و خطره‌ها... و همیشه متوسّل به

خداوند سبحان شدن از ترس این که نکند در اشتباهی از اشتباه‌ها، یا در غفلتی از غفلتها، و یا در جهشی از جهشها، این دل را وارونه و زیر و رو گرداند.

پیغمبر خدا ﷺ هر چند که پیغمبر خدا و معصوم بود، بسی پروردگار خود را به کمک می‌طلبید و فریاد می‌داشت:

(اَللّٰهُمَّ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلیٰ دِینِکَ).

خداوندا! ای دگرگون کنندهٔ دلها، دلم را بر آئین خود ثابت و استوار بدار.

پس مردمان باید چه کار کنند، وقتی که نه پیغمبرند و نه معصوم؟

این شکل به گونه‌ای است که واقعاً دل را به لرزه و تکان می‌اندازد، و مؤمن بر خود می‌لرزد وقتی لحظه‌هائی با این شکل خلوت می‌کند و در این خلوت بدان می‌نگرد، و به دلی که در میان دو پهلوی خود دارد می‌اندیشد و آن را در ید اختیار آفریدگار چیره و توانا می‌بیند، و خودش نسبت به دلش کم‌ترین توان و تصرّفی ندارد، هر چند که آن را میان پهلوهایش برمی‌دارد و راه می‌رود! شکلی است که آن را به مؤمنان نشان می‌دهد، در آن حال که ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد.

یزدان ایشان را فریاد می‌دارد تا بدانان بگوید: خدا می‌تواند که شما را وادار به هدایت کند - اگر بخواهد - و وادار به پذیرشی کند که این دعوت شما را بدان فرا می‌خواند. ولی یزدان سبحان شما را بزرگ و گرامی می‌دارد، این است که شما را دعوت می‌کند تا به دلخواه بپذیرید و پاسخ مثبت دهید و در برابر آن پاداش دریافت کنید، و انسانیّت شما از روی اراده و اختیار اوج گیرد و والائی پذیرد و به مرتبهٔ امانتی رسد که خدا آن را بدین آفریدهٔ انسان نام واگذار فرموده است، امانت هدایت اختیاری، و امانت خلافت هوشیارانه، و امانت اراده‌ای که از روی قصد و هدف و علم و معرفت در امور تصرّف می‌کند.

﴿ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ﴾.

و (بدانید که) قطعاً همگان در پیشگاه خداوند (سبحان برای رسیدگی به حساب و کتابتان) گردآورده می‌شوید.

دلهای شما در دست قدرت او است. شما هم بعدها در پیشگاه او گردآورده می‌شوید. شما از دست او نه در دنیا و نه در آخرت نمی‌توانید بگریزید. یزدان با وجود این شما را دعوت می‌کند که به عنوان اشخاص آزادی که پاداش می‌گیرند و مزد می‌برند، نه بندگانی که ناچار و وادار به انجام کارند، فرمان ببرید و بپذیرید.

آن‌گاه یزدان مردمان را از نرفتن به جهاد، و از پاسخ ندادن به ندای دعوت به سوی زندگی، و از سستی ورزیدن در تغییر کار زشت و نادرست به هر شکلی که باشد، برحذر می‌فرماید:

﴿ وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خٰاصَّةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ ﴾.

خویشتن را از بلا و مصیبتی بدور دارید که تنها دامنگیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند (بلکه اگر جلو ستمکاران گرفته نشود، خشک و تر به گناه آنان می‌سوزد) و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است.

واژهٔ فتنه به معنی بلا و مصیبت، یا امتحان و آزمایش است... گروهی که به دسته‌ای از خود اجازه می‌دهند که به شکلی از اشکال به ظلم و ستم بپردازند - بدترین ظلم و ستم هم بدور انداختن شریعت خدا و برنامهٔ او برای زندگی است - و در برابرستمگران نمی‌ایستند و نمی‌رزمند، و راه را بر تباهی کنندگان سدّ نمی‌کنند و جلو دست ایشان را نمی‌گیرند، چنین گروهی سزاوار این است که به گناه ستمگران تباهی کننده بسوزند و

گرفتار آیند... چه اسلام یک برنامهٔ ضمانت اجتماعی مثبتی است که اجازه نمی‌دهد کسانی که ظلم و ستم و فساد و تباهی و زشتی و پلشتی نمی‌کنند ساکت بنشینند و بگذارند بزهکاریها و ناروائیها انجام گیرد - چه رسد به این که ببینند از آئین خدا پیروی نمی‌شود، نه تنها از آئین خدا پیروی نمی‌گردد، بلکه ببینند الوهیّت یزدان انکار هم می‌گردد و ناپسند هم شمرده می‌شود، و الوهیّت بندگان جایگزین آن گشته و به جای آن قرار می‌گیرد - با وجود این، چنین گروهی امیدوار و چشم انتظار باشند که خدا ایشان را از بلا و مصیبت بر کنار دارد، چون آنان خودشان خوب و پاک هستند!

از آنجاکه مبارزهٔ با ظلم و ستم وظائف و تکالیفی را در جان و مال ایجاب می‌کند، و سختیها و دشواریهائی را فراهم می‌آورد، قرآن برمی‌گردد و دیگر باره گروه مسلمانانی را که نخستین بار مخاطبان این قرآن بوده‌اند یادآور می‌گردد و بدیشان گوشزد می‌کند چه اندازه ضعیف و چه قدر اندک بوده‌اند. چه اذیّت و آزارهائی که بدیشان می‌رسید، و چه ترس و هراسهائی که بر آنان سایه می‌انداخت و در برشان می‌کشید... چگونه خدا ایشان را در پرتو آئین خود پناه داد و نیرومندشان کرد و روزیهای پاکیزه‌ای را بهرهٔ آن نمود... پس در این صورت نباید از زندگی و حیاتی دوری نمایند که پیغمبر خدا ایشان را بدان دعوت می‌کند، و نباید از وظائف و تکالیفی شانه خالی کنند که چنین زندگی و حیاتی می‌طلبد، زندگی و حیاتی که خدا ایشان را در پرتو آن گرامی و توانا کرده است، و آن را بدیشان عطاء فرموده است و ایشان را نیز پائیده است:

﴿ وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ، وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأویٰ داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).

این را یاد کنید تا یقین پیدا کنید که پیغمبر ﷺ شما را به سوی چیزی فرا می‌خواند که شما را زنده می‌گرداند و زندگی می‌بخشد. آن را یاد کنید تا از مبارزهٔ با ظلم و ستم در هر شکلی و رنگی از شکلها و رنگهایش باز ننشینید... یاد کنید روزگاران ضعف و ناتوانی و ترس و هراس را. روزگارانی که پیش از این بود که خدا شما را به جنگ با مشرکان رهنمود گرداند. و پیش از این بود که پیغمبر شما را به سوی دستهٔ نیرومند فرا خواند و شما نپسندید و آن را ناخوش بدارید... باز هم بنگرید چگونه پس از فراخوانی حیات‌بخش و زندگی‌ساز به چه شکلی درآمده‌اید و در پرتو آن قدرتمند و پیروز و دارا شده‌اید که هیچ، بلکه اجر و ثواب هم برده‌اید. خدا از چیزهای پاکیزه به شما رزق و روزی می‌رساند تا شما را آمادهٔ سپاسگزاری از خود سازد و در برابر سپاسگزاریتان از فضل و کرم او اجر و پاداش هم بگیرید و ببرید!

این تعبیر قرآنی صحنهٔ زنده‌ای از کمی نفرات و ضعف و ناتوانی و هراس و پریشانی را ترسیم می‌کند:

﴿ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ ﴾.

می‌ترسیدید که مردمان شما را بربایند.

این صحنه، صحنهٔ در انتظار ماندنِ مضطربانه و پائیدن بیمناکانه‌ای است. صحنه تا آنجا پریشانی و هراسانی را به تصویر می‌زند، نزدیک است انسان نشانه‌ها و سیماهای بیمناکانه، و حرکات پریشانگرانه، و چشمهای ترسیدهٔ زل زده را ببیند... همچنین دستهائی را بنگرد که دراز می‌شوند تا بربایند، در حالی که گروه اندک مسلمانان در انتظار ربودن خود از سوی این دستها هستند و بر خود می‌لرزند و می‌ترسند.

این صحنهٔ هراس‌انگیز، ناگهان در سایهٔ الطاف خدائی که مسلمانان را در پناه خود گرفت، به صحنهٔ امن و امان و نیرو و پیروزی و روزی پاک و کالای گرانبها

تبدیل می‌شود:

﴿ فَآوَاكُمْ، وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَكُمْ مِّنَ ٱلطَّيِّبَاتِ ﴾.

ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأویٰ داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد، با جان و دل بکوشید).

چه کسی است که دربارهٔ این کوچ بالا بیندیشد و این انتقال والا را پیش چشم بدارد، آنگاه به این صدای زندگی لبریز از امن و امان و قدرت و ثروت پاسخ مثبت ندهد؟ صدای پیغمبر امین بزرگوار ﷺ همچنین چه کسی است که در برابر پناه دادن و منزل و مأویٰ بخشیدن و مدد و یاری کردن و نعمتهای فراوان عطاء نمودن یزدان جهان از خداوند منّان سپاسگزاری نکند، آن هم بدان هنگام که این صحنه و آن صحنه هر دو بدو نموده شود، دو صحنه‌ای که هر یک آهنگ و نوا و الهام و پیام خود را دارد؟

گذشته از این و افزون بر این، مسلمانانِ نخستین مخاطبان این قرآن، خودشان در هر دوی این صحنه و آن صحنه می‌زیستند... به یاد احوالی که در گذشته و حال داشتند می‌افتادند و می‌دانستند خودشان چه بودند و چه هستند ... به همین خاطر این قرآن در حسّ و شعورشان آن مزه‌ای داشت که داشت!

گروه مسلمانانی که امروزه برای برگشت دادن این آئین به دنیای واقعی موجود در زمین و به زندگی عملی مردمان، جهاد و تلاش می‌کنند، چه بسا این دو مرحله را نپیموده باشند، و طعم هر دو مزه را نچشیده باشند... امّا این قرآن آنان را هم با صدای این حقیقت فریاد می‌دارد. اگر ایشان امروزه در ژرفای این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌زیند:

﴿ إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ ﴾.

هنگامی که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می‌ترسیدید که مردمان شما را بربایند.

سزاوار ایشان است که دعوت به زندگی و حیاتی را بپذیرند که پیغمبر خدا ﷺ آنان را به سوی آن فرا می‌خواند، و با اطمینان و اعتماد کامل چشم به راه وعده‌ای باشند که یزدان به گروه مسلمانان داده است، همان وعده‌ای که بدان وفا کرد و برای نخستین گروه مسلمانان آن را تحقّق بخشید، و وعده هم داده است که بدان وفا کند و آن را تحقّق بخشد برای هر گروهی که بر راستای راه او درست بایستد، و در برابر دشواریها و سختیها و تکالیف و وظائفی که دارد شکیبائی و پایداری کند... در این صورت چشم به راه تحقّق این فرمودهٔ خداوند متعال باشد:

﴿ فَآوَاكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَ رَزَقَكُمْ مِّنَ ٱلطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

پس خدا شما را پناه و مأویٰ داد و با معونت و یاری خود شما را نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهرهٔ شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید.

گروه مسلمانان باید وعدهٔ راستین یزدان را بپایند و در راه پیاده شدن آن کوشش و تلاش لازم را بنمایند، و فریب نماد بیرونی و گول زنندهٔ واقعیّت موجود را نخورند و فراسوی امور ظاهری را بنگرند. وعده‌ای که خدا به گروه مسلمانان داده است تحقّق می‌پذیرد و زندگی حاصل از این وعده بر همهٔ زندگیها برتری خواهد داشت.

❁

سپس بار دیگر مؤمنان فریاد زده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود: اموال و اولاد چه بسا مردمان را از پذیرش فرمان یزدان و قبول دستور پیغمبر ﷺ باز دارد، و حرص و طمع بر گردآوری و نگاهداری دارائی، و محافظت و مراقبت از فرزندان، و یا هراس و ترس بر از دست دادن اموال و اولاد، انسانها را از پذیره شدن دعوت خدا و پیغمبرش باز دارد.

زندگی و حیاتی که پیغمبر خدا ﷺ همگان را به

سـوی آن فـرا مـی‌خوانـد، زنـدگی بـزرگوارانـه و ارزشـمندی است کـه بـاید بـرای بـه دست آمـدن و نگاهداری آن سختیها و دشواریها و تکالیف و وظائفی به جان پذیرفت و فداکاریها کرد و از چیزهای فراوانی گذشت... بدین خاطر است که قرآن این همه آزمندانه امتحان وجود اموال و اولاد را تذکّر مـی‌دهد، و فـریاد می‌دارد که بپائید این آزمون را فراموش ننمائید! اموال و اولاد وسیلهٔ آزمایش هستند. مواظب باشید در ایـن امتحان ضعف نشان نـدهید. بـاید کـه ایـن آزمـون را سرافرازانه پشت سر گذاشت، و از دعوت جهاد تخلّف نورزید و نافرمانی نکرد، و از دشواریها و سـختیها و تکالیف و وظائفی که این امانت و عهد و بیعت دارد سر باز نزد. تخلّف و نافرمانی از این امانت و عهد و بیعت، خیانت به خدا و پیغمبر است. گذشته از این، خیانت به امانتهائی است که ملّت مسلمان در کرهٔ زمین عهده‌دار آنها است. این امانتها عبارتند از بالا بردن فرمان یزدان، و بیان و استقرار الوهیّت ایزد یگانهٔ جهان در میان همهٔ بندگان، و سرپرستی انسانها با حقّ و عدل، و سفارش مردمان به حقّ و حقیقت و عدل و داد... در کـنار ایـن برحذر داشتها و بیدار باشها، به چنین گروه مسـلمانان مجاهد پویا و تلاشگر تـذکّر داده مـی‌شود کـه اجـر و پاداش بزرگی که آنان در پیشگاه خدا دارند بسی والاتر و برتر از اموال و اولادی است که چه بسا انسانها را از فداکـاری و جـان نـثاری و جـهاد و پـویائی بـه دور می‌دارند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمانٰاتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ، وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ ﴾.

ای مؤمنان! به خدا و پیغمبر (با دوست داشت دشمنان حقّ، پخش اسرار جنگی، پشت سر افکندن بـرنامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید. و بدانید کـه امـوال و اولاد شما وسیلهٔ آزمایش هستند (و ترجیح محبّت دارائی و فرزندان بر محبّت یزدان سبحان، مایهٔ بلا و هلاک شما است) و بدانید که پاداش بزرگ (مؤمنانی کـه از عـهدهٔ امتحان برمی‌آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می‌دانند) در پیشگاه خدا (مهیّا و مصون) است.

شانه خالی کردن از بار مسؤولیّتها و مشکـلات مـلّت مسلمان، و رها کردن تکالیف و وظائف ایشان در زمین، در این دین مسأله‌ای است که مقدّم بر همهٔ مسائل دیگر است، و آن مسأله عبارت است از:

(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ).

جز خدا خدائی نیست، و محمّد پیغمبر خدا است.

مسألهٔ مقدّم بر همهٔ مسائل، الوهـیّت را تـنها بـه خـدا اختصاص دادن، و در این باره فقط از چیزی بـهره‌مند شدن و رهنمود گرفتن که محمّد ﷺ آن را تبلیغ کرده است و به مردمان رسانیده است ... انسانها در سراسر تاریخ دور و دراز خود اصلاً خدا را انکار نکـرده‌انـد؛ بلکه تنها خداگونه‌ها و معبودهای دروغینی را شریک و انباز خدا کرده‌اند. مدّتهای اندکی در اعتقاد و عبادت به شریک و انباز معتقد بوده‌انـد، و مـدّتهای زیـادی در حاکمیّت و فرمانروائی و سلطه و قدرت، انـباز بـرای خدای بی‌نیاز تراشیده‌اند - شکل اخـیر شـرک اغـلب رواج داشـته است - لذا نـخستین مسألهٔ ایـن آئـین کشاندن مردمان به سوی اعتقاد به الوهیّت یزدان نبوده است. بلکه کشاندن انسانها به سوی انـحصار الوهـیّت خداوند سبحان، و اعتراف به لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ اللهُ، یـعنی تـنها خدا را در زندگی زمینی خود حاکمیّت دادن و فرمانروا دانستن بوده است، هـمان گـونه کـه پـیوسته تـنها بـه حاکمیّت و فـرمانروائـی او در نـظام هسـتی اعـتراف داشته‌اند و اقرار نموده‌اند، تا فرمودهٔ خداونـد بـزرگ بجای آید که می‌فرماید:

﴿ وَ هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلٰهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ ﴾.

خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود است. (زخرف/۸۴)

همچنین نخستین مسأله کشاندن مردمان بدین امر است که فقط و فقط پیغمبر ﷺ رسانندهٔ احکام و قوانین

از سوی خدا است. لذا بر مردمان واجب است که پذیرای همهٔ چیزهائی باشند که آنها را بدیشان ابلاغ می‌فرماید.

این مسألهٔ این آئین است، چه به عنوان استقرار آن در درون، و چه به عنوان حرکت برای استقرار آن در زندگی. بدین خاطر است که شانه خالی کردن از زیر بار این مسؤولیّت، خیانت به خدا و پیغمبر بشمار می‌آمده است، و خدا گروه مسلمانانی را از آن برحذر می‌دارد که بدین آئین ایمان آورده‌اند و این ایمان را اعلان داشته‌اند، و بدین سبب بر آنان واجب آمده است تا برای پیاده کردن مدلول واقعی و مفهوم حقیقی آن جهاد کنند، و تکالیف و وظائف و دشواریها و سختیهای جهاد را با جان و مال و فرزند بپذیرند و بدان برخیزند.

همچنین یزدان گروه مسلمانان را از خیانت در امانتی برحذر می‌دارد که آن را پذیرفته‌اند و اسلام را گردن نهاده‌اند در آن روزی که با پیغمبر خدا ﷺ بیعت کرده‌اند. چه اسلام تنها واژه‌ای نیست که با زبان گفته می‌شود. و تنها عبارتها و دعاهائی هم نیست که بیان می‌شود. بلکه اسلام برنامهٔ زندگی کامل و شاملی است که گردنه‌ها و دشواریها بر سر راه آن قرار می‌گیرد. اسلام برنامه‌ای است برای ساختن یک واقعیّت زندگی بر پایهٔ لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اللهُ. آن هم با برگرداندن مردمان به بندگی و پرستش پروردگار راستین خودشان، برگرداندن جامعه به حاکمیّت و شریعت خدا، برگرداندن طاغیانی که بر الوهیّت و قدرت خدا شوریده‌اند و بدانها تعدّی کرده‌اند، از طغیان و تعدّی، تأمین حقّ و عدل برای جملگی مردمان، پابرجا داشتن عدالت و دادگری در میان مردمان با میزان و معیار راست و درست، و آباد کردن زمین و انجام تکالیف و وظائفی که خلافتِ در زمین از سوی یزدان می‌طلبد و چنین خلافتی هم باید برابر برنامهٔ خدای سبحان صورت پذیرد.

همهٔ اینها امانت است و هر کس آنها را انجام ندهد بدانها خیانت می‌کند، و خلاف وعده‌ای کرده است که برابر آن با خدا پیمان بسته است، و عهد و بیعتی را نقض کرده است و شکسته است که با پیغمبر خود انجام داده است.

همهٔ اینها نیازمند فداکاری و جان نثاری و شکیبائی و بردباری است. همهٔ اینها نیازمند چیره شدن بر امتحان اموال و اولاد، و چشم دوختن به اجر و پاداش بزرگی است که در پیشگاه یزدان برای بندگانی که امین در امانتهای خدا، و شکیبا و فداکار و جان نثار هستند:

﴿ وَ اَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ، وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾.

(ای مؤمنان راستین!) بدانید که اموال و اولاد شما وسیلهٔ آزمایش هستند (و ترجیح محبّت دارائی و فرزندان بر محبّت یزدان سبحان، مایهٔ بلا و هلاک شما است) و بدانید که پاداش بزرگ (مؤمنانی که از عهدهٔ امتحان برمی‌آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می‌دانند) در پیشگاه خدا (مهیّا و مصون) است.

این قرآن هستی انسانها را مخاطب قرار می‌دهد، به گونه‌ای و از راهی که آفریدگارشان در ساختارشان سراغ دارد، و با چیزهائی که از ظاهر و باطن ایشان می‌داند، و از پیچ و خمها و راه‌ها و مسیرهای ترکیب بند وجودشان می‌شناسد!

یزدان سبحان موارد و مواضع ضعف و ناتوانی موجود در این پدیده را می‌داند. و آگاه از این است که حرص و آز بر اموال و محبّت و علاقهٔ به اولاد، از ژرف‌ترین موارد و مواضع ضعف و ناتوانی در این پدیده است... بدین خاطر است که یزدان انسان را از حقیقت نعمتِ خدادادِ اموال و اولاد می‌آگاهاند... خدا اموال و اولاد را به مردمان عطاء می‌فرماید تا ایشان را شیفتهٔ اموال و اولاد کند و آنان را با آنها بیازماید و امتحان نماید. اموال و اولاد از زمرهٔ زینت و آرایهٔ زندگانی دنیا است، دنیائی که محل برگزاری امتحان و آزمون است، تا خدا در آن، ساخته و ساختار بندگان، و رفتار و کردار ایشان را ببیند... بنگرد که آیا آنان در آن شکر نعمت را بجای می‌آورند و حقّ نعمت را اداء می‌کنند؟ یا به دنیا سرگرم می‌شوند تا آنجا که از ادای حقّ خدا در جهان

غافل و بی‌خبر می‌گردند؟:

﴿ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ﴾.

ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم. (انبیاء / ۳۵)

هر گاه دل متوجّه جایگاه امتحان و آزمون گردد، این امر یار و مددکار او در پرهیز و بیدار باش و احتیاط می‌شود، و به هوش خواهد بود که غرق مادیّات و شهوات نشود و به فراموشکاری دچار نگردد و در امتحان و آزمون مردود نشود.

افزون بر این، خدا دل را بدون یار و مددکار و بدون عوض و پاداش رها نمی‌سازد. چه بسا پس از بیداری و هوشیاری، به سبب سنگینی فداکاری و دشواری جان نثاری و ستبری و سختی تکالیف و وظائف، دل ضعیف و ناتوان از ادای مسؤولیّت گردد، و به ویژه در تقدیم اموال و فدای اولاد سست و زبون شود. در اینجا است که یزدان جهان برای دل به چیزی اشاره می‌کند و آن را جلوه‌گر می‌سازد که بسی برای او بهتر و پاینده‌تر است. تا از چنین چیزی کمک و یاری بگیرد و در پرتو آن نیرومند شود و بر آزمون و امتحان توانا گردد:

﴿ وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾.

پاداش بزرگی (برای مؤمنانی که از عهدهٔ امتحان برمی‌آیند و رضایت خدا را بالاتر از مال و منال دنیا می‌دانند) در پیشگاه خدا (مهیّا و مصون) است.

خداوند سبحان است که اموال و اولاد را عطاء فرموده است ... و در پیشگاه او در فراسوی اموال و اولاد پاداش بزرگی برای کسی است که بر امتحان و آزمون اموال و اولاد برتری می‌گیرد و چیره می‌شود. پس در این صورت نباید کسی از انجام تکالیف و ادای وظائف امانت و فداکاریها و جان نثاریهای جهاد از پای بنشیند و دوری گزینند... این است مدد و یاری برای انسان ضعیفی که آفریدگارش موارد و مواضع ضعف او را می‌داند:

﴿ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً ﴾.

انسان ضعیف آفریده شده است. (نساء / ۲۸)

این برنامهٔ کاملی است، کامل در باور و جهان‌بینی، و پرورش و رهنمونی، و فرائض و واجبات، و تکالیف و وظائف... برنامهٔ خدائی است که دانا و آگاه است، چرا که او است که جهان و از جمله انسان را آفریده است:

﴿ أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟ ﴾.

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال آن که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است. (مُلک / ۱۴)

واپسین فریاد در این بخش از سوره، خطاب به مؤمنان، فریاد پرهیزگاری است. مؤمنان به تقوا و پرهیزگاری نداء در داده می‌شوند، چرا که دلها نمی‌توانند این همه سختیهای دشوار و تکالیف گرانبار را تحمّل کنند و بردارند، مگر دلها با دلیل و برهان راه را از چاه و هدایت را از ضلالت تشخیص داده باشند، و نوری داشته باشند که شبهه‌ها را نشان دهد و گمانها را بنمایاند، و وسوسه‌ها را برطرف کند، و گامها را بر راستای راه دراز پر خار ثابت و استوار بدارد. این چنین بینشی و نیروی تشخیصی بر دلها دست نمی‌دهد مگر با داشتن احساس تقوا، و داشتن نور خدا:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً، وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ. وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾.

ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) بپرهیزید، خدا بینش ویژه‌ای به شما می‌دهد که در پرتو آن حقّ را از باطل می‌شناسید، و گناهانتان را می‌زداید و شما را می‌آمرزد، چرا که یزدان دارای فضل و بخشش فراوان است.

توشه این است، و این توشهٔ راه است ... زاد و توشه‌ای که تقوا و پرهیزگاری نام دارد و دلها را زنده می‌گرداند، و آنها را بیدار و هوشیار می‌نماید، و در آنها دستگاه‌های برحذر بودن و احتیاط کردن و خویشتنداری را به کار می‌اندازد. زاد و توشه‌ای که نور راهنما نام دارد و پیچ و خمهای راهها را نشان می‌دهد و راهها را تا چشم کار می‌کند روشن می‌گرداند،

و شبهه‌ها و گمانهائی که دیدن کامل و درست را می‌پوشانند و مختلّ می‌گردانند، بر این نور سایه نمی‌اندازند و پرتوهای آن را تیره و تار نمی‌سازند... گذشته از این، این توشه، توشهٔ بخشایش گناهان است! توشه‌ای است که آرامش و آسایش به دلها می‌بخشد. و بالأخره توشهٔ امید به فضل و کرم خداوند بزرگوار در روزی است که توشه‌ها نمی‌مانند و کارها پایان می‌پذیرند.

این حقیقت دارد که تقوا و ترس از خدا در دل بینشی و نیروی تشخیصی به وجود می‌آورد، بینشی و نیروی تشخیصی که برای دل پیچ و خمهای راه را روشن و آشکار می‌گرداند و چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایاند. امّا این حقیقت - همسان همهٔ حقائق عقیده - کسی آن را نمی‌شناسد مگر خودش عملاً آن را چشیده باشد! آخر تعریف و توصیف نمی‌تواند مزه و چشش این حقیقت را به کسانی منتقل کند که خودشان آن را مزه نکرده‌اند و نچشیده‌اند!

کارها در عقل و شعور تنیده می‌گردد. راه‌ها در نگاه و اندیشه پیچیده می‌شود. سرِ دو راهیها، باطل با حقّ می‌آمیزد. دلیل و برهان سرکوب و خاموش می‌گردد ولی اقناع نمی‌شود. حجّت ساکت می‌ماند امّا دل و خرد بدان پاسخ نمی‌گویند و با آن همآوا نمی‌شوند. جدال بیفائده می‌ماند و ستیزه هدر می‌رود... اینها وقتی است که تقوا در میان نباشد. ولی هنگامی که تقوا پیدا شد خرد نورانی، حق روشن، راه پیدا، دل آرام، درون آسوده، و گام ثابت و بر راه استوار می‌شود.

حقّ ذاتاً بر فطرت پنهان نمی‌ماند... فطرت سالم بر حقّ سرشته شده است. آسمانها و زمین اصلاً با حقّ آفریده شده‌اند... امّا این هوا و هوس است که میان حقّ و باطل سدّ و مانع می‌شود... هوا و هوس است که تاریکی را می‌گسترد، و دیدن را پنهان می‌سازد، و مسیرها را کور می‌کند، و راه‌ها را پنهان می‌دارد... هوا و هوس است که دلیل و برهان از پس آن برنمی‌آید، بلکه تقوا و پرهیزگاری است که آن را می‌راند و از سر راه به دور می‌گرداند. ترس از خدا، و پیش چشم داشتن خدا در پنهان و آشکار است که هوا و هوس را می‌راند... بینش و نیروی تشخیصی که درون را روشن می‌سازد، و اشتباه را برطرف می‌گرداند، و راه را روشن می‌نماید، از اینجا سرچشمه می‌گیرد.

این هم کاری است که ارزش آن با پول سنجیده نمی‌شود... لیکن خداوند بزرگ با فضل و لطف خود زدودن اشتباهات و بخشش گناهان را بر آن می‌افزاید.

سپس بدانها «فضل سترگ» را اضافه می‌فرماید.

هان! این بذل و بخشش و عطاء و کرم همگانی و همه جانبه‌ای است که آن را عطاء نمی‌کند جز پروردگار «بزرگوار و بخشایشگر» صاحب فضل عظیم و لطف عمیم.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ
اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿۳۰﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۱﴾ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ
أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۲﴾ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۳۳﴾
وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ
عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ
يُحْشَرُونَ ﴿۳۶﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ
الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ

فِي جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُل لِّلَّذِينَ
كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ
فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ
لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ فَإِنِ
ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿٣٩﴾ وَإِن تَوَلَّوۡاْ
فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

روند قرآنی در سوره به پیش می‌رود. گذشته را برای رویاروئی با حال عرضه می‌دارد، و برای گروه مسلمانانی که به کارزار فرو رفته‌اند و پیروزمندی مقتدرانه و فراگیری را به دست آورده‌اند، فاصلهٔ دور و درازی را به تصویر می‌زند که میان گذشته و حال ایشان است، و بدیشان فضل و لطفی را نشان می‌دهد که تدبیر و تقدیر یزدان بدان تعلّق گرفته است و ایشان را مشمول عنایت خود کرده است... کاری که در برابر آن غنائم بی‌ارزش و ناچیز است، و تحمّل فداکاریها و جان نثاریها و سختیها و دشواریها هم در قیاس با آن بی‌ارج و کم بها است.

در درس گذشته تصویری از موقعیّت مسلمانان در مکّه ـ پیش از این جنگ ـ گذشت و بیان گردید که مسلمانان چه اندازه ضعیف و بی‌دفاع بودند. تا آنجا که می‌ترسیدند مردمان ایشان را بربایند. تصویری هم از پناه دادن و عزّت و نعمت بخشیدن یزدان بدیشان جلوه‌گر آمد، و گفته شد که چگونه در سایهٔ تدبیر و تقدیر آفریدگار مورد عنایت و رعایت و فضل و کرم پروردگار قرار گرفتند.

روند قرآنی در اینجا تصویر موقعیّت مشرکان را دنبال می‌کند، و آن را بدان هنگام پیش چشم می‌دارد که مشرکان اندکی پیش از هجرت دربارهٔ پیغمبر خدا ﷺ به نیرنگ می‌نشینند و دسیسه می‌چینند. مشرکان از آیاتی که پیغمبر ﷺ با خود آورده است روی می‌گردانند و گمان می‌برند که آنان اگر بخواهند می‌توانند آیاتی همچون آیات قرآنی را بسازند و ارائه دهند! به دشمنانگی و کینه‌توزی می‌نشینند و تا آنجا بر دشمنی پای می‌فشارند که دشمنی ایشان را برمی‌انگیزد تا عذاب را با شتاب بخواهند و بگویند:

﴿ أَللّٰهُمَّ إِنْ كٰانَ هٰذٰا هُوَ الْحَقَّ مِّنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ السَّمٰاءِ، أَوِ ائْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ ﴾.

خداوندا اگر این (آئین و این قرآن) حقّ است و از ناحیهٔ تو است، از آسمان بارانی از سنگ بر سر ما فرودآور یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار ساز.

بجای این که به سوی قرآن برگردند و خویشتن را در پناه آن دارند و در سایه‌اش بیاسایند و در پرتو انوارش راهیاب و رهنمود گردند.

آن‌گاه بیان می‌دارد که چگونه اموال خود را خرج می‌کنند تا دیگران را از راه خدا بازدارند، و برای جنگ با پیغمبر خدا گرد آیند. قرآن ایشان را به شکست و حسرت در دنیا، و گرد آمدن آنان در دوزخ در آخرت، تهدید می‌کند. به دنبال نیرنگ و همایش و تدبیرشان، هم در این سرا و هم در آن سرا زیان قرار دارد.

در پایان یزدان به پیغمبر خود دستور می‌دهد که با کافران روبرو گردد و آنان را میان دو کار مختار گرداند: از کفر و عناد و جنگ با خدا و پیغمبرش دست بردارند تا خدا زشتیهائی را ببخشاید که در زمان جاهلیّت از ایشان سرزده است. یا به سوی چیزی برگردند که بر آن هستند و در راه آن به تلاش ایستاده‌اند، تا بدیشان همان برسد که به پیشینیان همسان ایشان رسیده است، و قانون خدا بر ایشان جاری گردد و عذابی که خدا می‌خواهد گریبانگیرشان شود.

آن‌گاه یزدان به مسلمانان دستور می‌دهد که با کافران بجنگند تا کافران قدرت و قوّتی نداشته باشند که با آن مسلمانان را از دین برگردانند. و تا این که الوهیّت در زمین تنها به خدای یگانه اختصاص داده شود، و دین یک سره از آن خدا گردد. اگر آنان تسلیم خود را اعلان کنند، پیغمبر ﷺ آن را از ایشان می‌پذیرد، و خدا ایشان را در برابر نیّتی که دارند دادگاهی می‌فرماید، و خدا از آنچه می‌کنند آگاه است، و پندار و رفتار و

کردارشان را می‌داند و می‌بیند. اگر هم پشت کردند و پیوسته بر جنگشان ماندند و به ستیزه و سرکشی خود ادامه دادند و به الوهیّت خدای یگانه اعتراف نکردند، و تسلیم سلطه و قدرت یزدان در زمین نشدند، مسلمانان به جهاد با ایشان ادامه می‌دهند، و مطمئنّ هستند که خدا سرور و سرپرست ایشان است، و او بهترین یاور و فریادرس است.

❁

﴿ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ. وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللهُ. وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا این که (از شهر مکّه) بیرون کنند. آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند (که چگونه به تو شرّ و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شرّ و بلای ایشان) تدبیر و چاره سازی می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌ساز است.

این یادی از چیزهائی است که در مکّه پیش از دگرگونی اوضاع و احوال و تغییر موقعیّت بوده است. یادی است که الهامگر وثوق و یقین به آینده است. گذشته از این بیانگر عملکرد قضا و قدر خدا و نشان دهندهٔ حکمت یزدان در کارهائی است که انجام آنها را می‌خواهد و بدان دستور می‌دهد... مسلمانانی که نخستین مخاطبان این قرآن بودند، هر دو حال را می‌شناختند، بسان شناخت کسی که در آنها زیسته است و هر دو وضع را دیده است و چشیده است. کافی بود که گذشتهٔ نزدیک خودشان، و ترسها و هراسها و پریشانیها و دلهره‌های موجود در آن، بدیشان تذکّر داده شود، و با حال و وضع موجود و امن و امان و آسایش و آرامشی که در آن است رویاروی و سنجیده شود... کافی است که رایزنی و چاره‌سازی مشرکان و توطئه و نیرنگ ایشان دربارهٔ پیغمبر خدا ﷺ به آئینهٔ اندیشه و خیال درآید، و با دگرگونی حال و منتهی شدن آن به غلبهٔ بر ایشان، نه فقط نجات از ایشان، روبرو نهاده شود و نگاه هوشیارانه‌ای بدان دو وضع انداخته شود.

توطئه می‌کردند و به چاره‌جوئی می‌نشستند و می‌خواستند پیغمبر خدا ﷺ را به بند کشند و او را زندانی کنند تا می‌میرد. یا او را بکشند و از دست او نجات پیدا کنند. یا او را از مکّه بیرون کنند و در تبعید رها سازند... دربارهٔ همهٔ اینها می‌اندیشیدند و رایزنی می‌کردند. سرانجام تصمیم گرفتند او را بکشند. گروهی از جوانان از همهٔ قبائل گرد آیند و بدین کار پلشت و ناروا اقدام نمایند تا قصاص خون او در میان همهٔ قبائل پخش گردد و متوجّه همهٔ آنها شود، و قبیلهٔ بنی‌هاشم نتوانند با همهٔ عربها بجنگند و بناچار به دریافت دیه خشنود شوند، و کار به پایان رسد و غائله خاتمه پذیرد.

امام احمد گفته است: عبدالرّزّاق از معمّر، و او از عثمان جریری، و وی از مقسم غلام ابن‌عبّاس روایت کرده است که ابن‌عبّاس برای او دربارهٔ:

﴿ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ... ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند که....

توضیح داده است و گفته است: «قریشیان شبی در مکّه رایزنی کردند. بعضی گفتند: بامدادان او را به بند بکشند - یعنی پیغمبر ﷺ را - و بعضی گفتند: بلکه او را بکشید. و برخی گفتند: او را بیرون کنید... یزدان پیغمبر خود ﷺ را از تصمیم ایشان آگاه کرد. علی ؑ در رختخواب پیغمبر خدا ﷺ آرمید، و پیغمبر ﷺ بیرون رفت و خود را به غار رسانید. مشرکان در تمام شب علی را می‌پائیدند و گمان می‌بردند که او پیغمبر ﷺ است. هنگامی که به صبح رسیدند به سویش دویدند و بر او شوریدند. هنگامی که دیدند که خفتهٔ در رختخواب علی است، خدا نیرنگ ایشان را بر ضدّ خودشان به کار گرفت و حنای نیرنگ ایشان بی‌رنگ گردید. به علی گفتند: این دوستتان کجا است؟ گفت: نمی‌دانم! پس به دنبال پیغمبر ﷺ به راه افتادند و آثار پای او را ردیابی کردند. هنگامی که به

کوه رسیدند راه را گم نمودند و ردیابی بر ایشان مشتبه گردید. از کوه بالا رفتند. از کنار غار عبور کردند. دیدند که بر دهانهٔ غار تارهای عنکبوت تنیده شده است. گفتند: اگر او به غار داخل می‌شد تارهای عنکبوت پاره می‌گردید و روی دهانه سالم بر جای نمی‌ماند... پیغمبر ﷺ سه شب در آنجا ماندگار شد».

﴿ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللهُ، وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾.

آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند (که چگونه به تو شرّ و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شرّ و بلای ایشان) تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد، و خداوند بهترین چاره‌ساز است.

شکلی که فرمودهٔ خداوند بزرگوار آن را به تصویری می‌کشد، یعنی:

﴿ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللهُ ﴾.

آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند، و خدا هم تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد.

شکل بسیار اثر بخش و گیرائی است... زیرا وقتی که باشگاه قریشیان بر پردهٔ خیال ظاهر می‌گردد، در آن حال و احوالی که دارند با یکدیگر رایزنی و گفتگو می‌کنند و به دنبال راه چاره می‌گردند و توطئه می‌چینند و دام نیرنگ می‌گسترند... خدا هم در فراسوی ایشان است و آگاه از همهٔ کارهایشان است. او هم به چاره‌سازی می‌پردازد و مکر و کیدشان را باطل و پوچ می‌گرداند، بدون این که آنان به خود آیند و آگاه شوند!

این شکل، شکل مسخره‌آمیزی است، در عین حال شکل هراس انگیزی است... این انسانهای ناتوان ناچیز کجا و قدرت توانای خدا، آن قدرت مقتدری که بر بندگان خود چیره است و هر کاری را که بخواهد می‌تواند به انجام برساند و او محیط بر همه چیز و آگاه از همه کس است؟!

تعبیر قرآنی به شیوهٔ نادر قرآن در صورتگری، شکلی به تصویر می‌زند، و با آن دلها را به تکان و لرزش می‌افکند، و ژرفاهای حسّ و شعور را به حرکت می‌اندازد.

روند قرآنی در شناساندن احوال کافران و اعمال ایشان، و ادّعاها و اتّهامهایشان، به پیش می‌رود. کافران در ادّعاهایشان تا بدانجا پیش می‌روند که گمان می‌برند اگر بخواهند می‌توانند همچون این قرآن را بسازند و ارائه دهند! این از یک سو، و از دیگر سو قرآن مجید را افسانه‌های پیشینیان می‌نامیدند:

﴿ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا: قَدْ سَمِعْنَا! لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا! إِنْ هٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

(این کافران) هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: شنیدیم (چیز مهمّی نیست!) اگر ما هم بخواهیم مثل این را می‌گوئیم. چرا که این چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

ابن‌کثیر در تفسیر خود به نقل از سعید پسر جبیر و سدیّ ابن جریج و جز آنان روایت کرده است که گویندهٔ این سخن نضر پسر حارث است: «نضر پسر حارث ـ نفرین خدا بر او بادا ـ به کشور ایران رفته بود، و از داستانهای شاهان و پهلوانانشان همچون رستم و اسفندیار چیزهائی یاد گرفته بود. هنگامی که برگشت، دید پیغمبر خدا ﷺ از سوی خدا برانگیخته شده است و برای مردمان قرآن را می‌خواند. پیغمبر ﷺ وقتی که از مجلسی برمی‌خاست و می‌رفت، نضر در آن مجلس می‌نشست و از اخبار و داستانهای شاهان و پهلوانان ایرانی برای آنان به سخن می‌پرداخت. سپس بدیشان می‌گفت: شما را به خدا کدام یک از ما زیباتر و بهتر داستانسرائی می‌کند؟ من یا محمّد؟ به همین خاطر بود وقتی که خداوند در جنگ بدر مسلمانان را پیروز فرمود، نضر پسر حارث از زمرهٔ کسانی بود که اسیر شدند. پیغمبر خدا ﷺ دستور داد در خدمت خودش او را نگاه دارند و گردن بزنند. فرمان آن حضرت اجراء گردید ـ خدا را سپاس. کسی که او را اسیر کرده بود مقداد پسر اسود رضی الله عنه بود... ابن جریر نیز گفته است: محمّد پسر بشّار، محمّد پسر جعفر، شعبه، و ابوبشر، از سعید پسر جبیر، برایمان روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ در جنگ بدر، عقبه پسر ابومعیط، و

طعیمه پسر عدی، و نضر پسر حارث را نگاه داشت و کشت. مقداد نضر را اسیر کرده بود. هنگامی که دستور داده شد نضر کشته شود مقداد گفت: ای پیغمبر خدا، اسیر من! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّهُ کٰانَ یَقُولُ فِي کِتٰابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مٰا یَقُولُ).

نضر دربارهٔ کتاب خدای بزرگوار می‌گفته است آنچه خواسته است بگوید.

پیغمبر خدا ﷺ دستور داد نضر را بکشند. مقداد گفت: ای پیغمبر خدا، اسیر من! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَللّٰهُمَّ أَغْنِ الْمِقْدٰادَ مِنْ فَضْلِکَ).

خداوندا! مقداد را با فضل و کرم خود ثروتمند و بی‌نیاز گردان.

مقداد گفت: این چیزی است که می‌خواستم! ابن‌جبیر گفته است: این آیه دربارهٔ نضر نازل گردیده است:

﴿وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا قٰالُوا: قَدْ سَمِعْنٰا، لَوْ نَشٰاءُ لَقُلْنٰا مِثْلَ هٰذٰا، إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ﴾.

(این کافران) هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: شنیدیم (چیز مهمّی نیست!) اگر ما هم بخواهیم مثل این را می‌گوئیم. چرا که این چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

در قرآن از نقل قول مشرکان راجع به قرآن بارها سخن به میان آمده است که می‌گفتند: قرآن افسانه‌های پیشینیان است:

﴿وَ قٰالُوا: أَسٰاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهٰا فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً﴾.

(دربارهٔ قرآن) می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است که (از دیگران) خواسته است آن را برایش بنویسند، و چنین افسانه‌هائی سحرگاهان و شامگاهان بر او خوانده می‌شود (تا آنها را حفظ کند و به خاطر بسپارد). (فرقان / ۵)

این گفتار جز حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ مانورها و توطئه‌هائی نبود که می‌خواستند به وسیلهٔ آن سر راه را بر این قرآن بگیرند و با آن به مبارزه بپردازند، قرآنی که فطرت انسانها را مخاطب قرار می‌دهد و با حقّ و حقیقتی با فطرت به سخن در می‌آید که در ژرفاهای آن سراغ دارد، لذا فطرت به جنبش و تکان می‌افتد و پاسخ مثبت می‌دهد. قرآن با دلها نیز با قدرت و سلطهٔ چیره‌ای که دارد به سخن در می‌آید و دلها در برابر آهنگها و نواهای قرآن بر خود می‌لرزند و خویشتن را نمی‌توانند برجای دارند. در اینجا بود که بزرگان و سران قریش به این مانورها و توطئه‌ها پناه می‌بردند، در حالی که می‌دانستند این کارها مانورها و توطئه‌هائی بیش نیستند، امّا با این وجود در قرآن دنبال چیزی می‌گشتند که به افسانه‌های معمولی و شناخته شدهٔ ملّتهای پیرامونشان شبیه باشد تا آن چیز را دستاویزی برای گول زدن و فریب دادن عامّهٔ مردمان عرب سازند، آن مردمانی که این مانورها و توطئه‌ها به خاطر ایشان صورت می‌گرفت، تا ایشان را در چهار دیواری آغل بندگی بندگان نگاه دارند.

بزرگان و سران قریش از آنجا که مدلولها و مفهومهای صحیح زبان خود را می‌دانستند، با سرشت این دعوت نیز آشنا بودند و آن را فهم می‌کردند. آنان می‌دانستند گواهی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، اعلان سرکشی از سلطه و قدرت انسانها بطور کلّی، و در رفتن از حوزهٔ حاکمیّت همهٔ بندگان، و گریز به سوی الوهیّت و حاکمیّت یزدان یگانهٔ جهان است. گذشته از این در این بندگی و پرستش یزدان، قوانین و احکام فقط از محمّد پیغمبر خدا ﷺ دریافت می‌گردد و بس، نه از کسانی که به نام خدایان یا به نام خدا سخن می‌گویند و خود را نمایندهٔ خدایان یا خدا معرّفی می‌کنند... بزرگان و سران قریش می‌دیدند کسانی که گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، بر زبان می‌رانند فوراً از سلطه و قدرت و رهبری و حاکمیّت قریش بیرون می‌دوند و به میان گروهی می‌روند که همایش جنبشی را تشکیل داده‌اند که محمّد ﷺ آنان را رهبری و رهنمود می‌فرماید، و از رهبری و رهنمود و سلطه و قدرت او فرمان می‌برند، و دوستی و پیوند خود را با خانواده، خاندان، قبیله،

شیخیگری، و رهبری جاهلی می‌گسلند، و دوستی و پیوند خود را یکسره متوجّه رهبری تازه، و گروه مسلمانانی می‌کنند که این رهبری تازه، ناظر بر آنان و فرمانروای ایشان است.

همهٔ اینها مدلول و مفهوم گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بود... این یک واقعیّت بود، واقعیّتی که بزرگان و سران قریش خودشان آن را می‌دیدند، و خطر آن را برای هستی خویش، و برای اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اعتقادی، احساس می‌کردند، اوضاعی که بودن آنان بر بودن آن پایدار و استوار بود. مدلول و مفهوم گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، این مدلول و مفهومِ ساکت و توخالی و ناتوانی نبود که امروزه مقصود کسانی است که گمان می‌برند مسلمانند، به خاطر این که چنین گواهی را بر زبان می‌رانند، و برخی از شعائر و مراسم بندگی و پرستش را انجام می‌دهند، هر چند که الوهیّت خدا در زمین و در زندگی مردم هیچ‌گونه وجود و اثری ندارد، و رهبریهای جاهلی و قوانین جاهلی است که بر جامعه فرمان می‌رانند و کارهای آن را می‌گرداند.

حقیقت دارد که در مکّه اسلام شریعتی و دولتی نداشت... ولی کسانی گواهی: لاٰ إِلٰـهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را بر زبان می‌راندند فوراً زمام اختیار رهبری خود را به رهبری محمّدی تسلیم می‌کردند، و از یک سو دوستی و پیوند خود را فوراً به گروه مسلمانان اختصاص می‌دادند، و از دیگر سو خویشتن را از رهبری جاهلی می‌بریدند و از فرمان آن سرکشی می‌کردند و بر آن می‌شوریدند، و دوستی و پیوند خود را با خانواده، خاندان، قبیله، و رهبری جاهلی، می‌بریدند و می‌گسیختند، همین که گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را می‌گفتند و بر زبان می‌راندند... گواهی دادن آنان با همین گفتار توخالی و ساکت و ناچیز پایان نمی‌گرفت. بلکه معنی واقعی و دلالت عملی آن گواهی به حقیقتی برگردانده می‌شد و تبدیل می‌گردید که اسلام بر آن حقیقت استوار و پایدار می‌شود.

این چیزی بود که بزرگان و سران قریش را از لشکرکشی اسلام، و از این قرآن هراسان و پریشان می‌کرد... چرا که قبلاً «حنفاء»[1] از معتقدات و عبادات مشرکان دوری گزیده بودند، و تنها به الوهیّت خداوند یگانه باور داشتند، و شعائر و مراسم مذهبی را فقط برای او انجام می‌دادند، و بطور کلّی از پرستش بتها سرباز می‌زدند... تا اینجا برای طاغوت جاهلی اصلاً مهمّ نبود. زیرا از جانب اعتقاد منفی و شعائر و مراسم پرستشی، خطری متوجّه طاغوت نمی‌گردد. این اسلام نیست ـ همان‌گونه که برخی از خوبان پاک‌سرشتی گمان می‌برند که می‌خواهند امروزه مسلمان باشند، ولی آنان شناخت راستین و اطمینان بخشی از اسلام ندارند ـ بلکه اسلام جنبش و حرکتی است که با گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، همراه و همآوا می‌گردد... اسلام از یک سو کناره‌گیری از جامعهٔ جاهلی، و جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و رهبری و سلطه و قدرت و قوانین و مقرّرات جاهلی است، و از دیگر سو اسلام دوستی و پیوند با رهبری دعوت اسلامی، و گروه مسلمانی است که می‌خواهد اسلام را در جهان موجود پیاده کند... این چیزی بود که خواب را بر چشمان بزرگان و سران قریش حرام کرده بود، و بستر خواب ایشان را پر از خار نموده بود. به همین خاطر بزرگان و سران قریش با شیوه‌های گوناگونی با اسلام مبارزه می‌کردند... از آن جمله همین شیوه بود... شیوه‌ای که در آن ادّعاء می‌کردند که قرآن مجید افسانه‌های پیشینیان است! و آنان اگر بخواهند همسان قرآن را می‌گویند! گذشته از این بارها و بارها به پیکار با قرآن می‌رفتند و آن را به مبارزه می‌خواندند، و هر بار درمی‌ماندند و واپس می‌کشیدند.

اساطیر جمع أُسطوره است. أُسطوره به معنی افسانه

۱- حنفاء: جمع حنیف، راست‌کیشان. (معین). کسانی که بر آئین ابراهیم علیه‌السلام باشند. (آنندراج)

است. افسانه به داستانی گفته می‌شود که اغلب با جهان‌بینیها و اندیشه‌های خرافی دربارهٔ خداگونه‌ها و بتها و قصّه‌های پیشینیان و قهرمانیهای خارق‌العادهٔ ایشان است، و از رخدادها و واقعه‌هائی سخن می‌گوید که خیالبافیها و خرافه‌سازیها در آن نقش بزرگی بازی می‌کند.

بزرگان و سران قریش به سوی داستانهای پیشینیان، خوارق و معجزات، کارهائی که خدا بر سر تکذیب کنندگان آورده است، و چگونه مؤمنان را نجات بخشیده است، می‌گرائیدند و می‌رفتند... و چیزهای دیگری که از این موضوعات در داستانهای قرآنی است بیان می‌کردند، و به عامّهٔ مردمان غافل و بی‌خبر می‌گفتند: اینها افسانه‌های پیشینیان است. محمّد آنها را از روی نوشته‌های کسانی بازنویسی کرده است و از بر نموده است که چنین افسانه‌هائی را گردآوری می‌کنند. آنها را آورده است و بر شما می‌خواند و گمان می‌برد که آنها از سوی خدا بدو وحی گردیده است... به همین نحو نضر پسر حارث در مجلسی می‌نشست که پیغمبر خدا ﷺ از آن برمی‌خاست و می‌رفت، یا در مجلس دیگری نزدیک به مجلس پیغمبر ﷺ می‌نشست، و افسانه‌های ایرانیان را روایت می‌کرد که در سفرهای خود به کشور ایران یاد گرفته بود. تا بدین وسیله به مردم بگوید: این افسانه‌ها از نوع همان چیزهائی است که محمّد به شما می‌گوید. من هیچ ادّعای پیغمبری هم نمی‌کنم و نمی‌گویم به من وحی می‌شود، آن گونه که محمّد ادّعا می‌کند. آنچه او می‌گوید از نوع همین افسانه‌ها است!

باید پیش چشم داریم که چه تأثیر ژرفی این آشوب در محیط جاهلی در ذهن عامّهٔ مردم داشت. به ویژه در آغاز کار، پیش از این که میان این گونه افسانه‌ها و داستانها، و میان قرآن مجید، جدائیها جلوه‌گر و هویدا گردد. تا بدانیم چرا جارچی پیغمبر خدا ﷺ پیش از کارزار بدر نداء در داد که نضر پسر حارث را باید کشت. بعد از جنگ وقتی که پیغمبر ﷺ او را اسیر یافت دستور قتل او و چند نفر دیگر از اسیران را صادر فرمود، و فدیهٔ آنان را همچون سایر اسیران قبول ننمود. هر چند که کار در مکّه سرانجام بدانجا کشید که این شیوه‌ها خیلی طول نکشید و برجای نماند، و پس از مدّت کمی این مانورها و توطئه‌ها روشن گردید، و قرآن مجید با سلطه و قدرت چیره‌ای که از سوی خدا دربرداشت، و با حقّ ژرفی که در آن بود و فطرت سریعاً با آن سازگار می‌شد، این شیوه‌ها و مانورها و توطئه‌ها را برچید، و چیزی از آنها برجای نماند، و بزرگان و سران قریش با بیم و هراس می‌گفتند:

﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن، یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان قرآن را نشنوند و مجال اندیشه دربارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصلت / ۲۶)

سپس در میان بزرگان و سران قریش، امثال ابوسفیان و ابوجهل و اخنس پسر شریق پیدا شدند که خودشان شبانه بر یکدیگر سبقت گیرند و پنهان از یکدیگر بدین قرآن گوش فرا دهند، و هیچ یک از آنان نتواند خود را نگاه دارد و شبهای پیاپی به جائی نرود که شب قبلی در آنجا به پیغمبر خدا ﷺ پنهان از دیگران گوش فراداده است. تا سرانجام با یکدیگر پیمان می‌بندند و مؤکّدانه تعهّد می‌کنند که بدانجا برنگردند، از ترس این که نکند جوانان ایشان را ببینند و گرفتار و شیدای این قرآن و این آئین شوند!

باید در نظر داشت که تلاش نضر پسر حارث برای غافل کردن مردمان از این قرآن به وسیلهٔ چیزی که ایشان را با آن گول زند، واپسین تلاش نبوده است و نخواهد بود... به شکلهای گوناگون و جوراجور چنین تلاشی تکرار شده است و در آینده نیز تکرار خواهد شد... دشمنان این آئین پیوسته کوشیده‌اند مردمان را سرانجام از این قرآن برگردانند. همین که از این کار درمانده‌اند، قرآن را به ترتیلها و قرائتهائی تبدیل

کرده‌اند که قاریان با آواز می‌خوانند و شنوندگان از آن به طرب و شادی درمی‌آیند. همچنین قرآن را به دعاها و نوشته‌هائی تبدیل کرده‌اند که مردمان آنها را بر گردنها و سینه‌هایشان می‌آویزند، و آنها را زیر بالشها می‌نهند... چنین کسانی خیال می‌کنند مسلمان هستند، و گمان می‌برند که حقّ این قرآن و حقّ این آئین را اداء کرده‌اند!

قرآن در زندگی مردمان منبع راهنمائی و رهنمود نمانده است... دشمنان این آئین بجای قرآن چیزهای دیگری را منبع ساخته‌اند تا مردمان در همۀ امور زندگی بدانها مراجعه کنند و رهنمود گیرند... حتّی نه تنها جهان‌بینیها و مفاهیم خود را از آنها برگیرند، بلکه قوانین و مقرّرات و معیارها و ارزشهای خویش را نیز از آنها دریافت دارند. سپس دشمنان بدیشان گفته‌اند: این آئین محترم است، و این قرآن محفوظ است. چرا که قرآن بامدادان و شامگاهان و در همۀ اوقات بر شما خوانده می‌شود، و نغمه‌سرایان و زمزمه‌کنندگان آن را می‌خوانند و زمزمه می‌کنند، و تلاوت کنندگان آن را تلاوت می‌نمایند... پس از قرآن، افزون بر این تلاوت و ترتیل و با آهنگ و نوا خواندن، چه می‌خواهید؟! و امّا برای جهان‌بینیها و بینشهای شما، و برای نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال شما، و برای قوانین و مقرّرات شما، و برای معیارها و ارزشهای شما، قرآن دیگری است که مرجع همۀ این چیزها است و باید بدان مراجعه کنید!

این همان مانور و توطئۀ نضر پسر حارث است، ولی به شکل پیشرفتۀ پیچیده‌ای که متناسب با زمان پیشرفت و ترقّی و پیچیدگی زندگانی است... ولی مانور و توطئه همان است که بود، امّا در شکلی از اشکال بسیاری که تاریخ مکر و کید با این آئین در طول قرنها با آن آشنا و از آن آگاه است!

امّا جای بسی شگفت است این قرآن ـ با وجود این همه مکر و کید و نیرنگ گوناگون و پیچیده و پیشرفت و ترقّی توطئه‌ها و دسیسه‌ها در طول زمان ـ پیوسته چیره و پیروز می‌شود!.. این کتاب دارای ویژگیهای شگرفی است، و سلطه و قدرت غالب و قاهری بر فطرت دارد، سلطه و قدرت عجیبی که بر نیرنگ جاهلیّت در سراسر زمین، و بر دسیسه‌بازیها و مکّاریهای اهریمنان یهودی و مسیحی، و بر توطئه‌ها و حقّه‌بازیهای دستگاه‌های خبرگزاریها و تشکیلات رسانه‌های جهانی که یهودیان و مسیحیان آنها را در تمام کرۀ زمین و در همۀ زمانها برپای می‌دارند و راه‌اندازی و راهنمائی می‌کنند، چیره و پیروز می‌گردد!

این کتاب همیشه گردنهای دشمنان خود را در سراسر زمین پیچ می‌دهد تا از آن سوژه و خوراکی برای پخش در همۀ ایستگاه‌های رسانه‌های جهانی داشته باشند، به گونه‌ای که یکسان هم یهودیان و هم مسیحیان، و همچنین مزدوران و کارگزاران پنهان ایشان تحت نامهای اشخاص مسلمان، آن را پخش کنند!

در اصل وقتی آن را پخش می‌کنند که موفّق شده باشند قرآن را در عقل و ذهن مردمان، یعنی «مسلمانان» به نغمه‌ها و ترتیلهای بی‌روح، و یا نوشته‌ها و دعاهای بی‌محتوا، تبدیل کرده باشند، و یا آن را ـ حتّی در اندیشۀ انسانهای مسلمان ـ از گسترۀ زندگی به دور اندازند، و نگذارند قرآن منبع رهنمود زندگی باشد، و منابع دیگری را برای رهنمود و راهنمائی در همۀ امور پابرجا کرده باشند... و امّا این کتاب پیوسته در فراسوی این دسیسه‌ها و نیرنگها کار می‌کند، و کار خواهد کرد، و همیشه هم در اقطار و نواحی زمین گروه مسلمانی وجود دارد که بطور جدّی بر گرد این کتاب جمع آیند، و آن را سرچشمۀ رهنمود و منبع راهنمائی خود قرار دهند، و در راه گسترش و آموزش آن بکوشند، و چشم به راه وعدۀ پیروزی و بهروزی خود از سوی یزدان باشند، هر چند نیرنگها و درهم شکستنها و کشتارها و آواره کردنها در میان باشد... امّا این چنین مسلمانانی مطمئنّ هستند: چیزی که یک بار بوده است، قطعاً دیگر باره خواهد بود...

❁

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و شگفت حیرت‌انگیزی از سرکشی و دشمنانگی مشرکان را به تصویر می‌زند، سرکشی و دشمنانگیی در مقابلهٔ با حقّ و حقیقتی می‌ورزیدند که با ایشان در پیکار بوده است و آنان را شکست داده است. امّا با وجود شکست خوردن، تکبّر و خود بزرگ‌بینی ایشان نمی‌گذارد تسلیم حقّ و حقیقت گردند و به قدرت آن اعتراف کنند. بلکه بجای تسلیم و اعتراف، از خدا به آرزو می‌خواهند: اگر این قرآن حقّ است و از سوی او آمده است، از آسمان سنگ بر ایشان بباراند، یا عذاب دردناکی را گریبانگیرشان گرداند! بجای این که از خدا درخواست کنند پیروی این حقّ و حقیقت را بهرهٔ ایشان فرماید و آنان را در صف آن قرار دهد:

﴿وَ إِذْ قالُوا: اللّٰهُمَّ إِنْ کانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ، فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ، أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) زمانی را که کافران می‌گفتند: خداوندا اگر این (آئین و این قرآن) حقّ است و از ناحیهٔ تو است، از آسمان بارانی از سنگ بر سر ما فرودآور یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار ساز.

این دعای عجیب و غریبی است. حالتی از دشمنانگی و کینه‌توزی سرکشانه‌ای را به تصویر می‌کشد که مرگ را بر اعتراف به حقّ و حقیقت ترجیح می‌دهد و برتر می‌نهد، هر چند آن حقّ و حقیقت مسلّم و محقّق باشد! فطرت سالم وقتی که به شکّ و تردید دچار می‌آید، خدا را به کمک می‌طلبد و به زاری از آستانه‌اش درخواست می‌کند که یزدان جهان برای او از حقّ و حقیقت پرده به کنار زند و او را به سوی آن رهنمون کند، بدون این که آن را مایهٔ کوچکی و حقارت خود بداند. امّا فطرت وقتی که با تکبّر و خود بزرگ‌بینی سرکشانه تباه شود، عزّت بزهکارانه و غرور گناه او را فرامی‌گیرد، و کبریا و نخوتِ دروغین او را به انجام گناه بیشتر می‌کشاند، تا آنجا که مرگ و عذاب را بر این ترجیح می‌دهد و برتر می‌داند از این که در برابر حقّ تسلیم شود و کرنش برد، بدان هنگام که حقّ روشن و بی‌پرده و بدون شکّ و تردید در برابرش جلوه‌گر و هویدا گردد!... مشرکان در مکّه با این چنین دشمنانگی و سرکشی‌ای با دعوت پیغمبر خدا ﷺ مقابله و مبارزه می‌کردند، ولی سرانجام این دعوت در برابر تکبّر و خود بزرگ‌بینی سرکشانهٔ چموشگرانهٔ آنان پیروز گردید.

روند قرآنی بر این دشمنانگی و کینه‌توزی، و بر این ادّعائی که داشتند، پیروی می‌زند و در آن می‌فرماید: هر چند که آنان سزاوارند که از آسمان بر ایشان سنگ ببارد، و گرفتار عذاب دردناکی شوند، بدان هنگام که می‌گفتند: خداوندا! اگر این آئین و این قرآن حقّ است و از جانب تو آمده است از آسمان بر سرِ ما سنگ بباران، و یا به عذاب دردناکی ما را گرفتار گردان... امّا هر چند که این آئین و این قرآن حقّ بود، خداوند عذاب ریشه‌کن کننده‌ای را بر ایشان نمی‌گمارد که گریبانگیر تکذیب کنندگان پیشین در ادوار گذشته کرده بود. زیرا در میان آنان پیغمبر ﷺ بسر می‌برد و پیوسته ایشان را به سوی هدایت دعوت می‌فرمود. آخر یزدان ایشان را با عذاب ریشه‌کن کننده عذاب نمی‌دهد، در حالی که پیغمبر در میانشان باشد. همچنین ایزد متعال ایشان را در برابر بزهکاریها و سرکشیهائی که داشتند عذاب ریشه‌کن کننده نمی‌دهد، مادام که از آن معاصی و تمرّد طلب آموزش می‌کنند. به تأخیر انداختن عذاب ایشان نه بدان خاطر است که آنان همجواران خانهٔ خدا کعبه هستند. چرا که آنان سرپرستان این خانه بشمار نمی‌آیند. بلکه تنها پرهیزگاران سرپرستان آن بشمار می‌آیند:

﴿وَ ما کانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ، وَ ما کانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ. وَ ما لَهُمْ أَلاّ یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ، وَ ما کانُوا أَوْلِیاءَهُ، إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ، وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ. وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلاّ مُکاءً وَ تَصْدِیَةً.

فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ﴾.

خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند (به گونه‌ای که آنان را ریشه‌کن و نابود سازد. چرا که تو رحمةً لِلْعالَمِین بوده و آنان را به سوی حق فرا می‌خوانی و امیدواری که آئین اسلام را بپذیرند و راه رستگاری در پیش گیرند) و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که (برخی از) آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند (و از کردۀ خود پشیمانند و از اعمال ناشایست خویش توبه می‌کنند). چرا خداوند آنان را عذاب نکند، در حالی که ایشان (مسلمانان را) از مسجدالحرام باز می‌دارند؟ آنان هرگز سرپرستان مسجدالحرام نمی‌باشند، بلکه تنها کسانی حقّ این سرپرستی را دارند که پرهیزگار باشند، ولیکن غالب آنان (از این واقعیّت) بی‌خبرند. دعا و تضرّع ایشان در کنار مسجدالحرام جز صوت کشیدن و کف زدن نمی‌باشد. پس (ای کافران مزۀ مرگ در میدان نبرد بدر و اسارت در آن و) عذاب را بچشید به سبب کفری که می‌ورزیده‌اید.

این رحمت خدا است که ایشان را فرصت و مهلت می‌دهد، و آنان را در برابر دشمنی و سرکشی کردن گرفتار نمی‌سازد، و به سبب جلوگیری مسلمانان از مسجدالحرام دچار عذاب نمی‌گرداند. در صورتی که آنان مسلمانان را از انجام فریضۀ حجّ باز می‌داشتند و نمی‌گذاشتند به حجّ بیایند. در حالی که آنان هیچ کس دیگری را جز مسلمانان باز نمی‌داشتند و از حجّ ممانعت نمی‌کردند و مزاحمت او را فراهم نمی‌نمودند. این رحمت خدا است که ایشان را فرصت و مهلت می‌دهد، بدان امید که از میان ایشان به هدایت آسمانی پاسخ مثبت دهد کسی که لذّت ایمان آمیزۀ دل او می‌گردد ـ هر چند که پس از مدّت زمانی باشد ـ از سوی دیگر مادام که پیغمبر ﷺ در میان ایشان است و آنان را به آئین اسلام می‌خواند، امید آن هست که بعضی از ایشان ایمان بیاورند و دعوت را بپذیرند. پس محض بزرگ داشت وجود پیغمبر خدا ﷺ در میان ایشان است که بدیشان فرصت و مهلت داده می‌شود. همیشه راه پیش پای ایشان باز است تا خویشتن را از عذاب ریشه کن کننده برهانند، هرگاه اسلام را بپذیرند و طلب آمرزش کنند از چیزهائی که در آنها کوتاهی کرده‌اند، و توبه کنند و به سوی خدا برگردند:

﴿ وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ، وَ ما کانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ ﴾.

خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند (به گونه‌ای که آنان را ریشه‌کن و نابود سازد. چرا که تو رحمةً لِلْعالَمِین بوده و آنان را به سوی حق فرا می‌خوانی و امیدواری که آئین اسلام را بپذیرند و راه رستگاری در پیش گیرند) و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که (برخی از) آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند (و از کردۀ خود پشیمانند و از اعمال ناشایست خویش توبه می‌کنند).

درصورتی که اگر خدا برابر رفتار و کردارشان با ایشان عمل می‌کرد، سزاوار این چنین عذابی بودند:

﴿ وَ ما لَهُمْ أَلاّ یُعَذِّبَهُمُ اللهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ. وَ ما کانُوا أَوْلِیاءَهُ. إِنْ أَوْلِیاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ. وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ ﴾.

چرا خداوند آنان را عذاب نکند، در حالی که ایشان (مسلمانان را) از مسجدالحرام باز می‌دارند؟ آنان هرگز سرپرستان مسجدالحرام نمی‌باشند، بلکه تنها کسانی حقّ این سرپرستی را دارند که پرهیزگار باشند، ولیکن غالب آنان (از این واقعیّت) بی‌خبرند.

این که ادّعاء می‌کنند که آنان وارثان ابراهیم و پرده‌داران خانۀ خدا هستند، عذاب را از ایشان باز نمی‌دارد... این جز ادّعای بی‌اساسی نیست و بوئی از واقعیّت ندارد. آنان نه سرپرستان و نه دوستان این خانه‌اند. ایشان دشمنان و غصب کنندگان این خانه هستند! خانۀ خدا کعبه ترکه‌ای نیست که فرزندان از پدران به ارث ببرند. کعبه خانۀ خدا است و دوستان پرهیزگاری که از خدا می‌ترسند آن را به ارث می‌برند و بس... همچنین است ادّعائی که دارند و می‌گویند آنان

وارثان ابراهیم علیه‌السلام هستند. ارث بردن از ابراهیم ارث بردن خون و نسب نیست، بلکه ارث بردن دین و عقیده است. تنها پرهیزگاران وارثان ابراهیم و به ارث برندگان خانهٔ خدا هستند، خانه‌ای که ابراهیم آن را برای خدا ساخته است. ولی آنان دوستان حقیقی یزدان، یعنی ایمان آورندگان به آئین ابراهیم را از آنجا باز می‌دارند!

آنان سرپرستان این خانه نبوده‌اند، هر چند دعا و تضرّع و زاری ایشان در کنار آن انجام پذیرفته باشد. چرا که این دعا و تضرّع و زاری، دعا و تضرّع و زاری نبوده است. چرا که تنها کارشان با دهان صوت کشیدن و با دستهایشان کف زدن، و هرج و مرج بی‌ادبانه بوده است، بدون این که در دل حرمت خانهٔ خدا را مراعات کرده باشند یا در برابر عظمت یزدان خشوع و خضوعی انجام داده باشند.

از ابن عمر رضی‌الله‌عنه روایت است که گفته است: آنان گونه‌های خود را بر زمین می‌نهادند، و کف می‌زدند و صوت می‌کشیدند.

این کار، شکلها و سیماهای نوازندگان کف‌زنان فریاد کشانی را به یاد می‌آورد که امروزه در بسیاری از کشورهائی که آنها را «کشورهای اسلامی» می‌نامند، گونه‌های خود را بر آستانه‌ها و بارگاه‌ها می‌مالند! این کاری راکه می‌کنند جاهلیّت است و به شکلی از اشکال بسیاری که دارد خودنمائی می‌کند، به دنبال آن که جاهلیّت در شکل روشن بزرگ خود خودنمائی کرده است: شکل الوهیّت بندگان در زمین، و حاکمیّت ایشان در زندگی مردمان... وقتی که این جاهلیّت در میان باشد، شکلهای دیگر جاهلیّت پیرو آن و فرع آن است.

﴿ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾.

پس عذاب را بچشید به سبب کفری که می‌ورزیده‌اید.

این عذابی است که در جنگ بدر با دستهای گروه مسلمان بدیشان رسید. امّا عذابی را که درخواست کرده‌اند ـ یعنی عذاب ریشه کن کنندهٔ معروف ـ به تأخیر افتاده است، به خاطر مرحمت یزدان بدیشان، و احترام پیغمبر او صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ماندن و زیستن آن حضرت در میانشان، و چه بسا کارشان به توبه و استغفار کشد و از بزهکاریها و پلشتیهائی که داشته‌اند دست بردارند و پشیمان شوند.

✽

کافران اموال و دارائی خود را خرج می‌کردند تا برای جلوگیری از راه خدا همکاری و همیاری کنند... در جنگ بدر نیز چنین کردند، بدان گونه که از کتابهای تاریخ راجع به رخداد بدر در روندِ سخن، ذکر کردیم... پس از جنگ بدر نیز چنین ماندند و چنین کردند و خویشتن را برای رخداد بعدی آماده می‌نمودند. خدا ایشان را از شکست می‌ترساند، شکست در چیزی که می‌خواسته‌اند، و پشیمانی بردن در چیزی که از اموال هزینه می‌کرده‌اند. همچنین خدا ایشان را به شکست در دنیا، و به عذاب دوزخ در آخرت مژده می‌دهد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ. فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً، ثُمَّ يُغْلَبُونَ؛ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ. لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ، فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً، فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ، أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾.

کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردمان را) از راه خدا (و ایمان به الله) بازدارند. آنان اموالشان را خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایهٔ حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بیگمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گردآورده می‌شوند. (این شکست در دنیا و عذاب در آخرت همه به خاطر آن است که) تا خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد و برخی از ناپاکان را بر برخی دیگر بیفزاید و جملگی ایشان را روی هم انباشته کند و آنگاه به دوزخشان بیندازد. آنان (در دنیا و آخرت) زیانکارند.

محمّد پسر اسحاق از زهری و غیر او روایت کرده است که گفته‌اند: هنگامی که قریش در جنگ بدر مصیبت‌زده

گردید و لشکر شکست خوردهٔ آنان به مکّه برگشت، و ابوسفیان کاروان را برگرداند، عبدالله پسر ربیعه، و عکرمه پسر ابوجهل، و صفوان پسرأمیّه، همراه با مردان دیگری از قریش که پدران و پسران و برادران خود را در بدر از دست داده بودند، به پیش ابوسفیان پسر حرب، و به پیش کسانی رفتند که در این کاروان کالاهای تجارتی داشتند، و گفتند: ای گروه قریش، محمّد به شما ظلم و ستم کرده است و تک و تنهایتان گذاشته است و گزیدگان و زبدگان شما را کشته است! با اعطاء این اموال ما را در جنگ با او کمک کنید، چه بسا ما بتوانیم قصاص گشتگان خود را از او بگیریم. آنان چنین کردند. راوی می‌گوید: همان که ابن‌عبّاس ذکر کرده است خداوند بزرگوار دربارهٔ ایشان نازل فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ... ﴾.

کافران اموال خود را خرج می‌کنند....

چیزی که پیش از بدر و پس از بدر روی داده است جز نمونه‌ای از رفتار و کردار تقلیدی دشمنان این آئین نیست... دشمنان این آئین اموال خود را خرج می‌کنند، و همهٔ تلاش و توان خود را صرف می‌کنند، و تمام نیرنگها و دروغ و کلکهای خویش را بکار می‌گیرند، برای بازداشتن دیگران از این آئین، و ایجاد گردنه‌ها و دست‌اندازها بر سر راه پیشروی و پیشرفت این دین، و در راه جنگ با گروه مسلمانان در همهٔ نواحی زمین در هر زمانی که باشد.

کارزار باز نمی‌ایستد و پیکار به پایان نمی‌آید. دشمنان این آئین، این آئین را آسوده رها نمی‌کنند. پیروان این آئین را نیز در امن و امان وانمی‌گذارند. راه این آئین این است که بجنبد و حرکت کند و بر جاهلیّت یورش ببرد. و راه پیروان و دوستداران این آئین هم این است برای درهم شکستن قدرت و شکوه جاهلیّت بجنبند و حرکت کنند و جلو دست جاهلیّت را از تعدّی و تجاوز بگیرند، و برای بالا بردن و برافراشتن پرچم خدا به تلاش ایستند، تا طاغوت و طاغوتیان دل و جرأت مبارزه و مقابلهٔ با آن را نداشته باشند.

یزدان سبحان کافرانی را بیم می‌دهد و تهدید می‌کند که اموال خود را خرج جلوگیری از راه خدا و بازداشتن دیگران از آن می‌کنند. آنان را بیم می‌دهد و تهدید می‌کند به این که کارشان مایهٔ حسرت و ندامت خودشان می‌گردد. آنان دارائی و اموال خود را خرج می‌کنند تا در پایان هدر رود و ضائع شود، و در این دنیا آنان شکست بخورند و حقّ پیروز بشود. در آخرت هم در دوزخ گردآورده خواهند شد، و حسرت و ندامت بزرگ روی می‌دهد... بلی این چنین و آن چنان که خواهد شد...

﴿ لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ، فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾.

(این شکست در دنیا و عذاب در آخرت همه به خاطر آن است که) تا خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد و برخی از ناپاکان را بر برخی دیگر بیفزاید و جملگی ایشان را روی هم انباشته کند و آن‌گاه به دوزخشان بیندازد. آنان (در دنیا و آخرت) زیانکارند.

آخر چگونه؟

این اموالی که خرج می‌شود باطل را برمی‌انگیزد، و بدان مهلت تعدّی و تجاوز می‌دهد. حقّ نیز با مبارزه و جهاد به مقابلهٔ آن می‌رود، و با حرکت و جنبش برای نابودی قدرت باطل دست به کار می‌شود، و آن را از حرکت و جنبش می‌اندازد... در این برخورد تلخ، سرشتها پیدا و هویدا می‌گردند، و حقّ از باطل جدا می‌شود. همچنین پیروان حقّ نیز از پیروان باطل جدا می‌گردند ـ حتّی در صفهائی که پیش از به میان آمدن امتحان و آزمون، زیر پرچم حقّ می‌آرمیدند ـ و پایداران شکیبای همیشه ماندگار، آن کسانی که سزاوار پیروزی و یاری خدا هستند پیدا می‌گردند، چراکه آنان شایستهٔ حمل امانتهای خدا، و نگاهداری آنها هستند، و تحت فشار آزمایش و آزمون و بلا و محنت در حفظ و مراقبت امانتها کوتاهی نمی‌کنند... بدین هنگام است که خدا ناپاک را روی ناپاک انباشته و اندوده می‌کند، و آن

وقت آن را به دوزخ می‌افکند. این هم نهایت زیـان و ضرر است.

تعبیر قرآنی ناپاک را گنده نشان می‌دهد، تا آنـجا کـه انگار ماده و جرمی است با حجم درشت و بزرگ. انگار توده‌ای از چیزهای کثیفی است و بدون کم‌ترین توجّه و اهمیّتی و ارج و ارزشی به آتش افکنده می‌شود!

﴿ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ﴾.

و برخی از ناپاکان را بر برخی دیگر بیفزایـد و جـملگی ایشان را روی هم انباشته کند و آن‌گاه بـه دوزخشـان بیندازد.

معنی را در قالب ماده، و غیر مـحسوس را بـه شـکـل مـحسوس نشـان دادن، بـه مـدلول و مـفهوم تأثـیر ژرف‌تری در عقل و شعور می‌بخشد... این هـم شـیوۀ قرآن مجید در کار تعبیر و تأثیر است.

❁

هنگامی که روند قرآنی به بیان قاطعانه می‌رسد راجع به سرانجام کفری که پشتیبانی می‌گردد، و پایان ناپاکی انباشته‌ای که پشته‌پشته اندوه و انبوه می‌شود، روی به پیغمبر خدا ﷺ مـی‌کند و بـدو مـی‌گوید: واپسـین اخطار را به کافران بکند و ایشان را بیم بدهد، و روی به جبهۀ مسلمانان می‌فرماید و بدیشان دستور جـنـگ می‌دهد تا از دین برگرداننده‌ای در زمین نماند، و آئین خالصانه از آن خدا گردد، و دسـتۀ مسـلمانان جـهادگر مطمئنّ شوند که خدا سرور و یاورشان است، پس کسی از مردمان نه با جنگ و نه با نیرنگ بر ایشان چیره و پیروز نمی‌گردد، و یقین حاصل کنند که یزدان سرپرست مددکار و پشتیبان ایشان است:

﴿ قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ، وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ، نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ﴾.

(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگـاه تـوبه هـمیشه بـاز است و) اگـر (از کـفر و عـناد) دست بـردارنـد، گـذشتۀ اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قـانون خدا دربارۀ پیشینیان از مدّ نظر گذشته است (و هـمان قانون هم دربـارۀ آنـان اجـراء مـی‌گردد. یـعنی سـزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند). و با آنان پیکار کـنید تـا فـتنه‌ای بـاقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شـما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانـه بـه دسـتور آئـین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشـتند (و اسـلام را پـذیرفتند، دست از آنـان بدارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که مـی‌کنند (و کیفرشان می‌دهد). و اگر پشت کردند (و به روی‌گردانی خود از حقّ و آزار مؤمنان ادامه دادند) بدانید که (شما تحت سرپرستی خدا قرار دارید و) خداوند سـرپرست شـما است و او بـهترین سـرپرست و بـهترین یـاور و مددکار است.

بگو به کافران در پرتو آنچه آفریدگار تـوانـا فـرموده است دربارۀ شکست جمعیّت ایشان، و راجع به حسرت و ندامت آنان بر اموالی که خرج کرده‌اند، و فرجامی که ایشان پس از این خواری و پشیمانی دنیوی دارند و در آخرت خداوند سبحان نـاپاکـانشان را روی یـکـدیگر می‌اندازد و انباشته می‌کند و آن‌گاه یکسره همۀ ناپاکان را به دوزخ می‌افکند:

﴿ قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا: إِنِ انْتَهَوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ، وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگـاه تـوبه هـمیشه بـاز است و) اگـر (از کـفر و عـناد) دست بـردارنـد، گـذشتۀ اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قـانون خدا دربارۀ پیشینیان از مدّ نظر گذشته است (و هـمان قانون هم دربـارۀ آنـان اجـراء مـی‌گردد. یـعنی سـزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند).

فرصت جلو ایشان آماده است و بدیشان بخشیده شده است، تا از کفری که در آن هستند دست بردارند، و از همایش برای جنگ با اسلام و مسلمانان دوری کنند، و برای جلوگیری از راه خدا اموال خود را خرج نکنند... راه، پیش پای ایشان باز است تا از همهٔ این کارها توبه کنند و به سوی خدا برگردند. وقتی که چنین کنند، خدا بزهکاریها و زشتیهای پیشین ایشان را می‌بخشاید. چه اسلام امور پیش از خود را قطع می‌کند و زدوده می‌نماید، و انسان پاکیزه از همهٔ چیزهای پیش از آن به دائرهٔ اسلام وارد می‌گردد، و بیگناه همچون روز تولّدش از مادر می‌شود... اگر کافران ـ پس از این گفتار و بیان ـ باز هم دیگر باره به تعدّی و کفری برگردند که در آن غوطه‌ور بودند، سنّت خدا دربارهٔ پیشینیان هر چه بوده است در اینجا هم تغییر نمی‌کند و دگرگون نمی‌شود... سنّت خدا بر این رفته است و بوده است که تکذیب کنندگان را پس از تبلیغ و تبیین عذاب دهد، و پیروزی و بهروزی و عزّت و قدرت به دوستان خود عطاء فرماید... این سنّت و قانون تخلّف ناپذیری است. پیوسته چنین بوده است و چنین گذشته است... کافران که هم اینک بر دو راههٔ حقّ و باطل قرار دارند، هر راهی را که می‌خواهند می‌توانند در پیش گیرند و هر کاری که می‌پسندند بدان دست بیازند!

با ذکر این مطالب، سخن از کافران به پایان می‌آید، و روند قرآن به مؤمنان رو می‌کند و بدیشان می‌فرماید:

﴿ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. فَإِنِ ٱنتَهَوْا فَإِنَّ ٱللهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ مَوْلاَكُمْ، نِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ﴾.

و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد).

این حدود و ثغور جهاد در راه خدا در هر زمانی است، نه فقط در آن زمان... هر چند که آیات متعلّق به جهاد، و مربوط به قوانین جنگ و صلح، در این سوره، آخرین آیات نیستند، چه در سورهٔ برائت که در سال نهم هجری نازل گردیده است، آیاتی در این زمینه آمده است، و هر چند که اسلام ـ همان‌گونه که در دیباچهٔ سوره گفتیم ـ حرکت مثبتی است که با واقعیّت زندگی با وسائل همساز و هماهنگ با زمان رویاروی می‌شود، و هر چند که اسلام حرکتی است که دارای مراحل متعدّد است و هر مرحله‌ای از مراحل آن دارای وسائل سازگار با روزگار، و هماوا با شرائط و نیازمندیهای واقعی محیط است... با وجود همهٔ اینها فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾.

و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند).

حکم دائمی حرکت اسلامی را در رویاروئی با واقعیّت جاهلی دائمی مقرّر می‌نماید. اسلام آمده است ـ همان‌گونه که در معرّفی سوره گذشت ـ تا اعلان همگانی آزادی «انسان» در «زمین» از بندگی بندگان، و نیز از بندگی هوا و هوس خودش باشد که آن هم بندگی بندگان بشمار است. این کار وقتی صورت می‌پذیرد که الوهیّت خداوند یگانه، و ربوبیّت او بر همهٔ جهانیان، اعلان گردد... معنی این اعلان هم این است: شورش و جنبش همگانی بر ضدّ حاکمیّت بشر در هر شکلی از اشکال و در همهٔ نظامها و سیستمها و در همهٔ اوضاع و احوالی که هست، و تمرّد و سرکشی کامل بر هر حال و وضعی که در اقطار و اکناف زمین است و فرمانروائی در آنجا در دست انسان به هر شکلی از اشکالی که هست... الی آخر...[۱]

برای پیاده‌کردن این هدف بزرگ باید دو کار بنیادین صورت پذیرد:

۱ ـ دفع اذیّت و آزار و جلوگیری از برگرداندن

۱- مراجعه شود به سرآغاز سورهٔ انفال در همین جزء.

مسلمانان از آئین خود، مسلمانانی که این آئین را می‌پذیرند، و آزادی خود را از حاکمیّت انسانها اعلان می‌دارند، و تنها به بندگی خداوند یگانه می‌پردازند، و از بندگی بندگان به هر شکل و صورتی که هست دست برمی‌دارند... این کار هم به انجام نمی‌رسد و حاصل نمی‌گردد مگر با بودن دسته و گروه مؤمنی که دارای همایش جنبشی تحت رهبری مؤمن به این اعلانِ همگانی باشد، و این اعلان را در جهان واقعیّت اجراء کند، و با طاغوت و طاغوتیاتی برزمد که با اذیّت و آزار و از دین برگرداندن پیروان این آئین، راه تعدّی و تجاوز در پیش می‌گیرند، و با قدرت و قوّت و با وسائل فشار و غلبه و با دستگاه‌های رسانه‌ها و تشکیلات خبرگزاریهای اطّلاع رسانی، از کسانی که می‌خواهند این آئین را بپذیرند، جلوگیری می‌کنند.

۲ ـ درهم شکستن هر نیروئی که در زمین بر اساس بندگی انسانها برای انسانها استوار و پایدار است، به هر شکلی از اشکالِ بندگی مردمان برای بندگان باشد. این کار هم برای تضمین هدف اوّل، و برای اعلان الوهیّت خداوند یگانهٔ سبحان در سراسر زمین است، به گونه‌ای که در جهان خضوع و کرنشی جز در برابر سلطه و قدرت خدا نشود. چه دین در اینجا به معنی خضوع و کرنش است نه فقط به معنی اعتقاد و باور باشد و بس. لازم است شبهه‌ای را یادآور شد که به سبب این فرموده به سینه‌ها می‌خزد و سینه‌ها را قلقلک می‌دهد. وقتی که دیده می‌شود که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ لاَ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ ٱلْغَيِّ ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است. (بقره / ۲۵۶)

هرچند که در گذشته دربارهٔ سرشت جهاد در اسلام سخن به میان آمد، بویژه در این رابطه چیزهائی از کتاب: «جهاد در راه خدا» تألیف استاد ابوالأعلی مودودی گلچین کردیم و توضیح لازم در این گلچین به میان آمده است... امّا در این باره توضیح دیگری می‌دهیم، به سبب این که شکّ و تردیدهای زیادی که شکّ افکنان و تردید ایجادکنان راه می‌اندازند، و نیرنگها و حقّه‌بازیهای فراوانی که دشمنان نیرنگباز و حقّه‌باز این آئین پیش می‌کشند.

معنی و مفهومی که این بخش از آیه:

﴿ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾.

و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند).

دارد، این است که سدّها و مانعهای مادّی و محسوس از سر راه برداشته شود، سدّها و مانعهائی که در سلطه و قدرت و شوکت و عظمت طاغوتها، و در اوضاع و احوال چیره بر گردهٔ مردمان، مجسّم و نمودار است. باید این سدّها و مانعها برداشته شود تا بدین هنگام سلطه و قدرتی برای غیر خدا در زمین نماند، و مردمان در برابر سلطه و قدرت چیره‌ای جز سلطه و قدرت یزدان کرنش نبرند... هر زمان که این سدّها و مانعهای محسوس مادی زدوده و برداشته شد، مردمان آزاد می‌شوند به عنوان افرادی و اشخاصی عقیدهٔ خود را رها از هرگونه فشاری برگزینند. بدان شرط که عقیدهٔ مخالف اسلام در دسته و گروهی جلوه‌گر نیاید، دسته و گروهی که دارای نیروی مادی باشند و با آن بر دیگران فشار وارد کنند و زورگوئی نمایند، و جلو کسانی رابگیرند که علاقه‌مند می‌خواهند هدایت آسمانی را بپذیرند، و همچنین نتوانند با قدرت و شوکتی که دارند کسانی را از دین برگردانند که عملاً خویشتن را از هرگونه سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت خدا می‌رهانند... مردمان قطعاً در انتخاب عقیدهٔ خود آزاد هستند، بدان شرط که این عقیده را به شکل افراد متفرّقه‌ای گردن نهند، نه این که سلطه و قدرت چیره‌ای گردند که مردمان فرمان آنان را ببرند و در برابرشان کرنش کنند. چرا که بندگان تنها باید از قدرت یزدان فرمان ببرند و در برابرش کرنش بکنند. هرگز انسانها به عزّت و کرامتی نمی‌رسند که خدا بدیشان بخشیده است، و «انسان» هرگز در «زمین» آزاد نمی‌گردد، مگر آن زمان که دین خالصانه از آنِ خدا گردد، و در جهان برای سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت او کرنش نشود... برای رسیدن به این هدف بزرگ، گروه مؤمنان

جنگ می‌کنند:

﴿ حَتَّیٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾.

تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آنِ خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند).

هرکس این قاعده را پذیرفت و تسلیم خود را در برابر آن اعلان کرد، مسلمانان این اعلان و تسلیم را از او می‌پذیرند، و به جستجوی نیّت او و آنچه که در سینهٔ او است نمی‌پردازند، و این بخش را به خدا وامی‌گذارند:

﴿ فَإِنِ ٱنتَهَوْا فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بردارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد).

هرکس پشت کند و بر مقاومت خود با سلطه و قدرت یزدان پافشاری نماید، مسلمانان با تکیه بر مدد و یاری خدا با او می‌جنگند:

﴿ وَ إِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَاكُمْ. نِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ﴾.

و اگر پشت کردند (و به روی گردانی خود از حقّ و آزار مؤمنان ادامه دادند) بدانید که (شما تحت سرپرستی خدا قرار دارید و) خداوند سرپرست شما است و او بهترین سرپرست و بهترین یاور و مددکار است.

❁

این تکالیف و وظائف و سختیها و دشواریهای این آئین است. این جدّیّت و واقعیّت و مثبت بودن این آئین است. این آئین برای پیاده کردن خودش در جهان واقع می‌جنبد، برای استقرار الوهیّت یزدان یگانهٔ منّان در دنیای مردمان می‌کوشد.

این آئین نظریّه‌ای نیست که مردمان آن را از کتابی آموخته باشند، تا ذهن بگشاید و دانش بیفزاید و شناخت رو به فزونی نماید. این آئین یک عقیدهٔ منفی هم نیست که مردمان با آن در میان خود و میان خداوندگارشان زندگی کنند و بس. همچنین این آئین شعائر و مراسم خالص و صرفی هم نیست که انسانها آنها را برای خدایشان اداء کنند و بس، و این آئین از میان آنان و یزدان فراتر نرود!

این آئین اعلان همگانی برای آزادسازی انسانها است... این آئین یک برنامهٔ حرکت واقعی است، جنبش راستینی است که با جهان موجود و واقعی مردمان با وسائل سازگار با روزگار و اسلحهٔ روز رویاروی می‌گردد... با سدّها و مانعهای درک و فهم و شعور، با تبلیغ و بیان رویاروی می‌شود... و با سدّها و مانعهای اوضاع و احوال و سلطه و قدرت، با جهاد محسوس و ملموس رویاروی می‌گردد تا سلطه و قدرت طاغوتها را درهم شکند، و سلطه و قدرت خدا را استقرار بخشد و برجای دارد.

حرکت در پرتو این آئین حرکت در جهان واقعی انسانها است. جنگ میان این آئین و میان جاهلیّت، تنها جنگ نظریّه‌ای با نظریّه‌ای نیست و بس. جاهلیّت به صورت جامعه و وضع و سلطه‌ای جلوه‌گر می‌گردد. به ناچار باید این آئین با وسائل همتا و همطراز و همگون و همسان با آن، در جامعه و وضع و سلطه‌ای جلوه‌گر آید و با جاهلیّت مقابله و مبارزه نماید. از آن پس بکوشد تا دین خالصانه از آنِ خدا گردد، و کرنشی در برابر جز او انجام نپذیرد.

این برنامهٔ واقعی و پویا و مثبت این آئین است... نه برنامهٔ دیگری که شکست‌خوردگان و گول‌خوردگان می‌گویند... هر چند آنان از زمرهٔ مخلصان و پاکانی باشند که می‌خواهند از زمرهٔ «مسلمانان» شوند، امّا چهرهٔ این آئین در عقلها و دلهایشان تیره و تار شده است!

سپاس خداوندی را سزا است که ما را به این کار رهنمود فرمود، و اگر رهنمود او نبود ما راهیاب نمی‌گردیدیم.

پایان جزء نهم

پس از این، جزء دهم می‌آید و با این فرمودهٔ خداوند بزرگوار آغاز می‌گردد:

﴿ وَ ٱعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ ﴾.

في ظلال القرآن

جزء دهم

سورهٔ انفال آيات ۷۵-۴۱ و سورهٔ توبه تا آيهٔ ۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم

این جزء فراهم می‌آید از بقیّهٔ انفال ـ سوره‌ای که اوائل آن در جزء نهم آمده است ـ و از بخش زیادی از سورهٔ توبه... نخست با بقیّهٔ سورهٔ انفال به پیش می‌رویم، و امّا سورهٔ توبه ان‌شاءالله در جای خود به شناسائی آن در همین جزء خواهیم پرداخت.

✿

در پایان جزء نهم در سرآغاز سوره به خط سیرهای سوره پرداختیم. این بخش از سوره که مانده است در همین خط سیرهای اصلی به پیش می‌رود... جز این که پدیده‌ای که آشکارا در روند سوره می‌درخشد این است نیمهٔ واپسین سوره تا اندازهٔ زیادی همسان نیمهٔ پیشین سوره از لحاظ روند و ترتیب موضوعات است، بدون این که تکراری در میان باشد به سبب موضوعات تازه‌ای که به میان می‌آید، هرچند که ترتیب این موضوعها در روند سوره این نیمه را نقشی و آن نیمهٔ پیشین را نقشی دیگر می‌دهد، در حالی که میان آن دو هماهنگی شگفتی است.

نیمهٔ پیشین با سخن از غنائم و کشمکش بر آن آغاز گردیده است، و آن غنائم را به خدا و پیغمبر برگردانده است... سپس مسلمانان را به پرهیزگاری خوانده است، و حقیقت ایمان را برای ایشان روشن کرده است تا به سوی آن بالا روند... آن‌گاه تدبیر و تقدیر یزدان را در جنگی که بر سر غنائم آن کشمکش می‌کنند برای آنان روشن می‌دارد. در این راستا گوشه‌ای از موقعیّتهای جنگ و بخشی از صحنه‌های آن را برایشان حاضر می‌آورد و آماده می‌کند. ناگهان پدید می‌آید که هر چه بوده است در پرتو تدبیر خدا بوده است، و همه و همه با مدد و یاری آفریدگار صورت پذیرفته است، و کارزار سراسر آن برای پیاده کردن اراده و خواست پروردگار درگرفته است و به راه افتاده است. آنان چیزی جز پرده‌ای و ابزاری برای نمایش و کنش تدبیر و تقدیر و ارادهٔ خدا نبوده‌اند... سپس از فراسوی این چیزی که برای مسلمانان از آن پرده‌برداری کرده است که حقیقت کارزار است، مسلمانان را فریاد داشته است، و در لشکرکشی به پایداری و استقامت خوانده است و آنان را به یاری و همراهی یزدان اطمینان بخشیده است، و ایشان را خاطرجمع کرده است که خدا دشمنانشان را خوار می‌دارد و به گناهانشان می‌گیرد... سپس ایشان را برحذر داشته است از خیانت به پیغمبر، و آگاه باشند از آزمون اموال و اولاد. به پیغمبر ﷺ نیز دستور داده است کافران را از فرجام کار برحذر دارد، و تسلیم و پاسخگوئی ایشان را ـ در صورت تسلیم شدن و پاسخ مثبت دادن ـ بپذیرد، و نهان و پنهان ایشان را به خدا واگذار کند. به مسلمانان هم دستور داده است که با کافران بجنگند اگر پشت کنند و نپذیرند، تا آشوبی نماند و از دین برگرداندنی در میان نباشد و دین خالصانه از آنِ یزدان گردد.

این نیمهٔ دوم هم این چنین به پیش می‌رود... با بیان حکم خدا دربارهٔ غنائم می‌آغازد ـ پس از آن که غنائم به خدا و پیغمبرش برگردانده شده است ـ آن‌گاه آنان را برای ایمان آوردن به خدا و ایمان به چیزی فرامی‌خواند که روز جدائی، روز برخورد دو گروه، بر بنده‌اش نازل کرده است... سپس برای ایشان پرده از تدبیر و تقدیر یزدان در حادثه و جنگی برمی‌دارد که این غنائم را نتیجه داده است. پس از آن گوشهٔ دیگری از موقعیّتها و صحنه‌های کارزار را حاضر می‌آورد و به تماشا می‌گذارد که در آن این تدبیر و تقدیر جلوه‌گر و آشکار می‌گردد. همچنین در آن هویدا و پیدا می‌شود که آنان جز ابزار و پرده‌ای برای انجام و نمایش قضا و

قدر خدا نبوده‌اند. بعد از آن از فراسوی این چیزی که برایشان روشن کرده است که حقیقت پیکار و اصل کارزار است، آنان را به پایداری در هنگامهٔ جنگ و درگیری، و به یاد خدا، و به اطاعت از خدا و اطاعت از پیغمبرش فریاد می‌دارد، ایشان را از کشمکش با یکدیگر بر حذر می‌کند و می‌ترساند، چرا که کشمکش با یکدیگر باعث شکست و زبونی می‌گردد. آنان را به شکیبائی، و دوری از سرمستی و ریای در جهاد، فرا می‌خواند. ایشان را از فرجامی همچون فرجام کافرانی می‌ترساند که از خانه و کاشانهٔ خود سرمست و مغرور بیرون آمدند و برای ریا و خودنمائی در پیش مردمان و جلوگیری از راه یزدان به راه افتادند و گول فریب اهریمن را خوردند. آنان را به توکّل بر خدای یگانه دعوت می‌کند، خدائی که بر کمک و یاری استوار و حکیمانهٔ موجود در تقدیر و تدبیر خود بسی توانا و زبردست است... آن‌گاه بدیشان سنّت و قانون خدا در گرفتار نمودن تکذیب کنندگان به سبب گناهانشان را می‌نمایاند... همان گونه که در نیمهٔ نخستین از فرشتگان یاد فرموده است و گفته است که فرشتگان مؤمنان را ثابت و استوار و برجای و پایدار می‌دارند، و گردنهای کافران را می‌زنند و دستهایشان را قطع می‌کنند، به همین شکل در این نیمهٔ دوم از فرشتگان سخن می‌راند و می‌فرماید که فرشتگان کافران را می‌میرانند و چهره‌ها و پشتهای ایشان را می‌زنند... همان طور که در نیمهٔ نخستین دربارهٔ کافرانی صحبت فرمود و گفت: آنان بدترین جنبندگان (انسان نام) هستند، در اینجا نیز به مناسبت سخن از نقض عهد و پیمان‌شکنی ایشان هربار که عهد و پیمان می‌بندند، این وصف را در اینجا تکرار می‌کند، و آن را مقدّمه‌ای می‌سازد برای فرمان دادن یزدان به پیغمبر خود ﷺ که در جنگ و صلح چگونه با ایشان رفتار کند، و احکام جنگ و صلح با کفّار چیست، احکام مفصّلی که دربارهٔ روابط اردوگاه اسلامی و اردوگاه‌های دشمن و صلح‌طلب بیان شده است. برخی از آنها احکام نهائی هستند و بعضیها احکامی هستند که بعدها در سورهٔ توبه تکمیل شده‌اند.

تا اینجا نزدیک است نقش دوم سوره- از لحاظ سرشت موضوعات و از لحاظ ترتیب قرار گرفتن آنها در روند سخن - مطابق با چیزی شود که در نقش اوّل سوره آمده است. تنها در احکام معاملات اردوگاه اسلامی با اردوگاه‌های دیگر تا اندازه‌ای مفصّل صحبت شده است.

سپس در پایان سوره موضوعات و احکام دیگری اضافه می‌گردد که با احکام پیشین پیوند دارند و مکمّل آنها هستند:

خداوند سبحان پیغمبر خود ﷺ را و مؤمنانی را که در خدمت او هستند متوجّه فضل و لطفی می‌فرماید که بدیشان روا دیده است بدان گاه که دلهایشان را به یکدیگر انس و الفت بخشیده است، دلهائی که اگر اراده و خواست و رحمت و بزرگواری خدا در حقّ آنها نبود از یکدیگر رمان، و از انس و الفت گریزان می‌گردیدند. همچنین یزدان منّان ایشان را مطمئن می‌سازد که تحت حفاظت و حمایت او قرار دارند... بدین خاطر به پیغمبر خود دستور می‌فرماید که مسلمانان را به جنگ تشویق و ترغیب کند، و بدیشان بگوید که در پرتو ایمانشان ـ اگر شکیبائی کنند ـ حریف ده برابر خود از کافران بیشعور می‌گردند، چه کافران ایمان ندارند، و مسلمانان در ضعیف‌ترین حالات خود حریف چندین برابر خویش از کافران می‌گردند، اگر شکیبائی ورزند. زیرا خدا با شکیبایان است.

آن‌گاه یزدان مسلمانان را بر اثر قبول فدیه از اسیران سرزنش می‌کند، چرا که آنان هنوز در زمین کاملاً بر دشمن پیروز نگردیده‌اند و ایشان را درهم نکوبیده‌اند و بر منطقه سیطره و قدرت نیافته‌اند و دولت ایشان استوار نگردیده است و تحکیم پیدا نکرده است. بدین وسیله برنامهٔ حرکت و جنبش اسلامی را در مراحل مختلف و در احوال متعدّد خود مقرّر و معیّن می‌دارد.

این امر بیانگر نرمش و سازش این برنامه و واقعیّت آن در رویاروئی با جهان واقعی در مراحل گوناگون است... همچنین یزدان سبحان برای ایشان بیان می‌فرماید که چگونه باید با اسیران خود رفتار کنند، و چگونه ایشان را مشتاق ایمان سازند، و ایمان را چگونه در دلهایشان زینت بخشند. سپس یزدان سبحان این اسیران را کم‌تر و ناچیزتر از آن می‌شمارد که چه‌بسا بخواهند دوباره خیانت کنند. و ایشان را متوجّه می‌سازد که خیانت آنان فائده‌ای نخواهد داشت و نتیجه‌بخش نخواهد بود. زیرا خداوند بزرگواری که آنان را دچار شکست و اسارت کرده است بدان هنگام که نخستین بار با کفر ورزیدن به خدا خیانت کرده‌اند، دیگر باره نیز ایشان را دچار شکست و اسارت می‌فرماید اگر به پیغمبرش ﷺ خیانت کنند.

در پایان، احکامی ذکر می‌گردد که روابط گروه مسلمانان را در میان خود سر و سامان می‌بخشد، و ارتباط و پیوند با مجموعه‌هائی را نظم و ترتیب می‌دهد که اسلام را می‌پذیرند ولیکن به کشور اسلامی نمی‌آیند و بدان دسترسی پیدا نمی‌کنند. پس از آن نحوۀ ارتباط و پیوند با کافران را در حالات معیّنی، و نیز از لحاظ قاعدۀ عام و قانون همگانی، بیان می‌دارد. به گونه‌ای که سرشت همایش اسلامی، و سرشت برنامۀ اسلامی بطور کلّی، در این احکام جلوه‌گر و روشن می‌شود. از دیگر سو آشکارا پیدا و هویدا می‌گردد که «همایش جنبشی» و گردهمآئی برای حرکت، اساس وجود اسلامی است، اسلامی که احکام معاملات داخلی و خارجی مسلمانان چنین همایشی از آن سرچشمه می‌گیرد. همچنین آشکار و روشن می‌شود که جدائی عقیده و شریعت در این آئین از حرکت و وجود عملی جامعۀ مسلمان ممکن نیست.

در این دیباچۀ کوتاه این اندازه سخن ما را بس. بگذار از این به بعد با آیات قرآنی بطور مشروح روبرو گردیم:

۞ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن
كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾ إِذْ
أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ
أَسْفَلَ مِنكُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ ۙ
وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَهْلِكَ مَنْ
هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ
لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ
وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ
يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ
فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ وَإِلَى اللَّهِ
تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً
فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ
وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ
عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ
النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ ۖ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ۚ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾ إِذْ يَقُولُ
الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ ۗ
وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾
وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا ۙ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ
وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذَٰلِكَ
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۙ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ۚ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾

روند قرآنی سرآغاز این درس را با پایان درس گذشته در اواخر جزء نهم به یکدیگر پیوند می‌دهد. چه این درس احکام جنگ را پیاپی می‌آورد، جنگی که در آنجا با این فرمودهٔ یزدان منّان آغاز گردیده بود:

﴿ ... قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ، وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ. وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، وَ إِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ، نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ﴾.

(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشتهٔ اعمالشان بخشوده می‌شود، و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا دربارهٔ پیشینیان از مدّ نظر گذشته است (و همان قانون هم دربارهٔ آنان اجراء می‌گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذّبان نابودی است و ایشان هم نابود می‌شوند). و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید، چرا که) خدا می‌بیند چیزهائی را که می‌کنند (و کیفرشان می‌دهد).

سپس در این درس سخن را پی‌می‌گیرد دربارهٔ احکام غنائمی که به دست می‌آید از پیروزی در جنگی که هدف آن را روشن فرموده است:

﴿ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ﴾.

تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد.

با وجود این که هدف از جهاد با این نصّ صریح معیّن می‌گردد، و از این هدف هم آشکارا برمی‌آید که مراد از جهاد آن جهادی است که در راه خدا، و در راه هدفهائی انجام پذیرد که به دعوت و دین و برنامهٔ خدا برای زندگی اختصاص داشته باشد... هرچند هم مالکیّت غنائمی که از این جهاد به دست می‌آید پیش از این قاطعانه تعیین شده است و کار آن پایان پذیرفته است و به خدا و رسول تعلّق گرفته است، و مجاهدان بی‌بهره از آن مانده‌اند تا نیّت و حرکت ایشان خالصانه برای خدا باشد، با وجود هم این و هم آن برنامهٔ قرآنی ربّانی با جهان موجود و عملی مردمان رویاروی می‌شود و احکامی را برای سر و سامان دادن و اداره کردن آن به پیش می‌کشد و ارائه می‌دهد. غنائمی در میان است و جنگجویانی هستند. این جنگجویان در راه خدا با مال و جان خود جهاد می‌کنند: با خواست خود به جهاد می‌پردازند، و خویشتن را با هزینه‌های شخصی آمادهٔ نبرد می‌سازند، و مجاهدان دیگری را نیز که خودشان نمی‌توانند مخارج خویش را برای رفتن به جهاد بپردازند آمادهٔ جهاد و مجهّز برای رزم می‌سازند... بعد از آن غنائمی را در کارزار به دست می‌آورند، غنائمی که آن را با شکیبائی و پایداری و رشادتهای خود در جنگ فراچنگ می‌آورند... خدا درونها و دلهای ایشان را زدوده و پاک از این می‌گرداند که چیزی در آنجا راجع به این غنائم در فریاد و غوغا باشد، و آنها را قلقلک بدهد، غنائمی که بطور کلّی به خدا و پیغمبرش واگذار گردیده است... بدین منوال هیچ مانعی نیست که از این غنائم بهرهٔ ایشان داده شود ـ هرچند آنان می‌دانند چیزی که بدیشان می‌رسد خدا و پیغمبرش آن را بدانان می‌دهند ـ عطیّه‌ای که نیاز واقعی ایشان را و احساسات بشری آنان را پاسخگو باشد، بدون این که از آن، کار حرامی همچون جمع آمدن بر آن و کشمکش

در آن پدیدار گردد، آن هم پس از داوری قاطعانه‌ای که در اوّل سوره آمده است.

این برنامهٔ خدائی است که سرشت انسانها را می‌داند، و با آنان برابر این برنامهٔ هماهنگ کامل رفتار می‌فرماید، برنامه‌ای که پاسخگوی نیازهای واقعی ایشان، و احساسات بشری آنان است، و در عین حال نمی‌گذارد به خاطر آن غنائم دلها و همچنین جامعه تباه شود.

❁

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَ لِلرَّسُولِ، وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ، وَ الْيَتَامَىٰ، وَ الْمَسَاكِينِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ... وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید. بقیّهٔ یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است.

میان روایتهای منقوله و آراء فقهیّه اختلافات زیادی است...

۱ ـ مدلول و مفهوم «غنائم» و «انفال» کدام است؟ آیا غنائم و انفال یک چیز است، یا دو چیز جدای از همدیگر؟

۲ ـ یک پنجمی که جدای از یک پنجمهای چهارگانه‌ای است که خدا آنها را به جنگاوران داده است، چگونه تقسیم می‌گردد؟

۳ ـ آیا سهمی که از این یک پنجم متعلّق به خدا است، همان سهم یک پنجمی است که به پیغمبر خدا می‌رسد؟ یا سهم مستقلّ و جداگانه‌ای است؟

۴ ـ آیا سهمی که از این یک پنجم به پیغمبر می‌رسد تنها خاصّ او است؟ یا به رهبران و پیشوایان پس از او هم می‌رسد و منتقل می‌شود؟

۵ ـ آیا سهمی که از این یک پنجم به خویشاوندان می‌رسد، آیا در میان خویشاوندان پیغمبر خدا ﷺ همیشه باقی است و به زادگان بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطّلب پس فوت پیغمبر خدا ﷺ داده می‌شود، همانگونه که در زمان خود او داده می‌شد؟ یا این که این سهم به رهبر و پیشوا می‌رسد و در آن هرگونه که بخواهد دخل و تصرّف می‌کند؟

۶ ـ آیا سهمهائی که از این یک پنجم به خدا و پیغمبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه داده می‌شود معیّن است و یک پنجم به نسبت مساوی تقسیم می‌شود؟ یا این که پیغمبر خدا ﷺ و پس از وفات او جانشینان او توانسته‌اند و می‌توانند دخل و تصرّف کنند؟

و اختلافات فرعی دیگری...

ما ـ همانگونه که شیوهٔ ما در این کتاب فی‌ظلال القرآن است ـ وارد این فروع و شاخه‌های فقهی نمی‌شویم و زیبا است آنها را در مباحث ویژهٔ خود در کتابهای فقهی جستجو کرد... این به شکل عامّ، و امّا به شکل خاصّ خود، موضوع غنائم بطور کلّی یک مسألهٔ زندگی اسلامی نیست که امروزه اصلاً با آن رویاروی شویم. ما امروزه در برابر قضیّهٔ موجود در جهان خود به نام خمس نیستیم. نه دولت مسلمانی، و نه رهبری مسلمانی، و نه ملّت مسلمانی داریم که در راه خدا جهاد کنند و غنائمی بدانان برسد و به دخل و تصرّف در آن نیازی پیدا شود! زمان چرخیده است و به وضع نخستین

روزی برگشته است که اوّلین بار در آن این آئین برای انسانها نازل گردیده است. مردمان به جاهلیّتی برگشته‌اند که بر آن بوده‌اند. خداگونه‌های دیگری را با خدا شریک کرده‌اند که زندگانی ایشان را با قوانین بشری خود می‌چرخانند و اداره می‌گردانند! این آئین عقب‌عقب برگشته است تا از نو مردمان را به پذیرش این آئین فراخواند... آنان را به گواهی دادن: لاٰ إِلٰـهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، دعوت کند. ایشان را به یگانگی خداوند سبحان در الوهیّت و حاکمیّت و فرمانروائی فراخواند، و بدیشان بگوید در این زمینه‌ها تنها از پیغمبر خدا قوانین و احکام را دریافت دارند و بس. آنان را دعوت کند که تحت فرمانروائی رهبری مسلمان گرد آیند برای پدید آوردن دوبارهٔ این آئین در زندگی مردمان، و اختصاص دوستی بطور کامل به این جمع و به رهبری مسلمان، و دوری کامل از دوستی با جامعه‌های جاهلیّت و با رهبریهای جاهلیّت به طور کلّی. این است مسألهٔ زنده‌ای که امروزه با این آئین روبرو می‌شود. دیگر مسألهٔ دیگری جز آن اصلاً وجود ندارد... مسألهٔ غنائمی در میان نیست، چون مسألهٔ جهادی در میان نیست! بلکه مسألهٔ سر و سامان‌دهی یگانه‌ای وجود ندارد، نه در روابط داخلی و نه در ارتباطات خارجی. این هم سبب ساده‌ای دارد: جامعهٔ اسلامی مستقلّ و برجائی در میان نیست. جامعه‌ای که نیاز به احکام و قوانین و مقرّراتی داشته باشد و به وسیلهٔ آنها روابط داخلی و ارتباطات میان خود با جامعه‌های دیگر را نظم و نظام بخشد!!!

برنامهٔ اسلامی برنامهٔ واقعی است و به مسائلی نمی‌پردازد که عملاً وجود ندارد. بدین خاطر است که برنامهٔ اسلامی اصلاً به احکامی نمی‌پردازد که مربوط به مسائلی باشد که در جهان موجود وجود خارجی ندارند!... برنامهٔ اسلامی برنامه‌ای است که والاتر از آن است که به همچون احکامی بپردازد. پرداختن به احکام مسائل غیرموجود کار این آئین نیست. این چنین برنامه‌ای پیشهٔ افراد بیکاری است که اوقات بیکاری خود را صرف پرداختن به بحثهای نظری و احکام فقهی می‌کنند، آن نظریّه‌ها و احکامی که در جهان واقع اصلاً موضوعی ندارد. بجای این که تلاشهای خود را صرف دوباره پدیدآوردن جامعهٔ مسلمان برابر برنامهٔ پویای واقعی خود این آئین کنند: دعوت به لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ... تا گروهی از نو به این آئین درآیند - همان‌گونه که مردمان نخستین بار بدان درآمده بودند - و به سبب درآمدن و پذیرش بدین آئین یک همایش جنبشی پدیدآید و گروهی گرد هم آیند که دارای رهبریِ مسلمان، و محبّت و دوستی ویژه‌ای نسبت به دین، و دارای وجود مستقلّ و جدای از جامعه‌های جاهلی باشند... آن وقت است که خدا میان آنان و میان قوم ایشان به حقّ داوری خواهد کرد... بدان هنگام است - بلی فقط بدان هنگام است - که آنان به احکام و قوانینی نیاز پیدا می‌کنند که روابط میان ایشان را سر و سامان و نظم و نظام بخشد، و به احکام و قوانینی نیازمند می‌گردند که روابط میان ایشان و میان دیگران را روبه‌راه و منظّم و مرتّب گرداند... در این صورت است - فقط در این صورت است - که مجتهدان در آئین به اجتهاد می‌پردازند تا احکام و قوانینی را استنباط کنند که با مسائل واقعی سر و کار پیدا می‌کنند، مسائل واقعی چه داخلی و چه خارجی. آن وقت است - و تنها آن وقت است - چنین اجتهادی ارزش خود را پیدا می‌کند، چون همچون اجتهادی دارای جدّیّت و واقعیّت خود است و بس!

به خاطر فهم همین جدّیّتی که برنامهٔ زندهٔ واقعی پویای این آئین دارد، در اینجا بدان تفصیلات فقهی ویژهٔ انفال و غنائم نمی‌پردازیم، تا زمان آن هر وقت خدا خواست فرابرسد، و جامعهٔ اسلامی تشکیل بشود، و با حالت جهاد عملی رویاروی گردد، جهادی که غنائمی به دست دهد و آن غنائم به احکام نیاز پیدا کند! در این کتاب فی‌ظلال القرآن این ما را بس خواهد بود که اصل اعتقاد و ایمان را در روند جنبش تاریخی، و در برنامهٔ تربیتی قرآنی، دنبال کنیم. چه این عنصر ثابتی است که در این

کتاب ارزشمند، از گذشت زمان تأخیر نمی‌پذیرد و تغییر حاصل نمی‌کند... و همهٔ چیزهای دیگر دنباله‌رو آن و پابرجای بدان است.[1]

حکم همگانی و عامی که نصّ قرآنی بیانگر آن است:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ، وَ لِلرَّسُولِ، وَ لِذِي الْقُرْبىٰ، وَ الْيَتَامىٰ، وَ الْمَسَاكِينِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است.

خلاصهٔ آن این است که چهار پنجم هر چیزی از غنیمت به جنگاوران تعلّق می‌گیرد، و یک پنجم باقیماندهٔ غنیمت ، پیغمبر خدا ﷺ و پیشوایان مسلمان استوار بر شریعت خدا و مجاهد در راه خدا پس از او، در این موارد مصرف می‌کنند: «خدا، رسول، خویشاوندان، یتیمان، مسکینان، و واماندگان در راه»... در راه نیازی که پیدا می‌شود، اگر غنائمی در میان باشد... این سخن ما را بس...

امّا رهنمود همیشگی پس از آن، همان چیزی است که نیمهٔ دوم آیه متضمّن آن است:

﴿ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ، وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ، وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است.

ایمان نشانه‌هائی دارد که بر آن دلالت دارند و بودن آن را می‌رسانند. یزدان سبحان اعتراف اهل بدر را ـ که اهل بدرند!ـ آویزه و آویختهٔ ایمان ایشان به خدا، و به چیزی می‌کند که بر بندهٔ خود نازل فرموده است در آن روزی که روز جدائی (کفر از ایمان) است و روزی است که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند... اعتراف اهل بدر را ـ بلی اینان که اهل بدر هم هستند ـ آویزه و آویختهٔ ایمان می‌فرماید تا چیزی را که خدا در آغاز آیه از غنائم برایشان تعیین فرموده است پذیرفته گردد. لذا این را شرط فرموده است تا با انجام آن، در پیشگاه یزدان، مؤمن به خدا و بدانچه از قرآن برای بندهٔ خود نازل فرموده است، بشمار آید. همان‌گونه که پیاده شدن ایمان را مقتضی اعلان ایمانشان می‌داند، پیاده شدن مدلول و مفهوم ایمان را نیز نشانهٔ درستی اعلانشان می‌شمارد.

مدلول و مفهوم ایمان را در قرآن این چنین روشن و قاطع می‌یابیم، به گونه‌ای که هیچ‌گونه شل و ولی، و کجی و کژی، و تأویل و تطویلی، در آن نیست. اینها چیزهائی است که بعدها تفصیلات فقهی آنها را پدید آورده است، بدان هنگام که فرقه‌ها و مذهبها و تأویلها پدید آمده است، و مردمان سرگرم جدالهای خیالی و فرضهای ذهنی منطقی شده‌اند، همان‌گونه که مردمان ـ به سبب پیدایش فرقه‌های مذهبی و سیاسی ـ به اتّهامات و دفع اتّهامات پرداخته‌اند، و لقب کفر به یکدیگر دادن و همدیگر را کافر خواندن، و در مقام دفع این کفر برآمدن، به پیش آمده است، و هیچ کدام از این دو کار بر اصول روشن و سادهٔ این آئین پای‌بند و استوار نبوده است. و بلکه بر غرض و مرض و هوا و هوس و نیرنگبازی و دغلکاری دشمنان و مخالفان یکدیگر استوار و پایدار گردیده است! در چنین روزگارانی کسانی یافته شده‌اند که مخالفان خود را در برابر کارهای فرعی به کفر و زندقه ملقّب ساخته‌اند، و کسانی هم پیدا شده‌اند که در تبرئه و پاکی خود سخت به دفاع پرداخته‌اند و با تمام قدرت بر کسانی تاخته‌اند

۱- برای اطّلاع بیشتر به دیباچهٔ سورهٔ انعام در جزء هفتم، و کتاب: «الإسلام و مشكلات الحضارة» فصل «كيف الخلاص» تألیف مؤلّف مراجعه شود.

که دیگران را بدین تهمت ملقّب ساخته‌اند... هم این و هم آن، غلوّ و زیاده‌روی بشمار است، و سبب آنها وجود چنان شرائط و ظروف تاریخی است... امّا آئین یزدان روشن و قاطع است و هیچ‌گونه سهل‌انگاری و سستی و نیرنگبازی و دغلکاری در آن نیست:

(لَیْسَ الْاِیْمانُ بِالتَّمَنّی، وَ لاٰ بِالتَّحَلّی، وَلٰکِنْ هُوَ مٰا وَقَرَ فِی الْقَلْبِ وَ صَدَّقَهُ الْعَمَلُ).

ایمان با آرزو کردن و سخن‌آرائی و شیرین گفتاری نیست، بلکه ایمان آن ایمانی است که در دل جایگزین شود، و عملکرد آن را تصدیق کند و نشان دهد.

برای بودن ایمان، قطعاً باید چیزی را که خدا آن را قانون مردمان کرده است پذیرفت و در واقعیّت زندگی پیاده کرد... کفر هم عبارت است از نپذیرفتن چیزی که خدا آن را قانون مردمان کرده است، و داوری بردن به پیش چیزی که خدا آن را نازل نفرموده است و شریعت قرار نداده است، چه در کارهای کوچک و چه در کارهای بزرگ... اینها احکام صریح و قاطع و ساده و روشنی است... هرچیز دیگری جز اینها از جملهٔ ساختارهای اختلافها و تأویلها است.

این هم نمونه‌ای است از بیانات صریح و قاطع و ساده و روشن یزدان سبحان:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ، وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتَامىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید. بقیّهٔ یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند).

مثل همین نمونه است سائر بیانات روشن و قاطع و صریحی که حقیقت ایمان و حدود آن را در کتاب خدا به تصویر می‌کشند.

یزدان مالکیّت غنیمت را از دست کسانی خارج ساخته است که آن را در کارزار گرد آورده‌اند، و مالکیّت غنیمت را به خدا و پیغمبر در سرآغاز سوره برگردانده است، تا کار و بار همه و همه به خدا و پیغمبر برگردد، و جهادگران از هرگونه شرائط و ظروفی از شرائط و ظروف زمین بیرون آیند، و آغاز و پایان کار و بار خود را بطور کلّی به خداوند که پروردگار ایشان است و به پیغمبر که رهبر آنان است واگذار نمایند، و برای خدا، در راه خدا، زیر پرچم خدا، و برای فرمانبرداری از خدا، به کارزار بپردازند. خدا را در ارواح خود، و در اموال خود، و در همهٔ کارهای خود، حاکم و قاضی کنند، بدون کم‌ترین پیگرد و بدون کم‌ترین اعتراضی. این ایمان است... همان‌گونه که در سرآغاز سوره بدیشان فرموده است، بدان هنگام که مالکیّت غنیمت را از دست ایشان بیرون می‌آورد و آن را به خدا و به پیغمبرش برگشت می‌دهد:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ. قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ ... إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

از تو دربارهٔ غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟) بگو: غنائم از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار بگذارید و) در میان خود صلح و صفا به راه اندازید، و اگر مسلمانید از

خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید.

هنگامی که تسلیم فرمان خدا گردیده‌اند، و به حکم و داوری او خشنود شده‌اند، بدین خاطر مدلول و مفهوم ایمان نیز در درونشان جایگزین گردیده است، بدین هنگام برگشته است تا چهار پنجم غنیمت را بدیشان برگرداند، و یک پنجم را بر اصل خود باقی گذارد، یعنی به خدا و پیغمبر واگذار کند تا پیغمبر خدا ﷺ در آن تصرّف فرماید و از آن برای کسانی خرج کند که در میان گروه مسلمانان سرپرستی ایشان را بر عهده دارد، همچون: خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، و واماندگان در راه... دوباره برگشته است تا چهارپنجم‌ها را بدیشان برگرداند، در حالی که در درونشان جایگزین و استوار شده است آنان در اصل به سبب جنگ و پیروزی مالک غنیمت نمی‌گردند، بلکه آنان برای خدا می‌جنگند و برای دین خدا پیروز می‌شوند. ایشان سزاوار دریافت غنیمت می‌شوند چون خدا آن را بدیشان می‌بخشد، همان‌گونه که هم او است که پیروزی را بدیشان ارمغان می‌دارد و همهٔ کار و بار پیکار، و کار و بار ایشان را یکسره می‌گرداند... باز هم برگشته است تا بدیشان یادآوری کند که تسلیم چنین کار تازه‌ای شدن ایمان بشمار است... تسلیم شدن این کار شرط ایمان، و مقتضی ایمان است.

﴿ وَ اَعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ، وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ ﴾.

(ای مسلمانان!) بدانید که همهٔ غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامّه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرّر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معیّن می‌نماید. بقیّهٔ یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند).

بدین منوال و بر این روال آیه‌ها پیاپی می‌آیند و پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرند تا اصل روشن قاطعی از اصول این آئین را دربارهٔ ارزش مدلول و مفهوم ایمان و حقیقت و شرط و مقتضی آن بیان دارد.

سپس در پیشگاه توصیف خدا از پیغمبرش ﷺ می‌ایستیم که می‌فرماید: ﴿ عَبْدِنٰا ﴾. بندهٔ خودمان. آن هم در این جایگاهی که همهٔ کار و بار غنائم را و در نهایت کار و بار خمس باقیمانده را یکسره بدو واگذار می‌فرماید:

﴿ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ، وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ ﴾.

اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، پیروز شدند).

واقعاً توصیف الهامگرانه‌ای است... بندگی یزدان، مسلّماً حقیقت ایمان است. در عین حال بندگی یزدان والاترین مرتبه و مقام برای انسان است، مرتبه و مقامی که با بزرگداشت یزدان در حقّ انسان چنین پایه و مایه‌ای بهرهٔ او می‌گردد. این بندگی در جائی یاد می‌شود و جلوه‌گر می‌گردد که کار تبلیغ از سوی خدا به رسول خدا ﷺ واگذار می‌شود، همان‌گونه که تصرّف در چیزی بدو واگذار می‌شود که خدا آن را به او حواله کرده است.

در خود زندگی موجود نیز بندگی یزدان درجهٔ والائی

برای انسان است. بلی مرتبهٔ ارزشمند و ارجمندی هم هست... بزرگوارترین مقام و مرتبه‌ای است که انسان به سوی آن اوج می‌گیرد.
تنها بندگی یزدان است که نگاهدار انسان از بندگی هوا و هوس، و از بندگی بندگان است... انسان به والاترین مقام مقدّرش نمی‌رسد مگر زمانی که از بندگی هوا و هوس خود، و بطور کلّی از بندگی همه چیز جز خدا رها و وارسته شود.
کسانی که سر باز می‌زنند از این که بندگان یزدان یگانه باشند، به محض سر باز زدن از بندگی یزدان، قربانیان پست‌ترین بندگیهای دیگر می‌گردند. فوراً بندگان هواها و هوسها و شهوتها و پریدنها و جهیدنهای خود می‌شوند، و فوراً ارادهٔ خویشتنداری خود را از دست می‌دهند، اراده‌ای که یزدان نوع «انسان» را از میان سائر انواع دیگر بدان اختصاص داده است و آن را ویژهٔ انسان کرده است. آن‌گاه به ردهٔ حیوانات سرازیر می‌گردند و بدترین حیوانات می‌شوند. ایشان همچون حیوانات می‌گردند، بلکه گمراه‌تر از حیوانات می‌گردند. آنان پست‌ترین پستان می‌شوند، پس از آن که ـ آن گونه که یزدان، ایشان را آفریده است ـ در زیباترین پیکر و سیما و ترکیب‌بند سرشتی بوده‌اند.
همچنین کسانی که سرباز می‌زنند از این که بندگان یزدان باشند به بدترین و به پست‌ترین بندگیهای دیگر می‌افتند، به بندگی بندگانی امثال خود نیز گرفتار می‌آیند، و آن بندگان برابر هواها و هوسهای خود، و برابر دیدگاه‌ها و خط سیرهای کوتاه‌بینانهٔ خود که آمیخته با عشق به آقائی و برتری است، همان‌گونه که آمیخته با نادانی و کاستی و آرزوپرستی است، ایشان را راه می‌برند و در زندگانی آنان دخل و تصرّف می‌کنند!
همچنین چنین کسانی به بندگی «جبرها» گرفتار می‌آیند. بدیشان گفته می‌شود: آنان در برابر جبرها تاب و توانی ندارند، و بناچار باید در برابر جبرها کرنش برند و تسلیم شوند و با جبرها نستیزند و پرخاش نکنند... از جمله... «جبر تاریخ»... و «جبر اقتصاد»... و «جبر تغیّر و تحوّل»، و سائر جبرهای مادیگرایانه‌ای که پیشانی «انسان» را در خاک مذلّت می‌گردانند و می‌چرخانند و انسان نمی‌تواند پیشانی خود را نه از این خاک برآورد و بلند گرداند، و نه با این جبرهای چیرهٔ خوار کنندهٔ هراسناک بستیزد و پرخاش کند، بلکه لازم است در این بندگیهای پست و خوار و ننگین خود بلولد و لب برنیاورد![1]
آن‌گاه در برابر توصیف یزدان سبحان از روز بدر می‌ایستیم که روز فرقان، یعنی جدائی نامیده شده است:
﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ﴾.
اگر به خدا و بدانچه بر بندهٔ خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند).
جنگ بدر ـ که با تدبیر و تقدیر و رهنمود و رهبری و یاری خدا آغاز گردیده‌است و پایان پذیرفته است ـ فرقان، یعنی جدائی بوده است... جدائی میان حقّ و باطل ـ همان‌گونه که مفسّران بطور اجمال می‌گویند ـ و جدائی به معنی به مراتب فراگیرتر و گسترده‌تر و ژرف‌تر از این... جدائی عملی میان حقّ و باطل است، امّا آن حقّ اصیلی که آسمانها و زمین بر آن استوار و پایدارند، و سرشت چیزها و زنده‌ها بر آن استوار و پایدار است... حق راستینی که مجسّم می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید در انحصار الوهیّت و سلطه و قدرت و تدبیر و تقدیر به یزدان سبحان، و اختصاص بندگی سراسر جهان هستی، اعم از آسمان و زمین و چیزها و

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجهه شود به کتاب: «التّطور و الثّبات فی حیاة البشریّة»، و کتاب: «جاهلیّة القرن العشرین» تألیف: محمّد قطب.

زنده‌ها، به این چنین الوهیّت یگانه‌ای و این چنین سلطه و قدرت یکتائی، و این چنین تدبیر و تقدیری که پیگردی و انبازی ندارد... و میان باطل ناروا و نادرست و ناپایداری که در آن هنگام روی زمین را دربرگرفته بود، و آن حقّ اصیل را نیز فراگرفته بود، و در زمین طاغوتهائی بودند که در زندگی بندگان یزدان هر آن‌گونه که خود می‌خواستند تصرّف می‌کردند، و هواها و هوسهائی بود که بر زندگی و زندگان فرمانروائی می‌نمودند!.. این است جدائی سترگی که در جنگ بدر حاصل آمد و کامل گردید. چرا که میان آن حقّ بزرگ و این باطل سرکش یاغی جدائی انداخت، و آن دو را به‌گونه‌ای دور از همدیگر افکند که دیگر با یکدیگر آمیخته نگردند و آمیزهٔ همدیگر نشوند.

جنگ بدر جدائی حقّ از باطل با این مدلول و مفهوم فراگیر و گسترده و دقیق و عمیق بود از نواحی و زوایای گوناگون، و جدائی این حقّ و این باطل در ژرفاهای دل و درون بود... جدائی میان یگانه‌پرستی خالصانهٔ مطلق با همهٔ شعبه‌ها و شاخه‌هائی که در دل و درون، و در احساس و شعور، و در اخلاق و رفتار، و در پرستش و بندگی داشت، و میان شرک و انبازی بود که به شکلهای گوناگون و به شیوه‌های جوراجور بندگی دل و درون را سزاوار غیر خدا، از قبیل: انسانها و هواها و هوسها و معیارها و ارزشها و اوضاع و احوال و آداب و رسوم می‌دید.

جنگ بدر جدائی میان این حقّ و این باطل در واقعیّت زندگی موجود و نمایان نیز بود... جدائی میان پرستش موجود انسانها، هواها و هوسها، معیارها و ارزشها، اوضاع و احوال، شریعتها و قانونها، و آداب و رسوم و اخلاق و عادات بود... جدائی برگشت در همهٔ اینها به یزدان یگانه‌ای بود که جز او خدائی نیست، و جز او چیره و غالبی نیست، و جز او حاکم و فرمانروائی نیست، و جز او قانونگذاری نیست... در نتیجه سرها بلند گردیدند و برای غیر خدا خم و چم نشدند، و سرها برابر و مساوی ایستادند و برای جز حاکمیّت خدا و شریعت و قانون او کرنش نبردند، و دسته‌ها و گروه‌های انسانها که گله‌وار بندهٔ طاغیان و یاغیان بودند، آزاد و رها گردیدند.

جنگ بدر جدائی میان دو دوره از تاریخ جنبش اسلامی بود: دورهٔ شکیبائی و پایداری و گردهمآئی و چشم انتظاری، و دورهٔ نیرومندی و جنبش و یورش و جهش... اسلام که اسلام است اعلان همگانی آزادی «انسان» در «زمین» است، آزادی انسان با بیان الوهیّت یزدان یگانه و حاکمیّت او در جهان، و تعقیب طاغوتهائی که الوهیّت و حاکمیّت خدا را در اینجا و آنجا غصب کرده‌اند... اسلام که اسلام است چاره‌ای جز این نداشت که باید نیرو و جنبش و یورش و جهش داشته باشد. زیرا اسلام نمی‌توانست بایستد و در گوشه‌ای کز کند و در انتظار گذشت زمان طولانی بماند تا با گذشت زمان زیاد چه شود و چه نشود. اسلام نمی‌توانست که تنها عقیدهٔ جدای از همه چیز در دلها و درونهای پیروان خود بماند، و شعائر و مراسم پرستش یزدان، و در اخلاق و آداب رفتار و کردار مسلمانان با یکدیگر خلاصه شود. اسلام چاره‌ای جز این نداشت که برجهد و برای پیاده کردن جهان‌بینی تازه، و برنامهٔ تازه، و دولت تازه، و جامعهٔ تازه، در واقعیّت زندگی، به پیش تازد، و از سر راه خود سدّها و مانعها و دست‌اندازهای مادی و دیدنی را براندازد، آن چیزهائی که اسلام را سکندری می‌دهد و میان آن و میان تطبیق واقعی در زندگی مسلمانان پیش از هر چیز، و پس از آن میان اسلام و میان زندگی همهٔ انسانها، حائل و مانع می‌گردد... آخر اسلام از سوی یزدان برای همین تطبیق واقعی آمده است.(۱)

جنگ بدر جدائی میان دو دوره از تاریخ انسانها بود. چه انسانها بطورکلّی پیش از پیدایش دولت اسلامی، جدای از انسانها بطور کلّی پس از پیدایش دولت

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به اهداف جهاد اسلامی در دیباچهٔ جزء نهم فی‌ظلال القرآن.

اسلامی بودند... چه انسانها بطورکلّی پیش از برپائی نظام اسلامی، جدای از مجموعه‌های انسانهای پس از برپائی این نظام بودند... این جهان‌بینی نوینی که از این نظام برجوشید، و این نظام نوینی که از این جهان‌بینی بردمید، و این جامعهٔ تازه به جهان پانهاده‌ای که تولّد تازهٔ انسانها را جلوه‌گر و هویدا می‌کرد، و این معیارها و ارزشهائی که هم سراسر زندگی بر آن برپا و برجا می‌گردید، و هم نظام اجتماعی و قانونگذاری بر آن استوار و پایدار می‌شد، همهٔ اینها تنها ملک مسلمانان نماند و فقط متعلّق بدیشان نشد، از آن زمان که جنگ بدر درگرفت و وجود جامعهٔ نوین برقرار و استوار گردید. بلکه همهٔ اینها کم‌کم ملک تمام انسانها شد. انسانها از آنها چه در سرزمین اسلام و چه در خارج از آن، متأثّر شدند، خواه به شکل دوستی با اسلام، و خواه به صورت دشمنی با اسلام... صلیبیهائی که از غرب لشکرکشی کرده بودند تا با اسلام بجنگند و در سرزمینهای خودش آن را نابود و از میان بردارند، از آداب و رسوم جامعهٔ اسلامی متأثّر شدند، جامعهٔ اسلامی‌ای که برای درهم شکستن آن آمده بودند. صلیبیها به سرزمینها و کشورهای خود برگشتند تا رژیم فئودالیسم یا ارباب رعیّتی را درهم شکنند که در میانشان رواج داشت. این وقتی بود که بقایای نظام اجتماعی اسلامی را دیده بودند!.. مغولها و تاتارها نیز از شرق لشکرکشی کردند تا با اسلام بجنگند و کار آن را بسازند. البتّه آنان با اشارهٔ یهودیان و مسیحیان اقدام به لشکرکشی کردند که در سرزمینهای اسلامی می‌زیستند. در نهایت مغولها و تاتارها تحت تأثیر عقیدهٔ اسلام قرار گرفتند و مسلمان شدند و آن را با خود به سرزمین جدید فراخی از جهان بردند تا در آنجا به انتشار آن بپردازند، و بر اساس عقیدهٔ اسلام خلافتی را بنیانگذاری کنند و برپای دارند که از قرن پانزدهم تا قرن بیستم در قلب اروپا باقی ماند!.. به هر حال تاریخ انسانها بطورکلّی از زمان رخداد بدر از این جدائی متأثّر شده‌است، چه در سرزمینهای اسلامی و چه در سرزمینهائی که با اسلام به مبارزه و مقابله پرداخته‌اند.[1]

جنگ بدر جدائی میان دو اندیشه دربارهٔ عوامل پیروزی و عوامل شکست بوده است. جنگ بدر در حالی درگرفت که همهٔ عوامل ظاهری پیروزی در صف مشرکان، و همهٔ عوامل ظاهری شکست در صف گروه مؤمنان بود. تا آنجا که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری (کفر و نفاق) بود می‌گفتند:

﴿ غَرَّ هٰؤُلاٰءِ دِینُهُمْ ﴾.

اینان را آئینشان مغرور نموده است و گول زده است.

(انفال / ۴۹)

یزدان سبحان خواسته بود که کارزار بدین شیوه جریان یابد ـ کارزاری که نخستین پیکار میان مردمان فراوان مشرک و میان مردمان اندک مؤمن بوده است ـ تا این کارزار جدائی میان دو اندیشه و دو سنجش دربارهٔ اسباب پیروزی و اسباب شکست باشد، و عقیدهٔ نیرومند بر جمع فراوانی از لحاظ شماره و توشه و ساز و برگ پیروز گردد، و برای مردمان روشن شود که پیروزی از آنِ عقیدهٔ شایستهٔ نیرومند است، نه از آنِ خود اسلحه و ساز و برگ جنگ. و متوجّه شوند که بر پیروان عقیدهٔ درست واجب است که جهاد کنند و به جرگهٔ کارزار با باطل فروروند بدون این که منتظر بمانند تا نیروی ظاهری مادی برابر شود و تعادل قوا فراهم آید. چرا که پیروان حقّ از نیروی دیگری برخوردارند که کفّهٔ ترازو را بالا می‌برد و تعادل قوا را به هم می‌زند. این هم تنها سخنی نیست که گفته شود و بر باد رود. بلکه واقعی و حقیقی است و مشاهده می‌شود.

خلاصه جنگ بدر جدائی میان حقّ و باطل با مدلول و مفهوم دیگری است. آن مدلول و مفهومی که فرمودهٔ خداوند بزرگ در اوائل این سوره بدان اشاره می‌کند:

۱- مراجعه شود به کتاب «هذا الدّین» فصلهای: منهج مؤثّر، رصید الفطرة، رصید التجربة، و خطوط مستقرّة.

﴿ وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ، وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ، وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ، لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

(ای مؤمنان به‌یاد آورید) آن‌گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده‌بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود) ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه‌کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هرچند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (انفال / ۷ و ۸)

کسانی که از مسلمانان برای پیکار بیرون رفته بودند، می‌خواستند با کاروان ابوسفیان و با غنائم آن رویاروی گردند. ولی خدا چیزی را برای آنان خواست که ایشان نخواسته بودند و در نظر نداشتند. خدا خواست که کاروان ابوسفیان (که قدرتمند نبود) از دست مسلمانان به‌در رود و با نفرات ابوجهل (که قدرتمند بودند) رویاروی شوند، و کارزار و پیکار و کشتار و اسیر کردن در میان باشد، و کاروان و غنیمت و کوچ آسوده و خوشایند در میان نباشد! یزدان سبحان بدیشان فرموده است این کار خدا و ساختار او است:

﴿ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ ﴾.

تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند.

این اشاره به بیان حقیقت بزرگی داشته است: در جامعهٔ انسانی حقّ قطعاً حقّ نمی‌گردد، و باطل قطعاً باطل نمی‌شود، تنها با بیان «نظری» دربارهٔ حقّ و باطل، و یا تنها با اعتقاد «نظری» داشتن به این که این حقّ است و آن باطل... حقّ قطعاً حقّ نمی‌گردد و در زندگی واقعی مردمان یافته نمی‌شود، و باطل قطعاً باطل نمی‌گردد و از زندگی واقعی مردمان برچیده نمی‌شود، مگر این که سلطه و قدرت باطل درهم شکسته شود، و سلطه و قدرت حقّ چیره گردد. این کار هم صورت نمی‌پذیرد مگر این که سپاهیان حقّ چیره و پیروز گردند، و سپاهیان باطل شکست داده شوند و تار و مار گردند... چه این آئین برنامهٔ جنبش واقعی و کوشش عملی است، نه این که فقط «نظریّهٔ» شناخت و ستیز، و یا برنامهٔ تنها اعتقاد منفی باشد و بس!

با کارزار بدر، حقّ حقّ گردید و باطل هم باطل و پوچ شد. این پیروزی عملی، جدائی واقعی، میان حق و باطل بدین اعتبار بود که فرمودهٔ یزدان بزرگوار بدان اشاره کرده‌است بدان هنگام که در صدد بیان خواست و ارادهٔ آفریدگار از این پیکار، و از بیرون آوردن پیغمبر ﷺ از خانه و کاشانه‌اش برای کار درستی، و از گریختن و نجات پیداکردن کاروان ـ آن چیزی که شوکت و قدرتی نداشت ـ و برخورد با دسته و گروه قدرتمند و شکوهمند، برمی‌آید.

همهٔ اینها جدائی در برنامهٔ خود این آئین بود. با این جدائی، سرشت این آئین و حقیقت آن در احساس خود مسلمانان در برابر این آئین روشن می‌گردد... این جدائی به‌گونه‌ای است که امروزه ما ضرورت آن را درک می‌کنیم، وقتی که می‌بینیم چه اندازه شلی و سستی به دلها و درونهای کسانی خزیده است که خود را مسلمان می‌نامند! تا آنجاکه این شل و ولی و ضعف و سستی به برداشتهای برخی از کسانی خزیده است که وظیفهٔ دعوت مردمان به این آئین را بر عهده گرفته‌اند![1]

۱- جای این نگرش در جزء نهم هنگام بررسی این آیه بود. ولی در آن هنگام توفیق حاصل نشد و بر دل نگذشت. هم‌اینک در اینجا این توفیق به ⇦

بدین منوال و بر این روال، و با این مدلولها و مفهومهای گوناگون و فراگیر و ژرف، جنگ بدر:

﴿ يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ﴾.

روز جدائی (حق از باطل و ایمان از کفر) روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند. (انفال / ۴۱)

﴿ وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

خدا بر هر چیزی توانا است.

بلی جنگ بدر مثالی از قدرت یزدان بر هرچیزی در جهان است... مثالی است که دربارهٔ آن هیچ ستیزه گری به ستیزه نمی‌پردازد، و هیچ کشمکش کننده‌ای به کشمکش نمی‌نشیند... مثالی از واقعیّت زندگی است و عیان است و نیازی به بیان ندارد. جنگ بدر را جز با قدرت یزدان نمی‌توان تفسیر و توجیه کرد. خدا است که بر هرچیزی توانا است.

❁

در اینجا روند قرآنی برمی‌گردد به روز جدائی، روزی که در آن دو گروه به هم رسیدند و با هم به کارزار پرداختند... به کارزار برمی‌گردد، و دوباره آن را نمایش می‌دهد. با شیوهٔ شگفتی صحنه‌ها و موقعیّتهای آن را حاضر می‌آورد و پیش چشم می‌دارد. به گونه‌ای که انگار هم‌اینک جنگ بدر درگرفته است و عملاً دیده می‌شود. از تدبیر و تقدیر یزدان در اداره و چرخش و گردش آن پرده برداشته می‌شود. تا آنجا که انسان نزدیک است دست یزدان سبحان را در فراسوی رخدادها و حرکتها ببیند. همچنین هدف از این تدبیر و تقدیری که پیاده شده است آن‌گونه که خدا خواسته است، جلوه گر می‌آید:

﴿ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا، وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ، وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ، وَلَٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا. لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَ إِنَّ اللهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ. إِذْ يُرِيكَهُمُ اللهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا، وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ، وَلَٰكِنَّ اللهَ سَلَّمَ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا، وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴾.

(به یاد آورید) زمانی را که شما در طرف نزدیک‌تر (به مدینهٔ منوّره) بودید (و باران فقط در آنجا بارید و زمین را سفت گردانید) و آنان (یعنی دشمنان) در طرف دورتر مستقرّ بودند (و آب در اختیار نداشتند و زمین آنجا سست بود و بارانی هم به خود ندید، و لذا قدمها بدان فرو می‌رفت) و کاروان قریشیان به سرپرستی ابوسفیان که شما در تعقیب آن بودید) در مکان پائیین‌تری از شما قرار داشت. اگر با همدیگر وعدهٔ (جنگ) می‌دادید (قریشیان به خاطر هراس از شما مؤمنان، و شما مؤمنان به سبب کمی خود و فراوانی دشمنان) به وعدهٔ خود وفا نمی‌کردید، ولیکن (بدون وعدهٔ قبلی و میل قلبی با یکدیگر رویاروی شدید) تا خداوند کاری را تحقّق بخشد که می‌بایست انجام گیرد، و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد. بیگمان خدا بر هر چیزی توانا است (و او بود که گروه اندک مسلمانان را پیروز، و گروه فراوان کافران را شکست داد). در آن زمان خداوند در خواب دشمنان را به تو اندک نشان داد، و اگر آنان را زیاد نشان می‌داد، مسلّماً سست می‌شدید و دربارهٔ کار (جنگیدن و نجنگیدن) دچار کشمکش می‌گشتید، ولی خداوند (شما را از این عجز و اختلاف) رهائی بخشید، چرا که او از آنچه (در میان دلها و) در اندرون سینه‌ها است باخبر است (و از روحیّه و باطن همگان آگاه است). و در آن زمان خداوند آنان را در نظر شما به هنگام رویاروئی کم جلوه داد، و شما را نیز در نظر آنان کم جلوه داد، تا خداوند موضوعی را که می‌بایست تحقّق یابد انجام دهد. (این ارادهٔ خدا بود) و همهٔ کارها و همهٔ چیزها (در این جهان) به فرمان و خواست یزدان

⇦ من عطاء شده است. در آغاز و در انجام حمد و سپاس خدا را سزا است. (مؤلّف)

برمی‌گردد (و آنچه او بخواهد می‌شود و بس).

کارزار همراه با موقعیّت هر دو گروه در آن برجسته و نمایان است، و تدبیر و تقدیر نهان در فراسوی آن پیدا و هویدا است... نزدیک است دست خدا دیده شود که دارد اینان را در اینجا، و آنان را در آنجا، و کاروان را دورادور، نگاه می‌دارد! واژه‌ها نزدیک است پرده بردارد از تدبیر و تقدیر خدا که نهفته در خواب پیغمبر ﷺ و در اندک نشان دادن هردسته‌ای به چشمان دستهٔ دیگر، و در تحریک و آغالانیدن هر یک از دو گروه نسبت به همدیگر است... هیچ چیزی بجز اسلوب یگانهٔ قرآنی نمی‌تواند صحنه‌ها را و آنچه راکه درفراسوی صحنه‌ها است، با این سرزندگی و با این حرکت و جنبش دیدنی، آن هم در این پهنهٔ کوچک تعبیر، نشان دهد و بنماید!

این صحنه‌هائی راکه آیات قرآنی آنها را حاضر می‌آورند، هنگام بررسی کارزار در پرتو تاریخ زندگی پیغمبر ﷺ و اصحاب، پیش چشم داشتیم... مسلمانان وقتی که از مدینه بیرون آمدند در کنارهٔ پهن‌دشت درّه‌ای منزل گزیدند که به مدینه نزدیک بود. سپاهیان مشرکان هم تحت فرماندهی ابوجهل در کنارهٔ دیگر آن پهن دشت رحل اقامت افکندند که از مدینه دور بود. میان دو گروه مسلمانان و مشرکان تپه‌ای بود که آن دو دسته را از یکدیگر جدا می‌کرد... و امّا کاروان از میان به‌در رفته بود و ابوسفیان آن را به ساحل دریا برده بود که پائین‌تر از دو سپاه مسلمانان و مشرکان بود.

هیچ یک از دو سپاه از موقعیّت و محل استقرار دیگری خبری نداشت... خداوند آن دو سپاه را این‌گونه در دو سوی تپه‌ای برای کاری که می‌خواست گردآوری فرمود. حتّی اگر این دو سپاه به یکدیگر وعدهٔ همایش برای نبرد می‌دادند، از لحاظ مکان و زمان با این دقّت و با این نظم و ترتیب جمع نمی‌آمدند. این چیزی است که یزدان آن را به یاد گروه مسلمانان می‌اندازد تا تدبیر و تقدیر خدا را پیش چشم داشته و به یادآورند.

﴿ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا، وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ، وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ، وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً ﴾.

(به یاد آورید) زمانی را که شما در طرف نزدیک‌تر (به مدینهٔ منوّره) بودید (و باران فقط در آنجا بارید و زمین را سفت گردانید) و آنان (یعنی دشمنان) در طرف دورتر مستقرّ بودند (و آب در اختیار نداشتند و زمین آنجا سست بود و بارانی هم به خود ندید، و لذا قدمها بدان فرو می‌رفت) و کاروان (قریشیان به سرپرستی ابوسفیان که شما در تعقیب آن بودید) در مکان پائین‌تری از شما قرار داشت. اگر با همدیگر وعدهٔ (جنگ) می‌دادید (قریشیان به خاطر هراس از شما مؤمنان، و شما مؤمنان به سبب کمی خود و فراوانی دشمنان) به وعدهٔ خود وفا نمی‌کردید، ولیکن (بدون وعدهٔ قبلی و میل قلبی با یکدیگر رویاروی شدید) تا خداوند کاری را تحقّق بخشد که می‌بایست انجام گیرد.

در فراسوی این برخورد و رویاروئی بدون وعدهٔ قبلی، آن هم با این دقّت و با این نظم و ترتیب، کار بزرگی است که مقدّر شده است و خدا می‌خواهد آن را در جهان واقع پیاده کند، و برای پیاده کردن آن این تدبیر نهان دقیق را و چاره‌جوئی لطیف را تهیّه می‌بیند، و شما مسلمانان را ابزار پیاده‌کردن آن می‌سازد، و همهٔ شرائط و ظروفی را آماده می‌کند که شما برای اقدام بدان و انجام آن بدانها نیازمندید!

این کاری که لازمهٔ پیاده‌کردن چنین هدفی بوده‌است و یزدان شرائط و ظروف را برای پیاده شدن آن تهیّه نموده است، همان چیزی است که دربارهٔ آن فرموده است:

﴿ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ﴾.

تابدین‌وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

هلاک شدن بیانگر هم مدلول و مفهوم مستقیم خود است، و هم بیانگر کفر است. همچنین حیات نیز هم

مدلول و مفهوم مستقیم خود را می‌بخشد و هم بیانگر ایمان است... ولی در اینجا مدلول و مفهوم دوم آنها روشن‌تر و بهتر به نظر می‌رسد. همان‌گونه که به همین معنی یزدان سبحان آنها را به کار برده است:

﴿ اَوَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی ٱلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی ٱلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا ﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از منارۀ ایمان) فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل گوئی در تاریکیها فرورفته است (و توده‌های انباشتۀ ظلمتکدۀ کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید. (انعام / ۱۲۲)

در این آیه از کفر با موت، و از ایمان با حیات، تعبیر شده است. این تعبیر بیانگر دیدگاه اسلام دربارۀ حقیقت کفر و حقیقت ایمان است. قبلاً این دیدگاه را با تفصیل بیشتری توضیح دادیم، بدان هنگام که این آیه را در سورۀ انعام تفسیر کردیم و در جزء هشتم از آن سخن گفتیم.(۱)

علّت ترجیح این معنی در اینجا، این است که جنگ بدر ـ همان‌گونه که یزدان سبحان گفته است ـ «روز جدائی» بوده است. خدا در آن، میان حقّ و باطل جدائی انداخته است، همان‌گونه که اندکی پیش بیان کردیم. بدین خاطر است که هرکس بعد از آن کافر گردد بدون هرگونه گمان و شبهه‌ای کفر را برگزیده است، و لذا از روی دلیل کافر بشمار است. و هرکس بعد از آن ایمان را برگزیند از روی حجّت و برهان روشنی ایمان را انتخاب کرده است که کارزار آن را نشان داده است و نمایان کرده است.

کارزار با شرائط و ظروفی که داشته است، دلیل و برهانی با خود آورده است و ارائه داده است که انکارناپذیر است، و به‌گونه‌ای بر تدبیر و تقدیر فراتر از تدبیر و تقدیر انسانها، و بر نیروهائی فراتر از نیروهای انسانها، دلالت دارد که نمی‌توان منکر آن گردید... این کارزار ثابت می‌کند که این آئین خداوندی دارد که کار پیروان آن را برعهده می‌گیرد، هر وقت که آنان با او خالص و مخلص بوده و در راه او جهاد و تلاش کنند، و شکیبائی و ایستادگی ورزند، و استوار و پایدار بمانند. همچنین این کارزار ثابت می‌کند که اگر کار به نیروهای مادی ظاهری واگذار بود مشرکان شکست نمی‌خوردند و گروه مسلمانان این پیروزی بزرگ را فراچنگ نمی‌آوردند.

خود مشرکان به همپیمان خود که خواسته‌بود مشرکان را با مردانی کمک و یاری دهد، بدان هنگام که به سوی جنگ بدر می‌رفتند، گفتند: «به جانمان سوگند اگر ما با انسانها می‌جنگیم ضعف و ناتوانی در برابر ایشان نداریم. و اگر با خدا می‌جنگیم ـ همان‌گونه که محمّد گمان می‌برد ـ کسی در برابر خدا تاب و توان ندارد!» مشرکان قریش می‌دانستند ـ کاش دانستن سودمند می‌افتاد ـ که آنان قطعاً با خدا می‌جنگند همان‌گونه که محمّد صادق امین بدیشان خبر داده بود، و می‌دانستند که کسی در برابر خدا تاب و توان ندارد. پس اگر بعد از آن با کفر بمیرند با دلیل می‌میرند!

این چیزهائی است که از معنی و مفهوم این پیرو به ذهن می‌رسد:

﴿ لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْییٰ مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ ﴾.

تا بدین‌وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

ولی گذشته از این معنی، اشارۀ دیگری در بر دارد: رخداد کارزار میان لشکریان حقّ و لشکریان باطل، و غلبۀ سلطه و قدرت حقّ در جهان بیرون ـ پس از غلبۀ

۱- مراجعه شود به جزء هشتم در فی‌ظلال القرآن.

سلطه و قدرت حقّ در جهان درون ـ همهٔ اینها کمک می‌کنند که حقّ برای چشمها و دلها جلوه‌گر آید، و هرگونه شکّ و شبهه‌ای از گسترهٔ خردها و پهنهٔ درونها بزداید، همان‌گونه که در این فتح و پیروزی کار روشن و آشکار است، و کسی که هلاکت ـ یعنی کفر ـ را می‌خواهد شکّ و شبهه‌ای دربارهٔ حقّی نداشته باشد که آشکار شده است و برتری گرفته است. همچنین کسی که می‌خواهد زنده بماند ـ یعنی ایمان بیاورد ـ شکّ و شبهه‌ای نداشته باشد در این که این همان حقّی است که خدا آن را یاری و مدد رسانده است، و سرکشان و یاغیان را خوار و رسوا گردانده است. همیشه هم این چنین بوده‌است و این چنین خواهد بود.

این معنی ما را به یاد چیزی می‌اندازد که در جزء نهم، هنگام آشنائی با سورهٔ انفال بیان داشتیم و از ضرورت جهاد برای درهم شکستن نیروهای شرّ و نابودی قدرت و سلطهٔ طاغوت، و برافراشتن پرچم حقّ و بالا بردن قدرت و سلطهٔ یزدان، سخن گفتیم. همچنین این نگرش به ما کمک می‌کند که ابعاد اشاره‌ای را درک و فهم کنیم که فرمودهٔ خداوند بزرگوار در این سوره ارزانی می‌دارد:

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَ مِّنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ... ﴾.

برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید..... (انفال / ۶۰)

آماده کردن و تهیّه دیدن نیرو و بیم دادن و ترساندن با آن، از زمرهٔ چیزهائی است که به جلوه‌گری حقّ در برخی از دلها کمک می‌کند، دلهائی که بیدار نمی‌شوند و روشن نمی‌گردند و بینش پیدا نمی‌کنند مگر با آهنگها و نواهای نیروئی که حقّ را در ضمن خود دارند و آن را برای اعلان آزادی «انسان» در «زمین» با خود می‌برند، همان‌گونه که قبلاً گفتیم.(۱)

پیروی که بر تدبیر و تقدیر الهی در کارزار، و بر هدف از این تدبیر و تقدیری که عملاً تحقّق یافته است و پیاده گردیده است دلالت می‌کند، عبارت است از:

﴿ وَ إِنَّ اللهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.

بیگمان خدا شنوای آگاه است.

بر یزدان سبحان چیزی پنهان نمی‌گردد از چیزهائی که پیروان حقّ یا پیروان باطل می‌گویند، و از چیزهائی که گذشته از اقوال و افعال در سینه‌های خود نهان می‌دارند. یزدان با اطّلاع بر آشکاراهای بیرون و آگاه از رازهای درون، کارها را می‌گرداند و در آنها تدبیر و تقدیر نگاه می‌دارد، و او شنوای آگاه است.

پس از این پیروی که در وسط عرضهٔ کارزارها و رخدادها و ظروف و شرائط آن قرار می‌گیرد، روند قرآنی به این عرضه ادامه می‌دهد، و از تدبیر پنهان لطیف پرده برمی‌دارد:

﴿ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلاً، وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيراً لَّفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ. وَلَكِنَّ اللهَ سَلَّمَ. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

در آن زمان خداوند در خواب دشمنان را به تو اندک نشان داد، و اگر آنان را زیاد نشان می‌داد، مسلّماً سست می‌شدید و دربارهٔ کار (جنگیدن و نجنگیدن) دچار کشمکش می‌گشتید، ولی خداوند (شما را از این عجز و اختلاف) رهائی بخشید، چرا که او از آنچه (در میان دلها و) در اندرون سینه‌ها است باخبر است (و از روحیّه و باطن همگان آگاه است).

از جملهٔ چیزهائی که تدبیر و تقدیر الهی در کارزار بر آن بوده است این بوده است که به پیغمبر ﷺ در خواب کافران را اندک و ناتوان و ناچیز نشان دهد. پیغمبر ﷺ هم خواب خود را برای اصحاب خود روایت می‌کند. یاران او از این خواب شادمان می‌گردند، و برای ورود به پیکار دل و جرأت پیدا می‌کنند... آنگاه یزدان در اینجا خبر می‌دهد که چرا آنان را اندک به پیغمبر خود ﷺ نشان داده است. خدا

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به جزء نهم، دیباچهٔ سورهٔ انفال.

می‌دانسته است که اگر ایشان را بدو زیاد نشان می‌داد، این امر دلهای گروه اندکی را که با او بودند می‌شکست و آنها را سست می‌گردانید، گروه اندکی که بدون آمادگی برای جنگ بیرون آمده بودند و انتظار جنگ را نداشتند. آنان برای رویاروئی با دشمن خود ضعیف می‌شدند، و برای رویاروئی با ایشان کشمکش می‌نمودند و گروهی چنین می‌دید که با دشمن بجنگند، و گروهی چنین می‌دید که از درگیری با دشمن بپرهیزند... این چنین کشمکشی هم در این چنین ظروف و شرائطی بدترین چیزی است که دامنگیر سپاهی می‌گردد که با دشمنانی رویاروی می‌شود:

﴿ وَلٰكِنَّ اللهَ سَلَّمَ. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

ولی خداوند (شما را از این عجز و اختلاف) رهائی بخشید، چرا که او از آنچه (در میان دلها و) در اندرون سینه‌ها است باخبر است (و از روحیّه و باطن همگان آگاه است).

یزدان سبحان از آنچه در میان دلها و در اندرون سینه‌ها است باخبر و آگاه بود، لذا در حقّ گروه مسلمانان لطف و مهربانی کرد و چون ضعف آنان را در این موقعیّت می‌دانست ایشان را گرفتار چنین چیزی نکرد. بدین سبب مشرکان را در خواب پیغمبر ﷺ اندک نشان داد، و ایشان را زیاد نشان نداد.

خوابی که پیغمبر ﷺ دیده بود دارای رهنمود راستین خود بود. پیغمبر خدا ﷺ دشمنان را در خواب اندک دیده بود... هرچند که تعدادشان زیاد بود، ولی توان و ارزش معنوی ایشان در پیکار کم بود. دلهایشان خالی از درک و فهم فراخ، و خالی از ایمان محرّک، و زاد و توشهٔ سودمند بود... این حقیقت واقعی که در فراسوی ظاهر فریبا و گول زننده بود همان چیزی است که خدا آن را به پیغمبر خود نشان داد، و با آن آرامش و اطمینان به دلهای گروه مسلمانان انداخت. خدا آگاه از رازها و نهانیهای درون مسلمانان بود. می‌دانست که آنان تعدادشان اندک است، و دارای ساز و برگ و توشهٔ ناچیز هستند. خدا آگاه بود که اگر از فراوانی دشمنانشان مطّلع گردند در درونشان چه ضعف و هراسی از درگیری به غوغا درمی‌آید، و چه جدال و کشمکشی دربارهٔ جنگیدن یا نجنگیدن به راه می‌افتد. این که موقعیّت چنین به نظرشان آید و تعداد دشمنان را اندک ببینند، تدبیر و تقدیری از تدبیرها و تقدیرهای خداوند آگاه از رازها و نهانیهای درونها بود.

هنگامی که دو گروه رویاروی شدند، خواب راستین نبوی به شکل عیان از دو طرف تکرار گردید. یعنی مشرکان مؤمنان را کم می‌دیدند، و مؤمنان نیز مشرکان را اندک می‌یافتند! این هم همان تدبیر و تقدیری است که یزدان مسلمانان را بدان تذکّر می‌دهد و به خاطرشان می‌آورد، بدان هنگام که از کارزار و رخدادهای پیکار و نتائج آن سخن می‌رود.

﴿ وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ ٱلْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً، وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً، وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ ﴾.

در آن زمان خداوند آنان را در نظر شما به هنگام رویاروئی کم جلوه داد، و شما را نیز در نظر آنان کم جلوه داد، تا خداوند موضوعی را که می‌بایست تحقّق یابد انجام دهد. (این ارادهٔ خدا بود) و همهٔ کارها و همهٔ چیزها (در این جهان) به فرمان و خواست یزدان برمی‌گردد (و آنچه او بخواهد می‌شود و بس).

در این تدبیر و تقدیر الهی چیزی نهفته بود که هردو گروه را برای شروع پیکار تحریک می‌کرد و برمی‌انگیخت... مؤمنان دشمنان خود را اندک می‌دیدند ـ چون با چشم حقیقت بدانان می‌نگریستند ـ و مشرکان مؤمنان را اندک می‌دیدند ـ چون با چشم ظاهر به مؤمنان می‌نگریستند ـ و از فراسوی هردو حقیقتی که هر گروهی از آن دو گروه، طرف مقابل خود را آن چنان می‌دید، هدف تدبیر و تقدیر الهی سر برمی‌زد، و کاری به وقوع می‌پیوست که قضا و قدر آفریدگاری بدان تعلّق گرفته بود.

﴿ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ ﴾.

همهٔ چیزها (در این جهان) به فرمان و خواست یزدان

برمی‌گردد (و آنچه او بخواهد می‌شود و بس).

این‌پیرو، پیرو مناسبی برای تحقّق تدبیر و تقدیر، و وقوع قضا و قدر است... چه این‌کار یکی از کارهائی است که مرجع آن تنها خدای یگانه است. آن‌گونه که خود بخواهد با قدرت خود آن را می‌گرداند، و با ارادهٔ خویش به انجام می‌رساند، و چیزی نمی‌تواند سر از خطّ قدرت و فرمان او بکشد، و چیزی در جهان سر از نقاب برنمی‌آورد و روی نمی‌دهد مگر آنچه قضا و قدر الهی بر آن رفته باشد و بر آن برود.

❁

وقتی که کار این‌چنین است... تدبیر و تقدیر، تدبیر و تقدیر یزدان است. مدد و یاری از سوی خدای سبحان است. فراوانی شماره نیست که پیروزی را تضمین می‌کند. ساز و برگ و توشه نیست که سرنوشت کارزار را رقم می‌زند و تعیین می‌کند. پس مسلمانان باید که متوسّل به اسباب و عللی بشوند که با صاحب تدبیر و تقدیر، و صاحب مدد و یاری، و صاحب قدرت و قوّت و سلطه، پیوند دارد، و باید از اسباب و عللی بپرهیزند که باعث شکست خوردن کافران شد هرچند که دارای تعداد و ساز و برگ و توشهٔ فراوان بودند. مسلمانان همچنین باید از سرمستی و غرور و تکبّر و خود بزرگ‌بینی و باطل و باطلگرائی دوری گزینند، و از مکر و کید و گول و نیرنگ اهریمن خویشتن را برحذر دارند، اهریمنی که چنان کافرانی را به مهلکه انداخت و به نابودی کشاند. مسلمانان باید که تنها بر خدا توکّل کنند و بس، خدائی که چیره و کاربجا است:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا. وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَ أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ. وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ. وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ، وَ اللهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ. وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ، وَ قالَ: لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النّاسِ وَ إِنّي جارٌ لَكُمْ. فَلَمّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ: إِنّي بَريءٌ مِنْكُمْ، إِنّي أَرى ما لا تَرَوْنَ، إِنّي أَخافُ اللهَ، وَ اللهُ شَديدُ الْعِقابِ. إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: غَرَّ هؤُلاءِ دينُهُمْ! وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزيزٌ حَكيمٌ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در اینجا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، که (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است. و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه خدا باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد. به یاد آور) زمانی را که اهریمن (با وسوسه‌های خود) اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچ کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود، و من همپیمان و یاور شما هستم. امّا هنگامی که دو گروه (مؤمنان و کافران) همدیگر را دیدند (و رویاروی شدند) بر پاشنه‌های خود چرخید (و از عهد و پیمان خود دست کشید) و گفت: من از شما بیزار و گریزانم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم. چرا که خدا سخت کیفر دهنده و مجازات کننده است. (به یادآور) آن زمانی را که منافقان و کسانی که (ضعیف الإیمان بودند و) در دلهایشان بیماری (کفر و نفاق سَرَک می‌کشید و در غوغا) بود، می‌گفتند: اینان را آئینشان مغرور نموده و گول‌زده است (این است که چنین آمادهٔ رزم و

فداکارپند و خویشتن را با دست ما به کشتن می‌دهند. امّا کافران و منافقان و همهٔ مردمان باید بدانند که) هرکس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است و وی را پیروز می‌گرداند و به مقصود می‌رساند) چرا که خدا مقتدر و توانا است و کارها را بجا و از روی فلسفه انجام می‌دهد (و حقّ را بر باطل چیره می‌گرداند).

در این بندها و بخشهای اندک، معانی و اشاره‌ها، و قانونها و قاعده‌ها، و راهنمائیها و رهنمودها، و شکلها و صحنه‌هائی گرد می‌آید. این بندها و بخشها موقعیّتهای کارزار را به گونه‌ای پیدا و هویدا و مشخّص و معیّن می‌دارد که انگار پیکار هم‌اینک زنده و حقیقی جلو دیدگان رخ می‌دهد و انسان بدان می‌نگرد. همچنین این بندها و بخشها پرده از احساسها و خاطره‌ها و رازها و مرزهای درونها به‌کنار می‌زند... همهٔ این چیزها را در گسترهٔ اندکی از تعبیر به شکل شگفتی به تصویر می‌کشد، چیزهائی که برای به تصویر زدن آنها به گسترهٔ چندین برابر این گسترهٔ اندک نیاز است، هرچند هم چیزی از این چیزها در گسترهٔ چندین برابر این گستره هم چنان که باید به تصویر زده نمی‌شود، و کار این تصویرگری شگفت را نمی‌کند.

این آیه آغاز می‌گردد با فریاد زدن مؤمنان ـ در زنجیرهٔ فریاد زدنهای مکرّری که گروه مسلمانان در سوره با آنها فریاد داشته می‌شوند ـ و با راهنمائی و رهنمود ایشان به پایداری و شکیبائی در رویاروئی با دشمنان، و توشه برگرفتن از توشهٔ یاری و مددکاری الهی، و مجهّز و مهیّا شدن با ساز و برگ کردگاری:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا، وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ. وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَراً وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ، وَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، که (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است. و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه خدا باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد).

اینها است عوامل پیروزی راستین: پایداری هنگام برخورد و نبرد با دشمن، با ذکر خدا با خدا پیوند و رابطه داشتن، اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ، دوری از کشمکش و پرهیز از اختلاف، شکیبائی بر مشکلات و زحمات کارزار، و پرهیز از سرمستی و غرور و ریاکاری و ستمکاری.

پایداری سرآغاز راه به سوی پیروزی است. چه پایدارترین دو گروه چیره شونده‌ترین آن دو گروه است. کسانی که ایمان آورده‌اند چه می‌دانند چه بسا دشمنانشان به درد و رنج بیشتر از درد و رنج ایشان گرفتار باشند، امّا آنان امیدوار به چیزی از جانب خدا نباشند که مؤمنان بدان امیدوارند. لذا دشمنان ایشان مدد و یاری یزدان را نمی‌پایند تا برای رسیدن به آن گامهایشان و دلهایشان برجای بماند، و ثابت و استوار و بدون بیم و هراس بایستند. مؤمنان چه بسا اگر لحظهٔ دیگری پایداری کنند و ماندگار بمانند دشمنانشان خوار گردند و از پای درآیند. چه چیزی پاهای مؤمنان را لرزان می‌سازد، در حالی که آنان به یکی از دو چیز خوب و نیکو ایمان و اطمینان دارند: شهید شدن یا

پیروز شدن؟ در صورتی که دشمنانشان جز زندگی نزدیک جهان را نمی‌خواهند، و آزمند بر این زندگی هستند، زندگی‌ای که گمان می‌برند به دنبال آن آرزوئی، و پس از آن حیاتی برای ایشان نیست، و هیچ‌گونه زندگی جز این زندگی وجود ندارد!

و امّا زیاد به یاد خدا بودن و بسیار ذکر خدا کردن، هنگام رویاروئی با دشمنان، این چیزی است که پیوسته مؤمنان بدان رهنمود می‌شوند. همچنین تعلیم مستمرّی است که در دلهای گروه مؤمنان مستقرّ و برجا است، و قرآن مجید آن را در تاریخ ملّت مسلمان در کاروان تاریخی ایمان نقل و روایت کرده‌است.

از جملهٔ چیزهائی که قرآن مجید از سخنان جادوگران فرعون روایت می‌کند، بدان هنگام که ناگهان دلهایشان رام ایمان می‌گردد، و فرعون ایشان را به‌شکل سخت هراسناک و زشت و سرکشانه تهدید می‌کند، این گفتهٔ آنان است:

﴿ وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيٰاتِ رَبِّنٰا لَمّٰا جٰاءَتْنٰا. رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ ﴾.

ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات پروردگارمان - وقتی که به ما رسیده است - ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای خود را لبیّک گفته‌ایم). پروردگارا! صبر عظیم به ما مرحمت فرما و ما را مسلمان بمیران. (اعراف / ۱۲۶)

و از جملهٔ چیزهائی که قرآن مجید از گروه اندک و مؤمن بنی‌اسرائیل نیز روایت می‌کند، بدان هنگام که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفته‌اند، این گفتهٔ ایشان است:

﴿ رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا وَ انْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ ﴾.

پروردگارا! (آب) صبر و شکیبائی بر (دلهای) ما بریز، و گامهایمان را ثابت و استوار بدار، و ما را بر جمعیّت کافران پیروز بگردان. (بقره / ۲۵۰)

و از جملهٔ چیزهائی که قرآن مجید آنها را دربارهٔ دسته‌های مؤمنان در طول تاریخ در هنگامهٔ رویاروئی با پیکار و کارزار روایت می‌کند، این‌گونه مطالبی است:

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قٰاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ، فَمٰا وَهَنُوا لِمٰا أَصٰابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ مٰا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكٰانُوا، وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰابِرِينَ. وَ مٰا كٰانَ قَوْلَهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ إِسْرٰافَنٰا فِي أَمْرِنٰا، وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا، وَ انْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ ﴾.

و چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه خدا بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته شدن برخی از یاران و مجروح شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیبائی می‌کرده‌اند) و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد. و (این عمل ایشان به هنگام سختی بود، و در این وقت) گفتارشان جز این نبود که می‌گفتند: پروردگارا! گناهانمان را ببخشای و از زیاده‌رویها و تندرویهایمان صرف‌نظر فرمای و گامهایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان.

(آل عمران / ۱۴۶ و ۱۴۷)

این تعلیم در اندرون گروه مسلمانان مستقرّ گردیده بود. این بود زمانی که در روز دوم برای بیرون آمدن فراخوانده شدند، این تعلیم در دلها و درونهایشان حاضر و آماده بود:

﴿ الَّذِينَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ: إِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ، فَزٰادَهُمْ إِيمٰاناً وَ قٰالُوا: حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾.

آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضدّ شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نینداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس، و او بهترین حامی و سرپرست است.

(آل عمران / ۱۷۳)

یاد خدا و ذکر او به هنگام رویاروئی با دشمن، وظائف

و تکالیف گوناگونی را به انجام می‌رساند: این کار پیوند با نیروئی است که مغلوب نمی‌گردد و شکست داده نمی‌شود. اعتماد و اطمینان به خدائی است که یاران و دوستان خود را کمک می‌کند و یاری می‌رساند. در عین حال حقیقت کارزار و انگیزه‌ها و هدفهای پیکار را پیش چشم‌آوردن است. کارزاری است برای خدا انجام می‌شود، تا الوهیّت او در زمین استقرار پذیرد و برجای گردد، و طاغوتهای غاصبِ این الوهیّت رانده شوند و از میان برده شوند. لذا کارزاری است که برای بالا و والا رفتن سخن و فرمان یزدان انجام می‌پذیرد، نه برای آقائی یک نژادی یا تیره‌ای از مردمان... همچنین این‌کار مؤکّد کردن این وظیفه است ـ وظیفهٔ یاد خدا و ذکر او ـ در دشوارترین اوقات و در سخت‌ترین موقعیّتها... همهٔ اینها هم الهامها و پیامهای ارزشمندی در کارزار است، و آنها را این تعلیم ربّانی پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد.

و امّا بخش اطاعت از خدا و از پیغمبرش، بدان خاطر است که مسلمانان به کارزار بپردازند در حالی که پیش از هرچیز تسلیم فرمان خدا باشند. اگر چنین کنند اسباب و علل کشمکش و موجبات و انگیزه‌های جدالی منتفی می‌گردد که به دنبال دستور به اطاعت روی می‌دهد:

﴿ وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ ﴾.

و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، که (اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترسی و هراسی از شما نمی‌شود).

مردمان به جدال و کشمکش نمی‌پردازند مگر زمانی که مراکز رهبری و راهنمائی متعدّد گردد، و مگر زمانی که از هوا و هوس پیروی شود و این‌چنین هوا و هوسی دیدگاهها و اندیشه‌ها و آراء و افکار را رهنمود کند. زمانی که مردمان تسلیم خدا و پیغمبرش گردند نخستین سبب جدال و کشمکش از میانشان رخت برمی‌بندد، و دیدگاههای آراء و افکار دربارهٔ مسأله‌ای که پیش می‌آید و مطرح می‌شود، به اختلاف منتهی نمی‌شود. چرا که اختلاف آراء و افکار نیست که جدال و کشمکش را برمی‌انگیزد، بلکه چیزی که باعث جدال و کشمکش می‌شود هوا و هوسی است که موجب می‌گردد هر صاحب نظری بر نظریّه و دیدگاه خود پافشاری کند هرچند که برای او حقّ در مسألهٔ مطرح شده پیدا و هویدا باشد. بلی انگیزهٔ جدال و کشمکش بیشتر این است که هر صاحب‌نظری «ذات خود» را در یک کفّهٔ ترازو بنهد، و حقّ را در کفّهٔ دیگر آن بگذارد، و در اصل ذات خود را بالاتر از حقّ ببرد و برتر از حقّ بداند!.. از اینجا است که این تعلیم اطاعت از خدا و پیغمبرش در وقت کارزار انجام می‌پذیرد... این آموزش از جملهٔ عملیّات «خویشتنداری و پایداری» در گیراگیر کارزار است، و از زمرهٔ چیزهائی است که چاره‌ای از آنها در جرگهٔ پیکار نیست... این اطاعت از رهبری والا و فرماندهی بالا در کارزار است که اطاعت از فرمانده سپاه از آن سرچشمه می‌گیرد. اطاعت از مقام رهبری و به پیروی از آن از افسر یا فرمانروای لشکری، اطاعت ژرف دل و درون است، نه فقط اطاعت از نظم و ترتیب مصطلح و موجود در میان سپاهها و لشکرهائی که برای خدا جهاد نمی‌کنند و نمی‌رزمند، و دوستی ایشان در برابر مقام رهبری اصلاً بر دوستی خدا استوار نبوده و محض رضای او نیست... فرق این اطاعت و آن اطاعت بسیار، و فاصلهٔ میان آن دو بسی فراخ و کاملاً پدیدار است.

و امّا صبر و استقامت، صفتی است که برای فرورفتن به جرگهٔ کارزار چاره‌ای از آن نیست، هرگونه کارزاری که باشد: کارزار در پهنهٔ زوایای درون و یا پیکار در پهنهٔ فراخنای بیرون:

﴿ وَ اَصْبِرُوا، إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾.

شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است.

این همراهی یزدان، ضمانت رهائی از بلاها و دستیابی به آرزوها و چیره شدن و نجات یافتن است.

واپسین آموزش مانده است:

﴿ وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَراً وَ

رِئَاءَ ٱلنَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ، وَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه خدا باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد).

واپسین آموزش می‌ماند تا گروه مسلمانان را از این باز دارد که سرمست و ستمگرانه و شگفت‌زده از قدرت و شوکت خود برای جنگ بیرون بیایند، و نعمت قدرت و شوکتی را که خدا بدیشان داده است در راهی بکار برند که خدا آن راه را نخواسته است و نپسندیده است... گروه مؤمنان تنها برای جنگ در راه خدا بیرون می‌آیند. بیرون می‌روند تا الوهیّت یزدان سبحان را در زندگی مردمان بیان دارند و استقرار بخشند، و بندگی بندگان را خاصّ ایزد یگانه کنند و بس. بیرون می‌روند تا طاغوتهائی را درهم شکنند که حقّ یزدان را در بندگی بندگان برای ایزد منّان غصب می‌کنند، و با بر دست گرفتن حاکمیّت، الوهیّت را بر دست می‌گیرند ـ بدون اجازهٔ خدا و بدون اجازهٔ شرع او ـ گروه مؤمنان بیرون می‌آیند تا آزادی «انسان» را در «زمین» از هرگونه بندگی برای غیر خدا اعلان کنند، آن بندگی که انسانیّت و کرامت انسان را خوار و زبون می‌گرداند. گروه مؤمنان بیرون می‌آیند تا شخصیّتها و ناموسها و بزرگواریها و آزادیهای انسان را نگاهبانی و نگاهداری کنند، نه این که برای این بیرون بیایند بر مردمان ریاست کنند و بزرگی فروشند، و ایشان را به بندگی خود کشانند، و به نعمت قدرت و شوکت سرمست و مغرور شوند و چنین زشت و پلشت از آن بهره‌برداری کنند. گروه مؤمنان بیرون می‌آیند تا بطورکلّی در کارزار سود خود را در نظر نگیرند و برای خود چیزی نخواهند: لذا پیروزی و چیرگی را جز برای اجرای اطاعت از خدا نمی‌خواهند و در جهاد به فرمان یزدان جز برای اطاعت از ایزد منّان لبیّک نمی‌گویند. تنها می‌خواهند برنامهٔ خدا در زندگی پیاده شود، و سخن خدا در زمین بالا رود و فرمان او برتری گیرد. گذشته از همهٔ اینها فضل و لطف و خشنودی و رضایت خدا را می‌جویند... حتّی غنائمی که کارزار پدیدار می‌گرداند از جملهٔ فضل و لطف الهی است...

شکل بیرون آمدن سرمستانه و ریاکارانه، و بازداشتن مردمان از راه یزدان، جلو چشمان گروه مسلمانان حاضر و آماده بود. آن را در بیرون آمدن قریشیان بدان شکلی که در آن بیرون‌آمده بودند می‌دیدند. تصویر سرانجامی که این بیرون آمدن بدان انجامید نیز جلو چشمانشان مجسّم بود، و دیده بودند که قریشیان چه دیدند و چه‌چشیدند. قریشیان در آن روز با تمام تفاخر و نازش و تکبّر و خودنمائی بیرون آمدند و با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیدند و جنگیدند، و در آخر کارزار با کوله‌بار خواری و ناامیدی و شکست و گریز برگشتند... یزدان سبحان گروه مسلمانان را به یاد چیزی می‌اندازد که در برابر دیدگانشان حاضر و آماده است و دارای تأثیر و پیام خود است:

﴿ وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَراً وَ رِئَاءَ ٱلنَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ. وَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکّه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوّت خود) مردمان را از راه خدا باز می‌داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می‌نمودند). خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد).

سرمستی و غرور و ریاکاری و خودنمائی و بازداشتن از راه خدا، همه و همه در گفتار ابوجهل جلوه‌گر و نمایان است، بدانگاه که قاصد ابوسفیان پس از گذراندن کاروان از کنار دریا و نجات از کمین

مسلمانان به پیش ابوجهل آمد و پیام ابوسفیان را بدو رساند که در آن از ابوجهل خواسته‌بود لشکریان را برگرداند، چه نیازی به جنگ با محمّد و یارانش نمانده است... قریشیان دوشیزه‌گان خواننده و دف‌زنان را با خود بیرون آورده بودند و شتران را در مسیر راه سرمی‌بریدند. ابوجهل گفت: «نه، به خدا سوگند برنمی‌گردیم تا وارد بدر نشویم، و سه روز در آنجا نمانیم، و شتران را ذبح نکنیم، و خوراک و طعام نخوریم، و می و شراب ننوشیم، و دوشیزگان خواننده برایمان نخوانند و ننوازند، و برای همیشه عربها از ما نترسند، برنمی‌گردیم».

هنگامی که قاصد برگشت و پاسخ ابوجهل را به ابوسفیان رساند، ابوسفیان گفت: «واویلا به حال قوم من! این کار عمرو پسر هشام ـ یعنی ابوجهل ـ است. نخواسته است برگردد، چون در رأس مردمان بوده است. او ستم کرده است، ستم هم کاستی و بدبیاری است. اگر محمّد بلائی به سپاهیان برساند خوار و زبون می‌گردیم».

تیزبینی و هوشیاری ابوسفیان صحّت داشت. محمّد ﷺ بر سپاهیان قریش دست یافت، و مشرکان بر اثر سرمستی و غرور و ستم و خودنمائی و ریاکاری و بازداشتن از راه خدا خوار و زبون شدند، و بذْر پشت ایشان را شکست:

﴿وَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

خداوند از آنچه می‌کردند آگاه است (و کیفر آنان را خواهد داد).

کاری از کارهایشان از دست یزدان به‌در نمی‌رود و فوت نمی‌شود، و نیروئی از ایشان خدای را درمانده نمی‌سازد، و او از هرسو ایشان را فراگرفته است و از کارهائی که می‌کنند از هرجهت آگاه است.

روند قرآنی به پیش می‌رود. وسوسهٔ اهریمن را به تصویر می‌کشد که دارد مشرکان را برمی‌انگیزد و برای این خروج تحریک و تشویقشان می‌نماید، آن خروج و بیرون آمدنی که خواری و زبونی و ناامیدی و زیان و شکست بهرهٔ ایشان کرد:

﴿وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، وَ قَالَ: لاٰ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ، وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ. فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ، وَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ، إِنِّي أَرَىٰ مَا لاٰ تَرَوْنَ، إِنِّي أَخَافُ اللهَ، وَ اللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

(به یاد آور) زمانی را که اهریمن (با وسوسه‌های خود) اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچ‌کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من همپیمان و یاور شما هستم. امّا هنگامی که دو گروه (مؤمنان و کافران) همدیگر را دیدند (و رویاروی شدند) بر پاشنه‌های خود چرخید (و از عهد و پیمان خود دست کشید) و گفت: من از شما بیزار و گریزانم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم. چراکه خدا سخت کیفر دهنده و مجازات کننده است.

دربارهٔ این آیه، و دربارهٔ حادثه‌ای که این آیه بدان اشارت دارد، روایتهای زیادی نقل شده است. در میان آن روایات حدیثی از رسول خدا ﷺ روایت نگردیده است مگر حدیثی که مالک آن را در موطأ ذکر کرده است و گفته است: احمد پسر فرج برایمان روایت کرده است و گفته است: عبدالملک پسر عبدالعزیز پسر ماجشون روایت کرده است و گفته است: مالک از ابراهیم پسر ابوعبله، و او از طلحه پسر عبدالله پسر کریز روایت نموده‌است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَا رُئِيَ إِبْلِيسُ يَوْماً هُوَ فِيهِ أَصْغَرُ وَ لاٰ أَحْقَرُ وَ لاٰ أَدْحَرُ وَ لاٰ أَغْيَظُ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ، وَ ذٰلِكَ مِمَّا يَرَىٰ مِنْ تَنْزِيلِ الرَّحْمَةِ وَ الْعَفْوِ عَنِ الذُّنُوبِ، إِلاَّ مَا رَأَىٰ يَوْمَ بَدْرٍ).

اهریمن روزی دیده نشده است که خوارتر و پست‌تر و رانده‌تر و خشمگین‌تر در آن از روز عرفه باشد، و آن بدان علّت است که در روز عرفه نزول رحمت و عفو از گناهان را می‌بیند... مگر در روز بدر (که دید جبرئیل

فرشتگان را مرتّب و منظم و راست و ریز می‌کند.[۱]

عرض کردند: ای پیغمبر خدا! اهریمن روز بدر چه دیده است؟ فرمود:

(أَمَّا إِنَّهُ رَأَىٰ جِبْرَئِيلَ يَزَعُ الْمَلاٰئِكَةَ).

اهریمن جبرئیل را دید که فرشتگان را صف‌آرائی و مرتّب و منظّم می‌کند.

در این روایت عبدالملک پسر عبدالعزیز پسر ماجشون است، و او ضعیف الحدیث است، و حدیث مرسل است.[۲]

و امّا سائر روایتها از ابن عباس - رضی الله عنه - از راه علی پسر ابوطلحه، و راه ابن جریج، و از عروه پسر زبیر از راه ابن‌اسحاق، و از قتاده از راه سعید پسر جبیر، و از حسن، و از محمّد پسر کعب، منقول است. اینها نمونه‌هائی است از روایت ابن‌جریر طبری:

* مثنی برایم روایت کرده است و گفته‌است: عبدالله پسر صالح برایم روایت کرده است و گفته است: معاویه از علی پسر ابوطلحه، و او از ابن عبّاس روایت کرده است و گفته‌است: ابلیس روز بدر با سپاهی از اهریمنان آمد و پرچمی با خود داشت، به شکل مردی از بنی مدلج. خود ابلیس در سیمای سراقه پسر مالک پسر جعشم نمایان شد. ابلیس به مشرکان گفت:

﴿ لاٰ غٰالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النّٰاسِ وَ إِنِّي جٰارٌ لَكُمْ ﴾.

امروز هیچکس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من همپیمان و یاور شما هستم.

هنگامی که مردمان صف‌آرائی کردند پیغمبر خدا ﷺ مشتی خاک برداشت و آن را به سوی چهره‌های مشرکان انداخت. آنان پشت کردند و رفتند. جبیر به ابلیس رو کرد. وقتی که او را دید دستش در دست مردی از مشرکان بود. دست خود را از دست آن مرد بیرون آورد و او و پیروانش پشت کردند و رفتند. آن مرد گفت: ای سراقه آیا تو گمان می‌بری همپیمان و یاور ما هستی؟ گفت:

﴿ إِنِّي أَرىٰ مٰا لاٰ تَرَوْنَ، إِنِّي أَخٰافُ اللهَ وَ اللهُ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم. چراکه خدا سخت کیفر دهنده و مجازات کننده است.

این وقتی بود که فرشتگان را دیده بود.

* ابن حمید برایمان روایت کرده است و گفته است: سلمه برایمان روایت کرده است و گفته است: ابن اسحاق گفته است: یزید پسر رومان برایم از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: هنگامی که قریشیان تصمیم گرفتند حرکت کنند به یاد دشمنانگی موجود در میان خود و میان بنوبکر افتادند. این امر نزدیک بود ایشان را از تصمیم خود برگرداند. ابلیس در سیمای سراقه پسر مالک پسر جعشم مدلجی که از بزرگان کنانه بود نزد ایشان پیدا شد و گفت: من تضمین می‌کنم که کنانه از پشت سر به شما حمله نمی‌کنند و کاری را که دوست نمی‌دارید انجام نمی‌دهند. پس قریشیان شتابان بیرون آمدند.

*بشر پسر معاذ برایمان روایت کرده است و گفته‌است: یزید، و سعید از قتاده سخن ابلیس را روایت کرده‌اند: ﴿ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ أَعْمٰالَهُمْ ﴾. تا می‌رسد به: ﴿ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾. و گفته‌اند: برای ما بیان شده‌است که ابلیس جبرئیل را دید که فرشتگان با او پائین می‌آیند. دشمن خدا دانست که با فرشتگان نمی‌تواند کاری بکند و گفت:

﴿ إِنِّي أَرىٰ مٰا لاٰ تَرَوْنَ، إِنِّي أَخٰافُ اللهَ ﴾.

من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم.

به خدا سوگند دشمن خدا دروغ گفته‌است و ترس و هراسی از خدا نداشته‌است. بلکه دانسته است که تاب و توانی ندارد و نمی‌تواند از چیزی جلوگیری کند و بلا و

۱- دنبالهٔ حدیث این چنین است: رَأىٰ جِبْرئِيلَ يَزَعُ الْمَلاٰئِكَةَ... (مترجم)

۲- حدیث مرسل حدیثی است که إسناد آن به شکلی از اشکال منقطع و گسیخته باشد. برخی هم گفته‌اند مرسل آن است که یک شخص تابعی آن را از پیغمبر ﷺ روایت کرده باشد. (نگا: مقدّمهٔ امام نووی بر صحیح مسلم، صفحهٔ ۵۴). (مترجم)

مصیبتی را برگرداند، چنین گفته‌است. این‌هم عادت دشمن خدا است نسبت به کسی که از او فرمانبرداری کند و مطیع او گردد، هرزمان که حقّ و باطل درگیر شوند، پیروان خود را به بدترین شکل تحویل شرّ و بلا می‌دهد، و خود در این اوضاع و احوال از آنان بیزاری می‌جوید و دوری می‌گزیند.

ما برابر شیوه‌ای که در «فی ظلال القرآن» در پیش گرفته‌ایم، بدین امور غیبی بطور مفصّل نمی‌پردازیم، اموری که آیات قرآنی یا احادیث نبوی صحیح متواتر دربارۀ آنها وارد نشده باشد. اینها از زمرۀ امور اعتقادی است، اموری که جز با نصّی بدین پایه و مایه نمی‌توان از آنها پیروی کرد و ملزَم بدانها شد. ولی در عین حال راه انکار در پیش نمی‌گیریم و آنها را مردود نمی‌شماریم.

در این رخداد، نصّ قرآنی در دسترس است، نصّی که ثابت می‌کند ابلیس اعمال مشرکان را برای مشرکان آراسته و پیراسته است، و ایشان را برای بیرون آمدن دل و جرأت بخشیده است با اعلان پناه دادن بدیشان و یاری رساندن بدانان. گذشته از این، وقتی که دو گروه همدیگر را دیده‌اند و به یکدیگر نگریسته‌اند:

﴿ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ، إِنِّي أَخَافُ اللهَ، وَ اللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

بر پاشنه‌های خود چرخید (و از عهد و پیمان خود دست کشید) و گفت: من از شما بیزار و گریزانم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم. چراکه خدا سخت کیفر دهنده و مجازات کننده است.

ابلیس ایشان را خوار داشت وبه ترک آنان گفت تا تنها خودشان به سرنوشت شوم خود گرفتار آیند، و به وعده و پیمانش با ایشان وفاء نکرد.

ولی ما چگونگی و کیفیّتی را نمی‌دانیم که ابلیس بدان اعمال مشرکان را برای مشرکان آراسته و پیراسته است، و چگونه بدیشان گفته‌است: امروز کسی از مردمان بر شما پیروز نمی‌شوند و من یاور و همپیمان شمایم. و چگونه بر پاشنه‌های خود برگشته‌است و عهدشکنی کرده است، و پس از آن هرچه خواسته است گفته‌است.

ما فقط قاطعانه نمی‌توانیم از کیفیّت و چگونگی سخن گوئیم. چرا که کارهای اهریمن همه غیب است، و ما را نسزد که قاطعانه چیزی را دربارۀ کارهایشان بیان داریم مگر در حدود نصّ مسلّم و قطعی. نصّ هم در اینجا کیفیّت کار را بیان نمی‌دارد. بلکه تنها رخ‌دادن واقعه را ثابت می‌کند.

تلاش و اظهار نظر ما در اینجا به پایان می‌آید. و به شیوه و روالی هم نمی‌گرائیم که شیخ محمّد عبده در تفسیر خود در پیش گرفته است و تلاش می‌کند هر کار غیبی از این قبیل را توجیه و تأویل کند، توجیه و تأویل معیّن و مشخّصی که حرکت حسّی را از این گونه جهانها و از این دست پدیده‌ها بازمی‌گیرد و نفی می‌کند. همچون سخن شیخ محمدرشید رضا در تفسیر خودِ همین آیه:

﴿ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، وَ قَالَ: لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ ﴾.

(به یاد آور) زمانی را که اهریمن (با وسوسه‌های خود) اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچ‌کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود، و من همپیمان و یاور شما هستم.

یعنی ای‌پیغمبر! برای مؤمنان بیان کن آن زمانی را که اهریمن برای مشرکان اعمالشان را با وسوسۀ خود آراست، و بدیشان با خطره‌ها و به دل افکندنها گفت: امروز کسی از مردمان بر شما غالب نمی‌آید و چیره نمی‌گردد، نه پیروان ضعیف محمّد و نه جز ایشان از قبائل عرب دیگر. شما از لحاظ نفرات نیرومندتر و قوی‌تر و از لحاظ تعداد افراد بیشتر، و از دلیری زیادتری برخوردارید. من هم گذشته از اینها ـ یا در حالی که ـ یاور و همپیمان شما هستم. بیضاوی در تفسیر خود گفته است: اهریمن به دل آنان انداخت که پیروی ایشان از او در کارهائی که موجب نزدیکی به خدا گمان می‌برند، ایشان را پناه می‌دهد و نجات

می‌بخشد. تا آنجا که گفته‌اند: خداوندا! راه‌یافته‌ترین دو گروه، و برترین دو آئین را یاری فرما و مدد رسان.

﴿ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ﴾.

امّا هنگامی که دو گروه (مؤمنان و کافران) همدیگر را دیدند (و رویاروی شدند) بر پاشنه‌های خود چرخید (و از عهد و پیمان خود دست کشید).

یعنی وقتی که هریک از دو گروه متقابل یکدیگر به همدیگر نزدیک شدند، و به‌گونه‌ای نزدیک گردیدند که همدیگر را می‌دیدند و وضع یکدیگر را می‌دانستند، پیش از این که در کارزار همدیگر را ملاقات کنند و آتش جنگ با همدیگر را برافروزند، عقبگرد می‌کردند و بر پاشنه‌های پاهای خود می‌چرخیدند. کسانی که از مفسّران گفته‌اند: مراد از دیدن، برخوردکردن است، اشتباه کرده‌اند. مراد این است که: اهریمن از آراستن و پیراستن پیکار، و تحریک و تشویق ایشان به کارزار دست کشیده است. لذا سخن جنبهٔ تمثیل را دارد. وسوسه کردن اهریمن تشبیه شده‌است به حال و وضع کسی که به کاری رومی‌کند. و ترک کردن اهریمن تشبیه شده‌است به حال و وضع کسی که از انجام آن کار برمی‌گردد و بدان پشت می‌کند. سپس بر این امر چیزی را می‌افزاید که دالّ بر بیزاری و گریز اهریمن از ایشان باشد و برساند که او به ترک ایشان گفته‌است و آنان را به حال خود رها کرده است، و آن این است:

﴿ وَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ، إِنِّي أَرَىٰ مَا لاَ تَرَوْنَ، إِنِّي أَخَافُ اللهَ ﴾.

و گفت: من از شما بیزار و گریزانم. من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدا می‌ترسم.

یعنی اهریمن از ایشان بیزاری نشان داد و گریخت، و بر ایشان ترسید، و از حالشان ناامید گردید، وقتی که دید یزدان مسلمانان را با فرشتگان یاری و مدد می‌رساند.

﴿ وَ اللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

خدا سخت کیفردهنده و مجازات کننده است.

درست است این سخن از گفته‌های اهریمن باشد، و یا جملهٔ مستأنفه و مستقلّی باشد.

می‌گویم: معنی این خواهد بود که سپاهیان اهریمن ناپاک در میان مشرکان پخش و پراکنده بوده‌اند و با تماس با ارواح ناپاکشان ایشان را وسوسه کرده‌اند و برانگیخته‌اند و گول زده‌اند و سرمست از غرور نموده‌اند. همان گونه که فرشتگان در میان مؤمنان پخش و پراکنده بوده‌اند و با تماس با ارواح پاکشان چیزی را بدیشان پیام داده‌اند و الهام کرده‌اند که در پرتو آن دلهایشان را برجای داشته‌اند و بر اعتماد و اطمینانشان به وعدهٔ پیروزی خدا و یاری و مدد او افزوده‌اند...».

این گرایش ظاهری به تفسیر اعمال فرشتگان به این که کارهایشان تنها تماس با ارواح مؤمنان بوده است، و در جای دیگری قاطعانه گفته‌است که فرشتگان در جنگ بدر نجنگیده‌اند، هر چند که فرمودهٔ یزدان بزرگوار این‌چنین است:

﴿ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴾.

سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی‌کنید). (انفال / ۱۲)

و کردار اهریمن را به تماس او با ارواح مشرکان تفسیر کردن... شیوه و روال این مکتب بطورکلّی است... شبیه به سخن محمدرشیدرضا، تفسیر «طَيْراً أَبَابِيلَ» به معنی میکروبهای حصبه! در تفسیر جزء عمّ شیخ محمّد عبده است... اینها همه مبالغهٔ در توجیه و تأویل نصوص مربوط به امور غیبی است، در مواردی که نیازی به این چنین توجیه‌ها و تأویلهائی نیست، زیرا چیزی که انسان را نیازمند به توجیه‌ها و تأویلها کند و از معنی ظاهری و صریح واژگان باز دارد، در میان نیست... آنچه باید در این موارد کرد این است که به اندازهٔ خودِ نصوص سخن گفت و از شرح و بسط بیشتر خودداری کرد، شرح و بسطی که نصوص روشن و آشکار دالّ بر آن و بیانگر آن نیست... این شیوه و

روالی است که ما عملاً در پیش گرفته‌ایم.[۱]

بگذریم، هنگامی که اهریمن مشرکانی را گول می‌زد که از شهر و دیار خود سرمست و ریاکارانه بیرون آمده بودند و دیگران را از راه خدا بازمی‌داشتند، و ابلیس ایشان را برای بیرون آمدن تشویق و تحریک می‌کرد، و سپس ایشان را به حال خود رها می‌نمود و به دست سرنوشت شوم خودشان می‌سپرد، منافقان و کسانی که در دلهایشان ضعف و سستی بود، دربارهٔ گروه مؤمنان گمانهای بدی می‌بردند. با دلهای خراب و با نگاه‌های ظاهربین مادی گول‌زنندهٔ خود چنین می‌دیدند که گروه اندک و ضعیف مؤمنان که هم در شماره اندک و هم دارای توشه و ساز و برگ کمی هستند با سپاهیان فراوان مشرکان رویاروی می‌گردند، و مؤمنان خود را به مهلکه می‌اندازند، مؤمنانی که گول دین خود را خورده‌اند و گمان می‌برند که آئینشان ایشان را کمک و یاری می‌دهد یا آنان را می‌پاید و محافظت می‌نماید:

﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ﴾.

(به یادآور) آن زمانی را که منافقان و کسانی که (ضعیف الإیمان بودند و) در دلهایشان بیماری (کفر و نفاق سَرَک می‌کشید و در غوغا) بود، می‌گفتند: اینان را آئینشان مغرور نموده و گول زده است (این است که چنین آمادهٔ رزم و فداکارند و خویشتن را با دست ما به کشتن می‌دهند).

گویند: منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری بود، گروهی از مردمانی بودند که در مکّه به اسلام گرایش داشتند، ولی عقیدهٔ آنان صحیح نشده بود، و دلهایشان اطمینان پیدا نکرده بود. همراه سپاهیان قریش، نگران و آشفته بیرون آمده بودند. اینان هنگامی که گروه اندک مسلمانان را دیدند و فراوانی مشرکان را مشاهده کردند، این سخن را گفتند!

منافقان و کسانی که دلهای بیماری داشتند حقیقت اسباب پیروزی و اسباب شکست را نمی‌دانستند. آنان ظاهر امور را می‌دیدند، بدون این‌که بینش ایشان آنان را به باطن امور رهبری و رهنمود کند، و بدون این که به نیروی پنهان در عقیده پی‌ببرند، و اعتماد و اطمینان به یزدان را بشناسند، و توکّل بر او را درک و فهم نمایند، و از کار و بار گروه‌ها و نیروهائی آگاه شوند که بر عقیدهٔ به خدا تکیه ندارند، عقیده‌ای که به گروه‌ها و نیروها قدرت و شوکت حقیقی را عطاء می‌کند... بناچار در آن روز مسلمانان را فریب‌خورده در آن موقعیّت گمان می‌بردند و گول‌خوردهٔ آئینشان می‌شمردند، و وارد شوندگان به مهلکه می‌یافتند، چون مسلمانان خویشتن را با لشکرهای فراوان مشرکان درگیر می‌کردند که ایشان را می‌دیدند!

واقعیّت ظاهری مادی از لحاظ سیمای پیدائی که دارد برای دلهای باایمان و دلهای خالی از ایمان فرقی نمی‌کند. ولیکن چیزی که فرق می‌کند سنجش و اندازه‌گیری این واقعیّت ظاهری مادی است... دلهای خالی از ایمان آن را می‌بینند و چیزی در فراسوی آن را نمی‌بینند. و دلهای باایمان آن رامی‌بینند و «واقعیّت» حقیقی نهان در فراسوی آن را نیز می‌بینند، واقعیّتی که همهٔ نیروها را دربرمی‌گیرد، و میان همهٔ آنها به سنجش و بررسی درست می‌پردازد:

﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

هرکس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است و وی را پیروز می‌گرداند و به مقصود می‌رساند). چرا که خدا مقتدر و توانا است و کارها رابجا و از روی فلسفه انجام می‌دهد (و حقّ را بر باطل چیره می‌گرداند).

این چیزی است که دلهای باایمان آن را درک و فهم می‌کند و بدان می‌آرامد و اطمینان می‌نماید. این‌چیز از دلهای فروتپیده و ویران پنهان می‌ماند و حسابی برای آن باز نمی‌کند و ارجی بدان نمی‌نهد. این همان چیزی است که کفّهٔ ترازو را بالا می‌برد، و نتیجه را مقرّر می‌دارد، و مسأله را در آخر گشت و گذار در هرزمانی

۱- مراجعه شود به تفسیر ما از سورهٔ فیل، و پیرو ما بر تفسیر شیخ محمّد عبده بر این سوره، در جزء سی‌ام فی ظلال القرآن. (مؤلّف)

و در هرمکانی پایان می‌دهد و فیصله می‌بخشد.
سخن منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است، دربارهٔ گروه مسلمانان در روز بدر این بوده است:
﴿ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ ﴾.

اینان را آئینشان مغرور نموده است و گول‌زده است.

این سخن، گفتهٔ همهٔ منافقان و کسانی است که در دلهایشان بیماری است، هر زمان که گروه مسلمانان را ببینند که با لشکرهای فراوان طاغوت در اوج قدرت آن درمی‌افتند، در حالی که توشه و ساز و برگ اساسی گروه مسلمانان تنها همان است که این آئین در بر دارد. و آن این عقیدهٔ پویا و جوشان، و جانبداری از الوهیّت خدا و جانبداری از مقدّسات یزدان، و توکّل بر ایزد سبحان، و اطمینان و اعتقاد به کمک و یاری یزدان در حقّ دوستان خود است.

منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می‌ایستند تا به تماشا بنشینند و گروه مسلمانان را بنگرند که چگونه بالشکرهای انبوه طاغوت در اوج قدرت آن می‌رزمند، درحالی که اندرونشان لبریز از تمسخر این گروهی است که خویشتن را به خطر می‌اندازند، و اصلاً خطر را سبک می‌گیرند، و همچنین شگفت‌زده و وحشت‌زده هستند از این که گروه مسلمانان بیباکانه خود را به بلاهای کاملاً نمایان، و به خطرات کاملاً روشن می‌افکنند... آنان هیچ گونه علّتی برای این دلیری نمی‌یابند ـ همان‌گونه که خودشان می‌گویند ـ و هیچ گونه سببی برای خود را به مهلکه انداختن و خویشتن را به کشتن دادن پیدا نمی‌کنند... آنان سراسر زندگی را معامله‌ای در بازار بازرگانی می‌انگارند. اگر این بازرگانی بهره و سود آشکاری داشته باشد، بدان اقدام می‌ورزند. امّا اگر خطری در میان باشد، از هر چیزی برتر و بهتر راه سلامت در پیش گرفتن است!.. این چنین کسانی با بینش مؤمنان امور را درک و فهم نمی‌کنند، و با ترازوی ایمان نیز نتائج را نمی‌سنجند... کارزار برابر احساس و شعور مؤمنان، و برابر معیار و میزان ایشان، همیشه معاملهٔ سودمندی است. پیکار به یکی از دو کار نیکو منتهی می‌گردد: پیروزی و چیره شدن، یا شهادت و بهشت... گذشته از این برابر احساس و شعور و معیار و میزان مؤمنان، نیروها حساب و کتاب جداگانه‌ای دارد. مؤمنان یزدان را قدرت حاضر در کارزار می‌دانند... این هم در حساب و کتاب منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است جائی ندارد و دارای ارج و اعتباری نیست!

در هر مکانی و در هر زمانی از گروه مسلمانان خواسته می‌شود که با ترازوی ایمان و عقیده بسنجند و برکشند، و با بینش و دل مؤمنان درک و فهم کنند، و با نور و رهنمود خدا ببینند، و نیروهای ظاهری طاغوت، در برابر دیدگانشان بزرگ و سترگ ننماید، و تاب و توان و ارج و ارزش ایشان را خوار ندارد، چرا که یزدان با آنان است، و پیوسته دل به این تعلیم و آموزش یزدان سبحان به مؤمنان فرادارند:
﴿ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

هرکس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است و وی را پیروز می‌گرداند و به مقصود می‌رساند) چراکه خدا مقتدر و توانا است و کارها را بجا و از روی فلسفه انجام می‌دهد (و حقّ را بر باطل چیره می‌گرداند).

خداوند بزرگوار راست فرموده است.

در پایان، روندقرآنی صحنه‌ای از صحنه‌های دخالت الهی در کارزار را عرضه می‌دارد، و می‌گوید چگونه فرشتگان جهان بالا به فرمان و دستور یزدان در گرفتار کردن کافران به عذاب و شکنجه شرکت می‌کنند. فرشتگان، ارواح کافران را به‌گونهٔ زشت و سختی می‌گیرند، و اذیّت و آزار خوارکننده‌ای بدیشان می‌رسانند در برابر سرمستی و غرور و تکبّری که داشته‌اند، و در سخت‌ترین لحظه‌ها و در تنگناترین جاها ایشان را به یاد اعمال زشتشان و فرجام بدشان می‌اندازند... روند قرآنی به دنبال عرضهٔ این صحنه بیان می‌دارد که کیفر دادن کافران در برابر تکذیب کردنشان یک قاعده و روال ساری و جاری است:
﴿كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾.

(اینان رفتار و کردار زشتی دارند) همچون رفتار و کردار قوم فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند.

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِّعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾.

این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این‌که آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند و بلکه سزاوار نقمت گردند).

خداوند فرعون و درباریان او را به‌همین خاطر گرفتار و خوار کرد، هرکس هم کار فرعونیان را انجام دهد و همچون ایشان شرک ورزد، خدا او را گرفتار و خوار می‌گرداند:

﴿ وَ لَوْ تَریٰ إِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلاٰئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ، ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَریقِ. ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدیکُمْ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاّٰمٍ لِّلْعَبیدِ. کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَفَرُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ، فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ، إِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ شَدیدُ الْعِقٰابِ. ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِّعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ، وَ أَنَّ اللّٰهَ سَمیعٌ عَلیمٌ. کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ، فَأَهْلَکْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَ أَغْرَقْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ. وَ کُلٌّ کٰانُوا ظٰالِمینَ ﴾.

اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هرسو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند:) عذاب سوزان (اعمال خود) را بچشید، (از مشاهدهٔ این همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهی شد و به حال آنان تأسّف خواهی خورد). این به خاطر کارهائی است که از پیش می‌کرده‌اند و می‌فرستاده‌اند و خداوند به بندگان هرگز کمترین ستمی روا نمی‌دارد. (اینان رفتار و کردار زشتی دارند) همچون رفتار و کردار قوم فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند و آیات ما را (با وجود روشنی) تکذیب می‌کردند، پس خداوند آنان را به (کیفر) گناهانشان گرفت، و خداوند نیرومند و شدیدالعقاب است (و اعمال ناشایست در گذشته از هرکسی سرزده یا در آینده سرزند، سرنوشت او همین خواهد بود). این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند و بلکه سزاوار نقمت گردند) و بیگمان خداوند شنوای (اقوال و) آگاه (از افعال مردمان) است. (اینان رفتار و کردار زشتی دارند و در انکار آیات و تکذیب رسالت پیغمبران خدا، کار و بارشان) همچون کار و بار قوم فرعون و کسانی است (از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود) که پیش از ایشان می‌زیستند و آیات پروردگار خود را تکذیب می‌کردند، پس ما ایشان را به سبب گناهانشان (با صاعقه‌های جانگداز و بادهای خانمان برانداز و چیزهای دیگر) نابود کردیم، و قوم فرعون را در آب غرق نمودیم، و همهٔ (این فرقه‌ها به خود) ستم کردند (چرا که خویشتن را در معرض عذاب الهی قرار دادند و سعادت سرمدی را به شقاوت ابدی تبدیل کردند).

دو آیهٔ پیشین در این بند:

﴿ وَ لَوْ تَریٰ إِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا الْمَلاٰئِکَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ، ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَریقِ، ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدیکُمْ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاّٰمٍ لِّلْعَبیدِ ﴾.

اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان‌گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند:) عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید، (از مشاهدهٔ این همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهی شد و به حال آنان تأسّف خواهی خورد). این به خاطر کارهائی است که از پیش می‌کرده‌اید و می‌فرستاده‌اید و خداوند به بندگان هرگز کمترین ستمی روا نمی‌دارد.

چه‌بسا مراد از این دو آیه جنگ بدر باشد که فرشتگان در کارزار شرکت می‌کنند همان‌گونه که یزدان سبحان

بدیشان دستور داده است:

﴿ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

سرهای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردنهای ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دستهای ایشان را ببرید (و پنجه‌هایشان را پی‌کنید). این (پشتیبانی از مؤمنان و رسواکردن کافران) بدان خاطر است که کافران با خدا و پیغمبرش به ستیز برخاستند، و هرکه با خدا و پیغمبرش بستیزد، (او درخود عذاب است و هرچه زودتر خدا او را گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد کرد) چه خدا دارای عقاب شدید است (همان‌گونه که دارای رحمت وسیع است). (انفال / ۱۲ و ۱۳)

هرچند که ما ـ همان‌گونه که هنگام بررسی این نصّ در جزء نهم بیان داشتیم ـ نمی‌دانیم فرشتگان چگونه گردنهای مشرکان را زده‌اند و پنجه‌های دستهایشان را پی کرده‌اند، ولی ندانستن و آگاهی نداشتن ما از کیفیّت و چگونگی گردن زدنها و پنجهٔ دستها پی‌کردنها نباید ما را به تأویل این نصّ بکشاند و از مدلول و مفهوم ظاهری آن به دور گرداند. آنچه هست این است که در اینجا فرمان یزدان به فرشتگان در میان است، فرمان به زدن، و فرشتگان هم:

﴿ لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾.(۱)

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم / ۶)

این دو آیه در اینجا چیزی را یادآور می‌شوند که در جنگ بدر روی داده است، و مکمّل بیان عملکرد فرشتگان در حقّ کافران در کارزار بدر است.

همچنین این دو آیه چه بسا حال و وضع دائمی را به تصویر بکشند، حال و وضع کافرانی را به تصویر بزنند که می‌میرند و فرشتگان ارواح ایشان را می‌گیرند، اعم از روز بدر و همهٔ روزهای دیگر. فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ ﴾. اگر ببینی.

خطاب به هرکسی است که می‌بیند. این شیوه بسیار به‌کاربرده می‌شود در صحنه‌های برجسته و مهمّی که شایان توجّه بیشتر از جانب کسانی است که می‌بینند. معنی آیه‌ها چه این و چه آن باشد، تعبیر قرآنی حال بسیار بد و تباه کافران را ترسیم می‌کند، بدان هنگام که فرشتگان ارواح ایشان را از پیکرهایشان بیرون می‌کشند، و این وضع ناجور و ناگوار را در صحنهٔ خوار و رسوا کننده‌ای به تصویر می‌زند، و خواری و رسوائی را بر عذاب و مرگ می‌افزاید:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلٰائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ﴾.

اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان‌گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند.

سپس روند سخن از ساختار خبر، به ساختار خطاب می‌گراید:

﴿ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِيقِ ﴾.

عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید.

از خبر به خطاب می‌گراید تا صحنه را حاضر کند و جلو دیدگان آماده بدارد، به گونه‌ای که انگار هم اینک جلوه‌گر و هویدا و پیدا است. انگار که دوزخ با همهٔ آتش و سوزی که دارد در صحنه است و کافران را با تهدید و بیم و شکنجه و آزار به ژرفای آن هل‌می‌دهند و پرت می‌کنند:

﴿ ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ ﴾.

این به خاطر کارهائی است که از پیش می‌کرده‌اید و

۱- معنی آیه آن‌چنان نیست که مرحوم محمّد رشید رضا گفته است و نوشته است که فرشتگان در کارزار بدر مستقیماً شرکت نکرده‌اند، بلکه با ارواح مؤمنان تماس و بدیشان الهام کرده‌اند، و آنان را پایدار و استوار داشته‌اند و دل و جرأت بخشیده‌اند... این سخن با ظاهر نصّ قرآنی مخالفت دارد، و باید از نصّ قرآنی پیروی کرد. (مؤلف)

می‌فرستاده‌اید.
شما تنها به کیفر دادگرانهٔ خود می‌رسید، کیفری که به سبب کارهائی که می‌کرده‌اید و پیشاپیش می‌فرستاده‌اید، سزاوار آن هستید:
﴿ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴾.
خداوند قطعاً به بندگان کمترین ستمی روا نمی‌دارد.
این نصّ با نمایش صحنهٔ:
﴿ عَذٰابَ الْحَرِيقِ ﴾.
عذاب سوزان.
در درون انسان پرسشی را برمی‌انگیزد: آیا این تهدید و بیم فرشتگان که خطاب به کافران است در آیندهٔ مشخّصی گریبانگیر کافران می‌گردد ـ انگار که هم اینک گریبانگیر ایشان شده است ـ آیندهٔ مشخّصی که پس از رستاخیز مردگان و دادگاهی و حسابرسی ایشان فرامی‌رسد؟ یا این که کافران به عذاب سوزان دچار می‌آیند همین که فرشتگان ارواح آنان را گرفتند و ایشان را می‌رانیدند؟
هردوی اینها جائز است. درک و فهم نصّ قرآنی هم، انسان را از این دو برداشت بازنمی‌دارد... ما دوست نداریم که چیزی بر این سخنانی که گفتیم بیفزائیم و بیش از این بیان نمائیم. چه این کار از جملهٔ امور غیبی است که یزدان آگاهی از آن را به ذات خود اختصاص داده است، و بر ما بالاتر از این چیزی نیست که به وقوع آن یقین و اطمینان داشته باشیم و بس. این تهدید و بیم و عذاب و شکنجه بدون شکّ گریبانگیر کافران می‌گردد و چیزی نمی‌تواند از رخ دادن آن جلوگیری کند. امّا موعد و زمان آن کی فرا می‌رسد، آگاهی از آن مربوط و محدود به خداوند بس مطّلع و آگاه از غیبها است.
این ایستادن کوتاه و نگاه گذرا را همراه با روند قرآنی به پایان می‌بریم و در خدمت آن به فراسوی این صحنه می‌کوچیم تا گوش‌جان به بیان حقیقت کلّی روند قرآن بسپاریم... کافران را به خواری و رسوائی کشاندن و ایشان را به عذاب و عقاب گرفتار کردن، یک قاعده و قانون ساری و جاری است و تخلّف نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شود. این سرنوشتی است که قطعی و حتمی است و از دیرباز قاعده و قانون خدا بر آن جاری و ساری بوده است:
﴿ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ، إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.
(اینان رفتار و کردار زشتی دارند) همچون رفتار و کردار قوم فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند و آیات ما را (با وجود روشنی) تکذیب می‌کردند، پس خداوند آنان را به (کیفر) گناهانشان گرفت، و خداوند نیرومند و شدید العقاب است (و اعمال ناشایست در گذشته از هرکسی سرزده یا در آینده سرزند، سرنوشت او همین خواهد بود).
یزدان سبحان مردمان را به جهشهای گذرا، و به امور ناسنجیده و بدون قاعده، حواله و موکول نمی‌کند... بلکه قوانین و مقرّرات، حاکم بر جهان است، و قضا و قدر الهی آن قوانین و مقرّرات را پیاده و اجراء می‌کند... چیزی که در روز بدر گریبانگیر مشرکان گردید، این چیز گریبانگیر همهٔ مشرکان در هر زمان می‌شود. همین چیز هم بود که پیش از ایشان گریبانگیر فرعون و فرعونیان گردیده بود:
﴿ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ ﴾.
آیات خدا را (با وجود روشنی) تکذیب کردند، پس خداوند آنان را به (کیفر) گناهانشان گرفت.
آنان یزدان سبحان را درمانده و ناتوان نکردند و عذاب و عقاب خداوند از ایشان دور نگردید:
﴿ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.
خداوند نیرومند و شدید العقاب است.
خداوند از نعمت خود بدیشان داد. از فضل و کرم خویش بدانان بخشید. در زمین مکانت و عظمت بدیشان داد. آنان را در زمین جایگزین و جانشین ساخت... خدا همهٔ اینها را به مردمان می‌دهد برای امتحان کردن و آزمودن ایشان. می‌خواهد ببیند آیا

مردمان سپاسگزاری می‌کنند و یا کفران نعمت می‌کنند؟ فرعون و فرعونیان راه کفر و ناشکری در پیش گرفتند و سپاسگزاری نکردند. سرکشی و ستمگری کردند به سبب چیزهائی که بدیشان داده شد. نعمت ایشان را دگرگون ساخت. قدرت آنان را تغییر داد. لذا جبّاران و قلدران و طاغیان و یاغیان و کافران و تباه پیشگانی شدند!.. آیات یزدان برای ایشان آمد، آنها را نپذیرفتند و بدانها کافر گردیدند... بدین هنگام بود که قانون و سنّت یزدان در گرفتار ساختن کافران، بعد از نزول آیات او و تکذیب کردن آن آیات توسّط ایشان، در حقّ آنان ساری و جاری گردید... در این وقت یزدان نعمت را به نقمت تبدیل فرمود، و ایشان را به عقاب و عذاب دچار نمود، و آنان را کاملاً نابود کرد:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ. وَ أَنَّ اللهَ سَمیعٌ عَلیمٌ. کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ، وَ أَغْرَقْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ. وَ کُلٌّ کٰانُوا ظٰالِمینَ ﴾.

این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند و بلکه سزاوار نقمت گردند) و بیگمان خداوند شنوای (اقوال و) آگاه (از افعال مردمان) است. (اینان رفتار و کردار زشتی دارند و در انکار آیات و تکذیب رسالت پیغمبران خدا، کار و بارشان) همچون کار و بار قوم فرعون و کسانی است (از قبیل: قوم نوح و عاد و ثمود) که پیش از ایشان می‌زیستند و آیات پروردگار خود را تکذیب می‌کردند، پس ما ایشان را به سبب گناهانشان (با صاعقه‌های جانگداز و بادهای خانمان برانداز و چیزهای دیگر) نابود کردیم، و قوم فرعون را در آب غرق نمودیم، و همهٔ (این فرقه‌ها به خود) ستم کردند (چرا که خویشتن را در معرض عذاب الهی قرار دادند و سعادت سرمدی را به شقاوت ابدی تبدیل کردند).

یزدان ایشان را پس از تکذیب آیات خود هلاک و نابود کرد. آنان را پیش از تکذیب آیات هلاک و نابود نکرد. هرچند آنان پیش از آن هم کافر بودند. چه این سنّت و قانون و رحمت و عطوفت یزدان سبحان در حقّ مردمان است:

﴿ وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبینَ حَتّیٰ نَبْعَثَ رَسُولاً ﴾.

ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم.

(اسراء / ۱۵)

یزدان در اینجا دربارهٔ فرعون و فرعونیان و کسانی که همانند آنان بوده‌اند و پیش از ایشان زیسته‌اند و آیات خدا را تکذیب کرده‌اند، چنین می‌فرماید:

﴿ کٰانُوا ظٰالِمینَ ﴾.

آنان ظالم بوده‌اند.

واژهٔ «ظُلْم» را به معنی «کُفْر» یا «شِرْک» بکار برده است، و چنین استعمالی در قرآن زیاد است.

لازم است اندکی در برابر متن این آیه بایستیم و درنگ کنیم:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾.

این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان حال خود را تغییر دهند.

از یک‌سو دادگری یزدان را در رفتار با بندگان نشان می‌دهد. چه او نعمتی را که به مردمان داده است و بدیشان ارزانی بخشیده است بازنمی‌گیرد و بازنمی‌ستاند مگر وقتی که آنان نیّتهای درون خود را دگرگون کنند، و رفتار خویش را تغییر دهند، و احوال و اوضاع خویشتن را دیگر کنند و بگردانند، و سزاوار آن شوند که یزدان نعمتی را تغییر دهد و دگرگون کند که برای امتحان و آزمایش ایشان بدانان داده است و آنان ارزش آن را نشناخته‌اند و شکر آن را بجای نیاورده‌اند... از سوی دیگر، این متن قرآنی بیانگر این واقعیّت است که یزدان مهربان این پدیدهٔ انسان نام را بسیار مکرّم و معزّز می‌دارد، زمانی که اجراء قضا و

قدر خود را به انسان مربوط و منوط می‌نماید، و آن را از راه حرکت این انسان و عملکرد او روان می‌کند و به انجام می‌رساند، و دگرگونی قضا و قدر را در زندگی مردمان، بر پایهٔ دگرگونی واقعی در دلها و نیّتها و رفتارها و روشهای ایشان استوار می‌سازد، و اوضاع و احوالی را که مردمان برای خود برمی‌گزینند، محور تغییر قضا و قدر خود می‌فرماید!.. از جانب سوم، این متن قرآنی بیان می‌دارد که این تکریم و بزرگ داشت مسؤولیّت سترگی متوجّه آدمی می‌کند و بار سنگینی بر دوش این پدیده می‌گذارد. چه این موجود می‌تواند نعمتی را که خدا بدو داده است برجای دارد و می‌تواند کاری بکند که بر آن افزوده گردد، و آن وقتی میسّر است که ارزش نعمت خداداد را بشناسد و سپاس آن را بجای آورد. همچنین آدمی می‌تواند این نعمت را از خود سلب کند و باز دارد، و آن وقتی انجام می‌پذیرد که منکر شود و خدانشناسی و سرمستی کند. خلاصه کافی است که نیّات درون او تغییر کند و دگرگون گردد، تا گامهایش کج شود و به کژراهه رود!

این حقیقت بزرگ به تصویر می‌کشد گوشه‌ای از گوشه‌های «جهان‌بینی اسلامی دربارهٔ انسان»، و رابطهٔ قضا و قدر یزدان با انسان در این هستی، و رابطهٔ انسان با این جهان و با چیزهائی که در آن انجام می‌پذیرد... از این گوشه‌ای که به تصویر زده شده است روشن می‌گردد که چه اندازه این پدیده در ترازوی خدا دارای وزن و ارج، و با معیار و مقیاس خدا محترم و مکرّم است! پایه و مایهٔ آدمی با نگاه به همین تکریم و ارزیابی الهی پدیدار و آشکار می‌گردد. همچنین تأثیر پویش و کنش انسان در سرنوشت خود انسان، و در انجام و فرجام حوادث و رخدادهای پیرامون او نیز پیدا و هویدا می‌شود. در پرتو چنین حقیقت بزرگی نمایان می‌گردد که انسان یک عنصر مثبت و سازنده در ساختار سرنوشت است ـ البتّه با اجازهٔ یزدان و توافق قضا و قدری که از لابلای حرکت و عمل و نیّت و رفتار انسان جاری و ساری می‌گردد ـ دیگر منفی بودن و بیکاره بودنِ رذلانه و زبونانه‌ای از انسان پاک و زدوده می‌گردد که مکتبهای مادی آن را بر او واجب می‌کنند و قطعی می‌انگارند. مکتبهای مادی انسان را یک عنصر منفی و بیکاره و بی‌اختیار در برابر جبرهای نیرومند و چیره به تصویر می‌کشند، جبرهائی همچون: جبر اقتصاد، و جبر تاریخ، و جبر ترقّی و تحوّل، و سائر جبرهای دیگری که انسان در برابر آنها دست بسته است و تاب و توانی ندارد، و چیزی جز تسلیم و کرنش مطلق در مقابل چیزی که جبرها بر او واجب می‌گردانند از دست او ساخته نیست! و انسان یک موجود هرزه و خفه و خواری است و بس.(۱)

همچنین این حقیقت، ملازمت موجود میان کار و کیفر در زندگی این پدیدهٔ انسان نام و فعّالیّت او را به تصویر می‌کشد، و دادگری و عدالت مطلق یزدان را نیز به تصویر می‌زند، دادگری و عدالتی که این ملازمت را سنّت و قانونی از سنّتها و قانونهائی گردانیده است که قضا و قدر الهی هماوا با آن ساری و جاری می‌گردد، و برابر آن به بنده‌ای از بندگان یزدان ستم نمی‌شود:

﴿ وَ أَنَّ اللهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِّلْعَبِیدِ ﴾.

خداوند به بندگان کمترین ستمی روا نمی‌دارد.

﴿ فَأَهْلَکْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ کُلٌّ کَانُوا ظَالِمِینَ ﴾.

ما ایشان را به سبب گناهانشان (با صاعقه‌های جانگداز و بادهای خانمان برانداز و چیزهای دیگر) نابود کردیم، و قوم فرعون را در آب غرق کردیم، و همهٔ (این فرقه‌ها به خود) ستم کردند (چرا که خویشتن را در معرض عذاب الهی قرار دادند و سعادت سرمدی را به شقاوت ابدی تبدیل کردند).

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾.

این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به

۱ـ مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته»، فصل: «حقیقة الإنسان».

گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان حال خود را تغییر دهند.

شکر و سپاس خدا را سزا است.

إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٥﴾
ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ
وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَإِمَّا تَثۡقَفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡحَرۡبِ فَشَرِّدۡ بِهِم
مَّنۡ خَلۡفَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن
قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ
﴿٥٨﴾ وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَبَقُوٓاْۚ إِنَّهُمۡ لَا يُعۡجِزُونَ ﴿٥٩﴾
وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ
تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ
لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ
ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ﴿٦٠﴾ ۞ وَإِن جَنَحُواْ
لِلسَّلۡمِ فَٱجۡنَحۡ لَهَا وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٦١﴾
وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ
بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ
مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ
ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٦٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ
ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٦٤﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ
ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ
يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ
ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ﴿٦٥﴾ ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ
ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ
صَابِرَةٞ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمۡ أَلۡفٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفَيۡنِ
بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ
لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا
وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ﴿٦٧﴾ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ
ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٦٨﴾ فَكُلُواْ مِمَّا
غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٦٩﴾
يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ
فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ
وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٧٠﴾ وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ
ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ
ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَٱلَّذِينَ
ءَامَنُواْ وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ
وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۭ
بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿٧٢﴾ وَٱلَّذِينَ
كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي
ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ ﴿٧٣﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ
وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ﴿٧٤﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ
بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ
بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ﴿٧٥﴾

این واپسین درس از سورهٔ انفال، مشتمل بر بسیاری از اصول و مقرّرات جنگ و صلح با اردوگاه‌های گوناگون، تشکیلات و سازماندهیهای داخلی جامعهٔ اسلامی و روابط آن با سازمانها و تشکیلات خارجی، رأی و نظر اسلام نسبت به پیمانها و معاهدات در احوال و اوضاع گوناگون، همچنین رأی و نظر این آئین نسبت به روابط خونی و نژادی و سرزمین، و روابط عقیده است.

از این درس قواعد و احکام چندی پیدا و روشن می‌گردد. بعضی از آنها در موضوع خود قطعی و نهائی است، و برخی از آنها مرحله‌ای است و با اوضاع و احوال معیّنی روبرو می‌شده است که روی می‌داده است. سپس تعدیلات قطعی و نهائی در سورهٔ توبه به خود گرفته است در اواخر دورهٔ مدنی.

از میان قواعد و احکام، برابر ورود آنها در روند قرآنی، این مسائل قابل توجّه است:

۱ ـ کسانی که با اردوگاه اسلامی پیمان می‌بندند و سپس پیمان خود را می‌شکنند، بدترین انسانها هستند... بدین سبب لازم است که افراد اردوگاه اسلامی آنان را سخت ادب کنند، به گونه‌ای تنبیه کنند که ایشان را پخش و پریشان سازند، و کسانی جز ایشان را نیز پراکنده و پریشان کنند که قصد پیمان‌شکنی یا تاختن بر اردوگاه اسلامی را دارند.

۲ ـ همپیمانانی که رهبری اسلامی از آنان بترسد که پیمان‌شکنی و خیانت کنند، رهبری اسلامی می‌تواند عهد و پیمان را با آنان به‌هم زند و آن را بدیشان ابلاغ کند. پس از ردّ پیمان و ابلاغ آن بدانان می‌تواند با ایشان بجنگد و آنان را گوشمالی دهد و ادب کند و افراد همسان و همفکر ایشان را بترساند و پریشان و هراسان گرداند.

۳ ـ بر اردوگاه اسلامی واجب است که پیوسته خود را مجهّز و آماده کند و برای تکمیل نیرو در دورترین نقاط مملکت تا سرحدّ ممکن بکوشد و مرزهای کشور را بپاید، تا نیروی حقّ و راهیاب اسلام در زمین، مقتدرترین و بالادست‌ترین نیرو باشد، نیروئی که همهٔ نیروهای باطل و گمراه را بترساند. نیروئی باشد که نیروهای موجود وقتی که در نواحی و اقطار زمین نام آن را بشنوند، اوّلاً از تاخت و تاز و یورش بردن به سرزمین اسلام بترسند، و در ثانی تسلیم سلطه و قدرت یزدان بوده، و از کسی و کسانی که در سرزمین آنها به دعوت مردمان به سوی آئین یزدان می‌پردازند جلوگیری نکنند، و فردی از افراد کشورهای خویش را از پذیرش آئین اسلام بازندارند، و ادّعای حقّ حاکمیّت و به بندگی کشاندن مردمان را نداشته باشند، تا دین همه و همه و خالصانه از آنِ یزدان باشد و بس.

۴ ـ هروقت دسته‌ای از غیر مسلمانان خواستند با اردوگاه اسلامی زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و در صلح و صفا بسربرند، و با اسلام دشمنی نکنند، و جلو گسترش آن را نگیرند، رهبری اسلامی باید زندگی مسالمت‌آمیز و صلح و صفای آنان را بپذیرد و با ایشان پیمان ببندد. اگر هم آنان قصد نیرنگ داشته باشند و در ظاهر چیزی مشاهده نشود که دالّ بر نیرنگ باشد، کار و بارشان را به خدا حوالت می‌دارد. خدا برای دفع شرّ وبلای گول زنندگان و نیرنگبازان از سر مسلمانان بس است.

۵ ـ جهاد بر مسلمانان واجب است، حتّی اگر تعداد دشمنانشان چندین برابر تعداد مسلمانان باشد. مسلمانان در پرتو مدد و یاری یزدان بر دشمنانشان پیروز می‌گردند، و یک نفر از مسلمانان همتا و همسنگ ده نفر از دشمنان خواهد بود، و در ضعیف‌ترین حالات همتا و همسنگ دو نفر از دشمنان خواهد بود. در این صورت فریضهٔ جهاد منتظر برابری نیروهای ظاهری میان مؤمنان و دشمنانشان نمی‌ماند. برای مؤمنان همین کافی است که تا آنجاکه می‌توانند نیرو به هم رسانند، و به خدا اعتماد و اطمینان داشته‌باشند، و در کارزار پایداری و ایستادگی کنند، و در پیکار صبر و شکیبائی ورزند، و باقی کار واگذار به کردگار است. آخر مسلمانان نیروئی جدای از نیروهای مادی ظاهری با خود دارند.

۶ ـ اردوگاه اسلامی باید پیش از هرچیز غمّ و همّ او نابودی طاغوت باشد با درهم شکستن همهٔ وسائل قدرت طاغوت و تباه کردن همهٔ اسباب شوکت و عظمت او. هر وقت با اسیر کردن جنگجویان دشمن و فدیه گرفتن اسیران، این هدف حاصل نگردید، باید اسیر کردن و فدیه گرفتن کنار گذاشته شود... زیرا پیغمبران و پیروان پیغمبران را نسزد که اسیر بگیرند و اسیرانی داشته باشند، مگر زمانی که در زمین دشمنان را درهم بکوبند و آنان را تار و مار کنند، و سلطه و نیروی دشمنان را از بین ببرند، و در زمین برتر از دیگران شوند و به قدرت و شوکت کامل برسند. در این صورت است که مانعی نیست اسیر بگیرند و فدیهٔ ایشان را دریافت کنند. امّا پیش از این کار، کشتار در پیکار، و تار و مار کردن در کارزار، شایسته‌تر و سودمندتر است.

۷ ـ غنائمی که در جنگ از اموال مشرکان به دست می‌آید برای مسلمانان حلال است. همچنین فدیه گرفتن از اسیران حلال است، البتّه پس از تار و مار کردن و قدرت و شوکت دشمنان را در زمین از میان بردن و به سلطه و عظمت رسیدن.

۸ ـ باید در اردوگاه مسلمانان، اسیران را به پذیرش اسلام ترغیب و تشویق کرد با وعده‌ای که یزدان به اسیران داده است که بهتر از غنیمت و فدیه‌ای است که از ایشان گرفته شده است.

۹ ـ پیوند همایش و رابطۀ خویشاوندی در جامعۀ اسلامی عقیده است. دوستی در این جامعه ممکن نیست مگر بر پایۀ عقیده و قرار گرفتن در داخل تشکیلات نهضت اسلامی، بلی بر پایۀ هر دوتای اینها دوستی حاصل می‌گردد. پس کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت نموده‌اند، و کسانی که پناه داده‌اند و کمک و مدد رسانیده‌اند، دوستان یکدیگرند. امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولی به سرزمین اسلامی مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه دوستی‌ای میان ایشان و میان اردوگاه اسلامی مستقرّ در سرزمین اسلامی، وجود ندارد... یعنی نه یاری در میان است و نه ضمانت اجتماعی... مسلمانان چنین کسانی را یاری نمی‌رسانند مگر این که به سبب عقیده بدانان ظلم و تعدّی شود، و تاخت و تاز هم از سوی قومی باشد که میان مسلمانان مستقرّ در سرزمین اسلامی با آن قوم عهد و پیمان صلح و صفا نباشد.

۱۰ ـ این که همایش و دوستی در جامعۀ اسلامی بر اساس عقیده و دخول در تشکیلات نهضت اسلامی استوار و برقرار می‌گردد، مانع از آن نمی‌شود که خویشاوندان بعضی برای برخی سزاوارتر باشند، و هروقت شرط عقیده و شرط دخول در تشکیلات نهضت اسلامی حاصل گردید، خویشاوندان همدیگر را بیشتر دوست داشته باشند. ولی نزدیکی خویشاوندی به تنهائی برتری و اولویّتی و دوستی و محبّتی ایجاد نمی‌کند، بدان هنگام که رابطۀ عقیدتی و پیوند تشکیلاتی نهضت اسلامی گسیخته و بریده شده باشد.

اینها بطور خلاصه ارکان و اصول و قواعدی است که این درس دربر دارد. این ارکان و اصول و قواعد بیانگر مجموعۀ خوبی از قوانین و مقرّرات داخلی و خارجی نظام اسلامی است... تلاش خواهیم کرد این قوانین و مقرّرات را با اندک شرح و بسطی در وقت رویاروئی با نصوص قرآنی بیان کنیم:

٭

﴿ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ عٰاهَدْتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ، وَ هُمْ لاٰ يَتَّقُونَ. فَإِمّٰا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. وَ إِمّٰا تَخٰافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ، إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ الْخٰائِنِينَ. وَ لاٰ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا، إِنَّهُمْ لاٰ يُعْجِزُونَ. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاٰ تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ، وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ. وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، لَوْ أَنْفَقْتَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مّٰا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، وَلٰكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ، إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و یاری نکنند) ولی آنان هربار پیمان خود را می‌شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند. اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را در هم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پندگیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). هرگاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد

خود را بشکنند و حملهٔ غافلگیرانه کنند، تو آنان را بیاگاهان و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و نادیده‌بگیر، و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن، چراکه این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. کافران تصوّر نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) بدر رفته‌اند (و با نجات از دست مرگ در جنگ بدر، از زیر دست ما خارج شده‌اند) آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ما جزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد). برای (مبارزهٔ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچگونه ستمی نمی‌بینید. اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است. و اگر بخواهند تو را فریب دهند (و منظورشان از گرایش به صلح، مکر و کید باشد، باکی نداشته باش، چرا که) خدا برای تو کافی است. او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسّط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. و (خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینهٔ آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد. به گونه‌ای که) اگر همهٔ آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت. چراکه او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد).

این آیات رویاروی می‌شد با حالتی که عملاً در زندگی گروه مسلمانان وجود داشت، بدان هنگام که دولت اسلامی در مدینه پیدا و برجا می‌گردید و رهبری اسلامی از احکام و قوانینی توشه بر می‌گرفت که با این حالت روبرو می‌شد.

این آیات یکی از ارکان و اصول روابط خارجی میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه‌های دیگر را بیان می‌دارد، اردوگاه‌هائی که پیرامون اردوگاه اسلامی هستند. بدین ارکان و اصول بعدها چیزی جز تکمیلهای فرعی و تعدیلهای جنبی افزوده نشده‌است، و به عنوان یکی از قواعد اساسی در ارتباطات دولت اسلامی مانده است.

این آیات بیانگر برجای ماندن عهدها و پیمانهای همزیستی مسالمت‌آمیز میان اردوگاه‌های مختلف است. عهدها و پیمانها مراعات و ماندگار می‌ماند مادام که این عهدها و پیمانها محفوظ می‌گردد. عهدها و پیمانها مادام که شکسته نشود از احترام کامل و جدّیّت حقیقی برخوردار خواهد بود. ولی زمانی که گروه مقابل این عهدها و پیمانها را پرده‌ای کرد که در فراسوی آن به تنیدن دام خیانت و ستمگری پرداخت و خویشتن را برای یورش و رساندن شرّ و بلا آماده نمود و به تهیّه اسلحه و ساز و برگ جنگ اشتغال ورزید و سرگرم گردید، رهبری اسلامی می‌تواند این عهدها و پیمانها را دور بیندازد، و دستهٔ مقابل را از این عهدشکنی ونقص پیمان بیاگاهاند. آن وقت است که دست رهبری اسلامی باز خواهدبود و هرزمان صلاح بداند ضربهٔ دیگری به خیانتکاران ستمگر خواهدزد... باید این ضربه به گونه‌ای سخت و شدید باشد که همهٔ کسانی را به ترس و هراس اندازد که در اندیشهٔ دست‌درازی به حریم جامعهٔ اسلامی بطور پنهان یا آشکار هستند!.. و امّا کسانی که با اردوگاه اسلامی زندگی مسالمت‌آمیزی دارند و در صلح و صفا بسر می‌برند، و بر دعوت اسلامی نمی‌تازند، و از این که این دعوت به گوش

دیگران برسد ممانعت نمی‌کنند، رهبری اسلامی می‌تواند آنان را به حال خود واگذارد، مادام که ظاهر آنان دالّ بر این است که ایشان می‌خواهند در صلح و صفا بمانند و طرفدار آشتی و آرامش هستند.(۱)

این کار ـ چنان که پیدا است ـ رویاروی شدن عملی واقعی با حالتهای عملی واقعی در روابط موجود میان اردوگاه‌های همسایه است. نباید به ترک صلح و صفا و آشتی و آرامش گفته شود، مادام که امن و امان حقیقی دعوت اسلامی را در برداشته باشد، و سدّها و مانعهای مادی و محسوس را از سر راه دعوت اسلامی بردارد، بدان‌گاه که دعوت اسلامی راه خود را در پیش می‌گیرد تا به گوشها و دلها برسد. امّا در عین حال دعوت اسلامی اجازه نمی‌دهد که عهدها و پیمانهای صلح و آشتی پرده‌ای برای پنهان داشتن مکر و کید دشمنان گردد، و سپری شود که دشمنان خویشتن را در پشت آن استوار نگاه دارند و آمادهٔ ضربه زدن ناگهانی و نیرنگبازانه به جامعهٔ اسلامی باشند.

حالتی که در زندگی مردمان بود و این آیات در جامعهٔ مدینهٔ آن روزی با آن رویاروی می‌گردید، از شرائط و ظروفی نشأت گرفته بود و پدیدار گشته بود که رهبری اسلامی در اوائل هجرت به مدینه با آن روبرو می‌شد، احوال و اوضاعی که امام ابن‌القیّم در کتاب زادالمعاد چنین آنها را خلاصه کرده است و فرموده است:

«زمانی که پیغمبر ﷺ به مدینه تشریف آورد، کافران نسبت بدو سه دسته شدند: دسته‌ای پیغمبر ﷺ با آنان صلح و ساز کرد و با ایشان پیمان بست که با او نجنگند و کسی را بر ضدّ او پشتیبانی نکنند و با دشمنانش بر ضدّ او دوستی نورزند. آنان هم با وجود کفر خود در امن و امان بمانند، و جان و مال ایشان محفوظ باشد. دستهٔ دیگری با پیغمبر ﷺ به جنگ پرداختند و راه دشمنانگی را در پیش گرفتند. و دستهٔ دیگری به ترک او گفتند. نه با او صلح و دوستی کردند، و نه با او جنگ و ستیز نمودند. بلکه منتظر ماندند تا کار و بار او و دشمنانش به کجا بینجامد... گذشته از این، در میان همین دستهٔ اخیر کسانی بودند که نهانی دوست می‌داشتند پیغمبر ﷺ چیره و پیروز شود. کسانی هم بودند که نهانی دوست می‌داشتند دشمنان پیغمبر ﷺ بر او چیره و پیروز شوند. اشخاصی هم بودند که در ظاهر با او و ولی در باطن با دشمنانش بودند تا از هردو گروه در امن و امان بمانند. اینان منافقان بودند. پیغمبر ﷺ با هر دسته‌ای از این دسته‌ها کاری کرد که آفریدگار بزرگوارش آن را بدو دستور داد».

از جملهٔ کسانی که پیغمبر ﷺ با ایشان صلح کرد و پیمان بست، قبیله‌های سه گانهٔ یهودیان بودند که در اطراف مدینه اقامت داشتند. آنان بنوقینقاع و بنونضیر و بنوقریظه بودند. گذشته از اینان با قبائل مشرکانی نیز صلح کرد و پیمان بست که در نزدیکیهای مدینه زندگی می‌کردند.

پیدا است که این احوال و اوضاع تنها احوال و اوضاع موقّت و گذرائی بود، و با احوال و اوضاعی روبرو می‌گردید که پیش آمده بود. این احوال و اوضاع، احکام و قوانین نهائی در روابط اسلامی بین‌المللی نبود. بعدها این احکام و قوانین تعدیلهای پیاپی پیدا کرد، تا به شکل احکام و قوانین ثابتی درآمد که در سورهٔ برائت(۲) نازل گردیده است.

این مراحل که چنین روابطی همراه با آنها در جریان بود، در جزء نهم از آنها سخن رفت و چکیدهٔ خوبی دربارهٔ آنها از امام ابن‌القیّم که در کتاب زاد المعاد آمده است روایت کردیم. مانعی نمی‌بینیم که این خلاصه را به سبب نیاز بدان در اینجا تکرار کنیم:

«مبحثی دربارهٔ ترتیب روند رهنمود و شیوهٔ پیغمبر ﷺ با کافران و منافقان، از زمان بعثت تا زمان وفات: نخستین چیزی که خداوند بزرگوار بدو وحی فرمود، این بود که: به نام پروردگارش بخواند،

۱- این حالات بعدها در سورهٔ توبه نظم و ترتیب نهائی پیدا کرده است. (مؤلّف)

۲- سورهٔ برائت همان سورهٔ توبه است. (مترجم)

پروردگاری که او همه چیز را آفریده است. این در سرآغاز نبوّت او بود. بدو دستور فرمود که در دل خود و برای خود بخواند، و بدو دستور نفرمود در آن زمان تبلیغ بکند. سپس بر او نازل شد:

﴿ یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!).
برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان.

(مدثّر / ۱ و ۲)

پس با «إِقْرَأْ...» او را پیغمبر، و با «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» او را رسول کرد و به‌میان مردم روانه فرمود. سپس بدو فرمان داد خاندان و قوم نزدیک خود را بیم دهد و بترساند. او هم خاندان و قوم نزدیک خود را بیم داد و ترساند. بعد از آن عربهای پیرامون آنان را بیم داد و ترساند. آن‌گاه همهٔ عربها را بیم داد و ترساند. پس از آن هم جهانیان را بیم داد و ترساند. پس از نبوّت، ده و اند سالی به دعوت بدون جنگ و سرانه ادامه داد. آن‌گاه بدو فرمان داده شد که خویشتنداری کند و دست از جنگ بدارد و شکیبائی و گذشت داشته باشد. بعد از آن بدو اجازهٔ هجرت و اجازهٔ جنگ داده شد. سپس خدا بدو دستور داد با کسانی بجنگد که با او می‌جنگند، و از کسانی دست باز دارد که از او دست باز می‌دارند و با او نمی‌جنگند. آن‌گاه بدو دستور داد با مشرکان بجنگد تا دین خالصانه از آن یزدان گردد... پس از امر به جهاد، کافران در برابر پیغمبر ﷺ سه دسته شدند: اهل صلح و آرامش، و اهل جنگ و ستیز، و اهل ذمّه... بدو دستور داده شد عهد و پیمان کسانی را بسر برد که با او در صلح و صفا بسرمی‌برند. اگر از سوی ایشان احساس خیانتی کرد به ترک عهد و پیمان ایشان بگوید و با ایشان نجنگد تا وقتی که ایشان را از نقض عهد و پیمان مطّلع نسازد و بدیشان اعلان نکند. دستور داده شد با کسانی بجنگد که با او عهد و پیمان‌شکنی کرده‌اند... هنگامی که سورهٔ برائت نازل شد، احکام و قوانین این دسته‌ها را بیان داشت: یزدان بدو دستور داد با دشمنان اهل کتاب خود بجنگد تا آن زمان که یا سرانه را می‌پردازند و یا اسلام را می‌پذیرند. همچنین بدو دستور داد با کفّار و منافقان بجنگد و بر آنان سخت بگیرد. پیغمبر ﷺ با کافران با شمشیر و نیزه مسلّحانه جنگید، و با منافقان با دلیل و برهان و گفتار و بیان جنگید. خدا در سورهٔ برائت بدو فرمان داد از عهدها و پیمانهای کافران بیزاری جوید و عهدها و پیمانهایشان را برهم زند... اهل عهد و پیمان را در اینجا سه گروه کرد: گروهی دستور فرمود با آنان بجنگد. آنان کسانی بودند که عهد و پیمان خود را شکسته بودند و با او راست و درست نبودند. پس پیغمبر ﷺ طبق دستور با ایشان جنگید و بر آنان پیروز گردید. گروه دیگری دارای عهد و پیمان موقّت بودند. عهد و پیمانشان را نشکسته بودند و بر ضدّ او از کسی پشتیبانی ننموده بودند. خدا بدو دستور داد مدّت عهد و پیمانشان را اتمام بخشد و آن را بسر برد. گروه دیگری هم بودند که عهد و پیمانی با او نداشتند و با او هم نجنگیدند، یا عهد و پیمان مطلق و نامحدودی داشتند. خدا دستور داد چهار ماه ایشان را مهلت دهد. پس از پایان چهار ماه با آنان بجنگد. پس آن حضرت، پیمان شکنان را کشت. به کسانی هم چهار ماه مهلت داد که پیمانی با او نداشتند، یا پیمان مطلق و نامحدودی داشتند. و خدا بدو فرمان داد که مدّت عهد و پیمان کسانی را کامل گرداند که به عهد و پیمان خود وفا کرده بودند. این گروه جملگی ایمان آوردند و تا پایان پیمان بر کفر خود نماندند. پیغمبر ﷺ بر اهل ذمّه سرانه تعیین فرمود... و ...».

از مراجعهٔ بدین چکیدهٔ خوب، و از مراجعهٔ به رخدادهای تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ و اصحاب، و بررسی تاریخ نزول سوره‌ها و آیه‌هائی که این احکام و قوانین را در برمی‌گیرند، برای ما روشن می‌گردد آیه‌های سورهٔ انفال که ما هم اینک سرگرم پژوهش آنها هستیم، بیانگر مرحلهٔ میانه‌ای است که در وسط احوال و اوضاعی که در اوائل روزگاران ورود پیغمبر ﷺ به مدینه، و احوال و اوضاعی که پس از نزول سورهٔ

برائت کار بدانها انجامیده است، قرار گرفته است. لازم است چنین آیاتی در پرتو همچون احوال و اوضاعی بررسی گردد... هرچند آیات این سوره برخی از قواعد و مقرّرات اساسی را بیان می‌دارند، ولی قواعد و مقرّرات ثابت و نهائی را بیان و مقرّر نمی‌کنند... چه شکل ثابت و نهائی را آیه‌های سورهٔ برائت بیان و مقرّر می‌دارند، و اجراء عملی آنها در اواخر زندگی پیغمبر خدا ﷺ صورت گرفتها ست، همان‌گونه که خواهد آمد.

در پرتو این گفتار می‌توانیم با این آیه‌های قرآنی رویاروی شویم:

❁

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ عاٰهَدْتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ، وَ هُمْ لاٰ يَتَّقُونَ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و یاری نکنند) ولی آنان هر بار پیمان خود را می‌شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند.

واژهٔ «دوابّ» هرچند که بر جاندارانی دلالت دارد که بر زمین حرکت می‌کنند، و شامل انسانها هم می‌گردد. امّا ـ همان‌گونه که گفتیم ـ واژهٔ دوابّ سایهٔ ویژهٔ خود را دارد وقتی که بر آدمیان اطلاق می‌شود... سایهٔ چهارپا بودن... گذشته از این، این چنین آدمیانی بدترین چهارپایانی بشمار می‌روند که روی زمین حرکت می‌کنند! اینها همان کسانیند که کفر ورزیده‌اند تا بدانجا که کفر ایشان نمی‌گذارد به ایمان بگرایند! همان کسانیند که هربار عهد و پیمان خود را می‌شکنند و یک بار هم از خدا نمی‌ترسند.

روایتهای متعدّدی دربارهٔ کسانی نقل شده است که این آیه‌ها بر آنان دلالت دارد... گفته‌اند: آنان بنوقریظه هستند... خیر آنان بنونضیر هستند... نه خیر آنان بنوقینقاع هستند... نه بلکه آنان عربهائی هستند که مشرک بودند و در اطراف مدینه زندگی می‌کردند... نصوص قرآنی و واقعیّت تاریخی هر دو، احتمال این را دارد که مراد همهٔ این افراد باشد. چه یک یک طائفه‌های یهودیان عهدها و پیمانهای خود را با پیغمبر خدا ﷺ شکستند. همچنین عهد شکنیها و پیمان شکنیهای مشرکان نیز بارها تکرار شده است... مهمّ این است که بدانیم این آیه‌ها از حالاتی صحبت می‌دارند که پیش از بدر و بعد از بدر موجود بوده است، تا زمان نزول این آیه‌ها. ولیکن احکام صادره دربارهٔ این حالات که سرشت عهدشکنان و پیمان‌شکنان را به تصویر می‌کشند، بیانگر حالات دائمی است، و صفات ثابتی را می‌رسانند.

آن کسانی که کفر ورزیده‌اند و در کفر پافشاری کرده‌اند:

﴿فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ﴾.

آنان ایمان نمی‌آورند.

چه فطرت ایشان تباهی گرفته است و فاسد شده است، و بدین سبب از نظر خدا بدترین جنبندگان بشمار می‌آیند. آن افرادی هم هر عهد و پیمانی را که بسته‌اند شکسته‌اند، ایشان نیز بدین سبب از ویژگی انسانی دیگری که ویژگی مقیّد بودن به عهد و پیمان است بیرون آمده‌اند و آزاد و رها از هر بند و قیدی شده‌اند، بدان گونه که چهار پا از بند و قید آزاد و رها می‌شود، هر چند که چهار پا در بند و قیدِ ضوابط و قوانین فطرت و سرشت خود هست، ولی اینان هیچ ضابطه و قانونی ندارند، و بدین خاطر بدترین چهار پایان از دیدگاه خدایند!

اینان کسانیند که کسی نمی‌تواند به عهد و پیمانشان و به امان و پناهشان اطمینان داشته باشد... سزای ایشان محروم کردن ایشان از امن و امان است بدانسان که دیگران را از امن و امان محروم کرده‌اند. سزایشان هراسان و پریشان کردن، و آواره نمودن و راندن، و با شدّت هرچه بیشتر جلو دست ایشان را گرفتن است، به گونه‌ای که نه تنها آنان را به ترس و هراس انداختن،

بلکه موجب ترس و هراس کسانی گردد که همسان ایشانند و در فراسوی آنانند و نامشان را می‌شنوند. پیغمبر ﷺ و مسلمانانی که پس از او می‌آیند مأمور هستند هر زمان که با افرادی همسان ایشان در جنگ رویاروی شدند، این چنین کاری را در حقّ ایشان انجام دهند:

﴿ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴾.

اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را درهم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند).

تعبیر شگفتی است. گیر و دار هولناکی را به تصویر می‌زند، و هراس خوفناکی را پیش چشم می‌دارد. گیر و دار و هول و هراسی است که شنیدن آن برای گریختن و رمیدن بس است. کسی که این عذاب هراسناک او را فراگیرد باید چه کار کند؟ ضربهٔ ترسناکی است که خداوند بزرگوار به پیغمبرش ﷺ دستور می‌فرماید آن را بر پیکر کسانی وارد کند که به پیمان‌شکنی خوگر شده‌اند، و از ضوابط و قواعد انسان بدررفته‌اند. تا پیغمبر ﷺ بدین وسیله اردوگاه اسلامی را پیش از هرچیز امنیّت بخشد، و در ثانی هیبت و عظمت کسانی را هم درهم کوبد که بر او می‌شورند، و همچنین نگذارد هیچ کسی - هر که و هر چه هست - جرأت اندیشیدن ایستادن - چه زود و چه دیر - بر سر راه امواج خروشان آئین اسلام را به مغز خود راه دهد.

این سرشت این برنامه‌ای است که باید شکل آن در دلهای گروه مسلمانان مستقرّ و جایگزین گردد. باید این دین شوکت و شکوهی، قوّت وقدرتی، سلطه و هیبتی، سهمگینی و هراسی داشته باشد که طاغوتها را لرزان و هراسان کند، تا نتوانند امواج خروشان اسلام را سدّ کنند و بر سر راه آن بایستند. بدان هنگام که اسلام برای آزادی «انسان» در «زمین» از یوغ همهٔ طاغوتها به‌راه می‌افتد. کسانی که خیال می‌کنند که برنامهٔ این دین تنها دعوت و تبلیغ است در برابر سدّها و مانعهای مادی نیروهای طاغوتها، مردمانی هستند که چیزی از سرنوشت این دین نمی‌دانند.

این حکم نخستین است و دربارهٔ حالت نقض عهد و پیمان‌شکنی عملی با اردوگاه اسلامی است. بیان می‌دارد که چگونه باید بر پیمان‌شکنان تاخت و ایشان را و کسانی را که در پشت سر ایشان هستند با ضربهٔ درهم شکنندهٔ هراسناک هول انگیزی سرکوب کرد و تار و مار نمود.

و امّا حکم دوم مربوط به حالت ترس و هراس از نقض عهد و انتظار خیانت است. کارها و نشانه‌هائی به چشم بخورد که بیانگر این باشند که دیگران عملاً قصد پیمان‌شکنی را دارند و درصدد خیانت هستند:

﴿ وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته‌باشی (که عهد خود را بشکنند و حملهٔ غافلگیرانه کنند، تو آنان را بیاگاهان و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله‌مکن، چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

اسلام پیمان می‌بندد تا به عهد خود وفا کند. وقتی که از خیانت دیگران بترسد پیمان موجود را آشکارا و هویدا نقض و پرت می‌کند. نه خیانت می‌کند و نه ستم می‌کند، و کلک و نیرنگ نمی‌زند. آشکارا به دیگران ابلاغ می‌کند که از عهد و پیمانشان دست برداشته است و دوری گزیده است. دیگر میان او و آنان امن و امانی نیست... بدین وسیله اسلام بشریّت را به آفاقی از شرافت و کرامت و پایمردی و استقامت، و به آفاقی از امن و امان و آرامش و آسایش می‌رساند... اسلام تاخت و تاز ستمگرانهٔ گناه آلود بردن به دیگران را به دل راه نمی‌دهد، وقتی آنان بر عهدها و پیمانهای خود تکیه زده‌اند و آرمیده‌اند و عهدها و پیمانها را

نشکسته‌اند و پشت گوش نینداخته‌اند. اسلام کسانی را به بیم و هراس نمی‌اندازد که خویشتن را برحذر نداشته‌اند و آمادگی دفاع از خود پیدا نکرده‌اند، هرچند هم بیم آن را داشته باشد که از سوی ایشان خیانت شود... امّا پس از اعلان به‌هم زدن عهد و پیمان به دیگران، دیگر جنگ نیرنگ است. چون بدین هنگام هر یک از طرفین خود را می‌پاید و از دشمن برحذر می‌نماید. پس وقتی که نیرنگ زدن ایشان درست است، بدانان ستمی نشده است و مظلوم واقع نگردیده‌اند، بلکه ایشان غافل شده‌اند. در این صورت استفاده از وسائل نیرنگ هم مباح و آزاد خواهد بود، زیرا ستمی در میان نیست.

اسلام می‌خواهد بشریّت اوج گیرد، و پاک و پاکدامن بماند. دیگر برای چیره شدن ستم را مباح و آزاد نمی‌کند. اسلام برای دستیابی به بالاترین و والاترین و محترمانه‌ترین و شرافتمندانه‌ترین اهداف و مقاصد مبارزه می‌کند، و اجازه نمی‌دهد برای رسیدن به هدف شریف از ابزار پست و کثیف استفاده شود.

اسلام خیانت را ناپسند می‌داند، و خیانتکاران پیمان شکن را حقیر می‌شمارد. این است که اسلام دوست نمی‌دارد مسلمانان در امانت عهد و پیمان برای رسیدن به مقاصد و اهداف شریف و والا خیانت کنند، هراندازه هم آن مقاصد و اهداف بزرگ و سترگ باشند... ذات انسانیّت یک وحدت تجزیه ناپذیری است. هروقت بشریّت استفادهٔ از وسائل پست و ناپاک را برای خود آزاد بداند، محافظت از مقاصد و اهداف شریف و والا ممکن نمی‌گردد. مسلمان نیست کسی که وسیله را با هدف توجیه کند. یعنی بگوید: هدف وسیله را توجیه می‌کند. این قاعده، برای احساس اسلامی و حسّاسیّت اسلامی بیگانه است. زیرا در خمیرهٔ هستی بشریّت و در جهان بشریّت میان وسائل و اهداف فاصله‌ای و جداگانگی نیست... زیرا وجود ساحل پرآب و زیبائی انسان را تحریک و تشویق به فرورفتن به میان برکهٔ گِل‌آلود و لجنزاری نمی‌کند. چه پاهای آلوده، ساحل پر آب و زیبا را سرانجام می‌آلاید و ناپاک می‌نماید... به خاطر همهٔ این چیزها است که یزدان خائنان را دوست نمی‌دارد، و خیانت را زشت می‌شمارد:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ الْخاٰئِفِينَ ﴾.

بیگمان یزدان خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

لازم است یادآور شویم که در آن هنگام که این احکام نازل می‌گردید، بشریّت بطور کلّی به چنین افق تابان و رخشانی چشم نمی‌دوخت. قانون جنگل قانون جنگجویان تا آن زمان بود. قانون قدرت و قوّت حاکم بود، قدرت و قوّتی که در صورت داشتن سلطه و توان مقیّد به قید و بندی نبود. همچنین لازم است که یادآور شویم که قانون جنگل بود که بعد از آن هم تا قرن هیجدهم میلادی بر همهٔ جامعه‌های جاهلی فرمانروا بود، زیرا اروپا از رفتار و کردار و روش و روال بین المللی چیزی نمی‌دانست مگر آن چیزهائی که در اثنای تماس با جهان اسلام اقتباس کرده بود. گذشته از این اروپا تا همین لحظه هم هرگز بدین افق در جهان واقع اوج نگرفته است و نرسیده است، حتّی پس از آن که از لحاظ تئوری با چیزی به نام قانون بین المللی آشنا گردیده است. بر کسانی که «پیشرفت هنری در ساختار قانون» ایشان را شیفته و شیدای خود می‌کند لازم است حقیقت «واقع» در میان اسلام و همهٔ سیستمها و نظامهای معاصر را درک و فهم کنند.

در برابر این صراحت و روشنی و این نظافت و پاکی است که یزدان به مسلمانان وعدهٔ یاری و پیروزی می‌دهد، و کار و بار کفر و کافران را برای آنان ساده و ناچیز می‌گرداند:

﴿ وَ لاٰ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا، إِنَّهُمْ لاٰ يُعْجِزُونَ ﴾.

کافران تصوّر نکنند که بر (قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) بدر رفته‌اند (و نجات از دست مرگ در جنگ بدر، از زیر دست ما خارج شده‌اند) آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ما جزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد).

نهانی در اندیشهٔ ستمگری و خیانتکاری بودن هرگز فرصت پیشتازی را بدیشان نمی‌بخشد، و نمی‌توانند پیشی بگیرند، چه یزدان هرگز مسلمانان را تنها رها نمی‌کند، و در برابر خیانتی که خیانتکاران می‌کنند، آنان را بدون سزا و کیفر نمی‌گذارد. کسانی که کفر می‌ورزند ناتوانتر از آن هستند که از دست خدا بتوانند بگریزند بدان هنگام که یزدان آنان را دنبال می‌کند و می‌جوید، و ناتوانتر از آن هم هستند که مسلمانان را نیز بیچاره و درمانده کنند، در حالی که یزدان یاری دهنده و کمک کنندهٔ ایشان است.

پیروان وسائل پاک و پاکیزه ـ هروقت نیّت خویش را در آن با خدا خالص کنند ـ مطمئنّ باشند که پیروان وسائل زشت و ناپاک نمی‌توانند بر آنان سبقت گیرند. چه آنان با داشتن خدائی که قانون و قاعدهٔ او را در زمین پیاده می‌کنند، و فرمان و کلام او را در میان مردمان بالا می‌برند و والا می‌کنند، و به نام او حرکت می‌نمایند، و جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند تا انسانها را از پرستش بندگان بیرون بیاورند و به پرستش یزدان یگانهٔ بی‌انباز بکشانند، قطعاً پیروزند.

اسلام برای پیروزی توشه‌ای برمی‌گیرد که واقعی است و در دسترس و در حدّ توان گروه مسلمانان است. اسلام چشمان گروه مسلمانان را بدان آفاق بالا و والا نمی‌دوزد مگر آن گاه که زمین زیر پای آنان را سفت و سخت بدارد و از امن و امان برخوردار سازد، به گونه‌ای که گامهایشان بر آن استوار بماند و مورد اطمینان باشد، و برای ایشان اسباب عملی را آماده سازد، اسبابی که فطرت آنان با آنها آشنا است و تجارب و آموخته‌هایشان آنها را تأیید و تأکید می‌کند، و مگر زمانی که یزدان آنان را برای حرکت واقعی در زمین مجهّز و آماده ساخته باشد، حرکت واقعی‌ای که این مقاصد و اهداف بالا و والا را پیاده می‌کند:

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَّا ٱسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ، تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ. وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ ﴾.

برای (مبارزهٔ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هرآنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ‌گونه ستمی نمی‌بینید.

آمادگی و آماده‌سازی تا آن اندازه که در توان است کار واجبی است و با واجب جهاد همراه است. نصّ قرآن چنان فرمان می‌دهد که همهٔ اسباب نیرومندی را به هر شکل و صورت که باشد و هرنوع و هر قسمی که هست باید تهیّه و آماده ساخت. از آن جهت «رباط الخیل» یعنی اسبهای ورزیده و آزموده را مخصوصاً ذکر می‌کند چون اسبهای ورزیده و آزموده وسیلهٔ برجسته و شایسته‌ای برای کسانی بود که نخستین مخاطبان این قرآن بودند... اگر قرآن بدیشان دستور می‌داد اسباب و ابزار و وسائلی را آماده سازند که در آن زمان آنها را نمی‌شناختند ـ اسباب و ابزار و وسائلی که مردمان با گذشت زمان آنها را خواهند یافت ـ آنان را با چیزهای مجهول حیران کننده‌ای مخاطب قرار می‌داد ـ حاشا که خداوند بزرگوار هرگز چنین کاری را بکند ـ مهمّ رهنمود همگانی و جنبهٔ کلّی تهیّهٔ انواع و اقسام وسائل و ساز و برگ جهاد است:

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَّا ٱسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ ﴾.

تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) برای (مبارزهٔ با) آنان آماده سازید.

اسلام باید نیروئی داشته باشد که در پرتو آن در «زمین» برای آزادی «انسان» حرکت کند... نخستین کاری که این نیرو در زمینهٔ دعوت می‌کند این است: کسانی را در امن و امان دارد که آزادانه این عقیده را می‌پذیرند. دیگر کسی نتواند ایشان را از پذیرش

آزادانهٔ این عقیده باز دارد، و پس از پذیرش هم کسی نتواند آنان را از آن برگرداند... دومین کاری که می‌کند این است: دشمنان این دین را چنان به هراس اندازد که اندیشهٔ تعدّی و تجاوز به «دار الإسلام» یعنی سرزمین اسلامی را به مغز خود راه ندهند، سرزمینی که این نیرو از آن محافظت و مراقبت می‌نماید... سومین کار این است: به گونه‌ای این دشمنان را بترساند و هراسناک گرداند که به هیچ وجه نیندیشند که جلو امواج خروشان آئین اسلام را بگیرند و نگذارند اسلام برای آزادی «انسان» بطورکلّی در سراسر «زمین» حرکت کند و روان شود... چهارمین کاری که می‌کند این است: این نیرو هر نیروئی را در زمین درهم شکند که برای خود صفت الوهیّت برگیرد و با قوانین و مقرّرات و سلطه و قدرت خود بر مردمان فرمانروائی کند، و معترف به این نباشد که الوهیّت تنها از آن خداوند یگانه است و بس، و بنا بر این فرمانروائی هم تنها از آن یزدان سبحان است و بس.

اسلام یک سیستم لاهوتی یا یک نظام جهانِ‌معنی و عالَم‌امر نیست که با استقرار آن در دلها به عنوان یک عقیدهٔ خداشناسی، و سر و سامان دادن به شعائر و مراسم دینی در آن، کار به انجام رسد، و وظیفهٔ آن خاتمه پذیرد! بلکه اسلام یک برنامهٔ عملی واقعی برای زندگی است. اسلام با همهٔ برنامه‌های دیگری که سلطه‌ها و قدرتها بر آنها برقرار و استوار می‌شوند، و نیروهای مادیگرا در فراسوی آنها می‌ایستند، مبارزه می‌کند. پس اسلام گریزی و گزیری ندارد برای برقراری و پایداری برنامهٔ ربّانی خود باید همهٔ این نیروهای مادیگرا را درهم کوبد، و همهٔ سلطه‌ها و قدرتهائی را تار و مار سازد که این برنامه‌های غیر ربّانی را اجراء می‌کنند و با برنامهٔ خدائی اسلام می‌رزمند.

بر مسلمانان لازم است بدان هنگام که این حقیقت بزرگ را اعلان می‌کند، مِنگ مِنگ و مِن مِن نکند... بلکه حقّ را آشکارا بگوید و از سرشت برنامهٔ ربّانی خود شرم ننماید. باید به یاد داشته باشد وقتی که در زمین به راه می‌افتد او تنها و تنها برای اعلان آزادی انسان با بیان الوهیّت یزدان یگانهٔ سبحان، و درهم شکستن الوهیّت بندگان حرکت می‌کند. او همراه با برنامهٔ ساخته و پرداختهٔ انسانها حرکت نمی‌کند، و برای بیان سلطهٔ سرداری، سلطنت شاهی، فرمانروائی دولتی، حکومت طبقه‌ای و یا نژادی، نمی‌جنبد و به‌راه نمی‌افتد. همچنین او همچون رومیان برای بندگی بندگان و بردگی بردگان حرکت نمی‌کند تا آن بندگان و بردگان زمینهای کشاورزی اشراف را شخم بزنند و کشت‌بکنند. و او همچون سرمایه داران غربی هم برای استثمار بازارها و به غارت بردن معادن و منابع و مواد خام به راه نمی‌افتد. همچنین او بسان کمونیستها و سائر مکتبهای بشری همسان آن برای تحمیل یک مکتب بشری و ساختار انسان جاهل کوتاه فکری در زمین حرکت نمی‌کند و راهیِ راه نمی‌شود... بلکه اسلام همراه با برنامه‌ای حرکت می‌کند که ساختار خداوند دانای کاربجای آگاه بینا است، و همچنین برای بیان الوهیّت و سلطهٔ یزدان یگانه در راه آزادی «انسان» در زمین از بندگی بندگان به راه می‌افتد.

این حقیقت بزرگی است که باید شکست خوردگان آن را درک و فهم کنند، شکست خوردگانی که دین را به عنوان متّهمی در جایگاه دفاع نگاه می‌دارند، و با منگ منگ و من من کردن از امواج خروشان حرکت اسلامی و از جهاد اسلامی معذرت خواهی می‌کنند و شرمنده و سرافکنده عذرها می‌آورند.(۱)

بهتر آن است که حدود تکلیف و ثغور وظیفهٔ تهیهٔ نیرو و آماده ساختن ساز و برگ را بشناسیم. نصّ قرآنی می‌گوید:

﴿ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ ﴾.

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتابچهٔ ارزشمند: «جهاد در راه خدا» تألیف ابوالأعلی مودودی، امیرالجماعة الإسلامیة در پاکستان. همچنین مراجعه گردد به چیزهائی که ما دربارهٔ جهاد در دیباچهٔ سورهٔ انفال در جزء نهم نوشته‌ایم.

برای (مبارزهٔ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) آماده سازید.

پس تکلیف و وظیفه در سرحدّ تاب و توان انسان است. به گونه‌ای که گروه مسلمانان هیچ سبب و ابزاری از اسباب و ابزارهای نیرومندی را رها نسازند که در توان آنان است مگر این که آن را فراهم و آماده سازند.

همچنین نصّ قرآنی به نخستین هدف فراهم آوردن نیرو و تهیّهٔ ساز و برگ اشاره می‌کند:

﴿ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ، وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ ﴾.

با آن (آمادگی و ساز وبرگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به‌هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد.

این هدف پیشین و منظور نخستین فراهم آوردن نیرو، بیم و هراس انداختن به دلهای دشمنان خدا است، آن کسانی که دشمنان گروه مسلمانان در زمین هستند، اعم از کسانی که شناخته شده‌اند و مسلمانان از آنان اطّلاع دارند، و خواه آن کسانی که ناشناخته مانده‌اند و گروه مسلمانان از ایشان بی‌خبرند و آنان را نمی‌شناسند، یا کسانی که دشمنانگی خود را هنوز با مسلمانان آشکار ننموده‌اند و خدا از رازهای درون و حقائق بیرون ایشان آگاه است. اینان هستند که نیرومندی اسلام ایشان را به ترس و هراس می‌اندازد، هر چند که هنوز عملاً نیروی اسلام به مرز و بوم ایشان نرسیده است. مسلمانان موظّف و مکلّفند که نیرومند باشند، و تا آنجا که در توان دارند اسباب و ابزار قدرت و قوّت را گردآوری و فراهم کنند تا در زمین از ایشان هراسناک و بیمناک باشند، و فرمان یزدان برتری گیرد و کلام ایزد سبحان والا گردد، و دین خالصانه از آن خداوند منّان شود:

﴿ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ - فِي سَبِيلِ اللهِ - يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ ﴾.

هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیهٔ دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.

بدین منوال اسلام جهاد و هزینهٔ در راه خدا را از هر گونه هدف زمینی، و از هر گونه انگیزهٔ شخصی، و از هرگونه احساس قومی و ملّی، و یا نژادی و طبقاتی، سره و خالص می‌گرداند، تا دربست و یکدست محض رضای خدا و «در راه خدا» باشد، و بدین وسیله فرمان خدا تحقّق پذیرد و فرمودهٔ او برتری گیرد، و خشنودی وی حاصل آید.

بدین خاطر است که اسلام از همان آغاز کار، مخالف با هر جنگی است که برای ستایش اشخاص و تعریف دولتها، استثمار و گشایش بازارها و بازاریابیها، برای چیره‌شدن و خوارداشتن، آقائی کشوری بر کشوری، سروری قومی بر قومی، ریاست نژادی بر نژادی، و یا والائی طبقه‌ای بر طبقه‌ای، انجام می‌گیرد... تنها اسلام یک نوع حرکت را بر جای می‌گذارد و به رسمیّت می‌شناسد، و آن هم حرکت جهاد در راه خدا است... یزدان سبحان نمی‌خواهد نژادی، کشوری، قومی، طبقه‌ای، فردی، و ملّتی، سیادت و آقائی کند. بلکه ایزد منّان می‌خواهد الوهیّت و سلطه و حاکمیّت خودش، سیادت و آقائی کند و بس. هر چند که یزدان بی‌نیاز از جهانیان است، ولیکن تنها سیادت و آقائی الوهیّت او است که خیر و برکت و حرّیّت و کرامت جهانیان را در بر دارد.

سومین حکم در این نصوص آیات قرآنی حکمی است راجع به کسانی که صلح و آرامش و آشتی را برای اردوگاه اسلامی می‌خواهند، و به صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز می‌گرایند، و ظواهر و اعمال ایشان واقعاً دالّ بر علاقهٔ آنان به صلح و آرامش است:

﴿ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای

توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است.

تعبیر از تمایل به صلح با مادۀ جنوح به معنی بال‌گشودن و گرائیدن، تعبیر دقیق و لطیفی است، و دارای سایۀ آرامش بخش و خوشایند خود است که حرکتِ بالی است که به جانب صلح می‌گراید، و نرم‌نرمک پرهای خود را آویزان می‌کند و می‌گستراند! همچنین فرمان به‌بال گشودن و گرائیدن همراه با توکّل بر خدای شنوای دانا است، خدائی که چیزی را که گفته شود می‌شنود، و رازهای پنهان در فراسوی گفته‌ها را می‌داند. توکّل بر خدا خود کفایت می‌کند و مایۀ امن و امان می‌شود.

با مراجعۀ به چکیدۀ فرموده‌های امام‌ابن القیّم راجع به دسته‌ها و گروه‌های کافران و موضعگیریهای ایشان در برابر پیغمبر خدا ﷺ و همچنین موضعگیری او در مقابل ایشان، در سرآغاز ورود به مدینه تا جنگ بدر و نزول این حکم، معلوم می‌شود که این نصّ قرآنی دربارۀ گروهی است که از پیغمبر خدا ﷺ دوری گزیده‌اند و با او نجنگیده‌اند، و به صلح و آشتی گرائیده‌اند و دشمنانگی و ایستادگی در مقابل دعوت اسلامی و دولت اسلامی نداشته‌اند و نکرده‌اند. خدا به پیغمبر خود ﷺ دستور فرموده است این گروه را رها کند، و صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز را با ایشان داشته باشد. این هم تا وقتی بود که سورۀ برائت نازل گردید و در آن به کسانی مهلت و فرصت داده‌شد که عهد و پیمانی با پیغمبر ﷺ نداشتند، یا با او عهد و پیمان نامحدود داشتند. چهار ماه فرصت و مهلت بدانان داده شد، و بعد از آن حکم دیگری برابر موضعگیریشان دربارۀ ایشان نازل و اجراء گردید. پس حکم سورۀ انفال حکم دائمی و نهائی نبود، آن‌گونه که بدون در نظر داشتن این شرائط و ظروف، و بدون پیش چشم داشتن نصوص بعدی و آیندۀ در زمانهای پس از آن، و بدون توجّه به کارهای عملی پیغمبر خدا ﷺ در روزگاران بعدی، از این نصّ قرآنی برمی‌آید.

امّا حکم این نصّ قرآنی در آن زمان تا اندازه‌ای جنبۀ همگانی داشت. پیغمبر خدا ﷺ تا نزول سورۀ برائت مطابق با آن عمل فرمود. از جملۀ کارهائی که برابر آن انجام داد صلح حدیبیه در سال ششم هجری بود.

بعضی از فقهاء حکم این نصّ را نهائی و دائمی دانسته‌اند، و گرایش به صلح را همراه با قبول پرداخت سرانه، تفسیر کرده‌اند... امّا این امر با واقعیّت تاریخی نمی‌خواند. چه احکام جزیه و سرانه در سورۀ برائت پس از سال هشتم هجری نازل شده است، و این آیه در سال دوم هجری پس از جنگ بدر نازل گردیده است، و احکام جزیه و سرانه در میان نبوده است. با مراجعۀ به رخدادها و تاریخهای نزول و با توجّه به سرشت برنامۀ اسلامی، صحیح‌تر این است که گفته شود: این حکم نهائی و دائمی نبوده است، و سرانجام در سورۀ برائت یعنی توبه احکام نهائی و دائمی شرف نزول پیدا کرده است، و مردمان در پرتو آن در برابر اسلام چنین گردیده‌اند: یا جنگجو بوده‌اند و با ایشان جنگ شده است. یا این که مسلمان بوده‌اند و شریعت خدا بر آنان فرمان رانده است. و یا این که اهل ذمّه بوده‌اند و جزیه و سرانه پرداخت کرده‌اند، و با رعایت عهد و پیمانشان روزگار بسر برده‌اند... اینها احکام نهائی و دائمی است و حرکت جهاد اسلامی در این خطّ سیر به پیش می‌رود و بدانها عمل می‌کند. جز این احکام آن هم بدین منوال و بر این روال، هر چه بوده است حالات موجود در جامعه بوده است و اسلام کوشیده است آنها را تغییر دهد تا آن زمان که بدین احوال و اوضاع سه‌گانه‌ای انجامیده است که روابط نهائی و دائمی را می‌رسانند، روابطی که حدیثی آنها را به تصویر می‌زند که مسلم آن را استخراج و امام احمد آن را روایت کرده است:

احمد گفته است: وکیع از سفیان، و او از علقمه پسر مرثد، و وی از سلیمان پسر یزید، و او هم از پدرش، و پدرش از یزید پسر خطیب اسلمی رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ هرگاه امیری را بر یک دستۀ سپاهیان، یا لشکری می‌گماشت و به‌جائی می‌فرستاد، او را به ترس از خدا، و محافظت و رعایت

رفقای مسلمان همراه خود، سفارش می‌کرد و می‌فرمود:

«أُغْزُوا بِاسْمِ اللهِ. فِي سَبِيلِ اللهِ. قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ. إِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَىٰ إِحْدَىٰ ثَلَاثِ خِصَالٍ، أَوْ خِلَالٍ، فَأَيَّتُهُنَّ أَجَابُوكَ إِلَيْهَا فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ. أُدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ. فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَىٰ دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَعْلِمْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللهِ الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ وَالْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ. فَإِنْ أَبَوْا فَادْعُهُمْ إِلَىٰ إِعْطَاءِ الْجِزْيَةِ. فَإِنْ أَجَابُوا فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ. فَإِنْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللهِ وَقَاتِلْهُمْ»

به نام خدا جنگ کنید. در راه خدا بجنگید. بجنگید با کسی که خدا را نپذیرد... زمانی که با دشمنان مشرک خود رویاروی شدی ایشان را به یکی از سه صفت یا سه خصلت دعوت کن. هرکدام را از تو پذیرفتند از ایشان قبول کن و دست از ایشان بدار. آنان را به پذیرش اسلام فرا خوان. اگر به تو پاسخ مثبت دادند از ایشان بپذیر و دست از ایشان بدار. سپس از ایشان بخواه که از سرزمین خود به سرزمین مهاجران بکوچند. بدیشان اعلام کن که اگر این کار را بکنند همان چیزی را خواهند داشت که مهاجران دارند، و بر آنان همان چیزی لازم می‌گردد که بر مهاجران لازم است. اگر سرپیچی کردند و سرزمین خود را برگزیدند بدیشان اعلام کن که آنان بسان عربهای مسلمان خواهند بود و بر ایشان حکم خدا جاری می‌شود، حکمی که بر مؤمنان جاری می‌گردد، و از غنیمت بهره‌ای نخواهند داشت، مگر این که همراه با مسلمانان به جهاد بپردازند. اگر خودداری کردند ایشان را دعوت به پرداخت سرانه کن. اگر پاسخ مثبت دادند از ایشان بپذیر و دست از آنان بدار. اگر پرداخت سرانه را نپذیرفتند، از خدا مدد بخواه و با ایشان بجنگ.

مشکلی که در این حدیث است ذکر هجرت، و سرزمین مهاجرین، و ذکر جزیه یعنی سرانه است... در حالی که جزیه فرض نشده است مگر پس از فتح مکّه. بعد از فتح مکّه هم هجرتی باقی نماند ـ البتّه با توجّه به نخستین گروه مسلمانان ـ چون مکّه سرزمین اسلامی شد و کار مسلمانان به فتح و دستیابی بدانجا انجامید. آنچه معلوم و ثابت است جزیه واجب نشده است مگر پس از سال هشتم هجری. بدین سبب جزیه از مشرکان عرب دریافت نگردیده است، زیرا آنان پیش از نزول احکام جزیه مسلمان شده‌اند. جزیه بعدها از امثال ایشان همچون زردشتیهای مشرک گرفته شده است. زردشتیها همچون آنان مشرک بودند. اگر احکام جزیه نازل می‌گردید و در جزیرةالعرب مشرکانی می‌بودند، جزیه از ایشان پذیرفته می‌شد، همان‌گونه که امام ابن‌القیّم می‌گوید. گویا این سخن ابوحنیفه و یکی از دو قول امام احمد است، ولی قرطبی این سخن را از اوزاعی و مالک روایت کرده است، و جز او آن را از ابوحنیفه نقل نموده‌اند.

به هر حال چیزی که نتیجه می‌گیریم که فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است.

از این بابت حکم مطلق نهائی را در برندارد، و احکام نهائی بعدها در سورهٔ برائت نازل گردید. خدا تنها به پیغمبر خود ﷺ دستور داده است که صلح و آشتی آن گروهی را بپذیرد که از او دوری گزیده‌اند و با او نجنگیده‌اند، چه کسانی باشند که با او عهد و پیمان بسته‌اند، و یا کسانی باشند که تا آن زمان با او عهد و پیمان نبسته‌اند. پیغمبر ﷺ پیوسته صلح و آشتی را از کافران و اهل کتاب می‌پذیرفت تا این که احکام

سورهٔ برائت نازل گردید. دیگر جز اسلام یا جزیه را نپذیرفت. این حالت زندگی مسالمت‌آمیز و صلح و صفا بود. مادام کسانی که عهد و پیمان می‌بندند و بر عهد و پیمان می‌مانند عهد و پیمانشان پذیرفته می‌گردد، در غیر این صورت جنگ می‌شود، اگر مسلمانان توان آن را داشته باشند، تا دین خالصانه از آن خدا گردد.

سخن را تا اندازه‌ای در این گفتار به درازا کشاندم، به خاطر از میان بردن شبهه‌ای که از شکست روحی و عقلی پدید آمده است و بسیاری از کسانی که دربارهٔ «جهاد در اسلام» به نوشتن می‌پردازند دچار این شکست روحی و عقلی شده‌اند، و فشار واقعیّت موجود، بر ارواح و عقول ایشان سنگینی می‌کند. کسانی که حقیقت دین خود را نمی‌دانند برای آئین خویش پا از گلیم خود درازتر کشیدن و از حدّ خویشتن گذشتن می‌شمارند که برنامهٔ ثابت و همیشگی آئینشان این باشد که با یکی از این سه شیوه با همهٔ انسانها رویاروی گردد: پذیرش اسلام، یا دادن جزیه و سرانه، و یا نبرد و جنگ. زیرا آنان از یک سو همهٔ نیروهای جاهلی را می‌بینند که با اسلام می‌جنگند و بر ضدّ آن قیام می‌کنند، و مسلمانان ـ آن کسانی که خویشتن را به اسلام نسبت می‌دهند، و حال این که حقیقت اسلام را نمی‌دانند و به‌گونهٔ جدّی چنان که باید حقیقت اسلام را احساس هم نمی‌کنند ـ مردمان ضعیفی در مقابل لشکرهای انبوه پیروان آئینها و مکتبهای دیگر هستند. و از دیگر سو می‌بینند گروه‌ها و دسته‌های پیشقراول و پیشتاز راستین مسلمانان اندکند و بلکه کمیابند، و نه قدرت و شوکتی و نه تاب و توانی در زمین دارند... در اینجا است که چنان نویسندگانی به سوی نصوص آیات و احادیث می‌روند و گردنهای نصوص را پیچ می‌دهند تا آنها را به گونه‌ای تأویل و تعبیر کنند که با فشار جهان واقع و سنگینی آن همگام و همراه شود. و برای آئین خویش پا از گلیم خود درازتر کشیدن و از حدّ خویشتن گذشتن می‌شمارند که برنامه و خطّ سیر آن چنین باشد!

این چنین نویسندگانی به سراغ نصوص مرحله‌ای و موقّتی می‌روند و آنها را نصوص نهائی و ثابت حساب می‌کنند، و به سراغ نصوص مقیّد به حالتهای ویژه می‌روند و آنها را نصوص عام و همگانی می‌انگارند. هنگامی هم به نصوص نهائی همگانی می‌رسند آنها را طبق نصوص مقیّد مرحله‌ای و موقّتی تأویل و تعبیر می‌کنند. همهٔ این کار را می‌کنند تا بدین نتیجه برسند که جهاد در اسلام تنها یک کار دفاعی است، دفاع از افراد مسلمان و از سرزمین اسلام هنگامی که مورد تاخت و تاز قرار گیرد! اسلام خود را به مهلکه می‌اندازد اگر به هر نحوی درخواست صلح و زندگی مسالمت‌آمیز کند. صلح و زندگی مسالمت‌آمیز هم، معنی آن تنها دست کشیدن از تاخت و تاز به سرزمین اسلام است! اسلام از دیدگاه این چنین نویسندگانی سر به لاک خود فرومی‌برد و خود را زندانی می‌کند، و اسلام را نسزد که از دیگران بخواهد که آئین اسلام را بپذیرند و از برنامهٔ خدا پیروی کنند. البتّه مانعی نیست که اسلام سخنی بگوید، یا نشریّه‌ای بنویسد، و یا پیشنهاد و اظهار نظری داشته باشد! امّا نیروی مادی ـ مجسّم در سلطهٔ جاهلیّت بر مردمان ـ اسلام حقّ ندارد بر آن بتازد مگر آن نیرو بر اسلام بتازد که در این صورت اسلام می‌تواند از خود دفاع کند!

اگر این شکست خوردگان روحی و عقلی در برابر فشار واقعیّت موجود جهان، اگر می‌خواستند احکام آئین را بجویند، احکامی که با این واقعیّت موجود جهان رویاروی می‌گردد - بدون این که گردنهای نصوص را بپیچند ـ در اسلام این واقعیّت پویا را در احکام و عملکردهای مرحله‌ای و تدریجی می‌یافتند، احکام و عملکردهائی که با فشار همسان موجود در جهان امروز ما رویاروی گردیده است و به چاره جوئی پرداخته است. و می‌توانستند بگویند: اسلام در همچون حالتی این چنین عملکردی داشته است، ولی اینها قواعد و قوانین همیشگی نبوده است، بلکه اینها احکام و

عملکردهائی بوده است که با ضرورتها رویاروی گشته است.

اینها نمونه‌هائی است از احکام و عملکردهای مرحله‌ای و تدریجی در اوقات ضروری:

۱ ـ پیغمبر خدا ﷺ همین که به مدینه تشریف آورد، با یهودیان اطراف مدینه و با مشرکان پیمانی بست مبنی بر صلح و صفا، زندگی مسالمت‌آمیز، دفاع از مدینه همراه با او در برابر قریش، پشتیبانی و کمک نکردن به هرکسی که به مدینه هجوم آورد، و پیمان نبستن با مشرکان جنگجو و جنگ طلب بدون اجازهٔ پیغمبر خدا ﷺ در همان زمان یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ دستور داد صلح و آشتی را از کسانی بپذیرد که به صلح و آشتی تمایل نشان می‌دهند، هرچند هم با او عهد و پیمان نمی‌بندند، و با ایشان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشد و به ترک آنان بگوید، مادام که ایشان با او زندگی مسالمت‌آمیز خواهند داشت و به ترک او می‌گویند... بعدها همهٔ اینها تغییر کرد، همان‌گونه که بیان کردیم.

۲ ـ وقتی که جنگ خندق پیش‌آمد، و مشرکان بر ضدّ مدینه متّحد و متّفق شدند، و بنو قریظه عهد و پیمان را شکستند، و پیغمبر خدا ﷺ بر مسلمانان بیمناک شد، به عیینه پسر حصن فزاری، و حارث پسر عوف مرّی رئیس غطفان، پیشنهاد صلح داد در مقابل تحویل یک سوم میوه‌های مدینه بدیشان. آنان هم اقوام خود را برگردانند و قریش را تنها بگذارند. این سخن پیغمبر خدا ﷺ بدیشان جنبهٔ مدارا و سازش داشت و هنوز به شکل عهد و پیمان در نیامده بود. هنگامی که پیغمبر ﷺ دید آن دو نفر بدین کار خشنود هستند، با سعد پسر معاذ، و سعد پسر عباده مشورت فرمود. آنان گفتند: ای پیغمبر خدا، این کاری است که تو آن را دوست داری تا ما آن را انجام دهیم؟ یا چیزی است که خدا تو را بدان دستور فرموده است تا ما آن را بشنویم و بپذیریم و اطاعت کنیم؟ یا کاری است که به خاطر ما می‌کنی؟ فرمود:

(بَلْ أَمْرٌ أَصْنَعُهُ لَكُمْ، فَإِنَّ الْعَرَبَ قَدْ رَمَتْكُمْ عَنْ قَوْسٍ وٰاحِدَةٍ).

بلکه این کاری است که آن را به خاطر شما انجام می‌دهم، چراکه عربها (برضدّ شما متّحد و متّفق شده‌اند و) از یک کمان به سوی شما تیراندازی کرده‌اند.

سعد پسر معاذ گفت: ای پیغمبر خدا، ما و این مردمان مشرک بودیم و بتها را می‌پرستیدیم، و خدا را پرستش نمی‌کردیم و او را نمی‌شناختیم، و آنان هرگز از ما میوه‌ای نگرفته‌اند، مگر آن را خریده باشند، و یا مهمان ما شده باشند و از میوهٔ ما خورده باشند. وقتی که خدا ما را با اسلام گرامی داشته است، و به اسلام هدایت فرموده است، و ما را با وجود تو عزّت بخشیده است، اموال و دارائی خود را بدیشان بدهیم! به خدا سوگند جز شمشیر را بدیشان نمی‌دهیم. یعنی با ایشان می‌جنگیم، تا خدا میان ما و ایشان داوری می‌فرماید. پیغمبر خدا ﷺ از این سخنان بسیار شاد و مسرور شد و فرمود:

(أَنْتُمْ وَ ذٰاکَ).

این شما و آنچه می‌خواهید.

و به عیینه و حارث گفت:

(إِنْصَرِفٰا، فَلَيْسَ لَكُمٰا عِنْدَنٰا إِلاّٰ ٱلسَّيْفُ).

برگردید، چه شما در پیش ما جز شمشیر ندارید.(پاسخ شما جنگ است).

این چیزی است که پیغمبر خدا ﷺ دربارهٔ آن به خاطر ضرورت اندیشیده است... ولی حکم نهائی نیست.

۳ ـ پیغمبر خدا ﷺ با مشرکان قریش صلح حدیبیه را اجراء فرمود، بدان هنگام که قریش هنوز مشرک بود. با شروطی پیمان حدیبیه بسته شد که مسلمانان بدان خشنود نبودند. شروط چنین بود: جنگ میان پیغمبر و قریشیان ده سال متوقّف باشد. مردمان یکی از دیگری در امن و امان باشد. آن سال پیغمبر برگردد و به مکّه وارد نشود، بلکه سال بعدی به مکّه بیاید و آنان

بگذارند سه روز در مکّه اقامت گزینند. با اسلحه وارد مکّه نشود، مگر اسلحه‌ای که سوار لازم دارد. شمشیرها باید در غلاف باشد. اگر کسی از یاران پیغمبر از دین برگشت و به سوی مشرکان رفت او را برنگردانند. و اگر از یاران مشرکان کسی به سوی پیغمبر رفت او را برگرداند... پیغمبر خدا ﷺ در پرتو الهام یزدان بدو این شروط را پذیرفت، شروطی که در ظاهر ظالمانه بود، امّا خدا می‌خواست کاری را به انجام رساند که آن را به پیغمبر خود الهام فرموده بود... به هرحال این احکام دارای گسترهٔ فراخی است برای رویاروئی با ظروف و شرائط همسان. رهبری مسلمان می‌تواند در پرتو آنها به‌کار بپردازد.

برنامهٔ جنبشی این آئین همیشه با وسائل و ابزار همساز و هماوا با شرائط مکان و زمان، با واقعیّت موجود روبرو می‌گردد. برنامهٔ اسلام برنامهٔ پویا و سازگار، و در عین حال متین و آشکار است. کسانی که در برنامهٔ اسلام جویای چیزی باشند که آن را با واقعیّت موجود روزگار روبرو گردانند، به هیچ وجه در نمی‌مانند و مجبور نمی‌گردند گردنهای نصوص را پیچ بدهند و آنها را با تأویلات ناجوری که نصوص برداشت آنها را ندارد معنی کنند. امّا لازم است که آنان متّقی بوده و از خدا بترسند، و از این دوری کنند که آئین خود را تابع جهان جاهلی موجود بکنند، یا آئین خود را در برابر آن شکست خورده و گریزان نمایند و اسلام را در جایگاه اتّهام نگاه دارند و به دفاع از آن بپردازند. اسلام دینی است که چیره و حاکم است، و در پایگاه والائی و سروری قرار دارد، و بر دیگران می‌تازد، نه این که دیگران بر آن بتازند، و خدا را سپاس، اسلام پاسخگوی نیازها و نیازمندیهای واقعیّت زندگی است.

هنگامی که یزدان بزرگوار به پیغمبر خود ﷺ دستور می‌فرماید صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز با کسانی را بپذیرد که صلح و آشتی و زندگی مسالمت‌آمیز را می‌پذیرند، و به صلح و آشتی بگراید اگر آنان به صلح و آشتی گرائیدند، او را رهنمود می‌کند که بر یزدان توکّل کند، همچنین او را مطمئن می‌فرماید که ایزد منّان مطّلع از رازها و نهانیهای مردمان است:

﴿ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است.

سپس خدا پیغمبر ﷺ را از مکر و نیرنگ آنان ایمن می‌فرماید، اگر ایشان اندیشهٔ خیانت با او را در سر بپرورانند، و در فراسوی صلح و صفا ظلم و جور در مدّ نظر داشته باشند. بدو فرمود: قطعاً خدا برای او کافی و بس است و حافظ او است. خدا بود که او را با مدد و یاری خود در بدر پشتیبانی کرد و نیرومند و پیروزمند گردانید، و او را به وسیلهٔ مؤمنان و گردآوردن دلهای ایشان بر مهربانی و برادری در اسلام تقویت نمود، هر چند که دلهایشان از اتّحاد و اتّفاق گریزان و رمان بود، و کسی جز خداوند توانا و کار بجا نمی‌توانست آنها را به هم نزدیک و متّحد و متّفق نماید:

﴿ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللهُ، هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ، وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، وَلٰكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ، إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

اگر بخواهند تو را فریب دهند (و منظورشان از گرایش به صلح، مکر و کید باشد، باکی نداشته باش، چرا که) خدا برای تو کافی است. او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسّط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. و (خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینهٔ آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد. به گونه‌ای که) اگر همهٔ آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند

(با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد).

خدا تو را بس است. او برای تو کافی است. او است که نخستین بار تو را با کمک خود یاری و پشتیبانی کرد، و توسّط مؤمنان تو را مدد رسانید و توانا گردانید، مؤمنانی که در عهد و پیمان خود با خدا راست و درست بودند، و از ایشان نیروی متّحد و متّفقی را ساخت، به دنبال آن که دلهایشان گریزان و رمان از یکدیگر بود، و دشمنانگیهایشان آشکار، و عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت داشت. فرقی ندارد چه مراد از چنین کسانی اوس و خزرج باشد که انصار بودند، و در دورهٔ جاهلیّت کشت و کشتارها و کشمکشهائی در میانشان بود که هرگز با وجود آن امکان سازش و جوش خوردن وجود نداشت، چه رسد به این که آن دوستی و برادری‌ای در میانشان پدید آید که زمین همسان و همانند چنین دوستی و برادری‌ای را به خود ندیده است... یا مقصود مهاجرین باشد که همچون انصار در جاهلیّت از یکدیگر گریزان و دشمنان یکدیگر بودند. و یا این که مراد همهٔ این افراد اعم از مهاجران و انصار است. چرا که این چنین وضع و حالی در میان همهٔ مردمان جزیرةالعرب برقرار بوده است.

معجزه‌ای رخ داده است که کسی جز خدا بر آن توانائی ندارد. معجزه‌ای است که جز این عقیده آن را نمی‌سازد. چه این معجزه چنین دلهای گریزان، و چنین سرشتهای چموش را به گروهی تبدیل کرد دارای صفهای فشردهٔ برادرانهٔ رام همدیگری که یکی دیگری را دوست می‌داشت، و یکی با دیگری انیس و مونس بود، آن هم در حدّ و اندازه‌ای که تاریخ آن را سراغ نداشته و به خود ندیده است، و زندگی بهشت و نشانهٔ برجستهٔ بهشت در آن پیدا و هویدا بود - یا زندگی بهشت و نشانهٔ برجستهٔ بهشت را آماده می‌کرد:

﴿ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴾.

کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند.

(حجر / ۴۷)

این عقیده عملاً شگفت‌انگیز است. این عقیده وقتی که با دلها می‌آمیزد آنها را به آمیزه‌ای سرشته از محبّت و الفت و جاذبه تبدیل می‌کند. کششها و دوستیهائی میان دلها پدید می‌آورد که بدان، دلهای خشک را نرم می‌کند، و دلهای رمنده را رام و جلب می‌سازد، و دلهای سفت و سخت را تر و ترد می‌گرداند. دلها را با رشتهٔ اطمینان بخش استوار مهربانانه‌ای به یکدیگر پیوند می‌دهد. به ناگاه نگاه چشم، پسودهٔ دست، گفتار زبان، جنبش اندام، و زدن دل، همه و همه سرودها و ترانه‌های آشنائی و مهربانی، دوستی و یاری، بخشش و صمیمیّت، و بزرگواری و خدمتگزاری به یکدیگر می‌شوند. راز و رمز این چیزها را نمی‌داند مگر خدائی که میان این دلها انس و الفت برقرار فرموده است و آنها را به یکدیگر پیوند داده است! و جز چنین دلهائی مزهٔ آنها را نمی‌داند!

این عقیده، انسانها را با ندای محبّت و مودّتِ در راه خدا فریاد می‌دارد، و نواها و نغمه‌های خلوصِ در برابر او و گرد آمدنِ بر محور او را بر تارهای دلهای آنان می‌نوازد و ساز می‌کند. اگر انسانها پذیرفتند و پاسخ دادند، این معجزه‌ای که جز یزدان راز آن را نمی‌داند و بر آن توانائی ندارد، رخ می‌دهد.

پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

(إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللهِ لَأُنَاساً مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنَ اللهِ تَعَالَىٰ).

از میان بندگان خدا انسانهائی هستند که آنان نه پیغمبر و نه شهید هستند، ولی روز قیامت از پایگاهی که ایشان در نزد خداوند بزرگوار دارند پیغمبران و شهیدان بر آنان غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

گفتند: ای پیغمبر خدا به ما خبر می‌دهی که این انسانها

کیانند؟ فرمود:

(هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللهِ بَیْنَهُمْ، عَلیٰ غَیْرِ أَرْحَامٍ بَیْنَهُمْ، وَ لاٰ أَمْوالٍ یَتَعٰاطُونَهٰا، وَ اللهِ إِنَّ وُجُوهَهُمْ لَنُورٌ وَ إِنَّهُمْ لَعَلیٰ نُورٍ. لاٰ یَخٰافُونَ إِذٰا خٰافَ ٱلنّٰاسُ، وَ لاٰ یَحْزَنُونَ إِذٰا حَزِنَ ٱلنّٰاسُ).

ایشان کسانیند بی آن که خویشی داشته باشند، یا مالی به یکدیگر داده باشند، در پرتو حکم و وحی خدا که در میانشان بوده است، همدیگر را دوست داشته‌اند و به یکدیگر محبّت کرده‌اند. به خدا سوگند که چهره‌های ایشان نور خواهد بود و روی نور خواهند بود. در آن هنگام که مردم می‌ترسند آنان بیمی نخواهند داشت، و بدان هنگام که مردم غمگین می‌شوند آنان غمی نخواهند داشت.

(ابوداوود آن را استخراج کرده است)

و پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

(إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذٰا لَقِیَ أَخٰاهُ الْمُسْلِمَ، فَأَخَذَ بِیَدِهِ تَحٰاتَتْ عَنْهُمٰا ذُنُوبُهُمٰا کَمٰا تَتَحٰاتُ الْوَرَقُ عَنِ ٱلشَّجَرَةِ الْیٰابِسَةِ فِی یَوْمِ ریحٍ عٰاصِفٍ وَ إِلاّٰ غُفِرَ لَهُمٰا ذُنُوبُهُمٰا وَ لَوْ کٰانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبِحٰارِ).

مسلمان وقتی که به برادر مسلمان خود برسد و دست او را بگیرد، گناهان هر دو فرو می‌ریزد، همان‌گونه که در روز پر باد طوفانی برگها از درخت خشکیده فرو می‌ریزد، و حتماً گناهان آنان آمرزیده می‌شود، هر چند که به اندازهٔ کف دریا باشد.

(طبری آن را روایت کرده است)

فرموده‌های پیغمبر ﷺ در این باره فراوان و پیاپی یکدیگر است، و کارهای او نیز گواه بر این است که چنین حقیقتی در نبوّت و رسالت وی دارای اصالت است. همچنین ملّتی را که بر محبّت و مودّت ساخته است گواه بر این است که عشق و علاقه و دوستی و مهربانی تنها واژه‌های شاعرانه‌ای نبوده است که بر بال خیال به پرواز در آید، و تنها کارهای نمونهٔ فردی و شخصی هم نبوده است و جنبهٔ همگانی نداشته باشد. بلکه واقعیّتِ سربرافراشته و والائی بوده است که بر این اساس استوار و پایدار با اجازهٔ آفریدگار پابرجا شده است، آفریدگاری که جز او کسی نمی‌تواند دلها را این گونه انس و الفت بخشد و به همدیگر ربط و پیوند دهد.

✿

پس از آن، روند قرآنی به پیش می‌رود و پیغمبر خدا ﷺ و گروه مسلمانان پشت سر او را اطمینان می‌دهد به این که سرپرستی و دوستی یزدان سبحان، او و ایشان را فراگرفته است و مشتمل بر همگان گردیده است. خدا او و ایشان را بس است. آن گاه ایزد منّان بدو دستور می‌دهد که مؤمنان را به جنگ در راه خدا ترغیب کند و برانگیزد. چه آنان هماورد برای ده برابر همسان خود از میان کسانی هستند که آگاهی ایشان را ندارند و در خط سیر ایدئولوژی آنان نیستند. مسلمانان حتّی در ضعیف‌ترین حالتها دست کم هماورد دو برابر از این قبیل مردمان هستند:

﴿ یٰا أَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ وَ مَنِ ٱتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ. یٰا أَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتٰالِ، إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ عِشْرُونَ صٰابِرُونَ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ، وَ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ مِّئَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُوا، بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لّٰا یَفْقَهُونَ. اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ، وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً، فَإِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ مِّئَةٌ صٰابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ، وَ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللهِ، وَ اللهُ مَعَ ٱلصّٰابِرِینَ ﴾.

ای پیغمبر! خدا برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است (و ضامن و مراقب همگی شما است). ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان خدا) برانگیز. هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قویّ الإیمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند، به خاطر این که کافران گروهی هستند که نمی‌فهمند (برای چه چیزی و چه کسی می‌جنگند، و اگر کشته شدند سرنوشت خانواده و سرانجام خودشان چه خواهد بود، و لذا این تاریکی راه

و ناآگاهی از هدف و ندانستن نتیجهٔ دنیوی و اخروی مبارزه، تاب و توانی برای آنان باقی نمی‌گذارد). هم اینک خداوند برای شما تخفیف قائل شد و دید در شما ضعفی است (و تازه‌کار و ناآزموده می‌باشید، در این حال) اگراز شما صد نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر - با مدد و یاری الهی - پیروز می‌شوند، و (در هر حال فراموش نکنید که) خدا با شکیبایان است (و یاری و مدد او تنها شامل ایشان است).

اندیشه از تکاپو می‌ایستد تا نیروئی را از مدّ نظر بگذراند که هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌تواند جلو او را بگیرد، و نه پیگرد فرمان او شود، نیروی یزدان توانای چیره! در برابر این نیروی سترگ و بزرگ، نیروی ناچیز ناتوان بی‌تابی است که سر راه را بر گروه‌ها و دسته‌های یزدان سبحان می‌گیرند و با آنان می‌جنگند. وقتی که اندیشه اینان را با آنان می‌سنجد، میان این دو گروه فرق زیادی و فاصلهٔ فراخی را می‌بیند. وقتی که بیشتر می‌نگرد و بهتر وارانداز می‌کند، متوجّه می‌شود که این پیکار و کارزار سرانجام و فرجام تضمین شده‌ای دارد. روشن است که عاقبت چه می‌شود و چه خواهد بود و کار به کجا می‌انجامد... همهٔ اینها را این فرمودهٔ خدای بزرگوار در ضمن خود دارد:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

ای پیغمبر! خدا برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است.

بدین خاطر است که فرمان درمی‌رسد که مؤمنان به جنگ در راه خدا برانگیخته و ترغیب شوند، بدان هنگام که هر کسی آماده است، هر دلی آماده است، هر پی و عصبی سخت تابیده است، هر رگی شق و رق گوش به فرمان ایستاده است، و به دلها اطمینان و اعتماد و یقین سرازیر گردیده است:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَى الْقِتالِ ﴾.

ای پیغمبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن برای اعلاء فرمان یزدان) برانگیز.

ایشان را برانگیز. ایشان برای دشمن خود و دشمن خدای خود هماورد و بس هستند، هرچند هم آنان تعدادشان اندک باشد، و دشمنانشان و دشمنان خدا در پیرامون ایشان زیاد باشند:

﴿ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِئَتَیْنِ، وَ إِنْ یَکُنْ مِّنْکُمْ مِّئَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُوا ﴾.

هرگاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قویّ الایمان) از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند.

امّا تعلیل و ریشه‌یابی این فرق و جدائی، یک تعلیل و ریشه‌یابی ناگهانی شگفتی است. ولی راست و ژرف است:

﴿ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ ﴾.

به خاطر این که کافران گروهی هستند که نمی‌فهمند.

راستی در ظاهر امر، میان آگاهی و چیرگی چه رابطه‌ای است؟ امّا این رابطه، رابطهٔ حقیقی و نیرومندی است... گروه مؤمنان ممتاز از دیگرانند چون راه خود را می‌دانند، و برنامهٔ خود را می‌شناسند، و حقیقت وجود خود را و حقیقت هدف خود را می‌دانند... آنان حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت را می‌دانند. ایشان می‌دانند الوهیّت باید که منحصر به‌فرد باشد و باید که برتری گیرد. و عبودیّت نیز باید که برای خداوند یگانهٔ بدون انباز باشد و بس. آنان می‌دانند که ایشان چون ملّت مسلمانند راهیاب به رهنمود یزدانند، و به فرمان خدا در زمین برای آزادی انسانها از پرستش بندگان و رساندن ایشان به پرستش یزدان یگانهٔ جهان روانند، و آنان در زمین جانشین یزدانند. در زمین استقرار پذیرفته‌اند نه برای این که خودشان والا شوند و بالا روند و فرمان ایشان را بشنوند، بلکه برای این که سخن خدا و فرمان خدا را والا کنند و بالا برند و در راه خدا جهاد کنند، و زمین را در پرتو حقّ و حقیقت آبادان کنند، و دادگرانه در میان مردمان فرمانروائی و داوری کنند، و در زمین مملکت و حکومت خدا را بر دادگری و عدالت در میان

مردمان استوار و پایدار گردانند... همهٔ اینها آگـاهی و اطّلاع است، آگاهی و اطّـلاعی کـه بـه دلهـای گـروه مسلمانان نور می‌افکند و نـورافشـانی مـی‌کند، و در دلهای ایشان اطمینان و اعتماد و یقین پدید می‌آورد، و آنان را به سوی جهاد در راه خـدا بـه‌پیش مـی‌رانـد، جهادی که با قدرت و قـوّت و اطـمینان و اعـتماد بـه سرانجام کار انجام می‌پذیرد و این امر نیرو را چـندین برابر می‌کند. در صـورتی کـه دشـمنانشان «مـردمانی هستند که نمی‌دانند». دلهایشان بسته است. بینشهایشان کور شده است. نیروهایشان کند و سست گردیده است، هـر چند در ظـاهر بـرتر و بـیشتر بـاشند. چـرا کـه نیروهایشان نیروئی بریده و گسـیخته از اصـل بـزرگ خود است. انگار شاخه‌ای کنده شده از تنهٔ درخت گشن خویش است.

این نسبت، نسبت یک به ده است... اصل این است در ترازوی نیروهای موجود میان مؤمنانی که می‌فهمند و کافرانی که نمی‌فهمند... حتّی در ضعیف‌ترین حالتهائی که مسلمانان شکیبا دارند، این نسبت برقرار است:

﴿ اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فيكُمْ ضَعْفاً، فَإِنْ يَكُنْ مِّنْكُمْ مِّئَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِّئَتَيْنِ، وَ إِنْ يَكُـنْ مِّـنْكُمْ أَلْـفٌ يَـغْلِبُوا أَلْـفَيْنِ بِـإِذْنِ اللهِ، وَ اللهُ مَـعَ الصّابِرِينَ ﴾.

هم اینک خداوند برای شما تخفیف قـائل شـد و دید در شما ضعفی است (و تازه‌کار و ناآزموده می‌باشید، در این حال) اگراز شما صد نفر شکیبا باشند، بـر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر - با مدد و یاری الهی - پیروز می‌شوند، و (در هـر حـال فراموش نکنید که) خدا با شکیبایان است (و یاری و مدد او تنها شامل ایشان است).

برخی از مفسّران و فقیهان چنین فهمیده‌اند که این آیات متضمّن دستور به مؤمنان است بدین امر که نباید یکی از ایشان از برابر ده نفر بگریزد وقـتی کـه مسـلمانان نیرومند هستند، ونباید یکی از ایشان از مقابل دو نفر فرارکند وقتی که مسلمانان ضعیف هستند... در این باره اختلافات فرعی زیادی است که ما نمی‌خواهیم بدانـها وارد شویم...

به عقیدهٔ ما راجح ایـن است کـه ایـن آیـات مـتضمّن حقیقتی در ارزیابی نیروی مؤمنان در برابر دشمنانشان در ترازوی خدا است، و حقّ هم همین است. این آیات مؤمنان را بدین حقیقت آشـنا مـی‌سازد تـا دلهـایشان اطمینان پیداکند، و گامهایشان ثابت و استوار بماند. آن گونه که ما ترجیح می‌دهیم این آیـات بـیانگر احکـام تشریعی نیستند... خدا بهتر از هرکسی می‌داند که چـه می‌خواهد.

❁

روند قرآنی از تشویق و ترغیب به جنگ ـ به مناسبت عملکرد پیغمبر ﷺ و مسلمانان دربارهٔ اسیران بدر ـ منتقل می‌شود به بیان حکم اسیران و سخن‌گفتن با این اسیران و تشویق ایشان به ایمان و عـوض خـوبی کـه می‌گیرند در برابر چیزی که از دست داده‌اند و زیانی که در کارزار دیده‌اند.

﴿ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَـهُ أَسْرىٰ حَـتّىٰ يُـثْخِنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْلا كِتابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ. فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً، وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرىٰ: إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَـيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِّمّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيانَتَكَ فَقَدْ خانُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن‌گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر مـنطقه سـیطره و قـدرت یـابد (در غـیر ایـن صـورت بـاید بـا ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بـردارد و بـه اسـیر کـردن قناعت کند. ای مـؤمنان!) شما (تـنها بـه فکر جـنبه‌های مـادی هسـتید و) مـتاع نـاپایدار دنـیا را

می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت وپیروزی است). اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امّتی را کیفر ندهد، و مخطیِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیهٔ اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید. اکنون از آن چیزی که (از فدیهٔ اسیران) فراچنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و (دغدغه‌ای به خود راه ندهید، و در همهٔ کاریتان) از خدا بترسید. بیگمان یزدان (سبحان نسبت به بندگانی که به درگاه او برگردند) بسیار آمرزنده و مهربان است. ای پیغمبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص و صدق در اسلام آوردنتان) سراغ یابد (و بداند که دارای نیّت پاک و راستینی هستید، در دنیا و آخرت) بهتر از آنچه از شما دریافت شده است به شما عطاء می‌کند و شما را می‌بخشد (و شرک و سیئّات شما را نادیده می‌گیرد) و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (ای پیغمبر!) اگر (مشرکان با اظهار ایمان) بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست و باکی نداشته باش، چرا که) آنان پیش از این (نیز با اتخاذ شرکاء و انداد برای خدا و کفران نعمتِ الله) به خدا خیانت کرده‌اند و خداوند (در قبال آن شما را) بر آنان پیروز کرده است (هرچند شما ضعیف بودید و ایشان نیرومند بودند) و خداوند آگاه (از احوال و افکار همگان است و) حکیم است (و کارها را برابر حکمت و فلسفه‌ای که خود داند می‌گرداند).

ابن‌اسحاق بدان هنگام که اخبار جنگ را بیان می‌دارد، گفته است:

«هنگامی که مسلمانان شروع کردند به اسیر کردن، پیغمبر خدا ﷺ در آلاچیق بود. سعد پسر معاذ بر دمِ در آلاچیقی ایستاده بود که پیغمبر خدا ﷺ در آن بود. همراه با گروهی از انصار شمشیرها را حمایل کرده و به نگاهبانی از پیغمبر خدا ﷺ سرگرم بودند و او را می‌پائیدند، چون از یورش دشمنان بر او بیمناک بودند. آن گونه که برایم روایت کرده‌اند پیغمبر خدا ﷺ در چهرهٔ سعد آثار ناخشنودی از کار مسلمانان را مشاهده کرد و بدو فرمود:

(وَ اللهِ لَكَأَنَّكَ يَا سَعْدُ تَكْرَهُ مَا يَصْنَعُ الْقَوْمُ!).

به خدا سوگند انگار تو ای‌سعد نمی‌پسندی کاری را که مردمان می‌کنند.

عرض کرد: بلی! به خدا سوگند این چنین است ای پیغمبر خدا! این نخستین ضربه‌ای است که خدا آن را به مشرکان می‌زند. کشت و کشتار کردن آنان و تار و مار نمودن ایشان به عقیدهٔ من خوبتر از نگاهداری مردان و برجای گذاشتن ایشان است!

امام احمد ـ با اسنادی که داشته است ـ از ابن عبّاس، و او از عمر ـ رضی الله عنهم ـ روایت کرده است: هنگامی که در آن روز میان مسلمانان و مشرکان جنگ درگرفت و خدا مشرکان را شکست داد، و از آنان هفتاد نفر اسیر گردید، پیغمبر ﷺ با ابوبکر و عمر و علی مشورت کرد. ابوبکر گفت: ای پیغمبر خدا اینان عموزادگان و عشیره و قبیله و دوستان ما هستند. من مصلحت چنان می‌بینم که از ایشان فدیه بگیری، تا آنچه از ایشان می‌گیریم موجب نیرومندی ما بر کافران گردد. امید است که خدا اینان را هدایت دهد و راهیاب شوند و یار و مددکار ما گردند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مَا تَرىٰ يَا ٱبْنَ الْخَطَّابِ).

ای پسر خطّاب رأی و نظر تو چیست؟

عمر گفته است، عرض کردم: به خدا سوگند، رأی و نظر من خلاف رأی و نظر ابوبکر است. عقیدهٔ من این است که اجازه فرمائی من فلانی ـ یکی از خویشاوندان عمر ـ را گردن بزنم، و اجازه فرمائی علی عقیل ـ پسر ابوطالب ـ را گردن بزنند، و اجازه فرمائی حمزه فلانی را که برادر او است گردن بزنند، تا خدا بداند که در دلهایمان صلح و ساز و ساخت و پاختی با مشرکان

نیست. اینان سردستگان و بزرگان و رهبران و سرداران مشرکان هستند... پیغمبر خدا ﷺ به رأی و نظر ابوبکر گرائید و به چیزی که من گفتم تمایل نشان نداد. از اسیران فدیه گرفت... وقتی که فردای آن روز فرارسید ـ عمر گفته است ـ صبح زود به خدمت پیغمبر ﷺ و ابوبکر رفتم. دیدم هر دو نفر گریه می‌کنند. عرض کردم: ای پیغمبر چه چیز تو را و دوست تو را به گریه انداخته است؟ اگر جای گریه است بفرما تا من هم گریه کنم، و اگر آن چیز مرا به گریه نینداخت خویشتن را برای هماهنگی با شما وانمود به گریه خواهم کرد! پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَلَّذي عَرَضَ عَلیٰ أَصْحابِکَ مِنْ أَخْذِهِمُ الْفِداءَ. لَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذابُکُمْ أَدْنیٰ مِنْ هٰذِهِ اَلشَّجَرَةِ).

(چیزی که مرا و دوست مرا به‌گریه انداخته است) چیزی است که دربارهٔ دریافت فدیه از دوستانت بر من نازل گردیده است. به من گفته شده است که عذاب شما از این درخت هم نزدیک‌تر است.

اشاره به درختی فرموده است که در نزدیکی او بوده است... خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ مٰاکٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ یَکُونَ لَـهُ أَسْریٰ حَـتّیٰ یُـثْخِنَ فِي الْأَرْضِ... ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن‌گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره یابد.....

تا می‌رسد به:

﴿ فَکُلُوا مِمّٰا غَنِمْتُمْ حَلٰالاً طَیِّباً... ﴾.

اکنون از آن چیزی که (از فدیهٔ اسیران) فراچنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید.....

پس خداوند غنائم را برایشان حلال فرمود.... مسلم، ابوداود، ترمذی، ابن حجر، و ابن مردویه آن را از راه‌های گوناگون از عکرمه پسر عمار یمانی، روایت کرده‌اند.

امام احمد گفته‌است: علی پسر هاشم از حمید، و او از انس رضی الله عنه برایمان روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ با مردم دربارهٔ اسیران جنگ بدر رایزنی کرد و فرمود:

(إِنَّ اللهَ قَدْ أَمْکَنَکُمْ مِنْهُمْ).

خداوند شما را بر آنان (که مشرکان قریش هستند) چیره کرده است.

عمر پسر خطّاب برخاست و گفت: ای پیغمبر خدا! گردنهایشان را بزن. پس پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند و فرمود:

(یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنَّ اللهَ قَدْ أَمْکَنَکُمْ وَ إِنَّما هُمْ إِخْوانُکُمْ بِالْأَمْسِ...).

ای مردمان! خداوند شما را بر آنان سلطه و سیطره بخشیده است. ایشان دیروز دوستان و برادران شما بودند....

پس عمر برخاست و گفت: ای پیغمبر خدا! گردنهایشان را بزن. پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند، دوباره همان چیزها را به مردم فرمود. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه برخاست و گفت: ای پیغمبر خدا! رأی و نظر ما این است که آنان را ببخشی و از ایشان فدیه بپذیری. انس گفته است: پس غم و اندوهی که بر چهرهٔ پیغمبر ﷺ بود زدود، و از ایشان درگذشت و از آنان فدیه را پذیرفت. انس گفته است: خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ لَوْلا کِتابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فِیما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ ﴾.

اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امّتی را کیفر ندهد، و مخطيِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیهٔ اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید.

اعمش از عمر پسر مرّه، و او از ابوعبیده، و او از عبدالله روایت کرده است که گفته است: وقتی که روز بدر فرارسید، پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(ما تَقُولُونَ فِي الْأُساریٰ؟).

دربارهٔ اسیران چه می‌گوئید (و نظرتان چیست؟).

ابوبکر گفت: ای پیغمبر خدا، آنان قوم تو و خاندان تو هستند. ایشان را زنده برجای بدار و از ایشان بخواه که

توبه کنند و برگردند، شاید که خدا توبه و برگشت آنان را بپذیرد... عمر گفت: ای پیغمبر خدا، آنان تو را تکذیب کرده‌اند و دروغگویت نامیده‌اند و بیرونت نموده‌اند، ایشان را پیش بخوان و گردنهایشان را بزن... عبدالله پسر رواحه گفت: ای پیغمبر خدا، تو در دامنۀ دره‌ای هستی که هیزم زیادی دارد. درّه را از آتش روشن و شعله‌ور گردان و ایشان را در آن بینداز و بسوزان! پیغمبر خدا ﷺ خاموش ماند و هیچ‌گونه پاسخی بدانان نداد. سپس برخاست و داخل آلاچیق شد. مردمانی گفتند: سخن ابوبکر را می‌پذیرد. مردمان دیگری گفتند: رأی و نظر عمر را می‌پسندد. کسانی هم گفتند: برابر پیشنهاد عبدالله پسر رواحه عمل می‌کند. سپس پیغمبر خدا ﷺ بیرون آمد و فرمود:

(إِنَّ اللهَ لَيُلَيِّنُ قُلُوبَ رِجالٍ فيهِ حَتّىٰ أَلْيَنَ مِنَ اللَّبَنِ، وَ إِنَّ اللهَ لَيُشَدِّدُ قُلُوبَ رِجالٍ فيهِ حَتّىٰ تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجارَةِ، وَ إِنَّ مَثَلَكَ يا أَبابَكْرٍ كَمَثَلِ إِبْراهيمَ عليه السلام قالَ:

«فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحيمٌ».

وَ إِنَّ مَثَلَكَ يا أَبابَكْرٍ كَمَثَلِ عيسىٰ عليه السلام قالَ:

«إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ، وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ».

وَ إِنَّ مَثَلَكَ يا عُمَرُ كَمَثَلِ مُوسىٰ عليه السلام قالَ:

«رَبَّنا اطْمِسْ عَلىٰ أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتّىٰ يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ».

وَ إِنَّ مَثَلَكَ يا عُمَرُ كَمَثَلِ نُوحٍ عليه السلام قالَ:

«رَبِّ لاَ تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرينَ دَيّاراً».

أَنْتُمْ عالَةٌ فَلا يَنْفَكَّنَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلاّ بِفِداءٍ أَوْ ضَرْبَةِ عُنُقٍ).

«خداوند دلهای کسانی را در این باره نرم می‌گرداند، تا بدانجا که نرم‌تر از شیر می‌گردد. و دلهای کسانی را در این باره سفت و سخت می‌گرداند، تا بدانجا که سفت‌تر و سخت‌تر از سنگ می‌گردد. ای ابوبکر صفت تو همچون صفت ابراهیم ـ درود خدا بر او بادا ـ است که گفت:

هر کس از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند (تو خود دانی، خواهی عذابش فرما و خواهی بر او ببخشا) تو که بخشایندۀ مهربانی. (ابراهیم / ۳۶)

ای ابوبکر صفت تو همچون صفت عیسی ـ درود خدا بر او بادا ـ است که گفت:

اگر آنان را مجازات کنی و کیفر دهی، بندگان تو هستند (و هرگونه که بخواهی دربارۀ ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانۀ ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است). (مائده / ۱۱۸)

ای عمر صفت تو همچون موسی ـ درود خدا بر او بادا ـ است که گفت:

پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دلهایشان (بند قسوت را) محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آن‌گاه که به عذاب دردناک (دوزخ) گرفتار آیند (که آن وقت دیگر توبه و پشیمانی سودی ندارد). (یونس / ۸۸)

ای عمر صفت تو همچون صفت نوح ـ درود خدا بر او بادا ـ است که گفت:

پروردگارا! هیچ کسی از کافران را بر روی زمین زنده باقی‌مگذار. (نوح / ۲۶)

شما عائله‌مند و تنگدست هستید، کسی از اسیران قطعاً آزاد نمی‌گردد مگر با فدیه دادن، و یا گردن زدن».

ابن‌مسعود گفته است: عرض کردم: ای پیغمبر خدا! مگر سهیل پسر بیضاء. چه او به‌یاد اسلام است و سخن از اسلام می‌گوید. پیغمبر خدا ﷺ خاموش ماند. بیمناک‌تر و ترسناک‌تر از آن روز خود را ندیده بودم. می‌ترسیدم (بر اثر این گستاخی) از آسمان در آن روز بر من سنگ ببارد. تا پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(إِلاّ سُهَيْلَ بْنَ بَيْضاءَ).

مگر سهیل پسر بیضاء.

خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ... ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد.... تا آخر آیۀ ۶۷ سورۀ انفال... (امام احمد و ترمذی آن را از سخن ابومعاویه از اعمش روایت کرده‌اند. حاکم در کتاب مستدرک خود آن را نقل کرده است و گفته است: دارای اِسناد صحیحی است، ولی امام احمد و ترمذی آن را استخراج نکرده‌اند).

مراد از اثخان، کشت و کشتار تا بدانجا است که شوکت مشرکان ضعیف، و عظمت مسلمانان قوی می‌گردد. این امر لازم بود انجام گیرد پیش از آن که پیغمبر و مسلمانان اسیرانی داشته باشند و آنان را زنده نگاه دارند و در برابر فدیه و بازخرید آزاد و رها سازند، همان‌گونه که در جنگ بدر روی داد، و خداوند مسلمانان را در این باره سرزنش فرمود.

جنگ بدر نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان بود. مسلمانان هنوز اندک بودند. مشرکان بدان هنگام زیاد بودند. کاستی شمارۀ جنگجویان مشرکان سبب می‌گردید شوکت و عظمت ایشان فروکش کند و تکبّر و خودبزرگ بینی آنان حقیر و ذلیل شود و سبب گردد نتوانند دیگر باره بر مسلمانان تاخت بیاورند و یورش ببرند. این کار هم هدف بزرگی بود، هدفی که پول و ثروتی که می‌گرفتند ـ هرچند هم فقیر بوده‌اند ـ با آن برابری نمی‌کرد.

معنی دیگری هم در میان بوده است و استقرار آن در درونها و استوار شدن آن در دلها مورد نظر بوده است... و آن معنی بزرگ و سترگی است که عمر رضی الله عنه قاطع و روشن به رشتۀ تعبیر کشیده است بدان گاه که فرموده است:

«تا خدا بداند که در دلهایمان صلح و ساز و ساخت و باختی با مشرکان نیست».

به خاطر این دو سبب برجسته و پیدا است که گمان می‌بریم ـ خدا بهتر می‌داند ـ یزدان سبحان دوست نداشته است که مسلمانان در جنگ بدر اسیر بگیرند و در برابر فدیه و اخذ مال و ثروت ایشان را آزاد و رها کنند. و به‌سبب رویاروی شدن با شرائط و ظروف واقعیّتی که نصّ قرآنی با آن رویاروی گردیده است ـ و هرزمان هم که این شرائط و ظروف تکرار بشود، نصّ قرآنی دیگر باره با آن رویاروی می‌گردد ـ خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد.

بدین خاطر است که قرآن به مسلمانانی گوشه می‌زند که در نخستین کارزار اسیر گرفته‌اند:

﴿ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا ﴾.

شما متاع وکالای ناپایدار دنیا را می‌خواهید.

یعنی: شما مشرکان را اسیر کردید، به‌جای این که آنان را بکشید، و دریافت فدیه را پذیرفتید و ایشان را آزاد و رها کردید.

﴿ وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ﴾.

در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد.

بر مسلمانان است چیزی را بخواهند که خدا می‌خواهد. همچون چیزی بهتر و برجای‌تر است. آخرت دست کشیدن از خواستن متاع و کالای دنیا را می‌طلبد.

﴿ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت و پیروزی است).

برای شما پیروزی را مقدّر و معیّن کرده است، و شما را برای فراچنگ آوردن آن توانائی بخشیده است، به‌خاطر فلسفه و حکمتی که خودش از تار و مار کردن واپسین کس کافران در نظر داشته است:

﴿ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا، و باطل

را (که شرک است) تباه گرداند، هرچند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (انفال / ۸)

﴿ لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾.

اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امّتی را کیفر ندهد، و مخطیِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیهٔ اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید.

قضا و قدر یزدان بر این گذشته بود که کارهای شرکت کنندگان در جنگ بدر را ببخشاید، و پیشی گرفتن قضا و قدر او دربارهٔ ایشان، آنان را از عذاب بزرگی که سزاوار کسانی بود که فدیه را دریافت داشته‌اند معاف فرماید.

سپس خدا بر بزرگواری و لطفی که در حقّ ایشان روا دیده است می‌افزاید و غنائم جنگ را برایشان حلال می‌نماید، از جمله فدیه‌ای را که گرفته‌اند و در برابر آن سرزنش شده‌اند. همان فدیه‌ای که در ادیان پیشین برای پیروان پیغمبران حرام بوده است. بدان هنگام هم که خدا مرحمت و مغفرت خود را بدیشان یادآوری می‌کند، آنان را به تقوا و پرهیزگاری و ترس و هراس از خدا می‌خواند، تا احساس و شعورشان نسبت به یزدان توازن و هماهنگی پیدا کند، و مرحمت و مغفرت ایشان را گول نزند، و آنان را از یاد تقوا و پرهیزگاری و دوری از گناه و ترس و هراس غافل نکند:

﴿ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلاَلاً طَيِّباً، وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

اکنون از آن چیزی که (فدیهٔ اسیران) فراچنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و (دغدغه‌ای به خود راه ندهید، و در همهٔ کارهایتان) از خدا بترسید. بیگمان یزدان (سبحان نسبت به بندگانی که به درگاه او برگردند) بسیار آمرزنده و مهربان است.

آن گاه دلهای اسیران را لمس و پسوده می‌کند، پسوده‌ای که امید را در آنها زنده می‌گرداند، و آرزو را در آنها آزاد و روان می‌کند، و در آنها نور می‌پراکند، و آنها را به آینده‌ای دلبسته می‌سازد که از گذشته بهتر و خوبتر است، و آنها را آویزهٔ زندگی و حیاتی می‌گرداند که بزرگوارانه‌تر و ارزشمندتر از زندگی و حیاتی است که قبلاً در آن بسر می‌بردند، و آنها را امیدوار می‌کند که ثروت و دارائی و خانه و کاشانه و دیار و سرزمینی را به‌دست می‌آورند که برتر و والاتر است از آنچه داشتند و در آن بودند. گذشته از همهٔ اینها ایشان را به مرحمت و مغفرت یزدان امیدوار می‌گرداند، و روزنهٔ امید به مهربانی و بخشایش الهی را برایشان باز می‌کند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ: إِنْ يَعْلَمِ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

ای پیغمبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص و صدق در اسلام آوردنتان) سراغ یابد (و بداند که دارای نیّت‌پاک و راستینی هستید، در دنیا و آخرت) بهتر از آنچه از شما دریافت شده است به شما عطاء می‌کند و شما را می‌بخشد (و شرک و سیّئات شما را نادیده می‌گیرد) و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

این چیز همه و همه آویزهٔ این است که دلهایشان رو به نور ایمان باز شود؛ تا خدا بداند در آنها خیر است... خیر عبارت از ایمان است، ایمانی که نیازی به یادآوری و سخن سرائی نداشته باشد. خیر محض خیر. خیری که هیچ چیزی خیر نامیده نمی‌شود مگر این که از آن مدد و یاری گیرد، و از آن برجوشد، و بر آن استوار و پایدار گردد.

اسلام اسیران را تنها بدان خاطر در پیش خود نگاه می‌دارد تا در دلهایشان کمینگاه‌های خیر و خوبی و امید و آرزو و صلاح و فلاح را پیدا کند و بپاید، و در فطرتهایشان دستگاه‌های گیرنده و دریافت کننده و تأثیرپذیر و پاسخگوی هدایت و رهنمود را بیدار کند و به‌کار اندازد. نه این که اسیران را در پیش خود نگاه دارد تا برای انتقامجوئی خوارشان دارد و زبونشان

گرداند، و نه این که آن را برای استثمار و بهره‌کشی رام خود کند و به زیر فرمان خود کشد، بدان گونه که رومیها چنین می‌کردند، و بدان گونه که جهانگشائیهای نژادها و قبیله‌ها در پیش می‌گرفتند.

از زهری روایت شده است که او از گروهی که نام برده است نقل نموده است و گفته است: قریشیان دسته‌ای را فرستادند تا اسیران خود را بازخرید کنند و فدیهٔ آنان را بدهند. هر قومی فدیهٔ اسیران خود را برابر توافق به عمل آمده پرداخت کرد. عبّاس گفت: ای پیغمبر خدا من مسلمان بوده‌ام! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(اللهُ أَعْلَمُ بِإِسْلامِکَ، فَإِنْ تَکُنْ کَما تَقُولُ فَإِنَّ اللهَ يَجْزِيکَ، وَ أَمّا ظاهِرُکَ فَقَدْ کانَ عَلَيْنا، فَافْتَدِ نَفْسَکَ وَ ابْنَيْ أَخيکَ نَوْفَلَ بْنَ الْحارِثِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَ عَقيلَ بْنَ أَبي طالِبِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَ حَليفَکَ عُتْبَةَ بْنَ عَمْرٍو أَخي بَني الْحارِثِ بْنِ فِهْرٍ).

خدا آگاه‌تر از اسلام تو است، اگر آن‌گونه باشد که تو می‌گوئی قطعاً خدا جزای تو را می‌دهد، ولی ظاهر تو بر ضدّ ما بوده است، پس فدیهٔ خود و دو برادرزاده‌ات نوفل پسر حارث پسر عبدالمطّلب، و عقیل پسر ابوطالب پسر عبدالمطّلب، و همچنین فدیهٔ همپیمان خود عتبه پسر عمرو برادر پسران حارث پسر فهر را بپرداز.

عبّاس‌گفت: ای پیغمبر خدا! چنین فدیه‌ای را ندارم! فرمود:

(فَأَيْنَ الْمالُ الَّذي دَفَنْتَهُ أَنْتَ وَ أُمُّ الْفَضْلِ، قُلْتَ لَها: إِنْ أُصِبْتُ في سَفَري هٰذا فَهٰذَا الْمالُ الَّذي دَفَنْتُهُ لِبَنِيَّ الْفَضْلِ وَ عَبْدِاللهِ وَ قُثَمَ؟).

پس کجا است آن مال و ثروتی که تو آن را با ام‌الفضل زیر خاک پنهان کردی، و بدو گفتی: اگر در این سفری که در پیش دارم گرفتار آمدم این مال و ثروتی که زیرخاک پنهان کرده‌ام برای فرزندانم فضل و عبدالله و قثم؟

عبّاس گفت: به خدا سوگند ای پیغمبر خدا من قطعاً می‌دانم که تو پیغمبر خدا هستی. مسألهٔ پنهان کردن مال و ثروت چیزی است که جز من و جز ام‌الفضل کسی از آن خبر ندارد! ای پیغمبر خدا آنچه از من به دست آورده‌اید که بیست اوقیه بوده است و با خود داشته‌ام فدیهٔ من حساب کن. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(لا، ذاکَ شَيْءٌ أَعْطانَا اللهُ تَعالىٰ مِنْکَ).

نخیر، این چیزی است که خداوند بزرگوار از تو نصیب ما کرده است.

پس عبّاس فدیهٔ خود و دو برادرزاده و همپیمان خویش را داد. خدای بزرگوار نازل فرمود:

﴿ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ في أَيْديکُمْ مِنَ الْأَسْرىٰ: إِنْ يَعْلَمِ اللهُ في قُلُوبِکُمْ خَيْراً يُؤْتِکُمْ خَيْراً مِمّا أُخِذَ مِنْکُمْ، وَ يَغْفِرْ لَکُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحيمٌ ﴾.

ای پیغمبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص و صدق در اسلام آوردنتان) سراغ یابد (و بداند که دارای نیّت‌پاک و راستینی هستید، در دنیا و آخرت) بهتر از آنچه از شما دریافت شده است به شما عطاء می‌کند و شما را می‌بخشد (و شرک و سیّئات شما را نادیده می‌گیرد) و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

عبّاس گفته است: خداوند به‌جای بیست اوقیه در اسلام به من بیست بنده داد. همهٔ آنان در دستشان قدرتی و ثروتی بود که بدان ضرب‌المثل زده می‌شد، گذشته از آمرزش خداوند بزرگ که بدان چشم امید دوخته‌ام.

در همان زمانی که خداوند پنجرهٔ امید درخشان پرمهری را برای اسیران باز می‌کند، ایشان را از خیانت به پیغمبر ﷺ برحذر می‌دارد و بدیشان می‌گوید که قبلاً به خدا خیانت کرده‌اند و در قبال آن بدین چنین سرنوشتی گرفتار آمده‌اند:

﴿ وَ إِنْ يُريدُوا خِيانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ، وَ اللهُ عَليمٌ حَکيمٌ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر (مشرکان با اظهار ایمان) بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست و باکی نداشته باش، چرا که) آنان پیش از این (نیز با اتّخاذ شرکاء و انداد برای خدا و کفران نعمتِ الله) به خدا خیانت کرده‌اند و خداوند (در قبال آن شما را) بر آنان پیروز کرده است

(هرچند شما ضعیف بودید و ایشان نیرومند بودند) و خداوند آگاه (از احوال و افکار همگان است و) حکیم است (و کارها را برابر حکمت و فلسفه‌ای که خود می‌داند می‌گرداند).

آنان به یزدان خیانت نمودند و دیگران را انباز او کردند، و خداوند سبحان را منحصر به ربوبیّت ندانستند. در حالی که خدا از فطرتشان عهد و پیمان گرفته بود که یکتاپرست باشند، امّا بدین عهد و پیمان خیانت ورزیدند و مشرک گردیدند. پس اگر بخواهند به پیغمبرش ﷺ خیانت ورزند، در حالی که در دست او اسیرند، فرجام خیانت پیشین خود را به یاد آورند که چگونه ایشان را به اسارت و بند کشانید، و پیغمبر خدا ﷺ و یاران او را بر ایشان مسلّط گردانید... خدا «بس آگاه» از رازها و رمزهای درونشان است، و «کاربجا» در وقوع عذاب بدیشان است:

﴿ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ ﴾.

و خداوند آگاه (از احوال و افکار همگان است و) حکیم است (و کارها را برابر حکمت و فلسفه‌ای که خود می‌داند می‌گرداند).

قرطبی در تفسیر آورده‌است که ابن عربی گفته است: هنگامی که افرادی از مشرکان اسیر شدند، برخی از مشرکانِ اسیر از پذیرش اسلام سخن گفتند، ولی در اسلام آوردن خود تصمیم و قاطعیّت نداشتند، و اقرار قاطعانه‌ای بدان نکردند. انگار آنان خواستند به مسلمانان نزدیک شوند و از مشرکان هم دور نگردند... علماء ما گفته‌اند: اگر کافر ایمان را با زبان بگوید و بر دل براند، ولی تصمیم و قاطعیّت نداشته باشد، مؤمن به شمار نمی‌آید. اگر این چنین چیزهائی در مؤمن هم باشد، کافر محسوب می‌گردد. مگر گاه‌گاهی به صورت وسوسه بر دل گذرد، وسوسه‌ای که نمی‌تواند به دفع آن بکوشد و تاب جلوگیری از آن را نداشته باشد. خداوند همچون وسوسه‌هائی را بخشیده است و آنها را نادیده گرفته است. خداوند حقیقت را برای پیغمبرش ﷺ روشن فرموده است و گفته است:

﴿ وَ إِنْ یُریدُوا خِیانَتَکَ... ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر (مشرکان با اظهار ایمان) بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست و باکی نداشته باش....

یعنی اگر این سخن را به عنوان مکر و کید بگویند و نیرنگ بزنند،

﴿ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ ﴾.

آنان پیش از این (نیز با اتّخاذ شرکاء و انداد برای خدا و کفران نعمتِ الله) به خدا خیانت کرده‌اند.

به خدا خیانت کرده‌اند با کفری که ورزیده‌اند و خیانتی که به تو کرده‌اند و جنگی که با تو نموده‌اند... اگر هم این سخن ایشان خیر باشد، خدا از آن آگاه است، و آن را از ایشان می‌پذیرد و عوض بهتر از آن چیزی را بدیشان می‌دهد که از دست داده‌اند، و کفر و خیانت و مکری را می بخشد که پیش از این داشته‌اند.

❁

هم اینک این درس پایان می‌گیرد، و سوره نیز با آن به پایان می‌آید، با بیان سرشت ارتباطات و پیوندها در جامعهٔ اسلامی، و ارتباطات و پیوندهای جامعهٔ اسلامی با جامعه‌های دیگر، و با بیان احکام تنظیم کنندهٔ این ارتباطات و پیوندها... از این بیان سرشت خود جامعهٔ اسلامی، و قاعده و دستوری که برابر آن حرکت می‌کند، و همچنین بر آن استوار و پایدار می‌ماند، روشن می‌شود... پیدا و هویدا می‌گردد که ارتباطها و پیوندها، ارتباطها و پیوندهای: خونی، زمینی، نژادی، تاریخی، زبانی، اقتصادی، خویشاوندی، میهنی، قبیله‌ای، و مصالح اقتصادی و مادی نیست... بلکه تنها ارتباط و پیوند عقیده و رهبری و نظم و نظام جنبشی و حرکتی است... پس کسانی که ایمان آورده‌اند و به سرزمین هجرت و اسلام مهاجرت کرده‌اند، در حالی که از همهٔ چیزهائی دست کشیده‌اند و دست شسته‌اند که ایشان را وابسته به زمینشان و خانه و کاشانه‌شان و قوم و قبیله‌شان و مصالحشان می‌کند، و با جان و مال در راه خدا جهاد کرده‌اند، و همچنین کسانی که این چنین

مهاجرانی را پناه داده‌اند و به منزل و مأوای خود راه داده‌اند و یاریشان نموده‌اند و همراه با ایشان عقیدهٔ آنان را پذیرفته‌اند و رهبری ایشان را در همایش جنبشی یگانه‌ای گردن نهاده‌اند، این چنین کسانی برخی دوستان و یاران برخی هستند... و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند، در میان ایشان و جامعهٔ اسلامی، یاری و مددکاری نیست. زیرا آنان هنوز خالصانه خویشتن را به عقیده تحویل نداده‌اند و دربست از آنِ عقیده نشده‌اند، و در برابر رهبری کرنش ننموده‌اند و تسلیم نشده‌اند، و هنوز ملتزم همایش جنبشی یگانه‌ای نشده‌اند و در میان انقلابیون جای نگرفته‌اند... در داخل این جمعیّت جنبشی و انقلابی یگانه هم خویشاوندی خونی در میراث و غیره از اولویّت برخوردار است... کسانی هم که کفر ورزیده‌اند و کافر شده‌اند آنان نیز برخی دوستان و یاران برخی هستند... اینها خطوط اصلی در مسألهٔ ارتباطات و پیوندها است، همان‌گونه که این نصوص قاطعانهٔ قرآنی آنها را به تصویر می‌زند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَّنَصَرُوا أُولٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا. وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ ... فِي الدِّينِ ... فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ - إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ - وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ... وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَّ نَصَرُوا أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، لَّهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولٰئِكَ مِنْكُمْ. وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانهٔ خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برازندهٔ خود گردانده‌اند)، و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند،) برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤول و متعهّد در برابر یکدیگرند). و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت ننموده‌اند (و با وجود توانائی به جامعهٔ نوین شما در مدینه نپیوسته‌اند، هیچ گونه تعهّد و مسؤولیّت و) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر (چنین مؤمنان غیر مهاجری از دست ظلم و جور دیگران) به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان (ترک مخاصمه) باشد. (در این صورت رعایت عهد و پیمان، از رعایت حال چنین مؤمنان بی‌حالی لازم‌تر است. به هر حال) خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید (پس مواظب حال همدیگر و حفظ حدود و عهود باشید). و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد. بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقتاً مؤمن و با ایمانند (و شایستهٔ واژهٔ مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانهٔ پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منّان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است. و کسانی که از پس (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شما هستند و (از حقوق و مدد و یاری شما برخوردار می‌گردند. این ولایت ایمانی بود، و امّا ولایت خویشاوندی علاوه بر

این میان افرادی موجود است و) کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

ولایت میان مسلمانان در آغاز پیدایش جامعهٔ اسلامی تا جنگ بدر، ولایت ارث‌بری و ارث گذاری، و ضمانت دریافت و پرداخت دیه‌ها بود. از آن به بعد ولایت بر پایهٔ کمک کردن و برادری کردن و برادری نمودن استوار گردید و جایگزین ارتباطات خونی و نسبی و خویشاوندی شد... این قاعدهٔ ولایت تا پیدایش دولت اسلامی و رسیدن به قدرت و شوکت در روز جدائی حقّ از باطل یعنی جنگ بدر باقی ماند، و یزدان سبحان از آن به بعد ارث بری و ارث گذاری و ضمانت در دیه‌ها را به خویشاوندی خونی در میان جامعهٔ اسلامی برگرداند... امّا هجرتی که نصّ قرآنی بدان اشاره می‌کند و آن را شرط ولایت عامّ و خاصّ قرار می‌دهد، مهاجرت از سرزمین شرک به سرزمین اسلام است، برای کسی که بتواند. ولی کسانی که می‌توانستند مهاجرت بکنند و مهاجرت ننمودند، به خاطر حفظ مصالح خود یا خویشاوندیهائی که با مشرکان داشتند، این چنین کسانی میان ایشان و میان جامعهٔ اسلامی ولایتی برقرار نشده است، همان‌گونه که میان جامعهٔ اسلامی و میان گروه‌هائی از عربهائی که مسلمان شده‌اند و بنا به ملاحظات و شرائط پیشین مهاجرت نکرده‌اند ولایتی برقرار نگردیده است، بدان گونه که میان کسانی که در مکّه بوده‌اند و توان مهاجرت را داشته‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند، میان ایشان و جامعهٔ اسلامی ولایتی پدید نیامده است... چه اینان و چه آنان وقتی که از مسلمانان کمک خواسته باشند ـ وقتی که تنها به سبب دین اذیّت و آزار دیده باشند ـ خدا بر مسلمانان کمک کردن و یاری نمودن آنان را واجب فرموده است، البتّه به شرط این که تعدّی و دست درازی بر چنین مسلمانان غیر مهاجری از سوی کسانی انجام نگرفته باشد که میان آنان و مسلمانان سرزمین اسلامی پیمان صلح و ترک مخاصمه بسته نشده باشد. زیرا در اینجا رعایت پیمانها و عهدهای جامعهٔ اسلامی و محافظت نقشه‌ها و طرحها و خطّ سیرها و خطّ مشی‌های جنبشی و انقلابی اسلام، از اولویّت برخوردار است.

به گمان ما این نصوص و احکام دلالت کافی و رسائی بر سرشت جامعهٔ اسلامی، و ارزیابیهای بنیادین در ترکیب بند پیکرهٔ جامعهٔ اسلامی، و معیارها و ارزشهای آن دارند. ولی این دلالت، کاملاً روشن و گویا نخواهد بود مگر با یک گفتار تاریخی دربارهٔ پیدایش تاریخی این جامعه، و قواعد و قوانین بنیادینی که این جامعه از آنها بر جوشیده است و بر آنها استوار و پایدار گردیده است، و سخن از برنامهٔ جنبشی و انقلابی جامعهٔ اسلامی و تعهّداتی است که دارد:

❁

دعوت اسلامی توسّط محمّد پیغمبر خدا ﷺ واپسین حلقهٔ زنجیرهٔ دراز دعوت به اسلام ـ یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن ـ با قافله سالاری پیغمبران بزرگوار است... این دعوت در طول تاریخ بشری هدف آن یک چیز بوده است، و آن: آشنا کردن مردمان با خداوند یگانه و پروردگار راستین خودشان، و آنان را بندهٔ خداوندگار یکتا ساختن، و به ترک ربوبیّت آفریدگان گفتن است و بس... مردمان ـ بجز افراد انگشت شماری در دوره‌های کوتاهی ـ اصل الوهیّت را انکار نکرده‌اند و به هیچ وجه منکر وجود خدا نبوده‌اند. بلکه آنان در شناخت حقیقت خداوندگار راستین خود دچار خطا و لغزش شده‌اند، و یا خدا گونه‌های دیگری را انباز خدا نموده‌اند: چه به صورت اعتقاد و عبادت، و چه به صورت فرمانروائی و پیروی. هر دوی اینها هم یکی همچون دیگری شرک است و با آن مردمان از آئین یزدان خارج می‌گردند، آئینی که توسّط یکایک انبیاء با آن آشنائی پیدا کرده‌اند، و پس از گذشت سالهای زیاد منکر آن شده‌اند، و به جاهلیّت برگشته‌اند، جاهلیّتی که هر

پیغمبری ایشان را از آن بیرون آورده است، و دیگر باره انباز برای خدا درست کرده‌اند و مشرک شده‌اند، چه در اعتقاد و عبادت، و چه در فرمانروائی و پیروی، و چه در همۀ آنها.

این سرشت دعوت به سوی یزدان در طول تاریخ بشری است... این دعوت، هدف آن «اسلام» یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن بوده است... اسلام و تسلیم بندگان در برابر خداوندگار بندگان، و بیرون آوردن بندگان از بندگی بندگان و کشاندن ایشان به بندگی یزدان یگانۀ جهان، آن هم با بیرون آوردن آنان از زیر سلطه و قدرت و حاکمیّت و قوانین و معیارها و آداب و رسوم انسانها، و بردن آنان به زیر سلطه و قدرت و حاکمیّت و قوانین و شرائع یزدان یگانۀ جهان در هر کاری از کارهای زندگانی ایشان... در این زمینه و در این راستا اسلام توسّط محمّد ﷺ برای مردم آمده است، همان‌گونه که توسّط پیغمبران بزرگوار پیش از او اسلام برای مردمان آمده است... اسلام آمده است تا مردمان را به سوی حاکمیّت یزدان برگرداند، همان‌گونه که همۀ جهان هستی که انسانها را نیز در بر می‌گیرد فرمانبردار حاکمیّت یزدانند. لذا لازم است سلطه و قدرتی که زندگی ایشان را نظم و نظام و سر و سامان می‌دهد، همان سلطه و قدرتی باشد که وجود و هستی ایشان را نظم و نظام و سر و سامان می‌بخشد. دیگر نباید آنان برنامه و سلطه و تدبیر و تصرّفی داشته باشند که مخالف با برنامه و سلطه و تدبیر و تصرّفی باشد که سراسر جهان هستی را اداره می‌کند و می‌گرداند. بلکه همان برنامه و سلطه و تدبیر و تصرّفی که وجود خودشان را نیز اداره می‌کند و می‌گرداند، بجز بخش ارادی و اختیاری زندگانی ایشان را. مردمان در پیدایش و بالندگی و تندرستی و بیماری خود، و در زنده بودن و مردن خویش، محکوم و فرمانبردار قوانین فطری هستند که ساختار یزدان است. همچنین محکوم و فرمانبردار همین قوانین فطری خدائی هستند در اجتماع خود و در عواقب چیزهائی که به سبب حرکت اختیاری خویش بر سرشان می‌آید و گریبانگیرشان می‌گردد. آنان در همۀ این چیزهائی که در حقّ ایشان انجام می‌پذیرد نمی‌توانند سنّت خدا را دگرگون کنند، همان‌گونه که ایشان نمی‌توانند سنّت خدا در قوانین جهانی حاکم بر این هستی و عملکرد هستی را دگرگون سازند... بدین لحاظ مردمان باید در قسمت ارادی زندگی خود به سوی اسلام برگردند، و شریعت خدا را در هر کاری از کارهای این زندگی حاکم کنند، برای همنوائی و هماهنگی میان بخش ارادی و بخش فطری در زندگی خود، و برای هماوائی و همگامی میان سراسر وجودشان اعم از بخش اختیاری و بخش فطری، و میان جهان هستی.(۱)

لیکن جاهلیّتی که بر حاکمیّت انسانها بر انسانها استوار است، و بدین وسیله از روال جهان هستی منحرف می‌گردد و کژراهه می‌رود، و میان برنامۀ بخش ارادی و بخش فطری در زندگی انسانها برخورد پیش می‌آید، این چنین جاهلیّتی است که هر پیغمبری با دعوت به اسلام یعنی تسلیم فرمان خدای یگانه شدن، با آن رویاروی شده است و به مبارزه پرداخته است، و پیغمبر خدا ﷺ هم با دعوت خود به مقابله و مبارزۀ با آن اقدام فرموده است... این جاهلیّت مجسّم در «نظریّهٔ» صِرفی نبوده است. بلکه چه بسا گاه‌گاهی بطورکلّی «نظریّه‌ای» نداشته است. بلکه دائماً مجسّم در یک اجتماع جنبشی بوده است. مجسّم در جامعه‌ای بوده که از مقام رهبری خود پیروی نموده است، و تابع جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و برداشتها و احساسها و آداب و رسوم خویشتن شده است. جامعۀ جاهلی جامعه‌ای است که در میان افراد و اندامهای آن چنین پویش و کنش و یکپارچگی و هماهنگی و دوستی و همکاری است. همکاری میان اندامهای آن به گونه‌ای است که این جامعه را ـ با ارادۀ آگاهانه یا غیر آگاهانه ـ

۱- برای اطّلاع بیشتر در این زمینه، مراجعه شود به کتاب: «مبادئ الإسلام» تألیف: ابو الأعلی مودودی امیر الجماعة الإسلامیّة در پاکستان. همچنین مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «شریعة کونیة».

برای حفظ موجودیّت خود، و دفاع از هستی خویش، و نابودی عناصری که ایجاد خطر می‌کنند و هستی چنین جامعه‌ای و چنین تشکّلی را به هر شکلی از اشکال تهدید می‌نمایند، به حرکت وا می‌دارد و به تلاش و کوشش می‌اندازد.

از آنجا که جاهلیّت در «نظریهٔ» صِرفی نمودار و پدیدار نمی‌گردد، و بلکه در تشکّل جنبشی بدین گونه نمودار و پدیدار می‌شود، قطعاً تلاش برای نابود کردن و زدودن این جاهلیّت، و بار دیگر برگرداندن مردمان به سوی یزدان، درست نیست ـ و اصلاً سودی نمی‌بخشد ـ که در «نظریّهٔ» صِرفی نمودار و پدیدار آید. چه در این صورت همچون تلاشی هماورد جاهلیّتی نمی‌گردد که عملاً برجا و مجسّم در تشکّل جنبشی و دارای اعضاء و افراد است، چه رسد به این که بر آن چیره و مسلّط گردد چنان که مطلوب است، آن هم در وضع و حالتی که تلاش می‌شود پدیده‌ای از میان برده شود که عملاً موجود و برجا است، برای ایجاد پدیدهٔ دیگری که با آن مخالفت بنیادین دارد در سرشت و برنامه و اصول کلّی و اصول جزئی خود. حتماً این تلاش تازه باید در تشکّل افراد و اشخاص جنبشی و انقلابی نمودار و پدیدار گردد که نیرومندتر از آن تشکّل جاهلی عملاً موجود و برجا، از لحاظ قواعد نظری، نیروی سپاهی و نظامی، سر و سامان دهی، ارتباطها و پیوندها و تماسها باشند.

آن رکن نظری که اسلام در طول تاریخ بشری بر آن پابرجا و استوار می‌گردد، رکن گواهی: «لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ» است. یعنی انحصار الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و سلطه و حاکمیّت به یزدان سبحان... انحصار آنها به یزدان باید با عقیدهٔ درونی، و پرستش با مراسم و شعائر بیرونی، و برگرفتن قوانین از شریعت یزدان در واقعیّت زندگی جهان، نمایان و جلوه‌گر آید. چه گواهی «لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ»، عملاً یافته نمی‌شود و شرعاً موجود بشمار نمی‌آید، مگر بدین شکل کاملی که به آن وجود جدّی و حقیقی می‌بخشد، وجودی که با توجّه بدان است که گویندهٔ آن مسلمان یا غیر مسلمان شمرده می‌شود.

معنی بیان این رکن از ناحیهٔ نظری این است که زندگی انسانها بطورکلّی به خدا برگردد، و مردمان در کاری از کارها، و در جنبه‌ای از جنبهای زندگی بشری، خود سرانه از پیش خود داوری نکنند و اقدام ننمایند. بلکه باید در همهٔ مسائل زندگی خود به حکم خدا در آنها مراجعه کنند تا از خدا پیروی کنند... این حکم خدا هم باید از منبع یگانه‌ای دریافت گردد که آن را بدیشان ابلاغ می‌کند و او پیغمبر خدا ﷺ است... این چیز هم در نیمهٔ دوم گواهیِ رکن نخستین اسلام جای دارد، و آن گواهی: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» است.

این اصل نظریّه‌ای است که اسلام در آن جلوه‌گر و نمودار می‌گردد و بر آن استوار و پایدار می‌شود. این اصل نظری برنامهٔ کاملی را برای زندگی پدید می‌آورد، وقتی که در همهٔ کارهای زندگی پیاده می‌گردد. مسلمان هر فرعی از فروع زندگی فردی و گروهی را در داخل و خارج سرزمین اسلامی با آن برابر می‌سازد و می‌سنجد، چه در روابط خود با جامعهٔ اسلامی و چه در ارتباطات جامعهٔ اسلامی با جامعه‌های دیگر.(۱)

امّا اسلام ـ همان‌گونه که گفتیم ـ نمی‌تواند تنها در «نظریّهٔ» صرفی جلوه‌گر و نمودار گردد، تا هر کس که بخواهد از لحاظ اعتقاد آن را بپذیرد و از لحاظ عبادت بدان دست یازد. آن گاه اشخاصی که آن را می‌پذیرند به همین شکل ظاهری اعتقاد و عبادت اکتفاء کنند و به صورت افرادی در داخل پیکرهٔ تشکّل جنبشی جاهلی بمانند و اندامهائی از جامعهٔ جاهلی موجود باشند. چه بودن آنان بدین شکل ـ هر چند هم تعداد آنان زیاد باشد ـ ممکن نیست منتهی به «وجود عملی» اسلام شود. زیرا افراد «مسلمان نظری» و تئوری موجود در میان ترکیب بند جامعهٔ جاهلی به عنوان اندامهائی از آن جامعه، قطعاً مجبور می‌گردند به اهداف و مقاصد این

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «لا اله الا الله، برنامهٔ زندگی است».

جامعهٔ جاهلی که خودشان اندامهائی از آن هستند پاسخ مثبت بدهند و فرمانبردار خواستهای آن باشند. چنین مسلمانانی چه بخواهند و چه نخواهند، آگاهانه یا غیر آگاهانه، برای بر آورده کردن نیازمندیهای اساسی زندگی این جامعه به تلاش خواهند ایستاد، و کارهای ضروری برای بودن و ماندن آن انجام خواهند داد، و از هستی نظام آن دفاع خواهند کرد، و اسباب و عواملی را از آن جامعه دور خواهند کرد که بودن و ماندن آن جامعه را تهدید خواهند کرد. زیرا جامعه‌ای که این اشخاص از زمرهٔ اندامهای آن هستند، به انجام همچون تکالیف و وظائفی دست می‌یازد به وسیلهٔ همهٔ افراد جامعه، چه بخواهند و چه نخواهند... یعنی این اشخاصی که از لحاظ «نظری و تئوری» مسلمان هستند، در «عمل» به تقویت جامعهٔ جاهلی‌ای می‌پردازند که از لحاظ «نظری و تئوری» برای از میان بردن آن کار می‌کنند. اصلاً چنین اشخاص مسلمانی سلّولهای زنده‌ای می‌شوند در پیکرهٔ همچون جامعه‌ای، و در راه ماندن و ادامهٔ حیات آن به مدد و یاریش می‌شتابند! و شایستگیها و آگاهیها و آزمونها و تلاشها و پویشهای خود را بدان جامعهٔ جاهلی ارمغان می‌دارند تا زنده بماند و نیرومند گردد! به جای این که حرکت و تلاش ایشان در مسیر درهم‌شکستن همچون جامعهٔ جاهلی باشد، تا جامعهٔ اسلامی برپا و برجا گردد!

بدین خاطر است که لازم است رکن نظری و تئوری اسلام، یعنی «عقیده» جلوه‌گر و پدیدار آید در تشکّل افراد و اشخاص پویا و تلاشگر، از همان لحظه‌های نخستینِ همایش این چنین مسلمانان متعهّد و آگاهی... چاره‌ای جز این نیست که باید تشکّل اشخاص پویا و تلاشگری در میان باشد جدای از تشکّل جاهلی. آنان باید جدا و مستقّل از تشکّل اشخاص حرکت جاهلی‌ای باشند که اسلام در صدد نابودی آن است. باید محور این تشکّل جدید، رهبری جدید باشد که در ذات پیغمبر خدا ﷺ جلوه‌گر است، و پس از او در یکایک رهبریهای اسلامی جلوه‌گر است که هدف آن برگرداندن مردم به سوی الوهیّت خداوند یگانه و ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت و سلطه و شریعت او باشد، و هر کس که گواهی می‌دهد: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، ولایت و دوستی خود را از تشکّل اندامهای حرکت جاهلی ببرد، یعنی تشکّل گروهی که خودش از آن پیدا آمده است و به دور گشته است. و زمام اختیار خویشتن را از دست رهبری چنان جامعه‌ای بیرون بیاورد، حال همچون جامعه‌ای هر نامی و نشانی که داشته باشد، چه نام و نشان رهبری دینی را یدک بکشد، از قبیل: کاهنان و پرده داران و جادوگران و فال بینان، و کسانی همسان و همردیف ایشان... یا نام و نشان رهبری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را به خود گرفته باشد، از قبیل همان رهبری‌ای که قریش داشتند... هر کس که گواهی می‌دهد: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، باید ولایت و دوستی خود را محدود و محصور کند به تشکّل و تشکیلات افرادی که از اندامان حرکت جدید اسلامی هستند، و ولایت و دوستی خود را ویژهٔ مقام رهبری مسلمان گرداند.

چاره‌ای جز این نیست که از نخستین لحظه‌هائی که مسلمان به اسلام گام می‌نهد، و گواهی: لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ را بر زبان می‌راند، این کار انجام بگیرد. زیرا هستی جامعهٔ مسلمان جز بدین کار حاصل نمی‌آید و پدیدار نمی‌گردد. جامعهٔ اسلامی تنها با خیزش رکن نظری و تئوری در دلهای افراد تحقّق نمی‌پذیرد و چهره نمی‌نماید، هر اندازه هم تعداد این افراد و اشخاص زیاد باشد، امّا به صورت اندامهای یک مجموعهٔ هماهنگ و همیار درنیایند، مجموعه‌ای که دارای موجودیّت مستقلّ خود باشند. اندامهای آن کار گروهی کنند ـ همسان اندامهای یک موجود زنده ـ برای ریشه دواندن تنهٔ وجود خویش و ژرفا و فراخی پیدا کردن آن. اندامهائی باشند که آمادهٔ دفاع از هستی جامعهٔ اسلامی بر ضدّ عواملی گردند که به سوی هسته و هستی آن تاخت می‌آورند و بر پیکرهٔ وجود جامعهٔ اسلامی می‌تازند. این مسلمانان هوشیار باید تحت

فرماندهی مقام رهبری مستقلّ و جدای از رهبری جامعهٔ جاهلی به کار بپردازند. این مقام رهبری حرکات وسکنات ایشان را سر و سامان دهد و هماوا و هماهنگ کند، و آنان را برای ریشه دواندن تنهٔ وجود اسلامی خودشان و ژرفا و فراخی دادن بدان رهنمود نماید، و ایشان را به سوی مبارزه و پایداری و از میان برداشتن آخرین هسته‌ها و هستیهای جاهلی هدایت کند.
اسلام این چنین پدید آمده است... این چنین پدیدار گشته است در رکن نظری کوتاهی ـ امّا فراگیر ـ در نخستین لحظه هم مجموعه‌ای از اندامان پویا و تلاشگری بر آن رکن نظری برجا و استوار شده‌اند که مستقلّ و جدای از جامعهٔ جاهلی بوده‌اند، و بلکه رو در روی آن ایستاده‌اند و به مبارزه برخاسته‌اند... هرگز اسلام به صورت «نظریّه» و تئوری صِرفی که جدای از همچون وجود عملی باشد پدیدار نگردیده است... و به همین منوال و بر همین روال ممکن است بار دیگر اسلام پیدا و هویدا گردد... هیچ راهی برای اعادهٔ پیدایش اسلام تحت فرماندهی جامعهٔ جاهلی در هیچ زمانی و در هیچ مکانی نیست، بدون آگاهی لازم از سرشت پیدایش اسلام توسّط مجموعهٔ اندامان پویا و تلاشگر اسلامی.
هنگامی که این پیدایش و رازها و رمزهای سرشتی آن را فهم و درک می‌کنیم، و همراه با آن، سرشت این آئین و سرشت برنامهٔ جنبش و پویش آن را می‌فهمیم و درک می‌کنیم ـ بدان روش و روالی که در دیباچهٔ سورهٔ انفال در جزء نهم بیان کردیم ـ پابه پای آن، مدلولها و مفهومهای این نصوص و احکامی را درک و فهم می‌کنیم که در پایان این سوره با آنها روبرو می‌گردیم، احکامی که راجع است به نظم و نظام بخشیدن به جامعهٔ اسلامی و سر و سامان دادن به مسلمانان مهاجر مجاهد ـ با چینها و طبقه‌هائی که داشته‌اند ـ و راجع به کسانی است که منزل و مأویٰ و پناه داده‌اند و مدد و یاری کرده‌اند. همچنین احکامی را خواهیم یافت که دربارهٔ ارتباط و پیوند جامعهٔ اسلامی با کسانی است که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت ننموده‌اند، و احکامی که سخن می‌گوید از ارتباط و پیوندی که جامعهٔ اسلامی با کسانی دارد که کفر ورزیده‌اند.
هم اینک می‌توانیم با این نصوص نازله و احکام وارده در این سوره روبرو گردیم:

❁

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا. وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ - إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ - وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانهٔ خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برازندهٔ خود گردانده‌اند)، و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند،) برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤول و متعهّد در برابر یکدیگرند) و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت ننموده‌اند (و با وجود توانائی به جامعهٔ نوین شما در مدینه نپیوسته‌اند، هیچ گونه تعهّد و مسؤولیّت و) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر (چنین مؤمنان غیر مهاجری از دست ظلم و جور دیگران) به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان (ترک مخاصمه) باشد. (در این صورت رعایت عهد و پیمان، از رعایت حال چنین مؤمنان بی‌حالی لازم‌تر است. به هر حال) خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید (پس مواظب حال همدیگر و حفظ حدود و عهود

باشید). و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.

هر کس که در مکّه گفت: أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، دست کشید از دوستی و خویشی با خانواده‌اش و قبیله‌اش و رهبری جاهلیّتی که در قریش جلوه‌گر و نمودار بود. و دوستی و خویشی خود را و زمام اختیار خود را به محمّد ﷺ پیغمبر خدا و به مجموعهٔ کوچک پدیدآمده‌ای داد که تحت رهبری او به‌پا خاسته بود. در زمانی که جامعهٔ جاهلی راست ایستاده بود و خطر این مجموعهٔ نوخاسته را از وجود خویش دفع می‌کرد، مجموعه‌ای که پیش از برخورد در کارزار جنگ هم جامعهٔ جاهلی بر آن شوریده بود، و کوشش می‌کرد این مجموعهٔ نوزا و نوپا را در دوران پیدایش و بالندگیش نابود کند.

بدین هنگام بود که پیغمبر خدا ﷺ میان اعضاء و اندامان این مجموعهٔ نوزا و نوپا برادری برقرار فرمود... یعنی او این «افراد» را که از جامعهٔ جاهلی فرد فرد آمده بودند، به «جامعهٔ» دارای ضمانت اجتماعی تبدیل کرد، جامعه‌ای که در آن پیوند عقیده جایگزین پیوند خون و خویشاوندی می‌گردد، و در آن دوستی و خویشاوندی با مقام رهبری جدید جایگزین رهبری جاهلیّت می‌شود، و دوستی و خویشاوندی در آن با جامعهٔ جدید، جایگزین همهٔ دوستیها و خویشاوندیهای پیشین می‌گردد.

سپس وقتی که خداوند برای مسلمانان سرزمین هجرت را در مدینه گشود، پس از این که در آنجا مسلمانانی یافته شدند و با مقام رهبری اسلامی بر دوستی مطلق، و شنیدن و فرمانبرداری کردن در خوشی و ناخوشی، و حفظ پیغمبر خدا ﷺ از چیزی که اموال و اولاد و زنان خود را از آن محفوظ می‌دارند، و زمانی که دولت اسلامی در مدینه تحت رهبری پیغمبر خدا ﷺ تشکیل گردید، پیغمبر خدا دیگر باره میان مهاجرین و انصار برادری برقرار کرد، آن برادری‌ای که جایگزین پیوند خون و نسب می‌گردد با تمام مقتضیاتی چنین پیوندی دارا است، از جمله ارث و دیه و عوضی که در میان خانواده و خاندان و قبیله و عشیره، پیوند خون عهده‌دار آنها می‌گردد... حکم خداوند بزرگوار در این زمینه چنین است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَّ نَصَرُوا أُولٰئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانهٔ خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برازندهٔ خود گردانده‌اند)، و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند)، برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤول و متعهّد در برابر یکدیگرند).

دوستان یکدیگرند در یاری و مددکاری. دوستان یکدیگرند در ترکه و ارث. دوستان یکدیگرند در دیه و باز پرداختها و عوض دادنها، و سائر التزامها و ارتباطهائی که بر رابطهٔ خون و نسب مترتّب است.

بعدها افراد دیگری پیدا شدند و از لحاظ عقیده و باور این آئین را پذیرفتند، ولی عملاً به جامعهٔ اسلامی نپیوستند... به سرزمین اسلامی مهاجرت نکردند، سرزمینی که شریعت خدا بر آن فرمان می‌راند، و رهبری اسلامی کار و بار آن را می‌گرداند و می‌چرخاند. اینان هنوز به جامعهٔ اسلامی نپیوسته‌اند، جامعه‌ای که توانسته است صاحب سرزمینی شود که در آن شریعت خدا را پابرجا می‌دارد، و موجودیّت کامل خود را اعلان و محقّق می‌نماید، پس از آن که در مکّه موجودیّت نسبی خویش را اعلان و محقّق داشته بود، با اظهار دوستیِ رهبری نوین و همایش در مجموعهٔ پویا

و پیشرو و مستقلّ و جدای از جامعهٔ جاهلی، و رویاروی با جامعهٔ جاهلی با همین اعلان موجودیّت مستقلّ و ممتاز خود.

این چنین کسانی چه در مکّه، و چه در میان عربهای پیرامون مدینه، یافته می‌شدند. آنان عقیده و باور اسلامی را می‌پذیرفتند، ولیکن به جامعه‌ای نمی‌پیوستند که بر این عقیده و باور استوار می گردید، و عملاً اطاعت و فرمانبرداری کاملی از رهبری حاکم بر این جامعه نمی‌کردند.

اینان به عنوان اعضاء و اندامهای جامعهٔ اسلامی پذیرفته نمی‌شدند، و یزدان هیچ‌گونه دوستی و ولایتی - با تمام انواعی که دارد - برای ایشان با این جامعه برقرار نفرموده بود، زیرا آنان عملاً با جامعهٔ اسلامی نبودند. در بارهٔ چنین اشخاصی این حکم نازل گردید:

﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا. وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ، إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ﴾.

و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن مهاجرت ننموده‌اند (و با وجود توانائی به جامعهٔ نوین شما در مدینه نپیوسته‌اند، هیچ‌گونه تعهّد و مسؤولیّت و) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگر (چنین مؤمنان غیرمهاجری از دست ظلم و جور دیگران) به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است، مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان (ترک مخاصمه) باشد.

این حکم، منطقی و مفهوم است و همآوا با سرشت این آئینی است که از آن قبلاً سخن گفتیم، و با برنامهٔ پویای انقلابی واقعگرای این آئین نیز می‌خواند. چه این افراد اعضاء جامعهٔ اسلامی نیستند، و بدین خاطر میان آنان و میان جامعهٔ اسلامی دوستی و تعهّدی و مسؤولیّت و ولایتی موجود نیست... ولیکن تنها چیزی که در میان است رابطهٔ عقیده و ایدئولوژی است، و این هم به تنهائی هیچ گونه تعهّد و مسؤولیّت و وظیفه و تکلیفی بر جامعهٔ اسلامی در قبال همچون کسانی تعیین و تولید نمی‌کند، مگر زمانی که به خاطر آئینشان بدیشان تعدّی و تجاوز شود و مثلاً بخواهند ایشان را از اسلام برگردانند. اگر چنین مردمانی از مسلمانان سرزمین اسلامی در کار دین یاری بخواهند، بر مسلمانان واجب است تنها در همچون موقعیّتی ایشان را کمک کنند و به فریادشان برسند، به شرط این که این یاری زیانی به پیمانی از پیمانهای مسلمانان با اردوگاه دیگری نرساند. هر چند این اردوگاه تجاوزپیشه به سبب دین آنان یا عقیدهٔ ایشان بر سر همچون مسلمانانی تاخته باشد! چرا که اصل کار مصلحت جامعهٔ اسلامی و صلاح دید خطّ سیر حرکت و تاکتیک نظام اسلام و چیزهائی از قبیل معاملات و بازرگانی است که بر آن مترتّب است. این چیزها پیش از هر چیز باید مراعات گردد، حتّی با وجود تجاوز و تعدّی به عقیدهٔ آن کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن به هسته و هستی عملی این دین نپیوسته‌اند که جلوه‌گر در مجموعهٔ اسلامی است.

این کار اندازهٔ اهمیّتی را به ما نشان می‌دهد که این آئین به افراد سازمان پویائی می‌دهد که هستی حقیقی دین را جلوه‌گر می‌کنند... پیروی که بر این حکم زده می‌شود عبارت است:

﴿وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

خداوند می‌بیند آنچه را که می‌کنید (پس مواظب حال همدیگر و حفظ حدود و عهود باشید).

هر کاری از کارهای شما زیر نظر و آماده در مقابل دید خدا است. خدا سرآغاز و سرانجام و دیباچه و نتیجهٔ کار شما را می‌بیند، و انگیزه‌ها و آثار آن را می‌داند.

همان‌گونه که جامعهٔ اسلامی پیکره‌ای است فراهم آمده از اندامهای پویای هماهنگ و دارای ضمانت اجتماعیِ همکار و همیاری که دارای تعهّد و مسؤولیّت مشترک هستند و در دوستی با یکدیگر یکپارچه‌اند، جامعهٔ جاهلی نیز این چنین است:

﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (ودر جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید).

همانگونه که گفتیم کارها به طور طبیعی این چنین است. جامعهٔ جاهلی به عنوان افراد حرکت نمی‌کند. بلکه حرکت می‌کند به عنوان پدیده‌ای صاحب اعضاء و اندام. اندامها برابر سرشت هستی و ترکیب‌بند وجودی آن پدیده، برای بقای خود و دفاع از بودن و ماندن پیکره‌ای را تشکیل داده‌اند به تلاش و کوشش می‌پردازند. زیرا آنان برخی یاران برخی دیگرند، و این برای آنان یک کار سرشتی و اجباری است... بدین خاطر است که اسلام نمی‌تواند با ایشان رویاروی گردد و برزمد مگر به شکل جامعهٔ دیگری که دارای همان ویژگیها باشد، ولی بسی ژرف‌تر و استوارتر و نیرومندتر. اگر اسلام با جامعهٔ جاهلی رویاروی نشود و نرزمد به شکل جامعه‌ای که اندامهایش برخی یاران برخی دیگر باشند، از سوی جامعهٔ جاهلی فتنه و بلا به افراد جامعهٔ اسلامی می‌رسد - زیرا افراد جامعهٔ اسلامی نمی‌توانند با جامعهٔ جاهلی رویاروی گردند و برزمند که اندامهای آن دارای ضمانت اجتماعی و تعهّد و مسؤولیّت مشترک هستند - گذشته از آن، فتنه و بلا همگانی می‌شود و دامنگیر مردمان کرهٔ زمین می‌گردد به سبب چیره شدن جاهلیّت بر اسلامی که پدیدار گردیده است. فساد و تباهی دامنگیر کرهٔ زمین می‌شود به سبب غلبهٔ جاهلیّت بر اسلام، و غلبهٔ الوهیّت بندگان بر الوهیّت یزدان، و چون مردمان دیگر باره بندهٔ بندگان می‌گردند، و این خود بدترین فساد است:

﴿ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ﴾.

اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.

بلندتر و فراتر از این تهدید و بیم، تهدید و بیمی نیست، و تندتر و سخت‌تر از این هوشیار باش و بیدار باش، هوشیار باش و بیدار باشی نیست... مسلمانانی که اعلان موجودیّت نمی‌کنند و موجودیّت خود را بر پایهٔ همایش اندامان پویا و جامعهٔ افراد کوشا بنیانگذاری نمی‌نمایند و استوار نمی‌سازند، آن هم با تعهّد و مسؤولیّت یگانه و فرماندهی و رهبری یگانه، علاوه از مشکلات و مشقّاتی که در دنیا می‌بینند، در پیشگاه خدا کیفر همچون فتنه و بلائی را که در زمین روی داده است، و سزای همچون فساد و تباهی بزرگی را که دامنگیر مردمان شده است، خواهند دید و خواهند چشید.

سپس روند قرآنی بر می‌گردد تا بیان دارد که ایمان راستین تنها در این صورت جلوه‌گر و پدیدار می‌گردد:

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَّ نَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقتاً مؤمن و باایمانند (و شایستهٔ واژهٔ مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانهٔ پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منّان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است.

آنان مؤمنان واقعی هستند... چه این صورت حقیقی و شکل راستینی است که ایمان در آن جلوه‌گر می‌آید... این صورت حقیقی و شکل راستینی است که بیانگر پیدایش حقیقی و وجود راستین این آئین است... این آئین تنها با اعلان قاعدهٔ نظری و تئوری، و تنها با پذیرش آن قاعده و گردن نهادن بدان، و حتّی تنها با انجام مراسم پرستش و شعائر بندگی موجود در مرامنامهٔ تئوری آن، چنان که باید حاصل نمی‌گردد و هستی پیدا نمی‌کند... قطعاً این آئین برنامهٔ زندگی و اساسنامهٔ حیاتی است که وجود عملی نمی‌یابد و در صحنهٔ زندگی ظاهر نمی‌گردد، مگر زمانی که در یک مجموعهٔ انقلابی و پویا جلوه‌گر آید... امّا وجود این آئین در قالب عقیده‌ای، یک وجود زبانی و کلامی

است، و به صورت یک «حق» و حقیقت درنمی‌آید مگر زمانی که در آن مجموعهٔ انقلابی و پویای واقعی جلوه‌گر آید.
آنان مؤمنان واقعی هستند. ایشان از بخشایش الهی و روزی ارزشمند بهشت برخوردار خواهند شد... در اینجا از رزق و روزی سخن می‌رود به مناسبت جهاد، بذل و بخشش و هزینه کردن دارائی، منزل و مأویٰ و پناه دادن، مدد و یاری کردن، و تحمّل سختیها و رنجها و انجام وظائف و تکالیفی که همهٔ اینها دارند... بالاتر و والاتر از این رزق و روزی، مغفرت و آمرزش است، گرچه خود در لابلای رزق و روزی نهفته است. بلکه مغفرت و آمرزش الهی ارزشمندترین رزق و روزی گرانبها است.
سپس روند قرآنی، به دستهٔ مهاجران مجاهد نخستین، همهٔ کسانی را ملحق می‌گرداند که بعدها مهاجرت و جهاد می‌کنند ـ هر چند که پلّهٔ سابقین، یعنی پیشتازان و پیشروان به جای خود محفوظ و ملحوظ است، همان‌گونه که نصوص دیگر قرآنی مقرّر داشته است ـ[1] این الحاق، الحاق در دوستی و تعهّد و مسؤولیّت و عضویّت در جامعهٔ اسلامی است:
﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولٰئِكَ مِنْكُمْ ﴾.
کسانی که از پس (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شما هستند (و از حقوق و مدد و یاری شما برخوردار می‌گردند).
شرط هجرت تا فتح مکّه برجا و ماندگار بود. امّا با فتح مکّه که سرزمین عربها تسلیم اسلام و رهبری اسلام شد، و مردمان در جامعهٔ اسلامی جای گرفتند، پس از فتح مکّه هجرتی باقی نماند، بلکه آنچه ماند جهاد و عمل بود. همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است. جز این که چنین کاری در جولانگاه زمانی و مکانی پیشین اسلام بوده است که اسلام در آن تقریباً هزار و دویست سال در کرهٔ زمین حکومت کرده است. در این فاصلهٔ زمانی و مکانی فرمان شریعت اسلام قطع نگردیده است، و رهبری اسلامی ناظر بر شریعت یزدان و مُجری سلطه و قدرت خداوند منّان بوده است... ولی امروز که متأسفانه مردمان روی زمین به سوی جاهلیّت برگشته‌اند، و فرمان یزدان سبحان از زندگی مردمان در زمین برخاسته است، و دیگر باره حاکمیّت در سراسر زمین به دست طاغوت افتاده است، و بعد از آن که اسلام مردمان را از بندگی بندگان بیرون آورده بود آنان باز هم به بندگی بندگان و پرستش ایشان برگشته‌اند، اینک که چنین است جولانگاه و گردش و چرخش تازه‌ای برای اسلام پیش آمده است و آغاز گردیده است، بسان همان جولانگاه و گردش و چرخش پیشینی که داشت. در این جولانگاه نوین باید به تنظیم همهٔ احکام مرحله به مرحلهٔ چنین جولانگاهی سرگرم گردید تا کار به هجرت و فراهم آوردن سرزمین اسلام منتهی می‌شود، و سایهٔ حکومت اسلامی بار دیگر - به خواست خدا - گسترش می‌یابد و فراگیر می‌گردد، و هجرتی لازم نخواهد بود، و بلکه تنها جهاد و عمل باقی خواهد ماند، همان‌گونه که در جولانگاه نخستین روی داد.
دورهٔ سازندگی کاخ بلند هستی اسلامی، دارای احکام ویژهٔ خود بود، و تکالیف و وظائف و مشکلات و مشقّات خاصّ خویش را داشت... دوستی و مسؤولیّت عقیدتی جایگزین دوستی و مسؤولیّت خونی گردید در همهٔ شکلها و صورتها، و در همه تعهّدات و مقتضیاتی که داشت، از جملهٔ آنها ارث و ضمانت پرداخت دیه‌ها و وامها بود... هنگامی که موجودیّت اسلامی در روز فرقان، یعنی جدائی حقّ از باطل در جنگ بدر مستقرّ و پابرجا گردید، احکام آن دورهٔ استثنائی که لازمهٔ عملیّات سازندگی کاخ بلند هستی اسلامی بود و با وظائف و تکالیف و مشکلات و مشقّات استثنائی رویاروی بود، تعدیل و تغییر پیدا کرد. از جملهٔ این

۱- نگاه: توبه / ۱۰۰ و واقعه / ۱۰. (مترجم)

تعدیلها و تغییرها برگشت ارث‌بری و ارث‌گذاری و ضمانت پرداخت دیه‌ها و وامها و غیره به قرابت و خویشاوندی بود، ولی در چهارچوب جامعهٔ اسلامی، آن هم در سرزمین اسلام:

﴿وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾.

کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است).

پس از استقرار وجود عملی اسلام، هیچ مانعی نیست از این که اولویّت خویشاوندان در داخل چهارچوب همگانی مورد توجّه باشد... چراکه این کار یک گوشهٔ فطری موجود در نفس انسانی را پاسخ می‌گوید. هیچ گونه زیانی هم از پاسخگوئی به احساسها و خواستهای فطری در نفس انسانی، پدیدار نمی‌گردد، مادام که وظائف و تکالیف اسلامی با همچون احساسها و خواستهائی تعارض و برخوردی نداشته باشد... اسلام احساسها و خواستهای فطری را درهم نمی‌شکند و نابود نمی‌کند. بلکه آنها را منضبط و منسجم می‌سازد، تا با نیازهای والای وجود اسلامی راست و درست درآید و همگام و همراه شود. این است هرگاه این نیازها درهم ریخت و مراعات نگردید، اسلام به سوی آنها برمی‌گردد و در چهارچوب همگانی خود بدانها پاسخ می‌گوید. بدین خاطر است که برخی از دوره‌های استثنائی در کار حرکت و پیشروی، تکالیف و وظائف ویژهٔ خود را دارد، تکالیف و وظائفی که جزو احکام نهائی اسلام نیستند، احکامی که بر جامعهٔ اسلامی مستقرّ و ایمن در زندگی عادی خود، فرمانروا است... لازم است تکالیف و وظائف مرحلهٔ سازندگی نخستین کاخ والای اسلام را، و سرشت همگانی و احکام دیگر اسلام را این‌گونه درک و فهم کنیم.

﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

این پیرو مناسبی است بر این احکام و سازماندهیها و احساسها و خواستها، و بر تداخل و تنظیم و ترتیب آنها. چه اینها از دانشی سرچشمه می‌گیرند که همه چیز را فراگرفته است که دانش آفریدگار بزرگوار است.

✿

اسلام بدان هنگام که ملّت مسلمان را برابر این برنامه بر این اساس می‌ساخت، و هستی این ملّت را بر همایش اندامی پویا و مجموعهٔ کوشا بنا می‌کرد، و پیوند این همایش را عقیده قرار می‌داد، هدفی را دنبال می‌کرد که جلوه‌گر ساختن «انسانیّت انسان» و تقویت و استقرار آن و بالا بردن و والاکردن آن از همهٔ جوانب و زوایا در این پدیدهٔ انسان نام بود. در این زمینه برابر برنامهٔ مستمرّ و همیشگی خود در همهٔ قواعد و تعلیمات و شرائع و احکام خویش به پیش می‌رفت.

انسان با حیوان ـ و حتّی با ماده ـ در صفاتی مشترک است. این صفات مشترک، پیروان «جهالت علمی!» را بر آن می‌دارد که گاهی بگویند: انسان حیوانی است همچون سائر حیوانات! و گاهی بگویند: انسان ماده‌ای است همچون سائر ماده‌ها!.. امّا انسان با وجود اشتراک در این «صفات» با حیوان و با ماده، خودش دارای «ویژگیهائی» است که او را جدا و مستقلّ می‌کند، و از او پدیدهٔ منحصری می‌سازد، همان‌گونه که اخیراً پیروان «جهالت علمی!» مجبور شده‌اند بدین امر اعتراف کنند. البتّه حقائق واقعی گردن ایشان را سخت پیچ می‌دهد، و وادار بدین اعتراف می‌گردند بدون این که در اعتراف خود یکرنگ بوده و صراحت داشته باشند.(۱)

اسلام با برنامهٔ یزدانی خود به این صفات و ویژگیهائی می‌گراید که «انسان» را در میان همهٔ آفریده‌ها ممتاز و مستقلّ می‌سازد، و این صفات و ویژگیها را می‌نمایاند و بالنده می‌گرداند و والائی می‌بخشد... اسلام وقتی که پیوند عقیده را پیوند همایش اندامی پویا و مجموعهٔ کوشا می‌گرداند، پیوندی که بر پایهٔ آن هسته و هستی

۱- در پیشاپیش این گونه افراد ژولیان هاکسلی است که از پیروان «داروینیسم نوین» است.

ملّت مسلمان را بنیانگذاری می‌کند و برافراشته می‌دارد، بر همین خطّ سیر خود حرکت می‌کند و طبق همین نقشه و طرح خوبش به پیش می‌رود. چه عقیده به والاترین «خصائص» موجود در انسان تعلّق می‌گیرد... اسلام این پیوند را نسب، زبان، زمین، نژاد، رنگ، مصالح شخصی و جمعی، و سرنوشت مشترک زمینی قرار نمی‌دهد... چه در همهٔ این چیزها حیوان با انسان شرکت می‌ورزد. اینها شبیه‌ترین چیز و نزدیک‌ترین چیز به ارتباط گلّه، هدفها و خواستهای گلّه، آغل، چراگاه، و صداها و فریادهائی است که گلّه به عنوان زبان تفاهم از آنها استفاده می‌کند! ولی عقیده‌ای که برای انسان هستی و وجودش را، و هستی و وجود جهان پیرامونش را به طورکلّی تفسیر و تعبیر می‌کند، همچنین منشأ پیدایش او را و پیدایش پیرامون او را، و فرجام او را و فرجام جهان پیرامون او را، تفسیر و تعبیر می‌کند و معنی و مفهوم می‌بخشد، و انسان را پدیدهٔ والاتر و بزرگ‌تر و سابق‌تر و باقی‌تر از ماده می‌گرداند، چیز دیگری است و متعلّق به روح انسان و به عقل و شعور انسان است، عقل و شعوری که انسان را از سائر آفریده‌ها ممتاز و مستقلّ می‌گرداند، و انسان با داشتن آن از سائر آفریده‌ها منحصر و منفرد می‌شود، و همان چیزی است که «انسانیّت» انسان را به والاترین مراتب و درجات بشری می‌رساند و مستقرّ می‌گرداند، آن مقام و جایگاهی که انسان در آنجا از سائر آفریده‌ها فراتر می‌رود و همهٔ آنها را پشت سر خود بر جای می‌گذارد. گذشته از اینها، چنین پیوندی - پیوند عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامه - پیوند آزادی است. شخص انسان می‌تواند با ارادهٔ آگاهانهٔ خود آن را برگزیند. امّا پیوندهای گلّه همه و همه بر انسان تحمیل و تکلیف گردیده است، و خود انسان آنها را برنگزیده است و هیچ حیله و چاره‌ای هم در آنها ندارد... انسان نمی‌تواند حسب و نسبی را تغییر دهد که او را پرورده است و بزرگ کرده است، و نمی‌تواند نژادی را تغییر دهد که در زنجیرهٔ آن قرار گرفته است و حلقه‌ای از حلقه‌های آن شده است، و نمی‌تواند رنگی را دگرگون سازد که با آن رنگ زاده است و آن سیما را پیدا کرده است. همهٔ اینها اموری است که پیش از تولّد انسان خمیرهٔ هستی او گردیده است و در ذات او استقرار پذیرفته است، و انسان در انتخاب آنها کم‌ترین دخالتی و کوچک‌ترین اختیاری نداشته است و نخواهد داشت و نمی‌تواند آنها را چاره‌سازی کند... همچنین زادگاه انسان در جای مشخّصی از زمین، زبانی که به حکم این زادگاه بدان صحبت می‌کند، ارتباط انسان با مصالح مادی معیّنی، سرنوشت مشخّصی که خواهد داشت، و جایگاه معیّنی که در آنجا می‌میرد، مادام که اینها پیوندهای گردهمآیی با دیگران باشد، اینها همه مسائلی هستند که مشکل است انسان بتواند آنها را تغییر دهد، و جولانگاه «ارادهٔ آزاد» در آنها محدود است... به خاطر همینها است که اسلام آنها را وسیلهٔ پیوند همایش انسانی قرار نمی‌دهد... و امّا عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامه، همیشه در آنها به روی اختیار بشری گشوده است، و انسان می‌تواند در هر لحظه‌ای اختیار خود را دربارهٔ آنها اعلان دارد، و با آزادی کامل خود همایشی را مقرّر نماید که می‌خواهد بدان منسوب شود. در این حالت قید و بندی از رنگ، زبان، نژاد، حسب و نسب، سرزمینی که در آن متولّد شده است، و مصالح مادی، او را مقیّد و محدود نمی‌سازند. و همچون مسائلی هم خودشان با تغییر همایش و مجموعه‌ای که انسان می‌پسندد و برمی‌گزیند تغییر پیدا می‌کنند.

در اینجا روشن می‌گردد که کرامت و بزرگواری انسان در جهان‌بینی اسلامی است و بس.

از نتائج واقعی چشمگیری که برنامهٔ اسلامی در این مسأله داشته است، و پابرجائی همایش اسلامی بر پیوند یگانهٔ عقیده، نه بر پیوندهای نژاد، زمین، رنگ، زبان، مصالح نزدیک زمینی، و مرزهای اقلیمی ناچیز به بار آورده است، و والائی بخشیدن و ارزش دادن به «خصائص انسان» در این همایش و بالنده کردن و بالا

بردن این خصائص و ویژگیها، نه صفات مشترک میان انسان و میان حیوان نتیجه داده است، این بوده است که جامعهٔ اسلامی جامعهٔ بازی برای همهٔ نژادها و قبیله‌ها و رنگها و زبانها گردیده است، بدون این که از این گونه سدّها و مانعهای حیوانی ناچیز و بی‌ارزش سدّی و مانعی به میان آید. همچنین از زمرهٔ نتائج و فرآورده‌های این برنامه این بود که به بوتهٔ آزمایش جامعهٔ اسلامی، خصائص و ویژگیهای نژادهای بشری و لیاقتهای ایشان ریخته شد، و در این بوتهٔ آزمایش ذوب گردیدند و آمیزهٔ یکدیگر شدند، و ترکیب بند اعضاء برجسته‌ای در دوره‌ای نسبتاً کوتاه پدید آمد، و این مجموعهٔ شگفت سازگار هماهنگ، تمدّن خوشایند سترگی را ساخت که دربرگیرندهٔ چکیدهٔ یکجای نیروهای بشریّت در روزگار خود بود، با وجود این که در آن زمان فاصله‌ها زیاد، و راه‌های ارتباط پرفراز و نشیب، و شیوه‌های تماس کُند بود.

در جامعهٔ برجستهٔ اسلامی: عرب، ایرانی، شامی، مصری، مراکشی، ترکیه‌ای، چینی، هندی، رومی، یونانی، اندونزیائی، آفریقائی ... و سائر قبیله‌ها و نژادها، گرد آمده بود. همهٔ خصائص و ویژگیهای آنان هم جمع شده بود تا آمیختهٔ همدیگر و همیار و هماهنگ، در ساختن جامعهٔ اسلامی و تمدّن اسلامی به کار پردازند. این تمدّن بزرگ هیچ روزی تمدّن «عربی» نبوده است، بلکه همیشه تمدّن «اسلامی» بوده است. هرگز هم تمدّن «ملّی» نبوده است، بلکه همیشه تمدّن «عقیدتی» و ایدئولوژی بوده است.

همهٔ آنان بر پاهای برابری، و با پیوند مهر و محبّت، و با احساس چشم دوختن به هدف یگانه‌ای گرد آمدند... همگی ایشان نهایت تلاش خود را کردند، و تمام لیاقتها و جملگی هنرهای خویش را مبذول داشتند، و ژرف‌ترین ویژگیهای نژادهای خویشتن را نشان دادند، و چکیدهٔ تجارب و آموخته‌های شخصی و ملّی و تاریخی خود را صرف ساختمان این جامعهٔ یگانه‌ای کردند که همگی بطور مساوی بدان نسبت می‌رسانیدند، و پیوندی در آن جامعه میان آنان پیدا گردید که متعلّق به خداوند یگانهٔ ایشان بود. در این پیوند «انسانیّت» ایشان بدون هیچ گونه سدّ و مانعی جلوه‌گر و نمایان می‌گردید... این چیزی بود که در طول تاریخ برای هیچ مجموعهٔ دیگری از انسانها فراهم نیامده بود.

برای مثال مشهورترین مجموعهٔ بشری در تاریخ کهن مجموعهٔ امپراتوری روم است. این امپراتوری عملاً نژادهای متعدّد، و زبانهای متعدّد، و سرزمینهای متعدّدی را دربرگرفته بود و ضمیمهٔ خود ساخته بود... ولیکن همهٔ اینها بر پیوند «انسانیّت» گرد نیامده بودند، و در ارزش والائی همچون عقیده جلوه‌گر نشدند... در این امپراتوری مجموعهٔ طبقاتی وجود داشت. در سراسر مملکت، گروهی طبقهٔ اشراف، و گروهی، طبقهٔ بندگان بودند. مجموعه‌ای نژادپرست وجود داشتند که نژاد رومی را به طور کلّی برتر می‌دانستند و سروری و آقائی می‌دادند، و سائر نژادهای دیگر را بنده می‌دانستند و سزاوار بندگی و چاکری می‌انگاشتند... بدین سبب امپراتوری رومی هرگز به پایهٔ جامعهٔ اسلامی نرسید، و نتائجی را به بار نیاورد که جامعهٔ اسلامی به بار آورد.

همچنین در تاریخ معاصر جامعه‌های دیگری پیدا و برجا شده‌اند... مثلاً جامعهٔ امپراتوری بریتانیا... ولیکن این جامعه هم همچون جامعهٔ امپراتوری رومی است که خودش وارث آن است! جامعهٔ بریتانیا یک جامعهٔ استثمارگر است. بر پایهٔ سیادت و ریاست نژاد انگلیسی، و استثمار مستعمره‌هائی استوار است که این امپراتوری آنها را تصرّف کرده است... همچون همین امپراتوری است همهٔ امپراتوریهای اروپائی دیگر، از قبیل: امپراتوری اسپانیا و پرتقال در وقتی از اوقات، و امپراتوری فرانسه... همهٔ آنها در آن مرتبهٔ پست زشت نفرت‌انگیزند.

جامعهٔ کمونیستی خواست جامعه‌ای از نوع دیگر تشکیل دهد. جامعه‌ای که از سدّها و مانعهای نژاد و

ملّت و زمین و زبان و رنگ بگذرد و فراتر رود. ولی آن جامعه را بر پایهٔ «انسانیّت» همگانی استوار نکرد. بلکه آن را بر پایهٔ «طبقه» و دسته بنا نهاد... این جامعه هم شکل دیگری از جامعهٔ رومی کهن بود... جامعهٔ رومی بر پایهٔ طبقهٔ «اشراف» استوار بود، و جامعهٔ کمونیستی بر پایهٔ «کارگران» یا «پرولیتاریا» استوار است. عواطف و احساساتی که بر جامعهٔ کمونیستی حاکم است عاطفه و احساس کینه‌توزی سیاه و پلشتی نسبت به سائر طبقه‌های دیگر است!

همچون جامعهٔ پستی، نتیجه‌ای جز بدترین چیزی که در پدیدهٔ انسانی است نداشته است... این جامعه پیش از هر چیز بر پایهٔ جلوه‌گر ساختن صفات حیوانی خالص، و بالنده و پاینده کردن آن خصال استوار است. چرا که جامعهٔ کمونیستی معتقد است «مطالب اساسی» برای انسان عبارت است از: «طعام و مسکن و جنس» - اینها هم مطالب اوّلیّهٔ حیوان است - و این جامعه ادّعاء دارد تاریخ انسان تاریخ جستجوی طعام و خوراک است!!!

اسلام با برنامهٔ ربّانی خود، یگانه و منحصر به فرد است در نمایاندن و جلوه‌گر ساختن ویژه‌ترین ویژگیهای انسان، و بالنده کردن و والائی بخشیدن بدانها در ساختار جامعهٔ اسلامی... و هنوز که هنوز است یگانه و منحصر به خود است... کسانی که از اسلام دوری می‌گزینند و خود را در پناه برنامه‌ای از برنامه‌های دیگر می‌دارند، هرگونه برنامه‌ای که بر پایهٔ دیگری استوار می‌گردد از قبیل ملّیّت یا نژاد یا زمین و یا طبقه... و سائر برنامه‌های گندیدهٔ بیمقدار دیگر، آنان واقعاً دشمنان انسان هستند. آنان کسانیند که نمی‌خواهند این انسان در این جهان یگانه و منحصر شود به ویژگیهای والای انسانی که یزدان او را بر آن سرشته است. نمی‌خواهند که جامعهٔ انسان بهره‌مند گردد از نهایت لیاقتهای همنوعان خود، و مستفیض بشود از ویژگیها و تجربه‌ها و آموخته‌های همگان بدان هنگام که آمیزهٔ همدیگر می‌گردد و هماهنگ به پیش می‌رود...

چنین کسانی برعکس امواج خروشان به شنا می‌پردازند، و بر ضدّ خطّ صعود و ترقّی بشریّت کار می‌کنند، تا انسان را به سوی جامعه‌ای برگردانند که افراد آن پیرامون چیزهائی گرد می‌آیند که «چهارپایان» پیرامون آنها گرد می‌آیند، از قبیل آغل و گیاه! پس از آن که یزدان انسان را بدان مقام والای ارزشمندی رسانده است که در آنجا مردمان پیرامون چیزی گرد می‌آیند که سزاوار و شایستهٔ آن است که «مردمان» پیرامون آن گرد آیند.

بسی جای شگفت است که گردهمایی بر ویژگیهای والای انسان، تعصّب و جمود و واپسگرائی نامیده شود، و گردهمایی بر ویژگیهائی همسان ویژگیهای حیوان، پیشرفت و ترقّی و نهضت و قیام و جنبش و پویش نامیده شود، و همهٔ معیارها و میزانها و ارزشها و سنجشها وارونه گردد و واژگونه شود، آن هم نه به خاطر چیزی جز گریز از همایش و گردهمایی براساس عقیده... عقیده که ویژگی والای انسان است.

ولیکن یزدان چیره بر کار خود است... این سرنگونیهای حیوانی جاهلی در زندگی انسانها ماندگاری برای آن نوشته نشده است و جاودانگی برای آن مقدّر نگردیده است. قطعاً پایدار نمی‌ماند و همان خواهد شد که خدا می‌خواهد و بس... انسانها روزی و روزگاری خواهند کوشید جامعه‌های خود را براساسی بنیانگذاری کنند و بسازند که یزدان انسان را با آن کرامت بخشیده است و بزرگوار فرموده است. همان اساسی که جامعهٔ اسلامی نخستین بر آن بنیانگذاری و ساخته شد و جامعه‌ای گردید که در تاریخ یگانه و برتر شد و پیوسته والا و انگشت‌نما خواهد ماند، و چهرهٔ این جامعه بالای افق خواهد درخشید، و انسانها بدان چشم می‌دوزند، در آن حال که می‌کوشند بار دیگر از فراز راه به سوی آن نقطهٔ بلند و والائی حرکت کنند که در روزی از روزها بدانجا رسیده بودند.

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ توبه

مدنی و ۱۲۹ آیه است

این سوره مدنی است و جزو واپسین بخشهائی است که از قرآن نازل گردیده است - اگر هم این سوره واپسین سوره‌ای نباشد که از قرآن نازل شده است[1] - بدین سبب است که این سوره دربرگیرندهٔ احکام نهائی دربارهٔ ارتباطات موجود در میان ملّت مسلمان و میان ملّتهای دیگر کرهٔ زمین است. همچنین متضمّن احکام نهائی دربارهٔ تشکیل خود جامعهٔ اسلامی، و تعیین معیارها و ارزشها و مقامات و مراتب آن، و مرزبندی اوضاع و احوال هر طائفه‌ای و هر طبقه‌ای از طوائف و طبقات آن است.[2] این سوره همچنین واقعیّت کلّی این چنین جامعه‌ای را و واقعیّت هر طائفه و طبقه‌ای از طوائف و طبقات جامعهٔ اسلامی را کاملاً وصف و بیان می‌کند و روشن و دقیق به تصویر می‌کشد.

این سوره - بدین اعتبار - دارای اهمّیّت ویژه‌ای در بیان سرشت برنامهٔ حرکتی اسلام و مراحل و گامهای آن است. این امر وقتی روشن می‌گردد که به احکام نهائی موجود در این سوره، و به احکام مرحله‌ای سورهٔ پیش از این سوره، مراجعه گردد. مراجعه بدان سوره و بدین سوره پرده از نرمش و همچنین از قاطعیّت برنامهٔ اسلامی برمی‌دارد. بدون چنین مراجعه و پژوهشی جهان‌بینیها و احکام و قواعد، آمیزهٔ یکدیگر می‌شود. بدان‌گونه که اشتباه و آمیزش روی می‌دهد هر وقت که آیاتی جداگانه بررسی گردد که دربرگیرندهٔ احکام مرحله‌ای هستند ولی احکام نهائی بشمار آمده‌اند، و بعد مجبور شده‌اند آیاتی را که دربرگیرندهٔ احکام نهائی هستند به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که با این احکام مرحله‌ای بخوانند و سازگار باشند، به ویژه آیاتی که دربارهٔ موضوع جهاد اسلامی، و روابط جامعهٔ اسلامی با جامعه‌های دیگرند. امیدواریم خداوند ما را موفّق فرماید در این دیباچه و در لابلای بررسی نصوص قرآنی این سوره بتوانیم با مراجعه و مقایسهٔ لازم توضیح کافی و بیان شافی در این زمینه داشته باشیم.

❁

از مراجعهٔ به نصوص این سوره به گونهٔ موضوعی، و از مراجعهٔ به چیزهائی که در روایتهای منقول دربارهٔ اسباب نزول و شرائط و ظروف نزول، و همچنین از مراجعهٔ به رخدادهای تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ روشن می‌گردد که این سوره جملگی در سال نهم هجری نازل گردیده است، ولی یکباره نازل نشده است... هر چند که ما قاطعانه نمی‌توانیم اوقات دقیق نزول آیات این سوره را در طول سال نهم هجری مشخّص کنیم، امّا به گونهٔ ترجیح ممکن است بگوئیم که آیات این سوره در سه مرحله نازل گردیده است... مرحلهٔ نخستین پیش از جنگ تبوک در ماه رجب همین سال بوده است... مرحلهٔ دوم در لابلای تدارکات و آمادگی برای همین جنگ و بعد از آن در خلال جنگ صورت گرفته است. مرحلهٔ سوم پس از برگشت از جنگ تبوک انجام پذیرفته است. و امّا مقدّمات سوره از آغاز تا آخر آیهٔ ۲۸ سوره آیاتی هستند که متأخّرتر

۱- روایت راجح این است که سورهٔ نصر آخرین سوره‌ای است که نازل شده است.

۲- طبقاتی که مراد ما در جامعهٔ اسلامی است طبقات اجتماعی در معنی کوچک و ناچیزی نیست که امروزه از طبقات برداشت می‌شود. بلکه مقصود ما از طبقات، دسته‌ها و گروههائی است که بر ارزشها و معیارهای اسلامی خالص استوار و برجا هستند، از قبیل: سابقین مهاجر و انصار، اهل بدر، اصحاب بیعة الرضوان، کسانی که پیش از فتح مکّه دارائی و اموال خرج و هزینه کردند و جنگیدند، افرادی که پس از فتح مکّه دارائی و اموال خرج و هزینه کردند و جنگیدند، قاعدین و نشستگان، منافقان ... و غیره.

از آیات دیگر سوره در آخر سال نهم، پیش از مراسم حجّ در ماه ذی‌القعده یا در ماه ذی‌الحجّه نازل شده است... این - به گونهٔ چکیده - چیزی است که می‌توان آن را ترجیح داد و بدان اطمینان داشت.

❁

این سوره در بخش نخست خود، از آغاز سوره تا پایان آیهٔ ۲۸ احکام نهائی ارتباطات اردوگاه اسلامی را با مشرکان به طور عام در جزیرةالعرب معیّن می‌دارد، و به همراه آن اسباب و علل واقعی و تاریخی و عقیدتی را برمی‌شمرد، اسباب و عللی که این تعیین و تبیین بر مبنای آنها است، آن هم به شیوهٔ قرآنی الهامگرانهٔ مؤثّر، و با تعبیراتی که دارای آهنگ نیرومند، و مفهوم قاطعانه، و تأثیر ژرفی است. این نمونه‌هائی از آن است:

﴿ بَرٰاءَةٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذينَ عٰاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكينَ. فَسيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكٰافِرينَ. وَ أَذٰانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّٰاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولُهُ، فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ بَشِّرِ الَّذينَ كَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَليمٍ. إِلَّا الَّذينَ عٰاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكينَ، ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظٰاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً، فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ. فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوهُمْ، وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِنْ تٰابُوا وَ أَقٰامُوا الصَّلٰاةَ وَ آتَوُا الزَّكٰاةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحيمٌ. وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكينَ اسْتَجٰارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّىٰ يَسْمَعَ كَلٰامَ اللهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لّٰا يَعْلَمُونَ. كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ - إِلَّا الَّذينَ عٰاهَدْتُّمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ؟ - فَمَا اسْتَقٰامُوا لَكُمْ فَاسْتَقيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ. كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لٰا يَرْقُبُوا فيكُمْ إِلّاً وَ لٰا ذِمَّةً، يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ تَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ. اشْتَرَوْا بِآيٰاتِ اللهِ ثَمَناً قَليلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبيلِهِ، إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. لٰا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلّاً وَ لٰا ذِمَّةً، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ. فَإِنْ تٰابُوا وَ أَقٰامُوا الصَّلٰاةَ وَ آتَوُا الزَّكٰاةَ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدّينِ، وَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ إِنْ نَّكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا في دينِكُمْ فَقٰاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لٰا أَيْمٰانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. أَلٰا تُقٰاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ، وَ هَمُّوا بِإِخْرٰاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؟ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنينَ. قٰاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْديكُمْ وَ يُخْزِهِمْ، وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ، وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنينَ، وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ، وَ يَتُوبُ اللهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اللهُ الَّذينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لٰا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنينَ وَليجَةً؟ وَ اللهُ خَبيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند بر پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند). پس (ای مؤمنان به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز دهم ذی‌الحجّهٔ همان سال، تا روز دهم ماه ربیع الآخرِ سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید، و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همهٔ مردم (که در اجتماع سالانهٔ ایشان در مکّه) در روز بزرگترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیرمؤمنان علی‌بن ابی

طالب و به امیر الحاجی ابوبکر صدّیق، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکان عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همهٔ) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده. امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند) پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد. هنگامی که ماه‌های حرام (که مدّت چهار ماههٔ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاه‌ها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است. (ای پیغمبر!) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد. اگر آئین اسلام را پذیرفت، از زمرهٔ شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محلّ امن (و مأویٰ و منزل قوم) خودش برسان (تا از خطرات راه برهد و بدون هیچ گونه اذیّت و آزاری به میان اهل و عیال خویشتن رود). این (پناه دادن) بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان (و ناآگاه از حقیقت اسلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشنائی با اسلام، نور ایمان در دلهایشان روشن گردد). چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد. چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشنود می‌دارند. ولی دلهایشان (با زبانهایشان هماوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. بیشتر آنان نافرمانبردارند (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنِ قرآن و دیدنیِ جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است). اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان

می‌کنیم و شرح می‌دهیم. و اگر پیمانهائی را که بسته‌اند و مؤکّد نموده‌اند شکستند، و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضلالند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید، چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبهٔ خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند. آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکرّراً) شکسته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مؤمنان راستین هستید. ای مؤمنان) با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را با دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بر کافران) سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد (و بر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینهٔ اذیّت و آزار کفّار را از درون آنان بزداید). و کینه را از دلهایشان بردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند. همه باید بدانند که) خداوند توبهٔ هر کس را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد (و لذا کافران می‌توانند تا دیر نشده است از کفر دست بکشند و به سوی خدا برگردند و اسلام را بپذیرند). خداوند آگاه (از کار و بار بندگان، و در قانونگذاریها) دارای حکمت فراوان است. آیا گمان می‌برید که به حال خود رها می‌شوید (و مورد آزمایش به وسیلهٔ جهاد و غیره قرار نمی‌گیرید) و خداوند به مردم نمی‌شناساند کسانی از شما را که به جهاد برخاسته‌اند و به غیر از خدا و پیغمبرش و مؤمنان، دوست نزدیکی و محرم اسراری برای خود نگرفته‌اند؟ خداوند از همهٔ اعمالتان آگاه است (و پاداش رفتار و کردارتان را به تمام و کمال می‌دهد). (توبه / ۱-۱۶)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ - إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمانِ - وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ. قُلْ: إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ، وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها، وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها، وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها... أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ... فَتَرَبَّصُوا حَتّیٰ یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهِ، وَ اللهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ ﴾.

ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هر یک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلّماً ستمگرند. بگو: اگر پدران و مادران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیلهٔ شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقهٔ شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید. (توبه / ۲۳ و ۲۴)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، فَلاٰ یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا، وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنیکُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ - إِنْ شاءَ - إِنَّ اللهَ عَلیمٌ حَکیمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می‌ترسید، (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق و از مشرکان) بی‌نیاز می‌گرداند؛ چرا که خدا آگاه (از کار شما و برای گرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است. (توبه / ۲۸)

از شیوهٔ قرآنی در آیاتی که در اینجا گلچین کردیم، و شیوهٔ قرآنی در آیات همهٔ بخشها و بندها، و از شدّت و

حدّت در ترغیب و تشویق و برانگیختن به جنگ مشرکان، و قطع رابطهٔ با ایشان، اندازهٔ پریشانی و آشفتگی درونی گروه مسلمانان - یا دست کم دسته‌ای از آنان که دارای جایگاه و پایگاهی بودند - پیدا و هویدا است، و امواج نگرانی و هول و هراس از برداشتن این گام قاطعانه در چنین برهه‌ای از زمان ایشان را سرگردان می‌کرد. این دلهره و پریشان حالی به سبب عوامل گوناگونی بود. امیدواریم ما بتوانیم در این دیباچه و در لابلای بررسی نصوص قرآنی، هر چه زود پرده از این عوامل به کنار زنیم.

و امّا بخش و بند دوم در این سوره، متضمّن تعیین حدود و ثغور نهائی ارتباطات موجود میان جامعهٔ اسلامی و میان اهل کتاب به طور کلّی است. البتّه با ذکر اسباب و علل عقیدتی و تاریخی و واقعیّتی که این تعیین حدود و ثغور را می‌طلبد و قطعی می‌گرداند. این بخش همچنین سرشت اسلام و حقیقت مستقلّ آن را نیز روشن می‌کند، و انحراف اهل کتاب را در باور و در رفتار از آئین درست یزدان معلوم می‌نماید، انحرافی که آنان را از دیدگاه اسلامی از آئین خدا خارج می‌گرداند! آئینی که خدا آن را برای ایشان نازل فرموده است، و در پرتو آن اهل کتاب شده‌اند:

﴿ قاتِلُوا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدینُونَ دینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ، حَتّیٰ یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ. وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللهِ، وَ قالَتِ النَّصاریٰ الْمَسیحُ ابْنُ اللهِ... ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ... قاتَلَهُمُ اللهُ! أَنّیٰ یُؤْفَکُونَ؟ اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ وَ الْمَسیحَ ابْنَ مَرْیَمَ، وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً، لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ، سُبْحانَهُ عَمّا یُشْرِکُونَ. یُریدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ، وَ یَأْبَی اللهُ إِلاّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ. هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلّیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود). یهودیان می‌گویند: عُزَیْر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و زبونی از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت). و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد). این، سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادّعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد). نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند). خداوند کافران را نفرین و نابود کند چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حقّ با وجود این همه روشنی بدور می‌گردند و بازداشته می‌شوند؟! یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پلوسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس... جز خدا معبودی نیست و او

پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند. آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند. (توبه / ۲۹-۳۲)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِّنَ الأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ، وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ. يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها في نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ... هٰذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴾.

ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند (و از اطمینان مردمان به خود سوء استفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌نمایند. ای مؤمنان شما همچون ایشان نشوید و مواظب علماء بدکردار و عرفاء ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسم، دنیاپرستان مال اندوز را تغییر نمی‌دهد) و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده. روزی (فرا خواهد رسید که) این سکّه‌ها در آتش دوزخ، تافته می‌شود و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان با آنها داغ می‌گردد (و برای توبیخ) بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید، پس اینک بچشید چیزی را که می‌اندوختید. (توبه / ۳۴ و ۳۵)

از شیوهٔ قرآنی در این بخش هم پیدا است که در درون مسلمانان در آن روزگار هول و هراس و شکّ و دودلی از رویاروئی با اهل کتاب به طور عام - یا با مردمان زیادی از ایشان - وجود داشته است. آن هم رویاروئی با این شیوه و نوعی که آیهٔ نخستین در این بخش راجع به ارتباطات با ایشان بیان می‌دارد... در حقیقت پیش از هر چیز مقصود رویاروئی با رومیها و همپیمانان ایشان، یعنی مسیحیان عرب شام و فراتر از آن بوده است. این خود به تنهائی بس بود که مسلمانان به شکّ و تردید و هول و هراس افتند. زیرا رومیها قدرت و آوازهٔ تاریخی در میان مردمان جزیرةالعرب داشتند... ولیکن نصّ قرآنی همگانی است و شامل همهٔ اهل کتاب می‌گردد، اهل کتابی که صفات و خصال وارده در آیه بر ایشان منطبق می‌شود، همان‌گونه که - اگر خدا بخواهد - هنگام روبرو شدن با نصوص شرح می‌دهیم.

در بخش سوم، واویلا به حال کسانی سر داده می‌شود که چسب زمین می‌شوند و از جای خود تکان نمی‌خورند هنگامی که آنان را به آماده شدن برای جنگ فرا می‌خوانند. محکم به زمین می‌چسبند و از همراهی با سپاهیان سستی و تنبلی می‌کنند... همهٔ اینان از زمرهٔ منافقان نیستند، همان‌گونه که روشن خواهد شد. امّا این گام را برداشتن با سختیها و دشواریها همراه است، و این جنگ دردسرها و گرفتاریها دارد. گام نهادن بدین راه و رزم در این برهه بنا به عللی برای دلها و درونها بسی سخت و ناگوار است. امیدواریم اسباب و علل آن را بتوانیم شرح دهیم و خدا یار باشد در وقت خود مسأله را باز کنیم و در حدّ توان بگشائیم:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قيلَ لَكُمُ: انْفِرُوا في سَبيلِ اللهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ؟ أَرَضيتُمْ بِالْحَياةِ الدُّنْيا مِنَ الآخِرَةِ؟ فَما مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا فِي الآخِرَةِ إِلاّ قَليلٌ. إِلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَليماً، وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً. وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ. إِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ، إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ: لا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا، فَأَنْزَلَ اللهُ سَكينَتَهُ عَلَيْهِ، وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ، وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا، وَ اللهُ عَزيزٌ حَكيمٌ. انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللهِ، ذٰلِكُمْ

خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجراء می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می‌تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین ببرد و دستهٔ فرمانبرداری را جانشین شما کند). اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر ترسید که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزندی رسد) در این هنگام خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزّت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهرهٔ او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهیانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حُنَیْن) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فرو کشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا با عزّت است (و هر کاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد. ای مؤمنان! هرگاه منادیِ جهاد، شما را به جهاد ندا در داد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا سنگین‌بار، (جوان یا پیر، مجرّد یا متأهّل، کم عائله یا پرعائله، غنی یا فقیر، فارغ‌البال یا گرفتار، مسلّح به اسلحهٔ سبک یا سنگین، پیاده یا سواره، و ... در هر صورت و در هر حال،) و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید. اگر دانا باشید می‌دانید که این به نفع خود شما است (توبه / ۳۸ـ۴۱)

از ساختارهای واژگانی تنبیه و تهدید و تأکیدهای پیاپی در این بخش، و از یادآوری کردن مؤمنان به یاری و مدد خدا در حقّ پیغمبر ﷺ بدان هنگام که کافران او را از مکّه بیرون کردند، آن یاری و مددی که کسی از انسانها در آن شرکت و دستی نداشت، و از فرمان قاطعانه دادن به مؤمنان به این که سبکبار یا سنگین‌بار فوراً برای حرکت و نبرد بیرون روند... از همهٔ اینها پیدا است که در چنین موقعیّتی چه رنجها و دشواریها و واپس کشیدنیها و سستیها و تنبلیها و هول و هراسها و درنگها و دودلیهائی در میان بوده است که این همه تهدیدها و تأکیدها و یادآوریها و فرمانهای تند و خشن را می‌طلبیده است.

آن گاه بخش چهارم در روند سوره سر می‌رسد که طولانی‌ترین بخشهای این سوره است و بیش از نیمهٔ سوره را در بر می‌گیرد. در این بخش سخن می‌رود از رسوائی منافقان و دسیسه‌ها و نیرنگهای ایشان در جامعهٔ اسلامی، و بیان احوال روانی و کردارشان، و موقعیّتهائی که در جنگ تبوک و پیش از آن و پس از آن داشتند، و پرده برانداختن از حقیقت اسرارشان و حیله‌ها و دوز وکلکهایشان و معذرتها و پوزشهائی که برای نرفتن به جهاد می‌آوردند، و پخش ضعف و فتنه و

تـفرقه افکـنی در صـف مسلمانان، و اذیّت و آزار رساندن به پیغمبر خدا ﷺ و به مـؤمنان خـالص و مخلص. همراه با این پرده برافکنی و کشـف احـوال و شؤون درونی و بیرونی منافقان، آشکارا مؤمنان خالص و مخلص نیز برحذر می‌گردند از نیرنگ منافقان. مرز روابط میان اینان و آنان تعیین می‌شود. از جداگانگی هر دو دسته، و دور بودن هـر یک از آن دو گـروه از یکدیگر به سبب صفات و اعـمال ویـژهٔ خـود، سـخن می‌رود...این بخش در حقیقت پیکرهٔ سوره را تشکـیل می‌دهد. از لابلای آن روشـن و هـویدا مـی‌گردد کـه چگونه نفاق پس از فتح مکّه دیگر باره سر بر می‌زند و شدّت می‌گیرد، پس از آن که اندکی پیش از فتح مکّـه نزدیک بود نـفاق از جـامعهٔ اسـلامی رخت بـربندد و متلاشی شود، بدان‌گونه که در بخش آینده از اسباب و علل آن سخن خواهیم گفت و روشن خواهیم کـرد. در اینجا نمی‌توانیم این بخش را با طول و عرضی که دارد بررسی کنیم، لذا بـه بـندها و تکّـه‌هائی از آن بسـنده می‌کنیم که دالّ بر سرشت این بخش باشد:

﴿ لَوْ کٰانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قٰاصِداً لَاتَّـبَعُوکَ، وَلٰکِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ ٱلشُّقَّةُ، وَ سَیَحْلِفُونَ بِـاللهِ لَـوِ ٱسْتَطَعْنٰا لَخَرَجْنٰا مَعَکُمْ، یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ ﴾.

(منافقان) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سـفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردرد سر (همچون تبوک) برای ایشـان نـاشدنی و نـارفتنی است. بـه خـدا سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم بـا شما حـرکت می‌کردیم آنان (در واقع با ایـن عـملها و ایـن دروغـها) خویشتن را تباه و هـلاک مـی‌کنند، و خـدا مـی‌داند کـه ایشان دروغگویند. (توبه / ۴۲)

﴿ وَ لَوْ أَرٰادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً، وَلٰکِنْ کَـرِهَ اللهُ ٱنْبِعٰاثَهُمْ، فَثَبَّطَهُمْ وَ قِیلَ: ٱقْعُدُوا مَعَ الْقٰاعِدِینَ. لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ مٰازٰادُوکُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً، وَ لَأَوْضَـعُوا خِلٰالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِیکُمْ سَمّٰـاعُونَ لَهُمْ ... وَ اللهُ عَلِیمٌ بِالظّٰالِمِینَ. لَقَدِ ٱبْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ، وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتّٰی جٰاءَ الْحَقُّ وَ ظَـهَرَ أَمْـرُ اللهِ وَ هُـمْ کٰارِهُونَ. وَ مِنْهُمْ مَّنْ یَقُولُ: ٱئْذَنْ لِی وَ لاٰ تَفْتِنِّی، أَلاٰ فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَـمُحِیطَةٌ بِالْکٰافِرِینَ. إِنْ تُصِبْکَ حَسَـنَةٌ تَسُـؤْهُمْ، وَ إِنْ تُـصِبْکَ مُـصِیبَةٌ یَقُولُوا: قَدْ أَخَذْنٰا أَمْرَنٰا مِنْ قَـبْلُ، وَّ یَـتَوَلَّوْا وَ هُـمْ فَرِحُونَ ﴾.

اگـر (ایـن مـنافقان نـیّت پـاک و درسـتی داشـتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند و مسلّح و مجهّز در خـدمت رسول راه می‌افتادند. امّا خدا (می‌دانست که اگر بـرای جهاد بیرون می‌آمدند جز زیان و ضرر نداشـتند. ایـن بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سـوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) باز داشت. و بدیشان گفته شد: با نشسـتگان (عـاجز و نـاتوان، از قبیل: بـیماران و پـیران و کـودکان، در خـانه) بـنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید). اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نـمی‌افـزودند، و بـه سـرعت در مـیان شما حـرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشـان را بشـنوند (ودعـوت تـفرقه‌آمیز و فـتنه‌انگیز ایشـان را بـپذیرند). خـداونـد سـتمگران را خـوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگـاه و از رفـتار آشکار و نهانشان باخبر است. این گروه منافقان) پیش از این هم به فتنه‌گری و ایـجاد فسـاد (در مـیان شـما) پرداخته‌اند و (در جـنگ احـد و دیـگر مـوارد) بـر ضـدّ شـخص پیغمبر (و برخی از مؤمنان و خود آئین اسـلام تـوطئه‌ها چـیده‌انـد و) نـقشه‌ها کشـیده‌اند و رایـزنیها نموده‌اند و نیرنگها ورزیده‌اند (برای این که جلو اسلام را بگیرند و کار را بر تو تباه کنند) تا زمانی که ـ علی‌رغم خواست منافقان (و به کوری چشم ایشان) ـ یاری خـدا فرا رسید و آئین اسلام آشکار و پیروز گردید (و دسته

دسته مردمان بدان گرویدند و مزهٔ ایمان را چشیدند و به حسابِ منافقان رسیدند). بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (جمال ماهرویان رومی) مساز. هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتش دوزخ، کافران (چون ایشان) را فرا می‌گیرد. اگر نیکی به تو رسد (و پیروزی و غنیمت یابی، این توفیق) ایشان را ناراحت می‌کند، و اگر مصیبتی به تو دست دهد (و مثلاً کشته‌ها و زخمیهائی داشته باشی، شادی می‌کنند و) می‌گویند: ما که تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم (و قبلاً خویشتن را برحذر از این بلا داشته‌ایم) و شادان بر می‌گردند و می‌روند. (توبه / ۴۶ ـ ۵۰)

﴿ وَ يَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ، وَ مٰا هُمْ مِّنْكُمْ، وَ لٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ. لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغٰارٰاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ. وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقٰاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهٰا رَضُوا، وَ إِنْ لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهٰا إِذٰا هُمْ يَسْخَطُونَ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَ قٰالُوا: حَسْبُنَا اللهُ، سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ، إِنّٰا إِلَى اللهِ رٰاغِبُونَ ﴾.

به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نمی‌باشند) و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند). اگر پناهگاهی یا غارهائی یا دهلیزی پیدا کنند شتابان بدانجا می‌روند و به سرعت بدان می‌خزند. در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشهٔ چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند، و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند). اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده است (و قسمت ایشان کرده است) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند) و ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها رضای خدا را می‌جوئیم، (اگر چنین می‌گفتند و می‌کردند، به سود آنان بود). (توبه / ۵۶ ـ ۵۹)

﴿ وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ. قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ. يَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ، وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كٰانُوا مُؤْمِنِينَ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحٰادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِداً فِيهٰا، ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ. يَحْذَرُ الْمُنٰافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمٰا فِي قُلُوبِهِمْ، قُلْ: اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مّٰا تَحْذَرُونَ. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ: إِنَّمٰا كُنّٰا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، قُلْ: أَبِاللهِ وَ آيٰاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟... لاٰ تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمٰانِكُمْ، إِنْ نَّعْفُ عَنْ طٰائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طٰائِفَةً بِأَنَّهُمْ كٰانُوا مُجْرِمِينَ. الْمُنٰافِقُونَ وَ الْمُنٰافِقٰاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ، وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ، نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ، إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ. وَعَدَ اللهُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْمُنٰافِقٰاتِ وَ الْكُفّٰارَ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا هِيَ حَسْبُهُمْ، وَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُّقِيمٌ ﴾.

در میان منافقان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند: او سراپا گوش است (و راست و دروغ را می‌شنود و همه چیز را باور می‌کند). بگو: (او در نهایت لطف و محبّت به سخنان خوب و بد گوش فرامی‌دهد، ولی به سخن خوب عمل می‌کند و سخن بد را نادیده می‌گیرد و بدان عمل نمی‌کند، و این) سراپاگوش بودن او به نفع شما است. او به خدا ایمان دارد (و هر چه بگویند باور می‌کند، چون معتقد به اخلاص ایشان است) و او برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند

رحمت است (زیرا ایشان را به راستای خداشناسی آورده است و راه بهشت را بدانان نموده است). کسانی که فرستادهٔ خدا را می‌آزارند، عذاب دردناکی دارند. برای شما، به خدا سوگندها می‌خورند (که دربارهٔ پیغمبر چیز بدی نگفته‌اند و به دروغ از شرکت در جهاد واپس نکشیده‌اند) تا با سوگندهای خود شما را راضی کنند. در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و پیغمبرش را (با عبادت و طاعت و فرمانبرداری) راضی کنند، اگر واقعاً ایمان دارند. آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیغمبرش دشمنی و مخالفت کند، سزای او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند؟ این (گرفتار آمدن به دوزخ) رسوائی و خواری بزرگی است. (منافقان، خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای دربارهٔ ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بیگمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (دربارهٔ سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) باز خواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرتهای بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبهٔ مجدّد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حقّ پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند. مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی گردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). واقعاً منافقان فرمان ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند. خداوند به مردان و زنان منافق، و به همهٔ کافران وعدهٔ آتش دوزخ داده که جاودانه در آن می‌مانند، و دوزخ برای (عِقاب و عذاب) ایشان کافی است. (علاوه از آن) خدا آنان را نفرین و از رحمت خود بدور داشته و دارای عذاب همیشگی خواهند بود. (توبه / ۶۱ـ۶۸)

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ... وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ. یَحْلِفُونَ بِاللهِ ما قالُوا، وَ لَقَدْ قالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ، وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا، وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَنْ أَغْناهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ، وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللهُ عَذاباً أَلیماً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ، وَ ما لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ. وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحینَ. فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فی قُلُوبِهِمْ إِلیٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللهَ ما وَعَدُوهُ، وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ. الَّذینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ. اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ، ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اللهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ. فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللهِ، وَ کَرِهُوا أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللهِ، وَ قالُوا: لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ، قُلْ: نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. فَلْیَضْحَکُوا قَلیلاً وَلْیَبْکُوا کَثیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ. فَإِنْ رَجَعَکَ اللهُ إِلیٰ طائِفَةٍ مِنْهُمْ، فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ، فَقُلْ: لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً، إِنَّکُمْ رَضیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفینَ. وَ لا تُصَلِّ عَلیٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلیٰ قَبْرِهِ، إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ. وَ لا

تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ، إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي اَلدُّنْيٰا، وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ ﴾.

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تبوک بود). چیزی که این منافقان را بر سر خشم آورد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایۀ خشم و انتقام ایشان شود). اگر آنان توبه کنند، (خداوند توبۀ ایشان را می‌پذیرد و) این برایشان بهتر خواهد بود، و اگر روی بگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب بسیار دردناکی کیفر می‌دهد، و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یاوری خواهند داشت. در میان (منافقان) کسانی هستند که (سوگند می‌خورند و) با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند (و به نعمت و نوائی برساند) بدون شکّ به صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمرۀ شایستگان (درگاه یزدان و نیکوکاران مردمان) خواهیم بود. امّا هنگامی که خدا از فضل خود (ثروت و دارائی) بدانان بخشید، بخل ورزیدند (و چیزی نبخشیدند و به عهد خود وفا نکردند، و هم از خدا و هم از خیرات) سرپیچی کردند و روی گرداندند. خداوند نفاق را در دلهایشان پدیدار و پایدار ساخت تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند. این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند. مگر آنان نمی‌دانستند که خداوند راز و نجوای ایشان را می‌داند و خدا بس آگاه از نهانیها و پنهانیها است؟ (و لذا نقض عهد و نیرنگ ایشان دربارۀ مؤمنان از خدا مخفی نمی‌ماند). کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند، و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به کمکهای مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را (با کشف رسوائیها و پلشتیهایشان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت. چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه نکنی، حتّی اگر هفتاد بار (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد. این بدان خاطر است که به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و سر از بند شریعت و ربقۀ اطاعت برتافته‌اند) و خداوند گروه بیرون روندگان از فرمان یزدان (و آئین آسمانی) را (به راه سعادت) هدایت نمی‌کند. (منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سرباز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و به نشستن با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرمای (سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرم‌تر و سوزان‌تر (از گرمای تابستان و از همۀ آتشهای جهان) است. (بگذار در این جهان بر اثر مسخره کردن مؤمنان) اندکی بخندند و (امّا لازم است بدانند که باید در آن جهان) بسیار گریه کنند، این جزای کارهائی است که می‌کنند. هرگاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان باز گرداند و ایشان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچگاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد) چرا که شما نخستین بار به

کناره‌گیری و خانه‌نشینی خشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیره مردان و زنان و بیماران و کودکان باشید). هرگاه یکی از آنان مُرد اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر گورش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) مایست، چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند. اموال و اولادشان تو را به شگفت نیندازد. خداوند می‌خواهد آنان را با آن در دنیا (با رنجها و بلاهائی که در جمع‌آوری اموال، و غمها و اندوه‌هائی که در پرورش اطفال متحمّل می‌شوند) شکنجه دهد، (و به سبب اشتغال به اموال و اولاد از آخرت غافل بشوند) و جانشان برآید در حالی که کافر باشند (و در نتیجه دنیا و آخرت را از دست بدهند). (توبه / ۷۳ ـ ۸۵)

و آیه‌های دیگری...

این یورش دراز آهنگ و تاخت طولانی روشنگر، اشاره به تلاشها و کوششهای زیادی دارد ک منافقان از خود نشان می‌دادند برای اذیّت و آزار گروه مسلمانان و برگرداندن آنان از دین و غافل کردن ایشان با فتنه‌ها و نیرنگبازیها و دروغگوئیها از مسیر و هدفی که در مدّ نظر داشتند. از دیگر سو بیانگر این واقعیّت است که در همان زمان حالتی از تزلزل و ناهماهنگی در میان اندامان پیکرهٔ جامعهٔ اسلامی در این دوره بوده است که این فرمودهٔ خداوند بزرگوار بدان اشاره می‌فرماید:

﴿ وَ فِيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ ﴾.

در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌انگیز ایشان را بپذیرند). (توبه / ۴۷)

سخت باز داشتن پیغمبر ﷺ از طلب آمرزش برای منافقان یا نماز خواندن بر آنان نیز بدین حالت اشاره دارد... این حالت از دخول گروه‌های بیشماری به اسلام پدید آمده بود که پس از فتح مکّه اسلام را پذیرفتند، ولی ایمان در دلهایشان ثابت و استوار نگردیده بود، و با قالب نوین اسلامی هم قالب‌ریزی نشده بودند و ساخته و پرداخته نگردیده بودند. در این زمینه پس از ذکر دسته‌بندی قرآنی که در این سوره راجع به گروه‌های گوناگونی که جامعهٔ اسلامی در این دوره از آنان فراهم گردیده است، بیشتر صحبت خواهیم کرد.

بخش پنجم در روند سوره، همان بخشی است که از این تقسیم و دسته‌بندی صحبت می‌کند. از اینجا متوجّه می‌گردیم که در کنار مهاجران و انصار پیشتاز مخلص ـ آن مسلمانانی که پایهٔ محکم و استوار جامعهٔ اسلامی را تشکیل می‌دادند ـ گروه‌های دیگری هم بوده‌اند... عربهائی بوده‌اند که در میان آنان افراد مخلص و اشخاص منافق و کسانی وجود داشته‌اند که شادابی ایمان آمیزهٔ دلهایشان نشده بود. منافقان اهل مدینه بودند. کسان دیگری هم بودند که کارهای خوب را با کارهای بد آمیزهٔ همدیگر می‌کردند، و سرشتهایشان چنان که باید به قالب اسلامی درنیامده بود، و در بوتهٔ آزمایش اسلام به طور تامّ و تمام ذوب نگردیده بود. دستهٔ دیگری هم بودند. ناشناخته. نه حالشان و نه فرجامشان روشن بود. کار و بارشان به خدا واگذار بود. تنها خدا احوال درونی و اوضاع بیرونی ایشان را می‌دانست. گروه دیگری نیز بودند که با یکدیگر رایزنی و سر و سرّی داشتند و خویشتن را در زیر واژهٔ دین پنهان می‌نمودند! نصوص قرآنی از همهٔ این دسته‌ها و گروه‌ها به گونهٔ چکیدهٔ سودمندی سخن می‌گوید، و بیان می‌دارد که در جامعهٔ مسلمان به چه شکلی با ایشان رفتار می‌شود، و پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان مخلص را رهنمود می‌کند که چگونه با هر یک از آن دسته‌ها و گروه‌ها رفتار گردد:

﴿ اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً، وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ، عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ، وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ، أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ، سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ، إِنَّ اللهَ

غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ، لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ. وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً، عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ، وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.

بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب. زیرا سنگدل‌تر و جفاپیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است. برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند). و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) ـ بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد ـ (چون مردمان بد خواه و تنگ چشم و منافقی هستند، تیره روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود. در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند مایۀ نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر (در حقّ خود) می‌دانند (و دعای پیغمبر مایۀ سعادت محسنان و خیر و برکت عُمْر و روزی ایشان است). هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعاهای رسول) مایۀ تقرّب آنان (در پیشگاه خداوند) است. (به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که خداوند آمرزندۀ (گناهان و) مهربان (در حق بندگان) است. پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان وکاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دوبار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایۀ درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیلۀ پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانۀ عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند). مردمان دیگری هم هستند که (نه از پیشگامان نخستین، و نه از منافقین بشمارند و) به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند (و گاهی به حسنات و زمانی به سیئات دست می‌یازند) امید است که خداوند توبۀ آنان را بپذیرد (و احساس شرمندگی چنین کسانی از گناه، و هراس آنان از عقاب و عذاب، و تصمیم ایشان بر این که به سوی گناه نروند، سبب گردد که دیگر دچار معصیت نشوند و مشمول مغفرت و مرحمت شوند. چرا که) بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است. (ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و

درجات) ایشان را بالابری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیّات همگان) است. (توبه/ ۹۷ - ۱۰۳)

﴿ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ، وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَىٰ، وَ اللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً، لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴾.

گروه دیگری (از متخلّفان از جهاد) هستند که به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند (و مردم باید در انتظار بمانند تا ببینند که دستور خدا دربارهٔ این دسته که بدون عذر از جهاد باز پس مانده‌اند چه باشد) یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه (از احوال و نیّات آنان بوده و) حکیم است (و برابر حکمت خود، بندگان را ثواب یا عقاب می‌دهد). و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان (به مؤمنان) و کفر ورزی (در آن) و تفرقه اندازی میان مؤمنان (و درهم‌کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (علم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خورند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامهٔ نماز در آن بوده و بس). امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان (در سوگند خود) دروغ می‌گویند. (ای پیغمبر!) هرگز در آن (مسجد ضرار) مایست و نماز مگذار. مسجدی (مانند مسجد قباء) که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بناگردیده است (و مراد سازندگان آن تنها رضای الله بوده است) سزاوار آن است که در آن برپای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادتِ درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد. (توبه/ ۱۰۶ـ۱۰۸)

و آیه‌های دیگری که در این زمینه است...

از شماره‌های دسته‌ها و گروه‌ها و طبقه‌ها و سطحهای ایمانی در جامعهٔ اسلامی ـ آن‌گونه که چنین آیه‌هائی می‌رسانند ـ پیدا است که پس از فتح مکّه یا نزدیک به فتح مکّه چه اندازه پراکندگی و آشفتگی به راه انداخته‌اند و چیزهائی انجام داده‌اند که جامعهٔ اسلامی از آنها پاک و دور بوده است، همان‌گونه که خواهد آمد.

بخش ششم در روند سوره دربرگیرندهٔ بیان سرشت بیعت اسلامی با خدا برای جهاد در راه او، و بیان سرشت این چنین جهادی و حدود و ثعور آن، و وظیفهٔ جهادگرانهٔ اهل مدینه و کسانی از عربهای پیرامون مدینه است. بیان می‌گردد که آنان درست نیست از جهاد دوری گزینند و از پیغمبر خدا ﷺ عقب بمانند و خویشتن را از او عزیزتر بدانند. بیان می‌شود که دوری از مشرکان و منافقان ضرورت دارد... در لابلای این بخش هم حکم خدا دربارهٔ برخی از کسانی بیان می‌گردد که از جنگ دوری گزیده‌اند و مخلص بوده و منافق نیستند. همچنین سخن می‌رود از نشانهٔ برخی از احوال منافقان و موضعگیریهای ایشان در برابر آیه‌هائی که از قرآن مجید نازل می‌گردد:

﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ. يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ، وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ؟ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعدهٔ راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفا

کننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.

(توبه / ۱۱۱)

﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴾.

پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست بدعا و فروتن و شکیبا بود.

(توبه / ۱۱۳ ـ ۱۱۴)

﴿ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ، إِنَّهُ رَءُوفٌ رَحِيمٌ. وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ، وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبهٔ مهاجران و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کُندی و سستی اراده و اندیشهٔ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمهٔ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلهٔ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت، چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است. خداوند توبهٔ آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانواده‌های خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدّی رسید که) زمین با همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالأخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبهٔ ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

(توبه / ۱۱۷ ـ ۱۱۸)

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ، ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ، وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً، وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا، إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ، لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ، وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ، لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

درست نیست که اهل مدینه و بادیه نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن

جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطۀ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه حقّ) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد. مؤمنان را نسزد که همگی بیرون روند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عدّه‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیلۀ خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند. ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزکاران است. (توبه / ۱۲۰ - ۱۲۳)

﴿ وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ: هَلْ يَرَاكُمْ مِّنْ أَحَدٍ؟ ثُمَّ انْصَرَفُوا، صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ يَفْقَهُونَ ﴾.

هر گاه آنان (در مجلس پیغمبر باشند و) سوره‌ای نازل گردد، برخی به برخی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سرگرم و سراپا گوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چرا که تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند، خداوند دلهایشان را (از حقّ) بگردانیده است. (توبه / ۱۲۷)

سرانجام، سوره با وصف پیغمبر خدا ﷺ و رهنمود او از سوی پروردگارش به توکّل بر خداوند یگانه، و بس کردن به نگاهداری و نگاهبانی یزدان سبحان، پایان می‌پذیرد:

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ: حَسْبِيَ اللهُ، لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾.

بیگمان پیغمبری (محمّد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار بر هدایت شما را دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست. به او دلبسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام، و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان ملکوت آسمان) است. (توبه / ۱۲۸ و ۱۲۹)

❁

این که پیش از روبرو شدن با آیه‌های این سوره به طور مشروح، به گلچین آیاتی از سوره در این چکیده پرداخته‌ایم، قصد و هدفی داشته‌ایم! و آن این است که روند سوره از جامعۀ اسلامی در دورۀ پس از فتح مکّه شکل و سیمای کاملی به تصویر می‌زند، و هستیِ اندامیِ آن را بیان می‌کند... در این شکل و سیما نوعی لرزش و گسست، و کمبود هماهنگی و هم‌آوائی میان سطوح ایمانی، به چشم می‌خورد. همچنین نمودها و نماهائی از حرص و آز بر جان و مال جلوه‌گر است. نفاق و ضعف خودنمائی می‌کند. سستی و درنگ در

انجام وظائف و تکالیف دیده می‌شود. دیدگاه روابط میان اردوگاه اسلامی و میان اردوگاه‌های دیگر کاملاً روشن به نظر نمی‌رسد، و چه بسا به هم می‌آمیزد، و نگسیختن کامل از آن اردوگاهها بر اساس عقیدهٔ مبهم است - هر چند هیچ یک از اینها با قاعدهٔ محکم و امین و خالص و یکدست موجود در میان مهاجرین و انصار، تعارض و برخورداری ندارد ـ اینها چیزهائی بود که حمله‌های گوناگون و طولانی و مفصّلی را می‌طلبید تا در آنها از مسائلی که مورد نیاز جامعه بود سخن رود و روشنگری شود و ابهامی در میان نماند.

قبلاً چکیده‌وار اشاره کردیم که سبب پیدایش چنین حالتی این بود که گروه‌های بسیاری و گوناگونی از مردمان پس از فتح مکّه آئین اسلام را پذیرفتند، ولی هنوز تربیت آنان کامل نگردیده بود و با قالب اصیل اسلامی قالبگیری و ساخته و پرداخته نشده بودند. اعتراف باید کرد که این اشارهٔ کوتاه، روشن و آشکار درک و فهم نمی‌گردد مگر با مراجعهٔ به واقعیّت تاریخ نهضت و حرکت اسلامی پیش از فتح مکّه و بعد از آن... پیش از این که معنی این واقعیّت تاریخی و حاصل آن را توضیح دهیم، و معانی نصوص قرآنی وارده در روند این سوره را نیز بیان داریم، تلاش خواهیم کرد در اینجا در کمال اختصار ممکن، بدین واقعیّت تاریخی بپردازیم.

❁

نهضت اسلامی در مکّه در سخت‌ترین شرائط پیدا گردید. جاهلیّت ـ که در قریش مجسّم بود ـ خطر حقیقی را احساس می‌کرد، خطری که دعوت: «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» آن را تهدید می‌کرد. جاهلیّت می‌دانست که این دعوت انقلابی است بر ضدّ هرگونه سلطه و قدرت زمینی، سلطه و قدرتی که از سلطه و قدرت یزدان یاری و کمک نمی‌گیرد. کاملاً متوجّه بود که دعوت به معنی سرکشی کاملی است از فرمانبرداری هر طاغوتی در زمین، و گریز از او به سوی خدا. جاهلیّت احساس خطر جدّی می‌کرد از این همایش جنبشی و مجموعهٔ جدید پویائی که این دعوت تحت فرماندهی پیغمبر خدا ﷺ آن را پدید آورده است و همچون اعضاء یک پیکر کرده است. این مجموعهٔ تلاشگر بشری از روز نخست ایمان به اطاعت از خدا و پیغمبر خدا ﷺ دارد، و فقط از خدا و پیغمبر فرمان می‌برد، و بر هرگونه رهبری جاهلیّت مجسّم در قریش، و پیدا در اوضاع و شرائط حاکم بر این جاهلیّت، بر می‌شورد و سرکشی می‌کند.

جاهلیّت ـ که نخستین بار در قریش مجسّم بود ـ همین که این خطر و آن خطر را احساس کرد، جنگ کورکورانهٔ سختی را بر ضدّ دعوت جدید، و بر ضدّ همایش مجموعهٔ جدید، و علیه رهبری جدید، آغاز کرد، و حتّی هر تیری که از اذیّت و آزار و مکر و کید و نیرنگ و بلا در تیردان داشت به سوی دعوت و مجموعه و رهبری جدید نشانه رفت.

جمع جاهلیان به جنب و جوش در آمدند تا خطری را از خود دفع کنند که هستی آنان را تهدید می‌کرد. به دفع خطر کوشیدند بسان موجود زنده‌ای که با همهٔ وسائل و ابزار و تلاش و کوشش ممکن برای دفاع از خود و نجات خویش از مرگ به حرکت و تلاش و پیکار درافتد... این هم یک امر طبیعی است و گریزی و گزیری از آن نیست، هر زمان که دعوتی آغاز گردیده است و مردمان را به سوی ربوبیّت یزدان برای جهانیان فریاد داشته است در جامعهٔ جاهلی که بر اساس ربوبیّت بندگان برای بندگان استوار است، و هر زمان که دعوت جدید در یک مجموعهٔ پویای جدید جلوه‌گر آمده است، مجموعه‌ای که از رهبری جدید پیروی نموده است و با مجموعهٔ جاهلی کهن رویاروی شده است و ضدّ با ضدّ درافتاده است، جمع جاهلیان به تکان و فریاد در آیند و در دفع خطر بکوشند و بخروشند.(۱)

در این هنگام بود که هر فردی از مجموعهٔ جدید اسلامی در معرض اذیّت و آزار و انواع و اقسام فتنه و

۱- مراجعه شود به همین جزء، تفسیر واپسین آیات سورهٔ انفال.

بلا قرار گرفت، تا بدانجا که در بسیاری از اوقات کار به خونریزی می‌کشید... در آن وقت کسی برای گواهی دادن لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ گام پیش نمی‌گذاشت، و به مجموعهٔ نوپای اسلامی نمی‌پیوست، و از رهبری جدید فرمان نمی‌برد، مگر آن کسانی که جان خود را نذر خدا کرده بودند، و خویشتن را برای تحمّل اذیّت و آزار و فتنه و بلا و گرسنگی و غربت و شکنجه و مرگ آن هم به بدترین شکلی در بعضی از اوقات، آماده کرده بودند.

بدین منوال هستهٔ بنیادین اسلام از عناصری فراهم آمد که سخت استوار و پایدار بودند بدان گونه که کسی چون ایشان ایستا و شکیبا در جامعهٔ عربی وجود نداشت. و امّا افرادی که نتوانستند تاب این‌گونه فشارها را بیاورند از دین اسلام برگشتند و دیگر باره به جاهلیّت رو کردند. این نوع مردمان بسیار کم بودند. چرا که کار پیشاپیش برای همگان روشن بود. از آغاز کسی از جاهلیّت به اسلام نمی‌کوچید و بدان گام نمی‌نهاد، و راه خطرناک پر از خار مغیلان و هراسناک را در پیش نمی‌گرفت، مگر آن افراد برگزیدهٔ برجسته‌ای که تافتهٔ جدابافته بودند و سرشت شگفت‌انگیزی داشتند.

خداوند از میان مهاجران پیشتاز کسانی را برگزید که عناصر منحصر و کمیاب و نژاده و آزاده‌ای بوده‌اند، تا بنیاد استوار این آئین در مکّه باشند، و پس از آن نیز همراه با انصار پیشتاز بنیاد استوار این آئین در مدینه گردند، انصار پیشتازی که هر چند در آغاز کار با آتش این آئین خود را گرم نکرده بودند بدان‌گونه که مهاجرین خود را با آن گرم نموده بودند، امّا بیعت آنان با پیغمبر خدا ﷺ یعنی بیعت عقبه، دالّ بر این است که عناصر نژاده‌ای و سازگار با سرشت این آئین بودند... ابن کثیر در تفسیر گفته است: «محمّد پسر کعب قرظی و جز او گفته‌اند: عبدالله پسر رواحه رضی الله عنه در شب عقبه به پیغمبر خدا ﷺ عرض کرد: آنچه برای پروردگارت و برای خودت می‌خواهی شرط کن و در عهد و پیمان بگنجان. پیغمبر فرمود:

(أَشْتَرِطُ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ أَشْتَرِطُ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهَا أَنْفُسَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ).

برای پروردگارم شرط می‌کنم که او را پرستش کنید و چیزی را اصلاً شریک او نکنید، و برای خودم شرط می‌کنم که مرا از چیزی محفوظ و مصون کنید که جان و مال خود را از آن می‌پائید و نگاهداری می‌نمائید.

گفتند: اگر این کار را بکنیم، به ما چه می‌رسد و پاداش ما چیست؟ فرمود:

(اَلْجَنَّةُ).

بهشت.

گفتند: معاملهٔ سودمندی است. نه آن را به هم می‌زنیم و نه درخواست به هم زدن آن را می‌کنیم».

این گونه کسانی که با پیغمبر خدا ﷺ این جور بیعت می‌کنند، و از این بیعت چشم‌داشتی جز بهشت ندارند، و این پیمان را استوار می‌بندند و اعلان می‌دارند که آنان نمی‌پذیرند که خودشان از این پیمان برگردند و نمی‌خواهند که پیغمبر خدا ﷺ از این پیمان برگردد، خوب می‌دانند که ایشان بر سر کار ساده و آسانی پیمان نمی‌بندند. بلکه یقین و اطمینان داشتند که قریش در فراسوی آنان و رویاروی با ایشان است. عربها هم همه به سوی ایشان نشانه می‌روند و تیراندازی می‌کنند، و آنان از این به بعد نمی‌توانند با جاهلیّت در صلح و ساز بسر ببرند و در امن و امان بزیند، جاهلیّتی که در جزیرة العرب و در میان خودشان در مدینه ریشه دوانده است و همه جا را فراگرفته است.

ابن کثیر در کتاب خود «البدایة و النهایة» روایت کرده است: «امام احمد گفته است: عبدالرّزّاق نقل کرده است که معمّر پسر خیثم از ابوزبیر، و او از جابر روایت نموده است که پیغمبر خدا ﷺ ده سال در مکّه ماند. در آنجا به خانه‌ها سر می‌زد و به پیش خانواده‌ها می‌رفت... در بازارهای عکاظ و مجنّه، و در مواسم و مراسم دیگر خود را به مردم می‌نمود، و بدیشان

می‌فرمود:

(مَنْ يُؤْوِينِي؟ مَنْ يَنْصُرُنِي؟ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّي وَ لَهُ الْجَنَّةُ).

چه کسی مرا پناه می‌دهد؟ چه کسی مرا کمک می‌کند؟ تا رسالت و پیام پروردگارم را (به گوش جهانیان) برسانم و بهشت از آنِ او شود.

کسی را نمی‌یافت که او را پناه و یاری دهد. کار بدانجا کشیده بود که مردی از یمن یا از مضر بیرون می‌آمد - دربارهٔ او همین را گفته است - قوم و خویشان نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: خویشتن را از جوان قریش برحذر دار و مواظب باش که تو را از آئین و باور خود برنگرداند. پیغمبر ﷺ وقتی که از میان مردمان می‌گذشت، آنان او را به همدیگر نشان می‌دادند و با دست به سویش اشاره می‌کردند، تا این که خدا ما را از یثرب به پیش او فرستاد. بدو پناه و منزل و مأویٰ دادیم و او را تصدیق کردیم. کسی که از ما به خدمت پیغمبر ﷺ می‌رفت و بدو ایمان می‌آورد، قرآن را بر او می‌خواند. چون به میان خانواده‌اش برمی‌گشت با مسلمان شدن او همهٔ اعضاء خانواده مسلمان می‌شدند. تا آنجا که خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر این که در آن گروهی از مسلمانان بودند و از اسلام پشتیبانی می‌کردند. بعد از آن همگی رایزنی کردیم. گفتیم: تا کی پیغمبر خدا ﷺ را رها کنیم به پیش اینان و آنان برود و در میان کوه‌های مکّه رانده شود و بترسد؟ هفتاد مرد[1] در موسم حجّ به مکّه رفتند و به خدمت او رسیدند. با او درّهٔ عقبه را وعده گذاشتیم. یک یک و دو دو بدانجا رفتیم تا همگان در آنجا گردآمدیم. گفتیم: ای پیغمبر خدا بر چه چیز با تو بیعت کنیم؟ فرمود:

(تُبَايِعُونِي عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَ الْكَسَلِ، وَ النَّفَقَةِ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ، وَ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَنْ تَقُولُوا فِي اللهِ لَا تَخَافُوا فِي اللهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ، وَ عَلَىٰ أَنْ تَنْصُرُونِي فَتَمْنَعُونِي إِذَا قَدِمْتُ عَلَيْكُمْ مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ أَزْوَاجَكُمْ وَ أَبْنَاءَكُمْ، وَ لَكُمُ الْجَنَّةُ).

با من بیعت می‌کنید بر شنیدن و اطاعت کردن در آنچه دوست دارید انجام بدهید و در آنچه دوست ندارید انجام بدهید، و خرج کردن دارائی در وقت تنگدستی و نداشتن و در وقت گشایش و داشتن، و دستور دادن به کار نیک و باز داشتن از کار بد، و در راه خدا سخن بگوئید و در راه کسب خشنودی او از سرزنش سرزنش کننده‌ای باکی نداشته باشید، و وقتی که به پیش شما آمدم مرا کمک و یاری دهید و مصون و محفوظ کنید از چیزی که خودتان را و اهل و عیال و فرزندان خودتان را از آن مصون و محفوظ می‌دارید. و اگر چنین کنید بهشت از آن شما خواهد بود.

برخاستیم و به سوی پیغمبر رفتیم. اسعد پسر زراره - که از همه کوچک‌تر بود - در روایت بیهقی - او از تمام هفتاد نفر کم سن و سال‌تر بود - مگر از من، دست پیغمبر را گرفت و گفت: ای اهل یثرب آرام بگیرید و آهسته باشید. ما سینه‌های شتران را به سوی پیغمبر نزده‌ایم و آنها را به تاخت در نیاورده‌ایم مگر این که می‌دانستیم که او فرستادهٔ یزدان است. امروز که او را بیرون می‌آورید، همین بیرون آوردن دشمنی با جملگی عربها است. کشتن برگزیدگان شما را درپی دارد. شمشیرها شما را لت و پار می‌کنند... اگر شما بر این کارها شکیبائی می‌ورزید، او را بپذیرید و با خود برگیرید و پاداش شما با خدا است. اما اگر شما مردمانی هستید که بر خود می‌ترسید و هراس دارید، به ترک او بگوئید و او را رها کنید، و این کار را آشکار و روشن بگوئید که چنین امری در پیشگاه یزدان دارای معذرت بهتری است... گفتند: ای سعد آرام باش! به خدا سوگند این معامله را رها نمی‌سازیم، و هرگز آن را از خود سلب نمی‌کنیم! جابر گفته است: پس برخاستیم و با او بیعت کردیم. تعهّدهائی از ما گرفت و شروطی را در

۱- محقق است که آنان هفتاد و دو نفر بودند، ولی در بیشتر اوقات عربها شمارهٔ کم را حذف می‌کنند.

میان گذاشت، و در برابر آن بهشت را به ما وعده داد». (امام احمد و بیهقی از راه داود پسر عبدالرحمن عطّار - بیهقی حاکم را نیز افزوده است - با اسنادی که داشته است و از یحیی پسر سلیم که هر دو نفر از عبدالله پسر عثمان پسر خیثم، و او از ابوادریس با همان اسناد روایت نموده‌اند. این اسناد خوبی با شرط مسلم است هر چند آن را استخراج نکرده‌اند. بزّاز گفته است: غیر از ابن خیثم دیگران نیز آن را نقل کرده‌اند، امّا از جابر جز بدین شیوه اطّلاع نداریم که روایت شده باشد).

در این صورت انصار از روی یقین می‌دانستند و کاملاً بر ایشان روشن بود که وظائف و تکالیف و سختیها و دشواریهای این بیعت چیست. آنان می‌دانستند که در برابر انجام این وظائف و تکالیف، و در مقابل تحمّل این سختیها و دشواریها چیزی در این دنیا بدیشان وعده داده نشده است - حتّی وعدهٔ پیروزی و چیره شدن - در برابر آن بدیشان جز وعدهٔ بهشت داده نشده است... امّا با وجود این فهم و آگاهی، تا این اندازه بر این بیعت حرص و جوش داشتند... این است که آنان با پیشتازان مهاجرین همشأن و همردیف می‌شوند، مهاجرینی که این کاخ اسلام نام را ساختند و این چنین خود را آمادهٔ جانبازی کردند و جزو سنگهای زیر بنای استوار جامعهٔ اسلامی در نخستین روزهای حکومت اسلامی در مدینه گردیدند.

لیکن جامعهٔ مدینه همیشه بر این خلوص و پاکی نماند... اسلام ظاهر گردید و در مدینه پخش و آشکار شد. اشخاص زیادی که بیشترشان بزرگان قوم خود بودند مجبور گردیدند برای حفظ جاه و مقام خویش با قوم خود همراه و همگام بشوند و به ظاهر اسلام را بپذیرند... هنگامی که جنگ بدر پیش آمد، بزرگ این چنین اشخاصی عبدالله پسر أبیّ پسر سلول گفت: این کاری است که روی آورده است! از روی نفاق مسلمان شد. قطعاً باید بسیاری از افراد را امواج زمان همراه با دیگران به سوی اسلام برده باشد و با تقلید از آنان مسلمان شده باشند. هر چند که اینان منافق نبوده‌اند، ولی از اسلام سر در نیاورده‌اند و آگاهی چندانی پیدا نکرده‌اند و با قالب اسلامی قالبریزی و ساخته و پرداخته نشده‌اند... این هم مایهٔ تزلزل بنای جامعهٔ نوبنیاد مدینه شده بود، و اختلاف سطح ایمان در میان مسلمانان، رخنه در کار ایشان ایجاد نموده بود.

در اینجا بود که برنامهٔ تربیتی ممتاز قرآنی، تحت رهبری پیغمبر خدا ﷺ شروع کرد به کار کردن بر روی این عناصر تازه، و دست‌اندر کار برگشت همنوائی و هماوائی و سازگاری و همطرازی سطحهای عقیده و خلق و خوی و رفتار و کردار عناصر گوناگونی گردید که به پیکرهٔ جامعهٔ نوپا و نوخاسته داخل شده بودند.

وقتی که به سوره‌های مدنی - به ترتیب تقریبی نزول آنها - مراجعه می‌کنیم، ما متوجّه کوشش و پویش فراوانی می‌گردیم که بذل کار ذوب مجدّد عناصر گوناگونی شده است که به جامعهٔ اسلامی در آمده‌اند. مخصوصاً این عناصر پیوسته و پیاپی بدین جامعه درآمده‌اند، با وجود این که قریش به دشمنی خود و برانگیختن همهٔ جزیرة العرب ادامه داده است، و یهودیان نابکار نیز موضع زشت و پلشتی به خود گرفته‌اند و به تحریک عناصر دشمن و بدسگال آئین جدید و مجموعهٔ جدید کوشیده‌اند. کار ذوب و هماهنگی بخشدن، پیوسته ادامه یافته است، و لحظه‌ای سستی و غفلت نورزیده است.

با وجود همهٔ این تلاشها پیوسته در زمانهای مختلف - به ویژه در اوقات سختی و دشواری - بیماریهای ضعف و نفاق و شکّ و تردید و بخل جان و مال و ترس از رویاروئی با خطرها پدیدار و نمودار گردیده است... مخصوصاً چنین بیماریهائی پیدا و هویدا شد، بر اثر روشن نبودن عقیده‌ای که رابطهٔ میان مسلمان و خویشاوندان اهل جاهلیّتِ او را قاطعانه بیان کند و توضیح دهد... نصوص قرآنی در سوره‌های پیاپی، برایمان پرده از بیماریهائی به کنار می‌زند که برنامهٔ قرآنی به شکلها و شیوه‌های گوناگون ممتاز یزدانی به

مداوای آنها می‌پردازد و در معالجهٔ آنها کمال کوشش رامبذول می‌دارد... برای نمونه از این نصوص بخشهائی را ذکر می‌کنیم:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ، وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾.

(ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات (در مدینه، به سوی میدان بدر) به حقّ بیرون فرستاد، در حالی که جمعی از مؤمنان (چون آمادگی جنگ را نداشتند، از این امر) ناخشنود بودند (ولی برخلاف دید محدود آنان دربارهٔ احکام الهی، سرانجامِ بدر پیروزی چشمگیری بود. این گروه از مؤمنان) با تو دربارهٔ حقّ (یعنی بیرون رفتن جهت جنگ با مشرکان) مجادله می‌کنند، پس از آن که روشن شده است (که برابر وعده‌ای که بدیشان داده‌ای در جنگ پیروز می‌شوند). انگار که به سوی مرگ رانده می‌شوند و صحنهٔ مرگ خویشتن را با چشمان خود) می‌نگرند. (ای مؤمنان به‌یاد آورید) آن گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. (پیروزی بر کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان، و یا پیروزی بر لشکری که از مکّه تدارک شده بود و به سرپرستی ابوجهل برای نجات کاروان آمده بود). شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود،) ولی خدا می‌خواست حقّ را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه‌کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد). تا بدین وسیله حقّ را (که اسلام است) پابرجا و باطل را (که شرک است) تباه گرداند، هر چند که بزهکاران (کافر و طغیانگر، آن را) نپسندند. (انفال / ۵-۸)

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ: آمَنَّا بِهِ، كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا، وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الأَلْبَابِ. رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَّ رَيْبَ فِيهِ، إِنَّ اللَّهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾.

او است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است؛ بخشی از آن، آیه‌های محکمات است (و معانی مشخّصی و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های متشابهات است، (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها می‌رود). و امّا کسانی که در دلهایشان کژی است (و گریز از حقّ، زوایای وجودشان را فراگرفته است) برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل (درست) آنها را جز خداوند و کسانی نمی‌دانند که راسخان (و ثابت قدمان) در دانش هستند. (این چنین وارستگان و فرزانگانی) می‌گویند: ما به همهٔ آنها ایمان داریم (و در پرتو دانش می‌دانیم که محکمات و متشابهات) همه از سوی خدای ما است. و (این را) جز صاحبان عقل (سلیمی که از هوا و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و) متذکّر نمی‌شوند. (چنین فرزانگان خردمندی می‌گویند:) پروردگارا! دلهای ما را (از راه حقّ) منحرف مگردان بعد از آن که ما را (حلاوت هدایت چشانده و به سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطاء کن. بیگمان بخشایشگر توئی تو. پروردگارا! تو مردمان را در روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد (تا همگان را در برابر کارشان پاداش دهی و بدین امر وعده داده‌ای و) بیگمان خدا

خلاف وعده نمی‌کند. (آل عمران / ۷-۹)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً، وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ، وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ. لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم کرد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه بیرون کرده شوند، با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر کمک و یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند). هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند). (حشر / ۱۱-۱۳)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا، وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً. إِذْ جَاءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ، وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا، هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً. وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ: مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً. وَ إِذْ قَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا، وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ: إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ - وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ - إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً. وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً...﴾.

ای مؤمنان! به یاد آورید نعمت خدای را در حق خودتان، بدان گاه که لشکرها به سراغ شما آمدند (تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند. یعنی پیغمبر را بکشند و مسلمانان را در هم بکوبند و مدینه را غارت کنند، و بالأخره چراغ اسلام را خاموش سازند). ولی ما تند باد (سخت سردی) را بر آنان گماشتیم و لشکرهائی (از فرشتگان) را به سویشان روانه کردیم که شما آنان را نمی‌دیدید. (فرشتگان رعب و هراس را به دلهایشان انداختند و طوفان باد خیمه و خرگاه ایشان را بازیچه قرار داد و بدین وسیله آنان را درهم‌کوبیدیم). خداوند می‌دید کارهائی را که می‌کردید. (به خاطر بیاورید) زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پائین (شهر) شما، به سوی شما آمدند (و مدینه را محاصره کردند)، و زمانی را که چشمها (از شدّت وحشت) خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگونی دربارهٔ (وعدهٔ) خدا داشتید (قوی الایمان به وعدهٔ الهی مطمئن، و ضعیف الایمان نامطمئن بود). در این وقت مؤمنان (در کورهٔ داغ حوادث جنگ و مبارزه و هلاک و هراس) آزمایش شدند و سخت به اضطراب افتادند. و (به یاد آورید) زمانی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری (نفاق) بود می‌گفتند: خدا و پیغمبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند. و (به یاد آورید) زمانی را که گروهی از آنان (که منافق و ضعیف الایمان بودند) گفتند: ای اهل یثرب! اینجا (کنار خندق) جای ماندگاری شما نیست (و ایستادگی در کارزار، همگان را زیانبار می‌سازد)، لذا (به منازل خود) برگردید ... دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازهٔ (بازگشت به خانه‌های خود را) خواستند و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و نااستوار است (و باید برای نگهبانی از آنها برگردیم). در حالی که بدون حفاظ و نااستوار نبود و مرادشان جز فرار (از جنگ) نبود. (آنان آن اندازه سست اراده و ایمانند که نه آمادهٔ پیکار با دشمن و نه

پذیرای شهادتند) و اگر احزاب از جوانب مدینه وارد آن شوند (و شهر را اشغال کنند) و بدیشان پیشنهاد نمایند که از دین برگردید (و بت‌پرستی و شرک را بپذیرید) به سرعت می‌پذیرند و جز مدّت کمی برای انتخاب این پیشنهاد درنگ نخواهند کرد!. (احزاب / ۹-۱۴)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ، فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمیعاً. وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ، فَإِنْ أَصابَتْکُمْ مُصیبَةٌ قالَ: قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهیداً. وَ لَئِنْ أَصابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ – کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ – یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابلهٔ با دشمنان) حفظ کنید، و (برای تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید. در میان شما گروهی هستند که (منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و) سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعنه زنان) می‌گویند: به راستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: کاش ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می‌بردیم. (نساء / ۷۱-۷۳)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ: کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ، فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَةِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْیَةً، وَ قالُوا: رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ؟ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلی أَجَلٍ قَریبٍ! قُلْ: مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ، وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی، وَ لا تُظْلَمُونَ فَتیلاً. أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا: هٰذِهِ مِنْ عِنْدِکَ. قُلْ: کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، فَما لِهٰؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً... ﴾.

آیا نمی‌بینی (ای محمّد و تعجّب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازهٔ جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌دادند و هر چند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است) دست از جنگ بدارید و نماز را بر پا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می‌کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان‌گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند) و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟). بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شؤم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همهٔ (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حقّ تعالی و بر پایهٔ علّت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند) (و منطق سرشان نمی‌شود؟). (نساء / ۷۷-۷۸)

﴿ إِنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا یُؤْتِکُمْ أُجُورَکُمْ وَ لا یَسْأَلْکُمْ أَمْوالَکُمْ. إِنْ یَسْأَلْکُمُوها فَیُحْفِکُمْ تَبْخَلُوا وَ یُخْرِجْ أَضْغانَکُمْ. ها أَنْتُمْ هٰؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ. فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ، وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ اللّهُ الْغَنِیُّ

وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم ﴾.

زندگی دنیا بازی و سرگرمی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، خداوند پاداش شما را به نحو کامل می‌دهد و دارائی شما را هم نمی‌خواهد. اگر خداوند از شما اموالتان را درخواست کند، و حتّی اصرار هم بورزد، شما (به خاطر دلبستگی شدید و مال دوستی سرشتی انسان) بخل نشان خواهید داد و تنگچشمی خواهید کرد، و باعث بروز کینه‌هایتان می‌شود. (پس خدا که شما را می‌شناسد، چنین کاری را نمی‌کند). آگاه باشید که شما (از سوی آفریدگارتان) دعوت به انفاق در راه خدا می‌شوید. بعضی از شما بخل می‌ورزند. هر کس هم بخل بورزد، در حقّ خود بخل می‌ورزد (و زیان آن متوجّه خودش می‌گردد). زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید... اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریّت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری خواهند کرد و از فرمان یزدان روی گردان نخواهند شد). (محمد / ۳۶-۳۸)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ، مَّا هُمْ مِّنْكُمْ وَ لاٰ مِنْهُمْ، وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِّنَ اللهِ شَيْئاً، أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ، أَلاٰ إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ، أُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ. كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي، إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ، أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی به گونهٔ آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند! خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیّه دیده است. آنان چه کار بدی می‌کنند! آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه یزدان بازداشته‌اند، و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند. اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. اینان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند. روزی خداوند همهٔ آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان‌گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند، و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویشتن را می‌رهانند و به جائی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند). اهریمن بر آنان چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه به در کرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب اهریمن هستند. هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند. مسلّماً کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، از زمرهٔ پست‌ترین و خوارترین (مردمان) خواهند بود. خداوند چنین مقدّر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم. بیگمان خداوند نیرومند چیره است. مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده

باشند، هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیلهٔ ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است، و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است. (مجادله / ۱۴-۲۲)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰتَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاریٰ أَوْلِیاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ، وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللهَ لاٰیَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ. فَتَرَی الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ، یَقُولُونَ: نَخْشیٰ أَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ. فَعَسَی اللهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ، فَیُصْبِحُوا عَلیٰ ما أَسَرُّوا فی أَنْفُسِهِمْ نادِمینَ. وَ یَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا: أَهٰؤُلاٰءِ الَّذینَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمانِهِم إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ؟ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرینَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. می‌بینی کسانی که بیماری (ضعف و شکّ و نفاق) به دل دارند، (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم). امید است که خداوند فتح (مکّه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند (و بر ضعف و شکّ و نفاق خود افسوس خورند. بدانگاه که فتح و پیروزی فرا رسد) مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدّت و با حدّت به خدا سوگند می‌خوردند و می‌گفتند ما (بر آئین شمائیم و همچون شما مسلمانیم و) با شما هستیم! (دروغ گفتند و) کردارشان بیهوده و تباه گشت (و رنجشان بر باد رفت و تلاششان هدر گردید) و زیانکار شدند (و هم ایمان و هم یاری مؤمنان را از دست دادند). (مائده / ۵۱-۵۳)

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ، یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّکُمْ، إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی، تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ، وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ، وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ. إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْداءً، وَ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ. لَنْ تَنْفَعَکُمْ أَرْحامُکُمْ وَ لاٰ أَوْلادُکُمْ، یَوْمَ الْقِیامَةِ یَفْصِلُ بَیْنَکُمْ، وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ. قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی إِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ، إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنّا بُرَآءُ مِنْکُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّیٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ. إِلاّ قَوْلَ إِبْراهیمَ لِأَبیهِ: لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللهِ مِنْ شَیْءٍ، رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ ﴾.

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبّت می‌کنید و مودّت می‌ورزید، در حالی که آنان به حقّ و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودیم (هجرت کرده‌اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید). در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هر چه پنهان می‌دارید

یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطّلع‌تر و آگاه‌تر هستم. هر کس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است. اگر بر شما دست یابند دشمنان شما می‌گردند، و دست تعدّی به سویتان دراز می‌کنند، و زبان را در حقّ شما به بدی می‌گشایند، و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید. هرگز خویشاوندان و فرزندانتان سودی به حالتان نخواهند داشت. روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد. خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد. (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حقّ شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید)... پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همهٔ راه‌ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد). (ممتحنه / ۱-۴)

این نمونه‌های دهگانه از سوره‌های گوناگون ما را بس است برای دلیل بر بیماریهائی که در جامعهٔ اسلامی پیدا می‌گردید... بیماریهائی که نتیجهٔ طبیعی و قطعی داخل شدن پیاپی عناصر جدید به آن بود، عناصری که نمی‌توانند ذوب گردند و با ارکان پدیدار بنیادین یکدست و یکرنگ هماوا و همساز شوند، مگر پس از گذشت دوره‌ای از زمان و تلاش بیشمار و تربیت مستمرّ چنین عناصری.

امّا بنیاد جامعهٔ اسلامی از آن جهت در مدینه سالم و در امان ماند چون ارکان مخلص آن در اصل بر پایهٔ استواری برجا و برپا بود که از مهاجرین و انصار تشکیل و فراهم آمده بود، پایه‌ای که به سبب استحکام و ارتباط لازم میان بخشها و قسمتهای تشکیل دهندهٔ ساختار آن، می‌توانست تاب مقاومت در برابر همهٔ بیماریها و ناگواریها و پدیده‌ها و آشفتگیهائی را بیاورد که چه بسا روی می‌داد و آن را در معرض خطرهائی می‌انداخت که عناصری را می‌نمایاند که هنوز ذوب نگردیده‌اند و پخته و رسیده نشده‌اند و پیوند و همبستگی پیدا نکرده‌اند.

این چنین عناصری هم کم‌کم ذوب می‌گردیدند و پاکیزه و پالوده می‌شدند و با پایهٔ اصیل و بنیادین، هماهنگی و همبستگی پیدا می‌کردند، و گریزپایان و نافرمانانی که از سست دلان و منافقان، و همچنین از متردّدان و ترسویان، و از کسانی فراهم آمده بودند که هنوز پرتو عقیده در درونشان فروزان و تابان نگردیده بود، عقیده‌ای که همهٔ روابط و ارتباطات خود را با دیگران بر اساس آن برجا و برپا می‌داشتند... این وضع تا اندکی پیش از فتح مکّه ادامه داشت. آن زمان بود که جامعهٔ اسلامی تا اندازهٔ زیادی هماهنگی کامل با بنیانگذاران مخلص را پیدا کرد، و می‌توان گفت تا حدّ زیادی به جامعهٔ نمونه‌ای تبدیل گردید که برنامهٔ تربیتی ممتاز الهی هدفش فراهم آمدن آن است و برای تشکیل آن می‌کوشد.

بلی همیشه در این جامعه مراتب متفاوتی بوده است که خود حرکت اسلامی آن مراتب را پدیدار کرده است. مجموعه‌هائی از مؤمنان مراتب ممتازی پیدا کرده‌اند به اندازهٔ تلاشی که داشته‌اند و زحماتی که کشیده‌اند و دلیری و شهامتی که در جنبش و پیشتازی و استواری از خود نشان داده‌اند... پیشتازان نخستین مهاجرین و انصار، و اهل بدر، و اصحاب بیعة الرّضوان در حدیبیّه، امتیازات و درجاتی بوده است که به ترتیب نصیب گروه‌هائی از مؤمنان راستین شده است. سپس به صورت همگانی کسانی ممتاز بوده‌اند که پیش از فتح مکّه اموال خود را انفاق و هزینه کرده‌اند و در راه خدا

جنگیده‌اند. نصوص قرآنی، و احادیث نبوی، و اوضاع عملی در جامعهٔ اسلامی، این مراتب و منازل عالی را تأکید می‌کنند، درجات و امتیازاتی که جنبش عقیده آنها را پدیدار کرده است و بر آنها صراحت دارد:

﴿ وَ السّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهٰارُ، خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پیشگامان نخستینِ مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. (توبه / ۱۰۰)

(لَعَلَّ اللّٰهَ أَطْلَعَ إِلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ فَقٰالَ: اعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمُ الْجَنَّةَ).

چه بسا خداوند از بالا بر اهل بدر نگریسته است و فرموده است: هر کاری را که می‌خواهید بکنید، بهشت که برای شما واجب گردیده است. (حدیث نبوی است و بخاری آن را استخراج کرده است)

این حدیث پیغمبر خدا ﷺ پاسخی به عمر ﵁ است که از پیغمبر خدا ﷺ اجازه خواست تا گردن حاطب پسر ابوبلتعه را بزند. چرا که در لحظه‌ای از ضعف کسی را پنهانی به پیش قریش فرستاده بود و ایشان را از آماده شدن پیغمبر خدا ﷺ برای فتح مکّه آگاه کرده بود.

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبٰايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثٰابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً، وَ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهٰا وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود؛ لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد. همراه با غنیمتهای بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیرهٔ شکست ناپذیر و فرزانه‌ای است که کارهایش بر اساس حکمت است. (فتح / ۱۸ و ۱۹)

﴿ لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ، أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ، وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

کسانی از شما که پیش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند... امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید. (حدید / ۱۰)

(مَهْلاً يٰا خٰالِدُ، دَعْ عَنْكَ أَصْحٰابِي فَوَاللّٰهِ لَوْ كٰانَ لَكَ أُحُدُ ذَهَباً، ثُمَّ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ مٰا أَدْرَكْتَ غُدْوَةَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحٰابِي وَ لاٰ رَوْحَةً).

ای خالد! آهسته باش و بس کن! دست از اصحاب من بدار. به خدا سوگند اگر تو به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشی و آن را در راه خدا خرج کنی، به اجر یک بامداد یا یک شامگاه مردی از اصحاب دسترسی پیدا نمی‌کنی.

(ابن قیّم آن را در زادالمعاد ذکر کرده است. این حدیث پاسخ پیغمبر خدا ﷺ به خالد پسر ولید است. بدان هنگام که خالد پسر ولید با عبدالرحمن پسر عوف ـ رضی الله عنهُ ـ به نفرین و دشنام و سرزنش و کینه‌توزی یکدیگر پرداختند! معلوم است خالد ملقّب به سیف الله به معنی شمشیر خدا از جانب پیغمبر ﷺ است. و امّا عبدالرحمن پسر عوف از سابقین اوّلین، به معنی پیشتازان نخستین است. پیغمبر خدا ﷺ به خالد فرمود:

(دَعْ عَنْکَ أَصْحابِي).

دست از اصحاب من بدار.

مراد او این دسته و طبقهٔ ویژهٔ والامقام ممتاز در میان جامعهٔ اسلامی مدینه است.

امّا این طبقه‌ها و دسته‌هائی که با منزلت و درجهٔ ایمانی خود ممتاز می‌گردیدند و آن منازل و درجات را هم حرکت اسلامی پدیدار گردانده بود، مانع این نمی‌شد سطحهای ایمانی به یکدیگر نزدیک شوند و در جامعهٔ مدینه پیش از فتح مکّه هماهنگ و همساز گردند، و بسیاری از عوارض تزلزل در صف مسلمانان، و بسیاری از پدیده‌های ضعف، و شکّ و دودلی، و بخل جانی و مالی، و روشن نبودن پرتو عقیدتی، و نفاق، و... از آن جامعه رخت بربندد و ناپدید گردد. به گونه‌ای که می‌توان جامعهٔ مدینه را رو به پیشرفته بنیاد اسلامی بشمار آورد.

ولی فتح مکّه در سال هشتم هجری، و تسلیم شدن هوازن و ثقیف در طائف که پیامد فتح مکّه بود، هوازن و ثقیفی که پس از قریش دو نیروی بزرگ در جزیرة العرب بودند، دیگر باره گروه‌های تازهٔ فراوانی را به جامعهٔ اسلامی سرازیر کرد و آئین اسلام را پذیرفتند و با تفاوتهای گوناگون سطحهای ایمانی مسلمان شدند. در میان آنان منافقانی وجود داشتند که از اسلام بیزار بودند. کسان دیگری هم وجود داشتند که به سوی اسلام چیرهٔ توانا رانده شده بودند. در میان آنان افراد مؤلفة القلوب نیز بودند، یعنی کسانی که لازم بود با خوبی و نیکی و اخلاق شایسته دل ایشان به دست آورده شود. این چنین اشخاصی، با حقائق اصلی اسلام سرشته و قالبگیری نشده بودند، و روح حقیقی اسلام با خمیرهٔ ذات آنان نیامیخته بود.

ایستادگی کینه‌توزانه و دژخیمانهٔ دراز مدّت قریش در برابر اسلام، سدّ ستبر و مانع نیرومندی بر سر راه روان شدن اسلام به سراسر جزیرة العرب و تصرّف آن بود. قریش گذشته از نفوذ اقتصادی و سیاسی و ادبی در جزیرة العرب، دربارهٔ امور دینی حرف اوّل را می‌زد و سخن والای پذیرفته‌ای داشت، و ایستادگی قریش در مقابل دین جدید، بدین شکل کینه‌توزانه و دژخیمانه، سبب گردید عربها در نواحی جزیرة العرب از پذیرش آئین اسلام دوری گزینند، یا دست کم باعث گردید که مردمان آنجا در پذیرش آئین اسلام درنگ کنند و در انتظار بمانند و ببینند پیکار میان قریش و این پیغمبر به کجا می‌کشد که از فرزندان خودشان است!.. وقتی که به سبب فتح مکّه قریش تسلیم گردید و مسلمان شد، و پس از آن هوازن و ثقیف نیز در طائف تسلیم گردیدند و مسلمان شدند، قبائل نیرومند سه‌گانهٔ یهودیان در مدینه سرانجام شکست خوردند و بال و پرشان کنده شد. بنوقینقاع و بنونضیر به شام تبعید شدند. بنوقریظه نابود گردید و از بیخ و بن برکنده شد، و خیبر کاملاً تسلیم و تصرّف گردید... اینها همه بیانگر ورود مردمان دسته دسته به دین خدا بود، و اسلام در مدّت تنها یک سال به نواحی جزیرة العرب رسید و آن را به زیر فرمان خود کشید.

امّا این گسترش افقی در سرزمین اسلام، با خود همهٔ عوارض و ظواهری را به جامعهٔ اسلامی برگرداند که در جامعهٔ اسلامی پس از پیروزی بدر پدیدار و نمودار گردیده بود ـ امّا در گسترهٔ فراخ‌تر و فراتر از پیش ـ پس از آن که جامعهٔ اسلامی در پرتو تربیت دراز مدّت و تأثیر پیاپی آن در فاصلهٔ هفت سالی که از بدر بزرگ گذشت نزدیک بود از این عوارض و ظواهر پاک گردد و بزداید! اگر جامعهٔ مدینه جملگی به پایگاه محکم و مخلص این عقیده تبدیل نمی‌شد، و اساس استوار و پایهٔ پایدار این جامعه نمی‌گردید، خطر بزرگی از این گسترش افقی سریع در گسترهٔ اسلام در جزیرة العرب پدید می‌آمد. ولیکن خداوندگاری که این کار را برمی‌گرداند و می‌پاید، مجموعه‌ای از پیشتازان نخستین مهاجران و انصار را آماده و فراهم کرده بود که پس از توسعهٔ نسبی‌ای که پیروزی بدر آن را به همراه آورده بود پایگاه امینی برای این آئین گردند. همین خداوندگار بزرگوار، جامعهٔ مدینه را نیز پایگاه امینی

برای این آئین کرد، پس از توسعۀ شدید و سریعی که فتح مکّه به همراه آورد... خدا خودش بهتر می‌داند رسالت خود را در کجا قرار می‌دهد و به چه کسی حوالت می‌دارد.

نخستین چیزی که از این توسعۀ شدید و سریع پدیدار گردید جنگ حنین بود، جنگی که در این سورۀ «توبه» نام از آن سخن رفته است:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً؛ وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ. ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا، وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴾.

خداوند شما را در مواقع و موارد زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازن مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همۀ وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس (عنایت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهائی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است). (توبه / ۲۵ و ۲۶)

از جملۀ اسباب و علل ظاهری این شکست در آغاز کار این بود که ۲۰۰۰ نفر از «طُلَقاء» یعنی آزاد شدگان در فتح مکّه، آن کسانی که روز فتح مکّه مسلمان شدند، با ۱۰۰۰۰ نفر از سپاهیان مدینه، آن کسانی که مکّه را فتح کرده بودند، برای نبرد با ثقیف و هوازن بیرون آمده بودند. از یک سو این اختلال توازن و عدم هماهنگی در صف مسلمانان، و از دیگر سو تاخت ناگهانی هوازن بر سر ایشان، شکست به بار آورد. چرا که سپاه اسلام همه از آن پایگاهِ پایدار و مخلصی نبودند که تربیت و هماوائی و همنوائی آنان در مدّت زمان طولانی میان بدر و فتح مکّه انجام پذیرفته بود.

همچنین عوارض و ظواهر ناگواری که در لابلای جنگ تبوک پدید آمد، ثمرۀ طبیعی این گسترش افقی تند و سریع، و نتیجۀ سرشتی ورود دسته‌ها و گروه‌های تازه به دائرۀ اسلام بود. این دسته‌ها و گروه‌ها هم دارای سطحهای ایمانی مختلف و نظم و نظام آشفته و گسسته بودند... این همان عوارض و ظواهری است که سورۀ توبه از آنها سخن گفته است، و سزاوار این همه تاخت و تازهای مطوّل و مفصّل با شیوه‌های جوراجور و روشهای گوناگونی گردیده است که ما در گلچینهائی که از بخشهای سوره داشتیم بدانها اشاره کردیم.

هم اینک ما می‌توانیم دنبالۀ سخن را بگیریم تا با گامهای واقعیّت تاریخی جامعۀ اسلامی پس از دو سال که از فتح مکّه می‌گذرد به پیش رویم. بدان هنگام که پیغمبر خدا ﷺ وفات فرمود و جزیرة العرب همه مرتدّ شدند و از دین اسلام برگشتند، و بجز جامعۀ مدینه ـ همان پایگاه پایدار و مخلص ـ کسی ثابت قدم و استوار بر جای نماند.

این پدیده را می‌توان هم اینک تفسیر و تعبیر کرد... دو سال نخستین، پس از فتح مکّه، برای استقرار حقیقت اسلام در درونهای این دسته‌ها و گروه‌های بیشماری که پس از فتح مکّه آئین اسلام را پذیرفته بودند، و دارای سطوح مختلف ایمانی متزلزل و سستی بودند، کافی نبود. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت، جزیرة العرب آشفته و آشوب زده به تکان در آمد، و پایگاه

پایدار جامعهٔ بنیادین مدینه راست و استوار ایستادند، و توانستند با پایداری و پایمردی و خلوص و یکرنگی و همآوائی و هماهنگی خود در برابر امواج حوادث بایستند، و سیلاب توفنده و جاروب کننده را از مسیر خودش برگردانند، و دیگر باره به پشت سدّ اسلام هدایت، و آمیزهٔ پیکرهٔ آن گردانند.

نگریستن بدین حقیقت - آن هم بر این روال و بدین منوال ـ کافی و بسنده است برای نشان دادن تقدیر و تدبیر یزدان کاربجا در محنت و زحمت و درد و رنجی که این دعوت در مکّه در ابتدای کار با آن روبرو گردید، و حکمت و فلسفهٔ خدا را در مسلّط گرداندن طاغوتها بر گروه مسلمانی که طاغوتها به شکنجه و آزارشان می‌پرداختند و آنان را از آئینشان برمی‌گرداندند، و خونهایشان را می‌ریختند، و بلاها و مصیبتها گریبانگیرشان می‌کردند. یزدان سبحان می‌دانست که این، برنامهٔ راست و درست و برجا و پایائی برای گروه نخستین و تشکیل هستهٔ پایگاه پایدار و پایمرد این عقیده است، و بدون این دردها و رنجها و اذیّت و آزارها چوبهای تنهٔ وجودشان سخت و آبدیده نمی‌گردد، و در برابر فشارها تاب نمی‌آورد و پایدار نمی‌ماند، و تنها این درجهٔ سختی و سفتی و خلوص و یکرنگی و فداکاری و جان‌نثاری و پافشاری و حرکت در راه خدا با وجود همهٔ اذیّت و آزارها و شکنجه‌ها و کشتنها و غلها و زنجیرها و فراری دادنها و تبعیدها و گرسنگیها، و کمی تعداد، و نبودن یار و مددکار زمینی، و... بود که این هستهٔ پایگاه اصیل استوار را به هنگام نخستین حرکت، ساخته و پرداخته می‌کرد و مهیّا و مجهّز می‌نمود.

این هستهٔ بنیادین سفت و سختی که از نخستین مهاجرین فراهم آمده بود، پیشتازان انصار نیز بدانان پیوستند، تا پایهٔ استوار ـ پیش از بدر ـ هستهٔ مرکزی باشند، و آنان نگهبانان نیرومند و توانمند در دورهٔ تزلزل و پریشانی گردند، دوره‌ای که پیروزی بدر را به بار آورد. چنین تزلزل و پریشانی بر اثر گسترش افقی‌ای بود که تعداد تازه‌ای را با خود آورد که هنوز پخته نشده بودند، و با پایگاهی هماهنگ و همساز نشده بودند و به سطح ایمانی و سر و ساماندهی هستهٔ مرکزی مدینه نرسیده بودند.

در پایان باید گفت: این هستهٔ بنیادین سخت و سفتی که اندکی پیش از فتح مکّه ابعاد آن گسترش پیداکرده بود، تا آنجاکه در جامعهٔ مدینه بطورکلّی جلوه‌گر آمده بود، همین جامعه اسلام را نگاهداری و نگاهبانی کرد و آن را از تکانها و جنبشهای پس از فتح مکّه، و از آن به بعد آن را از تکان سترگی و جنبش بزرگی حفظ کرد که به دنبال فوت پیغمبر خدا ﷺ و مرتدّ شدن و برگشتن از اسلام در جزیرة العرب روی داد.

این حقیقت - همان‌گونه که تدبیر و تقدیر خداوند کاربجا را در محنت طولانی و درازی که دعوت اسلامی در مکّه بدان روبرو گردید، و هراسها و سختیها و خطرهائی راکه جامعهٔ اسلامی در مدینه پس از حدیبیّه بدانها گرفتار آمد، به ما نشان می‌دهد ـ گذشته از اینها برای ما پرده از سرشت برنامهٔ پویا و کوشای حرکت جدید اسلامی در هر زمانی و در هر مکانی بر می‌دارد.

پیش از هر چیز لازم است کاملاً فکر و ذکر خود را متوجّه هستهٔ بنیادین سخت و سفتی گردانیم که از مؤمنان مخلص و فداکاری فراهم می‌آید که محنت و رنج، ایشان را ذوب می‌گرداند و آنان در برابر آن استوار و پایدار می‌مانند. این هستهٔ بنیادین مقاوم و پایدار را باید با تربیت ژرف ایمانی تربیت کرد، تربیتی که بر استواری و توانائی و فهم و شعورشان بیفزاید و هر چه بیشتر ایشان را محکم و آبدیده نماید. البتّه در این تربیت باید کاملاً هوشیار و بیدار بود و از کسترش افقی، پیش از اطمینان از پابرجائی و استحکام این هستهٔ بنیادین پایا و برجا و مخلص و آگاه و روشن، جداً خودداری کرد. چه گسترش افقی پیش از پیدایش و پابرجائی این هستهٔ بنیادین، خطری است که وجود هر نوع حرکت و جنبشی را نابود می‌سازد، حرکت و

جنبشی که راه دعوت نخستین را در این سو و در این جهت طی نمی‌کند، و سرشت برنامهٔ حرکت و جنبش خدائی و نبوی را مراعات نمی‌دارد، برنامه‌ای که گروه نخستین آن را در پیش گرفتند و راستای آن را پیمودند. این را هم باید پیش چشم داشت که یزدان سبحان این دعوت را می‌پاید و پیشرفت آن را نظارت می‌نماید! هرگاه بخواهد که این دعوت حرکت صحیحی داشته باشد، پیشگامان و پیشاهنگان آن را به درد و بلا و محنت و زحمت طولانی گرفتار می‌فرماید، و پیروزی ایشان را به تأخیر می‌اندازد، و آنان را کم و اندک می‌گرداند، و پیروی مردمان از ایشان را آهسته و کُند می‌سازد، تا آن زمان فرا می‌رسد که برای او روشن شود که آنان شکیبائی می‌ورزند و استوار می‌مانند، و آمادگی و شایستگی پیدا کرده‌اند که هستهٔ بنیادین محکم و مخلص و فهمیده و امین گردند... در اینجا است که یزدان سبحان گامهایشان را به جلو می‌کشاند و آنان را به پیش می‌راند... خدا بر کار خود توانا است، ولیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

✿

هم اینک به موضوعهای اصلی سوره، چکیده‌وار می‌پردازیم. به ویژه از احکام نهائی سخن می‌گوئیم که سوره در بارهٔ ارتباطات اردوگاه اسلامی با سائر اردوگاه‌های پیرامون خود دربر دارد... چه احکامی که در این سوره ـ به عنوان واپسین احکامی که نازل گردیده‌اند ـ آمده‌اند بیانگر والاترین خطّ برنامهٔ اسلامی هستند.

در اینجا دوست داریم چیزی را تکرار کنیم که در جزء نهم ـ در دیباچهٔ سورهٔ انفال ـ دربارهٔ سرشت این برنامه گفته‌ایم، تا در پرتو آن این واپسین احکام را فهم و درک کنیم که هم‌اینک ذکر می‌گردد. هر چند که دوباره سخن گفتن از آنها در کتاب فی‌ظلال القرآن تکراری باشد. امّا در کنار هم بودن این بخشها و بندها در اینجا برای سرزندگی روند قرآنی ضروری است:

«امام ابن القیّم روند جهاد در اسلام را در کتاب: «زاد المعاد» خلاصه کرده است و در فصلی از آن بیان داشته است، تحت عنوان: «فصلی در ترتیب روال رهنمود پیغمبر ﷺ و شیوهٔ رفتارش با کافران و منافقان، از آن زمان که مبعوث شده است تا آن زمان که وفات فرموده است و به پیشگاه خدای بزرگوار رسیده است». نخستین چیزی که پروردگار بزرگوارش بدو وحی فرمود این بود: به نام پروردگارش بخواند، پروردگاری که جهان را آفریده است. این، سرآغاز نبوّت وی بود. یزدان جهان بدو دستور داد که برای خود بخواند، و بدان هنگام بدو دستور نداد که آن را به دیگران برساند و کار تبلیغ را بیاغازد. سپس بر او نازل فرمود:

﴿ یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سرکشیده (و در بستر خواب آرمیده)، برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان.

(المدّثر / ۱ و ۲)

او را با «اِقْرَأْ» [بخوان] باخبر کرد، و با «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» [ای جامه بر سرکشیده] روانه گرداند. سپس بدو دستور داد نزدیکان قوم و خاندان خود را بیم دهد. پیغمبر ﷺ اوّل قوم خودِ را بیم داد. سپس عربهای دور و بر خویش را ترساند. بعد همهٔ عربها، و بعد از آن همهٔ جهانیان را از خشم و عذاب یزدان برحذر داشت. حدود ده سال پس از نبوّت خویش تنها به کار دعوت و بیم دادن پرداخت بدون این که جنگی و جزیه‌ای در میان باشد. در این مدّت بدو دستور داده می‌شود که خویشتنداری و شکیبائی و گذشت داشته باشد و به جنگ دست نیازد. آنگاه بدو اجازه داده می‌شود هجرت کند و بجنگد. بعد از آن خدا بدو فرمان می‌دهد که با کسانی بجنگد که با او می‌جنگند، و رها کند کسانی را که او را رها کرده‌اند و با او نمی‌جنگند. سپس بدو فرمان می‌دهد که با مشرکان بجنگد تا آئین خدا حاکم شود و تنها از خدا اطاعت گردد و بس... کافران در قبال پیغمبر ﷺ از لحاظ جهاد سه گروه بودند: اهل صلح و صفا، و اهل جنگ، و اهل ذمّه... خدا بدو دستور داد با اهل صلح و صفائی که با وی عهد و پیمان داشتند، عهد

و پیمان را مراعات دارد و به سر ببرد، و تا زمانی که وفادار به عهد و پیمان بمانند، وفادار به عهد و پیمان بماند، و اگر خوف و هراس از خیانت ایشان به میان آید، عهد و پیمانشان را بشکند، ولی با ایشان نجنگد تا زمانی که نقض عهد و پیمان را بدیشان خبر ندهد و آنان را نیاگاهاند... زمانی که سورهٔ برائت نازل گردید، احکام این سه گروه را توضیح داد: خدا بدو دستور فرمود با دشمنان اهل کتاب خود بجنگد تا آن زمان که جزیه را می‌پردازند یا اسلام را می‌پذیرند و ایمان می‌آورند. در این سوره بدو فرمان داد با کافران و منافقان بجنگند و بر ایشان سخت بگیرد. لذا با کافران با اسلحه جنگید، و با منافقان با دلیل و برهان به پیکار پرداخت. در همین سوره بدو دستور فرمود از عهدها و پیمانهای کافران بیزاری جوید و به ترک معاهده‌ها و قراردادهایشان بگوید... در این راستا نیز طرف عهدها و پیمانها را سه گروه نمود: بدو دستور فرمود با گروهی از ایشان بجنگد. آنان کسانی بودند که عهد و پیمان پیغمبر ﷺ را شکستند و با او راست و درست نماندند. این بود که پیغمبر ﷺ با ایشان جنگید و بر آنان پیروز گردید. گروه دیگری که با او عهد و پیمان موقّتی داشتند و آن را نشکستند و بر ضدّ وی کسی را پشتیبانی نکردند و بر او نشوریدند. خدا بدو فرمان داد عهد و پیمان چنین کسانی را تا سر رسید آن به تمام و کمال مراعات کند. گروه سوم کسانی بودند که نه با پیغمبر ﷺ عهد و پیمانی داشتند و نه با او جنگیدند، و یا این که با او عهد و پیمان مطلق و نامحدودی داشتند. بدو دستور فرمود: چهار ماه ایشان را مهلت بدهد. پس از گذشت آن مدّت با ایشان بجنگد... این بود که پیغمبر ﷺ با عهدشکنان ایشان جنگید. برای کسانی که عهد و پیمانی با او نداشتند، و یا عهد و پیمان مطلق و نامحدود داشتند، مدّت چهار ماه را تعیین کرد. بدو دستور داد کاملاً با کسانی بر سر عهد و پیمان بماند که عهد و پیمان نمی‌شکنند تا مدّت معاهده و قرارداد به سر می‌رسد. اینان جملگی اسلام را پذیرفتند و تا سررسید عهد و پیمان بر کفر پایدار نماندند. برای اهل ذمّه، جزیه تعیین فرمود... بدین وسیله پس از نزول سورهٔ برائت، کفّار نسبت بدو سه گروه گشتند: جنگندگان با او، و عهد و پیمانداران، و اهل ذمّه. جنگندگان با او، از وی می‌ترسیدند. لذا مردمان روی زمین در برابر او سه دسته گردید. مسلمانی که بدو ایمان داشت. دارای عهد و پیمانی که با او در صلح و صفا بسر می‌برد و از او باکی نداشت، و جنگ طلبی که از او هراسناک و بیمناک بود... امّا رفتار و شیوه‌ای که با منافقان در پیش گرفت این بود که یزدان جهان بدو دستور فرمود ظاهرشان را بپذیرد، و باطنشان را به خدا حوالت کند، و با علم و دانش و دلیل و برهان به رزم و پیکارشان رود. بدو دستور داد از ایشان صرف نظر کند و با آنان شدّت و حدّت بکار برد و بر ایشان سخت بگیرد، و با سخنانی با آنان به گفتگو بنشیند که به ژرفاهای دلهایشان رخنه کند و ایشان را تحت تأثیر قرار دهد. او را نهی کرد و باز داشت از این که بر مردگانشان نماز بگزارد یا بر گورهایشان بایستد. بدو خبر داد که اگر برای ایشان طلب آمرزش کند، هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید... این شیوهٔ کار و نحوهٔ رفتار پیغمبر ﷺ نسبت به دشمنان و کافران و منافقان بود».

از این چکیدهٔ خوب مراحل جهاد در اسلام، نشانه‌های بنیادین و ژرف برنامهٔ حرکت و شیوهٔ نهضت این آئین، جلوه‌گر و نمایان می‌شود، و سزاوار این است در برابر چنین نشانه‌هائی مدّت مدیدی بایستیم و خیلی بیندیشیم. امّا ما در فی‌ظلال القرآن نمی‌توانیم بدانها جز اشاره‌های مختصری داشته باشیم:

۱ - نخستین نشانه، واقعیّت جدّی موجود در برنامهٔ این آئین است... برنامهٔ این آئین، حرکت و جنبشی است که با واقعیّت بشری رویاروی می‌شود. با وسائل و ابزاری با آن رویاروی می‌گردد که کاملاً فراخور و همخوان با وجود واقعیّت انسانها باشد... حرکت اسلامی با جاهلیّتی رویاروی می‌گردد که از لحاظ ایدئولوژی و

بـاور و جـهان‌بینی جـاهلیّت است و بـر سیستمها و دستگاه‌های واقعی و عملی استوار است، و سـلطه‌ها و قدرتهائی از آن پشتیبانی می‌کنند که صاحب قدرت و قوّت مادی هستند... لذا حرکت اسلامی با ایـن چـنین واقعیّتی بطورکلّی با اسلحه و ابزاری رویاروی می‌گردد که فراخور و همخوان با آن باشد... حرکت اسلامی بـا هـمچون واقـعیّتی، بـا دعـوت و بـیان بـرای تـصحیح معتقدات و جهان‌بینیها، و با قدرت و جهاد برای از میان بردن سـیستمها و دسـتگاه‌ها و سـلطه‌ها و قـدرتهائی می‌جنگد و می‌رزمد که میان عموم مردمان و تصحیح معتقدات و جهان‌بینیهای ایشان با بیان دلیل و بـرهان، حائل و مانع می‌شوند و آنـان را بـا زور و قـلدری و گمراهسازی و نیرنگبازی فرمانبردار خود مـی‌کنند، و ایشان را بندهٔ غیر خدای بزرگوارشـان مـی‌گردانـند... حرکت اسلامی بدین بسنده نمی‌کند که تنها بـا اظـهار دلیل و برهان به پیکار سلطه و قـدرت مـادی رود. از دیگر سو از قدرت و زور مادی هم برای تسخیر دلهای مردمان سود نمی‌جوید... بلی حرکت اسلامی قدرت و سلطهٔ مادی را با اسلحه و ابزار مادی پاسخ می‌گوید، و قدرت و سلطهٔ معنوی را با اسلحه و ابزار دلیل و برهان جواب می‌دهد. برنامهٔ این آئین در هر دو بخش یکسان برای بیرون آوردن مردمان از بندگی بندگان به سـوی بندگی یزدان جهان به تلاش می‌ایستد، هـمان‌گونه کـه خواهد آمد.

۲ - نشانهٔ دوم در برنامهٔ این آئـین، واقـعیّت حـرکتی است. این برنامه، حرکتی با مراحل و منازل ویژهٔ خود است. هر مرحـله و مـنزلی دارای وسـائل فـراخـور و همخوان با مـقتضیات و نـیازمندیهای واقـعی خـویش است. هر مرحـله و مـنزلی هـم بـه مـرحـله و مـنزلی می‌پیوندد که پس از آن می‌آید. این آئین با مراحـل و منازل این واقعیّت با نظریّه‌های صرف، و هـمچنین بـا وسائل خشک و بی‌جان رویاروی نمی‌گردد... کسـانی که آیات قرآنی را برای گواه بر بـرنامهٔ ایـن آئـین در جهاد ذکر می‌کنند، و این نشانه را در آن پـیش چشـم نمی‌دارند، و سرشت مراحل و منازلی رانمی‌شناسند که این برنامه آن را پشت سر گذاشـته است، و از پـیوند آیات گوناگون با هر مرحله و منزلی از مراحل و منازل برنامهٔ این آئین بی‌خبرند، چنین کسانی کـار را آشـفته می‌سازند و آن را سخت به هم می‌آمیزند. و برنامهٔ این دین را به کژراهه می‌کشند، و قواعد و مقرّرات نهائی را بر آیات قرآنی تحمیل می‌کنند، چیزی که آیات قرآنی برداشت آن را ندارد. آنان هر آیه‌ای را به عنوان یک نصّ نهائی بشمار می‌آورند و انگار این نصّ در ایـن آئین قوانین و مقرّرات نهائی را بیان می‌دارد. این چنین کسانی که بر اثر فشـار واقـعیّت نـومیدانـهٔ فـرزندان مسلمانانی که از اسلام جز عنوان چیزی برایشان نمانده است و دچـار شکست روحـی و روانـی گشـته‌انـد، می‌گویند: اسلام جز برای دفاع جـهاد نـمی‌کند! آنـان گمان می‌برند به این آئین کمک می‌کنند اگر اسلام را از برنامهٔ اسلام دور گردانند، برنامه‌ای که نـابودن کـردن جملگی طاغوتهااز کرهٔ زمین، و بنده گرداندن مـردمان تنها برای یزدان یگانهٔ جهان، و بیرون کشاندن ایشان از بندگی بندگان و کشاندن آنـان بـه بـندگی پـروردگار مردمان، در دستور کار آن است. آن هم نه با وادار کردن ایشان به پذیرش عقیدهٔ اسلام، بلکه با بـاز کـردن راه میان ایشان و مـیان عـقیده، و آزاد گـذاردن آنـان در پذیرش یا عدم پذیرش آن... البتّه این کار وقتی ممکن است که سیستمهای سیاسی حاکم درهم شکسته شوند، یا وادار گردند جـزیه را بـپردازنـد و تسـلیم شـوند و بگذارند همگی مردمان بدین عقیده دسـترسی داشـته باشند، و بتوانند با آزادی کامل خود آن را بپذیرند یـا نپذیرند.

۳ - نشانهٔ سوم این است که حرکت و پیشرفت دائمی زمان، و وسائل نوین آن، ایـن آئـین را از قـوانـین و مقرّرات و ارکان و اصول معیّن خود بیرون نمی‌کند، و از اهداف و مقاصد مشخّص خویش منصرف و منحرف نمی‌گرداند. چه این آئین از روز نخست، بدانگـاه کـه خویشان نزدیک را مخاطب قرار داده است، یا قـریش

را فریاد داشته است، یا جملگی عربها را نداء در داده است، و یا این که همگی جهانیان را مخاطب ساخته است، ایشان را با یک اساس بنیادین و بر یک منوال و روال استوار فریاد داشته است و مخاطب قرار داده است و از آنان خواسته است به سوی هدف واحدی برگردند که اخلاص عبودیّت و یک رنگی بندگی برای یزدان جهان، و بیرون آمدن از بندگی بندگان است... در این اساس بنیادین هیچ‌گونه سازشی و هیچ‌گونه نرمشی نبوده و نیست. پس از آن به سوی پیاده کردن هدف واحدی گام برداشته است، آن هم برابر نقشهٔ ترسیم شده و معلومی که دارای مراحل و منازل معیّنی است، و هر مرحله و منزلی هم برخوردار از وسائل نوین ویژهٔ خود است، بدان‌گونه که در بخش پیشین بیان کردیم.

۴ - نشانهٔ چهارم عبارت است از رعایت دقیق قوانین ارتباطات میان جامعهٔ اسلامی و میان سائر جامعه‌های دیگر، بدان نحو و بر آن منوال و روالی که در آن چکیدهٔ خوب ملاحظه گردید، چکیدهٔ خوبی که از «زاد المعاد» نقل کردیم. و پابرجائی این قوانین ارتباطات بر اساس این که تسلیم خدا شدن یک اصل جهانی است و بر همهٔ انسانها واجب است که بدان برگردند و بر آن پابرجا باشند، و یا با آن صلح و ساز کنند و به هیچ وجه حائل و مانعی فرا راه دعوت اسلام ندارند، و از دعوت آن با نظام سیاسی و یا قدرت مادی و غیره جلوگیری نکنند، و بگذارند هر کسی آزادانه و با اختیار کامل خود اسلام را بپذیرد یا نپذیرد. به هیچ وجه نباید در برابر اسلام مقاومت کنند و یا این که با آن برزمند. اگر کسی چنین کند، بر اسلام واجب است با او بجنگد تا وی را می‌کشد، مگر وقتی که تسلیم خود را اعلان کند و منقاد گردد.

❁

در پرتو این بیان می‌توانیم بفهمیم که چرا این احکام، واپسین احکام است و در این سوره نازل گردیده است. از جمله: بیزاری خدا و رسول از پیمانهای مشرکان، مهلت دادن به همپیمانان پیمانهای دارای زمانهای محدود و معیّن، آن کسانی که با مسلمانان عهدشکنی نکرده‌اند و کسی را بر ضدّ مسلمانان پشتیبانی ننموده‌اند. به عهد و پیمان چنین افرادی تا سر رسید عهد و پیمانی که بسته‌اند وفا می‌شود. به همپیمانانی که دارای عهد و پیمان نامحدود و غیر زمان بندی شده هستند چهار ماه مهلت داده می‌شود، اگر با مسلمانان عهدشکنی نکرده باشند و کسی را بر ضدّ مسلمانان پشتیبانی ننموده باشند. با افراد مشرکی هم همچون ایشان رفتار می‌شود که اصلاً عهد و پیمانی با مسلمانان نداشته‌اند. کسانی هم که عهدشکنی کرده‌اند عهد و پیمانشان مردود می‌گردد، و بدیشان چهار ماه مهلت داده می‌شود که چهار ماه در امن و امان در زمین بگردند. ولی هنگامی که چهار ماه گذشت هر کجا یافته شوند گرفته می‌شوند و کشته می‌شوند و محاصره می‌گردند، و در امن و امان از کوچیدن بدینجا و آنجا بازداشته می‌شوند... همچنین در این سوره احکامی را می‌آموزیم که دربارهٔ جنگ با اهل کتاب منحرف از دین صحیح خدا است. باید با آنان جنگید تا زمانی که حقیرانه جزیه می‌دهند... آن‌گاه احکامی در این سوره راجع به جهاد با منافقان و با کافران به میان می‌آید و خواسته می‌شود با شدّت و حدّت هر چه بیشتر با ایشان جهاد شود، و بر مردگانشان نماز خوانده نشود و بر گورهایشان نایستند... همهٔ اینها احکامی بشمارند که احکام مرحله‌ای را اصلاح می‌کنند، احکامی که در سوره‌های دیگری آمده‌اند که پیش از سورهٔ توبه نازل گردیده‌اند. این هم تعدیلی است که گمان می‌رود هم اینک برای ما در پرتو این سخن مفهوم و روشن شده باشد.

در اینجا فرصتِ به درازا کشاندن گفتار دربارهٔ این احکام واپسین نیست، و از احکام مرحله‌ای نیز مشروح سخن نمی‌گوئیم، و موضوعات دیگر سوره را هم شرح و بسط نمی‌دهیم. چه همهٔ اینها را مفصّلاً ـ اگر خدا بخواهد ـ توضیح خواهیم داد، بدان هنگام که نصوص قرآنی را در روند سوره به تفصیل پیش می‌کشیم.

امّا شتاب می‌ورزیم و تنها خواهیم گفت: ایـن احکـام مرحله‌ای منسوخ نیستند. بدان گونه که در هیچ یک از ظروف و شرائطی که برای ملّت مسلمان پیش مـی‌آید نتوان بدانها عمل کرد، پس از آن که واپسین احکام در سورۀ توبه نازل گردیده است. چرا که حرکت و واقعیّتی که ملّت مسلمان در ظروف و شرائط گـوناگـون و در مکانها و زمانهای جداگانه با آنها برخورد پیدا می‌کند، این چنین ظروف و شرائط و امکنه و ازمنه است که ـ از راه اجتهاد مطلق ـ مقرّر می‌دارد و معیّن می‌کند کـه کدام یک از احکام مناسب‌تر است که در این ظرف از ظروف و در این شرط از شروط، و در این مکـان از امکنه، و در این زمان از ازمـنه، بـدان عـمل گـردد و مطابق با آن رفتار شود. البتّه نباید فراموش کرد که باید واپسین احکام در مـدّ نـظر بـاشد و واجب است کـار بدانها بینجامد، هر زمان که مـلّت مسـلمان در حـال و وضعی باشد که بتواند این احکام را اجراء و تنفیذ کند. بدان‌گونه که حال و وضع ملّت مسلمان در وقت نزول این احکام بر آن بود، و پس از آن نـیز در روزگـاران فتوحات اسلامی همچون حال و وضعی موجود بـود و ملّت مسلمان این واپسین احکام نهائی را اجراء می‌کرد، و برابر دستور آنها رفتار می‌نمود، چه با مشرکان و چه با اهل کتاب.

در این زمان شکست‌خوردگانی که واقـعیّت زنـدگانی تأسّف‌بار و غم‌انگیز فرزندان مسلمانان را در بـرابـر دیدگان خود می‌بینند ـ فرزندان مسلمانانی که از اسلام فقط عنوان آن برایشان مانده است ـ و تـاخت و تـاز خاورشناسان نیرنگباز را در بارۀ اصل جهاد در اسـلام می‌خوانند، و در برابر هر دو چیز، یـعنی بـیچارگی و درمـاندگی زادگـان مسـلمانان، و یـورش و سـرکوب خاورشناسان، شکست خورده می‌شوند و خـویشتن را مـی‌بازند، تـلاش مـی‌کنند در نـصوص مـرحـله‌ای گریزگاهی پیدا کنند و رهائی یابند از دست حقیقتی که حرکت اسلامی در پیش دارد و بر آن استوار است. این حقیقت چنین است: اسلام در زمین به راه مـی‌افـتد و می‌کوشد جملگی انسانها را از بندگی بندگان برهاند، و همگی ایشان را به بندگی یزدان یگانۀ جهان بکشاند. و طاغوتها و نظامها و نیروهائی را درهم شکند و نـابود گرداند که انسانها را وادار به بندگی چیزی و کسی جز یزدان می‌سازند، و مجبورشان می‌کنند در برابر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان کرنش برند، و داوری را به پیشگاه شرعی سوای شرع خدا بکشانند!

بدین خاطر است کـه ایشـان را مـی‌بینیم بـرای مـثال می‌گویند: یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ ﴾.

اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پیشنهاد صـلح تـردید و دودلی مکن و شـرائـط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خـدای تـوکّل کن. (انفال / ۶۱)

و می‌فرماید:

﴿ لاٰ يَنْهٰاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ فِي الدّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ﴾.

خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نـیکی و بـخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. (ممتحنه / ۸)

﴿ وَ قٰاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذينَ يُقٰاتِلُونَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴾.

و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شـما مـی‌جنگند. و تـجاوز و تـعدّی نکنید. (شـما جـنگ افـروزی نکنید و بیگناهان و بی‌خبران و زنانی که نمی‌جنگند، و کودکان و پـیرمردان و بـیماران و امـان خـواهـان را نکشـید و خانه‌ها و کشتزارها را ویـران نسـازید). زیـرا خـداونـد تجاوزگران را دوست نمی‌دارد. (بقره / ۱۹۰)

و دربارۀ اهل کتاب می‌فرماید:

﴿ قُلْ : يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ تَعٰالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَوٰاءٍ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اللهَ وَ لاٰ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لاٰ يَتَّخِذَ بَعْضُنٰا بَعْضاً أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا: اشْهَدُوا بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب، بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، بجای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم. (آل عمران / ۶۴)

پس اسلام در این صورت جز با کسانی نمی‌جنگد که با اهالی دارالاسلام، یعنی سرزمین مسلمانان، در داخل آن می‌جنگند! یا کسانی که دارالإسلام را از بیرون تهدید می‌کنند! پیغمبر ﷺ برای نمونه صلح حدیبیّه را با مشرکان داشته است، و با یهودیان مدینه و مشرکان آنجا عهد و پیمان بسته است! معنی این کار ـ البتّه به تصوّر شکست‌خوردگان ـ این است که اسلام در این صورت کاری به انسانهای دیگر در اقطار و اکناف زمین ندارد! به اسلام چه مربوط که آنان جدای از خدا چه چیزی و چه کسی را می‌پرستند. گناهی بر اسلام نیست که مردمان چه چیزی و چه کسی را پرستش می‌کنند، و این که برخی بعضی را بجای خدا ربّ و خداوندگار خویش در همه جای زمین می‌گیرند، مادام که اسلام در داخل حدود و ثغور اقلیمی مملکت خود ایمن بسر می‌برد! این چنین اندیشه و برداشتی سوءظنّ دربارهٔ اسلام و سوءظنّ دربارهٔ یزدان سبحان است! این اندیشه و برداشت را شکست خوردن در برابر واقعیّت تأسّف‌بار و غم‌انگیزی دیکته می‌کند که شکست‌خوردگان با آن رویاروی می‌شوند، و شکست خوردن در برابر نیروهای جهانی تجاوزگری آن را دیکته می‌کند که در حال حاضر این شکست‌خوردگان تاب و توان نبرد با آنها را ندارند!

کار ساده بود اگر چنین شکست‌خوردگانی وقتی که در برابر این نیروها شکست روحی می‌خوردند، شکست خویش را به خود اسلام نسبت نمی‌دادند، و این شکست روانی را بر ضعف واقعیّت زندگیشان حمل نمی‌کردند، واقعیّتی که در حقیقت ناشی از دوری خودشان از اسلام است... امّا این شکست‌خوردگان جز این نمی‌پذیرند و جز این نمی‌جویند که ضعف خود را و شکست خود را به دین نیرومند و توانمند یزدان نسبت دهند!

این نصوصی که شکست خوردگان آنها را متمسک خود قرار می‌دهند، نصوص مرحله‌ای هستند و با واقعیّت معیّنی رویاروی می‌گردند و در شرائط و ظروف مشخّصی اجراء می‌گردند. این واقعیّت معیّن و این شرائط و ظروف مشخّص چه بسا در زندگانی ملّت مسلمان بارها روی دهد و بارها تکرار گردد. در این چنین اوضاع و احوالی این نصوص مرحله‌ای پیاده می‌شود و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، زیرا واقعیّت زندگانی ملّت مسلمان گویای این است که ملّت مسلمان به مرحله‌ای از زمان و مکان افتاده است که همسان مرحله‌ای است که این نصوص با این احکام مرحله‌ای به چاره‌جوئی آن پرداخته‌اند و همچون احکامی را برای آن تجویز نموده‌اند. ولیکن معنی آن این چنین نیست که این احکام آخرین احکام و هدف نهائی هستند، و اینها واپسین گامهای این آئین بشمارند... بلکه تنها معنی آن این است که بر ملّت مسلمان واجب است به پیش برود و شرائط و ظروف را زیبا و زیبنده گرداند، و بکوشد سدّها و مانعها را از سر راه خود بردارد، تا سرانجام بتواند این احکام نهائی را پیاده گرداند که در سورهٔ اخیر آمده‌اند، احکامی که با واقعیّتی روبرو گردیده‌اند که جدای از واقعیّتی است که این نصوص مرحله‌ای با آن رویاروی شده‌اند.

این نصوص واپسین دربارهٔ مشرکین، می‌گوید:

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ. فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ. وَ أَذَانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ، فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ

بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً، وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً، فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند). پس (ای مؤمنان به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز دهم ذی‌الحجّهٔ همان سال، تا روز دهم ماه ربیع الآخرِ سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید، و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همهٔ مردم (که در اجتماع سالانهٔ ایشان در مکّه) در روز بزرگترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب و به امیر الحاجی ابوبکر صدّیق، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکانِ عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همهٔ) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده. امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد. هنگامی که ماه‌های حرام (که مدّت چهار ماههٔ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاه‌ها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است. (ای پیغمبر!) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد. اگر آئین اسلام را پذیرفت، از زمرهٔ شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محلّ امن (و مأویٰ و منزل قوم) خودش برسان (تا از خطرات راه برهد و بدون هیچ گونه اذیّت و آزاری به میان اهل و عیال خویشتن رود). این (پناه دادن) بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان (و ناآگاه از حقیقت اسلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشنائی با اسلام، نور ایمان در دلهایشان روشن گردد). (توبه - ۱/۶)

و در مورد اهل کتاب می‌فرماید:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ، وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ

عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیّات سرانه است و از اقلیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود).

(توبه / ۲۹)

اگر امروز مسلمانان نمی‌توانند به سبب واقعیّت زندگانیشان این احکام را پیاده کنند، آنان ـ هم اینک به طور موقّت ـ مکلّف نیستند که این احکام را پیاده کنند، چون:

﴿ لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلاّ وُسْعَها ﴾.

خداوند به هیچ کس جز به اندازهٔ توانائیش تکلیف نمی‌کند (و هیچگاه بالاتر از میزان قدرت شخصی از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد). (بقره / ۲۸۶)

مسلمانان می‌توانند از این احکام مرحله‌ای استفاده کنند و اندک اندک در پرتو آنها فراتر و جلوتر روند تا این که به اجراء این احکام نهائی موفّق می‌گردند و حال و وضعی را پیدا می‌کنند که می‌توانند در آن این احکام واپسین را تنفیذ و فقط بدانها عمل کنند... ولیکن متوّجه باشند گردنهای نصوص نهائی را برای توافق با احکام نصوص مرحله‌ای پیچ ندهند، و ضعف موجود خود را حمل بر دین نیرومند و توانمند خدا نکنند، و باید از خدا بترسند و بپایند که آئین خدا را زشت و دگرگون ننمایند و ناتوانی و نارسائی را بدان نسبت ندهند به دلیل این که اسلام آئین صلح و ساز است! قطعاً اسلام عملاً آئین صلح و ساز است، ولی صلح و سازی که بر اساس نجات جملگی انسانها از بندگی غیر خدا، و بر اساس رساندن جملگی انسانها به صلح و صفای تامّ و عامّ استوار باشد... این برنامهٔ یزدانی است و همان برنامه‌ای است که از انسانها خواسته می‌شود بدان برگردند و به بلندای آن اوج گیرند و از خوبیهای آن بهره‌مند شوند. این برنامه نه برنامهٔ بنده‌ای از بندگان، و نه مکتبی از تراوش اندیشهٔ اندیشمندی از انسانها است، تا دعوت کنندگان به سوی آن خجالت بکشند از این که اعلان کنند هدف نهائی آنان درهم کوبیدن و درهم شکستن همهٔ نیروها و قدرتهائی است که بر سر راه اسلام بایستند و نگذارند اسلام آزادی را به میان مردمان برد و به یکایک آنان حقّ انتخاب این آئین را ارمغان دارد.

✿

هنگامی که مکتبها و مذهبهائی که مردمان از آنها پیروی می‌کنند ساخته و پرداختهٔ بندگان باشد، و وقتی که نظامها و سیستمها و شریعتهائی که زندگی انسانها را می‌چرخاند و اداره می‌گرداند نیز ساخت و ساختار بندگان باشد، در این حالت وضع فرق می‌کند و هر مکتب و مذهبی و هر نظام و سیستمی حقّ دارد در داخل میهن و خاک خود ایمن زندگی کند، مادام که به حدود و ثغور دیگران تجاوز ننماید، و حقّ این مکتبها و مذهبها و نظامها و سیستمهای گوناگون این خواهد بود که با همدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند و یکی از آنها نکوشد دیگری را از میان بردارد.

امّا هنگامی که یک برنامهٔ الهی و یک شریعت ربّانی در میان باشد، و بندگی در آن خاص یزدان یگانهٔ جهان باشد و بس، و در کنار این برنامه و این شریعت و این یکتاپرستی، برنامه‌ها و مکتبها و مذهبها و اوضاع و احوال ساخته و پرداختهٔ انسانها باشد و در آنها مردمان پرستش و بندگی بندگان، به جای خداوند سبحان کنند، کار کاملاً فرق می‌کند. در اینجا حقّ برنامهٔ الهی است که از سدّها و مانعهای بشری بگذرد، و انسانها را از پرستش و بندگی بندگان رها کند، و آن گاه ایشان را در گزینش عقیده آزاد بگذارد، و آنان در سایهٔ آئین یگانه‌پرستی اسلام هر عقیده‌ای را که می‌خواهند آزادانه اختیار کنند.

شکست خوردگانی که می‌کوشند گردنهای نصوص را کاملاً پیچ دهند تا از تنگنائی بیرون بیایند که گمان می‌برند، و چنین می‌انگارند که اسلام برای آزادی انسانها از پرستش و بندگی سوای یزدان در سراسر جهان، از حدود و ثغور مملکت خود گام فراتر نمی‌گذارد، این حقیقت بزرگ را فراموش می‌کنند که یک برنامهٔ ربّانی در میان است و در آن تنها خدای یکتا پرستش و بندگی می‌گردد، و این برنامه با همهٔ برنامه‌های بشری که در آنها پرستش و بندگی بندگان روا است، به مقابله می‌پردازد و به پیکار می‌خیزد.

جهاد مطلق و بی‌قید و بند در این آئین دارای اسباب و عللی است که از خود برنامهٔ الهی برمی‌خیزند و سرچشمه می‌گیرند. آن اشخاص شکست خورده‌ای که شکست و ناتوانی خویش را حمل بر این آئین می‌کنند، بدان اسباب و علل مراجعه کنند.[1] امید است که خداوند سبحان از جانب خود بدیشان تاب و توانی دهد، و بدانان فرقانی ـ یعنی بینشی که با آن بتوان حقّ را از باطل، و خوب را از بد تشخیص داد ـ ارمغان دارد که آن را به بندگان پرهیزگار خود وعده داده است.

در پایان لازم به تذکّر است که این سوره در سرآغاز آن همچون سائر سوره‌ها در مصحف عثمان رضی الله عنه که اصل مصحفها است، جملهٔ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ نوشته نشده است.

ترمذی برابر اسنادی که در دست داشته است، از ابن عباس ـ رضی الله عنه ـ روایت نموده که گفته است: «به عثمان پسر عفّان گفتم: چه چیز شما را بر آن داشت که سورهٔ «أنفال» را با آن که از زمرهٔ سوره‌های «مَثانی»[2] و سورهٔ «برائت» را که از جملهٔ «مِئِین»[3] است، به دنبال هم آوردید و جملهٔ «بسم الله الرحمن الرحیم» را در میان آنها ننوشتید و آن را در ردیف «سبع طوال»[4] قرار دادید؟ چه چیز شما را بدین امر واداشت؟ عثمان گفت: با گذشت زمان، سوره‌هائی با آیه‌های فراوان، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد و او به هنگام نزول، یکی از کسانی را که نوشتن می‌دانست، فرامی‌خواند و بدو می‌گفت: این آیه را در سوره‌ای بنویس که در آن فلان چیز و فلان چیز آمده است. سورهٔ «أنفال» هم از نخستین چیزهائی است که در مدینه فروفرستاده شده است، و سورهٔ «برائت» جزو آخرین بخشهائی است که از قرآن نازل شده است و داستان «انفال» همانند داستان «برائت» است و گمان بردم که شاید این سوره جزو «أنفال» است. رسول خدا هم وفات فرمود و برای ما روشن نکرد که «برائت» جزو انفال است یا خیر. از این رو، آن دو را در پی یکدیگر آوردم و میان آنها جملهٔ «بسم الله الرحمن الرحیم» را ننوشتم و آن را جزو «سبع طوال» قرار دادم».

این روایت نزدیک‌ترین روایات به عقل برای دیباچهٔ تفسیر پسندیده‌ای است که دربارهٔ پیاپی آمدن این دو سوره بدین روال و فاصله نینداختن میان آنها با جملهٔ: بسم الله الرحمن الرحیم است. همچنین این روایت بیانگر این است که قرار دادن آیات در هر سوره‌ای، و ترتیب هر سوره‌ای در جای مناسب خود، به فرمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات مبارک او انجام می‌گرفته است. و سوره‌های متعدّدی در یک زمان باز مانده است و بسته نشده است. لذا وقتی که آیه‌ای یا آیه‌هائی به مناسبتی از مناسبات موجود نازل می‌گردید، یا حکمی را تکمیل یا تعدیل می‌کرد، برابر برنامهٔ حرکت و جنبش واقعی این آئین، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌فرمود که در جای خود در فلان سوره قرار داده شود... بدین وسیله حکمت معیّن و فلسفهٔ مشخّصی ایجاب می‌کرد که هر سوره‌ای در بربگیرد آیاتی را که در برگرفته است، و هر سوره‌ای در جائی باشد که هست.

۱- مراجعه شود به دیباچهٔ سورهٔ انفال در جزء نهم، در آنجا می‌توان اسباب و علل جهاد اسلامی را مطالعه کرد.

۲- سوره‌ای که آیات آن به صد نرسد و از سوره‌های کوتاه نیز نباشد. (مؤلّف)

۳- سوره‌های درازی که آیات آن بیش از صد آیه است. (مترجم)

۴- هفت سورهٔ دراز قرآن که عبارتند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، أنعام، أعراف، توبه. (مترجم)

همان‌گونه که در معرّفی سوره‌ها بارها نوشته‌ایم، می‌بینیم که هر سوره‌ای «شخصیّت» ویژه‌ای دارد، و نشانه‌های معیّنی دارد که سیماهای این شخصیّت را مقرّر و مشخّص می‌نماید. همچنین هر سوره‌ای فضای معیّنی و سایه روشنهای مشخّصی دارد. گذشته از اینها تعبیرات خاصّی در هر سوره است که این سیماها را تأکید می‌نماید، و این شخصیّت را برجسته می‌گرداند. چه در بخش پیشین، و چه قبل از آن در سخن ابن عبّاس، امید است چیزی از این پدیدهٔ روشنی باشد که بارها در شناسائی سوره‌ها در این کتاب فی ظلال القرآن از آن سخن گفته‌ایم و راجع بدان مطالبی نگاشته‌ایم.

اکنون بدین اندازه در شناسهٔ کوتاه سوره بسنده می‌کنیم، و می‌پردازیم به بررسی مستقیم نصوص قرآنی در روند سوره... خدا است که موفقّ می‌گرداند و کار را آسان می‌نماید.

سُورَةُ التَّوْبَةِ

ترتيبها ۹ — آياتها ۱۲۹

بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾
فَسِيحُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى
ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ
إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۙ
وَرَسُولُهُۥ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
﴿٣﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ
شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ
مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾ فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ
فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ
وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ
وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾
وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ
كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾
كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ
رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ فَمَا
ٱسْتَقَٰمُوا۟ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُوا۟ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ
﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا۟ عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا۟ فِيكُمْ إِلًّا
وَلَا ذِمَّةً ۚ يُرْضُونَكُم بِأَفْوَٰهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ
فَٰسِقُونَ ﴿٨﴾ ٱشْتَرَوْا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا۟
عَن سَبِيلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾ لَا يَرْقُبُونَ
فِى مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾
فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ
فِى ٱلدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ وَإِن نَّكَثُوٓا۟
أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا۟ فِى دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓا۟
أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ ۙ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ
﴿١٢﴾ أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓا۟ أَيْمَٰنَهُمْ وَهَمُّوا۟
بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ
أَتَخْشَوْنَهُمْ ۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾
قَٰتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ
عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيُذْهِبْ
غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
﴿١٥﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا۟ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟
مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ
وَلِيجَةً ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ
أَن يَعْمُرُوا۟ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ ۚ
أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٧﴾
إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ
وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ فَعَسَىٰٓ
أُو۟لَٰٓئِكَ أَن يَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾ ۞ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ
ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ
وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ
ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ
بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا
نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ
عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ
وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ
وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ إِن
كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ
تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ
فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ
كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ
تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾
ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا
وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ إِن
شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

این بخش از روند سوره پس از سائر بخشهای سوره نازل گردیده است، هر چند که از لحاظ ترتیب پیش از آنها قرار گرفته است. ترتیب آیات در سوره ـ همان‌گونه که گذشت ـ به فرمان پیغمبر خدا ﷺ انجام می‌گرفت. لذا پیشی و پسی آیات برابر دستور پیغمبر ﷺ بوده است.

این بخش در برگیرندهٔ پایان گرفتن عهدها و پیمانهائی است که میان مسلمانان و مشرکان تا آن زمان موجود بوده است، چه پایان گرفتن چهار ماههٔ کسانی که عهد و پیمان ایشان مطلق، یعنی بدون قید زمان بوده است، و چه عهد و پیمان افرادی که عهد و پیمان خود را شکسته‌اند، و چه به پایان رسیدن مدّت زمان عهدها و پیمانهائی که مقیّد بوده است و صاحبان آنها با مسلمانان عهدشکنی و پیمان‌شکنی نکرده‌اند و کسی را بر ضدّ ایشان پشتیبانی ننموده‌اند... به طورکلّی آخرین نتیجه این شد که عهدها و پیمانها با مشرکان جزیرةالعرب به پایان آمد، و پس از آن با مشرکان معامله و بازرگانی نشد، و این امر با بیزاریِ بی چون و چرا از مشرکان انجام پذیرفت، و اعلان گردید که مشرکان در پیش خدا و پیغمبر خدا ﷺ دیگر عهد و پیمانی ندارند.

این بخش همچنین متضمّن این است که دیگر از این به بعد به مشرکان اجازه داده نمی‌شود کعبه را طواف کنند یا آن را به شکلی از اشکال تعمیر و آباد نمایند. بر خلاف عهد و پیمان همگانی بی‌قید و بندی که قبلاً میان پیغمبر خدا ﷺ و میان مشرکان بود و برابر آن برخی بعضی را در بیت الله الحرام، و در ماه‌های حرام، با وجود شرک مشرکان، امن و امان می‌داد.

کسی که به حوادث تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ بنگرد، و رخدادهای آن را پیش چشم دارد، از لابلای سیرهٔ نبوی، واقعیّت تاریخی برنامهٔ حرکتی اسلامی را خواهد دید. همچنین کسی که به سرشت این برنامه و مراحل و اهداف آن مراجعه کند، آشکارا خواهد دید که این گام قاطعانه در روابط میان اردوگاه اسلامی در جزیرة العرب و میان سائر اردوگاه‌های مشرکان، و همچنین میان اردوگاه اسلامی و میان اردوگاه‌های اهل کتاب که در این سوره از آن سخن رفته است و احکام آن مقرّر گردیده است، بس بجا و بموقع برداشته شده است، و زمین برای آن آماده، و اوضاع و احوال مهیّا بوده است، و گام طبیعی بوده و در زمان لازم خود برداشته شده است.

در واقعیّت عملی، مرحله به مرحله، و آزمون پس از آزمون، روشن گردیده بود که همزیستی مسالمت‌آمیز

میان دو برنامهٔ زندگی ممکن نیست، دو برنامه‌ای که این همه اختلاف ریشه‌ای ژرف میان آن دوتا است، اختلاف اصلی و عمیقی که در برگیرندهٔ هر جزئی از جزئیّات اعتقاد و جهان‌بینی، و اخلاق و آداب، و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و انسانی است. همچون اختلافی به ناچار از اختلاف اعتقاد و جهان‌بینی سرچشمه خواهد گرفت... مراد دو برنامهٔ زندگی است که یکی بر پرستش و بندگی یزدان یگانهٔ بدون انباز استوار است، و دیگری بر پرستش و بندگی انسان برای انسان، و انسان برای آلهه و خداگونگان دروغین، و انسان برای اربابان جوراجور، استوار است. گذشته از این، میان این چنین دو برنامه‌ای باید در هر گامی از گامهای زندگانی، اختلاف بیفتد. چرا که در همچون دو نظامی و همچون دو برنامه‌ای در هر گامی از گامهای زندگانی آنها برخورد کامل با یکدیگر وجود دارد.

این یک رخداد و عارضهٔ ناگهانی گذرائی نبود که قریش در مکّه چنین موضعگیری کینه‌توزانه‌ای در برابر دعوت «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» داشته باشد، و در مدینه این چنین جنگ ستمگرانه‌ای با همچون دعوتی بکنند... این یک رخداد و عارضهٔ ناگهانی گذرائی نبود که یهودیان نیز در مدینه چنین موضعگیری زشت و پلشتی در برابر همچون حرکتی داشته باشند، و ایشان که اهل کتاب بوده‌اند با مشرکان در یک اردوگاه قرار گیرند. این یک رخداد و عارضهٔ ناگهانی گذرائی نبوده است که یهودیان از یک سو، و قریش از دیگر سو قبائل عرب را در جزیرةالعرب در جنگ احزاب تحریک کنند و برانگیزند تا همچون خطری را ریشه‌کن و نابود گردانند که همگان را تهدید کرده است بدان‌گاه که در مدینه دولتی بر اساس این چنین عقیده‌ای تشکیل شده است و نظام و سیستمی برابر آن چنان برنامهٔ ربّانی منحصر به فردی شکل گرفته است. همچنین پس از اندکی خواهیم دانست که این یک رخداد و عارضهٔ ناگهانی گذرائی نبوده است و نیست که مسیحیان نیز که اهل کتاب هستند در برابر این دعوت و این حرکت چه در یمن و چه در شام، یا در غیر یمن و شام تا آخر زمان موضعگیری کرده و موضعگیری کنند... این سرشت چیزها است... این پیش از هر چیز سرشت برنامهٔ اسلامی است، سرشتی که پیروان برنامه‌های دیگر خوب آن را می‌شناسند و از روی فطرت بدان پی می‌برند... این سرشت پافشاری بر پابرجائی و پایداری حکومت خدا در زمین، و بیرون آوردن جملگی مردمان از پرستش و بندگی بندگان، به سوی پرستش و بندگی یزدان یگانهٔ جهان، و درهم شکستن سدّها و مانعهای مادی و ظاهری است، سدّها و مانعهائی که میان «جملگی مردمان» و میان آزادی حقیقی انتخاب، وجود داشته باشد... گذشته از این، در مرتبهٔ دوم، این سرشتِ برخورد میان دو برنامهٔ زندگی با یکدیگر است، دو برنامه‌ای که در هیچ کار بزرگ یا کوچکی به هم نمی‌رسند و سر سازش ندارند، و پیروان برنامه‌های زمینی دائماً می‌کوشند برنامهٔ خدائی را نابود کنند، برنامه‌ای که وجودشان و برنامه‌هایشان و اوضاع و احوالشان را تهدید می‌کند پیش از این که ایشان را نابود سازد... این قطعی و حتمی است و در حقیقت جبر است و اختیاری در آن نه برای اینان و نه برای آنان است.

این قطعی و حتمی و جبری است که در طول زمان کار خود را کرده است، و با گذشت تجارب تأثیر خویش را بخشیده است، و به شکلها و گونه‌های مختلف جلوه‌گر آمده است، و ضرورت گام نهائی واپسینی را تأکید کرده است و ژرفا بخشیده است که در این سوره اعلان گردیده است. اسباب و علل ظاهری و مستقیمی که برخی از روایتها بیان می‌دارند جز حلقه‌هائی از زنجیرهٔ دراز و کشیده‌ای نبوده است که در طول تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ و در طول تاریخ حرکت اسلامی از نخستین روزهای آن امتداد پیدا کرده است.

با این نگرش فراخ به ریشه‌های اصلی موضعگیریها، و نگاه ژرف به جنبشهای پیوسته و پیاپی، درک و فهم این گام اخیر ممکن می‌گردد. البتّه در کنار آن نباید

اسباب و علل ظاهری و مستقیم را نادیده گرفت، چون اسباب و علل ظاهری و مستقیم نیز در جای خود حلقه‌هائی در این زنجیرهٔ دراز هستند و نقش خود را بازی می‌کنند.

امام بغوی در تفسیر خود ذکر کرده است که مفسّران گفته‌اند: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به سوی تبوک بیرون رفت، منافقان به جنبش درآمدند و به تباهکاری و بدکرداری پرداختند. مشرکان نیز عهدها و پیمانهای خود را شکستند. یزدان سبحان دربارهٔ اینان و آنان آیاتی را نازل فرمود. خداوند تا چهار ماه بدیشان مهلت داد، چه به کسانی که عهد و پیمانشان کمتر و چه به کسانی که عهد و پیمانشان بیشتر از چهار ماه بود.

امام طبری پس از بررسی اقوال گوناگون در سرآغاز این سوره، چنین ذکر کرده‌است: سخن کسی در این باره بیشتر پسندیده می‌نماید و چنگی به دل می‌زند که گفته‌است: مدّتی که خدا آن را برای مشرکان قرار داده است، و بدیشان اجازه فرموده است در این فرصت گشت و گذار داشته باشند، برابر:

﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ﴾.

پس (ای مؤمنان به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردند..... (توبه / ۲)

این مهلت به کسانی داده می‌شود که عهد و پیمان با مسلمانان داشته‌اند، ولی دیگران را بر ضد پیغمبر خدا ﷺ پشتیبانی و کمک نموده‌اند و پیش از موعد مقرّر، عهد و پیمان خود را شکسته‌اند. و امّا کسانی که عهد و پیمان خویش را نشکسته‌اند و دیگران را بر ضدّ او پشتیبانی و یاری نکرده‌اند، خداوند عظیم الشّأن به پیغمبرش ﷺ دستور فرموده است عهد و پیمان با آنان را تا پایان مدّت معیّن رعایت کند، برابر:

﴿ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد. (توبه / ۴)

از جملهٔ چیزهائی که طبری ـ با اسنادی که داشته است ـ از مجاهد روایت کرده است این است که می‌گوید، مجاهد دربارهٔ:

﴿ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین جزیرةالعرب را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند). (توبه / ۱)

گفته است: اهل عهد: مُدْلج[1] و عربهائی بوده‌اند که پیغمبر ﷺ با ایشان عهد و پیمان بسته بود، و هر کس دیگری مراد است که عهد و پیمانی داشته است. مجاهد گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ از کار تبوک بپرداخت و برگشت، خواست به حجّ برود. فرمود: (إِنَّهُ يَحْضُرُ الْبَيْتَ مُشْرِكُونَ يَطُوفُونَ عُرَاةً، فَلَا أُحِبُّ أَنْ أَحُجَّ حَتَّىٰ لَا يَكُونَ ذٰلِكَ).

مشرکانی در بیت الله الحرام حضور به هم می‌رسانند که لخت و عریان طواف می‌کنند. نمی‌خواهم تا این چنین باشد به حجّ بروم.

پس ابوبکر و علی ـ رحمة الله علیهما ـ را به مکّه فرستاد. آنان در ذی المجاز، و در مکانهائی که مردمان با یکدیگر پیمان می‌بستند، و در همهٔ جایگاه‌های مراسم حجّ، به میان مردمان رفتند و گردیدند، و به کسانی که با مسلمانان پیمان داشتند گفتند: چهار ماه

۱- مُدْلج قبیله‌ای از کنانه است. (مترجم)

ایمن هستند. آنها ماه‌های حرام هستند که پیاپی یکدیگر می‌آیند و می‌گذرند: بیستم آخر ذی‌الحجّه تا ده روزی که از ماه ربیع الآخر می‌گذرد. از آن به بعد عهد و پیمانی با ایشان در میان نیست. به همهٔ مردمان اعلان کرد که یا باید برای جنگ آماده شوند، و یا این که ایمان بیاورند.[1] پس همه ایمان آوردند و کسی به گشت و گذار نپرداخت».

این اسباب و علل ظاهری و مستقیم، بدون شکّ در برگرفتن گام نهائی قاطعانه، ارزش و اهمّیّت خود را داشته است. ولیکن در جایگاه خود و نقشی که ایفاء کرده است، جز حلقه‌هائی در زنجیرهٔ درازی نبوده است که پیش از هر چیز از قطعی و حتمی و جبری بودن ریشه‌ای بزرگی ناشی شده است، و آن: ضدّیّت اساسی دو برنامه، و عدم امکان همزیستی مسالمت‌آمیز میان آن دو تا است، مگر در مدّت زمانهای کوتاه اضطراری، و آن هم قطعاً به پایان می‌آید و بسر می‌رسد.

محمّد رشید رضا خواسته است که حلقه‌های زنجیره را از آغاز دعوت به همدیگر پیوند دهد ـ هر چند که تلاش نکرده است اصل اختلاف ریشه‌ای دائمی را به همدیگر پیوند دهد که این زنجیره و حلقه‌های آن را پدید می‌آورد، و به همان‌جا می‌انجامد که این زنجیره و حلقه‌ها بدان می‌انجامند... در تفسیر المنار گفته است:

«مشهور و قطعی است و خلافی در آن نیست که یزدان بزرگوار محمّد را به عنوان پیغمبر خود و خاتم الأنبیاء همراه با اسلامی فرستاده است که دین را به وسیلهٔ آن تکمیل کرده است، و معجزهٔ بزرگ اسلام را قرآن قرار داده است، قرآنی که از جنبه‌های زیادی معجزه برای انسانها است. کلّیّات این جنبه‌ها را در تفسیر آیهٔ ۲۳ سورهٔ بقره صفحهٔ ۱۹۰ تا ۲۲۸ جلد اوّل ذکر کرده‌ایم. بنای دعوت به اسلام را نیز بر پایهٔ دلائل عقلی و عملی قانع کننده و الزام بخش قرار داده است.[2] خدا واداشتن به پذیرش اسلام و تحمیل آن با توسّل به زور را نمی‌پسندد، همان‌گونه که در تفسیر سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۶ صفحهٔ ۲۶ تا ۴۰ جلد دوم جزء سوم بیان کرده‌ایم.

مشرکان در برابرش ایستادگی کردند، و با شکنجه و آزار مؤمنان را از دین برگرداندند، و با فشار و زور از پذیرش اسلام ممانعت به عمل آوردند، و پیغمبر ﷺ را از تبلیغ این آئین بازداشتند و با قدرت و قوّت ممکن از رساندن پیام آسمانی جلوگیری کردند. هیچ یک از پیروان او از کشتن خود یا شکنجهٔ خویش ایمن نبود، مگر این که همپیمانی یا خویشاوندی او را پناه و امنیّت می‌داد. پس از میان مسلمانان هر بار دسته و گروهی هجرت می‌کرد. بعدها اذیّت و آزار پیغمبر ﷺ را شدّت بخشیدند. تا آن وقت که در دار الندوه گردآمدند و آشکارا رأی آنان بر این شد که پیغمبر ﷺ را برای همیشه زندانی کنند، یا او را تبعید نمایند، و یا این که بکشند! سرانجام تصمیم گرفتند که او را بکشند! خداوند بزرگوار به پیغمبرش ﷺ دستور فرمود هجرت کند، همان‌گونه که در جزء هشتم در تفسیر آیهٔ ۳۰، صفحهٔ ۶۵۰ جلد نهم گذشت:

﴿ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نقشه می‌کشیدند.... (انفال / ۳۰)

پیغمبر ﷺ هجرت فرمود. اصحاب و یارانش نیز آن کسانی که توانستند هجرت کردند و به مدینهٔ منوّره رفتند، آنجائی که انصار خدا و پیغمبر او را یافتند، انصاری که دوست می‌داشتند کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت می‌کردند و آنان را بر خود ترجیح

۱- از نصّ قرآنی پیدا است که خدا کسانی راکه با مسلمانان عهد و پیمان داشته‌اند و عهد و پیمان خود را شکسته‌اند تا پایان موعد و عهد و پیمان مهلت و فرصت داده است. شاید مجاهد رحمه‌الله به طور اختصار به مسأله توجّه داشته است. (مؤلّف)

۲- لازم است در اینجا به برنامهٔ مدرسهٔ استاد شیخ محمّد عبده اشاره کنیم. برنامهٔ او متأثّر از فلسفه‌ای است که جدای از فلسفهٔ اسلام است و آن فلسفهٔ «دیکارت» است. این امر باعث شده است که استاد شیخ محمّد عبده سخت بر «عقل» تکیه کند و در مسائل عقیده بیش از حدّ خود به عقل مجال دهد. چه لازم است بر دلائل عقلی و عملی دلائل فطری را بیفزائیم، آن دلائل فطری‌ای که در این آئین بدیهی و روشن هستند و پاسخگوی هستی انسان از جمله عقل و ذهن او است. (مؤلف)

می‌دادند. میان انصار و میان مشرکان مکّه و سائر مشرکان عرب، به مقتضی حال و برابر عرف همگانی در آن زمان، حالت جنگ برقرار بود. پیغمبر ﷺ با اهل کتاب، یعنی یهودیان مدینه و اطراف آن پیمان صلح و همکاری و همیاری بست. ولی اهل کتاب بدو خیانت می‌کردند و ستم می‌ورزیدند، و عهدها و پیمانهای خود را با او می‌شکستند. آنان با مشرکان دوستی می‌ورزیدند و ایشان را کمک می‌کردند هر زمان که با پیغمبر می‌جنگیدند، همان‌گونه که قبلاً توضیح همهٔ این مطالب در تفسیر سورهٔ انفال در همین جزء صفحهٔ ۱۵۴۷ تا ۱۵۵۶ گذشت.

پیغمبر ﷺ در حدیبیّه با مشرکان پیمان صلح بست برای مدّت ده سال، آن هم با شروطی که در آنها با ایشان بسیار نرمش نشان داد، نرمش با وجود قدرت و قوّت و عزّتی که پیغمبر ﷺ و مؤمنان داشتند، نه این که بر اثر ضعف و ناتوانی و خواری و پستی مجبور بدین صلح شده باشند. این صلح و ساز، امن و امان و نشر و انتشار دین پیغمبر ﷺ را به همراه آورد، آن هم نشر و انتشاری که با حجّت و برهان انجام پذیرفت، و مردمان با میل قلبی و رغبت درونی بدین آئین روی آوردند.[1] قبیلهٔ خزاعه با پیغمبر ﷺ عهد و پیمان بستند، و قبیلهٔ بنوبکر با قریش همپیمان شدند. بنوبکر بر خزاعه تاختند، و قریش بنوبکر را با اسلحه کمک کردند و پیمان خود را شکستند. این امر سبب گردید که جنگ همگانی با ایشان بشود، و پیغمبر ﷺ مکّه را فتح بکند، فتحی که شوکت و عظمت شرک را درهم شکست، و مشرکان را خوار و رسوا کرد. امّا آنان با این وجود پیوسته با پیغمبر ﷺ می‌جنگیدند هر زمان که احساس توان و زور می‌کردند. برای مشرکان از روی تجربه ثابت شده بود که چه در حال قدرت و چه در حال ضعف خود، هیچ‌گونه عهد و پیمانی را نگاه نمی‌دارند، و از عهدشکنی و پیمان‌شکنی ابائی ندارند، و بر عهد و پیمانشان اعتمادی نیست، همان‌گونه که به زودی هنگام بررسی آیات ۷ تا ۱۲ همین سوره می‌آید.

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ؟... ﴾.

الی:

﴿... فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ، إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟...

تا:

(اینان سردستگان کفر و ضلال هستند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید، چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبهٔ خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند.

یعنی هیچ‌گونه عهد و پیمانی ندارند که آن را مراعات کنند و بدان وفاء نمایند. مراد این است ممکن است مسلمانان با مشرکان برابر عهدها و پیمانها زندگی کنند و بدیشان باور نمایند که عهدها و پیمانها را مراعات می‌دارند و می‌توان با ایشان زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند، و هر یک از اینان و از آنان از شرّ و بلا و تعدّی و تجاوز دیگری ایمن می‌گردد، هر چند که مشرکان بر شرکی بمانند که قانون و شریعتی ندارد که بتوان برابر آن رفت و از آن اطاعت کرد، و به موجب آن وفای به عهد واجب باشد.[2]

۱- این سخن درستی است اگر مراد از آن پخش عقیده با قانع کردن و دلیل آوردن باشد. چه قانع کردن و دلیل آوردن اساس این حرکت است. ولی اگر مراد این باشد که جهاد در اسلام جز برای دفاع از اسلام نیست و جهاد تنها برای دفاع از مسلمانان است، و صلح و ساز در غیر این صورت واجب است... همان‌گونه که مؤلّف المنار؛ در نظر دارد، سخن بی‌اعتبار و نادرستی است. (مؤلّف)

۲- جای تعجّب است که هر چند مؤلف المنار؛ این حقیقت واقعی را لمس کرده است: زندگی مسالمت‌آمیز بر اساس عهدها و پیمان نامه‌های موجود در میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه شرک و اردوگاه اهل کتاب ممکن نیست ـ

⇦

این اصل شرعی است، اصلی که بر آن بنیانگذاری می‌گردد چیزهائی که در این سوره آمده است، چه راجع به دور انداختن عهدها و پیمانهای مطلق باشد، و چه راجع به اتمام عهدها و پیمانهای زماندار و موقّتی باشد که همپیمانان عهدشکنی نکرده‌اند و بر سر عهد و پیمان مانده‌اند... و امّا حکمت و فلسفهٔ آن، با قدرت و قوّت نابودن کردن و زدودن شرک از سرزمین جزیرة العرب، و تحویل آن خالصانه به مسلمانان، با مراعات اصول و قواعدی بوده است که در آیهٔ:

﴿ وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ... ﴾.

و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند.... (بقره / ۱۹۰)

و در فرمودهٔ:

﴿ وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ... ﴾.

و اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای.... (انفال / ۶۱)

قبلاً گذشت. البتّه چه جنگ و چه صلح به اندازهٔ امکان و توان صورت می‌پذیرد... هر چند که جمهور گفته‌اند: این آیه با آیهٔ سیف[1] همین سوره، و رها ساختن عهدها و پیمانهای مشرکان، منسوخ گردیده است»... (پایان سخن محمّد رشید رضا)

از این بررسی و از پیرو آن، و از چیزهائی که بعد از آنها در تفسیر این سوره در المنار آمده است، نمایان و پیدا است که محمّدرشید رضا ﷺ با وجود این که سبب اصلی و ژرف و نهفته در فراسوی این زنجیرهٔ پیمان‌شکنیها را لمس نموده است، و سرآغاز نخستین فرصت برای جنگ با اسلام و مسلمانان را توسّط مشرکان و اهل کتاب، آشکارا دیده است و بدان پی برده است، باز هم مؤلّف المنار این سبب را پیگیری و ریشه‌یابی نمی‌کند، و به امتداد و فراگیری آن نگاهی نمی‌اندازد، و به حقیقت بزرگی نمی‌نگرد که در سرشت این آئین و در سرشت برنامهٔ جنبشی و انقلابی آن، و در سرشت اختلاف ریشه‌ای موجود در میان برنامهٔ یزدان و برنامه‌های بندگان است، برنامه‌هائی که در چیزی از آنها سازش وجود ندارد و چیزی از آنها با برنامهٔ الهی نمی‌خواند. به عبارت دیگر همزیستی مسالمت‌آمیز طولانی میان اردوگاه‌های برجا و بر پا بر برنامهٔ یزدان، و میان اردوگاه‌های دیگر اصلاً امکان ندارد.

استاد محمّد عزّت دروزه در تفسیر این سوره در کتاب خود: «التفسیر الحدیث» از این حقیقت بزرگ بسیار دور افتاده است، و آن سببِ اصیلِ ژرف را اصلاً لمس نکرده است و نپسوده است. چرا که او همچون نویسندگان معاصر رئالیسم، تحت فشار جهان واقعِ بد و زندگی ناجور زادگان مسلمانان، و تحت فشار نیروی ظاهری اردوگاه‌های مشرکان و ملحدان و اهل کتاب در این زمان، سرگرم پیدا کردن گواهی بر این آئین است، برای اثبات این که این آئین دین صلح و ساز و امن و امان است. آئینی است که چیزی جز این را نمی‌خواهد که در داخل مرزهای خاک خود ایمن باشد! لذا هر وقت صلح و ساز و امن و امان باشد، اسلام آزمندانه خواهان آن است، و هدف دیگری جز آن را ندارد!

بدین علّت استاد محمّد عزّت دروزه برای این نصوص جدید اخیر سورهٔ توبه سببی نمی‌بیند، مگر عهدشکنی بعضی از مشرکانی که پیمانهای خود را با پیغمبر خدا ﷺ شکسته‌اند، و کسانی هم که پیمانهای خود را نشکسته‌اند - چه پیمانهای موقّت چه پیمانهای دائمی - سوره دربارهٔ محافظت بر آنها نازل گردیده است. و حتّی اگر پیمانهای آنان به سر آمده باشد، جائز

⇦ مگر در اوقات محدود و موقّتی که بیانگر قاعدهٔ همیشگی نیست - مؤلّف محترم قانون ارتباطات میان اردوگاه اسلامی و این اردوگاه‌ها، عهدها و المنار پذیرفته است که: «پیمانهای صلح و ساز است مادام که آنان بر مسلمانان در کشورهای اسلامی نتازند! همچون صلح و سازی همیشه ممکن است! امّا جز این مستثنی است! و این امر ویژهٔ مشرکان جزیرة العرب است...».

این سخن بطور نسبی صحیح است، ولی حقیقت امر این است که هر چند روی سخن با مشرکان جزیرة العرب است، امّا شامل همهٔ مشرکان بطور عام است، همان‌گونه که هنگام رویاروئی با آیات بیان خواهیم کرد. (مؤلّف)

۱- مراد آیهٔ ۵ سورهٔ توبه است. (مترجم)

است با ایشان پیمانهای تازه بست! همچنین می‌توان با خود پیمان‌شکنان نیز پیمانهای تازه بست! و آیات مرحله‌ای و تدریجی اصلی است که این اصل همهٔ آیات اخیر این سوره را مقیّد می‌سازد!!!

او در این باره در شرح این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد. هنگامی که ماههای حرام (که مدّت چهار ماههٔ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است.

می‌گوید:

«در این دو آیه و آیات پیش از آنها تصویرهائی از تاریخ زندگی پیغمبر ﷺ در اواخر دوران زندگی در مدینه است. در این دو آیه سخن از عهدها و پیمانهای صلح و سازی است که میان مسلمانان و مشرکان بعد از فتح مکّه بوده است، و چه بسا اشاره به عهدها و پیمانهائی نیز باشد که تا پیش از فتح مکّه برقرار بوده است. در میان مشرکان کسانی بوده‌اند که به عهدها و پیمانهای خود وفا کرده‌اند، و کسانی هم بوده‌اند که عهدها و پیمانهای خود را شکسته‌اند، و یا نشانه‌های عهدشکنی و پیمان‌شکنی و ستمگری در آنان پیدا گردیده است.

پیش از این به اطّلاع رساندیم که مفسّران آیهٔ دوم این دو آیه‌ای را که ما درصدد بررسی آنها هستیم آیهٔ سیف می‌نامند، و آن را ناسخ هر آیه‌ای می‌دانند که در آن دستور به بزرگواری و سازش با مشرکان، و فرصت و مهلت دادن بدیشان، و چشم‌پوشی کردن و گذشت نمودن و دست برداشتن از آنان باشد؛ بلکه این آیه به طور کلّی جنگ با مشرکان را واجب می‌گرداند. بعضی از مفسّران همپیمانان مشرک را تا سررسید موعد پیمان مستثنی می‌دانند، و برخی از آنان ایشان را مستثنی نمی‌دانند، و بعد از نزول این آیه جز قبول اسلام پذیرش چیزی از ایشان را جائز نمی‌شمارند. به اطّلاع رساندیم که در این کار زیاده‌روی و مخالفت با سخنان قرآن است، سخنانی که متضمّن آیات احکام محکمات بوده و صریح و روشن بیانگر نجنگیدن با غیر دشمنان و آزاد و رها گذاشتن اهل صلح و همپیمانان و دوستان هستند، و آشکارا می‌رسانند که باید با همچون افرادی خوبی و نیکی در پیش گرفت و با ایشان دادگری کرد. مفسّران اقوال و روایات خود را به نقل از پیشینیان دربارهٔ این آیه بیان داشته‌اند. ابن‌کثیر از ابن عبّاس روایت کرده است که او گفته‌است: این آیه به پیغمبر دستور داده است که باید با کسانی بجنگد که با ایشان پیمان داشته است تا اسلام را می‌پذیرند، و عهد و پیمانی را که با ایشان داشته است بشکند. ابن کثیر خودش سخن شگفتی را از سلیمان پسر عُیَیْنه روایت کرده است، و میان این آیه و میان آیات دیگری که دربارهٔ جنگ با مشرکان نیست و آنها را آیات سیف هم نامیده است، تلفیق داده است و گفته است:

پیغمبر ﷺ علی پسر ابوطالب را همراه با این آیات در عید قربان به مکّه فرستاد، و از جملهٔ آنها این آیه بود که آن را آیهٔ سیف، یعنی شمشیر گردن مشرکان عرب، و شمشیر جنگ با اهل کتاب نامید، و آن این آیهٔ توبه بود:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لاٰ يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاٰ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلّیتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود). (توبه / ۲۹)

و شمشیر گردن منافقان نامید که آن هم این آیهٔ سورهٔ توبه است:

﴿ يٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَ الْمُنٰافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). (توبه / ۷۳)

و شمشیر گردن ستمگران و سرکشان، و آن این آیه در سورهٔ حجرات است:

﴿ وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمٰا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدٰاهُمٰا عَلَى الْأُخْرىٰ فَقٰاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللّٰهِ ﴾.

هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حقّ دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدّی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. (حجرات / ۹)

جای شگفت است که طبری این آیه را شامل همپیمانان و همچنین کسانی می‌داند که اصلاً پیمانی نبسته‌اند، و هیچ یک از دو گروه را جدائی نمی‌اندازد، هر چند که او در روند این آیهٔ سورهٔ ممتحنه:

﴿ لاٰ يَنْهٰاكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾.

خداوند شما را بازنمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (ممتحنه / ۸)

گفته است: این آیه جزو آیات محکمات است و خداوند مسلمانان را از خوبی و نیکی و دادگری با کسانی نهی نمی‌کند که موضع مسالمت‌آمیز و نیکرفتاری و کناره‌گیری به خود می‌گیرند، از هر ملّت و نژادی که باشند و هر آئین و مذهبی که داشته باشند. این چنین کسانی چه بسا از زمرهٔ همپیمانان نیز نباشند!

همهٔ اینها بجای خود، امّا آیه‌ای که در صدد بررسی آن هستیم از معانی و روند آن آشکارا پیدا است که تنها دربارهٔ جنگ با مشرکان همپیمانی است که پیمان خود را می‌شکنند و بس. آیه به گونه‌ای است که می‌توان گفت آیهٔ سیف است. ولی آن را شامل هرگونه مشرکی کردن، تحمیل آیه است بر چیزی که این روند و این مضمون برداشت آن را ندارد. همچنین این آیه را ناسخ بیانات آیات بیشماری بشمار آوردن نیز دور از معنی آیه است. چرا که این آیات بیشمار، پایهٔ قاعدهٔ استوار همگانی است، همچون: وادار نکردن به پذیرش دین، و دعوت حکیمانه به سوی راه خدا با فرزانگی و با اندرز نیکو، و مجادله به گونه‌ای و به شیوه‌ای که زیباترین و

بهترین گونه و شیوه باشد، و تحریک و ترغیب به نیکوئی و نیکوکاری و به عدالت و دادگری با کسانی که با مسلمانان نمی‌جنگند و ایشان را از خانه و کاشانه و شهر و دیارشان بیرون نمی‌کنند به سبب چیزهائی که قبلاً بارها در مناسبات گوناگون بدانها توجّه داده‌ایم و آنها را یادآور شده‌ایم. اندکی بعد آیه‌ای که در آن فرمان آشکاری به مسلمانان داده شده است که بر عهد و پیمان خود با مشرکان بمانند، مشرکانی که مسلمانان در کنار مسجدالحرام با ایشان عهد و پیمان بسته‌اند، مادام که مشرکان عهدشکنی نکنند و بر سر پیمان خود با مسلمانان ماندگار باشند. در این آیه دلیل قوی بر زیبائی و پسندیدگی چیزی است که ما - ان شاءالله - بیان می‌داریم.

دو مسأله در بررسی احکامی پیش می‌آید که در لابلای این دو آیه جای دارند. نخستین آنها استثنائی است که در اوّلین آیه از این دو آیه موجود است و بیانگر پایان گرفتن مدّت زمان عهد و پیمان است. پس آیا همپیمانان مشرک پس از پایان گرفتن این مدّت با بیزاری خدا و پیغمبرش روبرو می‌شوند و جنگ با ایشان واجب می‌گردد؟ سخنان مفسّران دربارهٔ این سؤال مثبت است و می‌گویند: بلی که مورد بیزاری خدا و رسول قرار می‌گیرند و واجب است با ایشان درگیری و جنگ شود. امّا ما در این راستا به حدیث نبویِ درست و استواری اطّلاع پیدا نکردیم. معتقدیم که سخنان مفسّران را می‌توان مورد تأمّل قرار داد هرگاه مراد از سخنانشان به طور مطلق باشد. این کار به توضیح اندکی نیاز دارد: همپیمانان یا پیش از عهد و پیمان دشمنان مسلمانان بوده‌اند، و میانشان جنگ و درگیری روی داده است، سپس مسلمانان با ایشان پیمان بسته‌اند، همان‌گونه که کار قریش و صلح ایشان با پیغمبر ﷺ در حدیبیّه به وقوع پیوسته است. یا این که دشمنان مسلمانان خواسته‌اند با مسلمانان پیمان ببندند و صلح کنند، بدون این که میانشان دشمنانگی و جنگی انجام گرفته باشد. این آیهٔ سورهٔ نساء:

﴿ إِلاَّ الَّذينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مّيثاقٌ، أَوْ جاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ، وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقاتَلُوكُمْ. فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبيلاً ﴾.

(چنین منافقانی را بکشید) مگر کسانی که با گروهی پیوند پیدا می‌کنند (و بدیشان پناه می‌برند) که میان شما و آنان پیمان است (و برابر آن، پناهندگان به شما و ایشان مصون از تعرّض باشند). و یا کسانی که به پیش شما می‌آیند و نه سر جنگ با شما دارند و نه می‌خواهند با قوم خود بجنگند. و اگر خداوند می‌خواست ایشان را بر شما چیره می‌کرد و آنان با شما می‌جنگیدند. بنابراین اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرّض آنان شوید (و بلکه موظّفید دستی را بفشارید که برای صلح به سوی شما دراز شده است. (نساء / ۹۰)

معتقدیم در برگیرندهٔ حالتی مثل همچون حالتی است که روی داده است. در روایتهائی از تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ مثالهائی یافته می‌شود. از جمله ابن سعد روایت کرده است که پیغمبر ﷺ با بنی صخر از کنانه صلح کرد، مبنی بر این که با آنان نجنگد، و آنان هم با او نجنگند، و بر سپاه دشمنان نیفزایند و ایشان را بر ضدّ او کمک ننمایند، و میان او و ایشان در این‌باره پیمان نامه‌ای نوشته شد. در این آیه و در آیات دیگری چیزی یافته نمی‌شود در زمینهٔ این که تجدید عهد یا تمدید آن را با اینان یا با آنان منع و قدغن کند هر زمان که چنین کسانی رغبت و علاقهٔ خود را بدان نشان دهند و از ایشان هم عهدشکنی و نیّت ستمگری و تعدّی دیده و استنباط نشده باشد. مسلمانان را نسزد که درخواست همچون پیمانی را نپذیرند، زیرا به مسلمانان دستور جنگ با کسانی داده شده است که با ایشان بجنگند و به سویشان دست تعدّی و تجاوز به شکلی از اشکال دراز کنند. در آیه‌ای که اندکی بعد می‌آید و آشکارا به

مسلمانان دستور می‌دهد بر عهد و پیمان خود با مشرکان بمانند مادام که مشرکان با آنان بر عهد و پیمان خود ماندگار باشند، قرینه‌ای بر چیزی است که ما - ان شاء الله - می‌گوئیم.

امّا مسألهٔ دوم: همان مسأله‌ای است که بخش پایانی آیهٔ دوم در برگیرندهٔ آن است، و دالّ بر این است که باید مشرکان را رها کرد و از جنگیدن با ایشان به سبب پیمان‌شکنی آنان دست کشید، البتّه به شرط این که از شرک توبه کنند و نماز بخوانند و زکات مال را بدهند. چیزی که در بررسی این مسأله متبادر به ذهن ما می‌گردد این است که مشرکان پس از این که عهد شکنی کردند و مسلمانان با ایشان جنگیدند، دیگر باره حقّ پیمان بستن را از دست داده‌اند، و حقّ مسلمانان خواهد بود که شروطی را تعیین کنند که امن وامان مشرکان را تأمین کند. این شروط عبارتند از: مشرکان از شرک توبه کنند و برگردند، و اسلام را بپذیرند، و به واجبات و فرائض پرستشی و مالی اقدام کنند. این امر هم جزو اجبار و واداشتن به پذیرش دین نیست، هر چند که شرک بیانگر مظاهر انحطاط انسانیّت، و مسخّر کردن بشریّت در برابر نیروها و اندیشه‌ها و باورهای پوچ و بی‌ارزش مخالف با عقل و منطق و حقّ است. همچنین شرک بیانگر نظام جاهلی است، نظامی که در آن آداب و رسوم کژروانه و ستمگرانه و عادات و اخلاق زشت و نژادگرائیهای پلشت است، و اسلامی که پذیرش آئین خود را با ایشان شرط می‌کند برای آنان هم نجات از چنین امور سبکسرانه و نادرست را تضمین می‌نماید، و ایشان را به مرتبهٔ کمال انسانی از لحاظ عقل و اخلاق و عبادت و عمل می‌رساند. اعتقاد ما بر این است که در آیات چیزی نیست که مسلمانان را باز دارد از این که عهد و پیمان را با کسانی تجدید کنند که پس از جنگ بار دیگر عهد و پیمان خود را شکسته‌اند، هر وقت مصلحت مسلمانان در آن باشد. چه بسا مسلمانان توان ادامهٔ جنگ را نداشته باشند، یا نتوانند دشمنان خود را با قدرت و قوّت به زانو درآورند... خداوند بزرگوار داناتر از هر کسی است»... (پایان سخن استاد محمّد عزّت دروزه).

از این بخشها و بندهائی که گلچین کرده‌ایم و از چیزهائی همچون اینها در سراسر تفسیر مؤلّف کاملاً روشن است که او پیش از هر چیز گوش نمی‌سپارد به حقّ مطلق و بی چون و چرائی که اسلام دارد. و آن این که اسلام می‌تواند برای آزادی انسانها از پرستش و بندگی بندگان، و برگرداندن ایشان به سوی یزدان یگانهٔ جهان، در کرهٔ زمین حرکت کند و رهسپار آزادی بشریّت گردد، هرگاه چنین کاری برای آن ممکن شود، بگذریم از این که اسلام چنین حقّی را دارد هر زمان که در داخل حدود و ثغور مملکت اسلامی بر مسلمانان تاخت آورده شود یا نشود... او این اصل را اصلاً نمی‌پذیرد. در صورتی که این اصلی است که جهاد در اسلام بر آن استوار می‌گردد، و بدون آن آئین یزدان حقّ خود را از دست می‌دهد در این که سدّها و مانعهای مادّی را از سر راه دعوت بردارد. همچنین جدّیّت و واقعیّت خود را در رویاروئی با جهان واقع بشری با وسائل لازم و اسلحهٔ سازگار با روزگار، در مراحل متعدّد، از دست می‌دهد، و تنها چیزی که برای اسلام خواهد ماند این خواهد بود که با اسلحهٔ دعوت عقیدتی به جنگ نیروهای مادّی برود و با آنها رویاروی شود! این کار هم ناتوانی و زبونی و ضعفی است که خدا آن را در این زمین برای آئین خود نمی‌پسندد و بدان خشنود نیست.[۱]

همچنین کاملاً پیدا است که مؤلّف توجّه و اهمّیّتی نمی‌دهد به سرشت برنامهٔ جنبشی و انقلابی اسلام، و این که چنین برنامه‌ای چگونه با واقعیّت زندگی با وسائل روز و ابزار سازگار با روزگار رویاروی می‌گردد. او احکام نهائی واپسین را به نصوص مرحله‌ای و آیات تدریجی پیش از آن احکام نهائی،

۱- مراجعه شود به چیزهائی که دربارهٔ جهاد نوشته‌ایم، و به چیزهائی که از کتاب: «الجهاد فی سبیل الله» تألیف استاد مودودی اقتباس کرده‌ایم، و در سرآغاز سورهٔ انفال در جزء نهم فی‌ظلال القرآن بیان داشته‌ایم. (مؤلّف)

ارجاع می‌کند و حواله می‌دهد. بدون این که توجّه شود به این که نصوص و آیات پیشین با حالتهائی که پیش آمده است رویاروی گشته است، حالتهائی که جدای از این حالتی بوده است که نصوص و آیات واپسین آمده است تا با آن رویاروی گردد... حقیقت این است که این احکام «منسوخ» نیستند، بدین معنی که اوضاع و احوال هر چه باشد جائز نباشد از آنها بهره جست و بدانها عمل کرد، پس از آن که احکام واپسین نازل گردیده است. بلکه احکام پیشین، برجای و ماندگارند و از آنها برای رویاروئی با حالتهائی استفاده می‌شود که از نوع حالتهائی باشد که این احکام هنگام نزول با آنها رویاروی گردیده است. امّا این احکام مسلمانان را مقیّد و محدود نمی‌سازد بدان هنگام که حالتهائی همسان حالتهائی پیش آید که نصوص و آیات اخیر با آنها رویاروی گردیده است، در حالی که مسلمانان بتوانند آنها را اجراء کنند و توان تنفیذ آنها را داشته باشند.

کار نیاز به اطّلاع بیشتر و تمرین بهتر و فهم و ادراک ژرف‌تری دربارهٔ سرشت این آئین و سرشت برنامهٔ جنبشی و انقلابی آن دارد، همان‌گونه که قبلاً گفتیم.

✿

از اینها بگذریم، ما به سخنی برمی‌گردیم که بخش و بند پیشین را با آن آغاز کردیم:

«کسی که به حوادث تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ بنگرد، و رخدادهای آن را پیش چشم دارد، از لابلای سیرهٔ نبوی، واقعیّت تاریخی برنامهٔ حرکتی اسلامی را خواهد دید. همچنین کسی که به سرشت این برنامه و مراحل و اهداف آن مراجعه کند، آشکارا خواهد دید که این گام قاطعانه در روابط میان اردوگاه اسلامی در جزیرة العرب و میان سائر اردوگاه‌های مشرکان، و همچنین میان اردوگاه اسلامی و میان اردوگاه‌های اهل کتاب که در این سوره از آن سخن رفته است و احکام آن مقرّر گردیده است، بس بجا و بموقع برداشته شده است، و زمین برای آن آماده، و اوضاع و احوال مهیّا بوده است، و گام طبیعی بوده و در زمان لازم خود برداشته شده است».

تجربهٔ پس از تجربه و آزمونهای پیاپی پرده از قانون قطعی و حتمی برداشته است، قانونی که بر روابط میان جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای که یزدان سبحان را منحصر به الوهیّت و ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت و قانونگذاری می‌داند، و بر روابط میان جامعه‌های جاهلیّتی فرمانروا است که همهٔ این چیزها را به غیر خدا می‌دهند، و یا در آنها برای خدا انبازهائی را می‌تراشند... این قانون قطعی و حتمی، قانون مبارزه‌ای است که فرمودهٔ یزدان سبحان به تعبیر از آن می‌پردازد:

﴿ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً ﴾.

اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه جاگیر می‌گردد و صدای حقّ را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند).
(حجّ / ۴۰)

و همچنین این فرموده:

﴿ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾.

اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرامی‌گیرد. (بقره / ۲۵۱)

آثار و پیآمدهای این قانون قطعی و حتمی در دو پدیدهٔ برجسته، نمودار گردیده است:

نخستین آنها: حرکت و پیشرفت گام به گام، و جنگ پس از جنگ، و مرحلهٔ بعد از مرحله، برای نشر و پخش برنامهٔ یزدان در جهان پیرامون آن، و تبلیغ کلام خدا و رساندن پیام او به سرزمینی پس از سرزمینی و

به قبیله‌ای بعد از قبیله‌ای بوده است. در راه رسیدن بدین اهداف و رساندن آئین خدا به جملگی مردمان و برداشتن سدّها و مانعهای مادّی‌ای که بر سر راه این اعلان همگانی و رساندن پیام آسمانی به همهٔ آدمیزادگان، رنجها و سختیها کشیده شده است و منازل و مراحلی طیّ شده است تا مکّه فتح گردیده است، و شوکت و عظمت قریش که بزرگترین گردنه در مسیر لشکرکشی اسلامی بوده است درهم کوبیده شده است، و آن گاه هوازن و ثقیف در طائف تسلیم شده‌اند که نیرومندترین قبائل پس از قریش در مسیر لشکرکشی اسلامی بوده‌اند. پس از آن اسلام قدرت و قوّتی به هم رسانیده است که با آن دشمنان خود را به هراس انداخته است، و زمینه را برای برداشتن گام نهائی قاطعانه‌ای در سرزمین جزیرة العرب آماده ساخته است. آن گام هم آمادگی برای جاهائی از سرزمین خدا بوده است که در فرامرز و فراسوی جزیرة العرب قرار گرفته‌اند و برحسب شرائط و ظروفی که پیش آمده است و سازگار با گامها پس از گامها بوده است اسلام به جلو رفته است و به جلو می‌رود تا وقتی که برگرداندن از آئین اسلام در میان نماند و دین خالصانه از آن یزدان جهان گردد.

دومین آنها: شکستن پیمانها و نادیده گرفتن عهدهائی است که اردوگاه‌های جاهلیّت با مسلمانان در شرائط و ظروف مختلف می‌بستند. اردوگاههای جاهلیّت به مجرّد این که فرصت پیمان‌شکنی و عهدشکنی بدانها دست داده است پیمانها و عهدها را یکی پس از دیگری شکسته‌اند. اصلاً همین که دورادور دیده‌اند اردوگاه اسلامی به تنگنائی افتاده است که هستی آن را تهدید می‌کند، یا دست کم دچار مشکلی شده است که عهدشکنی پیآمد بدی برای عهدشکنان مشرک، و مقدّم بر آنان عاقبت ناگواری برای اهل کتاب ندارد، اردوگاه‌های جاهلیّت پیمان‌شکنی کرده‌اند. البتّه چنین پیمانها و عهدهائی ـ مگر اندکی از آنها ـ از روی میل و رغبت به صلح و ساز با اسلام بسته نشده است و برای امنیّت میان ایشان و مسلمانان صورت نگرفته است. بلکه پیمانها و عهدها اغلب به سبب ناچاری واقعیّت موجود بوده است و تا مدّتی ادامه پیدا کرده است. چه اصلاً اردوگاه‌های جاهلیّت بسیار طاقت و توان این را ندارند که اسلام را ببینند که هنوز در برابر ایشان بر سرپای ایستاده است و قد و قامت برافراشته است. چرا که تنهٔ درخت اسلام دشمن تنه‌های درختان آنها در باغ زندگی است، و برنامهٔ اسلام با برنامه‌های آنها اختلاف ریشه‌ای اصیلی در کارهای کوچک و بزرگ دارد. اسلام ماندگاری هستی ایشان را تهدید می‌کند، زیرا در سرشت اسلام، حقّ و سرزندگی و پویائی و جنبش و حرکت است برای درهم شکستن همهٔ طاغوتها، و برگرداندن جملگی مردمان به سوی پرستش و بندگی یزدان یگانهٔ جهان.

این پدیدهٔ واپسین و این قاعدهٔ اصیلی که بر آن استوار و پایدار می‌گردد، همان چیزی است که یزدان سبحان آن را در گفتار خود راجع به مشرکان بیان می‌دارد:

﴿ وَ لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ﴾.

(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند. (بقره / ۲۱۷)

و همان چیزی است که خداوند جهان آن را در این گفتار خود راجع به اهل کتاب بیان می‌فرماید:

﴿ وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ﴾.

بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!). (بقره / ۱۰۹)

و دربارهٔ اهل کتاب دوباره در این زمینه می‌فرماید:

﴿ وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ﴾.

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد،

مگـر ایـن کـه از آئین (تـحریف شـده و خـواسـتهای نادرست) ایشان پیروی کنی. (بقره/ ۱۲۰)

یزدان سبحان با این نصوص و آیـات قـطعی، وحـدت هدف همگی اردوگاه‌های جاهلیّت را در مقابل اسلام و مسلمانان اعلان می‌فرماید، و آشکار می‌دارد کـه چـه اندازه پافشاری می‌کنند بر این هدف و امـتداد آن در گذر زمان، و بر این هدف و این یکپارچگی‌ای که مقیّد به شرائطی، و محدود به زمانهائی نیست!

بدون فهم و درک این قانون قطعی و حتمی موجود در سرشت روابط میان مجموعهٔ اسلامی و مـجموعه‌های جاهلیّت، و بدون تفسیر پدیده‌هائی که از آن قانون در طول تاریخ با مراجعهٔ بدان پدیدار و آشکار می‌گردد، فـهم و درک سـرشت جـهاد در اسـلام، و سـرشت مـبارزه‌های طـولانی مـیان اردوگـاههای جـاهلیّت و اردوگاه اسلامی ناممکن است. همچنین بدون این کار ممکن نـیست مـتوجّه انگـیزه‌های مـجاهدان اوائـل و پیشگامان اسلام گـردید، و اسـرار و رمـوز فـتوحات اسلامی را درک کرد، و بـه اسـرار و رمـوز جـنگهای بت‌پرستان و مسیحیان پی‌برد که در طول چهارده قرن هـرگز شـعله‌های آن جـنگها فـروکش نکـرده است و خاموش نگشته است، و همیشه هم آتش این جنگها بر ضدّ زادگان مسلمانان برافروخته و فروزان است ـ هـر چند هم بدبختانه این فرزندان از حقیقت اسـلام دست کشیده باشند و برایشان از اسلام جز عنوان و نام نمانده باشد ـ آتش این جـنگها بـر ضـدّ زادگـان مسـلمانان برافـروخته و فـروزان نگـاه داشـته مـی‌شود در هـمهٔ اردوگاه‌های کـمونیستی و صـلیبی و مسـیحیگری: در روسیه، چین، یگوسلاوی، آلبانی، هند، کشمیر، حبشه، زنگبار، قبرس، گینه، جنوب آفریقا، و ایـالات مـتّحدهٔ آمریکا، و... گذشته از این، پـیوسته عـملیّات نـابودی وحشـیگرانهٔ ددمـنشانهٔ زشت و پـلشتی کـه در حـقّ طلایه‌داران و پیشگامان اسلامی در هر مکانی در جهان اسلام ـ یا به تعبیر دقیق‌تر، پیشقراولان و پیشاهنگانی که اسلامی بوده‌اند ـ انجام پذیرفته است، و همکاریها و هـمیاریهای کـمونیستی و بت‌پـرستی و مسـیحیگری، همیشه به سوی سیستمها و رژیمهائی سرازیر گـردیده است کـه عـهده‌دار نـابودی ایـن چـنین پـیشگامان و پیشتازان اسلامی شده‌اند! کـمونیستها و بت‌پـرستها و مسیحیان، پـیوسته دست دوسـتی بـه سـوی هـمچون سیستمها و رژیـمهای سـتمگری دراز کـرده‌انـد، و بـا کمکها و مددرسانیهای خودشان بدانان، می‌توان گفت عملاً ارزاق و تجهیزات جنگیِ هـمچون رژیـمهائی را تهیّه و تضمین کرده‌اند، و سرپرستی ایشان را بـرعهده گرفته‌اند، و پرده‌ای از سکوت به پیش ایشان داشته‌اند و بر پیرامونشان تنیده‌اند و کشیده‌اند، بدان هنگام کـه این رژیمها و سیستمهای جنایتکارِ همدست ایشان، در پشت ایـن پـرده، سـرگرم نـابودی طـلایه‌داران و پیشقراولان گرامی و بزرگوارِ مسلمان شده‌اند!

چیزی از اینها درک و فهم نمی‌گردد بدون این که این قانون قطعی و حتمی، و پدیده‌هائی که این قانون قطعی و حتمی در آنها جلوه‌گر می‌آید، درک و فهم شود.

این قانون قطعی و حتمی جلوه‌گر آمد ـ همان‌گونه کـه گفتیم ـ اندکی پیش از نزول سورهٔ توبه و بعد از فـتح مکّه در دو پدیده‌ای که از آنها سخن گفتیم. کاملاً هـم آشکار گردید که لازم بود این گام قـاطعانه در جـزیرة العرب برداشته شود، چه برای رویاروئی با مشـرکان ـ این همان چیزی است که در این مقطع از سوره بـا آن روبرو می‌شویم ـ و چه برای رویاروئی با اهل کتاب، و این همان چیزی است که درست در مقطع بعد از آن، و در مقطع بعد از اینها، با آن روبرو می‌گردیم.

✿

امّا روشنی آن به طور کلّی برای مقام رهبری اسلامی ـ بدان هنگام ـ معنی آن چنین نیست که این روشنی برای همهٔ گـروه‌ها و دسـته‌ها و قـبیله‌های جـامعهٔ اسـلامی یکسان بوده است، به ویژه برای نو مسلمانان و افـراد مـؤلّفة القـلوب، گـذشته از دلمـردگان سست‌اراده و منافقان!

در جامعهٔ اسلامی افرادی بودند که ـ چه بسا از بزرگان

مسلمان و برگزیدگان ایشان هم بوده‌اند ـ از به پایان بردن وعدهٔ پیمانها با همگی مشرکان خودداری می‌کردند، یعنی مهلت چهار ماهۀ عهدشکنان، و کسانی که پیمانهای غیر موقّت و نامحدودی داشتند، و افرادی که با مسلمانان نجنگیدند هر چند هم پیمانی نداشتند، و اشخاصی که پیمانی کمتر از چهار ماه داشتند، یا کسانی که پیمان زماندار و محدودی داشتند و مدّت آن به پایان آمده بود و ایشان با مسلمانان به هیچ وجه عهدشکنی نکرده بودند و کسی را بر ضدّ آنان پشتیبانی ننموده بودند. اگر چنین مسلمانانی عهدشکنی را با پیمان‌شکنان و با کسانی که ترس خیانت از ایشان بود پسندیده و گوارا می‌دیدند بجا بود، همان‌گونه که در احکام مرحله‌ای و تدریجی گذشت، احکامی که سورۀ انفال آنها را در برگرفته بود:

﴿ وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حملۀ غافلگیرانه کنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

(انفال / ۵۸)

به پایان رساندن عهدها و پیمانهای دیگران پس از چهار ماه یا بعد از مدّت معیّن، چه بسا چنین به نظر این مسلمانان رسیده باشد که برخلاف روال کار پیمانها و آشتیها و صلح و سازهائی است که مردمان تا کنون با یکدیگر داشته‌اند... ولی یزدان سبحان کاری را می‌خواست که برتر از عادت والفت بود، و گامی را می‌خواست که فراتر از چیزی بود که تاکنون کارها به مرز آن رسیده بود!

همچنین در جامعۀ اسلامی کسانی بودند که ـ چه بسا اینان هم از بزرگان مسلمانان و برگزیدگان ایشان بوده‌اند ـ معتقد بودند بعد از ظهور اسلام در جزیرة العرب و غلبۀ آن بر مردمان، دیگر ضرورتی ندارد با همۀ مشرکان جنگید و آنان را دنبال کرد تا آن زمان که ایمان می‌آورند و به اسلام می‌گروند. چرا که جز دسته‌ها و پایگاههای پخش و پراکنده در اینجا و آنجا برجای نمانده است، و امروزه دیگر از جانب ایشان بر اسلام هراسی نیست. انتظار هم می‌رود اینان نیز آهسته و آرام در پرتو امنیّت و در سایۀ رفتار مسالمت‌آمیز اسلام را بپذیرند و مسلمان گردند... این گروه از مسلمانان چه بسا به خاطر کار دیگری نیز از جنگ با مشرکان خشنود نشده باشند. و آن این که نخواسته‌اند با خویشاوندان و دوستان و با کسانی بجنگند که روابط اجتماعی و اقتصادی گوناگونی با ایشان داشته‌اند. معتقد بوده‌اند وقتی که امید می‌رود خویشاوندان و دوستان و همکاران اجتماعی و اقتصادی ایشان به مرور زمان بدون عملیّات سخت و زمخت جنگ هم به اسلام بگروند، پس جنگ چرا؟.. ولی یزدان سبحان می‌خواست پیوند همایش و رابطۀ گردهمآئی تنها بر عقیده استوار و برقرار گردد، و جزیرة العرب کاملاً در اختیار اسلام قرار گیرد، و سرتاسر آنجا پایگاه امینی برای آن شود. خدا می‌دانست که رومیان در بلندیهای شام در اندیشۀ توطئه و در فکر چاره‌سازی اسلام هستند، همان‌گونه که خواهد آمد!

در جامعۀ اسلامی افرادی بودند که ـ چه بسا برخی از آنان از بزرگان مسلمانان و برگزیدگان ایشان هم بوده‌اند ـ از کساد و بی‌بازاری و بی‌رونقی کالاها و کارهای خود می‌ترسیدند. کساد و بی‌بازاری و بی‌رونقی‌ای که به دنبال تعطیل شدن روابط تجاری و اقتصادی در نواحی جزیرة العرب به سبب اعلان جنگ همگانی با جملگی مشرکان، و تأثیر آن در موسم حجّ، مخصوصاً بعد از اعلان این که پس از امسال هیچ مشرکی نباید به حجّ بیاید، و مشرکان نباید مساجد خدا را تعمیر و آباد کنند، انتظار آن را داشتند که روی دهد. وقتی که چنین کسانی به این امر عدم ضرورت این گام را می‌افزودند، و رسیدن به این هدف را در دیر زمان از

راه صلح و ساز ممکن می‌دیدند، بیشتر پریشان می‌گردیدند... امّا یزدان سبحان می‌خواست پیوند همایش و رابطهٔ گردهمآئی تنها بر عقیده استوار و برقرار گردد، و عقیده در معیارها و میزانهای دلهای ایماندار از هر چیز دیگری برتر و فراتر باشد. حتّی بالاتر و والاتر باشد از خویشاوندیها و دوستیها، و از منافع و مصالح، از دیگر سو یزدان جهان می‌خواست بدانان بیاموزد که تنها رازق و روزی‌رسان او است و بس، و این اسباب و علل ظاهریِ رزق و روزی، یگانه اسباب و عللی نیستند که خدا با قدرت خود آنها را برای کسب رزق و روزی در اختیارشان قرار دهد، و آنان جز از راه این اسباب و علل رزق و روزی به دست نیاورند.

در جامعهٔ اسلامی، سست دلان، شکّ کنندگان، مؤلفة القلوب، منافقان، و جز آنان کسان دیگری هم بودند که دسته دسته داخل دائرهٔ اسلام شده بودند و هنوز با قالب اسلامی قالبگیری و ساخته و پرداخته نشده بودند و از جنگ با همهٔ مشرکان بر خود می‌لرزیدند و از کساد کار و بی‌رونقی بازار می‌ترسیدند، کساد و بی‌رونقی‌ای که از تعطیل مواسم و مراسم، و از کمی امن و امان و قلّت امنیّت در تجارت و کوچک و گسیختن پیوندها و پیوستگیها و روابط خویشاوندی، حاصل می‌گردید. همچنین از وظائف و تکالیف و سختیها و دشواریهای جانی و مالی جهاد همگانی هراس داشتند، و در درون خود انگیزه‌ای برای تحمّل همهٔ اینها نداشتند. آنان وارد دائرهٔ اسلامی شده بودند که غالب و چیره و مستقرّ بود. دخول در چنین اسلامی معاملهٔ پرسودی بود که خرج و رنج چندانی نداشت ... امّا این یکی که آنان را بدان می‌خوانند، و جهاد همگانی با جملگی مشرکان می‌نامند، ایشان را با این چه کار؟! مگر نه این است که ایشان تازه با اسلام و وظائف آن آشنا شده‌اند؟! خداوند سبحان می‌خواست صفها و دلها را سره و خالص کند. این است که به مسلمانان می‌فرمود:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ، وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّٰهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

آیا گمان می‌برید که به حال خود رها می‌شوید (و مورد آزمایش به وسیلهٔ جهاد و غیره قرار نمی‌گیرید) و خداوند به مردم نمی‌شناساند کسانی از شما را که به جهاد برخاسته‌اند و به غیر از خدا و پیغمبر و مؤمنان، دوست نزدیکی و محرم اسراری برای خود نگرفته‌اند؟ خداوند از همهٔ اعمالتان آگاه است (و پاداش رفتار و کردارتان را به تمام و کمال می‌دهد). (توبه / ۱۶)

این رخدادها و پدیده‌های پیچیده، و این پیشآمدها و خواستهای تنیده، در جامعهٔ مسلمان مختلط - بعد از فتح مکّه - مقتضی و خواستار این چنین گفتار دراز مفصّلی است که در این مقطع با شیوه‌ها و پیامها و اشاره‌های گوناگون و جوراجور مطرح گردد، تا با آن این ته‌نشستها و رسوبات درونها، و این ناهمگونیها و ناموزونیهای صفها، و این شبهه‌ها و تردیدهای موجود حتّی در دلهای برخی از مسلمانان مخلص، زدوده و چاره‌جوئی گردد.

این چیزها می‌طلبید که سورهٔ توبه آغاز گردد با این اعلان همگانی متضمّن بیزاری خدا و پیغمبرش از مشرکان، و این اعلان بیزاری از جانب خدا و پیغمبرش آن هم پس یک آیه با همان شدّت و حدّت و با همان نغمهٔ بلند و فریاد رسا تکرار شود، تا دل باایمانی بر پیوند و رابطهٔ با قومی نماند که خدا و پیغمبرش از آن قوم بیزاری جسته‌اند و دوری گزیده‌اند:

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِینَ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند بر پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند). (توبه / ۱)

﴿ وَ أَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ ﴾.

این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همهٔ مردم (که در اجتماع سالانهٔ ایشان در مکّه) در روز بزرگ‌ترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب و به امیر الحاجی ابوبکر صدّیق، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. (توبه / ۳)

این مسائل و مشاکل می‌طلبید مؤمنان را اطمینان داد، و مشرکان را به هراس انداخت، بدین خبر که یزدان کافران را خوار و رسوا می‌کند، و کسانی که پشت می‌کنند و می‌روند و اسلام را نمی‌پذیرند، خدا را درمانده نمی‌کنند و از عذاب او خویشتن را رها نمی‌سازند و راه گریزی از آن ندارند:

﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴾.

پس (ای مؤمنان! به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز دهم ذی‌الحجّهٔ همان سال، تا روز دهم ماه ربیع‌الآخر سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید، و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. (توبه / ۲)

﴿ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾.

(ای مشرکان عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همهٔ) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده. (توبه / ۳)

این امور تنیده و پدیده‌های پیچیده می‌طلبید که دیگر مشرکان را با خدا و رسول عهدی و پیمانی نماند - مگر کسانی که عهد و پیمان بسته‌اند و بر سر عهد و پیمان مانده‌اند، که در این صورت با آنان مدّت پیمان مراعات می‌گردد مادام که عهدشکنی نکنند - به مؤمنان نیز تذکّر داده می‌شود که مشرکان با ایشان عهد و پیمانی نگاه نمی‌دارند و در نظر نمی‌گیرند، و بدشان نمی‌آید از این که اگر بتوانند کاری بر سر مؤمنان بیاورند که نگو. همچنین کفر کافران به تصویر زده می‌شود، و دروغگوئی ایشان پیش چشم داشته می‌شود، در محبّتهائی که چه بسا گاهی در حقّ مؤمنان از خود نشان بدهند، بدان هنگام که مؤمنان نیرومند و چیره باشند:

﴿ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ - إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ - كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَ لَا ذِمَّةً، يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ. اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَ لَا ذِمَّةً وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد. چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان

خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشنود می‌دارند. ولی دلهایشان (با زبانهایشان هم‌آوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).

(توبه / ۷-۱۰)

همچنین اوضاع و احوال می‌طلبید که خاطره‌ها و یادهای تلخ و ناگوار در ذهن و مغز مسلمانان برانگیخته شود، و احساس خشم و انتقام به جوش و خروش انداخته شود، و سینه‌ها از کینه‌های دشمنانِ مسلمانان و دشمنانِ خدا و دین خدا لبریز گردد و انگیزهٔ توفندگی بر ضدّ همچون دشمنانی شود:

﴿أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؟ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ يُخْزِهِمْ، وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکرّراً) شکسته‌اند و (قبلاً نیز ایشان بودند که) تصمیم به اخراج پیغمبر (از مکّه) گرفته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مؤمنان راستین هستید. ای مؤمنان!) با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را با دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بر کافران) سینه‌های اهل ایمان را شفاء بخشد (و بر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینهٔ اذیّت و آزار کفّار را از درون آنان بزداید). و کینه را از دلهایشان بردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند. همه باید بدانند که) خداوند توبهٔ هر کس را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد (و لذا کافران می‌توانند تا دیر نشده است از کفر دست بکشند و به سوی خدا برگردند و اسلام را بپذیرند). خداوند آگاه (از کار و بار بندگان، و در قانونگذاریها) دارای حکمت فراوان است.

(توبه / ۱۳-۱۵)

این کارهای بغرنج و گرفتاریهای پر رنج و محیط لبریز از نیرنگ می‌طلبید که براساس عقیده جدائی کامل حاصل گردد، و پایداری در برابر احساسات هر دو تای قرابت و مصلحت به محکّ تجربه زده شود، و اختیار گزینش قرابت و مصلحت، یا انتخاب خدا و پیغمبرش و جهاد در راه یزدان، بدیشان عطاء می‌گردد، و بدین وسیله ایزد متعال مسلمانان را بر سر دو راههٔ جدائی حقّ و باطل نگاه می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. قُلْ: إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ، وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا، وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا، وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ، فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ، وَ اللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هر یک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلّماً ستمگرند. بگو: اگر پدران و

مادران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیلۀ شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقۀ شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید. (توبه / ۲۳ و ۲۴)

این اوضاع و احوال بهم‌آمیخته می‌طلبید که مسلمانان به مدد و یاری خدا در موارد و جایگاه‌های بسیاری تذکّر داده شوند. نزدیک‌ترین این موارد و جایگاه‌ها جنگ حنین است که در آن مسلمانان شکست خوردند و گریختند و جز خدا که با سپاهیان خود و با استوار و پابرجای داشتن پیغمبر خود ایشان را کمک کرد و پیروز نمود، کسی به یاری آنان نشتافت:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فی مَواطِنَ كَثيرَةٍ، وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَیْئاً، وَ ضاقَتْ عَلَیْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ، ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرینَ؛ ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ، وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها، وَ عَذَّبَ الَّذینَ كَفَرُوا، وَ ذٰلِكَ جَزاءُ الْكافِرینَ ﴾.

خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرده است و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گردانده است، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازنِ مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرورِ انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد. و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس (عنایت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهائی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است). (توبه / ۲۵ و ۲۶)

سرانجام این جامعۀ مختلط از دسته‌ها و گروه‌های باایمان و بی‌ایمان، و خواستهای جوراجور اینان و آنان، می‌طلبید که یزدان مسلمانان را از ناحیۀ رزق و روزی اطمینان بخشد. چرا که آنان بر اثر بی‌رونقی مواسم و تعطیل تجارت سخت نگران رزق و روزی بودند، ولی خدا بدیشان تذکّر داد که رزق و روزی واگذار به مشیّت و خواست خدا است نه بدین اسباب و علل ظاهری و پیدائی که شما گمان می‌برید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا. وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنیكُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ، إِنَّ اللهَ عَلیمٌ حَكیمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند. لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می‌ترسید (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق و از مشرکان) بی‌نیاز می‌گرداند؛ چرا که خدا آگاه (از کار شما و برای برگرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است.

(توبه / ۲۸)

این تأکیدها و بیانها، و این پیامها و اشاره‌ها، و این برانگیختنها و تحریک کردنها، و این حمله‌های طولانی و یورشهای گوناگون، با اسلوبها و شیوه‌های جوراجور، همه و همه - همان‌گونه که گفتیم - بیانگر حالت جامعۀ اسلامی پس از فتح مکّه است، و اشاره دارد به داخل شدن عناصر جدید بسیاری به دائرۀ اسلام، و گسترش

افقی سریع و تندی که دسته‌ها و گروههائی را به جامعۀ اسلامی سرازیر کرد، دسته‌ها و گروههائی که هنوز با قالب اسلامی قالبگیری و آراسته و پیراسته نشده بودند... اگر جامعۀ مدینه با گذشت زمان طولانی، و با تربیت طولانی، به درجه‌ای از استواری و پایداری و استقرار و استحکام و خلوص و یکرنگی و وضوح و روشنی نرسیده بود، این پدیده‌ها و نمادها باعث برانگیختن خطر بزرگی بر ضدّ هستی خود اسلام می‌شدند، همان‌گونه که پیش از این بارها بیان داشته‌ایم. اینک بدین اندازه از سخن همگانی دربارۀ این مقطع پیشین سوره بسنده می‌کنیم، و به همین اشاره به حالت جامعۀ اسلامی در زمان خاص خود کفایت می‌ورزیم، تا با نصوص و آیات این مقطع بطور مفصّل و مشروح روبرو گردیم:

●

﴿ بَرَاءَةٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ. فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ. وَ أَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ: أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ، فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً - فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند بر پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادۀ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادۀ نبرد با مسلمانان شوند). پس (ای مؤمنان! به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز سیزدهم ذی‌الحجّۀ همان سال، تا روز دهم ماه ربیع الآخرِ سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید. و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همۀ مردم (که در اجتماع سالانۀ ایشان در مکّه) در روز بزرگ‌ترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیرمؤمنان علی‌بن ابی طالب و به امیر الحاجی ابوبکر صدّیق، بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکانِ عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همۀ) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده. امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندۀ به عهد) را دوست می‌دارد. هنگامی که ماههای حرام (که مدّت چهار ماهۀ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همۀ

کمینگاهها برای (به دام انداختن) بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است. (ای پیغمبر!) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد. اگر آئین اسلام را پذیرفت، از زمرهٔ شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محلّ امن (و مأویٰ و منزل قوم) خودش برسان (تا از خطرات راه برهد و بدون هیچ گونه اذیّت و آزاری به میان اهل و عیال خویشتن رود). این (پناه دادن) بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان (و ناآگاه از حقیقت اسلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشنائی با اسلام، نور ایمان در دلهایشان روشن گردد). (توبه / ۱-۶)

این آیات - و آیات بعد از آنها تا آیهٔ بیست و هشتم - نازل گردید تا تعیین کند روابط نهائی میان جامعهٔ اسلامی‌ای که وجود آن در مدینه و در جزیرةالعرب - به گونهٔ همگانی و فراگیر - استقرار پذیرفته بود، و میان بقیّهٔ مشرکانی که در جزیرةالعرب بودند و به این آئین داخل نشده بودند... چه مشرکانی که عهد و پیمان با پیغمبر خدا ﷺ داشتند و آن را شکستند، بدان هنگام که چنین به نظرشان رسید که درگیری مسلمانان با رومیان - وقتی که دیدند مسلمانان برای نبرد با رومیان در تبوک حرکت کردند - کار اسلام و پیروان آن را یکسره می‌کند و همهٔ آنان را نابود می‌سازد، یا دست کم شوکت و قدرت مسلمانان را در هم خواهد کوبید و ناتوانشان خواهد کرد... و چه مشرکانی که پیمانی با مسلمانان نداشتند و پیش از آن در حقّ ایشان بدی نکردند و زشتی ننمودند... و چه کسانی که عهد و پیمانی با مسلمانان داشتند - اعم از پیمان‌محدود و پیمان نامحدود - و بر عهد خود ماندند و اصلاً با مسلمانان در چیزی پیمان‌شکنی نکردند و کسی را بر ضدّ ایشان کمک ننمودند و به پشتیبانی کسی علیه آنان برنخاستند... این آیات و آیات بعد از آنها دربارهٔ همهٔ این دسته‌ها و گروه‌ها نازل گردید تا روابط نهائی میان ایشان و میان جامعهٔ اسلامی را مقرّر دارد با توجّه به میزانها و معیارهائی که با اندک تفصیلی چه در دیباچهٔ سوره، و چه خصوصاً در دیباچهٔ این درس از آنها سخن گفتیم.

شیوهٔ این آیات و آوای تعبیر در آنها و طنین بلند آنها، شکل اعلان همگانی را به خود می‌گیرد، لذا شیوهٔ تعبیر و همآوائی آن با موضوع خود و با فضائی که این موضوع را احاطه می‌کند، هماهنگ می‌شود، بدان گونه که روش قرآن در کار تعبیر است.[۱]

روایتهای متعدّدی دربارهٔ شرائط و ظروف این اعلان، و شیوهٔ تبلیغ و رساندن آن، و کسی که آن را تبلیغ کرد و رساند، نقل شده است. صحیح‌ترین و نزدیک‌ترین آنها به سرشت چیزها و دارای هماهنگی بیشتر با واقعیّت زندگانی گروه مسلمانان در آن روزگار، چیزی است که ابن جریر بیان داشته است، بدان هنگام که این چنین روایتهائی را عرضه و بررسی می‌کند. در اینجا از تعلیقات ابن جریر چیزهائی را گلچین می‌کنیم که با دیدگاه ما دربارهٔ حقیقت واقعه همخوانی دارد. از چیزهائی هم صرف نظر می‌کنیم که از گفتار او نمی‌پسندیم و با آنها موافق نیستیم، یا سخنانی را از گفته‌هایش بیان نمی‌داریم که برخی مخالف و متناقض با برخی دیگر در این باره است. زیرا ما روایتهای متعدّد و تعلیقات طبری را نقد و بررسی نمی‌کنیم، ولیکن چیزی را می‌نگاریم که ترجیح می‌دهیم از میان سخنانی که با مراجعه به روایات و تحقیقاتی که انجام داده است حقیقت دارد:

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «التناسق الفنی» و فصل: «طریق القرآن».

طبری در روایتی که از مجاهد نقل کرده است گفته است:

﴿ بَرَاءَةٌ مِّنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته‌اید.

مجاهد گفته است: کسانی که پیمان بسته بودند، مدلج و عربهائی بودند که پیغمبر ﷺ با ایشان پیمان بست، و کسان دیگری هم مراد است که قبلاً دارای عهد و پیمان بودند. مجاهد ادامه داده است و گفته است: پیغمبر خدا ﷺ وقتی که کار تبوک را به پایان برد برگشت و خواست به حجّ برود. فرمود:

(إِنَّهُ يَحْضُرُ الْبَيْتَ مُشْرِكُونَ يَطُوفُونَ عُرَاةً، فَلاَ أُحِبُّ أَنْ أَحُجَّ حَتَّىٰ لاَ يَكُونَ ذٰلِكَ).

مشرکانی در بیت الله الحرام حضور به هم می‌رسانند که لخت و عریان طواف می‌کنند، تا وضع چنین باشد دوست نمی‌دارم به حجّ بروم.

ابوبکر و علی - رحمة الله علیهما - را به مکّه فرستاد. آن دو، در ذی‌المجاز، و جاهای دیگری که مردمان با یکدیگر بیعت می‌کردند، و در همهٔ جاهای محلّ مراسم حجّ در میان مردمان می‌گردیدند و به دسته‌ها و گروه‌هائی که با مسلمانان عهد و پیمان داشتند می‌گفتند تا چهار ماه در امن و امان هستند... این چهار ماه، ماه‌های حرام بوده که پیاپی یکدیگرند: بیستم آخر ذی الحجّه تا دهم ماه ربیع الآخر. از آن به بعد عهد و پیمانی برای کسی نیست. به همهٔ مردمان اعلان جنگ داده شد مگر کسانی که ایمان بیاورند. مردمان جملگی در آن زمان ایمان آوردند، و کسی به گشت و گذار نپرداخت».

طبری پس از عرضه و بررسی چند تا روایت دربارهٔ اصل مهلت و ابتداء و انتهاء فرصت و کسانی که مورد نظرند، گفته است:

«نزدیک‌ترین سخن به راستی و درستی، از میان سخنانی که در این باره گفته‌اند گفتهٔ کسی است که گفته است: مدّتی که خداوند برای مشرکان اهل پیمان، تعیین کرده است، و بدیشان اجازهٔ گشت و گذار در آن داده است، و در این راستا فرموده است:

﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ﴾.

چهار ماه در زمین (آزادانه) بگردید. (توبه / ۲)

مهلتی است که به کسانی از اهل پیمان داده است که دیگران را بر ضدّ پیغمبر خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کرده‌اند، و پیش از پایان گرفتن مدّت پیمان عهدشکنی نموده‌اند. ولی کسانی که عهدشکنی نکرده‌اند و دیگران را بر ضدّ پیغمبر ﷺ یاری و پشتیبانی ننموده‌اند، خداوند بزرگوار به پیغمبر خود ﷺ دستور فرموده است عهد و پیمان موجود در میان خود و میان ایشان را تا پایان موعد مقرّر مراعات دارد و به اتمام رساند. در این باره فرموده است:

﴿ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد. (توبه / ۴)

اگر کسی گمان برد که این فرمودهٔ یزدان سبحان:

﴿ فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ ﴾.

هنگامی که ماه‌های حرام (که مدّت چهار ماههٔ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید. (توبه / ۵)

برخلاف چیزی است که ما در این باره گفته‌ایم، زیرا این آیه خبر می‌دهد که بر مؤمنان کشتن هر مشرکی پس از پایان گرفتن ماه‌های حرام واجب گردیده است، اشتباه می‌کند و مسأله برخلاف چیزی است که گمان می‌برد.

چه آیه‌ای که بعد از آن آیه می‌آید بیانگر صحّت گفتار ما، و تباهی گمان کسی است که گمان برده است به پایان آمدن ماه‌های حرام کشتن هر مشرکی را آزاد می‌کند که با پیغمبر خدا ﷺ پیمان داشته است و یا پیمان نداشته است. و آن این آیه است:

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ - إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد﴾. (توبه / ۷)

این چنین مشرکان هستند که یزدان سبحان به پیغمبر خود ﷺ و به مؤمنان دستور می‌فرماید عهد و پیمان آنان را محفوظ و محترم بدارند، مادام که ایشان هم عهد و پیمان صلح را نشکنند، و دشمنان مسلمانان را بر ضدّ آنان پشتیبانی نکنند و مدد و یاری نرسانند.

گذشته از اینها، در روایتهائی که همدیگر را تقویت می‌کنند، از پیغمبر خدا ﷺ نقل شده است: هنگامی که آن حضرت، علی - رحمة الله علیه - را به سوی همپیمانان برای اعلان بیزاری از عهدهائی فرستاد که آنان با پیغمبر ﷺ داشتند، بدو دستور چیزهائی داد از جمله این که در میانشان نداء دردهد: «هر کس میان او و پیغمبر خدا ﷺ عهد و پیمانی است، عهد و پیمان او تا پایان موعد مقرّر برجا و برقرار است». این هم روشن‌ترین دلیل بر صحّت سخنی است که ما می‌گوئیم. چه خداوند به پیغمبرش ﷺ دستور نداده است عهد و پیمان کسانی را بشکند که با ایشان تا مدّت مشخّصی عهد و پیمان بسته است و آنان هم بر قول و قرار خویش ماندگار مانده‌اند. بلکه یزدان سبحان چهار ماه مهلت برای کسانی تعیین فرموده است که عهد و پیمان خود را پیش از موعد مقرّر شکسته‌اند، یا این فرصت چهار ماهه را به کسانی داده است که عهد و پیمان نامحدودی و بدون سررسیدی با پیغمبر ﷺ داشته‌اند. امّا کسانی که مدّت زمان عهد و پیمانشان محدود و دارای سررسید بوده است، و آنان با شکستن پیمان دست مسلمانان را به سوی خود دراز نگردانده‌اند و راه تاخت ایشان را به سوی خویش بازنکرده‌اند، پیغمبر خدا ﷺ مأمور می‌گردد عهد و پیمانشان را تا موعد مقرّر برجا و برپای دارد و آن را اتمام بخشد. این مطالب را همراه با منادیان خود به مکّه فرستاد تا در میان حاجیان عرب حاضر در موسم حجّ آنها را با صدای بلند بیان دارند و این مطالب را جار بزنند».

طبری در پیرو دیگری که بر روایتهای فراوان دربارهٔ عهدها و پیمانها دارد، گفته است:

«این اخبار و همسان آنها خبر از صحّت چیزی می‌دهند که گفتیم، و بیانگر این هستند که مدّت چهار ماه به کسانی داده می‌شود که بیان داشتیم. کسانی که عهدی و پیمانی تا مدّت معیّنی داشته‌اند، خداوند به پیغمبرش ﷺ و به مؤمنان حقّ پیمان‌شکنی و پشتیبانی از دشمنان ایشان را نداده است، و پیغمبر ﷺ نیز به عهدشان وفاء کرده است و آن را تا موعد مقرّر پائیده است، چرا که خدا بدو چنین دستور داده است. ظاهر قرآن نیز بیانگر این واقعیّت است، و اخبار و روایات از پیغمبر ﷺ نیز آن را تقویت و یاری می‌دهند».

هرگاه ما از روایاتی صرف‌نظر کنیم که در آنها ضعف است، و امکان ندارد بعدها اختلافات سیاسی موجود در میان پیروان علی ؓ و طرفداران اموی، یا اهل سنّت، در برخی از آنها بی‌تأثیر بوده باشد، ما می‌توانیم بگوئیم: پیغمبر خدا ﷺ ابوبکر ؓ را به عنوان امیر

حجّ در این سال روانه فرمود، و خودش نخواست به حجّ برود، به علّت این که مشرکان لخت و عریان طواف کعبه را انجام می‌دادند. سپس اوائل سورهٔ توبه ـ که هم‌اینک سرگرم بررسی و پژوهش آن هستیم ـ نازل گردید. علی ﷺ را همراه با این بخش از آیات به دنبال ابوبکر روانه فرمود. علی این آیات را با تمام احکام نهائی‌ای که دربر دارد، از جمله این که پس از امسال دیگر مشرکی نباید کعبه را طواف کند، در میان مردمان جار زد و به گوش همگان رساند.

ترمذی در فصل تفسیر ـ با اسنادی که داشته است ـ از علی روایت کرده است که فرموده است:

«پیغمبر ﷺ وقتی که «برائت» نازل شد، مرا همراه با چهار کار به مکّه فرستاد: لخت و عریانی نباید به طواف کعبه بپردازد... پس از امسال مشرکی نباید به مسجد الحرام نزدیک گردد... کسی که با پیغمبر خدا ﷺ عهد و پیمانی دارد، عهد و پیمان او تا موعد مقرّر برقرار و بردوام است... وارد بهشت نمی‌گردد مگر کسی که مسلمان باشد».

این خبر صحیح‌ترین چیزی است که در این مورد ذکر شده است. ما نیز بدان بسنده می‌کنیم.

❁

﴿ بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرمانده کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند).

این اعلان همگانی، آن هم با این نوا و نغمهٔ بلند، مشتمل بر قاعدهٔ عمومی دربارهٔ ارتباط مسلمانان و مشرکان در آن زمان در سراسر جزیرة العرب است. چه عهدها و پیمانهائی که بدانها اشاره گردید، عهدها و پیمانهائی است که میان پیغمبر خدا ﷺ و میان مشرکان جزیرة العرب بسته شده بود. اعلان برائت و بیزاری خدا و پیغمبرش از مشرکان، موقعیّت هر مسلمانی را معیّن می‌دارد، و آهنگ ژرف تندی را بر دل هر مسلمانی به خروش درمی‌آورد، بدان‌گونه که دیگر پس از آن برگشتی و گمانی برجای نمی‌ماند.

سپس به دنبال این اعلان همگانی، توضیحات و تخصیصات و تشریحات این اعلان می‌آید:

﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ أَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴾.

پس (ای مؤمنان! به کافران بگوئید:) آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی سیزدهم ذی الحجّهٔ همان سال، تا روز دهم ماه ربیع الآخر سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید، و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد.

این بیانِ مهلتی است که خداوند برای مشرکان تعیین کرده است: چهار ماه از مهلت برخوردارند و در این فرصت می‌توانند بگردند و بکوچند و بازرگانی نمایند و حسابهای خود را تصفیه و تسویه کنند و اوضاع و احوالشان را روبراه سازند... ایمن بیایند و بروند... ناگهانی بر ایشان تاخت برده نمی‌شود. تا سررسید موعد مقرّر عهدها و پیمانها از امنیّت برخوردارند و در امن و امانند. حتّی کسانی هم ایمن هستند که در نخستین فرصتی که دست داده است پیمانهای خود را شکسته‌اند، و همین که انتظار داشته‌اند که پیغمبر ﷺ و مؤمنان از تبوک به سوی اهل و عیال خود برنمی‌گردند، و رومیان ایشان را اسیر می‌کنند، عهدها و پیمانهای خود را شکسته‌اند، همان‌گونه که شایعه پراکنان و منافقان در مدینه چشم به راه چنین چیزی بودند! این کی بود؟ این کار پس از گذشت مدّت زمان

طولانی از عهدها و پیمانهائی بود که همین که بسته می‌شدند شکسته می‌گردیدند! و پس از زنجیرهٔ درازی از آزموده‌ها و تجربه‌هائی صورت می‌گرفت که بطور قطع می‌رسانیدند که مشرکان پیوسته با مسلمانان مـی‌جنگیدند تـا آنـان را اگـر بـتوانـند از آئـینشان برگردانند... در کدام عصر تاریخی بود؟ در عصری بود که انسانها همه قانونی را به رسمیّت نمی‌شناختند مگر قانون جنگل را، و در میان جامعه‌های گوناگون چیزی وجود نداشت مگر قدرت بر جنگ یا درماندن از آن! جنگ، بدون بیم‌دادن و اخطار کردن و رعایت عـهد و پیمانی، هر وقت فرصتی دست می‌داد!.. امّا اسلام از آن زمان هنوز اسلام است... چرا کـه اسـلام بـرنامهٔ خـدا است، برنامه‌ای که در اصول و ارکان خود پیوند با زمان ندارد. این زمان نیست که اسلام را تـرقّی مـی‌دهد و پیش می‌برد و متحوّل می‌کند. بلکه این اسلام است که بشریّت را ترقّی و اوج می‌بخشد و متحوّل و پیشرفته می‌گرداند بر محور خود و در چهارچوب خویش، بدان هنگام که اسلام با واقـعیّت مـتحوّل و مـتغیّر بشـریّت رویاروی می‌گردد، و با وسائل تازه و سازگار با تحوّل و تغییری که بر بشریّت عارض می‌شود انسانها را بـه پیش می‌راند و در مسیر راه پیشرفت بـر آنـان تأثیر می‌گذارد.

اسلام با مهلتی که به مشرکان می‌دهد دلهایشان را بـا حقیقتی که روی داده است مـی‌لرزانـد، و بـیدارشـان می‌گرداند تا در پرتو این حقیقت چشمانشان را باز کنند و بدان بنگرند. آنان با چرخش و گردش خود در زمین خدای را از جستن خویش درمانده نمی‌گردانند، و با گـریختن از خـدا از دسـترس او دور نـمی‌مانند، و از سـرنوشت مـقدّر و مـقرّرش رهـائی پـیدا نـمی‌کنند، سرنوشتی که از سوی یزدان بر خوار داشـتن و رسـوا نمودن و پست کردن ایشان رقم خورده است:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ أَنَّ اللهَ مُخْـزِي الْكَافِرِينَ ﴾.

و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خـدائید و از دست او نـجات پـیدا نـمی‌کنید و) هـرگز نـمی‌توانـید خـدا را درمـانده کـنید، و بـیگمان خـداونـد کافران را خوار و رسوا می‌سازد.

به کجا می‌گریزند و می‌روند تا خدا را از جستن خویش و حاضر آوردن خویشتن درمانده سازند؟! مگر نه این است که ایشان در دست تصرّف یزدان سبحان هستند؟! و کرهٔ زمین نیز به طـورکلّی در دست تـصرّف یـزدان است؟! و مگر نه این است که خداوند مـقدّر و مـقرّر فرموده است که ایشان را پست و خوار و رسوا کند و هیچ کس و هیچ چیزی هم نمی‌تواند قضا و قدر خدا را برگرداند؟!

بعد از آن موعدی را روشن می‌گرداند که این برائت و بیزاری در آن به مشرکان اعلام می‌گردد، تا با آن و با وعده‌ای که در آن داده شده است ترسانده شوند:

﴿ وَ أَذَانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ: أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ. فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾.

این اعلامی است که از سوی خدا و پیغمبرش بـه هـمهٔ مردم (که در اجـتماع سـالانهٔ ایشـان در مکّـه) در روز بزرگ‌ترین حجّ (یعنی عید قربان، توسّط امیر مـؤمنان علی بن ابی طالب و به امیر الحاجی ابوبکر صدّیق، بـر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکانِ عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شـما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید (و بـر کفر و شـرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمـــانده داریـد و (خـویشتن راازِ قـلمرو قـدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همهٔ) کـافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده.

روایات دربارهٔ تـعیین روز بـزرگ‌ترین حـجّ مـختلف است: آیا عرفه است یا روز قربانی کردن. اصحّ روز قربانی کردن است. اَذانٌ هم به معنی ابلاغ و رسـاندن

است. و این امر در موسم حجّ برای مردم روی داد، و برائت و بیزاری خدا و پیغمبرش ـ از لحاظ عقیده ـ از همگی مشرکان اعلام شد. در آیهٔ بعدی استثناء ماندگاری بر عهد تا پایان آن آمده است... فلسفهٔ بیان عقیده و باور همگامی به صورت فراگیر در ابتدای کار روشن است. زیرا عقیده و باور است که بیانگر سرشت روابط نهائی است. امّا استثناء اختصاص به حالاتی دارد که با پایان گرفتن مدّت معیّن و موعد مقرّر به پایان می‌آید و بسر می‌رسد. چنین برداشتی از نگاه فراخی حاصل می‌گردد که به سرشت روابط قطعی و حتمی اردوگاه‌هائی که مردمان را بندهٔ انبازها می‌گردانند، همان‌گونه که در دیباچهٔ سوره بیان داشتیم و در دیباچهٔ این بخش سوره نیز گفتیم.

همراه با اعلام برائت و بیزاری مطلق، ترغیب و تشویق به هدایت، و ترساندن و بیم‌دادن از ضلالت، به میان می‌آید:

﴿ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾.

اگر توبه کردید، این برای شما بهتر است. و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همهٔ) کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده.

این بیم دادن و ترساندن، و آن ترغیب و تشویق در آیهٔ برائت و بیزاری، به سرشت برنامهٔ اسلامی اشاره دارند. برنامهٔ اسلامی پیش از هر چیز برنامهٔ هدایت و رهنمون است. برنامهٔ اسلامی به مشرکان این مهلت و فرصت را می‌دهد نه فقط به خاطر این که دوست نمی‌دارد وقتی که بتواند ناگهانی بر ایشان بتازد و دمار از روزگارشان برآورد ـ همان‌گونه که کار در روابط دولتها این چنین بوده است و هنوز این چنین است ـ ولیکن بدیشان این مهلت را می‌دهد تا بیندیشند و بنگرند و درست‌ترین راه را برگزینند. ایشان را به توبه و برگشت از گناه، و بازگشت به خدا می‌خواند و ترغیب و تشویق می‌گرداند. آنان را از پشت کردن و رویگردانی بیم می‌دهد و می‌ترساند، و از نفع و سودِ پشت کردن و رویگردانی ناامیدشان می‌گرداند. ایشان را از عذاب دردناک و بسیار سخت آخرت می‌ترساند که گذشته از خواری و رسوائی در دنیا در انتظارشان است. به دلهایشان هراس و لرزشی می‌اندازدکه دلها را سخت به تکان می‌افکند بدان امید که توده‌های خاکهائی که بر گسترهٔ آن دلها نشسته است و فطرتها را زنگ‌زده کرده است فروپاشد و پاک برخیزد، و آن گاه فطرتِ رها شده از توده‌های گرد و غبار جهالت و ضلالت دیگر باره بشنود و پاسخ دهد!

گذشته از اینها، برنامهٔ اسلامی به جبههٔ مسلمانان اطمینان می‌دهد، و به ویژه به کسانی که در صف این جبهه‌اند و در دلهایشان هراس و شکّ و گریز و ترس از جان و مال است اطمینان می‌دهد و بدیشان آرامش می‌بخشد و الهام می‌کند که هان! کار و بار این مشرکان و ملحدان به خدا واگذار است و قضا و قدر یزدان بر اینان گذشته است و قبلاً سرنوشت ایشان رقم خورده است! پس دیگر شما را چه باک!

پس از بیان قاعدهٔ همگانی دربارهٔ روابط مسلمانان با مشرکان، قاعدهٔ عامی که با بیزاری مطلق از مشرکان و پیمانهایشان آغاز و اعلان می‌گردد، استثنائی به میان می‌آید که اختصاص به حالات موقّتی دارد، حالات موقّتی که بعدها منتهی به همان قاعدهٔ همگانی می‌گردد:

﴿ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً، وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً، فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

امّا کسانی که از مشرکان با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضدّ شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کنندهٔ به

عهد) را دوست می‌دارد.

درست‌ترین سخنی که در بارهٔ افرادی که این استثناء در بارهٔ ایشان نازل گردیده است گفته شده است، این است مراد از آنان گروهی از بنی‌بکر هستند - بنی بکر همان بنو خزیمه بن عامر بنی بکر بن کنانه می‌باشند - ایشان پیمانی را که در حدیبیّه با قریشیان و هم‌پیمانان ایشان بسته بودند شکستند، و با بنی‌بکر در تعدّی و تجاوز به خزاعه شرکت نکردند، تعدّی و تجاوزی که قریشیان ایشان را در آن کمک و یاری کردند، و بدین سبب پیمان حدیبیّه شکسته شد، و فتح مکّه پس از دو سال که از پیمان حدیبیّه گذشت صورت پذیرفت. پیمان حدیبیّه برای مدّت ده سال بسته شده بود. این گروه از بنی‌بکر بودند. پیمان خود را محفوظ و مصون نگاه داشتند و بر شرک خود ماندگار ماندند. پیغمبر خدا ﷺ در اینجا خواست پیمان با ایشان را تا مدّت مشخّص خود مراعات دارد. آنچه که گفته است: سدی بیان داشته است که این افراد بنوضمره و بنو مدلج، دو قبیله از بنی‌کنانه هستند. مجاهد نیز گفته است: «بنی مدلج و خزاعه پیمانی پس از فتح مکّه داشتند. این همان پیمانی است که خداوند در بارهٔ آن فرموده است:

﴿ فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ﴾.

پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید.

امّا مردمان خزاعه بعد از فتح مکّه اسلام را پذیرفتند و مسلمان گردیدند. در صورتی که این قضیّه ویژهٔ مشرکانی است که بر شرک خود ماندگار مانده‌اند . . . همچنین این برداشت و دیدگاه ما را تائید می‌کند آنچه در آیهٔ هفتم می‌آید که می‌فرماید:

﴿ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بی‌گمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد.

این دو قبیله جزو کنانه و از جملهٔ کسانی بودند که در کنار مسجدالحرام در صلح حدیبیّه عهد و پیمان بستند، و اصلاً چیزی از پیمان خود نکاستند و بر ضدّ مسلمانان به کسی کمک نکردند. اوّلین و آخرین کسانی که مراد این استثناء است ایشانند و بس، همان‌گونه که مفسّران پیشین گفته‌اند، و استاد محمّدرشید رضا هم این سخن را پسند کرده‌اند. استاد محمّد عزّت دروزه معتقد است که مراد از پیمان بستگان کنار مسجدالحرام دسته و گروه دیگری جدای از دسته و گروه مذکور در استثنای اوّل است. این بدان خاطر است که او دوست می‌دارد بگوید جائز است همیشه در میان مسلمانان و مشرکان پیمانها باشد. در این زمینه بدین فرمودهٔ خداوند بزرگوار چنگ زده است:

﴿ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ﴾.

مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید.

تا آن را دلیل جائز بودن همیشگی پیمانها کند! این سخنی است کاملاً دور از سرشت جایگاه، و از سرشت برنامه، و همچنین از سرشت این آئین، همان‌گونه که بارها بیان داشته‌ایم.

اسلام به پیمان خود وفا کرد با آن کسانی که به پیمان خودشان وفا کردند، و برای آنان چهار ماه مهلت تعیین نکردند، همان‌گونه که برای جز ایشان چهار ماه مهلت تعیین کرد. بلکه تا مدّت سررسید پیمان ایشان را مهلت داد. زیرا آنان چیزی از پیمان خود با مسلمانان نکاستند و هیچ دشمنی را بر ضدّ ایشان کمک نکردند. این وفای به عهد مقتضی این بود که در پیمان با ایشان وفاداری شود و با آنان تا سررسید مدّت پیمان بر پیمان ماندگاری به عمل آید . . . آخر موقعیّت حرکت و جنبش جامعهٔ مسلمان در آن زمان می‌طلبید سراسر جزیرةالعرب عربستان از شرک زدوده شود، و به پایگاه امن و امان اسلام تبدیل گردد. زیرا دشمنان اسلام در

مرزهای جزیرةالعرب عربستان متوجّه خطر اسلام شده بودند، و شروع به گردهمائی برای مقابلهٔ با اسلام کرده بودند، همان‌گونه که در سخن از جنگ تبوک خواهد آمد. پیش از این هم رخداد مؤته بیم دادن از همین آماده شدن و گردهمائی بود، آماده شدن و گردهمائی‌ای که رومیان در بخش جنوبی جزیرةالعرب در یمن با ایرانیان بر ضدّ این آئین جدید همداستان شده بودند و پیمان بسته بودند.

بلی همان چیزی رخ داد که ابن‌قیّم ذکر کرده است. آنانی که خدا مستثنی فرموده است و دستور داده است در پیمانهایشان به عهدها وفا شود، پیش از پایان گرفتن مدّت پیمان، اسلام را پذیرفتند و مسلمان گردیدند. بلکه کسانی هم که پیمانهای خود را می‌شکستند و کسان دیگری جز آنان که بدیشان چهار ماه مهلت در زمین سرگردان نشدند، و بلکه آنان هم اسلام را پذیرفتند و مسلمان گردیدند.

یزدان سبحان که با دست خود گامهای این دعوت را رهبری می‌کند و به جلو می‌برد، می‌دانست زمان فرود آوردن آخرین ضربه فرارسیده است. شرائط کاملاً آماده شده است، و زمین مهیّای این گردیده است، و این دعوت در زمان مناسب خود و برابر واقعیّت ظاهر امر، و مطابق قضا و قدر یزدان که در پس پردهٔ غیب نهان است فرامی‌رسد، و بالأخره می‌شود همان چیزی که باید بشود.

اندکی در برابر این پیرو الهی می‌ایستیم، پیروی که دستور به وفای به عهد و رعایت پیمان با وفاکنندگان به عهد و پیمانشان است:

﴿ فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

پیمان آنان را تا پایان مدّت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بی‌گمان خداوند پرهیزگاران (وفاکنندهٔ به عهد) را دوست می‌دارد.

قرآن وفای به عهد را آویزهٔ تقوا و هراس از یزدان سبحان و محبّت ایزد منّان نسبت به پرهیزگاران می‌سازد. چنین وفای به عهدی را پرستش یزدان می‌شمارد، و تقوائی به حساب می‌آورد که ایزد سبحان آن را از متّقیان می‌پسندد و دوست می‌دارد... این قاعدهٔ اخلاق در اسلام است... این قاعده، قاعدهٔ منفعت و مصلحت نیست. قاعدهٔ اصطلاح و عرف جامعه هم نیست، اصطلاح و عرفی که همیشه دگرگون می‌گردند... این قاعده، قاعدهٔ پرستش خدا و ترس از او است. چه مسلمان خویشتن را به اخلاقی می‌آراید که خدا آن را از او دوست می‌دارد و خشنود بدان از او است. مسلمان در این راستا از خدا می‌ترسد و پیوسته رضای او را می‌جوید. این است که اخلاق در اسلام دارای سلطه و قدرت است، و بدین خاطر هم است که اخلاق از چشمهٔ وجدانی اصیلی برمی‌جوشد... در مسیر راه منافع بندگان را تحقّق می‌بخشد، و مصالح ایشان را تأمین می‌کند، و جامعه‌ای را پدید می‌آورد که در آن برخوردها و دشمنانگیها تا سرحدّ ممکن کم می‌گردد، و روح بشریّت را در فرازنای راه به سوی خدا بالاتر و بالاتر می‌برد.

پس از بیان حکم برائت و بیزاری خدا و پیغمبرش از مشرکان، اعم از مشرکانی که پیمان داشته و یا پیمان نداشته‌اند، به استثنای مشرکانی که اصلاً با مسلمانان پیمان‌شکنی نکرده‌اند و کسی را بر ضدّ ایشان پشتیبانی و یاری ننموده‌اند، تا موعد سررسید پیمان به مؤمنان اجازهٔ وفای به عهد با ایشان داده می‌شود... کاری که پس از پایان مدّت مقرّر، مسلمانان باید نسبت بدین گروه مشرکان بکنند ذکر می‌گردد:

﴿ فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ، وَخُذُوهُمْ، وَاحْصُرُوهُمْ، وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ. فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

هنگامی که ماههای حرام (که مدّت چهار ماههٔ امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای

توبه کنندگان از گناهان) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است.

دربارهٔ مفهوم و مقصود فرمودهٔ یزدان: «الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ» سخنان گوناگونی گفته‌اند... آیا مراد ماه‌های حرام اصطلاحی ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم و رجب است؟... بنابراین، فرصت پس اعلان کار در روز حجّ اکبر با برائت و بیزاری آغاز می‌شود و شامل بقیّهٔ ذوالحجّه و پس از آن محرّم می‌شود... یعنی: پنجاه روز... یا مراد این چهار ماه همان چهار ماهی است که جنگ در آنها قدغن می‌گردد و فرصت و مهلت از روز قربانی کردن تا بیست روز ربیع الآخر است؟.. یا این که فرصت و مهلت پیشین برای مشرکانی است که عهدها و پیمانهای خود را شکسته‌اند، این فرصت و مهلت دوم به کسانی داده می‌شود که اصلاً عهد و پیمانی نداشته‌اند یا عهد و پیمان موقّت و محدودی داشته‌اند؟ آنچه در اینجا ما درست می‌دانیم این است که چهار ماهٔ مذکور جدای از چهار ماهٔ حرام اصطلاحی است. و وصف چهار ماهٔ حرام بر آنها اطلاق شده است و بکار رفته است، از آن جهت که جنگ در آنها حرام و قدغن بوده است، و به مشرکان مهلت و فرصت داده شده است که در آنها در زمین بگردند. این مهلت و فرصت نیز همگانی بوده است ـ مگر برای کسانی که عهد و پیمان موقّت داشته‌اند و تا موعد مقرّر صبر نکرده‌اند و عهدشکنی نموده‌اند ـ چرا که مادام که خداوند بدیشان می‌فرماید:

﴿ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ﴾.

چهار ماه در زمین (آزادانه) بگردید.

لازم است این چهار ماه از روز اعلان امر بدیشان باشد... این سخن با سرشت اعلان سازگار است و همخوانی دارد.

خداوند به مسلمانان دستور داده است که هر گاه چهار ماه پایان پذیرفت هر مشرکی را هر کجا بیابند بکشند، یا اسیر کنند، و یا محاصره نمایند هر وقت خویشتن را به دژ یا جائی افکند، یا در کمین او بنشینند بدون این که بدو اطّلاع دهند و او بگریزد یا برود ـ به استثنای مشرکانی که به مسلمانان دستور داده شده است تا موعد مقرّر به عهد و پیمان ایشان وفاء شود ـ دیگر با هیچ مشرکی هیچ‌گونه کار دیگری انجام نپذیرد. زیرا به اندازهٔ کافی به مشرکان فرصت و مهلت داده شده است و تهدید و بیم گردیده‌اند. در این صورت ستمگرانه کشته نمی‌شوند، و ناگهانی گرفته نمی‌شوند، چراکه قبلاً عهدها و پیمانهایشان به خودشان برگردانده شده است و قلم بطلان خورده است، و پیشاپیش به اطّلاع آنان رسیده است که چه چیز در انتظار ایشان است.

امّا تاختی که بر ایشان برده می‌شود تاخت ریشه‌کن و نابود کردن و انتقام گرفتن نیست. بلکه یورش بیم دادن و به سوی اسلام راندن و کشاندن است:

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همهٔ بندگان) است.

این مشرکان بیست و دو سال است دعوت می‌گردند، و توجیه و روشن می‌شوند، و بیست و دو سال از اذیّت و آزارشان نسبت به مسلمانان، و با شکنجه و آزار از دین برگرداندنشان، و از جنگ با ایشان و تحریک علیه دولت آنان می‌گذرد... بزرگواری این آئین، و بزرگواری پیغمبرش ﷺ و بزرگواری مسلمانان را با ایشان ببین... بیست و دو سال، تاریخ طولانی و درازی است... با وجود همهٔ اینها اسلام آغوش خود را برای آنان باز می‌کرد. خداوند به پیغمبر خود، و به مسلمانانی که اذیّت و آزار شده‌اند و به بلاها و مصیبتها گرفتارشان کرده‌اند و با ایشان جنگیده‌اند و آواره گردیده‌اند و کشته شده‌اند، دستور می‌دهد از مشرکان دست بدارید و ایشان را نیازارید، اگر مشرکان توبه را برگزیدند و به سوی خدا برگشتند،و شعائر و مراسم آئین اسلام را انجام دادند، شعائر و مراسمی که می‌رساند آنان این دین را پذیرفته‌اند و تسلیم آن شده‌اند و به فرائض و واجبات آن برخاسته‌اند. این بدان

خاطر است که خدا توبه کننده را برنمی‌گرداند و از آستانهٔ خود نمی‌راند، لغزشها و گناه‌های او هر اندازه هم باشد:

﴿ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

قطعاً خدا آمرزگار و مهربان است.

دوست نمی‌داریم در اینجا وارد جدال فقهی درازی شویم که کتابهای تفسیر و کتابهای فقه پیرامون این نصّ نوشته‌اند:

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ﴾.

اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان بازگذارید﴾.

و سخن را به درازا بکشانیم دربارهٔ این که اسلام باید دارای چه شرائطی باشد تا اگر کسی آنها را ترک کرد کافر گردد؟ چه وقت کافر می‌شود؟ و دربارهٔ این که چه چیزهائی از اصول و ارکان معروف اسلام از توبه کننده پذیرفته و بسنده می‌گردد یا پذیرفته و بسنده نمی‌گردد؟.. و...

چه گمان نمی‌بریم که این آیه در صدد بیان چیزی از همهٔ اینها باشد. بلکه این آیه نصّی است که با واقعیّت زندگانی مشرکان جزیرة العرب آن روزی روبرو می‌گردد. هیچ کس نیست بیاید و اعلان توبه کند و نماز بخواند و زکات بدهد مگر این که او و مرادش اسلام به طورکلّی است، و تسلیم اسلام می‌گردد و وارد اسلام می‌شود. این آیه بیانگر توبه کردن و نماز خواندن و دادن زکات است. زیرا کسی در آن زمان چنین کاری نمی‌کرد مگر این که هدفش اسلام بوده است و اسلام را با شروط کامل و معنی کامل آن پسندیده است و بدان خشنود گردیده است. پیش از هر چیزی کرنش در برابر یزدان یگانه را با گواهی: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ پذیرفته است، و با گواهی: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ به نبوّت و رسالت محمّد ﷺ اعتراف و اقرار کرده است.

این آیه در صدد بیان حکم فقهی نیست. بلکه این آیه در صدد اجراء واقعی و عملی است با ظروف و شرائطی که دارد.

خلاصه اسلام با وجود این جنگی که بر ضدّ همهٔ مشرکان پس از گذشت چهار ماه اعلان شده است، باز هم بزرگواری و جدّیّت و واقعیّت خود را حفظ می‌کند و مراعات می‌دارد. چه اسلام این جنگ را جنگ ریشه‌کن کردن و نابود نمودن هر مشرکی اعلان نمی‌کند، همان‌گونه که گفتیم. بلکه این جنگ را به عنوان حملهٔ هدایت و تاخت رهنمود اعلان می‌دارد هر زمان که چنین کاری میسّر گردد. مشرکانی که فرد فرد هستند و همایش جاهلی ایشان را گرد نمی‌آورد و یکپارچه نمی‌سازد و مجموعه‌ای نمی‌گرداند که بر ضدّ اسلام دست اندرکار شوند و در برابر آن ایستادگی کنند و برزمند، اسلام ـ در سرزمین اسلامی ـ امن و امان ایشان را به عهده می‌گیرد، و خداوند سبحان به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد آنان را پناه دهد تا سخن خدا را بشنوند و تبلیغ محتوای این دعوت را تکمیل و کاملاً بدیشان تفهیم کند، و آن گاه از ایشان نگاهداری و نگاهبانی کند تا آنان را به محلّ امن خودشان می‌رساند... همهٔ این کارها باید انجام بپذیرد، گرچه آنان هنوز مشرک هستند:

﴿ وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد. اگر آئین اسلام را پذیرفت، از زمرهٔ شما است، و اگر اسلام را نپذیرفت) پس از آن او را به محلّ امن (و مأویٰ و منزل قوم) خودش برسان (تا از خطرات راه برهد و بدون هیچگونه اذیّت و آزاری به میان اهل و عیال خویشتن رود). این (پناه دادن) بدان خاطر است که مشرکان مردمان نادان (و ناآگاه از حقیقت اسلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشنائی با اسلام، نور ایمان در دلهایشان روشن گردد).

این کار بدین معنی است که اسلام آزمندانه می‌خواهد

هر دلی از دلهای انسانها رهنمون و راهیاب شود و به سوی ایزد متعال برگردد، و مشرکانی کـه در سـرزمین اسلام پناه می‌خواهند و امان می‌جویند واجب است این پناه و امان بدیشان عطاء شود. چرا که در این حالت از جنگ ایشان و همایش و گردهمآئی آنان ایمن باید بود. در این صورت هیچ مانعی نیست که بدیشان فـرصت شنیدن قرآن و شناخت این آئین داده شود، بدان امید که دریچه‌های دلهایشان باز گردد و دریافت دارد و پاسخ گوید... اگر هم سرانجام پاسخ نداد و اسلام را نپذیرفت، خدا بر ساکنان سرزمین اسلام واجب فرموده است که ایشان را بپایند و محافظت نمایند پس از آن که آنان را اخراج ساختند، تـا بـه مـملکت و شـهر و دیـار خـود می‌رسند و خود را در امنیّت می‌یابند!!!

این پناه دادن و امان بخشیدن به مشرکان در سـرزمین اسلام قلّهٔ بلندی است... قلّه‌های پیاپی و بلند و والای اسلام همیشه به نظر می‌آیند... این قلّه تنها یکی از آن قلّه‌ها است... این قلّه، نگـاهبانی از مشـرک است کـه دشمن اسلام و مسلمانان است. دشمنی از زمرهٔ کسانی است که مسلمانان را اذیّت و آزار رسانیده است و آنان را با زور خواسته است از دین برگرداند و در مدّت این چندین ساله با ایشان دشمنانگی کرده است... این قلّه، نگاهبانی از مشرک است، نگاهبانی از او تا در خارج از مرزهای سرزمین اسلام به محلّ امن و امـان خـویش می‌رسد!

برنامهٔ اسلام برنامهٔ هدایت و رهنمود است نه بـرنامهٔ ریشه‌کن کردن و نابود نمودن، حتّی در آن زمـان کـه برنامهٔ اسلامی سرگرم ایمن کردن پایگاه اسـلام بـرای اسلام است.

کسانی که از جهاد در اسلام صحبت می‌کنند، و اسلام را ننگین می‌کنند به این که جهاد در اسلام برای وادار کردن افراد به پذیرش عقیده بوده است! و کسانی که این اتّهام ایشان را به هراس می‌اندازد و از جملهٔ اشخاصی هستند که دین را در جایگاه دفاع نگـاه مـی‌دارنـد، و پیوسته به دفع ایـن تـهمت از اسـلام مـی‌پردازنـد و می‌گویند: اسلام جز برای دفاع از مسلمانان در گسترهٔ کشور خود نمی‌جنگد! هم اینان و هم آنان نیازمند این هستند که بدان قلّهٔ بلند و والائی بنگرند که این رهنمود ارزشمند بیانگر آن است:

﴿ وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تـو پـناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود (و از دین آگاه شود و راجع بدان بیندیشد. اگـر آئین اسلام را پذیرفت، از زمرهٔ شما است، و اگر اسلام را نـپذیرفت) پس از آن او را بـه مـحلّ امـن (و مأویٰ و منزل قوم) خودش بـرسان (تـا از خـطرات راه بـرهد و بدون هـیچ گـونه اذیّت و آزاری بـه مـیان اهـل و عـیال خویشتن رود). این (پـناه دادن) بـدان خـاطر است کـه مشرکان مردمان نـادان (و نـاآگـاه از حـقیقت اسـلام) هستند (و چه بسا در پرتو آشنائی با اسلام، نور ایمان در دلهایشان روشن گردد).

این آئین کسانی را آگاهی و اطّلاع می‌دهد که ناآگاه و بی‌اطّلاع هستند، و کسانی را پناه می‌دهد که خواسـتار پناه هستند، حتّی اگر از زمرهٔ دشمنانی باشند که بر ضدّ اسلام شمشیر کشیده باشند و با اسلام جنگیده باشند و با آن دشمنانگی ورزیده باشند... امّا اسلام وقـتی بـا شمشیر و اسلحه جهاد می‌کند که بخواهد نیروهای مادی را درهم شکند، نیروهائی که میان اشـخاص و شـنیدن کلام خدا، میان مردمان و آگاهی از آنچه خدا نازل کرده است، میان انسانها و هدایت، و همچنین میان انسانها و آزادی و رهائی از بندگی و پرستش بـندگان، حـائل و مانع می‌گردند، و مردمان را به بندگی و پرستش غـیر خدا وامی‌دارند... اسلام هنگامی که این نیروها را درهم کوبید، و وقتی کـه ایـن گـردنه‌ها و مـانعها را زدود و برطرف نمود، افراد و اشخاص ـ با هر عقیده‌ای که دارند ـ تحت حمایت و حفاظت او و در امن و امان خواهند بود. آنان را آگاه مـی‌کند و ایشـان را نـمی‌ترساند و وادار نمی‌گرداند و نمی‌کشد. گذشته از این از ایشان حمایت و حفاظت و مراقبت می‌نماید تا بـه مـحلّ امـن خـود می‌رسند... همهٔ این کارها وقتی صورت مـی‌گیرد کـه

آنان برنامهٔ یزدان را نمی‌پذیرند و آن را مردود می‌شمارند!

در کرهٔ زمین امروزه سیستمها و رژیمها و برنامه‌ها و پروژه‌ها و اوضاع و احوالی است که ساختار بندگان هستند. در آنها کسی که با آنها مخالفت ورزد، بر جان و مال و ناموس خود، و بر یک چیز مقدّسی از مقدّسات انسان ایمن نیست! با وجود این، مردمانی برمی‌خیزند و این را می‌بینند که در واقعیّت زندگانی مردمان است و دفع اتّهام دروغین را از برنامهٔ یزدان زمزمه و پچ پچ می‌کنند. این برنامه را زشت می‌نمایند و با تلاش ضعیف و مذبوحانه‌ای از آن به دفاع می‌پردازند، تلاش ضعیف ایشان بر پایهٔ سخن در برابر اسلحه و توپ در این زمان و در هر زمانی استوار است!

✿

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ، إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَ لَا ذِمَّةً، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ. فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ، وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ، فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد. چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشنود می‌دارند. ولی دلهایشان (با زبانهایشان همآوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. بیشتر آنان فرمانبردارند (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنیِ قرآن و دیدنیِ جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است). اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم. و اگر پیمانهائی را که بسته‌اند و مؤکّد نموده‌اند شکستند، و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضلالند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید، چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبهٔ خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند.

هنگامی که روند قرآنی در مجموعه‌ای از آیات گذشته به پایان احکام نهائی میان جامعهٔ اسلامی و مشرکان برجای مانده در جزیرة العرب رسید، و حالت معاهده و همپیمانی و متارکه و صلح و ساز را به طورکلّی به پایان برد و بر آن قلم بطلان کشید، بدین معنی که به برخی چهار ماه مهلت و فرصت داده شد، و پیمان بعضیها تا موعد مقرّر مراعات گردید، و بیان شد که پس از این احکام کار به دو حالت می‌انجامد: توبه کردن و نماز گزاردن و زکات مال دادن ـ یعنی پذیرش اسلام و انجام واجبات و فرائض آن ـ یا جنگ و محاصره کردن و اسیر نمودن و در کمین نشستن... هنگامی که روند

قرآن بدینجا می‌کشد و پیمان بستن بدین ترتیب پایان می‌گیرد، روند قرآنی به این مجموعهٔ تازهٔ آیات می‌پردازد و به شیوهٔ استفهام انکاری بیان می‌دارد که شایسته نیست و درست هم نیست و خوشایند هم نمی‌باشد که مشرکان در پیشگاه خدا و در پیشگاه پیغمبر خدا ﷺ عهد و پیمانی داشته باشند. این چنین پرسشی بیانگر نفی همچون قاعده و قانونی، و در اصل نشان دهندهٔ دور از انتظار بودن همچون کاری است! آنجا که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟!.

وقتی که این استفهام انکاری در روند قرآنی در این مجموعهٔ دوم آیات قرار می‌گیرد، مجموعهٔ آیاتی که پس از مجموعهٔ آیات پیشین ذکر می‌گردد، از آن منسوخ شدنِ چیزی فهمیده می‌شود که در مجموعهٔ پیشین آیات راجع به مهلت دادن به همپیمانانی آمده است که به عهدها و پیمانهای خود وفا کرده‌اند و با مسلمانان در چیزی عهدشکنی ننموده‌اند و کسی را تا موعد مقرّر پیمان بر ضدّ مسلمانان کمک و یاری و پشتیبانی نکرده‌اند... در اینجا دیگر باره این حکم تکرار و مقرّر می‌کند:

﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.

مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند) مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد.

در این تأکید جدید توضیح بیشتری است... چرا که فرمان نخستین فرمان به وفای مطلق به عهدها و پیمانهای کسانی است که بر عهدها و پیمانهای خود تا موعد مقرّر ماندگار مانده‌اند. این تأکید چنین اطلاقی را مقیّد می‌سازد به این که همچون وفای به عهدی در گرو ماندگاری مشرکان در آینده تا پایان وقت مقرّر بسان ماندگاری آنان بر سر پیمان در زمان گذشته است... این کار دقّت کاملی است که در ساختار نصوص راجع بدین روابط و معاملاتی نهفته است. همچنین بیانگر دقّت کافی در بسنده نکردن به مفهومهای ضمنی، و بلکه پیروی از منطوقهای قطعی است. به عبارت دیگر، معانی پیدای واژه‌ها و جمله‌ها را بر مضامین ناپیدای آنها برتری دادن است.

با توجّه به چیزهائی که در مقدّمات این سوره و در مقدّمات این بخش از سوره، راجع به نمادها و رخدادها و معیارها و میزانهای موجود در جامعهٔ اسلامی آن روزگار در قبال این گام قاطعانهٔ بزرگ، بیان داشتیم، روشن می‌گردد که روند قرآنی در درون مسلمانان چیزی را برمی‌انگیزد که از ایشان شکّ و تردید و گریز و هراس را دور گرداند. همچون انگیزه‌ای به وسیلهٔ مطّلع گرداندن مسلمانان بر حقیقت حال مشرکان و احساسات و نیّات ایشان نسبت به مسلمانان پدیدآورده می‌شود. به اطّلاع مسلمانان رسانده می‌شود که مشرکان نسبت به مسلمانان عهد و پیمانی را نگاه نمی‌دارند، و از هیچ گناهی و بزهی، و از هیچ کار زشتی و پلشتی در حقّ ایشان کوتاهی نمی‌ورزند. به هیچ عهد و پیمانی با ایشان وفا نمی‌کنند، و قراری و مداری را رعایت نمی‌نمایند، و هر وقت بتوانند از تعدّی بدیشان باز نمی‌ایستند. دیگر راهی برای صلح و ساز با ایشان در میان نیست و اصلاً بر آنان اعتماد و اطمینانی نیست، تا وقتی که چیزی را می‌پذیرند و بدان گردن می‌نهند که مسلمانان آن چیز را پذیرفته‌اند و بدان گردن نهاده‌اند که آئین اسلام است.

❁

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ؟﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی محترم شمرده می‌شود؟.

مشرکان پرستش خدا را خالصانه انجام نمی‌دهند. همچنین رسالت پیغمبر خدا را نمی‌پذیرند. پس چگونه اینان با خدا و پیغمبرش عهد و پیمانی خواهند داشت؟ آنان که با نپذیرفتن و باور نکردن، با بنده‌ای از بندگان همچون خود نبرد نمی‌آغازند و به جنگ نمی‌پردازند، و به مقابله و مبارزهٔ با برنامه‌ای از برنامه‌های بنده‌ای از بندگان همچون خود نمی‌نشینند، بلکه آنان با نپذیرفتن و باور نکردن خویش با آفریدگارشان و با روزی دهنده‌شان می‌رزمند و می‌جنگند، و با این چنین انکاری در اصل با یزدان و پیغمبرش به جنگ و نبرد می‌پردازند... پس آیا درست است که ایشان در پیشگاه یزدان جهان و در پیشگاه پیغمبر خداوند سبحان عهدی و پیمانی داشته باشند؟

این مسأله‌ای است که چنین استفهام انکاری‌ای آن را برمی‌انگیزد... این مسأله‌ای است که نه فقط بر حالت معیّنی از معاهدهٔ با مشرکان، بلکه بر اصل قاعده و قانون پیمان بستن با ایشان می‌تازد.

بر این مسأله اشکالی وارد می‌آید. این که مشرکان عملاً دارای عهدها و پیمانهائی با مسلمانان بوده‌اند، و خداوند هم دستور فرموده است به بعضی از آنها وفاء بشود. همچنین پیش از پیدایش و پابرجائی دولت اسلامی در مدینه، عهدها و پیمانهای گذشته‌ای نیز وجود داشته است. عهدها و پیمانهائی با یهودیان، و عهدها و پیمانهائی با مشرکان در میان بوده است. پیمان حدیبیّه در سال ششم هجری روی داده است. نصوص قرآنی پیشین در سوره‌های قبلی این‌گونه عهدها و پیمانها را اجازه می‌داده است، هر چند که به هنگام ترس از خیانت برگرداندن و پرت کردن همچون عهدها و پیمانها را درست می‌دانسته است... اگر قاعدهٔ معاهدهٔ با مشرکان در اینجا مورد انکار قرار می‌گیرد و مردود شمرده می‌شود، پس در این صورت باید گفت این عهدها و پیمانها مباح دانسته شده است و برجای بوده است تا همین واپسین زشت شمردن و نادرست دیدنِ قاعده و قانون معاهده در می‌رسد؟!

این اشکال بی معنی خواهد بود اگر فهم درست و درک صحیح از سرشت برنامهٔ حرکت و جنبش اسلامی داشته باشیم که در سرآغاز این سوره و سرآغاز سورهٔ پیش از آن یعنی انفال از چنین برنامه‌ای سخن گفتیم... این معاهدات با واقعیّت زندگی با وسائل سازگار و مناسب با آن رویاروی می‌گردید. امّا حکم نهائی این بود که نباید مشرکان در پیشگاه خدا و در پیشگاه پیغمبرش دارای هیچ‌گونه عهد و پیمانی باشند... این معاهدات احکام مرحله‌ای و تدریجی در راه حرکت و در مسیر جنبش اسلامی بودند، حرکت و جنبشی که پیش از هر چیز هدف آن این بود که در زمین شرکی برای خدا نماند و دینداری و کرنش تنها برای یزدان یگانه باشد و بس... اسلام از نخستین روز این هدف خود را اعلان کرده است و در این باره کسی را گول نزده است و با کسی نیرنگ نورزیده است. هرگاه شرائط و ظروف واقعیّت زندگی مقتضی این بوده است که با کسانی از جمله مشرکان به ترک جنگ بگوید و راه صلح بپوید تا بتواند تاب و توان خود را صرف نبرد با کسانی کند که بر او می‌تازند، و در دوره‌ای از ادوار راه آشتی و امن و امان بپویند با کسانی که می‌خواهند با او راه آشتی و امن و امان بپویند، و در مرحله‌ای از مراحل پیمان ببندد با کسانی که خواهان بستن پیمان با اویند، اسلام در همهٔ این احوال لحظه‌ای از هدف نهائی اخیر خودش غافل نبوده است... از دیگر سو غافل نبوده است از این که همچون صلح و سازها و پیمانها و عهدهائی از سوی برخی از خود مشرکان نیز موقّتی وگذار است، و به ناچار آنان روزی و روزگاری بر اسلام می‌تازند و می‌رزمند، و وقتی که هدف اسلام را کاملاً می‌دانند آن را همین جوری رها نمی‌کنند و به حال خود وانمی‌گذارند. بلی وقتی که از جانب اسلام بر خود ایمن نیستند پیوسته در اندیشهٔ خویش را آماده کردن و به مقابلهٔ آن پرداختن بوده و هر زمان خویشتن را مجهّز و آماده ببینند بدان روی می‌آورند و می‌تازند و دمار از روزگارش برمی‌آورند... در اوّل کار آفریدگار بزرگوار به مسلمانان فرموده است:

﴿ وَ لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا ﴾.

(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند

شما را از آئینتان برگردانند. (بقره / ۲۱۷)

این سخن جاودانه‌ای است که به زمانی و به محیطی اختصاص ندارد. این گفتار سرمدی است که به ظروفی و شرائطی و به اوضاعی و احوالی تعلّق ندارد.

یزدان سبحان با وجود نفی اصل عهد و پیمان با مشرکان، اجازه فرموده است عهدها و پیمانهای کسانی تا موعد مقرّر بسر برده شود و به اتمام رسد که اصلاً عهدها و پیمانهای خود را با مسلمانان نشکسته‌اند، و کسی را تا پایان مدّت عهدها و پیمانها بر ضدّ مسلمانان کمک و پشتیبانی نکرده‌اند، با رعایت این شرط که مسلمانان در این مدّت بر عهدها و پیمانهای خود می‌مانند اگر کسانی که با ایشان پیمان بسته‌اند پیمان‌شکنی نکنند:

﴿ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.

مگر عهد و پیمان کسانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام با ایشان پیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار باشند، شما نیز نسبت بدیشان راست و وفادار باشید و عهد خود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفا کننده به عهد و پیمان) را دوست می‌دارد.

اینان که آیه به معاهدهٔ ایشان در کنار مسجدالحرام اشاره می‌فرماید، طائفهٔ دیگری نیستند جدای از طوائفی که در فرمودهٔ پیشین یزدان از آنان سخن رفته است:

﴿ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً - فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾.[1]

همان‌گونه که برخی از مفسّران معاصر چنین برداشت کرده‌اند و آنان را دستهٔ جداگانه‌ای دانسته‌اند... چه اینان همه گروهی هستند و نخستین بار به مناسبت عمومیّت برائت و اطلاق بیزاری از ایشان هم سخن رفته است، ولی بعد از آن از این عمومیّت جدا و مستثنی شده‌اند. بار دوم از ایشان در ضمن نفی قانون معاهدهٔ با مشرکان سخن به میان آمده است تا تصوّر نشود که این حکم مطلق ناسخ حکم نخستین است... از تقوا و محبّت خدا نیز در اینجا و در آنجا همسان یکدیگر سخن رفته است[2] تا دالّ بر این باشد که موضوع یکی است. از سوی دیگر دومین نصّ، مکمّل شروط مذکور در نخستین نصّ است. چه در اوّلی شرط ماندگاری ایشان بر عهد و پیمان در گذشته است، و در دومی شرط ماندگاری آنان بر عهد و پیمان در آینده است. این هم دقّت کافی و وافی است که ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ در ساختار نصوص و آیات الهی بکار رفته است و این دقّت بدون ضمیمهٔ یکدیگر کردن این دو نصّ و آیه دربارهٔ موضوع واحدی، به چشم نمی‌خورد، آن گونه که روشن و مشخّص است.

سپس روند قرآنی برمی‌گردد تا قانون معاهدهٔ با مشرکان را نفی نماید و آن را با سببهای تاریخی و با علل واقعیّت زندگی لغو کند، پس از آن که قانون معاهدهٔ با مشرکان را با سببها و علّتهای عقیدتی و ایمانی مردود داشته بود. روند قرآنی در آیات زیر این و آن را با یکدیگر گرد می‌آورد:

﴿ كَيْفَ؟ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلّاً وَ لَا ذِمَّةً، يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ. اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلّاً وَ لَا ذِمَّةً، وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴾.

چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشنود می‌دارند، ولی دلهایشان (با زبانهایشان همآوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. بیشتر آنان نافرمانبردار (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان)

۱- ترجمهٔ این آیهٔ مبارکه، اندکی پیش آمده است.

۲- مراد تکرار: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» در آیه‌های ۴ و ۷ است.

خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).

چگونه مشرکان عهد و پیمانی در پیشگاه خدا و در پیشگاه پیغمبرش خواهند داشت؟ در حالی که آنان با شما جز در زمان ضعف و ناتوانی خود از چیره شدن بر شما پیمان نمی‌بندند و عهد نگاه نمی‌دارند. اگر هم بر شما چیره گردند و پیروز شوند بلاها و مصیبتها بر سرتان می‌آورند و عهد و پیمان میان خویش و شما را در نظر نمی‌گیرند و مراعات نمی‌دارند. بدون این که برای شما حقّ و حرمتی قائل شوند و عهد و پیمانی در نظر دارند، یا بدون این که از بزه و گناه کارهائی که با شما می‌کنند ترس و هراسی به خود راه دهند! لذا آنان عهد و پیمانی را مراعات نمی‌دارند، و برای اذیّت و آزارتان حدّ و مرزی نمی‌شناسند. حتّی نسبت به شما مسلمانان آداب و رسوم مشهور و معروف محیط را نیز در نظر نمی‌گیرند. این است که ایشان به سبب شدّت کینه‌توزی نهان در زوایای درون خود، هرگونه حدّ و مرز و قاعده و قانونی را نادیده می‌گیرند، و اگر بتوانند برای اذیّت و آزارتان از هیچ کوشش و تلاشی باز نمی‌ایستند، هر چند که میانتان و میانشان عهدها و پیمانها باشد. آنچه ایشان را از انجام هرگونه کار زشت و ننگینی باز می‌دارد عهدها و پیمانهائی نیست که در میانتان باشد، بلکه آنچه ایشان را از انجام پلشتیها در حقّ شما باز می‌دارد این است که تاب و توان آزار دادن و شکنجه کردن شما را نداشته باشند، و نتوانند بر شما چیره و پیروز گردند!.. اگر امروز که شما نیرومند و قدرتمند هستید، شما را با سخنان چرب و نرم و تظاهر به وفای به عهد خشنود می‌کنند، بدانید که دلهایشان سرشار از کینهٔ شما است، و هرگز خواهان ماندگاری بر عهد و پیمان با شما نیست. پس آنان به عهد و پیمان خود با شما وفاء نمی‌کنند و دوستی و محبّتی با شما نمی‌ورزند!

﴿ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ. اَشْتَرَوْا بِآياتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ. إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

بیشتر آنان نافرمانبردارند (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند.

این است سبب اصلی چنین کینهٔ نهان ایشان بر شما مؤمنان، و به دل گرفتن و پنهان کردن عدم وفای به عهدها و پیمانهایتان، و در صورت توان روان شدن در پی اذیّت و آزارتان، و بر سر شما آوردن هرگونه سختی و تنگنائی و هرجور درد و بلائی... این کار بیرون رفتن از آئین یزدان است، و بیرون شدن از هدایت و رهنمود ایزدمنّان است. آنان پول اندکی را از کالا و متاع زندگی این جهانی که بدان سخت چنگ زده‌اند و از فوت آن هراس و بیم دارند، بر آیاتی که از سوی یزدان سبحان برایشان آمده است، ترجیح داده‌اند! ایشان می‌ترسیدند که اسلام چیزی از مصالح و منافعشان را هدر دهد و از میان ببرد، یا چیزی از اموالشان را از ایشان بخواهد و آنان را موظّف به هزینهٔ آن در راه خدا کند. پس چون آیات خدا را با پول اندکی معاوضه می‌کردند و می‌فروختند، هم دیگران و هم خویشتن را از راه خدا باز می‌داشتند، و همان‌گونه که خواهد آمد ایشان پیشوایان کفر بشمار می‌آمدند... امّا این کارشان کار بدی است که خداوند بدی اصلی آن را مقرّر می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

آنان کار بسیار بدی کرده‌اند.

گذشته از این، آنان این کینه و کینه‌توزی را نسبت به شخص شما به دلهایشان راه نمی‌دهند و پنهان نمی‌دارند، و این خطّ سیر زشت و پلشت را به خاطر خود شما در پیش نمی‌گیرند... بلکه ایشان تیر کینه و انتقام خود را به سوی صفتی نشانه‌گیری می‌کنند و نشانه می‌روند که شما دارید و بر آن هستید که خود ایمان است. بلی خود ایمان است که هدف تیرهای قهر و خشم ایشان است... همان‌گونه که این چنین بوده است و

این چنین خواهد بود کار و بار همهٔ دشمنان افراد برگزیدهٔ سره و خالصی که پیرو این آئین در طول تاریخ و در فاصلهٔ قرنها و در میان نسلهای زیادی بوده‌اند... ساحران به فرعون نیز همین سخن را گفتند بدان هنگام که ایشان را به انواع و اقسام عذاب و عقاب و شکنجه و بند و غل و زنجیر و کشت و کشتار تهدید کرد:

﴿ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمّٰا جَاءَتْنَا ﴾.

ایراد تو بر ما و آزار رساندن تو به ما جز به خاطر این نیست که ما به آیات روشن و معجزات متقن پروردگارمان ـ وقتی که به ما رسیده است ـ ایمان آورده‌ایم (و فرمان خدای را لبیّک گفته‌ایم). (اعراف / ١٢۶)

پیغمبر خدا ﷺ نیز برابر رهنمود خداوندگارش به اهل کتاب همین سخن را گفت:

﴿ قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ؟ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب! آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده است و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل گردیده است ایمان داریم؟!. (مائده / ۵۹)

یزدان سبحان دربارهٔ اصحاب الأخدود یا گودال کنانی که مؤمنان را سوزاندند نیز فرموده است:

﴿ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾.

شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایستهٔ هرگونه ستایشی، ایمان داشتند. (بروج / ٨)

پس ایمان است که انگیزهٔ انتقام است، و به همین سبب است که آنان کینهٔ هر مؤمنی را به دل می‌گیرند، و نسبت بدو هیچ عهد و پیمانی را مراعات نمی‌دارند، و از انجام هرگونه کار زشتی باز نمی‌ایستند و دوری نمی‌گزینند:

﴿ لاٰ يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴾.

آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمانی را نمی‌کنند و ایشان تجاوزپیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).

لذا صفت تعدّی در ایشان ریشه‌دار و اصیل است... این صفت از نقطهٔ بدآمدن ایشان از خود ایمان، از دوری کردن خود و دور نگاه داشتن دیگران از ایمان، از در کمین مؤمنان نشستن، و از مراعات نکردن عهد و پیمان و خویشی و پیوند خویشاوندی با مؤمنان، آغاز می‌گردد، و اگر بتوانند، کارشان به ایستادن در برابر اسلام برای نبرد با آن می‌انجامد، و در این حال و احوال است که اگر از شوکت و قدرت مسلمانان در هراس نباشند، هر چه شکنجه و آزار و درد و بلا است بر سر مسلمانان می‌آورند و هیچ‌گونه عهد و پیمانی را مراعات نمی‌کنند، عهد و پیمانی که میان ایشان و میان مسلمانان هنوز برجا و پایدار است. اصلاً از انجام کارهای زشت در حقّ مسلمانان دوری نمی‌گزینند و شرم و حیائی در این راه به رسمیّت نمی‌شناسند... در آن اوضاع و احوالی که خود ایمن هستند و ترسی از مسلمانان ندارند.

سپس خداوند سبحان روشن می‌گرداند چگونه مؤمنان با این اوضاع و احوال برخورد کنند و اگر از مشرکان همچون کاری رخ داد چگونه مسلمانان با ایشان روبرو گردند:

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلاٰةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ، وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاٰ أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴾.

اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم. و اگر پیمانهائی را که بسته‌اند و مؤکّد نموده‌اند شکستند، و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضلالند و) با سردستگان کفر و

ضلال بجنگید، چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبهٔ خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند.

مسلمانان قطعاً با دشمنانی رویاروی می‌گردند که پیوسته در کمین ایشان خواهند بود، و این چنین دشمنانی را برجای نمی‌نشاند و از تاخت و تاز بلاهای ایشان بر مسلمانان برکنار نمی‌گرداند مگر این که ناتوان و درمانده از این کار شوند. پیوسته در صدد نابودی مسلمانان خواهند بود، و عهدها و پیمانها ایشان را از این قصد و هدف بازنمی‌دارد، و ننگ و عاری در این راه نمی‌شناسند، و حرمت و پیوندی را در نظر نمی‌گیرند... تاریخ دور و درازی در فراسوی این بیان است که دالّ بر صحّت این گفتار است، و همه و همه گواه بر این است که چنین خطّ سیری خطّ سیر اصلی است، و به سوی همین قصد و هدف ادامه دارد و از آن کج نمی‌گردد مگر بر اثر یک عارضهٔ گذرائی که چیزی نمی‌گذرد دیگرباره رهسپار همان جا و همان راه می‌گردد و راه اصلی خود را دوباره در پیش می‌گیرد!

این تاریخ دور و درازی که از واقعیّت زندگی برمی‌جوشد، به اضافهٔ سرشت پیکار قطعی میان برنامهٔ یزدان که مردمان را از بندگی بندگان بیرون می‌آورد و ایشان را به سوی بندگی یزدان یگانهٔ جهان برمی‌گرداند، و میان برنامه‌های جاهلیّتی که مردمان را بندهٔ بندگان می‌گردانند، برنامهٔ حرکت و جنبش اسلامی با رهنمود یزدان سبحان، این گونه صریح و قاطعانه با همچون تاریخی رویاروی می‌شود:

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ... وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴾.

اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، و همان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم... و اگر پیمانهائی را که بسته‌اند و مؤکّد نموده‌اند شکستند، و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند (اینان سردستگان کفر و ضلالند و) با سردستگان کفر و ضلال بجنگید، چرا که پیمانهای ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید (در پرتو باز بودن درگاه توبهٔ خدا و شدّت عمل شما، پشیمان شوند و) دست بردارند.

یا داخل همان چیزی می‌شوند که مسلمانان داخل شده‌اند، و توبه می‌کنند و برمی‌گردند از شرک و تعدّی پیشینی که داشته‌اند... که در این صورت اسلام و مسلمانان صرف‌نظر می‌کنند از همهٔ چیزهائی که از این مشرکان متعدّی و متجاوز دیده‌اند و چشیده‌اند، و پیوند بر اساس عقیده برقرار و استوار می‌گردد، و مسلمانان نوین با مسلمانان پیشین برادر می‌شوند، و گذشته‌ها با همهٔ بدیها و زشتیهائی که داشته است از صفحهٔ واقعیّت زندگی و از صفحهٔ دلها زدوده می‌گردد!

﴿ وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم.

و یا نقض چیزی می‌کنند که بر آن بیعت می‌نمایند که پذیرش ایمان و ورود به دائرهٔ آن است، و آئین مسلمانان را مورد طعنه قرار می‌دهند... در این صورت ایشان پیشوایان کفر بشمار می‌آیند، و هیچ‌گونه عهد و پیمانی با ایشان نیست. در اینجا با ایشان جنگ می‌شود، بدان امید که بدین‌وسیله به سوی هدایت برگردند... همان‌گونه که قبلاً گفتیم: قدرت و شوکت و چیرگی و غلبهٔ اردوگاه اسلامی در جهاد، چه بسا دلهای زیادی را به سوی راه راست بکشاند و حقّ چیره و حقیقت پیروز را بدیشان نشان دهد و آنان آن را بشناسند، و بدانند که اردوگاه اسلامی پیروز شده است چون حقّ بوده است، و در فراسوی آن نیروی یزدان قرار داشته است، و متوجّه شوند که پیغمبر خدا ﷺ در آنچه تبلیغ کرده است و بدیشان رسانده است و گفته است که خدا و پیغمبران خدا چیره و پیروز می‌گردند، راستگو بوده است. همهٔ اینها بلکه ایشان را به سوی

توبه و هدایت بکشاند، نه با اکراه و اجبار، ولیکن به سبب قانع شدن دل بدانچه از حقّ و حقیقت دیده است و آشکارا پیروزی حقّ غالب و حقیقت چیره را مشاهده نموده است، همان‌گونه که روی داده است و در زمانهای بسیاری روی خواهد داد.

❁

از اینها بگذریم... آیا این نصوص قرآنی تا به کجا کاربرد دارند؟ گسترهٔ تاریخی و محیطی آنها تا چه اندازه‌ای است؟ آیا این نصوص ویژهٔ اهالی جزیرة العرب در آن زمانِ محدود و مقرّر است؟ یا این که ابعاد و فواصل زمانی و مکانی دیگری نیز دارد؟

این نصوص قرآنی با واقعیّت زندگانی جزیرة العرب روبرو گردیده است، واقعیّت موجود میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه‌های مشرکان. شکّی نیست که مقصود احکام وارده در این نصوص این چنین واقعیّت زندگانی بوده است، و مشرکان مورد نظر در این نصوص مشرکان جزیرة العرب بوده‌اند... این در جای خود حقّ است، ولی آیا معتقدی که گسترهٔ نهائی این نصوص همین باشد و بس؟

بر ما لازم است که موضع مشرکان ـ در طول تاریخ ـ را در برابر مؤمنان دنبال و بررسی کنیم، تا گسترهٔ حقیقی و پهنهٔ واقعی این نصوص قرآنی برای ما جلوه‌گر و روشن شود، و موضع را کاملاً در طول تاریخ ببینیم و بنگریم:

و امّا در جزیرة العرب، شاید از روی حوادث تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ معلوم و پیدا باشد، و چه بسا تنها در این جزء فی‌ظلال القرآن چیزهائی آمده باشد که برای به تصویر کشیدن موضعگیریهای مشرکان در برابر این آئین و پیروان آن از نخستین روزهای دعوت در مکّه تا همین زمانی که نصوص این سوره با آن رویاروی می‌گردد بسنده و کافی باشد.

حقیقت این است که پیکار اسلام و شرک بدان اندازه طولانی نبوده است که میان اسلام و اهل کتابِ یهودی و مسیحی به درازا کشیده است. با این وجود این موضعگیری مشرکان در برابر مسلمانان این را نفی نمی‌کند که موضعگیری مشرکان در برابر مسلمانان همیشه همان چیزی بوده است که آیات این بخش آن را به تصویر می‌کشد:

﴿كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لاٰ يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً! يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ تَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ، وَ أَكْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ. اشْتَرَوْا بِآيٰاتِ اللّٰهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ، إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. لاٰ يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾.

چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشنود می‌دارند، ولی دلهایشان (با زبانهایشان همآوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. بیشتر آنان فرمانبردارند (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بازمانده‌اند و دیگران را نیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).

این موضع همیشگی مشرکان و اهل کتاب با مسلمانان است. ما هم‌اینک دربارهٔ اهل کتاب چیزی نمی‌گوئیم و سخن را به جای مناسب خود در بند دوم سوره حواله می‌داریم. مشرکان، این کار همیشگی ایشان در طول تاریخ است.

اگر ما اسلام را چنین بشمار آوریم که با رسالت محمّد ﷺ آغاز نگردیده است و بلکه با رسالت او پایان پذیرفته است، و موضعگیری مشرکان در برابر هر پیامبری و هر رسالتی در گذشته‌ها چه بوده است، موضع شرک با دین خدا بطورکلّی جلوه‌گر می‌گردد. ابعاد پیکار گسترش می‌یابد، و موضعگیری چنان که هست روشن و پدیدار می‌شود، بدان‌گونه که این نصوص جاودانهٔ قرآنی آن را به تصویر می‌زند و در

سراسر طول تاریخ بشری بدون استثناء نشان می‌دهد. مشرکان با نوح، هود، صالح، ابراهیم، شعیب، موسی، و عیسی ـ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهِ ـ و با مؤمنان بدانان در زمان خودشان، چه کرده‌اند؟ گذشته از این، با محمّد ﷺ و با مؤمنان بدو نیز چه کرده‌اند؟.. دربارهٔ هیچ یک از انبیاء و پیروان ایشان نه عهدی را مراعات داشته اند و نه حقّ و حرمتی را مراعات کرده‌اند، هر زمان که بر ایشان پیروز شده‌اند و بدیشان دستیابی و دسترسی پیدا کرده‌اند.

مشرکان تاتار و مغول در روزهای جنگ دوم شرک نسبت به مسلمانان چه‌کار کرده‌اند؟ همچنین مشرکان و ملحدان امروزه پس از گذشت چهارده قرن بر سر مسلمانان در هر مکانی چه می‌آورند؟.. آنان در حقّ مسلمانان نه عهد و پیمانی را مراعات می‌دارند و نه حقّ و حرمتی در نظر می‌گیرند، بدان‌گونه که نصوص راست و جاودانهٔ قرآنی مقرّر می‌دارد.

هنگامی که بت‌پرستان تاتار و مغول در بغداد بر مسلمانان پیروز شدند، فاجعهٔ خونینی روی داد، فاجعه‌ای که روایات تاریخی آن را ثبت و ضبط کرده‌اند، و ما به گزیده‌های گذرائی از آن در کتاب تاریخ «البدایة و النهایة» تألیف ابن‌کثیر بسنده می‌کنیم. ابن‌کثیر از جملهٔ چیزهائی که دربارهٔ حوادث سال ۶۵۶ هجری روایت کرده است، آورده است:[۱]

«تاتارها به سوی شهر رفتند. همهٔ کسانی را کشتند که بدانان دسترسی پیدا کردند، اعم از مردان و زنان و پسران و پیران و میان سالان و جوانان. بسیاری از مردمان به داخل چاه‌ها، و علوفه‌دانها، و فاضلابها، رفتند. در آنجاها روزها و روزها پنهان شدند و بیرون نیامدند. گروهی از مردمان در خانه‌ها گرد می‌آمدند و درها را بر خود می‌بستند. تاتارها آنجاها را باز می‌کردند، چه با شکستن و ویران کردن، و چه با آتش زدن. سپس به سوی مردمان می‌رفتند و به میانشان تاخت می‌بردند. مردمان به بالای بامها و بلندیها می‌رفتند. ایشان را در سطح بامها و بلندیها می‌کشتند، تا بدانجا که از ناودانها خون روان شد و به کوچه‌ها رفت ـ إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ ـ حال به همین منوال بود در مسجدها و کاروانسراها. کسی از مردمان از دست ایشان رهائی پیدا نکرد مگر اهل ذمّهٔ یهودی یا مسیحی و کسانی که به یهودیان و مسیحیان پناه بردند،[۲] و یا کسانی که به خانهٔ ابن علقمی وزیر که رافضی بود، و یا به خانه‌های گروهی از بازرگانانی رفتند که آن بازرگانان اموال زیادی خرج کردند تا خود در امان ماندند و دارائیشان نیز در امان ماند. بغداد که دل‌آراترین و دلرباترین همهٔ شهرها بود به گونه‌ای در آمد که انگار ویرانه‌ای است. در آنجا جز مردمان اندکی نماند، آنان هم در خوف و هراس بودند و گرسنه و خوار و بی‌چیز پرسه می‌زدند...

مردمان دربارهٔ تعداد مسلمانانی که در بغداد کشته شده‌اند اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند ۸۰۰۰۰ نفر بوده‌اند. برخی گفته‌اند ۱۰۰۰۰۰۰ نفر بوده‌اند. کسانی هم گفته‌اند کشتگان به ۲۰۰۰۰۰۰ نفر رسیده‌اند ـ إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ، وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِـاللهِ الْـعَلِیِّ الْعَظِیمِ ـ تاتارها در اواخر محرّم به شهر وارد شدند. پیوسته اهالی شهر را با شمشیر می‌کشتند تا چهل روز تمام... کشته شدن خلیفه مستعصم باالله فرمانروای مسلمانان در روز چهارشنبه چهاردهم صفر روی داد. گور او از میان برده شد و ناشناخته ماند. عمر خلیفه در آن وقت چهل و شش سال و چهار ماه بود. مدّت خلافت او پانزده سال و هشت ماه و چند روزی بود. همراه با او پسر بزرگش ابوالعبّاس احمد کشته شد که بیست و پنج سال عمر داشت. سپس پسر میانه‌اس ابوالفضل عبدالرحمن کشته شد که بیست و سه سال عمر داشت. پسر کوچکش مبارک اسیر گردید و سه خواهرش به نامهای فاطمه و خدیجه و مریم اسیر

۱- «البدایة و النهایة» تألیف حافظ ابن کثیر، جلد ۱۳.

۲- این هم بدان خاطر بودکه یهودیان و مسیحیان اهل ذمّه از زمرهٔ کسانی بودند که با تاتارها برای فتح پایتخت خلافت و دمار از روزگار اسلام و مسلمانان برآوردن مکاتبه می‌کردند و تاتارها را به جاهائی که می‌شد از آنجاها به شهر رخنه کرد مطّلع و راهنمائی می‌کردند، و عملاً هم در این فاجعه شرکت ورزیدند و از تاتارهای بت‌پرست برای خوش آمدگوئی استقبال کردند، تا مسلمانانی را نابود کنند که عهد و حرمت ایشان را حفظ کرده و بدانان امن و امان داده و از ایشان حمایت و حفاظت نموده بودند!

شدند...
استاد دار الخلافه شیخ محیی الدین یوسف پسر شیخ ابوالفرج ابن جوزی کشته شد که دشمن وزیر بود. پسران سه گانه‌اش نیز کشته شدند به نامهای عبدالله و عبدالرحمن و عبدالکریم. بزرگان دولت یکی پس از دیگری کشته شدند. از جمله: دویدار صغیر مجاهد دین ایبک، و شهاب الدین سلیمان شاه، و گروهی از امیران اهل سنّت و بزرگان شهر... از میان بنی عبّاس مردی را از دارالخلافه فریاد می‌زدند و احضار می‌کردند. او فرزندان و زنان خود را بیرون می‌آورد و به گورستان خلال می‌برد که روبروی ایوان دارالخلافه بود. او همچون گوسفند سر بریده می‌شد. از میان دختران و کنیزان او کسانی برگزیده می‌شدند و اسیر می‌گردیدند... استاد استادان معلّم خلیفه صدرالدین علی ابن نیار کشته شد. خطیبان و پیشوایان و حاملان قرآن کشته شدند. مسجدها و جماعتها و جمعه‌ها ماه‌ها در بغداد تعطیل گردید...

امی که این قضا و قدر بسر رسید، و چهل روز پایان گرفت، بغداد ویرانه‌ای بود که دیوارها بر روی سقفها فروتپیده بود. کسی در بغداد نبود مگر تک تک و یک یک... کشتگان در راه‌ها و کوچه‌ها انگار تپّه‌ها هستند! باران بر آنان باریده بود و صورتهای ایشان دگرگون شده بود. از لاشه‌های ایشان شهر گندیده و بو گرفته بود، و هوا تغییر کرده بود. به سبب لاشه‌های گندیده وبای شدیدی پدید آمده بود، تا بدانجاکه با باد هوا به شهرهای شام سرایت کرده بود. مردمان زیادی بر اثر دگرگونی هوا و تباه شدن باد مردند. بدین سبب گرانی و وبا و فنا و زخم نیزه و مرگ ناشی از وبا بر مردمان یکجا گرد آمده بود ـ إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ـ...

هنگامی که در بغداد جار زده شد که مردمان در امانند، از زیر زمین مردمانی بیرون آمدند که خویشتن را در چاله‌ها و گودالهای گندم و کهریزها و گورستانها پنهان کرده بودند. انگار مردگانی هستند که گورهای آنان را دیگر باره کنده‌اند و خاک برداری نموده‌اند و لاشه‌هایشان را بیرون آورده‌اند. یکی دیگری را نمی‌شناخت. پدر پسرش را، و برادر برادرش را نمی‌شناخت! وبای سختی گریبانگیرشان شده بود. آنان نیز نابود شدند و به کشتگان پیش از خود پیوستند...».

و ... و...

این سیمائی از واقعیّت تاریخی است که در آن مشرکان بر مسلمانان چیره و پیروز شده‌اند و عهد و پیمان و حقّ و حرمتی را دربارهٔ ایشان مراعات ننموده‌اند. آیا سیمائی که از آن سخن رفت تنها سیمائی بوده است که در تاریخ دور و گذشته‌های فرورفته در دل تاریکیها روی داده است و تنها به تاتارها و مغولها در آن زمان اختصاص داشته است و دیگر هیچ؟

هرگزاهرگزا! واقعیّت تاریخی نوین سیماهایش با این سیما اختلافی ندارد!.. چیزی که از بت‌پرستان هندی به هنگام جدا شدن پاکستان روی داده است، زشتی و پلشتی آن کم‌تر از زشتی و پلشتی کاری نیست که در آن زمان با دست تاتارها و مغولها صورت گرفته است... هشت میلیون نفر از مهاجران مسلمان که از هند ـ بر اثر حملات و تاخت و تاز وحشیانهٔ هندیها بر مسلمانانِ برجای مانده در هند ـ راهی پاکستان می‌شوند، و هجرت را بر ماندن در هند ترجیح می‌دهند، تنها سه میلیون نفر به اطراف پاکستان رسیدند! امّا پنج میلیون بعدی در راه کشته و نابود شدند... دسته‌ها و گروه‌های مسلّح بت‌پرست، این پنج میلیون را همچون گوسفندان در طول راه سر بریدند، و لاشه‌های ایشان را پس از مثله کردن آنان به بدترین وجه برای پرندگان و درّندگان در اینجا و آنجا رها کردند. این دسته‌ها و گروه‌ها هم نه این که دولت هند از آنان بی‌خبر بوده باشد، بلکه دولت هند ایشان را کاملاً می‌شناخته است و مردمانی از بزرگان حکومت هندی بدیشان کمک و یاری می‌رسانیده‌اند! این عمل دسته‌ها و گروه‌های بت‌پرست از کاری که تاتارها و مغولها در بغداد نسبت به مسلمانان کرده بودند اگر بیشتر از کار تاتارها و مغولها نباشد کم‌تر از آن نیست!.. فاجعهٔ زشت و پلشت هراس‌انگیز دیگری که روی داد این بود: سپاهیانی همراه قطاری بودند که کارمندان مسلمان ادارات را حمل می‌کرد، کارمندانی که برابر قرارداد می‌توانستند در صورت تمایل از هندوستان به پاکستان بکوچند،

وقتی که پنجاه هزار کارمند در قطار گردآمد و قطار حرکت کرد و در مرز هند و پاکستان به داخل تونلی رسید که بدان «گذرگاه خیبر» می‌گفتند، این دسته از نظامیان بت‌پرست و مسلّح هندی راهنما، قطار را در داخل تونل نگاه داشتند و اجازهٔ عبور ندادند تا پنجاه هزار کارمند به گوشت و خون تبدیل شدند و آن‌گاه از آن سوی تونل بیرون آمدند!.. فرمودهٔ خداوند سبحان راست است که فرموده است:

﴿ کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لاٰ یَرْقُبُوا فیکُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً ﴾.

چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند.

این چنین کشتارگاه‌هائی همیشه و همیشه به شکلهای گوناگون و در جاهای پراکنده تکرار می‌گردد!

گذشته از این، جانشینان تاتارها و مغولها در چین کمونیست و روسیهٔ کمونیست در حقّ مسلمانان آنجاها چه کاری کردند؟.. در مدّت یک چهارم قرن بیست و شش میلیون نفر از مسلمانان آن سرزمینها را نابود و سربه نیست کردند!.. یعنی تقریباً هر سال در حدود یک میلیون نفر را کشتند!.. هنوز هم که هنوز است پیوسته عملیّات نابودی مسلمانان در دست اجراء است و ادامه دارد... گذشته از این کشت و کشتارها راه‌ها و ابزارهای شکنجهٔ دوزخی غوغا می‌کند، شکنجه‌هائی که بدنها از هراس آنها به لرزه می‌افتد. در همین سال در نواحی چینی ترکستان مسلمان، واقعه‌ای روی داد که زشتیها و نابکاریهای تاتارها و مغولها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و آن را از اذهان پاک می‌کند!.. یکی از رؤساء و بزرگان مسلمان را می‌آورند و گودالی در راه همگان یعنی شارع عام برای او می‌کنند. مسلمانان نیز تحت فشار شکنجه و تهدید وادار می‌گردند مدفوع آدمی خود را بیاورند ـ مدفوعهائی که دولت از همهٔ اهالی تحویل می‌گیرد و به کود تبدیل می‌کند و در مقابل آن بدیشان خوراک می‌دهد!!! ـ و بر سر این رئیس و بزرگ مسلمان در داخل گودال بریزند... این کار سه روز ادامه پیدا می‌کند تا این سرور مؤمن در داخل گودال با این کار پست و ناجوانمردانه خفه می‌گردد و می‌میرد!

یوگسلاوی کمونیستی نیز در حقّ مسلمانان آنجا چنین کارهای وحشیانه را انجام داده است، و پس از جنگ جهانی دوم که یوگسلاوی کمونیستی شده است تا به امروز یک میلیون نفر مسلمان آنجا را نابود کرده است. عملیّات نابودی و شکنجهٔ وحشیانه پیوسته در آنجا ادامه داشته است و ادامه دارد. از جملهٔ این عملیّات نابودی زشت و پلشت، فروانداختن مسلمانان اعم از مردان و زمان در «چرخ گوشتهائی» است که برای تهیهٔ کالباس «بولوبیف» بکار می‌روند. مسلمانان را از این قسمت به داخل آن فرومی‌اندازند تا از قسمت دیگر به شکل خمیری از گوشت و استخوان و خون بیرون بیایند! این کار تاکنون ادامه دارد!!!

چیزی که در یوگسلاوی ادامه دارد، در تمام دولتهای کمونیستی و بت‌پرستی ادامه دارد... هم‌اینک... در این زمان... فرمودهٔ یزدان سبحان راست است:

﴿ کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لاٰ یَرْقُبُوا فیکُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً ﴾.

چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات می‌دارند؟ هرگز! بلکه) اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند)».

﴿ لاٰ یَرْقُبُونَ فی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً، وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴾.

آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند و ایشان تجاوزپیشه‌اند (و عهدشکنی و تعدّی، بیماری مزمنی برای آنان گشته است).

این کار پلشت و این عمل زشت، یک حالت عارضی و زمانی گذرائی در جزیرة العرب، یا در بغداد نبوده است و بس... این یک حالت همیشگی و سرشتی و قطعی است. هر کجا مؤمنانی پیدا شوند که خالصانه یزدان را پرستش کنند، و مشرکانی یا ملحدانی باشند که غیر یزدان را پرستش کنند و برای غیر خدا کرنش برند، در هر زمانی و در هر مکانی کار به همین منوال و بر همین

روال است.
بدین خاطر است این نصوص هرچند که برای رویاروئی با یک حالت و یک واقعیّت زندگانی در جزیرة‌العرب نازل شده‌اند، و عملاً برای بیان احکام رفتار با مشرکان جزیرة‌العرب فروآمده‌اند، ولی از فاصله و گسترهٔ زمانی و مکانی فراتر می‌روند و مرزی از زمان و مکان نمی‌شناسند، چرا که پیوسته با همچون حالتی در هر زمانی و در هر مکانی روبرو می‌گردند. فرمان اجراء احکام آنها به قدرت و توان اجراء آنها در همچون حالتی بستگی دارد که در آن در جزیرة‌العرب اجراء و پیاده شده‌اند، و به اصل حکم و به اصل موضع و موقعیّت بستگی ندارد که تغییر ناپذیر است و در طول زمان دگرگون نمی‌شود.

❁

﴿أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ، وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ، وَ هُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؟ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ، وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ، وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ، وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ، وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاَ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً؟ وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکرّراً) شکسته‌اند و (قبلاً نیز ایشان بودند که) تصمیم به اخراج پیغمبر (از مکّه) گرفته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مؤمنان راستین هستید. ای مؤمنان!) با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را با دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بر کافران) سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد (و بر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینهٔ اذیّت و آزار کفّار را از درون آنان بزداید) و کینه را از دلهایشان بردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند. همه باید بدانند که) خداوند توبهٔ هر کس را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد (و لذا کافران می‌توانند تا دیر نشده است از کفر دست بکشند و به سوی خدا برگردند و اسلام را بپذیرند). خداوند آگاه (از کار و بار بندگان، و در قانونگذاریها) دارای حکمت فراوان است. آیا گمان می‌برید که به حال خود رها می‌شوید (و مورد آزمایش به وسیلهٔ جهاد و غیره قرار نمی‌گیرید) و خداوند به مردم نمی‌شناساند کسانی از شما را که به جهاد برخاسته‌اند و بغیر از خدا و پیغمبرش و مؤمنان، دوست نزدیکی و محرم اسراری برای خود نگرفته‌اند؟ خداوند از همهٔ اعمالتان آگاه است (و پاداش رفتار و کردارتان را به تمام و کمال می‌دهد).

این بخش پس از بخش پیشین قرار می‌گیرد، بخش پیشینی که در آن مقرّر شده بود که از نظر عقیدتی اصلاً مشرکان عهد و پیمانی در پیشگاه خدا و در پیشگاه پیغمبر خدا ندارند. به مشرکان ساکن جزیرة‌العرب هم اختیار پذیرش اسلام یا جنگ داده شده بود، مگر مشرکانی که پناهنده شوند و بدیشان باید پناهندگی داد تا کلام خدا را بشنوند و آن گاه به محلّ امن و امان خود در بیرون از سرزمین اسلامی رسانده شوند. علّت نداشتن پیمان در پیشگاه خدا و رسول نیز بیان گردیده است، و آن این که مشرکان خویشاوندی و عهد و پیمانی را در حقّ مؤمنان رعایت نمی‌دارند هر زمان که بر مؤمنان چیره و پیروز شوند.

این بخش هم می‌آید تا با چیزی مبارزه کند که در درون گروه مسلمانان ـ با تفاوت مراتب مختلفی که داشتند و از آن سخن رفت ـ دغدغه می‌کرده است، از قبیل: شکّ و تردید، بیم و هراس از اقدام به این گام قاطعانه، علاقه و رغبت، سهل‌انگاری مشرکان باقیمانده در پذیرش اسلام بدون نیاز به جنگ همه جانبه، ترس بر جان و مال مصالح و منافع، و گرایش به ساده‌ترین و آسانترین وسائل ممکن!..

نصوص قرآنی با این احساسها و هراسها و سهل‌انگاریها مبارزه می‌کند به وسیلهٔ به جوش و

خروش انداختن دلهای مسلمانان در پرتو یادمانها و خاطره‌ها و ذکر حوادث نزدیک و دور. نصوص قرآنی مسلمانان را به یاد پیمان‌شکنیهای مشرکان می‌اندازد که پس از عهدها و پیمانهای استواری که با مسلمانان داشته‌اند بدین کار دست یازیده‌اند. همچنین به یاد مسلمانان می‌اندازد که مشرکان چگونه پیش از هجرت خواسته‌اند پیغمبر ﷺ را از مکّه اخراج کنند. باز هم به یادشان می‌اندازد که مشرکان کسانی بوده‌اند که پیشاپیش در مدینه بدیشان تعدّی کرده‌اند و بر آنان تاخته‌اند... سپس شرم و حیا و عظمت و عزّت را در درون مسلمانان برمی‌انگیزد که چرا از رویاروئی مشرکان و نبرد با ایشان باید بترسند. خدا است که باید از او بترسید اگر مؤمن هستید... بعد از آن مسلمانان را برای جنگ با مشرکان جرأت و شجاعت می‌بخشد... بدیشان می‌گوید چه بسا خدا بخواهد مشرکان را با دست مؤمنان عذاب دهد، و مؤمنان تنها پرده‌ای برای نمایش قدرت یزدان بر عذاب دادن و خوار و رسوا کردن و شکست دادن دشمنان خدا و دشمنان ایشان باشند، و با عذاب و رسوائی و شکست مشرکان دل مؤمنان خنک شود، و زخم درون سینه‌های مؤمنانی که در راه خدا توسّط همچون مشرکانی شکنجه شده‌اند و اذیّت و آزار دیده‌اند شفا و بهبودی یابد... سپس نصوص قرآنی به امیدها و آرزوهائی می‌گراید که در سینه‌های بعضی از مسلمانان در غوغا بود و انتظار داشتند مشرکان باقیمانده بدون هیچ‌گونه جنگی و نبردی اسلام را بپذیرند. بدین امیدها و آرزوها می‌گراید و می‌فرماید که امید و آرزوی حقیقی بهتر است بجای این که به دخول اینان به اسلام بسته شود و پیوند خورد، به پیروزی مسلمانان و شکست مشرکان در جنگ و نبرد بسته شود و پیوند خورد. چون در آن هنگام بعضی از مشرکانی که خداوند توبه را نصیب ایشان کرده باشد، به دائرۀ اسلام پیروز و چیره و مظفّر درمی‌آیند... در پایان این بخش، آیات قرآنی مسلمانان را متوجّه این مسأله می‌سازد که سنّت و روال کار یزدان آزمودن گروه‌ها و دسته‌ها با همچون وظائف و تکالیف و سختیها و مشکلاتی است، تا در سایۀ امتحان، حقیقت و جوهرۀ چیزی پدیدار آید که آنان بر آن هستند. خلاصه آنان را متوجّه می‌سازد که سنّت و روال کار آفریدگار دگرگون نمی‌شود و از راستای خود منحرف نمی‌گردد.

❁

﴿أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ، وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ، وَ هُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؟ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکرّراً) شکسته‌اند و (قبلاً نیز ایشان بودند که) تصمیم به اخراج پیغمبر (از مکّه) گرفته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی به جان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مؤمنان راستین هستید).

تاریخ مشرکان با مسلمانان همه لبریز از عهد و پیمان‌شکنیها است. نزدیک‌ترین این عهدها و پیمانهای شکسته عهدشکنی ایشان با پیغمبر ﷺ است که آن را در حدیبیّه با او بسته بودند. پیغمبر در حدیبیّه با الهام و رهنمود پروردگارش شروطی را از ایشان پذیرفته بود که برخی از بزرگان صحابه پذیرش آنها رامایۀ ننگ و پستی می‌شمردند. با عهد و پیمانشان هم به بهترین وجه ممکن و با دقّت هر چه بیشتر وفا کرد. امّا آنان به عهد خود وفاء نکردند و پیمان خویش را مراعات ننمودند، و پس از دو سال در نخستین فرصتی که دست داد خلاف وعده کردند... همچنین مشرکان بودند که قبلاً در مکّه تصمیم گرفتند پیغمبر ﷺ را بیرون کنند، و سرانجام رأی ایشان بر این قرار گرفت که او را پیش از هجرت بکشند. این رأی ظالمانه در بیت الله الحرام اتّخاذ شد، در آنجائی که در میان آنان قاتل بر جان و مال خود ایمن بود. تا آنجا که کسی به قاتل برادر یا پدر خویش در بیت الله الحرام می‌رسید کم‌ترین بلائی بدو نمی‌رسانید. امّا محمّد ﷺ که پیغمبر خدا و دعوت کنندۀ به سوی هدایت و ایمان و پرستش یزدان یگانه بود این خصلت و صفت را با او

مراعات ننمودند، و تصمیم به بیرون کردن او گرفتند، و بعد از آن رأی ایشان بر این قرار گرفت که حقّ حیات را از او بگیرند، و وی را در بیت الله الحرام بکشند، بدون این که آن را ننگ و عار و بزه و گناه بدانند! کاری که می‌خواستند در حقّ پیغمبر انجام دهند حتّی آن را با قاتلان خونی خود انجام نمی‌دادند!.. همچنین مشرکان بودند که تصمیم گرفتند در مدینه با مسلمانان بجنگند و به نبرد بپردازند. همانها هم بودند که با رهبری ابوجهل پافشاری می‌کردند که با مسلمانان روبرو شوند، پس از آن که قافله‌ای که برای نجات آن بیرون آمده بودند نجات پیدا کرده بود و در دسترس نمانده بود.

گذشته از اینها مشرکان بودند که در احد و خندق جنگ را آغازیدند، و همچنین در حنین بر ضدّ مسلمانان همایش کرده و گردآمده بودند... همهٔ اینها رخدادهائی آماده در جلو دیدگان، یا یادها و یادمانهای نزدیکی بود که بر پردهٔ خیال نمایش می‌رفت، و اصراری را می‌نمود که این فرمودهٔ ایزد متعال آن را بیان می‌فرماید:

﴿ وَ لاٰ يَزاٰلُونَ يُقاٰتِلُونَكُمْ حَتّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اَسْتَطاٰعُوا ﴾.

پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند. (بقره/ ۲۱۷)

همچنین همهٔ اینها سرشت رابطه‌ای را جلوه‌گر می‌نمود که اردوگاهی بر آن بود که بجز خدا خداگونه‌هائی را می‌پرستید، و در برابر اردوگاهی می‌ایستاد و با آن به نبرد می‌پرداخت که جز خدا را نمی‌پرستید.

هنگامی که روند قرآنی این نوار دراز یادها و یادمانها و موضعگیریها و موقعیّتها و رخدادها را با این پسوده‌های تند و سریع و با نواها و آواهائی که تا ژرفای دلهای مسلمانان طنین‌انداز می‌شد، نشان می‌دهد، مسلمانان را فریاد می‌دارد:

﴿ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ ﴾. آیا از ایشان می‌ترسید؟.

مسلمانان از جنگ با همچون مشرکانی دوری نمی‌گزینند مگر این که از ایشان ترس و هراس داشته باشند و هیبت و شوکت آنان را پیش چشم دارند!

به دنبال این پرسش چیزی را ذکر می‌کند که بیش از خود این پرسش دلها را به جوش و خروش می‌اندازد:

﴿ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان دارید (و مؤمنان راستین هستید).

قطعاً مؤمن از کسی از بندگان نمی‌ترسد. چه مؤمن جز از خدا نمی‌ترسد. اگر مؤمنان از مشرکان بترسند، سزاوارتر است از خدا بترسند و از او بهراسند. درست نیست در دلهای مؤمنان مکانی برای غیر خدا باشد.

احساسات مؤمنان با جوش و خروش این یادها و یادمانها و حادثه‌ها و رخدادها، به غلیان و فوران می‌افتد... بدان هنگام که توطئهٔ مشرکان را بر ضدّ پیغمبرشان ﷺ یاد می‌کنند، و پیمان‌شکنیهای مشرکان را به خود پیش چشم می‌دارند، و می‌بینند که مشرکان هر زمان که احساس کرده‌اند می‌توانند به مسلمانان ضربه‌ای بزنند و بر آنان چیره شوند، یا در جایگاه و پایگاهشان محلّ رخنه‌ای دیده‌اند، شبانه توطئه‌ای چیده‌اند و طرح ستمی درانداخته‌اند. مسلمانان به‌یاد می‌آورند که مشرکان بوده‌اند که تعدّی و تجاوز و جنگ را از روی غرور و سرمستی و از راه طغیان و عصیان آغازیده‌اند... روند قرآنی در گیرودار این جوش و خروش، مؤمنان را به جنگ با مشرکان برمی‌انگیزد:

﴿ قاٰتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ، وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ﴾.

(ای مؤمنان!) با آن کافران بجنگید تا خدا آنان را با دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بر کافران) سینه‌های اهل ایمان را شفاء بخشد (و بر دلهای زخمی ایشان مرهم نهد و درد دیرینهٔ اذیّت و آزار کفّار را از درون آنان بزداید) و کینه را از دلهایشان بردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند).

با مشرکان بجنگید خداوند شما را پردهٔ نمایش قدرت خودش، و ابزار مشیّت خودش می‌گرداند، و با دستهای شما ایشان را عذاب می‌دهد و با شکست دادنشان خوار

و رسوایشان می‌کند، در آن حال که مشرکان به قدرت و قوّت خود می‌نازند، و شما را بر ایشان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنانی را شفا می‌بخشد که مشرکان آنان را اذیّت و آزار داده‌اند و از خانه و کاشانه و سرزمین خود رانده‌اند. آن سینه‌ها را از کینهٔ نهان، با پیروزی کامل حقّ، و شکست باطل، و تار و مار کردن باطلگرایان، شفا می‌بخشد.

تنها همین هم نیست و بس. بلکه خیر و خوبی دیگری چشم داشته می‌شود، و اجر و پاداش دیگری عطاء می‌شود:

﴿ وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ ﴾.

(همه باید بدانند که) خداوند توبهٔ هرکس را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد.

پیروزی مسلمانان گاهی برخی از مشرکان را به سوی ایمان برمی‌گرداند، و بینش ایشان را برای دریافت هدایت بازمی‌گرداند، زمانی که مسلمانان را می‌بینند که پیروز گردانده می‌شوند، و احساس می‌کنند که نیروئی جدای از نیروی بشری ایشان را پشتیبانی می‌کند و یاری می‌رساند، و آثار ایمان آنان را در موقعیّتهای گوناگونشان مشاهده می‌کند ـ این چیز را عملاً دیدند ـ در این هنگام مسلمانان مجاهد به پاداش جهاد خود می‌رسند، و پاداش رهنمود و هدایت گمراهان به وسیلهٔ خودشان را دریافت می‌دارند، و اسلام به نیروی تازه‌ای دسترسی پیدا می‌کند، نیروئی که بر نیروی اسلام به وسیلهٔ همین راه یافتگان توبه‌کار افزوده می‌گردد:

﴿ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

خداوند آگاه (از کار و بار بندگان، و در قانونگذاریها) دارای حکمت فراوان است.

خدا آگاه از عواقب نهان در فراسوی مقدّمات است. حکیم و کاربجا است و نتائج اعمال و حرکات را می‌سنجد و ارج می‌نهد.

پدیداری نیروی اسلام و استقرار آن دلهای زیادی را جذب خود می‌کند، دلهائی که از اسلام ضعیف دوری می‌گزیند و بیزار از اسلامی است که نیرو و نفوذ آن ناپیدا باشد. هنگامی که گروه مسلمانان دارای نیروی آشکاری باشند و از آنان بترسند و مقتدر و مظفّر باشند، دعوت به سوی اسلام در نیمهٔ راه مختصر می‌گردد. یعنی نصف کار را دعوت عملی، و نصف بقیّه را دعوت قولی به انجام می‌رساند.

خداوند سبحان بدان‌گاه که گروه مسلمانان را با برنامهٔ ویژهٔ قرآنی تربیت می‌کرد، و آنان جماعت اندک و ناتوان و رانده‌ای در مکّه بودند، بدیشان جز وعده‌ای نداد، و آن: بهشت بود. و بدیشان یک فرمان بیش نمی‌داد، و آن: شکیبائی بود... وقتی مسلمانان شکیبائی کردند و تنها بهشت را طلبیدند بدون این که غلبه و چیره شدن را بخواهند، یزدان جهان پیروزی را بدیشان داد، و برای به دست آوردن پیروزی تحریک و تشویقشان کرد، و با کسب آن سینه‌هایشان را شفا و بهبودی بخشید. چرا که بدین هنگام چیرگی و پیروزی برای آنان نبود، بلکه برای آئین خدا و فرمان خدا بود، و ایشان جز پرده‌ای برای نمایش قدرت یزدان نبودند.

گذشته از این، هیچ‌گونه چاره‌ای نبود از این که مسلمانان می‌بایستی با همهٔ مشرکان بجنگند، و عهدها و پیمانهای همهٔ مشرکان را دور بیندازند، و مسلمانان صف صف و متّحد در مقابلشان بایستند... هیچ چاره‌ای از این نبود. چرا که همچون چیزی برای کشف نیّتها و برملا کردن رازها و نهانیها و کنار زدن پرده‌هائی ضرورت داشت که کسانی در پشت آنها خویشتن را پنهان داشته بودند که خالصانه خود را به عقیده و باور تحویل نداده بودند. همچنین همچون چیزی لازم بود برای نشان دادن عذرها و معذرتهائی که دست به دامان آنها می‌شدند کسانی که با مشرکان برای به دست آوردن اموال معامله می‌کردند، یا کسانی که با مشرکان پیوند خویشاوندی یا رابطهٔ مصلحتی داشتند... هیچ چاره‌ای جز این برای کنار زدن پرده‌ها و زدودن معذرتها نبود، و می‌بایستی جدائی با همگان اعلان گردد، تا کسانی پدید آیند که در دلهایشان چیز نهانی پنهان می‌کردند، و غیر از خدا و پیغمبرش و مؤمنان، دوستان نهانی برمی‌گزیدند، و از راه آنان به مصالح خود می‌رسیدند، و با مشرکان روابط برقرار می‌نمودند. این کار را در سایهٔ ارتباطات نامشخّص و

غیر روشن موجود در میان اردوگاه‌های گوناگون انجام می‌دادند:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً، وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ﴾.

آیا گمان می‌برید که به حال خود رها می‌شوید (و مورد آزمایش بـه وسیلهٔ جـهاد و غیره قـرار نـمی‌گیرید) و خداوند به مردم نمی‌شناساند کسانی از شما را کـه بـه جهاد برخاسته‌اند و بغیر از خدا و پیغمبر و مؤمنان، دوست نزدیکی و محرم اسراری برای خود نگرفته‌اند؟ خداوند از همهٔ اعمالتان آگاه است (و پاداش رفتار و کردارتان را به تمام و کمال می‌دهد).

در جامعهٔ اسلامی گروهی بودند ـ همان‌گونه که عـادتاً حال این چنین است ـ که خوب مانور می‌دادند و خوب چرخش می‌کردند، و چابکانه از بالای دیوارها به داخل دژها نفوذ می‌نمودند، و در بکارگیری عذرها مـهارت داشتند. از پشت گروه مسلمانان دَور مـی‌زدند، و بـا دشمنان ایشان پیوند و ارتباط برقرار می‌کردند تـا بـه مصالح خود نائل گردند هرچند به حساب دیگران باشد. در این کار بر شُل و ولی ارتباطات، و بر بودن رخنه‌ها در کار متارکه و جدائی اردوگاه‌ها تکیه داشتند... وقتی که متارکه و مصالحه روشن و واضح بـاشد و اعـلان گردد، راه همچون گروهی قطع و بسته می‌گردد، و موارد و مواضع نفوذ دشـمنان و بـیگانگان در جـلو دیـدگان آشکار می‌شود.

مصلحت گروه مسلمانان، و مـصلحت عـقیده، در ایـن است که پرده‌ها پاره گردد، و دوستیها و رابطه‌ها پدیدار آید، و موارد و مواضع شناخته شود، تا مبارزان مخلص جدا و ممتاز گردند، و سازشکاران کجرو برملا شوند، و مردمان هر دو گروه را چنان که هستند بشناسند، هرچند که قبلاً خدا ایشان را می‌شناخته است:

﴿وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ﴾.

خداوند از همهٔ اعمالتان آگـاه است (و پـاداش رفـتار و کردارتان را به تمام و کمال می‌دهد).

با وجود آگاهی یزدان سبحان از واقعیّت بندگان، مردمان را در برابر چیزی محاسبه مـی‌فرماید کـه بـا کـردار و رفتار خـود آن را نشـان دهـند و پـرده از حـقیقت آن برافکنند. همچنین سنّت و قانون خدابر ایـن جـاری و ساری است که همگان را بیازماید و با به میان آمـدن امتحان پنهان و نهان آشکار شود، و صفها جدا و دلها سره گردد. چنین چیزی هم ناشدنی است مگر با آزمون سختیها و دشواریها و گرفتاریها و دردها و رنجها.

✿

﴿مٰا كٰانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اللهِ شٰاهِدِينَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ، أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ وَ فِي النّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ. إِنَّمٰا يَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ أَقٰامَ الصَّلاٰةَ وَ آتَى الزَّكٰاةَ، وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللهَ، فَعَسىٰ أُولٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. أَجَعَلْتُمْ سِقٰايَةَ الْحٰاجِّ وَ عِمٰارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ جٰاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ؟ لاٰ يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ، وَ اللهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْفٰائِزُونَ. يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ، وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِيهٰا نَعِيمٌ مُقِيمٌ، خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً، إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

مشرکانی که به کفر خویش گواهی می‌دهند حقّ ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و تنظیف و خـدمت) آباد کنند. آنـان اعـمالشان هـدر و تـباه است (و اجـر و مزدی به کـارهایشان تـعلّق نـمی‌گیرد) و جـاودانـه در آتش دوزخ مـانـدگار مـی‌مانند. تـنها کسـی حـقّ دارد مساجد خدا را (با تعمیر یا عبادت) آبادان سازد کـه بـه خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و نماز را چنان که باید بخواند و زکات را بدهد و جز از خدا نـترسد. امـید است چنین کسانی از زمرهٔ راه یافتگان باشند. آیا (رتبهٔ سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کـردن مسـجد الحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کـرده است (و بـه جـان و مـال کـوشیده است؟ هـرگز مـنزلت آنـان یکسـان نـیست و) در نـزد خـدا بـرابـر نمی‌باشند. و خداوند مردمانی را کـه (بـه خـویشتن بـه وسیلهٔ کفر ورزیدن، و به دیگران به وسیلهٔ اذیّت و آزار

آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد. کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند. و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند. همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذائذ و نعمتهای آن خواهند بود). بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است.

پس از برائت و بیزاری و اعلان و اعلام، دیگر عذری و حجّتی برای کسی نمی‌ماند که با مشرکان نجنگد. همچنین شکّ و تردیدی برجای نمی‌ماند در این که مشرکان را باید از زیارت یا آبادان کردن بیت الله الحرام محروم و بی‌بهره کرد، هر چند که در جاهلیّت مشرکان هردوی این کارها را می‌کرده‌اند. در اینجا روند قرآنی برای مشرکان نمی‌پسندد که حقّی در این داشته باشند که خانه‌های یزدان را تعمیر و آباد کنند. چه تعمیر و آباد کردن خانه‌های خدا حقّ خالص و دربست کسانی است که به خدا ایمان داشته باشند و فرائض و واجبات او را بجای آورند. تعمیر و آباد کردن بیت الله الحرام در جاهلیّت، و آب دادن به حاجیان بدان هنگام، این قاعده و قانون را به‌هم نمی‌زند... این آیات رویارو می‌شد با چیزهائی که در درون برخی از مسلمانان در گشت و گذار بود، مسلمانانی که هنوز قاعده و قانون این آئین کاملاً برایشان روشن و هویدا نشده بود.

❁

﴿ مٰا كٰانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اللهِ شٰاهِدِينَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ ﴾.

مشرکانی که به کفر خویش گواهی می‌دهند حقّ ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و تنظیف و خدمت) آباد کنند.

این کار از اوّل نادرست بوده است. هیچ دلیلی برای صحّت آن نیست، چراکه مخالف با سرشت چیزها است. خانه‌های خدا خالصانه و دربست از آن خدا است. در آنها جز نام خدا برده نمی‌شود، و در آنجاها با خدا غیر خدا خوانده نمی‌شود و به کمک طلبیده نمی‌گردد. پس چگونه آنجاها را کسانی آباد می‌گردانند که توحید و یگانه‌پرستی دلهایشان را آباد نمی‌سازد، و کسانی که با خدا انبازهائی را می‌پرستند و به کمک می‌طلبند، و کسانی که آشکارا علیه خود بر کفر گواهی می‌دهند، گواهی واقعیّتی که نمی‌توانند آن را انکار کنند، و چاره‌ای جز اعتراف بدان ندارند؟ اعتراف بدان؟

﴿ أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ ﴾.

آنان اعمالشان هدر و تباه است (و اجر و مزدی به کارهایشان تعلّق نمی‌گیرد).

اعمال ایشان اصلاً باطل است. از آن جمله آباد کردن بیت الله الحرام است. چون آباد کردنشان بر قاعده و قانونی از توحید خدا و یگانه‌پرستی او استوار نیست.

﴿ وَ فِي النّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ ﴾.

و جاودانه در آتش دوزخ ماندگار می‌مانند.

این بدان خاطر است که کفر روشن آشکاری را پیشاپیش فرستاده‌اند.

عبادت از عقیده تعبیر می‌کند. وقتی که عقیده درست نباشد عبادت نیز درست نخواهد بود. بجای آوردن مراسم عبادات و آباد کردن مساجد چیزی بشمار نمی‌آید مادام که دلها با اعتقاد ایمانی، و با عمل واقعی صریح و کارهای روزمرّ درست، و در هردوی عمل و عبادت خالصانه برای خدا بودن، آباد نگردد:

﴿ إِنَّمٰا يَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقٰامَ الصَّلاٰةَ وَ آتَى الزَّكٰاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللهَ ﴾.

تنها کسی حقّ دارد مساجد خدا را (با تعمیر یا عبادت) آبادان سازد که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و نماز را چنان که باید بخواند و زکات را بدهد و جز از خدا نترسد.

ذکر تنها ترس از خدا داشتن و از دیگران نهراسیدن در متن قرآن، به دنبال دو شرط ایمان درونی و عمل بیرونی، به عنوان چیز زائدی و افزون بر سازمانی نمی‌آید. بلکه باید قطعاً خالصانه و دربست از آن خدا

بود و مخلصانه به پرستش او پرداخت، و حتماً باید از هر گونه سایه و شبح شرک در احساس و در رفتار، رها و آزاد شد. هراس از کسی جز خدا نوعی از شرک خفی است. نصّ قرآن عمداً در این موضع بدان توجّه می‌دهد تا اعتقاد و عمل همه و همه خالصانه از آن خدا گردد. بدین هنگام است که مؤمنان سزاوار خواهند بود مساجد خدا را آباد کنند، و سزاوار خواهند بود که از خدا امید هدایت و رهنمون داشته باشند:

﴿ فَعَسیٰ أُولٰئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ ﴾.

امید است چنین کسانی از زمرهٔ راه یافتگان باشند.

دل تنها توجّه می‌کند و می‌گراید، و اندامها نیز به عمل می‌پردازند، پس از آن یزدان پاداش توجّه و گرایش دل، و مزد عمل اندامها را می‌دهد که هدایت یافتن و به هدف رسیدن و پیروز شدن است.

این قاعده و قانون سزاوار آباد کردن خانه‌های یزدان، و راستی و درستی عبادات و مراسم دینی است. خداوند این قاعده و قانون را بطور یکسان برای مسلمانان و مشرکان بیان می‌فرماید. جائز نیست کسانی را که در جاهلیّت کعبه را آباد می‌کرده‌اند و به حاجیان آب می‌داده‌اند، ولی عقیدهٔ ایشان خالصانه برای خدا نبوده است، و هیچ بهره و نصیبی از کار یا جهاد برای ایشان نیست، همچون کسانی را تنها به خاطر این که کعبه را آباد کرده‌اند و به حاجیان آب داده‌اند، با کسانی یکسان گرفت که درست و حسابی ایمان آورده‌اند و در راه خدا و برای والائی فرمان خدا جهاد کرده‌اند:

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقٰایَةَ الْحٰاجِّ وَ عِمٰارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جٰاهَدَ فِی سَبِیلِ اللهِ؟ ﴾.

آیا (رتبهٔ سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است (و به جان و مال کوشیده است؟).

﴿ لاٰ یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ ﴾.

(هرگز منزلت آنان یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند.

میزان و معیار خدا میزان و معیار است. ارزیابی یزدان ارزیابی است و بس.

﴿ وَ اللهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ ﴾.

و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیلهٔ کفر ورزیدن، و به دیگران به وسیلهٔ اذیّت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد.

ستمگران مشرکانی هستند که آئین راستین و پرستش درست را ندارند، و عقیدهٔ خود رااز شرک نمی‌زدایند، هر چند که بیت الله الحرام را آباد کنند و حاجیان را آب بدهند.

این معنی با بیان برتری مؤمنان مهاجر مجاهد، و ذکر چیزی که از رحمت و رضایت و نعمت جاودانه و پاداش بزرگ در انتظار ایشان است، به پایان می‌رسد:

﴿ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللهِ، وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰائِزُونَ. یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِیهٰا نَعِیمٌ مُقِیمٌ، خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند. و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند. همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذائذ و نعمتهای آن خواهند بود). بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است.

اسم تفضیلی که در اینجا در گفتار یزدان است:

﴿ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللهِ ﴾.

دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند.

مراد از آن سنجش میان دو دستهٔ خوب و خوبتر نیست. بدین معنی که چنین مسلمانانی دارای درجهٔ والا و بالائی هستند، ولی دیگران دارای درجهٔ پائین‌تر و کمتری می‌باشند. بلکه مراد تفضیل مطلق است و سنجشی در میان نیست. چه دیگران:

﴿ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِي النّارِ هُمْ خالِدُونَ ﴾.

آنان اعمالشان هدر و تباه است (و اجر و مزدی به کارهایشان تعلّق نمی‌گیرد) و جاودانه در آتش دوزخ ماندگار می‌مانند.

هیچ گونه برتری و تفضیلی در درجه‌ای و در نعمتی میان آنان و میان مؤمنان مهاجر مجاهد نیست.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و احساسات و پیوندها را در دلهای گروه مؤمنان سره و خالص می‌گرداند، و آنها را خاص یزدان و ویژهٔ آئین او می‌نماید. در این راستا روند قرآنی مسلمانان را فریاد می‌دارد که دلهایشان را از پیوندهای خویشاوندی و مصلحت و لذّت آزاد و رها سازند. آن گاه همهٔ لذائذ و خوشیهای انسانها را، و همهٔ پیوندهای زندگانی جهان را گرد می‌آورد و آنها را در کفّه‌ای می‌گذارد، و محبّت خدا و پیغمبرش و عشق جهاد در راه خدا را در کفّهٔ دیگری قرار می‌دهد، و به مسلمانان اختیار انتخاب را می‌دهد:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَ إِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ - إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمانِ - وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ. قُلْ: إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ، وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها، وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ، فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ، وَ اللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ﴾.

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیلهٔ شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقهٔ شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

این عقیده در هیچ دلی انبازی برای خود نمی‌پذیرد. یا باید خالص و مخلص از آن عقیده شد، و یا از عقیده بیرون آمد و از آن دوری گزید. هدف این نیست که مسلمان از اهل و عیال و عشیره و قبیله و اولاد و اموال و کار و تلاش و کالا و لذّت و خوشی ببرد، و هدف این هم نیست که مسلمان رهبانیّت در پیش گیرد و به ترک دنیا و خوشیهای زندگی گوید... هرگزاهرگز! بلکه مراد این است که دل خالصانه از آن عقیده گردد، و عشق و محبّت خود را بدان اختصاص دهد، و عقیده حاکم و فرمانروا و چیره باشد، و عقیده حرکت دهنده و برانگیزنده گردد. هر زمان که چنین چیزی حاصل آمد، در این صورت هیچ مانعی نیست که انسان مسلمان از همهٔ خوبیها و خوشیهای زندگی بهره‌مند گردد، به شرط این که در هر لحظه که این خوبیها و خوشیها با مطالب و مقاصد عقیده برخورد و تضادّ پیدا کند آماده باشد همهٔ آنها را به خاطر عقیده رها سازد و به ترک آنها بگوید. دو راههٔ جدائی این است که عقیده چیره شود و یا کالا. عقیده سخن اوّل را بگوید یا کالائی از کالاهای موقّت این کرهٔ زمین. هر زمان مسلمان مطمئنّ شود که دلش با عقیده و برای عقیده است، هیچ مانعی نیست که از فرزندان و برادران و همسر و عشیره و قبیله برخوردار و بهره‌ور گردد، و هیچ گناهی بر او نیست که اموال و تجارتخانه‌ها و منازلی برگیرد، و گناهی متوجّه او نیست که از زیب و زینت و خوبیها و خوشیها و ارزاق استفاده کند ـ امّا بدون زیاده‌روی و اسراف، و بدون تکبّر و خودبزرگ‌بینی ـ بلکه بهره‌وری از آنها در این صورت مستحبّ نیز می‌باشد، به اعتبار این که این کار نوعی از انواع سپاسگزاری از یزدان بشمار می‌آید، چون خدا آن نعمتها را عطاء فرموده است تا بندگان او از آنها بهره‌مند شوند و سود ببرند، و به یاد داشته باشند که یزدان رازق و نعمت دهنده و بخشایشگر است.

❁

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَ إِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ ـ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمانِ ـ ﴾.

ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هر یک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد).

بدین منوال رابطه‌ها و پیوندهای خونی و نَسَبی گسیخته و پاره می‌گردد، هر زمان که رابطه‌ها و پیوندهای دل و عقیده گسیخته و پاره گردد. و در خانواده دوستی و ولایت خویشاوندی و نزدیکی باطل و پوچ می‌شود، هرگاه دوستی و ولایت خویشاوندی و نزدیکی خدائی باطل و پوچ شود. چه دوستی و ولایت خدائی مقدّم بر هر چیزی است، و در آن است که جملگی انسانها به هم می‌رسند و پیوند می‌خورند، و هرگاه چنین دوستی و ولایتی نباشد، پس از آن هیچ گونه دوستی و ولایتی وجود ندارد، و رشته بریده و گسیخته است، و دستاویز شکسته و پاره است.

﴿ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ﴾.

و کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلّماً ستمگرند.

«ظالمان» در اینجا به معنی مشرکان است. دوستی و ولایت اهل و قوم و فرزندان و خویشان ـ اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده باشند ـ شرک و انبازی است که با ایمان جور در نمی‌آید و سازگار نیست.

روند قرآنی تنها به ذکر این اصل و قانون بسنده نمی‌کند، بلکه به بررسی انواع رابطه‌ها و پیوندها و حرصها و آزها و لذّتها و خوشیها می‌پردازد، تا جملگی آنها را در کفّه‌ای بگذارد، و عقیده و مقتضیات آن را در کفّهٔ دیگری بگذارد: پدران و برادران و دوستان و همسران و شوهران و عشیره و قبیله که رابطه و پیوند خونی و نَسَبی و خویشاوندی و نزدیکی و ازدواج هستند، و اموال و دارائی و تجارت و بازرگانی که سرشت بدانها امید می‌بندد و می‌گراید، و منازل خوشایند و آسایش بخش که وسیلهٔ بهره‌مندی و لذّت از زندگی است... اینها همه در یک کفّهٔ ترازو گذاشته می‌شود... و در کفّهٔ دیگر این ترازو عشق و محبّت خدا و پیغمبرش و جهاد در راه خدا نهاده می‌شود، جهاد با تمام مقتضیّات و با تمام سختیها و دشواریهائی که دارد، جهاد با همهٔ رنجها و دردسرهائی که به دنبال دارد، جهاد با همهٔ به تنگنا انداختنها و محرومیّتهائی که می‌آورد، جهاد با جملگی دردها و جان نثاریها و فداکاریهائی که می‌طلبد، و بالأخره جهاد با تمام زخمها و شهادت طلبیهائی که دارد... گذشته از همهٔ اینها، «جهاد در راه خدا» که دور از شهرت و آوازه و نام و ننگ و خودنمائی است. دور از به خود نازیدن و بالیدن و بزرگی فروختن است. دور از احساسات اهل زمین بدان و اشارهٔ آنان به سوی آن و تمجید و تعریف انسانها از صاحب آن است... چون اگر جهاد زدوده و پالوده از اینها نباشد، هیچ گونه اجر و پاداشی مترتّب بر آن نیست...

﴿ قُلْ: إِنْ کٰانَ آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ وَ إِخْوٰانُکُمْ وَ أَزْوٰاجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا، وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسٰادَهٰا، وَ مَسٰاکِنُ تَرْضَوْنَهٰا، أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِي سَبِیلِهِ... فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ... ﴾.

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیلهٔ شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقهٔ شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد)....

هان! بدانید که این کار سختی و دشواری است... هان! بدانید که این کار بزرگی و سنگینی است... امّا باید همچون کاری انجام بشود... و اگر چنین نشود:

﴿ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ ﴾.

در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد).

اگر چنین کاری نکنید، به سرنوشت کسانی گرفتار می‌آئید که نافرمانند:

﴿ وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ ﴾.

خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

این اخلاص تنها از افراد خواسته نمی‌شود، بلکه این اخلاص از گروه مسلمانان، و همچنین از دولت اسلامی نیز خواسته می‌شود. درست نیست هیچ گونه معیار و میزانی برای روابط اجتماعی و ارتباطات بین المللی یا برای مصالح و منافعی در مدّ نظر گرفته شود که بر

مقتضیات عقیدهٔ الهی و بر مقتضیات جهاد در راه خدا بچربد و برتر بشمار آید.
یزدان جهان همچون وظیفه و تکلیفی را بر عهدهٔ گروه مؤمنان نمی‌گذارد، مگر این که او می‌داند که سرشت ایشان تاب و توان آن را دارد ـ چه خدا بر هیچ کسی جز به اندازهٔ تاب و توان او وظیفه و تکلیف تحمیل نمی‌فرماید ـ این هم از الطاف الهی است که در سرشت گروه مؤمنان همچون تاب و توان بالا و والائی از اخلاص و تحمّل را به ودیعت گذاشته است، و در سرشت ایشان احساس لذّت آسمانی کردن از این اخلاص و از خود گذشتگی را به امانت نهاده است، احساس لذّتی که همهٔ لذائذ و خوشیهای زمینی با آن برابری نمی‌کند... لذّت احساس ارتباط با خدا، لذّت امید به خشنودی خدا، و لذّت احساس برتری یافتن و چیره شدن بر ضعف و زبونی و سقوط کردن و فرو افتادن، و رهائی از سنگینی و کشش گوشت و خون، و اوج گرفتن به سوی افق تابان و رخشان... هر زمان که بر گروه مؤمنان سنگینی و کشش زمین چیره شود، در چشم دوختن بدان افق روشن و درخشان چیزی نهفته است که عشق و علاقهٔ آزمندانه‌ای را برای باز شدن از بند زمین و رهائی از جاذبهٔ آن در ایشان تجدید می‌کند.

❁

گذشته از اینها، با ذکر یادها و یادمانها پسوده‌ای به احساسات دست می‌دهد و تلنگری می‌خورد. با نشان دادن صفحه‌ای از کتاب واقعیّت جهانی که مسلمانان در روز و روزگاران نزدیک در آن می‌زیسته‌اند، و جنگهائی که داشته‌اند و یزدان ایشان را در آنها یاری رسانده است و پیروزشان فرموده است، بدان هنگام که نه قدرت و قوّتی و نه توشه و اسلحه‌ای داشته‌اند، همه و همه احساسات نهفته را بیدار و هوشیار و به آینده امیدوار می‌کند.
جنگ حنین را به یاد می‌آورند. جنگی که مسلمانان با وجود فراوانی نفرات خود شکست خوردند، ولی بعد خدا ایشان را با قدرت خود پیروز کرد. جنگی که به سپاه فتح مکّه تنها از طلقاء و آزاد شدگان فتح مکّه دو هزار نفر پیوسته بودند! ولی لحظه‌هائی دلهای مسلمانان از خدا غافل ماندند، و به فراوانی تعداد و ساز و برگ جنگی پشت بستند، اموال و اولاد و دوستان، خوار و زبونشان کردند:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً، وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ؛ ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا، وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازنِ مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرورِ انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس (عنایت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهائی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم بجای خود باقی است). بعد از آن (واقعه هم همیشه درگاه خدا باز است و) خداوند توبهٔ هر که را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد، چرا که خدا صاحب مغفرت فراوان و رحمت بی‌کران است.

پیروزی و یاری خدا در حقّ ایشان در جاهای زیادی به ذهنشان نزدیک بود و به اشاره‌ای بیشتر نیاز نداشت.

کارزار حنین[1] پس از فتح مکّه در ماه شوّال سال هشتم هجری اتّفاق افتاد. و آن بدین‌گونه بود: هنگامی که به پیغمبر خدا ﷺ خبر رسید که قبیلهٔ هوازن گرد آمده‌اند تا با او برزمند، و امیر آنان مالک پسر عوف نضری است، و قبیله‌های ثقیف جملگی، بنو جشم، بنو سعد ابن بکر، اوزاع از بنی هلال ـ هر چند کم بودند ـ و مردمانی از بنی عمرو پسر عامر و عوف پسر عامر، با او هستند و حرکت کرده‌اند و زنان و فرزندان و گوسفندان و چهارپایان را نیز با خود آورده‌اند و همگی آمده‌اند. پیغمبر خدا ﷺ برای جنگ با ایشان بیرون رفت همراه با سپاهی که برای فتح مکّه آمده بودند. ده هزار نفر از مهاجران و انصار و قبائل عرب بودند، و دو هزار نفر هم از اهالی مکّه بودند که مسلمان شده بودند و طلقاء یعنی آزادگان بدیشان می‌گفتند. پیغمبر ﷺ دوازده هزار سپاهی را به سوی دشمن حرکت داد. در درّه‌ای میان مکّه و مدینه به یکدیگر رسیدند که بدان «حنین» می‌گفتند. کارزار همان جا در اوّل روز در تاریکی بامداد روی داد. به سوی درّه سرازیر شدند. قبیلهٔ هوازن در آنجا کمین کرده بودند. وقتی که بدانجا رو کردند، قبیلهٔ هوازن ناگهان بر ایشان تاختند و تیربارانشان کردند و شمشیر به رویشان کشیدند و یکباره برابر فرمان امیرشان بر سر مسلمانان یورش آوردند. در این هنگام مسلمانان پشت کردند و گریختند، همان‌گونه که خداوند بزرگوار دربارهٔ ایشان فرموده است. پیغمبر خدا ﷺ آن روز ثابت و استوار برجای ایستاد، در حالی که سوار اشتر سفید خالخالی خود بود. آن را به وسط دشمنان می‌راند. عبّاس رکاب راست آن را گرفته بود، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطّلب رکاب چپ آن را گرفته بود. هر دو نفر رکابها را می‌کشیدند تا سرعت نگیرد و تند به پیش نرود. پیغمبر ﷺ نام خود را می‌برد و مسلمانان را به برگشتن فرامی‌خواند و می‌فرمود:

﴿إِلَيَّ يا عِبادَ اللهِ. إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللهِ﴾.

ای بندگان خدا به سوی من برگردید. به سوی من برگردید من پیامبر خدا هستم.

در این حال و احوال می‌فرمود:

(أَنَا ٱلنَّبِيُّ لا كَذِب. أَنَا ٱبْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ).

من پیامبر هستم، دروغ نیست. من پسر عبدالمطّلب هستم.

از میان اصحاب و یارانش نزدیک به صد نفری در خدمتش ماندگار و استوار بودند. برخی گفته‌اند هشتاد نفر مانده بودند. از جملهٔ آنان ابوبکر و عمر ـ رضی الله عنهما ـ عبّاس، علی، فضل پسر عبّاس، ابوسفیان پسر حارث، أیمن پسر امّ أیمن، اسامه پسر زید، و غیر آنان ـ رضی الله عنهم ـ بودند. آن گاه پیغمبر ﷺ به عمویش عبّاس که صدای بلند و رسائی داشت دستور داد با صدای بلند فریاد بزند:

ای یاران درخت ـ مراد درخت بیعة الرضوان است که در زیر آن مسلمانان مهاجر و انصار با او بیعت کردند بر این که از کنارش نگریزند و پایداری کنند. عبّاس ایشان را ندا درداد: ای اصحاب سمره! گاهی فریادشان می‌زد: ای اصحاب سورهٔ بقره! آنان پاسخ دادند: گوش به فرمانیم! گوش به فرمانیم! مردمان برگشتند و به سوی پیغمبر ﷺ آمدند. به گونه‌ای به سویش سرعت گرفتند که چه بسا کسی شترش از او فرمانبرداری نمی‌کرد و برنمی‌گشت، جامهٔ زره خود را می‌پوشید و از شتر پیاده می‌شد و آن را رها می‌کرد و خودش به خدمت پیغمبر ﷺ برمی‌گشت. هنگامی که دسته‌ای از مسلمانان در خدمت او گرد آمدند، پیغمبر ﷺ بدیشان فرمان داد حملهٔ درست و جانانه‌ای ببرند... مشرکان شکست خوردند و مسلمانان ایشان را تعقیب کردند. آنان را می‌کشتند و اسیر می‌کردند. بقیّهٔ مسلمانان هنوز کاملاً برنگشته بودند که توده‌ها و دسته‌های اسیران در خدمت پیغمبر ﷺ گردآمده بودند.

این کارزاری است که در آن برای نخستین بار سپاهی

۱- با اندکی تصرّف از تفسیر ابن کثیر روایت می‌شود.

گردمی‌آید که تعدادشان دوازده هزار نفر است. فراوانی سپاهیان مسلمانان را شگفت زده و مغرور می‌کند و با توجّه به انبوه سپاه از توجّه به سبب نخستین پیروزی غافل می‌شوند. خداوند در آغاز کارزار با شکست ایشان آنان را متوجّه سبب نخستین پیروزی می‌گرداند. آن گاه با دست مؤمنان اندکی، ایشان را پیروز می‌کند، مؤمنان اندکی که با پیغمبر ﷺ ماندند و پایداری کردند و بدو پیوستند.

نصّ قرآنی کارزار را با همهٔ صحنه‌های محسوس بیرونی، و با تمام فعل و انفعالات ذهنی درونی، دیگرباره برمی‌گرداند و نمایش می‌دهد:

﴿ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً، وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴾.

بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرورِ انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً بکار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همهٔ وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید.

چگونه از فراوانی لشکریان شگفت‌زده می‌شوند، و چگونه بعد از آن شکست روانی و درونی پیدا می‌کنند، و سرانجام به چه شکلی به تنگنا می‌افتند و دنیا برای ایشان تنگ می‌شود، انگار که زمین گنجایش آنان را ندارد، سراسیمه پای به فرار می‌گذارند و شکست می‌خورند، پشت می‌کنند و بر پاشنه‌ها چرخ می‌زنند، و... همهٔ اینها به نمایش درمی‌آید.

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

سپس (عنایت یزدان دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند.

انگار آرامش بالاپوشی است که بر تن‌ها فرومی‌افتد و دلهای تپان و پران آرام می‌گردد، و فعل و انفعالات جوشان و خروشان درون تسکین پیدا می‌کند.

﴿ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا ﴾.

و لشکرهائی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید.

ما ماهیّت و سرشت آن لشکرها را نمی‌دانیم... چه:

﴿ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ ﴾.

لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند.

(مدّثر / ۳۱)

﴿ وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

و (بدین وسیله) کافران را مجازات کرد.

ایشان را با کشتن و اسیر کردن و تاراج و شکست مجازات فرمود.

﴿ وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴾.

این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت بجای خود باقی است).

﴿ ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بعد از آن (واقعه هم همیشه درگاه خدا باز است و) خداوند توبهٔ هر که را بخواهد (و شایسته‌اش بداند) می‌پذیرد؛ چرا که خدا صاحب مغفرت فراوان و رحمت بی‌کران است.

درگاه مغفرت و آمرزش یزدان پیوسته باز است برای هر کسی که دچار لغزش و گناه شود و بعد از آن توبه کند و برگردد.

کارزار حنین، کارزاری که روند قرآنی آن را در اینجا ذکر می‌کند تا نتائج غفلت از خدا، و پیآمدهای تکیه بر نیروئی جز نیروی خدا را نشان دهد، حقیقت دیگری را در ضمن برای ما روشن می‌گرداند، حقیقت نیروهائی که هر عقیده‌ای بر آنها تکیه می‌کند. قطعاً فراوانی شماره چیزی نیست. بلکه گروه اندکی که آگاه و به خدا رسیده و ثابت و استوار است و خالصانه و دربست در اختیار عقیده است، سودمند می‌افتد. فراوانی شما چه بسا باعث شکست می‌گردد. چون برخی از افراد که به داخل آن خزیده‌اند، و در میان امواج سپاه سرگشته‌اند، و حقیقت عقیده‌ای را درک و فهم نکرده‌اند که با امواج آن به راه افتاده‌اند، هنگام سختی و شدّت پاهایشان

می‌لرزد و لرزه بر اندامهایشان می‌افتد، و سراسیمگی و شکست را به صفها راه می‌دهند و آشفتگی و گریز را به صفها می‌کشانند. گذشته از آن که فراوانی شماره، سپاهیان را گول می‌زند، و ایشان را در استحکام پیوند خود با خدا و یاد او سست می‌گرداند، و بر اثر سرگرم بودن بدین فراوانی ظاهری از بیداری و آگاهی از راز پیروزی در زندگانی غافل می‌شوند.

هر عقیده‌ای با گروه پاک گزیده‌ای استوار و پایدار می‌ماند، نه با کف و خس و خاشاکی که بیهوده می‌رود و دور انداخته می‌شود، و نه با گیاهان خشک و پرپر شده‌ای که بادها آنها را با خود بدینجا و آنجا می‌برند.

❁

هنگامی که روند قرآنی به این بخش می‌رسد، و وجدان مسلمانان را با یادها و یادمانهای نزدیک تاریخ لمس می‌کند و می‌پساید، سخن از مشرکان را به پایان می‌برد، و واپسین سخن دربارهٔ ایشان را می‌گوید که تا دامنهٔ روز سزا و جزا برجای است:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا؛ وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنيكُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ. إِنَّ اللهَ عَليمٌ حَكيمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند. لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. اگر (بر اثر قطع تجارت آنان با شما) از فقر می‌ترسید، (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود (از خلق و از مشرکان) بی‌نیاز می‌گرداند؛ چرا که خدا آگاه (از کار شما و برای گرداندن آن) دارای کمال عنایت و حکمت است.

مشرکان حتماً ناپاک هستند. تعبیر قرآنی ناپاکی ارواح مشرکان را به گونهٔ محسوس نشان می‌دهد و برای این کار ماهیّت و هستی ایشان را ناپاک می‌شمارد. چه مشرکان سراپایشان و حقیقت وجودشان ناپاک هستند، و احساس و شعور از ایشان بیزار است و آنان را پلید می‌داند، و پاکان از ایشان خویشتن را برکنار می‌دارند تا آلوده نشوند! مراد از این ناپاکی در اصل پلیدی معنوی است نه ظاهری و محسوس. چه اندامهایشان از نظر سرشت ناپاک نیست. امّا این شیوهٔ تعبیر قرآنی در مجسّم کردن و به تصویر کشیدن است.(۱)

﴿ نَجَسٌ. فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا ﴾.

پلیدند. لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجد الحرام وارد شوند.

هدف از قدغن کردن حضورشان در مسجد الحرام این است، تا آنجا که حتّی از نزدیک شدن بدانجا نیز نصّ قرآنی ایشان را نهی می‌کند و باز می‌دارد، و علّت آن را ناپاک بودن ایشان و پاک بودن مسجد الحرام می‌شمارد.

امّا موسم و فصل اقتصادی که اهل مکّه در انتظارش می‌بودند، و بازرگانی و تجارتی که بیشتر پیروزمندان و زادگان جزیرة العرب با آن می‌زیستند، و کوچ زمستانی و تابستانی که زندگی تقریباً بر آن استوار و با آن می‌چرخید،... اینها همه در معرض هدر رفتن قرار می‌گرفتند، به وسیلهٔ باز داشتن مشرکان از حجّ، و به سبب اعلان جهاد همگانی با جملگی مشرکان.

بلی! ولی این عقیده است، و خدا می‌خواهد دلها همگی دربست و خالصانه از آن عقیده گردد!

گذشته از این، خدا ضامن رزق و عهده‌دار روزی از فراسوی اسباب معمول و معروف مردمان است:

﴿ وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنيكُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ ﴾.

اگر از فقر می‌ترسید، (نترسید که) خداوند اگر بخواهد شما را به فضل و رحمت خود بی‌نیاز می‌گرداند.

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «التخییل و التجسیم».

زمانی که خدا بخواهد اسبابی را جایگزین اسبابی می‌گرداند، و وقتی که بخواهد دری را می‌بندد و درهای دیگری را باز می‌گرداند.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

قطعاً خدا آگاه و دارای کمال عنایت و حکمت است.

خدا کارها را جملگی از روی علم و حکمت اداره می‌کند، و از روی اندازه و سنجش و حساب و کتاب می‌گرداند و می‌چرخاند.

❁

برنامۀ قرآن دست اندرکار ساختن و پیراستن جامعۀ مسلمانی بود که از فتح مکّه پدیدار و نمودار گردیده بود. جامعۀ مسلمانی بود که هنوز سطوح ایمانی آن هماهنگ و همگام نگردیده بود.

ما همان‌گونه که از لابلای روند قرآنی در این بخش درزها و رخنه‌هائی می‌بینیم که گریبانگیر همچون جامعه‌ای می‌گردد، همچنین کار برنامۀ قرآنی را می‌بینیم که چنین درزها و رخنه‌هائی را می‌بندد. و تلاش فراوانی را می‌بینیم که صرف تربیت این ملّت با همچون برنامۀ منحصر به فرد قرآنی می‌شود.

این قلّۀ بلند برافراشته‌ای که برنامۀ قرآنی گامهای این ملّت را به سوی آن می‌کشاند تا خویشتن را بدان برسانند، قلّۀ دربست و خالصانه از آن خدا بودن، و با آئین او خلوص و یکرنگی داشتن است. قلّۀ جدائی و بریدن بر اساس عقیده با همۀ پیوندهای خویشاوندی و با همۀ لذائذ زندگی است. این کار در پرتو چیزهائی انجام می‌پذیرفت که برنامۀ قرآنی پخش و نشر می‌کرد از آگاهی و اطّلاع بر حقیقت جدائیها و فاصله‌هائی که میان برنامۀ خدائی که جملگی مردمان را بندگان یزدان یکتای جهان می‌کرد، و میان برنامۀ جاهلیّتی که مردمان را برخی بر برخی سروری می‌داد... این دو برنامه بگونه‌ای هستند که هرگز با یکدیگر نمی‌سازند و به همدیگر نمی‌رسند، و با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز پیدا نمی‌کنند.

بدون این آگاهی ضروری از سرشت این آئین و از حقیقت آن، و بدون اطّلاع از سرشت جاهلیّت و از حقیقت آن، انسان نمی‌تواند احکام اسلامی را راست و درست و صاف و صوف کند، احکامی که قواعد و قوانین معاملات و ارتباطات میان اردوگاه مسلمان و سائر اردوگاه‌های دیگر را مقرّر می‌دارد.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿۲۹﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۳۲﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۴﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿۳۵﴾

این بخش دوم روند قرآنی، به بیان احکام نهائی مربوط به روابط اجتماعی جامعهٔ اسلامی با اهل کتاب می‌پردازد؛ همان‌گونه که بخش نخستین آن به بیان احکام نهائی مربوط به روابط اجتماعی جامعهٔ اسلامی با مشرکان در جزیرة العرب می‌پرداخت.

وقتی که نصوص آیات در بخش نخستین به صراحت با واقعیّت جزیرة العرب آن روزی رویاروی می‌گردید و از مشرکان آنجا سخن می‌گفت، و صفات و حوادث و وقائعی را برمی‌شمرد که مستقیماً بر آنان منطبق می‌گردید، نصوص آیات در بخش دوم به گونهٔ خاص از اهل کتاب سخن می‌گوید، ولی الفاظ و مفاهیم آن عام است و هر نوع اهل کتابی را در برمی‌گیرد، چه کسانی که در داخل جزیرة العرب بوده و چه کسانی که در خارج از جزیرة العرب باشند.

این احکام نهائی که این بخش در بردارد، مشتمل بر تعدیلات اساسی در قواعد و قوانینی است که روابط اجتماعی جامعهٔ اسلامی و اهل کتاب ـ بویژه مسیحیان ـ قبلاً بر آنها استوار بود. حوادث و وقائعی پیش از آن با یهودیان درگرفته بود، ولیکن تا این زمان چیزی از حوادث و وقائع با مسیحیان پیش نیامده است.

تعدیل برجسته در این احکام جدید، فرمان به جنگ با اهل کتاب منحرف از آئین خدا است. باید با ایشان جنگید تا آن زمان که خوار و زبون جزیه می‌پردازند... دیگر عهدها و پیمانهای صلح و ساز و آشتی از ایشان پذیرفتنی نیست مگر بر این اساس... اساس دادن جزیه... در این حالت است که حقوق اهل ذمّهٔ دارای عهد و پیمان برای ایشان مقرّر می‌گردد، و صلح و ساز و آشتی و امنیّت میان آنان و میان مسلمانان برپا و برقرار می‌شود. اگر هم ایشان عقیدهٔ اسلام را پذیرفتند، از زمرهٔ مسلمانان محسوب می‌گردند.

اهل کتاب با زور وادار به پذیرش عقیدهٔ اسلام نمی‌گردند. چه قاعده و قانون اسلامِ استوار و تغییر ناپذیر این است:

﴿ لَا إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست. (بقره / ۲۵۶)

امّا بر آئین خویش هم رها نمی‌گردند مگر زمانی که جزیه بدهند، و میان ایشان و میان جامعهٔ اسلامی بر این اساس پیمان بسته شود.

این تعدیلِ واپسین در قواعد و قوانین موجود میان جامعهٔ اسلامی و میان اهل کتاب چنان که هست شناخته نمی‌شود مگر با آشنائی روشنگرانه‌ای از سرشت روابط اجتماعی قطعی میان برنامهٔ یزدان و برنامه‌های جاهلیّت از یک سو، و آشنائی روشنی از سرشت برنامهٔ حرکت و جنبش اسلامی، و مراحل متعدّد آن، و وسائل تازهٔ همخوان و همگام با واقعیّت زندگانی متغیّر بشری از دیگر سو.

سرشت روابط اجتماعی قطعی میان برنامهٔ یزدان و میان برنامه‌های جاهلیّت، عدم امکان سازش با یکدیگر است، مگر در اوضاع و احوال ویژه‌ای، و در شرائط و ظروف خاصّی که بر این قاعده و قانون پابرجا و استوار است که از سوی نیروی دولتی، و نظام حکومتی، و از طرف اوضاع و احوال جامعه‌ای که بر روی زمین است، به هیچ وجه سدّ و مانعی بر سر راه اعلان همگانی ایجاد نگردد و برپا نشود. چه اسلام متضمّن آزادی انسان با عبادت یزدان یگانهٔ جهان، و بیرون آمدن از عبادت انسان برای انسان، است. زیرا برنامهٔ خدا می‌خواهد چیره گردد تا مردمان را از بندگی بندگان بیرون بیاورد و ایشان را به بندگی یزدان یگانهٔ جهان برساند. این چنین چیزی اعلان عام اسلام است. برنامه‌های جاهلیّت هم می‌خواهند برای دفاع از هستی خود جلو حرکت برنامهٔ خدا در زمین را بگیرند و آن را نابود کنند.

سرشت برنامهٔ حرکت و جنبش اسلامی این چنین است که با همچون واقعیّت زندگانی بشری با حرکت و جنبشی مقابله و مبارزه کند که همتا و همپای آن و بلکه بالاتر از آن باشد، البتّه در مراحل گوناگونی که برخوردار از وسائل و ادوات نوین خاصّ خود باشد... احکام مرحله‌ای و احکام نهائی در روابط اجتماعی میان جامعهٔ اسلامی و میان جامعه‌های جاهلی، وسائل و

ابزار لازم در چنین مراحلی را به تصویر می‌زنند و پیش چشم می‌دارند.
برای این که روند قرآنی در این بخش از سوره سرشت این روابط اجتماعی را مقرّر و مشخّص گرداند، حقیقت چیزی را مقرّر و مشخّص می‌نماید که اهل کتاب بر آن هستند. روند قرآنی با نصّ آیات مقرّر و مشخّص می‌دارد که آنچه اهل کتاب بر آن هستند «شرک» و «کفر» و «باطل» است، و وقائع و رخدادهائی را پیشاپیش ذکر کرده است که این حکم بر آنها استوار است، چه این وقائع و رخدادها از واقعیّت معتقدات اهل کتاب و از مسائل مورد اتّفاق آنان و از قضایائی باشد مشابهتی میان آن معتقدات و میان معتقداتِ:

﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ﴾.

کسانی که قبلاً کافر شده‌اند. (توبه / ۳۰)

باشد. و چه این وقائع و رخدادها مربوط به رفتارشان و عملکردشان در زندگی باشد.
نصوص آیات مورد بحث مقرّر می‌دارند:
۱ ـ اهل کتاب به خدا و به روز قیامت ایمان ندارند.
۲ ـ آنان چیزهائی را حرام نمی‌دارند که خدا و پیغمبرش حرام کرده‌اند.
۳ ـ ایشان برابر دین حقّ دینداری نمی‌کنند.
۴ ـ یهودیان اهل کتاب می‌گویند: عزیر پسر خدا است! و مسیحیان اهل کتاب می‌گویند: مسیح پسر خدا است. هر دو گروهِ یهودی و مسیحی در این باره گفتار و ادّعایشان به گفتار و ادّعای کسانی می‌ماند و شباهت دارد که قبلاً کافر شده‌اند، چه بت‌پرستان یونانی، و چه بت‌پرستان رومی، و چه بت‌پرستان هندی، و چه بت‌پرستان فرعونی، و سائر کسان دیگری که کفر را پیشهٔ خود کرده‌اند. بعدها بطور مشروح خواهیم گفت که تثلیث مسیحیان، و ادّعای فرزند داشتن خدا از سوی مسیحیان و همچنین یهودیان از بت‌پرستیهای پیشین اقتباس گردیده است و برگرفته شده است، و در اصل دین مسیحیّت و یهودیّت وجود ندارد.
۵ ـ آنان غیر از خدا، پیشوایان دینی خود را و راهبان خود را خداوندگاران خویش کرده‌اند، همان‌گونه که مسیح را خداوندگار خویش کرده‌اند. بدین وسیله ایشان با فرمان یگانه پرستی خدا و تنها عبادت کردن او مخالفت ورزیده‌اند، و لذا «مشرک» بشمار می‌آیند.
۶ ـ آنان با آئین یزدان جنگ می‌کنند و می‌خواهند نور خدا را با دهانهای خود خاموش گردانند، و بدین سبب «کافر» هستند.
۷ ـ بسیاری از پیشوایان دینی آنان و راهبان ایشان اموال مردمان را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند.
با توجّه بدین اوصاف و تعیین اصل چیزی که اهل کتاب بر آن هستند، روند قرآنی احکام نهائی روابط اجتماعی میان ایشان و میان مؤمنان به آئین یزدان و استوار بر برنامهٔ ایزد سبحان را مقرّر داشته است.
چنین به نظر می‌آید که همچون سخنانی دربارهٔ حقیقت چیزی که اهل کتاب بر آن هستند، متفاوت و مخالف با بیانات قرآنی پیشین دربارهٔ ایشان است! همچون چیزی هم بابت طبع خاورشناسان و مبشّران و شاگردان ایشان است که دوست دارند چنین بگویند و گمان ببرند که پیغمبر خدا ﷺ اقوال و احکام خود را دربارهٔ اهل کتاب تغییر داده است هنگامی که احساس کرده است قدرت و قوّت نبرد با ایشان را پیدا نموده است!ولی با مراجعهٔ موضوعی به بیانات مکّی و مدنی قرآنی دربارهٔ اهل کتاب، آشکارا روشن می‌شود که چیزی از اصل دیدگاه اسلام راجع به عقائد اهل کتاب تغییر نکرده است، عقائدی که اسلام آمده است و اهل کتاب را بر آن دیده است، و نادرستی و پوچی آن را مشاهده نموده است، و شرک و کفرشان را در حقّ دین صحیح خدا ـ حتّی دربارهٔ چیزی که از این آئین بر خودشان نازل گردیده است و قبلاً نصیب خودشان شده است ـ از مدّنظر گذرانده است. امّا تعدیلاتی که انجام گرفته است محدود به شیوهٔ رفتار با ایشان است... این هم ـ همان‌گونه که بارها گفته‌ایم ـ از روز نخست در حکم خدا راجع به ایشان ثابت و ماندگار بوده است.

در اینجا برخی از مثالهای سخنان قرآن را دربارهٔ اهل کتاب و اصل چیزی که بر آن هستند بیان می‌داریم... سپس موضعگیریهای ایشان را با اسلام و پیروان آن بررسی می‌کنیم، موضعگیریهائی که منتهی به این احکام نهائی راجع به رفتار با ایشان شده است:

در مکّه اقلیّتهای یهودی یا مسیحی، بدان شکلی یافته نمی‌شدند که تعداد قابل توجّهی یا دارای ارزش اجتماعی چندانی در جامعه باشند... بلکه تنها افرادی بودند. قرآن دربارهٔ ایشان چنین حکایت می‌کند که آنان با شادمانی از دعوت جدید اسلام استقبال کردند و آن را تصدیق نمودند و پذیرفتند و به اسلام درآمدند و بر حقّانیّت آن و پیغمبر آن گواهی دادند و گفتند: این آئین تصدیق کنندهٔ چیزهائی است که در دست دارند... قطعاً همچون کسانی از زمرهٔ افرادی بوده‌اند که از مسیحیان و یهودیان بر یگانه‌پرستی ماندگار مانده بودند، و از کتابهای آسمانی بقایائی با خود داشتند... دربارهٔ همچون کسانی آیاتی بسان آیات زیر نازل گردیده است:

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ. وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا: آمَنَّا بِهِ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا، إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴾.

کسانی که پیش از نزول قرآن، برایشان کتاب (تورات و انجیل را) فرستادیم (و اهل کتاب نامیده می‌شوند، اگر واقعاً مطالب تورات و انجیل را خوانده و از دل مقاصد آنها را تصدیق کرده باشند، هم اینک محمّد را به عنوان پیغمبر می‌پذیرند و) به قرآن ایمان می‌آورند. هنگامی که (قرآن) بر آنان خوانده می‌شود (شتابان ایمان خود را اعلان می‌دارند و) می‌گویند: بدان باور داریم، چرا که آن حقّ بوده و از سوی پروردگارمان (نازل شده) است. ما پیش از نزول قرآن هم مسلمان بوده‌ایم (و نشانه‌های این پیغمبر را در کتابهای آسمانی خود یافته‌ایم، و هم اینک که او را بازشناخته و آیات قرآنی را با کتابهای دیگر آسمانی همسو و هماهنگ دیده‌ایم، آن را با جان و دل پذیرا شده‌ایم). (قصص / ۵۲ و ۵۳)

﴿ قُلْ: آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً. وَ يَقُولُونَ: سُبْحَانَ رَبِّنَا، إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً. وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ﴾.

بگو: (ای کافران! می‌خواهید) به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، (اختیار خوشبختی و بدبختی خودتان را دارید، ولی بدانید که اعجاز و حقیقت قرآن روشن است) و کسانی که قبل از نزول قرآن، دانش و آگهی بدیشان داده شده است (و با تورات و انجیل راستین سر و کار داشته‌اند)، هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان بر رو می‌افتند (و سر تسلیم در برابر خدا فرود می‌آورند و او را سپاس می‌گویند که ایشان را با نعمت ایمان نواخته است). و (در حال این سجدهٔ عاشقانه) می‌گویند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که در وعدهٔ نعمت بهشت و وعید عذاب دوزخ خلاف کند) مسلّماً وعدهٔ پروردگارمان انجام شدنی است. و (بار دیگر) بر چهره‌ها فرومی‌افتند و می‌گریند و (اشک شادی می‌ریزند، و مواعظ قرآن) بر تواضع آنان (در برابر خدا) می‌افزاید. (إسراء / ۱۰۷-۱۰۹)

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ، وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ، فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ، إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما بدان ایمان نیاورید، و کسانی از بنی‌اسرائیل بر همچون کتابی گواهی دهند و ایمان بیاورند، و شما تکبّر بورزید (و خویشتن را بزرگتر از این بدانید که از آن پیروی کنید، آیا شما به خود ظلم نمی‌کنید؟). بیگمان خداوند ظالمان را (به سوی خیر و به راه سعادت) رهنمود نمی‌سازد. (ظالمانی که راستای راه حقّ را می‌بینند و آن را در پیش نمی‌گیرند). (أحقاف / ۱۰)

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مِنْ هٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴾.

همچنین ما کتاب (آسمانی قرآن) را بر تو نازل کرده‌ایم

و کسانی که پیش از این، کتاب (آسمانی همچون تورات و انجیل را) برای آنان فروفرستاده‌ایم (و ایشان به راستی بدانها پایبند و معتقدند) به این کتاب (آسمانی قرآن نام) ایمان می‌آورند (چرا که هم نشانه‌های آن را در کتابهای خود یافته‌اند و هم محتوایش را از نظر اصول کلّی هماهنگ با محتوای کتابهای خویش می‌بینند)، و از میان اینان (که اهل مکّه و مشرکان عرب هستند، همچنین) کسانی بدان ایمان دارند، و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند. (عنکبوت / ۴۷)

﴿ أَفَغَيْرَ اللهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا دربارهٔ حقّ و حقیقت است) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حقّ و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح شده است. کسانی که کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حقّ است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق کنندهٔ آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز دربارهٔ حقّانیّت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند). (انعام / ۱۱۴)

﴿ وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ، وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ. قُلْ: إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ وَ لاَ أُشْرِكَ بِهِ، إِلَيْهِ أَدْعُو وَ إِلَيْهِ مَآبِ ﴾.

کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان داده‌ایم (و منصف هستند) از آنچه بر تو نازل شده است خوشحال هستند و از میان دسته‌ها (و گروه‌های اهل کتاب و سایر مشرکان) کسانی هستند (که به سبب تعصّبهای مذهبی و قومی) قسمتی از آن را نمی‌پذیرند. (ای پیغمبر! به مخالفت و لجاجت این و آن اعتناء مکن و بلکه خطّ اصیل و صراط مستقیم خود را پیش بگیر و برو، و) بگو: من تنها و تنها مأمورم که خدا را بپرستم و انبازی برای او نسازم. من (مردمان را) به سوی او می‌خوانم و بازگشت من (و همگان به جانب او است. (رعد / ۳۶)

این پاسخگوئی از طرف افرادی در مدینه نیز تکرار شده است. قرآن بعضی از موقعیّتها را در سوره‌های مدنی از ایشان حکایت کرده است، و در برخی از آنها در خود آیات بیان فرموده است که آنان مسیحی بوده‌اند، چرا که یهودیان موضع دیگری در مدینه جدای از موضع افرادی از یهودیان مکّه در پیش گرفتند، هنگامی که خطر اسلام را در مدینه احساس کردند:

﴿ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ، خَاشِعِينَ لِلَّهِ لاَ يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً، أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾.

برخی از اهل کتاب هستند که به خدا و بدانچه بر شما نازل شده و بدانچه بر خود آنان نازل گردیده است، ایمان دارند. در برابر خدا فروتن بوده و آیات خدا را به بهای ناچیز (دنیا) نمی‌فروشند. پاداش ایشان در نزد پروردگارشان (محفوظ) است. بیگمان خداوند سریع الحساب است (و به سرعت تمام در مدّتی اندک به حساب اعمال همگان رسیدگی کرده و پاداش و پادافره نیکان و بدان را بدون کم و کاست خواهد داد). (آل عمران / ۱۹۹)

﴿ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَىٰ. ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبَاناً، وَ أَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ. وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، يَقُولُونَ: رَبَّنَا آمَنَّا، فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَ مَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ؟ فَأَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، وَ

ذٰلِکَ جَزاءُ الْـمُحْسِنِینَ ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانیند که خود را مسیحی می‌نامند، این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حقّ سرباز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبّر نمی‌ورزند. و آنان هر زمان بشنوند چیزهائی را که بر پیغمبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثّر می‌شوند و) بر اثر شناخت حقّ و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد (و زبانشان به دعا باز می‌شود و) می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همهٔ کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر و) ما را از زمرهٔ (امّت محمّدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسّط محمّد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حقّ بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد. پس خداوند در برابر اعترافشان (به حقّ) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند. و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است.

(مائده / ۸۵-۸۲)

لیکن موضع این افراد بیانگر موضع اکثر اهل کتاب به ویژه یهودیان در جزیرة العرب نیست. زیرا اعظم اهل کتاب بر اسلام تاختند، از آن زمان که خطر آن را در مدینه احساس کردند، و جنگ کثیفی را با اسلام آغازیدند. در این جنگ پلید از همهٔ وسائلی سود بردند و استفاده کردند که قرآن در نصوص بیشماری آنها را از ایشان حکایت می‌کند. همچنین طبیعی است که اسلام را نپذیرفتند، و چیزهائی را که در کتابهایشان بود و مژدهٔ بعثت پیغمبر ﷺ را می‌داد و یا چیزهائی که قرآن آنها را تصدیق می‌کرد و در کتابهای حقّ ایشان بود انکار کردند، چیزهائی که خوبان ایشان که اسلام را پذیرفته بودند بدانها اقرار و اعتراف می‌کردند و آشکارا رو به روی انکار کنندگان زبان بدانها می‌گشودند!.. همچنین قرآن نازل می‌گردید و این انکار را بیان می‌کرد و می‌نگاشت، و انحراف و فساد و پوچی معتقداتی را در سوره‌های مدنی ذکر می‌کرد که همچون اهل کتابی داشتند... از دیگر سو سوره‌ها و آیه‌های مکّی خالی از بیان حقیقتی نیستند که اهل کتاب بر آن بوده‌اند... نمونه‌هائی از آنها را بیان می‌داریم:

﴿ وَ لَمّا جاءَ عیسیٰ بِالْبَیِّنٰاتِ قٰالَ: قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ، وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذی تَخْتَلِفُونَ فیهِ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ أَطیعُونِ. إِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ، هٰذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ. فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ، فَوَیْلٌ لِلَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ یَوْمٍ أَلیمٍ ﴾.

هنگامی که عیسی با در دست داشتن معجزات آشکار و آیات روشن (به پیش بنی اسرائیل) آمد، گفت: من شریعت حکیمانه‌ای را (دربارهٔ مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر) برای شما آورده‌ام، و آمده‌ام تا برایتان برخی از امور (دینی) را روشن گردانم که در آنها اختلاف می‌ورزید. پس از خدا بترسید و از من پیروی کنید. بطور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است. پس او را پرستش کنید، راه راست این است. گروه‌ها و دسته‌ها (ی اهل کتاب نسبت به عیسی) در میان خود به اختلاف پرداختند (و هر یک او را به نامی خواندند و راه افراط و تفریط در پیش گرفتند). وای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبانگیرشان می‌گردد!.

(زخرف / ۶۵-۶۳)

﴿ وَ ما تَفَرَّقُوا إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ - بَغْیاً بَیْنَهُمْ ... وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ، وَ إِنَّ الَّذینَ أُورِثُوا الْکِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مُریبٍ ﴾.

(پیروان پیغمبران پیشین، دربارهٔ دین) گروه گروه و

دسته دسته نشده‌اند (و راه اختلاف در پیش نگرفته‌اند) مگر بعد از علم و آگاهی (از برنامه و اصول و ارکان دین و پی‌بردن به حقّانیّت آئین). و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است. اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا سرآمد معیّنی (که قیامت است، زنده و آزاد) باشند، میانشان (با مجازات و نابودی) داوری می‌گردید. آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، دربارهٔ آن دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوءظّن شده‌اند. (و الاّ اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند، پی می‌بردند که تو حقیقتاً فرستادهٔ خدائی. (شوری / ۱۴)

﴿ وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ: اَسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ، وَ قُولُوا: حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ، فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِّنَ السَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ. وَ اسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كٰانَتْ حٰاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ، إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتٰانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لاٰ يَسْبِتُونَ لاٰ تَأْتِيهِمْ، كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ ﴾.

و (به یاد آورید) آن گاه را که بدیشان گفته شد: در این شهر (بزرگی که پیغمبرتان موسی برایتان نام برده است) سکونت گزینید و هرگونه که می‌خواهید و هر چه که لازم دارید (از خوراکیها و میوه‌های آنجا) بخورید و بگوئید: خداوندا! از گناهان ما درگذر، و از دروازهٔ (آن شهر) با خشوع و خضوع وارد شوید تا گناهان شما را بیامرزیم. ما به نیکوکاران (از عفو و مغفرت) فزونتر می‌بخشیم. سپس ستمگران (از فرمان خدایشان سرپیچی کردند و) گفتاری را که بدانان گفته شده بود دیگر کردند و دگرگون گفتند؛ پس در برابر سرپیچی و تمرّدشان، از آسمان بر آنان عذابی فرستادیم. از آنان دربارهٔ (سرگذشت اهالی) شهر (ایله) که در ساحل دریا بود بپرس. (به یاد بیاورید) هنگامی را که آنان (در روز شنبه از حدود و مقرّرات خدا) تجاوز می‌کردند. همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه به سویشان می‌آمدند (روی آب) و خودنمائی می‌کردند، امّا در غیر روز شنبه به سویشان نمی‌آمدند (و این هم آزمایشی از سوی خدا بود). به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و فجور دائمی و مستمرّشان (با آزمونهای گوناگون) می‌آزمودیم (تا نیکوکاران پاک سرشت از بدکاران بد طینت و مشخّص شوند). (اعراف / ۱۶۱-۱۶۳)

﴿ وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ، إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقٰابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾.

و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسّط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنهٔ قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند. بیگمان پروردگار تو (به عاصیان و طاغیان) هر چه زودتر عقاب می‌رساند و او (نسبت به مطیعان و توبه‌کاران) آمرزنده و مهربان است. (اعراف / ۱۶۷)

﴿ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتٰابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنىٰ وَ يَقُولُونَ: سَيُغْفَرُ لَنٰا، وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ. أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيثٰاقُ الْكِتٰابِ أَلاّٰ يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ، وَ دَرَسُوا مٰا فِيهِ؟ وَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ، أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب (آسمانی تورات) گشتند (امّا بدان عمل نکردند. چرا که بجای پیروی از حقّ به دنبال مادیات روان شدند و) کالای این جهانِ دانی را دریافت می‌داشتند و (متاع سرای باقی را نادیده می‌گرفتند و به تحریف کلام آسمانی دست می‌یازیدند و حلال و حرام را همسان می‌شمردند و به خود) می‌گفتند: (ان شاء الله) بخشیده خواهیم شد، و حال آن که اگر باز هم کالائی همانند کالای نخست (از راه حرام و حتّی با تحریف کلام) به دستشان می‌رسید آن را دریافت می‌داشتند (و

بدین وسیله با وجود اصرار بر گناه، امید آمرزش در سر می‌پروراندند!) مگر از آنان در کتاب (تورات) پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حقّ نگویند؟ و حال آن که آنچه را در کتاب (تورات) است خوانده و فهم کرده‌اند و (دیده‌اند که باید حقّ را بگویند؛ نه باطل را، و متاع) دنیای دیگر بسی بهتر (از کالای این دنیا) برای کسانی است که پرهیزگاری کنند (و از خدای بترسند. چرا نمی‌اندیشید و همچنان بر گناه استمرار می‌ورزید؟) مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید (که جهان باقی را نباید به خاطر جهان فانی از دست داد؟). (اعراف / ۱۶۹)

قرآن مدنی فرمان واپسین را دربارهٔ اصل چیزی در بردارد که اهل کتاب بر آن بوده‌اند. همچنین زشت‌ترین وسائل و پست‌ترین راه‌ها و شیوه‌ها را که در جنگِ با این آئین بکار می‌گرفتند، از ایشان در سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده، و در سوره‌های دیگر، نقل می‌کند، پیش از این که آخرین کلام را دربارهٔ همهٔ کارهایشان در سورهٔ توبه بیان دارد. در اینجا به ذکر نمونه‌های کمی از این بیانات فراوان قرآنی بسنده خواهیم کرد:

﴿ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ، وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللّهِ، ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؟ وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا: آمَنّا. وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ قالُوا: أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ؟ أَفَلا تَعْقِلُونَ؟ أَوَلا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ؟ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلاّ أَمانِيَّ، وَ إِنْ هُمْ إِلاّ يَظُنُّونَ. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ: هٰذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً، فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ، وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ ﴾.

آیا امیدوارید که (یهودیان به آئین اسلام و) به شما ایمان بیاورند با این که گروهی از آنان (که احبار ایشان بودند) سخنان خدا را (در تورات) می‌شنیدند و پس از فهمیدن کامل آن، دست به تحریفش می‌زدند؟ و حال آن که علم و اطّلاع داشتند (که درست نیست به کتابهای آسمانی دست بُرد). و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند روبرو می‌شوند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم (به این که شما بر حقّ می‌باشید و محمّد پیغمبری است که در تورات وصف او آمده است.) و هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند (دسته‌ای بدیشان اعتراض می‌نمایند) و می‌گویند: آیا مطالبی را که خداوند (دربارهٔ صفات محمّد) برای شما بیان کرده برای مسلمانان بازگو می‌کنید و از آن سخن می‌رانید، تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا بر شما حجّت گیرند و علیه شما بدان استدلال کنند؟ مگر نمی‌فهمید و عقل ندارید؟ آیا می‌دانند که آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌سازند، خدا همه را می‌داند؟ و پاره‌ای از آنان افراد بیسوادی هستند که (از) کتاب (خدا تورات) جز (یک مشت خرافات و دروغهائی که احبارشان بهم بافته‌اند و با) آرزوهای (آنان سازگار است) نمی‌دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند. وای بر کسانی (از احبار) که کتاب را با دست خود می‌نویسند و آن گاه می‌گویند (به بیسوادان): این (توراتی است که) از جانب خدا آمده است تا به بهای کمی آن (تحریف شده‌ها) را بفروشند! وای بر آنان چه چیزهائی را با دست خود می‌نویسند! و وای بر آنان چه چیزهائی را به چنگ می‌آورند! (این‌گونه نوشته‌ها و کارها، ایشان را به سوی هلاک و عذاب می‌کشاند). (بقره / ۷۵-۷۹)

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ، وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ، وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، أَفَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ، فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ؟ وَ قالُوا: قُلُوبُنا غُلْفٌ. بَلْ لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً ما يُؤْمِنُونَ. وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ، وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا، فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرِينَ. بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللّهُ - بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلىٰ مَنْ

يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ - فَبٰاءُوا بِغَضَبٍ عَلىٰ غَضَبٍ، وَ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰابٌ مُهِينٌ. وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ: آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ، قٰالُوا: نُؤْمِنُ بِمٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا. وَ يَكْفُرُونَ بِمٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَهُمْ، قُلْ: فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيٰاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. ﴾.

(ای گروه یهودیان! به یاد بیاورید آن‌گاه را که) ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و در پی وی پیغمبرانی فرستادیم، و (از جملهٔ آنان) به عیسی پسر مریم معجزه‌ها و دلائل روشن بخشیدیم و او را به وسیلهٔ روح القدس (که جبرئیل است) تأیید نمودیم و نیرویش دادیم. آیا (جز این است که) هر زمان پیغمبری (از اینان) برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد، گردن افراختید (و خود را بزرگتر از آن دانستید که از او پیروی کنید، و به این هم بسنده نکردید) بلکه عدّه‌ای را تکذیب نمودید و دروغگو خواندید، و جمعی را کشتید. و (موضع آنان در برابر پیغمبر خاتم محمّدامین نیز چنین است و از روی ریشخند) گفتند: دلهای ما سرپوشیده و در غلاف است (و گفتهٔ نو دعوت تو بدان راه ندارد! چنین نیست) بلکه خداوند آنان را به خاطر کفرشان نفرین نموده (و از رحمت خویش بدور داشته است) و کمتر ایمان می‌آورند. و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسّط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق کنندهٔ چیزهائی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند، و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی‌بردند، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی‌اسرائیل نبود. گرچه) قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع لفظی برمی‌خاستند، می‌گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید داده است، یاری خواهد داد و) امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند. پس لعنت خداوند بر کافران (چون ایشان) باد. خویشتن را به بدترین چیزها فروختند (چه از هوای نفس پیروی و به دنبال تعصّبات قبیله‌ای روان شدند) و به ناروا نسبت به آنچه فرستاده بودیم کفر ورزیدند و کفرشان تنها به خاطر دشمنانگی (با دیگران و انتقام از مؤمنان) و ناخشنودی از این که خداوند (وحی خویشتن را) از روی فضل و مرحمت پروردگاریش بر هر که بخواهد از بندگانش نازل می‌کند بود. لذا خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فراگرفت (و مستوجب دو خشم شدند: یکی بر اثر کفری که نسبت به محمّد پیغمبر اسلام روا داشتند، و دیگری خشمی که بر اثر کفر و آزاری که دربارهٔ موسی روا می‌داشتند). برای کفّار (همانند ایشان) عذاب خوار کننده و دردناکی است. هنگامی که به آنان گفته شود: به آنچه خداوند فرو فرستاده است (که قرآن است) ایمان بیاورید، می‌گویند: ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود مانازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر)، و به غیر آن کفر می‌ورزند و حال آن که حقّ بوده و تصدیق کنندهٔ چیزی است که با خود دارند. بگو: اگر مؤمنید (و راست می‌گوئید که به تورات ایمان دارید و از آن پیروی می‌کنید) پس چرا پیامبران خدا را پیش از این می‌کشتید؟ (بقره / ۸۷-۹۱)

﴿ قُلْ: يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ؟ وَ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلىٰ مٰا تَعْمَلُونَ. قُلْ: يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدٰاءُ؟ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب! چرا نسبت به آیات خدا (که دالّ بر صدق نبوّت محمّد است) کفر می‌ورزید و (آنها را تکذیب می‌کنید) با آن که خدا گواه بر اعمال شما است؟ بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا بازمی دارید و می‌خواهید این راه را کج نشان دهید، و حال آن که شما (از راستی و درستی این راه) آگاهید؟ و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست (و پادافرهٔ شما را می‌دهد). (آل عمران / ۹۸ و ۹۹)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتٰابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّٰاغُوتِ، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلٰاءِ

أَهْدیٰ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً؟ أُولٰئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ، وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیراً ﴾.

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشتن را از هدایت کتابهای یزدان و راهنمائی خرد و فطرت و ندای وجدان بدور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان می‌آوردند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی بر حق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند). آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین نموده است (و از رحمت خود محروم کرده است و رسوایشان داشته است) و هر که را خداوند نفرین کند (و از درگاه مرحمت و محبّت خود براند) کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند). (نساء / ۵۱ و ۵۲)

﴿ لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا: إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَمَ. وَ قالَ الْمَسیحُ: یا بَنی إِسْرائیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبّی وَ رَبَّکُمْ، إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَأْواهُ النّارُ، وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ أَنْصارٍ. لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا: إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ، وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاّ إِلٰهٌ واحِدٌ، وَ إِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ. أَفَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ. مَا الْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، وَ أُمُّهُ صِدّیقَةٌ، کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ. أُنْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیاتِ، ثُمَّ انْظُرْ أَنّیٰ یُؤْفَکُونَ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا (اینان از این عقیدهٔ منحرفانه دست نمی‌کشند و) به سوی خدا برنمی‌گردند و از او آمرزش (گناهان خود را) نمی‌خواهند؟! خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و اگر توبه نمایند و طلب آمرزش کنند، خداوند ایشان را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند). مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیدهٔ یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا رفته‌اند و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی بازداشته می‌شوند؟!. (مائده / ۷۲-۷۵)

از مراجعه و بررسی این نصوص قرآنی و امثال آنها که در هر دوی قرآن مکّی و مدنی فراوان است، روشن می‌گردد که دیدگاهی که قرآن دربارهٔ انحراف اهل کتاب از آئین صحیح یزدان دارد در بیانات اخیر آن در سورهٔ مورد نظر تغییر نکرده است، و رخنه گرفتن از انحراف و فسق و فجور و شرک و کفر ایشان چیز تازه‌ای نیست، و بیانگر دیدگاه تازه‌ای از حقیقت اعتقاد آنان نمی‌باشد... باید هم توجّه داشت که قرآن مجید پیوسته هدایت و راهیابی و صلاح و خوبی دسته و گروه راهیاب و نیکوی ایشان را بیان می‌کند و در خود می‌نگارد. از جمله خداوند بزرگوار با صالحان و نیکوکاران ایشان انصاف را مراعات می‌کند و

می‌فرماید:

﴿ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ﴾.

در میان قوم موسی (یعنی بنی‌اسرائیل) گروه زیادی (بر دین صحیح ماندگار) بودند که (مردم را) به سوی حقّ رهنمود می‌کردند و (به سبب تمسّک) به حق (به هنگام داوری) دادگری می‌نمودند. (اعراف / ۱۵۹)

﴿ وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاَّ مادُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا: لَيْسَ عَلَيْنا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

و در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر دارائی فراوانی به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو بازپس می‌دهند. و در میان آنان کسانی هستند که اگر دیناری به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو بازپس نمی‌دهند، مگر آن که پیوسته بالای سرشان ایستاده باشی. این بدان خاطر است که ایشان می‌گویند: ما در برابر امّیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم! و بر خدا دروغ می‌بندند (و چنین چیزی حکم خدا نیست) و حال آن که ایشان (این را) می‌دانند. (آل عمران / ۷۵)

﴿ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلاَّ بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النّاسِ، وَ باءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللهِ، وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ، ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ. لَيْسُوا سَواءً: مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ. يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ، وَ أُولٰئِكَ مِنَ الصّالِحِينَ وَ ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ، وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴾.

آنان هر کجا یافته شوند (مُهر) خواری برایشان خورده است، مگر (این که از روش ناپسند خود دست بردارند و در اعمال خویش تجدید نظر کنند و) با پیمان خدا (یعنی رعایت قوانین شریعت) و پیمان مردم (یعنی رعایت مقرّرات همزیستی مسالمت آمیز، خویشتن را از اذیّت و آزار در امان دارند و از مساوات حقوقی قضائی برخوردار گردند) و آنان شایستهٔ خشم خدا شده‌اند و (مُهر) بیچارگی بر ایشان خورده است. چرا که آنان به آیات خدا کفر می‌ورزیده‌اند و پیغمبران را به ناحقّ می‌کشته‌اند (و هر کس هم در هر عصر و زمانی به چنین کارهائی دست یازد و اعمال ننگین گذشتگان را بپسندد، جزای او همین خواهد بود). این (جرأت بر گناهان بزرگ، ناشی از استمرار گناهان کوچک بود و) به سبب سرکشی (از فرمان خدا) و تجاوز (از حدود شریعت یزدان) می‌باشد. آنان همه یکسان نیستند. گروهی از اهل کتاب (به دادگری خاسته‌اند و بر حقّ) پابرجایند و در بخشهائی از شب - در حالی که به نماز ایستاده‌اند - آیات خدا را می‌خوانند. به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و (مردمان را) به کار نیک می‌خوانند و از کار زشت بازمی‌دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آنان از زمرهٔ صالحانند. و آنچه از اعمال نیک انجام دهند (هدر نمی‌رود و بی‌پاداش نمی‌ماند و) از ثواب آن محروم نمی‌گردند. و خداوند آگاه از (حال و احوال) پرهیزگاران است. (آل عمران / ۱۱۲-۱۱۵)

امّا چیزی که عملاً در آن تعدیل صورت گرفت احکام رفتار با اهل کتاب بود که زمان به زمان، و مرحله به مرحله، و رخدادی پس از رخدادی، برابر برنامهٔ حرکت و جنبش عملی این آئین در روبرو شدن با احوال و اوضاع اهل کتاب و عملکردها و موضعگیریهای آنان بامسلمانان، دگرگون شد.

زمانی پیش آمد که در آن به مسلمانان گفته می‌شد:

﴿ وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ - وَ قُولُوا: آمَنّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ، وَ إِلٰهُنا وَ إِلٰهُكُمْ واحِدٌ، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾.

با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزدیکتر) باشد، بحث و گفتگو مکن. مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابلهٔ با آنان بلامانع است). بگوئید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که قرآن و تورات و انجیل است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم. (عنکبوت / ۴۶)

﴿ قُولُوا: آمَنّا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ، وَ مٰا أُوتِيَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ مٰا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ، لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مٰا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا، وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا هُمْ فِي شِقٰاقٍ، فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته است، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همهٔ) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همهٔ پیغمبران را راهنمای بشریّت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم. اگر آنان ایمان بیاورند، همچنان که شما ایمان آورده‌اید، و بدان چیزهائی که شما ایمان دارید، ایشان نیز ایمان داشته باشند، بی‌گمان (به راه درست خدائی) رهنمود گشته‌اند، و اگر پشت کنند و (از حقیقت سرپیچی نمایند و دوباره به رسوم و آداب موروثی چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگی را (با شما) در پیش گرفته‌اند، و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذیّت و آزار و نیرنگ و دسیسه‌های) ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است (و گفتار ایشان را می‌شنود و کردار آنان را می‌بیند). (بقره / ۱۳۶ و ۱۳۷)

﴿ قُلْ : يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ تَعٰالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَوٰاءٍ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ: أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّٰهَ وَ لاٰ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً، وَ لاٰ يَتَّخِذَ بَعْضُنٰا بَعْضاً أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا: اشْهَدُوا بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند یگانه به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم. (آل عمران / ۶۴)

﴿ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمٰانِكُمْ كُفّٰاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ، فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ، إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان باز گردانند (به جانب کفر و حال سابقی که داشتید!) با این که حقّانیّت (اسلام و درستی راهی که برگزیده‌اید، از روی خود کتابهای آسمانیشان) برایشان کاملاً روشن گشته است. پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمان دهد (که در برابرشان چه کار کنید). بی‌گمان خداوند بر هرچیزی توانا است. (بقره / ۱۰۹)

آن‌گاه یزدان جهان فرمان خود را صادر فرمود و مؤمنان را به اجراء آن خواند. حوادثی روی داد. احکام تعدیل پیدا کرد. برنامهٔ حرکت و جنبش واقعی و مثبت راه خود را در پیش گرفت تا بدانجا که این احکام نهائی و واپسین در این سوره و بدین نحوی که دیدیم نازل گردید و برجای ماندگار شد.

در دیدگاه این آئین نسبت به حقیقت چیزی که اهل کتاب از فساد عقیده و از شرکی که برای خدا داشتند، و از کفری که دربارهٔ آیات خدا می‌ورزیدند، اصلاً تغییری پیدا نشده است... بلکه تنها چیزی که تغییر پیدا کرده است قاعده و قانون رفتار و عملکرد است... قاعده و قانون رفتار و عملکرد هم همان اصول و ارکانی بر آن فرمانروا است که در سرآغاز این فصلِ آمادگی برای این بخش از روند سوره، در این بندها از آن سخن گفتیم:

«این تعدیل واپسین در قواعد و قوانین عملکرد موجود میان جامعهٔ اسلامی و اهل کتاب چنان که باید درک و فهم نمی‌شود، مگر با اطّلاع روشنگرانه از سرشت روابط قطعی موجود در میان برنامهٔ یزدان و برنامه‌های جاهلیّت، از یک سو، و از دیگر سو لازم است از سرشت برنامهٔ حرکتی و جنبشی اسلامی، و مراحل گوناگون و وسائل متجدّد همساز و هماهنگ آن با واقعیّت زندگانی متغیّر بشری، اطّلاع کافی داشت... و ...».

✽

هم اینک به بررسی کوتاهی از سرشت موضع اهل کتاب و جامعهٔ اسلامی می‌پردازیم، و آن را از ناحیهٔ موضوعیِ ثابت و برجای، و همچنین از ناحیهٔ موقعیّتهای رخدادهای تاریخی، از مدّ نظر می‌گذرانیم... چه همین عناصر اصلی بوده است که بدین احکام نهائی انجامیده است.

نخست باید موضع اهل کتاب و جامعهٔ اسلامی را در پرتو بیانات یزدان سبحان دربارهٔ آن پژوهش کرد. چرا که بیانات یزدان سبحان حقیقت نهائی است و باطل بدان رو نمی‌کند نه حالا و نه در آینده... و به سبب یزدانی بودن این بیانات، خطاها و اشتباه‌هائی که به استنباطها و استدلالهای بشری رو می‌کند، بدین بیانات یزدانی رو نمی‌کند... دوم باید موضع اهل کتاب و جامعهٔ اسلامی را در موقعیّتهای تاریخی جستجو کرد که بیانات یزدان سبحان را تصدیق می‌کنند.

یزدان سبحان سرشت موضع اهل کتاب در برابر مسلمانان را در چند جای کتاب ارزشمند خود بیان می‌فرماید... گاهی یزدان سبحان به طور جداگانه از ایشان صحبت می‌نماید. گاهی همراه با مشرکان از آنان سخن می‌راند، به سبب این که میان اهل کتاب و مشرکان وحدت هدف است در برابر اسلام و مسلمانان. این وحدت هدف، کافران اهل کتاب و کافران مشرکان را گردمی‌آورد... گاهی هم یزدان سبحان از موضعگیریهای ایشان در زنجیرهٔ پیشآمدهای زندگی سخن می‌گوید که از وحدت هدف و وحدت همایش جنبشی آنان برای رویاروئی و نبرد با اسلام و مسلمانان پرده برمی‌افکند... نصوص و آیاتی که از این حقائق سخن می‌گویند، آن اندازه روشن و قاطع هستند که نیازی به حاشیه پردازی ما ندارند... این هم نمونه‌هائی از آنها:

﴿ مَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَ لاَ الْمُشْرِکِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ ﴾.

کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد. (بقره / ۱۰۵)

﴿ وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ﴾.

بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند (به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید!) با این که حقّانیّت (اسلام و درستی راهی که برگزیده‌اید، از روی کتابهای آسمانیشان) برایشان کاملاً روشن گشته است. (بقره / ۱۰۹)

﴿ وَ لَنْ تَرْضیٰ عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصَاریٰ حَتّیٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ﴾.

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای

نادرست) ایشان پیروی کنی. (بقره / ۱۲۰)

﴿ وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ ﴾.

گروهی از اهل کتاب آرزو داشتند کاش می‌شد شما را گمراه کنند!. (آل عمران / ۶۹)

﴿ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ ﴾.

جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند. و باور مکنید مگر به کسی که پیروی از آئین شما کرده باشد.

(آل عمران / ۷۲ و ۷۳)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند.

(آل عمران / ۱۰۰)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ﴾.

مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب (های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت،) ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟ خداوند (از شما) بهتر دشمنانتان را می‌شناسد. (نساء / ۴۴ و ۴۵)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾.

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشتن را از هدایت کتابهای یزدان و راهنمائی خرد و فطرت و ندای وجدان بدور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی بر حقّ‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!). (نساء / ۵۱)

در خود این نمونه‌ها به تنهائی چیزهائی است که برای بیان حقیقت موضع اهل کتاب در برابر مسلمانان بسنده و کافی است... اهل کتاب پس از آن که حقّ برایشان روشن شده است، از روی حسد دوست می‌دارند مسلمانان به سوی کفر برگردند. اهل کتاب موضع نهائی خود را در برابر مسلمانان معیّن و مقرّر می‌دارند، بدین شکل که بر یهودی یا بر مسیحی ماندن پافشاری می‌کنند، و از مسلمانان خشنود نخواهند شد و با ایشان در صلح و صفا بسر نمی‌برند، مگر این هدف حاصل گردد، و مسلمانان بطورکلّی عقیدهٔ خود را رها سازند. اهل کتاب به نفع مشرکان بت‌پرست گواهی می‌دهند و می‌گویند: این مشرکان از مسلمانان راستروتر و راهیاب‌ترند!.. و ...

وقتی که ما به اهداف نهائی مشرکان مراجعه کنیم، اهدافی که در برابر اسلام و مسلمانان دارند و یزدان سبحان در این فرموده‌های خود بیان می‌نماید:

﴿ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ﴾.

(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند. (بقره / ۲۱۷)

﴿ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَاحِدَةً ﴾.

کافران دوست می‌دارند کاش از اسلحه و کالای خود غافل می‌شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می‌آوردند.

(نساء / ۱۰۲)

﴿ إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴾.

اگر بر شما دست یابند، دشمنان شما می‌گردند، و دست تعدّی به سویتان دراز می‌کنند، و زبان را در حقّ شما

به بدی می‌گشایند، و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید. (ممتحنه / ۲)

﴿ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لاٰ يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً ﴾.

اگر بر شما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند. (توبه / ۸)

﴿ لاٰ يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً ﴾.

آنان دربارهٔ هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند. (توبه / ۱۰)

هنگامی که بدین بیانات ربّانی دربارهٔ مشرکان مراجعه کنیم و آنها را بررسی نمائیم، خواهیم یافت که اهداف نهائی مشرکان در برابر اسلام و مسلمانان، درست همان اهدافی است ـ تقریباً با همان واژگان ـ که اهداف نهائی اهل کتاب در برابر اسلام و مسلمانان بود... این امر، سرشت موضع اهل کتاب را درست سرشت موضع مشرکان در برابر اسلام و مسلمانان قرار می‌دهد و یکسان بشمار می‌آورد.

هنگامی که ما این بیانات قرآنی را بنگریم که دربارهٔ اینان و آنان نازل گردیده است و در قالب ساختارهای واپسین ذکر شده است، پی خواهیم برد که این بیانات با ساختارهائی که دارند، دالّ بر بیان سرشت دائمی هستند، نه دالّ بر وصف یک حالت موقّت، همان‌گونه که این گفتار دربارهٔ مشرکان می‌رساند:

﴿ وَ لاٰ يَزٰالُونَ يُقٰاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطٰاعُوا ﴾.

پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند. (بقره / ۲۱۷)

و این سخن دربارهٔ اهل کتاب بیانگر آن است:

﴿ وَ لَنْ تَرْضىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصٰارىٰ حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ﴾.

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی. (بقره / ۱۲۰)

هنگامی که این امر را می‌نگریم، بدون هیچ‌گونه نیازی به تأویل آیات، نصوص قرآنی سرشت اصلی همیشگی روابط را بیان می‌دارند، و خواهیم دید که این چنین آیاتی بر یک حالت موقّت و گذرا دلالت ندارند!

وقتی که ما نگاه سریعی به واقعیّت تاریخی این روابط بیندازیم، روابطی که مجسّم در موضعگیریهای اهل کتاب ـ اعم از یهودی و مسیحی ـ در برابر اسلام و مسلمانان در طول تاریخ است، کاملاً برای ما روشن می‌شود که مقصود این نصوص و بیانات راستین الهی چیست، و مقرّر می‌گردد که مراد از آنها بیان سرشت مستمرّ و مداوم است، و یک حالت موقّت و گذرا را ذکر نمی‌کنند.

اگر ما حالتهای فردی، یا حالتهای گروهی اندک را جدا و مستثنی از حالاتی گردانیم که قرآن از آن حالات سخن می‌گوید و واقعیّت تاریخی آنها را در برگرفته است، در آنها مودّت و محبّت اسلام و مسلمانان، و صداقت پیغمبر خدا ﷺ و درستی این آئین، و گذشته از آنها ورود به اسلام و پیوستن به گروه مسلمانان، هویدا و پیدا می‌گردد... این هم حالاتی است که در قسمتهای پیشین بدانها اشاره کردیم. ما در فراسوی این حالات فردی یا گروهی اندک و محدود، جز تاریخی از دشمنانگی کینه‌توزانه، و مکر و کید برقرار، و جنگ همیشگی و ناگسستنی‌ای نخواهیم یافت که هرگز سست نگردیده است و آتش آن فروکش نکرده است.

سوره‌های گوناگونی از قرآن دربارهٔ موضعگیریها و نابکاریها و پلشتیها و نیرنگها و جنگهای یهودیان سخن گفته است، و تاریخ، این چیزها را در دل خود ثبت و ضبط نموده است، چیزهائی که یک لحظه هم از نخستین روزی که اسلام با ایشان در مدینه روبرو شده است تا لحظهٔ حاضر نگسیخته است!

در فی‌ظلال القرآن فرصت و مجال بررسی این تاریخ طولانی نیست. ولیکن ما تنها به اندکی از بسیار و مشتی از خروار این جنگهای فروزانی اشاره خواهیم کرد که یهودیان آنها را بر ضدّ اسلام و مسلمانان در طول تاریخ شعله‌ور کرده‌اند و در آنها بر سر اسلام و

مسلمانان تاخته‌اند.

یهودیان در مدینه پذیرای پیغمبر خدا ﷺ و آئین او به بدترین شکل ممکنی شدند که طرفداران یک آئین آسمانی از پیغمبری استقبال کرده باشند که صدق و صداقت او را شناخته باشند، و پذیرهٔ آئینی شده باشند که آن را بر حقّ و حقیقت یافته باشند.

یهودیان در مدینه از این آئین استقبال کردند با دسیسه‌ها و دروغ پردازیها و شبهه‌ها و فتنه انگیزیهائی در صف مسلمانان با همهٔ راهها و شیوه‌های کج و نیرنگبازانه‌ای که یهودیان در آنها مهارت دارند... در رسالت و نبوّت پیغمبر خدا ﷺ شکّ و تردیدهائی به راه انداختند هر چند خودشان او را می‌شناختند. منافقان را پرورده کردند و در آغوش خود گرفتند و ایشان را با شکّها و شبهه‌ها و تهمتها و دروغهائی که در فضای جامعه می‌پراکندند کمک و یاری می‌کردند. در حادثهٔ تغییر قبله چه کارهائی کردند. در قضیّهٔ افک چه چیزهائی انجام دادند. در هر مناسبتی به چه اعمال و افعال ناجوانمردانه‌ای دست می‌زدند... اینها نمونه‌هائی از نیرنگ پلیدشان بیش نیست... دربارهٔ این کارهای زشت و پلشت، قرآن مجید نازل می‌گردید. سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائده و حشر و احزاب و توبه، و سوره‌هائی جز اینها دربارهٔ این نابکاریها و کجرویها چیزهای زیادی در بردارند:[1]

﴿ وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِّنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِّما مَعَهُمْ - وَكانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا - فَلَمَّا جاءَهُمْ مّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ، فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكافِرِينَ. بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللهُ - بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ - فَباءُوا بِغَضَبٍ عَلىٰ غَضَبٍ، وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُّهِينٌ ﴾.

هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسّط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق کنندهٔ چیزهائی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند، و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی بردند، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی‌اسرائیل نبود. گرچه) قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع لفظی برمی‌خاستند، می‌گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید داده است، یاری خواهد داد و) امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند. پس لعنت خداوند بر کافران (چون ایشان) باد. خویشتن را به بدترین چیزها فروختند (چه از هوای نفس پیروی و به دنبال تعصّبات قبیله‌ای روان شدند) و به ناروا نسبت به آنچه فرستاده بودیم کفر ورزیدند و کفرشان تنها به خاطر دشمنانگی (با دیگران و انتقام از مؤمنان) و ناخشنودی از این که خداوند (وحی خویشتن را) از روی فضل و مرحمت پروردگاریش بر هر که بخواهد از بندگانش نازل می‌کند بود. لذا خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت (و مستوجب دو خشم شدند: یکی بر اثر کفری که نسبت به محمّد پیغمبر اسلام روا داشتند، و دیگری خشمی که بر اثر کفر و آزاری که دربارهٔ موسی روا می‌داشتند). برای کفّار (همانند ایشان) عذاب خوار کننده و دردناکی است. (بقره/ ۸۹ و ۹۰)

﴿ وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِّما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

هنگامی که فرستاده‌ای (محمّد نام) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه‌هائی که در کتابهایشان بود و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت‌سر افکندند (و اوصاف محمّد را از کتابهای خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی دربارهٔ او نیامده است و) گوئی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری)

۱- مراجعه شود به دیباچه‌های سوره‌های بقره و آل عمران و نساء و مائدهٔ فی‌ظلال القرآن.

نمی‌دانند. (بقره / ۱۰۱)

﴿ سَيَقُولُ ٱلسُّفَهٰاءُ مِنَ ٱلنّٰاسِ: مٰا وَلاّٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كٰانُوا عَلَيْهٰا. قُلْ: لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ، يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

نابخردان مردم خواهند گفت: چه چیز ایشان را از قبلهٔ خود که بر آن بودند برگرداند؟ بگو: خاور و باختر (و همهٔ جهات دیگر) از آن خدا است. هر که را بخواهد به راه راست رهبری می‌نماید. (بقره / ۱۴۲)

﴿ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ. يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

ای اهل کتاب! چرا آیه‌های (دالّ بر صدق نبوّت محمّد، فرستادهٔ) خداوند را نادیده می‌گیرید و تکذیب می‌دارید، و حال آن که (صحّت آنها و نشانه‌های نبوّت محمّد را در کتابهای خود) می‌بینید؟ ای اهل کتاب! چرا حقّ را با باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید، و حال آن که شما می‌دانید (که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست؟). (آل عمران / ۷۰ و ۷۱)

﴿ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ: آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ ٱلنَّهٰارِ وَ ٱكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

جمعی از اهل کتاب (به همکیشان خود) گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند. (آل عمران / ۷۲)

﴿ وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتٰابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتٰابِ، وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ، وَ مٰا هُوَ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

در میان آنان کسانی هستند که به هنگام خواندن کتاب (خدا) زبان خود را می‌پیچند و آن را دگرگون می‌کنند تا شما گمان برید (آنچه را که می‌خوانند) از کتاب (خدا) است! در حالی که از کتاب (خدا) نیست. و می‌گویند که: آن از نزد خدا (نازل شده) است و با این که از سوی خدا نیامده است و به خدا دروغ می‌بندند و حال آن که می‌دانند (که دروغ می‌گویند). (آل عمران / ۷۸)

﴿ قُلْ: يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلىٰ مٰا تَعْمَلُونَ؟ قُلْ: يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدٰاءُ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: ای اهل کتاب چرا نسبت به آیات خدا (که دالّ بر صدق نبوّت محمّد است) کفر می‌ورزید و (آنها را تکذیب می‌کنید) با آن که خدا گواه بر اعمال شما است؟ بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این را ه را کج نشان دهید. و حال آن که (از راستی و درستی این راه) آگاهید؟ و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست (و پادافرهٔ شما را می‌دهد). (آل عمران / ۹۸ و ۹۹)

﴿ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتٰابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰاباً مِنَ ٱلسَّمٰاءِ! فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ، فَقٰالُوا: أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً، فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ؛ ثُمَّ ٱتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. (البتّه این درخواست، استهزاء و بهانه‌ای بیش نیست) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. به خاطر این ستم، صاعقه ایشان را فراگرفت (و نابودشان کرد. گناه بدتر و رسوا کننده‌تر آنان این است که) پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضاء، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیان بودند) گوسالهٔ (سامری) را (به خدائی) گرفتند!. (نساء / ۱۵۳)

﴿ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ، وَ يَأْبَى اللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ﴾.

آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این

نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند. (توبه / ۳۲)

همچنین تاریخ پیمان‌شکنیهای یهودیان را بارها و بارها دیده است، و تحریکات ایشان را دربارۀ مسلمانان شنیده است، پیمان‌شکنیها و تحریکاتی که منتهی به واقعه‌ها و حادثه‌های بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه و خیبر گردیده است. همچنین تاریخ گردآوری مشرکان توسّط یهودیان را در جنگ احزاب مشاهده نموده است، چنان که معروف و مشهور است.

یهودیان از آن تاریخ به بعد هم به مکر و کید و نیرنگ دربارۀ اسلام و مسلمانان ادامه داده‌اند... یهودیان عناصر اساسی بوده‌اند در آشوب بزرگی که خلیفۀ راهیاب عثمان پسر عفّان رضی الله عنه در آن کشته شد، و مجموعۀ همایش اسلامی تا اندازۀ زیادی پراکنده گردید... سردستگان آشوب در کاری که بعدها میان علی رضی الله عنه و معاویه روی داد یهودیان بودند... یهودیان یورش جعل احادیث و سیره و روایات تفسیر را رهبری کردند... یهودیان از زمرۀ زمینه سازان حملۀ تاتارها و مغولها بر بغداد و فروپاشی خلافت اسلامی بودند.

در تاریخ معاصر نیز یهودیان در فراسوی هر فتنه و بلائی هستند که در هر مکانی از کرۀ زمین گریبانگیر مسلمانان گردیده است. آنان در پشت‌سر هر نوع تلاشی هستند که برای نابودی پیشقراولان و پیشاهنگان رستاخیز اسلامی بکار می‌رود. ایشان طرفداران و حمایت کنندگان هر وضع و حالی از اوضاع و احوالی هستند که همچون تلاشی را در هر ناحیه‌ای از نواحی جهان اسلامی بر عهده گیرد!

این کار یهودیان بود. و امّا کار گروه دیگر اهل کتاب؛ پافشاری آنان هم بر دشمنانگی و جنگ با مسلمانان دست کمی از کار یهودیان ندارد.

میان رومیان و ایرانیان قرنها دشمنی بود... ولی همین که اسلام در جزیرة العرب ظهور کرد، و کلیسا خطر این آئین حقّ را برای چیزی دید که خودش آن را ساخته بود و «مسیحیّت» نامیده بود و توده‌ای از بت‌پرستیهای کهن و گمراهیهای کلیسا بود و با سخنان مسیح علیه السلام و تاریخ زندگانی او آمیخته بود،[1] می‌بینیم که رومیان و ایرانیان دشمنانگیهای تاریخی قدیم و دشمنانگیهای سخت و خونریزیها و کشتارهای فراوان خود را فراموش می‌کنند تا با این آئین جدید روبرو گردند و با آن بجنگند.

رومیها در شمال با کارگذاران و فرمانبرداران خود به نام غسّانیها گردمی‌آیند تاکار این آئین را بسازند و آن را یکسره سازند. این همایش وقتی بود که حارث پسر عمیر ازدی قاصد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم راکشتند که پیغمبر او را فرستاده بود به سوی عامل بصری که کارگذار رومیها بود. در حالی که مسلمانان به قاصد و فرستادگان دیگران امن و امان می‌دادند، ولی مسیحیان در حقّ قاصد و فرستادۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ستم کردند و او را کشتند. این کار سبب گردید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپاه سه امیر شهید، یعنی: زید پسر حارثه، و جعفر پسر ابوطالب، و عبدالله پسر رواحه را که در خود همین جنگ «مؤته» به فوز شهادت نائل گردیدند، به سوی رومیان گسیل دارد. سپاه مسلمانان گردهمآیی شگفتی از رومیان را مشاهده کردند. برخی از روایات می‌گوید: صد هزار رومی آمده بودند و صد هزار نفر دیگر از مزدوران و فرمانبرداران ایشان در شام از قبائل عربی مسیحی در رکاب ایشان بودند! در صورتی که سپاه مسلمانان از سه هزار جنگجو تجاوز نمی‌کرد. این جنگ در جمادی الأولی سال هشتم هجری روی داد.

آن گاه جنگ تبوک به وقوع می‌پیوندد که بیشترین بخش این سوره دربارۀ آن است و ان شاء الله تعالی در جای خود به طور مشروح از آن سخن خواهیم گفت.

بعد از آن سپاه اسامه پسر زید پیش می‌آید، سپاهی که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اندکی پیش از وفات خویش آن را تدارک دیده و مجهّز فرموده بود. پس از وفات پیغمبر

۱- مراجعه شود به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» فصل: «الفصام النکد».

خلیفهٔ راهیاب ابوبکر ﷺ همین سپاه را روانهٔ اطراف شام می‌کند تا با آن همایشها و مجموعه‌های رومیان برزمند، که در نظر داشتند این آئین را از میان بردارند. پس از جنگ پیروزمندانهٔ یرموک، دیگ کینه‌توزی صلیبی به جوش درآمد و آتش دشمنی ایشان شعله‌ور گردید. جنگی که حرکت اسلام برای آزادی مستعمرات امپراتوری رومی را در شام و مصر و شمال آفریقا و جزیره‌های دریای روم درپی داشت. و سرانجام باعث گردید که پایهٔ بنیادین استوار اسلامی در اندلس ساخته و پی‌ریزی شود.

قطعاً «جنگهای صلیبی» که در تاریخ به همین نام مشهور است، تنها کلیسا آنها را بر ضدّ اسلام به راه نینداخت و در آنها بر اسلام نتاخت. این جنگها بسیار پیش از این موعد مشتعل شده بودند... این جنگها در اصل در آن تاریخ کهن آغاز گردیده‌اند، از همان زمانی جرقّه زده بودند که رومیان دشمنیهای خود را با ایرانیان فراموش کردند، و مسیحیان ایرانیان را بر ضدّ اسلام در جنوب جزیرة العرب یاری دادند. سپس بعد از آن در جنگ «مؤته» مسیحیان چه کرده بودند؟ آن گاه بعد از جنگ پیروزمندانهٔ یرموک چه نابکاریهائی کردند... از آن به بعد چه درّندخوئیها و وحشیگریهائی در اندلس از ایشان سرزد، بدان هنگام که صلیبیها بر پایگاه اسلامی در اروپا لشکرکشی کردند. صلیبیها در شکنجه و آزار میلیونها مسلمان و در کشتن و کشتار ایشان مرتکب وحشیگریهائی در آنجا شدند که تاریخ پیش از آن همسان آن را به خود ندیده است... همچنین در جنگهای صلیبی در شرق جنایتهائی انجام پذیرفت که در آنها خویشاوندی و ننگ و عار و عهد و پیمان درنظر گرفته نشد، و دربارهٔ مسلمانان خویشاوندی و آشنائی و عهد و پیمان مراعات نگردید.

از جملهٔ چیزهائی که در کتاب: «تمدّن عربها» تألیف گوستاف لوبون فرانسوی مسیحی آمده است:

«نخستین چیزی که ریکاردوس انگلیسی بدان دست زد کشتن سه هزار اسیری بود که خود را بدو تسلیم کرده بودند. آنان را در جلو اردوگاه مسلمانان کشت، هر چند که سوگند خورده بود و عهد کرده بود خون ایشان را نریزد. ولی دست به کشتار و تاراج زد، و این کار صلاح الدین ایّوبی بزرگوار را برانگیخت، آن کسی که با مسیحیان قدس مهربانی کرد و کم‌ترین آزاری بدیشان نرسانید، و فیلیپ و شیردل را با آشامیدنیها و درمانها و توشه‌ها در زمان بیماریهای آن دو کمک و یاری کرد».[1]

همچنین نویسندهٔ مسیحی دیگری به نام «یورگا» می‌گوید:[2]

«صلیبیها با بدترین شانس حرکت خود را به سوی بیت المقدس آغاز کردند. دسته‌ای از زائران بیت المقدّس در میان کاخهائی که می‌گرفتند به خونریزی پرداختند. سنگدلی را به جائی رسانیدند که شکمها را پاره می‌کردند و دینارها را در میان امعاء و احشاء می‌جستند! ولی صلاح الدّین هنگامی که بیت المقدّس را آزاد و باز پس گرفت، به صلیبیهاامان داد، و به تمام عهدها و پیمانهائی که با ایشان بست وفاء کرد. و مسلمانان با دشمنانشان بذل و بخشش کردند، و جایگاه مهر و عطوفت خود را برایشان آماده نمودند و آنان را به گرمی پذیرفتند. تا آنجا که ملک عادل برادر پدر و مادری سلطان صلاح الدّین هزار بردهٔ اسیر را آزاد کرد، و بر همهٔ ارمنستان منّت نهاد و بزرگواری کرد، و به پاپ اجازه داد صلیب و زینت آلات کلیسا را با خود ببرد، و به شاهزادگان دختر و به ملکه اجازه داد که از شوهران خود دیدن کنند».

در کتاب فی‌ظلال القرآن فرصت و مجال بیشتری برای نشان دادن خط درازی از جنگهای صلیبی در طول تاریخ نیست. ولی این بس که بگوئیم: چنین جنگی هرگز بار و بنه خود را از جانب صلیبیان ننهاده است و شعله‌های آن فروکش نکرده است. کافی است بیان

۱- به نقل از کتاب: «الشريعة الإسلامية و القانون الدولی العام» تألیف: استاد علی علی منصور.

۲- مرجع قبلی.

داریم در زنگبار به تازگی چه شده است. مسلمانان در آنجا همه نابود شدند. دوازده هزار نفر آنان کشته شدند، و چهار هزار نفر باقیمانده را بـه دریـا انـداخـتند و از جزیرهٔ زنگبار تبعید گردیدند! کافی است که بگوئیم در قبرس چه چیز روی داده است. در آنجا خوراک و آب از مناطقی منع گردید که باقیمانده‌های مسلمانان در آنجا سکونت داشتند، تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، گذشته از کشتن و سر بریدن و آواره کردن مسلمانان! و کافی است که بگوئیم حبشیها در اریتره و در وسط اریتره چه کاری کردند. و کافی است که بگوئیم کینیائیها با صد هزار مسلمانی که از اهالی صومالی هستند و می‌خواهند به قوم مسلمان خود در صومالی بپیوندند چه نابکاریهائی کرده‌اند. این بس که بدانیم که صلیبیها در سودان جنوبی می‌خواهند چه کاری بکنند.

برای به تصویر کشیدن دیدگاه صلیبیها نسبت به اسلام بندی را از کتاب یک مؤلّف اروپائی نقل می‌کنیم که در سال ۱۹۴۴ چاپ و نشر شده است. در آن کتاب می‌گوید:

«ما را از ملّتهای گوناگونی می‌ترسانیدند. ولی پس از تجربه و آزمون، علّتی برای این ترس و هراس نیافتیم... ما را از خطر یهودیان، از خطر سفیدپوستان، و از خطر بلشویسم[۱] می‌ترسانیدند. ولی این ترساندن و بیم‌دادن با چیزی سازگار نشد که ما گمان می‌بردیم. ما یهودیان را دوستان خود یافتیم. بنابراین کسانی که ایشان را بیازارند دشمن‌ترین دشمنان ما خواهند بود! همچنین بلشویسمها را همپیمانان خود دیدیم. امّا سفیدپوستان، در آنجاها کشورهای دموکراتیک بزرگی هستند که با آنان مبارزه می‌کنند. ولیکن خطر حقیقی در نظام اسلام، و در توان اسلام بر توسعه پیدا کردن و مطیع گرداندن، در سرزندگی و پویائی اسلام، پنهان و نهان است... اسلام، یگانه دیوار دژی در برابر استعمار اروپا است».[۲]

بیش از این نمی‌توانیم به بررسی تاریخ چنین جنگهای سرکشانه و طغیانگرانه‌ای بپردازیم که صلیبیها بر ضدّ اسلام اعلان کرده‌اند، و همیشه ادامه دارد... پیش از این بارها در جزءهای پیشین فی‌ظلال القرآن ـ به مناسبت نصوص قرآنی فراوانی ـ از سرشت این پیکار و کارزار طولانی و مسائل و شکلهای آن سخن گفته‌ایم. این اشاره‌های تند و سریع در اینجا برای ما کافی است. تنها به مراجع دیگری که در دسترس است حواله می‌داریم و بس.[۳]

❁

بدین منوال از این بررسی سریع، به اضافهٔ آنچه قبلاً دربارهٔ سرشت اعلان اسلامی همگانی برای آزادی انسان، و آمادگی جاهلیّت در سراسر زمین برای درهم کوبیدن و نابود کردن این حرکت و جنبشی که چنین اعلان عامی را با خود برمی‌دارد و آن را به سراسر کرهٔ زمین می‌برد، خواهیم دید که این احکام واپسین وارد در این سوره، مقتضی طبیعی همهٔ این حقائق یکجا و روی هم است. این احکام محدود به زمانی و مقیّد به حالتی نیست در عین حال این احکام، احکام مرحله به مرحلهٔ پیشین را نیز منسوخ نمی‌کند، به گونه‌ای که نسخ شرعی باشد و در ظروف و شرائطی که مشابه و همگون با ظروف و شرائطی باشد که در آنها نازل گردیده‌اند، نشود بدانها عمل کرد. چه همیشه سرشت برنامهٔ جنبشی اسلامی با واقعیّت زندگانی بشری رویاروی می‌گردد، رویاروئی واقعی با وسائل تازه و نوینی که در مراحل متعدّد پیش می‌آید.

حقیقت دارد که این احکام نهائی وارده در این سوره با حالت مشخّص و معیّنی در جزیرة العرب رویاروی

۱- بلشویسم یا بالشوسیم مکتبی است سیاسی طرفدار حکومت پرولتاریا. مرکز این مکتب اتّحاد جماهیر شوروی است. (فرهنگ معین)

۲- از کتاب جورج براون، به نقل از کتاب: «التبشیر و الإستعمار فی البلاد العربیة» تألیف دکتر مصطفی خالدی، و دکتر عمر فرّوخ.

۳- مراجعه شود به کتاب: «الاستعمار و التبشیر» تألیف دکتر مصطفی خالدی و دکتر عمر فرّوخ. و کتاب: «الغارة علی العالم الإسلامی» تألیف استادان الیافی و محب‌الدین الخطیب. و کتاب: «الإتجاهات الوطنیة فی الأدب المعاصر» تألیف دکتر محمّد محمّدحسین. و کتاب: «هل نحن مسلمون» تألیف محمّد قطب.

می‌گردید، و جنبهٔ آمادگی قانونگذاری برای حرکت و جنبش را داشت که مجسّم در جنگ تبوک بود، جنگی که برای روبرو شدن با همایش رومیان در اطراف جزیرة العرب بود. در این جنگ رومیان با فرمانبرداران و کارگذاران خود برای نابودی اسلام و پیروانش گردهمائی کرده بودند. محور این سوره بر این جنگ استوار است. ولیکن وضع اهل کتاب در برابر اسلام و پیرامون آن زادهٔ یک دورهٔ معیّن تاریخی نیست. بلکه این جنگ هنوز اعلان شده است و همیشه هم در حال اعلان خواهد ماند... مگر زمانی که همهٔ مسلمانان از آئین خود کاملاً برگردند!.. این جنگ با شدّت و حدّت و پافشاری و ستیزه‌گری هر چه بیشتر، و با اسلحه و وسائل گوناگون در طول تاریخ، اعلان شده است و شعله‌های آتش آن فروزان است و فروکش نمی‌کند! از اینجا است که احکام وارده در این سوره، احکام اصیل و فراگیری هستند و محدود به زمانی و مقیّد به مکانی نیستند... ولیکن عمل به احکام در چهارچوب برنامهٔ جنبشی اسلامی است و باید با آن برنامه آشنائی کامل داشت، پیش از این که سخنگویان از خودِ احکام سخن گویند، و پیش از این که واقعیّت زندگانی زادگان مسلمانان ـ مسلمانانی که از اسلام جز عنوانی برایشان نمانده است ـ حال و وضع خود را و شکست و نابهنجاری خود را بر آئین نیرومند و پایدار یزدان تحمیل نماید!

احکام فقهی در اسلام چنین بوده است و همیشه چنین خواهد ماند، زاده و برخاسته از حرکت و جنبش برابر برنامهٔ اسلامی است. ممکن نیست احکام فقهی درک و فهم شود مگر با در نظر گرفتن و همدم بودن با این حقیقت... فرق بسیاری است میان نگاه به نصوص، انگار قالبهای خالی و تهی و بیکاره و بی‌مصرفی هستند، و نگاه به نصوص در شکل حرکتی و جنبشی آن برابر برنامهٔ اسلامی. این قید ضروری و حتمی است: «حرکت و جنبش برابر برنامهٔ اسلامی». چه حرکت و جنبش خارج از برنامهٔ اسلامی، حرکت و جنبش بشمار نمی‌آید. بدین شکل که «واقعیّت زندگانی بشری» را اصل کار بدانیم، و توجّه نکنیم به این که چه حرکت و جنبشی آن را پدیدار کرده است. در صورتی که «واقعیّت زندگانی بشری» عنصر اساسی در شناخت احکام بشمار می‌آید هنگامی که خود برنامهٔ اسلامی آن را پدیدار کرده باشد.

در پرتو این قاعده و قانون نگریستن بدین احکام نهائی راجع به روابط میان اهل کتاب و میان جامعهٔ اسلامی سهل و ساده خواهد بود. احکامی که دارای حرکت و جنبش زنده در جولانگاه پهنهٔ واقعیّت زندگانی است و برابر برنامهٔ حرکتی و جنبشی واقعی و مثبت و فراگیر صورت می‌پذیرد.

این دیباچهٔ کوتاه برای ما بس خواهد بود تا در پرتو آن به نصوص قرآنی وارد در این بخش بپردازیم:

❁

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ لاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَ لاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند، حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود).

این آیه و آیه‌های پس از آن در روند قرآن می‌آیند و دیباچهٔ جنگ تبوک را تهیّه می‌بینند، و برای رویاروئی با رومیان و فرمانبرداران ایشان از غسّانیهای عرب مسیحی، تدارک می‌چینند... این امر بیانگر این است که چنین اوصاف وارده در سوره همان صفات پابرجا در قومی است که جنگ بدیشان روی می‌کند، و یک

حالتی را به تصویر می‌زند که موجود و دارای صفات پایدار خود است. این چیزی است که روند قرآنی در همچون جایگاه‌هائی بدان اشاره دارد... چه این صفات پایدار در اینجا به عنوان شروط جنگ با اهل کتاب ذکر نشده است. بلکه چنین صفات پایداری ذکر شده است به عنوان کارهائی که در عقیده و باور این اقوام و در واقعیّت زندگانی ایشان است، و اینها دلائل و انگیزه‌هائی برای جنگ با آنان است. همهٔ کسانی هم در این حکم همچون ایشانند که عقیده و باورشان و واقعیّت زندگانی ایشان همسان عقیده و باور، و همسان واقعیّت زندگانی آنان باشد.

روند قرآنی همچون صفات پایداری را تعیین کرده است:

یکم: آنان به خدا و به روز قیامت ایمان ندارند.

دوم: آنان چیزی را حرام نمی‌دانند که خدا و پیغمبرش آن را حرام می‌دانند.

سوم: آنان آئین راست و درستی ندارند، و دینداری و دین باوری ایشان برابر دین حقّ نیست.

سپس در آیات بعدی بیان کرده است که چگونه آنان به خدا و به روز قیامت ایمان ندارند، و چگونه آنان چیزی را حرام نمی‌دانند که خدا و پیغمبرش آن را حرام کرده‌اند، و چگونه آنان آئین راست و درستی ندارند، و دینداری و دین باوری ایشان برابر دین نیست... این بدان علّت است که:

یکم: یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است! و مسیحیان می‌گویند: مسیح پسر خدا است! این سخنان هم با سخنان کافران بت‌پرست پیش از ایشان مشابهت و همگونی دارد. پس یهودیان و مسیحیان در داشتن همچون اعتقادی با کافران برابرند، اعتقادی که پیروان آن مؤمن به خدا و به روز قیامت بشمار نمی‌آیند... دقیقاً بیان خواهیم داشت که چگونه همچون کسانی با داشتن همچون عقیده‌ای به روز قیامت ایمان ندارند.

دوم: مسیحیان پیشوایان آئینی و پارسایان خود را و مسیح پسر مریم را معبود و خداگونه می‌دانند. این کار هم مخالف با دین حقّ است که یگانه‌پرستی و کرنشِ بدون شریک و انباز در برابر یزدان یگانهٔ جهان است... بدین سبب آنان مشرک هستند و دینداری ایشان برابر دین حقّ نیست.

سوم: می‌خواهند نور یزدان را با دهانهایشان خاموش گردانند. پس آنان با آئین یزدان می‌جنگند. کسی هم به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، و برابر دین حق دینداری و پرستش کند، هرگز با دین خدا نمی‌جنگد.

چهارم: بسیاری از پیشوایان آئینی آنان و پارسایان ایشان به باطل اموال مردمان را می‌خورند. پس در این صورت است که چیزی را حرام نمی‌دانند که خدا و پیغمبرش حرام کرده‌اند، چه مراد از پیغمبر خدا پیغمبر خودشان باشد، یا مقصود محمّد ﷺ باشد.

همهٔ این صفات با توجّه به احوال مسیحیان شام و روم وجود داشت. همچنین این صفات با توجّه به احوال مسیحیان دیگر نیز وجود پیدا کرده است از آن زمان که کنگره‌های پاکان، دین مسیح علیه‌السلام را تحریف کرده‌اند، و زبان به فرزند خدا بودن عیسی علیه‌السلام گشوده‌اند، و به اقنومهای سه‌گانه معتقد شده‌اند ـ هر چند که اختلافات زیادی میان مکتبها و مذهبها و دسته‌ها و گروه‌های ایشان است، ولی همه در تثلیث یعنی اعتقاد به سه خدا به یکدیگر می‌رسند ـ در طول تاریخ تاکنون همچون صفاتی را داشته‌اند و بر این اوصاف بوده‌اند!

در این صورت این یک فرمان همگانی است و قاعده و قانون مطلقی دربارهٔ رفتار با اهل کتاب را مقرّر می‌دارد، اهل کتابی که این صفات موجود در مسیحیان عرب و مسیحیان روم بر ایشان منطبق است... این فرمان همگانی را از عمومیّت خود نمی‌اندازد این که اوامر پیغمبر ﷺ افراد مشخّصی و طوائف معیّنی را جدا و مستثنی کرده است که به حال خود رها شوند و با ایشان جنگ نشود، از قبیل: کودکان، زنان، پیران، درماندگان و ناتوانان، و دَیرنشینان و پارسایانی که خویشتن را در دیرها زندانی کرده‌اند و خلوت‌نشینی گزیده‌اند... از همچون کسانی با وصف غیر محارب،

یعنی: غیرجنگجو، نام برده شده است ـ اسلام اجازه نمی‌دهد با غیرجنگجویان جنگ بشود هر آئینی که داشته باشند ـ اوامر نبوی همچون کسانی را بدین خاطر جدا و مستثنی نمی‌کند چون عملاً از ایشان نسبت به مسلمانان تعدّی و تجاوزی صورت نگرفته است. ولی بدین خاطر ایشان را جدا و مستثنی می‌کند چون اصلاً کار آنان نیست که تعدّی و تجاوزی صورت پذیرد. پس جای این نیست که همچون فرمان عامی مقیّد شود به این که مقصود از این فرمان همگانی کسانی است که عملاً تعدّی و تجاوز از ایشان صادر و به وقوع پیوسته است ـ همان‌گونه که شکست خوردگان می‌گویند و تلاش می‌کنند که از اسلام رفع اتّهام کنند! ـ چه پیش از هر چیز تعدّی و تجاوز وجود دارد: تعدّی و تجاوز به الوهیّت یزدان! تعدّی و تجاوز به بندگان با بنده کردن ایشان برای غیر یزدان!.. اسلام هنگامی که برای دفاع از الوهیّت یزدان سبحان، و دفاع از کرامت انسان، در زمین به راه می‌افتد، قطعاً جاهلیّت با اسلام رویاروی می‌گردد با مقاومت و جنگ و تعدّی و تجاوز... از رویاروئی با سرشت اشیاء هم گزیری و گریزی نیست!

این آیه به مسلمانان دستور جنگ با اهل کتاب را می‌دهد:

﴿ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند.

کسانی که به فرزند خدا بودن عزیر یا به فرزند خدا بودن مسیح ایمان دارند نمی‌توان گفت که آنان به خدا ایمان دارند. یا کسانی که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است، یا می‌گویند: خدا سومین خدا است، یا معتقدند: خدا به پیکر مسیح درآمده است، و خیالبافیهای کلیسائی دیگری که کنگره‌های پاکان ـ با وجود همهٔ اختلافاتی که در میانشان است ـ از خود ساخته و پرداخته‌اند... یا کسانی که می‌گویند: آنان چند روزی بیش به دوزخ نمی‌افتند، مرتکب هر اندازه گناه هم شده باشند! زیرا آنان پسران و فرزندان خدا و عزیزان و محبوبان او و ملّت گزیدهٔ یزدان هستند! یا کسانی که می‌گویند: هر معصیت و گناهی با اتّحاد با مسیح و خوردن شام مقدّس بخشیده می‌شود، و مغفرت و بخشیدنی جز از این طریق در میان نیست! دربارهٔ اینان و آنان نمی‌توان گفت: ایشان به روز قیامت ایمان دارند...

این آیه چنین کتابی را توصیف می‌کند به این که:

﴿ لاٰ يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ﴾.

چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام نمی‌دانند.

فرقی ندارد چه مراد از «رسول» خدا پیغمبرشان باشد که به سوی ایشان ارسال شده است، و چه پیغمبر ﷺ اسلام باشد، مطلب یکی است. زیرا در آیاتِ پس از این آیه توضیح داده شده است که آنان اموال مردمان را به ناحقّ و به باطل می‌خورند. خوردن اموال مردمان به ناحقّ و به باطل نیز در هر رسالت و نبوّتی و توسّط هر پیغمبری حرام اعلام شده است و حرام بوده است... نزدیک‌ترینِ نمونه‌ها به خوردن اموالِ مردمان به ناحقّ و به باطل، معاملات ربوی است. همچنین مبلغی است که مردان کلیسا در مقابل «چک غفران!» دریافت می‌دارند. این است دوری گزیدنشان و دور گرداندن دیگران از آئین یزدان، و ایستادن در برابر دین خدا با نیرو و برگرداندن مؤمنان از آئینشان. و این بنده گرداندن بندگان برای غیر یزدان است، و به تسلیم و کرنش واداشتن مردمان در برابر احکام و شرائعی است که خدا آن را نازل نکرده است...

این فرموده بر همهٔ اینها منطبق می‌گردد:

﴿ وَ لاٰ يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ﴾.

آنچه را که خدا و پیغمبرش حرام کرده‌اند آنان حرام نمی‌دانند.

همهٔ اینها در میان اهل کتاب برجا است، همان‌گونه که آن روز و روزگار در میان اهل کتاب برجا بود!

همچنین آیه ایشان را توصیف می‌کند به این که:

﴿ لاٰ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ ﴾.

آئین حقّ را نمی‌پذیرند (که اسلام است).

این هم از بیان مطالب پیشین پیدا و هویدا است. چه هرگونه اعتقادی به ربوبیّت کسی جز خدا، و همچنین رفتار برابر شریعتی جز شریعت خدا، و دریافت احکام از غیر خدا، و کرنش بردن در برابر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت خدا، جزو آئین حقّ نیست. همهٔ اینها هم در میان اهل کتاب برجا بود، همان‌گونه که در روزگاران کهن میان اهل کتاب برجا بود.

شرطی که نصّ قرآنی آن را برای نجنگیدن با ایشان در نظر می‌گیرد این نیست که مسلمان شوند... زیرا اجبار و اکراهی در پذیرش دین نیست. ولیکن شرط نجنگیدن با ایشان این است که با دست خود حقیرانه جزیه بدهند... راستی فلسفهٔ این شرط چیست؟ و چرا این شرط مرزی بود که در آنجا جنگ با ایشان پایان می‌گرفت؟

اهل کتاب با این صفاتی که دارند، از لحاظ اعتقاد و رفتار، وجودشان جنگ با خدا است. همان‌گونه که وجودشان جنگ فروزان بر ضدّ جامعهٔ اسلام است، به سبب این که میان برنامهٔ خدا و برنامهٔ جاهلیّتی که مجسّم در عقیدهٔ اهل کتاب و واقعیّت زندگی ایشان است ـ برابر آنچه این آیات به تصویر می‌کشد ـ تعارض و تصادم ذاتی وجود دارد. همان‌گونه هم واقعیّت تاریخی حقیقت تعارض و طبیعت تصادم، و عدم سازش این دو برنامه را با یکدیگر ثابت کرده است. چرا که اهل کتاب عملاً در برابر آئین یزدان ایستاده‌اند، و جنگ با آئین یزدان و با پیروان آن را اعلان داشته‌اند، جنگی که در دوران گذشته در تمام مدّت زمان نزول این آیات فروکش نکرده است و باز نایستاده است، و در دوران بعد از آن تا به روزگار ما نیز آرام نگرفته است و خاموشی نپذیرفته است!

اسلام ـ با وصف این که یگانه دین حقّ موجود در زمین است ـ به ناچار باید که در زمین برای از میان بردن سدّها و مانعهای مادّی موجود بر سر راه خود، و برای آزادکردن انسان از دینداریِ با دینی جز دین حقّ، روان گردد. بدین شرط که آزادی گزینش را به هر کسی بدهد، و اکراه و اجباری نه از سوی اسلام و همچنین نه از سوی چنین سدّها و مانعهائی در میان نباشد.

در این صورت، وسیله و ابزار عملی برای تضمین از میان بردن سدّها و مانعهای مادی، و در عین حال عدم اکراه و اجبار بر پذیرش اسلام، درهم شکستن شوکت و عظمت سلطه‌ها و نیروهای استوار بر غیر دین حقّ است. باید چنین سلطه‌ها و قدرتهائی را درهم شکست تا تسلیم می‌گردند، و تسلیم شدن خود را عملاً با پذیرش پرداخت جزیه اعلان می‌دارند.

بدین هنگام است که عملاً عملیّات آزاد کردن به اتمام می‌رسد، با تضمین این که هر کسی آزادی گزینش آئین حقّ را داشته باشد وقتی که در پرتو حجّت و برهان بدان خشنود گردد. اگر هم با وجود استدلال و منطق حاضر نشد دین حقّ را بپذیرد بر عقیدهٔ خود می‌ماند و جزیه می‌پردازد، به خاطر چند هدف:

یکمین آنها: با دادن جزیه تسلیم خود را اعلان کند، و نشان دهد که با نیروی مادی در برابر دعوت به دین راستین خدا مقاومت نمی‌کند.

دومین آنها: در پرداخت هزینه‌های دفاع از جان و مال و آبرو و مقدّسات خود شرکت کند که توسّط اسلام برای اهل ذمّه تضمین و انجام می‌شود، آن کسانی که جزیه را می‌پردازند و بدین وسیله تحت کفالت و ضمانت مسلمانان قرار می‌گیرند. اسلام دفاع از جان و مال و آبرو و مقدّسات آنان را بر عهده می‌گیرد، و به وسیلهٔ مجاهدان مسلمان با کسانی می‌رزمد که از داخل یا خارج قصد تعدّی و تجاوز بدانها را داشته باشند.

سومین آنها: شرکت در بیت‌المال مسلمانان است، بیت‌المالی که سرپرستی و تأمین زندگی هر شخصی از کار افتاده‌ای را برعهده دارد، چه از جملهٔ اهل ذمّه باشد که جزیه را می‌پردازند، و چه از زمرهٔ مسلمانان باشد که زکات را می‌دهند.

در اینجا نمی‌خواهیم خویشتن را درگیر اختلافات فقهی کنیم، و دربارهٔ اختلافاتی سخن به درازا بکشانیم که راجع به این است که: از چه کسانی از ایشان جزیه

دریافت می‌شود، و چه کسانی از پرداخت جزیه معاف خواهند بود. مقدار این جزیه چه اندازه است. راه‌های نگاهداری و مواظبت از جزیه کدام است و در کجاها این نگاهداری و مواظبت صورت می‌پذیرد... زیرا این مسائل هیچ کدام امروز برای ما پیش نمی‌آید، بدان شکل که در روزگاران فقیهانی پیش آمده بود که در زمان وجود آن راجع بدان فتویٰ دادند و اجتهاد نمودند و اظهار نظر کردند.

امروز جزیه یک مسألهٔ «تاریخی» بشمار می‌آید، و یک مسألهٔ «موجود» در صحنهٔ زندگانی مردمان نیست... امروزه مسلمانان جهاد نمی‌کنند!.. بدان سبب که مسلمانان امروزه یافته نمی‌شوند!.. مسألهٔ «وجود» اسلام، و قضیّهٔ وجود مسلمانان، امروز نیاز به طرح و بررسی دارد!

برنامهٔ اسلامی ـ همان‌گونه که بارها گفته‌ایم ـ یک برنامهٔ واقعی پویا است. این برنامه نمی‌پذیرد که مسائل آویزان در فضا و پا در هوا مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. و نمی‌پذیرد که خود به مباحث فقهی‌ای تبدیل شود که در جهان واقع و خارج از ذهن پیاده و اجراء نمی‌گردند. آخر در دنیای موجود جائی نیست که یک جامعهٔ اسلامی را در برگیرد! جامعه‌ای که شریعت خدا بر آن فرمانروا باشد، و فقه اسلامی زندگانی آن را برگرداند... برنامهٔ اسلامی کسانی را حقیر می‌شمارد که خویشتن را و مردمان را سرگرم مباحث و مسائلی می‌کنند که عملاً وجود ندارند؛ و همچون کسانی را «رأی تو چیست»؟ می‌نامد. آنان کسانی هستند که می‌گویند: «اگر فلان چیز رخ دهد، حکم آن چه خواهد بود؟».

هم‌اینک نقطهٔ شروع کار همان نقطهٔ شروع کار مردمان به هنگام نخستین آشنائی ایشان با رسالت اسلام است... باید در سرزمینی از کرهٔ زمین مردمانی باشند که دین حقّ را داشته و با دین حقّ زندگی کنند. گواهی دهند: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ... بر طبق این گواهی با حاکمیّت و سلطه و قدرت و قانون و حکومت، خداوند یگانه را پرستش کنند و دینداری ایشان برابر دین حقّ باشد، و این پرستش و دینداری را در واقعیّت زندگی نیز پیاده و اجراء نمایند... آن گاه بکوشند این اعلان همگانی آزادیِ انسان را به سراسر جهان ببرند...

آن روز ـ بلی فقط آن روز ـ مجال پیاده کردن و اجراء نمودن نصوص قرآنی و احکام اسلامی در جولانگاه روابط جامعهٔ اسلامی با سائر جامعه‌های دیگر خواهد بود... آن روز ـ بلی فقط آن روز ـ پرداختن بدین مباحث فقهی، و سرگرم شدن به ساختار احکام، و تعیین قوانین و مقرّرات برای حالتهای موجود و واقعی خواهد بود که اسلام عملاً با آنها روبرو می‌گردد، نه این که بر بال خیال در جهانِ نظریّه پردازیها به گشت و گذار پردازد.

ما اگر به تفسیر این آیه از لحاظ اصول و ارکان پرداخته‌ایم بدین خاطر است که این آیه مربوط به یک مسألهٔ اعتقادی است و با برنامهٔ اسلامی پیوند دارد و گره خورده است. در این مرز می‌ایستیم و بیش از آن به جلو گام برنمی‌داریم و به پژوهش و بررسی مباحث فقهی فرعی نمی‌دازیم، به خاطر احترامی که قائل هستیم برای جدّی بودن و پویائی داشتن و واقعگرائی برنامهٔ اسلامی، و این که آن را برتر از این ضعف و زبونی می‌دانیم.

❁

﴿ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ: عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ؛ وَ قَالَتِ النَّصَارىٰ: الْمَسِيحُ ابْنُ اللهِ. ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ، يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ. قَاتَلَهُمُ اللهُ! أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت). و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی پدر از مادر بزاد). این سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادّعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد. نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از

سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند). خداوند کافران را نفرین و نابود کند چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حقّ با وجود این همه روشنی بدور می‌گردند و بازداشته می‌شوند؟!.

هنگامی که یزدان به مسلمانان فرمان جنگ با اهل کتاب را داد:

﴿ حَتَّیٰ یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ ﴾.

تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) حاضعانه به اندازۀ توانائی، جزیه را می‌پردازند.

شرائط و ظروفی در جامعۀ اسلامی در مدینه وجود داشت که در دیباچۀ سوره و دیباچۀ نخستین بخش آن، از آن سخن گفتیم. این شرائط و ظروف نیاز داشت به تأکید این امر و تقویت آن، و روشنگری اسباب و عواملی که آن را قطعی و حتمی می‌کرد، و زدودن شبهه‌ها و مانعهائی که در درون برخیها در برابر آن دغدغه و وسوسه می‌انداخت. به ویژه که اطاعت از این فرمان مقتضی رویاروئی با رومیان در نواحی شام بود. رومیان هم پیش از اسلام مایۀ ترس و هراس عربها بودند و عربها از ایشان سخت وحشت و بیم داشتند. رومیان بر شمال جزیرة العرب مدّت مدیدی چیره بودند و سیطره داشتند، و از میان قبائل عربی یاران و همکارانی برای ایشان بود، و سلطنت غسّانیها از سلطنت رومیان فرمان می‌برد... حقیقت این است که این حماسه و رزم نخستین حماسه و رزمی نبود که مسلمانان با رومیان در آن درگیر می‌شدند، پس از آن که اسلام چنین عربهای مسلمان را با اسلام عزّت و قدرت بخشیده بود، و از ایشان ملّتی ساخته بود که می‌توانست با رومیان و ایرانیان رویاروی شوند پس از آن که قبائلی بودند که جرأت نمی‌کردند و حتّی به اندیشۀ خود راه نمی‌دادند که در رزم با رومیان و ایرانیان شرکت کنند. آنچه از شجاعت این قبائل مشهور و معروف بوده است تنها محدود می‌گردید به جنگ بعضی از آن قبائل با بعضی دیگر، و تاخت و تاراج و کشت و کشتار و یغماگری و چپاولگری! امّا با این وجود، هنوز هیبت و شوکت رومیان در ژرفاهای درونها برجای بود. مخصوصاً خوف و هراس رومیان در درونهای دسته‌ها و گروه‌هائی غوغا می‌کرد که با قالب اصیل اسلامی به طور کامل قالبگیری نشده بودند و در بوتۀ اسلامی ذوب و سره نگردیده بودند. واپسین حماسه و رزم بزرگی که میان مسلمانان و رومیان درگرفته است همین جنگ مؤته بوده است. جنگی که به نفع مسلمانان پایان نپذیرفته است. روایت شده است که در جنگ، رومیان و مزدوران و فرمانبرداران مسیحی عربِ ایشان دویست هزار نفر گرد آمده بودند!

همۀ این شرائط و ظروف ـ چه چیزهائی که مربوط به ترکیب بند جامعۀ اسلامی در این دوره بود، و چه چیزهائی که به رسوبها و ته‌نشستهای هراس از رومیان و برخورد با ایشان بود، و افزون بر اینها شرائط و ظروف خود این جنگ که جنگ عسره یعنی: سختی و دشواری، نامیده شد به سبب شرائط و ظروفی که آن را فراگرفته بود و ما آنها را بیان خواهیم کرد، و بالاتر از همۀ اینها و غوز بالا غوز شبهه‌ای بود، و آن این که رومیان و مزدوران و فرمانبرداران ایشان از مسیحیان عرب، اهل کتاب بودند... همۀ این شرائط و ظروف نیاز به توضیحات و بیانات نیرومندی داشت برای این که قطعیّت و حتمیّت این امر مقرّر و معیّن شود، و همچون شبهه‌ها و مانعهای درونی زدوده گردد، و اسباب و عوامل این قطعیّت و حتمیّت کاملاً هویدا و پیدا جلوه‌گر آید.

در این آیه روند گمراهی عقیدۀ همچون اهل کتابی را بیان و روشن می‌کند، و آشکارا می‌فرماید که عقیدۀ ایشان همسان و همگون عقیدۀ مشرکان عرب، و بت‌پرستان رومیان قدیم، و جز آنان است! و این که اهل کتاب بر عقیدۀ صحیح و درستی ماندگار نمانده‌اند که کتابهای آسمانیشان در برداشته است. پس در این

صورت هیچ مهمّ نیست که آنان اهل کتاب باشند، وقتی که عقیدهٔ ایشان مخالف با عقیدهٔ اصیلی است که در کتابهای آسمانیشان بوده است. چیزی که جلب توجّه می‌کند این است که در اینجا از یهودیان سخن رفته است، و گفتارشان روایت شده است که گفته‌اند: عزیر پسر خدا است... در صورتی که آیاتی که در صدد رهنمود کردن و آمادگی بخشیدن هستند، مربوط به راهنمائی و آمادگی برای مقابله با رومیان و همپیمانان مسیحی عرب ایشان است... این کار ـ آن‌گونه که ما ترجیح می‌دهیم ـ به دو مسأله برمی‌گردد:

یکم: از آنجا که نصّ آیات همگانی است، و فرمان به جنگ با اهل کتاب «تا خاضعانه به اندازهٔ توانائی جزیه می‌پردازند» نیز همگانی است، روند قرآنی مقتضی بیان اصل اعتقادی است که این فرمان همگانی با استناد بدان مشتمل بر جملگی اهل کتاب اعم از یهودیان و مسیحیان می‌شود.

دوم: یهودیان از مدینه به سوی نواحی شام کوچیده بودند، پس از آن با اسلام و با مسلمانان درافتاده بودند در جنگ تلخی که فروزان شده بود از همان زمانی که پیغمبر ﷺ به مدینه تشریف آورده بود. این جنگ سرانجام به تبعید بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و افرادی از بنی‌قریظه به نواحی شام منتهی شد. پس یهودیان در آن روزگار بر سر راه حرکت اسلامی به سوی شام قرار گرفته بودند. و لذا این کار اقتضاء می‌کرد که این فرمان و این بیان هر دو تا شامل ایشان شود.

سخن مسیحیان که می‌گفتند: «مسیح پسر خدا است» معلوم و مشهور است، و از آن زمان که پولس آن را تحریف کرده است، و این تحریف توسّط کنگره‌های پاک ـ همان‌گونه که بیان خواهیم کرد ـ تکمیل گردیده است، تاکنون پیوسته بر این بوده است و بر این است... ولی گفتار یهودیان که می‌گفتند: «عزیر پسر خدا است» امروزه شائع و معروف نیست. چیزی که در کتابهای مدوّن و برجای مانده است کتابی به نام «عزرا» است. عزرا همان عزیر است. در آنجا توصیف شده است که عزرا نویسندهٔ ماهری در امر نگارش تورات موسی بوده است، و به جستجوی شریعت یزدان دل داده است... ولیکن نقل قول این سخن از زبان یهودیان در قرآن، دلیل قاطعی است بر این که دست کم برخی از یهودیان ـ مخصوصاً آنان که در مدینه بوده‌اند ـ همچون گمانی را برده باشند، و در میانشان رواج داشته است و شائع بوده است. چراکه قرآن به زبان واقعیّت با یهودیان و مسیحیان صحبت کرده است و با چیزی ایشان را مخاطب قرار داده است که مردمان بدان آشنا بوده‌اند. اگر قرآن چیزی را از سخنان ایشان روایت می‌کرد و در میانشان وجود نمی‌داشت قطعاً دلیلی و حجّتی به دست آنان می‌داد که برای تکذیب چیزی به کار ببرند که پیغمبر خدا ﷺ آن را روایت می‌کرد، و ایشان ساکت نمی‌نشستند و به شکل بسیار گسترده‌ای آن را پخش می‌نمودند و به عنوان اسلحهٔ برّنده‌ای بر ضدّ این آئین از آن استفاده می‌کردند.

مرحوم استاد محمّد رشیدرضا در جزء دهم تفسیر المنار از صفحهٔ ۳۷۸ تا ۳۸۵ چکیدهٔ مفیدی دربارهٔ مکانت و منزلت عزرا در نزد یهودیان ذکر کرده است، و تعلقه و تحشیهٔ سودمندی نیز بر آن نگاشته است. از آن، بخشها و بندهائی را نقل خواهیم کرد که بطور خلاصه در روشنگری حقیقت عقیده و باور یهودیان در این زمینه برایمان سودمند باشد. او گفته است:

«در دائرة المعارف یهودی چاپ ۱۹۰۳ آمده است که عصر عزرا بهار تاریخ ملّی یهودیّت است، تاریخی که شکوفه‌های عزرا در آن شکفته است و بوی خوش گل‌سرخ او در فضای آن پراکنده است. عزرا شایان این بوده است که ناشر شریعت بوده باشد. (در متن اصلی گردانندهٔ ارّابهٔ شریعت، آمده است).[1] اگر آن شریعت را موسی نیاورده بود (تلمود ۲۱ ب) شریعت فراموش می‌گردید. امّا عزرا شریعت را برگرداند یا زنده گرداند.

۱- شاید تعبیر «حامل شریعت» دقیق‌تر از «ناشر شریعت» در ترجمه از اصل انگلیسی باشد.

اگر گناهان بنی‌اسرائیل نبود می‌توانستند معجزات را ببینند همان‌گونه در روزگار موسی دیدند... پایان سخن دائرة المعارف... در این دائرة المعارف آمده است که عزرا شریعت را با حروف آشوری نوشته است. عزرا بالای واژه‌هائی که در آنها شکّ می‌کرد علامت می‌گذاشت... سرآغاز تاریخ یهودی به روزگار او برمی‌گردد.

دکتر جورج بوست در فرهنگ کتاب مقدّس گفته است: عزرا (به معنی کمک و یاری) یک کاهن و غیبگوی یهودی، و شاعر مشهوری بود. در زمان «ارتحشتتا»[۱] که شاه مقتدری بود در بابل سکونت گزید. این فرد در سال هفتم سلطنت خود در حدود سال ۴۵۷ پیش از میلاد به عزرا اجازه داد تعداد زیادی از ملّت را[۲] با خود به اورشلیم ببرد (عزرا ص ۷). مدّت این کوچ چهارماه طول کشید.

سپس گفته است: عزرا در عقائد و امور عبادت موروثی یهودیان جایگاهی همچون جایگاه موسی و ایلیا دارد. می‌گویند: او کنگرۀ بزرگ را تأسیس کرد. و او اسفار کتاب مقدّس را گردآوری کرد، و حروف کلدانی را بجای حروف عبرانی قدیم بکار برد، و اسفار «ایّام» و «عزرا» و «نحمیا» را تألیف کرد.

سپس گفته است: زبان کتاب عزرا از صفحۀ ۴: ۸ ـ ۶: ۱۹، همچنین صفحۀ ۷: ۱ ـ ۲۷ کلدانی است. ملّت یهود پس از برگشت از اسارت کلدانی را بیشتر از عبرانی می‌فهمیدند... (پایان سخن دکتر جورج).

من می‌گویم: در نزد تاریخ نگاران ملّتها، و حتّی تاریخ نگاران اهل کتاب، مشهور است که توراتی که موسی علیه‌السلام نوشته است و آن را در تابوت عهد یا در پهلوی آن گذاشته است، در زمان پیش از سلیمان علیه‌السلام مفقود گردیده است. چه سلیمان وقتی که در زمان خود تابوت عهد را باز کرد در داخل آن جز دو لوحه‌ای یافته نشد که وصایای دهگانه بر آنها نوشته شده بود،[۳] همان‌گونه که در کتاب پادشاهان نخستین خواهی دید. و «عزرا» همان کسی است که تورات و جز آن را پس از اسارت با حروف کلدانی و با زبان کلدانی آمیخته به بازمانده‌های زبان عبری نوشته است که یهودیان مقدار زیادی از زبان عبری را فراموش کرده‌اند. اهل کتاب می‌گویند: عزرا تورات را چنان که بود به وحی خدا یا با الهام خدانوشت... دیگران این چیز را از ایشان نمی‌پذیرند، و اعتراضات زیادی بر آن است که در کتابهای مربوط بدین امر در فصلهای ویژه نوشته شده است. حتّی در تألیفات خود اهل کتاب نگارش یافته است، همچون ذخیرة الألباب یا توشۀ خردها برای کاتولیکها که اصل آن به زبان فرانسه است. در این کتاب نویسنده دو فصل یازدهم و دوازدهم را اختصاص داده است به اعتراضاتی که بر این نوشته شده است که می‌گویند اسفار پنجگانه متعلّق به موسی است. از جمله:

در کتاب عزرا (۴ ف ۱۴ عدد ۲۱) آمده است که همۀ اسفار مقدّسه در زمان «نبوخذ نصّر» با آتش سوخت. آنجا که گفته است: «آتش شریعت تو را باطل کرده است. لذا هیچ کسی نمی‌داند که چه کرده‌ای!».[۴]

افزون بر این، عزرا با الهام روح القدس دوباره اسفار مقدّسه را گردآوری کرد، اسفار مقدّسه‌ای که آتش آنها رانابود کرده بود. در این راستا پنج نویسندۀ معاصر، او را یاری دادند. این است که می‌بینی «ثرثولیانوس» و

۱- یعنی اردشیر دراز دست. (نگا: قاموس کتاب مقدّس، تألیف و ترجمۀ جیمس هاکس، صفحه ۳۰۹).

۲- مراد جماعت زیادی از اسیران است. (نگا: قاموس کتاب مقدّس، تألیف و ترجمۀ جیمس هاکس صفحۀ ۶۱۰).

۳- در قرآن مجید دربارۀ این رخداد چنین آمده است:
﴿ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ ﴾.
﴿ نشانۀ حکومت او (طالوت) این است که صندوق (عهد) به سوی شما خواهد آمد (همان صندوق عهدی که دلگرمی و) آرامشی از سوی پروردگارتان و یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است، و فرشتگان آن را حمل می‌کنند ﴾. (بقره / ۲۴۸)

۴- ما می‌گوئیم: سخن قرآن درست‌ترین سخن است و مقرّر فرموده است که «بقیّه» و یادگارهائی برجای بوده و مانده است.

کشیش «ایریناوس» و کشیش «ایرونیموس» و کشیش «یوحنّا ذهبی» و کشیش «باسیلیوس» و جز آنان عـزرا را ترمیم کنندهٔ اسفار مقدّسهٔ مشهور در پیش یهودیان می‌خوانند...

در اینجا بدین سخن بسنده می‌کنیم. مـراد مـا از نـقل همچون سخنی دو چیز است: یکـم: هـمهٔ اهـل کـتاب مدیون عزیر در مستند آئین خود، و در اصل کـتابهای مقدّسه‌ای هستند که دارند. دوم: همچون مستندی پوچ و نــادرست است. ایـن چیزی است کـه دانشـمندان آزاداندیش[۱] اروپـائی تـحقیق و پـژوهش کـرده‌انـد. دربارهٔ شرح حال او در دائرة المعارف بـریتانیا پس از ذکر مضامین کتاب عزرا و مفاهیم کتاب نحمیا، راجع به نگارش شـریعت تـوسّط او، آمـده است: در روایـات دیگری که متأخّر از آن هستند، بیان گـردیده است کـه عزرا نه تنها شریعتی را که سـوخته بـود بـرای ایشـان برگرداند، بلکه همهٔ کتابها و اسفار عبری را کـه نـابود شده بود برای ایشان برگرداند، و هـفتاد کـتاب و سِـفْر غیرقانونی را (که ابوکریفا، یعنی: پوشیده نـام دارنـد) برگرداند و بازنویسی کرد. آن‌گاه نویسندهٔ شرح حال او در آن دائرة المعارف مـی‌گوید: هـر چـند کـه افسـانهٔ مختصّ به این عزرا را نویسندگانی از تاریخ نگاران با قلم‌های خود از پیش خویش نگاشته‌اند، و در چیزی از آن به کتاب دیگری استناد نکرده‌اند، ولی نـویسندگان این روزگار معتقدند که افسانهٔ عزرا را آن راویان به هم بافته‌اند و سرهم کرده‌اند... (به صفحهٔ ۱۴ جلد ۹ چاپ چهاردهم سال ۱۹۲۹ مراجعه شود).

خلاصهٔ کلام: یهودیان همیشه عزیر را مقدّس دانسته‌اند و پیوسته نیز مقدّس می‌دانند، تا آنجا که بـرخـی او را ملقّب به «پسر خدا» کرده‌اند. نمی‌دانیم این لقب را برای تکریم و تعظیمی بدو داده‌اند که به اسرائیل و داود و جز آنان بدین خـاطر داده شـده است، یـا بـدان مـعنی و مفهومی که به زودی از فیلسوف ایشـان «فـیلو» نـقل خواهد شد، معنی و مـفهومی کـه نـزدیک بـه فـلسفهٔ بت‌پرستی هندیهائی است که در اصل عقیدهٔ مسیحیان است.[۲] مفسران متّفق هستند بر این که نسبت دادن این سخن به اهل کتاب، مراد برخی از آنان است نـه هـمهٔ ایشان.

کسانی که از یهودیان این چـنین سـخنی را گـفته‌انـد، یهودیان مدینه بوده‌اند. آنان بسان کسانی هسـتند کـه خداوند دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ! ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بســته است (و بـخل او را از عـطاء و بـخشش بـه مـا گسسته است!). دستهایشان بسته بـاد! (و بـخل بـهرهٔ ایشــان، و دســتهایشان در دوزخ بــه زنــجیر بسـته باد!). (مائده / ۶۴)

و ایشان همچون کسانی هستند که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است:

﴿ لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ ﴾.[۳]

۱- لازم است ما در فی‌ظلال القرآن متذکّر شویم که بکـار بـردن واژگـانی همچون آزادگان و آزاد اندیشان در مکتب شیخ محمد عبده و شاگردانش، دلالت دارد بر این که این مکتب بطورکلّی متأثّر از شیوه‌های اندیشه و افکار غربی بیگانه از شیوهٔ اندیشهٔ خـالص اسـلامی است. بـا تأثیرپذیری ایـن مکـتب از غـربیها است کـه بـه نـویسندگان اروپائی بـا وصـف آزادگـان و آزاداندیشان یاد می‌کند، نویسندگانی که بر ضدّ کـلیسا تـلاش مـی‌ورزند، و دربارهٔ دموکراسی و آزادی غربی به نگارش می‌پردازند، و با چشم تحسین به اوضاع اروپا می‌نگرند... به سبب همین تأثیرپذیری است که این مکتب دیگران را به دریافت چیزی فرامی‌خواند که آن را «از این افکـار و اوضـاع، شایسته» می‌نامد... این لغزشگاه خطرناکی است که لوردکرمر و امثال او از میان صلیبیها بدان توجّه می‌دهند! همچون کاری نیاز به نگرش بـیشتر و فراختر، و احتیاج به استقلال شخصیّت دارد، و باید با بهره‌مندی از برنامهٔ اسلامی، خویشتن را بی‌نیاز از برنامه‌های بیگانگان سازیم.

۲- ما معتقدیم که نیازی به این شکّ و تردید نیست. چه نصّ قرآنی الهام می‌کند که سخن یهودیان: «عُـزَيْرٌ ٱبْـنُ اللهِ» هـمچون سـخن مسـیحیان: «ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ اللهِ» است. این هردو سخن به سخن کسانی می‌ماند که قبلاً کفر ورزیده‌اند! این هم به سبب نسبت دادن وجود فرزند به خدا است. کسی که زبان بدین سخن بگشاید، هـمچون سـخنی او را از دیـن حـقّ بـیرون می‌برد و وی را به کافران و مشرکان ملحق می‌گرداند.

۳- این آیهٔ مبارکه اشتباهاً در المنار و در فی‌ظلال القرآن چنین ضبط شده است: «لقد کفر الذین قالوا: إن الله فقیر و نحن اغنیاء»... (مترجم)

بیگمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیاز هستیم!. (آل عمران / ۱۸۱)

این سخن را در پاسخ بدین فرمودهٔ یزدان گفته‌اند:

﴿ مَّنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً ﴾.

کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد؟. (حدید/ ۱۱)

چه بسا پیش از آنان کسان دیگری هم آن را گفته باشند و از ایشان خبری برای ما روایت نشده باشد...

ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ، و ابن مردویه از ابن عبّاس ـ رضی الله عنه ـ روایت کرده‌اند که گفته است: سلام پسر مشکم، نعمان پسر اوفی، ابوانس، شاس پسر قیس، و مالک پسر صیف، به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند. بدو عرض کردند: چگونه ما از تو پیروی کنیم، در حالی که به ترک قبلهٔ ما گفته‌ای، و تو گمان نمی‌بری که عزیر پسر خدا است؟!.. و چیزهای دیگری...

معلوم است که برخی از مسیحیان که می‌گفتند: مسیح پسر خدا است، از زمرهٔ یهودیان بوده‌اند. «فیلو» فیلسوف یهودی اسکندری معاصر با مسیح، می‌گفت: خدا پسری دارد که کلمهٔ خدا است، و با آن کلمه چیزهای جهان را آفریده است. با توجّه بدین امر دور نیست برخی از کسانی که پیش از بعثت محمّدی زیسته‌اند گفته باشند: عزیر پسر خدا است، البتّه با توجّه به این معنی.

از این سخن «فیلو» روشن می‌شود قرآن که این گفتار یهودیان را حکایت می‌نماید، آن هم در این مناسبتی که روند قرآنی دنبال می‌کند، چه هدفی در فراسوی این نقل و روایت است. این هدف بیان حقیقت تباهی اعتقادی است که دسته‌ای از اهل کتاب بر آن بوده‌اند، اعتقاد تباهی که با وجود آن درست نیست معتقدان بدان را مؤمن به خدا دانست، یا گفت آنان با دین حقّ دینداری می‌کنند و بر آئین درست می‌زیند. این صفت بنیادینی است که حکم جنگ بر آن استوار است. هر چند که هدف از جنگ واداشتن دیگران با اجبار و اکراه به پذیرش اسلام نیست. بلکه مراد از جنگ درهم شکستن شوکت و از میان بردن قدرت ایشان است، بدان‌گونه که نتوانند در مقابل اسلام بایستند و برزمند. همچنین هدف تسلیم شدن بیگانگان در برابر سلطه و قدرت اسلام است، تا مردمان در پرتو تسلیم شدن در برابر عظمت و نیرومندی اسلام آزاد گردند و از فشارها و زورگوئیهائی رها شوند که از ایشان در انتخاب و گزینش دین حقّ سلب اراده می‌کند، بدون این که از اینجا و آنجا اکراه و اجباری در میان باشد.

امّا سخن مسیحیان که می‌گویند: «مسیح پسر خدا است». و «خدا سومین خدا است». این ـ همان‌گونه که گفتیم ـ شائع و مشهور است. همهٔ مذاهب مسیحیان معتقد بدان بوده و هستند، از آن زمان که پولس رسالت مسیح را تغییر داد، رسالتی که همچون سائر رسالتها بر توحید و یکتاپرستی استوار بوده است. پس از تغییر رسالت یگانه‌پرستی مسیح بر دست پولس، کنگره‌های مقدّسه تحریف رسالت مسیح را تکمیل کرد و تیشه به ریشهٔ اندیشهٔ یگانه‌پرستی زد و آن را برای همیشه از میان برد!

بار دیگر به نقل چکیدهٔ خوبی دربارهٔ عقائد مسیحیان از تفسیر المنار، تألیف استاد محمّدرشیدرضا بسند می‌کنیم، چکیده‌ای که تحت عنوان: «ثالوث: Trinite» نگاشته شده است.

«در خداشناسی کلمه توسّط مسیحیان بر سه اقنوم رویهم اطلاق می‌شود. این سه اقنوم عبارتند از: پدر و پسر و روح القدس. این آموزش از آموزشهای کلیساهای کاتولیکی و شرقی و همه پروتستانها ـ مگر در بین اندکی از آنان ـ است. کسانی که به این آموزش چنگ می‌زنند، می‌گویند، این چیز مطابق با کتاب مقدّس است. آنانی که در مباحث کلامی و خداشناسی کار می‌کنند شرحها و توضیحهائی بر این مبحث افزوده‌اند که آنها را از تعالیم کنگره‌های مقدّسه و از نوشته‌های پاپهای بزرگ کلیساها برگرفته‌اند. در این شروح و توضیحات از روش تولّد اقنوم دوم، و پیدایش اقنوم سوم سخن می‌رود، و از نسبتی که در میان سه

اقنوم است، و از صفات ممیّزهٔ ایشان و القاب آنان، صحبت می‌شود. هر چندکه واژهٔ ثالوث در کتاب مقدّس یافته نمی‌شود، و از عهد قدیم ممکن نیست بتوان آیه‌ای را پیداکرد که آشکارا ثالوث را تعلیم دهد، ولی با این وجود مؤلّفان قدیم مسیحی آیه‌های فراوانی را اقتباس کرده‌اند و ساخته و پرداخته نموده‌اند به عنوان برهان قاطعی بر تعلیم ثالوث، بلکه به عنوان رموز و اسراری بر وحی و واضح صریحی که معتقدند در عهد جدید ذکر شده است. از عهد جدید دو مجموعهٔ بزرگ آیات اقتباس و آراسته و پیراسته گردیده است و به عنوان حجّتها و برهانهائی بر این باور در دسترس است. نخستین آنها: آیاتی است که در آنها پدر و پسر و روح القدس یکجا ذکر گردیده است. دومین آنها: آیاتی است که در آنها پدر و پسر و روح القدس جداگانه ذکر شده‌اند و مشتمل بر نوع مخصوصی از ویژه‌ترین صفاتشان و نسبت یکی از ایشان با دیگری است.

دربارهٔ اقنومها در مبحث خداشناسی و کلامی از زمان شاگردان مجادله درگرفته است. این مجادله بیشتر با تکیه بر تعلیمات فیلسوفان یونانی و فیلسوفان پیرو مذهب غنوسیّه آغاز گردیده است. چه ثیوفیلوس اسقف انطاکیه در قرن دوم واژهٔ «ترياس» یونانی را بکار برده است. بعد «ترتلیاس» نخستین کسی بوده است که واژهٔ «ترینیتاس» را بکار برده است که مترادف با آن است و به معنی ثالوث است. در روزگاران پیش از کنگرهٔ نیقاوی مجادلهٔ مستمرّی دربارهٔ این عقیده به ویژه در شرق در گرفته است، و کلیسا دربارهٔ بسیاری از آراء حکم صادر کرده است که جزو عقائد اراتیکی[1] است.

از جملهٔ آنها آراء ابیونیان است. ابیونیان معتقد بودند که مسیح انسان است و بس. کلیسا «سابیلیان» را نیز از زمرهٔ اراتیکیان یا بدعت‌گذاران بشمار آورده است. سابیلیان کسانی هستند که معتقدند پدر و پسر و روح‌القدس شکلهای مختلفی هستند و خدا خود را با آن شکلها به مردمان اعلان و شناسانده است. همچنین کلیسا «اریوسیان» را از جملهٔ اراتیکیان قلمداد کرده است. اریوسیان کسانیند که معتقدند پسر همچون پدر ازلی نیست. بلکه آفریدهٔ او پیش از جهان است، و بدین سبب پسر پائین‌تر از پدر، و فرمانبردار او است. همچنین از زمرهٔ اراتیکیان «مکدونیان» هستند. آنان معتقدند که روح‌القدس یکی از اقنومها نیست.

و امّا تعلیمات و آموزشهائی که کلیسا می‌داد و بدانها معتقد بود این چنین است: کنگرهٔ نیقاوی در سال ۳۲۵ میلادی، و کنگرهٔ قسطنطنیه در سال ۳۸۱ میلادی مقرّر داشتند و حکم صادر کردند که پسر و روح‌القدس، در وحدت لاهوت با پدر مساوی هستند. و پسر از ازل از پدر متولّد شده است. و روح‌القدس برجوشیده و منبثق از پدر است... کنگرهٔ طلیطله در سال ۵۸۹ میلادی حکم صادر کرد مبنی بر این که روح‌القدس از پسر نیز برجوشیده و منبثق گردیده است. کلیساهای لاتینی[2] جملگی این افزایش را پذیرفتند و بدان چنگ زدند. ولی کلیساهای یونانی هر چند که نخست خاموش ماندند و از خود مقاومتی نشان ندادند، ولی بعدها برای تغییر این قانون اقامهٔ حجّت کردند و همچون چیزی را بدعت شمردند.

عبارت «روح‌القدس از پسر نیز برجوشیده و منبثق گردیده است» پیوسته یکی از موانع بزرگ بر سر راه اتّحاد و اتّفاق کلیساهای یونانی و کاتولیک بوده است. کتابهای لوثیریان و کلیساهای اصلاحگر قانون ثالوث کلیساهای کاتولیک را بدون تغییر عقیده‌ای که در این زمینه داشته‌اند پذیرفته‌اند و برجای داشته‌اند. ولی از قرن سیزدهم به بعد عدّهٔ فراوانی از لاهوتیان و تعداد زیادی از گروه‌های جدید همچون سوسینیانیان و

۱- مراد از اراتیکی بدعت‌گذار است. این واژه از ارتقه است که مشهور آن هرتقه است. برخی از اهل کتاب می‌گویند هرطقه، با قلب تاء به طاء ...اصل طاء است. (مؤلّف)

۲- لاتینیها به ساکنان پیشین منطقهٔ لاتیوم در ایتالیا گفته می‌شود. همچنین لاتینیها به گروهی از مسیحیان کاتولیک گفته می‌شود که زبان لاتینی را در عبارات خود بکار می‌برند.

(مترجم)

آلمانیان و یگانه‌پرستان و عمومیان و جز آنان، ثالوث را مخالف با کتاب مقدّس و عقل دانسته‌اند. «سوید تیراغ» ثالوث را بر اقنوم مسیح اطلاق می‌کند در حالی که با ثالوثی تعلیم داده می‌شود، ولیکن نه ثالوث اقنومها، بلکه ثالوث اقنومی. او می‌خواهد چنین تفهیم کند که چیزی که در سرشت مسیح جنبهٔ خدائی دارد پدر است، و جنبهٔ خدائی که با جنبهٔ انسانی مسیح متّحد گردیده است پسر است، و جنبهٔ خدائی که از او برجوشیده و منبثق گردیده است روح‌القدس است. انتشار مذهب عقلگرایان در کلیساهای لوثیری و مصلحتگرائی برای مدّت زمانی ثالوث را در بین تعداد زیادی از لاهوتیان آلمانی سست و ضعیف کرد. «کنت» معتقد است که پدر و پسر و روح‌القدس تنها و تنها بر سه صفت بنیادین در لاهوت دلالت دارند، و آنها عبارتند از: قدرت و حکمت و محبّت. یا بر سه عملکرد بالائی دلالت دارند، و آنها عبارتند از: خلق و حفظ و ضبط. هیجین و شلنغ هم کوشیده‌اند که برای تعلیم ثالوث یک بنیاد تخیّلی بناء کنند. لاهوتیان آلمانی متأخّر از آن دو پیروی کرده‌اند و کوشیده‌اند از ثالوث به شیوه‌هائی دفاع و نگاهبانی کنند که بر بنیادهای تخیّلی و لاهوتی استوار باشد. برخی از خداشناسانی که بر وحی تکیه دارند، عقائد و آموزشهای کلیسائی را کاملاً درست نمی‌دانند، همان‌گونه که در کنگره‌هائی که در نیقیه و قسطنطنیه برگزار گردیده است مقرّر شده است. مدافعان زیادی در دورانهای متأخّر پدیده آمده‌اند که مخصوصاً از آراء سابیلیان طرفداری می‌کنند.»... پایان نقل قول از المنار...

از ذکر و عرضهٔ این چکیدهٔ سودمند، روشن می‌گردد که همهٔ دسته‌ها و گروه‌ها و مذهبهای مسیحی کلیسائی برابر دین حقّ دینداری نمی‌کنند و آئین راستین ندارند. آن آئینی که بر توحید و یگانگی یزدان سبحان استوار است، و بر این عقیده پایدار است که: چیزی همگون خدا نیست، و کسی از ایزد سبحان برنمی‌جوشد و منبثق نمی‌گردد.

اغلب می‌گویند «آریوسیان» یکتاپرست هستند. همچون سخنی گمراه کننده است. چه آریوسیان یزدان را به یگانگی نمی‌شناسند بدان‌گونه که از دین راستین خدا توحید و یگانگی برداشت و مفهوم می‌شود. بلکه آریوسیان مطلب را به هم می‌آمیزند! در عین این که مقرّر می‌دارند مسیح همچون خدا ازلی نیست ـ و این درست است ـ در همان زمان مقرّر می‌دارند مسیح «پسر» خدا است! و او از «پدر» آفریده شده است، پیش از این که جهان آفریده شود! این عقیده هرگز «توحید» و یگانه‌پرستی حقیقی نیست.

حکم صریح خدا دربارهٔ کفر کسانی صادر شده است که می‌گویند: مسیح پسر خدا است؛ یا کسانی که می‌گویند: مسیح خدا است؛ یا کسانی که می‌گویند: خدا سومین نفر از خدایان سه‌گانه است... صفت کفر و صفت ایمان هم هرگز در عقیده‌ای گردنمی‌آیند، و در دلی همایش ندارند. بلکه کفر و ایمان جدای از همدیگر و دشمن یکدیگرند.

پیرو قرآنی بر سخن یهودیان: «عزیر پسر خدا است»، و پیرو قرآنی بر سخن مسیحیان: «مسیح پسر خدا است» ثابت می‌دارد که یهودیان و مسیحیان در همچون گفتاری سخنشان به سخن کسانی می‌ماند که قبلاً کافر شده‌اند، و معتقدات و تصوّرات ایشان بر کفر استوار بوده است:

﴿ ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ، یُضٰاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ﴾.

این، سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادّعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد. نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند).

این پیرو پیش از هرچیز ثابت می‌کند که این چنین گفتاری از ایشان سرزده است، نه این که از ایشان تنها

روایت شده باشد. بدین خاطر است که ﴿ أَفْوَاهِهِمْ ﴾ دهانهایشان ذکر گردیده است، تا به شیوهٔ قرآنی در تصویر زدن، شکل محسوس واقعی، پیش چشم حاضر و نمایان گردد. زیرا معلوم است که گفتارشان با دهانهایشان گفته می‌شود. این افزایش چیز لغو و زائدی نیست ـ یزدان سبحان بسی فراتر از این است که چیز لغو و زائدی در کلام او باشد ـ به طول کشاندن زائدی هم نیست. بلکه این شیوهٔ قرآنی است در به تصویر زدن و به تصویر کشیدن؛ در اینجا «شکل» گفتار به تصویر زده می‌شود و پیش چشم آماده و نمایان می‌گردد. با به تصویر کشیدن شکل گفتار، سخن به یک چیز واقعی و رخداد محسوسی تبدیل می‌شود، انگار شنیده و دیده می‌شود. گذشته از این، به تصویر کشیدن، بیانگر معنی بیانی دیگری هم است. و آن این که در کنار زنده گرداندن شکل و مجسّم داشتن آن، این سخن در جهان واقع از حقیقتی برخوردار نیست. بلکه تنها سخنی است که بر زبان رانده می‌شود و بس. در فراسوی این سخن نه موضوعی و نه حقیقتی است!

بعد از این به جنبهٔ دیگری از اعجاز قرآنی می‌پردازیم، اعجازی که دالّ بر این است که همچون مطلبی سرچشمهٔ ربّانی دارد. آنجا که می‌فرماید:

﴿ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ﴾.(۱)

مفسّران دربارهٔ این آیه می‌گفتند: مراد این است که اهل کتاب وقتی که می‌گویند کسی فرزند خدا است، همچون سخنی بسان سخن مشرکان عرب است که فرشتگان را فرزند خدا می‌دانستند... این تفسیر، بجای خود صحیح است... ولیکن معنی این نصّ قرآنی فراتر از این است و گسترهٔ فراخ‌تری دارد. این گسترهٔ فراخ‌تر در چشم‌انداز آنان نبوده است. بلکه به تازگی پس از بررسی و پژوهش عقائد بت‌پرستان هند و مصر قدیم و یونان پدیدار و هویدا گردیده است. در پرتو بررسی و پژوهش عقائد بت‌پرستان، عقائد منحرف اهل کتاب ـ مخصوصاً مسیحیان ـ روشن می‌گردد، و آشکار می‌شود که انحرافات عقائد اهل کتاب از همچون بت‌پرستیهائی سرچشمه گرفته است. نخست به تعالیم «پولس رسول» سرایت کرده است، و سرانجام به تعالیم کنگره‌های مقدّسه نفوذ نموده است.

ثالوث مصری که از اوزوریس و ایزیس و حوریس فراهم آمده است، بنیاد بت‌پرستی فرعونی است. در این ثالوث، اوزوریس بیانگر «پدر»، و حوریس بیانگر «پسر» است.

در دانش کلام و خداشناسی اسکندری که پیش از مسیح سالهای زیادی تدریس می‌شد، «کلمه خدای دوم است» و بدان «پسر خدای بکر» نیز گفته می‌شود.

هندیها معتقد به سه اقنوم یا سه حالت بودند که در آنها خدا متجلّی می‌گردید در: «برهما» در حالت آفریدن و هستی بخشیدن، و «فشنو» در حالت حفاظت و مراقبت، و «سیفا» در حالت نابودن کردن و ویران نمودن... در همچون عقیده‌ای «فشنو» پسر برجوشیده و دگرگون شده از لاهوتیّت موجود در «برهما» است!

آشوریان به کلمه ایمان داشتند، و آن را «مردوخ» می‌نامیدند. معتقد بودند که مردوخ پسر خدای بکر است!

یونانیان معتقد به خدای سه اقنومی بودند. کاهنان یونانیان وقتی که قربانیها را پیشکش می‌کردند، نخست کشتارگاه را با آب مقدّس سه بار آب‌پاشی می‌نمودند، و بخور و مواد خوشبو را از بخوردان و محلّ موادّ خوشبو، با سه انگشت برمی‌داشتند، و با آب مقدّس کسانی را که پیرامون کشتارگاه گردمی‌آمدند سه بار آب‌پاشی می‌کردند... این کارها اشاره به تثلیث بود... این همان شعائر و مراسمی است که کلیسا آنها را و عقائد بت‌پرستانه‌ای را که در پشت‌سر آنها نهفته است، دریافت کرده است و در پیش گرفته است، و آن شعائر و مراسم و عقائد را ضمیمهٔ مسیحیّت کرده است و با توجّه بدانها کلیسا سخنی می‌گوید که همانند و همگون با سخنان کسانی است که در قدیم کفر ورزیده‌اند و کفر

۱- ترجمهٔ این بخش اندکی پیش ذکر شده است. (مترجم)

را برگزیده‌اند!
بررسی و پژوهش عقائد بت‌پرستان قدیمی که در وقت نزول قرآن آن عقائد معروف و شناخته نبوده است، همراه با مراجعهٔ بدین نصّ قرآنی:
﴿ يُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ﴾.
از یک سو ثابت می‌کند اهل کتاب دارای آئین درستی نیستند، و دینداری ایشان برابر دین حقّ نیست، و به خدا ایمان راست و درستی ندارند، از دیگرسو اعجاز قرآن مجید را نشان می‌دهد، و نمایانگر منبع صدور قرآن است که یزدان بس دانا و آگاه جهان است.
پس از این بیان و گفتار، آیه‌ای که روشنگر اصل کفر و شرکی است که اهل کتاب بر آن هستند، با این فرمودهٔ یزدان پایان داده می‌شود.
﴿ قاتَلَهُمُ اللهُ! أَنّیٰ يُؤْفَكُونَ؟ ﴾.
خداوند کافران را نفرین و نابود کند! چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حقّ با وجود این همه روشنی بدور می‌گردند و) بازداشته می‌شوند؟!.
و... بلی... خداوند کافران را نفرین و نابود کند! چگونه از حقّ آشکارِ سهل و ساده، بازداشته می‌شوند، و به سوی این بت‌پرستی پیچیدهٔ گنگ و دشواری برگردانده می‌شوند که هیچ عقلی یا هیچ دلی آن را راست و درست نمی‌بیند؟!

❁

روند قرآنی به صفحهٔ دیگری از صفحات انحرافی می‌پردازد که اهل کتاب گرفتار آن هستند. این صفحه این بار تنها راجع به انحراف در گفتار و در اعتقاد نیست. بلکه بیانگر انحرافی است که بر اثر اعتقاد فاسد و تباه دامنگیر زندگی معمولی و عملی ایشان است:
﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِّنْ دُونِ اللهِ وَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ. وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً، لاٰإِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، سُبْحانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ﴾.
یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند.
در این آیه، استمرار روند قرآنی در طیّ طریق به سوی هدفی است که روند قرآنی در این بخش سوره، درپیش گرفته است و در مدّنظر دارد. این هدف زدودن و از میان بردن شکّ و شبهه‌ای است که پدید می‌آید و در دل وسوسه و دغدغه می‌کند. بدین قرار: اینان اهل کتاب هستند. پس در این صورت ایشان پای‌بند آئین خدایند... این آیه بیان می‌دارد که آنان بر آئین خدا ماندگار نمانده‌اند، به شهادت زندگی عملی آنان، گذشته از شهادت اعتقادشان... بدیشان فرمان داده شده است که تنها خدای یکتا را بپرستند، ولی آنان گذشته از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را نیز خداوندگاران خویش کرده‌اند، و مسیح پسر مریم را نیز خداوندگار خویشتن نموده‌اند. این کارشان شرک است و انباز قرار دادن برای خدا است... خدا پاک و منزّه از شرک و انباز ایشان است... پس آنان از لحاظ اعتقاد و جهان‌بینی مؤمن به خدا هستند، همان‌گونه که از لحاظ زندگی عملی و عملکرد برابر دین حقّ دینداری نمی‌کنند و بر آئین راستین نیستند.
پیش از این که بگوئیم: چگونه علماء دینی و پارسایان خود را خداوندگاران خویش کرده‌اند، دوست داریم روایتهای صحیحی را به پیش کشیم که متضمّن تفسیر پیغمبر ﷺ از این آیه است. تفسیر او هم فیصله بخش و ختم کلام است.
احبار: جمع حَبر به فتح حاء، یا جمع حِبر به کسر حاء است... حبر به عالم اهل کتاب گفته می‌شود. این واژه را

بیشتر برای علماء یهودیان بکار می‌برند... رهبان: جمع راهب است. راهب در میان مسیحیان به کسی گفته می‌شود که گوشه‌گیری بگزیند و سرگرم عبادت باشد. این چنین شخصی بر طبق عادت ازدواج نمی‌کند، و به کسب و کار نمی‌پردازد، و خود را برای زندگی، رنج و زحمت نمی‌دهد.

در تفسیر «الدر المنثور» آمده است: ترمذی روایتی را نقل می‌کند و آن را جزو احادیث حَسَن شمرده است، ابن منذر، ابن ابوحاتم، ابوالشیخ، ابن مردویه، و بیهقی در سنن خود،

و جز اینان، از عدی پسر حاتم رضی الله عنه نقل کرده‌اند که گفته است: به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم. او داشت در سورهٔ برائت می‌خواند:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِّنْ دُونِ اللهِ ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند.

پس فرمود:

(أَمّا إِنَّهُمْ لَمْ یَکُونُوا یَعْبُدُونَهُمْ، وَ لٰکِنَّهُمْ کانُوا إِذا أَحَلُّوا لَهُمْ شَیْئاً اَسْتَحَلُّوهُ. وَ إِذا حَرَّمُوا عَلَیْهِمْ شَیْئاً حَرَّمُوهُ).

امّا آنان ایشان را پرستش نمی‌کردند، ولیکن هر وقت آنان برای ایشان چیزی را حلال می‌کردند آن را حلال می‌شمردند، و هر وقت آنان برای ایشان چیزی را حرام می‌کردند آن را حرام می‌شمردند.

در تفسیر ابن کثیر آمده است: امام احمد، و ترمذی، و ابن جریر، از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلف، از عدی پسر حاتم رضی الله عنه روایت کرده‌اند: هنگامی که دعوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدو رسید، به شام گریخت. او در دورهٔ جاهلیّت مسیحی شده بود. خواهر او و گروهی از قوم او اسیر شدند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حقّ خواهرش بزرگواری فرمود و خواهرش را بدو بخشید. خواهرش به پیش او رفت و وی را به پذیرش اسلام و آمدن به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترغیب و تشویق کرد. عدی به مدینه آمد. او رئیس قوم خود به نام طیّ، و پسر حاتم طائی بود که در بخشندگی مشهور است. مردمان از آمدن او سخن گفتند و به یکدیگر خبر دادند. عدی به خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، در حالی که صلیب سیمینی بر گردن داشت. در این وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را می‌خواند:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِّنْ دُونِ اللهِ ﴾.

عدی گفته است: گفتم: آنان ایشان را نپرستیده‌اند. فرمود:

(بَلیٰ! إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَیْهِمْ الْحَلالَ، وَ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذٰلِکَ عِبادَتُهُمْ إِیّاهُمْ...).

بلی (که آنان را می‌پرستیدند). آنان حلال را برای ایشان حرام کردند، و حرام را برای ایشان حلال کردند، ایشان هم از آنان متابعت و پیروی نمودند، این کار پرستش ایشان از آنان است.

سدی گفته است: از مردمان، دلسوزی و اندرز طلبیدند، و کتاب خدا را پشت‌سر افکندند، و بدین خاطر خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا إِلٰهاً واحِداً ﴾.

بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس.

یعنی خدائی را بپرستند که هرگاه چیزی را حرام کند حرام است، و هرگاه چیزی را حلال کند حلال است، و چیزی را که قانونگذاری کند و جزو شریعت قرار دهد از آن پیروی می‌شود، و به چیزی که فرمان دهد اجراء می‌گردد.

آلوسی در تفسیر گفته است:

«بیشتر مفسّران گفته‌اند: مراد از ارباب این نیست که اهل کتاب معتقد باشند که احبار و رهبان خداوندگاران جهان هستند. بلکه مراد این است که اهل کتاب از احبار و رهبان خود در اوامر و نواهی صادره از جانب آنان، از ایشان پیروی کرده‌اند».

از نصّ روشن قرآنی، و از تفسیر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فیصله بخش و ختم کلام است، همچنین از مفاهیم مفسّران قدیم و جدید، حقائقی چکیده‌وار دربارهٔ عقیده

و دین برای ما فراهم می‌آید که دارای ارزش بالا و والائی است. در اینجا بدین حقائق به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

۱ ـ عبادت برابر نصّ قرآن و تفسیر پیغمبر خدا ﷺ عبارت است از پیروی کردن از شرائع و قوانین. یهودیان و مسیحیان، علماء دینی و پارسایان را خداوندگارانی نکرده بودند، بدین معنی که اعتقاد به الوهیّت ایشان، یا اعتقاد به انجام شعائر و مراسم پرستش برای ایشان، داشته باشند... با وجود این یزدان سبحان در این آیه حکم شرک ایشان را صادر می‌کند، و در آیهٔ بعد از این آیه در روند قرآنی، حکم کفر ایشان را اعلان می‌دارد، تنها به سبب این که اهل کتاب از علماء دینی و پارسایان خود شرائع و قوانین را دریافت کرده‌اند و از آن شرائع و قوانین اطاعت نموده‌اند... فقط این کار ـ بدون اعتقاد و شعائر دینی ـ کافی است تا کسی که آن را انجام می‌دهد مشرک بشمار آید، و شرکی را داشته باشد که او را از شمار مؤمنان بیرون ببرد و داخل در شمار کافران کند.

۲ ـ نصّ قرآنی در متّصف کردن به وصف شرک و پذیرش خداوندگارانی بجز خدا، میان یهودیانی که تشریع و قانونگذاری را از علماء دینی خود قبول کرده‌اند و از آن شرائع و قوانین فرمانبرداری و پیروی نموده‌اند، و میان مسیحیانی که معتقد به الوهیّت مسیح بوده‌اند و برای او شعائر و مراسم دینی و عبادت را انجام داده‌اند، فرقی نمی‌گذارد و هر دو دسته را مشرک می‌شمارد، و از شرکی برخوردار می‌داند که انسان را از شمار مؤمنان بیرون می‌برد و داخل در شمار کافران می‌کند.

۳ ـ شرک حاصل می‌گردد همین که حقّ تشریع و قانونگذاری به غیر خدا به بنده‌ای از میان بندگان خدا داده شود، هر چند شرکی در اعتقاد به الوهیّت او همراه آن نگردد، و هر چند هم شعائر و مراسم پرستش و بندگی برای وی صورت نپذیرد... همان‌گونه که در بخش پیشین روشن بود... ولیکن ما تنها در اینجا اندکی بر روشنی آن می‌افزائیم و بس.

این حقائق ـ هر چند نخستین هدف از آنها در روند قرآنی، روبرو شدن با شرائط و ظروفی است که در جامعهٔ اسلامی آن روزی وجود داشته است، از قبیل شکّ و تردید و ترس و هراس از جنگ با رومیان، و مراد زدودن و از میان بردن شبهه‌ای بوده است که به دل مسلمانان دغدغه انداخته است که چگونه با رومیان بجنگند، وقتی آنان به خدا ایمان دارند، چون اهل کتاب هستند ـ حقائق مطلقی بشمار می‌آیند و در بیان «حقیقت دین» بطورکلّی برای ما سودمند می‌افتند.

قطعاً دین حقّ و راستینی که خدا از جملگی مردمان جز آن را نمی‌پذیرد، آئین «اسلام» است... اسلام نیز حاصل نمی‌گردد مگر با متابعت و پیروی از یزدان یگانه در شریعت و قانون ـ پس از اعتقاد به الوهیّت یزدان یگانهٔ جهان، و انجام شعائر و مراسم پرستش و بندگی برای او و بس ـ هر وقت مردمان از شریعت و قانونی جز شریعت و قانون یزدان سبحان پیروی کنند، دربارهٔ ایشان همان چیزی صدق می‌کند که دربارهٔ یهودیان و مسیحیان صدق می‌کند. آنچه بر یهودیان و مسیحیان صدق می‌کند این است که بدیشان مشرک گفته می‌شود، و می‌گویند آنان به یزدان ایمان ندارند ـ هر اندازه هم ادّعای ایمان را داشته باشند ـ زیرا صفت مشرک و غیر مؤمن بدیشان ملحق می‌گردد همین که از تشریع و قانونگذاری بندگان بجای خدا متابعت و پیروی کنند، زمانی که هیچ انکاری از ایشان صادر نشود که ثابت گرداند که آنان جز با اجبار و اکراه و فشاری که بر ایشان است از همچون قانونگذاری و تشریعی پیروی نمی‌کنند، اجبار و اکراه و فشاری که تاب و توان دفع آن را ندارند، و الاّ ایشان همچون افتراهائی را بر خدا نمی‌پذیرند.

اصطلاح «دین» امروزه به درونِ مردمانْ محدود شده است و به کنج دلها خزیده است. تا آنجا که دین را عقیده‌ای در زوایای درون، و نهفته در شعائر و مراسم پرستش و عبادتی می‌دانند که انجام می‌پذیرد! این

همان چیزی است که یهودیانی بر آن بودند که این نصّ محکم، و تفسیر پیغمبر خدا ﷺ از آیه، بیان می‌دارند که آن چنان کسانی مؤمن به خدا نبوده‌اند، و بلکه برای خدا انباز قائل شده‌اند، و از فرمان یزدان تمرّد جسته‌اند و سرکشی کرده‌اند. آنجا که بدیشان دستور داده است: جز خداوند یگانه را نپرستند و پرستش نکنند، ولی آنان علماء دینی خود را بجز خدا خداوندگاران خویش کرده‌اند.

نخستین معنی دین دینوت، به معنی کرنش بردن و تسلیم شدن و پیروی کردن است. این چیز هم در پیروی از شرائع و قوانین جلوه‌گر می‌آید، همان که در انجام شعائر و مراسم مذهبی و آداب پرستش جلوه‌گر می‌آید.

کار، بسیار جدّی است و این شل و ولی را دربارهٔ مؤمن بشمار آوردن و مسلمان قلمداد کردن کسانی به رسمیّت نمی‌شناسد که از شرائع و قوانین غیر خدا پیروی می‌کنند بدون این که عدم رضایتی راجع به این شورشِ بر سلطه و قدرت خدا از خود نشان دهند. آنان را مؤمن و مسلمان نامید تنها بدان خاطر که به الوهیّت یزدان سبحان باور دارند و شعائر و مراسم دینی را تنها برای او انجام می‌دهند... این سستی و شل و ولی خطرناک‌ترین چیزی است که این آئین در این دوره از تاریخ، درد آن را می‌چشد و رنج آن را می‌برد. این سستی و شل و ولی کشنده‌ترین اسلحه‌ای است که دشمنان این آئین آن را به دست گرفته‌اند و با آن می‌جنگند. آن دشمنانی که می‌خواهند «اسلام» تابلو و پلاکارتی روی اوضاعی و بالای اشخاصی باشد که خداوند سبحان دربارهٔ کسانی همچون ایشان حکم صادر می‌فرماید بدین مضمون که آنان مشرک هستند و برابر دین حقّ دینداری نمی‌کنند و بر آئین راستین نیستند، و ایشان بجز یزدان جهان خداوندگارانی برای خود برمی‌گزینند... وقتی که دشمنان این آئین، حریص و آزمندند بر این که تابلو و پلاکارت اسلام بر همچون اوضاع و بالای همچون کسانی بماند، بر حامیان و نگاهبانان این آئین واجب است که این‌گونه تابلوها و پلاکارتهای گول زننده را بکنند و بشکنند، و شرک و کفر و گزینش خداوندگارانی بجز خدا را نمایان کنند که در زیر همچون تابلوها و پلاکارتهائی نهان و پنهان هستند...

﴿وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ﴾.

(در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند.

❁

روند قرآنی در ترغیب و تحریک مؤمنان به جنگ، گام دیگری پیش می‌نهد:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ، وَ يَأْبَى اللهُ إِلاّٰ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند. خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند (و به منصّهٔ ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند.

این اهل کتاب تنها به انحراف از دین حقّ بسنده نمی‌کنند، و فقط به پرستش خداوندگارانی بجز خدا خشنود نمی‌شوند، و در کنار عدم ایمان به خدا و روز قیامت ـ ایمانی که دارای مفهوم صحیح ایمان به خدا و روز قیامت باشد ـ نمی‌ایستند. بلکه جنگ با آئین راستین و دین حقّ را اعلان می‌کنند، و می‌خواهند نور

خدا را در زمین خاموش گردانند، نوری که در این آئین متمثّل است، و در دعوتی جلوه‌گر است که این آئین را به سراسر کرهٔ زمین می‌برد، و در برنامه‌ای مجسّم است که برابر این آئین زندگی انسانها را می‌سازد.

﴿ یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ﴾.

آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند).

آنان با نور خدا می‌رزمند، چه با دروغگوئیها و دسیسه‌ها و فتنه‌انگیزیهائی که می‌پراکنند، و چه با ترغیب و تحریک پیروان و دسته‌ها و گروه‌های خود به جنگ این آئین و به پیروان این آئین، و چه با ایستادن در برابر این دین و ممانعت از پیشرفت آن، همان‌گونه که در آن زمان که این نصوص و آیات قرآنی پائین می‌آمد، با همچون چیزی روبرو گردید، و پیوسته در طول تاریخ نیز با همچون چیزی روبرو می‌گردد!

این بیان ـ هرچند مراد از آن به جوش و خروش انداختن دلهای مسلمانان در آن زمان است ـ سرشت موضعگیری همیشگی اهل کتاب را نیز در برابر نور خدا به تصویر می‌کشد، نور خدا که در آئین راستین او مجسّم است، آئین راستینی که مردمان در پرتو نور آن راهیاب می‌گردند.

﴿ وَ یَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ ﴾.

ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

این وعدهٔ راستین یزدان است، وعده‌ای که دالّ بر سنّت تغییرناپذیر خدا است. سنّت تغییرناپذیری که نور خدا را با آشکار ساختن و پیروز گرداندن آئین خدا اتمام می‌بخشد، هرچند که کافران نخواهند و دوست ندارند ... این وعده‌ای است که دلهای مؤمنان بدان می‌آرامد و اطمینان می‌یابد. این آرمیدن و اطمینان یافتن ایشان را بر آن می‌دارد راه را طی کنند، هرچند این راه پر از مشقّت و محنت بوده، و نیرنگ و جنگ کافران در طول این راه باشد. مراد از این‌گونه کافران، اهل کتابی است که پیش از این از آنان سخن رفته است . . . از دیگر سو، این وعده در لابلای خود تهدید این کافران و تهدید امثال ایشان را در طول تاریخ به همراه دارد.

روند قرآنی بر این وعد و بر این وعید تأکیدی را می‌افزاید:

﴿ وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ﴾.

خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند (و به منصّهٔ ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند.

در این نصّ روشن می‌گردد که مراد از دین حقّ که قبلاً در این فرمودهٔ یزدان بزرگوار گذشت، چیست:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لاَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لاَ یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاَ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتَّىٰ یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود) ﴾.

(توبه / ۲۹)

این آئینی است که یزدان واپسین پیغمبر خود را همراه با آن گسیل داشته است، و کسانی که از این آئین اطاعت نکنند و برابر آن دینداری ننمایند، کسانیند که فرمان جنگ مشتمل آنان هم می‌گردد.

صحیح این است و بس، آیه را به هر نحوی تأویل و تفسیر کنیم. چه به طور خلاصه مقصود از دین حقّ

تواضع و کرنش در برابر خداوند یگانهٔ جهان است هم در اعتقاد و هم در شعائر و مراسم بندگی، و هم در شرائع و قوانین زندگی. این قاعدهٔ دین یزدان به طورکلّی است، و این همان آئینی است که سرانجام در چیزی گردآمده است که محمّد ﷺ با خود آورده است. پس هر کسی یا هر قومی که در اعتقاد و شعائر و شرائع رویهم از خدای یگانهٔ جهان اطاعت نکند و در برابر او کرنش نبرد، می‌توان بدو و بدانان گفت که برابر آئین راستین دینداری نمی‌کنند و از دین حقّ پیروی نمی‌نمایند، و آیهٔ جنگ بر ایشان منطبق می‌شود... البتّه با مراعات برنامهٔ حرکتی و جنبشی اسلام، و پیش چشم داشتن مراحل آن، و در مدّنظر گرفتن وسائل متجدّد و نوین آن، همان‌گونه که بارها گفته‌ایم.

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾.

خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند (و به منصّهٔ ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند.

این تأکید وعدهٔ نخستین یزدان است:

﴿ وَ يَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾.

ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند.

ولی به شکلی که بیشتر معیّن و مشخّص می‌شود. چه نور خدا که خداوند سبحان مقرّر داشته است آن را به کمال برساند و پیوسته گسترده‌تر گرداند، همان آئین راستین و دین حقّی است که یزدان پیغمبرش را همراه با آن روانه کرده است تا آن را بر همهٔ آئینها و دینها چیره و پیروز گرداند.

دین حقّ ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ کرنش بردن و تواضع کردن در برابر یزدان یگانهٔ جهان است، در اعتقاد و عبادت و تشریع و قانونگذاری یکجا و رویهم. دین حقّ متمثّل و مجسّم در هر آئین آسمانی است که پیغمبری آن را قبلاً با خود آورده است... معلوم است دیانتهای تحریف شدهٔ آمیخته و آلوده به بت‌پرستیهای یهودیان و مسیحیانِ امروزه جزو دین حقّ و آئین راستین بشمار نمی‌آید. همان‌گونه که نظامها و سیستمها و اوضاع و احوالی که تابلو و پلاکارت دین را بلند می‌کنند، ولی در زمین خداوندگارانی را برپا و برجا می‌دارند که مردمان آنها را بجز خدا می‌پرستند، در قالب و صورت پیروی از شرائع و قوانینی که خدا آنها را نازل نفرموده است، جزو دین حقّ و آئین راستین نیستند.

خداوند سبحان می‌فرماید: خدا پیغمبرش را همراه با هدایت و دین حقّ روانه کرده است تا آن آئین را بر همهٔ آئینها چیره و پیروز گرداند... لازم است که «دین» را در مفهوم وسیعی که بیان کردیم بشناسیم و فهم کنیم، تا به ابعاد و گسترهٔ این وعدهٔ الهی پی‌ببریم.

«دین» همان «دینونت» است که به معنی: کرنش و فرمانبرداری است... هر برنامه‌ای و هر مذهبی و هر نظامی که مردمان در آن از یزدان جهان اطاعت و پیروی کنند و ولایت و حاکمیّت او را بپذیرند، تحت پوشش «دین» قرار می‌گیرد.

یزدان سبحان داوری خود را اعلان می‌کند با چیره و پیروز شدن دین حقّ و آئین راستینی که پیغمبرش را با آن روانه کرده است، بر همهٔ دینها و آئینها، با مفهوم و معنی شامل و عامی که «دین» دارد.

دینداری و کرنش و فرمانبرداری برای خداوند یگانه خواهد شد. چیره شدن و پیروز گردیدن نیز از آنِ برنامه‌ای خواهد گردید که دینداری و کرنش و فرمانبرداری در آن برای خدا متمثّل و جلوه‌گر خواهد شد.

این که دین خدا چیره و پیروز شود، و تنها خدا عبادت و فرمانبرداری گردد، یک بار بر دست پیغمبر خدا ﷺ و جانشینان او و کسانی که پس از ایشان آمدند، یک دورهٔ طولانی از زمان، پیاده گردیده است و تحقّق حاصل کرده است. دین حقّ چیره‌تر و پیروزتر از هر

آئینی بوده است. ادیانی که اطاعت و کرنش در آنها برای خدا خالص نبوده است، در آن هنگام می‌ترسیده است و می‌لرزیده است. بعدها پیروان دین حقّ گام به گام از دین حقّ کناره‌گیری کرده‌اند، از یک سو به سبب کارهای اشخاص بیگانه‌ای که در ترکیب بند جامعه‌های اسلامی خویشتن را جای داده‌اند، و از دیگر سو بر اثر جنگهای دراز مدّتی که با شیوه‌های گوناگون، از سوی دشمنان دین حقّ، اعم از بت‌پرستان و اهل کتاب، اعلان گردیده است.

امّا این پایان گشت و گذار نیست... وعدهٔ خدا برجا و استوار است. منتظر گروه مسلمانی است که پرچم را بردارند و حرکت کنند. دوباره از نقطهٔ شروعی بیاغازند که گامهای پیغمبر خدا ﷺ از آنجا به پیش برداشته شد، بدان هنگام که دین حقّ را با خود برداشت، و در پرتو نور خدا حرکت فرمود.

سپس روند قرآنی واپسین گام را در این بخش از سوره برمی‌دارد. به تصویر می‌کشد که چگونه اهل کتاب حرام نمی‌کردند چیزی را که خدا و پیغمبرش حرام می‌کردند، پس از آن که روند قرآنی به این حقیقت در این فرمودهٔ خدا بدان اشاره کرده بود:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِّنْ دُونِ اللهِ ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند.

پیغمبر خدا ﷺ این آیه را چنین تفسیر فرموده بود که آنان:

(أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرامَ وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلالَ، فَاتَّبَعُوهُمْ).

ایشان حرام را برای آنان حلال، و حلال را برای ایشان حرام کردند، و ایشان از آنان متابعت و پیروی کردند.

پیغمبر ﷺ توضیح داد که آنان چیزی را حرام نمی‌کردند که خدا و پیغمبرش حرام می‌کردند، بلکه چیزی را حرام می‌کردند که علماء دینی و دیرنشینان بر آنان حرام می‌کردند!

روند قرآنی واپسین گام را برای بیان این حقیقت به جلو برمی‌دارد. این حقیقت را خطاب به کسانی می‌گوید که مؤمن هستند. در این خطاب برایشان پرده از حقیقت اهل کتاب برمی‌دارد:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا، إِنَّ كَثيراً مِّنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ، وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ. وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ. يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها في نارِ جَهَنَّمَ، فَتُكْوىٰ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ. هٰذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ، فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴾.

ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحقّ می‌خورند، و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند (و از اطمینان مردمان به خود سوء استفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌نمایند. ای مؤمنان! شما همچون ایشان نشوید و مواظب علماء بدکردار و عرفاء ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسم، دنیاپرستان مال‌اندوز را تغییر نمی‌دهد) و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده. روزی (فراخواهد رسید که) این سکّه‌ها در آتش دوزخ، تافته می‌شود و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان با آنها داغ می‌گردد (و برای توبیخ) بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید. پس اینک بچشید مزهٔ چیزی را که می‌اندوختید.

در آیهٔ نخستین دنبالهٔ بیان نقش علماء دینی و دیرنشینانی است که اهل کتاب ایشان را بجز خدا، خداوندگارانی کرده‌اند، و از ایشان پیروی می‌نمایند در چیزی که برای آنان چه در معاملات و چه در عبادات قانونگذاری می‌کنند. این علماء دینی و دیرنشینان خود را خداوندگارانی برای قوم خویش می‌نمایند، و قوم ایشان هم آنان را خداوندگارانی محسوب می‌دارند، خداوندگارانی که از ایشان پیروی می‌شود و اطاعت می‌گردد. آنان در قانونگذاریهای خود اموال مردمان را

به ناحق می‌خورند و از راه خدا دوری می‌گزینند و دیگران را نیز از راه خدا بازمی‌دارند.
خوردن اموال مردمان به شکلهای گوناگون جلوه‌گر می‌آمد، و همیشه هم جلوه‌گر خواهد آمد:
از جملهٔ خوردن به ناحق اموال، دریافت آن در برابر صدور فتواهای حلال کردن حرام، و حرام کردن حلال، برای مصلحت کار کسانی است که دارای اموال یا صاحب سلطه و قدرت هستند. نوع دیگری از آن چیزی است که کشیش یا غیبگو در مقابل اعتراف دیگران به گناهان خودشان در پیشگاه ایشان، و عفو گناهان توسّط آنان ـ در پرتو سلطه و قدرتی که به گمان ایشان به کلیسا داده شده است ـ دریافت می‌دارند! نوع دیگری از آن ربا است که فراخ‌ترین و زشت‌ترین صورت خوردن به ناحق اموال مردمان است. چیزهای زیاد دیگری جز اینها وجود دارد.
همگون اینها است اموالی که از دارائی مردمان برای جنگ با آئین راستین جمع‌آوری می‌کردند. دیرنشینان و اسقفها و کاردینالها و پاپها، صدها میلیون دارائی را در جنگهای صلیبی گردآوری می‌کردند، و پیوسته اموال را جمع‌آوری می‌کنند برای مسیحی کردن و خاورشناسی تا دیگران را از راه خدا بازدارند.
لازم است که دقّت قرآنی و دادگری الهی را در فرمودهٔ یزدان بزرگوار در این باره ملاحظه کنیم و پیش چشم داشته باشیم:
﴿ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ الْأَحْبارِ وَ ٱلرُّهْبانِ... ﴾.
بسیاری از علماء دینی و دیرنشینان....
تا از حکمِ بر اندکی پرهیز شود که مرتکب همچون گناهی نمی‌شوند. در میان هر گروهی از مردمان قطعاً افرادی هستند که بر خیر و خوبی مانده باشند. خداوندِ تو بر هیچ کسی ستم نمی‌کند.
بسیاری از علماء دینی و دیرنشینان همچون اموالی را می‌اندوزند، اموالی که آن را به ناحق می‌خورند. تاریخ همچون کسانی، اموال زیادی را دیده است که به دست علماء دینی رسیده است و به کلیساها و دیرها تبدیل شده است. روزگاری بر آنان گذشته است که در آن همچون کسانی از شاهان چیره و از جبّاران سرکش ثروت بیشتری داشته‌اند!
روند قرآنی در صحنه‌ای از صحنه‌های هراس‌انگیز و بیمناک، عذاب آخرت ایشان را به تصویر می‌کشد، عذابی که به سبب انباشتن ثروت بدان گرفتار می‌آیند. همچنین عذاب کسانی را به تصویر می‌زند که طلا و نقره را می‌اندوزند و آن را در راه خدا صرف و هزینه نمی‌کنند:
﴿ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاٰ يُنْفِقُونَهٰا في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَليمٍ. يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْهٰا في نٰارِ جَهَنَّمَ، فَتُكْوىٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ. هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴾.
کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده. روزی (فراخواهد رسید که) این سکّه‌ها در آتش دوزخ تافته می‌شود و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان با آنها داغ می‌گردد (و برای توبیخ) بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید، پس اینک بچشید مزهٔ چیزی را که می‌اندوختید.
ترسیم صحنه‌ای بدین روال به صورت مفصّل، و نشان دادن صحنهٔ عملکرد از همان گامهای نخستین به سوی گامهای واپسین آن، صحنه را در خیال و حسّ و درون و بیرون به درازا می‌کشاند... این به درازا کشاندن هم به درازا کشاندن مطلوب و مقصودی است:
﴿ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاٰ يُنْفِقُونَهٰا في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَليمٍ ﴾.
کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.
روند قرآنی سکوت می‌گزینند. آیه با این اجمال و ابهام دربارهٔ عذاب به پایان می‌آید.
روند قرآنی پس از این اجمال، به تفصیلِ سخن می‌پردازد:

﴿ يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ ﴾.

روزی (فراخواهد رسید که) این سکّه‌ها در آتش دوزخ تافته می‌شود.

شنونده منتظر کار تافتن و داغ کردن می‌ماند!

پس از آن، ببین که طلاها و نقره‌ها گرم و سرخ گردیده است، و آماده و تهیّه شده است. پس باید عذاب دردناک آغاز گردد!.. بنگر که هم اینک پیشانیها داغ می‌شود... کار داغ کردن پیشانیها نیز به پایان آمده است، پس باید بر عذاب ماندگار شوند. اینک باید بر پهلوها بچرخند... بنگر که هم اینک پهلوها داغ می‌گردد... این هم پایان گرفت، پس بر پشتهایشان برگردانده شوند... هم اینک پشتها داغ می‌گردند... این نوع از عذاب هم پایان گرفت. پس باید خوار و رسوا و تنبیه شوند:

﴿ هٰذٰا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ ﴾.

این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید.

این درست همان چیزی است که آن را برای لذّت و خوشی خود اندوخته‌اید، و به ابزار این نوع عذاب دردناک تبدیل گردیده است!

﴿ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴾.

پس اینک بچشید مزۀ چیزی را که می‌اندوختید!.

درست خودِ آن است! بچشید آن را! این درست همان است که هم اینک پهلوها و پشتها و پیشانیها را می‌پساید و لمس می‌نماید و شما این پسودن و لمس کردن را می‌چشید!

هان! واقعاً صحنۀ هراس‌انگیز بیمناکی است. این صحنۀ خوفناک، با تفصیل و به گونۀ طولانی و آهسته، نشان داده می‌شود!

نخست با به تصویر کشیدن سرنوشت بسیاری از علماء دینی و دیرنشینان نمایش داده می‌شود... سپس با به تصویر زدن سرنوشت کسانی صحنه پیش چشم داشته می‌شود که طلا و نقره را گردمی‌آورند و انباشته می‌کنند و آن را در راه خدا مصرف و خرج نمی‌کنند... در این هنگام، روند قرآنی زمینۀ جنگ عسره را فراهم می‌کند!

از اینها بگذریم. لازم است در اینجا اندکی بایستیم تا پیروی بزنیم. می‌ایستیم و مفهوم این بیان ربّانی را روشن و نمایان می‌گردانیم، بیان ربّانی دربارۀ حقیقت چیزی که اهل کتاب بر آن هستند، از قبیل عقیده و دین و اخلاق و رفتار. این هم افزون بر اشاره‌هائی است که در لابلای بخشها و بندهای پیشین داشتیم.

زدودن این گمان که اهل کتاب چه بسا بر چیزی از آئین خدا باشند، لازم‌تر و دارای ضرورت بیشتری است از بیان حال مشرکانی که شرک آنان آشکار است، و با زبانِ حالِ عقائد و شعائرشان بر کفرشان گواهی می‌دهند... به علّت این که تا چهرۀ جاهلیّت به تمام و کمال پدیدار نیاید، دلهای مسلمانان رضا نمی‌دهد برای رویاروئی با جاهلیّت کاملاً حرکت کنند و یکپارچه با آن بجنگند. چهرۀ جاهلیّت از لابلای چیزهائی که به مشرکان اختصاص دارد آشکارا پیدا است. ولی در چیزهائی که به اهل کتاب، و حتّی به کسانی مربوط است که گمان می‌برند همچون اهل کتاب بر چیزی از آئین خدا هستند - از قبیل اکثر کسانی که امروزه خویشتن را «مسلمان» می‌نامند - حال و وضع این چنین نیست.

حرکت کامل برای رویاروئی با مشرکان به بیان زیادی در این سوره نیازمند بوده است، با توجّه به شرائط و ظروفی که در دیباچۀ این سوره و همچنین در دیباچۀ بخش نخست آن شرح دادیم؛ در آنجا که یزدان سبحان به مؤمنان فرموده است:

﴿ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ. إِلاَّ الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ، فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً؛ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ. اشْتَرَوْا بِآياتِ اللهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ، إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. لا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴾.

چگونه برای مشرکانی (که بارها پیمان خود را

شکسته‌اند) در پیش خدا و پیغمبرش عـهد و پـیمانی محترم شمرده می‌شود؟ مگر عهد و پیمان کسـانی (از قبائل عرب) که در کنار مسجدالحرام بـا ایشـان پـیمان بستید (و آنان بر پیمان خود ماندگار ماندند). مادام که ایشان در برابر شما راست و وفادار بـاشند، شـما نـیز نسبت بدیشان راست و وفـادار بـاشید و عـهد خـود را نگاه دارید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفـا کـننده بـه عهد و پیمان) را دوست می‌دارد. چگونه (عهد و پیمان با شما را مراعات مـی‌دارنـد؟ هـرگز! بـلکه) اگـر بـر شـما پیروز شوند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نـه عهدی را مراعات می‌دارند (و در نابودی شما همهٔ توان خود را بکار می‌گیرند. اگر پیروزی با شما باشد) آنان با سخنان (زیبا و شیرین) خود شما را راضی و خشـنود می‌دارند، ولی دلهایشان (با زبانهایشان هم‌آوا نیست و اندرونشان از کینهٔ شما لبریز است و از اذعان و اقـرار بدانچه می‌گویند) ابا دارد. بیشتر آنان فرمانبردارند (و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند). آنان آیات (خوانـدنی و دیدنی جهان) خدا را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه خدا بـازمانده‌انـد و دیگـران را نـیز بازداشته‌اند. آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. آنان (نه تنها دربارهٔ شما، بلکه) دربارهٔ هـیچ فـرد بـاایمانی رعـایت خـویشاوندی و پـیمان را نـمی‌کنند و ایشـان تـجاوز پیشه‌اند (و عهدشکنی و تـعدّی، بـیماری مـزمنی بـرای آنان گشته است). (توبه / ۷-۱۰)

﴿ أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ، وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ، وَ هُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ؟ أَتَخْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ، وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ، وَ يَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را (مکـرّراً) شکسته‌اند و (قـبلاً نـیز ایشـان بـودند کـه) تـصمیم بـه اخراج پیغمبر (از مکّه) گرفته‌اند و (هم ایشان بودند که) نخستین بار (اذیّت و آزار و تجاوز و تعدّی بـه جـان و مال) شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید (و به جنگ آنان نمی‌روید؟). در صورتی کـه سـزاوارتـر آن است که از خدا بترسید (و از کیفر نافرمانی او بهراسید) اگر واقعاً ایمان داریـد (و مـؤمنان راسـتین هسـتید. ای مؤمنان!) با آن کافران بجنگید تا خـدا آنـان را بـا دست شما عذاب کند و خوارشـان دارد و شـما را بـر ایشـان پیروز گرداند و (با فتح و پیروزی مؤمنان بـر کـافران) سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد (و بر دلهـای زخـمی ایشان مرهم نهد و درد دیـرینهٔ اذیّت و آزار کـفّار را از درون آنان بزداید). و کینه را از دلهـایشان بـردارد (و شادی پیروزی را جایگزین آن گرداند. همه باید بدانـند که) خداوند تـوبهٔ هـر کس را بـخواهـد (و شـایسته‌اش بداند) می‌پذیرد (و لذا کافران مـی‌توانـند تـا دیـر نشـده است از کفر دست بکشند و بـه سـوی خـدا بـرگردند و اسلام را بپذیرند). خداوند آگاه (از کار و بار بندگان، و در قانونگذاریها) دارای حکمت فراوان است. (توبه / ۱۳-۱۵)

﴿ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ، أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴾.

مشرکانی که به کفر خویش گواهی می‌دهند حقّ ندارند مساجد خدا را (با عبادت یا تعمیر و تـنظیف و خـدمت) آباد کنند. آنـان اعـمالشان هـدر و تـباه است (و اجـر و مزدی به کـارهایشان تـعلّق نـمی‌گیرد) و جـاودانـه در آتش دوزخ ماندگار می‌مانند. (توبه / ۱۷)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾.

ای مؤمنان! پدران و برادران (و هـمسران و فـرزندان و هر یک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خـود نـدانـید) اگـر کـفر را بـر ایـمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشـان را یـاور و مددکار خود کنند مسلّماً ستمگرند. (توبه / ۲۳)

... و ... و ....

زمانی که روان شدن و حرکت کـردن بـرای جـهاد بـا

مشرکان و پیکار با ایشان این همه تاخت و تاز را می‌طلبیده است - هر چند کار و بارشان آشکار و نمایان بود - با توجّه به شرائط و ظروفی که در آن دوره در پیکرهٔ جامعهٔ اسلامی موجود بود، قطعاً روان شدن و حرکت کردن برای جهاد و پیکار با اهل کتاب نیاز به تاخت و تاز سخت‌تر و ژرف‌تری دارد. این جمله نخستین چیزی را که هدف قرار می‌دهد «تابلو و پلاکارت» ظاهری اهل کتاب است که در پشت سر آن حقّ و حقیقتی بر جای نمانده است. باید این تابلو و پلاکارت را کند و اهل کتاب را از فراسوی آن بیرون آورد و ایشان را چنان که هستند نشان داد و واقعیّت آن را برملا کرد... اهل کتاب مشرک هستند بسان مشرکان... کافر هستند همچون کافران... با خدا و با آئین حقّ و راستین خدا، همگون مشرکان کافری چون خود، پیکار و ستیز می‌کنند و می‌رزمند... به سبب گمراهی اموال مردمان را به ناحقّ می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌گیرند... در نصوص و آیات قاطعانهٔ آشکاری، همچون چیزهائی به تصویر کشیده می‌شود، از قبیل:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ لاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَ لاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ: عُزَيْرٌ ٱبْنُ اللهِ! وَ قَالَتِ ٱلنَّصَارىٰ: الْمَسِيحُ ٱبْنُ اللهِ. ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ. قَاتَلَهُمُ اللهُ! أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ؟ إتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللهِ وَ الْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ؛ وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وَاحِداً لاَإِلٰهَ إِلاَّ هُوَ، سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ. وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْكَرِهَ الْمُشْرِكُونَ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ ٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ ٱلنَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ... و... ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حقّ را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّتهای مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود). یهودیان می‌گویند: عزیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت)، و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی پدر از مادر بزاد). این، سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادّعائی بیش نیست و مبنی بر دلیل و برهانی نمی‌باشد. نه هیچ پیغمبری آن را گفته است و نه در هیچ کتاب آسمانی از سوی خدا آمده است. این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند (و مثلاً معتقد به حلول خدا در برخی از مخلوقات بودند و یا این که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند). خداوند کافران را نفرین و نابود کند چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حقّ با وجود این همه روشنی بدور می‌گردند و) بازداشته می‌شوند. یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همهٔ کتابهای آسمانی و از سوی همهٔ پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند. آنان می‌خواهند نور خدا را با

(گمانهای باطل و سخنان ناروای خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین، آن را گسترده‌تر گرداند) هر چند که کافران دوست نداشته باشند. خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند (و به منصّهٔ ظهورش رساند) هر چند که مشرکان نپسندند. ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند... و ....

اینها و بیانهای قاطعانهٔ قرآنی دیگر که یکسان در سوره‌های مکّی و مدنی دربارهٔ حقیقتی صحبت می‌کنند که کار و بار اهل کتاب بدان انجامیده است، و شرک و کفر و بیرون شدن از آئین یزدان بهرهٔ ایشان شده است، آئینی که پیغمبران خودشان در گذشته‌ها برای ایشان آورده‌اند. افزون بر اینها در برابر واپسین رسالت خدا چه موقعیّتی به خود گرفته‌اند، و چگونه در مقابل آخرین دینی ایستاده‌اند که براساس آن می‌توان موضع ایشان را معیّن کرد و بدیشان صفت کافر یا مؤمن داد.

قبلاً گذشت که اهل کتاب مخاطب قرار گرفتند و بدیشان گفته شد که اصلاً بر آئین یزدان نیستند، آنجا که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ قُلْ: يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِيلَ... وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ ﴾.

ای فرستادهٔ (خدا، محمّد مصطفی!) بگو! ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادّعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید). ولی (ای پیغمبر! بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش. (مائده / ۶۸)

همچنین قبلاً با کفر وصف شدند، و ضمیمهٔ مشرکان با همین صفت یهودی و مسیحی، یا رویهم با صفت «اهل کتاب» گردیدند، در فرموده‌هائی همچون این سخنان یزدان بزرگوار:

﴿ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ! غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا. بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشٰاءُ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً... ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد. (به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید.... (مائده / ۶۴)

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قٰالُوا: إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است.... (مائده / ۷۲)

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قٰالُوا: إِنَّ اللهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَةٍ... ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!.... (مائده / ۷۳)

﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴾.

آیات دیگری در این راستا بسیار است. پیش از این برخیها را نوشتیم. قرآن مجید اعم از بخش کلّی و بخش

مدنی آن پر از این نوع بیانها و گفتارها است.

اگر احکام قرآنی برای اهل کتاب برخی از امتیازات قائل شده است و آنان را از مشرکان در روابط اجتماعی و مراسم آئینی برتری می‌نهد، همچون حلال کردن خوراک ایشان برای مسلمانان، و اجازهٔ ازدواج مسلمانان با خانمهای با عفّت و پاکدامن ایشان... این امر مبنی بر این نیست که اهل کتاب بر آئین راستین خدا هستند. امّا این کار با توجّه بدین امر است - خدا بهتر می‌داند - که آنان در اصل دارای دین و کتاب بوده‌اند، گرچه آن را مراعات و پابرجا نداشته‌اند. لذا ممکن است براساس این اصلی که ادّعاء می‌کنند که بر آن استوارند، دربارهٔ ایشان قضاوت نمود و راجع بدیشان حکم صادر کرد. آنان در این باره از مشرکان بت‌پرستی که هیچ‌گونه کتابی ندارند جدا می‌گردند. زیرا مشرکان اصلی ندارند تا ایشان را بدان برگرداند و ممکن شود با آنان برابر آن رفتار کرد و حکم داد... بیانات قرآن دربارهٔ حقیقت عقیده و دینی که اهل کتاب پای‌بند بدان و استوار بر آن هستند، صریح و قاطع است در این که ایشان اصلاً بر آئین یزدان استوار و پایدار نبوده و نیستند، از آن زمان که کتابها و آئین خود را رها کرده‌اند و بدان چیزی چنگ زده‌اند که علماء دینی و پارسایانشان و کنگره‌ها و کلیساهایشان آن را برایشان ساخته و پرداخته‌اند! سخن خداوند سبحان دربارهٔ این، فیصله بخش و ختم کلام است.

مهمّ هم اینک این است که مفهوم و مضمون این بیان ربّانی را دربارهٔ اصل عقیده و آئینی که اهل کتاب بر آن استوار و پایدار هستند، روشن و جلوه‌گر گردانیم و آشکارا بنمائیم.

این «تابلو و پلاکارت» گمراه کننده‌ای که در فراسوی آن، حقیقتی وجود ندارد، مانع حرکت اسلامی کامل برای مبارزهٔ با «جاهلیّت» می‌گردد. پس در این صورت لازم است این تابلو و پلاکارت را برداشت، و اهل کتاب را از زیر سایهٔ گول زنندهٔ آن بیرون کشید و ایشان را آشکارا نشان داد و چنان که هستند برملا نمود... نباید از شرائط و ظروفی غافل گردیم که در آن روزگار در میان جامعهٔ اسلامی وجود داشت - و ما قبلاً بدانها اشاره کردیم - چه شرائط و ظروفی که مربوط به هستی پیکرهٔ جامعهٔ اسلامی در آن روزگار باشد، و چه شرائط و ظروفی که مربوط به خود جنگ در گرما و سختی باشد، و چه شرائط و ظروفی که مربوط به ترس و هراس از رویاروئی با رومیان باشد، آخر پیش از اسلام رومیان در درون عربها رعب و هیبت و شهرت و آوازه‌ای داشتند!... ولی ژرف‌تر از همهٔ اینها چیزی است که در درون مسلمان غوغا می‌کند بدان هنگام که فرمان جنگ با اهل کتاب بدین نحو و شیوهٔ فراگیر در می‌رسد، و انسان مسلمان پیش چشم می‌دارد که با کسانی می‌جنگد که آنان اهل کتاب هستند!

دشمنان این آئین، دشمنانی که در کمین حرکتهای جدید رستاخیز اسلامی در میان نسل جدید نشسته‌اند، و از روی آگاهی و تجارب فراوانی که هم دربارهٔ سرشت نفس انسانی، و هم دربارهٔ تاریخ حرکت اسلامی دارند، همچون جنبشها و حرکتهائی را می‌پایند و برای شکست آنها پیوسته تلاش می‌نمایند... در این راستا دشمنان این آئین با حرص و آز کامل سعی دارند که «تابلو و پلاکارت اسلامی» نصب کنند بالای اوضاع و احوال و حرکات و معیارها و آداب و افکاری که آنها را تهیّه و تدارک می‌بینند و برجا و برپا می‌دارند و برای شکست و نابودی حرکتهای جدید رستاخیز اسلامی در سراسر کرهٔ زمین، به راه می‌اندازند. این کار را می‌کنند تا همچون تابلو و پلاکارت گول زننده‌ای جلو حرکت حقیقی برای مبارزهٔ با «جاهلیّت» حقیقیِ چمباتمه زده در پشت سر همچون تابلو و پلاکارت دروغینی را بگیرد!

گاهی دشمنان این آئین مجبور می‌شوند دفعه‌ای یا دفعاتی در اعلان حقیقت برخی از اوضاع و احوال و حرکتها و جنبشها، و در پرده‌برداری از چهرهٔ درهم و دژخیمانهٔ جاهلیّتی که دشمن اسلام و نهان در آن اوضاع و احوال و حرکتها و جنبشها است، راه خطا بپویند و دچار اشتباه شوند... نزدیک‌ترین و روشن‌ترین مثال برای این امر، حرکت غیراسلامی و کافرانهٔ «آتاتورک»

در ترکیه است... دشمنان اسلام در ترکیه نیاز شدیدی داشتند به این که واپسین نماد همایش اسلامی را از میان بردارند، همایشی که زیر پرچم عقیده بر پا بود. این نماد در وجود «خلافت» جلوه گر می‌شد... خلافت - هر چند که نمادی بیش نبود - آخرین دستاویزی بود که پیش از دستاویز نماز در هم شکست! همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(یُنْقَضُ هٰذَا ٱلدِّینُ عُرْوَةً عُرْوَةً، فَأَوَّلُهَا ٱلْحُکْمُ، وَ آخِرُهَا ٱلصَّلاٰةُ).

دستاویزی پس از دستاویزی از این آئین فرو می‌شکند. نخستین دستاویزی که فرو می‌شکند خلافت و حکومت است، و واپسین دستاویزی که فرو می‌شکند نماز است.

این دشمنان آگاه و هوشیار - اعم از اهل کتاب و ملحدانی که گرد نمی‌آیند مگر زمانی که پیکار با این دین باشد - هنوز از منطقهٔ اضطرار نگذشته بودند و کاملاً نقاب از چهرهٔ نامسلمانی و کافر خود در حرکت «آتاتورک» برنگرفته بودند، پشیمان گردیدند و با عجله و شتاب و شدّت و حدّت هر چه بیشتر شروع به پنهان کردن اوضاع و احوالی کردند که پس از حرکت «آتاتورک» پدید آمد و همگون آن بود. به تن چنین اوضاع و احوالی آزمندانه جامهٔ اسلام کردند و آن را در قالب دین نمودند! و آزمندانه آن تابلو و پلاکارت گول زننده را بالای چنان اوضاع و احوالی نصب و نمایان کردند! -کاری که خطرناک‌تر از حرکت آشکار آتاتورک بود - و در پوشاندن حقیقت اوضاع و احوالی هنرنمائی می‌کردند و فوت و فنها بکار می‌بردند که خودشان آن را بر پا و برجا می‌داشتند و از نظر اقتصادی و سیاسی و فکری از آن حمایت و حفاظت می‌کردند، و اسباب و وسائل حمایت و حفاظت از آن را با قلمهای خبرگزاریها و دستگاه‌ها و سازمانهای ارتباط جمعیهای جهانی، و با هر چه از نیرو و نیرنگ و آگاهی در توان داشتند فراهم می‌نمودند و تدارک می‌دیدند. اهل کتاب و ملحدان در جمع‌آوری اعانات و انجام کمکها و یاریهای گوناگون به حرکت آتاتورک، با یکدیگر همکاری می‌کردند، تا کار مهمّی را برای ایشان به پایان برساند که جنگهای صلیبی در گذشته و حال آن را به پایان نرسانیده بودند و بدان خاتمه نداده بودند، در آن روزگاری که این جنگهای صلیبی به شکل پیکار آشکار و کارزار بی‌پرده و بی‌نقابی میان اسلام و دشمنانِ نمایان و نمودار اسلام در گرفته بود! ساده لوحانی که خویشتن را از زمرهٔ «مسلمانان» می‌شمارند، گول این تابلو و پلاکارت را می‌خورند... از زمرهٔ همچون ساده لوحانی بسیاری از دعوت کنندگان به سوی اسلام در کرهٔ زمین هستند! آنان دوری می‌کنند از این که چنین تابلو و پلاکارتی را از بالای «جاهلیّتی» که در زیر آن پنهان است پائین بکشند و فروانداراند؛ و دوری می‌کنند از این که همچون اوضاع و احوالی را با صفت واقعی و حقیقی خود موصوف کنند که این تابلو و پلاکارت گول زننده آن را پنهان و از دیدگان نهان کرده است... صفتی که شرک است و کفر صریح و آشکار است... همچنین چنین دعوت کنندگان ساده لوحی که مردمان را به سوی اسلام می‌خوانند دوری می‌کنند از این که مردمانی را با صفت حقیقی خودشان متّصف کنند که بدین اوضاع و احوال راضی و خشنود هستند! همهٔ این چیزها باعث می‌گردد که جلوگیری شود از حرکت حقیقی کاملی برای مبارزهٔ با همچون جاهلیّتی، مبارزهٔ صریح و عیانی که در آن درنگ شود، و از متّصف کردن همچون جاهلیّتی با صفت حقیقی و واقعی خودش کناره‌گیری نگردد.

بدین وسیله این تابلو و پلاکارت، کار خطرناکی را به انجام می‌رساند، افکار را دربارهٔ حرکتهای رستاخیز اسلامی مشوّش می‌گرداند، و آن را در نظر مردمان وارونه جلوه‌گر و چه بسا پنهان می‌نماید. همچنین همچون تابلو و پلاکارتی سدّ و مانعی می‌شود میان درک و فهم حقیقی، و میان حرکت حقیقی برای مبارزهٔ با جاهلیّت قرن بیستمی که عهده‌دار کندن و از بین بردن ریشه‌های باقیماندهٔ این دین است.(۱)

۱- مراجعه شود به کتاب: «جاهلیّة القرن العشرین» تألیف: محمّد قطب.

این دعوت کنندگان ساده‌لوح که مردمان را به سوی اسلام فرامی‌خوانند، به نظر من برای حرکتهای رستاخیز اسلامی خطرناک‌تر از دشمنان آگاه این دین هستند. دشمنانی که تابلو و پلاکارت اسلام را نصب می‌کنند و برمی‌افرازند بالای اوضاع و احوال و حرکات و دیدگاه‌ها و افکار و معیارها و ارزشها و آداب و رسومی که خودشان آنها را برپا و برجا می‌دارند و از آنها حفاظت و حمایت می‌نمایند تا برایشان این دین را درهم بکوبند و نابود نمایند!

این آئین همیشه پیروز می‌گردد وقتی که عقل و شعور گروه مؤمنان ـ در هر زمانی و در هر مکانی که باشد ـ به درجهٔ معیّنی برسد که از حقیقت این آئین و از حقیقت جاهلیّت اطّلاع پیدا کند. خطر حقیقی برای این آئین در این نهفته نیست که دشمنان نیرومند و آگاه و کار آزموده و مسلّحی داشته باشد، بدان اندازه که خطر در این نهفته است که دوستان ساده‌لوح گول‌خورده‌ای داشته باشند و درنگ و کناره‌گیری بکنند و میدان را خالی بگذارند بدون این که درنگ و کناره‌گیری و میدان خالی گذاشتن لازم یا ضروری باشد، و نپذیرند که دشمنانشان از اسلام تابلو و پلاکارت گول‌زننده‌ای برای خود بسازند و آن را سپر خویش گردانند، و از فراسوی همچون تابلو و پلاکارت گول‌زننده‌ای به سوی اسلام نشانه روند و تیراندازی کنند!

نخستین وظیفهٔ دعوت کنندگان به سوی این آئین در کرهٔ زمین این است که همچون تابلوها و پلاکارتهای گول‌زننده و فریبکارانه‌ای را پائین بیاورند که بالای اوضاع و احوال جاهلیّت برافراشته و نصب شده‌اند، و از این اوضاع و احوالی حمایت و پشتیبانی می‌کنند که برپا و برجا گردیده‌اند تا ریشه‌های این دین را در سراسر زمین یکسره بکنند و بخشکانند! قطعاً نقطهٔ شروع در هر حرکت اسلامی، لخت و عور کردن جاهلیّت از جامهٔ نادرستی است که به تن کرده است، و نشان دادن حقیقت جاهلیّت در شرک یا کفری است که بر آن است. و متّصف کردن مردمان با صفتی که بیانگر زندگی روزمرّه و واقعی ایشان باشد. تا این که حرکت اسلامی با گشاده‌روئی کاملی با مردمان روبرو گردد، و بلکه این چنین مردمانی خودشان بیدار و هوشیار شوند و متوجّه حقیقتی گردند که حال و احوالشان بدان منتهی شده است. این هم همان حقیقتی است که حال و احوال اهل کتاب بدان انجامیده است، بدان‌گونه که خداوند کاربجا و بس آگاه آن را بیان می‌دارد، تا این بیدار باش و هوشیار باش آنان را بیدار و هوشیار کند و ایشان را متوجّه تغییر حال و احوال خودشان گرداند، و در پرتو آن چیزی را تغییر دهند که در درون خویشتن دارند، تا یزدان هم بدبختی و بدبیاری و ناگواری و عذاب دردناکی را دگرگون سازد که آنان در آن حیران و سرگردان هستند.

هر درنگ و کناره‌گیری بی‌جائی، و هر گول زدنی با شکلها و نمادها و تابلوها و پلاکارتهائی، تنها به تأخیر انداختن حرکت اوّلیّهٔ یک گروه اسلامی در سراسر زمین است. درنگ و کناره‌گیری در جامعهٔ اسلامی سبب می‌شود که دشمنان این آئین حیله و نیزنگشان استقرار پیدا کند، حیله و نیرنگی که با حرص و آز خواسته‌اند در پرتو آن بتوانند آن‌چنان تابلوها و پلاکارتهائی را برپا و برجا دارند، پس از آن که حرکت «آتاتورک» در تاریخ معاصر پیدا و هویدا گردید و از آن روی خیله و زشتی که با اسلام درافتاد و ورافتاد، و پس از الغاء واپسین نماد از نمادهای همایش اسلامی بر اساس عقیده، نتوانست حتّی گامی جلوتر بگذارد، چرا که هدف حرکت آتاتورک کاملاً روشن و نمایان گردید و برای همگان پیدا و هویدا شد... بدان‌گونه که یک نویسندهٔ صلیبی بسیار نیرنگباز و بس ناپاک همچون «ولفرد کانتول سمیث» را بر آن می‌دارد که در کتاب خود: «اسلام در تاریخ معاصر» بکوشد حرکت آتاتورک را بار دیگر پنهان و پوشیده دارد، و از آن نفی الحاد و بی‌دینی کند، و همچون حرکتی را بزرگترین و درست‌ترین حرکت رستاخیز «اسلامی»[1] در تاریخ معاصر بشمار آورد!!!

۱- با همین اصطلاح و واژهٔ «اسلامی». (مؤلف)

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُۚ فَلَا تَظۡلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمۡۚ وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾ إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامٗا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامٗا لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُۚ زُيِّنَ لَهُمۡ سُوٓءُ أَعۡمَٰلِهِمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٣٧﴾

این بخش در روند قرآنی استمرارِ از میان برداشتن سدّها و مانعهائی است که بر سر راه لشکرکشی برای جهاد با رومیان و همپیمانان ایشان از مسیحیان عرب در شمال جزیرة العرب قرار داشت... گردآوری سپاه و لشکرکشی برای این جنگ ـ یعنی تبوک ـ در ماه رجب بود که از ماه‌های حرام است. ولیکن شرائطی پیش آمد. و آن این که ماه رجب در آن سال در موعد حقیقی خودش نبود! به سبب «نسیء» یعنی جابجائی ماه‌ها و بهم‌زدن ترتیب طبیعی آنها که در آیهٔ دوم از آن نام برده شده است و از آن صحبت خواهیم کرد. روایت شده است که در آن سال ذولحجّه هم در موعد مقرّر خود نبود، بلکه در موعد مقرّر ذوالقعده قرار داده شده بود! انگار در جمادی الآخر بوده است... راز این نابسامانی و پریشانی، جملگی بر اثر نابسامانی و آشفتگی جاهلیّت در کار آداب و رسوم و شعائر و مراسمی است که بر آنها فرمانروا بود، و جاهلیّت تعهّدات و التزاماتی در برابر مقدّسات نداشت مگر به صورت ظاهری و در شکل و قالب بی‌روح و عادی، و برابر تأویلات و فتواهائی که از سوی انسانها صورت می‌پذیرفت و صادر می‌گردید. چراکه کار حلال کردن و حرام نمودن در جاهلیّت، همیشه به انسانها واگذار است!

توضیح این مسأله چنین است: خداوند جنگ را در ماه‌های حرامِ چهارگانه قدغن کرده است. سه ماه آنها پیاپی هستند و عبارتند از: ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم. و ماه چهارم جداگانه است که رجب است... روشن است که این تحریم پا به پای فریضهٔ حجّ در ماه‌های معلوم و معیّن خود از زمان ابراهیم و اسماعیل وجود داشته است... با وجود انحرافهای زیادی که عربها در دین ابراهیم داشته‌اند، و با وجود انحرافات شدیدی که پیش از اسلام از آئین ابراهیم ورزیده‌اند، عربها باز هم بر این ماندگار بوده‌اند که این ماه‌های حرام را بزرگ دارند، چراکه این ماه‌ها با موسم حجّ ارتباط و پیوند داشته‌اند، موسمی که زندگی حجازیان به ویژه اهالی مکّه بر آن استوار و پایدار بوده است. خداوند جنگِ در این ماه‌ها را قدغن فرموده است تا صلح و صفا در میان باشد و شامل همهٔ جزیزة العرب گردد، و در پرتو این صلح و صفا برگذاری موسم حجّ و کوچیدن بدانجا و بازرگانی در آنجا میسّر و ممکن گردد.

گذشته از اینها، گاهی برای برخی از قبائل عرب نیازمندیهائی پیش می‌آمد که با تحریم جنگ در این ماه‌ها تعارض پیدا می‌کرد... در اینجا بود که هواها و هوسها به بازی می‌نشست، و کسانی پیدا می‌شدند که فتوی دهند یکی از این ماه‌های حرام در سالی به تأخیر بیفتد و در سال دیگری جلو بیاید. تعداد ماه‌های حرام چهار تا می‌گردید، ولی موعد خود این ماه‌ها تبدیل و تغییر پیدا می‌کرد:

﴿ لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللهُ ﴾.

تا با تعداد ماه‌هائی که خدا حرام کرده است، موافقت برقرار سازند.

وقتی که سال نهم هجری فرارسید، رجب حقیقی در موعد رجب نبود، و ذوالحجّهٔ حقیقی در وقت مقرّر ذوالحجّه نبود! رجب در موعد جمادی الآخره، و ذوالحجّه در وقت ذوالقعده قرار داشت! گردآوری سپاه و لشکرکشی عملاً و واقعاً در جمادی الآخره صورت گرفت، ولیکن از لحاظ اسمی به سبب نسیء یعنی

جابجائی ماه‌ها در رجبِ غیر واقعی انجام پذیرفت! این آیات قرآنی نازل گردیدند و نسیء یعنی تبدیل و تغییر ماه‌ها را قدغن کردند و روشن نمودند که این کار از اوّل مخالف با آئین یزدان بوده است، آئینی که حلال کردن و حرام کردن و بطورکلّی قانونگذاری را حقّ خالص یزدان می‌سازد، و تجاوز انسانها بدین حقّ را کفر می‌شمارد ـ مگر این که خدا در چیزی از آن اجازه دهد ـ و بلکه چنین تجاوزی را مایهٔ افزایش کفر می‌داند... بدین خاطر آیات قرآنی گردنه‌ای را از میان برمی‌دارند که چه بسا در درونهای برخیها وسوسه و دغدغه کند که رجب را حلال بشمارند. در همان زمان، اصلی از اصول اساسی عقیده را مقرّر می‌دارند و گوشزد می‌کنند که حقّ تشریع و قانونگذاری دربارهٔ حلال و حرام، اختصاص به یزدان یگانهٔ جهان دارد و بس. این حقیقت را نیز به حقّ اصیل در ساختار کلّ هستی مرتبط می‌سازند، و بیان می‌دارند که این حقّ در آن زمان که یزدان آسمانها و زمین را آفریده است پدید آمده است. چه تشریع و قانونگذاری یزدان برای مردمان، فرعی و شاخه‌ای از تشریع و قانونگذاری او برای کلّ جهان است که انسانها هم در دائرهٔ آن قرار دارند. کناره‌گیری از این اصل، مخالفت با اصل کیهان و ساختار جهان است. پس کناره‌گیری و دوری از این اصل مایهٔ افزایش کفری است که کافران بدان گمراه می‌گردند.(۱)

حقیقت دیگری که این نصوص مقرّر می‌دارند متعلّق به چیزی است که بیان آن در بخش سابق متّصل به همین آیات گذشت، و آن اهل کتاب را مشرک شمردن، و ایشان را در عداوت و جهاد به مشرکان ملحق کردن، و فرمان دادن به جنگ با جملگی آنان به طور یکسان اعم از مشرکان و اهل کتاب است... همان‌گونه که آنان با جملگی مسلمانان می‌جنگند... این که آنان همگان، با جملگی مسلمانان می‌جنگند کاری است که واقعیّت تاریخی یکسره آن را مقرّر می‌دارد و می‌نماید، همان‌گونه که قبلاً فرموده‌های یزدان سبحان آن را مقرّر می‌داشت و می‌نمود، بدان هنگام که از وحدت کامل هدف موجود در میان مشرکان و اهل کتاب در برابر اسلام و مسلمانان سخن می‌گفت، و از اتفّاق آنان سخن می‌راند که چگونه به هنگام پیکار با اسلام و مسلمانان، آنان با یکدیگر گردمی‌آیند، و صف واحدی را تشکیل می‌دهند، هر چند قبلاً در میان خودشان دشمنانگیها و خون خواهیها و اختلافاتی در تفصیلات عقیده داشته باشند. این دشمنانگیها و خون خواهیها و اختلافات در همایش و گردهمآئی جملگی ایشان برای رویاروئی با حرکت اسلامی، و در کار و تلاش ایشان بطور متّحد و یکپارچه جهت نابودی هستی اسلامی، هیچ گونه تأثیری در تجمّع ایشان ندارد و بر جمع آنان چیزی را نمی‌افزاید و از جمع ایشان چیزی را نمی‌کاهد.

این حقیقت واپسین که به این اختصاص دارد که اهل کتاب مشرکانی هستند همچون سائر مشرکان، و این مشرکان و آن مشرکان هر دو دسته با همگی مسلمانان می‌جنگند، پس بر مسلمانان هم لازم و واجب می‌گردد با همگی ایشان بجنگند... اینها به اضافهٔ حقیقت پیشین که جابجائی و تغییر ماه‌ها مایهٔ فزونی کفر می‌گردد، چون اقدام به تشریع و قانونگذاری برابر چیزی است که خدا نازل نفرموده است و بدان اجازه نداده است، پس این کار کفری است و بر کفر اعتقادی افزوده می‌گردد و بر آن می‌افزاید... این دو حقیقت مناسبتهائی هستند که این دو آیه را به چیزی که پیش از آن دو آیه بوده است و به چیزی که پس از این دو آیه می‌آید، در روند قرآنی پیوند می‌دهد، روندی که به زدودن سدّها و مانعهائی می‌پردازد که بر سر راه گردهمآئی و همایش همگانی سپاهیان و لشکرکشی ایشان، و حرکت اسلامی برای نبرد با مشرکان و اهل کتاب است.

❁

﴿ إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «شریعة کونیّة».

﴿ ذٰلِکَ ٱلدِّینُ ٱلْقَیُّومُ ﴾.

شمارهٔ ماه‌ها (ی سال قمری) در حکم و تقدیر خدا (ی متعال، و مضبوط در لوح محفوظ، یا موجود) در کتاب آفرینش ـ از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است ـ دوازده ماه است که چهار ماه حرام است (و آنها عبارت از: ذی القعده، ذی الحجّه، محرّم، و رجب. جنگ در این ماه‌ها حرام است، و) این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییر ناپذیر (خدا) است.

این نصّ قرآنی معیار زمان را و تعیین چرخش آن را به سرشت هستی برمی‌گرداند، سرشتی که خدا هستی را بر آن آفریده است. همچنین آن را به اصل خلقت برمی‌گرداند، خلقت آسمانها و زمین. و اشاره می‌کند به این که دورهٔ زمانی ثابتی وجود دارد که به دوازده ماه تقسیم شده است. برای ثبات این دورهٔ زمانی به ثبات تعداد ماه‌ها استدلال می‌کند. این ماه‌ها در دوره‌ای افزایش نمی‌یابند و در دوره‌ای کاستی نمی‌گیرند. این امر در کتاب خدا است ـ یعنی در قانون او است، قانونی که نظم و نظام این هستی را بر آن برپا و استوار داشته است. پس ماه‌ها ثابت بر نظم و نظام خود هستند، نه به عقب می‌افتند و نه کاستی و افزایش می‌گیرند. زیرا که برابر قانون ثابتی اتمام می‌پذیرند و تکمیل می‌شوند، آن قانونی که قانون هستی است و یزدان آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است خواسته است که پدیدار و پایدار گردد.

روند قرآنی این اشارهٔ به ثبات قانون را دیباچهٔ تحریم ماه‌های حرام و تعیین موعد مقرّر آنها می‌گرداند، تا بگوید: این تعیین و این تحریم بخشی از قوانین خدا است و این قانون همچون همهٔ قانونهای هستی ثابت و برجای است و تحریف آن برابر هوا و هوس درست نیست، و به تقدیم و به تأخیر انداختن آن روا و جائز نمی‌باشد. چه این قانون همسان چرخش زمانی است، چرخشی که برابر قانون تغییرناپذیری در اندازهٔ ثابتی انجام می‌پذیرد:

﴿ ذٰلِکَ ٱلدِّینُ ٱلْقَیُّومُ ﴾.

این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییرناپذیر (خدا) است.

این آئین مطابق با قانون اصیلی است که آسمانها و زمین در پرتو آن استوار و برجای هستند، از آن زمان که یزدان آسمانها و زمین را آفریده است.

بدین منوال این آیهٔ کوتاه زنجیرهٔ درازی از معانی و مفاهیم شگفت را در بر می‌گیرد... برخی از برخی پیروی می‌کنند، و بعضی برای بعضی زمینه را تهیّه می‌بینند، و بخشی بخشی را تقویت می‌نمایند. این نصّ کوتاه مشتمل بر حقائق جهانی است، حقائقی که دانش نوین می‌کوشد با روشها و تلاشها و آزمونهای خود بدانها دسترسی پیدا کند. این آیه همچنین میان قوانین سرشتی در آفرینش هستی، و میان اصول این آئین و فرائض و واجبات آن پیوند برقرار سازد، تا ژرفی ریشه‌های این آئین را در دلها و اندیشه‌ها استقرار بخشد، و ثبات پایه‌های این آئین، و راست قامتی تنه‌های آن را به خردها تفهیم کند... همهٔ این چیزها در بیست و یک واژه نهفته است که در ظاهر، عادی و ساده و زودفهم و معمولی به نظر می‌آید.

﴿ ذٰلِکَ ٱلدِّینُ ٱلْقَیِّمُ. فَلاٰ تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ ﴾.

این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییرناپذیر (خدا) است، پس در آنها به خویشتن ستم نکنید (و جنگ در آنها را حلال ندانید، مگر این که تجاوز و قانون شکنی از سوی دشمن باشد و شما به ناچار از خود دفاع کنید).

در این ماه‌های حرامی که تحریم آنها با قانون هستی ارتباط دارد، قانونی که آسمانها و زمین بر آن استوار و ماندگار است، به خویشتن ستم نکنید. این قانون جهانی چنین است که یزدان برای مردمان قانونگذاری می‌کند، همان گونه که او برای کیهان قانونگذاری می‌کند... به خویشتن ستم نکنید با حلال کردن حرام ماه‌هائی که خدا خواسته است چنین ماه‌هائی دورهٔ امن و امان و دهکدهٔ صلح و ساز باشند. اگر گوش نکنید و همچون فرمانی را نادیده گیرید با خواست خدا مخالفت می‌ورزید. با این مخالفت به خویشتن ستم می‌کنید، چرا که خود را در

آخرت به عذاب خدا گرفتار می‌سازید، و در زمین خویشتن را دچار ترس و هراس و پریشانی و نگرانی می‌کنید، زمانی که همۀ ماه‌ها و سراسر زمین به یک دوزخ جنگی تبدیل می‌گردد، و آرامش و آسایش و صلح و سازی در آن یافته نمی‌گردد.

﴿ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ﴾.

(ای مؤمنان!) با همۀ مشرکان بجنگید همان گونه که آنان جملگی با شما می‌جنگند.

امّا این جنگیدن باید در غیر ماه‌های حرام باشد، مادام که مشرکان جنگ را نیاغازند. اگر مشرکان جنگ را بیاغازند پاسخ به تعدّی و تجاوز آنان در این ماه‌ها لازم است و باید بر ایشان بتازید، چون دست کشیدن یک جانبه از جنگ نیروی خیرخواه را ضعیف می‌کند، نیروی خیرخواهی که نگاهداری و نگاهبانی از مقدّسات بدان واگذار شده است، و باید نیروی بدخواه و تجاوز پیشه را متوقّف سازد و بر جای خود بنشاند. اگر چنین نکند فساد و تباهی در کرۀ زمین پخش می‌گردد، و در قوانین هرج و مرج پیش می‌آید. پس در این صورت پاسخ به نیروی بدکردار تعدّی کننده، وسیله‌ای برای حفظ ماه‌های حرام است، و جنگ با همچون نیروی بدنهاد و شروری تعدّی و اهانت به ماه‌های حرام بشمار نمی‌آید.

﴿ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ﴾.[1]

با همۀ آنان بدون استثناءِ کسی یا گروهی از ایشان بجنگید. چه آنان همگی با شما می‌جنگند و کسی را از شما مستثنی و جدا نمی‌کنند، و گروهی از شما را کنار نمی‌گذارند و بر جای نمی‌دارند. کارزار در اصل خود پیکار میان کفر و توحید، و کفر و ایمان، و هدایت و ضلالت است. پیکار میان دو اردوگاه جدای از یکدیگر است. دو اردوگاهی که صلح و ساز دائمی میان آن دو تا، ممکن نیست، و اتّفاق و اتّحاد کامل میان آن دو تا، صورت نمی‌گیرد. چرا که اختلاف موجود در میان این دو اردوگاه عَرَضی و ظاهری و یا جزئی و ناچیز نیست. اختلاف بر سر مصالح و منافع نیست تا بتوان راجع بدان تصمیم گرفت و مشکل را حلّ و هماهنگی کرد. اختلاف بر سر حدود و ثغور هم نیست تا بتوان از نو مرزبندی و نشانه‌گذاری کرد. ملّت مسلمان قطعاً گول می‌خورد و از حقیقت پیکار میان خود و میان مشرکان - چه بت‌پرستان و چه اهل کتاب - غافل می‌گردد، هرگاه چنین بفهمد یا چنین بدو تفهیم کنند که کارزار میان ملّت مسلمان و مشرکان، پیکار اقتصادی، یا جنگ نژادی، یا نبرد میهنی، یا رزم استراتژیکی است... هرگز چنین نیست. بلکه این کارزار پیش از هر چیز پیکار عقیده است، و پیکار برنامه‌ای است که از این عقیده، یعنی: دین، برمی‌جوشد[2]...

در اینجا دیگر نیمه راه حلّها فائده‌ای ندارند و سودی نمی‌بخشند. اتّحادها و توافقها و مانورها پیکار را از میان برنمی‌دارند و چارۀ کار را نمی‌سازند. چارۀ پیکار پرداختن به جهاد و مبارزه است، جهادِ شامل و مبارزۀ کامل ... سنّت خدا که تخلّف ناپذیر است. قانون خدا که آسمانها و زمین بر آن استوار و پایدار است، و عقائد و ادیان بر آن برپا و برجا و ماندگار است، و دلها و درونها بر آن استقرار و استمرار یافته‌اند. در آن زمان که یزدان آسمانها و زمین را آفریده است، در کتاب خود چنین نوشته است.

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

و بدانید که (لطف و یاری) خدا با پرهیزگاران است.

پیروزی با پرهیزگارانی است که خویشتن را از این برحذر می‌دارند که مقدّسات خدا را نامحترم دارند، و چیزی را که یزدان حرام کرده‌اند حلال شمارند، و قوانین او را تحریف کنند. نباید مسلمانان از جهاد با همۀ مشرکان باز ایستند، و از جهاد کامل و شامل و همه جانبه بترسند. چون این جهاد، جهاد در راه یزدان است،

۱- ترجمۀ این بخش اندکی پیش گذشت. (مترجم)
۲- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «لا اله الا الله منهج حیاة».

آداب و رسوم آن را مراعات می‌دارند، و از حدود و ثغور آن درنمی‌گذرند، و جهاد را برای خدا می‌کنند و در پنهان و آشکار خدا را در نظر می‌دارند و رضای او را می‌جویند. پیروزی با ایشان است، چون خدا با آنان است، و کسی که خدا با او باشد جای هیچ گونه جدال و ستیزی نیست که پیروز است.

﴿ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ. يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا، لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ. زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ. وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾.

به تأخیر انداختن (و بهم زدن ترتیب ماه‌های حرام) افزایش در کفر است. کافران بدان گمراهِ (گمراه و سرگشته‌تر از پیش) می‌شوند. آنان یک سال (ماه حرام را) حلال می‌کنند و یک سال (ماه حلال را) حرام می‌سازند (و برابر آرزوی خود ماه‌ها را جابجا می‌نمایند و می‌گویند: ماهی در برابر ماهی) تا با تعداد ماه‌هائی که خدا حرام کرده است موافقت برقرار سازند (و عدد چهار را تکمیل گردانند) و بدین وسیله چیزی را (برای خود) حلال نمایند که خداوند حرام کرده است (و چیزی را حرام نمایند که خداوند حلال فرموده است). کردار زشتشان در نظرشان آراسته شده است، و خداوند گروه کافران (مصرّ بر کفر را به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

مجاهد رحمه‌الله گفته است: مردی از بنی‌کنانه هر سال سوار بر الاغی در زمان حجّ به مکّه می‌آمد و می‌گفت: ای مردمان! من کسی نیستم که از من عیب و رخنه‌ای گرفته شود و سخنانم پذیرفته نشود و ناامید گردم. آنچه می‌گویم ردخور ندارد و پذیرفتنی است. ما محرّم را حرام کرده‌ایم و صفر را به تأخیر انداخته‌ایم. سال بعد که فرامی‌رسید سخنان خود را تکرار می‌کرد و می‌گفت: ما صفر را حرام کرده‌ایم و محرّم را به تأخیر انداخته‌ایم... ناظر به همین معنی است این بخش از آیه:

﴿ لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ ﴾.

تا با تعداد ماه‌هائی که خدا حرام کرده است موافقت برقرار سازند (و عدد چهار را تکمیل کنند).

مجاهد گفته است: مراد موافقت با چهار ماه است... ناظر به همین معنی هم این بخش از آیه است:

﴿ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ ﴾.

و بدین وسیله چیزی را (برای خود) حلال نمایند که خداوند حرام کرده است (و چیزی را حرام نمایند که خداوند حلال فرموده است).

این کار با به تأخیر انداختن این ماه حرام انجام می‌پذیرفت...

عبدالرحمن پسر زید پسر اسلم گفته است: این مرد فردی از بنی‌کنانه بود و بدو قلمس گفته می‌شد. او در دورهٔ جاهلیّت می‌زیست. کسی از عربها هم در دورهٔ جاهلیّت، در ماه حرام بر دیگری نمی‌تاخت و به جنگ نمی‌پرداخت. چه بسا مردی قاتل پدرش را می‌دید و به سویش دست دراز نمی‌کرد... در وقتی از اوقات قلمس به کسان خود گفت: بیائید به جنگ برویم. بدو پاسخ دادند: این ماه محرّم است. گفت: امسال آن را جابجا می‌کنیم و به تأخیرش می‌اندازیم. امسال دو ماه صفر خواهیم داشت. و چون سال دیگری بیاید آن را جبران می‌کنیم و دو ماه محرّم ترتیب خواهیم داد... عبدالرحمن می‌گوید: قلمس چنین کرد. چون سال دیگری بیامد به مردم گفت: در صفر جنگ نکنید. صفر را با محرّم حرام کنید. امسال محرّم و صفر حرام بشمارند.

این دو قولی است که دربارهٔ این آیه گفته شده است، و دو صورت از صورتهای نسیء، یا جابجائی و تبدیل و تغییر را نشان می‌دهد. در اوّلی ماه صفر بجای ماه محرّم ماه حرام گرفته شده است، و در نتیجه ماه‌های حرام همان چهار تا مانده است، ولی ماه‌هائی نیستند که خدا تعیین فرموده است، به علّت این که ماه محرّم ماه حلال گرفته شده است. در دومی سه ماه در یک سال، و در سال دیگر پنج ماه حرام گرفته شده است. روی هم

مجموع ماه‌های حرام در دو سال هشت ماه شده است و با تقسیم هشت ماه بر دو سال، به هر سالی چهار ماه رسیده است، ولیکن در یکی از دو سال حرام بودن ماه محرّم نادیده گرفته شده است و ضائع شده است، و در سال دیگری حلال بودن ماه صفر حرام قلمداد گردیده است!

در هر دو حالت آنچه خدا حرام فرموده است حلال گردیده است، و آنچه را که خدا حلال نموده است حرام گردیده است، و این سرپیچی از شرع و قانون خدا است و:

﴿ زِیادَةٌ فِي الْكُفْرِ ﴾.

افزایش در کفر است.

همان‌گونه که قبلاً گفتیم، بـه دست گرفتن تشریع و قانونگذاری کفر است و افزون بر کفر اعتقاد است.

﴿ يُضَلُّ بِهِ الَّذينَ كَفَرُوا ﴾.

کافران بدان گمراهِ (گمراه و سرگشته‌تر از پیش) می‌شوند.

کافران گول‌زده می‌شوند به وسیلۀ بازی با الفاظ و تحریف و تأویلی که در این کار است.

﴿ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ عَمَلِهِمْ ﴾.

کردار زشتشان در نظرشان آراسته شده است.

آنان کار بد را نیک می‌شمارند، و زشتی انحراف را زیبائی می‌پندارند، و نمی‌دانند با این چنین کارهائی به چه گمراهیهائی گرفتار می‌آیند، و در کفر پافشاری می‌کنند.

﴿ وَ اللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرينَ ﴾.

خداوند گروه کافران (مصرّ بر کفر را به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

خداوند کافرانی را هدایت نمی‌نماید که دلهایشان را از هدایت پنهان کرده‌اند، و دلائل هدایت را از دلهایشان پوشیده و نهان نموده‌اند. بدین سبب سزاوار این شده‌اند که خدا ایشان را در تاریکی و گمراهی‌ای که در آن می‌لولند رها کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ
إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۳۸﴾
إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا
غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿۳۹﴾ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ
يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ
اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا
وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى
وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۴۰﴾
انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾

این بخش از روند سوره، ارجح این است کـه پس از فرمان به لشکرکشی همگانی برای جنگ تبوک، نازل گردیده است. بدین معنی، وقتی که پیغمبر ﷺ شنید رومیان در اطراف جزیرة العرب در شام گردآمده‌اند، و هرقل توشه و اندوختۀ یکساله را به یاران خود داده است، و قبیله‌های عرب لخم و جذام و عامله و غسّان بدیشان پیوسته‌اند، و پیشقراولان و پیشاهنگان سپاهیان خود را به بلقاء شام روانه کرده‌اند و گسیل داشته‌اند، پیغمبر ﷺ مردمان را برای جنگ با رومیان فراخواند. پیغمبر ﷺ کمتر به سوی جنگی بیرون می‌آمد مگر این که به عنوان خدعۀ جنگی وانمود می‌فرمود که به جای دیگری حرکت می‌کند. امّا در این جنگ آشکارا مقصد و جایگاه جنگ را بیان کرد. زیرا فاصلۀ زیادی در پیش بود، و زمان سخت و دشواری بود. چراکه این جنگ در شدّت گرما رخ می‌داد.

هنگامی که سایه‌ها خوشایند شده بود، و میوه‌ها رسیده بود، و ماندن در خانه و کاشانه برای مردمان دوست داشتنی بود... بدین هنگام در جامعۀ اسلامی اهداف و مقاصدی ظاهر و پدیدار گردید که در سرآغاز سوره از آنها سخن گفتیم... همچنین منافقان فرصت پیدا کردند دیگران را سست و رسوا کنند. بدین منظور گفتند: در گرما برای جنگ بیرون نروید. مردمان را از فاصلۀ زیاد و از دوری مکان ترساندند، و ایشان را از قدرت و عظمت رومیان بیم دادند... این انگیزه‌های گوناگون و عوامل جوراجور تأثیر خود را در تنبل کردن برخی از مردمان داشت و آنان را از قرار گرفتن در میان سپاهیان عازم جبهۀ جنگ بازداشت... این بخش به چاره‌جوئی همچون چیزهائی می‌پردازد.

❁

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فی سَبیلِ اللهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ. أَرَضیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلاّ قَلیلٌ. إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ، وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئاً، وَ اللهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. إِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ، إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ: لا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا، فَأَنْزَلَ اللهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی، وَ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا، وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ. انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً، وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللهِ. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجراء می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می‌تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین ببرد و دستۀ فرمانبرداری را جانشین شما کند). اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان‌گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر ترسید که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزندی رسد،) در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزّت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهرۀ او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهیانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حُنَیْن) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا با عزّت است (و هر کاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد. ای مؤمنان! هرگاه منادیِ جهاد، شما را به جهاد ندا در داد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا سنگین‌بار، (جوان یا پیر، مجرّد یا متأهّل، کم عائله یا پرعائله، غنی یا فقیر، فارغ البال یا

گرفتار، مسلّح به اسلحهٔ سبک یا سنگین، پیاده یا سواره، و... در هر صورت و در هر حال،) و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید. اگر دانا باشید می‌دانید که این به نفع خود شما است.

این آغاز سرزنش واپس نشستگان از لشکریان و شرکت نکنندگان در جهاد در راه یزدان، و تهدید ایشان از سرانجام سرسنگینی و تنبلی در راه ایزدمنّان، و یادآوری آنان به یاری و کمک خداوند سبحان به فرستادهٔ خود پیش از بودن کسی از ایشان با او است. همچنین بدیشان تذکّر داده می‌شود که خدا می‌تواند این یاری و کمک را بدون آنان هم به انجام رساند و پیروزی را دیگر باره برگرداند. امّا اگر خدا چنین کند، در این صورت جز گناه واپس ماندن و بزهِ کوتاهی کردن بهرهٔ ایشان نمی‌شود.

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فی سَبیلِ اللهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ؟ ﴾.

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟

مراد کشش زمین، و آزمندیهای زمین، و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای زمین است... سختیِ هراس بر زندگی، و ترسِ بر اموال، و نگرانی بر لذائذ و مصالح و امتعه و کالاها است... کشش رفاه و آسایش و ماندگاری است... کشش لذّتهای گذرا و زمان زندگانی محدود و هدف نزدیک است... کشش گوشت و خون و خاک است... تعبیر قرآنی با نواهای واژگان خود همهٔ این سایه‌روشنها و پرتوها را می‌افکند:

﴿ اِثّاقَلْتُمْ ﴾ ...[1]

سستی و کندی کردید. دل به دنیا دادید...

«اِثّاقَلْتُمْ» با زمزمهٔ نوای خود بیانگر پیکرهای فروافتاده و فروتپیدهٔ سنگینی است که صاحبان چنین اندامهائی با رنج فراوان آنها را بلند می‌گردانند، ولی به سختی فرومی‌تپند و فرومی‌افتند. آنان هم به ناچار پیکرها را رها می‌کنند تا بر زمین بیفتند... واژگان بیانگر این معنی هستند:

﴿ اِثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ ﴾.

سستی کردید و به زمین چسببدید و دل به دنیا دادید.

کشش دارد که به سوی پائین می‌کشاند، و با پرواز ارواح و آزادی اشواق مقاومت می‌ورزند.

حرکت با سپاهیان برای جهاد در راه یزدان، آزادی از قید و بند زمین است. برتری گرفتن بر کشش گوشت و خون است. پیاده کردن معنی والائی آسمانی در انسان است. چیره کرده عنصر شوق بلند پروازی در وجود انسان، بر عنصر قید و بند و ضرورت و نیاز است. چشم دوختن به جاودانگی سرمدی است. رهائی از میدان محدود زمان و مکان است:

﴿ أَرَضیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ؟ فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلّا قَلیلٌ ﴾.

آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.

کسی که معتقد به خدا باشد و از حرکت برای جهاد در راه خدا بازایستد و به جهاد نرود، قطعاً در عقیدهٔ او رخنه و عیب و خللی است، و در ایمان همچون مؤمنی سستی و زیان و ضرری است. بدین خاطر است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

(مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَغْزُ وَ لَمْ یُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ ماتَ عَلیٰ شُعْبَةٍ مِنْ شُعَبِ النِّفاقِ).

کسی که بمیرد و نجنگیده باشد، و با خویشتن دربارهٔ جنگی هم صحبت نکرده باشد، بر شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق می‌میرد.

چه نفاق که رخنهٔ در عقیده است و عقیده را از صحّت و کمال بازمی‌دارد، سبب می‌گردد کسی را از جهاد در راه خدا بازدارد که گمان می‌برد دارای عقیده است. نفاق

۱- «اِثّاقَلْتُمْ» قرائت حفص است و در کار تصویرگری رساتر از قرائتهائی است که در آنها بجای آن «تَثاقَلْتُمْ» آمده است.

همچون کسی را از مرگ و فقر می‌ترساند و همین ترس و هراس او را از جهاد بازمی‌دارد. در حالی که مرگ در دست خدا است، و روزی از سوی خدا می‌رسد، و بهره‌مندی از زندگی این جهانی و کالای این جهانی در برابر زندگانی آخرت و نعمتهای آن جهانی جز چیز اندکی و ناچیزی نیست.

این است با تهدید خطاب بدیشان می‌شود:

﴿ إِلاَّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَليماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً، وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجراء می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می‌تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین ببرد و دستهٔ فرمانبرداری را جانشین شما کند).

خطاب متوجّه مردمان معیّنی در موقعیّت معیّنی است. ولی مدلول و مفهوم آن همگانی است و همهٔ کسانی را در برمی‌گیرد که به خدا ایمان داشته باشند. عذابی هم که ایشان را تهدید می‌کند، تنها عذاب آخرت نیست، بلکه عذاب دنیا نیز هست. عذاب خواری و ذلّتی است که گریبانگیر واپس نشستگان از جهاد و مبارزه می‌گردد. عذاب چیره شدن دشمنان بر آنان است. عذاب بی‌بهره ماندن ایشان از خوبیها و خوشیها، و بهره‌مندی دشمنان از خوبیها و خوشیها... این چنین مؤمنانی گذشته از همهٔ این عذابها، به زیان جانی و مالی چندین برابر زیان جانی و مالی مبارزه و جهاد گرفتار می‌آیند، و در مذبح خواری و رذالت، چندین برابر پایگاه بزرگواری و کرامت، باید تاوان بپردازند و خویشتن را فداء سازند. هیچ ملّتی به ترک جهاد نگفته است مگر این که یزدان جهان خواری و پستی را بهرهٔ ایشان گردانده است، و شکست‌خورده و حقیر چندین برابر چیزی را به دشمنان خود پرداخته اند که فداکاری و مبارزهٔ با دشمنان از ایشان می‌خواسته است.

﴿ وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ﴾.

و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجراء می‌نمایند).

قومی را جایگزینتان می‌سازد که بر عقیده استوار می‌مانند، و بهای عزّت و کرامت را می‌پردازند، و بر دشمنان خدا برتری می‌گیرند:

﴿ وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً ﴾.

و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید.

هیچ‌گونه بهائی نخواهید داشت، و هیچ‌گونه اهمّیّتی به شما داده نمی‌شود. نه بر حساب می‌افزائید و نه از آن می‌کاهید، و اصلاً به شمار نمی‌آئید!

﴿ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

و خدا بر هر چیزی توانا است.

یزدان ناتوان از این نیست که شما را از میان بردارد، و قومی را جایگزینتان گرداند که جدای از شما باشند، و شما را در حساب و کتاب نادیده گیرد!

برتری گرفتن بر کشش زمین و بر ضعف نفس، اثبات وجود انسانی بزرگوار است. این کار، زندگی به معنی بلند و والای زندگی است. قطعاً به زمین چسبیدن و دل به دنیا دادن، و تسلیم ترس و هراس شدن، اعدام وجود انسانیِ بزرگوار است. این کار برابر مقیاس و معیار یزدان، و از دیدگاه روحی که انسان را از غیر انسان جدا می‌سازد، نابودی بشمار است.

خدا برای ایشان از واقعیّت تاریخی مثال می‌آورد، واقعیّتی که با آن آشنا هستند. مثالی برای ایشان می‌آورد که بیانگر کمک و یاری یزدان به پیغمبر خود است و کمک و یاری ایشان در آن نیست. پیروزی از

سوی خدا در می‌رسد و به هر کس که خدا بخواهد آن را عطاء می‌فرماید:

﴿ إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ. إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ: لا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنا. فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها، وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ، وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا، وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان‌گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر ترسید که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزندی رسد،) در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزّت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهرهٔ او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهیانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حُنَیْن) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا با عزّت است (و هر کاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد.

این کوچ هنگامی صورت گرفت که قریشیان از دست محمّد ﷺ به تنگ آمدند. این هم قاعدهٔ همیشگی است که نیروی ستمگر از دست سخن حقّ به تنگ می‌آید، بدان‌گاه که نمی‌تواند آن را از میان بردارد و بزداید، و در برابر بودن آن هم شکیبائی ندارد. قریشیان دربارهٔ محمّد ﷺ به رایزنی پرداختند و به شور نشستند، و تصمیم گرفتند که خویشتن را از دست او برهانند. یزدان او را از دسیسه و توطئهٔ قریشیان آگاه فرمود، و بدو وحی کرد که بیرون رود و مکّه را بدرود گوید. محمّد ﷺ یکّه و تنها بیرون رفت و جز دوست خود ابوبکر صدّیق را به همراه نداشت. بدون هرگونه سپاهی و اسلحه و ابزاری کوچ را آغازید. امّا دشمنان او زیاد بودند و نیروی ایشان بر نیروی او چیره و غالب بود. روند قرآنی صحنهٔ پیغمبر ﷺ و رفیق او را ترسیم می‌کند:

﴿ إِذْ هُما فِي الْغارِ ﴾.

هنگامی که آن دو نفر در غار بودند.

قریشیان دنبال ایشان را گرفتند و آثارشان را ردیابی کردند. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بیتابی می‌کرد، امّا نه برای خود، بلکه نگران دوست خویش بود. می‌ترسید آن دو را پیدا کنند و به دوست عزیز و گرامیش دسترسی یابند و بدو بلائی برسانند. به پیغمبر ﷺ عرض می‌کرد: اگر یکی از آنان زیر پاهای خود را بنگرد، ما را زیر پاهای خویش خواهد دید. پیغمبر ﷺ که یزدان آرامش بر دلش نازل فرموده بود از ترس و هراس او می‌کاست و وی را آرام می‌نمود و به دل او اطمینان می‌داد و بدو می‌فرمود:

(یا أَبابَکْرٍ ما ظَنُّکَ بِاثْنَیْنِ اللهُ ثالِثُهُمْ؟).

ای ابوبکر دربارهٔ دو نفری که یزدان سومین ایشان است چه می‌اندیشی؟.

سرانجام چه شد؟ بدان گاه که نیروی مادی جملگی در سوئی بود، و در سوی دیگر پیغمبر ﷺ با رفیق خود تنها بود؟ پیروزی کامل از سوی خدا در رسید و با سپاهیانی حاصل گردید که مردمان آنان را نمی‌دیدند. شکست و خواری و کوچکی بهرهٔ کافران شد:

﴿ وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ ﴾.

و سخن کافران را فرو کشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت).

و سخن یزدان در مکان والای خود پیروزمندانه و نیرومند و روا و گذرا ماند:

﴿ وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا ﴾.

و سخن خدا پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است).

﴿وَکَلِمَةَ اللهِ﴾ با نصب نیز خوانده شده است. ولی خواندن با رفع دارای معنی رساتر و نیرومندتری است، زیرا معنی ثبوت و استقرار می‌بخشد، و سخن خدا در اصل خود بالا و والا است، بدون این که در سایهٔ رخداد معیّنی بالا و والا شود. خدا هم «چیره و توانا» است و دوستانش خوار و زبون نمی‌گردند، و او «کار بجا» است و پیروزی را در وقت خودش مقدّر می‌کند و می‌رساند و بهرهٔ کسی می‌گرداند که او را مستحقّ و سزاوار آن بداند.

این مثالی است برای پیروزی بخشیدن خدا به پیغمبرش، و چیره و والا گرداندن سخنش. خدا می‌تواند این پیروزی را با دست کسان دیگری تکرار و اعاده کند، کسانی که جدای از افرادی هستند که به زمین می‌چسبیدند و دل به دنیا می‌دادند و سرسنگینی و کندی می‌کردند. این مثالی از واقعیّت زندگی است، اگر مردمان با وجود سخن خدا نیازی به دلیل و حجّت دارند!

خدا در سایهٔ این مثال مؤثّر، مردمان را به لشکرکشی عمومی فرا می‌خواند، و از ایشان می‌خواهد همگان سپاهیان اسلام باشند و چیزی ایشان را از شرکت در جهاد باز ندارد و پیشآمدی آنان را بر جای ننشاند، اگر برای خود در این جهان و در سرای آخرت خیر و خوبی می‌خواهند:

﴿اَنْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذٰلِکُمْ خَيْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

(ای مؤمنان! هرگاه منادیِ جهاد، شما را به جهاد ندا در داد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا سنگین‌بار، (جوان یا پیر، مجرّد یا متأهّل، کم عائله یا پرعائله، غنی یا فقیر، فارغ البال یا گرفتار، مسلّح به اسلحهٔ سبک یا سنگین، پیاده یا سواره، و... در هر صوت و در هر حال،) و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید. اگر دانا باشید می‌دانید که این به نفع خود شما است.

در هر حال و احوالی به سوی جهاد حرکت کنید، و با جان و مال به جهاد بپردازید، و برای گریز از جهاد به دنبال عذر و بهانه نباشید و در پی دلیل و برهان نگردید، و در برابر سدّها و مانعها درنمانید.

مؤمنان مخلص این خیر و خوبی را درک و فهم کردند. برای جهاد حرکت نمودند هر چند که موانع بر سر راه ایشان بود، و عذرها و بهانه‌هائی داشتند اگر در پی عذرآوری و بهانه‌گیری بودند. این بود که خدا برایشان دریچه‌های دلهائی را گشود، و سرزمینهائی را به رویشان باز کرد، و توسّط ایشان سخن یزدان را عزّت بخشید و فرمان خویش را چیره و پیروز گرداند، و در پرتو سخن و فرمان ایزد سبحان آنان را عزّت و قدرت بخشید، و بر دست ایشان چیزی را پیاده کرد که در تاریخ فتوحات معجزه بشمار است.

ابن جریر با اسنادی که داشته است از ابوراشد حرّانی روایت کرده است که گفته است: «به مقداد پسر اسود سوار کار پیغمبر خدا ﷺ رسیدم و دیدم بالای تابوتی از تابوتهای صرّافها نشسته است، و به سبب تنومندی از آن بزرگتر است. با این وجود می‌خواست به جنگ برود. بدو گفتم: خدا تو را معذور داشته است و از جنگ معاف فرموده است. پاسخ داد و گفت: سورهٔ بَعوث[1] برای ما نازل گردیده است:

﴿إِنْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً﴾.

ای مؤمنان! هرگاه منادیِ جهاد، شما را به جهاد ندا در داد فوراً) به سوی جهاد حرکت کنید، سبکبار یا

۱- صفات زیادی دربارهٔ سورهٔ برائت نقل گردیده است و آن را به نامهای گوناگونی خوانده است. از جمله «فاضحه» نامیده شده است چون رازهای منافقان را بر ملا کرده است و ایشان را رسوا نموده است. همچنین: «منفره»، «معبره»، «مبعثره»، «مثیره» و «بَعوث» با فتح باء نام گرفته است، چون این سوره دربارهٔ لشکرکشی سخن می‌راند، و از رازهای نهان در دلها تعبیر می‌کند، و اسرار پنهان را پخش می‌نماید و مجاهدانی را برمی‌انگیزد. همچنین این سوره را «مدمدمه» و «مخزیه» و «منکّله» و «مشرّده» نیز می‌گویند.

سنگین‌بار، (جوان یا پیر، مجرّد یا متأهّل، کم عائله یا پرعائله، غنی یا فقیر، فارغ البال یا گرفتار، مسلّح به اسلحهٔ سبک یا سنگین، پیاده یا سواره، و... در هر صوت و در هر حال،).

ابن جریر همچنین با اسنادی که دارد از حیان پسر زید شرعبی روایت کرده است و گفته است: با صفوان پسر عمرو که والی حمص از سوی أفسوس بود، رهسپار جراجمه برای جنگ شدیم. پیر مردم کهنسال با وقاری را دیدم که ابروهایش بر بالای چشمانش فروهشته بود و اهل دمشق بود. سوار بر مرکب خود با کسانی راه افتاده بود که می‌خواستند بر دشمنان بتازند. بدو رو کردم و گفتم: ای عمو! خدا که تو را معذور داشته است و از جنگ معاف فرموده است. ابروها را بالا برد و گفت: برادر زاده‌ام! خدا ما را به جهاد خوانده است چه سبکبار باشیم و چه سنگین‌بار، پیر یا جوان، و ... هان! یزدان سبحان کسی را که دوست داشته باشد به فوز شهادت می‌رساند. سپس او را زنده می‌گرداند و جاودان می‌نماید. خدا تنها کسی را از میان بندگانش به فوز شهادت می‌رساند که سپاسگزاری و شکیبائی و یاد خدا کند و جز خداوندگار بزرگوار را نپرستد.

اسلام با همچون جدّی دریافت داشتن فرموده‌های یزدان، در زمین حرکت کرد و مردمان را از پرستش بندگان بیرون آورد و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان رساند، و همچون معجزه‌ای در تاریخ فتوحاتِ آزادی بخش صورت می‌پذیرد.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ
عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ ۚ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا
مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾
عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ
فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ ۞ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ
لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ
وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُم
مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ
الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾
لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ
جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٤٨﴾
وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ
سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
﴿٤٩﴾ إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِن تُصِبْكَ
مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا
وَّهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾ قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ
اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ
نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ
أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ قُلْ
أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ
قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ
إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٥٤﴾

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم
بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾
وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ
أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾ وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ
فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا
هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ

وَرَسُولُهُۥ وَقَالُوا۟ حَسْبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ
وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿٥٩﴾ ۞ إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ
لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ ۖ
فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ وَمِنْهُمُ
ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِىَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ
لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ
ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ ۚ وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾
يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ
أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟ أَنَّهُۥ
مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدًا فِيهَا ۚ
ذَٰلِكَ ٱلْخِزْىُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ يَحْذَرُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ
أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوٓا۟
إِنَّ ٱللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ
لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ
وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا۟ قَدْ كَفَرْتُم
بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ۚ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةًۢ
بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ
بَعْضُهُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۚ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ
إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَ ٱللَّهُ
ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ
فِيهَا ۚ هِىَ حَسْبُهُمْ ۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾

كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ
أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا فَٱسْتَمْتَعُوا۟ بِخَلَٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَٰقِكُمْ
كَمَا ٱسْتَمْتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَٰقِهِمْ وَخُضْتُمْ
كَٱلَّذِى خَاضُوٓا۟ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا
وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٦٩﴾ أَلَمْ يَأْتِهِمْ
نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ
إِبْرَٰهِيمَ وَأَصْحَٰبِ مَدْيَنَ وَٱلْمُؤْتَفِكَٰتِ ۚ أَتَتْهُمْ
رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن
كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾ وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ
وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ
وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾
وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا
ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ ۚ
وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾
يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ
وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ
مَا قَالُوا۟ وَلَقَدْ قَالُوا۟ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُوا۟ بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ
وَهَمُّوا۟ بِمَا لَمْ يَنَالُوا۟ ۚ وَمَا نَقَمُوٓا۟ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ
مِن فَضْلِهِۦ ۚ فَإِن يَتُوبُوا۟ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ۖ وَإِن يَتَوَلَّوْا۟ يُعَذِّبْهُمُ
ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ
مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ ۞ وَمِنْهُم مَّنْ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنْ
ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾
فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضْلِهِۦ بَخِلُوا۟ بِهِۦ وَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ
﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُۥ بِمَآ أَخْلَفُوا۟
ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا۟ يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟
أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ
ٱلْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾ ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ
ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا
جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ۙ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً
فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۗ
وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٨٠﴾ فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ

بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓا۟ أَن يُجَٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُوا۟ لَا تَنفِرُوا۟ فِى ٱلْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ
أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُوا۟ يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا۟ قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا۟ كَثِيرًا
جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ
مِّنْهُمْ فَٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُوا۟ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن
تُقَٰتِلُوا۟ مَعِىَ عَدُوًّا ۖ إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِٱلْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَٱقْعُدُوا۟
مَعَ ٱلْخَٰلِفِينَ ﴿٨٣﴾ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ
عَلَىٰ قَبْرِهِۦٓ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ فَٰسِقُونَ
﴿٨٤﴾ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَأَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم
بِهَا فِى ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَآ
أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُوا۟ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ
أُو۟لُوا۟ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا۟ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٨٦﴾
رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ
جَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ
وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى
مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾ وَجَآءَ
ٱلْمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟
ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
﴿٩٠﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا۟ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ
مَا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩١﴾
وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ
مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا۟ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ
حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا۟ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾ ۞

از اینجا به بعد سخن از گروهها و دسته‌هائی آغاز می‌گردد که بیمارهای ضعف و سستی در صف مؤمنان گریبانگیرشان گردیده است. به ویژه از گروهها و دسته‌های منافقان سخن می‌رود که به نام اسلام در صفوف مسلمانان جای گرفته‌اند، پس از آن که اسلام پیروز و چیره گردیده است. زیرا در این هنگام منافقان دیده‌اند که عشق به سلامت و ماندگاری، و عشق به کسب و کار زندگانی مقتضی این است که در برابر اسلام سرفرود آورند و کرنش برند، و در میان صفهای مؤمنان به نیرنگ پردازند.

در این بخش، همهٔ سیماها و نمادهائی را خواهیم دید که در دیباچهٔ سوره گذشت، بدان‌گونه که روند قرآنی آنها را به تصویر می‌کشد. چنین می‌دانیم که این سیماها و نمادها در پرتو چیزهائی که در سرآغاز سوره بیان کردیم روشن و مفهوم باشند:

«لَوْ کانَ عَرَضاً قَریباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوکَ، وَلٰکِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ؛ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَکُمْ، یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ، وَ اللهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. عَفَا اللهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ؟ لا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللهُ عَلیمٌ بِالْمُتَّقینَ. إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ؛ وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰکِنْ کَرِهَ اللهُ انْبِعاثَهُمْ، فَثَبَّطَهُمْ، وَ قیلَ: اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدینَ. لَوْ خَرَجُوا فیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَةَ، وَ فیکُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ، وَ اللهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ. لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتّیٰ جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللهِ وَ هُمْ کارِهُونَ».

(منافقان) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است. به خدا سوگند می‌خورند که اگر می‌خواستیم با شما حرکت می‌کردیم. آنان (در واقع با این عملها و این دروغها)

خویشتن را تباه و هلاک می‌کنند، و خدا می‌داند که ایشان دروغگویند. خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد باز مانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهائی که می‌آورند) راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند. آنان که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند در انجام جهاد با مال و جان (در راه یزدان) از تو اجازه نمی‌گیرند. (زیرا جهاد واجب است و در اداء واجبات، کسب اجازه لازم نیست. این چنین مؤمنان راستینی که برای رفتن به جهاد اجازه نمی‌گیرند، به طریق اولیٰ برای نرفتن به جهاد درخواست اجازه نمی‌کنند) و خداوند به خوبی افراد پرهیزگار را می‌شناسد (و از نیّات و اعمال آنان کاملاً آگاه است). تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدّعیان دروغینند و) به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دلهایشان دچار شکّ و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند. اگر (این منافقان نیّت پاک و درستی داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلّح و مجهّز در خدمت رسول راه می‌افتادند.) امّا خدا (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز زیان و ضرر نداشتند. این بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت، و بدیشان گفته شد: با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید). اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌انگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است. این گروه منافقان) پیش از این هم به فتنه‌گری و ایجاد فساد (در میان شما) پرداخته‌اند و (در جنگ احد و دیگر موارد) بر ضدّ شخص پیغمبر (و برخی از مؤمنان و خود آئین اسلام توطئه‌ها چیده‌اند و) نقشه‌ها کشیده‌اند و رایزنیها نموده‌اند و نیرنگها ورزیده‌اند (برای این که جلو اسلام را بگیرند و کار را بر تو تباه کنند) تا زمانی که ـ علی‌رغم خواست منافقان (و به کوری چشم ایشان) ـ یاری خدا فرارسید و آئین اسلام آشکار و پیروز گردید (و دسته دسته مردمان بدان گرویدند و مزهٔ ایمان را چشیدند و به حساب منافقان رسیدند).

اگر کار مربوط به کالائی از کالاهای نزدیک این زمین بود، و کار سفر کوتاهی و بی‌دردسری بود و سرانجام بی‌خطری داشت، از تو پیروی می‌کردند! امّا کار بس بزرگی و دارای فاصلهٔ سترگی است. کاری است که همّتهای فروافتاده و پست و اراده‌های ضعیف و سست، بدان نمی‌رسد و آن را درنمی‌یابد. ولی تلاش فراوان و بزرگی بدان می‌رسد و آن را درمی‌یابد که ارواح ناتوان و دلهای ترسو در برابرش به ناله و فغان درمی‌آیند. کاری است که در افقهای والا و بالائی قرار دارد که جانهای کوچک و پیکرهای لاغر در دامنهٔ آن درمی‌مانند و درمانده می‌شوند.

کاری که این واژگان جاودانه آن را به تصویر می‌کشند نمونه‌ای است که در میان نسلهای پیاپی انسانها تکرار می‌گردد:

﴿ لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قَاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ ٱلشُّقَّةُ ﴾.

(منافقان) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است.

مردمان بسیاری در راهی که سر به سوی افقهای والا و ارزشمند دارد، سقوط می‌کنند. مردمان بسیاری هستند

که به سبب طول راه خسته و درمانده می‌شوند و از کاروان بازمی‌مانند و به سوی کالای ناچیزی یا مطلب بی‌ارزشی می‌گرایند. مردمان زیادی وجود دارند که انسانها آنان را در هر زمانی و در هر مکانی می‌شناسند. ایشان جماعت اندک و ناگهان پدیدآمده‌ای هم نیستند. بلکه آنان گروه نمونهٔ تکرار شونده‌ای هستند. ایشان در حاشیهٔ حیات به زندگی ادامه می‌دهند، هر چند هم گمان می‌برند که آنان به منافعی دست یافته‌اند و به مطالبی رسیده‌اند، و می‌انگارند که از پرداخت بهای بالا خویشتن را رها ساخته‌اند. چه با بهای اندک جز کالای اندک را نمی‌توان خرید، و پول ناچیز جز متاع ناچیز نمی‌ارزد!

﴿ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ ﴾.

به خدا سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم با شما حرکت می‌کردیم.

این دروغی است که همیشه با ضعف همراه است، و جز ضعیفان دروغ نمی‌گویند. بلی که جز ضعیف دروغ نمی‌گوید، هر چند که در برخی از اوقات در شکل و سیمای نیرومندان توانمند نمایان شود. چه نیرومند رویاروی می‌گردد و می‌رزمد، و ضعیف گشت می‌زند و مانور می‌دهد. این قاعده در هیچ جایگاه و موقعیّتی از جایگاه و موقعیّتها، و در هیچ روزی از روزها تخلّف‌پذیر نیست و غلط از آب درنمی‌آید.

﴿ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ﴾.

آنان (در واقع با این عملها و این دروغها) خویشتن را تباه و هلاک می‌کنند.

آنان با این سوگند و با این دروغ خویشتن را تباه و هلاک می‌سازند، دروغی که گمان می‌برند راه رستگاری در پیش مردمان است. خدا آگاه از حقّ و حقیقت است، و آن را برای مردمان آشکار و نمودار می‌سازد. در نتیجه دروغگو به سبب دروغگوئی خود در دنیا تباه و هلاک می‌گردد، و در آخرت، یعنی روزی که انکار کردن سودی نمی‌بخشد و چیزی و کسی ناشناخته نمی‌ماند، دروغگو تباه و هلاک می‌گردد.

﴿ وَ اللهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾.

و خدا می‌داند که ایشان دروغگویند.

﴿ عَفَا اللهُ عَنْكَ. لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴾.

خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد باز مانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهائی که می‌آورند) راستگویند، و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند.

این لطف خدا دربارهٔ پیغمبر خود است. چه خدا پیش از پرداختن به سرزنش پیغمبر عفو و گذشت خود را از او اعلام می‌دارد. واپس نشستگان به دنبال عذرآوریها و بهانه‌جوئیها و اجازه دادن پیغمبر ﷺ بدیشان مبنی بر این که بمانند و با لشکریان نیایند، به نیرنگ نشستند و به ساخت و پاخت پرداختند. واپس نشستگان پیش از این که دروغگوئیهایشان از راستگوئیهایشان در بیان همچون معذرتهائی روشن و نمایان گردد، از پیغمبر ﷺ اجازهٔ بازماندن از جهاد راگرفتند. اگر هم بدیشان اجازهٔ واپس ماندن و در جهاد شرکت نکردن داده نمی‌شد، آنان قطعاً با لشکریان بیرون نمی‌رفتند و از جای خود تکان نمی‌خوردند. بدین هنگام حقیقت حال و احوالشان برملا می‌گردید، و جامهٔ نفاق از رویشان فرو می‌افتاد، و سرشت ایشان برای مردمان نمودار و پدیدار می‌شد، و خویشتن را در پشت سر اجازهٔ پیغمبر پنهان و نهان نمی‌کردند.

هر چند که این چنین هم نشد، قرآن پرده از بالای ایشان فرو می‌اندازد و آنان را به مردمان نشان می‌دهد، و قواعدی را مقرّر می‌دارد که در پرتو آنها مؤمنان از منافقان جدا می‌گردند و شناخته می‌شوند:

﴿ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ. إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ، فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴾.

آنان که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند، در انجام جهاد با مال و جان (در راه یزدان) از تو اجازه

نمی‌گیرند. (زیرا جهاد واجب است و در اداء واجبات، کسب اجازه لازم نیست. این چنین مؤمنان راستینی که برای رفتن به جهاد اجازه نمی‌گیرند، به طریق اولیٰ برای نرفتن به جهاد درخواست اجازه نمی‌کنند) و خداوند به خوبی افراد پرهیزگار را می‌شناسد (و از نیّات و اعمال آنان کاملاً آگاه است). تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدّعیان دروغینند و) به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دلهایشان دچار شکّ و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند.

این قاعده‌ای است که به خطا نمی‌رود و دچار اشتباه نمی‌شود. چه کسانی که به خدا ایمان می‌آورند، و به روز سزا و جزا معتقد می‌شوند، چشم براه این نمی‌گردند که بدیشان در اداء فریضهٔ جهاد اجازه داده شود، و در پاسخگوئی به فرا خوانندهٔ لشکرکشی در راه خدا با جان و مال درنگ نمی‌کنند و دریغ نمی‌ورزند. بلکه سبکبار و سنگین‌بار بدان گونه که یزدان بدیشان دستور داده است برای همایش در لشکر و حرکت به سوی جهاد، بر یکدیگر سرعت و پیشی می‌گیرند، برای اطاعت از فرمان یزدان، و به خاطر ایمان به ملاقات ایزد منّان، و به سبب اطمینان به سزا و جزای خداوند سبحان، و محض دستیابی به خشنودی خدای مهربان. آنان فرمانبردارانه فرمان می‌برند، و لذا نیازی به کسی ندارند که ایشان را تحریک و تشویق کند و آنان را برانگیزد، چه رسد به این که بدیشان اجازه دهد. بلکه تنها کسانی اجازه می‌خواهند که دلهایشان از یقین و باور خالی باشد. به همین خاطر است که همچون کسانی درنگ می‌ورزند و بهانه‌جوئی می‌کنند و عذرها می‌آورند، بدان امید که مانعی از موانع میان ایشان و میان انجام تکالیف و وظائف عقیده‌ای حائل گردد که آنان بدان تظاهر می‌کنند، در صورتی که ایشان در بارهٔ آن عقیده در شکّ و تردیدند و در حیرت و سرگردانی بسر می‌برند.

راه به سوی خدا روشن و آشکار و راست و روان است. لذا کسی در پیمودن این راه حیران و ویلان نمی‌شود و درنگ نمی‌ورزد مگر شخصی که با این راه آشنا نباشد، یا شخصی که این راه را می‌شناسد و برای پرهیز از رنجهای آن از این راه کنار می‌کشد و دوری می‌ورزد!

همچون واپس نشستگانی و واماندگانی می‌توانستند بیرون بروند و همراه سپاهیان شوند. وسائل و توشهٔ بیرون رفتن و با جهاد گران حرکت کردن را نیز داشتند:

﴿ وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً ﴾.

اگر (این منافقان نیّت پاک و درستی داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلّح و مجهّز در خدمت رسول راه می‌افتادند).

در میان آنان عبدالله پسر ابی پسر ابی سلول، و جد پسر قیس بودند. ایشان از زمرهٔ بزرگان و ثروتمندان قوم خود بودند.

﴿ وَلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعاثَهُمْ ﴾.

امّا خدا (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز زیان و ضرر نداشتند. این بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید.

بیرون شدن و حرکت کردن آنان را نپسندید چون سرشت و نفاق ایشان را می‌دانست، و از نیّتهای پلیدشان در حقّ مسلمانان آگاه بود، همان گونه که خواهد آمد.

﴿ فَثَبَّطَهُمْ ﴾.

پس ایشان را از (این کار) بازداشت.

در آنان همّت بیرون شدن را برنینگیخت.

﴿ وَ قِيلَ: اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدِينَ ﴾.

و بدیشان گفته شد: با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید).

واپس بنشینید با پیران و زنان و کودکانی که نمی‌توانند به جنگ بروند و برزمند، و برای جهاد حرکت نمی‌کنند

و برانگیخته نمی‌شوند. چه این جایگاه شما است، جایگاهی که سزاوار همّتهای فروافتاده و پست، و لائق دلهای متردّد، و شایان جانها و درونهای خالی از یقین و باور است.

این کار، برای دعوت، و برای مسلمانان خیر و خوب بود:

﴿ لَوْ خَرَجُوا فيكُمْ ماٰزادُوكُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ، وَ فيكُمْ سَمّٰاعُونَ لَهُمْ، وَ اللهُ عَليمٌ بِالظّٰالِمينَ ﴾.

اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌انگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است).

دلهای سرگردان، سستی و ضعف را در صفها می‌پراکنند. جانهای خائن برای سپاهیان خطرناک هستند. اگر چنان منافقانی بیرون می‌رفتند با بیرون رفتن خود نیروئی بر مسلمانان نمی‌افزودند. بلکه بر آنان پریشانی و پراکندگی و هرج و مرج می‌افزودند، و شتابان در میانشان آشوب و فتنه و بلا و پستی و خواری پخش می‌کردند. در بین مسلمانان در آن زمان کسانی بودند که به منافقان گوش فرا می‌دادند و برای ایشان به سخنان گوش می‌دادند. امّا خدائی که دعوت خود را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد، و داعیان مخلص دعوت را محافظت می‌نماید، او برای نگاهداری مؤمنان از فتنه و بلا بس است. این بود که یزدان منافقان را واپس نشسته رها کرد:

﴿ وَ اللهُ عَليمٌ بِالظّٰالِمينَ ﴾.

خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است).

ظالمین در اینجا به معنی «مشرکین» است. همچنین خدا ظالمین را به گروه مشرکین ملحق می‌گرداند!

گذشتهٔ منافقان، بر فساد درون آنان، و بر سوء نیّت ایشان گواهی می‌دهد. منافقان بودند که در برابر پیغمبر ایستادند، و آنچه در توان داشتند بکار بردند، تا شکست خوردند و تسلیم گردیدند، گرچه در دلهایشان چیزی بود که بود:

﴿ لَقَدِ ٱبْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتّٰیٰ جٰاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللهِ وَ هُمْ كٰارِهُونَ ﴾.

(این گروه منافقان) پیش از این هم به فتنه‌گری و ایجاد فساد (در میان شما) پرداخته‌اند و (در جنگ احد و دیگر موارد) بر ضدّ شخص پیغمبر (و برخی از مؤمنان و خود آئین اسلام توطئه‌ها چیده‌اند و) نقشه‌ها کشیده‌اند و رایزنیها نموده‌اند و نیرنگها ورزیده‌اند (برای این که جلو اسلام را بگیرند و کار را بر تو تباه کنند) تا زمانی که ـ علی‌رغم خواست منافقان (و به کوری چشم ایشان) ـ یاری خدا فرارسید و آئین اسلام آشکار و پیروز گردید (و دسته دسته مردمان بدان گرویدند و مزهٔ ایمان را چشیدند و به حساب منافقان رسیدند).

این امر هنگام آمدن پیغمبر به مدینه بود، پیش از این که خدا او را بر دشمنانش چیره گرداند. پس از آن حقّ آمد و سخن یزدان پیروز شد، و منافقان در برابر فرمان یزدان سبحان سر فرود آوردند و کرنش بردند، هر چند که نمی‌پسندیدند. پیوسته در کمین اسلام نشستند و چشم به راه بلاها و مصیبتهائی گردیدند و ماندند که گریبانگیر اسلام و مسلمانان شود.

❁

سپس روند قرآنی می‌پردازد به ذکر نمونه‌هائی از منافقان و از معذرتهای دروغین و بهانه‌های ناروای ایشان. بعد از آن پرده برمی‌دارد از چیزهائی که در سینه‌هایشان نهان است همچون چشم به راه بلاها و مصیبتهائی بودن که گریبانگیر پیغمبر ﷺ و مسلمانان شود:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: ٱئْذَنْ لي وَ لاٰ تَفْتِنّي. أَلاٰ فِي الْفِتْنَةِ

سَقَطُوا، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا: قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ، وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ. قُلْ: لَنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. قُلْ: هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ؟ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا. فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴾.

بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (جمال ماهرویان رومی) مساز. هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتش دوزخ، کافران (چون ایشان) را فرا می‌گیرد. اگر نیکی به تو رسد (و پیروزی و غنیمت یابی، این توفیق) ایشان را ناراحت می‌کند، و اگر مصیبتی به تو دست دهد (و مثلاً کشته‌ها و زخمیهائی داشته باشی، شادی می‌کنند و) می‌گویند: ما که تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم (و قبلاً خویشتن را بر حذر از این بلا داشته‌ایم) و شادان برمی‌گردند و می‌روند. بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدّر کرده باشد. (این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شرّ به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کار و بار خود را به خدا حواله می‌سازیم، و) او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس. بگو: آیا دربارهٔ ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت در آخرت). ولی ما دربارهٔ شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلّت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

محمّد پسر اسحاق از زهری، و از یزید پسر رومان، و از عبدالله پسر ابوبکر، و از عاصم پسر قتاده، روایت کرده است که گفته‌اند: پیغمبر خدا ﷺ روزی که آمادهٔ نبرد تبوک می‌شد به جدّ پسر قیس که از قبیلهٔ بنی سلمه بود، فرمود:

(هَلْ لَكَ يَا جَدُّ فِي جِلاَدِ بَنِي الْأَصْفَرِ؟).

ای جدّ آیا می‌توانی با سفیدپوستان (یعنی رومیان) برزمی و دست و پنجه نرم کنی؟.

پاسخ داد و گفت: ای پیغمبر خدا آیا به من اجازه می‌دهی که بمانم و مرا بلازده و گرفتار نسازی؟ به خدا سوگند قوم من می‌دانند کسی از من بیشتر شیفتهٔ زنان نمی‌گردد. من می‌ترسم زنان سفیدپوست (رومیان) را ببینم و در برابرشان شکیبائی نداشته باشم. پیغمبر خدا ﷺ از او روی برگرداند و فرمود:

(قَدْ أَذِنْتُ لَكَ).

به تو اجازه دادم (که به جهاد نیائی).

دربارهٔ جدّ پسر قیس این آیه نازل گردیده است. منافقان با معذرتهائی همچون این معذرتها عذرخواهی می‌کردند. پاسخ بدیشان هم این چنین بوده است:

﴿ أَلاَ فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴾.

هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتشِ دوزخ، کافران (چون ایشان) را فرا می‌گیرد.

تعبیر قرآنی صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که انگار در آن، فتنه و فساد پرتگاهی است که فتنه‌گران و تباهی پیشگان بدان فرو می‌افتند، و دوزخ از هر طرف ایشان را در بر می‌گیرد، و تمام سوراخ و سنبه‌ها و گوشه و کنارها را از ایشان می‌گیرد و آنان نمی‌توانند بگریزند. این امر کنایه از این است که آنان کاملاً به گناه دست می‌یازند و مرتکب گناه می‌شوند، و عذاب حتماً در انتظار ایشان است، و این پاداش دروغگوئی و دروغ نامیدن ایشان، و واپس ماندن آنان، و سقوط بدین مرتبهٔ پستِ معذرت آوردنهای ایشان است. همچنین

بیانگر کفرشان و کافر بودنشان است، هر چند که تظاهر به اسلام می‌کنند و در آن هم منافقند.

آنان نه خیر و صلاح پیغمبر را و نه خیر و صلاح مسلمانان را می‌خواهند. ایشان از این که پیغمبر و مسلمانان به خیر و خوبی برسند بد حال می‌گردند:

﴿ إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ﴾.

اگر نیکی به تو رسد (و پیروزی و غنیمت یابی، این توفیق) ایشان را ناراحت می‌کند.

آنان شادمان می‌شوند از این که بلاها و مصیبتهائی و رنجها و دردهائی به مسلمانان دست بدهد:

﴿ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا: قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ ﴾.

و اگر مصیبتی به تو دست دهد (و مثلاً کشته‌ها و زخمیهائی داشته باشی، شادی می‌کنند و) می‌گویند: ما که تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم (و قبلاً خویشتن را از این بلا بر حذر داشته‌ایم).

احتیاط لازم را مراعات داشته‌ایم تا با مسلمانان به شرّ و بلا گرفتار نیائیم، و از جنگ و نبرد واپس مانده‌ایم و آسوده خاطر نشسته‌ایم!

﴿ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ ﴾.

و شادان برمی‌گردند و می‌روند.

شادان برمی‌گردند و می‌روند از این که خودشان نجات پیدا کرده‌اند، و مسلمانان به بلا و مصیبت گرفتار آمده‌اند.

منافقان به ظواهر امور نگاه می‌کنند، و بلا و مصیبت را همیشه و در همه حال بد می‌دانند و شرّ می‌انگارند، و گمان می‌برند که با واپس ماندن و واپس نشستن خوبی و نیکی را بهرهٔ خویشتن ساخته‌اند. دلهای آنان خالی از تسلیم به خدا، و از خشنودی به قضا و قدر یزدان سبحان، و از اعتقاد به خیر و خوبی در وقوع قضا و قدر ایزد منّان است. امّا مسلمانان راستین جدّ و جهد و تلاش و کوشش خود را مبذول می‌دارند، و به کار اقدام می‌ورزند و به پیش می‌تازند و ترس و هراسی از کسی ندارند، چرا که معتقدند هر چه از خیر و خوبی و شرّ و بلا بدیشان برسد با ارادهٔ خدا انجام می‌پذیرد و سر می‌زند، و خدا یار و مددکار ایشان است:

﴿ قُلْ: لَنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدّر کرده باشد. (این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم، و نه در برابر شرّ به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کار و بار خود را به خدا حواله می‌سازیم، و) او مولیٰ و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.

یزدان پیروزی را برای مؤمنان واجب و مشخّص فرموده است، و بدیشان وعده داده است که سرانجام آنان پیروز می‌گردند. پس هر اندازه شدّت و سختی و هر قدر بلا و مصیبت بدیشان دست دهد، آنان را برای پیروزی موعود آمادگی می‌بخشد، و رنجها و گرفتاریها برای این است که مؤمنان با دلیل و برهان به پیروزی موعود می‌رسند، و پس از ذوب شدن در بوتهٔ آزمایشها شاهد پیروزی را در بغل می‌گیرند، و با وسائل و ابزاری که سنّت یزدان مقتضی آنها است و آنها را می‌طلبد، خداوند پیروزی گرانبهائی را نه ارزانی را بهرهٔ مؤمنان می‌سازد، و عزّت و شوکتی را بدیشان عطاء می‌فرماید که جانهای ارزشمند خویشتن را آمادهٔ شکیبائی در هر بلائی، و شرکت در هر امتحانی، و پایداری در هرگونه فداکاری و هر نوع جان نثاری می‌نماید تا همچون عزّت و شوکتی را بپایند و پاسداری نمایند... خدا یاور و مددکار است:

﴿ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.

اعتقاد به قضا و قدر خدا، و توکّل کامل بر خدا، مخالفتی با تهیّه دیدن توشه و ابزار، و سود جستن از وسائل و وسائط کار، به اندازهٔ تاب و توان، ندارد. این است که یزدان آشکارا فرمان داده است:

﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... ﴾.

برای (مبارزهٔ با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی

(مادی و معنوی) آماده سازید..... (انفال / ۶۰)

کسی که فرمان یزدان را اطاعت و اجراء نکند، و اسباب و وسائل را مراعات ندارد و بکار نبرد، و سنّت ایزد منّان و قانون خدای سبحان را درک و فهم نکند، سنّت و قانونی که با کسی دوستی و خویشی ندارد و خاطر هیچ کسی را نمی‌گیرد و از هیچ کسی جانبداری نمی‌کند، چنان که باید بر خدا توکّل ندارد.

گذشته از این، همهٔ کارهای مؤمن خیر و خوبی است، چه پیروزی را به دست آورده باشد و یا به شهادت رسیده باشد، و همهٔ کارهای کافر شرّ و بدی است، چه عذاب بدون واسطه از سوی یزدان بدیشان رسیده باشد، و چه توسّط مؤمنان گریبانگیرشان گردیده باشد:

﴿ قُلْ: هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ، وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينا. فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴾.

بگو: آیا دربارهٔ ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت). ولی ما دربارهٔ شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این یا در آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلّت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

منافقان در انتظار چه چیز هستند که به مؤمنان برسد؟ هر چه بدیشان برسد در هر صورت خیر و خوبی خواهد بود. پیروزی‌ای که سخن خدا و فرمان الله بدان برتری گیرد، پاداش مؤمنان در این زمین است. یا پاداش ایشان شهادت در راه حقّ است که والاترین درجات در پیشگاه خدا است. مؤمنان در انتظار چه چیز هستند که به منافقان برسد؟ آنچه مؤمنان برای منافقان چشم می‌دارند عذاب یزدان است که ایشان را فرامی‌گیرد، همان‌گونه که پیش از اینان گریبانگیر تکذیب کنندگان حقّ و حقیقت گردیده است. یا منافقان گرفتار تاخت و تاز و یورش سخت مؤمنان خواهند شد، همان‌گونه که در گذشته‌ها مشرکان دچار حمله و غلبهٔ مؤمنان گردیده‌اند و به شکنجه و آزارشان گرفتار آمده‌اند...

﴿ فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴾.

پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.

فرجام کار نیز روشن و پیدا است... سرانجام گذشت و گذار به سود مؤمنان و از آنِ ایشان است.

❁

برخی از این منافقانی که به عذرآوری می‌پرداختند و واپس می‌نشستند و در انتظار بلا و بدی برای مسلمانان بودند، اموال خویش را پیش می‌کشیدند و تقدیم می‌داشتند، تا بدین وسیله از جهاد عذر بخواهند و به جهاد نروند، و عصا را از وسط بگیرند همان‌گونه که پیشهٔ همهٔ منافقان در هر زمانی و در هر مکانی است. امّا یزدان جهان مانور آنان را مردود می‌دارد، و پیغمبر خود را وامی‌دارد که اعلان کند بذل و بخشش ایشان نامقبول و ناپذیرفتنی در پیشگاه خدا است، چه آنان اموالشان را از روی ریا و هراس می‌بخشند نه از روی ایمان و اعتقاد. ایشان چه اموال خود را با رضا و رغبت ببخشند و آن اموال را وسیله‌ای برای فریب مسلمانان کنند، و چه آ ن را ناخشنودانه به سبب هراس از آشکار شدن کارشان بذل و بخشش کنند، در هر دو حال کارشان ناپذیرفتنی و اموالشان برگشت دادنی است. نه سزا و جزائی به اموالشان تعلّق می‌گیرد، و نه ثواب و پاداشی در پیشگاه خدا برایشان نوشته می‌شود و به حسابشان گرفته می‌شود:

﴿ قُلْ: أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ، إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ. وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلاّ وَ هُمْ كُسالىٰ، وَ لا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ كارِهُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! به منافقانی که برای پنهان داشتن نفاق خود به بذل و بخشش می‌پردازند) بگو: چه از روی اختیار و چه از روی اجبار به بذل و بخشش بپردازند، در هر حال از شما پذیرفته نمی‌گردد. چرا که شما قوم فاسقی هستید (و بر دین خدا می‌شورید و از فرمان او به در

مـی‌روید و نـفاقتان اعـمال نـیکتان را پـوچ و بـیسود می‌گردانـد). هـیچ چـیز مـانع پـذیرش نـفقات و بـذل و بخششهایشان نشده است جز این کـه آنـان بـه خـدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و کفر هم اعمال را پوچ و بیسود مـی‌کند) و جـز بـا نـاراحـتی و بـی‌حالی و سسـتی و سنگینی به نـماز نـمی‌ایستند، و جـز از روی نـاچاری احسان و بخشش نمی‌کنند.

این سیمای منافقان در هر عصر و زمانی است. آنـچه تار و پود شکل و شـمائل ایشـان را تشکـیل مـی‌دهد عبارت است از: ترس و هراس، سازش و سازشکاری، دل منحرف، درون ویران و حال تباه، نمادها و نماهای بی‌روح و بی‌جان، خودنمائی به ظواهـری دروغـین، و اظهار چیزهائی که در دل و درون وجود ندارد!

تعبیر دقیق قرآنی دربارهٔ ایشان این چنین است:

﴿ وَ لاٰ یَأْتُونَ الْصَّلاٰةَ إِلاّٰ وَ هُمْ کُسٰالیٰ ﴾.

و جـز بـا نـاراحـتی و سسـتی و سـنگینی بـه نـماز نمی‌ایستند.

آنان نماز را با ظاهری بدون حقیقت می‌خوانند، و چنان که باید آن را راست و درست بجای نمی‌آورند. نماز را همچون تنبلان می‌خوانند، چون انگیزهٔ نماز از ژرفاهای درون ایشان برنمی‌جوشد، و بلکه آنان را بـا زور بـه سوی آن هُل می‌دهند و می‌رانند. لذا منافقان احسـاس می‌کنند که با زور به ادای نماز وادار می‌گردند و رانده می‌شوند. همچنین مـنافقان بـه نـاچار خـرج و هـزینه می‌کنند و با اجبار بذل و بخشش مـی‌ورزند، و اصـلاً کارهای خوب و پسندیده‌ای را دوست نمی‌دارند.

خـداونـد هـمچون حـرکات ظـاهری و نـمادینی را نمی‌پذیرد، حرکاتی که عقیده‌ای بدانها فرا نمی‌خواند، و احساس برانگیزنده‌ای با آنها همراهی نـمی‌نماید. چـه انگیزه اصل کار است، و نیّت مقیاس و معیار صحیح و راستین است.

این گونه منافقانی کـه جـهاد را نـمی‌پسندیدند، دارای اموال و اولاد، و صاحب جاه و جلال، در میان قوم خود بودند. امّا همهٔ اینها در پیشگاه یـزدان چـیزی بشـمار نمی‌آید، و باید در پیشگاه پیغمبر و مؤمنان نیز چیزی بشمار نیاید. این نعمتی نیست که یـزدان آن را بـرای ایشان افزون و فراوان کرده باشد تا در پرتو آن بیاسایند و بیارامند، بلکه مایهٔ امتحان و آزمون است و یزدان آن را به سویشان می‌کشاند و بدان عذابشان می‌رساند:

﴿ فَلاٰ تُعْجِبْکَ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ، إِنَّمٰا یُـرِیدُ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا، وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کٰافِرُونَ ﴾.

فزونی اموال و اولاد (یعنی نیروی اقتصادی و انسانی) ایشـان، تـو را بـه شگـفتی نـیندازد. چـرا کـه خـداونـد می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا بدین وسیله معذّب کند (و پیوسته به جمع مال و منال کوشند و همهٔ عمر در راه نگاهداری و پـاسداری آن تـلاش ورزنـد، و بـه خـاطر دلبسـتگی فـوق‌العـاده بـه ایـن امـور، خـدا و آخـرت را فراموش کنند) و در حال کفر جـان دهـند و قـالب تـهی کنند.

اموال و اولاد گاهی نعمتی است که یزدان آن را بـرای بنده‌ای از بندگان خود فراوان می‌کند. این وقـتی است که خدا همچون نعمتی را بهرهٔ بنده‌ای از بندگان خـود کند و آن بنده را موفّق گرداند که شکر نعمت را بجای آورد و آن را وسیلهٔ اصلاح در زمین گرداند، و بدان رو به خدا کند و در راه او آن را مصرف نماید و بکار برد. در این صورت است کـه هـمچون بـنده‌ای دارای دلی آرام و درونـی بـی‌دغدغه، و آسـوده از فـرجـام و سرنوشت خویش خواهد شـد. هـر زمـان کـه بـذل و بخشش و خرج و هزینه‌ای متحمّل شـود آن را در راه خدا می‌داند و احساس می‌کند که اندوخته‌ای برای خود پیشاپیش فرستاده است. و هر زمان که در اموال یا اولاد بلا و مصیبتی بدو رسد آن را در راه خدا مـی‌دانـد و می‌شمارد. در این صـورت است کـه آرامشِ درونـی هستی او را فـرا مـی‌گیرد، و امـیدِ بـه خـدا غـم او را می‌زداید... اموال و اولاد گاهی هم بلائی می‌گردد کـه یزدان آن را گریبانگیر بنده‌ای از بندگان خود می‌سازد، چه خداوند فساد و تباهی در کار و بار همچون بنده‌ای

سراغ دارد. ناگهان هراسِ بر اموال و اولاد زندگی او را به دوزخی تبدیل می‌گرداند، و حرص و آز بر اموال و اولاد او را بیدار و بی‌خواب نگاه می‌دارد و اعصاب وی را از میان می‌برد. در این صورت است که همچون بنده‌ای وقتی که پولی را خرج می‌کند بدان گاه که نیاز به خرج کردن دارد آن را تلف می‌کند و از دست می‌دهد و حاصل آن اذیّت و آزار خواهد شد. و وقتی که فرزندانش بیمار و یا تندرست می‌گردند در هر دو صورت باعث بدبختی وی می‌شوند. مردمان زیادی هستند به علّتی از علل فرزندانشان باعث عذاب ایشان می‌گردند!

همچون کسانی در روزگار پیغمبر ﷺ وجود داشتند، و امثال آنان در هر زمانی یافته می‌شوند. دارای اموال و اولاد هستند. ظاهر اموال و اولادشان مردمان را به شگفت می‌اندازد، در حالی که اموال و اولادشان بلای جان ایشان به شکلی از اشکال است. اموال و اولادشان در زندگی دنیا باعث عذاب آنان می‌شود، و - طبق تباهی و فسادی که خدا از ایشان سراغ دارد - سرانجام به دوزخ درمی‌افتند، دوزخی که بر اثر کفر بدان گرفتار می‌آیند... از همچون سرانجام و سرنوشتی خویشتن را در پناه خدا می‌داریم.

تعبیر قرآنی:

﴿ وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ ﴾.

جان دهند و قالب تهی کنند.

فرار یا هلاک این چنین ارواحی را به تصویر می‌کشد، تصویر خوفناکی که آرامشی و اطمینانی در آن یافته نمی‌شود. سایهٔ همچون عذابی با سایهٔ عذاب زندگی دنیا که از اموال و اولادشان بدیشان دست می‌دهد به هم می‌آمیزد. آنچه هست پریشانی و نابسامانی و غم و اندوه دنیا و آخرت است و بس. کسی هم حسودی نمی‌ورزد بر این ظواهر و نمادهائی که در لابلای خود بلا و رنج را برمی‌دارد و بدبختی و بدبیاری را به همراه می‌آورد!

❁

این چنین منافقانی خویشتن را در صف مسلمانان جای می‌دادند، نه از روی ایمان و اعتقاد، بلکه بر اثر ترس و هراس، و برای مراقبت و محافظت خود در جامعه، و به علّت حرص و آزی که داشتند. گذشته از این، سوگند می‌خوردند که آنان از زمرهٔ مسلمانانند، و در پرتو نیروی حجّت و برهان اسلام را پذیرفته‌اند، و از روی اعتقاد و باور ایمان آورده‌اند... این سوره ایشان را رسوا می‌کند و از ماهیّت آنان پرده برمی‌دارد. این سوره رسوا کننده‌ای است که جامهٔ سازشکاری را از سر منافقان برمی‌دارد، و لباس نفاق ایشان را پاره می‌کند:

﴿ وَ يَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِّنْكُمْ وَ لٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ. لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ ﴾.

به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نمی‌باشند) و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند). اگر پناهگاهی یا غارهائی پیدا کنند شتابان بدانجا می‌روند و به سرعت بدان می‌خزند.

آنان ترسو هستند. تعبیر قرآنی این ترس را به صورت صحنه‌ای ترسیم می‌کند و در حرکت و چرخشی آن را مجسّم می‌نماید، حرکت و چرخش جان و دل. این حرکت و چرخش را نیز در حرکت و چرخش جسم و سیما آشکارا نشان می‌دهد:

﴿ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ ﴾.

اگر پناهگاهی یا غارهائی پیدا کنند شتابان بدانجا می‌روند و به سرعت بدان می‌خزند.

آنان پیوسته چشم می‌دوزند به پناهگاهی که در آنجا پناهنده شوند و خویشتن را در امن و امان دارند، این پناهگاه دژی باشد یا غاری و یا سرداب و سوراخی. منافقان هراسناک هستند. انگار ایشان را تعقیب می‌کنند. چیزی که ایشان را تعقیب می‌کند هراس درونی

و ترس روحی است. از اینجا است که:

﴿ وَ يَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ ﴾.

به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شمایند.

آنان با تأکیدهای فراوان سوگند می‌خورند که از زمرهٔ شمایند، تا با چیزی بسازند که در درون دارند، و کاری کنند که نیّت نهان در زوایای درونشان پیدا و هویدا نشود، و خود را محفوظ و ایمن دارند و خویشتن را بپایند... این شکل، تصویر ننگین و ناجوری از ترس و هراس و چاپلوسی و ریا است. همچون شکلی را جز این شیوهٔ شگفت قرآنی ترسیم نمی‌کند، اسلوب عجیبی که حرکات درون را برجسته و نمایان نشان می‌دهد، و آن حرکات را به شیوهٔ تصویرگریِ هنریِ الهامگرانهٔ ژرفی به حسّ و شعور می‌نمایاند.

❁

سپس روند سوره به سخن از منافقان ادامه می‌دهد، و گفتارها و کردارهای زشت و شگفت ایشان را بیان می‌نماید، و اسرار و رموزی را برملا می‌سازد که سعی در نهان کردن آنها را دارند ولی نمی‌توانند پرده بر آنها کشند. برخی از ایشان از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کار تقسیم زکات عیبجوئی می‌کنند، و در کار تقسیم زکات او را به بی‌عدالتی متّهم می‌سازند، و حال این که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معصوم است و دارای خلق عظیم است. بعضی از آنان نیز می‌گویند: پیغمبر سراپا گوش است و به هر گوینده‌ای گوش او بدهکار است و بدو گوش فرامی‌دارد، و هر چه گفته شود می‌شنود و می‌پذیرد و بدان باور می‌کند. در صورتی که جناب ایشان پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، و هوشیار و آگاه و دانا و بینا و اندیشمند و گردانندهٔ امور و فرزانه و کاربجا است. برخی از ایشان هم گفتارهای گناه‌آلود کافرانهٔ خود را مخفی می‌کنند و پنهان می‌دارند. زمانی هم کارشان آشکار گردید به دروغ و سوگند متوسّل می‌شوند و از دروغ و سوگند کمک می‌گیرند تا خویشتن را از مسؤولیّت و کفر چیزهائی که گفته‌اند تبرئه کنند و برهانند. بعضی از ایشان هم هستند که می‌ترسند خداوند بر پیغمبر خود سوره‌ای نازل کند و آن سوره نفاق ایشان را رسوا کند و آنان را به مسلمانان نشان دهد.

خداوند به دنبال نشان دادن این دسته‌ها و گروه‌های منافقان پیروی می‌زند دربارهٔ سرشت نفاق و منافقان، و منافقان را به کافران پیوند می‌دهد، کافرانی که در گذشته‌ها بوده‌اند و سر در نقاب خاک کشیده‌اند. خدا ایشان را هلاک کرده است پس از این که بهرهٔ خود را از دنیا برگرفته‌اند و به سر رسید مشخّص عمر خود رسیده‌اند... این بدان خاطر است که تا فرقها و تفاوتهائی را بیان و روشن دارد که میان سرشت منافقان و سرشت مؤمنان راستین است، مؤمنان راستینی که عقیدهٔ خالص و پاکی دارند و نفاق نمی‌ورزند.

❁

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ، فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا، وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَ قَالُوا: حَسْبُنَا اللهُ، سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ، إِنَّا إِلَى اللهِ رَاغِبُونَ. إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا، وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِي الرِّقَابِ، وَ الْغَارِمِينَ، وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ، فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند (و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حُطام دنیا در اندیشهٔ چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند). اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده است (و قسمت ایشان کرده است) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند، و) ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها

رضـای خـدا را مـی‌جوئیم. (اگـر چـنین مـی‌گفتند و مـی‌کردند، بـه سـود آنـان بـود). زکـات مـخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبّتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دور افتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یک فریضهٔ مهمّ الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرّر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است.

در میان منافقان کسانی هستند که با گفتار به عیبجوئی تو می‌پردازند و در تقسیم زکات از دادگری تو رخنه می‌گیرند، و ادّعاء دارند که تو در تقسیم زکات جانبداری می‌کنی. آنان این سخن را برای طرفداری از دادگری نمی‌گویند و به خاطر عدالت خشمگین نمی‌شوند. و به خاطر هواداری از حقّ، و دوست داشتِ دین چنین نمی‌گویند. بلکه آنان همچون گفتاری را به خاطر خود و به خاطر حرص و آز خویش، و برای طرفداری از منافع خویشتن و خودخواهی و خودپرستی خود می‌گویند:

﴿ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا ﴾.

اگر بدانان چیزی از زکات داده شود خشنود می‌شوند.

آنان به حقّ و عدل و دین اهمّیّتی نمی‌دهند!

﴿ وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴾.

و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کنند).

دربارهٔ سبب نزول این آیه روایتهای گوناگونی آمده است، روایتهائی که حوادث معیّنی را از اشخاص مشخّصی نقل می‌نمایند که در عدالتِ کارِ تقسیم، پیغمبر ﷺ را مورد عیبجوئی قرار داده‌اند.

بخاری و نسائی از ابوسعید خدری ﷺ روایت کرده‌اند که گفته است: وقتی که پیغمبر ﷺ سرگرم تقسیم زکات بود، ناگهان خویصر قمیمی به خدمت او آمد و گفت: ای پیغمبر خدا دادگری کن. پیغمبر فرمود:

(وَيْلَكَ! وَ مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ؟).

وای بر تو! اگر من دادگری نکنم، چه کسی دادگری می‌کند؟.

عمر پسر خطّاب ﷺ گفت: به من اجازه فرما تا گردن او را بزنم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(دَعْهُ فَإِنَّ لَهُ أَصْحَاباً يُحَقِّرُ أَحَدُكُمْ صَلاَتَهُ مَعَ صَلاَتِهِمْ، وَ صِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ فِي الرَّمِيَّةِ...).

او را رها کن، چه او دارای یارانی است که هر فردی از شما نماز خود را با توجّه به نماز ایشان، و روزهٔ خود را به با توجّه به روزهٔ آنان، حقیر و ناچیز می‌شمارد. همچون کسانی از دین بیرون می‌روند، همان گونه که تیر از نشانه بیرون می‌رود.

ابوسعید گفته است: دربارهٔ همچون کسانی نازل گردیده است:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ﴾.

در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند.

ابن مردویه از ابن مسعود ﷺ روایت کرده است که گفته است: «وقتی که پیغمبر ﷺ غنائم حُنَیْن را تقسیم می‌کرد، شنید مردی می‌گوید: این تقسیمی است که رضای خدا در آن در نظر گرفته نشده است. پس به پیش پیغمبر ﷺ آمدم و این سخن را برای او روایت کردم. فرمود:

﴿ رَحْمَةُ اللهِ عَلَىٰ مُوسَىٰ لَقَدْ أُوذِىَ بِأَكْثَرَ مِنْ هٰذَا فَصَبَرَ ﴾.

رحمت خدا بر موسی باد، بیش از این اذیّت و آزار گردید و شکیبائی کرد.

پس این آیه نازل شد:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ﴾.

در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند.

سنید و ابن جریر از داود پسر ابوعاصم روایت کرده‌اند

که گفته است:
زکاتی به خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده شد. آن را در اینجا و آنجا تقسیم کرد تا تمام شد. شخصی از انصار آن را دید و گفت: این دادگری نیست. پس این آیه نازل شد.

قتاده دربارهٔ این فرمودهٔ خدا: ﴿وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقٰاتِ﴾ گفته است: یعنی در میان ایشان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و طعنه می‌زنند. برای ما روایت شده است که مردی از بادیه‌نشینان که تازه از بیابان نشینی و نژادگرائی عربی دست برداشته بود و اسلام را پذیرفته بود، به خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد، در حالی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مقداری زر و سیم را تقسیم می‌کرد. آن مرد گفت: ای محمّد! اگر خدا به تو دستور به دادگری داده باشد، تو دادگری نکردی. پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

(وَيْلَكَ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْدِلُ عَلَيْكَ بَعْدِي؟).

وای بر تو! اگر من با تو دادگری نکنم، چه کسی با تو دادگری می‌کند؟.

به هر حال، نصّ قرآنی مقرّر می‌دارد که همچون سخنی سخن گروهی از منافقان است. آن را می‌گویند نه به خاطر جانبداری از دین، ولیکن از بهرهٔ خود می‌نالند، و از این که نصیبی بدیشان نرسیده است خشمگین هستند... این هم نشانهٔ آشکار نفاق ایشان است. کسی که به این آئین ایمان داشته باشد دربارهٔ خُلق عظیم و خوی سترگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکّی به خود راه نمی‌دهد. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیش از رسیدن به پیامبری معروف به صادق امین بوده است. دادگری نیز فرعی از امانات خدا است که چه رسد به پیغمبر مؤمنان، بر عهدهٔ خود مؤمنان نیز بوده است و بدیشان هم واگذار گردیده است... روشن است که این نصوص قرآنی بیانگر رخدادها و پدیده‌هائی هستند که قبلاً روی داده‌اند، ولیکن در لابلای مسائل جنگ و جهاد بدان خاطر ذکر می‌شود تا احوال و اوضاع دائمی و پیوستهٔ منافقان چه پیش از جنگ و جهاد، و چه در لابلای جنگ و جهاد، به تصویر زده شود.

به همین مناسبت، روند قرآنی راه شایان مؤمنان صادق الایمان را ترسیم می‌کند:

﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ قٰالُوا: حَسْبُنَا اللّٰهُ، سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ. إِنّٰا إِلَى اللّٰهِ رٰاغِبُونَ﴾.

اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده است (و قسمت ایشان کرده است) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است، و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند، و) ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها رضای خدا را می‌جوئیم، (اگر چنین می‌گفتند و می‌کردند، به سود آنان بود).

این ادب درون و ادب زبان و ادب ایمان است: رضا به قسمت خدا و پیغمبرش، رضای تسلیم و از روی دلیل و برهان قانع شدن، نه رضای چیره و غلبه. خدا را بس دانستن. خدا هم برای بندهٔ خود بس است. امید به فضل و کرم خدا و پیغمبرش داشتن. عشق و علاقهٔ خالصانه و زدوده از هر نوع کسب مادی، و پالوده از هر قسم طمع دنیوی، به خدا داشتن... این ادبِ ایمانِ درستی است که از دل مؤمن سرچشمه می‌گیرد و برمی‌جوشد. هر چند که دلهای منافقان همچون ادبی را نمی‌شناسد، منافقانی که خوشی ایمان آمیزهٔ ارواحشان نگردیده است، و نور یقین در دلهایشان پرتوافکنی ننموده است.

پس از بیان این ادبِ لائقِ در حقّ خدا و پیغمبرش، ادبی که به دلخواه و از روی رضا و از راه تسلیم است، روند قرآنی مقرّر می‌دارد که - با این وجود - کار مربوط به پیغمبر نیست، بلکه کار واگذار به خدا است. این کار و فریضه و قسمت خدا است و بس. در این باره پیغمبر جز اجراء کنندهٔ فریضه‌ای نیست که یزدان جهان آن را تقسیم فرموده است. این زکات از ثروتمندان گرفته می‌شود به عنوان یک فریضهٔ الهی، و به مستمندان داده می‌شود به عنوان یک فریضهٔ الهی. زکات محدود و

مربوط به چند دسته از مردمان است که قرآن آنان را مشخّص کرده است. زکات به اختیار کسی واگذار نگردیده است، حتّی در اختیار پیغمبر قرار داده نشده است:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ ٱلْمَسَاكِينِ، وَ ٱلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ ٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي ٱلرِّقَابِ وَ ٱلْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ. فَرِيضَةً مِّنَ اللهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبّتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دور افتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یک فریضهٔ مهمّ الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرّر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است.

بدین وسیله زکات جایگاه خود را در شریعت خدا می‌گیرد، و پایگاه خود را در نظام اسلامی پیدا می‌کند. دیگر به دلخواه کسانی انجام نمی‌گیرد که زکات بر آنان واجب می‌گردد، و بخشش و بزرگواری ایشان نیز بشمار نمی‌آید. بلکه یک امر واجب و قطعی است، نه یک بذل و بخشش و کار ناسنجیده از سوی تقسیم کننده و پخش کننده. یک فریضهٔ مشخّص است، و یکی از فرائض اسلام است که دولت اسلامی آن را گردآوری می‌کند برابر نظم و نظام معیّنی تا با آن یک خدمت اجتماعی مشخّصی را به انجام رساند. زکات احسان از سوی دهندهٔ زکات، و گدائی از جانب گیرندهٔ زکات بشمار نمی‌آید... هرگزاهرگز! این چنین نیست و سیستم اجتماعی در اسلام بر گدائی استوار نیست و هرگز بر گدائی استوار نمی‌گردد.

بنیاد زندگی در نظام اسلامی بر کار استوار است، با تمام انواع و اقسامی که کار دارد. بر دولت اسلامی واجب است که کار را برای هر فرد توانای بر کار پیدا کند، و شرائط کار را برای او فراهم آورد، با تهیّهٔ وسائل و ابزار کار، و با تضمین مزد کامل در برابر آن. کسانی که توانائی کار کردن را دارند حقّی در زکات بدیشان تعلّق نمی‌گیرد. چه زکات مالیاتِ ضمانت اجتماعی میان توانایان و ناتوانان است. دولت آن را سر و سامان می‌بخشد، و جمع‌آوری و تقسیم آن را به عهده می‌گیرد، هر زمان که جامعه بر اساس اسلامِ صحیح برجا و برپا گردید، و نه در شریعت و نه در برنامه، جز اسلام را نخواست.

از ابن عمر - رضی الله عنه - روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(لاٰ تَحِلُّ ٱلصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَ لاٰ لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ).

زکات حلال نیست برای کسی که ثروتمند باشد، و برای کسی که دارای بدن سالم و نیرومند باشد.(۱)

از عبدالله پسر عدی پسر خیار روایت شده است که گفته است: دو مرد به من خبر داده‌اند که به خدمت پیغمبر ﷺ رسیده‌اند و از او زکات خواسته‌اند. پیغمبر ﷺ آنان راورانداز کرده است و هر دو نفر را سالم و چابک دیده است. فرموده است:

(إِنْ شِئْتُمٰا أَعْطَيْتُكُمٰا. وَ لاٰ حَظَّ فِيهٰا لِغَنِيٍّ وَ لاٰ لِقَوِيٍّ مُكْتَسِبٍ).

اگر می‌خواهید به شما خواهم داد. ولی نه برای شخصی دارا و نه برای فرد توانای قادر به کار و کسب، در زکات سهمی است.(۲)

زکات فرعی از فروع نظام ضمانت اجتماعی در اسلام است. این نظام بسیار فراگیر و فراخ‌تر از زکات است. چه این نظام جلوه‌گر می‌آید در خطوط متعدّدی که همهٔ فروع و شاخه‌های زندگی، و سراسر نواحی ارتباطات بشری را فرا می‌گیرند، و زکات یک خطّ اساسی از این خطوط است.(۳)

۱- احمد و ابوداوود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.
۲- احمد و ابوداوود و نسائی آن را روایت کرده‌اند.
۳- مراجعه شود به کتاب: «العدالة الإجتماعیة» فصل «التکافل

زکات به نسبت یک دهم و یک بیستم و یک چهلم از اصل مال بر حسب نوع اموال گردآوری می‌شود. زکات از هر کسی که تقریباً بیست جُنَیْه[1] داشته باشد و افزون بر نیاز او بوده و یک سال بر آن گذشته باشد، دریافت می‌گردد. بدین وسیله بیشتر افراد ملّت در تولید و فراهم آوردن آن شرکت می‌ورزند. سپس زکات جمع‌آوری شده در مواردی مصرف می‌گردد که آیه در اینجا روشن و معلوم کرده است. نخستین مستحقّان زکات فقراء و مساکین هستند. فقراء کسانی هستند که کمتر از هزینهٔ زندگی خود را به دست می‌آورند. مساکین نیز بسان ایشان هستند ولیکن خویشتن را آراسته می‌نمایند و زیبا رفتار می‌کنند و نیاز خویش را آشکار نمی‌سازند و گدائی نمی‌کنند و چیزی را درخواست نمی‌نمایند.

بسیاری از مردمان که در سال زکات می‌دهند، چه بسا در سال بعدی مستحقّ دریافت زکات گردند. ممکن است آنچه دارند کمی و کاستی پذیرد و کفاف نیازمندیهای ایشان را نکند. زکات از ا ین ناحیه تأمین اجتماعی است. بعضی از مردمان نیز چه بسا هرگز زکاتی نداده و ندهند، و بر اموال زکات چیزی نیفزوده و نیفزایند، و خودشان پیوسته نیازمند زکات باشند. زکات از این ناحیه ضمانت اجتماعی است... زکات پیش از این جنبه و آن جنبه، فریضهٔ الهی است. نفس انسان با اداء آن پاک و پاکیزه می‌گردد، و با پرداخت آن خدا را پرستش می‌کند، و از بخل و آز رهائی می‌یابد، و با انجام همچون فریضه‌ای بر بخل و آز چیره می‌گردد و خویشتن را برتر از آن می‌دارد که دچار تنگچشمی و آزمندی شود.

﴿ إِنَّمَا ٱلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ ٱلْمَسَاكِينِ ﴾.

زکات مخصوص مستمندان و بیچارگان ... است.

توضیح این بخش قبلاً گذشت.

﴿ وَ ٱلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ﴾.

و گردآورندگان زکات.

یعنی کسانی که به جمع‌آوری زکات می‌پردازند.

﴿ وَ ٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ﴾.

و کسانی که جلب محبّتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود....

آنان گروه‌ها و دسته‌هائی هستند. از جمله: کسانی که به تازگی اسلام را پذیرفته‌اند و ماندگاری ایشان بر اسلام مورد نظر است. افراد دیگری هم از زمرهٔ آنان بشمارند که اسلام آورده‌اند و بر آن پایدار و ثابت قدم مانده‌اند، ولی جلب دلهای امثال ایشان در میان قوم و قبیلهٔ ایشان مورد نظر است و هدف این است آنان هم بیایند و اسلام را بپذیرند وقتی که برادران و دوستان خود را ببینند که بدیشان رزق و روزی و توشه و اندوخته داده می‌شود... دربارهٔ مؤلّفة القلوب اختلافات فقهی در میان است، راجع به این که سهم مؤلّفة القلوب پس از غلبه و چیرگی اسلام بر جای است یا خیر... ولی برنامهٔ پویای این آئین پیوسته با بسیاری از این حالات در مراحل زیاد خود رویاروی می‌گردد و در آنها نیاز به پرداخت زکات به همچون دسته‌ها و گروه‌هائی از مردمان پیدا می‌کند، چه به عنوان کمک و یاری برای ماندگاری ایشان بر اسلام اگر به خاطر اسلام با ارزاق آنان مبارزه و نبرد می‌شود، و چه به عنوان جذب و جلب ایشان به اسلام، همچون شخصیّتهائی که مسلمان نیستند و امید می‌رود در آینده با دعوت به سوی اسلام و دفاع از آن در اینجا و آنجا به اسلام سود برسانند. با درک این حقیقت، نمادی از کمال حکمت یزدان در گرداندن امور مسلمانان را در شرائط و ظروف مختلف و احوال و اوضاع گوناگون خواهیم دید.

﴿ وَ فِي ٱلرِّقَابِ ﴾.

(و برای آزادی) بندگان....

این وقتی است که بردگی و بندگی یک سیستم جهانی

⇦ الاجتماعی»، و کتاب: «دراسات اجتماعیة». همچنین مراجعه شود به جزء سوم فی ظلال القرآن، یا آخر سورهٔ بقره.

۱- جُنَیْه: لیرهٔ مصری است ... برای اطّلاع از نصاب زکات مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جلد دوم، صفحهٔ ۱۴۴-۱۴۸. (مترجم)

بوده است. اسلام در بارهٔ بندگی و بردگی اسیران همان گونه رفتار می‌کرد که دشمنان اسلام با اسیران در پیش گرفته بودند. اسلام هیچ چاره‌ای از معاملهٔ به مثل نداشت و می‌بایست به بردگی و بندگیِ اسیران همچون دیگران رفتار کند تا زمانی که جهان سیستم دیگری جز برده و بنده کردن در پیش می‌گیرد و بردگی و بندگی در میانشان نمی‌ماند... این سهم از زکات به بردگانی و بندگانی تعلّق می‌گرفت که با ارباب خود برای آزادی خویش مکاتبه می‌کردند و قرارداد می‌بستند که در برابر پرداخت مبلغی به ارباب، آزادی خود را بازیابند. در این راه به همچون بندگانی و بردگانی بخشی از زکات داده می‌شد. یا این که با سهمی از زکات بندگانی و بردگانی، تحت نظارت دولت خریداری و آزاد می‌گردیدند.

﴿ وَ الْغَارِمِينَ ﴾.

بدهکاران.

مراد بدهکارانی است که در غیر راه معصیت مقروض شده‌اند. بدیشان سهمی از زکات داده می‌شود تا قرضها و وامهای خود را بپردازند، بجای این که افلاس ایشان را اعلان کنند، بدان گونه که تمدّن جدید مادی دربارهٔ مقروضان و مدیونانِ تاجر چنین می‌کند، هر وقت که اسباب و شرائط حاصل شود. اسلام یک سیستم ضمانت اجتماعی است و در آن شخص محترم و بزرگوار فرو نمی‌افتد و ورشکسته اعلان نمی‌گردد، و امین و درستکار در آن ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود، و برخی از مردمان برخی را به صورت قوانین نظامی نمی‌خورند، بدان گونه که در شریعتهای زمین و در شریعتهای جنگل این چنین است و رسم بر این است!

﴿ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ ﴾.

در راه (تقویت آئین) خدا.

در راه خدا، خطّ سیر فراخی است و شامل هرگونه مصلحتی و خیر و صلاحی می‌گردد که گروه مسلمانان را در برگیرد، و فرمان خدا را پیاده کند.

﴿ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ ﴾.

و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دور افتاده از مال و منال و خانه و کاشانه).

ابن السبیل، مسافر دور افتاده از خانه و کاشانه و نیازمند کمک برای رسیدن بدان است، هر چند که در مملکت و منزل خود دارا و ثروتمند باشد...

این زکاتی است که در این زمان رخنه‌گران زبان بدان می‌گشایند و زکات را وسیلهٔ طعنه و تشر زدن به اسلام می‌کنند و آن را نظام گدائی و صدقه و احسان می‌شمارند!...[1]

زکات یک واجب اجتماعی است. به صورت یک عبادت اسلامی اداء می‌گردد. خدا با آن دلها را از تنگچشمی و آزمندی پاک و زدوده می‌کند، و آن را رابطه و پیوند مهر و عطوفت به همدیگر، و وسیلهٔ ضمانت اجتماعی میان افراد ملّت اسلامی می‌سازد. زکات فضای زندگانی بشریّت را تر و تازه می‌کند، و بر زخمهای انسانها مرهم می‌نهد، و در عین حال تأمین اجتماعی و ضمانت اجتماعی را به صورت وسیع و فراخی پیاده می‌کند، گذشته از این که زکات عبادتی است که دل انسان را با آفریدگارش پیوند می‌دهد، همان گونه که میان انسان و سائر همنوعان پیوند برقرار می‌سازد:

﴿ فَرِيضَةً مِّنَ اللهِ ﴾.

این یک فریضهٔ مهمّ الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرّر شده است).

فریضهٔ خدائی است که می‌داند چه چیز احوال و اوضاع انسانها را اصلاح و رو به راه می‌کند، و کار و بار ایشان را با حکمت می‌چرخاند و اداره می‌گرداند:

﴿ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است.

❁

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام» دربارهٔ موضوع زکات.

بعد از بیان قواعد زکات، قواعدی که توزیع و تقسیم بدانها برمی‌گردد، و بیانی که پرده از نادانی کسانی به کنار می‌زند که پیغمبر ﷺ را مورد طعنه و رخنه قرار می‌دهند، گذشته از سوء ادبی که در وقت عیبجوئی از پیغمبرِ امین ﷺ دارند. پس از این، روند قرآنی به پیش می‌رود و انواع منافقان را عرضه می‌کند، و چیزهائی را که می‌گویند و چیزهائی را که می‌کنند، بیان می‌دارد:

﴿ وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ: هُوَ أُذُنٌ. قُلْ: أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ، وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا. ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ. يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ. قُلْ: اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ. قُلْ: أَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ، إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴾.

در میان منافقان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند: او سراپا گوش است (و راست و دروغ را می‌شنود و همه چیز را باور می‌کند). بگو: (که او در نهایت لطف و محبّت به سخنان خوب و بد شما گوش فرا می‌دهد، ولی به سخن خوب عمل می‌کند و سخن بد را نادیده می‌گیرد و بدان عمل نمی‌کند، و این) سراپا گوش بودن او به نفع شما است. او به خدا ایمان دارد (و همهٔ فرموده‌های او را تصدیق می‌کند) و به مؤمنان ایمان دارد (و هر چه بگویند باور می‌کند، چون معتقد به اخلاص ایشان است) و او برای کسانی که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است، (زیرا ایشان را به راستای خداشناسی آورده است و راه بهشت را بدانان نموده است). کسانی که فرستادهٔ خدا را می‌آزارند، عذاب دردناکی دارند. برای شما، به خدا سوگندها می‌خورند (که دربارهٔ پیغمبر چیز بدی نگفته‌اند و به دروغ از شرکت در جهاد واپس نکشیده‌اند) تا با سوگندهای خود شما را راضی کنند. در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و پیغمبرش را (با عبادت و طاعت و فرمانبرداری) راضی کنند، اگر واقعاً ایمان دارند. آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیغمبرش دشمنی و مخالفت کند، سزای او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند؟ این (گرفتار آمدن به دوزخ) رسوائی و خواری بزرگی است. (منافقان، خدا و پیغمبرش او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای دربارهٔ ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بیگمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (دربارهٔ سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرتهای بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبهٔ مجدّد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حقّ پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند.

این کاری را که می‌کنند سوء ادب با پیغمبر ﷺ است. این سوء ادب به شکل دیگری جدای از شکل طعنه زدن و رخنه گرفتن از زکات، پیدا و هویدا می‌گردد. آنان از پیغمبر ﷺ ادب والائی در گوش فرا دادن به مردم با تمام وجود و در حدّ اعلای بزرگواری می‌دیدند، و مشاهده می‌کردند که آن حضرت با مردمان برابر اصول و ارکان شریعت خود

رفتار می‌کند، و با ایشان خوشرفتاری و شادمانی می‌نماید و با سعهٔ صدر پذیرای آن می‌شود و ایشان را کاملاً تحمّل می‌کند. منافقان این ادب بزرگوارانه را نام دیگری می‌دادند، و آن را با غیر اصل و حقیقت خود توصیف می‌کردند، و دربارهٔ پیغمبر ﷺ می‌گفتند:

﴿ هُوَ أُذُنٌ ﴾.

او سراپا گوش است. (او خوش باور و دهن بین است).

یعنی او به هر سخنی گوش فرا می‌دهد و همه چیز را باور می‌کند. می‌توان با او دروغ گفت و کلک و نیرنگ زد و خویشتن را والا و برجسته نشان داد. او متوجّه سخنان دروغ و نادرست نمی‌شود و بدانها پی نمی‌برد. هر کس برای او سوگند بخورد باور می‌کند. هر کس سخنانی را برای او بیاراید آنها را می‌پذیرد... همچون سخنانی را برخی به برخی می‌گفتند تا همدیگر را اطمینان دهند که پیغمبر ﷺ حقیقت کار و بارشان را نمی‌داند، و به نفاق ایشان پی نمی‌برد. یا این که همچون سخنانی را می‌گفتند تا طعنه زنند به پیغمبر ﷺ در این که سخنان مؤمنان مخلص را تصدیق می‌کند و هر چه را راجع به منافقان بگویند و از گفتار و رفتارشان در حقّ پیغمبر ﷺ و نسبت به مسلمانان روایت کنند، تصدیق می‌کند و باور می‌دارد... روایتهائی دربارهٔ این بخش و آن بخش نقل شده است و سبب نزول آیه بیان گردیده است. هر دو بخش جنبهٔ عمومی دارد، و هر دو کار از منافقان روی می‌دهد.

قرآن مجید سخنان منافقان را روایت می‌کند تا بدانها پاسخ بگوید و گفتارشان را مردود کند:

﴿ وَ يَقُولُونَ: هُوَ أُذُنٌ ﴾.

می‌گویند: او سراپا گوش است (و راست و دروغ را می‌شنود و همه چیز را باور می‌کند).

بلی ... ولیکن:

﴿ قُلْ: أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ ﴾.

بگو: (که او در نهایت لطف و محبّت به سخنان خوب و بد شما گوش فرا می‌دهد، ولی به سخن خوب عمل می‌کند و سخن بد را نادیده می‌گیرد و بدان عمل نمی‌کند، و این) سراپا گوش بودن او به نفع شما است.

او شنوندهٔ خیر است، به وحی گوش فرا می‌دهد و سپس آن را به شما می‌رساند، و در این امر خیر و صلاح شما است. او شنوندهٔ خیر است، مؤدّبانه به شما گوش فرا می‌دارد و نفاق شما را به رخ شما نمی‌کشد، و خُدعه و نیرنگ شما را به خودتان برنمی‌گرداند، و در برابر روی و ریایتان شما را مؤاخذه نمی‌کند.

﴿ يُؤْمِنُ بِاللهِ ﴾.

او به خدا ایمان دارد (و همهٔ فرموده‌های او را تصدیق می‌کند).

چون او به خدا ایمان دارد آنچه را خدا دربارهٔ شما و دیگران بدو خبر می‌دهد، باور می‌کند.

﴿ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

و به مؤمنان ایمان دارد (و هرچه بگویند باور می‌کند، چون معتقد به اخلاص ایشان است).

او به مؤمنان اطمینان و یقین دارد، زیرا آگاه از صدق ایمان ایشان است، ایمانی که آنان را از دروغگوئی و کجروی و ریاکاری باز می‌دارد.

﴿ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ﴾.

او برای کسانی که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است (زیرا ایشان را به راستای خداشناسی آورده است و راه بهشت را بدانان نموده است).

او دست مسلمانان را می‌گیرد و به سوی خیر و صلاح می‌برد.

﴿ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ﴾.

کسانی که فرستادهٔ خدا را می‌آزارند، عذاب دردناکی دارند.

عذاب دردناکی از سوی خدا بدیشان می‌رسد، چرا که خدا از پیغمبر خود دفاع می‌کند، و از این که اذیّت و آزار داده شود - در حالی که او فرستادهٔ خدا است - قطعاً از او جانبداری می‌کند.

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾.

برای شما، به خدا سوگندها می‌خورند (که دربارهٔ

پیغمبر چیز بدی نگفته‌اند و به دروغ از شرکت در جهاد واپس نکشیده‌اند) تا با سوگندهای خود شما را راضی کنند. در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و پیغمبرش را (با عبادت و طاعت و فرمانبرداری) راضی کنند، اگر واقعاً ایمان دارند.

برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا شما را خشنود گردانند، به شیوهٔ منافقان در هر زمان، منافقانی که پشت سر دیگران می‌گویند آنچه می‌گویند، و می‌کنند آنچه می‌کنند. آن گاه خویشتن را از رویاروئی برکنار می‌دارند، و از آشکارا گفتن و بی‌پرده بیان مطالب کردن درمانده و ناتوانند. لذا خویشتن را ناچیز و خوار در برابر مردم می‌دارند و فروتنی می‌کنند و کرنش می‌برند تا ایشان را راضی گردانند.

﴿ وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾.

در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و پیغمبرش را (با عبادت و طاعت و فرمانبرداری) راضی کنند، اگر واقعاً ایمان دارند.

انسانها چه هستند؟ نیروی ایشان تا به کجا است؟ اغلب کسی که به خدا ایمان ندارد و در برابرش فروتنی نمی‌کند و کرنش نمی‌برد، در برابر انسانی همچون خودش فروتنی می‌کند و کرنش می‌برد و از او می‌ترسد. بهتر این است که انسان در برابر خدا فروتنی کند و کرنش برد، خدائی که همگان در پیشگاه او یکسان و برابرند، و کسی که برای او خضوع و خشوع کند خوار و ناچیز نمی‌گردد. بلکه فردی خوار و ناچیز می‌گردد که در برابر بندگان یزدان خضوع و خشوع کند. کسی که از یزدان سبحان بترسد کوچک و بی‌ارزش نمی‌شود؛ بلکه کسانی کوچک و بی‌ارزش می‌گردند که از خدا روگردان و بجای این که از خدا بترسند از بندگان خدا بترسند.

﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها، ذٰلِکَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴾.

آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیغمبرش دشمنی و مخالفت کند، سزای او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند؟ این (گرفتار آمدن به دوزخ) رسوائی و خواری بزرگی است.

پرسش برای توبیخ و تهدید است. چه آنان ادّعاء می‌کنند که ایمان دارند. کسی هم که ایمان داشته باشد می‌داند که جنگ با خدا و پیغمبرش بزرگترین گناه کبیره است، و دوزخ در انتظار فردی از بندگان یزدان است که مرتکب همچون گناه بزرگی شود، و خوار و رسوائی سزا و کیفر سرکشی است. اگر آنان ایمان آورده باشند و مؤمن باشند آن گونه که ادّعاء می‌کنند، پس چگونه این را نمی‌دانند؟

آنان از بندگان یزدان می‌ترسند و برایشان سوگند می‌خورند تا ایشان را راضی کنند، و نفی کنند چیزهائی را که از ایشان به بندگان یزدان رسانده‌اند، پس چگونه از آفریدگار بندگان نمی‌ترسند و پیغمبرش را اذیّت و آزار می‌رسانند و با آئین خدا می‌جنگند و به پیکار می‌پردازند؟ انگار که با خدا سر جنگ دارند و می‌رزمند؟! خداوند بزرگوار بسی والاتر و بالاتر از آن است که کسی با او سر جنگ داشته باشد و بخواهد با او برزمد! این سخن بیانگر رسوائی ایشان در بزه و گناهی است که مرتکب می‌شوند، و خطا و اشتباهی را پیش چشم مجسّم می‌دارد که از ایشان سر می‌زند، و بیم دادن و ترساندن کسانی است که پیغمبر خدا را می‌آزارند، و به نیرنگ و توطئهٔ آئین خدا می‌پردازند، و آنان ترسوتر از آن هستند که با پیغمبر و کسانی که در خدمت او هستند به مقابله و نبرد بنشینند، و این که آنان می‌ترسند که خدا پرده از کارشان کنار بزند و ایشان را به پیغمبر ﷺ بشناساند و او را بر اسرارشان مطّلع گرداند:

﴿ يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ. قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ. قُلْ: أَبِاللهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ؛ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ

طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴾.

(منافقان، خدا و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای دربارهٔ ایشان نازل شود (و علاوه از آنچه می‌گویند) آنچه را (هم که) در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکارش سازد. بگو: هر اندازه می‌خواهید مسخره کنید، بیگمان خداوند آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتنش می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر از آنان (دربارهٔ سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرتهای بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبهٔ مجدّد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، برخی دیگر را نمی‌بخشیم. زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حقّ پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند.

این نصوص قرآنی جنبهٔ همگانی دارد در برحذر داشتن و ترساندن منافقان از این که خدا آیاتی را از قرآن نازل فرماید و ناپاکی ایشان را برملا نماید، و از اسرار نهان در دلهایشان پرده بردارد، و زشتی و پلشتی‌ای که در دلهایشان است برملا گردد. چندین روایت دربارهٔ رخدادهای معیّنی ذکر شده است و سبب نزول این آیات را بیان داشته است.

ابومعشر مدینی از محمّد پسر کعب قرظی و جز او روایت کرده است که گفته‌اند: مردی از منافقان گفت: این قاریان قرآن را نمی‌بینم مگر این که از همهٔ ما شکمهای علاقه‌مندتر، و زبانهای دروغگوتری دارند، و از همهٔ ما در میدان کارزار ترسوتر هستند... این سخن را به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رساندند. مردی از منافقان به پیش پیغمبر خدا ﷺ آمد، بدان هنگام که او سوار بر شتر خود و عازم سفر بود. بدو عرض کرد: ای پیغمبر خدا، ما شوخی می‌کردیم و بی‌قصد و غرض سخن می‌گفتیم و صحبت می‌نمودیم... فرمود:

﴿ أَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ ... ﴾.

آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟....

تا می‌رسد به:

﴿ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴾.

به بزهکاری خود ادامه می‌دادند.

پاهای مرد به سنگ می‌خورد و سیاه می‌گردید. به شمشیر پیغمبر خدا ﷺ محکم چسبیده بود و پیغمبر ﷺ بدو رو نمی‌کرد و اهمّیّت نمی‌داد.

محمّد پسر اسحاق گفته است: گروهی از منافقان، از جمله ودیعه پسر ثابت برادر امیّه پسر زید پسر عمرو پسر عوف، و مردی از قبیلهٔ اشجع همپیمان بنی سلمه به نام مخشی پسر حمیر، با پیغمبر خدا ﷺ حرکت می‌کردند. پیغمبر ﷺ رهسپار تبوک بود. به همدیگر گفتند: آیا گمان می‌برید جنگ و نبرد سفیدپوستان رومی، همچون جنگ و نبرد برخی از عربها با برخی دیگر از عربها است؟ به خدا سوگند فردا شما را دست بسته و به غل و زنجیر کشیده خواهیم دید... بدین وسیله مؤمنان را می‌ترساندند و به هراس می‌انداختند. مخشی پسر حمیر گفت: به خدا سوگند دوست داشتم با من صلح می‌شد در برابر این که به هر یک از ما صد تازیانه می‌زدند، و به خاطر این گونه سخنانتان، از نزول قرآن دربارهٔ خود رهائی می‌یافتیم. محمّد پسر اسحاق گفته است: چنین به من خبر رسیده است که پیغمبر خدا ﷺ به عمّار پسر یاسر فرمود:

(أَدْرِكِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ قَدِ احْتَرَقُوا، فَاسْأَلْهُمْ عَمَّا قَالُوا، فَإِنْ أَنْكَرُوا فَقُلْ: بَلَىٰ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا).

این مردمان را دریاب، چه در آتش خواهند سوخت. از ایشان دربارهٔ چیزهائی که گفته‌اند بپرس. اگر انکار کردند، بدیشان بگو: بلی که چنین و چنان گفته‌اید.

عمّار به پیش ایشان رفت، و این سخنان را بدیشان گفت. به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند و نزد آن

حضرت به معذرتخواهی پرداختند. ودیعه پسر ثابت - در حالی که پیغمبر خدا ﷺ که سوار بر مرکب خود ایستاده بود، و ودیعه افسار مرکب او را گرفته بود - مرتّب می‌گفت: ای پیغمبر خدا! ما بی‌قصد و غرض سخن می‌گفتیم و صحبت می‌نمودیم و شوخی می‌کردیم. مخشی پسر حمیر نیز گفت: ای پیغمبر خدا، نام خودم و نام پدرم برای بدبختی من بسنده است... کسی که در این آیه مورد عفو قرار گرفت تنها مخشی پسر حمیر بود، و عبدالرحمن نام گرفت. او از خدا عاجزانه خواست که کشته شود و با کشتن به درجهٔ رفیع شهادت برسد و گور او هم ناشناخته بماند. در جنگ یمامه کشته شد، و اثری و نشانی از او به دست نیامد!

ابن منذر، و ابن ابوحاتم، و ابوشیخ از قتاده روایت کرده‌اند که گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ در راه غزوهٔ تبوک بود، مردمانی از منافقان در خدمت او بودند. به یکدیگر گفتند: آیا این مرد امیدوار است که کاخها و دژهای شام برای او گشوده شود؟ هرگزاهرگز!... یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را از سخنانشان آگاه کرد. پیغمبر ﷺ فرمود:

(إِحْبِسُوا عَلَىٰ هٰؤُلاءِ ٱلرَّكْبَ).

سواران را بالای سر اینان نگاه دارید.

آن گاه به پیش ایشان آمد و فرمود:

(قُلْتُمْ كَذٰا، قُلْتُمْ كَذٰا).

چنین گفتید، و چنان گفتید.

گفتند: ای پیغمبر خدا ما بی‌قصد و غرض سخن می‌گفتیم و صحبت می‌نمودیم و شوخی می‌کردیم... خداوند چیزهائی را که می‌شنوید راجع بدیشان نازل فرمود.

ما بی‌قصد و غرض سخن می‌گفتیم و صحبت می‌نمودیم و شوخی می‌کردیم... انگار این مسائل مهمّ و بزرگی که بدان می‌پردازند و پیوند محکمی با اصل عقیده دارند، مسائلی است که باید بدانها پرداخت و آنها را بازیچهٔ خود قرار داد!

﴿ قُلْ: أَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ ﴾.

بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!.

به سبب همین گناه بزرگ است که یزدان سبحان واژهٔ کفر را برایشان بکار می‌برد، و رو در روی ایشان می‌گوید که پس از ایمان آوردنشان - ایمانی که آن را اظهار داشته‌اند و نشان داده‌اند - کفر را برگزیده‌اند. همچنین یزدان سبحان آنان را از عذابی بیم می‌دهد و می‌ترساند که اگر به سبب زود توبه کردن و پشیمان شدن و ایمان درست آوردن، همهٔ ایشان را در بر نگیرد، از برخی از ایشان که بر نفاق خود می‌مانند و به تمسخر آیات و پیغمبر خدا، و به استهزاء عقیده و دین خدا، ادامه می‌دهند، در نمی‌گذرد:

﴿ بِأَنَّهُمْ كٰانُوا مُجْرِمِينَ ﴾.

زیرا آنان (بر کفر و نفاق خود ماندگارند و در حقّ پیغمبر و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند.

❁

هنگامی که روند قرآنی بدین مرز از نشان دادن چنین نمونه‌هائی از اقوال و اعمال و تفکّرات منافقان می‌رسد، به حقیقت منافقان به گونهٔ همگانی، و به عرضه کردن صفتهای اصلی و اساسی ایشان بطور عام می‌پردازد، صفتهای بنیادینی که منافقان را از مؤمنان راستین جدا می‌سازد، و آن گاه عذابی را مشخّص می‌دارد که در انتظار همگی منافقان است:

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ، وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ. نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا؛ هِيَ حَسْبُهُمْ، وَ لَعَنَهُمُ اللهُ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴾.

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت می‌خوانند و از کار خوب باز می‌دارند و (از بذل و بخشش در راه خیر) دست می‌کشند. خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او رویگردان شده‌اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده است و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است).

واقعاً منافقان فرمان ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند. خداوند به مردان و زنان منافق، و به همهٔ کافران وعدهٔ آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌مانند، و دوزخ برای (عِقاب و عذاب) ایشان کافی است. (علاوه از آن) خدا آنان را نفرین و از رحمت خود بدور داشته و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.

مردان منافق و زنان منافق دارای یک خمیره و از یک گِل هستند و سرشت واحدی را دارند. منافقان در هر زمانی و در هر مکانی افعال و اقوال ایشان مختلف و جداگانه است، ولیکن به سرشت یگانه‌ای برمی‌گردد، و از سرچشمهٔ یگانه‌ای برمی‌جوشد. بدنهادی، بداندیشی، عیبجوئی، نیرنگ بازی، ناتوانی از رویاروئی، و ترس از صراحت‌گوئی، نشانه‌های اصلی ایشان است. امّا رفتار و کردارشان عبارت است از: امر به انجام بدی، و نهی از کار نیک، و تنگچشمی و آزمندی بر مال، مگر این که آن را برای روی و ریای مردمان ببخشند. آنان وقتی که به کار بد دستور می‌دهند، و زمانی که از کار نیک نهی می‌کنند، آنها را کاملاً نهان می‌دارند، و آنها را نیرنگبازانه و پنهانکارانه، و رخنه‌گرانه و عیبجویانه انجام می‌دهند. زیرا جرأت نمی‌کنند که آشکارا چنین گویند و کنند مگر زمانی که ایمن باشند و خویشتن را کاملاً در امن و امان بدانند. چه آنان:

﴿ نَسُوا اللهَ ﴾.

خدا را فراموش کرده‌اند (و از پرستش او روی گردان شده‌اند).

ایشان جز حساب مردمان و حساب مصلحت خود را به حساب نمی‌آورند و در نظر نمی‌گیرند، و از کسی جز انسانهای قلدر و قدرتمند ترس و هراسی ندارند. در برابر این گونه انسانها کرنش می‌برند و خواری می‌کشند و با آنان مدارا و سازش می‌کنند.

﴿ فَنَسِيَهُمْ ﴾.

خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده است و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است).

خدا ایشان را از یاد می‌برد، و ارزش و اعتباری در پیش او ندارند. آنان در دنیا در میان مردمان چنین بی‌ارج و بی‌اهمّیّت هستند، و در آخرت نیز در پیشگاه یزدان این چنین خواهند بود... مردمان جز برای کسانی ارزش قائل نیستند که قوی و صراحت‌گو باشند، آن کسانی که آراء و نظرات خود را آشکارا بیان می‌دارند، و پشت سر عقائدشان راست و استوار می‌ایستند، و اندیشه‌هایشان را صریح و روشن با جهانیان در میان می‌نهند، و آشکارا می‌جنگند و مبارزه می‌کنند و یا آشکارا در روز روشن با دیگران راه صلح و ساز و طریق مسالمت‌آمیز در پیش می‌گیرند. همچون کسانی مردمان را فراموش می‌کنند تا خدای مردمان را یاد کنند. دیگر در راه حقّ و حقیقت از سرزنشِ سرزنش کنندگان بیم و خوفی ندارند، و خدا هم ایشان را یاد می‌کند، و در نتیجه مردمان نیز آنان را به یاد می‌دارند و به نیکی می‌ستایند، و بدیشان ارج و اهمّیّت می‌دهند و حساب ایشان را خواهند داشت.

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾.

واقعاً منافقان فرمان ناپذیر (و سرکش و گناهکار) هستند.

منافقان بیرون روندگان از دائرهٔ ایمان، و منحرفان از راه هستند. یزدان بدیشان وعدهٔ فرجام و سرنوشتی همچون فرجام و سرنوشت کفّار را داده است:

﴿ وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا، هِيَ حَسْبُهُمْ ﴾.

خداوند به مردان و زنان منافق، و به همهٔ کافران وعدهٔ آتش دوزخ داده که جاودانه در آن می‌مانند. و دوزخ برای (عِقاب و عذاب) ایشان کافی است.

دوزخ منافقان را بس است. دوزخ کیفر همسنگ گناهان است.

﴿ وَ لَعَنَهُمُ اللهُ ﴾.

خدا آنان را نفرین و از رحمت خود بدور داشته است.

آنان از رحمت یزدان مطرود و محروم هستند.

﴿ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴾.

و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.

❁

این سرشتِ بزهکار و کجرو و گمراه، تازگی ندارد. چه در تاریخ بشریّت دارای نظائر و امثالی است. تاریخ بشریّت پیش از اینان نمونه‌های زیادی از این دست و از این نوع به خود دیده است. گذشتگان به سرنوشتهائی دچار آمده‌اند که سزاوار فسق و فجورشان بوده است و با انحراف ایشان از فطرت راست و راه درست همخوانی و همآوائی داشته است. به کیفر ناپاکیها و بزهکاریها و کژ راهه رویهای خود آن گاه گرفتار آمده‌اند که از بهرۀ مقدّرشان در این زمین سود جسته‌اند و لذّت خویش را برگرفته‌اند و نصیب خویشتن را برده‌اند. گذشتگان فاسق و فاجر پیش از اینان از خود اینان نیروی بیشتری و اموال فراوانتری و اولاد زیادتری داشته‌اند، و چیزی از همۀ اینها به فریادشان نرسیده است و کاری برایشان نکرده است و رها و رستگارشان ننموده است.

قرآن به این قوم فاسق و فاجر تذکّر می‌دهد که گذشتگان ایشان چه کرده‌اند و چه دیده‌اند. اینان را آگاه می‌کند و بیدار باش می‌دهد که هان! شما نیز راه ایشان را در پیش گرفته‌اید و به راه آنان می‌روید. بدیشان گوشزد می‌کند که بپایند تا به سرنوشت ایشان گرفتار نیایند. آگاه و بیدار باشند تا این که راهیاب گردند:

﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً، فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ. فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ، وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا. أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

(شما ای منافقان!) همانند کسانی هستید که قبل از شما می‌زیستند (و در نفاق و کفر بر همدیگر سبقت می‌گرفتند و جز راه فسق و فجور نمی‌پوئیدند). آنان از شما نیرومندتر و از اموال و فرزندان بیشتری برخوردار بودند و از قسمت خود (در این جهان گذران، از لذائذ نامشروع و گناهان) بسی استفاده کردند و (عاقبت مردند و دنیا را به دیگران سپردند و شرمندگی بردند. هم اینک شما نیز همچون ایشان از تقوا و یاد خدا دوری گزیده‌اید و به راه هواها و هوسها رفته‌اید و به گرداب شهوات افتاده‌اید و از محرّمات) شما هم بهرۀ خود را برده‌اید همان گونه که افراد پیش از شما بهرۀ خود را بردند. و به همان چیزی (از پلشتیها و زشتیها) فرو رفته‌اید که آنان بدان فرو رفتند. ایشان کردارشان در دنیا و آخرت پوچ و بیسود گشت و زیانبار (هر دو جهان) شدند. (هان اگر به راه آنان روید، همچون ایشان شوید).

کارشان فریبِ قوّت و قدرت خوردن، و مغرور اموال و اولاد شدن است. ولی کسانی که دلهایشان با نیروی بزرگ و والا و بالای یزدان پیوند پیدا می‌کند، آنان فریب قوّت و قدرت گذرا و ناپایدار جهان را نمی‌خورند، و مغرور اموال و اولادی نمی‌شوند که در این زمین بدیشان عطاء می‌گردد. زیرا آنان از کسی می‌ترسند که نیرومندتر از هر کسی و از هر چیزی است. لذا قوّت و قدرت خود را در راه اطاعت از او و بالا بردن فرمان او صرف می‌کنند و بکار می‌گیرند. ایشان گول اموال و اولاد را نمی‌خورند. زیرا آنان کسی را یاد می‌کنند که بدیشان اموال و اولاد بخشیده است و با اعطاء آنها بدیشان لطف فرموده است. لذا حرص و جوش آنان بر این است که شکر نعمت او را بجای آورند، و اموال و اولاد خویش را در راهی بکار برند و به گونه‌ای از آنها استفاده کنند که موجب اطاعت از او گردد... و امّا کسانی که دلهایشان به کژ راهه افتاده است و از سرچشمۀ قوّت و قدرت و نعمت و ثروت منحرف گشته است، ایشان سرمست و مغرور می‌شوند و در زمین به فسق و فجور می‌پردازند، و از آنچه پیش آید استفاده می‌کنند و بهره می‌برند و می‌خورند و می‌آشامند، بدان سان که چهارپایان می‌خورند و می‌آشامند:

﴿أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ﴾.

ایشان کردارشان در دنیا و آخرت پوچ و بیسود گشت.

اعمالشان از بنیاد باطل می‌شود و بر باد می‌رود، چراکه اعمالشان به گیاهی می‌ماند که از ریشه بـرکنده شـده باشد و ریشه‌ای در زمین نداشته باشد. همچون گیاهی نه بر جای می‌ماند و نه رشد می‌کند و نـه شکـوفه‌ای می‌دهد.

﴿ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ ﴾.

و آنان زیانبار (هر دو جهان) شدند. (هـان اگـر بـه راه ایشان روید، همچون ایشان شوید).

آنان خلاصه کسانی هستند کـه هـمه چـیز را از دست داده‌اند، و دیگر به تعیینی و تفصیلی نیازی نیست.

روند قرآنی از خطاب ایشان، به خـطاب هـمگانی رو می‌کند، انگار از هـمچون کسـانی کـه بـه راه هـلاک گشـتگان و نـابود شـدگان مـی‌روند و پـند و عـبرت نمی‌گیرند، تعجّب می‌کند:

﴿ أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عـادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِیمَ وَ أَصْحابِ مَدْیَنَ وَ الْمُؤْتَفِکاتِ؟ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ، فَما کانَ اللهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لٰکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ﴾.

آیـا (گـروه مـنافقان از سـرگذشت دیگـران عـبرت نمی‌گیرند؟ مگر) خبر قوم نـوح، عـاد، ثـمود، ابـراهـیم، شـعیب و لوط بـدیشان نـرسیده است؟ پـیغمبرانشـان هـمراه بـا دلائل روشـن بـه سـویشان آمـدند (و بـه رهـنمودشان پـرداخـتند و آنـان تکـذیب و تکـفیرشان کـردند و بـه انـدرزهایشان گـوش نـدادنـد و بـه روشنگریهایشان وقع و ارجی نـنهادند و لذا بـه عـذاب خدا گرفتار آمدند و نابود شدند) و خدا بدیشان ظـلم و ستم نکرد، بلکه آنان خودشان به خویشتن ظلم و ستم کردند.

اینان که ناخودآگاه از زندگی بهره‌مند می‌گردند، و راه نابود شدگان می‌پیمایند و اندرز نمی‌گیرند ... اینان:

﴿ أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ ﴾.

آیا خبر کسانی بدیشان نرسیده است که پیش از ایشان بوده‌اند؟.

﴿ قَوْمِ نُوحٍ ﴾.

قوم نوح.

راه قوم نوح راکه طوفان ایشان را در بر گرفت و دریا طومار حیاتشان را در هم پیچید و در امواج هراسناک نیستی و نابودی غرقشان کرد.

﴿ وَ عادٍ ﴾.

و قوم عاد.

راه قوم عاد را که با باد تند وحشتزای سـرکشی نـابود گردیدند.

﴿ وَ ثَمُودَ ﴾.

و قوم ثمود (که همان قوم صالح است).

راه قوم ثمود را که فریاد و غرّش زلزلهٔ ویرانگر آنان را فرا گرفت.

﴿ وَ قَوْمِ إِبْراهِیمَ ﴾.

و قوم ابراهیم.

راه قوم ابراهیم را که یزدان، طغیانگرِ ایشان را نابود کرد و ابراهیم را نجات داد.

﴿ وَ أَصْحابِ مَدْیَنَ ﴾.

قوم شعیب.

راه قوم شعیب را که زلزله‌ای ایشان را در بر گـرفت و کوه همچون سایه‌بانی بر سرشان فرو افـتاد و آنـان را خفه کرد.

﴿ وَ الْمُؤْتَفِکاتِ ﴾.

زیر و رو شده‌ها.

راه ساکنان شهرها و روستاهای قوم لوط راکه با زلزله زیر و رو گردیدند و خدا همه را نابود کرد جز مردمان اندکی را ...

آیا خبر این گونه مردمان بدیشان نرسیده است که:

﴿ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ ﴾.

پیغمبرانشان همراه با دلائل به سویشان آمدند.

آنـان بـه رهـنمودهایشان وقـعی نـنهادند و بـه روشنگریهایشان ارجی نگذاشتند، و لذا خدا ایشـان را در برابر گناهانشان گرفتار عذاب کرد:

﴿ فَما کانَ اللهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لٰکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ﴾.

خدا بدیشان ظلم و ستم نکرد، بلکه آنان خودشان به خویشتن ظلم و ستم کردند.

نفس منحرف در پرتو قوّت و قدرت سرمست و مغرور می‌شود و بیدار و هوشیار نمی‌گردد. نعمتْ او را کور می‌کند و بینا نمی‌شود. اندرزها و عبرتهای روزگارانِ گذشته بدو سودی نمی‌رساند. مگر کسی که چشم درون او برای درک و فهم سنّت قانون خدا باز گردد، سنّت و قانونی که تخلّف ناپذیر است و ردخور ندارد، و هرگز از عمل بازنمی‌ایستد و از کسی از مردمان جانبداری نمی‌کند. بسیاری از مردمان که یزدان ایشان را با قوّت و قدرت و ثروت و نعمت می‌آزماید، پرده‌ای بر چشمان ظاهر و باطن ایشان فرو می‌افتد و کور چشم و کور دل می‌شوند و جاهائی را نمی‌بینند که قلدران و زورمداران پیش از ایشان در آنجاها سکندری خورده‌اند و نقش زمین گشته‌اند، و به سرنوشت ستمگران طاغی و یاغی پیش از خود پی نمی‌برند. بدین هنگام است که فرمان خدا ایشان را فرا می‌گیرد، و در این وقت است که سنّت و قانون یزدان دربارهٔ ایشان اجراء می‌گردد و مشتمل آنان می‌شود، و در این زمان است که خدا مقتدرانه ایشان را سخت کیفر می‌دهد، بدان حال که آنان در نعمتهایشان می‌لولند، و از داشتن قوّت و قدرت، بر بال خیال می‌نشینند و بلند پروازی می‌آغازند، و خدا از هر سو ایشان را احاطه کرده است و در برشان گرفته است.

غفلت و جهالت و کوری را خواهیم دید که با قوّت و نعمت و رفاه همدم و همراه می‌گردد. این امر را در هر زمانی و در هر مکانی خواهیم دید، مگر کسی که یزدان در میان بندگان مخلص خود بدو رحم فرماید و لطف نماید، و او را از این بلا بپاید و محفوظ و مصون نماید.

✿

در مقابل منافقان و کافران، مؤمنان صادقین و راستین قرار دارند، دارای سرشتی جدای از سرشت ایشان، و دارای رفتاری جدای از رفتار آنان، و دارای سرنوشتی هستند جدای از سرنوشت ایشان:

﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ؛ وَ يُطِيعُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ. أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ، إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ، وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ. ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد بازمی‌دارند. و نماز را چنان که باید می‌گزارند. و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانیند که خداوند بزودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعدهٔ خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که) خداوند توانا و حکیم است. خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهمّتر خداوند خشنودی خود را بدیشان وعده داده است که) خشنودی خدا بالاتر از هر چیز است. پیروزی بزرگ همین است.

وقتی که مردان منافق و زنان منافق برخی از زمرهٔ برخی بشمارند، و زمانی که مردان منافق و زنان منافق از یک سرشت و از یک جنس هستند، مردان مؤمن و زنان مؤمن هم برخی سرپرستان و دوستان برخی دیگرند. مردان منافق و زنان منافق هر چند که دارای یک سرشت هستند، امّا به مرتبه‌ای نمی‌رسند که سرپرستان و دوستان یکدیگر باشند. چه سرپرستی و دوستی نیاز به دلیری و یاری و همکاری و تحمّل سختیها و رنجها دارد، و وظائف و تکالیفی را می‌طلبد. سرشت نفاق از همهٔ اینها سرپیچی می‌کند و بیزاری

نشان می‌دهد، هر چند که در بین خود منافقان باشد. منافقان اشخاص ضعیف و زبونی هستند، و جماعت متّحد و گروه مرتبط نیرومند و دارای ضمانت اجتماعی نیستند، هر چند که همسوئی و همسانی در سرشت و خو و رفتارشان پدیدار و جلوه‌گر می‌آید. تعبیر دقیق قرآنی از این معنی در توصیف اینان و آنان غافل نمی‌ماند:

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ﴾.

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند.

﴿ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴾.

مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند.

سرشت مؤمن سرشت ملّت مؤمن است. سرشت وحدت، و سرشت سرپرستی اجتماعی، و سرشت ضمانت اجتماعی، ولیکن ضمانت اجتماعی‌ای که خیر و خوبی را پیاده کند و ارمغان دارد، و شرّ و بدی را برطرف سازد و از میان بردارد.

﴿ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾.

همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد بازمی‌دارند.

پیاده کردن و به ارمغان آوردنِ خیر و خوبی، و دفع شرّ و بدی، به دوستی و یاری و ضمانت اجتماعی و همیاری و همکاری، نیاز دارد. بدین خاطر است که ملّت مؤمن در صف واحدی می‌ایستد و متّحد می‌شود. عوامل و انگیزه‌های تفرقه و پراکندگی به میانشان داخل نمی‌شود. هر وقت در میان گروه مؤمنان تفرقه و پراکندگی یافته شود، قطعاً عنصرِ غریب از سرشت ایشان و از عقیدهٔ ایشان در میان است. این عنصر است که تفرقه به بار می‌آورد. حتماً غرضی یا مرضی در میان است و از نخستین نشانه جلوگیری می‌کند، و نخستین نشانه را منع و دفع می‌نماید، نشانه‌ای که یزدان دانای آگاه آن را مقرّر و بیان می‌فرماید:

﴿ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ﴾.

برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند.

در پرتو این دوستی و یاوری، به سوی امر به معروف و نهی از منکر، و والائی بخشیدن و چیره گرداندن فرمان یزدان، و پیاده کردن سرپرستی این ملّت در زمین می‌گرایند و روی می‌نمایند.

﴿ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ﴾.

و نماز را چنان که باید می‌گزارند.

نماز رابطه‌ای است که ایشان را به یزدان پیوند می‌دهد.

﴿ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ﴾.

و زکات را می‌پردازند.

زکات فریضه‌ای است که گروه مسلمانان را به یکدیگر ربط می‌دهد، و شکل مادی و معنوی دوستی و یاری و ضمانت اجتماعی را پیاده می‌کند.

﴿ وَ يُطِيعُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ ﴾.

و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند.

برای مؤمنان هیچ خواستی و آرزوئی جز اجراء فرمان یزدان و دستور پیغمبرش نیست. قانونی ندارند جز شریعت خدا و پیغمبرش. برنامه‌ای ندارند جز برنامهٔ خدا و پیغمبرش. هنگامی که خدا و پیغمبرش به چیزی دستور دادند، هیچ گونه اختیار و انتخابی نخواهند داشت... بدین وسیله روش خود را و هدف خود را و شیوه و راه خود را وحدت و هماهنگی می‌بخشند. دیگر راه‌های گوناگون، ایشان را از راه یگانهٔ راستی منحرف و پراکنده نمی‌گرداند که آنان را به خدا می‌رساند.

﴿ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ ﴾.

ایشان کسانیند که خداوند بزودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند.

رحمت خدا تنها در آخرت نیست. بلکه رحمت یزدان در همین جهان و در همین خاکدان، پیش از آن جهان، بهرهٔ مؤمنان می‌گردد. امّا رحمت خدا شامل فردی می‌شود که رنجها و سختیهای امر به معروف و نهی از منکر و گزاردن نماز و دادن زکات را بپذیرد. رحمت خدا شامل گروهی نیز می‌گردد که از امثال همچون فرد صالحی تشکیل می‌گردد و فراهم می‌آید. رحمت خدا که در اطمینان دل، و در پیوند با خدا، و در رعایت و

حمایت یزدان از ایشان از بلاها و واقعه‌ها پدیدار می‌آید. رحمت خدا همچنین در خیر و صلاح جماعت مسلمانان و در همکاری و همیاری و ضمانت اجتماعی ایشان، و اعتماد و اعتقاد هر فردی به زندگی، و اطمینان و یقین یکایک آنان به رضا و خشنودی یزدان سبحان جلوه‌گر می‌شود.

این صفات چهارگانهٔ مؤمنین: امر به معروف، نهی از منکر، گزاردن نماز، و دادن زکات، در برابر صفات منافقان قرار می‌گیرند که: امر به منکر، نهی از معروف، فراموش کردن خدا، و دست نگاه داشتن از بذل و بخشش و صدقه و احسان است... رحمت یزدان که شامل مؤمنان می‌شود، در برابر لعنت یزدان بر منافقان و کافران قرار می‌گیرد... اینها صفاتی است که یزدان در قبال آن به مؤمنان وعدهٔ پیروزی و استقرار در زمین داده است، صفاتی که باید در سرپرستیِ مترقّیانهٔ خود بر بشریّت پیاده کنند:

﴿ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

خداوند توانا و کار بجا است.

یزدان، توانای بر عزّت بخشیدن و چیره گرداندن گروه مؤمنان است، تا برخی دوستان و یاوران برخی دیگر در قیام و اقدام بدین وظائف و تکالیف، و تحمّل رنجها و سختیها شوند. خدا حکیم و کار بجا در مقدّر گرداندن پیروزی و عزّت گروه مؤمنان است، تا آنان شایان ادارهٔ زمین گردند و در اصلاح آن کوشند، و فرمان و حکم خدا را در میان بندگان نگاهبانی و نگاهداری کنند.

در همان وقتی که عذاب دوزخ در انتظار منافقان و کافران است، و لعنت خدا در کمین و چشم به راه ایشان است، و فراموش کردن خدا آنان را به گمراهی و بی‌بهره شدن از رحمت الهی و محروم گشتن از نعمتهای بهشت می‌کشاند، در همان زمان نعمتهای بهشت چشم به راه و در انتظار مؤمنان است:

﴿ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ﴾.

بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخها و درختهای) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکنهای پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است).

اینها را بدیشان وعده داده است تا در آنجا ایمن بیارامند. بالاتر و بزرگتر از این نیز بدیشان وعده داده است:

﴿ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ﴾.

(از همه مهمّتر، خداوند خشنودی خود را بدیشان وعده داده است که) خشنودی خدا بالاتر از هر چیز است.

بهشت و هر آنچه در آن از نعمت است، در برابر همچون خشنودی بزرگوارانه‌ای ناچیز و بی‌رونق می‌نماید و در پرتو هاله‌های آن پنهان می‌ماند.

﴿ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ﴾...

لحظهٔ پیوند با خدا، لحظهٔ دیدار جلال خدا، لحظهٔ رهائی از زندان ترکیب بندِ ترکیبات و مرکّباتِ ساختار وجود، لحظهٔ رستگاری از سنگینی و جاذبهٔ این زمین و از غمها و اندوه‌های زودرس و گذرای آن، لحظه‌ای که در آن در ژرفای دل انسان پرتوی از آن نوری می‌درخشد که چشمها آن را نمی‌بینند، لحظهٔ طلوعی که در آن زوایای جان با پرتوی از رحمت یزدان منوّر می‌گردد، هر لحظه‌ای از این لحظه‌هائی که به گروهِ کمیاب و اندکی از انسانها در یک درخشش با صفائی دست می‌دهد، در برابر آن هرگونه متاع و لذّتی، و هرگونه آرزو و امیدی، ناچیز و بی‌ارج و بی‌بها می‌ماند... اینها این چنین است، پس خشنودی خدا باید چگونه باشد، خشنودی‌ای که این روحها و جانها را فرا می‌گیرد، و پیوسته بر عقل و شعورشان می‌افزاید، و شعاع دیدهایشان را پرفروغ‌تر و بازتر می‌نماید؟

﴿ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پیروزی بزرگ همین است.

✿

پس از بیان صفات مؤمنان راستین، و صفات منافقانی که ادّعای ایمان را دارند، یزدان سبحان به پیغمبرش

دستور می‌فرماید که با کافران و منافقان به جهاد و مبارزه پردازد. قرآن مجید بیان می‌فرماید که این منافقان کلمۀ کفر را بر زبان رانده‌اند و پس از پذیرش اسلام کافر شده‌اند، و تصمیم به انجام کاری گرفته‌اند که یزدان آنان را در آن ناامید گردانده است. همچون کار زشت و پلشتی هم از پیام کفری است که بدان گرائیده‌اند و بدان افتاده‌اند. قرآن از انتقامی که آنان از پیغمبر خدا ﷺ می‌گیرند و از خشمی که بر او دارند، اظهار شگفتی می‌کند. چرا که بعثت پیغمبر ﷺ برای ایشان جز خیر و خوبی و دارائی و بی‌نیازی نبوده است. قرآن ایشان را به توبه ترغیب می‌کند و به پشیمانی می‌خواند، و آنان را از ادامۀ کفر و نفاق می‌ترساند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ، وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ. يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا، وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ، وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ، وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا. وَ مَا نَقَمُوا إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ. فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ، وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴾.

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است! منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیزی گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تبوک بود). چیزی که این منافقان را بر سر خشم آورد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایۀ خشم و انتقام ایشان شود). اگر آنان توبه کنند، (خداوند توبۀ ایشان را می‌پذیرد و) این برایشان بهتر خواهد بود. و اگر روی بگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب دردناکی کیفر می‌دهد، و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یاوری خواهند داشت.

پیغمبر ﷺ بسیار با منافقان نرمش نمود، و بسیار از ایشان چشم‌پوشی کرد، و بسیار از ایشان گذشت کرد... امّا هم اینک شکیبائی و نرمش به پایان آمده است و کوزۀ صبر لبریز و سرریز شده است، و بزرگواری به نهایت رسیده است، و پروردگار به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که خط سیر جدیدی و روش تازه‌ای را با ایشان در پیش گیرد. یزدان جهان ایشان را با نصّ قرآنی به کافران ملحق می‌گرداند، و پیغمبرش را به جهاد و پیکار اینان و آنان موظّف می‌کند، جهاد و پیکار سخت و شدید و تند و تیزی که مهر و عطوفتی و رحمت و سازش و نرمشی در آن نیست.

نرمش جای خود دارد، و شدّت جای خود دارد. هر زمان مدّت نرمش به پایان آید، وقت شدّت و حدّت فرا می‌رسد. هرگاه روزگار شکیبائی به پایان آید، تندی و برش قاطعانه فرا می‌رسد... حرکت، مقتضیات خود را دارد، و برنامه، مراحل خود را دارد. نرمش در برخی از ازمنه می‌آزارد و رنج به بار می‌آورد، و کار را به تأخیر انداختن و به درازا کشاندن، گاهی زیان می‌رساند.

دربارۀ جهاد با منافقان و سختگیری بر ایشان آراء مختلفی است. آیا جهاد و سختگیری باید با شمشیر و اسلحه باشد، بدان گونه که از علی - كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - روایت شده است و ابن جریر ﷫ آن را برگزیده است؟ یا جهاد و درشتی باید با رفتار و کردار و رویاروئی و بیان اسرار و رموزشان و نشان دادن ایشان به همگان باشد، بدان گونه که از ابن‌عبّاس ﷻ روایت شده است؟ آنچه روی داده است و عملاً انجام پذیرفته است این است که پیغمبر ﷺ همان گونه که خواهد آمد، منافقان را نکشته است.

﴿ يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُوا. وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ، وَ

کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ یَنٰالُوا ﴾.

منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیزی گفته‌اند و پس از ایمان آوردن، به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند (و آن کشتن پیغمبر به هنگام مراجعه از جنگ تبوک بود).

نصّ به طور عام حالت منافقان را در موقعیّتهای بسیاری عرضه می‌دارد، و به چیزی از شرّ و بلا اشاره می‌کند که بارها خواسته‌اند بر سر پیغمبر ﷺ و بر سر مسلمانان بیاورند... روایتهای بسیاری نقل شده است که هر یک حادثهٔ ویژه‌ای را برای نزول آیه معیّن و مشخّص می‌دارند:

قتاده گفته است: این آیه دربارهٔ عبدالله پسر ابی نازل شده است. و آن این که دو مرد با یکدیگر جنگیدند، یکی جُهَیْنه‌ای بود و دیگری انصاری. مرد جُهَیْنه‌ای بر مرد انصاری چیره گردید. عبدالله پسر ابی به شخص انصاری گفت: آیا دوست خود را یاری نمی‌کنید؟ به خدا سوگند داستان ما و داستان محمّد جز همان چیزی نیست که گفته‌اند: سگت را چاق کن تا تو را بخورد... و ادامه داد و گفت: وقتی که به مدینه برگردیم عزیزان و بزرگواران، خواران و پستان را از مدینه بیرون می‌کنند. مردی از مسلمانان سخن او را به گوش مبارک پیغمبر ﷺ رساند. پیغمبر ﷺ کسی را به پیش عبدالله پسر ابی فرستاد و از او در این باره پرسید. شروع به سوگند خوردن کرد و گفت چنین چیزی را نگفته است. خدا این آیه را در بارهٔ او نازل فرمود.

امام ابوجعفر ابن جریر با اسنادی که دارد از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ زیر سایهٔ درختی نشسته بود. فرمود:

(إِنَّهُ سَیَأْتِیکُمْ إِنْسٰانٌ، فَیَنْظُرُ إِلَیْکُمْ بِعَیْنِ الشَّیْطٰانِ، فَإِذٰا جٰاءَ فَلاٰ تُکَلِّمُوهُ).

شخصی به پیش شما می‌آید که با چشم اهریمن به شما می‌نگرد. هر وقت آمد با او صحبت نکنید.

چیزی نگذشت که مرد کبودی پیدا شد. پیغمبر خدا ﷺ او را پیش خواند و فرمود:

(عَلاٰمَ تَشْتِمُنِي أَنْتَ وَ أَصْحٰابُکَ؟).

به چه علّت تو و یارانت به من دشنام می‌دهید؟

مرد رفت و یاران خود را بیاورد. همگی سوگند خوردند که دشنامی نداده‌اند و چنین چیزی را نگفته‌اند. به سوگندهای خود ادامه دادند تا پیغمبر ﷺ از آنان صرف نظر کرد. پس یزدان بزرگوار این آیه را نازل کرد:

﴿ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ مٰا قٰالُوا... ﴾.

منافقان به خدا سوگند می‌خورند که (سخنان زننده‌ای) نگفته‌اند....

از عروه پسر زبیر و جز او چیزی روایت شده است بدین مضمون: این آیه در بارهٔ جلاس پسر سوید پسر صامت نازل شده است. همسرش پسری از شوهر دیگری داشت به نام عمیر پسر سعد. جلاس گفت: اگر محمّد آنچه را که با خود آورده است حقّ باشد، ما از الاغانی بدتریم که بر آنها سوار هستیم. عمیر گفت: به خدا سوگند ای جلاس تو عزیزترین کس در پیش من هستی، و از همه کس بیشتر برای من رنج کشیده‌ای و در آزمون زندگی سرآمد شده‌ای. برای من بسی سخت است که به تو بلائی برسد که دوست نداری. سخنی گفته‌ای که اگر آن را روایت کنم مرا رسوا می‌کند، و اگر آن را پنهان کنم مرا به هلاک می‌رساند. هر یک از این دو حالت برای من بدتر از دیگری است. پس آن سخن را به عرض پیغمبر ﷺ رساند. جلاس منکر همچون سخنی شد و به خدا سوگند خورد که آن را نگفته است. پس خداوند این آیات را نازل کرد. جلاس گفت من این سخن را گفته‌ام. ولی یزدان توبه را به من پیشنهاد فرموده است، و من توبه می‌کنم. پیغمبر ﷺ توبهٔ او را پذیرفت.

لیکن این روایتها همآوا با این عبارت نیستند:

﴿ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ یَنٰالُوا ﴾.

و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند.

روایتها همدیگر را تقویت می‌کند در این باره که مراد

این آیات چیزی است که برخی از منافقان در نظر داشتند هنگام مراجعۀ از تبوک بدان عمل کنند که کشتن پیغمبر خدا ﷺ به طور ناگهانی در وقتی بود که از تبوک برمی‌گشت. یکی از این روایتها را برمی‌گزینیم: امام احمد رحمه‌الله گفته است: ولید پسر عبدالله پسر جمیع از ابوطفیل برای ما روایت کرده است که گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از جنگ تبوک برمی‌گشت، به یک نفر جارچی دستور داد که جار بکشد. او ندا در داد: پیغمبر خدا ﷺ راه گردنه را در پیش گرفته است. کسی از آنجا عبور نکند. پیغمبر خدا راه گردنه را در پیش گرفت. حذیفه افسار شتر او را می‌کشید و عمّار آن را می‌راند. ناگهان گروهی که بر شتران خود سوار و چهرۀ خود را پوشانده و نقاب زده بودند جلو آمدند و پیرامون عمّار را گرفتند، در حالی که شتر پیغمبر ﷺ را می‌راند. عمّار رضی‌الله‌عنه به سویشان رفت و شروع به زدن سر و کلّۀ شتران کرد.

پیغمبر ﷺ به حذیفه فرمود:

(قُدْ. قُدْ).

بران. بران.

پیغمبر از گردنه پائین رفت، و عمّار نیز برگشت. فرمود: ای عمّار!

(هَلْ عَرَفْتَ الْقَوْمَ؟).

آیا این گروه را شناختی؟

پاسخ داد: مرکبها را به طور عام شناختم، ولی سواران نقابدار بودند و روبند زده بودند. فرمود:

(هَلْ تَدْرِي مٰا أَرٰادُوا؟).

آیا می‌دانی چه می‌خواستند بکنند؟

گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند. فرمود:

(أَرٰادُوا أَنْ يُنَفِّرُوا بِرَسُولِ اللهِ ﷺ رٰاحِلَتَهُ فَيَطْرَحُوهُ).

می‌خواستند مرکب پیغمبر خدا ﷺ را برمانند و او را (به درّه) پرت گردانند.

عمّار از مردی از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ پرسید و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانی کسانی که در گردنه بودند چند نفر بودند؟ پاسخ داد: چهارده نفر بودند. عمّار گفت: اگر تو از زمرۀ ایشان بوده باشی، پانزده نفر بوده‌اند. امام احمد گفته است: پیغمبر خدا ﷺ سه نفر از ایشان را برشمرد. آنان گفتند: به خدا سوگند صدای جارچی پیغمبر خدا ﷺ را نشنیده‌ایم و ندانسته‌ایم آن گروه چه می‌خواهند بکنند. عمّار گفته است: گواهی می‌دهم دوازده نفر باقی، در زندگی این جهان و در روزی که گواهان برای گواهی بر پای می‌ایستند، دشمن خدا و پیغمبرش خواهند بود.

این رخداد نیّت درونی همچون کسانی را آشکار می‌کند و پرده از اسرارشان برمی‌دارد. فرقی هم ندارد چه این رخداد به همین صورت باشد و چه واقعه‌ای همسان و همگون آن باشد که آیه دالّ بر آن است. به هر حال جای شگفت است که سینه‌های این چنین مردمانی همچون خیانتی را در لابلای خود جای دهد و بگنجاند. خود نصّ قرآنی هم در اینجا از این بابت اظهار شگفتی می‌کند.

﴿ وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

چیزی که این منافقان را بر سر خشم آوَرَد و سبب انتقام گرفتن آنان شود وجود ندارد، مگر این که خدا و پیغمبرش به فضل و کرم خود آنان را (با اعطاء غنائم که هدف ایشان در زندگی است) بی‌نیاز گردانده‌اند (و این هم نباید مایۀ خشم و انتقام ایشان شود).

اسلام هیچ گونه کار بدی در حقّ ایشان روا ندیده است تا آنان در برابر آن این چنین انتقامی را از اسلام بگیرند... خدا می‌داند، شاید که دارائی و ثروتی که پس از اسلام ایشان را در بر گرفته است و بهرۀ ایشان شده است، و رفاه و آسایشی که در پرتو اسلام نصیب آنان گشته است، سبب انتقام ایشان از اسلام شده است!

سپس قرآن بر این شگفتِ از کارشان، و کشف اسرار و نیّاتِ ناپاکشان، حکم قاطعانه و فیصله بخشی را پیرو می‌زند:

﴿ فَإِنْ يَتُوبُوا يَکُ خَيْراً لَهُمْ، وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللهُ

عَذاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ، وَما لَهُمْ فِي الأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ ﴾.

اگر آنان توبه کنند، (خداوند توبهٔ ایشان را می‌پذیرد و) این برایشان بهتر خواهد بود، و اگر روی بگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب دردناکی کیفر می‌دهد، و در سراسر روی زمین نه دوستی و نه یاوری خواهند داشت.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و نمونه‌هائی از منافقان و احوال و اقوال ایشان را بیان می‌دارد که پیش از جنگ تبوک و در اثنای آن داشته‌اند و گفته‌اند:

﴿ وَمِنْهُمْ مَّنْ عاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ. فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ، وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، بِما أَخْلَفُوا اللهَ ما وَعَدُوهُ وَبِما كانُوا يَكْذِبُونَ ﴾.

در میان (منافقان) کسانی هستند که (سوگند می‌خورند و) با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند (و به نعمت و نوائی برساند) بدون شکّ به صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمرهٔ شایستگان (درگاه یزدان و نیکوکاران مردمان) خواهیم بود. امّا هنگامی که خدا از فضل خود (ثروت و دارائی) بدانان بخشید، بخل ورزیدند (و چیزی نبخشیدند و به عهد خود وفا نکردند، و هم از خدا و هم از خیرات) سرپیچی کردند و روی گرداندند. خداوند نفاق را در دلهایشان پدیدار و پایدار ساخت تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند. این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند.

در میان منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان می‌بندند که اگر خدا بدیشان نعمت و روزی دهد قطعاً به صدقه و احسان خواهند پرداخت، و اعمال و افعال خود را شایسته و بایسته می‌کنند. امّا این عهد و پیمان تنها در زمان تنگدستی و ناداری و سختی بردوام می‌ماند، همان زمانی که وقت امید و آرزو و طمع و آزمندی است. ولی وقتی که خدا درخواست ایشان را می‌پذیرد و بر نعمت و روزی ایشان می‌افزاید، عهد و پیمانشان را فراموش می‌کنند، و وعدهٔ خود را انکار می‌نمایند، و بخل و تنگچشمی بدانان دست می‌دهد، و از وفای به عهد روی می‌گردانند. این عهدشکنی همراه با دروغ بستن بر خدا در عهد و پیمانی که با خدای بسته‌اند، سبب می‌شود که نفاق در دلهایشان جایگزین گردد و استقرار پذیرد، و باعث می‌گردد که با این نفاق بمیرند، و با این نفاق خدای را ملاقات کنند.

نفس بشری ضعیف و بخیل است، مگر کسی که یزدان او را بپاید و محفوظ و مصونش نماید. نفس بشری از این بخل و آزمندی پاکیزه نمی‌شود مگر این که با ایمان آبادان گردد، و از نیازمندیهای زمین برتر و فراتر رود، و از غل و زنجیر حرص و طمعِ بر سود نزدیک، آزاد و رها شود. زیرا که او به پاداشی بزرگتر و جایگزینی فراتر امید دارد، و آرزوی رسیدن به رضا و خشنودی خدا را دارد که سترگ‌تر از هر چیزی است. دل مؤمن به ایمان اطمینان می‌یابد و آرام می‌گیرد، لذا از فقر و بی‌چیزی به سبب خرج کردن نمی‌ترسد، چون یقین دارد آنچه در دسترس مردمان است نابود می‌شود و پایان می‌گیرد، و آنچه در پیشگاه یزدان است بر جای و ماندگار می‌ماند. این اطمینانی که دارد او را به خرج کردن مال در راه خدا برمی‌انگیزد، خرج کردنی که به دلخواه و با رضایت خود آن را انجام می‌دهد و برای پاکیزه داشتن خویشتن بدان دست می‌یازد. همچون کسی از فرجام خویش ایمن است و نگران عاقبت خود نیست، حتی اگر دارائی را از دست بدهد و تهی دست از آن شود، چه او به عوضی بزرگتر از هر چیز و به پاداشی سترگ‌تر از هر چیز در پیشگاه خدا معتقد است. ولی زمانی که دل از ایمان صحیح تهی باشد و باور درست را نداشته باشد، هر زمان که به بذل و بخشش، و صدقه و احسان، و خرج و هزینهٔ مال فرا خوانده شود، حرص و طمع سرشتی به شور و غوغا درمی‌آید، و ترس و هراس از ناداری و تنگدستی پیش چشم حاضر می‌آید، و او را از بذل و بخشش فرو می‌نشاند. آن گاه

است که او زندانی بخل و آزمندی و ترس و هراس می‌گردد و امن و امان و آرام و قراری نخواهد داشت. کسی که با خدا پیمان می‌بندد و سپس خلاف وعده می‌کند و عهد خود را با خدا نمی‌پاید، و کسی که با خدا دروغ می‌گوید و صداقت نمی‌ورزد، دل او از نفاق سالم نمی‌ماند. پیغمبر ﷺ فرموده است:

(آيَةُ الْمُنٰافِقِ ثَلاٰثٌ: إِذٰا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذٰا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا ٱئْتُمِنَ خٰانَ).(۱)

نشانۀ منافق سه چیز است: هرگاه سخن بگوید دروغ می‌گوید، و هر زمان وعده بدهد خلاف وعده می‌کند، و هر وقت امین به حساب آید خیانت می‌نماید.

به ناچار خلاف وعده و دروغ گفتن با خدا باید که نفاق همیشگی را در دلهای این دسته و گروهی ایجاد کند که این آیه بدانان اشاره می‌نماید:

﴿ فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ ﴾.

خداوند نفاق را در دلهایشان پدیدار و پایدار ساخت تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند. این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند.

﴿ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ وَ أَنَّ اللّٰهَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ ﴾.

مگر آنان نمی‌دانستند که خداوند راز و نجوای ایشان را می‌داند و خدا بس آگاه از نهانیها و پنهانیها است؟ (و لذا نقض عهد و نیرنگ ایشان دربارۀ مؤمنان از خدا مخفی نمی‌ماند).

مگر آنان ندانسته‌اند - در حالی که ادّعای ایمان را دارند -که یزدان مطّلع از اسرار و رموز و نیّات ایشان است؟ آگاه از هر آن چیزی است که با یکدیگر می‌گویند و در میان می‌نهند؟ آنان سخنانی را که با یکدیگر نهانی و پنهانی می‌گویند و آن سخنان را سرّ و رازی می‌شمارند و دور از چشم مردمان با یکدیگر نجوا می‌کنند و در گوشی می‌گویند، آیا نمی‌دانند بر یزدان پوشیده نیست؟ مقتضی آگاهی ایشان از این امر، این است که نیّت و رازی را از خدا پنهان ندارند، و نفسهایشان با ایشان خلاف وعدۀ با خدا را در میان نهند و با خدا بر سر پیمان بمانند، و در وفای به عهدها بر خدا دروغ نبندند.

روایتهائی دربارۀ سبب نزول این آیه‌های سه گانه نقل شده است. یکی از این روایتها را از ابن جریر و ابن ابی حاتم نقل می‌کنیم که از معان با اسنادی که دارد، و او از امامۀ باهلی دربارۀ ثعلبه پسر حاطب انصاری ذکر کرده‌اند. ثعلبه به پیغمبر خدا ﷺ گفت: دعا کن و از خدا بخواه که ثروتی به من بدهد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(وَيْحَكَ يٰا ثَعْلَبَةُ، قَلِيلٌ تُؤَدّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثيرٍ لاٰ تُطِيقُهُ).

وای بر تو ای ثعلبه، مال اندکی که سپاس آن را بجای آوری، بهتر است از مال فراوانی که توان (سپاسگزاری) آن را نداشته باشی.

ثعلبه دیگر باره درخواست خود را تکرار کرد. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَمٰا تَرْضىٰ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ نَبِيِّ اللّٰهِ فَوَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ تَسيرَ الْجِبٰالُ مَعي ذَهَباً وَ فِضَّةً لَسٰارَتْ).

آیا راضی نیستی که همچون پیغمبر خدا باشی؟ به خدائی سوگند که جان من در دست تصرّف و قدرت او است اگر می‌خواستم که کوه‌ها به صورت طلا و نقره با من حرکت کنند، حرکت می‌کردند.

ثعلبه گفت: تو را به خدائی سوگند می‌دهم که تو را به حق مبعوث کرده است و برانگیخته است، دعا کن که یزدان ثروتی که به من عطاء فرماید. من قطعاً حقّ هر مستحقّی را خواهم داد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَللّٰهُمَّ ٱرْزُقْ ثَعْلَبَةَ مٰالاً).

خداوندا به ثعلبه ثروتی را عطاء فرما.

ثعلبه گوسفندانی را تهیّه دید. گوسفندان به تولید نسل و

۱- در صحیح مسلم و بخاری نقل شده است.

زاد و ولد پرداختند و همچون کرم زیاد شدند. مدینه از گوسفندان ثعلبه به تنگ آمد. از شهر مدینه دور شد و کناره کشید و به درّه‌ای از درّه‌های آن رفت. تا کار بدانجا کشید که ثعلبه فقط نماز ظهر و عصر را به جماعت می‌خواند، و نمازهای دیگر را (به جماعت نخواند و) رها کرد. سپس گوسفندان بیشتر و بیشتر شدند تا بدانجا که ثعلبه نمازهای پنجگانه را (به جماعت نخواند و) رها کرد، و فقط در نماز جمعه شرکت می‌کرد. باز هم گوسفندان همچون کرم بیشتر و بیشتر شدند، تا کار بدانجا کشید که نماز جمعه را هم رها کرد. تنها در روزهای جمعه از مسافران و رهگذران کسب خبر می‌کرد و جویای اوضاع و احوال می‌شد.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مٰا فَعَلَ ثَعْلَبَةُ؟).

ثعلبه چه کار کرده است؟.

بدو گفتند: ای پیغمبر خدا گلّهٔ گوسفندانی را تهیّه دیده است. گوسفندانش مدینه را به تنگ آورده‌اند... از کار و بار ثعلبه او را آگاه کردند. فرمود:

(یٰا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ! یٰا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ! یٰا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ!).

وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه!.

خداوند بزرگوار این آیه را نازل کرد:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً ﴾.

(ای پیغمبر!) از اموال آنان زکات بگیر. (توبه / ۱۰۳)

فرائض و واجبات زکات نازل گردید. پس پیغمبر خدا ﷺ دو مرد را برای دریافت زکات از مسلمانان به اطراف فرستاد، مردی از قبیلهٔ جُهَیْنه و مردی از قبیلهٔ سلیم، و برای آنان نوشت که چگونه زکات را از مسلمانان دریافت کنند. به آن دو نفر فرمود:

(مُرٰا بِثَعْلَبَةَ وَ بِفُلاٰنٍ - رَجُلٍ مِنْ بَنِي سَلِيمٍ - فَخُذٰا صَدَقٰاتِهِمٰا).

از کنار ثعلبه و فلانی - مردی از بنی سلیم - بگذرید و زکات ایشان را بگیرید.

آن دو مرد بیرون رفتند و به پیش ثعلبه رسیدند. از او زکات را درخواست کردند، و نامهٔ پیغمبر خدا ﷺ را بر او خواندند. ثعلبه گفت: این جز جزیه نیست. این جز همسان جزیه نمی‌باشد. من نمی‌دانم این چه چیز است؟ بروید تا از کار و بار زکات فارغ می‌شوید، سپس به پیش من برگردید. آن مرد بنی‌سلیم هم همین که سخن آن دو نفر را شنید، به دندانهای بهترین شتران خود نگاه کرد و آنها را برای زکات جدا کرد. سپس آن شتران را به پیش آن دو نفر آورد. هنگامی که آن دو مرد بهترین شتران زکات را دیدند گفتند: این شتران بر تو واجب نیست، و ما نمی‌خواهیم اینها را از تو بگیریم. گفت: باید آنها را ببرید، چه دل من بدین کار خشنود است و دوست دارم آنها را به عنوان زکات بردارید و ببرید. آن دو مرد شتران او را با خود آوردند و به پیش مردمان رفتند و زکات آنان را گرفتند. سپس به پیش ثعلبه برگشتند. ثعلبه گفت: نامهٔ خود را به من بنمائی. نامه را برای او خواندند. گفت: این جز جزیه و سرانه نیست. این جز همسان جزیه و سرانه نیست. بروید تا ببینم رأی من چه خواهد بود. آن دو نفر رفتند و به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند. هنگامی که پیغمبر ﷺ آن دو نفر را دید، پیش از این که با ایشان صحبت کند، فرمود:

(یٰا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ!).

وای بر ثعلبه!.

پیغمبر ﷺ برای مرد بنی‌سلیم دعای خیر و برکت کرد... آن دو نفر کاری را توصیف کردند که ثعلبه انجام داده بود، و کاری را بیان کردند که مرد بنی سلیم کرده بود. آن گاه یزدان نازل فرمود:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ عٰاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتٰانٰا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ... ﴾.

در میان (منافقان) کسانی هستند که (سوگند می‌خورند و) با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند (و به نعمت و نوائی برساند) بدون شکّ به صدقه و احسان می‌پردازیم.... (توبه / ۷۵)

در خدمت پیغمبر ﷺ مردی بود که از خویشاوندان ثعلبه بود. این آیه را شنید. بیرون آمد و به پیش ثعلبه

رفت. بدو گفت: وای بر تو ثعلبه! خداوند دربارهٔ تو چنین و چنان نازل فرموده است. ثعلبه بیرون آمد و به خدمت پیغمبر ﷺ رسید. از او درخواست کرد که زکات او را از وی بگیرد. فرمود:

(إِنَّ اللهَ مَنَعَنِي أَنْ أَقْبَلَ مِنْکَ صَدَقَتَکَ).

خدا مرا بازداشته است از این که زکات تو را دریافت دارم.

ثعلبه خاک بر سر خود ریخت! پیغمبر ﷺ فرمود:

(هٰذَا عَمَلُکَ، قَدْ أَمَرْتُکَ فَلَمْ تُطِعْنِي).

این عمل خود تو است. من که به تو دستور دادم، ولی از من اطاعت نکردی.

وقتی که ثعلبه دید که پیغمبر خدا ﷺ نپذیرفت که زکات او را دریافت دارد به منزل خود برگشت. پیغمبر خدا ﷺ تا وفات فرمود چیزی از ثعلبه نپذیرفت. آن گاه به پیش ابوبکر ﷺ رفت، وقتی که به خلافت رسید. ثعلبه گفت: منزلت و مقام مرا در پیشگاه پیغمبر خدا ﷺ و موقعیّت و مکانت مرا نسبت به انصار می‌شناسی، پس زکات مرا بپذیر. ابوبکر گفت: پیغمبر خدا ﷺ زکات تو را نپذیرفت و از دریافت آن خودداری فرمود. من آن را می‌پذیرم؟ ابوبکر وفات فرمود و زکات ثعلبه را نپذیرفت. زمانی که عمر ﷺ به خلافت رسید، ثعلبه به خدمت او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! زکات مرا بپذیر و آن را از من بگیر. عمر گفت: پیغمبر خدا ﷺ زکات تو را قبول نفرمود، و ابوبکر هم آن را نپذیرفت، آیا من آن را از تو می‌پذیرم؟ عمر هم وفات کرد و زکات او را دریافت ننمود. وقتی که عثمان ﷺ به خلافت رسید، ثعلبه به خدمت او آمد و گفت: زکات مرا بپذیر و آن را از من بگیر. فرمود: پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر و عمر زکات تو را نپذیرفتند و آن را دریافت ننمودند، آیا من آن را از تو بپذیرم؟ او هم زکات ثعلبه را نپذیرفت. ثعلبه در زمان خلافت عثمان به هلاکت رسید.

این واقعه چه با نزول این آیات همراه و همآوا باشد و چه چیزی جز این واقعه بوده باشد، نصّ قرآنی همگانی است و حالت عامی را به تصویر می‌کشد، و نمونه‌ای را ترسیم می‌کند که برای انسانهائی تکرار می‌گردد که یقین کامل ندارند، و ایمان در زوایای وجودشان مستقرّ نگشته است. هرگاه این روایت در ربط حادثهٔ مذکور با نزول این آیات درست باشد، قطعاً اطّلاع پیغمبر ﷺ از این که نقض عهد و دروغ بستن بر خدا نفاق را در دلهای واپس نشستگان از جهاد تا قیامت برجای گذاشته است، همان چیزی است که باعث شده است از پذیرش زکات ثعلبه خودداری کند، و توبه‌ای را که اظهار داشته است نپذیرد، و برابر فرمان شریعت که باید ظاهر امر را پذیرفت، ظاهر حال ثعلبه را مراعات نفرمود و برحسب ظاهر با او رفتار ننمود. بلکه برابر آگاهی قطعی خود از حال ثعلبه با او رفتار کرد، چراکه آگاهی پیغمبر ﷺ از جانب یزدان علیم و خبیر بود و از سوی خدا بدو پیام داده شده بود. رفتار پیغمبر ﷺ با ثعلبه جنبهٔ آموزش دیگران را داشت و عدم پذیرش زکات از او برای تنبیه سایرین بود. نه با ثعلبه همچون مرتدّ رفتار گردید تا عقوبت برگشت از دین شامل او گردد، و نه همچون مسلمان با او رفتار شد تا زکات از او پذیرفته شود و دریافت گردد. رفتار با او قانونی از قوانین شریعت هم نشد که طبق آن از منافقان زکات ساقط شود. چه شریعت برابر ظاهر حال مردمان با ایشان رفتار می‌کند، البتّه اگر در قضیّه‌ای که علم یقینی بدان نباشد، همان گونه که در این رخداد ویژه این چنین بود. خلاصه قضایای دیگری را نمی‌توان با همچون قضیّه‌ای سنجید و بر آن قیاس کرد.

امّا روایت این حادثه برای ما روشن می‌سازد که مسلمانان صدر اسلام چگونه به فریضهٔ زکات می‌نگریستند. آنان فریضهٔ زکات را برای خود نعمتی می‌دیدند. کسی که زکات را نمی‌پرداخت، و کسی که زکات از او پذیرفته نمی‌گردید، زیانباری بود که به سبب بلائی که از عدم پذیرش زکاتش بدو دست می‌داد، قابل ترحّم بود! ایشان حقیقت معنی نهفته در فرمودهٔ خداوند بزرگوار را می‌دانستند:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها ﴾.

(ای پیغمبر!) از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری. (توبه / ۱۰۳)

زکات دادن برای مسلمانان صدر اسلام غنیمتی بشمار می‌آمد که بدان می‌رسیدند، نه غرامت و زیانی که بر ایشان تحمیل گردد. این است فرق میان فریضه‌ای که برای بدست آوردن رضای خدا پرداخت می‌گردد، و میان مالیاتی که داده می‌شود چون قانون آن را تعیین کرده است و در صورت عدم پرداخت آن مردمان مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

هم اینک روند قرآنی نوع دیگری از جهان‌بینیها و اندیشه‌های منافقان را دربارۀ زکات عرضه می‌دارد. در این جهان‌بینی و اندیشه، منافقان با جهان‌بینی و اندیشۀ راستینی که مؤمنان صادق دربارۀ زکات دارند، کاملاً مخالف هستند. روند قرآنی در اینجا پرده از نوعی از سرشت عیبجوئی و طعنه‌زنی موجود در وجود منافقان برمی‌دارد، عیبجوئی و طعنه‌زنی‌ای که از طبع کجرو و نادرست ایشان برمی‌جوشد:

﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ، وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ، فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ، سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ﴾.

کسانی که مؤمنان (ثروتمندی) را که مشتاقانه بیش از اندازه به خیرات و صدقات می‌پردازند، و مؤمنان (فقیری) را که (با وجود تنگدستی) به کمکهای مختصری دست می‌یازند، مورد تمسخر قرار می‌دهند، خداوند ایشان را (با کشف رسوائیها و پلشتیهایشان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت.

داستانی که دربارۀ سبب نزول این آیه روایت شده است، دیدگاه منحرف منافقان دربارۀ سرشت هزینه و بخشش در راه خدا و انگیزه‌های آن در اندرونها را به تصویر می‌زند.

ابن جریر از طریق یحیی پسر ابوکثیر، و از طریق سعید که از قتاده و ابن ابوحاتم از طریق حکم پسر ابان با روایت از عکرمه - با واژگان گوناگون - استخراج کرده است و گفته است: در جنگ تبوک پیغمبر خدا ﷺ مسلمانان را به صدقه و احسان و بذل و بخشش تشویق کرد و برانگیخت. عبدالرحمن پسر عوف چهار هزار دینار را بیاورد و گفت: ای پیغمبر خدا! ثروت من هشت هزار دینار بود. نیمۀ آن را به خدمت تو آورده‌ام و نیمۀ دیگر را نگاه داشته‌ام. پیغمبر ﷺ فرمود:

(بارَكَ اللهُ لَكَ فِيما أَمْسَكْتَ وَ فِيما أَعْطَيْتَ).

خداوند برکت دهد برایت در چیزی که نگاه داشته‌ای و در چیزی که عطاء کرده‌ای.

ابوعقیل یک صاع خرما را آورد و گفت: ای پیغمبر خدا دو صاع خرما را به دست آورده‌ام، صاعی را به پروردگارم قرض می‌دهم، و صاعی را برای اهل و عیال خود نگاه می‌دارم. منافقان به عیبجوئی او و طعنه زدن بدو پرداختند و گفتند: ابن عوف چیزی را که پرداخت جز برای روی و ریا نبود. و گفتند: آیا خدا و پیغمبرش بی‌نیاز از این یک صاع خرما نبودند؟

در روایتهای دیگر آمده است که آنان دربارۀ ابن عقیل گفته‌اند: او پیوسته کار می‌کند تا دو صاع خرما را به عنوان مزد بگیرد. یک صاع آن را برای پیغمبر خدا ﷺ می‌آورد تا نام او را ببرند و خویشتن را مشهور کند!

منافقان این چنین بدگوئی می‌کردند و ناروا می‌گفتند دربارۀ مؤمنانی که با طیب خاطر و با رضای دل و اطمینان درون و عشق و علاقۀ کامل در جهاد شرکت می‌کردند، و هر کسی به اندازۀ تاب و توان خود و در حدّ سعی و تلاش خویش قدم جلو می‌گذاشت و در جهاد سهیم می‌شد. منافقان انگیزه‌های این رغبت و عشق درونی مؤمنان را درک و فهم نمی‌کنند. از احساسات درونهائی بی‌خبر هستند که شور و شرر آنها جز با بذل و بخششِ با رضا و رغبت و طیب خاطر فروکش نمی‌کند. منافقان احساساتِ والا و بلندپروازی

را درک و فهم نمی‌کنند که ناخودآگاه برانگیخته می‌شوند و اوج می‌گیرند تا بال و پری بزنند و به انگیزه‌های ایمان و فداکاری و مشارکت در حسنات پاسخ گویند. به همین خاطر است که دربارهٔ ثروتمند می‌گویند: او از روی ریا می‌بخشد! و دربارهٔ نادار می‌گویند: او برای نام و ننگ و دنگ و فنگ می‌بخشد! از شخص دارا عیبجوئی می‌کنند چون زیاد می‌بخشد. از نادار رخنه می‌گیرند و او را تحقیر می‌کنند چون کم می‌بخشد. هیچ یک از این دو دستهٔ خوب و نیکوکار، از طعنه و رخنه و تشر زدن و عیبجوئی کردن آنان سالم و در امان نمی‌ماند. این بجای خود، منافقان خودشان می‌نشینند و واپس می‌مانند و دستهایشان را از بذل و بخشش فرو می‌بندند و بخیل و تنگچشم می‌لمند. بذل و بخششی نمی‌کنند مگر از روی ریا، و از انگیزه‌های درونها چیزی نمی‌فهمند مگر این انگیزهٔ کوچک ناچیز بی‌ارزش پست را.

از اینجا است که این پاسخ قاطعانه بدیشان داده می‌شود و با این سخن دندان‌شکن بر سرشان تاخت می‌رود:

﴿ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ﴾.

خداوند ایشان را (با کشف رسوائیها و پلشتیهایشان در پیش مردم) مورد تمسخر قرار می‌دهد و عذاب بسیار دردناکی خواهند داشت.

وای چه تمسخر هولناکی! وای چه سرانجام خوفناکی! دستهٔ اندک و کوچک و ناتوانِ انسانهای ضعیف فناپذیر کجا و تمسخر آفریدگار مقتدری کجا است که بر سرشان می‌تازد و عذاب او در انتظارشان است؟! هان! چه هول و هراس وحشتزا و دهشت‌انگیزی در میان است!

﴿ إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَمْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ﴾.

چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه نکنی، حتّی اگر هفتاد بار (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد. این بدان خاطر است که به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و سر از بند شریعت و ربقهٔ اطاعت برتافته‌اند) و خداوند گروه بیرون روندگان از فرمان یزدان (و آئین آسمانی) را (به راه سعادت) هدایت نمی‌کند.

این منافقانی که به عیبجوئی و طعنه زدن مؤمنانی می‌پردازند که این گونه با رضا و رغبت بذل و بخشش می‌کنند، سرنوشت ایشان مقرّر شده است و فرجام آنان رقم خورده است، و دیگر دگرگون نمی‌شود:

﴿ فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ﴾.

هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد.

طلب آمرزشی بدیشان سود نمی‌رساند، چه طلب آمرزش و عدم طلب آمرزش برایشان یکسان است.

این گونه به نظر می‌رسد که پیغمبر ﷺ برای بزهکاران و گناهکاران طلب آمرزش کرده است، بدان امید که یزدان سبحان توبهٔ ایشان را بپذیرد. ولی یزدان جهان خبر می‌دهد که سرنوشت اینان مشخّص شده است و رقم خورده است. هیچ گونه برگشتی در آن نیست:

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ... وَ اللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ﴾.

این بدان خاطر است که به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند (و سر از بند شریعت و ربقهٔ اطاعت برتافته‌اند)... و خداوند گروه بیرون روندگان از فرمان یزدان (و آئین آسمانی) را (به راه سعادت) هدایت نمی‌کند.

آنان کسانیند که از راه منحرف شده‌اند و به کژ راهه افتاده‌اند، دیگر برگشتی برای ایشان نیست. دلهایشان تباهی گرفته است و اصلاح نمی‌گردد و امیدی به صلاح و فلاح آنان نیست.

﴿ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ﴾.

اگر هفتاد بار (و دفعات بسیار) برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد.

واژهٔ هفتاد طبق عادت برای کثرت است، نه این که رقم محدود و مشخّصی را بیان دارد؛ یعنی برای تکثیر است نه تحدید. معنی عام و معمولی آن این است که امیدی

برای آمرزش ایشان در میان نیست، زیرا راه توبهٔ ایشان بسته شده است. دل بشری وقتی که به مرز معیّنی از فساد می‌رسد و تباهی می‌گیرد، دیگر اصلاح نمی‌شود و راه چاره‌ای ندارد. گمراهی نیز وقتی که به اندازهٔ معیّنی می‌رسد پس از آن امیدی به هدایت نمی‌رود... خداوند آگاه‌تر از هر کسی از دلها است.

✿

بار دیگر روند قرآنی به سخن از کسانی می‌پردازد که از پیغمبر خدا ﷺ واپس کشیده‌اند و به جنگ تبوک نرفته‌اند:

﴿ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اللهِ، وَكَرِهُوا أَنْ يُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ، وَقٰالُوا: لاٰ تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ. قُلْ: نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كٰانُوا يَفْقَهُونَ. فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ. فَإِنْ رَجَعَكَ اللهُ إِلىٰ طٰائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ: لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَلَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِيَ عَدُوّاً. إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخٰالِفِينَ. وَلاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً وَلاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ، إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَمٰاتُوا وَهُمْ فٰاسِقُونَ. وَلاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَأَوْلاٰدُهُمْ، إِنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الدُّنْيٰا، وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كٰافِرُونَ ﴾.

(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سرباز زده‌اند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند (و دین خدا را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و به نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما(ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همهٔ آتشهای جهان) است. (بگذار در این جهان بر اثر مسخره کردن مؤمنان) اندکی بخندند و (امّا لازم است بدانند که باید در آن جهان) بسیار گریه کنند، این جزای کارهائی است که می‌کنند. هرگاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان باز گرداند و ایشان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ‌گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد) چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیره مردان و زنان و بیماران و کودکان باشید). هرگاه یکی از آنان مرد اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر گورش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) نایست، چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند. اموال و اولادشان تو را به شگفت نیندازد. خداوند می‌خواهد آنان را با آن در دنیا (با رنجها و بلاهائی که در جمع‌آوری اموال، و غمها و اندوه‌هائی که در پرورش اطفال متحمّل می‌شوند) شکنجه دهد، (و به سبب اشتغال به اموال و اولاد از آخرت غافل بشوند) و جانشان برآید در حالی که کافر باشند (و در نتیجه دنیا و آخرت را از دست بدهند).

اینان که سنگینی و کشش زمین گریبانگیرشان شده است، و جاذبهٔ حرص و آزِ بر آسایش، ایشان را به سوی خود کشیده است، و بخل و تنگچشمیِ در هزینهٔ زندگی و بذل و بخشش مال آنان را گرفتار خویش نموده است، و سست همّتی و حقارتِ تکبّر و تفاخر ایشان را زمینگیر کرده است، و خالی بودن دل از ایمان آنان را وامانده و واپسگرا گردانده است، اینان بودند که از جهاد واپس کشیدند. تعبیر با واژهٔ «مُخَلَّفُونَ» که به معنی: واپس ماندگان، و بر جای نشستگان است، خودش سایهٔ تنبلی کردن و به ترک چیزی گفتن را می‌اندازد. انگار آنان کالائی هستند که پشت سر انداخته و پرت می‌شود، و یا متاع بی‌ارزشی هستند که به ترک آن گفته می‌شود. این منافقان از سلامت و

راحتی که بدان رسیده‌اند شادمانند، و سرمست از این هستند که:

﴿ خِلاٰفَ رَسُولِ اللهِ ﴾.

از رسول خدا واپس کشیده‌اند و با او مخالفت ورزیده‌اند.

و شادند از این که مجاهدان را رها کرده‌اند که دچار گرما و رنج شوند، و گمان برده‌اند که سلامت هدفی است که انسانها بر آن حرص و آز می‌ورزند!

﴿ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ﴾.

و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند.

﴿ وَ قٰالُوا: لاٰ تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ ﴾.

و می‌گویند در گرما(ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید.

این سخن، کلام شخص تن پرور خوشگذرانی است که شایان چیزی نیست که سزاوار مردان است.

اینان نمونه‌هائی در ضعف همّت و نرمی اراده دارند. بسیارند کسانی که از رنجها و سختیها می‌ترسند، و از جدّ و جهد می‌گریزند، و آسایش ناچیز ارزان را بر رنج ارزشمند گرانبها ترجیح می‌دهند، و سلامت زبونانه را بر خطر با عزّت برتر می‌نهند. این چنین کسانی خسته و درمانده خویشتن را بر زمین می‌اندازند و واپس می‌کشند از صفهائی که جدّی و کوشایند و لشکرکشی می‌نمایند و از تکالیف و وظائف و سختیها و دشواریهای رسالتها و دعوتهای آسمانی آگاهند. این گونه صفهای رزمنده به راهی که در پیش گرفته‌اند ادامه می‌دهند، راهی که دارای گردنه‌های فراوان و لبریز از خارهای بیشمار است. چرا که همچون مردانی از روی فطرت می‌دانند که مبارزهٔ با گردنه‌ها و پیکار با خارها سرشت انسان است، و رزمیدن با ناگواریها و دشواریها لذیذتر و زیباتر از نشستن و واپس کشیدن و آسودنِ نامبارکی است که سزاوار مردان نیست.

نصّ قرآنی پاسخ منافقان را با تمسخر و ریشخندی می‌دهد که دربرگیرندهٔ حقّ و حقیقت است:

﴿ وَ قٰالُوا: لاٰ تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ. قُلْ: نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كٰانُوا يَفْقَهُونَ ﴾.

می‌گویند: در گرما(ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همهٔ آتشهای جهان) است.

اگر آنان از گرمای زمین می‌ترسند، و آسایش ناچیز و ارزان را ترجیح می‌دهند، و دوست دارند در زیر سایه‌های زودگذر بلمند، آیا آنان در گرمای دوزخ که سخت‌تر و سوزانتر و طولانی‌تر است، چه حالی خواهند داشت؟ این تمسخر ناگوار و ریشخند تلخی است، ولیکن حقیقت هم دارد. خلاصه دو چیز بیش بر سر راه زندگی نیست: یا مبارزه در راه خدا است در مدّت زمان محدودی در میان گرمای زمین، و یا به دوزخ افتادنی است که کسی اندازهٔ عذاب آن را جز خدا نمی‌داند:

﴿ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

(بگذار در این جهان بر اثر مسخره کردن مؤمنان) اندکی بخندند و (امّا لازم است بدانند که باید در آن جهان) بسیار گریه کنند، این جزای کارهائی است که می‌کنند.

خندیدن، در این زمین و در این چند روزهٔ اندک آن است، و آن گاه گریستن در روزهای دراز آخرت است. هر روزی هم در پیشگاه پروردگارت به اندازهٔ هزار سالی است که انسانها بشمار می‌آورند.

﴿ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

این جزای کارهائی است که می‌کنند.

این سزائی است از جنس عمل، و این کیفر دقیق دادگرانه‌ای است:

اینان کسانیند که آسایش را بر تلاش ـ در هنگام سختی و بحرانی ـ ترجیح داده‌اند، و نخستین بار از لشکریان

واپس کشیده‌اند. این جور کسانی شایان رزم و پیکار نیستند، و امیدی بدانان برای جهاد نیست، و درست نیست با ایشان بزرگواری شود و از آنان چشم‌پوشی گردد، و صحیح نیست که افتخار جهادی بدیشان ارزانی و ارمغان شود که با رضا و رغبت از آن واپس کشیده‌اند و دوری گزیده‌اند:

﴿ فَإِنْ رَّجَعَکَ اللهُ إِلیٰ طٰائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ، فَقُلْ: لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَّنْ تُقٰاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً، إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، فَاقْعُدُوا مَعَ الْخٰالِفِینَ ﴾.

هرگاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان باز گرداند و ایشان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ‌گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد) چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیره مردان و زنان و بیماران و کودکان باشید).

رسالتها و دعوتها نیازمند سرشتهای راست و استوار و پایدار و مصمّمی است که در مبارزهٔ سخت و طولانی ایستادگی کنند و ثابت قدم بمانند. صفی که در لابلای آن افراد ضعیف تن‌پروری باشند، تاب ایستادگی نمی‌آورد و برجای نمی‌ماند، زیرا این افراد ضعیف تن‌پرور در هنگامهٔ درگیری و در وقت شدّت و حدّت خوار و زبون می‌گردند، و در صف مؤمنان خواری و ضعف و پریشانی را پخش می‌کنند. پس کسانی را باید از صف مسلمانان دور انداخت که ضعف و زبونی نشان می‌دهند، و عقب‌نشینی و کناره‌گیری می‌کنند، تا صف مسلمانان را از تزلزل و شکاف و شکست و گریز محفوظ و مصون کرد. بزرگواری با کسانی که از صف، در وقت دشواری و سختی واپس می‌کشند، و پس از آن در وقت خوشی و آسایش برمی‌گردند، جنایت است در حقّ همهٔ کسانی که در صف مسلمانان مستقرّ هستند، و جنایت است در حقّ خود رسالت و دعوتی که صفِ مسلمانان در راه آن مبارزه می‌کنند و در راه آن پیکار پررنج و تلخ خود را ادامه می‌دهند.

﴿ فَقُلْ: لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِیَ عَدُوّاً ﴾.

بگو: هیچ‌گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد).

چرا؟

﴿ إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ﴾.

چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خشنود شدید.

پس در نتیجه حقّ خود را در افتخارِ بیرون رفتن، و افتخارِ قرار گرفتن در میان سپاهیان، از دست داده‌اید. جهاد، سختی و رنجی است که بدان دست نمی‌یازند و آن را بر عهده نمی‌گیرند مگر کسانی که اهل آن و شایان آن باشند. در این کار سهل‌انگاری و سازشکاری با کسی صورت نمی‌پذیرد:

﴿ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخٰالِفِینَ ﴾.

پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیرمردان و زنان و بیماران و کودکان باشید).

با کسانی بنشینید که در واپس کشیدن و در خانه نشستن، همجنس و همتای شمایند.

این راهی است که خداوند بزرگوار آن را برای پیغمبر ارجمند خود ترسیم فرموده است. این راه، برای همیشه راه این رسالت و دعوت و مردان آن است. پس باید پیروان این رسالت و دعوت در هر زمانی و در هر مکانی این راه را بشناسند و رهسپار آن شوند.

همان‌گونه که یزدان به پیغمبرش ﷺ دستور داده است که به واپس کشیدگان در زمان سختی و در وقت تنگنا، اجازه ندهد که برگردند و در میان صفهای مسلمانانِ مجاهد قرار بگیرند، همچنین بدو دستور فرموده است که هیچ گونه سایه‌ای از سایه‌های بزرگواری و بزرگداشت بر سر آنان نیفکند:

﴿ وَ لاٰ تُصَلِّ عَلیٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَداً وَ لاٰ تَقُمْ عَلیٰ قَبْرِهِ. إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ ﴾.

هرگاه یکی از آنان مُرد اصلاً بر او نماز مخوان، و بر سر گورش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) نایست، چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند.

مفسّران حوادث ویژه‌ای را که همآوا با این آیه است ذکر کرده‌اند. ولی دلالت این آیه فراتر و همگانی‌تر از چنین حوادث ویژه‌ای است. این آیه اصلی از اصول ارزیابی در نظام گروه مبارزی است که در راه عقیده می‌رزمد. این اصل، بزرگواری روا نداشتن و نمادهای بزرگداشت را روا ندیدن در حقّ کسانی است که آسایشِ تن‌پروری را بر مبارزۀ سخت ترجیح می‌دهند، و همچنین سازشکاری نکردن در ارزیابی مراتب افراد و پایگاه اشخاص در میان صف مسلمانان است. معیار و مقیاس این ارزیابی هم صبر و ثبات و قوّت و پافشاری و پایداری و ارادۀ استواری است که سستی نمی‌شناسد و نرمش نمی‌ورزد.

نصّ قرآنی علّت این نهی را در مکان واقعی خود که اینجا است بیان می‌دارد:

﴿ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ ﴾.

چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند.

این بیان علّت ویژه‌ای است برای نماز نخواندن پیغمبر ﷺ بر فرد منافقی که مرده است، یا نایستادن پیغمبر ﷺ بالای گور شخص منافقی است که حیات را بدرود گفته است... امّا این قاعده و قانون - همان‌گونه که گفتیم - فراخ‌تر از مناسبت خاصّی است. چه نماز خواندن بر مردمان، و ایستادن بر گورشان، بزرگداشت و احترام بشمار است. گروه مسلمانان لازم است که این بزرگداشت و احترام را در حقّ کسی مبذول و روا ندارند که از صف مسلمانان در زمان جهاد واپس می‌کشد، تا ارزش او برجای بماند، و ارزش مردان با چیزی پیوند پیدا کند که در راه خدا مبذول می‌دارند، و با صبر و شکیبائی بر بذل و بخششی ربط و پیوند پیدا کند که می‌ورزند، و منوط به ثبات و ماندگاری بر سعی و تلاشی باشد که از خود نشان می‌دهند، و با اختصاص جان و مالی گره بخورد که خالصانه در راه خدا مبذول می‌دارند، نه این که کسانی در وقت سختی و دشواری از فدای جان و مال دریغ کنند، و بعدها مکرّم و معزّز به صف مسلمانان برگردند. بدین وسیله منافقان در پیش مردمان و در جهان بیرون، به بزرگداشت ظاهری نائل نمی‌گردند، و در جهان دل و درون نیز احترام و وقاری به خود نمی‌بینند:

﴿ وَ لاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ. إِنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الدُّنْيٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ ﴾.

اموال و اولادشان تو را به شگفت نیندازد. خداوند می‌خواهد آنان را با آن در دنیا (با رنجها و بلاهائی که در جمع‌آوری اموال، و غمها و اندوه‌هائی که در پرورش اطفال متحمّل می‌شوند) شکنجه دهد، (و به سبب اشتغال به اموال و اولاد از آخرت غافل بشوند) و جانشان برآید در حالی که کافر باشند (و در نتیجه دنیا و آخرت را از دست بدهند).

معنی همگانی و عام آیه قبلاً گذشت. ولی مناسبت نزول آن گوناگون است. در اینجا مقصود این است که ارزشی به اموال و اولادشان داده نشود، چه شگفت از اموال و اولادشان نوعی تکریم و تعظیم احساسی و درونی نسبت بدانان است، امّا ایشان نه سزاوار تکریم و تعظیم ظاهری هستند و نه باطنی. بلکه چیزی که درخور حال ایشان است تحقیر کردن و ناچیز گرفتن آنان و اموال و اولاد ایشان است وبس.

❁

﴿ وَ إِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَ جٰاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ، وَ قٰالُوا: ذَرْنٰا نَكُنْ مَّعَ الْقٰاعِدِينَ: رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ

﴿وَ طُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ. لٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ، وَ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰاتُ، وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ، خٰالِدِينَ فِيهٰا، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

هنگامی که سوره‌ای نازل گردد (و آنان را دعوت کند) که در ایمان خود به خدا اخلاص داشته باشید و به همراه پیغمبرش به جهاد بپردازید، ثروتمندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند (که به جهاد نروند و) می‌گویند: بگذار با خانه‌نشینان (معذور، در مدینه) بمانیم. آنان بدین خشنودند که با زنان خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند. دلهایشان (با خوف و نفاق) مهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند (که عزّت دنیا و سعادت آخرت در جهاد و پیروی از پیغمبر است و بس). ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد می‌پردازند (تا خدا را از خود خشنود سازند و دین خدا را بالا برند). همهٔ خوبیها و نیکیها (از قبیل: پیروزی و غنیمت دنیا، و بهشت و کرامت آخرت) از آن ایشان است، و آنان بیگمان رستگارند. خداوند برای آنان باغهای (بهشت) را آماده کرده است که جویبارها در (زیر کاخها و درختان) آن روان است و جاودانه در آن می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

دو سرشت در میان است: سرشت نفاق و ضعف و خواری، و سرشت ایمان و قدرت و فداکاری. دو خطّ سیر هم در میان است: خطّ سیر کجروی و خلافکاری و خشنودی از کوچکی و خواری، و خطّ سیر راستروی و فداکاری و بزرگواری.

هرگاه سوره‌ای نازل شود و به جهاد دستور دهد، صاحبان قدرت و ثروت می‌آیند، آن کسانی که وسائل جهاد و بذل و بخشش را در اختیار دارند. می‌آیند نه این که در پیشاپیش صفها بایستند، همان‌گونه که توانائی و قدرتی که خدا بدیشان داده است مقتضی این است، و شکر نعمت و ثروتی این را می‌طلبد که یزدان بدانان بخشیده است. ولیکن می‌آیند تا خواری و زبونی بنمایند و معذرت خواهی کنند و درخواست نمایند که همراه زنان در خانه‌ها بنشینند و از حرمت و کرامت و شرافت دفاع نکنند، و خانه و کاشانه و دیار خود را نپایند و نگاهبانی ننمایند! بدون این که خجالت بکشند و حیاء کنند و بدانند که در این خانه‌نشینی پستانه چه حقارت و خفّت و کوچکی و دون همّتی است. همهٔ این زبونیها و پستیها را به جان خریدارند مادام که در آنها عافیت و سلامت ایشان باشد. اصلاً کسانی که عافیت و سلامت را می‌جویند، احساس ننگ و عار نمی‌کنند. زیرا عافیت و سلامت هدف کسانی است که به زبونی و پستی خشنودند:

﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ﴾.

آنان بدین خشنودند که با زنان خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند.

﴿وَ طُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ﴾.

دلهایشان (با خوف و نفاق) مهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند (که عزّت دنیا و سعادت آخرت در جهاد و پیروی از پیغمبر است و بس).

اگر آنان فهم و شعوری داشتند می‌فهمیدند که در جهاد چه قدرت و کرامت و ماندگاری بزرگوارانه‌ای است، و در واپس کشیدن و در خانه نشستن چه ضعف و خواری و نابودیِ نکوهیده‌ای است.

«زبونی و خواری مالیاتی دارد، همان‌گونه که کرامت و بزرگواری مالیاتی دارد. مالیات زبونی و خواری در بسیاری از اوقات کمرشکن‌تر و سنگین‌تر است. برخی از انسانهای ضعیف و سست عنصر گمان می‌برند که کرامت و بزرگواری دارای مالیات بیشتر و سنگین‌تری است و قابل تحمّل نیست. در نتیجه همچون کسانی زبونی و خواری را برمی‌گزینند تا از زیر بار این تکالیف و وظائف سنگین بگریزند و شانه خالی کنند. لذا آنان زندگی ناچیز ارزان قیمتی را در پیش می‌گیرند و هراسناک و پریشان و سراسیمه و آشفته زیست می‌کنند و از سایهٔ خود می‌ترسند و از پژواک صدای

خویش می‌لرزند. هر فریاد و غریوی را بر ضدّ خویشتن می‌انگارند، و قطعاً ایشان را آزمندترین مردمان بر زندگانی این جهان خواهی دید... این انسانهای زبون و خوار مالیاتی را می‌پردازند که بسی گرانتر و سنگین‌تر از تکالیف و وظائف کرامت و بزرگواری است. آنان مالیات زبونی و خواری را به تمام و کمال می‌پردازند. مالیات زبونی و خواری را از ارواح، مراتب و منازل، شهرت و آوازه، و اطمینان و اعتماد خود می‌پردازند، و در بسیاری از اوقات آن را از خونها و اموال خویش می‌پردازند، بدون این که متوجّه باشند و به خود آیند».[1] از جملهٔ اینان، کسانیند که:

﴿ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴾.

آنان بدین خشنودند که با زنانِ خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند. دلهایشان (با خوف و نفاق) مهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند (که عزّت دنیا و سعادت آخرت در جهاد و پیروی از پیغمبر است و بس).

﴿ لٰكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ... ﴾.

ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند....

آنان از طراز دیگری جدای از این طراز هستند...

﴿ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ ﴾.

با مال و جان خود به جهاد می‌پردازند (تا خدا را از خود خشنود سازند و دین خدا را بالا برند).

آنان تکالیف و وظائف عقیده را انجام می‌دهند و مشکلات و دشواریهای آن را به جان می‌خرند. واجبات و فرائض ایمان را اداء می‌کنند، و در راه رسیدن به عزّت و عظمتی کار می‌کنند و به تلاش می‌ایستند که با نشستن، بدان نمی‌توان دست یافت.

﴿ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ ﴾.

همهٔ خوبیها و نیکیها (از قبیل: پیروزی و غنیمت دنیا، و بهشت و کرامت آخرت) از آنِ ایشان است.

همهٔ خوبیها و نیکیهای دنیا و آخرت از آنِ ایشان است. در دنیا عزّت و کرامت و غنیمت و فرمان بالا و سخن والا دارند، و در آخرت پاداش و جزای کافی و بسنده بدیشان داده می‌شود، و خشنودی خداوند بزرگوار بهرهٔ آنان می‌گردد.

﴿ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

و آنان بیگمان رستگارند.

رستگاری در دنیا را با زندگی درستِ بزرگوارانه خواهند داشت، و رستگاری در آخرت را با دریافت اجر و پاداشِ بزرگ خواهند داشت:

﴿ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾.

خداوند برای آنان باغهای (بهشت) را آماده کرده است که جویبارها در (زیر کاخها و درختان) آن روان است و جاودانه در آن می‌مانند.

﴿ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

﴿ وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ، وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

عذرخواهان اعراب (بادیه‌نشین، که دارای عذرهای درست و پذیرفتنی هستند، به پیش تو) آمده‌اند تا بدیشان اجازه داده شود (که در جهاد شرکت نکنند. و امّا گروه دیگری از آنان که کافرند، حتّی زحمت آمدن به پیش شما را هم به خود نمی‌دهند) و در خانه نشسته‌اند و (در اظهار ایمان) به خدا و پیغمبرش دروغ گفته‌اند. به افراد کفرپیشهٔ آنان عذاب بسیار دردناکی خواهد رسید.

امّا گروه نخستین کسانیند که دارای عذرهای راستین هستند و معذرت خواهی ایشان پذیرفتنی است اگر اجازه بگیرند که واپس بکشند و به جهاد نروند. ولی دیگران بدون عذر گرفته‌اند و نشسته‌اند. در خانه‌هایشان نشسته‌اند و به خدا و پیغمبر دروغ

۱- کتاب: «دراسات إسلامیّة» فصل: مالیات زبونی و خواری.

می‌گویند. در انتظار کافرانِ اینان عذاب دردناکی است. و امّا کسانی که توبه می‌کنند و کفر نمی‌ورزند دربارهٔ ایشان چیزی گفته نشده است و چه بسا سرنوشتی جدای از سرنوشت گروه دوم را داشته باشند.

✿

در پایان یزدان سبحان مسؤولیّت را معیّن و محدود می‌فرماید. بیرون رفتن برای جهاد کردن، ثابت و واجب بر هر کسی نیست که بتواند یا نتواند. چه اسلام آئین آسان و آسان گرفتن است و یزدان جهان هیچ کسی را جز به اندازهٔ تاب و توانش مکلّف و وادار به انجام کاری نمی‌سازد. کسانی که از بیرون شدن و سپاهیگری کردن درمانده باشند به هیچ وجه لومه و سرزنش نمی‌گردند و توبیخ و تنبیه نمی‌شوند. چرا که آنان معذورند:

﴿ لَيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى ٱلْمَرْضىٰ، وَ لاٰ عَلَى ٱلَّذينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ. مٰا عَلَى ٱلْمُحْسِنينَ مِنْ سَبيلٍ، وَ ٱللّٰهُ غَفُورٌ رَحيمٌ. وَ لاٰ عَلَى ٱلَّذينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَّ أَعْيُنُهُمْ تَفيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ ﴾.

بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند (و با آن خویشتن را برای جهاد آماده سازند) گناهی نیست (و عذرشان مقبول و جهدشان مشکور است) هرگاه اینان با خدا و پیغمبرش خالص باشند (و در دینشان شکّ و شبهه‌ای نبوده و آنچه در توان دارند از خدا و پیغمبرش دریغ ندارند. آنان در این صورت نیکوکارند و) بر نیکوکاران هیچ راهی (برای سرزنش و گناهکار قلمداد کردنشان) وجود ندارد. و خداوند دارای مغفرت بیشمار و رحمت بسیار است. همچنین ایراد و گناهی نیست بر کسانی که وقتی به پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی (و به جهاد روانه سازی. ولی) تو گفتی: مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم. ایشان برگشتند، در حالی که چشمانشان از غم (فوت افتخار جهاد) پر از اشک بود (و افسوس می‌خوردند) چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند.

ایراد و گناهی بر کسانی نیست که ضعیف و ناتوان از جنگ هستند، به سبب بیماری و مرضی که در پیکره و ساختار هستی ایشان است، و یا پیری ایشان را زمینگیر و درمانده نموده است. همچنین ایراد و گناهی نیست بر بیمارانی که نمی‌توانند حرکت و تلاش داشته باشند. عِتاب و عِقابی نیز بر کسانی نیست که فقیر و بی‌چیزند و مَرْکَب و اسلحه و زاد و توشه‌ای نمی‌یابند که خود را با آنها مجهّز و آمادهٔ نبرد کنند... ایراد و گناهی بر این نوع اشخاص و افراد نیست اگر از شرکت در میدان پیکار خودداری کنند، در حالی که دلهایشان مخلصانه با خدا و پیغمبرش باشد، و خیانت نکنند و نیرنگ نزنند، و افزون بر این ـ غیر از جنگ ـ کارهای دیگری را باید انجام دهند که می‌توانند، از قبیل: نگاهبانی و دیده‌بانی، و مواظبت از زنان، و سرپرستی کودکان در دار الاسلام، و کارهای دیگری که سود آنها به مسلمانان برمی‌گردد. هیچ گونه ایراد و گناهی بر همچون کسانی نیست، وقتی که آنان به اندازهٔ توان خود نیکی و نیکوکاری می‌کنند، چه ایراد و گناه متوجّه خوبان و نیکوکاران نیست، بلکه ایراد و گناه متوجّه بدان و بدکاران است.

همچنین ایراد و گناهی بر کسانی نیست که بر جنگ توانا هستند، ولی ایشان مَرکب و وسیلهٔ سواری نمی‌یابند تا آنان را به سرزمین رزم و پیکار برساند وقتی که از شرکت در جنگ بدین سبب محروم می‌شوند درونهایشان به درد می‌آید، تا بدانجا که چشمانشان از اشک لبریز و سرریز می‌گردد، به علّت این که چیزی نمی‌یابند که آن را برای رفع این نقیصه خرج و هزینه کنند.

این تصویر مؤثّری از رغبت و علاقهٔ راستین مؤمنان به جهاد است، و بیانگر درد راستینی است که به سبب محروم شدن از نعمت جهاد، به مسلمانان دست داده است. همچنین این یک شکل واقعی و حقیقی است که روایتها دربارهٔ گروه مسلمانان روزگار پیغمبر ﷺ

حفظ کرده‌اند و به حافظهٔ تاریخ سپرده‌اند. هر چند که دربارهٔ نامهای چنان مسلمانانی روایتها گوناگون است، ولی دربارهٔ واقعه و رخداد حقیقی اصل مسأله، اتّفاق نظر دارند.

عوفی از ابن عبّاس روایت کرده است: پیغمبر خدا ﷺ به مردمان فرمان داد که به عنوان جنگجویان و غازیانی همراه او حرکت کنند. دسته‌ای از اصحاب او که در میان ایشان عبدالله پسر مقوی مازنی بود، به خدمت وی آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! ما را سوار بر مَرکبهائی کن و با خود ببر. بدیشان پاسخ داد و فرمود:

(وَ اللهِ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ).

به خدا سوگند چیزی را نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم و با خود ببرم.

آنان پشت کردند و رفتند، در حالی که می‌گریستند. بسیار برای ایشان دشوار و ناگوار بود که در جهاد شرکت نکنند، و نفقه و مَرکبی نیابند. هنگامی که یزدان جهان حرص و جوش آنان را بر محبّت خود و بر محبّت پیغمبرش مشاهده فرمود، عذرشان را در کتاب خویش نازل کرد.

مجاهد گفته است: این آیات دربارهٔ قبیلهٔ بنی مقرن از عشیرهٔ مزینه نازل گردیده است.

محمّد پسر کعب گفته است: اینان هفت نفر بودند. از قبیلهٔ بنی عمرو پسر عوف: سالم پسر عوف، و از قبیلهٔ بنی واقف: حرمی پسر عمر، و از قبیلهٔ بنی مازن پسر نجار: عبدالرحمن پسر کعب که کنیه‌اش ابولیلی بود، و از قبیلهٔ بنی المعلی: فضل الله، و از قبیلهٔ بنی سلمه: عمر و پسر عتمه و عبدالله پسر عمرو مزنی.

ابن اسحاق در روند سخن از جنگ تبوک گفته است: سپس مردانی از مسلمانان به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند، در حالی که می‌گریستند. آنان هفت نفر بودند از انصار و جز ایشان از قبیلهٔ بنی عمرو پسر عوف: سلام پسر عمیر، و علیّه پسر زید همپیمان بنی حارثه، و ابو لیلی عبدالرحمن پسر کعب همپیمان بنی مازن، و عمرو پسر حمام پسر جموح همپیمان بنی سلمه، و عبدالله پسر مغفّل مزنی. بعضی از مردم هم می‌گویند: بلکه آنان عبدالله پسر عمرو مزنی و حرمی پسر عبدالله همپیمان بنی واقف و عیاض پسر ساریهٔ فزاری بودند. از پیغمبر خدا ﷺ درخواست کردند که ایشان را وسیلهٔ سواری بدهد. آنان نیازمند بودند. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ).

چیزی را نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم و با خود ببرم.

آنان پشت کردند و رفتند، در حالی که چشمانشان بر اثر غم و اندوه این که چیزی را نمی‌یابند که آن را خرج و هزینهٔ جهاد کنند از اشک لبریز و سرریز بود.

اسلام در پرتو همچون روحیّه‌ای پیروز گردید، و در پرتو همچون روحیّه‌ای فرمان یزدان عزّت و قدرت یافت و غالب و چیره گردید. نیک بنگریم ماکجا و آنان کجایند، و ما با توجّه بدانان چه کرده‌ایم. نیک بنگریم روح ما تا به کجا پر کشیده است و روح آن دسته و گروه تا به کجا پر کشیده است و اوج گرفته است. آن گاه اگر دیدیم که ما از مقدار اندکی از این احساسات و شور و شرر برخورداریم، خواستار پیروزی و بهروزی و عزّت و قدرت شویم، و الاّ تصمیم بگیریم و محکم و استوار راه بیفتیم و راست و درست به جلو گام برداریم و از خدا توفیق بخواهیم. خدا است که باید از او کمک و یاری خواست.

❁

پایان جزء دهم

به دنبال آن، جزء یازدهم می‌آید که با این فرمودهٔ خداوند بزرگ آغاز می‌گردد:

﴿ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ ﴾.

فی ظلال القرآن

جزء یازدهم

سورهٔ توبه آیات ۹۳-۱۲۹ و سورهٔ یونس تا آیهٔ ۱۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم

این جزء فراهم آمده است از سورهٔ توبه که قسمت زیاد آن در جزء دهم گذشت، و از سورهٔ یونس... نخست با بقیّهٔ سورهٔ توبه به پیش می‌رویم، و بعدها سورهٔ یونس را در جای مناسب خود در همین سوره - اِن‌شاءالله - معرّفی خواهیم کرد.

❁

در جزء دهم در قسمت سورهٔ توبه، بندها و بخشها آمده بود، بندها و بخشهائی که در آنها از سرشت سوره، شرائط و ظروفی که راجع به نزول سوره، اهمّیّت سوره در بیان روابط و ارتباطات نهائی میان جامعهٔ اسلامی و سائر جامعه‌های دیگر، و نیز بیان سرشت برنامهٔ پویای سپاهیگری و کار دعوت در اسلام، سخن رفته بود.

این سوره مدنی است و جزو آخرین بخشهائی است که از قرآن نازل گردیده است - اگر هم خودش واپسین بخش نباشد - بدین خاطر است که احکام نهائی راجع به روابط میان ملّت اسلام و سائر ملّتهای دیگر را در زمین دربرگرفته است، همان گونه که اصناف و طوائف خود جامعهٔ اسلامی، تعیین ارزشها و مرتبه‌های اصناف و طوائف جامعهٔ اسلامی، اوضاع هر دسته و هر صنفی در جامعهٔ اسلامی، وصف واقعی این جامعه بطور کلّی، و معرّفی دقیق روشن تصویرگری از هر صنف و هر طائفه‌ای از اصناف و طوائف موجود در جامعهٔ اسلامی را در بر گرفته است.

این سوره بدین اعتبار دارای اهمّیّت ویژه‌ای در بیان سرشت برنامهٔ پویای اسلام و مراحل و منازل این برنامه و گامهائی است که اندازهٔ سازش و نرمش این برنامه را پیش چشم می‌دارد و روشن و برملا می‌گرداند، وقتی که ما به احکام نهائی‌ای مراجعه می‌نمائیم که این سوره آنها را دربرگرفته است، و به احکام مرحله‌ای و مقطعی‌ای مراجعه می‌نمائیم که در سوره‌های پیش از این سوره آمده‌اند. همچون مراجعه‌ای پرده برمی‌دارد از اندازهٔ سازش و نرمش این برنامه، و روشن می‌گرداند اندازهٔ قاطعیّت و قطعیّتی که در این برنامه وجود دارد. بدون این مراجعه، همچون شکلها و احکام و قواعدی آمیزهٔ یکدیگر می‌شود، همان گونه که هر وقت آیاتی از هم گسیخته گردد که احکام مرحله‌ای و مقطعی را دربردارند، و آنها را احکام نهائی بشمار آورند. سپس بخواهند آیاتی را که متضمّن احکام نهائی هستند تفسیر و تأویل کنند تا با همچون احکام مرحله‌ای و مقطعی بخوانند و همساز گردند، بویژه در موضوع جهاد اسلامی، و در مسألهٔ ارتباطات جامعهٔ اسلامی با جامعه‌های دیگر...

❁

همچنین در دیباچهٔ سوره ذکر کردیم که این سوره دارای بندها و بخشهائی است، که با وجود وحدت موضوع و فضا و شرائط و ظروف بندها و بخشها، هر بندی و بخشی بیانگر احکام نهائی در موضوع خود است ... بند و بخش اوّل سوره به بیان احکام روابط نهائی میان مسلمانان و مشرکان در جزیرةالعرب پرداخته است. بند و بخش دوم سوره به بیان احکام نهائی روابط میان مسلمانان و اهل کتاب بطور عام پرداخته است. مقطع سوم بر سر کسانی فریاد زده است که سرسنگینی و تنبلی کرده‌اند و با چنگ و دندان به زمین چسبیده‌اند وقتی که به آماده شدن و حرکت کردن برای جنگ تبوک فرا خوانده شده‌اند، جنگی که با جملگی اهل کتابی در گرفته است که در اطراف جزیرةالعرب گرد آمده‌اند تا کار اسلام و جامعهٔ اسلامی را بسازند و یکسره سازند. همچنین مقطع چهارم منافقان و نابکاریها و نیرنگهای ایشان را در جامعهٔ اسلامی رسوا کرده است، و احوال روانی و عملی آنان را بیان داشته است، و موقعیّتهای ایشان را در جنگ تبوک و پیش از آن و بعد از آن به تصویر زده است، و از حقیقت اسرار

و نیّات و حیله‌ها و دسیسه‌ها و معذرتها و بهانه‌های ایشان در واپسگرائی و تخلّف از جهاد پرده برداشته است، و از پخش ضعف و فتنه‌گری و تفرقه‌اندازی در صفوف مسلمانان، سخن گفته است، و از اذیّت و آزاری که به پیغمبر خدا ﷺ و به مؤمنان مخلص می‌رسانیدند صحبت کرده است. همراه با این پرده‌برداری، مؤمنان مخلص از نیرنگ منافقان برحذر داشته شده‌اند. بدیشان هم دستور داده شده است که روابط خود را با اینان و آنان مشخّص و محدود سازند. در نهایت، جدائی این دو دسته ذکر گردیده است، و جدائی هر یک از این دو دسته، با ذکر صفات و اعمال هر گروه از ایشان، تعیین شده است و به تصویر کشیده شده است.

❁

این بندها و بخشهای چهارگانه جملگی در جزء دهم گذشت ... مگر بقیّهٔ سخن از واپس‌کشیدگان و حدود مسؤولیّت و کیفر واپس کشیدن از جهاد.

آخرین آیه در جزء دهم این فرمودهٔ یزدان بزرگوار بود:

﴿ لَيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى الْمَرْضىٰ، وَ لاٰ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ، حَرَجٌ إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ. مٰا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَ لاٰ عَلَى الَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ: لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ ﴾.

بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند (و با آن خویشتن را برای جهاد آماده سازند) گناهی نیست (و عذرشان مقبول و جهدشان مشکور است) هرگاه اینان با خدا و پیغمبرش خالص باشند (و در دینشان شکّ و شبهه‌ای نبوده و آنچه در توان دارند از خدا و پیغمبرش دریغ ندارند. آنان در این صورت نیکوکارند و) بر نیکوکاران هیچ راهی (برای سرزنش و گناهکار قلمداد کردنشان) وجود ندارد. و خداوند دارای مغفرت بیشمار و رحمت بسیار است. همچنین ایراد و گناهی نیست بر کسانی که وقتی به پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی (و به جهاد روانه سازی. ولی) تو گفتی: مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم. ایشان برگشتند، در حالی که چشمانشان از غم (فوت افتخار جهاد) پر از اشک بود (و افسوس می‌خوردند) چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند. (توبه / ۹۱ و ۹۲)

مکمّل آن که این جزء با آن می‌آغازد، این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيٰاءُ، رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ، وَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ. يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ. قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا، لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ، قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ أَخْبٰارِكُمْ، وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ، ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ ٱلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا ٱنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ، فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ، وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ. يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَرْضىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ ﴾.

تنها راه (رخنه و شکنجه) به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند (در جهاد شرکت نکنند) در حالی که ثروتمند و قدرتمندند، (و می‌توانند ساز و برگ جنگ را تهیّه کنند و در میدان نبرد برزمند). آنان بدین خشنودند که با زنان (و سالخوردگان و کودکان و بیماران) باقی بمانند. خداوند دلهایشان را مهر زده است (چرا که آنان دلهایشان را بر روی حقائق بسته‌اند و از ترس با ضعیفان در خانه نشسته‌اند) و آنان نمی‌دانند (که چه سرانجام بدی و عاقبت وخیمی در دنیا و آخرت متوجّه ایشان به سبب تخلّف از فرمان و عدم شرکت آنان در جنگ است). وقتی که به سوی آنان (از جنگ تبوک) برگردید، ایشان شروع به عذرآوری می‌کنند (و دروغها بهم می‌بافند. بدیشان) بگو: عذرخواهی مکنید. ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم. خداوند ما را از خبرهایتان آگاه ساخته است (و برخی

از دروغها و ترفندهایتان را به پیغمبر وحی کرده است. این همه دروغ و عذرخواهی چرا، سخن را کوتاه کنید و در عمل کوشید که) خدا و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید. (اگر کردارتان گواهی بر صلاح و تقوایتان داد و بیانگر توبهٔ حقیقی شما از نفاق گردید، از همان مزایائی برخوردار می‌شوید که سایر مؤمنان برخوردارند، و اگر باز هم به نفاق خود ادامه دادید، با شما همان شدّت و حدّت و جهاد و پیکاری خواهد شد که با کافران می‌گردد. این در این جهان، و امّا) پس از این (جهان؛ یعنی در آخرت) به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار (همگان و ظاهر و باطن شما منافقان) است و شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید باخبر می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوالتان را می‌دهد). هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما سوگند خواهند خورد (که معذرتهایشان راست و درست است) تا از آنان صرف نظر کنید. (ولی از کار آنان غافل مشوید و از آنان درمگذرید و) از ایشان دوری گزینید، بیگمان آنان پلیدند (و دارای نیّت و هدف ناپاکی هستند) و به کیفر کارهائی که می‌کنند جایگاهشان دوزخ است. برای شما سوگندها می‌خورند تا از آنان درگذرید و خشنود شوید. تازه اگر هم شما از آنان درگذرید و خشنود شوید، خداوند (از ایشان خشمگین است و) از گروهی که سر از فرمان تافته و بر دین شوریده باشند، درنمی‌گذرد و خشنود نمی‌شود. (توبه / ۹۳-۹۶)

این از زمرهٔ اخباری بود که یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ رسانیده است و او را از چیزی مطّلع کرده است که از حال منافقان واپس کشنده و عذرخواهیهایشان در آینده روی می‌داده است، بدان گاه که او و مسلمانان حاضر و مخلص در خدمت او، سالم از جنگ برگردند. ایشان را نیز رهنمود می‌فرماید که چگونه باید به منافقان واپسگرا پاسخ دهند و چگونه با ایشان رفتار کنند.

❁

پس از این، بند و بخش پنجم سوره به میان می‌آید. این مقطع طبقه‌بندی جامعهٔ اسلامی بطور کلّی در این مدّت از زمان را عهده‌دار می‌شود که از فتح مکّه تا تبوک است. از مطالب این مقطع - همان گونه که قبلاً در دیباچهٔ سوره گفته‌ایم - خواهیم دانست که در کنار مهاجران و انصارِ پیشتاز و مخلص - یعنی کسانی که پایه و اساس محکم و استوار جامعهٔ اسلامی را بنیاد و برافراشته کرده‌اند - گروه‌های دیگری نیز وجود داشته‌اند. از قبیل: عربهای بادیه‌نشینی که در میانشان مخلص و منافق بوده است. منافقان ا هل مدینه، و کسان دیگری عمل صالح و عمل ناصالح را آمیزهٔ همدیگر نموده‌اند و سرشت ایشان با قالب اسلامی قالب نگرفته است و شکل نپذیرفته است، و خودشان در بوتهٔ اسلام به تمام و کمال ذوب نگردیده‌اند. طائفهٔ مجهول الحالی نیز بوده‌اند که حقیقت سرنوشت آنان شناخته نیست و به خدا واگذار است و برابر حقیقت حال و مآلی که خود از ایشان می‌داند بدیشان پاداش یا کیفر می‌دهد. گروه توطئه‌گری هم بوده‌اند که زیر نام اسلام خویشتن را پنهان کرده‌اند و به مکر و نیرنگ نشسته‌اند و با دشمنان اسلام در خارج سر و سرّی داشته‌اند و در ارتباط بوده‌اند... نصوص قرآنی از همهٔ این گروه‌ها و دسته‌ها به گونهٔ چکیدهٔ سودمندی سخن می‌گوید، و مقرّر می‌دارد که چگونه در جامعهٔ اسلامی با آنان رفتار شود، و پیغمبر خدا ﷺ را و مسلمانان مخلص را به شیوهٔ رفتار با یکان یکان این گروه‌ها و دسته‌ها رهنمود می‌نماید. از جمله این نصوص:

﴿ اَلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفَاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ. وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَماً، وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ. عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ. أَلاَ إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ، سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب. زیرا سنگدل‌تر و جفا پیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است. برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند)، و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود). در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند مایهٔ نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر (در حقّ خود) می‌دانند (و دعای پیغمبر مایهٔ سعادت محسنان و خیر و برکت عُمر و روزی ایشان است). هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعاهای رسول) مایهٔ تقرّب آنان (در پیشگاه خداوند) است. (به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که خداوند آمرزندهٔ (گناهان و) مهربان (در حقّ بندگان) است. (توبه / ۹۷-۹۹)

﴿ وَ ٱلسّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً، ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. (توبه / ۱۰۰)

﴿ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ، وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفٰاقِ، لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ ﴾.

در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایهٔ درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیلهٔ پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانهٔ عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند). (توبه / ۱۰۱)

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً، عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَکَ سَكَنٌ لَهُمْ، وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ... ﴾.

مردمان دیگری هستند که (نه از پیشگامان نخستین، و نه از منافقان بشمارند و) به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند (و گاهی به حسنات و زمانی به سیّئات دست می‌یازند) امید است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد (و احساس شرمندگی چنین کسانی از گناه، و هراس آنان از عقاب و عذاب، و تصمیم ایشان بر این که به سوی گناه نروند، سبب گردد که دیگر دچار معصیت نشوند و مشمول مغفرت و مرحمت خدا شوند. چرا که) بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است. (توبه / ۱۰۲)

﴿ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ، إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا

يَتُوبُ عَلَيْهِمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

و گروه دیگری (از متخلّفان از جهاد) هستند که به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند (و مردم باید در انتظار بمانند تا ببینند که دستور خدا دربارهٔ این دسته که بدون عذر از جهاد بازپس مانده‌اند چه باشد) یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه (از احوال و نیّات آنان بوده و) حکیم است (و برابر حکمت، بندگان را ثواب یا عقاب می‌دهد).

(توبه / ۱۰۶)

﴿ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ؛ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَىٰ، وَ اللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً، لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴾.

و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان (به مؤمنان) و کفرورزی (در آن) و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان (و در هم کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (عَلَم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامهٔ نماز در آن بوده و بس) امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان (در سوگند خود) دروغ می‌گویند. (ای پیغمبر!) هرگز در آن (مسجد ضرار) نایست و نماز مگذار. مسجدی (مانند مسجد قبا) که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا گردیده است (و مراد سازندگان آن تنها رضای الله بوده است) سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادتِ درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد. (توبه / ۱۰۷ و ۱۰۸)

خواهیم کوشید روشن گردانیم که مقصود از هر دسته و گروهی از این دسته‌ها و گروه‌ها چه کسانی هستند، بدان گاه که بعداً به طور مشروح به بررسی نصوص آیات خواهیم پرداخت.

❁

و امّا بند و بخش ششم که واپسین مقطع در سوره است، بیانگر سرشت معاملهٔ اسلامی با یزدان سبحان بر جهاد در راه خداوند منّان است، و نشان می‌دهد که سرشت این جهاد و حدود و ثغور و کیفیّت و چگونگی آن چیست و به چه شکلی است. وظیفهٔ اهل مدینه و اهالی بادیه‌نشین عرب پیرامون مدینه کدام و بر چه منوال و روال است... همچنین این مقطع، دوری کامل و جدائی عامّ میان مسلمانان و دشمنانشان را براساس عقیده ضروری می‌داند، و ارتباط میان مسلمانان و میان دیگران را بر این پیوند و بر این راستا می‌شمارد و بس. یعنی برابر فرمان یزدان باید با دشمنان عقیدهٔ خود کاملاً بگسلند و با دیگران تنها بر بنیاد عقیده نه چیز دیگری تکیه کنند، هر چند که دیگران اهل و خویشان و عشیرهٔ خودشان باشند... آن گاه این بند و بخش گفتاری دارد دربارهٔ سرنوشت کسانی که از جنگ واپس کشیده‌اند و جدای از منافقان و توطئه‌گران بوده‌اند، همراه با ذکر برخی از احوال و اوضاع منافقان و بیان موضعگیریهای ویژهٔ ایشان در برابر اوامر قرآنی، از قبیل این گونه نصوص:

﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ، وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ. وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ؟ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعدهٔ راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید،

و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.
(توبه / ۱۱۱)

﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ - مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴾.

پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود.
(توبه / ۱۱۳ و ۱۱۴)

﴿ لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ - مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ - ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ، إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا، حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ، وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلَّا إِلَيْهِ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبهٔ مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کُندی و سستی اراده و اندیشهٔ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمهٔ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلهٔ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رئوف و مهربان است. خداوند توبهٔ آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانوادهٔ خودشان را با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدّی رسید که) زمین با همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالأخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبهٔ ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.
(توبه / ۱۱۷ و ۱۱۸)

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ وَ لَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ لَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ، وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ، إِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً، وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ، لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾.

درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی

در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطهٔ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه حقّ) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد. (توبه / ۱۲۰-۱۲۲)

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفّارِ وَلْيَجِدُوا فيكُمْ غِلْظَةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقينَ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است. (توبه / ۱۲۳)

﴿ وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: أَيُّكُمْ زادَتْهُ هٰذِهِ إِيماناً؟ فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. وَ أَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلىٰ رِجْسِهِمْ، وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ ﴾.

هنگامی که سوره‌ای (از سوره‌های قرآن) نازل می‌شود، کسانی از آنان (که منافقند، از روی تمسخر و استهزاء، برخی به برخی رو می‌کنند و) می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ (و آیا چیز مهمّ و مفیدی گفت و نمود؟!) و امّا مؤمنان، (همان سورهٔ قرآن) بر ایمانشان می‌افزاید و (نور آن بیش از پیش راه حقّ را بدیشان می‌نماید، و از این نزول قرآن که مایهٔ افزایش ایمان و پرتو جان و سعادت هر دو جهان آنان می‌شود) شادمان می‌گردند. (توبه / ۱۲۴)

﴿ وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ: هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ ثُمَّ انْصَرَفُوا، صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ ﴾.

هرگاه آنان (در مجلس پیغمبر باشند و) سوره‌ای نازل گردد، برخی به برخی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سرگرم و سراپاگوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چرا که تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند، خداوند دلهایشان را (از حقّ) بگردانیده است. (توبه / ۱۲۷)

در پایان سوره با صفت پیغمبر خدا ﷺ و با رهنمود او از سوی خدا به توکّل کردن بر خدا، و بسنده کردن به حفاظت و مراقبت یزدان سبحان، خاتمه می‌پذیرد:

﴿ لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ، حَريصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُوفٌ رَحيمٌ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ: حَسْبِيَ اللهُ، لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ ﴾.

بیگمان پیغمبری (محمّد نام) از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست. به او دلبسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام، و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است. (توبه / ۱۲۸ و ۱۲۹)

پس از این بررسی کوتاه، خواهیم کوشید با نصوص باقی‌ماندهٔ قرآنی در سوره رویاروی شویم و به تفصیل از آنها سخن گوئیم ... خدا یار و یاور است.

إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى
ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَآءُ ۚ رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟
مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾
يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۚ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا۟
لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۚ وَسَيَرَى
ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ
وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾ سَيَحْلِفُونَ
بِٱللَّهِ لَكُمْ إِذَا ٱنقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا۟ عَنْهُمْ ۖ فَأَعْرِضُوا۟
عَنْهُمْ ۖ إِنَّهُمْ رِجْسٌ ۖ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟
يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ ۖ فَإِن
تَرْضَوْا۟ عَنْهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَٰسِقِينَ
﴿٩٦﴾

گناه و کیفری متوجّه کسانی نیست که بیمارند، یا فقیرند و چیزی نمی‌یابند که آن را خرج آمادگی برای جهاد کنند، و پیغمبر ﷺ هم چیزی نمی‌یابد که آنان را سوار بر آن به سرزمین نبرد ببرد... گناه و کیفری همچون کسانی ندارند اگر از رزم واپس بکشند و برجای بمانند... بلکه گناه و کیفر متوجّه کسانی می‌گردد که از پیغمبر خدا ﷺ اجازه می‌خواهند بنشینند و به پیکار نروند، در حالی که دارا و توانایند و عذر درستی برای بیرون نرفتن و رهسپار جهاد نشدن ندارند... بلی تنها گناه و کیفر متوجّه همچون افراد توانائی است که راضی و خشنودند با زنان خانه‌نشین در منازل بنشینند. اینان در برابر واپس کشیدن از بیرون رفتن برای جهاد، و اجازه خواستن برای در خانه نشستن، مؤاخذه می‌گردند. چرا که سرباززننده از فرمان یزدانند، و سرسنگین و تنبل از تلاش در راه کردگارند. نه حق خدا را می‌پردازند که به ایشان ثروت داده است و ایشان را بی‌نیاز کرده است و قدرت بخشیده است و توانمند فرموده است، و نه حقّ اسلام را می‌پردازند که ایشان را پائیده است و عزّت و عظمت بخشیده است، و نه حقّ جامعه‌ای را می‌پردازند که در آن زندگی می‌کنند و بدیشان کرامت داده است و ضمانت اجتماعی عطاء نموده است... از اینجا است که یزدان سبحان برای ایشان همچون صفتی را برگزیده است:

﴿ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ ﴾.

آنان بدین خشنودند که با زنان خانه نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند.

این کار دون همّتی است. ضعف اراده است. راضی شدن به این است که با زنان و کودکان و درماندگان در خانه‌ها بنشینند. زیرا نمی‌توانند سختیها و دشواریها و وظائف جهاد را انجام دهند و بر عهده گیرند... آنان چون ناتوانند معذورند... امّا اینان توانایند و معذور نیستند.

﴿ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

خداوند دلهایشان را مهر زده است (چرا که آنان دلهایشان را بر روی حقائق بسته‌اند و از ترس با ضعیفان در خانه‌ها نشسته‌اند) و آنان نمی‌دانند (که چه سرانجام بدی و عاقبت وخیمی در دنیا و آخرت متوجّه ایشان به سبب تخلّف از فرمان و عدم شرکت آنان در جنگ است).

خداوند دریچهٔ احساس و شعور و دانش و آگاهی ایشان را بر رویشان بسته است، و دستگاه‌های گیرنده و فهم ایشان را از کار انداخته است، به سبب این که برای خود گمنامی و کودنی و بدی و بی‌حاصلی را می‌پسندند، و از دست یازیدن به تلاش و پویش و کوشش و جوشش خودداری می‌کنند که مایهٔ سرزندگی و پیشرفت همه جانبه است و انسان را به جهش و پرش و گام گذاشتن به جلو وامی‌دارد. هر وقت کسی سلامتِ پستانه و راحتِ ابلهانه را بر عزّت مردانه و راحت خردمندانه ترجیح دهد، دل و درونش از انگیزه‌های والانگری، آینده‌نگری، مزهٔ زندگی، تجربه، معرفت، و بالاتر از همهٔ اینها از انگیزه‌های بودن و دیدن و تأثیرپذیری و تأثیر گذاشتن در واقعیّت زندگی، خالی

می‌گردد و با آنها بیگانه می‌شود. قطعاً آسایش ابلهانه بر روی شخص دریچه‌های عقل و خرد و درگاه‌های فهم و شعور را می‌بندد، و دلها و خردها را مُهر می‌زند. اصلاً جنبش و پویش دلیل بر حیات و زندگی است، و در عین حال محرّک خود حیات و زندگی است. رویاروئی با خطر نهانیهای درون را برمی‌انگیزد، و نیروهای خرد را آزاد می‌سازد، و ماهیچه‌ها را توانائی می‌بخشد، و استعدادهای پنهانی را می‌نمایاند و نشان می‌دهد که در هنگام نیاز به تکان و موج در می‌آیند، و نیروهای بشری را کارآزموده و توانای بر کار می‌کند، و آن را تیز و بزنده برای پاسخگوئی و پذیرش می‌سازد... همهٔ اینها نیز نوعی از دانش و معرفت و شکوفائی است که جویندگان آسایشِ ابلهانه و سلامتِ پستانه از آنها بی‌بهره و محروم می‌شوند.

روند قرآنی به پیش می‌رود و حال این چنین افراد دارای توانائی را وصف می‌کند و می‌شناساند که راضی هستند با زنانِ خانه‌نشین، در منازل بگیرند و واپس بنشینند.

در فراسوی آسایش خواهی و سلامت طلبی، دون همّتی، زبونی نفس، سرفرود آوردن، گریز از رویاروئی و مبارزه، و صراحت‌گوئی است:

﴿ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ﴾.

وقتی که به سوی آنان (از جنگ تبوک) برگردید، ایشان شروع به عذرآوری می‌کنند (و دروغها بهم می‌بافند).

این از زمرهٔ چیزهائی است که خدا به پیغمبرش ﷺ و به مؤمنان مخلص خبر می‌دهد و بدیشان می‌گوید که در آینده کار این واپس کشیدگان منافق به کجا خواهد کشید، بدان هنگام که از جنگ بر خواهند گشت. این خبر رسانی می‌رساند که این آیات در اثناء برگشتن و پیش از ورود به مدینه نازل گردیده است.

واپس کشیدگان برای شما از واپس کشیدن و خانه‌نشینی خود عذر می‌آورند، چرا که از ظاهر شدن کار پلشت و ننگینشان شرم و خجالت می‌کشند، و می‌ترسند که از اسباب و علل حقیقی کار زشت و ناجوانمردانهٔ آنان پرده برافتد. این هم نشانی از ضعف ایمان، و ترجیح سلامت، و هراس از جهاد است.

﴿ قُلْ: لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ. قَدْ نَبَّأَنَا اللهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ! ﴾.

بگو: عذرخواهی مکنید. ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم. خداوند ما را از خبرهایتان آگاه ساخته است (و برخی از دروغها و ترفندهایتان را به پیغمبر وحی کرده است).

بگو: هر اندازه عذرها بیاورید و معذرت‌خواهیها کنید، به شما باور نمی‌کنیم و به شما اطمینان نداریم، و هرگز هم شما را راستگو نمی‌پنداریم و به ظاهر پذیرش اسلامتان عمل نمی‌کنیم، بدان گونه که قبلاً عمل می‌کردیم و به ظاهرتان می‌نگریستیم و بس. زیرا یزدان ما را از حقیقت شما، و از چیزی که در سینه‌هایتان نهان است آگاه فرموده است، و انگیزه‌های اعمال و افعالتان را برایمان روایت نموده است، و از حال و احوالتان به ما خبر داده است. دیگر حال و احوالتان مثل گذشته بر ما پوشیده نیست، و چنان نیست که همچون سابق فقط ظاهر شما را ببینیم و از باطن شما بی‌خبر باشیم.

تعبیر از باور نکردن و اطمینان نداشتن و امین ندانستن منافقان با این فرمودهٔ خدای بزرگوار:

﴿ لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ ﴾.

ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم.

دارای معنی و دلالت ویژه‌ای است. چه ایمان عبارت است از: تصدیق و اعتماد و اطمینان و امین دانستن. تصدیق کردن با گفتار، امین شمردن با عقل، اطمینان نمودن با دل، و این که مؤمن به پروردگار خود یقین داشته باشد، و میان او و میان مؤمنان اعتماد برقرار باشد. تعبیر قرآنی همیشه دارای معنی و دلالت و الهام و پیام خویش است.

بگو: عذرخواهی نکنید. سخن فائده‌ای ندارد و بر گفتار تکیه نمی‌شود. ولیکن در عمل کوشید و با کردار خویشتن را بنمائید. چه اگر کردارتان گفتارتان را تصدیق کرد، چه خوب، والاّ اعتمادی و ایمانی و

اطمینانی به گفتار نیست:

﴿ وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ﴾.

خدا و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید. (اگر کردارتان گواهی بر صلاح و تقوایتان داد و بیانگر توبهٔ حقیقی شما از نفاق گردید، از همان مزایائی برخوردار می‌شوید که سایر مؤمنان برخوردارند. و اگر باز هم به نفاق خود ادامه دادید، با شما همان شدّت و حدّت و جهاد و پیکاری خواهد شد که با کافران می‌گردد).

اعمال بر خدا پوشیده نمی‌ماند. اسراری که در پشت سر اعمال نهان است نیز بر او مخفی نمی‌ماند. پیغمبر خدا ﷺ هم گفتارتان را با ترازوی کردارتان می‌سنجد. آن گاه بر این اساس در جامعهٔ اسلامی با شما رفتار خواهد شد.

به هر حال، به همین چیزهائی که در این کرهٔ زمین در دوران زندگی دنیوی می‌گذرد، کار پایان نمی‌پذیرد و خاتمه پیدا نمی‌کند. در فراسوی اینها حساب و کتاب و سزا و جزائی است که برابر علم مطلق خدا به ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدا تعلّق می‌گیرد:

﴿ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

پس از این (جهان، یعنی در آخرت) به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار (همگان و ظاهر و باطن شما منافقان) است و شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید باخبر می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوالتان را می‌دهد).

غیب: هر آن چیزی است که اطّلاع از آن خارج از دسترس مردمان باشد. شهادت: هر آن چیزی است که مردمان آن را ببینند و با آن آشنا گردند. یزدان سبحان آگاه از پنهان و نهان، و مطّلع از پیدا و هویدا، بدین معنی و در معنی فراگیرتر و بزرگتر از این است. چه خداوند سبحان آگاه از هر آن چیزی است که در این جهان دیدنی و پیدا است، و باخبر و مطّلع از هر آن چیزی است که در جهانهای نهان از دیدگان و بدور از دسترس دانش مردمان است. و این فرمودهٔ یزدان سبحان بدان مخاطبان:

﴿ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید باخبر می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوالتان را می‌دهد).

اشاره و ایماء لازم است. زیرا آنان می‌دانند کارهائی را که کرده‌اند. ولی خدا از ایشان بدان چیزها مطّلع‌تر و آگاه‌تر است تا آنجا که ایشان را از آنها باخبر خواهد کرد! بسیار اتّفاق می‌افتد که انگیزهٔ کاری که انسان می‌کند بر خود انجام دهندهٔ کار پنهان می‌ماند گرچه خودش آن را انجام می‌دهد، و خدا آگاه‌تر از او بدان کار است. چه بسا انسان از نتیجه یا نتائج کار خود آگاهی ندارد، ولی یزدان سبحان از نتیجه یا نتائج آن باخبر است!... طبیعی است که مقصود از این آگاهی نتیجه و حاصل آن است که حساب و کتاب و سزا و جزائی است که مترتّب بر اعمال است. امّا یزدان با نصّ قرآن بدین امر تصریح نفرموده است و بلکه بر خود خبر دادن و آگاه نمودن با نصّ قرآن تصریح فرموده است، چون این اشاره و ایماء با این روند قرآنی مناسبت دارد.

﴿ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ - إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ - لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ، إِنَّهُمْ رِجْسٌ، وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ، جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما سوگند خواهند خورد (که معذرتهایشان راست و درست است) تا از آنان صرف نظر کنید. (ولی از کار آنان غافل مشوید و از آنان درمگذرید و) از ایشان دوری گزینید، بیگمان آنان پلیدند (و دارای نیّت و هدف ناپاکی هستند) و به کیفر کارهائی که می‌کنند جایگاهشان دوزخ است.

این خبر دیگری است از جانب یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ داده می‌شود. بدو خبر می‌دهد هنگامی که او و مؤمنان مخلص همراهش، سالم و ایمن به سوی منافقان برمی‌گردند، از منافقان چه کارهائی رخ می‌دهد و چه احوال و اوضاعی خواهند داشت، آن منافقانی که قبلاً گمان نمی‌بردند که مسلمانان از رویاروئی با

رومیان زنده برگردند!

یزدان این را از ایشان سراغ داشت و به پیغمبرش ﷺ خبر می‌دهد که آنان عذرخواهیهای خود را با سوگند خوردن به خدا مؤکّد می‌سازند، بدان امید که مسلمانان از ایشان صرف نظر کنند و کردارشان را و واپس کشیدنشان را با عفو و بزرگواری خود ببخشایند، و آنان را بر همچون اعمال و افعال پلشتی مورد محاسبه قرار ندهند و در برابر آنها مجازات و کیفر روا ندارند.

آن گاه پروردگارش او را رهنمود می‌فرماید که فعلاً از ایشان صرف نظر نماید، ولیکن نه این که ایشان را ببخشاید و از آنان گذشت نماید. بلکه بدین معنی که کارشان را به عقب بیندازد و از آنان دوری و اجتناب کند، زیرا آنان کثیف و ناپاکند و باید از کثیف و ناپاک کناره‌گیری و پرهیز کرد:

﴿ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ، إِنَّهُمْ رِجْسٌ ﴾.

از ایشان دوری گزینید، بیگمان آنان پلیدند (و دارای نیّت و هدف ناپاکی هستند).

این بند، پلید معنوی را در قالب پلید محسوس مجسّم می‌کند. چه منافقان از لحاظ تن و پیکر پلید، یعنی ناپاک نبودند. بلکه از نظر ارواح و اعمال پلید بودند. ولیکن تصویرِ برجسته، زشتی و پلشتی را بهتر نشان می‌دهد، و پلیدی و ناپاکی را خوبتر و روشن‌تر پیش چشم می‌دارد، و نیک‌تر و گویاتر انسان را به بیزاری و پرهیز فرا می‌خواند، و همچنین انسان را بیشتر به تحقیر و گریز وامی‌دارد.

واپس کشیدگان از گروه مبارزان - با وجود این که بر جنبش و پویش توانایند - کسانی هستند که ترجیح سلامت و کناره‌گیری از جهاد، ایشان را در خانه‌ها بر جای نشانده است و واپس کشانده است، همچون کسانی پلید و ناپاک هستند... در این باره شکّ و تردیدی نیست... آنان پلیدند و ارواح را آلوده می‌کنند و می‌آلایند. ایشان ناپاک هستند و عواطف و احساسات را می‌آزارند. آنان به لاشهٔ گندیده‌ای می‌مانند که در میان مردمان باشد، لاشهٔ گندیده‌ای که قطعاً می‌آزارد و بیماریهای آن سرایت می‌نماید!

﴿ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰاکٰانُوا یَکْسِبُونَ ﴾.

و به کیفر کارهائی که می‌کنند، جایگاه ایشان دوزخ است.

آنان گمان می‌برند که با واپس کشیدن، مال و دارائی و نام و آوازه‌ای به دست می‌آورند، و با خانه‌نشینی سود می‌برند، و آسایش و آسودگی و سلامت و ایمنی حاصل می‌کنند، و از درخت سستی و تنبلی و نیرنگبازی و حیله‌گری، میوهٔ خوشبختی می‌چینند، و تندرستی و دارائی خود را می‌پایند و محافظت می‌نمایند... ولیکن حقیقت این است که آنان در دنیا پلید و ناپاکند، و ایشان در آخرت سهم و نصیب خویش را هدر می‌دهند و ضائع می‌کنند. همچون زیانی، زیان است، زیان فراگیر و همه جانبه است و دارای انواع و اصناف است... چه کسی سخن او از سخن خدا راست‌تر و درست‌تر است؟

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و خبر از این واپس‌کشیدگان می‌دهد و بیان می‌دارد که پس از برگشتن مجاهدین چه می‌گویند و چه می‌کنند:

﴿ یَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ. فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللهَ لاٰ یَرْضیٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِینَ ﴾.

برای شما سوگندها می‌خورند تا از آنان درگذرید و خشنود شوید. تازه اگر هم شما از آنان درگذرید و خشنود شوید، خداوند (از ایشان خشمگین است و) از گروهی که سر از فرمان تافته و بر دین شوریده باشند، درنمی‌گذرد و خشنود نمی‌شود.

منافقان پیش از هر چیز از مسلمانان درخواست می‌کنند که از ایشان صرف نظر کنند و با بزرگواری خود از آنان گذشت نمایند و چشم پوشی کنند. سپس کم کم از این مرتبه فراتر می‌روند از مسلمانان می‌خواهند از ایشان خشنود شوند تا در جامعهٔ اسلامی در سایهٔ این خشنودی ایمن باشند و آسوده بغنوند! و تضمین کنند که مسلمانان همیشه با آنان از روی ظاهر اسلام

آوردنشان معامله و رفتار می‌کنند همان گونه که مسلمانان با ایشان قبلاً این چنین بودند. دیگر مسلمانان با ایشان جهاد و مبارزه نمی‌کنند و بر ایشان سخت نمی‌گیرند بدان شکلی که در این سوره به مسلمانان دستور داده شده است. مقصودشان از این امور، روابط و ارتباطات نهائی میان خود منافقان و مسلمانان است. ولی یزدان سبحان مقرّر و مشخّص می‌دارد که منافقان با این واپس کشیدن از جهاد که ناشی از نفاق است از دائرۀ دین بیرون رفته‌اند، و خدا از گروه منافقان خشنود نمی‌گردد، حتّی اگر توانسته باشند که سوگند بخورند و عذرخواهی کنند تا بدانجا که مسلمانان از ایشان راضی و خشنود شوند!.. حکم و فرمان یزدان دربارۀ ایشان حکم و فرمان است و بس. خشنودی مردمان از ایشان ـ هر چند که همچون مردمانی مسلمانان باشند ـ در این حالت خشم خدا را بر ایشان دگرگون نمی‌کند، و هیچ گونه فائده‌ای به حال ایشان ندارد. راه خشنود گرداندن خدا این است که از این فسق و فجور دست بردارند، و به سوی آئین راست و درست یزدان برگردند!

بدین منوال و بر این روال خدا پرده از این واپس کشندگان و نشستگان بدون عذر و بهانه در میان گروه مسلمانان برداشت، و روابط و ارتباطات نهائی میان مسلمانان و منافقان، و مسلمانان و مشرکان، و همچنین مسلمانان و اهل کتاب را مقرّر داشت... این سوره واپسین و آخرین حکم گردید.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا
حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾ وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ۚ
عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ
مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۚ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ
لَهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٩﴾

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ
اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ
لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ
مُنَافِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ۖ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۖ
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۚ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ
عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا
وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ
إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ
اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ
اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۚ
وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ ۖ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ
يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ۚ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً
فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

این درس به طورکلّی دربارۀ تشکّل جامعۀ اسلامی در آن زمان ـ یعنی در هنگامۀ جنگ تبوک ـ است. این درس دسته‌ها و چینهای ایمانی جامعۀ اسلامی را به

تصویر می‌کشد که در داخل ترکیب بند اندامی همگانی آن جای داشته‌اند، و هر یک از آنها از صفات و اعمال خاص خود برخوردار بوده‌اند.

در جزء دهم هنگام ذکر مقدّمهٔ سوره، از اسباب و علل تاریخی به تفصیل سخن گفتیم، اسباب و عللی که این سطحهای ایمانی متعدّد را در جامعهٔ اسلامی در مدینه پدید آورده بودند. در اینجا گزیده‌هائی از بندهای واپسین آن سخنانی را انتخاب می‌کنیم تا شرائط و ظروفی را پیش چشم حاضر آوریم که وجود همچون سطوح متعدّدی را در جامعهٔ یگانه‌ای احاطه می‌کرده‌اند و دور می‌زده‌اند:

«ایستادگی کینه‌توزانهٔ طولانی قریش، مانع قوی و سدّ محکمی بر سر راه حرکت اسلام در جزیرة العرب بود. قریش در جزیرة العرب در امور دینی و کارهای آئینی، سخن والای نافذی داشت، گذشته از این که از نفوذ اقتصادی و سیاسی و ادبی نیز برخوردار بود. ایستادگی قریش در برابر اسلام بدین صورت کینه‌توزانه عربها را در اقطار و اکناف جزیرة العرب از پذیرش اسلام باز می‌داشت و آنان را به گریز از آن فرامی‌خواند، یا دست کم ایشان را به درنگ کردن و شک و گمان بردن می‌انداخت و در انتظارشان نگاه می‌داشت تا ببینند پیکار میان قریش و میان این پیغمبری که از خود آنان است به کجا می‌کشد و فرجام آن روشن و هویدا شود!.. هنگامی که با فتح مکّه قریش تسلیم گردید و به زانو در آمد، و پس از قریش طوائف هوازن و ثقیف در طائف اطاعت کرد و فرمان برد، و قبائل سه‌گانهٔ نیرومند یهودیان در مدینه سرانجام از توان افتاد و شوکت و شکوهی برایشان نماند و بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر به شام تبعید و رانده شدند، و بنی‌قریظه نابود و ریشه‌کن گردید، و عاقبت خیبر تسلیم شد، این امور اعلان دخول مردمان گروه گروه به آئین یزدان، و روان شدن اسلام در اقطار و اکناف سراسر جزیرة العرب در یک سال، بلی تنها در یک سال بود!

امّا این گسترش افقی در سرزمین اسلام، با خود همهٔ عوارض و ظواهری را برگرداند که در جامعه پس از جنگ بدر پدیدار و نمایان گردید، و این عوارض و ظواهر به شکل وسیع‌تری و به گونهٔ فراخ‌تری وقتی جلوه‌گر آمد که جامعه نزدیک بود در خلال هفت سال بعد از جنگ بدر بزرگ، در پرتو تأثیر تربیت طولانی و پیاپی، از این عوارض و ظواهر بیزاری جوید و گریز زند. اگر جامعهٔ مدینه مخلصانه به پایه و اساس محکم و استوار این عقیده، و به رکن رکین و متین این جامعه، تبدیل نمی‌شد و سرافراز و سربلند در برابر تهاجمات گردن نمی‌افراشت و سینه سپر نمی‌کرد، خطر بزرگی از این گسترش افقی سریع در سرزمین اسلام در جزیرة العرب پدید می‌آمد... ولیکن خدائی که این کار را می‌پاید و اداره می‌نماید، گروه متّحد و متشکّل از سابقین نخستین مهاجرین و انصار را مهیّا و آماده فرمود تا پایه و اساس استوار و مورد اطمینان و امینی برای این آئین گردند پس از توسعه نسبی‌ای که پیروزی بدر به دنبال خود آورد، همان گونه که جامعهٔ مدینه را به طور کلّی مهیّا و آماده فرمود تا پایه و اساس مورد اطمینان و امینی پس از توسعهٔ تند و سریعی گردند که فتح مکّه به دنبال خود آورد... خدا بهتر می‌داند که نبوّت خود را به چه کسی واگذار می‌فرماید، و رسالت خویش را در کجا قرار می‌دهد و استقرار می‌بخشد.

نخستین چیزی که از این کار پدیدار گردید جنگ حنین بود که در همین سورهٔ توبه راجع بدان آمده است:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً، وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ. ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا، وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴾.

خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال

هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازنِ مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریانِ فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس (عنایت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهائی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است). (توبه / ۲۵ و ۲۶)

از اسباب و علل ظاهری این شکست در آغاز کارزار این بود که دو هزار نفر از «طلقاء»[1] یعنی کسانی که در زمان فتح مکّه مسلمان شده بودند، همراه با ده هزار نفر از سپاهیان مدینه که مکّه را فتح نموده بودند، برای شرکت در جنگ حنین بیرون آمده بودند. شرکت طلقاء در کارزار سبب گردید که در صفوف مؤمنان ناهماهنگی و پریشانی به وجود آید. افزون بر این قبیلهٔ هوازن ناگهانی بر مسلمانان تاختند و مایهٔ اضطراب ایشان گشتند و هماهنگی آنان را به هم زدند. به علّت این که لشکریان همه از زمرهٔ بنیانگذاران مخلص اسلام و از سنگهای سخت زیربنای استوار آن نبودند، آن کسانی که با گذشت مدّت مدیدی - که فاصلهٔ زمانی میان بدر و فتح مکّه است - پرورش و هماهنگی ایشان کامل گردیده بود.

همچنین عوارض مضرّ و پیامدهای ناگواری که در لابلای جنگ تبوک پدیدار گردید، ثمرهٔ طبیعی این گسترش افقیِ تند و سریع، و داخل شدن دسته دسته و گروه گروه تازهٔ مردمان به دائرهٔ اسلام با سطحهای ایمانی گوناگون و پریشان و با نظم و نظامهای آشفته و نابسامان بود، عوارض و پیامدهائی که سورهٔ توبه از آنها سخن گفته است، و درخور این همه تاخت و تازهای مفصّل با شیوه‌های جوراجور بوده است که ما در گلچینهای نمونه و نمایندهٔ هر یک از بندها و بخشهای سوره بدانها اشاره کرده‌ایم».[2]

در پرتو این گفتار کوتاه، با بررسی گستردهٔ نصوص این درس همراه می‌گردیم و به پیش می‌رویم:

﴿ اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ، وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ، عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ، وَ اللهُ سَميعٌ عَليمٌ. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ. أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ، سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ في رَحْمَتِهِ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ ﴾.

بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب. زیرا سنگدل‌تر و جفاپیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است. برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند) و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه

۱- آزادگان ... کسانی که در فتح مکّه مورد عفو پیغمبر ﷺ قرار گرفتند.

۲- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به جزء دهم صفحهٔ ۷۴۵-۷۷۶، و همچنین صفحهٔ ۸۱۴-۸۲۴

دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود). در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند مایهٔ نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر (در حقّ خود) می‌دانند (و دعای پیغمبر مایهٔ سعادت محسنان و خیر و برکت عُمر و روزی ایشان است). هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعاهای رسول) مایهٔ تقرّب آنان (در پیشگاه خداوند) است. (به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد. چرا که خداوند آمرزندهٔ (گناهان و) مهربان (در حقّ بندگان) است.

خداوند تقسیم‌بندی اعراب را می‌آغازد، اعرابی بادیه‌نشین هستند. قبائلی از عربهای بادیه‌نشین پیرامون مدینه زندگی می‌کردند. آنان نقشهائی در تاخت و تاز بر دارالاسلام در مدینه - پیش از مسلمان شدن خود - داشتند. زمانی که اسلام آوردند، به صورت عام داخل در دو گروه و دسته‌ای بودند که وصف ایشان در این آیات آمده است.

سخن از دو گروه و دسته آغاز گردیده است با بیان قاعدهٔ کلّی دربارهٔ سرشت عربهای بادیه‌نشین:

﴿ اَلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفَاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب. زیرا سنگدل‌تر و جفاپیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است.

تعبیر با این عمومیّت، صفت ثابتی را بیان می‌دارد که متعلّق به بادیه و بادیه‌نشینان است. کار و بار بادیه‌نشینان بر این روال و بدین منوال است که آنان کفرشان و نفاقشان سخت‌تر و شدیدتر است، و بیشتر سزاوارند که قوانین و مقرّرات چیزی را ندانند که یزدان بر پیغمبر خود نازل فرموده است.

سزاوار بودن به ندانستن و آگاه نبودن از چیزی که خدا بر بندهٔ خویش نازل فرموده است، از ظروف و شرائط زندگانی ایشان سرچشمه می‌گرفت، و از بی‌وفائی و سنگدلی نهفته در سرشتهایشان، دوری از دانش و معرفت، بسنده نکردن به قوانین و مقرّرات خداوند، و از مادیگرائی محسوسی سرچشمه می‌گرفت که ارزشها و معیارهای مادی را حاکم می‌ساخت. هرچند هم ایمان همچون سرشتهائی را تعدیل می‌کرد و میانه‌رو می‌نمود، و آنان را از همچون ارزشها و معیارهائی بالاتر می‌برد و فراتر می‌کشید، و ایشان را به افق درخشان والاتر از دائرهٔ محسوسات می‌رساند و پیوند می‌داد.

روایتهای زیادی دربارهٔ سنگدلی اعراب نقل گردیده است... از جملهٔ روایتهائی که ابن‌کثیر در تفسیر بیان داشته است، روایتهای زیر است:

اعمش از ابراهیم روایت کرده است که گفته است: عرب بادیه‌نشین به پیش زید پسر صوحان آمد، بدان گاه که او با یارانش صحبت می‌کرد. ابراهیم در جنگ «نهاوند» دستش مورد اصابت قرار گرفته بود. عرب بادیه‌نشین گفت: به خدا سوگند سخنان تو مرا به شگفت درمی‌آورد و شادمانم می‌کند. ولی دست تو مرا به شکّ و تردید می‌اندازد! زید گفت: چه چیز دست من، تو را به شکّ و تردید می‌اندازد؟ دستی که مورد اصابت قرار گرفته است دست چپ است. عرب بادیه‌نشین گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم دست راست بریده می‌شود یا دست چپ! زید پسر صوحان گفت: خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند:

﴿ اَلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفَاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُوا

حُدُودَ مٰا أَنْزَلَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ ﴾.

بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب، زیرا سنگدل‌تر و جفاپیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. (توبه / ۹۷)

امام احمد گفته است: عبدالرحمن پسر مهدی، و سفیان برایمان روایت کرده‌اند از ابوموسی، و او از وهب پسر منبّه، و وی از ابن عباس، و او از پیغمبر خدا ﷺ که فرموده است:

(مَنْ سَکَنَ الْبٰادِیَةَ جَفٰا، وَ مَنِ اتَّبَعَ الصَّیْدَ غَفَلَ، وَ مَنْ أَتَی السُّلْطٰانَ افْتَتَنَ).

کسی که بیابان‌نشینی کند سنگدل می‌گردد، و کسی که نخجیر را دنبال کند (و شکار را پیشهٔ خود سازد، از رحم و شفقت و مصالح زندگی) غافل می‌شود، و کسی که بر پیش شاهان و امراء برود (و با ایشان همکار و همنشین شود) به بلا و مصیبت گرفتار می‌گردد.

از آنجا که بادیه‌نشینان درشتخو و سنگین دل هستند، خداوند از میان ایشان پیغمبری را برنینگیخته است و مبعوث نفرموده است. برانگیختن و مبعوث کردن تنها از میان مردمان پایتخت‌ها و شهرها بوده است،[1] همان گونه که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ ﴾.

(سنّت ما در گزینش پیغمبران و گسیل داشتن ایشان به میان مردمان تغییر نکرده است و از جمله در انتخاب تو به عنوان خاتم‌الأنبیاء نیز مرعی شده است) و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده‌ایم، مگر این که مردانی از میان شهری‌ها بوده‌اند و بدیشان وحی کرده‌ایم. (یوسف / ۱۰۹)

هنگامی که آن عرب بادیه‌نشین چنان هدیه‌ای به پیغمبر خدا ﷺ داد و پیغمبر چندین برابر آن را بدان عرب بادیه‌نشین عطاء فرمود تا خشنود گردید، گفت:

(لَقَدْ هَمَمْتُ أَلاّٰ أَقْبَلَ هَدِیَّةً إِلاّٰ مِنْ قُرَشِيٍّ أَوْ ثَقَفِيٍّ أَوْ أَنْصٰارِيٍّ أَوْ دَوْسِيٍّ).

تصمیم گرفته‌ام که هدیه‌ای را نپذیرم مگر از کسی که از طائفهٔ قریش یا ثقیفه یا انصار و یا دوس باشد.

زیرا این افراد در شهرهای مکّه و طائف و مدینه و یمن زندگی می‌کردند و از عربهای بادیه‌نشین اخلاق خوبتر و خوی نرم‌تر داشتند و سرشتهای ایشان از سرشتهای عربهای بادیه‌نشین از سنگدلی و درشتخوئی کمتری برخوردار بود.

در صحیح مسلم آمده است: ابوبکر پسر ابوشیبه و ابوکریب برایمان روایت کرده‌اند و گفته‌اند: ابواسامه و ابن نمیر، از هشام، و او از پدرش، و وی از عائشه روایت کرده‌اند که گفته است: مردمانی از عربهای بادیه‌نشین به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند و گفتند: آیا شما فرزندان خود را می‌بوسید؟ پاسخ داد: بلی! گفتند: ولی ما بر فرزندان خود بوسه نمی‌زنیم! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(وَ مٰا أَمْلِکُ إِنْ کٰانَ اللهُ نَزَعَ مِنْکُمُ الرَّحْمَةَ؟).

من چه می‌توانم بکنم اگر خدا مهر و محبّت را از دل شما برگرفته باشد؟

بسیاری از روایتها پرده از سرشت سنگدلی و درشتخوئی موجود در درون عربهای بادیه‌نشین برمی‌دارند، حتّی پس از پذیرش اسلام نیز این چنین بوده‌اند و بر این شیوه رفته‌اند. لذا باید که کارشان بدانجا کشیده باشد که کفر و نفاقشان سخت‌تر بوده باشد، و سزاوارتر بدین امر بوده باشند که حدود و ثغور چیزی را ندانسته باشند که یزدان بر پیغمبرش ﷺ نازل کرده است. چه بادیه‌نشینی مدّتهای مدیدی ذات ایشان را با خمیر مایهٔ سنگدلی و درشتخوئی سرشته است. آنان وقتی که بر دیگران چیره و پیروز می‌گردند سخت داغ و تافته می‌شوند و سراپا شرر آتش به جان دیگران می‌زنند. و زمانی که دیگران بر ایشان چیره و

۱- از میان اهل القری پیغمبران برانگیخته شده‌اند. قریٰ جمع قریة، به معنی مراکز و پایتخت‌ها و شهرها است. (مؤلّف)

پیروز می‌گردند، نفاق و دو روئی و کجی و کژی را در پیش می‌گیرند. به سبب مقتضیات زندگی بادیه‌نشینی خود به تجاوز و تعدّی دست می‌یازند، و قوانین و مقرّراتی را به رسمیّت نمی‌شناسند.

﴿ وَ اللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ ﴾.

خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است.

خداوند بس آگاه از احوال و اوضاع بندگان خود و بسیار مطّلع از صفات و طبائع ایشان است. حکیم و کاربجا در تقسیم موهبتها و ویژگیها و استعدادها، و اعطاء جنسها و نژادها و ملّتها و محیطها است.

پس از توصیف اساسی و تعریف همگانی عربهای بادیه‌نشین، بیان دسته‌ها و گروه‌های ایشان به میان می‌آید، و برحسب تعدیلاتی که ایمان در درونها پدید آورده است، و فرقها و جدائیهائی که در دلها ایجاد نموده است، دلهائی که خوشی و شادابی ایمان آمیزهٔ آنها گردیده است، و دلهائی که بر کفر و نفاق خود مانده‌اند و از ایمان بوئی نبرده‌اند، عربهای بادیه‌نشین تقسیم‌بندی می‌شوند. این شناسائی و تقسیم‌بندی، واقعیّت جامعهٔ اسلامی آن روزی را به تصویر می‌زند:

﴿ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً، وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ. عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ، وَ اللهُ سَميعٌ عَليمٌ ﴾.

برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند)، و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند) - بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد - (چون مردمان بدخواه و تنگچشم و منافقی هستند، تیره‌روزیها و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ آنان می‌رود). خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود).

خداوند پیش از مؤمنانِ عربهای بادیه‌نشین به ذکر منافقان ایشان پرداخته است، چه بسا برای این باشد که آنان را به منافقان مدینه ملحق گرداند، منافقانی که در سراسر بند و بخش پیشین از ایشان سخن گفت، و تا این که فضای سخن از منافقان این گروه و آن گروه، به همدیگر پیوند بخورد.

﴿ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً ﴾.

برخی از بادیه‌نشینان (منافق) عرب، چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند، زیان می‌دانند (چرا که به ثواب آن ایمان ندارند).

همچون منافقانی ناچار بودند زکات دارائی خود را بپردازند، و برای تظاهر به اسلام مجبور بودند در جنگها همراه با مسلمانان شرکت کنند و به جهاد روند، تا از مزایای زندگی در جامعهٔ اسلامی برخوردار شوند، و با مسلمانان که در آن زمان صاحبان سلطه و قدرت در جزیرةالعرب بودند سازش و مدارا نمایند. آنان چیزی را که خرج و هزینه می‌کردند زیان می‌شمردند و خسارت می‌دیدند، چرا که آن را از روی ناچاری می‌دادند و صرف می‌کردند، نه این که به جنگجویان جهادگر کمک و یاری کنند، و عشق و محبّتی به پیروزی اسلام و مسلمانان داشته باشند.

﴿ وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ ﴾.

و چشم به راه (حوادث دردناک و) بلایا و مصائب (خوفناکی) هستند که شما را از هر سو احاطه دهند (و له و لوردتان کنند).

منتظرند که کی بلایا و مصائب مسلمانان را احاطه می‌کند و نمی‌توانند از آن بلایا و مصائب رها و رستگار شوند و بگریزند، و ضررها و زیانها ایشان را دور می‌زند و آنان را رها نمی‌سازد و به ترک ایشان نمی‌گوید. دور زدن و احاطه کردن، مربوط به مجسّم کردن معانی و به تصویر کشیدن آنها است که بر ژرفای معانی می‌افزاید، و آنها را زنده بر پردهٔ خیال

می‌اندازد.(۱)

﴿ وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ ﴾.

خداوند شنوا و دانا است (و لذا نیّات و اقوال و افعال ایشان را می‌داند و می‌شنود).

شنیدن و آگاه بودن، در اینجا با فضای انتظار کشیدن بلاها و مصیبتها از سوی دشمنان گروه مسلمانان، و با نفاقی که دلها و درونهایشان در بر دارد، و ظواهرشان آن را پنهان می‌نماید، مناسبت دارد... خدا شنوای چیزی است که می‌گویند، و آگاه است از چیزی که آشکار می‌نمایند، و از چیزی که پنهان می‌سازند.

گروه دیگری هم وجود داشتند که خوشی و شادابی ایمان با دلهایشان آمیخته بود:

﴿ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، وَ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللهِ وَ صَلَواتِ ٱلرَّسُولِ. أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ. سَیُدْخِلُهُمُ اللهُ فِی رَحْمَتِهِ. إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه خدا) صرف می‌کنند مایهٔ نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر (در حقّ خود) می‌دانند (و دعای پیغمبر مایهٔ سعادت محسنان و خیر و برکت عُمر و روزی ایشان است). هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعاهای رسول) مایهٔ تقرّب آنان (در پیشگاه خداوند) است. (به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد. چرا که خداوند آمرزندهٔ (گناهان و) مهربان (در حقّ بندگان) است.

این ایمان به خدا و روز قیامت است که انگیزهٔ بذل و بخشش و خرج و هزینه‌کردن این دسته می‌گردد، نه این که هراس از مردمان، و چاپلوسی در برابر چیره شوندگان، و حساب سود و زیان در جهان انسانها، انگیزهٔ تقبّل مخارج و صرف دارائی گردد.

این دستهٔ مؤمن به خدا و روز قیامت، می‌خواهند آنچه را که هزینه می‌کنند و می‌بخشند مایهٔ نزدیکی به یزدان جهان گردد، و با آن دعاهای پیغمبر را خواستارند. یعنی می‌خواهند پیغمبر ﷺ برایشان دعا فرماید که دعای او هم دالّ بر رضا و خشنودی او است، و در پیشگاه یزدان پذیرفتنی است. پیغمبر ﷺ برای مؤمنانِ به خدا و روز قیامت، و برای مسلمانانی دعا می‌فرمود که با بذل و بخشش و تقبّل هزینه و صرف دارائی، نزدیکی به خدا و به دست آوردن خشنودی ایزد متعال را می‌جستند.

بدین خاطر است که روند قرآنی پیش می‌تازد و مقرّر می‌دارد که کارشان نزدیکی به خدا بشمار است و در پیشگاه خدا پذیرفتنی است:

﴿ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ ﴾.

هان! بیگمان صرف پول (در راه خدا، و دعاهای رسول) مایهٔ تقرّب آنان (در پیشگاه خداوند) است.

همچنین روند قرآنی به همچون مسلمانانی مژدهٔ فرجام خوب و سرانجام پسندیده می‌دهد و آن را وعدهٔ راستین یزدان می‌شمارد:

﴿ سَیُدْخِلُهُمُ اللهُ فِی رَحْمَتِهِ ﴾.

(به طور قطع) خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد.

روند قرآنی رحمت را به گونهٔ خانه‌ای مجسّم می‌کند که مسلمانان به داخل آن می‌روند و ایشان را در بر می‌گیرد. این هم در برابر مجسّم کردن «دائِرَةُ ٱلسَّوْءِ» یعنی بلایا و مصائب است که برای گروه دیگری بود، گروهی که آنچه که می‌بخشند و خرج می‌کنند زیان می‌شمارند، و چشم به راه بلایا و مصائب می‌مانند که گریبانگیر مسلمانان گردد.

﴿ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

چرا که خداوند آمرزندهٔ (گناهان و) مهربان (در حقّ بندگان) است.

خداوند توبه را می‌پذیرد، و بذل و بخشش و خرج دارائی ایشان را در نظر می‌گیرد و بدان پاداش می‌دهد،

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن» فصل: «التّخییل الحسّی و التّجسیم».

و هر گناهی که بوده باشد می‌بخشاید و از آن چشم‌پوشی می‌فرماید، و به کسانی رحم می‌کند که خواستار رحمت باشند.

❁

پس از تقسیم‌بندی و دسته دسته کردن عربهای بادیه‌نشین به گونهٔ چکیده، روند قرآنی به تقسیم‌بندی و دسته دسته کردن همهٔ جامعه می‌پردازد، اعم از شهرنشینان و بادیه‌نشینان ... جامعه را به چهار گروه ایمانی تقسیم می‌کند: پیشتازان نخستین متشکّل از مهاجران و انصار و کسانی که از آنان با انجام خوبیها و نیکیها به گونهٔ زیبائی پیروی می‌کنند... منافقانی که از اهل مدینه و از عربهای بادیه‌نشین فراهم آمده بودند و بر نفاق پرورده شده بودند و بر آن استمرار داشتند... افرادی که کارهای شایسته را با کارهای ناشایست آمیخته و آلوده کرده بودند... کسانی که داوری کردن دربارهٔ کار و بارشان به تأخیر انداخته شده است تا آن زمان که یزدان در بارهٔ ایشان قضاوت می‌فرماید و سرنوشت آنان را روشن می‌نماید:

﴿ وَ ٱلسّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهٰارُ، خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً، ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

﴿ وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، مَرَدُوا عَلَى النِّفٰاقِ، لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ ﴾.

در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایهٔ درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیلهٔ پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانهٔ عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ. خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً. عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَکَ سَكَنٌ لَهُمْ، وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقٰاتِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ؟ وَ قُلِ: اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

مردمان دیگری هستند که (نه از پیشگامان نخستین، و نه از منافقان بشمارند و) به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند (و گاهی به حسنات و زمانی به سیّئات دست می‌یازند) امید است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد (و احساس شرمندگی چنین کسانی از گناه، و هراس آنان از عقاب و عذاب، و تصمیم ایشان بر این که به سوی گناه نروند، سبب گردد که دیگر دچار معصیت نشوند و مشمول مغفرت و مرحمت خدا شوند. چرا که) بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است. (ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری. و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش (دل و جان)

ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیّات همگان) است. آیا نمی‌دانند که تنها خدا است که توبهٔ (توبه کاران راستین) و زکات و صدقهٔ (مؤمنان مخلصین) را می‌پذیرد، و فقط او است که بسیار توبه پذیر و مهربان است؟ بگو: (هر چه می‌خواهید) انجام دهید (خواه نیک، خواه بد، اما بدانید که) خداوند اعمال (ظاهر و باطن) شما را می‌بیند (و آنها را به حساب شما می‌گیرد) و پیغمبر و مؤمنان اعمال (ظاهر) شما را می‌بینند و (به نسبت خوبی و بدی، با شما دوستی یا دشمنی می‌ورزند. این در دنیا، و امّا) در آخرت به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار (همگان و دیدنی و نادیدنی جهان) است و شما را بدانچه می‌کنید مطّلع می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوال شما را می‌دهد).

﴿وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

و گروه دیگری (از متخلّفان از جهاد) هستند که به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند (و مردم باید در انتظار بمانند تا ببینند که دستور خدا دربارهٔ این دسته که بدون عذر از جهاد بازپس مانده‌اند چه باشد) یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه (از احوال و نیّات آنان بوده و) حکیم است (و برابر حکمت، بندگان را ثواب یا عقاب می‌دهد).

چنین پیدا است که این تقسیم‌بندی و دسته دسته کردن مردمان که این آیات راجع بدان نازل گردیده است و عهده‌دار آن شده است، پس از برگشتن از جنگ تبوک صورت پذیرفته است، و به دنبال عذرخواهی کسانی بوده است که منافق بوده‌اند و از جهادگران واپس مانده‌اند، و بعد از واپسگرائی مؤمنانی انجام گرفته است که آنان نیز به جنگ نرفته‌اند و خانه‌نشینی گزیده‌اند، اعم از مؤمنانی که صادقانه معذرت خواهی کرده‌اند، یا مؤمنانی که خویشتن را به ستون مسجد بسته‌اند تا پیغمبر خدا ﷺ تشریف بیاورد و ایشان را از ستون باز کند، و یا کسانی که اصلاً عذرخواهی نکرده‌اند و امیدوار بوده‌اند که یزدان به سبب راستی و صداقتشان توبهٔ ایشان را بپذیرد. آنان هم سه نفر بودند که از جنگ واپس مانده بودند و پیغمبر ﷺ راجع بدیشان هیچ گونه حکمی صادر نفرمود تا یزدان سبحان توبهٔ ایشان را پذیرفت - همان گونه که می‌آید - مجموعهٔ این گروه‌ها و دسته‌ها اصناف مردمان پیرامون دعوت اسلامی را در جزیرةالعرب پس از جنگ تبوک به تصویر می‌کشد. یزدان سبحان سراسر سرزمین حرکت و جنبش را و همه چیز و همهٔ کسان موجود در آن را برای پیغمبر خود ﷺ و برای همهٔ کسانی که از مؤمنان مخلص در خدمت او هستند روشن می‌کند، روشن کردن کامل و نهائی نزدیک به پایان گشت و گذاری که در چرخش و گردش نخستین این آئین در سرزمین نخستین آن صورت پذیرفته است، پیش از این که رهسپار همهٔ سرزمینها شود و به همگان بندگی یزدان یگانه و پرستش یگانهٔ او را اعلان کند و خدا یکی و آئین یکی را به گوش جهانیان برساند، و «انسان» را در کرهٔ «زمین» از بندگی بندگان آزاد سازد که به شکلها و گونه‌های گوناگون انجام می‌گرفت.

به ناچار باید برای حرکت و جنبش اسلامی هنگامی که رهسپار پیکار می‌گردد روشن شود که سرزمین پیکار چگونه و کجا است و چه چیزهائی و چه کسانی در آنجا هستند. این روشنگری برای هرگامی ضروری است، تا اصحاب حرکت و جنبش، مواضع و موارد پاهای خود را در هرگامی از راه بدانند و بشناسند.

❁

﴿وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان

هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

این طبقه و چین مسلمانان - با مجموعه‌های سه گانهٔ خود - یعنی :

﴿اَلسّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ﴾.

پیشگامان نخستین مهاجران، و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند.

اساس و بنیاد محکم و استوار جامعهٔ اسلامی را در جزیرةالعرب پس از فتح مکّه تشکیل می‌دادند - همان گونه که در جزء دهم در دیباچهٔ سوره گفتیم[1] - و آنان بودند که این جامعه را به طور کلّی در هر سختی و بلائی، و همچنین در هر خوشی و رفاهی نگاه داشتند و پائیدند. زیرا امتحان خوشی و رفاه بسی دشوارتر و خطرناکتر از امتحان سختی و بلا است.

ما معتقدیم پیشگامان مهاجر، و همچنین پیشگامان انصار کسانی هستند که پیش از جنگ بدر مهاجرت کرده‌اند و یاری نموده‌اند. ولی کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفته‌اند و راه ایشان را به خوبی پیموده‌اند - کسانی که این نصّ از آنان سخن می‌گوید بدان هنگام که از چیزهائی صحبت می‌کند که در وقت جنگ تبوک موجود بوده‌اند و روی داده‌اند - ایشان کسانیند که از راه آنان پیروی کرده‌اند و ایمانی بسان ایمان آنان را داشته‌اند و بعدها همچون ایشان جان نثاری و فداکاری نموده‌اند، و به سطح ایمانی ایشان صعود کرده‌اند و رسیده‌اند. هر چند که پیشگامان نخستین با سبقتی که در زمان سختی و گرفتاری پیش از بدر داشته‌اند - زمانی که روشن است از همهٔ زمانها سخت‌تر و پر دردسرتر بوده است - جایگاه ایشان محفوظ و پایگاه آنان مصون است.

سخنان زیادی دربارهٔ این گفته‌اند که پیشگامان مهاجر و انصار چه کسانیند. برخی گفته‌اند: آنان کسانیند که پیش از بدر مهاجرت کرده‌اند و یاری داده‌اند. بعضی گفته‌اند: آنان کسانیند که رو به دو قبله (بیت المقدّس و کعبه) نماز خوانده‌اند. دسته‌ای هم گفته‌اند: آنان کسانیند که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند. گروهی نیز گفته‌اند: آنان کسانیند که مهاجرت کرده‌اند و یاری نموده‌اند پیش از جنگ حدیبیّه. خلاصه جماعتی هم گفته‌اند: آنان کسانیند که در بیعة الرضوان حاضر بوده‌اند... ما در بررسیهائی که دربارهٔ مراحل ساختار بنیاد جامعهٔ اسلامی و پیدایش چینها و طبقه‌های ایمانی داشته‌ایم چنین می‌دانیم که آنچه ما برداشت کرده‌ایم و معیاری که ما در نظر گرفته‌ایم، بهتر و برتر است... خدا هم داناتر و آگاه‌تر از هر کسی است.

شاید زیبا و پسندیده باشد که در اینجا بندها و بخشهائی را دوباره ذکر کنیم که در جزء دهم دربارهٔ مراحل بنیاد جامعهٔ اسلامی و تشکیل چینها و طبقه‌های ایمانی به تفصیل سخن گفته‌ایم، تا مطالب گذشته در دسترس خوانندهٔ این جزء باشد و بر مقاصد پیشین آگاهی پیدا کند. این امر بهتر از این است که او را به جزء پیشین حواله دهیم، تا این حقیقت بدو نزدیک باشد و در پرتو آن راجع به چنین تقسیم نهائی و دسته‌بندی پایانی جامعه که در آیاتی که با آنها در اینجا رویاروی می‌گردیم، و ذکر آن به میان می‌آید، به تتبّع و تفحّص و بررسی و پژوهش بپردازد:

«نهضت اسلامی در مکّه در سخت‌ترین شرائط پیدا گردید. جاهلیّت - که در قریش مجسّم بود - خطر حقیقی را احساس می‌کرد، خطری که دعوت: (لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ) آن را تهدید می‌کرد. جاهلیّت می‌دانست که این دعوت انقلابی است بر ضدّ هرگونه سلطه و قدرت زمینی، سلطه و قدرتی که از سلطه و قدرت یزدان یاری و کمک نمی‌گیرد. کاملاً متوجّه بود که دعوت به معنی سرکشی کاملی است از فرمانبرداری

۱- مراجعه شود به صفحات: ۷۴۵-۷۷۶.

هر طاغوتی در زمین، و گریز از او به سوی خدا. جاهلیّت احساس خطر جدّی می‌کرد از این همایش جنبشی و مجموعهٔ جدید پویائی که این دعوت تحت فرماندهی پیغمبر خدا ﷺ آن را پدید آورده است و همچون اعضاء یک پیکر کرده است. این مجموعهٔ تلاشگر بشری از روز نخست ایمان به اطاعت از خدا و پیغمبر خدا ﷺ دارد، و فقط از خدا و پیغمبر فرمان می‌برد، و بر هر گونه رهبری جاهلیّت مجسّم در قریش، و پیدا در اوضاع و شرائط حاکم بر این جاهلیّت، برمی‌شورد و سرکشی می‌کند.

جاهلیّت - که نخستین بار در قریش مجسّم بود - همین که این خطر و آن خطر را احساس کرد، جنگ کورکورانهٔ سختی را بر ضدّ دعوت جدید، و بر ضدّ همایش مجموعهٔ جدید، و علیه رهبری جدید، آغاز کرد، و حتّی هر تیری که از اذیّت و آزار و مکر و کید و نیرنگ و بلا در تیردان داشت به سوی دعوت و مجموعه و رهبری جدید نشانه رفت.

جمع جاهلیان به جنب و جوش درآمدند تا خطری را از خود دفع کنند که هستی آنان را تهدید می‌کرد. به دفع خطر کوشیدند بسان موجود زنده‌ای که با همهٔ وسائل و ابزار و تلاش و کوشش ممکن برای دفاع از خود و نجات خویش از مرگ به حرکت و تلاش و پیکار درافتد... این هم یک امر طبیعی است و گریزی و گزیری از آن نیست، هر زمان که دعوتی آغاز گردیده است و مردمان را به سوی ربوبیّت یزدان برای جهانیان فریاد داشته است در جامعهٔ جاهلی که براساس ربوبیّت بندگان برای بندگان استوار است، و هر زمان که دعوت جدید در یک مجموعهٔ پویای جدید جلوه‌گر آمده است، مجموعه‌ای از رهبری جدید پیروی نموده است و با مجموعهٔ جاهلی کهن رویاروی شده است و ضدّ با ضدّ در افتاده است، جمع جاهلیان به تکان و فریاد درآیند و در دفع خطر بکوشند و بخروشند.

در این هنگام بود که هر فردی از مجموعهٔ جدید اسلامی در معرض اذیّت و آزار و انواع و اقسام فتنه و بلا قرار گرفت، تا بدانجا که در بسیاری از اوقات کار به خونریزی می‌کشید... در آن وقت کسی برای گواهی دادن لاٰ إِلٰـهَ إِلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ گام پیش نمی‌گذاشت، و به مجموعهٔ نوپای اسلامی نمی‌پیوست، و از رهبری جدید فرمان نمی‌برد، مگر آن کسانی که جان خود را نذر خدا کرده بودند، و خویشتن را برای تحمّل اذیّت و آزار و فتنه و بلا و گرسنگی و غربت و شکنجه و مرگ آن هم به بدترین شکلی در بعضی از اوقات، آماده کرده بودند.

بدین منوال هستهٔ بنیادین اسلام از عناصری فراهم آمد که سخت استوار و پایدار بودند بدان گونه که کسی چون ایشان ایستا و شکیبا در جامعهٔ عربی وجود نداشت. و امّا افرادی که نتوانستند تاب این گونه فشارها را بیاورند از دین اسلام برگشتند و دیگرباره به جاهلیّت رو کردند. این نوع مردمان بسیار کم بودند. چرا که کار پیشاپیش برای همگان روشن بود. از آغاز کسی از جاهلیّت به اسلام نمی‌کوچید و بدان گام نمی‌نهاد، و راه خطرناک پر از خار مغیلان و هراسناک را در پیش نمی‌گرفت، مگر آن افراد برگزیدهٔ برجسته‌ای که تافتهٔ جدا بافته بودند و سرشت شگفت‌انگیزی داشتند.

خداوند از میان مهاجران پیشتاز کسانی را برگزید که عناصر منحصر و کمیاب و نژاده و آزاده‌ای بوده‌اند، تا بنیاد استوار این آئین در مکّه باشند، و پس از آن نیز همراه با انصار پیشتاز بنیاد استوار این آئین در مدینه گردند، انصار پیشتازی که هر چند در آغاز کار با آتش این آئین خود را گرم نکرده بودند بدان گونه که مهاجرین خود را با آن گرم نموده بودند، امّا بیعت آنان با پیغمبر خدا ﷺ یعنی بیعت عقبه، دالّ بر این است که عناصر نژاده‌ای و سازگار با سرشت این آئین بودند... ابن کثیر در تفسیر گفته است: «محمّد پسر کعب قرظی و جز او گفته‌اند: عبدالله پسر رواحه رضی الله عنه در شب عقبه به پیغمبر خدا ﷺ عرض کرد: آنچه برای پروردگارت و برای خودت می‌خواهی شرط کن و در

عهد و پیمان بگنجان. پیغمبر فرمود:

(أَشْتَرِطُ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ أَشْتَرِطُ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ).

برای پروردگارم شرط می‌کنم که او را پرستش کنید و چیزی را اصلاً شریک او نکنید، و برای خودم شرط می‌کنم که مرا از چیزی محفوظ و مصون کنید که جان و مال خود را از آن می‌پائید و نگاهداری می‌نمائید.

گفتند: اگر این کار را بکنیم، به ما چه می‌رسد و پاداش ما چیست؟ فرمود:

(اَلْجَنَّةُ).

بهشت.

گفتند: معاملهٔ سودمندی است. نه آن را به هم می‌زنیم و نه درخواست به هم زدن آن را می‌کنیم.

این گونه کسانی که با پیغمبر خدا ﷺ این جور بیعت می‌کنند، و از این بیعت چشم داشتی جز بهشت ندارند، و این پیمان را استوار می‌بندند و اعلان می‌دارند که آنان نمی‌پذیرند که خودشان از این پیمان برگردند و نمی‌خواهند که پیغمبر خدا ﷺ از این پیمان برگردد، خوب می‌دانند که ایشان بر سر کار ساده و آسانی پیمان نمی‌بندند. بلکه یقین و اطمینان داشتند که قریش در فراسوی آنان و رویاروی با ایشان است. عربها هم همه به سوی ایشان نشانه می‌روند و تیراندازی می‌کنند، و آنان از این به بعد نمی‌توانند با جاهلیّت در صلح و ساز بسر ببرند و در امن و امان بزیند، جاهلیّتی که در جزیرةالعرب و در میان خودشان در مدینه ریشه دوانده است و همه جا را فراگرفته است.

در این صورت انصار از روی یقین می‌دانستند و کاملاً برایشان روشن بود که وظائف و تکالیف و سختیها و دشواریهای این بیعت چیست. آنان می‌دانستند که در برابر انجام این وظائف و تکالیف، و در مقابل تحمّل این سختیها و دشواریها چیزی در این دنیا بدیشان وعده داده نشده است - حتّی وعدهٔ پیروزی و چیره شدن - در برابر آن بدیشان جز وعدهٔ بهشت داده نشده است ... امّا با وجود این فهم و آگاهی، تا این اندازه بر این بیعت حرص و جوش داشتند... این است که آنان با پیشتازان مهاجرین همشأن و همردیف می‌شوند، مهاجرینی که این کاخ اسلام نام را ساختند و این چنین خود را آمادهٔ جانبازی کردند و جزو سنگهای زیر بنای استوار جامعهٔ اسلامی در نخستین روزهای حکومت اسلامی در مدینه گردیدند.

لیکن جامعهٔ مدینه همیشه بر این خلوص و پاکی نماند... اسلام ظاهر گردید و در مدینه پخش و آشکار شد. اشخاص زیادی که بیشترشان بزرگان قوم خود بودند مجبور گردیدند برای حفظ جاه و مقام خویش با قوم خود همراه و همگام بشوند و به ظاهر اسلام را بپذیرند... هنگامی که جنگ بدر پیش آمد، بزرگ این چنین اشخاصی عبدالله پسر ابیّ پسر سلول گفت: این کاری است که روی آورده است! از روی نفاق مسلمان شد. قطعاً باید بسیاری از افراد را امواج زمان همراه با دیگران به سوی اسلام برده باشد و با تقلید از آنان مسلمان شده باشند. هر چند که اینان منافق نبوده‌اند، ولی از اسلام سر در نیاورده‌اند و آگاهی چندانی پیدا نکرده‌اند و با قالب اسلامی قالبریزی و ساخته و پرداخته نشده‌اند... این هم مایهٔ تزلزل بنای جامعهٔ نوبنیاد مدینه شده بود، و اختلاف سطح ایمان در میان مسلمانان، رخنه در کار ایشان ایجاد نموده بود.

در اینجا بود که برنامهٔ تربیتی ممتاز قرآنی، تحت رهبری پیغمبر خدا ﷺ شروع کرد به کار کردن بر روی این عناصر تازه،.و دست‌اندرکار برگشت همنوائی و همآوائی و سازگاری و همطرازی سطحهای عقیده و خلق و خوی و رفتار و کردار عناصر گوناگونی گردید که به پیکرهٔ جامعهٔ نوپا و نوخاسته داخل شده بودند.

وقتی که به سوره‌های مدنی - به ترتیب تقریبی نزول آنها - مراجعه می‌کنیم، ما متوجّهٔ کوشش و پویش فراوانی می‌گردیم که بذل کار ذوب مجدّد عناصر گوناگونی شده است که به جامعهٔ اسلامی درآمده‌اند. مخصوصاً این عناصر پیوسته و پیاپی بدین جامعه

درآمده‌اند، با وجود این که قریش به دشمنی خود و برانگیختن همهٔ قبائل جزیرةالعرب ادامه داده است، و یهودیان نابکار نیز موضع زشت و پلشتی به خود گرفته‌اند و به تحریک عناصر دشمن و بدسگال آئین جدید و مجموعهٔ جدید کوشیده‌اند. کار ذوب و هماهنگی بخشیدن، پیوسته ادامه یافته است، و لحظه‌ای سستی و غفلت نورزیده است.

با وجود همهٔ این تلاشها پیوسته در زمانهای مختلف - به ویژه در اوقات سختی و دشواری - بیماریهای ضعف و نفاق و شکّ و تردید و بخل جان و مال و ترس از رویاروئی با خطرها پدیدار و نمودار گردیده است... مخصوصاً چنین بیماریهائی پیدا و هویدا شد، بر اثر روشن نبودن عقیده‌ای که رابطهٔ میان مسلمان و خویشاوندان اهل جاهلیّت او را قاطعانه بیان کند و توضیح دهد... نصوص قرآنی در سوره‌های پیاپی، برایمان پرده از بیماریهائی به کنار می‌زند که برنامهٔ قرآنی به شکلها و شیوه‌های گوناگون ممتاز یزدانی به مداوای آنها می‌پردازد و در معالجهٔ آنها کمال کوشش را مبذول می‌دارد.

امّا بنیاد جامعهٔ اسلامی از آن جهت در مدینه سالم و در امان ماند چون ارکان مخلص آن در اصل بر پایهٔ استواری بر جا و بر پا بود که از مهاجرین و انصار تشکیل و فراهم آمده بود، پایه‌ای که به سبب استحکام و ارتباط لازم میان بخشها و قسمتهای تشکیل دهندهٔ ساختار آن، می‌توانست تاب مقاومت در برابر همهٔ بیماریها و ناگواریها و پدیده‌ها و آشفتگیهائی را بیاورد که چه بسا روی می‌داد و آن را در معرض خطرهائی می‌انداخت که عناصری را می‌نمایاند که هنوز ذوب نگردیده‌اند و پخته و رسیده نشده‌اند و پیوند و همبستگی پیدا نکرده‌اند.

این چنین عناصری هم کم‌کم ذوب می‌گردیدند و پاکیزه و پالوده می‌شدند و با پایهٔ اصیل و بنیادین هماهنگی و همبستگی پیدا می‌کردند، و گریزپایان و نافرمانانی که از سست‌دلان و منافقان، و همچنین از متردّدان و ترسویان، و از کسانی فراهم آمده بودند که هنوز پرتو عقیده در درونشان فروزان و تابان نگردیده بود، عقیده‌ای که همهٔ روابط و ارتباطات خود را با دیگران بر اساس آن برجا و برپا می‌داشتند... این وضع تا اندکی پیش از فتح مکّه ادامه داشت. آن زمان بود که جامعهٔ اسلامی تا اندازهٔ زیادی هماهنگی کامل با بنیانگذاران مخلص را پیدا کرد، و می‌توان گفت تا حدّ زیادی به جامعهٔ نمونه‌ای تبدیل گردید که برنامهٔ تربیتی ممتاز الهی هدفش فراهم آمدن آن است و برای تشکیل آن می‌کوشد.

بلی همیشه در این جامعه مراتب متفاوتی بوده است که خود حرکت اسلامی آن مراتب را پدیدار کرده است. مجموعه‌هائی از مؤمنان مراتب ممتازی پیدا کرده‌اند به اندازهٔ تلاشی که داشته‌اند و زحماتی که کشیده‌اند و دلیری و شهامتی که در جنبش و پیشتازی و استواری از خود نشان داده‌اند... پیشتازان نخستین مهاجرین و انصار، و اهل بدر، و اصحاب بیعةالرّضوان در حدیبیّه، امتیازات و درجاتی بوده است که به ترتیب نصیب گروه‌هائی از مؤمنان راستین شده است. سپس به صورت همگانی کسانی ممتاز بوده‌اند که پیش از فتح مکّه اموال خود را انفاق و هزینه کرده‌اند و در راه خدا جنگیده‌اند. نصوص قرآنی، و احادیث نبوی، و اوضاع عملی در جامعهٔ اسلامی، این مراتب و منازل عالی را تأکید می‌کنند، درجات و امتیازاتی که جنبش عقیده آنها را پدیدار کرده است و بر آنها صراحت دارد...

امّا این طبقه‌ها و دسته‌هائی که با منزلت و درجهٔ ایمانی خود ممتاز می‌گردیدند و آن منازل و درجات را هم حرکت اسلامی پدیدار گردانده بود، مانع این نمی‌شد سطحهای ایمانی به یکدیگر نزدیک شوند و در جامعهٔ مدینه پیش از فتح مکّه هماهنگ و همساز گردند، و بسیاری از عوارض تزلزل در صف مسلمانان، و بسیاری از پدیده‌های ضعف، و شکّ و دودلی، و بخل جانی و مالی، و روشن نبودن پرتو عقیدتی، و نفاق، و ... از آن جامعه رخت بربندند و ناپدید گردد. به گونه‌ای

که می‌توان جامعهٔ مدینه را رویهمرفته بنیاد اسلامی بشمار آورد.
ولی فتح مکّه در سال هشتم هجری، و تسلیم شدن هوازن و ثقیف در طائف که پیآمد فتح مکّه بود، هوازن و ثقیفی که پس از قریش دو نیروی بزرگ در جزیرةالعرب بودند، دیگر باره گروه‌های تازهٔ فراوانی را به جامعهٔ اسلامی سرازیر کرد و آئین اسلام را پذیرفتند و با تفاوتهای گوناگون سطحهای ایمانی مسلمان شدند. در میان آنان منافقانی وجود داشتند که از اسلام بیزار بودند. کسان دیگری هم وجود داشتند که به سوی اسلام چیرهٔ توانا رانده شده بودند. در میان آنان افراد مؤلفة القلوب نیز بودند، یعنی کسانی که لازم بود با خوبی و نیکی و اخلاق شایسته دل ایشان به دست آورده شود. این چنین اشخاصی با حقائق اصلی اسلام سرشته و قالبگیری نشده بودند، و روح حقیقی اسلام با خمیرهٔ ذات آنان نیامیخته بود».
از این گلچینها برای ما پایگاه و جایگاه پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی روشن می‌شود که بعد از آن به «خوبی و نیکی» از ایشان پیروی کرده‌اند، خوبی و نیکی‌ای که آنان را به سطح ایمانی و مراتب جان نثاریها و فداکاریهای پویشی و جنبشی پیشگامان نخستین می‌رساند. همچنین به حقیقت نقش برجای ایشان در ساختار بنیاد اسلام و تبدیل آن به یک واقعیّت عملی پی می‌بریم، واقعیّت عملی‌ای که در سراسر تاریخ بشریّت برقرار می‌ماند. دیگر این که حقیقت فرمودهٔ یزدان دربارهٔ ایشان را درک و فهم می‌کنیم:

﴿ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.

خشنودی خدا از آنان آن خشنودی است که پاداش به دنبال دارد. خود خشنودی خدا والاترین و بالاترین و بزرگترین و گرانبهاترین پاداش است. خشنودی آنان هم از خدا اطمینان و اعتماد به یزدان سبحان، یقین و باور به قدَر ایزدمنّان، گمان نیک به قضای آفریدگار مهربان، شکرگزاری نعمتهای پروردگار جهانیان، و صبر و شکیبائی در برابر امتحان و آزمون او است...
امّا تعبیر با رضا در اینجا و در آنجا، فضای رضای شامل و فراگیر و متبادل و فراوان و وارد شونده و صادر شوندهٔ میان یزدان سبحان و این گروه گزیده از بندگان را فراخی و گسترش می‌بخشد، و پایگاه و جایگاه این گروه گزیدهٔ بشریّت را بالا می‌برد تا بدانجا که با پروردگارشان رضا و خشنودی مبادله می‌کنند! پروردگارشان که اعلی و اعظم است، و ایشان بندگان آفریده‌ای هستند... این هم حال و شأن و فضائی است که واژگان انسانها نمی‌تواند از آن تعبیر کند، ولیکن با جان آگاه و دل باز و حسّ و شعور پیوند یافته، از لابلای نصّ قرآنی می‌توان از آن بوئی برد و بدان نگرشی داشت و پرتوی از آن دید.
این حال همیشگی ایشان با پروردگارشان بود:

﴿ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.

نشانهٔ این خشنودی در آنجا در انتظار ایشان است:

﴿ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً... ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند... این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

کدام پیروزی و کدام رستگاری، از این و آن بزرگ‌تر و سترگ‌تر است؟؟؟

❁

این قشری است... در مقابل آن هم قشر دیگری است:

﴿ وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ، لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴾.

در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در

میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایهٔ درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیلهٔ پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانهٔ عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).

سخن از حال منافقان و پرده‌برداری از چهرهٔ ناپاکشان به گونهٔ همگانی گذشت - چه منافقان مدینه یا منافقان عربهای بادیه‌نشین - ولی در اینجا سخن از گروه ویژه‌ای از منافقان است، گروهی که در نفاق کارآزموده شده‌اند و در آن تمرین دیده‌اند و بر آن پافشاری کرده‌اند و استمرار ورزیده‌اند و در آن مهارت یافته‌اند، تا بدانجا که کارشان بر پیغمبر خدا ﷺ با همهٔ هوشیاری و فراست و تجربه‌ای که داشته است، پوشیده و پنهان می‌ماند! پس چه می‌شود؟

یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید که این دسته از مردمان در میان اهل مدینه و در میان ساکنان پیرامون مدینه وجود دارند. خدا پیغمبر خود ﷺ و مؤمنان همراه او را از نیرنگ این دستهٔ پنهان نیرنگباز ماهر مطمئنّ می‌سازد، و این نیرنگبازان ماهرِ در نفاق را بیم می‌دهد و تهدید می‌کند به این که یزدان سبحان ایشان را به حال خود رها نمی‌سازد. بلکه آنان را دو چندان در دنیا و در آخرت عذاب می‌دهد:

﴿ لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ. سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ. ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ ﴾.

تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایهٔ درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیلهٔ پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانهٔ عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).

دو بار عذاب در دنیا، نزدیک‌ترین معنی به ذهن در تفسیر آن این است که مراد عذاب پریشانی و آشفتگی است، پریشانی و آشفتگی‌ای که از چشم به راه بودن پیدا و هویدا گردیدن کارشان در جامعهٔ اسلامی گریبانگیرشان می‌شود، و عذاب مرگ و فرشتگانی است که از ارواحشان پرسش می‌کنند و روها و پشتهایشان را می‌زنند. یا مراد عذاب حسرتهائی است که با پیروزی و چیره شدن مسلمانان بدیشان دست می‌دهد، و عذاب هراس از کشف نفاقشان و سخت رویگردانی ایشان از جهاد است... خدا آگاه‌تر از چیزی است که می‌خواهد و اراده می‌فرماید.

❁

میان این قشر مقابل یکدیگر، دو قشر میانه وجود دارد... نخستین آنها عبارت است از:

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً، عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ، وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقٰاتِ؟ وَ أَنَّ اللهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ؟ وَ قُلِ: اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

مردمان دیگری هستند که (نه از پیشگامان نخستین، و نه از منافقان بشمارند و) به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند (و گاهی به حسنات و زمانی به سیّئات دست می‌یازند) امید است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد (و احساس شرمندگی چنین کسانی از گناه، و هراس آنان از عقاب و عذاب، و تصمیم ایشان بر این که به سوی گناه نروند، سبب گردد که دیگر دچار معصیت نشوند و مشمول مغفرت و مرحمت خدا شوند. چرا که) بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است. (ای

پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیّات همگان) است. آیا نمی‌دانند که تنها خدا است که توبهٔ (توبه کاران راستین) و زکات و صدقهٔ (مؤمنان مخلصین) را می‌پذیرد، و فقط او است که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است؟ بگو: (هر چه می‌خواهید انجام دهید (خواه نیک، خواه بد. امّا بدانید که) خداوند اعمال (ظاهر و باطن) شما را می‌بیند (و آنها را به حساب شما می‌گیرد) و پیغمبر و مؤمنان اعمال (ظاهر) شما را می‌بینند و (به نسبت خوبی و بدی، با شما دوستی یا دشمنی می‌ورزند. این در دنیا، و امّا) در آخرت به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه (از پنهان و آشکار (همگان و دیدنی و نادیدنی جهان) است و شما را بدانچه می‌کنید مطّلع می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوال شما را می‌دهد).

فرمان دادن یزدان به پیغمبرش که روش و شیوهٔ معیّنی با این گروه داشته باشد، دلیل بر این است که برای پیغمبر خدا ﷺ این دسته مشخّص، و افراد و اشخاص آن شناخته بوده است. این کار آشکار و نمایان است.

روایت شده است که این آیات عملاً در بارهٔ دستهٔ ویژهٔ معیّنی نازل گردیده است، دربارهٔ کسانی که در جنگ تبوک از پیغمبر خدا برجای مانده‌اند و در خدمت او نبوده‌اند. بعدها احساس کرده‌اند سنگینی گناه بر ایشان فشار آورده است و آنان را لگدمال کرده است. ایشان به گناهان خود اعتراف کرده‌اند و خواستار توبه شده‌اند و پشیمان گردیده‌اند. بر جای ماندن و واپس کشیدن داشته‌اند. این هم کار ناپسندیده‌ای بوده است که از ایشان سر زده است. پشیمان شده‌اند و توبه کرده‌اند، این هم کار پسندیده‌ای بوده است و از سوی ایشان انجام پذیرفته است.

ابوجعفر پسر جریر طبری گفته است: از زبان حسین پسر فرج برایم صحبت شده است که گفته است: از ابومعاذ شنیده‌ام که گفته است: عبید پسر سلمان به ما خبر داده است و گفته است: از ضحّاک شنیدم که دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند:

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً ﴾.

مردمان دیگری هستند که (نه از پیشگامان نخستین، و نه از منافقان بشمارند و) به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند (و گاهی به حسنات و زمانی به سیّئات دست می‌یازند).

می‌گفت: این آیه دربارهٔ ابولبابه و یارانش نازل گردیده است. آنان از پیغمبر خدا ﷺ در جنگ تبوک واپس کشیدند و سر باز زدند. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از جنگ برگشت و به مدینه نزدیک گردید، از واپس کشیدن خود پشیمان شدند، و گفتند: ما در زیر سایه‌ها باشیم و از خوراکیها بخوریم و با زنان نزدیکی کنیم، ولی پیغمبر خدا در جهاد و شدّت و محنت بسر برد؟! به خدا سوگند خویشتن را به ستونها خواهیم بست. دیگر خویشتن را از ستونها باز نمی‌کنیم تا پیغمبر خدا ﷺ می‌آید و ما را باز می‌کند و آزاد و رها می‌سازد و عذر ما را می‌پذیرد! آنان خویشتن را به ستونها بستند. ولی سه نفر خویشتن را به ستونها نبستند. پیغمبر خدا ﷺ از جنگ برگشت. به میان مسجد رفت که بر سر راه او بود. ایشان را دید. دربارهٔ آنان سؤال کرد. بدو گفته شد: ای پیغمبر خدا، ابولبابه و یارانش از تو واپس کشیده‌اند و چیزی را در حقّ خود انجام داده‌اند که می‌بینی. با خدا عهد بسته‌اند که خود را باز نکنند تا تو ایشان را باز خواهی کرد و آزادشان می‌سازی. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: ایشان را باز نخواهم کرد تا به من دستور داده

می‌شود که آنان را باز کنم، و عذر ایشان را نمی‌پذیرم تا خدا عذر ایشان را نپذیرد. آنان خویشتن را بالاتر از این دیده‌اند که همراه مسلمانان در جنگ شرکت کنند. یزدان سبحان این آیه را نازل کرد:

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ... ﴾.

مردمان دیگری هم هستند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند....

تا می‌رسد به:

﴿ عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ﴾.

امید است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد.

﴿ عَسَىٰ ﴾.

امید است که ... شاید که ....

از زبان خدا، وجوب و لزوم را می‌رساند... پس پیغمبر خدا ایشان را آزاد کرد و عذر آنان را پذیرفت.

روایتهای بیشمار دیگری در این باره آمده است، از جمله: این آیات تنها دربارهٔ ابولبابه نازل شده است. بدان هنگام که در جنگ بنی‌قریظه ایشان را از چیزی که بر سرشان می‌آمد باخبر کرد و با اشارهٔ به گردن خود آنان را متوجّه کرد که سرشان بریده می‌شود!... ولی این امر بعید و دور از ذهن است. این آیات کی رابطه‌ای با چیزی دارد که در بنی‌قریظه صورت پذیرفته است؟! همچنین گفته‌اند که این آیات دربارهٔ عربهای بادیه‌نشین نازل گردیده است... ابن جریر به دنبال همهٔ این روایتها این چنین گفته است و پیرو زده است:

نزدیک‌ترین این سخنان به صحّت در این باره، سخن کسی است که گفته است: این آیه دربارهٔ کسانی نازل گردیده است که به اشتباه خود اعتراف نموده‌اند و از این که از پیغمبر خدا ﷺ واپس کشیده‌اند و از رفتن به جهاد در خدمت او، و از بیرون رفتن برای جنگ با رومیان سر باز زده‌اند، بدان هنگام که به سوی تبوک حرکت فرموده است. کسانی که این آیه دربارهٔ ایشان نازل گردیده است گروهی بوده‌اند و ابولبابه فقط یکی از آنان بوده است.

این را بدان خاطر گفته‌ایم این نزدیک‌تر به صحّت و واقعیّت است، چون یزدان بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ﴾.

مردمان دیگری هم هستند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند.

خداوند خبر داده است که گروهی اعتراف به گناهان خود کرده‌اند. کسی که به گناه خود اعتراف کرده است و به سبب مسأله‌ای که در محاصرهٔ بنی‌قریظه روی داده است خویشتن را به ستون بسته است جز ابولبابه نبوده است. از دیگر سو خداوند فرموده است:

﴿ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ﴾.

مردمان دیگری هم هستند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند.

خداوند در این فرمودهٔ خود بیان داشته است که معترفان به گناهان خویش جماعتی بوده‌اند، از این گفتار برمی‌آید که جماعتی را که یزدان بیان می‌دارد یک نفر نبوده‌اند و بلکه گروهی بوده‌اند، و این وصف مربوط به دسته‌ای است نه به یک شخص. این دسته هم که سیره نویسان و تاریخ نگاران و مفسّرانِ سخن نقل کرده‌اند گروهی بوده‌اند که از جنگ تبوک سر باز زده‌اند و واپس کشیده‌اند. از این مطالب برمی‌آید که آنچه ما در این باره گفته‌ایم صحّت دارد، آنجا که بیان داشته‌ایم: «ابولبابه تنها یکی از این گروه بوده است». اجماع مفسّران و ناقدان سخن، حجّت بر این امر است...

وقتی که یزدان سبحان صفت این گروه از مردمان واپس کشیده و سر باز زده و عذرخواه و توبه کننده را ذکر کرده است، این چنین پیروی بر فرمودهٔ خود آورده است:

﴿ عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

امید است که خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد (و احساس شرمندگی چنین کسانی از گناه، و هراس آنان از عقاب و عذاب، و تصمیم ایشان بر این که به سوی گناه نروند، سبب گردد که دیگر دچار معصیت نشوند و مشمول مغفرت و مرحمت خدا شوند. چرا که) بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است.

همان گونه که ابن جریر گفته است: ﴿ عَسیٰ ﴾ یعنی امید است از سوی خدا بیانگر وجوب است... امید به الطاف یزدان سبحان است که قادر و توانا بر پذیرش امید و برآورد کردن آن است! اعتراف به گناه بدین روال و بر این منوال، و احساس فشار عذاب، نشانهٔ زنده بودن دل و حسّاسیّت آن است. به همین جهت است که امید پذیرش توبه می‌رود، و انتظار آمرزش از جانب خداوند غفور و رحیم هست... خداوند قطعاً توبهٔ ایشان را پذیرفته است، و آنان را آمرزیده است.

سپس یزدان به پیغمبر خود ﷺ فرموده است:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ، وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.

(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری. و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیّات همگان) است.

این حسّاسیّتی که پشیمانی و توبه را در این دلها برمی‌انگیزد، سزاوار اطمینان و شایان آرامش است، و درخور عطف توجّه و مهری است که در آن امید پدیدار کند، و دریچه‌های امیدواری را به روی آن باز کند... هر چند که پیغمبر خدا ﷺ که حرکتی را رهبری می‌کرد، و ملّتی را می‌پرورد، و نظامی را پدید می‌آورد، مصلحت دید که در بارهٔ ایشان آینده‌نگری کند تا فرمانی از سوی یزدان راجع بدیشان درمی‌رسد... ابن‌جریر گفته است: محمّد پسر سعد برایم روایت کرده است و گفته است: پدرم برایم نقل کرده است و گفته است، عمویم برایم روایت نموده است و گفته است، پدرم از پدرش، و او از ابن‌عبّاس نقل کرده است که گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ ابولبابه و دو دوست[1] او را باز و آزاد کرد، ابولبابه و دو نفر همراهش رفتند و اموالشان را جدا کردند و آن را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آوردند و گفتند: از دارائی ما زکات بگیر و آن را ببخش و برایمان دعا کن... می‌گویند: برای ما طلب آمرزش کن... و ما را پاکیزه دار. پیغمبر خدا ﷺ گفت: از اموال شما چیزی را برنمی‌گیرم تا به من دستور داده نشود... پس خدا نازل فرمود:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها، وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ﴾.

(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری، و برای ایشان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد).

خدا می‌فرماید: برای گناهانشان طلب آمرزش کن، گناهانی که مرتکب شده‌اند. هنگامی که آیه نازل گردید، رسول خدا ﷺ بخشی از اموال ایشان را دریافت کرد و از طرف آنان زکات داد.

بدین منوال یزدان سبحان بر ایشان تفضّل کرد و منّت نهاد بدان گاه که از نیّت پاک و توبهٔ راست ایشان آگاه گردید. در این راستا به پیغمبرش ﷺ دستور داد که بعضی از اموالشان را برگیرد و از جانب ایشان زکات دهد، و برایشان دعا کند - «صَلاة» که به معنی نماز است در اینجا به معنی دعا است. چه اصل در نماز دعا

۱- در روایتی آنان را سه نفر، و در روایتی ایشان را هفت نفر، و در روایت دیگری تعدادشان را ده نفر بیان کرده‌اند که سه نفرشان خود را به ستون نبسته بودند.

است - چه دریافت زکات از ایشان این احساس را بدیشان برمی‌گرداند که هنوز اندام کاملی از اندامان جامعهٔ اسلامی هستند و می‌توانند در انجام وظائف و تکالیف آن شرکت کنند، و مشکلات و معضلات آن را بر دوش گیرند. دیگر آنان از جامعهٔ اسلامی اخراج و دور افکنده نشده‌اند، و می‌توانند با این زکاتهائی که می‌دهند خویشتن را پاک و پاکیزه دارند، و دعای پیغمبر ﷺ مایهٔ آرامش و آسایش و یقین و اطمینان ایشان می‌شود.

﴿وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیّات همگان) است.

خدا دعا را می‌شنود، و از آنچه در دلها می‌گذرد اطّلاع دارد، و برابر آنچه می‌شنود و اطّلاع می‌یابد داوری می‌کند و فرمان می‌راند، داوری و فرمان کسی که شنوای آگاه است. او تنها کسی است که دربارهٔ کار و بار بندگان داوری می‌کند و فرمان می‌راند. از بندگان خود توبه و پشیمانی ایشان را می‌پذیرد، و زکات آنان را می‌گیرد. پیغمبر خدا ﷺ نیز اجراء می‌کند آنچه را که پروردگارش بدو دستور دهد، و هیچ کاری از این کارها را از پیش خود پدید نمی‌آورد و اجراء نمی‌کند... برای بیان این حقیقت خداوند بزرگوار در آیهٔ زیر می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ، وَ أَنَّ اللهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ؟﴾.

آیا نمی‌دانند که تنها خدا است که توبهٔ (توبه کاران راستین) و زکات و صدقهٔ (مؤمنان مخلصین) را می‌پذیرد، و فقط او است که بسیار توبه پذیر و مهربان است؟.

این پرسش، استفهام تقریری است و معنی آن این است که: باید بدانند که این خدا است که توبه را می‌پذیرد و بس، و خدا است که توبه را می‌پذیرد و به بندگانش رحم می‌کند... و چیزی از این چیزها در دست کسی جز یزدان سبحان نیست.

همان گونه که ابن جریر می‌گوید: «پیغمبر خدا وقتی که نخواست باز و آزاد کند کسانی را که خویشتن را به ستونها بسته بودند، آن کسانی که از جهاد با او سر باز زده بودند و واپس کشیده بودند، و زمانی که از ایشان زکات نپذیرفت پس از آن که ایشان را پس از اجازه دادن باز و آزاد کرد، همهٔ این کارها خودسرانه نبود. بلکه سزاوار او ﷺ نبود که از پیش خود همچون کند. این امور به خدای بزرگوار ارتباط داشت نه به محمّد. قطعاً محمّد ﷺ تنها کاری را می‌کند - اعم از ترک کردن و رها ساختن و دریافت زکات، و جز اینها - که فرمان یزدان بر آن باشد، و هیچ کاری از کارهای خود را بدون اجازهٔ خداوند سبحان انجام نمی‌دهد».

در پایان بیان این معانی، از سر باز زنندگان و واپس کشیدگانی سخن می‌رود که توبه کرده‌اند و پشیمان شده‌اند:

﴿وَ قُلِ: اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

بگو: (هر چه می‌خواهید) انجام دهید (خواه نیک، خواه بد، امّا بدانید که) خداوند اعمال (ظاهر و باطن) شما را می‌بیند (و آنها را به حساب شما می‌گیرد) و پیغمبر و مؤمنان اعمال (ظاهر) شما را می‌بینند و (به نسبت خوبی و بدی، با شما دوستی یا دشمنی می‌ورزند. این در دنیا، و امّا) در آخرت به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار (همگان و دیدنی و نادیدنی جهان) است و شما را بدانچه می‌کنید مطّلع می‌سازد (و پاداش و پادافره اعمال و اقوال شما را می‌دهد).

چون برنامهٔ اسلامی، برنامهٔ عقیده و عملی است که عقیده را تصدیق کند، محک صدق توبهٔ ایشان در این صورت عمل ظاهری است، عملی که خدا و پیغمبرش و مؤمنان آن را می‌بینند. در آخرت هم بازگشت ایشان به سوی دانای نهان و آشکاری است که بر کار اندامهای پیدا و بر نهانیهای نهفته در سینه‌ها آگاه است.

پشیمانی و توبه، پایان کار و نهایت گشت و گذار نیست. بلکه اصل عملی است که به دنبال پشیمانی و توبه می‌آید، و بعدها آن احساسات درونی را تصدیق یا تکذیب می‌کند، یا آن را ژرفا می‌بخشد و یا آن را جارو می‌زند و می‌زداید.

اسلام برنامهٔ زندگی واقعی است و احساسات درونی و نیّتهای نهفته در زوایای وجود انسان بسنده نیست، مادام احساسات و نیّات به حرکت عملی و کار واقعی نینجامند ارزشی ندارند و اعتباری پیدا نمی‌کنند. البتّه نیّت پاک جایگاه و ارج خود را دارد، ولی نیّت پاک به تنهائی ملاک حکم و مناط پاداش نیست. نیّت پاک باید با عمل همراه شود تا اعتبار پیدا کند و ارزشمند بشمار آید. از یک سو عمل است که نیّت پاک را تصدیق میکند، و از دیگر سو نیّت پاک است که به عمل ارزش می‌دهد و چهارچوب ارج آن را تعیین می‌کند. این مطلب هم معنی حدیثی است که می‌فرماید:

(إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ).

اعمال برابر نیّات است.

اعمال ... نه فقط نیّات!

✽

گروه آخر کسانی هستند که کارشان یکسره نشده است و فرمان قطعی دربارهٔ رفتارشان صادر نشده است، و کار و بارشان به خدا واگذار گردیده است:

﴿ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وِ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

و گروه دیگری (از متخلّفان از جهاد) هستند که به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند (و مردم باید در انتظار بمانند تا ببینند که دستور خدا دربارهٔ این دسته که بدون عذر از جهاد بازپس مانده‌اند چه باشد) یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه (از احوال و نیّات آنان بوده و) حکیم است (و برابر حکمت، بندگان را ثواب یا عقاب می‌دهد).

اینان آخرین قسم از سر باز زنندگان و واپس ماندگان از جنگ تبوک هستند و جدای از منافقان و عذرخواهان و خطاکار توبه‌کارند. این دسته تا نزول این آیه اصلاً حکم قطعی دربارهٔ کار و بارشان داده نشده بود.

کار و بارشان واگذار به خدا بود. نه خودشان می‌دانستند کارشان به کجا می‌کشد، و نه مردمان می‌دانستند فرمان یزدان دربارهٔ ایشان چیست... روایت شده است که این آیه دربارهٔ سه نفر از کسانی نازل شده است که سر باز زدند و واپس ماندند. یعنی اعلان توبهٔ آنان و حکم و داوری دربارهٔ کارشان به آینده واگذار گردیده بود. آنان عبارت بودند از: مراره پسر ربیع، و کعب پسر مالک، و هلال پسر امیّه، که از جنگ تبوک سر باز زدند و واپس کشیدند، به سبب سستی و تنبلی و گرایش به رفاه حال و آسایش بال و سایه‌نشینی در گرمای نیمروز! گذشته از این، داستانی با پیغمبر خدا ﷺ داشتند که تفصیل آن در درس آینده در مکان مناسب خود در این سوره، خواهد آمد.

ابن جریر با اسنادی که داشته است از ابن عبّاس روایت کرده است که گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد، یعنی فرمودهٔ یزدان سبحان که می‌فرماید:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾.

(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدیها و افزایش نیکیهای خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی، و گناهان، و تنگچشمی) پاک داری.

پیغمبر خدا ﷺ زکات اموال ایشان را دریافت، زکات اموال ابولبابه و دو دوست او را... و بجای ایشان زکات را پرداخت کرد. سه نفر دیگر که با ابولبابه مخالفت ورزیده بودند و خویشتن را به ستونها نبسته بودند و چیزی نیز نگفته بودند، باقی ماندند. در بارهٔ عذر ایشان چیزی نازل نگردید. زمین با همهٔ فراخی بر آنان تنگ آمد. اینان کسانینند که یزدان دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وِ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

گروه دیگری (از متخلّفان از جهاد) هستند که به فرمان

خدا واگذار گردیده‌اند (و مردم باید در انتظار بمانند تا ببینند که دستور خدا دربارهٔ این دسته که بدون عذر از جهاد بازپس مانده‌اند چه باشد) یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه (از احوال و نیّات آنان بوده و) حکیم است (و برابر حکمت خود، بندگان را ثواب یا عقاب می‌دهد). (توبه / ۱۰۶)

گروهی از مردمان می‌گفتند: آنان به هلاکت افتاده‌اند و بیچاره شده‌اند! چرا که عذری دربارهٔ ایشان نازل نگردیده است. دسته‌ای هم می‌گفتند: چه بسا خدا ایشان را بیامرزد! پس کارشان به خدا واگذار گردید، تا نازل شد که:

﴿ لَقَدْ تٰابَ اللهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ الَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبهٔ مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کُندی و سستی اراده و اندیشهٔ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمهٔ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلهٔ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند).

اینان کسانی بودند که در خدمت پیغمبر ﷺ به شام رفتند...

﴿ مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾.

بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رئوف و مهربان است.

سپس یزدان مهربان فرمود:

﴿ وَ عَلَى ٱلثَّلاٰثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ﴾.

و خداوند توبهٔ آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانوادهٔ خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند).

یعنی آنان که به فرمان خدا واگذار گردیدند. سورهٔ توبه نازل شد و ایشان را نیز در بر گرفت. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ حَتّىٰ إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ ﴾.

تا بدانجا که زمین با همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند).

تا می‌رسد بدین فرمودهٔ یزدان:

﴿ إِنَّ اللهَ هُوَ ٱلتَّوّٰابُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

ابن جریر با اسنادی که داشته است این چنین از عکرمه و از مجاهد و از ضحّاک و از قتاده و از ابن اسحاق روایت کرده است ... این روایت ارجح اقوال است... خدا هم داناتر و آگاه‌تر از هر کسی است.

از آنجا که کار و بارشان به آینده واگذار گردیده است، ما هم دوست داریم سخن را در این باره به آینده واگذاریم و تا جای مناسب خود دم فرو بندیم. ان‌شاءالله بعدها در این زمینه صحبتی خواهیم داشت.

✿

﴿ وَ الَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ كُفْراً، وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اللهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ الْحُسْنىٰ، وَ اللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ. لاٰ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً، لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ. أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلَىٰ تَقْوىٰ مِنَ اللهِ وَ رِضْوٰانٍ خَيْرٌ؟ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ شَفٰا جُرُفٍ هٰارٍ فَانْهٰارَ بِهِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ؟ وَ اللهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ ٱلظّٰالِمِينَ. لاٰ يَزٰالُ بُنْيٰانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ، إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

و (از میان منافقان) کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان (به مؤمنان) و

کفرورزی (در آن) و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان (و در هم کوبیدن صفوف مسلمانان) و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و (علم طغیان برافراشته بود) سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند (و تنها مرادشان خدمت به مردمان و اقامۀ نماز در آن بوده و بس) امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان (در سوگند خود) دروغ می‌گویند. (ای پیغمبر!) هرگز در آن (مسجد ضرار) نایست و نماز مگذار. مسجدی (مانند مسجد قبا) که از روز نخست بر پایۀ تقوا بنا گردیده است (و مراد سازندگان آن تنها رضای الله بوده است) سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد. آیا کسی که شالودۀ آن (مسجد) را بر پایۀ تقوا و پرهیز از (مخالفت فرمان) خدا و (جلب) خشنودی (او) بنیاد نهاده است، (کارش) بهتر است یا کسی که شالودۀ آن را بر لبۀ پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و (هر آن با فرو ریختن خود) او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد؟ خداوند مردمان ستم پیشه را (به چیزی که خیر و صلاح ایشان در آن باشد) هدایت نمی‌کند. بنائی را که خودشان بر پا کرده‌اند همواره به عنوان (یک عامل شکّ و تردید، یا یک نتیجۀ) شکّ و تردید، در قلوب آنان باقی می‌ماند، مگر این که دلهایشان قطعه قطعه شود (و بمیرند، و یا این که توبه کنند و به سوی خدا برگردند) و خدا آگاه (از هر چیزی و) حکیم (در افعال و دادن جزا و سزای هر کسی) است.

داستان مسجد ضرار داستان برجسته‌ای در غزوۀ تبوک است، و به همین جهت است پس از پایان بیان حال کلّی دسته‌ها و گروه‌های مردمان در جامعۀ اسلامی آن روزی، از میان سائر منافقان به ذکر منافقانی پرداخته شده است و سخن جداگانه‌ای بدیشان اختصاص داده شده است که به ساختن مسجد ضرار پرداخته‌اند و موجب پیدایش قصّۀ آن شده‌اند.

ابن کثیر در تفسیر گفته است: سبب نزول این آیه‌های مبارکه این بوده است که پیش از آمدن پیغمبر خدا ﷺ به مدینه، در این شهر مردی می‌زیسته است به نام ابوعامر راهب که از قبیلۀ خزرج بود. او در دورۀ جاهلیّت مسیحی شد. علم و دانش اهل کتاب را خوانده بود، و در زمان جاهلیّت عبادتی نیز داشت، و در میان قوم مقام والا و ارجمندی داشت. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ به مدینه تشریف فرما شدند، و مسلمانان پیرامون او گرد آمدند، و اسلام شوکت و شکوهی پیدا کرد و فرمانش روا گردید و سخنش بالا گرفت، و در جنگ بدر خدا مسلمانان را چیره و پیروز گرداند، این کار بر ابوعامر ملعون گران آمد و از غصّه با آب دهان خود گلوگیر گردید و دشمنی را آشکارا آغاز کرد. از مدینه به پیش کفّار مشرک قریش گریخت، و آنان را در کارزار با پیغمبر خدا ﷺ کمک و یاری کرد. آنان با طرفدارانی که از قبائل عرب پیدا کردند جمع شدند، و در سال جنگ احد به سوی مدینه راه افتادند، و کار مسلمانان چنان شد که شد. خداوند مسلمانان را آزمود و به بلا و مصیبت گرفتار فرمود. سرانجام پیروزی با پرهیزگاران بود. این مرد فاسق در میان دو صف کارزار گودالهائی کنده بود که پیغمبر خدا ﷺ در یکی از آنها افتاد و در آن روز مورد اصابت قرار گرفت و چهره‌اش مجروح شد و دندان پیشین راست پائین او شکست، و سرش زخمی و شکافته شد. ابوعامر در سرآغاز کارزار پیش آمد و رو به جانب خویشاوندان خود از انصار کرد و ایشان را فریاد زد و به هماهنگی و کمک و یاری خود خواند. هنگامی که انصار سخن او را بازشناختند و دانستند چه می‌گوید، گفتند: ای فاسق و ای دشمن خدا، خدا چشم کسی را به تو روشن مکناد! چشمت خیر مبیناد! او را آزردند و دشنام دادند. ابوعامر برگشت در حالی که می‌گفت: به خدا شرّ و بلائی پس از من به قوم من رسیده است!

پیغمبر خدا ﷺ پیش از گریختن ابوعامر، او را به سوی یزدان دعوت می‌کرد، و قرآن را بر او می‌خواند. ولی او خودداری می‌کرد مسلمان شود، و سرکشی و نافرمانی می‌نمود. پیغمبر خدا ﷺ دعا کرد که ابوعامر دور افتاده و رانده شده بمیرد. این دعا پذیرفته شد و چنین گردید... هنگامی که مردمان از کار جنگ احد بپرداختند، و ابوعامر دید که کار و بار پیغمبر خدا ﷺ پیوسته اوج می‌گیرد و آشکار می‌شود، به سوی هرقل پادشاه روم رفت و از او بر ضدّ پیغمبر ﷺ یاری خواست. هرقل بدو وعده داد و امیدوارش کرد. ابوعامر در پیش او ماندگار شد. برای گروهی از خویشان انصاری خویش که اهل نفاق و ریا بودند و در شکّ و تردید بسر می‌بردند، نامه‌هائی نوشت و بدیشان وعده داد و امیدوارشان کرد که لشکری را با خود خواهد آورد و با پیغمبر خدا ﷺ به نبرد خواهد پرداخت و او را شکست خواهد داد و بر او پیروز خواهد شد. در ضمن بدیشان دستور داد سنگری و پناهگاهی برای او آماده کنند تا هر کس که از جانب وی برای رساندن نامه‌ها و پیامها می‌آید بدانجا برود و فرود آید، و هنگامی که بعدها خودش به پیش آنان بیاید کمینگاه او شود. خویشاوندان انصاری او شروع به ساختن مسجدی در نزدیکی مسجد قباء کردند و آن را ساختند و استوار داشتند، و پیش از بیرون رفتن پیغمبر خدا ﷺ برای جنگ تبوک بنای ساختمان آن را به پایان رسانیدند. به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند و از او درخواست کردند که به آن مسجد بیاید و در مسجدشان نماز بخواند. تا با اقامهٔ نماز پیغمبر ﷺ در آنجا به آن مسجد جنبهٔ رسمیّت بدهند، و نماز گزاردن وی را دلیل بر صحّت و حقّانیّت آن گردانند. آنان گفتند: آن مسجد را برای ناتوانان و بیماران خود ساخته‌اند تا در شبهای زمستان بدانجا پناهنده شوند. خداوند بزرگوار نگذاشت که پیغمبر ﷺ در آن مکان نماز بخواند. پیغمبر ﷺ فرمود:

﴿ إِنَّا عَلَىٰ سَفَرٍ، وَلٰكِنْ إِذَا رَجَعْنَا - إِنْ شَاءَ اللهُ - ﴾.

ما اکنون بر سر سفر و آمادهٔ کوچ هستیم، ولی زمانی که برگشتیم - اگر خدا بخواهد - (خواهیم آمد).

زمانی که پیغمبر ﷺ از تبوک به مدینه بازمی‌گشت، و یک روز یا کمتر از یک روز با مدینه فاصله داشت، جبرئیل دربارهٔ مسجد ضرار برای او خبر آورد و او را آگاه کرد از کفر و تفرقه‌اندازی میان گروه مؤمنان که در دل سازندگان مسجد ضرار است و توطئه‌ای که چیده‌اند تا بدان مؤمنان را از مسجد قباء پراکنده سازند، مسجدی که مسجد اصلی مسلمانان است و از روز نخست بر شالودهٔ تقوا و پرهیزگاری بنا نهاده شده است. پس پیغمبر ﷺ کسانی را به سوی آن مسجد فرستاد تا پیش از برگشتن او به مدینه آن را ویران کنند. فرستادگان چنین کردند...

ابن‌کثیر با اسنادی که داشته است از ابن عبّاس، سعید پسر جبیر، مجاهد، عروه پسر زبیر، و قتاده، این چنین روایت کرده است.

این بود داستان مسجد ضراری که یزدان جهان به پیغمبر خود ﷺ دستور داد در آن نایستد و نماز نگزارد. بلکه در مسجد پیشین، یعنی مسجد قباء که شالودهٔ آن از روز نخست بر تقوا بنا نهاده شده است بایستد و نماز بگزارد، مسجدی که کسانی را در خود جای می‌دهد که دوست دارند پاک و پاکیزه شوند.

﴿ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴾.

و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

این مسجد ـ مسجد ضرار ـ که در روزگار پیغمبر خدا ﷺ به عنوان کمینگاهی برای نیرنگ زدن به اسلام و مسلمین بنا گردید، و هدف و مقصودی از آن جز زیان رساندن به مسلمانان نبود، و مرادی از آن سوای کفر ورزیدن، و جایگاهی جز برای توطئه بر علیه گروه مسلمانان، و مکانی جز برای گردهمآئی نیرنگبازان برای نیرنگ زدن به مسلمانان، و جز پایگاهی برای مکّاران برای همکاری با دشمنان این

آئین برای توطئه بر ضدّ مسلمانان، آن هم تحت عنوان دین و در پس پردۀ دین نبود. همچون مسجدهائی هنوز که هنوز است به شکلهای گوناگونی ساخته می‌شود، شکلهائی که با ابزارهای ناپاکی همساز باشد که دشمنان این آئین آنها را به دست می‌گیرند. با تمام توان به تلاش می‌ایستند و کاری را می‌آغازند که ظاهر آن به سود اسلام است و باطن آن برای نابودی آن است! یا برای زشت و ناشیرین کردن آن، و یا نیرنگ زدن به اسلام، و شل و آبکی گرداندن آن است! دشمنان احوال و اوضاعی پیش می‌آورند که پلاکارتها و تابلوهای دین بالای آنها نصب گردیده‌اند و با باندها و نشانهای اسلامی پیچیده و آراسته شده‌اند، تا در فراسوی آنها سنگر گیرند و سپر بر سر اندازند، و به سوی این آئین تیراندازی کنند! همچنین دشمنان تشکیلات و تنظیمات و مؤسّسات و بنیادهائی را می‌سازند و کتابها و مقاله‌هائی خواهند نوشت و سخنرانیها و پژوهشهائی را رو به راه می‌کنند که راجع به اسلام و از اسلام صحبت می‌کند، تا بدین وسیله افرادی را آرام کنند و هوش از سرشان بربایند که پریشان و بیقرار از آن هستند که می‌بینند اسلام جلو چشمانشان ذبح می‌گردد و نابود می‌شود! این چنین تشکیلات و تنظیمات و مؤسّسات و بنیادها و کتابهائی ایشان را بنگ و منگ می‌کند و بیداری و هوشیاری را از آنان می‌گیرد و بدیشان چنین وانمود می‌کند که جای نگرانی نیست. اسلام کاملاً سالم و سر حال و خوب و خوش است و ترس و هراسی بر آن نیست!.. این دوز و کلکها به شکلهای گوناگون و از راه‌های جوراجور فراوانی انجام می‌گیرد...

همین مسجدهای ضرار فراوان است که باید پرده از روی آنها برداشت و پلاکارتها و تابلوهای گول زننده را از بالای آنها فرو کشید و پائین آورد، و حقیقت و ماهیّت آنها را برای مردمان گفت و بدیشان نمود که در فراسوی آنها چه چیزهائی نهفته است. در کشف مسجد ضرار در روزگار پیغمبر خدا ﷺ آن هم با این بیان نیرومند صریح و آشکار برای ما سرمشق و رهنمود است:

﴿ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً، وَكُفْراً، وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ. وَلَيَحْلِفُنَّ: إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَىٰ، وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً. لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، وَاللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ. أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ؟ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؟ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ، إِلاَّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.(۱)

تعبیر شگفت قرآنی در اینجا تصویری را ترسیم می‌کند که لبریز از حرکت و جنبش است. این تصویر زنده و گویا خبر از سرنوشت و فرجام هر مسجد ضراری را می‌دهد که در نزدیکی مسجد تقوا و پرهیزگاری بنیاد و برپا می‌گردد ومراد از آن همان چیزی است که از مسجد ضرار مراد بود. این آیات با تصویر رسا و روشن خود پرده از نهایت و غایت هر تلاش نیرنگبازانه و هر کوشش حیله گرانه‌ای بر می‌دارد که در فراسوی آن نیّت پلیدی پنهان و نهان شده باشد، و مسلمانان کوشا و پویای پاک را از هرگونه کید و مکری اطمینان می‌بخشد و خاطر جمع می‌کند که خواسته شود دچار ایشان گردد و بر سر آنان رود، هر چند هم همچون نیرنگبازانی و دغلکارانی جامه‌های مصلحان و خوبان را به تن کرده باشند:

﴿ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ؟ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؟ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

آیا کسی که شالودۀ آن (مسجد) را بر پایۀ تقوا و پرهیز

۱- ترجمۀ این آیات در صفحات پیشین گذشت.

از (مخالفت فرمان) خدا و (جلب) خشنودی (او) بنیاد نهاده است، (کارش) بهتر است یا کسی که شالودهٔ آن را بر لبهٔ پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و (هر آن با فرو ریختن خود) او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد؟ خداوند مردمان ستم پیشه را (به چیزی که خیر و صلاح ایشان در آن باشد) هدایت نمی‌کند.

پس لحظه‌ای درنگ کنیم و بایستیم و بنای تقوای محکم و استوار و مطمئنّ را وارانداز کنیم... سپس به سوی دیگری بنگریم و ساختمان ضرار را وارانداز کنیم، تا هر چه زودتر حرکت سریع سختی را در آن مشاهده کنیم... ساختمان ضرار بر لبهٔ شکافته و درز برداشته و فرو تپیده‌ای استوار است... بر لبهٔ پرتگاهی که در حال فروپاشی و سقوط است... بالای خاک نرم و شکافته و دهان گشوده‌ای بند است که آمادهٔ فرو ریختن و فرو تپیدن است... همین لحظه آن را می‌بینیم که تاب می‌خورد و بدین سو و آن سو می‌افتد و فرو می‌لغزد!... هان دارد فرو می‌افتد! هان دارد فرو می‌لغزد! هان دارد فرو می‌تپد! هان ژرفای پرتگاه آن را در خود می‌بلعد! وای چه هول و هراسی! واویلا این آتش دوزخ است که آن را می‌قاپد!!

﴿ وَ اللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

خداوند مردمان ستم پیشه را (به چیزی که خیر و صلاح ایشان در آن باشد) هدایت نمی‌کند.

مردمان ستم پیشه، کافران مشرک هستند، کسانی این ساختمان را ساخته‌اند تا در سایهٔ آن با این آئین مکر و کید کنند!

صحنهٔ شگفتی است. لبریز از حرکت و جنبش هراس‌انگیز و تکان دهنده‌ای است. صحنهٔ شگفتی است که با چند واژهٔ اندک به تصویر زده می‌شود و به حرکت و جنبش درانداخته می‌شود!... این بدان خاطر است تا دعوت کنندگان به سوی حقّ و حقیقت از سرانجام و سرنوشت دعوت خود مطمئنّ گردند و بدانند که دعوت ایشان در رویاروئی و نبرد با دعوتهای کید و کفر و نفاق پیروز می‌گردد! و بنیانگذاران ساختمان تقوا یقین حاصل کنند که پیروزی با ایشان است هر وقت که با بنیانگذاران ساختمانی رویاروی شوند که آن را بر شالودهٔ مکر و کید و ضرر و زیان می‌سازند!

صحنهٔ دیگری را تعبیر قرآنی شگفت از آثار مسجد ضرار در دلها و درونهای بنیانگذاران اشرار آن، و بنیانگذاران همهٔ مساجد ضرار به تصویر می‌کشد:

﴿ لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ، إِلاَّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

بنائی را که خودشان بر پا کرده‌اند همواره به عنوان (یک عامل شکّ و تردید، یا یک نتیجهٔ) شکّ و تردید، در قلوب آنان باقی می‌ماند، مگر این که دلهایشان قطعه قطعه شود (و بمیرند، و یا این که توبه کنند و به سوی خدا برگردند) و خدا آگاه (از هر چیزی و) حکیم (در افعال و دادن جزا و سزای هر کسی) است.

لبهٔ گودال درز برداشته فرو ریخت. ساختمان ضراری که بر روی آن ساخته شده بود با خود فرو انداخت. آن را به آتش دوزخ درانداخت و دوزخ بدترین جایگاه است! ولی تودهٔ آن ساختمان در دلهای سازندگان آن بر جای مانده است. در این دلها «شکّ و تردید» و نگرانی و پریشانی و سرگردانی مانده ا ست، و برجای نیز خواهد ماند و نمی‌گذارد این دلها آسوده شوند و اطمینان یابند و آرامش پیدا کنند و استوار و پایدار بمانند! تنها وقتی این دلها می‌آسایند و می‌آرامند و اطمینان حاصل می‌کنند و برجای می‌مانند که خود این دلها برکنده شوند و از سینه‌ها بیرون افتند!

تصویر ساختمان فرو تپیده، تصویر شکّ و تردید و نگرانی و ناآرامی است... ساختمان یک شکل محسوس و مادّی است، و شکّ و تردید و نگرانی و ناآرامی یک شکل معنوی و ذهنی است... این دو تصویر در تابلوی هنری شگرفی که تعبیر شگفت قرآنی آن را ترسیم می‌کند، در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند، و در واقعیّات مکرّر بشری نیز در همهٔ ادوار چنین تقابلی

دیده خواهد شد. پیوسته حیله‌گر نیرنگباز و پریشان عقیده و دارای وجدان سرگردان، ناآرام و بیقرار می‌ماند و آرامش و آسایش نمی‌شناسد. همیشه نگران آن است که پرده از کارش برافتد. در میان شکّ و تردیدی گرفتار است که آرام و قراری به همراه ندارد.

این هم اعجازی است که واقعیّت روانی را با قلم موی زیبای هنری ترسیم می‌کند، آن هم با این هماهنگی و بدین آسانی، هم در تعبیر و هم در تصویر.

در فراسوی همهٔ اینها است که فلسفهٔ برنامهٔ قرآنی در پرده‌برداری از مسجد ضرار و سازندگان آن، تقسیم‌بندی جامعه به سطحهای روشن ایمانی، روشنگری راه حرکت و مسیر جنبش اسلامی، و ترسیم همهٔ جوانب و زوایای طبیعت جولانگاهی که حرکت و جنبش اسلامی در آن به پیش می‌رود و به تکان درمی‌آید، پیدا و هویدا می‌گردد و بر صفحهٔ دل نقش می‌بندد.

قرآن مجید در کار رهبری جامعهٔ اسلامی، و در رهنمودها و رهنمونهایش، و در بیداری و هوشیاری و خردمندی و فرزانگیش، و در آمادگی بخشیدن بدو برای انجام وظیفه و تکلیف سخت و سنگینش، کارگر و کارآ بود... هرگز کسی این قرآن را نمی‌فهمد، مگر این که آن را در جولانگاه هولناک حرکت و جنبش آن پژوهش کند، و هرگز کسی این قرآن را نمی‌فهمد، مگر مردمانی که قرآن را در همچون جولانگاهی با خود همراه می‌برند و آن را در همچون نهضت و جنبشی شرکت می‌دهند.

۞ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم
بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ۚ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ
وَالْقُرْآنِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۚ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ
الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ۗ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن
يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ۚ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ
﴿١١٤﴾ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ
يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۚ وَمَا لَكُم مِّن
دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾ لَّقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى
النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي
سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ
مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ
مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ
الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم
مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ
عَن نَّفْسِهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ
وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ
الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم
بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾
وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ
وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾ ۞ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً ۚ
فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ
وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾
وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ
إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ
﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا
إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوَلَا يَرَوۡنَ
أَنَّهُمۡ يُفۡتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٖ مَّرَّةً أَوۡ مَرَّتَيۡنِ ثُمَّ
لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ
سُورَةٞ نَّظَرَ بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٍ هَلۡ يَرَىٰكُم مِّنۡ أَحَدٖ
ثُمَّ ٱنصَرَفُواْۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ
﴿١٢٧﴾ لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ
عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ
رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿١٢٨﴾ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

این واپسین بخش از سوره، یا آخرین درس سورهٔ توبه است. دنبالهٔ احکام نهائی سرشت روابط جامعهٔ اسلامی و جامعه‌های دیگر است. با تعیین حدود ارتباط مسلمان با پروردگارش، و تعیین حدود سرشت «اسلام» می‌آغازد، اسلامی که یزدان آن را آگاهی و اعلان فرموده است. همچنین با بیان تکالیف و وظائف این آئین، و با برنامهٔ حرکت دادن اسلام در جولانگاه‌های بسیار آن، شروع می‌گردد.

پذیرش اسلام معامله‌ای میان خریدار و فروشنده است... یزدان سبحان در این معامله خریدار است و مؤمن در آن فروشنده است. این معامله‌ای با یزدان است. پس از این معامله، چیزی از جان و چیزی از مال مؤمن برای مؤمن باقی نمی‌ماند. مؤمن چیزی از جان و مال خود را نباید از یزدان سبحان و جهاد در راه ایزد منّان دریغ و برجای بدارد، تا فرمان خداوند جهان والا شود و برتر رود، و دین خالصانه از آن یزدان شود. چه مؤمن در این معامله جان خود را و مال خود را با بهای معلوم و مشخّصی که بهشت است فروخته است. این بهائی است که هیچ کالائی آن را نمی‌ارزد، ولیکن این تفضّل و لطف و کرم یزدان است که مؤمنان را دربرمی‌گیرد:

﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ، وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ. وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ؟ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعدهٔ راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.

کسانی که این معامله را کرده‌اند، و این بازرگانی را انجام داده‌اند، گروه برگزیده‌ای هستند، گروهی که دارای خصال برجسته و صفات ویژه‌ای هستند... بخشی از این خصال و صفات به ذات خودشان مربوط است که معاملهٔ بدون واسطهٔ آنان با یزدان است! معاملهٔ بدون واسطه‌ای که با یزدان در فهم و شعور و در شعائر و مراسم عبادی بسته‌اند. بخشی از این خصال و صفات نیز به وظائف و تکالیفی اختصاص پیدا می‌کند که این معامله بر دوش ایشان می‌گذارد و برعهدهٔ آنان می‌اندازد. این وظائف و تکالیف مربوط می‌شود به کارهائی که خارج از ذات ایشان است و در بیرون باید انجام بدهند برای پیاده کردن دین خدا در زمین، از قبیل: امر به معروف و نهی از منکر و حفظ قوانین یزدان و اجرای آن دربارهٔ خود و دربارهٔ دیگران:

﴿ اَلتّائِبُونَ، الْعابِدُونَ، الْحامِدُونَ، السّائِحُونَ، الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ، الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

﴿ اَلنّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الْحافِظُونَ لِحُدودِ اللهِ. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(از جملهٔ اوصاف این مؤمنان و سائر مسلمانان این است که) آنان توبه کنندهٔ (از معاصی)، پرستندهٔ (دادار)، سپاسگزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستور دهندهٔ به کار نیک، بازدارندهٔ از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان (به چیزهائی که خارج از توصیف و تعریف و بدور از فهم مردمان است).

آیات بعدی در روند قرآنی، میان مؤمنانی که این معامله را انجام داده‌اند و این بازرگانی را کرده‌اند، و میان همهٔ کسانی که در این معامله و بازرگانی همراه ایشان نشده‌اند و شرکت ننموده‌اند، فاصله می‌اندازد، و اینان را از آنان می‌گسلد، هر چند هم خویشاوندشان باشند. چه راه‌ها از یکدیگر دور، و مسیرها با یکدیگر ناجور است. فرجامها و سرنوشتها مختلف گردیده است. زیرا آنان که این معامله را انجام داده‌اند و عقد این قرارداد را بسته‌اند، اهل بهشت هستند، و کسانی که این معامله را انجام نداده‌اند و عقد این قرارداد را نبسته‌اند، اهل دوزخند. دیگر هیچ گونه ملاقاتی و به هم رسیدنی میان اینان و آنان در هیچ دنیائی و در هیچ آخرتی نیست. فاصلهٔ زیادی میان بهشتیان و دوزخیان است. خویشاوندی خونی و حسبی و نسبی در این صورت، رابطه‌ای و پیوندی را پدید نمی‌آورد، و نزدیکی و قرابتی را میان اهل بهشت و اهل دوزخ ایجاد نمی‌نماید:

﴿ ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ - وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبىٰ - مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِيمِ. وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ، فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ. إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوّاهٌ حَلِيمٌ ﴾.

پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود.

دوستی مؤمن باید به خدائی اختصاص داده شود که با او این معامله صورت پذیرفته است. و تنها براساس این دوستی یگانه، هرگونه پیوندی و هرگونه رابطه‌ای برقرار می‌گردد. این بیان یزدان خطاب به مؤمنان است و هرگونه شبهه‌ای را می‌زداید، و انسان را از هرگونه گمراهی و ضلالتی محفوظ و مصون می‌نماید. مؤمنان را دوستی خدا با ایشان و یاری خدا بدیشان بسنده است. چه مؤمنان با این دوستی و یاری بی‌نیاز از هرگونه دوستی و یاری دیگری می‌شوند. زیرا یزدان مالک ملک جهان است، و هیچ گونه قدرت و توانی برای کسی جز او نیست:

﴿ وَ ما كانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، إِنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ ﴾.

خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند، به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهائی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسّط پیغمبر) برای آنان بیان کند. بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است. حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خدا است. او است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. جز خدا برای شما سرپرستی (که کارهای شما بدو واگذار شود) و یاوری (که شما را کمک و از

شما دفاع کند) وجود ندارد.

از آنجا که این سرشتِ همچون معامله‌ای است، شکّ و تردید و واپس کشیدن از جنگ در راه خدا گناه بزرگی بوده است. خداوند از این گناه بزرگ کسانی صرف نظر کرده است و گذشت فرموده است که در ایشان پس از شکّ و تـردید و واپس کشیدن، نیّت راست و ارادهٔ درست دیده ا ست، و به سبب مهربانی و بزرگواری خود توبهٔ آنان را پذیرفته است:

﴿لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ الَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ ٱلْعُسْرَةِ، مِنْ بَعْدِ مٰاكٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَ عَلَى ٱلثَّلاٰثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّىٰ إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ، وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ، وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ؛ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا، إِنَّ اللّٰهَ هُوَ ٱلتَّوّٰابُ ٱلرَّحِيمُ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبهٔ مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کندی و سستی اراده و اندیشهٔ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمهٔ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلهٔ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رئوف و مهربان است. خداوند توبهٔ آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانوادهٔ خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدّی رسید که) زمین با همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان بهم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالأخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبهٔ ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

در اینجا توضیح مشخّصی دربارهٔ وظائف و تکالیف معامله به میان می‌آید، وظائف و تکالیفی که بر گردن اهل مدینه و برعهدهٔ عربهای بادیه‌نشینی است که در اطراف ایشان زندگی می‌کنند. آنان خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر خدا ﷺ هستند. کسانیند که پایگاه اسلامی را تشکیل می‌دهند، و مرکز حرکت اسلامی را می‌سازند. واپس کشیدن و سرباز زدن ایشان زشت و ناپسند شمرده می‌شود. در اینجا همچنین از بهای معامله در هر گامی و در هر حرکتی در راه انجام وظائف و تکالیف معامله، سخن می‌رود:

﴿مٰاكٰانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَ لاٰيَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لاٰ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ لاٰيَطَأُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفّٰارَ، وَ لاٰ يَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّٰكُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ، إِنَّ اللّٰهَ لاٰيُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لاٰ يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لاٰكَبِيرَةً، وَ لاٰ يَقْطَعُونَ وٰادِياً إِلاّٰكُتِبَ لَهُمْ، لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰاكٰانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به

واسطهٔ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه حقّ) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد.

همراه با این تشویق و ترغیب ژرف بر شرکت در لشکرکشی جهاد، بیان و توضیحی دربارهٔ حدود و ثغور وظائف و تکالیف همگانی لشکرکشی به میان می‌آید. بدان گاه که گسترهٔ سرزمین اسلامی فراخ می‌گردد، و تعداد مسلمانان فراوان می‌شود، و امکان این هست که بعضیها برای جنگ بیرون بروند تا بجنگند و در دین کسب معلومات کنند، و برخیها نیز بمانند تا به نیازمندیهای جامعه برسند و مثلاً ارزاق تولید کنند و زمین را آباد نمایند، و سرانجام تلاشها و کوششها دست به دست هم دهد و زندگیساز گردد:

﴿ وَ مٰا کٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کٰافَّةً. فَلَوْلاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ، لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ! ﴾.

مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عدّه‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیلهٔ خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.

در آیهٔ بعدی شیوهٔ حرکت جهادگرانه تحدید و تعیین می‌شود، پس از آن که جزیرةالعرب سراسر، مرکز اسلام و نقطهٔ شروع حرکت اسلام گردیده است، و خط جبهه به سوی جنگ با همهٔ مشرکان کشیده شده است، تا از دین برگرداندنی در میان نماند، و آئین یکسره از آن یزدان گردد. همچنین با همهٔ اهل کتاب جنگ شود تا وقتی که خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قٰاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّٰارِ، وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است.

روند قرآنی بر این بیان مفصّل پیروی می‌زند. در این پیرو از سرشت بیعت و مقتضیات و وظائف و تکالیف و خطّ سیر حرکت آن سخن می‌گوید... روند قرآنی صحنه‌ای از دو صفحه را به تصویر می‌کشد، صفحه‌ای از موقعیّت منافقان، و صفحه‌ای از موقعیّت مؤمنان را نشان می‌دهد که در برابر این قرآن پیدا می‌کنند، بدان هنگام که این قرآن نازل می‌شود و پیامهای قلبی ایمان را می‌آورد، و تکالیف و واجبات عملی را نازل می‌کند. منافقانی را تهدید می‌کند که رهنمودها و آیه‌ها ایشان را هدایت و رهنمون نمی‌گرداند، و پندها و اندرزها و امتحانها و آزمایشها بدیشان سودی نمی‌رساند:

﴿ وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ: أَیُّکُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِیمٰاناً، فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ. وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلیٰ رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ. أَوَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ؟ وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ: هَلْ یَرٰاکُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ ثُمَّ انْصَرَفُوا. صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَفْقَهُونَ ﴾.

هنگامی که سوره‌ای (از سوره‌های قرآن) نازل می‌شود، کسانی از آنان (که منافقند، از روی تمسخر و استهزاء، برخی به برخی رو می‌کنند و) می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ (و آیا چیز مهمّ

و مفیدی گفت و نمود؟!) و امّا مؤمنان، (همان سورهٔ قرآن) بر ایمانشان می‌افزاید و (نور آن بیش از پیش راه حقّ را بدیشان می‌نماید، و از این نزول قرآن که مایهٔ افزایش ایمان و پرتو جان و سعادت هر دو جهان آنان می‌شود) شادمان می‌گردند. و امّا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، (نزول سوره‌ای از سوره‌های قرآن، به جای این که روح تازه‌ای به کالبدشان دمد و مایهٔ تربیت جدیدی شود)، خباثتی بر خباثتشان می‌افزاید (و کفر و عنادشان را بیشتر می‌نماید، و پلیدیهایشان هر روز فزونی می‌گیرد، و تاریکیهای جان و دلشان دائماً تراکم می‌پذیرد، و) در حال کفر می‌میرند (و در دوزخ جای می‌گیرند). آیا منافقان نمی‌بینند که در هر سالی، یک یا دو بار (و بلکه بیشتر) مورد آزمایش قرار می‌گیرند (و بلاهائی از قبیل: کشف اسرار و ظهور احوال و پیروزی مؤمنان، و شکست کافران می‌بینند، ولی) بعد از آن (همه گرفتاریها و آزمونها، از کرده‌ها و گفته‌های زشت خود دست نمی‌کشند و) توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند و بیدار و هوشیار نمی‌شوند. و هرگاه آنان (در مجلس پیغمبر باشند و) سوره‌ای نازل گردد، برخی به برخی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشند؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سرگرم و سراپاگوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چرا که تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند، خداوند دلهایشان را (از حقّ) بگردانیده است.

این درس پایان می‌پذیرد، و با پایان گرفتن آن این سوره هم پایان می‌پذیرد. این سوره با دو آیه خاتمه می‌یابد، دو آیه‌ای که سرشت پیغمبر خدا ﷺ و حرص و آز او را بر مؤمنان، و رأفت و مرحمت او در حقّ ایشان را به تصویر می‌کشند. و پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کنند که بر خداوند یگانه اعتماد و تکیه داشته باشد و بس، و از رویگردانانی بی‌نیاز گردد که هدایت نمی‌یابند و رهنمود نمی‌شوند:

﴿ لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللهُ لاإِلٰهَ إِلاَّ هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾.

بیگمان پیغمبری (محمّد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست. به او دلبسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام. و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.

شاید از لابلای این عرضهٔ اجمالی و بیان چکیدهٔ محتویات این بخش واپسین سوره، اندازهٔ تکیهٔ بر جهاد و تمرکز بر آن جلوه‌گر آمده باشد، و آشکار و پیدا شده باشد که بر اساس عقیده باید با دشمنان اسلام کاملاً قطع رابطه کرد، و این آئین را به سراسر کرهٔ زمین رساند و تبلیغ کرد. این کار هم برابر بندهای بیعتی است که باید با جان و مال برای رسیدن به بهشت جنگید و کشت و کشته شد، تا با بذل جان و مال قوانین یزدان را در زمین پابرجا و نگاهداری و مراقبت و محافظت کرد. یعنی حاکمیّت و فرمانروائی یزدان را بر بندگان پائید و پایدار نمود، و همهٔ حاکمیّتها و فرمانروائیهای غاصبانهٔ تجاوزگرانهٔ دیگر را راند و زدود!

شاید هم از لابلای این عرضهٔ اجمالی و بیان کوتاه دربارهٔ این حقیقت، اندازهٔ یاوه‌سرائی و شکست خوردگی چیره بر برخی از مفسّران آیات قرآن و شارحان شریعت یزدان در این زمان، پیدا و جلوه‌گر آید. بدان هنگام که می‌کوشند و به تلاش می‌ایستند تا جهاد اسلامی را محدود و منحصر به دفاع اقلیمی از

«سرزمین اسلام» کنند! در صورتی که فرموده‌های یزدان سبحان آشکارا از لشکرکشیهای مستمرّ و پیاپی صحبت می‌کند، و بدون کمترین کنگی و زبان بازی اعلان می‌دارد که باید بر کافرانی تاخت که به «سرزمین اسلام» نزدیک هستند، بدون این که ذکری از این کند که چون آن کافران تعدّی و تجاوز در پیش می‌گیرند. یعنی مثلاً بگوید اگر تعدّی و تجاوز در پیش گرفتند بر ایشان بتازید و کارشان را یکسره سازید. زیرا تعدّی و تجاوز ایشان منعکس و مجسّم است در تعدّی و تجاوز آنان به الوهیّت یزدان سبحان، تعدّی و تجاوزی که از سوی ایشان با بنده کردن خود برای غیر خدا، و بنده کردن بندگان برای غیر خدا صورت می‌گیرد و مقتضی این است که مسلمانان در حدّ توان با آنان بجنگند و به جهاد بنشینند.

در این دیباچهٔ کوتاهِ درس واپسین، این اشاره برای ما بسنده است، تا زمانی که به تفصیل از نصوص سخن می‌گوئیم.

❁

﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ، وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ، وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ؟ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ، وَذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ، الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ، الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ، وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعدهٔ راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است. (از جملهٔ اوصاف این مؤمنان و سائر مسلمانان این است که) آنان توبه کنندهٔ (از معاصی)، پرستندهٔ (دادار)، سپاسگزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستور دهندهٔ به کار نیک، بازدارندهٔ از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان (به چیزهائی که خارج از توصیف و تعریف و بدور از فهم مردمان است).

این آیاتی است که قبلاً آن را خوانده‌ام و شنیده‌ام. هنگام از بر کردن قرآن، و در اوقات تلاوت قرآن، و بعدها در زمان بررسی و پژوهش قرآن، این آیات را بارها و بارها خوانده‌ام و شنیده‌ام، آن اندازه خوانده‌ام و شنیده‌ام که نمی‌توانم بگویم در مدّتی بیش از ربع قرن چند بار آن را خوانده‌ام و شنیده‌ام... هنگامی که در «فی ظلال القرآن» با این آیات رویاروی شدم، احساس کردم که از آنها چیزی را فهمیده‌ام که قبلاً در دفعاتی که نمی‌توانم بگویم در طول این ربع قرن چند بار بوده است همچون چیزی را درک ننموده‌ام!

نصوص گیرا و باشکوه هراس انگیزی است! این نصوص پرده از حقیقت ارتباط و پیوندی برمی‌دارد که میان مؤمنان و یزدان است، و حقیقت بیعتی را آشکار می‌سازد که مؤمنان با اسلام آوردنشان آن را بسته‌اند و در طول زندگی آن را تعهّد کرده‌اند و بر گردن گرفته‌اند. کسی که این بیعت را پذیرفته است و بدان وفاء نموده است واقعاً مؤمن راستین است، مؤمنی که صفت «مؤمن» بر او منطبق است و برازندهٔ او است، و حقیقت ایمان در او مجسّم و جلوه‌گر می‌شود. در غیر این صورت ادّعائی است که نیاز به تصدیق و تحقیق دارد. یعنی باید آن را راست گرداند و در زندگی پیاده کرد و نشان داد.

حقیقت این بیعت، یا این معامله - همان گونه که یزدان از روی فضل و کرم و بزرگواری خود آن را چنین نامیده است - یزدان سبحان گرانبهاترین چیز مؤمنان و اموال ایشان را برای خود برگزیده است و مخصوص خود گردانیده است، و از جان و مال آنان چیزی برای

خودشان بر جای نمانده است... چیزی از آن برای ایشان بر جای نمانده است تا آن را نگاه دارند و در راه او خرج و صرف نکنند. برای ایشان اختیاری نیست تا بخواهند چیزی را ببخشند تا نگاه دارند... هرگزا هرگز... این معامله‌ای است که صورت گرفته است و خریدار کالا را خریده است. هرگونه که بخواهد در آن تصرّف می‌کند. هرگونه که واجب گرداند و مشخّص نماید، باید مورد بهره‌برداری قرار گیرد. فروشنده در این کالا حقّی ندارد و کاری نمی‌تواند دربارهٔ آن انجام دهد، جز این که باید راه ترسیم و تعیین شده را طی کند و به چپ و راست ننگرد و برود. نباید چیزی را بخواهد و برگزیند و ستیزه و جدالی بکند. باید زبان از چون و چرا فرو بندد و چیزی را از خود نباید بگوید و بلکه باید تنها بشنود و اطاعت کند و عمل نماید و تسلیم فرمان شود... بهای آن چیست؟ بهشت!... راه بهشت کدام است؟ جهاد و کشتن و کشته شدن و جنگیدن... پایان جهاد و کشتن و کشته شدن و جنگیدن چه چیز است؟ پیروزی یا شهادت است:

﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند.

کسی که این چنین داد و ستدی را انجام دهد، کسی که پیمان نامهٔ این معامله را اجراء کند، و کسی که بدین بها خشنود شود و برابر آن وفا کند، همچون کسی مؤمن است... یزدان از مؤمنان کالا را خریداری کرده است و مؤمنان کالا را به یزدان فروخته‌اند... این کمال مرحمت خدا است که برای این معامله بهائی تعیین کرده است. زیرا خدا بخشندهٔ جان و مال است، و او مالک جان و مال است. ولی یزدان انسان را مکرّم و محترم داشته است و او را صاحب اراده گردانده است، و او را معزّز و ارجمند داشته است و بدو اختیار بخشیده است که معاملات را انجام دهد و آنها را اجراء کند ـ حتّی با یزدان جهان! ـ و او را بزرگی و سترگی داده است، چه او را متعهّد به عهدها و پیمانها و قرار دادها نموده است، و وفای بدانها را معیار و ملاک انسانیّت بزرگوارانهٔ او گردانده است، و نقض آنها را معیار و ملاک برگشت به جهان چهارپایان قرار داده است... بدترین چهارپایان...

﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ ﴾.

بیگمان بدترین انسانها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که از آنان پیمان گرفته‌ای (که مشرکان را کمک و یاری نکنند) ولی آنان هر بار پیمان خود را می‌شکنند و (از خیانت و نقض عهد) پرهیز نمی‌کنند. (انفال/ ۵۵ و ۵۶)

همچنین یزدان جهان ملاک حساب و پاداش و کیفر را وفای به این عهد و پیمان یا شکستن این عهد و پیمان قرار داده است.

واقعاً بیعت هراس انگیزی است. امّا بر عهدهٔ هر مؤمنی است، مؤمنی که بر اجراء آن توانا باشد. از عهدهٔ مؤمن فرونمی‌افتد مگر با فرو افتادن ایمان او. از اینجا است که من این هول و هراس را همین لحظه احساس می‌کنم که دارم این واژه‌ها را می‌نگارم:

﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ ﴾.[1]

مدد یا الله! خداوندا کمک فرما! چه معاملهٔ هراس انگیزی است... اینان که خود را در خاور و باختر زمین «مسلمان» گمان می‌برند، نشسته‌اند و برای استقرار الوهیّت یزدان در زمین، و راندن طاغوتهائی که حقوق ربوبیّت و ویژگیهای آن را در زندگی بندگان غصب کرده‌اند، جهاد نمی‌کنند و نمی‌کشند و کشته نمی‌شوند. حتّی جهادی را هم انجام نمی‌دهند که پائین‌تر از کشتن

۱- ترجمهٔ آیه در صفحات پیشین گذشت.

و کشته شدن و جنگیدن و رزمیدن است!

این واژه‌ها دریچه‌های دلهای شنوندگان نخستین خود را در زمان پیغمبر خدا ﷺ می‌زد و بی‌درنگ به دلهای بـا ایـمان در مـی‌آمد و فـوراً صـورت واقـعیّتی از واقعیّتهای زندگی آنان را پیدا می‌کرد. تـنها مـعانی و مفاهیمی نمی‌ماند که آن را در ذهن خود گیرند و از آن لذّت ببرند و بدان خوش باشند. تنها ذهنیّاتی نبود که در حسّ و شعور آنان بماند، و در جهان واقع اثری از آن نباشد. بلکه واژه‌ها را دریافت مـی‌کردند و بـلافاصله بدانها عمل می‌کردند، و آنها را بـه حـرکت و جـنبش دیدنی و قابل رؤیت تبدیل می‌نمودند. دیگر تصویری بر پردهٔ خیال و مفهومی در ذهن نبود که بدان بیندیشند و دربـاره‌اش بـه تأمّـل بـپردازنـد... عـبدالله پسـر رواحه رضی الله عنه در بیعت دوم عقبه بدین سان دریافته بود.

محمّد پسر کعب قرظی و دیگران چنین روایت کرده‌اند: عبدالله پسر رواحه رضی الله عنه به پیغمبر خـدا ﷺ در شب عقبه گفت: برای پروردگارت و برای خـودت هـر چـه خواهي شرط کن. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَشْتَرِطُ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ أَشْتَرِطُ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ).

برای پروردگارم چنین شرط می‌کنم که او را بپرستید و چیزی را شریک او نکنید. و برای خودم شرط می‌کنم که از هر چه خودتان را و اموال خودتان را باز می‌دارید و محفوظ و مصون می‌کنید، مرا نیز باز دارید و بپائید.

عبدلله پسر رواحه گفت: اگر چنین کنیم پاداش مـا چـه خواهد بود؟ فرمود:

(اَلْجَنَّةُ).

بهشت.

همگان گفتند: معاملهٔ سودمندی است، هرگز آن را فسخ نمی‌کنیم و بهم نمی‌زنیم و درخواست فسخ کردن و بهم زدن آن را نمی‌کنیم.[1]

این چنین: «معاملهٔ سودمندی است، هرگز آن را فسـخ نمی‌کنیم و بهم نمی‌زنیم و درخواست فسخ کردن و بهم زدن آن را نمی‌کنیم»... همگان آن را معامله‌ای بشـمار آوردند که باید میان طرفین همچون مـعامله‌ای انـجام گیرد و به مرحلهٔ اجراء در آید. کـار آن پـایان گـرفته است، و معامله صـورت پـذیرفته است. دیگـر جـای پشیمانی و برگشت از آن نیست: «هـرگز آن را فسـخ نمی‌کنیم و درخـواست فسـخ کـردن آن را نـمی‌کنیم». معامله صـورت گـرفته است و جـای بـرگشتی در آن نـمانده است و اخـتیار در آن سـلب گـردیده است، و بهشت بهای آن است و دریافت هم گردیده است نه این که وعدهٔ آن فقط داده شده باشد. یعني: مقبوض است نه موعود! مگر وعدهٔ خـدا نـیست؟ مگـر خـریدار خـدا نیست؟ مگر خدا وعدهٔ بها را نداده است؟ وعده‌ای که از قدیم در همهٔ کتابهای خود آن را نوشته است:

﴿ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي ٱلتَّوْرَاةِ وَ ٱلْإِنْجِيلِ وَ ٱلْقُرْآنِ ﴾.

ایـن وعـده‌ای است کـه خـداونـد آن را در (کـتابهای آسـمانی) تـورات و انـجیل و قـرآن (بـه عـنوان سـند معتبری ثبت کـرده است) و وعـدهٔ راسـتین آن را داده است.

﴿ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ؟ ﴾.

و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده‌تر است؟.

جهاد در راه خدا، بیعتی است که بر گردن هـر مـؤمنی بسته شده است... بر گردن هر مؤمنی به صورت مطلق، از زمانهائی که پیغمبران بوده‌اند، و از زمانهائی که آئین خدا بوده است... این قاعده و سـنّت سـاری و جـاری است. این زندگی بدون آن راست و درست نمی‌گردد، و با ترک آن زندگی اصلاح و روبراه نمی‌شود:

﴿ وَ لَوْ لاَ دَفْعُ اللهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾.

اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع

۱- در روایت آمده است کـه نـازل شـد: ﴿ إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ﴾... ما بعید می‌دانیم که این آیه در آن روز نازل شده باشد. چراکه در آن روز هنوز جنگ واجب نشده بود. این آیه قطعاً مدنی است. ولیکن این آیه با مضمون هـمچون بـیعت عـامی، هـمساز و سازگار است.

نکند، فساد زمین را فرامی‌گیرد. (بقره/ ۲۵۱)

﴿ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً ﴾.

اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند).

(حج/ ۴۰)

حقّ باید در راه خود حرکت کند و به پیش رود. قطعاً هم باطل بر سر راه آن می‌ایستد!.. بلکه باطل باید سر راه حقّ را بگیرد... آئین خدا باید که حرکت کند و برای آزاد کردن انسانها از بندگی و برگرداندن ایشان به بندگی یزدان یگانهٔ جهان، به پیش رود. طاغوت هم باید سر راه را بر او بگیرد... بلکه باید راه را بر این آئین بگیرد و با آن گلاویز شود!.. آئین خدا باید به سراسر «زمین» برود تا همهٔ «انسانها» را آزاد کند. حق باید راه خود را بسپرد و بپیماید و از آن کناره‌گیری ننماید تا راه را برای باطل باز کند!.. مادام که در «زمین» کفر باشد، و مادام که در «زمین» باطل باشد، و مادام که در «زمین» بندگی برای غیر خدا باشد و کرامت «انسان» را خوار دارد، جهاد در راه خدا برقرار و پایدار است، و بیعت بر گردن هر مؤمنی هست و از او وفای به عهد را می‌طلبد. اگر جهاد و وفای به پیمان بیعت نباشد، ایمانی بر جای نخواهد ماند، و همان گونه که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(مَنْ مٰاتَ وَ لَمْ يَغْزُ، وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ، مٰاتَ عَلىٰ شُعْبَةٍ مِنَ النِّفٰاقِ).

هر کس بمیرد و جهاد نکرده باشد، و با خود از جهاد سخن نگفته باشد، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است. (امام احمد آن را روایت کرده است، و مسلم و ابو داود و نسائی اخراج نموده‌اند).

﴿ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.

شادمان باشید از این که جان و مال خود را ویژهٔ خدا کرده‌اید و خالصانه بدو بخشیده‌اید، و شاد و خشنود باشید از این که بهشت را در مقابل بذل جان و مال دریافت داشته‌اید و در عوض، پول آن را که بهشت است گرفته‌اید، همان گونه که یزدان وعدهٔ آن را داده است... پس چه چیز از میان رفته است؟ مسلمانی که جان و مال خویش را به خدا داده است و بهشت را در عوض آنها دریافت کرده است، چه چیز را از دست داده است؟ به خدا سوگند هیچ چیزی را از دست نداده است و چیزی از دست او بدر نرفته است! چه جان برای مردن است، و مال برای از میان رفتن است، خواه دارندهٔ جان و مال آنها را در راه خدا صرف و خرج کند، و چه در راه غیر خدا! بهشت سود این معامله است، سودی که در حقیقت در مقابل آن چیزی و کالائی داده نشده است. چه آنچه در مقابل آن داده شده است در این راه یا در آن راه زوال می‌پذیرد و نابود می‌شود.

انسان چه والا است، آن انسانی که برای خدا زیست می‌کند. هر وقت پیروز بشود برای بالا بردن فرمان خدا، و استقرار دین خدا، و آزاد کردن بندگان از بندگی خوار کننده‌ای که برای غیر خدا صورت می‌پذیرد، پیروز می‌گردد... و هر وقت به شهادت برسد در راه خدا شهید می‌شود، تا شهادت بدهد که دین خدا در پیش او بهتر از زندگی است. همچون انسانی در هر حرکتی و در هر گامی این آگاهی و احساس را دارد که او از قیدها و بندهای زمین تواناتر و نیرومندتر است، و از سنگینیهای زمین بالاتر و برتر است. ایمان در درون او بر درد و رنج پیروز می‌آید، و عقیده در وجود او بر زندگی چیره می‌گردد.

این خود به تنهائی سود است. سودی است که با آن انسانیّت انسان تحقّق می‌یابد، انسانیّتی که با چیزی به دست نمی‌آید آن گونه که با آزادی و رهائی انسان از قیدها و بندهای ضرورتها و نیازها، و پیروزی ایمان انسان بر دردها و رنجها، و پیروزی عقیدهٔ انسان بر زندگی، به دست می‌آید... هرگاه بر همهٔ اینها بهشت هم افزوده شود، معامله‌ای خواهد بود که انسان را به شادی و شادمانی فریاد می‌دارد و می‌خواند. این معامله رستگاری است، و رسیدن به مقصود و مرادی است که در آن شکّ و تردید و جدال و ستیزی نیست:

﴿ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ، وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.

پس از این، اندکی در برابر فرمودهٔ یزدان بزرگوار در این آیه می‌ایستیم:

﴿ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي ٱلتَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ ﴾.

این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتابهای آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعدهٔ راستین آن را داده است.

وعدهٔ خدا به مجاهدان در راه خود، در قرآن معروف و مشهور و مؤکّد و مکرّر است... این امر جائی برای شکّ و تردید در اصالت عنصر جهاد در راه خدا باقی نمی‌گذارد، جهادی که خمیرهٔ سرشت این برنامهٔ ربّانی است و ابزار همساز و همطراز با واقعیّت بشری است، آن هم نه در یک زمان مشخّص و نه در یک مکان معیّن، بلکه در همهٔ ازمنه و امکنه... از آنجا که جاهلیّت تنها در نظریّه‌ای مجسّم نمی‌گردد تا با آن با نظریّه پاسخ داده شود، بلکه جاهلیّت در همایش اندامی و گردهمآئی دسته‌ها و گروه‌های پویا و فعّال خودنمائی می‌کند، و از خویشتن با نیروی مادّی حمایت و حفاظت می‌نماید، و با آئین خدا و هر گونه همایش و گردهمآئی اسلامی استوار بر پایهٔ اسلام با نیروی مادی می‌رزمد، و میان مردمان و گوش فرا دادن به اعلان همگانی اسلام که متضمّن الوهیّت یگانهٔ یزدان برای بندگان است سدّ و مانع می‌گردد، و از آزاد کردن «انسان» در «زمین» از بندگی بندگان جلوگیری می‌کند، و نمی‌گذارد مردمان به عضویّت جامعهٔ اسلامی درآیند، جامعه‌ای که آزاد از بندگی طاغوت است، و با بندگی برای یزدان یگانهٔ جهان از بندگی بندگان رها است... از اینجا است بر اسلام واجب و لازم است در «زمین» برای اعلان همگانی آزادی «انسان» و پیاده کردن مضمون این اعلان، با نیروهای مادی‌ای که از جمعیّتها و گروه‌های جاهلیّت حمایت می‌کنند، و با خود جاهلیّتی که در جای خود قطعاً می‌کوشد حرکت رستاخیز اسلامی را درهم شکند و نابود گرداند، و پرچم اعلان آزادسازی اسلام را فرو کشد و بر زمین افکند، تا بندگان در بند بندگی بندگان و بردگی بردگان بمانند، با تمام توان برزمد و با آنها با شدّت و حدّت برخورد و پیکار کند.

و امّا وعده‌ای که یزدان در تورات و انجیل به مجاهدان داده است، به اندک توضیحی نیازمند است.

تورات و انجیلی که امروزه در دست یهودیان و مسیحیان است، نمی‌توان گفت همان توراتی است که خدا بر پیغمبر خود موسی عليه‌السلام نازل فرموده است، و همان انجیلی است که خدا بر پیغمبر خود عیسی عليه‌السلام نازل نموده است. حتّی یهودیان و مسیحیان خودشان در این که تورات و انجیل فعلی نسخهٔ کتابهای اصلی تورات و انجیل نیستند، کشمکش و جدالی نمی‌کنند، و اعتراف دارند به این که تورات و انجیلی که در دسترس ایشان است سالها بعد نوشته شده‌اند و بیشتر اصول و ارکان در آنها هدر رفته است، و چیزی از تورات و انجیل بر جای نمانده است، مگر آنچه حافظه‌های پیاپی به خاطر سپرده‌اند... که بسیار کم است... و قسمت بیشماری بدان افزوده گردیده است!

با وجود این، در کتابهای تورات اشاراتی به جهاد وجود دارد، و یهودیان تشویق و ترغیب به جنگ با دشمنان بت‌پرستشان می‌گردند، تا خداوندگار خود را و

دینداری و پرستش او را یاری و پیروز کنند! هر چند که تحریفات، تصوّرشان را دربارهٔ یزدان سبحان، و تصوّرشان را دربارهٔ جهاد در راه خدا مشوّش و زشت کرده است.

و امّا در انجیلهائی که امروزه در دسترس مسیحیان است، هیچ گونه یادی از جهاد نمی‌شود و هیچ گونه اشاره‌ای به جهاد نمی‌گردد... ما سخت نیازمند تعدیلاتی در مفاهیم و مضامینی هستیم که بر سرشت مسیحیگری حاکم است. چه این مفاهیم و مضامین برگرفته شده‌اند از ا ین انجیلهائی که هیچ گونه اصلی ندارند - به گواهی خود پژوهشگران مسیحی - و مقدّم بر آنان به گواهی یزدان سبحان همان گونه که در کتاب خود قرآن وارد شده است، کتابی که محفوظ و مصون است و:

﴿لاٰ يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ﴾.

هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه آن نمی‌گردد. (فصلت / ۴۲)

خداوند سبحان در کتاب محفوظ و مصون خود قرآن می‌فرماید: وعدهٔ یزدان به بهشت جاویدان به کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند موجود و ثابت است در تورات و انجیل و قرآن... این سخن در این صورت سخن قاطعانه و فیصله‌بخشی است که پس از آن برای کسی جای سخنی نمانده است و کسی افزون بر آن حقّ سخن و چانه زدن ندارد.

قطعاً جهاد در راه خدا، بیعتی است که بر گردن هر مؤمنی بسته شده است و برعهدهٔ او است، هر مؤمنی به طور مطلق، از آن زمان که پیغمبران بوده‌اند، و از آن زمان که آئین یزدان بوده است.

ولی جهاد در راه خدا تنها میل به جنگ و گرایش به کارزار نیست. بلکه قلّه‌ای است که بر پایه‌ای از ایمان قرار دارد، ایمانی که در عواطف و مراسم و اخلاق و اعمالی تجسّم پیدا می‌کند و جلوه‌گر می‌آید. و مؤمنانی که خدا با ایشان معامله کرده است و پیمان بسته است، و حقیقت ایمان در ایشان نمودار می‌شود، کسانی هستند که صفات اصیل ایمانی در آنان پیدا و هویدا می‌گردد:

﴿اَلتّٰائِبُونَ. الْعٰابِدُونَ. الْحٰامِدُونَ. اَلسّٰائِحُونَ. اَلرّٰاكِعُونَ اَلسّٰاجِدُونَ. الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَلنّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

(از جملهٔ اوصاف این مؤمنان و سائر مسلمانان این است که) آنان توبه کنندهٔ (از معاصی)، پرستندهٔ (دادار)، سپاسگزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستور دهندهٔ به کار نیک، بازدارندهٔ از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند.

﴿اَلتّٰائِبُونَ﴾.

توبه کنندگان.

آنان از آنچه کرده‌اند توبه می‌کنند، و آمرزش خواهان به سوی یزدان برمی‌گردند. توبه احساس پشیمانی بر کارهائی است که انجام گرفته است و گذشته است، و رو کردن به جانب خدا در کارهائی است که مانده است و سپری نگردیده است، و دست کشیدن از گناهان، و پرداختن به کارهای نیکوئی است که توبه را در عمل نشان دهد، همان گونه که شخص با ترک بدیها عملاً توبه را نشان می‌دهد. پس توبه، پاک شدن و پاک بودن و رو به خدا کردن و اصلاح حال نمودن است.

﴿الْعٰابِدُونَ﴾.

پرستش کنندگان.

آنان با پرستش و بندگی به یزدان یگانهٔ جهان روی می‌آورند، و به ربوبیّت و پروردگاری او معتقد و مقرّند... این صفت در وجود ایشان ثابت و استوار است و شعائر و مراسم عبادی نمایانگر آن هستند، همان گونه که رو کردن به خداوند یکتا در هر کرداری و در هر گفتاری و در هر طاعت و عبادتی و در هر پیروی و متابعتی، بیانگر آن است. پس توبه اعتراف به الوهیّت و ربوبیّت خدا به شکل عملی واقعی است.

﴿الْحٰامِدُونَ﴾.

ستایشگران. سپاسگزاران.

کسانیند که پیوسته دلهایشان مالامال از اعتراف به نعمت نعمت دهنده است، و زبانهایشان در وقت خوشی و برخورداری از نعمت، و در زمان ناخوشی و زیانمندی و فقدان نعمت سپاس خدا می‌گوید. در وقت خوشی و برخورداری از نعمت، سپاسگزاریشان از نعمت ظاهر است، و در زمان ناخوشی و زیانمندی و فقدان نعمت، سپاسگزاریشان از این است که احساس می‌کنند در امتحان، رحمت یزدان نهفته است... حمد و سپاس تنها به زمان خوشی و بهره‌مندی از دارائی و نعمت اختصاص ندارد. بلکه حمد و سپاس در زمانی هم باید صورت بگیرد که هنگام ناخوشی و ناداری و زیانمندی است، بدان هنگام که دل لبریز از ایمان درک می‌کند که خداوند مهربان دادگر، مؤمن را مبتلا و امتحان نکرده است مگر به خاطر خیر و صلاحی که خودش از آن آگاه است، هر چند هم فهم آن بر بندگان پنهان و پوشیده باشد.

﴿ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ﴾.

گردندگان در زمین برای اطّلاع از آثار و درس گرفتن و عبرت آموختن از تاریخ گذشتگان و دیدن عجائب و غرائب جهان... روزه داران.

دربارۀ این دسته روایات مختلف است. بعضی می‌گویند که ایشان مهاجرانند. و بعضی دیگر آنان را مجاهدان می‌دانند. برخی ایشان را کسانی میدانند که برای کسب دانش بدینجا و آنجا بار سفر می‌بندند و نقل مکان می‌کنند. برخی نیز می‌گویند که آنان روزه‌دارانند. به نظر ما این گروه اندیشمندان دربارۀ آفریده‌های یزدان و پژوهشگران دربارۀ قوانین و سنن ایزد منّان هستند. از زمرۀ کسانی هستند که در جای دیگری راجع بدیشان چنین آمده است:

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ، وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ، لَآيَٰتٍ لِّأُولِي ٱلْأَلْبَٰبِ، ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰماً وَقُعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ، وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلاً. سُبْحَٰنَكَ!... ﴾.

﴿مسلّماً در آفرینش (عجیب و غریب و منظّم و مرتّب) آسمانها و زمین، و آمد و رفت (پیاپی، و تاریکی و روشنی، و کوتاهی و درازی) شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی (آشکار برای شناخت آفریدگار و کمال دانش و قدرت او) برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همۀ اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند و دربارۀ آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمانها و زمین می‌اندیشند (و نقشۀ دلربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند) : پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)﴾. (آل‌عمران / ۱۹۰ و ۱۹۱)

این صفت، با فضای سخن از توبه و عبادت و حمد سازگارتر است. چه با توبه و عبادت و حمد، اندیشیدن دربارۀ ملکوت خدا همراه می‌گردد، اندیشیدنی که بدین نحو به توبه و پشیمانی و برگشت به خدا، و درک و فهم حکمت خدا در آفریده‌هایش، و به درک و فهم حقّ و حقیقتی منتهی می‌شود که آفرینش بر آن استوار و پایدار است، نه بسنده کردن به درک و فهم و صرف عمر در کار اندیشیدن و عبرت گرفتن تنها و بدون بهره‌برداری از آن. بلکه اندیشیدن و عبرت گرفتن برای سازندگی زندگی و آبادانی زمین براساس همین درک و فهم...

﴿ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ﴾.

نمازگزاران.

کسانیند که نماز می‌خوانند و به نماز می‌ایستند، به گونه‌ای که گوئی نماز صفت ثابتی از صفات ایشان است، و انگار که رکوع بردن و سجده کردن علامت میّزه‌ای برای ایشان در میان مردمان است.

﴿ ٱلْآمِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ ﴾.

دستور دهندگان به کار نیک، و باز دارندگان از کار بد.

هنگامی که بر جامعۀ اسلامی شریعت خدا فرمانروا شود، و پای‌بند دین یزدان یگانۀ جهان شود و فقط در

برابر خدا کرنش برد، و پای‌بند آئین دیگری نگردد و مطیع کسی جز خدا نشود، امر بـه معروف و نـهی از منکر در داخل ایـن جـامعه انـجام مـی‌گیرد، و سـعی مـی‌شود خـطاها و اشـتباه‌هائی کـه در درون آن روی می‌دهد زدوده و برطرف گـردد، و انـحرافـهائی کـه از برنامه و شریعت یزدان یگانه صورت می‌پذیرد اصلاح و از آنها جلوگیری به عمل آید... ولی زمـانی کـه در زمین جامعهٔ اسلامی وجود نداشته باشد، و آن وقـتی است که در زمین جـامعه‌ای وجـود نـدارد کـه در آن حاکمیّت از آن یزدان یگانهٔ جهان باشد، و تنها شریعت خدا در آن فرمانروا شود، امر به مـعروف واجب است پیش از هر چه متوجّه بزرگترین امر به معروف گردد که استوار داشتن الوهیّت یـزدان یگـانهٔ سـبحان، و پـدید آوردن و استقرار بخشیدن جامعهٔ اسلامی است، و نهی از منکر واجب است پیش از هر چیز متوجّه بزرگترین نهی از منکر گردد کـه فـرمانروائـی طـاغوت و بـنده ساختن مردمان برای غـیر یـزدان سـبحان است از راه فرمانروائی بر ایشان با شرائع و قوانینی جز شریعت و قوانین یزدان... کسانی که به محمّد ﷺ ایمان آورده بودند هجرت کردند و پیش از هر چـیز تـلاش کـردند دولت اسلامی را به وجود آورند، دولتی که با شریعت خدا فرمانروائی کند، و جامعه‌ای را پـدید آورنـد کـه فرمانبردار این شریعت شود. هنگامی که دولت اسلامی و جامعهٔ اسلامی برای ایشان تشکیل گردید، به امر به معروف و نهی از منکر در فروع متعلّق بـه طـاعات و عبادات و معاصی و گناهان پرداختند. آنان هـیچ وقت تلاش نکردند پیش از برپائی و پابرجائی دولت اسلامی و جامعهٔ اسلامی به چیزی از این فروع و شـاخه‌هائی بپردازند که جز پس از برپائی و پابرجائی اصل بنیادین پدید نمی‌آیند. مفهوم این به معروف و نهی از مـنکر باید از مقتضیات واقعیّت برداشت و دریافت شود. امر به معروف فرعی را و نهی از منکر فرعی را پـیش از فارغ شدن از بزرگ‌ترین امر به معروف و بزرگ‌ترین نهی از منکر نباید آغازید، بدان گونه کـه نـخستین‌بار هنگام پیدایش جامعهٔ اسلامی چنین بود.

﴿ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ ﴾.

محافظان قوانین خدا. اجراء کنندگان احکام و شرائع خدا.

این صفت، حفاظت و حمایت از قوانین خدا برای اجراء آنها در کار و بار خود و در کار و بـار مـردمان است. هـمچنین مـبارزه بـا کسـانی و ایسـتادگی در بـرابـر اشخاصی است که قوانین یزدان را ضـایع مـی‌کنند یـا بدانـها تـعدّی و تـجاوز مـی‌نمایند... ولی حـفاظت و حمایت از قوانین خدا همسان امر به معروف و نهی از منکر، برجا و پابرجا نمی‌گردد مگر در جامعهٔ اسلامی. هیچ جامعه‌ای هم اسلامی نیست مگر آن جامعه‌ای که تنها شریعت یزدان یگانهٔ جهان در همهٔ کـار و بـار آن فرمانروائی کند، و مگـر آن جـامعه‌ای کـه الوهـیّت و ربوبیّت و حاکمیّت و قانونگذاری را خاص یزدان بداند، و فرمان و فرمانروائـی طـاغوت را نـپذیرد، فـرمان و فرمانروائی طاغوت که مجسّم در هر شرع و شـریعتی است که یزدان اجازهٔ آن را نداده است... همهٔ تلاش و کوشش، پیش از هر چیز لازم است بـرای پـیدایش و پابرجائی این جامعهٔ اسلامی صرف و بـذل شـود. هـر زمان که جامعهٔ اسلامی پیدا و اسـتوار گـردید، مکـان محافظان قوانین خدا و اجراء کنندگان فرمان الله پدیدار می‌شود... همان‌گونه کـه نـخستین‌بار هـنگام پـیدایش جامعهٔ اسلامی روی داد.

این جماعت مؤمنی است که یزدان با ایشان معامله کرده است و پیمان بسته است. این هم صفات و خصالی است که گروه مؤمنان دارند:

توبه‌ای است که بنده را به سوی خدا بازمی‌گرداند، و او را از گناه بازمی‌دارد، و وی را به کار نیک برمی‌انگیزد.

عبادتی است که او را به خدا می‌پیوندد و خدا را معبود و مقصود و منظور او می‌سازد.

حمد و سپاسی است که در خوشی و نـاخوشی انـجام می‌دهد، چرا که کاملاً تسلیم خدا است و اعتماد کاملی به رحمت و دادگری خدا دارد.

سیر و سیاحتی است که در ملکوت خدا دارد، و گشت و گذاری است که با آیات گویای یزدان در جهان هستی انجام می‌دهد، آیاتی که هر یک از آنها نشانگر حکمت و بیانگر حقّ در طرح و نقشهٔ آفرینش است و دالّ بر فلسفه و هدف و طرح‌ریزی و نقشه‌پردازی در پیکرهٔ یکایک آفریده‌ها و ساختارهای جهان هستی است.

امر به معروف و نهی از منکری است که آدمی را از اصلاح خویش برتر می‌برد و به اصلاح بندگان و اصلاح زندگی می‌کشاند.

حفاظت و حمایت از قوانین و مقرّرات الهی است. شخص مؤمن قوانین یزدان را می‌پاید و پاسداری می‌نماید و دست متجاوزان و ضایع کنندگان را از آنها کوتاه می‌کند و ایشان را بر سر جای خود می‌نشاند، و قوانین و مقرّرات خدا را از تاخت و تاز و حرمت‌شکنی تجاوز پیشگان و نااهلان محفوظ و مصون می‌دارد.

این است جماعت مؤمنی که خدا در برابر بهشت با ایشان معامله کرده است و پیمان بسته است، و از آنان جانشان و مالشان را خریداری فرموده است، تا چنین جماعتی رهسپار راهی شوند که از آن زمان که آئین یزدان و پیغمبران و پیامبریهای او بوده است همچون راهی نیز بوده است: کارزار و پیکار در راه خدا برای بالا بردن فرمان خدا، و کشتن دشمنان خدا، آن کسانی که با خدا می‌ستیزند و دشمنی می‌ورزند، و یا شهید شدن نصیب ایشان می‌شود در کارزار و پیکاری که میان حقّ و باطل، و میان اسلام و جاهلیّت، و میان شریعت و طاغوت، و میان هدایت و ضلالت، هرگز سستی نمی‌پذیرد و شعله‌های آتش آن فروکش نمی‌کند.

زندگی لهو و لعب و بیهودگی و پوچگرائی نیست. زندگی خوردن و آشامیدن بسان خوردن و آشامیدن چهارپایان نیست. زندگی کالا و متاع نیست. زندگی سلامت خوارانه و پستانه نیست. زندگی آسایش کودنانه و تن‌آسانی جاهلانه نیست. زندگی خشنودی از سازش و آرامش بی‌ارزش نیست... بلکه زندگی تنها و تنها: مبارزه در راه خدا، جهاد در راه خوبی و نیکی، کمک و یاری برای بالا رفتن و والائی یافتن فرمان یزدان، و یا شهید شدن در راه ایزد سبحان، و سپس رسیدن به بهشت جاویدان و به دست آوردن رضا و خشنودی آفریدگار جهان است و بس.

این همان زندگی است که مؤمنان معتقد به یزدان بدان دعوت می‌شوند:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ ﴾.

ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد.

خداوند راست فرموده است: و پیغمبر خدا ﷺ راست گفته است...

مؤمنانی که یزدان از ایشان جان و مالشان را با بهشت از آنان خریداری کرده است، ملّت یکتا و یگانه‌ای هستند. تنها عقیده‌ای که در میان ا یشان است، خویشی و پیوند و همایش آنان را تشکیل می‌دهد و بس. این سوره که واپسین پیوند موجود در میان گروه مسلمانان و دیگران را بیان و مقرّر می‌دارد، قاطعانه دربارهٔ روابطی صحبت می‌کند که بر خویشاوندی ایدئولوژی اسلامی استوار نیست. بویژه اشاره به ارتباطاتی دارد که پس از گسترش افقی سریع پدیدار گردید، گسترشی که به دنبال فتح مکّه دست داد و مایهٔ گسیختگی و ناهماهنگی چشمگیری شد. دسته‌ها و گروه‌های زیادی اسلام را پذیرفتند ولی در بوتهٔ اسلام ذوب و قالبگیری نشده بودند و هنوز روابط خویشاوندی ریشه‌های عمیقی در زندگی ایشان داشت. آیات بعدی میان مسلمانانی که همچون بیعت و معامله‌ای را انجام داده بودند و میان کسانی که چنین بیعت و معامله‌ای را نپذیرفته بودند و به حوزهٔ آن در نیامده بودند، جدائی می‌اندازد - هر چند هم همچون کسانی خویشاوندان چنان مسلمانانی بوده باشند - امّا خویشاوندی اینان و

آنان گسیخته است چون راهها و مقصدها اختلاف پیدا کرده است و در دنیا و آخرت فرجامها و سرنوشتها مختلف گردیده است:

﴿ مٰا کٰانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ - وَ لَوْ کٰانُوا أُولِی قُرْبیٰ - مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ. وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ. فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ. وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ، إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ. إِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، یُحْیِی وَ یُمِیتُ، وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ ﴾.

پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود. خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند، به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهائی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسّط پیغمبر) برای آنان بیان کند. بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است. حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خدا است. او است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. جز خدا برای شما سرپرستی (که کارهای شما بدو واگذار شود) و یاوری (که شما را کمک و از شما دفاع کند) وجود ندارد.

ظاهر این است که برخی از مسلمانان برای پدران مشرک خود طلب آمرزش می‌کردند، و از پیغمبر خدا ﷺ درخواست می‌نمودند که او هم برای ایشان طلب آمرزش کند. این آیات نازل گردید و مقرّر داشت که همچون طلب آمرزشی بیانگر پس‌مانده‌های تعلّق خاطرها به خویشاوندیهای خونی است، بدون این که پیوند خدائی در میان باشد. لذا پیغمبر و مسلمانان را نسزد که چنین کنند... قطعاً همچون کاری سزاوار ایشان نیست و اصلاً در شأن آنان نمی‌باشد... امّا چگونه برای مسلمانان روشن می‌گردد که پدرانشان دوزخی هستند؟ ارجح این است وقتی که آنان بر شرک مرده‌اند، و امید راهیابی به ایمان را از دست داده‌اند، نشانهٔ این است که دوزخی شده‌اند.

عقیده دستاویز مهم و بزرگی است که همهٔ پیوندهای بشری و تمام ارتباطهای انسانی در آن به یکدیگر می‌رسد و گره می‌خورد. هرگاه پیوند عقیده بگسلد، همهٔ پیوندهای دیگر از ریشه بر کنده می‌شود و بریده می‌گردد. با نبودن پیوند عقیده، خویشاوندی نَسَبی، خویشاوندی ازدواج و دامادی، پیوند قومی و نژادی، پیوند هموطنی و هممیهنی، و غیره، گسیخته و بریده است... یا ایمان به خدا است که خود نقطهٔ اتّصال اصلی است و همهٔ پیوندهای دیگر از آن برمی‌خیزد و در آن به هم می‌رسد. یا ایمان به خدا نیست که در آن صورت اصلاً پیوندی در میان نیست، پیوندی که ممکن شود میان انسانی و انسانی بر جا و استوار گردد:(۱)

﴿ وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ، فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ ﴾.

طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید،

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «جنسیة المسلم عقیدته».

دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود.

تأسّی جستن و پیروی کردن از ابراهیم در این که برای پدر خود آمرزش خواسته بود روا نیست. چه طلب آمرزش او برای پدرش به سبب وعده‌ای بود که بدو داده بود، مبنی بر این که برای او از خدا طلب آمرزش کند بلکه خدا او را هدایت دهد و به راه راست آورد. آخر ابراهیم بدو گفته بود:

﴿ سَلاٰمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كٰانَ بِي حَفِيّاً، وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَ أَدْعُو رَبِّي عَسىٰ أَلاّٰ أَكُونَ بِدُعٰاءِ رَبِّي شَقِيّاً ﴾.

(ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) خداحافظ! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبّت دارد. و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، و تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم. (مریم / ۴۷ و ۴۸)

چون پدر ابراهیم بر شرک مرد، و ابراهیم آشکارا پی برد که پدرش دشمن خدا است و امیدی به هدایت و رهنمود او نمانده است:

﴿ تَبَرَّأَ مِنْهُ ﴾.

از او بیزاری جست (و به ترک درخواست آمرزش گفت).

﴿ إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِيمٌ ﴾.

واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود.

ابراهیم بسیار تضرّع می‌کرد. در برابر آزاری که کسی بدو می‌رسانید بس شکیبا بود... پدرش او را شکنجه و آزار می‌داد، ولی او شکیبائی و بردباری می‌کرد. وقتی که برای او روشن گردید که پدرش دشمن خدا است، از وی بیزاری جست و دوری گزید و با تضرّع و زاری به سوی خدا برگشت و روی بدو کرد.

روایت شده است که هنگامی که این دو آیه نازل گردید، مسلمانانی که برای پدران مشرک خود طلب آمرزش می‌کردند ترسیدند که به سبب مخالفت با فرمان یزدان در این کار، گمراه شده باشند. این بود که آیهٔ بعدی نازل گردید و از این بابت ایشان را اطمینان داد و این قاعدهٔ اسلامی را مقرّر فرمود: عقوبتی بدون نصّ در میان نیست، و جریمه‌ای بدون بیان مقدّم بر کار وجود ندارد:

﴿ وَ مٰا كٰانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ. إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند، به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهائی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسّط پیغمبر) برای آنان بیان کند. بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

خداوند مردمان را مورد بازخواست قرار نمی‌دهد مگر در برابر چیزی که برای ایشان روشن کرده باشد که از آن بپرهیزند و خویشتن را از آن برحذر دارند و بدان دست نیازند. کار خدا بدین منوال و بر این روال نیست که هدایت را از جماعتی بازپس بگیرد بعد از آن که هدایت را بدیشان ارمغان داشته است، و ایشان را به گمراهی اندازد به محض این که عملی را انجام دهند، مگر این که پیش از آن ایشان را از همچون عملی نهی فرموده باشد... زیرا انسان خطاپذیر و کوتاه بین است، و این تنها خدا است که از هر چیزی بس آگاه است. آگاهی او هم مقتضی بیان مسائل و تعلیم امور است.

خدا این آئین را آسان کرده است و آن را دشوار ننموده است. بدین جهت از هر چه که نهی فرموده است آن را روشن و آشکار بیان داشته است، و بدانچه که دستور داده است روشن و آشکار از آن سخن گفته است، و دربارهٔ چیزهائی که سکوت فرموده است توضیحی

راجع بدانها نداده است - آن هم نه این که فراموش کرده باشد، بلکه فلسفه‌ای و حکمتی داشته است و آسانگیری در مدّ نظر بوده است - و از پرسیدن دربارهٔ چیزی که از آن سخن نرفته است نهی نموده است، تا پرسیدن مایهٔ دشواری کار مردمان نشود. بدین سبب کسی را نسزد که چیزی را حرام کند که از آن سخن نرفته است و مسکوت گذاشته شده است، و از چیزی نهی کند و دیگران را از آن بازدارد که خدا آن را توضیح نداده است و تبیین نفرموده است، تا بدین وسیله رحمت یزدان شامل بندگان گردد و ایشان را دربرگیرد.

در پایان این آیات، و در فضای دعوت به پالودن خون و نسب، که از آن بعد از پالودن از جان و مال سخن به میان آمده است، یزدان جهان مقرّر می‌فرماید که سَرور و یاور مددرسان تنها ایزد یگانهٔ جهان است. فقط او خداوندگار آسمانها و زمین، و مالک مرگ و زندگی است:

﴿ إِنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ ﴾.

حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خدا است. او است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. جز خدا برای شما سرپرستی (که کارهای شما بدو واگذار شود) و یاوری (که شما را کمک و از شما دفاع کند) وجود ندارد.

چه جان و مال، آسمانها و زمین، مرگ و زندگی، سرپرستی و سروری و یاوری، و... همه و همه در دست یزدان است نه در دست دیگران. در پیوند با یزدان یگانه، بسندگی و بی‌نیازی است. پیوند با خدا همه چیز است و انسان را بس است.

این تأکیدهای پیاپی، و این قاطعیّت قاطعانه در امر روابط قرابت و خویشاوندی، دالّ بر اضطراب و تزلزلی است که گریبانگیر برخی از انسانها می‌گردد و دلهای آنان را میان روابط حاکم بر محیط، و رابطهٔ عقیدهٔ جدید، به تاب و تکان می‌اندازد، و ایشان را میان این دو سو رفت و برگشت می‌دهد و ویلان و حیران می‌سازد. کاری که همچون قاطعیّت واپسینی را در سوره‌ای می‌طلبد که عهده‌دار قاطعیّت در زمینهٔ هرگونه روابطی است که جامعهٔ مسلمانان با کسانی و با چیزهائی دارند که پیرامون ایشان هستند... حتّی عهده‌دار سخن گفتن از طلب آمرزش برای مردگانی است که با شرک مرده‌اند و جهان را به‌درود گفته‌اند. در این باره همچون سختگیری و تندی‌ای به میان می‌آید تا دلها از همهٔ رابطه‌ها و خویشیها جز رابطهٔ عقیده کاملاً بگسلد و یکباره آزاد و رها شود.

فقط همایش بر خویشاوندی عقیده قاعدهٔ حرکت اسلامی است. این اصلی از اصول اعتقاد و جهان‌بینی است، همان‌گونه که اصلی از اصول حرکت کردن و روان شدن است... این هم چیزی است که این سورهٔ قاطعانه و بُرّا، آن را بیان و مقرّر داشته است و بارها نیز آن را تکرار کرده است.

✿

از آنجا که سرشت بیعت با خدا، جان نثاری و سر و مال باختن است، سر باز زدن از جهاد برای کسانی که توانا هستند - به هر علّتی و عذر و بهانه‌ای که باشد - کار بسیار زشت و ناپسندی است. واپسگرائی و سر باز زدنی که در جنگ تبوک مشاهده گردید، پدیدهٔ بدی بود که می‌بایستی پیجوئی گردد و سخت بر آن تکیه شود... در آیات بعدی روشن می‌گردد که چه اندازه خدا نسبت به مؤمنان بزرگواری و مهربانی فرموده است، بدان هنگام که واپسگرائی و سر باز زدن مؤمنان مخلص به میان آمده است. چگونه ایزد سبحان از ایشان صرف نظر می‌فرماید و توبه و پشیمانی آنان را می‌پذیرد، چه توبه بر گناهان بزرگ باشد و چه کوچک... همچنین سرنوشت سه نفری را روشن می‌نماید که بدون هیچ گونه حکمی دربارهٔ ایشان به آینده واگذار شده بودند. این سه نفر همان کسانیند که کار و بارشان به خدا حواله داده شده بود و از ایشان قبلاً سخن رفت. کارشان به حال خود رها شد تا پس از گذشت مدّت زمانی این حکم نازل شد:

﴿ لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ، مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا، حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ، وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلَّا إِلَيْهِ، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا. إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾.

خداوند توبۀ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبۀ مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کندی و سستی اراده و اندیشۀ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمۀ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلۀ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبۀ آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رئوف و مهربان است. خداوند توبۀ آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانوادۀ خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدّی رسید که) زمین با همۀ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالأخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبۀ ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

توبه‌ای که خدا از پیغمبر ﷺ پذیرفته است وقتی فهمیده می‌شود که به همۀ حوادث و رخدادهای جنگ تبوک مراجعه شود. ظاهر این است که همچون توبه‌ای متعلّق به همان چیزی است که قبلاً خداوند سبحان به پیغمبر خود ﷺ راجع بدان فرموده است:

﴿ عَفَا اللهُ عَنْكَ. لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴾.

خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد باز مانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد که ایشان (در عذرهائی که می‌آورند) راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند.

(توبه / ۴۳)

این کار وقتی صورت گرفت که گروهی از کسانی که دارا و توانا بودند از پیغمبر ﷺ با بهانه‌های نادرست و عذرهای ساختگی اجازه خواستند در جنگ شرکت نکنند و در مدینه بمانند. پیغمبر ﷺ هم بدیشان اجازه داد. یزدان مهربان در همچون اجتهادی از او صرف نظر فرمود و وی را مورد عفو قرار داد. ولی بدو یادآور شد که بهتر این بود که درنگ می‌کرد تا عذرهای راستان و راستگویان را می‌شناخت و ایشان را از دروغ پردازان و دروغگویان نیرنگباز نادرست تشخیص می‌داد.

توبه‌ای که خدا از مهاجرین و انصار پذیرفته است همان توبه‌ای است که نصّ حاضر بدان اشارت دارد و شرائط و ظروف آن را در این فرمودۀ یزدان بزرگوار به تصویر می‌کشد:

﴿ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ﴾.

آن کسانی که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند، بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف و از راه بدر شود.

برخی از مهاجرین و انصار سرسنگینی کردند و در بیرون رفتن برای جهاد درنگ ورزیدند، ولی به دنبال آن بیرون رفتند و خویشتن را به کاروان سپاهیان رسانیدند، بدان گونه که شرح خواهیم داد. این چنین مهاجرین و انصاری از مؤمنان مخلص و یکرنگ

بودند. برخی از ایشان گوش بـه سـخنان مـنافقان داده بودند، منافقانی که دیگران را از رویاروئی به هـول و هراس افکنده بودند. امّا خدا دلهایشان را بر جای داشت و آنان پس از درنگ و تأخیر به راه افتادند.

خوب است که برخی از شرائط و ظروف جنگ تـبوک را بیان داریم تا در فضائی بسر بریم که یزدان سـبحان آن را «روزگار سختی و دشواری» می‌نامد. همچنین در پرتو آن، سرشت فعل و انفعالات و حرکات و سکناتی را فهم کنیم که چنین جنگی به همراه داشته است. ما در این کار از کتابهای سیرهٔ ابـن هشـام، إمـتاع الأسـماع مقریزی، البدایة و النهایة ابن کثیر، و تفسیر ابن کـثیر، سود می‌بریم:

هنگامی که این نصّ قرآنی نازل گردید که می‌فرماید:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ لاٰ يُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ لاٰ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ، حَتّٰى يُعْطُوا الْجِـزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ... ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جـزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نـه چـیزی را کـه خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سـنّت خـود) تـحریم کرده‌اند حرام می‌دانـند، و نـه آئـین حـقّ را مـی‌پذیرند، پیکار و کـارزار کـنید تـا زمـانی کـه (اسـلام را گـردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازنـد (کـه یک نـوع مـالیات سـرانـه است و از اقلّیتهای مذهبی بـه خـاطر مـعاف بـودن از شـرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود).

(توبه / ۲۹)

پیغمبر خدا ﷺ به اصحاب خود دستور فـرمود کـه برای جنگ با رومیان آماده شوند... ملاحظه می‌گردد که برخورد با رومیان پیش از نزول ایـن آیـات بـوده است، آیاتی که راجع به جنگ مؤته است. چرا که آیات راجع به جنگ مؤته برای بیان طرح و نقشه‌ای است که دائمی است و از حیث نزول در واپسین بخشهائی از قرآن قرار دارد... پیغمبر ﷺ در زمانی به اصـحاب خود آماده باش داد که برای مـردمان بسـیار سـخت و دشوار بود. گرما شـدید بـود. بـر اثـر بـلا و مـصیبت خشکسالی و قحطی بود. میوه‌ها رسیده بودند. مردمان دوست می‌داشتند در میان میوه‌ها و محصولات بمانند و در زیر درختان میوه‌دارشان بنشینند. بر این حـالی کـه داشتند و در این زمانی که بودند، نمی‌خواستند که بار سفر بربندند و به جائی بکوچند. پیغمبر خدا ﷺ کمتر برای جنگی بیرون می‌رفت و با ایـماء و اشـاره بـدان اشاره نکند و آن را پنهان ندارد. به دیگران خبر می‌داد که به راهی و به جائی جز راه و جای اصلی مـی‌رود. مقصد را پنهان مـی‌فرمود و مکـان دیگـری را اعـلان می‌نمود. امّا در جـنگ تـبوک چـنین نکـرد. آن را بـا مردمان در میان نهاد و آشکارا از آن سخن گفت. چرا که فاصلهٔ زیادی در میان بود. وقت سخت و دشواری بود. دشمنانی که به سـویشان رهسـپار مـی‌شد زیـاد بودند. لذا از همچون جنگی نام برد تا مردمان خویشتن را آماده کنند و تدارک آن را بـبینند و تـوشه و ابـزار لازم را فراهم آورند. به مردمان دستور داد آماده شوند و مجهّز گردند. بدیشان خبر داد که می‌خواهد با رومیان بجنگد.

بـعضی از مـنافقان از پـیغمبر خـدا ﷺ درخـواست کردند در مدینه بمانند چرا که می‌ترسند شیفتهٔ جـمال دختران رومی شوند و به دام آنان بیفتند! پیغمبر ﷺ بدیشان اجازه فرمود بمانند! در این باره است که عتاب خدا نسبت به پیغمبر ﷺ سر مـی‌رسد و سـرزنش می‌شود که چرا بدیشان اجـازهٔ هـمچون کـاری را داده است. ایـــن ســـرزنش بـا عـفو خـدا از ایـن اجـتهاد پیغمبر ﷺ آغاز می‌گردد:

﴿ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ. لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكٰاذِبِينَ؟ ﴾.

خدا تو را بیامرزاد! چرا به آنان اجازه دادی (که از جهاد باز مانند و با شما خارج نشوند) پیش از آن که برای تو روشن گردد کـه ایشـان (در عـذرهائی کـه مـی‌آورند) راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند؟

(توبه / ۴۳)

گروهی از منافقان به یکدیگر گفتند: در گرما به سوی جنگ نروید. این را بدان خاطر گفتند تا از جنگ دوری گزینند، و دربارهٔ حقّ و حقیقت همدیگر را بدگمان کنند و به شکّ و تردید اندازند، و پیغمبر خدا ﷺ را به هول و هراس افکنند. خداوند تبارک و تعالی دربارهٔ ایشان نازل فرمود:

﴿ وَ قٰالُوا: لاٰ تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ. قُلْ: نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كٰانُوا يَفْقَهُونَ. فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

می‌گویند: در گرما (ی سوزان تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید. (ای پیغمبر! بدانان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همهٔ آتشهای جهان) است. (بگذار در این جهان بر اثر مسخره کردن مؤمنان) اندکی بخندند و (امّا لازم است بدانند که در آن جهان) بسیار گریه کنند، این جزای کارهائی است که می‌کنند. (توبه/ ۸۱ و ۸۲)

به گوش مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید که مردمانی از منافقان در خانهٔ سویلم یهودی گرد می‌آیند، و مردمان را از پیرامون پیغمبر خدا ﷺ در جنگ تبوک پراکنده و دور می‌کنند. پیغمبر ﷺ طلحه پسر عبیدالله را همراه با دسته‌ای از اصحاب خود به سوی ایشان فرستاد و بدو دستور داد که خانهٔ سویلم را بر روی ایشان بسوزاند. طلحه چنین کرد. ضحّاک پسر خلیفه خویشتن را از پشت بام فرو انداخت و پایش شکست. یاران او نیز خویشتن را فرو انداختند و گریختند. سپس ضحّاک توبه کرد.

آن گاه پیغمبر خدا ﷺ تند و تیز آمادهٔ سفر شد، و به مردمان هم دستور فرمود که آماده شوند و شتاب کنند. ثروتمندان را به هزینه کردن و خرج نمودن و بر مرکبها سوار کردن مجاهدانی تشویق کرد که چیزی نمی‌یافتند که بر آنها سوار شوند و رهسپار میدان کارزار شوند. افراد ثروتمند برای رضای خدا مجاهدانی را بر مرکبها سوار و روانهٔ پیکار کردند. در پیشاپیش همچون ثروتمندانی که خشنودی خدا را می‌خواستند، عثمان پسر عفّان ﷺ بود. او هزینهٔ زیادی را بر عهده گرفت و اموال فراوانی را صرف کرد، آن اندازه که کسی به پای او نرسید... ابن هشام گفته است: کسی که بدو اعتماد دارم برایم روایت کرده است که عثمان برای جیش العسرهٔ جنگ تبوک هزار دینار خرج کرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَللّٰهُمَّ ٱرْضَ عَنْ عُثْمٰانَ فَإِنِّي عَنْهُ رٰاضٍ).

خداوندا از عثمان خشنود شو، چه من از او خشنودم.

عبدالله پسر احمد در مسند پدرش ـ با اِسنادی که داشته است ـ از عبدالرحمن پسر حباب سلمی روایت کرده است و گفته است: پیغمبر ﷺ سخنرانی فرمود و مردمان را برای تجهیز جیش العسره تشویق و تحریک کرد. عثمان پسر عفّان گفت: من صد شتر تقبّل می‌کنم با زین و پالان و یراق. عبدالله پسر احمد می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ را دیدم که از منبر پلّه‌ای پائین آمد. سپس دوباره به تشویق و ترغیب مردمان پرداخت. عثمان دیگر باره گفت: صد شتر دیگر را با زین و یراق بر عهده می‌گیرم. عبدالله پسر احمد می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ را دیدم دستش را تکان داد و با آن شگفت و خوشحالی خود را به تصویر کشید و فرمود:[1]

(مٰا عَلىٰ عُثْمٰانَ مٰا عَمِلَ بَعْدَ هٰذٰا).

پس از این کاری که عثمان کرده است، بر او چیزی نمانده است.

ترمذی از محمّد پسر یسار، او از ابو داود طیالسی، و او از سکن پسر مغیره ابو محمّد بنده‌ای از آن خاندان عثمان، روایت کرده است و گفته است: بدین شیوه حدیث غریبی است. بیهقی از راه عمرو پسر مرزوق از سکن پسر مغیره آن را روایت کرده است و گفته است: سه بار این تشویق و این بخشش صورت گرفته است و سیصد شتر با زین و یراق تعهّد گردیده است...

ابن جریر از راه یحیی پسر ابوکثیر، و از راه سعید که از

۱- عبدالصمد همچون شگفت زده‌ای دستش را بیرون آورد.

قتاده و ابن‌ابوحاتم نقل کرده است، و او از راه حکم پسر أبان که از عکرمه - با واژه‌های گوناگون - روایت کرده است و گفته است: پیغمبر خدا ﷺ مردمان را به صدقه دادن برای جنگ تبوک تشویق و ترغیب فرمود. عبدالرحمن پسر عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: ای پیغمبر خدا، ثروت من هشت هزار درهم است. نیمهٔ آن را با خود آورده‌ام و نیمهٔ دیگر را نگاه داشته‌ام. پیغمبر ﷺ فرمود:

(بٰارَکَ اللهُ لَکَ فیمٰا أَمْسَکْتَ وَ فیمٰا أَعْطَیْتَ).

خداوند به چیزی که نگاه داشته‌ای و به چیزی که عطاء کرده‌ای برکت دهاد.

ابوعقیل صاعی از خرما را بیاورد و گفت: ای پیغمبر خدا دو صاع خرما را به دست آورده‌ام. صاعی را به خدا قرض می‌دهم، و صاعی را برای اهل و عیال خود می‌برم. راوی گوید: منافقان به عیبجوئی از او پرداختند و وی را به باد استهزاء و تمسخر گرفتند و گفتند: ابن عوف آنچه را بخشید محض ریا بود. همچنین گفتند: آیا خدا و پیغمبرش از این یک صاع بی‌نیاز نبودند؟!

در روایتهای دیگری آمده است که دربارهٔ ابوعقیل گفتند: او خواست خویشتن را مطرح کند و بر سر زبانها بیندازد... ابوعقیل کسی بود که در پیش یک یهودی در برابر دو صاع خرما کار می‌کرد... از آن صاعی را برای پیغمبر خدا ﷺ آورد!

سپس مردانی از مسلمانان به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند و می‌گریستند. آنان هفت نفر از انصار و از غیر انصار بودند.[1] از پیغمبر خدا ﷺ درخواست کردند که بدیشان وسیلهٔ سواری دهد تا بتوانند خویشتن را به سرزمین کارزار برسانند. آنان نیازمند بودند. فرمود:

(لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ).

چیزی را نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم.

پشت کردند و با چشمان پر از اشک رفتند. از غم و ناراحتی این که چیزی را نمی‌یافتند که هزینه کنند می‌گریستند.

ابن اسحاق گفته است: به من خبر داده‌اند که ابن یامین پسر عمیر پسر کعب نضری، با ابولیلی عبدالرحمن پسر کعب، و عبدالله پسر مغفّل، برخورد کرد. این دو نفر از زمرهٔ هفت نفر گریان بودند. ابن یامین دید که آنان گریه می‌کنند. گفت: چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ گفتند: به پیش پیغمبر خدا ﷺ رفتیم تا ما را بر مرکبهائی سوار و با خود به کارزار ببرد. ولی چیزی نداشت که ما را بر آن سوار فرماید و ما را با خویشتن به جهاد ببرد. خود ما هم چیزی نداشتیم که خویشتن را با آن مجهّز کنیم و سواره در خدمت او رهسپار پیکار شویم. ابن یامین شتری را که با آن آب می‌کشید بدیشان داد. آن شتر را مرکب خود کردند. مقداری خرما نیز بدیشان داد. آنان با پیغمبر خدا ﷺ رهسپار کارزار گردیدند.

یونس پسر بکیر از ابن اسحاق بیش از این روایت کرده است و گفته است: علبه پسر زید - یکی از گریه‌کنان - همان شب بیرون رفت و تا آنجا که خدا خواست نماز خواند. سپس گریه سر داد و گفت: خداوندا تو به جهاد فرمان داده‌ای و بدان تشویق و ترغیب فرموده‌ای، امّا با وجود این چیزی به من نداده‌ای که آن را توشهٔ خود کنم و بدان خویشتن را آمادهٔ نبرد گردانم. به پیغمبرت نیز چیزی نداده‌ای که با آن بتواند مرکبی برایم تهیّه کند و سوار بر آن روانهٔ کارزارم فرماید. خداوندا هر گونه ستمی که از سوی هر مسلمانی - چه مالی و چه بدنی و چه ناموسی - به من رسیده است آن را می‌بخشم و صدقه می‌کنم... با مردمان بامدادان حاضر آمد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَیْنَ الْمُتَصَدِّقُ هٰذِهِ اللَّیْلَةَ؟).

آن کسی که امشب بخشش کرده است و صدقه داده است کجا است؟.

کسی برنخاست! پیغمبر ﷺ دوباره فرمود:

(أَیْنَ الْمُتَصَدِّقُ؟ فَلْیَقُمْ).

۱- در پایان جزء دهم از این اشخاص سخن رفت. برای اطّلاع بیشتر بدانجا مراجعه شود.

بخشش کننده و صدقه دهنده کجا است؟ بلند شود.

علبه پسر زید بلند شد و آنچه کرده بود و گفته بود به پیغمبر ﷺ خبر داد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَبْشِرْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ كُتِبَتْ لَكَ فِي الزَّكَاةِ الْمُتَقَبَّلَةِ).

مژده باد تو را! سوگند به خدائی که جانم در دست قدرت او است، (آنچه کرده‌ای و گفته‌ای) برای تو جزو زکاتِ پذیرفته شده نوشته شده است.

آن‌گاه پیغمبر ﷺ همراه با کسانی که در خدمتش بودند بیرون رفت. تعداد آنان نزدیک به سی‌هزار نفر بودند که از اهالی مدینه و از افراد قبائل عربهای پیرامون آن فراهم آمده بودند. چند کسی از مسلمانان بدون هرگونه شکّ و تردیدی که داشته باشند، نیّت درونیشان ایشان را به درنگ کشاند و آنان را واپس نشاند. از جمله: کعب پسر مالک، مراره پسر ربیع، هلال پسر أمیّه - این سه نفر کسانی بودند که به تفصیل از داستان ایشان سخن به میان می‌آید - ابوخیثمه، و عمیر پسر وهب جمحی... پیغمبر خدا ﷺ در «ثنیّة الوداع» اردو زد. عبدالله پسر أبیّ - سر دستهٔ نفاق - جداگانه اردوی خود را پائین‌تر از او بر پا داشت. ابن اسحاق گفته است: از جملهٔ چیزهائی که گمان می‌برند این است که اردوی او کمتر از اردوی پیغمبر ﷺ نبوده است... ولیکن روایتهای دیگری می‌گوید: کسانی که عملاً واپس کشیدند و در مدینه ماندند کمتر از صد نفر بودند. هنگامی که پیغمبر ﷺ به راه افتاد، عبدالله پسر ابیّ همراه با منافقان و کسانی که گرفتار شکّ و تردید بودند با پیغمبر ﷺ حرکت نکردند و بر جای ماندند. پیغمبر ﷺ به راه خود ادامه داد. در مسیر راه هر وقت کسی واپس می‌کشید و بر جای می‌ماند، به پیغمبر ﷺ عرض می‌کردند: ای پیغمبر خدا، فلانی واپس کشید و نیامد. می‌فرمود:

(دَعُوهُ فَإِنْ يَكُ فِيهِ خَيْرٌ فَسَيُلْحِقُهُ اللهُ تَعَالَىٰ بِكُمْ، وَ إِنْ يَكُنْ غَيْرُ ذٰلِكَ فَقَدْ أَرَاحَكُمُ اللهُ مِنْهُ).

او را رها کنید. اگر در او خیری باشد، یزدان بزرگوار او را به شما ملحق می‌گرداند، و اگر جز این باشد، یزدان شما را از دست او آسوده کرده است.

شتر ابوذر درماند و او بر پشت آن به انتظار نشست. هنگامی که دید درمی‌ماند و حرکت نمی‌کند، کالاهای خود را از پشت شتر برگرفت و بر دوش خود گذاشت و به راه افتاد و در پی پیغمبر خدا ﷺ پیاده رهسپار شد. پیغمبر خدا ﷺ در یکی از منزلگاه‌ها پائین آمد. فردی از مسلمانان پشت سر را وارنداز کرد و گفت: ای پیغمبر خدا، این مرد تنها و پیاده جاده را طی می‌کند و راه را می‌سپرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(كُنْ أَبَا ذَرٍّ).

ابوذر باش.

هنگامی که مردمان دقّت کردند، گفتند: ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند او ابوذر است. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(رَحِمَ اللهُ أَبَا ذَرٍّ، يَمْشِي وَحْدَهُ، وَ يَمُوتُ وَحْدَهُ، وَ يُبْعَثُ وَحْدَهُ).

خداوند رحمت کناد ابوذر را، تنها راه می‌رود، و تنها می‌میرد، و تنها زنده و برانگیخته می‌شود.

ابوخیثمه پس از آن چند روزی با پیغمبر خدا ﷺ راه رفت، به میان اهل و عیال خود در روز گرمی برگشت. دو زن خود را در زیر دو آلاچیق باغچهٔ منزلش دید. هر یک از آنان آلاچیق خویش را آب‌پاشی و تمییز کرده بود، و آب را در آنجا برای او سرد و خنک نموده بود، و خوراک و طعامی را تهیه دیده بود. هنگامی که ابوخیثمه به خانه وارد شد بر دم در آلاچیق ایستاد، و نگاهی به زنان خود انداخت و چیزهائی را وارنداز کرد که آنان برای او آماده کرده بودند. گفت: پیغمبر خدا ﷺ در برابر خورشید سوزان و در مقابل باد و گرما قرار دارد، و ابوخیثمه در زیر سایهٔ خنک و در میان خوراک و طعام آماده، و در کنار زنهای زیبای خود، و در خانهٔ خویش ایستاده است و آرام گرفته است؟! این انصاف و دادگری نیست! سپس گفت: به خدا سوگند به آلاچیق هیچ کدام از شما درنمی‌آیم تا خود را به پیغمبر خدا ﷺ نرسانم! پس زاد و

توشه‌ای برای من آماده سازید. آن دو زن چنین کردند. آن گاه شتر آبکش خود را پیش کشید و بر آن سوار گردید و به دنبال پیغمبر خدا ﷺ به راه افتاد و او را جست! وقتی به خدمت پیغمبر ﷺ رسید که او در تبوک پیاده شده بود... عمیر پسر وهب جمحی نیز که به دنبال جستن پیغمبر خدا ﷺ راه افتاده بود و او را می‌طلبید، در راه به ابوخیثمه رسید. دو نفری راه را در پیش گرفتند. وقتی که به تبوک نزدیک شدند ابوخیثمه به عمیر پسر وهب گفت: مرا گناهی است که تو را نیست. تو بمان تا من اوّل به خدمت پیغمبر خدا ﷺ برسم، آن گاه تو بیا. عمیر چنین کرد. ابوخیثمه به پیغمبر ﷺ نزدیک گردید، بدان هنگام که در تبوک پیاده شده بود. مردمان گفتند: سواری در راه است و می‌آید. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(كُنْ أَبَا خَيْثَمَةَ!).

ابوخیثمه باش!.

گفتند: ای پیغمبر خدا، او به خدا سوگند ابوخیثمه است! وقتی که شتر خود را خواباند، و بر پیغمبر خدا ﷺ سلام کرد، پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(أَوْلىٰ لَكَ يا أَبَا خَيْثَمَةَ!).

مرگت باد ای ابوخیثمه!.

آن گاه ابوخیثمه داستان خود را برای پیغمبر خدا ﷺ روایت کرد. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(خَيْراً).

خیر خواهد بود. (ان‌شاءالله).

و برای او دعای خیر کرد.

ابن اسحاق گفته است: گروهی از منافقان، از جمله: ودیعه پسر ثابت همپیمان بنی عمرو پسر عوف، و مردی از قبیلهٔ اشجع همپیمان بنی سلمه که بدو «مُخشن پسر حُمیر» یا «مخشی» برابر سخن ابن هشام، گفته می‌شد، به پیغمبر خدا ﷺ اشاره می‌کردند بدان هنگام که رهسپار تبوک بود، و به یکدیگر می‌گفتند: آیا گمان می‌برید که جنگ چابک‌سواران سفید پوست - مرادشان رومیها بود - همچون جنگ عربها با عربها است؟! به خدا سوگند، انگار ما فردا شما را دست و پا بسته و به غل و زنجیر کشیده خواهیم یافت... این سخن را برای بیم دادن و به هراس انداختن مؤمنان می‌گفتند... مخشن پسر حمیر گفته است: به خدا سوگند، دوست می‌داشتم که حکم می‌کردم به هر یک از ما صد تازیانه زده می‌شد و با ما مصالحه و سازش می‌گردید، و آیاتی از قرآن در بارهٔ ما نازل نمی‌شد، و از این سخنان شما نجات پیدا می‌کردیم. ابن اسحاق گفته است: به من خبر داده‌اند که پیغمبر خدا ﷺ به عمّار پسر یاسر فرمود:

(أَدْرِكِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ قَدِ احْتَرَقُوا فَسَلْهُمْ عَمَّا قالُوا، فَإِنْ أَنْكَرُوا، فَقُلْ: بَلىٰ قُلْتُمْ كَذٰا و كَذٰا).

این مردمان را دریاب که سوختند. از ایشان دربارهٔ آنچه گفته‌اند بپرس، اگر انکار کردند، بگو: بلی که چنین و چنان گفته‌اید.

عمّار به سوی ایشان رفت و در این باره با آنان سخن گفت. به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند و معذرت خواهی کردند. ودیعه پسر ثابت گفت، در حالی که پیغمبر خدا ﷺ بر شتر خود سوار و ایستاده بود و ودیعه پسر ثابت پالان شتر را گرفته بود: ای پیغمبر خدا، ما بی‌قصد و غرض سخن می‌گفتیم و با یکدیگر بازی و شوخی می‌کردیم... یزدان سبحان در این باره نازل فرمود:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ: إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ. قُلْ: أَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ ﴾.

اگر از آنان (دربارهٔ سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا به خدا و آیات او و پیغمبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟!. (توبه / ۶۵)

مخشّن پسر حمیر گفت: ای پیغمبر خدا، نام من و نام پدرم مرا بیچاره و بدبخت کرده است![1] کسی که در

۱- چراکه «مُخَشّن» به معنی «کینه‌توز و تندخو» و «حُمَیْر» به معنی «خرک» است. (مترجم)

این آیه بخشیده شد مخشّن پسر حمیر است. از آن به بعد عبدالرحمن نامیده شد. او عاجزانه از خدا خواست که شهید شود و کسی از مکان او اطّلاع نداشته باشد. در جنگ یمامه کشته شد، و نشانی از او به دست نیامد. ابن لهیعه از ابوالأسود، و او از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از تبوک برگشت - پس از آن که در آنجا ده شب و اندی، ماندگار شد و جنگی در نگرفت - در راه برگشت، گروهی از منافقان خواستند در راه ناگهانی بر سر پیغمبر ﷺ بتازند و او را از بالای گردنه به پائین اندازند و کارش را یکسره سازند. توطئۀ ایشان به پیغمبر ﷺ اطّلاع داده شد. به مردمان دستور داد از درّه عبور بکنند، و خودش از گردنه بالا رفت. آن دسته از منافقان در خدمت او از گردنه عبور کردند. بر چهره‌های خود روبند زده بودند. پیغمبر خدا ﷺ به عمّار پسر یاسر، و به حذیفه پسر یمان، دستور داد که با او باشند و با او پیاده راه بروند. عمّار زمام شتر را گرفته بود، و حذیفه آن را می‌راند. وقتی که راه می‌رفتند ناگهان متوجّه شدند که آن گروه منافق پیرامون ایشان را گرفتند و آنان را احاطه کردند. پیغمبر خدا ﷺ خشمگین شد. حذیفه متوجّه خشم او گردید. به سوی ایشان دوید، در حالی که چوگانی در دست داشت. با چوگان بر سر و صورت مرکبهایشان زد. هنگامی که حذیفه را بدین نحو دیدند گمان بردند توطئۀ آنان برملا گردیده است و نقشۀ بزرگ ایشان نقش بر آب شده است. با شتاب خود را به میان مردمان افکندند و آمیزۀ ایشان شدند. حذیفه به سوی پیغمبر ﷺ برگشت و خود را بدو رسانید. پیغمبر ﷺ به یاسر و حذیفه دستور داد که شتاب کنند. با سرعت گردنه را پشت سر گذاشتند، و در آن سوی گردنه ایستادند و منتظر مردمان ماندند. سپس پیغمبر خدا ﷺ به حذیفه فرمود:

(هَلْ عَرَفْتَ هٰؤُلاٰءِ الْقَوْمَ؟).

آیا این دسته را شناسائی کردی؟.

حذیفه پاسخ داد: در دل تاریکی شب جز مرکبهایشان را نشناختم. دیجور ایشان را فرا گرفته بود و شناسائی نمی‌شدند. آن گاه پیغمبر فرمود:

(عَلِمْتُمٰا مٰا كٰانَ مِنْ شَأْنِ هٰؤُلاٰءِ الرَّكْبِ؟).

آیا دانستید که کار این سواران چه بود؟.

گفتند: نه ... بدیشان خبر داد که توطئۀ آنان چه بوده است و توافق آنان بر چه بوده است. اسمهای یکان یکان ایشان را فرمود، و از آن دو نفر خواست این مسأله را پنهان نمایند و آن را پخش نکنند. بدو عرض کردند: ای پیغمبر خدا، دستور نمی‌دهی ایشان را بکشند؟ فرمود:

(أَكْرَهُ أَنْ يَتَحَدَّثَ النّٰاسُ أَنَّ مُحَمَّداً يَقْتُلُ أَصْحٰابَهُ).

نمی‌خواهم که مردمان بگویند: محمّد یاران خود را می‌کشد.

ابن کثیر در «البدایة و النهایة» گفته است:

ابن اسحاق این داستان را روایت کرده است، جز این که گفته است که پیغمبر ﷺ نامهای آن اشخاص را تنها به حذیفه پسر یمان گفت... این هم همسان روایت پیشین است. خدا هم بهتر می‌داند.[1]

امّا سختی و دشواری‌ای گریبانگیر مسلمانان در جنگ تبوک گردید، برخی از روایات شواهدی از آن را نقل کرده‌اند... ابن کثیر در تفسیر گفته است:

مجاهد و برخی دیگر گفته‌اند، این آیه در بارۀ جنگ تبوک نازل گردیده است:

﴿لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

خداوند توبۀ پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبۀ مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کندی و سستی اراده و

۱- این روایت را در سیرۀ ابن هشام به نقل از ابن اسحاق پیدا نکردم.

اندیشهٔ بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمهٔ راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیلهٔ سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حقّ به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رئوف و مهربان است.

چرا که مسلمانان به سوی جنگ تبوک در وقت بسیار سختی بیرون رفتند. خشکسالی بود. گرمای شدیدی بود. از نظر توشه و آب در تنگنا بودند. قتاده گفته است: مسلمانان در زبانه‌های گرما به سوی شام برای جنگ تبوک بیرون شدند. تنها خدا می‌داند که چه رنجی دیدند. آن اندازه در مضیقه بودند که گفته‌اند دو مرد دانهٔ خرمائی را میان خود به دو نیمه قسمت می‌کردند. گاهی گروهی خرمائی را در میان خود دست به دست می‌نمودند. این یکی آن را می‌مکید و آب بر روی آن می‌نوشید. دیگری آن را می‌گرفت و می‌مکید و آب بر روی آب می‌نوشید، و به نوبه آن دانهٔ خرما را می‌مکیدند و بر روی آن آب می‌نوشیدند! خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت و از جنگ آنان را برگرداند.

ابن جریر با اسنادی که دارد و آن را به عبدالله پسر عبّاس می‌رساند، روایت کرده است: از عمر پسر خطّاب دربارهٔ سختیهای جنگ تبوک سؤال شد. گفت: همراه با پیغمبر خدا ﷺ به سوی تبوک به راه افتادیم. در منزلگاهی پائین آمدیم. در آنجا چنان تشنگی بر ما چیره شد که گمان بردیم گردنمان پاره خواهد شد و از پای درخواهیم آمد. چون کسی به جستجوی آب می‌رفت و بازنمی‌گشت گمان می‌رفت که گردنش گسیخته است و هلاک گردیده است. چه بسا کسانی بودند که شتر خود را نحر می‌کردند و شکمبه‌اش را می‌فشردند و آب و خونابهٔ آن را می‌آشامیدند و بازماندهٔ آن را بر جگر خویش می‌گذاشتند!

ابن جریر گفته است دربارهٔ آیهٔ:

﴿ لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر و توبهٔ مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی و دشواری از پیغمبر پیروی کردند.

یعنی سختی و دشواری از نظر هزینه، وسیلهٔ سواری، توشه، و آب...

﴿ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ﴾.

بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود.

یعنی منحرف شود از حقّ، و دربارهٔ آئین پیغمبر ﷺ دچار شکّ و گمان شود، و دستخوش تردیداز این بابت گردد که اگر آئین ایشان حقّ است مسلمانان چرا باید دچار سختی و مشقّت و ناراحتی در سفرشان و در جنگشان گردند؟!

﴿ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ﴾.

باز هم خدا توبهٔ آنان را پذیرفت.

ابن جریر می‌گوید. یعنی سپس توبه و بازگشت به سوی خدا را نصیبشان کرد، و از نعمت ثبات، بر آئین خدا بهره‌مندشان ساخت.

﴿ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾.

چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است.

شاید این بررسی امروزه برایمان به تصویر کشد که «سختی و دشواری» چگونه بوده است. همچنین پرتوی از آن فضائی را پیش چشمانمان دارد که در آن زمان جامعهٔ مسلمانان در آن بسر می‌بردند. از دیگر سو تفاوت مراتب ایمانی نیز جلوه‌گر آید، از جمله: یقین و باور خوبی که دسته‌ای داشتند، و تزلزل و تردّدی که گروهی زیر پتکهای سختی و دشواری پیدا می‌کردند، و نفاق بزهکارانه‌ای که جماعتی بدان دچار آمده بودند، و نفاق توطئه‌گرانه‌ای که طائفه‌ای طرح آن را درانداخته بودند... اینها چیزهائی بود که پیش از هر چیز بیانگر حالت عمومی و وضع همگانی ترکیب‌بند اندامان جامعه

در این برهه از زمان است، و در مرتبهٔ دوم بیانگر رنج و مشقّتی است که در رویاروئی با رومیان در میان بوده است، و خود سختیها و دشواریها به همراه داشته است، رنج و مشقّتی که برای آزمایش و آزمون پیش کشیده شده است، و چه بسا یزدان سبحان محض امتحان و آزمون، و کشف حقّ و باطل، و جداسازی نادرست از درست، آن را مقدّر فرموده باشد.

✿

این همان رنج و مشقّتی است که واپس کشیدگان در آن واپس کشیدند و بر جای ماندند. بسیاری از ایشان منافقانی بودند که پیشتر از کار و بارشان سخن رفت. و مسلمانانی بودند که از روی شکّ و نفاق واپس نکشیده بودند. بلکه کسانی بودند که از تنبلی در خانه نشسته بودند، و برای آسایش و آرمیدن در زیر سایه‌های درختان مدینه حرکت ننموده بودند. اینان دو گروه بودند، گروهی قبلاً دربارهٔ ایشان داوری صورت گرفته است. آنان کسانیند که کار خوبی را با کار بد دیگری آمیخته‌اند، و به گناهان خویش اعتراف نموده‌اند... گروه دیگری:

﴿ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ﴾.

به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد و یا بر آنان می‌بخشاید. (توبه / ۱۰۶)

اینان همان سه نفری هستند که واپس نهاده شدند، یعنی بدون هیچ گونه حکمی به حال خود رها شدند، و کارشان به آینده واگذار گردید تا یزدان سبحان دربارهٔ ایشان فرمان صادر می‌فرماید. در اینجا تفصیل کارشان به میان می‌آید پس از آن که حکم آنان به آینده واگذار شده بود و در روند قرآنی نیز بعدها از ایشان سخن رفته است.

پیش از این که ما دربارهٔ اینان چیزی در تفسیر نصّ قرآنی بگوئیم، نصّی که حال و وضع ایشان را به تصویر می‌کشد؛ و پیش از این که صورت هنرمندانهٔ اعجازانگیزی را بررسی کنیم که تعبیر قرآنی از ایشان و از حالشان ترسیم می‌کند، می‌گذاریم یکی از آنان از چیزی که بوده است سخن بگوید... این شخص، کعب پسر مالک ﷺ است:

احمد و بخاری و مسلم از طریق زهری این روایت را استخراج کرده‌اند که زهری گفته است عبدالرحمن پسر عبدالله پسر کعب پسر مالک، به من خبر داده است که عبدالله پسر کعب پسر مالک - او عصاکش کعب از بین فرزندانش بود وقتی که کعب کور شد - گفته است: در جنگی جز جنگ تبوک از پیغمبر خدا ﷺ واپس نکشیده‌ام و بر جای نمانده‌ام. همچنین در جنگ بدر نیز در خدمتشان نبوده‌ام و کسی هم که به جنگ بدر نرفته است مورد عتاب و سرزنش قرار نگرفته است. بلکه پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان بیرون رفتند و می‌خواستند خود را به کاروان قریش برسانند، ولی یزدان ایشان را با دشمنانشان رویاروی گرداند، بدون این که قبلاً به یکدیگر وعدهٔ ملاقات و درگیری داده باشند.

در شب عقبه با پیغمبر خدا ﷺ حاضر آمدم، بدان هنگام که بر پذیرش اسلام پیمان بستیم. هرگز حاضر نیستم آن شب عقبه را با حضور در جنگ بدر عوض کنم، هر چند که جنگ بدر بیشتر بر سر زبان مردمان است و مشهورتر از شب عقبه است. داستان من این است بدان هنگام که در جنگ تبوک واپس کشیدم و در خانه گرفتم و نشستم. هیچ وقت از آن زمان که از جنگ تبوک واپس کشیده‌ام نیرومندتر و داراتر و دست و بال بازتر نبوده‌ام. به خدا سوگند هرگز من دو مرکب سواری با همدیگر نداشته‌ام. در آن زمان من دو مرکب سواری را برای جنگ تبوک تهیّه دیده بودم. پیغمبر خدا ﷺ هر وقت می‌خواست به جنگی برود محلّ آن را پنهان می‌کرد و جای دیگری را نام می‌برد مگر در این جنگ که آشکارا از آن نام برد. پیغمبر خدا ﷺ در گرمای شدیدی به سوی جنگ تبوک حرکت کرد. سفر دور و درازی را در پیش گرفت. راه‌های دور و دراز و فرازها و نشیبهای فراوانی را پشت سر گذاشت.

رو به سوی دشمنان زیادی کرد. این بود که روشن و آشکار کار را با مسلمانان در میان گذاشت تا خویشتن را چنان که باید برای رویاروئی با دشمنانشان آماده کنند و ساز و برگ و توشهٔ لازم را برگیرند. بدیشان فرمود به کجا می‌رود. مسلمانانی که با پیغمبر خدا ﷺ بودند و در خدمتش حرکت کردند زیاد بودند و کتاب بزرگی نمی‌تواند آنان را در خود گرد آورد.

کعب رضی الله عنه گفته است: کمتر کسی بود که بخواهد غائب شود و نداند که غیبت او بر پیغمبر ﷺ پنهان می‌ماند و متوجّه عدم حضور او نمی‌شود مگر این که وحی بر او نازل شود و از سوی خداوند بزرگوار باخبر گردد. پیغمبر خدا ﷺ وقتی به سوی جنگ تبوک حرکت فرمود که میوه‌ها رسیده بودند و سایه‌ها خوشایند گردیده بودند. من دوست داشتم از میوه‌ها و سایه‌ها استفاده کنم. پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان آمادهٔ حرکت شدند. من هم خواستم خویشتن را با ایشان آماده کنم. سپس پشیمان می‌شدم و از تصمیم خود برمی‌گشتم و کاری نمی‌کردم. به خود می‌گفتم: من اگر بخواهم همچون کاری را می‌توانم بکنم. ندای وجدان پیوسته چنین چیزی را به گوش درونم می‌خواند تا وقتی فرا رسید که مسلمانان کاملاً آماده گردیدند. پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان بامدادان حاضر آمدند. من هنوز کاری نکرده بودم. فریاد وجدان به گوشم می‌خواند، تا بدانجا که مسلمانان حرکت کردند و شتابان راه جنگ را در پیش گرفتند. تصمیم گرفتم که پا شوم و بار سفر بربندم و خویشتن را به مسلمانان برسانم. کاش چنین می‌کردم. امّا چنین مقدّر نبود و من بازماندم. پس از آن که پیغمبر خدا ﷺ رفتند، هر وقت بیرون می‌آمدم و به میان مردمان می‌رفتم، کسی را الگوی خود نمی‌دیدم. هر که را می‌دیدم یا مردی بود که متّهم به نفاق بود، و یا مردی بود که یزدان سبحان عذر وی را پذیرفته بود و معذورش داشته باشد. پیغمبر خدا ﷺ از من یاد نکرده بود و نام مرا نگفته بود تا به تبوک رسیده بود. هنگامی که در تبوک در میان گروهی نشسته بود فرموده بود:

(مٰا فَعَلَ کَعْبُ بْنُ مٰالِکٍ؟).

کعب پسر مالک چه کرده است؟.

مردی از بنوسلمه بدو عرض می‌کند: ای پیغمبر خدا، جامه‌های ابریشمی او و نگاه کردن به دوشهایش او را بازداشته است! معاذ پسر جبل بدو می‌گوید: چه سخن بدی که گفتی! به خدا سوگند ای پیغمبر خدا، ما جز خیر و خوبی از او سراغ نداریم. پیغمبر خدا ﷺ ساکت می‌ماند و چیزی نمی‌فرماید.

کعب پسر مالک می‌گوید: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ از تبوک به سوی مدینه بازگشت غم و اندوه مرا در بر گرفت و آشفته و پریشان شدم. به تلاش افتادم که چه دروغی را سر هم کنم، و چه بگویم که خویشتن را فردا از خشم پیغمبر ﷺ برهانم؟ از همهٔ افراد خانواده در این باره کمک می‌گرفتم که صاحب نظر بودند. وقتی که به من گفته شد که پیغمبر خدا ﷺ برگشته است، باطل از من دور گردید و بیهوده‌گوئی راه زوال پذیرفت. دانستم که دیگر از دست پیغمبر ﷺ به هیچ وجه رهائی ندارم. تصمیم گرفتم جز راست بدو نگویم. بامدادان پیغمبر ﷺ برگشت. هر وقت هم از سفری برمی‌گشت نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و سپس می‌نشست و مردمان را پند و اندرز می‌داد. این بار نیز وقتی که چنین کرد، واپس کشیدگان و برجای نشستگان آمدند و شروع به عذرتراشی و معذرت خواهی کردند و برای او سوگندها خوردند. آنان هشتاد و اند نفری بودند. پیغمبر خدا ﷺ ظاهر حالشان را در نظر گرفت و با ایشان بیعت فرمود و برایشان درخواست آمرزش کرد، و نیّات و اسرار درونشان را به یزدان حواله کرد. وقتی که من به خدمتش رسیدم و بر او سلام کردم، لبخند تلخی زد که ناشی از خشم بود. سپس به من فرمود:

(تَعٰالَ).

بیا.
آهسته و آرام به سویش رفتم و در خدمتش نشستم. به من فرمود:
(مٰا خَلَّفَکَ؟ أَلَمْ تَکُنْ قَدِ اشْتَرَیْتَ ظَهْرَکَ؟).
چه چیز تو را واپس کشید و بر جای بداشت؟ مگر تو مرکب خود را نخریده بودی؟.
گفتم: ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند اگر در پیش کس دیگری جز تو از ساکنان دنیا می‌نشستم می‌دانستم که با چه عذر و بهانه‌ای خویشتن را از خشم او برهانم. من که می‌توانم به مجادله بپردازم، ولیکن من می‌دانم اگر امروز با تو دروغ بگویم و تو را با دروغها از خود خشنود کنم، چه بسا هر چه زودتر خدا تو را بر من خشمگین گرداند. اگر هم با تو جز راست نگویم از من دلگیر می‌شوی، ولی من راست را می‌گویم و سرانجام خوب آن را در پیشگاه خدا چشم می‌دارم. به خدا سوگند هیچ گونه عذری ندارم! به خدا سوگند بدان هنگام که از تو واپس کشیدم و خانه‌نشینی گزیدم، هرگز این چنین نیرومند و دارا و دست و بال باز نبوده‌ام!
پیغمبر ﷺ فرمود:
(أَمّٰا هٰذٰا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتّٰی یَقْضِیَ اللّٰهُ فیکَ).
امّا این یکی راست گفت... بلند شو و برو تا یزدان دربارهٔ تو داوری می‌فرماید.
پس بلند شدم و رفتم. مردانی از بنوسلمه شتابان به سویم آمدند و همگام با من راه افتادند و به من گفتند: به خدا سوگند تاکنون ما از تو گناهی ندیده‌ایم که مرتکب آن شوی، تو نتوانستی در خدمت پیغمبر خدا ﷺ همچون کسانی که واپس کشیده بودند و عذر خود را طلبیدند، عذر خویشتن را بطلبی. طلب آمرزش پیغمبر ﷺ برای عفو گناه تو بس بود. کعب پاسخشان داد و گفت: به خدا سوگند، آن اندازه مرا سرزنش کردند و سرکوفت زدند که کمی مانده بود به خدمت پیغمبر خدا ﷺ برگردم و خویشتن را تکذیب کنم. سرانجام بدیشان گفتم: آیا کسی همچون من به گناه خود اعتراف کرد و اصل واقعیّت را گفت؟ گفتند: بلی، دو مرد همچون تو به گناه خود اعتراف کردند و اصل واقعیّت را گفتند. همان چیزی بدیشان گفته شد که به تو گفته شد. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ گفتند: آنان مراره پسر ربیع، و هلال پسر أمیّهٔ واقفی بودند. ایشان برایم دو مرد صالح و بایسته‌ای را نام بردند که در جنگ بدر شرکت داشتند. آن دو نفر سرمشق و الگو بودند. هنگامی که نامهایشان را به من گفتند، به نزدشان رفتم.
کعب می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ به مردمان دستور فرمود با ما سه نفر صحبت و گفتگو نکنند، تنها با ما سه نفر از میان همهٔ کسانی که از او واپس کشیده بودند و عقب مانده بودند سخن گفته نشود! مردمان از ما روی بگردانیدند و دوری گزیدند - یا گفته است: با ما دگرگون شدند - تا آنجا که سرزمین مدینه برای من ناآشنا شد. انگار مدینه سرزمین سابق نیست، سرزمینی که آن را می‌شناختم! پنجاه شبانه روز بدین حال و وضع ماندیم. دو نفری که همچون من بودند، در منزلهای خود آرام گرفتند و نشستند. ولی من با مردمان راه می‌رفتم و گام برمی‌داشتم و در تلاش و تکاپو بودم. بیرون می‌آمدم و با مسلمانان در نماز شرکت می‌کردم و در بازارها گشت می‌زدم، امّا کسی با من سخن نمی‌گفت. به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌رفتم و بر او سلام می‌کردم، بدان هنگام که پس از ادای نماز می‌نشست. به خود می‌گفتم: آیا برای پاسخ سلام لبهای خود را جنباند یا خیر؟ سپس نزدیک بدو نماز می‌خواندم و دزدانه بدو نگاه می‌کردم. وقتی که به نماز می‌پرداختم به من نگاه می‌کرد. زمانی که بدو می‌نگریستم، از من روی می‌گردانید. قهر کردن مسلمانان با ما به طول انجامید... از دیوار باغ ابوقتاده بالا رفتم و خویشتن را به میان باغ انداختم. ابوقتاده پسر عموی من بود و از همه کس برایم عزیزتر و گرامی‌تر بود. بر او سلام کردم. به خدا سوگند پاسخ سلام مرا نداد. بدو گفتم: ای ابوقتاده تو را به خدای بزرگوار سوگند می‌دهم، آیا تو می‌دانی من خدا و

پیغمبرش را دوست می‌دارم؟ ابوقتاده ساکت ماند و چیزی نگفت. دوباره او را قسم دادم، ولی باز ساکت ماند و چیزی نگفت. دیگر باره او را سوگند دادم... ابوقتاده گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند. چشمانم لبریز از اشک شد و پشت کردم و رفتم و از دیوار باغ به بیرون پریدم.

وقتی از اوقات از بازار مدینه می‌گذشتم. ناگهان یک شخص نبطی از انباط شام که خوراکی را آورده بود و در مدینه می‌فروخت، شنیدم که می‌گفت: چه کسی مرا به کعب پسر مالک رهنمود می‌کند؟ مردمان او را با اشاره متوجّه من کردند. به سوی من آمد و نامه‌ای از پادشاه غسّان به من داد. من نویسنده بودم. نامه را خواندم. در آن نوشته شده بود:

پس از سلام، به من خبر داده‌اند که دوستت با تو جفا کرده است و از تو بریده است. خدا تو را در سرزمین خواری رها نکرده است و ضائع نگردانیده است. به پیش ما بیا، با تو برابری و برادری خواهیم کرد...

هنگامی که نامه را خواندم گفتم: این هم بلا و مصیبت دیگری است. نامه را به میان تنور انداختم و آن را سوزاندم... هنگامی که چهل شبانه‌روز از پنجاه شبانه‌روز گذشت، فرستادهٔ پیغمبر خدا ﷺ به پیش من آمد و گفت: پیغمبر خدا ﷺ به تو دستور می‌دهد که از زن خود دوری گزینی و با او همبستر نشوی. گفتم: آیا او را طلاق بدهم یا چه کار بکنم؟ گفت: از او کناره‌گیری کن و با او نزدیکی زناشوئی نکن. فرستادهٔ پیغمبر ﷺ به سوی دو نفر همسان من نیز ارسال گردید و همچون پیغامی بدیشان هم داده شد. به زنم گفتم: به پیش خانوادهٔ خود برگرد و در نزد آنان بمان تا یزدان در این باره داوری خواهد کرد و دستور خواهد داد. زن هلال پسر امیّه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت و گفت: ای پیغمبر خدا، هلال پیر از دست رفته‌ای است و خادمی ندارد، آیا نمی‌پسندی که او را خدمت کنم؟ فرمود:

(لاٰ، وَلٰکِنْ لاٰ یَقْرُبَنَّکِ).

نه، ولی با تو نزدیکی زناشوئی نکند.

زن هلال گفت: به خدا سوگند، او برای انجام هیچ کاری نمی‌تواند حرکت بکند. به خدا سوگند او پیوسته گریه می‌کند. او از آن زمان که خواسته‌ای همچون شود و با ایشان نگویند و نخندند و ننشینند و نروند تا به امروز همیشه گریه می‌کند. کعب می‌گوید: یکی از خانواده‌ام به من گفت: اگر راجع به زنت با پیغمبر خدا ﷺ صحبت می‌کردی و اجازه می‌گرفتی که در پیش تو بماند و تو را خدمت کند، چه بسا اجازه فرمایند. او همچون اجازه‌ای را به زن هلال داده است که وی را خدمت کند. گفتم: به خدا سوگند از پیغمبر خدا ﷺ همچون اجازه‌ای را نخواهم خواست. من که جوان هستم، نمی‌دانم اگر اجازهٔ زنم را برای خدمت کردنم از پیغمبر ﷺ درخواست کنم، نمی‌دانم چه خواهد فرمود.

کعب می‌گوید: نماز صبح روز پنجاه شبانه‌روز را پشت بام خانه‌ای می‌خواندم. در آن هنگام که من نشسته بودم و همان حالی را داشتم که یزدان فرموده است... سخت دلتنگ بودم. زمین با همهٔ فراخی بر من تنگ گردیده بود. ناگهان شنیدم کسی که خود را به بالای کوه سَلع رسانده بود با تمام توان فریاد زد: ای کعب پسر مالک، مژده باد تو را! به سجده افتادم. دانستم که گشایشی دست داده است. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ نماز صبح را خواند، پذیرش توبهٔ ما را از سوی خدا اعلام کرد. مردمان به ما تبریک و شادباش می‌گفتند. مژده رسانهائی به سوی دو شخص همکار و همدرد من رفتند. کسی اسبی را به سویم به تاخت درآورد، و فرد دیگری از قبیلهٔ اسلم شتابان به سوی من آمد و خود را به بالای کوه رساند. صدای او بر اسب پیشی گرفت. هنگامی که آن کس به من رسید که صدای او را شنیده بودم و به من مژده داد، دو تکّه از جامه‌هایم را از تن بیرون آوردم و آنها را بدو مژدگانی دادم. به خدا سوگند آن روز جز این دو تکّه جامه نداشتم. دو تکّه جامه را عاریه گرفتم و پوشیدم و به

سوی پیغمبر خدا ﷺ حرکت کردم. مردمان دسته دسته و گروه گروه به من می‌رسیدند و توبه را به من تبریک می‌گفتند و می‌فرمودند: پذیرش توبه‌ات از سوی یزدان جهان بر تو مبارک باد! به همین منوال به مسجد رسیدم. داخل مسجد رفتم، ناگهان دیدم پیغمبر خدا ﷺ در مسجد نشسته است و مردمان پیرامون او نشسته‌اند. طلحه پسر عبید برخاست و به سویم دوید و به من دست داد و احوالپرسی نمود و تبریک گفت. به خدا سوگند از میان مهاجران کسی جز او بلند نشد و به سوی من نیامد. ابن اسحاق گفته است: کعب ﷺ هرگز این کار طلحه را فراموش نمی‌کرد.

کعب می‌گوید: هنگامی که بر پیغمبر خدا ﷺ سلام کردم، در حالی که چهره‌اش از شادی و سرور می‌درخشید، فرمود:

(أَبْشِرْ بِخَیْرِ یَوْمٍ مَرَّ عَلَیْکَ مُنْذُ وَلَدَتْکَ أُمُّکَ).

مژده باد تو را به بهترین روزی که بر تو سپری شده است از آن زمان که مادرت تو را زائیده است و به دنیا آورده است.

گفتم: ای پیغمبر خدا، این مژده از سوی تو است یا از سوی خدا؟ فرمود:

(لاٰ بَلْ مِنْ عِنْدِ اللهِ).

نه از سوی من است، بلکه از سوی خدا است.

پیغمبر خدا ﷺ وقتی که شاد می‌شدند چهره‌اش منوّر می‌شد تا آنجا که انگار قطعه‌ای از ماه است. ما این را از او سراغ داشتیم. هنگامی که در حضور او نشستم گفتم: ای پیغمبر خدا، از جملهٔ توبهٔ من این است که از همهٔ دارائیم دست می‌کشم و آن را به خدا و پیغمبرش ﷺ صدقه می‌دهم. فرمود:

(أَمْسِکْ عَلَیْکَ بَعْضَ مٰالِکَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکَ).

برخی از دارائی خود را برای خویشتن نگاه دار که این برای تو بهتر است.

گفتم: من سهمی را که از خیبر به من رسیده است برای خود نگاه می‌دارم... گفتم: ای پیغمبر خدا مرا خدا در پرتو راستی نجات داده است، از جملهٔ توبهٔ من این است که تا زنده‌ام جز راست نگویم. به خدا سوگند کسی را در میان مسلمانان سراغ ندارم که با راستی در سخن خود بهتر از من آزموده باشد از آن زمان که آن را به پیغمبر خدا ﷺ گفته‌ام. به خدا سوگند از آن زمان که این سخن را به پیغمبر خدا ﷺ گفته‌ام تا به امروز قصد دروغ گفتن نداشته‌ام، و امیدوارم که یزدان بزرگوار در عمری که مانده است مرا از دروغ گفتن مصون و محفوظ دارد. خدا نازل فرمود:

﴿ لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ... ﴾.

خداوند توبهٔ پیغمبر و توبهٔ مهاجرین و انصار را پذیرفت....

تا می‌رسد به:

﴿ وَكُونُوا مَعَ ٱلصَّادِقِينَ ﴾.(۱)

همگام با راستان باشید.

کعب می‌گوید: به خدا سوگند پس از این که خدا مرا به اسلام هدایت بخشیده است نعمتی به نظرم بزرگ‌تر از نعمت راستگوئیم با پیغمبر خدا ﷺ به من عطاء نفرموده است. چون اگر آن روز دروغ می‌گفتم هلاک می‌شدم همان گونه که کسانی هلاک شدند که به پیغمبر ﷺ دروغ گفتند. زیرا خدا دربارهٔ کسانی که به پیغمبر خدا ﷺ دروغ گفتند، وقتی که وحی را نازل کرده است بدترین چیزی را گفته است که به کسی گفته می‌شود. ایزد بزرگوار فرموده است:

﴿ سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ إِذَا ٱنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ... ﴾.

هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما به خدا سوگند خواهند خورد تا از آنان صرف نظر کنید. از ایشان دوری گزینید، بیگمان آنان پلیدند....

تا می‌رسد به:

﴿ ... الْفَاسِقِينَ ﴾.

... شوریدگان بر دین. بیرون روندگان از آئین و فرمان

۱- یعنی از اوّل آیهٔ ۱۱۷ تا آخر آیهٔ ۱۱۹ توبه. (مترجم)

یزدان.[۱]

این داستان سه نفری بود که واپس کشیده بودند - بدان گونه که یکی از ایشان به نام کعب پسر مالک آن را روایت کرده است - در هر بند و بخش آن عبرتی نهفته است، و در کلّ داستان صورت برجسته‌ای از قاعدهٔ محکمی از قواعد اسلامی است. در آن استواری ساختار، صفای عناصر، روشنی جهان‌بینی دربارهٔ دسته و گروه، تکالیف و وظائف و مشکلات و مشقّات دعوت، ارزش اوامر، و ضرورت اطاعت جامعهٔ اسلامی است.

این کعب پسر مالک، و دو نفر دوست و همسان او است که از کاروان پیغمبر خدا ﷺ که در زمان بسیار سخت و دشواری به سوی جنگ دور دست و پر دردسر و پررنجی می‌رود واپس می‌کشند و به ندای پیغمبر پاسخ نمی‌گویند. ضعف بشری بدیشان رو می‌کند و سایه و آسایش را در نظرشان می‌آراید و خوشایند می‌نماید. لذا سایه و آسایش را بر گرما و سختی و سفر طولانی و رنج فراوان ترجیح می‌دهند. ولی کعب پس از بیرون رفتن پیغمبر خدا ﷺ پیوسته کاری را که کرده است پیش چشم می‌دارد و در اندیشهٔ آن است. همه چیز پیرامون او کاری را به یادش می‌آورند که کرده است: «پس از بیرون رفتن پیغمبر خدا ﷺ هرگاه به میان مردمان می‌رفتم غمگین می‌شدم از این که الگوئی در میانشان برای خود نمی‌یافتم. هر که را می‌دیدم یا مردی بود که متّهم به نفاق بود، و یا مردی بود که یزدان سبحان عذر وی را پذیرفته بود و معذورش داشته باشد». یعنی کسانی که ضعیف و ناتوان و یا بیمارند، و یا کسانی که چیزی نداشته‌اند تا با آن خود را آماده و مجهّز برای نبرد تبوک کنند.

سختی و دشواری مسلمانان را از پاسخ به ندای پیغمبر خدا ﷺ برای شرکت در جنگ دوردستی باز نداشته است. آنان که شرکت نکرده‌اند یا کسانی بوده‌اند که گمان نفاق بدیشان رفته است و متّهم بدان بوده‌اند، و یا عاجز و ناتوان بوده‌اند و یزدان سبحان معذورشان داشته است و عذرشان را پذیرفته است... ولی بنیاد استوار پیکرهٔ مسلمانان از نظر روحی نیرومندتر از ناملایمات و ناگواریها است، و تنهٔ وجودشان سخت‌تر از سختیها و دشواریها است.

این نخستین چیز است... و امّا دومین چیز پرهیزگاری است، آن پرهیزگاری که گناهکار را به صدق و اقرار وادار می‌کند... گذشته از اینها پیش چشم داشتن خدا است:

«گفتم: ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند اگر در پیش کس دیگری جز تو از ساکنان دنیا می‌نشستم می‌دانستم که با چه عذر و بهانه‌ای خویشتن را از خشم او برهانم. من که می‌توانم به مجادله بپردازم، ولیکن من می‌دانم اگر امروز با تو دروغ بگویم و تو را با دروغها از خود خشنود کنم، چه بسا هر چه زودتر خدا تو را بر من خشمگین گرداند. اگر هم من با تو جز راست نگویم از من دلگیر می‌شوی، ولی من راست را می‌گویم و سرانجام خوب آن را در پیشگاه خدا چشم می‌دارم. به خدا سوگند هیچ گونه عذری ندارم! به خدا سوگند بدان هنگام که از تو واپس کشیدم و خانه‌نشینی گزیدم، هرگز این چنین نیرومند و دارا و دست و بال باز نبوده‌ام!».

خدا در دل مؤمن خطاکار حاضر و آماده است. مؤمن هر چند آزمند بر خشنودی پیغمبر خدا ﷺ است - خشنودی او و هم در آن روزگار عزّت می‌بخشید و خوار می‌داشت و بالا می‌برد و پائین می‌کشید و مسلمان را برجسته و بزرگوار می‌گرداند یا گمنام و ناچیز می‌کرد، بدان گونه که کسی بدو نگاهی نمی‌انداخت - ولی نظارت یزدان را پیش چشم داشتن نیرومندتر، و تقوا و پرهیز از خشم و عذاب ژرف‌تر، و امید به الطاف خدا داشتن و دل به خدا دادن اطمینان بخش‌تر از خشنودی پیغمبر ﷺ است.

«پیغمبر خدا ﷺ به مردمان دستور فرمود با ما سه نفر صحبت و گفتگو نکنند، تنها با ما سه نفر از میان

۱- یعنی از اوّل آیهٔ ۹۵ تا آخر آیهٔ ۹۶ توبه. (مترجم)

همهٔ کسانی که از او واپس کشیده بودند و عقب مانده بودند سخن گفته نشود! مردمان از ما روی بگردانیدند و دوری گزیدند - یا گفته است: با ما دگرگون شدند - تا آنجا که سرزمین مدینه برای من ناآشنا شد. انگار مدینه سرزمین سابق نیست، سرزمینی که آن را می‌شناختم! پنجاه شبانه روز بدین حال و وضع ماندیم. دو نفری که همچون من بودند، در منزلهای خود آرام گرفتند و نشستند. ولی من با مردمان راه می‌رفتم و گام برمی‌داشتم و در تلاش و تکاپو بودم. بیرون می‌آمدم و با مسلمانان در نماز شرکت می‌کردم و در بازارها گشت می‌زدم، امّا کسی با من سخن نمی‌گفت. به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌رفتم و بر او سلام می‌کردم، بدان هنگام که پس از ادای نماز می‌نشست. به خود می‌گفتم: آیا برای پاسخ سلام لبهای خود را جنباند یا خیر؟ سپس نزدیک بدو نماز می‌خواندم و دزدانه بدو نگاه می‌کردم. وقتی که به نماز می‌پرداختم به من نگاه می‌کرد. زمانی که بدو می‌نگریستم، از من روی می‌گردانید. قهر کردن مسلمانان با ما به طول انجامید... از دیوار باغ ابوقتاده بالا رفتم و خویشتن را به میان باغ انداختم. ابوقتاده پسر عمومی من بود و از همه کس برایم عزیزتر و گرامی‌تر بود. بر او سلام کردم. به خدا سوگند پاسخ سلام مرا نداد. بدو گفتم: ای ابوقتاده تو را به خدای بزرگوار سوگند می‌دهم، آیا تو می‌دانی من خدا و پیغمبرش را دوست می‌دارم؟ ابوقتاده ساکت ماند و چیزی نگفت. دوباره او را قسم دادم، ولی باز خاموش ماند و چیزی نگفت. دیگر باره او را سوگند دادم... ابوقتاده گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند. چشمانم لبریز از اشک شد و پشت کردم و رفتم و از دیوار باغ به بیرون پریدم».

این گونه خویشتنداری و شکیبائی در میان بود. این گونه گروه مسلمانان اطاعت و فرمانبرداری داشتند. - گرچه بعد از فتح مکّه شکافها و درزها درگرفت، و در روزگار سختی و دشواری آشفتگیها و پریشانیها پیش آمد - ... پیغمبر خدا ﷺ به مردمان دستور فرمود با ما سه نفر صحبت و گفتگو نکنند... هیچ آفریده‌ای دهان باز نمی‌کرد تا کلمه‌ای بگوید، و هیچ آفریده‌ای با کعب انس نمی‌گرفت و سخنی با او از سر مهر نمی‌گفت. هیچ آفریده‌ای از او چیزی نمی‌گرفت و بدو چیزی نمی‌داد. حتّی پسر عمویش و عزیزترین کس برای او، که از روی دیوار به خانه‌اش خزیده است، بدو پاسخ سلام را نمی‌دهد، و به پرسش او پاسخ نمی‌گوید. هنگامی که پس از پافشاری کعب بگونه‌ای ادای مطلب می‌کند که شعلهٔ آتش او را نمی‌خواباند، و پریشانی و اضطراب او را آرامش نمی‌بخشد. بلکه تنها می‌گوید: «خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند».

کعب که در آتش خود می‌سوزد، و زمین برای او ناآشنا گردیده است و انگار اینجا سرزمینی نیست که با آن آشنا بوده است و آن را می‌شناخته است، التماس جنبش دو لب پیغمبر ﷺ را دارد. چشم به راه این است که لبان او بجنبد. دزدانه نگاه می‌کند بلکه به نگاهی از پیغمبر ﷺ پی ببرد که اندک محبّتی در بر داشته باشد تا امید در او جوانه زند و مطمئنّ گردد که از درخت اسلام بریده نشده است و پژمردگی و خشکی بر او واجب و مقدّر نگردیده است!

در آن ایّام که کعب رانده و آواره است و آفریده‌ای از اقوام و خویشانش سخنی با او - نه نه کلمه‌ای با او - نمی‌گوید، هر چند این سخن و این کلمه جنبهٔ صدقه را داشته باشد، از سوی شاه غسّان نامه‌ای برای او می‌آید و در آن او را به عزّت و احترام و بزرگواری و شکوه و جاه و مقام امیدوار می‌گرداند... ولیکن او با یک حرکت از همهٔ اینها روی می‌گرداند. کاری بیش از این نمی‌کند: نامه را به داخل آتش می‌اندازد. این را هم بخشی از بلا و مصیبت می‌شمارد، و در برابر امتحان و آزمون شکیبائی می‌کند.

بریدن و گسیختن و قطع رابطه کردن امتداد پیدا می‌کند. همسرش نیز از او دوری می‌گزیند و رهایش می‌کند، تا او را تنها و رانده از همهٔ مردمان سازد، و آواره میان آسمان و زمین بماند. کعب خجالت می‌کشد به پیغمبر

خدا ﷺ مراجعه کند و دربارهٔ ماندن خانمش چیزی بگوید، چون نمی‌داند که پاسخ چه و چگونه خواهد بود. این صفحه‌ای بود. صفحهٔ دیگری صفحهٔ مژده است. مژدهٔ قبولی و پذیرش. مژدهٔ برگشتن از صف. مژدهٔ پذیرش توبهٔ از گناه. مژدهٔ زنده شدن و دیگر باره به زندگی برگشتن... «در آن هنگام که من نشسته بودم و همان حالی را داشتم که یزدان فرموده است... سخت دلتنگ بودم. زمین با همهٔ فراخی بر من تنگ آمده بود. ناگهان شنیدم کسی که خود را به بالای کوه سَلع رسانده بود با تمام توان فریاد زد: ای کعب پسر مالک، مژده باد تو را! به سجده افتادم. دانستم که گشایشی دست داده است. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ نماز صبح را خواند، پذیرش توبهٔ ما را از سوی خدا اعلام کرد. مردمان به ما تبریک و شادباش می‌گفتند. مژده رسانهائی به سوی دو شخص همکار و همدرد من رفتند. کسی اسبی را به سویم به تاخت درآورد، و فرد دیگری از قبیلهٔ اسلم شتابان به سوی من آمد و خود را به بالای کوه رساند. صدای او بر اسب پیشی گرفت. هنگامی که آن کس به من رسید که صدای او را شنیده بودم و به من مژده داد، دو تکه از جامه‌هایم را از تن بیرون آوردم و آنها را بدو مژدگانی دادم. به خدا سوگند آن روز جز این دو تکه جامه نداشتم. دو تکه جامه را عاریه گرفتم و پوشیدم و به سوی پیغمبر خدا ﷺ حرکت کردم. مردمان دسته دسته و گروه گروه به من می‌رسیدند و توبه را به من تبریک می‌گفتند و می‌فرمودند: پذیرش توبه‌ات از سوی یزدان جهان بر تو مبارک باد! به همین منوال به مسجد رسیدم. داخل مسجد رفتم، ناگهان دیدم پیغمبر خدا ﷺ در مسجد نشسته است و مردمان پیرامون او نشسته‌اند. طلحه پسر عبید برخاست و به سویم دوید و به من دست دادو احوال‌پرسی نمود و تبریک گفت. به خدا سوگند از میان مهاجران کسی جز او بلند نشد و به سوی من نیامد. ابن اسحاق گفته است: کعب هرگز این کار طلحه را فراموش نمی‌کرد».

حوادث و رخدادها این چنین دربارهٔ این جماعت از مردمان سنجیده می‌شد و ارزشیابی می‌گردید. توبهٔ پذیرفته این چنین استقبال می‌شد و مورد تعظیم قرار می‌گرفت. مژده بود و سوارکار آن را به دوست خود می‌رسانید. دیگری به کوه می‌دوید و بالای آن مژده را فریاد می‌داشت و می‌خواست بشارت سریع‌تر پیام داده شود و تندتر به گوش دوستش برسد. تبریک و تهنیت این مژده و جشن گرفتن برای صاحب مژده خوبی‌ای بشمار می‌آمد که رانده‌ای که به جماعت مسلمانان برگردانده شده است و با ایشان پیوند مجدّد پیدا کرده است هرگز آن را فراموش نمی‌کند، راندهٔ بازگردانده‌ای که به آن روزی می‌رسد که پیغمبر ﷺ از همچون روزی تعبیر فرموده است:

(أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ).

مژده باد تو را به بهترین روزی که بر تو سپری شده است، از آن روزی که مادرت تو را زاده است.

پیغمبر ﷺ در حالی که چهره‌اش از شادی می‌درخشید آن را فرموده است، همان‌گونه که کعب گفته است. این دل بزرگ شکوهمند مهربان از شادی و سرور لبریز می‌گردد از این که ببیند یزدان توبهٔ سه نفر از یارانش را پذیرفته است و محترمانه ایشان را به گروه مسلمانان برگردانده است.

این داستان سه نفری بود که واپس کشیده بودند و بعدها خدا توبهٔ ایشان را می‌پذیرد. این هم پرتوهائی از معانی روشن آن بود که بر زندگی گروه مسلمانان می‌درخشید و ارزشها و معیارهائی را نشان می‌داد که گروه مسلمانان با آن و در آن می‌زیستند.

داستان بدان گونه که یکی از سه قهرمان آن، آن را بازگو می‌کند، معنی آیه را به ژرفاهای دلمان می‌رساند:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ، وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ... ﴾.

تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدّی رسید که) زمین با

همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالأخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس)....

﴿ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ﴾.

زمین با همهٔ فراخی، بر آنان تنگ شد.

انگار زمین ظرفی برای ایشان است و بر آنان تنگ می‌گردد و گنجایش ایشان را ندارد، و آنان را فشار می‌دهد و دلهایشان را به درد می‌آورد و غمگین می‌کند.

﴿وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ﴾.

دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس).

هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا برای کسی نیست. او اقطار آسمانها و نواحی زمین را در دست دارد. ذکر این حقیقت در اینجا آن هم در این فضای غمزده، سایه‌ای از اندوه و نومیدی و دل‌تنگی بر صحنه می‌اندازد، صحنه‌ای که هیچ گونه در رفت و بیرون شدنی از آن ممکن نیست مگر با پناه بردن به یزدان، یزدانی که غمزدا و زدایندهٔ اندوه‌ها است. آن‌گاه گشایش درمی‌رسد:

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ﴾.

آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبهٔ ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

ایشان را توفیق توبه از این گناه ویژه داد، تا آنان از آنچه گذشته است بطور کلّی توبه کنند، و در همهٔ چیزهائی که پیش می‌آید بطور کامل به سوی خدا برگردند و آمرزش بطلبند. مصداق این کلام در سخن کعب نهفته است:

«گفتم: ای پیغمبر خدا، از جملهٔ توبهٔ من این است که از همهٔ دارائیم دست می‌کشم و آن را به خدا و پیغمبرش ﷺ صدقه می‌دهم. فرمود:

(أَمْسِکْ عَلَیْکَ بَعْضَ مٰالِکَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکَ).

برخی از دارائی خود را برای خویشتن نگاه دار که این برای تو بهتر است.

گفتم: من سهمی را که از خیبر به من رسیده است برای خود نگاه می‌دارم... گفتم: ای پیغمبر خدا مرا خدا در پرتو راستی نجات داده است، از جملهٔ توبهٔ من این است که تا زنده‌ام جز راست نگویم. به خدا سوگند کسی را در میان مسلمانان سراغ ندارم که با راستیِ در سخن، خدا بهتر از من آزموده باشد از آن زمان که آن را به پیغمبر خدا ﷺ گفته‌ام. به خدا سوگند از آن زمان که این سخن را به پیغمبر خدا ﷺ گفته‌ام تا به امروز قصد دروغ گفتن نداشته‌ام، و امیدوارم که یزدان بزرگوار در عمری که مانده است مرا از دروغ گفتن مصون و محفوظ دارد».

در کتاب فی ظلال القرآن بیش از این نمی‌توانیم با این داستان الهام بخش و با تعبیر یگانهٔ قرآنی موجود در آن راه برویم. در اینجا این ما را بس است که یزدان توفیق دسترسی بدان را عطاء فرموده است.(۱)

❁

در پرتو داستان توبهٔ کسانی که دچار شکّ و تردید شدند، و داستان کسانی که واپس ماندند و واپس کشیدند، و در پرتو عنصر صدق و صداقتی که در داستان سه نفری جلوه‌گر است که حکم قضاوت دربارهٔ ایشان به آینده موکول گردید، همهٔ مؤمنان فریاد داشته می‌شوند که از خدا بترسند و با راستان در ایمانشان باشند، راستانی که پیشاهنگ و پیشتاز بوده‌اند. همچنین اهل مدینه و اعراب پیرامون مدینه در برابر واپس

۱- امیدواریم خدا توفیق نگارش «فی ظلال السیرة» را عطاء فرمایند تا بیشتر در مقابل این مواضع و موارد الهامگرانهٔ موجود در سیره بایستیم و آنها را وارانداز کنیم.

ماندن و واپس‌کشیدنشان تهدید می‌گردند، و پاداش سخاوتمندانه‌ای به مجاهدان وعده داده می‌شود:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ. ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ، وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ، ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ في سَبيلِ اللهِ، وَ لا يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغيظُ الْكُفّارَ، وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً، إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ، إِنَّ اللهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ. وَ لا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً، وَ لا يَقْطَعُونَ وادِياً، إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ، لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید. درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطهٔ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه حقّ) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد.

اهالی مدینه بودند که این دعوت را و این حرکت را بینانگذاری و استوار داشته‌اند. آنان خویشاوندان نزدیک این دعوت و این حرکت بوده‌اند. ایشان ازآنِ این دعوت و ازآنِ این حرکت بوده‌اند و این دعوت و این حرکت ازآنِ آنان بوده است. اهالی مدینه کسانیند که پیغمبر خدا ﷺ را پناه دادند و با او بیعت کردند. آنان مرکز استوار این آئین در تمام جامعهٔ جزیرةالعرب بودند، و همچنین مرکز استوار همهٔ قبائل پراکنده‌ای در پیرامون مدینه بودند که اسلام را پذیرفتند. آنان بودند که کمربند خارجی مرکز اسلام را تشکیل می‌دادند... چه اینان و چه آنان سزاوار نیست از پیغمبر خدا ﷺ واپس بمانند و واپس کشند. ایشان را نسزد که جان خویشتن را بر جان پیغمبر ﷺ ترجیح دهند... هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ در گرما و سرما، و در سختی و خوشی، و در گشایش و تنگی، برای رویاروئی با تکالیف و وظائف و دردها و رنجهای این دعوت بیرون می‌رود، اهالی مدینه که یاران این دعوت هستند، و اعرابی که در پیرامون ایشانند، و به پیغمبر خدا ﷺ نزدیک هستند، و عذر و بهانه‌ای ندارند بر این که از بیرون آمدن پیغمبر ﷺ باخبر نبوده‌اند، سزاوار نیست که بترسند بدان چیزی گرفتار آیند که پیغمبر خدا ﷺ بدان گرفتار می‌آید و رنجی را تحمّل ننمایند که او تحمّل می‌فرماید.

بدین خاطر است و با توجّه به همین چیزها است که یزدان سبحان مسلمانان را فریاد می‌دارد که از خدا بترسند و با راستان و راستروان باشند، آن کسانی که واپس نمانده‌اند و واپس نکشیده‌اند، و دلهایشان به گوشهای جانهایشان نخوانده است که واپس بمانند و واپس بکشند، و ایمانشان در وقت سختیها و دشواریها لرزان نشده است و سستی نپذیرفته است... آنان گروه گزیدهٔ پیشگامان و پیشتازان، و همچنین کسانی بوده‌اند که خوب و زیبا از پیشگامان و پیشتازان پیروی کرده‌اند و به دنبال ایشان رفته‌اند:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان (در کردار و گفتار و پندار) باشید.

سپس روند قرآنی به جلو می‌رود، و پس از این فریاد،

اصل واپس ماندن و واپس کشیدن از پیغمبر خدا ﷺ را زشت و نادرست اعلام می‌کند:

﴿ مٰاکٰانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ، وَ لاٰ یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ﴾.

درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دور و بر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند.

در این تعبیر تهدید پنهانی است. کسی که یار پیغمبر خدا ﷺ باشد دردناک‌تر از این تنبیه نمی‌شود که دربارهٔ او گفته آید: او جان خود را از جان پیغمبر خدا عزیزتر و باارزش‌تر می‌داند، هر چند در خدمت او، و یار و همدم او است!

این اشاره‌ای است که ملحق به همهٔ یاران این دعوت در میان همهٔ نسلها می‌شود. چراکه هیچ مؤمنی را نسزد که خویشتن را بر کنار و دور نگاه دارد از چیزی که خود پیغمبر خدا ﷺ خویشتن را در معرض آن در راه این دعوت قرار می‌دهد، مؤمنی که گمان می‌برد که طرفدار این دعوت و یکی از افراد این دعوت است، و او در این دعوت از پیغمبر خدا ﷺ پیروی می‌کند و او را الگوی خویش می‌داند.

این وظیفه‌ای است که شرم از پیغمبر خدا ﷺ آن را واجب می‌گرداند - چه رسد به این که فرمان بدان از سوی یزدان صادر گردیده است - با وجود این پاداش آن چه پاداش سخاوتمندانه‌ای است!

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ لاٰ یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللهِ، وَ لاٰ یَطَؤُونَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفّٰارَ، وَ لاٰ یَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً، إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ، إِنَّ اللهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ. وَ لاٰ یُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً، وَ لاٰ یَقْطَعُونَ وٰادِیاً، إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ، لِیَجْزِیَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطهٔ آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه حقّ) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد.

در برابر تشنگی پاداشی است. در برابر رنج و خستگی پاداشی است. در برابر گرسنگیْ پاداشی است. در برابر هر گامی و قدمگاهی که کافران را به خشم آورد پاداشی است. در برابر هر پیروزی بر دشمن و هر بلائی رساندن به دشمن، پاداشی است. یکان‌یکان این چیزها عمل صالحی بشمار می‌رود، و در برابر یکایک آنها انسان از زمرهٔ نیکوکارانی بشمار می‌آید که یزدان پاداش ایشان را هدر نمی‌دهد.

در برابر هزینه کردن و خرج کردن اندک و فراوان پاداشی است. در برابر گامهائی که برای طیّ دشت و بیابان برداشته می‌شود پاداشی است... پاداشی بسان پاداش زیباترین کاری که مجاهد در زندگی انجام می‌دهد!

هان که یزدان به خدا سوگند عطاء را برای ما فراوان می‌گرداند. این کار به خدا سوگند بزرگواری در پاداش دادن و بخشندگی کردن است. این کارهائی که ما می‌کنیم و همچون پاداشی را می‌گیریم، در برابر کاری که پیغمبر خدا ﷺ کرده است و سختیها و گرفتاریهائی که او تحمّل نموده است، در راه این دعوتی که ما در آن جانشین هستیم، و گذشته از جانشینی امین آن هستیم، بسیار اندک و ناچیز است!

❁

چنین به نظر می‌رسد قرآن که نازل می‌شود و در این سوره بر واپس ماندگان و واپس کشیدگان می‌تازد، و واپس ماندن و واپس کشیدن را مورد تهدید قرار می‌دهد، سبب شده است که مردمان به مدینه بیایند و در آنجا گرد هم آیند و بیشتر و بیشتر شوند، تا گوش به فرمان و چشم به اشارهٔ پیغمبر ﷺ باشند، به ویژه اهالی قبائلی که پیرامون مدینه بوده‌اند. این مسأله باعث گردیده است که حدود و مقرّرات همگانی لشکرکشی و سپاهیگری بیان گردد، بدان هنگام که از نظر واقعیّت زندگی فرصت مناسبی دست داده است، و گسترهٔ سرزمین اسلامی فراخ گردیده است، از جمله تقریباً سراسر جزیرةالعرب آئین اسلام را گردن نهاده است، و تعداد نفرات مردان آمادهٔ جهاد زیاد شده است. پس از واپس کشیدن و واپس ماندن سر باز زنندگان از جنگ تبوک، تعداد جهادگران به حدود سی هزار نفر می‌رسید. همچون تعدادی قبلاً در هیچ جنگی از جنگهای مسلمانان فراهم نیامده بود. لذا وقت آن فرا رسیده بود که تلاشها و کوششها تقسیم شود میان جهاد و آبادانی زمین و بازرگانی و سائر کارهائی که زندگانی ملّت نوخاسته بر آنها استوار و پابرجا می‌گردد، و جدای از مطالب سادهٔ قبیله، و جدای از نیازمندیهای اوّلیّهٔ جامعهٔ قبیله گری است... آیهٔ زیر نازل گردید و این حدود و مقرّرات را آشکارا تبیین کرد و توضیح داد:

﴿ وَ مٰا كٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ، لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾.

مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عدّه‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا به تعلیمات دینی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیلهٔ خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.

روایتهای متعدّدی دربارهٔ تفسیر این آیه و تعیین گروهی ذکر شده است که باید با تعلیمات دینی آشنا شوند و وقتی که به سوی قوم خود برگشتند ایشان را بیم دهند... آنچه به عقیدهٔ ما با معنی آیه جور درمی‌آید این است: مؤمنان همه نمی‌توانند بیرون بروند. بلکه از هر دسته‌ای جماعتی از ایشان بیرون می‌روند - بطور متناوب می‌روند و می‌مانند، گاهی این جماعت و وقت دیگری آن جماعت - تا این جماعت با بیرون شدن و سپاهیگری و جهاد و حرکت پا به پای این عقیده، با تعلیمات دینی آشنا شوند، و مردمانی از قوم خود را که در خانه و کاشانه مانده‌اند با چیزی که دیده‌اند و با مسائلی که از این آئین در اثنای جهاد و حرکت آموخته‌اند بترسانند.

برداشتی که ما از این آیه داریم -که همخوانی با تفسیر ابن‌عبّاس - رضی الله عنه - و تفسیر حسن بصری، و گزینش ابن جریر، و سخنی از ابن کثیر دارد - این است که این آئین برنامهٔ پویائی است و کسی آن را نمی‌فهمد مگر شخصی که گام به گام آن می‌جنبد و حرکت می‌کند. پس کسانی که برای جهاد بیرون می‌روند بهتر از دیگران از دین آگاهی پیدا می‌کنند، زیرا اسرار و معانی دین برایشان جلوه‌گر و روشن می‌شود، و در اثنای حرکت گام به گام با دین، آیات دین و تطبیقات عملی آن پیدا و هویدا می‌آید. ولی کسانی که می‌نشینند آنان محتاج این هستند که مطالب را از اشخاصی بیاموزند که جنبیده‌اند و به تلاش ایستاده‌اند. زیرا آنان ندیده‌اند چیزی را که بیرون روندگان دیده‌اند، و نیاموخته‌اند چیزی را که آنان آموخته‌اند، و به اسرار و رموز این آئین پی نبرده‌اند، اسرار و رموزی که بیرون روندگان از آنها اطّلاع پیدا کرده‌اند، بویژه اگر بیرون رفتن ایشان با پیغمبر خدا ﷺ باشد. بطور کلّی بیرون رفتن به فهم و شعور و اطّلاع و آگاهی بهتر کمک می‌کند.

شاید این مخالف چیزی باشد که به ذهن متبادر می‌شود.

این که کسانی کـه از جـنگ و جـهاد و حـرکت واپس می‌مانند، آنان افرادی هستند که برای آموزش آداب و مطالب دینی فرصت و فراغت بیشتری دارند! امّا ایـن گمانی بیش نیست. این اندیشه با سـرشت ایـن آئـین نمی‌سازد و جور درنمی‌آید... حرکت اساس این آئـین است. بدین خاطر است که آداب و مطالب این آئین را نمی‌فهمند و نمی‌آموزند مگر کسانی که در سایهٔ ایـن آئین حرکت کنند و برای استقرار آن در واقعیّت زندگی مردم به جهاد و تلاش ایستند، و با حرکت عملی ایـن آئین را بر جاهلیّت پیروز گردانند.

تجارب قاطعانه نشان می‌دهد کسانی که در سایهٔ ایـن آئین خود را به امواج حرکت نمی‌اندازند و در وسـط جویبار جوشان آن به پیش نمی‌روند، آداب و مـطالب این آئین را درک و فهم نمی‌کنند و نـمی‌آموزند، هـر اندازه هم فرصت و فراغت فراوان برای پـژوهش ایـن آئین در لابلای کتابها داشته باشند و به بررسی سرد و خشک آن بپردازند! پرتوهای روشنگر این آئین برای کسانی جلوه‌گر می‌آید و می‌درخشد که این آئین را در حرکت جهادگرانه برای تثبیت و اسـتوار داشـتن آن در زندگی مردم می‌جویند و در چکاچاک رزم و در پهنهٔ کارزار می‌پویند. آداب و مطالب این آئین برای کسانی جلوه‌گر و نمایان نمی‌گردد که در میان کتابها غـرق، و روی صفحات و اوراق معتکف و ماندگار می‌شوند!

شناخت این آئین برنمی‌جوشد مگر در سرزمین حرکت، شناخت این آئین از عالم نشسته به دست نمی‌آید بدان هنگام که حرکت واجب است. کسانی که در این زمان بر کتابها و صـفحه‌ها مـی‌افـتند و بـه بـررسی آنـها می‌پردازند تا احکام فقهی را درک و استنباط کنند، و با آن احکام، فقه اسلامی را «نوگرا کنند و تازگی بخشند» یا آن را «متحوّل و مترقّی سازند» - هـمان گـونه کـه خاورشناسان مسیحی می‌گویند - و خود این افراد دور از حـرکت و جـنبشی هسـتند کـه هـدفش آزادسـازی مردمان از بندگی بندگان، و بـرگشت دادن ایشـان بـه بندگی یزدان یگانهٔ جهان است، و این هدف را با حاکم و فرمانروا کردن شریعت خـدای یکـتا، و رانـدن و دور داشتن شریعتهای طاغوتها از صحنهٔ زنـدگی انسـانها، دنبال می‌کنند، همچون کسان بر کنار و دور از حرکت، سرشت این آئین را درک و فهم نمی‌کنند، و به هـمین خاطر ساختار فقه این آئین را چنان که باید نمی‌شناسند و نیکو درک و فهم نمی‌کنند.

فقه اسلامی فرزند حرکت اسلامی است... نخست دین پدید آمده است و آن گـاه فـقه پـدیدار گشـته است. برعکس این، درست نیست... نخست اطاعت از یزدان سبحان و کرنش در برابر خدای مهربان مـوجود بـوده است و آن گاه جامعه‌ای پدید آمده است که مقرّر داشته است باید تنها از خدای یکتا اطاعت گردد و فـقط در برابر او کرنش برده شود. همچون جامعه‌ای شریعتهای جاهلیّت را و آداب و رسوم جاهلیّت را به دور افکنده است، و نپسندیده است که شریتهای بشری بر گوشه‌ای از گوشه‌های گوناگون زندگی خودش حاکم و فرمانروا شود... سپس این جامعه برابـر مـبادی و اصـول کـلّی شریعت، در کنار احکام فرعی موجود در اصل شریعت، عملاً زندگی را آغاز کرده است، و در لابلای زنـدگی عملی خود که در سایهٔ اطاعت از یزدان یکتا و کرنش در برابر او به جـلو رفـته است، و بـرای پـیاده کـردن همچون اطاعتی و کرنشی از شریعت یزدان یگانهٔ جهان پیام و الهام گرفته است، مسائل فرعی و قضایای جانبی به سبب دگرگونی حالتهای واقـعیّت زنـدگی بـرای آن جـامعه پـیش آمـده است... فـقط در ایـنجا است کـه استنباط احکام فقهی آغاز گردیده است، و رشد و نمو فقه اسلامی حاصل آمده است... حـرکت و جـنبش در رکاب این آئین است که فـقه را پـدید آورده است، و مایهٔ رشد و نموّ آن گردیده است. هرگز فقه اسلامی از صفحات سرد و خشک دور از گرمی زنـدگی واقـعی، استنباط نگردیده است و برگرفته نشده است... به همین خاطر است که عالمان آشنا با فقه این آئین، علم و آگهی دینی آنان از حرکت و جنبش خودشان در رکـاب ایـن آئین، و از حرکت و جنبش این آئین همگام با زنـدگی

واقعی جامعهٔ مسلمان زنده‌ای فراهم می‌آید که با این آئین می‌زید، و در راه این آئین جهاد می‌کند، و با این فقه برجوشیده از حرکت واقعی زندگی، رفتار می‌نماید، و همآوا با روند آن به پیش می‌تازد.

امّا امروز... «چه خبر»...؟ جامعهٔ مسلمانی که مقرّر داشته است که اطاعت او از خداوند یگانه باشد و بس، و کرنش او در برابر خدای یکتا باشد و بس، و عملاً اطاعت از کسی از بندگان را و کرنش در برابر دیگران را مردود و رها کرده است، و مقرّر نموده است که شریعت یزدان شریعت او باشد و بس، و عملاً مشروعیّت قانونگذاری ناشی از غیر این منبع یگانهٔ قانونی را مردود کرده است و ناپسند شمرده است، کجا است؟

هیچ کسی نمی‌تواند بگوید این جامعهٔ مسلمان موجود و برجا است! بدین خاطر مسلمانی که با اسلام آشنا است و برنامهٔ آن را می‌داند و تاریخ آن را می‌شناسد، برای رشد فقه اسلامی یا «نوگرائی» و یا «دگرگون سازی» آن در سایهٔ جامعه‌هائی تلاش نمی‌کند که اصلاً این فقه را شریعت یگانهٔ خود نمی‌داند، شریعتی که تنها باید برابر آن زندگی کند. ولی مسلمان جدّی پیش از هر چیز برای پیاده کردن اطاعت از یزدان یگانه و کرنش بردن در برابر خداوند یکتا، بیان و استقرار این اصل که حاکمیّت و فرمانروائی تنها از آن یزدان است و بس، و هیچ گونه تعیین مقرّراتی و نگارش قانونی اعتبار و رسمیّت ندارد مگر این که تنها از شریعت خدا برای پیاده کردن آن چنان اطاعت و کرنشی، استمداد بگیرد و برجوشد...

بیهوده‌کاری است و با جدّی بودن این آئین نمی‌سازد این که مردمانی خویشتن را سرگرم رشد دادن فقه اسلامی و «نوگرائی» یا «دگرگون سازی» آن در جامعه‌ای سازند که برابر این فقه رفتار و معامله نمی‌کند و زندگی خود را بر آن استوار و برجای نمی‌دارد. همچنین بی‌خبری رسواگرانه‌ای از سرشت این آئین است کسی که چنین بداند که او می‌تواند با این آئین آشنائی پیدا کند هر چند او نشسته باشد و فقط باکتابها و صفحات سرد و خشک سر و کار داشته باشد، و فقه را از قالبهای جامد و راکد فقه استنباط و استخراج نماید!... فقه از شریعت استنباط و استخراج نمی‌شود مگر در مسیر پرآب و موّاج زندگی، و مگر با حرکت در پرتو این آئین در جهان واقع.

قطعاً خضوع و کرنش در برابر یزدان یگانهٔ جهان است که جامعهٔ اسلامی را پدید آورده است، و جامعهٔ اسلامی است که «فقه اسلامی» را پدید آورده است... این ترتیب باید باشد... باید جامعهٔ اسلامی از خضوع و کرنش در برابر یزدان یگانهٔ جهان یافته شود، جامعه‌ای که تنها مصمّم بر اجرای شریعت یزدان یگانهٔ جهان باشد، آن گاه - پس از آن نه پیش از آن - فقه اسلامی پدید آید بدان اندازه که جامعهٔ اسلامی نمودار و پدیدار گردیده است و بر صحنهٔ زندگی حاضر آمده است، نه این که فقه اسلامی «دستگاهی» باشد که پیشاپیش تهیّه و آماده گردیده باشد! چه هر حکم فقهی‌ای - طبیعی است - پیاده کردن شریعت کلّی دربارهٔ حالتی است که روی داده است و دارای گسترهٔ معیّن، و شکل معیّن، و شرائط و ظروف مشخّص است. این حرکت زندگی است که همچون حالاتی را در داخل چهارچوب اسلامی نه در خارج از آن و دور از آن، پدید می‌آورد، و گستره و شکل و شرائط و ظروف آن را مقرّر و معیّن می‌دارد. آن گاه حکم مستقیم و بدون واسطه‌ای برای آن «شرح و بسط داده می‌شود» بدان «اندازه‌ای که لازمهٔ همچون گستره و شکل و شرائط و ظروف است»... امّا آن احکام آماده در لابلای کتابها قبلاً «شرح و بسط داده شده است» برای حالتهای معیّنی در اثنای جریان زندگی اسلامی که بر اساس استوار کردن و حکومت بخشیدن عملی شریعت یزدان پابرجا است. دیگر همچون شریعتی در آن وقت «دستگاه» آمادهٔ سرد و بیفائده‌ای نبوده است! بلکه در آن وقت دستگاه زندهٔ لبریز از جنب و جوش و حیات بوده است. امروز بر ما است که همچون شریعتی را

برای حالتهای نوین «شرح و بسط» دهیم... امّا پیش از این کار باید جامعه‌ای یافته شود که در قوانین خود جز از یزدان اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کند، و هیچ حکم شرعی را شرح و بسط نمی‌دهد مگر این که از شریعت یزدان برگرفته شده باشد نه از شریعتهائی جز آن. در این صورت است که تلاش جدّی مثمر ثمر خواهد بود، جدّیتی که شایستهٔ جدّیّت این آئین است. و در این صورت است که جهادی انجام می‌گیرد که بینشها را باز می‌گرداند، و واقعاً آگاهی دینی حاصل می‌شود و با دین آشنائی به دست می‌آید... جز این هر چه باشد جز بیهودگی و بیکارگی نیست و سرشت این آئین آن را نمی‌پسندد و به ترک آن می‌گوید، و جز گریز از وظیفه و تکلیف جهاد حقیقی نیست که در پس پردهٔ «نوگرائی فقه اسلامی» یا «تحوّل و ترقّی فقه اسلامی» انجام می‌پذیرد!... گریزی است که اعتراف به ضعف و قصور، و درخواست آمرزش از یزدان در برابر واپس کشیدن و با برجای‌ماندگان خانه‌نشین نشستن، بهتر از آن است.

❁

بعد از این، آیه‌ای می‌آید و نقشهٔ حرکت و جنبش جهادگرانه و گسترهٔ آن را طرح‌ریزی و تعیین می‌کند، نقشه و گستره‌ای که پیغمبر خدا ﷺ و پس از او جانشینانش بطور کلّی بر آنها بوده‌اند و رفته‌اند، و جز حالاتی که مقتضیات خود را داشته است از آن نقشه و گستره تخطّی نشده است و کناره‌گیری نگردیده است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ، وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است.

و امّا نقشه‌ای که آیه در آن به حرکت و جنبش جهادگرانه اشاره می‌نماید، این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند.

فتوحات اسلامی برابر این نقشهٔ استراتژی حرکت و پیشروی کرده است. با کسانی نبرد درگرفته است که با «دارالإسلام» یعنی کشور اسلامی همجوار بوده‌اند، و مرحله مرحله به جلو رفته است و سرزمینها را گشوده است. هنگامی که جزیرةالعرب تسلیم شد - یا نزدیک به تسلیم گردید و پس از فتح مکّه جز دسته‌های گریخته و گوشه‌گیری بر جای نماند، دسته‌هائی که نمی‌توانستند نیروئی به هم رسانند که از جانب آنان بر دارالإسلام ترس و هراسی باشد - جنگ تبوک در مرز مملکت روم پیش آمد. سپس سپاهیان اسلام به کشورهای روم و ایران لشکرکشی کردند و پیشروی نمودند و در پشت سر خود جایگاه‌هائی را ناگشوده نگذاشتند. گسترهٔ سرزمینهای اسلامی به صورت یکپارچه در آمد، و مرزهای آن سرزمینها یکی و به هم متّصل گردید. سرزمینهای کشور اسلامی فراخ و بزرگ و متّصل و متّفق شد، و با وجود در برگرفتن نواحی فراوان و داشتن مرزهای دراز، متّحد و نیرومند بود... به سرزمینهای کشور اسلامی وقتی ضعف و ناتوانی روی آورد که پاره پاره گردید، و مرزهای ساختگی با توجّه به املاک شخصی و در نظر گرفتن نژادها گذاشته باشد! اینها هم ساخته و پرداختهٔ دشمنان این دین است و تا آنجا که توانسته‌اند چنین کرده‌اند و چنین می‌کنند و از انجام همچون کاری لحظه‌ای بازنمی‌ایستند. این ملّتهائی که اسلام از آنان «ملّت یگانه‌ای» را در «دارالإسلام» ساخته بود و مرزهای فراخ دارالإسلام را به یکدیگر متّصل نموده بود، و نژادها و زبانها و نسبها و رنگها بدان کمترین زیانی نمی‌رسانید و هیچ گونه درز و شکافی ایجاد نمی‌کرد، این ملّتها همیشه ضعیف و شکست خورده و پراکنده خواهند بود تا آن زمان که به سوی آئین خود اسلام برمی‌گردند و در زیر پرچم اسلام می‌آرامند و گام به گام پیغمبر خدا ﷺ حرکت

می‌کنند و به اسرار و رموز رهبری ربّانی پی می‌برند، آن رهبری ربّانی‌ای که پیروزی و عزّت و قدرت ایشان را تضمین کرده و تضمین می‌کند.

دیگر باره در برابر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌ایستیم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند. و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است.

نگاهی به کار جنگ مسلمانان با کافرانِ پیرامونشان می‌اندازیم و می‌بینیم که همچون کافرانی به تعدّی و تجاوز به مسلمانان دست نیازیده‌اند و به کشورشان و خانه و کاشانه‌شان لشکرکشی ننموده‌اند... متوجّه می‌شویم این کار، واپسین کار است... کاری است که «بردن» این آئین به میان همگان و رسانیدن آن به گوش دیگران در داخل و خارج کشور اسلامی را اصل و اساسی می‌شمارد که قانون جهاد از آن برمی‌جوشد. جهاد تنها به «دفاع» اختصاص پیدا نمی‌کند، به شکلی که در اوائل کار برپائی و استقرار دولت اسلامی در مدینه وضع این چنین بود و احکام جهاد از مراحل تدریجی سخن می‌گفت.

برخی از مردمان که امروزه از روابط بین‌المللی در اسلام سخن می‌گویند، و از احکام جهاد در اسلام صحبت می‌کنند، و بعضی از مردمان که به تفسیر و تبیین آیات جهاد در قرآن می‌پردازند، می‌خواهند برای این نصّ نهائی واپسین قید و شرطی از نصوص مرحله‌ای پیشین بجویند و بیابند، و مثلاً جهاد را با وقوع تعدّی و تجاوز، یا ترس و هراس از تعدّی و تجاوز، مقیّد گردانند! خود نصّ قرآنی مطلق است و قید و بندی به همراه ندارد و واپسین نصّ است! تعبیر قرآنی هم ما را عادت داده است که هنگام ذکر احکام، در هر موردی دقیق باشد، و موردی را به مورد دیگری ارجاع ندهد و حواله نکند. بلکه تعبیر قرآنی واژهٔ ویژه‌ای و سخن معیّنی را برمی‌گزیند، و اگر آمادگی یا استثناء یا مقیّد کردن و یا تخصیصی باشد، آمادگیها و استثناءها و مقیّد کردنها و تخصیصها را در خود نصّ می‌نگارد.

در دیباچهٔ سوره در جزء دهم، و در سرآغاز آیات جنگ با مشرکان و جنگ با اهل کتاب، قبلاً بیان داشتیم و بطور مشروح در بارهٔ دلالت نصوص و احکام مرحله‌ای و نصوص و احکام نهائی با توجّه به سرشت برنامهٔ حرکتی و جنبشی اسلام سخن گفتیم. چیزی که در آنجا بیان داشته‌ایم ما را بس.(۱)

کسانی که امروزه دربارهٔ ارتباطات بین‌المللی در اسلام به نگارش می‌پردازند، و راجع به احکام جهاد در اسلام می‌نویسند، و کسانی که به تفسیر آیاتی می‌پردازند که دربرگیرندهٔ این چنین احکام جهادی است، کار را سترگ و دشوار می‌یابند و به ترس و هراس می‌افتند از این که می‌بینند اینها احکام اسلام است! و از این که می‌بینند که یزدان سبحان به مؤمنان دستور فرموده است با کافرانی بجنگند که بدیشان نزدیک و همجوار آنانند! و همیشه هم با کافرانی برزمند و بجنگند که بدیشان نزدیک و با ایشان همجوارند، هر وقت که کافرانی یافته شوند که بدیشان نزدیک و با ایشان همجوار باشند!... بلی کار را سترگ و دشوار می‌یابند و به ترس و هراس می‌افتند از این که مشاهده کنند فرمان الهی بدین منوال است. لذا شروع می‌کنند به جستجوی قیدها و شرطهائی برای نصوص مطلقهٔ قرآنی، و این قیدها و شرطها را در نصوص مرحله‌ای پیشین می‌یابند!

ما می‌دانیم چرا آنان این کار را سترگ و دشوار می‌بینند، و این گونه به ترس و هراس می‌افتند.

آنان فراموش می‌کنند که جهاد در اسلام، جهاد در «راه

۱- مراجعه شود به صفحات ۱۵۶۴-۱۵۸۴، ۱۵۸۶-۱۵۹۸ و ۱۶۰۶-۱۶۰۹ و ۱۶۲۰-۱۶۳۰ جزء دهم.

خدا» است... جهاد برای استقرار الوهیّت یزدان در زمین، و برای طرد طاغوتهای غاصب سلطهٔ یزدان است... جهاد برای آزاد کردن «انسان» از بندگی و پرستش هر کسی و هر چیزی جز یزدان است...

جهاد برای آزاد کردن انسان از این که کسی بتواند با قدرت او را از پرستش و کُرنش در برابر یزدان یگانهٔ جهان برگرداند... جهاد برای رهائی انسان از پرستش و بندگی بندگان است...

﴿ حَتَّیٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ ٱلدِّينُ لِلّهِ ﴾.

تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). (بقره/ ۱۹۳)

جهاد در اسلام جهاد برای چیره کردن یک مکتب بشری بر یک مکتب دیگر بشری همسان خود نیست. بلکه جهاد در اسلام تنها برای چیره کردن برنامهٔ یزدان بر همهٔ برنامه‌های بندگان است. جهاد در اسلام جهاد برای چیره کردن قومی بر سلطهٔ قوم دیگری نیست، بلکه جهاد برای چیره کردن سلطهٔ یزدان بر سلطهٔ بندگان است. جهاد در اسلام جهاد برای استوار کردن و بر پای داشتن ملک و مملکت خدا در زمین است... بدین خاطر لازم است که اسلام در سراسر «زمین» راه بیفتد و روان شود تا همهٔ «انسانها» را آزاد کند، بدون این که میان کسانی که در داخل مرزهای مملکت اسلامی زندگی می‌کنند، و میان کسانی که در آن سوی مرزهای مملکت اسلامی بسر می‌برند، فرق و جدائی بیندازد... چه زمینها همه «زمین» هستند و در آنجاها «انسانها» زندگی می‌کنند، و در همهٔ آنجاها طاغوتهائی هستند که بندگان را بندهٔ بندگان می‌کنند.

وقتی که همچون مردمانی این حقیقت را فراموش می‌کنند طبیعی است به ترس و هراس بیفتند از این که برنامه‌ای همهٔ برنامه‌ها را درهم پیچد، و ملّتی حرکت کند تا سائر ملّتها را به خضوع و خشوع درآورد... این حقیقت در همچون وضعی خوشایند بشمار نمی‌آید. این حقیقت عملاً خوشایند نیست... کاش کار بدین شکل نبود. امروزه این کار همگونی در میان سیستمها و نظامهای بشری ندارد و امکان همزیستی برای آن وجود ندارد. سیستمها و نظامها امروزه سیستمها و نظامهای بشری هستند. هیچ یک از آنها را نسزد که بگوید: تنها او حقّ ماندن و ماندگاری را دارد. ولی در سیستم و نظام الهی حال چنین نیست، سیستم و نظامی که با سیستمها و نظامهای بشری رویاروی می‌شود تا همهٔ آنها را باطل کند و نابود گرداند، و بدین وسیله انسانها را جملگی از پستی و خواری بندگی بندگان رها سازد، و انسانها را جملگی بالا برد و به بندگی بزرگوارانهٔ یزدان یگانهٔ بی‌انباز جهان برساند.

بلی چنین کاری ایشان را به ترس و هراس می‌اندازد و در نظرشان سترگ و دشوار جلوه‌گر می‌آید، زیرا آنان با تاخت و تاز صلیبیان منظّم و مجهّز و نیرنگباز و ناپاک رویاروی می‌شوند که بدیشان می‌گوید: عقیدهٔ اسلامی با شمشیر منتشر گردیده است، و جهاد مسلمانان برای وا داشتن دیگران به پذیرش عقیدهٔ اسلامی بوده است، و حرمت حرّیّت اعتقاد را مراعات نکرده است، و با قلدری و زور مردمان را به قبول آئین اسلام کشانده است!

مسأله که بدین شکل باشد خوشایند و دلپسند نمی‌گردد... کاش کار بطور کلّی بدین شکل نمی‌بود... اسلام استوار است بر قاعدهٔ:

﴿ لَا إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است. (بقره/ ۲۵۶)

امّا چرا جهادگرانه با شمشیر به پیش می‌تازد؟ و چرا اعلان می‌دارد؟:

﴿ إِنَّ اللّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ ﴾.

بیگمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. (توبه/ ۱۱۱)

جهاد اسلامی برای چیزی جدای از واداشتن به پذیرش عقیده است... بلکه جهاد اسلامی برای کاری انجام می‌گیرد که درست مخالف واداشتن به پذیرش عقیده است... جهاد اسلامی برای تضمین آزادی پذیرش عقیده است!.. زیرا اسلام به منزلهٔ اعلان عمومی برای آزادی «انسان» در «زمین» از بندگی بندگان است. اسلام پیوسته با طاغوتهائی می‌رزمد که بندگان یزدان را در برابر مردمان به کُرنش وامی‌دارند و ایشان را بندگان کسانی همچون خود می‌گردانند. اسلام پیوسته با حکومتها و رژیمهائی می‌رزمد که بر اساس کُرنش بندگان برای بندگان و بر پرستش اینان برای آنان استوار است، و نیروی دولتی یا نیروی تشکیلاتی به شکلی از اشکال از همچون حکومتها و رژیمهائی پشتیبانی و نگاهبانی می‌نمایند، و در داخل سرزمینهای خود نمی‌گذارند مردمان دعوت اسلامی را بشنوند و به ندای آن گوش فرا دهند. همچنین در صورت شنیدن و پذیرفتن دعوت اسلامی و خشنودی از آن بدان گردن نهند و از آن پیروی کنند، و گذشته از ممانعت پذیرش با وسائل گوناگون و از راه‌های مختلف گرویدگان به اسلام را از اسلام برمی‌گردانند... این کار جلوگیری از آزادی انتخاب و حرمت‌شکنی حرّیّت اعتقاد به زشت‌ترین صورت ممکن است... از اینجا است که اسلام با شمشیر حرکت می‌کند و با قدرت همچون حکومتها و رژیمهائی را درهم می‌شکند، و همچون قدرتها و نیروهائی را از هم می‌پاشد که از آن حکومتها و رژیمها حمایت و حفاظت می‌کنند... دیگر چه چیز؟.. آن گاه اسلام واقعاً مردمان را آزاد می‌گذارد که عقیده‌ای را انتخاب کنند و برگزینند که خود می‌خواهند. اگر خواستند اسلام را می‌پذیرند، و در صورت پذیرش اسلام هر گونه حقّ و حقوقی که مسلمانان دارند آنان نیز خواهند داشت و هر گونه وظیفه و تکلیفی که بر مسلمانان واجب و لازم است بر آنان هم واجب و لازم می‌گردد، و برادران مسلمانانی می‌شوند که در اسلام پیشتاز و پیشاهنگ بوده‌اند! و اگر هم خواستند بر عقائد خود ماندگار می‌مانند و جزیه را می‌پردازند، پرداخت جزیه به نشانهٔ این که تسلیم حرکت دعوت اسلامی در میان خود هستند و هیچ گونه مقاومت و پایداری از خود نشان نمی‌دهند، و در هزینه‌های دولت اسلامی شرکت می‌کنند، دولتی که ایشان را از تعدّی و تجاوز کسانی می‌پاید و محافظت می‌نماید که هنوز تسلیم نگردیده‌اند، و ناتوان و تنگدست و بیمار ایشان را سرپرستی می‌کند و در پناه خود می‌دارد، بدان گونه که مسلمانان را سرپرستی و نگاهداری می‌نماید، بدون هیچ‌گونه فرق و جدائی آنان با مسلمانان.

اسلام هیچ کسی را وادار به تغییر عقیدهٔ خود نکرده است، بدان گونه که صلیبیان در طول تاریخ دیگران را وادار نموده‌اند، و ملّتهائی را بطور کلّی در صورت عدم تغییر عقیدهٔ خویش سر بریده‌اند و کشته‌اند و از میان برده‌اند - همچون ملّت اندلس در زمان قدیم، و به تازگی ملّت زنگبار - تا ایشان را وادار به پذیرش مسیحیّت کنند. گاهی بوده است که حتّی مسیحیّت را نیز از ایشان نپذیرفته‌اند، و آنان را فقط به خاطر این که مسلمان بوده‌اند کشته‌اند... گاهی نیز مردمان را کشته‌اند چون به مذهبی از مذاهب مسیحی معتقد بوده‌اند که مخالف با مذهب کلیسای رسمی بوده است... کشتن دوازده هزار مسیحی مصری به شکلهای زشت و پلشتی ضرب‌المثل گردیده است. دوازده هزار نفر از مسیحیان مصری را روی آتش مشعلها سوزاندند تنها به خاطر این که در جزئیّات اعتقادی با کلیسای واتیکان اختلاف داشتند، جزئیّاتی که مربوط بود به این که روح‌القدس یا جبرئیل از پدر یعنی خدا بردمیده است! یا از پدر یعنی خدا و از پسر یعنی عسی برجوشیده است! یا مربوط بود به این که آیا مسیح سرشت یگانهٔ لاهوتی داشته است، یا این که سرشت لاهوتی ناسوتی داشته است... و سائر جزئیّات دیگری که جنبی و فرعی بوده‌اند!...

خلاصه شکل حرکت در زمین برای رویاروئی با کافرانی که به مسلمانان نزدیک بوده‌اند و در همسایگی

ایشان بسر برده‌اند، کسانی را که از لحاظ روحی در این زمان شکست خورده هستند به ترس و هراس می‌اندازد و بر ایشان تصوّر همچون کاری سترگ و دشوار است، زیرا آنان در واقعیّت جهان چه کسانی پیرامونشان هستند و وظائف و تکالیف همچون حرکتی چه اندازه سنگین و توانفرسا است. این است که همچون کاری ایشان را به وحشت می‌اندازد و هوش از سرشان می‌برد... این کار عملاً هم مایهٔ وحشت و هراس است!... چه این کسانی که اسمهای مسلمانان را بر خود گذاشته‌اند و نامهای مسلمانان را یدک می‌کشند، ملّتهای شکست خورده‌ای هستند و چارهٔ کار خود را نمی‌دانند، یا بطور کلّی کمتر چاره‌سازی امور زندگی را می‌دانند، آیا اینان همان کسانیند که در زمین حرکت می‌کنند و بیرون می‌روند تا با همهٔ ملّتهای روی زمین بجنگند، تا فتنه و بلائی و برگرداندن از دین در میان نماند و آئین خالصانه از آن یزدان گردد و تنها خدا پرستیده شود و بس؟! این کاری است که از نظر عقل تصوّر نمی‌شود... و عملاً ممکن نیست که این امر ناشی از فرمان یزدان باشد!

امّا از دید جملگی چنین کسانی پنهان مانده است که بنگرند این کار چه وقت بوده است؟ و در چه شرائط و ظروفی صورت گرفته است؟ این کار وقتی صورت گرفته است که دولتی برای اسلام پدید آمده است که برابر فرمان یزدان فرمانروائی و حکومت کرده است. جزیرةالعرب از این دولت فرمان برده است و بدین آئین درآمده است، و براساس آن نظم و نظام و سر و سامان گرفته است. مقدّم بر همهٔ اینها گروه مسلمانی بوده‌اند که جان خویشتن را صادقانه به خدا فروخته‌اند، و در نتیجه خدا ایشان را کمک و یاری داده است، و روز به روز چیره و موفّق کرده است، و در جنگهای پیاپی و در مراحل گوناگون پیروز گردانده است... امروز زمان دور زده است و چرخیده است و بدان شکلی درآمده است که یزدان محمّد ﷺ را برانگیخت تا مردمان را - در دورهٔ جاهلیّت خودشان - به سوی گواهی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ دعوت کند. پیغمبر ﷺ و گروه اندکی که در خدمت او بودند جهاد کردند و رزمیدند تا وقتی که کار به واپسین صورت درآمد... امروز مردمان باید کار را از گواهی لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بیاغازند تا با اجازهٔ خدا برسند به واپسین صورت. آن روز که به واپسین صورت می‌رسند دیگر آنان ناتوانی بسان خس و خاشاکی نخواهند بود که مذهبها و برنامه‌ها و هواها و هوسها ایشان را سبک از جای برگیرند و میان خود تقسیم کنند. ناتوانانی نخواهند بود که پرچمهای قبیله‌گرائی و گروه‌گرائی و نژادگرائی و ملّی‌گرائی آنان را تقسیم و پراکنده دارند. بلکه آنان گروه مسلمانی خواهند بود که یکپارچه و متّحد پرچم لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ را بالای سرشان برافراشته می‌دارند، و با آن پرچم هیچ گونه پرچم دیگری را برنمی‌دارند، و شعار دیگری را در پیش نمی‌گیرند، و هیچ گونه مکتب و برنامه‌ای را از ساختار بندگان روی زمین برنمی‌گیرند. بلکه تنها و تنها به نام خدا حرکت می‌کنند و رهسپار می‌شوند، و فقط و فقط از خدا مدد و یاری می‌جویند.

مردمان احکام این آئین را نمی‌توانند بفهمند و بیاموزند، در حالی که در این رنجوری و ناتوانی باشند که هم اینک گرفتار آن هستند! احکام این آئین را جز کسانی فهم نمی‌کنند و نمی‌آموزند که به جهاد می‌پردازند در میان امواج روانی که هدف آن استقرار الوهیّت یزدان یگانه در زمین، و مبارزهٔ با الوهیّت طاغوتها است!

فقه این آئین را نمی‌باید از نشستگان آموخت، نشستگانی که با کتابها ورمی‌روند و در لابلای برگهای سرد آنها می‌غنوند! فقه این آئین فقه حیات و حرکت و روان شدن و به پیش تاختن است. حفظ و از بر کردن چیزهائی که در متون کتابها است، و بدون حرکت و پویش و جهش با نصوص و آیات بودن و وررفتن، انسان را آمادهٔ درک و دریافت فقه این آئین نمی‌سازد، و هیچ وقت انسان را آمادهٔ درک و دریافت فقه این آئین نساخته است.

در پایان، شرائط و ظروفی که این فرمودۀ یزدان در آن نازل گردیده است:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدّت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. و بدانید که خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است.

اشاره به این دارد که نخستین کسانی که باید مسلمانان به سویشان رهسپار شوند رومیان هستند... رومیان اهل کتاب بودند... قبلاً در تفسیر سوره گذشت که چرا آنان در اعتقاد و در عمل کافر بشمار آمده‌اند. بدان سبب کافر بشمار آمده‌اند که انحراف در عقیدۀ ایشان پدید آمده است، و در واقعیّت زندگانی آنان شریعتهای بندگان حاکم و فرمانروا گردیده است.

این نگرشی است که باید در کنار آن ایستاد تا برنامۀ این آئین را در حرکت و پویش به سوی اهل کتاب درک و فهم کرد، اهل کتابی که از کتاب آسمانی خود منحرف گردیده‌اند، و شریعتهائی را به داوری می‌طلبند و در مسائل زندگی خود فرمانروا می‌گردانند که ساخته و پرداختۀ مردانی از خودشان است! این هم قانونی است که شامل همۀ اهل کتابی می‌شود که در هر مکانی و در هر زمانی با رضایت خویش به شریعتهائی از ساختار مردانی از خود قضاوت و داوری را می‌برند، در حالی که شریعت یزدان و کتاب او در میان ایشان است.

پس از این یزدان به مسلمانان دستور می‌دهد که با کافرانی بجنگند که بدیشان نزدیک و با ایشان همجوارند، و باید از ایشان شدّت و حدّت و جرأت و شهامت ببینند. آنگاه پیروی بدین صورت بر آن می‌زند:

﴿ أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

خداوند (یاری و لطفش) با پرهیزگاران است.

این پیرو دارای معنی ویژۀ خود است... چه تقوا در اینجا، آن تقوائی که خداوند دارندگان آن را دوست می‌دارد، تقوائی است که در زمین حرکت می‌کند و رهسپار جنگ با کسانی از کفّار می‌گردد که در نزدیکی مسلمانان قرار دارند و با ایشان همجوارند. با همچون کافرانی با «شدّت و حدّت» می‌رزمد و بدون کمترین سستی و شل و ولی به پیکار ادامه می‌دهد و از آن دست نمی‌کشد... تا هیچگونه فتنه‌ای در میان نماند و کافران نتوانند دیگران را از دین برگردانند و دین خالصانه از آن یزدان باشد.

امّا باید ما بدانیم و همۀ مردمان بدانند که شدّت و حدّت تنها با کافرانی نشان داده شود که چه بسا بجنگند. این شدّت و حدّت هم باید در چهارچوب آداب و رسوم همگانی این دین باشد، نه این که خارج از هر گونه قید و بند و آداب و رسومی بوده و هر جور که دست دهد و هر گونه که انجام پذیرد.

بلکه این چنین جنگی باید پیشاپیش اعلان شود. کافران را میان پذیرش اسلام، و پرداخت جزیه، و جنگ مختار کرد... همچنین اگر عهد و پیمانی در میان است و بیم خیانت از ایشان می‌رود، قبلاً عهد و پیمان را به هم زد و بدانان ابلاغ داشت و سپس به جنگشان رفت.

احکام نهائی، عهد و پیمان با اهل ذمّه را برقرار می‌دارد، اهل ذمّه‌ای که زندگی مسالمت‌آمیز با اسلام را می‌پذیرند و جزیه را می‌پردازند. جز در این حالت، هیچ گونه عهد و پیمانی با کسی در میان نخواهد بود، مگر این که مسلمانان ضعیف باشند. در این صورت با توجّه به احوال و اوضاع مسلمانان، برابر احکام مرحله‌ای عهد و پیمانی همسنگ با وضع موجود منعقد می‌گردد.

آداب و رسوم کلّی پیکار را از این سفارشهای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌توان پیش چشم داشت:

از بریده رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که امیری را برای سپاهی یا دسته‌ای تعیین می‌فرمود نخست بدو سفارش می‌کرد که از خدا بترسد و با مسلمانانی خوب باشد که با او هستند. آن

گاه می‌فرمود:

(أُغْزُوا بِاسْمِ اللهِ، فِي سَبيلِ اللهِ. قاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهِ. أُغْزُوا وَ لا تَغْلُوا وَ لا تَغْدِرُوا وَ لا تُمَثِّلُوا وَ لا تَقْتُلُوا وَليداً. فَإِذا لَقيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكينَ فَادْعُهُمْ إِلىٰ ثَلاثِ خِصالٍ، فَإِنْ أَجابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَ كُفَّ عَنْهُمْ. أُدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلامِ. فَإِنْ أَجابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دارِهِمْ إِلىٰ دارِ الْمُهاجِرينَ، وَ أَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذٰلِكَ فَلَهُمْ ما لِلْمُهاجِرينَ وَ عَلَيْهِمْ ما عَلَيْهِمْ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْها فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرابِ الْمُسْلِمينَ يَجْري عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللهِ تَعالَى الَّذي يَجْري عَلَى الْمُؤْمِنينَ، وَ لا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الْغَنيمَةِ وَ الْفَيْءِ شَيْءٌ، إِلاّ أَنْ يُجاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمينَ. وَ إِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلْهُمُ الْجِزْيَةَ. فَإِنْ هُمْ أَجابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَ كُفَّ عَنْهُمْ. فَإِنْ أَبَوْا فَاسْتَعِنْ بِاللهِ تَعالىٰ عَلَيْهِمْ وَ قاتِلْهُمْ...).

به نام خدا در راه خدا بجنگید. با کسانی بجنگید که خدا را قبول ندارند. بجنگید و زیاده‌روی نکنید و ستم ننمائید و مثله نسازید و کودکان را نکشید. هرگاه دشمنان مشرک خود را دیدی ایشان را به سه خصلت دعوت کن. اگر به تو پاسخ مثبت دادند از ایشان بپذیر و دست از آنان باز دار. ایشان را به سوی اسلام دعوت کن. اگر به تو پاسخ مثبت دادند از ایشان بپذیر و دست از آنان باز دار. سپس ایشان را به کوچ از سرزمین خود به سرزمین مهاجرین دعوت کن، و بدیشان خبر بده که اگر آنان چنین کنند آنچه برای مهاجرین است برای ایشان هم خواهد بود، و آنچه بر مهاجرین خواهد بود بر آنان نیز خواهد بود. اگر نپذیرفتند که از سرزمین خود به سرزمین مهاجرین بکوچند، بدیشان خبر بده که آنان همسان اعراب مسلمین بشمار خواهند آمد. حکم یزدان دربارهٔ ایشان بسان حکم یزدان دربارهٔ سائر مؤمنان خواهد بود. هیچ گونه غنیمت جنگی و غیرجنگی بدیشان تعلّق نخواهد گرفت، مگر این که همراه مسلمانان به جهاد بروند و برزمند. اگر این را نپذیرفتند از ایشان جزیه بخواه. اگر پاسخ مثبت دادند از ایشان بپذیر و دست از آنان بدار. اگر نپذیرفتند از یزدان بزرگوار مدد و یاری بخواه و با ایشان جنگ کن....

(مسلم و ابوداود و ترمذی آن را اخراج نموده‌اند)

از ابن عمر - رضی الله عنه - روایت شده است و گفته است: در یکی از غزوات پیغمبر ﷺ زن کشته‌ای یافته شد. پیغمبر خدا ﷺ از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود. (مسلم و بخاری آن را اخراج کرده‌اند)

پیغمبر ﷺ معاذ پسر جبل رضی الله عنه را به سوی اهالی یمن به عنوان معلّم فرستاد. توصیه‌اش بدو این بود:

(إِنَّكَ تَأْتي قَوْماً أَهْلَ كِتابٍ، فَادْعُهُمْ إِلىٰ شَهادَةِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَأَنّي رَسُولُ اللهِ. فَإِنْ هُمْ أَطاعُوا لِذٰلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ بِأَنَّ اللهَ تَعالَى افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَواتٍ في كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ. فَإِنْ هُمْ أَطاعُوا لِذٰلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ بِأَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ، فَتُرَدُّ عَلىٰ فُقَرائِهِمْ. فَإِنْ هُمْ أَطاعُوا لِذٰلِكَ فَإِيّاكَ وَكَرائِمَ أَمْوالِهِمْ. وَ اتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّ لَيْسَ بَيْنَها وَ بَيْنَ اللهِ حِجابٌ).

تو به قومی می‌رسی که اهل کتاب هستند. ایشان را به گواهی: لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فرا خوان. اگر اطاعت کردند و همچون گواهی و شهادتی را دادند، بدیشان خبر بده که یزدان بزرگوار بر آنان پنج نماز را در هر شبانه روزی واجب فرموده است. اگر از این هم اطاعت کردند، بدیشان خبر بده که یزدان بر آنان زکات را واجب گردانده است. زکات از ثروتمندانشان گرفته می‌شود، و به نادارانشان برگردانده می‌شود. اگر این را پذیرفتند، بهترین و ارزشمندترین دارائی و اموالشان را دریافت مدار. از دعای مظلوم خویشتن را برحذر دار، چه میان دعای مظلوم و میان خداوند حجاب و پرده‌ای نیست.

ابوداود - با اسنادی که دارد - از مردی از جهینه اخراج کرده است که پیغمبر خدا ﷺ گفته است:

(لَعَلَّكُمْ تُقاتِلُونَ قَوْماً فَتَظْهَرُونَ عَلَيْهِمْ فَيَتَّقُونَكُمْ

بِأَمْوٰالِهِمْ دُونَ أَنْفُسِهِمْ وَ ذَرٰارِیِّهِمْ، فَیُصٰالِحُونَکُمْ عَلیٰ صُلْحٍ، فَلاٰ تُصِیبُوا مِنْهُمْ فَوْقَ ذٰلِکَ، فَإِنَّهُ لاٰ یَصْلُحُ لَکُمْ).

چه بسا با مردمانی جنگ خواهید کرد و بر آنان پیروز خواهید شد. آنان با اموال خود خویشتن و فرزندان خویشتن را از شما در امان خواهند داشت، و با شما صلح خواهند کرد. بیش از آن از ایشان دریافت ندارید، چه شایان و سزاوار شما نیست.

از عرباض پسر ساریه روایت شده است که گفته است: با پیغمبر خدا ﷺ به قلعهٔ خیبر درآمدیم در خدمت او مسلمانانی بودند که بودند. صاحب قلعهٔ خیبر مرد متمرّد متکبّری بود. به پیغمبر ﷺ رو کرد و گفت: ای محمّد! آیا شما حقّ دارید الاغان ما را بخورید، و میوه‌های ما را بخورید، و زنان ما را بزنید؟ پیغمبر خدا ﷺ خشمگین گردید و فرمود:

(یَا آبْنَ عَوْفٍ آرْکَبْ فَرَسَکَ، ثُمَّ نٰادِ: إِنَّ الْجَنَّةَ لاٰ تَحِلُّ إِلاّٰ لِمُؤْمِنٍ، وَ أَنِ آجْتَمِعُوا لِلصَّلاٰةِ...).

ای پسر عوف بر اسب خود سوار شو، سپس فریاد برآور که بهشت جز برای شخص مؤمن حلال نخواهد بود... برای نماز جمع شوید....

مردمان برای نماز جمع شدند. پیغمبر ﷺ نماز جماعت را با ایشان گزارد، آنگاه برخاست و فرمود:

(أَیَحْسَبُ أَحَدُکُمْ مُتَّکِئاً عَلیٰ أَرِیکَتِهِ قَدْ یَظُنُّ أَنَّ اللهَ تَعٰالیٰ لَمْ یُحَرِّمْ شَیْئاً إِلاّٰ مٰا فِی الْقُرْآنِ؟! أَلاٰ وَ إِنِّی قَدْ وَعَظْتُ وَ أَمَرْتُ وَ نَهَیْتُ عَنْ أَشْیٰاءَ، إِنَّهٰا لَمِثْلُ الْقُرْآنِ وَ أَکْثَرَ. وَ إِنَّ اللهَ لَمْ یُحِلَّ لَکُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتَ أَهْلِ الْکِتٰابِ إِلاّٰ بِإِذْنٍ، وَ لاٰ ضَرْبَ نِسٰائِهِمْ، وَ لاٰ أَکْلَ ثِمٰارِهِمْ، إِذٰا أَعْطَوُا الَّذِی عَلَیْهِمْ).

آیا فردی از شما که بر مبلمان خود لمیده است گمان می‌برد که یزدان بزرگوار چیزی را حرام نکرده است مگر چیزهائی که در قرآن است؟! هان بدانید که من چیزهائی را پند و اندرز می‌دهم، و به انجام چیزهائی دستور می‌دهم، و از چیزهائی باز می‌دارم. این چیزها به اندازهٔ قرآن یا بیشتر از آن هستند. یزدان برای شما حلال نکرده است این که به خانه‌های اهل کتاب جز با اجازه درآئید. و حلال نیست زنان ایشان را بزنید، و محصولات و میوه‌های ایشان را بخورید، وقتی که چیزی را بدهند که بر آنان واجب است.

به پیغمبر ﷺ پس از پایان یکی از جنگها خبر رسید که کودکانی در میان صفها کشته شده‌اند. سخت غمگین گردید. یکی از مسلمانان گفت: ای پیغمبر خدا چرا باید غمگین گردی؟ آنان کودکان مشرکان بوده‌اند! پیغمبر ﷺ خشمگین گردید و این چنین چیزی یا چیزی را در معنی آن فرمود:

(إِنَّ هٰؤُلاٰءِ خَیْرٌ مِنْکُمْ، إِنَّهُمْ عَلَی الْفِطْرَةِ، أَوَ لَسْتُمْ أَبْنٰاءَ الْمُشْرِکِینَ؟ فَإِیّٰاکُمْ وَ قَتْلَ الْأَوْلاٰدِ. إِیّٰاکُمْ وَ قَتْلَ الْأَوْلاٰدِ).

اینان از شما بهترند. اینان بر فطرت استوارند، آیا شما فرزندان مشرکان نیستید؟ پس بر شما باد که کودکان را نکشید. بر شما باد که کودکان را نکشید.

این چیزها هم تعلیمات پیامبرانه‌ای است که پس از او خلفاء بر آن بوده و بر آن رفته‌اند:

امام مالک از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده است که گفته است:

«مردمانی را خواهید یافت که گمان می‌برند خویشتن را به پرستش یزدان اختصاص داده‌اند. ایشان را به چیزی واگذارید که خویشتن را بدان اختصاص داده‌اند. هیچ زنی را و کودکی را و پیر فرتوتی را نکشید».

زید پسر وهب گفته است: نامهٔ عمر رضی الله عنه به دستمان رسید. در آن آمده بود: «غلوّ و زیاده‌روی نکنید. ظلم و ستم ننمائید. کودکان را نکشید. از خدا بترسید و برزگران را بپائید و با ایشان نیکو رفتار کنید».

از جملهٔ سفارشهای عمر رضی الله عنه این است: «پیران و زنان و کودکان را نکشید، از کشتن آنان خویشتن را بر حذر دارید هنگامی که سپاهیان درگیر کارزار گردیدند، و وقتی که ناگهان بر دشمنان می‌تازید و ایلغار می‌برید».

اخبار بدین گونه پیاپی قرار می‌گیرند و خطّ سیر همگانی روشنی از برنامهٔ اسلامی را در جنگ اسلام با

دشمنان خود به دست می‌دهد، و آداب و رسوم بلند و والای جنگ اسلام را می‌نمایاند، و رعایت کرامت انسان را در جنگ اسلام به تصویر می‌زند، و بیانگر این واقعیّت است که جنگ اسلام تنها با نیروهای مادی‌ای است که نمی‌گذارند مردمان از پرستش بندگان رها شوند و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان درآیند. همچنین اخبار متواتر بیان می‌دارند که اسلام چه اندازه با مردمان آسانگیری می‌کند و حتّی با دشمنان خود سختگیری نمی‌کند. امّا شدّت و حدّتی که اسلام بدان توصیه می‌کند، خشونت در جنگ و شدّت و حدّت در آن است. این خشونت و شدّت و حدّت، وحشیانه با کودکان و زنان و پیران و درماندگان رفتار کردن نیست، کودکان و زنان و پیران و درماندگانی که اصلاً اهل جنگ و نبرد نیستند. همچنین این خشونت و شدّت و حدّت مثله کردن لاشه‌های انسانها، و بریدن اندامهای ایشان نیست، کاری که وحشیانی آن را انجام می‌دهند که خود را در این زمان متمدّنان می‌نامند... اسلام اوامری را برای پائیدن و نگهبانی کردن از غیر جنگجویان، و رعایت انسانیّت جنگجویان، صادر کرده است که کافی و وافی هستند. مقصود از خشونت و شدّت و حدّت، آن خشونت و شدّت و حدّتی است که پیکار را سست و بی‌جان رها نمی‌کند، بلکه از مجاهدان می‌خواهد که شهامت و شجاعت خویش را در چکاچاک کارزار نشان دهند. این کار هم برای مردمانی ضروری است که به کرّات و به مرّات مؤکّدانه بدیشان فرمان داده شده است که رأفت و رحمت داشته باشند. لذا می‌بایستی حالت جنگ مستثنی شود، و خشونت و شدّت و حدّت مقتضی با حالت جنگ از مجاهدان دیده شود، نه این که به شکنجه کردن و مثله کردن و اذیّت دادن و آزار رساندن رغبت و علاقه ایجاد گردد و شوق و علاقه نشان داده شود.

❁

اندکی پیش از این که سوره به پایان برسد، سوره‌ای که بسیار دربارهٔ منافقان سخن گفته است، آیاتی می‌آید و راه و روش منافقان را به تصویر می‌کشد و بیان می‌دارد که منافقان چگونه آیات یزدان را دریافت می‌دارند و از تکالیف این عقیده استقبال می‌نمایند، عقیده‌ای که به دروغ بدان تظاهر می‌کنند. در کنار منافقان، سیمای مؤمنان و طرز دریافت ایشان از این قرآن کریم را پیش چشم می‌دارد:

﴿ وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: أَيُّكُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِيمٰاناً؟ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلىٰ رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كٰافِرُونَ. أَوَ لاٰ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ لاٰ يَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ يَذَّكَّرُونَ؟ وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ: هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ ثُمَّ انْصَرَفُوا. صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

هنگامی که سوره‌ای (از سوره‌های قرآن) نازل می‌شود، کسانی از آنان (که منافقند، از روی تمسخر و استهزاء، برخی به برخی رو می‌کنند و) می‌گویند: این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ (و آیا چیز مهمّ و مفیدی گفت و نمود؟!) و امّا مؤمنان، (همان سورهٔ قرآن) بر ایمانشان می‌افزاید و (نور آن بیش از پیش راه حقّ را بدیشان می‌نماید، و از این نزول قرآن که مایهٔ افزایش ایمان و پرتو جان و سعادت هر دو جهان آنان می‌شود) شادمان می‌گردند. و امّا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، (نزول سوره‌ای از سوره‌های قرآن، به جای این که روح تازه‌ای به کالبدشان دمد و مایهٔ تربیت جدیدی شود)، خباثتی بر خباثتشان می‌افزاید (و کفر و عنادشان را بیشتر می‌نماید، و پلیدیهایشان هر روز فزونی می‌گیرد، و تاریکیهای جان و دلشان دائماً تراکم می‌پذیرد، و) در حال کفر می‌میرند (و در دوزخ جای می‌گیرند). آیا منافقان نمی‌بینند که در هر سالی، یک یا دو بار (و بلکه بیشتر) مورد آزمایش قرار می‌گیرند (و بلاهائی از قبیل: کشف اسرار و ظهور احوال و پیروزی مؤمنان، و شکست کافران می‌بینند، ولی) بعد از آن (همه گرفتاریها

و آزمـونها، از کرده‌ها و گفته‌های زشت خـود دست نمی‌کشند و) توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند و بیدار و هوشیار نمی‌شود. و هـرگاه آنـان (در مـجلس پـیغمبر بـاشند و) سـوره‌ای نـازل گـردد، بـرخـی بـه بـرخـی می‌نگرند (و با اشاره به همدیگر می‌فهمانند که) آیا کسی شما را می‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد؟ همین که اطمینان یـافتند مـؤمنان بـه سـخنان پـیغمبر سـرگرم و سراپاگوشند) آن وقت (از مجلس) بـیرون مـی‌روند (و ندای هدایت را نمی‌شنوند. چرا که تـحمّل شـنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بـیزارنـد). از آنـجا کـه قـوم بـی‌دانش و نـفهمی هسـتند، خـداونـد دلهایشان را (از حقّ) بگردانیده است.

پرسش در آیهٔ نخست این است:

﴿ أَیُّکُمْ زَادَتْهُ هٰذِهِ إِیمَاناً؟ ﴾.

این سوره بر ایمان کدام یک از شما افزود؟ (و آیا چیز مهمّ و مفیدی گفت و نمود؟!).

این پرسش، پرسش شکّ‌انداز و تردید برانگیزی است. این پرسش را جز کسی نمی‌کند که احساس نـمی‌نماید که سورهٔ نازل شده بر دلش تأثیری گذاشته باشد. اگر تأثیری بر دلش داشت خودش از آن سـخن مـی‌گفت، بجای این که از دیگران بپرسد. در عین حال این سؤال بوی تحقیرِ مقامِ سـورهٔ نـازل شـده و شکّ و تـردید افکندن در تأثیرِ آن بر دلها می‌دهد!

بدین خاطر پاسخ قاطعانه‌ای از جانب خدائی درمی‌رسد که کسی نمی‌تواند جلو سخن او را بگیرد و به سخن او پاسخ دهد:

﴿ فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِیمَاناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ، وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَـزَادَتْهُـمْ رِجْساً إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ کَافِرُونَ ﴾.

و امّـا مـؤمنان، (هـمان سـورهٔ قـرآن) بـر ایـمانشان می‌افزاید و (نور آن بیش از پیش راه حقّ را بـدیشان می‌نماید، و از این نزول قرآن که مایهٔ افزایش ایـمان و پـرتو جـان و سـعادت هـر دو جـهان آنـان مـی‌شود) شـادمان مـی‌گردند. و امّـا کسـانی کـه در دلهـایشان بـیماری (نـفاق) است، نـزول سـوره‌ای از سـوره‌های قرآن، به جای این که روح تازه‌ای به کـالبدشان دمـد و مـایهٔ تـربیت جـدیدی شـود، خـباثتی بـر خـباثتشان مـی‌افـزایـد (و کـفر و عـنادشان را بـیشتر مـی‌نماید، و پلیدیهایشان هر روز فزونی می‌گیرد، و تاریکیهای جان و دلشان دائماً تراکم می‌پذیرد، و) در حال کفر می‌میرند (و در دوزخ جای می‌گیرند).

و امّا کسانی که مؤمنند دلالتی بر دلائل ایمانشان اضافه شده است و بر ایمان ایشـان افـزوده است. دلهـایشان تکان تازه‌ای خورده است و بر ایمانشان افزوده است. عنایت پروردگارشان را در نزول آیـاتی بـر خـودشان احساس کرده‌اند و بـر ایـمانشان افـزوده است... ولی کسانی که در دلهایشان بیماری است، آن کسانی که در دلهایشان پلیدی نفاق است، این آیات بر پلیدیهایشان پلیدی دیگری را افزوده است، و با کفر از دنیا می‌روند و حیات را کافرانه بدرود می‌گویند... این هم خبر راست و درستی از سوی یزدان است، و قضا و قدر محقّق ایزد سبحان است.

پیش از این که روند قرآنی سیمای دومِ پـاسخگوئی بـدیشان را بـنمایاند، حـال ایـن مـنافقان را زشت می‌شمارد، منافقانی که بلا و مـصیبت بـدیشان پـند و انـدرز نـمی‌دهد و امـتحان و آزمـون آنـان را برنمی‌گرداند:

﴿ أَوَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ؟ ﴾.

آیا منافقان نمی‌بینند که در هر سالی، یک یـا دو بـار (و بلکه بیشتر) مورد آزمایش قرار می‌گیرند (و بلاهائی از قبیل: کشف اسرار و ظهور احوال و پیروزی مؤمنان، و شکست کافران می‌بینند، ولی) بعد از آن (همه گرفتاریها و آزمـونها، از کـرده‌ها و گـفته‌های زشت خـود دست نمی‌کشند و) توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند و بیدار و هوشیار نمی‌شوند.

فتنه، یعنی بلا و آزمون، گاهی با کشف رازشان، و گاهی با پیروزی مؤمنان بدون وجود ایشان، و زمـانی بـجز

اینها به گونه‌ها و شکلهای دیگری انجام مـی‌گرفت، و بارها هم در زمان پیغمبر ﷺ انجام می‌گرفته است و تکـرار مـی‌شده است، و هـمیشه مـنافقان بـا بـلاها و آزمونها امتحان مـی‌گردند و آزمـوده مـی‌شوند، ولی ایشان دست نمی‌کشند و توبه نمی‌کنند!

آیهٔ آینده این شکل زنده، یا صـحنهٔ مـتحرّک را روی نوار جنبندهٔ دقیقی ترسیم می‌کند:

﴿ وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ: هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ ثُمَّ انْـصَرَفُوا. صَرَفَ اللّٰهُ قُـلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ! ﴾.

و هرگاه آنان (در مـجلس پـیغمبر بـاشند و) سـوره‌ای نازل گردد، برخی به برخی مـی‌نگرند (و بـا اشـاره بـه همدیگر مـی‌فهمانند کـه) آیـا کسـی شـما را مـی‌بیند (و متوجّه ما می‌باشد؟ همین که اطمینان یافتند مؤمنان به سخنان پیغمبر سـرگرم و سـراپـاگوشند) آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند (و ندای هـدایت را نـمی‌شنوند. چراکه تحمّل شنیدن پیام آسمانی را ندارند و از ایمان و ایمانداران بیزارند). از آنجا که قـوم بـی‌دانش و نـفهمی هستند، خداوند دلهایشان را (از حقّ) بگردانیده است.

ما هنگامی که این آیه را می‌خوانیم، صحنهٔ این منافقان را پیش چشم می‌داریم و در آن حال که سوره‌ای نازل گردیده است می‌بینیم یکی به دیگـری مـی‌نگرد و بـا رخنه‌گیری دلهره‌انگیزی عیبجوئی می‌کند:

﴿ هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ ﴾.

آیا کسی شما را می‌بیند؟

سپس غفلتی از مسلمانان می‌بینند و ایشان را سـرگرم کاری مشاهده می‌کنند، ناگهانی خویشتن را می‌دزدند و روی انگشتان پا آهسته آهسته با احتیاط راه می‌روند:

﴿ ثُمَّ انْصَرَفُوا ﴾.

آن وقت (از مجلس) بیرون می‌روند.

از سوی چشمی که غافل و سـرگرم نـمی‌شود، دعـای کمرشکنی بهرهٔ ایشان می‌شود که با کردار شکّ انداز و دلهره‌انگیزشان مناسبت دارد:

﴿ صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ! ﴾.

خداوند دلهایشان را (از ایمان) بگرداند و (از جانب حقّ) بچرخاند!.

خداوند دلهایشان را از جانب هدایت منصرف گردانـد، چه آنان سزاوار این هستند کـه پـیوسته در گـمراهـی بلولند و کورکورانه بمانند:

﴿ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

بدان خاطر که مردمان بی‌دانش و نفهمی هستند.

آنان دلهایشان را از انجام وظیفهٔ خود بازداشته‌اند، لذا سـزاوار هـمچون نـفرینی شـده‌انـد و از هـدایت بازمانده‌اند!

این صحنه‌ای است کامل و پر از جنبش و حرکت. تنها چند واژه این صحنه را ترسیم می‌دارند. چشمها چنین می‌انگارند که صحنهٔ برجسته‌ای است و آن را می‌بینند!

❁

سوره با دو آیه پایان داده می‌شود و برخی آن دو آیه را مکّی، و بعضی آنها را مدنی دانسته‌اند. ما نظریّهٔ دوم را می‌پسندیم، و مناسبت آن دو آیـه را در مکـانهای مختلف و پراکنده در این درس و بطور کلّی در فضای سوره می‌یابیم و می‌بینیم. دو آیه‌ای هستند که یکی از آنها از رابطهٔ پیغمبر ﷺ و قوم او صحبت می‌کند، و از عشق و علاقه‌اش بـدیشان و از مـهر و عـطوفتش بدانان سخن می‌گوید. مناسبت این آیـه در وظـائف و تکالیف و مشقّات و مشکلاتی پیدا و جلوه‌گر است که این ملّت ایماندار در راه یاری پیغمبر ﷺ و دعوت او، و جـنگ بـا دشـمنانش، و تـحمّل دشـواریـها و تنگدستیها، و شکیبائی در تنگناها و ناگواریها، از خود نشـان داده‌انـد. در آیـهٔ دوم پـیغمبر ﷺ رهـنمود می‌شود به این که تنها بر یزدان توکّل کند و پشت بندد بدان گاه که بعضیها بـدو پشت مـی‌کنند و از پـیش او می‌روند، چه یزدان سرپرست و کمک کنندهٔ او است و او را بس است:

﴿ لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، عَزِيزٌ عَـلَيْهِ مٰـا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ

﴿ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾.

بیگمان پیغمبری (محمّد نام) از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست. به او دلبسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام، و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.

خداوند نفرموده است: پیغمبری از خود شما به پیش شما آمده است. بلکه فرموده است:

﴿ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾.

از نفس خودتان.

این شیوه بیانگر حسّاسیّت بیشتری و پیوند ژرف‌تری است، و دالّ بر خویشاوندی‌ای است که آنان را به پیغمبر ﷺ پیوند می‌دهد. چه او پاره‌ای از وجود ایشان است، و پیوند وجودی آنان را به همدیگر متّصل می‌کند. همچون پیوندی ژرف‌تر و احساس برانگیزتر است.

﴿ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ﴾.

هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید.

رنج بردن و سختی کشیدن شما برای او ناراحت کننده و دردآور است.

﴿ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ ﴾.

به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد.

شما را به مهلکه‌ها و جاهای خطرناک نمی‌اندازد و به درّه‌ها و ژرفاها نمی‌افکند. زمانی که شما را به جهاد و تحمّل مشکلات و مبارزه با مشقّات مکلّف و موظّف می‌کند، بدین خاطر نیست که شما در پیش او کوچک و خوار باشید، یا او سنگین‌دل و درشتخوی باشد. بلکه این کار او مهربانی در شکلی از اشکال است. او مهربان است و لذا نمی‌خواهد دچار خواری و پستی شوید، و به گناه و لغزش گرفتار آئید. او به شما علاقه‌مند است و مهر شما را به دل دارد و لذا می‌خواهد افتخار برداشتن پرچم این دعوت نصیب شما گردد، و خشنودی خدا را بهرهٔ خود سازید، و به بهشتی درآئید که به پرهیزگاران وعده داده شده است.

آن گاه خطاب به پیغمبر ﷺ می‌شود و او را با راه و روش خود آشنا می‌سازد و بدو گفته می‌شود وقتی که کسانی پشت کردند و رفتند و راه گریز و ستیز در پیش گرفتند بر نیروئی تکیه کند که او را می‌پاید و محافظت می‌نماید، نیروئی که او را بسنده و کافی است:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ: حَسْبِيَ اللَّهُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾.

اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش و) بگو: خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست. به او دلبسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام. و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.

نیرو و ملک و عظمت و جاه و مقام در دست او است، و او کسی را بس است که بدو پناه ببرد و پناهنده شود، و او کسی را بس است که او را به دوستی و سرپرستی گیرد.

پایان بخش سورهٔ جنگ و جهاد عبارت است از: تنها بر خدا تکیه کردن، و تنها بدو پشت بستن، و فقط از او قدرت و قوّت طلبیدن.

﴿ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾.

و او صاحب پادشاهی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.

❁

این سورهٔ استوار و پایدار، دربرگیرندهٔ احکام نهائی روابط همیشگی جامعهٔ اسلامی و سائر جامعه‌های پیرامون خود است، همان گونه که در دیباچهٔ سوره و لابلای عرضهٔ آن بیان داشتیم. بدین سبب باید به نصوص واپسین آیات آن به عنوان واپسین سخن در

بارهٔ همچون روابطی نگریست، و برحسب نصوص سوره احکام آن را به عنوان احکام نهائی مطلق پذیرفت. از سوی دیگر نباید این نصوص و احکام نهائی را با نصوص و احکامی مقیّد کرد که قبلاً ذکر شده‌اند و به میان آمده‌اند - آن نصوص و احکامی که ما آنها را نصوص و احکام تدریجی و مرحله‌ای نامیده‌ایم - در این نامگذاری استناد کرده‌ایم پیش از هر چیز به خود ترتیب نزول آیات، و پس از آن استناد نموده‌ایم به پیشروی احادیث در حرکت اسلامی، و به درک و فهم سرشت برنامهٔ اسلامی در این حرکت... این سرشتی که در دیباچهٔ سوره و همچنین در لابلای عرضهٔ آن بیان داشته‌ایم و از آن سخن گفته‌ایم.

این برنامه‌ای است که آن را درک و فهم نمی‌کنند مگر کسانی که همگام با این آئین در حرکت جهادگرانه حرکت کرده باشند و در عمل جهادگرانه با این آئین آشنا شده باشند، جهادی که برای بیان و استقرار این آئین در واقعیّت زندگی انجام گرفته است، و جهادگران در پرتو آن مردمان را از پرستش بندگان بیرون آورده‌اند و به ربوبیّت یگانهٔ جهان برگردانده‌اند.

میان فقه حرکت جهادگرانه، و فقه صفحات کتابها، فاصلهٔ بسیاری است. فقه صفحات کتابها، حرکت جهادگرانه و مقتضیات آن را به دست فراموشی می‌سپارد و حسابی برای آن باز نمی‌کند، چون بدان نمی‌پردازد و آن را نمی‌چشد. امّا فقه حرکت جهادگرانه، این آئین را می‌بیند در حالی که گام به گام و مرحله به مرحله و در موقعیّتهای پیاپی با جاهلیّت رویاروی می‌شود و می‌رزمد. این آئین را می‌بیند در حالی که احکام خود را در رویاروئی با واقعیّت موجود متحرّک و پویا می‌نگارد و قانون و شریعت مردمان می‌نماید، بدان گونه که همطراز و همآوا با این واقعیّت باشد، و بر آن فرمانروا گردد، و با دگرگونی و پیشرفت آن نیز دگرگون شود و پیشرفت کند.

در پایان باید گفت این احکام نهائی وارده در سورهٔ اخیر، وقتی نازل گردیده است که واقعیّت جامعهٔ اسلامی و واقعیّت جاهلیّت پیرامون آن بدان صورتی بوده است که گذشت. هم واقعیّت جامعهٔ اسلامی و هم واقعیّت جاهلیّت پیرامون آن هر دو، اجرای این مقرّرات و این احکام را واجب می‌کرده است و قاطعانه می‌طلبیده است... ولی زمانی که واقعیّت جامعهٔ اسلامی و واقعیّت جاهلیّت پیرامون آن مقتضی احکام دیگری بوده است، یعنی: احکام تدریجی و مرحله‌ای... در سوره‌های پیشین نصوص و احکام تدریجی و مرحله‌ای نازل گردیده است.

وقتی که جامعهٔ اسلامی دیگر باره پدید آید و به حرکت جهادگرانه درآید، اجازه دارد که احکام تدریجی و مرحله‌ای را در زمان مقتضی پیاده کند، ولی بر این جامعهٔ اسلامی واجب است که بداند این احکام تدریجی و مرحله‌ای است، و بر او واجب است که جهاد کند تا سرانجام احکام نهائی‌ای را پیاده کند که بر روابط نهائی موجود در میان او و میان سائر جامعه‌ها حاکم می‌گردد.

خدا است که توفیق می‌دهد، و خدا است که کمک می‌کند و یاری می‌بخشد.

❁

پایان سورهٔ توبه

سورۀ یونس

مکّی و ۱۰۹ آیه است.

بسم الله الرحمن الرحیم

بار دیگر به زندگی مکّی برمی‌گردیم، و در فضای ویژۀ آن بسر می‌بریم، و در زیر سایه‌های آن گوش به نواها و آهنگها و الهامها و پیامهایش فرا می‌داریم. پس از آن که مدّتی در زیر این سایه‌ها نشسته بودیم و با سوره‌های انفال و توبۀ قرآن مدنی زیسته بودیم.

قرآن مکّی هر چند قرآن است و از زمرۀ قرآن است و با سائر بخشهای قرآن در ویژگیهای همگانی قرآنی مشترک است، و همچون تمام سوره‌های قرآن هم در موضوع و هم در شیوۀ بیان، جدا و ممتاز از هر سخنی است که نشان انحصاری شگفت یزدانی را ندارد،(۱) با وجود همۀ اینها این سوره دارای فضای ویژۀ خود، و طعم و مزۀ معیّن خویش است که موضوع بنیادین خاص آن چنین طعم و مزه‌ای را بدان ارمغان می‌دارد. این موضوع اساسی چکیده‌وار چنین است:

حقیقت الوهیّت، و حقیقت عبودیّت، و حقیقت روابط میان آن دو، و آشنا کردن مردمان با پروردگارشان، پروردگار حقّی که سزاوار است در بر ابر او کُرنش برند و وی را پرستش کنند و از فرمانش اطاعت و از شریعتش پیروی نمایند، و به دور انداختن و زدودن تاریکیها و نادرستیها و کجرویها و ناروائیهائی که به درون عقیدۀ صحیح فطری خزیده‌اند و داخل گردیده‌اند، و برگرداندن مردمان به سوی یزدان راستینشان که می‌سزد در برابر ربوبیّت او کُرنش برند...

شیوۀ عرضۀ این موضوع نیز قرآن مکّی را مشخّص می‌سازد، شیوه‌ای که الهام‌بخش، و دارای نواها و آهنگهای ژرف، و تأثیرات فراوان است. چرا که در ادای این هدف همۀ ویژگیهای تعبیر و تبیین شرکت می‌ورزد، از قبیل ساختارهای واژگانی و لفظی، و تأثیرات موضوعی، بدان گونه که قبلاً در سورۀ انعام(۲) شرح دادیم، و ان‌شاءالله در اینجا نیز بدان خواهیم پرداخت.

آخرین باری که در این فی ظلال القرآن با قرآن مکّی بودیم در سوره‌های انعام و اعراف بود که از لحاظ ترتیب سوره‌های قرآن، به دنبال یکدیگر قرار دارند. پس از آنها سوره‌های انفال و توبه بود که دارای فضای ویژه و سرشت و موضوعات مدنی ویژه بودند. هم اینک که به قرآن مکّی برمی‌گردیم سوره‌های یونس و هود را پیاپی می‌یابیم که اینها نیز از لحاظ ترتیب سوره‌ها در قرآن، به دنبال یکدیگر قرار گرفته‌اند... شگفت این که میان این دو سوره و حتّی میان موضوعی که دربردارند و شیوۀ عرضۀ آن مشابهت زیادی است! چه سورۀ انعام، خود حقیقت عقیده را توضیح و بیان می‌دارد، و با حقیقت عقیده به مبارزۀ جاهلیّت می‌نشیند، و با باور و احساس و پرستش و رفتار جاهلیّت می‌رزمد و آنها را از میان برمی‌دارد. در عین حال سورۀ اعراف حرکت این عقیده در زمین را پیگیری می‌کند و داستان آن را در طول تاریخ در رویاروئی با جاهلیّت دنبال می‌نماید. ما در اینجا در سوره‌های یونس و هود نیز همین چیزها را هم در موضوع و هم در شیوۀ عرضه خواهیم یافت! جز این که سورۀ انعام از سورۀ یونس جدا می‌گردد در بلندا و ستبرای نواها و آهنگها، و در سرعت و قوّت تکانها، و در درخشش شدیدی که در تصویر و حرکت آن موجود است... در صورتی که سورۀ یونس با نواهای نرم و

۱- مراجعه شود به تفسیر فی ظلال القرآن، جزء اول، مقدّمۀ مؤلّف. همچنین مراجعه گردد به جزء سوم مقدّمۀ سورۀ آل عمران.

۲- مراجعه شود به مقدّمۀ سوره انعام در جزء هفتم، و مقدّمۀ سورۀ اعراف در جزء هشتم.

آهنگهای زیر، و با تکانهای آرام، و با شیوائی و روانی دلچسب و خوشایند، به پیش می‌رود! سورهٔ هود هم مشابهت زیادی با سورهٔ اعراف در موضوع و نحوهٔ عرضه و نواها و آهنگها و تکانها دارد... با وجود همهٔ این مشابهتها و اختلافها، هر سوره‌ای شخصیّت ویژهٔ خود را و سیماها و چشم‌اندازهای خاصّ خویش را دارد!

✿

موضوع اصلی سورهٔ یونس، خود همان موضوع همگانی قرآن مکّی است که در بخش پیشین توضیح آن گذشت... سورهٔ یونس برابر شیوهٔ خاص خود که شخصیّت و سیماهای آن را معیّن می‌دارد به مضامین و اهداف خویش می‌پردازد... ما در این دیباچه جز این نمی‌توانیم که چکیدهٔ این مضامین و اهداف را یکان یکان بیان داریم و کمال اختصار را مراعات نمائیم، تا آن زمان که در لابلای عرضهٔ نصوص قرآنی به تفصیل از آنها سخن خواهد رفت:

۱ - این سوره پیش از هر چیز با موضعگیری مشرکان در مکّه روبرو می‌شود، موضعگیری ایشان در برابر حقیقت وحی و پیامی که به پیغمبر خدا ﷺ می‌شود، و موضعگیری آنان به پیروی از آن در برابر خود این قرآن. برای ایشان بیان می‌دارد که در مسألهٔ وحی هیچ گونه جای شگفتی نیست، و این قرآن چیزی نیست که بتوان از زبان خدا آن را ساخت و بهم بافت:

﴿ الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ. أَکانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنا إِلیٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ، وَ بَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ، قالَ الْکافِرُونَ إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ مُبینٌ ﴾.

الف. لام. را. این آیه‌های کتاب استواری است (که هر چند از همین نوع حرفها فراهم آمده است، نمی‌توانید همانند آن را بسازید. از استحکام و نظم و نظام برخوردار است و باطل و خرافه و هزل بدان راه ندارد، و پُر است از سخنان حکمت‌آمیزی که سود دنیا و آخرت مردم را در بر دارد). آیا این برای مردم شگفتی دارد که ما مردی از خودشان را (پیغمبر کردیم و بدو) پیغام دادیم که مردمان را (از عذاب خدا) بترسان و مؤمنان را مژده بده که آنان در نزد پروردگارشان دارای مقام و منزلت عالی هستند (و از سابقهٔ نیک برخوردار و بر دیگران برتری دارند. امّا با وجود صدق رسول و اعجاز قرآن) کافران می‌گویند که: این مرد، (محمّد نام) واقعاً جادوگر آشکاری است.

(یونس / ۱ و ۲)

﴿ وَ إِذا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ، قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا: ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذا أَوْ بَدِّلْهُ. قُلْ: ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی، إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحیٰ إِلَیَّ، إِنّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ. قُلْ: لَوْ شاءَ اللهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ، فَقَدْ لَبِثْتُ فیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ، أَفَلا تَعْقِلُونَ؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ؟ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیه‌های مربوط به قیامت و آیه‌های راجع به بتان ما را حذف و دگرگون کن). بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطّی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغییر و تبدیل قرآن مایهٔ عقاب و عذابم گردد). بگو: اگر خدای می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و آن را به کسی از شما نمی‌رساندم، و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سالهائی در میان شما بسر برده‌ام و از این نوع سخنان چیزی نگفته‌ام و) عمری پیش از این با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را

نشان داده‌ام. از بررسی گذشته و حال می‌توانید بفهمید که آنچه برای شما می‌خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این روشنی را) نمی‌فهمید؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که دروغی را به خدا نسبت دهد، یا آیه‌های او را تکذیب کند؟ (دروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او، کفر بشمار است و جرم بزرگی در بر دارد و) هرگز مجرمان (کفرپیشه) رستگار نمی‌گردند (و قطعاً از عذاب خدا رهائی نمی‌یابند). (یونس / ۱۵-۱۷)

﴿ وَ ما کانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللهِ، وَلٰکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ، وَ تَفْصیلَ الْکِتابِ لاٰ رَیْبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ. أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ ﴾.

این قرآن از سوی غیرخدا، (چه محمّد و چه احبار و کُهّان و چه دیگر مردمان) ساخته و پرداخته نشده است و بلکه (وحی خدا است و) تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین (همچون تورات و انجیل) است، و بیانگر (شرائع و عقائد و احکام) کتابهای گذشته می‌باشد. شکّ و تردیدی در آن نیست، و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است. بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خود ساخته و پرداخته است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو: (اگر چنین است و قرآن ساختهٔ بشر است) شما یک سورهٔ همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هر کسی را که می‌خواهید بجز خدا فرا خوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام). (یونس / ۳۷ و ۳۸)

۲ - این سوره با درخواست معجزهٔ مادی ایشان - جدای از قرآن - رویاروی می‌گردد، و شتاب نمودن ایشان را در فرا رسیدن کیفر و شکنجه می‌نمایاند، کیفر و شکنجه‌ای که بدان تهدید می‌گردند و سخنانی راجع بدان می‌شنوند. این سوره بدیشان می‌گوید که معجزهٔ این آئین قرآن است. قرآن دلیل و برهان صدق خود را با خود برمی‌دارد، و برای نشان دادن منحصر به فرد بودن و معجزه بودن خویش ایشان را به مبارزه می‌طلبد. بدیشان می‌گوید: آیات در دست خدا و تحت مشیّت او است. و موعد کیفرشان منوط و مربوط به مدّتی است که یزدان آن را مقدّر و مقرّر می‌فرماید، و پیغمبر ﷺ کاری از دستش برنمی‌آید، چه او بنده‌ای از بندگان یزدان است... در این کار گوشه‌ای از آشنا کردن ایشان به خدای راستینشان و به حقیقت الوهیّت و به حقیقت عبودیّت است:

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ وَ ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا، کَذٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمینَ. ثُمَّ جَعَلْناکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ، لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌ند و ارائه نموده‌اند. ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید). سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید. (یونس / ۱۳ و ۱۴)

﴿ وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ. وَ یَقُولُونَ. مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ، إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ؟ قُلْ: لا أَمْلِکُ لِنَفْسی ضَرّاً وَ لا نَفْعاً إِلاّ ما شاءَ اللهُ، لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ. قُلْ: أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُهُ بَیاتاً أَوْ نَهاراً؟ ماذا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَ قَدْ کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟! ﴾.

هر ملّتی دارای پیغمبری است (که در روز قیامت خویشتن را بدو نسبت می‌دهند). هرگاه پیغمبرشان (به صحرای محشر که صحنهٔ دادگاه الهی است) آمد (در

حضور او) دادگرانه میانشان داوری می‌گردد (و او بر کردار و رفتار ملّت خود گواهی می‌دهد) و ستمی بدیشان نمی‌شود. می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟). بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد (و مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند) و بر انجام یا دوری از آن توانایم گرداند. پس چگونه می‌توانم عذاب خدا را زودتر از موقع خود به شما برسانم یا قیامت را هویدا گردانم). هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند. بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرا رسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه این است که هر وقت در رسد، مایهٔ بدبختی آنان است. پس شتاب چرا؟!). آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورید؟ (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرا رسیدن آن شتاب می‌ورزیدید. (یونس / ۴۷-۵۱)

﴿ وَ يَقُولُونَ: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! فَقُلْ: إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ، فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾.

کافران می‌گویند: کاش معجزه‌ای (جز قرآن، همچون معجزهٔ سائر پیغمبران) بر او (که محمّد است) از سوی پروردگارش فرو فرستاده می‌شد (و ما را به صدق رسالتش قانع می‌کرد! بدیشان) بگو: (نزول معجزات از عالم غیب است و) تنها خدا است که بر غیب آگاه است. (اگر قرآن شما را قانع نمی‌سازد) پس منتظر باشید و من هم با شما منتظر می‌مانم (تا ببینیم عاقبت کار و فرمان پروردگار چه خواهد بود). (یونس / ۲۰)

۳ - این سوره با جهان‌بینی آشفتهٔ ایشان در بارهٔ حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت رویاروی می‌شود و با آن مبارزه می‌کند. این هم همان چیزی است که پیغمبر خدا ﷺ با ایشان دربارهٔ آن صحبت می‌کرد و آنان وحی را تکذیب می‌نمودند، و راجع بدان شکّ و تردید می‌ورزیدند، و قرآن دیگری جز این قرآن را می‌طلبیدند، و از او معجزهٔ محسوس مادی درخواست می‌کردند، معجزه‌ای که راستی نبوّت او را برای ایشان اثبات کند. در حالی که خودشان به پرستش چیزهائی می‌پرداختند که نه بدیشان زیانی می‌رسانیدند و نه بدیشان سودی می‌بخشیدند. چیزهائی را انباز خدا می‌دانستند که معتقد بودند که آن انبازها در پیشگاه خدا برایشان شفاعت می‌کنند و میانجی می‌شوند. همچنین گمان می‌بردند که خدا دارای فرزند است، بدون این که از این مسأله اطّلاعی داشته باشند و دلیل و برهانی ارائه دهند... این سوره صفات خدای راستین را و آثار قدرت او را در هستی پیرامونشان، و در هستی وجودی خودشان، و در پدیده‌هائی از جهان که ایشان را دربرمی‌گیرد، و در احوال و اوضاعی که ایشان را در خود غوطه‌ور می‌سازند، و در ندای فطرتشان و صدای وجدانشان که ایشان را فریاد می‌دارد به هنگام روبرو شدن با خطری که جز خدا کسی نمی‌تواند آن را دفع نماید و بزداید، و بالأخره در همه چیزی که با آن تماس پیدا می‌کنند، بیان می‌دارد... این هم مسألهٔ بزرگ و قضیّهٔ سترگی است که بندها و بخشهای گوناگونی از سوره را فرا می‌گیرد، و سائر مطالب و مضامین دیگر سوره از آن سرچشمه می‌گیرد:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ. ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ، أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ؟ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً، إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً، وَ قَدَّرَهُ

مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَ الْحِسابَ، ما خَلَقَ اللهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ، يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. إِنَّ فِي ٱخْتِلافِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللهُ فِي ٱلسَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید. سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. زمام ادارهٔ جهان هستی به دست او است (و چرخش امور آن به فرمان او). کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازهٔ او. این خدا است که صاحب و پروردگار شما است. پس او را پرستش کنید (نه دیگری را). آیا گوشزد نمی‌شوید؟ (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟). بازگشت همهٔ شما به سوی او است. این وعدهٔ راستین خداوند است (و خداوند خلاف وعده نمی‌کند). خدا است که از آغاز، موجودات را می‌آفریند (و جامهٔ هستی به تن کائنات، از جمله انسانها می‌کند) و هم او است که آنها را دیگر بار پس از تخریب جهان، هستی می‌بخشد و به سوی خدا) برمی‌گرداند. و امّا کسانی که راه کفر پوئیده‌اند، (بی‌سزا نمی‌مانند، و بلکه) نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند، به سبب کفری که ورزیده‌اند. خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معیّن کرده است تا شمارهٔ سالها و حساب (کارها) را بدانید. خداوند (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد. بیگمان در آمد و شدِ شب و روز (و تفاوت کیفی و کمی آنها) و در چیزهائی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه‌هائی (بر وجود آفریدگار و دلائلی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند (و هراس از عقاب و عذاب خدا را در مدّ نظر دارند).
(یونس / ۳-۶)

﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: هٰؤُلاٰءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ. قُلْ: أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِما لاٰ يَعْلَمُ فِي ٱلسَّماواتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ؟ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ ﴾.

اینان غیر از خدا، چیزهائی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند، و می‌گویند: اینها میانجیهای ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌نمایند) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهائی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟ (مگر شما بتها را نمایندهٔ خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟!). خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهائی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.
(یونس / ۱۸)

﴿ هُوَ الَّذي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، حَتّىٰ إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِريحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها ريحٌ عاصِفٌ، وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحيطَ بِهِمْ، دَعَوُا اللهَ مُخْلِصينَ لَهُ ٱلدّينَ: لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشّاكِرينَ. فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، يا أَيُّهَا ٱلنّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ الْحَياةِ ٱلدُّنْيا، ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آبها را برای شما میسّر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتیها قرار می‌گیرید و کشتیها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسّط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را

بسی ضعیف‌تر و ناتوانتر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). امّا هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحقّ در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند). ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجّه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذّت دنیا بهره‌مند می‌شوید، پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است و آن گاه ما شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم). (یونس / ۲۲ و ۲۳)

﴿ قُلْ: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ ٱلسَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ؟ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ؟ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ؟ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؟ فَسَيَقُولُونَ: اللهُ. فَقُلْ: أَفَلاٰ تَتَّقُونَ؟ فَذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ، فَمٰاذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ ٱلضَّلاٰلُ! فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

بگو: چه کسی از آسمان (به وسیلهٔ اشعّه و باران) و از زمین (به وسیلهٔ فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوهٔ آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشمها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد؟) یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است؟) یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند (و کارساز و کاردان است؟ پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است! (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟ آن، خدا است که پروردگار بر حقّ شما است (و او چنین کارهائی را می‌کند و ربوبیّت و وحدانیّت او با براهین و دلائل قاطعانه ثابت می‌باشد. به همین سبب پرستش او حقّ است و پرستش جز او باطل). آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه بدر برده شوید؟. (یونس / ۳۱ و ۳۲)

﴿ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؟ قُلِ: اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ؟ قُلْ: هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ؟ قُلِ: اللهُ يَهْدي لِلْحَقِّ. أَفَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدّي إِلاّٰ أَنْ يُهْدىٰ؟ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ وَ مٰا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنّاً، إِنَّ ٱلظَّنَّ لاٰ يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً، إِنَّ اللهَ عَليمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ ﴾.

بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حق راه نماید (و راه راستین را بنماید؟). بگو: خدا راه حقّ را می‌نماید. آیا آن کس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمائی گردد (و راه برده شود؟!). شما را چه می‌شود (که چراغ عقل از کفتان بدر می‌رود؟ به دنبال چه چیز می‌روید؟). این چه حکمی است که می‌کنید؟ بیشتر مشرکان (در معتقدات خود) جز از شکّ و گمان پیروی نمی‌کنند (و جز به دنبال اوهام و خرافات نمی‌روند). شکّ و گمان هم اصلاً انسان را از حقّ و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد (و ظنّ جای یقین را پر نمی‌کند و سودمند نمی‌افتد). بیگمان خداوند آگاه از چیزهائی است که انجام می‌دهند. (یونس / ۳۴ و ۳۶)

﴿ أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ، وَ مٰا يَتَّبِعُ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ شُرَكٰاءَ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ ٱلظَّنَّ، وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُونَ. هُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فيهِ وَ ٱلنَّهٰارَ مُبْصِراً، إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾.

آگاه باشید، هر کس (و هر چیز) که در آسمانها و زمین است از آن خدا است (و همه را او آفریده است و او سرپرستی و رهبری می‌کند و کارهایشان را می‌پاید و بر جملگی نظارت می‌نماید). کسانی که جز خدا انبازهائی را می‌پرستند، (از چیزهائی جز گمان) پیروی

نمی‌کنند (و در حقیقت انبازی وجود ندارد تا آنان آن را عبادت کنند و بپرستند). ایشان جز به دنبال گمان نمی‌روند و کارشان جز تخمین زدن و دروغ گفتن نیست. او (که آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است، همان) کسی است که شب را برای شما پدید آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش بپردازید). بیگمان در این کار نشانه‌هائی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند. (یونس / ۶۶ و ۶۷)

﴿ قَالُوا: اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً - سُبْحَانَهُ - هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا؟ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ قُلْ: إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ. مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

(مشرکان) می‌گویند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است (که فرشتگانند! عجب بدبختی! این انسان است که برای بقای نام و نشان نیاز به فرزند دارد. خدا که جاودانه و سرمدی است کی نیاز به فرزند دارد؟!). او منزّه (از این عیبها و نقصها) است. او بی‌نیاز است. چرا که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است. شما (ای مشرکان!) هیچ گونه دلیل و برهانی بر این (ادّعای خود) ندارید. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهیدکه از آن آگاهی ندارید؟! بگو: قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند رستگار نمی‌شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی‌یابند. با این حرفها چند روزی مردم را غافل کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن) بهره گرفتنی از این دنیا است. سپس به سوی ما برمی‌گردند و آن گاه ما عذاب شدید (دوزخ) را به سبب کفری که ورزیده‌اند بدانان می‌چشانیم. (یونس / ۶۸-۷۰)

﴿ أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

آگاه باشید که هر چه در آسمانها و زمین است از آن خدا است. (آگاه باشید که وعدهٔ خدا (به عذاب و عقاب کافران) راست است، ولیکن بیشتر مردمان (به سبب بی‌خردی و یا غلبهٔ غفلت بر آنان، کار و بار آخرت را فراموش کرده‌اند و معنی تهدید خدا را) نمی‌دانند. خدا است که می‌میراند و زنده می‌گرداند، و (پس از زنده گرداندن برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده می‌شوید. (یونس / ۵۵ و ۵۶)

۴ - این سوره برای مردمان حضور یزدان سبحان را و آماده بودن ایزد منّان را بر هر چیزی که ایشان قصد آن می‌کنند یا آن را انجام می‌دهند، به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که حسّ و شعور انسانها را پر از ترس و هراس می‌سازد، و سراپای آنان را از هوشیاری و بیداری پر می‌گرداند... این امر در آیه‌هائی همچون این فرمودهٔ یزدان در خود این سوره است:

﴿ وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ، وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ، وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ، وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ، إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید. و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذرّه‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن. (همهٔ اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد. (یونس / ۶۱)

۵ - همچنین این سوره دلها و درونهای مردمان را از نگرانی و چشم براه یورش و تاخت خدا در هر لحظه لبریز می‌گرداند، تا از غفلتی بیرون بیایند که چه بسا رفاه و نعمت آن را پدید آورند، و از شکوفائی زندگانی پیرامونشان گول نخورند و از یورش و تاخت

یزدان بی‌خبر نمانند، یورش و تاختی که ناگهانی سر می‌رسد:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ. حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ، وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا، أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ. كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسانها و حیوانها از آنها می‌خورند (و استفاده می‌کنند، می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبائی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلّط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلّات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحهٔ این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز درمی‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و درو‌ده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسانهائی در آن سرزمین نزیسته‌اند). ما (بدین وضوح) آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند). (یونس / ۲۴)

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا! مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟! ﴾.

بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرا رسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه این است که هر وقت در رسد، مایهٔ بدبختی آنان است، پس شتاب چرا؟!). آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورند؟ (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرا رسیدن آن شتاب می‌ورزیدید. (یونس / ۵۰ و ۵۱)

۶ - این سوره با اطمینان پیداکردنشان به زندگی دنیا و پسند کردن آن بجای آخرت، و ملاقات خدا را دروغ نامیدنشان، رویاروئی و مبارزه می‌کند. ایشان را از این اطمینان یافتن گول زننده می‌ترساند، و از زیان معاملهٔ پستی که می‌پسندند و از آن خشنودند برحذر می‌دارد. آنان را اطّلاع می‌دهد که زندگی این دنیا امتحان و آزمون است، و پاداش و پادافره در آن جهان است... آن گاه ایشان را رویاروی می‌کند با عرضهٔ صحنه‌های گوناگونی از صحنه‌های قیامت، بویژه صحنه‌هائی که مربوط به بیزاری جستن انبازها از پرستش کنندگان خود، و اظهار بی‌خبری و ناآشنائی انبازها از پرستشگران خویش در پیشگاه یزدان، و ناممکن و ناشدنی بودن بازخرید خویش با پرداخت فدیه، هر اندازه هم فدیه فراوان و بیشمار باشد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا، وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. دَعْوَاهُمْ فِيهَا: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ. وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ. وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

مسلّماً کسانی که (به روز رستاخیز و زندگی دوباره ایمان ندارند و) دیدار ما را انتظار نمی‌کشند، و به زندگی دنیوی بسنده می‌کنند (و گمان می‌برند که جهان دیگری پس از این جهان وجود ندارد) و به این جهان دل می‌بندند (و برای جهان دیگر، تلاش نمی‌نمایند)، و از آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما غافل و بی‌توجّه می‌مانند، چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است به سبب کارهائی که می‌کنند. بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند

و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان (راستین و کارهای خداپسند) رهنمودشان می‌نماید (و در دنیا بر ایمان، استوار و ثابت قدمشان می‌دارد، و در آخرت به بهشت نائلشان می‌فرماید که) جویبارها در زیر (کاخهای) ایشان در بهشت خوش و پر ناز و نعمت روان است. در بهشت دعای مؤمنان: پروردگارا! تو منزّهی (از آنچه کافران در دنیا می‌گفتند) و سلام آنان در آن (خطاب به همدیگر) درودتان باد (ای فرمانبرداران یزدان سبحان!) و ختم دعا و گفتارشان: شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است، (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید) می‌باشد. (یونس / ۷-۱۰)

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا، وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نموده‌اند. ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید).. (یونس / ۱۳ و ۱۴)

﴿ وَ اللّٰهُ يَدْعُو إِلىٰ دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيادَةٌ، وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ، أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها، وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، ما لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عاصِمٍ، كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً، أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾.

خداوند (انسان را به بهشت، یعنی) به سرای امن و امان و آرامش و اطمینان دعوت می‌کند، و هر کس را بخواهد به راه راست (که منتهی به این مرکز امن و امان و آرامش و اطمینان می‌گردد) هدایت می‌نماید. کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوائی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند. کسانی که کارهای زشت می‌کنند، کیفر هر کار زشتی به اندازهٔ آن خواهد بود (نه بیشتر). و خواری و حقارت آنان را فرا می‌گیرد. هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را از (دست عذاب) خدا رهائی بخشد (و در پناه خود دارد). آن اندازه روسیاه و گرفتار غم و اندوهند) انگار با پاره‌های تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است. آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند. (یونس / ۲۵-۲۷)

﴿ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ! فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ، وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ: ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ. فَكَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ، إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ. هُنالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مؤمنان) را گرد می‌آوریم و سپس به کافران می‌گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید. بعد آنها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهایشان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم) و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسهٔ اهریمن و به سخن دل گوش فرا داده‌اید و مجسّمهٔ ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حق ذات پروردگار است و بس). همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شکّ از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم. در آنجا (که میدان محشر و پهنهٔ گردهمآئی است) هر کسی کارهائی را که قبلاً (در دنیا) کرده است می‌آزماید. و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش

برگردانده می‌شوند، و چیزهائی را که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند از میان برمی‌خیزند. (یونس / ۲۸-۳۰)

﴿ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاَّ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ یَتَعَارَفُونَ بَیْنَهُمْ. قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ وَ مَا کَانُوا مُهْتَدِینَ ﴾.

(ای پیغمبر! ایشان را بترسان از) روزی که آنان را (خدا برای حساب و کتاب) گرد می‌آورد (و ایشان در آن روز به یاد زندگی دنیا می‌افتند و از هراس رستاخیز فکر می‌کنند که) انگار جز ساعتی از روز (در دنیا نبوده‌اند و) نمانده‌اند (تنها بدان اندازه) که با همدیگر آشنا شوند (و آن گاه از یکدیگر خداحافظی کنند و به سرای دیگر روند! در روز قیامت) به راستی کسانی زیانبارند که رویاروئی با خدا را تکذیب کرده‌اند و راهیاب نبوده‌اند. (یونس / ۴۵)

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ، وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ، وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُونَ ﴾.

اگر آنچه در زمین است، متعلّق به کسی باشد که (با کفر و شرک، به خود و به دیگران) ستم کرده است، و آن را برای بازخرید (و نجات خویشتن از عذاب دوزخ) بپردازد، (از او پذیرفته نمی‌گردد. او و دیگر کافران از رویاروئی با عذاب دوزخ سخت به هراس می‌افتند و بغض می‌کنند) و آهسته (ناله سر می‌دهند و) اظهار پشیمانی می‌نمایند. در میانشان دادگرانه داوری می‌گردد و بدیشان ستمی نمی‌رود. (یونس / ۵۴)

۷ - آن گاه سوره رویاروی می‌شود با چیزی که پیآمد پریشانی جهان‌بینی ایشان راجع به الوهیّت است، و چیزی که پیآمد تکذیب رستاخیز و آخرت است، و چیزی که مترتّب بر تکذیب وحی و تکذیب چیزهائی است که از آنها بیم داده می‌شوند، از قبیل: در قانونگذاری برای زندگی عملی خویش آزادانه و خودسرانه ویژگیهای ربوبیّت را بر دست گرفتن، و به تحلیل و تحریم ارزاق و معاملات دست یازیدن، و برابر آنچه بت‌پرستی و باورشان به بتها و انبازها بدیشان تلقین و دیکته می‌کند چیزهائی را حلال و چیزهائی را حرام نمودن... مثلاً آنان سهمی از چیزهائی را که خدا بدیشان داده بود به بتها و انبازها اختصاص می‌دادند. پرده‌داران و کاهنان، آن سهم را دریافت می‌کردند تا هر چه را که می‌خواهند برایشان حلال یا حرام کنند... این هم مسألهٔ بزرگ و قضیّهٔ سترگی است که پس از مسأله و قضیّهٔ اعتقاد قرار دارد و از آن برمی‌جوشد:

﴿ قُلْ: أَرَأَیْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلاَلاً؟ قُلْ: آللهُ أَذِنَ لَکُمْ؟ أَمْ عَلَی اللهِ تَفْتَرُونَ؟ وَ مَا ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ؟ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ، وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَشْکُرُونَ ﴾.

بگو: به من بگوئید: آیا چیزهائی را که خدا برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آنها را حرام و بخشی از آنها را حلال نموده‌اید، آیا خدا به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر خدا دروغ می‌بندید (و از زبان خدا چیزهائی می‌گوئید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟). آیا گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، در بارهٔ (چیزهائی که) در روز قیامت رخ می‌دهد چیست؟ (آیا گمان می‌برند که بازخواستی در میان نیست؟ یا این که کیفر داده نمی‌شوند؟ و یا این که اندکی عذاب می‌بینند؟). خداوند دارای لطف و مرحمت (فراوان) نسبت به مردمان است ولیکن بیشتر آنان سپاسگزاری نمی‌کنند (و بلکه ناسپاسی می‌کنند و بر خدا دروغ می‌بندند). (یونس / ۵۹ و ۶۰)

❁

در رساندن این حقائقی که سوره دربرمی‌گیرد، و برای استوار داشتن و ژرفا بخشیدن آنها، و جهت به جوش و خروش انداختن دلها و خردها برای آنها، این سوره از انگیزه‌های الهام بخشی موج می‌زند، انگیزه‌های الهام بخشی که شیوهٔ ادای نادر قرآنی در موضوع و در تعبیر از آن، یکسان بدانها توجّه دارد. این انگیزه‌های الهام

بخش، گذشته از ژرفائی و سر زندگی و پویائی خود، با شخصیّت سوره و سرشت آن تناسب دارند، سرشتی که در بخش پیشین از آن سخن گفتیم... اینها نمونه‌هائی از آنها هستند، به اختصار بدانها می‌پردازیم، تا آن زمان که در روند قرآنی بطور مفصّل از آنها سخن خواهیم گفت:

۱ - این سوره لبریز از صحنه‌های هستی و پدیده‌های آن است، صحنه‌هائی که حقیقت الوهیّت را بـه فـطرت بشری الهام مـی‌کنند، و دالّ بـر اداره کـردن حکیمانهٔ جهان، و بیانگر نقشه و طرح مشخّص در ساختار ایـن هســتی و در چـرخش و گـردش آن، و هـدفداری در هماهنگیها و همآوائیهای پراکنده در جهان برای پیدایش زندگی و زندگان، و برای پـیدایش پـدیدهٔ انسـانی و پاسخ به نیازمندیهای او در زنـدگانی هسـتند... قـرآن مسألهٔ الوهیّت را بدین شکل و شیوهٔ زنده و واقـعی و الهام بخش مطرح و بیان می‌کند. قرآن قضیّهٔ الوهیّت را به شکل و شیوهٔ جدل فلسفی ذهنی عـرضه نـمی‌دارد. خدای سبحان که آفریدگار این جهان و آفریدگار ایـن انسان است می‌داند که میان سرشت این انسان و میان صحنه‌های این جهان و اسرار و رموز آن، زبان مشترک مفهومی است! و پاسخگوئی و همزبانی میان انسان و جهان است، آن پاسخگوئی و همزبانی‌ای که ژرف‌تر از منطق سرد و خشک ذهن است. یزدان سبحان می‌داند که کافی است این سرشت انسانی به صـحنه‌های ایـن هستی و اسرار و رموز آن بنگرد و دیـده‌ور شـود، و فطرت او به جوش و خـروش درآیـد تـا دسـتگاه‌های گیرنده و دریافت‌کننده بکار افتند. هـر وقت هـم ایـن دستگاه‌ها بکار افتند، فطرت به تکان درمی‌آید و بـاز مــی‌شود و دریــافت مــی‌دارد و بــه پــاسخگوئی می‌پردازد... از اینجا است که یـزدان در قـرآن بسـیار فطرت بشری را مخاطب قرار می‌دهد و با ایـن زبـان مشترکِ مفهوم، بـا آن سـخن مـی‌گوید... هـم ایـنک نـمونه‌هائی از ایـن خـطاب ژرف الهام بـخش بـیان می‌شود:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذي خَلَقَ ٱلسَّماٰواتِ وَ الْأَرْضَ في سِتَّةِ أَيّامٍ، ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، ما مِنْ شَفيعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ. أَفَلا تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس بـه ادارهٔ جـهان هسـتی پرداخت. زمام ادارهٔ جهان هستی بـه دست او است (و چرخش امور آن به فرمان او). کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازهٔ او. این خدا است که صاحب و پروردگار شما است. پس او را پرستش کنید (نه دیگری را). آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟).
(یونس / ۳)

﴿هُوَ الَّذي جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً، وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنينَ وَ الْحِسابَ. ما خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ إِلاّ بِالْحَقِّ، يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. إِنَّ في ٱخْتِلافِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللهُ في ٱلسَّماٰواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴾.

خـدا است کـه خـورشید را درخشـان و مـاه را تـابان گردانده است، و برای ماه منازلی مـعیّن کـرده است تـا شمارهٔ سالها و حساب (کارها) را بدانید. خـداونـد (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و گـردش مـهر و مـاه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات (قـرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان کـه مـی‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد. (یونس / ۵)

﴿قُلْ: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ ٱلسَّماءِ وَ الْأَرْضِ، أَمْ مَنْ يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ؟ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ؟ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؟ فَسَيَقُولُونَ اللهُ، فَقُلْ: أَفَلا تَتَّقُونَ؟ فَذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ، فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاّ ٱلضَّلالُ؟ فَأَنّىٰ تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

بگو: چه کسی از آسمان (به وسیلهٔ اشعّه و باران) و از زمین (به وسیلهٔ فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوهٔ آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه

کسی بر گوش و چشمها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد؟). یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است؟). یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند (و کارساز و کاردان است؟ پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است. (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟ آن، خدا است که پروردگار بر حقّ شما است (و او چنین کارهائی را می‌کند و ربوبیّت و وحدانیّت او با براهین و دلائل قاطعانه ثابت می‌باشد. به همین سبب پرستش او حقّ است و پرستش جز او باطل). آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه بدر برده شوید؟.
(یونس / ۳۱ و ۳۲)

﴿ هُوَ الَّذي جَعَلَ لَکُمُ اللَّيْلَ لِتَسْکُنُوا فيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً، إِنَّ في ذٰلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾.
او (که آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است، همان) کسی است که شب را برای شما پدید آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش بپردازید). بیگمان در این کار نشانه‌هائی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند. (یونس / ۶۷)

﴿ قُلِ: انْظُرُوا ماذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ ﴾.
بگو: بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهائی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم دهندگان پیغمبر نام، و اندرزها و انذارها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند. (یونس / ۱۰۱)

۲ ـ این سوره لبریز است از صحنه‌های حوادث و تجاربی که با چشمان خود آنها را می‌بینند و خودشان با آنها می‌زیند. ولی ایشان غافل و بی‌خبر از دلالت آنها بر تدبیر و تقدیر و اداره و سنجش و گرداندن و چرخاندن از کنار آنها می‌گذرند... روند قرآنی صحنه‌هائی از واقعیّت ایشان را در کار پذیره رفتن و رویاروی شدن آنان با همچون حوادث و تجاربی عرضه می‌دارد و بدان گونه ایشان را در این وقت به خودشان نشان می‌دهد که گوئی آئینهٔ سیمای شخص غافل را برابر خودش فرامی‌دارد و او خود را چنانکه هست می‌بیند!.. این هم نمونه‌هائی است از آن برنامهٔ نادر قرآنی:

﴿ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً. فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ! کَذٰلِکَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما کانُوا يَعْمَلُونَ! ﴾.
هنگامی که به انسان ناراحتی و بلائی می‌رسد (که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند)، چه بر پهلو خوابیده، و چه نشسته، و چه ایستاده باشد (برای رفع مشکل) ما را به کمک می‌خواند. اما هنگامی که ناراحتی و بلائی را (که در مقابل آن درمانده بود) از او بدور داشتیم، آن چنان راه (سابق) خود را در پیش می‌گیرد (و خدای را باز هم فراموش می‌کند) که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است به فریاد نخوانده است (و اصلاً ضرر و زیانی متوجّه او نبوده و بلائی بدو دست نداده است. آری! همیشه) این چنین اعمال اسرافگران در نظرشان آراسته شده است (و تکرار گناه از قباحت آن کاسته است، و اهریمن نابکار باطل را برای آنان حقّ جلوه داده است). (یونس / ۱۲)

﴿ وَ إِذا أَذَقْنا النّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذا لَهُمْ مَکْرٌ في آياتِنا! قُلِ: اللّٰهُ أَسْرَعُ مَکْراً، إِنَّ رُسُلَنا يَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ. هُوَ الَّذي يُسَيِّرُکُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، حَتّىٰ إِذا کُنْتُمْ فِي الْفُلْکِ، وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِريحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها ريحٌ عاصِفٌ، وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحيطَ بِهِمْ، دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ: لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرينَ. فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ. يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغْيُکُمْ عَلىٰ أَنْفُسِکُمْ

مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا، ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

هنگامی که پس از شرّ و بلائی که (برای بیداری و آگاهی) به مردم رسیده است، مزهٔ خیر و نعمتی به انسانها می‌چشانیم (و ایشان را به قدرت و ثروت و شادی هم می‌آزمائیم)، و ناگاه دربارهٔ آیه‌های ما به چاره‌سازی می‌نشینند (و به تکذیب آنها می‌پردازند و با توجیهات نادرست در مقام انکار آیه‌ها برمی‌آیند، و پیغمبر ما را شاعر و ساحر و دیوانه می‌خوانند، و مشکلات و سختیها را ناشی از اسباب و علل و تصادف و قهر طبیعت می‌دانند، و نعمتها و خوشیها را حمل بر زرنگی و شایستگی خود و شفقت روزگار می‌نمایند!). بگو: خداوند در چاره سازی (حیله‌گریهای شما) از سرعت بیشتری برخوردار است (و می‌تواند شما را در اسرع وقت نابود نماید و سریعاً تازیانهٔ عذاب را به تنتان آشنا کند و فوراً در برابر اعمال زشتتان سزایتان دهد. امّا تا آن زمان که خود می‌داند، مهلتتان می‌دهد و به حال خودتان وامی‌گذارد). بیگمان فرستادگان (مأمور ثبت و ضبط کردار و گفتار و پندار شما یعنی فرشتگان) ما حیله‌گریها و چاره‌سازیهای شما را می‌نویسند (و در قیامت کیفر آنها را به کف دستتان می‌گذاریم). او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آبها را برای شما میسّر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتیها قرار می‌گیرید و کشتیها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسّط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). امّا هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند). ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجّه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذّت دنیا بهره‌مند می‌شوید. پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است و آن گاه ما شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم). (یونس / ۲۱-۲۳)

۳ - این سوره پر است از نقش زمین شدنها و نابود گشتنهای تکذیب کنندگان پیشین، گاهی به صورت خبر از آنان، و گاهی به شکل داستان بعضی از انبیاء. همهٔ اینها هم در نمایش صحنه‌های خانه خرابی تکذیب کنندگان، و تهدید ایشان به همچون سرنوشتی که کسانی پیش از آنان بدان گرفتار آمده‌اند، تا زندگی دنیا ایشان را نفریبد. چه دنیا جز مدّت کوتاهی نیست، آن هم برای امتحان است، یا جز ساعتی از یک روز نیست که مردمان در آن ساعت با یکدیگر آشنا می‌شوند، سپس به سرای اقامت در عذاب یا در نعمت برمی‌گردند!

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا[1]، وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا. كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و

۱- «ظَلَمُوا» به معنی: شرک ورزیدند... همان گونه که پیغمبر خدا ﷺ برای تصدیق این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾. گفته است: (اَلشِّرْکُ أَقْبَحُ الظُّلْم). شرک زشت‌ترین ظلم است.

معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نموده‌اند. ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید). سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید. (یونس / ۱۳ و ۱۴)

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ: يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللهِ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ، ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلَى اللهِ، وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا. فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! برای دلداری مؤمنان و بیداری مشرکان، سرگذشت برخی از پیغمبران و پیشینیان، از جمله) سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی (از اوقات) نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم (در میانتان) و پند دادنم (به شما) با آیات خدا (و دلائل الهی) برایتان سخت و غیر قابل تحمّل است، من (بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیه دارم. پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید (و هر چه از دستتان بر می‌آید دربارهٔ من انجام دهید و هیچ کوتاهی مکنید. این کار را از روی مشورت کامل و تصمیم قاطع انجام دهید تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایهٔ اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هر چه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید. اگر (از دعوت من) روی گردانیدید (به من زیانی نمی‌رسانید) چرا که من کمترین مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم. مزد و پاداش من جز بر خدا نیست، و به من دستور داده شده است که (همهٔ کار و بار خود را بدو حواله دارم و) از زمرهٔ تسلیم کنندگان (امور زندگی به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم. آنان او را تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و ما او و کسانی را که با او در کشتی نشستند نجات دادیم، و کسانی را که (آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آن مؤمنان را جایگزین (ایشان در زمین) گرداندیم. بنگر که سرانجام بیم داده شدگان (نافرمان و بی‌ایمان) چگونه گردید؟. (یونس / ۷۱-۷۳)

﴿ ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ وَ هارُونَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ بِآياتِنا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ. فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا: إِنَّ هٰذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ. قالَ مُوسىٰ: أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ. أَسِحْرٌ هٰذا؟ وَ لا يُفْلِحُ السّاحِرُونَ ﴾.

سپس بعد از آنان، موسی و هارون را برانگیختیم و همراه با آیات و معجزات خود به پیش فرعون و درباریانش فرستادیم. ولی تکبّر کردند (و خود را بالاتر از آن دیدند که از موسی و هارون پیروی کنند و آئین خدا را بپذیرند) و قوم گناهکاری شدند. هنگامی که حقّ از سوی ما (بر دست موسی) برای آنان روشن و جلوه‌گر شد، گفتند: واقعاً این جادوی آشکاری است. موسی گفت: آیا به حقّ که به سوی شما آمده است، سحر می‌گوئید؟ آیا این (معجزات) جادو است؟ (اگر جادو است، من شما را به مبارزه می‌طلبم و از شما می‌خواهم که جادوگران را گرد آورید تا ثابت کنید که این جادو است). به هر حال جادوگران پیروز نمی‌شوند. (یونس / ۷۵-۷۷)

تا می‌رسد به این فرمودهٔ خدا در پایان داستان:

﴿ وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ - بَغْياً وَ عَدْواً - حَتّىٰ إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. آلْآنَ؟ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؟! فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً، وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و

لشکریانش، برای ظلم و تعدّی، آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند، تا بدانجا که (گذرگاه دریا بهم آمد و آب از هر سو ایشان را در برگرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم. آیا اکنون (که مرگت فرا رسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی. ما امروز لاشهٔ تو را (از امواج دریا و یورش ماهیها) می‌رهانیم (و آن را به ساحل می‌رسانیم و به پیش کسانی گسیل می‌داریم که تو را خدا می‌دانستند) تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی. بیگمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدانها چنانکه شاید و باید نمی‌نگرند).

(یونس / ۹۰-۹۲)

﴿ فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَیّامِ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ؟ قُلْ: فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ. ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا، کَذٰلِکَ حَقّاً عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ ﴾.

آیا آنان چشم آن دارند که روزگاری (پر از بلاها و عذابهائی) جز روزگار کسانی داشته باشند که پیش از ایشان بوده‌اند؟ (نه؛ انتظار جز این را نداشته باشند، که خدا در دنیا و آخرت به مصیبتها و بدبختیها گرفتارشان سازد). بگو منتظر (فرمان خدا) باشید و من هم با شما چشم به راه می‌مانم. (ولی می‌دانم پیروزی دنیا و سعادت عقبی از آن ما مؤمنان، و شکست دنیا و بدبختی عقبی از آن شما کافران می‌گردد). پس از آن (که بلا و عذاب گریبانگیر کافران گردید) پیغمبران خود و مؤمنان را می‌رهانیم (این هم اختصاص به اقوام گذشته و پیغمبران و مؤمنان پیشین ندارد، بلکه) همین طور ایمان آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقّی است بر ما (حقّی مسلّم و تخلّف ناپذیر).

(یونس / ۱۰۲ و ۱۰۳)

۳ ـ این سوره پر از صحنه‌های قیامت است. فرجام تکذیب کنندگان و فرجام مؤمنان را زنده و پویا و مؤثّر عرضه می‌دارد، و تأثیر آن را به ژرفاهای دلها می‌رساند. همراه با صحنه‌های مهلکه‌ها در زندگی دنیا، و توأم با صحنه‌های نابودی گناهکاران و رستگاری مؤمنان، دو صفحهٔ زندگی در دو سرا، و آغاز و پایان گشت و گذار ورق می‌خورد، پایان گشت و گذار این چند روزهٔ حیات که گریزی و گزیری از آن نیست:

﴿ لِلَّذینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنیٰ وَ زِیادَةٌ، وَ لاٰ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ، أُولٰئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ. وَ الَّذینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثْلِها، وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ، کَأَنَّما أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً، أُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ ﴾.

کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوائی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند. و کسانی که کارهای زشت می‌کنند، کیفر هر کار زشتی به اندازهٔ آن خواهد بود (نه بیشتر)، و خواری و حقارت آنان را فرامی‌گیرد. هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را از (دست عذاب) خدا رهائی بخشد (و در پناه خود دارد. آن اندازه روسیاه و گرفتار غم و اندوهند) انگار با پاره‌های تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است. آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

(یونس / ۲۶ و ۲۷)

﴿ وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمیعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذینَ أَشْرَکُوا: مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ! فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ، وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ: ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ. فَکَفیٰ بِاللهِ شَهیداً بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ إِنْ کُنّا عَنْ عِبادَتِکُمْ لَغافِلینَ. هُنالِکَ تَبْلُو کُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوا إِلَی اللهِ مَوْلاٰهُمُ

الْحَقِّ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ ﴾.

روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مؤمنان) را گرد می‌آوریم و سپس به کافران می‌گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید. بعد آنها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهایشان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم) و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسهٔ اهریمن و به سخن دل گوش فرا داده‌اید و مجسّمهٔ ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حقّ ذات پروردگار است و بس). همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شکّ از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم. در آنجا (که میدان محشر و پهنهٔ گردهمآئی است) هر کسی کارهائی را که قبلاً (در دنیا) کرده است می‌آزماید، و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می‌شوند، و چیزهائی را که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند از میان برمی‌خیزند. (یونس / ۲۸-۳۰)

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ! وَ أَسَرُّوا النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا الْعَذٰابَ، وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ ﴾.

اگر آنچه در زمین است متعلّق به کسی باشد که (با کفر و شرک، به خود و دیگران) ستم کرده است و آن را برای بازخرید (و نجات خویشتن از عذاب دوزخ) بپردازد، (از او پذیرفته نمی‌گردد. او و دیگر کافران از رویاروئی با عذاب دوزخ سخت به هراس می‌افتند و بغض می‌کنند) و آهسته (ناله سر می‌دهند و) اظهار پشیمانی می‌نمایند. در میانشان دادگرانه داوری می‌گردد و بدیشان ستمی نمی‌رود. (یونس / ۵۴)

از چیزهای مؤثّری که این سوره لبریز از آنها است به مبارزه طلبیدن و به میدان خواستن مشرکان تکذیب کنندهٔ وحی است. از ایشان خواسته می‌شود که سوره‌ای[1] همچون این قرآن را بسازند و بیاورند. سپس پیغمبر ﷺ رهنمود می‌گردد که پس از دعوت ایشان و به مبارزه طلبیدنشان، آنان را رها کند و به سرنوشت خود واگذارد ـ سرنوشت تکذیب کنندگان ستمگری که قبل از آنان بوده‌اند ـ و راه راست خویش را در پیش گیرد و بدیشان و به کار و بارشان توجّهی نکند و اهمیّتی ندهد... به مبارزه طلبیدن و به میدان خواستن ایشان و پایان گرفتن کار و برتری یافتن بدین شکل و شیوه، چیزی است که به دلهایشان می‌افکند که این پیغمبر از حقّ و حقیقتی که با خود آورده است مطمئنّ است، و به خدائی که او را سرپرستی می‌نماید و وی را می‌پاید یقین کامل دارد. این هم درجای خود چیزی است که دلها را به تکان می‌اندازد و عناد و سرکشی را متزلزل می‌سازد:

﴿ وَ مٰا کٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللهِ، وَلٰکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ، وَ تَفْصِیلَ الْکِتٰابِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ. أَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰاهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ. بَلْ: کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ. کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِینَ ﴾.

این قرآن از سوی غیرخدا، (چه محمّد و چه احبار و کهّان و چه دیگر مردمان) ساخته و پرداخته نشده است و بلکه (وحی خدا است و) تصدیق کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین (همچون تورات و انجیل) است، و بیانگر (شرائع و عقائد و احکام) کتابهای گذشته می‌باشد. شکّ و تردیدی در آن نیست، و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است. بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خود ساخته و پرداخته است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو: (اگر چنین است و قرآن ساختهٔ بشر است) شما یک سورهٔ همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هر کسی را که می‌خواهید بجز خدا فرا خوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام). بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند

۱- مؤلّف محترم فی‌ظلال القرآن (آیه‌ای) نوشته است. (مترجم)

که اصلاً آگاهی از آن ندارند و واقعیّت آن برای ایشان روشن نشده است. (مگر این صحیح است که انسان چیزی را تکذیب کند که دربارهٔ آن نیندیشیده و آن را مورد مطالعهٔ دقیق قرار نداده و موضوعات آن را نفهمیده است!). به همین منوال پیشینیان هم (پیغمبران و کتابهای آسمانی را خودسرانه و ناآگاهانه) تکذیب می‌کردند. (ای انسان!) بنگر که سرانجام ستمکاران به کجا کشید (و چگونه نابود گشتند. این درس عبرتی برای شما و آیندگان بعد از شما است و سرنوشت ستمکاران جز همین نیست). (یونس / ۳۷-۳۹)

﴿ قُلْ: یٰا أَیُّهَا ٱلنّٰاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلاٰ أَعْبُدُ ٱلَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ ٱللهِ. وَلٰکِنْ أَعْبُدُ ٱللهَ ٱلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ، وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِینَ. وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً، وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِکِینَ. وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ ٱللهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکَ وَ لاٰ یَضُرُّکَ. فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذَنْ مِنَ ٱلظّٰالِمِینَ. وَ إِنْ یَمْسَسْکَ ٱللهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ، وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رٰادَّ لِفَضْلِهِ، یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ، وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِیمُ... قُلْ: یٰا أَیُّهَا ٱلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ. فَمَنِ ٱهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا، وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ، وَ ٱتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ ٱصْبِرْ حَتّیٰ یَحْکُمَ ٱللهُ، وَ هُوَ خَیْرُ ٱلْحٰاکِمِینَ ﴾.

بگو: ای مردمان! اگر دربارهٔ آئین من در شکّ و تردید هستید (بدانید که) من کسانی را که بجز خدا می‌پرستید نمی‌پرستم، ولیکن خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌رساند) و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت نائل می‌گرداند). و (به من دستور داده شده است) این که به آئینی رو کن که خالی از هر گونه شرک و انحرافی است (و کاملاً موافق با فطرت است) و از زمرهٔ مشرکان مباش. و به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجّه آفریدگان سازی) از ستمکاران خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هر کس از بندگانش که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است. بگو: ای مردمان (سراسر جهان، اعم از همعصران و آیندگان) از سوی پروردگارتان، حقّ (که کتاب راستین قرآن است، توسّط پیغمبر صادق آخر الزمان) به سویتان آمده است. هر کس که (با ایمان آوردن به شریعت خدا) راهیاب گردد، بیگمان به سود خود راهیاب می‌شود (و نفع ایمان عائد خودش می‌گردد) و هر کس که (با گردن نهادن به کفر و پیروی از وسوسه‌های شیطان) گمراه و سرگشته شود، به زیان خود گمراه می‌شود (و زیان کفر و بی‌دینی گریبانگیر خودش می‌گردد. کار من تنها تبلیغ فرموده‌های خدا است) و من مأمور (مراقبت از اعمال، و مسؤول نظارت) بر (افعال) شما نیستم (و قدرت آن را ندارم که شما را از کفر باز دارم و به پذیرش ایمان وادارم). از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیّت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو می‌رسد، استقامت کن) تا خداوند (میان تو و دیگران) داوری می‌کند (و فرمان خود را صادر می‌نماید) و او بهترین داوران است. (یونس / ۱۰۴-۱۰۹)

با این داوری و فیصله بخشی، این سوره پایان می‌پذیرد، و این همه انگیزه‌ها و تأثیرگذارهائی پایان می‌پذیرد که نمونه‌هائی از آنها را ذکر کردیم، ولی این نمونه‌ها نمی‌توانند همچون انگیزه‌ها و تأثیر گذارهائی را بر شمارد و به پایان آرد که در این سوره موجودند و این برنامهٔ بی‌نظیر قرآنی آنها را در گفتگوی با دلها و خردها بکار می‌گیرد.

❁

این سوره پس از سورهٔ إسراء نازل شده است، بدان گاه که بازار جدل و ستیز مشرکان، پیرامون صداقت وحی، و پیرامون این قرآن، گرم و شدید بود. قرآن بر آنان می‌تازد و عقائدشان را سبک و نابخردانه می‌شمارد، و بر جاهلیّتشان تاخت می‌برد و مورد تهدیدش قرار می‌دهد، و تناقض واضحی را می‌نمایاند که در سرشت جاهلیّت است، تناقضی که میان اعتقادشان به یزدان سبحان با صفت آفریدگار جهان، رازق همگان، زندگی‌بخش و می‌راننده، گردانندهٔ امور جهان، متصرّف در همه چیز، و توانا بر همه چیز، که ریشه‌های بر جای ماندهٔ آئین حقّگرای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است، و میان اعتقادشان به فرزند داشتن یزدان سبحان است. چه آنان ادّعاء می‌کردند که فرشتگان دختران یزدانند، و ایشان آن دختران را میانجیگران خویشتن در پیشگاه خدا می‌کنند! این است که مشرکان مجسّمه‌های سنگی آن دختران را می‌پرستند! این پریشانی عقیدتی آثار و تأثیراتی در زندگانی ایشان داشت و پیامدهائی به دنبال خود می‌آورد. در سرآغاز آن آثار و تأثیرات کاری بود که غیبگویان و سردستگان آن را بر دست می‌گرفتند، و میوه‌ها و چهارپایانی را برایشان حرام یا حلال می‌کردند، و بخشی از آن میوه‌ها و چهارپایان را بهرهٔ خدا می‌شمردند، و بخشی از آنها را بهرهٔ خدایان ادّعائی خود به حساب می‌آوردند!

بدان هنگام که قرآن بر عقائد سخیف و سبکشان، و بر جاهلیّت متناقض و ناهمگونشان می‌تازد، تصمیم می‌گیرند که نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و وحی خدا بدو را دروغ بنامند. گمان می‌برند که او جادوگر است! از او می‌طلبیدند که خارق‌العاده‌ای را ارائه دهد که برساند که خدا بدو وحی می‌کند. در طلبیدن همچون خوارق عاداتی شیوه‌ها و روالهای گوناگونی را در پیش می‌گرفتند، همان گونه که در سورهٔ اسراء برخی از این درخواستها حکایت گردیده است و قرآن مجید بدانها پرداخته است. همچون این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُوراً. وَ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً، أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلاٰلَهَا تَفْجِيراً، أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً، أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَ الْمَلاٰئِكَةِ قَبِيلاً، أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ، أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ، وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرَؤُهُ! قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّي! هَلْ كُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً؟ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلاَّ أَنْ قَالُوا: أَبَعَثَ اللهُ بَشَراً رَسُولاً؟ ﴾.

ما در این قرآن، هر نوع مثلی را برای مردم، به شیوه‌های گوناگون بارها بیان داشته‌ایم، ولی بیشتر مردم جز انکار (حقّ، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، و تکذیب خدا و رسول، چیزی قبول نمی‌کنند و) نمی‌پذیرند. و (هنگامی که کافران مکّه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن درمانده و مبهوت شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکّه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکّه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه‌تکه بر سرِ ما فرود آری همان گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی. و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستادهٔ پروردگار می‌باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من). تنها چیزی که مانع ایمان آوردن

مردمان بعد از نزول هدایت (وحی آسمانی) برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! (فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند؛ نه انسانهای خاکی).
(اسراء / ۸۹-۹۴)

یا این فرمودهٔ یزدان در خود همین سوره:

﴿ وَ یَقُولُونَ: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ!! فَقُلْ: إِنَّمٰا الْغَیْبُ لِلّٰهِ، فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ ﴾.

کافران می‌گویند: کاش! معجزه‌ای (جز قرآن، همچون معجزهٔ سایر پیغمبران) بر او (که محمّد است) از سوی پروردگارش فرو فرستاده می‌شد (و ما را به صدق رسالتش قانع می‌کرد! بدیشان) بگو: (نزول معجزات از عالم غیب است و) تنها خدا است که بر غیب آگاه است. (اگر قرآن شما را قانع نمی‌سازد) پس منتظر باشید و من هم با شما منتظر می‌مانم (تا ببینیم عاقبت کار و فرمان پروردگار چه خواهد بود). (یونس / ۲۰)

همچنین از پیغمبر خدا ﷺ می‌خواستند که قرآنی را بیاورد که جز این قرآن باشد و در آن به خدایان ایشان و عقائد و جاهلیّت آنان کاری نداشته باشد تا بدو پاسخ دهند و بدو ایمان بیاورند! همان گونه که در این سوره راجع بدیشان می‌فرماید:

﴿ وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا: اَئْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ ﴾.

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیه‌های مربوط به قیامت و آیه‌های راجع به بتان ما را حذف و دگرگون کن). (یونس / ۱۵)

پاسخ بدین انحراف ساده لوحانه چنین است:

﴿ قُلْ: مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِی، إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ، إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. قُلْ: لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَدْرٰاکُمْ بِهِ، فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ، أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیٰاتِهِ؟ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطّی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغییر و تبدیل قرآن مایهٔ عقاب و عذابم گردد). بگو: اگر خدای می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و آن را به کسی از شما نمی‌رساندم، و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سالهائی در میان شما بسر برده‌ام و از این نوع سخنان چیزی نگفته‌ام و) عمری پیش از این با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسی گذشته و حال می‌توانید بفهمید که آنچه برای شما می‌خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این روشنی را) نمی‌فهمید؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که دروغی را به خدا نسبت دهد، یا آیه‌های او را تکذیب کند؟ (دروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او، کفر بشمار است و جرم بزرگی در بر دارد و) هرگز مجرمان (کفرپیشه) رستگار نمی‌گردند (و قطعاً از عذاب خدا رهائی نمی‌یابند). (یونس / ۱۵-۱۷)

این سوره در همچون فضائی نازل گردیده است. از روند آن پیدا است که سراسر سوره دارای تار و پود هماوا و همبسته‌ای است و با واقعیّت پیوسته‌ای رویاروی می‌گردد. تا آنجا که تقسیم آن به تکّه‌ها و بخشهای جدای از همدیگر دشوار است. این امر روایتی را نفی می‌کند که ناظران قرآن امیری به آن متوسّل شده‌اند و بر آن رفته‌اند و گفته‌اند: آیه‌های ۴۰ و ۹۵ و ۹۶ مدنی است... چه این آیه‌ها با خود روند سوره درهم تنیده است، و برخی از آنها روند سخن بدون آن اصلاً هماهنگ نمی‌گردد و بلکه گسیخته می‌شود!

همبستگی موجود در روند سوره سرآغاز و سرانجام سوره را وحدت و یکپارچگی می‌بخشد. در سرآغاز سوره این فرمودهٔ یزدان سبحان آمده است:

﴿ الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ. أَکانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنا إِلیٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ، وَ بَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ، عِنْدَ رَبِّهِمْ، قالَ الْکافِرُونَ: إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ مُبینٌ ﴾.

الف. لام. را... این آیه‌های کتاب استواری است (که هر چند از همین نوع حرفها فراهم آمده است، نمی‌توانید همانند آن را بسازید. از استحکام و نظم و نظام برخوردار است و باطل و خرافه و هزل بدان راه ندارد، و پر است از سخنان حکمت آمیزی که سود دنیا و آخرت مردم را در بر دارد). آیا این برای مردم شگفتی دارد که ما مردی از خودشان را (پیغمبر کردیم و بدو) پیغام دادیم که مردمان را (از عذاب خدا) بترسان و مؤمنان را مژده بده که آنان در نزد پروردگارشان دارای مقام و منزلت عالی هستند (و از سابقهٔ نیک برخوردار و بر دیگران برتری دارند. امّا با وجود صدق رسول و اعجاز قرآن) کافران می‌گویند که: این مرد (محمّد نام) واقعاً جادوگر آشکاری است.

(یونس / ۱ و ۲)

و در سرانجام آن آمده است:

﴿ وَ اتَّبِعْ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ اصْبِرْ حَتّیٰ یَحْکُمَ اللهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ ﴾.

از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیّت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو می‌رسد، استقامت کن) تا خداوند (میان تو و دیگران) داوری می‌کند (و فرمان خود را صادر می‌نماید) و او بهترین داوران است. (یونس / ۱۰۹)

سخن گفتن از مسألهٔ وحی، سرآغاز و سرانجام است. همان گونه که وحی موضوعِ پیوستهٔ جوش خوردهٔ موجود در میان مطلع و مقطع، یعنی آغاز و انجام سوره است.

همچنین پیوستگی و همبستگی در میان انگیزه‌های گوناگون سوره است. مثالی را راجع به بند و بخش پاسخ به شتاب ایشان در فرا رسیدن عذابی که از آن ترسانده می‌شوند، و تهدید کردنشان به این که قیامت ناگهانی رخ می‌دهد، و آن وقت ایمان آوردن و توبه کردن، بدیشان سودی نمی‌رساند، ذکر می‌کنیم... پس از این بند و بخش در سوره داستانهائی بیان می‌شود، داستانهائی که همچون صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد و جایگاه‌های نابودی پیشینیان را چنان که بوده است پیش چشم می‌دارد.

در پاسخ بدیشان و عدم پذیرش درخواست ایشان، یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ یَقُولُونَ: مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ، إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ؟ قُلْ: لا أَمْلِکُ لِنَفْسی ضَرّاً وَ لا نَفْعاً، إِلّا ما شاءَ اللهُ، لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ. قُلْ: أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَتاکُمْ عَذابُهُ بَیاتاً أَوْ نَهاراً، ماذا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَ قَدْ کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟! ثُمَّ قیلَ لِلَّذینَ ظَلَمُوا: ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ، هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّا بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ ﴾.

می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟). بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد (و مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند و بر انجام یا دوری از آن توانایم گرداند. پس چگونه می‌توانم عذاب خدا را زودتر از موقع خود به شما برسانم یا قیامت را هویدا گردانم). هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند. بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرا رسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه

این است که هر وقت در رسد، مایهٔ بدبختی آنان است، پس شتاب چرا؟!). آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورند (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرا رسیدن آن شتاب می‌ورزیدید. سپس به ستمکاران می‌گویند: عذاب جاوید و همیشگی را بچشید. آیا جز در برابر چیزهائی که کرده‌اید کیفر داده می‌شوید؟.

(یونس / ۴۸ـ۵۲)

در پایان داستان موسی علیه‌السلام در سوره، این صحنه می‌آید، صحنه‌ای که انگار صورت واقعی آن چنان بیم دادنی است:

﴿ وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ - بَغْياً وَ عَدْواً - حَتّىٰ إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائِيلَ، وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً، وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکریانش، برای ظلم و تعدّی، آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند، تا بدانجا که (گذرگاه دریا بهم آمد و آب از هر سو ایشان را در برگرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم. آیا اکنون (که مرگت فرا رسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی. ما امروز لاشهٔ تو را (از امواج دریا و یورش ماهیها) می‌رهانیم (و آن را به ساحل می‌رسانیم و به پیش کسانی گسیل می‌داریم که تو را خدا می‌دانستند) تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی. بیگمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدانها چنانکه شاید و باید نمی‌نگرند).

(یونس / ۹۰ـ۹۲)

سپس در لابلای سوره میان آن پاسخ و این داستان، صحنه‌هائی هم‌آوا و هم‌آهنگ می‌گردد که در آنها تاخت ناگهانی یزدان بر تکذیب کنندگان و گرفتار ساختن ایشان نموده می‌شود، به گونه ای که انتظار نداشته‌اند و از جائی که ندانسته‌اند. این صحنه‌ها فضائی را ترسیم می‌کنند که یکپارچگی و هم‌آهنگ است، و بطور یکسان میان صحنه‌ها و موضوعها و نحوهٔ اداء پیوند و همبستگی است.

همچنین در نقل قول گفتار مشرکان دربارهٔ پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در سرآغاز سوره آمده است:

﴿ قالَ الْكافِرُونَ إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ مُبِينٌ ﴾.

کافران می‌گویند که: این مرد، (محمّد نام) واقعاً جادوگر آشکاری است. (یونس / ۲)

سپس در نقل قول گفتار فرعون و درباریانش دربارهٔ موسی علیه‌السلام می‌آید:

﴿ فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا: إِنَّ هٰذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

هنگامی که حقّ از سوی ما (بر دست موسی) برای آنان روشن و جلوه‌گر شد، گفتند: واقعاً این جادوی آشکاری است. (یونس / ۷۶)

این سوره، سورهٔ یونس نامیده شده است. در صورتی که داستان یونس در این سوره از اشارهٔ گذرائی تجاوز نمی‌کند. بدین گونه:

﴿ فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها! إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ لَمّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا، وَ مَتَّعْناهُمْ إِلىٰ حِينٍ ﴾.

هیچ قومی و ملّتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کرده‌اند بطور دسته جمعی در برابر پیغمبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند،

عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدّت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم. (یونس / ۹۸)

امّا با وجود این، داستان یونس مثال یگانهٔ برجستهٔ مردمانی است که خویشتن را درمی‌یابند پیش از این که ناگهانی عذاب بر سرشان تازد. آنان توبه می‌کنند و به سوی خدایشان بر می‌گردند هنگامی که هنوز فرصت برگشت باقی است. ایشان یگانه کسانی در تاریخ دعوتهای پیامبران آسمانی هستند که همگی پس از تکذیب حقائق، ایمان آورده‌اند، و در نتیجه عذابی از ایشان برگردانده شده است و باز داشته شده است که پیغمبرشان پیش از وقوع عذاب ایشان را از آن بیم داده است، همان گونه که قانون یزدان دربارهٔ تکذیب کنندگان مصرّ است.

✿

از این گلچینهائی که از نصوص قرآنی سوره در این دیباچه، روشن می‌گردد که مسألهٔ بنیادینی که سراسر روند سوره بر آن تکیه دارد، مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت، و جلوه‌گر ساختن و آشکار نمودن حقیقت آن دو، و بیان مقتضیات این حقیقت در زندگی مردمان است. امّا سائر مسائل دیگری که سوره بدانها پرداخته است، همچون مسألهٔ وحی، و مسألهٔ آخرت، و مسألهٔ پیغمبریها و رسالتهای پیشین، همه و همه برای روشنگری همچون مسألهٔ بزرگی، ژرفا بخشیدن، توسعهٔ مفهوم و مقصود، و بیان مقتضیات آن در زندگی انسانها و در اعتقاد و عبادت و عمل آنان است.

در واقع این مسألهٔ بزرگ، مسألهٔ کلّ قرآن، به ویژه مسألهٔ قرآن مکّی است. چه شناساندن الوهیّت راستین، و بیان ویژگیهای ربوبیّت و سرپرستی و فرمانروائی، و شناساندن عبودیّت و حدود و ثغوری که از آن تعدّی و تجاوز نکنند، و در پرتو همهٔ اینها وصول به این که مردمان را بندهٔ خدای واقعی خودشان نمودن، تا بدانجا که آنان تنها و تنها به ربوبیّت و سرپرستی و فرمانروائی او اعتراف و اقرار کنند، اینها موضوع اصلی کلّ قرآن است... چیزهای دیگر جز بیان مقتضیات این حقیقت بزرگ در زندگی انسانها نیست با تمام جوانب و زوایائی که زندگی انسانها دارد.

این حقیقت بزرگ ـ اگر ژرف بیندیشیم و ژرف بنگریم ـ شایان همچون بیانی است که موضوع این قرآن است... سزاوار این است که یزدان سبحان به خاطر آن همهٔ پیغمبران را گسیل دارد، و کتابهای خود را جملگی همراه با آن نازل فرماید:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾.

ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. (انبیاء / ۲۵)

قطعاً زندگی انسانها در زمین استوار و پابرجا نمی‌گردد مگر این که این حقیقت در اعتقادشان و در جهان‌بینی ایشان، و همچنین در زندگی آنان و در واقعیّت عملی ایشان، استوار و پابرجا گردد.

زندگی انسانها پیش از هر چیز استوار و پابرجا نمی‌گردد در برابر جهانی که در آن می‌زیند، و با چیزها و زنده‌های آن که با آنها در کار و در گشت و گذار و بده و بستان هستند... مردمان زمانی که جهان‌بینی ایشان دربارهٔ حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت، پریشان و نابسامان می‌شود، چیزهای بی‌جان و آفریده‌های جاندار را خدا می‌کنند ـ بلکه شبحها و گمانها را خدا می‌سازند! ـ و به شکلهای خنده‌آور، و بلکه به صورتهای بسیار پست و ناجوری، خویشتن را بندگان آنها می‌کنند، و با سخنان غیبگویان و سودجویانی که در هر زمانی و در هر مکانی از خیال پردازیها و خیالبافیهای عوام استفاده می‌کنند، به همچون خدایانی چکیدهٔ رنج و فراهم آوردهٔ ارزاقی را تقدیم می‌دارند که یزدان جهان بهرهٔ ایشان فرموده است، بلکه بالاتر از این جگر گوشه‌های خویشتن را

پیشکش ایشان می‌کنند، و گاهی ارواح خویش را فدایشان می‌نمایند... خدایانی که چیزهای بی‌جان و آفریدگان جانداری بیش نیستند و هیچ گونه قدرت و توانی ندارند و برایشان نه مالک زیانی و نه مالک سودی هستند... زندگی همچون انسانی بطورکلّی پریشان و نابسامان می‌شود، و در ترس و هراس میان این چنین چیزهای بی‌جان و آن چنان آفریدگان جانداری زندگی می‌کنند، و در اندیشهٔ نزدیکیِ به آفریدگان همچون خود روزگار را بسر می‌برند، و به بندگی آنان همسان بندگی یزدان می‌پردازند... این بسان همان چیزی است که خداوند بزرگوار دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعٰامِ نَصِيباً. فَقٰالُوا: هٰذٰا لِلّٰهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَ هٰذٰا لِشُرَكٰائِنٰا! فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰائِهِمْ فَلاٰ يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ، وَ مٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلىٰ شُرَكٰائِهِمْ! سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ! وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَكٰاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ - وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ - وَ قٰالُوا: هٰذِهِ أَنْعٰامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لاٰ يَطْعَمُهٰا إِلاّٰ مَنْ نَشٰاءُ - بِزَعْمِهِمْ - وَ أَنْعٰامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهٰا، وَ أَنْعٰامٌ لاٰ يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا - افْتِرٰاءً عَلَيْهِ! - سَيَجْزِيهِمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ - وَ قٰالُوا: مٰا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعٰامِ خٰالِصَةٌ لِذُكُورِنٰا وَ مُحَرَّمٌ عَلىٰ أَزْوٰاجِنٰا، وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكٰاءُ! سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ - قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاٰدَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَ حَرَّمُوا مٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرٰاءً عَلَى اللّٰهِ، قَدْ ضَلُّوا وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ﴾.[۱]

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهام خُرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) او است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا است به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد داوری می‌کنند! همان گونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که دربارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان، و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها

۱- برای تفسیر این آیات مراجعه شود به جزء هشتم، سورهٔ انعام، صفحات ۸۲۱-۷۶۸

نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژۀ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است). مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند. (انعام / ۱۳۶-۱۴۰)

این نمونه‌هائی از تکالیف و وظائف و مشکلات و مشقّات بندگی برای غیر خدا در اموال و اولاد بود، بندگی‌ای که برای بندگانی از آفریده‌های یزدان انجام می‌گیرد، اعم از اشیاء بی‌جان یا جاندار، بندگی‌ای که خداوند دلیل و برهانی بر صحّت آن نازل نفرموده است.

همچنین زندگی انسانها نسبت به همدیگر راست و درست نمی‌گردد بدون این که حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت در اعتقاد و جهان‌بینی و در زندگانی و واقعیّت ایشان، راست و درست و روبراه گردد... انسانیّت انسان و کرامت و حرّیّت حقیقی کامل او ممکن نیست تحقّق پذیرد در سایۀ اعتقادی یا نظامی که ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت را منحصر به یزدان سبحان نمی‌کند، و حقّ نظارت بر زندگی مردمان را در دنیا و آخرت و در پنهان و آشکار ویژۀ آفریدگار جهان نمی‌داند، و در همۀ جوانب و زوایای حیات انسانیّت به خدای یگانه حقّ قانونگذاری و فرمانروایی و حاکمیّت نمی‌دهد!

واقعیّت زندگی انسانها در طول تاریخ این حقیقت را ثابت می‌کند و تصدیق می‌نماید که هر زمان انسانها از لحاظ اعتقاد و نظام از پرستش یزدان یگانۀ جهان منحرف شده‌اند، و در برابر بندگان نه یزدان جهان به کُرنش افتاده‌اند و به پرستش آفریدگان پرداخته‌اند ـ این کُرنش و پرستش چه به صورت اعتقاد و شعائر بوده باشد و چه به شکل پیروی از احکام و قوانین و شرائع ـ قطعاً سرانجام کار انسانیّت و کرامت و حرّیّت خود را از دست داده‌اند!

تفسیر اسلامی دربارۀ تاریخ، خواری و پستی فرمانبرداران طاغوتها، و سیطره و غلبۀ طاغوتها بر فرمانبرداران را به یک عامل اساسی برمی‌گرداند که بیرون رفتن فرمانبرداران از آئین یزدان است. آن آئینی که الوهیّت را منحصر به یزدان سبحان می‌داند، و به همین خاطر است که ربوبیّت و فرمانروائی و قیمومت و حاکمیّت را نیز ویژۀ آفریدگار جهان می‌داند و بس.

یزدان سبحان دربارۀ فرعون و قوم او می‌فرماید:

﴿ وَ نٰادیٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ أَفَلاٰ تُبْصِرُونَ؟ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لاٰ يَكٰادُ يُبِينُ؟ فَلَوْ لاٰ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، أَوْ جٰاءَ مَعَهُ الْمَلاٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ! فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطٰاعُوهُ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ ﴾.

فرعون در میان قوم خود ندا در داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهائی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آن من نیست، مگر (ضعف موسی و شکوه مرا) نمی‌بینید؟ اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادۀ

پائین و از طبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مرادِ خویش را روشن بیان دارد. اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟). فرعون (برای ادامهٔ خودکامگی خویش) قوم خویشتن را فرومایه و ناآگاه بار آورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند. (زخرف / ۵۱-۵۴)

خداوندِ متعال خواری و مذلّتی را که فرعون گریبانگیر قوم خود می‌کرد به این امر برمی‌گرداند که آنان از آئین خدا بیرون رفته بودند. چه فرمانروای طاغی و یاغی قوم خود را نمی‌تواند خوار و پست بدارد وقتی که آنان به خدا ایمان داشته و یکتاپرست باشند، و ربوبیّت را تنها از آن خدا بدانند، ربوبیّتی که قیمومت و حاکمیّت را به دست می‌گیرد.

این چنین بوده است کسانی که از کُرنش بردن و پرستش کردن یزدان یگانه سر باز زده‌اند، و گروهی از خودشان را فرمانروای خویش نموده‌اند، و پذیرفته‌اند که آن گروه با شریعتی جز شریعت خدا بر ایشان فرمانروائی کنند، همچون کسانی سرانجام به بدبختی بندگیِ جز خدا گرفتار آمده‌اند، بندگی‌ای که انسانیّت و حرّیّت و کرامت ایشان را از میان برده است، هر چند هم شکلهای همچون نظامهائی که بر آنان فرمانروائی کرده‌اند دگرگون و جوراجور بوده است، و امیدوار شده‌اند که برخی از آنها انسانیّت و حرّیّت و کرامت ایشان را بپاید و تضمین نماید.

اروپا از خداپرستی گریخت، بدان گاه که از کلیسای طاغی ستمگر گریخت، کلیسای یاغی ستم پیشه‌ای که با آئین نادرستی بر مردمان فرمان می‌راند.(۱) اروپا بر خدا شورید، در آن هنگام که بر کلیسائی شورید که همهٔ ارزشهای انسانی را در سرآغاز قدرت و سلطهٔ ستمگرانهٔ خود پایمال و نابود کرد! آن گاه مردمان اروپا گمان بردند که انسانیّت و حرّیّت و کرامت خویش را و همچنین مصالح خویش را می‌توانند در سایهٔ نظامها و سیستمهای فردی، یعنی «دموکراسی» به دست آورند. همهٔ آرزوهای خود را آویزهٔ آزادیها و تضمینهائی کردند که قوانین ساختار مردمان، اوضاع و احوال نمایندگی مجلس، آزادیهای مجلّه‌ها و روزنامه‌ها، تضمینهای قضائی و قانونگذاری، و حکومت برگزیدگان ملّت... و دیگر چیزهائی که همچون نظامهائی را در هاله‌هائی از تقدّس می‌پیچند، و مردمان آنجا خیال می‌کنند همچون چیزهائی آرزوهای ایشان را برآورده می‌کنند... آیا عاقبت چه شد؟ عاقبت طغیان و سرکشی «سرمایه‌داری» پدیدار آمد. آن طغیان و سرکشی‌ای که همهٔ این تضمینها و همهٔ این دم و دستگاه‌ها و تشکیلات و سازمانها را به تابلوها و نوارهای بسته‌بندیها و خیالها و گمانها تبدیل کرد! بدین هنگام اکثریّت مردم که له و لورده و خرد و خمیر و لگدمال نظامها و رژیمها شده بودند به بندگی بسیار پست اقلیّت طاغی و یاغی‌ای در افتادند که سرمایه را در اختیار داشتند و سرمایه‌دار بودند، و در سایهٔ سرمایه اکثریّت پارلمان را به زیر چنگ و تحت نفوذ خود درآوردند! و قوانین ساختار بشری را، و آزادیهای مطبوعات و مجلّات و روزنامه‌ها را، و سائر ضمانتهای اجتماعی را به زیر فرمان خود کشیدند که مردمان گمان می‌بردند در اروپا ضامن انسانیّت و حرّیّت و کرامت ایشان خواهند گردید اگر از یزدان سبحان دوری گزینند و او را در میان خود نبینند!!!

پس از آن، دسته‌ای از مردمان اروپا از دست نظامهای

۱- مراجعه شود به کتاب: «المستقبل لهذا الدين» فصل: «الفصام النكد».

فردی و سازمانهائی گریختند که در آنها «سرمایه» و «چین و طبقه» طغیان و سرکشی می‌کرد. آنان به سوی نظامهای اجتماعی و سیستمهای گروهی گریختند! خوب چه کار کردند؟ آنان کرنش و پرستش طبقه و چین «سرمایه داران» را با کرنش و پرستش «زحمتکشان» عوض کردند! یا به عبارت دیگر، آنان کرنش و پرستش سرمایه‌داران و شرکتها را به کرنش و پرستش دولت و حکومتی تبدیل کردند که هم ثروت را در اختیار داشت و هم قدرت و سلطه را! این چنین دولت و حکومتی از طبقه و چین سرمایه‌داران بسی خطرناک‌تر گردید!

در هر حالی و در هر وضعی و در هر نظامی که انسانها برای انسانها کرنش ببرند و ایشان را پرستش کنند، مالیّات سنگین و کمرشکنی را در اموال و ارواح خود باید به اربابان گوناگون بپردازند!

بندگی و پرستش باید باشد! اگر بندگی و پرستش یزدان یگانهٔ جهان نباشد، بندگی و پرستش برای غیر او خواهد شد... تنها بندگی و پرستش یزدان است که مردمان را آزاد و بزرگوار و والا می‌گرداند... بندگی و پرستش غیر خدا انسانیّت انسانها و آزادیها و فضیلتهای ایشان را نابود می‌کند، و گذشته از آن در نهایت اموال و مصالح مادی آنان را نیز تباه و ویران می‌کند!

به همین خاطر است که مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت، در رسالتهای یزدان سبحان و در کتابهای او این همه عنایت و توجّه بدان می‌شود... این سوره نمونه‌ای از این عنایت و توجّه است... چه این مسأله تنها مربوط به بندگان و پرستشگران بتها و خداگونه‌های سادهٔ کهن نیست. بلکه این مسأله، متعلّق به جملگی انسانها در هر زمانی و در هر مکانی است، و مربوط به همهٔ جاهلیّتها است... جاهلیّتهای ما قبل تاریخ، و جاهلیّتهای سراسر تاریخ، و جاهلیّت قرن بیستم، و متعلّق به هر جاهلیّتی است که بر اساس بندگی و پرستش بندگان برای بندگان استوار و پابرجا می‌گردد.[1]

با توجّه بدین امر است که اصل و جوهرهٔ رسالتها و کتابهای آسمانی، بیان الوهیّت و ربوبیّت یزدان یگانهٔ جهان برای بندگان است:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾.

ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. (انبیاء / ۲۵)

پایان این سوره‌ای که با آن روبرو هستیم، چنین است:

﴿ قُلْ: يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ في شَکٍّ مِنْ ديني فَلاٰ أَعْبُدُ الَّذينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؛ وَلٰكِنْ أَعْبُدُ اللهَ الَّذي يَتَوَفّٰاكُمْ، وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ. وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّينِ حَنيفاً، وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ. وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللهِ، مٰا لاٰ يَنْفَعُکَ وَ لاٰ يَضُرُّکَ، فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذَنْ مِنَ الظّٰالِمينَ. وَ إِنْ يَمْسَسْکَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ، وَ إِنْ يُرِدْکَ بِخَيْرٍ فَلاٰ رٰادَّ لِفَضْلِهِ، يُصيبُ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ. قُلْ: يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنِ اهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا. وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ. وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْکَ، وَ اصْبِرْ حَتّٰى يَحْكُمَ اللهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمينَ ﴾.

بگو: ای مردمان! اگر دربارهٔ آئین من در شکّ و تردید هستید (بدانید که) من کسانی را که بجز خدا می‌پرستید نمی‌پرستم، ولیکن خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌رساند) و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت نائل می‌گرداند). و (به من دستور داده شده است) این که به آئینی رو کن که خالی از هر گونه شرک و انحرافی است (و کاملاً موافق

۱- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و الجاهلية» تألیف مسلمان بزرگوار آقای ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلاميّة در پاکستان، و کتاب: «جاهليّة القرن العشرين» تألیف محمّد قطب.

با فطرت است) و از زمرهٔ مشرکان مباش. و به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجّه آفریدگان سازی) از ستمکاران خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هر کس از بندگانش که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است. بگو: ای مردمان (سراسر جهان، اعم از همعصران و آیندگان) از سوی پروردگارتان، حق (که کتاب راستین قرآن است، توسّط پیغمبر صادق آخر الزمان) به سویتان آمده است. هر کس که (با ایمان آوردن به شریعت خدا) راهیاب گردد، بیگمان به سود خود راهیاب می‌شود (و نفع ایمان عائد خودشان می‌گردد) و هر کس که (با گردن نهادن به کفر و پیروی از وسوسه‌های شیطان) گمراه و سرگشته شود، به زیان خود گمراه می‌شود (و زیان کفر و بی‌دینی گریبانگیر خودش می‌گردد. کار من تنها تبلیغ فرموده‌های خدا است) و من مأمور (مراقبت از اعمال، و مسؤول نظارت) بر (افعال) شما نیستم (و قدرت آن را ندارم که شما را از کفر باز دارم و به پذیرش ایمان وادارم). از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیّت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو می‌رسد، استقامت کن) تا خداوند (میان تو و دیگران) داوری می‌کند (و فرمان خود را صادر می‌نماید) و او بهترین داوران است. (یونس / ۱۰۴-۱۰۹)

در شناسائی و معرّفی سوره، این مقدار ما را بس است. هم اینک به بررسی نصوص و آیات آن بطور مشروح می‌پردازیم:

❁

سُورَةُ يُونُس

ترتيبها ١٠ — آياتها ١٠٩

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿١﴾ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا
أَنۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ رَجُلٖ مِّنۡهُمۡ أَنۡ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ
أَنَّ لَهُمۡ قَدَمَ صِدۡقٍ عِندَ رَبِّهِمۡۗ قَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِنَّ هَٰذَا
لَسَٰحِرٞ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ
إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ
يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ
بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ
أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿٤﴾ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ
ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ
وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ
لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿٥﴾ إِنَّ فِي ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ
ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾
إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ
بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ
ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ
وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن
تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٩﴾ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ
ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ
رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٠﴾ ۞ وَلَوۡ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ
ٱسۡتِعۡجَالَهُم بِٱلۡخَيۡرِ لَقُضِيَ إِلَيۡهِمۡ أَجَلُهُمۡۖ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ
لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿١١﴾ وَإِذَا مَسَّ
ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا فَلَمَّا كَشَفۡنَا
عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ
لِلۡمُسۡرِفِينَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٢﴾ وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ
مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُواْ
لِيُؤۡمِنُواْۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ
خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ﴿١٤﴾

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِي
أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۖ إِنِّي
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ قُلْ لَوْ شَاءَ
اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ
فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۚ إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا
عِنْدَ اللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا
فِي الْأَرْضِ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾ وَمَا كَانَ
النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
﴿١٩﴾ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۖ فَقُلْ إِنَّمَا
الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي
آيَاتِنَا ۚ قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ
﴿٢١﴾ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ
وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ
وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا
اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
الْحَقِّ ۗ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ۖ مَتَاعَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ
نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ
زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا
أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ
بِالْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاللَّهُ
يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾

همهٔ این سوره ـ همان گونه که در دیباچهٔ آن گفتیم ـ تار و پود یگانه‌ای است. سخت است بتوان آن را به بخشها و بندهای جداگانه تقسیم کرد. در این ویژگی به سورهٔ انعام می‌ماند، سوره‌ای که در جزء هفتم از آن سخن رفت. البتّه هر سوره‌ای شخصیّت و قالب خاصّ خود را دارد... این سوره به شکل موجهای پیاپی به جوش و خروش درمی‌آید، و پیامهای الهام‌بخش خود را به دل انسان می‌ریزد، و دل انسان را با آهنگها و نواهای گوناگون مخاطب می‌سازد و با آن به سخن درمی‌آید... گاهی نوائی از شگفت از کار مشرکان در استقبال از وحی و قرآن سر می‌دهد. زمانی به نمایش صحنه‌های هستی می‌پردازد، صحنه‌هائی که الوهیّت یزدان سبحان در آنها جلوه‌گر می‌آید. وقتی هم صحنه‌های قیامت و رستاخیز را پیش چشم می‌دارد. گاهی نیز احوال انسانها را در رویاروئی با رخدادهائی نمایش می‌دهد که بر آنان می‌گذرد. زمانی هم مهلکه‌ها و کشتارگاه‌های پیشینیان را نشان می‌دهد... و دیگر موضوعات و اشاراتی که سوره در بر دارد و قبلاً بدانها اشاره شد.

اگر درست باشد این سوره را به بخشها و بندهای جداگانه تقسیم کرد، می‌توان گفت: بیش از نیمهٔ نخستین سوره یک بخش و بند بشمار است و لبریز از این موجهای پیاپی است. آن گاه داستان نوح به میان می‌آید و چکیده‌وار از کسانی سخن می‌رود که پس از او زیسته‌اند. سپس داستان موسی ذکر می‌شود. آن وقت به داستان یونس اشاره می‌رود. همهٔ اینها بخش و بند دیگری را تشکیل می‌دهند. سپس آهنگها و نواهای واپسین سوره زمزمه می‌شود، و آخرین بخش و بند را می‌سازند.

با توجّه به سرشت این سوره، خواهیم کوشید موج موجِ آن را بررسی کنیم، یا مجموعه‌ای از امواج متناسب و هماهنگ آن را عرضه داریم، بدان گونه که سرشت متمایز سوره می‌طلبد.

❁

نخستین درس این سوره با سه حرف: «الف، لام، را»

آغاز می‌گردد، همان گونه که سوره‌های بقره و آل عمران و اعراف با حروفی آغاز شده بودند و در تفسیر آنها نظریهٔ مورد پسند خود را بیان داشتیم. این سه حرفی که سوره با آنها آغاز می‌شود مبتدا هستند و خبر مبتدا: «تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ» است.

سپس روند سوره به عرضه کردن و بررسی نمودن چندین کار می‌پردازد، کارهائی که در آنها فلسفه و حکمت است. بدین فلسفه و حکمت نیز در وصف کتاب اشاره شده است و گفته شده است که هدف از وحی به پیغمبر ﷺ این است مردمان را بترساند و به مؤمنان مژده دهد. به معترضانی پاسخ داده می‌شود که می‌گفتند چگونه خدا باید به انسان وحی کند... آن گاه از آفرینش آسمانها و زمین و ادارهٔ آنها سخن رفته است... سپس به این اشاره گردیده است که خورشید تابان است و ماه رخشان، و برای ماه منازلی ترتیب داده شده است که مردمان با توجّه بدان حساب سالها و معاملات خود را نگاه می‌دارند... از اختلاف و دگرگونی شب و روز و حکمت و تدبیری که در آن است بحث گردیده است.

روند سوره آن گاه پس از عرضهٔ این نشانه‌های جهانی، به غافلان از این نشانه‌ها می‌پردازد، آن کسانی که چشم به راه ملاقات با خدائی نیستند که گردانندهٔ امور همه چیز است. از فرجام بدی سخن می‌گوید که در انتظار همچون غافلانی است. از دیگر سو از نعمتهای جاویدانی صحبت می‌کند که در انتظار مؤمنان است. حکمت به تأخیر انداختن سرنوشت تا روز موعود را می‌نگارد، و فلسفهٔ شتاب نورزیدن در رساندن شرّ و بلا به مردمان را پیش چشم می‌دارد، و به مردمان گوشزد می‌شود که سرشت انسان این است که در دنیا با همان شتابی که خوبی را برای خود می‌طلبد بدی را نیز برای خویش درخواست می‌نماید. لذا خداوند اگر به شتاب ایشان در درخواست شرّ و بلا گوش فرا دارد، کارشان به تباهی می‌کشد و هر چه زودتر نابود می‌شوند و بدون هیچ گونه مهلتی به کیفر گناهانشان می‌رسند و کار از کار می‌گذرد.

بدین خاطر است که از سرشت انسان سخن می‌رود و گفته می‌شود که انسانها در وقت روبرو شدن با خیر و شر و خوبی و بدی چگونه رفتار می‌کنند. زمانی که بلا و مصیبتی بدیشان دست می‌دهد در پیشگاه یزدان به تضرّع و زاری می‌افتند، و هنگامی که خدا بلا و مصیبت را دفع و بر طرف فرمود خدا را فراموش می‌کنند، و دیگر باره مصرّانه به همان کارهائی دست می‌یازند که قبلاً می‌کردند، بدون این که از نسلهای پیشینی عبرت بگیرند که در گذشته خودِ همین راه را پیموده‌اند و در مسیر آن هلاک و نابود گردیده‌اند!

با وجود این که هلاک و نابودی پیشینیان برای عربهائی که پیغمبر ﷺ آنان را به پذیرش اسلام دعوت می‌فرمود روشن بوده است، تکذیب کنندگان حقّ و حقیقت از پیغمبر ﷺ درخواست می‌کردند برای ایشان قرآنی جدای از این قرآن بیاورد یا برخی از قرآن را تغییر دهد. دیگر نمی‌اندیشیدند و نمی‌فهمیدند که این قرآن از سوی یزدان جهان نازل می‌گردد، و دارای فلسفه و حکمت ویژهٔ خود است و تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی‌گیرد. آنان غیر از خدا چیزهائی را پرستش می‌کردند که نه بدیشان زیانی می‌رسانید و نه سودی بهرهٔ آنان می‌کرد، بدون این که در این پرستش دلیل و برهانی و سند و مدرکی داشته باشند. پرستش خدای یگانه را رها می‌کردند و از یکتاپرستی که متّکی به وحی از سوی خدا است دوری می‌گزیدند. گذشته از اینها به معجزهٔ روشن یزدان در قرآن نگاهی نمی‌انداختند و توجّهی نمی‌نمودند، و از نشانه‌های اعجازانگیز موجود در گسترهٔ هستی غافل می‌گردیدند، و پیشنهاد می‌کردند که یزدان معجزه‌ای جدای از اینها را بدیشان بنماید و خارق العاده‌ای که آنان می‌خواهند روی نماید.

پس از سخن از این امور، روند سوره به سرشت انسانها برمی‌گردد و می‌فرماید چگونه انسانها پذیرهٔ رحمت و زیان می‌شوند. نمونهٔ زنده‌ای از این سرشت در صحنه‌ای از صحنه‌های جنبان و پویا و مؤثّر به

تصویر زده می‌شود. این صحنه مربوط به کسانی است که در دریا سوار بر کشتی به مسافرت می‌پردازند. در آغاز سفر کشتی خوش و خرّم ایشان را به پیش می‌برد. ولی بعدها طوفان باد درمی‌گیرد و امواج از هر سو بر سر و کول همدیگر می‌دوند و کشتی را از هر سو در برمی‌گیرند...

صحنهٔ دیگری گول این جهان را به تصویر می‌کشد که چگونه با زرق و برقی که دارد مردمان را می‌فریبد. ولی رخشندگی و تابندگی آن ناگهان در لحظه‌ای خاموشی می‌پذیرد، و دل به دنیا دادگان و فریب خوردگان زر و زیور جهان که غافل از فرجام بد و ناگوار و هراسناک خود بوده‌اند نابود شده اند و به عذاب گرفتار آمده‌اند... یزدان جهان مردمان را به سرای امن و امان، یعنی بهشت جاویدان می‌خواند. آن سرای سرمدی و جاویدانی که جای آرامش و آسایش است، هیچ ترس و هراسی نیست از ناگهانی آمدن آن:

﴿كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

ما این چنین (روشن) آیه‌ها را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند). (یونس / ۲۴)

آیات خود را برای مردمانی شرح و بسط می‌دهیم و روشن می‌کنیم که فلسفه و حکمتی را درک و فهم می‌کنند که یزدان سبحان در آفرینش و آفریده‌های جهان و در ادارهٔ امور و گرداندن کار و بار کیهان، به ودیعت نهاده است.

❁

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

الف. لام. را... این آیه‌های کتاب استواری است (که هر چند از همین نوع حرفها فراهم آمده است، نمی‌توانید همانند آن را بسازید. از استحکام و نظم و نظام برخوردار است و باطل و خرافه و هزل بدان راه ندارد، و پر است از سخنان حکمت‌آمیزی که سود دنیا و آخرت مردم را در بر دارد)﴾.

از این حروف و همسان آنها، آیات کتاب استوار و حکمت‌آمیز، فراهم می‌آید، کتابی که برخیها قبول نمی‌کنند که یزدان آن را برای پیغمبر ﷺ نازل و وحی کرده باشد. این حروف در دسترس همچون کسانی است. امّا نمی‌توانند از آنها آیه‌ای همچون آیه‌های کتاب قرآن ترتیب دهند ـ همان گونه که در این سوره ایشان را به مبارزه طلبیده است ـ این کار هم ایشان را به اندیشه و بینش نمی‌کشاند، و بدین درک و فهم نمی‌رساند که متوجّه گردند وحی دو راهٔ جدائی میان آنان و میان پیغمبر ﷺ است، و اگر وحی پیغمبر ﷺ نیز همچون ایشان از ساختن یک آیه با این حروف درمانده و ناتوان می‌گردید، حروفی که در دسترس همگان است.

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

این آیه‌های کتاب استواری است (که هر چند از همین نوع حرفها فراهم آمده است، نمی‌توانید همانند آن را بسازید. از استحکام و نظم و نظام برخوردار است و باطل و خرافه و هزل بدان راه ندارد، و پر است از سخنان حکمت‌آمیزی که سود دنیا و آخرت مردم را در بر دارد).

قرآن کتاب استوار و حکمت‌آمیزی است که انسانها را با چیزی مخاطب قرار می‌دهد که با سرشت آنان مناسبت و سازگاری دارد. قرآن در این سوره گوشه‌های درست و ماندگاری از سرشتهای انسانها را عرضه می‌دارد که مصداق آنها را در هر نسلی خواهیم یافت. قرآن کتاب استوار و حکمت‌آمیزی است که غافلان را هوشیار می‌گرداند و ایشان را به اندیشه دربارهٔ نشانه‌های خداشناسی موجود در گسترهٔ هستی و در لابلای آن، در آسمان و زمین، در خورشید و ماه، در شب و روز، در هلاک و نابودی نسلهای پیشین، در داستانهای پیغمبران با اقوام خویش، و در دلائل قدرت پنهان و پیدا در این جهان... فرا می‌خواند.

❁

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ؟ قَالَ الْكَافِرُونَ: إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ﴾.

آیا این برای مردم شگفتی دارد که ما مردی از خودشان را (پیغمبر کردیم و بدو) پیغام دادیم که مردمان را (از عذاب خدا) بترسان و مؤمنان را مژده بده که آنان در نزد پروردگارشان دارای مقام و منزلت عالی هستند (و از سابقهٔ نیک برخوردار و بر دیگران برتری دارند. امّا با وجود صدق رسول و اعجاز قرآن) کافران می‌گویند که: این مرد، (محمّد نام) واقعاً جادوگر آشکاری است.

این یک پرسش استنکاری است. شگفتی را زشت می‌شمارد که مردمان از حقیقت وحی اظهار داشته‌اند از آن زمان که پیغمبران به میانشان روانه شده‌اند.

پرسشی که پیوسته از پیغمبری شده است این بوده است: آیا خدا انسانی را به عنوان پیامبر برانگیخته و روانه داشته است؟ انگیزهٔ این پرسش پی نبردن به ارزش «انسان» است. انسانها خودشان ارزش «انسان» را نشناخته‌اند که در ایشان مجسّم است. مردمان این را زیاد می‌بینند که انسانی پیامبر خدا گردد، و با خدا از راه وحی ارتباط پیدا کند، و خدا او را موظّف فرماید انسانها را هدایت و رهنمود سازد. همچون مردمانی انتظار دارند که یزدان فرشته‌ای یا آفریدهٔ دیگری را بفرستد و برانگیخته کند که از انسان در پیشگاه خدا والا مقام‌تر و برتر باشد. بدون این که این مردمان به حرمت و کرامتی بنگرند که یزدان به این آفریدهٔ انسان نام بخشیده است. از جملهٔ این حرمت و کرامت یزدان سبحان در حقّ انسان این است که او را شایستهٔ حمل رسالت فرموده است و از میانشان افرادی را برگزیده است که بدین شیوهٔ ویژه با آفریدگار جهان تماس حاصل کرده‌اند و مفتخر به مقام پیغمبری شده‌اند.

این شبهه‌ای بود که کافران تکذیب کنندهٔ حقّ و حقیقت در زمان پیغمبر ﷺ داشتند، و شبههٔ امثال ایشان در روزگاران پیشین بوده است. ولی در این روزگار و زمانی که ما در آن بسر می‌بریم برخی از مردمان برای خودشان شبههٔ دیگری را ایجاد و مطرح می‌کنند که بی‌ارزش‌تر و ناچیزتر از شبههٔ روزگار پیغمبر ﷺ و شبههٔ روزگاران پیشین است!

آنان می‌پرسند: چگونه تماس حاصل می‌شود میان انسانی که دارای سرشت مادی است، و میان یزدانی که دارای سرشت جدای از سرشت همهٔ چیزهائی است که آفریده است، یزدانی که هیچ چیزی بسان او نیست و هیچ چیزی بدو نمی‌ماند؟

این پرسشی است که شایستهٔ کسی نیست که آن را بپرسد مگر این که دانش او از یک سو به غور حقیقت یزدان سبحان و سرشت ذات الهی رسیده باشد، و از دیگر سو دانش او همهٔ ویژگیهائی را شناخته باشد که یزدان به انسان ارمغان داشته است و در وجود او به ودیعت نهاده است. این هم چیزی است کسی که برای عقل خود احترام قائل باشد و حدود و ثغور این خرد را بشناسد، آن را ادّعاء نمی‌کند. بلکه کسی که بداند ویژگیهای انسان پیوسته قابل کشف است و هر زمان چیزهای تازه‌ای از ویژگیهای انسان کشف می‌شود همچون ادّعائی نمی‌کند. او که می‌داند هنوز دانش از تکاپو نایستاده است و علم به آخرین مرز خود نرسیده است تا گفته شود: او به همهٔ ویژگیهائی پی‌برده است که انسان دارد و می‌توان بدانها دسترسی پیدا کرد... افزون بر اینها باید گفت که همیشه کرانه‌ها و گوشه‌هائی از خصائص هستی انسان ناشناخته می‌ماند و در فراسوی فهم و درک علم و عقل قرار می‌گیرد!

در هستی انسان نیروهای ناشناخته‌ای وجود دارد که جز خدا کسی از آنها آگاهی پیدا نمی‌کند. خدا است که می‌داند چگونه رسالت خود را در هستی انسان قرار می‌دهد و پیامبری را بدین آفریده ارمغان می‌دارد، آفریده‌ای که دارای تاب و توانی است که این تاب و توان همچون رسالتی را برمی‌تابد و آن را حمل می‌کند. مردمان بدین تاب و توان پی‌نمی‌برند. حتّی خود پیغمبر ﷺ بدین تاب و توان پیش از رسیدن به نبوّت پی‌نبرده است. امّا خدائی که از روح متعلّق به خود به انسان دمیده است، آگاه از هر آن چیزی است که هر سلولی و یاخته‌ای، و هر بنیه و ساخته‌ای، و هر

آفریده و پدیده‌ای، در برمی‌گیرد. یزدان جهان می‌تواند به انسانی نیروی این تماس ویژه را ارمغان دارد بـه گونه‌ای که کسی به کیفیّت آن پی نمی‌برد مگر انسانی که خودش مزهٔ آن را چشیده است و این خلعت الهـی بدو داده شده است و بر تن او چست گردیده است.

برخی از مفسّران معاصر کوشیده‌اند که از راه علم وحی را اثبات کنند و تا اندازه‌ای به ذهن نزدیک گردانند. ما بــطور کـلّی بـا ایـن شیوه مـخالف هستیم و آن را نمی‌پسندیم. چه علم دارای پهنه و گسترهٔ خـود است، پهنه و گستره‌ای که دانش ابزار آن را در دسترس دارد و می‌تواند در آن به تـاخت و تـاز درآیـد. دانش دارای کرانه‌هائی است که ادوات و اسباب کشف آن کرانه‌ها و پائیدن و نگهبانی از آنـها بـدو داده شـده است. ولی دانش ادّعاء نکرده است که یک چیز حقیقی از روح را می‌دانـد. چـه روح در کـمربند حـوزهٔ عـملکرد دانش نیست، و روح چیزی نـیست کـه بـتوان بـا آزمـایش مـادی‌ای کـه عـلم وسـائل آن را در اختـیار دارد بـه آزمایش روح پرداخت. لذا دانشی که پای‌بند اصول و ارکان علمی باشد از این که به مـیدان روح گـام نـهد خودداری می‌کند. چیزی کـه «عـلوم روحـی» نـامیده می‌شود، در حقیقت تلاشهائی در پی شکّـها و گـمانها است و روان شدن به دنبال خیالات و اوهام است.[1] در این زمینه راهی برای شناخت چیزی نیست که یقینی و حقیقی بـاشد، مگـر آن انـدازه کـه از مـنبع یـقینی و حقیقی‌ای همچون قرآن و حدیث به ما رسیده است، و در حدودی که در آنها آمده است، بدون این که افزایش و قیاس و دخل و تصرّفی در آنها صورت پذیرد. چـه افزایش و قیاس و دخل و تصرّف، عـملکردهای عـقلی است. عقل هم اینجا به مـیدانـی گـام مـی‌گذارد و در زمینه‌ای کار می‌کند که میدان و زمینهٔ عـقل نـیست و وسائل و ادوات آنها را با خود ندارد. آخر با وسائل و ادوات عمل در همچون میدانی و در همچون زمینه‌ای مجهّز نگردیده است.

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّـنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ ٱلنَّاسَ وَ بَشِّرِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِـدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ؟ ﴾.

آیـا ایـن بـرای مـردم شگـفتی دارد کـه مـا مـردی از خـودشان را (پـیغمبر کـردیم و بـدو) پـیغام دادیـم کـه مردمان را (از عذاب خدا) بترسان و بـه مـؤمنان مـژده بده که آنان در نزد پروردگارشان دارای مقام و منزلت عالی هستند (و از سابقهٔ نیک برخـوردار و بـر دیگـران برتری دارند؟).

این، چکیدهٔ وحی است: بـیم دادن مـردمان از فـرجـام مخالفت، و مژده دادن مردمان به سرانجام اطاعت. این هم متضمّن بیان تکالیف و وظائفی است که باید از آنها پیروی شود، و بیان نواهی و منکراتی است که باید از آنها پرهیز گـردد. ایـن هـم بـیم دادن و مـژده دادن و مقتضیات آن دو بطور خلاصه است.

بیم دادن هم برای هـمگی مـردمان است. چـه هـمگی مردمان نیازمند تبلیغ و بیان و تحذیرند. مژده نیز تنها به کسانی داده می‌شود که مؤمن هستند. بدیشان مژده می‌دهد که آرامش و آسایش و ثبات و استقرار خواهند داشت... این معانی و مفاهیمی است که واژهٔ «صِدْقٍ» همران با «قَدَمَ» در فضای بیم دادن و ترساندن، بدانها اشارت دارد....

﴿ قَدَمَ صِدْقٍ ﴾.

مقام و منزلت و درجات رفیعه.

مراد از قَدَمَ صِدْقٍ، قدم ثابتِ استوارِ دارای یقینی است که در فضای بیم و هراس و در هنگامهٔ ترس و خوف و در اوقات سخت و دشوار، بر خود نمی‌لرزد و پریشان نمی‌شود و تزلزل به خود راه نـمی‌دهد و پس و پـیش نمی‌رود.

﴿ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴾.

در نزد پروردگارشان دارای مقام و منزلت عالی هستند (و از سابقهٔ نیک برخوردار و بر دیگران برتری دارند).

۱- مراجعه شود به جزوه‌ای که دکتر محمّد حسین، تحت عنوان: «الروحية الحديثة: حقيقتها و أهدافها» نوشته است.

آنان در پیشگاه خداوندگارشان از مقام و منزلت برخوردارند، پیشگاهی که انسانهای مؤمن در آنجا آرام می‌گیرند و در امن و امان می‌مانند، در صورتی که دلها و قدمهای افراد دیگر بر خود می‌لرزد و ترسان و هراسان می‌گردد.

حکمت و فلسفهٔ خدا در وحی به مردی از خودشان روشن و پیدا است. مردی است که ایشان را می‌شناسد و آنان هم او را می‌شناسند. بدو یقین و اطمینان دارند. از او دریافت می‌دارند و می‌آموزند، و بدو می‌دهند و می‌آموزند، بدون هیچ گونه مشکلی و ستمی و رنجش خاطری... حکمت و فلسفهٔ یزدان در ارسال پیغمبران، روشن‌تر و پیداتر از این است. انسان بگونهٔ سرشتی آمادهٔ انجام خیر و خوبی و شرّ و بدی است. عقل او ابزار تشخیص او است. ولی این عقل به ترازوی درست و به معیار راستی نیاز دارد، هر وقت کار بر او پوشیده بماند، شبهه‌ها او را احاطه کند، امواج و شهوات او را به خود کشد، و تأثیرات عارضی و انگیزه‌های گذرائی که به بدن و اعصاب و مزاج می‌رسد در او اثر کند. چه گاه گاهی سنجشها و برآوردهای عقل تغییر و تبدیل پیدا می‌کند و ضدّ و نقیض می‌افتد... عقل به ترازوی درستی و به معیار راستی نیاز دارد که همچون تأثیرات و انگیزه‌هائی در آن اثر نگذارد و آن را نلرزاند و نامیزان نگرداند، ترازو و معیاری که عقل بدان رجوع کند، و تسلیم رهنمونها و رهنمودهای آن شود، و در پرتو ارشاد و هدایت آن به راه درست برگردد. این ترازوی سبحان و شریعت ایزدمنّان است.

این هم می‌طلبد که دین خدا دارای حقیقت ثابتی باشد، حقیقت ثابتی که عقل بشری همهٔ آموخته‌ها و برداشتهای خود را بدان برگرداند، و آنها را با این ترازو و معیار درست بسنجد. بدین هنگام است که آموخته‌ها و برداشتهای درست از نادرست تشخیص داده می‌شود...

این سخن که می‌گوید: آئین خدا همیشه «برداشت انسان از آئین یزدان است» و بدین خاطر «اصول و ارکان آن متغیّر و متحوّل می‌شود»، این قاعدهٔ اساسی آئین خدا که «ثابت و تغییر ناپذیری حقیقت دین خدا، و راست و درست ماندن ترازوی او است» را در معرض شلی و ولی و لرزش و چرخش مستمرّ با آموخته‌ها و برداشتهای بشری قرار می‌دهد، به گونه‌ای که دیگر ترازو و معیار ثابتی بر جای نمی‌ماند تا آموخته‌ها و برداشتهای بشری بدان عرضه و سنجیده شود.

این سخن فاصلهٔ کوتاهی با این سخن دارد که می‌گوید: دین ساختهٔ انسان است! نتیجهٔ نهائی یکی است. لغزشگاه خطرناکی است و بسیار هم خطرناک است. این شیوه و طریقه‌ای است که باید سخت از آن خویشتن را برحذر داشت، و از نتائج نزدیک یا دور آن خود را پائید.

با وجود روشنی مسألهٔ وحی بدین نحوی که از آن سخن رفت، کافران به عنوان کار بسیار شگفت و عجیبی پذیرهٔ آن می‌رفتند:

﴿ قَالَ الْکَافِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ﴾.

(امّا با وجود صدق رسول و اعجاز قرآن) کافران می‌گویند که: این مرد، (محمّد نام) واقعاً جادوگر آشکار است.

او جادوگر است چون چیزی را که بیان می‌دارد معجزه است و دیگران را درمانده می‌دارد. اگر می‌اندیشیدند برای آنان بهتر بود بگویند: او پیغمبر است، چون چیزی را که بیان می‌دارد معجزه است. چه جادو، دربرگیرنده و آورندهٔ حقائق بزرگ جهانی، و برنامهٔ زندگی و حرکت، و رهنمودها و قوانینی نیست که جامعهٔ مترقّی بدان استوار و رهسپار شود، و یک نظام منحصر به فردی متّکی بدان گردد.

وحی و سحر برای کافران آمیزهٔ همدیگر می‌گردید، چون در همهٔ بت‌پرستیها دین با سحر می‌آمیخت. همچنین در ذهن ایشان روشن نبود آن چیزی که برای یک شخص مسلمان روشن است بدان هنگام که حقیقت دین خدا را فهم و درک می‌کند و در نتیجه از این بت‌پرستیها و از گمانها و افسانه‌های بت‌پرستیها آزاد و

رها می‌گردد.

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، وَعْدَ اللهِ حَقّاً، إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ. مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ، يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. زمام ادارهٔ جهان هستی به دست او است (و چرخش امور آن به فرمان او). کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازهٔ او. این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید (نه دیگری را). آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟) بازگشت همهٔ شما به سوی او است. این وعدهٔ راستین خداوند است (و خداوند خلاف وعده نمی‌کند). خدا است که از آغاز، موجودات را می‌آفریند (و جامهٔ هستی به تن کائنات، از جمله انسانها می‌کند) و هم او است که آنها را (دیگر بار پس از تخریب جهان، هستی می‌بخشد و به سوی خدا) برمی‌گرداند، تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند. و امّا کسانی که راه کفر پوئیده‌اند (بی‌سزا نمی‌مانند، و بلکه) نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند، به سبب کفری که ورزیده‌اند. خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معیّن کرده است تا شمارهٔ سالها و حساب (کارها) را بدانید. خداوند (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد. بیگمان در آمدن و شدنِ شب و روز (و تفاوت کیفی و کمی آنها) و در چیزهائی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه‌هائی (بر وجود آفریدگار و دلائلی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند (و هراس از عقاب و عذاب خدا را در مدّ نظر دارند).

این، مسألهٔ اساسی بزرگی در عقیده است. مسألهٔ ربوبیّت است... مسألهٔ الوهیّت، بطور جدّی از سوی مشرکان انکار نگردیده است. آنان معتقد به وجود خدا بودند. زیرا فطرت بشری نمی‌تواند از اعتقاد به وجود خداوندگار این جهان کناره‌گیری و دوری کند مگر در حالتهای نادری که دچار انحراف و کجروی سختی می‌گردد. مشرکان خداگونه‌هائی را انباز خدا می‌کردند و آنها را پرستش می‌نمودند. پرستش خداگونه‌ها را بدان خاطر انجام می‌دادند که ایشان را به خدا نزدیک گردانند، و در پیشگاه خدا برایشان میانجی شوند. گذشته از این، همچون خداگونه‌هائی از پیش خود و برای خود قوانین و مقرّرات وضع می‌کردند، قوانین و مقرّراتی که خدا از آنها ناخشنود بوده است و بدانها اجازه نداده است.

قرآن مجید دربارهٔ مسألهٔ الوهیّت و ربوبیّت به جدال ذهنی خشکی نمی‌پردازد که بعدها مسلمانان تحت تأثیر منطق یونانی و فلسفهٔ رومی سخت بدان سرگرم شدند و به غور آن فرو رفتند. بلکه قرآن مجید، منطق فطری را لمس و پسوده می‌کند، منطق فطری که روشن و ساده و بدون واسطه است. فطرت را ندا در می‌دهد که هان! خدا کسی است که آسمانها و زمین و چیزهائی را آفریده است که در میان آسمانها و زمین است. خورشید را نورافشان و ماه را تابان کرده است. برای ماه منازلی را پدید آورده است. آمد و شدِ شب و روز

را پدیدار کرده است، و کمیّت و کیفیّت جداگانه‌ای را بدانها بخشیده است... اینها پدیده‌های برجسته‌ای هستند که حسّ و شعور را لمس می‌کنند و می‌پسایند، و دل را بیدار می‌نمایند، اگر دل دریچهٔ خود را به روی آنها بگشاید، و هوشیارانه و آگاهانه دربارهٔ آنها بیندیشد و پژوهش کند... خدائی که اینها را آفریده است و امور آنها را گردانده است، سزاوار است که پروردگار باشد، پروردگاری که انسانها با بندگی و پرستش در برابرش کرنش ببرند، و چیزی از آفریده‌های او را انباز وی نکنند... آیا این مسأله، یک مسألهٔ منطقی زندهٔ واقعی نیست؟ مسأله‌ای که نیازی به خسته کردن ذهن ندارد، و نیازی نیست که به دنبال پژوهش قیاسهای جدلی راه افتاد، قیاسهائی که ذهن بیفائده آنها را بر زبان می‌رانَد و می‌جوَد، قیاسهای جدلی خشک و بیسودی که یک بار هم به دل گرمی نمی‌بخشند، و وجدان را به جوش و خروش نمی‌اندازند!

این هستی سترگ و شگفت: آسمانها و زمین آن، و خورشید و ماه آن، و چیزهائی که در آسمانها و زمین است، اعم از آفریده‌ها، ملّتها، گیاه‌ها، پرنده‌ها، حیوانها، و غیره... همه و همه برابر قوانینی حرکت می‌کنند و می‌زیند که یزدان آن قوانین را نیز همچون تمام اشیاء هستی، پدیدار و در جهان برقرار کرده است.

این شب دیر پای دامن فروهشتهٔ همه‌جاگیری که از همه چیز جز خوابها و شبحها آرمیده است، و این بامدادی که در تاریکی شب چون غنچه لب به خنده گشوده است و بسان کودک خشنود لبخند می‌زند، و این جنبشی که بامداد آن را تنفّس می‌کند و سرور و شادی به زندگی و زندگان می‌دمد و می‌خزد، و این سایه‌های جنبنده‌ای که بیننده آنها را بی‌تکان و جنبش می‌بیند ولی آرام حرکت می‌کند، و این پرندگانی که بامدادان بیرون می‌پرند و شامگاهان برمی‌گردند و اینجا و آنجا می‌پرند و می‌جهند و در هیچ حال و وضعی آرام نمی‌گیرند، و این گیاهانی که برمی‌دمند و سر از نقاب خاک بیرون می‌آورند و پیوسته رو به رشد و حیات می‌روند و می‌نهند، و این همه آفریدگانی که سیلابگون با جهش و جنبش می‌آیند و می‌روند، و این رحمهائی که می‌زایند و نوزادانی بیرون می‌دهند، و این گورهائی که می‌بلعند، و بالأخره زندگی آن گونه که خدا خواسته است به راه خود می‌رود... اینها مجموعه‌ای از تصویرها و سایه‌ها، شیوه‌ها و نمونه‌ها و شکلها و گونه‌ها، حرکتها و جنبشها، احوال و اوضاع، آمدنها و رفتنها، فرسودنها و تازه شدنها، پژمردنها و بالیدنها، تولّدها و مردنها، و حرکت همیشگی در این هستی بزرگ و شگفت‌انگیزی که لحظه‌ای در شبی و در روزی سستی نمی‌پذیرد و باز نمی‌ایستد... یکایک اینها خاطره‌های هستی انسان را برای اندیشیدن و نگریستن و متأثّر گردیدن، به جوش و خروش می‌اندازد، بدان هنگام که دل بیدار گردد، و دریچهٔ آن رو به صحنه‌های خداشناسی پراکنده در پدیده‌ها و کرانه‌های جهان باز شود... قرآن مجید می‌خواهد بدون واسطه دل را بیدار و عقل را هوشیار کند تا بدین مجموعهٔ عظیم شکلها و صورتها و نشانه‌ها بنگرند و دربارهٔ آنها بیندیشند.

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید.

پروردگار شما که سزاوار ربوبیّت و عبادت است، آفریدگاری است که آسمانها و زمین را آفریده است. آسمانها و زمین را از روی اندازه و سنجش و حکمت و فلسفه و اندیشه و بینش، هستی بخشیده است:

﴿ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ﴾.

در شش دوره.

خدا در شش روز جهان را آفریده است برابر آنچه حکمت او مقتضی بوده است و خواسته است ترکیب بند و هماهنگی آن تکمیل شود و برای چیزی آماده گردد که یزدان سبحان اراده فرموده است.

ما به معیّن و مشخّص کردن این شش روز نمی‌پردازیم.

چه این شش روز در اینجا برای این ذکر نشده است که اندازه و نوع آن محدود و مقرّر گردد. بلکه این شش روز در اینجا ذکر گردیده است تا حکمت سنجش و اندیشه و بینش آفرینش بیان گردد، و گفته شود که این آفرینش برای اهداف و مقاصدی صورت پذیرفته است، و جهان برای رسیدن بدین اهداف و مقاصد آماده گردیده است و آفریده شده است.

به هر حال روزهای ششگانه غیبی از غیبهای یزدان است، غیبی است که برای پی بردن بدان، منبع و مصدری جز این منبع و مصدر وجود ندارد. پس بر ما لازم است که در پیشگاه این منبع و مصدر بایستیم و از آن در نگذریم. مقصود از ذکر این شش روز، اشاره به حکمت اندازه‌گیری و سنجش و ادارهٔ امور جهان و نظم و نظام کیهان است، نظم و نظامی که هستی از آغاز تا انجام خود برابر آن حرکت می‌کند و به چرخش و گردش می‌پردازد.

﴿ ثُمَّ اَسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ ﴾.

سپس به ادارهٔ امور جهان هستی پرداخت.

استواء بر عرش، یعنی استقرار بر تخت سلطنت، کنایه از مقام سیطرهٔ والای ثابت و استوار است به زبانی که مردمان آن را می‌فهمند و معانی و مفاهیم را با آن به تصویر می‌کشند. این هم شیوه و اسلوب قرآن در کار تصویرگری است، همان گونه که ما آن را در کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» در فصل: «التخییل الحسی و التجسیم» شرح داده‌ایم.

واژهٔ «ثُمَّ» به معنی سپس، در اینجا برای تراخی زمانی، یعنی بیان فاصله‌ها و ابعاد موجود در میان اوقات روزگاران، نیست... بلکه برای ذکر فاصله و بعد معنوی است. چه زمان در این مقام معنی ندارد. مگر نه این است که حالت و هیئتی نیست که وقتی از اوقات یزدان سبحان نداشته است و سپس پیدا کرده است؟ یزدان سبحان منزّه از رخداد، و زمان و مکانی است که رخداد در آنها انجام می‌پذیرد.[1] بدین سبب ما قاطعانه می‌گوئیم: واژهٔ «ثُمَّ» به معنی سپس، در اینجا برای بُعْد معنوی است. ما مطمئنّ هستیم که از منطقه‌ای در نگذشته‌ایم که در حوزهٔ آن عقل بشری حقّ دارد داوری کند و قاطعانه اظهار نظر نماید. زیرا ما تکیه بر یک قاعدهٔ کلّی داریم، و آن این است که یزدان سبحان از پیاپی آمدن هیئتها و حالتها، و از مقتضیات زمانها و مکانها، برکنار و منزّه است... یعنی: اوضاع و احوال گریبانگیر خدا نمی‌گردد، و به ازمنه و امکنه نیازمند نیست.

﴿ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ﴾.

زمام ادارهٔ جهان هستی به دست او است (و چرخش امور آن به فرمان او).

اوائل و اواخر امور جهان را می‌سنجد و در آنها اندازه نگاه می‌دارد. احوال و مقتضیات امور کیهان را نظم و نظام می‌بخشد، و مقدّمات و نتائج امور را مرتّب و منظّم می‌کند، و قوانینی را برمی‌گزیند که بر قدم به قدم و بر حالات گوناگون و بر نتائج امور فرمان می‌راند.

﴿ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ﴾.

کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازهٔ او.

فرمان در همه چیز فرمان او است. حکومت همه چیز در دست او است. او است که فرمان می‌راند، و او است که داوری می‌فرماید. میانجیانی وجود ندارند که دیگران را بدو نزدیک گردانند. هیچ میانجی‌ای وجود ندارد مگر پس از این که خدا بدو اجازه دهد و برابر خواست و صلاح دید یزدان دم برآورد و خواستار چیزی شود. سزاوار مورد شفاعت قرار گرفتن هم با ایمان و با عمل صالح است، نه با توسّل به میانجیان... این هم قلم بطلان می‌کشد بر اعتقادی که مشرکان در حقّ فرشتگان داشتند. آنان معتقد بودند فرشتگانی که مجسّمه‌هایشان را می‌پرستند در پیشگاه خدا آن گونه شفاعتی می‌کنند که ردخور ندارد!

خدا آفریدگار جهان و گرداننده‌ٔ امور آن و فرمانروای

۱- به عبارت دیگر: گذشته و حال و آینده، و اینجا و آنجا، برای خدا مطرح نیست. (مترجم)

کلّ کیهان است، خدائی که در پیشگاه او کسی نمی‌تواند شفاعت بکند جز با اجازهٔ او...

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ ﴾.

خدا است که صاحب و پروردگار شما است.

خدا است که سزاوار ربوبیّت است.

﴿ فَاعْبُدُوهُ ﴾. پس او را پرستش کنید.

چه تنها خدا است که سزاوار این است که با کرنش پرستش شود. هیچ کس و هیچ چیز دیگری نیست که سزاوار کرنش و پرستش باشد...

﴿ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟).

چه کار آن اندازه ثابت و روشن است که به چیزی جز گوشزد کردن و یادآور شدن این حقیقت آشکار و پدیدار نیازی نیست.

در برابر این سخن گهربار آفریدگار که به دنبال بیان دلائل الوهیّت موجود در آسمانها و زمین آمده است، لحظه‌ای می‌ایستیم:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ﴾.

این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید (نه دیگری را).

ما گفتیم: مسألهٔ الوهیّت، محلّ انکار مشرکان نبود. آنان معترف بودند که یزدان سبحان روزی دهنده، زنده کننده، می‌راننده، اداره کننده، و گردانندهٔ جهان هستی است و بر هر چیزی توانا است... ولی این اعتراف مقتضیات خود را به دنبال نداشت. چرا که از مقتضیات اعتراف به الوهیّت یزدان ـ با این صفات و خصالی که گذشت ـ این است که در زندگانی ایشان ربوبیّت تنها متعلّق به خدا باشد و بس... ربوبیّت هم جلوه‌گر می‌آید در این که تنها خدا پرستش گردد، و برای جز او بندگی و کرنش نشود. دیگر آنان نباید شعائر دینی و مراسم عبادی را جز برای خدا انجام بدهند، و نباید در همهٔ امور زندگانی خود جز او را حاکم و قاضی بکنند و فرمانروا بدانند... این است معنی این فرمودهٔ یزدان جهان:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ﴾.

این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید، (نه دیگری را).

عبادت و پرستش، عبودیّت و بندگی است. عبودیّت و بندگی نیز کرنش بردن و تسلیم فرمان یزدان شدن است. کرنش بردن و تسلیم فرمان یزدان شدن هم پیروی و اطاعت نمودن است، همراه با منحصر کردن همهٔ این ویژگیها به خداوندگار کیهان. چه این امور از مقتضیات اعتراف به الوهیّت است.

در همهٔ جاهلیّتها دائرهٔ الوهیّت تنگ می‌گردد و فراهم می‌آید. مردمان گمان می‌برند که اعتراف به الوهیّت فقط ایمان آوردن و ایمان داشتن است، و هر وقت آنان اعتراف و اقرار کنند به این که یزدان خداوندگار و معبود ایشان است، به هدف رسیده‌اند! بدون این که به دنبال الوهیّت مقتضی آن را بیاورند که ربوبیّت است... یعنی تنها در برابر خدا کرنش بردن، و فقط او را به یگانگی پرستش کردن، تا یزدان جهان خداوندگار و معبودشان شود، خداوندگار و معبودی که هیچ خداوندگار و معبودی جز او وجود ندارد، و یزدان جهان حاکم و فرمانروایشان گردد، حاکم و فرمانروائی که هیچ کسی سلطه و قدرتی پیدا نمی‌کند مگر در پرتو سلطه و قدرت او...

همچنین در همهٔ جاهلیّتها دائرهٔ معنی «عبادت» تنگ می‌گردد و فراهم می‌آید، تا آنجا که معنی عبادت به انجام شعائر و مراسم دینی منحصر می‌شود و بس. مردمان گمان می‌برند هر وقت شعائر و مراسم دینی را برای خدای یکتا انجام دهند، او را به یگانگی پرستیده‌اند... در صورتی که واژهٔ عبادت پیش از هر چیز، مشتقّ از فعل «عَبَدَ» است که معنی اصلی آن: «کرنش برد و سر تسلیم فرود آورد» است. شعائر و مراسم دینی، فقط مظهر و نمادی از مظاهر و نمادهای کرنش بردن و سر تسلیم فرود آوردن است، و همهٔ حقائق و همهٔ مظاهر کرنش بردن و سر تسلیم فرود آوردن را در برنمی‌گیرد.

جاهلیّت نیز تنها دوره‌ای از روزگاران، و تنها مرحله‌ای از مراحل نیست. بلکه جاهلیّت، تنگ شدن و فراهم آمدن دائرهٔ معنی الوهیّت و معنی عبادت است بدان گونه که گذشت. این تنگ شدن و فراهم آمدن، مردمان را به شرک ورزیدن می‌کشاند. آنان برای یزدان، خدا گونه‌ها و انبازها تهیّه می‌بینند و می‌تراشند، در حالی که گمان می‌برند ایشان بر آئین خدایند! همان گونه که امروزه در همهٔ ممالک و کشورها حال و وضع این چنین است، از جمله در ممالک و کشورهائی که اهالی آنجاها نامهای اسلامی را بر خود نهاده‌اند، و به خویشتن لقب مسلمان داده‌اند، و شعائر و مراسم دینی را نیز برای خدا انجام می‌دهند. امّا در عین حال خداوندگارانی بجز خدا دارند. چه خداوندشان کسی است که با سلطه و شریعت خود بر ایشان فرمان می‌راند، و خداوندشان کسی است که برای او کرنش می‌برند و در برابر امر و نهی او سر تسلیم فرود می‌آورند، و از قوانینی فرمانبرداری می‌نمایند که وی برای ایشان وضع و مقرّر کند. این است که می‌گوئیم او را می‌پرستند، همان گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(... فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذٰلِکَ عِبادَتُهُمْ إِيّاهُمْ).

... آنان از پیشوایان دینی (در هر آنچه از پیش خود گفتند و کردند) پیروی کردند. این پرستش پیروانشان برای ایشان (یعنی احبار و رهبان) است.

این حدیث در گفتگوی عدی پسر حاتم آمده است و ترمذی آن را استخراج و روایت کرده است.

برای تأکید معنی مقصود عبادت، در خود این سوره این فرمودهٔ یزدان بزرگوار آمده است:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً. قُلْ: آللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ؟ ﴾.

بگو: به من بگوئید: آیا چیزهائی را که خدا برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آنها را حرام و بخشی از آنها را حلال نموده‌اید. آیا خدا به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر خدا دروغ می‌بندید (و از زبان خدا چیزهائی می‌گوئید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟). (یونس / ۵۹)

آنچه ما در این روز و روزگار در آن هستیم. به هیچ وجه فرقی با چیزی ندارد که اهل جاهلیّت در آن بودند، آن کسانی که یزدان سبحان با این سخن خود ایشان را فریاد می‌زند:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ. أَفَلا تَذَكَّرُونَ! ﴾.

این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید (نه دیگری را). آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید؟).

خدا را بپرستید و چیزی را انباز او نکنید. چه برگشت شما به سوی او است، و حساب و کتابتان در پیشگاه او صورت می‌پذیرد، و او است که مؤمنان را پاداش و کافران را پادافره می‌دهد:

﴿ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللهِ حَقّاً ﴾.

بازگشت همهٔ شما به سوی او است. این وعدهٔ راستین خداوند است (و خداوند خلاف وعده نمی‌کند).

فقط به سوی خدا برمی‌گردید، و نه به سوی انبازها و میانجیان.

خدا وعده داده است و خلافی و واپس کشیدنی در آن نیست. دوباره زنده کردن و زندگی نو بخشیدن، یعنی رستاخیز، مکمّل آفرینش نخستین است:

﴿ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

خدا است که از آغاز، موجودات را می‌آفریند (و جامهٔ هستی به تن همهٔ کائنات، از جمله انسانها می‌کند) و هم او است که آنها را دیگر بار پس از تخریب جهان، هستی می‌بخشد و به سوی خدا) برمی‌گرداند، تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند. و امّا کسانی که راه کفر پوئیده‌اند، (بی‌سزا نمی‌مانند، و بلکه) نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند، به

سبب کفری که ورزیده‌اند.

چه دادگری در جزا و سزا، هدفی از اهداف آفرینش نخستین و آفرینش واپسین است:

﴿ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ... ﴾.

تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند.

نعمتی که هرگز چیزی آن را به هم نزند و از میان نبرد، و هیچ وقت موانع و ناگواریهائی به دنبال آن نیاید و خوشیها و شادیهای آن را نزداید، هدفی از اهداف آفرینش نخستین و آفرینش واپسین است. این هدف، اوج کمال بشری است، کمالی که انسانها می‌توانند بدان برسند. انسانها هم هرگز نمی‌توانند به چنین هدفی برسند در این جهان خاکدان، و در این زندگی دنیوی آمیخته با پریشانیها و ناگواریها، و در این دنیائی که یک لذّت و خوشی آن پیراسته و زدوده از غم و اندوهی نیست، یا هیچ لذّت و خوشی آن خالی از دردسرها و ناگواریهائی نیست که به دنبال آن سر بر می‌زنند و سور را به سوگ تبدیل می‌کنند. - مگر لذّتهای روح‌آزاد و رها از بند جهان، و این هم برای انسان کمتر دست می‌دهد - اگر در جهان بینگاریم برای انسان هیچ‌گونه دردها و رنجها و ناگواریها و ناخوشیهائی وجود ندارد مگر احساس کردن پایان پذیرفتن نعمتهای جهان، این خود به تنهائی کافی است از شادیها و خوشیهای نعمت دنیا بکاهد و نگذارد انسان به کمال آن نائل آید. انسانها در زندگی این جهان خاکدان به بالاترین و والاترین منزلتهائی که می‌توانند برسند، نخواهند رسید. این منزلت، نجات از کمی و کاستی و ضعف و ناتوانی، و رهائی از پیآمدهائی است که آنها به دنبال دارند. و همچنین بهره‌مند شدن از نعمتها و رسیدن به خوشیها است بدون این که هراسی از نابودی آنها و دلهره و اضطرابی از پایان‌پذیری آنها در میان باشد... انسانها به همهٔ اینها در بهشت می‌رسند، همان‌گونه که قرآن فرموده است و نعمتهای کامل و فراخ آن را برشمرده است... پس لازم است که هدف از آفرینش نخستین و از آفرینش واپسین، رساندن انسانهای راهیاب به بالاترین و والاترین مقام و منزلت بشری یعنی بهشت باشد، انسانهای راهیابی که از قانون راست و درست زندگی پیروی می‌کنند و در راستای راست و درست زندگی راه می‌سپرند.

ولی کسانی که راه کفر را در پیش می‌گیرند، با قانون زندگی مخالفت می‌کنند، و راستای راه کمال بشری را نمی‌سپرند، و بلکه از آن کناره‌گیری می‌کنند و به کژراهه می‌روند. این کارها مقتضی این است که برابر سنّت تخلّف‌ناپذیر خدا از آنان به مرتبهٔ کمال نرسند، چون ایشان از قانون کمال منحرف می‌شوند و باید فرجام انحراف خود را ببینند و عذاب آن را بچشند، همان‌گونه که بیمار اگر از قوانین تندرستی سرپیچی و دوری کند باید فرجام سرپیچی و دوری خود را ببیند و بچشد. بیمار کیفری که می‌بیند و به رنجی که می‌افتد، ضعف و مرض است، ولی کافران کیفری که می‌بینند و به رنجی که می‌افتند سرنگون به دوزخ درافتادن و به غمها و اندوه‌هائی گرفتار آمدن است که اصلاً لذائذ و خوشیهائی به دنبال ندارد، بجای این که به عنوان انسانهای راهیاب به لذائذ و خوشیهائی برسند که غمها و اندوه‌هائی به دنبال ندارد.(۱)

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

کسانی که راه کفر پوئیده‌اند، (بی‌سزا نمی‌مانند، و بلکه) نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند، به سبب کفری که ورزیده‌اند.

روند قرآنی به دنبال توجّه دادن به نشانه‌های خداشناسی موجود در آفرینش و آفریده‌های آسمانها و زمین، نگاه و نگرشی به عبادت و پرستش یزدان یگانهٔ

۱- این نگرش در تفسیر المنار تألیف آقای محمّد رشید رضا رحمه‌الله آمده است.

جهان دارد، یزدانی که همگان به سوی او برمی‌گردند و در پیشگاه او جزا و سزای خود را می‌بینند و پاداش و پادافره خویش را می‌گیرند... روند قرآنی پس از همچون نگاه و نگرشی، دیگر باره به سوی نشانه‌های خداشناسی موجود در چیزهای جهان هستی برمی‌گردد، چیزهائی که از لحاظ سیما و ستبرا پس از آسمانها و زمین قرار دارند:

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً، وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَ الْحِسَابَ. مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ إِلاَّ بِالْحَقِّ. يُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معیّن کرده است تا شمارهٔ سالها و حساب (کارها) را بدانید. خداوند (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد.

این، دو منظرهٔ برجسته از مناظر جهان است. چون زیاد آنها را دیده‌ایم و بدانها الفت گرفته‌ایم آنها را فراموش می‌کنیم، و بر اثر تکرار دیدار تأثیر چندانی در دل ندارند و آن را به شگفت و شگرف نمی‌اندازند. پیش خود تصوّر کنید که اگر انسان نخستین طلوع و نخستین غروب خورشید، و نخستین برآمدن و نخستین فرو شدن ماه را می‌دید، چه حالی بدو دست می‌داد و چه ترس و هراسی او را برمی‌داشت؟!

قرآن ما را متوجّه این دو منظره می‌گرداند که بارها تکرار گردیده‌اند و با آنها خونگرم شده‌ایم، تا در دل و جان ما حالت تازه‌ای برانگیزد، و ما را به نگرش زنده‌ای و پژوهش پویائی بکشاند، و به تأمّل و تفکّری وادارد که تکرار دیدار آن را سست و کند نکرده باشد، و بیدارمان سازد که بنگریم و ببینیم در آفرینش خورشید و ماه و در سرشت ساختار آنها چه تدبیر محکمی و چه دقّت ماهرانه‌ای به کار رفته است:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَاءً ﴾.

خدا است که خورشید را درخشان گردانده است.

خورشید شعله‌ور و روشنگر است.

﴿ وَ الْقَمَرَ نُوراً ﴾.

و ماه را تابان گردانده است.

ماه تابان و روشن است.

﴿ وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ ﴾.

و برای ماه منازلی معیّن کرده است.

ماه هر شب به شکل ویژه‌ای در منزلی جای می‌گیرد. منازل ماه برای همگان روشن و قابل دیدار است و در این باره نیازی به علوم ستاره‌شناسی نیست، علومی که تنها افراد متخصّص در نجوم، بدان آشنا هستند.

﴿ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَ الْحِسَابَ ﴾.

تا شمارهٔ سالها و حساب (کارها) را بدانید.

پیوسته مردمان حساب وقتها و وعده‌ها را به وسیلهٔ دقّت در گشت و گذار خورشید و ماه نگاه می‌دارند.

آیا همهٔ اینها سرسری و بیهوده است؟ آیا همهٔ اینها باطل و پوچ است؟ آیا همهٔ اینها تصادفی و ناسنجیده است؟

هرگزاهرگز! همهٔ این نظم و نظامها، و همهٔ این هم‌آوائیها و هماهنگیها، و همهٔ این دقّتها و سنجشهائی که هیچ حرکتی و تکانی از قوانین آنها تخلّف نمی‌کند و سر باز نمی‌زند، ممکن نیست اینها یاوه و بیهوده و پوچ و سرسری باشد، و تصادفی و همین جوری ناگهان نیستی به هستی تبدیل شده باشد:

﴿ مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِكَ إِلاَّ بِالْحَقِّ ﴾.

خداوند (آن همه عجائب و غرائب آفرینش و چرخش و گردش مهر و ماه را سرسری و از بهر بازیگری پدید نیاورده است و بلکه) آن را جز به حکمت نیافریده است.

حقّ بنیاد آن است. حقّ ابزار آن است. حقّ هدف آن است. حقّ پایدار و استوار و بالا و والا است... این دلائلی که بر حقّ گواهی می‌دهند، و این نشانه‌هائی که بیانگر حقّ هستند، همه آشکار و روشن بوده و پیوسته

بر جای و استوار و همیشه آماده در جلو دیدگان همگانند:

﴿ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾.

خداوند آیات (قرآن و نشانه‌های جهان) را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند، شرح و بسط می‌دهد.

صحنه‌ها و منظره‌هائی که در اینجا نموده می‌شود برای پی بردن به گردانندهٔ نهان در فراسوی آنها، و برای درک رازها و رمزهای نهفته در ماورای آنها، به علم و دانش نیاز است.

از نحوهٔ ساختار آسمانها و زمین، و از این که خورشید درخشان و ماه تابان است، و برای ماه منزلها و برجهائی قرار داده است، شب و روز پدید می‌آید. پدید آمدن شب و روز نیز پدیدهٔ الهامگری برای کسی است که دریچهٔ دل خود را به سوی الهامهای صحنه‌ها و منظره‌های موجود در این جهان شگفت باز کند:

﴿ إِنَّ فِي ٱخْتِلَافِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ ٱللّٰهُ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ... لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴾.

بیگمان در آمد و شدِ شب و روز (و تفاوت کیفی و کمی آنها) و در چیزهائی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه‌هائی (بر وجود آفریدگار و دلائلی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند (و هراس از عقاب و عذاب خدا را در مدّ نظر دارند).

اختلاف شب و روز در پی هم آمدن آن دو تا است. همچنین اختلاف شب و روز به معنی تفاوت آن دو در درازی و کوتاهی است. شب و روز هر دو تا پدیده‌های نمودار و آشکار شگفت‌انگیزی هستند، ولی به سبب دیدنهای مکرّر و خوی گرفتنهای فراوان با آنها، تأثیرشان در حسّ و شعور کاستی پذیرفته است و شگفتی و شگرفیشان در دل و جان فروکش کرده است. مگر در لحظاتی که جان بیدار می‌شود، و وجدان در آن لحظات برای مشاهدهٔ طلوعها و غروبها تکان می‌خورد. بدین هنگام است که انسان همچون کسی که تازه به جهان پای نهاده باشد، بامدادان و شامگاهان می‌ایستد و به تماشای طلوع و غروب می‌پردازد، و هر پدیدهٔ تازه‌ای را با چشم باز و با حسّ و شعور آگاه ورانداز می‌کند. این همان لحظاتی است که آدمی در آنها زندگی کامل و حقیقی دارد، و خشکیدگی و پوسیدگی دستگاه‌های گیرنده و فرستندهٔ بدن از میان می‌رود و زدوده می‌شود، خشکیدگی و پوسیدگی حاصل از انس و الفت فراوان با پدیده‌های جهان.

﴿ وَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

و چیزهائی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است.

اگر انسان لحظه‌ای - بلی فقط لحظه‌ای - بایستد و به «چیزهائی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است» آگاهانه بنگرد، و این همه پدیده و آفریدهٔ فراوان جهان را پیش چشم دارد، و انواع و اجناس و احوال و اوضاع و اشکال و هیئات بیرون از شمار مخلوقات آفریدگار را در چشم‌انداز کیهان با دیدهٔ خرد ورانداز کند، مَشک او پر می‌گردد و از چیزی سرریز می‌شود که در همهٔ عمرش او را بی‌نیاز می‌کند، و تا زنده است او را به اندیشه و پژوهش و نگرش می‌خواند و به تدبّر و تفکّر می‌نشاند... بگذریم از این که آفرینش آسمانها و زمین و پیدایش و ساختار آنها بدین شکل و بدین شیوهٔ شگرف و شگفت، خود به تنهائی آدمی را چگونه منقلب و دگرگون می‌سازد و تارهای دل او را تند و سریع می‌نوازد و هر چه زودتر به خود مشغول و سرگرم می‌سازد، آن گاه دل را رها می‌کند تا محو تماشای جهان بالا و پائین شود... در همهٔ این کارها:

﴿ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴾.

نشانه‌هائی (بر وجود آفریدگار و دلائلی بر عظمت پروردگار) برای کسانی است که پرهیزگارند (و هراس از عقاب و عذاب خدا را در مدّ نظر دارند).

پرهیزگاران دلهایشان بدین گونهٔ ویژه دریافت می‌دارد. آنان فهم و درکی دارند که از پرهیزگاری سرچشمه می‌گیرد. پرهیزگاری است که این دلها را خروشان و حسّاس و تأثیرپذیر می‌سازد، و آنها را در مقابل نمادهای قدرت و جلوه‌گاه‌های نوآفرینی و معجزات آفریده‌هائی که چشمها و گوشها آنها را می‌بینند و

می‌شنوند، به کرنش می‌اندازد.

❁

ایـن شیوهٔ قـرآن است. قـرآن بـه زبـان نشـانه‌های خداشناسی موجود در پدیده‌های جهان که پراکـنده در پیرامون انسان هستند، با فطرت بشری سخن می‌گوید. چه یزدان سبحان می‌داند که میان فطرت انسان و میان فطرت پدیده‌های جهان زبان مشترکی وجـود دارد، و پیامهای شنیدنی و فهمیدنی میان این دو فـطرت ردّ و بدل می‌گردد! شیوهٔ قرآنی به اسلوب جدلی نـپرداخـته است، اسلوب جدلی‌ای که بعدها در میان اهل کـلام و فیلسوفان پیدا گردید و سخت سرگرم آن شـدند. زیـرا خدا می‌داند که اسلوب جدلی به دلها فرو نمی‌رود، و از منطقهٔ سرد ذهن تجاوز نمی‌کند، منطقهٔ سردی که جنبش و پویشی را پـدید نـمی‌آورد، و زنـدگی و حـیاتی را نمی‌سازد. تنها چیزی که اسلوب جـدلی مـنتهی بـدان می‌شود جنبش و پویشی در ذهن سرد است که آن هم بر باد می‌رود و در هوا پراکنده می‌شود!

برنامهٔ قرآنی با شیوهٔ ویژهٔ خود دلائلی را که می‌آورد، نیرومندترین دلائل است. دلائلی است که دل و عقل را قانع می‌سازد. این هم صفت مشـخّصهٔ دلائـل قـرآنـی است... پیش از هر چیز، بودن خود این جهان، و در ثانی حرکت و چرخش منظّم و مرتّب و هماهنگ و همآوای جهان، و تحوّلات و تبدّلات و دگرگونیهائی که بـرابـر قوانین معلوم و روشنی انجام می‌گیرند - قوانین معلوم و روشنی که پیش از آشنائی انسـانها بـا آنـها وجـود داشته‌اند - اینها را نمی‌توان توجیه و تفسیر کرد، مگر با اعتقاد به نیروئی که گردانندهٔ امور جـهان است، یـعنی یزدان که آفریدگار کیهان و پروردگار همگان است.

کسانی که دربارهٔ این حقیقت به ستیز می‌پردازند، دلیل معقولی برای جایگزینی آن ندارنـد. چـیزی جز ایـن نمی‌توانند بگویند: جهان هستی و قوانین آن خـود بـه خود پدید آمده است، و وجود آن نیازی به علّت و دلیل ندارد، و وجود جهان متضمّن قوانین خود نیز می‌باشد! اگر این سخن، کلام مفهوم یا معقولی است، بگذار چنین انگاشته شود.

این چنین سخنی در اروپا برای گریز از اعتقاد به خـدا گفته می‌شد. چرا که در آنجا گـریز مـردمان از کـلیسا مقتضی گریز ایشان از قبول یزدان بود! سپس این سخن در اینجا و آنجا گفته شد. اروپائیان دیدند اعـتراف بـه الوهیّت یزدان مقتضی اعتراف به حقّانیّت کـلیسا است. لذا به ترک خدا گفتند تا به ترک کلیسا بگویند!

مشرکان جاهلیّتهای قـدیم بـیشترشان بـه وجـود خـدا اعتراف می‌کردند، ولی در بـارهٔ ربـوبیّت او بـه سـتیز می‌پرداختند، هـمان‌گونه کـه در دورهٔ جـاهلیّت عـربی دیدیم، جاهلیّتی که این قرآن نخستین بار با آن روبرو گردید. برهان قرآنی بـا مـنطق خـودشان و بـا عـقیدهٔ خودشان دربارهٔ یزدان سـبحان و صـفات ایـزد مـنّان، ایشان را محاصره می‌کرد. به مقتضی خود این منطق از آنان می‌خواست که تنها یزدان یگـانه را خـداونـدگار خویش بدانند، و با پیروی و اطاعت از آفریدگار جهان در شعائر و مراسم و قوانین و شرائع، تنها در برابـر او کرنش کنند و فـقط او را بـپرستند... جـاهلیّت عـربی الوهیّت را می‌پذیرفت و در ربوبیّت کشمکش و سـتیز می‌کرد، ولی جاهلیّت قرن بیستم می‌خواهد از زیر بار سنگین این منطق خویشتن را پیش از هر چیز با گریز از پذیرش الوهیّت آزاد و رها سازد، و خدا را از زنـدگی خود حذف کند!

جای شگفت است در کشورهائی که «اسلامی» نامیده می‌شوند، با هر وسیله‌ای پـنهان و آشکـارِ ایـن گـریز رسواگرانه، به نام «علم» و «علمگرائی» تبلیغ و ترویج می‌گردد! و گفته می‌شود: «غیبگرائـی» در سـیستمها و نظامهای «علمگرائی» جایگاهی ندارد... از جملهٔ غیب هم همهٔ چیزهائی است که به الوهیّت مربوط و مـتعلّق باشد! از این رهروِ پنهان و گریزگاهِ نـهان در قسـمت عقبی ساختمان، کسـانی مـی‌خواهـند بـیرون رونـد و بگریزند که از بـندگی خـدا گـریزانـند! آنـان از خـدا نمی‌ترسند، بلکه از مردم می‌ترسند! این است این چنین حیله‌گرانه با مردمان حیله می‌کنند!

همیشه و همیشه، خود وجود جهان، و همچنین حرکت منظّم و مرتّب و هم‌آوا و همنوائی که بر سراسر آن حکمفرما است، به عنوان دلیل قوی و برهان محکمی، همگان را به پذیرش وجود یزدان فریاد می‌دارد، و گریزندگان از یزدان سبحان را در اینجا و آنجا محاصره می‌کند و در تنگنا قرار می‌دهد. سراپای وجود فطرت بشری - اعم از قلب و عقل و شعور و وجدان - با همچون دلیل و برهان متین و محکمی روبرو می‌گردد و بدان پاسخ می‌گوید. پیوسته این برنامهٔ قرآنی، سراپای وجود فطرت را مخاطب قرار می‌دهد، و از کوتاه‌ترین و فراخ‌ترین و ژرف‌ترین راه با آن به سخن درمی‌آید.

❁

کسانی که همهٔ اینها را می‌بینند، و با وجود این، دیدار با یزدان را باور نمی‌دارند، و چشم به راه حساب و کتاب با ایزد منّان نمی‌مانند، آنان نمی‌دانند که این نظم و نظام محکم و استوار مقتضی است که جهان دیگری در پیش باشد، و این دنیا هدف نهائی و نقطهٔ پایانی جهان هستی نیست، زیرا انسانها در این دنیا به کمال مطلوب خود نمی‌رسند... کسانی که از کنار این نشانه‌های خداشناسی و پدیده‌های شگرف هستی، غافل و بی‌خبر می‌گذرند، و این همه عظمت و قدرت دلهایشان را به تدبّر و عقلهایشان را به تفکّر نمی‌اندازد، این گونه کسان هرگز راه کمال مردمی را نمی‌پیمایند، و هرگز به بهشتی درنمی‌آیند که یزدان به پرهیزگاران نوید داده است. بهشت فقط متعلّق به کسانی است که ایمان می‌آورند و کارهای نیکو می‌کنند. آنان در بهشت از رنجها و سختیهای این دنیا رهائی می‌یابند و می‌آسایند، و جاودانه خوش و خشنود، به ذکر و سپاس و ستایش خدا می‌پردازند:

﴿ إِنَّ الَّذينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقاءَنا، وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها، وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ، أُولٰئِكَ مَأْواهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهْديهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ؛ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ في جَنّاتِ النَّعيمِ. دَعْواهُمْ فيها: سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ. وَ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ. وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ ﴾.

مسلّماً کسانی که (به روز رستاخیز و زندگی دوباره ایمان ندارند و) دیدار ما را انتظار نمی‌کشند، و به زندگی دنیوی بسنده می‌کنند (و گمان می‌برند که جهان دیگری پس از این جهان وجود ندارد) و به این جهان دل می‌بندند (و برای جهان دیگر تلاش نمی‌نمایند)، و از آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما غافل و بی‌توجّه می‌مانند، چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است به سبب کارهائی که می‌کنند. بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان (راستین و کارهای خداپسند) رهنمودشان می‌نماید (و در دنیا بر ایمان، استوار و ثابت قدمشان می‌دارد، و در آخرت به بهشت نائلشان می‌فرماید که) جویبارها در زیر (کاخهای) ایشان در بهشت خوش و پر ناز و نعمت روان است. در بهشت دعای مؤمنان: پروردگارا! تو منزّهی (از آنچه کافران در دنیا می‌گفتند) و سلام آنان در آن (خطاب به همدیگر) درودتان باد (ای فرمانبرداران یزدان سبحان!) و ختم دعا و گفتارشان، شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است، (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید) می‌باشد.

قطعاً کسانی که به تفکّر و تدبّر نمی‌پردازند در بارهٔ نظم و نظامی که دالّ بر وجود یزدان است، و بیانگر این است که این جهان آفریدگار مدبّری دارد، همچون کسانی این مطلب را درنمی‌یابند که جهان دیگر لازمهٔ همین نظم و نظام بوده و آن جهان ادامهٔ این جهان است، و در آنجا است که عدالت و دادگری به تمام و کمال انجام می‌پذیرد، و خدا انسانها را به اوج والای بشریّت می‌رساند... کسانی که دربارهٔ کیهان، و نظم و نظام شگفت و شگرف آن نمی‌اندیشند، بدین خاطر انتظار ملاقات با خدا رانیز نمی‌کشند! در نتیجهٔ همین قصور و کوتاهی است که به زندگی دنیوی بسنده می‌کنند، و به کاستیها و پستیهای آن راضی و قانع می‌گردند. این دنیا

را مـی‌پسندند و بـدان سـخت چـنگ مـی‌زنند و می‌چسبند. به دنیا کـاملاً دل مـی‌بندند و غـرق در آن می‌شوند. کاستی و پستی را در آن بد نمی‌دانند، و بـر زشتیها و بدیها نمی‌شورند. آنان نمی‌دانند که این دنیا لیـاقت و ارزش ایـن را نـدارد کـه هـدف نـهائی و پایان‌بخش زندگانی انسانها باشد. انسانها مـی‌میرند و به ترک این جهان می‌گویند در حالی که پاداش کـامل کارهای نیک خود را نگرفته‌اند، یا کـاملاً بـه کـیفر و سزای بدیها و زشتیهائی نرسیده‌اند که مرتکب شده‌اند. همچنین به کمالی نائل نیامده‌اند که مردمی آنان مقتضی و خواستار آن است... بسنده کردن بـه دنـیا و راضـی شدن بدان، کسانی را پیاپی از مرتبهٔ بشـریّت سـقوط می‌دهد و پائین‌تر و پائین‌تر مـی‌کشد کـه دل بـه دنـیا داده‌اند و شیفته و دلباختهٔ آن شده‌اند. چـه ایـن گـونه کسان سرهایشان را به سوی قلّهٔ بالا برنمی‌افرازنـد، و چشمانشان را به سوی افق والا نمی‌دوزند. بلکه همیشه سرهای خود را به سوی این زمین و چیزهائی که در آن است پائین می‌اندازند، و چشمهای خویش را بـه ایـن زمین و چیزهائی کـه در آن است مـی‌دوزند و خـیره مـی‌کنند! غـافل و بـی‌خبر مـی‌مانند از نشـانه‌های خداشناسی پراکنده در گسـترهٔ جـهان و از پـدیده‌های اعجازانگیزی که یزدان آنـها را آفـریده است و پـیش چشمانشان داشته است. نشانه‌ها و پدیده‌هائی که دل را بیدار می‌کنند، و حسّ و شعور را برمی‌انگیزند، و انسان را بر آن می‌دارند که به والائـی و کـمال بـنگرد... آن کسانی که فقط خواستار دنیایند، و غافل از همه چیز و همه جایند، آنان:

﴿ أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

آنان جـایگاهشان دوزخ است، بـه سـبب کـارهائی کـه می‌کنند.

چه بد منزل و جایگاهی است! و چه بـد سـرنوشت و فرجامی است!

در سوئی این گونه کسانند... و امّا در دیگر سو کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک و پسندیده کرده‌اند. این چنین مؤمنانی به مقتضی ایمان، و بـرای اجرای فرمان یزدان، و به خاطر چشم امـید و انـتظار دوختن به فرجام خجستهٔ جهانِ آخرت خـوش و خـرّم، کارهای نیک و پسندیده کرده‌اند، - البتّه راه رسیدن به سعادت آخرت هم انجام دادن کارهای نیک و پسندیده، یعنی اعمال صالحه است - همچون کسانی:

﴿ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ ﴾.

پـروردگارشان آنـان را بـه سـبب ایمان (راسـتین و کارهای خداپسند) رهنمودشان می‌فرماید.

خدای سبحان ایشان را در پرتو ایمانی که میان آنان و میان یزدان پیوند برقرار می‌کند، به کـارهای خـوب و پسندیده رهنمود و راهیاب می‌نماید، و چشم درونشان را برای ماندگاری بر راستای راه باز می‌کند، و آنان را با الهام حسّاسیّت و تقوای دل و درون به انجام خوبیها و نیکیها هدایت و رهنمون می‌فرماید... آنان به بهشت داخل می‌گردند.

﴿ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ﴾.

جویبارها در زیر (کاخهای) ایشان روان است.

همیشه آب، نماد و نشانهٔ فراوانی و فراخـی نـعمت و شادی و شادابی و ترقّی و تعالی و رشد و نموّ و حیات و زندگی بوده است و خواهد بود.

آیا آنان در این بهشت در اندیشهٔ چه چیزهائی هستند؟ چه چیزهائی ایشان را به خود مشغول و سرگرم می‌کند؟ خواستهائی که می‌خواهند حاصل آید و تـحقّق پـذیرد کدام است؟ ایشان در بهشت در انـدیشهٔ جـاه و مـال نیستند. چیزهائی که ایشان را به خود مشغول و سرگرم دارد، دفع اذیّتها و آزارها و رفع گرفتاریها و ناگواریها نیست، و برای بهبود وضع و مصلحت حال نیز تلاش و کوشش نمی‌کنند. چه آنـان از غـم و شـرّ هـمهٔ ایـنها رسته‌انـد، و از دست ایـن گـونه نـیازمندیها رهـائی یافته‌اند، و با چیزهائی که یزدان سبحان بدیشان ارمغان فرموده است و ارزانی داشته است، بی‌نیاز از همه چیز گشته‌اند، و بر تمام این گرفتاریها فائق آمده‌اند، و بـر همگی این اندیشه‌ها و غصّه‌ها برتری گـرفته‌انـد، و از

همچون مسائل و شواغلی بالاتر رفته‌اند. بزرگترین و سترگ‌ترین چیزی که ایشان را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد، تا آنجا که عنوان:

﴿ دَعْوٰاهُمْ ﴾.

دعای ایشان ... خواست آنان.

به خود گرفته است، ذکر و تسبیح آفریدگار در آغاز مناجات، و حمد و سپاس کردگار در پایان مناجات است. در لابلای ابتداء و انتهاء تسبیح و تقدیس یزدان، سلامها و درودهائی است که میان خودشان و میان ایشان و فرشتگان رد و بدل می‌شود:

﴿ دَعْوٰاهُمْ فِیهٰا: سُبْحٰانَکَ اللّٰهُمَّ. وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ. وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ: أَنِ الْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ﴾.

در بهشت دعای مؤمنان: پروردگارا! تو منزّهی (از آنچه کافران در دنیا می‌گفتند) و سلام آنان در آن (خطاب به همدیگر) درودتان باد (ای فرمانبرداران یزدان سبحان)! و ختم دعا و گفتارشان: شکر و سپاس پروردگار جهانیان را سزا است (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید) می‌باشد.

بهشت جای رهائی از غمها و رنجها و گرفتاریها و پریشانیهای زندگانی دنیا، و برتری یافتن و فراتر رفتن از ضرورتها و حاجتهای آن، و پرواز در کرانه‌های آسمانِ رضایت و تسبیح و حمد و سلام است، آن کرانه‌هائی که سزاوار و شایستهٔ کمال انسان است.

✿

پس از این، روند قرآنی به ذکر مبارزه طلبی مشرکان با پیغمبر خدا ﷺ و بیان درخواست نزول عذابی می‌پردازد که پیغمبر ﷺ ایشان را از آن بیم می‌داد، ولی آنان تمسخرکنان و شتابان همچون عذابی را درخواست می‌کردند. روند قرآنی بدیشان تذکّر می‌داد که به تأخیر انداختن همچون عذابی تا وقت معیّن خود، از حکمت و رحمت یزدان سرچشمه می‌گیرد. آن گاه صحنهٔ حال و وضعی را برای آنان به تصویر می‌کشد که هنگام عملاً گرفتار آمدن به بلا و مصیبت، و دچار شدن به زیان و ضرر پیدا می‌کنند. در وقت بلا فطرت مردمان از زیر توده‌های دنیادوستی و خودپرستی برمی‌خیزد و خالصانه به آفریدگار خود رو می‌کند. و همین که بلا برطرف گردید، زیاده‌روی کنندگان در زشتیها و پلشتیها دیگر باره به سوی غفلتی برمی‌گردند که پیش از نزول بلا بدان دچار بودند و در آن می‌غنودند. روند قرآنی سپس هلاک و نابودی پیشینیانی را به یادشان می‌آورد که هم اینک آنان جانشینان ایشان شده‌اند و در جایگاههایشان زندگی می‌کنند. بدیشان تذکّر می‌دهد که همچون فرجام و سرنوشتی در انتظار ایشان نیز می‌باشد، پس خویشتن را بپایند تا بدان دچار نیایند. آن گاه برایشان بیان می‌کند که زندگی دنیا تنها جنبهٔ امتحان و آزمون را دارد، و پس از سپری شدن آن، وقت سزا و جزا است.

﴿ وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللهُ لِلنّٰاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ، فَنَذَرُ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ. وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ الضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً، فَلَمّٰا کَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنٰا إِلیٰ ضُرٍّ مَسَّهُ، کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ. وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا، وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ، وَ مٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا، کَذٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ. ثُمَّ جَعَلْنٰاکُمْ خَلاٰئِفَ فِی الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ، لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

اگر خداوند در رساندن شرّها و بلاهائی شتاب ورزد که مردمان (در حالت خشم و غضب و یا حماقت و جهالت) در طلب آنها شتاب می‌ورزند، عمر (همگی انسانها به پایان می‌رسد و اثری از) آنان باقی نمی‌ماند (و اختیار که پایهٔ تکلیف و وجه امتیاز انسان از حیوان است، از میان می‌رود، و اطاعت جنبهٔ اضطراری پیدا می‌کند). امّا ما افرادی را که معتقد به ملاقات ما (در قیامت) نیستند، به حال خود رها می‌سازیم (و در مجازاتشان عجله نمی‌کنیم و بلکه در دنیا بدیشان مهلت می‌دهیم) تا در سرکشی و نافرمانی خود (بلولند و) سرگردان شوند (و حقّ را از باطل، و راه را از چاه باز

نشناسند). هنگامی که به انسان ناراحتی و بلائی می‌رسد (که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند)، چه بر پهلو خوابیده، و چه نشسته، و چه ایستاده باشد (برای رفع مشکل) ما را به کمک می‌خواند. امّا هنگامی که ناراحتی و بلائی را (که در مقابل آن درمانده بود) از او به دور داشتیم، آن چنان راه (سابق) خود را در پیش می‌گیرد (و خدای را باز هم فراموش می‌کند) که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است به فریاد نخوانده است (و اصلاً ضرر و زیانی متوجّه او نبوده و بلائی بدو دست نداده است. آری! همیشه) این چنین اعمال اسرافگران در نظرشان آراسته شده است (و تکرار گناه از قباحت آن کاسته است، و اهریمن نابکار باطل را برای آنان حقّ جلوه داده است). ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نموده‌اند، ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید). سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

مشرکان عرب پیغمبر خدا را ﷺ به مبارزه می‌طلبیدند و از او درخواست می‌کردند که عذاب را هر چه زودتر بر سرشان بیاورد و بدیشان مهلت ندهد... از جملهٔ چیزهائی که خداوند متعال در این سوره راجع بدیشان بیان می‌فرماید، این چنین است:

﴿ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟). (یونس / ۴۸)

در غیر این سوره هم آمده است:

﴿ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْـمَثُلاٰتُ ﴾.

(کافران و مشرکان تمسخرکنان) از تو می‌خواهند که بدی (و عذابی که از سوی خدا ایشان را از آن می‌ترسانی) پیش از خوبی (و نعمتی که از سوی خدا بدیشان مژدهٔ آن را می‌رسانی) بدانان رسد! و حال آن که عذابهای درهم کوبنده و خوار کننده قبل از ایشان بوده است و (بر سر گذشتگان آمده است و طومار حیات افراد کافر و مشرکان چون ایشان را درهم نوردیده است). (رعد / ۶)

همچنین قرآن مجید این گفتارشان را نیز نقل می‌فرماید:

﴿ وَ إِذْ قٰالُوا: اللّٰهُمَّ إِنْ كٰانَ هٰذٰا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ السَّمٰاءِ أَوِ ائْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ ﴾.

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) زمانی را که کافران می‌گفتند: خداوندا اگر این (آئین و این قرآن) حقّ است و از ناحیهٔ تو است، از آسمان بارانی از سنگ بر سر ما فرود آور یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار ساز. (انفال / ۳۲)

همهٔ اینها حالت سرکشی و دشمنانگی کافران و مشرکان را به تصویر می‌زند، سرکشی و دشمنانگی با هدایت یزدان که در قرآن برای ایشان به ارمغان آمده بود! حکمت یزدان خواستار این بود که کافران و مشرکانی را که نخستین مخاطبان این قرآن بودند با عذاب ریشه‌کن کننده هلاک و نابود نکند و ایشان را از روی زمین برندارد، همان گونه که تکذیب کنندگان حقّ و حقیقت را در گذشته‌های پیش از ایشان با عذاب ریشه‌کن کننده نابود و هلاک ساخته بود. چرا که یزدان سبحان می‌دانست که بسیاری از جمعیّت این کافران و مشرکان، آئین اسلام را می‌پذیرند، و این آئین توسّط ایشان بر جای و ماندگار می‌ماند، و با د ست آنان در کرهٔ زمین روان و به پیش می‌رود. این امر پس از فتح مکّه به وقوع پیوست، چیزی که آنان بی‌خبر از آن بودند، بدان هنگام که با قرآن مبارزه می‌کردند. آنان نمی‌دانستند که

یزدان سبحان می‌خواهد بدیشان خیر حقیقی برساند، نه خیری که می‌انگاشتند و شتابگرانه آن را درخواست می‌کردند، همان گونه که شرّ را شتابگرانه می‌طلبیدند و در آن نیز عجله می‌ورزیدند!

یزدان سبحان در آیهٔ نخست بدیشان می‌فرماید: اگر خدا شرّ و عذابی را بر سر ایشان می‌آورد که در مبارزهٔ با پیغمبر ﷺ شتابگرانه آن را درخواست می‌کردند که انگار خیر و خوبی را با عجله برای خود درخواست می‌کنند، ایشان را نابود می‌نمود و به زندگیشان پایان می‌داد. ولی خدا آنان را برای چیزی که در آینده در نظر داشت برجای گذاشت... آن گاه ایشان را برحذر می‌فرماید از این که غافل گردند و سرانجام این فرصت و مهلت را پیش چشم ندارند و به فکر آخرت نباشند. چه کسانی که ملاقات با خدا را انتظار نمی‌کشند و به حساب و کتاب قیامت ایمان ندارند، در گمراهی و سرگشتگی خود خواهند ماند، تا مرگشان فرا خواهد رسید، مرگی که وقت مشخّص و معیّنی دارد.

روند قرآنی به مناسبت سخن از شتابگری انسان در درخواست شرّ برای خود، تصویری از بشریّت آدمیان را نشان می‌دهد بدان هنگام که بلا و مصیبتی و ضرر و زیانی بدیشان می‌رسد. این تصویر بیانگر تناقضی در سرشت بعضی از انسانها است. آنان از شرّ و بلا می‌ترسند، امّا با این وجود شتابان آن را برای خود درخواست می‌کنند! وقتی که دچار شرّ و بلا گردیدند با تضرّع و زاری مخلصانه آفریدگار جهان را به یاری می‌طلبند. ولی زمانی که شرّ و بلا از ایشان دفع و رفع شد، دیگر باره به همان زشتیها و پلشتیهائی برمی‌گردند که قبلاً می‌کردند:

﴿ وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً، فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ. كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

هنگامی که به انسان ناراحتی و بلائی می‌رسد (که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند)، چه بر پهلو خوابیده، و چه نشسته، و چه ایستاده باشد (برای رفع مشکل) ما را به کمک می‌خواند. اما هنگامی که ناراحتی و بلائی را (که در مقابل آن درمانده بود) از او به دور داشتیم، آن چنان راه (سابق) خود را در پیش می‌گیرد (و خدای را باز هم فراموش می‌کند) که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است به فریاد نخوانده است (و اصلاً ضرر و زیانی متوجّه او نبوده و بلائی بدو دست نداده است. آری! همیشه) این چنین اعمال اسرافگران در نظرشان آراسته شده است (و تکرار گناه از قباحت آن کاسته است. و اهریمن نابکار باطل را برای آنان حقّ جلوه داده است).

تصویر زیبا و شگرفی است و نمایانندهٔ نمونه و مثالی از انسانها است، نمونه و مثالی که پیوسته تکرار می‌گردد و در طول روزگاران دیده می‌شود. انسانها وقتی که صحّت کامل و قدرت فراوان دارند، و شرائط و ظروف مکانی و زمانی به مرام ایشان است، خویشتن را به امواج سیلاب زندگی می‌سپارند و راه خطا می‌پویند و گناه می‌ورزند و طغیان و سرکشی می‌کنند و به گزاف و اسراف می‌پردازند... انسانها - مگر کسانی که یزدان بدیشان لطف و عنایت فرماید و ایشان را با فضل و کرم خود بپاید و محفوظ نماید - در بحبوحهٔ قوّت و قدرت خویش، بیدار نمی‌شوند و به یاد نمی‌آورند که در مسیر زندگی ضعف و عجز و ناتوانی و درماندگی نیز هست. اوقات خوشی و رفاه، خدا را از یاد ایشان می‌برد، و احساس بی‌نیازی و ثروتمندی مایهٔ سرکشی ایشان از فرمان یزدان می‌شود... و همین انسانها وقتی که گزند و بلائی می‌بینند و بیماری و زیانی گریبانگیرشان می‌گردد، به جزع و فزع می‌افتند و بی‌تاب و پریشان می‌شوند. دست دعا به پیشگاه خدا برمی‌دارند و دعاهای عریض و طویلی سر می‌دهند. به خدا امیدها می‌بندند و با تضرّع و زاری او را به کمک می‌طلبند. از سختیها و گرفتاریها به تنگ می‌آیند، و آسایش و گشایش زودرس را خواهان می‌گردند، و از خدا می‌خواهند که هر چه زودتر از سختی و تنگی برهند و به رفاه و خوشی برسند... جای شگفت است

زمانی که دعاها و زاریهایشان پذیرفته شد، و بلاها و سختیها زدوده و برطرف گردید، دیگر باره راه خود را در پیش می‌گیرند و به همان پرده‌دریها و بی‌شرمیها و بزهکاریها و پلشتیها می‌پردازند و نگاهی هم به عقب نمی‌اندازند و بی‌اندیشه و بی‌خیال به پیش می‌تازند.

روند قرآنی، گامها و آهنگهای تعبیر را با حالتهای نفسانی‌ای که به تصویر می‌زند، و مثالها و نمونه‌هائی که از انسانها پیش چشم می‌دارد، همردیف و همطراز می‌گرداند، و منظرهٔ زیان و ضرر و بلا و مصیبت راکند و آرام و دیرپا و دراز آهنگ، به تصویر می‌کشد:

﴿ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً ﴾.

چه بر پهلو خوابیده، و چه نشسته، و چه ایستاده باشد (برای رفع مشکل) ما را به کمک می‌خواند.

روند قرآنی هر حالتی و هر وضعی و هر منظره‌ای را می‌نمایاند تا توقّف این انسانها را به تصویر زند در آن حال که امواج قوّت و قدرت بدنی و مالی ایشان توقّف می‌کند، بدان‌گونه که امواج آبها در پشت سدّها متوقّف می‌شود و از جریان بازمی‌ایستد یا به عقب برمی‌گردد. امّا زمانی که سدّها و مانعهائی از سر راه آن امواج برداشته شد ﴿ مَـرَّ ﴾ می‌گذرد و می‌رود. تک واژهٔ «مَرَّ» بیانگر جهش و سرکشی و روان شدن است... «مَرَّ» می‌گذرند و نمی‌ایستند تا سپاسگزاری کنند و بنگرند و بیندیشند. ایشان نمی‌ایستند تا پند و عبرت بگیرند:

﴿ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنٰا إِلىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ ﴾.

آن چنان می‌رود (و راه سابق خود را در پیش می‌گیرد و خدای را باز هم فراموش می‌کند) که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است به فریاد نخوانده است (و اصلاً ضرر و زیانی متوجّه او نبوده و بلائی بدو دست نداده است!).

برمی‌جهند و راه می‌افتند، و بدون توجّه به رادعی و مانعی، با امواج زندگی به پیش می‌روند و اندرزی نمی‌شنوند و عبرتی نمی‌گیرند.

این گونه کسان با سرشت ناجوری که دارند در وقت قدرت و قوّت و خوشی و نعمت سر به طغیان برمی‌دارند، و تنها در زمان گرفتار آمدن به بلاها و مصیبتها و زیانها و ضررها بیدار و هوشیار می‌گردند. ولی هنگامی که مشکلات و معضلات برطرف شد، دوباره راه خود را در پیش می‌گیرند و با سیلاب زمان حرکت می‌کنند و هر چه دلشان بخواهد انجام می‌دهند... گزافکاران و اسراف کنندگان با همچون سرشتی به زشتیها و پلشتیها و نابکاریها می‌پردازند و اصلاً احساس نمی‌کنند که از حدود و مقرّرات یزدان می‌گذرند:

﴿ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مٰاكٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

این چنین، اعمال اسرافگران در نظرشان آراسته شده است (و تکرار گناه از قباحت آن کاسته است، و اهریمن نابکار باطل را برای آنان حقّ جلوه داده است).

آیا فرجام کار اسراف کنندگان در میان نسلهای گذشته چه بوده است و سرنوشت ایشان به کجا انجامیده است؟

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا، وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ، وَ مٰاكٰانُوا لِيُؤْمِنُواكَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌ند و ارائه نموده‌اند، ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید).

اسرافکاری و تجاوز و تعدّی از حدود و ثغور قوانین و مقرّرات الهی و ستم و ظلم - به معنی شرک - کارشان ساخت و ایشان را به هلاک رساند... مشرکان آثار جایگاه‌های هلاک اسرافکاران و تجاوزپیشگان روزگاران گذشته را پیش روی خود در جزیرةالعرب می‌دیدند و از کنار مساکن و منازل قوم عاد و قوم ثمود، و شهرها و آبادیهای قوم لوط می‌گذشتند و آنها

را وارانداز می‌کردند.
پیغمبران این اقوام با دلائل و معجزات روشن به میانشان آمدند، همان گونه که پیغمبر شما به میان شما آمده است:

﴿وَ مٰاکٰانُوا لِیُؤْمِنُوا﴾.

آنان کسانی نبودند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند).

آنان راه ایمان نپیمودند و بلکه راه طغیان در پیش گرفتند و تا توانستند طاغی و یاغی شدند. به سوی ایمان برنگشتند و خویشتن را آمادهٔ پذیرش آن نکردند. به ناچار به سزا و جزای بزهکاران رسیدند.

﴿کَذٰلِکَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْـمُجْرِمِیْنَ﴾.

(در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را کیفر و سزا می‌دهیم.

زمانی که روند قرآنی پایان کار و فرجام زندگی بزهکاران را به مشرکان گوشزد می‌کند، بزهکارانی که پیغمبرانشان همراه با دلائل و معجزات روشن به میانشان آمدند ولی ایمان نیاوردند و بدین سبب مستحقّ عذاب شدند و عذاب ایشان را دربرگرفت، روند قرآنی به مشرکان تذکّر می‌دهد که هم اینک آنانند که جانشینان بزهکاران قرون و اعصارند و در سرزمینهایشان زندگی بسر می‌برند. ایشان هم با همین جانشینی امتحان و آزمایش می‌شوند، و آزمون آنان در چیزهائی است که به ارث برده‌اند و به دست آورده‌اند:

﴿ثُمَّ جَعَلْنٰاکُمْ خَلاٰئِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ﴾.

سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

این پسودهٔ نیرومندی برای دل انسان است. چرا که انسان با این پسوده متوجّه می‌گردد که او جانشین ملکی است که در میان مالکان پیشین دست به دست گشته است و اینک به دست او افتاده است. صاحبان پیشین این ملک که در آن برو و بیائی داشته‌اند همه و همه این ملک را به‌درود گفته‌اند و مرده‌اند! او نیز در وقت خودش این ملک را به‌درود می‌گوید و می‌میرد. تنها چند روزی در این ملک می‌ماند. آنچه از او در این ملک سرمی‌زند و هر کاری که در آن می‌کند آزمون و امتحان او است و در مقابل کارهایش محاسبه می‌گردد و به حساب و کتاب او رسیدگی می‌شود بعد از اندک ماندنی که در آن دارد!

این اندیشه‌ای که اسلام آن را در دل انسان برمی‌انگیزد، گذشته از این که حقیقت را بدو نشان می‌دهد و نمی‌گذارد نیرنگها او را از این حقیقت غافل گرداند، پیوسته بیداری و حسّاسیّت و پرهیزگاری را در او برمی‌انگیزد که اینها بنیاد امن و امان او، و بنیاد امن و امان جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند.

وقتی که انسان احساس کند: او در برابر روزگارانی که بر این زمین سپری خواهد کرد، و در مقابل هر چیزی که خواهد داشت و هر چیزی که بدو بخشیده می‌شود، امتحان می‌گردد و از او حساب و کتاب گرفته می‌شود، این احساس بدو عظمتی و مناعتی می‌بخشد که وی را از مغرور شدن و گول خوردن و غافل گردیدن بازمی‌دارد، و بدو خویشتنداری و استقامتی می‌بخشد که نمی‌گذارد غرق در مال‌پرستی و دنیادوستی شود، و سخت شیفته و دلباختهٔ کالاها و امتعه‌ای گردد که در مقابل آنها از او پرس و جو می‌شود و مورد امتحان قرار می‌گیرد.

انسان وقتی که احساس می‌کند که یزدان او را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد، بدان‌گونه که این فرمودهٔ خداوند سبحان همچون پائیدن و زیر نظر داشتنی را به تصویر می‌کشد:

﴿لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ﴾.

تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

همچون احساسی انسان را سخت محافظه‌کار و خویشتندار می‌کند، و او را بر آن می‌دارد که آگاه و هوشیار باشد، و به احسان و نیکوکاری سخت عشق

ورزد و رغبت نماید، و در راه نجات از این آزمون و توفیق در این امتحان نیز به جان کوشد.

این دوراههٔ جدائی جهان‌بینی‌ای است که اسلام آن را در دل انسان توسّط همچون پسوده‌های نیرومندی پدید می‌آورد، و میان جهان‌بینیهائی است که نظارت الهی و محاسبهٔ اخروی را از حساب خود حذف می‌کند، و به خدا و جهان آخرت ایمان ندارد! هرگز ممکن نیست دو نفر با هم بسازند و به هم برسند یکی از آنها با جهان‌بینی اسلامی و دیگری با همچون جهان‌بینیهای ناقص و کوتاه‌بینانه‌ای زندگی کند... این دو نفر نمی‌توانند در جهان‌بینی زندگی، و در اخلاق و آداب، و در حرکت و کوشش زندگی، به هم برسند و متّفق گردند. همچنین ممکن نیست دو سیستم و نظام بشری با هم بسازند و متّحد شوند، یکی از آنها براساس یک نوع جهان‌بینی، و دیگری براساس نوع دیگری از جهان‌بینی زندگی را سپری کند.

زندگی در اسلام یک زندگی است که دارای قواعد و ارکان و اصول کاملی است. کافی است مثل این حقیقت اساسی موجود در جهان‌بینی اسلامی را پیش چشم داریم، و آثاری را بنگریم که از این جهان‌بینی در حرکت فرد و جامعه سرچشمه می‌گیرد و برمی‌خیزد. بدین خاطر زندگی اسلامی را نمی‌توان آمیزهٔ زندگی‌ای کرد که براساس و پایه‌ای استوار و برجا می‌گردد که جدای از این حقیقت است. همچنین زندگی اسلامی را نمی‌توان آمیزه و آمیختهٔ دستاوردهای این چنین زندگی‌ای نیز کرد.

کسانی که چنین می‌اندیشند که می‌توان زندگی اسلامی، و سیستم و نظام اسلامی را با فرآوردها و دستاوردهای یک نوع زندگی دیگری و سیستم و نظام دیگری تغذیه و رو به راه کرد، ناآگاه و بی‌خبرند از سرشت اختلافات ژرف و ریشه‌ای موجود در میان قواعد و ارکان و اصولی که زندگی در اسلام بر آنها استوار و پابرجا می‌گردد، و قواعد و ارکان و اصولی که زندگی در همهٔ سیستمها و نظامهای بشری ساختار انسان بر آنها استوار و پابرجا می‌شود.

❁

در اینجا روند قرآنی از خطاب با مشرکان دست برمی‌دارد و به نمونه‌هائی از کارهایشان می‌پردازد که پس از بر سر کار آمدن و جانشین گذشتگان شدن انجام داده‌اند. آنان جایگزین اقوام بزهکار گشته‌اند، آیا چه کارهائی کرده‌اند؟

﴿ وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا: ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ. قُلْ: مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِي، إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ، إِنِّي أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قُلْ: لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لاٰ أَدْرٰاكُمْ بِهِ، فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ؟ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیه‌های مربوط به قیامت و آیه‌های راجع به بتان ما را حذف و دگرگون کن). بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطّی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغییر و تبدیل قرآن مایهٔ عقاب و عذابم گردد). بگو: اگر خدای می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و آن را به کسی از شما نمی‌رساندم، و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سالهائی در میان شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسی گذشته و حال می‌توانید بفهمید که آنچه برای شما می‌خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این

روشنی را) نمی‌فهمید؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که دروغی را به خدا نسبت دهد، یا آیه‌های او را تکذیب کند؟ (دروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او، کفر بشمار است و جرم بزرگی در بر دارد و) هرگز مجرمان (کفرپیشه) رستگار نمی‌گردند (و قطعاً از عذاب خدا رهائی نمی‌یابند).

﴿ وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ یَضُرُّهُمْ وَ لاٰ یَنْفَعُهُمْ، وَ یَقُولُونَ: هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللهِ. قُلْ: أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِمٰا لاٰ یَعْلَمُ فِی ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ؟ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ. وَ مٰا کٰانَ ٱلنّٰاسُ إِلاّٰ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا، وَ لَوْ لاٰ کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیمٰا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ. وَ یَقُولُونَ: لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ، فَقُلْ: إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ، فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ ﴾.

اینان غیر از خدا، چیزهائی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند، و می‌گویند: اینها میانجیهای ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌نمایند!) بگو: خدا را از وجود چیزهائی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟ (مگر شما بتها را نمایندهٔ خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟!). خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهائی است که مشرکان انبازشان می‌دانند. مردمان (در آغاز آفرینش) ملّت واحدی بیش نبودند (و سرشت انسانی ایشان استعداد خیر و شرّ در خود داشت. خداوند پیغمبرانی از میانشان برانگیخت تا آنان را برابر وحی آسمانی به راه خیر بدارند و ارشاد کنند. بعدها) مردمان دو گروه شدند و با هم اختلاف پیدا کردند. (یعنی دسته‌ای از کلام آسمانی پیروی کردند و راه خیر در پیش گرفتند، و گروهی به وسوسهٔ شیطانی گوش فرا دادند و به راه شرّ رفتند و میکروبِ پیکر جامعهٔ انسانی شدند). اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب بزرگ کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود)، دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف دارند (با تمییز حقّ از باطل، و بر جای داشتن محِقّ و نابود کردن مبطِل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودیِ آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد). کافران می‌گویند: ای کاش! معجزه‌ای جز قرآن، همچون معجزهٔ سائر پیغمبران) بر او (که محمّد است) از سوی پروردگارش فرو فرستاده می‌شد (و ما را به صدق رسالتش قانع می‌کرد! بدیشان) بگو: (نزول معجزات از عالم غیب است و) تنها خدا است که بر غیب آگاه است. (اگر قرآن شما را قانع نمی‌سازد) پس منتظر باشید و من هم با شما منتظر می‌مانم (تا ببینیم عاقبت کار و فرمان پروردگار چه خواهد بود).

پس از جانشینی و جایگزینی، کارشان این چنین بود. رفتارشان با پیغمبر ﷺ نیز بدین گونه بود که گذشت!!!

﴿ وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا: ٱئْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ ﴾.

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیه‌های مربوط به قیامت و آیه‌های راجع به بتان ما را حذف و دگرگون کن).

این درخواست عجیبی است. همچون درخواستی جدّی نباید باشد. بلکه انگیزهٔ آن یاوه‌گوئی و بیهوده‌کاری، و همچنین بی‌خبری از وظیفهٔ این قرآن و ناآگاهی از جدّی بودن نزول آن بوده است. این درخواستی است که تنها کسانی آن را مطرح می‌کنند که گمان نمی‌برند با یزدان روبرو می‌گردند!

این قرآن دستور کامل و شامل زندگی است. به گونه‌ای ترتیب و تنظیم شده است که پاسخگوی مطالب و مقاصد انسانها در زندگی فردی و اجتماعی آنان است، و انسانها را در زندگی این جهان تا آنجا که بتوانند به سوی کمال رهبری و رهنمود می‌کند، و ایشان را در پایان گشت و گذاری که در این دنیا خواهند داشت، به سعادت آخرت نائل می‌گرداند. کسی که حقیقت قرآن را درک و فهم کند، هرگز بر دل او نمی‌گذرد که سوای آن را درخواست کند، و یا بخواهد برخی از قسمتها و بخشهای آن را تغییر دهد.

چیزی که بیشتر گمان آن می‌رود این است که آن‌گونه کسانی توقّع و انتظار نداشتند که خدا را روزی و روزگاری ملاقات کنند، این مسأله را مسألهٔ مهارت می‌انگاشتند، و بدان به چشم مسابقات و رقابتهائی می‌نگریستند که در بازارهای عربها در دورهٔ جاهلیّت انجام می‌پذیرفت. به همین جهت بود که می‌گفتند: چه می‌شود اگر محمّد این مبارزهٔ پیشنهادی را بپذیرد و قرآن دیگری را جمع و جور و تألیف کند، و یا قسمتی از آن را حذف کند و بجای آن بخش دیگری را بیاورد و چیز دیگری را جایگزین آن قسمت سازد؟!

﴿ قُلْ: مٰا یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسي. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ. إِنّي أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبّي عَذٰابَ یَوْمٍ عَظیمٍ ﴾.

بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطّی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغییر و تبدیل قرآن مایهٔ عقاب و عذابم گردد).

قرآن بازی بازیگران، و مهارت شاعران نیست. بلکه قرآن قانون کامل و شاملی است که از جانب گردانندهٔ کلّ جهان و آفریدگار انسان صادر شده است و فرود آمده است، خدا نیک می‌داند که چه چیزی به سود انسان است و حال و زندگی او را اصلاح و رو به راه می‌کند. فرستادهٔ خدا را نرسد که این قرآن را خودسرانه تغییر دهد. او جز یک مبلّغ و پیام‌رسان نیست. او تنها پیرو وحی و پیغامی است که از سوی خدا بدو می‌رسد. هر تغییر و تبدیلی که در قرآن داده شود گناه است، گناهی که عذاب روز بزرگ قیامت را در پی خواهد داشت.

﴿ قُلْ: لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَدْرٰاکُمْ بِهِ. فَقَدْ لَبِثْتُ فیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

بگو: اگر خدای می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و آن را به کسی از شما نمی‌رساندم، و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سالهائی در میان شما بسر برده‌ام و از این نوع سخنان چیزی نگفته‌ام و) عمری پیش از این با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسی گذشته و حال می‌توانید بفهمید که آنچه برای شما می‌خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این روشنی را) نمی‌فهمید؟.

این قرآن وحی یزدان است، و رساندن آن به شما نیز به فرمان او است. اگر خدا می‌خواست که آن را بر شما نخوانم هرگز آن را بر شما نمی‌خواندم. اگر خدا می‌خواست که قرآن را به شما نیاموزم هرگز آن را به شما نمی‌آموختم. پس در فرود آمدن و نازل شدن و تبلیغ و رساندن این قرآن، فرمان یزدان در میان است و بس. این مطلب را بدیشان بگو. و بدانان بگو که: تو یک عمر کامل چهل ساله، پیش از نبوّت، در میانشان مانده‌ای و زندگی را سپری کرده‌ای، و چیزی از این قرآن برایشان نگفته‌ای، چرا که تو به چیزی از این قرآن دسترسی پیدا نکرده بودی، و توان نازل کردن و فرود آوردن چیزی از آن را نداشته‌ای. قرآن در آن زمان به تو وحی و پیغام نشده بود. اگر در این مدّت تو می‌توانستی همچون کاری را بکنی و قرآنی را تألیف و فراهم آوری، یا بخشهائی از آن را تهیّه و تنظیم کنی، چه چیز باعث شده است در این عمر کامل بدین کار

اقدام نکنی؟ هان! بدان که این قرآن وحی و پیغامی است که از تو در این باره کاری ساخته نیست مگر تبلیغ و رساندن آن به مردمان.

بدیشان بگو: مرا نسزد که بر خدا دروغ بندم، و مرا نسزد که بگویم: فلان چیز به من وحی شده است، ولی واقعاً وحی نشده باشد. چه ستمکارتر از کسی یافته نمی‌شود که بر خدا دروغ بندد یا آیات یزدان را دروغ پندارد:

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؟ ﴾.

چه کسی ستمکارتر از کسی است که دروغی را به خدا نسبت دهد، یا آیه‌های او را تکذیب کند؟.

من چه رسد به دومین گناه که تکذیب آیه‌های خدا است، نخستین بزه را نیز مرتکب نمی‌شوم و بر خدا دروغ نمی‌بندم:

﴿ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

قطعاً مجرمان (کفرپیشه) رستگار نمی‌گردند.

روند قرآنی به نشان دادن کارهائی که کرده‌اند و چیزهائی که گفته‌اند پس از آن که جانشین و جایگزین دیگران در زمین شده‌اند، ادامه می‌دهد، جز این که از یاوه‌سرائی و بیهوده گوئی ایشان در طلب قرآنی جز این قرآن، دیگر سخنی نمی‌گوید:

﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللهِ، قُلْ: أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ؟ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ﴾.

اینان غیر از خدا، چیزهائی را می‌پرستند که نه بدیشان زیان می‌رسانند و نه سودی عائدشان می‌سازند، و می‌گویند: اینها میانجیهای ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌نمایند!). بگو: آیا خدا را از وجود چیزهائی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟ (مگر شما بتها را نمایندهٔ خدا نمی‌دانید؟ آیا ممکن است خدا اگر نماینده‌ای می‌داشت از بودن آن بی‌خبر می‌گشت، ولی شما باخبر از آن می‌شدید؟!). خداوند منزّه (از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهائی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.

وقتی که نفس آدمی منحرف می‌شود، در یاوه‌سرائی و هرزه‌گرائی اندازه نمی‌شناسد و حدّ و مرزی نگاه نمی‌دارد. مشرکان این خداگونه‌ها و انبازهای فراوانی را که می‌پرستیدند نمی‌توانستند سودی و زیانی بدیشان برسانند، ولی آنان گمان می‌بردند که همچون خداگونه‌ها و انبازهائی در پیشگاه خدا برایشان شفاعت می‌کنند:

﴿ وَ يَقُولُونَ: هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللهِ ﴾.

آنان می‌گویند: اینها میانجیهای ما در نزد خدایند (و در آخرت رستگارمان می‌نمایند).

﴿ قُلْ: أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ؟ ﴾.

بگو: آیا خدا را از وجود چیزهائی (به نام بتان و انبازهای یزدان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین سراغی از آنها ندارد؟.

پس به گمان ایشان خداگونه‌ها و انبازهائی وجود دارد که در پیشگاه خدا برایشان شفاعت می‌کنند، ولی خدا بی‌خبر از آنها است!!! آیا ای مشرکان شما از چیزهائی آگاهی دارید که خدا از آنها ناآگاه است؟! و شما خدا را از چیزهائی باخبر می‌کنید که خدا سراغی از آنها در آسمانها و زمین ندارد؟!

این سبک بیان سبک تمسخرآمیزی است که با یاوه‌سرائی و هرزه‌گرائی آن مشرکان که سخت بدان فرو می‌رفتند و در آن پافشاری می‌کردند، کمال مناسبت را دارد. به دنبال این استهزاء و تمسخر، تنزیه و تقدیس یزدان از چیزهای ناروای مقام ایزد سبحان که مشرکان می‌گفتند و می‌انگاشتند قرار می‌گیرد:

﴿ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ﴾.

خداوند منزّه (و وارسته از هرگونه انبازی) و فراتر از آن چیزهائی است که مشرکان انبازشان می‌دانند.

روند قرآنی پیش از آن که در بیان آنچه گفته‌اند یا

کرده‌اند جلوتر رود، پیروی بر این شرک می‌زند و می‌گوید که شرک عارضی و گذرا است، ولی فطرت در اصل بر توحید و یگانه‌پرستی است... بعدها مخالفت در گرفته است و چند تا پرستی آمیزهٔ یکتاپرستی شده است:

﴿ وَ ما کانَ اَلنّاسُ إِلاّٰ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ﴾.

مردمان (در آغاز آفرینش) ملّت واحدی بیش نبودند (و سرشت انسانی ایشان استعداد خیر و شرّ در خود داشت. خداوند پیغمبرانی از میانشان برانگیخت تا آنان را برابر وحی آسمانی به راه خیر بدارند و ارشاد کنند. بعدها) مردمان دو گروه شدند و با هم اختلاف پیدا کردند. (یعنی دسته‌ای از کلام آسمانی پیروی کردند و راه خیر در پیش گرفتند، و گروهی به وسوسهٔ شیطانی گوش فرا دادند و به راه شرّ رفتند و میکروبِ پیکر جامعهٔ انسانی شدند).

مشیّت خدا خواسته است که همگی ایشان را تا پایان وقت معیّن عمرشان زنده نگاه دارد و بدانان فرصت حیات دهد. فرمان یزدان بر این رفته بود و برای حکمتی که خود اراده فرموده بود چنین دستوری اجراء گردید:

﴿ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیما فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ﴾.

اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب بزرگ کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود)، دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف دارند (با تمییز حقّ از باطل، و بر جای داشتن محِق و نابود کردن مبطِل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودیِ آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد).

پس از این پیرو، روند قرآنی به پیش می‌رود و چیزهائی را مطرح می‌کند که جانشینان و جایگزینان پیشینیان می‌گفتند که مشرکان و کافران همعصر نزول قرآنند:

﴿ وَ یَقُولُونَ: لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ! فَقُلْ: إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ، فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ ﴾.

کافران می‌گویند: کاش! معجزه‌ای (جز قرآن، همچون معجزهٔ سائر پیغمبران) بر او (که محمّد است) از سوی پروردگارش فرو فرستاده می‌شد (و ما را به صدق رسالتش قانع می‌کرد! بدیشان) بگو: (نزول معجزات از عالم غیب است و) تنها خدا است که بر غیب آگاه است. (اگر قرآن شما را قانع نمی‌سازد) پس منتظر باشید و من هم با شما منتظر می‌مانم (تا ببینیم عاقبت کار و فرمان پروردگار چه خواهد بود).

پس همهٔ آیاتی که این کتاب سترگ و معجزهٔ جاویدان یزدان بزرگ در بر دارد، برای ایشان بسنده و کافی نبوده است! همچنین همهٔ نشانه‌هائی که در سراسر جهان هستی پراکنده‌اند و بر وجود خدا دلالت دارند، آنان را کفایت نمی‌کرده است! ایشان همسان معجزات و خوارقی را پیشنهاد می‌کردند که پیغمبران علیهم‌السلام در طول زمان برای ملّتهای خود آورده بودند. آنان سرشت رسالت محمّدی را درک و فهم ننموده‌اند و سرشت معجزات و خوارق همچون رسالتی را نشناخته‌اند. رسالت محمّدی یک معجزهٔ گذرا و موقّتی نیست که نسلی آن را ببیند و کار آن پایان بگیرد. بلکه رسالت محمّدی، معجزهٔ دائمی است و پیوسته دلها و خردها را در میان همهٔ نسلهای متوالی انسانها، مخاطب قرار می‌دهد، و با قلوب و عقول آنان سخن می‌گوید.

خدا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم خود را رهنمود می‌فرماید به این که ایشان را به یزدان واگذارد، یزدانی که می‌داند در جهان غیب خود چه چیز وجود دارد، و اگر خواست معجزه و خارقه‌ای بدیشان نشان دهد آن را آشکار و نمودار می‌نماید، و اگر نخواست، فرمان او را است:

﴿ فَقُلْ: إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ. فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ ﴾.

بگو: (نزول معجزات از عالم غیب است و) تنها خدا است

که بر غیب آگاه است (اگر قرآن شما را قانع نمی‌سازد).
پس منتظر باشید و من هم با شما منتظر می‌مانم (تا ببینیم عاقبت کار و فرمان پروردگار چه خواهد بود).

این پاسخی است که در لابلای آن، هم مهلت و فرصت دادن، و هم ترساندن و بیم دادن، قرار دارد... گذشته از مهلت و فرصت و افزون بر بیم و تهدیدی که در این پاسخ نهفته است، در آن، بیان حدود و ثغور عبودیّت در برابر الوهیّت نیز وجود دارد. چه محمّد ﷺ که بزرگترین پیغمبر در میان همهٔ پیغمبران یزدان سبحان است، هیچ چیزی از امور غیب نمی‌داند. چه غیب بطور کلّی به خدا اختصاص دارد. همچنین همچون پیغمبر بزرگواری بر هیچ چیزی از کار و بار مردمان توانائی ندارد، چه کار و بار مردمان به خدا واگذار و موکول است... از دیگر سو در این پاسخ جایگاه عبودیّت در برابر مقام الوهیّت، مشخّص و معیّن می‌گردد، و خطّ برجسته و آشکاری میان این دو حقیقت کشیده می‌شود، خطّ برجسته و آشکاری که شبهه و گمانی باقی و برجای نمی‌گذارد.

✿

روند قرآنی وقتی که از بیان چیزهائی که جانشینان و جایگزینان پیشینیان گفته‌اند و کرده‌اند سخن به پایان می‌برد، به گفتگو از بعضی از طبائع بشری می‌پردازد، طبائعی که پس از رهائی از گرفتاری، و بهبودی از بیماری، و چشش مزهٔ رحمت به دنبال زحمت، و رسیدن به دارائی فراوان پس از نجات از تنگنای ضرر و زیان، چه می‌کنند و چون می‌زیند. همان‌گونه که قبلاً دربارهٔ ایشان صحبت کرده است و سخن رانده است، بدان‌گاه که از زیان و ضرر و بلا و مصیبت جانی و مالی رسته‌اند، و به آسایش و آرامش و نعمت و ثروت رسیده‌اند. برای آنان مثالی می‌آورد که در زندگی بسیار روی می‌دهد و گواه بر این مطلب است. این مثال را به صورت صحنه‌ای از صحنه‌های تصویری برجسته و رسای قرآن بیان می‌کند:

﴿ وَ إِذٰا أَذَقْنَا ٱلنّٰاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ، إِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيٰاتِنٰا. قُلْ: اللهُ أَسْرَعُ مَكْراً، إِنَّ رُسُلَنٰا يَكْتُبُونَ مٰا تَمْكُرُونَ. هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، حَتّىٰ إِذٰا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ، وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِيحٌ عٰاصِفٌ، وَ جٰاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ، دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ: لَئِنْ أَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشّٰاكِرِينَ. فَلَمّٰا أَنْجٰاهُمْ إِذٰا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ. يٰا أَيُّهَا ٱلنّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتٰاعَ الْحَيٰاةِ ٱلدُّنْيٰا، ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

هنگامی که پس از شرّ و بلائی که (برای بیداری و آگاهی) به مردم رسیده است، مزهٔ خیر و نعمتی به انسانها می‌چشانیم (و ایشان را به قدرت و ثروت و شادی هم می‌آزمائیم) به ناگاه دربارهٔ آیه‌های ما به چاره‌سازی می‌نشینند (و به تکذیب آنها می‌پردازند و با توجیهات نادرست در مقام انکار آیه‌ها برمی‌آیند، و پیغمبر ما را شاعر و ساحر و دیوانه می‌خوانند، و مشکلات و سختیها را ناشی از اسباب و علل و تصادف و قهر طبیعت می‌دانند، و نعمتها و خوشیها را حمل بر زرنگی و شایستگی خود و شفقت روزگار می‌نمایند!). بگو: خداوند در چاره سازی (حیله‌گریهای شما) از سرعت بیشتری برخوردار است (و می‌تواند شما را در اسرع وقت نابود نماید و سریعاً تازیانهٔ عذاب را به تنتان آشنا کند و فوراً در برابر اعمال زشتتان سزایتان دهد. امّا تا آن زمان که خود می‌داند، مهلتتان می‌دهد و به حال خودتان وامی‌گذارد). بیگمان فرستادگان (مأمور ثبت و ضبط کردار و گفتار و پندار شما، یعنی فرشتگان) ما حیله‌گریها و چاره‌سازیهای شما را می‌نویسند (و در قیامت کیفر آنها را به کف دستتان می‌گذاریم). او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آبها را برای شما میسّر می‌کند). چه بسا هنگامی که در کشتیها قرار می‌گیرید و کشتیها با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهند، و سرنشینان

بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که (توسّط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست. در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم). امّا هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحقّ در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند). ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجّه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذّت دنیا بهره‌مند می‌شوید، پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است و آن گاه ما شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم).

این آفریده‌های انسان نام شگفت‌انگیزند! به یاد خدا نمی‌افتند مگر در وقت سختیها و گرفتاریها و دشواریها. به فطرت خود بازنمی‌گردند و بدان نگاهی نمی‌اندازند تا آن را از آلودگیها و گمانها و کجرویهائی پاک و زدوده کنند که بر فطرت ایشان افتاده است و آن را فراگرفته است و اندوده است، مگر در وقت غمها و اندوه‌ها و بیچارگیها و درماندگیها. وقتی هم ایمن شدند و از بلاها و مصیبتها رستند، کارشان یا نسیان است یا طغیان... آدمیزادگان این چنین هستند، مگر کسانی که راهیاب و راه یافته باشند. فطرت اینان در همه حال و آن، سالم و زنده و پاسخگوی فرمان یزدان است، و همیشه با صیقل ایمان صیقلی خورده است و صاف و برّاق و جلوه‌گر در میان است.

﴿ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ، إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا ﴾.

هنگامی که پس از شرّ و بلائی که (برای بیداری و آگاهی) به مردم رسیده است، مزهٔ خیر و نعمتی به انسانها می‌چشانیم (و ایشان را به قدرت و ثروت و شادی هم می‌آزمائیم)، به ناگاه دربارهٔ آیه‌های ما به چاره‌سازی می‌نشینند (و به تکذیب آنها می‌پردازند و با توجیهات نادرست در مقام انکار آیه‌ها برمی‌آیند، و پیغمبر ما را شاعر و ساحر و دیوانه می‌خوانند، و مشکلات و سختیها را ناشی از اسباب و علل و تصادف و قهر طبیعت می‌دانند، و نعمتها و خوشیها را حمل بر زرنگی و شایستگی خود و شفقت روزگار می‌نمایند!).

قوم فرعون با موسی علیه‌السلام این چنین کردند. هر زمان که به عذابی دچار می‌شدند، فریاد برمی‌آوردند و کمک می‌طلبیدند، و وعده می‌دادند که از کارهای زشت و پلشتی که می‌کنند دست برمی‌دارند و از بدیها کناره می‌کشند. ولی وقتی که مزهٔ لطف و رحمت خدا را می‌چشیدند و به رفاه و نعمت می‌رسیدند، دربارهٔ آیه‌های الهی به مکر و حیله می‌پرداختند و آنها را به صورت نادرستی تأویل و تفسیر می‌کردند و می‌گفتند: عذاب و عقوبت به علّت فلان چیز و به سبب فلان شیء از سر ما دور و برداشته شده است... قریشیان نیز چنین کاری کردند، بدان هنگام که گرفتار خشکسالی شدند و از هلاک و نابودی به هراس افتادند. به خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند و او را به خویشی و خویشاوندی با خود قسم دادند که خدا را به کمک و یاریشان بخواند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعا کرد و خدا را به کمک و یاری طلبید و از پیشگاه باری تعالی برای ایشان بارش باران درخواست نمود. خدا دعا و زاری او را پذیرفت و باران را برایشان باراند. بعدها قریش مجدّداً دربارهٔ آیات خدا به مکر و حیله نشستند و نیرنگ ورزیدند، و به همان بدیها و پلشتیهای پیش برگشتند و دست یازیدند... این پدیده‌ای است که پیوسته انسانها آن را تکرار می‌کنند، مگر کسانی که ایمانشان ایشان را بپاید و از این کار نابهنجار محفوظ و نگاهداری نماید.

﴿ قُلِ: اللهُ أَسْرَعُ مَكْراً. إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴾.

بگو: خداوند در چاره سازی (حیله‌گریهای شما) از سرعت بیشتری برخوردار است (و می‌تواند شما را در اسرع وقت نابود نماید و سریعاً تازیانهٔ عذاب را به تنتان آشنا کند و فوراً در برابر اعمال زشتتان سزایتان دهد. امّا تا آن زمان که خود می‌داند، مهلتتان می‌دهد و به حال خودتان وامی‌گذارد).

خدا در تدبیر امور و در چاره‌سازی نیرنگشان و پوچ گرداندن مکر و کیدشان، از ایشان تواناتر است. مکر و کیدشان برای خدا آشکار و روشن است. مکر و کیدی که آشکار و روشن باشد، باطل و بی‌اثر کردن آن تضمینی و قطعی است:

﴿ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴾.

بیگمان فرستادگان (مأمور ثبت و ضبط کردار و گفتار و پندار شما، یعنی فرشتگان) ما حیله‌گریها و چاره‌سازیهای شما را می‌نویسند (و در قیامت کیفر آنها را به کف دستتان می‌گذاریم).

هیچ چیزی بر یزدان پنهان نمی‌ماند، و هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند... امّا این فرستادگان کیانند و چگونه می‌نویسند، غیبی از جهان غیب است، و از آن چیزی بیش از آنچه در همچون نصوص و آیاتی بیان شده است نمی‌دانیم. بر ما واجب است، بدون این که معانی واژگان روشن و رسا را تأویل کنیم، و بدون این که بر مفاهیم ظاهری آنها چیزی بیفزائیم به معنی و مفهوم پیدا و هویدای آن بسنده کنیم.

آن گاه صحنهٔ زنده‌ای نمایش داده می‌شود، صحنه‌ای که انگار همین حالا رخ می‌دهد و چشمها آن را می‌بینند و می‌پایند، و احساس و شعور آن را دنبال می‌کنند و وارانداز می‌نمایند، و دلها از آن به تپش و تکان درمی‌آیند. این صحنه با سخن از قدرتی آغاز می‌گردد که مراقب همه چیز و همگان است و مستولی بر هر حرکت و سکونی در جهان است:

﴿ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ﴾.

او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد (و امکان سیر و حرکت در قاره‌ها و آبها را برای شما میسّر می‌کند).

این بجای خود، سراسر این سوره بیانگر همچون قدرتی است، قدرتی که بدون شریک و انبازی بر بود و نبود و هست و نیست جهان، سیطره و فرمانروائی دارد... بگذریم، آهای! هم اینک ما در برابر صحنهٔ نزدیکی قرار داریم:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ ﴾.

چه بسا هنگامی که در کشتی قرار می‌گیرید....

آهای! این کشتی است که نرمک نرمک حرکت می‌کند:

﴿ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ﴾.

و کشتی با باد موافق سرنشینان را (آرام آرام به سوی مقصد) حرکت می‌دهد.

این احساسات سرنشینان کشتی است که فهم و درک می‌کنیم:

﴿ وَ فَرِحُوا بِهَا ﴾.

و سرنشینان از آن شادمان می‌شوند.

در میانهٔ این شادمانی بی‌دغدغه و همه جانبه، ناگهان حادثه‌ای اتّفاق می‌افتد! و سرنشینان مغرور و ایمن نشسته و شاد و شنگول را فرا می‌گیرد:

﴿ جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ ﴾.

به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد.

واویلا! چه طوفان هراس‌انگیزی!

﴿ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ﴾.

از هر سو امواج به سویشان می‌دود.

کشتی از هر سو دستخوش طوفان باد می‌شود و سرنشینان را پریشان و سراسیمه می‌سازد. امواج بر کشتی سیلی می‌نوازد و تازیانه آشنا می‌کند و بر آن می‌دود، و آن را بالا می‌برد و پائین می‌اندازد، و کشتی را همچون پر کاهی در میان گردابهای دریا می‌چرخاند! سرنشینان به جزع و فزع و شیون و واویلا می‌پردازند و گمان می‌برند که دیگر راه رهائی و گریزی نیست:

﴿ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ﴾.

و می‌پندارند که (توسّط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه گریزی نیست).

دیگر فرصتی برای نجات نمانده است...

تنها بدین هنگام، و فقط در گیراگیر این هول و هراس فراوان است که فطرت ایشان از زیر تودهٔ آلودگیهائی که آن را فراگرفته است بیرون می‌آید، و دلهایشان به تکان درمی‌آید و زنگ و جِرم جهان‌بینیهای بدشگون و اندیشه‌های ناهمگون را از خود به دور می‌اندازد، و تارهای فطرت اصیل و سالم، نغمه‌های توحید و اخلاص سرمی‌دهد و می‌نوازد، و خالصانه در برابر خدا - نه کس و نه چیز دیگری - کرنش می‌برد و بندگی و انقیاد را خاص او می‌گرداند:

﴿ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

(در این وقت) خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمانبرداری و دین را تنها از آن او می‌دانند (چرا که همه کس و همه چیز را بسی ضعیف‌تر و ناتوانتر از آن می‌بینند که کاری از دست آنان برآید و از این ورطه رستگارشان نماید. بدین هنگام عهد می‌کنند که) اگر ما را از این حال برهانی، از زمرهٔ سپاسگزاران خواهیم بود (و دیگر به کسی و چیزی جز تو روی نمی‌آوریم و هرگز این و آن را به فریاد نمی‌خوانیم و نمی‌پرستیم).

طوفان فرو می‌نشیند. امواج فروکش می‌کند. جانهای به لب رسیدهٔ پریشان آرام می‌گیرد. دلهای بیقرار اطمینان می‌یابد. نَفَسها له له نمی‌زند... کشتی به سلامت به ساحل می‌رسد، و مسافران آن به زنده ماندن یقین پیدا می‌کنند. از کشتی پیاده می‌شوند و پاهایشان بر خشکی قرار می‌گیرد. خوب آن گاه چه می‌شود؟

﴿ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ! ﴾.

امّا هنگامی که خدا آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحقّ در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند (و عهد و پیمان را فراموش می‌نمایند!).

فوری و ناگهانی این گونه و این جور دگرگون می‌شوند!

صحنهٔ کاملی است. تکان و تپشی و حرکت و احساسی از آن حذف نگردیده است و از ما فوت نشده است... صحنه‌ای است که اتّفاق افتاده است و اتّفاق می‌افتد. امّا این صحنه، صحنه‌ای درونی، و صحنه‌ای سرشتی، و صحنه‌ای از نمونهٔ بشری است که در هر زمان و در میان همهٔ نسلهای مردمان از گروه فراوانی از انسانها سر می‌زند و دیده می‌شود. بدین خاطر است که پس از نمایش این صحنه، پیروی می‌آید و همهٔ مردمان را بیدار و هوشیار می‌کند و بیمشان می‌دهد:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ﴾.

ای مردمان! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجّه خود شما می‌شود.

این ظلم و ستمی که می‌کنید خواه ظلم و ستم به ذات خودتان باشد به وسیله خویشتن را به مهلکه‌ها افکندن، و با معصیت و گناه خود را با کاروان زیانباران همسفر کردن و در پایان سفر خود را و همه چیز خود را از دست دادن و دست ندامت به دندان گزیدن... و خواه ظلم و ستم به مردمان باشد. چه انسانها در واقع اعضاء و اندام یک پیکرند. مگر نه این است که ظالمان و ستمگران و کسانی که از ایشان ظلم و ستم را می‌پذیرند، سرانجام یکسانی دارند و با یکدیگر دچار بلا و عذاب می‌گردند؟!

ظلم و ستمی که زشت‌تر و پلشت‌تر از تعدّی و تجاوز به الوهیّت یزدان سبحان، و از غصب ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت ایزد منّان، و از خودسرانه فرمانروائی کردن بر مردمان با قوانین و شرائعی جز قوانین و شرائع خداوند جهان، وجود ندارد.

مردمان هر زمان مرتکب ظلم و ستم اخیر گردند، عاقبت و فرجام آن را در همین زندگی دنیوی خواهند دید و مزهٔ بد کردار ستمگرانهٔ خود را خواهند چشید، پیش از این که جزا و سزای آن را در جهان آخرت ببینند و ثمرهٔ تلخ و ناگوار ظلم خود را بچینند. در این جهان کیفری که می‌بینند فساد و تباهی در زندگی به طور کلّی است،

فسادی و تباهی‌ای که دود آن به چشم همگان می‌رود و کسی نمی‌ماند که به سبب آن بدبخت نشود، و هیچ گونه انسانیّتی و کرامتی و حرّیّتی و فضیلتی بر جای نمی‌ماند که از آن زیان نبیند و زیانبار نشود.

مردمان یا در برابر یزدان کرنش می‌برند و او را خالصانه می‌پرستند، و یا این که قلدران و سرکشان ایشان را به بندگی و کرنش خود می‌کشانند و خوار و زبونشان می‌گردانند... مبارزه‌ای که برای استقرار الوهیّت یزدان یگانهٔ جهان در زمین، و استقرار ربوبیّت ایزد سبحان در زندگی مردمان، صورت می‌پذیرد و انجام می‌گیرد، مبارزهٔ این انسانیّت و حرّیّت و کرامت و فضیلت، و برای هرگونه معنی و مفهوم والا و ارزشمندی است که انسانها در پرتو آن اوج می‌گیرند و از خواری و زبونی غل و زنجیر اسارت می‌رهند، و از گندابها و پلشتیهای باتلاقها بیرون می‌آیند، و فراتر و برتر از این خواهند بود و خواهند رفت که بگذارند کرامتشان تحقیر، و جامعه‌شان تباه، و زندگیشان به پستی و زبونی دچار شود.

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ... مَتاعَ الْحَیاةِ الدُّنْیا ﴾.

ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجّه خود شما می‌شود. چند روزی از متاع و لذّت دنیا بهره‌مند می‌شوید....

بر این متاع و لذّت دنیا چیزی نمی‌توانید بیفزائید!

﴿ ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

پس از آن بازگشت شما به سوی خدا است، و آن گاه ما شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه می‌سازیم (و سزای اعمالتان را می‌دهیم).

به دنبال بدبختی این جهان و شکنجه و عذاب آن، حساب و کتاب آخرت، و سزا و جزای آن جهان قرار دارد.

❁

ارزش: «چند روزی از متاع و لذّت دنیا بهره‌مند شدن» چیست؟ حقیقت آن کدام است؟ روند قرآنی این حقیقت را در صحنه‌ای از صحنه‌های تصویری لبریز از حرکت و حیات جلوه‌گر و نشان می‌دهد. این بجای خود، همچون صحنه‌ای از جملهٔ صحنه‌هائی است که هر روزه اتّفاق می‌افتد و دیده می‌شود، و مردمان بدون توجّه بر آن می‌گذرند و بیدار و هوشیار نمی‌شوند:

﴿ إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الْأَنْعامُ. حَتّیٰ إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ، وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها... أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ. کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ ﴾.

حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسانها و حیوانها از آنها می‌خورند (و استفاده می‌کنند، می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبائی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلّط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلّات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحهٔ این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز درمی‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و دروده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسانهائی در آن سرزمین نزیسته‌اند). ما (بدین وضوح) آیه‌ها(ی خویش) را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند).

این مَثَلِ زندگی دنیا است، دنیائی که مردمان جز از کالاها و خوشیهایش بهرهٔ دیگری از آن نخواهند داشت و نخواهند برد، بدان هنگام مردمان شیفته و دلباختهٔ دنیا می‌شوند، و چیز دیگری جز آن را نمی‌خواهند، و بدان بسنده می‌کنند، و به جهان جاویدان والای آخرت چشم

نمی‌دوزند.
آب از سوی آسمان می‌بارد. گیاهان زمین آب را می‌مکند و برمی‌دمند و رشد و نموّ می‌کنند و آمیزهٔ یکدیگر می‌شوند و سرسبز و شاداب می‌گردند. گیاهانی که انسانها و حیوانها از آنها تغذیه می‌کنند. گیاهان سر بر می‌زنند تا بدان‌گاه که زمین می‌آراید و به جلوه‌گری درمی‌آید، و مردمان گمان می‌برند که بر آن توانایند و می‌توانند استفادهٔ کافی بنمایند... در این هنگام شبی یا روزی فرمان ما درمی‌رسد و گیاهان را از ریشه برمی‌کنیم و درووده و نابودش می‌کنیم، به گونه‌ای که انگار دیروز در اینجا گیاهانی نبوده است! آهای! این هم زمین است که انگار عروس زیبا و نازنینی است و خویشتن را برای دامادی آراسته است و جلوه‌کنان و خرامان گردیده است. ساکنان آن سرزمین هم از همچون زمین پربرکت و زیبا و قشنگی شاد و سرمست شده‌اند. گمان می‌برند که در سایهٔ تلاش و کوشش ایشان سرزمینشان آراسته و پیراسته گردیده است، و در پرتو اراده و خواست ایشان زینت گرفته است، و آنان توانا بر همچون زمین پرنعمت و برکتی هستند و کارها به فرمان آنان می‌چرخد، و هیچ کسی نمی‌تواند آن سرزمین قشنگ ایشان را تغییر دهد، و هیچ کسی نمی‌تواند با ایشان بستیزد و هماوردشان شود.
در بحبوحهٔ این سرسبزی و خرّمی چشمگیری، و در میانهٔ این سرمستی فرح‌افزای درخشان و درفشانی، و در ژرفای این امن و امان اطمینان بخشی:

﴿أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ﴾.

فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز درمی‌رسد (و با بلاهای گوناگون آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و درووده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسانهائی در آن سرزمین نزیسته‌اند).

در یک درخشش آذرخشی... در یک تاخت... در یک ربودن... خلاصه در یک لحظه این فرمان کار خود را می‌کند و کار از کار می‌گذرد... از این کارها با یک جمله تعبیر می‌شود. این هم مقصود روند قرآنی است که پس از به درازا سخن گفتن از صحنهٔ سرسبزی و خرّمی و پیراستگی و آراستگی و اطمینان و یقین، چکیده‌ای از آن با جمله‌ای کوتاه ولی رسا بیان شود.
این دنیا است، دنیائی که برخی از مردمان غرق و دلباختهٔ آن می‌شوند، و آخرت خود را بطور کلّی ضائع می‌کنند و هدر می‌دهند تا بخشی از کالاهای دنیوی و لذّات آن را به دست آورند. دنیا این است. نه امن و امانی در آن است، و نه یقین و اطمینانی بدان است. انسان در آن جا برجای و استوار و باقی و ماندگار نمی‌ماند. آرامش و آسایشی در آن نیست. انسان جز مقدار اندکی از کار و بار جهان را در اختیار ندارد.
دنیا این چنین است و جز این نیست...

﴿وَاللهُ يَدْعُو إِلىٰ دارِ السَّلامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

خداوند (انسان را به بهشت، یعنی) به سرای امن و امان و آرامش و اطمینان دعوت می‌کند، و هر کس را بخواهد به راه راست (که منتهی به این مرکز امن و امان و آرامش و اطمینان می‌گردد) هدایت می‌نماید.

چه فاصلهٔ زیادی است میان سرای این جهان که ممکن است در لحظه‌ای فرو ریزد و آثاری از آن برجای نماند، در آن هنگام که آراسته و پیراسته و شیرین و نگارین شده است و دنیا دوستان گمان می‌برند و می‌پندارند که آنان بر آن قدرت و توانائی دارند. بدین هنگام است ناگهان در هم نوردیده می‌شود و یکباره برکنده و درویده می‌گردد و گوئی دیروز در اصل چیزی نبوده است... و میان سرای جاویدان و پر امن و امان آن جهان که یزدان همگان را به سوی آن می‌خواند، و هر کس را بخواهد به راهی رهنمود می‌کند که منتهی به بهشت می‌شود، اگر بینش انسان باز بشود، و انسان به سرای پر امن و امان یزدان چشم امید بدوزد.

۞ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ
وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ
كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۖ مَا لَهُمْ مِنَ
اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۖ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ۚ
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ ۖ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ
فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ۖ
فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَٰلِكَ
حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ ۚ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ
يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾
وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ
فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾
بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾
وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ۚ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ
بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۖ
أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا
لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ
النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا
سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۚ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾ وَلِكُلِّ
أُمَّةٍ رَسُولٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
﴿٤٨﴾ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ
أَجَلٌ ۚ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ
الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ ۚ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ
تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ
هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾ ۞ وَيَسْتَنْبِئُونَكَ
أَحَقٌّ هُوَ ۖ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ ۖ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ وَأَسَرُّوا
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۚ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ
فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ ۖ أَمْ عَلَى اللَّهِ
تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ
وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ
فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ
﴿٦٢﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ
فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ
ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٦٤﴾ وَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّ
ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًاۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٦٥﴾ أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ
مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ
يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا
ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ﴿٦٦﴾ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ
سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱلۡغَنِيُّۖ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ
إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۭ بِهَٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا
لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦٨﴾ قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ
لَا يُفۡلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَٰعٞ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ
نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴿٧٠﴾

این سوره سراسر آن پسوده‌های درونی متوالی است. همهٔ آنها به یک هدف می‌انجامد: روبرو کردن فطرت انسانها با دلائل توحید و یگانگی خدا، و صدق و راستی پیغمبر ﷺ، و حتمی و قطعی بودن جهان آخرت، و رعایت عدالت و دادگری در قیامت.

این پسوده‌های درونی، ذات انسان را از کرانه‌های خود برمی‌گیرد، و آن را به کرانه‌های جهان هستی می‌برد، و در گردش جامع و کاملی به سیر و سیاحت می‌اندازد. گردشی از زمین به آسمان، از کرانه‌های بیرونی جهان کبیر به کرانه‌های درونی جهان صغیر، از گذشته‌های قرون و اعصار به زمان حال حاضر، و از این جهان فانی به آن جهان باقی است... اینها در سیاق و روندی به رشتهٔ سخن کشیده می‌شوند.

در درس پیشین پسوده‌هائی از این قبیل بود، و گردشها و چرخشهائی از این نوع وجود داشت. ولی پسوده‌ها و گشت و گذارها، در این درس نمایان‌تر و برجسته‌تر است... در این درس صحنه‌های محشر و گردآوردن مردمان در آن جهان، منظره‌های کیهان، ذات انسان، مبارزه‌طلبی با قرآن، و یادآوری کردن همگان به سرنوشت تکذیب کنندگان پیشینیان، نشان داده می‌شود. بدین خاطر اشارهٔ گذرائی در یک صحنهٔ نوین به محشر انداخته می‌شود. آن وقت به صورت الهامگرانه‌ای هراس از عذاب ناگهانی به گوش حسّ و شعور خوانده و رسانده می‌شود. سپس علم کامل و شامل خدا به تصویر زده می‌شود، علمی که هیچ چیزی از آن نهان و پنهان نمی‌گردد و به درنمی‌رود. بعد از آن به برخی از نشانه‌های شناخت یزدان در گسترهٔ جهان اشاره می‌شود، و کسانی که از زبان خدا دروغ می‌گویند و بر خدا دروغ می‌بندند از چیزی ترسانده می‌شوند که در روز حساب و کتاب قیامت در انتظار ایشان است.

اینها بعضی از پسوده‌های ژرف و درستی است که فطرت سالمی که درست دریافت می‌دارد، و درست می‌پذیرد، نمی‌تواند بدانها پاسخ مثبت ندهد و آنها را نپذیرد، و سدها و مانعهای درون آن در برابر این جوشش و ریزش بردمیده از انگیزه‌های حقائق موجود، و سرچشمه گرفته از حقائق سرشت هستی، و از سرشت نفس آدمی، و از واقعیّات وجود، تاب مقاومت بیاورند و خرد و خمیر نگردند و از میان نروند.

کافران درست احساس کرده بودند که قرآن برای صفهای ایشان خطرناک است. به همین جهت یکدیگر را از گوش فرا دادن به قرآن بازمی‌داشتند. چه از این بیمناک بودند که تأثیر قرآن دلهایشان را بلرزاند و ایشان را از سر راه خود بردارد. و حال این که آنان چنان می‌خواستند که پیوسته بر شرک بمانند و بر آن ماندگار شوند!

❁

﴿ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيادَةٌ، وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ، أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ

مِثْلِها وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ، کَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً، أُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾.

کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوائی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند. کسانی که کارهای زشت می‌کنند، کیفر هر کار زشتی به اندازهٔ آن خواهد بود (نه بیشتر)، و خواری و حقارت آنان را فرا می‌گیرد. هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را از (دست عذاب) خدا رهائی بخشد (و در پناه خود دارد. آن اندازه روسیاه و گرفتار غم و اندوهند) انگار با پاره‌های تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است. آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

واپسین آیه در درس پیشین، این بود:

﴿ وَ اللهُ يَدْعُو إِلىٰ دارِ السَّلامِ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

خداوند (انسان را به بهشت، یعنی) به سرای امن و امان و آرامش و اطمینان دعوت می‌کند، و هر کس را بخواهد به راه راست (که منتهی به این مرکز امن و امان و آرامش و اطمینان می‌گردد) هدایت می‌نماید.

در اینجا قرآن مجید، قواعد سزا و جزای راه یافتگان و راه نایافتگان را معیّن و مقرّر می‌نماید، و از رحمت و فضل یزدان در حقّ راه‌یافتگان، و از عدالت و دادگری خداوند سبحان در حقّ راه‌نایافتگان، سخن می‌راند، و پاداش آنان و پادافره اینان را روشن می‌سازد.

کسانی که خوبی کرده‌اند، یعنی در اعتقاد خوب بوده‌اند، و در عمل نیک بوده‌اند، و در شناخت راه راست خوب تلاش ورزیده‌اند، و در درک و فهم قانون هستی که منتهی به بهشت می‌گردد خوب سعی نموده‌اند، اینان دارای مقام خوب و جایگاه پسندیده‌ای هستند به پاداش پندار و گفتار و کردار خوب و نیکی که داشته‌اند، و افزون بر پاداش افکار و اقوال و اعمال خوب و نیکشان، یزدان مهربان از جود و کرم نامحدود خود بی‌اندازه بدیشان عطاء می‌فرماید:

﴿ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيادَةٌ ﴾.

کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند.

آنان از غمها و سختیهای روز محشر، و از هول و هراسهای حضور در پیشگاه داور سبحان، قبل از این که به کار مردمان رسیدگی و حسابرسی شود، ایمن و آسوده خواهند بود:

﴿ وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ ﴾.

و غبار غم و اندوه بر چهره‌هایشان نمی‌نشیند، و خواری و رسوائی نمی‌بینند.

«قَتَر» به معنی غبار و سیاهی و تیرگی غم و اندوه یا تغییر رنگ ناشی از گرفتار شدن و به تنگنا افتادن است.

«ذِلَّة»: به معنی سرشکستگی و زبونی و خوار بودن و خواری دیدن است... این نوع مردمان غبار غم بر چهره‌هایشان نمی‌نشیند، و خواری و زبونی سیماهایشان را فرا نمی‌گیرد... تعبیر قرآنی نشان می‌دهد که در صحرای محشر ازدحام و هراس و غم و پریشانی و خواری است، بدان اندازه که آثار آنها بر چهره‌ها و سیماها پدیدار می‌گردد. پس رستن از همهٔ اینها خود غنیمتی و فضیلتی از جانب خدا است که بر پاداش مضاعف خوبان و نیکان افزوده می‌شود.

﴿ أُولٰئِکَ ﴾. آنان.

آنان که دارای این منزلت والا و ملک فراخ و عالی بیکران می‌باشند.

﴿ أَصْحابُ الْجَنَّةِ ﴾. صاحبان بهشت.

مالکان و ساکنان بهشت هستند.

﴿ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾. آنان در آنجا جاودانه می‌مانند.

﴿ وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ ﴾.

کسانی که کارهای زشت کرده‌اند.

آنان که بدیها و زشتیها را کسب کرده‌اند، سودی که از

این معاملهٔ زندگی با خود آورده‌اند گناهها و بزه‌ها است! عدالت و دادگری خدا ایشان را فرا می‌گیرد، و کیفرشان چندین برابر نمی‌گردد، و بر بدیها و گناهانشان افزوده نمی‌شود. و بلکه:

﴿ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها ﴾.

کیفر هر کار زشتی به اندازهٔ آن خواهد بود (نه بیشتر).

﴿ وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ﴾.

و خواری و حقارت ایشان را فرا می‌گیرد.

زبونی آنان را در برمی‌گیرد، و خواری بر سیماهایشان می‌نشیند و ایشان را حزین و غمگین می‌سازد.

﴿ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ ﴾.

هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را از (دست عذاب) خدا رهائی بخشد (و در پناه خود دارد).

هیچ کسی نمی‌تواند ایشان را مصون و محفوظ کند و از سرنوشتی برهاند که حکم قطعی آن صادر گردیده است. چه سنّت جهانی خدا باید در حقّ کسانی اجراء شود که از راستای راه کناره گیری می‌کنند و بیراهه می‌روند، و بر خلاف قوانین الهی گام برمی‌دارند...

آن گاه روند قرآنی، صورت محسوسی را از تاریکی نفسانی درون، و از تیرگی و بدحالی بیرون که چهره‌های غمگینانِ گرفتارِ وحشت‌زده را فرا می‌گیرد، به تصویر می‌کشد:

﴿ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً ﴾.

(آن اندازه روسیاه و گرفتار غم و اندوه هستند که) انگار با پاره‌های تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است.

انگار از شب تاریک تکّه‌ها و بخشهائی برگرفته شده است و به هم دوخته و پینه گردیده است و بر رخسارهٔ همچون چهره‌هائی افکنده شده است!.. به همین منوال تاریکیهای شب و هول و هراسهای آن، همهٔ فضا را در برمی‌گیرد، و بالا و پائین محیط را فرو می‌پوشاند، و این چهره‌های پوشیده و پیچیده با چینها و لایه‌های ظلمتهای متراکم، در چنین شب بسیار تاریک و خوفناک، نمودار و پدیدار می‌گردند.

﴿ أُولئِكَ ﴾. آنان.

آنان که در میان این تاریکی و در لابلای این غبار غم می‌لولند و به ژرفای این ظلمت و محنت فرو افتاده‌اند، آنان:

﴿ أَصْحابُ النّارِ ﴾. یاران آتش، یعنی اهل دوزخ هستند.

آنان صاحبان و دوستان جهنّم هستند، و:

﴿ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾. آنان در دوزخ، سرمدی هستند.

و امّا کسانی و چیزهائی را که شریک و انباز خدا، و میانجیگرانی میان خود و خدا می‌دانستند، کجایند؟ چگونه انبازان و میانجیگران، مشرکان را از دست خدا رهائی می‌دهند و نجات می‌بخشند؟.. داستان ایشان در روز سخت قیامت، یعنی در میدان محشر، این چنین است:

﴿ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَميعاً، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذينَ أَشْرَكُوا: مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ. فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ. وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ: ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ. فَكَفىٰ بِاللهِ شَهيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلينَ... هُنالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردمان) جملگی (کافران و مؤمنان) را گرد می‌آوریم و سپس به کافران می‌گوئیم: شما با معبودهایتان در جای خود بایستید. بعد آنها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهایشان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم) و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسهٔ اهریمن و به سخن دل گوش فرا داده‌اید و مجسّمهٔ ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حقّ ذات پاک پروردگار است و بس). همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شکّ از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم. در آنجا (که میدان حشر و پهنهٔ گردهمآئی است) هر کسی کارهائی را که قبلاً (در دنیا) کرده است می‌آزماید، و جملگی

مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می‌شوند، و چیزهائی را که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند از میان بر می‌خیزند.

این داستان میانجیگران و انبازان در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت است، صحنهٔ زنده‌ای است که رساتر و گویاتر از خبر دادن تنها دربارهٔ انبازان و میانجیگران است، مثلاً گفته شود انبازان و میانجیگران هرگز نمی‌توانند پرستشگران خود را از عذاب خدا محفوظ و مصون دارند، و هرگز نمی‌توانند ایشان را از دوزخ برهانند و آنان را خلاص کنند و نجات دهند.

همهٔ آنان گرد آورده می‌شوند... هم کافران و هم انبازها... انبازهائی که کافران گمان می‌بردند که آنها شریکان یزدانند. ولی قرآن ایشان را: ﴿ شُرَكَاؤُهُمْ ﴾ شریکان ایشان می‌خواند و می‌نامد. این نامگذاری از یک سو جنبهٔ تمسخر ایشان را در بر دارد، و از دیگر سو اشاره دارد به این موضوع که کسانی و چیزهائی را که شریک خدا می‌خوانند ساختهٔ دست و پرداختهٔ خیال خودشان بوده، و هرگز روزی از روزها انبازان یزدان سبحان نبوده‌اند.

فرمان یزدان دربارهٔ جملگی آنان، اعم از کافران و مشرکان، این گونه صادر می‌شود:

﴿ مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاؤُكُمْ ﴾.

(ای کافران و مشرکان) شما و معبودهایتان و انبازهایتان در جای خود بایستید.

بایستید هر کجا هستید!.. چون در آن زمان صدور فرمان برای اجراء امر است، قطعاً در جای خود میخکوب می‌ایستند. سپس یزدان جهان آنان را از انبازهایشان جدا می‌فرماید، و میانشان فاصله می‌اندازد:

﴿ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ﴾.

سپس آنها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهایشان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم).

در این وقت کافران سخن نمی‌گویند، بلکه انبازان به سخن می‌پردازند تا خویشتن را از جرم تبرئه کنند، جرم این که این کافران ایشان را با خدا، یا بجای خدا پرستیده‌اند، و اعلان کنند که ما از پرستشی که اینان برای ما کرده‌اند، اطّلاع و آگاهی نداشته‌ایم و بی‌خبر از عبادتشان بوده‌ایم، پس ما در جرمی که ورزیده‌اند شرکت نکرده‌ایم و پاک و بیگناهیم... انبازان بدین هنگام خداوند یگانه را بر آنچه می‌گویند گواه می‌گیرند:

﴿ وَ قَالَ شُرَكَاؤُهُمْ: مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ. فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴾.

و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسهٔ اهریمن و به سخن دل گوش فرا داده‌اید و مجسّمهٔ ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حقّ ذات پاک پروردگار است و بس). همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شکّ از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم.

اینان همان انبازهائی هستند که آنها را پرستش می‌کردند. اینان که درمانده و ناتوانند و از گناه پیروان خود بیزاری می‌جویند و خویشتن را از جرم ایشان تبرئه می‌کنند، و خداوند یگانه را گواه می‌گیرند، و درخواست رهائی از گناهی می‌کنند که در آن شرکت نداشته‌اند!

در این هنگام، و در این موقعیّت آشکار، هر کسی چیزهائی را که در گذشته کرده است و اعمالی را که در جهان انجام داده است امتحان می‌کند و می‌آزماید، و نتیجه و عاقبت آنها را می‌بیند و می‌فهمد، دیدن و فهمیدنی که حاصل آزمایش و تجربه است:

﴿ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ ﴾.

در آنجا (که میدان محشر و پهنهٔ گردهمآئی است) هر کسی کارهائی را که قبلاً (در دنیا) کرده است می‌آزماید (و نتیجهٔ اعمال خود را می‌بیند).

آنجا که محشر است و جایگاه گردهمآئی است، خداوند یگانهٔ راستینی را نشان می‌دهد که همگان به سوی او

برمی‌گردند، و او حقّ است و جز او باطل:

﴿ وَ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ ﴾.

و جملگی مردمان به سوی یزدان، یعنی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می‌شوند.

در آنجا مشرکان چیزی از ادّعاهائی که داشتند و گمانهائی که می‌بردند و خداگونه‌هائی که می‌انگاشتند نمی‌یابند. چه همهٔ این چیزها از ایشان رمیده‌اند و گریخته‌اند و اثری از آنها نمانده است:

﴿ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

و چیزهائی که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند از میان برمی‌خیزند.

بدین منوال صحنهٔ زنده‌ای در پهنهٔ محشر مردمان و گردهمآئی همگان، با همهٔ حقائقی و با همهٔ وقائعی که در بر دارد، و با همهٔ انگیزه‌ها و پاسخگوئیهائی که در آن است، آشکارا جلوه‌گر می‌آید. واژه‌های اندکی این صحنهٔ زنده را نشان می‌دهند، و آن اندازه در انسان تأثیر می‌گذارند که خبر دادن تنها، و دلائل جدلی، همچون تأثیری در او ندارند.

❁

روند سوره از گردش در جولانگاه محشر و پهنهٔ گردهمآئی که در آنجا همهٔ ادّعاها و پوچگرائیها بی‌بها و بی‌ارزش می‌گردد، و روشن و آشکار می‌شود که در آنجا آقا و سرور فقط یزدان است، و او محشر را و هر که و هر چه راکه در آن است می‌پاید و نظارت و مراقبت می‌نماید... و از گردش در واقعیّت زندگی‌ای که در آن بسر می‌برند... و از گردش در آفاق و اقطار جهان صغیر درونشان که خودشان تا اندازه‌ای بدانها آشنایند... و از گردش در صحنه‌های جهان کبیر بیرونشان که در دوران زندگانیشان آنها را می‌بینند و دید می‌زنند... و از گردش در صحنهٔ اعترافی که خودشان دربارهٔ خودشان دارند و اقرار می‌کنند که آنان به فرمان یزدان آفریده شده‌اند و از زمرهٔ پدیده‌های خدا هستند، روند سوره از این جولانگاه‌ها می‌پردازد و از گوشه‌های دیگری سخن می‌آغازد:

﴿ قُلْ: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ؟ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ؟ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ؟ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؟ فَسَيَقُولُونَ: اللهُ. فَقُلْ: أَفَلاٰ تَتَّقُونَ؟ فَذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ، فَمٰاذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاٰلُ؟ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

بگو: چه کسی از آسمان (به وسیلهٔ اشعّه و باران) و از زمین (به وسیلهٔ فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوهٔ آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوشها و چشمها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد؟) یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ (و حیات و ممات در دست او است؟). یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند؟ (و کارساز و کاردان است؟.. پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن خدا است. (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوندگار دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟.. آن، خدا است که پروردگار برحقّ شما است (و او چنین کارهائی را می‌کند و ربوبیّت و وحدانیّت او با براهین و دلائل قاطعانه ثابت می‌باشد. به همین سبب پرستش او حقّ است و پرستش جز او باطل). آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به در برده شوید؟

قبلاً گذشت که مشرکان عرب منکر وجود خدا نبودند، و منکر این هم نبودند که خدا خالق و رازق و گردانندهٔ جهان است. مشرکان انبازهائی برای نزدیکی به خدا بر می‌گزیدند، یا اعتقاد داشتند که گذشته از این که خدا دارای قدرت است، انبازها نیز از قدرت برخوردارند. خدا ایشان را برابر باورهایشان به داوری می‌خواند، تا از راه برانگیختن هوش و بیدار کردن شعورشان، و از طریق تدبّر و تفکّر و منطق فطریشان، آمیختن حقّ و باطل، و گمراهی و سر درگمیِ فوق الذّکر را برای ایشان تصحیح کند.

﴿ قُلْ: مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ ﴾.

بگو: چه کسی از آسمان (به وسیلهٔ اشعّه و باران) و از زمین (به وسیلهٔ فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوهٔ آنها) به شما روزی می‌رساند؟.

چه کسی به وسیلهٔ باران زمین را زنده می‌گرداند و گیاهان را می‌رویاند؟ و چه کسی از زمین خوراکیهای گوناگونی از قبیل: گیاهان و پرندگان و ماهیها و حیوانها، و سائر چیزهائی را نصیب مردمان و چهارپایان ایشان می‌گرداند؟ ... اینها چیزهائی است که مردمان به‌طور طبیعی در آن زمان از روزیهای زمین و آسمان می‌دانستند و تا اندازه‌ای بدانها آشنا بودند... ولی روزیهای زمین و آسمان بسی از این چیزها فراوان‌تر است. پیوسته انسانها روزی بعد از روزی آسمان و زمین را در پرتو دسترسی به قوانین هستی کشف می‌کنند. حال برابر عقیدهٔ سالم یا ناسالمی که دارند این روزیها را در راه خوب یا گاهی در راه بد استعمال می‌کنند. بالا و پائین لبریز از روزیهای خدادادی است، روزیهائی که یزدان آنها را به زیر فرمان انسان کشیده است و بدو ارمغان داشته است. در سطح زمین روزیها است. در درون زمین روزیها است. در سطح آبها روزیها است. در ژرفاهای آبها روزیها است. از اشعهٔ خورشید روزیها پدید می‌آید. از پرتوهای ماه روزیها پدید می‌آید. حتّی کشف شده است که در گندناهای زمین نیز درمان و پادزهر وجود دارد.(۱)

﴿ أَمْ مَنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ؟ ﴾.

یا چه کسی بر گوشها و چشمها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد؟.

چه کسی است به گوشها و چشمها قدرت و توان می‌بخشد که بتوانند کار خود را بکنند، یا نکنند؟ چه کسی است که آنها را سالم یا بیمار می‌کند؟ چه کسی است که آنها را متوجّه انجام وظیفه می‌کند یا از انجام وظیفه بازمی‌دارد؟ چه کسی است که گوشها را شنوا، و چشمها را بینا می‌گرداند، تا بشنوند یا ببینند آنچه را که می‌خواهند و می‌پسندند، یا نمی‌خواهند و نمی‌پسندند؟.. در آن زمان این چیزها را دربارهٔ گوشها و چشمها می‌دانستند. این اندازه هم برای ایشان بسنده بود. چه آنان می‌توانستند با این مقدار آگاهی، مفهوم این پرسش را درک کنند و رهنمود آن را بفهمند... انسانها پیوسته دربارهٔ ساختار گوش و چشم، و طرز عملکرد آنها و ریزه‌کاریهائی که یزدان در وجود این دو دستگاه به ودیعت گذاشته است، بیشتر و بهتر کشف می‌کنند و بر دامنهٔ گسترش و فراخی این پرسش می‌افزایند. ترکیب‌بند چشم و اعصاب آن، و کیفیّت دیدن اشیائی که قابل رؤیت است، یا ترکیب‌بند گوش و اندامهای آن، و شیوهٔ دریافت امواج صوتی توسّط گوش، خودش به تنهائی جهانی است که انسانها را سرگشته و سرها را گیج می‌کند، وقتی که این دستگاه گوش و آن دستگاه چشم با دقیق‌ترین دستگاه‌هائی مقایسه می‌شود و سنجیده می‌گردد که انسانها آنها را از معجزات علم در روزگار کنونی بشمار می‌آورند! دستگاهی که انسان آن را می‌سازد مردمان را به هراس می‌اندازد و مایهٔ شگفتی ایشان می‌گردد و آنان را واله و شیفتهٔ خود می‌سازد، دستگاهی که اصلاً قابل مقایسه با ساختارهای خدا نیست، با این وجود مردمان از کنار پدیده‌های شگفت و زیبای کردگار، و از لابلای آفریده‌های شگرف و دلربای آفریدگار، اعم از عجائبی که در جهان بیرون کیهان و در جهان درون خودشان است، غافل و بی‌خبر می‌گذرند، انگار که نمی‌بینند و فهم و درک نمی‌کنند!

﴿ وَ مَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ؟ ﴾.

یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است؟).

در گذشته چیزی را که ساکن و بی‌حرکت بود مرده

۱- مراد مخمر و کپکها و شبه‌قارچها است. چه در اوائل جنگ جهانی دوم ماده‌ای از اینها به‌دست آمد که میکروبهای امراض را از میان می‌برد. این امر عاقبت به کشف پنسلین و کلرامایسین و استرپتومایسین انجامید. (مترجم)

می‌نامیدند، و چیزی را که رشد می‌کرد یا حرکت می‌نمود و می‌رفت زنده قلمداد می‌کردند. در نظرشان مدلول و مفهوم سؤال، در بیرون آمدن گیاه از دانه، و دانه از گیاه، و جوجه از تخم، و تخم از جوجه، خلاصه می‌شد ... و سائر چیزهائی که در مشاهدات دیده می‌شد. این چیزها برایشان شگفت‌انگیز بود. واقعاً هم شگفت‌انگیز است. این چیزها واقعاً هم شگفت‌انگیزند، حتّی اینها شگفت‌انگیزند بعد از زمانی که معلوم شده است دانه و تخم و امثال اینها جزو مرده‌ها بشمار نمی‌آیند و از زمرهٔ زنده‌ها هستند، زیرا در آنها حیات و استعداد حیات، نهفته است و به ودیعت نهاده شده است. نهفتن و قرار دادن حیات با همهٔ استعدادها و وراثتها و سیماها و نشانه‌های حیات، از زمرهٔ شگفت‌انگیزترین شگفتیهائی است که قدرت یزدان آن را پدید می‌آورد.
ایستادن در برابر دانه و هسته، بدان هنگام که از آنها گیاه برمی‌دمد و خرما می‌روید، یا ایستادن در مقابل تخم و تخمک، بدان‌گاه که از آنها جوجه و انسان سر بیرون می‌آورند، کافی است که ما را یک عمر به اندیشیدن و لرزیدن بیندازد!
اگر قدرت خدا چنین نمی‌کرد، در دانه کجا خوشه و ساقه و ریشه و برگ نهفته می‌شدند و قرار می‌گرفتند؟ در هسته کجا مغز و پوسته و ساقهٔ بلند و خوشه‌های خرما و الیاف آن جای می‌گرفتند؟ منبع مزه و بو و رنگ و بلح و تمر و رطب و بسر[1] ... کجا جایگزین و جایگیر می‌گردید؟
اگر قدرت خدا چنین نمی‌کرد، جوجه کجا در تخم جای می‌گرفت؟ منبع و منشأ استخوانها و گوشتها، پوش‌پرها و شاه‌پرها، رنگ‌ها و نشانه‌ها و پریدنها و چهچهه زدنها و نغمه‌خوانی کردنها، کجا پدیدار و برقرار می‌گردید؟.. کجا پدیدهٔ شگفت انسان در تخمک نهفته می‌شد؟ کجا نشانه‌ها و سیماهای انسان از راه وراثت بدو منتقل می‌گردید، وراثتی که ریشه در ژرفاهای منابع و نواحی دور و دراز تاریخ دارد؟ کجا زیر و بم آواها و تُن صداها، نگرشها و نگاه‌های چشم، خم و چمها و چرخشها و گردشهای گردن، و استعدادهای اعصاب فراهم می‌آمد؟ و کجا وراثتهای نژادی و خانوادگی از پدران و مادران به فرزندان منتقل می‌گردید؟ کجا آخر کجا خویها و سیماها و نشانه‌ها، ذخیره و نهفته می‌شد؟ آیا بسنده است که بگوئیم: این جهان فراخ و گسترده، در گیاهک و هسته، و در تخم و تخمک، پنهان و نهفته بوده است، تا با همچون پاسخی شگرفی شگفت ما به پایان آید؟ شگفتی که هیچ‌گونه تفسیری و تأویلی آن را نمی‌زداید مگر این که گفته شود: قدرت یزدان و تدبیر و تقدیر ایزد سبحان چنین کارهائی را کرده است و بس.
انسانها پیوسته از رازهای مرگ و از اسرار حیات، و بیرون آوردن زنده از مرده، و مرده از زنده، و از تحوّل و تبدّل عناصر در مراحلی به ممات یا به حیات، چیزهائی را کشف می‌کنند که هر روز و هر آن پهنا و ژرفا و فراخی چنین پرسشی را افزون‌تر می‌سازد. خوراک و طعامی که با پخت و پز و کباب کردن و روی آتش گذاشتن، در پیکر موجود زنده به خون زنده تبدیل می‌شود، و این خون زنده با متابولیسم یعنی سوخت و ساز بدن، به مواد زائد مرده تغییر پیدا می‌کند، امری بسیار شگفت‌انگیز است و هر اندازه دانش دربارهٔ آن آگاهی بیشتری پیدا کند بر شگفتی آن افزون‌تر می‌شود. این عمل هم در هر لحظه‌ای از لحظات شب و روز انجام می‌گیرد. حیات پدیدهٔ شگرف پیچیدهٔ سؤال‌برانگیزی است. همهٔ انسانها را طرف خطاب قرار می‌دهد و می‌پرسد: چه کسی مرا آفریده است؟ پرسشهای فراوانی در این زمینه مطرح است، پرسشهائی که بی‌پاسخ می‌مانند، مگر این پاسخ که یزدان جهان حیات را آفریده است و می‌آفریند.

﴿ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؟ ﴾.

چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند؟.
چه کسی همهٔ آنچه گفته شد و سائر کارهای دیگر جهان

۱- بَلَح: میوهٔ خرمای نارس ... تَمر: میوهٔ خرمای رسیده و خشک ... رُطَب: میوهٔ خرمای رسیده و شیره‌دار ... بُسْر: میوهٔ خرمائی که رنگ و رو گرفته است ولی هنوز خوب نرسیده است ... (مترجم).

و آدمیان را اداره می‌کند و می‌گرداند؟ چه کسی قانون هستی را مقرّر و پدیدار می‌کند، قانونی که حرکت افلاک را بدین نحو و شیوهٔ دقیق نظم و نظام می‌بخشد؟ چه کسی گردانندهٔ حرکت و چرخش این زندگی است و آن را با این نظم و نظامِ کاملاً دقیق در مسیر معیّن خود به پیش می‌برد؟ چه کسی قوانینی را مقرّر و پدیدار می‌کند، قانونی که زندگی انسانها را می‌چرخاند و یک بار هم به خطا نمی‌رود و به کژراهه نمی‌افتد؟ و چه کسی و چه کسی ...؟

﴿ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ﴾.

(پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: آن، خدا است.

کافران منکر وجود خدا، و یا منکر دست‌اندرکار این امور بزرگ داشتن او نبودند. ولی چون فطرت ایشان انحراف پیدا کرده بود، با وجود اعتراف به وجود خدا، شرک می‌ورزیدند، و شعائر و مراسم عبادی را برای غیر خدا انجام می‌دادند. همچنین از شریعتهائی پیروی می‌کردند که خدا بدانها دستور نداده بود و اجازه نفرموده بود.

﴿ فَقُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ؟ ﴾.

پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟

آیا از خدائی نمی‌ترسید و پروا نمی‌کنید که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد، و گوشها و چشمها متعلّق بدو هستند و بر آنها سلطه و قدرت دارد، و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و همهٔ این امور را و سائر امور دیگر را اداره و رهنمود می‌کند؟ آن کسی که بر همهٔ اینها و بر همهٔ آنها توانا است خدا است. او است که معبود برحقّ و خداوندگار راستین است، نه غیر او.

﴿ فَذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ﴾.

آن، خدا است که پروردگار برحقّ شما است.

خدا حقّ است. حقّ یکتا است و چندتا نیست. کسی که از حقّ کناره‌گیری کند گرفتار باطل می‌شود، و در سنجش و برآوردِ امور گمراه می‌گردد و به کژراهه می‌رود:

﴿ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ؟ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴾.

آیا سوای حقّ جز گمراهی است؟ پس چگونه باید از راه به دور برده شوید؟

شما را چه می‌شود که با وجود این که حقّ آشکار است و چشمها آن را می‌بینند، از آن رویگردان و دور می‌گردید؟

به سبب همچون رویگردانی و انصرافی که مشرکان از حقّ روشن دارند، حقّی که به مقدّمات آن اعتراف می‌نمایند ولی نتائج ضروری آن را انکار می‌کنند، و واجبات و وظائفی را انجام نمی‌دهند که این حقّ اقتضاء می‌کند و می‌طلبد، خدای سبحان در قوانین و سنن خود چنان مقدّر و مقرّر فرموده است و گنجانده است و جای داده است که: کسانی که از منطق فطرت سالم، و از سنّت جاری آفرینش، بیرون روند و منحرف شوند، چنان گردند که ایمان نیاورند:

﴿ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاَيُؤْمِنُونَ ﴾.

همان‌گونه (که بعد از حقّ جز گمراهی نیست، همان‌گونه هم) فرمان پروردگار تو دربارهٔ کسانی که (برخلاف حکم عقل و ندای وجدان، از دستور یزدان سبحان) سرپیچی می‌کنند (و بزهکاریها و سرکشیها دلشان را تاریک و روحشان را آلوده می‌کند و آگاهانه به بیراهه می‌روند) صادر شده است که ایمان نیاورند (چرا که با انجام نابایستها و ناشایستها محکوم به این شده‌اند).

ایمان نیاوردن ایشان نه بدان خاطر است که خدا آنان را از ایمان آوردن بازمی‌دارد. دلائل ایمان آوردن در جهان پیش چشمان است. مقدّمات ایمان آوردن هم حاضر و آماده در اعتقاد و باورداشت ایشان است. اما ایمان نیاوردنشان بدان خاطر است که از راهی منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌روند که به ایمان می‌پیوندد، و مقدّماتی را انکار می‌کنند که در دسترسشان است، و خود را از دلائل واضح و از نشانه‌های دیدنی محروم می‌کنند، و به منطق فطرت سالمی گوش فرانمی‌دارند که در اندرونشان غوغا می‌کند.

آن‌گاه روند سوره به نشانه‌ها و نمادهای نمایان قدرت یزدان برمی‌گردد، و از مشرکان می‌پرسد که آیا در این چیزها انبازهایشان سهمی و دستی دارند:

﴿ قُلْ: هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؟ قُلِ: اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ. فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ قُلْ: هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؟ قُلِ: اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ؟ فَمَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ ﴾.

بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حقّ راه نماید (و راه راستین را بنماید؟). بگو: خدا راه حقّ را می‌نماید. آیا آن کس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمائی گردد (و راه برده شود؟). شما را چه می‌شود (که چراغ عقل از کفتان به در می‌رود؟ به دنبال چه چیز می‌روید؟) این چه حکمی است که می‌کنید؟.

این اموری که دربارهٔ آنها پرسش شده است ـ از قبیل: برگرداندن مردمان به زندگی دوباره در آن جهان و رهنمودشان به حقّ و حقیقت در این جهان ـ همچون بخش نخست دائرهٔ مشاهدات و در حوزهٔ مسلّمات اعتقادات ایشان نمی‌گنجد. ولیکن با تکیه بر مسلّمات پیشین ایشان از آنان دربارهٔ آنها پرسش می‌گردد، چون این امور با اندکی تفکّر و تدبّر از مقتضیات مسلّمات پیشین ایشان بشمار می‌آید. پاسخ را نیز از آنان نمی‌خواهد. بلکه آن را برایشان بیان می‌کند، به اعتماد وضوح نتائجی که مترتّب بر مقدّماتی است که آنان آنها را پذیرفته‌اند.

﴿ قُلْ: هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؟ ﴾.

بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حقّ راه نماید (و راه راستین را بنماید؟).

آنان می‌پذیرفتند که یزدان آفرینش را سر داده است، ولی نمی‌پذیرفتند که دیگرباره آن را اعادت دهد و بازآفرینی کند. همچنین به رستاخیز و همایش محشر و محاسبهٔ مردان توسّط یزدان سبحان باور نداشتند... امّا حکمت آفریدگار مدبّر و کردگار مقتدر با آفرینش نخستین جهان و سر دادن آغازین آن، و پایان گرفتن زندگانی مردمان در این زمین، در حالی که هنوز به کمال لازم و مقدّر خود نائل نیامده‌اند، و به پاداش نیکیها و به کیفر بدیهای خویش نرسیده‌اند، و سزا و جزای حرکت در راه راست یا انحراف از آن و به کژراهه افتادن را دریافت نداشته‌اند، تکمیل نمی‌گردد. اگر کاروان زندگی مردمان با زادن شروع شود و با مردن پایان گیرد، کوچ ناقص و سفر ناتمامی است، و همچون کاری با عدالت خداوندگار مدبّر و حکیم نمی‌خواند. زندگی آن جهانی یکی از ضرورتهای اعتقاد به حکمت آفریدگار و تدبیر و عدالت و رحمت او است. ناگزیر باید برای ایشان این حقیقت بیان شود. چرا که آنان معتقدند که خدا آفریدگار است، و این را قبول دارند که خدا زنده را از مرده بیرون می‌آورد. زندگی دوبارهٔ آخرت به بیرون آوردن زنده از مرده که آن را می‌پذیرند، شباهت نزدیکی دارد:

﴿ قُلِ: اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ﴾.

بگو: تنها خدا آفرینش را آغاز می‌کند و سپس بار دیگر آن را از سر می‌گیرد. (یعنی: پدیدآورندهٔ جهان خدا، و گردانندهٔ هستی خدا، و برگشت‌دهندهٔ حیات و ممات در چرخهٔ کائنات او است، و سرانجام بازگشتِ انام به سوی خدای لاینام است).

این بسیار مایهٔ شگفتی است که از دریافت این حقیقت رویگردان شوند، حقیقتی که مقدّمات آن را پذیرفته‌اند:

﴿ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴾.

پس چگونه (بعد از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید و از حقّ) منحرف می‌شوید؟.

چگونه از حقّ دوری می‌گزینید و به بهتان و دروغِ شاخدار رو می‌کنید و گمراه و سرگردان می‌شوید؟

﴿ قُلْ: هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؟ ﴾.

بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حقّ راه نماید (و راه راستین را بنماید؟).

آیا در میان این انبازان شما که برای خدا پنداشته‌اید کسی هست که کتابی را نازل کند؟ پیغمبری را ارسال دارد؟ نظم و نظامی برقرار سازد؟ قانون و شریعتی بنهد و وضع کند؟ مردمان را بیم دهد و به سوی خوبی و نیکی رهبری کند؟ علائم و دلائل خداشناسی را در جهان کبیرِ جهان و در جهان صغیر انسان بنمایاند و نشان دهد؟ دلهای خفته را از خواب غفلت بیدار و هوشیار سازد؟ دستگاه‌های درک و فهمِ از کار افتاده را به جنبش و چرخش اندازد؟ چنان که می‌دانید خدا این کارها را می‌کند، و پیغمبرش همهٔ این امور را برای شما به ارمغان آورده است و به شما نشان داده است تا شما به سوی حقّ و حقیقت رهنمود و راهیاب شوید.

این مسأله از جملهٔ مسلّمات پیشین ایشان نیست، ولی در حضور آنان روی می‌دهد و آن را می‌بینند و لمس می‌کنند. پس باید پیغمبر ﷺ آن را برایشان بیان دارد و ایشان را بدان خواند:

﴿ قُلِ: اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ﴾.

بگو: خدا راه حقّ را می‌نماید.

از این مسأله، قضیّهٔ تازه‌ای پیدا می‌شود که پاسخ آن نیز بیان گردیده است:

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ؟ أَمْ مَنْ لاَيَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدىٰ؟ ﴾.

آیا آن کس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمائی گردد (و راه برده شود؟).

پاسخ روشن است. آنچه عیان است چه حاجت به بیان است. کسی که مردمان را به سوی حقّ و حقیقت رهنمود می‌گرداند، سزاوار است که از او پیروی و فرمانبرداری گردد. نه این که از کسی پیروی و فرمانبرداری شود که لازم است راهنمائی شود و راه را دیگری باید به او نشان دهد...

این سخن بر همهٔ انبازانی صادق است که برای خدا می‌پنداشتند، خواه آنها سنگ یا درخت و یا ستاره باشند. و خواه آنها از زمرهٔ آدمیزادگان باشند، حتّی عیسی علیه‌السلام ... چه عیسی علیه‌السلام هرچند که برای رهنمونی مردمان برانگیخته و روانه شده است، امّا چون انسان است خودش نیازمند راهنمائی کردن و دستگیری نمودن یزدان است. معلوم است که اگر این انبازان پنداری جز عیسی علیه‌السلام باشند، این حقیقت بر آنها بیشتر صدق می‌کند:

﴿ فَمَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ ﴾.

شما را چه می‌شود (که چراغ عقل از کفتان به در می‌رود؟ به دنبال چه چیز می‌روید؟) این چه حکمی است که می‌کنید؟.

شما را چه شده است و چه بر سرتان آمده است؟ کارها را چگونه می‌سنجید و امور را چگونه برآورده می‌کنید؟ انگار درنتیجهٔ بلا و مصیبتی که گریبانگیرتان گردیده است و به سبب سنجش نادرستی که دارید از حقّ و حقیقت روشن و آشکار کناره‌گیری می‌کنید؟

روند قرآنی زمانی که از پرسش و پاسخ ایشان فارغ می‌شود، و از پاسخ فرضی‌ای می‌پردازد که روشنی موضوع و مقدّمات مورد قبول خود ایشان آن را قطعی و حتمی می‌سازد، اصل حال ایشان را از لحاظ نگرش و استدلال و داوری و اعتقاد به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد. می‌گوید که آنان در اعتقاداتی که دارند، یا در عباداتی که می‌کنند، و یا در پرستشهائی که می‌ورزند، متّکی به یقین و اطمینان نیستند، و بر حقائقی هم تکیه ندارند که مطالعه و پژوهش شده باشد و عقل و فطرت بدانها راضی و قانع گردد. بلکه دست به دامان پندارها و گمانها می‌شوند، و با پندارها و گمانها زندگی می‌کنند و زندگانی را بسر می‌برند. پندارها و گمانها هم انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌کنند و جای حق و حقیقت را نمی‌گیرند:

﴿ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنّاً. إِنَّ الظَّنَّ لاَيُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً. إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴾.

بیشتر مشرکان (در معتقدات خود) جز از شکّ و گمان پیروی نمی‌کنند (و جز به دنبال اوهام و خرافات

نمی‌روند). شکّ و گمان هم اصلاً انسان را از حقّ و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد (و ظنّ جای یقین را پر نمی‌کند و سودمند نمی‌افتد). بیگمان خداوند آگاه از چیزهائی است که انجام می‌دهند.

مشرکان گمان می‌برند که خدا انبازهائی دارد. ولی آنان دربارهٔ این پندار تحقیق نمی‌کنند و از راه عملی و عقلی آن را مورد آزمایش قرار نمی‌دهند. ایشان گمان می‌برند که پدرانشان این بتها را پرستش نمی‌کردند اگر چیزی در وجود آنها نبود که بدان سزاوار پرستش شوند. دیگر خودشان این خرافه را نمی‌آزمایند، و خردهایشان را از اسارت تقلید ظنّی و وهمی نمی‌رهانند. گمان می‌برند که یزدان به کسی از ایشان وحی نمی‌فرستد و انسانی پیغمبر خدا نمی‌شود. دیگر در این باره تحقیق نمی‌کنند که چرا این کار برای خدا ممتنع و ناشدنی است. می‌پندارند که قرآن ساخته و پرداختهٔ محمد ﷺ است. ولی نمی‌اندیشند که اگر محمد ﷺ آدمیزاد توانائی تألیف قرآن را دارد، چرا خودشان که همانند او آدمیزاد هستند توانائی همچون کاری را ندارند... بدین صورت مشرکان در مجموعه‌ای از پندارها و گمانها می‌زیستند، پندارها و گمانهائی که اصلاً ایشان را از حقّ بی‌نیاز نمی‌کرد... تنها خدا است که از روی یقین از کارها و کردارهای ایشان آگاه است.

﴿إِنَّ اللهَ عَلیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ﴾.

بیگمان خداوند آگاه از چیزهائی است که انجام می‌دهند.

✿

به عنوان بخشی از این پیرو، روند قرآنی مشرکان را به گردش و چرخش تازه‌ای پیرامون قرآن می‌برد. بخش نخست این گردش و چرخش آغاز می‌شود با نفی این که تصوّر گردد امکان دارد قرآن ساخته و پرداختهٔ کسی جز یزدان جهان باشد. همچنین همگان را به مبارزه می‌طلبد و از ایشان می‌خواهد سوره‌ای همچون سوره‌ای از قرآن را بسازند و بیاورند... بخش دوم این گردش و چرخش ادامه می‌یابد با رخنه گرفتن از ایشان در این که شتاب می‌ورزند و بی‌جهت داوری می‌کنند دربارهٔ چیزی که با یقین و اطمینان آن را نمی‌دانند یا راجع بدان بررسی و پژوهش نکرده‌اند. بخش سوم این گردش و چرخش راجع به این است که مشرکان در مقابلهٔ با این قرآن تغییر حالت نمی‌دهند و در پایگاه و جایگاهی که دارند محکم و استوار می‌ایستند. پیغمبر ﷺ هم باید ثابت‌قدم به کار خود بپردازد و طرح و خط سیر خود را ادامه دهد، پاسخ آنان بدو هرچه باشد و چه بپذیرند و چه نپذیرند. این گردش و چرخش به پایان می‌آید با مأیوس کردن از دستهٔ گمراه، و اشاره نمودن به سرنوشت شوم ایشان، سرنوشت شومی که خدا در آن بدانان ستم نمی‌کند، و بلکه این خودشان هستند که خویشتن را سزاوار همچون سرنوشتی می‌سازند و به وسیلهٔ گمراهی و ضلالتی که در آن بسر می‌برند و می‌لولند:

﴿وَ مٰا کٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَریٰ مِنْ دُونِ اللهِ؛ وَلٰکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ، وَ تَفْصیلَ الْکِتٰابِ لٰا رَیْبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمینَ. أَمْ یَقُولُونَ: اَفْتَرٰاهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقینَ. بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْویلُهُ. کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمینَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لٰا یُؤْمِنُ بِهِ، وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدینَ. وَ إِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ: لی عَمَلی وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ، أَنْتُمْ بَریئُونَ مِمّٰا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَریءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ. وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ، أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کٰانُوا لٰا یَعْقِلُونَ؟ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ، أَفَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کٰانُوا لٰا یُبْصِرُونَ؟ إِنَّ اللهَ لٰا یَظْلِمُ النّٰاسَ شَیْئاً. وَ لٰکِنَّ النّٰاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ﴾.

این قرآن از سوی غیرخدا، (چه محمّد و چه احبار و کهّان و چه دیگر مردمان) ساخته و پرداخته نشده است و بلکه (وحی خدا است و) تصدیق‌کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین (همچون تورات و انجیل) است، و

بیانگر (شرائع و عقائد و احکام) کتابهای گذشته می‌باشد. شکّ و تردیدی در آن نیست، و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است. بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خود ساخته و پرداخته است و) آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو: (اگر چنین است و قرآن ساختۀ بشر است) شما یک سورۀ همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هرکسی را که می‌خواهید بجز خدا فراخوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام). بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند که اصلاً آگاهی از آن ندارند و واقعیّت آن برای ایشان روشن نشده است. (مگر این صحیح است که انسان چیزی را تکذیب کند که دربارۀ آن نیندیشیده و آن را مورد مطالعۀ دقیق قرار نداده است و موضوعات آن را نفهمیده است!). به همین منوال پیشینیان هم (پیغمبران و کتابهای آسمانی را خودسرانه و ناآگاهانه) تکذیب می‌کردند. (ای انسان!) بنگر که سرانجام ستمکاران به کجا کشید (و چگونه نابود گشتند. این درس عبرتی برای شما و آیندگان بعد از شما است و سرنوشت ستمکاران جز همین نیست). از میان ایشان، برخی (پس از پی بردن به قرآن و درک عظمت معانی آن)، بدان ایمان می‌آورد، و دسته‌ای بدان ایمان نمی‌آورد (و از گمراهی و عناد با قرآن برنمی‌گردد). خداوند تباهکاران را بهتر می‌شناسد (و از هر کسی آگاه‌تر از حال مفسدان است). اگر (با وجود دلائل روشن بر حقّانیّت پیغمبریت) تو را تکذیب کردند، بگو: عمل خودم از آن خودم و عمل خودتان ازآنِ خودتان. شما پاک و بیگناهید از آنچه می‌کنم، و من هم پاک و بیگناهم از آنچه می‌کنید. (هرکسی در گرو اعمال خویش است و هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت). گروهی از آنان، گوش به سوی تو فرامی‌دهند (هنگامی که قرآن می‌خوانی یا آیه‌های تازه‌ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. اما گوئی هیچ نمی‌شنوند و کرند!) آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هرچند نفهمند! و گروهی از آنان به تو می‌نگرند (و دربارۀ تو می‌اندیشند و دلائل آشکار نبوّت تو را درک می‌کنند و به حقّانیّت اسلام پی می‌برند، امّا انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی‌بینند!) آیا تو می‌توانی نابینایان را رهنمود کنی هرچند نبینند (و فاقد بصیرت هم باشند؟). خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که (با اختیار کفر و ترک ایمان) به خویشتن ستم می‌نمایند.

﴿ وَ مٰا كٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ﴾.

این قرآن از سوی غیرخدا، (چه محمّد، و چه احبار و کهّان، و چه دیگر مردمان) ساخته و پرداخته نشده است.

این قرآن با ویژگیهای موضوعی و تعبیری خود، آن هم بدین کمال هماهنگی، و با این کمالی که مندرج در عقیده‌ای است که به ارمغان آورده است، و با این کمالی که در نظم و نظام انسانی‌ای که قواعد و اصول آن را دربر دارد، و با این کمالی که در به تصویر کشیدن حقیقت الوهیّت، و در به تصویر زدن سرشت انسان و سرشت حیات و طبیعت جهان دارد... ممکن نیست که کسی آن را ساخته باشد و به خدا نسبت داده باشد. چه تنها قدرتی می‌تواند قرآن را بسازد و آن قدرتِ خدا است، همان قدرتی که بر اوائل و اواخر، و بر آشکارها و نهانها و بیرونها و درونها، اطّلاع و احاطه دارد، و برنامه‌ای را طرح‌ریزی می‌کند که از کم و کاست و نقص و قصور، و از آثار نادانی و از نشانه‌های ناتوانی پاک و زدوده است.

﴿ وَ مٰا كٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ﴾.

این قرآن از سوی غیرخدا، (چه محمّد، و چه احبار و کهّان، و چه دیگر مردمان) ساخته و پرداخته نشده است.

قرآن به گونه‌ای است که اصلاً امکان ندارد از سوی کسی ساخته و پرداخته شود... ساختن و پرداختن نفی نمی‌گردد، بلکه امکان آن نفی می‌گردد. نفی امکان، رساتر و بلیغ‌تر از نفی ساختن و پرداختن است.

﴿ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾.

و بلکه (وحی خدا است و) تصدیق‌کنندهٔ کتابهای آسمانی پیشین (همچون تورات و انجیل) است.

قرآن کتابهائی را تصدیق می‌کند که در روزگاران گذشته پیغمبران با خود آورده‌اند. آنها را دراصل عقیده، و در دعوت به سوی خوبیها، تصدیق می‌کند.

﴿ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ ﴾.

و بیانگر (شرائع و عقائد و احکام) کتابهای گذشته می‌باشد.

مراد از کتاب، جنس کتاب است و شامل همهٔ کتابهائی می‌گردد که جملگی پیغمبران از جانب یزدان با خود به ارمغان آورده‌اند. این کتابها در اصول متّفق و در فروع مختلف هستند. کتابهای آسمانی انگار یک کتاب است. قرآن این کتاب اصلی خدا را می‌گشاید و شرح و بسط می‌دهد، و وسائل و راه‌های رسیدن به خوبی و خیری را پدیدار و آشکار می‌سازد که این کتاب با خود آورده است، و وسائل و راه‌های پیاده کردن این خیر و خوبی، و محافظت و مراقبت از آن را نشان می‌دهد. عقیدهٔ به خدا یکی است. دعوت به سوی خیر و خوبی نیز یکی است. ولی شکل این خیر و خوبی در کار دعوت نیاز به تفصیل و تشریح دارد، و شریعتی را که این کتاب اصلی پیاده می‌گرداند نیاز به شرح و بسط دارد، شرح و بسطی که متناسب با رشد بشریّت در آن زمان است، و نیز سازگار با تحوّل و تکامل بشریّت در زمانهای بعدی است. انسانها وقتی که به سنّ رشد رسیدند با قرآن طرف خطاب قرار گرفتند، و به عنوان انسانهای پخته قرآن با ایشان سخن گفت. انسانها دیگر با خوارق و معجزات مادی مخاطب قرار داده نشدند، خوارق و معجزاتی که خرد و اندیشه بدانها راه نمی‌برند.

﴿ لَا رَيْبَ فِيهِ، مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

هیچ شکّ و تردیدی در آن نیست، و از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است.

این سخن، تأکیدی برای نفی امکان ساختن و پرداختن قرآن از سوی دیگران است، و این تأکید با بیان سرچشمهٔ قرآن انجام پذیرفته است:

﴿ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

از سوی پروردگار جهانیان فرستاده شده است.

﴿ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ؟ ﴾.

یا می‌گویند که (محمّد قرآن را خودش ساخته و پرداخته است و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟.

پس از این نفی و این بیان، می‌گویند: پس این قرآن ساخته و پرداختهٔ خود محمّد است... مگر نه این است که محمّد ﷺ انسانی است و با همان زبانی سخن می‌گوید که آنان بدان سخن می‌گویند، و همان حروفی را در اختیار دارد که ایشان را در اختیار دارند. از قبیل: (الف.لام.میم) ... (الف.لام.را) ... (الف.لام.میم.صاد)(۱) ... و غیره... آنان هم مشغول شوند، و همهٔ کسانی را همراه خود کنند که می‌توانند ایشان را گرد بیاورند، و به ساختن و پرداختن بپردازند و به دروغ به خدا نسبت دهند، همان‌گونه که گمان می‌برند محمّد چنین کرده است. آنان نه همهٔ قرآن را بلکه سوره‌ای همانند آن را ساخته و پرداخته کنند و ارائه دهند:

﴿ قُلْ: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

بگو: (اگر چنین است و قرآن ساختهٔ بشر است) شما یک سورهٔ همانند آن را بسازید و ارائه دهید، و در این کار هرکسی را که می‌خواهید بجز خدا فراخوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام).

نتیجهٔ این مبارزه‌طلبی ثابت و آشکار گردید، و معلوم و پدیدار شد که از انجام چنین کاری درمانده و ناتوانند. هنوز هم چنین است و پیوسته هم چنین خواهد بود: هیچ کسی و هیچ گروهی نتوانسته و هرگز نمی‌توانند که سوره‌ای همانند سوره‌ای از قرآن را بسازند و بیاورند.

۱- اشاره به حروف مقطّعه در سرآغاز بعضی از سوره‌ها است. از جمله: بقره و یونس و اعراف... (مترجم)

کسانی که بلاغت و فصاحت زبان عربی را فهم و درک می‌کنند، و با جمال و زیبائی هنری این زبان، و با هم‌آوائی و هماهنگی آن آشنا هستند، خوب می‌دانند این‌گونه سخنگوئی از آدمیزاد برنمی‌آید. همچنین کسانی که نظامها و سیستمهای اجتماعی، و اصول قانونگذاری را بررسی و پژوهش می‌نمایند، و نظام و سیستمی را که این قرآن با خود به ارمغان آورده است مطالعه و وارسی می‌کنند، خوب می‌دانند که در قرآن به تنظیم جامعهٔ بشری، و به مقتضیات زندگی انسانها از هر جهت توجّه شده است و همهٔ جوانب حیات آنان پیش چشم بوده است، و همهٔ نیروهای اندوختهٔ سودمند، و همهٔ فرصتهای مناسب، برای رویاروئی ساده و آسان با حوادث زمان و با دگرگونیها و تحوّلات آن، مورد استفاده قرار گرفته است... همهٔ اینها بالاتر و فراتر از آن هستند که عقل یک انسان، یا مجموعهٔ عقلهای یک نسل، و یا مجموعهٔ خردهای همهٔ نسلهای پیاپی در طول زمان، بتوانند بدانها احاطه و دسترسی پیدا کنند... و نیز چنین است حال کسانی که دربارهٔ روانشناسی و روانکاوی انسانها، و دربارهٔ وسائل و راههای تأثیر در نفس انسانها، و راجع به کارها و شیوه‌های نفوذ به دلها و درونها، مطالعه و تحقیق می‌کنند، و به بررسی و پژوهش وسائل و روشهای قرآن می‌پردازند.

در قرآن تنها اعجاز کلمات و تعبیرات، و اعجاز نحوهٔ ادای سخن، موجود نیست و بس. بلکه اعجاز مطلقی در قرآن است که کارشناسان آگاه از این امور، و نیز کارشناسان آگاه از نظامها و سیستمهای اجتماعی و مسائل حقوقی و قانونگذاری، و امور روانی، و نظائر اینها، بدان آگاه هستند.

کسانی که در فنّ تعبیر وارسته‌اند، و کسانی که از نحوهٔ اداء هنری آگاهی زیادی دارند، بیشتر از دیگران می‌دانند چه اندازه تعبیر قرآنی از اعجاز برخوردار است و نیز کسانی که راجع به افکار و آراء و نظریه‌پردازیهای اجتماعی و قانونی و روانی، و اندیشه‌های انسانی به طور کلّی، تحقیق کرده‌اند و پژوهش نموده‌اند، از دیگران بهتر و بیشتر به فراخی و ژرفی اعجاز موضوعی این کتاب پی می‌برند.

پیشاپیش اعتراف می‌کنم که از بیان حقیقت اعجاز قرآن و از ذکر اندازهٔ اعجاز آن چنان که باید درمانده و ناتوانم. همچنین عاجزم از این که اعجاز قرآن را با اسلوب بشری به تصویر بکشم. این را هم می‌دانم که سخن به درازا کشاندن دربارهٔ این اعجاز ـ آن هم در حدود توان بشری ـ موضوع کتاب مستقلّی است. لذا در اینجا خواهم کوشید که نگاه گذرائی به گوشه‌هائی از اعجاز قرآن بیندازم.

شیوهٔ سخن‌پردازی قرآنی از شیوهٔ سخن‌پردازی انسانی، ممتاز و جداگانه است... سخن قرآن سلطه و قدرت شگفتی بر دلها دارد، سلطه و قدرتی که سخن انسان بی‌بهره از آن است. حتّی این سلطه و قدرت گاهی بر کسانی تأثیر می گذارد که قرآن را تلاوت می‌کنند، ولی حرفی از زبان عربی نمی‌دانند... حوادث شگفتی روی داده است که نمی‌توان آنها را تفسیر کرد مگر با چیزی که می‌گوئیم. هرچند این چیز قاعدهٔ کلّی نیست، ولی وقوع آن حوادث نیاز به تفسیر و تعلیل دارد... نمونه‌هائی از حوادث و رخدادهائی را ذکر نمی‌کنم که برای غیر خودم روی داده است. ولیکن حادثه‌ای را ذکر می‌کنم که برای خودم روی داده است. پنج نفر با من در این حادثه حضور داشته‌اند و گواه بر آن هستند. حادثه این است: در حدود پانزده سال قبل ما شش نفر مسلمان سوار یک کشتی مصری شدیم. کشتی ما را از میان امواج اقیانوس اطلس به سوی نیویورک به حرکت درآورد. مسافران کشتی ۱۲۰ نفر زن و مرد خارجی بودند. در میانشان یک نفر مسلمان هم نبود... بر دلمان گذشت که روی عرشهٔ کشتی در میان اقیانوس نماز جمعه را بخوانیم!. خدا می‌داند ما نمی‌خواستیم نماز جمعه را اقامه کنیم، ولی چون دیدیم که یک مبلّغ مسیحی روی عرشهٔ کشتی به کار تبلیغ خود مشغول است، و حتّی با ما هم دم از تبلیغ می‌زند، احساسات دینی ما را دربر گرفت و ما را برآن داشت که نماز

جمعه را بخوانیم. فرمانده کشتی که یک نفر انگلیسی بود کار را برای ما تدارک دید و اجازه داد که نماز خود را بخوانیم. به ملاّحان و آشپزان و خدمتکاران کشتی که همه از مملکت نوبه و مسلمان بودند اجازه داد آنانی که در وقت نماز سرِ پست نبوده و به «خدمت» مشغول نیستند با ما نماز بخوانند! مسلمانان کشتی همگی از این امر بسیار شادمان شدند. چرا که برای نخستین بار بود که نماز جمعه بر عرشهٔ کشتی خوانده می‌شد... برای خطبه و امامت نماز جمعه برخاستم. مسافران خارجی بیشترشان پیرامون ما حلقه زدند و ما را نگاه می‌کردند و می‌پائیدند!.. پس از اتمام نماز بسیاری از آنان به سوی ما آمدند وبه ما رستگاری «پاکان» را تبریک گفتند!!! آنچه از نماز ما فهم می‌کردند همین بود. ولی خانمی از میان این جماعت فراوان که بعداً متوجّه شدیم یوگسلاوی و مسیحی است و از دوزخ «تیتو» و کمونیستی او می‌گریزد، سخت متأثّر و منقلب شده بود. از چشمانش اشک سرازیر بود و نمی‌توانست احساسات و عواطف خود را نگاه دارد. به سوی ما آمد و به گرمی دست ما را گرفت و سخت فشرد. با زبان انگلیسی ضعیفی گفت: من نمی‌توانم در برابر تأثیر ژرف و خشوع و خضوع و نظم و نظام و روح و جانی که این نماز شما دارد، خویشتن را نگاه دارم!.. امّا این چیز شاهد داستان و مورد نظر نیست... امّا چیزی که شاهد داستان و مورد نظر است در این گفتهٔ او است: این زبانی که «کشیش شما» بدان سخن می‌گفت چه زبانی است؟! این زن بیچاره تصوّر نمی‌کرد که «نماز» را بخواند مگرکشیش یا یک نفر عالم دینی. همان‌گونه که نزد او وضع مسیحیّت کلیسا این چنین بود! این برداشت غلط را برای او تصحیح کردیم!.. و بدو پاسخ دادیم و وی را قانع نمودیم. گفت: زبانی که امام بدان سخن می‌گفت دارای آهنگها و نواهای موسیقی شگفتی بود، هرچند از آن حرفی را نفهمیدم... آنچه ناگهان باعث شگفت ما شد این بود که گفت: امّا این چیزی نیست که می‌خواهم دربارهٔ آن سؤال کنم... موضوعی که ذهن مرا متوجّه خود کرد، این بود که «امام» در لابلای سخنان خود ـ با این زبان موسیقائی خویش ـ بخشها و بندهائی را می‌آورد و می‌خواند که نوع دیگری بود و با بقیّهٔ کلام او فرق داشت! نوعی بود که از موسیقیِ بیشتر و آهنگِ ژرف‌تری برخوردار بود... این بخشها و بندهای ویژه در من لرزش و تپش پدید می‌آورد! قطعاً آنها باید چیز دیگری باشند! انگار در هنگامهٔ این بخشها و بندها امام لبریز از روح‌القدس یعنی جبرئیل بوده است!.. این نحوهٔ تعبیر او برگرفته از مسیحیّت او است!.. اندکی اندیشیدیم. متوجّه شدیم که مراد این خانم آیات قرآنی است، آیاتی که در لابلای خطبه‌های جمعه و در وقت اقامهٔ نماز تلاوت شده‌اند!.. گذشته از این، آنچه بیشتر مایهٔ شگفت ما شد این بود که همچون چیزی توسّط خانمی بیان می‌شود که از چیزهائی که صحبت می‌کند هیچ اطّلاعی ندارد!

همان‌گونه که گفتم این یک قاعدهٔ کلّی نیست. ولی وقوع همچون حادثه‌ای ـ و وقوع امثال آن که بیش از یک نفر برایم بیان داشته‌اند ـ دالّ بر این است که در این قرآن راز دیگری است و بعضی از دلها به محض تلاوت قرآن این راز را دریافت می‌دارند. چه‌بسا ایمان این خانم به آئین خود، و گریختن او از دوزخ کمونیستی در کشورش، شعور او را در برابر سخنان یزدان بدین شیوهٔ شگرف، حسّاس و تیز کرده باشد... امّا ما را چه شده است که شگفت‌زده شده‌ایم، در حالی که ده‌ها هزارنفر از کسانی که به قرآن گوش فرامی‌دهند و از زمرهٔ عوام ما هستند، چیزی از قرآن به خردهایشان فرونمی‌رود، ولیکن موسیقی و نوای قرآن دریچه‌های دلهایشان را باز می‌کند و بدانها داخل می‌شود.

خواستم دربارهٔ سلطه و قدرت زبان و شگفت قرآن صحبت کنم، پیش از این دربارهٔ جوانب و زوایائی سخن گویم که کسانی که با فنّ تعبیر و با اندیشه و احساس سر و کار دارند بیش از دیگران با آن جوانب و زوایا آشنا هستند.

۱ـ سخن‌پردازی قرآنی ممتاز می‌گردد با تعبیر از

مسائل و معانی مهمّ در جائی که برای مردمان ممکن نیست در آنجا از چیزهائی همچون این اهداف سخن بگویند و ادای مطلب کنند، آن هم با فراخ‌ترین مفهوم، و با دقیق‌ترین و زیباترین و همچنین با زنده‌ترین تعبیر! همراه با هماهنگی شگفت میان مفهوم و عبارت و آهنگ و سایه‌روشنها و فضا. در آن واحد با زیبائی تعبیر، دقّت دلالت همراه است، به گونه‌ای که واژه‌ای از واژه‌ای در جای خود بی‌نیاز نیست، و زیبائی بر دقّت، و دقّت بر زیبائی نمی‌چربد و ستم نمی‌کند. از همهٔ این امور طرحی پی‌افکنده می‌شود که کسی چنان که باید اعجاز آن را درک و فهم نمی‌کند، بدان‌گونه که کسانی آن را درک و فهم می‌کنند که با فنّ و هنر تعبیر عملاً سروکار دارند. زیرا این چنین کسانی هستند که حدود و ثغور توان آدمی در این جولانگاه را می‌دانند. بدین خاطر است که برای ایشان روشن و آشکار می‌گردد که این منزلت و مرتبت قطعاً فراتر از توان آدمی است.(۱)

۲ـ از این پدیده، پدیدهٔ دیگری در سخن‌پردازی قرآنی سرچشمه می‌گیرد ... و آن این که نقص یگانه‌ای معانی و مفاهیم گوناگون هماهنگی را دربر می‌گیرد، و هر معنی و مفهومی از آنها بهرهٔ کاملی از روشنی و روشنگری دارد، بدون این که در سخن‌پردازی پریشانی و نابسامانی یا اختلاط و آمیزشی میان مقاصد و مطالب پدیدار گردد. هر مسأله‌ای و هر حقیقتی جایگاهی را به خود اختصاص می‌دهد که مناسب با آن است، به گونه‌ای که در جاهای گوناگون، نصّ واحدی مورد استشهاد قرار می‌گیرد، و هر بار در جائی که برای موضوعی مورد استشهاد قرار می‌گیرد اصل به نظر می‌آید. انگار از اوّل برای این جولانگاه و برای این جایگاه ساخته و پرداخته گردیده است! این هم یک پدیدهٔ برجستهٔ قرآنی است، و نیازی به ما ندارد جز این که ما بدان اشاره‌ای بکنیم و بس...

اگر خواننده به گلچینهائی مراجعه بکند که در معرّفی این سوره آمده است، حتماً پی خواهد برد که نصّ واحدی برای اهداف مختلفی ذکر می‌شود، و این نصّ هربار در هر موردی کاملاً اصیل است... این هم مثالی بیش نیست.

۳ـ سخن‌پردازی قرآنی، سبک برجسته‌ای در قدرت حاضر آوردن صحنه‌ها، و در تعبیر رویاروئی دارد. انگار صحنه‌ها آماده است و در جلو دیدگان مجسّم است. به گونه‌ای که در کلام انسانها ناشناخته است، و سخن‌پردازی آدمی نمی‌تواند از آن تقلید کند. اگر انسانها از شیوهٔ سخن‌پردازی قرآن تقلید کنند، با شیوهٔ نگارش ناجور درمی‌آید و آشفته و نابسامان جلوه می‌کند! آخر چگونه امکان دارد سخن‌پردازی آدمی از مقاصد و معانی به شیوهٔ قرآنی اداء مطلب کند؟ برای نمونه در این چنین مواردی:

﴿ وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ ـ بَغْياً وَ عَدْواً ـ حَتَّىٰ إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ... ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکریانش، برای ظلم و تعدّی، آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند، تا بدانجا که (گذرگاه دریا به هم آمد و آب از هر سو ایشان را دربر گرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید. (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم.

تا اینجا داستانی است که روایت می‌گردد... به دنبال آن بدون فاصله در صحنهٔ آماده و حاضر، خطابی درمی‌رسد و رو می‌کند:

﴿ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؟! فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً ﴾.

آیا اکنون (که مرگت فرارسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای

۱- راجع به این موضوع فصلهای کاملی را در کتاب «التصویر الفنی فی‌القرآن» نوشته‌ام و اختصاص داده‌ام.

می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی.

سپس سخن‌پردازی برمی‌گردد و در صحنهٔ حاضر و آماده‌ای پیروی می‌زند:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ﴾.

بیگمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدانها چنان که شاید و باید نمی‌نگرند).

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً. قُلِ اللهُ، شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ ﴾.

(ای پیغمبر! به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوّت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچ کس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). (أنعام/۱۹)

تا اینجا فرمانی رو می‌کند و پیغمبر ﷺ نیز دریافت می‌دارد... سپس ناگهان می‌بینیم که پیغمبر ﷺ از قوم خود می‌پرسد:

﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَةً أُخْرىٰ؟ ﴾.

آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟!

ناگهان برمی‌گردد تا دربارهٔ چیزی که از قوم خود پرسیده است ـ و بدو پاسخ هم داده‌اند ـ پیام آسمانی را در این باره دریافت دارد:

﴿ قُلْ: لاأَشْهَدُ. قُلْ إِنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ، وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ ﴾.

بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان که) انباز خدا می‌کنید بیزارم. (أنعام/۱۹)

همچنین بسان این نگرشهای مکرّری که در این چنین آیاتی آمده است:

﴿ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً... يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِاسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ... و قالَ أَوْلِياؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ، وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنا. قالَ: النّارُ مَثْواكُمْ خالِدِينَ فِيها إِلاّ ما شاءَ اللهُ، إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ... وَكَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ... يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي، وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا؟.. قالُوا: شَهِدْنا عَلىٰ أَنْفُسِنا، وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا، وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ... ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ ﴾.

(به یاد بیاور آن) روزی را که در آن همهٔ آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم (و خطاب به گناهکاران می‌گوئیم:) ای گروه جنّیان! شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. (بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنّیان با وسوسهٔ شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسهٔ ایشان دچار شهوات و لذّات زودگذر شدیم، تا آن‌گاه که مدّت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی. (هم اینک با کوله‌بار کفر و ضلال در پیشگاه ذوالجلال ایستاده‌ایم. وای بر ما! خداوند بدیشان) می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد. بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند). و همان‌گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به

خـاطر اعـمالی است کـه (در جـهان گـذران) انـجام می‌داده‌اند. (در آن روز خداوند بـدیشان مـی‌گوید:) ای جنّیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سـوی شما نیامدند و آیـات (کـتابهای آسـمانی) مـرا بـرایـتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کـوشیدید؟ در پـاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و مـا را از قیامت تـرساندند، ولی مـا ایشـان را تکـذیب کـردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد و (به خود مشغول داشت و امروز جـز اعـتراف چـاره‌ای نـدارنـد و) عـلیه خـود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مســتحقّ عـذاب جـاویدان و خـوفناک یـزدانـند). ایـن (ارســال رســل) بـه خـاطر آن است کـه پـروردگارت هـــیچگاه مـــردمان شـــهرها و آبـــادیها را بـــه ســـبب ستمهایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهـل آنـجا (بـه سبب نیامدن پیغمبران به میانشان و نبودن راهـنمایان و عـــدم تـــبلیغ مـبلّغان، از حـقّ غــافل و بــی‌خبر باشند. (انعام/۱۲۸-۱۳۱).

امثال این آیه‌ها در همهٔ قرآن فراوان است. این شیوه از شیوه‌های انسانها کاملاً متمایز و جدا است. اگر ممتاز و جدا نیست، کسی که می‌خواهد بستیزد و هماوردی کند بکوشد بدین‌گونه سخن‌پردازی کند و به تعبیر مطالب و مقاصد بپردازد. آن‌گاه سخن مـفهوم درسـتی را ارائـه دهد، سخنی که گذشته از داشتن معنی درست از زیبائی خوشایند، و از آهنگ و نـوای مـؤثّر و دلنشـین، و از هماهنگی و همنوائی کامل نیز بسان قـرآن بـرخـوردار باشد.

این برخی از گوشه‌های اعجاز سخن‌پردازی بود که نگاه گذرائی بدان داشتیم. اعجاز موضوعی، و قالب ربّانی متمایز قرآن از قالب بشری در آن هم بجای خود قابل توجّه است.

این قرآن سراسر هستی انسان را مخاطب قرار می‌دهد. یک بار هم ذهن انسان را به تنهائی مخاطب نمی‌سازد یک بار هـم دل انسـان را بـه تـنهائی مـخاطب قـرار نمی‌دهد. یک بار هم احساس و شعور آماده و شتابگر او را مخاطب نمی‌سازد. بـلکه هـمهٔ هسـتی انسـان را مخاطب قرار می‌دهد، و او را از کوتاه‌ترین راه مخاطب می‌سازد. هر زمان هم هستی انسان را مـخاطب قـرار می‌دهد، یکباره هـمهٔ دسـتگاه‌های گـیرنده و دریـافت وجود او را مخاطب می‌سازد... با این خطاب، تصویرها و تأثـیرها و تـطبیقهای هـمهٔ حـقائق مـوجود را در او برمی‌انگیزد و پدیدار می‌گرداند، به گـونه‌ای کـه هـیچ ابزار و وسیلهٔ دیگـری از ابـزارهـا و وسـیله‌هائی کـه انســانها در ســراســر تــاریخ خــود در اخـتیار دارنـد نمی‌توانند همچون تصویرها و تأثیرها و تطبیقهائی را با این چنین عمق و ژرفی، فراخـی و فـراگـیری، دقت و روشنی، و بدین طریقه و بدین شیوه، برانگیزد و پدیدار گرداند.

من در اینجا بندها و بخشهائی را از جـلد دوم کـتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی» را بـه امـانت مـی‌آورم، بندها و بخشهائی که به روشنگری این حقیقت کـمک می‌کند، در آنجا که از «برنامهٔ قرآنی در عرضه کـردن عناصر و لوازم جهان‌بینی اسلامی» بـه شکـل زیـبا و کامل و شامل و هماهنگ و همطراز، سخن مـی‌گوید. برجسته‌ترین ویژگیهای ایـن بـرنامه در عـرضه کـردن مطالب و مقاصد عبارت است از:

۱ـ این برنامه حقیقت را آن‌گونه که در جهان واقع وجود دارد به شیوه‌ای عرضه می‌کند که همهٔ جوانب و زوایا، و همهٔ پیوندها و ارتباط‌ها، و همهٔ مقتضیات و موجبات حقیقت را نمودار و آشکار می‌سازد... ایـن بـرنامه بـا تمام این فراگیری همچون حقیقتی را گـنگ و پـیچیده نمی‌گردانـد، و آن را در مـیان تـوده‌های ابـر پـوشیده نمی‌نماید! بلکه هستی انسان را در همهٔ سـطوحی کـه

دارد با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد[۱]... خداوند سبحان چون نسبت به بندگان مهربان است اصلاً نخواسته است که مردمان را با لوازم این جهان‌بینی یا درک و فهمی که از آن لوازم دارند مخاطب قرار دهد، و آن را آویزهٔ دانش پیشین ایشان گرداند... چرا که عقیده نخستین نیاز زندگی آنان است. جهان‌بینی‌ای که عقیده آن را در خردها و دلها پدید می‌آورد، همان چیزی است که شیوهٔ رفتار مردمان را با همهٔ هستی، و همچنین شیوهٔ گرایش آنان را برای یادگیری هر علم و دانشی و جستن هر آگاهی و معرفتی، تعیین می‌کند... بدین سبب است که یزدان منّان فهم و درک این عقیده را آویزهٔ دانش پیشین ننموده است. سبب دیگر هم این است که خدا می‌خواهد این جهان‌بینی که حقائق عقیده آن را پدید می‌آورد، اساس علم و دانش انسانها و آگاهی و معرفت ایشان گردد. چرا که این جهان‌بینی اساس اندیشهٔ ایشان و پایهٔ تفسیر آنان از جهان پیرامونشان، و از چیزهائی است که در جهان و در وجود خودشان می‌گذرد. این بدان خاطر است که علم و دانش ایشان و آگاهی و شناخت آنان بر پایهٔ بنیادین حقّ اطمینان‌بخشی قرار بگیرد که جز آن حقّ اطمینان‌بخش وجود ندارد. چون هرچه انسان دریافت می‌دارد و هرچه انسان بدان دسترسی پیدا می‌کند، اگر از غیر این منبع و سرچشمه باشد، آگاهی و شناخت «ظنّی» است و نتائج «احتمالی» است نه «قطعی». حتّی «علم تجربی» نیز این چنین است. زیرا روش علم تجربی قیاس است، نه استقراء و استقصاء.[۲] یعنی: علم تجربی حاصل سنجش و حدس و تخمین است، نه پیجوئی و پی‌بردن به تمام جزئیّات و کلّیّات اشیاء و به نهایت راز و رمز آنها رسیدن... برای انسان هم امکان ندارد در هر چیزی که تجربه می‌کند و می‌آزماید به نهایت آن برسد و تمام اسرار و رموز آن را بشناسد. اگر چنین بینگاریم که همهٔ سنجشها و برداشتها و احکام بشری به ظاهر صحیح است، علم تجربی این چنین است که گذشت! خلاصه نهایت کاری را که «علم» می‌کند این است که بر تعدادی از تجارب و آزمونها استوار و برجا می‌گردد، سپس از روی نتائج آنها به مقایسه و سنجش می‌پردازد. خود علم معترف است که نتائج حاصل از مقایسه و سنجش ظنّی و احتمالی است نه یقینی و قطعی... افزون بر این، هر آزمایش و آزمونی به گونهٔ جداگانه بر ترجیح یکی از «احتمالات» استوار است، نه این که قطعی و حتمی باشد... در این صورت، هیچ‌گونه علم یقینی‌ای که انسان بتواند بدان دسترسی پیدا کند وجود ندارد، مگر علمی که از سوی خدای بس دانا و بس آگاه برایشان بیاید. یعنی علمی که برای انسانها روایت کند آن که حقّ را روایت می‌کند، و او بهترین داوران و جداسازندگان درست از نادرست است.[۳]

۲ـ این برنامه از سائر برنامه‌ها ممتاز و جدا است در این که این برنامه از گسیختگی و پراکندگی پاک و به دور است، گسیختگی و پراکندگی‌ای که در همهٔ بررسیها و پژوهشهای «علمی» و در اندیشه‌های «فلسفی» و در پرتوهای «هنری» وجود دارد. برنامهٔ قرآنی از همهٔ جوانب و زوایای یک مسألهٔ «کلّی» زیبا و هماهنگ، یکجا سخن نمی‌گوید و بحث مستقلّی بدان اختصاص نمی‌دهد، آن‌گونه که شیوه‌های سخن‌پردازی و روشهای تعبیرات بشری است و در آنها یکجا و مستقلّ از مطلبی گفتگو می‌گردد و بدان خاتمه داده می‌شود. برنامهٔ قرآنی همهٔ جوانب و زوایای مطلبی را در روند متّصل و پیوسته‌ای عرضه می‌دارد، و در آن جهان دیدنی با جهان نادیدنی پیوند می‌خورد، و حقائق هستی و زندگی و انسان با حقیقت الوهیّت ارتباط پیدا

۱- سخن‌پردازی آدمیان نمی‌تواند همچون کاری را بکند. چه هر نویسنده‌ای سطح معیّنی را مخاطب خود می‌نماید، و دیگران نیز دست کم چیزی از آن فهم می‌کنند.

۲- قیاس: از کلّ به جزء پی بردن... استقراء: از جزء به کلّ پی بردن... استقصاء: به نهایت چیزی رسیدن و جزئیّات آن را شناختن... (مترجم)

۳- به همین خاطر است که هستی بشری این حقّ را دریافت می‌کند، و این حقّ سلطه و قدرتی بر او دارد که هر چیزی را که از سرچشمهٔ دیگری دریافت می‌کند همچون سلطه و قدرتی بر او ندارد... این هم از ناحیهٔ موضوعی یکی از اعجازهای قرآن است.

می‌کند، و دنیا با آخرت متّصل می‌گردد، و زندگی مردمان بر روی این خاکدان با زندگی فرشتگان در آسمان گره می‌خورد، با شیوه و روشی که همگامی و همطرازی با آن یا تقلید کردن از آن ناممکن است زیرا شیوه و روش بشری وقتی که بخواهد در این زمینه به تقلید کردن از اسلوب قرآنی بپردازد، حقائق در آن آمیزهٔ همدیگر می‌گردد و نابسامان و پیچیده می‌شود، و روشن و معیّن و هماهنگ جلوه‌گر نمی‌آید، آن‌گونه که در برنامهٔ قرآنی جلوه‌گر و آشکار است.

این اتّصال و ارتباط به هنگام عرضه کردن حقائق چندی در یک روند قرآنی، فرق پیدا می‌کند. در موردی شاید بر یک چیزی تکیه شود، و در مورد دیگری بر چیز دیگری. اما با وجود اختلاف موارد و تکیه بر چیزهای گوناگون همیشه این اتّصال و ارتباط پیدا و هویدا است. مثلاً وقتی که در جائی از روند قرآنی تکیه می‌شود بر آشنا کردن مردمان با یزدان راستین خودشان، این حقیقت بزرگ جلوه‌گر می‌آید در آثار قدرت الهی کارآ در هستی و زندگی و انسان، و در جهان ناپیدا و پیدا به‌طور یکسان... و وقتی که در جای دیگری تکیه می‌شود بر آشنائی با حقیقت هستی، پیوند میان «حقیقت الوهیّت» و «حقیقت هستی» جلوه‌گر می‌آید، و روند قرآنی اغلب به حقیقت زندگی و زندگان می‌گراید، و به سنن و قوانین الهی در هستی و زندگی می‌پردازد... و وقتی که بر «حقیقت انسان» تکیه می‌شود، ارتباط آن با حقیقت الوهیّت و با جهان و زندگان، و همچنین با جهان ناپیدا و جهان پیدا یکسان جلوه‌گر می‌شود... و وقتی که تکیه بر سرای آخرت است، از زندگی دنیا یاد می‌شود، و آن جهان و این جهان با خدا و با سائر حقائق دیگر پیوند پیدا می‌کند... و وقتی که تکیه بر مسائل زندگی دنیا است باز هم کار به همین منوال است... و دیگر چیزهائی که در عرضهٔ روشن و در نشانه‌ها و سیماهای آشکار قرآن، مورد گفتگو قرار می‌گیرد...

۳ـ این برنامهٔ قرآنی ـ گذشته از پیوند همهٔ جوانب و زوایای «حقیقت» و هماهنگی و همآوائی موجود در آن ـ در یک مسأله به هر جانب و زاویه‌ای جایگاهی می‌دهد که درست ارزش حقیقی خود را در ترازوی خدا دارد ـ ترازوی خدا هم ترازو است و بس ـ بدین خاطر «حقیقت الوهیّت» و ویژگیهای آن، و مسألهٔ «الوهیّت و عبودیّت» برجسته و چیره و فراگیر جلوه‌گر می‌گردد، تا آنجا که این چنین به نظر می‌آید که آشنا کردن با این حقیقت و جلوه‌گر ساختن این مسأله، موضوع اساسی و بنیادین قرآن است[1]... حقیقت جهان ناپیدا، از جمله قضا و قدر و سرای آخرت، گسترهٔ چشمگیری را دربر می‌گیرد. پس از آن حقیقت انسان، و حقیقت جهان، و حقیقت زندگی، گستره‌های فراخ و قابل توجّهی را به خود اختصاص می‌دهد که همطراز و همسنگ با این حقائق در دنیای واقعیّت است... بدین منوال در برنامهٔ قرآنی حقیقتی از حقائق با یکدیگر آمیخته نمی‌گردد، و بدون توجّه رها نمی‌شود، و در صحنهٔ کلّی‌ای که در آن این حقائق نموده می‌شود نشانه‌ها و سیماهای آن هدر نمی‌رود و نادیده گرفته نمی‌شود... همچنین در خود جهان‌بینی اسلامی این حقائق برخی بر بعضی سرکشی نمی‌کند، همان‌گونه که در جلد اوّل کتاب: «التصور الاسلامی و مقوماته» در فصل: «التوازن» یعنی هماهنگی بیان داشته‌ایم در برنامهٔ قرآنی، شگفت از جهان مادی و محسوس، و شگرف از قوانین آن، و تعجّب از هماهنگی میان اجزاء و قوانین آن، به پرستش طبیعت و جهان منتهی نمی‌گردد ـ چرا که در قدیم و جدید پدیده‌ها و اشیاء طبیعت مورد پرستش قرار گرفته است ـ و در برنامهٔ قرآنی شگفت‌زده شدن از عظمت حیات و راهیابی جانداران به وظائف و اعمال خود، و هماهنگی آنها با همنوعان خودشان و با محیط دنیای اطراف خودشان، به پرستش طبیعت نمی‌انجامد ـ همان‌گونه که پیروان مکتب ناتوریسم یا طبیعت‌پرستی

۱- قبلاً در تفسیر همین سوره راز این عنایت الهی را بیان کردیم و گفتیم که چرا عنایت یزدانی این همه متوجّه پیاده کردن این حقیقت و جلوه‌گر ساختن این مسأله است. مراجعه شود به صفحهٔ ۱۷۵۲ تا صفحهٔ ۱۷۵۵ جزء یازدهم.

چنین می‌کنند و به چنین کاری گرفتار آمده‌اند... در برنامهٔ قرآنی شگفت‌زده شدن از انسان، و منحصر بودن انسان به ویژگیهائی که دارد و به استعدادهائی که در سرشت او نهفته است، و این استعدادها با جهان هستی در سازش و کنش است، کار به شکلی از اشکال به پرستش انسان یا پرستش عقل نمی‌انجامد، بدان‌گونه که به طور کلّی پیروان مکتبهای ایده‌آلیسم یا آرمانگرا کارشان بدانجا کشیده است... تعظیم و تکریم حقیقت ذات خدا نیز در برنامهٔ قرآنی به انکار وجود جهان مادی یا تحقیر آن و یا تحقیر خود انسان نمی‌انجامد، آن‌گونه که در مکتبهای هندی و بودائی و مسیحی تحریف شده، کار بدان انجامیده است... همچنان که این هماهنگی، قالب خود جهان‌بینی اسلامی است، قالب برنامهٔ قرآنی در عرضه کردن عناصر این جهان‌بینی و حقائقی نیز هست که برنامهٔ قرآنی بر آنها استوار می‌گردد به گونه‌ای که همهٔ آن حقائق در صحنهٔ مخصوصی آشکار و نمودار می‌شود که برنامهٔ قرآنی در یک روند قرآنی مسأله‌ای را به تصویر می‌کشد. این هم یک ویژگی قرآنی است و سخن‌پردازی بشری از عهدهٔ آن برنمی‌آید و توان آن را ندارد.

۴ـ برنامهٔ قرآنی با سرزندگی جوشان و مؤثّر و الهامگرانه‌ای که دارد، و با دقّت و تبیین و تعیین قاطعانه‌ای که در آن به کمال است، بدان‌گونه که به حقائق سرزندگی و آوا و نوا و زیبائی و دلربائی می‌بخشد، نه برنامهٔ بشری در عرضهٔ مطالب، و نه اسلوب بشری در تعبیر مقاصد، به منزلت آن می‌رسد. گذشته از این، در عین حال مطالب را با دقّت شگفتی، و تبیین و تعیین شگرفی عرضه می‌دارد، و در آن دقّت بر سرزندگی و زیبائی نمی‌چربد و ظلم نمی‌کند، و تبیین و تعیین نیز بر آوا و نوا و زیبائی و دل‌انگیزی جور و ستم روا نمی‌دارد.

ما انسانها با اسلوب بشری خویش نمی‌توانیم سیماها و نمادهای برنامهٔ قرآنی را توصیف کنیم، و آن‌گونه که هست مزهٔ این برنامه را بچشیم و به ژرفا و فراخنای آن برسیم. همچنین ما نمی‌توانیم با این همه بحث و بررسی دربارهٔ «ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی و عناصر آن» به چیزی دسترسی پیدا کنیم که قرآن در این زمینه بدان دسترسی پیدا کرده است...

ما تلاش نمی‌کنیم که بحث و فحص را به مردمان تقدیم داریم مگر بدان خاطر که ایشان از قرآن دور افتاده‌اند، به سبب دور افتادنشان از زندگی در فضائی که قرآن در آن نازل می‌گردید، و با شرائط و ظروفی زندگی نمی‌کنند که قرآن در لابلای آنها فرود می‌آمده است، و به تلاشها و پویشهائی نمی‌پردازند که کسانی بدانها دست می‌یازیدند و رنجها و دشواریهای آنها را به جان می‌خریدند که قرآن بر ایشان نازل می‌گردید و آنان در آن زمان جامعهٔ اسلامی را در رویاروئی با همهٔ این شرائط و ظروف پی می‌افکندند و می‌ساختند. به سبب همین چیزها است که مردمان نمی‌توانند مزهٔ خود برنامهٔ قرآنی را بچشند، و از ویژگیها و طعمهای برنامهٔ قرآنی برخوردار شوند و لذّت ببرند... (پایان گلچینها).

قرآن گاهی حقائق عقیده را در جولانگاه‌هائی پیش می‌کشد که به اندیشهٔ انسانها به‌طور عادی نمی‌گذرد و مرغ خیال در آنجا به پرواز درنمی‌آید، زیرا چنان جولانگاه‌هائی در گسترهٔ سرشتی نیست که آدمیان به‌طور عادی در آن پهنه اندیشه را به تاخت درببیاورند یا بدین شکل و شیوه بدانجا نگاهی بیندازند.

از جملهٔ این چیزها، چیزی است که در سورهٔ انعام دربارهٔ به تصویر کشیدن علم خدا و جولانگاه‌های آن آمده است:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ، وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا، وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ، وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرونمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ

دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فروافتد، مگر این که (خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. (انعام/۵۹)

این چیزهائی که با این گستردگی مطرح می‌شود، اعم از آنهائی که پیدا یا ناپیدا هستند، از جملهٔ چیزهائی نیستند که اندیشهٔ بشری بدین‌گونه بدانها بپردازد و در جولانگاه‌های آنها به گشت و گذار مشغول شود و در آنجاها بیاید و برود، بدان هنگام که اندیشه می‌خواهد فراگیری دانش را به تصویر بزند، هر اندازه هم در کار به تصویر کشیدن این فراگیری وقت صرف کند. اگر اندیشهٔ انسان بخواهد فراگیری دانش را به تصویر بزند، به جهتها و سمتهای دیگری رو می‌کند که متناسب با کوششها و گرایشهای انسان، و سازگار با سرشت تصوّرات او باشد... این همان چیزی است که ما قبلاً هنگام تفسیر این آیه در جزء هفتم گفته‌ایم:[1]

«از هر زاویه‌ای بدین آیهٔ کوتاه نظر بیندازیم و آن را وارانداز سازیم، این اعجاز را خواهیم دید، اعجازی که سرچشمهٔ این قرآن را فریاد می‌دارد.

اگر از ناحیهٔ موضوعی بدین آیه بنگریم، قاطعانه پیش از هر چیز خواهیم گفت: این کلام، سخن انسان نیست و انسان چنین چیزی را نمی‌گوید. این کلام دارای اسلوب و شیوهٔ بشری نیست. اندیشهٔ انسان وقتی که دربارهٔ همچون موضوعی سخن می‌گوید، موضوع فراگیری دانش و احاطهٔ آن، به چنین آفاق و کرانه‌هائی سر نمی‌زند ... طرحهای اندیشهٔ بشری و تلاشها و پویائیهای آن در این جولانگاه دارای شکل و قالب دیگری است و از حدود و ثغور خاصّ خود برخوردار است. انسان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که دارد و با آنها از مسائل و مطالب تعبیر می‌کند، از جولانگاه‌ها و گستره‌های تلاش و کوشش خود آنها را برمی‌گیرد... نیروی اندیشهٔ بشری کی به بررسی و وارسی و شمارش و سرشماری برگهائی می‌پردازد که از درختان در همهٔ نواحی کرهٔ زمین فرومی‌ریزد؟ پیش از هر چیز این مسأله به ذهن کسی خطور و گذر نمی‌کند. به ذهن او نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند که به دنبال این همه برگ روان گردد و آنها را در همهٔ نواحی کرهٔ زمین شمارش کند. گذشته از این، به دل او نمی‌گذرد که بدین سو رو کند و از دانش فراگیر بدین‌گونه تعبیر نماید. برگهائی که فرومی‌افتد تنها پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر کرده و سخن بگوید.

آخر انسان کی اندیشه‌اش متوجّه هر دانه‌ای می‌گردد که در تاریکیهای زمین نهان می‌گردد؟ نهایت کاری که آدمیزادگان بتوانند متوجّه آن گردند دانه‌هائی است که خودشان آنها را در داخل زمین نهان می‌دارند و چشم به راه روئیدن آن می‌مانند... اما دنبال کردن و پائیدن همهٔ دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین پنهان باشد، چیزی است که گمان نمی‌رود انسانها بدان اهتمام ورزند و بودن آنها را از مدّ نظر بگذرانند و از دانش فراگیر با وجود آنها مثال بزنند. چنین دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین نهان و پنهانند، مثال زدن بدانها تنها کار پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر نماید و سخن بگوید و بس! کجا اندیشهٔ بشری بدین گستره قد می‌کشد:

﴿ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ ﴾.

هیچ چیز تری و هیچ چیز خشکی نیست....

نهایت چیزی که اندیشهٔ بشری بدان برسد و بپردازد سود بردن از چیزهای تر و خشکی است که در دسترس انسانها است... سخن گفتن از آن هم به عنوان یک دلیل علمی شاملی، در روال و رفتار انسانها مرسوم نیست و در تعبیرات آدمیان نیز نمی‌گنجد! هر چیز تری و هر چیز خشکی را تنها آفریدگار می‌تواند برشمارد و سرشماری فرماید، و فقط و فقط کردگار می‌تواند آنها را به رشتهٔ سخن کشد و از آنها تعبیر نماید!

به اندیشهٔ انسان نمی‌رسد: هر برگی که فرومی‌افتد، و

۱- مراجعه شود به جلد چهارم، صفحات ۴۸۵-۴۸۸ ... (مترجم)

هر دانه‌ای که نهان و پنهان می‌گردد، و هر چیز تری و هر چیز خشکی، در کتاب روشنی و در دفتر محفوظی نگاهداری و بایگانی می‌شود!.. مردمان را با این چه کار؟ اصلاً چنین چیزی برای ایشان چه سودی دارد؟ چرا باید به نگارش آن بپردازند؟ تنها کسی به سرشماری و نگارش آن می‌پردازد که مالک آن است، آن کسی که چیزی در ملک و مملکت او از نگاه و دانشش نهان و برکنار نمی‌ماند... کوچک، همچون بزرگ، ناچیز بسان مهم، پنهان بسان آشکار، مجهول همچون معلوم، و دور همگون نزدیک است...

این صحنهٔ همه‌جا گستر، فراگیر، ژرف، و دل‌انگیز... صحنهٔ برگهائی که از همهٔ درختان زمین فرومی‌افتند، و دانه‌هائی که در لابلاها و شیارهای همه جای زمین نهان می‌گردند، و هر چیز تر یا خشکی که در کرانه‌های سراسر زمین قرار دارند، صحنه‌ای بشمار است که اندیشه و توجّه بشری بدان نمی‌گراید و میل نمی‌کند، و چشم آدمیزاد آن را نمی‌بیند، و از دیدگاه انسان نهان بوده، و دیده بدان نمی‌پردازد... این صحنه‌ای است که هر گوشه‌ای از آن تنها برای دانش یزدان پنهان و هویدا است و بس. یزدان بزرگواری که ناظر بر همه چیز جهان است، و آگاه از این و از آن، و محیط بر همه چیز و همگان است! همه چیز را می‌پاید و محافظت می‌نماید، اراده و مشیّت و قضا و قدر او به همه چیز تعلّق می‌گیرد: کوچک باشد یا بزرگ، حقیر باشد یا عظیم، ناپیدا باشد یا پیدا، مجهول باشد یا معلوم، دور باشد یا نزدیک... همهٔ اینها برای او یکسان است و در برابر دانش مطلق او نمایان است! کسانی که اهل فهم و شعورند و با دانش و بینش و تعبیرات و تفسیرات انسانها سروکار دارند، حدود و ثغور اندیشهٔ بشری را خوب می‌شناسند، و دائرهٔ تعبیر و بیان انسانها را هم خوب درک و فهم می‌کنند. این چنین مردمان آگاهی، از روی تجارب بشری خود می‌دانند که همچون صحنه‌ای بر پردهٔ دل آدمیزاد نمی‌افتد و به ذهن او نمی‌گذرد، و همچون تعبیری نیز بدو دست نمی‌دهد و برای وی میسّر نمی‌شود... کسانی که در این باره به ستیز می‌نشینند، بر آنان لازم است که همهٔ سخنان انسانها را بنگرند و ببینند، تا برایشان مشخّص و آشکار گردد که مردمان بدین‌سو نگرائیده‌اند و چنین راهی را نپوئیده‌اند.

این آیه و آیه‌های همسان این آیه در قرآن کریم، به تنهائی می‌رسانند که منبع و سرچشمهٔ این کتاب بزرگوار چیست و کیست.

هنگامی که از زاویهٔ هنری هم به تعبیر قرآنی همچون آیه‌هائی می‌نگریم، افقهائی از زیبائی و هماهنگی را می‌بینیم، که کارهای مردمان، در این سطح والا، بی‌بهره از آنها و ناآشنا بدانها است.

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

این بند، فاصله‌ها و افقها و ژرفاهائی است در «مجهول» و ناپیدای مطلق که در زمان و مکان، و در گذشته و حال و آینده، و در حوادث حیات و تصوّرات وجدان، ریشه دوانده‌اند، و به دامان لامتناهی خزیده‌اند!

﴿ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ﴾.

خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است.

این بند، فاصله‌ها و افقها و ژرفاهائی است که در «منظور» و دیدنی، آن هم در سطح و گسترهٔ فراخی و در فراگیری گسترده‌ای که دارد آن بخش از فاصله‌ها و افقها و ژرفاهای جهان ناپیدا و پوشیده‌ای که متناسب با جهان پیدا و هویدا است.

﴿ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا ﴾.

هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرونمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است.

این بخش، حرکت موت و فنا، و حرکت سقوط و هبوط، از بالا به پائین، و از زندگی به پراکندگی، و از بودن به فرسودن است.

﴿ وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ ﴾.

هیچ دانه‌ای نیست در تاریکیهای زمین....

این بخش نیز بیانگر حرکت سر بر زدن و رشد نمودن است. بردمیدن و بالیدنی است که از ژرفاهای درون به پهنای بیرون، و از پنهان شدن و آرمیدن به جوشیدن و جهیدن، منتهی می‌گردد.

﴿ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ﴾.

هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فروافتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

این بند نیز بیانگر عمومیّت فراگیری است که زندگی و مرگ، و شکفتن و پژمردن هر موجود زنده‌ای را به‌طور کلّی دربر می‌گیرد.

چه کسی است که این روند و روش را پدید می‌آورد؟ چه کسی است که این هماهنگی و زیبائی را می‌آفریند؟ چه کسی است که هم این و هم آن را در همچون آیهٔ کوتاهی می‌گنجاند و می‌نمایاند؟... راستی آن کیست؟ مگرجز یزدان کس دیگری شایان این میدان است».

همچنین است این آیهٔ دیگری که دربارهٔ فراگیری علم خدا است:

﴿ يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ، وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا، وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ، وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا، وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴾.

می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود، و آنچه را که از آن خارج می‌شود، و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید، و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود، و او مهربان و بخشاینده است. (سبأ/۲)

انسان در برابر این گستره‌ای می‌ایستد که با واژه‌های اندکی به تصویر کشیده شده است. ناگهان خویشتن را در برابر چیزهای فراوان سرسام‌آوری می‌بیند، و حرکتها، حجمها، شکلها، سیماها، معنیها، قواره‌ها و غیره در جلو چشمانش رژه می‌روند، بدان اندازه که نیروی خیال در وراندازی آنها درمی‌مانند و حتماً نمی‌توانند پیجوئی و سرشماری کنند!

چه چیزهائی که در همین یک لحظه به زمین فرومی‌روند؟ چه چیزهائی که در همین یک لحظه از زمین بیرون می‌آیند؟ چه چیزهائی که در همین یک لحظه از آسمان پائین می‌آیند؟ چه چیزهائی که در همین یک لحظه به سوی آسمان بالا می‌روند؟

چه چیزها که به زمین فرومی‌رود؟ چه اندازه دانه‌هائی که در اطراف و اکناف زمین پنهان می‌شود یا پنهان کرده می‌شود؟ چه اندازه کرمها و حشره‌ها و پشّه‌ها و مگسها و خزنده‌هائی که در نواحی فراخ زمین به زمین فرومی‌روند؟ چه اندازه قطره‌های آبها و ذرّه‌های گازها و پرتوهای برقها در اطراف و اکناف وسیع زمین به زمین می‌روند و آمیزهٔ آن می‌شوند؟ چه اندازه و چه مقدار چیزهائی که به زمین داخل می‌شوند، در حالی چشم بیدار خدا ایشان را می‌پاید؟!

چه چیزهای زیادی که از زمین بیرون می‌آید؟ چه اندازه گیاهانی که برمی‌دمند؟ چقدر چشمه‌هائی که برمی‌جوشند و فوران می‌کنند؟ چه اندازه آتشفشانیهائی که منفجر می‌شوند و بیرون می‌جهند؟ چه اندازه گازهائی که بالا می‌روند؟ چه اندازه نهانیهائی که آشکار می‌گردند؟ چه اندازه حشره‌هائی که از سوراخها و لانه‌های خود بیرون می‌آیند؟ و چه اندازه و چه مقدار از چیزهائی که دیده می‌شود، و از چیزهائی که دیده نمی‌شود، و انسانها آنها را می‌شناسند یا می‌بینند، و از چیزهائی که انسانها آنها را با وجود فراوانی نمی‌شناسند یا نمی‌بینند؟

چه چیزهائی که از آسمان پائین می‌آید؟ چه اندازه قطره‌های باران فرومی‌ریزد؟ چه‌قدر شهابها و آذرخشهائی که می‌درخشد و دل فضای ظلمانی و جو را می‌سوزاند و بدن شیاطین متمرّد را سوراخ سوراخ می‌کند؟ چه اندازه اشعّه و پرتوهای سوزاننده‌ای که فرود می‌آید؟ چه اندازه نورهای منوّری؟ چه اندازه قضا و قدری که مقرّر و اجراء می‌گردد؟ چه رحمتهای فراوانی که هستی را فرامی‌گیرد و برخی از بندگان را دربر می‌گیرد؟ چه اندازه رزقها و روزیهائی که یزدان برای بعضی از بندگانش مقدّر می‌فرماید و بسط و

توسعه می‌دهد؟.. و چه اندازه و چه‌قدر چیزهائی که وجود دارد و جز خدا کسی نمی‌تواند آنها را سرشماری کند؟

چه اندازه چیزهائی که به سوی آسمان بالا می‌رود؟ چه اندازه نَفَسهائی که از گیاهان و حیوانها و انسانها و موجودات دیگری که مردمان با آنها آشنائی ندارند بالا می‌رود؟ چه دعاها و لابه‌هائی که آشکارا یا نهان در پیشگاه یزدان می‌شود و جز خدا در آن بالا بالاها کسی آنها را نمی‌شنود؟

چه روحهائی که از آفریده‌هائی که می‌شناسیم و از پدیده‌هائی که نمی‌شناسیم می‌میرد و برگرفته می‌شود؟ چه فرشتگان زیادی که به فرمان جبرئیل بالا می‌روند؟ چه روحهای فراوانی که در ملکوت آسمانها به پرواز درمی‌آیند و جز خدا کسی از آنها آگاه نیست؟

چه ذرّات بخار فراوانی که از دریاها، و چه ذرّات بسیاری که از گازهای اجسام برمی‌خیزد و بالا می‌رود؟ و چه اندازه و چه‌قدر چیزهائی که وجود دارد و جز خدا کسی از وضع آنها اطّلاع ندارد؟!

بلی چه اندازه و چه‌قدر در یک لحظه صورت می‌پذیرد؟ مگر دانش و آگاهی و شمارش و سرشماری انسانها نسبت به چیزهائی که در این یک لحظه می‌گذرد تا به کجا است؟ اگر انسانها عمر دراز خود را صرف شمارش و سرشماری چیزهائی کنند که در همین یک لحظه می‌گذرد آیا می‌توانند از عهدهٔ شمردن و سرشماری کردن همهٔ آنها برآیند؟.. تنها این علم کامل و مطلق و دقیق و ژرف و شگفت و شگرف خدا است که محیط بر همهٔ چیزهائی است که در هر مکانی و در هر زمانی بوده و خواهد بود و گذشته است و می‌گذرد... هر دلی و هرآنچه از نیّات و خاطره‌ها و حرکات و سکنات در آن می‌گذرد، زیر نظر و نظارت خدا است، و خدا با وجود این، عیبها را می‌پوشاند و آنها را می‌بخشاید:

﴿ وَ هُوَ ٱلرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴾.

و او مهربان و بخشاینده است.

آیهٔ یگانه‌ای از قرآن همچون این آیه بیانگر این است که قرآن سخن انسان نیست. چه این‌گونه اندیشهٔ جهانی به‌طور طبیعی بر دل انسان نمی‌گذرد، و هیچ انگیزه‌ای در سرشت انسان پدیدار نمی‌آید که همچون تصوّری را بر صفحهٔ دل او نمودار سازد. همسان چنین پسودهٔ یگانه‌ای که بتواند بر همهٔ این گستره احاطه پیدا کند و این همه چیز را به تصویر کشد، آشکارا ساختار خدا در آن جلوه‌گر است و خدائی آن را فرموده است که آفریدگار جهان و جهانیان است. کاملاً هم پیدا است که ساختارهای بندگان با ساختار یزدان سبحان همسان و همگون نخواهد بود.

همچنین قالب سخن الهی در این قرآن آشکار و نمایان است در شیوهٔ استدلال قرآنی با چیزها و رخدادهائی که برانگیزنده‌اند و در ظاهر کوچک جلوه‌گر می‌آیند، اما درحقیقت بزرگ و سترگ هستند و با موضوع بزرگ و سترگی تناسب دارند که مورد استدلال قرار می‌گیرد... همان‌گونه که در این فرموده‌های خداوند بزرگوار پیدا است:

﴿ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلاَ تُصَدِّقُونَ! أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِيمَا لاَ تَعْلَمُونَ. وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ الْأُولَىٰ، فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ! ﴾.

ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوبارهٔ خود را از خاک) نباید تصدیق و باور کنید؟ آیا دربارهٔ نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقّت کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدّر و معیّن ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما به در نمی‌رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم، و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم. شما که پیدایش

نخستین (این جهان را دیده‌اید، و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟). (واقعه/۵۷-۶۲)

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ؟ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجاً، فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ! ﴾.

آیا هیچ دربارهٔ آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پائین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟. (واقعه/۶۸-۷۰)

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ؟ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾.

آیا هیچ دربارهٔ آتشی که برمی‌افروزید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما، در آغاز این آتش را پدیدار کرده‌اید، یا این که ما پدیدآورندگان آن هستیم؟ ما آن را وسیلهٔ یادآوری (قدرت خدا) و وسیلهٔ زندگی اقویاء و فقراء نموده‌ایم. حال که چنین است، نام پروردگار بزرگوار خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز). (واقعه/۷۱-۷۴)

این قرآن از چیزهائی که مردمان بدان عادت گرفته‌اند، و از رخدادهائی که برایشان تکرار می‌شود، مسائل جهانی بزرگی را می‌سازد، و در آنها از قوانین الهی موجود در گسترهٔ هستی پرده برمی‌دارد، و در پرتو آنها عقیدهٔ سترگی و جهان‌بینی کاملی را برای این هستی پدید می‌آورد. همچنین از آنها برنامه‌ای برای نگرش و اندیشه، و زندگی‌ای برای جانها و دلها، و بیداری‌ای در ذهنها و شعورها پدید می‌آورد، بیداری‌ای دربارهٔ نماها و نمادهای این هستی‌ای که بامدادان و شامگاهان و هر دم و آن به مردمان می‌نگرد و آنان از آن غافل هستند، و بیداری‌ای دربارهٔ وجود خودشان و عجائب و خوارقی که در وجودشان می‌گذرد.

قرآن مردمان را به رخدادهای خارق‌العاده‌ای که به ندرت پیش می‌آید، و به معجزه‌های ویژهٔ قابل شمارش، وانمی‌گذارد و نمی‌سپارد. همچنین قرآن مردمان را مکلّف نمی‌سازد و وادار نمی‌گرداند به این که به دنبال خوارق و معجزات و نشانه‌ها و دلائلی بروند که دور از خودشان، و فراتر از عادات و اعمال زندگیشان، و بالاتر از ظواهر جهانی نزدیک به خودشان و چیزهائی باشد که برای آنان معروف و مشهور است... قرآن مردمان را به میان فلسفه‌های پیچیده، یا مشکلات دشوار عقلانی، و یا آزمونهای علمی‌ای نمی‌کشاند که هرکسی بدانها توان دسترسی و قدرت دستیابی ندارد... تا بدین وسیله عقیده‌ای در اندرونشان پدید آورد، و جهان‌بینی‌ای دربارهٔ جهان و زندگی بدیشان بخشد که بر همچون عقیده‌ای استوار و پایدار باشد.

خودشان ساختار یزدانند. ظواهر جهان پیرامونشان از نوآوریهای قدرت یزدان است. معجزه در هر چیزی نهفته است که دست خدا آن را از نیستی به هستی آورده است. این قرآن هم قرآن خدا است، بدین خاطر است که یزدان مردمان را به سوی معجزاتی می‌خواند که نهان در خودشان است، و پراکنده در جهان پیرامونشان است. ایشان را به سوی خوارقی می‌خواند که معروف و مشهور برای خودشان است. آنها را می‌بینند و حقیقت اعجاز نهفته در آنها را احساس نمی‌کنند. زیرا آنان براثر طول الفت بدانها از موارد اعجاز نهفته در آنها غافل گردیده‌اند. یزدان ایشان را به سوی آنها می‌خواند تا چشمهایشان را به سوی آنها بگشاید، و چشمانشان راز بزرگ نهان در آنها را ببیند و بدان پی ببرد، راز قدرت آفریدگاری که همه چیز را از نیستی به هستی آورده است، و راز یگانگی منحصر به فرد، و راز قانونگذار ازلی‌ای که دست‌اندرکار وجودشان و هستی پیرامونشان است، و دلائل ایمان را و براهین عقیده را در سراپای وجودشان پخش و پراکنده می‌گرداند، یا به تعبیر دقیق‌تر دلائل و براهین را

در سرشتشان بیدار می‌نماید.
قرآن با این شیوه و روند به پیش می‌رود، بدان هنگام که نشانه‌های قدرت هستی‌بخش را در آفرینش انسانها، زراعتی که خودشان می‌کارند، آبی که می‌نوشند، و آتشی که برمی‌افروزند بدیشان نشان می‌دهد. اینها ساده‌ترین چیزهائی هستند که در امور زندگی با آنها انس و الفت دارند. همچنین قرآن لحظهٔ پایانی را برایشان به تصویر می‌کشد، آن لحظه‌ای که زندگی بر این کرهٔ زمین پایان می‌گیرد و سرآغاز زندگی جهان آخرت درمی‌رسد. آن لحظه‌ای که هرکسی با آن رویاروی می‌شود، و در آن هر حیله و نیرنگی بی‌فائده بوده و هیچ تلاش و کوششی چاره‌ساز نیست. زمانی است که زندگان رو در روی آفریدگار جهان، یعنی قدرت مطلقهٔ متصرّف در کار و بار کیهان برای دادگاهی می‌ایستند و فرصت هیچ تلاش و کوششی نمانده است و کار از کار گذشته است! جایگاهی است که در آن همهٔ روبندها برمی‌افتد و همهٔ پرده‌ها کنار می‌رود، و همهٔ بهانه‌ها و علت‌تراشیها پوچ و بی‌اثر می‌گردد.
شیوهٔ قرآن در مخاطب قرار دادن فطرت انسان، خودش بیانگر سرچشمهٔ قرآن است... این سرچشمه، همان سرچشمه‌ای است که جهان از آن بردمیده و برجوشیده است. طرز ساختار قرآن، طرز ساختار جهان است. هر سلول و یاخته‌ای گمان می‌رود که مادهٔ ساختار حیات است... خود اتم با وجود کوچکی معجزه است. خود سلول با وجود ناچیزی نشانه‌ای برای خداشناسی است... خدا در قرآن از ساده‌ترین چیزهائی که مردمان به‌طور عادی آنها را می‌بینند، مادهٔ ساختار بزرگترین عقیدهٔ دینی و فراگیرترین و فراخ‌ترین جهان‌بینی جهانی می‌گرداند... چیزهائی که دیده می‌شوند و هر انسانی آنها را تجربه می‌کند و در دسترس دارد. از قبیل: تولید نسل، زراعت، آب، آتش، مردن... چه کسی است که بر این خاکدان زمین، این دیدنیها را در دسترس نداشته باشد و آنها را وارانداز نکند؟ کدام ساکن غاری است که پیدایش زندگی جنینی، پیدایش زندگی نباتی، جایگاه فروافتادن آب، اجاق آتش، و لحظهٔ مرگ را ندیده باشد؟.. از این دیدنیهائی که هر انسانی آنها را دیده است قرآن عقیده را بنیاد می‌نهد، چراکه قرآن هر انسانی را در هر محیطی مخاطب قرار می‌دهد... این دیدنیهای معمولی و ساده، بزرگ‌ترین حقائق جهانی، و سترگ‌ترین اسرار ربّانی هستند. این چیزها با وجود معمولی و ساده بودن فطرت هر انسانی را مخاطب قرار می‌دهد، و درحقیقت موضوع پژوهش فرزانه‌ترین فرزانگان تا پایان روزگاران جهان است.
بیش از این نمی‌توانیم دربارهٔ سرشت «این قرآن» سخن بگوئیم، سرشتی که دالّ بر سرچشمهٔ قرآن است. این اندازه بس و بسنده است و لازم است به سوی روند سوره برگردیم...
خداوند بزرگ راست فرموده است:
﴿ وَ مَا كَانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللهِ... ﴾.
این قرآن از سوی غیر خدا، (چه محمّد و چه احبار و چه دیگر مردمان ساخته و پرداخته نشده است.
﴿ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.
آیا آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خودش ساخته و پرداخته و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: (اگر چنین است و قرآن ساختهٔ بشر است) شما یک سورهٔ همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هرکسی را که می‌خواهید بجز خدا فراخوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید (که قرآن را من ساخته و پرداخته‌ام).
روند قرآنی پس از این مبارزه‌طلبی از جدل دست می‌کشد تا بیان دارد که آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و ایشان دربارهٔ چیزی داوری می‌نمایند و حکم صادر می‌کنند که از آن اطّلاع و آگاهی ندارند. قضاوتی که انجام می‌شود و حکمی که صادر می‌گردد باید اطّلاع و آگاهی بر آن سبقت و پیشی بگیرد، و تنها بر هوا و هوس یا ظنّ و گمان تکیه نداشته باشد. چیزی که آنان در اینجا دربارهٔ آن داوری کرده‌اند و حکم

صادر نموده‌اند وحی قرآن و صدق وعد و وعیدی است که در آن است. ایشان اینها را دروغ نامیده‌اند، در حالی که اطّلاع و آگاهی ندارند و دروغ نامیدنشان بر علم و دانش متّکی نیست، و معنی و تفسیر واقعی قرآن و مآل سخن آن برایشان روشن نگردیده است:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾.

بلکه آنان چیزی را تکذیب می‌کنند که اصلاً آگاهی از آن ندارند و واقعیّت آن برای ایشان روشن نشده است. (مگر این صحیح است که انسان چیزی را تکذیب کند که دربارهٔ آن نیندیشیده و آن را مورد مطالعهٔ دقیق قرار نداده و موضوعات آن را نفهمیده است؟!).

کارشان در این امر بسان کار تکذیب‌کنندگان پیشینِ قبل از ایشان است، آن ستمگرانی که برای پروردگارشان انباز قرار می‌دهند. پس باید هرکسی که اندیشمند است بیندیشد و وارسی کند که سرنوشت و فرجام پیشینیان به کجا انجامیده است، تا حقیقت سرنوشت و فرجام دیگران را بداند:

﴿كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾.

به همین منوال پیشینیان هم (پیغمبران و کتابهای آسمانی را خودسرانه و ناآگاهانه) تکذیب می‌کردند. (ای انسان!) بنگرکه سرانجام ستمکاران به کجا کشید (و چگونه نابود گشتند. (این درس عبرتی برای شما و آیندگان بعد از شما است و سرنوشت ستمکاران جز همین نیست).

وقتی که می‌بینیم اکثر ایشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و چیزی را تکذیب می‌کنند و دروغ می‌نامند که از آن اطّلاع و آگاهی ندارند، این را هم باید پیش چشم داریم که کسانی هم هستند که بدین کتاب ایمان بیاورند، و همهٔ مردمان از زمرهٔ تکذیب‌کنندگان نیستند:

﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ. وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾.

از میان ایشان، برخی (پس از پی بردن به قرآن و درک عظمت معانی آن) بدان ایمان می‌آورند، و دسته‌ای ایمان نمی‌آورند (و از گمراهی و عناد با قرآن برنمی‌گردند). خداوند تباهکاران را بهتر می‌شناسد (و از هرکسی آگاه‌تر از حال مفسدان است).

مفسدان کسانیند که ایمان نمی‌آورند. فساد در زمین پدید نمی‌آید آن‌گونه که به سبب گمراهی مردمان از راستای ایمان به پروردگارشان، و از انحراف ایشان از پرستش خدای یگانه پدید می‌آید. فساد در زمین جز از کرنش بردن و دینداری کردن برای غیرخدا پدید نمی‌آید. هر بلا و مصیبتی در همهٔ زوایای زندگی جز از انحراف از ایمان و یگانه‌پرستی برنمی‌خیزد و سرچشمه نمی‌گیرد. از جمله: بلا و مصیبت پیروی از هوا و هوس که متوجّه خود انسان و دیگران می‌گردد، بلا و مصیبت پدید آمدن و روی کار آمدن خداگونه‌های زمینی که همه چیز را تباه می‌کنند تا خداگونگی نادرست خودشان برجای بماند، همچنین تباه شدن اخلاق و ارواح و افکار و تصوّرات مردمان و تباه شدن مصالح و از میان رفتن اموالشان در راه ماندگاری ساختگی و ناروای خداگونگان، همه و همهٔ اینها از عدم ایمان به خداوند یگانه، و از پرستش جز خدا سرچشمه و نشأت می‌گیرد... تاریخ جاهلیّت قدیم و جدید لبریز از این‌گونه فساد و تباهی است، فساد و تباهی‌ای که مفسدان و تباهی‌پیشگان بی‌ایمان آن را پدید می‌آورند.

روند قرآنی بر بیان موضعگیریهایشان در برابر این کتاب پیروی می‌زند و پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که از تکذیب کردن تکذیب‌کنندگان متأثّر نشود، و از ایشان دست بکشد، و بیزاری خود را از رفتار و کردارشان بدیشان اعلان دارند، و از آنان ببرد و به حقّ و حقیقتی چنگ زند که با خود دارد و آشکار و قاطع و یقینی است:

﴿وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ. أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ، وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾.

اگر (با وجود دلائل روشن بر حقّانیّت پیغمبریت) تو را تکذیب کردند، بگو: عمل خودم ازآن خودم و عمل

خودتان ازآن خودتان. شما پاک و بیگناهید از آنچه می‌کنم، و من هم پاک و بیگناهم از آنچه می‌کنید. (هرکسی در گروه اعمال خویش است، و هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت).

این پسوده‌ای است که وجدان ایشان را لمس می‌کند، و گوشه‌گیری و رفتار و کردارشان را، و رها کردن سرنوشتشان را، و پس از این سرنوشت هراسناک آنان را به حال خود رها کردن را ضربه‌ای بر تارهای دل ایشان می‌گرداند. این رهائی ایشان و به ترک آنان گفتن، بدین می‌ماند که کودک سرکش خود را به حال خود رها کنی، کودکی که نمی‌خواهد با تو به راه افتد و راه را بسپرد. تو او را در میانهٔ راه تنها رها کنی تاتک و تنها با سرنوشت خود روبرو گردد، وقتی که از تو تکیه‌گاه ویاری نبیند و متّکی به تو نگردد در بسیاری از اوقات این شیوهٔ تهدید مفید و سودمند واقع می‌گردد و نتیجهٔ مطلوبی خواهد داشت.

روند قرآنی به پیش می‌رود و حال و احوال بعضی از مردمان را در مقابل پیغمبر ﷺ به تصویر می‌کشد، بدان‌گاه که بدو گوش فرامی‌دهند ولی دلشان بسته شده است و جای دیگری است. بدو چشم می‌دوزند اما بینش ایشان نابینا است. لذا از شنیدن و دیدن خود سودی نمی‌برند و استفاده‌ای نمی‌کنند، و به راستای راه برنمی‌گردند:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْکَ. أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لاَ يَعْقِلُونَ؟ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْکَ. أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ لَوْ كَانُوا لاَ يُبْصِرُونَ؟ ﴾.

گروهی از آنان، گوش به سوی تو فرامی‌دهند (هنگامی که قرآن می‌خوانی یا آیه‌های تازه‌ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. امّا گوئی هیچ نمی‌شنوند و کرند!) آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هرچند نفهمند! و گروهی از آنان به تو می‌نگرند (و دربارهٔ تو می‌اندیشند و دلائل آشکار نبوّت تو را درک می‌کنند و به حقّانیّت اسلام پی می‌برند. امّا انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی‌بینند!) آیا تو می‌توانی نابینایان را رهنمود کنی هرچند نبینند (و فاقد بصیرت هم باشند؟).

این چنین کسانی می‌شنوند ولی آنچه را که می‌شنوند درک و فهم نمی‌کنند. نگاه می‌کنند ولی آنچه را که بدان می‌نگرند تشخیص نمی‌دهند... اینان در هر زمانی و در هر مکانی زیادند. پیغمبر ﷺ هم برای ایشان نمی‌تواند کاری بکند، چه انگار همچون کسانی حواسشان و اندامهایشان با خردهایشان و دلهایشان پیوند نیافته است و بی‌ارتباط مانده است، و خردها و دلهای آنان خراب و بیکاره گردیده است و وظیفهٔ حقیقی خود را انجام نمی‌دهند. پیغمبر ﷺ کران را شنوا، و کوران را بینا نمی‌گرداند. چه این کار تنها ازآن یزدان بزرگوار جهان است و بس. یزدان قانونی را بنیاد نهاده است و مردمان را به خود رها کرده است تا برابر این قانون رفتار کنند. بدیشان گوشها و چشمها و خردها بخشیده است تا با آنها راهیاب و رهنمون گردند. هرگاه مردمان آنها را تعطیل کنند و بیسود بگذارند، قانون خدا در حقّ ایشان واجب می‌گردد و اجراء می‌شود، قانونی که تخلّف نمی‌پذیرد و از کسی جانبداری نمی‌کند، و آنان به کیفر دادگرانهٔ خود می‌رسند، و یزدان کمترین ستمی بدیشان نمی‌کند:

﴿ إِنَّ اللهَ لاَ يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً، وَ لٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾.

خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که (با اختیار کفر و ترک ایمان) به خویشتن ستم می‌نمایند.

در این آیه‌های واپسین از پیغمبر خدا ﷺ غمزدائی می‌شود، اندوهی که ناشی از تکذیب حقّی بود که با خود آورده بود، و ناشی از دشمنانگی بی‌ادبانه و ستیزه‌گری بیشرمانه‌ای بود که پس از این همه تکرارِ بیان و اعلام، از سوی مشرکان صورت می‌گرفت. یزدان مهربان به پیغمبرش ﷺ اعلام می‌فرماید که سرباز زدن مشرکان از پذیرش هدایت از قصور تو در تلاش و تکاپو ورزیدن، و از کوتاهی تو در راه تبلیغ حقّی نیست که با خود داری. امّا اینان بسان کران و

کوران هستند. گوشها و چشمها را نیز جز خدا باز و بینا نمی‌گرداند. این هم بیرون از گسترهٔ سرشت دعوت و دعوت‌کننده است، و به یزدان جهان اختصاص دارد و بس.

در این آیه‌های واپسین، همچنین معیّن کردن قاطعانهٔ سرشت عبودیّت و جولانگاه آن است. حتّی اگر این عبودیّت در شخص پیغمبر خدا ﷺ مجسّم و پیش چشم داشته شود. چه او بنده‌ای از بندگان یزدان است و خارج از جولانگاه عبودیّت هیچ‌گونه قدرت و توانی ندارد، و کار و بار همه و همه در دست یزدان است.

❁

پس از این، روند قرآنی وجدانشان را با پسودهٔ گذرائی به وسیلهٔ صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت می‌پساید. در این صحنه، زندگی دنیائی جلوه‌گر می‌آید که بر احساس ایشان فشار وارد می‌آورد، و گسترهٔ دل و درونشان را فرامی‌گیرد، و توجّهات آن را به خود مشغول می‌دارد... کوچ تند و سریعی است. مردمان این کوچک تند و سریع را در دنیا طیّ کرده‌اند. آن‌گاه به جایگاه سرمدی و سرای اصلی خود برگشته‌اند:

﴿ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاَّ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ، وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! ایشان را بترسان از) روزی که آنان را (خدا برای حساب و کتاب) گرد می‌آورد (و ایشان در آن روز به یاد زندگی دنیا می‌افتند و از هراس رستاخیز فکر می‌کنند که) انگار جز ساعتی از روز (در دنیا نبوده‌اند و) نمانده‌اند (تنها بدان اندازه) که با همدیگر آشنا شوند (و آن‌گاه از یکدیگر خداحافظی کنند و به سرای دیگر روند! در روز قیامت) به راستی کسانی زیانبارند که رویاروئی با خدا را تکذیب کرده‌اند و راهیاب نبوده‌اند.

در این گردش و چرخش گذرا نگاه می‌کنیم و ناگهان می‌بینیم کسانی که برای حساب و کتاب قیامت گرد آورده شده‌اند متوجّه می‌گردند که در دنیا چه زود گرفتار آمده‌اند! پی می‌برند که کوچ دنیوی ایشان بسیار کوتاه بوده است. انگار کوچ آنان ساعتی از یک روز بوده است و این یک ساعت را در آشنائی با یکدیگر بسر برده‌اند. سپس صحنهٔ آشنائی به پایان آمده است و پرده فروافتاده است.

یا این که این آیه تنها برای تشبیه زندگی دنیا است، و مثالی از زندگی مردمانی است که به دنیا گام نهاده‌اند و سپس از آن بیرون رفته‌اند. انگار در این جهان جز ملاقات و آشنائی با یکدیگر کاری نکرده‌اند؟

این آیه هرچند بیانگر تشبیه است، ولی حقّ‌الیقین و مسألهٔ راستین است. اگر چنین نیست مگر مردمان در این زمین از کار آشنائی می‌پردازند؟ مردمان پیوسته به دنیا می‌آیند و از دنیا می‌روند. یکی خویشتن را به دیگران معرّفی می‌کند، و گروهی خود را به گروه‌های دیگری معرّفی می‌کنند، و سپس می‌روند.

اگر چنین نیست، مگر نه این است که این افرادی که با یکدیگر کشمکش و پیکار می‌کنند، و در هر ساعتی میانشان سوء تفاهم پیش می‌آید و درگیری برخی با بعضی از ایشان روی می‌نماید، آیا معارفه و آشنائی آنان چنان که باید به تمام و کمال صورت گرفته است و پایان پذیرفته است؟

این ملّتهای خونخوار یکدیگر، و این دولتهای دشمن همدیگر ـ البتّه برای حقّ عامی، و در مسیر سالمی، و برابر برنامهٔ درستی، با یکدیگر دشمنی نمی‌ورزند و نمی‌جنگند، بلکه پیکار و ستیزشان با یکدیگر بر سر اموال ناچیز و کالاهای بی‌ارزش دنیا است و بس. کار این است و این را داشته باش. آیا یکی با یکی و دسته‌ای با دسته‌ای آشنا شده‌اند؟ ملّتها و دولتها هنوز از جنگ و ستیزی نمی‌پردازند، به جنگ و ستیز دیگری می‌پردازند.

بلی که این تشبیهی برای به تصویر کشیدن کوتاهی زندگی دنیوی است، ولیکن حقیقتی را به تصویر می‌زند که ژرف‌تر و سترگ‌تر از چیزهائی است که میان مردمان در این جهان می‌گذرد... سپس می‌کوچند!

در پرتو این صحنه، زیان سنگینی جلوه‌گر می‌آید که گریبانگیر کسانی می‌گردد که همهٔ تلاش و توان خود را مصرف این کوچ گذرا و کوتاه کرده‌اند، و ملاقات با خدا را دروغ نامیده‌اند، و از این ملاقات غافل گشته‌اند، و کاملاً سرگرم این کوچ ـ نه این کوچ، بلکه این درخشش آذرخش ـ شده‌اند، و چیزی را برای این ملاقات آماده نکرده‌اند که آن را به پروردگارشان نشان دهند، و همچنین چیزی را برای سکونت طولانی در سرای سرمدی تهیه ندیده‌اند:

﴿ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ، وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.

واقعاً کسانی زیانبارند که رویاروئی با خدا را تکذیب کرده‌اند و راهیاب نبوده‌اند.

❁

از این صحنهٔ گذرای روز رستاخیز، و از صحنهٔ گذرائی که پیش از این دربارهٔ زندگی جهان بیان شد، و از سخن با پیغمبر ﷺ دربارهٔ تهدید تکذیب‌کنندگان از سوی خدا، تهدید پیچیده و مبهمی که نمی‌دانند آیا فردا ناگهان بر سرشان بتازد، و یا این که تا روز سزا و جزای قیامت بدیشان مهلت داده می‌شود، شمشیر آهیخته‌ای ساخته می‌شود که بالای سرشان نگاه داشته می‌شود تا از خدا بترسند و راهیاب گردند... کم‌کم گردش و چرخشی پایان می‌گیرد که با سخن از تهدید آغاز گردیده است و با سخن از پایان تهدید خاتمه می‌پذیرد، پایان تهدید آن روزی است که فدیه دادن سودی ندارد ولو این که این فدیه همهٔ چیزهائی باشد که در زمین است، و آن روزی است که خداوند دادگرانه به داوری می‌پردازد و به کسی ظلمی نمی‌کند... این اسلوب هم روش قرآن در پیوند دادن دنیا با آخرت است، آن هم با واژه‌های اندکی و در لحظه‌های اندکی، و به شکل زنده‌ای که دلها را لمس می‌کند و می‌پساید و بدانها نفوذ می‌نماید، و در عین حال حقیقت پیوند دنیا و آخرت و زندگی این جهان و زندگی آن جهان را آن‌گونه که هست، و آن‌گونه که باید در جهان‌بینی صحیح اسلامی باشد، به تصویر می‌کشد:

﴿ وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، ثُمَّ اللهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ. وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ. وَ يَقُولُونَ: مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ، لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ، إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ: إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ. أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا: ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ، هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؟ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ؟ قُلْ: إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ، وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر ما پاره‌ای از آنچه بدیشان وعده داده‌ایم، (از قبیل: پیروزی تو بر آنان، و رساندن عذاب بدیشان، در حال حیات) به تو نشان دهیم، یا این که تو را بمیرانیم (پیش از آن که انجام همهٔ این وعده‌ها را ببینی، در هر حال برای حساب و کتاب در روز قیامت) آنان به سوی ما برمی‌گردند، و خدا از آنچه می‌کنند مطّلع و آگاه است. هر ملّتی دارای پیغمبری است (که در روز قیامت خویشتن را بدو نسبت می‌دهند). هرگاه پیغمبرشان (به صحرای محشر که صحنهٔ دادگاه الهی است) آمد (در حضور او) دادگرانه میانشان داوری می‌گردد (و او بر کردار و رفتار ملّت خود گواهی می‌دهد) و ستمی بدیشان نمی‌شود. می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟). بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد (و مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند و بر انجام

یا دوری از آن توانایم گرداند. پس چگونه می‌توانم عذاب خدا را زودتر از موقع خود به شما برسانم یا قیامت را هویدا گردانم). هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند. بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب‌هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرارسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه این است که هروقت دررسد، مایهٔ بدبختی آنان است، پس شتاب چرا؟!) آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورید؟ (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید. سپس به ستمکاران می‌گویند: عذاب جاوید و همیشگی را بچشید آیا جز در برابر چیزهائی که کرده‌اید کیفر داده می‌شوید؟ (کافران بر سبیل استهزاء) از تو می‌پرسند: که آیا آن (رستاخیز و عذابی که می‌گوئی) راست است؟! بگو: آری. به خدا سوگند قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید (از آن جلوگیری کنید، و با فرار و سرپیچی از آن، خدا را) درمانده و ناتوان سازید. اگر آنچه در زمین است، متعلّق به کسی باشد که (با کفر و شرک، به خود و دیگران) ستم کرده است، و آن را برای بازخرید (و نجات خویشتن از عذاب دوزخ) بپردازد، (از او پذیرفته نمی‌گردد. او و دیگر کافران از رویاروئی با عذاب دوزخ سخت به هراس می‌افتند و بغض می‌کنند) و آهسته (ناله سر می‌دهند و) اظهار پشیمانی می‌نمایند. در میانشان دادگرانه داوری می‌گردد و بدیشان ستمی نمی‌شود.

این چرخش و گردش آغاز می‌گردد با بیان این که برگشت این قوم به سوی یزدان است، خواه برخی از چیزهائی که بدان تهدید می‌گردند و پیغمبر ﷺ موظّف و مکلّف می‌شود که آن را بدیشان ابلاغ کند، در زمان حیات یا پس از وفات خود در هر دو حالت برگشت به سوی خدا است. خدا گواه و آگاه بر کارهائی است که ایشان می‌کنند، چه در زمان حیات و بودن پیغمبر ﷺ و چه پس از وفات و نبودن پیغمبر ﷺ ... هرگز هیچ چیزی از اعمال و افعال ایشان ضائع نمی‌شود و از میان نمی‌رود، و وفات پیغمبر ﷺ نیز اصلاً ایشان را از چیزی که از آن بیم داده شده‌اند برکنار نخواهد کرد.

﴿ وَ إِمَّا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، ثُمَّ اللهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر ما پاره‌ای از آنچه بدیشان وعده داده‌ایم، (از قبیل پیروزی تو بر آنان و رساندن عذاب بدیشان، در حال حیات) به تو نشان دهیم، یا این که تو را بمیرانیم (پیش از آن که انجام همهٔ این وعده‌ها را ببینی، در هر حال برای حساب و کتاب در روز قیامت) آنان به سوی ما برمی‌گردند، و خدا از آنچه می‌کنند مطّلع و آگاه است.

کارها برابر تدبیر و تقدیر یزدان می‌چرخد و حرفی از آنها کم و کاست نمی‌شود، و با رخدادها و شرائط و ظروف دگرگون نمی‌گردد. ولی هر قومی مهلت داده می‌شود تا پیغمبر آنان بیاید و ایشان را بترساند و بیم دهد و مسائل و احکام را برایشان روشن سازد، و بدین وسیله حقّی را به تمام و کمال دریافت دارند که یزدان آن را بر خود واجب و لازم گردانده است. این حقّ این است که هیچ قومی را عذاب ندهد مگر پس از دریافت اوامر و نواهی صحیح رسالت آسمانی (توسّط پیغمبری، یا تبلیغ و تبیین درست آنها توسّط علماء و فرزانگان که جانشین او بشمار می‌آیند) تا عذری برایشان نماند. در این وقت است که یزدان دادگرانه برابر پاسخی که به پیغمبرشان داده‌اند و موضعی که در برابر رسالت داشته‌اند آنان را دادگاهی خواهد کرد:

﴿ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

هر ملّتی دارای پیغمبری است (که در روز قیامت خویشتن را بدو نسبت می‌دهند). هرگاه پیغمبرشان (به

صحرای محشر که صحنهٔ دادگاه الهی است) آمد (در حضور او) دادگرانه میانشان داوری می‌گردد (و او بر کردار و رفتار ملّت خود گواهی می‌دهد) وستمی بدیشان نمی‌شود.

با بررسی این دو آیه خویشتن را در برابر حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت می‌یابیم، حقائقی که جهان‌بینی اسلامی به تمام و کمال بر آنها تکیه می‌کند، و برنامهٔ قرآنی عنایت خاصی دارد به توضیح و تقریر آنها به شکلهای متنوّع و گوناگون در هر مناسبتی که پیش آید.

به پیغمبر ﷺ گفته می‌شود: کار و بار این عقیده، و کار و بار قومی که با این عقیده مخاطب می‌گردند، همه مربوط به خدا است، و چیزی به تو مربوط نیست، نقش تو در عقیده تبلیغ و ابلاغ است. امّا فراتر از این همه متعلّق به یزدان جهان است و بس. عمرِ تو به پایان می‌آید ولی پایان قومی را نخواهی دید که تو را تکذیب می‌کنند و با تو دشمنی می‌ورزند و اذیّت و آزارت می‌رسانند. بر خدا واجب نیست که فرجام ایشان را به تو نشان دهد و کیفری را به تو بنمایاند که گریبانگیرشان می‌گرداند... این امور متعلّق به یزدان سبحان است. امّا تو - و هر پیغمبر دیگری - جز تبلیغ و ابلاغ، وظیفهٔ دیگری نداری و ندارند... بعد تو - و هر پیغمبر دیگری - می‌میری و می‌میرند و همهٔ کارها را به خدا واگذار می‌کنی و می‌کنند... این بدان خاطر است که بندگان جولانگاه وظیفهٔ خود و گسترهٔ حوزهٔ تکلیف خویش را بدانند، و دعوت‌کنندگان نزول قضا و قدر را با شتاب نخواهند، هر اندازه هم کار دعوتشان به طول بینجامد، و هرقدر هم در راه دعوت دچار دشواریها و شکنجه‌ها و اذیّت و آزارها شوند.

﴿ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ ﴾.

می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟).

شتاب می‌ورزیدند و برای مبارزه‌طلبی همچون پرستشی را می‌کردند. درخواست می‌نمودند که عذاب الهی را که پیغمبر ﷺ ایشان را از آن می‌ترساند هرچه زودتر بر سرشان بیاورد و گریبانگیرشان گرداند، همان‌گونه که یزدان در میان ملّتهائی که پیغمبرانشان به سویشان آمده‌اند و ایشان را دروغگو نامیده‌اند داوری کرده است و کارشان را فیصله داده است و تازیانهٔ عذاب را بر سرشان فرود آورده است، و تکذیب‌کنندگان را گرفتار کرده است و به گناهانشان گرفته است. پاسخ همچون کسانی این است:

﴿ قُلْ: لاَ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَ لاَ نَفْعاً إِلاَّ مَا شَاءَ اللهُ، لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ، إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لاَ يَسْتَقْدِمُونَ ﴾.

بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد (و مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند و بر انجام یا دوری از آن توانایم گرداند. پس چگونه می‌توانم عذاب خدا را زودتر از موقع خود به شما برسانم یا قیامت را هویدا گردانم). هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند.

وقتی که پیغمبر ﷺ نتواند از خویشتن زیان را دور گرداند و سود را به خود برساند، طبیعی است که نتواند بدیشان زیان یا سود برساند.

در این آیه واژهٔ «ضَرّ» یعنی زیان، بر واژهٔ «نَفْع» یعنی سود، جلو افتاده است، گرچه به پیغمبر ﷺ فرمان داده شده است که دربارهٔ خودش سخن بگوید، بدان خاطر است که آنان شتابان زیان و ضرر را درخواست می‌کردند، و لذا برای هماهنگی با درخواست ایشان واژهٔ «ضَرّ» مقدّم گردیده است. اما در جای دیگر در سورهٔ اعراف واژهٔ «نَفْع» در آیه‌ای با همین تعبیر جلو افتاده است.[1] زیرا متناسب با درخواست برای خودش

۱- مراد آیهٔ ۱۸۸ سورهٔ اعراف است، بدین شکل:

بوده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مٰا مَسَّنِيَ ٱلسُّوءُ ﴾.

اگر غیب می‌دانستم، منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم).

﴿ قُلْ: لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَ لاٰ نَفْعاً... إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ... ﴾.

بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد (و مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند و بر انجام یا دوری از آن توانایم گرداند).

فرمان تنها فرمان یزدان است. این یزدان است که در وقت مناسبی که خود بخواهد تهدید و بیم خودش را پیاده می‌کند. سنّت یزدان تخلّف‌پذیر نیست، اجل یا سررسیدی را که تعیین کرده است زودتر از موقع خود پیاده نمی‌کند و در آن شتاب روا نمی‌دارد:

﴿ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ، إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَلاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ ﴾.

هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند.

مدّت عمر گاهی با نابودی محسوس مادی، یعنی نابودی ریشه‌کن شدن، پایان می‌گیرد، همان‌گونه که بر سر برخی از ملّتهای پیشین آمده است و به‌طور کلّی از میان رفته‌اند. گاهی هم اجل درمی‌رسد، ولی مرگ معنوی مراد است. یعنی شکست روانی و هرز رفتن که گریبانگیر ملّتهائی می‌شود. ممکن است که این مرگ برای مدّتی باشد و پس از آن به زندگی برگردند و زندگی را از سر بگیرند. گاهی هم ممکن است که این مرگ برای همیشه باشد. شخصیّت این ملّتها به پایان برسد و محو گردد، و خودشان به عنوان ملّتهائی روی به از میان رفتن نهند، هرچند که به عنوان افرادی بمانند... همهٔ اینها طبق قانون خدا انجام می‌پذیرد، قانونی که تغییرناپذیر است و تصادف و خودسری و ستمگری و جانبداری بدان راه ندارد. ملّتهائی که اسباب و علل زندگی را درنظر می‌گیرند زنده می‌مانند، و ملّتهائی که از اسباب و علل زندگی دوری می‌گزینند ضعیف می‌شوند یا از میان می‌روند و یا می‌میرند برابر مقدار انحرافی که درپیش گرفته‌اند. ملّت مسلمان برابر نصّ قرآن زندگی ایشان در پیروی از پیغمبرشان است، و پیغمبر ﷺ هم ملّت مسلمان را به سوی چیزی فرامی‌خواند که بدیشان زندگی می‌بخشد. این کار هم نه فقط با عقیدهٔ تنها و بس صورت می‌پذیرد، بلکه به وسیلهٔ عملی که عقیده در کار و بار گوناگون حیات و در ضروریات مختلف زندگی از آن به صراحت صحبت می‌کند. با حیات و زندگی ایشان را به سوی عقیده دعوت می‌فرماید، دعوت برابر برنامه‌ای که خدا آن را برایشان تهیّه و تدارک دیده است، و دعوت مطابق با شریعتی که خدا آن را برای آنان نازل کرده است، و دعوت با ارزشهائی که یزدان برای ملّت مسلمان مقرّر فرموده است... اگر ملّت مسلمان چنین نروند و نکنند، برابر قانون خدا مرگشان حتمی است.

سپس روند قرآنی مشرکان را با یک پسودهٔ روانی می‌پساید و لمس می‌نماید. با این پسوده ایشان را از موضع پرسندهٔ تمسخرکنندهٔ چالشگر، به موضع تهدید شده‌ای می‌کشاند که در هر لحظه‌ای از شب یا روز ناگهان آنچه از عذاب به تصوّر درنیاید بر سرشان آید:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُهُ بَيٰاتاً أَوْ نَهٰاراً، مٰاذٰا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرارسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه این است که هر وقت دررسد، مایهٔ

⇦ ﴿ قُلْ لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لاٰ ضَرّاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ، وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مٰا مَسَّنِيَ السُّوءُ، إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بدبختی آنان است، پس شتاب چرا؟!).
این عذابی که موقع و موعد آن معلوم نیست، عذابی که چه‌بسا شب‌هنگام دررسد بدان‌گاه که شما خفته‌اید، یا در روز دررسد بدان‌گاه که شما بیدارید، ولی بیداری و هوشیاری شما هیچ‌گونه سودی به شما نمی‌رساند... به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرارسیدن آن شتاب دارند؟ آخر این عذاب در هیچ حالی برای ایشان خیر و خوبی ندارد، پس چرا باید شتاب داشته باشند؟
هنگامی که آنان ناگهان با همچون سؤالی روبرو می‌شوند، پرسشی که ذهن و شعورشان را وامی‌دارد که خطر را تصوّر کنند و به اندیشهٔ وقوع آن فرو روند، آیهٔ بعدی ناگهان سر می‌رسد و خبر از وقوع عمل خطرناکی می‌دهد... در حالی که هنوز روی نداده است و به وقوع نپیوسته است... ولیکن جهان‌بینی قرآنی آن را وقوع یافته و رخ داده ترسیم می‌کند، و ذهن و شعور را با آن فرامی‌گیرد، و وجدان را بدان می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿ أَثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟! ﴾.

آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورید؟ (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید.

انگار که عذاب وقوع پیدا کرده است. و انگار که آنان بدان ایمان آورده‌اند و انگار در صحنه‌ای که حاضر و آماده است و ایشان آن را می‌بینند، با همچون درشتی و سرکوفتی مخاطب واقع می‌گردند و بدیشان می‌گویند: هم اینک!
بقیّهٔ صحنه حاضر و آماده است:

﴿ ثُمَّ قيلَ لِلَّذينَ ظَلَمُوا: ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ. هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؟ ﴾.

سپس به ستمکاران می‌گویند: عذاب جاوید و همیشگی را بچشید. آیا جز در برابر چیزهائی که کرده‌اید کیفر داده می‌شوید؟.

بدین منوال خویشتن را همگام با روند قرآنی در پهنهٔ حساب و کتاب و عذاب و عقاب می‌یابیم. در حالی که لحظه‌هائی و بندهائی پیش از این در دنیا بودیم و خطاب خدا را می‌شنیدیم که به پیغمبرش از این فرجام و سرنوشت سخن گفت!
پایان این چرخش و گردش کسب خبر کردن این‌گونه مردمان از پیغمبر خدا ﷺ است: اگر این تهدید و بیم حقّ است،... در این صورت ایشان از درون در برابرش متزلزل شده‌اند و می‌خواهند مطمئنّ شوند، چراکه یقین ندارند. پاسخی که بدیشان داده می‌شود و قاطعانه است و با سوگندی مؤکّد می‌گردد:

﴿ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ: أَحَقٌّ هُوَ؟ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

(کافران بر سبیل استهزاء) از تو می‌پرسند: که آیا آن (رستاخیز و عذابی که می‌گوئی) راست است؟! بگو: آری، به خدایم سوگند قطعاً راست است، و شما نمی‌توانید (از آن جلوگیری کنید، و با فرار و سرپیچی از آن، خدا را) درمانده و ناتوان سازید.

﴿ إِي وَ رَبِّي ﴾.

آری، به پروردگارم سوگند.

به خدایم سوگند، خدائی که ارج ربوبیّت او را می‌شناسم و بدو قاطعانه سوگند می‌خورم، نه سوگندی که آن را نادیده بگیرم و به هم بزنم. سوگندی که می‌خورم جدّی و از روی یقین است.

﴿ إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

قطعاً راست است و شما نمی‌توانید (از آن جلوگیری کنید، و با فرار و سرپیچی از آن، خدا را) درمانده و ناتوان سازید.

شما نمی‌توانید خدا را درمانده و ناتوان گردانید از این که شما را گرد بیاورد و محاسبه کند و کیفرتان بدهد.
در آن حال که در این دنیا هستیم و سرگرم کسب خبر و پاسخ هستیم، ناگهان با روند قرآنی در کوچی از کوچهای اسلوب تصویرگر قرآنی به راه می‌افتیم و خود

را در پهنهٔ حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت می‌یابیم. با انکار و پندار این‌گونه آغاز می‌گردد:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ... ﴾.

اگر آنچه در زمین است، متعلّق به کسی باشد که (با کفر و شرک، به خود و دیگران) ستم کرده است، و آن را برای بازخرید (و نجات خویشتن از عذاب دوزخ) بپردازد، (از او پذیرفته نمی‌گردد).

حتّی اگر همچون چیزی را با خود داشته باشد، از او پذیرفته نمی‌شود.

هنوز آیه به پایان نمی‌آید، انکار و پندار تبدیل به قطع و یقین می‌گردد و کار از کار می‌گذرد و آنچه باید سر می‌رسد:

﴿ وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ﴾.

(کافران) هنگام رویاروئی با عذاب (دوزخ سخت به هراس می‌افتند و بغض می‌کنند) و آهسته (ناله سر می‌دهند و) اظهار پشیمانی می‌نمایند.

هنگامهٔ رویاروئی ناگهانی با عذاب الهی ایشان را مات و مبهوت می‌گرداند و بر دست و پای می‌افتند. تعبیر قرآنی تصویر غم و اندوه و دل‌شکستگی و دل‌مردگی ایشان را بر پردهٔ خیال می‌افکند، و آنان را در این حال به گونه‌ای نشان می‌دهد که لب از لب باز نمی‌کنند ولی سراپا غم و غصّه‌اند!

﴿ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

در میانشان دادگرانه داوری می‌گردد و بدیشان ستمی نمی‌شود.

صحنه به پایان می‌آید، صحنه‌ای که نیم آیه پیش با انکار و پندار آغاز و با قطع و یقین خاتمه یافت، بدان‌گونه که شیوهٔ تصویرگری مؤثّر و برانگیز قرآنی است.

✿

پیروی که محشر و حساب و کتاب را تأکید می‌کند، چرخش و گردش دیگری با قدرت الهی در برخی از جلوه‌گاه‌های موجود در آسمان و زمین و حیات و ممات است. چرخش و گردش کوتاه و گذرائی است برای تأکید قدرتی که ضامن اجرای وعده است. آن‌گاه مردمان جملگی فریاد زده می‌شوند که از این قرآن استفاده کنند، قرآنی که برایشان پند و اندرز و رهنمود و رهنمون و بهبود سینه‌ها را دربر دارد:

﴿ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ، وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. قُلْ: بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴾.

آگاه باشید که هرچه در آسمانها و زمین است ازآن خدا است. آگاه باشید که وعدهٔ خدا (به عذاب و عقاب کافران) راست است، ولیکن بیشتر مردمان (به سبب بی‌خردی و یا غلبهٔ غفلت بر آنان، کار و بار آخرت را فراموش کرده‌اند و معنی تهدید خدا را) نمی‌دانند. خدا است که می‌میراند و زنده می‌گرداند، و (پس از زنده گرداندن برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده می‌شوید. ای مردمان از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهائی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حقّ و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

﴿ أَلَا... ﴾. هان!... با همین اعلان طنین‌انداز سخن آغاز می‌گردد.

﴿ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

آگاه باشید که هرچه در آسمانها و زمین است ازآن خدا است.

خدائی که بر هرچه در آسمانها و زمین است توانا است، او می‌تواند قطعاً به وعدهٔ خود وفا کند و هیچ کسی

نمی‌تواند جلو او را بگیرد و او را از پیاده کردن وعده‌اش بازدارد و نگذارد وعدهٔ او روی دهد:

﴿ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ ﴾.

آگاه باشید که وعدهٔ خدا (به عذاب و عقاب کافران) راست است..

﴿ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

ولیکن بیشتر مردمان (به سبب بی‌خردی و یا غلبهٔ غفلت بر آنان، کار و بار آخرت را فراموش کرده‌اند و معنی تهدید خدا را) نمی‌دانند.

آنان به سبب جهالت و نادانی خودشان است که شکّ و گمان می‌ورزند یا حقّ و حقیقت را تکذیب می‌کنند.

﴿ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ ﴾.

خدا است که می‌میراند و زنده می‌گرداند.

کسی که بر زندگی و مرگ توانا است، بر زنده گرداندن و برگرداندن به زندگی دوباره و بر حساب و کتاب گرفتن و محاسبه و مؤاخذه توانا است.

﴿ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

و (پس از زنده گرداندن برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده می‌شوید.

این پیرو سریعی است برای تأکید سریعی که پس از عرضه کردن برانگیزاننده می‌آید. آنگاه به دنبال آن جملگی انسانها فریاد داشته می‌شوند:

﴿ يا أَيُّهَا ٱلنّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ شِفاءٌ لِما فِي ٱلصُّدُورِ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهائی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حقّ و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است.

در این کتابی که دربارهٔ آن شکّ و گمان می‌ورزید هدایت و رحمت برایتان آمده است. پند و اندرز از سوی «پروردگارتان» برایتان آمده است. این کتاب، کتاب ساخته و پرداخته‌ای از سوی انسان نیست. آنچه هم در آن است از سوی انسان نیامده است. پند و اندرز برایتان فرارسیده است تا دلهایتان را زنده گرداند، و سینه‌هایتان را بهبودی بخشد و نجات دهد از خرافاتی که سینه‌ها را پر کرده است، و از شکّ و تردیدی که بر سینه‌ها سیطره پیدا کرده است و چیره شده است، و از کجرویها و انحرافاتی که سینه‌ها را بیمار کرده است، و از پریشانیها و اضطراباتی که سینه‌ها را سرگردان و ویلان نموده است. پند و اندرز فرارسیده است تا به سینه‌ها بهبودی و عافیت و یقین و اطمینان و صلح و صفا را همراه با ایمان بریزد. این پند و اندرز برای کسی که از ایمان برخوردار باشد، رهنمود و رهنمون به راستای راه متّصل به مقصد است، و رحمت است و مایهٔ رهائی از گمراهی و عذاب است:

﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا، هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ﴾.

بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

از این فضل و لطفی که یزدان به بندگان خود عطاء فرموده است، و از رحمتی که در پرتو ایمان بدیشان ارمغان داشته است، تنها بدین فضل و لطف و رحمت باید شاد گردند. تنها این چیزها است که باید بدانها شادمان شد، نه به اموال و کالاهای این زندگی. این شادی و شادمانی، شادی و شادمانی آسمانی است و نفْس را از غل و زنجیر آز و طمع زمینی و کالاهای فناپذیر رها و آزاد می‌سازد، و این کالاها را نوکر و خدمتگزار زندگی می‌گرداند نه آقا و سرور، و انسان را فراتر از کالاها می‌برد، نه این که انسان را بندهٔ فروتنی در برابر کالاها سازد. اسلام کالاهای زندگی دنیا را حقیر و ناچیز نمی‌شمارد، و مردمان را برآن نمی‌دارد که به ترک کالاها بگویند و از آنها پرهیز و دوری کنند. بلکه اسلام کالاهای دنیوی را به اندازهٔ ارزشی که دارد ارج می‌نهد تا مردمان از آنها استفاده کنند ولی دارای ارادهٔ آزاد و دستهای باز باشند. دیدگاه آنان والاتر از این

کالاها، و افقهایشان برتر از دنیای زمین باشد. ایمان در نظرشان نعمت بشمار آید، و انجام مقتضیات ایمان هدف گردد، و گذشته از اینها دنیا بندهٔ ایشان شود و دنیا هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر آنان نداشته باشد.

از عقبه پسر ولید، و او از صفوان پسر عمرو روایت کرده است که گفته است: از ایفع پسر عبدالله کلاعی شنیدم که می‌گفت: وقتی که خراج عراق به عمر ﷺ رسید، عمر و غلام او بیرون رفتند. عمر شترها را شمرد. دید که بیش از مقداری هستند که تصوّر می‌کرد. فرمود: حمد و سپاس، خداوند بزرگوار را سزا است... غلام او گفت: به خدا سوگند این از فضل و رحمت خدا است. عمر گفت: دروغ گفتی این همان چیزی نیست که یزدان بزرگوار می‌فرماید:

﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ ﴾.

بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

پیشتازان نخستین صدر اسلام این چنین به ارزشهای زندگی نگاه می‌کردند. فضل برتر و رحمت والاتر را پند و اندرز و رهنمود و رهنمونی می‌دانستند که از سوی خدا برایشان نازل می‌گردید. امّا اموال و دارائی و خود پیروزی، فرع و پیرو بشمار می‌آمدند. بدین سبب پیروزی به سراغ ایشان می‌آمد، و اموال بر آنان ریزان می‌گردید، و دارائی ایشان را می‌جست... راه این ملّت روشن است. راه این ملّت همان راهی است که در قانون این ملّت نهفته است، و در شیوهٔ پیشتازان نخستین صدر اسلام جای گرفته است... راه قرآن و مؤمنان صدر اسلام راه این ملّت است... راه این است و جز این نیست.

ارزاق مادی، و ارزشهای مادی، چیزهائی نیستند که مکانت و منزلت مردمان را در این زمین تعیین می‌کنند... مکانت و منزلت مردمان را در زندگی دنیا، چه رسد به مکانت و منزلت ایشان در آخرت... ارزاق مادی، و رفاه مادی، و ارزشهای مادی، ممکن است از جملهٔ اسباب و علل بدبختی آدمیان گردد ـ نه در آخرتی که هنوز نیامده است، بلکه در این زندگی عملی و موجودی که در آن بسر می‌برند ـ همان‌گونه که امروزه ما در تمدّن اخموی مادی مشاهده می‌کنیم!

معیارها و ارزشهای دیگری باید بر زندگی بشریّت حاکم گردد و فرمان براند. این معیارها و ارزشها است که ممکن است به ارزاق مادی و به رفاه مادی، ارج و بهای واقعی خودشان را در زندگی مردمان عطاء کند. این معیارها و ارزشها است که ممکن است از ارزاق مادی و رفاه مادی، مادهٔ سعادت و راحت آدمیزادگان را بسازد.

برنامه‌ای بر زندگی گروهی از آدمیان فرمان می‌راند، همان چیزی است که ارزش ارزاق مادی را در زندگی ایشان تعیین می‌کند و همان چیزی است که ارزاق مادی را مایهٔ سعادت و خوشبختی یا مایهٔ شقاوت و بدبختی می‌گرداند. همان‌گونه که ارزاق مادی را سبب پیشرفت بشری یا لغزشگاه سرنگونی می‌سازد!

بدین خاطر است که بر ارزش این آئین در زندگی پیروان آن تکیه می‌شود:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ، وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ، وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ. قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ ﴾.

ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهائی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حقّ و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

از اینجا است که کسانی که نخستین بار این قرآن را

دریافت می‌کردند این ارزش والا را درک و فهم می‌نمودند. عمر ﷺ دربارهٔ اموال و چهارپایان می‌گفت: این چیزی نیست که خداوند بزرگوار دربارهٔ آن می‌فرماید:

﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ ﴾.

بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

عمر ﷺ دین خود را خوب می‌دانست و با قوانین آن خوب آشنا بود. او که می‌دانست فضل و رحمت خدا پیش از هر چیز در چیزی جلوه‌گر است که یزدان آن را برایشان نازل فرموده است: پند و اندرزی از سوی پروردگارشان، و درمانی برای چیزهائی که در سینه‌ها است، و هدایت و رحمت برای مؤمنان... نه این که فضل و رحمت خدا در اموال و شتران و ارزاق جلوه‌گر باشد.

پیشتازان صدر اسلام ارزش این کوچ درازی را می‌دانستند که این آئین آن را بدیشان پیموده است. می‌دانستند که این آئین آنان را از کدام گودال جاهلیّتی برگرفته است و برکشیده است که در آن بوده‌اند و می‌لولیده‌اند... این انتقال، انتقال بس ژرف و ارجمندی است وقتی که با جاهلیّت هر زمان و مکانی مقایسه و برآورد می‌گردد[1]... از جمله با جاهلیّت قرن بیستم.[2] انتقال بنیادینی که این آئین ایشان را بدان سرافراز کرد، آزاد کردن گردنهای بندگان از ربقهٔ بندگی بندگان، و آزاد کردن ایشان از این بندگی، و آنان را مفتخر کردن به بندگی خداوند یگانه، و پابرجا و استوار داشتن سراسر زندگی ایشان بر پایهٔ این آزادی‌ای بود که جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ارزشها و اخلاق ایشان را، و همهٔ حیات آنان را از عبودیّت برمی‌کشید و نجات می‌بخشید، و به سوی حرّیّت و آزادگی فرامی‌برد و نائل می‌گردانید.

به دنبال این حرّیّت و آزادی، ارزاق مادی و رفاه مادی و قدرت مادی درمی‌رسید و ارمغان می‌گردید. همان‌گونه که در تاریخ آن دستهٔ مسلمان تحقّق پیدا کرد، بدان هنگام که جاهلیّتهای پیرامون خود را جارو می‌زدند، و زمام سلطه و قدرت را در زمین به دست می‌گرفتند، و انسانها را به سوی خدا رهنمود می‌کردند و می‌بردند، تا انسانها همراه با ایشان از فضل خدا بهره‌مند شوند.

کسانی که بر ارزشهای مادی، و بر تولیدات مادی تکیه می‌کنند، و این ارزش بزرگ بنیادین را نادیده می‌گیرند و از آن صرف نظر می‌کنند، آنان دشمنان بشریّت هستند و نمی‌خواهند بشریّت از سطح حیوان فراتر رود و بر مطالب حیوان اوج گیرد.

همچون مردمانی دعوت نظیف و فراخوانی پاکی ندارند. آنان در پشت سر دعوت و فراخوانی کثیف و پلیدشان هدف اهریمنانه دارند! آنان می‌خواهند ارزشهای ایمانی را نابود کنند، و بر عقیده‌ای بتازند و کارش را یکسره سازند که دلهای انسانها را آویزهٔ مطالبی والاتر از خواستهای حیوان می‌گرداند، بدون این که نیازمندیهای زندگیِ ایشان را نادیده بگیرد، و برای انسانها مقاصد عالی و مطالب بنیادین دیگری در کنار خوراک و مسکن و جنس دارد، خوراک و مسکن و جنسی که حیوان تنها در حدود آنها می‌ماند و بدانها بسنده می‌کند.

این فریادهائی که پیاپی برای بزرگ جلوه دادن ارزشهای مادی و تولیدات مادی سر داده می‌شود، به گونه‌ای که سرگرم شدن بدان فریادها بر سراسر زندگی و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای مردمان چیره گردد و بچربد، و به گونه‌ای که مردمان به آدم‌آهنیهائی تبدیل شوند که به دنبال همچون ارزشهائی زبان بیرون کشند و نفس‌زنان بروند و بدوند، و آنها را بزرگ‌ترین

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی‌الطریق» فصل: «نقلة بعیدة».

۲- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و الجاهلیّة» تألیف ابوالأعلی مودودی. و به کتاب: «جاهلیة القرن العشرین» تألیف محمّد قطب.

ارزشهای زندگی بشمارند، و در طوفان فریادهای پیاپی: تولید... تولید... تولید... همهٔ ارزشهای روحی و اخلاقی فراموش گردد، و زیر پای تولیدات مادی له و په گشته، و در راه تولیدات مادی فدا و قربان شود... این فریادها پاک و سالم نیستند، بلکه نقشه و طرحی است که کشیده و تهیّه دیده شده است برای نصب و علم کردن بتهائی که به جای بتهای جاهلیّت پیشین پرستیده شوند، و آقائی و سروری فرازمندانه و قلدرانه‌ای بر همهٔ ارزشها داشته باشند!

هنگامی که تولید مادی بتی شد، بتی که مردمان پیرامون آن به تکاپو و جست و خیز بپردازند، و آن را بسان بتها طواف کنند و بدان قداست دهند، مسلّماً همهٔ ارزشها و اعتبارهای دیگر در راه آن لگدکوب و له و لورده می‌شود، و اخلاق، خانواده، ناموس، تضمینهای اجتماعی، تعهّدات، و ... همه و همه بی‌ارج و حرمت می‌گردد. همهٔ اینها وقتی که با فرآورده‌های تولید تعارض پیدا کند باید که زیر پا له و په شود! اگر این، خداگونه و بت نباشد، پس خداگونگان و بتها کدامند؟! لازم نیست که بت فقط سنگی یا تخته و چوبی باشد. بلکه بت گاهی ارزشی، اعتباری، تابلو و پلاکارتی، و لقبی و شهرتی است!

ارزش والا واجب است برای فضل و رحمت خدا بماند، و بهای بالا را باید به فضل و رحمتی داد که در هدایت خدا جلوه‌گر و مجسّم هستند، هدایتی که سینه‌ها را شفا و بهبودی می‌دهد، و مردمان را آزاد و آزاده می‌سازد، و ارزشهای انسانیّت را در انسان منزلت و مکانت و ارج و حرمت می‌بخشد. در سایهٔ همچون ارزش والائی است که می‌توان از روزی و رزق خدا استفاده کرد، روزی و رزقی که خدا آن را در زمین به انسانها عطاء فرموده است، و از صنعتی کردن بهره جست، صنعتی کردنی که تولیدات مادی را فراوان می‌کند، و از رفاه مادی سود برد، رفاهی که از شدّت رنج و زحمت می‌کاهد، و از سائر ارزشهائی استفاده نمود که جاهلیّت، پیرامون آنها در زمین طبلها را به صدا درمی‌آورد!

بدون وجود این ارزش والا و سیادت و فرمانروائی آن، ارزاق و رفاه مادی و تولیدات، نفرینی می‌گردند که انسانها بدان بدبخت می‌شوند. چون در این صورت، همهٔ این نعمتها در راه بالا بردن ارزشهای حیوانی و مادی به‌کار گرفته می‌شوند، و ارزشهای انسانی آسمانی فدای ارزشهای حیوانی و مادی می‌گردند.

خداوند راست فرموده است:

﴿ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. قُلْ: بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ﴾.

ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهائی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حقّ و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند).

✿

در پرتو سخن از فضل و رحمت خدا که جلوه‌گر و مجسّم در چیزی است که از سوی یزدان برای مردمان نازل گردیده است، از قبیل: پند و اندرز و رهنمود و رهنمون، و بهبودی و شفای بیماریهائی که در سینه‌ها است، روند قرآنی به جاهلیّت می‌پردازد، جاهلیّتی که به زندگی عملی خود سرگرم است، زندگی نه برابر چیزی که از سوی خدا آمده است، بلکه زندگی برابر هواها و هوسهای انسانها، و موافق با تعدّی ایشان به ویژگیهای یزدان سبحان، و طبق دست یازیدن آنان به کار حلال کردن و حرام نمودن روزیها و ارزاقی که خدا بدیشان داده است:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً؟ قُلْ: آللهُ أَذِنَ لَكُمْ؟ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ؟ وَ ما ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ

یَوْمَ الْقِيامَةِ؟ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لايَشْكُرُونَ ﴾.

بگو: به من بگوئید: آیا چیزهائی را که خدا برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آنها را حلال نموده‌اید بگو: آیا خدا به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر خدا دروغ می‌بندید (و از زبان خدا چیزهائی می‌گوئید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟). آیا گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، دربارهٔ (چیزهائی که) در روز قیامت رخ می‌دهد چیست؟ (آیا گمان می‌برند که بازخواستی در میان نیست؟ یا این که کیفر داده نمی‌شوند؟ و یا این که اندکی عذاب می‌بینند؟). خداوند دارای لطف و مرحمت (فراوان) نسبت به مردمان است ولیکن بیشتر آنان سپاسگزاری نمی‌کنند (و بلکه ناسپاسی می‌کنند و بر خدا دروغ می‌بندند).

بگو: در رزق و روزی خدا که آن را بر شما نازل کرده است چه می‌بینید؟ ـ هر چیز هم از سوی خدای والامقام برای انسانها نازل گردد، از آن مقام والا نازل گردیده است ـ چه چیز می‌بینید در این رزق و روزی‌ای که به شما بخشیده است، تا برابر اجازه و شریعت او در آن دخل و تصرّف کنید؟ امّا شما از پیش خودتان و بدون اجازه دادن خدا به شما، انواعی از ارزاق را حرام می‌کنید و انواعی از آنها را حلال می‌سازید، در حالی که حرام کردن و حلال کردن قانونگذاری است و قانونگذاری حاکمیّت است و حاکمیّت ربوبیّت است. شما هم این ربوبیّت را خودسرانه به دست می‌گیرید:

﴿ قُلْ: آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ؟ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ؟ ﴾.

بگو: آیا خدا به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر خدا دروغ می‌بندید (و از زبان خدا چیزهائی را می‌گوئید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟).

این مسأله‌ای است که ذکر آن در قرآن مجید تکرار می‌شود، و گاه گاهی جاهلیّت با آن رویاروی می‌شود. چرا که مسألهٔ بزرگی است و پس از گواهی لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ قرار دارد. این مسأله در حالت پیاده شدن واقعی هم همان مسألهٔ مهمّ در زندگی است.

اعتراف به این که خدا رازق و روزی‌رسان است، قطعاً این را به دنبال دارد که یزدان خداوندگار معبود است، و یزدان است که حاکم بر همهٔ امور مردمان است... از جملهٔ این امور، همین ارزاق و روزیهائی است که خدا آنها را به انسانها داده است. این ارزاق و روزیها نیز شامل همهٔ چیزهائی است که خدا آنان را بدیشان از آسمان و زمین عطاء می‌کند... جاهلیان عرب به وجود خداوند سبحان اعتراف می‌کردند و او را آفریدگار روزی‌رسان می‌دانستند ـ همان‌گونه که امروزه مردمانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند بدین معترف هستند. امّا با وجود این اعتراف کار حلال کردن و حرام نمودن را برای خود در چیزهائی که خدا بدیشان داده است درست می‌دانند. جاهلیان عرب با وجود این اعتراف، کار حرام نمودن و حلال کردن چیزهائی را که خدا بدیشان داده بود وظیفهٔ خود می‌دانستند ـ همان‌گونه که امروزه کسانی که خود را «مسلمان» می‌نامند کار حلال کردن و حرام نمودن را ازآن خود می‌دانند ـ این قرآن چنین تناقضی را بدیشان گوشزد می‌کند، تناقض میان اعتراف ایشان به وجود خدا و آفریننده و روزی‌رسان بودن او، و میان چیزی که در زندگی درپیش می‌گیرند. مثلاً ربوبیّت را برای غیرخدا درست می‌دانند، ربوبیّتی که در قانونگذاری جلوه‌گر است و گروهی از آنان قانونگذاری می‌کنند! این هم تناقض آشکاری است و داغ شرک بر پیشانی آنان می‌زند، همان‌گونه که داغ شرک را بر پیشانی همهٔ کسانی می‌زند که امروز و فردا و تا آخر دنیا مرتکب همچون تناقضی می‌شوند، هرچند هم نامها و تابلوها و پلاکارتها گوناگون و جوراجور باشد. چه اسلام حقیقت واقعی و عملی است، نه فقط عنوان و نام و نشان!

عربهای دوران جاهلیّت گمان می‌برند ـ همان‌گونه که امروزه مردمانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند گمان می‌برند ـ کار حلال کردن و حرام نمودنی را که

انجام می‌دهند خدا ایشان را به چنین چیزی اجازه داده است. یا به تحلیل و تحریمی که می‌کردند شریعت خدا می‌گفتند! در سورهٔ انعام این ادّعای ایشان ذکر شده است، ادّعای این که اگر این را حلال و آن را حرام می‌کنند، مورد پسند خدا است و شریعت خدا به حساب می‌آید... این مطلب در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار آمده است:

﴿ وَ قالُوا هٰذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لاٰ یَطْعَمُهٰا إِلاّٰ مَنْ نَشٰاءُ ـ بِزَعْمِهِمْ ـ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهٰا، وَ أَنْعامٌ لاٰیَذْکُرُونَ اسْمَ اللهِ عَلَیْهَا افْتِرٰاءً عَلَیْهِ. سَیَجْزِیهِمْ بِمٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ ﴾.

و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتکاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان، و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هرچه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد.

آنان می‌گفتند: خدا این را می‌خواهد، و آن را نمی‌خواهد... بر خدا دروغ می‌بندند... امروزه هم کسانی هستند که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند و خودسرانه قانونگذاری می‌کنند و می‌گویند: این شریعت خدا است!

یزدان جهان در اینجا ایشان را به افتراء نمودن و دروغ بستن نسبت می‌دهد و مفتری و دروغ‌پرداز می‌نامد. سپس از ایشان می‌پرسد روز قیامت گمانتان دربارهٔ خدا چیست که در حقّ شما چه کار بکند، در حالی که در دنیا از زبان او دروغ گفته‌اید و افتراء نموده‌اید:

﴿ وَ مٰا ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ؟ ﴾.

آیا گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، دربارهٔ (چیزهائی که) در روز قیامت رخ می‌دهد چیست؟ (آیا گمان می‌برند که بازخواستی در میان نیست؟ یا این که کیفر داده نمی‌شوند؟ و یا این که اندکی عذاب می‌بینند؟).

خدا فضل و لطف بسیاری به مردمان کرده است. رزق و روزی مادی را به خاطر ایشان در این جهان به ودیعت نهاده است، و در آنان نیز قدرت به ودیعت گذاشته است تا سرچشمه‌های رزق و روزی را بشناسند، و با قوانینی آشنا شوند که بر این سرچشمه‌ها فرمانروا است. همچنین یزدان مهربان ایشان را توانائی داده است بر این که اشکال رزق و روزی را متنوّع گردانند، و تحلیل و ترکیب در مادهٔ آن روا دارند تا این اشکال گوناگون و جوراجور گردد... بالأخره هرآنچه در هستی و در وجود خودشان است، از زمرهٔ رزق و روزی یزدان است.

گذشته از این، یزدان جهان به مردمان فضل و لطف فرموده است و مرحمت روا داشته است، در این که در برنامهٔ خود هدایت انسانها را نازل فرموده است، و شفای بیماریهای سینه‌ها را قرار داده است، تا مردمان به برنامهٔ سالم و صحیح زندگی راهیاب گردند، برنامه‌ای که در پرتو آن می‌توانند از بهترین نیروها و توانهائی استفاده کنند که در انسانیّت ایشان نهفته است، و به بهترین وجه از حواس و شعورشان بهره گیرند و در راه‌های خیر به‌کار برند. همچنین مردمان با این برنامه می‌توانند میان فطرت خود و سرشت جهانی هماهنگی برقرار کنند که در آن زندگی می‌کنند و با آن بده و بستان و همکاری و همراهی دارند.(۱)

امّا بیشتر مردمان نه این را و نه آن را سپاسگزاری می‌کنند... ایشان گاهی از برنامهٔ خدا و قانون و شرع

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی‌الطریق» فصل «شریعة کونیة». و کتاب: «هذا الدین» فصل «منهج منفرد».

یزدان کناره می‌روند و دوری می‌گزینند!.. و گاهی برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند... بعدها به سبب این کارها بدبخت می‌گردند... بدبخت می‌گردند چون از چیزی که مایهٔ شفای سینه‌ها است سود نمی‌جویند و بیماریهای سینه‌های خود را با آن بهبودی نمی‌بخشند.

این تعبیر شگفتی از حقیقت ژرفی است... این قرآن شفای هر آن چیزی است که در سینه‌ها است، با تمام معنیهائی که شفا دارد... قرآن عملاً به دلها می‌خزد بدان‌سان که شفا به پیکرهای بیمار می‌خزد! قرآن با نواها و آهنگهائی که دارد و در پرتو آنها سلطه و قدرت پنهان شگفتی را پیدا می‌کند، به دلها فرومی‌رود. قرآن با رهنمودهائی که دستگاه‌های گیرندهٔ فطری را بیدار و آماده به کار می‌سازد به دلها می‌خزد، دستگاه‌هائی که به تکان درمی‌آیند و باز می‌شوند و دریافت می‌دارند و پاسخ می‌گویند. به دلها می‌خزد با تنظیمات و تشکیلاتی که دارد و کم‌ترین برخورد ممکن میان دسته‌ها و گروه‌های بشری در زندگی روزانه را دربر می‌گیرد. به دلها می‌خزد با پیامها و الهامهای اطمینان‌بخشی که دارد، پیامها و الهامهائی که به دلهائی آرامش می‌بخشند که رو به خدا می‌کنند و به دادگری در سزا و جزا می‌گرایند و فرجام نیک را چشم می‌دارند...

این عبارتی است که معانی و دلائل بسیار فراوانی را پیش چشم می‌دارد. معانی و دلائلی که زبان انسان از بیان آنها عاجز است، ولی این تعبیر شگفت آنها را الهام می‌کند!

❁

آنان سپاسگزاری نمی‌کنند... خدا آگاه از رازها است. محیط بر هر آن چیزی است که پیدا یا ناپیدا است. به اندازهٔ ذرّه‌ای در آسمانها و زمین از خدا و دانش او نهان و دور نیست... این هم پسودهٔ تازه‌ای در روند قرآنی برای دلها و ذهنها است. روند قرآنی از این مسیر به دلداری پیغمبر ﷺ و دلنوازی کسانی می‌پردازد که در خدمت او هستند. پیغمبر ﷺ و یاران او را اطمینان می‌دهد که ایشان تحت نظارت رعایت و عنایت و ولایت و حمایت یزدان جهان قرار دارند! در این صورت تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت بدانان زیانی نمی‌رسانند، تکذیب‌کنندگانی که انبازهائی برای خدا گمان می‌برند و به خیال‌پردازی می‌پردازند:

﴿وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ، وَ ما تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ، وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ، إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ؛ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلاٰ فِي ٱلسَّماءِ، وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتابٍ مُبِينٍ. أَلاٰ إِنَّ أَوْلِياءَ اللهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَياةِ ٱلدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ، لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللهِ، ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ لاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ، إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً، هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي ٱلسَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ، وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ شُرَكاءَ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ ٱلظَّنَّ، وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ. هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ ٱلنَّهارَ مُبْصِراً، إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذرّه‌ای باشد و چه بزرگتر از آن، (همهٔ اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد. هان! بیگمان دوستان خداوند (سبحان) ترسی بر آنان (از خواری در دنیا و عذاب در آخرت) نیست و (بر از دست رفتن دنیا) غمگین نمی‌گردند (چرا که در پیشگاه خدا چیزی برای آنان مهیّا است که بسی والاتر و بهتر از کالای دنیا است. دوستان خداوند) کسانیند که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان در دنیا (به هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامهٔ

رستاخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است. سخنان خدا، (یعنی وعده‌هائی که خدا به پیغمبرانش مبنی بر پیروزی و بهروزی و سعادت دو جهان داده است) تخلّف‌ناپذیر است. این (چیزی که در دنیا و آخرت بدانان مژده داده می‌شود) رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگی است. سخنان آنان تو را غمگین نسازد (و مسخره و طعنه و تکذیب ایشان تو را ناراحت ننماید). عزّت (و قدرت) کلاًّ در دست خدا است (و خدا تو را با آن بر آنان پیروز می‌نماید) و او شنوای (سخنان و) آگاه (از اعمال ایشان) است. آگاه باشید، هرکس (و هر چیز) که در آسمانها و زمین است ازآن خدا است (و همه را او آفریده است و او سرپرستی و رهبری می‌کند و کارهایشان را می‌پاید و بر جملگی نظارت می‌نماید). کسانی که جز خدا انبازهائی را می‌پرستند، جزاز گمان پیروی نمی‌کنند (و درحقیقت انبازی وجود ندارد تا آنان آن را عبادت کنند و بپرستند). ایشان جز به دنبال گمان نمی‌روند و کارشان جز تخمین زدن و دروغ گفتن نیست. او (که آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است، همان) کسی است که شب را برای شما پدید آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش بپردازید). بیگمان در این کار نشانه‌هائی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند.

شناخت خدا بدان‌گونه که آیهٔ نخستین در این روند قرآنی به تصویر می‌کشد، شناخت دل‌آرام و اطمینان‌بخشی و در عین حال هراس‌انگیزی است. از یک‌سو مونس جان، و از دیگر سو بیم‌دهندهٔ انسان است:

﴿ وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ، وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ﴾.

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید....

این آفریدهٔ انسان نام را چه می‌شود و باید چه بکند، وقتی که سرگرم کاری از کارهای خود است، می‌داند که خدا با اوست. گواه بر کار او، و حاضر بر عمل وی است. خدا با همهٔ عظمت، و با همهٔ هیبت، و با تمام جبروت، و با تمام قدرتی که دارد، انسان را می‌پاید. یزدان که آفریدگار جهان است، گواه بر امور و شؤون انسان است، و این نظارت و حضور برای یزدان بسی ساده و آسان است. یزدان که اداره‌کننده و گردانندهٔ همه چیز کوچک و بزرگ جهان است، با این آفریدهٔ انسان نام است، انسان که ذرّهٔ سرگشته‌ای خواهد بود اگر عنایت یزدان او را نپاید و بر او نظارت ننماید!... آگاهی از همچون حالتی هراس‌انگیز است. ولی با این وجود آرام‌بخش و اطمینان‌دهنده است. این ذرّهٔ سرگردان انسان نام به حال خود رها نشده است! بلکه تحت نظارت و رعایت و عنایت یزدان جهان است و یزدان او را سرپرستی و یاری می‌کند... قطعاً یزدان با انسان است:

﴿ وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ، وَ مٰا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ، وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ... ﴾.

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید....

تنها فراگیری علم و آگاهی در میان نیست. سخن از فراگیری رعایت، و گذشته از آن فراگیری نظارت و حفاظت است:

﴿ وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ فِي السَّمٰاءِ وَلاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ﴾.

و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذرّه‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن، (همهٔ اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد.

خیال با ذرّات شناور در زمین یا در آسمان شناور می‌شود، و با چیزهائی که از ذرّه کوچکتر یا بزرگتر هستند همراه می‌گردد، ذرّه‌ها و چیزهای کوچک و بزرگی که علم و آگاهی خدا آنها را احاطه کرده است و با آنها همراه است، و همه چیز جهان محصور و محدود در دائرهٔ علم یزدان است... درون از بیم و هراس بر خود می‌لرزد. دل از احساس عظمت خدا و هراس از او به خشوع و خضوع می‌افتد. تا آن‌گاه که ایمان از بیم و هراس انسان می‌کاهد، و دل ترسناک با انس نزدیکی به خدا آرام می‌گیرد... در سایهٔ این انس، و در پرتو این قرب، همچون اعلان آشکاری درمی‌رسد:

﴿أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اللهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ. لاٰ تَبْديلَ لِكَلِمٰاتِ اللهِ. ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾.

هان! بیگمان دوستان خداوند (سبحان) ترسی بر آنان (از خواری در دنیا و عذاب در آخرت) نیست و (بر از دست رفتن دنیا) غمگین نمی‌گردند (چرا که در پیشگاه خدا چیزی برای آنان مهیّا است که بسی والاتر و بهتر از کالای دنیا است. دوستان خداوند) کسانیند که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان در دنیا (به هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامهٔ رستاخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است. سخنان خدا، (یعنی وعده‌هائی که خدا به پیغمبرانش مبنی بر پیروزی و بهروزی و سعادت دو جهان داده است) تخلّف‌ناپذیر است. این (چیزی که در دنیا و آخرت بدانان مژده داده می‌شود) رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگی است.

چگونه دوستان خدا می‌ترسند یا غمگین می‌شوند، در حالی که خدا این‌گونه با ایشان است در هر کاری و در هر حرکتی و در هر سکونی؟ آنان دوستان یزدانند، و بدو ایمان دارند و از خشم و عذاب او خویشتن را می‌پایند، و وی را در نهان و آشکار پیش چشم می‌دارند:

﴿الَّذينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ﴾.

(دوستان خداوند) کسانیند که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند.

چگونه می‌ترسند و چگونه غمگین می‌گردند، در حالی که آنان با خدا پیوند دارند، چون که ایشان دوستان خدایند؟ برچه غمگین گردند و از چه بترسند، در حالی که در این جهان و در آن جهان بدیشان مژده داده می‌شود؟ وعدهٔ یزدان وعدهٔ راستینی است که تغییر نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شود:

﴿لاٰ تَبْديلَ لِكَلِمٰاتِ اللهِ﴾.

سخنان خدا، (یعنی وعده‌هائی که خدا به پیغمبرانش مبنی بر پیروزی و بهروزی و سعادت دو جهان داده است) تخلّف‌ناپذیر است.

﴿ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾.

این (چیزی که در دنیا و آخرت بدانان مژده داده می‌شود) رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگی است.

دوستان خدا کسانی هستند که روند قرآنی از ایشان سخن می‌گوید. آنان مؤمنانی هستند که چنان که باید ایمان دارند، و پرهیزگارانی هستند که چنان باید پرهیزگارند... ایمان هم آن ایمانی است که در دل جایگزین شود، و کردار آن را نشان دهد و راست و درست نمایان گرداند. عمل و کردار هم عبارت است از اجراء آنچه خدا بدان دستور داده است، و دوری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است... باید معنی ولیِ خدا بودن را این‌گونه بدانیم و فهم کنیم. معنی ولیِ خدا بودن آن‌گونه نیست که مردمان عوام می‌دانند و فهم می‌کنند، و می‌گویند: اولیاء خدا، آوارگان دیوانهٔ نابخردند!

در پرتو این رعایت و حمایت از دوستان خدا، یزدان جهان پیغمبر ﷺ را که سزاوارترین ولی و بهترین

دوست، او است، مخاطب قرار می‌دهد، و او را در برابر تکـذیب‌کنندگان و دروغ‌پـردازان اطـمینان مـی‌دهد و خاطرجمع می‌کند، تکذیب‌کنندگان و دروغ‌پردازانی که در آن وقت صاحبان قـدرت و قـوّت و جـاه و جـلال بودند:

﴿ وَ لاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعاً. هُوَ ٱلسَّمِیعُ الْعَلِیمُ ﴾.

سخنان آنان تو را غمگین نسازد (و مسخره و طـعنه و تکذیب ایشان تو را ناراحت ننماید). عزّت (و قدرت) کلاً در دست خدا است (و خدا تو را بـا آن بـر آنـان پـیروز می‌نماید) و او شنوای (سخنان و) آگاه (از اعمال ایشان) است.

در اینجا خدا منحصر به عزّت گردیده است. قرآن عزّت را به پیغمبر ﷺ و مؤمنان نسبت نمی‌دهد، همان‌گونه که در جای دیگری عزّت را به خدا و پیغمبر ﷺ و مؤمنان نسبت داده است.[1] علّت این است که سخن از حمایت و حفاظت خدا از دوستان خود است. این است که روند سخن یزدان را منحصر به عزّت کامل می‌کند. درحقیقت عزّت تنها ازآن خـدای یکـتا است و بس، و پـیغمبر ﷺ و مـؤمنان عـزّت را از خـدا دریـافت می‌دارند. روند سخن عزّت را از همهٔ مـردمان سـلب می‌کند. مشـرکان قـریش هـم جـزو مـردمان هسـتند. پیغمبر ﷺ در پناه حمایت و عنایت الهی قرار دارد، حمایت و عنایتی که یزدان جهان آن را به دوستان خود اخـتصاص داده است. پس بـاید کـه پـیغمبر ﷺ در مقابل چیزهائی که قریشیان می‌گویند غمگین نشود. چرا که خدا بـا او است، و خـدا شـنوا و آگـاه است. خـدا سخنانشان را می‌شنود و از نیرنگهایشان آگاه است، و از دوستان خود حمایت و حفاظت می‌نماید در بـرابـر چیزهائی که گفته می‌شود و در مقابل نیرنگهائی که زده می‌شود. هرکس که در آسمانها است و هـرکس کـه در زمین است اعم از انس و جنّ و ملائکه، و کسانی کـه بزهکار یا پرهیزگارند، همه و هـمه در دست سـلطه و قدرت خدا قرار دارند. پس هرکس از آفـریدگان خـدا قدرت و قوّتی دارد، تحت سلطه و فرمانروائی او قرار دارد:

﴿ أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ ﴾.

آگاه باشید، هرکس (و هر چیز) که در آسمانها و زمین است ازآن خدا است.

فلسفهٔ ذکر «مَنْ» به معنی کسی که، نه «مٰا» به مـعنی چیزی که، ایـن است کـه رونـد سـخن بـیان مـی‌دارد نیرومندان همسان ناتوانان، همه و همه در دست خـدا قرار دارند:

﴿ وَ مٰا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَکٰاءَ؟ ﴾.

کسـانی کـه جـز خـدا انـبازهائی را مـی‌پرستند، از چـه چیزهائی پیروی می‌کنند؟.

این انبازهای خیالی اصلاً در هیچ چیزی شـریک خـدا نیستند، و پـرستشگران انـبازها در شـریک انگـاشتن انبازها با خدا جز به دنبال گمان نمی‌روند و کارشان از روی یقین نیست:

﴿ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ ٱلظَّنَّ. وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ ﴾.

جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و کارشان جز تخمین زدن و دروغ گفتن نیست.

آن‌گاه نگاهی انداخته می‌شود به جولانگاه‌های قـدرت که جلوه‌گر در صحنه‌های هستی است و اکثر مردمان بر اثر تکرار این جولانگاه‌ها از آنها غافل می‌گردند:

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَکُمُ ٱللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ ٱلنَّهٰارَ مُبْصِراً. إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ ﴾.

او (که آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است، همان) کسـی است کـه شب را بـرای شـما پـدید آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن گردانیده است (تا در آن به تلاش در پی معاش بپردازید). بـیگمان در این کار نشانه‌هائی است برای کسانی که گـوش شـنوا داشته باشند.

خدائی که حرکت و سکون را در دست قدرت دارد، و خدائی که شب را پدید می‌آورد تا مردمان در آن آرام

۱- مراد آیهٔ هشتم سورهٔ منافقون است. (مترجم)

گیرند و بیاسایند، و روز را روشن می‌گرداند تا مردمان در پرتو آن رهنمون شوند و به تلاش و تکاپو بپردازند، و خدائی که مردمان را بینا می‌کند و محیط را برایشان روشن می‌گرداند تا ببینند، و خدائی که کلیدهای حرکت و سکون را در دست دارد، همچون خدائی بر مردمان چیره و توانا است، و او می‌تواند دوستان خود را و در پیشاپیش دوستان خود پیغمبر ﷺ را و مؤمنانی را که در خدمت او هستند بپاید و از ایشان حمایت و حفاظت فرماید و آنان را از مردمان محفوظ و مصون نماید.

﴿إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ﴾.

بیگمان در این کار نشانه‌هائی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند.

در این کار دلیلها و حجّتهائی است که دالّ بر یگانگی خدا است برای کسانی که می‌شنوند و پس از شنیدن می‌اندیشند و پژوهش می‌کنند دربارهٔ چیزی که می‌شنوند.

برنامهٔ قرآنی صحنه‌های جهانی را در مواقع بسیاری، در لابلای سخن از مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت، به‌کار می‌گیرد. زیرا این جهان با بودن خود و با صحنه‌هائی که دارد، گواه گویائی برای فطرت است، و فطرت در برابر منطق آن، پاسخ منفی ندارد و آن را مردود نمی‌دارد. همچنین برنامهٔ قرآنی مردمان را با پیوند هم‌آوا و پیوستگیِ هماهنگی که با جهان دارند، مخاطب قرار می‌دهد، و از نظم و نظامی برایشان سخن می‌گوید که عملاً آن را در زندگی خود مشاهده می‌کنند.

این شبی که در آن می‌آرامند، و این روزی که در پرتو آن دید پیدا می‌کنند و می‌بینند، دو پدیده‌ای از پدیده‌های جهانند که پیوستگی زیادی با زندگی ایشان دارد. هم‌آوائی و هماهنگی موجود در جهان با زندگی انسان، برای همگان کاملاً محسوس است، هرچند در پژوهش و بررسی بسیار تلاش و کوشش ننموده باشند، و در علم و «دانش» پیشرفت ژرف و فراوانی نداشته باشند، زیرا فطرت درونی آنان با زبان نهانی این جهان آشنا است.

همچنین مردمان پیش از این که «دانشهای نوین» و علوم روز سر برسد بی‌خبر از زبان جهان نبوده‌اند. بلکه آنان این زبان را با تمام وجودشان فهم می‌کرده‌اند و آن را می‌دانسته‌اند. این است که یزدان دانای آگاه قرنها پیش مردمان را با این زبان مخاطب قرار داده است. این زبان با تحوّل و پیشرفت علم، تحوّل و پیشرفت پیدا می‌کند. هر زمان که مردمان در دانش ترقّی و پیشرفت حاصل کنند، بر فهم و درک این زبان تواناتر خواهند گردید، اگر دریچه‌های دلهایشان در پرتو ایمان بازگردد، و با نور یزدان به اقطار و آفاق این جهان بنگرند.

افتراء بر خدا و دروغ‌پردازی دربارهٔ خدا، با شریک قرار دادن برای خدا، از جمله فرزند نسبت دادن به یزدان سبحان، صورت می‌گیرد. مشرکان عرب گمان می‌برند که فرشتگان دختران خدا هستند!

پایان این درس گشت و گذاری با این نوع شرک و دروغ‌پردازی است. این گشت و گذار با ذکر دلیل و برهان در این جهان و با نزول عذاب در آن جهان خاتمه می‌یابد، بدان‌گونه که شیوهٔ قرآن است:

﴿قَالُوا: اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً، سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا، أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؟ قُلْ: إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْکَذِبَ لاَيُفْلِحُونَ. مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا کَانُوا يَکْفُرُونَ﴾.

(مشرکان) می‌گویند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است (که فرشتگانند. عجب بدبختی! این انسان است که برای بقای نام و نشان نیاز به فرزند دارد، خدا که جاودانه و سرمدی است کی نیاز به فرزند دارد) او منزّه (از این عیبها و نقصها) است. او بی‌نیاز است. چرا که آنچه در آسمانها و زمین است ازآن او است. شما (ای مشرکان!) هیچ‌گونه دلیل و برهانی بر این (ادّعای خود) ندارید. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از

آن آگاهی ندارید؟! بگو: قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند، رستگار نمی‌شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی‌یابند. با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن) بهره گرفتنی از این دنیا است. سپس به سوی ما برمی‌گردند و آن‌گاه ما عذاب شدید (دوزخ) را به سبب کفری که ورزیده‌اند بدانان می‌چشانیم.

معتقد بودن به این که یزدان سبحان دارای فرزند است، اعتقاد ساده‌لوحانه‌ای است. سرچشمهٔ آن کوتاه‌بینی در جهان‌بینی است. کسانی که همچون عقیده‌ای دارند چنین می‌انگارند که سرشت خدای ازلی سرمدی با سرشت انسان آفریده شدهٔ فناپذیر، یکسان است. آنان ناتوان از فهم و درکِ فرق بسیاری هستند که میان یزدان و انسان است. همچنین متوجّه فلسفهٔ قانونی نیستند که زاد و ولد آدمیان بر آن استوار است. زاد و ولد انسانها برای تکمیل طبیعی نقص و قصوری است که دامنگیر آدمیان است و دامنگیر یزدان نیست.

چه انسانها می‌میرند، در حالی که زندگی تا وقت مشخّص و مقدّر برجای است. تا فرارسیدن این وقت مشخّص و مقدّر، حکمت یزدان چنین اقتضاء می‌کند نسل آدمیان امتداد پیدا کند. فرزندان هم وسیله‌ای برای این امتداد پیدا کردن هستند.

انسانها پیر و فرتوت می‌گردند و ناتوان می‌شوند. فرزندان نیروهای جوانی هستند که جایگزین نیروهای پیر می‌گردند.

انسانها با چیزهائی که در پیرامون ایشان است مبارزه می‌کنند. با دشمنانشان چه حیوان و چه انسان می‌رزمند. انسانها به پشتیبان و تکیه‌گاه نیاز دارند. فرزندان در این احوال و اوضاع نزدیک‌ترین یار و مددکار هستند.

انسانها برای فراهم آوردن دارائی و افزایش اموال برای خویشتن به کوشش و تلاش می‌ایستند و رنج و زحمت می‌کشند. فرزندان در فراهم آوردن و افزایش ثروت کمک می‌کنند، و بر تلاش و کوششی می‌افزایند که وسیلهٔ بدست آوردن دارائی است...

بدین منوال سائر چیزهای دیگری را می‌توان پیش چشم داشت که حکمت آفریدگار اقتضاء می‌کند و برای آبادانی این زمین لازم می‌بینند، تا آن زمان که وقت مشخّص و مقدّر فرامی‌رسد، و یزدان کاری را که باید بشود به انجام می‌رساند.

هیچ‌یک از این امور متوجّه ذات پاک خدا نیست. خدا نیازی به امتداد حیات از راه اولاد ندارد. احتیاجی به یاری به هنگام پیری ندارد. احتیاجی به یار و مددکار، و به مال و ثروت ندارد. اصلاً یزدان نیازی به چیزی ندارد که بر دل ما بگذرد یا نگذرد و مربوط به ذات پاک خداوند بزرگوار باشد.

از اینجا است که فلسفهٔ داشتن فرزند منتفی می‌گردد، زیرا سرشت خداوندی به چیزی از خارج از خود نیازی ندارد تا این نیاز با وجود فرزند برآورده شود. حکمت خدا مقتضی این نبوده است که انسانها زاد و ولد داشته باشند، مگر بدان سبب که سرشت آدمیان قصور دارد و برای رفع این قصور به همچون تکمله‌ای نیاز دارد، و برای رفع این نقیصه تولّد فرزندان ضروری است، و این مسأله نسنجیده و سرسری نیست.

بدین خاطر پاسخ این تهمت که می‌گفتند:

﴿ قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً ﴾.

(مشرکان) می‌گویند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است.

چنین است:

﴿ سُبْحَانَهُ! هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الأَرْضِ ﴾.

او منزّه (از این عیبها و نقصها) است. او بی‌نیاز است. چرا که آنچه در آسمانها و زمین است ازآن او است.

«سُبْحَانَهُ!...» پاک و منزّه است ذات والامقام خدا از سطح این گمان یا فهم یا تصوّر. «هُوَ الْغَنِيُّ» او دارا و بی‌نیاز با تمام معانی واژهٔ غنی است. خدا بی‌نیاز از نیازهائی است که قبلاً گفتیم، و بی‌نیاز از همهٔ نیازهائی است که قبلاً نگفته‌ایم اعم از نیازهائی که بر دل

می‌گذرد یا بر دل نمی‌گذرد و مقتضی وجود فرزند است. چیزهائی که اقتضاء می‌کنند سبب پیدایش چیزهائی می‌شوند که مورد اقتضاء هستند. چه هیچ چیزی یافته نمی‌شود که بیهوده باشد و نیازی و فلسفه‌ای و هدفی در بودن آن نباشد.

﴿ لَهُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ ﴾.

آنچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است.

پس یزدان چه نیازی به این و آن دارد؟ او که ملک جهان سراسر مال او است. اصلاً نیازی ندارد تا باکمک فرزند برآورده شود. پس وجود فرزند در این صورت بیهوده و بیفائده است. خداوند سبحان بالاتر و والاتر از آن است که کار عبث و بیسود انجام دهد.

قرآن مجید وارد بحثهای جدلی نظری پیرامون سرشت لاهوتی خدا و سرشت ناسوتی انسان نمی‌شود، بحثهائی که در نزد متکلّمان و در فلسفه‌های دیگر بازار پر رونق و گرمی پیدا کرده است. زیرا قرآن مجید موضوعهائی را می‌پساید و مورد توجّه قرار می‌دهد که واقعی و به فطرت نزدیک باشند. قرآن خود موضوع را پژوهش می‌کند نه این‌که با فرضهای جدلی کلنجار رود و این سو و آن سو دود، فرضهائی که در پایان کار از موضوع اصلی پرت می‌شوند و خود فرضها هدف بحث می‌گردند!

در اینجا روند قرآنی به این پسوده‌ای که واقعیّت ایشان را لمس می‌نماید، و نیاز ایشان را به فرزند، و جهان‌بینی آنان دربارهٔ این نیاز، و عدم این نیاز برای خدائی که متعلّق بدو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بسنده می‌کند، تا دل ایشان را قانع سازد یا آنان را شکست بدهد، بدون این که جدل نظری درگیرد و اثر این پسودهٔ روانی را ضعیف کند، پسوده‌ای که فطرت، ساده و راحت پذیرای آن می‌گردد و بدان پاسخ می‌دهد.

آن‌گاه ایشان را با واقعیّت روبرو می‌سازد، و آنان دلیل و برهانی بر صحّت چیزی نمی‌یابند که ادّعای آن را دارند. روند قرآنی این دلیل و برهان را سلطان، یعنی سلطه و قدرت می‌نامد، زیرا این دلیل و برهان قوّت است، و دارندهٔ دلیل و برهان قوی و صاحب سلطه است:

﴿ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بِهٰذٰا ﴾.

هیچ‌گونه دلیل و برهانی بر این (ادّعای خود) ندارید.

شما بر چیزی که می‌گوئید دلیل و برهانی ندارید.

﴿ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از آن آگاهی ندارید؟!

انسان چیزی را بگوید و آن را نداند ننگ است و سزاوار او نیست. پس چگونه خواهد بود اگر این سخن نادانسته و بدون دانش دربارهٔ یزدان سبحان گفته شود؟! بدون علم و آگاهی دربارهٔ خدا سخن گفتن گناهی است بزرگتر از هر گناهی. بدون علم و آگاهی دربارهٔ خدا سخن گفتن پیش از هر چیز با چیزی منافات دارد که خدا مستحقّ آن است و آن را از بندگان خود خواسته است. این درخواست تنزیه و تقدیس ایزد متعال است. انسان مشرک خدای را با مقتضیات حدوث و عجز و نقص و قصور توصیف می‌کند، اوصافی که خدای بزرگوار بسی فراتر و برتر از آنها است. آخر این‌گونه اندیشیدن، گمراهی جهان‌بینی راجع به رابطهٔ آفریدگار و آفریده است و از آن، گمراهی جهان‌بینی دربارهٔ همهٔ روابط زندگی و مردمان و معاملات سرچشمه می‌گیرد. زیرا همهٔ اینها فرع جهان‌بینی این رابطه است. تمام قدرتهائی که کاهنان در بت‌پرستیها برای خود پدید آورده‌اند، و تمام قدرتهائی که کلیسا برای خویشتن پدید آورده است، تنها و تنها از جهان‌بینی رابطهٔ خداوند بزرگوار و دخترانش یعنی فرشتگان نشأت گرفته است! یا از رابطهٔ یزدان سبحان و عیسی پسر مریم برخاسته است! رابطهٔ اخیر رابطهٔ پدری و فرزندی، و داستان گناه، و مسألهٔ اعتراف، و مسألهٔ اقدام کلیسای مسیح به رساندن مردمان به مسیح پدر -

به گمان ایشان ـ است... تا آخر زنجیره‌ای که اگر حلقهٔ نخستین آن خراب و تباه شود به سبب جهان‌بینی راجع به آفریدگار و آفریده، همهٔ حلقه‌های پس از آن در تمام امور و شؤون حیات تباهی می‌گیرند.

مسأله تنها فساد در جهان‌بینی اعتقادی نیست. بلکه مسألهٔ زندگی به‌طور کلّی است. همهٔ دشمنانگیهائی که میان کلیسا و میان علم و عقل درگرفته است، به مسألهٔ تلاش جامعه برای رهائی از سلطهٔ کلیسا بازمی‌گردد. جامعه متأسّفانه این رهائی را نیز در نجات از سلطهٔ خودِ دین دیده است! همهٔ این امور از فساد و خرابی حلقهٔ نخستینِ زنجیرهٔ حیات سرچشمه گرفته است. حلقهٔ تباه شدهٔ جهان‌بینی راجع به رابطهٔ میان خدا و آفریدگانش. تباهی این حلقه با خود شرّ و بلای زیادی را به میان جامعه کشانده است، شرّ و بلائی که همهٔ انسانها به مصائب آن در امواج مادی و بدبختیهای فراتر از آن گرفتار آمده‌اند.

از اینجا است که عقیدهٔ اسلام حرص و جوش شگفتی دارد بر روشنگری این رابطه، روشنگری کاملی که در آن آمیزش و پیچش و گنگی نباشد... خدا آفریدگار ازلی و سرمدی است و نیازی به فرزند ندارد. رابطهٔ میان یزدان و جملگی مردمان رابطهٔ آفریدگار با آفریدگان خود بدون استثناء است. جهان و زندگی و زندگان دارای قوانینی هستند که اجراء و پیاده می‌گردد و تخلّف‌ناپذیر است و از کسی جانبداری نمی‌کند و با کسی سازش نمی‌نماید. هرکس از این قوانین پیروی بکند، رستگار می‌گردد و به مقصود می‌رسد، و هرکس از این قوانین کناره‌گیری کند، گمراه می‌گردد و زیانبار می‌شود... همهٔ مردمان در برابر این قوانین یکسان هستند. همهٔ مردمان به سوی یزدان برمی‌گردند. آنجا شفیعها و شریکهائی درمیان نیست. همهٔ مردمان روز رستاخیز تک و تنها، بدون یار و یاور و اموال و اولاد و محافظ و مراقب در محضر خدا حاضر می‌شوند. برای هرکسی همان چیزی است که انجام می‌دهد. پروردگار تو به هیچ کسی ستم نمی‌کند.

عقیدهٔ سادهٔ روشنی است. به تأویل نادرست فرصت نمی‌دهد. دل را در راه‌ها و پیچ و خمها سرگشته و منحرف نمی‌گرداند، و در میان ابرها و مه‌ها ویلان و نهان نمی‌سازد. بدین خاطر همگان در پیشگاه یزدان یکسان هستند، و همگان با شریعت مخاطب قرار داده می‌شوند، و جملگی ایشان موظّف و مکلّف هستند که برابر شریعت عمل کنند، و تمام آنان باید محافظ و نگاهدار شریعت باشند. بدین وسیله روابط مردمان یکی با دیگری راست و درست می‌گردد، براثر راست و درست بودن رابطهٔ میان ایشان و میان یزدان.

﴿ قُلْ: إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لاَيُفْلِحُونَ ﴾.

بگو: قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند، رستگار نمی‌شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی‌یابند).

کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند به هیچ‌وجه رهائی و رستگاری ندارند. در درّه‌ای و در راهی رهائی ندارند. در دنیا و در آخرت نجات پیدا نمی‌کنند. رستگاری حقیقی آن رستگاری است که از همگامی و همراهی با قوانین صحیح الهی حاصل می‌گردد، قوانین صحیحی که به خیر و صلاح و ترقّی و تعالی انسانها و جامعه‌ها می‌انجامد، و زندگی را رشد می‌دهد و به جلو می‌راند و به اوج می‌رساند. رستگاری تنها تولیدات مادی نیست، تولیداتی که ارزشهای بشریّت به همراه آن درهم شکند، و در سایهٔ آن انسان به مرتبهٔ حیوان سقوط کند. این چنین رستگاری‌ای رستگاری ظاهری موقّتی است، و از خطّ تعالی و ترقّی‌ای منحرف است که بشریّت را به والاترین پلّه‌ای می‌رساند که سرشت انسان توان رسیدن بدانجا را دارد.

﴿ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا. ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

(با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن) بهره گرفتنی از این دنیا است. سپس به سوی ما برمی‌گردند و آنگاه ما عذاب شدید (دوزخ) را به سبب کفری که ورزیده‌اند بدانان می‌چشانیم.

برخورداری ناچیزی و کالای اندکی است. این برخورداری و این کالا هم مدّت اندکی برقرار و ماندگار است. برخورداری و کالائی است که منقطع می‌گردد. برخورداری و کالائی نیست که به برخورداری و کالای سزاوار بشریّت در آخرت منتهی گردد. بلکه «عذاب شدید» به دنبال آن می‌آید، عذاب شدیدی که میوهٔ انحراف از قوانین جهانی خدا است، قوانینی که به برخورداری و کالای عالی و لائق آدمیزادگان منتهی می‌شود.

۞ واتل عليهم نبأ نوح إذ قال لقومه يا قوم إن كان كبر عليكم
مقامي وتذكيري بآيات الله فعلى الله توكلت فأجمعوا
أمركم وشركاءكم ثم لا يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا
إلي ولا تنظرون (٧١) فإن توليتم فما سألتكم من أجر إن
أجري إلا على الله وأمرت أن أكون من المسلمين (٧٢)
فكذبوه فنجيناه ومن معه في الفلك وجعلناهم خلائف
وأغرقنا الذين كذبوا بآياتنا فانظر كيف كان عاقبة المنذرين
(٧٣) ثم بعثنا من بعده رسلا إلى قومهم فجاءوهم بالبينات
فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك نطبع على قلوب
المعتدين (٧٤) ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون إلى
فرعون وملئه بآياتنا فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين (٧٥)
فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا إن هذا لسحر مبين (٧٦)
قال موسى أتقولون للحق لما جاءكم أسحر هذا ولا يفلح
الساحرون (٧٧) قالوا أجئتنا لتلفتنا عما وجدنا عليه آباءنا
وتكون لكما الكبرياء في الأرض وما نحن لكما بمؤمنين (٧٨)
وقال فرعون ائتوني بكل ساحر عليم (٧٩) فلما جاء السحرة
قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون (٨٠) فلما ألقوا قال
موسى ما جئتم به السحر إن الله سيبطله إن الله لا يصلح
عمل المفسدين (٨١) ويحق الله الحق بكلماته ولو كره
المجرمون (٨٢) فما آمن لموسى إلا ذرية من قومه على
خوف من فرعون وملئهم أن يفتنهم وإن فرعون لعال
في الأرض وإنه لمن المسرفين (٨٣) وقال موسى يا قوم إن كنتم
آمنتم بالله فعليه توكلوا إن كنتم مسلمين (٨٤) فقالوا على الله
توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين (٨٥) ونجنا
برحمتك من القوم الكافرين (٨٦) وأوحينا إلى موسى وأخيه
أن تبوآ لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة
وأقيموا الصلاة وبشر المؤمنين (٨٧) وقال موسى
ربنا إنك آتيت فرعون وملأه زينة وأموالا في الحياة
الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم
واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الأليم (٨٨)
قال قد أجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتبعان سبيل
الذين لا يعلمون (٨٩) ۞ وجاوزنا ببني إسرائيل البحر
فأتبعهم فرعون وجنوده بغيا وعدوا حتى إذا أدركه
الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنو إسرائيل
وأنا من المسلمين (٩٠) آلآن وقد عصيت قبل وكنت
من المفسدين (٩١) فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن
خلفك آية وإن كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون (٩٢)
ولقد بوأنا بني إسرائيل مبوأ صدق ورزقناهم من الطيبات
فما اختلفوا حتى جاءهم العلم إن ربك يقضي بينهم يوم القيامة
فيما كانوا فيه يختلفون (٩٣) فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك
فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك لقد جاءك
الحق من ربك فلا تكونن من الممترين (٩٤) ولا تكونن
من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين
(٩٥) إن الذين حقت عليهم كلمت ربك لا يؤمنون
(٩٦) ولو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الأليم (٩٧)

فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ
ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ
إِلَىٰ حِينٖ ﴿۹۸﴾ وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ
جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿۹۹﴾ وَمَا
كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ
عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿۱۰۰﴾ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾
فَهَلۡ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثۡلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِهِمۡۚ
قُلۡ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ ثُمَّ نُنَجِّي
رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ
﴿۱۰۳﴾

در این سوره قبلاً اشاره شد به نسلهای پیشینی که جهان را به درود گفته‌اند، و براثر تکذیب پیغمبرانشان کارشان سرانجام به کجا کشیده است. آنان که پس از ایشان در زمین جایگزین گردیده‌اند چگونه آزمایش شده‌اند.

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ، وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ، ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾.

ما گروه‌ها (و نسلهای زیادی) را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدان‌گاه که ستم کرده‌اند (و راه گناه سپرده‌اند) و پیغمبرانشان برای آنان دلائل روشن و معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نموده‌اند، ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند (و سخنان پیغمبران را بشنوند و به دنبال ایشان روند. آری در گذشته و حال و آینده) این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. (پس خویشتن را بپائید و نافرمانی ننمائید). سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان (ایشان و سرنشینان زمین) کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید. (یونس/۱۳ و ۱۴)

همچنین قبلاً اشاره گردید که هر ملّتی دارای پیغمبری است. هرگاه پیغمبرشان به پیش ایشان آمد، دادگرانه داوری می‌گردد:

﴿ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ ﴾.

هر ملّتی دارای پیغمبری است (که در روز قیامت خویشتن را بدو نسبت می‌دهند). هرگاه پیغمبرشان (به صحرای محشر که صحنهٔ دادگاه الهی است) آمد (در حضور او) دادگرانه میانشان داوری می‌گردد (و او بر کردار و رفتار ملّت خود گواهی می‌دهد) و ستمی بدیشان نمی‌شود. (یونس/۴۷)

هم اینک روند قرآنی چرخش و گردش دیگری را دربارهٔ این دو اشاره می‌آغازد. بخشی از داستان نوح علیه‌السلام با قوم خود، و بخشی از داستان موسی با فرعون و درباریان او را بیان می‌دارد، تا در این دو بخش، سرانجام تکذیب کردن، و داوری دربارهٔ ملّت پس از آمدن پیغمبرشان، و ابلاغ رسالت پیغمبرشان بدیشان، و بیم دادن آنان از عاقبت مخالفت با حقّ و حقیقت، نمودار و پدیدار گردد.

همچنین اشارهٔ گذرائی به داستان یونس علیه‌السلام می‌شود. اهالی شهر او ایمان می‌آورند اندکی پیش از این که عذاب دررسد و ایشان را دربر گیرد. در پرتو ایمان عذاب از ایشان برداشته می‌شود و از آن نجات پیدا می‌کنند... این هم پسوده‌ای از ناحیهٔ دیگری است. این پسوده ایمان را برای تکذیب‌کنندگان می‌آراید، به امید آن که از عذابی خویشتن را به دور دارند که از آن بیم داده می‌شوند، و سرانجام ایشان همچون سرانجام قوم نوح و قوم موسی نگردد و بسان ایشان هلاک نشوند.

درس گذشته پایان پذیرفت با دستور به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدین امر که فرجام کسانی را اعلان کند که بر خدا دروغ می‌بندند و انبازهائی بدو نسبت می‌دهند:

﴿ قُلْ: إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ، مَتاعٌ فِي الدُّنْيا، ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ، ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ ﴾.

بگو: قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهند، رستگار نمی‌شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی‌یابند. با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن) بهره گرفتنی از این دنیا است، سپس به سوی ما برمی‌گردند و آن‌گاه ما عذاب شدید (دوزخ) را به سبب کفری که ورزیده‌اند بدانان می‌چشانیم. (یونس/۶۹ و ۷۰)

این کار پس از اطمینان دادن به پیغمبر ﷺ است:

﴿ وَ لاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ. إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً ﴾.

سخنان آنان تو را غمگین نسازد (و مسخره و طعنه و تکذیب ایشان، تو را ناراحت ننماید). عزّت (و قدرت) کلاً در دست خدا است (و خدا تو را با آن بر آنان پیروز می‌نماید). (یونس/۶۵)

همچنین پس از این است که دوستان خدا ترس و هراسی بر ایشان نیست، و اندوهگین و غمگین نمی‌گردند.

روند قرآنی با فرمان تازه‌ای استمرار پیدا می‌کند. فرمان یزدان به پیغمبر ﷺ این است: داستان نوح را برای مردمان بیان دارد، آن بخش از داستان را که مربوط به چالش و مبارزه‌طلبی او با قوم خود است. آن‌گاه بخشی را ذکر کند که مربوط به نجات نوح و مؤمنان همراه او است، و چگونه آنان در زمین جایگزین دیگران گردیدند، و تکذیب‌کنندگان ایشان که نیرومندتر و دارای نفرات بیشتری از اینان بودند چگونه هلاک شدند.

بیان این داستانها نسبت به روند سوره و نسبت به معانی نزدیک پیشین دارای مناسبت روشن و آشکاری است. داستان در قرآن وقتی که ذکر می‌شود برای ادای وظیفه‌ای در روند سخن است. داستان در موارد گوناگونی و با شیوه‌های مختلفی در جاهای مناسبی در روند سخن تکرار می‌گردد. حلقه‌هائی که از داستان در جائی ذکر می‌شود نیاز آنجا را برآورده می‌سازد، و چه‌بسا حلقه‌های دیگری از همین داستان در جای دیگری بیان می‌گردد، چرا که اینجا مناسبت با چنین حلقه‌هائی دارد. در داستانهای نوح و موسی، و در داستان یونس در اینجا مناسبت ویژه‌ای را خواهیم دید. عرضهٔ داستانها با موقعیّت مشرکان در مکّه و با موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل جماعت اندک مؤمنانی که در خدمت او هستند، و در برابر تعداد فراوان مشرکان و در مقابل قدرت و شوکت و نیروی فراوان ایشان، به ایمان خود افتخار می‌کنند، و خویشتن را در پرتو ایمان توانا و با عزّت می‌بینند، از مناسبت خاصی و همخوانی ویژه‌ای برخوردار است. همچنین در داستانها و پیروهائی که در لابلای داستانها یا به دنبال آنها ذکر می‌گردد، مناسبتهای ویژه‌ای را خواهیم یافت.(۱)

❁

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللهِ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لاٰ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلاٰ تُنْظِرُونِ. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللهِ، وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلاٰئِفَ، وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! برای دلداری مؤمنان و بیداری مشرکان، سرگذشت برخی از پیغمبران و پیشینیان، از جمله) سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی (از اوقات) نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم (در میانتان) و پند دادنم (به شما) با آیات خدا (و دلائل الهی) برایتان سخت و غیرقابل تحمّل است، من (بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیه دارم. پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید (و هرچه از دستتان برمی‌آید دربارهٔ من انجام دهید و هیچ کوتاهی مکنید. این کار را از روی مشورت کامل و

۱- برای بررسی مفصّل این قاعده، مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن» فصل: «القصّة فی‌القرآن».

تصمیم قاطع انجام دهید تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایهٔ اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هرچه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید. اگر (از دعوت من) روی گردانیدید (به من زیانی نمی‌رسانید) چرا که من کمترین مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم. مزد و پاداش من جز بر خدا نیست و به من دستور داده شده است که (همهٔ کار و بار خود را بدو حواله دارم و) از زمرهٔ تسلیم‌کنندگان (امور زندگی به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم. آنان او را تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و ما او و کسانی را که با او در کشتی نشستند نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آن مؤمنان را جایگزین (ایشان در زمین) گرداندیم. بنگر که سرانجام بیم دادهشدگان (نافرمان و بی‌ایمان) چگونه گردید؟.

حلقه‌ای که در اینجا از داستان نوح عليه‌السلام نشان داده می‌شود، واپسین حلقه از زنجیرهٔ داستان است: حلقهٔ چالش و مبارزه‌طلبی واپسین است و پس از بیم دادن فراوان و پند و اندرز طولانی و تکذیب طولانی سر می‌رسد. در این حلقه موضوع کشتی و کسانی که سوار کشتی بوده‌اند، و طوفانی که درگرفته است، و تفصیلاتی که در آن حلقه آمده است، ذکر نمی‌گردد. زیرا هدف آشکار نمودن چالش و مبارزه‌طلبی و کمک خواستن و مدد گرفتن از خدای یگانه، و بیان نجات پیغمبر و کسان اندکی است که در خدمت او بوده‌اند، و ذکر هلاک تکذیب‌کنندگان پیغمبر است که بسیار بوده‌اند و از قدرت و شوکت هم برخوردار گردیده‌اند. بدین خاطر است که روند سخن در اینجا تفصیلات داستان را در یک حلقه، کوتاه و مختصر می‌کند، و شرح و بسط این یک حلقه را نیز در نتائج واپسین آن خلاصه می‌نماید. چون این امر مقتضی روند قرآنی در این موضع و موقع است.

﴿ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ، إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ: يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللهِ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ. ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلا تُنْظِرُونِ ﴾.

(ای پیغمبر! برای دلداری مؤمنان و بیداری مشرکان، سرگذشت برخی از پیغمبران و پیشینیان، از جمله) سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی (از اوقات) نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم (در میانتان) و پند دادنم (به شما) با آیات خدا (و دلائل الهی) برایتان سخت و غیرقابل تحمّل است، من (بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیه دارم. پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید (و هرچه از دستتان برمی‌آید دربارهٔ من انجام دهید و هیچ کوتاهی مکنید. این کار را از روی مشورت کامل و تصمیم قاطع انجام دهید تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایهٔ اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هرچه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید.

اگر کار و بار من شما را به تنگنا درانداخته است، و دیگر شما ماندن مرا در میان خود تحمّل نمی‌کنید و تاب دعوت مرا ندارید، و کاسهٔ صبرتان از پند و اندرز دادنم با آیات خدا لبریز و سرریز گردیده است، هرچه می‌خواهید بکنید. من که به راه خود ادامه می‌دهم و جز بر خدا تکیه نمی‌کنم:

﴿ فَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ ﴾.

من (بر این کار پایدار و ماندگارم و) بر خدا تکیه دارم.

تنها بر او تکیه می‌کنم نه بر یاوران و اولیاء. او مرا بس است.

﴿ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ﴾.

پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید.

دربارهٔ محلّهای ورود و خروج خویش، و بیرون‌شو و درون‌شو کار خویشتن بیندیشید، و توشه و توان خود را برگیرید، و همدیگر را ضمانت و حفاظت کنید:

﴿ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ﴾.

(این کار را از روی مشورت کامل و تصمیم قاطع انجام دهید تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایهٔ اندوهتان نشود.

بگذارید موضعگیریتان برای خودتان روشن و آشکار باشد، و در آنچه بر آن تصمیم می‌گیرید، اشتباه و آمیزش و پیچشی نماند، و جای شکّ و تردید و برگشت و پشیمانی نباشد.

﴿ ثُمَّ اَقْضُوا إِلَيَّ ﴾.

پس از آن نسبت به من هرچه می‌خواهید بکنید.

بر آنچه تصمیم گرفته‌اید و راجع بدان کاملاً اندیشیده‌اید و جوانب آن را کاملاً سنجیده‌اید و قاطعانه خواسته‌اید بر سر من بیاورید، اجراء کنید و درنگ نکنید.

﴿ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ ﴾.

و مرا مهلت ندهید.

مرا مهلت ندهید ابزار و توشه تهیّه ببینم و خویشتن را آماده سازم. چه آمادگی کلّی من، تکیه بر خدای یگانه است نه کس و چیز دیگری.

این چالش و مبارزه‌طلبی آشکار و برانگیزاننده‌ای است که آن را نمی‌گوید مگر کسی که دستهایش پر از قوّت و قدرت باشد، و کاملاً به توشه و اندوخته و ادوات جنگی خود اطمینان و اعتماد داشته باشد، و بخواهد دشمنان را تحریک کند و ایشان را برای جنگ با خود برانگیزد، و با سخنان تحریک‌آمیز آنان را برآن دارد که بر او بتازند! آیا در پشت سر نوح چه قوّت و قدرت و توشه و اندوخته‌ای بود؟ از میان تمام نیروهای زمین چه چیز با او بود؟

با او ایمان بود و بس... ایمان آن نیروئی که همهٔ نیروهای دیگر در برابرش کوچک و ناچیز است، و در مقابل آن کثرت مردمان و فراوانی ابزار و ادوات آنان اندک و ضعیف است، و در برابرش تدبیر و تفکیر عاجز و درمانده است... در پشت سر نوح خدائی بود که دوستان خود را در دست دوستان اهریمن رها نمی‌کند!

این ایمان به خدای یگانه است که مؤمن را به منشأ قوّت و قدرت بزرگ‌تر و فراتر از هر قوّت و قدرتی می‌رساند، قوّت و قدرتی که چیره و فرمانروا بر این هستی، و بر همه چیز و بر همه کس است که در گسترهٔ سترگ این هستی است. این چالش و مبارزه‌طلبی از روی غرور نیست. همچنین بی‌باکی هم نیست. خودکشی هم نیست. بلکه چالش و مبارزه‌طلبی بزرگ‌ترین قوّت و قدرت حقیقی با قوّتها و قدرتهای ناچیز فناپذیری است که در برابر صاحبان ایمان، ضعیف و کوچک می‌گردند.

کسانی که به سوی خدا دعوت می‌کنند، پیغمبران خدا الگوی خوبی برای ایشان هستند... آنان باید دلهایشان لبریز از اعتماد و اطمینان شود تا بدانجا که از اعتماد و اطمینان سرریز گردد. باید ایشان بر خداوند یگانه توکّل کنند در مبارزه و رویاروئی با طاغوت، هرگونه طاغوتی که باشد.

طاغوت زیانی بدیشان جز اذیّت و آزار نمی‌رساند. این اذیّت و آزار هم امتحان الهی است، نه این که یزدان سبحان از کمک به دوستان خود ناتوان باشد، و نه این که دوستان خود را تسلیم دشمنان خود گرداند. بلکه امتحانی است که در بوتهٔ آن دلها و صفها پاک و سره می‌گردند. بعد از آن روزگار به نفع مؤمنان چرخش پیدا می‌کند، و دوران به نفع آنان می‌گردد، و وعدهٔ پیروزی و بهروزی خدا بدیشان سر می‌رسد و تحقّق پیدا می‌کند.

یزدان سبحان داستان بندهٔ خود نوح را روایت می‌فرماید، بدان هنگام که نوح طاغوت زمان خود را این‌گونه روشن و آشکار به چالش می‌خواند و به مبارزه می‌طلبد. پس همراه با داستان به پیش برویم تا نهایت آن را از نزدیک مشاهده کنیم:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللهِ، وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

اگر (از دعوت من) روی گردانیدید (به من زیانی نمی‌رسانید) چرا که من کمترین مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر خدا نیست. و به من دستور داده شده است که (همهٔ کار و بار خود را بدو حواله دارم و) از زمرهٔ تسلیم‌کنندگان (امور زندگی به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم.

اگر روی گردانیدید از من و دوری گزیدید، هر کاری که می‌خواهید بکنید. من که در برابر هدایت و رهنمودتان مزدی از شما درخواست نکرده‌ام تا به سبب پشت کردن شما مزد من کاستی گیرد:

﴿ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللهِ ﴾.

مزد و پاداش من جز بر خدا نیست.

این کار مرا از عقیده‌ام به دور نمی‌دارد، چه به من دستور داده شده است که سراپای هستی خود را تسلیم خدا گردانم:

﴿ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ ﴾.

و به من دستور داده شده است که (همهٔ کار و بار خود را بدو حواله دارم و) از زمرهٔ تسلیم‌کنندگان (امور زندگی به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم.

وقتی که به من فرمان داده شده است، از زمرهٔ تسلیم‌شوندگان بوده‌ام. پس آن‌گاه چه شد؟

﴿ فَکَذَّبُوهُ. فَنَجَّیْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلاَئِفَ. وَ أَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا ﴾.

آنان او را تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و ما او و کسانی را که با او در کشتی نشستند نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آن مؤمنان را جایگزین (ایشان در زمین) گرداندیم.

بدین اختصار و این‌گونه چکیده‌وار... نجات نوح و کسانی که با او در کشتی بودند، یعنی مؤمنان... و جایگزین کردن ایشان در زمین با وجود کم بودن مؤمنان، و غرق کردن تکذیب‌کنندگان با وجود قدرت و قوّت و کثرت ایشان:

﴿ فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِینَ ﴾.

بنگر که سرانجام بیم داده‌شدگان (نافرمان و بی‌ایمان) چگونه گردید؟

تا بنگرد آن کسی که می‌خواهد بنگرد به «سرانجام تکذیب‌کنندگان» و پند بگیرد هرکس که می‌خواهد پند بگیرد از سرانجام مؤمنان رستگار.

روند قرآنی در اعلان نجات نوح و کسانی که با او بوده‌اند شتاب می‌ورزد، زیرا نوح و این گروه اندکِ مؤمنان خویشتن را با خطر چالش و مبارزه‌طلبی گروه فراوان کافران روبرو می‌کردند. هدف هم تنها هلاک این گروه فراوان نبود و بس. بلکه هدف پیش از هر چیز نجات این گروه اندکِ مؤمنان از همهٔ خطرها، و جایگزین کردن ایشان در زمین برای آبادان نمودن و تجدید حیات در آن، و ادای نقش اصلی خود در دوره‌ای از زمان بود.

این قانون خدا در زمین است. این وعدهٔ او به دوستان خود در زمین است... هرگاه راه برای گروه مؤمنان به درازا کشید، لازم است که بدانند که راه این است و اطمینان داشته باشند که فرجام کار و جایگزینی در زمین متعلّق به مؤمنان است، و نباید وعدهٔ خدا را با شتاب بخواهند، وعده‌ای که در راه است و فرامی‌رسد... یزدان سبحان دوستان خود را فراموش نمی‌کند و از یاد نمی‌برد، و از مدد و یاری بدیشان و پیروز گرداندن آنان ناتوان نیست، و ایشان را به دشمنان خود نیز تسلیم نمی‌کند... ولیکن یزدان مهربان ایشان را تمرین و تعلیم می‌دهد و آنان را با رنج و زحمتِ امتحان کارآزموده می‌سازد و با توشهٔ راه مجهّز و آماده‌شان می‌نماید.(۱)

مختصر و مجمل روند قرآنی به پیغمبرانی که پس از نوح آمده‌اند اشاره می‌کند، و دلائل و معجزاتی را یادآور می‌شود که آنان با خود آورده‌اند، و تکذیب‌کنندگانِ گمراه چگونه با آن دلائل و معجزات برخورد کرده‌اند:

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَیٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ، فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ، کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلَیٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ ﴾.

سپس بعد از نوح، پیغمبران فراوان و بزرگواری را فرستادیم. آنان همراه با دلائل روشن (و معجزات دالّ بر صدق خود) به پیش قوم خویش رفتند. امّا ایشان هم حاضر نشدند به چیزی ایمان بیاورند که قبلاً دیگران

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی‌الطریق» فصل «هذا هوالطریق».

آن را تکذیب کرده بودند. به همین شیوه دلهای متجاوزان را مهر می‌زنیم (تا دیگر حقّ و حقیقت بدانها نفوذ نکند و راهیاب نشوند. یعنی کفر و نفاق و استمرار گناه تدریجاً بر دلهای متجاوزان اثر می‌گذارد تا بدانجا که انگار دلها مهر باطل می‌خورند و پرده‌ای بر آنها فرومی‌افتد، و دیگر نور حقّ بر آنها نمی‌تابد).

این پیغمبران دلائل روشنی را برای قوم خود آورده‌اند. نصّ قرآن می‌فرماید: «قوم آنان حاضر نشدند به چیزی ایمان بیاورند که قبلاً دیگران آن را تکذیب کرده بودند». این سخن احتمال دارد معنی آن چنین باشد: اینان آیات را تکذیب می‌کردند، همانگونه که قبلاً هم آیات را تکذیب می‌نمودند، و آیات ایشان را از عناد و سرکشی بازنداشته است و دگرگون نکرده است. احتمال هم دارد معنی آن چنین باشد: تکذیب‌کنندگان همه یک گروه هستند هرچند که نسلها و زمانهای ایشان مختلف باشد. چه تکذیب‌کنندگان دارای سرشت یگانه‌ای هستند... اینان امکان ندارد به چیزی ایمان بیاورند که گذشتگان آن را تکذیب کرده‌اند. یا این که اینان در تکذیب چیزهائی که تکذیب می‌کنند خویشتن را در قالب پیشینیان می‌بینند. انگار اینان از زمرهٔ آنان هستند. سرشت یگانه‌ای دارند. موضع ایشان در برابر دلائل و آیات آسمانی یکی بیش نیست. دریچه‌های دلهایشان را به روی دلائل و آیات نمی‌گشایند، و با خردهایشان نمی‌اندیشند و رایزنی نمی‌کنند دربارهٔ دلائل و آیاتی که می‌بینند و می‌شنوند! آنان متعدّی و متجاوز هستند و از مرز اعتدال و میانه‌روی می‌گذرند و از راستای راه درست هدایت منحرف می‌گردند و به کژراهه می‌روند. این بدان خاطر است که آنان دستگاه‌های فهم و شعوری را بیسود و بیفائده رها کرده‌اند که یزدان آنها را بدیشان عطا فرموده است تا با آنها بیندیشند و مسائل را فهم و روشن کنند. براثر این کار، دلهایشان بسته می‌شود و دریچه‌های دلها مسدود می‌گردد:

﴿کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ ﴾.

به همین شیوه دلهای متجاوزان را مهر می‌زنیم.

برحسب قانون قدیم یزدان دربارهٔ دلهای مردمان، دلی که صاحبش آن را می‌بندد، بسته می‌ماند و راکد و جامد می‌گردد، و دیگر شایان دریافت و پذیرش نمی‌شود... نه این که خدا همچون دلهائی را ببندد تا پیشاپیش آنها را از هدایت و رهنمود بازدارد. بلکه این قانون است و مقتضیات آن در همهٔ احوال و اوضاع حاصل و پیاده می‌گردد.

و اما داستان موسی علیه‌السلام روند قرآنی آن را در اینجا از مرحلهٔ چالش و مبارزه‌طلبی می‌آغازد، و با غرق شدن فرعون و لشکریان او آن را پایان می‌بخشد. گسترهٔ داستان موسی از گسترهٔ داستان نوح فراخ‌تر است. روند قرآنی به موضعگیریهائی می‌پردازد که بسی همسان با موضعگیری مشرکان در مکّه در برابر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و همانند با موضعگیری آنان در برابر گروه مؤمن اندکی است که در خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند.

این حلقه از داستان موسی که در اینجا عرضه می‌شود، دارای پنج موضعگیری است. به دنبال آنها پیروی می‌آید که دربرگیرندهٔ عبرت و اندرزی است که در عرضهٔ این داستان در این سوره بدین شیوه آمده است... این موضعگیریهای پنجگانه در روند قرآنی این چنین پیاپی همدیگر می‌آید:

﴿ ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ بِآیٰاتِنٰا، فَاسْتَکْبَرُوا وَ کٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ. فَلَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا: إِنَّ هٰذٰا لَسِحْرٌ مُبِینٌ. قٰالَ مُوسیٰ: أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَکُمْ، أَسِحْرٌ هٰذٰا؟ وَ لاٰ یُفْلِحُ السّٰاحِرُونَ. قٰالُوا: أَجِئْتَنٰا لِتَلْفِتَنٰا عَمّٰا وَجَدْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا، وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیٰاءُ فِی الْأَرْضِ؟ وَ مٰا نَحْنُ لَکُمٰا بِمُؤْمِنِینَ ﴾.

سپس بعد از آنان، موسی و هارون را برانگیختیم و همراه با آیات و معجزات خود به پیش فرعون و درباریانش فرستادیم. ولی تکبّر کردند (و خود را بالاتر از آن دیدند که از موسی و هارون پیروی کنند و آئین خدا را بپذیرند) و قوم گناهکاری شدند. هنگامی که

حقّ از سوی ما (بر دست موسی) برای آنان روشن و جلوه‌گر شد، گفتند: واقعاً این جادوی آشکاری است. موسی گفت: آیا به حقّ که به سوی شما آمده است، سحر می‌گوئید؟ آیا این (معجزات) جادو است؟ (اگر جادو است، من شما را به مبارزه می‌طلبم و از شما می‌خواهم که جادوگران را گرد آورید تا ثابت کنید که این جادو است). به هر حال جادوگران پیروز نمی‌شوند. گفتند: (ای موسی!) آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از (عقائد و تقالید و) چیزهائی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم، و می‌خواهید بزرگی (و ریاست) در زمین برای شما دو نفر باشد؟ ما به هیچ‌وجه به شما ایمان نمی‌آوریم.

آیات و معجزاتی که موسی آنها را برای ارائهٔ به فرعون و فرعونیان با خود آورده بود هفت آیه و معجزه‌ای است که در سورهٔ اعراف مذکور است.(۱) ولی این آیات و معجزات در اینجا ذکر نمی‌گردد و به تفصیل از آنها سخن نمی‌رود، زیرا روند قرآنی آن را اقتضاء نمی‌کند، و چکیده و مختصر سخن گفتن در این مورد کافی و بسنده است. مهمّ طرز برخورد فرعون و درباریان او با آیات و معجزات خدا، و چگونگی برداشت و دریافت ایشان از آنها است:

﴿ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ ﴾.

آنان تکبّر کردند (و خود را بالاتر از آن دیدند که از موسی و هارون پیروی کنند و آئین خدا را بپذیرند) و قوم گناهکاری شدند.

﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا... ﴾.

هنگامی که حقّ از سوی ما (بر دست موسی) برای آنان روشن و جلوه‌گر شد....

این‌گونه معیّن و مشخّص: «مِنْ عِنْدِنَا» [از سوی ما]... تا خدا زشتی این بزهکاری را به تصویر کشد که در گفتارشان راجع به حقّ نهفته بود، حقّی که از سوی خدا آمده بود:

﴿ قَالُوا: إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

گفتند: واقعاً این جادوی آشکاری است.

با این تأکید مغرورانه سخن می‌گویند، هرچند که سخنشان باد هوا است و بر دلیل و برهانی تکیه ندارد: «واقعاً این جادوی آشکاری است»... انگار این سخن در جمله‌ای به رشته کشیده شده است و همهٔ تکذیب‌کنندگان در تمام روزگاران بدان آشنایند و بر آن خوی گرفته‌اند! مشرکان قریش این چنین می‌گفتند، همان‌گونه که در سرآغاز سوره راجع بدیشان آمده است. هرچند که میان قریشیان و فرعون و فرعونیان فاصلهٔ زمانی و مکانی فراخ و فراوانی است، و معجزات موسی و معجزهٔ قرآن با یکدیگر فرق بسیاری دارند!

﴿ قَالَ مُوسَىٰ: أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ. أَسِحْرٌ هَٰذَا؟ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴾.

موسی گفت: آیا به حقّ که به سوی شما آمده است، سحر می‌گوئید؟ آیا این (معجزات) جادو است؟ (اگر جادو است، من شما را به مبارزه می‌طلبم و از شما می‌خواهم که جادوگران را گرد آورید تا ثابت کنید که این جادو است). به هر حال جادوگران پیروز نمی‌شوند.

از بخش نخستینِ ناشیرین و نادرست قلمداد کردن موسی چیزی حذف شده است که بخش دوم بر آن شیء محذوف دلالت دارد... انگار بدیشان گفته است: آیا وقتی که حقّ به سویتان بیاید بدان می‌گوئید: این جادو است؟ در پرسش نخستین بر آنان زشت شمرده می‌شود که حقّ را سحر بنامند. در پرسش دوم اظهار شگفت می‌گردد از کسی که راجع بدین حقّ بگوید: این سحر است. چه هدف سحر هدایت مردمان نیست. سحر عقیده‌ای را دربر می‌گیرد. سحر اندیشهٔ مشخّصی دربارهٔ الوهیّت و پیوند آفریدگان با آفریدگار ندارد. سحر برنامهٔ منظّم و مرتّب و سر و سامان یافته‌ای دربارهٔ زندگی ندارد. پس سحر آمیزهٔ حقّ نمی‌گردد، و میان سحر و حقّ اشتباه نمی‌شود. جادوگران به کاری

۱- آیات: ۱۰۳-۱۳۸.

نمی‌پردازند که متضمّن اهدافی همچون این مقاصد باشد، و کارشان در جهت پیاده کردن همچون برنامه‌ای نبوده و نیست، و جادوگران رستگار نمی‌گردند، و همهٔ کارهایشان به وهم و گمان انداختن و به کژراهه بردن و گول زدن است.

درباریان در اینجا می‌خواهند حقیقت انگیزه‌هائی را بدانند که ایشان را از تسلیم شدن در برابر آیات و معجزات خدا بازمی‌دارد:

﴿ قٰالُوا: أَجِئْتَنٰا لِتَلْفِتَنٰا عَمّٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا، وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيٰاءُ فِي الْأَرْضِ؟ وَ مٰا نَحْنُ لَكُمٰا بِمُؤْمِنِينَ ﴾.

گفتند: (ای موسی!) آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از (عقائد و تقالید و) چیزهائی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم، و می‌خواهید بزرگی (و ریاست) در زمین برای شما دو نفر باشد؟ ما به هیچ‌وجه به شما ایمان نمی‌آوریم.

در این صورت پیدا است که هراس ایشان از درهم ریختن اعتقادات موروثی خودشان است، اعتقاداتی که سیستم سیاسی و اقتصادی ایشان بر آنها استوار و پایدار است. بر سلطه و قدرت خود در زمین هراس دارند، سلطه و قدرتی که آن را از خرافات عقائد موروثی خود فراچنگ می‌آورند.

این درد دیرینه و نیز درد تازه‌ای است که طاغیان و سرکشان را به مقاومت در برابر دعوتهای آسمانی وامی‌دارد، و ایشان را بر آن می‌دارد که عذرهای گوناگون و پراکنده‌ای را بتراشند، و دعوت‌کنندگان به سوی خدا را به زشت‌ترین تهمتها متّهم کنند، و مرتکب فسق و فجور در راه مقاومت و مقابلهٔ با دعوتهای آسمانی و دعوت‌کنندگان به سوی خدا گردند... این «بزرگی و ریاست در زمین» است، و این معتقدات باطلی است که جبّاران قلدر می‌خواهند در دل عامّهٔ مردم راکد برجای بماند، و همهٔ کجیها و نارواها، و همهٔ تباهیها و فسادها، و همهٔ اوهام و خرافات، در اندرون دلها جایگزین گردد. چراکه باز شدن دلها بر روی عقیدهٔ صحیح، و روشن شدن خردها با نور جدید، برای ارزشهای ایشان در دل همگان، و برای بنیادها و ستونهائی که این هراس و هیبت بر آنها استوار و پایدار است، خطر بشمار می‌آید. هراس بر سلطه و قدرت استوار بر اوهام، و برجای بر اصنام، و پایدار بر بنده ساختن مردمان برای اربابانی جز یزدان است... دعوت اسلام، یعنی خود را تسلیم فرمان خدا و تنها از او دستور گرفتن، توسّط همهٔ پیغمبران هدف آن بیان این نکته و استوار داشتن این قاعده است که ربوبیّت متعلّق به خدای جهانیان است و بس، و باید همهٔ اربابان دروغینی که حقوق الوهیّت و ویژگیهای آن را غصب کرده‌اند و در زندگانی مردمان آن را بر دست گرفته‌اند، به کنار انداخته شوند. البتّه این اربابان دروغینی که عامّهٔ مردمان را بازیچهٔ دست خود کرده‌اند و سبک شمرده‌اند تا بتوانند نمی‌گذارند سخن حقّ و ندای هدایت به گوش عامّه مردم رسد. آنان تا بتوانند نمی‌گذارند اعلان عمومی‌ای که اسلام پرچم آن را برداشته است، و شعار ربوبیّت خدای یگانه را سر داده است، و فریاد آزادی مردمان از بندگی بندگان را طنین‌انداز کرده است، آسوده همه‌جا پخش و ساده منتشر شود... این اربابان تا بتوانند نمی‌گذارند این اعلان همگانی به دست همگان برسد، و عامّهٔ مردمان آن را ببینند و بشنوند. این اربابان خوب می‌دانند این اعلان شورش بر ضدّ ربوبیّت ایشان، انقلاب بر ضدّ سلطه و قدرتشان، فروپاشی حکومت و فرمانروائی ایشان، و روان شدن در مسیر آزادی و پرواز در فضای آزادی بزرگوارانه‌ای است که شایان انسان است.

این علّت قدیم و هم علّت جدید است، هر زمان که کسی بلند شود و مردمان را به سوی خداوند جهانیان دعوت کند، اربابان نادرست زمینی برای جلوگیری از دعوت آسمانی به غوغا و تکاپو می‌افتند!

مردان زرنگ و هوشیاری که در میان قریشیان یافته می‌شدند، کسانی نبودند که دربارهٔ درک و فهم صدق و والائی محتوای رسالت محمد ﷺ و ناچیزی و

تباهی محتوای عقیدهٔ بت‌پرستی، به خطا روند و دچار اشتباه شوند. ولیکن آنان بر مکانت و منزلت موروثی خود می‌ترسیدند، مکانت و منزلتی که بر خرافات و تقلیداتی استوار بود که در عقیدهٔ ایشان موجود بود. همان‌گونه که درباریان فرعون و اشراف قوم او بر سلطه و قدرت خود در زمین می‌ترسیدند، و مغرورانه به خود می‌بالیدند و می‌گفتند:

﴿ وَ مٰا نَحْنُ لَكُمٰا بِمُؤْمِنِينَ! ﴾.

ما به هیچ وجه به شما ایمان نمی‌آوریم.

❁

فرعون و درباریان او متوسّل به داستان سحر و ساحری شدند. ظنّ غالب این است که بدین وسیله خواسته‌اند عامّهٔ مردمان را سرگرم آن کنند. برای این منظور مجلسی برای ساحران ترتیب دهند و موسی و چیزهائی که با خود از آیات و معجزات دارد و در ظاهر بسان سحر و جادوگری است به چالش و مبارزه بطلبند، تا درنهایت بگویند: موسی ساحر ماهری بیش نیست. بدین وسیله خطر برطرف می‌گردد، خطری که از آن بر اعتقادات موروثی، و بر سلطه و قدرت خود در زمین ـ که اصل کار است ـ می‌ترسند... گمان می‌کنیم که اینها انگیزه‌های حقیقی جشن همایش جادوگران بوده است، پس از آن که فرعون و فرعونیان احساس خطر حقیقی کرده‌اند و وقوع آن را پائیده‌اند:

﴿ وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ: ٱئْتُونِي بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ. فَلَمّٰا جٰاءَ ٱلسَّحَرَةُ قٰالَ لَهُمْ مُوسىٰ: أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ. فَلَمّٰا أَلْقَوْا قٰالَ مُوسىٰ: مٰا جِئْتُمْ بِهِ ٱلسِّحْرُ، إِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ، إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ. وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾.

فرعون گفت: همهٔ جادوگران ماهر و زبردست را به پیش من بیاورید (تا کار این دو جادوگر را بسازیم). هنگامی که جادوگران گرد آمدند، موسی بدیشان گفت: (هرچه از فنون سحر می‌دانید به‌کار بندید و) آنچه می‌توانید بیندازید و بیفکنید (تا ببینیم). هنگامی که (ریسمانها و عصاهای خود را) انداختند، موسی گفت: آنچه ارائه دادید واقعاً جادو است. قطعاً خداوند آن را پوچ و نابود خواهد کرد و (جای شگفت نیست، چرا که) خداوندگار تبهکاران را (بقا و دوام نمی‌بخشد و) شایسته و سودمند نمی‌گرداند. خداوند با سخنان خود (که بر انبیاء نازل می‌کند) حقّ را پایدار و ماندگار می‌گرداند، هرچند که گناهکاران و بزهکاران نپسندند.

در اینجا در موقعیّت مسابقه سخن را چکیده‌وار می‌بینیم. زیرا فرجام آن مورد نظر است. در گفتار موسی:

﴿ مٰا جِئْتُمْ بِهِ ٱلسِّحْرُ ﴾.

آنچه ارائه دادید واقعاً جادو است.

پاسخی است به تهمت سحر، تهمتی که متوجّه موسی کرده‌اند. کاری که جادوگران می‌کنند سحر است، زیرا آنچه می‌کنند بیش از خیالاتی کردن و به گمان انداختن، و جادو کردن چشمها نیست. هدفی از آن جز خردها را به بازی گرفتن نیست. دعوت به خداشناسی و اصلاح جامعه در آن وجود ندارد، و مایهٔ تلاش و کوشش و جنبش و تکاپوئی نمی‌گردد. سحر این‌گونه است، نه آیاتی که از سوی خدا نازل می‌شود... در این فرمودهٔ یزدان:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ ﴾.

قطعاً خداوند آن را پوچ و نابود خواهد کرد.

در این سخن اعتماد مؤمن جلوه‌گر می‌آید، مؤمنی که به پروردگار خود ایمان کامل دارد، و مطمئن است که خداوندگار نمی‌پسندد که سحر پیروز گردد، چرا که سحر کار ناشایست و نادرستی است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴾.

قطعاً خدا کار تبهکاران را (بقاء و دوام نمی‌بخشد و) شایسته و سودمند نمی‌گرداند.

تبهکاران یعنی کسانی که مردمان را با جادوگری گمراه می‌سازند، یا درباریانی که جادوگران را برای فساد و تباهی و ماندگار کردن دیگران بر گمراهی آورده‌اند:

﴿ وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ ﴾.

خداوند با سخنان خود (که بر انبیاء نازل می‌کند) حقّ را

پایدار و ماندگار می‌گرداند.

سخنان تکوینی، یعنی:

﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾.

باش، و می‌شود. (بقره/۱۱۷)

کلمات خدا، بیانگر روی کردن مشیّت است. یا این که کلمات خدا عبارت است از: آیات و دلائل خدا.

﴿وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾.

هرچند که گناهکاران و بزهکاران نپسندند.

نپسندیدن گناهکاران و بزهکاران مشیّت خدا را بی‌اثر نمی‌گرداند، و سدّ و مانع سر راه آیات خدا نمی‌شود. کار شد... سحر باطل گردید و حقّ برتری گرفت... ولیکن روند قرآنی صحنه‌ها را در اینجا مختصر می‌کند، زیرا صحنه‌ها در این جولانگاه مراد نیست.

✿

در اینجا پرده فرومی‌افتد تا پردهٔ صحنهٔ موسی و کسانی که با او هستند بالا رود. آنان گروه اندکی از جوانان مردم بودند، نه از پیرمردان ایشان! این یکی از عبرتهای مورد نظر داستان است.

﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ، عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ. وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ. وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ. وَ قَالَ مُوسَىٰ: يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ. فَقَالُوا: عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً، وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

هیچ کس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از مردمان قومش، (که ایمان آوردند) و از فرعون و درباریان و اشراف بنی‌اسرائیل می‌ترسیدند که (شکنجه و آزارشان رسانند و) آنان را از دین برگردانند. بیگمان فرعون در زمین عَلَم طغیان برافراشته بود و گردنکشی کرده بود و از زمرهٔ متجاوزان (در ظلم و فساد و جنایت و خونریزی) بود. موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید بر او توکّل کنید (و باید بر او توکّل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید. پس مؤمنان گفتند: بر خدا توکّل می‌کنیم و بس، پروردگارا! ما را (وسیلهٔ) آزمون مردمان ستمکار و (آماج) بلا و آزار کافران (بدکردار) مساز. و ما را با فضل و رحمت خود از دست مردمان کافر نجات بده. و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هائی در سرزمین مصر برگزینید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر بسازید و (در آنجاها، به دور از چشم فرعون و فرعونیان) نماز را برپای دارید. و به ایمان‌داران مژده بده (که سرانجام پیروز می‌شوند و در دنیا نصرت و در آخرت جنّت ازآن ایشان می‌گردد).

این نصّ قرآنی بیانگر این واقعیّت است که از میان بنی‌اسرائیل اظهار ایمان کرده بودند و به موسی پیوسته بودند، نوجوانانی بودند، نه همهٔ ملّت اسرائیل. خوف این در میان بود که نوجوانان از دین برگردانده شوند و از پیروی موسی برگردند، از ترس فرعون و تأثیر بزرگان قوم ایشان، بزرگانی که مصالحی در نزد صاحبان سلطه و قدرت داشتند، و از ترس اشخاص پستی که به هرکسی که صاحب سلطه و قدرت باشد پناه می‌برند، مخصوصاً از میان بنی‌اسرائیل... فرعون دارای سلطه و قدرت فراوانی بود. در طغیان و سرکشی نیز اسراف می‌کرد. در طغیان حدّی و مرزی نمی‌شناخت، و از سنگدلی و سختگیری خودداری نمی‌کرد.

در اینجا باید ایمانی درمیان باشد که بر همهٔ این ترسها و هراسها بچربد و غلبه کند، و دلها را اطمینان و آرامش دهد، و دلها را بر حقّ و حقیقتی استوار بدارد که بدان می‌گراید:

﴿وَ قَالَ مُوسَىٰ: يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴾.

موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید بر او توکّل کنید (و باید

بر او توکّل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده‌اید.

توکّل بر خدا نشانهٔ ایمان و انگیزهٔ آن است. ایمان عنصر نیروئی است که به پشتوانهٔ گروه اندک و ضعیف مؤمنان در برابر قدرت و قوّت طاغی و سرکش، افزوده می‌شود، و باعث می‌گردد نیرومندتر و ثابت‌قدم‌تر از آن طاغیان و سرکشان شوند. موسی ایمان و اسلام را برای ایشان ذکر کرده است، و توکّل بر خدا را مقتضی هم این و هم آن دانسته است... مقتضی اعتقاد به خدا، و مقتضی تسلیم کردن خالصانهٔ خود به یزدان، و عمل کردن به چیزهائی که او می‌خواهد.

مؤمنان ندای ایمان را از زبان پیغمبرشان شنیدند و پاسخ گفتند:

﴿ فَقَالُوا: عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا ﴾.

پس مؤمنان گفتند: بر خدا توکّل می‌کنیم و بس.

بدین خاطر با دعا و زاری به خدا رو کردند و گفتند:

﴿ رَبَّنَا لاٰ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ ﴾.

پروردگارا! ما را (وسیلهٔ) آزمون مردمان ستمکار و (آماج) بلا و آزار کافران (بدکردار) مساز.

مراد از دعا کردن بدین صورت که خداوند ایشان را وسیلهٔ آزمون مردمان ستمکاره نفرماید این است خداوند مردمان ستمگر را بر ایشان مسلّط نسازد تا ستمکاران گمان نکنند که چیره شدن ایشان بر مؤمنان به خدا دلیل این است که عقیدهٔ آنان درست‌تر است و بدین سبب است که ایشان پیروز گردیده‌اند و مؤمنان شکست خورده‌اند... چه‌بسا پیروزی یا بهروزی ستمکاران استدراج و آزمونی از سوی خدا برای ایشان باشد و خدا خواسته باشد آنان به گمراهی خود فرو روند و پلّه پلّه به سوی دوزخ روند. مؤمنان خدا را به کمک می‌طلبند که ایشان را بپاید و از مسلّط شدن ستمکاران بر آنان ـ هرچند هم پیروزی ستمکاران برای استدراج باشد ـ ایشان را محفوظ و مصون فرماید. آیهٔ دوم در حصول مطلوب صریح‌تر و آشکارتر است:

﴿ وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ ﴾.

و ما را با فضل و رحمت خود از دست مردمان کافر نجات بده.

مؤمنان که دعا می‌کنند خداوند ایشان را وسیلهٔ آزمون مردمان ستمکاره، و آماج بلا و آزار کافران نسازد، و در پرتو لطف خود ایشان را از دست کافران برهاند، با توکّل بر خدا و نیرو و مدد خواستن از او، منافات و مخالفت ندارد. بلکه این کار دالّ بر توکّل بیشتر و تکیهٔ زیادتر بر خدا است. مؤمن بلا را آرزو نمی‌کند، ولی هنگام نزول بلا یا رویاروئی با ناگواریها مقاومت و ایستادگی می‌کند.

به دنبال این جدائی، و در دورهٔ انتظاری که پس از جولانگاه نخستین، و بعد از ایمان آوردن آنان که به موسی ایمان آوردند، خداوند به موسی و هارون وحی می‌کند که برای بنی‌اسرائیل خانه‌های ویژهٔ ایشان ترتیب داده شود. به خاطر این که آنان از دیگران جدا شوند و خویشتن را سر و سامان و نظم و نظام بخشند تا آمادگی کوچ از مصر را در وقت مناسب را پیدا کنند. خداوند بنی‌اسرائیل را مکلّف می‌سازد به این که خانه‌هایشان را پاک و پاکیزه دارند، و نفس خود را تزکیه کنند، و از پیروزی و مددی که خدا می‌رساند شادمان گردند:

﴿ وَ أَوْحَيْنَا إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمٰا بِمِصْرَ بُيُوتاً، وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً، وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هائی در سرزمین مصر برگزینید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر بسازید و (در آنجاها، به دور از چشم فرعون و فرعونیان) نماز را برپای دارید، و به ایمانداران مژده بده (که سرانجام پیروز می‌شوند و در دنیا نصرت و در آخرت جنّت ازآن ایشان می‌گردد).

این یک آمادگی روحی است که در کنار آمادگی نظامی قرار می‌گیرد. باهم بودن هر دو تای این آمادگیها برای اشخاص و افراد و گروهها و دسته‌ها ضروری است، بویژه اندکی پیش از جنگها و دشواریها. برخی از

مـردمان ایـن آمـادگی روحـی را خـوار و نـاچیز می‌شمارند، ولیکن تجارب تا این لحظه همیشه خبر از این امر می‌دهد که عـقیده نـخستین اسـلحه در پـیکار است، و ادوات جـنگی در دست سـربازی کـه دارای عقیدهٔ سست است در ساعت شدّت و در وقت سختی چیز مهمّی نیست.

این تجربه‌ای که یزدان آن را به گـروه مـؤمنان نشـان می‌دهد و ایشـان را بـدان رهـنمود مـی‌کند تـا آن را بشنوند و سرمشق خود کنند، یک تجربهٔ ایمانی ویـژه است. چه‌بسا مـؤمنان روزی و روزگـاری در جـامعهٔ جاهلی خود را رانده و مانده ببینند، و فتنه و بلا فراگیر گردد، و طاغوت زورگوئی و قلدری کند، و مردمان تباه و فاسد شوند، و محیط بگندد ـ همان‌گونه کـه حـال و وضع در دوران فرعون این چنین بود ـ در اینجا است که یزدان مؤمنان را به چند کار رهنمود می‌فرماید:

۱ـ دوری گـزیدن از جـاهلیّت و گـندناها و تـباهیها و بدیهای آن تا آنـجا کـه مـمکن است. هـمایش گـروه مؤمنان نیک و پاک پیرامون یکدیگر، و اشتغال آنان به پاکیزه داشتن و تزکیه نمودن، و تمرین دادن و نـظم و نظام بخشیدن خود، تا خدا وعدهٔ خویش را برای ایشان به مرحلهٔ ظهور می‌رساند و آنان را پیروز می‌گرداند.

۲ـ دوری گزیدن از پرستشگاه‌های جاهلیّت، و خانه‌های گروه مسلمانان را مسجد نمودن، و در آنجاها از جامعهٔ جاهلی بـریدن و گـوشه‌گـیری گـزیدن، و بـه عـبادت پروردگارشان برابـر بـرنامهٔ درسـتی پـرداخـتن، و در فضای پاک عبادت به نوعی از نـظم و نـظام اشـتغال ورزیدن و سر و سامان گرفتن.

✿

موسی علیه‌السلام به آستانهٔ پـروردگار خـود رو کـرد، بـدان هنگام که از فرعون و درباریان او مأیوس شده بود و گمان نمی‌برد در میان ایشان فرد خوبی باشد، و اثری از خوبی در میانشان برجای مـانده بـاشد، و امـیدی بـه اصلاح آنان باشد. رو به درگاه خدا کـرد و فـرعون و درباریان او را نفرین نمود و نابودی ایشان را خواستار شد. فرعون و درباریان او کسانی بودند که دارائی و زر و زیور و زرق و بـرق زنـدگی را داشـتند، و دلهـای بسیاری از مؤمنان در برابر آن اموال و کوکبه و دبدبه، ضعیف می‌گردید، و چه بسا در مقابل جـاه و جـلال و ثروت و مال سقوط می‌کرد و به گمراهـی مـی‌افـتاد... موسی رو به آستانهٔ پروردگار خود کرد و عاجزانه از او تمنّا می‌کرد که این اموال را نابود فرماید، و بر دلهـای صاحبان این اموال مهر زند تا نتوانند ایمان بیاورند تا زمانی که ایمان آوردن سودی نمی‌بخشد. یزدان دعا را استجابت فرمود و آن را پذیرفت:

﴿وَ قَالَ مُوسَىٰ: رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ. رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ، وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. قَالَ: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا، فَاسْتَقِيمَا، وَ لَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

(هنگامی که کینه‌توزی کافران و اذیّت و آزار ایشان بـا موسی به غایت رسید) موسی گفت: پروردگارا! تو بـه فرعون و فرعونیان در دنیا زینت (و بهجت جهان، یعنی فرزندان و قدرت فراوان و نعمت) و دارائـی (سـرشار) داده‌ای، و عاقبتِ آن این شده است که (بـندگانت را) از راه تو به در می‌برند و گمراهشان می‌کنند. پـروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دلهایشان (بند قسوت را) محکم کن، تا ایمان نـیاورند مگر آن‌گـاه کـه بـه عـذاب دردنـاک (دوزخ) گـرفتار آیـند (کـه آن وقت تـوبه و پشیمانی دیگر سودی ندارد). خدا فرمود: دعـای شـما (مـوسی وهـارون) پـذیرفته شـد، پس بـر راسـتای راه پابرجا بـاشید و اسـتقامت بـه خـرج دهـید (و از انـبوه مشکلات نهراسید) و از راه برنامهٔ کسانی پیروی نکنید که ناآگاهند.

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.

پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت (و بهجت جهان، یعنی فرزندان و قدرت فراوان و نعمت) و

دارائی (سرشار) داده‌ای.

از این امر گمراهی مردمان از راه یزدان نشأت می‌گیرد. این گمراهی یا با فریبی پدید می‌آید که نماد نعمت و سیمای ثروت آن را در درون دیگران ایجاد می‌کند، و یا این که این گمراهی با قدرتی پدید می‌آید که ثروت آن را به صاحبان ثروت می‌بخشد و ایشان را بر خوار داشتن و گمراه ساختن دیگران قادر می‌نماید. وجود نعمت در دست مفسدان بدون شکّ بسیاری از دلها را به تزلزل می‌اندازد، دلهائی که یقین و ایمان ایشان به خدا به مرحله‌ای نرسیده است که بدانند و بفهمند که این نعمت آزمون و آزمایش یزدان است، و نعمت با مقایسهٔ با فضل و لطف خدا چیز ارزشمند و گرانبهائی نیست. موسی در اینجا دربارهٔ واقعیّت موجود در زندگی عامهٔ مردمان صحبت می‌کند، و برای جلوگیری از این گمراهی، و بیرون آوردن ابزار و وسائل ستمگری و فریبکاری از دست نیروی ستمکارهٔ گمراهساز، از یزدان جهان درخواست می‌کند که اموال ایشان را نابود کند و از میان ببرد، به گونه‌ای که صاحبان اموال نتوانند از آن بهره‌مند شوند. و امّا دعای موسی که از خدا می‌خواهد که بر دلهایشان مهر زند تا ایمان نیاورند مگر آن‌گاه که عذاب دردناک را ببینند، همچون دعائی دعای کسی است که از اصلاح این دلها مأیوس گردیده است، یا ناامید شده است که همچون دلهائی توبه یا برگشتی داشته باشد. دعائی است که در آن خواسته می‌شود که خدا بر همچون دلهائی سختی و سنگینی بیفزاید و آنها را ببندد تا زمانی که عذاب آنان را دربر می‌گیرد. چه در این وقت ایمان ایشان پذیرفتنی نیست. زیرا هنگام نزول عذاب ایمان آوردن پذیرفته نمی‌شود، و دالّ بر توبهٔ حقیقی آزادانهٔ انسان نمی‌باشد.

﴿ قَالَ: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا ﴾.

خدا فرمود: دعای شما (موسی و هارون) پذیرفته شد.

دعای شما اجابت گردید و کار از کار گذشت.

﴿ فَاسْتَقِيمَا ﴾.

پس بر راستای راه پابرجا باشید و استقامت به خرج دهید (و از انبوه مشکلات نهراسید).

بر راستای راه خود و بر هدایت خود استقامت داشته باشید تا اجل سر می‌رسد:

﴿ وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

و از راه و برنامهٔ کسانی پیروی نکنید که ناآگاهند.

افراد ناآگاه بدون دانش و آگاهی در گمراهی دست و پا می‌زنند، و در طرحها و نقشه‌ها و تدبیرها و تفکیرها سرگشته و ویلان می‌شوند، و در مسیر سرنوشت نگران و پریشان می‌روند، و نمی‌دانند که راستای راه حقّ را می‌پیمایند یا راستای راه حقّ را گم کرده‌اند و در کژراهه می‌روند.

❁

صحنهٔ دوم صحنهٔ اجراء فرمان است:

﴿ وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِي إِسْرٰائِيلَ الْبَحْرَ، فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً، حَتّٰى إِذٰا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قٰالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرٰائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؟! فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً، وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّٰاسِ عَنْ آيٰاتِنٰا لَغٰافِلُونَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکریانش، برای ظلم و تعدّی، آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند، تا بدانجا که (گذرگاه دریا به هم آمد و آب از هرسو ایشان را دربر گرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید (در این هنگام بود که) گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم. آیا اکنون (که مرگت فرارسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟!) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی. ما امروز لاشهٔ تو را (از امواج دریا و یورش ماهیها) می‌رهانیم (و آن را به ساحل می‌رسانیم و به پیش کسانی گسیل می‌داریم که تو را

خدا می‌دانستند) تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی. بیگمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدانها چنانکه شاید و باید نمی‌نگرند).

موقعیّت قاطعانه و صحنهٔ واپسین داستان چالش و مبارزه‌طلبی است. روند قرآنی آن را مختصر و مجمل بیان می‌دارد، چون هدف از روند این بخش از داستان در این سوره بیان همچون خاتمه‌ای است. بیان رعایت و حمایت خدا از دوستان خود، و نازل کردن عذاب بر دشمنان خویش و نابود کردن ایشان است. دشمنان خدا آن کسانی هستند که از آیات دیدنی جهانی و از آیات خواندنی کتابهای آسمانی که پیغمبران با خود آورده‌اند غافل می‌گردند تا عذاب گریبانگیرشان می‌گردد که پس از آن پشیمانی و توبه سودی نمی‌بخشد... این هم مصداق وعدهٔ تهدیدی است که در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار متوجّه تکذیب‌کنندگان است:

﴿ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، فَإِذٰا جٰاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ وَ يَقُولُونَ: مَتىٰ هٰذَ الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؟ قُلْ: لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَ لاٰ نَفْعاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ. لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ، إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَلاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَلاٰ يَسْتَقْدِمُونَ. قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُهُ بَيٰاتاً أَوْ نَهٰاراً، مٰاذٰا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؟ أَثُمَّ إِذٰا مٰا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ؟ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ؟! ﴾.

هر ملّتی دارای پیغمبری است (که در روز قیامت خویشتن را بدو نسبت می‌دهند). هرگاه پیغمبرشان (به صحرای محشر که صحنهٔ دادگاه الهی است) آمد (در حضور او) دادگرانه میانشان داوری می‌گردد (و او بر کردار و رفتار ملّت خود گواهی می‌دهد) و ستمی بدیشان نمی‌شود. می‌گویند: این وعدهٔ (عذاب) اگر راست می‌گوئید (که عذابی در میان است) کی عملی می‌شود (و موقع و موعد آن کی خواهد بود؟). بگو: من (تنها پیغمبر و رسانندهٔ اوامر و نواهی الهی هستم و اختیار) هیچ سود و زیانی برای خود (یا برای مردمان در دست) ندارم مگر آن چیزی را که خدا بخواهد و (مرا از طریق وحی از آن بیاگاهاند و بر انجام یا دوری از آن توانایم گرداند. پس چگونه می‌توانم عذاب خدا را زودتر از موقع خود به شما برسانم یا قیامت را هویدا گردانم). هر ملّتی دارای مدّت زمان محدودی است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند. بگو: به من بگوئید اگر عذاب خدا شب هنگام یا روزی به شما رسد، (چه فائده‌ای برای شما گناهکاران دارد؟) به خاطر چه چیز گناهکاران برای فرارسیدن آن شتاب دارند؟ (مگر نه این است که هروقت دررسد، مایهٔ بدبختی آنان است، پس شتاب چرا؟!). آیا بعدها، پس از آن که واقع شد بدان ایمان می‌آورید؟ (آن وقت که به شما می‌گویند:) اکنون؟! (تازه چه فائده! ایمان کنونی سودی ندارد) در حالی که (قبلاً در دنیا آن را به بازی می‌گرفتید و دائماً) برای فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید. (یونس/۴۷-۵۱)

﴿ وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِي إِسْرٰائِيلَ الْبَحْرَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم.

آنان را با رهبری و رهنمود و رعایت و حمایت خود از دریا عبور دادیم. این نسبت در این مکان دارای معنی ویژهٔ خود است.

﴿ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ ﴾.

فرعون و لشکریان او آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند.

به دنبال آنان رفتند نه به خاطر هدایت و ایمان، و نه برای دفاع مشروع، بلکه:

﴿ بَغْياً وَ عَدْواً ﴾.

برای ظلم و تعدّی.

برای تعدّی و طغیان.

روند قرآنی از صحنهٔ ظلم و تعدّی، بلافاصله به صحنهٔ غرق شدن، در یک لحظه می‌پرد و می‌رود:

﴿ حَتّٰى إِذٰا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ ﴾.

تا بدانجا که (گذرگاه دریا به هم آمد و آب از هرسو

ایشان را دربر گرفت و) غرقاب فرعون را در خود پیچید.

زمانی که فرعون مرگ را عیان دید، و نتوانست خویشتن را نجات دهد فریاد برآورد و:

﴿ قَالَ: آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرٰائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

گفت: ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم.

همهٔ جامه‌هائی که بر تن فرعون باد می‌کردند و پفیده می‌شدند و او را در برابر دیدگان قومش و دیدگاه خودش نیروی خوفناک و هراس‌انگیزی جلوه‌گر می‌ساختند، از تن فرعون ستمگر و متعدّی و قلدر و زورگو و سرکش فروافتاد. ناتوان و کوچک و خوار گردید. فرعون نه‌تنها اعلان می‌دارد که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند، بلکه فرمانبردارانه بر آن می‌افزاید:

﴿ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم.

جزو تسلیم‌شوندگان هستم!

﴿ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؟! ﴾.

آیا اکنون (که مرگت فرارسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی.

آیا هم اینک که اختیار و گریزی نمانده است؟ آیا اکنون؟ در صورتی که قبلاً گناه و سرکشی و تفاخر و تکبّر می‌کردی. آیا هم اینک؟!

﴿ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ ﴾.

ما امروز لاشهٔ تو را (از امواج دریا و یورش ماهیها) می‌رهانیم (و آن را به ساحل می‌رسانیم و به پیش کسانی گسیل می‌داریم که تو را خدا می‌دانستند).

تا ماهیان بدن تو را نخورند، و ناشناخته با امواج آب نرود و مردمان ندانند که این لاشه متعلّق به چه کسی است. این کار برای آن است که انسانهائی که اینجا نیستند و همچنین آیندگان بدانند سرنوشت تو به کجا انجامیده است:

﴿ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً ﴾.

تا برای کسانی که اینجا نیستند و برای آیندگان درس عبرتی باشی.

از این درس، پند و اندرز بگیرند و مایهٔ عبرت ایشان شود، و از عاقبت ایستادگی و سرسختی در برابر نیروی خدا و تکذیب وعید خدا آگاه شوند:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴾.

بیگمان بسیاری از مردمان از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی‌خبرند (و بدانها چنانکه شاید و باید نمی‌نگرند).

دلها و خردهای خود را به آیات نمی‌دهند، و دربارهٔ آفاق جهان و زوایای وجود خود نمی‌اندیشند.

✿

پرده بر صحنهٔ بازپسین این تراژدی و غمنامه فرومی‌افتد، تراژدی و غمنامهٔ ستمگری و تباهی و مبارزه‌طلبی و سرکشی... پس از این روند قرآنی پرتو تند و اشارهٔ سریعی به سرانجام بنی‌اسرائیل می‌اندازد، پرتو تند و اشارهٔ سریعی که پیشامد نسلهائی را دربر می‌گیرد:

﴿ وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرٰائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ، وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ، فَمَا ٱخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ ٱلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾.

بنی‌اسرائیل را در جایگاه خوب و اقامتگاه دلپذیری (که فلسطین است) منزل و مأوی دادیم و روزیهای پاکیزه‌ای بدیشان عطاء کردیم. آنان (قدر این نعمت را ندانستند و) پس از آگاهی (از معجزات موسی و دلائل صدق دعوت او و تشخیص حقّ از باطل) با یکدیگر (دربارهٔ دین) به ستیزه و کشمکش پرداختند (و دین را که مایهٔ اتّحاد و یگانگی بود وسیلهٔ تفرقه و پراکندگی کردند). بیگمان پروردگار تو در روز قیامت دربارهٔ

چیزی که در آن اختلاف داشتند در میانشان داوری می‌نماید (و همه را برابر کاری که کرده‌اند سزا و جزا می‌دهد).

«مُبَوَّأَ»: اقامتگاه امن و امان است، و چون به «صِدْقٍ» و راستی اضافه شده است بر امنیّت و پایداری و استواری آن افزوده می‌شود، همان‌گونه که راستی و صداقت پایدار است، و بسان دروغ و تهمت پریشان و متزلزل نمی‌شود. بنی‌اسرائیل پس از تجربه‌های دراز تا مدّتی جایگاه اقامت پاکیزه‌ای داشتند و خوش بودند. روند سخن در اینجا آن را ذکر نمی‌کند چون از زمرهٔ مقاصد و اهداف آن نیست. بنی‌اسرائیل همچنین از روزیهای حلال و پاکیزه‌ای بهره‌مند بودند تا آن زمان که از فرمان خدا سرپیچی کردند، و درنتیجه آن روزیهای حلال و پاک بر ایشان حرام گردید. روند قرآنی در اینجا جز از اختلاف پس از اتّفاق ایشان صحبت نمی‌کند، اختلافی که در دین و دنیایشان با یکدیگر داشتند، آن هم نه از روی نادانی، بلکه پس از آن که عالم شدند و آگاهی یافتند، و به سبب همین علم و آگاهی و به‌کار بردن آن در تأویلات باطل با یکدیگر اختلاف کلمه پیدا کردند.

چون اینجا جایگاه نصرت و پیروزی ایمان، و خواری و شکست گردن‌کشی و عصیان است، روند قرآنی در بیان آنچه از بنی‌اسرائیل روی داده است و بر ایشان چه گذشته است، سخن به درازا نمی‌کشاند، و از خلافی که پس از عالم شدن و آگاهی پیداکردن به میانشان کشیده است به تفصیل سخن نمی‌گوید. بلکه طومار این صفحه را درهم می‌پیچد، و آن را با هرچه در آن است به خدا در روز قیامت حواله می‌دارد:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ﴾.

بیگمان پروردگار تو در روز قیامت دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف داشتند در میانشان داوری می‌نماید (و همه را برابر کاری که کرده‌اند سزا و جزا می‌دهد).

بدین منوال درمی‌یابیم که داستانهای قرآنی برای چه چیز گفته می‌شوند، و در هر مورد و هر موضعی چگونه ذکر می‌گردند. داستانهای قرآنی تنها داستانهائی نیستند که نقل و روایت گردند و بس. بلکه داستانها دارای پسوده‌های ویژه و پیامها و اشاره‌های خاصّ است و الهامها در آنها مقدّر گردیده است.

✿

پس از آن، پیروی بر خاتمهٔ داستان موسی و داستان نوح که پیش از آن بوده است زده می‌شود. این پیرو با خطاب به پیغمبر ﷺ آغاز می‌گردد، تا او را با بیان سرگذشتی که بر سر پیغمبران پیش از او آمده است ثابت‌قدم و استوار بدارد، و برای او ذکر کند که چرا قوم او وی را تکذیب می‌کنند. علّت تکذیب کردن آنان نبودن دلائل و براهین نیست. بلکه این قانون یزدان است که دربارهٔ تکذیب‌کنندگان پیش از اینان ساری و جاری بوده است، و قانون یزدان در آفرینش انسان بر این روال رفته است که انسانها استعداد انجام کارهای خوب و بد را داشته باشند، و بتوانند راه هدایت یا راه ضلالت درپیش گیرند، و با دین یا بی‌دین بمیرند... روند قرآنی در این مسیر نگاه گذرائی هم به داستان یونس و ایمان قوم او می‌اندازد و بیان می‌دارد که اندکی مانده بود که عذاب بر ایشان نازل گردد، آنان ایمان آوردند و یزدان عذاب را از ایشان برگرداند. ذکر این داستان نیز بدان خاطر است که شاید انگیزه‌ای برای ایمان آوردن تکذیب‌کنندگان گردد و در ایشان مؤثّر واقع شود و پیش از دست رفتن فرصت بیدار و هوشیار شوند و به سوی خدای برگردند... روند قرآنی در پایان، خلاصه و چکیده‌ای را ذکر می‌کند که از همهٔ این داستانها استفاده می‌شود و آن این که قانون خدا دربارهٔ گذشتگان چگونه ساری و جاری گردیده است، دربارهٔ آیندگان نیز ساری و جاری می‌گردد، بدین شکل: عذاب و هلاک بهرهٔ تکذیب‌کنندگان است، و رستگاری و رهائی نصیب پیغمبران و مؤمنان بدیشان است. این چیزی است که یزدان آن را بر خود واجب فرموده است، و آن را قانون ساری و جاری گردانده است، قانونی که

تغییر نمی‌کند و تخلّف نمی‌پذیرد:

﴿ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ. لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ. وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا، إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ. وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً. أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ، وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. قُلِ: انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ. فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ؟ قُلْ: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا، كَذَٰلِكَ حَقّاً عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

اگر دربارهٔ چیزی که (از قصص موسی و فرعون و بنی‌اسرائیل) بر تو نازل شده است، در شکّ و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو (اهل کتاب بوده‌اند و) کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان (بیان) حقّ (و خبر صادق قرآنی) از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمرهٔ متردّدان مباش. حتماً از زمرهٔ کسانی مباش که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌کنند که (اگر چنین کنی) از زیانکاران خواهی بود. بیگمان کسانی که (خودخواه و سیاه‌دل هستند و به اوج طغیان رسیده‌اند و از جهالت به گرداب ضلالت افتاده‌اند و سعی در رستگاری خود از کفر و نفاق ندارند) حکم پروردگارت نسبت بدیشان این است که (همچون فرعون) ایمان نمی‌آورند (مگر وقتی که عذاب را با چشم خود ببینند). هرچند که همهٔ دلائل روشن (و تمام آیات و معجزات الهی) به سراغ آنان بیاید، (ایمان نمی‌آورند) تا زمانی که عذاب دردناک را مشاهده کنند (که در این هنگام ایمان آوردن سودی نمی‌بخشد). هیچ قوم و ملّتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کرده‌اند به‌طور دسته جمعی در برابر پیغمبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدّت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم. اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کرهٔ زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند (امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است). هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر این که (بدان گرایش پیدا نماید و برای آن تلاش کند و) خدا اجازه دهد (و اسباب و وسائل ایمان را برای او میسّر سازد. امّا کسی که به ایمان رو نکند و حاضر به استفاده از سرمایهٔ فکر و خرد خویش نباشد، او مستحقّ خشم و عذاب خدا است)، و خدا عذاب را نصیب کسانی می‌سازد که تعقّل و تفکّر نمی‌ورزند. بگو: بنگرید (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهائی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، و اندرزها و انذارها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند. آیا آنان چشم آن دارند که روزگاری (پر از بلاها و عذابهائی) جز روزگار کسانی داشته باشند که پیش از ایشان بوده‌اند؟ (نه: انتظار جز این را نداشته باشند، که خدا در دنیا و آخرت به مصیبتها و بدبختیها گرفتارشان سازد). بگو منتظر (فرمان خدا) باشید و من هم با شما چشم به راه می‌مانم. (ولی می‌دانم پیروزی دنیا و سعادت عقبی ازآن ما مؤمنان، و شکست دنیاو بدبختی عقبی ازآن شما کافران می‌گردد). پس از آن (که بلا و عذاب

گریبانگیر کافران گردید) پیغمبران خود و مؤمنان را می‌رهانیم (این هم اختصاص به اقوام گذشته و پیغمبران و مؤمنان پیشین ندارد، بلکه) همین‌طور ایمان آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقّی است بر ما (حقّی مسلّم و تخلّف‌ناپذیر).

این واپسین سخن از بنی‌اسرائیل است که از زمرهٔ اهل کتاب هستند، و داستان نوح با قوم خودش، و داستان موسی با فرعون را می‌دانند، و آنها را در کتابهای خود می‌خوانند. در اینجا خطاب به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و بدو گفته می‌شود اگر دربارهٔ چیزی در شکّ و تردید است که بر خودش نازل گردیده است، از این داستانها یا جز آنها، از کسانی سؤال کند که پیش از او اهل کتاب بوده و کتاب می‌خوانده‌اند. چرا که آنان در پرتو آنچه می‌خوانند اطّلاع و آگاهی دارند:

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ. لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾.

اگر دربارهٔ چیزی که (از قصص موسی و فرعون و بنی‌اسرائیل) بر تو نازل شده است، در شکّ و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو (اهل کتاب بوده‌اند و) کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان (بیان) حقّ (و خبر صادق قرآنی) از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمرهٔ متردّدان مباش.

ولی پیغمبر ﷺ دربارهٔ چیزی که خدا بر او نازل کرده است شکّ و تردیدی نداشته است. یا همان‌گونه است که از او ﷺ روایت شده است که فرموده است:

(لَا أَشُكُّ وَ لَا أَسْأَلُ).

نه شکّ و تردیدی می‌ورزم، و نه می‌پرسم.

پس چرا این سخن باید بدو گفته شود که سؤال بکند، در حالی که پیرو گفتار این چنین می‌آید و برای اطمینان و یقین او بسنده است؟

﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾.

بیگمان (بیان) حقّ (و خبر صادق قرآنی) از سوی پروردگارت برای تو آمده است.

این رهنمود، بیانگر شدّت و سختی موقعیّت و بحرانی است که در مکّه پس از رخداد معراج پیش آمده است. پس از واقعهٔ معراج برخی از کسانی که ایمان آورده بودند به سبب باور نکردن به معراج مرتدّ شدند. خدیجه و ابوطالب می‌میرند. اذیّت و آزار مشرکان بیش از پیش متوجّه پیغمبر ﷺ و کسانی می‌گردد که در خدمت او هستند. به سبب موضعگیری قریشیان دشمن و کینه‌توز تقریباً در مکّه دعوت آئین اسلام راکد و متوقّف می‌گردد... همهٔ این شرائط و ظروف بر دل مبارک پیغمبر خدا ﷺ سایهٔ شوم خود را می‌اندازد. این است که پس از این داستان الهامگرانه پروردگارش با این تأکید از او غمزدائی می‌کند... گذشته از این، به شکّ و تردیدکنندگان تکذیب‌کننده گوشه زده می‌شود:

﴿وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

حتماً از زمرهٔ کسانی مباش که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌کنند که (اگر چنین کنی از زیانکاران خواهی بود).

این گوشه زدن، به کسانی که می‌خواهند برگردند، فرصت می‌دهد که برگردند. زیرا وقتی که به پیغمبر ﷺ اجازه داده می‌شود که اگر شکّ و گمان داشته باشد، سؤال بکند و پرس و جو نماید، ولی او نمی‌پرسد و شکّ و گمانی نمی‌ورزد، چون دارای یقین و اطمینان کامل است دربارهٔ حقّ و حقیقتی که بر او نازل گردیده است. در این امر پیام به دیگران است که شکّ و گمان نورزند، و از زمرهٔ «متردّدان» نباشند.

گذشته از این، برنامه‌ای را که یزدان برای این ملّت مسلمان پی می‌افکند و مقرّر می‌دارد دربارهٔ چیزی که اعتماد و یقین بدان ندارند، این است که بدین هنگام از آگاهان بپرسند... هرچند پرسش ایشان دربارهٔ ویژه‌ترین ویژگیهای عقیده باشد. زیرا مسلمان موظّف و مکلّف است از عقیده و شریعت خود یقین و اطمینان پیدا کند، و بر تقلید تکیه و اعتماد ننماید، تقلیدی که در آن به یقین و اطمینان نرسیده است و تحقیق و پژوهش ننموده

است.

افزون بر این، آیا مخالفتی میان آزاد بودنِ پرسش نمودن به هنگام شکّ و تردید داشتن، و میان این فرمودهٔ یزدان، موجود نیست؟:

﴿ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ ﴾.

از زمره متردّدان و گمان‌برندگان مباش.

هیچ‌گونه مخالفت و تعارضی نیست. زیرا آنچه از آن نهی شده است شکّ کردنی و گمان بردنی است که انسان بر آن بماند و کار همیشگی و صفت ثابتی شود، و دارندهٔ شکّ و گمان برای رسیدن به یقین و اطمینان هیچ‌گونه تلاش و کوشش و حرکت و جنبشی نداشته باشد. این هم حالت بسیار بد و ناپسندی است و هرگز به معرفت و آگاهی نمی‌انجامد، و سودی نمی‌دهد و انگیزهٔ استفاده‌ای نمی‌شود، و منتهی به یقین و اطمینان نمی‌گردد.

بگذریم از این، وقتی که آنچه بر پیغمبر ﷺ نازل شده است حقّ و حقیقتی است که هیچ‌گونه شکّ و گمانی بدان راه ندارد، علّت چیست که مردمانی بر تکذیب کردن اصرار می‌ورزند و در آن پافشاری می‌کنند؟ علّت این است که فرمان یزدان و قانون خداوند سبحان مقتضی آن است هرکه به اسباب و مسبّبات هدایت چنگ نزند راهیاب نمی‌شود و هدایت نمی‌یابد، و هرکه چشم بینش خود را بر روی نور باز نکند و نگشاید آن را نخواهد دید، و هرکه وسائل درک و دستگاه‌های فهم خود را بیکاره رها کند، از عملکرد آنها بهره‌ای نخواهد و سودی نجوید، پایان کارِ همچون کسی گمراهی خواهد بود، هرچند که دلائل و براهین زیاد باشد. چون دلائل و براهین بدین هنگام سودبخش واقع نمی‌گردد... در این وقت است که فرمان یزدان اجراء می‌گردد، و قانون یزدان بر ایشان تحقّق پیدا می‌کند:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ، وَ لَوْ جاءَتْهُمْ کُلُّ آیَةٍ حَتَّیٰ یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ ﴾.

بیگمان کسانی که (خودخواه و سیاه‌دل هستند و به اوج طغیان رسیده‌اند و از جهالت به گرداب ضلالت افتاده‌اند و سعی در رستگاری خود از کفر و نفاق ندارند) حکم پروردگارت نسبت بدیشان این است که (همچون فرعون) ایمان نمی‌آورند (مگر وقتی که عذاب را با چشم خود ببینند). هرچند که همهٔ دلائل روشن (و تمام آیات و معجزات الهی) به سراغ آنان بیاید. (ایمان نمی‌آورند) تا زمانی که عذاب دردناک را مشاهده کنند (که در این هنگام ایمان آوردن سودی نمی‌بخشد).

وقتی که عذاب در رسد دیگر ایمان بدیشان سودی نمی‌رساند، چون از روی اختیار نیست، و فرصت پیاده کردن مفهوم و مدلول ایمان در زندگی برجای نمانده است. اندکی پیش صحنه‌ای جلو چشمان ما بود و این مسأله را تصدیق می‌کرد، صحنه‌ای که در آن غرقاب فرعون را دربر می‌گرفت و فرعون در حال غرق شدن می‌گفت:

﴿ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرٰائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ ﴾.

ایمان دارم که خدائی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی‌اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمرهٔ فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم.

بدو گفته می‌شود:

﴿ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ؟! ﴾.

آیا اکنون (که مرگت فرارسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کردهٔ خود پشیمانی و روی به خدای می‌داری؟) و حال آن که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمرهٔ تباهکاران بودی؟!.

در این موقعیّتی که قطعیّت قوانین همگانی خدا باید نمودار بشود، و باید به پایان مرسوم و قطعی خود برسد، وقتی که انسان با اختیار خویش در معرض آن قوانین قرار می‌گیرد، پنجرهٔ درخشانی با پرتو بسیار پرفروغی از پرتوهای امید به نجات باز می‌شود، اگر که تکذیب‌کنندگان اندکی پیش از وقوع عذاب از تکذیب کردن دست بردارند:

﴿ فَلَوْلاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا! إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا، وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ ﴾.

هیچ قوم و ملّتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کرده‌اند به‌طور دسته‌جمعی در برابر پیغمبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدّت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم.

این تشویق است و با گذشته همراه می‌شود. معنی آن این است که مدلول مسأله روی نداده است:

﴿ فَلَوْلاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ... ﴾.

هیچ قوم و ملّتی ایمان نیاورده‌اند....

هیچ قوم و ملّتی از این اقوام و ملّتهائی که نامشان ذکر شد ایمان نیاورده‌اند، مگر مردمان اندکی از آنان. از آنجا که اکثر ایشان ایمان نیاورده‌اند انگار که ایمان نیاوردن همگانی است و اصلاً ایمانی در میان نیست... تنها یک شهر اهالی آن ایمان آوردند... «قَرْیَة» به معنی قوم است. نامگذاری بدین شکل بیانگر این است که رسالتها و پیامبریها در شهرها صورت گرفته است و در روستاها و در میان صحرانشینان روی نداده است. روند قرآنی در اینجا داستان یونس وقوم او را شرح و بسط نمی‌دهد. بلکه تنها به پایان آن این‌گونه اشاره‌ای دارد و بس، چون پایان آن در اینجا مورد نظر و هدف است. ما هم بر تفصیل و تشریح آن نمی‌افزائیم. برای ما کافی است که بدانیم عذاب خوارکننده‌ای قوم یونس را تهدید کرده است. ولی آنان در واپسین لحظات، پیش از وقوع عذاب ایمان آورده‌اند و عذاب از ایشان برطرف شده است و کار به خیر گذشته است و به ترک ایشان گفته شده است تا این که از زندگی بهره‌مند شوند تا اجلشان سر می‌رسد و مدّت معیّن زندگانیشان پایان می‌گیرد. اگر آنان ایمان نمی‌آوردند عذاب گریبانگیرشان می‌گردید برابر قانون یزدان که آثار و پیامد آن مترتّب بر عملکرد آفریدگان او است... این اندازه ما را بس است و سخن را کوتاه می‌کنیم تا دو کار مهمّ را درک و فهم کنیم:

نخستین کار: فریاد زدن بر سر تکذیب‌کنندگان است که بترسند و به آخرین تارهای نجات چنگ بزنند بلکه رهائی یابند همان‌گونه که قوم یونس از عذاب خوارکننده در دنیا رهائی یافتند... هدف اصلی روند داستان بدین شیوه و بیان هم همین است.

دومین کار: قانون خدا متوقّف نگردیده است و بی‌تأثیر نمانده است به سبب این که عذاب نازل نگردیده است و گریبانگیر قوم یونس نشده است و بدیشان مهلت داده شده است تا مدّت دیگری از زندگی بهره‌مند گردند. بلکه قانون یزدان اجراء شده است و ساری و جاری گردیده است. زیرا مقتضی قانون خدا این است که عذاب ایشان را فراگیرد اگر بر تکذیب کردنشان پافشاری کنند تا وقتی که عذاب درمی‌رسد و کار از کار می‌گذرد. امّا آنان پیش از نزول عذاب از تکذیب کردن دوری گزیده‌اند، قانون یزدان به سبب عدول ایشان از تکذیب کردن، در راه رهائی آنان جاری و ساری گردیده است و در نجات ایشان کوشیده است. در این صورت هیچ‌گونه جبری در عملکرد مردمان نیست، بلکه جبری که هست در مترتّب شدن آثار قانون یزدان بر عملکرد مردمان است.(۱)

بدین خاطر است که یک قاعدهٔ کلّی دربارهٔ کفر و ایمان ذکر می‌شود

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً. أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ؟ وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ، وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ ﴾.

اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کرهٔ زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند

۱- ما در تفسیر آیات مشیّت یزدان یا قضا و قدر خدای سبحان این قاعده را پسندیده‌ایم و تاکنون مشکلی آن چنانی نداشته‌ایم... توفیق در دست خدا است.

(امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است). هیچ کسی نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر این که (بدان گرایش پیدا نماید و برای آن تلاش کند و) خدا اجازه دهد (و اسباب و وسائل را برای او میسّر سازد. امّا کسی که به ایمان رو نکند و حاضر به استفاده از سرمایۀ فکر و خرد خویش نباشد، او مستحقّ خشم و عذاب خدا است.) و خدا عذاب را نصیب کسانی می‌سازد که تعقّل و تفکّر نمی‌ورزند.

اگر پروردگارت می‌خواست این جنس بشری را با خلقت و سرشت دیگری می‌آفرید. او را به گونه‌ای می‌ساخت و می‌سرشت که جز راهی را نمی‌شناخت و نمی‌پوئید، و آن هم راه ایمان بود، درست مثل فرشتگان. یا برای او یک استعداد می‌ساخت، استعدادی که همۀ افراد بشری را به سوی ایمان رهنمود و راهیاب می‌کرد.

اگر خدا چنین چیزی می‌خواست همۀ مردمان را مجبور به آن مسیر می‌نمود و بدان راه وامی‌داشت، بدون این که اراده و اختیاری داشته باشند.

لیکن حکمت آفریدگار درمیان است، حکمتی که برخی از اهداف آن را می‌دانیم و از برخی از مقاصد آن بی‌خبریم، بدون این که بی‌خبری ما نفی شود. این حکمت اقتضاء کرده است که خلقت و سرشت این پدیدۀ بشری چنین باشد که دارای استعداد انجام خیر و شرّ بوده و بتواند راه هدایت یا راه ضلالت را بپیماید. بدو قدرت داده است که این را اختیار کند و یا آن را برگزیند. این حکمت مقدّر و مقرّر فرموده است اگر انسان از مواهب و بخشایش الهی، از قبیل حواس و عقل و شعور، خوب استفاده کند و نیکو مورد بهره‌برداری قرار دهد، و آنها را در راه درک و فهم دلائل و براهین هدایت بکار گیرد، دلائل و براهینی که در جهان کبیر بیرون، و در جهان صغیر درون، و در آیات و معجزات و فرموده‌های پیغمبران است، او ایمان می‌آورد و در پرتو این ایمان به راه نجات راهیاب می‌گردد و در آن گام برمی‌دارد و به پیش می‌رود. برعکس این کسی که مواهب و بخشایش خدادادی خود را بیکاره رها می‌سازد و دریچه‌های درک و فهم خویش را می‌بندد و آنها را از دلائل و براهین ایمان پنهان و پوشیده می‌دارد، دل او سخت و سنگین می‌شود، و عقل او بسته می‌گردد، و بدین وسیله کارش به تکذیب یا کفر و انکار می‌کشد، و در راهی به پیش می‌رود و به کیفری می‌رسد که یزدان برای تکذیب‌کنندگان منکر، مقدّر و مقرّر فرموده است.

پس در این صورت ایمان آوردن به اختیار واگذار گردیده است. پیغمبر ﷺ کسی را بدان وانمی‌دارد. زیرا نمی‌توان احساسات دل و رهنمودهای درون را به چیزی واداشت:

﴿ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟ ﴾.

آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است).

این پرسش یک سؤال انکاری است، چه این واداشتن و مجبور کردن صورت نمی‌گیرد:

﴿ وَ مٰا كٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤمِنَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ ﴾.

هیچ کسی نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر این که (بدان گرایش پیدا نماید و برای آن تلاش کند و) خدا اجازه دهد (و اسباب و وسائل ایمان را برای او میسّر سازد).

البتّه برابر قانون یزدان، بدان شکل که بیان داشتیم... هرکه در راهی حرکت کند که به ایمان نینجامد، ناگزیر به ایمان نمی‌رسد. مقصود آیه این نیست که او خواهان ایمان است و در راه آن گام برمی‌دارد ولی از آن بازداشته می‌شود بلکه مقصود آن است که او به ایمان دستیابی پیدا نمی‌کند مگر آن که خدا اجازه دهد و موافق قانون همگانی خدا که به ایمان منتهی می شود حرکت کند و به پیش رود. در این وقت است که خدا او را هدایت و راهنمائی می‌کند، و وی با اجازۀ خدا به ایمان نائل می‌گردد. چه هیچ چیزی وقوع پیدا نمی‌کند

مگر در پرتو قضا و قدر ویژهٔ خود. مردمان تنها راه را طی می‌کنند و به پیش می‌روند، ولی فقط خدا است که پایان راه و حاصل کار را برایشان مقدّر و مشخّص می‌سازد، و نتیجه را عملاً پیاده و پدیدار می‌گرداند و ایشان را به پاداش تلاشی می‌رساند که در راه خدا ورزیده‌اند تا هدایت یابند و راهیاب گردند.

دلیل بر این است آنچه به دنبال آیه می‌آید:

﴿ وَ يَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ ﴾.

و خدا عذاب را نصیب کسانی می‌سازد که تعقّل و تفکّر نمی‌ورزند.

پس کسانی که خردهای خود را از اندیشیدن بازمی‌دارند رجس و پلیدی بهرهٔ ایشان می‌گردد. رجس زشت‌ترین پلیدی روحی است. این چنین کسانی به سبب بیکاره و بیهوده گذاشتن خردها و شعورهایشان از تعقّل و تدبّر و اندیشه و تفکّر، همچون پلیدی و رجسی بدیشان می‌رسد، و به علّت تکذیب و کفر و ناشکری بدین فرجام ناجور و ناگوار گرفتار می‌آیند.

چیزی که مایهٔ توضیح بیشتر این امر می‌گردد این است که آیات خواندنی کتابهای یزدان، و آیات دیدنی جهان، و بیم‌دهندگان پیغمبر نام، و اندرزها و بیم دادنها، هیچ کدام به کسانی سودی نمی‌بخشد که خواستار ایمان نیستند، زیرا همهٔ این چیزها در آسمانها و زمین جلو دیدگانشان گسترده شده است و برابرشان جلوه‌گر آمده است، ولی دربارهٔ آنها نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکّر نمی‌کنند:

﴿ قُلِ ٱنْظُرُوا مَاذَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ. وَ مَا تُغْنِي ٱلْآيَاتُ وَ ٱلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ ﴾.

بگو: بنگرید: (و چشم برون و درون را باز کنید و ببینید) در آسمانها و زمین چه چیزهائی است؟! آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، و اندرزها و انذارها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.

نخستین مخاطبان این قرآن آگاهی علمی چندانی از چیزهائی نداشتند که در آسمانها و زمین است. ولی حقیقت واقعی‌ای که تاکنون بارها بدانها اشاره کرده‌ایم این است که میان فطرت انسان و میان این جهانی که در آن زندگی می‌کنیم زبان نهان بی‌نیازی است! و جهان فطرت سخنان جهان طبیعت را می‌شنود، وقتی که بازمی‌گردد و بیدار و هوشیار می‌شود! بلی بدین هنگام جهان فطرت از جهان طبیعت بسی چیزها می‌شنود!

برنامهٔ قرآنی برای تشکیل جهان‌بینی اسلامی در عقل و شعور آدمی بر چیزهائی تکیه می‌زند و به چیزهائی استناد می‌ورزد که در گسترهٔ آسمانها و زمین است، و در این راستا از این جهان هستی الهام و پیام می‌گیرد، و چشم و گوش و دل و خرد را متوجّه آنها می‌کند و بدانها رهنمود می‌نماید... این کار را انجام می‌دهد بدون این که به سرشت هم‌آوائی و هماهنگی موجود در جهان، زیان و رخنه‌ای وارد کند، و بدون این که از این جهان هستی خداوندگاری بسازد، خداوندگاری که بسان یزدان در انسان تأثیر می‌گذارد و دخالت دارد! همان‌گونه که مادیگرایان کوردل به همچون کفر و زندقه‌ای زبان می‌گشایند و همچون مکتبی را مکتب «علمی» نامگذاری می‌نمایند، و بر این مکتب یک نظام و سیستم اجتماعی را برپا می‌دارند و آن را «سوسیالیسم علمی»! نام می‌دهند. در حالی که علم از همچون کفر و زندقه‌ای به طور کلّی پاک و بیزار است.

نگریستن به چیزهائی که در آسمانها و زمین است، با توشه‌ای از بینشها و اندیشه‌ها خرد را کمک می‌کند و مدد می‌رساند، و بر پذیرشها و پاسخگوئیها و برداشتها و اندوخته‌ها می‌افزاید، و گسترهٔ آگاهی از جهان را فراخ می‌گرداند، و مهر و یاری انسان با جهان را بیشتر و بهتر می‌نماید... همهٔ اینها در راهی بهرهٔ انسان می‌گردد، راهی که برای لبریز کردن هستی انسان از آهنگها و نواهای جهانی درپیش است و بودن خدا را الهام می‌نمایند، و جلال خدا و تدبیر خدا و سلطهٔ خدا و حکمت خدا و علم خدا را زمزمه می‌کنند و به گوش جان می‌سرایند.

زمان به پیش می‌رود. آگاهیهای علمی انسان نیز دربارهٔ این جهان بالا می‌رود. اگر انسان با نور یزدان به این آگاهیهای علمی راهیاب شده باشد و به کنار آنها خزیده باشد، این آگاهیهای علمی بر توشهٔ او می‌افزایند، توشه‌ای که هستی بشری از اندیشهٔ دربارهٔ این جهان، و در پرتو انس بدان، و آشنائی با آن، و همآوائی با آن، و شرکت با او در تسبیح یزدان، و شکرگزاری از الطاف خداوند سبحان، آن را به دست می‌آورد:

﴿ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾.

هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا که زبانشان را نمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالَم هستی و نظام پیچیدهٔ جهان آفرینش چندان مطّلع نیستید. (اسراء/۴۴)

تسبیح‌گوئی و ثناخوانی هر چیزی را درک و فهم نمی‌کند مگر آن کسی که دل او به خدا رسیده و پیوسته باشد... امّا اگر این آگاهیهای علمی با بشاشت ایمان و نور آن همراه و همدم نگردد، اشخاص بدبخت را به بدبختی بیشتر می‌کشاند، چراکه آنان را به دوری بیشتر از یزدان رهنمود می‌کند، و از بشاشت ایمان و نور و پرواز و شادابی آن محروم می‌گرداند:

﴿ وَ مٰا تُغْنِي الْآيٰاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾.

آیات (خواندنی کتابهای آسمانی، از جمله قرآن، و دیدنی جهان هستی) و بیم‌دهندگان (پیغمبر نام، و اندرزها و انذارها هیچ کدام) به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند.

آیات و بیم‌دهندگان چه فائده‌ای می‌دهند، هنگامی که دلها بسته، و خردها راکد، و دستگاه‌های گیرنده و دریافت‌کنندهٔ فطرت خراب و بیکاره رها شده باشد، و پدیدهٔ انسان نام به طور کلّی از این هستی ببرد و خویشتن را در پرده دارد، و آهنگها و آواهای حمد و تسبیح آن را نشنود؟!

«برنامهٔ قرآنی در شناساندن حقیقت الوهیّت، جهان و حیات را نمایشگاه زیبا و دل‌آرائی می‌کند، نمایشگاهی که این حقیقت در آن جلوه‌گر می‌آید... این حقیقت در همچون نمایشگاهی با همهٔ آثار کارآی خود جلوه‌گر می‌آید، و با وجود خویش و با حضور خویشتن تمام جوانب و زوایای هستی درک‌کنندهٔ انسانیّت را لبریز می‌سازد... این برنامه «وجود خداوند» سبحان را مسأله‌ای نمی‌گرداند که از آن به دفاع بپردازد. چه وجود الهی دل انسان را از لابلای نگرش قرآنی و همچنین از لابلای مشاهدهٔ واقعیّت، از شناخت خدا لبریز می‌گرداند، به گونه‌ای که جای جدالی پیرامون آن باقی نمی‌ماند. بلکه برنامهٔ قرآنی یک راست به سخن از آثار این وجود در سراسر هستی می‌رود، و مستقیماً از مقتضیات آن در دل و درون بشری، و در زندگی و زندگانی بیرونی بشری سخن می‌گوید.

برنامهٔ قرآنی در پیروی از این طرح و نقشه، تنها بر حقیقت اساسی موجود در هستی بشری تکیه می‌کند. چه این خدا است که همگان را آفریده است و او آگاه از کسانی است که ایشان را آفریده است:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ﴾.

ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد. (ق/۱۶)

فطرت بشری خود به خود نیازمند دینداری، و محتاج اعتقاد به خدا است. هنگامی که فطرت سالم باشد و راه مستقیم را درپیش گیرد، در ژرفاهای درون خود گرایش به سوی یزدان یگانه را می‌یابد، و یک احساس قوی و نیرومندی به بودن این خداوند یگانه را سراغ می‌بیند. وظیفهٔ عقیدهٔ درست، این نیست که همچون احساس نیاز به خدای یگانه و گرایش بدو را پدید آورد. چه همچون چیزی در فطرت متمرکز و مستحکم است. ولیکن وظیفهٔ عقیدهٔ درست تصحیح جهان‌بینی انسان دربارهٔ خداوندگارش، و آشنا ساختن او با خدای حقّی است که جز او خدائی نیست. آشنا ساختن او با حقیقت یزدان و با صفات یزدان است، نه این که آشنا ساختن او با بودن

یزدان و اثبات یزدان است. گذشته از این، آشنا ساختن انسان با مقتضیات الوهیّت در زندگی او است که ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت است. شکّ و تردید داشتن دربارهٔ حقیقت وجود الهی یا انکار کردن خدا، خود این امر دلیل قاطعی بر اختلال آشکاری در هستی بشری، و خراب بودن دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهندهٔ فطری در آن است. این خرابی در این صورت با جدل و ستیز تعمیر و چاره‌جوئی نمی‌گردد، و جدل و ستیز راه چاره نیست.

این جهان، جهان ایماندار و فرمانبرداری است. آفریدگار خود را می‌شناسد و در برابرش کرنش می‌برد. هر چیزی و هر جانداری ـ بجز برخی از مردمان ـ به حمد و ثنای او می‌پردازد! «انسان» در این جهانی که همهٔ جوانب و زوایای آن با صداهای ایمانداری و فرمانبرداری، و با صداهای تسبیح و تقدیس و کرنش کردن و سجده بردن با او همصدا و همآوا می‌گردد. ذرّات وجود خود انسان و سلولهای بدنش در این صداها شرکت می‌کنند، و در حرکت طبیعی فطری خویش با قوانینی همصدا و همآوا می‌شوند که خداوند آنها را مقدّر و مقرّر فرموده است. پدیده‌ای که فطرت او همهٔ این صداها را احساس نمی‌کند، و به نغمه‌های این قوانین الهی در وجود خود پی نمی‌برد، و دستگاه‌های فطری او این امواج هستی را دریافت نمی‌دارند، پدیده‌ای است که دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهندهٔ فطری او خراب و بیکاره و بیسود گشته‌اند. بدین خاطر است که با جدل راهی به سوی دل و عقل او پیدا نمی‌شود. بلکه راهی که به سوی دل و عقل او وجود دارد و یگانه راه چاره‌سازی است تلاش برای به کار انداختن دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهندهٔ موجود در وجود او، و به جوش و خروش انداختن نهانیها و پنهانیهای فطرت در هستی او است، بدان امید که دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهنده به حرکت و جنبش درآیند، و از نو به کار بپردازند».[1]

رهنمود کردن ذهن و دل و خرد به نگرش و وراندازی چیزهائی که در آسمانها و زمین است، وسیله‌ای از وسائل برنامهٔ قرآنی برای زنده گرداندن دل بشری است، بدان امید که بجنبد و حرکت کند، و دریافت دارد و پاسخ گوید.

امّا چنین تکذیب‌کنندگان جاهلی عرب ـ و امثال ایشان ـ به تدبّر و تفکّر نمی‌پردازند، و نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌گویند... پس منتظر چه چیزی هستند؟

قانون خدا تغییرناپذیر است. سرانجام تکذیب‌کنندگان نیز روشن است. ایشان را نسزد که از قانون خدا انتظار داشته باشند تخلّف کند. خدا آنان را مهلت می‌دهد و به عذاب ریشه‌کن گرفتار نمی‌سازد. امّا کسانی که بر تکذیب کردن پافشاری کنند قطعاً باید تنبیه شوند و کیفر ببینند:

﴿ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَيّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ؟ ﴾.

آیا آنان چشم آن دارند که روزگاری (پر از بلاها و عذابهائی) جز روزگار کسانی داشته باشند که پیش از ایشان بوده‌اند؟ (نه؛ انتظار جز این را نداشته باشند، که خدا در دنیا و آخرت به مصیبتها و بدبختیها گرفتارشان سازد).

﴿ قُلْ: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾.

بگو: منتظر (فرمان خدا) باشید و من هم با شما چشم به راه می‌مانم (ولی می‌دانم پیروزی دنیا و سعادت عقبیٰ ازآن ما مؤمنان، و شکست دنیا و بدبختی عقبیٰ از آن شما کافران می‌گردد).

این تهدید و بیمی است که جدل را به پایان می‌برد، امّا دلها را از جای برمی‌کند.

این بخش از روند قرآنی با نتیجهٔ واپسین هر رسالتی و هر تکذیب کردنی، و با عبرت واپسین از این داستان و از این پیرو، خاتمه می‌پذیرد:

﴿ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا، كَذٰلِكَ حَقّاً عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

۱- به نقل از کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته»، جلد دوم.

پس از آن (که بلا و عذاب گریبانگیر کافران گردید) پیغمبران خود و مؤمنان را می‌رهانیم (این هم اختصاص به اقوام گذشته و پیغمبران و مؤمنان پیشین ندارد، بلکه) همین‌طور ایمان‌آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقّی است بر ما (حقّی مسلّم و تخلّف‌ناپذیر).

این سخنی است که یزدان پیاده کردن مفهوم و مدلول آن را بر خود واجب فرموده است، و آن این که: بذر مؤمن پس از همهٔ اذیّت و آزارها، و همهٔ خطرها، و همهٔ تکذیبها و شکنجه‌ها، ماندگار گردد و سبز شود و نجات پیدا کند.

این چنین شد ـ داستان منقول در این سوره نیز گواه است ـ و این چنین می‌شود... پس مؤمنان اطمینان داشته باشند.

قُلْ یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى شَكٍّ مِّن دِینِى فَلَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِى یَتَوَفَّىٰكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِینَ ﴿١٠٤﴾ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِیفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِینَ ﴿١٠٥﴾ وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا یَنفَعُكَ وَلَا یَضُرُّكَ ۖ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ ٱلظَّـٰلِمِینَ ﴿١٠٦﴾ وَإِن یَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن یُرِدْكَ بِخَیْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ ۚ یُصِیبُ بِهِۦ مَن یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِیمُ ﴿١٠٧﴾ قُلْ یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا یَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا ۖ وَمَآ أَنَا۠ عَلَیْكُم بِوَكِیلٍ ﴿١٠٨﴾ وَٱتَّبِعْ مَا یُوحَىٰٓ إِلَیْكَ وَٱصْبِرْ حَتَّىٰ یَحْكُمَ ٱللَّهُ ۚ وَهُوَ خَیْرُ ٱلْحَـٰكِمِینَ ﴿١٠٩﴾

این خاتمهٔ سوره، و خاتمهٔ گشت و گذاری است که در نواحی گوناگون بود، گشت و گذاری که احساس می‌کنیم از جولانگاه‌های آن برمی‌گردیم پس از آن که گردشهای دور و درازی در کرانه‌های جهان بیرون، و در زوایای جهان درون، و در دنیاهای اندیشه و آگاهی و تدبّر و تفکّر داشتیم. از آنجاها برمی‌گردیم با آن خستگی‌ای که از طول گشت و گذار، و از ستبرای میوه‌چینی، و از پر کردن توبره، به انسان دست می‌دهد.

این خاتمهٔ سوره‌ای است که گردشها و چرخشهائی پیرامون مسائل بنیادین بزرگ عقیده را دربر داشت: توحید ربوبیّت و قیمومت و حاکمیّت، نفی انبازان و میانجیگران، برگرداندن همهٔ کارها به خدا و به قوانین خدا قوانین مقدّر و مقرّری که کسی نمی‌تواند آنها را تغییر بدهد و دگرگون بکند، وحی و صدق آن، حقّ خالص و سره‌ای که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است، و زنده گرداندن و رستاخیز و روز آخرت و دادگری در سزا و جزا...

اینها قواعد و اصول بنیادین عقیده‌ای است که سراسر روند سوره پیرامون آنها چرخیده است، و داستانها برای توضیح و تبیین آنها آورده شده است، و مثالها و مثلهائی برای بیان و روشنگری آنها ذکر گردیده است.

هان! هم اینک همهٔ اینها در این پایانه خلاصه می‌شود، و پیغمبر ﷺ مکلّف می‌گردد که آنها را به‌طور عام اعلان کند، و سخن واپسین قاطعانه‌ای بدیشان بگوید و بفرماید: من در مسیر خود حرکت می‌کنم. به طرح و نقشهٔ خویش ادامه می‌دهم. بر راستای راه خویشتن می‌مانم، تا آن وقت که یزدان داوری می‌فرماید و فرمانش را صادر می‌نماید. او بهترین داوران و فرماندهان است.

❁

﴿ قُلْ: یا أَیُّهَا ٱلنَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِی شَكٍّ مِنْ دِینِی فَلا أَعْبُدُ ٱلَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، وَ لٰكِنْ أَعْبُدُ اللهَ ٱلَّذِی یَتَوَفّاكُمْ، وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِینَ ﴾.

بگو: ای مردمان! اگر دربارهٔ آئین من در شکّ و تردید هستید (بدانید که) من کسانی را که بجز خدا می‌پرستید نمی‌پرستم، و لیکن خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌رساند) و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از

عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت نائل می‌گرداند).

بگو: ای جملگی مردمان... هرچند کسانی که در آن زمان خطاب بدیشان رو می‌کرد مشرکان قریش بودند... اگر دربارهٔ دین من، آئینی که حقّ است و شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، شکّ و تردید دارید، این کار شما مرا از یقین و اطمینان بازنمی‌دارد، و از ایمان و اعتقادم نمی‌کاهد، و مرا بر آن نمی‌دارد که خداگونه‌های شما را بپرستم، خداگونه‌هائی که بجز خدا می‌پرستید.

﴿ وَ لٰكِنْ أَعْبُدُ اللهَ الَّذي يَتَوَفّٰاكُمْ ﴾.

ولیکن خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند (و بعد از مرگ شما را زنده می‌گرداند و به سزای خود می‌رساند).

خدائی را می‌پرستم که اجل و عمر و حیات و ممات شما در دست او است. بیان این امر در اینجا ارزش ویژهٔ خود و دلالت خاصّ خویش را دارد. چه این امر قهر یزدان و چیرگی او را بر ایشان یادآوری می‌کند، و بدیشان گوشزد می‌کند که پس از این چند روزهٔ زندگی و فرارسیدن سررسید عمر به پیشگاه خدا برمی‌گردند. پس سزاوار پرستش او است و این خداگونه‌ها سزاوار پرستش نیستند، خداگونه‌هائی که حیات نمی‌بخشند و زنده نمی‌کنند و نمی‌میرانند.

﴿ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ ﴾.

و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ مؤمنان باشم (آنان که خداوند ایشان را از عذاب دوزخ می‌رهاند و به بهشت نائل می‌گرداند).

من گوش به فرمان یزدانم و از دائرهٔ دستور او درنمی‌گذرم و تجاوز نمی‌کنم.

﴿ وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنيفاً وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ ﴾.

و (به من دستور داده شده است) این که به آئینی رو کن که خالی از هرگونه شرک و انحرافی است (و کاملاً موافق با فطرت است) و از زمرهٔ مشرکان مباش.

در اینجا روند قرآنی از حکایت و روایت دست برمی‌دارد و به امر و فرمان مستقیم و بدون واسطه‌ای می‌پردازد. انگار پیغمبر ﷺ آن فرمان را در میان جمع مردمان و در وسط همگان دریافت می‌دارد. صحنه‌ای است که جملگی انسانها در آن حاضر آمده‌اند و همایش کرده‌اند... بدین شکل و شیوه، تأثیر بیشتر و ژرف‌تری می‌بخشد:

﴿ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنيفاً ﴾.

به آئینی رو کن که خالی از هرگونه شرک و انحرافی است (و کاملاً موافق با فطرت است).

خالصانه به خدا رو کن، و تنها و تنها او را بپرست و بس:

﴿ وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ ﴾.

و از زمرهٔ مشرکان مباش.

این بند بر تأکید معنی ماندگاری بر دین، و بر معنی از زمرهٔ مؤمنان بودن، بیش از پیش می‌افزاید، و از راه نهی مستقیم از شرک، پس از امر مستقیم به ایمان، تأکید بیشتری را پدید می‌آورد.

﴿ وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُكَ وَ لاٰ يَضُرُّكَ. فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَنْ مِنَ الظّٰالِمينَ ﴾.

و به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی (و دعا و عبادت خود را به جای آفریدگار متوجّه آفریدگان سازی) از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.

به فریاد مخوان و پرستش مکن به جای خدا کسی را و چیزی را که نه به تو سودی می‌بخشند و نه به تو زیانی می‌رسانند، از قبیل انبازان و میانجیگرانی که مشرکان آنها را برای جلب نفع و دفع شرّ به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند. چه اگر چنین کاری کنی در این صورت از زمرهٔ این مشرکان خواهی بود! آخر ترازوی خدا از کسی جانبداری نمی‌کند، و دادگری دادار جهان برای کسی سستی نمی‌گیرد و نرم نمی‌شود.

﴿ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ، وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاٰ رٰادَّ لِفَضْلِهِ، يُصيبُ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ ﴾.

اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

زیان نتیجهٔ حتمی قانون ساری و جاری خدا است، وقتی که انسان خویشتن را در معرض اسباب و علل قانون قرار می‌دهد... خیر هم به همین شکلی است، و حاصل آن را از ثمرهٔ شرّ قیاس کن...

اگر خدا از راه جریان قانون خود به تو زیانی برساند، هیچ انسانی نمی‌تواند آن را از سر تو دور کند و به دفع آن کوشد. بلکه هرگونه ضرر و زیانی و هرگونه شرّ و بلائی با پیروی از قانون خدا، و با ترک اسباب و عللی که منتهی بدانها می‌گردد، البتّه اسباب و عللی که شناخته شده هستند، یا با پناه بردن به خدا برای راهیابی کردن تو به ترک اسباب و علل ناپیدای ضرر و زیان و شرّ و بلا، برطرف و زدوده می‌شود. اگر هم خدا بخواهد در پرتو کاری که برابر قانون یزدان انجام داده‌ای خیر و خوبی به تو برساند، هیچ فردی از آفریدگان او نمی‌تواند این فضل و لطف را از تو برگرداند. چه این فضل و لطف، در میان بندگان یزدان به کسانی می‌رسد که برابر مشیّت و ارادهٔ همگانی الهی، و طبق قانون ساری و جاری او در جهان، اسباب و علل را مورد استفاده قرار می‌دهند و به اسباب و علل چنگ می‌زنند.

﴿ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

خدا گذشته را مورد مغفرت قرار می‌دهد، هر زمان که توبه شود. بندگان خود را مورد مرحمت قرار می‌دهد و بدیشان رحم می‌کند و بدیهایشان را می‌زداید و می‌بخشاید در پرتو توبه‌ای که می‌کنند، و کارهای شایسته‌ای که انجام می‌دهند، و برگشتی که به راه راست خواهند داشت.

این چکیدهٔ جملگی عقیده است، چکیدهٔ چیزهائی که این سوره آنها را دربر گرفته است، و پیغمبر ﷺ موظّف می‌گردد که آن دو را، یعنی جلب خیر و دفع شرّ را، به مردمان اعلان کند. در این سوره به گونه‌ای بدو خطاب می‌گردد که انگار در صحنه‌ای با ایشان حضور دارد، و دراصل آنان مورد نظر سوره هستند و روی سخن با ایشان است. این هم شیوهٔ الهامگرانه‌ای است که در درونها سخت مؤثّر واقع می‌گردد. پیغمبر خدا ﷺ رو در روی نیروی موجود زمان و کثرت فراوان مردمان، و رو در روی ته‌نشستهای جاهلیّت، و بالأخره رو در روی تاریخی که مشرکان را به ژرفای شرک فرو برده است، می‌ایستد و فرمان را به گوش همگان می‌رساند... او فرمان را با همهٔ توان و با صراحت بیان، اعلان می‌فرماید، هرچند که او و تعداد اندکی از مؤمنان در مکّه وجود داشتند، ولی نیروی ظاهری به‌طور کلّی با مشرکان بود.

ولیکن این، دعوت آسمانی و وظائف و تکالیف آن است و باید ابلاغ شود و دشواریها و سختیهای آن به جان خریداری و پذیرفته گردد. حقّ نیز باید از توان و از یقین برخوردار باشد.

از اینجا است که این واپسین اعلان به مردمان ابلاغ می‌شود:

﴿ قُلْ: يٰا أَيُّهَا ٱلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنِ ٱهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا، وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

بگو: ای مردمان (سراسر جهان، اعم از همعصران و آیندگان)، از سوی پروردگارتان، حقّ (که کتاب راستین قرآن است، توسّط پیغمبر صادق آخرالزمان) به سویتان آمده است. هرکس که (با ایمان آوردن به شریعت خدا) راهیاب گردد، بیگمان به سود خود راهیاب می‌شود (و نفع ایمان عائد خودشان می‌گردد) و هرکس که (با گردن نهادن به کفر و پیروی از وسوسه‌های شیطان) گمراه و سرگشته شود، به زیان خود گمراه و سرگشته می‌شود (و زیان کیفر و بی‌دینی گریبانگیر خودش می‌گردد. کار من تنها تبلیغ

فرموده‌های خدا است) و من مأمور (مراقبت از اعمال، و مسؤول نظارت) بر (افعال) شما نیستم (و قدرت آن را ندارم که شما را از کفر بازدارم و به پذیرش ایمان وادارم).

این واپسین اعلان، و سخن جداساز حقّ از باطل، وقضاوت کامل است. هرکس هرچه را برای خود می‌خواهد می‌تواند برگزیند. چه این حقّ است که به پیش ایشان از سوی پروردگارشان آمده است.

﴿ فَمَنِ اهْتَدىٰ فَإِنَّمٰا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا ﴾.

هرکس که (با ایمان آوردن به شریعت خدا) راهیاب گردد، بیگمان به سود خود راهیاب می‌شود (و نفع ایمان عائد خودشان می‌گردد) و هرکس که (با گردن نهادن به کفر و پیروی از وسوسه‌های شیطان) گمراه و سرگشته شود، به زیان خود گمراه و سرگشته می‌شود (و زیان کفر و بی‌دینی گریبانگیر خودش می‌گردد).

پیغمبر ﷺ موظّف نیست مردمان را به سوی هدایت سوق دهد. بلکه او تنها پیام‌رسان است و بر او پیام است و بس. مردمان هم به ارادهٔ خودشان واگذار گردیده‌اند و هرچه می‌خواهند می‌توانند برگزینند، و پیامدهای کارهایشان را ببینند، و در خاتمه این قضا و قدر یزدان است که کارآ درکار و بار ایشان است.

در پایان، خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گردد و از او خواسته می‌شود که از چیزی پیروی کند که بدو دستور داده شده است، و در برابر آنچه بدو می‌رسد و بر سر او می‌آید شکیبائی ورزد و ایستادگی کند تا آن‌گاه که خدا بدانچه مقدّر و مقرّر فرموده است فرمان می‌دهد:

﴿ وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ ﴾.

از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیّت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو می‌رسد، استقامت کن) تا خداوند (میان تو و دیگران) داوری می‌کند (و فرمان خود را صادر می‌نماید) و او بهترینِ داوران است.

این خاتمهٔ مناسبی است که با سرآغاز سوره می‌خواند و با آن سازگاری دارد، و با محتویات سراسر سوره هماهنگ و همآوا است، بدان‌گونه که روش قرآن در کار به تصویر زدن و به رشتهٔ نظم و نظام کشیدن است.

❁

پایان جزء یازدهم

فی ظلال القرآن

جزء دوازدهم

سورهٔ هود و سورهٔ یوسف تا آیهٔ ۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ هود مکّی است و دارای ۱۲۳ آیه است

سورهٔ هود همه مکّی است، برخلاف چیزی که در مصحف امیری آمده است و گفته شده است که آیه‌های ۱۲ و ۱۷ و ۱۱۴ سورهٔ هود مدنی است. با مراجعه به این آیات روشن خواهد شد که آنها در جایگاه مناسب خود در روند قرآنی آمده‌اند، و در نخستین نگاه پیدا و هویدا می‌شود که روند قرآنی نمی‌تواند از آنها خالی باشد، گذشته از این که موضوعات این آیات آنها را جزو اصل موضوعات کلّی قلمداد و مقرّر می‌نماید، موضوعاتی که متعلّق هستند به عقیده و موضعگیری مشرکان قریش در برابر عقیده، و تأثیرات این موضعگیری در خود پیغمبر خدا ﷺ و در گروه اندک مسلمانانی که با او بوده‌اند، و چاره‌جوئی این تأثیرات توسّط قرآن یزدان.

برای مثال آیهٔ ۱۲ که این است:

﴿ فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا: لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ! إِنَّمَا أَنْتَ نَذِیرٌ، وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ ﴾.

(ای پیغمبر! برای خشنودی مشرکان تلاش مکن. آنان نمی‌خواهند ایمان بیاورند. اگر برای ارضاء آنان بکوشی) چه‌بسا تو برخی از چیزهائی را که به تو وحی می‌شود (از قبیل آیاتی که دربارهٔ نکوهش معبودهای دروغین ایشان است) فروگذاری و از (تبلیغ) آن (به مشرکان) دلتنگ و ناراحت شوی؟ زیرا که نکند (آن را تکذیب کنند و مانند همیشه) بگویند: چرا گنجی رایگان بدو ارمغان نمی‌گردد، یا این که او با فرشته‌ای نمی‌آید (تا صحّت نبوّت وی را به ما اعلام نماید. ای پیغمبر) تو تنها بیم‌دهندهٔ (کافران و مژده‌رسان مؤمنان) هستی (و وظیفهٔ تو تبلیغ کلام آسمانی است و بس) و خداوند مطّلع و مراقب هر چیزی است (و از احوال تو و احوال ایشان آگاه است و اعمال همگان را می‌پاید).

روشن است که چالش و مبارزه‌طلبی، و این دشمنانگی و سرکشی قریش بدان اندازه که سینهٔ پیغمبر خدا ﷺ از آن به تنگ آید، و نیازمند غمخواری و غمزدائی، و محتاج تشویقِ به ثابت‌قدمی و پابرجائی بر چیزی گردد که بدو وحی می‌شود، در مکّه بوده است. در دوره‌ای از زمان انجام پذیرفته است که به دنبال وفات ابوطالب و خدیجه، و پس از رخداد معراج، و جسارت مشرکان بر اذیّت و آزار پیغمبر خدا ﷺ و تقریباً توقّف دعوت آئین اسلام، قرار گرفته است. دوره‌ای بوده است که از همهٔ دوره‌هائی سخت‌تر و دشوارتر بوده است که دعوت این آئین در مکّه به خود دیده است.

آیهٔ ۱۷ این است:

﴿ أَفَمَنْ کَانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَ یَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسیٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً؟ أُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلاَ تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ، وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یُؤْمِنُونَ ﴾.

آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد) و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید (و بر صدق دریافت عقل او از جهان، شهادت می‌دهد و برداشت وی را تصدیق می‌نماید) و قبل از قرآن (هم جملگی کتابهای آسمانی، این راه را تأیید کرده‌اند و در این مسیر رفته‌اند، از آن جمله تورات، یعنی) کتاب موسی که رهبر و رحمت بوده است، (آیا چنین کسانی با افرادی برابرند که با چشم خرد به ملکوت جهان نمی‌نگرند، و به کتابهای آسمانی و پیغمبران الهی گوش دل فرانمی‌دهند، و جز به فکر دنیا

نبوده و گمراه بسر می‌برند و گمراه می‌میرند؟). آنان (که دربارهٔ کائنات می‌اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را می‌یابند و تاریخ انبیاء و گذشتگان را پیش چشم می‌دارند) بیگمان به قرآن ایمان می‌آورند (چرا که آن را با دید جهان‌بین و بینش حقگرای خویش همگام و همنوا می‌بینند). هرکس از گروه‌ها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورند، میعادگاه او آتش است (و جملگی گمراهانِ گریزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد می‌آیند و چه بد جایگاهی است! ای پیغمبر!) دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند.

این هم مثل آیهٔ پیشین، روشن است که از زمرهٔ قرآن مکّی و رویکرد قرآن مکّی در رویاروی شدن با مشرکان قریش است، به گواهی قرآن مبنی بر این که آنچه به پیغمبر ﷺ پیام می‌شود تنها از سوی پروردگارش بدو وحی می‌گردد و بس، و به گواهی همهٔ کتابهای آسمانی پیشین، به‌ویژه کتاب موسی، و به تصدیق قرآن از سوی برخی از اهل کتاب ـ این کار هم در مکّه از جانب افرادی از اهل کتاب صورت گرفته است ـ همچنین مشرکان را در برابر همچون موضعگیری تهدید کردن، و بیم دادن احزاب و گروه‌های ایشان به آتش دوزخ، و تشویق پیغمبر خدا ﷺ به ثابت‌قدمی و پابرجائی بر حقّ و حقیقتی که با خود به ارمغان آورده است، و سست و ناامید نشدن او از این که مشرکان جلو پیشرفت دعوت اسلامی را گرفته‌اند و با آن رو در رو ایستاده‌اند، و دشمنانگی اکثر مردمان مکّه و قبائل پیرامون مکّه با آئین اسلام، اینها همه دالّ بر مکّی بودن این آیه است ... ذکر کتاب موسی شبهه‌ای تولید نمی‌کند و دالّ بر مدنی بودن این آیه نیست. چه این آیه خطاب به بنی‌اسرائیل نیست. همچنین این آیه بنی‌اسرائیل را به چالش و مبارزه نمی‌خواند ـ همان‌گونه که در قرآن مدنی حال چنین است ـ بلکه این آیه استشهاد به تصدیق اسلام از سوی برخی از آنان، و گواه کردن کتاب موسی علیه‌السلام بر صدق چیزی است که محمد ﷺ با خود به ارمغان آورده است ... این امور هم بیشتر همآوا با موقعیّتی است که در این دورهٔ تنگ و سخت مکّه پیش آمده است، و با مقتضیات واضح آن همخوانی کاملی دارد.

آیهٔ ۱۱۴ نیز در روند غمزدائی پیغمبر ﷺ با درگیریها و کشمکشهائی است که قبلاً با موسی انجام پذیرفته است. همچنین این آیه پیغمبر ﷺ و مؤمنان با او را به استقامت می‌خواند، و از ایشان می‌خواهد به ستمگران، یعنی مشرکان، تکیه نکنند، و از نماز و شکیبائی در رویاروئی با این دورهٔ سخت و دشوار زمان، یاری جویند ... آیه‌ها این چنین پیاپی می‌آیند و ردیف می‌شوند:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ، وَ لَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (١١٠) وَ إِنَّ كُلاًّ لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ، إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١١١) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لاَ تَطْغَوْا، إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١١٢) وَ لاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ، ثُمَّ لاَ تُنْصَرُونَ (١١٣) وَ أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ، إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ، ذٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ (١١٤) وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (١١٥) ... ﴾.

ما کتاب (آسمانی تورات) را به موسی دادیم و سپس دربارهٔ آن (از سوی پیروان در تفسیر و معنی آن برحسب اهواء و شهوات ایشان اختلاف شد (و بسیاری از حقّ به دور گشتند و دسته دسته و پراکنده شدند) و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا کرده بودند (با تمییز حقّ از باطل، و

برجای داشتن محِقّ و نابود کردن مبطِل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودی آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد). آنان (که تورات را از پدران خود به ارث برده‌اند) دربارهٔ کتاب (آسمانی خود) به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (و از حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند). پروردگارت حتماً (پاداش و پادافره) اعمال همگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنند. بنابراین، همان‌گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن همراه کسانی که (از کفر و شرک دست کشیده‌اند و) با تو (به سوی خدا) برگشته‌اند و (ایمان آورده‌اند، و از حدود قوانین خدا) تجاوز نکنید (و از جادهٔ اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط مپوئید) چرا که خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید) و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاوری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. در دو طرف روز (که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را بجای آورید. بیگمان نیکیها (و از جمله نمازهای پنجگانه) بدیها را از میان می‌برد. بیگمان در این (سفارشها و قانونهای آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند. و (در برابر سختیهای چیزهائی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد).

روشن است که آیهٔ ۱۱۴ تکّه‌ای از روند قرآنی مکّی از لحاظ موضوع و فضا و عبارت است.

❁

سراسر سورهٔ هود پس از سورهٔ یونس نازل گردیده است. سورهٔ یونس نیز به دنبال سورهٔ اسراء نازل شده است. این امر نشانه‌های دوره‌ای از زمان را مشخّص می‌سازد که سورهٔ هود در آن نازل گردیده است. این دوره از زمان همان‌گونه که گفتیم در تاریخ دعوتِ در مکّه تنگ‌ترین و سخت‌ترین دوره از ادوار است. پیش از این دوره از زمان، ابوطالب و خدیجه وفات کردند. مشرکان بر انجام کارهائی جسارت یافتند که در زمان زندگانی ابوطالب جسارت آنها را نداشتند. مخصوصاً پس از رخداد معراج و شگفتی آن، و تمسخر کردن مشرکان به آن، و مرتدّ شدن برخی از مسلمانانی که پیش از قضیّهٔ معراج ایمان آورده بودند، و دور افتادن پیغمبر ﷺ از خدیجه رضی‌الله‌عنها در زمانی که قریشیان بر او و بر دعوت او جسارت پیدا کردند، و همچنین جنگی که بر ضدّ او و بر ضدّ دعوت او اعلان شده بود به سخت‌ترین مرحله و به آخرین درجهٔ خود رسید، جلو حرکت دعوت گرفته شد تا بدانجا که در مکّه و پیرامون آن یک نفر هم به اسلام نمی‌گروید و نمی‌پیوست ... این امر اندکی پیش از آن بود که خدا با بیعت عقبهٔ یک و عقبهٔ دو درِ رحمتی بر روی او و مسلمانان اندکی که در خدمت او بودند بگشاید.

ابن‌اسحاق گفته است:

آن‌گاه خدیجه دختر خویلد و ابوطالب هر دو در یک سال وفات کردند. مصیبتها بر پیغمبر خدا ﷺ با وفات خدیجه که مددکار راستین او بود و درد دل خود را با وی می‌گفت، و با وفات عمویش ابوطالب که یاور و پناهگاه او در کار و بار زندگی، و محافظ و مدافع او در برابر قومش بود، پیاپی گردید. سیلاب بلاها سه سال پیش از هجرت پیغمبر ﷺ به مدینه به سویش سرازیر شد. هنگامی که ابوطالب وفات یافت اذیّت و

آزار قریش به گونه‌ای متوجّه پیغمبر ﷺ شد که هرگز پیش از وفات ابوطالب، قریش جسارت آن را به خود نمی‌داد. تا آنجا که ابلهی از ابلهان قریش در راه به پیغمبر ﷺ رسید و بر سر مبارک او خاک ریخت.

ابن‌اسحاق گفته است:

هشام پسر عروه از پدرش عروه پسر زبیر برایم روایت کرده است و گفته است: وقتی که آن ابله بر سر مبارک پیغمبر خدا ﷺ خاک پاشید، پیغمبر خدا ﷺ به خانه‌اش برگشت و خاک هنوز بالای سر او مانده بود. یکی از دخترانش بلند شد و گریه‌کنان خاک را پاک کرد. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(لاٰ تَبْكِي يٰا بُنَيَّةُ، فَإِنَّ اللهَ مٰانِعٌ أَبٰاكَ).

دختر عزیزم گریه مکن، چه خدا پدرت را می‌پاید و از دیگران مصون می‌نماید.

درضمن کلام فرمود:

(مٰا نٰالَتْ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئاً أَكْرَهُهُ حَتّٰى مٰاتَ أَبُوطٰالِبٍ).

قریش هیچ‌گونه کاری با من نکرد که آن را نپسندم تا وقتی که ابوطالب مرد.

مقریزی در کتاب «إمتاع الأسماع» گفته است:

با مرگ ابوطالب و خدیجه مصیبت بزرگی گریبانگیر پیغمبر خدا ﷺ گردید. پیغمبر ﷺ آن سال را «عام‌الحزن» یعنی سال غم و اندوه نامید و فرمود:

(مٰا نٰالَتْ قُرَيْشٌ مِنّي شَيْئاً أَكْرَهُهُ حَتّٰى مٰاتَ أَبُوطٰالِبٍ).

قریش هیچ‌گونه کاری با من نکرد که آن را نپسندم تا وقتی که ابوطالب مرد.

زیرا در میان قبیله و عموهایش حمایت‌کننده و دفاع‌کننده‌ای جز ابوطالب برای او نبود.

در این دوره از زمان، سورهٔ هود و پیش از آن سورهٔ یونس، و پیش از آن دو سوره، سورهٔ اسراء و سورهٔ فرقان نازل گردید. همهٔ این سوره‌ها قالب این دوره را دارند و از چالش و دست‌درازی قریش سخن می‌رانند.[1]

نشانه‌ها و فضا و سایه روشنهای این دوره از زمان، در فضای سوره و سایه‌روشنها و موضوعات آن هویدا و پیدا است! به‌ویژه چیزی که مربوط به ثابت‌قدم و استوار نگاه داشتن پیغمبر ﷺ و کسانی که در خدمت او بودند، بر حقّ و حقیقت است، یا مربوط به غمخواری و غمزدائی از دل مبارک پیغمبر ﷺ است و تلاش می‌شود که دل مبارک او را از وحشت و شدّت و غربتی که در جامعهٔ جاهلی بر او می‌تازند، پاک و زدوده کند.

قالب این دوره و مقتضیات آن در نشانه‌های برجستهٔ چندی از سوره خودنمائی می‌کند. به برخی از این نشانه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ـ از جملهٔ این نشانه‌ها این است که سورهٔ هود جنبش عقیدهٔ اسلامی را در سراسر تاریخ بشری، از زمان نوح علیه‌السلام تا روزگار محمد ﷺ عرضه می‌دارد، و مقرّر می‌نماید که عقیده بر حقائق بنیادین یکتائی استوار و پایدار است، و آن پرستش یزدان یگانهٔ جهان بدون هرگونه انبازی، و بندگی او بدون هرگونه منازعی، و در این پرستش و بندگی در چرخش و گردش درازنای تاریخ فقط از پیغمبران یزدان فرمان را دریافت کردن است. باید به این هم اعتقاد داشت که این جهان سرای آزمایش است نه سرای سزا و جزا. چرا که سزا و جزا در آخرت است، و یزدان به انسان آزادی داده است که در این دنیا هدایت یا ضلالت را برگزینند، و این آزادی است که ملاک آزمایش است.

محمد ﷺ با خود کتابی را به ارمغان آورده است که:

﴿كِتٰابٌ أُحْكِمَتْ آيٰاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾.

کتاب بزرگواری که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح

۱- مراجعه شود به معرّفی سورهٔ یونس (صفحهٔ ۲۰۳ و ۲۱۱ جزء یازدهم) که در آن راجع به این دوره از زمان سخن رفته است.

و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد). (هود/۱)

مضمون اساسی این کتاب نیز چنین است:

﴿ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم، و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم. برگشت شما به سوی خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد و شما را می‌میراند و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند. (هود/۲-۴)

این دعوت، دعوت نوین و سخن بدون سابقه‌ای نیست ... پیشتر نیز از سوی نوح و هود و صالح و شعیب و موسی و جز آنان، همچون دعوتی صورت گرفته است و همچون سخنی گفته شده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَنْ لاَ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

(همان‌گونه که تو را به پیش قومت فرستاده‌ایم و گروهی به دشمنانگی و سرکشی پرداخته‌اند) نوح را (هم) به پیش قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت:) من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم. (همچنین بدیشان گفت:) جز الله (یعنی خدای واحد یکتا) را نپرستید. بیگمان من از عذاب روز پررنج (قیامت) بر شما می‌ترسم. (هود/۲۵ و ۲۶)

﴿ وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ. يَا قَوْمِ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي، أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؟ وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً، وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ... وَ لاَ تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴾.

(ما به عنوان پیغمبر) هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. (هود بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. شما (که به خدایان متعدّدی معتقدید، در ادّعای خود) دروغگویانی بیش نیستید. ای قوم من! در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم. پاداش من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟ (و نمی‌دانید که چه کسی خیرخواه و چه کسی بدخواه شما است، و چه چیز برای شما سودمند و چه چیز زیانمند است؟). ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش (گناهان و لغزشهایتان) را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند (و باران و برکات آن را بر شما پیاپی و فراوان گرداند) و نیروئی بر نیرویتان (و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید. (ای قوم من! از حقّ و حقیقت)، بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید). (هود/۵۰-۵۲)

﴿ وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا، فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴾.

و به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان

پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت. (به آنان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پرستیدن نمی‌باشد). او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطاء و در شما پدید آورده است). پس، از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید (و با انجام عبادات و دوری از منکرات، مغفرت و مرحمت او را بخواهید و بدانید که اگر در این کار صادق باشید، خداوند شما را درمی‌یابد و دعای شما را می‌پذیرد). بیگمان خداوند (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزهٔ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندهٔ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند). (هود/۶۱)

﴿ وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، وَ لا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ، إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ. وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ، وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴾.

شعیب را (نیز) به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. (شعیب بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. و از پیمانه و ترازو مکاهید. من شما را خوب و بی‌نیاز (از کاستن از مقادیر و اوزان) می‌بینم (و شایسته نیست که با وجود ثروتمندی از چیزهای مردم بدزدید و کم‌فروشی بکنید. اگر ایمان نیاورید و شکر نعمت را نگزارید) من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم. ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و بپردازید و از چیزهای مردم نکاهید و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید. (ای قوم من!) چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد (از چیزی که از مال حرام گرد می‌آورید و روی هم می‌اندوزید) بهتر است، اگر مؤمن باشید (و حرف مرا و وعدهٔ خدا را باور می‌دارید.) من تنها مبلّغ اوامر خدایم و) محافظ (اقوال و افعال) شما نمی‌باشم (و توانائی جزا و سزای رفتار و کردار و گفتارتان را ندارم).

(هود/۸۴-۸۶)

پس همهٔ آنان این سخن یگانه را گفته‌اند و دیگران را بدین دعوت فراخوانده‌اند.

۲- یکی دیگر از این نشانه‌های برجسته، عرضهٔ موقعیّتهای پیغمبران ـ درود و سلامشان بادا ـ در احوال و اوضاعی است که با روی‌گردانی و تکذیب و تمسخر و استهزاء و بیم و تردید و اذیّت و آزار دیگران رویاروی گردیده‌اند، و در همچون مواقعی چگونه صبر و استقامت نشان داده‌اند، و بر حقّ و حقیقتی که با خود به ارمغان آورده‌اند ماندگار مانده‌اند و ایمان و اطمینان داشته‌اند، و چه اندازه به یاری یزدان امیدوار بوده‌اند، و کمترین شکّ و گمانی به فرارسیدن پیروزی و بهروزی از سوی آفریدگارشان نداشته‌اند، و کاملاً بر این باور بوده‌اند و مانده‌اند که سرانجام کارها در دنیا و آخرت به کجا می‌انجامد، و خداوندگار توانای بزرگوارشان قطعاً تکذیب‌کنندگان را هلاک و نابود می‌نماید، و مؤمنان را رها و رستگار می‌فرماید ... مثلاً در داستان نوح همچون صحنه‌ای را می‌یابیم:

﴿ فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا، وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأْيِ، وَ ما نَرىٰ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ، بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِينَ ... قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ. وَ يا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مالاً، إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللهِ، وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ. وَ لٰكِنِّي أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ. وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ؟ أَفَلا تَذَكَّرُونَ؟ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللهِ، وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ؛ وَ لا أَقُولُ: إِنِّي مَلَكٌ، وَ لا أَقُولُ لِلَّذِينَ

تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ: لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللهُ خَيْراً، اللهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ، إِنِّي إِذَنْ لَمِنَ الظَّالِمِينَ. قَالُوا: يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا، فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ: إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ - إِنْ شَاءَ - وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

اشراف کافر قوم او (بدو پاسخ دادند و) گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم (و لذا به پیغمبری تو باور نداریم). ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوح ما (به تو نگرویده و) از تو پیروی نکرده است. (شما ای پیروان نوح! نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم و بلکه دروغگویتان می‌دانیم. ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی (به سبب توجّه شما به مادّیات و غفلت از معنویّات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق کرد). ای قوم من! من در برابر آن، (یعنی تبلیغ رسالت پروردگارم) از شما (پول و مزد و ثروت و) مالی نمی‌خواهم، چرا که مزد من جز بر عهدهٔ خدا نیست (و پاداش خود را تنها از او می‌خواهم و بس). و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی‌رانم. آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند و (اگر آنان را برانم در آن وقت از من شکایت می‌کنند). و امّا من شما را گروه نادانی می‌دانم (چرا که معیار ارزش نسلها را در مال و جاه می‌دانید؛ نه در پیروی از حقّ و انجام کار نیک). ای قوم من! اگر من مؤمنان (فقیر و به گمان شما حقیر) را از پیش خود برانم، چه کسی مرا (از دست انتقام خدا می‌رهاند و) در برابر (مجازات شدید) الله یاری می‌دهد؟ (هیچ کسی). آیا یادآور نمی‌شوید (و نمی‌اندیشید که آنان خدائی دارند و انتقام ایشان را می‌گیرد؟). من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های (رزق و روزی) خدا در دست من است (و هرگونه که بخواهم در آن تصرّف می‌کنم و کسانی را که از من پیروی کنند، ثروتمند می‌سازم) و به شما نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (و آگاه از علم خدا می‌باشم و از چیزهائی باخبرم که دیگران از آنها بی‌خبرند). و من نمی‌گویم که من فرشته‌ام. و من (هرگز برای خوشایندی شما) نمی‌گویم آنان که در نظر شما خوار می‌آیند، خداوند هیچ‌گونه خوبی و نیکی بهرهٔ ایشان نمی‌سازد (و اجر و پاداش فراوان و قابل توجّهی بدانان عطاء نمی‌کند. من جز ایمان و صداقت از آنان نمی‌بینم و من مأمور به ظاهرم) و خدا از چیزهائی که در اندرون دارند آگاه‌تر (از هر کسی) است. (اگر آنچه شما دوست دارید بگویم و بکنم،) در این صورت من از زمرهٔ ستمکاران (به خود و به دیگران) خواهم بود. گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی (تا به تو ایمان بیاوریم) و جرّ و بحث را به درازا کشاندی (تا آنجا که ما را خسته کردی. جانمان از این همه گفتار به لب رسیده است و دیگر تاب تحمّل شنیدن سخنانت را نداریم). اگر راست می‌گوئی (که تو پیغمبری و اگر به تو ایمان نیاوریم، عذاب خدا گریبانگیرمان می‌گردد) آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان (و هیچ درنگ مکن. حرف بس است، عذاب کو؟). گفت: (رساندن عذاب در دست خدا است؛ نه در دست من). این خدا است که آن را به شما می‌رساند اگر بخواهد (و حکمتش اقتضاء کند)، و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از نزول عذاب او جلوگیری نمائید و یا از آن بگریزید و خویشتن را برهانید). (هود/۲۷-۳۲)

در داستان هود همچون صحنه‌ای را می‌یابیم:

﴿ قَالُوا: يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ، وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ، وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. إِنْ نَقُولُ: إِلاَّ اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ ... قَالَ: إِنِّي أُشْهِدُ اللهَ، وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ، فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لاَ تُنْظِرُونِ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ

رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، مٰا مِنْ دٰابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مٰا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لاٰ تَضُرُّونَهُ شَيْئاً، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای (که بر صحّت چیزی دلالت کند که ما را بدان می‌خوانی) و ما به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم (و به ترک عبادت معبودهای خویش نمی‌گوئیم) و به تو ایمان نمی‌آوریم (و به پیغمبریت باور نمی‌داریم. چیزی جز این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (و دیوانه‌ات کرده است، بدان‌گاه که به بدگوئی آنها زبان گشوده‌ای و ما را از عبادتشان برحذر داشته‌ای. این است که هذیان می‌گوئی و یاوه‌سرائی می‌کنی. هود در پاسخشان) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که (بجز خدا) می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم. بجز خدا (از هرچه می‌پرستید گریزان و بیزارم. حال که چنین است هرچه از دستتان ساخته است کوتاهی مکنید و) همگی به نیرنگ و چاره‌جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید. (من نه از شما و نه از معبودهائی می‌ترسم که گمان می‌برید بلائی بر سرم آورده‌اند). من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیرانسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟! بدانید که قدرت خدای من در طریق حقّ و عدل جاری می‌گردد، زیرا) بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد). اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کم‌ترین زیانی (با روگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد). (هود/۵۳-۵۷)

سپس سرانجام کار درمی‌رسد:

﴿ وَ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا نَجَّيْنٰا هُوداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَ نَجَّيْنٰاهُمْ مِنْ عَذٰابٍ غَلِيظٍ. وَ تِلْكَ عٰادٌ جَحَدُوا بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ، وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّٰارٍ عَنِيدٍ. وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيٰا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، أَلاٰ إِنَّ عٰاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ، أَلاٰ بُعْداً لِعٰادٍ قَوْمِ هُودٍ! ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر نابودی قوم عاد) دررسید، هود و مؤمنان همراه او را در پرتو مرحمت خود نجات دادیم و ایشان را از عذاب سخت و شدید رهانیدیم. این هم قوم عاد بودند که آیه‌های (آفاق و انفس) و دلائل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود و دراصل از فرمان همهٔ پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستورِ هر سرکش عنادپیشه‌ای پیروی کردند. در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت یزدان) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین‌طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند). هان! (ای جهانیان! بدانید که قوم) عاد به خدای خود (ایمان نیاوردند و نسبت بدو) کافر شدند. هان! (ای مردمان! بدانید که) عاد، قوم هود (شایستهٔ طرد از رحمت خدا و درخور هلاک شدند، پس) نیست و نابود باد.

(هود/۵۸-۶۰)

در داستان صالح این صحنه را می‌یابیم:

﴿ قٰالُوا: يٰا صٰالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينٰا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذٰا، أَتَنْهٰانٰا أَنْ نَعْبُدَ مٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا؟ وَ إِنَّنٰا لَفِي شَكٍّ مِمّٰا تَدْعُونٰا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتٰانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمٰا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفتند: ای صالح! پیش از این مایهٔ امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهائی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ (و از عبادت بتانی بازمی‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آنها عادت کرده و الفت گرفته‌ایم؟!) ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شکّ و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم! (مگر می‌شود که خدا را به یگانگی پرستید و بدون میانجیگریِ بتان و شفیعان به خدا تقرّب جست؟! این غیرممکن است). گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید. (هود/۶۲ و ۶۳)

سپس به دنبالِ پی کردن شتر با شمشیر و تکذیب حقّ و حقیقت، همچون فرجامی در می‌رسد:

﴿ فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزيزُ، وَ أَخَذَ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا في دِيارِهِمْ جاثِمينَ. كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها، أَلا إِنَّ ثَمُودَا كَفَرُوا رَبَّهُمْ، أَلا بُعْداً لِثَمُودَ! ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر عذاب قوم ثمود) دررسید، صالح و مؤمنان همراه او را در پرتو لطف و مرحمت خود نجات دادیم (و از هلاک مصون و از عذاب محفوظ داشتیم) و از خواری و رسوائی آن روز (بد و هولناک) رهانیدیم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو نیرومند و چیره است (و به قوّت و عزّت و نصرت او اطمینان داشته باش). صدای شدید (و وحشتناک صاعقه و امواج هراسناک زلزله)، افراد ستمکار (قوم ثمود) را دربر گرفت و در خانه و کاشانهٔ خود خشکیدند و بر روی افتادند. آن چنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند (و در آبادانی آنجا نکوشیده‌اند. ویران و خالی و بی‌صاحب!). هان! (ای مردمان!) نابود باد قوم ثمود (و از رحمت خدا مطرود). (هود/۶۶-۶۸)

در داستان شعیب هم این صحنه را می‌یابیم:

﴿ قالُوا: يا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ في أَمْوالِنا ما نَشاءُ؟ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَليمُ الرَّشيدُ. قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ رَزَقَني مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً؟ وَ ما أُريدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلىٰ ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ، إِنْ أُريدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَ ما تَوْفيقي إِلاّ بِاللهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ. وَ يا قَوْمِ لايَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقي أَنْ يُصيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ، وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعيدٍ. وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبّي رَحيمٌ وَدُودٌ. قالُوا: يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثيراً مِمّا تَقُولُ، وَ إِنّا لَنَراكَ فينا ضَعيفاً، وَ لَوْلا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ، وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزيزٍ. قالَ: يا قَوْمِ أَرَهْطي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيّاً؟ إِنَّ رَبّي بِما تَعْمَلُونَ مُحيطٌ. وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكانَتِكُمْ إِنّي عامِلٌ، سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ، وَ ارْتَقِبُوا إِنّي مَعَكُمْ رَقيبٌ ﴾.

گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (مگر می‌شود عبادت بتهائی را رها سازیم که از دیرباز نیاکانمان را برآن دیده‌ایم و خود نیز برآن رفته‌ایم؟! یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرّف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه و پریشانی بگوئی؟!). گفت: ای قوم من! اگر من (براثر نبوّت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم (و به یقین کامل رسیده باشم) و روزیِ خوبی (علاوه از نبوّت) به من عطاء فرموده باشد، به من بگوئید (آیا می‌توانم برخلاف فرمان خدا، یعنی خالق و هادی و رازق خود رفتار کنم، و شما را از بت‌پرستی و بزهکاری نهی ننمایم؟). من نمی‌خواهم شما را از چیزی

بازدارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می‌کنم). من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حقّ و نیکی و زدودن ناحقّ و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکّل می‌کنم و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم. ای قوم من! مخالفت (موجود میان شما و) من، شما را بر آن ندارد که بر عناد با حقّ و اصرار بر کفر خود بیفزائید و سبب شود که همان بلائی به شما برسد که به قوم نوح یا قوم هود و یا قوم صالح رسید، و (مکان و زمان وقوع هلاک) قوم لوط از شما چندان دور نیست (و دست کم از ایشان عبرت بگیرید و خویشتن را بپائید). از پروردگارتان آمرزش (گناهان خود را) بخواهید و بعد (از هر گناه و لغزشی که در زندگی مرتکب می‌شوید پشیمان شوید و) به سوی او برگردید. بیگمان پروردگار من بسیار مهربان (در حقّ بندگان پشیمان و) دوستدار (مؤمنان توبه‌کار) است. گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهائی را که می‌گوئی نمی‌فهمیم (و گوشمان به سخنانت بدهکار نیست) و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم (و قادر به دفاع از خویشتن و اقناع دیگران نمی‌دانیم). اگر (به خاطر احترام) قبیلهٔ اندک تو نبود (که بر آئین ما می‌باشند) ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری (تا تو را بزرگ و محترم داریم و از کشتن تو صرف نظر کنیم، و در برابر ما قوّت و قدرت آن را نداری که از خویشتن دفاع کنی. شعیب) گفت: ای قوم من! آیا قبیله و عشیرهٔ من در نزد شما گرامی‌تر و مهمّ‌تر از خدا است (و به خاطر آنان با من مدارا و سازش می‌کنید) و خدا را فراموش می‌سازید و او را پشت سر می‌اندازید (و به قدرت و عزّت وی اعتنائی نمی‌کنید؟!). بیگمان پروردگار من آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید (و اعمال و افعال شما از دید او مخفی نمی‌ماند و پاداش آنها را در کف دستتان می‌گذارد). ای قوم من! هرچه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید (و بدانید که پشتیبان من خدا است و از شما باکی نیست). من به کار خود مشغولم (و همان‌گونه که شما به راه خود ادامه می‌دهید، من هم به راه خود ادامه می‌دهم). بالأخره خواهید دانست که چه کسی دچار عذابی می‌شود که او را خوار و رسوا می‌کند، و چه کسی دروغگو است (و از من و شما کدام راسترو و خوشبخت، و کدام کجرو و بدبخت می‌باشیم). چشم به راه باشید و من هم چشم به راهم (که عاقبت چه می‌شود). (هود/۸۷-۹۳)

آن‌گاه خاتمه سر می‌رسد:

﴿ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا، وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ، فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ. كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا، أَلَا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ! ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم مدین) دررسید، شعیب و مؤمنانِ همراه او را در پرتو مهر خود (از عذاب و هلاک) نجات دادیم و صدای (وحشتناک صاعقه و زلزله) ستمکاران را دریافت و (براثر آن قالب تهی کردند و نقش زمین شدند و) در خانه و کاشانهٔ خود کالبدهای بی‌جانی گشتند. بدان‌گونه که انگار هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند (و در آنجا نزیسته‌اند و روزگاری در آن بسر نبرده‌اند. نه خود ماندند و نه اثری از ایشان ماند). هان! نابود (و دور از رحمت خدا) باد قوم مدین! همان‌گونه که قوم ثمود نابود (و دور از رحمت خدا) شدند. (هود/۹۴ و ۹۵)

۳ـ یکی دیگر نیز از نشانه‌های برجسته، پیرو زدن بر این داستان است. در آن پیغمبر خدا ﷺ به مفاهیم آن رهنمود می‌شود، و از او غمزدائی می‌گردد و در این راستا از او خواسته می‌شود که به بلاها و مصیبتهائی بنگرد که در گذشته‌ها بر سر برادران انبیاء بزرگوارش آمده است، و خدا چگونه ایشان را مشمول رعایت و عنایت خود فرموده است و سرانجام پیروزی و بهروزی را بهرهٔ آنان نموده است. همچنین

پیغمبر ﷺ رهنمود گردیده است که با تکذیب‌کنندگان قوم خود قطع رابطه کند همان‌گونه که پیغمبران بزرگوار با اقوام خود قطع رابطه کردند و بر حقّ و حقیقتی ماندگار گردیدند که با خود به ارمغان آورده بودند ... ضمناً این داستان اشاره دارد به صدق ادّعای پیغمبر ﷺ در این که می‌گوید بدو وحی شده است و رسالت آسمانی بدو واگذار گردیده است.

چه در پایان داستان نوح این پیرو را می‌یابیم:

﴿ تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْکَ، ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هٰذا، فَاصْبِرْ، إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

این (قصّه و داستانهای ملّتهای پیشینی که تو آنان را ندیده‌ای) جزو اخبار غیب است که آن را به تو (ای پیغمبر اسلام!) وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید. پس (در برابر اذیّت و آزار قوم خود) شکیبائی کن (همان‌گونه که پیغمبران پیشین در برابر اذیّت و آزار اقوام خود شکیبائی کردند، و بدان) که سرانجام (کار، برد با شکیبایان و) ازآنِ پرهیزگاران است. (هود/۴۹)

در پایان داستانی که در این سوره آمده است، این پیرو دراز را در پایان سوره می‌یابیم:

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُرىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْکَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ. وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ، وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ. وَ كَذٰلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُرىٰ وَ هِيَ ظالِمَةٌ، إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴾.

این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو (ای پیغمبر!) بازگو می‌کنیم (تا قوم خود را بدانها پند دهی، و به یاری خدا اطمینان حاصل کنی). برخی از این شهرها و آبادیها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آنها مانده و درس عبرت همگانند.) و برخی درویده (و از میان رفته‌اند همانند کشتزار درو شده). ما بدانان ستم نکردیم (و بیهوده نابودشان ننمودیم) و بلکه خودشان (با کفر و فساد و پرستش بتها و غیره) بر خویشتن ستم روا داشتند و معبودهائی را که بغیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کم‌ترین سودی بدانان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی نتوانستند بدیشان بنمایند (و مثلاً آنان را از هلاک و نابودی برهانند) بدان‌گاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند (و تنها مایهٔ بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس). عقاب پروردگار تو این چنین است (که دربارهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. به راستی عقاب خدا دردناک و سخت است. (هود/۱۰۰-۱۰۲)

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ، وَ لَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَکٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ. وَ إِنَّ كُلّاً لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ، إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ، وَلا تَطْغَوْا، إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ، وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِياءَ، ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ. وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ، إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ، ذٰلِکَ ذِكْرىٰ لِلذّاكِرِينَ. وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

ما کتاب (آسمانی تورات) را به موسی دادیم و سپس دربارهٔ آن (از سوی پیروان در تفسیر و معنی آن برحسب اهواء و شهوات ایشان) اختلاف شد (و بسیاری از حقّ به دور گشتند و دسته دسته و پراکنده شدند) و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا کرده بودند (با تمییز حقّ از باطل، و برجای داشتن محِق و نابود کردن مبطِل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودی آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت

است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد). آنان (که تورات را از پدران خود به ارث برده‌اند) دربارهٔ کتاب (آسمانی خود) به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (و از حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند). پروردگارت حتماً (پاداش و پادافره) اعمال همگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنند. بنابراین، همان‌گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن همراه کسانی که (از کفر و شرک دست کشیده‌اند و) با تو (به سوی خدا) برگشته‌اند و ایمان آورده‌اند، و از حدود قوانین خدا) تجاوز نکنید (و از جادهٔ اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط مپوئید) چرا که خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید). و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد. و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. در دو طرف روز (که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را بهجای آورید. بیگمان نیکیها (و از جمله نمازهای پنجگانه) بدیها را از میان می‌برد. بیگمان در این (سفارشها و قانونهای آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند. و (در برابر سختیهای چیزهائی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد). (هود/۱۱۰-۱۱۵)

﴿ وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ، وَ جَاءَكَ فِي هٰذِهِ الْحَقُّ، وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ قُلْ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ: اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ. وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، فَاعْبُدْهُ، وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ، وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾.

این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلاً برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم (و در برابر مشکلات تبلیغ رسالت، آن را تقویت نمائیم). برای تو در ضمن این (سوره و اخبار مذکور در آن، بیان) حقّ آمده است (همان حقّی که پیغمبران دیگران را بدان می‌خواندند) و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمّی ذکر شده است (که می‌توانند همچون ایمانداران پیشین از آن سود جویند و راه سعادت پویند). بگو به کسانی که ایمان نمی‌آورند: هرچه در قدرت دارید بکنید (و در راه خود بروید) که ما نیز آنچه می‌توانیم می‌کنیم (و در راه خود می‌رویم، ولی بدانید سرانجام شما شکست و بدبختی، و عاقبت ما پیروزی و خوشبختی است). و چشم به راه باشید (که به ما چه چیز می‌رسد از آنچه فکر می‌کنید که می‌رسد) و ما هم چشم به راه هستیم (که برابر وعدهٔ خدا، دعوت آسمانی پیروز و اسلام بر شما و بر همهٔ دشمنان دین غلبه کند. آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژهٔ خدا است، و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد)، پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست. (هود/۱۲۰-۱۲۳)

این چنین، بخشِ جنبشیِ رهنمودِ قرآنی برای ما جلوه‌گر می‌گردد. این چنین، قرآن را می‌بینیم که با واقعیّت دعوت و حرکت در هر مرحله‌ای رویاروی می‌شود، و دعوت و حرکت را به موضعگیری مناسب راهنمائی می‌کند. داستان را نیز در قرآن این چنین می‌بینیم بدان هنگام که داستان با مقتضیات جنبش و پیکار با جاهلیّت در مراحل مختلف رویاروی می‌گردد، رویاروئی زنده و پویا. کارآئی آن بسان کارآئی بقیّهٔ سوره‌ای است که در آن می‌آید. در عین حال آن را هماهنگ با روند و

فضا و موضوع سوره می‌یابیم، و آن را در جهان واقع به تمام و کمال بیانگر اهداف سوره، و تصدیق‌کنندهٔ رهنمودها و احکام و پیامهای گویش و سائر چیزهائی می‌بینیم که سوره متضمّن آنها است.

❁

قبلاً در شناسائی سورهٔ یونس در جزء یازدهم آمده است:

«واپسین آشنائی ما در کتاب «فی ظلال القرآن» با قرآن مکّی، سورهٔ انعام و سورهٔ اعراف بود که در تربیت قرآن پیاپی یکدیگر آمده‌اند، هرچند که از لحاظ تربیت نزول پیاپی همدیگر نبوده‌اند. پس از آن دو تا سوره‌های انفال و توبه با فضا و سرشت و موضوعات مدنی خاص خود قرار گرفته‌اند. هم‌اینک به سوی قرآن مکّی برمی‌گردیم و سوره‌های یونس و هود را هم در ترتیب قرآن و هم در ترتیب نزول پیاپی همدیگر می‌یابیم ... جای شگفت است که همگونی زیادی میان این دو سوره و آن دو سوره، در موضوع، و نیز در شیوهٔ عرضهٔ این موضوع، موجود است! سورهٔ انعام خودِ حقیقت عقیده را به دست می‌گیرد، و با آن با جاهلیّت رویاروی می‌گردد، و این جاهلیّت را در عقیده و احساس و عبادت و عمل، چاره‌جوئی می‌کند، و به مبارزهٔ آن می‌پردازد. در صورتی که سورهٔ اعراف از حرکت این عقیده در زمین، و از داستان آن در رویاروئی با جاهلیّت در طول تاریخ، سخن می‌راند. به همین منوال ما در اینجا با دو سورهٔ یونس و هود روبرو هستیم ... شباهت زیادی در موضوع، و نیز در شیوهٔ عرضهٔ آن می‌یابیم، با این فرق که سورهٔ انعام از سورهٔ یونس در بلندا و ستبرای آهنگ، و در سرعت و قوّت تکان نبض، و در درخشش شدید صورتگری و حرکت، ممتاز است ... در صورتی که سورهٔ یونس با آهنگ نرم و کندی، و با تکان نبض آرامی، و با روانی دل‌انگیز، به پیش می‌رود! ... و امّا سورهٔ هود، بسیار همگون سورهٔ اعراف در موضوع و عرضه و آهنگ و تکان است ... با وجود همهٔ این چیزها هر سوره‌ای از شخصیّت ویژه و از سیماها و نشانه‌های جداگانهٔ خود برخوردار است، هرچند که این همه تشابه و اختلاف در میان است».

هم‌اینک این اشارهٔ کوتاه را شرح و بسط می‌دهیم:

سورهٔ یونس به گوشهٔ کوتاهی از داستانها اشاره می‌نماید ... اشاره‌ای به داستان نوح، و اشاره‌ای به داستان پیغمبران بعد از او دارد. تا اندازه‌ای بیشتر از آنها داستان موسی را به درازا می‌کشد، و اشارهٔ کوتاهی به داستان یونس می‌نماید ... به هر حال داستانها در سوره تنها به عنوان گواهی و مثالی برای تصدیق حقائق اعتقادی‌ای ذکر می‌شوند که اهداف این سوره هستند.

و امّا سورهٔ هود داستانها در آن پیکرهٔ سوره را تشکیل می‌دهند. داستانها در آن هرچند به عنوان گواهی و مثالی برای تصدیق حقائق اعتقادی‌ای آمده‌اند که اهداف این سوره هستند، ولی چنین پیدا است که عرضهٔ حرکت عقیدهٔ خدائی در تاریخ بشری، هدف آشکار و برجستهٔ داستانها است.

بدین سبب می‌بینیم که ترکیب‌بند پیکرهٔ سوره از سه بخش متمایز و جداگانه تشکیل شده است:

بخش یکم، حقائق عقیده را دربر دارد، و در دیباچهٔ سوره آمده است و گسترهٔ محدودی را فراگرفته است.

بخش دوم، حرکت این حقیقت در درازنای تاریخ را دربر دارد، و بیشترین گسترهٔ روند سوره را فراگرفته است.

بخش سوم، پیرو این حرکت را دربر دارد، و همچون بخش یکم گسترهٔ محدودی را فراگرفته است.

روشن است همهٔ بخشهای سوره، در بیان حقائق بنیادین اعتقادی که هدف سراسر روند سوره است، با یکدیگر همکاری و هماهنگی دارند، و هر بخشی این حقائق را برابر سرشت و شیوهٔ ویژهٔ خود دنبال می‌کند و بیان می‌نماید، و نحوهٔ گفتار و نوع داستان و طرز رهنمود در یکایک آنها جداگانه است.

این حقائق بنیادینی که سوره عهده‌دار بیان آنها است عبارتند از:

۱ـ چیزی که پیغمبر ﷺ و چیزهائی که پیش از او پیغمبران با خود آورده‌اند، یک حقیقت است، و آن حقیقت از سوی خداوند سبحان وحی شده است، و مبنی بر کرنش بردن در برابر یزدان یگانهٔ جهان و پرستش کردن دادار یکتای بی‌انباز سبحان است. قوانین و احکام این کرنش بردن و پرستش کردن هم تنها و تنها از پیغمبران خدا دریافت می‌گردد و بس. قضاوت میان مردمان نیز براساس این حقیقت صورت می‌پذیرد و بس:

در دیباچهٔ سوره، این آیات راجع به حقیقت دعوت پیغمبر خدا ﷺ می‌آید:

﴿ألر. كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكيمٍ خَبيرٍ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّني لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ وَ بَشيرٌ﴾.

الف.لام.را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد. ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. (هود/۱ و ۲)

﴿أَمْ يَقُولُونَ: افْتَراهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ. فَإِنْ لَمْ يَسْتَجيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللهِ، وَ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟﴾.

بلکه (مشرکان پا از درخواست گنج رایگان و نزول فرشتگان بالاتر می‌گذارند و) می‌گویند: (محمّد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد! بگو: (اگر این قرآن را انسانی چون من نوشته است) شما (هم) ده سورهٔ دروغین همانند آن را (بنویسید و برای ما) بیاورید و غیر از خدا هرکس را که می‌توانید دعوت کنید (و به یاری خود بطلبید) اگر (در ادّعای خویش) راستگوئید. پس (ای مشرکان!) اگر (کسانی را که برای یاری در این کار دعوت می‌کنید) پاسخ شما را ندادند (و استدعای شما را نپذیرفتند، چرا که از انجام آن ناتوانند) بدانید که این قرآن با آگاهی الله و وحی خدا نازل شده است (و از علم الهی سرچشمه گرفته است) و معبودی جز خدا نیست (و نزول این آیاتِ معجز، دلیلی و نشانی بر این حقیقت است). پس آیا اسلام را می‌پذیرید و فرمانبردار خدا می‌گردید؟ (باید که تسلیم شوید اگر طالب حقّ می‌باشید). (هود/۱۳ و ۱۴)

در داستانهای پیغمبران راجع به حقیقت دعوت آنان، و راجع به قطع رابطهٔ ایشان با اقوام و خاندانشان به سبب عقیده، سخن رفته است:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ، إِنّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ أَليمٍ﴾.

(همان‌گونه که تو را به پیش قومت فرستادیم و گروهی به دشمنانگی و سرکشی پرداختند) نوح را (هم) به پیش قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت:) من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم. (همچنین بدیشان گفت:) جز الله (، یعنی خدای واحد یکتا) را نپرستید. بیگمان من از عذاب روز پررنج (قیامت) بر شما می‌ترسم. (هود/۲۵ و ۲۶)

﴿قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ آتاني رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ، أَنُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ؟﴾.

ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی (به سبب توجّه شما به مادیات و غفلت از معنویّات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق

کرد). (هود/۲۸)

﴿ وَ نادیٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ: رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِينَ. قالَ: يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ، إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ، فَلا تَسْأَلْنِ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ، إِنِّي أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ ﴾.

نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم (کنعان که امواج او را فرو بلعیده است) از خاندان من است و (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، دراصل وعدهٔ حفظ خاندان مرا داده‌ای) وعدهٔ تو راست است (و خلافی در آن نیست) و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی (و درد دل مرا می‌دانی. پروردگارا! لطفی و مرحمتی) فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست. چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است، با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند براساس عقیده است؛ نه گوشت و خون). (هود/۴۵ و ۴۶)

﴿ وَ إِلیٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ ﴾.

(ما به عنوان پیغمبر) هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. (هود بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. شما (که به خدایان متعدّدی معتقدید، در ادعّای خود) دروغگویانی بیش نیستید. (هود/۵۰)

﴿ وَ إِلیٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴾.

به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت. (به آنان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحق پرستیدن نمی‌باشد). او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطاء و در شما پدید آورده است. پس، از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید (و با انجام عبادات و دوری از منکرات، مغفرت و مرحمت او را بخواهید و بدانید که اگر در این کار صادق باشید، خداوند شما را درمی‌یابد و دعای شما را می‌پذیرد). بیگمان خداوند (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزهٔ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندهٔ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند). (هود/۶۱)

﴿ قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَما تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید. (هود/۶۳)

﴿ وَ إِلیٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ... ﴾.

شعیب را (نیز) به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. (شعیب بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید .... (هود/۸۴)

﴿ قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً ... ﴾.

گفت: ای قوم من! اگر من (براثر نبوّت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم (و به یقین کامل رسیده باشم) و روزی خوبی (علاوه از نبوّت) به من عطاء فرموده

باشد، به من بگوئید (آیا می‌توانم برخلاف فرمان خدا، یعنی خالق و هادی و رازق خود رفتار کنم، و شما را از بت‌پرستی و بزهکاری نهی ننمایم؟). (هود/۸۸)

در بخش پیرو، این آیات راجع به حقیقت دعوت، و راجع به قطع رابطهٔ مردمان براساس این حقیقت می‌آید:

﴿ وَ لاٰ تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّٰارُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِیٰاءَ، ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ ﴾.

و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرومی‌گیرد، و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما بدور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. (هود/۱۱۳)

﴿ وَ لِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ، فَاعْبُدْهُ وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ، وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژهٔ خدا است، و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد). پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست. (هود/۱۲۳)

بدین منوال بخشهای سه‌گانهٔ سوره برای بیان این حقیقت به هم می‌رسند.

۲ـ برای این که مردمان تنها یزدان را خداوندگار خود بدانند و ربوبیّت را بدو اختصاص دهند، این سوره خدا را بدیشان می‌شناساند، و بیان می‌دارد که مردمان در این جهان در دست قدرت اویند، و آنان در آن جهان به سوی ایزد منّان برمی‌گردند تا واپسین سزا و جزای ایشان را بدهد ... بخشهای سه‌گانهٔ سوره نیز در بیان این حقیقت به تمام و کمال ادای مطلب می‌کنند.

در دیباچه می‌آید:

﴿ أَلاٰ إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ، أَلاٰ حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیٰابَهُمْ یَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ. وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللهِ رِزْقُهٰا، وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا، کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ، وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ، وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَ لَئِنْ قُلْتَ: إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِینٌ. وَ لَئِنْ أَخَّرْنٰا عَنْهُمُ الْعَذٰابَ إِلیٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَیَقُولُنَّ: مٰا یَحْبِسُهُ؟ أَلاٰ یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ، وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

هان! (برخی از) آنان، کینه و دشمنی (پیغمبر و مؤمنان) را به دل می‌گیرند و سعی می‌کنند تا آن را از خدا پنهان دارند! هان! آنان هنگامی که با جامه‌ها خویشتن را می‌پوشانند (و رازها به همدیگر می‌گویند و نیرنگها می‌جویند تا با آشکار شدن کارشان رسوا نشوند) خداوند از آنچه نهان می‌دارند و از آنچه آشکار می‌سازند (به‌طور یکسان) باخبر و آگاه است. چرا که او آگاه از رازهای سینه‌ها است. هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، بر عهدهٔ خدا است (و خدا روزی مناسب هریک را در بحر و برّ می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محل دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همهٔ اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. خدا آن کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید و (پیش از آن، جهان هستی جز مواد مذاب گازی شکل گسترده در گسترهٔ گیتی نبود، و این جهان هستی و پای) تخت قدرت خدا بر (این مادهٔ عظیم به ظاهر) آب، قرار داشت. (این آفرینش سترگ و شگفت را بدین خاطر ساخت) تا شما را بیازماید (و معلوم شود) که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند (و چه افرادی از شما کارهای بد می‌کنند). اگر به آنان بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید (و زندگی دوباره پیدا می‌کنید) کافران (از روی شگفت) می‌گویند (چیزی را می‌گوئی باور کردنی نیست و واقعیّت ندارد؛ بلکه) این یک جادوگری

آشکاری است (که خردها را به بازیچه می‌گیرد). اگر عذاب را تا مدّت زمان محدودی (که پایان عمر جهان و آغاز قیامت است) به تأخیر اندازیم، (از روی استهزاء) می‌گویند: چه چیز مانع آن (از رسیدن به ما الآن) شده است؟ (اگر وعدهٔ خدا راست است، عذاب را همین الآن بر سر ما بیاورد و ما را مهلت ندهد). هان! روزی عذاب به سراغ آنان می‌آید و دیگر از ایشان دور نمی‌گردد (و دست از سرشان برنمی‌دارد) و چیزی را که در (دنیا) مسخره می‌کردند، از هر سو دربرشان می‌گیرد.

(هود/۵-۸)

﴿ مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ لا يُبْخَسُونَ أُولـٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النّارُ، وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها، وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکرهٔ هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیّات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست). آنان کسانیند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند، و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضائع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بیسود می‌گردد (هرچند که اعمالشان به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد).

(هود/۱۵ و ۱۶)

در بخش داستانهای پیغمبران این‌گونه شناسه‌هائی می‌آید:

﴿ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، ما مِنْ دابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟! بدانید که قدرت خدای من در طریق حقّ و عدل جاری می‌گردد، زیرا) بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد). اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کم‌ترین زیانی (با روگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد).

(هود/۵۶ و ۵۷)

﴿ وَ إِلىٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلـٰهٍ غَيْرُهُ. هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها، فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴾.

به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت. (به آنان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پرستیدن نمی‌باشد). او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطاء و در شما پدید آورده است). پس، از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید (و با انجام عبادات و دوری از منکرات، مغفرت و مرحمت او را بخواهید و بدانید که اگر در این کار صادق باشید، خداوند شما را درمی‌یابد و دعای شما را می‌پذیرد). بیگمان خداوند (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و

انگـیزهٔ اسـتغفارشان را مـی‌دانـد) و پـذیرندهٔ (دعـای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند). (هود/۶۱)

در بخش پیرو می‌آید:

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذٰا أَخَذَ الْقُرىٰ وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ. إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴾.

عقاب پروردگار تو این چنین است (که دربارهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (براثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. به راستی عقاب خدا دردنـاک و سـخت است. (هود/۱۰۲)

﴿ وَ إِنَّ كُلّاً لَمّٰا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمٰالَهُمْ، إِنَّهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

پروردگارت حتماً (پاداش و پادافره) اعـمال هـمگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنند. (هود/۱۱۱)

﴿ وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا مُصْلِحُونَ. وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النّٰاسَ أُمَّةً وٰاحِدَةً، وَ لاٰ يَزٰالُونَ مُخْتَلِفِينَ. إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِينَ ﴾.

(سـنّت و عـادت) پـروردگارت چـنین نـبوده است کـه شهرها و آبادیها را ستمگرانه ویران کند، در حـالی کـه ساکنان آنجاها (متمسّک به حقّ و ملتزم به فضائل بوده و) در صدد اصلاح (حال خود و دیگران) برآمده باشند. (ای پیغمبری که آزمـند بـر ایـمان آوردن قـوم خـود و مـتأسّف بـر روی‌گـردانـی ایشـان از دعـوت آسـمانی هستی! بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست مـردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌داد و) ملّت واحدی مـی‌کرد (و پـیرو آئـین یگـانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادّیات و در معنویّات و در انتخاب راه حقّ یا راه باطل اختیار و اخـتلافی نـمی‌داشـتند. آن وقت جـهان بـه گـونهٔ دیگری درمـی‌آمد) ولی (خـدا مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چـیز، حـتّی در گـزینش دیـن و اصـول عـقائد آن) متفاوت خواهند ماند. (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در همه چیز حتّی در دینی که خدا برای آنان فـرستاده است متفاوت می‌مانند) مگر کسـانی کـه خـدا بـدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بـر احکـام قـطعی الدلالهٔ کتاب خدا متّفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنّی الدلالهٔ آن که مـنوط بـه اجـتهاد است، اخـتلاف داشـته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تـحقّق اراده و رحمت) ایشان را آفریده است، و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنّیها و انسانهای (پیروِ نفس امّاره و اهریمن مکّاره) پُر می‌کنم. (هود/۱۱۷-۱۱۹)

بخشهای سه‌گانهٔ سوره، به تمام و کمال حقیقت الوهیّت و حقیقت آخرت را در روند سوره می‌شناسانند. سوره در صدد اثبات وجود خدای سبحان نـیست. بـلکه در صدد بیان ربوبیّت خـدای یگـانه در زنـدگی مـردمان است، بدان‌گونه که در نظام جهان هستی مقرّر است ... چه مسألهٔ الوهیّت محلّ اختلاف نـبوده است، و بـلکه مسألهٔ ربوبیّت است که رسـالتهای آسـمانی بـدان رو کرده است، و واپسین رسالت آسـمانی نـیز بـدان رو می‌کند و در صدد توضیح آن بـرمی‌آید. ایـن مسأله، مسألهٔ کرنش بردن در برابر یزدان و پرستش کردن ایزد یگانهٔ سبحان بدون هیچ‌گونه شـریک و انـبازی است. خضوع و خشوع در برابر خدای یکـتا بـدون هـرگونه مدّعی و منازعی است. کارهای همهٔ مردمان را به سلطه و قدرت و قضاوت و داوری و شریعت و فرمان یزدان برگرداندن است، همان‌گونه که آشکارا از جملگی ایـن گلچینهای بخشهای سوره پیدا و هویدا است.

در راه پدید آوردن همچون حقائق اعتقادی‌ای در دلها، و استوار داشتن آنها در درونها، و ژرفا بخشیدن آنها در هستی بشری، و پخش زندگی جـنبان و جـوشان و خروشان در این حقائق اعتقادی، بدان‌گونه که تبدیل به یک نیروی مثبت و الهام‌بخش شوند، و احسـاسات و تصوّرات و اعمال و حرکات را دگرگون سازند، در راه

پدید آوردن همچون حقائقی، آن هم بدین‌گونه و شیوه و در این سطح و مرتبه، روند سوره انگیزه‌های الهام‌بخش و آهنگها و نواهای گوناگونی دربر دارد، انگیزه‌ها و آهنگهائی که همهٔ تارهای هستی بشری را سخت می‌نوازند و به خروش می‌اندازند، بدان‌گاه که این حقائق را عرضه می‌دارد و آنها را شرح و بسط می‌دهد.

۳ـ روند سوره مشتمل ترغیب و تشویق و ترهیب و تهدید فراوانی است ... ترغیب و تشویق به نیکیها و خوبیهای دنیا و آخرت، ترغیب و تشویق کسانی که دعوت‌کنندهٔ به سوی کرنش بردن در برابر یزدان بی‌انباز جهان و پرستش خدای یگانهٔ سبحان را پاسخ می‌دهند، و خیر و صلاح و رشدی را پذیره می‌شوند که این کرنش و پرستش یکتاپرستانه با خود به ارمغان می‌آورد ... ترهیب و تهدید به محروم شدن از نیکیها و خوبیهای دنیا یا آخرت، و ترهیب و تهدید به عذاب در دنیا یا در آخرت، ترهیب و تهدید کسانی که از این دعوت‌کننده رویگردان می‌شوند، و راه طاغوتهائی را درپیش می‌گیرند که در آخرت ایشان را به دوزخ تسلیم می‌کنند، دوزخی که طاغوتها پیروان خود را در آخرت به سوی آن می‌رانند، به پاداش این که پیروانش در دنیا رهبری ایشان را پذیرفته‌اند و زمام اختیارشان را بدیشان سپرده‌اند، و به جای کرنش در برابر یزدان بزرگوار و پرستش خداوند منّان دادار، در برابر ایشان کرنش کرده‌اند و آنان را پرستش نموده‌اند ... این هم نمونه‌ای از ترهیب و تهید:

﴿ ... أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ، وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ. وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ، وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم. برگشت شما به سوی خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد و شما را می‌میراند و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند). (هود/۲-۴)

﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا، وَ هُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ. أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ، وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا، وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکرهٔ هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است، نه بر نیّات و مقاصد؛ و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست). آنان کسانیند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند، و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضائع و هدر می‌شود (و بی‌اجر و پاداش می‌رود) و کارهایشان پوچ و بیسود می‌گردد (هرچند که اعمالشان به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد). (هود/۱۵ و ۱۶)

﴿ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً؟ أُولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ

مَوْعِدُهُ، فَلاٰتَکُ فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ، وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاٰیُؤْمِنُونَ. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ کَذِباً؟ أُولٰئِکَ یُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ یَقُولُ الْأَشْهٰادُ: هٰؤُلاٰءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ، أَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّٰالِمِینَ الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَ یَبْغُونَهٰا عِوَجاً، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کٰافِرُونَ. أُولٰئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ، وَ مٰا کٰانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِیٰاءَ، یُضٰاعَفُ لَهُمُ الْعَذٰابُ، مٰا کٰانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ مٰا کٰانُوا یُبْصِرُونَ. أُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ. لاٰ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ. إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ. مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمىٰ وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِیرِ وَالسَّمِیعِ، هَلْ یَسْتَوِیٰانِ مَثَلاً؟ أَفَلاٰ تَذَکَّرُونَ؟ ﴾.

آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد) و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید (و بر صدق دریافت عقل او از جهان، شهادت می‌دهد و برداشت وی را تصدیق می‌نماید) و قبل از قرآن (هم جملگی کتابهای آسمانی، این راه را تأیید کرده‌اند و در این مسیر رفته‌اند، از آن جمله تورات، یعنی) کتاب موسی که رهبر و رحمت بوده است. (آیا چنین کسانی با افرادی برابرند که با چشم خرد به ملکوت جهان نمی‌نگرند، و به کتابهای آسمانی و پیغمبران الهی گوش دل فرا نمی‌دهند، و جز به فکر دنیا نبوده و گمراه بسر می‌برند و گمراه می‌میرند؟). آنان (که درباره کائنات می‌اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را می‌یابند و تاریخ انبیاء و گذشتگان را پیش چشم می‌دارند) بیگمان به قرآن ایمان می‌آورند (چرا که آن را با دید جهان‌بین و بینش حقّگرای خویش همگام و همنوا می‌بینند). هرکس از گروه‌ها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورد، میعادگاه او آتش است (و جملگی گمراهان گریزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد می‌آیند و چه بد جایگاهی است! ای پیغمبر!) دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند. چه کسی ستمگرتر از کسی است که به خدا دروغ ببندد؟! (کسانی که به خدا دروغ می‌بندند و چیزهائی را بدو نسبت می‌دهند که از او نیست، در قیامت به گونهٔ خاصی) آنان به پروردگارشان عرضه می‌گردند (و در دادگاه عدل الهی به سان می‌شوند) و گواهان (حاضر در آنجا، اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و) می‌گویند: اینان بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند (و لذا زشت‌ترین گناه و رسواکننده‌ترین ستم را مرتکب شده‌اند) هان! نفرین خدا بر ستمگران باد! آن ستمکارانی که (مردمان را) از راه خدا بازمی‌داشتند. و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند. این کافران) چنان نیستند که آنان بتوانند (خدا را از عذاب رساندن به خود) در دنیا ناتوان و درمانده سازند (و از قلمرو قدرت او خارج شوند. اگر خدا بخواهد ایشان را گرفتار عذاب و بلائی کند) آنان بجز خدا یاور و فریادرسی ندارند (که ایشان را از عذاب و بلای آسمانی برهاند. در آخرت هم به سبب عصیان و طغیانشان) عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود. چرا که در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسیِ پخش در آفاق و انفس را) بشنوند و ببینند. آنان کسانیند که خویشتن را زیانبار می‌کنند و هستی خود را می‌بازند، و معبودهائی را که به دروغ به هم می‌بافند و می‌سازند، گم و ناپدید می‌گردند (و دروغگوئیها و یاوه‌سرائیهایشان از بین

می‌رود و بیفائده و بیسود می‌شود). مسلّماً در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جِنان را به نیران داده‌اند). بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و به خدای خویش آرمیده‌اند (و کرنشش برده‌اند و تسلیم فرمانش شده‌اند) آنان بهشتیانند و در آنجا جاودانه می‌مانند. حال این دو گروه (یعنی مؤمنان و کافران) همانند حال کور و کر، یا بینا و شنوا است. آیا حال و مآل این دو گروه یکی است؟ آیا یادآور و پندپذیر نمی‌گردید؟.

(هود/۱۷-۲۴)

﴿ وَ يٰا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، يُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرٰاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلىٰ قُوَّتِكُمْ، وَلاٰ تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴾.

ای قوم من از پروردگارتان آمرزش (گناهان و لغزشهایتان) را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند (و باران و برکات آن را بر شما پیاپی و فراوان گرداند) و نیروئی بر نیرویتان (و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید. (ای قوم من! از حقّ و حقیقت،) بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید). (هود/۵۲)

﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مٰا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لاٰ تَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کمترین زیانی (با رویگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد). (هود/۵۷)

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِينٍ. إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ، فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ، وَ مٰا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ. يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، فَأَوْرَدَهُمُ النّٰارَ، وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ. وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ! ﴾.

ما موسی را همراه با معجزات (دالّ بر صدق او) و همراه با برهان آشکار (و مؤثّر در نفوس) فرستادیم. موسی را به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستادیم (و فرعون رسالت موسی را نپذیرفت و) اطرافیان و زعماء فرعون از فرمان او پیروی کردند (و دستور موسی را گردن ننهادند)، در حالی که فرمان فرعون مترقّیانه و مایهٔ هدایت نبود (و ارزش پیروی را نداشت). فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده (و ایشان را به سوی آتش دوزخ رهبری خواهد کرد، همان‌گونه که در دنیا آنان را به سوی کفر و ضلال رهبری می‌کرد) و ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد. چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند! در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت یزدان) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین‌طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند). چه بد عطائی که (به آنان) داده می‌شود!.

(هود/۹۶-۹۹)

... تا آخر ... تا آخر ...

۴ـ روند سوره این داستان طولانی را دربر می‌گیرد، داستانی که چنان تشویق و ترغیب و ترهیب و تهدیدی را در حرکت عقیده بر مدار تاریخ تصدیق می‌کند، و هلاک تکذیب‌کنندگان و نجات مؤمنان را بدان‌گونه که در برخی از گلچینها گذشت به تصویر می‌کشد، و صحنهٔ طوفان را با وصف ویژه‌ای برجسته نشان می‌دهد. نبض سوره به بالاترین سطح خود در لابلای این صحنهٔ منحصر به فرد جهانی می‌رسد:

﴿ وَ أُوحِيَ إِلىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاّٰ مَنْ قَدْ آمَنَ، فَلاٰ تَبْتَئِسْ بِمٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنٰا وَ وَحْيِنٰا، وَ لاٰ تُخٰاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ. وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّمٰا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ

قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ، قٰالَ: إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمٰا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ، وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقيمٌ. حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ قُلْنٰا: احْمِلْ فيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ ـ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ـ وَ مَنْ آمَنَ، وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَليلٌ. وَ قٰالَ: ارْكَبُوا فيهٰا بِاسْمِ اللهِ مَجْرٰاهٰا وَ مُرْسٰاهٰا إِنَّ رَبّي لَغَفُورٌ رَحيمٌ. وَ هِيَ تَجْري بِهِمْ في مَوْجٍ كَالْجِبٰالِ، وَ نٰادىٰ نُوحٌ ابْنَهُ ـ وَ كٰانَ في مَعْزِلٍ ـ يٰا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنٰا وَلاٰ تَكُنْ مَعَ الْكٰافِرينَ. قٰالَ: سَآوي إِلىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُني مِنَ الْمٰاءِ! قٰالَ: لاٰ عٰاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ، وَ حٰالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكٰانَ مِنَ الْمُغْرَقينَ. وَ قيلَ: يٰا أَرْضُ ابْلَعي مٰاءَكِ وَ يٰا سَمٰاءُ أَقْلِعي، وَ غيضَ الْمٰاءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ؛ وَ قيلَ: بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمينَ ﴾.

به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهائی که می‌کنند غمگین مباش. (ما هرچه زودتر سزای اذیّت و آزار و تهمت و تکذیب ایشان را در کف دستشان خواهیم گذاشت). و (به نوح وحی شد که) کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز (و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و محافظت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید. از این پس به مشرکان رحم مکن) و با من دربارهٔ (گذشت از) ستمگران گفتگو منما (که آنان محکوم به عذابند و) مسلّماً ایشان غرق خواهند شد. نوح دست‌اندر کار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند (و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. به سرش زده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجّاری را پیشه کرده است! نوح هم بدیشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. (امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبانگیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم). هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده (در دنیا) بهرهٔ چه کسی، و شکنجهٔ جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدام یک از مردمان می‌گردد. (نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است)، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. (نوح خطاب به خاندان و بستگان باایمان خود و سائر مؤمنان) گفت: سوار کشتی شوید (و نترسید) که حرکت و توقّف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است (و به هنگام ورود به کشتی و حرکت آن، و در وقت لنگر انداختن و خروج از آن، نام خدا را بر زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و از او آمرزش گناهان خود را بخواهید و بدانید که) بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و بس مهربان است. (مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینهٔ) امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) به پیش می‌رفت. (مهر پدری در میان این امواجی که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی هم می‌غلتیدن، موج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری (جدا از پدر) قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش، (اگر به سوی خدا برگردی نجات می‌یابی، والاّ با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردی. پسر لجوج و مغرور نوح) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأویٰ می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد (و از غرقاب مصون). نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق و هلاک شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر

کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. (در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فروبرد) و موج میان پدر و پسر جدائی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت (و خیال خام، او را از راه آب دنیا، به آتش آخرت انداخت. بعد از هلاک کافران) گفته شد که: ای زمین آب خود را فروخور، و ای آسمان! از باریدن بایست، و (آن‌گاه به دستور خدا) آبها از میان برده شده و فرمان اجراء گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت (و در این وقت بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!.(هود/۳۶-۴۴) ... تا آخر ... تا آخر ... تا آخر ...

۵ـ روند سوره برخی از تصاویر نفس بشری را می‌نمایاند، بدان‌گاه که نفس بشری با رخدادهای خوشیها و ناخوشیها رویاروی می‌شود. عذاب را پیش چشم تکذیب‌کنندگان می‌دارد که عذاب را با شتاب می‌خواسته‌اند، و با پیغمبرانی که ایشان را بیم می‌داده‌اند متّحد و متّفق بی‌شرمی می‌کرده‌اند ... تصاویر خود تکذیب‌کنندگان را نشان می‌دهد، بدان‌گاه که رویاروی شده‌اند با عذابی که در فرود آمدن آن شتاب می‌ورزیده‌اند، و هم‌اینک بدان گرفتار آمده‌اند، و آهها و ناله‌ها سر داده‌اند براثر حوادثی که بر ایشان گذشته است، و نعمت و فرصتی که از دستشان به در رفته است، و با سرمستی و خودخواهی و گول خوردن شگفتی برطرف شدن زیان و ضرر را خواستار شده‌اند، و فزونی و فراوانی نعمت را از نو درخواست کرده‌اند:

﴿وَ لَئِنْ أَخَّرْنٰا عَنْهُمُ الْعَذٰابَ إِلىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ: مٰا يَحْبِسُهُ؟ أَلاٰ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ. وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً، ثُمَّ نَزَعْنٰاهٰا مِنْهُ، إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ نَعْمٰاءَ بَعْدَ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ: ذَهَبَ السَّيِّئٰاتُ عَنِّي، إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ، أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

اگر عذاب را تا مدّت زمان محدودی (که پایان عمر جهان و آغاز قیامت است) به تأخیر اندازیم، (از روی استهزاء) می‌گویند: چه چیز مانع آن (از رسیدن به ما الآن) شده است؟ (اگر وعدهٔ خدا راست است، عذاب را همین الآن بر سر ما بیاورد و ما را مهلت ندهد). هان! روزی عذاب به سراغ آنان می‌آید و دیگر از ایشان دور نمی‌گردد (و دست از سرشان برنمی‌دارد) و چیزی را که در (دنیا) مسخره می‌کردند، از هرسو دربرشان می‌گیرد. و اگر از سوی خود به انسان نعمتی بچشانیم (و مثلاً روزی فراوان و صحّت و امنیّت برسانیم و بنا به حکمتی) سپس آن را از او بگیریم و بستانیم، بسیار ناامید (از برگشت دوبارهٔ این نعمت به خود) و ناسپاس (در برابر سائر نعمتهای دیگر) می‌شود. و اگر بعد از ناخوشی و زیان و ضرری که به انسان رسیده است، خوشی و نعمت و منفعتی بدو برسانیم، می‌گوید: بدیها و سختیها از من به دور شده‌اند (و مشکلات و ناراحتیها دیگر هرگز برنمی‌گردند. دوباره دچار سرور و غرور بیجا می‌گردد و) بسی شادان (از متاع دنیا) و نازان (بر دیگران) می‌شود. مگر کسانی که (به هنگام شدائد) شکیبائی کنند. و (در وقت خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی) کارهای شایسته و بایسته انجام دهند، بیگمان آنان بخشایش (یزدان شامل گناهانشان می‌گردد) و پاداش بزرگی (در برابر اعمال صالحه) دارند. (هود/۸-۱۱)

۶ـ روند سوره مشتمل است بر برخی از صحنه‌های قیامت، و تصویرهای تکذیب‌کنندگان در آن، و رویاروئی ایشان با پروردگارشان، پروردگاری که وحی او را تکذیب کرده‌اند و به پیغمبران او پشت نموده‌اند ... همچنین روند سوره خواریها و رسوائیهائی را به تصویر می‌کشد که در آن روز گریبانگیرشان می‌گردد، و اربابان و میانجیگرانی ندارند که ایشان را یاری دهند و از خواریها و رسوائیها برهانند:

﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً؟ أُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَقُولُ الْأَشْهٰادُ: هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ! أَلاٰ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰالِمِينَ! الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ، أُولٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ،

﴿ يُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ، ماكانُوا يَسْتَطيعُونَ السَّمْعَ وَ ماكانُوا يُبْصِرُونَ. أولٰئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَضَلَّ عَنْهُمْ ماكانُوا يَفْتَرُونَ. لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الأَخْسَرُونَ ﴾.

چه کسی ستمگرتر از کسی است که به خدا دروغ بندد؟! (کسانی که به خدا دروغ می‌بندند و چیزهائی را بدو نسبت می‌دهند که از او نیست، در قیامت به گونهٔ خاصی) آنان به پروردگارشان عرضه می‌گردند (و در دادگاه عدل الهی به سان می‌شوند) و گواهان (حاضر در آنجا، اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و) می‌گویند: اینان بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند (و لذا زشت‌ترین گناه و رسواکننده‌ترین ستم را مرتکب شده‌اند). هان! نفرین خدا بر ستمکاران باد! آن ستمکارانی که (مردمان را) از راه خدا بازمی‌داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند. این کافران) چنان نیستند که آنان بتوانند (خدا را از عذاب رساندن به خود) در دنیا ناتوان و درمانده سازند (و از قلمرو قدرت او خارج شوند. اگر خدا بخواهد ایشان را گرفتار عذاب و بلائی کند) آنان بجز خدا یاور و فریادرسی ندارند (که ایشان را از عذاب و بلای آسمانی برهاند. در آخرت هم به سبب عصیان و طغیانشان عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود. چرا که در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسیِ پخش در آفاق و انفس را) بشنوند و ببینند. آنان کسانیند که خویشتن را زیانبار می‌کنند و هستی خود را می‌بازند، و معبودهائی را که به دروغ به هم می‌بافند و می‌سازند، گم و ناپدید می‌گردند (و دروغگوئیها و یاوه‌سرائیهایشان از بین می‌رود و بیفائده و بیسود می‌شود). مسلّماً آنان در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند، (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جنان را به نیران داده‌اند.

(هود/۱۸-۲۲)

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الآخِرَةِ، ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ، وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ. وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلاّ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ. يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعيدٌ. فَأَمَّا الَّذينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ شَهيقٌ. خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ ـ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ ـ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴾.

به حقیقت در این (مجازات و نابودی ملّتهای ستمگر، و در این روایات و اخبار گذشتگان) عبرت بزرگی است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد. آن روزی که مردمان را در آن (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند، و روزی است که (از سوی مردمان و فرشتگان و پریان) مشاهده می‌گردد (و همگان آن را خواهند دید و ناظر صحنه‌هایش خواهند شد). ما چنین روزی را فقط تا زمان اندکی به تأخیر می‌اندازیم. روزی که این روز فرامی‌رسد کسی یارای سخن گفتن و دم برآوردن ندارد، مگر با اجازهٔ خدا. (در چنین روزی، مردمان دو گروه بیش نیستند:) دسته‌ای از آنان (به سبب کفر و ضلال، به انواع عذاب گرفتارند و) بدبختند، و دسته‌ای (به سبب طاعت و عبادت، غرق در نعمتهای گوناگونند و) خوشبختند. و امّا آنان که بدحال و بدبیارند در آتش دوزخ جای دارند و در آنجا (در دم و بازدم خود) ناله و فریاد سر می‌دهند. آنان در دوزخ جاودانه می‌مانند تا آن‌گاه که آسمانها و زمین (آنجا) برپا است. (یعنی تا دوزخ، دوزخ است در آن بسر می‌برند) مگر این که خدای تو بخواهد (و اوضاع را دگرگون کند، و عذابی را جایگزین عذاب دیگری گرداند). بیگمان پروردگار تو هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد (و چیزی نمی‌تواند جلو او را بگیرد و از انجام آن کار بازدارد). و امّا کسانی که (به سبب انجام کارهای نیکو) خوشبخت شده‌اند (وارد بهشت گشته و) در بهشت جاودانه می‌مانند، مادام که آسمانها و زمین برپا است. مگر این

که خدا بخواهد (و اهلِ توحیدِ بزهکار را وارد بهشت نسازد و به دوزخشان دراندازد و بعدها بیرونشان آورد و به بهشتشان برد. خداوند به افراد خوشبخت) عطیّهٔ عظیمی می‌دهد که گسیختنی (و کاستی پذیرفتنی) نیست. (هود/۱۰۳-۱۰۸)

۷ـ از جملهٔ انگیزه‌هائی که دلها از آنها به لرزه درمی‌آید، و روند سوره آنها را به تصویر می‌کشد، حضور یزدان سبحان و آگاهی او بر هر آن چیزی است که انسانها در سینه‌های خود نهان و پنهان می‌پندارند. آنان گول خوردگانی هستند که حضور یزدان سبحان و آگاهی فراگیر او را درک و فهم نمی‌کنند، و چیرگی و غلبهٔ خدا بر همهٔ آفریدگان خود را احساس نمی‌نمایند، و خود این تکذیب‌کنندگان بسان سائر مردمان در دست اختیار و قدرت ایزد منّان قرار دارند، بدون این که متوجّه باشند:

﴿ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ، وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ. أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ! أَلا حينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاّ عَلَى اللهِ رِزْقُها، وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها، كُلٌّ في كِتابٍ مُبينٍ ﴾.

برگشت شما به سوی خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد و شما را می‌میراند و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند). هان! (برخی از) آنان، کینه و دشمنی (پیغمبر و مؤمنان) را به دل می‌گیرند و سعی می‌کنند تا آن را از خدا پنهان دارند! هان! آنان هنگامی که با جامه‌ها خویشتن را می‌پوشانند (و رازها به همدیگر می‌گویند و نیرنگها می‌جویند تا با آشکار شدن کارشان رسوا نشوند) خداوند از آنچه نهان می‌دارند و از آنچه آشکار می‌سازند (به‌طور یکسان) باخبر و آگاه است. چرا که او آگاه از رازهای سینه‌ها است. هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، برعهدهٔ خدا است (و خدا روزیِ مناسب هریک را در بحر و برّ می‌رساند) و محل زیست (دوران حیات) و محل دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همهٔ اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. (هود/۴-۶)

﴿ إِنّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبّي وَ رَبِّكُمْ، ما مِنْ دابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إِنَّ رَبّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ﴾.

من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟! بدانید که قدرت خدای من در طریق حقّ و عدل جاری می‌گردد، زیرا) بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد). (هود/۵۶)

۸ـ از انگیزه‌های الهامگرانه‌ای که در روند سوره است، یکی هم نشان دادن کاروان کاروان ایمان است. کاروانی که با قافله‌سالاری پیغمبران بزرگوار در طول تاریخ حرکت کرده است، و هریک از این قافله‌سالاران بزرگوار با جاهلیّت گمراه رویاروی گردیده است، و مصمّمانه و آشکارا سخن یگانهٔ قاطعانه‌ای را بدیشان زده است، و بدانچه با خود آورده است اعتماد و اطمینان و یقین کامل داشته است ... گوشه‌ای از این عرضه در گلچینهای پیشین گذشت. بقیّهٔ آنها نیز در جاهای مناسب خود در تفسیر سوره خواهد آمد. آنچه شکّ و تردیدی در آن نیست این است که وحدت موضع پیغمبران بزرگوار، و وحدت حقیقتی که در طول تاریخ آن را رودرروی جاهلیّت می‌گویند، و وحدت عباراتی که از آن بزرگواران روایت گردیده است و این حقیقت را دربر دارد، در لابلای خود نیرو و آهنگ و پیام شگرفی و سترگی را حمل می‌کند.

در دیباچهٔ سوره، این اشاره‌های کوتاه برای ما بسنده است تا زمانی که به صورت مفصّل با آیه‌های سوره برخورد خواهیم کرد ... خدا یاور و مددکار است و تنها باید از او یاری خواست.

سورة هود

بسم الله الرحمن الرحيم

الر كتاب أحكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير ﴿١﴾
ألا تعبدوا إلا الله إنني لكم منه نذير وبشير ﴿٢﴾ وأن استغفروا
ربكم ثم توبوا إليه يمتعكم متاعا حسنا إلى أجل مسمى ويؤت
كل ذي فضل فضله وإن تولوا فإني أخاف عليكم عذاب يوم
كبير ﴿٣﴾ إلى الله مرجعكم وهو على كل شيء قدير ﴿٤﴾ ألا إنهم
يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم
يعلم ما يسرون وما يعلنون إنه عليم بذات الصدور ﴿٥﴾

۞ وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها ويعلم مستقرها
ومستودعها كل في كتاب مبين ﴿٦﴾ وهو الذي خلق
السماوات والأرض في ستة أيام وكان عرشه
على الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا ولئن قلت
إنكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا
إن هذا إلا سحر مبين ﴿٧﴾ ولئن أخرنا عنهم العذاب إلى
أمة معدودة ليقولن ما يحبسه ألا يوم يأتيهم ليس
مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون ﴿٨﴾
ولئن أذقنا الإنسان منا رحمة ثم نزعناها منه إنه
ليئوس كفور ﴿٩﴾ ولئن أذقناه نعماء بعد ضراء
مسته ليقولن ذهب السيئات عني إنه لفرح فخور ﴿١٠﴾
إلا الذين صبروا وعملوا الصالحات أولئك لهم مغفرة
وأجر كبير ﴿١١﴾ فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك
وضائق به صدرك أن يقولوا لولا أنزل عليه كنز أو جاء
معه ملك إنما أنت نذير والله على كل شيء وكيل ﴿١٢﴾

أم يقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات
وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين ﴿١٣﴾
فإلم يستجيبوا لكم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله وأن لا إله
إلا هو فهل أنتم مسلمون ﴿١٤﴾ من كان يريد الحياة
الدنيا وزينتها نوف إليهم أعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون
﴿١٥﴾ أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار وحبط
ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون ﴿١٦﴾ أفمن كان
على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب
موسى إماما ورحمة أولئك يؤمنون به ومن يكفر به
من الأحزاب فالنار موعده فلا تك في مرية منه إنه الحق
من ربك ولكن أكثر الناس لا يؤمنون ﴿١٧﴾ ومن
أظلم ممن افترى على الله كذبا أولئك يعرضون
على ربهم ويقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على
ربهم ألا لعنة الله على الظالمين ﴿١٨﴾ الذين يصدون
عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون ﴿١٩﴾

أولئك لم يكونوا معجزين في الأرض وما كان لهم من
دون الله من أولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا يستطيعون
السمع وما كانوا يبصرون ﴿٢٠﴾ أولئك الذين خسروا
أنفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون ﴿٢١﴾ لا جرم أنهم
في الآخرة هم الأخسرون ﴿٢٢﴾ إن الذين آمنوا وعملوا
الصالحات وأخبتوا إلى ربهم أولئك أصحاب الجنة
هم فيها خالدون ﴿٢٣﴾ ۞ مثل الفريقين كالأعمى
والأصم والبصير والسميع هل يستويان مثلا أفلا تذكرون
﴿٢٤﴾

درس نخستین این سوره به منزلهٔ دیباچه‌ای است که میان داستان و میان پیرو جای گرفته است، و مشتمل بر عرضهٔ حقائق اساسی در عقیدهٔ اسلامی است. از قبیل: کرنش بردن در برابر یزدان سبحان، و پرستیدن ایزد یگانهٔ بی‌انباز جهان، و اعتقاد به رستاخیز و زنده شدن دوبارهٔ مردمان، و ایمان به قیامت برای رسیدگی به حساب و کتاب و سزا و جزای کارهائی که ایشان در سرای عمل و آزمون جهان انجام داده‌اند ... همچنین این دیباچه مردمان را با پروردگار راستینشان آشنا

می‌گرداند، و ایشان را از صفات مؤثّر یزدان در وجودشان و در وجود جهان پیرامونشان آگاه می‌سازد، و حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت را برایشان بیان می‌دارد، و آنان را از مقتضیات الوهیّت و عبودیّت در زندگی بشریّت مطّلع می‌گرداند، و کرنش بردن برای خدا و پرستش الله را در آن جهان همچون این جهان، مورد تأکید قرار می‌دهد.

همچنین این دیباچه متضمّن روشنگری سرشت رسالت و سرشت پیغمبر ﷺ است، همان‌گونه که متضمّن دلداری و غمزدائی از پیغمبر ﷺ در رویاروئی با سرکشی و دشمنانگی و تکذیب و مبارزه‌طلبی و خودبزرگ‌بینی و تکبّری است که پیغمبر ﷺ در این دورهٔ نژادگرائی در زندگی دعوت در مکّه با آن روبرو گردیده است، همان‌گونه که در آشنائی با سوره بیان داشتیم، و از مبارزه‌طلبی و چالش مشرکان با این قرآن سخن گفتیم، قرآنی که آن را تکذیب می‌کردند. از مشرکان خواسته شد که ده سورهٔ ساخته و پرداختهٔ همچون این قرآن را تهیّه ببینند، بدان‌گونه که گمان می‌کنند که این قرآن ساخته و پرداختهٔ مردمان است و به دروغ به یزدان سبحان نسبت داده شده است! از دیگر سو پیغمبر ﷺ و گروه اندک مؤمنانی که در خدمت او بوده‌اند با ذکر این مبارزه‌طلبی و چالش قرآن، و با بیان آن عجز و ناتوانی مشرکان، ثابت‌قدم و برجای داشته می‌شوند.

همراه با این مبارزه‌طلبی و چالش، تهدید کمرشکن تکذیب‌کنندگان درمی‌رسد، و ایشان را به عذابی بیم می‌دهد که در آخرت گریبانگیرشان می‌شود، عذابی که در جهان با شتاب آن را درخواست می‌کنند و اصلاً آن را دروغ می‌نامند. آنان در دنیا تاب و توان این را ندارند که رحمت خدا از ایشان برگرفته شود، و شکیبائی در برابر آزمون الهی را ندارند، آزمونی که از عذاب آخرت ساده‌تر و آسانتر است!

آن‌گاه این بیم و تهدید در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت برجسته می‌گردد و به تصویر زده می‌شود. در این صحنه موقعیّت تکذیب‌کنندگان این قرآن از گروه‌ها و دسته‌های مشرکان نموده می‌شود. در این صحنه درماندگی سرپرستان و اولیاء مشرکان از نجات دادن ایشان از عذاب دردناک یزدان پیدا و هویدا می‌گردد، عذابی که خواری آنان را دربر دارد و ایشان را رسوای خاص و عام می‌نماید و سخت تنبیه و توبیخشان می‌سازد. در صفحهٔ مقابل این صحنه، کسانی قرار دارند که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند، و پاداش و نعمت و بزرگداشت در انتظارشان است ... صحنه‌ای است که هر دو گروه را به تصویر می‌کشد، بدان‌گونه که شیوهٔ قرآن مجید در کار تعبیر با تصویر است:

﴿ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمىٰ وَ الأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ، هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً، أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

حال دو گروه (یعنی مؤمنان و کافران) همانند حال کور و کر، یا بینا و شنوا است. آیا حال و مآل این دو گروه یکی است؟ آیا یادآور و پندپذیر نمی‌گردید؟ (هود/۲۴)

❁

﴿ الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ، وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ. وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

الف.لام.را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد. ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید

که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم. برگشت شما به سوی خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد و شما را می‌میراند و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند).

این آیات چندتا از حقائق اساسی اعتقادی را دربر دارند:

۱ـ اثبات وحی و رسالت.

۲ـ پرستش سزاوار یزدان یگانهٔ بی‌انباز جهان است.

۳ـ پاداش یزدان در دنیا و آخرت به کسانی که در پرتو هدایت او راهیاب و رهنمون می‌شوند، و از برنامهٔ او در زندگی پیروی می‌کنند.

۴ـ کیفری که یزدان در آخرت به تکذیب‌کنندگان می‌دهد، و برگشت همگان اعم از سرکشان و فرمانبرداران به سوی ایزد سبحان.

۵ـ قدرت مطلقهٔ یزدان و سلطهٔ نامحدود او.

«الف.لام.را» مبتدا است، و خبر آن «کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» است ... این کتاب را که از همین حروف تألیف گردیده است، تکذیب می‌کنند، و حال این که خودشان از تألیف کتابی چون قرآن عاجز و درمانده‌اند!

﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾.

الف.لام.را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد).

﴿«أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ﴾.

آیه‌های آن محکم و استوار و متقن و منظّم گردیده است.

لذا آیه‌ها دارای ساختار محکم و معنی دقیق هستند. هر واژه‌ای در آیه‌ها، و هر عبارتی در آنها، و هر معنی و هر رهنمودی در آنها مطلوب و مقصود است، و هر پیامی و هر اشاره‌ای در آنها دارای هدف معلومی است. آیه‌ها هماهنگ بوده و اختلافی و تضادّی میان آنها نیست. آنها همنوا و همآوایند و دارای نظم و نظام یگانه‌ای هستند.

﴿ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾.

علاوه از آن، شرح و بیان شده است.

لذا آیه‌ها طبق اهداف لازم تقسیم گردیده‌اند، و برابر موضوعات مورد نظر باب باب و فصل فصل شده‌اند، و هریک از آنها بدان اندازه جای گرفته‌اند که مقتضی بوده است.

امّا چه کسی آیه‌ها را محکم و استوار و متقن و منظّم کرده است، و چه کسی آنها را بدین گونهٔ دقیق شرح و بیان نموده است؟ او خداوند سبحان است، نه پیغمبر یزدان:

﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾.

از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد).

خدا کتاب را با فرزانگی استوار می‌دارد، و از روی آگاهی شرح و بیان می‌دهد ... آیه‌ها این‌گونه که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده‌اند از جانب خدا فرود آمده‌اند و هیچ‌گونه تغییری و تبدیلی بدانها روی نمی‌آورد.

آیه‌ها چه چیزهائی را دربر دارند؟

خدا ارکان و اصول عقیده را ذکر می‌فراید:

﴿ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ اللهَ ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید.

این بخش، بیانگر یگانه‌پرستی و پیروی و اطاعت است.

﴿ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ﴾.

بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم.

این بخش، بیانگر رسالت، و بیم دادن و مژده‌دادنی است که رسالت دربر دارد.

﴿ وَ أَنِ ٱسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ﴾.

و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید.

این بخش، بیانگر برگشت به سوی یزدان، و دست کشیدن از شرک و گناه، و گرائیدن به جانب یکتاپرستی و فرمانبرداری از ایزد سبحان است.

﴿ يُمَتِّعْكُمْ مَتٰاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ﴾.

خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد.

این هم پاداش توبه‌کنندگانِ آمرزش‌خواه است.

﴿ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴾.

اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم.

این بند هم بیانگر تهدید کردن کسانی است که رویگردانند.

﴿ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ ﴾.

برگشت شما به سوی خدا است.

این بند نیز بیانگر برگشت به سوی خدا در دنیا و آخرت است.

﴿ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد، و شما را می‌میراند، و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند، و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند، و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند).

این بخش بیانگر قدرت مطلقه و سلطهٔ فراگیر است.

این است کتاب. یا این است آیات کتاب. چه اینها مسائل مهمّی است که کتاب نازل گردیده است تا آنها را مقرّر دارد، و پس از بیان آنها ساختار خود را به‌طور کلّی بر آنها استوار سازد.

هیچ آئینی را نسزد که در زمین پابرجا شود، و سیستم و نظامی برای مردمان بنا نماید، پیش از این که همچون قواعد و اصولی را مقرّر دارد.

یکتا کردن کرنش بردن در برابر خدای یکتا، و تنها پرستیدن خدای یگانه، دو راههٔ جدائی میان هرج و مرج و نظم و نظام در جهان عقیده، و میان آزاد ساختن انسانها از زانوبندِ وهم و گمان و خرافه‌گوئی و سلطهٔ نادرست و ناحقّ، یا بنده کردن مردمان برای اربابان پراکنده و خواستهای سرکشانه و قلدرانهٔ ایشان، و یا بنده ساختن انسانها برای واسطه‌ها در پیشگاه خدا، و آیا آنان را بندهٔ شاهان و سردستگان و فرمانروایان کردن است! شاهان و سردستگان و فرمانروایانی که ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت را غصب می‌کنند که ربوبیّت و قیمومت و سلطه و قدرت و فرمانروائی است، و مردمان را بندهٔ ربوبیّت نابجا و ناروا و غصبی خود می‌سازند!

هیچ سیستم و نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، و یا بین‌المللی‌ای نیست که بر بنیادهای روشن و فیصله‌بخش و استواری پابرجا باشد، و بر هواها و هوسها و تأویلها و تفسیرهای کینه‌توزانه تکیه نداشته باشند، مگر زمانی که عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی بدین شکل ساده و دقیق استقرار پذیرد.

همچنین ممکن نیست که انسانها از خواری و هراس و پریشان حالی رها شوند، و از بزرگواری حقیقی برخوردار گردند، بزرگواری حقیقی‌ای که یزدان ایشان

را بدان مفتخر فرموده است، مگر زمانی که خداوند سبحان به ربوبیّت و قیمومت و سلطه و فرمانروائی منحصر گردد، و بندگان در هر شکلی از اشکال از ربوبیّت و قیمومت و سلطه و فرمانروائی جدا شوند و به در آیند.

در طول تاریخ، میان جاهلیّت و اسلام، و میان حقّ و طاغوت، بر سر الوهیّت یزدان سبحان بر جهان، و ادارهٔ امور جهان در دنیای اسباب و قوانین هستی، اختلاف و پیکار درنگرفته است، بلکه اختلاف و پیکار بر سر این بوده است که چه کسی خداوندگار مردمان باشد؟ خداوندگاری که با شریعت و قانون خود بر آنان فرمانروائی کند، و برابر فرمان خود ایشان را راه‌برد، و به اطاعت خویش وادارد، و به کرنش در برابر خویشتن مجبور سازد. طاغوتهای بزهکار در زمین این حقّ را غصب می‌کردند، و در زندگی مردمان همچون حقّی را بر دست می‌گرفتند، و آنان را با غصب سلطهٔ یزدان رام و خوار در برابر فرمان خود می‌نمودند، و ایشان را به جای خدا بندگان خویش می‌کردند. پیامبریها و پیغمبران و دعوتهای اسلامی همیشه برای بیرون کشیدن این سلطهٔ غصبی از دست طاغوتها و برگرداندن آن به صاحب شرعی و قانونی خود، یعنی یزدان سبحان جهاد می‌کرده‌اند و پیکار می‌نموده‌اند.

یزدان سبحان از جهانیان بی‌نیاز است. سرکشی سرکشان و طغیان طاغیان هیچ چیزی از ملک و مملکت او نمی‌کاهند، و اطاعت فرمانبرداران و پرستش عبادت‌کنندگان نیز هیچ چیزی بر ملک و مملکت او نمی‌افزایند... ولی انسانها خودشان خوار و کوچک و پست می‌شوند زمانی که برای بنده‌ای از بندگان یزدان کرنش می‌برند و او را می‌پرستند. و انسانها بزرگوار و محترم و والا می‌شوند زمانی که در برابر خداوند یگانه کرنش می‌برند و او را به یگانگی می‌پرستند، و از بندگی بندگان آزاد و رها می‌گردند... از آنجا که یزدان سبحان برای بندگان خود عزّت و کرامت و برتری و والائی می‌خواهد، پیغمبران خود را فرستاده است تا مردمان را از بندگی بندگان بیرون بیاورند و به بندگی یزدان یگانهٔ جهان برگردانند... این کار هم برای خیر و خوبی خودشان است... و خدا بی‌نیاز از جهانیان است. زندگی انسانها به سطح و مرتبهٔ عزّت و کرامتی نمی‌رسد که خدا آن را برای انسانها می‌خواهد، مگر این که آنان بخواهند در برابر یزدان یگانهٔ جهان کرنش ببرند و او را به یگانگی بپرستند، و گردنهایشان را از خیش کرنش بردن و اطاعت کردن از غیر خدا بیرون بیاورند، آن خیشی که به هر شکلی که بوده است کرامت و عزّت انسانها را خوار و حقیر نموده است!

کرنش بردن و پرستش کردن خدای یگانه، در ربوبیّت یزدان بی‌انباز جهان بر مردمان جلوه‌گر می‌آید. ربوبیّت به معنی قیمومت بر انسانها است، و ادارهٔ زندگیشان با شریعت و فرمانی که از سوی خدا نازل و صادر گردیده باشد، نه از سوی کسی جز او.

بیانگر این سخن، سرآغاز این سورهٔ ارزشمند و والا است که موضوع کتاب خدا و مضمون و مفهوم آن است:

﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ: أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ﴾.

(این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد. ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید.

این، معنیِ عبادت است همان‌گونه که عربها از زبان خود فهم می‌کنند، زبانی که کتاب ارزشمند یزدان بدان نازل گردیده است.

اعتراف به رسالت پایهٔ بنیادین باور کردن به مسائلی است که رسالت برای بیان آنها نازل گردیده است. هرگونه شکّی در این که این مسائل از سوی خدا است، متضمّن از میان بردن احترامی است که باید در جهان

درون نسبت بدان باشد. کسانی که گمان می‌برند این رسالت و مسائل از جانب خود محمّد ﷺ است، هرچند که به بزرگواری او معترف باشند، ممکن نیست که آن رسالت و مسائل در درون ایشان از احترام شایسته‌ای برخوردار شود، به گونه‌ای که ایشان در کارهای کوچک و بزرگ خود در پرتو آن حرکت کنند و خود را بپایند و دچار گناه و لغزش ننمایند... احساس این که این عقیده از جانب خدا است، دلهای سرکشان را دنبال می‌نماید، تا آنجا که آنان در پایان کار به سوی یزدان برمی‌گردند. همچنین یزدان دلهای فرمانبرداران را به دست می‌گیرد، و دیگر همچون دلهائی به تزلزل و تردّد درنمی‌افتند و به کژراهه نمی‌روند و منحرف نمی‌شوند.

همچنین اعتراف به رسالت است که قانونی برای چیزهائی پدید می‌آورد که یزدان انجام آنها را از انسان می‌خواهد، تا در پرتو آنها آدمیان در هر چیزی که به کرنش در برابر یزدان و پرستش دادار جهان مربوط باشد از سرچشمهٔ یگانه‌ای حکم آن را دریافت دارند، و آن سرچشمهٔ یگانه همین سرچشمه است. و تا این که هر روز طاغوتِ افتراءکننده‌ای قیام نکند و به مردمان سخنی بگوید، و برای آنان شریعت و قانونی بگذارد، و گمان برد که این چیز شریعت و قانون و فرمان خدا است، در صورتی که آن را از پیش خود تهیّه دیده است و به دروغ به خدا نسبت داده است!

در هر جاهلیّتی کسی پیدا می‌شود که قوانین را بنگارد، و شریعت را بگذارد، و معیارها و آداب و عادات را مقرّر دارد... آن‌گاه بگوید: این از جانب یزدان است!!! این هرج و مرج را از میان برنمی‌دارد، و این نیرنگِ با مردم به نام خدا را نمی‌زداید، مگر سرچشمهٔ یگانه‌ای برای سخن خدا در میان باشد که پیغمبر ﷺ است.

طلب آمرزش از شرک و معصیت، نشانهٔ حسّاسیّت دل و تکان خوردن آن است. و نشانهٔ این است که دل احساس گناه می‌کند و به توبه رغبت ورزیده است و به بازگشت به سوی خدا تمایل پیدا کرده است. توبه و بازگشت هم دست کشیدن از گناه، و در برابر آن به اعمال و افعال طاعت و عبادت دست یازیدن است. بدون این دو نشانه، توبه‌ای درمیان نیست. چه این دو نشانه مترجم عملی توبه هستند، و با بودن آنها است که وجود عملی توبه تحقّق پیدا می‌کند و امید آمرزش گناه و پذیرش توبه می‌رود... هرگاه کسی گمان برد که از شرک توبه کرده است و دست برداشته است و به اسلام داخل گردیده است، در صورتی که او تنها در برابر یزدان کرنش نبرد و او را به یگانگی نپرستد، و فقط از طریق پیغمبر ﷺ از خدای یکتا اوامر و نواهی دریافت ندارد، این گمان او ارزشی ندارد، گمانی که واقعیّت کرنش بردن و عبادت کردن او برای غیر خدا آن را تکذیب می‌کند.

مژده دادن به توبه‌کنندگان، و بیم دادن کسانی که به اسلام پشت می‌کنند، بنیاد رسالت و اصل تبلیغ است. آنها دو عنصر ترغیب و تشویق، و ترهیب و تهدیدند. دو چیزی هستند که یزدان به‌طور طبیعی می‌دانسته است که آنها انگیزه‌های نیرومند و ژرفی می‌باشند.

اعتقاد به روز بازپسین برای کامل شدن احساس این که در فراسوی زندگی فلسفه و حکمتی است، و خیر و خوبی‌ای که رسالتهای آسمانی مردمان را به سوی آن فرامی‌خوانند هدف اصلی زندگی است، کمال ضرورت را دارد. و چون چنین است ناچار هر کسی باید به پاداش خود برسد. اگر هم آن را در این جهان دریافت ندارد، پاداش او در جهان دیگر تضمین شده است، جهان دیگری که زندگی بشریّت در آن به کمال مقدّر خود می‌رسد. کسانی که از راه راست یزدان و از فلسفه و حکمت او در زندگی منحرف می‌شوند و به بیراهه می‌روند، چنین کسانی به ژرفای عذاب فرومی‌افتند و سرنگون می‌شوند... در این کار برای فطرت سالم ضمانتی است که منحرف نشود و به کژراهه نرود. اگر هم هوا و هوسی بر او چیره گردد، یا سستی و ناتوانی بر او دست یابد، توبه می‌کند و به سوی خدا برمی‌گردد، و در سرکشی و گناه پافشاری نمی‌کند. بدین خاطر این

زمین برای زندگی انسانها شایسته و بایسته می‌شود، و زندگی برابر سنّت و قانون خود در راه خیر و خوبی پیش می‌رود. چه اعتقاد به روز بازپسین تنها راه رسیدن به پاداش در آخرت نیست و بس ـ همان‌گونه که برخیها معتقدند ـ بلکه اعتقاد به آخرت انگیزهٔ خیر و خوبی در زندگی دنیا می‌گردد، و باعث اصلاح و پیشرفت زندگی می‌شود. به شرط این که در این پیشرفت پیش چشم باشد که خود این پیشرفت هدف اصلی نیست، بلکه این پیشرفت وسیله‌ای برای تحقق یافتن زندگی سزاوار انسانی است که خدا از روح متعلّق به خود بدو دمیده است، و او را بر بسیاری از آفریدگانش بزرگی و برتری بخشیده است، و از پلّهٔ پست حیوان برکشیده است و فراتر برده است، تا اهداف زندگی وی والاتر و عالی‌تر از نیازمندیهای حیوان بوده، و انگیزه‌ها و مقاصدش بالاتر و برتر از انگیزه‌ها و مقاصد حیوان باشد.

به همین جهت است که مضمون رسالت یا مضمون آیات محکم و استوار و شرح و بیان شدهٔ کتاب قرآن، پس از یکتائی کرنش در برابر یزدان و یگانگی پرستش خدای سبحان، و اثبات رسالت از جانب ایزد منّان، فراخواندن مردمان به طلب آمرزش از شرک، و توبه و برگشت به سوی خداوند یگانهٔ جهان است... فراخواندن به آمرزش گناهان و درخواست پذیرش توبه در پیشگاه یزدان، سرآغاز راه انجام کارهای شایسته و بایسته است. کارهای شایسته و بایسته نیز تنها پاکدلی و انجام شعائر و مراسم واجب دینی نیست و بس. بلکه اصلاح کردن زمین با همهٔ معانی اصلاح است، از قبیل: ساختن، آبادکردن، رشد و نموّ بخشیدن و تولید کردن... جزای این شرط نیز عبارت است از:

﴿ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذي فَضْلٍ فَضْلَهُ ﴾.

خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد.

متاع حسن، یعنی بهره‌مند ساختن زیبا، یا کالای خوب، در زندگی این دنیا گاهی به شکل کمیّت و زمانی به صورت کیفیّت است. ولی در آخرت هم به شکل کمیّت و هم به صورت کیفیّت است، و به اندازه‌ای و به گونه‌ای است که به دل هیچ انسانی خطور نکرده است و نگذشته است! اینک به متاع حسن یا بهرهٔ نیکو و کالای زیبای این زندگی نگاهی می‌اندازیم:

ما بسیاری از پاکان و صالحان و آمرزش خواهان و توبه‌کاران و کارگران را در زندگی می‌بینیم که روزیِ تنگ و رزق اندکی دارند... پس آن متاع حسن کو و کجا است؟

این پرسشی است که به گمان ما بر زبان بسیاری از مردمان می‌گذرد!

لازم است برای درک و فهم معنی بزرگی که نصّ قرآنی آن را دربر دارد، به زندگی از زاویهٔ فراخ‌تری بنگریم، و در گسترهٔ فراگیر و همگانی آن بدان نظر اندازیم، و به نماد تنگ و به نگاه گذرائی بدان، بسنده نکنیم.

هیچ اجتماعی نیست که در آن سازمان شایستهٔ متّکی بر ایمان به خدا باشد و تنها در برابر یزدان جهان کرنش برد، و ربوبیّت و قیمومت را فقط به خدا اختصاص دهد، و استوار بر کار پاک مثمرثمر در زندگی باشد، مگر این که آن اجتماع به‌طور عام دارای پیشرفت و رفاه و زندگی خوشایند و پاکیزه‌ای خواهد بود، و در میان افراد آن به‌طور خاص دادگری بین تلاش و پاداش رعایت خواهد شد و خشنودی و آرامشی بدیشان دست خواهد داد. هرگاه در اجتماعی دیدیم که افراد تلاشگر تولیدکنندهٔ ثمربخش از لحاظ رزق و روزی و بهره‌مندی از زندگی پاک و پاکیزه در تنگنا هستند و بر ایشان سخت می‌گذرد، این دلیل و نشانهٔ این است که بر همچون اجتماعی سیستم و نظامی فرمانروائی نمی‌کند که از ایمان به خدا یاری جوید و بر دادگری میان تلاش

و پاداش استوار باشد.
با وجود این، افراد پاک شایستۀ تولیدکنندۀ ثمربخش، در همچون جامعه‌ای نیز از زندگی خوب بهره‌مندند، حتّی اگر از لحاظ رزق و روزی در تنگنا باشند، و حتّی اگر همچون جامعه‌ای ایشان را براند و اذیّت و آزارشان برساند، بدان‌گونه که مشرکان گروه اندک مؤمنان را اذیّت و آزار می‌رساندند، و بدان‌گونه که جاهلیّتها گروه اندک دعوت‌کنندگان به سوی یزدان را اذیّت و آزار می‌رسانند! این چیزی را که می‌گوئیم نه خیال است و نه ادّعا است. چه اطمینان خاطر به سرانجام، و پیوند با خدا، و امیدواری به یاری و مددکاری خدا، و چشم امید دوختن به خوبی و بخشندگی و فضل و احسان او، جای بسیار چیزها را می‌گیرد، و بهره‌مندی نیکوئی برای انسانی بشمار است که درجات آن فراتر از احساس درشت و خشن مادی و ظاهری است.
این را از آن جهت نمی‌گوئیم تا ستمدیدگانی را که پاداش منصفانه و مزد دادگرانۀ تلاش خود را نمی‌گیرند به سکوت و خشنودی از اوضاع و احوالی فراخوانیم که عدالت در آن مراعات نمی‌گردد. چه اسلام به چنین امری رضا نمی‌دهد، و ایمان در مقابل چنین اوضاع و احوالی آرام نمی‌نشیند و سکوت نمی‌گزیند. از گروه مؤمنان و هم از افراد جامعه خواسته شده است تا در برانداختن چنین سیستمها و نظامهای ظالمانه‌ای بکوشند، تا متاع حسن و بهره‌مندی نیکو برای پاکان تلاشگر تولیدکنندۀ ثمربخش حاصل و تأمین شود. بلکه این سخن را از آن جهت می‌گوئیم که حقّ است و مؤمنانی که پیوند با خدا دارند آن را احساس می‌کنند، آن مؤمنانی که رزق و روزی ایشان کم و زندگی بر ایشان تنگ آمده است، ولی با وجود این کار می‌کنند و به تلاش و جهاد می‌پردازند تا اوضاع و احوالی بر سر کار آید و بر مسند قدرت نشیند که در پرتو رهنمون خدا متاع حسن و بهره‌مندی نیکو را برای بندگان آمرزش خواهِ توبه‌کنندۀ تلاشگرِ یزدان تضمین و تأمین سازد.

﴿ وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ﴾.
و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد.
برخی از مفسّران این پاداش و بخشش را به‌سزا و جزای آخرت اختصاص داده‌اند، ولی من چنین می‌بینم که این پاداش و بخشش همگانی است، و به دنیا و آخرت مربوط می‌گردد، همان‌گونه که متاع حسن را مربوط به دنیا و آخرت دانستیم و تفسیر کردیم، و گفتیم: متاع حسن و بهره‌مندی نیکو در همۀ اوضاع و احوال تحقّق پیدا می‌کند. ذوالفضل، یعنی صاحب فضیلت و احسان هم در همان لحظه‌ای که به بذل و بخشش دست می‌یازد و فضل و لطف می‌کند در همین جهان پاداش کار خود را دریافت می‌دارد که از یک سو رضایت خاطر و خوشی درون و احساس آسایش و آرامش است، و از دیگر سو پیوند با یزدان در همان وقت و آنی است که با عمل یا با مال بذل و بخشش و فضل و احسان می‌کند و مرادش از آن ذات ایزد بزرگوار و رو کردن به پیشگاه ایزد دادار است. امّا سزا و جزای آن جهانی او، فضل و لطف و بزرگواری و بخششی است که افزون بر پاداش و مزد این جهانی از سوی خداوند ذوالجلال بدو داده می‌شود.
﴿ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴾.
و اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که قیامت است) بیمناکم.
این عذاب، عذاب روز قیامت است، نه عذاب جنگ بدر، همان‌گونه که برخی از مفسّران می‌گویند. چه روز بزرگ وقتی که بدین صورت بدون قید گفته می‌شود به روز موعود قیامت مربوط می‌شود. آنچه پس از این ذکر می‌شود همین معنی را تأیید می‌کند:
﴿ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ ﴾.
برگشت شما به سوی خدا است.

هرچند که برگشت به سوی خدا در دنیا و در آخرت و در هر لحظه‌ای و در هر حالتی است. ولی عرفِ تعبیرِ قرآنی بر این جاری است که مرجع به معنی رجوع پس از زندگی دنیا بوده است.

﴿ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ﴾.

خدا بر هر چیزی توانا است.

این بند مؤیّد این است که مرجع به معنی رجوع و برگشت در آخرت است. چه اشارهٔ به توانائی یزدان بر هر چیزی، با رستاخیزی مناسب دارد که مشرکان آن را بعید می‌دانستند و دشوارش می‌دیدند!

❁

پس از اعلان چکیدهٔ کتابی که آیات آن استوار گردیده است و از جانب خدای دانای آگاه تفصیل و توضیح شده است، روند قرآنی به پیش می‌رود و بیان می‌کند که دسته‌ای از مردمان چگونه پذیرهٔ این آیات می‌گردند و با آن برخورد می‌کنند، بدان هنگام که پیغمبرِ مژده‌دهنده و بیم‌دهنده آنها را بدیشان می‌رساند. روند قرآن وضع محسوس و حرکت مادی و ظاهری ایشان را به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد که چگونه سرهای خود را خم می‌کنند و پیچ می‌دهند و سینه‌هایشان را جمع می‌کنند و سرهایشان را در سینه‌ها فرومی‌برند تا خویشتن را پنهان کنند. پس از آن روند قرآنی از بیهودگی این کوشش و تلاش پرده به کنار می‌زند و بدیشان اطّلاع می‌دهد که یزدان از پنهان‌ترین اوضاع و نهان‌ترین احوال ایشان آگاهی دارد، و گذشته از ایشان یزدان جهان همهٔ جنبندگان زمین را می‌پاید و از آنها اطّلاع کامل و آگاهی دقیق دارد:

﴿ أَلاٰ إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ. أَلاٰ حینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَلیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ. وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللهِ رِزْقُهٰا، وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا. کُلٌّ فی کِتٰابٍ مُبینٍ ﴾.

هان! (برخی از) آنان، کینه و دشمنی (پیغمبر و مؤمنان) را به دل می‌گیرند و سعی می‌کنند تا آن را از خدا پنهان دارند! هان! هنگامی که با جامه‌ها خویشتن را می‌پوشانند (و رازها به همدیگر می‌گویند و نیرنگها می‌جویند تا با آشکار شدن کارشان رسوا نشوند) خداوند از آنچه نهان می‌دارند و از آنچه آشکار می‌سازند (به طور یکسان) باخبر و آگاه است. چرا که او آگاه از رازهای سینه‌ها است. هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، برعهدهٔ خدا است (و خدا روزی مناسب هریک را در بحر و برّ می‌رساند) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همهٔ اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است.

این دو آیهٔ ارزشمند صحنهٔ نادری را حاضر می‌آورند و پیش چشم می‌دارند، صحنه‌ای که دلها از آن به لرزه درمی‌آید بدان‌گاه که دربارهٔ آن صحنه می‌اندیشد و آن را بر پردهٔ خیال می‌اندازد و بدان خیره می‌شود!

واویلا چه ترس و هراس فراگیری، و چه زیبائی دلربائی است، آن‌گاه که دل انسان حضور یزدان سبحان را به تصوّر درمی‌آورد، و فراگیری دانش و چیرگی او را پیش چشم می‌دارد، و آن بندگان ناتوان تلاش می‌کنند خویشتن را از خدا پنهان و نهان دارند، در آن حال که با آیات خدا روبرو می‌شوند، آیاتی که پیغمبر خدا ﷺ آنها را بر ایشان می‌خواند:

﴿ أَلاٰ إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ. أَلاٰ حینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ، إِنَّهُ عَلیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ﴾.

هان! (برخی از) آنان، کینه و دشمنی (پیغمبر و مؤمنان) را به دل می‌گیرند و سعی می‌کنند تا آن را از خدا پنهان دارند! هان! آنان هنگامی که با جامه‌ها خویشتن را می‌پوشانند (و رازها به همدیگر می‌گویند و نیرنگها می‌جویند تا با آشکار شدن کارشان رسوا نشوند) خداوند از آنچه نهان می‌دارند و از آنچه آشکار می‌سازند (به‌طور یکسان) باخبر و آگاه است. چرا که او آگاه از رازهای سینه‌ها است.

شاید نصّ آیه حالت واقعیّتی را به تصویر می‌زند که از

مشرکان سر بر می‌زد در آن حال که پیغمبر خدا ﷺ سخنان خدا را بـه گـوش ایشـان مـی‌رسانید، و آنـان سینه‌های خود را پیچ و تاب می‌دادند و سرهایشان را به زیر می‌انداختند تا بدین وسیله خویشتن را از خدائـی پنهان دارند که از ژرفای درونشان احساس مـی‌کردند او گویندهٔ همچون کلامی است... البتّه این کار از ایشان بعید نبوده است، زیرا هـمچون حـرکاتی گـاه‌گـاهی از ایشان سر زده است!

روند قرآنی آیه را هنوز به پایان نمی‌برد که بـیهودگی همچون حرکتی را بیان می‌دارد، و می‌گوید: خدائی که این آیات را نازل کرده است، با آنان است بدان‌گاه که خویشتن را پنهان می‌دارند و بدان‌گاه کـه خـویشتن را می‌نمایانند. این معنی را ـ به شیوهٔ قرآنی ـ بـه شکـل هراس‌انگیزی به تصویر می‌کشد، در حالی که آنان در وضع بسیار پنهان و نهانی از اوضاع خود هسـتند. در آن زمان که به رختخوابهای خود فروخزیده‌انـد، و بـا خویشتن خلوت گزیده‌اند، و تنهای تنها مانده‌اند، و شب ایشان را در خود پوشانده است و پردهٔ تاریک خویش را بر ایشان فروهشته است، و جامه‌هایشان نیز ایشان را در خود پیچیده است. در فراسوی همهٔ اینها بـا ایشـان است و از پس پرده‌ها و جامه‌ها آنان را می‌بیند و حاضر و ناظر حرکات و سکنات ایشان است. در این خلوتکده آگاه از هر آن چیزی است که پـنهان مـی‌دارنـد و یـا آشکار می‌سازند:

﴿ أَلاٰ حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيٰابَهُمْ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ ﴾.

هان! آنان هنگامی که با جامه‌ها خویشتن را می‌پوشانند (و رازها به همدیگر می‌گویند و نیرنگها می‌جویند تا بـا آشکار شدن کارشان رسوا نشوند) خـداونـد از آنـچه نهان می‌دارند و از آنـچه آشکـار مـی‌سازند (بـه طـور یکسان) باخبر و آگاه است.

خدا پنهان‌تر و نهان‌تر از اینها را هم می‌داند، و جامه‌ها و پرده‌هایشان جلو دانش او را نمی‌گیرد و مانع آگاهی یزدان از اوضاع و احوال ایشان نمی‌شود، ولیکن انسان در همچون خلوتی احساس می‌کند که او تـنها است و کسی وی را نمی‌بیند. تعبیر قرآنی بدین شیوه وجدان او را می‌پساید و بیدارش می‌نماید، و آن را سخت تکان می‌دهد و متوجّه این حقیقت می‌سازد که چـه‌بسا ایـن حقیقت را فراموش کرده و از یاد برده باشد، و به خیال او چنین خطور و گذر کند که در ایـن خـلوت چشـمی وجود ندارد که او را ببیند و بپاید!

﴿ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

یزدان آگاه از رازهای سینه‌ها است.

خدا از اسراری بس آگاه است کـه هـمدم و هـمنشین سینه‌ها است، اسراری که از سینه‌ها جدا نمی‌گردد، و با سینه‌ها می‌ماند همان‌گونه که دوست با دوست خود، یا مالک با مالک خود می‌ماند... ایـن اسـرار بـه سـبب بسیار نهان و پنهان بـودن، ذات‌الصـدور، یـعنی خـودِ سینه‌ها، نامیده شده‌اند. امّا با وجود پوشیدگی کامل، خدا بس آگاه از آنها است... در این صورت هیچ چیزی بر خدا پنهان و نهان نمی‌گردد، و هیچ حرکه و هیچ سکنه‌ای از حرکات و سکنات ایشان، از بین نـمی‌رود یـا هـدر نمی‌شود.

﴿ وَ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا؛ كُلٌّ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ﴾.

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، بر عهدهٔ خدا است (و خدا روزی مناسب هریک را در بحر و برّ می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و مـحلّ دفن (پس از ممات) او را مـی‌دانـد. هـمهٔ اینها در کـتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است.

این هم شکـل دیگـری از شکـلهای دانش فـراگـیر و هراس‌برانگیز خدا است... این جـنبندگان ـ هـرچـه بـر زمین حرکت کند دابّه یعنی جنبنده گفته می‌شود، اعم از انسان و حیوان و خزنده و حشره ـ بلی هر جنبنده‌ای از این جنبندگانی که سطح زمین را پر می‌کنند، و در درون زمین پنهان می‌شوند و جای مـی‌گیرند، و در راه‌هـا و مسیرها و درزهـا و شکـافهای آن نـهان مـی‌گردند، و بیرون از اندازه و شمارند، خارج از دائـرهٔ عـلم خـدا

نیستند و خدا از یکایک آنها آگاه است و روزی آنها بر خدا است، و خدا می‌داند هریک از آن جنبندگان کجا جای می‌گیرد و استقرار می‌پذیرد و کجا نهان و پنهان می‌شود. از کجا می‌آید و به کجا می‌رود... هریک از آنها در دائرهٔ این علم دقیق قرار دارد.

این، صورت مفصّلی از دانش الهی در حالت تعلّق آن به آفریده‌های او است. زمانی که آدمی بخواهد آن را به تصوّر انسانی خود درآورد سراپای هستی او به لرزه می‌افتد و تاب و توان آن را نمی‌آورد.

گذشته از خود علم، اندازه‌گیری و سنجش روزی هریک از این جمع بیشمار، خیال از تصوّر آن درمانده و ناتوان است. این نیز امر دیگری است که خیال انسان ناتوانتر از آن است که بتواند بدان پی برد مگر با الهام و پیام یزدان جهان.

یزدان سبحان به اختیار خود بر خویشتن واجب فرموده است که این جمع جنبندگان بیشمار شگفت‌انگیزی را روزی برساند که بر زمین حرکت می‌کنند. بدین خاطر است که در این زمین توان جواب گفتن و برآورده کردن نیازمندیهای همهٔ این آفریده‌ها را به ودیعت نهاده است، و به این آفریده‌ها نیز نیروی دستیابی به روزی خود عطاء فرموده است که به شکلی از اشکال در این زمین به ودیعت گذاشته شده است، خواه این روزی به صورت ساده و خام باشد، یا با کشاورزی تولید و فراهم آید، یا ساخته شود، و یا ترکیب و آمیخته گردد... و سائر شکلها و صورتهای جدید تولید و فراهم آوردن رزق و روزی. حتّی برخی از جنبندگان از قبیل پشّه و کیک رزق و روزی خود را به صورت خون زندهٔ آمادهٔ قابل هضم به دست می‌آورند و می‌خورند!!

این صورت، همان صورتی است که سزاوار حکمت و رحمت یزدان در آفرینش جهان است و جهان را بر آن سرشته است و آفریده است، و این آفریده‌ها را نیز با استعدادها و نیروهائی آفریده است که بدانها داده شده است، بویژه انسان را با استعداد و نیروئی آفریده است که بتواند کار جانشینی و خلیفه‌گری در زمین را انجام دهد، و قدرت تجزیه و ترکیب و تولید کردن و رشد دادن را داشته باشد، و روی زمین را چنان که شایسته و بایسته است تغییر دهد، و اوضاع زندگی را دگرگون سازد و ترقّی و تعالی بخشد، و برای فراهم آوردن و به دست آوردن رزق به تلاش ایستد، رزقی که او آن را نمی آفریند، بلکه او آن را از اندوخته‌های این جهان هستی پدید می‌آورد، اندوخته‌هائی از قبیل: نیروها و توانهائی که یزدان آنها را به ودیعت نهاده است، و انسان با کمک گرفتن از قوانین الهی موجود در هستی، جهان را به گونه‌ای درمی‌آورد که اندوخته و اقوات و ارزاق خود را به همهٔ زنده‌ها عطا کند.

مقصود این نیست که در جهان رزق و روزی هریک مقدّر و مقرّر است و با سعی و تلاش فراهم نمی‌آید، و با نشستن و دست روی دست گذاشتن به تأخیر نمی‌افتد، و با منفی بودن و تنبلی کردن هدر نمی‌رود و ضایع نمی‌شود، همان‌گونه که برخی از مردمان چنین معتقدند! اگر چنین است اسباب و عللی که یزدان دستور داده است بدانها چنگ زده شود، و آنها را بخشی از قوانین خود کرده است، چه می‌شود؟ حکمت خدا در بخشیدن این نیروها و توانها به آفریده‌ها، چه می‌شود؟ اصلاً چگونه ممکن است که زندگی ترقّی کند و پلّه‌های کمالی را بپیماید که در علم خدا برای زندگی مقدّر و مقرّر است، و انسان بدان جهت در زمین به خلافت رسیده است و جایگزین گردیده است که نقش خود را در این زمینه ایفاء و اداء کند؟

این که برای هر آفریده‌ای روزی و رزقی است، حقّ است. این رزق و روزی در این هستی ذخیره گردیده است و اندوخته شده است، و از سوی یزدان این رزق و روزی در قوانین و سنن الهی مقدّر و مقرّر گردیده است، قوانین و سننی که تولید را مترتّب بر تلاش کرده است. پس کسی نباید از تلاش بازایستد، در حالی که می‌داند از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد. بلکه آسمان و زمین لبریز از ارزاق کافی برای همگی آفریدگان است، هنگامی که این آفریدگان برابر قانون و سنّت یزدان در

طلب ارزاق جهان به تلاش بایستند و سعی لازم را بنمایند، قانون و سنّتی که از کسی جانبداری نمی‌کند، و پیشی و پسی نمی‌ورزد و کناره‌گیری و دوری نمی‌نماید.

بلکه آنچه هست رزق و روزی پاک، و رزق و روزی ناپاک است. هر دوی آنها هم در پرتو کار و تلاش فراهم می‌گردد و به دست می‌آید، ولی نوع و صفت آنها با یکدیگر تفاوت و اختلاف دارد، و فرجام برخورداری از این و از آن متفاوت و مختلف است.

نباید سنجش و مقابله‌ای را از یاد ببریم که میان جنبندگان و روزی آنها در اینجا آمده است، و میان متاع حسن و بهره‌مندی نیکوئی که در بخش پیشین از آن سخن رفته است. روند قرآنی استوار و هماهنگ، این نگرشهای اسلوبی و موضوعی از دید آن به دور نمی‌گردد و از دست آن به در نمی‌رود، نگرشهائی که در ترسیم فضای سیاق کلام سهم و مشارکت دارند.

این دو آیهٔ بزرگوار، سرآغاز آشنا کردن مردمان با پروردگار راستین خودشان است، پروردگار راستینی که بر ایشان واجب است تنها در برابر او کرنش برند و تنها او را بپرستند. دانش یزدان همهٔ آفریدگان را دربرگرفته است، و او روزی‌رسانی است که کسی را بی‌بهره از روزی خود نمی‌سازد. این آشنائی و شناخت برای پیوند رابطهٔ انسانها با آفریدگار روزی‌رسان و آگاه و محیط بر اوضاع و احوال همگان ضروری است.

❁

سپس روند قرآنی در امر آشنا کردن مردمان با پروردگارشان به پیش می‌رود،و ایشان را بر آثار و حکمت یزدان جهان در آفرینش آسمانها و زمین آگاه می‌سازد، آفرینشی که با نظم و نظام ویژه‌ای در دوره‌ها یا مدّت زمانهای معیّنی صورت گرفته است و برای حکمت و فلسفهٔ خاصّی نیز سر و سامان پذیرفته است. در اینجا روند قرآنی آنچه را که مناسب با رستاخیز مردمان و حساب و کتاب و سزا و جزای ایشان است بیان می‌دارد:

﴿ وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیّٰامٍ، وَکٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ، لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً. وَ لَئِنْ قُلْتَ: إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبینٌ ﴾.

خدا آن کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید و (پیش از آن، جهان هستی و پای) تخت قدرت خدا بر (این مادهٔ عظیم به ظاهر) آب، قرار داشت. (این آفرینش سترگ و شگفت را بدین خاطر ساخت) تا شما را بیازماید (و معلوم شود) که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند (و چه افرادی از شما کارهای بد می‌کنند). اگر به آنان بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید (و زندگی دوباره پیدا می‌کنید) کافران (از روی شگفت) می‌گویند (چیزی را می‌گوئی باور کردنی نیست و واقعیّت ندارد؛ بلکه) این یک جادوگریِ آشکاری است (که خردها را به بازیچه می‌گیرد).

دربارهٔ آفرینش آسمانها و زمین در شش دوره، در سورهٔ یونس سخن گفتیم(۱)... از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز دوباره در اینجا دیگر باره سخن می‌رود برای پیوند میان نظم و نظامی که هستی بر آن بنیاد و پابرجا می‌گردد، و میان نظم و نظامی که زندگی انسانها بر آن محکم و استوار می‌شود.

﴿ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾.

(این آفرینش سترگ و شگفت را بدین خاطر ساخت) تا شما را بیازماید (و معلوم شود) که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند (و چه افرادی از شما کارهای بد می‌کنند).

چیز تازه‌ای که در اینجا راجع به آفرینش آسمانها و زمین آمده است، این جملهٔ معترضه است:

﴿ وَکٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ ﴾.

(پیش از آن، جهان هستی جز مواد مذاب گازی شکل گسترده در گسترهٔ گیتی نبود، و این جهان هستی و پای) تخت قدرت خدا بر (این مادهٔ عظیم به ظاهر) آب،

۱- مراجعه شود به صفحهٔ ۱۷۶۱-۱۷۶۳، جزء یازدهم.

قرار داشت.

این جمله بیانگر این واقعیّت است که هنگام آفرینش آسمانها و زمین، یعنی زمانِ به مرحلهٔ ظهور رساندن آسمانها و زمین به شکلی که درنهایت بدان رسیده بودند، آب وجود داشته است، و عرش یزدان سبحان بر آب بوده است.

امّا این آب چگونه بوده است، و کجا بوده است، و در کدام حالت از حالات خود قرار داشته است، و عرش یزدان چگونه بر این آب بوده است، فزونیهائی و افزایشهائی است که نصّ قرآن دربارهٔ آنها چیزی نفرموده است، و مفسّری که حدود و ثغور خود را می‌داند سزاوار او نیست چیزی را بر مدلول نصّ بیفزاید، و دربارهٔ همچون غیبی دم بزند که جز این نصّ و در حدود آن، علمی و اطّلاعی از همچون غیبی نداریم.

ما را نسزد که برای نصوص قرآنی مصداقی از نظریّه‌هائی بجوئیم که «علمی» نامیده می‌شوند، حتّی اگر ظاهر نصّ با نظریّه متّفق و منطبق باشد. چه نظریّه‌های «علمی» دائماً در معرض دگرگونی و فروپاشی هستند، و هر زمانی که دانشمندان به فرضیّهٔ تازه‌ای دسترسی پیداکنند و آن را بیازمایند و ببینند که فرضیّهٔ جدید برای تفسیر و تعبیر پدیده‌های هستی از فرضیّهٔ قدیم که نظریّهٔ نخستین بر آن استوار بوده است، بهتر و به ذهن نزدیک‌تر است، قلم بطلان بر فرضیّهٔ قدیم می‌کشند. نصّ قرآنی صادق است، علم به حقیقتی دست یافته باشد که آن نصّ بیان می‌دارد، یا به حقیقت آن دست نیافته باشد. میان حقیقت علمی و میان نظریّهٔ علمی فرق است. حقیقت علمی قابل آزمایش است ـ هرچند که همیشه احتمالی است، و قطعی نیست ـ ولی نظریّهٔ علمی بر فرض و تخمینی استوار است که پدیده‌ای یا چند پدیده‌ای را تفسیر و تعبیر می‌کند، و قابل تعبیر و تبدیل و زیر و رو شدن است... به همین جهت حقّ نداریم که نظریّهٔ علمی را بر قرآن، یا قرآن را بر نظریّهٔ علمی تحمیل کنیم. چه آن را راهی است جدای از راه قرآن، و جولانگاهی دارد جدای از جولانگاه قرآن.

دنبال توافقهائی میان نظریّات «علمی» و نصوص قرآنی گشتن، بیانگر شکست روانی و سستی ایمان نسبت به این قرآن، و نداشتن یقین کامل به صحّت چیزهائی است که در قرآن است، و اطمینان نداشتن به این است که قرآن از سوی یزدانِ کار بجا و آگاه نازل گردیده است.

این شکست روانی ناشی است از فریفته و شیدای «علم» شدن، و به علم بیش از میدان طبیعی خود میدان دادن است، میدان طبیعی‌ای که علم جز در دائرهٔ آن صادق و درست درنمی‌آید و در خارج از کمربند آن بدان اطمینان و یقین نمی‌گردد. هرکس که گمان می‌برد با تطبیق قرآن با «علم» به قرآن و همچنین به عقیده خدمت می‌نماید و ایمان را اثبات می‌کند، متوجّه باشد که شکست روانی به درون او می‌خزد. همچنین بداند ایمانی که منتظر سخن علم بشری برای اثبات خود می‌ماند، سخنی که پیوسته دگرگون می‌گردد، این چنین ایمانی نیاز به تجدیدنظر دارد! قرآن اصل است، خواه نظریّات علمی با قرآن موافقت بکند و خواه مخالفت بکند. حقائق علمی تجربی جولانگاهی جدای از جولانگاه قرآن دارد. قرآن حقائق علمی تجربی را به عقل بشری واگذار کرده است تا با آزادی تمام در آنها دخل و تصرّف کند، و از راه آزمایشهای خود در آنها به نتائجی برسد که می‌تواند برسد، و خود آدمی را موظّف ساخته است که عقل خویش را تربیت کند و آن را بر راستی و درستی و صحّت و سلامت و صبر و استقامت بدارد، و همچنین آن را از اوهام و افسانه‌ها و خرافات آزاد و رها سازد. قرآن از دیگر سو برای پیدایش و پابرجائی سیستم و نظامی برای زندگی کار و تلاش کرده است که تضمین کند این عقل بر راه مستقیم رود و راست و درست بماند، و آزاد باشد، و در صلح و صفا بسر برد، و با سلامت و فعّالیّت زندگی کند... گذشته از این، قرآن عقل انسان را آزاد گذاشته است که در دائرهٔ ویژهٔ خود به کار و تلاش بپردازد، و در پرتو آزمایشها

و آزمونهای خود به حقائق جزئی واقعی دستیابی پیدا کند. قرآن جز به ندرت به حقائق علمی نپرداخته است، از قبیل: آب اصل حیات و عنصر مشترک در همهٔ موجودات زنده است... زوجیّت در میان همهٔ موجودات زنده برقرار است. حتّی گیاهانی که سبب باروری خود می‌شوند دارای سلولهای نر و ماده هستند[۱]... و امثال این حقائق که نصوص قرآنی بدانها تصریح دارد.[۲]

از پیگیری این موضوع دست می‌کشیم و به نصّ قرآنی برمی‌گردیم و آن را در جولانگاه اصلی خود ورانداز می‌کنیم، جولانگاه ساختار عقیده و ادارهٔ زندگی:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ـ وَ كٰانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمٰاءِ ـ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾.

خدا کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید و (پیش از آن، جهان هستی جز مواد مذاب گازی شکل گسترده در گسترهٔ گیتی نبود، و این جهان هستی و پای) تخت قدرت خدا بر (این مادهٔ عظیم به ظاهر) آب، قرار داشت. (این آفرینش سترگ و شگفت را بدین خاطر ساخت) تا شما را بیازماید (و معلوم شود) که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند (و چه افرادی از شما کارهای بد می‌کنند).

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ... ﴾.

آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید....

در اینجا بخشها و بندهای فراوانی است که حذف شده است. آنچه پس از آن می‌آید بدان بخشها و بندها اشاره دارد و انسان را بی‌نیاز از آنها می‌کند... خدا جهان را در این مدّت آفریده است، تا شایسته و آماده برای زندگی انسانها گردد. خدا شما را آفریده است و زمین را و آنچه را از آسمانها برای شما مفید است در اختیار شما قرار داده است و به سود شما به گشت و گذار انداخته است... خدا هم بر سراسر جهان هستی مسلّط و چیره است...

﴿ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾.

تا شما را بیازماید (و معلوم شد) که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند (و چه افرادی از شما کارهای بد می‌کنند).

روند قرآنی چنان نشان می‌دهد که انگار آفرینش آسمانها و زمین در شش دوره ـ با وجود این که خدای سبحان بر سراسر هستی مسلّط و چیره بوده و هست ـ برای آزمایش انسان صورت گرفته است. این‌گونه سخنی بیانگر این واقعیّت است که همچون آزمایشی بزرگ و مهمّ است، و مردمان به اهمّیّت خود و به جدّی بودن آزمایش خود پی ببرند.

همان‌گونه که آفریدگار، این زمین را و این آسمانها را به چیزهائی مجهّز ساخته است و به ساختاری درآورده است که برای زندگی انسانها شایسته و بایسته باشد، انسانها را نیز با استعدادها و با نیروهائی مجهّز فرموده است و ترکیب‌بند هستی ایشان را به گونه‌ای فراهم آورده است که بتوانند با جهان هماهنگ گردند و به زندگی برخیزند. خدا سرشت انسانها را بر همان قانونی سرشته است که بر جهان حکمفرما است، جز این که به زندگانی انسانها یک جنبهٔ اختیاری داده است تا با این اختیار بتوانند به هدایت رو کنند. اگر چنین کنند خدا ایشان را در راه رسیدن به هدایت کمک می‌کند و آنان را بدان می‌رساند. یا انسانها بتوانند با استفادهٔ از این اختیار به ضلالت رو کنند. اگر هم چنین کنند خدا ایشان را در راه رسیدن به ضلالت مدد و یاری می‌دهد... خداوند انسانها را واگذاشته است تا در پرتو اختیاری که دارند به کار و تلاش برخیزند، و خداوند سبحان ایشان را بیازماید و پدید آید کدام یک از آنان به کارهای نیک دست می‌یازند. یزدان جهان مردمان را می‌آزماید نه بدان خاطر که از ایشان آگاه شود. چه او از ایشان آگاه است و دانش ایزد منّان همگان را احاطه

۱- قرآن بیانگر زوجیّت در همهٔ اشیاء است، اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد. (نگا: رعد/۳، ذاریات/۴۹، یس/۳۶ ...). (مترجم)

۲- برای اطّلاع بیشتر از موضوع قرآن و علم مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جزء دوم صفحه‌های ۴۹۲ تا ۵۰۱ و جزء هفتم صفحه‌های ۴۸۸ تا ۵۰۹.

کرده است. ولی آنان را می‌آزماید تا افعال پنهان و اعمال نهان ایشان نمودار و پدیدار شود، و سزا و جزای افعال و اعمال خود را دریافت کنند، بدان گونه که خواست خدا و دادگری او مقتضی آن است.

بدین خاطر دروغ شمردن رستاخیز و حساب و کتاب و سزا و جزا در این فضا و در این زمینه، شگفت و شگرف می‌نماید، آن هم پس از این که تذکّر داده می‌شود که آزمایش انسانها با آفرینش آسمانها و زمین ارتباط دارد، و در نظم و نظام سازمان جهان و در قوانین و سنن آن، چیز اصیلی است.

چنین پیدا است که تکذیب‌کنندگان رستاخیز و حساب و کتاب و سزا و جزا، این حقائق بزرگ را که در پیدایش هستی وجود دارند، فهم و درک نمی‌کنند، و هنگامی که آنان ناگهانی با این حقائق رویاروی می‌شوند، از آنها سخت شگفت‌زده می‌گردند:

﴿ وَ لَئِنْ قُلْتَ: إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

اگر به آنان بگوئی: شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید (و زندگی دوباره پیدا می‌کنید) کافران (از روی شگفت) می‌گویند: (چیزی را می‌گوئی باور کردنی نیست و واقعیّت ندارد؛ بلکه) این یک جادوگری آشکاری است (که خردها را به بازیچه می‌گیرد).

با توجّه به بیان چیزهائی که بر این سخن پیشی گرفته است، همچون سخنی چه شگفت‌انگیز و چه شگرف و چه اندازه دروغ‌آمیز خواهد بود!

❁

کار و بارشان در تکذیب رستاخیز، و ناآگاهی ایشان از ارتباط رستاخیز با قانون هستی، درست همسان و همگون کار و بارشان دربارهٔ مسألهٔ عذاب دنیوی است. چه آنان دربارهٔ نزول عذاب دنیوی شتاب می‌ورزیدند، و از علّت تأخیر آن می‌پرسیدند، وقتی که حکمت ازلی یزدان جهان مقتضی می‌گردید که مدّتی از زمان عذاب به تأخیر افتد و فعلاً دامنگیر ایشان نشود:

﴿ وَ لَئِنْ أَخَّرْنٰا عَنْهُمُ الْعَذٰابَ إِلىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ: مٰا يَحْبِسُهُ؟ أَلاٰ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ، وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

اگر عذاب را تا مدّت زمان محدودی (که پایان عمر جهان و آغاز قیامت است) به تأخیر اندازیم، (از روی استهزاء) می‌گویند: چه چیز مانع آن (از رسیدن به ما الآن) شده است؟ (اگر وعدهٔ خدا راست است، عذاب را همین الآن بر سر ما بیاورد و ما را مهلت ندهد). هان! روزی عذاب به سراغ آنان می‌آید و دیگر از ایشان دور نمی‌گردد (و دست از سرشان برنمی‌دارد) و چیزی را که در (دنیا) مسخره می‌کردند، از هر سو دربرشان می‌گیرد.

نسلهای اقوام پیشین با عذابی هلاک می‌شدند که از سوی خدا بر آنان نازل می‌گردید و ایشان را ریشه‌کن می‌کرد و بنیادشان را برمی‌انداخت، پس از آن که پیغمبرشان معجزاتی را که می‌خواستند برایشان می‌آورد و بدیشان می‌نمود و آنان به تکذیب خود ادامه می‌دادند. این بدان خاطر بود که رسالتهای گذشته موقّتی و برای ملّتی از مردمان بود، و برای نسلی از این ملّت می‌آمد. معجزه‌ای که رخ می‌داد جز این نسل آن را نمی‌دید، و از آن معجزه چیزی برجای نمی‌ماند تا نسلهای دیگری آن را ببینند و چه‌بسا مردمان بیشتری از مردمان نسلی که شاهدان نخستین آن معجزه بوده‌اند ایمان بیاورند و چنان رسالتی را بپذیرند و امّا رسالت محمّدی، پایان رسالتها و برای همهٔ اقوام و همهٔ نسلها است، و معجزه‌ای که دارد معجزهٔ غیرمادی است، و شایان ماندگاری است. شایان این است که نسلها و نسلها آن را ببینند و درباره‌اش بیندیشند و به پژوهش آن بپردازند، و نسلها و نسلها بدان ایمان بیاورند. بدین سبب حکمت یزدان اقتضاء کرده است که این ملّت با عذاب ریشه‌کن، بنیادشان برانداخته نشود، و تنها عذاب موقّتی بر افرادی از آن ملّت در وقت معلوم و مشخّصی نازل گردد و بس... حال و وضع در میان ملّتهای اهل کتاب پیش از اسلام، از قبیل یهودیان و مسیحیان نیز به همین منوال بوده است، و عذاب

ریشه‌کن، بنیاد ایشان را برنینداخته است.

ولی مشرکان چون از قوانین و سنن ویژهٔ خدا بی‌خبر و ناآگاه بودند دربارهٔ آفرینش انسان بدین نحو و بدین گونه‌ای که او توان گزینش و گرایش را دارد، و می‌تواند این را انتخاب کند و آن را اختیار نکند، و اطّلاع نداشتند از آفرینش آسمانها و زمین بدان شکل و گونه‌ای که به انسان اجازهٔ کار و تلاش و آزمون دهد، رستاخیز را انکار می‌کردند. در حال غوطه‌وری در جهالت و بی‌خبری از قوانین و سنن الهی دربارهٔ رسالتها و معجزه‌ها و عذاب پرسش می‌کردند، زمانی که عذاب از سر ایشان دور می‌شد تا مدّت زمانی از روزها و سالها، یعنی تا شماری از روزها و سالها، می‌گفتند: چه چیز عذاب را به تأخیر می‌اندازد؟ دیگر آنان حکمت خدا و رحمت خدا را درک و فهم نمی‌کردند، و متوجّه نبودند که اگر روزی و روزگاری عذاب گریبانگیرشان شود ایشان را رها نمی‌کند و برجای نمی‌دارد، و کیفر استهزاء و تمسخری که داشته‌اند و پرسش و بی‌شرمی ایشان بیانگر آن است، عذاب آنان را احاطه می‌کند و در خود می‌پیچد:

﴿ أَلاٰ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

هان! روزی عذاب به سراغ آنان می‌آید و دیگر از ایشان دور نمی‌گردد (و دست از سرشان برنمی‌دارد) و چیزی را که در (دنیا) مسخره می‌کردند، از هر سو دربرشان می‌گیرد.

کسی که ایمان دارد و در ایمان خود جدّی است، عذاب یزدان را شتابان درخواست نمی‌کند و در نزول عذاب خدا شتاب نشان نمی‌دهد. می‌داند وقتی که عذاب به تأخیر می‌افتد به خاطر حکمتی و رحمتی است. به سبب این است کسی ایمان بیاورد که آمادگی ایمان را پیدا کرده است.

در همان دوره‌ای که خدا عذاب را در آن از مشرکان قریش بازگرفت، چه مردمان زیادی که ایمان آوردند، و اسلام نیکو و زیبائی را داشتند، و از خود فداکاریها نشان دادند، و از بوتهٔ آزمایش نیکو به در آمدند. چه بسیار فرزندانی که از کافران قریش زادند و بعدها در دامان اسلام پرورش یافتند... اینها برخی از حکمتها و فلسفه‌های ظاهری است. آنچه در پس پردهٔ غیب نهان است یزدان مطّلع از آن است، ولی آدمیزادگانِ کوتاه‌بینِ شتابگر از آن بی‌خبر و ناآگاهند.

❁

به مناسبت شتاب ورزیدن در فرارسیدن عذاب، روند قرآنی سیر و سیاحتی را در نفس این آفریدهٔ شگفت بشری می‌آغازد، آفریده‌ای که ثابت و استوار نمی‌ماند و راستای راه را درپیش نمی‌گیرد مگر در پرتو ایمان:

﴿ وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنٰاهٰا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُوسٌ كَفُورٌ، وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ نَعْمٰاءَ بَعْدَ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ: ذَهَبَ اَلسَّيِّئٰاتُ عَنِّي، إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ، أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴾.

اگر از سوی خود به انسان نعمتی بچشانیم (و مثلاً روزی فراوان و صحّت و امنیّت برسانیم و بنا به حکمتی) سپس آن را از او بگیریم و بستانیم، بسیار ناامید (از برگشت دوبارهٔ این نعمت به خود) و ناسپاس (در برابر سائر نعمتهای دیگر) می‌شود. و اگر بعد از ناخوشی و زیان و ضرری که به انسان رسیده است، خوشی و نعمت و منفعتی بدو برسانیم، می‌گوید: بدیها و سختیها از من به دور شده‌اند (و مشکلات و ناراحتیها دیگر هرگز برنمی‌گردند. دوباره دچار سرور و غرور بیجا می‌گردد و) بسی شادان (از متاع دنیا) و نازان (بر دیگران) می‌شود. مگر کسانی که (به هنگام شدائد) شکیبائی کنند، و (در وقت خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی) کارهای شایسته و بایسته انجام دهند، بیگمان آنان بخشایش (یزدان شامل گناهانشان می‌گردد) و پاداش بزرگی (در برابر اعمال صالحه) دارند.

این آیه تصویر درستی از انسان شتابگر کوتاه‌بین است، آن کسی که تنها در زمان حال زندگی می‌کند، و شرائط

و ظروف کنونی بر او چیره می‌شود و او را در خود غرق می‌کند. دیگر آنچه را که گذشته است به یاد نمی‌آورد، و در اندیشهٔ چیزی نیست که پس از این می‌آید. یعنی نه در بند گذشته است و نه در بند آینده. بلکه همین لحظهٔ حاضر را می‌پاید. به محض آن که خیری از او برید و نعمتی از او گسیخت، ناامید می‌گردد و کفران نعمت می‌کند! در صورتی که خیر و نعمتی که داشت بخشش و دادهٔ خدا بدو بود... از دیگر سو، همین که این انسان از شدّت و سختی گذشت و به رفاه و خوشی رسید، شادمان و خرامان و سرمست و خودپسند می‌شود! در شدّت و سختی خویشتنداری و شکیبائی نمی‌کند، و چشم امید به رحم و کرم خدا نمی‌دوزد و منتظر رفاه و آسایش او نمی‌ماند. هنگام شادی و شادمانی و ثروت و نعمت نیز میانه‌روی نمی‌کند یا حساب آن را نمی‌نماید که چه بسا آن ثروت و نعمت از کف وی بیرون رود و پایان پذیرد...

﴿إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا﴾.

مگر کسانی که شکیبائی کنند.

مگر کسانی که در وقت نعمت شکیبائی می‌کنند، همان‌گونه که در وقت شدّت شکیبائی می‌ورزند. چه بسیاری از مردمان در وقت شدّت و سختی شکیبائی می‌کنند و خود را قهرمان و پهلوان نشان می‌دهند تا نشانه‌های ناتوانی و سستی در سیمای ایشان پدیدار و نمودار نگردد. ولی کسانی که هنگام برخورداری از ثروت و نعمت مغرور و سرمست نشوند اندکند.

﴿وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

و کارهای شایسته و بایسته انجام می‌دهند.

کسانی که هم در وقت نعمت و ثروت، و هم در وقت شدّت و سختی، کارهای شایسته و بایسته می‌کنند. در وقت شدّت و سختی با تحمّل مشکلات و معضلات و با صبر و شکیبائی بر بلاها و ناملایمات، کار شایسته و بایسته انجام می‌دهند، و در وقت شدّت و سختی با سپاسگزاری و نیکوکاری کار خوب و پسندیده می‌کنند.

﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾.

بیگمان آنان بخشایش (یزدان شامل گناهانشان می‌گردد) و پاداش بزرگی (در برابر اعمال صالحه) دارند.

همچون کسانی آمرزش و پاداش بزرگی دارند، بدان خاطر که در برابر گرفتاریها و زیانهای بدنی یا مالی شکیبائی می‌ورزند، و در وقت شادی و شادمانی و بهره‌مندی از ثروت و قدرت سپاسگزاری می‌کنند.

ایمان واقعی و جلوه‌گر در کارهای شایسته و بایسته است که در وقت شدّت و سختی انسان را از دست یأس و ناامیدی کفرآلود می‌رهاند، همان‌گونه که در وقت رفاه و نعمت او را از سرمستی و غرور گناه‌آلود نجات می‌دهد. ایمان راستین است که دل انسان را هم در وقت بلاها و ناگواریها و ناداریها، و هم در وقت نعمتها و خوشیها و برخورداری از ثروتها، به‌طور یکسان نگاه و پابرجای می‌دارد، و دل را در هر دو حال با خدا پیوند می‌دهد و مرتبط می‌سازد. این است که همچون دلی در زیر پتکهای فقر و فاقه و شدّتها و سختیها سقوط نمی‌کند و فرونمی‌افتد، و هنگامی که نعمتها و ثروتها او را غرق در خود می‌سازد، تفاخر نمی‌کند و عظمت نمی‌فروشد. هر دو حالت مؤمن خوب است. این هم که هر دو حالت خوب باشد جز برای مؤمن امکان ندارد، همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید.

❁

این کسان نادانان که از حکمت آفرینش و قوانین و سنن جهان ناآگاه و بی‌خبرند، و از زمرهٔ انسانهای کوتاه‌بین، غافل، ناامید، ناسپاس، مغرور و فخرفروش هستند، و مردمانی هستند که حکمت و فلسفهٔ روانه کردن پیغمبران از میان آدمیزادگان را درک و فهم نمی‌کنند، و لذا درخواست می‌کنند که پیغمبر فرشته باشد و یا فرشته او را همراهی کند، و ارج و ارزش رسالت را نمی‌دانند و درخواست می‌کنند پیغمبر ﷺ گنجی داشته باشد، این چنین کسانِ تکذیب‌کننده و کینه‌توز افرادی هستند که به تکذیب و کینه‌توزی وارد می‌گردند و در تکذیب

و کینه‌توزی پافشاری می‌نمایند... ای پیغمبر تو با آنان چه خواهی کرد؟

✿

﴿ فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا: لَوْلاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ. إِنَّما أَنْتَ نَذیرٌ وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ ﴾.

(ای پیغمبر! برای خشنودی مشرکان تلاش مکن. آنان نمی‌خواهند ایمان بیاورند. اگر برای ارضاء آنان بکوشی) چه‌بسا تو برخی از چیزهائی را که به تو وحی می‌شود (از قبیل آیاتی که دربارهٔ نکوهش معبودهای دروغین ایشان است) فروگذاری و از (تبلیغ) آن (به مشرکان) دلتنگ و ناراحت شوی؟ زیرا که نکند (آن را تکذیب کنند و مانند همیشه) بگویند: چرا گنجی رایگان بدو ارمغان نمی‌گردد، یا این که او با فرشته‌ای نمی‌آید (تا صحّت نبوّت وی را به ما اعلام نماید. ای پیغمبر!) تو تنها بیم‌دهندهٔ (کافران و مژده‌رسان مؤمنان) هستی (و وظیفهٔ تو تبلیغ کلام آسمانی است و بس) و خداوند مطّلع و مراقب هر چیزی است (و از احوال ایشان آگاه است و اعمال همگان را می‌پاید).

واژهٔ «لَعَلَّ» متضمّن معنی پرسش است، ولی پرسش خالصی نیست. بلکه از آن چنان برمی‌آید که خود انسان دلتنگ می‌شود از این نادانیها، و از این پرسشهای بیجای رنج‌آور، و از پیشنهادهای ناچیز و بی‌ارزشی که از عدم دریافت حقیقت رسالت و وظیفهٔ آن برمی‌خیزد. پس آیا ای محمّد دل تو می‌گیرد و رنجیده خاطر می‌گردی، و این رنجش و دلتنگی تو را بر آن می‌دارد که از رساندن برخی از آنچه بر تو نازل گردیده است خودداری کنی و در تبلیغ آن نکوشی، تا با این بخش از پیامها بدان‌گونه که عادت ایشان است و از آنان دیده شده است برخورد نکنند، و پذیرهٔ آن بسان نظائر آن نشوند که پیش از این بدیشان می‌رساندی و از آنها آگاهشان می‌کردی؟

هرگز چنین نخواهی کرد. هیچ وقت نباید برخی از آنچه را که به تو وحی می‌گردد فروگذاری، و از این‌گونه سخنان ایشان دلتنگ و رنجیده خاطر شوی:

﴿ إِنَّما أَنْتَ نَذیرٌ ﴾.

تو تنها بیم‌دهندهٔ (کافران و مژده‌رسان مؤمنان) هستی و بس.

پس وظیفهٔ تو این است و بس که ایشان را بیم دهی. در اینجا بیم دادن برجسته‌ترین صفت است. چرا که مقام و موقعیّتی که با امثال این‌گونه مردمان پیش آمده است و پیش می‌آید، همچون چیزی را می‌طلبد. پس ادای وظیفهٔ خود کن:

﴿ وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ ﴾.

و خداوند مطّلع و مراقب هر چیزی است (و از احوال تو و احوال ایشان آگاه است و اعمال همگان را می‌پاید).

خدا مراقب ایشان است. هرگونه که خود بخواهد برابر قانون و سنّت خود کار و بارشان را می‌گرداند، و پس از آن با ایشان در برابر چیزهائی که کرده‌اند و به دست آورده‌اند حساب و کتاب می‌کند. تو مراقب و نگاهبان کفرشان یا ایمانشان نیستی. بلکه تو بیم‌دهنده هستی و بس.

این آیه به آن دوران تنگ و سخت تاریخ دعوت اسلامی اشاره می‌کند، و بیانگر ناراحتیها و دشواریهائی است که سینهٔ پیغمبر خدا ﷺ را فرامی‌گرفت و دل او را به تنگ می‌آورد. همچنین این آیه اشاره دارد به سنگینی رویاروئی با جاهلیّت سرکش کینه‌توز در زمانی که در آن همدم و یاور او وفات کرده‌اند، و تنهائی دل پیغمبر خدا ﷺ را فراگرفته است، و غم و اندوه دلهای مؤمنان اندکی را دربر گرفته است که در این جاهلیّت فراگیر و همه‌جاگستر وجود داشتند.

از لابلای واژه‌های آیه، فضای غمزده و غمناکی را احساس می‌کنیم که در آن، همچون واژه‌های خدایانه‌ای خوشی و شادی را ارمغان می‌دارند، و یقین و اطمینان را بدان می‌ریزند، و اعصاب و قلوب را آرامش می‌بخشند!

✿

گفتهٔ دیگری را می‌گویند. این گفته را بارها هم تکرار

کرده‌اند: این قرآن، به هم بافته و برتافتهٔ انسان است، و به دروغ به یزدان نسبت داده شده است!... این است که یزدان ایشان را به مبارزه و چالش می‌طلبد و از آنان ده سورهٔ همچون سوره‌های قرآن را درخواست می‌کند که آنها را بسازند و به هم ببافند، و در این به هم بافتن و برتافتن از هرکه می‌خواهند کمک و یاری بگیرند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ؟ قُلْ: فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ. وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

بلکه (مشرکان پا از درخواست گنج رایگان و نزول فرشتگان بالاتر می‌گذارند و) می‌گویند: (محمّد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد! بگو: (اگر این قرآن را انسانی چون من نوشته است) شما (هم) ده سورهٔ دروغین همانند آن را (بنویسید و برای ما) بیاورید و غیر از خدا هرکس را که می‌توانید دعوت کنید (و به یاری خود بطلبید) اگر (در ادّعای خویش) راستگوئید.

خدا پیش از این در سورهٔ یونس ایشان را به مبارزه و چالش طلبیده بود و از آنان تنها یک سوره خواسته بود، پس این درخواست ده سوره برای مبارزه و چالش چیست؟

مفسّران پیشین گفته‌اند: مبارزه‌طلبی و چالش به ترتیب چنین بوده است: ابتداء تمام قرآن خواسته شده است. سپس ده سوره درخواست گردیده است، و بعد از آن یک سوره طلبیده و درخواست شده است. امّا دلیلی بر این ترتیب نیست. بلکه ظاهراً سورهٔ یونس مقدّم بوده است و در آن مبارزه‌طلبی و چالش به آوردن یک سوره بوده است، و سورهٔ هود پس از آن نازل گردیده است، و مبارزه‌طلبی و چالش به ده سوره انجام پذیرفته است... حقیقت این است که ترتیب فرود آمدن آیات ضرورت ندارد که به همان ترتیب سوره‌ها باشد. آیه‌ای نازل می‌شد که گاه آن را به سورهٔ مقدّم‌تر در نزول، و گاه آن را به سورهٔ مؤخّرتر در نزول ملحق می‌کردند. ولی این سخن نیاز به چیزی دارد که آن را اثبات کند. در اسباب نزول چیزی که ثابت کند آیهٔ سورهٔ یونس پس از آیهٔ سورهٔ هود نازل شده است وجود ندارد. ترتیبی که تحمیلی باشد، در همچون چیزی پذیرفتنی نیست.

آقای محمّدرشید رضا در تفسیر خود «المنار» خواسته است که برای این عدد ده سوره، سببی پیدا کند. بسیار خود را به رنج انداخته است ـ خدا رحمتش کناد ـ تا بگوید: مقصود از مبارزه‌طلبی و چالش در اینجا، قصص قرآنی است. با پژوهش و پیجوئی آشکار می‌شود که سوره‌های قرآنِ مشتمل بر قصص طولانی و درازی که پیش از سورهٔ هود نازل شده است ده سوره بوده است، و به همین جهت از آنان در این مبارزه‌طلبی و چالش ده سوره خواسته است... چه مبارزه‌طلبی و چالش با یک سوره بیشتر ایشان را درمانده و ناتوان می‌کند تا ده سوره. زیرا داستانها پراکنده‌اند و اسلوبها متعدّدند، و خواستار مبارزه و طالب چالش نیاز پیدا می‌کند به ده سوره‌ای که داستانها در آنها ذکر گردیده است تا اگر بخواهد تقلید کند بتواند تقلید کند... تا آخر...[1]

گمان ما این است ـ خدا هم داناتر است ـ که مسأله آسانتر از همهٔ این پیچیدگیها و ساده‌تر از آن است که چنین پیچیده بیان شود. مبارزه‌طلبی و چالش، اوضاع و احوال گویندگان، و شرائط و ظروف سخن گفتن را درنظر می‌گرفت. قرآن با حالتهای واقعی معیّنی رویاروی می‌گردید. گاهی می‌گفت: همانند این قرآن را بیاورید، و گاهی درخواست می‌کند: یک سوره را بیاورید، و زمانی هم از ایشان طلب می‌کرد: ده سوره را بیاورید... بدون این که ترتیب زمانی درنظر باشد. زیرا مقصود مبارزه‌طلبی و چالش بوده است با درخواست چیزی از این قرآن. فرق نمی‌کند این چیزی که درخواست کرده است همهٔ قرآن یا برخی از این قرآن و یا سوره‌ای از این قرآن باشد. مبارزه‌طلبی و چالش با درخواست نوع این قرآن بوده است نه با

۱- تفسیر المنار، جزء دوازدهم، صفحهٔ ۳۲ تا ۴۱.

درخواست مقداری از آن. درماندگی و ناتوانی مردمان هم از فراهم آوردن نوع بوده است نه مقدار. در این صورت همه و برخی و سوره‌ای یکسان است. ترتیب هم لازم نیست. بلکه مقتضی حالتی در مدّ نظر است که مخاطبان دارند، و همچنین در این حالتی که دارند نوع گفتارشان چیست و چه می‌گویند. حالت و سخنی که مخاطبان دارند، مناسبت مبارزه‌طلبی و چالش را فراهم می‌آورد و معلوم می‌کند که سوره‌ای یا ده سوره و یا این قرآن ساخته و پرداخته گردد و ارائه شود. ما امروزه نمی‌توانیم شرائط و ظروفی را معلوم و مشخّص کنیم که قرآن برای ما از آن شرائط و ظروف ذکری نکرده است.

﴿ وَٱدْعُوا مَنِ ٱسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

و غیر خدا هرکس را که می‌توانید دعوت کنید (و به یاری بطلبید) اگر (در ادّعای خویش) راستگوئید.

انبازها و گشاده زبانها و سخنورها و چامه‌سراها و پریها و آمیزاده‌های خود را فراخوانید و به کمک بطلبید، و آن‌گاه تنها ده سورهٔ به هم بافته و برتافته را تهیّه ببینید و ارائه دهید، اگر راست می‌گوئید که این قرآن کسی غیر خدا آن را از پیش خود ساخته و پرداخته است و به دروغ به خدا نسبت داده است!

﴿ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُم... ﴾.

پس (ای مشرکان) اگر (کسانی را که برای یاری در این کار دعوت می‌کنید) پاسخ شما را ندادند (و استدعای شما را نپذیرفتند، چرا که از انجام آن ناتوانند...).

اگر نتوانستند ده سوره را به هم بافند و بربافند، چون آنان ناتوان از این هستند که در این کار مهمّ غیرممکن به شما کمکی بکنند، و خودتان هم قطعاً ناتوان از انجام آن هستید، چون خودتان پس از ناتوانی و درماندگی خود ایشان را فرامی‌خوانید و به یاری می‌طلبید...

﴿ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللهِ ﴾.

بدانید که این قرآن با آگاهی الله و وحی خدا نازل شده است (و از علم الهی سرچشمه گرفته است).

تنها خدا است که بر نازل کردن این قرآن توانا است. و فقط دانش خدا است که عهده‌دار فرو فرستادن قرآن بدین شکل و بدین گونه‌ای است که بدان نازل گردیده است و دربرگیرندهٔ دلائل دانش یزدان است، دانشی که قوانین جهان و احوال آدمیزادگان را، و گذشته و حال و آیندهٔ ایشان را، و چیزهائی را فراگرفته است که برای درون و بیرون و زندگانی آنان سودمند و شایان است.

﴿ وَ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ ﴾.

و معبودی جز خدا نیست (و نزول این آیات معجز، دلیلی و نشانی بر این حقیقت است.

این بند بیانگر این واقعیّت است که خداگونه‌ها و انبازهای ایشان هم ناتوان از پاسخ بدین مبارزه‌طلبی و چالش هستند و نمی‌توانند ده سوره‌ای را بسازند و بیاورند بسان سوره‌هائی که خدا آنها را نازل کرده است. خود این امر هم دلیل بر آن است که خدای یگانه‌ای وجود دارد که تنها او می‌تواند چنین قرآنی را نازل کند.

به دنبال ذکر این حجّتی که گریزی از اعتراف و اقرار بدان نیست، با پرسشی پیروی می‌زند، پرسشی که جز پاسخی در پیش کسانی ندارد که خود بزرگ بین و کینه‌توز نیستند. پرسش این است:

﴿ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ ﴾.

پس آیا اسلام را می‌پذیرید و فرمانبردار خدا می‌گردید؟ (باید که تسلیم شوید اگر طالب حقّ می‌باشید).

آیا اسلام را می‌پذیرید و فرمانبردار خدا می‌گردید، پس از این مبارزه‌طلبی و چالش و ناتوانی و درماندگی‌ای که چاره‌ای جز تسلیم در برابر آن نیست؟ ولی آنان پس از این نیز به خود بزرگ‌بینی و ستیزه‌جوئی پرداختند و خویشتن را بزرگ‌تر از آن دیدند که حقّ و حقیقت را بپذیرند!!!

حقّ و حقیقت روشن و آشکار بود، ولی آنان بر منافع و سلطه و قدرتی که در این جهان از آن بهره‌مند بودند می‌ترسیدند، و بیمناک از آن بودند که کسانی را که

بندگان آدمیزادگان کرده بودند سر به شورش بردارند، و به ندای دعوت‌کنندهٔ حرّیّت و کرامت و عدالت و عزّت پاسخ مثبت دهند... دعوت‌کننده‌ای که ایشان را به سوی: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فرامی‌خواند، و توحید و یکتاپرستی را ندا درمی‌داد... بدین جهت روند قرآنی پیروی می‌زند که مناسب حال ایشان است، و فرجام کارشان را به تصویر می‌کشد، و می‌گوید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ، وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا، وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکرهٔ هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچگونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیّات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست). آنان کسانیند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند، و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضائع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بیسود می‌گردد (هرچند که اعمالشان به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد).

کوششی که در این جهان صورت می‌گیرد میوه و بهرهٔ خود را دارد، خواه صاحب آن نظر به افقهای بلند آن جهانی داشته باشد، و خواه به منافع نزدیک و محدود خود این جهانی چشم بدوزد. هرکس زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، و تنها برای آن به کار و کوشش پردازد، او در این دنیا به نتیجه و ثمرهٔ افعال و اعمال خود می‌رسد، و بدان‌گونه که می‌خواهد و دوست دارد در این مدّت محدود چند روزهٔ زندگی بدان دسترسی پیدا می‌کند، ولی در آخرت جز آتش دوزخ بهره‌ای ندارد. زیرا او چیزی را پیشاپیش برای آخرت خود نفرستاده است، و برای آن حسابی افتتاح و باز نکرده است. پس به نتائج همهٔ اعمال دنیا در دنیا نائل می‌شود، ولی اعمال دنیوی او در آخرت پوچ و بیسود می‌گردد و در آنجا ارج و بهائی به افعال وی داده نمی‌شود... واژهٔ «حَبِطَ» برگرفته شده است از:

(حَبِطَتِ النَّاقَةُ).

براثر بیماری شکم شتر ماده باد کرده است و آماسیده است.

این واژه تصویری از مناسبت عمل نفخ کرده و ورم کرده‌ای در این جهان است، عملی که همچون این نوع بیماری شتر، منتهی به هلاک و نابودی می‌گردد.

ما امروز بر این زمین افراد و قبائل و ملّتهائی را می‌بینیم که برای دنیا کار می‌کنند و می‌کوشند، و به پاداش و ثمرهٔ کار و تلاش خود می‌رسند. دنیای ایشان آراسته و پیراسته است و زیب و زینت دارد، و جهان آنان باد کرده است و آماسیده است! روا نیست که شگفت‌زده شویم و بپرسیم: چرا این چنین است؟ چه این قانون و سنّت خدا است که در کرهٔ زمین جریان دارد:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾.

کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکرهٔ هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچگونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیّات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست).

ولی تسلیم این قانون و سنّت و نتائج و ثمرات آن شدن نباید این مطلب را از یاد ما ببرد: این‌گونه اشخاص می‌توانند همان کارهائی را که می‌کرده‌اند بکنند، و در عین حال جانهایشان به آخرت چشم بدوزد و سرای دیگر را در مدّ نظر بگیرند، و خدا را در کارها و تلاشها و بهره‌وریها و بهره‌برداریها حاضر و ناظر بدانند،

درنتیجه به زینت و نعمت این جهان بدون کم و کاست برسند، و به زینت و نعمت و بهره‌وری و بهره‌مندی آن جهان نیز دستیابی پیدا کنند.

کار کردن برای جهان دیگر مانع کار کردن برای این جهان نمی‌شود. وقتی که آدمی متوجّه خدا باشد و در کار خود خدا را درنظر بگیرد، نه‌تنها هیچ از مقدار کار این جهانی و سود آن نمی‌کاهد، بلکه کوشش را فزونتر و ثمرهٔ کوشش را برکت‌دار می‌کند، و کسب و کار را پاکیزه، و بهره‌مندی و بهره‌وری را نیز پاکیزه می‌سازد، و افزون بر نعمت و لذّت این جهان، نعمت و لذّت آن جهان را هم می‌افزاید. مگر این که غرض از بهره‌مندی و بهره‌وری از متاع و کالای این جهان، شهوات و لذائذ حرام بوده باشد، که این کار نه‌تنها در آن سرا مایهٔ هلاک است، بلکه در این سرا نیز سبب نابودی می‌گردد، هرچند هم پس از گذشت مدّت زمانی باشد. این امر در زندگی ملّتها و در زندگی افراد، پدیدار و نمودار است، و عبرتهای تاریخ روزگاران گواه سرنوشت شوم ملّتهائی است که به دنبال شهوات رفته‌اند و به لجنزار آن افتاده‌اند.

پس از آن، روند قرآنی نگاهی می‌اندازد به موضعگیری مشرکان در برابر پیغمبر خدا ﷺ و حقّ و حقیقتی که از سوی یزدان با خود به ارمغان آورده است، و همچنین می‌نگرد به این قرآنی که گواهی می‌دهد بر این که پیغمبر ﷺ دلیلی و برهانی با خود از سوی خدا دارد، و او از جانب خدا فرستاده شده است. کتاب موسی هم که قُبلاً نازل گردیده است بر پیغمبری او گواهی می‌دهد... روند قرآنی به همهٔ این دلائل و براهینی اشاره می‌نماید که مربوط به پیغمبر ﷺ و به دعوت و به رسالت او است. تا با این نگرش، دل پیغمبر خدا ﷺ و دل گروه مؤمن را ثابت و استوار بدارد. سپس روند قرآنی کسانی از دسته‌ها و گروه‌های مشرکان را از آتش دوزخ می‌ترساند که پیغمبر ﷺ را قبول نمی‌کنند، و ایشان را در صحنه‌ای از صحنه‌های عذاب روز قیامت نشان می‌دهد، صحنه‌ای که رسوائی و خواری در برابر سرکشی و تکبّری که می‌ورزیده‌اند آن صحنه را می‌پوشاند و فرامی‌گیرد. همچنین روند قرآنی مقرّر می‌دارد که این افرادی که به باطل به خویشتن می‌بالند، و دشمنان حقّ و حقیقت هستند، ناتوانتر از آن هستند که از عذاب خدا بگریزند و خویشتن را برهانند، و درمانده‌تر از آن هستند که جز خدا اولیاء و دوستانی را بیابند...

﴿ لاٰجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴾.

مسلّماً آنان در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جِنان را به نیران داده‌اند.

روند قرآنی میان ایشان و میان مؤمنان سنجشی به شکل محسوس و مشهود برقرار می‌کند، شکل محسوس و مشهودی که فرق بسیاری را به تصویر می‌کشد که در سرشت آن دو گروه است، و فاصلهٔ زیادی را پیش چشم می‌دارد که در موقعیّت و حال آنان، هم در دنیا و هم در آخرت موجود است:

﴿ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً؟ أُولَـٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، وَ لَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.

آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد) و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید (و بر صدق دریافت عقل او و از جهان، شهادت می‌دهد و برداشت وی را تصدیق می‌نماید) و قبل از قرآن (هم جملگی کتابهای آسمانی، این راه را تأیید کرده‌اند و در این مسیر رفته‌اند، از آن جمله تورات، یعنی) کتاب موسی که رهبر و رحمت بوده است، (آیا چنین کسانی با افرادی برابرند که با چشم خرد به ملکوت جهان نمی‌نگرند، و به کتابهای آسمانی و

پیغمبران الهی گوش دل فرانمی‌دهند، و جز به فکر دنیا نبوده و گمراه بسر می‌برند و گمراه می‌میرند؟). آنان (که دربارهٔ کائنات می‌اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را می‌یابند و تاریخ انبیاء و گذشتگان را پیش چشم می‌دارند) بیگمان به قرآن ایمان می‌آورند (چرا که آن را با دید جهان‌بین و بینش حقّگرای خویش همگام و همنوا می‌بینند). هرکس از گروه‌ها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورد، میعادگاه او آتش است (و جملگی گمراهانِ گریزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد می‌آیند و چه بد جایگاهی است! ای پیغمبر!) دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند.

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً؟ أُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَقُولُ الْأَشْهادُ: هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ، أَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّٰالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ. أُولٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ، يُضٰاعَفُ لَهُمُ الْعَذٰابُ. مٰا كٰانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مٰا كٰانُوا يُبْصِرُونَ. أُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ. لاٰ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ. ﴾.

چه کسی ستمگرتر از کسی است که به خدا دروغ بندد؟! (کسانی که به خدا دروغ می‌بندند و چیزهائی را بدو نسبت می‌دهند که از او نیست، در قیامت به گونهٔ خاصّی) آنان به پروردگارشان عرضه می‌گردند (و در دادگاه عدل الهی به سان می‌شوند) و گواهان (حاضر در آنجا، اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و) می‌گویند: اینان بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند (و لذا زشت‌ترین گناه و رسواکننده‌ترین ستم را مرتکب شده‌اند) هان! نفرین خدا بر ستمگران باد! آن ستمکارانی که (مردمان را) از راه خدا بازمی‌داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند. این کافران) چنان نیستند که آنان بتوانند (خدا را از عذاب رساندن به خود) در دنیا ناتوان و درمانده سازند (و از قلمرو قدرت او خارج شوند. اگر خدا بخواهد ایشان را گرفتار عذاب و بلائی کند) آنان بجز خدا یاور و فریادرسی ندارند (که ایشان را از عذاب و بلای آسمانی برهاند. در آخرت هم به سبب عصیان و طغیانشان) عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود. چرا که در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسیِ پخش در آفاق و انفس را) بشنوند و ببینند. آنان کسانیند که خویشتن را زیانبار می‌کنند و هستی خود را می‌بازند، و معبودهائی را که به دروغ به هم می‌بافند و می‌سازند، گم و ناپدید می‌گردند (و دروغگوئیها و یاوه‌سرائیهایشان از بین می‌رود و بیفائده و بیسود می‌شود). مسلّماً در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جِنان را به نیران داده‌اند).

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و به خدای خویش آرمیده‌اند (و کرنش برده‌اند و تسلیم فرمانش شده‌اند) آنان بهشتیانند و در آنجا جاودانه می‌مانند.

﴿ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمىٰ وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ، هَلْ يَسْتَوِيٰانِ مَثَلاً؟ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

حال این دو گروه (یعنی مؤمنان و کافران) همانند حال کور و کر، یا بینا و شنوا است. آیا حال و مآل این دو گروه یکی است؟ آیا یادآور و پندپذیر نمی‌گردید؟

درازی این آیه‌ها، و دگرگونی اشاره‌ها و الهامها در آنها، و همچنین جوراجوری نگرشها و آهنگها، همهٔ اینها توجّه می‌دهند به چیزی که گروه اندک مؤمنان در این دوران سخت و شدیدِ تاریخ دعوت، با آن درگیر و رویاروی بودند. همچنین برای ما نیاز موضعگیری به چنین پیکار بیانی الهامگرانه‌ای را به تصویر می‌کشد، همان‌گونه که برای ما سرشت جنبشی این قرآن را به تصویر می‌زند، بدان هنگام که با جهان واقعیّت رویاروی می‌گردد، و با آن جهاد بزرگی را می‌آغازد.

مزهٔ این قرآن را نمی‌چشد مگر کسی که به همچون پیکاری فرو رود، و با همچون موضعگیریها و موقعیّتهائی رویاروی شود که قرآن در آنها نازل می‌گردید تا با آنها رویاروی گردد و برزمد. کسانی که نشسته‌اند و معانی قرآن و مفاهیم و مقاصد آن را لمس می‌کنند و می‌پسایند، و تنها قرآن را از نظر سخن یا هنر بررسی می‌کنند، و خودشان دور از پیکار و دور از جنبش نشسته‌اند، نمی‌توانند چیزی را از حقیقت قرآن در این نشستن سرد و بی‌حرکت دریافت کنند... حرکت و جنبش این قرآن هرگز برای نشستگان پیدا و هویدا نمی‌شود، و راز و رمز این قرآن برای کسانی جلوه‌گر و آشکار نمی‌گردد که سلامت و راحت توأم با بندگی برای غیر خدا را، و کرنش بردن و اطاعت کردن از طاغوت را به جای خدا، ترجیح می‌دهند و برمی‌گزینند!

﴿ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً؟ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلَاتَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.(۱)

روایتهای گوناگونی ذکر شده است دربارهٔ این که مقصود این فرمودهٔ یزدان بزرگوار چیست:

﴿ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ... ﴾.

آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد....

یا مراد این بند از فرمودهٔ ایزد متعادل چیست:

﴿ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ ﴾.

و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید.

و یا مرجع ضمیر در واژه‌های: «رَبِّهِ» و «يَتْلُوهُ» و «مِنْهُ» کدام است... ارجح روایتها ـ آن‌گونه که من تشخیص داده‌ام ـ این است که مراد از این فرمودهٔ خدای بزرگوار: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ...» پیغمبر خدا ﷺ است. و به پیروی از او مراد هرکس دیگری است که ایمان بیاورد به چیزی که او با خود به ارمغان آورده است که قرآن است. مقصود از این فرمودهٔ یزدان: «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» دلیل و برهانی است که از سوی پروردگار می‌آید و بر نبوّت و رسالت پیغمبر ﷺ گواه است. آن هم این قرآنی است که خودش گواهی می‌دهد بر این که وحی یزدان است، و کسی از انسانها نمی‌تواند همچون قرآنی را بسازد و بیاورد «مِنْ قَبْلِهِ» یعنی پیش از این شاهد که قرآن است. «كِتَابُ مُوسَىٰ» نیز بر صدق پیغمبر ﷺ گواهی می‌دهد، گواهی آن، هم بشارتی به قدوم او است، و هم موافقتی است که اصول و ارکان کتاب موسی با قرآن دارد که محمد ﷺ پس از او با خود به ارمغان آورده است.

چیزی که این سخن را در نظرم آراسته است و مایهٔ ترجیح آن در پیش من شده است، وحدت تعبیر قرآنی در سوره است. وحدت تعبیری که پیوند پیغمبران بزرگوار با پروردگارشان را صادقانه به تصویر می‌کشد، و دلیل و برهانی را ذکر می‌کند که در اندرونشان می‌یابند، و در پرتو آن یقین و اطمینان پیدا می‌کنند که خدا بدیشان وحی می‌کند، و همچنین در پرتو آن خدا را در دلهایشان حاضر و واضح و یقینی می‌بینند و به گونه‌ای بدو ایمان پیدا می‌کنند که شکّ و تردیدی برایشان در شناخت یزدان نمی‌ماند. مثلاً نوح ﷺ در این راستا به قوم خود می‌گوید:

﴿ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي

۱- ترجمهٔ این آیه چند صفحه پیشتر گذشت. (مترجم)

رَحْمَةً، مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ، أَنُلْزِمُكُمُوهٰا وَ أَنْتُمْ لَهٰا كٰارِهُونَ؟ ﴾.

ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی (به سبب توجّه شما به مادیّات و غفلت از معنویّات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق کرد). (هود/۲۸)

صالح علیه‌السلام خودِ این سخن را می‌گوید:

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتٰانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمٰا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه) از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید. (هود/۶۳)

شعیب علیه‌السلام همچون سخنی می‌گوید:

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً... ﴾.

گفت: ای قوم من! اگر من (براثر نبوّت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم (و به یقین کامل رسیده باشم) و روزی خوبی (علاوه از نبوّت) به من عطاء فرموده باشد.... (هود/۸۸)

این تعبیر یگانه‌ای است از حال یگانه‌ای که پیغمبران بزرگوار با پروردگار خود دارند، حال یگانه‌ای که حقیقت چیزی را به تصویر می‌کشد که پیغمبران یزدان آن را در دل خود یقیناً می‌بینند. این چیز، حقیقت الوهیّت است که آن را در اندرونشان می‌یابند، و راست است که پروردگارشان از راه وحی نیز با ایشان تماس می‌گیرد... این یگانگی در تعبیر از حال یگانه، در روند سوره، از روی هدف بوده و مقصود است ـ همان‌گونه که قبلاً در معرّفی سوره گفتیم ـ و مراد اثبات این موضوع است که شأن و مقام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با پروردگارش و با وحی‌ای که بدو می‌شود، بسان شأن و مقامی است که پیش از او سائر پیغمبران بزرگوار داشته‌اند. این هم از یک‌سو تهمتها و ادّعاهای پوچ و دروغینی را باطل می‌سازد که پیرامون پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هم می‌بافتند و سرِ هم می‌کردند. از دیگر سو این کار، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را و گروه اندک مؤمنانی را که در خدمت او بودند بر حقّ و حقیقتی ثابت و استوار می‌داشت که با خود داشتند. این حقّ و حقیقت همان حقّ و حقیقت یگانه‌ای بود که همهٔ پیغمبران با خود به ارمغان آورده بودند، و پیروان پیغمبران جملگی تسلیم آن بودند.

معنی کلّی آیه چنین می‌شود: آیا این پیغمبری که دلائل و شواهد بر صدق او و بر صحّت ایمان و یقین او پیاپی می‌آیند و همدیگر را تقویت و پشتیبانی می‌کنند، به گونه‌ای که در درون نفس خود دلیل روشنی و حجّت اطمینان‌بخشی را می‌یابد که از سوی پروردگار بدو ارمغان گردیده است، و شاهد دیگری که پیش از آن آمده است و بر صدق او گواهی می‌دهد، و آن کتاب موسی است، کتابی که پیشوای رهبری بنی‌اسرائیل و رحمت یزدان بوده و بر آنان نازل گردیده است، و این چنین کتابی پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تصدیق می‌کند با بشارتی که حامل آن است و مژدهٔ قدوم او را می‌دهد، و همچنین او را تصدیق می‌کند با مطابقت اصول اعتقادی‌ای که ادیان خدا جملگی بر آنها استوار و پایدار هستند... می‌گوید: آیا کسی که این شأن و مقام او است، جای آن است که تکذیب شود و پذیرفته نگردد و با او دشمنی و ستیز شود، بدان‌گونه که گروه‌هائی از دسته‌های مشرکان با او دشمنی می‌ورزند و ستیزه‌گری می‌کنند؟ واقعاً کار بس زشت و ناپسندی

از جهات مختلفی است که با وجود همهٔ این شواهد پیاپی و تقویت‌کنندهٔ همدیگر انجام می‌پذیرد.

آن‌گاه روند قرآنی مواضع کسانی را عرضه می‌کند که بدین قرآن ایمان می‌آورند، و مواضع اشخاصی از گروه‌ها و دسته‌ها را نشان می‌دهد که بدین قرآن ایمان نمی‌آورند و آن را باور نمی‌دارند. ضمناً پاداش آنان و کیفر اینان در آخرت را تذکّر می‌دهد، پاداش و کیفری که در انتظارشان است. روند قرآن بسی بر ثابت‌قدم بودن و استوار داشتن پیغمبر ﷺ و کسانی تکیه می‌کند که به حقّ و حقیقتی ایمان می‌آورند که با خود به ارمغان آورده است. دیگر پیغمبر ﷺ و مؤمنان همراه او را همچون تکذیب‌کنندگان کافر که بیشترین مردمان در آن زمان بودند نمی‌ترساند و آشفته و پریشان نمی‌گرداند:

﴿ أُولٰئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزٰابِ فَالنّٰارُ مَوْعِدُهُ، فَلاٰ تَکُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰيُؤْمِنُونَ ﴾.

آنان (که دربارهٔ کائنات می‌اندیشند و با چراغ عقل پروردگار خود را می‌یابند و تاریخ انبیاء و گذشتگان را پیش چشم می‌دارند) بیگمان به قرآن ایمان می‌آورند (چرا که آن را با دید جهان‌بین و بینش حقّگرای خویش همگام و همنوا می‌بینند). هرکس از گروه‌ها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورد، میعادگاه او آتش است (و جملگی گمراهان گریزان از نور قرآن، در آتش سوزان دوزخ گرد می‌آیند و چه بد جایگاهی است! ای پیغمبر!) دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند.

برخی از مفسّران دربارهٔ این فرمودهٔ خدای بزرگوار دچار اشکال شده‌اند:

﴿ أُولٰئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴾.

آنان بدو ایمان دارند.

مقصود از این فرمودهٔ یزدان:

﴿ أَفَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَ يَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ... ﴾.

آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد) و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید....

خود پیغمبر ﷺ است، همان‌گونه که قبلاً گفتیم... چه مقصود از «أُولٰئِکَ» یعنی آنان، جماعتی است که به این وحی و به این دلیل و برهان روشن ایمان می‌آورند... در این صورت هیچ‌گونه اشکالی وجود نخواهد داشت. زیرا ضمیر در: ﴿ أُولٰئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴾. آنان بدان ایمان می‌آورند به «شٰاهِدٌ» برمی‌گردد که قرآن است. و ضمیر در: ﴿ وَ مِنْ قَبْلِهِ ﴾ پیش از آن نیز به قرآن برمی‌گردد، همان‌گونه که قبلاً گفتیم. دیگر اشکالی نمی‌ماند در این که گفته شود: «أُولٰئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» یعنی ایمان می‌آورند به این شاهد که قرآن است. پیغمبر ﷺ نخستین کسی بوده است که ایمان آورده است به چیزی که بر او نازل شده است. پس از آن مؤمنان از او پیروی کرده‌اند، همان‌گونه که در سورهٔ بقره آمده است:

﴿ آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ. كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ... ﴾.

فرستادهٔ (خدا، محمّد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکّی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان دارند. (بقره/۲۸۵)

این آیه به پیغمبر ﷺ اشاره می‌کند، و مؤمنانی را همراه می‌سازد که ایمان آورده‌اند بدانچه او بدان ایمان آورده است و آن را بدیشان رسانده است... این هم یک امر عادی در تعبیر قرآنی است، و در آن هیچ‌گونه اشکالی پیش نمی‌آید.

﴿ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ ﴾.

هرکس از گروه‌ها (و طوائف گمراه که دشمن حقّ و حقیقت و ادیان و انبیاء خدایند) به قرآن ایمان نیاورد، میعادگاه او آتش است.

جایگاه و قرارگاهی است که خلافی در بودن آن نیست، و یزدان سبحان است که آن را مقدّر و مقرّر فرموده است و آن را تهیّه و آماده کرده است!

﴿ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ ﴾.

(ای پیغمبر!) دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در چیزی که بدو وحی شده است شکّ نکرده است و ستیزه‌گری ننموده است ـ او دلیل روشنی از پروردگارش داشته است ـ امّا این رهنمود یزدانی در پی این همه دلائل و شواهد، اشاره به دلتنگی و تنهائی و رنجی دارد که در اندرون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تلاطم درآمده بود به سبب این که دعوت راکد و دشمنان زیاد بودند، و همهٔ اینها به غمزدائی از او نیاز داشت و می‌طلبید که با همچون رهنمود کردنی و ثابت قدم داشتنی راه‌گشائی و دل‌گشائی شود. همچنین دلتنگی و غم و اندوهی که در اندرون مؤمنانِ اندکی که اسلام را پذیرفته بودند در گشت و گذار و غوغا بود، نیاز به نسیم یقین و اطمینانی داشت که از سوی پروردگار مهربانشان ورزیدن گیرد و ایشان را فراگیرد.

طلایه‌داران رستاخیز اسلامی بسیار نیاز به اندیشیدن دربارهٔ این آیه دارند. لازم است که بند بند و بخش بخش این آیه را پژوهش و بررسی کنند، و هر اشاره‌ای و هر پرتوی و هر رهنمونی از آن را با دقّت وارانداز و وارسی نمایند، بدان هنگام که طلایه‌داران رستاخیز اسلامی با همچون حالی در هر مکانی روبرو می‌شوند، و دیگران راه را بر ایشان می‌بندند، و در رویگردانی از ایشان متّحد و متّفق می‌گردند، و در تمسخر و استهزاء بدانان، و در شکنجه و آزارشان، و در تعقیب و تبعیدشان به شکلهای گوناگون مادی و معنوی، و تاخت آوردن و یورش بردن بر ایشان با زشت‌ترین و پلشت‌ترین انواع جنگها، و همدستی و همیاری همهٔ نیروهای جاهلیّت در زمین، اعمّ از نیروهای محلّی و جهانی، بر ضد طلایه‌داران رستاخیز اسلامی، و افزون بر اینها طبلها به صدا درآوردن و پرچمها برافراشتن برای کسانی که متّحد و متّفق می‌شوند در چنین جنگهای نابرابر و پست و خانمانسوزی با طلایه‌داران رستاخیز اسلامی به نبرد و پیکار پردازند و بخواهند ایشان را از ریشه براندازند.

طلایه‌داران رستاخیز اسلامی، بسیار نیازمند اطمینان و یقینی هستند که این تأکید یزدانی حکیمانه دربر دارد:

﴿ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ ﴾.

دربارهٔ قرآن شکّ و گمانی به خود راه مده. قرآن حقّ است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بیشتر مردم (حقّ را نمی‌پذیرند و به چیزی که باید ایمان داشت) ایمان نمی‌آورند.

طلایه‌داران رستاخیز اسلامی بسیار نیاز به این دارند که سایه‌ها و پرتوهائی از چیزهائی را در اندرون خود بیابند که پیغمبران بزرگوار ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَ سَلامُهُ ـ در اندرون خود می‌یافتند، از قبیل: دلیل و برهان روشنی که از سوی یزدان بدیشان ارمغان می‌شد، و رحمت و عطوفتی که آن را از دست نمی‌دادند و لحظه‌ای از آن غفلت نمی‌کردند و درباره‌اش گمانی به خود راه نمی‌دادند، و سدّها و مانعهای راه هرچه و هر اندازه می‌بود به پیش می‌تاختند:

﴿ قالَ: يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَما تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی

داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید. (هود/۶۳)

این طلایه‌داران به همان کاری می‌پردازند که آن کاروان بزرگوار پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَیْهِمْ جَمِیعاً - بدان می‌پرداختند، و از جاهلیّت همان چیزی را می‌یابد و می‌بیند که آنان از جاهلیّت می‌یافتند و می‌دیدند ... زمان چرخیده است و دیگرباره به شکل روزی و روزگاری درآمده است که پیغمبر خدا ﷺ در آن این آئین را برای همهٔ مردمان به ارمغان آورد، و مردمان با جاهلیّتی با او برخورد کردند که بدان رسیده بودند پس از اسلامی که قبلاً ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط و نوادگان، یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، یحیی، عیسی و سائر پیغمبران آن را برای مردمان به ارمغان آورده بودند!

این جاهلیّت، جاهلیّتی است که به وجود خداوند سبحان اعتراف می‌کند یا اعتراف نمی‌کند، ولیکن برای مردمان اربابانی در زمین برپا و پابرجای می‌دارند که بر مردمان برابر چیزی فرمانروائی کنند که خدا آن را فرو نفرستاده است و برای مردمان ارزشها و آداب و اوضاعی مقرّر می‌دارند که کرنش و عبادت مردمان را بدین اربابان نه به خداوندگار جهان اختصاص دهند...

آن‌گاه دعوت اسلامی برای همهٔ مردمان می‌آید و ایشان را فرامی‌خواند به این که این خداگونه‌ها و اربابان زمینی را از زندگی و اوضاع و جامعه‌ها و ارزشها و قوانین خود دور افکنند، و به سوی یزدان یگانهٔ جهان برگردند و او را خداوند خود بدانند و خداگونه‌ها و اربابان را با او خدا نخوانند و ندانند، و تنها برای ایزد متعال طاعت و عبادت کنند و کرنش برند و بس. جز از شریعت و برنامهٔ خدا پیروی نکنند، و جز از امر و نهی او اطاعت و متابعت ننمایند... افزون بر این و آن هم، پیکار سختی میان شرک و توحید، و میان جاهلیّت و اسلام، و بالأخره میان طلایه‌داران رستاخیز اسلامی و بتها و این طاغوتها در سراسر گوشه و کنار دنیا، درمی‌گیرد و جریان پیدا می‌کند! بدین جهت در همچون مواقعی طلایه‌داران رستاخیز اسلامی باید خویشتن را و مواضع خود را همه و همه در آئینهٔ جهان‌نمای این قرآن ببینند و بیابند... این برخی از چیزهائی است که مراد ما است، وقتی که می‌گوئیم: «مزهٔ این قرآن را نمی‌چشد مگر کسی که به همچون پیکاری فرورود، و با همچون موضعگیریها و موقعیّتهائی رویاروی شود که قرآن در آنها نازل می‌گردید تا با آنها رویاروی گردد و برزمد. کسانی که نشسته‌اند و معانی قرآن و مفاهیم و مقاصد آن را لمس می‌کنند و می‌پسایند، و تنها قرآن را از نظر سخن یا هنر بررسی می‌کنند، و خودشان دور از پیکار و دور از جنبش نشسته‌اند، نمی‌توانند چیزی را از حقیقت قرآن در این نشستن سرد و بی‌حرکت دریافت کنند...».

❁

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود تا با کسانی رویاروی شود که قرآن را نمی‌پذیرند، و گمان می‌برند این قرآن از سوی دیگران فراهم آمده است و به دروغ به خدا نسبت داده شده است. خداوند سبحان و پیغمبر او ﷺ را تکذیب می‌کنند... این بیان ناروا و کفر و زندقهٔ بیجا در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت نموده می‌شود که در آن کسانی عرضه می‌گردند که بر خدا دروغ می‌بندند، چه با گفتارشان: خدا این کتاب را نازل نکرده است، و چه با ادّعای انبازان و شرکاء برای ذات خدا. یا این که ادّعای ربوبیّت زمینی را داشته‌اند! ربوبیّت هم از ویژگیهای الوهیّت است... نصّ قرآنی در اینجا چکیده‌وار اشاره می‌کند تا شامل هر آن چیزی گردد که وصف دروغ بستن بر خدا بر آن صدق کند.

این افراد روز قیامت در صحنه‌ای عرضه می‌گردند تا ایشان را به همگان بشناسانند و مشهور خاص و عام گردانند و در پیشگاه همهٔ گواهان و حاضران رسوا و خوار شوند. در طرف دیگری مؤمنانی هستند که با

پروردگار خود آرمیده‌اند و به عنایت و رحمت او چشم امید دوخته‌اند و در انتظار نعمت والای بهشت نشسته‌اند. روند قرآنی برای هر دو دسته مثالی می‌زند: انگار کافران کور و کرند، و انگار مؤمنان بینا و شنوایند:

﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً؟ أُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَقُولُ الْأَشْهٰادُ: هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ، أَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّٰالِمِينَ. الَّذِين يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ. أُولٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ، يُضٰاعَفُ لَهُمُ الْعَذٰابُ، مٰا كٰانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مٰا كٰانُوا يُبْصِرُونَ. أُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ. لاٰ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ. مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمىٰ وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ، هَلْ يَسْتَوِيٰانِ مَثَلاً؟ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟﴾.

چه کسی ستمگرتر از کسی است که به خدا دروغ ببندد؟! (کسانی که به خدا می‌بندند و چیزهائی را بدو نسبت می‌دهند که از او نیست، در قیامت به گونهٔ خاصی) آنان به پروردگارشان عرضه می‌گردند (و در دادگاه عدل الهی به سان می‌شوند) و گواهان (حاضر در آنجا، اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و) می‌گویند: اینان بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند (و لذا زشت‌ترین گناه و رسواکننده‌ترین ستم را مرتکب شده‌اند) هان! نفرین خدا بر ستمگران باد! آن ستمکارانی که (مردمان را) از راه خدا بازمی‌داشتند. و (بر راستای خداشناسی سدّها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکّها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند. این کافران) چنان نیستند که آنان بتوانند (خدا را از عذاب رساندن به خود) در دنیا ناتوان و درمانده سازند (و از قلمرو قدرت او خارج شوند. اگر خدا بخواهد ایشان را گرفتار عذاب و بلائی کند) آنان بجز خدا یاور و فریادرسی ندارند (که ایشان را از عذاب و بلای آسمانی برهاند. در آخرت هم به سبب عصیان و طغیانشان) عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود. چرا که در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسیِ پخش در آفاق و انفس را) بشنوند و ببینند. آنان کسانیند که خویشتن را زیانبار می‌کنند و هستی خود را می‌بازند، و معبودهائی را که به دروغ به هم می‌بافند و می‌سازند، گم و ناپدید می‌گردند (و دروغگوئیها و یاوه‌سرائیهایشان از بین می‌رود و بیفائده و بیسود می‌شود). مسلّماً در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جِنان را به نیران داده‌اند). بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و به خدای خویش آرمیده‌اند، آیا حال و مآل این دو گروه یکی است؟ آیا یادآور و پندپذیر نمی‌گردید؟

دروغ بستن خودش گناه زشتی است،، و ستمی است که روا شده است دربارهٔ حقیقت و دربارهٔ آن کس که دروغ بر او بسته شده است، چه رسد به آن که چنین دروغ بستنی بر خدای متعال باشد:

﴿أُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ، وَ يَقُولُ الْأَشْهٰادُ: هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ﴾.

چه کسی ستمگرتر از کسی است که به خدا دروغ ببندد؟! (کسانی که به خدا دروغ می‌بندند و چیزهائی را بدو نسبت می‌دهند که از او نیست، در قیامت به گونهٔ خاصّی) آنان به پروردگارشان عرضه می‌گردند (و در دادگاه عدل الهی به سان می‌شوند) و گواهان (حاضر در آنجا، اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و) می‌گویند: اینان بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند (و لذا زشت‌ترین گناه و رسواکننده‌ترین ستم را مرتکب شده‌اند).

چه رسوائی و خواری است که با اشاره ایشان را نشان دهند و گویند: «ایـنان» ... «ایـنان کسـانیند کـه دروغ بسـته‌انـد» ... بـر چـه کسـی دروغ بسـته‌انـد؟ «بـر پروردگارشان» نه بر کس دیگری! فضای رسوائـی در این صحنه ترسیم می‌شود. بـه دنـبال عـرضهٔ صـحنه، نفرین متناسب با زشتی گناه می‌آید:

﴿ أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴾.

هان! نفرین خدا بر ستمگران باد!.

ظالمان مشرکان هستند. آنان کسانیند بر پروردگار خود دروغ بسته‌اند تا از راه خدا جلوگیری کنند و دیگران را از آن راه بازدارند.

﴿ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجاً ﴾.

و راه خدا را کج و نادرست نشان دهند.

آنان ماندن بر راستای راه را نـمی‌خواهـند، و طـرح و عـملکرد درست را دوست نـمی‌دارنـد. بـلکه آنـان می‌خواهند راه کـج و پـیچ‌پیچ و نـاهموار بـاشد و بـه انحراف منتهی شود... حال مـراد ایـن بـاشد راه را یـا حـیات را و یـا امـور را ایـن‌گونه نـادرست و نـابجا می‌خواهند، همهٔ اینها به یک معنی است...

﴿ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴾.

و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند).

واژهٔ «هُمْ» یعنی ایشان، دو بـار تکـرار گـردیده است برای تأکید و تثبیت گناه و ابراز آن در مقام رسواگری. کسانی که برای خداوند سبحان انباز قـرار مـی‌دهند و مشرک نامیده مـی‌شوند و مشـرکان هـمان سـتمگران هستند، و آنان می‌خواهند زندگی سـراسـر کـج بـاشد، وقتی که از راستای راه اسلام عدول مـی‌کنند. کـرنش بردن برای غیرخدا و پرستش غیرخدا، جز کجی در هـر زاویه‌ای از زوایای نفس، و در هر ناحیه‌ای از نواحـی زندگی، نتیجه و ثمره‌ای ندارد.

پرستش مردمان بـرای غـیریزدان سـبحان در درونـها خواری و پستی پدیدار می‌سازد، و حال این کـه خـدا خواسته است درونها را بر کرامت و بزرگواری برقرار و برجای بـدارد. و در زنـدگی ظـلم و سـتم را پـدید می‌آورد، و حال این که خدا خواسته است که درونها را بر عدالت و دادگری برقرار و برجای بدارد. و تلاشها و کوششهای مردمان را بیهوده می‌کند و هدر می‌دهد در راه خدا کردن و معبود ساختن اربابان زمینی، و طبل و نای و نی زدن در پیرامون آنان، و باد بدانان دمیدن تا بیاماسند و بزرگ گردند و با نفخ کردن جای پروردگار حقیقی را بگیرند و پر کنند. امّـا چـون ایـن اربـابان و خداگونگان زمینی خودشان کوچک و لاغر و ناچیزند ممکن نیست جای خالی پروردگار حقیقی را بگیرند و پر کنند، بندگان درمانده و پرستشگران بـیچارهٔ ایشـان پیوسته در رنج و خستگی خواهند بود، و به غم و اندوه همیشگی دچار خواهند گردید، چرا که باید شب و روز به اربابان و خداگونگان خود بـدمند، و پـرتوها را بـه سویشان بتابانند و چشمها را به سویشان خیره کنند، و پیرامونشان دفـها و نـیها بـزنند و زمـزمه‌ها و وردهـا بخوانند، تا بدانجا که تلاش و کوشش انسـانها هـمه و همه به جای صرف در راه تولیدات مفید برای زندگی، به همچون رنج بد و ناجور، و به همچون غم و انـدوه همیشگی بیچاره‌کننده تبدیل می‌گردد... آیا کجی و کژی بدتر از این کجی و کژی وجود دارد؟ و آیا نادرستی و انحرافی بدتر از این نادرستی و انحراف پیدا می‌شود؟!

﴿ أُولٰئِكَ ﴾. آنان.

آنان که دور و مـطرود از رحـمت یـزدانـند و نـفرین شدگانند...

﴿ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

(این کافران) چنان نیستند که آنـان بـتوانـند (خـدا را از عذاب رساندن به خود) در دنیا ناتوان و درمانده سازند (و از قلمرو قدرت او خارج شوند).

کار و بارشان خدا را درمانده نساخته است، اگر خـدا بخواهد در دنیا ایشان را به عذاب گرفتار سازد...

﴿ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ﴾.

آنان بجز خدا یاور و فریادرسی ندارند (که ایشان را از عذاب و بلای آسمانی برهاند).

یاور و فریادرسی ندارند که بدیشان کمک کند یا ایشان را از دست خدا برهاند. خدا ایشان را برای عذاب آخرت رها کرده است و آنان را با عذاب دنیا یکسره از میان نبرده است تا عذاب دنیا و عذاب آخرت را به تمام و کمال بچشند و عذاب دوگانه داشته باشند:

﴿ يُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ﴾.

عذابشان چندین برابر می‌گردد (و پیوسته افزونتر و افزونتر می‌شود).

چنان زندگی کردند که گوئی دستگاه‌های دریافتشان خراب گردیده است و نیروهای بینش ایشان بیکاره شده است و معطّل مانده است. بدان‌گونه که انگار گوش و چشم نداشته‌اند تا بشنوند و ببینند:

﴿ ما كانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ ﴾.

(در دنیا) آنان نمی‌توانستند (نشانه‌های خداشناسیِ پخش در آفاق و انفس را) بشنوند و ببینند.

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ﴾.

آنان کسانیند که خویشتن را زیانبار می‌کنند و هستی خود را می‌بازند.

این سنگین‌ترین زیان است. چه کسی که خود را از دست می‌دهد، هر چیز دیگری را که به‌دست می‌آورد هیچ سودی برای او ندارد. آنان ذات خود را زیانبار کرده‌اند و خویشتن را در دنیا ضائع نموده‌اند و هدر داده‌اند. ایشان کرامت انسانی خود را نشناخته‌اند و بدان پی نبرده‌اند، کرامتی که در خود را برتر و والاتر از آن دیدن است که برای غیرخدا کرنش شود و بندگانی بجای خداوندگار پرستیده شود. همچنین کرامتی که در برتر و بالاتر دانستن خود از زندگی دنیوی ـ همراه با استفاده و بهره‌مندی از زندگی دنیوی ـ و در چشم دوختن به چیزی نهفته است که بالاتر و والاتر از این جهان زودگذر است. این زیانباریِ این جهانی در آن هنگام بود که به آخرت کفر ورزیدند، و به پروردگار خود دروغ بستند، و انتظار ملاقات و رو در روئی با او را نداشتند. و در آخرت خویشتن را زیانبار می‌کنند و از دست می‌دهند با همین رسوائی و خواری‌ای که در آخرت بدیشان می‌رسد، و با عذابی که در انتظار ایشان است و بدان گرفتار خواهند شد.

﴿ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

و معبودهائی را که به دروغ به هم می‌بافتند و می‌ساختند، گم و ناپدید می‌گردند (و دروغ‌پردازیها و یاوه‌سرائیهای ایشان بیفائده می‌شود و از بین می‌رود).

بر زبان خدا دروغ گفتنها از ایشان ناپدید می‌گردد و به سویشان نمی‌آید و با ایشان گرد نمی‌آید. دروغ‌پردازیها و یاوه‌سرائیها پخش و پراکنده گردیده است و هدر رفته است و بیفائده شده است.

﴿ لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴾.

مسلّماً آنان در آخرت زیانبارترین (مردمان) هستند. (چرا که سعادت خود را باخته‌اند، و باقی را به فانی، و نعمت را به نقمت، و جِنان را به نیران داده‌اند).

آنان زیانبارانی هستند هیچ‌گونه زیانی با زیان ایشان برابر نیست. مگر نه این است که ذات خود را زیانبار کرده‌اند و از دست داده‌اند؟ آن هم در دنیا و آخرت! یا به عبارت دیگر، دنیا و آخرت را از دست داده‌اند و باخته‌اند!

در سوی دیگری مؤمنانی هستند که کارهای خوب و پسندیده کرده‌اند، و به پروردگار خود آرمیده‌اند، و بدو اعتماد دارند، و بدو آرام گرفته‌اند. نه شکوه و گلایه دارند، و نه پریشانی و نگرانی بدیشان رو می‌کند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و به خدای خویش آرمیده‌اند (و کرنشش برده‌اند و تسلیم فرمانش شده‌اند) آنان بهشتیانند و در آنجا جاودانه می‌مانند.

«اِخْبات» به معنی آرامش و قرار و آرام و اعتماد و تسلیم است... این واژه حال مؤمن را با پروردگارش، و تکیه کردن بر او را، به تصویر می‌کشد، و بیانگر

اطمینان شخص مؤمن به خود در هر کاری کـه انـجام می‌دهد، و آرامش دل و درون او، و ایمن بودن و قرار و آرام گرفتن و راضی و خشنود بودن او است:

﴿ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ، هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا؟ ﴾.

حال این دو گروه (یعنی مؤمنان و کافران) همانند حال کور و کر، یا بینا و شنوا است. آیا حـال و مآل ایـن دو گروه یکی است؟.

یک تصویر محسوس است که حالت هر دو گروه در آن مجسّم می‌شود. گروه اوّل همچون کور است و نمی‌بیند، و همچون کر است و نمی‌شنود... کسی که دستگاه‌های دریافت وجود خود را و اندامهای بدن خود را از هدف بزرگی که برای آن آفـریده شـده‌انـد بـازدارد، یـعنی دستگاه‌ها و اندامهای او برای این است که ابزار پـیغام مطالب به دل و خرد باشند، تا او بفهمد و درک کند و بیندیشد و بررسی کند، ولی کسی که این دستگاه‌ها و اندامها را در راه این هدف اصلی مـورد بـهره‌برداری قرار نمی‌دهد، انگار او چنین دسـتگاه‌ها و انـدامـهائی ندارد. گروه دوم همچون بینا است و می‌بیند، و همچون شـنوا است و مـی‌شنود، و چشـم و گـوش او وی را رهنمود و راهیاب می‌کنند.

﴿ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا؟ ﴾.

آیا حال و مآل این دو گروه یکی است؟.

پرسشی است که پس از تصویر مجسّم به میان آمـده است و نیازی به پاسخ ندارد، چون گوئی پاسخ با خود پرسش همراه است و جواب روشن است.

﴿ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

آیا یادآور و پندپذیر نمی‌گردید؟.

مسأله به شکلی است که نیازی به بـیش از یـادآوری ندارد. مسأله روشن است و احتیاجی به اندیشیدن پیدا نمی‌کند.

کار تصویرگری این چنین است، و تصویرگری هـم در شیوهٔ قرآنی زیاد مـورد اسـتفاده قـرار گـرفته است و بسیار در تعبیر از مـطالب بـه کـار رفـته است... کـار تصویرگری این چنین است که مسائلی را که به جولان اندیشه نیاز دارند به صورت بدیهیّات مقرّر و مـعیّنی درمی‌آورد و به گونه‌ای پیش چشم می‌دارد که به بیش از چشم انداختن و نگاه کردن و به خاطر سپردن و به یاد داشتن، نیازی پیدا نمی‌کند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾
أَن لَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ
﴿٢٦﴾ فَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرًا
مِّثْلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِىَ
ٱلرَّأْىِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍۭ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَٰذِبِينَ
﴿٢٧﴾ قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى رَحْمَةً
مِّنْ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَٰرِهُونَ ﴿٢٨﴾
وَيَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَمَآ
أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ
قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَٰقَوْمِ مَن يَنصُرُنِى مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ ۚ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ
أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِىٓ
أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيْرًا ۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِىٓ أَنفُسِهِمْ ۖ إِنِّىٓ إِذًا
لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا۟ يَٰنُوحُ قَدْ جَٰدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ
جِدَٰلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ
إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَنفَعُكُمْ
نُصْحِىٓ إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ ۚ
هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ
قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَعَلَىَّ إِجْرَامِى وَأَنَا۠ بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾
وَأُوحِىَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾

وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُوا۟
مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا۟ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ
مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا
مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ
وَمَنْ ءَامَنَ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ ۞ وَقَالَ ٱرْكَبُوا۟
فِيهَا بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْر۪ىٰهَا وَمُرْسَىٰهَآ إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِىَ
تَجْرِى بِهِمْ فِى مَوْجٍ كَٱلْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبْنَهُۥ وَكَانَ
فِى مَعْزِلٍ يَٰبُنَىَّ ٱرْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٢﴾
قَالَ سَـَٔاوِىٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِى مِنَ ٱلْمَآءِ قَالَ لَا عَاصِمَ
ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ
مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِى مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ
أَقْلِعِى وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِىِّ وَقِيلَ
بُعْدًا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ
ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾
قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ فَلَا تَسْـَٔلْنِ
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾
قَالَ رَبِّ إِنِّىٓ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْـَٔلَكَ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ وَإِلَّا
تَغْفِرْ لِى وَتَرْحَمْنِىٓ أَكُن مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٤٧﴾ قِيلَ يَٰنُوحُ
ٱهْبِطْ بِسَلَٰمٍ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ
وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾ تِلْكَ
مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَآ إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ
مِن قَبْلِ هَٰذَا فَٱصْبِرْ إِنَّ ٱلْعَٰقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

در این سوره داستانها بنیاد آن هستند، ولی داستانها در آن مستقلّ و جداگانه نیامده‌اند. بلکه داستانها به عنوان مصداق حقائق بزرگ آمده‌اند که سوره در صدد بیان آنها است. روند قرآنی در سرآغاز سوره چکیده‌وار از آن حقائق بزرگ سخن گفته است:

﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ، وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ. إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ. وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

(این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد. ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستند. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم. برگشت شما به سوی خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است. (او است که به شما زندگی می‌بخشد و شما را می‌میراند و دوباره جان به پیکرتان می‌دواند و برای حساب و کتاب در قیامت جمعتان می‌گرداند و به دوزخ یا بهشتتان می‌رساند). (هود/۱-۴)

سرآغاز این سوره چرخشهای زیادی را پیرامون همچون حقائقی می‌آغازد. گردشهائی در ملکوت آسمانها و زمین، و در زوایای نفس، و در گسترهٔ محشر سر می‌دهد... آنگاه در این چرخش و گردش تازه‌ای که در نواحی زمین و در لابلاهای تاریخ سر می‌دهد، به

داستانهای پیشینیان نیز می‌پردازد... حرکت و جنبش عقیدهٔ اسلامی را در رویاروئی با جاهلیّت در طول قرون و اعصار عرضه می‌دارد.

داستانها در اینجا تا اندازه‌ای مفصّل هستند، به‌ویژه داستان نوح و طوفان. داستانها بیانگر جدال و ستیزی است که پیرامون حقائق عقیده‌ای درگرفته است که در سرآغاز سوره بدانها اشاره گردیده است، و هر پیغمبری آمده است تا آنها را بیان کند. انگار در طول تاریخ تکذیب‌کنندگان همان تکذیب‌کنندگان هستند، و انگار سرشت ایشان سرشت یگانه‌ای است، و درک و شعورشان درک و شعور یگانه‌ای است.

داستانها در این سوره خطّ سیر تاریخ را می‌پیمایند. با داستان نوح می‌آغازند، سپس سخن از نوح، سپس هود، و بعد از او از صالح، به میان می‌آید. آنگاه داستان ابراهیم درضمن داستان لوط شروع می‌گردد. سپس از داستان شعیب سخن می‌رود، و بعد اشاره‌ای به موسی می‌شود... بالأخره داستانها اشاره‌ای به خط سیر تاریخی می‌اندازند، تا یادآوری و هوشیارباشی برای آیندگانی باشد که پیاپی به دنبال گذشتگان می‌آیند و سرنوشت آنان را می‌بینند.

اینک به داستان نوح با قومش می‌پردازیم. داستان نوح سرسلسلهٔ داستانها در روند قرآنی، و نخستین حلقه از حلقه‌های زنجیرهٔ تاریخ است:

❁

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

(همان‌گونه که تو را به پیش قومت فرستاده‌ایم و گروهی به دشمنانگی و سرکشی پرداختند) نوح را (هم) به پیش قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت:) من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم. (همچنین بدیشان گفت:) جز الله (یعنی خدای واحد یکتا) را نپرستید. بیگمان من از عذاب روز پررنج (قیامت) بر شما می‌ترسم.

نزدیک است واژه‌ها همان واژه‌هائی باشد که محمد ﷺ برای گفتن آنها فرستاده شده است، و تقریباً همان واژه‌هائی باشد که کتابی قرآن نام آنها را دربر گرفته است، کتابی که آیه‌های آن محکم و استوار گردیده است و سپس از جانب خداوند کاربجا و آگاه نازل و شرح و بیان شده است. این نزدیکی در واژگانِ تعبیرِ از معنی اصلی یگانه، در روند قرآنی مقصود و مورد نظر است، تا وحدت رسالت و وحدت عقیده بیان شود، و واژگانِ تعبیرِ از معانی نیز وحدت و یگانگی پیدا کنند. با توجّه بدین نکته که مراد این است که آنچه در اینجا روایت می‌شود همان چیزی است که نوح علیه‌السلام گفته است. این نظریّه، نظریّهٔ ارجح است. چه ما نمی‌دانیم با چه زبانی نوح از معانی و مقاصد تعبیر می‌کرد و سخن می‌گفت:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

(همان‌گونه که تو را به پیش قومت فرستاده‌ایم و گروهی به دشمنانگی و سرکشی پرداختند) نوح را (هم) به پیش قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت:) من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم.

قرآن نگفته است: نوح گفت که من ... این بدان خاطر است که تعبیر قرآنی صحنه را زنده می‌کند، و گوئی داستان نوح حادثه‌ای است که اکنون پیش آمده است، نه این که حادثه‌ای از گذشته‌ها باشد. انگار نوح هم اینک بدیشان می‌گوید و ما در آنجا حاضریم و می‌شنویم. این از یک سو، از سوی دیگر روند قرآنی وظیفهٔ کلّی رسالت را خلاصه می‌کند و به صورت یک حقیقت درمی‌آورد و از آن سخن می‌گوید:

﴿ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم.

این امر دارای تأثیر بیشتری در تعیین هدف رسالت و جلوه‌گر ساختن آن در پیشگاه وجدان شنوندگان است.

روند قرآنی بار دیگر مضمون رسالت را در حقیقت تازه‌ای جلوه‌گر می‌سازد و به تلألؤ و تبلور می‌اندازد:

﴿ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ ﴾.

(همچنین بدیشان گفت:) جز الله (یعنی خدای واحد یکتا) را نپرستید.

این بنیاد رسالت، و بنیان بیم دادن است ... برای چه؟

﴿ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

بیگمان من از عذاب روز پررنج (قیامت) بر شما می‌ترسم.

در این چند واژهٔ کوتاه، ابلاغ پایان می‌پذیرد و بیم دادن به پایان می‌آید. روز، دردناک نیست، بلکه روز، دردآور است. واژهٔ «أَلِيم» فعیل به معنی مفعول، یعنی «مَأْلُوم» است. آنان در آن روز «مَأْلُومُونَ» هستند، یعنی به رنج و الم گرفتار گردیده‌اند و به درد آورده شده‌اند. ولیکن تعبیر قرآنی در اینجا این ساختار را برمی‌گزیند، تا خود روز را به تصویر کشد که انگار به درد و الم گرفتار گردیده است، و گوئی درد و الم را احساس می‌کند و رنج و شکنجه را می‌چشد. پس باید حال کسانی که در آن روز بسر می‌برند چه باشد؟

﴿ فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا، وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأْيِ، وَ ما نَرىٰ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ، بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِينَ ﴾.

اشراف کافر قوم او (بدو پاسخ دادند و) گفتند: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم (و لذا به پیغمبری تو باور نداریم). ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوح ما (به تو نگرویده و) از تو پیروی نکرده است. (شما ای پیروان نوح نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم و بلکه دروغگویانتان می‌دانیم.

این پاسخ بزرگان متکبّر است... اشراف... بزرگان صدرنشین قوم... تقریباً پاسخ اشراف قریش هم همین است: تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم. چنین می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوحِ ما از تو پیروی نکرده است. شما را برتر از خود نمی‌بینیم. بلکه دروغگویانتان می‌دانیم.

شبهه‌ها همان شبهه‌ها، و اتّهامها همان اتّهامها، و خود بزرگ‌بینیها و تفاخرفروشیها همان خود بزرگ‌بینیها و تفاخرفروشیها، و پذیره شدن ابلهانهٔ جاهلانهٔ یاوه‌سرایانه، همانها و همانها است که پیوسته بوده است!

این شبهه همیشه در دل و درون انسانهای نادان جایگزین شده است و از سوی ایشان گفته شده است: آدمیزاد کوچکتر از آن است که بتواند بار رسالت را بر دوش کشد. اگر رسالتی باشد باید فرشته‌ای یا آفریدهٔ دیگری آن را بپذیرد و پیامبری را برعهده گیرد و پیام و پیغام خدا را برساند. این شبهه، شبههٔ جاهلانه‌ای است. سرچشمه می‌گیرد از عدم اعتماد به این آفریده‌ای که یزدان او را در زمین خود خلافت بخشیده است و جانشین کرده است. خلافت و جانشینی هم وظیفهٔ بزرگ و سترگی است. به ناچار باید آفریدگار در آدمیزادگان استعداد و نیرو و توانی را به ودیعت نهاده باشد که در سایهٔ آنها بتوانند به‌کار خلافت و جانشینی برخیزند و زمین را آباد کنند، و در نژاد آدمیزادگان قوّت و قدرتی را به ودیعت نهاده است که از میان ایشان افرادی آماده برای حمل رسالت باشند و خدا آنان را برگزیند... خدا داناتر از هرکسی نسبت به چیزهائی است که در هستی خاصّ همچون کسانی به ودیعت نهد و از میان سائرین ویژگیهائی در پیکرهٔ این برگزیدگان سرشته کند.

شبههٔ دیگری که آن هم شبههٔ جاهلانه‌ای است، این است که می‌گویند: اگر بنا است خدا انسانی را به پیغمبری برگزیند، پس از چه رو نباید چنین کسی از میان اشراف و بزرگان و صاحبان قدرت و والامقامان قوم ایشان برگزیده شود؟... این هم از نشناختن ارزشهای حقیقی مقام انسان برمی‌خیزد، ارزشهائی که در پرتو آنها انسان به‌طور عام سزاوار خلافت در زمین گردیده است، و به‌طور خاصّ شایستهٔ حمل رسالت خدا گردیده است و برگزیدگانی از میانشان مفتخر به مقام

نبوّت شده‌اند. این ارزشها بستگی به مال و جاه و سلطه و قدرت در زمین ندارد. بلکه این ارزشها در درون جان و آمادگی آن برای پیوند با جهان والای فرشتگان نهفته است، و بستگی دارد به این که جان آدمی چه اندازه از صفا و گشایش و قدرت دریافت و تاب تحمّل امانت و شکیبائی بر ادای وظائف رسالت و قدرت بر ابلاغ آن، و توان پذیرش سائر صفات والا و ارزشمند نبوّت را پیدا کرده است و تا به کجا رسیده است... این‌گونه خصال و صفات هیچ‌گونه ربطی به مال یا جاه و یا سلطه‌گری و گردن‌فرازی ندارد.

ولی اشراف و بزرگان قوم نوح، همانند اشراف و بزرگان قوم هر پیغمبری مقام و منزلت دنیوی ایشان را از دیدن این ویژگیهای معنوی آسمانی کور می‌کرد و هیچ‌گونه علّت و دلیلی برای اختصاص پیغمبران به حمل رسالت نمی‌دیدند. به گمان ایشان رسالت آسمانی برتر از شأن آدمی است. اگر هم چنین مقامی بتواند به انسانی واگذار شود، این انسان باید از میان برجستگان همچون ایشان و والامقامانی در زمین بسان آنان باشد!

﴿ مٰا نَرٰاکَ إِلاّٰ بَشَراً مِثْلَنٰا ﴾.

تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم (و لذا به پیغمبری تو باور نداریم).

این یک بهانه ... بهانهٔ دیگری که ماهرانه‌تر است، این است:

﴿ وَ مٰا نَرٰاکَ ٱتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ ٱلرَّأْیِ ﴾.

ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوحِ ما (به تو نگرویده و) از تو پیروی نکرده است.

آنان انسانهای فقیر را «فرومایگان» و ساده‌لوحان می‌نامیدند...

این نظری است که پیوسته بزرگان قوم به کسانی دارند که دارای مال و ثروت و قدرت نیستند! اغلب هم تودهٔ مردمانِ نادار و ناتوان، پیروان پیغمبران پیشین بوده‌اند. چون فقراء و ضعیفان با فطرت پاکی که دارند به پذیرش دعوتی نزدیک‌تر و برای پاسخگوئی به رسالتی آماده‌ترند که مردمان را از بندگی بزرگان قوم آزاد و رها می‌کند، و دلها را به خدای یگانه و توانا و سرور سروران و چیره بر گردنکشان و قلدران پیوند می‌دهد. و نیز از آن جهت که سرمستی و غرور و خوشگذرانی و شادخواری سرشت ایشان را تباه نکرده است، و مصالح و مظاهر دنیوی فطرت آنان را از حقّ و حقیقت بازنداشته است و مانع پذیرش ایشان از دعوتهای الهی نشده است. از دیگر سو از داشتن اعتقاد به خدا، ترس این را ندارند که مکانت و منزلتی را از دست بدهند که درنتیجهٔ غفلت و ناآگاهی تودهٔ مردم و به بندگی کشاندن ایشان در برابر خرافات بت‌پرستانهٔ جوراجور و گوناگون، به‌دست آمده است، و درحقیقت باید گفت دزدیده شده است. یکی از انواع و اشکال بت‌پرستی، کرنش بردن و اطاعت و پیروی کردن و پرستش نمودن اشخاص فناپذیر است، به جای آن که با کرنش و فرمانبرداری و پیروی و پرستش، به خدای یگانهٔ بی‌انباز رو کنند، و همهٔ اینها را برای یزدان جهان کنند و بس. رسالتهای یگانه‌پرستی نهضتها و جنبشهای آزادی‌بخش حقیقی است، نهضتها و جنبشهائی که انسان را در همهٔ مراحل و منازل و اوضاع و احوال زندگی، و در سرزمینهای مختلف کرهٔ زمین، آزاد و رها می‌سازد. به همین خاطر پیوسته گردنکشان و قلدران با رسالتهای آسمانی می‌رزمند و به مقاومت می‌پردازند، و توده‌های مردمان را از رسالتها بازمی‌دارند، و می‌کوشند رسالتها را پریشان و آشفته و آلوده نشان دهند، و دعوت‌کنندگان به سوی رسالتها را به بدترین تهمتها متّهم کنند تا مردمان را نگران و گریزان از ایشان سازند.

﴿ وَ مٰا نَرٰاکَ ٱتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ ٱلرَّأْیِ ﴾.

ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوتاه‌فکر و ساده‌لوحِ ما (به تو نگرویده و) از تو پیروی نکرده است.

فرومایگان هم بدون کم‌ترین اندیشه و تفکّر به پیغمبران گرویده‌اند و رسالتها را پذیرفته‌اند... این هم تهمتی

است که پیوسته سردمداران و بزرگان قوم، گروه‌ها و دسته‌های مؤمنان را بدان متّهم می‌کنند، و می‌گویند آنان بدون تفکّر و تأمّل دربارهٔ دعوتها، از رسالتها پیروی می‌کنند. بدین جهت ایشان متّهم به پیروی کردن کورکورانه و راه افتادن ناآگاهانه هستند، و شایستهٔ سردمداران و بزرگان نیست که راه و روش آنان را درپیش گیرند و همچون دعوتها و رسالتهائی را بپذیرند! اگر فرومایگان ایمان بیاورند، در این صورت شایسته نیست که سردمداران و بزرگان بسان ایشان ایمان بیاورند، و نباید بگذارند که فرومایگان نیز ایمان بیاورند!

﴿ وَ مٰا نَرىٰ لَكُمْ عَلَيْنٰا مِنْ فَضْلٍ ﴾.

(شما ای پیروان نوح، نه نوح و نه) شما را برتر از خود نمی‌بینیم.

دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا را با فرومایگان آمیزهٔ هم می‌سازند و یکجا طرف خطاب قرار می‌دهند! و می‌گویند: شما را برتر از خود نمی‌بینیم و شما فضیلتی بر ما ندارید تا این فضیلت و برتری شما را به هدایت نزدیکتر گرداند، و شما را از کار صحیح و راه درست آگاه‌تر نماید!!! اگر آنچه با شما است خوب و درست بود، ما خودمان به آن راه می‌یافتیم، و دیگر شما بر ما در پذیرش آن پیشی نمی‌گرفتید! آنان امور و مسائل را با مقیاس و معیار نادرستی می‌سنجند و اندازه می‌گیرند که قبلاً از آن سخن گفتیم. مقیاس و معیار برتری را مال و ثروت، و مقیاس و معیار درک و فهم را جاه و مقام، و مقیاس و معیار دانش و بینش را سلطه و قدرت می‌شمارند و می‌دانند... لذا در نظر ایشان، دارا برتر، و صاحب مقام و منزلت فهمیده‌تر، و صاحب سلطه و قدرت، فرهیخته‌تر و دارای معرفت بیشتر است!!! هنگامی که عقیدهٔ یکتاپرستی از جامعه رخت بربندد، و یا تأثیر آن کم و سست شود، این‌گونه مفاهیم و این جور مقیاسها و معیارها همیشه حکمفرما و فرمانروا می‌شود، و انسانها به زمانهای جاهلیّت برمی‌گردند، و از آداب و رسوم بت‌پرستی به شکلی از شکلهای فراوان آن پیروی می‌کنند، هرچند که بت‌پرستی در جامهٔ رنگارنگ تمدّن مادی خودنمائی کند.[1] این هم بیگمان سرنگونی و شکست بشریّت است، که ارزشهائی را کوچک و ناچیز می‌کند که انسان به وسیلهٔ آن ارزشها انسان شده است، و سزاوار خلافت در زمین گردیده است، و شایستگی دریافت رسالت از آسمان را پیدا کرده است. قطعاً این سرنگونی و شکست بشریّت انسان را به سوی ارزشهائی برمی‌گرداند که به حیوانیّت عضلانی مادی نزدیک‌تر است تا بشریّت!

﴿ بَلْ نَظُنُّكُمْ كٰاذِبِينَ ﴾.

بلکه دروغگویانتان می‌دانیم.

این واپسین تهمتی است که آن را رو در روی پیغمبر و پیروانش می‌زدند، ولی به شیوه و روش «اریستوکراتی»[2] خود آن را محافظه‌کارانه بیان می‌کردند، و می‌گفتند:

﴿ بَلْ نَظُنُّكُمْ ﴾. بلکه گمان می‌بریم که شما ....

آنان سخن خود را به صورت شکّ و گمان بیان می‌دارند، چون یقین قاطعانه در گفتار و کردار از ویژگی سرشت توده‌هائی است که بدون درنگ به سوی حقّ و حقیقت برمی‌جهند، توده‌هائی که آقایان اندیشمند محافظه‌کار، خویشتن را بالاتر از ایشان می‌گیرند و برتر می‌دانند!

اینان نمونهٔ مکرّری هستند که در زمان نوح بوده‌اند و همیشه خواهند بود، نمونه‌ای از آن طبقه‌ای است که جیبهای پر و دلهای خالی دارند، و پیوسته دم از بزرگی خود می‌زنند و مدّعیان عظمت بوده و باد به غبغبها و رگها و دماغهایشان می‌اندازند!!!

نوح ﷺ این اتّهام و روی‌گردانی و تکبّر را با بزرگواری و والائی پیغمبرانهٔ خود پذیرا می‌گردد، و با

۱- امروزه در آمریکا آدمی با درآمدش سنجیده می‌شود، و با موجودی حسابش در بانک ارزیابی می‌گردد!!! و موج سیلاب جاهلیّت بت‌پرستانه از آمریکا به همه جای دنیا می‌رسد، و حتّی بر شرق نیز که گمان می‌برد مسلمان است طغیان می‌کند!!!

۲- طبقهٔ اشراف. فرمانروائی طبقهٔ اشراف...

اطمینان به حقّ و حقیقتی که با خود به ارمغان آورده است، و بـا اعـتمادی کـه بـه پـروردگار خـود دارد، پروردگاری که او را به میان مردمان روانه کرده است، و با روشنی راهی که درپیش گرفته است، و با درستی برنامه‌ای که در ذهن و شعور خـود جـای داده است و برابر آن رفته است، سـربلند و راست قـامت بـه جـلو می‌رود. نه دشنام می‌دهد همان‌گونه کـه آنـان دشـنام می‌دادند، و نه کسی را متّهم می‌کند، بدان شکل که آنان متّهم می‌کردند، و نه ادّعائی آن چنانی داشت که آنـان داشتند، و نمی‌کوشد که سیمای غیرحقیقی به خود گیرد و یا چیزی خلاف رسالت خویش بـر رسـالت بـندد و بیفزاید.

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي، وَ آتٰانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ. أَنُلْزِمُكُمُوهٰا وَ أَنْتُمْ لَهٰا كٰارِهُونَ؟ وَ يٰا قَوْمِ لاٰ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مٰالاً، إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ، وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ. وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ. وَ يٰا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ؟ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟ وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزٰائِنُ اللّٰهِ، وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ؛ وَ لاٰ أَقُولُ: إِنِّي مَلَكٌ، وَ لاٰ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ: لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْراً. اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا فِي أَنْفُسِهِمْ، إِنِّي إِذَنْ لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

ای قوم من! بـه مـن بگـوئید، اگـر مـن دلیل روشـنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پـیغمبری است) و خـداونـد از سـوی خود رحمتی به من عطاء فرموده باشد (که نبوّت است) و این رحمت الهی (به سـبب تـوجّه شـما بـه مـادّیات و غفلت از معنویّات) بر شما پـنهان مـانده بـاشد، آیـا مـا می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حـالی کـه شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق کرد). ای قـوم مـن! مـن در بـرابـر آن، (یـعنی تـبلیغ رسـالت پـروردگارم) از شـما (پـول و مـزد و ثـروت و) مـالی نمی‌خواهم، چرا که مزد من جز بر عهدهٔ خدا نـیست (و پاداش خود را تنها از او می‌خواهم و بس). و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نـمی‌رانـم. آنـان (در روز قـیامت) خـدای خـود را ملاقات می‌کنند و (اگر آنان را برانـم در آن وقت از مـن شکایت می‌کنند). و امّا من شما را گروه نادانی می‌دانم، (چرا که معیار ارزش انسانها را در مال و جاه می‌دانید، نه در پیروی از حقّ و انجام کار نیک). ای قوم من! اگـر من مؤمنان (فقیر و به گمان شما حقیر) را از پیش خود برانم، چه کسی مرا (از دست انتقام خدا می‌رهاند و) در برابر (مجازات شدید) الله یاری مـی‌دهد؟ (هـیچ کسـی). آیا یادآور نمی‌شوید (و نمی‌اندیشید که آنـان خـدائی دارند و انتقام ایشان را می‌گیرد؟). من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های (رزق و روزی) خدا در دست مـن است (و هرگونه که بخواهم در آن تصرّف می‌کنم و کسـانی را که از من پیروی کنند، ثروتمند می‌سازم) و بـه شـما نـمی‌گویم که مـن غـیب مـی‌دانـم (و آگـاه از عـلم خـدا مـی‌باشم و از چـیزهائی بـاخبرم کـه دیگران از آنـها بی‌خبرند) و من نمی‌گویم آنان که در نـظر شـما خـوار می‌آیند، خداوند هیچ‌گونه خوبی و نـیکی بـهرهٔ ایشـان نمی‌سازد (و اجر و پاداش فراوان و قابل توجّهی بدانان عطاء نمی‌کند. من جز ایمان و صداقت از آنان نمی‌بینم و من مأمور به ظاهرم) و خدا از چیزهائی که در اندرون دارند آگاه‌تر (از هر کسی) است. (اگر آنچه شما دوست داریـد بگـویم و بکـنم،) در ایـن صـورت مـن از زمـرهٔ ستمکاران (به خود و به دیگران) خواهم بود.

﴿ يٰا قَوْمِ ﴾. ای قوم من!... ای کسان من!....

با کمال بزرگواری و مهربانی ایشان را صدا می‌زند و آنان را به خـود نسـبت مـی‌دهد، و خـود را بـدیشان منسوب می‌کند. ای کسان من، شما اعتراض می‌گیرید و می‌گوئید:

﴿ مٰا نَرٰاكَ إِلاّٰ بَشَراً مِثْلَنٰا ﴾.

تو را جز انسانی همچون خود نمی‌بینیم.

نظرتان چیست اگر من با پروردگار خود ارتباط داشته باشم؟ ارتباطی که در جان من آشکار و در احسان من

نمودار است و بدان یقین کامل دارم. این هم ویژگی و خاصیّتی که به شما بخشیده نشده است. اگر خدا از سوی خود رحمتی به من بخشیده باشد و مرا به پیغمبری برگزیده باشد، یا ویژگیهائی به من ارزانی فرموده باشد تا در پرتو آنها شایستهٔ حمل بار رسالت گردم ـ رسالت هم بدون شکّ رحمت بزرگی است ـ اگر این رحمت رسالت و آن حجّت آشکار در میان باشد، و بر شما پنهان شود و همچون کورها آن را نبینید، چون شما برای دیدن و پذیرفتن و درک و فهم کردن آماده نیستید، و چشمهای بینش درون را برای مشاهده کردن باز نمی‌کنید، آیا:

﴿ أَنُلْزِمُكُمُوهٰا؟ ﴾.[1] آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم؟

این کار مرا نسزد و در دست من نیست. من نمی‌توانم شما را وادار به اعتراف بدان سازم و وادار به ایمان بدان کنم.

﴿ وَ أَنْتُمْ لَهٰا كٰارِهُونَ! ﴾.

در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید!

بدین‌گونه نوح علیه‌السلام برای توجّه کردن آنان و بیدار نمودن وجدانشان و برانگیختن حسّاسیّت ایشان جهت درک و فهم ارزشهائی که بر آنان پوشیده مانده است، و جهت پی بردن به ویژگیهائی که آنان دربارهٔ رسالت و گزینش پیغمبرانی برای تبلیغ آن به مردمان نمی‌دانند و غافل از آن ویژگیها گردیده‌اند، با نرمش و مهربانی با ایشان رفتار می‌کرد و از آنان دلجوئی می‌نمود، و بدیشان نشان می‌داد که کار واگذار به نماد سطحی و سیمای ظاهری نیست و ایشان نباید از روی ظواهر قضاوت کنند و امر رسالت را قیاس از امور دیگر گیرند. همچنین در عین حال اصل بزرگ استواری را برای آنان بیان می‌کرد که اصل اختیار در انتخاب عقیده است و بدیشان می‌گفت: مردمان عقیده و ایمان را باید با تفکّر و تأمّل و نگرش و پژوهش بپذیرند، نه با قهر و غلبه و سلطه و قدرت بدیشان تحمیل کرد.

﴿ وَ يٰا قَوْمِ لاٰ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مٰالاً، إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللهِ، وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ، وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ﴾.

ای قوم من! من در برابر آن، (یعنی تبلیغ رسالت پروردگارم) از شما (پول و مزد و ثروت و) مالی نمی‌خواهم. چرا که مزد من جز بر عهدهٔ خدا نیست (و پاداش خود را تنها از او می‌خواهم و بس). و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی‌رانم. آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند (و اگر آنان را برانم در آن وقت از من شکایت می‌کنند). و امّا من شما را گروه نادانی می‌دانم (چرا که معیار ارزش انسانها را در مال و جاه می‌دانید، نه در پیروی از حقّ و انجام کار نیک).

ای قوم من! کسانی را که شما فرومایگان می‌نامید، به ایمان آوردن دعوتشان کردم و ایشان هم ایمان آوردند. و من هم جز ایمان آوردن چیزی از مردمان نمی‌خواهم. من در برابر دعوت خود خواهان پول و مالی نیستم، تا با توانگران گرم بگیرم و با تنگدستان سرد باشم. همهٔ مردمان در پیش من یکسان هستند... کسی که از پول و مال مردمان بی‌نیاز گردد، دارایان و ناداران برای او مساوی و برابرند.

﴿ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللهِ ﴾.

مزد من جز بر عهدهٔ خدا نیست (و پاداش خود را تنها از او می‌خواهم و بس).

مزد و پاداش من بر خدا است، نه بر کس دیگری.

۱- در کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» در فصل: «التناسق الفنی» آمده است که واژه در قرآن با طنین خود گاهی صورت کاملی را ترسیم می‌کند. از نمونه‌های آن تو در قرآن نقل قول نوح را می‌خوانی: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ آتاني رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ. أَنُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ؟». احساس می‌کنی که واژهٔ «أَنُلْزِمُكُمُوها» فضای اجبار را با تنیدن و پیچیدن همهٔ این ضمیرها در گفتار، و پیوستن یکی به دیگری، به تصویر می‌زند. همان‌گونه که افراد مجبور به انجام کاری که دوست ندارند با آن کار تنیده و پیچیده می‌شوند، و به ناچار بدان محکم بسته می‌شوند. بدین منوال نوعی از هماهنگی پدیدار و نمودار می‌گردد که برتر از بلاغت ظاهری و والاتر از فصاحت لفظی است.

﴿ وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

و من کسانی را که ایمان آورده‌اند (از مجلس و همدمی خود به خاطر شما) نمی‌رانم.

از این پاسخ، چنین می‌فهمیم که آنان از نوح خواسته‌اند یا بدو اشاره کرده‌اند که کسانی را از پیش خود براند که پیرامون او را گرفته‌اند و بدو گرویده‌اند تا آن وقت آنان دربارهٔ ایمان آوردن خود بدو بیندیشند، چرا که ایشان نمی‌خواهند با نوح ملاقات کنند و به پیش او بروند، مادام که فرومایگان دور و بر او باشند! همچنین نمی‌پسندند که آنان و ایشان راهی را درپیش گیرند و مسیری را طی کنند... نوح بدیشان پاسخ می‌دهد: من پیروان خود را از پیش خود نمی‌رانم. هرگز همچون چیزی از من سر نمی‌زند. آنان ایمان آورده‌اند و دیگر سر و کارشان با خدا است نه با من:

﴿ إِنَّهُمْ مُلاٰقُو رَبِّهِمْ ﴾.

آنان (در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند (و اگر ایشان را برانم در آن وقت از من شکایت می‌کنند).

﴿ وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ﴾.

و امّا من شما را گروه نادانی می‌دانم (چرا که معیار ارزش انسانها را در مال و جاه می‌دانید، نه در پیروی از حقّ و انجام کار نیک).

شما ارزشهای راستینی را نمی‌شناسید که انسانها با آنها در ترازوی خدا سنجیده می‌شوند. و نمی‌دانید که برگشت همگی مردمان به سوی خدا است.

﴿ وَ يٰا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ؟ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

ای قوم من! اگر من مؤمنان (فقیر و به گمان شما حقیر) را از پیش خود برانم، چه کسی مرا (از دست انتقام خدا می‌رهاند و) در برابر (مجازات شدید) الله یاری می‌دهد؟ (هیچ کسی). آیا یادآور نمی‌شوید (و نمی‌اندیشید که آنان خدائی دارند و انتقام ایشان را می‌گیرد؟).

در آنجا خدا است. خداوندگار فقیران و ثروتمندان است. پروردگار افراد ضعیف و افراد قوی است. در آنجا خدا است و مردمان را با ارزشهای دیگری می‌سنجد و برآورد می‌کند. همگان را با یک ترازو می‌کشد. آن ترازو ایمان است. پس این مؤمنان در کنف حمایت و رعایت یزدان قرار دارند.

﴿ وَ يٰا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ؟ ﴾.

ای قوم من! اگر من مؤمنان (فقیر و به گمان شما حقیر) را از پیش خود برانم، چه کسی مرا (از دست انتقام خدا می‌رهاند و) در برابر (مجازات شدید) الله یاری می‌دهد؟.

اگر من به موازین و قوانین خدا خلل برسانم و رخنه وارد گردانم، و بر بندگان مؤمن او ستم و سرکشی کنم - بندگان مؤمن هم بزرگوارترین افراد در پیشگاه یزدانند - و ارزشهای زمینی نادرستی را گردن نهم که خدا مرا برای تعدیل آنها نه پیروی از آنها فرستاده است، چه کسی مرا از دست قدرت انتقام خدا محفوظ و مصون می‌دارد؟

﴿ أَفَلاٰ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾. آیا یادآور نمی‌شوید؟.

شما را چه شده است که از فطرت سالم و استوار دور افتاده‌اید؟ انگار رفتار و کرداری که دارید، شاهین ترازوی سرشت راست و درست را پاک به هم زده است؟ گوئی خود را باخته‌اید و کاملاً به کژراهه و گمراهی افتاده‌اید؟

آن‌گاه نوح شخص خود و رسالت خود را دور از هر پیرایه و آرایه و اندوده و ارزشی از این ارزشهای ساختگی و نادرست، به عنوان پند و اندرز و یاد و یادآوری، بدیشان معرّفی می‌کند، تا ارزشهای حقیقی را برای ایشان بیان کند، و ارزشهای ظاهری را با دست کشیدن و دوری خود از آنها، در جلو چشمانشان خوار و بی‌مقدار گرداند. پس هرکه رسالت را آن‌گونه که هست، با همهٔ ارزشهایش، و بدون هرگونه پیرایه و آرایه‌ای، و بدون هرگونه ادّعائی، خالصانه برای خدا گام به پیش نهد و بدان رو کند:

﴿ وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزٰائِنُ اللّٰهِ... ﴾.

من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های (رزق و روزی) خدا در دست من است (و هرگونه که بخواهم در آن دخل و

تصرّف می‌کنم و کسانی را که از من پیروی کنند، ثروتمند می‌سازم) ....

من ادّعای ثروتمندی، یا قدرت بر ثروتمند کردن ندارم.

﴿ وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ ﴾.

و به شما نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (و آگاه از علم خدا می‌باشم و از چیزهائی باخبرم که دیگران از آنها بی‌خبرند).

من ادّعا نمی‌کنم که قدرتی دارم که انسانها ندارند، یا پیوندی با خدا جز پیوند رسالت دارم.

﴿ وَ لاٰ أَقُولُ: إِنِّي مَلَكٌ ﴾.

و من نمی‌گویم که من فرشته‌ام.

من نمی‌گویم فرشته‌ام و ادّعای بالاتر از صفت انسانی را بکنم تا به گمان شما برتر شوم، و در مقابل دیدگانتان بزرگتر گردم، و خویشتن را بر شما بالاتر گیرم.

﴿ وَ لاٰ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللهُ خَيْراً ﴾.

و من (هرگز برای خوشایندی شما) نمی‌گویم آنان که در نظر شما خوار می‌آیند، خداوند هیچگونه خوبی و نیکی بهرهٔ ایشان نمی‌سازد (و اجر و پاداش فراوان و قابل توجّهی بدانان عطاء نمی‌کند).

برای خشنودی و خوشایندی بزرگانتان، یا برای همگامی با برداشتهای زمینی و ارزشهای گذرای ناپایدارتان، چنین سخنانی نخواهم زد.

﴿ اللهُ أَعْلَمُ بِمٰا فِي أَنْفُسِهِمْ ﴾.

خدا از چیزهائی که در اندرون دارند آگاه‌تر (از هر کسی) است.

جز ظاهر ایشان به من مربوط نیست. ظاهر ایشان هم قابل تکریم و تمجید است و امید می‌رود که یزدان خیر و خوبی بهرهٔ آنان گرداند.

﴿ إِنِّي إِذَنْ لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

(اگر آنچه شما دوست دارید بگویم و بکنم) در این صورت من از زمرهٔ ستمکاران (به خود و به دیگران) خواهم بود.

اگر هریک از این ادّعاها را داشته باشم، از زمرهٔ ستمگران خواهم بود، ستمگرانی که به حقّ و حقیقت ستم می‌کنند، در حالی که آمده‌ام تا حقّ و حقیقت را تبلیغ کنم و به دیگران برسانم. و از جملهٔ ستمگران به خویشتن خواهم بود، چون خود را به خشم خدا عرضه می‌دارم و گرفتار می‌سازم. و نیز از زمرهٔ ستمگران به مردم خواهم بود، چه مردمان را در جائی نازل می‌کنم و می‌نشانم که یزدان ایشان را در آنجا نازل نکرده است و ننشانده است.

بدین منوال نوح علیه‌السلام از خود و از رسالت خویش هر ارج و ارزش نادرست و قلبی را، و هر هالهٔ قداست ساختگی را نفی می‌کند، ارج و ارزش و هاله‌ای که سران قوم نوح از پیغمبر و پیغمبری، یا به عبارت دیگر از رسول و رسالت انتظار داشتند و خواستار می‌شدند. نوح رسالت خود را بدون هرگونه پیرایه و آرایهٔ پوچی از این قبیل پیرایه‌ها و آرایه‌ها بدیشان می‌نمایاند، و تنها پیرایه و آرایه‌ای که رسالت را در آن نشان می‌دهد حقیقت عظیمی است که خود رسالت از آن برخوردار است و بدین چیزهای فرعی و سطحی ناپایدار نیازی ندارد. مردمان را در پرتو درخشانی که حقّ دارد و با نیروئی که حقّ از آن بهره‌مند است، و با سخنان بزرگوارانه و مهربانانه‌ای، به سوی حقیقت لخت و بی‌پرده برمی‌گرداند و حقیقت را عیان بدیشان می‌نمایاند تا با آن چنان که هست روبرو شوند، و در پرتو هدایت و رهنمود آن راهی را برای خود درپیش گیرند. نوح رسالت خود را این‌گونه روشن و آشکار، بدون هر نوع چاپلوسی و کجی به مردمان نشان می‌دهد، و تلاش نمی‌کند برای خشنودی و خوشایندی ایشان، رسالت و حقیقت سادهٔ آن را فدا سازد. بدین ترتیب نوح نمونه‌ای از اصحاب دعوت در همهٔ قرون و اعصار می‌شود، و درسی در روبرو شدن با صاحبان قدرت برای تبلیغ حقِّ لخت از آرایه‌ها و پیرایه‌های زائد می‌دهد، بدون این که با جهان‌بینیها و اندیشه‌های صاحب سلطه و قدرت سازش کند، و بدون این که بدیشان بگراید و ایشان را کمک نماید. درضمن مودّت

و محبّت و مهر و عطوفت هم نشان می‌دهد، ولی سر را خم نمی‌کند و کرنش نمی‌برد.

چون سخن بدینجا رسید و سران قوم نوح از مبارزهٔ حجّت و برهان با حجّت و برهان ناامید شدند و دریافتند از این طریق با او برنمی‌آیند، ناگهان آنان ـ طبق عادت طبقهٔ خود ـ افتخار به گناه ایشان را گرفت و بزهکارانه بزرگی فروختند و از مباحثه دست کشیدند و خویشتن را بزرگ‌تر از آن دیدند که حجّت و برهان ایشان را مغلوب و ناتوان کند، و در برابر برهان عقلی و فطری اقرار و اعتراف نمایند. لذا گفتگو را رها کردند و به چالش برخاستند:

﴿ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا، فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾.

گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی (تا به تو ایمان بیاوریم) و جرّ و بحث را به درازا کشاندی (تا آنجا که ما را خسته کردی. جانمان از این همه گفتار به لب رسیده است و دیگر تاب و تحمّل شنیدن سخنانت را نداریم). اگر راست می‌گوئی (که تو پیغمبری و اگر به تو ایمان نیاوریم، عذاب خدا گریبانگیرمان می‌گردد) آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان (و هیچ درنگ مکن. حرف بس است، عذاب کو؟).

این خودِ زبونی است که لباس قدرت پوشیده است، و ناتوانی است که جامهٔ قوّت به تن کرده است، و هراس از پیروزی حقّ است که شکل توهین و استهزاء و مبارزه‌طلبی و چالش به خود گرفته است:

﴿ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾.

آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان (و هیچ درنگ مکن. حرف بس است، عذاب کو؟).

عذاب دردناکی را بر سر ما بیاور که ما را از آن بیم می‌دهی و می‌ترسانی، چه ما تو را تصدیق نمی‌کنیم و راستکار و راستگو نمی‌دانیم، و از تهدید و بیمی که می‌دهی پروا و باکی نداریم و بدان اهمّیّتی نمی‌دهیم.

ولی این تکذیب و چالش، نوح را از سمت یک پیغمبر بزرگوار بیرون نمی‌آورد و به دور نمی‌گرداند، و او را بازنمی‌دارد از این که حقّ را برایشان بیان کند، و آنان را به سوی حقیقتی رهنمود کند که از آن غافل مانده‌اند، و از این که از او درخواست می‌کردند چیزی را بر سرشان بیاورد که ایشان را از آن می‌ترساند، درک می‌کند که آنان همچون حقیقتی را نمی‌شناسند و از آن چیزی نمی‌دانند. نوح از برگرداندن ایشان به سوی چنین حقیقتی بازنمی‌ایستد. حقیقت هم این است که نوح جز پیغمبری نیست، و او جز تبلیغ رسالت وظیفه‌ای ندارد، و عذاب در دست خدا است، و خدا است که همهٔ امور را می‌گرداند، و مصلحت را در پیش انداختن یا پس انداختن عذاب می‌داند، و این سنّت و قانون خدا است که ساری و جاری می‌شود و اجراء می‌گردد... نوح نمی‌تواند جلو این سنّت و قانون را بگیرد یا آن را دگرگون سازد... نوع پیغمبر است و باید تا دمِ واپسینِ زندگی حقّ را آشکار کند، و از این که مردمان او را تکذیب می‌کنند و به مبارزه و چالش می‌طلبند نباید از رساندن و بیان کردن حقّ بازایستد و خودداری کند:

﴿ قَالَ: إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ إِنْ شَاءَ، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي ـ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ ـ إِنْ كَانَ اللهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ. هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

گفت: (رساندن عذاب در دست خدا است، نه در دست من) این خدا است که آن را به شما می‌رساند اگر بخواهد (و حکمتش اقتضاء کند) و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از نزول عذاب او جلوگیری نمائید و یا از آن بگریزید و خویشتن را برهانید). هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند (و پندهایم در شما نمی‌گیرد). خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید).

اگر قانون و سنّت خدا مقتضی آن است که به سبب گمراهی و ویلانی خود هلاک و نابود شوید، این قانون و سنّت خدا قطعاً دربارهٔ شما اجراء و پیاده خواهد شد،

هرچند من برای شما دلسوزی و نیکخواهی کنم و پند و اندرزتان دهم. این هم نه بدان خاطر است که یزدان شما را از سود جستن از دلسوزی و نیکخواهی و پند و اندرز بازمی‌دارد، بلکه عملکرد خودتان در حقّ خودتان قانون و سنّت خدا را مقتضی گمراهی و ویلانی خودتان می‌سازد و شما سرگشته و حیران می‌شوید. شما نمی‌توانید خدا را درمانده گردانید و نگذارید به شما برسد آنچه او برایتان مقدّر و مقرّر می‌فرماید. شما پیوسته در دست قدرت یزدان اسیر هستید، و او است که همهٔ کار و بار شما را می‌چرخاند و مقدّر و مقرّر می‌گرداند. شما به هیچ‌وجه نمی‌توانید از ملاقات خدا و حساب و کتاب و سزا و جزای او بگریزید و خود را برهانید:

﴿ هُوَ رَبُّكُم وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید).

در این بخش از داستان نوح، روند قرآنی توجّه و نگرش شگفتی به طرز برخورد مشرکان قریش به همچون داستانی می‌کند، داستانی که نزدیک است شبیه داستان مشرکان قریش با پیغمبر ﷺ و ادّعای آنان گردد که می‌گفتند: محمّد این داستانها را از خود می‌بافد و سرهم می‌کند. روند قرآنی پیش از آن که داستان نوح را پایان دهد، به گفتارشان پاسخ می‌دهد:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ؟ قُلْ: إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي، وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ﴾.

آیا مشرکان می‌گویند که (محمّد) این (قرآن) را از پیش خود ساخته است و آن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر آن را از پیش خود ساخته باشم و به دروغ به خدا نسبت داده باشم، (جرم بزرگی مرتکب شده‌ام و سزای) بزهکاری من بر گردن من است (و مجازات آن را خواهم دید. ولی اگر من راستگو باشم، شما گناهکارید) و من از (آثار) بزهکاری شما (بر کنار و) سالم می‌باشم (و به گناه شما نمی‌سوزم).

چیزی را از پیش خودِ ساختن و بربافتن و آن را به خدا نسبت دادن، بزهکاری است. بدیشان بگو: اگر من قرآن را از پیش خود ساخته باشم و به خدا نسبت داده باشم مسؤولیّت و پیآمد آن بر خود من است. من می‌دانم این کار بزهکاری است، و من بعید است که مرتکب جرم و بزهکاری شوم... من از شرک و تکذیب شما و از تهمت افترائی که در کنار آنها می‌زنید، بیزارم.

این جملهٔ معترضه، با روند داستان در قرآن مخالف نیست. چه داستان ذکر شده است تا هدفی از این قبیل که در روند قرآن ذکر شده است بیان دارد.

❁

سپس روند قرآنی به دنبالهٔ داستان نوح می‌پردازد، و صحنهٔ دومی را نشان می‌دهد، صحنه‌ای که نوح در آن وحی و فرمان پروردگار خود را دریافت می‌کند:

﴿ وَ أُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاَّ مَنْ قَدْ آمَنَ. فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا. وَ لاَ تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴾.

به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهائی که می‌کنند غمگین مباش. (ما هرچه زودتر سزای اذیّت و آزار و تهمت و تکذیب ایشان را در کف دستشان خواهیم گذاشت) و (به نوح وحی شد که) کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز (و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و محافظت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید. از این پس به مشرکان رحم مکن) و با من دربارهٔ (گذشت از) ستمگران گفتگو منما (که آنان محکوم به عذابند و) مسلّماً ایشان غرق خواهند شد.

﴿ وَ أُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاَّ مَنْ قَدْ آمَنَ ﴾.

به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.

دلهای مستعدّ ایمان، ایمان آورده‌اند، ولی بقیّهٔ دلها نه در آنها استعداد است، و نه رو کردنی وجود دارد. این چنین یزدان به نوح وحی کرد و او بندگانش را بهتر از دیگران می‌شناسد، مطّلع‌تر از هرکسی از ممکن و شدنی و ممتنع و ناشدنی است. پس مجالی برای ادامهٔ دعوتی نیست که فائده و سودی نمی‌بخشد، و گناهی بر تو نیست به سبب کفر و تکذیب و مبارزه‌طلبی و تمسخری که می‌ورزند:

﴿ فَلاٰ تَبْتَئِسْ بِمٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ ﴾.

بنا بر این از کارهائی که می‌کنند غمگین مباش.

یعنی غمگین و پریشان‌حال مشو، و اهمّیّت مده به کارهائی که می‌کنند. بر خود مترس که آنان نمی‌توانند زیانی برسانند. غم ایشان را هم مخور که هیچ‌گونه خیر و خوبی در آنان نیست... کار و بارشان را واگذار، چه کارشان تمام است و عمرشان به پایان آمده است.

﴿ وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنٰا وَ وَحْیِنٰا ﴾.

و (به نوح وحی شد که) کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم ما بساز (و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و مواظبت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید).

کشتی را بساز تحت رعایت و نظارت ما و با راهنمائیها و تعلیمات وحی ما.

﴿ وَ لاٰ تُخٰاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴾.

(از این پس به مشرکان رحم مکن) و با من دربارهٔ (گذشت از) ستمگران گفتگو منما (که آنان محکوم به عذابند و) مسلّماً ایشان غرق خواهند شد.

سرنوشت ایشان مقرّر و مقدّر گردیده است و کارشان پایان پذیرفته است. با من دربارهٔ ایشان سخن مگو ... نه دعا برای هدایت آنان کن، و نه دعا برای نفرین ایشان کن... در جای دیگری از قرآن آمده است که وقتی که نوح از قوم خود مأیوس شد، دعا و نفرینشان کرد.[1] مفهوم سخن در اینجا این است که یأس و ناامیدی پس از این وحی و فرمان الهی بوده است. چه زمانی که فرمان صادر شود و داوری به پایان آید، دعا و لابه به کار نیاید.

❁

صحنهٔ سوم از صحنه‌های داستان، صحنه‌ای است که در آن نوح از مردم دوری گزیده است و از دعوت و مجادلهٔ آنان دست کشیده است و به ساختن کشتی پرداخته است:

﴿ وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّمٰا مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ. قٰالَ: إِنْ تَسْخَرُوا مِنّٰا فَإِنّٰا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَمٰا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذٰابٌ یُخْزِیهِ، وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذٰابٌ مُقِیمٌ. ﴾.

نوح دست‌اندر کار ساختن کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند (و می‌خندیدند و می‌گفتند: دیوانه شده است. به سرش زده است. پیغمبری را ترک گفته است و نجّاری را پیشه کرده است! نوح هم بدیشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. (امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبانگیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم). هرچه زودتر خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده (در دنیا) بهرهٔ چه کسی، و شکنجهٔ جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدام یک از مردمان می‌گردد.

تعبیر با فعل مضارع که بر زمان حال دلالت دارد، به صحنه سرزندگی و جدّیّت می‌بخشد. صحنه را در فراسوی این تعبیر مجسّم بر پردهٔ خیال خود می‌بینیم. نوح دارد کشتی را می‌سازد. گروه‌های قوم متکبّر او را می‌بینیم که از کنارش می‌گذرند و به تمسخرش می‌گیرند. کسی را به تمسخر می‌گیرند که بدیشان می‌گفته است: من فرستادهٔ یزدانم و شما را به سوی او می‌خوانم. با ایشان گفتگو و مباحثه می‌کند و گفتگو و مباحثه را به درازا می‌کشاند. آنگاه به نجّاری می‌گراید

۱- اشاره به سورهٔ نوح، آیهٔ ۲۶ و ۲۷ است. (مترجم)

و کشتی می‌سازد... آنان به تمسخر و استهزاء می‌پردازند، چون ایشان جز ظاهر کار را نمی‌بینند. فراتر از ظاهر را نمی‌دانند و از وحی و فرمان یزدان بی‌خبر و ناآگاهند. سر و کارشان همیشه محدود و مربوط به شناخت روبنا و نمادین و برداشت از ظواهر است، و از درک و فهم فراتر از نمادهای سطحی و ظواهر امور از قبیل حکمت و تقدیر ناتوانند. ولی نوح آگاه و مطمئن است و با عزّت و اعتماد و آرامش و وقار و بزرگواری، بدیشان پاسخ تمسخرشان را با تمسخر می‌دهد:

﴿ قٰالَ: إِنْ تَسْخَرُوا مِنّٰا فَإِنّٰا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمٰا تَسْخَرُونَ ﴾.

(نوح بدیشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. (امروز از بی‌خبری شما از پیام آسمانی می‌خندیم و فردا به سبب شکنجه و عذابی که گریبانگیرتان می‌گردد به تمسخرتان می‌نشینیم).

شما را به تمسخر خواهیم گرفت چون شما از فراسوی این کار ناآگاهید، و نمی‌دانید خدا دربارۀ شما چه می‌خواهد بکند، و نمی‌دانید چه سرنوشتی در انتظار شما است:

﴿ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ، وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقِيمٌ ﴾.

بالأخره خواهید دانست که عذاب خوارکننده و رسواکننده (در دنیا) بهرۀ چه کسی، و شکنجۀ جاودان (در آخرت) گریبانگیر کدام‌یک از مردمان می‌گردد.

درخواهید یافت که ما یا شما سرافراز و رستگاریم، در آن روز که پرده برافتد و آنچه مردمان را از آن برحذر می‌دارند و می‌ترسانند، پدیدار و آشکار گردد!

❁

سپس صحنۀ بسیج و آمادگی است، در آن هنگام که لحظه‌ای فرارسیده است که انتظار آن می‌رفت:

﴿ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ قُلْنٰا: احْمِلْ فِيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ ـ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ـ وَ مَنْ آمَنَ، وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ. وَ قٰالَ: ارْكَبُوا فِيهٰا بِاسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰيهٰا وَ مُرْسٰاهٰا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

(نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) دررسید و آب از زمین جوشیدن گرفت (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است)، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. (نوح خطاب به خاندان و بستگان باایمان خود و سائر مؤمنان) گفت: سوار کشتی شوید (و نترسید) که حرکت و توقّف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است (و به هنگام ورود به کشتی و حرکت آن، و در وقت لنگر انداختن و خروج از آن، نام خدا را بر زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و از او آمرزش گناهان خود را بخواهید و بدانید که) بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و بس مهربان است.

سخن در بارۀ فوران تنور فراوان گفته‌اند، و خیال‌پردازی در بعضی از آنها بسیار به جاهای دور رفته است، و بوی اسرائیلیّات در این داستان و در سراسر داستان طوفان آشکار است. ولی ما بی‌دلیل و راهنما، سر در بیابانِ بی‌نشانِ برهوت نمی‌نهیم، و به غیبی نمی‌پردازیم که از آن چیزی نمی‌دانیم جز مقداری را که نصّ قرآن در اختیارمان نهاده است، و در حدود مدلول آن سخن می‌گوئیم، نه بیشتر.

تنها چیزی که می‌توانیم بگوئیم این است: فوران تنور ـ و تنور فروزان ـ چه‌بسا چشمه‌ای در آن برجوشیده باشد، یا آتشفشانی از آن بردمیده باشد. این فوران و جوشیدن هم چه‌بسا نشانه‌ای از سوی خدا برای نوح بوده است، یا تنها همزمان با فرمان یزدان صورت پذیرفته است، و علامت آغاز فوران آب از زمین، و ریزش باران سیل‌آسا از آسمان گردیده است.

هنگامی که چنین گردید فرمان دررسید:
﴿ قُلْنَا: اَحْمِلْ فيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اَثْنَيْنِ ... ﴾.
گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را ....
گوئی چنان بوده است که نوح مرحله به مرحله آنچه بدو فرمان می‌رسید در وقت خود یکی یکی اجراء می‌کرده است. نخست دستور یافت که کشتی بسازد و آن را ساخت. در روند قرآنی هدف از ساختن کشتی نیامده است، و ذکر هم نشده است که یزدان نوح را بر این هدف آگاه کرده است.
﴿ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ اَلتَّنُّورُ ﴾.
تا آن‌گاه که فرمان ما دررسید و تنور برجوشید.
این هم فرمان اجرای مرحلهٔ بعدی است:
﴿ قُلْنَا: اَحْمِلْ فيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اَثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ اَلْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ ﴾.
گفتیم سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است)، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند.
﴿ مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اَثْنَيْنِ ﴾.
از هر صنفی نر و ماده‌ای را.
اقوال گوناگونی ذکر شده است و بوی اسرائیلیّات تندی از آنها برمی‌خیزد و در فضا می‌پراکند. ولی ما نمی‌گذاریم که بازیچهٔ دست خیال شویم و ما را پیرامون این نصّ به پریشان‌گوئی بکشاند:
﴿ إِحْمِلْ فيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اَثْنَيْنِ ﴾.
سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را.
به نوح دستور می‌رسد که از موجودات زنده‌ای که در دسترس دارد و می‌تواند آنها را بگیرد و با آنها بسر برد، نر و ماده‌ای را سوار کشتی کند... چیزهائی که بیش از این گفته‌اند ناروا و نادرست است و کورکورانه از آنها دم زده‌اند...
﴿ وَ أَهْلَكَ ـ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ـ ﴾.
و خاندان خود را ـ مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است).
یعنی کسانی را برجای بدارد که برابر قانون و سنّت خدا سزاوار عذاب گردیده‌اند.
﴿ وَ مَنْ آمَنَ ﴾.
و کسانی را که ایمان آورده‌اند.
کسانی که ایمان آورده‌اند و جزو خاندان تو نیستند.
﴿ وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَليلٌ ﴾.
و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.
﴿ وَ قٰالَ: اَرْكَبُوا فيهٰا بِاسْمِ اللهِ مَجْرٰيهٰا وَ مُرْسٰاهٰا ﴾.
(نوح خطاب به خاندان و بستگان با ایمان و سائر مؤمنان) گفت: سوار کشتی شوید (و نترسید) که حرکت و توقّف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است (و به هنگام ورود به کشتی و حرکت آن، و در وقت لنگر انداختن و خروج از آن، نام خدا را بر زبان رانید و از حضرت باری یاری بطلبید، و از او آمرزش گناهان خود را بخواهید).
فرمان اجراء گردید، و هرکه و هرچه لازم بود گردآوری شد.
این بخش از آیه: «وَ قٰالَ: اَرْكَبُوا فيهٰا بِاسْمِ اللهِ مَجْرٰيهٰا وَ مُرْسٰاهٰا» بیانگر این است که کشتی به مشیّت خدا در حرکت کردن و در لنگر انداختن واگذار گردید. کشتی تحت رعایت و حمایت خدا است... انسانها چه کاری دربارهٔ کشتی از دستشان ساخته است بدان‌گاه که در گرداب آبهای سرکش گرفتار آمده باشد، چه رسد به این که بازیچهٔ طوفان هم گردیده باشد؟!

✿

آن‌گاه صحنهٔ بیمناک و هراس‌انگیز درمی‌رسد، صحنهٔ طوفان:
﴿ وَ هِيَ تَجْري بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبٰالِ، وَ نٰادىٰ نُوحٌ اَبْنَهُ ـ وَ كٰانَ فى مَعْزِلٍ ـ يٰا بُنَيَّ اَرْكَبْ مَعَنٰا وَلاٰ تَكُنْ مَعَ الْكٰافِرِين، قٰالَ: سَآوى إِلىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُني مِنَ الْمٰاءِ. قٰالَ: لاٰ عٰاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ. وَ حٰالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكٰانَ مِنَ الْمُغْرَقينَ ﴾.
(مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش

(سینهٔ) امواج کوه پیکر را می‌شکافت و (همچنان) به پیش می‌رفت. (مهر پدری در میان این امواجی که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی هم می‌غلتیدند، موج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری (جدا از پدر) قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (اگر به سوی خدا برگردی نجات می‌یابی والاّ با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردی. پسر لجوج و مغرور نوح) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأویٰ می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد (و از غرقاب مصون). نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق و هلاک شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. (در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فروبرد) و موج میان پدر و پسر جدائی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت (و خیال خام، او را از راه آب دنیا، به آتش آخرت انداخت).

در اینجا دو هول و هراس در کنار یکدیگر و همراه همدیگرند. هول و هراسی در طبیعت خاموش، و هول و هراس دیگری در درون انسانها. هر دوی آنها نیز به یکدیگر می‌پیوندند:

﴿ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ ﴾.

کشتی با سرنشینانش (سینهٔ) امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) به پیش می‌رفت.

در این لحظهٔ خوفناکِ جدّی نوح می‌نگرد ناگهان یکی از پسرانش را در کناری دور از آنان می‌بیند و او را با خودشان نمی‌بیند. مهر پرسوز و گداز پدری در وجودش بیدار و برانگیخته می‌شود، و فرزندِ رمان و گریزان را فریاد می‌زند:

﴿ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلاَ تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴾.

فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش.

ولی فرزند ناسپاس نافرمان، پاس پدر داغدیدهٔ سوزان را نمی‌دارد، و جوان مغرور اندازهٔ هول و هراس فراگیر را نمی‌داند:

﴿ قَالَ: سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ﴾.

(پسر لجوج و مغرور نوح) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد (و از غرقاب مصون).

آن‌گاه پدری که حقیقت حال و وخامت کار را می‌داند، آخرین فریاد خود را سر می‌دهد:

﴿ قَالَ: لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ ﴾.

نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق و هلاک شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس.

از کوه و پناهگاه و دولت و محافظ هیچ‌گونه کاری برنمی‌آید. هیچ کسی رهائی ندارد مگر کسی که خدا بدو رحم کند و او را بپاید.

در یک لحظه، صفحهٔ صحنه تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود. ناگهان موج فراگیر درمی‌رسد و هر چیزی را می‌بلعد:

﴿ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ. ﴾.

موج میان پدر و پسر جدائی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت.

ما اکنون که روند قرآنی را پس از هزاران سال پیگیری می‌کنیم، هول و هراس چنان ما را فرامی‌گیرد که نفسها را در سینه‌های خود حبس می‌کنیم، چه انگار در صحنه حاضریم و آن را می‌بینیم. کشتی آنان را در میان موجهائی چون کوه‌ها پیش می‌برد. نوح که پدر داغدیده و برتافته‌ای است پشت سر هم فریاد می‌زند و ندا درمی‌دهد و فرزند جوان مغرورش از پذیره شدن درخواست پدر سر باز می‌زند و به نداهای او گوشش بدهکار نیست. موج فراگیری در یک چشم به هم زدنِ سریع و دلهره‌انگیزی کار را تمام می‌کند و همه چیز پایان می‌پذیرد. انگار نه فریاد زدنی و نه پاسخ گفتنی در کار بوده است!

در اینجا هول و هراس در درون زنده‌ای اندازه‌گیری می‌شود ـ هول و هراسی که میان پدر و پسر رد و بدل می‌گردد ـ همان‌گونه که هول و هراس در طبیعت اندازه‌گیری می‌شود. امواج دشتها و درّه‌ها و آن‌گاه

بلندیها و قلّه‌ها را فرامی‌گیرد دشتها و درّه‌ها و بلندیها و قلّه‌ها در برابر امواج همچون یکدیگرند، و در طبیعتِ خاموش و در درون انسان برابرند. این نشانهٔ بارزی در کار تصویرگری قرآن است.

❁

طوفان فرومی‌نشیند، و آرامش بر همه جا سایه می‌افکند، و کار به پایان می‌آید، و همگام با این اوضاع و احوال واژگان و آهنگها و نواهای آنها نیز در جان و در گوش رنگ ثبات به خود می‌گیرند و تأثیر خاصّ خود را می‌بخشند:

﴿وَ قِيلَ: يٰا أَرْضُ ٱبْلَعِي مٰاءَكِ، وَ يٰا سَمٰاءُ أَقْلِعِي، وَ غِيضَ الْمٰاءُ وَ قُضِيَ الأَمْرُ وَ ٱسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ؛ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ ٱلظّٰالِمِينَ﴾.

گفته شد که: ای زمین آب خود را فروخور، و ای آسمان! از باریدن بایست. و (آن‌گاه به دستور خدا) آبها از میان برده شد و فرمان اجراء گردید و کار به انجام رسید، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت (و در این وقت بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران.

خطابی که به زمین و آسمان می‌شود، همچون خطاب به دو موجود زنده و عاقل است. هر دوتا به فرمان قاطعانهٔ یزدان پاسخ مثبت می‌دهند، و زمین آب را فرومی‌بلعد، و آسمان از باریدن بازمی‌ایستد:

﴿وَ قِيلَ: يٰا أَرْضُ ٱبْلَعِي مٰاءَكِ وَ يٰا سَمٰاءُ أَقْلِعِي﴾.

گفته شد که: ای زمین! آب خود را فرو خور، و ای آسمان! از باریدن بایست.

﴿وَ غِيضَ الْمٰاءُ﴾.

آبها از میان برده شد.

زمین آب را به درون خود فروبلعید و از سطح زمین فرو رفت.

﴿وَ قُضِيَ الأَمْرُ﴾.

و فرمان اجراء گردید و کار به پایان رسید.

حکم قضا و قدر انجام پذیرفت.

﴿وَ ٱسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾.

و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت.

کشتی بر کوه جودی لنگر انداخت و پهلو گرفت.

﴿وَ قِيلَ: بُعْداً لِلْقَوْمِ ٱلظّٰالِمِينَ﴾.

و گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!

این جملهٔ کوتاه برّنده و قاطعانه‌ای است که در فضای خود، ژرف‌ترین تعبیر را دارد... واژهٔ «قِيلَ: گفته شد» به صورت مجهول آمده است. گویندهٔ آن روشن نگردیده است. انگار هدف این است همچون موضوع پوشیده و پنهانشان، درهم پیچیده و تنیده بماند، و گفته آید:

﴿وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ ٱلظّٰالِمِينَ﴾.

و گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران!

ستمکاران از زندگی محو و نابود شوند... محو و نابود هم شدند. از رحمت خدا دور و مطرود شوند... دور و مطرود هم شدند. در خاطره‌ها و یادها نمانند... که نماندند و به پایان آمدند، و چنان رفتند که سزاوار یاد و یادآوری هم نیستند!

❁

اکنون که طوفان فرونشسته است، و هراس به پایان آمده است، و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفته است و بر آن آرمیده است، هم اینک در درون نوح سوز اندوه فرزند بلازده و از دست رفته بیدار می‌شود و تنورهٔ آتش دل سر برمی‌زند:

﴿وَ نٰادىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ: رَبِّ إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي، وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحٰاكِمِينَ﴾.

نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم (کنعان که امواج او را فرو بلعیده است) از خاندان من است و (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، دراصل وعدهٔ حفظ خاندان مرا داده‌ای) وعدهٔ تو راست است (و خلافی در آن نیست) و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی (و درد دل مرا می‌دانی. پروردگارا! لطفی و مرحمتی).

پروردگارا! پسرم از اهل و کسان من است، و تو به من وعده داده‌ای که اهل و کسان مرا برهانی، و وعدهٔ تو راست است، و تو داورترین داورانی، و لذا جز از روی

حکمت و تدبیر فرمان نمی‌رانی.

نوح این سخن را گفت تا بدین وسیله از خدا وفای به وعده‌اش را در نجات دادن کسان خود بخواهد، و وفای به حکمت یزدان را در وعده و داوری خواستار گردد.

پاسخی که بدو رسید حقیقتی بود که نوح از آن غفلت ورزیده بود. و آن این که در پیشگاه خدا و در دین و آئین و معیار و ترازوی او، اهل و کسان با قرابت و نزدیکی خون نیست. بلکه اهل و کسان، تنها و تنها با قرابت و نزدیکی عقیده، اهل و کسان می‌گردند. این پسر مؤمن نبود. پس در این صورت از اهل و کسان او که پیغمبر و مؤمن است بشمار نمی‌آید... پاسخ بدو این چنین با قدرت و قوّت و تأکید و تعیین داده می‌شود، به شکلی که به تنبیه و توبیخ و تهدید می‌ماند:

﴿ قٰالَ: يٰا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ، إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ، فَلاٰ تَسْأَلْنِ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ ﴾.

فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست. چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است، با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. بنا بر این آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و نـدانی که در مکتب آسمانی، پیوند براساس عقیده است؛ نه گوشت و خون).

این حقیقت بزرگی در این دین و آئین است. حقیقتِ دستاویزی است که همهٔ رشته‌ها بدان برمی‌گردند و می‌پیوندند. دستاویز عقیده‌ای است که فرد را به فرد به گونه‌ای ربط و پیوند می‌دهد که حسب و نسب و قرابت و خویشاوندی همچون ربط و پیوندی را ایجاد و برقرار نمی‌کند:

﴿ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ ﴾.

پسرت از خاندان تو نیست. چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است.

او از تو بریده و گسیخته است، و تو از او بریده و گسیخته‌ای، هرچند که او از خود تو است. زیرا دستاویز نخستین بریده است و قطع گردیده است. پس از آن دیگر نه پیوندی و نه خویشاوندی در میان است.

از آنجا که نوح وفای به وعده‌ای را درخواست می‌کند که نمی‌بیند که بدان وفا شده باشد، پاسخی که می‌شنود از آن بوی تنبیه و تهدید برمی‌خیزد:

﴿ فَلاٰ تَسْأَلْنِ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ ﴾.

بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند براساس عقیده است، نه گوشت و خون).

من تو را نصیحت می‌کنم تا از زمرهٔ ناآگاهان از حقیقت خویشاوندیها و پیوندها، یا از جملهٔ بی‌خبران از حقیقت وعدهٔ خدا و معنی آن نشوی. چه وعدهٔ خدا معنی پیدا کرده است و تحقّق یافته است. زیرا که اهل و کسان تو که واقعاً اهل و کسان تو هستند، نجات پیدا کرده‌اند.

نوح بسان بندهٔ مؤمنی که می‌ترسد در حقّ پروردگار خویش دچار لغزش شده باشد، سخت بر خود می‌لرزد، و به خدای خود پناه می‌برد، و آمرزش و مرحمت او را طلب می‌کند:

﴿ قٰالَ: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ، وَ إِلاّٰ تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ﴾.

نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم (و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزشهائی به دور داری). اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمائی از زیانکاران خواهم بود.

مرحمت خدا نوح را دریافت. دل او را آرام کرد و بدو آرامش بخشید. عمر او را پربرکت کرد و فرزندان صالح او را فزونی و برکت داد. امّا فرزندان ناصالح او را عذاب دردناک درمی‌یابد:

﴿ قِيلَ: يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا، وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ. وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

(پس از آن که طوفان همه جا را ویران کرد، به زبان وحی به نوح) گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو (و بدان که تو و همراهانت) از امنیّت ما برخوردارید و (از قحطیها و بیماریها و سائر بلاها) سالم و برکنارید و (دریای) برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت (گشوده) است (و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت و بعدها) ملّتها و گروه‌های دیگری (از نسل شما پدید می‌آیند که آنان) را از نعمتها و خوشیها برخوردار می‌کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و) آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد.

پایان کار چنین است: نجات و بشارت برای او و برای هر کسی از نسل او است که ایمان بیاورد، و بیم و تهدید برای آن کسانی از فرزندان او است که نعمت و بهره‌مندی از زندگی دنیا را بخواهند و فقط به فکر دنیا و دنیاپرستی باشند و بس. گذشته از کیفرشان در این دنیا، در آن دنیا عذاب دردناکی بدیشان می‌رسد... این همان بشارت و مژده، و همان تهدید و بیمی است که در دیباچهٔ سوره گذشت. داستانها پس از آن تهدید و بیم سر می‌رسند تا آن بشارت و مژده و آن بیم و تهدید را در جهان واقعِ دیدنی تفسیر و تعبیر کنند.

❁

از اینجا است که همچون پیروی می‌آید:

﴿ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ، مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذَا، فَاصْبِرْ، إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

(این قصّه و داستانهای ملّتهای پیشینی که تو آنان را ندیده‌ای) جزو اخبار غیب است که آن را به تو (ای پیغمبر اسلام!) وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید. پس (در برابر اذیّت و آزار قوم خود) شکیبائی کن (همان‌گونه که پیغمبران پیشین در برابر اذیّت و آزار اقوام خود شکیبائی کردند، و بدان) که سرانجام (کار، برد با شکیبایان و) ازآنِ پرهیزگاران است.

این پیرو هدفهای داستانهای قرآنی را در این سوره پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد:

۱ـ نخست حقیقت وحی است که مشرکان منکر آن بودند. این داستانها غیبی از جهان غیب است که پیغمبر اسلام آنها را نمی‌دانست، و قوم او نیز از آنها بی‌خبر بودند، و در محیط او معروف و متداول نبوده‌اند. بلکه آن داستانها وحی هستند و از سوی خدای کاربجا و آگاه وحی گردیده‌اند.

۲ـ حقیقت یگانگی عقیده است که از زمان نوح، یعنی ابوالبشر دوم تاکنون عقیده همان است که بوده است، و تعبیر جدیدی که از آن می‌شود تقریباً همان تعبیر قدیمی است.

۳ـ حقیقت تکرار اعتراضها و اتّهامها از طرف تکذیب‌کنندگان است، که با وجود این که معجزه‌ها و درسهای عبرت و دلائل و براهین آشکار، تباهی آن اعتراضها و اتّهامها را برای نسلی نمودار گردانیده است، نسل دیگری دوباره آنها را بر زبان می‌راند و تکرار می‌گرداند.

۴ـ حقیقت تحقّق پیداکردن و پیاده شدن مژده و بیمی که پیغمبران اعلام داشته‌اند، همان‌گونه که پیغمبر اسلام ﷺ مژده و بیم می‌دهد و نوید می‌بخشد و یا برحذر می‌دارد. این داستانها نیز گواهی از تاریخ بر صدق بشارتها و تهدیدهای پیغمبران یزدان در طول زمان است.

۵ـ حقیقت قوانین و سنّتهای جاری و ساری است که تخلّف نمی‌پذیرد و از کسی طرفداری یا کناره‌گیری نمی‌کند:

﴿ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

سرانجام (کار، برد با شکیبایان و) ازآنِ پرهیزگاران است.

پرهیزگاران نجات می‌یابند و رستگار می‌گردند، و

جانشینان دیگران می‌شوند و بهشت را به ارث می‌برند.

۶ـ حقیقت رابطه‌ای است که فردی را به فرد دیگری، و نسلی را به نسل دیگری ارتباط و پیوند می‌دهد... آن رابطه هم عقیدهٔ یگانگی است که مؤمنان را جملگی در معبود یکتا و در خداوندگار یگانه به یکدیگر ارتباط و پیوند می‌دهد، و همگان در دیانت و عبادت توحیدی پالوده از هرگونه همتا و انباز به یکدیگر می‌رسند و همسو و همسیر می‌شوند.

✿

گذشته از اینها، آیا طوفان عام و همه‌جاگیر در سراسر زمین بود؟ یا در نواحی و اقطاری طوفان درگرفت که نوح در آنجاها مبعوث گردیده بود؟ و این نواحی و اقطار کدام سرزمین بود؟ حدود و ثغور آن در جهان قدیم و در جهان جدید کجا است؟ پرسشهائی است که پاسخی ندارند مگر ظنّ و گمان، ظنّ و گمان نیز اصلاً انسان را بی‌نیاز از حقّ نمی‌کند. پاسخ دیگری که این پرسشها دارند اسرائیلیّاتی است که مستند به دلیل صحیحی و برهان درستی نیستند... گذشته از اینها، اسرائیلیّات در پیاده کردن هدفهای داستانهای قرآنی نه کم و نه بیش ارج و بهائی ندارند.

ولی این سخن مانع از آن نمی‌گردد که گفته شود ظاهر نصوص قرآنی الهام می‌کنند و اشاره دارند به این که قوم نوح مجموعهٔ انسانها در آن زمان بوده‌اند. سرزمینی که در آن می‌زیسته‌اند سرزمین آباد آن زمان بوده است. طوفان هم گسترهٔ این سرزمین را فراگرفته است، و همهٔ انسانهائی را نابوده کرده است که در آن سرزمین می‌زیسته‌اند، بجز انسانهائی را که بر کشتی نوح سوار گردیده و نجات پیدا کرده‌اند.

این اندازه اطّلاعات دربارهٔ آگاهی از سرشت آن حادثهٔ جهانی ما را بس است، حادثه‌ای که خبر آن از سرچشمهٔ یگانهٔ مورد وثوق و اعتماد دربارهٔ دوران کهنی به ما رسیده است که «تاریخ» از آن چیزی نمی‌داند. راستی در آن روز و روزگار «تاریخ» کجا بود؟! تاریخ فرزند نوزادی است که از حوادث انسانها جز اندکی را ننگاشته است! و هرآنچه را که نگاشته است می‌تواند نادرست یا درست، و قابل صدق و کذب، و محل نقد و انتقاد و تبدیل و تعدیل باشد! تاریخ هرگز شایستهٔ این نیست که دربارهٔ چیزی که خبر صادق قرآن از آن برایمان سخن گفته است، مورد پرس و جو قرار گیرد و از آن نظرخواهی شود. خود پرس و جو و نظرخواهی از تاریخ دربارهٔ مطالب قرآن وارونه کردن اوضاع و احوال، و عقب‌گرد و سرنگونی است. عقلی که حقیقت این دین در آن جایگزین گردیده باشد، همچون وارونه‌کاری و واپس‌گرائی و سرنگونی‌ای بدو رو نمی‌کند!

افسانه‌های ملّتهای گوناگون و یادمانهای پیچیده و گنگ آنان از ذکر طوفانی موج می‌زند که سرزمین آنان را در تاریخ کهن نامشخّصی فراگرفته است، به سبب گناه و معصیتی که آن نسلی مرتکب گردیده است که شاهد چنان رخداد بزرگی بوده است... افسانه‌های مدوّن بنی‌اسرائیل هم که آنها را «عهد قدیم» می‌نامند از طوفان نوح یاد کرده است... ولی همهٔ اینها شایستگی این را ندارند که از آنها یادی شود و نامی رود، وقتی که قرآن از طوفان سخن می‌گوید. همچنین شایسته نیست که خبر صادق مورد وثوق قرآن با همچون روایتهای پیچیده و با همچون افسانه‌هائی بیامیزد که نه منبع مشخّصی و نه سند معیّنی دارند. هرچند که وجود چنین اخبار پیچیده و گنگی دربارهٔ طوفان در نزد ملّتهای گوناگون بیانگر این است که طوفان در سرزمین این اقوام روی داده است، یا دست کم یاد طوفان با فرزندان نجات‌یافتگان پس از آن که در زمین پراکنده‌اند و از نو زمین را آباد کرده‌اند، بدانجاها رفته است و در خاطره‌ها مانده است.

لازم است بگوئیم چیزی که «کتاب مقدّس» نامیده می‌شود، چه چیزی که «عهد قدیم» نام دارد و مشتمل بر کتابهای یهودیان است، و چه چیزی که «عهد جدید» نام دارد و دربردارندهٔ انجیلهای مسیحیان است، آن

چیزی نیست که از سوی خدا نازل گردیده است. زیرا توراتی که خدا بر موسی نازل کرده است نسخه‌های اصلی آن توسّط بابلیان هنگام اسیر شدن یهودیان سوزانده شده است، و نگارش مجدّد آن پس از گذشت قرنها انجام پذیرفته است، تقریباً پنج قرن پیش از میلاد مسیح صورت گرفته است. عزرا ـ که چه‌بس همان عُزَیْر باشد ـ آن را نوشته است و باقی‌مانده‌های تورات را در آن گردآوری نموده است. امّا جز اینها تألیف است و بس! انجیلها نیز چیزی در آنها نیست مگر آنچه پس از تقریباً گذشت یک قرن از وفات مسیح علیه‌السلام شاگردان مسیح و شاگردان ایشان به حافظه سپرده‌اند و به یاد داشته‌اند و بعد از آن داستانهای زیادی و افسانه‌های فراوانی آمیزهٔ آن یادمانها گردیده است!.. بدین جهت درست نیست در کاری از کارها بر مطالب این کتابها اطمینان و اعتماد شود.

از این مسألهٔ فرعی می‌پردازیم و به عبرت این حادثهٔ بزرگ جهانی می‌پردازیم... این عبرت درحقیقت یک عبرت نیست، بلکه عبرتهای گوناگون است. خواهیم کوشید به چیزی از آنها در صفحات بعدی بپردازیم، پیش از این که از داستان نوح به داستان هود منتقل شویم:

قوم نوح علیه‌السلام همان کسانی که اندازهٔ جاهلیّت ایشان را، و اندازهٔ پافشاری آنان را بر باطل، و اندازهٔ دشمنانگی ایشان را با دعوت اسلام خالصی که نوح علیه‌السلام آن را برای آنان با خود آورده بود، و چکیدهٔ آن چنین است: توحید خالصانه‌ای که یزدان سبحان را به دینداری و بندگی اختصاص دهد، و صفت ربوبیّت را به کسی جز خدا عطاء نکند، اینان که قوم نوح هستند فرزندان آدمند. آدم ـ همان‌گونه که قبلاً از داستان او در سورهٔ اعراف، و در سورهٔ بقره، اطّلاع پیدا کردیم ـ به زمین فرود آمده است تا به وظیفهٔ خلافت در زمین بپردازد، وظیفهٔ مهمّی که یزدان آدم را برای انجام آن آفریده است و با استعدادها و کفایتهای لازمهٔ آن وظیفه او را مجهّز نموده است، پس از آن که پروردگارش بدو آموخته است که چگونه از لغزش خود توبه کند، و چگونه از پروردگارش سخنانی را دریافت که با گفتن آنها توبه کرد و خدا توبهٔ او را پذیرفت، و چگونه پروردگارش از او عهد و پیمان گرفت که او و همسر و فرزندانش از هدایتی «پیروی کنند» که برایشان از سوی خدا نازل می‌گردد و می‌آید، و از اهریمن پیروی نکنند، اهریمن دشمن او و دشمن فرزندان او تا روز سزا و جزای قیامت است.

در این صورت پیدا است که آدم به زمین فرود آمده است در حالی که تسلیم فرمان خدا و پیروی‌کننده از هدایت او بوده است... بدون شکّ آدم به فرزندان خود اسلام، یعنی تسلیم فرمان خدا شدن را آموخته است، و اسلام به نسلهای پیاپی او رسیده است، و اسلام نخستین عقیده‌ای بوده است که انسانها در زمین با آن آشنائی پیدا کرده‌اند، و عقیدهٔ دیگری با آن نبوده است. وقتی که ما می‌بینیم قوم نوح که از نژاد آدم هستند و پس از نسلهای فراوانی که جز خدا کسی نمی‌داند چند نسل بعد به این جاهلیّت می‌افتند، جاهلیّتی که این داستان در این سوره از آن سخن گفته است، ما می‌توانیم قاطعانه بگوئیم که این جاهلیّت عارضی است و همراه با بت‌پرستی و افسانه‌ها و خرافات و بتها و جهان‌بینیها و آداب و رسوم خود گریبانگیر بشریّت گردیده است. انسانها با وسوسهٔ اهریمن چیره بر آدمیزادگان و به سبب راه‌های نفوذی که در سرشت آنان است، و دشمن خدا و دشمن مردمان شیطان از آن راه‌ها رخنه می‌کند، از اسلام منحرف گردیده‌اند و به جاهلیّت افتاده‌اند، هر زمان که در چنگ زدن به هدایت و رهنمود خدا و پیروی از خدای یگانه و پیروی نکردن از دیگران با او و در هر کار بزرگی یا کوچکی، سست و ضعیف گردیده‌اند ... یزدان انسان را آفریده است و مقداری اختیار بدو داده است که مِلاک آزمایش است، و انسان با داشتن این اختیار جزئی می‌تواند به هدایت و رهنمود خدای یگانه چنگ بزند و دشمن او شیطان بر او چیره و مسلّط نشود، همان‌گونه هم می‌تواند ـ هرچند

به اندازهٔ موئی ـ از هدایت و رهنمود یزدان منحرف شود و به تعالیم دیگران بگرود. در این صورت است که شیطان انسان را به چرخش درمی‌آورد و می‌گرداند تا بدانجا که پس از مراحلی و منازلی او را به همچون جاهلیّت اخمو و زشت‌روئی درمی‌اندازد، جاهلیّتی که فرزندان آدمِ پیغمبر و تسلیم خدا، پس از گذشت چندین نسلی که کسی شمارهٔ آنان را جز خدا نمی‌داند بدان درافتاده‌اند و غوطه‌ور شده‌اند.

این حقیقت ... حقیقت این که نخستین عقیده‌ای که در زمین شناخته شده است اسلام بوده است، اسلامی که استوار و پابرجا بر یگانگی دینداری و ربوبیّت و قیمومت خدای یکتا است ... این حقیقت ما را برآن می‌دارد مردود و نادرست بدانیم هرآنچه را که در آن دست و پا می‌زنند کسانی که آنان را «دانشمندان مقایسهٔ ادیان» می‌نامند، و کسانی که آنان را ترقّیخواهان و متحوّلان بشمار می‌آورند. آنان اشخاصی هستند که یکتاپرستی را واپسین مرحله از مراحل عقیده می‌دانند. ایشان معتقد بوده‌اند که پیش از این مرحلهٔ یکتاپرستی، مراحل گوناگونی از چندگانه‌پرستی و دوگانه‌پرستی وجود داشته است. انسانها نیروهای طبیعت را، و ارواح را، و خورشیدها و ستاره‌ها را، به خدائی گرفته‌اند و پرستش کرده‌اند... و سائر چیزهائی که این‌گونه «پژوهشها» و بررسیها بیان می‌دارند، پژوهشها و بررسیهائی که در اصل برابر عوامل تاریخی و روانی و سیاسی معیّنی، بدانها خطّ و نشان داده می‌شود، و هدف آنها درهم شکستن و درهم ریختن اساس ادیان آسمانی و وحی الهی و رسالتهائی است که از سوی خدا به انسانها ارمغان می‌شود. همچنین این پژوهشها و بررسیها می‌خواهند ثابت کنند که ادیان ساختهٔ دست بشر است، و لذا با دگرگونی و پیشرفت اندیشهٔ بشری در طول زمان، دگرگون شده است و پیشرفت حاصل کرده است!

برخی از کسانی که به دفاع از اسلام برمی‌خیزند و دربارهٔ اسلام می‌نویسند، دچار لغزش می‌شوند، و این نظریّه‌ها و آرائی را دنبال می‌کنند که همچون پژوهشگرانی دربارهٔ ادیان مقرّر می‌دارند ـ برابر برنامهٔ از پیش تعیین شده و هدفداری که دارند ـ بدون این که نویسندگان مدافع اسلام متوجّه گردند و بدانند که چه می‌کنند. هنگامی که آنان سراپا شور از اسلام به دفاع برمی‌خیزند، اصل اعتقاد اسلامی را درهم می‌شکنند و به هم می‌زنند، اعتقادی که قرآن مجید قاطع و آشکار آن را مقرّر و مشخّص می‌دارد. بدان هنگام که قرآن مقرّر می‌دارد آدم علیه‌السلام به زمین فرود آمده است، عقیدهٔ اسلام را با خود آورده است. نوح علیه‌السلام نیز وقتی که با فرزندان آدم رویاروی می‌شود، فرزندانی که شیطان آنان را از اسلام سرازیر و پرتاب کرده است و ایشان را به جاهلیّت بت‌پرستی انداخته است، خود اسلام را برایشان به ارمغان می‌آورد، اسلام استوار و پابرجا بر یکتاپرستی ناب و توحید خالص ... این چرخش بعد از نوح تازه گردید و مردمان از اسلام دست برداشتند و به جاهلیّت افتادند ... بعد از آن نیز همهٔ پیغمبران اسلام را به ارمغان آوردند ... اسلام استوار و پابرجا بر یکتاپرستی ناب و توحید مطلق ... هرگز در عقیدهٔ آسمانی دراصل اعتقاد تحوّل و تغیّر نبوده است. بلکه ترقّی و ترکیب و توسعه در قوانین و مقرّراتی صورت پذیرفته است که همراه با عقیدهٔ یگانه بوده است. امّا اگر تحوّل و ترقّی در عقائد جاهلی دیده می‌شود، دالّ بر این نیست که مردمان با تکیه بر تحوّل و ترقّی در اصل عقیده، به توحید و یکتاپرستی رسیده‌اند. چیزی که باعث تحوّل و ترقّی عقائد جاهلی گردیده است این است که عقیدهٔ یکتاپرستی و توحیدی که توسّط هر پیغمبری به ارمغان آمده است آثاری از خود در نسلهای بعدی ـ حتّی پس از انحراف آنان از آن ـ برجای گذاشته است و سبب خود ترقّی عقائد جاهلی ایشان شده است، تا بدانجا که همچون عقائدی به اصل یکتاپرستی آسمانی بسیار نزدیک گردیده است ... اصلاً عقیدهٔ توحید و یکتاپرستی در تاریخ بشریّت جلوتر و کهن‌تر از همهٔ عقائد بت‌پرستی است! عقیدهٔ

توحید و یکتاپرستی از آن زمان که بوده است به همین صورت کامل بوده است، زیرا از افکار انسانها برنجوشیده است، و از معلومات مترقّی ایشان تراوش نکرده است. بلکه از سوی یزدان سبحان آمده است. از همان لحظهٔ نخست حقّ و حقیقت بوده است، و از همان لحظهٔ نخست کامل بوده است.

این چیزی است که قرآن مجید مقرّر می‌دارد، و جهان‌بینی اسلامی بر آن استوار و پابرجا است. در این صورت درست نیست پژوهشگر مسلمان ـ به‌ویژه زمانی که از اسلام دفاع می‌کند ـ از این چیزی که قرآن مجید روشن و قاطع آن را مقرّر می‌دارد، عدول کند، و به چیزی بگراید که نظریّه‌ها و آراء دانش مقایسهٔ ادیان در آن دست و پا می‌زند، نظریّه‌ها و آرائی که ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ از برنامهٔ از پیش تعیین شده و هدفدار برجوشیده‌اند!

هرچند که ما در اینجا ـ در فی ظلال القرآن ـ نمی‌خواهیم اشتباه‌ها و لغزشهای نوشته‌هائی را نقد و بررسی کنیم که دربارهٔ اسلام نوشته می‌شوند ـ زیرا جولانگاه این نقد و بررسی جای دیگری و بحث دیگری را می‌طلبد و باید جداگانه از آن سخن رود، ولی به یک نمونه می‌پردازیم، و آن را با برنامهٔ قرآنی و سخنان قرآنی دربارهٔ این مسأله می‌سنجیم.

استاد عقّاد در کتاب خود: «الله» در فصل «اصل عقیده» نوشته است:

«انسان در عقائد ترقّی کرده است، همان‌گونه که در علوم و صنایع ترقّی نموده است. عقائد اوّلیّهٔ انسان هماهنگ با حیات اوّلیّهٔ او بود. علوم و صنائع انسان نیز به همین منوال بود. علم و صنعت اوّلیّه مترقّی‌تر و بالاتر از دیانتها و عبادتها نبود. عناصر حقیقت در یکی از آنها بیشتر از عناصر حقیقت در دیگری نبود.

باید تلاشها و رنجهای انسان در راه دین، سخت‌تر و بیشتر از تلاشها و کوششهای او در راه علوم و صنائع بوده باشد. زیرا جستجوی حقیقت بزرگ هستی سخت‌تر، و راه آن طولانی‌تر از حقیقت این چیزهای متفرّقه‌ای است که گاهی دانش و گاهی صنعت بدانها می‌پردازد.

مردمان از کار خورشید درخشان بی‌خبر بوده‌اند، خورشیدی که نمایان‌ترین چیزی است که چشمها آن را می‌بینند و بدنها آن را احساس می‌کنند! تا مدّتها پیش مردمان معتقد به گردش خورشید به دور زمین بودند، و حرکات و پیآمدهای آن را همچون چیستانها و خوابها تعبیر و تفسیر می‌کردند. به فکر کسی هم نمی‌گذشت که وجود خورشید را منکر شود. این بدان خاطر بود که مردمان دربارهٔ خورشید در تاریکی جهلِ مطلق بودند، و چه‌بسا هنوز هم چنان باشد.

با مراجعه به اصول ادیان در دورانهای جاهلیّت نخستین، روشن می‌شود که دینداری باطل و بیهوده نیست، و به دنبال محال رفتن و ناممکن را جستن هم نیست. چیزی که هست این است که حقیقت بزرگ بزرگتر از آن است که به‌طور کامل و شامل در یک عصر برای مردمان روشن و جلوه‌گر شود، و بلکه مردمان برای شناخت حقیقت بزرگ زمان به زمان آمادگی شناخت آن را پیدا می‌کنند، و مرحله به مرحله با شیوه‌های مختلف و با آزمونهای پیاپی آشنائی بیشتر و بهتری دربارهٔ آن حاصل می‌نمایند، همان‌گونه که آمادگی شناخت حقائق کوچک را پیدا می‌کنند، ولی به صورت دشوارتر و شگفت‌انگیزتری از آمادگی ایشان برای شناخت همچون حقائقی که خرد آنها را دربر می‌گیرد و احساس و مشاهده با آنها سروکار دارد، در راه شناخت حقیقت بزرگ گام برمی‌دارند و پیشرفت می‌کنند.

دانشِ مقایسهٔ ادیان از بسیاری از گمراهیها و افسانه‌هائی پرده برداشته است که انسانهای نخستین بدانها معتقد بودند، و هنوز باقی‌مانده‌هائی از آن گمراهیها و افسانه‌ها در میان قبائل بدوی، یا در میان ملّتهای تمدّنهای کهن، شائع و پراکنده است. از دانش هم انتظار جز این نمی‌رفته است که غیر از این پرده از چیزی بردارد، و انتظار هم جز این نبوده است که

دیانتهای نخستین بر چیزی غیر از گمراهی و نادانی باشند. این هم تنها نتیجهٔ معقولی است که عقل جز آن را انتظار نمی‌کشد. در این نتیجه نیز چیز تازه‌ای نیست که دانشمندان آن را عجیب و غریب بدانند، یا دربارهٔ اصل دین نظریّهٔ دیگری و داوری دیگری دربارهٔ آن داشته باشند. دانشمندی که بر دلش بگذرد که دربارهٔ ادیان ابتدائی پژوهش کند تا ثابت نماید که نخستین انسانها حقیقت جهانی کامل و زدوده از شائبه‌های کم‌خردی و کودنی را شناخته‌اند، دنبال چیز محالی می‌گردد ...».

همچنین عقّاد در خود کتاب «الله» در فصل: «احوال و ادوار ادیان الهی» نوشته است:

«دانشمندان مقایسهٔ ادیان، سه دورهٔ عمده‌ای را می‌شناسند که ملّتهای ابتدائی در اعتقاد خود نسبت به خدایان و اربابان داشته‌اند:

۱ـ دورهٔ تعدّد Polytheism

۲ـ دورهٔ تمییز و ترجیح Henotheism

۳ـ دورهٔ وحدانیّت و توحید Monotheism

در دورهٔ تعدّد، قبیله‌های پیشین خدایانی برای خود برمی‌گزیدند که تعداد آنها به ده‌ها، و گاهی به صدها می‌رسید. چه‌بسا در این دوره هر خانوادهٔ بزرگی خدائی برای خود داشت و آن را می‌پرستید. یا نمودار و نمادی از خدا داشت. این نمودار و نماد حضور خدا را در برابر دیدگانشان تداعی می‌کرد، و نمازها و قربانیهایشان را می‌پذیرفت.

در دورهٔ دوم، یعنی دورهٔ تمییز و ترجیح، خدایان زیادی وجود داشتند، ولی خدائی برجسته‌تر و والاتر از همه بود. زیرا آن خدا، خدای قبیلهٔ بزرگی بود که همهٔ قبائل دیگر ریاست آن را می‌پذیرفتند و فرمان او را می‌بردند، و در کار و بار دفاع و زندگی بر آن قبیله تکیه می‌کردند. یا این خدا برای همهٔ بندگان خود مقصود و منظوری را برآورده می‌کرد که بزرگتر و ضروری‌تر از سائر مقاصد و مطالبی بود که خدایان گوناگون برآورده می‌کردند. مثل خدای باران که مردان منطقه بدو نیازمند بودند. یا خدای گردبادها و بادها که محلّ امیدی یا جای هراسی بود که سائر خدایان این چنین محلّ امید یا جای هراس نبودند و تنها در فراهم آوردن چیزهای دیگری از عناصر طبیعت دست داشتند و یاری و مدد می‌دادند.

در دورهٔ سوم ملّت متّحد می‌گردد، و پرستش یگانه‌ای پیدا می‌کند، پرستشی که میان آنان اتّحاد و اتّفاق به‌وجود می‌آورد، هرچند در این دوره هم خدایان گوناگونی در هر ناحیه‌ای از نواحی مختلف هستند. در این دوره ملّت عبادت خود را بر دیگران واجب می‌گرداند همان‌گونه که آقائی و فرمانروائی تاج خود را و مالک تخت سلطنت خود را بر دیگران واجب می‌گرداند. همچنین خدای ملّت مغلوب را به کرنش در برابر خدای خود خشنود می‌سازد، امّا با این وجود آن خدا را برجا نگاه می‌دارد و پرستش او را نیز روا می‌دارد، درست همانند کار پیرو از پیروی‌شونده، و کار اطرافیان شاه در حقّ شاهی که از او اطاعت می‌گردد.

ملّت هم به این وحدانیّت و توحید ناقص نمی‌رسید مگر بعد از احوال و ادواری از تمدّنی که علم و معرفت در آن فراوان و شائع می‌گردد، و پذیرش خرافات برای عقل دشوار می‌شود، خرافاتی که پذیرش آن برای عقل عامّهٔ مردمان و قبائل جاهلی، ساده و خوشایند می‌باشد. ملّت در همچون دوره‌ای خدا را به گونه‌ای توصیف می‌کند که به کمال و پاکی نزدیکتر از صفات خدایان متعدّدی در احوال و ادوار پیشین است، و عبادت را همراه می‌کند با اندیشه دربارهٔ اسرار و رموز هستی و رابطهٔ آنها با اراده و حکمت والای خدا. در بسیاری از اوقات خدای بزرگ‌تر در میان این ملّتها به ربوبیّت راستین منحصر می‌گردد، و خدایان دیگر تا مرتبهٔ فرشتگان یا خداگونه‌های رانده شده از مرز و بوم آسمان تنزّل پیدا می‌کنند ...» ... تا به آخر ...

روشن است چه خود نویسنده چنین نظری داشته باشد، و یا این که چکیده‌ای از نظریّه‌ها و آراء دانشمندان مقایسهٔ ادیان را نقل نموده باشد، و چنین گفته شود که انسانها خودشان عقائدشان را ایجاد و پدیدار کرده‌اند، و

بدین سبب است که احوال و ادوار عقلی و علمی و تمدّنی و سیاسی در ادیان نمودار و جلوه‌گر می‌آید، و به اجمال می‌توان گفت: تحوّل و تغیّر از چندگانه پرستی به دوگانه پرستی، و از دوگانه پرستی به یگانه پرستی، یک تحوّل و تغیّر زمانی پیاپی است.

این از جملهٔ نخستین دیباچهٔ کتاب مؤلف پیدا است: «موضوع این کتاب پیدایش عقیدهٔ الهی است، از آن زمان که انسان خدائی برای خود برمی‌گزیند، تا آن زمان که یزدان یگانه را می‌شناسد، و به پاکی توحید و یکتاپرستی رهنمود می‌گردد».

چیزی که شکّی در آن نیست این است که یزدان سبحان در کتاب بزرگوارش با بیان روشن و قاطعانه‌ای چیزی را مقرّر می‌دارد که جدای از چیزی است که صاحب کتاب «الله» با متأثّر شدن از برنامهٔ دانشمندان مقایسهٔ ادیان، مقرّر می‌دارد ... چیزی که یزدان سبحان مقرّر می‌دارد این است که آدم که نخستین انسان است حقیقت کامل توحید را شناخته است، و با توحید پاک از هرگونه شائبهٔ چندگانه پرستی و دوگانه پرستی آشنا بوده است، و می‌دانسته است که باید خدا را تنها با چیزی پرستش کند که از او دریافت می‌دارد، آدم فرزندان خود را با این عقیده آشنا کرده است. نسلهای زیادی بوده‌اند که درکهن‌ترین تاریخ بشریّت جز اسلام دینی را نشناخته‌اند، و جز توحید و یگانه‌پرستی عقیده‌ای نداشته‌اند ... وقتی که زمان به طول انجامیده است و مدّتهای مدیدی گذشته است، نسلهای پیاپی فرزندان آدم از توحید و یگانه‌پرستی منحرف گردیده‌اند ... و چه‌بسا به دوگانه‌پرستی یا چندگانه پرستی دچار شده‌اند ... و خداگونه‌های نادرست و پوچ را پرستیده‌اند و برای آنها کرنش برده‌اند ... تا آن زمان که نوح علیه‌السلام از نو توحید و یگانه‌پرستی را به ارمغان آورده است، و طوفان همهٔ کسانی را غرق کرده است که بر جاهلیّت پایدار مانده‌اند، و جز مسلمانان یکتاپرستی نجات نیافتند که «توحید پاک و خالصانه» را می‌شناختند و چندگانه پرستی و دوگانه پرستی و خداگونه‌ها و پرستشهای جاهلیّت را قبول نداشتند! باید قاطعانه بگوئیم که فرزندان این مسلمانان نجات یافته با اسلام استوار بر توحید مطلق می‌زیسته‌اند، ولی بعدها دوباره از توحید و یگانه‌پرستی منحرف گردیده‌اند ... کار و بار هر پیغمبری این چنین بوده است و این چنین رفته است:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾.

ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. (انبیاء/۲۵)

بدون شکّ این چیزی است، و آنچه دانشمندان مقایسهٔ ادیان می‌گویند و مؤلّف کتاب: «الله» از ایشان پیروی می‌کند، چیز دیگری است. میان فرمودهٔ یزدان و گفته‌های دانشمندان مقایسهٔ ادیان، رویاروئی و اختلاف کاملی در شیوهٔ نگرش و در نتائجی است که منتهی بدان می‌گردد ... نظریّه‌ها و آراء پژوهشگران تاریخ ادیان جز نظریّه‌ها و آرائی نیست که برخی با برخی تعارض و مخالفت دارد. تازه این نظریّه‌ها و آراء در مباحث انسانهای فناپذیر نیز واپسین سخنانی نیستند!

بدون شکّ وقتی که یزدان سبحان در کتاب بزرگوار خود قرآن چیزی را این‌گونه روشن و قاطعانه بیان می‌دارد، و دیگران چیز دیگری را می‌گویند که کاملاً با فرمودهٔ یزدان مخالف و مغایر است، باید از سخن خدا پیروی کرد و سزاوار هم همین است. به‌ویژه چنین کاری از کسانی انتظار می‌رود که از اسلام دفاع می‌کنند، و چیزهائی که می‌نگارند برای دفع و ردّ شبهه‌ها از اسلام و از اصل دین به‌طور کلّی است... به این دین خدمت نمی‌شود با درهم شکستن ستون اعتقادی آن. ستون اعتقادی دین اسلام این است که این آئین وحی است و از سوی خدا آمده است، و انسانها آن را از پیش خود نساخته‌اند، و این آئین از قدیم‌ترین اعصار و کهن‌ترین ازمنه توحید و یگانه‌پرستی را با خود آورده است و در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ و در هیچ رسالتی از

رسالتها غیر توحید و یگانه‌پرستی را نیاورده است و ارائه نداده است. همچنین به اسلام خدمت نمی‌شود با ترک فرموده‌های این آئین و چسبیدن به سخنان دانشمندان مقایسهٔ ادیان. به‌ویژه وقتی که نویسنده می‌داند که اینان برابر برنامهٔ از پیش‌ساخته شده و هدفدار کار می‌کنند برای ویران کردن ستون بنیادین دین یزدان به‌طور کلّی، و آن این که دین وحی یزدان است، نه وحی اندیشهٔ انسانهائی که ترقّی و تحوّل پیدا کرده‌اند و پیشرفت حاصل نموده‌اند! و این که آئین اسلام متوقّف بر ترقّی عقل انسانها در علوم مادی و آگاهیهای تجربی نیست و از دانش پیشرفتهٔ بشری بیرون نتراویده است.

شاید این نگاه گذرا ـ که در این کتاب فی ظلال القرآن نمی‌توانیم بیش از این بگوئیم و پیجوئی کنیم ـ برای ما پرده از اندازهٔ خطری بردارد که ما در دریافت مفهومهای اسلامی ـ در هر بخشی از بخشهای آن ـ از منابع غیراسلامی با آن روبرو هستیم. از سوی دیگر این نگاه گذرا برای ما روشن می‌کند که چه اندازه برنامه‌های اندیشهٔ غربی و برداشتهای آن در اذهان کسانی غوطه‌ور شده است که با این برنامه‌ها و برداشتها زندگی می‌کنند و از آنها نقل و روایت می‌نمایند. حتّی کسانی هم به این درد مبتلا هستند که عهده‌دار پاسخ به افتراها و تهمتهای دشمنان اسلام به اسلام می‌باشند ...

﴿ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴾.

این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است. (اسراء/۹)

❁

دیگرباره اندکی با داستان نوح بسر می‌بریم ... با نوح و با پسرش می‌ایستیم، پسری که از خاندان و کسان او شمرده نمی‌شود

این ایستادن کوتاهی بر نشانهٔ روشن و برجسته در سرشت این عقیده و در خطّ سیر جنبشی آن است ... همچنین ایستادن کوتاهی بر دو راههٔ جدائی حقّ و باطل است.

﴿ وَ أُوحِيَ إِلىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاَّ مَنْ قَدْ آمَنَ. فَلاٰ تَبْتَئِسْ بِمٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ. وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنٰا وَ وَحْيِنٰا، وَ لاٰ تُخٰاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴾.

به نوح وحی شد که جز آنان که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین از کارهائی که می‌کنند غمگین مباش. (ما هرچه زودتر سزای اذیّت و آزار و تهمت و تکذیب ایشان را در کف دستشان خواهیم گذاشت). و (به نوح وحی شد که) کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز (و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و محافظت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید. از این پس به مشرکان رحم مکن) و با من دربارهٔ (گذشت از) ستمگران گفتگو منما (که آنان محکوم به عذابند و) مسلّماً ایشان غرق خواهند شد. (هود/۳۶ و ۳۷)

﴿ حَتّىٰ إِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ قُلْنٰا: احْمِلْ فِيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ ـ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ـ وَ مَنْ آمَنَ، وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ ... ﴾.

(نوح به کار خود مشغول بود و کافران هم به تمسخر خود ادامه دادند) تا آن‌گاه که فرمان ما (مبنی بر هلاک کافران) در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت (و خشم ما به غایت رسید. به نوح) گفتیم: سوار کشتی کن از هر صنفی نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را، مگر کسانی را که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است (که همسر و یکی از پسران تو است)، و کسانی را (در آن بنشان) که ایمان آورده‌اند. و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. (هود/۴۰)

﴿ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبٰالِ، وَ نٰادىٰ نُوحٌ ابْنَهُ ـ وَ كٰانَ فِي مَعْزِلٍ ـ يٰا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنٰا وَ لاٰ تَكُنْ مَعَ الْكٰافِرِينَ. قٰالَ: سَآوِي إِلىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ

الْمٰاءِ، قٰالَ: لاٰ عٰاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ، وَ حٰالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكٰانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ... ﴾.

(مؤمنان سوار کشتی شدند و) کشتی با سرنشینانش (سینهٔ) امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و (همچنان) به پیش می‌رفت. (مهر پدری در میان این امواجی که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی هم می‌غلتیدن، موج گرفت) و نوح پسرش را که در کناری (جدا از پدر) قرار گرفته بود فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش، (اگر به سوی خدا برگردی نجات می‌یابی، والاّ با جملگی بی‌دینان هلاک می‌گردی. پسر لجوج و مغرور نوح) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأویٰ می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد (و از غرقاب مصون.) نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق و هلاک شدن کافران) پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. (در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فروبرد) و موج میان پدر و پسر جدائی انداخت و پسر در میان غرق‌شدگان جای گرفت (و خیال خام، او را از راه آب دنیا، به آتش آخرت انداخت). (هود/۴۲ و ۴۳)

﴿ وَ نٰادىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ: رَبِّ إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ، وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحٰاكِمِينَ. قٰالَ: يٰا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ، إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ، فَلاٰ تَسْأَلْنِ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ. قٰالَ: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ، وَ إِلاّٰ تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ﴾.

نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم (کنعان که امواج او را فرو بلعیده است) از خاندان من است و (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، دراصل وعدهٔ حفظ خاندان مرا داده‌ای) وعدهٔ تو راست است (و خلافی در آن نیست) و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی (و درد دل مرا می‌دانی. پروردگارا! لطفی و مرحمتی). فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست. چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است، با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند براساس عقیده است؛ نه گوشت و خون) نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم (و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزشهائی به دور داری). اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمائی از زیانکاران خواهم بود.

(هود/۴۵-۴۷)

خویشاوندی و پیوندی که مردمان در این دین بر آن گرد می‌آیند، خویشاوندی و پیوند منفرد و منحصری است و سرشت این آئین بدان ممتاز می‌گردد. این خویشاوندی و پیوند مربوط می‌شود به افقها و زمانها و ابعاد و اهدافی که این برنامهٔ بزرگوار الهی بدانها اختصاص دارد.

این خویشاوندی و پیوند، خویشاوندی و پیوند خون و حسب و نسب نیست. خویشاوندی و پیوند زمین و میهن نیست. خویشاوندی و پیوند قوم و قبیله و عشیره نیست. خویشاوندی و پیوند رنگ و زبان نیست. خویشاوندی و پیوند جنس و نژاد نیست. خویشاوندی و پیوند پیشه و طبقه نیست ... همهٔ این خویشاوندیها و پیوندها چه‌بسا یافته شوند و بعد میان فردی و فردی گسیخته گردند. همان‌گونه که یزدان سبحان به بندهٔ خود نوح عليه‌السلام وقتی که می‌گوید:

﴿ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي ﴾.

پروردگارا! (کنعان که امواج او را فروبلعیده است) از خاندان من است.

می‌فرماید:

﴿ يٰا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ﴾.

ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست.

سپس یزدان سبحان برای نوح علیه‌السلام روشن می‌فرماید که چرا پسرش از خاندان او و بشمار نمی‌آید:

﴿ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴾.

چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است.

ای نوح خویشاوندی و پیوندِ ایمان، میان تو و او گسیخته است:

﴿ فَلاٰ تَسْأَلْنِ مٰا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ ﴾.

بنا بر این آنچه را از آن آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه.

تو گمان می‌بری که پسرت از خاندان تو است، امّا این محاسبه غلط است. آنچه معلوم و یقینی است او از خاندان تو نیست، هرچند که او فرزند تنی تو است!

این است نشانهٔ روشن برجسته‌ای که نصب شده است بر سر دو راههٔ این آئین دربارهٔ خویشاوندیها و پیوندها و ارتباطها، و دیدگاه‌های گوناگون و پراکندهٔ جاهلیّت راجع بدین مسائل ... جاهلیّتها رابطه را گاهی بر خون و حسب و نسب استوار می‌دارند، و گاهی وسیلهٔ پیوند را زمین و میهن می‌شمارند، و گاهی سبب ارتباط را قوم و قبیله و عشیره می‌انگارند، و زمانی پیوند و خویشاوندی را رنگ و زبان محسوب می‌دارند، و زمانی جنس و نژاد را ملاک ارتباط به حساب می‌آورند، و وقتی هم پیشه و چین و طبقه را وسیلهٔ پیوستگی می‌دانند، و وقتی هم مصالح مشترک را مایهٔ ارتباط می‌انگارند، و در برخی از اوقات تاریخ مشترک، و یا سرنوشت مشترک را باعث پیوستگی محسوب می‌کنند ... همهٔ این چیزها هم جهان‌بینیهای جاهلیّت است ـ با وجود افتراق یا اتّحادی که در میان آن افکار و آراء است ـ و همهٔ آنها با اصل جهان‌بینی اسلامی مخالفت ریشه‌ای ژرفی دارند!

برنامهٔ درست و استوار الهی که مجسّم در این قرآنی است که مردمان را به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است، و مجسّم در رهنمودهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و رهنمودهای او هم برگرفته از این قرآن و بر منوال و روال و رویکرد آن است، این برنامهٔ اسلامی ملّت مسلمان را بر آن اصل بزرگ و سترگ تربیت و پرورش می‌کند، و بر آن نشانهٔ روشن برجستهٔ نصب شده در دو راههٔ جهان‌بینی اسلامی و جهان‌بینیهای دیگر می‌نشاند و به چشم‌انداز حقائق می‌رساند.

یزدان سبحان این مثل را که در این سوره راجع به نوح و پسرش می‌زند و از چیزی سخن می‌گوید که میان پدر و پسر گذشته است، مثلهای دیگری نیز دربارهٔ روابط و پیوندهای گوناگون دیگر جاهلیّت می‌زند، تا از فراسوی این امثال حقیقت خویشاوندی و پیوند یگانه‌ای را مقرّر و مشخّص فرماید که آن را می‌پسندد و بدان ارج می‌نهد:

۱ـ یزدان سبحان برای نشان دادن این خویشاوندی و پیوند پسندیده و ارزشمند، مثلی دربارهٔ چیزی می‌زند که میان پدر و پسر گذاشته است و مربوط به ابراهیم علیه‌السلام و پدرش و همچنین قومش می‌باشد:

﴿ وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰابِ إِبْرٰاهِيمَ، إِنَّهُ كٰانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً. إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ: يٰا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مٰا لاٰ يَسْمَعُ وَلاٰ يُبْصِرُ وَلاٰ يُغْنِي عَنْکَ شَيْئاً؟ يٰا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جٰاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مٰا لَمْ يَأْتِکَ، فَاتَّبِعْنِي أَهْدِکَ صِرٰاطاً سَوِيّاً. يٰا أَبَتِ لاٰ تَعْبُدِ الشَّيْطٰانَ، إِنَّ الشَّيْطٰانَ كٰانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيّاً. يٰا أَبَتِ إِنِّي أَخٰافُ أَنْ يَمَسَّکَ عَذٰابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطٰانِ وَلِيّاً ... قٰالَ: أَرٰاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يٰا إِبْرٰاهِيمُ؟ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ! وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً. قٰالَ: سَلاٰمٌ عَلَيْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّي، إِنَّهُ كٰانَ بِي حَفِيّاً، وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُو رَبِّي، عَسىٰ أَلاّٰ أَكُونَ بِدُعٰاءِ رَبِّي شَقِيّاً. فَلَمّٰا اعْتَزَلَهُمْ وَمٰا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلاًّ جَعَلْنٰا نَبِيّاً؛ وَوَهَبْنٰا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنٰا، وَجَعَلْنٰا لَهُمْ لِسٰانَ صِدْقٍ عَلِيّاً ﴾.

در کتاب (قرآن، برای مردمان، گوشه‌ای از سرگذشت) ابراهیم را بیان کن. او بسیار راست‌کردار و

راست‌گفتار و پیغمبر (یزدان دادار) بود. هنگامی (را بیان دار) که (محترمانه) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شرّ و بلائی از تو به دور نمی‌دارد؟ ای پدر! دانشی (از طریق وحی الهی) نصیب من شده است که بهرهٔ تو نگشته است. بنا بر این از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمود کنم. ای پدر! اهریمن را پرستش مکن که اهریمن پیوسته در برابر (فرمان خداوند) رحمان سرکش بوده و هست. ای پدر! من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود (که آتش دوزخ است) و آن‌گاه همدم شیطان (در نفرین یزدان و عذاب سوزان) شوی. (پدر ابراهیم برآشفت و) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی؟! اگر (از این کار یکتاپرستی و ناسزاگوئی دربارهٔ بتان) دست نکشی، حتماً تو را سنگسار می‌کنم. برو برای مدّت مدیدی از من دور شو (تا آتش کینه و خشمم فروکش کند، و دست به خون تو نیالایم. ابراهیم به آرامی و مهربانی) گفت: (پدر) خداحافظ! من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست. چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبّت دارد. و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه بجز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، و تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم. هنگامی که از آنان و از چیزهائی که بجز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد (و از میان ایشان هجرت نمود)، ما بدو اسحاق و (از اسحاق) یعقوب بخشیدیم، و هریک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم. و رحمت خویش را شامل ایشان نمودیم (و در پرتو آن به خیر و خوبی دنیا و آخرت رسیدند) و آنان را نیکونام و بلندآوازه کردیم). (مریم/۴۱-۵۰)

۲ـ یزدان سبحان برای خویشاوندی و پیوند مثالی از چیزهائی می‌آورد که میان ابراهیم علیه‌السلام و فرزندان او گذشته است، بدان‌گونه که یزدان سبحان بدو آموخته است و پیام داده است، در آن هنگام که با ابراهیم عهد و پیمان می‌بندد، و بدو مژدهٔ ماندگاری یاد و نام او در میان مردمان و آیندگان را می‌دهد، و این مژده را نیز بدو می‌دهد که رسالت یزدان در میان فرزندانش ادامه پیدا می‌کند و ماندگار می‌ماند:

﴿ وَ إِذِ ٱبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ، فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً، قَالَ: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ: لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّالِمِينَ ... ﴾.

و (به خاطر آورید) آن‌گاه را که خدای ابراهیم، او را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف و وظائف، و از راه‌های مختلف و با وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبی از عهدهٔ آزمایش برآمد و) آنها را با تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد. (خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را دربر می‌گیرد).... (بقره/۱۲۴)

﴿ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ: رَبِّ ٱجْعَلْ هٰذَا بَلَداً آمِناً وَٱرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ ـ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ. قَالَ: وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴾.

و (به یاد آورید) آن‌گاه را که ابراهیم گفت: خدای من! این (سرزمین) را شهر پرامن و امانی گردان، و اهل آن را ـ کسانی که از ایشان به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند ـ از میوه‌های (گوناگونی که در آن پرورده شود یا بدان آورده شود، و دیگر خیرات و برکات زمین) روزیشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (خدا پاسخ داد و) گفت: (دعای تو را پذیرفتم، ولی در این عمر کوتاه دنیا، بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست) و کسی را که کفر ورزد، مدّت کوتاهی (از ثمرات و خیرات این جهان) بهره‌مند می‌گردانم و سپس او را (روز رستاخیز) به عذاب آتش (دوزخ گرفتار و) ناچار می‌سازم، و (سرانجام و سرنوشت این‌گونه

افراد) چه بد سرانجام و سرنوشتی است!. (بقره/۱۲۶)

۳ـ خداوند بزرگوار برای خویشاوندی و پیوند مثالی دربارهٔ رابطهٔ شوهر و همسرش می‌آورد. این مثال از یک سو از نوح و همسرش، و از لوط و همسرش، صحبت می‌دارد، و از دیگر سو از فرعون و همسرش سخن می‌راند:

﴿ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ، كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ، فَخَانَتَاهُمَا، فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئاً، وَ قِيلَ: ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ... وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ، إِذْ قَالَتْ: رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ، وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ، وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾.

خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همهٔ کسانی که بدان درمی‌آیند. و خدا از میان مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا! برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش، و از این مردمان ستمکاره نجات بده. (تحریم/۱۰ و ۱۱)

۴ـ ایزد متعال مثالی هم دربارهٔ خویشاوندی و پیوند از چیزی می‌آورد که میان مؤمنان و اهل و عیالشان و قوم و زمین و خانه و اموال و مصالح و گذشته و فرجامشان موجود است. این مثال دربارهٔ چیزی است که میان ابراهیم و مؤمنان همراه او، با قوم و قبیلهٔ ایشان، ردّ و بدل گردیده است. همچنین مثال از جوانان اصحاب کهف با اهل و عیال و قوم و خانه و زمینشان آورده می‌شود.

﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ، إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ ... ﴾.

(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدان‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حقّ شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که بـه خدای یگانه ایمان می‌آورید، و او را به یگانگی می‌پرستید .... (ممتحنه/۴)

﴿ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً؟ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا: رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً، فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَداً. ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَداً. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ، إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى، وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا: رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَٰهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذاً شَطَطاً. هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً. لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ! فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً؟ وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ ـ إِلَّا اللهَ ـ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً ﴾.

(زندگی پرزرق و برق، بسیاری از مردمان را گول می‌زند، و ایشان را نسبت به زنده شدن دوباره، غافل و بی‌باور می‌کند. در صورتی که کسانی چون اصحاب کهف یافته می‌شوند که در محیط پرزرق و برق جهان و در میان انواع ناز و نعمت، استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان نشان می‌دهند، و نیز حوادث بسیاری در جهان رخ می‌دهد که بیانگر از سر گرفتن حیات پس از خواب طولانی بوده که نوعی مرگ بشمار است. از جملهٔ این حوادث داستان اصحاب کهف است). آیا گمان

می‌بری که (خواب چندین سالهٔ) اصحاب کهف و رقیم، در میان عجائب و غرائب (پراکنده در گسترهٔ هستیِ) ما چیز شگفتی است؟ (یادآور شو) آن‌گاه را که این جوانان به غار پناه بردند و (رو به درگاه خدا آوردند و) گفتند: پروردگارا! ما را از رحمت خود بهره‌مند، و راه نجاتی برایمان فراهم فرما. پس (دعای ایشان را برآوردیم و پرده‌های خواب را) چندین سال بر گوشهایشان فروافکندیم (و در امن و امان به خواب نازشان فروبردیم). پس از آن (سالهای سال به خواب ناز فرو رفتن، که انگار خواب مرگ است) ایشان را برانگیختیم (و بیدارشان کردیم) تا ببینیم کدام یک از آن دو گروه (یعنی: آنان که می‌گفتند: روزی یا بخشی از یک روز خوابیده‌ایم، و آنان که می‌گفتند: خیر! تنها خدا می‌داند که چقدر خوابیده‌اید) مدّت ماندن خود را حساب کرده است (و زمان خوابیدن خویش را ضبط نموده است). ما داستان آنان را به گونهٔ راستین (بدون کم و کاست) برای تو بازگو می‌کنیم. ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند، و ما بر (یقین و) هدایتشان افزوده بودیم. ما به دلهایشان قدرت و شهامت دادیم، آن‌گاه که بپاخاستند و (برای تجدید میعاد با آفریدگار خود، در میان مردم فریاد برآوردند و) گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است. ما هرگز غیر از او معبودی را نمی‌پرستیم. (اگر چنین بگوئیم و کسی را جز او معبود بدانیم) در این صورت سخنی (گزاف و) دور از حقّ گفته‌ایم. (سپس برخی از ایشان به برخی گفتند: (اینان، یعنی قوم ما، بجز الله معبودهائی را به خدائی گرفته‌اند! (چه مردمان حقیری! چرا باید بتهای ساخت دست خویش را بپرستند، مگر عقل ندارند؟!). ای کاش! دلیل روشنی بر (خدائی) آنها ارائه می‌دادند! (مگر چنین چیزی ممکن است؟ هرگز! آنان چه ستمکارند!) آخر چه کسی ستمکارتر از فردی است که به خدا دروغ ببندد (و با افتراء انبازهائی به آفریدگار جهان نسبت دهد؟! برخی به برخی گفتند:) چون از این قوم می‌برید و از چیزهائی که بجز خدا می‌پرستند کناره‌گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغینشان جدا می‌سازید)، پس به غار پناهنده شوید (و آئین خویشتن را نجات دهید) تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند و وسائل رفاه و رهائی شما را از این کار (مشکلی) که درپیش دارید مهیّا و آماده و آسان سازد.

(کهف/۹-۱۶)

با این مثالهائی که یزدان برای ملّت مسلمان از سیره و شیوهٔ کاروان بزرگوار پیغمبران و مؤمنان می‌آورد، ذکر می‌کند، کاروان بزرگوار پیغمبران و مؤمنانی که در راه‌ها و درّه‌های زمان حرکت کرده است و بر پیروان آئین خاتم‌النّبیین ﷺ پیشی گرفته است، برای این ملّت نشانه‌های راه را روشن کرده است، و این نشانهٔ برجسته را دربارهٔ حقیقت خویشاوندی و پیوندی که جامعهٔ مسلمان باید بر آن استوار و پابرجا شود و بر چیزی جز آن استوار و پابرجا نگردد، پیشاپیش این ملّت نصب نموده است. خداوندگار این ملّت مسلمان از ایشان خواسته است که باید با قاطعیّت و وضوح بر این راه پایدار و استوار بمانند، قاطعیّت و وضوحی که در جاهای بسیاری و در رهنمودهای فراوانی از قرآن جلوه‌گرند ... از جملهٔ آنها نمونه‌های زیر است:

۱- ﴿ لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ ـ وَلَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ـ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَيُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ، أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیلهٔ ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است، و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و

تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است. (مجادله/۲۲)

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ، وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ، يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي، تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ، وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾.

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبّت می‌کنید و مودّت می‌ورزید، در حالی که آنان به حقّ و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودیم (هجرت کرده‌اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید). در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطّلع‌تر و آگاه‌تر هستم. هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است. (ممتحنه/۱)

۳- ﴿ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ، وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... ﴾ ... الخ ...

هرگز خویشاوندان و فرزندانتان سودی به حالتان نخواهند داشت. روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد. خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد. (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است ...... تا آخر... (ممتحنه/۳ و ۴)

۴- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾.

ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هریک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلّماً ستمگرند. (توبه/۲۳)

۵- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارىٰ أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اَوْلیٰ آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. (مائده/۵۱)

بدین منوال و بر این روال این قاعدهٔ اصیل قاطع دربارهٔ روابط مجتمع اسلامی، و دربارهٔ سرشت ساختار و اعضاء آن، مقرّر می‌شود، اعضائی که اسلام به سبب آنان از سائر جامعه‌های جاهلی قدیم و جدید تا آخر زمان ممتاز و جدا می‌گردد. هرگز جای آن نیست که میان «اسلام» و میان جامعهٔ دیگری سازش و همایش شود که بر بنیاد دیگری جز بنیادی استوار باشد که خدا آن را برای ملّتِ برگزیده، انتخاب فرموده است. کسانی که خود را مسلمان و پیرو «اسلام» می‌نامند، ولی با وجود این جامعه‌های خویش را بر بنیادی یا بر بنیادهائی از روابط و ارتباطهای جاهلی استوار و برقرار می‌سازند که اسلام بجای آنها بنیاد عقیده را جایگزین کرده است، یا آنان اسلام را نمی‌شناسند، و یا

ایشان اسلام را شایسته نمی‌بینند و نمی‌پذیرند. اسلام در هر دوی این حالتها وصفی را از ایشان سلب می‌کند که ادّعای آن را برای خود دارند، ولی آن را پیاده نمی‌کنند و مراعات نمی‌نمایند، و بلکه عملاً ارکان و اصول جاهلیّت را بجای اسلام برمی‌گزینند!

این قاعده را رها می‌کنیم، قاعده‌ای که کاملاً روشن گردیده است، تا به گوشه‌هائی از حکمت خدا در استوار داشتن جامعهٔ اسلامی بر این قاعده بنگریم:

۱ـ عقیده والاترین ویژگیهای «انسان» را جلوه‌گر می‌سازد. عقیده است که انسان را از جهان حیوان جدا می‌گرداند. زیرا عقیده متعلّق به عنصری در ترکیب‌بند و هستی انسان است و این عنصر در ترکیب‌بند و هستی حیوان نیست ـ این عنصر، عنصر روحی است، عنصری که این آفریده بدان انسان بدین شکل و صورت گردیده است ـ حتّی سرسخت‌ترین ملحدان و بیدینان، و مادیگراترین مادیگرایان، در این اواخر متوجّه شده‌اند که عقیده ویژگی و خاصّیّتی از ویژگیها و خاصّیّتهای انسان است، و این ویژگی و خاصّیّت است که کاملاً واضح و اساسی انسان را از حیوان جدا می‌سازد.(۱)

بدین جهت باید عقیده ـ در جامعهٔ انسانی متمدّنی که به اوج تمدّن بشریّت می‌رسد ـ مایهٔ پیوند همایش و گردهمآئی باشد. زیرا عقیده عنصری است که متعلّق به ویژه‌ترین و خاصّ‌ترین ویژگیها و خاصّیّتهای انسان است، ویژگی و خاصّیّتی که او را از حیوان جدا می‌سازد. عنصری مایهٔ همایش و گردهمآئی نمی‌گردد که متعلّق به چیزی باشد که انسان و حیوان در آن مشترک است، از قبیل: زمین، چراگاه، مصالح، و حدود و ثغوری که حکم چهاردیواریِ آغل و پرچین چهارپایان را دارد! همچنین وسیلهٔ همایش و گردهمآئی، خون، حسب و نسب، قوم و قبیله و عشیره، جنس و نژاد، رنگ، زبان، و غیره نیز نیست. چه همهٔ اینها انسان با حیوان در آنها مشترک است. آنچه می‌ماند امور مربوط به خرد و دل است، اموری که انسان بدآنها اختصاص دارد و حیوان از آنها بی‌بهره است.

۲ـ همچنین عقیده به عنصر دیگری متعلّق است، عنصری که انسان با آن از حیوان جدا می‌گردد، و آن عنصرِ اختیار و اراده است. چه هر کسی همین که به سنّ رشد رسید، می‌تواند خودش عقیدهٔ خویشتن را برگزیند، و با اختیار خود می‌تواند نوع جامعه‌ای را مشخّص سازد که او می‌خواهد در آن زندگی کند، و نوع برنامهٔ اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اخلاقی‌ای را برگزیند که می‌خواهد با آزادی کامل خود آن را مذهب خویش گرداند و با آن زیست کند.

امّا انسان نمی‌تواند خون، حسب و نسب، قوم و قبیله و عشیره، و نژاد خود را معیّن و مقرّر دارد. همچنین انسان نمی‌تواند زمینی را مشخّص گرداند که در آن متولّد شود، و زبان مادری خویش را تغییر دهد که بر آن پای به جهان گذاشته است و بر آن رشد کرده است و بالیدن گرفته است ... و سائر ارکان و اصول دیگری که جامعه‌های جاهلی بدان چنگ می‌زنند و بر آن استوار و پایدار می‌مانند!.. همهٔ این امور پیش از زادن و پای نهادن انسان بدین جهان، مقرّر و مقدّر گردیده است، و جای رایزنی و اظهار نظر کردن دربارهٔ آنها نیست. بلکه بر انسان تحمیل می‌گردند چه دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد. وقتی که در هر دوی دنیا و آخرت ـ یا حتّی تنها در دنیا ـ سرنوشت او با همچون ارکان و اصولی گره خورده باشد و بر او کاملاً واجب و تحمیل شده باشد، دیگر انسان نه در آنها دارای اختیار است و نه صاحب اراده. بدین وسیله انسانیّت انسان رکن و اصلی را از دست می‌دهد که از ویژه‌ترین ارکان و اصول آدمیّت است، و پایهٔ بنیادینی از پایه‌های بنیادین گرامی‌داشت انسان هدر می‌رود، و بلکه پایهٔ بنیادینی از پایه‌های بنیادین ترکیب‌بند هستی انسانی او از میان می‌رود، پایهٔ بنیادینی که انسان را از سائر آفریده‌های دیگر جهان جدا می‌سازد!

۱- از جملهٔ همچون افرادی «ژولیان هاکسلی» است که از زمرهٔ دانشمندان داروینیسم نوین است.

برای حفظ ویژگیهای خود انسان، و برای حفظ کرامتی که یزدان آن را به انسان عطاء فرموده است، و همچون کرامتی همگام با همچون ویژگیهائی است، اسلام عقیده را ـ که هرکسی همین که به سنّ رشد می‌رسد می‌تواند خودش با اختیار خویشتن آن را برگزیند ـ خویشاوندی و پیوندی قرار می‌دهد که همایش و گردهمآئی بشری در جامعهٔ اسلامی بر آن برقرار و استوار خواهد گردید، و براساس آن سرنوشت هر کسی با خواست شخص خودش معیّن و مقرّر خواهد شد. اسلام نمی‌پذیرد که آن عوامل اضطراری که انسان در آنها دستی ندارد و همچنین نمی‌تواند آنها را با اختیار خود تغییر بدهد، خویشاوندی و پیوند همایش و گردهمآئی شود، خویشاوندی و پیوندی که سرنوشت انسان را در طول زندگیش مشخّص و مقرّر خواهد کرد.

۳ـ برقراری و استواری جامعه بر خویشاوندی و پیوند عقیده ـ نه بر عوامل اضطراری دیگری ـ جامعهٔ انسانیِ جهانیِ بازی را به‌وجود می‌آورد، جامعه‌ای که اشخاص گوناگونی از نژادهای گوناگونی و با رنگها و زبانها و اقوام و خونها و حسبها و نسبها و سرزمینها و میهنهای گوناگونی، با حرّیّت و اختیار شخص خودشان، بدان درمی‌آیند. هیچ مانعی آنان را از آن بازنمی‌دارد، و کسی ایشان را از آن برنمی‌گرداند، و مرزهای ساختگی بر سر راهشان برپا نمی‌گردد، مرزهائی که با ویژگیهای والای انسان ناسازگار است. برقراری و استواری جامعه بر خویشاوندی و پیوند عقیده باعث می‌گردد که همهٔ نیروها و ویژگیهای بشری به این جامعه ریخته و سرازیر شود، و در سرزمین واحدی گرد آید، تا «تمدّن انسانی» را پدیدار و برقرار سازد، تمدّن انسانی‌ای که از همهٔ ویژگیهای نژادهای بشری سود ببرد، و به سبب رنگ، یا نژاد، یا حسب و نسب، و یا سرزمین، در را به روی شایستگی و کفایتی نبندد.

«از جملهٔ نتائج عملی چشمگیری که برنامهٔ اسلامی در این مسأله داشته است، و برقراری و پایداری همایش و گردهمآئی اسلامی تنها بر خویشاوندی و پیوند عقیده، نه بر خویشاوندیها و پیوندهای نژاد، زمین، رنگ، مصالح نزدیک دنیوی، و مرزهای پوچ اقلیمی و ناحیه‌ای، به بار آورده است، و همچنین نتائج عملی چشمگیری که مترتّب شده است بر پیدایش «ویژگیهای انسان» در این همایش و گردهمآئی و تقویت کردن و رشد دادن و والائی بخشیدن بدین ویژگیهای انسان، نه صفات مشترک میان انسان و حیوان ... از جملهٔ نتائج عملی چشمگیری که برنامهٔ اسلامی در این مسأله داشته است این بوده است که جامعهٔ اسلامی بازی برای همهٔ نژادها و رنگها و زبانها گردیده است، بدون هرگونه سدّ و مانعی از این نوع سدّها و مانعهای بی‌ارزش حیوانی ... و همچنین این بوده است که در بوتهٔ جامعهٔ اسلامی ویژگیهای نژادهای بشری و لیاقتها و کفایتهای انسانی ریخته شده است، و در این بوته ذوب و بهم آمیخته است، و آمیزهٔ برجسته و ارجمندی از انسانها را در مدّت نسبتاً کوتاهی پدید آورده است، و این تودهٔ شگفت همنژاد هماهنگ، تمدّن دل‌انگیز بزرگ و سترگی را ساخته است که چکیدهٔ نیروها و توانهای بشری را در زمان خود یکجا دربر گرفته است، هرچند که در آن روزگار فاصله‌ها و مسافتها دور، و شیوه‌های اتّصال و راه‌های ارتباط کُند بوده است.

در جامعهٔ والای اسلامی، عربها، ایرانیها، شامیها، مصریها، مراکشیها، ترکیه‌ایها، چینیها، هندیها، رومیها، یونانیها، اندونزیها، افریقائیها ... و سائر قومها و نژادها گرد آمده بودند ... ویژگیهای همهٔ اینها جمع شده بود تا آمیخته و همیار و هماهنگ در ساختار جامعهٔ اسلامی و تمدّن اسلامی به کار پردازند. این تمدّن بزرگ و سترگ هیچ وقت «عربی» نبوده است، بلکه همیشه «اسلامی» بوده است، و هرگز «قومی» نبوده است، بلکه پیوسته «عقیدتی» بوده است.

همهٔ این افراد و اقوام و نژادها و ملّتها یکسان و برابر گرد آمده بودند، و در پرتو خویشاوندی و پیوند عشق به یکدیگر می‌زیستند، و چشم امید به رویکرد یگانه‌ای دوخته بودند، و راستای راه راست را درپیش

گرفته بودند. همگان نهایت لیاقت و سرحد کفایت خویش را مبذول می‌داشتند، و ژرف‌ترین ویژگیهای نژادهای خود را نشان می‌دادند، و چکیدهٔ آموخته‌ها و آزموده‌های شخصی و قومی و تاریخی خویشتن را در طبق اخلاص می‌نهادند و در ساختن این جامعهٔ یگانه‌ای بکار می‌بردند که همگان یکسان و برابر خود را بدان منسوب می‌کردند، و خویشاوندی و پیوندشان در آن گرد می‌آمد، خویشاوندی و پیوندی که به خدای یکتای ایشان متعلّق می‌گردید، و تنها در آن انسانیّت آنان بدون هیچ‌گونه رادع و مانعی نمایان و هویدا می‌شد. همچون چیزی هرگز برای هیچ تجمّع و همایشی در طول تاریخ فراهم نگردیده است و دست نداده است.

برای مثال مشهورترین تجمّع و همایش بشری در تاریخ کهن، تجمّع و همایش امپراتوری روم بوده است. عملاً نژادها و زبانها و رنگها و سرشتهای گوناگونی را در خود گرد آورده است. ولی همهٔ اینها بر «خویشاوندی و پیوند بشریّت» برقرار و پایدار نگردیده است، و در ارزش والائی همچون عقیده جلوه‌گر نشده است ... بلکه از یک سو همایش و گردهمآئی طبقاتی صورت گرفته است و اساس کار بر طبقهٔ اشراف و طبقهٔ بندگان در سراسر امپراتوری بوده است. و از دیگر سو همایش و گردهمآئی بر پایهٔ ریاست نژاد رومی - به‌طور کلّی - و بندگی سائر نژادهای دیگر صورت پذیرفته است. بدین خاطر هرگز به پایهٔ همایش و گردهمآئی اسلامی نرسیده است و به بلندای افق آن دست نیافته است، و ثمراتی را تولید ننموده است و نتائجی را نبخشیده است که همایش و گردهمآئی اسلامی به بار آورده است و به انسانیّت تقدیم داشته است.

همچنین در تاریخ معاصر همایشها و گردهمآئیهای دیگری بوده است و برقرار گردیده است ... همایش و گردهمآئی امپراتوری بریتانیا برای نمونه همسان همایش و گردهمآئی رومی بوده است. همایش و گردهمآئی بریتانیا که خودش وارث همایش و گردهمآئی امپراتوری رومی بوده، یک همایش و گردهمآئی استثمارگر بوده است، و براساس ریاست قوم انگلیسی و استثمار مستعمره‌هائی استوار و پابرجا شده است که امپراتوری بریتانیا آنها را دربر می‌گرفته است ... همهٔ امپراتوریهای اروپائی همچون امپراتوری بریتانیا بوده‌اند ... امپراتوری اسپانیائی و پرتقالی در دوره‌ای از زمان، و امپراتوری فرانسوی ... همه و همه در این سطح فرودین و زشت و مبغوض قرار داشته‌اند!

کمونیستی خواست همایش و گردهمآئی را تشکیل دهد که از نوع دیگری باشد، همایش و گردهمآئی که از موانع نژاد و قوم و زمین و زبان و رنگ فراتر رود. ولی همایش و گردهمآئی را بر پایهٔ «انسانیّت» همگانی برقرار و استوار نکرد، بلکه آن را بر پایهٔ «طبقه» بنیاد نهاد. لذا این همایش و گردهمآئی نیز شکل دیگری از همایش و گردهمآئی کهن رومی بود ... همایش و گردهمآئی رومی بر پایهٔ طبقهٔ «اشراف»، و همایش و گردهمآئی کمونیستی بر پایهٔ «زحمتکشان» یا «پرولیتاریا» برقرار و استوار است. عاطفه‌ای که بر این همایش و گردهمآئی چیره و حکمفرما است عاطفهٔ کینه‌توزی سیاهی نسبت به سائر طبقه‌های دیگر است. این همایش و گردهمآئی کوچک و بی‌ارزش و کینه‌توز، ثمره و نتیجه‌ای جز بدترین چیزی نداده است که در هستی انسان موجود است ... این همایش و گردهمآئی پیش از هر چیز بر پایهٔ بروز دادن صفات حیوانی صرف، و بالنده کردن آن صفات، و استقرار بخشیدن بدانها، برقرار و استوار است. بدین معنی که «مطالب اساسی» و آرمانهای بنیادین برای انسان عبارت است از: «طعام و مسکن و جنس»! پیدا است که اینها خواستهای اوّلیّهٔ حیوان است. همچنین از دیدگاه کمونیستی، تاریخ انسان تاریخ جستجوی طعام است!!!

اسلام با برنامهٔ ربّانی خود در جلوه‌گر ساختن ویژه‌ترین ویژگیهای انسان و والائی بخشیدن بدانها در ساختار جامعهٔ انسانی، منحصر و ممتاز است، و همیشه منحصر و ممتاز خواهد بود ... کسانی که از آن دوری می‌گزینند

و به سوی برنامهٔ دیگری می‌گرایند، برنامه‌ای که براساس دیگری جز برنامهٔ اسلام استوار و برقرار می‌گردد، اعم از قوم یا نژاد یا زمین یا طبقه، و غیر اینها از برنامه‌های گندیدهٔ بی‌ارج و بهاء، این‌گونه کسان واقعاً دشمنان «انسان» هستند! آنان کسانیند که برای این انسان چنین چیزی نمی‌خواهند که منحصر و ممتاز در این جهان به ویژگیهای والائی گردد بدان‌گونه که یزدان انسان را سرشته است و آفرینش بخشیده است، و آنان کسانیند که نمی‌خواهند جامعهٔ انسان بهره‌مند و برخوردار شود از نهایت لیاقتها و سرحد کفایتهای نژادها و ویژگیها و آموخته‌ها و آزموده‌های ایشان، آمیخته و هماهنگ استفاده بکند و سود ببرد»[1] ...

۴ـ زیبا است بیان داریم که دشمنان این آئین، آن دشمنانی که موارد و مواضع قدرت و قوّت موجود در سرشت و حرکت این آئین را خوب می‌شناسند، و همانهائی هستند که یزدان سبحان دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ﴾.

آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می‌شناسند، بدان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند.

(بقره/۱۴۶ و انعام/۲۰)

نه این که ندانند که همایش و گردهمآئی براساس عقیده رازی از رازهای قدرت و قوّت این آئین، و رازی از رازهای قدرت و قوّت جامعهٔ اسلامی است که بر همچون اساسی برقرار و استوار می‌گردد...

دشمنان کینه‌توز این آئین از آنجا که پیوسته در صدد نابودی این جامعه، یا ضعیف نمودن آن تا بدان اندازه بوده‌اند که بتوانند بر آنان چیره شوند و فرمانروائی کنند، و تا بدان حدّ که بتوانند دردی را درمان کنند که در درون سینه‌هایشان دربارهٔ این آئین و پیروان این آئین است، و واقعاً بتوانند ایشان را استثمار کنند و قدرتها و سرزمینها و اموالشان را مورد بهره‌برداری خود قرار دهند و ببرند و بچاپند، چون همیشه در صدد همچون پیکاری با این جامعه بوده‌اند، از ذهنشان به در نرفته است که پایه‌ای را سست و ویران سازند که جامعهٔ اسلامی بر آن استوار و پایدار می‌شود، و برای پیروان این آئین که خدای یگانه را می‌پرستند، بتهائی را بسازند و ترتیب دهند که بجای خدا پرستیده شوند! اسم این بتها گاهی «میهن» و گاهی «قوم» و زمانی «نژاد» بوده است. این بتها در مراحل تاریخ گاهی «ملّی‌گرائی» و گاهی «نژادگرائی پیشرفته» و زمانی «قوم‌گرائی عربی» و زمانی نامهای گوناگون و جوراجوری را بر آنها نهاده‌اند، و جبهه‌های مختلفی برای آنها باز کرده‌اند و پرچم آنها را بر دوش کشیده‌اند، و در میان این جبهه‌ها در درون جامعهٔ اسلامی یگانهٔ استوار براساس عقیده، و منظّم و مرتّب با احکام شریعت، مبارزه‌ها و کشمکشها به راه انداخته‌اند و آتش پیکارهائی را شعله‌ور ساخته‌اند، تا بدانجا که پایهٔ اساسی در زیر پتکهای پیاپی، و تحت پیامها و اشاره‌های کثیف زهرآگین، سست گردیده است، و این «بتها» به شکل مقدّساتی درآمده‌اند که منکر آنها خارج از دین قوم خود بشمار آمده است و شورشگرِ بر ضدّ آن قلمداد گردیده است، یا خیانت‌کنندهٔ به مصالح کشورش محسوب شده است!!!

ناپاک‌ترین اردوگاه‌هائی که کار کرده است و همیشه هم کار می‌کند در راه ویران کردن پایهٔ سخت و محکمی که همایش و گردهمآئی ممتاز اسلامی در تاریخ بر آن برقرار و استوار می‌گردد، اردوگاه کثیف یهودی است ... این اردوگاه ناپاک یهودی همان اردوگاه کثیفی است که اسلحهٔ «قوم‌گرائی» را در راه درهم شکستن و فرو ریختن همایش و گردهمآئی مسیحی آزموده است، و آن را به قومها و گروه‌های سیاسی دارای کلیساهای قبیله‌گری تبدیل نموده است، و بدین وسیله محاصرهٔ

۱- گلچینهائی از کتاب: «معالم فی‌الطریق» فصل: «نشأةالمجتمع المسلم و خصائصه».

مسیحی پیرامون نژاد یهودی را درهم شکسته است، و بعد از آن به درهم شکستن محاصرهٔ اسلامی پیرامون آن نژادکینه‌توز پرداخته است!

صلیبیها هم این چنین با جامعهٔ اسلامی رفتار کرده‌اند، و قرنهای زیادی در برانگیختن فریادهای نژادگرائی و قوم‌گرائی و میهن‌پرستی میان نژادهای متّحد و متّفق جامعهٔ اسلامی تلاش کرده‌اند و در این راه کوشش نموده‌اند و از پای نایستاده‌اند ... پس از قرنها تلاش و کوشش توانسته‌اند آتش کینه‌توزیهای صلیبی کهن خود را بر ضدّ این آئین و پیروان آن فرونشانند. همچنین توانسته‌اند مسلمانان را پراکنده کنند و ایشان را راضی گردانند که استعمار صلیبی اروپائی را بپذیرند و بدان خشنود گردند. هنوز هم که هنوز است مسلمانان این چنین هستند و این‌گونه مانده‌اند و بر این شیوه و روال می‌مانند، تا آن‌گاه که یزدان بخواهد و اجازهٔ درهم شکستن همچون بتهای ناپاک نفرین شده را بدهد، تا از نو همایش و گردهمآئی اسلامی بر پایهٔ مستحکم و استوار و منحصر و ممتاز خود برقرار و پایدار گردد.

۵ـ در پایان باید گفت: قطعاً مردمان نمی‌توانند به‌طور کامل از جاهلیّت بیرون بیایند، تا تنها عقیده پایهٔ همایش و گردهمآئی ایشان گردد. چرا که کرنش بردن در برابر یزدان، و پرستش خدای یگانهٔ جهان، به تمام و کمال صورت نمی‌گیرد مگر این که همچون قانونی در جهان‌بینی آنان و در همایش و گردهمآئی ایشان برقرار و پایدار شود.

واجب است تقدیس یگانه‌ای برای مقدّس یگانه‌ای صورت گیرد، و «مقدّسها» متعدّد و متنوّع نگردند. واجب است که تنها یک شعار درمیان باشد و «شعارها» چندتا و چندگانه نشود. واجب است قبلهٔ یگانه‌ای در میان باشد و مردمان با تمام وجود خود بدان رو کنند، و قبله‌ها و رویکردگاه‌ها متعدّد و متنوّع نشود.

بت‌پرستی یک نوع و یک شکل بت‌پرستی نیست که پرستش بتهای سنگی و خداگونه‌های افسانه‌ای باشد. بلکه بت‌پرستی ممکن است به صورتهای گوناگون و به شکلهای جوراجوری انجام گیرد. همان‌گونه هم بتها ممکن است صورتها و شکلهای متنوّع و مختلفی به خود گیرد، و خداگونه‌های افسانه‌ای نیز ممکن است دیگر باره در پیکرهٔ مقدّسها و معبودهائی جز خدا جلوه‌گر گردد، حال هر نامی که داشته باشند، و همچنین مراسم آنها به هر شکلی که باشد.

اسلام نیامده است تا مردمان را از دست بتهای سنگی و خداگونه‌های افسانه‌ای برهاند، و آن‌گاه ایشان را به بتهای نژادگرائیها و قوم‌گرائیها و میهن‌پرستیها و چیزهائی از این قبیل بسپارد و بدان خشنود باشد و بگذارد انسانها زیر پرچمهای آنها گرد آیند و شعارهای آنها را سردهند. در حالی که اسلام مردمان را به سوی خدای یگانه، و به سوی کرنش بردن در برابر خدای یگانه، و پرستش کردن خدای یگانه، فرامی‌خواند و هرگز نمی‌پسندد آنان کسی و چیزی جز او را بپرستند و برای آن کرنش ببرند.

بدین جهت اسلام مردمان را به دو ملّت در طول تاریخ بشری تقسیم کرده است: اوّل ملّت مسلمان که از پیروان پیغمبران تشکیل شده است. هریک از آنان در زمان خود آمده‌اند و مردمان را به سوی یزدان فراخوانده‌اند تا این که پیغمبر خاتم ﷺ آمده است و همگان را به سوی خدای سبحان دعوت کرده است. دوم ملّت غیرمسلمان در طول تاریخ که از بندگان طاغوتها و بتها به صورتهای گوناگون و به شکلهای جوراجور تشکیل شده است.

هنگامی که خدا خواسته است مسلمانان را با ملّت خودشان آشنا گرداند که در طول تاریخ ایشان را دربر گرفته است و آنان را گرد آورده است، آن ملّت را به صورت پیروان پیغمبران ـ هریک در زمان خود ـ معرّفی کرده است و بدیشان شناسانده است، و در پایانِ عرضه کردن نسلهای این ملّت، بدانان گفته است:

﴿إِنَّ هَـٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾.

این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملّت

یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامهٔ یکتائی دارند) و من پروردگار همهٔ شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملّت واحد، با برنامهٔ واحد، باید رو به خدای واحد کند). (انبیاء/۹۲)

یزدان جهان به عربها نفرموده است: ملّت شما ملّت عرب است چه در دورهٔ جاهلیّت خود و چه در دوره‌ای که اسلام را پذیرفته‌اند! به سلمان فارسی هم نفرموده است: ملّت تو ایران است! به صُهَیْب رومی هم نفرموده است: ملّت تو روم است! به بلال حبشی نیز نفرموده است: ملّت تو حبشه است! بلکه به مسلمانان اعم از عربها و ایرانیها و رومیها و حبشه‌ایها فرموده است: ملّت شما مسلمانانی هستند که واقعاً اسلام را پذیرفته‌اند و بدان گردن نهاده‌اند در زمانِ: موسی و هارون، ابراهیم، لوط، نوح، داوود و سلیمان، ایّوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنّون، زکریّا، یحیی و مریم ... همان‌گونه که در آیات ۴۸ تا ۹۱ سورهٔ انبیاء آمده است.

این است ملّت «مسلمانان» بدان‌گونه که یزدان سبحان آن را معرّفی می‌کند و می‌شناساند... پس هرکه می‌خواهد راهی جز راه خدا را برگزیند و بسپرد، آن را برگزیند و بسپرد، ولی باید بگوید: او از زمرهٔ مسلمانان نیست! امّا ما که خود را تسلیم خدا کرده‌ایم و خویشتن را مسلمان قلمداد نموده‌ایم، برای خویش ملّتی جز ملّتی را نمی‌شناسیم که خدا آن را به ما معرّفی فرموده است و شناسانده است. و خدا:

﴿ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴾.

به دنبال حقّ می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌گیرد. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جداکنندهٔ (حقّ از باطل) است.

(انعام/۵۷)

این اندازه همراهی با پیامها و الهامهای داستان نوح در این مسألهٔ اساسی مذکور در این آئین بودن، ما را بس است.

❁

پس از این، اندکی با داستان نوح می‌ایستیم تا ارج مشتی از مسلمانان را در ترازوی یزدان سبحان بدانیم: مشتی مسلمان پیرو نوح علیه‌السلام برابر آنچه روایتها نقل می‌کنند و می‌گویند دوازده نفر بوده‌اند. این مشت مسلمان، حاصل دعوت نوح در ۹۵۰ سال است! همان‌گونه که منبع یگانهٔ مطمئن و درست یعنی قرآن در این باره بیان می‌دارد.(۱)

این مشت مسلمان که حاصل این عمر زیاد و تلاش فراوان بوده‌اند، سزاوار این گردیده‌اند که یزدان برای آنان پدیده‌های این هستی را تغییر دهد، و برای ایشان چنان طوفانی را جاری و روان گرداند که همهٔ چیزها و همهٔ زنده‌ها و همهٔ آبادانیهای زمین را در آن روزگار فراگیرد و غرق خود کند! و بعد از آن تنها این مشت مسلمان را وارثان زمین گرداند، و هسته و دانهٔ آباد کردن زمین نماید، و از نو ایشان را خلافت و جانشینی عطاء فرماید ... این کار بسیار بزرگ و سترگی است.

طلایه‌داران رستاخیز اسلامی که با جاهلیّت موجود در گسترهٔ زمین روبرو می‌شوند، و در این جاهلیّت همه‌جاگستر رنج غربت و وحشت را می‌چشند، و اذیّت و آزار و تبعید و شکنجه و تنبیه می‌بینند، و به غل و زنجیر کشیده می‌شوند، لازم است این طلایه‌داران در برابر چنین کار بزرگی بسیار بایستند، و بدانند که معنی و مفهوم آن سزاوار تدبّر و تفکّر فراوانی است!

وجود دانه و هستهٔ مسلمان در زمین، چیز بزرگی در ترازوی یزدان بزرگوار بشمار است ... چیزی است که سزاوار این را دارد که یزدان سبحان جاهلیّت، و زمین و آبادی و تأسیسات و نیروها و اندوخته‌های جاهلیّت را جملگی برای آن درهم کوبد و ویران کند، همان‌گونه که سزاوار است که یزدان سبحان از این دانه و هسته محافظت و مراقبت فرماید و آن را تحت رعایت و حمایت خود قرار دهد تا سالم بماند و رهائی پیدا کند و

۱- نگا: سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۴. (مترجم)

زمین را به ارث ببرد و از نو آن را آباد سازد!
نوح علیه‌السلام کشتی را تحت رعایت و نظارت خدا و با راهنمائیهای وحی او می‌ساخت، همانگونه که یزدان بزرگوار فرموده است:

﴿ وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا، وَ لا تُخاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴾.

و (به نوح وحی شد که) کشتی را تحت نظارت ما و برابر تعلیم وحی ما بساز (و بدان که تو و مؤمنان همراه تو از مراقبت و محافظت ما برخوردارید و محفوظ از ظالمان، و مصون از اشتباه در کار ساختن کشتی می‌باشید. از این پس به مشرکان رحم مکن) و با من دربارهٔ (گذشت از) ستمگران گفتگو منما (که آنان محکوم به عذابند و) مسلّماً ایشان غرق خواهند شد. (هود/۳۷)

هنگامی که نوح به پروردگار خود پناه برد، در آن حال که مردمان او را می‌راندند و اذیّت و آزار می‌رساندند و بدو تهمت می‌زدند و دروغگویش می‌خواندند، همانگونه که یزدان سبحان در سورهٔ قمر فرموده است:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ. فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴾.

پیش از ایشان، قوم نوح (بندهٔ ما نوح را) تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرضه داشت:) پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). (قمر/۹ و ۱۰)

هنگامی که نوح به پروردگار خود پناه می‌برد و اعلان می‌دارد که او «مغلوب» گردیده است و شکست خورده است، و پروردگارش را فریاد می‌داد که او «کمک کند» چون پیغمبرش شکست داده شده است ... بدین هنگام خدا نیروهای عظیم و هراس‌انگیز هستی را آزاد می‌سازد تا در خدمت بندهٔ مغلوب و شکست خورده‌اش باشد:

﴿ فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْماءُ عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴾.

پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم (به گونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هرچه آب است فرو می‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آبها درهم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدّر شده بود. (قمر/۱۱ و ۱۲)

بدان هنگام که این نیروهای عظیم و هراس‌انگیز به انجام کار خود در این سطح جهانی خوفناک و ترسناک سرگرم بودند، خود یزدان سبحان بزرگوار با بندهٔ مغلوب و شکست‌خوردهٔ خویش همراه و همدم می‌شود:

﴿ وَ حَمَلْناهُ عَلىٰ ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ. تَجْرِي بِأَعْيُنِنا ... جَزاءً لِمَنْ كانَ كُفِرَ ... ﴾.

و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود). (قمر/۱۳ و ۱۴)

این تصویر هراس‌انگیزی است که لازم است طلایه‌داران رستاخیز اسلامی در هر مکانی و در هر زمانی آن را پیش چشم خود بدارند، بدان هنگام که جاهلیّت ایشان را بدینجا و بدانجا می‌راند و تبعیدشان می‌گرداند، و در آن هنگام که جاهلیّت ایشان را «مغلوب» و شکست خورده می‌نماید.

طلایه‌داران رستاخیز اسلامی سزاوار این هستند که یزدان نیروهای عظیم و هراس‌انگیز جهان را مسخّر آنان گرداند ... هیچ ضروری هم نیست که طوفان باشد. چه طوفان شکلی از اشکال این نیروها است!

﴿ وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ ﴾.

لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند. (مدّثر/۳۱)

چیزی که بر طلایه‌داران رستاخیز اسلامی لازم است این است که ثابت‌قدم و پایدار بمانند و راه خود را پیوسته بسپرند و طی کنند، و سرچشمهٔ نیروی خویش

را بشناسند و بدو پناه ببرند، و شکیبائی ورزند تا وقتی که خدا فرمان خود را صادر می‌فرماید و کار خود را انجام می‌دهد، و مطمئن باشند که سرپرست توانای ایشان را چیزی در زمین و در آسمان درمانده و ناتوان نمی‌سازد، و او دوستان خود را به دشمنان خود نمی‌سپارد و تحویل نمی‌دهد، مگر در مدّت زمان آماده‌سازی و آزمودن. وقتی هم مدّت زمان آماده‌سازی و آزمودن پایان پذیرفت، یزدان برای ایشان و توسّط آنان آنچه را می‌خواهد انجام خواهد داد.

... این بود درس عبرت این رخداد بزرگ جهانی ...
شایستهٔ کسی نیست که با اسلام به جنگ جاهلیّت می‌پردازد، گمان برد که یزدان او را به دست جاهلیّت می‌سپارد و به ترک او می‌گوید، در حالی که او دیگران را به ربوبیّت یگانهٔ یزدان سبحان می‌خواند و ربوبیّت را ویژهٔ ایزد منّان می‌داند. همچنین شایستهٔ او نیست که نیروی خاصّ خود را از نیروهای جاهلیّت قیاس گیرد و گمان برد یزدان وی را به دست همچون نیروهائی می‌سپارد و به ترک او می‌گوید، در حالی که او بندهٔ یزدان است، بنده‌ای که خدا را به کمک می‌طلبد و خدا را فریاد می‌دارد، زمانی که مغلوب می‌گردد و شکست می‌خورد:

﴿ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴾.

من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). (قمر/۱۰)

نیروی طلایه‌داران رستاخیز اسلامی کجا و نیروهای جاهلی کجا؟! کی نیروی طلایه‌داران رستاخیز اسلامی با نیروی جاهلی برابر و همسنگ، یا نزدیک به یکدیگرند؟! جاهلیّت دارای نیروهای خود است، ولی کسی که مردمان را به سوی خدا دعوت می‌کند بر نیروی خدا تکیه می‌ورزد، و خدا می‌تواند برخی از نیروهای هستی را مسخّر او گرداند ـ هر زمان که بخواهد و هرگونه که بخواهد ـ و ساده‌ترین و ناچیزترین نیرو از این نیروها می‌تواند دمار از روزگار جاهلیّت برآورد از جائی و به گونه‌ای که جاهلیّت گمان آن را نمی‌برد و حساب آن را نمی‌کند!

گاهی زمان آزمایش به خاطر کاری که خدا می‌خواهد به طول می‌انجامد ... نوح در میان قوم خود ۹۵۰ سال ماندگار شد پیش از این که کاری فرارسد که خدا مقرّر و مقدّر فرموده بود. حاصل این مدّت طولانی هم جز دوازده مسلمان نبود ... امّا این یک مشت انسان در ترازوی یزدان برابری می‌کرد با مسخّر کردن این همه نیروهای بزرگ و فراوان، و نابود کردن همهٔ مردمان سرگشتهٔ گمراه، و زمین را ترکهٔ این یک مشت انسانهای پاک گرداندن و آن را بدیشان سپردن تا از نو زمین را آباد کنند و به کار خلافت و جانشینی در آن بپردازند!

زمان خوارق عادات به پایان نیامده است و نگذشته است! چه خوارق عادات در هر لحظه‌ای صورت می‌گیرد ـ برابر مشیّت آزاد و بی‌قید و بند یزدان ـ ولی خداوند سبحان بجای گونه‌هائی از خوارق عادات گونه‌های دیگری از آنها را پدیدار و نمودار می‌کند و نشان می‌دهد، گونه‌هائی که سازگار با هر دوره و مقتضیات آن باشد. گاهی برخی از خوارق عادات برای بعضی از خردها ریز و دقیق است و آنها را درک و فهم نمی‌کنند. امّا آنان که به خدا رسیده‌اند همیشه دست خدا را می‌بینند و آثار زیبا و ساختارهای نوین آن را پیش چشم می‌دارند.

کسانی که راه به سوی خدا دارند و آن را طی می‌کنند، بر آنان جز این واجب و لازم نیست که ایشان وظیفهٔ خود را به تمام و کمال انجام دهند، و آنچه در توان دارند به کار برند و به تلاش و کوشش ایستند. آن‌گاه با اطمینان و آرامش خاطر و یقین کامل، کارها را به خدا واگذارند. هرگاه هم مغلوب شدند و شکست خوردند به خداوندِ یار و مددکار پناه ببرند و با تضرّع و زاری از آستانهٔ الهی کمک بخواهند، همان‌گونه که بندهٔ خوب

یزدان نوح با تضرّع و زاری از ایزد باری کمک و یاری خواست:

﴿ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ، فَانْتَصِرْ ﴾.

تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرضه داشت) پروردگارا! من شکست خوردهام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

(قمر/۱۰)

آنگاه منتظر گشایش نزدیک خدا بمانند. منتظر گشایش خدا ماندن عبادت است، و آنان در برابر این انتظار پاداش می‌برند.

بار دیگر می‌بینیم که این قرآن رازها و رمزهای خود را جز به کسانی نمی‌نماید که قرآن را به پیکار می‌برند و در سایهٔ آن به جهاد بزرگی دست می‌یازند ... تنها اینان آن کسانی هستند که در فضائی بسر می‌برند که به فضائی می‌ماند که قرآن در آن نازل می‌گردید. به همین خاطر هم است که مزهٔ قرآن را می‌چشند و آن را فهم می‌کنند. آخر آنان خویشتن را مخاطبان قرآن می‌یابند و انگار که قرآن بدون واسطه بدیشان خطاب می‌گردد، بدان‌سان که گروه مسلمانان نخستین مخاطب قرآن گردیده‌اند و مزهٔ آن را چشیده‌اند و آن را فهم کرده‌اند و در پرتو آن به جنبش و حرکت درآمده‌اند و به تلاش و کوشش پرداخته‌اند ... حمد و سپاس در این جهان و در آن جهان، یزدان را سزا است ...

وَإِلَىٰ عَادٍ
أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُۥٓ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾
وَيَٰقَوْمِ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ
عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا۟
مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا۟ يَٰهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ
بِتَارِكِىٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾
إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ ۗ قَالَ إِنِّىٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ
وَٱشْهَدُوٓا۟ أَنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِن دُونِهِۦ ۖ فَكِيدُونِى
جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّى وَرَبِّكُم ۚ مَّا
مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ
﴿٥٦﴾ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَيَسْتَخْلِفُ
رَبِّى قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ
﴿٥٧﴾ وَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ
مِّنَّا وَنَجَّيْنَٰهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ عَادٌ ۖ جَحَدُوا۟ بِـَٔايَٰتِ
رَبِّهِمْ وَعَصَوْا۟ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾ وَأُتْبِعُوا۟
فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَآ إِنَّ عَادًا كَفَرُوا۟ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا
بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾ ۞ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ قَالَ
يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ
وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُّجِيبٌ
﴿٦١﴾ قَالُوا۟ يَٰصَٰلِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَآ ۖ أَتَنْهَىٰنَآ أَن
نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَآ إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾

قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى
مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِى مِنَ ٱللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُۥ ۖ فَمَا تَزِيدُونَنِى
غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿٦٣﴾ وَيَٰقَوْمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمْ ءَايَةً
فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِىٓ أَرْضِ ٱللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ
عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا۟ فِى دَارِكُمْ
ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ ۖ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَآءَ
أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَٰلِحًا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا
وَمِنْ خِزْىِ يَوْمِئِذٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ
ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ
﴿٦٧﴾ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا۟ فِيهَآ ۗ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَا۟ كَفَرُوا۟ رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا
لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾

قوم نوح در مسیر تاریخ رهسپار شدند. تکذیب‌کنندگانشان که بیشترین افرادشان بودند، طوفان و سیر تاریخ طومار عمر ایشان را درهم نوردید، و از صفحهٔ زندگی و از رحمت خدا یکسان دور افکنده شدند، و کسانی که نجات پیدا کردند در زمین جایگزین گردیدند تا سنّت خدا و وعدهٔ او تحقّق یابد و پیاده گردد:

﴿ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

قطعاً سرانجام (کار، برد با شکیبایان و) ازآنِ پرهیزگاران است. (هود/۴۹)

وعدهٔ یزدان به نوح این بود:

﴿ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ ۚ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

(پس از آن که طوفان همه جا را ویران کرد، به زبان وحی به نوح) گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو (و بدان که تو و همراهانت) از امنیّت ما برخوردارید و (از قحطیها و بیماریها و سائر بلاها) سالم و برکنارید و (درهای) برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت (گشوده) است (و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت و بعدها) ملّتها و گروه‌های دیگری (از نسل شما پدید می‌آیند که آنان) را از نعمتها و خوشیها برخوردار می‌کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و) آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد. (هود/۴۸)

هنگامی که چرخ زمان گردید، و گامهای تاریخ به جلو برداشته شد، وعدهٔ خدا فرارسید و پیاده گردید. ناگهان زمان آن شد که قوم عاد که از نژاد نوح بودند در اقطار و اکناف پراکنده شدند، و پس از ایشان قوم هود بر سر کار آمدند. ولی سرانجام بساط عیش هر دو قوم درهم پیچیده شد، و فرمان یزدان در حقّ هر دوی ایشان دررسید و قلم بطلان بر عمرشان کشید:

﴿ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

(بعدها) ملّتها و گروه‌های دیگری (از نسل شما پدید می‌آیند که آنان) را از نعمتها و خوشیها برخوردار می‌کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و) آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد. (هود/۴۹)

❁

جاهلیّت برگشته بود همان‌گونه که قبلاً پس از نسلها برگشته بود، نسلهائی که جز خدا بدانان آشنا نیست و غیرخدا نمی‌داند از کدامین آدمیزادگان مسلمان پدید آمده بودند ... قطعاً باید نسلهائی از زادگان آدم به دنبال خلیفه‌گری او در زمین مسلمان به دنیا آمده باشند، و در سایهٔ اسلامی زیسته باشند که پدر و مادرشان بر آن بوده‌اند. بعدها شیاطین ایشان را از آئینشان سرازیر و پرت کرده‌اند، و آنان را به کژراههٔ جاهلیّتی انداخته‌اند که نوح عليه‌السلام با آن رویاروی گردیده است و به پیکار پرداخته است. سپس نوح و کسانی که از مسلمانان با او بوده‌اند نجات پیدا کرده‌اند و ماندگار شده‌اند، و دیگران هلاک و نابود گردیده‌اند و کسی از کافران بر روی زمین برجای نمانده است، همان‌گونه که نوح به دعا و زاری از پروردگارش خواسته است.[۱] پس از نوح نیز نسلهای زیادی از نژاد او با اسلام زیسته‌اند و مؤمنانه بسر برده‌اند ... تا وقتی که شیاطین دیگر باره ایشان را سر در نشیب گذاشته‌اند و آنان را از اسلام پرت کرده‌اند و به کژراههٔ جاهلیّت افتاده‌اند. از جملهٔ این کجروان و گمراهان قوم عاد و قوم ثمود بوده‌اند که بعدها به انحراف افتاده‌اند و دمار از روزگارشان برآمده است.

عاد قبیله‌ای بود که افراد آن در احقاف ـ جمع حِقْف، به معنی تودهٔ شن پیچاپیچ ـ می‌زیستند. احقاف در جنوب جزیرةالعرب است. ثمود هم قبیله‌ای بود که افراد آن در شهرهای حِجر واقع در شمال جزیرةالعرب میان تبوک و مدینه می‌زیستند. هریک از این دو قبیله در عصر خود از قدرت و قوّت و اموال و امتعهٔ بسیاری برخوردار

۱- اشاره به آیه‌های ۲۶ و ۲۷ سورهٔ نوح است. (مترجم)

بودند... ولی هم اینان و هم آنان از جملهٔ کسانی شدند که سزاوار گردیدند فرمان یزدان برای نابودی ایشان صادر شود و دمار از روزگارشان برآید. چراکه آنان از دستور خدا سرباز زدند، و بت‌پرستی را بر یگانه‌پرستی ترجیح دادند، و عبادت کردن بندگان را بر عبادت کردن یزدان برتر نهادند، و پیغمبران را به بدترین وجه تکذیب کردند و دروغگویشان نامیدند. در داستانهای ایشان در اینجا، مصداق حقائق و مسائلی است که در سرآغاز سوره ـ از قبیل داستان نوح ـ ذکر شده است.

❁

﴿ وَ إِلیٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً، قٰالَ: یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اللهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ. إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُفْتَرُونَ. یٰا قَوْمِ لاٰ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً. إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی الَّذی فَطَرَنی. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ وَ یٰا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ، یُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرٰاراً، وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلیٰ قُوَّتِکُمْ، وَ لاٰ تَتَوَلَّوْا مُجْرِمینَ ﴾.

(ما به عنوان پیغمبر) هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. (هود بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. شما (که به خدایان متعدّدی معتقدید، در ادّعای خود) دروغگویانی بیش نیستید. ای قوم من! در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم. پاداش من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟ (و نمی‌دانید که چه کسی خیرخواه و چه کسی بدخواه شما است، و چه چیز برای شما سودمند و چه چیز زیانمند است؟). ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش (گناهان و لغزشهایتان) را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند (و باران و برکات آن را بر شما پیاپی و فراوان گرداند) و نیروئی بر نیرویتان (و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید. (ای قوم من! از حقّ و حقیقت)، بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید).

هود از قبیلهٔ عاد بود. او فردی و کسی از خودشان بود. پیوند خویشاوندی همگانی میان هود و افراد قبیله بود. این پیوند خویشاوندی در اینجا در روند قرآنی برجسته و هویدا می‌شود، چون جای آن است که اطمینان و اعتماد و مهربانی و دلسوزی میان برادر و برادرانش باشد. از دیگر سو پدید آید که موضعگیری قوم در برابر برادرشان و پیغمبرشان چه اندازه غیرعادی و زشت بوده است. گذشته از آن پدید آید که سرانجام جدائی میان او و قومش به سبب دوری و جدائی عقیدهٔ او و ایشان از یکدیگر پدیدار گردیده است. همچنین به سبب آن پدید آید که چون پیوند عقیده گسیخته شود، همهٔ پیوندها بریده می‌شود. تا این پیوند نمایان باشد، و در روابط جامعهٔ اسلامی برجسته در مدّ نظر بوده، و آشکارا پیش چشم داشته شود. گذشته از این، تا سرشت این آئین و خطّ سیر جنبش و پویش آن پدیدار و نمودار گردد ... چه دعوت همراه با آن آغاز می‌گردد. پیغمبر و قوم او از ملّت واحدی هستند، و پیوندهای خویشاوندی و نزدیکی و خون و حسب و نسب و قبیله و عشیره و زمین، او را با ملّت گرد می‌آورد و به هم می‌رساند، ولی دعوت آسمانی سرانجام میان او و ایشان جدائی می‌اندازد، و از یک قوم واحد دو ملّت را می‌سازد: ملّت مسلمان، و ملّت مشرک ... میان این دو ملّت هم فاصلهٔ فراخ و جدائی بسیار است ... بر پایهٔ این فاصله و جدائی، وعدهٔ خدا مبنی بر پیروز گردندن مؤمنان و نابود ساختن مشرکان، تحقّق پیدا می‌کند ... وعدهٔ خدا مبنی بر پیروز گرداندن مؤمنان و نابود ساختن مشرکان، وفاء نمی‌گردد و حاصل نمی‌آید مگر آن‌گاه که فاصلهٔ کامل و جدائی تامّ انجام بگیرد، و صفها به تمام و کمال از یکدیگر متمایز گردند و دور شوند، و پیغمبر و مؤمنان حاضر در خدمت او از قومشان، و از روابط گذشتهٔ خودشان، و از پیوندها و خویشاوندی خویشتن با ایشان، بگسلند و دست بکشند، و از دوستی و یاری و مهر و مهربانی با قومشان و با رهبری پیشینشان کاملاً بهره ببرند و به در آیند، و دوستی و یاری و مهر و مهربانی خود را

یکسره به خداوندگار خود و به رهبری مسلمان خود مبذول دارند، رهبری‌ای که ایشان را به سوی خدا و به سوی کرنش بردن برای خدا و پرستش کردن خدا دعوت کرده است، و از آنان خواسته است که تنها فرمان یزدان را گردن نهند و تنها او را به یگانگی بپرستند، و از کرنش بردن برای بندگان و از پرستش کردن ایشان دست بردارند و دوری گزینند ... فقط در این وقت است ـ نه پیش از آن ـ که یاری و پیروزی خدا فرامی‌رسد و بهرهٔ ایشان می‌شود.

﴿ وَ إِلیٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً ﴾.

(ما به عنوان پیغمبر) هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود.

هود را به سوی قوم عاد فرستادیم، همان‌گونه که نوح را به سوی قوم خود فرستادیم و در داستان پیشین گذشت.

﴿ قٰالَ: یٰا قَوْمِ ﴾.

گفت: ای قوم من.

هود با این مودّت و محبّت فریادشان می‌دارد. پیوندها و خویشاوندیهائی را به یادشان می‌آورد که ایشان را گرد همدیگر می‌آورد. بدان امید که این کار احساسات و عواطف آنان را برانگیزد، و اطمینان ایشان را در چیزی که می‌گوید به خود جلب کند. چه طلایه‌دار و راهنما به لشکریان خود دروغ نمی‌گوید، و اندرزگوی دلسوز به قوم خویش خیانت نمی‌کند.

﴿ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ﴾.

گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید.

این سخن یگانه‌ای است که هریک از پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند و به مردمان رسانده‌اند. قوم عاد ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ از پرستش خدای یگانه منحرف شدند، پرستشی که نوح و مؤمنان با آن از کشتی پائین آمدند و بر آن بودند که یکتاپرستی است. شاید نخستین گام در این انحراف بزرگداشت یادآوری و تعظیم یادبود دستهٔ مؤمنان اندکی بوده است که با نوح سوار کشتی شده‌اند! بعدها این بزرگداشت و تعظیم نسلی پس از نسلی دگرگون شده است و ترقّی کرده است تا بدانجا که معتقد شده‌اند ارواح مقدّس ایشان در درختان و سنگهای سودمندی حلول کرده است و جلوه‌گر آمده است! با گذشت روزگاران این اشیاء تحوّل و تغیّر پذیرفته‌اند تا بدانجا که معبودهائی شده‌اند! به مرور زمان این معبودهای دروغین کاهنانی و پرده‌دارانی پیدا کردند که به نام این معبودهای ادّعائی مردمان را به شکلی از اشکال فراوان جاهلیّت پرستش‌کنندگان بندگان نمودند. چه انحراف گامی کج نهادن از یکتاپرستی و توحید مطلق است. یکتاپرستی و توحیدی که در آن احساس تقدیس برای غیرخدای یگانه پذیرفتنی نیست، و در آن کرنش بندگی جز برای غیرخدای یگانه مردود است ... انحراف یک گام واحد است و قطعاً به مرور زمان گامها و انحرافهائی به دنبال دارد که کسی جز خدا اندازهٔ آنها را نمی‌داند.

به هر حال قوم هود مشرک بودند و تنها برای خدای یگانه بندگی و پرستش نمی‌کردند. هود می‌آید و ایشان را به گونه‌ای دعوت می‌کند که هر پیغمبری چنین دعوت کرده است و همچون پیامی را با خود آورده است:

﴿ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ... إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُفْتَرُونَ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید ... شما (که به خدایان متعدّدی معتقدید، در ادّعای خود) دروغگویانی بیش نیستید.

دروغگویان و دروغ‌پردازانی هستید در چیزی که بجز خدا می‌پرستید، و در شریکها و انبازهائی که برای خدا ادّعا می‌کنید.

هود شتاب می‌گیرد تا برای قوم خود توضیح دهد دعوتی که می‌کند دعوت خالصانه‌ای و اندرز دلسوزانه‌ای است، و او در پشت سر آن هدف شخصی ندارد و مزدی برای خود در برابر رهنمود و دلسوزی و اندرزی که می‌کند و می‌گوید نمی‌خواهد و درخواست نمی‌کند. بلکه مزد او بر خدائی است که او را آفریده

است و خدا محافظ و مراقب و ضامن رزق او است:

﴿ یا قَوْمِ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً. إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلَی الَّذِي فَطَرَنِي، أَفَلا تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

ای قوم من! در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم. پاداش من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟ (و نمی‌دانید که چه کسی خیرخواه و چه کسی بدخواه شما است، و چه چیز برای شما سودمند و چه چیز زیانمند است؟.

به نظر می‌رسد که این فرموده:

﴿ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً ﴾.

در برابر (تبلیغ رسالت و بیان) آن، من از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم.

مبنی بر اتّهامی باشد که بدو زده‌اند، و یا اشاره بدین باشد که او پاداشی یا به چنگ آوردن اموالی در مدّنظر دارد و می‌خواهد در پشت سر دعوتی که دیگران را بدان فرامی‌خواند آنها را نصیب خود گرداند ... پیروی که بر این سخن می‌آید این چنین است:

﴿ أَفَلا تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

آیا نمی‌فهمید؟.

این پیرو برای شگفت از کارشان است. تعجّب از این است که آنان چنین بینگارند پیغمبری که از سوی خدا آمده است از انسانها رزق و روزی می‌خواهد! در صورتی که رازق و روزی‌رسان یزدان سبحان است، یزدانی که او را به عنوان پیغمبر فرستاده است، و خود این تنگدستان و بی‌چیزان را نیز رزق و روزی می‌دهد. آن‌گاه هود ایشان را به طلب آمرزش و توبه و پشیمانی رهنمود می‌کند. روند قرآنی همان تعبیری را تکرار می‌نماید که در اوّل سوره از زبان خاتم‌الأنبیاء ذکر فرموده است، و هود آنان را به چیزی تهدید می‌کند و از چیزی بیم می‌دهد که محمّد ﷺ پس از هزاران سال مردمان را بدان تهدید می‌کند و از آن بیم می‌دهد:

﴿ وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ، یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً، وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلیٰ قُوَّتِکُمْ. وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ ﴾.

ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش (گناهان و لغزشهایتان) را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند (و باران و برکات آن را بر شما پیاپی و فراوان گرداند) و نیروئی بر نیرویتان (و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید. (ای قوم من! از حقّ و حقیقت)، بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید).

از پروردگارتان آمرزش چیزی را بخواهید که در آن بسر می‌برید، و به سوی خدا برگردید و توبه کنید. راه تازه‌ای را درپیش بگیرید، راهی که نیّت درون را بنمایاند و در عمل بیرون آن را پیاده گرداند، و کردار پندار را تصدیق کند.

﴿ یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً ﴾.

تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند.

آنان به باران نیاز داشتند تا خودشان از آب آن استفاده کنند، و کشت و زرع و چهارپایان خود را در دشت و بیابان آبیاری کنند و آب بدهند، و سرسبزی و برکات و ثمراتی را در آن سرزمینها بپایند و نگاهداری نمایند که در گرو ریزش بارانها است.

﴿ وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلیٰ قُوَّتِکُمْ ﴾.

و نیروئی بر نیروهایتان (و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید.

این نیروئی که با آن آشنا شده‌اید

﴿ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ ﴾.

و بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید).

مرتکب گناهِ پشت کردن و رویگردانی و تکذیب نگردید.

بدین مژده بنگریم، مژدهٔ ریزش باران و چندین برابر شدن توان. اینها کارهائی هستند که سنّت خدا برابر قوانین ثابتی که در نظام این هستی است در آنها کارگر و جاری می‌شود. روشن است این چیزها ساختار خدا و ساختهٔ مشیّت او هستند. پس رابطهٔ طلب آمرزش و

پیوند توبه با آنها چیست؟

افزایش نیرو با فرمان یزدان، به ذهن نزدیک است و پذیرش آن ساده است. بلکه چیزی است که می‌توان آن را عملاً لمس کرد و دید. چه پاکی دل و عمل صالح در زمین بر نیروی توبه‌کاران کارگر و کارآ می‌افزاید. صحّت جسمانی ایشان را در پرتو میانه‌روی و قناعت به رزق حلال و پاک افزایش می‌دهد. آسایش دل و درون، آرامش اعصاب، اطمینان و اعتماد به خدا، و یقین و باور به رحمت یزدان در همه حال و آن را فزونی می‌بخشد. بر صحّت و سلامت ایشان در جامعه می‌افزاید، به وسیلهٔ ریاست یافتن شریعت شایستهٔ خدا، شریعت شایسته‌ای که مردمان را آزاد و بزرگوار می‌سازد. انسانها در پرتو آن آزادگان بزرگواری می‌گردند که برای غیرخدا کرنش نمی‌برند و جز خدا را پرستش نمی‌کنند، و همگان یکسان و مساوی در برابر خداوند یگانهٔ قدرتمند و چیره‌ای می‌ایستند که سرها برای او خم می‌شوند و چهره‌ها برای او بر خاک می‌افتند ... همچنین پاکی دل و عمل صالح، نیروهای مردمان را آزاد می‌سازند تا به‌کار پردازند و تولید کنند و وظائف خلیفه‌گری و جانشینی را در زمین اداء نمایند، بدون این که سرگرم و وادار به انجام مراسم خدا ساختن اربابان زمینی، و پاشیدن عطر و عبیر، و پراکندن بخور پیرامون آنها، و کوبیدن طبلها، و شب و روز دمیدن باد به غبغب خداگونه‌ها شوند، تا خلأ خداوندگار راستین و معبود بر حقّ را در فطرت انسانها پر کنند.

آنچه همیشه دیده می‌شود این است که اربابان زمینی، و همچنین پرده‌داران و پرستشگران خداگونه‌ها نیازمند این هستند که گاه‌گاهی به اربابان و خداگونه‌های زمینی برخی از صفات الوهیّت را بدهند، از قبیل: قدرت، علم، احاطه، قهر، رحمت ... همهٔ این کارها بدان خاطر است که مردمان در برابر اربابان و خداگونه‌های زمینی کرنش برند و آنها را پرستش کنند! چه ربوبیّت و خداوندگاری به الوهیّت و معبودیّت نیاز دارد تا بندگان به سبب آن خضوع و خشوع کنند! همهٔ اینها هم از سوی پرده‌داران و پرستشگران رنج زیادی را می‌طلبد، و کسانی هم که تنها خدا را می‌پرستند و اهل توحید هستند باید رنج بسیاری ببرند و تمام تلاش و کوشش خود را صرف آبادانی زمین و انجام وظائف خلیفه‌گری و جانشینی در آن کنند، برعکس پرستش‌کنندگان اربابان و خداگونه‌های زمینی که تمام تلاش و کوشش خود را صرف طبل زدن و نواختن آلات موسیقی و آوازخواندنها و زمزمه کردنها و تسبیح گرداندنها و تقدیس کردنهای این اربابان و خداگونگان دروغین می‌کنند!

نیروهای زیادی برای کسانی فراهم می‌آید که شریعت خدا را در دلهایشان و در جامعه‌هایشان فرمانروا و حاکم نمی‌گردانند! ولی این نیروها تا مدّتی برجای و ماندگارند. تا آنجا نیروها برقرارند که کارها برابر سنّت یزدان به پایان طبیعی خود می‌رسند. آن وقت است این نیروهائی که براساس محکمی پای‌بند و برجای نیستند، و بلکه تنها بر گوشه‌ای از سنّتهای هستی همچون کار و عمل و سر و سامان و نظم و نظام و فراوانی تولید و وفور محصولات و غلّات تکیه دارند، هرچه زودتر درهم می‌شکنند و از هم می‌پاشند. این گوشه از زندگی هم چندان بر دوام نمی‌ماند و پایدار نمی‌گردد. چون فساد و تباهی زندگی درونی و اجتماعی پس از اندک زمانی آن را نیز ویران می‌کند و بر باد می‌دهد.

و امّا باراندن باران به شکل ریزان؛ آنچه برای انسانها پیدا و هویدا است این است که باران برابر قوانین سرشتی ثابتی در نظام جهان می‌بارد امّا قوانین سرشتی مانع از آن نیست که باران در مکانی و زمانی زندگی‌بخش باشد، و در مکانی و زمانی نابودکننده باشد. قضا و قدر خدا چنین باشد که برای مردمانی باران زندگی به همراه آورد، و برای مردمانی باران مایهٔ ویرانی گردد، و این که یزدان مژدهٔ خیر خود را و تهدید بیم خود را از راه رهنمود عوامل طبیعی اجراء فرماید. چه خدا آفریدگار این عوامل است، و او است که این عوامل را اسباب و علل پیاده کردن سنّت خود در

همهٔ احوال فرموده است. گذشته از این، مشیّت آزاد یزدان در فراسوی همهٔ اسباب و علل جهان قرار دارد، و وسائل و ظواهر را هرگونه که بخواهد به گردش و چرخش می‌اندازد، و یزدان هرگونه که بخواهد و هر زمان که بخواهد قوانین و نوامیس را برای پیاده کردن قضا و قدر خود برخلاف آنچه مردمان بدان خوی گرفته‌اند دگرگون می‌سازد. مشیّت یزدان آزاد است و فراتر از قید و بندی است که غالباً مردمان بدان خوگر شده‌اند. مشیّت آزاد خدا حقّ است و بر هر چیزی در آسمانها و زمین فرمانروا است.

این دعوت هود بود. چنین به نظر می‌رسد دعوت هود همراه با معجزهٔ خارق‌العاده‌ای نبوده است. چه‌بسا بدین جهت باشد که مسألهٔ طوفان بدیشان نزدیک بوده و هنوز بر صفحهٔ خاطره‌های قوم نقش بسته است و بر زبانهایشان جاری بوده است. هرچند که در سورهٔ دیگری این خاطره را به یادشان آورده است ... قوم هود دربارهٔ هود گمانها برده‌اند و سخنها گفته‌اند:

﴿ قٰالُوا: يٰا هُودُ مٰا جِئْتَنٰا بِبَيِّنَةٍ، وَ مٰا نَحْنُ بِتٰارِكِي آلِهَتِنٰا عَنْ قَوْلِكَ، وَ مٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. إِنْ نَقُولُ: إِلاَّ اعْتَرٰاكَ بَعْضُ آلِهَتِنٰا بِسُوءٍ ﴾.

گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای (که بر صحّت چیزی دلالت کند که ما را بدان می‌خوانی) و ما به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم (و به ترک عبادت معبودهای خویش نمی‌گوئیم) و به تو ایمان نمی‌آوریم (و به پیغمبریت باور نمی‌داریم) چیزی جز این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (و دیوانه‌ات کرده است، بدان‌گاه که به بدگوئی آنها زبان گشوده‌ای و ما را از عبادتشان برحذر داشته‌ای. این است که هذیان می‌گوئی و یاوه‌سرائی می‌کنی) ....

انحراف ایشان تا بدانجا کشیده است و در اندرونهایشان جایگزین گردیده است که گمان برده‌اند هود پریشان‌گوئی می‌کند، به خاطر این که یکی از خدایان دروغین ایشان بلائی بدو رسانده است، و او به هذیان افتاده است!

﴿ يٰا هُودُ مٰا جِئْتَنٰا بِبَيِّنَةٍ ﴾.

ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای (که بر صحّت چیزی دلالت کند که ما را بدان می‌خوانی).

توحید و یکتاپرستی نیازی به ذکر دلیل ندارد. بلکه تنها نیاز به رهنمود و یادآوری دارد. نیاز به این دارد منطق فطرت به جوش و خروش درآید، و از درون کسب خبر شود.

﴿ وَ مٰا نَحْنُ بِتٰارِكِي آلِهَتِنٰا عَنْ قَوْلِكَ ﴾.

و ما به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم.

ما خدایان خود را رها نمی‌کنیم تنها به خاطر این که تو بدون دلیل و برهان ترک آنها را از ما می‌خواهی.

﴿ وَ مٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴾.

و به تو ایمان نمی‌آوریم (و به پیغمبریت باور نمی‌داریم).

ما فرمان تو را نمی‌بریم و به تو پاسخ نمی‌گوئیم و تو را تصدیق نمی‌نمائیم ... دعوت تو را جز این‌گونه تجزیه و تحلیل نمی‌کنیم که توهذیان می‌گوئی، چون یکی از خدایان ما به تو بلائی رسانیده است!

در اینجا برای هود راهی جز به چالش خواستن و به مبارزه طلبیدن نماند. چاره‌ای جز این نداشت که رو به خدای یگانه کند و بر او پشت بندد و تکیه کند، و ایشان را با واپسین تهدید و بیم بترساند و هوشیار و بیدار گرداند:

﴿ قٰالَ: إِنِّي أُشْهِدُ اللهَ، وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ، فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لاٰ تُنْظِرُونِ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، مٰا مِنْ دٰابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مٰا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لاٰ تَضُرُّونَهُ شَيْئاً، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که (بجز خدا) می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم. بجز

خدا (از هرچه می‌پرستید گریزان و بیزارم. حال که چنین است هرچه از دستتان ساخته است کوتاهی مکنید و) همگی به نیرنگ و چاره‌جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید. (من نه از شما و نه از معبودهائی می‌ترسم که گمان می‌برید بلائی بر سرم آورده‌اند). من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیرانسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟! بدانید که قدرت خدای من در طریق حقّ و عدل جاری می‌گردد، زیرا) بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد). اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کم‌ترین زیانی (با روگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد).

این شورش بیزاری از آن قوم است ـ قومی که خودش از آنان و از خویشاوندان ایشان بود ـ شورش هراس از ماندن در میان ایشان است، چراکه آنان راهی جز راه خدا را درپیش گرفته‌اند. شورش جدائی میان دو گروهی است که پیوندی به هم نمی‌رسانند و درکنار یکدیگر نمی‌آرامند، از آن زمان که پیوند عقیده میانشان پدیدار گردیده است.

هود پروردگارش را به گواهی می‌طلبد بر بیزاریش از قوم گمراه خود، و برکناره‌گیری از ایشان و بریدن از آنان. همچنین هود قوم خودش را نیز بر این بیزاری از ایشان رو در روی خودشان گواه می‌کند، تا در دلهایشان شبهه‌ای از بیزاری او از ایشان باقی نماند، و کاملاً بدانند که او می‌ترسد که از زمرهٔ آنان گردد!

همهٔ این امور با عزّت ایمان و والائی آن، و با یقین ایمان و اطمینان آن صورت می‌پذیرد.

انسان واقعاً به هراس می‌افتد دربارهٔ مرد تنهائی که با یک قوم سنگدل و درشتخوی و سخت نیرومند و نادان رویاروی می‌گردد. نادانی ایشان تا بدان حدّ است که معتقد هستند این معبودهای ناروا و نادرست بلائی به مردی می‌رسانند و درنتیجه آن مرد پریشان‌گوئی می‌کند و هذیان می‌گوید. چنین گمان می‌برند که دعوت به سوی یزدان یگانه هذیانی است که ناشی از بلای معبودهای ایشان است! انسان دهشت می‌کند از کار مردی که با قومی رویاروی می‌شود که این چنین به خداگونه‌های دروغین خود معتقدند و بدانها اعتقاد و اطمینان دارند. او عقیدهٔ ایشان را سفاهت می‌داند و به سبب آن بر آنان پرخاش می‌کند و ایشان را سرزنش می‌نماید و تشر می‌زند و می‌رنجاند. گذشته از اینها با چالش و مبارزه‌طلبی درّنده‌خوئی ایشان را برمی‌انگیزد. از آنان مهلت و فرصت نمی‌خواهد تا همچون آمادگی ایشان او نیز آمادگی فراهم آرد. ایشان را رها نمی‌کند تا درنگ کنند و درنتیجه آتش خشمشان فروکش کند. انسان واقعاً به هراس می‌افتد دربارهٔ مرد تنهائی که این چنین بی‌باک خویشتن را به میان قومی می‌اندازد که سنگدل و درشتخوی و سخت نیرومندند. ولی هنگامی که انسان دربارهٔ عوامل و اسباب این کار او می‌اندیشد، هراس برطرف می‌شود.

این کار، کار ایمان و یقین و اطمینان است ... ایمان به خدا، و یقین به وعدهٔ خدا، و اطمینان به یاری و پیروزی خدا ... ایمانی که با دل می‌آمیزد، زمانی که خدا وعدهٔ یاری و پیروزی را می‌دهد آن را حقیقت ملموسی در درون خود می‌بیند و یک لحظه هم راجع بدان شکّ و تردید به خود راه نمی‌دهد. همچون حقیقتی انگار دستهایش را پر می‌کند، و دل او را پر می‌کند که میان دو پهلوی او است. دیگر همچون حقیقتی وعدهٔ به آیندهٔ نهان در نهانگاه غیب نیست. بلکه حقیقتی است حاضر و آماده. چشم و دل آن را می‌نگرند و ورانداز

می‌نمایند.

﴿ قالَ: إِنِّي أُشْهِدُ اللهَ، وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ ﴾.

گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که بجز خدا می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم.

من خدا را گواه می‌گیرم بر بیزاری خود از چیزی که بجز خدا می‌پرستید و انباز خدا می‌دانید. شما هم گواهی دهید گواهی و شهادتی که مرا برکنار و بیزار از شرک قلمداد کند و حجّت و برهانی بر ضدّ خودتان گردد. گواه باشید: من بیزاری خویش را آشکارا به شما گفتم و فریادتان زدم که گریزان از چیزی هستم که بجز خدا می‌پرستید و انباز خدایش می‌دانید. گذشته از این، شما و خداگونه‌هائی که می‌پرستید و گمان می‌برید که یکی از آنها به من بلائی رسانیده است، جملگی گرد هم آئید و بدون درنگ و مهلتی به چاره‌جوئی من و نابودی من کوشید، و بدانید که من از همهٔ شما و از همهٔ انبازهائی که گمان می‌برید، هیچ باکی و هراسی ندارم! چون:

﴿ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ﴾.

من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است.

هر اندازه راه انکار درپیش گیرید و تکذیب کنید، باکی نیست. چه این حقیقت برجا و برپا است، حقیقت ربوبیّت خدا برای من و برای شما. زیرا خدای یگانه خداوندگار من و خداوندگار شما است، به دلیل این که او خداوندگار همگان است و یکی است و بیشتر نیست، و هیچ‌گونه انبازی ندارد.

﴿ ما مِنْ دابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها ﴾.

هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیرانسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟!).

این تصویر محسوسی از قدرت و قوّت و تسلّط است، قدرت و قوّت و تسلّطی که در زمین زمام اختیار هر کسی و هر جنبنده‌ای را در دست دارد. ناصیه یعنی پیشانی که قسمت بالای رخساره است. این هم بیانگر تسلّط و چیرگی و غلبه و مواظبت است که به شکل محسوسی ذکر گردیده است و متناسب با موقعیّت، و با تندی و تیزی و سنگدلی و سختگیری آن قوم است، و با قدرت بدنی و توانمندی پیکر ناتراشیدهٔ ایشان، و با درشتخوئی و احساس خشن و اندیشهٔ ناجورشان همخوانی دارد ... درضمن بیانگر پابرجائی و حرکت سنّت الهی در راستای رویکرد خود است و می‌رساند که قانون خدا از مسیر ویژه‌اش منحرف نمی‌شود و کناره‌گیری نمی‌کند:

﴿ إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد).

این قدرت و قوّت و پایداری و تصمیم است.

در این واژه‌های نیرومند قاطعانه راز آن بالائی و والائی و راز آن چالش و مبارزه‌طلبی را می‌یابیم ... این واژه‌ها شکل حقیقتی را به تصویر می‌کشد که پیغمبر خدا هود ﷺ از پروردگار خود بر صفحهٔ دل خویش می‌بیند و در درون خویشتن سراغ دارد ... هود این حقیقت را روشن و آشکار می‌بیند ... پروردگار او و پروردگار همهٔ آفریدگان، توانا و چیره است:

﴿ ما مِنْ دابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها ﴾.

هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیرانسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد.

این مردمان تنومند و قوی و درشتخوی و سنگدل قوم او جز جنبندگانی از جملهٔ جنبندگانی نیستند که پروردگارش پیشانی آنان را در دست دارد، و با نیروی چیرهٔ خود ایشان را مغلوب و مقهور خویش می‌گرداند. پس هود چرا باید از این جنبندگان بترسد و چرا باید بدیشان توجّه کند و اهمّیّت بدهد؟! آنان که نمی‌توانند بر او چیره شوند و تسلّط پیدا کنند ـ اگر هم بر او چیره شوند و تسلّط پیدا کنند ـ مگر با اجازهٔ یزدان سبحان. چرا باید او با ایشان و در میان آنان بماند؟! در حالی که

راه او و راه ایشان از یکدیگر جدائی پیدا کرده است و فاصله پیدا نموده است.

این حقیقتی که صاحب دعوت آن را در نهانگاه درون خود می‌یابد، در دل او جولانگاهی برای شکّ و تردید دربارۀ آینده باقی نمی‌گذارد، و فرصتی به تردّد و گمان نمی‌دهد که او را از حرکت در راه و ادامۀ مسیر بازدارد.

این حقیقت، حقیقت الوهیّت است که همیشه در دلهای گروه گزیدۀ مؤمن جلوه‌گر می‌آید.

در این مرز از چالش و مبارزه‌طلبی با قدرت و قوّت خدا، و جلوه‌گر ساختن این قدرت و قوّت در شکل چیرۀ قاطعانه است که هود به تهدید کردن و بیم دادن می‌پردازد:

﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ ﴾.

اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم).

من وظیفۀ خود را برای خشنودی خدا انجام داده‌ام، و از کار و بار شما دست کشیده‌ام، تا با نیروی یزدان سبحان رویاروی شوید:

﴿ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ ﴾.

پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را بجای شما می‌نشاند.

کسان دیگری را جایگزین شما می‌کند که شایان دریافت دعوت یزدان باشند و بر جادۀ راست و درست هدایت او بمانند، پس از آن که شما به سبب ستمگری و کجروی و انحراف خودتان هلاک گردید و نابود شوید.

﴿ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً ﴾.

و شما کمترین زیانی (با روگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید.

شما توان مبارزه با خدا را ندارید، و از میان رفتن شما در جهان یزدان جای خالی و نقصی پدید نمی‌آورد.

﴿ إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد).

خداوندگار من دین خود را و دوستان خود را می‌پاید و محافظت می‌نماید، و مراقب و مواظب قوانین خود است و نمی‌گذارد ضائع شود و هدر رود. حاضر و ناظر بر شما است و شما از چنگ او نمی‌توانید بگریزید و از دست او رهائی یابید، و با گریز خویش نمی‌توانید او را ناتوان کنید و نتواند به شما دسترسی پیدا کند. این واپسین سخن بود، سخنی که آنان و اینان را از یکدیگر جدا می‌ساخت و میانشان فاصله می‌انداخت. جدال و ستیز و گفتگو به پایان آمد، تا تهدید و بیم به میان آید:

﴿ وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا. وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَليظٍ. ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر نابودی قوم عاد) دررسید، هود و مؤمنان همراه او را در پرتو مرحمت خود نجات دادیم و ایشان را از عذاب سخت و شدید رهانیدیم.

هنگامی که فرمان ما برای پیاده کردن تهدید و اجراء آن، و نابود گرداندن قوم هود، صادر گردید و هنگامۀ آن دررسید، هود و کسانی را نجات دادیم که با او ایمان آورده بودند. رحمت ما بدون واسطه ایشان را دربر گرفت و از عذاب همگانی و فراگیر قوم رهائیشان بخشید، و از دست بلاء دورشان کرد و کنارشان گذاشت. آنان از عذاب سختی درامان ماندند که تکذیب‌کنندگان را دربر گرفت. وصف عذاب با واژۀ غلیظ به معنی بسیار سخت و شدید، تصویر مجسّم و محسوسی است که با فضا و با قوم سرسخت و سرکش همخوانی و تناسب دارد و با خشونت و غلظت ایشان می‌خواند.

اکنون که قوم عاد هلاک و نابود گردیده‌اند، به هلاک و نابودیشان با اسم اشارۀ بعید، یعنی «تِلْكَ: آن» اشاره می‌گردد، و گناهی که مرتکب شده‌اند بر آنان نوشته می‌شود، و با ذکر نام و تکرار و تأکید، نفرین می‌گردند و از رحمت مطرود می‌شوند:

﴿ وَ تِلْکَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ، وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَلَا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ، أَلَا بُعْداً لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴾.

آن هم قوم عاد بود که آیه‌های (آفاق و انفُس) و دلائل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود، و دراصل از فرمان همهٔ) پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عنادپیشه‌ای پیروی کردند. در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت یزدان) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین‌طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند). هان! (ای جهانیان! بدانید که قوم) عاد به خدای خود (ایمان نیاوردند و نسبت بدو) کافر شدند. هان! (ای مردمان! بدانید که) عاد، قوم هود (شایستهٔ طرد از رحمت خدا و درخور هلاک شدند، پس) نیست و نابود باد.

﴿ وَ تِلْکَ عَادٌ ﴾.

و آن هم قوم عاد بود.

این‌گونه از ایشان با واژه‌های ویژهٔ دور سخن می‌رود. در صورتی که در روند قرآنی لحظه‌ای پیش از آنان سخن رفت و ذکر ایشان گذشت، و هلاک و نابودیشان به پیش چشمها داشته شد ... ولیکن آنان چنان برافتادند که از دیده‌ها و اندیشه‌ها دور افتادند و یکباره درافتادند.

﴿ وَ تِلْکَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ ﴾.

آن هم قوم عاد بود که آیه‌های (آفاق و انفُس) و دلائل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود، و دراصل از فرمان همهٔ) پیغمبران خدا سرکشی نمودند.

آنان از یک پیغمبر نافرمانی کردند، ولی در اینجا نافرمانی ایشان از همهٔ پیغمبران یزدان قلمداد شده است! مگر نه این است که همهٔ پیغمبران رسالت یگانه‌ای را با خود آورده‌اند؟ پس هر که رسالت یگانه‌ای را که پیغمبری با خود آورده است باور نکند و تسلیم او نشود، درحقیقت از جملگی پیغمبران سرکشی کرده است. نباید فراموش کنیم که ذکر «آیات» و «رُسُل» به صورت جمع، دارای مقصود و مفهوم ویژهٔ مهمّی از لحاظ روش گفتار است و بیانگر بزرگی گناهشان و پلشتی کردارشان است. چه آنان آیاتی را انکار کرده‌اند و از پیغمبرانی نافرمانی نموده‌اند. لذا چه گناه بزرگی، و چه بزه زشتی که مرتکب شده‌اند!

﴿ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.

و از دستور هر سرکش عنادپیشه‌ای پیروی کردند.

پیروی کردند از فرمان هر کسی که بر ایشان تسلّط پیدا کرد، و راه عناد درپیش گرفت و تسلیم حقّ نشد! در حالی که ایشان موظّف هستند از سلطهٔ سلطه‌گران آزاد و رها شوند، و خودشان برای مصلحت خودشان بیندیشند، و دنباله‌روانی نگردند و آدمیّت خود را هدر ندهند و تباه نکنند.

بدین‌گونه روشن می‌شود که مسألهٔ موجود در میان هود و قوم عاد مسألهٔ ربوبیّتِ خداوند یگانه برای ایشان و عبادت کردن و کرنش بردن آنان برای یزدان نه برای بندگان بوده است ... مسألهٔ موجود مسألهٔ فرمانروائی و پیروی بوده است ... مسأله این بوده است که: چه کسی پروردگاری است که باید در برابر کرنش برند و او را بپرستند و از فرمانش اطاعت کنند؟ این مسأله در فرمودهٔ یزدان بزرگوار جلوه‌گر می‌آید، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ تِلْکَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ، وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.

آن هم قوم عاد بود که آیه‌های (آفاق و انفُس) و دلائل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود، و دراصل از فرمان همهٔ) پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عنادپیشه‌ای پیروی کردند.

جاهلیّت سرکشی از فرمان پیغمبران و پیروی از فرمان

گردنکشان است! اسلام اطاعت از فرمان پیغمبران ـ که درحقیقت فرمان یزدان است ـ و سرکشی از فرمان گردنکشان است. دو راههٔ جدائی جاهلیّت و اسلام، و کفر و ایمان، این است ... این هم در هر رسالتی بوده است، و بر دست هر پیغمبری صورت گرفته است.

بدین منوال پیدا و آشکار است که دعوت توحیدی و یگانه‌پرستی قبل از هر چیز آزادی از کرنش بردن و عبادت کردن غیر خدا، و شورش بر سلطهٔ خداگونه‌های طاغی و یاغی را پافشارانه می‌طلبد، و چشم‌پوشی از شخصیّت و دست کشیدن از حرّیّت و پیروی کردن از گردنکشان متکبّر را شرک و کفر می‌شمارد، و آن را بزه و گناهی می‌داند که پذیرندگان و گردن نهادگان بدان را سزاوار هلاک در دنیا و عذاب در آخرت می‌کند ... خداوند مردمان را آفریده است تا آزاد باشند و برای کسی از آفریدگان یزدان کرنش نبرند و پرستش نکنند، و از حرّیّت خدادادی خود برای هیچ طاغی و یاغی و رئیس و پیشوائی دست برندارند. چه ملاک کرامت و شرافت آنان همین آزادی و پاسداری از آن است. اگر از کرامت و شرافت پاسداری نکنند، در پیشگاه خدا نه کرامتی دارند و نه نجاتی. ممکن نیست گروهی از مردمان ادّعای کرامت و شرافت و انسانیّت کنند، در حالی که برای غیر خدا کرنش برند و پرستش کنند. کسانی که کرنش بردن و پرستش کردن بندگان را می‌پذیرند و حاکمیّت و فرمانروائی آفریدگان را گردن می‌نهند، به هیچ وجه عذرشان پذیرفته نیست این که شکست خورده و درمانده‌اند. چه آنان زیادند و گردنکشان زورگو اندکند. اگر ستمدیدگان آزادی را بخواهند در راه آن باید فداکاری کنند و برخی از چیزهائی را فدا سازند که در وقت شکست‌خوردگی به جبّاران می‌دادند و ناچار از پرداخت رسواگرانهٔ مالیاتِ جان و آبرو و دارائی به قلدران زورگو بودند.

قوم عاد هلاک شدند بدان جهت که فرمان جبّاران و ستیزه‌گران با حقّ را پذیرفتند ... آنان هلاک گردیدند و در دنیا و آخرت نفرین شدند و نفرین بردند:

﴿ وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ ٱلدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ ﴾.

در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت یزدان) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین‌طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خدا و فرشتگان و مردمان می‌گردند).

روند قرآنی داستان عاد را تمام نمی‌کند، مگر آن‌گاه که حال ایشان را بگوید و سبب آنچه را بر سرشان آمده است بنگارد، و در میان همگان آشکارا آن را اعلان کند و با فریاد بلند به گوش دیگران برساند:

﴿ أَلاٰ إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ ﴾.

هان! (ای جهانیان! بدانید که قوم) عاد به خدای خود (ایمان نیاوردند و نسبت بدو) کافر شدند.

سپس روند قرآنی ایشان را نفرین می‌کند و نابودی ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ أَلاٰ بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ!!! ﴾.

هان! (ای مردمان! بدانید که) عاد، قوم هود (شایستهٔ طرد از رحمت خدا و درخور هلاک شدند، پس) نیست و نابود باد!!!

❁

چندی در مقابل چیزهائی می‌ایستیم که داستان هود با قومش در روند این سوره الهام می‌کند، پیش از این که از این داستان به داستان صالح منتقل گردیم. زیرا نشان دادن مسیر دعوت اسلامی بدین شیوه در قرآن مجید به میان می‌آید تا نشانه‌های راه را در خطّ سیر حرکت با این دعوت در طول قرون و اعصار ترسیم کند ... نه‌تنها نشانه‌های راه را در گذشتهٔ تاریخی ترسیم کند، بلکه نشانه‌های راه را در آینده تا پایان جهان ترسیم کند و پیش چشم دارد. این نشانه‌های راه را نه فقط برای مسلمانان نخستینی که این قرآن را برای نخستین بار دریافت داشته‌اند، و در پرتو آن رویاروی جهالت آن زمان به حرکت درآمده‌اند و بر ضدّ آن شوریده‌اند، ترسیم می‌کند و بس، بلکه این نشانه‌های راه را برای همهٔ مسلمانانی ترسیم می‌کند که تا پایان جهان می‌آیند

و در پرتو قرآن با جاهلیّتها رویاروی می‌شوند و می‌رزمند ... این همان چیزی است که این قرآن را کتاب جاویدان دعوت اسلامی، و راهنمای آن در کار حرکت در هر زمانی می‌گرداند.

اشاره‌های سریعی به پسوده‌های قرآنی داشته‌ایم، پسوده‌هائی که به زودی از همهٔ آنها دوباره سخن می‌گوئیم. امّا این اشاره‌های سریع در لابلای تفسیر نصوص قرآنی آمده‌اند و برای پیروی از روند سخن نگاه‌های گذرائی بیش نبوده‌اند. بدین جهت این پسوده‌ها نیاز به ایستادنهای طولانی‌تری دارند، و به گونهٔ مجمل باید بیشتر دربارهٔ آنها سخن گفت:

۱ـ در برابر دعوت جاودانه‌ای می‌ایستیم که بر زبان هر پیغمبری رفته است، و در هر رسالتی بوده است ... دعوت به توحید، یعنی پرستش و بندگی یزدان یگانه که مجسّم در چیزی است که قرآن مجید از زبان هر پیغمبری آن را روایت می‌کند:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ﴾.

گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید.

ما همیشه «عبادت» و پرستش یزدان یگانه را به «کرنش فراگیر» برای یزدان یگانه، تفسیر کرده‌ایم البتّه کرنش برای یزدان در هر کاری از کارهای این جهان و آن جهان. چراکه مدلول و مفهوم این واژه در ریشهٔ واژگانی خود همین است ... چه «عَبَدَ: پرستید» معنی آن: کرنش برد و خشوع و خضوع کرد و فروتنی نمود، است. راه «مُعَبَّد: کوبیده و آماده» راهی است که هموار و آماده شده باشد. و «عَبَّدَهُ: او را بندهٔ خود کرد» به معنی: وی را عبد خود نمود، یعنی او را فروتن و رام کرد ... عربی که با این قرآن برای نخستین بار مخاطب می‌گردید، مدلول و مفهوم این واژه را بدان هنگام که به انجام آن دستور داده می‌شد در معنی شعائر و مراسم دینی خلاصه نمی‌کرد. بلکه آن روزی که در مکّه برای نخستین بار مخاطب گردید، هنوز شعائر و مراسم آئینی واجب نشده بود. هنگامی بدان مخاطب می‌شد می‌دانست که چیزی که از او می‌خواهند این است که در همهٔ کارهای خود برای خدای یگانه کرنش برد، و به ترک کرنش در همهٔ کارهایش برای غیر خدا بگوید ... پیغمبر خدا ﷺ «عبادت» را با فرمودهٔ خود «پیروی کردن» تفسیر کرده است، و پیروی از جملهٔ شعائر و مراسم دینی نبوده است. بدان هنگام که به عدی پسر حاتم دربارهٔ یهودیان و مسیحیان صحبت فرموده است و از پرستش احبار و رهبان توسّط ایشان سخن گفته است:

(بَلىٰ. إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ. فَاتَّبَعُوهُمْ. فَذٰلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ).

بلی که یهودیان و مسیحیان احبار و رهبان خود را خدایان خود قلمداد کرده‌اند. احبار و رهبان برای یهودیان و مسیحیان حرام را حلال کرده‌اند، و حلال را برای ایشان حرام نموده‌اند، و آنان هم از ایشان پیروی کرده‌اند. این هم پرستش یهودیان و مسیحیان برای احبار و رهبان است.

واژهٔ «عبادت» بر «شعائر و مراسم آئینی» اطلاق شده است، به اعتبار این که عبادت شکلی از اشکال کرنش بردن برای یزدان و پرستش کردن خدای سبحان در کاری از کارها است ... شکلی است که مدلول و مفهوم «عبادت» را به طور کلّی دربر نمی‌گیرد. بلکه عبادت به تبعیّت نه به اصالت بدین مدلول و مفهوم است. ولی وقتی که مدلول و مفهوم «دین» و مدلول و مفهوم «عبادت» در دل مردمان جای گرفته است، این چنین برداشت کرده‌اند که عبادت غیرخدا، آن عبادتی که انسانها بدان از اسلام بیرون می‌روند و به جاهلیّت داخل می‌شوند، تنها انجام شعائر و مراسم آئینی برای غیرخدا است، مثل انجام عبادت برای بتها و خداگونه‌ها. انسان هر زمان از این شکل عبادت دوری گزینند، از شرک و جاهلیّت دوری کرده است و «مسلمان» شده است و نباید او را کافر قلمداد کرد! و او باید برخوردار از هر آن چیزی شود که مسلمان در جامعهٔ اسلامی از آن برخوردار می‌شود، از قبیل: محفوظ و مصون ماندن

خون و ناموس و اموال او ... و سائر حقوق مسلمان بر مسلمان.

این گمان پوچی است، و کاستی پذیرفتن و اُفت کردن است. بلکه تبدیل و تغییر مدلول و مفهوم واژهٔ «عبادت» و پرستشی است که مسلمان با آن به دائرهٔ اسلام وارد یا ازآن خارج می‌گردد. این مدلول و مفهوم است که کرنش بردن کامل برای خدا و پرستیدن به تمام و کمال یزدان در هر کاری از کارها است. این مدلول و مفهوم است که واژهٔ عبادت دراصل لغت بیانگر آن است، و همان مدلول و مفهومی است که پیغمبر خدا ﷺ هنگام تفسیر این آیه فرموده است:

﴿ إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند). (توبه/۳۱)

وقتی که پیغمبر خدا ﷺ مصطلحی از مصطلحات را تفسیر می‌فرمایند، هیچ کسی پس از تفسیر او حقّ سخن گفتن و نظر دادن را ندارد.[۱]

این حقیقتی است که در موارد بسیاری از این کتاب فی ظلال القرآن، و در جاهای دیگری غیر از آن، در هرجا که یزدان ما را برای نگارش پیرامون این آئین و سرشت و برنامهٔ حرکتی و جنبشی آن، توفیق عطاء فرموده است، راجع بدان سخن گفته‌ایم و مقرّر داشته‌ایم[۲]... هم اینک در داستان هود ـ بدان‌گونه که این سوره آن را بیان می‌دارد ـ نگاه کوتاه و گذرائی را خواهیم یافت که موضوع مسأله و محور پیکاری را مشخّص و محدود می‌کند که میان هود و قوم او درگرفته است، و آتش آن میان اسلامی که او با خود به ارمغان آورده است و میان جاهلیّتی شعله‌ور گردیده است که قوم هود در آن غوطه‌ور بوده‌اند، و مشخّص می‌سازد چه چیز هدف هود بوده است و چه چیز می‌خواسته است بدان هنگام که بدیشان می‌گفته است:

﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

(هود بدیشان) گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید.

مراد هود این نبوده است که: ای قوم من! شعائر و مراسم دینی را برای غیر خدا انجام ندهید! همان‌گونه که کسانی این چنین می‌انگارند که مدلول و مفهوم «عبادت» در میان مدلولها و مفهومهای اذهان ایشان انزوا گزیده است و دائرهٔ تنگی پیدا کرده است، و در چهارچوب شعائر و مراسم آئینی منزوی گردیده است! بلکه مراد هود کرنش بردن برای یزدان و پرستیدن او در سراسر برنامهٔ زندگی به طور کلّی، و به ترک کرنش بردن و اطاعت کردن گفتن از یکایک طاغوتها در همهٔ کارهای زندگی است ... عملی که قوم هود به خاطر آن سزاوار نابودی و نفرین در دنیا و آخرت گردیدند، فقط انجام شعائر و مراسم دینی برای غیر خدا نبود ... چه شعائر و مراسم دینی تنها شکلی از اشکال بسیار فراوان شرک است، اشکال بسیار فراوانی که هود آمده بود تا ایشان را از آنها بیرون آورد و به پرستش خدای یگانه ـ یعنی کرنش بردن برای یزدان یکتا ـ رهنمود گرداند و آنان را بدان برساند. عمل زشت و پلشتی که به خاطر آن سزاوار آن چنان سزا و جزائی گردیدند، عبارت است از: نپذیرفتن آیات پروردگارشان، و نافرمانی از پیغمبران یزدان، و پیروی کردن از فرمان بندگان زورمند و زورگو در میان آفریدگان ایزد سبحان:

﴿ وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ، وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾.

۱- مراجعه شود به پژوهش درست و استواری که مسلمان بزرگ آقای ابوالأعلی مودودی امیر الجماعة الإسلامیة در پاکستان، تحت عنوان: «المصطلحات الأربعة فی‌القرآن: الإله. الرب. الدین. العبادة».

۲- مراجعه شود به کتابهای: «معالم فی‌الطریق». «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته». «هذا الدین». «المستقبل لهذا الدین». «الإسلام و مشکلات الحضارة». «العدالة الإجتماعیة». «السلام العالمی و الإسلام» ...

آن هم قوم عاد بود که آیه‌های (آفاق و انفُس) و دلائل پروردگارشان را انکار و تکفیر کردند و از فرمان (پیغمبر خدا هود، و دراصل از فرمان همهٔ) پیغمبران خدا سرکشی نمودند و از دستور هر سرکش عنادپیشه‌ای پیروی کردند.

همان‌گونه که راستگوترین گویندگان، آفریدگار جهان دربارهٔ ایشان می‌گوید. نپذیرفتن آیات پروردگارشان، در سرکشی از فرمان پیغمبران، و پیروی از جبّاران و زورمداران، جلوه‌گر می‌آید ... این کار هم یک کار نیست و بس. بلکه کارهای متعدّد است ... هر زمان که مردمانی از اوامر خدا سرپیچی کنند، اوامری که مجسّم در شریعتهائی است که توسّط پیغمبران بدیشان ابلاغ می‌گردد، بدین معنی که از غیر خدا پیروی کنند، و بجای اطاعت از خدا، از طاغوتها اطاعت نمایند، قطعاً همچون مردمانی آیات پروردگار خود را انکار می‌کنند، و از فرمان پیغمبران نافرمانی می‌نمایند، و بدین جهت از اسلام بیرون می‌روند و به شرک داخل می‌شوند.

قبلاً برای ما روشن گردید که اسلام اصل است، و زندگی انسانها روی زمین با آن آغاز گردیده است. اسلام همان آئینی است که آدم آن را از بهشت با خود به ارمغان آورده است و در این زمین با آن به کار جانشینی پرداخته است. همچنین اسلام همان آئینی است که نوح از کشتی با خود پائین آورده است و در این زمین با آن به کار جانشینی پرداخته است. اسلام اصل است و مردمان در طول زمان از اسلام بیرون رفته‌اند و به شرک وارد شده‌اند. آن وقت دوباره دعوت از نو آمده است تا ایشان را از جاهلیّت نجات دهد و مجدّداً به اسلام برگردند ... تا به روزگار ما کار همیشه بر این روال و بدین منوال بوده است.

واقعیّت این است اگر حقیقت عبادت تنها شعائر و مراسم آئینی بود، شایسته نبود این همه کاروانیان بزرگوار پیغمبران و پیغمبریها برای آن بیایند. سزاوار این نبود که این همه تلاشها و کوششهای رنج‌آور و طاعت‌فرسای پیغمبران ـ صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَیْهِمْ ـ صرف آن گردد. سزاوار این نبود که این همه شکنجه و عذاب و این همه درد و رنج گریبانگیر دعوت‌کنندگان و مؤمنان، در طول تاریخ دور و دراز گردد. آن چیزی که سزاوار این همه بهای سنگین و کمرشکن است بیرون آوردن جملگی انسانها از پیروی بندگان، و برگرداندن ایشان به پیروی از یزدان یگانهٔ سبحان در همهٔ کار و بار خودشان، و در سراسر برنامهٔ زندگی این جهان و آن جهان آنان به طور یکسان است.

توحید الوهیّت، توحید ربوبیّت، توحید قیمومت، توحید حاکمیّت، توحید منبع شریعت، توحید برنامهٔ زندگی، و توحید جهتی که مردمان به تمام و کمال از آن پیروی می‌کنند، این چنین توحیدی سزاوار این است که همگی پیغمبران برای آن روانه شوند، و در راه آن این همه تلاشها و کوششها مبذول شود، و برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن آن همهٔ این شکنجه‌ها و عذابها و دردها و رنجها در طول تاریخ تحمّل گردد ... نه بدان خاطر که یزدان سبحان نیازمند بدان است. خداوند متعال بی‌نیاز از همهٔ جهانیان است. بلکه بدان خاطر که زندگی انسانها روبراه نمی‌گردد و شایسته و بایسته نمی‌شود و اوج نمی‌گیرد و زندگی لائق «انسان» نمی‌شود مگر با این توحیدی که تأثیر آن در زندگانی بشریّت در هر زاویه‌ای از زوایای آن بی‌اندازه و خارج از شمار است ... امیدواریم که در این زمینه بیش از این ـ ان‌شاءالله ـ در پایان داستانهای پیغمبران در خاتمهٔ سوره توضیح دهیم.

۲ـ در مقابل حقیقتی می‌ایستیم که هود برای قوم خود از آن پرده برداشته است، بدان‌گاه که بدیشان می‌گوید:

﴿ وَ یٰا قَوْمِ ٱسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ، یُرْسِلِ ٱلسَّمٰاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرٰاراً، وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلیٰ قُوَّتِکُمْ، وَ لاٰ تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ ﴾.

ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش (گناهان و لغزشهایتان) را بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند (و باران و برکات آن را بر شما پیاپی و فراوان گرداند) و نیروئی بر نیرویتان

(و عزّت و شکوهی بر عزّت و شکوهتان) بیفزاید. (ای قوم من! از حقّ و حقیقت)، بزهکارانه روی برنتابید (و بر گناه مصمّم و مصرّ نشوید). (هود/۵۲)

این همان حقیقتی است که در مقدّمهٔ سوره از آن سخن رفته است، بدان هنگام که بیان می‌شود پیغمبر خدا ﷺ در صدد دعوت قوم به سوی مقاصد و مفاهیم کتابی است که آیات آن توسّط خدا منظّم و محکم گردیده است و لذا تناقض و خَلَل و نسخی بدان راه ندارد، و نیز آیات آن از سوی خداوند جهان شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد[1]... در فرمودهٔ خداوند بزرگوار آمده است:

﴿ وَ أَنِ ٱسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً، وَ يُؤْتِ كُلَّ ذي فَضْلٍ فَضْلَهُ، وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴾.

و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید (و از ایمان به یزدان و طاعت و عبادت خداوند رحمان روی بگردانید، بر رسولان پیام باشد و بس) من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم. (هود/۳)

این حقیقت پیوند موجود در میان ارزشهای ایمانی و ارزشهای واقعیّت در زندگی انسانی، و حقیقت پیوند سرشت هستی و قوانین آن با حقّ و حقیقتی است که این آئین دربر دارد ... این حقیقتی است که نیاز به روشنگری و اثبات دارد، به‌ویژه در درون کسانی که از زندگی دنیا ظاهری و نمادی را می‌دانند، و ارواحشان صیقلی نیافته است و شفّاف نگردیده است تا این پیوند را ببینند یا دست کم آن را احساس کنند.

حقّی که این آئین با خود آورده است جدا ناشدنی از حقّی است که در الوهیّت یزدان سبحان مجسّم و جلوه‌گر است، و جدا ناشدنی از حقّی است که آسمانها و زمین بدان آفریده شده‌اند و در سرشت این هستی و قوانین ازلی آن متجلّی است ... قرآن مجید در موارد بسیاری میان حقّ مجسّم و جلوه‌گر در الوهیّت یزدان سبحان، و میان حقّی که آسمانها و زمین به وسیلهٔ آن برپا و برجا است، و میان حقّی که در پیروی از یزدان یگانه مجسّم و جلوه‌گر است، و مخصوصاً میان حقّی که در پیروی مردمان از یزدان در روز حساب و کتاب، و میان حقّی که مجسّم و جلوه‌گر در خیر و شرّ موجود در دنیا و آخرت است، ارتباط و پیوند برقرار می‌سازد ... برای مثال در همچون نصوصی:

﴿ وَ ما خَلَقْنَا ٱلسَّماءَ وَ ٱلْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ. لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنّا ... إِنْ كُنّا فاعِلِينَ ... بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ، وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ، وَ لَهُ مَنْ فِي ٱلسَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ. يُسَبِّحُونَ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهارَ لا يَفْتُرُونَ. أَمِ ٱتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ؟ لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتا، فَسُبْحانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ. لا يُسْأَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ. أَمِ ٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً؟ قُلْ: هاتُوا بُرْهانَكُمْ. هٰذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ. وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾.

ما که آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است برای بازی و شوخی نیافریده‌ایم (و بیهوده و بی‌هدف ساخته و پرداخته نساخته‌ایم. به فرض محال) اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی مناسب خود انتخاب می‌کردیم (و لهو و لعب خدایانه‌ای برمی‌گزیدیم). بلکه (ما چنین نمی‌خواهیم و) حقّ را به

۱- اشاره به آیهٔ یکم سورهٔ هود است. (مترجم)

جان باطل می‌اندازیم، و حقّ مغز سر باطل را از هم می‌پاشد و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود. وای بر شما (ای کافران) به سبب توصیفی که می‌کنید (از بی‌هدفی جهان، و از افترائی که بر خدا و فرستادهٔ یزدان می‌بندید. ازآنِ او است هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است، (و لذا تنها شایستهٔ پرستش او است) و کسانی که در پیشگاه وی هستند (و مقرّبان درگاه پروردگارند، یعنی فرشتگان) از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی‌دانند و (از بندگی شبانه‌روزی خود هرگز) خسته نمی‌گردند. شب و روز (دائماً به تعظیم و تمجید خدا مشغولند و پیوسته) سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند. (فرشتگان مقرّب این چنین به عبادات مشغولند، و امّا اینان) آیا خدایانی از (سنگ و چوب و فلز و دیگر اشیاء) زمین را به خدائی گرفته‌اند که (انگار قادرند مردگان را) زندگی دوباره بخشند؟! اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد. چرا که بودن دو شاه در کشوری و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می‌زند). لذا یزدان صاحب سلطنت جهان،، بسی برتر از آن چیزهائی است که ایشان (بدو نسبت می‌دهند و) بر زبان می‌رانند. خداوند در برابر کارهائی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حقّ خرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و اقوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است). آیا آنان غیر از یزدان، معبودهائی را (سزاوار پرستش دیده و) به خدائی گرفته‌اند؟! بگو: دلیل خود را (بر این شرک) بیان دارید. این (قرآن است که) راهنمای کسانی است که با من همراهند (و پسینیان بشمارند) و این هم و (تورات و انجیل و دیگر کتابهای آسمانی که) راهنمای کسانی بوده که قبل از من می‌زیسته‌اند (و پیشینیان نامیده می‌شوند. هیچ‌کدام شرک را جائز نمی‌دانند و بلکه مردمان را به توحید و یکتاپرستی می‌خوانند. لذا گمان شما در امر شرک، نه بر عقل و نه بر نقل استوار است). اصلاً اغلب آنان (این کتابها را اندیشمندانه بررسی نکرده‌اند و چیزی از) حقّ نمی‌دانند، و این است که (از یکتاپرستی و ایمان ناآلوده به کثافت شرک) روی گردانند. ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. (انبیاء/۱۶-۲۵)

﴿ یا أَیُّهَا ٱلنّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ، لِنُبَیِّنَ لَكُمْ، وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی، ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ، وَ مِنْكُمْ مَنْ یُتَوَفّیٰ، وَ مِنْكُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلیٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَیْلا یَعْلَمَ - مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ - شَیْئاً، وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً، فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ، وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ ... ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتیٰ، وَ أَنَّهُ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ، وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها، وَ أَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ﴾.

ای مردم! اگر دربارهٔ رستاخیز (مردگان و زندگانی دوبارهٔ ایشان) تردید دارید (بدین نکته توجّه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آئید:) ما شما را از خاک می‌آفرینیم، سپس (این خاک پیش پا افتاده را) به نطفه، و بعد (نطفه، این پدیدهٔ اسرارآمیز فراهم آمده از اِسپرم مرد و اُوولِ زن را) به خون بستهٔ (زالومانند)، و پس از آن (این خون بسته را به چیزی شبیه) به یک قطعه گوشت (جویده شده) درمی‌آوریم که برخی (کامل و تامّ‌الخلقه و) بسامان، و برخی (ناتمام و ناقص‌الخلقه و) نابسامان است. (همهٔ اینها) بدین خاطر است که برای شما روشن سازیم (که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل و هرگونه کاری، از جمله زندگی دوباره بخشیدن توانائیم). ما جنینهائی را که بخواهیم تا زمان خود در رحمها نگاه می‌داریم و آن‌گاه

شما را به صورت کودک (پسر یا دختر، از شکم مادران) بیرون می‌آوریم، سپس (شما را تحت نظارت و رعایت خود می‌پائیم) تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید. برخی از شما (در این میان) می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند. تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (و دانسته‌های خویش را فراموش کرده و از یاد می‌برند، و درست همانند یک کودک می‌شوند. دلیل دیگری بر قدرت خدا در همه چیز، بویژه دربارهٔ مسألهٔ رستاخیز، این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی، امّا هنگامی که (فصل بهار درمی‌رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نموّ می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند. آن (چیزهائی که در آیات پیشین دربارهٔ مراحل مختلف آفرینش انسان و جهان گیاهان بازگو شد) بدان خاطر است که (بدانید) خدا حقّ است و (لذا نظامی را که آفریده نیز حقّ بوده و بیهوده و بی‌هدف نیست، و به زبان حال به شما می‌گوید:) او مردگان را زنده می‌گرداند، و وی بر هر چیزی توانا است. و (این که بدانید) بدون شکّ قیامت فرامی‌رسد و جای هیچگونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها آرمیده‌اند دوباره زنده می‌گرداند. (حج/۵-۷)

﴿ وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ، وَ إِنَّ اللهَ لَهادِ الَّذينَ آمَنُوا إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ. وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا في مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقيمٍ. الْمُلْکُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ، فَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ في جَنّاتِ النَّعيمِ. وَ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ. وَ الَّذينَ هاجَرُوا في سَبيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقاً حَسَناً، وَ إِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرّازِقينَ. لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ، وَ إِنَّ اللهَ لَعَليمٌ حَليمٌ. ذٰلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ، إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللهَ سَميعٌ بَصيرٌ. ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ، وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ، وَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبيرُ. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً؟ إِنَّ اللهَ لَطيفٌ خَبيرٌ. لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ وَ الْفُلْکَ تَجْري فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ، وَ يُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، إِنَّ اللهَ بِالنّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحيمٌ. وَ هُوَ الَّذي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يُحْييكُمْ، إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ. لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ، فَلا يُنازِعُنَّکَ فِي الْأَمْرِ، وَ ادْعُ إِلىٰ رَبِّکَ، إِنَّکَ لَعَلىٰ هُدىً مُسْتَقيمٍ ... ﴾.

و این که عالمان و آگاهان بدانند که آنچه (پیغمبران به مردم می‌گویند) حقّ بوده و از جانب پروردگار تو است، پس باید بدان ایمان بیاورند تا دلهایشان بدان آرام گیرد و در برابرش تسلیم و خاضع شود. قطعاً خداوند مؤمنان را به راه راست رهنمود می‌نماید (و شبهه‌ها و وسوسه‌های شیطانی را در پرتو هدایت و وحی آسمانی بدیشان می‌شناساند و حیران و سرگردانشان نمی‌گذارد). کافران همواره دربارهٔ آن، (یعنی آنچه پیغمبران با خود آورده‌اند، بویژه قرآن) در شکّ و تردید بسر خواهند برد تا این که وقت (مرگ) ایشان به ناگاه فرامی‌رسد، و یا عذاب روز سترون، آنان را دربر می‌گیرد (که قیامت است و خیر و رحمتی، و خوشی و نعمتی برای ایشان به همراه ندارد) ملک و فرمانروائی در آن روز مال خدا است (و کسی نه مالک چیزی و نه صاحب قدرت و فرمانی است. در چنین روزی تنها) او است که میان بندگان خود فرمان می‌راند و داوری می‌نماید. کسانی که (در جهان عاجل) ایمان آورده باشند و کارهای پسندیده کرده باشند، (در جهان آجل) کافر بوده‌اند و آیات (خواندنی یا دیدنی) ما را تکذیب نموده و دروغ خوانده‌اند، عذاب خوارکننده‌ای خواهند داشت. و کسانی که در راه خدا هجرت کرده‌اند

و سپس (در میدان رزم) کشته شده‌اند و یا این که (به مرگ طبیعی) مرده‌اند، خدا جزا و نعمت زیبائی (و جایگاه و مقام توصیف‌ناپذیر و والائی) بدیشان عطاء خواهد کرد، چرا که خداوند بهترین نعمت‌رسان و دهندهٔ خیر و عطاء (به دیگران) است. خداوند چنین کسانی را به جایگاهی وارد می‌کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود. بیگمان خدا کاملاً آگاه (از اعمال این بندگان جان‌فدا، و) شکیبا است (و در پاداش دادن به مؤمنان، و کیفر رساندن به کافران عجله و شتاب نمی‌کند. مسأله) به همین منوال است. و هر فرد (مؤمنی که در برابر ستم و جنایتی که به او شده است) دست به ستم و جنایت زند به همان اندازه که بدو ستم و جنایت شده است و سپس دوباره به وی ستم و جنایت شود (و جنایتکار دیگر بار دست تعدّی دراز کند) حتماً خداوند او را (علیه متعدّی) یاری خواهد کرد (و کسی را پیروز می‌گرداند که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالم بسیج می‌کند و باز هم از طرف ستمگر تحت ستم قرار می‌گیرد). و خداوند بسیار عفوکننده و بس بخشاینده است (و کار به ظاهر ستم قصاص گیرنده را عفو، و لغزشهای او را می‌بخشاید. مسأله) به همین منوال است (و این وعده از سوی خدای قادر توانا است. بلی) خدا که شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و از یکی می‌کاهد و بر یکی می‌افزاید و طبق نظام معیّنی چرخهٔ زمان را به گردش می‌اندازد) و او شنوای (گفتار ستمدیدگان و) بینای (کردار ستمگران) است (و داد مظلومان را از ظالمان می‌گیرد. مسأله) به همین منوال است. و خداوند حقّ است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار است. (ای عاقل!) آیا نمی‌نگری که خداوند از (ابر) آسمان آب (باران) را فرو می‌آورد، و زمین (به وسیلهٔ آن، گیاهان گوناگونی از خود می‌رویاند و) سبز و خرّم می‌گردد؟ واقعاً خدا (با بندگان خویش) بسیار با لطف، و بس دقیق و آگاه است (در همه چیز، از جمله در تولید و تبخیر آب شیرین و آفرینش و پرورش بذر گیاهان، و بالیده و بارور کردن درختان). آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است، ازآن خدا است، و تنها خدا غنی (بالذات در عالم هستی و بی‌نیاز از کمک دیگران است، و) شایستهٔ هرگونه حمد و ستایش (از جانب بندگان) می‌باشد. مگر نمی‌بینی (ای انسان) که یزدان (سبحان به سبب رحم و لطفی که نسبت به شما بندگان دارد، تمام مواهب و امکانات) چیزهائی را که در زمین است در اختیار و دسترس شما قرار داده است و همچنین کشتیها را با مشیّت خود در حال حرکت در دریا، فرمانبردار شما کرده است، و (از این گذشته) خداوند نمی‌گذارد (سنگهای سرگردان و اشعّه‌های کیهانی) آسمان بر زمین فروافتد مگر (بدان اندازه که مورد نیاز بوده و) او اجازه دهد. واقعاً یزدان بسی مهربان و دارای مرحمت فراوان (در حق بندگان) است. خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است (و جان به کالبدتان دمیده است) و بعد (از طی دورهٔ حیات) شما را می‌میراند (و به خاک گورتان داخل می‌گرداند) و سپس (بار دیگر در رستاخیز) شما را زنده می‌کند (و برای محاسبهٔ حسنات و سیّئات، حیات نوینتان می‌بخشد). واقعاً (جای شگفت است که با وجود مشاهدهٔ این همه دلائل قدرت، و دیدن آثار نعمت، باز هم) انسان سخت منکر (بودن آفریدگار) و بسی ناسپاس (نعمتهای بیشمار پروردگار) است. برای هر ملّتی برنامه‌ای (ویژه، جهت معاملات و عبادات، با توجّه به شرائط زمان و مکان) قرار داده‌ایم که برابر آن رفته‌اند و بدان عمل کرده‌اند. (برای تو هم واپسین برنامهٔ آسمانی را فرستاده‌ایم که ناسخ همهٔ برنامه‌های پیشین است و تا قیامت مردمان را بسنده است). پس باید دربارهٔ این امر با تو ستیزه نکنند (و مثلاً اهل کتاب گمان نبرند آنچه در تورات و انجیل است به عنوان برنامهٔ شریعت ایشان را کافی و بسنده است. بلکه باید بدانند که حکم آنها به وسیلهٔ قرآن، لغو و منسوخ گردیده است). تو به سوی پروردگارت دعوت کن که (راه راست همین است که تو می‌پوئی و) تو قطعاً بر

راستای راه هدایتی. (حج/۵۴-۶۷)

بدین منوال در این نصوص و امثال آن در قرآن مجید، ارتباط آشکاری را خواهیم یافت که میان وجود یزدان حقّ، و میان آفرینش این هستی و ادارهٔ آن با قوانین و مشیّت حقّ خدا، و میان پدیده‌های هستی که با حقّ پدیدار می‌شوند و صورت می‌پذیرند، و میان فرو فرستادن این کتاب با حقّ، و میان فرمانروائی و داوری به حقّ در دنیا و آخرت ... وجود دارد. همهٔ اینها حقّ واحد مرتبطی هستند که جریان قضا و قدر یزدان در آنچه او می‌خواهد، و مسلّط کردن نیروهای هستی برای فراگیر نمودن خیر یا شرّ بر هرکس که خدا بخواهد، مطابق کار خیر یا کار شرّی که مردمان در سرای امتحان این جهان انجام می‌دهند، از این حقّ واحد سرچشمه می‌گیرند و برمی‌خیزند. با توجّه به همین امر می‌توان ارتباط میان آمرزش خواستن و توبه نمودن، و میان بهره‌مندی از کالای خوب و از زندگی آسوده و باراندن باران از آسمان را پیش چشم داشت و درک و فهم کرد ... چه همهٔ اینها متّصل به سرچشمهٔ یگانه‌ای هستند که حقّ است و حقّ جلوه‌گر است در ذات یزدان سبحان، و در قضا و قدر ایزد منّان، و در گرداندن و چرخاندن ادارهٔ امور جهان با دست توانمند خدای مهربان، و در حساب و کتاب و سزا و جزای خالق کون و مکان، و در خیر و شرّ به‌طور یکسان ... از این ارتباط پیدا است که ارزشهای ایمانی جدای از ارزشهای عملی در زندگانی مردمان نیستند. چه هر دوی این ارزشها در این زندگی مؤثّر هستند. چه تأثیر آنها از راه قضا و قدر یزدان باشد که نهان بوده و متعلّق به جهان اسباب و علل پنهان در فراسوی آگاهی مردمان و تلاش ایشان است، و چه تأثیر آنها از راه آثار عملی بوده و انسانها بتوانند آنها را ببینند و ضبط و ثبت کنند. این آثاری است که ایمان داشتن یا ایمان نداشتن آنها را پدید می‌آورند و نتائج و فرآورده‌های محسوس آنها را مشاهده می‌نمایند و درک و فهم می‌کنند.

به برخی از این آثار عملی و واقعی قبلاً اشاره کردیم، آن وقت که یکبار گفتیم: ریاست و فرمانروائی برنامهٔ الهی در جامعه بدین معنی است که هرکسی جزای دادگرانهٔ کردار خود را در این جامعه ببیند، و هرکسی امنیّت و آرامش و آسایش اجتماعی خود را داشته باشد، افزون بر امنیّت و آرامش و آسایش قلبی و درونی‌ای که در پرتو ایمان خواهد داشت. با توجّه به همهٔ اینها می‌توان فهمید که انسانها پاداش کارهای نیک خود را در این جهان هم دریافت می‌کنند و می‌بینند پیش از آن که در آخرت واپسین پاداش خود را دریافت کنند و به سعادت جاودانهٔ آن سرای نائل آیند[۱] ... یک بار نیز گفتیم: پیروی از فرمان یزدان یگانه در جامعه، باعث می‌گردد که تلاشها و کوششهای مردمان و نیرو و توان ایشان مصون و محفوظ بماند و صرف طبل زدن، نای و نی نواختن، باد به غبغبها دمیدن، زمزمه‌ها کردن، آوازها و سرودها خواندن، تسبیحها گرداندن، جادو و جنبلها نمودن، و فُوت کردن، و به کعبها دمیدنِ خداگونه‌های پوچ و ناروا تا به همچون اربابان و خدا نامیدگانی برخی از ویژگیهای الوهیّت بدهند و جامه‌ای بر تن آنان کنند، و بدین وسیله کسانی را فرمانبردار اوامر و نواهی ایشان گردانند! اگر تلاشها و کوششها و نیروها و توانهای مردمان در این مسیرها هدر نرود، و در راستای سازندگی و آبادانی زمین و انجام وظائف کار جانشینی به کار گرفته شود، خیر و خوبی فراوان و برکت و نعمت بیکران بهرهٔ مردمان می‌گردد، گذشته از کرامت و شرافت و حرّیّت و برابری و مساواتی که مردمان در سایهٔ پیروی از یزدان یگانهٔ جهان نه از بندگان، از آن برخوردار می‌شوند[۲] ... اینها جز نمونه‌هائی از ثمرات ایمان نیست، بدان هنگام که حقیقت ایمان در زندگی مردمان تحقّق پیدا می‌کند و پیاده می‌شود[۳] ... ان‌شاءالله در پایان سوره، درنهایت

۱- مراجعه شود به همین جزء، صفحه‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۲.

۲- مراجعه شود به همین جزء، صفحهٔ ۱۸۹۷.

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جزء اوّل، صفحات ۱۱-۳۰.

عرضه کردن داستانهای پیغمبر، با اندک تفصیلی از حقیقت ایمان سخن به میان خواهد آمد.

۳ـ در برابر واپسین رویاروئی هود با قوم خود، و در برابر جدائی قاطعانه‌ای خواهیم ایستاد که هود رو در روی ایشان با قاطعیّت کامل، و چالش آشکار، و با افتخار به حقّی که با خود آورده بود، و اطمینانی که به پروردگار خود داشت و حقیقت او را آشکارا در دل و درون خود می‌یافت، آن جدائی را اعلان می‌دارد، و هرگونه پیوندی را به سوی چهره‌هایشان پرت می‌کند:

﴿ قالَ: إِنِّي أُشْهِدُ اللهَ، وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ، فَكيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ، ما مِنْ دابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ، وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً، إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفيظٌ ﴾.

گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهائی که (بجز خدا) می‌پرستید بیزار (و از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم. بجز خدا (از هرچه می‌پرستید گریزان و بیزارم. حال که چنین است هرچه از دستتان ساخته است کوتاهی مکنید و) همگی به نیرنگ و چاره‌جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید. (من نه از شما و نه از معبودهائی می‌ترسم که گمان می‌برید بلائی بر سرم آورده‌اند). من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیرانسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد. پس چرا باید از شما ترسید؟! بدانید که قدرت خدای من در طریق حقّ و عدل جاری می‌گردد، زیرا) بیگمان خدای من بر صراط مستقیم (که جادهٔ عدل و داد است) قرار دارد (و کاری برخلاف حکمت و صواب انجام نمی‌دهد). اگر (از دعوت من) روی بگردانید (باکی نیست. زیرا بر رسولان پیام باشد و بس) و من رسالتی را که مأمور بدان بودم به شما رساندم. پروردگارم (شما را می‌میراند و) کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند و شما کمترین زیانی (با روگردانی از پرستش و دوری از عبادتش) بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیزی است (و کردار و رفتار شما از او پنهان نمی‌ماند و بی‌سزا و جزا نمی‌گردد). (هود/۵۴-۵۷)

کسانی که مردمان را به سوی یزدان در هر مکانی و در هر زمانی دعوت می‌کنند، بسی نیازمند این هستند مدّتهای زیادی در برابر این صحنهٔ حیرت‌انگیز و مبهوت‌کننده بایستند... مردی که جز انسانهای اندکی بدو ایمان نیاورده‌اند، با سرکش‌ترین اهالی زمین و با ثروتمندترین اهالی زمین و با متمدّن‌ترین اهالی زمین در آن روزگار، رویاروی می‌گردد و می‌رزمد، همان‌گونه که در سورهٔ دیگری یزدان بزرگوار دربارهٔ ایشان و پیکار هود با آنان سخن می‌گوید:

﴿كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلينَ. إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ: أَلاٰ تَتَّقُونَ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمينٌ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطيعُونِ. وَ ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلىٰ رَبِّ الْعالَمينَ. أَتَبْنُونَ بِكُلِّ ريعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ؟ وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ. وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبّارينَ. فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطيعُونِ. وَ اتَّقُوا الَّذي أَمَدَّكُمْ بِما تَعْلَمُونَ. أَمَدَّكُمْ بِأَنْعامٍ وَ بَنينَ. وَ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ. إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ. قالُوا: سَواءٌ عَلَيْنا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظينَ. إِنْ هٰذا إِلاّ خُلُقُ الْأَوَّلينَ. وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ! ﴾.

قوم عاد پیغمبران (خدا) را تکذیب کردند (و دروغگو نامیدند). بدان‌گاه که برادرشان هود بدیشان گفت: هان! تقوا پیشه کنید (و پرهیزگار باشید، و از عذاب خدا بپرهیزید). من پیغمبر امینی برای شما هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی‌طلبم. اجر و پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نمی‌باشد. آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید (و در آن) به خوشگذرانی و کارهای بیهوده

می‌پردازید؟ و دژها و قلعه‌هائی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ و هنگامی که مجازات می‌کنید، از حدّ تجاوز می‌کنید و همچون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید (و در برابر کمترین جرم، سنگین‌ترین جریمه و سزا روا می‌دارید و عدالت و ترحّمی ندارید). از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. از (خشم) خدائی بپرهیزید که شما را با نعمتهائی که می‌دانید یاری داده است. شما را یاری داده است با (اعطاء) چهارپایان و پسران. و با باغها و چشمه‌ها. می‌ترسم عذاب بزرگ (قیامت) گریبانگیر شما شود. آنان (به هود پاسخ دادند و) گفتند: برای ما تفاوت نمی‌کند چه ما را اندرز بدهی یا ندهی! (بیهوده خود را خسته مکن و ما را دردسر مده). این (چیزهائی که به هم بافته‌ای و به ما خواهی گفت) جز شیوه و عادت پیشینیان نیست (آنانی که در گذشته خود را پیغمبر نامیده‌اند و دروغهائی را به گذشتگان تحویل داده‌اند و ادّعاهائی همچون ادّعای تو داشته‌اند). و ما (نه در این جهان و نه در آن جهان) عذاب داده نمی‌شویم. (شعراء/۱۲۳-۱۳۸)

این سرکشان زورمدار و زورگوئی که بی‌رحمانه می‌تازند و مجازات می‌کنند، و نعمت و ثروت ایشان را مغرور و سرمست کرده است، و کاخها و ساختمانهائی می‌سازند که انگار می‌خواهند در فراسوی آنها سالهای سال زندگی کنند و جاودانه بمانند! ... اینان کسانی بودند که هود عليه‌السلام این‌گونه با ایشان رویاروی گردیده است و به چالش و پیکار پرداخته است. با دلاوری و بزرگواری و یقین و اطمینان مؤمنانه‌ای رزمیده است، و این‌گونه قاطعانه از ایشان کاملاً بریده است و به ترک مراودهٔ آنان گفته است ـ هرچند که ایشان قوم او بوده‌اند ـ و ایشان را به چالش طلبیده است و به مبارزه خواسته است و درخواست نموده است که بدون مهلت و فرصت دربارهٔ او به نیرنگ بپردازند و هرچه در توان دارند دربارهٔ او دریغ نکنند و کار او را بسازند. امّا در هر حال بدانند که او از ایشان هراسی ندارد و بدانان اهمّیّتی نمی‌دهد!

هود عليه‌السلام این‌گونه قهرمانانه و شگفت‌انگیز ایستادگی و پایداری کرد پس از آن که تا توانست اندرز داد و دلسوزی کرد، و در دعوت ایشان کمال مودّت و محبّت نشان داد ... بعداً برای او روشن گردید که آنان سر ستیز دارند و سرکشی می‌کنند و بر دشمنی با خدا پافشاری می‌نمایند و تهدید و بیم را تمسخر می‌کنند و جسارت بیشرمی با خدا دارند!

هود عليه‌السلام این‌گونه دلیرانه و حیرت‌انگیز ایستادگی و پایداری کرد، چون از درون جان به وجود یزدان باور داشت و با تمام وجود خدا را می‌شناخت، و یقین داشت که این جبّاران سرکشی که از ثروت و نعمت و قدرت برخوردارند و مغرور و سرمست هستند، از زمرهٔ جنبندگان می‌باشند، و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که پیشانی او در دست خدا است. پس چرا بدیشان اهمّیّتی بدهد و از این جنبندگان باکی به خود راه دهد؟! این پروردگار او است که ایشان را در زمین جایگزین دیگران کرده است، و آنچه خواسته است از نعمت و دارائی و قدرت و قوّت و فرزندان بدیشان بخشیده است و توان این را بدیشان داده است که کاخها و ساختمانها بسازند و ماندگار بمانند! این چیزها را بدیشان داده است برای آزمایش و امتحان نه به عنوان عطیّه و ارمغان. و پروردگار او و هر وقت که بخواهد آنان را می‌میراند و از میان برمی‌دارد، و دیگران را برجای ایشان می‌نشاند. و ایشان نمی‌توانند کمترین زیانی بدو برسانند، و قضا و قدری از او برگردانند ... پس چرا باید چیزی از این چیزهائی که دارند او را بترساند؟ در حالی که پروردگار او است که هر وقت که بخواهد و هرگونه که بخواهد نعمت و قدرت می‌دهد یا نعمت و قدرت بازمی‌ستاند.

کسانی که مردمان را به سوی خدا دعوت می‌کنند لازم است حقیقت پروردگارشان را در هستی خود بدین شکل و شیوه احساس کنند و بشناسند تا بتوانند در پرتو ایمانشان سرافراز و توانا در برابر نیروهای جاهلیّت طاغی و یاغی دور و بر خود بایستند و پایداری کنند،

نیروهائی همچون: نیروی مادی، نیروی صنعت، نیروی مال و ثروت، نیروی دانش بشری، و نیروی دستگاه‌ها و سازمانها و آزمونها و آموخته‌ها و آگاهیها ... آنان باید بدانند و اطمینان داشته باشند که پروردگارشان زمام اختیار هر جنبنده‌ای را در دست قدرت خود دارد، و انسانها ـ همگی انسانها ـ جز جنبندگانی از زمرهٔ سائر جنبندگان نیستند!

روزی و روزگاری باید که دعوت‌کنندگان به سوی یزدان در برابر قومشان بایستند و کاملاً از ایشان جدا شوند و دوری گزینند. در این وقت است که یک قوم دو ملّت جداگانه خواهد شد ... ملّتی فقط از خداوند یگانه فرمان می‌برد و پیروی می‌کند و فرمان بردن و پیروی کردن از دیگران را رها می‌سازد، و ملّتی بجای خدا اربابان و خداگونگانی برای خود برمی‌گیرند و برمی‌گزینند، و با خدا می‌جنگند!

آن روزی و روزگاری که این دوگانگی و جدائی پیش می‌آید، وعدهٔ خدا فرامی‌رسد، وعدهٔ یاری نمودن و پیروز کردن دوستان خود، و نابود نمودن و از میان بردن دشمنان خود ـ به شکلی از اشکال که بر دل می‌گذرد یا بر دل نمی‌گذرد ـ چه در تاریخ دعوت به سوی خدا در طول تاریخ یزدان جهان میان دوستان خود و دشمنان خود جدائی نینداخته است و کار را یکسره نکرده است، مگر آن زمانی که دوستانش از دشمنانش براساس عقیده بریده‌اند و دوری گزیده‌اند و خداوند یگانه را ترجیح داده‌اند... و دار و دستهٔ خدا شده‌اند، آن دار و دسته‌ای که بر کسی جز خدا تکیه نکرده‌اند، و کسی جز خدا را یار و یاور خود نیافته‌اند و ندیده‌اند.

❁

این ایستادنها و نگرشها به الهامها و اشاره‌های داستان هود و عاد برای ما بس است. پس از این با روند سوره دربارهٔ داستان صالح و قوم ثمود پیش می‌رویم و آن را پی می‌گیریم:

﴿ وَ إِلىٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً. قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فيها، فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبّي قَريبٌ مُجيبٌ ﴾.

و به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را (به عنوان پیغمبر) فرستادیم که صالح نام داشت. (به آنان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پرستیدن نمی‌باشد). او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را به شما عطاء و در شما پدید آورده است). پس، از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید (و با انجام عبادات و دوری از منکرات، مغفرت و مرحمت او را بخواهید و بدانید که اگر در این کار صادق باشید، خداوند شما را درمی‌یابد و دعای شما را می‌پذیرد). بیگمان خداوند من (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزهٔ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندهٔ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند).

این واپسین سخنی است و تغییرناپذیر است:

﴿ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پرستیدن نمی‌باشد).

این برنامه‌ای است که دگرگون نمی‌شود:

﴿ فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ﴾.

از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید.

آن‌گاه آشنائی با حقیقت الوهیّت فرامی‌رسد، بدان‌گونه که پیغمبر خدا صالح آن را در زوایای هستی خود می‌یافت و اعلام می‌داشت:

﴿ إِنَّ رَبّي قَريبٌ مُجيبٌ ﴾.

بیگمان خداوند من (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزهٔ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندهٔ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری

می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند).

صالح ایشان را متوجّه پیدایش وجودشان از زمین می‌سازد. پیدایش نوع ایشان، یا پیدایش یکایک ایشان از غذای زمین یا از عناصر زمین مراد است، عناصری که عناصر پیکرهٔ جسمشان از آنها فراهم می‌آید. انسانها که از این زمین، یعنی از عناصر آن پدید آمده‌اند، خدا ایشان را در زمین جایگزین می‌سازد و خلعت خلیفه‌گری را بر تن آنان می‌پوشاند. ایشان را جانشین نوع خودشان، و جانشین اشخاص پیش از خودشان می‌نماید.

با وجود این بعدها آنان خداگونه‌هائی را انباز خدا می‌سازند. لذا از ایشان خواسته می‌شود:

﴿ فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ﴾.

از او طلب آمرزش (گناهان خویش) را بنمائید و به سوی او برگردید.

طلب آمرزش گناهان خویش را بنمائید و مطمئن باشید که یزدان آن را می‌پذیرد و بدان پاسخ می‌گوید:

﴿ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴾.

بیگمان خداوند من (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزهٔ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندهٔ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند).

اضافه‌ای که در «رَبّي: خداوند من» موجود است، و در کنار هم قرار گرفتن واژهٔ «قَريبٌ: نزدیک» و واژهٔ «مُجيبٌ: پذیرنده» حقیقت الوهیّت را آن‌گونه به تصویر می‌کشند که در دلی از دلهای گروه برگزیدهٔ گلچین جلوه‌گر می‌شود، و بر فضای سخن، انس و پیوند و مهربانی می‌پراکند، و از دل پیغمبر صالح و بایسته به دلهای شنوندگان او ـ اگر دلهائی داشته باشند! ـ منتقل می‌گردد.

اما دلهای این قوم بدان درجه از تباهی و فروبستگی و واژگونی رسیده است که به سبب آنها زیبائی این تصویر و عظمت آن را احساس نمی‌کند، و به دلربائی این سخن لطیف پی نمی‌برد، و درخشش این فضای باز را نمی‌بیند ... ناگهان با همچون تصویر باعظمت و سخن پرحکمت روبرو می‌شوند و به گونه‌ای گیج و واج می‌گردند که دربارهٔ برادر و خویشاوند خود صالح گمانهای ناروا می‌برند!

﴿ قَالُوا: يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هٰذَا، أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟ وَ إِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴾.

گفتند: ای صالح! پیش از این مایهٔ امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهائی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ (و از عبادت بتانی بازمی‌داری که نیاکان و همچنین خودمان به عبادت آنها عادت کرده و الفت گرفته‌ایم؟!) ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شکّ و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم! (مگر می‌شود که خدا را به یگانگی پرستید و بدون میانجیگریِ بتان و شفیعان به خدا تقرّب جست؟! این غیرممکن است).

ما به تو امیدوار بودیم، به سبب دانشی که داشتی، و خردی که از آن برخوردار بودی، و راستی و درستی‌ای در تو سراغ می‌رفت، و حسن تدبیر و اندیشهٔ پسندیده‌ای که در تو بود. به خاطر همهٔ اینها جای امید ما بودی. ولی همهٔ این امیدها بر باد رفت و نقش بر آب گردید!

﴿ أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ﴾.

آیا ما را از پرستش چیزهائی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟.

این تکلیف کمرشکنی است! ای صالح هرچه می‌خواهی بگو و بخواه مگر این را! ما انتظار نداشتیم که چنین چیزی را بگوئی! چه امید بیجائی به تو بسته بودیم! دیگر ما به شکّ و تردید افتاده‌ایم نسبت به چیزی که ما را بدان دعوت می‌کنی. شکّ و تردیدی پیدا کرده‌ایم که از این به بعد به سبب آن دربارهٔ تو و آنچه می‌گوئی به گمان و دو دلی می‌افتیم:

﴿ وَ إِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴾.

ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شکّ و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم! (مگر می‌شود که خدا را

به یگانگی پرستید و بدون میانجیگری بتان و شفیعان به خدا تقرّب جست؟! این غیرممکن است).

بدین منوال قوم از آنچه نباید مایه شگفتی شود دچار شگفتی می‌شوند. بلکه آنچه را که حقّ است و واجب است، ناروا و ناپسند می‌شمارند، و از این حیرت و دهشت می‌کنند که چرا برادرشان صالح آنان را به پرستش خدای یگانه می‌خواند. چرا باید چنین باشند؟ این حیرت و دهشت نه از روی دلیل و برهان و تدبّر و تفکّر است. امّا بدان جهت است که نیاکان و پدرانشان این خداگونه‌های ساختگی را می‌پرستیده‌اند!

تحجّر و جمود مردمان را چنان می‌کند که از حقّ آشکار شگفت کنند، و عقائد را با عمل آباء و اجداد بسنجند و برآورد کنند!

بدین ترتیب یک بار و دو بار و سه بار آشکار می‌شود که عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی دراصل خود دعوت به آزادی کامل و شامل و صحیح است. دعوت به رها شدن عقل انسان از بندهای تقلید، و از کمندهای وهم و گمان، و از زنجیرهای خرافاتی است که متّکی به هیچ دلیل و مدرکی نیست.

گفتار قوم ثمود به صالح:

﴿ قَدْ كُنْتَ فِينٰا مَرْجُوّاً قَبْلَ هٰذٰا ﴾.

پیش از این مایهٔ امید ما بودی.

ما را به یاد اعتماد و اطمینانی می‌اندازد که قبیلهٔ قریش به راستی و امانت محمد ﷺ داشتند. ولی چون آنان را به سوی ربوبیّت یزدان یگانه فراخواند، مانند قوم صالح این سخن را ناپسند شمردند و گفتند: او جادوگر است ... او دروغگو و دروغ‌پرداز است ... فراموش کردند که بر راستی و امانت او گواهی داده‌اند و نسبت بدو اعتماد و اطمینان خود را اظهار داشته‌اند.

یک سرشت است و یک داستان است که با گذشت زمان و در طول روزگاران تکرار می‌شود.

صالح همان چیزی را می‌گوید که نیای او نوح آن را گفته است:(۱)

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتٰانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمٰا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید.

ای قوم من! اگر من در دل خود حقیقت پروردگارم را آشکارا بیابم و گمانی در آن نداشته باشم و کاملاً بدانم راه همین است و بس، چه می‌گوئید و نظرتان چیست؟ خدا در حقّ من مهربانی فرموده است و مرا برای رسالت خود برگزیده است و با بخشیدن ویژگیهائی به من مرا یاری داده است و شایستهٔ رسالت کرده است. چه کسی مرا در برابر خشم خدا یاری می‌دهد و کمک می‌کند اگر من از فرمان یزدان سرپیچی و سرکشی کنم و در رساندن دعوت او به شما کوتاهی ورزم و امید شما نسبت به خود را برجای دارم؟ آیا این امید شما به من برای من سودمند می‌افتد و مرا در برابر خدا یاری می‌دهد؟ ... هرگز:

﴿ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمٰا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید.

شما جز زیانی بر زیان من نمی‌افزائید ... خشم خدا را بهرهٔ من می‌سازید، و مرا از کرامت و شرافت رسالت محروم می‌کنید، و رسوائی دنیا و عذاب آخرت را به من می‌رسانید. اینها هم زیانی پس از زیانی است. و چیزی جز زیانمند کردن، و بر سنگینی گناهان افزودن، و به دشواری و سختی انداختن نیست.

۱- اشاره به آیهٔ ۲۸ است. (مترجم)

﴿ وَ یا قَوْمِ هٰذِهِ نٰاقَةُاللهِ لَکُمْ آیَةً، فَذَرُوهٰا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللهِ، وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذٰابٌ قَرِیبٌ ﴾.

(صالح گفت:) ای قوم من! این شتر خدا است و برای شما معجزه‌ای است (بر صدق نبوّت من. چرا که همچون شتران دیگر نیست و ویژگیهای خارق‌العاده‌ای دارد). پس آن را رها کنید تا در زمین (از مراتع و علفزارها) بخورد و اذیّت و آزاری بدان مرسانید که (اگر چنین کنید) هرچه زودتر به عذاب سختی گرفتار می‌آئید.

روند قرآنی صفت این ماده شتر را که صالح بدان اشاره کرده است و علامت و معجزه‌ای برای ایشان بوده است، ذکر نکرده است. ولی در اضافۀ آن به خدا:

﴿ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللهِ ﴾.

این شتر خدا است.

و در اختصاص آن بدیشان:

﴿ لَکُمْ آیَةً ﴾.

برای شما معجزه‌ای است (بر صدق نبوّت من).

اشاره بدان دارد که این ماده شتر دارای صفت ویژۀ جداگانه‌ای بوده است که با آن می‌دانسته‌اند که معجزه‌ای از سوی خدا برای ایشان است. ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به دریائی از افسانه‌ها و اسرائیلیاتی فرو نمی‌رویم که مفسّران دربارۀ ناقۀ صالح در ادوار مختلف گفته‌اند و نوشته‌اند و می‌گویند و می‌نویسند!

﴿ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللهِ لَکُمْ آیَةً. فَذَرُوهٰا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللهِ، وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ ﴾.

این شتر خدا است و برای شما معجزه‌ای است. پس آن را رها کنید تا در زمین (از مراتع و علفزارها) بخورد و اذیّت و آزاری بدان مرسانید.

اگر چنین نکنید، هرچه زودتر عذاب به سراغ شما می‌آید ... حرف فاء ترتیب که در عبارت آمده است، و واژۀ قریب، بیانگر این عجله و شتاب است:

﴿ فَیَأْخُذَکُمْ عَذٰابٌ قَرِیبٌ ﴾.

که (اگر چنین کنید) هرچه زودتر به عذاب سختی گرفتار می‌آئید.

شما را به سختی فرامی‌گیرد ... فراگرفتن از رسیدن و رخ دادن، جنب و جوش بیشتری دارد و سریعتر به نظر می‌آید.

﴿ فَعَقَرُوهٰا ... فَقٰالَ: تَمَتَّعُوا فِی دٰارِکُمْ ثَلاٰثَةَ أَیّٰامٍ. ذٰلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ ﴾.

امّا آنان شتر را سر بریدند. صالح بدیشان گفت: در خانه و کاشانۀ خود سه روز زندگی کنید (و بدانید که مهلت زندگانی شما به پایان رسیده است. پس از این سه روزۀ حیات، عذاب خدا به سراغ متکبّران و سرکشان می‌آید و طومار عمرتان را درهم می‌نوردد).

این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود.

کشتن ناقه با پی کردن دست و پای آن با شمشیر بدین شیوه، بر تباهی دلهایشان و بی‌شرمی و گستاخیشان دلالت دارد. روند قرآنی در اینجا دربارۀ فاصلۀ میان دادن شتر بدیشان و پی شدن آن توسّط ایشان سخن به درازا نمی‌کشاند، چه در درون آنان تغییر قابل ذکری نسبت به این دعوت پدید نیاورده است. آنگاه روند قرآن چرخ ارّابۀ عذاب را دنبال می‌کند، و در اینجا در همۀ گامها با فاء تعقیب به بیان سخن می‌پردازد:

﴿ فَعَقَرُوهٰا. فَقٰالَ: تَمَتَّعُوا فِی دٰارِکُمْ ثَلاٰثَةَ أَیّٰامٍ ﴾.

امّا آنان شتر را پی کردند. پس صالح بدیشان گفت: در خانه و کاشانۀ خود سه روز زندگی کنید (و بدانید که مهلت زندگانی شما به پایان رسیده است. پس از این سه روزۀ حیات، عذاب خدا به سراغ متکبّران و سرکشان می‌آید و طومار عمرتان را درهم می‌نوردد).

این سه روز آخرین روزهای بهره‌مندی شما از این دنیا و از روزهای زندگی این دنیا است:

﴿ ذٰلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ ﴾.

این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود.

این وعدۀ راستینی است و تخلّف‌ناپذیر است ... وجود فاء تعقیب نیز بیانگر انجام این وعده است و می‌رساند که عذاب فوری بوده و به عقب انداخته نشده است:

﴿ فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ، وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر عذاب قوم ثمود) دررسید، صالح و مؤمنان همراه او را در پرتو لطف و مرحمت خود نجات دادیم (و از هلاک مصون و از عذاب محفوظ داشتیم) و از خواری و رسوائی آن روز (بد و هولناک) رهانیدیم. (ای پیغمبر!) پروردگار تو نیرومند و چیره است (و به قوّت و عزّت و نصرت او اطمینان داشته باش). صدای شدید (و وحشتناک صاعقه و امواج هراسناک زلزله)، افراد ستمکار (قوم ثمود) را دربر گرفت و در خانه و کاشانهٔ خود خشکیدند و بر روی افتادند.

هنگامی که موعد پیاده کردن فرمان دررسید ـ که بیم دادن یا نابودکردن است ـ صالح و مؤمنان همراه او را با لطف و مرحمت خود نجات دادیم، لطف و مرحمت ویژه و بدون واسطه ... صالح را از مرگ و از رسوائی و خواری آن روز رهائی بخشیدیم. قوم ثمود با مرگ بد و رسواگرانه‌ای مردند. صحنهٔ مرگشان بدین صورت جلوه‌گر می‌آید: آنا با صاعقهٔ پر رعد و برقی در خانه‌های خود می‌میرند و بر روی می‌افتند و سرد می‌شوند، و بر این شکل خوارکننده در صحنه نمودار می‌شوند.

﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴾.

پروردگار تو نیرومند و چیره است (و به قوّت و عزّت و نصرت او اطمینان داشته باش).

یزدان سرکشان را سخت گرفتار می‌کند و هیچ کاری بر او دشوار نیست. یزدان سرپرستی هر کسی را که بر عهده گیرد و او را تحت رعایت و عنایت خود قرار دهد، خوار و زبون نمی‌گردد.

آنگاه روند قرآنی صحنهٔ ایشان را نشان می‌دهد، و دیگران را از آنان، و از سرعت نابودیشان، به شگفت می‌اندازد:

﴿ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها ﴾.

آن چنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند (و در آبادانی آنجا نکوشیده‌اند. ویران و خالی و بی‌صاحب!).

چنان رفته‌اند که گوئی هرگز نزیسته‌اند و از دنیا بهره نبرده‌اند ... صحنهٔ مؤثّر و هیجان‌برانگیزی است. یک پسودهٔ تکان‌دهنده و برشورنده‌ای است. صحنه‌ای است که دیده می‌شود. میان زندگی و مرگی که پیش می‌آید فاصله‌ای جز لحظه‌ای نیست. همهٔ زندگی ناگهان در این لحظه نواری می‌گردد که تند و سریع جمع می‌شود و درهم می‌پیچد. انگار که آنان هرگز در زمین نبوده‌اند و نزیسته‌اند.

آن‌گاه پایانی فرامی‌رسد که در این سوره بدان وعده داده شده است: نوشتن گناه، و بدرقهٔ نفرین، و درهم پیچیده شدن طومار زندگی از جهان واقع مردمان و محو شدن یادها از حافظه‌ها:

﴿ أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ. أَلا بُعْداً لِثَمُودَ! ﴾.

هان! (ای مردمان!) قوم ثمود آفریدگار خدا را انکار کردند! هان! نابود باد قوم ثمود!.

بار دیگر خود را در مقابل حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ رسالت در طول تاریخ می‌یابیم ... دعوت در این حلقه همان دعوت است. حقیقت اسلام در آن همان حقیقت اسلام است ... پرستش خدای یگانه بدون هرگونه شریک و انبازی، و پیروی از خدای یگانه بدون هرگونه همتا و هماوردی ... بار دیگر جاهلیّت را می‌یابیم که به دنبال اسلام می‌آید و خود را می‌نماید. شرکی را می‌یابیم که به دنبال توحید و یکتاپرستی قرار می‌گیرد و عرض اندام می‌کند. مثلاً قوم ثمود بسان قوم عاد از نسل مسلمانانی هستند که بر کشتی سوار شدند و با نوح نجات پیدا کردند. ولی بعدها نوادگان ایشان منحرف شدند و به جاهلیّت گرفتار آمدند، تا صالح بیامد و ایشان را به اسلام از نو فراخواند و برگرداند ... گذشته از این، می‌بینیم که قوم صالح با معجزهٔ خارق‌العاده‌ای روبرو می‌گردند که درخواست نموده بودند. نه‌تنها بدان ایمان نمی‌آورند و آن را

نمی‌پذیرند، بلکه شتر را نیز پی می‌کنند! مشرکان عرب نیز از پیغمبر خدا ﷺ درخواست معجزه و خارق‌العاده‌ای همچون معجزه‌ها و خارق‌العاده‌های پیشینیان می‌کردند تا ایمان بیاورند ... هم اینک قوم صالح معجزه‌ای را که طلبیده‌اند حاضر و آماده دیده‌اند. ولی معجزه بدیشان سودی نرسانده است و بی‌نیازشان نداشته است. ایمان نیازی به معجزات و خوارق عادات ندارد. آنچه هست دعوت ساده‌ای است و دلها و خردها بدان می‌اندیشند و تدبّر و تفکّر می‌کنند. ولی جاهلیّت پرده بر دلها و خردها می‌افکند و آنها را نهان می‌دارد!!

بار دیگر حقیقت الوهیّت را می‌یابیم بدان‌گونه که در دلی از دلهای گروه برگزیدۀ گلچین شده، یعنی پیغمبران بزرگوار، جلوه‌گر می‌آید. حقیقت الوهیّت را در گفتار صالح می‌یابیم، گفتاری که قرآن مجید آن را از زبان صالح روایت می‌دارد:

﴿ قَالَ: يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴾.

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید.

این سخن را وقتی می‌گوید که خداوندگارِ خود را برای ایشان توصیف می‌کند، بدان‌گونه که او را در دل خود می‌یابد:

﴿ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴾.

بیگمان خداوند من (به بندگانش) نزدیک (است و استغفار و انگیزۀ استغفارشان را می‌داند) و پذیرندۀ (دعای کسانی) است (که او را مخلصانه به زاری می‌خوانند و به یاریش می‌طلبند).

حقیقت الوهیّت هرگز در کمال و جلال و جمال و رونقی که دارد و در دلهای این گروه برگزیده و گلچین شده از میان بندگان جلوه‌گر می‌آید، در هیچ دل دیگری جلوه‌گر نمی‌آید. چه این دلها پردۀ نمایش صاف و باصفائی است که بر آن این حقیقت بدین‌گونه شگفت و شگرف و زیبا و دلربا جلوه‌گر می‌شود و به تصویر درمی‌آید![1]

آن‌گاه در داستان در برابر جاهلیّتی می‌ایستیم که با وجود مشاهدۀ هدایت ضلالت را برمی‌گزینند، و حقّ را مایۀ شگفتی می‌بینند و تصوّر نمی‌کند حقّ این‌گونه عجیب جلوه‌گر و آشکار شود! صالح که جای امید قوم خود بود به خاطر صلاحیّت و لیاقتی که داشت و برتری خرد و نیکوئی اخلاقی که از آن برخوردار بود، امّا قوم او این‌گونه بد و ناپسندیده در برابرش می‌ایستند، و یأس و ناامیدی خود را از او اعلان می‌دارند، و از دست او ناله و افغان سر می‌دهند!

چرا؟ بدان خاطر که او ایشان را به سوی پرستش و پیروی از فرمان خدای یگانه دعوت می‌کند، ولی آنان پدران و نیاکان خود را بر پرستش و پیروی از فرمان غیرخدا دیده‌اند و آن را از ایشان به ارث برده‌اند!

دل انسان وقتی که به اندازۀ موئی از عقیدۀ صحیح انحراف می‌ورزد، در گمراهی و گریز از حقّ حدّ و مرزی نمی‌شناسد. تا آنجا که حقّ سادۀ سرشتی منطقی برای او شگفتی از شگفتیهائی بشمار می‌آید که نمی‌توان آن را تصوّر کرد. امّا او انحرافی را می‌پسندد و خوشایند می‌شمارد که اصلاً بر منطق فطری یا منطق عقلی تکیه ندارد!

صالح ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پرستیدن نمی‌باشد). او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است (و نیروی

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوّماته» جلد دوم، فصل: «حقیقة الألوهیّة».

بهره‌وری و بهره‌برداری از آن را بـه شـما عـطاء و در شما پدید آورده است) ....

صالح ایشان را فریاد می‌دارد و ایشان را متوجّه دلیـل فطری منطقی می‌کند که در پیدایش ایشان و در وجود خودشان وجود دارد و آنان در برابر این دلیـل فـطری منطقی هیچ‌گونه پاسخی ندارند و نمی‌توانند آن را ردّ کنند ... آنان که گمان نمی‌بردند که خودشان بـه خـود وجود بخشیده‌اند و خـویشتن را آفـریده‌انـد، و آنـان خویشتن را در زندگی برجای و مستقرّ ننموده‌اند، و این ارزاق و روزیهائی را کـه از آنـها در زمـین بـهره‌مند شده‌اند و بهره‌مند می‌شوند، ایشان آنها را نصیب خود نکرده و نمی‌کنند.

آشکار است که آنان وجـود یـزدان سـبحان را انکـار نمی‌کردند، و معتقد بـودند کـه او ایشـان را از زمـین برآورده است و آفریده است و بدیشان هستی بخشیده است. همچنین معتقد هم بودند که خدا بدیشان توان این را داده است که بتوانند زمین را آباد کنند. ولی آنان به الوهیّت یزدان سبحان، و وجود بخشیدن او بدیشان، و جانشین گرداندن ایشان در زمین تـوسّط ایـزد مـنّان، این‌گونه اعتراف و اقرار نمی‌کردند، به گونه‌ای که ایشان را بر آن دارد که از یزدان یگانهٔ جهان بدون هـیچ‌گونه انبازی فرمانبرداری و پیروی کنند، و او را بدون همتا و هماورد بپرستند و در برابرش کرنش کنند ... این همان چـیزی است کـه صـالح ایشـان را بـدان ایـن چـنین فرامی‌خواند:

﴿ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید کـه مـعبودی جـز او بـرای شما وجود ندارد (و کسی غیر او مستحقّ پـرستیدن نمی‌باشد).

مسأله این بود ... مسألهٔ ربوبیّت در میان بود نه مسألهٔ الوهیّت. مسألهٔ پیروی و فرمانروائی، یعنی مسألهٔ اتبّاع و اطاعت در میان بود ... مسألهٔ پیروی و فرمانروائـی مسألهٔ هـمیشگی است و پـیکار اسـلام بـا جـاهلیّت پیرامون آن دور می‌زند و می‌چرخد!

وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُواْ
سَلَٰمًا قَالَ سَلَٰمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا
رَءَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
قَالُواْ لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾ وَٱمْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ
فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾
قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا
لَشَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوٓاْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ رَحْمَتُ ٱللَّهِ
وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ
عَنْ إِبْرَٰهِيمَ ٱلرَّوْعُ وَجَآءَتْهُ ٱلْبُشْرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾
إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَآ إِنَّهُۥ
قَدْ جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾ وَلَمَّا
جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا
يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَآءَهُۥ قَوْمُهُۥ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ
يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ قَالَ يَٰقَوْمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِى ضَيْفِىٓ أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ
﴿٧٨﴾ قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ
﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِىٓ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُواْ
يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ
مِّنَ ٱلَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا
مَآ أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا
حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿٨٢﴾ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ
وَمَا هِىَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾

روند قرآنی در ضمن مرور تاریخی جانشینان زمین، از روزگاران نوح به بعد، و ذکر ملّتهائی که بدیشان برکت عمر و مال مبذول گردیده است، و یاد ملّتهائی که عذاب بر آنان واجب و گریبانگیرشان شده است، به گوشه‌ای از داسـتان ابـراهـیم مـی‌پردازد و نـیم‌نگاهی بـدان

می‌اندازد، گوشه‌ای که برکات در آن تحقّق یافته است. پس از آن روند قرآنی به سوی داستان قوم لوط راه را می‌سپرد، قومی که عذاب دردناکی بدیشان رسیده است. در دو داستان ابراهیم و لوط که در اینجا آمده است، از دو طرف وعدهٔ خدا به نوح تحقّق پذیرفته است:

﴿ قِيلَ: يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا، وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ. وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

(پس از آن که طوفان همه جا را ویران کرد، به زبان وحی به نوح) گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو (و بدان که تو و همراهانت) از امنیّت ما برخوردارید و (از قحطیها و بیماریها و سائر بلاها) سالم و برکنارید و (دریای) برکات خدا به روی تو و گروه‌های همراهت (گشوده) است (و نگران نباشید که محیط سالم و پربرکتی خواهید داشت و بعدها) ملّتها و گروه‌های دیگری (از نسل شما پدید می‌آیند که آنان) را از نعمتها و خوشیها برخوردار می‌کنیم (ولی ایشان در غرور و غفلت فرو می‌روند و) آن‌گاه عذاب دردناکی از سوی ما بدانان می‌رسد. (هود/۴۸)

برکات در ابراهیم و پس از او در دو فرزندش بود: یکی اسحاق بود که از اسحاق و پسران او پیغمبران بنی‌اسرائیل پای به جهان نهادند. دومی اسماعیل بود که از نسل او خاتم‌الأنبیاء ﷺ پای به جهان نهاد.

✿

﴿ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ ﴾.

فرستادگان (فرشتهٔ) ما همراه با مژدگانی، به پیش ابراهیم آمدند.

روند قرآنی از این مژده جز در موعد مناسب و با حضور زن ابراهیم سخن نمی‌گوید. فرستادگان فرشتگان بودند. در اینجا فرشتگان نیز معرّفی نشده‌اند و نام آنان گفته نشده است. ما مانند مفسّران در امر شناساندن ایشان و تعدادشان بدون دلیل سخن نمی‌گوئیم و بدین بحث وارد نمی‌شویم.

﴿ قَالُوا: سَلَامًا. قَالَ: سَلَامٌ ﴾.

بدو سلام کردند. ابراهیم جواب سلام ایشان را داد.

ابراهیم از سرزمین کلدانیان که زادگاه او و در عراق بود، کوچ کرد. از اردن گذشت، و در سرزمین کنعان در بیابان مسکن گزید. بنا بر عادت بدویان و بیابان‌نشینان در پذیرائی از مهمان، ابراهیم که آنان را مهمان می‌پنداشت برای فراهم آوردن خوراکی برای ایشان به تلاش و تکاپو پرداخت.

﴿ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴾.

آن‌گاه چیزی نگذشت که گوسالهٔ بریان شده‌ای حاضر آورد.

گوسالهٔ چاق بریان شدهٔ بر سنگ داغ و تافته در جلو آفتاب سوزان پیش کشید.

امّا فرشتگان خوراک مردمان روی زمین را نمی‌خورند:

﴿ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ ﴾.

هنگامی که دید آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند (و لب به غذا نمی‌زنند، پیش خود فکر کرد که دوست نیستند و سر جنگ دارند، این است که نمی‌خواهند غذا بخورند).

دید دستشان به سوی غذا دراز نمی‌شود.

﴿ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ﴾.

از ایشان رمید و بدشان دید و هراسی از آنان به دل راه داد.

کسی که خوراک نمی‌خورد انسان را به شکّ و تردید می‌اندازد، و چنین به دل راه می‌دهد که قصد خیانتی و یا ستمی دارد، برابر آداب و رسوم بدویان و بیابان‌نشینان ... صحرانشینان ما از خیانت به نان و نمک خودداری می‌کنند. یعنی اگر نان و نمک کسی را بخورند از خیانت بدو می‌پرهیزند و حقّ نان و نمک را نگاه می‌دارند! هرگاه از خوراک خوردن کسی خودداری کنند، بدین معنی است که آنان می‌خواهند شرّ و بلائی بدو برسانند، یا ایشان از مقاصد و نیّات درون او نسبت به خود نگرانند و بدو اعتماد ندارند ... بدین هنگام بود که فرشتگان برای ابراهیم پرده از حقیقت حال

خود برداشتند:

﴿ قٰالُوا: لاٰ تَخَفْ، إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴾.

گفتند: مترس. ما (فرشتگان خدائیم و) به سوی قوم لوط روانه شده‌ایم (تا آنان را هلاک کنیم).

ابراهیم می‌دانست که فرستادن فرشتگان به سوی قوم لوط چه معنی دارد! ولی در این لحظه امری پیش آمد که مجرای سخن را تغییر داد:

﴿ وَ امْرَأَتُهُ قٰائِمَةٌ فَضَحِكَتْ ﴾.

همسر ابراهیم (ساره که در آنجا) ایستاده بود (از این خبر که آنان فرشتگان خدایند و برای نجات برادرزادهٔ شوهرش لوط و سائر مؤمنان از دست کفّار آمده‌اند شادمان شد و) خندید.

چه‌بسا خندیدن او از شادی بر هلاک قوم ناپاک لوط باشد:

﴿ فَبَشَّرْنٰاهٰا بِإِسْحٰاقَ وَ مِنْ وَرٰاءِ إِسْحٰاقَ يَعْقُوبَ ﴾.

ما (توسّط همان فرشتگان) بدو مژدهٔ (تولّد) اسحاق (از او)، و به دنبال وی (تولّد) یعقوب (از فرزندش اسحاق) را دادیم.

زن ابراهیم نازا بود و پیر شده بود و فرزندی نداشت. مژدهٔ تولّد اسحاق ناگهان بدو داده شد و او را سخت شگفت‌زده کرد. مژده دو چندان گردید وقتی که شنید از اسحاق فرزندی متولّد می‌شود و یعقوب نام می‌گیرد. زن ـ بویژه نازا ـ در برابر همچون مژده‌ای سراپای او به لرزه می‌افتد، و ناگهانی این مژده بیشتر او را به لرزه می‌اندازد و سرگردان و حیران می‌سازد:

﴿ قٰالَتْ: يٰا وَيْلَتٰا! أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذٰا بَعْلِي شَيْخاً؟ إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴾.

گفت: ای وای! آیا من که پیرزنی هستم و این هم (ابراهیم) شوهرم که پیرمردی می‌باشد، فرزندی می‌زایم! این چیز شگفتی (و محالی) است (مگر ممکن است از ما دو نفر انسان فرتوت و فرسوده، بچّه‌ای پدید آید؟!).

این واقعاً عجیب است. چه زن جوان از سنّ معیّنی بگذرد دیگر باردار نمی‌شود. ولی هیچ چیز در مقابل قدرت خدا عجیب نیست:

﴿ قٰالُوا: أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ؟ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكٰاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴾.

گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوّت) رحمت و برکات خدا ﷺ شامل شما است (پس جای تعجّب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد). بیگمان خداوند ستوده (در همهٔ افعال و) بزرگوار (در همهٔ احوال) است.

کار خدا تعجّب ندارد. وقتی که کاری برابر عادت انجام گرفت، دلیل بر آن نمی‌شود که این کار سنّت و قانون تغییرناپذیری است. هنگامی که خدا بنا بر حکمتی که می‌خواهد ـ این حکمت در اینجا رحم کردن به خاندان ابراهیم و رساندن برکتهای وعده داده شدهٔ خود به مؤمنان این خاندان بود ـ آنچه خلاف عادت است حاصل می‌شود، هرچند در عین حال موافق سنّت و قانون الهی است، امّا ما از حدود و ثغور این سنّت و قانون بی‌خبریم، و جز از قسمت محدودی از آن آگاهی نداریم، قسمتی که برابر عادت معمولی انجام می‌پذیرد. ما که توان پژوهش و تجزیه و تحلیل جزئیّات همهٔ رخدادها و حوادث موجود در گسترهٔ هستی را نداریم. کسانی که اراده و مشیّت خدا را مقیّد و محدود به چیزی می‌کنند که آنان خودشان آن را از قوانین و سنّتهای یزدان می‌دانند، حقیقت الوهیّت را بدانگونه نمی‌شناسند که یزدان سبحان در کتاب خود آن را مقرّر می‌دارد و می‌شناساند ـ سخن خدا سخن فیصله‌بخش و ختم کلام است، و با وجود سخن خدا خرد انسانها حقّ سخن گفتن و دم زدن ندارد ـ و حتّی کسانی که اراده و مشیّت خدا را مقیّد و محدود می‌کنند به سنّت و قانونی که خود یزدان آن را مقرّر داشته است و بیان فرموده است، حقیقت الوهیّت را اینان نیز درک و فهم نمی‌کنند! چه اراده و مشیّت یزدان آزاد از قید و بند زمان و مکان، و حتّی آزاد از قوانین و سنّتهائی است که آفریدگار جهان آنها را مقرّر فرموده است و دیگران را از آنها آگاه نموده است.

بلی که این جهان برابر قوانین و سنّتهائی که یزدان سبحان برای جهان مقدّر و مقرّر فرموده است، می‌گردد و می‌چرخد و اداره می‌شود ... ولی این چیزی است، و مقیّد و محدود کردن اراده و مشیّت یزدان بدین قوانین و سنّتهای مقدّر و مقرّر چیز دیگری است. قوانین و سنّتهای جهان هربار که اجراء و پیاده می‌شوند، با قضا و قدر خدا صورت می‌پذیرند و تحقّق پیدا می‌کنند. و خودکار و خودسر و خود به خود، به عبارت دیگر کوک شده و اتوماتیک، به کار نمی‌پردازند و انجام نمی‌پذیرند و کارگر واقع نمی‌شوند. هر زمان که یزدان جهان مقدّر و مقرّر فرماید که این قانون و این سنّت این دفعه و این بار صورت بگیرد و تحقّق پیدا بکند به گونه‌ای که مخالف با صورت پذیرفتن و تحقّق پیدا کردن دفعه‌ها و بارهای پیشین خود باشد، این چیزی است که قضا و قدر خدا خواسته است، و هیچ قانونی و سنّتی نمی‌تواند جلو این قضا و قدر یزدان جهان را بگیرد و نگذارد این مشیّت و ارادهٔ نوین ایزد سبحان صورت پذیرد و به منصّهٔ ظهور برسد! چه قانون و سنّتی که همهٔ قانونها و سنّتها در آن مندرج هستند و تحت فرمان آن اجراء و پیاده می‌گردند، آزاد بودن مطلق و بی‌قید و بند اراده و مشیّت یزدان سبحان است! و این که هر بار قانون و سنّتی صورت پذیرد و تحقق پیدا کند، با قضا و قدر ویژهٔ آزاد صورت می‌پذیرد و تحقّق پیدا می‌کند.

تا اینجا آنچه گفتیم این بود که ابراهیم علیه‌السلام به فرستادگان پروردگارش اطمینان پیدا کرد، و دل او از مژده‌ای که بدو دادند شادمان شد. ولی این شادمانی لوط را که برادرزادهٔ او بود و با وی از زادگاهش که سرزمین کلدانیان بود کوچ کرده بود، و در نزدیکی او در سرزمین کنعان سکونت گزیده بود، و قومش را از یاد او نبرد، و او را غافل از این نکرد که در فراسوی فرستاده شدن فرشتگان هلاک شدن و ریشه‌کن شدن قوم او نهفته است. سرشت مهربان و با محبّت ابراهیم تاب دیدن نابودی قوم خود و ریشه‌کن شدن همهٔ آنان را ندارد:

﴿ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرٰاهِيمَ ٱلرَّوْعُ وَ جٰاءَتْهُ الْبُشْرىٰ يُجٰادِلُنٰا فِي قَوْمِ لُوطٍ. إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّٰاهٌ مُنِيبٌ ﴾.

هنگامی که خوف و هراس از ابراهیم دور شد و مژدهٔ (تولّد فرزند) بدو رسید، (دلش به حال قوم لوط سوخت و با فرشتگان) ما (شروع) به مجادله (و گفتگو) دربارهٔ (هلاک) قوم لوط کرد. واقعاً ابراهیم بسی بردبار و آه کشنده و توبه‌کار بود.

«حَلِيمٌ: شکیبا و بردبار» کسی است که انگیزه‌های خشم را مهار می‌کند و خویشتنداری و شکیبائی و بردباری می‌کند و آرام می‌ماند و برنمی‌جوشد و نمی‌خروشد. «أَوّٰاهٌ: آه کشنده. ناله سردهنده» کسی است که به سبب تقوا و پرهیزگاری در دعا لابه و زاری سر می‌دهد. «مُنِيبٌ: توبه‌کار و برگردنده» کسی است که تند و سریع پشیمان می‌شود و به سوی خدای خود برمی‌گردد ... همهٔ این صفات در ابراهیم بود و او را برآن داشت که با فرشتگان راجع به سرنوشت قوم لوط به مجادله پردازد، هرچند که نمی‌دانیم این مجادله چگونه صورت گرفته است، زیرا نصّ قرآنی آن را توضیح نداده است. پاسخ این مجادله به ابراهیم چنین داده شده است: فرمان یزدان دربارهٔ ایشان بر این رفته است، و جای مجادله و چون و چرائی نمانده است:

﴿ يٰا إِبْرٰاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا، إِنَّهُ قَدْجٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ، وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذٰابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴾.

(فرشتگان به او گفتند:) ای ابراهیم! از این (جدال و درخواست رحمت برای قوم لوط) دست بکش. فرمان پروردگارت (دربارهٔ هلاک ایشان) شرف صدور یافته است و به‌طور قطع عذاب بدیشان می‌رسد و (با جدال و التماس تو) برگشت ندارد.

❁

روند قرآنی از این که ابراهیم چه گفت و چه کرد خاموش مانده است. بدون شکّ ابراهیم نیز خاموش مانده است. پردهٔ صحنهٔ ابراهیم و همسرش فرومی‌افتد، تا در اینجا پردهٔ صحنهٔ دیگری بالا رود که پر از جنبش

و کنش با لوط است. قوم لوط در شهرهای عموریه و سدوم اردن سکونت داشتند.

﴿ وَ لَمَّا جٰاءَتْ رُسُلُنٰا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً، وَ قٰالَ: هٰذٰا يَوْمٌ عَصِيبٌ! ﴾.

هنگامی که فرستادگان ما (به صورت جوانانی) به پیش قوم لوط درآمدند، لوط بسیار از آمدن آنان ناراحت گردید و دانست که قدرت دفاع از ایشان (در برابر قوم تباهکار خود) را ندارد، و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است!.

لوط قوم خود را می‌شناخت. می‌دانست سرشت ایشان دچار چه کجروی شگرفی و چه انحراف جنسی شگفتی شده‌اند. آنان زنان را رها کرده‌اند و به مردان پرداخته‌اند! و در این کار فطرت را زیر پا نهاده‌اند، فطرتی که انسان را به حکمت و فلسفهٔ آفرینش آدمیزادگان به صورت نر و ماده رهنمود می‌گردد و آشکارا ندا درمی‌دهد که زوجیّت در مردمان برای ادامهٔ حیات است تا آن وقت که یزدان جهان می‌خواهد آدمیزادگان بر روی زمین بمانند. همین فطرت پاک لذّت حقیقی را در پاسخ دادن به ندای حکمت ازلی می‌یابد، آن هم نه از راه اندیشیدن و انگاشتن، بلکه از طریق راهیابی و ماندگاری بر راستای راهی و انجام کار به شیوه‌ای که خدا خواسته است و اجازه داده است. انسانها از دیرباز با حالتهای بیماری جنسی افرادی آشنا بوده‌اند، ولی حال و احوالی که قوم لوط داشته‌اند و پدیدهٔ پلشتی که درپیش گرفته‌اند شگفت‌انگیز بوده است. داستان این پدیدهٔ پلشت بیانگر این است که بیماری روانی نیز بسان بیماری جسمانی سرایت می‌کند. بیماری روانی مثل این بیماری پلشت ممکن است به سبب به هم خوردن مقیاسها و معیارها در محیطی از محیطها رواج پیدا کند و شایع شود، و نمادهای زشت و نمونه‌های پلشت از راه الهام از محیط بیمار انتشار پیداکنند و شیوع یابند، با وجود تضادّی که با فطرت دارند، فطرتی که همان قانون و سنّتی بر آن جاری و حاکم است که بر زندگی جاری و حاکم است. قانون و سنّتی که مقتضی این است که فطرت لذّت خود را در چیزی بیابد که به نیازمندی زندگی پاسخ گوید، نه در چیزی که با فطرت برخورد پیدا می‌کند و آن را تباه و از میان برمی‌دارد. انحراف جنسی با زندگی برخورد دارد و آن را تباه می‌کند و از میان می‌برد. چه تخمهای حیات در خاک ناپاکی افشانده می‌شود که برای پذیرش و باروری آماده نگردیده است. بجای این که تخمها در خاکی افشانده شود که برای پذیرش و باروری آماده گردیده است. به همین جهت است که فطرت سالم از کار قوم لوط نه‌تنها نفرت اخلاقی، بلکه نفرت فطری دارد. زیرا این فطرت فرمانبردار قانون خدا در زندگی است، قانونی که لذّت سالم سرشتی را در چیزی قرار می‌دهد که به پرورش و زایش حیات کمک می‌کند، نه در چیزی که با حیات برخورد دارد و آن را تعطیل می‌کند و از میان برمی‌دارد.

گاهی می‌شود که در مرگ ـ در راه هدفی بالاتر و والاتر از زندگی دنیا ـ لذّت عظیمی را می‌یابیم، ولی این لذّت سترگ لذّت حسّی و ظاهری نیست، بلکه لذّت بزرگ معنوی و اعتباری است. باید دانست که همچون لذّتی با زندگی برخوردی ندارد، بلکه از راه دیگری مایهٔ رشد و نموّ زندگی، و بالندگی و اوج بخشیدن به زندگی است. این لذّت اصلاً در انحراف جنسی نیست، آن کار پلشتی که زندگی را نابود می‌کند و برمی‌اندازد، و یاخته‌ها و سلولهای آن را نیست و نابود می‌سازد.

لوط از حضور به هم رساندن مهمانانش بدحال و ناراحت گردید. آخر او می‌دانست که از سوی قوم او چه چیز در انتظار ایشان است. همچنین می‌دانست که چه رسوائی‌ای به سبب مهمانانش گریبانگیرش می‌شود:

﴿ وَ قٰالَ: هٰذٰا يَوْمٌ عَصِيبٌ! ﴾.

و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است.

آن روز بسیار سخت و دردناک فرارسید!

﴿ وَ جٰاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ ﴾.

قوم لوط (از ورود این جوانان زیبا آگاه شدند و) شتابان به سوی لوط آمدند.

قوم لوط شتابان با حالتی همچون حالت تب‌زدگان به سوی او دویدند.

﴿ وَ مِنْ قَبْلُ كٰانُوا يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّئٰاتِ ﴾.

(قومی که آلوده به گناه بودند و) پیش از آن هم اعمال زشت و پلشتی (چون لواط) انجام می‌دادند.

این بود که لوط از حضور به هم رساندن مهمانان خود بدحال و ناراحت گردید و سخت به تنگنا افتاد و پریشان حال شد؛ چه انتظار فرارسیدن روز سخت و بدی داشت!

لوط چیزی را در سیماهای قوم خود دید که انگار تب و التهاب است، بدانگاه که ایشان به سوی منزل او سرازیر می‌شدند، و او را دربارهٔ مهمانانش تهدید می‌کردند و کرامت و شرافت او را به بازیچه می‌گرفتند. تلاش کرد که فطرت سالم را در ایشان بیدار کند، و آنان را به سوی جنس دیگری که خدا ایشان را برای مردان آفریده است متوجّه سازد. لوط دخترانی از خود در خانه داشت. همهٔ آنان اگر مردان ملتهب بخواهند برای ازدواج فوراً حاضرند. در این صورت جوشش تب‌آلود و شهوت دیوانه‌وار فروکش می‌کند!

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ. فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي. أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؟ ﴾.

گفت: ای قوم من! (شرمتان باد! بر مهمانان من ببخشائید و) اینها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما درآورم) پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید (و بدیشان تعدّی و تجاوز منمائید). آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمائی، یافته نمی‌شود؟

﴿ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ﴾.

اینها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما درآورم).

آنان از هر نظر پاک هستند با تمام معانی پاکی، پاکی روانی، و جسمانی ... آنان به فطرت پاک پاسخ می‌گویند، و عواطف پاک را نیز برمی‌انگیزند، پاک فطری، و پاک اخلاقی و دینی. آنان از لحاظ حسّی و ظاهری پاک‌ترند. چون قدرت آفریدگار برای زندگی نوبنیاد پناهگاه پاک و تمییزی را تهیّه و آماده فرموده است.

﴿ فَاتَّقُوا اللّٰهَ ﴾.

پس از خدا بترسید.

این سخن را وقتی گفت که از ناحیهٔ فطرت نفس ایشان را پسوده بود، و هم اینک از ناحیهٔ تقوا نفس ایشان را می‌پساید و آنان را متوجّه هراس از خدا می‌نماید.

﴿ وَ لاٰ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ﴾.

و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید (و بدیشان تعدّی و تجاوز منمائید).

این را گفت تا شهامت ایشان، و به‌طور کلّی آداب و رسوم بدوی را بپساید و برانگیخته نماید.

﴿ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؟ ﴾.

آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمائی، یافته نمی‌شود؟

مسأله، مسألهٔ رشد عقلانی و سفاهت و نادانی، و در کنار آن مسألهٔ فطرت و دین و مروّت است ... ولی اینها هیچ‌کدام فطرت منحرف و بیمار ایشان را نپسود، و در دلهای مردهٔ گندیدهٔ آنان تأثیری ننمود، و برای خردهای بیمار و ناقص ایشان نه نفعی داشت و نه سود، و جوشش بیمار انحراف جنسی آنان بر امواج داغ خود می‌افزود:

﴿ قٰالُوا: لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا لَنٰا فِي بَنٰاتِكَ مِنْ حَقٍّ. وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِيدُ! ﴾.

گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست، و می‌دانی که چه چیز می‌خواهیم!

تو که می‌دانی اگر ما می‌خواستیم با دختران تو

می‌توانستیم ازدواج بکنیم. چه این حقّ ما است ...

﴿ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِيدُ! ﴾.

تو که می‌دانی چه چیز می‌خواهیم!.

این اشارهٔ پلشتی به کار زشتی است.

لوط بر دست و پای افتاد و ندانست که چه کار بکند. احساس کرد که چه اندازه ضعیف و ناتوان است. او در میان این مردمان غریب است. از ناحیهٔ دوری به میان ایشان کوچیده است. نه قوم و قبیله‌ای دارد که از او حمایت کنند و وی را بپایند، و نه قدرت و توانی دارد که در این روز سخت از خویشتن دفاع نماید. لبهایش باز شد و سخن غم‌انگیز دردناکی گفت:

﴿ قٰالَ: لَوْ أَنَّ لِي بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِيٓ إِلىٰ رُکْنٍ شَدِيدٍ! ﴾.

گفت: کاش بر شما توانی می‌داشتم (تا با قدرت و قوّت هرچه بیشتر با شما می‌جنگیدم و از مهمانان خود دفاع می‌نمودم) یا این که تکیه‌گاه محکمی (چون قوم و عشیره و پیروان فراوان و همپیمانان نیرومند) می‌داشتم و بدان (از دست شما) پناه می‌بردم (و به دفع اذیّت و آزارتان از مهمانانم می‌پرداختم و شما افراد خیره‌سر و بی‌شرم را سرکوب می‌کردم).

این سخن را گفت در حالی که به این جوانان ـ فرشتگانی که به شکل نوجوانانی درآمده بودند ـ رو کرده بود. جوانان کوچک و زیبارو بودند. در نظر لوط آنان اهل جنگ و صاحب قدرت نبودند. بدیشان رو کرد و آرزو نمود ای کاش شما قدرت و قوّتی داشتید و می‌شد از شما نیروئی به هم رساند و قدرتی پیدا می‌شد. یا کاش تکیه‌گاهی محکم می‌داشت و از دست این تهدید بدان پناه می‌برد!

لوط در آن غم و اندوه و شدّت و سختی فراموش کرد که دارد به تکیه‌گاه محکمی پناه می‌برد، یعنی تکیه‌گاه خدا که دوستان خود را رها نمی‌کند، همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است بدان هنگام که این آیه را تلاوت می‌نموده است:

﴿ رَحْمَةُ اللهِ عَلىٰ لُوطٍ لَقَدْ کٰانَ يَأْوِي إِلىٰ رُکْنٍ شَدِيدٍ ﴾.

رحمت خدا بر لوط باد، او که به تکیه‌گاه سخت و استواری پناه می‌برده است.

هنگامی که دنیا بر او تنگ شد و سختی به غایت رسید و لشکر غمها از هر سو حلقهٔ محاصره را تنگ و فشرده کردند، فرستادگان فرشته نام برای لوط از تکیه‌گاه محکمی پرده برداشتند که او بدان پناه برده بود:

﴿ قٰالُوا: يٰا لُوطُ، إِنّٰا رُسُلُ رَبِّکَ، لَنْ يَصِلُوا إِلَيْکَ ﴾.

(فرشتگان بعد از اطّلاع از پریشانی لوط و اصرار بزهکاران، به لوط) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. (این زشتکاران) دستشان به تو نمی‌رسد (و نمی‌توانند کوچکترین زیانی به تو برسانند).

او را از خبر خود آگاه کردند، تا با اهل و خانوادهٔ پاک خود خویشتن را نجات دهد و از معرکه دور شود، مگر همسرش که از زمرهٔ قوم فاسد بود:

﴿ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ ٱللَّيْلِ، وَ لاٰ يَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ ٱمْرَأَتَکَ. إِنَّهُ مُصِيبُهٰا مٰا أَصٰابَهُمْ، إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ. أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟ ﴾.

اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد (تا هول و هراس عذاب را نبیند و دچار شرّ و مصیبتی نشود) مگر همسر تو که او می‌ماند و به همان بلائی که آنان بدان گرفتار می‌گردند گرفتار می‌شود. موعد (هلاک) ایشان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟ (بلی موعد نزدیکی است و مترس هرچه زودتر فرامی‌رسد).

«أَسْرِ» از ریشهٔ (سَرىٰ) به معنی شب روی است ... «قِطْع» به معنی بخشی است ... ذکر «لَيْل» بعد از «أَسْرِ» برای تأکید بیشتر است ... «وَ لاٰ يَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ» یعنی کسی از شما درنگ نکند و برجای نماند ... زیرا صبح موعد هلاک و نابودی ایشان است. هرکس که در شهر

بماند با نابود شوندگان نابود می‌گردد.

﴿ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟ ﴾.

آیا صبح نزدیک نیست؟.

پرسشی است برای خوشحال کردن لوط پس از آن همه چیزی که چشیده بود. برای نزدیک نشان دادن موعد و تأکید بر آن است. این موعد بسی نزدیک است. این موعد با دمیدن صبح فرامی‌رسد. آن وقت است که خداوند با نیروی خود بر سر قوم لوط می‌تازد، نیروئی که کارآتر و فراتر از نیروئی است که لوط آرزوی داشتن آن را می‌کرد.

واپسین صحنه، صحنهٔ نابود کردن هراس‌انگیزی است که سزاوار قوم لوط بود:

﴿ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا، وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ. مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم لوط) فرارسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گِلهای متحجّر و پیاپی سنگباران کردیم. (بدین ترتیب شهر و دیار کسانی که همه چیز را وارونه کرده بودند، واژگونه شد و در زیر سنگها مدفون گردید). سنگهائی که از سوی پروردگار تو نشاندار (به نشان عذاب و بدون بازدارنده قرار داده شده) بودند. این چنین سنگهائی از ستمکاران (دیگر هم) بدور نیست (و هر گروه منحرف و ملّت ستم‌پیشه‌ای چنین سرنوشتی در انتظارش می‌باشد).

هنگامی که موعد فرمان عذاب فرارسید:

﴿ جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا ﴾.

آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم.

این تصویر ویران کردن کاملی است که هر چیزی را زیر و رو می‌کند، و نشانه‌ها را دگرگون می‌سازد و آنها را محو می‌نماید. این وارونه کردن و بالا را پائین ساختن، شبیه‌ترین چیزی است به آن فطرت وارونهٔ فروافتادهٔ سرنگون از قلّهٔ انسان به پلّهٔ پست حیوان است، بلکه سقوط به پلّهٔ پست‌تر از پلّهٔ حیوان است. چه حیوان مطّلع از کارهای خود است و در مرز فطرت حیوان می‌ماند.

﴿ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴾.

و آنجا را با گِلهای متحجّر سنگباران کردیم.

«سِجّيلٍ»: سنگ آلوده به گِل ... این نیز با ذات ایشان مناسبت دارد، و با پلّه و پایهٔ مقام سازگار است:

«مَنْضُودٍ»: متراکم و چین چینی که بخشی به بخشی بچسبد.

این سنگها:

﴿ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ ﴾.

سنگهائی که از سوی پروردگار تو نشاندار (به نشان عذاب و بدون بازدارنده قرار داده شده) بودند.

رها شده بودند همان‌گونه که چهارپایان پرواری پرورده می‌شوند و به گونهٔ فراوان و گلّه‌وار رها می‌شوند. انگار این سنگها پرورده شده‌اند! و آزاد شده‌اند تا رشد و نموّ کنند و افزایش یابند و فراوان شوند، برای روز نیاز ... این تصویر شگفتی است و سایهٔ خود را بر احساسات و عواطف می‌اندازد. هیچ تفسیر و تعبیری نمی‌تواند آن را چنان که باید بیان کند، بدان‌گونه که این سایه‌ای که می‌اندازد بیانگر آن است.

﴿ وَ مَا هِيَ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴾.

این چنین سنگهائی از ستمکاران (دیگر هم) بدور نیست (و هر گروه منحرف و ملّت ستم‌پیشه‌ای چنین سرنوشتی در انتظارش می‌باشد).

این چنین سنگهائی نزدیک و در اختیار هستند، و به هنگام نیاز انداخته می‌شوند و به هدف می‌خورند.(۱)

شکلی که روند قرآنی را در اینجا از این بلا به تصویر می‌کشد، تصویری که بر سر قوم لوط تاخته است، بیش از هر چیز به برخی از پدیده‌های آتشفشانی می‌ماند که

۱- یکی از معانی «مُسَوَّمَةً» دارای علامت خاصّ، و نشاندار به نشان ویژه است. ولی تعبیرِ تصویری معنی‌ای را می‌سازد که ما آن را انتخاب کرده‌ایم و به تصویر نزدیکتر است.

به هنگام وقوع آن زمین فرومی‌رود و چیزهائی را فرومی‌بلعد، و همراه با آن گدازه‌ها و ماگماها و سنگهای تافته و گِل و مواد دیگر خارج می‌شوند ... و چیزها و بلاهای دیگر یزدان برای دامنگیری ستمگران فراوان است!!!

این سخن را بدان خاطر نمی‌گوئیم تا بیان داریم این بلا آتشفشانی از آتشفشانیها بوده است، و در آن هنگام فوران کرده است، روی داده است آنچه روی داده است. ما این را هم نفی نمی‌کنیم. چه‌بسا همچون چیزی نیز روی داده باشد. ولی ما قاطعانه نمی‌گوئیم که دقیقاً چنین چیزی روی داده است، و قضا و قدر یزدان را به این پدیدهٔ معروف جهان، مقیّد و محدود نمی‌سازیم.

بنیاد گفتار ما در این مسأله و امثال آن بر این است که درست و روا است در قضا و قدر خدا همچون چیزی گنجانده شده باشد و یک انفجار آتشفشانی در موعد مقرّر خود در همین وقت انجام پذیرفته باشد تا قضا و قدر یزدان دربارهٔ قوم لوط تحقّق یافته و پیاده شده باشد، بدان‌گونه که در علم قدیم او مقدّر گردیده است. تعیین همچون اوقاتی، و همسوئی و همآوائی پدیده‌ها با ازمنه و امکنهٔ خود، کاری از کارهای ایزد سبحان و ربوبیّت خداوندگار جهان در هستی و در چرخاندن و گرداندن امور کیهان مطابق و هماهنگ با قضا و قدر او در همه چیز، اعم از اشیاء بیجان و جاندار در آن است. درست و روا هم خواهد بود که این پدیده با قضا و قدر ویژه‌ای صورت پذیرفته باشد که مشیّت و ارادهٔ یزدان برای نابودی قوم لوط بر آن قرار گرفته باشد و در این هنگام و بدین صورت به تمام و کمال انجام پذیرفته است. درک و فهم پیوند اراده و مشیّت یزدان با جهان بدان منوال که چندی پیش بیان کردیم و در رابطه با حادثهٔ زن ابراهیم اظهار داشتیم، مشکلی در اندیشهٔ انسان راجع به همچون پدیده‌ها و کارهائی برجای نمی‌گذارد.(۱)

۞ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ
شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ
وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ
وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ﴿٨٤﴾ وَيَٰقَوۡمِ
أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ
ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ﴿٨٥﴾
بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم
بِحَفِيظٖ ﴿٨٦﴾ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن
نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ
إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن
كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ
أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ
مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾
وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ
قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم
بِبَعِيدٖ ﴿٨٩﴾ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي
رَحِيمٞ وَدُودٞ ﴿٩٠﴾ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ
وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ
عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ ﴿٩١﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَهۡطِيٓ أَعَزُّ عَلَيۡكُم مِّنَ
ٱللَّهِ وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ وَرَآءَكُمۡ ظِهۡرِيًّاۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ
مُحِيطٞ ﴿٩٢﴾ وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ
سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ
كَٰذِبٞۖ وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا جَآءَ
أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ
ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٩٤﴾
كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّمَدۡيَنَ كَمَا بَعِدَتۡ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامیّ و مقوّماته» جلد اول، فصل: «التوازن».

این هم نقشی از نقشهای رسالت یگانه‌ای است که عقیدهٔ جاودانه را با خود به ارمغان می‌آورد، و شعیب موظّف به اجرای همچون نقشی در میان قوم خود مردمان مدین است ... همراه با دعوت به عقیدهٔ توحید، مسألهٔ دیگری قرار دارد، و آن مسألهٔ امانت و رعایت عدالت در معاملهٔ میان مردمان است که خود ارتباط محکمی با اعتقاد به خدای یگانه، و تنها اطاعت از یزدان سبحان، و پیروی نمودن از شریعت و فرمان او دارد. اهل مدین این سخن را با دهشت و تعجّب فراوانی دریافت داشتند و مایهٔ شگرف و شگفت بسیار ایشان گردید، و ارتباط میان معاملات مالی و میان نمازی را درک و فهم نکردند که بیانگر نیایش خدا و پیروی از فرمان بود.

داستان به همان شیوه و روال داستان هود با قوم عاد، و داستان صالح با قوم ثمود، به پیش می‌رود با این تفاوت که در پایان داستان و در شیوهٔ عرضه، شباهت بیشتر مشاهده می‌گردد، و الفاظی که در پایان داستان می‌آید و عبارتی که برای مجسّم ساختن عذاب آمده است، همان است که در داستان صالح آمده است.

❁

﴿ وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً. قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ ... ﴾.

شعیب را (نیز) به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. (شعیب بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید.

کرنش بردن برای خدای یگانه و پیروی کردن از او نخستین پایهٔ عقیده است، و نخستین پایهٔ زندگی است، و نخستین پایهٔ شریعت است، و نخستین پایهٔ معاملات است ... پایه‌ای که بدون آن نه عقیده‌ای و نه عبادتی و نه معامله‌ای برجا و استوار می‌گردد.

﴿ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَالْمِيزانَ، إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ، وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَالْمِيزانَ بِالْقِسْطِ، وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴾.

و از پیمانه و ترازو مکاهید. من شما را خوب و بی‌نیاز (از کاستن از مقادیر و اوزان) می‌بینم (و شایسته نیست که با وجود ثروتمندی از چیزهای مردم بدزدید و کم‌فروشی بکنید. اگر ایمان نیاورید و شکر نعمت را نگزارید) من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم. ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و بپردازید و از چیزهای مردم نکاهید و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید. (ای قوم من!) چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد (از چیزی که از مال حرام گرد می‌آورید و روی هم می‌اندوزید) بهتر است، اگر مؤمن باشید (و حرف مرا و وعدهٔ خدا را باور می‌دارید.) من (تنها مبلّغ اوامر خدایم و) محافظ (اقوال و افعال) شما نمی‌باشم (و توانائی جزا و سزای رفتار و کردار و گفتارتان را ندارم).

پس از مسألهٔ عقیده و پرستش، مسألهٔ امانت و عدالت در اینجا مطرح می‌گردد. یا مسألهٔ شریعت و معاملات است، مسأله‌ای که از پایهٔ عقیده و پرستش برمی‌جوشند. اهل مدین که شهرهایشان در راه حجاز به شام قرار داشت، از پیمانه و ترازو می‌کاستند، و اشیاء ایشان را کم می‌دادند، یعنی پول اشیاء ایشان را در معاملات کم می‌دادند. این هم صفت پستی بود که به پاکی دل و پاکی دست زیان می‌رسانید، همچنین به مروّت و شرافت لطمه می‌زد. موقعیّت مساکن و منازلشان به گونه‌ای بود که می‌توانستند راهزنی بکنند و راه کاروانهائی را بگیرند که میان شمال و جنوب جزیرةالعرب در رفت‌وآمد بودند. در راه قافله‌ها فرمانروائی می‌کردند و هرگونه معاملهٔ ستمگرانه‌ای را که می‌خواستند بر کاروانها تحمیل بکنند، همان‌گونه که خدا در این سوره بیان فرموده است.

بدین جهت پدید می‌آید که عقیدهٔ توحیدی و پرستش خدای یگانه، با امانتداری و پاکی و دادگری در معاملات، و با بزرگواری در دریافت کردن و پرداخت نمودن، و با مبارزه کردن با دزدی نهانی، ارتباط دارد،

خواه دزدی را افراد انجام دهند، و خواه دولتها بدان دست یازند. بدین وسیله روشن می‌گردد که عقیدهٔ توحیدی و پرستش خدای یگانه، تنها ضمانتی است که تکیه بر هراس از خدا و جستن خشنودی او دارد. تکیه بر اصل ثابت و بنیاد استواری دارد که با مصالح و هواها و شهوات، جنبان و روان نمی‌شود، و بدینجا و بدانجا نمی‌آید و نمی‌رود.

معاملات و اخلاق باید بر اصل ثابت و بنیاد استواری تکیه کند که به انگیزه‌های گذرا و به عوامل ناپایدار و تغییرپذیر متعلّق نباشد ... این دیدگاه اسلام است. این دیدگاه از ریشه با همهٔ دیدگاه‌های اجتماعی و اخلاقی دیگری فرق دارد که بر اندیشه‌های انسانها و جهان‌بینیها و اوضاع و مصالح ظاهری ایشان تکیه دارند.

دیدگاه اسلام چون بر آن اصل ثابت تکیه می‌کند، از مصالح مادی نزدیک متأثّر نمی‌گردد، همان‌گونه که از محیط و عوامل غالب در آن و فرمانروا بر آن متأثّر نمی‌شود.

آنچه بر اخلاق مردمان و بر قواعد و ارکان معاملات ایشان از لحاظ اخلاقی فرمان می‌راند، این نیست که آنان زندگی کشاورزی دارند، یا از راه چوپانی و گلّه‌داری زندگی را سپری می‌نمایند، و یا این که پیشه‌ورند و از راه صنعت و تکنولوژی امرار معاش می‌کنند ... این عوامل متغیّر، در جهان‌بینی اخلاقی و در قواعد معاملات اخلاقی تأثیر خود را از دست می‌دهند، وقتی که سرچشمهٔ قانونگذاری برای زندگی به‌طور کلّی شریعت خدا می‌گردد، و وقتی که بنیاد اخلاق خشنودی یزدان و انتظار ثواب او و پرهیز از عقاب او می‌شود. همهٔ یاوه‌سرائیهای پیروان مکتبهای زمینی که اخلاق را تابع روابط اقتصادی و تحوّل و ترقّی اجتماعی ملّت می‌دانند، از دیدگاه اخلاق اسلامی پوچ بشمارند.[1]

﴿ وَ لاٰ تَنْقُصُوا الْمِكْيٰالَ وَالْمِيزٰانَ. إِنِّي أَرٰاكُمْ بِخَيْرٍ ﴾.

و از پیمانه و ترازو مکاهید. من شما را خوب و بی‌نیاز (از کاستن از مقادیر و اوزان) می‌بینم (و شایسته نیست با وجود ثروتمندی از چیزهای مردم بدزدید و کم‌فروشی بکنید).

خداوند به شما رزق و روزی خوبی عطاء فرموده است، و شما نیازی به این پستی ندارید تا بدین وسیله بر دارائی خود بیفزائید. اگر از پیمانه و ترازو نکاهید باعث تنگدستی شما نمی‌شود، و به شما زیانی نمی‌رساند. بلکه لازم است بدانید که خیانت در معامله، و یا نادرستی در دریافت و پرداخت، این خیر و خوبی رزق و روزی را تهدید می‌کند که شما از آن بهره‌مندید.

﴿ وَ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴾.

من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم.

این عذاب فراگیر و همه جانبه یا در آخرت از سوی خدا به شما می‌رسد، و یا این که همچون عذابی درمی‌رسد بدان‌گاه که این خیانت و نادرستی میوه‌های تلخ خود را در احوال و اوضاع جامعه و در تلاش و کوشش و حرکت و فعّالیّت بازرگانی به بار می‌آورد، و وقتی که مردمان برخی با برخی درگیر می‌شوند و می‌جنگند و بلای جان یکدیگر می‌گردند در هر حرکت و فعّالیّتی از حرکات و فعّالیّتهای روزانه و در هر معامله و برخوردی.

بار دیگر شعیب اندرز و دلسوزی خود را به شکل مثبت پس از شکل نهی منفی تکرار می‌کند:

﴿ وَ يٰا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيٰالَ وَالْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ ﴾.

ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و بپردازید.

به تمام و کمال پرداختن پیمانه و ترازو، نیرومندتر از نکاستن و کم ندادن پیمانه و ترازو است، چراکه به تمام و کمال پرداختن، مایهٔ افزایش درآمد بیشتر است.

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «نظریّةالإسلام الخلقیة» تألیف آقای ابوالأعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلامیّة در پاکستان. همچنین مراجعه شود به کتاب: «نحو مجتمع إسلامی» فصل «نظام أخلاقیّ»، تألیف مؤلّف.

عبارات قرآنی سایه‌هائی می‌اندازند. به تمام و کمال پرداختن پیمانه و ترازو برای احساس و شعور سایهٔ خوشایندتری دارد. سایهٔ آن جدای از سایهٔ نکاستن و کم ندادن است. زیرا جوانمردی و وفاداری بیشتری به همراه دارد.

﴿ وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ ﴾.

و از چیزهای مردمان نکاهید.

این قرآن می‌گوید از چیزهای مردمان نکاهید، کلّی‌تر از چیزهائی است که به پیمانه زده می‌شوند و یا سنجیده و برکشیده می‌شوند. چرا که از چیزهای مردمان نکاستن شامل خوب ارزیابی کردن اشیاء مردمان است، آن اشیاء از هر نوعی که باشند، اعم از ارزیابی پیمانه کردن یا برکشیدن و وزن کردن یا قیمت‌گذاری نمودن یا سنجیدن است. گاهی شامل اعمال و صفات نیز می‌شود، و ارزیابی مادی و معنوی را دربر می‌گیرد. زیرا واژهٔ «شیء» در مواردی برای غیر محسوسات هم به کار می‌رود.

کاستن از اشیاء مردمان، گذشته از این که ظلم است، در جان و دل مردمان احساسات بدی را همچون درد، یا کینه‌توزی و یا ناامیدی از دادگری و خوبی و ارجگذاری، برمی‌انگیزد و پدیدار می‌گرداند ... همهٔ اینها احساسهائی است که فضای زندگی و معاملات و روابط اجتماعی و جانها و درونها را تباه می‌گرداند و می‌آزارد، و در زندگی هیچ چیز خوبی را برجای نمی‌دارد و نمی‌گذارد.

﴿ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾.

و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید.

فعل «لاٰ تَعْثَوْا» از «عُثُوّ» است که به معنی فاسد و تباه کردن است. پس معنی چنین می‌شود: تباهی و فساد نکنید در حالی که قصد تباهی کردن دارید و می‌خواهید تباهی رواج پیدا کند. آن‌گاه وجدان ایشان را بیدار می‌سازد و آن را به کار خیری برمی‌انگیزد که پایدارتر و ماندگارتر از درآمد کسب و کار ناپاکی است که از راه کاستن از پیمانه و ترازو و کم کردن و کم دادن اشیاء مردمان به هنگام سنجش و ارزیابی به دست می‌آید:

﴿ بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

(ای قوم من!) چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد (از چیزی که از مال حرام گرد می‌آورید و روی هم می‌اندوزید) بهتر است، اگر مؤمن باشید (و حرف مرا و وعدهٔ خدا را باور می‌دارید).

آنچه در پیشگاه خدا می‌ماند پایدارتر و برجای‌تر و خوبتر و بهتر است ... شعیب در سرآغاز سخنانش ایشان را به عبادت و پرستش خدای یگانه - یعنی پیروی از فرمان یزدان بدون هرگونه شریک و انبازی - فراخواند، و در اینجا آن را بدیشان تذکّر می‌دهد و دوباره یادآور می‌شود، همراه با بیان خیری که برای ایشان در پیشگاه یزدان باقی و برجای می‌ماند، اگر چنان که ایشان را دعوت کرده است ایمان آورده باشند و از اندرز و دلسوزی او در معاملات پیروی نموده باشند که معاملات خود فرعی از فروع آن ایمان است.

﴿ بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾.

(ای قوم من!) چیزی را که خداوند (از مال حلال) برایتان باقی می‌گذارد (از چیزی که از مال حرام گرد می‌آورید و روی هم می‌اندوزید) بهتر است، اگر مؤمن باشید (و حرف مرا و وعدهٔ خدا را باور می‌دارید).

آن‌گاه شعیب ایشان را به خدائی حواله می‌دارد و وامی‌گذارد که آنان را به سوی او خوانده بود، و برایشان روشن می‌سازد که کاری برایشان نمی‌تواند بکند و چیزی از دست او برنمی‌آید، و همچنین او حافظ و نگاهدارشان از شرّ و بلا و عذاب و عقاب نیست، و او نمی‌تواند ایشان را از گمراهی بپاید و به دور نماید، و اگر آنان گمراه شوند او مسؤول ایشان نخواهد بود و گناه آنان را بر او نمی‌نویسند و مورد پرس و جو از ضلالت ایشان قرار نخواهد گرفت. بلکه تنها و تنها آنچه بر او است تبلیغ فرمان یزدان و رساندن پیام آسمانی است و بس. آن را هم بجای آورده است و به وظیفهٔ خود عمل کرده است:

﴿ وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴾.

من مراقب (احوال و افعال) شما نمی‌باشم.

همچون شیوه‌ای از سخن، مخاطبان را متوجّه عظمت کار و سنگینی بار مسؤولیّت می‌سازد، و آنان را بدون واسطه و محافظ در برابر فرجام کار نگاه می‌دارد.

❁

ولی قوم مدین سرکشی کردند، و به انحراف و فساد و بهره‌برداری ناشایست و استثمار نابایست خو گرفته بودند و عادت کرده بودند:

﴿ قٰالُوا: يٰا شُعَيْبُ أَصَلاٰتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰاءُ؟ إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴾.

گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (مگر می‌شود عبادت بتهائی را رها سازیم که از دیرباز نیاکانمان را بر آن دیده‌ایم و خود نیز بر آن رفته‌ایم؟! یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرّف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه و پریشانی بگوئی؟!).

این پاسخ استهزاءآمیزی است. ریشخند کردن و مسخره نمودن در بند بند آن پیدا و هویدا است. هرچند که این تمسخر و استهزاء، از سوی نادان کور، و از جانب دشمن و سرکش بی‌دانش و ناآگاه است:

﴿ أَصَلاٰتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰاءُ؟ إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴾.

آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (مگر می‌شود عبادت بتهائی را رها سازیم که از دیرباز نیاکانمان را بر آن دیده‌ایم و خود نیز بر آن رفته‌ایم؟! یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرّف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه و پریشانی بگوئی؟!).

آنان نمی‌فهمیدند ـ یا نمی‌خواستند بفهمند ـ که نماز از مقتضیات عقیده است، و شکلی از اشکال بندگی و پرستش است، و عقیده بدون یکتاپرستی خدا، و دور انداختن چیزهائی که بجز خدا ایشان و نیاکانشان می‌پرستیدند، برپا و برجا نمی‌گردد. همچنین می‌دانستند که عقیده استوار و برقرار نمی‌ماند مگر با اجراء قوانین و مقرّرات یزدان در بازرگانی، و در بکار بردن اموال، و در هر کاری از کارهای زندگی و رفتار و کردار ... چه قوانین و مقرّرات خدا دارای یک تار و پود است و در آن، اعتقاد از نماز و از قوانین و مقرّرات زندگی و از احوال و اوضاع زندگی جدا نمی‌گردد.

پیش از آن که در خرده‌گیری از این جهان‌بینی بیمار نسبت به ارتباط موجود میان همچون آداب و رسومی با عقیده، و ارتباط میان آن دو با معاملات، سخن به درازا کشانیم، بلی پیش از آن که در خرده‌گیری از این جهان‌بینی سخن به درازا بکشانیم، جهان‌بینی‌ای که اهل مدین هزاران سال پیش داشتند، بهتر آن است که یادآور شویم امروزه مردمان در جهان‌بینی خود، و در انکار کردن همچون دعوتی، جدائی چندانی از قوم شعیب ندارند، و جاهلیّتی که امروزه در آن بسر می‌بریم برتر و پاکیزه‌تر از جاهلیّت نخستین نیست و از درک و شعور بیشتری برخوردار نمی‌باشد! شرکی که قوم شعیب می‌ورزیدند همان شرکی است که امروزه انسانها جملگی می‌ورزند، چه کسانی که خود را یهودی می‌نامند، یا کسانی که خویشتن را مسیحی نام می‌دهند، و چه کسانی که خود را مسلمان می‌خوانند. زیرا همهٔ اینان میان عقیده و شعائر دینی، و میان قانونگذاری و امور زندگی، جدائی می‌اندازند. عقیده و شعائر دینی را ازآن خدا می‌دانند، و قانونگذاری و امور زندگی را ازآن غیرخدا می‌شمارند، و مطابق فرمان دیگران نه یزدان می‌چرخانند ... این هم در حقیقت خود و در اصل خود، شرک است.

نباید فراموش کنیم امروزه یهودیان تنها کسانی هستند که معتقدند باید احوال و اوضاع ایشان برابر چیزی اداره شود که آن را عقیده و شریعت خود گمان می‌برند. بگذریم از این که در این عقیده چه انحرافی وجود دارد، و در این شریعت چه تحریفی روی داده است. بحران و غوغائی در «کنشت» که مجلس قانونگذاری آنان در اسرائیل است درگرفت به سبب این که یک کشتی اسرائیلی برای مسافران خود خوراک غیرشرعی را از غیر یهودیان تهیّه دیده است. کنشت شرکت و کشتی را وادار کرد که تنها خوراک شرعی را برای مسافران خود تهیّه کند و بدیشان بدهد، هرچند که دچار زیان و ضرر گردد ... آن کسانی که خود را «مسلمان» می‌نامند کجایند و این‌گونه چنگ زدن به دین کجا است؟!!

امروز در میان ما که خود را مسلمان می‌نامیم کسانی هستند ارتباط عقیده و اخلاق را زشت و نادرست می‌دانند، به‌ویژه منکر پیوند عقیده و اخلاق در معاملات مادی هستند!

کسانی که مدارک بالا و گواهینامه‌های دانشگاهی از دانشگاه‌های خودمان و از دانشگاه‌های کشورهای دیگر گرفته‌اند، پیش از هر چیز با سؤال انکاری می‌پرسند: اسلام را با رفتار شخصی و امور خصوصی ما چه کار؟ اسلام را با لختی در ساحلها و کنارهای دریا چه کار؟ اسلام را با لباس پوشیدن زنان در کوچه‌ها و خیابانها چه کار؟ اسلام را با بکار بردن توان جنسی به هر صورت و در هر راهی چه کار؟ اسلام را با یک جام می برای خود را ساختن و مزاج را خوش کردن چه کار؟ اسلام را با آنچه «متمدّنان» می‌کنند چه کار؟!.. چه فرق است میان این پرسشها و پرسش اهل مدین که می‌گفتند:

﴿ أَصَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مٰا یَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا؟ ﴾.

آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهائی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟.

همین افراد تحصیل‌کرده که سخت مخالف این هستند که دین در اقتصاد دخالت کند، و معاملات با اعتقاد پیوند پیدا کند، یا دین با اخلاق بدون اعتقاد ربطی داشته باشد ... دیگر باره می‌پرسند: دین را با معاملات ربوی چه کار؟ دین را با زبردستی و زرنگی در خیانت و دزدی چه کار. وقتی که خیانت و دزدی از چشم قانون مردمان پنهان بماند؟ نه‌تنها همچون پرسشهائی می‌کنند، بلکه آنان با غرور و سرمستی می‌گویند: هرگاه اخلاق در اقتصاد دخالت کند، آن را تباه می‌سازد و بر باد می‌دهد. حتّی بر بعضی از دانشمندان صاحب نظر غربی در اقتصاد خرده می‌گیرند و دیدگاه‌های ایشان را ـ همچون دیدگاه اخلاقی ـ مردود می‌شمارند و نظریه‌های ایشان را آمیزه‌ای از روزگاران گذشته می‌دانند!

نباید خود را چندان بر اهل مدین که در جاهلیّت پیشین می‌زیستند برتر و فراتر بگیریم و بر آنان بتازیم. ما امروزه در جاهلیّتی بسر می‌بریم که جهالت آن سخت‌تر و ناجورتر از جهالت اهل مدین است، ولی ادّعای علم و معرفت و تمدّن را دارد و لاف پیشرفت و تمدّن می‌زند، و کسانی را به ارتجاع و واپسگرائی و تعصّب بیجا و جمود و رکود متّهم می‌سازند که میان عقیدهٔ به خدا، و رفتار شخصی در زندگی، و معاملات مادّی در بازار، معتقد به پیوند و ارتباط هستند!!!

عقیدهٔ یگانه‌پرستی خدا در دلی جایگزین و استوار نمی‌گردد که به ترک قانون خدا در رفتار شخصی و در معاملات بازاری بگوید، و آنها را به قوانین زمینی مردمان سپارد. چه ممکن نیست یگانه‌پرستی و شرک‌ورزی در یک دل گرد آید. شرک انواع جوراجور و رنگهای گوناگون دارد. از جملهٔ این انواع و رنگها، نوع و رنگی است که اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم، و نماد اصل و حقیقت شرکی است که مشرکان در هر زمانی و در هر مکانی بر آن گرد می‌آیند و به هم می‌رسند!

اهل مدین شعیب را مسخره می‌کردند ـ همان‌گونه که امروزه کسانی بیشرمانه دعوت‌کنندگان به سوی یگانه‌پرستی راستین را مسخره می‌کنند ـ و بدو

می‌گفتند:

﴿ إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ ﴾.

تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی (چرا باید چنین سخنان یاوه و پریشانی بگوئی؟!).

از این سخن عکس آن مقصودشان بود. چه شکیبائی و خردمندی به نظر آنان ناسنجیده و نااندیشیده چیزهائی را بپرستند که پدران و نیاکانشان آن چیزها را پرستش کرده‌اند و پرستش و معاملهٔ در بازار را از یکدیگر جدا سازند! امروزه حال و وضع درست بدان شکل است و فرهیختگان متمدّن کسانی را مورد طعنه و استهزاء قرار می‌دهند که متعصّب و مرتجع هستند!!!

❁

شعیب در مقابل این عیبجوئی و ریشخند قوم خود، نرمی و خوشروئی نشان می‌دهد، نرمی و خوشروئی صاحب دعوتی که به حقّ و حقیقتی که با خود به ارمغان آورده است اطمینان و اعتماد دارد. شعیب این عیبجوئی و ریشخند را نادیده می‌گیرد و بدان اهمّیّتی نمی‌دهد، و این تمسخر و استهزاء را به حساب نادانی و نفهمی ایشان می‌گیرد ... با نرمش و مهربانی بدیشان حالی می‌کند که او حجّت و دلیلی از جانب پروردگارش دارد، بدان‌گونه که آن را در دل و درون خود می‌یابد، و به چیزی که می‌گوید اطمینان و اعتماد دارد، زیرا بدو دانشی عطاء گردیده است که بدیشان داده نشده است. و وقتی که آنان را به امانتداری و امین بودن در معاملات دعوت می‌کند، خودش نیز از نتیجهٔ این امانت و انصاف بهره‌مند خواهد بود و جانب امانت و انصاف را مراعات خواهد کرد. چرا که او نیز همچون ایشان دارای اموال و صاحب معاملات است. او با این دعوت سود شخصی نمی‌جوید. آنان را از چیزی نهی نمی‌کند و بازنمی‌دارد تا خودش بدان دست بیازد و میدان و بازار برای او خالی شود! این دعوت او، دعوت به اصلاح حال همگانی ایشان و خودش و سائر مردمان است. چیزی که ایشان را بدان دعوت می‌کند، آن‌گونه که گمان می‌برند زیانی بدیشان نمی‌رساند و موجب زیان و ضرر آنان نمی‌شود:

﴿ قالَ: یا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً؟ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلیٰ ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ، إِنْ أُرِیدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَ ما تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللهِ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ ﴾.

گفت: ای قوم من! اگر من (براثر نبوّت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم (و به یقین کامل رسیده باشم) و روزیِ خوبی (علاوه از نبوّت) به من عطاء فرموده باشد، به من بگوئید (آیا می‌توانم برخلاف فرمان خدا، یعنی خالق و هادی و رازق خود رفتار کنم، و شما را از بت‌پرستی و بزهکاری نهی ننمایم؟). من نمی‌خواهم شما را از چیزی بازدارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می‌کنم). من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حقّ و نیکی و زدودن ناحقّ و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکّل می‌کنم و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم.

﴿ یا قَوْمِ ... ﴾. ای قوم من ....

با محبّت و مودّت ایشان را فریاد می‌دارد، و به خویشاوندی و نزدیکی یادآورشان می‌گرداند، و پیوندها و پیوستگیها را به یادشان می‌اندازد تا زمینهٔ دعوت را آماده سازد.

﴿ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی ﴾.

اگر من (براثر نبوّت) دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم ....

من بی‌دلیل سخن نمی‌گویم. حقیقت پروردگارم را در جان خود می‌یابم و یقین دارم او است که به من وحی می‌کند و به من دستور می‌دهد به چیزی که آن را به شما می‌رسانم. در پرتو این دلیل روشنی که در درونم سراغ دارم، با یقین و اطمینان سخن می‌گویم.

﴿ وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً؟ ﴾.

و روزی خوبی از جانب خود به من عطاء کرده است.

از جملهٔ این روزی، ثروتی است که همچون شما با آن با مردمان معامله می‌کنم.

﴿ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ أُخٰالِفَكُمْ إِلىٰ مٰا أَنْهٰاكُمْ عَنْهُ ﴾.

من نمی‌خواهم شما را از چیزی بازدارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می‌کنم).

بر آن نیستم که شما را از کاری بازدارم و بدون اطّلاع شما بروم و کاری را انجام دهم که شما را از آن بازداشته‌ام و از این راه برای خود سودی بیندوزم!

﴿ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الْإِصْلاٰحَ مَا اسْتَطَعْتُ ﴾.

من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم.

هدف من اصلاح کلّی زندگی و جامعه‌ای است که خیر و صلاح آن عائد هر فردی و هر گروهی می‌گردد، هرچند که متبادر به ذهن بعضیها شود که پیروی از عقیده و اخلاق برخی از درآمدهای شخصی و کسب و کار فردی را بکاهد، و برخی از فرصتها و اوقات نیک را ضائع کند و هدر دهد. بلی از درآمدها و کسب و کارهای پلید و ناپاک می‌کاهد و فرصتهای زشت و پلشت را از میان می‌برد، و کسب و کار پاک و رزق و روزی حلال را جایگزین آنها می‌سازد، و جامعه‌ای را جایگزین سائر جامعه‌ها می‌سازد که دارای ضمانت اجتماعی، و همپشت و همکار یکدیگر خواهد بود، و در آن کینه‌توزی و ستم و دشمنی وجود نخواهد داشت!

﴿ وَ مٰا تَوْفِيقِي إِلاّٰ بِاللّٰهِ ﴾.

و توفیق من هم (در رسیدن به حقّ و نیکی و زدودن ناحقّ و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست.

خدا می‌تواند سعی و تلاش مرا در راه اصلاح پیروز گرداند و به اندازهٔ نیّتی که در من سراغ دارد، و برابر جزا و سزائی که مترتّب بر تلاش و کوشش من می‌فرماید، توفیق خیرم دهد.

﴿ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ﴾.

تنها بر او توکّل می‌کنم.

تنها بر او توکّل می‌کنم و بدو پشت می‌بندم، و بر غیر او تکیه نمی‌کنم و تکیه نمی‌زنم.

﴿ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾.

و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم، و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم.

تنها به سوی او برمی‌گردم و بدو رو می‌کنم، هنگامی که کارها از هر سو بر من می‌تازند و مشکلات مرا احاطه می‌کنند، و پندار و کردار و تلاش و تکاپوی خود را تنها متوجّه خشنودی او می‌سازم.

سپس ایشان را به گسترهٔ دیگری می‌کشاند و به صورت دیگری پند و اندرزشان می‌دهد. ایشان را مشرف بر چشم‌اندازهای هلاک و نابودی قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط می‌سازد و وارانداز می‌نماید. این نگرش و ورااندازی، در آن دلهای سخت و سنگین تأثیری گذاشت و کاری کرد که راهنمائی نرم خردمندانه که نیاز به رشد عقلانی و اندیشهٔ ژرف طرف سخن دارد همچون تأثیری نداشت و چنین کاری نکرد:

﴿ وَ يٰا قَوْمِ لاٰيَجْرِمَنَّكُمْ شِقٰاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مٰا أَصٰابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صٰالِحٍ، وَ مٰا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴾.

ای قوم من! مخالفت (موجود میان شما و) من، شما را بر آن ندارد که بر عناد با حقّ و اصرار بر کفر خود بیفزائید و سبب شود که همان بلائی به شما برسد که به قوم نوح یا قوم هود و یا قوم صالح رسید، و (مکان و زمان وقوع هلاک) قوم لوط از شما چندان دور نیست (و دست کم از ایشان عبرت بگیرید و خویشتن را بپائید).

مخالفت با من، و سرکشی و سرسختی در رویاروئی با من، شما را واندارد بر این که به تکذیب و دشمنانگی فرورروید و پافشاری کنید. می‌ترسم اگر چنین کنید بر سر شما همان بیاید که بر سر اقوام پیش از شما آمده است. قوم لوط که از لحاظ مکانی، و همچنین از نظر زمانی، به شما نزدیک هستند ... قوم مدین میان حجاز

و شام می‌زیستند.

آن‌گاه برای ایشان بدان هنگام که با عذاب و هلاک روبرو گردیده‌اند، در توبه و مغفرت را باز می‌کند، و آنان را با نرم‌ترین واژگان و مهربانانه‌ترین الفاظ به رحمت و نزدیکی به خدا امیدوار و آزمند می‌گرداند:

﴿ وَ ٱسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴾.

از پروردگارتان آمرزش (گناهان خود را) بخواهید و بعد (از هر گناه و لغزشی که در زندگی مرتکب می‌شوید پشیمان شوید و) به سوی او برگردید. بیگمان پروردگار من بسیار مهربان (در حقّ بندگان پشیمان و) دوستدار (مؤمنان توبه‌کار) است.

بدین منوال شعیب قوم خود را در جولانگاه‌های پند و اندرز و یادمان و یادآوری و ترس و هراس و حرص و آز می‌گرداند، بدان امید که دریچه‌های دلهایشان باز شود و خضوع و خشوع کند و نرم و لطیف گردد.

ولی آن قوم چندان دلهایشان تباهی پذیرفته بود، و آن اندازه در ارزیابی ارزشهای زندگی به خطا رفته بود، و به قدری جهان‌بینی بدی دربارهٔ انگیزه‌های کردار و رفتار داشتند، از کژراهه به راستای راه درست برنگشتند و بیدار و هوشیار نشدند. تمسخر و تکذیب پیشین ایشان، پرده از گوشه‌ای از نازش و سرمستی آنان برمی‌دارد:

﴿ قَالُوا: يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ، وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً، وَ لَوْلاَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴾.

گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهائی را که می‌گوئی نمی‌فهمیم (و گوشمان به سخنانت بدهکار نیست) و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم (و قادر به دفاع از خویشتن و اقناع دیگران نمی‌دانیم). اگر (به خاطر احترام) قبیلهٔ اندک تو نبود (که بر آئین ما می‌باشند) ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری (تا تو را بزرگ و محترم داریم و از کشتن تو صرف نظر کنیم، و در برابر ما قوّت و قدرت آن را نداری که از خویشتن دفاع کنی).

آنان دلهایشان کاملاً پیدا است که بر روی حقّ تنگ و بسته است، و نمی‌خواهند که حقّ را درک و فهم کنند:

﴿ قَالُوا: يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ ﴾.

گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهائی را که می‌گوئی نمی‌فهمیم (و گوشمان به سخنانت بدهکار نیست).

ایشان ارزشهای زندگی را با مقیاس و معیار نیروی ظاهر مادی می‌سنجند و ارزیابی می‌کنند:

﴿ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً ﴾.

و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم.

حقیقت نیرومندی که شعیب آن را با خود آورده بود و آنان را با آن مواجه و روبرو می‌کرد، در پیش ایشان ارج و ارزشی نداشت.

﴿ وَ لَوْلاَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ﴾.

اگر (به خاطر احترام) قبیلهٔ اندک تو نبود (که بر آئین ما می‌باشند) ما تو را سنگباران می‌کردیم.

در حساب و کتاب ایشان تعصّب قبیله و عشیره اهمّیّت داشت، نه تعصّب عقیده، و پیوند خونی مهمّ بود، نه پیوند دلی و عقیدتی. گذشته از این، آنان از حمایت و هواداری خدا از دوستانش غافل بودند، و آن را به حساب نمی‌آوردند.

﴿ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴾.

و تو در پیش ما ارج و ارزشی نداری.

تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری، نه قدر و ارزش ارزیابی و بزرگواری، و نه قدر و ارزش چیرگی و پیروزی. چیزی که هست ما حساب کسان و خویشان تو را می‌کنیم!

در آن هنگام که جانها از عقیدهٔ راست و درست، و از ارزشهای عالی و والا، و از کمال مطلوبهای گرانبها، خالی و تهی می‌شود، جانها بر زمین چمباتمه می‌زنند و به مصالح نزدیک و ارزشهای دنیا چهار دست و پا می‌چسبند. در این وقت حرمت و کرامتی برای دعوت بزرگوار و ارزشمند، و احترام و وقاری برای حقیقت ارجمند و والامقام قائل نیستند و حرمت و وقعی بدانها

نمی‌دهند. بدین هنگام جانها از یورش و تاخت بر دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا باکی ندارند و دوری نمی‌گزینند، مگر این که دعوت‌کنندهٔ به سوی حقّ و حقیقت دسته و گروهی داشته باشد که او را پناه دهد، و یا این که خودش دارای نیروی مادی بوده و با آن خود را بپاید و خویشتن را حمایت و حفاظت نماید. و امّا حرمت عقیده و حقّ و دعوت، هیچ احترام و ارزشی در این جانهای خالی فروتپیده ندارند.

✿

بدین هنگام غیرت و شهامت شعیب را فرامی‌گیرد و به دفاع از جلالت و عظمت و حرمت و قدرت پروردگار خود برمی‌خیزد. از عزّت و قوّت قبیله و عشیرهٔ خود دوری و بیزاری می‌جوید، و با قوم به رزم و نبرد می‌نشیند و ارزیابی نادرست ایشان را دربارهٔ حقیقت نیروهای موجود در سراسر گسترهٔ این وجود، به تمسخر می‌گیرد، و ایشان را متوجّه می‌سازد که با خدائی که بر هرچه می‌کنند آگاه است بی‌ادب بوده‌اند. آن وقت واپسین سخن فیصله‌بخش خود را می‌گوید، و براساس عقیده با قوم خود قطع رابطه می‌کند و از ایشان می‌برد، و آنان را به خدا واگذار می‌کند، و از عذابی می‌ترساند که در انتظار اشخاص امثال ایشان است، و آنان را به دست سرنوشتی می‌سپارد که خودشان آن را برمی‌گزینند:

﴿ قَالَ: يَا قَوْمِي! أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيّاً؟ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ، سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ، وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴾.

شعیب گفت: ای قوم من! آیا قبیله و عشیرهٔ من در نزد شما گرامی‌تر و مهمّ‌تر از خدا است (و به خاطر آنان با من مدارا و سازش می‌کنید) و خدا را فراموش می‌سازید و او را پشت سر می‌اندازید (و به قدرت و عزّت وی اعتنائی نمی‌کنید؟!). بیگمان پروردگار من آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید (و اعمال و افعال شما از دید او مخفی نمی‌ماند و پاداش آنها را در کف دستتان می‌گذارد). ای قوم من! هرچه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید (و بدانید که پشتیبان من خدا است و از شما باکی نیست). من به کار خود مشغولم (و همان‌گونه که شما به راه خود ادامه می‌دهید، من هم به راه خود ادامه می‌دهم). بالأخره خواهید دانست که چه کسی دچار عذابی می‌شود که او را خوار و رسوا می‌کند، و چه کسی دروغگو است (و از من و شما کدام راسترو و خوشبخت، و کدام کجرو و بدبخت می‌باشیم). چشم به راه باشید و من هم چشم به راهم (که عاقبت چه می‌شود)

﴿ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ ﴾.

آیا قبیله و عشیرهٔ من در نزد شما گرامی‌تر و مهمّ‌تر از خدا است؟.

آیا گروهی از انسانها که هر اندازه هم از قدرت و شوکت برخوردار باشند، باز مردمانی هستند و ضعیف و ناتوان می‌باشند، و بندگانی از بندگان خدایند، آنان از خدا به نظر شما مقتدرتر و قدرتمندتر هستند؟.. آیا اینان از یزدان جهان در اندرون شما هیبت و قوّت بیشتری و ترس و هراس سخت‌تری دارند؟

﴿ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيّاً ﴾.

و خدا را فراموش می‌سازید و او را پشت سر می‌اندازید (و به قدرت و عزّت وی اعتنائی نمی‌کنید!).

این طرز بیان صورت محسوسی را از دوری گزیدن و رویگردانی نمودن به تصویر می‌کشد که بر زشتی کردار و پلشتی رفتارشان می‌افزاید. آنان به ترک خدا می‌گویند و از خدا رویگردان می‌شوند، در حالی که ایشان آفریدگان او هستند، و او رازق آنان است و نعمت و ثروتی را بدیشان داده است که هم اینک در آن غوطه‌ورند. کاری که می‌کنند گذشته از این که کفر و تکذیب و ارزیابی نادرست است، سرمستی و انکار نعمت و بیشرمی است.

﴿ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴾.

بیگمان پروردگار من آگاه از هر آن چیزی است که

می‌کنید.

احاطه، کامل‌ترین صورت محسوس از آگاهی از چیزی، و قدرت بر آن است.

این خشمگینی بندهٔ مؤمنی به خاطر پروردگار خود است. او خشمگین می‌گردد از این که جلالت و عظمت و وقار و شوکت یزدان به بازی گرفته شود. خشمی است که در جوار آن بزرگی یافتن و افتخار پیدا کردن به وسیلهٔ حسب و نسب و قوم و قبیله‌اش چیزی نمی‌ارزد و برجای نمی‌ماند ... شعیب باد به غبغب نینداخت و خویشتن را باد کرده و آماسیده نکرده از این که قوم مدین از قبیله و عشیرهٔ او می‌ترسند، و درنتیجه دستشان بدو نمی‌رسد تا کاری در حقّ او بکنند که می‌خواهند. بدین هم آسوده خاطر ننشست و آرام نگرفت که قبیله و عشیرهٔ او کسانی هستند که او را می‌پایند و از دست قوم مدین حمایت و نگاهداری می‌نمایند، قومی که راه آنان از راه او جدائی پیدا کرده بود. ایمان درحقیقت این است ... مؤمن خود را جز در سایهٔ خدا نیرومند نمی‌بیند و جز به خدا نمی‌نازد، و از این خشنود نمی‌گردد که دار و دسته‌ای داشته باشد که مردمان از ایشان بترسند، ولی مردمان از پروردگار او نترسند! چه هواداری و جانبداری او از قوم و قبیله‌اش نیست، بلکه هواداری و جانبداری او از پروردگارش و از دینش است. او به خاندان و عشیره‌اش نسبت نمی‌رساند، بلکه او به خداوندگارش و به آئینش نسبت می‌رساند ... این دو راههٔ جدائی حقیقی میان جهان‌بینی اسلامی و جهان‌بینی جاهلی در همهٔ زمانها و مکانها است.

از این خشم مؤمنانه برای دفاع از یزدان، و از بریدن و گسیختن از هر نوع عظمت و عزّتی جدای از عظمت و عزّت ایزد سبحان، و از این دوری گزیدن و گریختن از هر پناهگاهی و پناه بردنی به پناهگاهی و پناه بردنی جز پناهگاه خدای منّان و پناه بردن به آفریدگار جهان، چالش و مبارزه‌طلبی شعیب با قوم خود برمی‌جوشد، و آن چنان جدائی و قطع رابطهٔ او با ایشان پدیدار می‌آید - پس از آن که یکی از افراد آنان بود - و دو راه از همدیگر جدا می‌شوند و فاصله می‌گیرند و دیگر به یکدیگر متّصل نمی‌شوند و نمی‌رسند:

﴿ وَ یا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكانَتِكُمْ ﴾.

ای قوم من! هرچه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید (و بدانید که پشتیبان من خدا است و از شما باکی نیست).

به راه خود بروید و نقشهٔ خود را اجراء کنید. من که از شما دست شسته‌ام.

﴿ إِنِّي عامِلٌ ﴾.

من به کار خود مشغولم (و همان‌گونه که شما به راه خود ادامه می‌دهید، من هم به راه خود ادامه می‌دهم).

من به شیوهٔ خود و برابر برنامهٔ خود راه خویش را درپیش می‌گیرم و به کار ادامه می‌دهم.

﴿ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ ﴾.

بالأخره خواهید دانست که چه کسی دچار عذابی می‌شود که او را خوار و رسوا می‌کند، و چه کسی دروغگو است (و از من و شما کدام راسترو و خوشبخت، و کدام کجرو و بدبخت می‌باشیم).

خواهی دید که آیا من یا شما راستگو و راسترو هستیم؟

﴿ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴾.

چشم به راه باشید و من هم چشم به راه هستم (که عاقبت چه می‌شود).

من و شما چشم به راه فرجامی می‌مانیم که در انتظار من و در انتظار شما است ... این تهدید بیانگر اعتماد شعیب به سرنوشت و فرجام کار است. همچنین این تهدید اشاره به قطع رابطه و جدائی راه دارد.

❁

در اینجا پردهٔ نمایش بر این سخن واپسین فیصله‌بخش، و بر این جدائی و قطع رابطه فرومی‌افتد، تا جای دیگری پردهٔ نمایش بالا رود، و بر روی آن پرده هلاک قوم شعیب و صحنهٔ چمباتمه زدن و برجای سرد شدن آنان در خانه‌هایشان نشان داده شود، بدان هنگام که

صاعقهٔ آسمان ایشان را دربر می‌گیرد بسان صاعقه‌ای که قوم صالح را فراگرفت، و سرنوشت هر دو قوم یکسان بود. خانه‌ها از آنان خالی ماند. تو گوئی که اصلاً خانه‌هائی در آنجا نداشته‌اند، و انگار مدّت روزگاری به آبادانی آنجا نکوشیده‌اند. قوم شعیب همچون قوم صالح مردند و لعنت در پی خود بردند. هم از صفحهٔ هستی برافتادند، و هم از صفحهٔ دلها پاک گردیدند:

﴿ وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا في دِيارِهِمْ جاثِمينَ، كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها. أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ، كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ ﴾.

هنگامی که فرمان ما (مبنی بر عذاب قوم مدین) دررسید، شعیب و مؤمنان همراه او را در پرتو مهر خود (از عذاب و هلاک) نجات دادیم و صدای (وحشتناک صاعقه و زلزله) ستمکاران را دریافت و (براثر آن قالب تهی کردند و نقش زمین شدند و) در خانه و کاشانهٔ خود کالبدهای بی‌جانی گشتند. بدان‌گونه که انگار هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند (و در آنجا نزیسته‌اند و روزگاری در آن بسر نبرده‌اند. نه خود ماندند و نه اثری از ایشان ماند). هان! نابود (و دور از رحمت خدا) باد قوم مدین! همان‌گونه که قوم ثمود نابود (و دور از رحمت خدا) شدند.

صفحهٔ دیگری از صفحات سیاه درهم پیچیده شد. در این صفحه وعدهٔ تهدید و بیم گریبانگیر کسانی گردید که وعدهٔ تهدید و بیم را دروغ می‌پنداشتند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا وَسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ ۖ وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾ يَقْدُمُ قَوْمَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ ٱلنَّارَ ۖ وَبِئْسَ ٱلْوِرْدُ ٱلْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾ وَأُتْبِعُواْ فِى هَـٰذِهِۦ لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ بِئْسَ ٱلرِّفْدُ ٱلْمَرْفُودُ ﴿٩٩﴾

در پایان داستانها اشاره‌ای به داستان موسی با فرعون است، تا سرانجام کار فرعون و اشراف و درباریان او، و پایان کار آن کسانی از قوم فرعون نگاشته شود و ثبت و ضبط گردد که فرمان فرعون را بردند و بدو گردن نهادند. این اشارهٔ گذرا اشاره‌های زیادی به وقائع و رخدادهائی را دربر دارد که در اینجا ذکر نشده است. درضمن صحنه‌ای از صحنه‌های زنده و متحرّک قیامت را نیز دربر دارد. گذشته از اینها یک رکن اصلی از ارکان اسلام را بیان می‌دارد، و آن رکنِ مسؤولیّت شخصی است، و پیروی از پیشوایان و سردستگان و بزرگان، آن مسؤولیّت را برطرف نمی‌سازد.

❁

صحنه‌ای که نشان داده می‌شود، با فرستادن موسی همراه با معجزات قوی به سوی فرعون مقتدر و به سوی بزرگان قوم او آغاز می‌گردد.

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبينٍ. إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ ﴾.

ما موسی را همراه با معجزات (دالّ بر صدق او) و همراه با برهان آشکار (و مؤثّر در نفوس) به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستادیم.

روند قرآنی همهٔ مراحل داستان را خلاصه می‌کند و به اجمال از آنها می‌گذرد تا زود به پایان داستان برسد. درباریان و اشراف و اعیان از فرمان فرعون اطاعت می‌کنند، و از فرمان خدا سرکشی می‌نمایند، در صورتی که در فرمان فرعون چیزی جز حماقت و جهالت و یاوه‌سرائی و پریشان‌گوئی نیست:

﴿ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ، وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشيدٍ ﴾.

اطرافیان و زعماء فرعون از فرمان فرعون پیروی کردند (و دستور موسی را گردن ننهادند) در حالی که فرمان فرعون مترقّیانه و مایهٔ هدایت نبود (و ارزش پیروی را نداشت).

چون پیرو فرمان فرعون بودند، در پشت سر او راه می‌رفتند، و بدون تأمّل و تدبّر و بی آن که از خود رأی و نظری داشته باشند، پا به پای او گام برمی‌داشتند، و

خویشتن را خوار می‌داشتند. چرا که یـزدان بـا اعـطاء اراده و عقل و آزادیِ انـتخابِ رویکـرد و گـزینش راه بدیشان، آنان را ارج نهاده بود و بزرگوارشـان داشـته بود. ولی ایشان با دست کشیدن از ایـن تکـریم الهـی خودشان را رسوا و زبون نموده بودند ... چـون چـنین بودند روند قرآنی مقرّر می‌دارد که در روز قیامت نیز فرعون پیشاپیش ایشان راه می‌رود و آنان از او پیروی می‌کنند و به دنبالش راه می‌روند.

﴿ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ ﴾.

فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بـوده (و ایشان را بـه سـوی آتش دوزخ رهـبری خـواهـد کـرد، همان‌گونه که در دنیا آنـان را بـه سـوی کـفر و ضـلال رهبری می‌کرد).

بدان هنگام که ما داستانی از گذشته و وعده‌ای از آینده را می‌شنویم، ناگهان صحنه دگرگون و عوض می‌شود و آینده به صـورت گـذشته‌ای درمـی‌آید کـه روی داده است، و فـرعون قـوم خـود را بـه سـوی آتش دوزخ کشانده است و رهبری کرده است، و کار پایان گـرفته است:

﴿ فَأَوْرَدَهُمُ ٱلنَّارَ!!! ﴾.

و ایشان را به آتش دوزخ انداخته است!!!

ایشان را به آتش وارد کرد، همان‌گونه که چـوپان گـلّهٔ گوسفندان را بـه آبشـخور وارد مـی‌کند. مگـر آنـان همچون گلّهٔ گوسفندان بدون تدبّر و تفکّر دنبال فرعون راه نمی‌افتادند؟ مگـر آنـان نـبودند کـه از ویـژه‌ترین ویژگیها و از عالی‌ترین خصال بشری که آزادی اراده و اخـــتیار است دست نـــمی‌کشیدند و چشـــم‌پوشی نمی‌کردند؟ این بود که ایشان را به آتش انداخت. وای چه آبشخور بدی است! نه سیراب می‌کند و تشنگی را می‌زداید، و نه عطشی را برطرف می‌نماید. بلکه تـنها شکمها و دلها را بریان می‌کند و بس:

﴿ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ! ﴾.

چه بد جایگاهی که بدان وارد می‌شوند!

همهٔ اینها بوده است. فرعون ایشان را رهبری و رهنمود کرده است و ریاست و سرپرستی نموده است. آنان را هم به همچون آبشخور دوزخ نـامی کشـانده است ... اینها به صورت داستانی است کـه روایت مـی‌شود، و تعلقه‌ای این چنین بر آن زده می‌شود:

﴿ وَ أُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ ﴾.

در این دنیا دچار نـفرین (مـردمان) و طـرد (از رحـمت یزدان) شدند (و از پس ایشان بدنامی و رسوائی ماند) و در روز قیامت نیز (همین‌طور به لعنت و طرد از رحمت گرفتار می‌شوند و منفور خـدا و فـرشتگان و مـردمان می‌گردند).

برای استهزاء و ریشخند ایشان، لعنت و نفرین، عطاء و ارمغان نامیده می‌شود:

﴿ بِئْسَ ٱلرِّفْدُ ٱلْمَرْفُودُ ﴾.

چه بد عطائی که (به آنان) داده می‌شود!

این آتش دوزخ، عطاء و ارمغان و تفضّل فرعون به قوم خودش است!!! مگر فرعون به جادوگران وعدهٔ بذل و بخشش فراوان، و عطاء و ارمغان بیکران نداده بـود؟!. این بذل و بخشش و عطاء و ارمغان فرعون به کسانی است که از او پیروی کردند... آنچه بدیشان داده است آتش دوزخ است... چه بد عطائی که بدانان داده است! و چه بد بذل و بخشش و هدیّه‌ای که بدیشان رسانده است!

این تصویرگری هم از جملهٔ تعبیرها و تصویرهای زیبا و دل‌انگیز در این کتاب شگفت‌انگیز قرآن است.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ
مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾ وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ
أَنفُسَهُمْ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ
ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾
وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَهِىَ ظَٰلِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُۥٓ
أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ ٱلْءَاخِرَةِ
ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾ وَمَا

نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ
إِلَّا بِإِذْنِهِۦ ۚ فَمِنْهُمْ شَقِىٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُوا۟ فَفِى
ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَـٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
ٱلسَّمَـٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ
﴿١٠٧﴾ ۞ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُوا۟ فَفِى ٱلْجَنَّةِ خَـٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
ٱلسَّمَـٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۖ عَطَآءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴿١٠٨﴾
فَلَا تَكُ فِى مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَـٰٓؤُلَآءِ ۚ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ
ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ ۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿١٠٩﴾
وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ
﴿١١٠﴾ وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَـٰلَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ بِمَا يَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ ﴿١١١﴾ فَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا۟ ۚ
إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾ وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟
فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ
لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَىِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ
ٱلَّيْلِ ۚ إِنَّ ٱلْحَسَنَـٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ
﴿١١٤﴾ وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾ فَلَوْلَا
كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُو۟لُوا۟ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ
فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ ۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ
ظَلَمُوا۟ مَآ أُتْرِفُوا۟ فِيهِ وَكَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾ وَمَا كَانَ
رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً ۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ
﴿١١٨﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾ وَكُلًّا نَّقُصُّ
عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۚ وَجَآءَكَ فِى هَـٰذِهِ
ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَـٰمِلُونَ ﴿١٢١﴾ وَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنَّا مُنتَظِرُونَ
﴿١٢٢﴾ وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ
فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾

این پایان سورهٔ هود است ... مشتمل بر تعلیقات و تعقیبات گوناگونی است، و به همان منوال و روالی به پیش می‌رود که قبلاً در روند سوره در دیباچه و داستانها گذشت ... این تعلیقات و تعقیبات گذشته از این که پیوند استواری با چیزهائی دارد که در روند سوره از آنها سخن رفته است، در ادای اهداف و مقاصد نیز مکمّل مطالب و مفاهیم سوره است.

پیرو نخستین این تعلیقات و تعقیبات در این درس که بدون واسطه بر داستانها زده می‌شود، این چنین است:

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْقُریٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهٰا قٰائِمٌ وَ حَصِیدٌ. وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، فَمٰا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ، وَ مٰازٰادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ. وَ کَذٰلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذٰا أَخَذَ الْقُریٰ وَ هِیَ ظٰالِمَةٌ. إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ ﴾.

این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو (ای پیغمبر!) بازگو می‌کنیم (تا قوم خود را بدانها پند دهی، و به یاری خدا اطمینان حاصل کنی). برخی از این شهرها و آبادیها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آنها مانده و درس عبرت همگانند.) و برخی درویده (و از میان رفته‌اند همانند کشتزار درو شده). ما بدانان ستم نکردیم (و بیهوده نابودشان ننمودیم) و بلکه خودشان (با کفر و فساد و پرستش بتها و غیره) بر خویشتن ستم روا داشتند و معبودهائی را که بغیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی نتوانستند بدیشان بنمایند (و مثلاً آنان را از هلاک و نابودی برهانند) بدان‌گاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند (و تنها مایهٔ بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس). عقاب پروردگار تو این چنین است (که دربارهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. به راستی عقاب خدا دردناک و سخت

است.

پیرو دوم از عذابی سخن می‌گوید که گریبانگیر مردمان شهرها گردیده است. درضمن اشاره دارد به ترس و هراسی که در صحنهٔ برجسته و آشکاری از صحنه‌های آخرت نشان داده می‌شود:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ. ذٰلِکَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذٰلِکَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ. وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ. يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ. خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ - إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ - إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ. وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ - إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ - عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴾.

به حقیقت در این (مجازات و نابودی ملّتهای ستمگر، و در این روایات و اخبار گذشتگان) عبرت بزرگی است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد. آن روزی که مردمان را در آن (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند، و روزی است که (از سوی مردمان و فرشتگان و پریان) مشاهده می‌گردد (و همگان آن را خواهند دید و ناظر صحنه‌هایش خواهند شد). ما چنین روزی را فقط تا زمان اندکی به تأخیر می‌اندازیم. روزی که این روز فرامی‌رسد کسی یارای سخن گفتن و دم برآوردن ندارد، مگر با اجازهٔ خدا. (در چنین روزی، مردمان دو گروه بیش نیستند:) دسته‌ای از آنان (به سبب کفر و ضلال، به انواع عذاب گرفتارند و) بدبختند، و دسته‌ای (به سبب طاعت و عبادت، غرق در نعمتهای گوناگونند و) خوشبختند. و امّا آنان که بدحال و بدبیارند در آتش دوزخ جای دارند و در آنجا (در دم و بازدم خود) ناله و فریاد سر می‌دهند. آنان در دوزخ جاودانه می‌مانند تا آن‌گاه که آسمانها و زمین (آنجا) برپا است. (یعنی تا دوزخ، دوزخ است در آن بسر می‌برند) مگر این که خدای تو بخواهد (و اوضاع را دگرگون کند، و عذابی را جایگزین عذاب دیگری گرداند). بیگمان پروردگار تو هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد (و چیزی نمی‌تواند جلو او را بگیرد و از انجام آن کار بازدارد). و امّا کسانی که (به سبب انجام کارهای نیکو) خوشبخت شده‌اند (وارد بهشت گشته و) در بهشت جاودانه می‌مانند، مادام که آسمانها و زمین برپا است. مگر این که خدا بخواهد (و اهلِ توحیدِ بزهکار را وارد بهشت نسازد و به دوزخشان دراندازد و بعدها بیرونشان آورد و به بهشتشان برد. خداوند به افراد خوشبخت) عطیّهٔ عظیمی می‌دهد که گسیختنی (و کاستی پذیرفتنی) نیست.

به دنبال این پیرو، پیرو دیگری می‌آید که از سرنوشت شوم شهرها و از صحنهٔ دلخراش قیامت مدد می‌گیرد، تا بیان دارد مشرکانی که محمّد ﷺ با آنان رویاروی می‌گردد، وضع و حالی مانند گذشتگان دو گروه پیش از خود در انتظارشان است. اگر عذاب ریشه‌کن در زمین بر آنان نازل نمی‌شود و گریبانگیرشان نمی‌گردد، این به خاطر فرمودهٔ یزدان است که عذاب ایشان تا وقت خود به تأخیر افتد، همان‌گونه که عذاب قوم موسی تا وقت خود به تأخیر افتاد با وجود این که دربارهٔ مطالب کتابی که برایشان آمده بود اختلاف داشتند. امّا هم اینان و هم آنان بالأخره کیفر اعمال خود را قطعاً به تمام و کمال خواهند دید. پس ای پیغمبر هم تو و هم پیروان تو که به سوی خدا برگشته‌اند بر راه خود راست و استوار بمانید، و بر ستمگران و مشرکان تکیه نکنید، و نماز را بگزار و شکیبائی کن، و بدان که یزدان سبحان پاداش خوبان و نیکوکاران را ضائع نمی‌کند و هدر نمی‌دهد:

﴿ فَلَا تَکُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ. مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ، وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ، وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَکٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمَالَهُمْ، إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَکَ، وَ لَا تَطْغَوْا، إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ

اللهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لاتُنْصَرُونَ. وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ، إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ، ذٰلِکَ ذِکْریٰ لِلذّاکِرِینَ. وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لایُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ ﴾.

(ای پیغمبر! دربارهٔ قوم بت‌پرست خود) شکّ و تردیدی به خویشتن راه مده که اینان همان چیزهائی را می‌پرستند و همان عبادتی را می‌کنند که پدران ایشان در گذشته آنها را می‌پرستیدند و بدان‌گونه پرستش می‌نمودند. (سرنوشت دنیا و آخرت بت‌پرستان و منحرفان پیشین را هم برایت روایت کردیم و دانستی که بر سرشان چه آمد و چه می‌آید) و ما بهرهٔ (استحقاقی جزا و سزای) اینان را نیز بی‌کم و کاست خواهیم داد. ما کتاب (آسمانی تورات) را به موسی دادیم و سپس دربارهٔ آن (از سوی پیروان در تفسیر و معنی آن برحسب اهواء و شهوات ایشان) اختلاف شد (و بسیاری از حقّ به دور گشتند و دسته دسته و پراکنده شدند) و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا کرده بودند (با تمییز حقّ از باطل، و برجای داشتن محقّ و نابود کردن مبطل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودی آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد). آنان (که تورات را از پدران خود به ارث برده‌اند) دربارهٔ کتاب (آسمانی خود) به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (و از حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند). پروردگارت حتماً (پاداش و پادافره) اعمال همگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنند. بنابراین، همان‌گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن همراه کسانی که (از کفر و شرک دست کشیده‌اند و) با تو (به سوی خدا) برگشته‌اند و (ایمان آورده‌اند، و از حدود قوانین خدا) تجاوز نکنید (و از جادهٔ اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط میوئید) چرا که خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید) و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد، و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. در دو طرف روز که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را بجای آورید. بیگمان در این (سفارشها و قانونهای آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند. و (در برابر سختیهای چیزهائی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد).

سپس روند قرآنی به قرنهای گذشته بازمی‌گردد، قرنهائی که در آنها کمتر کسانی در میان مردمان بودند که از فساد و تباهی در زمین نهی کنند و دیگران را بازدارند. بیشترین مردمان سرگرم انجام کارهای خود بودند و آنچه می‌خواستند می‌کردند، و لذا سزاوار نابودی شدند. سنّت و عادت پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادیها را ستمگرانه ویران کند، در حالی که ساکنان آنجاها متمسّک به حقّ و ملتزم به فضائل بوده و در صدد اصلاح حال خود و دیگران برآمده باشند:

﴿ فَلَوْلاکانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُو بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ! إِلاّ قَلِیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ، وَاتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فِیهِ وَکانُوا مُجْرِمِینَ. وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها

مُصْلِحُونَ ﴾.

چرا نمی‌بایست که در میان ملّتهای (گذشتهٔ) پیش از شما فرزانگانی باشند که از فساد در زمین نهی کنند (تا دیگران را از گرفتار آمدن به عذاب و نابود شدن رهائی بخشند؟) مگر مردمان کمی که (به وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر عمل کردند و) ما نجاتشان دادیم، و (امّا در همان حال) کافرانی می‌زیستند که از خوشگذرانی و تنعّم و تلذّذی پیروی می‌کردند که آنان را مغرور و فاسد کرده بود، و دائماً گناه می‌ورزیدند (و هیچوقت به دعوت پیغمبران و خیرخواهان گوش نمی‌دادند و از فساد و تباهی دست نمی‌کشیدند. سنّت و عادت) پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادیها را ستمگرانه ویران کند، در حالی که ساکنان آنجاها (متمسّک به حقّ و ملتزم به فضائل بوده و) در صدد اصلاح (حال خود و دیگران) برآمده باشند.

سپس از این قانون و سنّت خدا سخن می‌گوید که مردمان در کردار و رفتار و برنامه‌ها و رویکردها گوناگون هستند. اگر خدا می‌خواست همهٔ انسانها را یک ملّت می‌کرد، ولی اراده و مشیّت خدا بر این بوده است که اندک اختیاری به مردمان دهد:

﴿ وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ ٱلنّاسَ أُمَّةً واحِدَةً، وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ. إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ، وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ، وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ ٱلنّاسِ أَجْمَعِینَ ﴾.

(ای پیغمبری که آزمند بر ایمان آوردن قوم خود و متأسّف بر روی‌گردانی ایشان از دعوت آسمانی هستی! بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌داد و) ملّت واحدی می‌کرد (و پیرو آئین یگانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادّیات و در معنویّات و در انتخاب راه حقّ یا راه باطل اختیار و اختلافی نمی‌داشتند. آن وقت جهان به گونهٔ دیگری درمی‌آمد) ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چیز، حتّی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند. (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در همه چیز حتّی در دینی که خدا برای آنان فرستاده است متفاوت می‌مانند) مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او و بر احکام قطعی الدّلالهٔ کتاب خدا متّفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنّیّ الدّلالهٔ آن که منوط به اجتهاد است، اختلاف داشته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تحقّق اراده و رحمت) ایشان را آفریده است، و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنّیها و انسانهای (پیروِ نفس امّاره و اهریمن مکّاره) پر می‌کنم.

در پایان، روند قرآنی هدفی از اهداف این داستانها را می‌گوید و می‌نگارد و آن قویدل کردن و دل دادن به پیغمبر ﷺ است و به او فرمان می‌دهد که سخن بازپسین خود را به مشرکان بگوید، و آنان را به غیب خدائی که چشم به راه ایشان است بسپارد. همچنین بدو دستور داده می‌شود که خدا را بپرستد و بر او توکّل کند، و سزا و جزا دادن مردمان را در برابر کارهائی که می‌کنند بدو واگذارد:

﴿ وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ ٱلرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ، وَ جاءَکَ فِی هٰذِهِ الْحَقُّ، وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْرىٰ لِلْمُؤْمِنِینَ. وَ قُلْ لِلَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ: اعْمَلُوا عَلىٰ مَکانَتِکُمْ إِنّا عامِلُونَ. وَانْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ. وَ لِلّٰهِ غَیْبُ ٱلسَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ، فَاعْبُدْهُ، وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ، وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ﴾.

این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلاًّ برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم (و در برابر مشکلات تبلیغ رسالت، آن را تقویت نمائیم). برای تو در ضمن این (سوره و اخبار مذکور در آن، بیان) حقّ آمده است (همان حقّی که پیغمبران دیگران را بدان می‌خواندند) و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمّی ذکر شده است (که می‌توانند همچون ایمانداران پیشین از آن سود جویند و راه سعادت پویند). بگو به کسانی که ایمان نمی‌آورند: هرچه در قدرت دارید بکنید (و در

راه خود بروید) که ما نیز آنچه می‌توانیم می‌کنیم (و در راه خود می‌رویم، ولی بدانید سرانجام شما شکست و بدبختی، و عاقبت ما پیروزی و خوشبختی است). و چشم به راه باشید (که به ما چه چیز می‌رسد از آنچه فکر می‌کنید که می‌رسد) و ما هم چشم به راه هستیم (که برابر وعدهٔ خدا، دعوت آسمانی پیروز و اسلام بر شما و بر همهٔ دشمنان دین غلبه کند. آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژهٔ خدا است، و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد)، پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست.

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْقُرىٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهٰا قٰائِمٌ وَ حَصِیدٌ. وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، فَمٰا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ، وَ مٰازٰادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ. وَ کَذٰلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذٰا أَخَذَ الْقُرىٰ وَ هِیَ ظٰالِمَةٌ. إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ ﴾.

این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو (ای پیغمبر!) بازگو می‌کنیم (تا قوم خود را بدانها پند دهی، و به یاری خدا اطمینان حاصل کنی). برخی از این شهرها و آبادیها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آنها مانده و درس عبرت همگانند) و برخی درویده (و از میان رفته‌اند همانند کشتزار درو شده). ما بدانان ستم نکردیم (و بیهوده نابودشان ننمودیم) و بلکه خودشان (با کفر و فساد و پرستش بتها و غیره) بر خویشتن ستم روا داشتند و معبودهائی را که بغیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی نتوانستند بدیشان بنمایند (و مثلاً آنان را از هلاک و نابودی برهانند) بدان‌گاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند (و تنها مایهٔ بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس). عقاب پروردگار تو این چنین است (که دربارهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. به راستی عقاب خدا دردناک و سخت است.

جایگاه‌های نابودی اقوام، و صحنه‌های زندگی ایشان، بر پردهٔ اندیشه و جان، به نمایش درمی‌آید، و سراپای هستی انسان را به خود مشغول می‌نماید. گروهی از ایشان در میان امواج کوه‌پیکر طوفان فراگیر غرق شده‌اند. دسته‌ای از ایشان با گرد باد توفنده و کوبنده برافتاده‌اند. برخی از آنان با رعد و برق و غرّش آن از پای درآمده‌اند. بعضی از ایشان نیز خودشان و خانه و کاشانهٔ آنان یکجا به دل زمین فرورفته‌اند. برخی هم قوم خود را در دنیا به سوی آتش دوزخ رهبری کرده‌اند و ایشان را در آخرت بدان انداخته‌اند ... در اینجا که روند قرآنی به ژرفای دلها فرورفته است و عواطف را برانگیخته است، و انسان را بالای سرزمینهای نابودی آن اقوام نگاه داشته است و به دیدن صحنه‌های زندگی ایشان وادار نموده است، و چیزهائی که در دنیا کرده‌اند پیش چشمهای خیال به تماشا گذاشته است، همچون پیروی می‌آید:

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْقُرىٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهٰا قٰائِمٌ وَ حَصِیدٌ ﴾.

این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو (ای پیغمبر!) بازگو می‌کنیم (تا قوم خود را بدانها پند دهی، و به یاری خدا اطمینان حاصل کنی). برخی از این شهرها و آبادیها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آنها مانده و درس عبرت همگانند) و برخی درویده (و از میان رفته‌اند همانند کشتزار درو شده).

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْقُرىٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ ﴾.

این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو بازگو می‌کنیم.

تو که از داستانهای زندگی آنان آگاهی نداشتی. بلکه این وحی است که تو را از غیب نهان در لابلای دفتر روزگاران مطّلع می‌سازد ... برخی از مقاصد

داستان‌سرائیها در قرآن همین است.[۱]

﴿ مِنْها قائِمٌ ﴾.

برخی از این شهرها و آبادیها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آنها مانده است و درس عبرت همگان شده است).

آثار برخی از آن شهرها و آبادیهای ویران هنوز به سبب توان سازندگان و ساکنان آن در کارهای ساختمانی و عمران، دیده می‌شود، همچون آثار برجای ماندهٔ عاد در احقاف، و ثمود در حِجْر ... و آثار برخی از آن شهرها و آبادیها:

﴿ حَصِيدٌ ﴾.

درویده (و از میان رفته‌اند، همانند کشتزار درو شده).

آثار برخی از آنها تباه و ویران گردیده است. بسان کشتزاری که درو شده باشد. از روی زمین برچیده شده است و روی زمین از آنها لخت و خالی مانده است. همان‌گونه که قوم نوح یا قوم لوط این چنین شده‌اند و جز نامی در دفتر ایّام چیزی از خود برجای ننهاده‌اند.

اقوام کیانند؟ آبادانی چیست؟ ... مردمان بسان کشتزارهایند. همچون کشتزارها می‌رویند و درو می‌شوند! برخی از کشتزارها سبز می‌شوند و می‌بالند و سودمند می‌گردند! برخی از آنها هم سبز می‌شوند و می‌بالند ولی ناپاک و بی‌بهره می‌شوند. کشتزارهائی رشد و نمو می‌کنند و پدیدار و آشکار می‌شوند، و کشتزارهائی هم می‌پژمرند و نابود می‌شوند!..

﴿ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ﴾.

ما بدانان ستم نکردیم (و بیهوده نابودشان ننمودیم) و بلکه خودشان (با کفر و فساد و پرستش بتها و غیره) بر خویشتن ستم روا داشتند.

آنان فهم و شعور خود را بیکاره گذاشتند، و از رهنمون و رهنمود الهی رویگردان شدند، و آیات و معجزات پیغمبران را دروغ و نادرست پنداشتند، و تهدید و بیم ایشان را به تمسخر گرفتند و مورد استهزاء قرار دادند. تا به سرنوشتی گرفتار آمدند که گرفتار آمدند، و چنان شدند که شدند. ایشان خودشان به خویشتن ستم کردند، نه این که بدیشان ستم شود و ستم رود.

﴿ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ شَيْءٍ لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ، وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴾.

معبودهائی را که بغیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی نتوانستند بدیشان بنمایند (و مثلاً آنان را از هلاک و نابودی برهانند) بدان گاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیانشان نیفزودند (و تنها مایهٔ بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس).

این هدف دیگری از اهداف این داستانها است. این سوره با تهدید کردن و بیم دادن کسانی آغاز گردیده است، کسانی که جز خداوند سبحان را پرستیده‌اند و در برابر جز یزدان جهان کرنش برده‌اند. این تهدید کردن و بیم دادن توسّط هر پیغمبری تکرار گردیده است، و به همچون کسانی گفته‌اند: این خداگونه‌های دروغین ایشان را از خشم و شکنجهٔ یزدان بازنمی‌دارد و نمی‌رهاند ... هان! هم‌اینک فرجام کار، پیغمبران را تصدیق می‌نماید، و خداگونه‌هایشان اصلاً کاری برایشان نمی‌توانند بکنند، و چون فرمان یزدان دررسیده است به هیچ‌وجه نتوانسته‌اند عذاب را دفع کنند و به نجاتشان کوشند. خداگونه‌ها نه‌تنها ایشان را رهائی نبخشیده‌اند، بلکه جز زیان و نابودی چیزی بهرهٔ آنان ننموده‌اند ... واژهٔ «تَتْبِيبٍ: هلاک ساختن. زیانمند کردن» با ساختار واژگانی و آهنگ بلندی که دارد، تأثیر خاص خود را می‌بخشد. بدین معنی که آنان بر خداگونه‌هایشان تکیه کرده‌اند، بر بیشرمی و بی‌آبروئی و تکذیب ایشان افزوده است، و بدین سبب مایهٔ عذاب و نابودی بیشمار و ناگوارشان گردیده است. این است معنی:

۱- برای اطّلاع بیشتر از اهداف داستانها مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن) فصل: «القصة فی‌القرآن».

﴿ مٰازٰادُوهُمْ ﴾.

برای ایشان نیفزودند.

چه خداگونه‌ها نمی‌توانند بدیشان زیانی برسانند، و نمی‌توانند سودی عائدشان گردانند. امّا به سبب آنها زیان چندین برابر، و نابودی سخت و عذاب شدید، بدیشان رسیده است و دامنگیرشان گردیده است.

﴿ وَ کَذٰلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذٰا أَخَذَ الْقُرىٰ وَ هِیَ ظٰالِمَةٌ ﴾.

عقاب پروردگار تو این چنین است (که دربارهٔ قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند.

بدان صورت که داستانهای ستمگران را روایت کردیم، و بدان شکل که عذاب و عقاب و هلاک و نابودی ستمگران را بر تو خواندیم و گفتیم پروردگار تو چگونه شهرها و آبادیها را با تازیانهٔ عذاب سرکوب می‌نماید و درهم می‌کوبد وقتی که اهالی آنجاها ظلم و ستم کنند. «ظٰالِمَةٌ» بیانگر دو معنی در راستای همدیگر است. یکی به معنی مشرک، و آن وقتی است که مردمان ربوبیّت را جز برای خدا، بلکه ازآنِ دیگران هم می‌دانند. دوم به معنی ستمکار، و آن بدان سبب است که مردمان با شرک‌ورزی و فساد در زمین و روی‌گردانی از دعوت یگانه‌پرستی و اصلاح، به خودشان ستم می‌کنند. هر وقت هم ستمگری در جهان فراگیر شود، و ستمگران بر آن چیره گردند، مردمان باید در انتظار عقاب و عذاب خدا باشند.

﴿ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ ﴾.

قطعاً عذاب و عقاب خدا دردناک و سخت است.

این عذاب و عقاب دردناک و سخت خدا وقتی فرامی‌رسد که خدا به مردمان مهلت و فرصت داده باشد و ایشان را با خوشیها و ناخوشیها آزموده باشد، و بعد از این که خدا به وسیلهٔ پیغمبران ایشان را آگاه کرده و با دلائل آنان را قانع نموده باشد. گذشته از اینها ظلم و زور خود فراگیر گردد و ستمگران بر زمین سیطره پیدا کرده باشند، و روشن گردد که دعوت‌کنندگان اصلاح‌طلبی که دیگران را به سوی حقّ و حقیقت می‌خوانند اندک و گوشه‌گیر گردیده‌اند و به کنجی خزیده‌اند، و آنان در زندگی گروه ستمگرانی که سر در گمراهی نهاده‌اند، هیچگونه تأثیری ندارند ... گذشته از این هم، گروه مؤمنان از قومِ سر در گمراهی نهادهٔ خود ببرند و قطع رابطه کنند، و کاملاً بدانند که خودشان ملّت هستند و بس، ملّتی که دارای آئین خود و پروردگار خود و رهبری مؤمن خود هستند، و در میان خود از دوستی و سرپرستی خاصّ خود برخوردار می‌باشند، و همهٔ این چیزها را به ملّت مشرک خود اعلان کنند، و آن‌گاه بگذارند قوم مشرک ایشان راه خود را بسپرند، و به سرنوشتی رسند که یزدان برای آنان مقدّر و مقرّر می‌فرماید، برابر قانون و سنّتی که در طول زمان تخلّف‌ناپذیر بوده است و تخلّف‌ناپذیر خواهد بود.

❁

این چنین گرفتار ساختن سخت و فرود آوردن تازیانه‌های شدید عذاب بر سر ستمگران، نشانهٔ گرفتار آمدن ایشان به عذاب آخرت است. کسانی این نشانه را می‌بینند که از عذاب آخرت هراسناک و بیمناک باشند. یعنی آن کسانی که بینش بازدارند و با چشم بصیرت به جهان می‌نگرند، می‌فهمند و می‌بینند خدائی که شهرها و آبادیها را به گناهانشان گرفته است و براثر گناهان و ستمگریهایشان در همین جهان بر سرشان تاخته است، در آخرت نیز به گناهانشان می‌گیرد و به سبب ستمگریهایشان دچار عذابشان می‌سازد. این است که مؤمنان بینادل و بیناچشم می‌ترسند و خویشتن را از خشم و عذاب سخت آن سرای می‌پایند ... روند قرآنی در اینجا دل آدمی را از صحنه‌های زمینی به صحنه‌های قیامت می‌برد. این روشِ قرآن است که بدون هیچ‌گونه فاصله‌ای دو کوچ این سرای و آن سرای را در روند خود به هم متّصل می‌کند و به یکدیگر می‌پیوندد:

﴿ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ الْآخِرَةِ. ذٰلِکَ

یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ ٱلنّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ. وَ مٰا نُؤَخِّرُهُ إِلاّٰ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ. یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ، فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی ٱلنّٰارِ لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ. خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰا دٰامَتِ ٱلسَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ ـ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّکَ ـ إِنَّ رَبَّکَ فَعّٰالٌ لِمٰا یُرِیدُ. وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰا دٰامَتِ ٱلسَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ ـ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّکَ ـ عَطٰاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ ﴾.

به حقیقت در این (مجازات و نابودی ملّتهای ستمگر، و در این روایات و اخبار گذشتگان) عبرت بزرگی است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد. آن روزی که مردمان را در آن (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند، و روزی است که (از سوی مردمان و فرشتگان و پریان) مشاهده می‌گردد (و همگان آن را خواهند دید و ناظر صحنه‌هایش خواهند شد). ما چنین روزی را فقط تا زمان اندکی به تأخیر می‌اندازیم. روزی که این روز فرامی‌رسد کسی یارای سخن گفتن و دم برآوردن ندارد، مگر با اجازهٔ خدا. (در چنین روزی، مردمان دو گروه بیش نیستند:) دسته‌ای از آنان (به سبب کفر و ضلال، به انواع عذاب گرفتارند و) بدبختند، و دسته‌ای (به سبب طاعت و عبادت، غرق در نعتمهای گوناگونند و) خوشبختند. و امّا آنان که بدحال و بدبیارند در آتش دوزخ جای دارند و در آنجا (در دم و بازدم خود) ناله و فریاد سر می‌دهند. آنان در دوزخ جاودانه می‌مانند تا آن‌گاه که آسمانها و زمین (آنجا) برپا است. (یعنی تا دوزخ، دوزخ است در آن بسر می‌برند) مگر این که خدای تو بخواهد (و اوضاع را دگرگون کند، و عذابی را جایگزین عذاب دیگری گرداند). بیگمان پروردگار تو هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد (و چیزی نمی‌تواند جلو او را بگیرد و از انجام آن کار بازدارد). و امّا کسانی که (به سبب انجام کارهای نیکو) خوشبخت شده‌اند (وارد بهشت گشته و) در بهشت جاودانه می‌مانند، مادام که آسمانها و زمین برپا است. مگر این که خدا بخواهد (و اهلِ توحیدِ بزهکار را وارد بهشت نسازد و به دوزخشان دراندازد و بعدها بیرونشان آورد و به بهشتشان برد. خداوند به افراد خوشبخت) عطیّهٔ عظیمی می‌دهد که گسیختنی (و کاستی پذیرفتنی) نیست.

﴿ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ الْآخِرَةِ ﴾.

به حقیقت در این (مجازات و نابودی ملّتهای ستمگر، و در این روایات و اخبار گذشتگان) عبرت بزرگی است برای کسی که از عذاب آخرت بهراسد.

در این به عذاب دردناک و سخت، گرفتار کردن، مشابهتی به عذاب آخرت وجود دارد، مشابهتی که سرای دیگر را یادآور می‌کند و از آن بیمناک می‌گرداند.

هرچند که همچون مشابهتی را کسی مشاهده نمی‌کند، مگر آنان که از آخرت می‌هراسند، و بینشهایشان در پرتو همچون هراسی بازمی‌گردد، هراسی که بصیرتها و دلها را بینائی می‌بخشد ... کسانی که از آخرت نمی‌ترسند دلهایشان سخت می‌گردد و در برابر آیه‌های یزدان نمی‌گشاید، و فلسفهٔ آفرینش در این جهان و فلسفهٔ رستاخیز در آن جهان را نمی‌داند، و جز واقعیّت نزدیک این دنیا را نمی‌بیند، و عبرتهای این جهان در آنها احساسی برنمی‌انگیزد و بدانها اندرزی نمی‌دهد و فهم و شعوری نمی‌بخشد.

سپس روند قرآنی به معرّفی آن جهان می‌پردازد:

﴿ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ ٱلنّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ ﴾.

آن روزی که مردمان را در آن (برای حساب و کتاب) گرد می‌آورند، و روزی است که (از سوی مردمان و فرشتگان و پریان) مشاهده می‌گردد (و همگان آن را خواهند دید و ناظر صحنه‌هایش خواهند شد).

در اینجا صحنهٔ همایش ترسیم می‌شود، صحنه‌ای که جملگی آفریدگان را دربر می‌گیرد، بدون این که خودشان بخواهند که گرد آیند، بلکه همگان را به سوی آن نمایشگاه دیدنی می‌رانند و رهنمود می‌کنند. همگان در آن حاضر می‌شوند، و همگان منتظر چیزی می‌مانند

که خواهد شد.

﴿ یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ ﴾.

روزی که این روز فرامی‌رسد کسی یارای سخن گفتن و دم برآوردن ندارد، مگر با اجازهٔ خدا.

خاموشی هراسناکی همگان را فرامی‌گیرد، و وحشت همه‌جاگیری بر صحنه و بر حاضران در صحنه خیمه می‌زند. سخن با اجازه گفته می‌شود، کسی جرأت درخواست سخن گفتن را ندارد ولی خدا به هرکس که بخواهد اجازه می‌دهد و او با اجازهٔ خدا سکوت خود را می‌شکند ... سپس کار جداسازی و تفکیک شروع می‌شود:

﴿ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ ﴾.

(در چنین روزی، مردمان دو گروه بیش نیستند:) دسته‌ای از آنان (به سبب کفر و ضلال، به انواع عذاب گرفتارند و) بدبختند، و دسته‌ای (به سبب طاعت و عبادت، غرق در نعمتهای گوناگونند و) خوشبختند.

از لابلای تعبیر قرآنی کسانی را می‌بینیم:

﴿ الَّذِینَ شَقُوا ﴾.

کسانی که بدبخت شده‌اند.

آنان را در آتش می‌بینیم که نفسهایشان برنمی‌آید.

﴿ لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ ﴾.

در آنجا (در دم و بازدم خود) ناله و فریاد سرمی‌دهند.

از گرما و تنگی و سختی، خُر و پُف سر می‌دهند و ناله و آه می‌کشند.

کسانی را هم می‌بینیم:

﴿ الَّذِینَ سُعِدُوا ﴾.

کسانی که خوشبخت شده‌اند.

آنان را در بهشت می‌بینیم. ایشان در آنجا عطیّهٔ همیشگی و بخشش پیوسته‌ای دارند، عطیّه و بخششی که قطع و منع نمی‌گردد.

هم اینان و هم آنان جاودانه در آنجائی که هستند:

﴿ مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ ﴾.

مادام که آسمانها و زمین برجا و برپا است.

این تعبیری است که صفت دوام و استمرار را به ذهن می‌اندازد. تعبیرها دارای سایه‌هائی هستند. سایهٔ این تعبیر در اینجا مقصود و مراد است: دوام و استمرار.

روند قرآنی ماندگاری و استمرار را در هر دو حالت به مشیّت و خواست خدا واگذار کرده است. بلی هر قرار و مدار و هر سنّت و قانونی در نهایت به مشیّت و ارادهٔ خدا واگذار و حواله می‌گردد. چه مشیّت و ارادهٔ خدا است که مقتضی سنّت و قانون است. مشیّت و ارادهٔ خدا مقیّد و محدود به سنّت و قانون یا در سنّت و قانون نیست. بلکه مشیّت و ارادهٔ خدا آزاد است و هر وقت خدا بخواهد سنّت و قانون را دگرگون می‌سازد و تغییر می‌دهد:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ فَعّٰالٌ لِمٰا یُرِیدُ ﴾.

بیگمان پروردگار تو هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد (و چیزی نمی‌تواند جلو او را بگیرد و از انجام آن بازدارد).

روند قرآنی در بخش سعادتمندان چیزی را اضافه می‌کند که ایشان را مطمئن می‌سازد، و آن این که مشیّت و ارادهٔ خدا مقتضی این بوده است و بر این رفته است که عطاء او بدیشان ناگسیختنی است، به فرض این که اقامت آنان را در بهشت تغییر دهد. این هم تنها فرض کردن و انگاشتن است و محض آزادی مشیّت و اراده است که چه‌بسا گمان برده شود مشیّت و ارادهٔ یزدان هم مقیّد و محدود به چیزی از قبیل زمان و مکان است.

✿

روند قرآنی پس از ادامهٔ سخن در بارهٔ سرنوشت مردمان در آخرت که به مناسبت بیان سرنوشت اقوام در این جهان، و به مناسبت مشابهت موجود میان عذاب دنیا و عذاب آخرت، و به تصویر کشیدن چیزی که در انتظار تکذیب‌کنندگان در اینجا یا آنجا، و یا هم در اینجا و هم در آنجا است، به میان آمده بود، دیگر باره چنان که از داستانها و صحنه‌ها استفاده می‌شود به سوی پیغمبر ﷺ و جماعت اندک مؤمنانی که در مکّه در خدمت او بوده‌اند برمی‌گردد تا ایشان را دلداری دهد و

ثــابت‌قدم و اســتوار بــدارد، و هــمچنین بــه ســوی تکذیب‌کنندگان قــوم او بــرمی‌گردد تــا بــیشتر و بــهتر مطالب را برای ایشان بیان دارد و آنان را بـیم دهـد و برحذر کند ... در این شکّ نیست که قوم پیغمبر ﷺ چیزهائی را می‌پرستیدند که پدران و نیاکانشان پرستش می‌کرده‌اند. کار ایشان درست به کار کسانی می‌ماند که قــهرمانان آن‌چــنان داســتانهائی بــوده‌انــد و چــنان سرنوشتهائی داشته‌اند، و لذا به تمام و کمال به ایـنان همان می‌رسد که بدانان رسیده است. اگر عذاب اینان به تأخیر افتاده است، عذاب ریشه‌کن قوم موسی نیز بـه تأخیر افتاده است پس از اختلافشان در آئینشان به علّت کاری که خدا در مهلت بدیشان درنظر داشته است. ولی قوم موسی و قوم محمّد ﷺ هر دو پس از سـپری شدن عمرشان، در وقت مشخّص خود بدانچه سـزاوار آن هستند خواهند رسید و اگر عذاب قوم پـیغمبر بـه تأخیر می‌افتد بدان خاطر نیست که بر حـقّ و حـقیقت پایدار و ماندگارند. نخیر آنان بر بـاطل قـرار دارنـد، درست همان باطلی که پدران و نیاکانشان بر آن قـرار داشتند:

﴿ فَلاٰ تَکُ فِي مِرْيَةٍ مِمّٰا يَعْبُدُ هٰؤُلاٰءِ. مٰا يَعْبُدُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ. وَ إِنّٰا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَـيْرَ مَنْقُوصٍ. وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى الْكِتٰابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ. وَ لَوْلاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ. وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُـرِيبٍ. وَ إِنَّ كُـلاًّ لَمّٰـا لَـيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمٰالَهُمْ... إِنَّهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

(ای پیغمبر! دربارهٔ قوم بت‌پرست خود) شکّ و تردیدی بــه خــویشتن راه مــده کـه ایـنان هـمان چـیزهائی را می‌پرستند و همان عبادتی را می‌کنند که پدران ایشـان در گذشته آنها را مـی‌پرستیدند و بـدان‌گـونه پـرستش مــی‌نمودند. (سـرنوشت دنـیا و آخـرت بت‌پـرستان و منحرفان پیشین را هم برایت روایت کـردیم و دانسـتی کــه بــر ســرشان چـه آمـد و چـه مـی‌آید) و مـا بـهرهٔ (استحقاقی جزا و سزای) اینان را نـیز بـی‌کم و کـاست خواهیم داد. ما کـتاب (آسـمانی تـورات) را بـه مـوسی دادیم و سپس دربارهٔ آن (از سوی پیروان در تفسیر و معنی آن برحسب اهواء و شهوات ایشان) اختلاف شد (و بسـیاری از حـقّ بـه دور گشـتند و دسـته دسـته و پراکنده شدند) و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) دربـارهٔ چـیزی که در آن اختلاف پیدا کرده بودند (با تمییز حقّ از باطل، و برجای داشـتن مـحقّ و نـابود کـردن مـبطل) داوری می‌شد (و مسألهٔ کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا کـه از ترس نابودی آنی، اختیار کـه رمـز تکـامل و پـیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسـانی است، خدا چنین نکرد). آنان (که تورات را از پدران خود به ارث برده‌اند) دربارهٔ کتاب (آسمانی خود) به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (و از حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند). پروردگارت حتماً (پـاداش و پـادافـره) اعمال همگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هـر آن چیزی است که می‌کنند.

به پیغمبر ﷺ فرمان می‌رسد که دربارهٔ تباهی عبادت مشرکان قوم خود شکّی به دل راه نـدهد. درست است که خطاب به پـیغمبر ﷺ است ولی مـراد بـرحـذر داشتن و بیم دادن قوم او است. این شیوهٔ بیان در برخی از مواقع تأثیر بیشتری در دل و درون انسان دارد. زیرا چنان می‌نماید مسأله‌ای است که خدا بـرای پـیغمبرش روشن می‌کند و توضیح می‌دهد، و جدال بـا کسـی و خــطاب بــه کســی نــیست کــه هــمچون مسأله‌ای گریبانگیرشان است، تا وانمود شود که آنان آن اهمّیّت را ندارند که بدیشان خطاب گردد، و کم‌تر از آن هستند که بدانان پرداخته شود. بدین هنگام کـه جـانب آنـان فروگذاشته شده است و توجّهی بدیشان نشده است، آن حقیقت خالص و پالوده از ناروا بهتر در ایشـان مـؤثّر می‌افتد و بـیشتر تـوجّه ایشـان را بـه خـود مـعطوف می‌دارد، از این که آنان مستقیماً مـورد خـطاب قـرار بگیرند.

﴿ فَلاٰ تَکُ فِي مِرْيَةٍ مِمّٰا يَعْبُدُ هٰؤُلاٰءِ. مٰا يَعْبُدُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ ﴾.

شکّ و تردیدی به خویشتن راه مده که اینان همان چیزهائی را می‌پرستند و همان عبادتی را می‌کنند که پدران ایشان در گذشته آنها را می‌پرستیدند و بدان‌گونه پرستش می‌نمودند.

در این صورت سرنوشت اینان همچون سرنوشت آنان خواهد بود ... آن چیزی که به هر دوی اینان و آنان می‌رسد عذاب است ... روند قرآنی در اینجا از عقاب با واژهٔ عذاب سخن به میان نیاورده است، بلکه برای همگامی با شیوهٔ تعبیر، آن را در لابلای سخن پیچیده است و با لفظ «نَصِيب» بدان اشاره کرده است:

﴿ وَ إِنّٰا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴾.

و ما بهرهٔ (استحقاقی جزا و سزای) اینان را نیز بی‌کم و کاست خواهیم داد.

بهرهٔ اینان از بهرهٔ اقوام پیش از ایشان پیدا و هویدا است. نمونه‌ها و صحنه‌هائی از بهرهٔ گذشتگان را قبلاً دیدیم!

چه‌بسا عذابی که ریشه‌کن کننده باشد به قوم تو در این جهان نرسد، همان‌گونه که قبلاً به قوم موسی نرسید:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى الْكِتٰابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ ﴾.

ما کتاب (آسمانی تورات) را به موسی دادیم و سپس دربارهٔ آن (از سوی پیروان در تفسیر و معنی آن برحسب اهواء و شهوات ایشان) اختلاف شد.

اتّحادشان از هم پاشید و اعتقادات و عباداتشان دگرگون گردید، ولی فرمان یزدان بر این رفته بود که محاسبهٔ کامل ایشان در روز قیامت صورت پذیرد:

﴿ وَ لَوْلاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ﴾.

و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) دربارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا کرده بودند (با تمیز حقّ از باطل، و برجای داشتن محقّ و نابود کردن مبطل) داوری می‌شد.

فرمان خدا به سبب فلسفهٔ ویژه‌ای از پیش بر این رفته است، و عذاب ریشه‌کن کننده بدیشان نرسیده است. همچنین بدین جهت عذاب ایشان را از بیخ و بن درنمی‌آورد که آنان دارای کتاب آسمانی هستند. کسانی که از پیروان پیغمبران کتاب آسمانی داشته باشند همهٔ آنان تا روز قیامت مهلت داده می‌شوند و به طور کلّی نابود و از بیخ و بن برکنده نمی‌شوند. چون کتاب آسمانی ایشان که برجا است مایهٔ هدایت آنان است، و نسلهای آینده نیز می‌توانند آن را بررسی کنند و دربارهٔ مطالب و مقاصد آن بیندیشند، بسان نسلی که آن کتاب بر ایشان نازل گردیده است و مخاطب مستقیم آن کتاب بوده‌اند. امّا معجزات و خوارق عادات مادّی این چنین نیست. تنها یک نسل آنها را می‌بینند. این نسل هم یا بدانها ایمان می‌آورند، و یا این که بدانها ایمان نمی‌آورند و عذاب ایشان را دربر می‌گیرد... تورات و انجیل کتابهای کاملی بوده‌اند و در دسترس نسلهای فراوانی مانده‌اند تا کتاب آسمانی واپسین یعنی قرآن آمده است و تورات و انجیل پیش از خود را تصدیق کرده است. قرآن که واپسن کتاب آسمانی است برای همهٔ مردمان آمده است و همگان به پذیرش آن دعوت می‌شوند،، و جملگی مردمان براساس آن محاسبه می‌شوند و مورد پرس و جو قرار می‌گیرند، از جمله پیروان تورات و پیروان انجیل باید از قرآن متابعت نمایند ... «إِنَّهُمْ: این که ایشان» یعنی قوم موسی ...

﴿ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴾.

آنان (که تورات را از پدران خود به ارث برده‌اند) دربارهٔ کتاب (آسمانی خود) به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (و از حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند).

قوم موسی دربارهٔ کتاب موسی به شکّ و تردید عجیبی گرفتار شده‌اند، چون کتاب آنان پس از گذشت نسلها نوشته شده است، و روایتها دربارهٔ آن پراکنده و پریشان است، و قابل اعتماد و دارای یقین برای پیروانش نیست.

هرچند که عذاب به تأخیر افتاده است، قطعاً همگان

پاداش و پادافره نیک و بد اعمال و افعال خود را خواهند گرفت. خداوند دانای آگاه سزا و جزای رفتار و کردارشان را بی‌کم و کاست می‌دهد، و چیزی از اعمال و افعال ایشان ضائع نمی‌گردد و هدر نمی‌رود:

﴿ وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ. إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

پروردگارت حتماً (پاداش و پادافره) اعمال همگان را بی‌کم و کاست می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنند.

در این تعبیر قرآنی تأکیدهای گوناگونی است تا براثر مهلت دادن و به تأخیر انداختن عذاب، کسی دچار شکّ و تردید نشود. همچنین دربارهٔ باطل بودن چیزی که آن قوم معتقد بدان هستند شکّ و تردیدی به خود راه ندهد، و بداند معتقدات ایشان همان شرکی است که قبلاً همه مشرکان بر آن بوده‌اند.

واقعیّت زندگی جنبش اسلامی در آن دوره از زمان این همه تأکیدها را می‌طلبیده است. مشرکان در برابر جنبش اسلامی و پیغمبر خدا ﷺ و گروه اندک مؤمنانی که در خدمت او هستند، کینه‌توزانه و سرکشانه ایستاده‌اند. دعوت آسمانی تقریباً راکد بر جای خود ایستاده است. در صورتی که عذابی که خدا وعده داده است به تأخیر افتاده است و هنوز روی نداده است. اذیّت و آزار نیز بر سر گروه مؤمنان می‌آید و مؤمنان در ورطهٔ شکنجه و عقاب افتاده‌اند و در میان عذاب می‌لولند، ولی دشمنان جنبش اسلامی نجات یافته‌اند و آزاد و بی‌دردسر راه می‌روند!.. این دوره، دوره‌ای است که برخی از دلها در آن به لرزه می‌افتد. حتّی دلهای استوار و نیرومند نیز دچار وحشت می‌گردد، و به همچون دلداری و غمزدائی و ثابت قدم داشتن و پایدار نمودنی نیاز پیدا می‌کند.

پایدار نمودن دلهای با ایمان با چیزی میسّر نمی‌گردد همان‌گونه که پایدار می‌شود به وسیلهٔ تأکید این موضوع که دشمنان آنها، دشمنان یزدان است! و آن دشمنان بر باطلی ماندگار هستند که شکّی در باطل بودن آن نیست!

همچنین ثابت و استوار داشتن دلهای با ایمان با چیزی انجام نمی‌گیرد همچون جلوه‌گر ساختن حکمت و فلسفه‌ای که یزدان در مهلت دادن ستمکاران و به تأخیر انداختن طاغیان تا روز معلوم قیامت قرار داده است و نهان داشته است، و آنان در آن روز به کیفر خود خواهند رسید و گریزی و گزیری از آن ندارند!

بدین منوال و بر این روال مقتضیات حرکت و جنبش اسلامی در نصوص قرآنی خواهیم یافت و خواهیم دید که چگونه این عقیده را باید پیش برد، و مشاهده خواهیم کرد که چگونه این قرآن گروه مسلمانان را به کارزار می‌برد و به پیکار می‌نشاند، و چگونه نشانه‌های راه را بدیشان نشان می‌دهد و برای آنان آشکار و روشن می‌گرداند!

❁

سخن گفتن با این تأکید، به جان و دل انسان می‌اندازد که سنّت و قانون ثابت و استوار یزدان، قطعاً دربارهٔ آفریدگان و آئین و وعد و وعیدی که داده است اجراء می‌گردد. در این صورت مؤمنان باید بر آئین یزدان ماندگار بمانند، و دعوت‌کنندگان به سوی خدا راستای راه خود را ثابت‌قدم و راست‌قامت ادامه بدهند، بدان‌گونه که بدیشان دستور داده شده است. نه در آئین خود غلوّ و زیاده‌روی کنند، و نه بر آن بیفزایند. و بر ستمگران تکیه نکنند هر اندازه هم ستمگران از نیرو و توان برخوردار باشند. و کسی جز خدا را پرستش نکنند و برای جز او کرنش نبرند، هر اندازه هم راه برای ایشان به درازا کشد و طولانی شود. گذشته از اینها، با توشهٔ راه که انجام عبادات در اوقات خود است خویشتن را مجهّز و مهیّا کنند، و شکیبائی و استقامت ورزند تا آن زمان که سنّت و قانون خدا تحقّق می‌یابد و پیاده می‌شود، بدان‌گاه که خدا می‌خواهد:

﴿ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ، وَ لَا تَطْغَوْا، إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ

لاتُنْصَرُونَ. وَ أَقِمِ ٱلصَّلاٰةَ طَرَفَیِ ٱلنَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ ٱللَّیْلِ، إِنَّ ٱلْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ ٱلسَّیِّئٰاتِ، ذٰلِکَ ذِکْرىٰ لِلذّٰاکِرِینَ، وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللهَ لایُضِیعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِینَ ﴾.

بنا بر این، همان‌گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن همراه کسانی که (از کفر و شرک دست کشیده‌اند و) با تو (به سوی خدا) برگشته‌اند و (ایمان آورده‌اند، و از حدود قوانین خدا) تجاوز نکنید (و از جادهٔ اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط مپوئید) چرا که خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید) و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد. و (بدانید که) جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید. در دو طرف روز که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را بجای آورید. بیگمان در این (سفارشها و قانونهای آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند. و (در برابر سختیهای چیزهائی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد).

این دستوری است که به پیغمبر ﷺ و به کسانی داده می‌شود که از کفر و شرک دست کشیده‌اند و به سوی خدا برگشته‌اند:

﴿ فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ ﴾.

همان‌گونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن.

پیغمبر ﷺ هراس و شکوه این فرمان را به گونه‌ای احساس کرد که با اشارهٔ بدین آیه فرمود:

(شَیَّبَتْنِي هُودٌ ...).

سورهٔ هود مرا پیر کرد ....

استقامتی که خواسته شده است به معنی اعتدال، و عبور در راستای راه بدون انحراف بدین سو و آن سو است. این چنین چیزی هم نیاز به بیداری و هوشیاری همیشگی، تدبّر و تفکّر دائمی، بازبینی و بازنگری پیوستهٔ مرزهای راه، و جلوگیری از انفعالات بشری است که کم و بیش رویکرد را کج می‌کند و به انحراف می‌کشاند ... به همین جهت استقامت کاری است که پیوسته در هر حرکتی از حرکات زندگی ضرورت دارد. آنچه در اینجا شایان ذکر است و باید بدان توجّه داشت این است که نهی بعد از امر به استقامت، نهی از قصور و کوتاهی در کار و تقصیر و تفریط نیست، بلکه نهی از زیاده‌روی و افراط و از حدّگذشتن و طغیان و سرکشی است ... این بدان جهت است که امر به استقامت و بیداری و هوشیاری و پرهیزگاری که به دنبال اجرای این فرمان در درون پیدا می‌شود، گاه به غلوّ و زیاده‌روی می‌انجامد، و این دین را از سادگی و آسانی خود به سختی و دشواری تبدیل می‌کند. خدا دین خود را آن‌چنان می‌خواهد که آن را بدان‌گونه نازل کرده است، و استقامت را در چیزی که بدان امر کرده است بدون افراط و غلوّ می‌خواهد، چه افراط و غلوّ این دین را از سرشت خود بیرون می‌برند، همان‌گونه که تفریط و تقصیر آن را از سرشت خود بیرون می‌برند. این هم نگرشی است که ارزش بسیار گرانبهائی دارد، و مایهٔ آن می‌شود که مسلمانان بر راه راست بمانند، و نه به افراط و غلوّ بگرایند، و نه سستی و تنبلی کنند.

﴿ إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ﴾.

قطعاً خدا می‌بیند چیزی را که می‌کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید).

«بَصِیرٌ: بینا» از «بصیرت: بینش» در اینجا مناسب می‌نماید. چرا که در اینجا بصیرت و بینش و خوب و

نیکو درک و فهم کردن و سنجیدن فرمانروا است ... بنابراین همان‌گونه که فرمان یافته‌ای ای پیغمبر استقامت کن همراه با کسانی که با تو به سوی خدا برگشته‌اند.

﴿ وَ لاٰ تَرْکَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ ٱلنّٰارُ ﴾.

و به کافران و مشرکان تکیه مکنید (که اگر چنین کنید آتش دوزخ شما را فرو می‌گیرد.

به ستمگران تکیه نکنید و بدیشان اطمینان ننمائید. به زورمداران یاغی و سرکش و ستمگری تکیه و اعتماد نکنید که در زمین از سلطه و قدرت برخوردارند، آن کسانی که با زور و قدرت خود بندگان را مغلوب و مقهور می‌کنند و ایشان را بندگان غیر خدا می‌سازند ... بدیشان تکیه نکنید، چه تکیه کردن بر ایشان به معنی ماندگار کردن آنان بر این کار بسیار زشت و ناپسندی است که انجام می‌دهند و بدان دست می‌یازند، و همچنین به معنی شریک ایشان شدن در گناه آن کار بسیار زشت و ناپسند است.

﴿ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنّٰارُ ﴾.

چه (اگر چنین کنید) آتش دوزخ شما را فرومی‌گیرد.

این هم کیفر همچون انحراف و کجروی است.

﴿ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ ﴾.

جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند شما را در پناه خود دارند و شرّ و بلا و زیان و ضرر را از شما به دور نمایند) و پس از (تکیه بر کافران و مشرکان، دیگر از سوی خدا) یاری نمی‌گردید و (بر دشمنان) پیروز گردانده نمی‌شوید.

استقامت بر راه در همچون دوره‌ای کار سخت و مشکلی است و به توشه‌ای نیاز دارد که کمک کند و یاری برساند.

یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را و گروه اندک مسلمانانی را که با او هستند به توشهٔ راه رهنمون می‌فرماید:

﴿ وَ أَقِمِ ٱلصَّلاٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ ٱللَّيْلِ ﴾.

در دو طرف روز (که وقت نماز صبح و عصر است) و در اوائل شب (که وقت نماز مغرب و عشاء است) چنان که باید نماز را بجای آورید.

خدا می‌دانسته است که این توشه‌ای است که می‌ماند هنگامی که هر توشه‌ای تمام می‌گردد و از میان می‌رود. توشه‌ای است که بنیهٔ روحی را استوار و پایدار می‌دارد. دلها را بر حقّ و حقیقت نگاه می‌دارد، حقّ و حقیقتی که وظائف و تکالیف آن بسی سخت و دشوار است. زیرا این توشه این دلها را به خداوندگار مهربان و نزدیک و پاسخگو و فریادرس پیوند می‌دهد، و بر دلها نسیم انس و الفت را وزان می‌کند بدان هنگام که دلها در وحشت و عزلتِ همچون جاهلیّت نامبارک و کینه‌توزی بسر می‌برند

آیه در اینجا دو طرف روز را بیان می‌دارد که اوّل و آخر روز است. و بخشی از شب را بیان می‌نماید که نزدیک به شب مراد است. آیه بدین وسیله اوقات نمازهای واجب را بیان می‌دارد، بدون این که شمارهٔ آنها را معیّن کرده باشد. عدد و وقت خاص هر نمازی به وسیلهٔ سنّت پیغمبر ﷺ مقرّر و مشخّص گردیده است.

نصّ قرآن به دنبال فرمان به ادای نماز به گونهٔ کامل و لازم خود، این چنین پیروی را می‌زند:

﴿ إِنَّ ٱلْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئٰاتِ ﴾.

بیگمان نیکیها (و از جمله نمازهای پنجگانه) بدیها را از میان می‌برد.

این نصّ عام است و شامل هر نوع نیکی و خوبی می‌گردد. نماز از بزرگترین نیکیها و خوبیها است، و به طریق اَوْلیٰ مندرج در حکم آیه است. امّا نه این که نماز تنها نیکی و حسنه‌ای باشد ـ همان‌گونه که برخی از مفسّران گفته‌اند ـ که سیّئه و بدی را بزداید و محو نماید:

﴿ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّٰاكِرِينَ ﴾.

بیگمان در این (سفارشها و قانونهای آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را یاد می‌کنند و به یاد می‌دارند.

نماز در اصل خود یاد و یادآوری است، بدین جهت همچون پیروی با آن مناسبت دارد. استقامت نیاز به شکیبائی دارد. همچنین به انتظار مدّت زمانی بودن تا سنّت خدا دربارهٔ تکذیب‌کنندگان تحقّق یابد و پیاده گردد نیز نیاز به شکیبائی دارد. بدین خاطر است پیروی که بر فرمان به استقامت و بر چیزی که پیش از آن آمده است زده می‌شود، این چنین است:

﴿ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

و (در برابر سختیهای چیزهائی که به تو دستور داده شده است) شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضائع نخواهد کرد (و رنج آنان را در دنیا و آخرت هدر نخواهد داد).

استقامت نیکی است. به تمام و کمال خواندن نماز در اوقات خود نیکی است. شکیبائی بر نیرنگ تکذیب نیکی است ... خدا هم پاداش نیکوکاران را ضائع نمی‌کند و هدر نمی‌دهد.

❁

آن‌گاه روند قرآنی برای تکمیل حاشیه و پیرو برمی‌گردد به سوی جایگاه‌های هلاک و نابودی شهرها و آبادیها و مردمان آنجاها. نیم‌نگاهی می‌اندازد به این که اگر در میان همچون مردمانی خیرخواهان فرزانه‌ای بودند در پیشگاه خدا برای خویشتن خیر و خوبی اندوخته می‌کردند و برجای می‌داشتند. برای نیل بدین امر دیگران را از فساد در زمین نهی می‌کردند و بازمی‌داشتند، و جلو ستمگران را از ستمگری می‌گرفتند، آن وقت خدا این شهرها و آبادیها را ویران نمی‌نمود و ساکنان آنجاها را نابود و به عذاب ریشه‌کن‌کننده گرفتار نمی‌کرد. چه یزدان شهرها و آبادیها را ظالمانه گرفتار عذاب نمی‌سازد، وقتی که مردمان آنجاها اصلاحگر باشند. یعنی اصلاحگران آنجاها قدرت این را داشته باشند که در میان ساکنان آن اقطار و دیار جلو ستمگری و تباهی را بگیرند. در آن شهرها و آبادیها گروه اندکی از مؤمنان بودند، ولی هیچ‌گونه نفوذ و قدرتی نداشتند. خدا ایشان را نجات داد در آنجاها گروه بیشماری از افرادِ دارای خوشگذران، و پیروانِ بدون چون و چرای ایشان وجود داشتند. این بود که خدا شهرها و آبادیها و مردمان ستمگر آنجاها را نابود کرد:

﴿ فَلَوْلاٰ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ، وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ. وَمٰا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴾.

چرا نمی‌بایست که در میان ملّتهای (گذشتهٔ) پیش از شما فرزانگانی باشند که از فساد در زمین نهی کنند (تا دیگران را از گرفتار آمدن به عذاب و نابود شدن رهائی بخشند؟) مگر مردمان کمی که (به وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر عمل کردند و) ما نجاتشان دادیم، و (امّا در همان حال) کافرانی می‌زیستند که از خوشگذرانی و تنعّم و تلذّذی پیروی می‌کردند که آنان را مغرور و فاسد کرده بود، و دائماً گناه می‌ورزیدند (و هیچ‌وقت به دعوت پیغمبران و خیرخواهان گوش نمی‌دادند و از فساد و تباهی دست نمی‌کشیدند. سنّت و عادت) پروردگارت چنین نبوده است که شهرها و آبادیها را ستمگرانه ویران کند، در حالی که ساکنان آنجاها (متمسّک به حقّ و ملتزم به فضائل بوده و) در صدد اصلاح (حال خود و دیگران) برآمده باشند.

این اشاره پرده برمی‌دارد از سنّت و قانونی از سنّتها و قانونهای یزدان که جاری و ساری در میان ملّتها است. ملّتی که فساد و تباهی در میان ایشان به سبب بنده گرداندن مردمان برای غیر یزدان به شکلی از اشکال رائج می‌گردد، و کسانی در آن میان پیدا می‌شوند و برای دفع همچون تباهی و فسادی به پا می‌خیزند و به تلاش می‌ایستند، این چنین ملّتی نجات پیدا می‌کند، و خدا آن را به عذاب و هلاک گرفتار نمی‌سازد. ملّتی که ستمگران در میانشان به ستم می‌پردازند، و تباهکاران به تباهی می‌نشینند، و کسانی هم در این میان پیدا نمی‌شوند که برای دفع ظلم و فساد برخیزند و به تلاش

ایستند، یا کسانی در این میان پیدا می‌شوند که این بیداد و تباهی را زشت و ناپسند بشمارند، ولی نیرو و توانی آن چنانی ندارند که واقعیّت زندگی تباه شده را دریابند و در آن تأثیر بگذارند، در حقّ چنین ملّتی سنّت و قانون خدا اجراء و روان می‌شود و دامنگیرش می‌گردد، یا نابود و ریشه‌کن می‌شود و برمی‌افتد، و یا دچار فروپاشی یا پریشانی و نابسامانی می‌گردد.

بنابراین، کسانی که مردمان را به سوی ربوبیّت خدای یگانه دعوت می‌کنند، و در اصلاح جامعه و زدودن آن از تباهی و فسادی می‌کوشند که به سبب پرستش کردن غیرخدا و کرنش بردن برای دیگران پدید آمده است، این‌گونه کسانی دروازه‌بان امن و امان ملّتها و جامعه‌ها هستند. از همین‌جا ارزش مبارزهٔ رزمندگان در راه استقرار ربوبیّت خدای یگانهٔ جهان، و ایستادگان در مقابل ستم و تباهی به هر شکلی از اشکال که هست، نمودار و پدیدار می‌گردد ... این‌گونه کسانی نه‌تنها وظیفهٔ خود را در برابر پروردگار و آئین خود انجام می‌دهند، بلکه از این راه مانع آن می‌شوند که ملّتها و جامعه‌های ایشان دچار خشم خدا شوند و سزاوار عذاب و هلاک گردند.

❁

واپسین پیرو دربارهٔ اختلاف و فرقی است که انسانها با یکدیگر دارند. دسته‌ای راه هدایت می‌پویند، و گروهی به راه ضلالت می‌روند. دخالت مستقیم و قانون خدا در رویکرد بندگان بدین جهت و یا آن جهت:

﴿ وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ ٱلنّاسَ أُمَّةً واحِدَةً. وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفینَ ـ إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ ـ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ. وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ ٱلنّاسِ أَجْمَعینَ ﴾.

(ای پیغمبری که آزمند بر ایمان آوردن قوم خود و متأسّف بر روی‌گردانی ایشان از دعوت آسمانی هستی! بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌داد و) ملّت واحدی می‌کرد (و پیرو آئین یگانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادّیات و در معنویّات و در انتخاب راه حقّ یا راه باطل اختیار و اختلافی نمی‌داشتند. آن وقت جهان به گونهٔ دیگری درمی‌آمد) ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چیز، حتّی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند. (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در همه چیز حتّی در دینی که خدا برای آنان فرستاده است متفاوت می‌مانند) مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بر احکام قطعی الدّلالهٔ کتاب خدا متّفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنّیّ الدّلالهٔ آن که منوط به اجتهاد است، اختلاف داشته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تحقّق اراده و رحمت) ایشان را آفریده است، و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنّیها و انسانهای (پیروِ نفس امّاره و اهریمن مکّاره) پر می‌کنم.

اگر خدا می‌خواست جملگی مردمان را بر یک روال می‌آفرید، و همگان را با استعداد یکسان به جهان می‌آورد ... همهٔ مردمان نسخه‌های مکرّری می‌شدند و هیچ‌گونه تفاوت و تباین و جدائی و دگرگونی با یکدیگر نمی‌داشتند. این هم سرشت این زندگی مقدّر و مقرّر بر روی زمین نیست، و با سرشت این آفریدهٔ انسان نامی نمی‌خواند که خدا او را در زمین خلافت بخشیده است و جانشین کرده است.

خدا خواسته است که این آفریدهٔ انسان نام دارای استعدادات و تمایلات و رویکردها و گرایشهای گوناگون و جوراجوری باشد، و خدا به آدمی قدرت آن را بخشیده است که آزادانه راه خود را انتخاب نماید، و به اختیار خود جهتگیری کند، و جوابگوی این انتخاب و اختیار باشد، و بار مسؤولیّت اعمال و اقوال و افکار خویش را بر دوش کشد، و خدا در برابر گزینش هدایت یا ضلالت بدو پاداش و پادافره دهد ... سنّت و قانون خدا چنین اقتضاء کرده است، و مشیّت و ارادهٔ خدا بر این بوده و بر این رفته است. آن کس که هدایت را انتخاب می‌کند، و آن کس که ضلالت را اختیار می‌کند،

عملکرد هر دو تای آنان برابر سنّت و قانون ساری و جاری یزدان دربارهٔ بندگانش بوده است، و موافق و مطابق با مشیّت و ارادهٔ ایزد سبحان صورت پذیرفته است. چراکه آفریدگار جهان خواسته است که انسان حقّ اختیار و انتخاب را داشته باشد، و جزا و سزای راه و روشی راکه برگزیده است دریافت دارد.

خدای منّان چنین خواسته است که انسانها یک ملّت نشوند. این یک ملّت نبودن هم می‌طلبد که با یکدیگر تفاوت و جدائی داشته باشند و جوراجور و گوناگون شوند. این اختلاف و افتراق گاهی به اصول عقیده هم سر می‌کشد ـ مگر آنان که رحمت خدا ایشان را دریابد و دربرشان گیرد ـ و آنان کسانیند که به حقّ و حقیقت دسترسی پیدا کرده‌اند ـ حقّ و حقیقت نیز تعدّد و چندگانگی ندارند ـ این چنین انسانهائی در اصول عقیده متّفق می‌شوند و اتّفاق نظر پیدا می‌کنند. این هم این را نفی نمی‌کند که ایشان با گمراهان متفاوت بوده و دوگانگی و جدائی دارند:

طرف مقابلی را این نصّ برای راه یافتگان ذکر کرده است:

﴿ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴾.

و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را از جملگی جنّیها و انسانهای (پیروِ نفس امّاره و اهریمن مکّاره) پر می‌کنم.

چنین فهم و درک می‌گردد کسانی که در حقّ و حقیقت به هم می‌رسند، و رحمت خدا ایشان را دربر می‌گیرد، آنان سرنوشت دیگری و جایگاه جداگانه‌ای دارند که بهشت است و بهشت از ایشان پر می‌گردد، همان‌گونه که دوزخ از گمراهانِ مقابل اهل حقّ و حقیقت پر می‌گردد، گمراهانی که دارای گروهها و دسته‌های باطل گوناگون، و برنامه‌های فراوان گمراه و گمراهساز هستند.

❁

سخن بازپسین در این سوره، خطاب به پیغمبر ﷺ است و دربارهٔ فلسفهٔ روایت داستانها به‌ویژه برای او و به طور عام برای مؤمنان است. کسانی که ایمان نمی‌آورند پیغمبر واپسین سخن خود را با ایشان بگوید، و قاطعانه با آنان قطع رابطه کند، و ایشان را به چیزی واگذارد که نهان در پس پردهٔ غیب است و در انتظارشان است. آنگاه رهنمود می‌شود که خدا را بپرستد و بر او توکّل کند، و بگذارد قوم او هر کاری را که می‌خواهند بکنند:

﴿ وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ، وَ جَاءَكَ فِي هٰذِهِ الْحَقُّ، وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ. وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، فَاعْبُدْهُ، وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ، وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾.

این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلّاً برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم (و در برابر مشکلات تبلیغ رسالت، آن را تقویت نمائیم). برای تو در ضمن این (سوره و اخبار مذکور در آن، بیان) حقّ آمده است (همان حقّی که پیغمبران دیگران را بدان می‌خواندند) و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمّی ذکر شده است (که می‌توانند همچون ایمانداران پیشین از آن سود جویند و راه سعادت پویند). بگو به کسانی که ایمان نمی‌آورند: هرچه در قدرت دارید بکنید (و در راه خود بروید) که ما نیز آنچه می‌توانیم می‌کنیم (و در راه خود می‌رویم، ولی بدانید سرانجام شما شکست و بدبختی، و عاقبت ما پیروزی و خوشبختی است). و چشم به راه باشید (که به ما چه چیز می‌رسد از آنچه فکر می‌کنید که می‌رسد) و ما هم چشم به راه هستیم (که برابر وعدهٔ خدا، دعوت آسمانی پیروز و اسلام بر شما و بر همهٔ دشمنان دین غلبه کند. آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژهٔ خدا است، و کارها یکسره بدو برمی‌گردد (و امور جهان به فرمان او می‌چرخد)، پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت

از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست.

خدا پاداش پیغمبر ﷺ را بدهاد چه مشکلاتی که از سوی قوم خود می‌دیده است! و چه اندازه انحرافات درونها و کجروی انسانها را مشاهده کرده است! و چه مقدار بارهای سنگین دعوت را بر دوش خود حمل نموده است. آن اندازه دشواریها و کژراهه‌رویها و سنگینیها را دیده است که به دلداری و غمزدائی پروردگارش نیاز پیدا نموده است و لازم آمده است که آفریدگارش او را ثابت‌قدم و استوار بدارد، در عین حال که او ثابت‌قدم و شکیبا بوده و به خداوندگار خود اطمینان و توکّل داشته است:

﴿ وَ كُلّاً نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ﴾.

این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرومی‌خوانیم، کلاً برای این است که بدان دلت را برجای و استوار بداریم.

﴿ وَ جَاءَكَ فِي هٰذِهِ الْحَقُّ ﴾.

برای تو در ضمن این (سوره و اخبار مذکور در آن، بیان) حقّ آمده است (همان حقّی که پیغمبران دیگران را بدان می‌خواندند).

یعنی در این سوره، حقّ و حقیقت دعوت، داستانهای پیغمبران، سنّتها و قانونهای یزدان، و تصدیق مژده و بشارت، و راست بودن و تهدید کردن و بیم دادن، آمده است.

﴿ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

و برای مؤمنان پند و اندرز و یاد و یادآوری مهمّی ذکر شده است (که می‌توانند همچون ایمانداران پیشین از آن سود جویند و راه سعادت پویند).

این سوره آنان را با چیزهائی که بر سر مردمان نسلهای گذشته آمده است پند و اندرز می‌دهد، و ایشان را متوجّه سنّتها و قانونهای یزدان می‌کند، و به یاد اوامر و نواهی خدا می‌اندازد.

کسانی که پس از این ایمان نیاورند، دیگر اندرز و یاد و یادآوری برای ایشان نیست. بلکه با آنان قاطعانه قطع رابطه می‌گردد:

﴿ وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: ٱعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَ ٱنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴾.

بگو به کسانی که ایمان نمی‌آورند: هرچه در قدرت دارید بکنید (و در راه خود بروید) که ما نیز آنچه می‌توانیم می‌کنیم (و در راه خود می‌رویم، ولی بدانید سرانجام شما شکست و بدبختی، و عاقبت ما پیروزی و خوشبختی است). و چشم به راه باشید (که به ما چه چیز می‌رسد از آنچه فکر می‌کنید که می‌رسد) و ما هم چشم به راه هستیم (که برابر وعدهٔ خدا، دعوت آسمانی پیروز و اسلام بر شما و بر همهٔ دشمنان دین غلبه کند.

این سخنی است که یکی از برادران انبیاء پیشین تو که در این سوره داستان ایشان آمده است آن را به قوم خود گفته است و به ترک ایشان گفته است و آنان را به سرنوشتی واگذار کرده است که در انتظارشان بوده است[1] ... آنچه در انتظارشان بوده است در پس پردهٔ غیب یزدان نهان بوده است:

﴿ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ﴾.

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژهٔ خدا است.

کارها یکسره بدو برمی‌گردد، هم کار تو و هم کار مؤمنان، و هم کار کسانی که ایمان نمی‌آورند، و هم کار و بار این آفریدگان همه، آنچه در دل غیب او نهان و پنهان است، و آنچه در آینده خواهد بود و خواهد شد:

﴿ فَاعْبُدْهُ ﴾.

پس او را بپرست.

چه تنها او شایان پرستش کردن، و برای او کرنش بردن است.

﴿ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ ﴾.

و بر او تکیه کن.

زیرا ولی و نصیر و یاور و مددکار او است و بس. او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید چه خوب باشد و چه بد، و سزا و جزای کسی ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود:

۱- مراد شعیب و قوم مدین است. (نگا: هود/۹۳)

﴿ وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

و (بدان که) پروردگارت از چیزهائی که می‌کنید بی‌خبر نیست.

✿

بدین منوال و بر این روال این سوره با توحید در عبادت، و توبه و پشیمانی و برگشت به یزدان در پایان کار، خاتمه می‌پذیرد، همان‌گونه که با پرستش خدا و تنها توجّه و روی کردن به خدا، و درنهایت گشت و گذار، برگشتن بدو، آغاز گردیده بود. این کار بعد از گشت و گذار زیاد در آفاق و اقطار جهان، و فرورفتن به ژرفاهای درون، و دور زدن در لابلای اعصار و قرون، صورت پذیرفته است.

بدین‌گونه زیبائی هماهنگی هنری در آغاز و در انجام به همدیگر می‌رسد، و در همنوائی میان داستانها و روند قرآنی به چشم می‌خورد، با ظرافت دیدگاه و اندیشه و رویکردی که به تمام و کمال در این قرآن موجود است. اگر قرآن از سوی غیر یزدان جهان می‌آمد، مردمان در آن اختلاف فراوان و ضدّ و نقیض بسیاری را پیدا می‌کردند.

✿

گذشته از این مطالب و مقاصدی که بیان گردید، کسی که روند این سوره را به تمام و کمال پژوهش کند، بلکه روند همهٔ قرآن مکّی را بررسی کند، دریافت خواهد کرد که خطّ سیر اصلی استوار و فراخ و ژرفی وجود دارد، و این سوره بر آن می‌رود و بدان تکیه می‌کند، و همان محوری است که پیرامون آن می‌چرخد، و همهٔ خطّ سیرهای دیگر بدان برمی‌گردند، و همهٔ بندها و تارها نیز بدان می‌پیوندند ... این محور خطّ سیر عقیده است. محوری است که این آئین به‌طور کلّی بر آن تکیه می‌کند ... این محور، محور عقیده است، محوری است که این برنامهٔ یزدانی که برای زندگی انسانها است اندک و بیش و جزء و کلِّ آن دور آن می‌چرخد.

ما در پیرو اجمالی این سوره نیاز خواهیم داشت به این که باز هم توقّفهای مختصری در برابر این خطّ سیر و در برابر این محور داشته باشیم ـ همان‌گونه که در روند سوره پیدا است ـ در کنار برخی از آنها قبلاً توقّفهای کوتاهی و نگاه‌های گذرائی داشته‌ایم، ولی در هر صورت در این پیرو اجمالی به نگرش و بازبینی نیاز پیدا خواهیم کرد، تا جزئیّات این پیرو واپسین به یکدیگر ارتباط حاصل کند و پیوند بخورد:

✿

حقیقت نخستینی که در سراسر سوره پیدا و نمایان است .... چه در دیباچهٔ سوره که مضمون کتابی را بیان می‌کند که همراه با محمّد ﷺ فرستاده شده است، و چه در داستانی که خطّ سیر جنبش عقیدهٔ اسلامی را در طول تاریخ بیان می‌کند، و چه در پیرو پایانی که پیغمبر ﷺ را برای رویاروئی با مشرکانی رهنمود می‌کند و از او خواسته می‌شود که با نتائج حاصله از این داستانها و از مضمون کتابی که در نهایت برای ایشان آمده است به پیکارشان رود ... حقیقت نخستینی که در سراسر سوره پیدا و نمایان است، تمرکز بر فرمان به عبادت یزدان یگانه، و نهی از عبادت غیر او است ... و همچنین بیان این است که همچون چیزی همهٔ دین است ... آن‌گاه استوار و پایدار کردن وعد و وعید، و حساب و کتاب و سزا و جزا، و عقاب و عذاب، بر این بنیاد یگانهٔ گستردهٔ فراگیر است ... همان‌گونه که در دیباچهٔ سوره گفتیم و در موارد متعدّد تفسیر آن بیان داشتیم.

آنچه می‌ماند در اینجا این است پیش از هر چیز شیوهٔ برنامهٔ قرآنی در بیان این حقیقت را و ارزش این شیوه را روشن گردانیم:

حقیقت توحید عبادت یزدان، در دو گفتار این چنین است:

﴿ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ، مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ ... ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. (هود/۵۰ و ۶۵ و ۸۴)

﴿ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّٰهَ، إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ ... ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم.
(هود/۲)

اختلاف این دو گفتار روشن است، یکی به صورت امر، و دیگری به شکل نهی آمده است ... آیا مدلول و مفهوم آن دو یکی است؟ ... مدلول و مفهوم گفتار نخستین، امر به عبادت یزدان است، و بیان می‌دارد معبودی که پرستیده شود جز یزدان در میان نیست ... مدلول و مفهوم گفتار دوم، نهی از عبادتِ جز یزدان است ...

مدلول و مفهوم دوم، مقتضی مدلول و مفهوم نخست است ... ولیکن اوّلی «منطوق» و گویا است، و دومی «مفهوم» و برداشت ... حکمت خدا در بیان این حقیقت بزرگ مقتضی این بوده است که در نهی از عبادتِ غیرخدا، به مفهوم بسنده نشود، و بیان این نهی از راه منطوق گویای مستقلّی باشد، هرچند که درضمن امر اوّل مفهوم و معلوم است!

این سخن ما را متوجّه اشارهٔ ژرفی به ارزش چنین حقیقت بزرگی می‌سازد، و سنگینی آن را در ترازوی یزدان سبحان می‌نمایاند. به گونه‌ای که سزاوار است به مفهوم ضمنی امر به عبادت یزدان، و به بیان این که معبودی جز او وجود ندارد تا پرستیده شود، بسنده نگردد. بلکه نهی از عبادتِ جز خدا در منطوق گویای مستقلّی بیابد که متضمّن نهی مستقیم بوده، امّا نه با مفهوم ضمنی باشد و نه با مقتضی لازم!

همچنین شیوهٔ برنامهٔ قرآنی در بیان این حقیقت با هر دو جنبهٔ آن که عبادت یزدان، و عدم عبادت دیگران است، به ما چنین می‌فهماند: انسان نیاز به نصّ قاطعی با دو بخش این حقیقت به‌طور یکسان دارد. در کنار آن هم نباید به امر به عبادت یزدان، و بیان این که جز او هیچ معبودی نیست بسنده کرد. بلکه باید نهی صریح از عبادتِ جز او را به مفهوم ضمنی امر به عبادتِ خدای یگانه افزود ... زیرا زمانی خواهد آمد که مردمان خدا را انکار نمی‌کنند، و به ترک عبادت خدا هم نمی‌گویند، ولی آنان با وجود این جز او را با او می‌پرستند، و به شرک می‌افتند و انباز می‌ورزند، و گمان هم می‌برند که ایشان مسلمانند!

بدین جهت است که تعبیر قرآنی دربارهٔ حقیقت توحید، یکجا به صورت امر و به صورت نهی آمده است، تا یکی دیگری را تأکید کند، تأکیدی که با آن سوراخ و سنبه‌ای نماند و شرک از آنجا نتواند به شکلی از اشکال فراوانی که دارد نفوذ کند.

همچون چیزی، در تعبیر قرآنی در جاهای مختلفی تکرار گردیده است. این هم نمونه‌هائی از آن در این سوره و در سوره‌های دیگر است:

۱ـ ﴿ الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ: أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ﴾.

الف.لام.را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسّط خدا) منظّم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه (و کارهایش از روی کاردانی و فرزانگی انجام می‌پذیرد. ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. (هود/۱ و ۲)

۲ـ ﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ: إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ. أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

(همان‌گونه که تو را به پیش قومت فرستاده‌ایم و گروهی به دشمنانگی و سرکشی پرداختند) نوح را (هم) به پیش قومش فرستادیم (و او بدیشان گفت:) من بیم‌دهندهٔ (شما از عذاب خدا و) بیانگر (راه نجات) برای شما می‌باشم. (همچنین بدیشان گفت:) جز الله (یعنی خدای واحد یکتا) را نپرستید. بیگمان من از عذاب روز پررنج (قیامت) بر شما می‌ترسم. (هود/۲۵ و ۲۶)

۳ـ ﴿ وَ إِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً، قالَ: يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُفْتَرُونَ ﴾.

(ما به عنوان پیغمبر) هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. (هود بدیشان) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. شما (که به خدایان متعدّدی معتقدید، در ادّعای خود) دروغگویانی بیش نیستید. (هود/۵۰)

٤ـ ﴿ وَ قالَ اللّهُ: لا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ. إِنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ. فَإِيّايَ فَارْهَبُونِ ﴾.

خدا گفته است که دو معبود دوگانه برای خود برنگزینید، بلکه خدا معبود یگانه‌ای است (که منم آفریدگار کائناتم) و تنها و تنها از من بترسید و بس. (نحل/۵۱)

٥ـ ﴿ وَ ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لا نَصْرانِيّاً. وَ لٰكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً. وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی، ولیکن (از ادیان باطله بیزار و منصرف و) بر (دین) حقّ و منقاد (فرمان) خدا بود، و از زمرهٔ مشرکان (و کافرانی چون قریش و همگنان ایشان) نبود. (آل‌عمران/۶۷)

٦ـ ﴿ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً. وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم. (انعام/۷۹)

این برنامهٔ مستمرّ و پیاپیِ تعبیر قرآنی راجع به حقیقت توحید است. بدون شکّ مفهوم و معنی ویژهٔ خود را دارد، چه در جلوه‌گر ساختن ارج و ارزش این حقیقت، و چه در روشن ساختن ستبری و سترگی‌ای که این حقیقت می‌طلبد که در هر جانبی از جوانب آن به مفهومهای ضمنی و به مقتضیّات لازمه تکیه نشود و حواله داده نشود. بلکه قرآن در هر جانبی از جوانب آن نصّ صریح و گویا دارد. همچنین در راهیابی انسان با سرشتی که دارد به رهنمود این شیوهٔ گفتار بر دانش ایزدکردگار، و به سبب نیازی که انسان به بیان همچون حقیقت بزرگی دارد، و برای نگاهداری آن در احساس و در اندیشه‌اش از هرگونه شکّ و شبهه‌ای و از هر نوع تاریکی و ابهامی، ضرورت دارد تعبیر دقیق و روشنی دربارهٔ آن گفته شود، بدان منوال و بر آن روالی که قبلاً گذشت، منوال و روالی که قصد و عمد در آن آشکار شود و جلوه‌گر آید ... خدا دارای پند و اندرز رسا و بسنده است. خدا بهتر از هر کسی آگاه از حال آفریدگان خود است. او بسیار دقیق و بسیار آگاه است.

در مقابل مدلول و مفهوم اصطلاح «عبادت» می‌ایستیم، اصطلاحی که در این سوره، و در سراسر قرآن آمده است. تا ما آنچه را که در فراسوی تمرکز بر امر به عبادت خدای یگانه، و نهی از عبادتِ غیرخدای یگانه نهفته است دریابیم، و خوب بدانیم که در فراسوی عنایت موجود در تعبیر از دو بخش این حقیقت با نصّ صریح و گویا، و در عدم اکتفاء به دلالت ضمنی مفهوم، واقعاً چه حکمت و فلسفه‌ای وجود دارد.

قبلاً در لابلای پیرو بر داستان هود و قوم او ـ در این سوره ـ روشن کردیم که مدلول و مفهوم اصطلاح «عبادت» چیست، اصطلاحی که سزاوار این همه بر آن تکیه کردن و این همه بدان عنایت نمودن می‌گردد. همان‌گونه هم شایان این می‌شود که کاروان پیغمبران بزرگوار این همه تلاش و رنج برای آن بکشند، و دعوت‌کنندگان به سوی خدای یگانه در طول تاریخ برای تبلیغ عبادتِ او این همه عذاب و درد بچشند ...[1]

هم‌اینک بر آن پیرو برخی از نگرشها را می‌افزائیم:

استعمال اصطلاح «عبادات» بر شعائر و مراسم آئینی و بر عملکردی که میان بنده و خدا صورت می‌پذیرد، و در مقابل آن اصطلاح «معاملات» اطلاق می‌شود بر عملکردی که میان خود مردمان انجام می‌گیرد، این اصطلاحات در زمان نزول قرآن مجید نبوده است و بعدها رواج پیدا کرده است، و این تقسیم‌بندی در دورهٔ نخستین اسلام معروف و مشهور نبوده است.

۱- مراجعه شود به جزء دوازدهم، صفحات ۶۳۱-۶۳۷.

قبلاً در کتاب «خصائص‌التصور الإسلاميّ و مقوّماته» مقداری دربارهٔ تاریخ این مسأله نوشته‌ایم. بندها و بخشهائی را از آن گلچین می‌نمائیم:

«تقسیم فعّالیّتهای انسان به «عبادات» و «معاملات» مسأله‌ای است نوخاسته که پس از تدوین «فقه» به وجود آمده است. با آن که در آغاز مقصود از این کار یک تقسیم «فنّی» بوده است که قالب تألیف علمی است، ولی متأسّفانه بعدها آثار بدی در جهان‌بینی، و سپس بعد از مدّت زمانی در تمام حیات اسلامی از خود باقی گذاشته است. چراکه در اندیشهٔ مردمان چنین نقش بست که صفت «عبادت» به نوع اوّل فعّالیّتها اختصاص دارد، و «فقه عبادات» مشتمل بر آن است. در صورتی که صفت «عبادات» نسبت به فعّالیّتهای دستهٔ دوم که «فقه معاملات» شامل آن می‌گردد جاری و صادق نیست! این اعتقاد بدون شکّ تحریف جهان‌بینی اسلامی است، و انحراف همه جانبه‌ای در زندگی جامعهٔ اسلامی به دنبال دارد.

در جهان‌بینی اسلامی یک فعّالیّت اسلامی یافته نمی‌شود که معنی «عبادت» بر آن منطبق نگردد، و یا پیاده کردن این صفت در آن منظور و مقصود نباشد. برنامهٔ اسلامی سراسر آن از آغاز تا انجام هدفش پیاده کردن معنی عبادت است.

در برنامهٔ اسلامی، حقوق اساسی، و حقوق مالی، و قوانین جزائی، و قوانین مدنی، و قوانین خانواده، و سائر قوانینی که این برنامه آنها را دربر دارد، هدفی جز پیاده کردن معنی «عبادت» در زندگی انسان ندارند ... فعّالیّتهای انسانی هم بدین صفت متّصف نمی‌گردد و این هدف را پیاده نمی‌کند ـ هدفی که قرآن آن را هدف وجود انسانی می‌شمارد ـ مگر آنگاه که این فعّالیّتها مطابق برنامهٔ خدائی انجام پذیرد. بدین وسیله است که الوهیّت منحصر به یزدان سبحان می‌گردد، و به بندگی یگانهٔ او اعتراف می‌شود ... در غیر این صورت بیرون رفتن از عبادت صورت می‌پذیرد، چون بیرون رفتن از بندگی صورت پذیرفته است یعنی بیرون رفتن از هدف وجود انسانی است بدان‌گونه که خدا خواسته است! و آن هم بیرون رفتن از آئین یزدان بشمار است!

انواع فعّالیّتهائی که فقهاء نام «عبادات» بدانها داده‌اند، به ویژه بدین صفتی که با مفهوم جهان‌بینی اسلامی نمی‌خواند ـ وقتی که در قرآن به موارد آن مراجعه می‌گردد ـ حقیقت برجسته و آشکاری جلوه‌گر می‌شود و نباید آن را از یاد برد. این بخش جدا و برکنار از انواع فعّالیّتهای دیگری نیست که نام «معاملات» بدانها داده‌اند ... بلکه هم این و هم آن در روند قرآنی به یکدیگر مرتبط هستند، و در برنامهٔ رهنمود اسلامی با همدیگر پیوند خورده‌اند چراکه این بسان آن، بخشی از برنامهٔ «عبادت» است، عبادت که هدف وجود انسانی است، و معنی بندگی را تحقّق می‌بخشد، و معنی انحصار یزدان سبحان به الوهیّت را پیاده می‌کند.

این تقسیم‌بندی ـ به مرور زمان ـ به برخی از مردمان چنین فهمانده است که آنان با انجام فعّالیّتهای «عبادات» نام برابر احکام اسلام، می‌توانند «مسلمان» بشمار آیند، هرچند هم همهٔ فعّالیّتهای «معاملات» را طبق برنامهٔ دیگری انجام دهند!.. آنان قوانین معاملات را از یزدان سبحان دریافت نمی‌دارند، و بلکه آنها را از خدای دیگری دریافت می‌دارند!.. این خدای دروغین برای ایشان دربارهٔ امور زندگی چیزی را مقرّر می‌دارد که یزدان جهان بدان اجازه نداده است!

این گمان بزرگی است. چه اسلام وحدتی است ناگسیختنی و جداناشدنی. هرکس که اسلام را به دو بخش تقسیم کند ـ بدین شیوه‌ای که گذشت ـ چنین کسی از این وحدت بیرون می‌رود، یا به تعبیر دیگری: از این آئین بیرون می‌رود.

این حقیقت بزرگی است و هر مسلمانی که می‌خواهد اسلام خود را پیاده و محقّق کند و مسلمان بودن خویش را اثبات نماید، و در عین حال می‌خواهد هدف وجود انسانی خویشتن را تحقّق بخشد، باید که بدان گوش دل

فرادهد».(۱)

هم اینک بدین بندها و بخشها چیزی را می‌افزائیم که قبلاً در این جزء گفته‌ایم. آن چیز این است که یک انسان عرب وقتی که برای نخستین بار مخاطب این قرآن می‌گردید، و به انجام آن دستور داده می‌شد، مدلول و مفهوم این واژه، منحصر به ادای شعائر و مراسم پرستشی و بندگی نمی‌گردید ... بلکه روزی که در مکّه برای نخستین بار با قرآن مخاطب می‌گردید، هنوز شعائر و مراسم پرستشی و بندگی واجب نگردیده بود! آنچه یک فرد عرب وقتی که مخاطب قرآن واقع می‌گردید می‌فهمید این بود که هدف این واژه «کرنش» بردن برای خدای یگانه و «پرستش» او در همه چیز و در همه کار، و کرنش نبردن برای غیر خدا و پرستش نکردن جز او در تمام امور و شؤون زندگی است. پیغمبر خدا ﷺ «عبادت» را با نصّ فرموده‌های خود تفسیر نمود و آن را «اتّباع» و پیروی معنی کرد و شعائر و مراسم پرستشی و بندگی ننامید. در آن حال که برای عدی پسر حاتم دربارهٔ یهودیان و مسیحیان توضیح می‌داد و ایشان را پرستشگر احبار و رهبان، یعنی پیشوایان دینی یهودی و مسیحی قلمداد می‌فرمود:

(بَلیٰ. إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرامَ وَ حَرَّمُوا عَلَیْهِمُ الْحَلالَ، فَاتَّبَعُوهُمْ. فَذٰلِکَ عِبادَتُهُمْ إِیّاهُمْ).

بلی (که احبار و رهبان خود را خدایان خویش می‌کرده‌اند). پیشوایان آئینی ایشان برای آنان حرام را حلال، و حلال را حرام می‌کرده‌اند و آنان هم از ایشان پیروی می‌نموده‌اند، و این کار پرستش یهودیان و مسیحیان برای احبار و رهبان خودشان بشمار است.

واژهٔ «عبادت» بر «شعائر و مراسم پرستشی و بندگی» اطلاق گردیده است بدان خاطر که عبادت شکلی از اشکال کرنش بردن برای خدا و پرستش او در کاری از کارها است. شکلی است که مدلول و مفهوم عبادت را به‌طور کلّی فرانمی‌گیرد و بیانگر همهٔ مدلولها و مفهومهای آن نمی‌شود. بلکه عبادت شاخه‌ای از شاخه‌های کرنش بردن و پرستش نمودن یزدان است نه تنه و همه چیز آن!..

❁

قبلاً در این جزء گفته‌ایم: «واقعیّت این است اگر حقیقت عبادت تنها شعائر و مراسم آئینی بود، شایسته نبود این همه کاروانیان بزرگوار پیغمبران و پیغمبریها برای آن بیایند. سزاوار این نبود که این همه تلاشها و کوششهای رنج‌آور و طاقت‌فرسای پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْهِمْ - صرف آن گردد. سزاوار این نبود که این همه شکنجه و عذاب و این همه درد و رنج گریبانگیر دعوت‌کنندگان و مؤمنان، در طول تاریخ دور و دراز گردد. آن چیزی که سزاوار این همه بهای سنگین و کمرشکن است بیرون آوردن جملگی انسانها از پیروی بندگان، و برگرداندن ایشان به پیروی از یزدان یگانهٔ سبحان در همهٔ کار و بار خودشان، و در سراسر برنامهٔ زندگی این جهان و آن جهان آنان به‌طور یکسان است. توحید الوهیّت، توحید ربوبیّت، توحید قیمومت، توحید حاکمیّت، توحید منبع شریعت، توحید برنامهٔ زندگی، و توحید جهتی که مردمان به تمام و کمال از آن پیروی می‌کنند، این چنین توحیدی سزاوار این است که همگی پیغمبران برای آن روانه شوند، و در راه آن این همه تلاشها و کوششها مبذول شود، و برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن آن همهٔ این شکنجه‌ها و عذابها و دردها و رنجها در طول تاریخ تحمّل گردد ... نه بدان خاطر که یزدان سبحان نیازمند بدان است. خداوند متعال بی‌نیاز از همهٔ جهانیان است. بلکه بدان خاطر که زندگی انسانها روبراه نمی‌گردد و شایسته و بایسته نمی‌شود و اوج نمی‌گیرد و زندگی لائق «انسان» نمی‌شود مگر با این توحیدی که تأثیر آن در زندگانی بشریّت در هر زاویه‌ای از زوایای آن بی‌اندازه و خارج از شمار است ...».

اکنون به گونهٔ چکیده ارزش حقیقت توحید را در زندگی انسانها از هر نظر و از هر زاویه‌ای به‌طور

۱- کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوّماته»، صفحهٔ ۱۲۹ و ۱۳۰.

یکسان بیان می‌داریم:

۱ـ نخست به تأثیر حقیقت توحید ـ بدین شیوهٔ فراگیر ـ در هستی خود آدمی از زاویهٔ وجود ذاتی و نیاز سرشتی و ترکیب‌بند بشری او می‌نگریم ... تأثیر حقیقت توحید را در جهان‌بینی او، و تأثیر این جهان‌بینی در هستی او را وارانداز می‌کنیم:

این جهان‌بینی از آنجا که همهٔ امور را بدین شیوهٔ همه‌جاگستر فرا می‌گیرد ـ با تمام معانی همه‌جاگستری ـ هستی انسان را با همهٔ زوایائی که دارد، و با همهٔ دلبستگیها و شوق و ذوقها، و با همهٔ نیازها و خواستها، و با همهٔ رویکردها و گرایشهائی که دارد، مخاطب قرار می‌دهد، و آن را به یک سمت و سو برمی‌گرداند، سمت و سوئی که کعبهٔ اعمال و آمال او است. در کنار این کعبه همه چیز را می‌یابد. همه چیز خود را متوجّه این کعبه می‌کند. یگانه کعبه‌ای است که بدان امید می‌بندد و از آن می‌هراسد، و امید و بیم او تنها بدان و از آن است. خود را از خشم آن می‌پرهیزد و خشنودی آن را می‌طلبد. این کعبه برای او همه چیز را می‌تواند انجام بدهد و همه چیز را بدو بدهد، زیرا این کعبه، آفریدگار همه چیز است، و خداوندگار همه چیز است، و اداره‌کننده و گردانندهٔ همه چیز است.

این جهان‌بینی همچنین هستی انسان را به سرچشمهٔ یگانه‌ای برمی‌گرداند. از این سرچشمهٔ یگانه، اندیشه‌ها و برداشتها، و ارزشها و معیارها، و قوانین و مقرّرات خود را دریافت می‌دارد، و پاسخ همهٔ پرسشها را که بر دلش بگذرد در نزد آن می‌یابد، پرسشهائی که برای او پیش می‌آید بدان هنگام که با جهان و زندگی و انسان رویاروی می‌شود، و در برخورد با آنها هریک از آنها نشانه‌های پرسشی و علائم استفهامی برمی‌انگیزد.

در این وقت است که هستی انسان جمع و جور و راست و ریز می‌شود ... احساس و شعور، روش و رفتار، اندیشیدن و پذیرفتن، و شنیدن و پاسخ گفتن او راجع به عقیده و برنامه، یاری جستن و دریافت کردن، زندگی و مرگ، تلاش و جنبش، تندرستی و روزی، و سائر امور دنیا و آخرت، جمع و جور و راست و ریز می‌شد. وقتی هستی انسان بدین‌گونه متمرکز گردید، دیگر صدپاره نمی‌گردد و پریش و پریشان نمی‌شود، و راه‌های گوناگون درپیش نمی‌گیرد، و به کرانه‌های جوراجور نمی‌رود و نمی‌دود، و بی‌اندیشه و ناخودآگاه گام بر جاده‌های ناهموار و ناهمگون نمی‌گذارد و در آنها قدم برنمی‌دارد.

هستی انسان وقتی که بدین‌گونه جمع و جور و راست و ریز شد، بهترین حالت از حالات خود را پیدا می‌کند. زیرا بدین هنگام در حالت «وحدت» قرار خواهد گرفت که قالب حقیقت و نشانهٔ واقعیّت در تمام جولانگاه‌های حقیقت و واقعیّت است ... چه وحدت، حقیقت آفریدگار سبحان است. وحدت حقیقت این جهان و کیهان است با تمام نمادها و شکلها و حالتهای گوناگون و جوراجوری که دارد. وحدت حقیقت زندگی و زندگان است، با همهٔ انواع و اجناسی که دارند. وحدت حقیقت انسانها است، با تمام افراد و استعدادات مختلفی که آنان دارند. وحدت هدف وجود بشری است که عبادت است با همهٔ جولانگاه‌ها و شکلها و سیماهائی که عبادت دارد. و وحدت است هر اندازه و تا هر کجا که انسان حوصله کند و دربارهٔ حقیقت موجود در گسترهٔ این جهان هستی پژوهش و بررسی نماید!

وقتی که هستی انسان در وضع و حالتی قرار گرفت که در تمام جولانگاه‌ها همگام و مطابق با «حقیقت» باشد، در اوج نیروی ذاتی خود، و نیز در اوج هماهنگی خود با «حقیقت» این جهان و کیهانی قرار خواهد گرفت که در آن زندگی می‌کند و با آن سودا و معامله دارد و بالأخره با «حقیقت» هر چیزی همراه و دوشادوش خواهد شد که در این گسترهٔ فراخ هستی است، چه چیزهائی که از هستی متأثّر می‌گردند و چه چیزهائی که در هستی تأثیر می‌گذارند ... این هماهنگی است که به انسان اجازه می‌دهد که بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین آثار را پدید آورد، و بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین نقشها را بازی کند.

هنگامی که این حقیقت در مجموعهٔ برگزیدهٔ مسلمانان

صدر اسلام به اوج خود رسید، یزدان با دستهای ایشان در زمین نقشهائی را بازی کرد که در ساختار هستی انسانی، و در ساختار تاریخ انسانی، آثار ژرفی و تأثیرات عمیقی داشت.

وقتی که دیگر باره این حقیقت پدیدار گردد ـ و قطعاً هم با اجازهٔ خدا پدیدار می‌گردد ـ خداوند با این حقیقت کارهای بسیاری را به انجام می‌رساند و چیزهای بسیاری را به‌وجود می‌آورد، موانع و مشکلات هر اندازه هم بر سر راه آن باشد. زیرا وجود این حقیقت خود به خود نیروئی را پدید می‌آورد که با آن مقاومت ممکن نیست، چون از اصل نیروی این هستی برجوشیده است، و همچنین رو به نیروئی حرکت می‌کند که این جهان را از نیستی به هستی آورده است.

این حرکت اهمّیّتش تنها در تصحیح جهان‌بینی ایمانی نیست و بس. هرچند که این تصحیح خود به خود هدف سترگی است که ساختار زندگی همه و همه بر آن استوار و پایدار می‌گردد. بلکه اهمّیّت آن همچنین در خوب درک کردن و زیبا مزه کردن زندگی، و رسیدن این خوب درک کردن و زیبا مزه کردن به بالاترین و والاترین درجات کمال و هماهنگی است. آخر ارزش زندگی بشریّت خودش بالا می‌رود و والا می‌شود وقتی که سراسر آن به عبادت و پرستش یزدان تبدیل می‌گردد، و زمانی که همهٔ فعّالیّتها و تکاپوها در زندگی ـ کوچک باشد یا بزرگ ـ جزئی از این عبادت، یا همهٔ این عبادت می‌شود، هنگامی که ما با دیدهٔ بصیرت به معنی بزرگ نهفته در فعّالیّتها و تکاپوها می‌نگریم. معنی بزرگ نهفته‌ای که انحصار الوهیّت به یزدان سبحان، و اعتراف به عبودیّت و بندگی برای ایزد یگانهٔ جهان است ... این هم مقامی است که انسان به مقامی بالاتر از آن دستیابی پیدا نمی‌کند و گام نمی‌نهد، و انسان به کمال انسانیّت خود نمی‌رسد مگر با تحقّق بخشیدن و حاصل آوردن آن. این مقامی است که پیغمبر خدا ﷺ بدان دست یافته است زمانی که به سوی بالاترین و والاترین مقام خود فرارفته است و رسیده است، مقامی که هم مقام دریافت وحی از یزدان است، و هم مقام معراج است:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً ﴾.

والامقام و جاوید کسی است که قرآن، (یعنی جداسازندهٔ حقّ از باطل) را بر بندهٔ خود (محمّد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند). (فرقان/۱)

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ، لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾.

تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بندهٔ خود (محمّد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکّه) به مسجد الأقصی (بیت‌المقدّس) برد، آنجا که دَور و بر آن را پربرکت (از اقوات مادی و معنوی) ساخته‌ایم. تا (در این کوچ یک شبهٔ زمینی و آسمانی) برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم (و با نشان دادن فراخی گسترهٔ جهان و بخشی از شگفتیهای آن، او را از بند دردها و رنجهای زمینیان برهانیم و با دل و جرأت بیشتر به میدان مبارزهٔ حقّ و باطل روانه گردانیم). بیگمان خداوند بس شنوا و بینا است. (نه سخنی از او پنهان و نه کاری از او نهان می‌ماند). ...[1] (اسراء/۱)

۲ـ به ارزش دیگری از ارزشهای توحید عبادت به معنی کرنش بردن و پرستش کردن یزدان یگانه، و تأثیرهای آن در زندگی بشریّت منتقل می‌شویم:

کرنش بردن و پرستش کردن یزدان، انسان را از کرنش بردن و پرستش کردن دیگران آزاد و رها می‌گرداند، و مردمان را از پرستش بندگان بیرون می‌آورد و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان می‌رساند. و بدین وسیله کرامت و شرافت حقیقی انسان، و حرّیّت و آزادی

۱- گلچینهائی از کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامیّ و مقوّماته» فصل: «شمول» صفحهٔ ۱۲۶-۱۳۱

حقیقی انسان را برای انسان تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌گرداند. این حرّیّت و آن کرامتی که تضمین آنها در سایهٔ هر نظام و سیستم دیگری بجز نظام و سیستم اسلامی ناشدنی و ناممکن است. زیرا در هر نظام و سیستمی جدای از نظام و سیستم اسلامی، مردمان در آن برخی برای بعضی بندگی می‌کنند به شکلی از اشکال فراوانی که بندگی دارد .... چه این بندگی بندگی اعتقاد، یا بندگی شعائر و مراسم آئینی، و یا بندگی قوانین و مقرّرات باشد ... زیرا همهٔ اینها بندگی است، و یکی همچون دیگری گردنها را برای غیر خدا کج می‌گرداند و به کرنش می‌کشاند، و برای دریافت فرمان در کاری از کارهای زندگی در برابر نه یزدان بلکه دیگران، چم و خم می‌سازد و به خضوع و خشوع وامی‌دارد.

مردمان نمی‌توانند بدون کرنش بردن و پرستش کردن زندگی کنند! قطعاً آنان باید کرنش و پرستش داشته باشند. کسانی که برای یزدان یگانهٔ جهان کرنش نمی‌برند و پرستش نمی‌کنند، فوراً به بدترین انواع کرنش بردن و پرستش کردنِ جز خدا در هر گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی گرفتار می‌آیند!

مردمان نخجیرهای هواها و هوسها و شهوتها و لذّتهای بی‌حدّ و حصر و قاعده و قانون خود می‌گردند. بدین خاطر ویژگی انسانیّت خویش را از دست می‌دهند و گم می‌کنند و به جهان چهارپایان می‌افتند و از جملهٔ آنها برشمرده می‌شوند:

﴿ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ ﴾.

کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذّت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.

انسان هرچه را از دست بدهد و ببازد، زیان آن به پای از دست دادن و باختن انسانیّت خود، و به جهان چهارپایان افتادن و همسان آنها بشمار آمدن نمی‌رسد. انسانیّت خود را باختن و به جهان چهارپایان افتادن هم قطعاً رخ می‌دهد به محض این که انسان از کرنش بردن و پرستش کردن یزدان یگانه بیرون برود، و به دام کرنش بردن و پرستش کردن هواها و هوسها و شهوتها و لذّتها بیفتد.

گذشته از این، مردمان نخجیرهای انواع بندگیها و پرستشهای بندگان خواهند شد ... آنان به بدترین انواع بندگیها و پرستشهای فرمانروایان و سردستگانی می‌افتند که کار و بار ایشان را برابر قوانین و مقرّرات ساخته و پرداختهٔ خود می‌چرخانند و آنان را بدین سو و آن سو می‌گردانند، قوانین و مقرّراتی که هیچ نظم و نظامی و هیچ طرح و هدفی ندارد مگر حمایت از مصالح خود قانونگذاران، چه این قانونگذاران در شخص فرمانروا، یا در طبقهٔ حاکمه و چین فرمانفرما، و یا در نژاد حاکم و غالب، مجسّم و جلوه‌گر شوند، دراصل قضیّه یکسان است. نگاهی به سطح بشری فراگیر انداختن و از بام آدمیّت همگانی، جهان انسانها را ورانداز کردن، پرده از این پدیده در هر حکومتی برمی‌دارد، حکومتی که از یزدان یگانه کمک و یاری نمی‌طلبد، و مقیّد به شریعت ایزد سبحان نمی‌باشد و بلکه از آن درمی‌گذرد.

امّا بندگی و پرستش تنها به بندگی و پرستش فرمانروایان و سردستگان و قانونگذاران محدود نمی‌گردد ... چه این نوع بندگی و پرستش شکل آشکار و نمایانی است، ولی همه چیز و همهٔ اشکال آن نیست ... بندگی و پرستش بندگان به شکلهای نهانی دیگری جلوه‌گر می‌آید، ولیکن چه‌بسا نیرومندتر و ژرف‌تر و خشن‌تر از این شکل باشند! مثالی برای این نوع بندگی و پرستش می‌زنیم. این مثال بندگی و پرستش سازندگان مُدها و جامه‌ها است! اینان چه سلطه و قدرتی بر گلّه‌های فراوانی از انسانها دارند؟... آن انسانهائی که ایشان را متمدّن می‌نامند!.. جامه‌هائی که خدایان جامه‌ها ـ در پوشاکها، یا در ماشینها، یا در

ساختمانها، یا در منظره‌ها، یا در جشنها، و یا در سائر چیزهای دیگر ... واجب می‌گردانند که بیانگر بندگی و پرستش قاطعانه‌ای است و هیچ مرد جاهلی و هیچ زن جاهلی را نسزد که از آن درگذرد و از آن بگریزد، یا دربارهٔ نافرمانی از آن بیندیشد! اگر مردمان - در این جاهلیّت «متمدّنانه» - کمی از این کرنش بردن و پرستش کردن سازندگان جامه‌ها را برای خدا می‌بردند و می‌کردند، بندگان مخلص بریده از جهان و جهانیان و به خدا رسیدگانی می‌شدند!.. بندگی و پرستش چه خواهد بود اگر این مُد و مُدگرائی و این اطاعت و فرمانبرداری از سازندگان جامه‌ها بندگی و پرستش بشمار نیاید؟ حاکمیّت و فرمانروائی، و ربوبیّت و خداوندگاری، چه خواهد بود، اگر این حاکمیّت و فرمانروائی، و این ربوبیّت و خداوندگاری سازندگان جامه‌ها نیز حاکمیّت و فرمانروائی، و ربوبیّت و خداوندگاری بشمار نیاید؟!

این جز یک مثال از بندگی و پرستش رسواکننده و خوارکننده‌ای از مثالهای فراوان زمانی نیست که مردمان در آن برای خدا کرنش نمی‌برند و پرستش نمی‌کنند، و بلکه برای بندگان کرنش می‌برند و پرستش می‌کنند ... حاکمیّت و فرمانروائی سردستگان و فرمانروایان، یگانه شکل زشت خوارکنندهٔ فرمانروائی انسانها بر انسانها، و بندگی و پرستش انسانها برای انسانها نیست.

این امر ما را به ارزش توحید کرنش بردن و پرستش کردن در حفظ جانها و ناموسها و دارائیها رهنمود می‌گرداند. قطعاً جانها و ناموسها و دارائیها همه و همه بدون محافظ و نگهبان می‌مانند وقتی که بندگان برای بندگان کرنش ببرند و پرستش بکنند به شکلی از اشکال کرنش بردن و پرستش کردن ... چه این کرنش بردن و پرستش کردن به شکل حاکمیّت قانونگذاری، یا به شکل حاکمیّت عرفها و تقلیدها و آداب و رسوم، و یا به شکل حاکمیّت ایدئولوژی و جهان‌بینی باشد.

کرنش بردن و پرستش کردن غیرخدا در اعتقاد و جهان‌بینی، معنی آن به چنگالهای گمانها و افسانه‌ها و خرافه‌هائی گرفتار آمدن است که پایان‌ناپذیرند. چیزهائی هستند که جاهلیّتهای بت‌پرستی گوناگون شکلهائی از آنها را نشان می‌دهد، و گمانهای عوامانهٔ گوناگون شکلهائی از آنها را پدیدار می‌گرداند، و در آنها نذرها و قربانیهائی از اموال - و گاهی از اولاد - تحت فشار عقیدهٔ فاسد و جهان‌بینی منحرف انجام می‌پذیرد، و مردمان به سبب وجود آنها از خداگونه‌های گوناگون خیالی، و از پرده‌داران و کاهنان مرتبط بدین خداگونه‌های خیالی، از جادوگران متّصل به جنّها و دیوها، و از مشایخ و مقدّس مآبهائی که رازدانان و آگاهان از اسرار و رموزند! در ترس و هراس بسر می‌برند ... و از ... و از ... از اوهام و خیالاتی می‌ترسند که مردمان همیشه از آنها در ترس و هراس بسر می‌برند، و پیوسته به شیوه‌های گوناگون بدانها تقرّب می‌جویند و امید می‌ورزند، تا گردنهایشان می‌شکند، و تلاشها و فعّالیّتهایشان پخش و پراکنده می‌شود، و نیروها و توانهایشان در همچون غوغاها و فریادهای بیجائی از هم می‌پاشد!

در سورهٔ اعراف برای مشکلات و زحماتِ کرنش بردن و پرستش کردن برای غیرخدا و دشواریها و گرفتاریهای پیروی از خداگونه‌های جامه‌ها و مُدها مثال زدیم. اکنون لازم است بدانیم چه اندازه اموال و سعی و تلاش - گذشته از نوامیس و اخلاق - در راه برآورده کردن اهداف این خداگونه‌ها هدر می‌رود و ضائع می‌شود!

خانواده‌ای که دارای درآمد متوسّط است، برای خرید روغنها و عطرها و رنگها، و برای آرایش و پیرایش و فِر زدن موها و تهیّهٔ کلاه‌گیسها، و برای خرید پارچه‌های لباسهای مُدی که سال به سال تغییر می‌کند و به شکلی درمی‌آید، و برای خرید کفشهای مناسب با مُد روز، و زینت‌آلات و زیورهای هماهنگ با جامه‌ها و موها و کفشها، و برای تهیّهٔ چیزهای دیگری که این خداوندگاران پلشت و بدبیار بدانها حکم می‌کنند و

فرمان می‌رانند، همچون خانواده‌ای نیمۀ درآمد خود را و نیمۀ سعی و تلاش خود را صرف و خرج می‌کند تا با هواها و هوسهای پوچ و نادرست و متغیّر و متقلّب این خداگونه‌ها همگام و همراه شود. در فراسوی این گونه کارها یهودیانِ سرمایه‌دار قرار گرفته‌اند و سرمایه‌هایشان در صنایع ویژۀ دنیای این خداگونه‌ها صرف و هزینه می‌شود! نه مرد و نه زن لحظه‌ای در این رنج و درد طاقت‌فرسا نمی‌توانند بایستند و به چیزی پاسخ ندهند که چنین کرنش بردن و پرستش کردن نامبارک و بدبیاری می‌طلبد، و تلاشها و دارائیها و ناموسها و اخلاق ایشان را یکسان پایمال آرزوها و خواستهای خود می‌کند!

در این اواخر وظائف و مشکلات بندگی و پرستش حاکمیّت قوانین و مقرّرات ساختار بشری به میان آمده است ... فداکاریها و قربانیهائی که پرستشگران یزدان در راه یزدان مبذول می‌دارند، کسانی که برای غیر خدا کرنش می‌برند و پرستش می‌کنند چندین برابر این فداکاریها و قربانیها را در راه خداگونه‌های فرمانروا مبذول می‌دارند و از بذل مال و جان و ناموس کوتاهی نمی‌کنند!

بتهائی به نام «میهن» و «قوم» و «نژاد» و «طبقه» و «تولید» و جز اینها برپا و برجا می‌گردند، و بتهای گوناگون و خداگونه‌های جوراجور نمودار و آشکار می‌شوند.

برای این بتها و خداگونه‌ها طبلها به صدا درمی‌آید، و پرچمها برافراشته می‌گردد، و از پرستشگران و پرستندگان این بتها و خداگونه‌ها خواسته می‌شود که بی‌درنگ در راه آنها جانها و دارائیها بذل کنند و ببخشند ... درنگ در این راه خیانت بشمار است و سراپا ننگ و عار است!.. حتّی اگر خواستهای این بتها و خداگونه‌ها با آبرو و ناموس ناسازگار باشد، باید که آبرو و ناموس را فدا کرد! چرا که این کار کرامت و شرافت است و باید در راه آن خون خود را ریخت و جان باخت! همان‌گونه که از بوقهائی که پیرامون آن بتها نصب شده‌اند چنین فریادهائی برمی‌آید، و در فراسوی بتها فرمانروایان خداگونه همچون فداکاریها و جان‌نثاریهائی را فریاد می‌دارند!

همۀ فداکاریها و جان‌نثاریهائی که جهاد در راه خدا می‌طلبد تا خدای یگانه در زمین پرستیده شود، و انسانها از پرستش طاغوتها و بتها رها و آزاد گردند، و زندگی بشریّت به کرانۀ ارزشمند و والائی برسد که یزدان برای انسان خواسته است، همۀ این فداکاریها و جان‌نثاریهائی که جهاد در راه خدا می‌طلبد، مثل آنها را و یا بیشتر از آنها را انجام می‌دهند کسانی که برای غیر خدا کرنش می‌برند و غیرخدا را می‌پرستند! کسانی که می‌ترسند که اگر در راه خدا جهاد کنند باید عذاب و شکنجه و اذیّت و آزار ببینند و جان و مال و فرزند از دست بدهند، بر ایشان واجب است که بیندیشند اگر برای غیر خدا کرنش برند و غیر خدا را پرستش کنند، همچون کرنش بردن و پرستش کردنی چه مشکلات و زحمات و فداکاریهای جانی و مالی را می‌طلبد و چگونه باید اولاد را قربان آن کرد، گذشته از فدا کردن اخلاق و نوامیس ...

وظائف و تکالیف و مشکلات و زحمات جهاد در راه خدا با طاغوتهای سراسر روی زمین، به پای وظائف و تکالیف و مشکلات و زحماتی نمی‌رسد که کرنش بردن و پرستش کردن غیرخدا می‌طلبد، و افزون بر همۀ این دشواریها و ناگواریها، خواری و رسوائی و زشتی و پلشتی و ننگ و عار هم به همراه دارد!

۳ـ در پایان باید گفت: توحید پرستش کردن و کرنش بردن برای خدای یگانه، و ترک پرستش کردن و کرنش بردن برای غیر خدای یگانه، دارای ارزش فراوانی در حفظ سعی و تلاش بشری است، حفظ آن از این که در راه الوهیّت بخشیدن به خداگونه‌های پوچ و نادرست صرف شود. تا بدین وسیله انسانها همۀ پویش و کوشش خود را صرف آبادانی زمین و پیشرفت و ترقّی زندگی در آن کنند.

پدیده آشکار مکرّری در میان است که ما قبلاً در این

جزء بدان اشاره کرده‌ایم ... و آن این است که هر زمان بنده‌ای از بندگان یزدان برخاسته است تا از خود طاغوتی را بسازد، طاغوتی که مردمان را بندهٔ خویش بجای خدا گرداند، این طاغوت نیاز پیدا کرده است که از او اطاعت و پیروی گردد تا همهٔ نیروها و توانها را نخست برای حمایت از شخص خود، و دوم برای خدا نمودن خود، مسخّر سازد! همچنین نیاز پیدا کرده است به اطرافیان و حواشی و دستگاه‌ها و بوقهائی که به ستایش او بپردازند، و نام او را فریاد دارند، و به پیکرهٔ «بندگی» لاغر او بدمند، تا بیاماسد و جای «الوهیّت» بزرگ را اشغال کند! و یک لحظه هم از دمیدن در این پیکرهٔ بندگی بازنایستند و پیوسته ترانه‌ها و سرودها پیرامون او بخوانند، و با وسائل مختلف و از راه‌های گوناگون گروه‌ها و دسته‌ها را برای تسبیح و تقدیس نام او، و انجام شعائر و مراسم پرستش او، گرد آورند!..

این تلاش رنج‌آوری است که هرگز پایان نمی‌گیرد. زیرا پیکرهٔ بندگی لاغر او پیاپی چروکیده می‌شود و فراهم می‌آید و کوچک و ضعیف می‌گردد، هر وقت که دمیدن و طبل زدن و ترانه‌ها و سرودها و عطرها و عودها و تسبیحها و تقدیسها آرام گیرند و فروکش کنند. دیگر باره نیاز پیدا می‌کند بدان تلاش رنج‌آور و طاقت‌فرسا!..

در این تلاش رنج‌آور و طاقت‌فرسا نیروها و دارائیها - و گاهی جانها و ناموسها - صرف می‌شود که اگر برخی از آنها در راه آبادانی زمین صرف می‌شد، و برای تولیدات و محصولات هزینه می‌گردید، تا زندگی انسانها پیشرفت کند و بی‌نیاز گردد، خیر و برکت و نعمت فراوانی را به بشریّت ارمغان می‌داشت ... ولیکن این نیروها و دارائیها - و گاهی جانها و ناموسها - در این راه خوب و ثمربخش صرف و هزینه نمی‌شود، مادام که مردمان تنها برای یزدان یگانهٔ جهان کرنش نبرند و پرستش نکنند، و بلکه بجای او برای طاغوتها کرنش ببرند و پرستش بکنند.

از این نگاه گذرا اندازهٔ ضرر و زیان انسانها در نیروها و توانها و دارائیها و آبادانی و تولید پدیدار می‌گردد، ضرر و زیانی که براثر سرباز زدن ایشان از کرنش بردن و پرستش کردن یزدان، و کرنش بردن و پرستش کردن دیگران بجای ایزد سبحان، گریبانگیر آنان می‌شود ... اینها گذشته از ضرر و زیان جانها و ناموسها و ارزشها و اخلاق، و جدای از خواریها و شکستها و پلشتیها و ننگهای حاصل از آن است!

این ضررها و زیانهای مادی و معنوی مربوط به نظام و سیستم زمینی خاصّی نیست تا سائر نظامها و سیستمهای دیگر زمینی را برکنار و زدوده از آن دید و شمرد، بلکه همهٔ نظامها و سیستمهای زمینی این چنین هستند، هرچند که احوال و اوضاع فرق داشته باشد، و انواع و اقسام فداکاریها و جان‌نثاریها مختلف باشد.

«چنین روی داده است کسانی که از کرنش بردن و پرستش کردن یزدان یگانهٔ جهان سرکشی کرده‌اند و از اشخاصی از خود فرمانبرداری نموده‌اند و قبول کرده‌اند که این اشخاص با شریعت و قانونی جدای از شریعت و قانون خدا بر آنان فرمان برانند، درنهایت به بدبختی بندگی غیر خدا گرفتار آمده‌اند. بندگی‌ای که انسانیّت ایشان را و کرامت و حرّیّت آنان را می‌خورد و از میان می‌برد، هر اندازه هم اشکال نظامها و سیستمهائی که بر ایشان حکومت می‌کند مختلف و متفاوت باشد، نظامها و سیستمهائی که گمان برده‌اند که برخی از آنها انسانیّت و حرّیّت و کرامت را برایشان تضمین می‌کنند. اروپا از خداپرستی گریخت، بدانگاه که از کلیسای طاغی ستمگر گریخت، کلیسای یاغی ستم‌پیشه‌ای که با آئین نادرستی بر مردمان فرمان می‌راند.[1] اروپا بر خدا شورید، در آن هنگام که بر کلیسائی شورید که همهٔ ارزشهای انسانی را در سرآغاز قدرت و سلطهٔ ستمگرانهٔ خود پایمال و نابود کرد! آنگاه مردمان اروپا گمان بردند که انسانیّت و حرّیّت و کرامت خویش را و همچنین مصالح خویش را می‌توانند در سایهٔ نظامها و

۱- مراجعه شود به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» فصل: «الفصام النکد».

سیستمهای فردی، یعنی «دموکراسی» به‌دست آورند. همهٔ آرزوهای خود را آویزهٔ آزادیها و تضمینهائی کردند که قوانین ساختار مردمان، اوضاع و احوال نمایندگی مجلس، آزادیهای مجلّه‌ها و روزنامه‌ها، تضمینهای قضائی و قانونگذاری، و حکومت برگزیدگان ملّت ... و دیگر چیزهائی که همچون نظامهائی را در هاله‌هائی از تقدّس می‌پیچند، و مردمان آنجا خیال می‌کنند همچون چیزهائی آرزوهای ایشان را برآورده می‌کنند ... آیا عاقبت چه شد؟ عاقبت طغیان و سرکشیِ «سرمایه‌داری» پدیدار آمد. آن طغیان و سرکشی‌ای که همهٔ این تضمینها و همهٔ این دم و دستگاه‌ها و تشکیلات و سازمانها را به تابلوها و نوارهای بسته‌بندیها و خیالها و گمانها تبدیل کرد! بدین هنگام اکثریّت مردم که له و لورده و خرد و خمیر و لگدمال نظامها و رژیمها شده بودند به بندگی بسیار پست اقلیّت طاغی و یاغی‌ای درافتادند که سرمایه را در اختیار داشتند و سرمایه‌دار بودند، و در سایهٔ سرمایه اکثریّت پارلمان را به زیر چنگ و تحت نفوذ خود درآوردند! و قوانین ساختار بشری را، و آزادیهای مطبوعات و مجلاّت و روزنامه‌ها را، و سائر ضمانتهای اجتماعی را به زیر فرمان خود کشیدند که مردمان گمان می‌بردند در اروپا ضامن انسانیّت و حرّیّت و کرامت ایشان خواهند گردید اگر از یزدان سبحان دوری گزینند و او را در میان خود نبینند!!!

پس از آن، دسته‌ای از مردمان اروپا از دست نظامهای فردی و سازمانهائی گریختند که در آنها «سرمایه» و «چین و طبقه» طغیان و سرکشی می‌کرد. آنان به سوی نظامهای اجتماعی و سیستمهای گروهی گریختند! خوب چه کار کردند؟ آنان کرنش و پرستش طبقه و چین «سرمایه‌داران» را با کرنش و پرستش «زحمتکشان» عوض کردند! یا به عبارت دیگر، آنان کرنش و پرستش سرمایه‌داران و شرکتها را به کرنش و پرستش دولت و حکومتی تبدیل کردند که هم ثروت را در اختیار داشت و هم قدرت و سلطه را! این چنین دولت و حکومتی از طبقه و چین سرمایه‌داران بسی خطرناک‌تر گردید!

در هر حالی و در هر وضعی و در هر نظامی که انسانها برای انسانها کرنش ببرند و ایشان را پرستش کنند، مالیّات سنگین و کمرشکنی را در اموال و ارواح خود باید به اربابان گوناگون بپردازند!

بندگی و پرستش باید باشد! اگر بندگی و پرستش یزدان یگانهٔ جهان نباشد، بندگی و پرستش برای غیر او خواهد شد ... تنها بندگی و پرستش یزدان است که مردمان را آزاد و بزرگوار و والا می‌گرداند ... بندگی و پرستش غیرخدا انسانیّت انسانها و آزادیها و فضیلتهای ایشان را نابود می‌کند، و گذشته از آن درنهایت اموال و مصالح مادّی آنان را نیز تباه و ویران می‌کند!

به همین خاطر است که مسألهٔ الوهیّت و عبودیّت، در رسالتهای یزدان سبحان و در کتابهای او این همه عنایت و توجّه بدان می‌شود ... این سوره نمونه‌ای از این عنایت و توجّه است ... چه این مسأله تنها مربوط به بندگان و پرستشگران بتها و خداگونه‌های سادهٔ کهن نیست. بلکه این مسأله، متعلّق به جملگی انسانها در هر زمانی و در هر مکانی است، و مربوط به همهٔ جاهلیّتها است ... جاهلیّتهای ماقبل تاریخ، و جاهلیّتهای سراسر تاریخ، و جاهلیّت قرن بیستم، و متعلّق به هر جاهلیّتی است که براساس بندگی و پرستش بندگان برای بندگان استوار و پابرجا می‌گردد».(۱)

چکیده‌ای که سخن در این مسأله بدان می‌انجامد این است که: آشکارا از فرموده‌های قرآنی به‌طور کلّی ـ و این سوره نمونه‌ای از آنها است ـ چنین برمی‌آید مسألهٔ کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی نمودن و فرمانروائی کردن ـ که در این سوره از آن به عبادت تعبیر شده است ـ مسألهٔ عقیده و ایمان و اسلام است، و مسألهٔ فقه یا سیاست و یا نظام و سیستم نیست.

این مسأله، مسألهٔ عقیده‌ای است که برجا می‌گردد یا

۱- گلچینی از جزء یازدهم صفحات ۲۱۷ - ۲۲۰ در پیرو بر سورهٔ یونس. این گلچین خود به خود در اینجا می‌تواند پیرو سورهٔ هود نیز باشد.

برجا نمی‌گردد و مسألهٔ ایمانی است که یافته می‌شود یا یافته نمی‌شود. و مسألهٔ اسلامی است که تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد یا تحقق نمی‌پذیرد و پیاده نمی‌گردد ... مسأله افزون بر این ـ بعد از این نه پیش از این ـ مسألهٔ برنامهٔ زندگی واقعی و عملی است که در شریعت و نظام و احکام، و در اوضاع و احوال و همایشها و گردهمآئیهائی جلوه‌گر می‌آید، همایشها و گردهمآئیهائی که در آنها و بر دست اعضاء آنها شریعت و نظام اسلامی تحقّق پذیرد و پیاده گردد، و احکام و قوانین الهی اجراء شود.

همچنین مسألهٔ «عبادت» مسألهٔ شعائر و مراسم آئینی نیست. بلکه مسألهٔ کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی نمودن و نظام و سیستم و شریعت و فقه و احکام و اوضاع در واقعیّت زندگی است ... و چون مسأله بدین اندازه مهمّ و گسترده است، سزاوار این همه عنایت در برنامهٔ ربّانی مجسّم در این آئین گردیده است ... و سزاوار این همه پیغمبران و پیغمبریها شده است. و شایان این بوده است که این همه عذابها و شکنجه‌ها و رنجها و دردها و فداکاریها و جان‌نثاریها در راه آن تحمّل شود.

❁

هم‌اینک برمی‌گردیم به دنبال کردن داستانها در این سوره، و مدلول و مفهوم آنها را در خطّ سیر جنبش عقیدهٔ اسلامی در تاریخ بشریّت پی می‌گیریم:

قبلاً در پیرو داستان نوح[1] بیان داشتیم که اسلام نخستین عقیده‌ای بوده است که بشریّت آن را توسّط آدم علیه‌السلام ابوالبشر اوّل، و توسّط نوح علیه‌السلام ابوالبشر دوم شناخته است... و پس از آن توسّط هر پیغمبری با آن آشنا گردیده است ... اسلام یعنی توحید الوهیّت از لحاظ اعتقاد و جهان‌بینی، و با عبادت و شعائر و مراسم آئینی رو به خدا کردن، و توحید ربوبیّت از لحاظ کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی نمودن و اطاعت کردن. یعنی: توحید قیمومت و حاکمیّت و رویکرد و قانونگذاری.

سپس بیان داشتیم که جاهلیّت ـ چه جاهلیّت اعتقاد و جهان‌بینی و عبادت و شعائر و مراسم باشد، یا جاهلیّت کرنش بردن و پرستش کردن و اطاعت و خشوع و خضوع نمودن، و یا هر دو تای اینها همراه با یکدیگر باشد، پس از آشنائی مردمان با اسلام توسّط پیغمبران ـ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ ـ گریبانگیر بشریّت می‌گردیده است و عقائد و جهان‌بینیهای ایشان را تباه می‌کرده است، همان‌گونه که زندگی و اوضاع و احوال حیات ایشان را تباه می‌نموده است. این کار به وسیلهٔ کرنش بردن و پرستش کردن غیر یزدان سبحان انجام می‌گرفته است. کرنش بردن و پرستش کردن توتمها یا سنگها یا درختها یا ستاره‌ها، یا روحهای گوناگون انجام می‌پذیرفته است، و یا انسانهائی آدمیزادگانی را می‌پرستیده‌اند و در برابرشان کرنش می‌برده‌اند، از قبیل: کاهنان یا جادوگران و یا فرمانروایان ... همهٔ اینها در مدلول و مفهوم انحراف از توحید به شرک، و در بیرون رفتن از اسلام و ورود به جاهلیّت، یکسان و برابرند.

از این پیجوئی و پژوهش تاریخی، پیجوئی و پژوهشی که یزدان سبحان آن را در کتاب خود قرآن روایت فرموده است، قرآنی که:

﴿ لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ ﴾.

هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه آن نمی‌گردد. (فصّلت/۴۲)

خطا و اشتباه برنامه‌ای آشکار و پدیدار می‌گردد که دانشمندان سنجش و مقایسهٔ ادیان دنبال می‌کنند، و خطا و اشتباه نتائجی پیدا و هویدا می‌شود که آنان از راه سنجش و مقایسهٔ ادیان بدانها می‌رسند.

خطا و اشتباه برنامه در این است که خط سیر جاهلیّتها را برمی‌گزینند و درپیش می‌گیرد، جاهلیّتهائی که بشریّت آنها را شناخته است، و خط سیر توحیدی را درپیش نمی‌گیرد که پیغمبران ـ صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَیْهِمْ ـ با

۱- مراجعه شود به جزء دوازدهم صفحات: ۵۸۶-۵۹۷.

خود به ارمغان آورده‌اند. حتّی دانشمندان سنجش و مقایسهٔ ادیان در پیجوئی و پیگرد خطّ سیر جاهلیّتها جز به چیزی برنمی‌گردند و سر نمی‌زنند که آثار روزگاران جاهلیّتی آن را در خود حفظ کرده است که تاریخ پیرامون آن می‌گردد و دور می‌زند ـ تاریخ، آن کودکی که از پیدایش بشریّت جز اندکی را نمی‌داند، و این اندک چیزی را هم که می‌داند تنها از راه حدس و گمان و ترجیح دادن و گزینش کردن است! ـ و حتّی این دانشمندان وقتی که می‌رسند به اثری از آثار توحیدی که رسالتهای آسمانی با خود به ارمغان آورده‌اند و برای مثال در یکی از جاهلیّتهای تاریخی به شکل توحید آمیخته و نابسامانی همچون توحید اخناتون در دیانت کهن مصر، آنان اثر رسالت توحید را نادیده می‌گیرند و از آن درمی‌گذرند، و حتّی به صورت احتمال هم بیان نمی‌کنند! اخناتون در مصر پس از دوران یوسف علیه‌السلام و مژدهٔ او به توحید پای به جهان گذاشته است. قرآن مجید در سورهٔ یوسف حکایتی را از زبان یوسف برای دو نفری نقل می‌کند که با او زندانی می‌شوند. در این داستان سخن از توحید است:

﴿ إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ، ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ. يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ، ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

من از کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند و من از آئین پدران (و نیاکان) خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام (و به دنبال ایشان رفته‌ام). ما (انبیاء) را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. این (توحید و یگانه‌پرستی) لطف خدا است در حقّ ما (انبیاء که افتخار تبلیغ آن را پیدا کرده‌ایم) و در حقّ همهٔ مردمان (که با پذیرش آن راه بهشت را می‌سپرند) و لیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری (چنین لطفی را) نمی‌کنند (و چیزهائی را انباز خدا می‌نمایند که کاری از آنها ساخته نیست). ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟). این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهائی (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است). فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است).

(یوسف/۳۴-۴۰)

این چنین دانشمندانی همچون کاری را می‌کنند، زیرا برنامهٔ ایشان پیش از هر چیز بر پایهٔ دشمنانگی و ترک برنامهٔ دینی استوار گردیده است. این هم به سبب آتش کارزاری است که میان کلیسای اروپا و میان پژوهش علمی در همهٔ زمینه‌های خود در دوره‌ای از ادوار تاریخ شعله‌ور گردیده است. برنامهٔ سنجش و مقایسهٔ ادیان آغاز گردید، در حالی که طرفداران آن مصمّم بودند به جائی برسند که گمانهای کلیسا را از بنیاد تکذیب نمایند و دروغ معرّفی کنند تا بدانجا که خود کلیسا را نیز درهم فروریزند. بدین خاطر این چنین برنامه‌ای از آغاز شروع به کار برنامهٔ منحرفی بوده است، زیرا پیشاپیش رسیدن به نتائج معیّنی را در مدّ نظر داشته است و عمداً طرح آن را درانداخته است پیش از این که بررسی و پژوهش را بیاغازد!

حتّی وقتی که شدّت جنگ با کلیسا پس از درهم

شکستن سلطهٔ علمی و سیاسی و اقتصادی ستمگرانهٔ آن آرام گرفت، این برنامه به راه خود ادامه داد. چه نتوانست از اساسِ کار خود که بر آن استوار گردیده بود خویشتن را دور گرداند، و از آداب و رسومی دست بکشد که بر آن اساس انباشته و اندوده شده بود، تا بدانجا که همچون آداب و رسوم تقلیدی، جزو اصول برنامه گردیده بود!

معلوم است اشتباه نتائج به‌طور ضروری و قطعی دراصل مترتّب بر اشتباه برنامه است. این اشتباهی است که همهٔ نتائج برنامه را با همچون قالبی قالبریزی کرده است.

برنامه هرچه باشد، و نتائجی که برنامه بدانها می‌رسد هرچه باشد، بیانات این برنامه با بیانات الهی ـ بدان‌گونه که قرآن مجید بازگو می‌کند ـ مخالفت اساسی دارد ... اگر برای غیر مسلمان جائز باشد نتائجی را بپذیرد که صریح و آشکار با فرمودهٔ آفریدگار سبحان در مسأله‌ای از مسائل مخالفت دارد، قطعاً برای پژوهشگری که پژوهش خود را برای مردمان به عنوان یک «مسلمان» بازگو می‌کند درست نخواهد بود که همچون نتائجی را بپذیرد. چرا که سخنان قرآنی دربارهٔ مسألهٔ اسلام و جاهلیّت، و سبقت اسلام بر جاهلیّت در تاریخ بشری، و سبقت توحید و یگانه‌پرستی بر دوگانه‌پرستی و چندگانه‌پرستی، قاطعیّت دارد و جای شکّ و گمان و تعبیر و تفسیر نیست ... این امر از جملهٔ چیزهائی است دربارهٔ آنها گفته می‌شود: آن از دین معلوم بالضروره است. کسی که نتائج دانش سنجش و مقایسهٔ ادیان را در این باره می‌پذیرد، باید از میان فرمودهٔ یزدان سبحان و گفتار دانشمندان ادیان، یکی را انتخاب کند. یا به تعبیر دیگری: او باید اسلام را یا غیر اسلام را انتخاب نماید! زیرا فرمودهٔ یزدان دربارهٔ این مسأله منطوق و صریح است، و به صورت ضمنی و مفهوم نیست!

به هر حال این چیز موضوع ما در این واپسین پیروی نیست که به دنبال آن هستیم ... هدفی که در اینجا به دنبال آن می‌باشیم مشاهدهٔ خطّ سیر جنبش عقیدهٔ اسلامی در تاریخ بشری است. اسلام و جاهلیّت هریک به نوبه خود را به انسانها می‌نمایانند و بشریّت را فرامی‌گیرند. اهریمن هم از ضعف بشری و از سرشت دو بعدی و دو سویهٔ این آفریده بهره‌برداری و سوء استفاده می‌کند، و انسانها را پس از آشنائی با اسلام از اسلام دور و رویگردان می‌کند، و ایشان را از فراز اسلام به نشیب جاهلیّت سرازیر می‌گرداند. هروقت این جاهلیّت به منتهای خود رسید، یزدان جهان برای مردمان پیغمبری روانه می‌کند تا آنان را به اسلام برگرداند و از جاهلیّت رها گرداند. نخستین چیزی که مردمان را از اسلام بیرون می‌آورد و به سوی جاهلیّت برمی‌کشد، کرنش بردن و پرستش کردن خداگونه‌های مختلفی بجای یزدان سبحان است ... نخستین چیزی هم که مردمان را از جاهلیّت بیرون می‌آورد و به سوی اسلام برمی‌کشد، کرنش بردن و پرستش کردن خدای یگانه در همهٔ کار و بار خودشان است، نه فقط کرنش بردن و پرستش کردن یزدان یگانهٔ جهان در شعائر و مراسم آئینی، و در اعتقاد قلبی و درونی و بس.

امروزه انسانها جملگی دچار عقبگرد فراگیری به سوی جاهلیّت شده‌اند! جاهلیّتی که آخرین پیامبر، محمد ﷺ ایشان را از آن بیرون آورده بود. جاهلیّت نوین به شکلهای گوناگون خودنمائی می‌کند:

برخی از جاهلیّتها در انکار یزدان سبحان جلوه‌گر می‌شود ... این جاهلیّت، جاهلیّت در اعتقاد و جهان‌بینی است، همچون جاهلیّت کمونیستها.

برخی از جاهلیّتها جلوه‌گر می‌آید در اعتراف پریشان و آلوده‌ای به وجود یزدان سبحان، و انحراف در شعائر و مراسم آئینی و در کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی نمودن و اطاعت کردن، همچون جاهلیّت بت‌پرستان هندی و جز ایشان ... و نیز همچون جاهلیّت یهودیان و مسیحیان.

بعضی از جاهلیّتها هم نمودار می‌گردد در اعتراف صحیح و اقرار درست به وجود یزدان سبحان، و اداء

شعائر و مراسم دینی، همراه با انحراف خطرناکی در جهان‌بینی راجع به معنی و دلالت لا اله الا الله، و محمد رسول الله. و توأم با شرک کاملی در کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی و اطاعت نمودن. مثل جاهلیّت کسانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند و گمان می‌برند که آنان اسلام را پذیرفته‌اند و صفت اسلام و حقوق آن را به دست آورده‌اند، به محض این که گواهی لا اله الا الله، و محمّد رسول الله را بر زبان رانده‌اند، و شعائر و مراسم آئینی را انجام داده‌اند، هرچند که معنی درست لا اله الا الله، و محمّد رسول الله را نادرست فهمیده‌اند و بد دریافت کرده‌اند. و هرچند که تسلیم غیرخدا گردیده‌اند و بجای کرنش بردن و پرستش کردن یزدان برای بندگان کرنش برده‌اند و پرستش کرده‌اند! همهٔ اینها جاهلیّت است. همهٔ اینها همچون گروه‌های پیشین خدای را انکار کرده‌اند و کفر ورزیده‌اند. یا مثل دیگران انبازهائی را شریک خدا کرده‌اند[1]...

مشاهدهٔ واقعیّت بشریّت بدین منوال آشکار و بدین روال پدیدار، برای ما مؤکّد می‌کند که بشریّت جملگی به جاهلیّت فراگیری برگشته است، و رنج واپسگرائی بدبیار و شومی را می‌چشد، و عقبگرد می‌کند به جاهلیّتی که اسلام بارها و بارها انسانها را از آن نجات داده است. آخرین باری که اسلام انسانها را از جاهلیّت رهانیده است زمانی است که محمّد ﷺ اسلام را با خود به ارمغان آورده است ... این هم به نوبهٔ خود سرشت نقش اساسی طلایه‌داران اسلامی را می‌نمایاند، و وظیفهٔ اساسی و بنیادینی را معیّن می‌دارد که باید بشریّت بر آن استوار و پایدار گردد، و نقطهٔ شروع قاطعانه‌ای را مشخّص می‌سازد که برای انجام این وظیفهٔ مهمّ بنیادین باید از آنجا آغاز کرد.

بر طلایه‌داران و پیشتازان لازم است که از نو مردمان را به اسلام فراخوانند، و در بیرون آمدن آنان از این جاهلیّت بدشگون و بدبیاری که بدان برگشته‌اند و گرفتار آمده‌اند ایشان را رهنمود گردانند. در این راستا مدلول و مفهوم اساسی اسلام را برایشان مشخّص و روشن نمایند که اعتقاد به الوهیّت یزدان یگانهٔ جهان، انجام شعائر و مراسم بندگی ایزد یکتای سبحان، کرنش بردن و پرستش کردن آفریدگار منّان، و پیروی کردن و اطاعت نمودن و خضوع و خشوع در برابر فرمان یزدان، در همهٔ امور زندگی است ... و بدیشان بفهمانند که بدون همهٔ این معانی و مفاهیم ورود به اسلام صورت نمی‌گیرد و اتمام نمی‌پذیرد، و صفت مسلمان به مردمان داده نمی‌شود، و حقوقی که اسلام آن را در جان و مال برایشان درنظر می‌گیرد بدیشان تعلّق نمی‌یابد. و آنان را همچنین متوجّه سازند که تخلّف از یکایک این مدلولها و مفهومها به منزلهٔ تخلّف از همهٔ آنها است، و مردمان را از اسلام بیرون می‌آورد و به جاهلیّت داخل می‌گرداند، و قطعاً ننگ کفر یا داغ شرک بهرهٔ ایشان می‌کند و بدیشان می‌زند.

این جاهلیّت دوره‌ای از ادوار جاهلیّتی است که پس از اسلام آمده است و جایگزین آن گردیده است. لازم است دوره‌ای از ادوار اسلام با همچون جاهلیّتی رویاروی گردد و بر آن بتازد و آن را از میدان به در کند، اسلامی که پیوسته بر جاهلیّتها می‌تازد تا مردمان را بار دیگر به سوی یزدان برگرداند، و ایشان را از پرستش بندگان بیرون بیاورد و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان برگشت دهد.

کار باید بدان سطحی از قاطعیّت و وضوح در نفوس گروه مسلمانانی برسد که بدان اشارت رفت، مسلمانانی که رنج رویاروئی با جاهلیّت فراگیر و همه‌جاگستر را بر خود هموار می‌کنند، و در این برههٔ بدشگون و بدنهاد از زندگی انسانها با جان و مال با جاهلیّت می‌رزمند و افتخارات می‌آفرینند ... بدون این قاطعیّت و این وضوح، طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی از ادای وظیفهٔ خود در این دورهٔ سخت و دشوار از تاریخ بشریّت درمانده و ناتوان می‌گردند، و

۱- مراجعه شود به کتاب: «معالم فی الطریق» فصل: «لا إله إلا الله منهج حیاة».

در برابر جامعهٔ جاهلی که آن را جامعهٔ اسلامی گمان می‌برند متردّد و متزلزل می‌شوند، و اهداف حقیقی خود را نمی‌توانند مشخّص سازند و چهارچوب مقاصد خویش را روشن گردانند و درست حرکت کنند. زیرا آنان نقطهٔ آغاز را گم می‌کنند و نمی‌دانند بشریّت عملاً در کجا می‌ایستد و موضع می‌گیرد، نه این که طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی گمان برند و بینگارند! مسافت میان گمان بردن و واقعیّت هم زیاد است ... واقعاً فاصلهٔ میان آن دو بسیار است.

❁

در این واپسین پیرو، برای آخرین بار در جلو موضع پیغمبران در مقابل اقوامشان می‌ایستیم، اقوامی که پیغمبران به سویشان روانه شده‌اند. اختلاف این موضع را در آغاز و انجام ورانداز می‌کنیم، و در پرتو داستانهای پیغمبران در این سوره بدان می‌نگریم:
هر پیغمبری به سوی قوم خود فرستاده شده است. در آغاز دعوت، پیغمبر یکی از افراد قوم خود بوده است. ایشان را به سوی اسلام دعوت کرده است، بسان دعوت برادری که برادران خود را دعوت کند، و برای ایشان همان خوبی و خیری را خواسته است که برادری برای برادران خود می‌خواهد خوبی و خیری که خدا او را بدان رهنمون فرموده است و در درون خود از سوی پروردگارش بر آن حجّت و دلیلی یافته است.
این موضع هر پیغمبری با قوم خود در آغاز نقطهٔ شروع بوده است ... ولیکن این موضع هر پیغمبری در انجام کار نبوده است!
دسته‌ای از قوم هر پیغمبری بدو پاسخ مثبت داده‌اند و رهنمود او را پذیرفته‌اند و به چیزی ایمان آورده‌اند که آن را از جانب خدا با خود به ارمغان آورده است ... خدای یگانه را پرستیده‌اند بدان گونه که پیغمبرشان از ایشان خواسته است، و ربقهٔ کرنش بردن و پرستش کردن هر کسی از آفریدگان یزدان را از گردنهایشان کنده‌اند و به دور افکنده‌اند... بدین وسیله مسلمان گردیده‌اند ... «ملّت مسلمان» شده‌اند ...

دستهٔ دیگری از قوم هر پیغمبری هم بدو پاسخ مثبت نداده‌اند و رهنمود او را نپذیرفته‌اند و به چیزی ایمان نیاورده‌اند که آن را از جانب خدا با خود به ارمغان آورده است ... کفر ورزیده‌اند و بر کرنش بردن و پرستش کردن خود برای غیر یزدان جهان مانده‌اند و بندگان را بجای یزدان پرستیده‌اند! و بر جاهلیّت خویش ماندگار گردیده‌اند و از آن بیرون نیامده‌اند و به اسلام داخل نگردیده‌اند ... بدین سبب «ملّت مشرک» شده‌اند.
یک قوم واحد در مقابل دعوت پیغمبر خود به دو ملّت تقسیم شده‌اند: ملّت مسلمانی و ملّت مشرکی. دیگر یک قوم واحد، یک ملّت واحد نمانده است، همان‌گونه که پیش از رسالت آن پیغمبر یک ملّت واحد بوده است، هرچند از لحاظ نژاد و تخمه یک قوم واحد بشمار آمده است ... ولی دیگر پیوند نژاد و تخمه، و پیوند زمین و مصالح مشترک، دیگر بر روابط ایشان حاکم نگردیده است همان‌گونه که پیش از رسالت پیغمبرشان حاکم بوده است ... با پیدایش رسالت پیغمبرشان پیوند دیگری پدیدار گردیده است و یک قوم واحد را گرد هم آورده است و متّحدشان نموده است، و یا یک قوم واحد را پراکنده کرده است و متفرّق نموده است ... این پیوند، پیوند عقیده و برنامه و کرنش بردن و پرستش کردن است. این پیوند است که یک قوم واحد را متفرّق کرده است و دو ملّت مختلفی کرده است که به هم نمی‌رسند و با یکدیگر همزیستی نمی‌کنند!
این بدان سبب است که پس از ظهور جدائی میان عقیدهٔ هریک از این دو ملّت، پیغمبرشان و ملّت مسلمانی که در خدمت او بوده‌اند، براساس عقیده و برنامه و کرنش بردن و پرستش کردن، از قوم خود فاصله گرفته‌اند و با آنان قطع رابطه کرده‌اند. از ملّت مشرکی فاصله گرفته‌اند و با آنان قطع رابطه کرده‌اند که پیش از رسالت پیغمبرشان این ملّت قوم ایشان بوده است و ملّت و اصل آنان بشمار آمده است ... چون دو برنامه، جدا شده است، دو نژاد مختلف و متفاوت گردیده است، و از یک قوم واحد دو ملّت نوپا و نورس پدید آمده

است، دو ملّتی که به هم نمی‌رسند و با یکدیگر همزیستی نمی‌کنند!

آن وقت که مسلمانان از قوم خود فاصله می‌گیرند و با ایشان قطع رابطه می‌کنند به سبب عقیده و برنامه و کرنش و پرستشی که دارند، یزدان جهان میان مسلمانان و دیگران داوری می‌کند و کار را با هلاک ملّت مشرک و با رستگاری ملّت مسلمان فیصله می‌بخشد... این قاعده و قانون در طول تاریخ بر دوام بوده است و استمرار داشته است، همان‌گونه که در این سوره دیدیم.

کاری که طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی در هر کجا که هستند باید بدان یقین داشته باشند، این است که: خداوند هرگز میان مسلمانان و قوم دشمنان داوری نمی‌کند و کار را فیصله نمی‌دهد، مگر این که مسلمانان از دشمنانشان فاصله بگیرند و با ایشان قطع رابطه کنند، و دوری از دشمنانشان را به سبب شرکی که می‌ورزند بدیشان اعلان کنند، و آشکارا بدانان بگویند که ما برای یزدان یگانهٔ جهان کرنش و پرستش می‌کنیم، و برای خداگونه‌های پوچ و نادرستشان کرنش و پرستش نمی‌کنیم، و از طاغوتهای سلطه‌گر پیروی نمی‌نمائیم و در زندگی با ایشان شرکت نمی‌جوئیم و همراهی نمی‌کنیم، و در جامعه‌ای بسر نمی‌بریم که این طاغوتها با قوانین و مقرّرات ساختار خود بر آن فرمان می‌رانند و حکومت می‌کنند، قوانین و مقرّراتی که یزدان یگانهٔ جهان بدان اجازه نداده است، این قوانین و مقرّرات مربوط به اعتقاد یا مربوط به شعائر و مراسم آئینی، و یا مربوط به قواعد و ضوابط باشد.

دست خدا مستقیماً برای نابودی ستمگران دخالت نمی‌کند، تا وقتی که مسلمانان با دشمنانشان قطع رابطه می‌کنند ... مادام که مسلمانان با قوم دشمنشان ترک مراوده و قطع رابطه نکنند، و از ایشان بیزاری و دوری نجویند، و جدائی آئین خود از آئین ایشان، و جدائی برنامهٔ خود از برنامهٔ ایشان، و جدائی راه خود از راه آنان را بدیشان اعلام و اعلان نکنند، دست خدای سبحان یقهٔ ایشان را نمی‌گیرد و میان مسلمانان و دشمنانشان کار را فیصله نمی‌دهد و یکسره نمی‌کند، و مسلمانان را پیروز و ستمگران را نابود نمی‌سازد.

این قاعدهٔ همیشگی و مستمرّ است که باید طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی از آن اطّلاع داشته باشند و آن را خوب درک و فهم کنند، و حرکت و جنبش خویش را بر بنیاد و اساس آن استوار و پایدار سازند، و بدانند:

نخستین گام با دعوت مردمان به پذیرش اسلام، و کرنش بردن و پرستش کردن برای یزدان یگانهٔ جهان بدون هیچ‌گونه شریک و انبازی، و دور انداختن هر نوع و هر شکلی از کرنش بردن و پرستش کردن هر شخصی و هر کسی و هر چیزی از آفریدگان خداوند سبحان، آغاز می‌گردد. آن‌گاه یک قوم واحد به دو دسته و دو گروه تقسیم می‌شود، و مسلمانان یکتاپرستی که تنها برای یزدان یگانهٔ جهان کرنش می‌برند و پرستش می‌کنند در صفی ـ یا ملّتی ـ می‌ایستند، و مشرکانی که برای شخصی و کسی و چیزی از آفریدگان ایزد سبحان کرنش می‌برند و پرستش می‌کنند در صف دیگری می‌ایستند ... بعد از آن مؤمنان از مشرکان فاصله می‌گیرند و با ایشان قطع رابطه می‌کنند ... آن‌گاه وعدهٔ یزدان مبنی بر پیروز کردن مؤمنان و نابودی مشرکان سر می‌رسد ... همان‌گونه که در طول تاریخ بشری یک قانون مستمرّ و همیشگی بوده است. این چنین بوده است و این چنین رفته است.

دوران دعوت پیش از قطع رابطهٔ عملی چه بسا به طول می‌کشد. ولی قطع رابطهٔ عقیدتی درونی باید از همان لحظهٔ اوّل به تمام و کمال صورت پذیرد.

اغلب قطع رابطه و جدائی دو ملّت نوپا و نوبنیادی که از یک قوم واحد به‌وجود می‌آیند، به کندی صورت می‌گیرد، و قربانیها و شکنجه‌ها و دردها و رنجها گریبانگیر نسلی و یا چند نسلی از نسلهای دعوت‌کنندگان به سوی خداپرستی می‌گردد ... ولی وعدهٔ خدا به فیصله دادن و جدا ساختن حقّ از باطل، و پیروزی مؤمنان و شکست مشرکان، باید در قلوب

گروه مؤمنان و در جهان درون ایشان راست‌تر از واقعیّت ظاهر و جهان بیرون نسلی با نسلهائی از ایشان باشد ... وعدهٔ یزدان قطعاً سر می‌رسد و تحقّق پیدا می‌کند، و یزدان هرگز خلاف وعده‌ای نمی‌کند که قانون و سنّت او در طول تاریخ بشری بر آن بوده است و بر آن رفته است.

همچنین ورانداز کردن این قانون و مشاهدهٔ این سنّت، بدین شیوهٔ قاطعانه و بدین روال آشکار، برای جنبش اسلامی در رویاروئی و نبرد با جاهلیّت فراگیر و همه‌جا گستر بشری، ضروری و لازم است. چه این قانون و سنّت مقیّد به زمانی و یا مکانی نیست ... مادام که طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی، امروزه با حال و وضعی از احوال و اوضاع مکرّر جاهلیّت رویاروی می‌شوند، و با اسلحهٔ همان عقیده‌ای با آن رویاروی می‌گردند که پیغمبران ـ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللهُ وَسَلَامُهُ ـ با آن با جاهلیّت رویاروی می‌شده‌اند هر زمان که انسانها به جاهلیّت برمی‌گشته‌اند، و به جاهلیّتی همچون این جاهلیّت سرنگون درمی‌افتاده‌اند، باید گروه مسلمانان راه خود را بپیمایند و نقطهٔ آغاز و نقطهٔ انجام را روشن و آشکار پیش چشم دارند، و فاصلهٔ زمانی این دو نقطه هم برای ایشان آشکار باشد، و یقین داشته باشند که قانون و سنّت خدا مسیر خود را می‌پیماید و سپری می‌نماید، و فرجام کار ازآنِ پرهیزگاری است.

❁

در پایان باید گفت: از لابلای این ایستادنها در برابر داستانهای قرآنی در این سوره، سرشت برنامهٔ این آئین برای ما روشن می‌گردد، بدان‌گونه که در قرآن مجید نمودار و پدیدار می‌شود ... این سرشت جنبشی است که با واقعیّت بشری به وسیلهٔ این قرآن رویاروی می‌گردد، رویاروئی واقعی و عملی.

این داستانها در مکّه بر پیغمبر ﷺ نازل می‌گردید، و خودش و گروه اندک مؤمنانی که در خدمت او بودند هنوز در درّه‌های مکّه محصور بودند. دعوت اسلامی هم در آنجا راکد و جامد مانده بود. راه نیز سخت و دشوار و طولانی بود و مسلمانان پایانی برای آن نمی‌دیدند! این داستانها پایان راه را بدیشان می‌نمود، و در همهٔ منازل راه، نشانه‌های راه را بدیشان نشان می‌داد. دست آنان را می‌گرفت و گامهایشان را در این راه برمی‌داشت و به جلو می‌گذاشت. این راه با کاروان بزرگوار دعوت در طول تاریخ بشری روشن و صاف گردیده است و متّصل شده است و منفصل نگردیده است، و توسّط این کاروان گرانمایه و گران‌سنگ، راه پرانس و الفتی شده است و وحشتناک و هراسناک نگردیده است!.. کاروانیان دعوت، گروه‌هائی از کاروان متّصل و پیوسته‌ای در راه شناخته شده‌ای بوده‌اند. آنان دسته‌های رمندهٔ سردرگمی در بیابان بی‌نشان و اثری نبوده‌اند! آنان از آغاز راه به سوی انجام راه برابر قانون و سنّت جاری و ساری خدا حرکت می‌کنند. ایشان ناسنجیده و خودسرانه حرکت نمی‌کنند و از تصادف و پیشامد ناگهانی پیروی نمی‌کنند و بی‌گدار به آب نمی‌زنند.

قرآن این‌گونه در صف مسلمانان به تکان و جنبش می‌پرداخت، و صف مسلمانان را در راه ترسیم شده و ایمنی حرکت می‌داد.

قرآن این چنین امروز و فردا ممکن است در میان طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی به تکان و جنبش بپردازد، و طلایه‌داران و پیشتازان رستاخیز اسلامی را در راه ترسیم شده و ایمنِ دعوت، حرکت بدهد و به پیششان ببرد.

این طلایه‌داران و پیشتازان بدین نیازمند هستند که با این قرآن باشند و از آن الهام و پیام دریافت کنند و رهنمون و رهنمود بخواهند. از قرآن الهام بگیرند در برنامهٔ حرکت و گامها و منزلهای آن. از قرآن پیام دریافت دارند در پاسخهائی که در این گامها و منزلها بدیشان داده می‌شود، و در فرجامی که در پایان راه منتظرشان است.

قرآن ـ بدین شکل و صورت ـ تنها کلامی نخواهد بود که برای برکت تلاوت شود. بلکه زنده و پویا همین

لحظه برای گروه کوشای مسلمانان نازل می‌شود، تا با آن بجنبند و از رهنمودهایش پیروی کنند، و وعدهٔ خدا در آن را انتظار بکشند.

این چیزی است که مراد ما است در این که می‌گوئیم این قرآن پرده از اسرار خود برنمی‌دارد و دریچهٔ رازهای خود را باز نمی‌کند مگر برای گروه مسلمانی که با این قرآن بجنبد تا مدلول و مفهوم آن را در جهان واقعیّت تحقّق بخشد و پیاده کند. قرآن پرده از اسرار خود را به کنار نمی‌زند و دریچهٔ رازهای خود را باز نمی‌کند برای کسانی که قرآن را تلاوت می‌کنند تنها برای بررسی هنری یا علمی و بس، و یا آن را بررسی می‌کنند تنها برای پی بردن به طرز ادای بیانی آن!

اینها جملگی چیز قابل ذکری از این قرآن را درک و فهم نمی‌کنند. چه این قرآن نازل نگردیده است تا مادهٔ پژوهش بدین‌گونه و شیوه باشد. بلکه قرآن نازل گردیده است تا مادهٔ جنبش و رهنمود گردد.

کسانی که با اسلام راستین به رویاروئی جاهلیّت سرکش می‌پردازند، و کسانی که با انسانهای سرگردان و گمراه به جهاد می‌نشینند تا ایشان را از نو به اسلام برگردانند، و کسانی که با طاغوت در زمین مبارزه می‌کنند تا مردمان را از بندگی و پرستش بندگان برهانند و به بندگی و پرستش یزدان یگانهٔ جهان برگردانند، تنها این کسانند که این قرآن را درک و فهم می‌کنند. چرا که ایشان در فضائی زندگی می‌کنند که قرآن در آن نازل گردیده است، و همان تلاش و پیکاری را می‌آغازند که کسانی آن تلاش و پیکار را می‌آغازیدند که برای نخستین بار قرآن برای ایشان نازل می‌گردیده است، و در اثنای حرکت و جهاد چیزی را مزه می‌کرده‌اند و می‌چشیده‌اند که مراد نصوص قرآن بوده است. زیرا آنان این معانی و مفاهیم را در گرماگرم حوادث و در جرگهٔ وقائع مجسّم می‌دیده‌اند و جلوه‌گر می‌یافته‌اند ... این تنها پاداش همهٔ آن عذابها و شکنجه‌ها و دردها و رنجهائی است که بدیشان می‌رسیده است. آیا می‌گویم: پاداش؟! هرگزا هرگز. به خدا سوگند، این فضل و لطف بزرگ و سترگی از سوی خدا در حقّ ایشان است ...

﴿ قُلْ: بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴾.

بگو: به فضل و رحمت خدا ـ به همین (نه چیز دیگری) ـ باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهائی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند). (یونس/۵۸)

سپاس خداوند بزرگواری را سزا است که دارای فضل و لطف بزرگ و سترگ است.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ یوسف مکّی و دارای ۱۲۱ آیه است

این سوره مکّی است. پس از سورهٔ هود نازل گردیده است. در دورهٔ سخت و دشواری فرود آمده است که در دیباچهٔ سورهٔ یونس و در دیباچهٔ سورهٔ هود از آن سخن گفتیم ... در فاصلهٔ زمانی میان عام‌الحزن سال فوت ابوطالب و خدیجه، دو پشتیبان پیغمبر خدا ﷺ و میان بیعة العقبهٔ اوّل و دوم که یزدان جهان در آنها برای پیغمبر ﷺ و برای گروه مسلمانی که در خدمت او بودند، و برای دعوت اسلامی گشایشی رسانده است و با هجرت به مدینه راه فرح و فرجی حاصل فرموده است، این سوره نازل گردیده است ... بنابراین، سورهٔ یوسف یکی از سوره‌هائی است که در دوران سخت و دشواری در تاریخ دعوت و در حیات پیغمبر ﷺ و در زندگی گروه مسلمانانی که در مکّه در خدمتش بوده‌اند، فرود آمده است.

سورهٔ یوسف جملگی مکّی است، هرچند که در مصحف امیری آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۷ این سوره مدنی بشمار آمده است. چرا که این نصّ سه آیهٔ پیشین است:

﴿ الر. تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ. إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ ﴾.

الف.لام.را. این، آیه‌های کتاب روشن و روشنگری است (برای کسانی که از آن راهنمائی و هدایت طلبند). ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فروفرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید). ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرهٔ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.

این آیات دیباچهٔ سرشتی چیزهائی است که بدون فاصله در سرآغاز داستان یوسف علیه‌السلام ذکر می‌گردد ... نصّ آیهٔ بعدی در روند سوره این است:

﴿ إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ: یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ. رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ ... ﴾.

(ای پیغمبر! به یاد دار) آنگاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند ....

سپس داستان ادامه می‌یابد و بعد از آن راه خود را به سوی پایان می‌سپرد.

دیباچهٔ این داستان که با این فرمودهٔ یزدان آغاز می‌گردد:

﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ ﴾.

ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرهٔ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.

چنین به نظر می‌رسد که این دیباچه، دیباچهٔ سرشتی همراه با نزول داستان باشد.

همچنین این حروف مقطّعهٔ «الر» و بیان این که این آیات، آیات کتاب روشن و روشنگر است، و بعد از آن بیان می‌گردد که خدا این کتاب را به صورت قرآن عربی نازل کرده است ... این هم از زمرهٔ فضای قرآن مکّی بشمار است و بیانگر رویاروئی مشرکان در مکّه با عربی بودن قرآن است، قرآنی که ادّعاء می‌کردند یک شخص غیرعرب آن را به پیغمبر خدا ﷺ یاد می‌دهد! و ذکر این مطلب که قرآن وحی یزدان است و پیغمبر ﷺ از رویکرد و موضوعات آن غافل و بی‌خبر بوده است ... این چنین دیباچه‌ای هماهنگ با

پیرو داستان در پایان داستان است، آنجا که می‌فرماید:
﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ، وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ ﴾.

(ای پیغمبر اسلام!) این (داستانی را که بر تو خواندیم) از خبرهای نهان (در دل قرون و اعصار گذشتهٔ بسیار کهن جهان) است که آن را به تو وحی می‌کنیم. تو پیش آنان (یعنی پسران یعقوب) نبودی بدان‌گاه که تصمیم گرفتند و نیرنگ نمودند (و بر ضدّ یوسف نقشه کشیدند و طرح درانداختند. لذا جز از طریق وحی امکان اطّلاع از آن را نداشتی). (یوسف/۱۰۲)

رشتهٔ شیرازه‌ای میان دیباچهٔ داستان و پیرو آن وجود دارد. از آن پیدا است که دیباچه با داستان و پیرو نازل گردیده است.

آیهٔ هفتم، روند سوره بدون آن اصلاً درست درنمی‌آید. این هم سازگار نیست که این سوره در مکّه نازل شده باشد، و آیهٔ هفتم آن در مدینه بدان افزوده شده باشد. چه در آیهٔ هشتم سوره ضمیری وجود دارد که به یوسف و برادرانش برمی‌گردد که در آیهٔ هفتم قرار دارند. درست نخواهد بود آیهٔ هشتم بدون آیهٔ هفتم پیش از آن، نازل گردیده باشد. نصّ آیهٔ هفتم و هشتم این چنین است:

﴿ لَقَدْ کٰانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیٰاتٌ لِلسّٰائِلینَ. إِذْ قٰالُوا: لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلیٰ أَبینٰا مِنّٰا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ، إِنَّ أَبٰانٰا لَفی ضَلاٰلٍ مُبینٍ ﴾.

در (سرگذشت) یوسف و برادرانش دلائل و نشانه‌هائی (بر قدرت خدا و مرحمت او به بندگان با ایمانش) است برای کسانی که پرسندگان (و مشتاقان آگاهی) از آن می‌باشند. هنگامی که (برادران پدری یوسف) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین که از یک مادرند) در پیش پدرمان از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از آن دو برای پدر سودمندتر می‌باشیم). مسلّماً پدرمان در اشتباه روشنی است.

این پیوستگی آیات هفتم و هشتم، قاطعانه بیانگر نزول هر دو با یکدیگر است، و آشکارا می‌رساند که در روند متّصل سوره این دو آیه ناگسیختنی است.

سراسر سوره دارای تار و پود یگانه و یک‌نواختی است، و در موضوع و در فضا و در سایه‌روشنها و در پیامهای خود، قالب مکّی دارد و بر روال و منوال مکّی است. بلکه مخصوصاً دارای قالب این دورهٔ تنگ و دشوار و هراس‌انگیز است ... چه بدان هنگام که پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و مسلمانانی که در خدمت او بودند و از سال عام‌الحزن به بعد دچار این همه ترس و هراس و غربت و دوری توسّط جاهلیّت قریش شدند، یزدان سبحان برای پیغمبر گرامی خود داستان برادرش یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم ـ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ أَجْمَعینَ ـ را بیان می‌دارد، برادری که انواع محنتها و بلاها را می‌چشد: محنت و رنج برادران را، و محنت و رنج چاه و بیم و هراس و وحشت درون چاه را، و محنت و رنج بردگی را بدان هنگام که همچون کالائی دست به دست خرید و فروش می‌گردید و می‌گشت بدون این که خودش در این معامله کم‌ترین اختیاری داشته باشد، و بدون این که از جانب پدر و مادر و اهل و عیال و دوستان و یاران، کم‌ترین مدد و کمکی شود! و محنت و رنج مکر و کید همسر عزیز مصر و نیرنگ زنان را می‌چشید، و پیش از آن هم محنت و رنج تشویق به گناه و فریب شهوات و تحریک به جمال و دلربائی، او را فریفته و دلباخته می‌کرد. گذشته از اینها محنت و رنج زندان را می‌چشید که پس از رفاه زندگی و خموشی آن در قصر عزیز مصر، بدان گرفتار آمده بود. گذشته از اینها محنت و رنج رفاه و سلطهٔ مطلقی که داشت، و محنت و رنج فرمانروائی بر ارزاق و اقوات مردمان و بر جان و مال ایشان که داشت. محنت و رنج اختیار لقمهٔ نانی که بدیشان می‌داد، و محنت و رنج احساسات بشری که می‌چشید در آن ایّام که برادران خود را ملاقات می‌کرد، برادرانی که او را به ته چاه انداخته بودند و به ظاهر این همه محنت و رنج را ایشان بدو رسانده بودند و بدین همه بلاها دچارش ساخته بودند ... این همه محنت و رنجی

که یوسف علیه‌السلام چشید، و این همه بلاهائی که دید و بر آنها شکیبائی ورزید، و در لابلای آن محنتها و بلاهای بیشمار به کار دعوت به سوی اسلام دست یازید، و از همهٔ آنها پاک و پاکیزه و خالص و مخلص بیرون آمد و سرافرازانه موفّق گردید، و واپسین رویکردها و آخرین تلاشهایش در لحظهٔ پیروزی بر همهٔ این محنتها و رنجها، و در لحظهٔ ملاقات پدر و مادر خود و در لحظهٔ جمع احباب و همایش خاندان، و در لحظهٔ تعبیر خوابش و تحقّق پیدا کردن خوابش آن‌گونه که دیده بود:

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ: يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ. رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴾.

(ای پیغمبر! به یاد دار) آن‌گاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.

واپسین رویکردها و آخرین تلاشهایش در این لحظه، گرایش صادقانه و توجّه مخلصانه و پرهیزگارانه و توبه‌کارانه به سوی آفریدگارش بود، و آن‌گونه که قرآن مجید به تصویر می‌کشد، همهٔ اینها را از یاد می‌برد و از همهٔ اینها به در می‌آید و به آستانهٔ خدا می‌گراید:

﴿ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ، وَ قَالَ: ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِينَ. وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ، وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً. وَ قَالَ: يَا أَبَتِ هٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً، وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ، وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي، إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ... رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، تَوَفَّنِي مُسْلِماً، وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾.

(یعقوب و خاندان او رهسپار مصر شدند. یوسف تا مدخل مصر به استقبالشان شتافت) هنگامی که به پیش یوسف رسیدند، پدر و مادرش را در آغوش گرفت و (به همهٔ آنان) گفت: به سرزمین مصر داخل شوید که به خواست خدا در امن و امان خواهید بود. (کاروان داخل مصر گردید و به منزل یوسف وارد شد) و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حقّ سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعیّت مبدّل کرد. به راستی خدا در حقّ من نیکیها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است، و بعد از آن که اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدائی انداخت، شما را از بادیهٔ (شام به مصر) آورده است. حقیقتاً پروردگارم هرچه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد. بیگمان او بسیار آگاه (و کارهایش همه) دارای حکمت است. (یوسف رو به خدا کرد و گفت:) پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. (همهٔ امور خود را به تو وامی‌گذارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.

(یوسف/۹۹-۱۰۱)

واپسین خواست او این چنین بود ... گذشته از همهٔ اینها او که در اوج قدرت و سلطه و رفاه و خوشی است و دوستان و احباب همه جمع شده‌اند، در این وقت است که فریاد برمی‌آورد که خداوندگارش او را مسلمان بمیراند، و او را به صالحان و بایستگان ملحق گرداند ... این درخواست پس از بلاها و محنتها است. پس از صبر و شکیبائی دور و دراز، و پس از پیروزی بزرگ و بهروزی سترگ است ...

پس جای شگفت نیست که این سوره همراه با همهٔ چیزهائی که داستان آن پیغمبر بزرگوار دربر گرفته است، و همراه با همهٔ پیروهائی که بر بخشها و بندهای داستان می‌آید، از جملهٔ چیزهائی باشد که بر پیغمبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم و بر گروه مسلمانانی که در مکّه در خدمت او هستند، مخصوصاً در این دوره، برای دلداری و غمزدائی، و همچنین برای اطمینان خاطر بخشیدن و

استوار و پابرجا داشتن رانده شدگان و به غربت افتادگان و هراسناک شدگان، نازل گردد!

نه نه! بلکه در این لحظه دل مرا به احساس دیگری می‌کشاند و پیام ژرف دیگری را بر صفحهٔ خاطرم نقش می‌گرداند. دل به من می‌گوید: این سوره بر کسانی نازل می‌گردد که از مکّه به جای دیگری اخراج و رانده شده‌اند تا پیروزی و استقرار در آنجا بهرهٔ ایشان گردد، هرچند که به ظاهر چنین جلوه‌گر آید که بیرون رفتن ایشان با اجبار و اکراه بوده است و با بیم و تهدید صورت گرفته است! درست بدان‌گونه که یوسف از آغوش پدر اخراج گردیده است و بیرون رانده شده است تا با این همه بلاها و آزمونها رویاروی گردد، و آن‌گاه به پیروزی و استقرار برسد:

﴿ وَ كَذٰلِکَ مَکَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحاديثِ، وَ اللهُ غالِبٌ عَلىٰ أَمْرِهِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

بدین منوال ما یوسف را در سرزمین (مصر استقرار بخشیدیم و) مکانت و منزلت دادیم، تا (در آنجا) تعبیر برخی از خوابها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند. (یوسف/۲۱)

وقتی که یوسف علیه‌السلام قدم به مصر و قصر عزیز مصر نهاد، نوجوانی بیش نبود و به عنوان برده‌ای فروخته شد!..

هم‌اینک دل، مرا به دنبال خود می‌کشد و خاطرم را بر آن می‌دارد که چشش ویژه و ذوق خاصّی داشته باشم. می‌توانم بدان اشاره کنم، ولی نمی‌توانم از آن تعبیر کنم! آن پیروی که به دنبال داستان می‌آید:

﴿ وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ، أَفَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذينَ اتَّقَوْا أَفَلا تَعْقِلُونَ؟ حَتّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ، وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ. لَقَدْ كانَ في قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ، ما كانَ حَديثاً يُفْتَرىٰ، وَ لٰكِنْ تَصْديقَ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ تَفْصيلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

(سنّت ما در گزینش پیغمبران و گسیل آنان به میان مردمان تغییر نکرده است، و از جمله در انتخاب تو به عنوان خاتم‌الأنبیاء نیز مرعی شده است) و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده‌ایم، مگر این که مردانی از میان شهریان بوده‌اند و بدیشان وحی کرده‌ایم. (دسته‌ای از انسانها بدانان گرویده و گروهی هم از ایشان بیزاری جسته‌اند. آیا قوم تو از این بی‌خبرند که پیغمبران نه فرشته و نه زن بوده‌اند و بلکه مردانی از شهرها بوده و در میان مردمان همچون ایشان زندگی کرده‌اند و تنها فرق آنان با دیگران این بوده که حاملان وحی و پیام‌آوران آسمانی بوده‌اند، و بعضی راه چنین راهنمایانی را انتخاب و به بهشت رسیده‌اند، و برخی هم عناد ورزیده و کفر پیشه کرده‌اند و به دوزخ واصل شده‌اند؟). مگر در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند که سرانجام کار گذشتگان پیش از ایشان چه بوده و به کجا کشیده شده است؟ بیگمان سرای آخرت، بهتر (از سرای این جهان) برای پرهیزگاران است. (ای معاندان افسارگسیخته و آرزوپرستان سرگشته!) آیا خرد و اندیشهٔ خویش را به کار نمی‌اندازید (و نمی‌دانید که هستی خود را ناآگاهانه می‌بازید و توشه‌ای برای آخرت فراهم نمی‌سازید؟! ای پیغمبر! یاری ما را دور از خویشتن مدان. یاری ما به شما نزدیک و پیروزیتان حتمی است. پیش از این پیغمبران متعدّدی آمده‌اند و به دعوت خود ادامه داده‌اند و دشمنان حقّ و حقیقت هم به مبارزه برخاسته و مقاومت و مخالفت نموده‌اند) تا آنجا که پیغمبران (از ایمان آوردن کافران و پیروزی خود) ناامید گشته و گمان برده‌اند که (از سوی پیروان اندک خویش هم) تکذیب شده‌اند (و تنهای تنها مانده‌اند). در این هنگام یاری ما به سراغ ایشان آمده است (و لطف و فضل ما آنان را دربر گرفته است) و هرکس را که خواسته‌ایم نجات داده‌ایم. (بلی! در هیچ

زمان و هیچ مکانی) عذاب ما از سر مردمان گناهکار دور و دفع نمی‌گردد. به حقیقت در سرگذشت آنان، (یعنی یوسف و برادران و دیگر پیغمبران و اقوام ایماندار و بی‌ایمان، درسهای بزرگِ) عبرت برای همهٔ اندیشمندان است. (آنچه گفته شد) یک افسانهٔ ساختگی (و داستان خیالی و دروغین) نبوده، و بلکه (یک وحی بزرگ آسمانی است که) کتابهای (اصیل انبیای) پیشین را تصدیق و پیغمبران (راستین) را تأیید می‌کند، و (بعلاوه) بیانگر همهٔ چیزهائی است که (انسانها در سعادت و تکامل خود بدانها نیاز دارند، و به همین دلیل مایهٔ) هدایت و رحمت برای (همهٔ) کسانی است که ایمان می‌آورند. (یوسف/۱۰۹-۱۱۱)

این پیامی از جریان قانون و سنّت یزدان است، بدان هنگام که پیغمبران ناامید می‌گردند و یأس حاصل کنند ـ همان‌گونه که یوسف در محنت و رنج طولانی خود ناامید گردید و یأس حاصل کرد ـ اشاره‌ای هم است به گذرگاه ناپسند و ناگواری که گشایش دلگشائی و فرح‌افزائی به دنبال دارد!.. پیامی و اشاره‌ای که دلهای با ایمان آنها را درک و فهم می‌کنند و بدانها پی می‌برند. دلهای با ایمان در همچون دورانی می‌زیند، و در فضای آن تنفّس می‌کنند، درنتیجه دورادور پیام و اشاره را دریافت می‌دارند و می‌چشند و می‌نگرند و می‌بینند.

این سوره دارای قالب ویژهٔ منحصر به فردی است. چرا که داستان یوسف را به تمام و کمال دربر دارد. داستانهای قرآنی ـ جز داستان یوسف ـ در بخشها و بندهای پراکنده‌ای بیان می‌شوند، بخشها و بندهائی که قسمتی یا قسمتهائی از آن وقتی که با موضوع سوره و رویکرد و فضای آن متناسب باشد ذکر می‌شود. حتّی داستانهائی که به‌طور کامل در یک سوره آمده‌اند، مثل داستانهای هود، صالح، لوط و شعیب، به گونهٔ چکیده و به صورت خلاصه ذکر گردیده‌اند. ولی داستان یوسف به تمام و کمال و با طول و تفصیل خود در یک سوره ذکر گردیده است و از آن سخن رفته است. این امر قالب منحصر به فردی در میان تمام سوره‌های قرآن است.

این قالب ویژه با سرشت داستان متناسب است، و آن را به طور کامل بیان می‌دارد ... داستان با خواب دیدن یوسف آغاز می‌گردد، و با تعبیر آن خواب به پایان می‌آید. به گونه‌ای داستان جای گرفته است که مناسب نخواهد بود. بخش و بندی یا چند بخش و بندی از آن در سوره‌ای ذکر شود، و بقیّهٔ آن داستان در سورهٔ دیگری ذکر گردد.

این قالب خاصّ، ادای کامل از هر لحاظ را تضمین کرده است، گذشته از این که هدف اصلی را پیاده کرده است و تحقّق بخشیده است، هدف اصلی‌ای که داستان و پیروهائی که به دنبال آن می‌آیند، به خاطر آن آورده و روایت شده است.

نیاز پیدا خواهیم کرد که دربارهٔ این ادای کامل تا اندازه‌ای سخن به درازا بکشانیم، سخنی که از این برنامهٔ منحصر به فرد قرآنی پرده به کنار بزند ... خدا است که توفیق می‌دهد.

❁

داستان یوسف ـ بدان‌گونه که در این سوره آمده است ـ نمونهٔ کاملی از برنامهٔ اسلام در طرز ادای هنری داستان را نشان می‌دهد، بدان اندازه که نمونهٔ کاملی از این برنامه را در طرز ادای روانی و عقیدتی و تربیتی و جنبشی را نشان می‌دهد ... هرچند که برنامهٔ قرآنی در موضوع خود و در طرز ادای سخن خود یکی است، ولی داستان یوسف به گونه‌ای جلوه‌گر و نمودار می‌گردد انگار نمایشگر متخصّصی در نشان دادن این برنامه از لحاظ هنرِ ادای معانی و مفاهیم است!

داستان، شخصیّت یوسف علیه‌السلام را نشان می‌دهد. شخصیّتی که قهرمان اصلی در داستان است ـ به گونهٔ کاملی در همهٔ جولانگاه‌های زندگی چنین شخصیّتی، و با همهٔ زوایائی که این زندگی دارد، و با همهٔ پاسخگوئیهائی که این شخصیّت در این زوایا و در آن جولانگاه‌ها دارد. انواع آزمونهائی را نشان می‌دهد که

این شخصیّت اصلی داستان با آنها روبرو گردیده است، آزمونهائی که در سرشت و در رویکردها گوناگون و متنوّع است ... آزمونهای سختیها و دشواریها، خوشیها و شادیها، دلربائیهای شهوت‌انگیز، و بالأخره آزمونهای سلطه و قدرت داشتن، و آزمونهای تأثیرپذیریها و احساسات بشری در برابر موضعگیریهای گوناگون و شخصیّتهای جوراجور ... یوسف بندۀ بایستۀ خدا از همۀ این آزمونها و فتنه‌گریها پاک و پاکیزه و خالص و مخلص ـ به‌ویژه در واپسین موضعی که دارد ـ بیرون می‌آید، و آن دعای توبه‌کارانۀ فروتنانه را سر می‌دهد، بدان گونه که در پایان بخش پیشین ذکر کردیم.

درکنار عرضۀ شخصیّت اصلی داستان، شخصیّتهای فرعی پیرامون، با درجات و مراتب متفاوت خود از مرکز صحنۀ نمایش، و دوری و نزدیکی ایشان از دیدگاه حضّار، و اوضاع ویژگی که با پرتوها و نورها و سایه‌روشنها پیدا می‌کنند، ذکر می‌شوند ... داستان با دل و جان انسانها به گشت و گذار می‌نشیند، و به ژرفاهای واقعیّت کامل درونها می‌خزد، و در نمونه‌های گوناگون و جوراجوری نمودار و آشکار می‌گردد: یکی از این نمونه‌ها یعقوب است که پدر مهربان غمزده‌ای است. پیغمبری است که دارای یقین و اطمینان است و به خدا رسیده است ... نمونۀ دیگری برادران یوسف هستند همراه با فریادهای غیرت و خروشهای حسادت و کینه‌توزیها و توطئه‌ها و مانورها، و رویاروی شدن با آثار جرم، و ضعف و حیرت در جلو این رویاروئی ... یکی از این شخصیّتها در تمام مراحل و مواضع داستان دارای شخصیّت و سیمای ثابت و استواری است ... نمونۀ دیگری همسر عزیز مصر است با تمام غریزه‌ها و رغبتها و جهشها و جوششهای زنانگی‌ای که دارد، بدان‌گونه و بدان شکلی که محیط جاهلی مصر در دربار شاهان او را می‌سازد و رهنمود می‌گرداند. درکنار این، قالب شخصیّت ویژۀ روشنی نیز در عملکرد او دیده می‌شود که آشکارا خبر از تأثیرپذیریهای او و از محیط را نشان می‌دهد ... نمونۀ دیگر زنانی هستند که از طبقۀ بالای مصر جاهلی بشمارند! در این بخش از داستان نشان داده می‌شود که آنان چه پرتوهائی بر صحنۀ نمایش زندگی می‌اندازند، و کلام ایشان چه منطقی دارد. این منطق در سخنان زنان با همسر عزیز مصر راجع به غلام او، و در شیفتگی ایشان به یوسف، و در این که همسر عزیز مصر در حضور جملگی زنان چگونه یوسف را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، و در پس پرده‌های کاخها چه نیرنگبازیها و مانورهائی وجود دارد، چنان که در زندگی کردن یوسف مخصوصاً جلوه‌گر است ... نمونۀ دیگری مخصوصاً در زندانی کردن یوسف جلوه‌گر می‌شود ... نمونۀ دیگری «عزیز» مصر است. در این نمونه، سایه‌های طبقۀ عزیز و محیط او در رویاروئی با گناهِ از دست رفتن ناموس و بزهِ بی‌آبروئی از لابلای جامعۀ او پیدا است ... نمونه‌ای هم «شاه» است که ناگهان بر صحنه می‌آید و بسان عزیز مصر در بخش سایه‌روشنها دور از بخش پرتوها در جولانگاه هماهنگ عرضۀ نمایش پدیدار می‌گردد و هرچه زودتر صحنه را ترک می‌کند ... سیماهای انسانها آشکار و درست با واقعیّت کامل، در میان مجموعۀ قهرمانهای داستان و در محیطهای گوناگون پدیدار می‌آیند، و در موضعگیریها و صحنه‌های فراوان جلوه‌گر می‌شوند، و با همۀ حرکتها و احساسهائی که دارند نقش خود را بازی می‌کنند.

داستان سیماهای «واقعیّت» راست و درست را به‌طور کامل نشان می‌دهد، و ویژگیهای آن را در هر قهرمانی و در هر موضعی و در هر خاطره‌ای پیش چشم می‌دارد ... گذشته از این نمونۀ کامل برنامۀ اسلامی را در شیوۀ بیان هنری داستان جلوه‌گر می‌سازد ... برنامه‌ای که هرچند هیچ‌یک از خاطره‌ها و تپشها و تکانهای دل انسان را نادیده نمی‌گیرد، در عین حال لجنزاری از گِل و لای را نمی‌سازد و آن را «واقعیّت» بنامد، همسان لجنزاری که «واقعیّت» غربی جاهلی آن را پدید آورده است!

داستان به انواع و اقسامی از ضعف بشری پرداخته

است، و لحظهٔ ضعف جنسی را نمایان کرده است، و بدون این که در به تصویر کشیدن نفس انسان و واقعیّت کامل آن در این موضعها و موردها نیرنگبازی کند و به کژراهه رود، و بدون این که نگاهی از نگاه‌های حقیقی نفس را نادیده بگیرد یا موضعی و موردی را پشت گوش اندازد و در ذکر چیزی و جائی کوتاهی کند، هرگز به دنبال این نبوده است که آن چنان لجنزاری را پدید آورد که با فطرت سالم ناسازگار است و برای آن هیچ‌گونه خیر و خوبی به همراه ندارد، آن لجنزاری که در جاهلیّت قرن بیستم آن را «واقعگرائی» و رئالیسم، یا در این اواخر آن را «طبیعتگرائی» و ناتورالیسم می‌نامند!

داستان، تصویر پاکی برای ادای واقعی کاملی، با گوناگونی قهرمانان و گوناگونی موضعها و موردها است. مانند:

۱- برادران یوسف ... کینه‌های کوچک در دلهای برادران یوسف بزرگ می‌گردیدند و انباشته می‌شدند تا آنجا که ترس از گناه و زشتی و پلشتی و اندودگی آن از دیدهٔ درونها ناپدید و نادیده می‌گرداند! گذشته از آن «توجیه شرعی!» را برایشان می‌آراید، توجیهی که در سایه‌اش از گناه و بزه رهائی می‌یابند و پاک می‌گردند!.. آنچه در اینجا لازم بود درنظر گرفتن واقعیّت خودشان در محیط آئینی خودشان بود. آنان فرزندان پیغمبر خدا یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم - عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهُ وَ سَلاٰمُهُ - بودند. بدین سبب تأثیرات این محیط در اندیشه‌هایشان و در احساساتشان و در مراسم و آداب و عاداتشان، و در نیازمندیهای درونی و روانیشان، احتیاج به توجیه و دلیلی برای انجام گناه داشت، و می‌بایستی راهی را برای رهائی از زشتیها و پلشتیهای آن پیدا کرد:

﴿ لَقَدْ كٰانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيٰاتٌ لِلسّٰائِلِينَ. إِذْ قٰالُوا: لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلىٰ أَبِينٰا مِنّٰا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ، إِنَّ أَبٰانٰا لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ! اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ، وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صٰالِحِينَ! قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ: لاٰ تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيٰابَةِ الْجُبِّ، يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيّٰارَةِ - إِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ! - قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا، مٰا لَكَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلىٰ يُوسُفَ؛ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ. أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ، وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ! قٰالَ: إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَ أَخٰافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ. قٰالُوا: لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ. فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيٰابَةِ الْجُبِّ، وَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذٰا وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ. وَ جٰاءُوا أَبٰاهُمْ عِشٰاءً يَبْكُونَ. قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا، إِنّٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ، وَ تَرَكْنٰا يُوسُفَ عِنْدَ مَتٰاعِنٰا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ، وَ مٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَ لَوْ كُنّٰا صٰادِقِينَ. وَ جٰاءُوا عَلىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ، قٰالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، وَ اللهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلىٰ مٰا تَصِفُونَ ﴾.

در (سرگذشت) یوسف و برادرانش دلائل و نشانه‌هائی (بر قدرت خدا و مرحمت او به بندگان با ایمانش) است برای کسانی که پرسندگان (و مشتاقان آگاهی) از آن می‌باشند. هنگامی که (برادران پدری یوسف) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین که از یک مادرند) در پیش پدرمان از ما محبوبترند، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از آن دو برای پدر سودمندتر می‌باشیم). مسلّماً پدرمان در اشتباه روشنی است. یوسف را بکشید، یا او را به سرزمینی (دوردست) بیفکنید، تا توجّه پدرتان فقط با شما باشد (و تنها و تنها شما را دوست داشته باشد و به شما مهر ورزد) و بعد از آن (از گناه خود پشیمان می‌شوید و توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید گشت (چرا که خدا توبه‌پذیر است و پدر هم عذرتان را قبول می‌نماید). گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را مکشید (که کشتن جرمی عظیم و گناهی نابخشودنی است) و بلکه او را به ژرفای چاه بیندازید تا قافله‌ای او را برگیرد (و به سرزمین دورافتاده‌ای ببرد)، اگر (برای دور کردن او و رسیدن به هدف خود) می‌خواهید کاری بکنید. (پس از اتّفاق

آنان بر دور داشتن یوسف، به پدرشان) گفتند: پدر جان! چرا نسبت به یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟ در حالی که ما خیرخواه او می‌باشیم (و جز محبّت و خلوص از ما ندیده است و راهنما و دلسوز وی بوده و هستیم). فردا او را با ما بفرست (تا در میان چمنزارها و گلزارها) بخورد و بازی کند و ما مراقب و نگهبان وی خواهیم بود. گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید، ناراحت و غمگین می‌گردم. می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد. گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از او محافظت می‌کنیم) در این صورت ما زیانمندانی بیش نخواهیم بود (و جز ننگ و عار بهره‌ای نخواهیم داشت). هنگامی که او را بردند و تصمیم گرفتند که او را به ژرفای چاه بیندازند (و عاقبت هم نقشۀ خود را اجراء کردند)، در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که (در حقّ تو) کردند آگاه خواهی ساخت، در حالی که نخواهند فهمید (که تو برادر ایشان یوسف هستی. همان برادری که بر نیرنگ او همداستان شدند و گمان بردند که از دست او آسوده گشتند). شبانگاه گریه‌کنان پیش پدرشان برگشتند (و شیون سر دادند). گفتند: ای پدر! ما رفتیم و سرگرم مسابقۀ (دو و تیراندازی) گشتیم و یوسف را نزد اثاثیۀ خود گذاردیم و گرگ (آمد و) او را خورد. تو هرگز (سخنان) ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم (چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داری و ما را بدخواه او می‌انگاری). پیراهن او را آلوده به خون دروغین بیاوردند (و به پدرشان نشان دادند. پدر) گفت: (چنین نیست. یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است) بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و (شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من) صبر جمیل است. (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید) و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوۀ رسواگرانه‌ای که می‌گوئید. (یوسف/۷-۱۸)

ما برادران یوسف را همان کسانی می‌بینیم که بودند. در سراسر موضعگیریهای داستان که پس از آن می‌آید، ایشان همان کسانی هستند که بودند. همان‌گونه موقعیّت ویژۀ یکی از ایشان را از آغاز تا به انجام داستان ثابت و تغییرناپذیر می‌بینیم. بعد از آن که یوسف از ایشان می‌خواهد برادر کوچک یوسف را با خود بیاورند، و آنان هم خیال می‌کنند که او عزیز مصر است، همان کسی است که از مملکت خود کنعان به پیش او آمده‌اند تا از او گندم بخرند در سالهائی که خشکسالی و قحطی است، در آن زمانی که یزدان برای یوسف کارها را جمع و جور فرموده است و بدو آموخته است که برادرشان را به دلیل یافته شدن پیمانۀ شاه در بار و بنه او به گروگان بگیرد و پیش خود نگاه دارد ... همین که این چاره‌سازی را دیدند ـ آنان هم از سرانجام آن ناآگاه بودند ـ ناگهان کینۀ کهن ایشان نسبت به یوسف جوشیدن گرفت و فوّاره زد:

﴿ قٰالُوا: إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ! فَأَسَرَّهٰا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهٰا لَهُمْ. قٰالَ: أَنْتُمْ شَرٌّ مَكٰاناً، وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا تَصِفُونَ ﴾.

(برادران یوسف) گفتند: اگر (بنیامین) دزدی کند (جای شگفت نیست، که آن را از سوی مادر به ارث برده است) و برادرش (یوسف نیز که هر دو از یک مادرند) قبلاً دزدی کرده است. یوسف (از این سخن سخت ناراحت شد، ولی) ناراحتی را در درون خود پنهان کرد و نگذاشت از آن مطّلع شوند. (امّا در دل) گفت: شما مقام و منزلت بدی (در پیشگاه خدا) دارید (چرا که برادر خود را از پدر دزدیدید و او را به چاه انداختید و از پدرتان نافرمانی کردید و بدو دروغ گفتید و هنوز که هنوز است کینۀ او را به دل دارید و اینک هم وی را دزد می‌نامید) و خدا (از هرکسی) آگاه‌تر از چیزی است که بیان می‌دارید (و به من نسبت می‌دهید). (یوسف/۷۷)

آنان را همان‌گونه خواهیم یافت که بودند. بدان‌گاه که برای بار دوم پدرشان در سنّ پیری با فاجعۀ غمناکی

رویاروی می‌گردد، و آنان تجدید غم و اندوه یوسف را در او می‌یابند، ناگهان کینهٔ کهن ایشان به خروش درمی‌آید و فوران می‌کند، بدون این که پیری پدرشان را درنظر بگیرند و مصیبت دردناک او را پیش چشم دارند:

﴿ وَ تَوَلّیٰ عَنْهُمْ وَ قٰالَ: یٰا أَسَفٰا عَلیٰ یُوسُفَ! وَ ٱبْیَضَّتْ عَیْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ. قٰالُوا: تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّیٰ تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهٰالِکینَ ﴾.

و از فرزندانش روی برتافت و گفت: ای وای من! بر (دوری) یوسف (من!) و (از بس گریست) چشمانش از اندوه سفید (و نابینا) گردید، و او اندوه خود را در دل نهان می‌داشت و خشم خود (بر فرزندان) را فرو می‌داد. گفتند: (ای پدر!) به خدا سوگند آن‌قدر تو یاد یوسف می‌کنی که مشرف به مرگ می‌شوی یا (می‌میری و) از مردگان می‌گردی. (خویشتن را بپا و به خود و به ما ترحّم فرما و از غم و اندوه‌بکاه).

(یوسف/۸۴ و ۸۵)

این بی‌شرمی را دیگر باره از برادران یوسف می‌بینیم بدان هنگام که یوسف سرانجام پیراهن خود را برای پدرش می‌فرستد ـ در آن وقت که شخصیّت یوسف برای برادران روشن و معلوم می‌گردد ـ این پیوند درونی که دالّ بر ژرفی رابطهٔ میان یوسف و پدر او است، ایشان را بر سر خشم می‌آورد، و نمی‌توانند خویشتنداری کنند و ناگهان بر او می‌تازند و می‌خواهند او را به خاموشی وادارند:

﴿ وَ لَمّٰا فَصَلَتِ الْعیرُ قٰالَ أَبُوهُمْ: إِنّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ، لَوْلاٰ تُفَنِّدُونِ! قٰالُوا: تَاللّٰهِ إِنَّکَ لَفی ضَلاٰلِکَ الْقَدیمِ! ﴾.

هنگامی که کاروان (از مصر به سوی شام) حرکت کرد، پدرشان (به کسانی که پیش او بودند) گفت: اگر مرا بی‌خرد و بی‌مغز ننامید (به شما می‌گویم) من واقعاً بوی یوسف را می‌بویم! (اطرافیان بدو) گفتند: به خدا قسم! بیگمان تو در سرگشتگی قدیم خود هستی (و بر

بال خیالات و خرافات در پروازی). (یوسف/۹۴ و ۹۵)

۲ـ زن عزیز مصر ... زنی است که در برابر هوا و هوس نقش بر زمین گشته است و بازیچهٔ دست امواج سرکش و ویرانگری گردیده است. چیزی را نمی‌بیند. نه به حیاء و شرم زنانگی توجّه می‌کند، و نه بزرگی و نجابت خود را پیش چشم می‌دارد. همچنین به جایگاه و پایگاه اجتماعی، و رسوا شدن خانوادگی، هیچ‌گونه توجّهی نمی‌کند ... زنی است ـ گذشته از اینها ـ هرگونه مکر و کید و نیرنگ زنانگی را به کار می‌برد، چه در تبرئه و اثبات بیگناهی خود، و چه در حمایت و حفاظت کسی که او را دوست می‌دارد و بدو عشق می‌ورزد، حمایت و حفاظت او از کیفر تهمتهائی که بدو زده است. می‌کوشد عقوبت او را به گونه‌ای ترتیب دهد که زندگی وی را از میان نبرد و منتهی به کشتن او نگردد! همچنین زنی است که در پاسخ به زنان مکر و کیدی را به کار می‌برد که کار خود را بدان توجیه می‌کند و ایشان را نیز قانع می‌سازد. در این نیرنگ، از راه ضعف غریزی شهوانی استفاده می‌کند. از ضعف هوا و هوسی سود می‌جوید که در زنان سراغ دارد و قیاس ایشان را از خود می‌گیرد!.. همچنین او زنی است که در افتخار به هواها و هوسهایش می‌نازد بدان‌گاه که ضعف ارادهٔ او پدیدار می‌گردد، و عظمت او درهم می‌شکند، در برابر کسی که دوستش می‌دارد. در آن مجلسی که زنان با او نشسته‌اند، و زنانگی زنان بی‌پرده آشکار می‌شود، و پیراستگی و آراستگی و حیاء و شرم زنانه به کنار می‌رود، و هیچ زنی در همچون مجلسی از سخن گفتن خواستهای زنانگی و نداهای عشق درونی خود باکی ندارد و آن را اصلاً ننگ و عار نمی‌شمارد!.. هرچند که تصویر و تعبیر دربارهٔ این نمونهٔ بشری ویژه با تمام حقیقتی که دارد، و تصویر و تعبیر دربارهٔ این لحظهٔ ویژه با تمام واقعیّتی که دارد، ادای قرآنی که باید نمونهٔ والای ادای هنری اسلامی باشد، از قالب پاک و پاکیزهٔ خود برای یک بار هم خارج نگردیده است، حتّی بدان هنگام که لحظهٔ لختیگری و بی‌پردگی روانی و بدنی

کامل را با تمام جهشها و جوششها و با همهٔ حیوانگرائیها و ددمنشیهائی که دارد به تصویر می‌کشد ... این است که قرآن آن لجنزار زشت و پلشتی را پدید نمی‌آورد که نویسندگان «داستانهای رئالیسم» و نویسندگان «داستانهای ناتورالیسم» در گِل و لای آن می‌لولند و غلت می‌خورند، و در این جاهلیّت نامبارک، به بهانهٔ کمال هنر در ادای مطلب، هرچه ببینند و بشنوند و بیندیشند، ترسیم می‌کنند و می‌نگارند!

﴿ وَ قالَ الَّذي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ: أَكْرِمي مَثْواهُ عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً. وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْويلِ الْأَحاديثِ، وَاللهُ غالِبٌ عَلىٰ أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ. وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً، وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ. وَ راوَدَتْهُ الَّتي هُوَ في بَيْتِها عَنْ نَفْسِهِ، وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ: هَيْتَ لَكَ! قالَ: مَعاذَ اللهِ! إِنَّهُ رَبّي أَحْسَنَ مَثْوايَ، إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ. وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها! لَوْ لا أَنْ رَأىٰ بُرْهانَ رَبِّهِ. كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ، إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصينَ. وَ اسْتَبَقَا الْبابَ، وَ قَدَّتْ قَميصَهُ مِنْ دُبُرٍ، وَ أَلْفَيا سَيِّدَها لَدَى الْبابِ، قالَتْ: ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلاّ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَليمٌ؟! قالَ: هِيَ راوَدَتْني عَنْ نَفْسي، وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها: إِنْ كانَ قَميصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكاذِبينَ. وَ إِنْ كانَ قَميصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصّادِقينَ. فَلَمّا رَأىٰ قَميصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ، إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظيمٌ. يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذا، وَ اسْتَغْفِري لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئينَ!.. وَ قالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدينَةِ: امْرَأَةُ الْعَزيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ! قَدْ شَغَفَها حُبّاً! إِنّا لَنَراها في ضَلالٍ مُبينٍ! فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ، وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً، وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكّيناً، وَ قالَتِ: اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ! فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ، وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ، وَ قُلْنَ: حاشَ لِلّٰهِ! ما هٰذا بَشَراً، إِنْ هٰذا إِلاّ مَلَكٌ كَريمٌ. قالَتْ: فَذٰلِكُنَّ الَّذي لُمْتُنَّني فيهِ! وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ، وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصّاغِرينَ. قالَ: رَبِّ، السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا يَدْعُونَني إِلَيْهِ، وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلينَ. فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ، إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ ﴾.

کسی که او را در مصر خریداری کرد، به همسر خود گفت: او را گرامی دار (و کاری کن که مکان مناسبی برای او تهیّه کنی تا احساس کند یکی از افراد خانوادهٔ ما است). شاید برای ما سودمند افتد، یا اصلاً او را به فرزندی بپذیریم. بدین منوال ما یوسف را در سرزمین (مصر استقرار بخشیدیم و) مکانت و منزلت دادیم، تا (در آنجا) تعبیر برخی از خوابها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند. و هنگامی که یوسف به رشد و کمال خود رسید (و به نهایت قوّت جسمانی و عقلانی دست یافت، نیروی) داوری و دانائی بدو دادیم، و ما این چنین (که پاداش یوسف را دادیم) پاداش (همهٔ) نیکوکاران را می‌دهیم. زنی که یوسف در خانه‌اش بود، آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت، و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم نمایم؟!) بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند. زن (که چنین دید به پرخاشگری پرداخت و برای تنبیه عبد خود) قصد (زدن) یوسف کرد، و یوسف (برای دفاع از خود) قصد (طرد) او کرد، امّا برهان خدای خود را دید (و از دفاع دست کشید و فرار را بر قرار ترجیح داد). ما این چنین کردیم (و در حفظ وی در همهٔ مراحل کوشیدیم) تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیدهٔ ما بود. (از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند، (یوسف می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در این حال و احوال،) پیراهن یوسف را از پشت

بدرید. دم در به آقای زن برخوردند، (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز این نیست که یا زندانی گردد یا شکنجهٔ دردناکی ببیند. یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به خود می‌خواند (و می‌خواست مرا گول بزند! جدال و دفاع به اوج خود رسید. در این وقت) حاضری از (حاضران) اهل (خانهٔ آن) زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف از زمرهٔ دروغگویان خواهد بود. و اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمرهٔ راستگویان خواهد بود. هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شما بزرگ است. ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار... و تو ای زن) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه)، بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای. (خبر این موضوع در شهر پیچید و) گروهی از زنان در شهر گفتند: همسر عزیز (مصر) خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند. عشق جوان، به اندرون دلش خزیده است. ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ ایشان را شنید، (کسانی را) دنبال آنان فرستاد (و ایشان را به خانهٔ خود دعوت کرد) و بالشهائی برایشان فراهم ساخت (و مجلس را به پشتیهای گرانبها و دیگر وسائل رفاه و آسایش بیاراست)، و به دست هرکدام کاردی (برای پوست کندن میوه) داد، سپس (به یوسف) گفت: وارد مجلس ایشان شو. هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و (به دهشت افتادند و سراپا محو جمال او شدند و بجای میوه) دستهایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشتهٔ بزرگواری است. (همسر عزیز) گفت: این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) او سرزنش کرده‌اید. (آری!) من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد. (یوسف که این تهدید همسر عزیز و اندرز زنان مهمان برای فرمانبرداری از او را شنید) گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرامی‌خوانند، و اگر (شرّ) نیرنگ ایشان را از من بازنداری، بدانان می‌گرایم و (دامن عصمت به معصیت می‌آلایم و خویشتن را بدبخت می‌نمایم و آن وقت) از زمرهٔ نادانان می‌گردم. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و (شرّ) کید و مکرشان را از او بازداشت. تنها خدا است که شنوای (دعاهای پناه‌برندگان به خود است و) آگاه (از احوال بندگان و مصالح ایشان) می‌باشد. (یوسف/۲۱-۳۴)

همچنین وقتی که با همسر عزیز بار دیگر برخورد می‌کنیم، بدان‌گاه که یوسف به سبب مکر و کید او، و نیرنگ زنان به زندان افتاده است، و در آنجا مانده است تا وقتی که شاه خواب دیده است، و کسی که با او زندانی بوده است یوسف را به یاد می‌آورد و می‌گوید تنها او است که می‌تواند خواب را تعبیر کند، و شاه دستور می‌دهد که یوسف را پیش او بیاورند. ولی یوسف از این کار سر باز می‌زند و می‌گوید وقتی خواهد آمد و خواب را تعبیر خواهد کرد که مسألهٔ او بررسی و روشن گردد، و پاکدامنی وی به اثبات برسد و بیگناهی او اعلام بشود. بدین خاطر شاه همسر عزیز و سائر زنانی را که در قضیّهٔ یوسف دخالت داشته‌اند فرامی‌خواند. همسر عزیز هنوز که هنوز است عاشق یوسف است، هرچند روزگار دگرگون شده است و مزاجها تغییر پذیرفته است و زمان و عمر و حوادث و ظروف و شرائط دیگری پیش آمده است، و با ایمانی آشنائی پیدا کرده است که از یوسف سراغ داشته است و هم این که ایمان از لابلای آن همه خصال و صفات پسندیدهٔ یوسف به ژرفاهای درون او خزیده است و در جان و دل او تأثیر بخشیده است:

﴿ وَ قَالَ الْمَلِکُ: ائْتُونِي بِهِ. فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ:

ٱرْجِعْ إِلیٰ رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ: مٰا بٰالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱللاّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ؟ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ. قٰالَ: مٰا خَطْبُكُنَّ إِذْ رٰاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ؟ قُلْنَ: حٰاشَ لِلّٰهِ! مٰا عَلِمْنٰا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ. قٰالَتِ ٱمْرَأَةُ الْعَزِيزِ: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ، أَنَا رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلصّٰادِقِينَ. ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي كَيْدَ الْخٰائِنِينَ. وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِي، إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّي، إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

شاه گفت: یوسف را بـه پـیش مـن آورید. هـنگامی کـه فرستادهٔ (شاه) نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پـروردگار مـن بس آگاه از نیرنگ ایشان است. (شاه، زنان را احضار کرد و بدیشان) گفت: جریان کار شما ـ بدان‌گاه که یـوسف را به خود خواندید ـ چگونه می‌باشد؟ (آیا به شما گرائید و خواستِ شما را پاسخ گفت؟). گفتند: خـدا مـنزّه (از آن) است (که بندهٔ نیک خود را رها کند که دامن طـهر او بـه لوث گناه آلوده گردد!) ما گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز (مصر) گفت: هم اینک حقّ آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خـوانـدم (ولی نـیرنگ مـن در او نگـرفت) و از راسـتان (در گـفتار و کـردار) است. ایـن (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نـبودن او را بـرای خـود مغتنم نـمی‌شمرم و) بـدو خـیانت نـمی‌کنم، و خـداونـد بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هـدف) رهـنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه بـاطل و بـیهوده می‌گرداند). من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بیگناه نمی‌دانم) چـرا کـه نـفس (سـرکش طـبیعتاً بـه شهوات می‌گراید و زشتیها را تزیین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نـفس کسـی کـه پروردگارم بـدو رحـم نـماید (و او را در کـنف حـمایت خود مصون و مـحفوظ فـرماید). بـیگمان پـروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است. (یوسف/۵۰-۵۳)

۳ـ یوسف ... بندهٔ صالح و شـایسته و بـایستهٔ یـزدان. انسان خوبی که بیان قـرآنـی شـخصیّت انسـانی او را نیاراسته است و فقط آنچه بوده است نشان داده است. یوسف با تمام خصال بشریّت خود با امتحان رویاروی می‌گردد ـ هرچند که در خانوادهٔ نبوّت پـرورش یـافته است و تربیت و آئین آن را داشـته است ـ بشـریّت و تربیت و آئین او رویهمرفته واقـعیّت وی را بـا تـمام جوانب واقعیّت بیان می‌دارد ... یوسف وقتی که همسر عزیز مصر قصد او می‌کند و بر او تاخت می‌برد، ضعیف می‌گردد و او نیز قصد همسر عزیز مصر می‌کند و بر او تاخت می‌برد. ولیکـن رشـتهٔ دیگـری او را مـحکم و استوار می‌دارد، و او را از سقوط عملی نجات می‌دهد. یوسف به ضعف خود در برابر مکر و کید زنـان، و در برابر منطق محیط، و در برابر فضای کاخها و نیز زنان کاخها پی می‌برد، ولی به دستاویز محکم الهی چـنگ می‌زند ... در این داستان نگاهی و جایگاهی نیست که دربـارهٔ واقـعیّت شـخصیّت و سـرشت آن، آراسـته و پیراسته شده بـاشد. از لجـنزارهـای جـاهلیّت و گِـل و لایهای هنری بوئی به مشام نمی‌رسد. چرا که در قرآن واقعیّت راست و درست با همهٔ زوایائی که دارد نشان داده می‌شود و با آرایه‌ها و پیرایه‌ها واقعیّت رنگـین و اندوده نمی‌گردد ...

۴ـ عزیز ... عزیز مصر با شخصیّت سرشتی ویژه‌اش، با سـرشت جـامه و سـیمای فـرمانروائـیش، بـا ضـعف خودبزرگ‌بینی و فخرفروشیش، چـیرگی ریـاکـاری و دوروئی اجتماعیش، پوشاندن و پنهان داشتن ظواهر، و بالأخره نجات دادن همچون شخصیّتی از دستبرد حوادث ناگهانی زمان و تاخت مردمان، همه و همهٔ ویـژگیهای محیط او در این شخصیّت جلوه‌گر می‌آید.

﴿ فَلَمّٰا رَأیٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قٰالَ: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ، إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا، وَ ٱسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ، إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخٰاطِئِينَ ﴾.

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهـن یـوسف از پشت پاره شـده است، گـفت: ایـن کـار از نـیرنگ شـما زنـان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شـما بـزرگ است. ای

یـوسف! از ایـن (مـوضوع) چشم‌پوشی کـن و (آن را پنهان و پوشیده دار. و تو ای زن) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه) بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای. (یوسف/۲۸ و ۲۹)

۵ـ زنان ... زنان این جامعه با همهٔ سیماهای این جامعه، سر و صداهائی که پیرامون همسر عزیز مصر و غلام او به راه می‌افتد و در شهر می‌پیچد، غلام جوانی کـه از انجام کار زشت و پلشت سرباز می‌زند و پاکی درون و بیرون او پیدا و هویدا است، ناله و آه عاشقانهٔ زنان و خودباختگی ایشان در بـرابـر طـلعت دیـدار یـوسف، اعتراف زنانگی ژرف آنان بـه مـوضعگیری زنـی کـه دربارهٔ داستان او سـر و صـداهـا راه مـی‌انـداخـتند و موضعگیری او را ناپسند می‌شمردند، احساسی که این زن با این اعتراف پیدا می‌کند تا بدانجا که این اعتراف بدو جسارت و جرأت می‌دهد که به عشق خـود اقـرار کند، او در سایهٔ تسلیم زنان به زنانگی خودشان خود را در امن و امان می‌یابد، چرا که مـحیط خـاصّ ایشـان همچون کاری را ساخته و پـرداخـته مـی‌دارد و آن را توجیه می‌کند، گرایش همهٔ زنان به سوی یوسف تا او را تحریک کنند و گول بزنند، با وجود اعتراف به پاکی او در نخستین مرحله، نظافت و طهارتی که از گفتار ایشان پیدا است:

﴿ حاشَ لِلّٰهِ! ما هٰذا بَشَراً، إِنْ هٰذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ ﴾.

ماشاءالله این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشتهٔ بزرگواری است. (یوسف/۳۱)

این مطلب را از گفتار یوسف علیه‌السلام استنباط مـی‌کنیم و برمی‌گیریم:

﴿ قالَ: رَبِّ، ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ، وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَـیْهِنَّ وَ أَکُـنْ مِـنَ الْجاهِلِینَ ﴾.

(یوسف که این تهدید همسر عزیز و اندرز زنان مهمان بـرای فرمانبرداری از او را شنید) گفت: پـروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است کـه مـرا بدان فرامی‌خوانند، و اگر (شرّ) نیرنگ ایشـان را از مـن بازنداری، بدانان می‌گرایم و (دامن عصمت به معصیت می‌آلایم و خویشتن را بـدبخت مـی‌نمایم و آن وقت) از زمرهٔ نادانان می‌گردم. (یوسف/۳۳)

تنها همسر عزیز مصر از یـوسف نـخواست کـه بـا او بیامیزد، بلکه همهٔ زنان آن طبقه و چین بر او دویدند و پریدند!

۶ـ محیط ... محیطی کـه از لابـلای هـمهٔ ایـن کـارها جلوه‌گر می‌آید. گذشته از این، از لابلای کاری که در حقّ یوسف می‌کنند، با وجود این که پاکی و بیگناهی او برایشان آشکار و نمودار می‌گردد، محیط پیدا و هویدا است. کاری که ایشان در حقّ یوسف می‌کنند بدان خاطر است که رسوائی را پنهان کنند، و اثری از نشانه‌های آن برجای نگذارند، هرچـند کـه پـاک و بـیگناهی بسـان یوسف را قربان آن کنند:

﴿ ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتّیٰ حِینٍ ﴾.

بعد از آن که نشانه‌ها (و عـلائم پـاکدامـنی یـوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (بـرای این که سر و صداها بخوابد و بلکه زن عزیز نیز بر سر عقل بیاید). (یوسف/۳۵)

۷ـ اگر شخصیّت یوسف علیه‌السلام را دنبال کنیم، در هیچ‌یک از جایگاه‌های داستان سیماهای ایـن شـخصیّت را از دست نخواهیم داد. شـخصیّتی کـه از ارکـان و اصـول واقعی خود او بـرجـوشیده است، و در بـندهٔ صـالح و انسان بایستهٔ او با تمام ویژگیهای بشری او جـلوه‌گـر شده است، و از پرورش و تربیت و آئـین خـانوادگـی نبوّت او مایه گرفته است.

یوسف گرچه در زندان و تاریکیهای زندان، و افزون بر آن در زندان ظلم و تاریکیهای آن، گرفتار و اسیر است، از دعوت به سوی آئـین خـود غـافل نـمی‌شود، و بـا هوشیاری و نرمش دل‌انگیز خود مردمان را بـه سـوی یزدان جهان مـی‌خوانـد، و در ایـن راه دورانـدیشی و دورنگری و شـناخت امـور را فـرامـوش نـمی‌کند، و سرشت محیط و خواستهای روانـی مـردمان آن را از

نظر به دور نمی‌دارد. همچنین از این که شخصیّت خود را و اخلاق و آداب خود را زیبا کند و زیبا جلوه دهد برای خدمت به آئینی که مردمان را در زندان به سوی آن فرامی‌خواند، کمترین غفلتی نمی‌ورزد:

﴿ وَ دَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِ. قَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً، وَ قَالَ الآخَرُ: إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُ. نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ، إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. قَالَ: لاَ يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا، ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي، إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. وَ ٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللهِ مِنْ شَيْءٍ، ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى ٱلنَّاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ. يَا صَاحِبَيِ ٱلسِّجْنِ، أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ، ذٰلِكَ ٱلدِّينُ الْقَيِّمُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ. يَا صَاحِبَيِ ٱلسِّجْنِ، أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً، وَ أَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ، قُضِيَ الأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴾.

دو جوان (از خدمتگزاران شاه) همراه یوسف زندانی شدند. یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم (که انگور برای) شراب می‌فشارم. و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سر دارم و پرندگان از آن می‌خورند. (ای یوسف!) ما را از تعبیر آن بیاگاهان که تو را از زمرهٔ نیکوکاران می‌بینیم. (یوسف) گفت: پیش از آن که جیرهٔ غذائی شما به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این (تعبیر رؤیا و خبر از غیب) که به شما می‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است (و به من وحی فرموده است)، چرا که من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند. و من از آئین پدران (و نیاکان) خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام (و به دنبال ایشان رفته‌ام). ما (انبیاء) را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. این (توحید و یگانه‌پرستی)، لطف خدا است در حقّ ما (انبیاء که افتخار تبلیغ آن را پیدا کرده‌ایم) و در حقّ همهٔ مردمان (که با پذیرش آن راه بهشت را می‌سپرند) ولیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری (چنین لطفی را) نمی‌کنند (و چیزهائی را انباز خدا می‌نمایند که کاری از آنها ساخته نیست). ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟). این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهای (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است). فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است). ای دوستان زندانی من! (اینک تعبیر خواب خود را بشنوید). امّا یکی از شما (که در خواب دیده است که انگور برای شراب می‌فشارد، آزاد می‌گردد و دوباره ساقی مجلس می‌شود و) به سرور خود شراب می‌دهد، و امّا دیگری (که در خواب دیده است که نان بر سر دارد و مرغان از آن می‌خورند، آزاد نمی‌گردد و) به دار زده می‌شود و پرندگان از (گوشت) سر او می‌خورند. این، چیزی است که از من دربارهٔ آن نظر خواستید و قطعی و حتمی است. (یوسف/۳۶-۴۱)

یوسف با وجود همهٔ این خصال و مزایا انسان است. در او ضعف بشری است. او می‌خواهد از زندان رها و آزاد شود. در این راستا می‌خواهد خبر او به شاه برسد، بدان امید که توطئهٔ ستمگرانه‌ای را به گوش شاه برساند

که او را به زندان تاریک کشانده است. هرچند که یزدان جهان خواسته است که بدو بیاموزد از دیگران قطع امید کند، و امیدش تنها به خدا باشد و بس:

﴿ وَ قالَ لِلَّذي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُما: اُذْكُرْني عِنْدَ رَبِّكَ. فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ. فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ ... ﴾.

(یوسف خطاب) به یکی از آن دو که می‌دانست آزاد می‌گردد گفت: مرا در پیش سرور خود (یعنی شاه مصر) یادآور شو (و شرح حال مرا بدو بگو. باشد که از زندان رهایم کند). امّا اهریمن آن را از یادش ببرد که در پیش سرورش بازگو کند. لذا یوسف چند سالی در زندان ماند .... (یوسف/۴۲)

آن‌گاه سیماهائی از این شخصیّت دیدار می‌نمایند و پس از سالها زندان خود را به ما نشان می‌دهند. شاه خواب دیده است. کاهنان و پرده‌داران از تعبیر آن عاجز می‌گردند. دوست زندانی او یوسف را به یاد می‌آورد. پس از آن که تربیت الهی بندهٔ شایسته و بایسته را به تمام و کمال پرورده است و او به قضا و قدر ربّانی اطمینان پیدا کرده است و به سرنوشت و سرانجام کار خود یقین حاصل نموده است. شاه درخواست می‌کند او را پس از تعبیر خوابی که دیده است به پیش او بیاورند. یوسف با آرامش کسی که به خود یقین و اطمینان دارد، پاسخ می‌گوید، و نمی‌خواهد به ترک زندان خود بگوید مگر بعد از تحقیق تهمت و اثبات پاکی و بیگناهی او:

﴿ وَ قالَ الْمَلِكُ: إِنّي أَرىٰ سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ، وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ. يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُوني في رُؤْيايَ، إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ. قالُوا: أَضْغاثُ أَحْلامٍ، وَ ما نَحْنُ بِتَأْويلِ الْأَحْلامِ بِعالِمينَ. وَ قالَ الَّذي نَجا مِنْهُما وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ: أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ فَأَرْسِلُونِ. يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدّيقُ، أَفْتِنا في سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ، لَعَلّي أَرْجِعُ إِلَى النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ. قالَ: تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنينَ دَأَباً، فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ في سُنْبُلِهِ، إِلّا قَليلاً مِمّا تَأْكُلُونَ. ثُمَّ يَأْتي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ. إِلّا قَليلاً مِمّا تُحْصِنُونَ. ثُمَّ يَأْتي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عامٌ فيهِ يُغاثُ النّاسُ وَ فيهِ يَعْصِرُونَ ... وَ قالَ الْمَلِكُ: ائْتُوني بِهِ ... فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ: ارْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ: ما بالُ النِّسْوَةِ اللّاتي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ؟ إِنَّ رَبّي بِكَيْدِهِنَّ عَليمٌ. قالَ: ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ؟ قُلْنَ: حاشَ لِلّٰهِ! ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ. قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزيزِ: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ، أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقينَ. ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لا يَهْدي كَيْدَ الْخائِنينَ. وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّي، إِنَّ رَبّي غَفُورٌ رَحيمٌ ... وَ قالَ الْمَلِكُ: ائْتُوني بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسي، فَلَمّا كَلَّمَهُ قالَ: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكينٌ أَمينٌ. قالَ: اجْعَلْني عَلىٰ خَزائِنِ الْأَرْضِ، إِنّي حَفيظٌ عَليمٌ ﴾.

شاه (مصر) گفت: من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خوردند، و هفت خوشهٔ سبز و (نارس، و هفت) خوشهٔ خشک (و رسیده) را دیدم (که خشکها بر سبزها می‌پیچند و آنها را نابود می‌کنند). ای بزرگان! (علماء و حکماء) اگر خوابها را تعبیر می‌کنید (و در این فنّ سر رشته دارید) نظر خود را دربارهٔ خوابم برایم بیان دارید. گفتند: (این خواب از زمرهٔ) خوابهای پریشان و پراکنده است (و جزو اوهام و خیالات آشفته‌ای است که معنی ندارند) و ما از تعبیر (این‌گونه) خیالپردازیها آگاه نیستیم. کسی که از میان آن دو (نفر زندانی، از زندان) نجات یافته بود و بعد از مدّتها (سفارش یوسف را) به یاد آورد، گفت: من شما را از تعبیر چنین خوابی مطّلع می‌گردانم. مرا بفرستید (تا آن جوان یوسف نام را ببینم که او در این کار ماهر و استاد است). ای یوسف! ای بسیار راستگو! از تعبیر خواب، ما را آگاه کن که (شاه دیده است:) هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را خورده‌اند، و هفت خوشهٔ خشک، و هفت خوشهٔ سبز (به هم پیچیده‌اند و رسیده‌ها نارسها را تباه کرده‌اند)، تا این که من به سوی مردم

برگردم (و تعبیر تو را برای ایشان بیان دارم). امید است که آنان (تعبیر خواب را) بدانند و (با علم و فضل تو آشنا شوند. یوسف) گفت: باید هفت سال پیاپی (با تلاش هرچه بیشتر، گندم و جو) بکارید، و آنچه را که درو می‌کنید ـ جز اندکی که می‌خورید ـ در خوشهٔ خود نگاه دارید. پس از آن (سالهای خوش) هفت سال سخت درمی‌رسد و (قحطی می‌شود و این سالهای سخت) آنچه را که به خاطرشان اندوخته‌اید از میان برمی‌دارند، مگر مقدار کمی را (که برای بذر) محفوظ می‌نمائید. سپس، بعد از آن (سالهای خشک و سخت)، سالی فرامی‌رسد که بارانهای فراوان برای مردم بارانده و به فریادشان رسیده می‌شود و در آن شیرهٔ (انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها و دانه‌های روغنی) را می‌گیرند (و به نعمت و خوشی می‌افتند). شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید. هنگامی که فرستادهٔ (شاه) نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است. (شاه، زنان را احضار کرد و بدیشان) گفت: جریان کار شما ـ بدانگاه که یوسف را به خود خواندید ـ چگونه می‌باشد؟ (آیا به شما گرائید و خواستِ شما را پاسخ گفت؟). گفتند: خدا منزّه (از آن) است (که بندهٔ نیک خود را رها کند که دامن طهر او به لوث گناه آلوده گردد!) ما گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز (مصر) گفت: هم اینک حقّ آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم (ولی نیرنگ من در او نگرفت) و از راستان (در گفتار و کردار) است. این (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نبودن او را برای خود مغتنم نمی‌شمرم و) بدو خیانت نمی‌کنم، و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه باطل و بیهوده می‌گرداند). من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بیگناه نمی‌دانم) چرا که نفس (سرکش طبیعتاً به شهوات می‌گراید و زشتیها را تزیین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). بیگمان پروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است. (هنگامی که پاکی یوسف در پیش شاه مسلّم گردید) شاه گفت: او را به نزد من بیاورید تا وی را (از افراد مقرّب و) خاصّ خود کنم. وقتی که یوسف را آوردند و (شاه) با او صحبت نمود (بر محبّتش افزود و بدو) گفت: از امروز تو در پیش ما بزرگوار و مورد اطمینان و اعتمادی. یوسف گفت: مرا سرپرست اموال و محصولات زمین کن، چرا که من بسیار حافظ و نگهدار (خزائن و مستغلّات، و) بس آگاه (از مسائل اقتصادی و کشاورزی) می‌باشم. (یوسف/۴۳-۵۵)

از این لحظه که شخصیّت یوسف در آن کامل و پخته و هوشیار و مطمئن و آرام و دارای یقین و اعتماد می‌گردد، می‌بینیم که این شخصیّت در صحنهٔ حوادث منحصر به فرد و برجسته می‌گردد، و شخصیّتهای شاه و عزیز و زنان و محیط، پنهان از دیدگاه می‌شوند. روند قرآنی این دگرگونی در داستان و در واقعیّت زندگی را با این چنین سخنانی تهیّه می‌بیند و فراهم می‌آورد:

﴿ وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّٰا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهٰا حَيْثُ يَشٰاءُ، نُصِيبُ بِرَحْمَتِنٰا مَنْ نَشٰاءُ. وَ لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ ﴾.

(شاه پیشنهاد یوسف را پذیرفت و او وزیر اقتصاد و دارائی شد) و بدین منوال یوسف را در سرزمین (مصر بالا بردیم و جاه و جلال و) نعمت و قدرت دادیم. در آنجا هر کجا که می‌خواست منزل می‌گزید (و هرگونه که می‌خواست دخل و تصرّف می‌کرد. آری!) ما نعمت خود را به هر کس که بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضائع نمی‌گردانیم. و پاداش آخرت، برای کسانی که (در دنیا) ایمان می‌آورند و پرهیزگاری می‌کنند، بهتر (و والاتر از پاداش دنیوی

ایشان) است. (یوسف/۵۶ و ۵۷).

از این لحظه به بعد می‌بینیم این شخصیّت با انواع دیگری از بلاها و گرفتاریها رویاروی می‌شود، بلاها و گرفتاریهائی که با انواع بلاها و گرفتاریهای پیشین فرق اساسی دارند. این شخصیّت هم با آنها رویاروی می‌شود با کمالِ پختهٔ هوشیارانه، و با آرامش خاطرِ بی‌دغدغهٔ دارای اطمینان و اعتماد.

۸ـ یوسف را می‌یابیم در حالی که برای نخستین بار پس از انجام آن کاری که در گذشته در حقّ او روا داشته‌اند. با برادرانش رویاروی می‌گردد، بدان‌گاه که یوسف با مقایسهٔ با ایشان والاتر و تواناتر است ... ولی ما او را آشکارا در رفتار و کردار ثابت و استوار می‌یابیم:

﴿ وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ. وَ لَمّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ: ٱئْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ، أَلا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ؟ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لا تَقْرَبُونِ. قالُوا: سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنّا لَفاعِلُونَ. وَ قالَ لِفِتْيانِهِ: ٱجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِي رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَها إِذَا ٱنْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

(قحطی و خشکسالی در اطراف مصر به غایت رسید و مردم از هر سو بدانجا سرازیر شدند) و برادران یوسف (نیز همچون دیگران از کنعان شام عازم مصر گشتند) و به پیش یوسف آمدند، و او ایشان را شناخت، ولی آنان وی را نشناختند. (یوسف به گونهٔ شایسته از آنان پذیرائی کرد و بار و بنه ایشان را چنان که می‌خواستند آماده نمود) و هنگامی که بار و بنه و توشهٔ ایشان را آماده ساخت، گفت: (از سخنان شما فهمیدم که برادر دیگری از پدر دارید. دفعهٔ آینده) برادر پدری خود را نزد من آورید (و از چیزی نترسید) مگر نمی‌بینید که من پیمانه را به تمام و کمال می‌دهم (و حقّ آن را اداء می‌کنم) و بهترین میزبانم؟ و اگر او را نزد من نیاورید (بدانید که چیزی به شما داده نمی‌شود و) هیچ‌گونه گندم و حبوباتی (از غلّه و محصولات) به شما نمی‌دهم، و دیگر به پیش من نیائید. (برادران یوسف پاسخ دادند و) گفتند: ما با پدرش گفتگو می‌نمائیم، و حتماً (برای جلب موافقت پدر می‌کوشیم و) این کار را خواهیم کرد. (سپس هنگامی که آهنگ کوچیدن کردند، یوسف) به کارگزاران خود گفت: (پول) کالائی را که پرداخته‌اند در میان بارهایشان بگذارید، شاید پس از مراجعت به خانوادهٔ خویش، بدان پی ببرند و بلکه (بر وفای به عهد ما اطمینان یابند و بر برادر خود بنیامین نترسند و همراه او به پیش ما) برگردند. (یوسف/۵۸-۶۲)

۹ـ یوسف را خواهیم دید بدان‌گاه که با پیام خدا بدو کارها را روبه‌راه می‌کند و امور را می‌گرداند، چگونه برادر خود را نگاه می‌دارد. پس بنگریم به شخصیّت پختهٔ هوشیار حکیم مطمئنّی که خویشتندار و شکیبا است:

﴿ وَ لَمّا دَخَلُوا عَلىٰ يُوسُفَ آوىٰ إِلَيْهِ أَخاهُ. قالَ: إِنِّي أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ. فَلَمّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ ٱلسِّقايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ؛ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ. قالُوا ـ وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ـ ما ذا تَفْقِدُونَ؟ قالُوا: نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ، وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ، وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ. قالُوا: تَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنّا سارِقِينَ. قالُوا: فَما جَزاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كاذِبِينَ؟ قالُوا: جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ، كَذٰلِكَ نَجْزِي ٱلظّالِمِينَ. فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِم قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ، ثُمَّ ٱسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ ... كَذٰلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ، ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ، إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ، نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ، وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. قالُوا: إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ! فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ، قالَ: أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً، وَ اللهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ. قالُوا: يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ، إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ، إِنّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. قالَ: مَعاذَ اللهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ، إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ ﴾.

و وقتی که به (سرای) یوسف داخل شدند، برادرش

(بنیامین) را نزد خود جای داد (و پنهانی بدو) گفت: من برادر تو (یوسف) هستم، و از کارهائی که آنان کرده‌اند ناراحت مباش. هنگامی که بار و بنه آنان را آماده کرد، پیمانهٔ (قیمتی شاه را) در بارِ برادرش (بنیامین) نهاد. پس (از رهسپار شدن و پیمودن مسافتی) ندا دهنده‌ای (از اطرافیان یوسف) فریاد برآورد: ای کاروانیان! شما دزدید. (بایستید و تکان مخورید. برادران یوسف از این صدا به هم آمدند و) رو بدیشان کرده گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ گفتند: پیمانهٔ شاه را گم کرده‌ایم و هرکس آن را برگرداند، بار شتری در برابر آن می‌گیرد. (رئیس آنان هم تأکید کرد و گفت:) و من شخصاً این پاداش را تضمین می‌کنم. (برادران یوسف) گفتند: به خدا سوگند! شما (از روی رفتار و کردار دو سفری که بدینجا داشته‌ایم هر آینه) می‌دانید ما نیامده‌ایم تا در سرزمین (مصر) فساد و تباهی کنیم و ما هیچگاه دزد نبوده‌ایم. (اطرافیان یوسف) گفتند: اگر شما دروغ بگوئید، سزای آن (کسی که دزدی کرده باشد در عرف شما) چیست؟ (برادران یوسف) گفتند: سزای آن (کسی که دزدی کرده باشد، این است که) هرکس آن پیمانه در بارش یافته شود، خودش (بنده و گروگان به) سزای آن گردد. (آری!) ما این چنین، ستمکاران را کیفر می‌دهیم. (یوسف) نخست بارهای دیگران را پیش از بار برادرش (بنیامین) بازرسی کرد، و سپس پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد. ما این‌گونه برای یوسف چاره‌سازی کردیم (و نقشه و طرح انداختیم تا بتواند بنیامین را به گونه‌ای نزد خود نگاه دارد که دیگر برادران متوجّه نشوند و تسلیم فرمان او گردند). چرا که یوسف طبق آئین شاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، مگر این که خدا می‌خواست. (ما هم که خدائیم خواستیم و یوسف را به زیور دانشی فراخور حال آراستیم و او در پرتو آن توانست راه بازداشت برادر را پیدا کند. بلی ما با اعطای دانش) درجات هرکس را که بخواهیم بالا می‌بریم (همان‌گونه که درجات یوسف را بالا بردیم. البتّه) بالاتر از هر فرزانه‌ای، فرزانه‌تری است (و خدا هم از همه فرزانه‌تر است. برادران یوسف) گفتند: اگر (بنیامین) دزدی کند (جای شگفت نیست، که آن را از سوی مادر به ارث برده است) و برادرش (یوسف نیز که هر دو از یک مادرند) قبلاً دزدی کرده است. یوسف (از این سخن سخت ناراحت شد، ولی) ناراحتی را در درون خود پنهان کرد و نگذاشت از آن مطّلع شوند. (امّا در دل) گفت: شما مقام و منزلت بدی (در پیشگاه خدا) دارید (چرا که برادر خود را از پدر دزدیدید و او را به چاه انداختید و از پدرتان نافرمانی کردید و بدو دروغ گفتید و هنوز که هنوز است کینهٔ او را به دل دارید و اینک هم وی را دزد می‌نامید) و خدا (از هر کسی) آگاه‌تر از چیزی است که بیان می‌دارید (و به من نسبت می‌دهید). گفتند: ای عزیز (مصر!) او پدر بزرگواری دارد، یکی از ما را به جای او بگیر (و به بندگی بپذیر، و بدین وسیله نیکی خود را در حقّ ما به اتمام برسان) که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. گفت: پناه بر خدا که ما (این کار را بکنیم و) غیر از آن کس را بگیریم که کالای خود را نزد او یافته‌ایم. ما (اگر چنین کنیم) در آن صورت (بیگناه را بجای گناهکار گرفته و) از زمرهٔ ستمکاران خواهیم بود. (یوسف/۶۹-۷۹)

۱۰ـ آن‌گاه با یوسف رویاروی می‌شویم، در آن اوضاع و احوالی که درد و محنت یعقوب به اوج خود رسیده است، و یزدان سبحان مقدّر و مقرّر فرموده است بلاها و آزمونهائی که گریبانگیر او و خانواده‌اش گردیده است برطرف شود و رخت بربندد. یوسف برای پدر و مادرش و برای خانواده‌اش به فریاد آمده است و مهر آنان وی را برانگیخته است. می‌بیند که برادرانش به زیان و ضرر آشکاری گرفتار آمده‌اند و وضع بد و ناگواری را پیدا کرده‌اند. دلش به حال ایشان می‌سوزد، و خویشتن را بدیشان معرّفی می‌کند، و با سرزنش مهربانانه‌ای پرده از کار خود برمی‌دارد، و بزرگوارانه آنان را می‌بخشد و مورد عفو خود قرار می‌دهد، عفوی که در جای مناسب می‌آید، و همهٔ شرائط و ظروف، پیام آن را می‌دهد و بدان اشارت دارد، و از همچون

شخصیّتی با همچون نشانه‌ها و سیماهائی که دارد انتظار آن می‌رود و بس:

﴿ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا: يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ، وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ. فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا، إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. قَالَ: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟ قَالُوا: أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ، وَ هٰذَا أَخِي، قَدْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا، إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. قَالُوا: تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا، وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ. قَالَ: لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ، يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ، وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً، وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

(فرزندانش فرمان او را گردن نهادند و رهسپار مصر شدند) و چون به پیش یوسف رفتند گفتند: ای عزیز (مصر!) ما را و خاندان ما را اندوه فرا گرفته است و (جسم و روح ما را زیان رسیده است و برای خرید مواد غذائی) کالای اندکی با خود آورده‌ایم (که گمان نمی‌رود از ما پذیرفته گردد و چیزی که مورد نیاز ما است با آن خریداری شود. بیا و) بر ما ببخش و بار و کالای ما را (بدان اندازه که نیازمندیم) به تمام و کمال بده بیگمان خداوند بخشندگان را (به بهترین وجه) جزا می‌دهد. (مهر برادری در دل یوسف بجنبید و خواست خویشتن را به آنان بشناساند. سرزنش‌کنان بدیشان) گفت: آیا بدان‌گاه که (یوسف را به چاه انداختید، و پس از او اذیّت و آزارها به بنیامین رساندید و او را در فراق برادر داغدار نمودید) از روی نادانی (جوانی) نسبت به یوسف و برادرش می‌دانید چه (عمل زشت و ناپسندی) کردید؟ گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. به راستی یزدان بر ما منّت گذارده است (زیرا که ما را از بلاها رهانیده و دوباره به هم رسانیده و سلامت و قدرت و عزّت بخشیده است). بیگمان هرکس (خدا را پیش چشم دارد و از او بترسد و) تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاریها و مصیبتها) شکیبائی و استقامت ورزد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌گرداند. گفتند: به خدا سوگند! خداوند تو را (به سبب پرهیزگاری و شکیبائی و نیکوکاری) بر ما برگزیده است و برتری بخشیده است، و ما بیگمان (در کاری که در حقّ تو و برادرت روا داشته‌ایم) خطاکار بوده‌ایم. (یوسف پاسخ داد و) گفت: امروز هیچ‌گونه سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست (و بلکه از شما درمی‌گذرم و برایتان طلب آمرزش می‌نمایم. ان‌شاءاللّه) خداوند شما را می‌بخشاید، چرا که او مهربانترین مهربانان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل نادمان و توبه‌کاران می‌نماید. پس از آن، یوسف از حال پدر پرسید. وقتی که از اوضاع و احوال او آگاه گردید، بدیشان گفت:) این پیراهن مرا با خود (به کنعان) ببرید و آن را بر چهرهٔ او بیندازید تا (نشانی بر پیدا شدن من بوده و روشنی‌بخش دل و دیده‌اش شود و دوباره) بینا گردد (و پردهٔ تاریک غم و اندوه از جلو چشمانش بزداید و خرّم و خندانش نماید) و همهٔ خانوادهٔ خود را به نزد من بیاورید. (یوسف/۸۸-۹۳)

۱۱ـ در پایان، آن جایگاه بزرگوارانهٔ دل‌انگیز پدیدار می‌آید ... جایگاه ملاقات همگان با یوسف که در اوج سلطه و قدرت خود است، و آشکارا خواب او تعبیر می‌شود و رؤیاهایش تحقّق پیدا می‌کند ... او از همهٔ این چیزها خویشتن را بیرون می‌کشد و به گوشه‌ای می‌رود و با خدای خویش خلوت می‌کند و از همه چیز می‌پردازد، و مخلصانه به مناجات او می‌پردازد و همه چیز دیگر را به پشت گوش می‌اندازد:

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ. فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾.

(یوسف رو به خدا کرد و گفت:) پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای. ای

آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. (همهٔ امور خود را به تو وامی‌گذارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان. (یوسف/۱۰۱)

شخصیّت یوسف، شخصیّت یگانهٔ کاملی است. دارای همهٔ واقعیّت شخصیّت است، واقعیّتی که ارکان و اصول واقعیّت را در پیدایش و محیط خود جلوه‌گر می‌سازد.

۱۲ـ یعقوب ... یعقوب پدر با محبّت غمزده‌ای است. پیغمبرِ با اعتمادِ به خدا رسیده‌ای است. او با هر دوتای شادی و هراس با آن خواب وعده‌دهنده‌ای که یوسف دیده است یکجا رویاروی می‌گردد. یعقوب در این خواب مژده‌های آیندهٔ خوشایند و امیدبخشی را می‌یابد. در عین حال از وسوسه‌ها و کارهای اهریمن در هراس است. می‌ترسد که اهریمن به دل و درونهای پسرانش رخنه کند و ایشان را به انجام کارهای ناپسند بکشاند. شخصیّت یعقوب به تمام و کمال و با همهٔ زوایای آن جلوه‌گر و پدیدار می‌آید:

﴿ إِذْ قٰالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ: یٰا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سٰاجِدِینَ. قٰالَ: یٰا بُنَیَّ لاٰ تَقْصُصْ رُؤْیٰاکَ عَلیٰ إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً. إِنَّ ٱلشَّیْطٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ. وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحٰادِیثِ، وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ آلِ یَعْقُوبَ کَمٰا أَتَمَّهٰا عَلیٰ أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ، إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ﴾.

(ای پیغمبر! به یاد دار) آن‌گاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند. (پدرش) گفت: فرزند عزیزم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، (چرا که مایهٔ حسد آنان می‌شود، و اهریمن ایشان را برآن می‌دارد) که برای تو نیرنگبازی و دسیسه‌سازی کنند. بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است. همان‌گونه (که در خواب خویشتن را سرور و برتر دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد (و با خلعت نبوّت تو را مفتخر می‌سازد) و بر تو و خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، همان‌طور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بیگمان پروردگارت بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند). (یوسف/۴-۶)

آن‌گاه این شخصیّت را می‌یابیم با تمام واقعیّت شخصیّت بشریِ پیغمبری، در حالی که پسرانش با او دربارهٔ یوسف صحبت می‌کنند. پس از آن ناگهان او را دچار فاجعه می‌کند:

﴿ قٰالُوا: یٰا أَبٰانٰا، مٰا لَکَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلیٰ یُوسُفَ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ. أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ، وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ. قٰالَ: إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ. قٰالُوا: لَئِنْ أَکَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ. فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیٰابَةِ الْجُبِّ، وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذٰا وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ. وَ جٰاءُوا أَبٰاهُمْ عِشٰاءً یَبْکُونَ. قٰالُوا: یٰا أَبٰانٰا، إِنّٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ، وَ تَرَکْنٰا یُوسُفَ عِنْدَ مَتٰاعِنٰا فَأَکَلَهُ ٱلذِّئْبُ، وَ مٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَ لَوْ کُنّٰا صٰادِقِینَ. وَ جٰاءُوا عَلیٰ قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ، قٰالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَمِیلٌ، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلیٰ مٰا تَصِفُونَ ﴾.

(پس از اتّفاق آنان بر دور داشتن یوسف، به پدرشان) گفتند: پدر جان! چرا نسبت به یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟ در حالی که ما خیرخواه او می‌باشیم (و جز محبّت و خلوص از ما ندیده است و راهنما و دلسوز وی بوده و هستیم). فردا او را با ما بفرست (تا در میان چمنزارها و گلزارها) بخورد و بازی کند و ما مراقب و نگهبان وی خواهیم بود. گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید، ناراحت و غمگین می‌گردم. می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد. گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از او محافظت می‌کنیم) در این صورت ما

زیانمندانی بیش نخواهیم بود (و جز ننگ و عار بهره‌ای نخواهیم داشت). هنگامی که او را بردند و تصمیم گرفتند که او را به ژرفای چاه بیندازند (و عاقبت هم نقشۀ خود را اجراء کردند)، در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که (در حقّ تو) کردند آگاه خواهی ساخت، در حالی که نخواهند فهمید (که تو برادر ایشان یوسف هستی. همان برادری که بر نیرنگ او همداستان شدند و گمان بردند که از دست او آسوده گشتند). شبانگاه گریه‌کنان پیش پدرشان برگشتند (و شیون سر دادند). گفتند: ای پدر! ما رفتیم و سرگرم مسابقۀ (دو و تیراندازی) گشتیم و یوسف را نزد اثاثیۀ خود گذاردیم و گرگ (آمد و) او را خورد. تو هرگز (سخنان) ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم (چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داری و ما را بدخواه او می‌انگاری). پیراهن او را آلوده به خون دروغین بیاوردند (و به پدرشان نشان دادند. پدر) گفت: (چنین نیست. یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است) بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و (شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من) صبر جمیل است. (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید) و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوۀ رسواگرانه‌ای که می‌گوئید. (یوسف/۱۱-۱۸)

سپس با این شخصیّت ـ با تمام واقعیّتی که این شخصیّت دارد ـ برخورد می‌کنیم، در حالی که پسرانش بار دیگر از او می‌خواهند که مایۀ آرامش خود را بدیشان سپارد ... یعنی برادر کوچک یوسف را در اختیار ایشان گذارد ... زیرا عزیز مصر ـ یوسف ـ که وی را نمی‌شناسند او را از آنان خواسته است! تا در مقابل بردن او به پیش عزیز مصر بدیشان باری دهد از آن در سالهای خشکسالی تغذیه کنند!

﴿ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلىٰ أَبِيهِمْ قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ، فَأَرْسِلْ مَعَنٰا أَخٰانٰا نَكْتَلْ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ. قٰالَ: هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاّٰ كَمٰا أَمِنْتُكُمْ عَلىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ؟ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِينَ. وَ لَمّٰا فَتَحُوا مَتٰاعَهُمْ وَجَدُوا بِضٰاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ، قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا مٰا نَبْغِي، هٰذِهِ بِضٰاعَتُنٰا رُدَّتْ إِلَيْنٰا، وَ نَمِيرُ أَهْلَنٰا وَ نَحْفَظُ أَخٰانٰا، وَ نَزْدٰادُ كَيْلَ بَعِيرٍ، ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ. قٰالَ: لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ: لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلاّٰ أَنْ يُحٰاطَ بِكُمْ. فَلَمّٰا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قٰالَ: اللّٰهُ عَلىٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ ... وَ قٰالَ: يٰا بَنِيَّ لاٰ تَدْخُلُوا مِنْ بٰابٍ وٰاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوٰابٍ مُتَفَرِّقَةٍ، وَ مٰا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ، إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. وَ لَمّٰا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مٰا كٰانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ، إِلاّٰ حٰاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضٰاهٰا، وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمٰا عَلَّمْنٰاهُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

هنگامی که به پیش پدرشان برگشتند (داستان خود را با عزیز مصر بازگو کردند و از مراحم و الطاف او بسی سخن راندند و) گفتند: (اگر بنیامین را با خود نبریم این دفعه چیزی به ما داده نخواهد شد و) از گندم و حبوبات محروم می‌شویم، پس برادرمان را با ما بفرست تا کیل و پیمانه‌ای دریافت داریم و (خوراک مورد نیاز خانواده را با خود بیاوریم. قول می‌دهیم که) ما نگهبان و حافظ او باشیم (یعقوب به یاد گذشته‌ها افتاد و) گفت: آیا من دربارۀ او به شما اطمینان کنم همان‌گونه که دربارۀ برادرش (یوسف) قبلاً به شما اطمینان کردم؟! (نه من شما را امین نمی‌دانم و فرزند خود را به شما نمی‌سپارم. حافظ و نگهبان فقط خدا است و) خدا بهترین حافظ و نگهدار است و از همۀ مهربانان مهربانتر است (او مرا و فرزند مرا کافی است). هنگامی که بارهای خود را باز کردند، دیدند که (پول) کالای ایشان (در داخل بارهایشان گذارده شده و) بدیشان برگشت داده شده است. گفتند: ای پدر! ما دیگر (بیش از این از الطاف عزیز مصر) چه می‌خواهیم؟! این (بهای) کالای ما است که به ما پس داده شده است. (پس بهتر است برادرمان را با ما بفرستی) و ما برای خانوادۀ

خود مواد غذائی (بیشتری) بیاوریم و از برادر خود محافظت کنیم و بار شتری را (بر مقدار قبلی) بیفزائیم که آن (چیزی که با خود آورده‌ایم با توجّه به جود و لطف عزیز مصر) اندک است. (سرانجام یعقوب گول سخنان فرزندان را خورد. ولی برای اطمینان خاطر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا این که عهد و پیمان مؤکّد و استوار با سوگند به خدا، با من نبندید که او را (سالم) به من برمی‌گردانید، مگر که (براثر مرگ و یا غلبهٔ دشمن و یا عامل دیگر) قدرت از شما سلب گردد. (فرزندانش پیمانش را پذیرفتند و خدای را به شهادت طلبیدند.) هنگامی که با پدر پیمان بستند، گفت: خداوند آگاه و مطّلع بر آن چیزی است که (به همدیگر) می‌گوئیم. (یعقوب به عهد و پیمان مؤکّد فرزندان خود دل بست و شفقت پدری او را بر آن داشت که آنان را راهنمائی و نصیحت کند) و گفت: ای فرزندانم! از یک در (به مصر) داخل نشوید. بلکه از درهای گوناگون وارد شوید (تا از حسادت حسودان و چشم زخم پلیدان درامان بمانید. ولی بدانید که من با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خدا مقرّر کرده باشد از شما بدور سازم. (یقیناً آنچه باید بشود می‌شود، و راهی برای دفع بلا جز رعایت اسباب و علل پیدا و توسّل به خدا سراغ ندارم). تنها حکم و فرمان ازآن یزدان است. (دافع شرّ و جالب خیر جهان فقط ایزد سبحان است). بر او توکّل می‌کنم (و از او استمداد می‌جویم و کارم را بدو واگذار می‌کنم) و باید که توکّل‌کنندگان بر او توکّل کنند و بس (و کار خویش را بدو حواله دادند. سفارش پدر را پذیرفتند) و هنگامی که از همان طریق و به همان شیوه (به مصر) وارد شدند که پدرشان بدیشان دستور داده بود، چنین ورودی آنان را از آنچه خدا خواسته بود بدور نداشت و (حذر با قدر برنیامد و در مصر به دزدی متّهم شدند و برادرشان بنیامین به گروگان گرفته شد و غمها و اندوه‌ها یکی پس از دیگری ایشان را دربر گرفت) ولیکن حاجتی را برآورده کرد که در اندرون یعقوب بود (و آن پیدا شدن یوسف و شناسائی او و توسّط بنیامین و سرانجام به هم رسیدن پدر و پسر بعد از مدّتها فراق و هجران بود). بیگمان یعقوب (در پرتو وحی) آگاه از چیزهائی بود که ما بدو آموخته بودیم. (از جمله می‌دانست که یوسف زنده است و عاقبت خواب او تحقّق پیدا می‌کند) امّا بسیاری از مردم نمی‌دانند (که یعقوب چنین آگاهی و اطّلاعی در پرتو وحی داشته است). (یوسف/۶۳-۶۸)

سپس در فاجعهٔ دومی که یعقوب بدان گرفتار آمده است با او ملاقات می‌کنیم، بدان هنگام که یعقوب پدر غمزده‌ای است و پیغمبر به خدا رسیده‌ای است ... این امر هم پس از آن است که یزدان برای یوسف چاره‌جوئی می‌کند و بدو پیام می‌دهد که چگونه برادرش را بگیرد و پیش خود نگاه دارد. یکی از پسران یعقوب برجای می‌ماند، پسری که دارای شخصیّت ویژه در میان پسران است. تمام نشانه‌های برجسته‌ای را دارا است که لازمهٔ موضعها و موقعیّتهای سراسر داستان است. او می‌ترسد پس از آن همه عهد و پیمان استواری که با پدرش بسته است با پدرش رویاروی شود. وقتی حاضر است برگردد که یا پدرش بدو اجازهٔ برگشت بدهد و یا خدا دربارهٔ او داوری کند و دستور انجام کاری را بدهد که می‌خواهد:

﴿ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيّاً، قالَ كَبِيرُهُمْ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللهِ، وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ؟ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي، أَوْ يَحْكُمَ اللهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ. إِرْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا وَما كُنّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها، وَ إِنّا لَصادِقُونَ. قالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ: يا أَسَفا عَلَى يُوسُفَ! وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ. قالُوا: تَاللهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ

الْهالِکینَ! قالَ: إِنَّما أَشْکُو بَثّی وَ حُزْنی إِلَی اللهِ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ. یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ، وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ. إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ ﴾.

هنگامی که (از آزادی بنیامین) کاملاً ناامید شدند، به کناری رفتند و با یکدیگر نهانی به گفتگو و رایزنی پرداختند. بزرگ آنان گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان مؤکّد با سوگند به خدا گرفته است (که برادرتان را سالم بدو برگردانید؟) و (به یاد ندارید که) پیش از این دربارهٔ یوسف کوتاهی کرده‌اید؟ پس (به چه روئی اکنون به سوی او برگردیم؟!). من از سرزمین (مصر) حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازهٔ (خروج از آن و برگشت به کنعان را) ندهد، یا خدا در حقّ من داوری نکند و فرمان نراند (و با مرگ من یا آزادی بنیامین، کار را یکسره نسازد) و او بهترین داور و فرمانده است (و جز به حقّ فرمان نراند و جز به عدل داوری نکند). شما به پیش پدرتان برگردید و بگوئید: ای پدر! پسرت دزدی کرده است (و در برابر آن بنده گردیده است و به اسارت رفته است) و گواهی نمی‌دهیم مگر به آنچه (از دزدی بنیامین با چشم خود دیده‌ایم و بر آن) مطّلع شده‌ایم، و ما (در آن هنگام که با تو پیمان بسته‌ایم نمی‌دانستیم که او دزدی می‌کند. چرا که) از غیب خبر نداشته‌ایم (و راز نهان در پشت پردهٔ غیب جهان را جز یزدان نمی‌داند). و از (اهالی) شهری که ما در آن بوده‌ایم (که مصر است) و از کاروانی که با آن (به کنعان) برگشته‌ایم بپرس (تا بیگناهی ما برای تو ثابت شود) و ما تأکید می‌کنیم که راستگوئیم (و جز حقیقت نمی‌گوئیم. بقیّهٔ برادران به کنعان برگشتند و پدرشان را از ماجرا باخبر کردند و او) گفت: بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است (و شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من) صبر جمیل است، (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی، اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید). امید است که خداوند همهٔ آنان را به من بازگرداند. بیگمان او کاملاً آگاه (از حال من و حال ایشان بوده و) دارای حکمت بالغه است و کارهایش از روی حساب و فلسفه است). و از فرزندانش روی برتافت و گفت: ای وای بر من بر (دوری) یوسف (من!) و (از بس که گریست) چشمانش از اندوه سفید (و نابینا) گردید. و او اندوه خود را در دل نهان می‌داشت و خشم خود (بر فرزندان) را قورت می‌داد. گفتند: (ای پدر!) به خدا سوگند! آن‌قدر تو یاد یوسف می‌کنی که مشرف به مرگ می‌شوی یا (می‌میری و) از مردگان می‌گردی. (خویشتن را بپا و به خود و به ما ترحّم فرما و از غم و اندوه بکاه). گفت: شکایت پریشان حالی و اندوه خود را تنها و تنها به (درگاه) خدا می‌برم، (و فقط به آستان خدا می‌نالم و حلّ مشکل خود را از او می‌خواهم) و من از سوی خدا چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای فرزندانم! بروید و (در مصر همراه برادر مهتر خود) به دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت خدا ناامید مشوید، چرا که از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند. (من احساس می‌کنم روزگار دیدار نزدیک است). (یوسف/۸۰-۸۷)

در واپسین جایگاه‌های محنت فراوان و غم و اندوه درازی که گریبانگیر پیرمرد رنجدیده و بلا کشیده می‌شود، او را با همان سیماها و با همان واقعیّتها خواهیم یافت. او را خواهیم دید بوی یوسف را از پیراهن یوسف می‌بوید، و با خشم پسرانش و با سرزنش و سرکوبی ایشان رویاروی می‌گردد، ولی در اعتماد و اطمینان خود به پروردگارش کمترین گمانی به خویشتن راه نمی‌دهد:

﴿ وَ لَمّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ: إِنّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ، لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ. قالُوا: تَاللهِ إِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ الْقَدیمِ. فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصیراً. قالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ: إِنّی أَعْلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ؟ قالُوا: یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئینَ. قالَ: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُم رَبّی، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ ﴾.

هنگامی که کاروان (از مصر به سوی شام) حرکت کرد، پدرشان (به کسانی که پیش او بودند) گفت: اگر مرا بی‌خرد و بی‌مغز ننامید، (به شما می‌گویم) من واقعاً بوی یوسف را می‌بویم! (اطرافیان بدو) گفتند: به خدا قسم! بیگمان تو در سرگشتگی قدیم خود هستی (و بر بال خیالات و خرافات در پروازی). هنگامی که (پیک) مژده‌رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند، (چشمان یعقوب) بینا گردید (و نور سرور، به دیدگانش روشنی بخشید. یعقوب به حاضران) گفت: مگر به شما نگفتم: که از سوی یزدان (و در پرتو وحی رحمان) چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ (فرزندان یعقوب) گفتند: ای پدر! (بر ما ببخشا و) آمرزش گناهانمان را برایمان (از خدا) بخواه. واقعاً ما خطاکار بوده‌ایم. گفت: از پروردگارم، پیوسته برایتان طلب آمرزش (گناهانتان را) خواهم کرد. بیگمان او بخشایشگر مهربانی است. (یوسف/۹۴-۹۸)

این شخصیّت، شخصیّتی است با ویژگیها و سیماهای یگانه. احساسات و عملکردهایش واقعی است. شخصیّتی است که خود واقعیّت و تمام شرائط و ظروف و گسترهٔ محیط را بدون هرگونه آراستن و کاستن و تحریف کردنی جلوه‌گر می‌سازد.

❁

واقعیّت در عین حال که درست و مورد اطمینان و پاک و سالم است، بلکه این واقعیّت به واقعیّت شخصیّتهای انسانی بسنده نمی‌کند، واقعیّت شخصیّتهای آدمیزادگانی که داستان در این جولانگاه فراخ بدانان توجّه می‌کند و در این سطح و مرتبهٔ دل‌انگیز از ایشان سخن می‌راند. ولیکن در واقعیّت رخدادها و بیان گفتارها و نشان دادن حرکات و سکنات هریک از آنها و نمودن صدق و صداقتها و طبیعت و سرشتها در زمان و مکان خود، و در محیط و شرائط و ظروف خویش، جلوه‌گر می‌آید و نقاب از چهره می‌گشاید... چه هر حرکتِ بیرون و هر خاطرهٔ درون و هر واژه‌ای، در زمان خود پدیدار می‌آید، و به شکلی که مورد انتظار است نمودار می‌گردد، و در مکان خاصّ خود در صحنهٔ نمایش جای می‌گیرد، و در ناحیهٔ سایه روشنها و در ناحیهٔ پرتوهائی که مورد انتظار است، به نوبه و برحسب اهمیّت و نقش و سرشت جریان حیات، جایگزین می‌شود و یا تغییر مکان می‌دهد ... همان کاری صورت می‌گیرد که در شخصیّتها نیز صورت می‌گرفت چنان که قبلاً بیان داشتیم.

حتّی لحظه‌های بیان جنس مخالف در داستان و جایگاه‌های او گسترهٔ کامل خود را فراگرفته است. و از آن در حدود برنامهٔ پاک و سزاوار «انسان» بدون هرگونه آراستن و کاستن و تغییر و تحریف واقعیّت بشری، سخن رفته است، و از شمول و کمال و صداقت واقعیّت بشری چیزی فروگذار نگردیده است، ولی بیان چنان لحظاتی و وراندازی گستره‌های هماهنگ با بقیّهٔ رخدادها و جایگاه‌ها بدین معنی نیست که در برابر همهٔ واقعیّتهای بشری ایستاده‌ایم، و این چیزها را به عنوان محور حیات او پیش چشم داشته‌ایم، و آنها را اهداف کلّی سراسر زندگی او شمرده‌ایم، و بدون کم و کاست همه چیز انسان را اظهار کرده‌ایم و به دیگران نموده‌ایم، بدان‌گونه که جاهلیّت می‌کوشد به ما چنین بفهماند تنها این، هنر راست و درست است و بس!

جاهلیّت به نام هنرِ صادقانه، انسان را مسخ می‌کند. وقتی که در برابر نگرش به جنس مخالف می‌ایستد، انگار جنس مخالف همه چیز زندگی بشری است. از آن لجنزار فراخ و ژرفی می‌سازد، و بالای آن را با گلها و شکوفه‌های اهریمنانه می‌آراید!

جاهلیّت این کار را نمی‌کند، چون واقعیّت خودش این چنین است، و نه بدان خاطر که جاهلیّت در به تصویر کشیدن این واقعیّت مخلص است! نه، بلکه جاهلیّت چنین می‌کند بدان خاطر که «پروتوکولهای صهیون» یعنی طرحها و نقشه‌های صهیونیسم این را می‌خواهد! آنان می‌خواهند «انسان» را از همه چیز جز حیوانیّت لخت و عور کنند، تا تنها یهودیان ننگین نشوند به این که آنان از همهٔ معیارها و ارزشهای غیر مادّی به در

می‌آیند و لخت و عور می‌گردند! آنان می‌خواهند که همهٔ انسانها در گِل و لای لجنزار بلولند و غرق شوند تا همهٔ تلاشهای انسانها محدود و منحصر بدان لجنزار گردد، و همهٔ توانهایشان صرف آن شود. چه این امر از همهٔ امور دیگر بهتر و زودتر از میان بردن بشریّت را تضمین می‌کند، و بدین وسیله انسانها در برابر حکومت صهیونیسم نفرین شده‌ای که یهودیان در انتظار آن هستند، به زانو درمی‌آیند و کرنش می‌نمایند! یهودیان گذشته از این که هنر را وسیله‌ای برای رسیدن بدین شرّ و بلا مورد استفاده قرار می‌دهند، در کنار آن در نشر مکتبهای «علمگرا» نیز می‌کوشند، مکتبهائی که به خود همین هدف منتهی می‌گردند. گاهی به نام «داروینیسم» و گاهی به نام «فرویدیسم» و زمانی به اسم «مارکسیسم» یا «کمونیستی علمی» مکتبهائی را به انسانها ارائه می‌دهند و در تقویت آنها می‌کوشند ... همهٔ این مکتبها هم در تحقّق بخشیدن و پیاده کردن پروژه‌ها و نقشه‌های صهیونیسمِ خوفناک و وحشت‌انگیز برابر و یکسانند!

❁

داستان پس از آن، از شخصیّتها و رخدادها می‌گذرد تا سایه روشنهای دوره‌ای از تاریخ را ترسیم کند که حوادث و وقائع داستان در آن روی می‌دهد، و شخصیّتهای فراوان داستان در آن به جنبش و کوشش می‌پردازند، و سیماهای همگانی شخصیّتها به تصویر کشیده می‌شوند، و درنتیجه صحنهٔ نمایش حوادث و وقائع با ابعاد جهانی خود در این دورهٔ تاریخی ترسیم می‌گردد ... ما به بخشی از نگاه‌ها و سیماها و بندها و قسمتهائی بسنده می‌کنیم که همچون ابعادی در آنها ترسیم می‌شود:

۱۳ـ مصر در این دوره از زمان، فراعنه بر آن حکومت نمی‌کردند که از خاندانهای کهن مصر بودند. بلکه «چوپانان» بر آن فرمانروائی داشتند، آن کسانی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب در روزگار نزدیک به دوران آنان می‌زیسته‌اند، و ایشان از این پیغمبران چیزهائی از آئین خدا را آموخته‌اند و بدانها آشنائی پیدا کرده‌اند ... این برداشت ما از قرآن است. آنجا که قرآن شاه را به لقب «مَلِک» می‌خواند. در صورتی که قرآن شاه زمان موسی علیه‌السلام را به لقب مشهور زمان «فِرْعَوْن» می‌نامد ... از این سخن تا اندازه‌ای معلوم می‌گردد که روزگار یوسف علیه‌السلام در مصر کی و چه وقت بوده است. دوران یوسف علیه‌السلام در مصر، میان دوران حکومت خاندان سیزدهم و خاندان هفدهم است. اینان هم خاندانهای «چوپانان» هستند، آن کسانی که مصریها ایشان را «هکسوس» می‌نامند، چون آنان را دوست نمی‌دارند! زیرا گفته می‌شود که معنی این واژه در زبان کهن مصر: «خوکها» یا «چوپانان خوکها» است! این دوره در حدود یک قرن و نیم به طول می‌انجامد.

۱۴ـ پیغمبری یوسف علیه‌السلام در این دوره از زمان بوده است، و مردمان را به سوی اسلام خوانده است ... اسلام که آئین یکتاپرستی و توحید خالص است ... بدان هنگام که در زندان بسر می‌برده است، و بیان داشته است که آئین یکتاپرستی آئین پدران و نیاکانش ابراهیم و اسحاق و یعقوب بوده است. آن‌گونه که قرآن روایت کرده است یوسف آئین توحید را واضح و دقیق و کامل و شامل، بیان داشته است. از جمله از این سخنان او همچون چیزی فهم و درک می‌شود:

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ. وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبٰائِي إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ، مٰا كٰانَ لَنٰا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ، ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنٰا وَ عَلَى النّٰاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ. يٰا صٰاحِبَيِ السِّجْنِ، أَ أَرْبٰابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ؟ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ أَسْمٰاءً سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ، إِنِ الْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ، ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ﴾.

من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند. و من از

آئین پدران (و نیاکان) خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام (و به دنبال ایشان رفته‌ام). ما (انبیاء) را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. این (توحید و یگانه‌پرستی)، لطف خدا است در حقّ ما (انبیاء که افتخار تبلیغ آن را پیدا کرده‌ایم) و در حقّ همهٔ مردمان (که با پذیرش آن راه بهشت را می‌سپرند) ولیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری (چنین لطفی را) نمی‌کنند (و چیزهائی را انباز خدا می‌نمایند که کاری از آنها ساخته نیست). ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟). این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهای (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است). فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است).

(یوسف/۳۷-۴۰)

این تصویر واضح و کامل و شامل و دقیق اسلام از لحاظ اصول عقیده است، بدان‌گونه که همهٔ پیغمبران خدا آن را با خود به ارمغان آورده‌اند. این تصویر دربرگیرندهٔ ایمان به یزدان، ایمان به آخرت، توحید خدا، به هیچ‌وجه برای خدا انباز قرار ندادن، و شناخت یزدان سبحان با صفاتی که دارد، از قبیل: یگانه، چیره ... و حکم کردن به این که وجودی حقیقتاً وجود ندارد جز خدا، و سلطه و قدرتی در اصل برای کسی نیست جز خدا ... بدین خاطر باید همهٔ خداگونه‌ها و خداوندگارهائی نفی شود که بر مردمان فرمانروائی دارند، و سلطه و قدرت و حکومت و فرماندهی را ازآن یزدان دانست و بس، و آن را اعلام کرد. چراکه یزدان سبحان خود دستور فرموده است که مردمان جز او را نپرستند. بر دست گرفتن سلطه و قدرت و حکومت و فرماندهی و ربوبیّت، به معنی بنده گرداندن مردمان است، و مخالف با فرمان یزدان مبنی بر بنده گرداندن همگان برای ایزد یگانهٔ سبحان است. و مخالف با معنی «عبادت» است که مراد از آن کرنش بردن در برابر سلطه و فرمان یزدان، و اعتراف به ربوبیّت خداوند منّان است. و با تعریف دین قیّم، یعنی آئین راست و استوار جور درنمی‌آید که به معنی انحصار خدا به عبادت ـ یعنی فرمانروائی را تنها بدو دادن و ازآن او دانستن ـ است. چه فرمانروائی و عبادت، ملازم یکدیگر و در کنار همدیگرند:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ. ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾.

فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند). (یوسف/۴۰)

این واضح‌ترین و کامل‌ترین و دقیق‌ترین و شامل‌ترین تصویر اسلام است.

روشن است که یوسف علیه السلام زمانی که زمام امور را در مصر به دست گرفت، به دعوت خود ادامه داد و مردمان را به اسلام فراخواند بدان شکل واضح و کامل و شامل و دقیقی که لازم بود ... قطعاً باید اسلام توسّط او در مصر انتشار پیدا کرده باشد. زیرا اقوات و ارزاق مردمان در دست اختیار او بوده است و فقط زمام فرمانروائی را در دست نداشته است و بس. همچنین اسلام توسّط او باید در سرزمینهای مجاور نیز پخش شده باشد، سرزمینهائی که گروه‌های اعزامی آنجاها به مصر می‌آمدند تا اقوات و ارزاقی را با خود ببرند که براثر حکمت و تدبیر یوسف اندوخته و ذخیره گردیده است. دیدیم که برادران یوسف از سرزمین کنعان که در

اردن قرار دارد و مجاور مصر است همراه با قافله‌های سائرین می‌آیند تا از مصر زاد و توشه ببرند. این حال هم خشکسالی را به تصویر می‌کشد، آن خشکسالی‌ای که در این دوره از زمان همهٔ نقاط را فراگرفته است و همه‌جاگیر شده است.

داستان اشارت دارد به بهای سنگینی که در راه عقیدهٔ اسلامی پرداخته شده است، عقیده‌ای که در آغاز داستان گفته شد که سلسلهٔ چوپانان تا اندازه‌ای با آن آشنا شده‌اند. همچنین اشارت دارد به این که این عقیده بعد از دعوت یوسف بدان انتشار پیدا کرده است و آشکار گردیده است.

اشارهٔ نخستین در نقل قول زنان آمده است، بدان هنگام که خورشید طلعت یوسف پیدا گردیده است و به پیش ایشان آمده است:

﴿ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ، وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ، وَ قُلْنَ: حَاشَ لِلّٰهِ! مَا هٰذَا بَشَراً. إِنْ هٰذَا إِلاَّ مَلَکٌ کَرِیمٌ ﴾.

هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و (به دهشت افتادند و سراپا محو جمال او شدند و بجای میوه) دستهایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشتهٔ بزرگواری است.

(یوسف/۳۱)

در سخن عزیز خطاب به همسرش آمده است:

﴿ یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا، وَ اسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ، إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ ﴾.

ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار. و تو ای زن) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه)، بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای. (یوسف/۲۹)

امّا اشارهٔ روشن دوم از زبان همسر عزیز روایت شده است. پیدا است که همسر عزیز به عقیدهٔ یوسف ایمان پیدا کرده است و بدان گرویده است و در پایان اسلام آورده است. روند قرآنی ایمان او را این چنین از خود او نقل کرده است:

﴿ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِیزِ: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ، أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ. ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لاَ یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ. وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِی. إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی، إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

زن عزیز (مصر) گفت: هم اینک حقّ آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم (ولی نیرنگ من در او نگرفت) و از راستان (در گفتار و کردار) است. این (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نبودن او را برای خود مغتنم نمی‌شمرم و) بدو خیانت نمی‌کنم، و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه باطل و بیهوده می‌گرداند). من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بیگناه نمی‌دانم) چرا که نفس (سرکش طبیعتاً به شهوات می‌گراید و زشتیها را تزیین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). بیگمان پروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است. (یوسف/۵۱-۵۳)

وقتی که روشن گردید که آئین یکتاپرستی ـ در این سطح ـ پیش از این که یوسف زمام فرمانروائی را در مصر به دست گیرد شناخته شده است، قطعاً باید پس از آن در زمان مملکتداری یوسف در سطح وسیع‌تری آئین توحیدی گسترش پیدا کرده باشد و استقرار پذیرفته باشد، و پس از آن در دوران حکومت خاندانهای چوپانان نیز آئین توحیدی انتشار و استقرار چشمگیری داشته باشد. هنگامی که فرعونها در خاندان هیجدهم زمام امور را به دست گرفته‌اند، با آئین یکتاپرستی مقاومت ورزیده‌اند، آئینی که در نسل یعقوب جلوه‌گر بوده است، نسلی که در مصر کثرت یافته است. فرعونها مبارزه را آغازیده‌اند تا بت‌پرستی را برگردانند، چون بنیاد حکومت فراعنه بر بت‌پرستی استوار و ماندگار می‌گردیده است!

بدین منوال معلوم می‌شود که علاوه از علّت سیاسی به

چه علّت دیگری فراعنه با بنی‌اسرائیل ـ یعنی فرزندان یعقوب ـ مبارزه می‌کردند. بنی‌اسرائیل کسانی بوده‌اند که از خارج از مصر به مصر آمده‌اند و در آنجا سکونت گزیده‌اند و فرمانروائی نموده‌انـد و در دوران شـاهان چوپانان استقرار پذیرفته‌اند، چوپانانی که خودشان هـم از خارج به مصر آمده‌اند. هنگامی که مصریها شـاهان چوپانان را راندند، همپیمانان بنی‌اسرائیلِ ایشان را نـیز راندند ... البتّه اختلاف دو عقیده باید تعبیر نـیرومندی برای چنان دشمنانگی و مبارزه‌ای باشد. چون انـتشار عقیدهٔ صحیح توحیدی ستونی را درهم می‌شکسته است که شاهنشاهی فراعنه بر آن اسـتوار مـی‌گردیده است. عقیدهٔ توحیدی، دشـمن اصـلی طـاغوتها و حکـومت طاغوتها و ربوبیّت طاغوتها است.

اشاره‌ای به این چیزی که می‌گوئیم در نقل قول قـرآن مجید از مؤمنِ آل فرعون در سورهٔ غافر آمـده است. بدان‌گاه کـه بـه دفـاع اسلامی بـزرگوارانـهٔ خـود از موسی علیه‌السلام رودرروی فرعون و درباریان او پرداخـته است، وقتی که فرعون خواسته است موسی را به قـتل برساند، تا بـا کشـتن او خـطری کـه از جـانب عـقیدهٔ توحیدی‌ای که موسی آن را با خود بـه ارمـغان آورده است و شاهی و فرمانروائـی او را تـهدید مـی‌کند، از میان رود:

﴿ وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ: ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ، إِنِّي أَخٰافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسٰادَ. وَ قٰالَ مُوسىٰ: إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاٰ يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسٰابِ. وَ قٰالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمٰانَهُ: أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ: رَبِّيَ اللهُ؟ وَ قَدْ جٰاءَكُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ إِنْ يَكُ كٰاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ، وَ إِنْ يَكُ صٰادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ، إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذّٰابٌ. يٰا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظٰاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ يَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جٰاءَنٰا؟ قٰالَ فِرْعَوْنُ: مٰا أُرِيكُمْ إِلاّٰ مٰا أَرىٰ وَ مٰا أَهْدِيكُمْ إِلاّٰ سَبِيلَ الرَّشٰادِ. وَ قٰالَ الَّذِي آمَنَ: يٰا قَوْمِ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزٰابِ. مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبٰادِ، وَ يٰا قَوْمِ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنٰادِ. يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مٰا لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عٰاصِمٍ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ ... وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ، حَتّٰى إِذٰا هَلَكَ قُلْتُمْ: لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً، كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ. الَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِي آيٰاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ. كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا! كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّٰارٍ ... ﴾.

فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (بـرای نـجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این مـی‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد، یا این که در زمـین فسـاد را گسـترش دهـد و پـراکنده سـازد. مـوسی (خـطاب بـه فرعون و فرعونیان) گفت: مـن بـه پـروردگار خـود و پروردگار شما پناه می‌برم از دست هر متکبّری کـه بـه روز حساب و کتاب (قیامت) ایمان نداشته بـاشد. مـرد مـؤمنی از خـاندان فـرعون کـه ایمان خـود را پـنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را خواهید کشت بدان خـاطر که می‌گوید: پروردگار من الله است، در حالی که دلائـل روشنی و مـعجزات آشکـاری از جـانب پـروردگارتان بـرایتان آورده است و بـه شـما نـموده است؟ اگـر او دروغگو باشد، دروغگوئیش دامنگیر خـود او خـواهـد شد، و اگر راستگو باشد، برخی از عذابهائی که شـما را از آن مـی‌ترساند گـریبانگیرتان خـواهـد گشت. قـطعاً خداوند کسی را (بـه راه نـجات و رسـتگاری) رهـنمود نمی‌سازد که تجاوزکار و دروغ‌پرداز باشد. (مرد مؤمن ادامه داد و گفت:) ای قوم من! امروز حکومت در دست شما است، و در این سرزمین پیروز و چیره‌اید. امّا اگر عذاب سـخت (خـانه بـرانـداز و ریشـه‌کـن سـاز) الهـی دامنگیرمان شود، چه کسی ما را مدد و یـاری خـواهـد کرد و برای رستگاریمان خواهد کوشید؟! فرعون گفت: من جز آنچه صلاح دیده‌ام و پـیشنهاد کـرده‌ام صـلاح

نمی‌بینم و به شما پیشنهاد نمی‌کنم. (پس دستور من کشتن موسی است و باید اجراء شود). آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلائی به شما برسد که در روزگاران گذشته به گروه‌ها و دسته‌ها رسیده است. از سزای عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند (می‌ترسم که گریبانگیرتان شود) خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند (و نمی‌پسندد که بندگانش هم به یکدیگر ستم کنند). ای قوم من! بر شما از روز صدازدن (که قیامت است) می‌ترسم. آن روزی که پشت می‌کنید و می‌گریزید، امّا هیچ پناهی جز خدا (برای حفظ خود از عذاب) ندارید. آخر خدا کسی را که (از راستای بهشت منحرف و) گمراه سازد، هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت. پیش از این، یوسف آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما آورده بود، امّا شما پیوسته دربارۀ آنچه آورده بود و ارائه داده بود شکّ و تردید می‌کردید (و به دنبال او راه نمی‌افتادید) تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند بعد از او دیگر پیغمبری را برانگیخته نخواهد کرد. این چنین خداوند اشخاص متجاوز و متردّد را گمراه و سرگشته می‌سازد. آنان کسانیند که بدون هیچ دلیلی که (از عقل یا نقل در دست) داشته باشند، در برابر آیات الهی (موضعگیری می‌کنند و) به ستیز و کشمکش می‌پردازند. (چنین جدال بی‌اساس و نادرستی با آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی خواهد شد که ایمان آورده باشند. این‌گونه خداوند به هر دلی که خود بزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حسّ تشخیص را از آن می‌گیرد).

(غافر/۲۶-۳۵)

نبرد حقیقی میان عقیدۀ توحیدی‌ای بوده است که یزدان سبحان را به ربوبیّت اختصاص می‌داده است، او را مختصّ به عبادت می‌دانسته است، عبادت به معنی کرنش بردن و پرستش کردن و پیروی نمودن از حاکمیّت خدای یگانه، و میان فرعونیگری‌ای که بر پایۀ بت‌پرستی استوار و ماندگار می‌گردد، و جز در سایۀ بت‌پرستی برپا و برجای نمی‌شود.

چه‌بسا توحید ناقصی که «اخناتون» آن را معرّفی و شناسانده است جز اثری از آثار پراکنده و پریشانی نبوده است که از توحیدی برجای مانده است که یوسف علیه‌السلام در سرزمین مصر آن را پخش کرده است، همان‌گونه که قبلاً گفتیم، بویژه اگر صحیح باشد که در تاریخ گفته می‌شود مادر اخناتون آسیائی بوده است و از فرعونیان و مصریان نبوده است!

پس از این حاشیه‌پردازی و جرّ مقال، به نظرها و نگاه‌هائی برمی‌گردیم که بیانگر سرشت این دورۀ تاریخی است، دوره‌ای که رخدادهای داستان در آن روی داده‌اند و قهرمانان داستان به جنب و جوش در آن پرداخته‌اند. خواهیم دید که این دوره از مرزهای گسترۀ مصر فراتر می‌رود، و قالب و سیمای آن زمان را به‌طور کلّی می‌نگارد. کاملاً روشن است که سرشت این دوره از زمان، آمیزۀ خواب‌دیدنها و غیبگوئیهائی است که به سرزمین یگانه‌ای محدود نمی‌گردد، و خاصّ قوم ویژه‌ای نیست ... این پدیده را آشکارا در خواب دیدن یوسف و تعبیر آن، و درنهایت تحقّق یافتن و معنی پیدا کردن آن، و همچنین این پدیده را در خواب دیدنهای دوستان زندانی، و بالأخره در خواب دیدن شاه، خواهیم یافت ... همۀ این خوابها هم مورد توجّه قرار می‌گیرد، چه از سوی کسانی که خواب می‌بینند و چه از سوی کسانی که آن را می‌شنوند. این هم بیانگر قالب و سیمای آن عصر به‌طور کلّی است.

خلاصه، این داستان سرشار از عناصر هنری است. همچنین لبریز از عنصر بشری، و پر از فعل و انفعالات و جنب و جوش است. شیوۀ بیان، این عناصر را روشن و برجسته، آشکار می‌سازد، گذشته از این که ویژگیهای الهامگرانه و مؤثّر تعبیر قرآنی جای خود دارد، و نواها و آهنگهای موسیقی مناسب فضاهائی که روند قرآنی به تصویر می‌کشد، جان‌پرور و دلنوازند.

در این داستان عنصر مهر پدرانه در شکلها و با درجات گوناگون، و با خطّ‌ها و سایه‌روشنهای آشکار و نمودار

جلوه‌گر می‌آید. مهر پدرانه در عشق یعقوب به یوسف، و به برادر کوچک یوسف، و نسبت به سائر فرزندانش، و در واکنشها و پاسخگوئیهای روانی به پیشامدها و به رخدادهائی که پیرامون یوسف از آغاز تا به انجام داستان اتّفاق می‌افتد، پیدا و هویدا است.

عنصر شکّ و حسد را میان برادرانی خواهیم دید که از مادران مختلف هستند و از پدر خود محبّتهای متفاوت می‌بینند.

عنصر فرق و جدائی را خواهیم یافت در واکنشها و پاسخگوئیهای گوناگون به رشک و حسد موجود در جانها و درونهای برادران ... رشک و حسد برخی از آنان را می‌کشاند به این که بزهِ کشتن را در دل نگاه دارند. و برخی از آنها را می‌کشاند به این که برای گریز از بزهِ کشتن اشاره کنند به این که یوسف را به چاه بیندازند تا کاروانی او را با خود بردارد و ببرد.

عنصر مکر و نیرنگ را به شکلهای گوناگون خواهیم یافت، از مکر و نیرنگ برادران یوسف در حقّ یوسف گرفته تا مکر و نیرنگ زن عزیز نسبت به یوسف و به شوهر خود، و در حقّ زنان ...

عنصر شهوت و هوا و هوس، و جهشها و کششهای آن را خواهیم یافت. خواهیم دید که به شهوات چگونه پاسخ داده می‌شود، و چه واکنشی در مقابل شهوات صورت می‌پذیرد. آیا تسلیم شهوات می‌گردند یا شهوات را مهار می‌کنند و در برابرش می‌ایستند. کار در آن به شگفتی و آرزو می‌کشد، یا مراعات عفّت می‌شود و از آن خودداری می‌گردد، و به خدا پناه برده می‌شود و بدو چنگ زده می‌شود.

عنصر پشیمانی را به شکلهای گوناگونش خواهیم یافت. عفو و گذشت را در اوقات خود می‌بینیم. شادی و شادمانی را می‌یابیم که از گرد هم آمدن پراکندگان و به هم رسیدن دورافتادگان حاصل می‌گردد ...

افزون بر اینها، برخی از شکلهای جامعهٔ جاهلی را در طبقه و چین درباریان و اشراف، خواهیم یافت. خانه و زندان و بازار و مجلس آنان را در مصر آن روزی خواهیم دید. جامعهٔ عبرانی، و خواب دیدنها و پیشگوئی کردنهای رائج در آن عصر را پیش چشم می‌داریم.

داستان با خواب دیدنی آغاز می‌گردد که یوسف آن را برای پدرش نقل می‌کند. پدرش بدو خبر می‌دهد که مقام بزرگی را پیدا خواهد کرد. بدو سفارش می‌کند که خواب خود را برای برادرانش روایت نکند تا رشک و حسد آنان را برنینگیزد و اهریمن ایشان را بفریبد و در حقّ او به مکر و نیرنگ پردازند ... سپس داستان چنین پیش می‌رود که گوئی آن خواب در حال تعبیر شدن و تحقّق پیدا کردن است، و آنچه یعقوب پیش‌بینی کرده است در شرف وقوع است. همین که خواب در پایان تعبیر می‌شود و تحقّق می‌پذیرد، روند قرآنی داستان را به پایان می‌برد و بیشتر از آن صحبت نمی‌کند و به دنبال داستان نمی‌رود، و همچون نویسندگان «عهد قدیم» یعنی تورات، این شاخ و آن شاخ نمی‌پرد، و شاخه‌ها و برگهائی بر آن فراهم نمی‌آورد. بلکه روند قرآنی همین که بدین خاتمهٔ دقیق هنری رسید، و چنان که باید هدف دینی حاصل گردید، از داستانسرائی بازمی‌ایستد و بیش از آن دم نمی‌زند.

آنچه در داستان گره هنری نامیده می‌شود، در داستان یوسف واضح و آشکار است. چنان که گذشت، داستان با خواب دیدنی آغاز می‌گردد، و تعبیر آن و تحقّق یافتن آن مجهول و نامعلوم می‌ماند. سپس اندک اندک هویدا و پیدا می‌شود، تا خاتمهٔ داستان سرمی‌رسد و گره هنری به صورت طبیعی و بدون هرگونه تکلّف و مشقّتی و تظاهر و دردسری، باز می‌شود.

داستان به بخشهائی تقسیم گردیده است. هر بخشی هم دربرگیرندهٔ چندین صحنه است. روند قرآنی فاصله‌های خالی میان هر صحنه و صحنهٔ دیگر را رها می‌سازد تا خیال‌پردازی و اندیشهٔ خواننده خودش آنها را پر کند، و حرکتها و کلمه‌هائی را تکمیل کند که حذف شده است. در این کار، تشویق و تحریک و خوشی و لذّتی نهفته است که نگو ...

این اندازه تجزیه و تحلیل هنری داستان یوسف، و ذکر نمایش برنامهٔ قرآنی اسلامی در بیان داستان، ما را بس است. این مقدار پرده برمی‌دارد از امکاناتی که این برنامه دارد و برای تلاشها و کوششهای انسانها در ادبیّات اسلامی از آنها برخوردار است. تا در پرتو آن امکانات، انسانها بتوانند بر اجراء هنری کامل، و نشان دادن واقعیّت صادقانهٔ سالم، توانائی داشته باشند، بدون این که موضوع را کش بدهند و شاخه‌ها و برگهائی بر آن بیفزایند، یا این که نیازمند باشند از پاکی سزاوار هنری که به «انسان» ارمغان می‌گردد دست بکشند.[۱]

❁

پس از همهٔ اینها آنچه مانده است عبرت و پند داستان، و قیمت و ارزش آن در جولانگاه جنبش اسلامی، و پیامها و اشاره‌های رسا و برآورندهٔ نیازمندیهای جنبش در برخی از منازل و مراحل است، گذشته از این که برآورندهٔ نیازمندیهای همیشگی و ثابتی است که متعلّق به منزل و مرحلهٔ خاصّی از منازل و مراحل نیست. افزون بر اینها و در کنار اینها حقائق بزرگی در لابلای روند داستان بیان می‌شوند، گذشته از این که در لابلای روند سراسر سوره جای می‌گیرند و ذکر می‌گردند، به‌ویژه واپسین پیروهائی که در سوره می‌آیند و جای خاصّ خود را دارند.

در این دیباچهٔ سوره، به نگاه‌های گذرائی از همهٔ اینها بسنده می‌کنیم:

۱ـ در سرآغاز این دیباچه اشاره کردیم به مناسبت داستان یوسف رویهمرفته با دوران سخت و تنگی که جنبش اسلامی در مکّه به هنگام نزول این سوره از آن عبور می‌کرد. و به شدّت و مشقّتی اشاره نمودیم که پیغمبر ﷺ و جماعت مؤمنان اندکی که در خدمت او بودند دچار آن می‌شدند. اینها به مناسبت یادی است که داستان از بلاها و آزمونهای یوسف علیه‌السلام برادر بزرگوار، برای محمّد ﷺ پیغمبر بزرگوار می‌کند. به دنبال آن داستان تبعید و پرت کردن یوسف را از سرزمینی به سرزمین دیگری، و آنگاه استقرار او در آنجا را روایت می‌کند.[۲]

چیزهائی که قبلاً بیان کردیم، نوعی از پیامها و اشاره‌های داستان را بیان می‌کند، پیامها و اشاره‌هائی که نیازمندیهای جنبش اسلامی در این دوره از زمان را به تمام و کمال می‌رسانند. چیزهائی که قبلاً بیان کردیم، نزدیک به «سرشت جنبشی» این قرآن است، در آن حال که بر توشهٔ دعوت می‌افزاید، و جنبش را به پیش می‌راند، و گروه مسلمانان را رهنمود حقیقی و واقعی و مثبت می‌کند، و به سوی هدف معیّن و طریق مرسوم سوق می‌دهد و رهنمود می‌کند.

۲ـ همچنین در لابلای تجزیه و تحلیل داستان، به تصویر واضح و دقیق و کامل و شامل اسلام، اشاره کردیم، بدان‌گونه که یوسف علیه‌السلام آن را عرضه کرده است و نشان داده است. این تصویر سزاوار آن است بسیار در برابرش ایستاد و آن را ورانداز کرد.

همچون تصویری پیش از هر چیز بیانگر وحدت عقیدهٔ اسلامی است که آن را همهٔ پیغمبران با خود به ارمغان آورده‌اند، و ارکان و اصول بنیادین آن در هر رسالتی به تمام و کمال بیان گردیده است، و بر توحید و یکتاپرستی کامل یزدان سبحان، و ربوبیّت یگانهٔ او برای همهٔ مردمان، و کرنش بردن و پرستش کردن ایزد یگانهٔ جهان توسّط جملگی مردمان، استوار شده است ... همچنین این عقیدهٔ یگانه به‌طور ضمنی ایمان به سرای آخرت را به صورت واضحی مقرّر می‌دارد. این بیان و تقریر نیز راه بر گمانهائی می‌بندد که آنها را «علم مقایسه و سنجش ادیان» نام می‌دهند و می‌گویند انسانها تا این اواخر چنان که باید با توحید و یکتاپرستی آشنا نبوده‌اند و به آخرت ایمان نداشته‌اند. در این اواخر از عقائد چندگانه‌پرستی و دوگانه‌پرستی به شکلها و صورتهای گوناگون عبور کرده‌اند و دست

۱- برای اطّلاع بیشتر از این بحث، مراجعه شود به کتاب: «منهج‌الفنّ الإسلامی» تألیف محمّد قطب.

۲- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به چیزهائی که پیشتر دربارهٔ این مسأله در این جزء در صفحات ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۲ گفتیم.

کشیده‌اند، و در شناخت عقیده ترقّی نموده‌اند و پلّه‌پلّه اوج گرفته‌اند، همان‌گونه که در علوم و فنون و صنعت و تکنیک ترقّی کرده‌اند و پلّه‌پلّه بالا رفته‌اند تا بدینجا رسیده‌اند!.. این انگاره‌هائی است که به بیان دربارهٔ ادیان رو می‌کند، و می‌گوید: ادیان ساختار انسانها است! سرنوشت ادیان بسان سرنوشت علوم و فنون و صنعت و تکنیک است و همان راهی را سپری کرده است که علوم و فنون و صنعت و تکنیک سپری نموده است.[1]

همچنین این داستان سرشت آئین یکتاپرستی را بیان می‌دارد، آئینی که جملگی پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند ... تنها توحید الوهیّت در میان نیست و بس. بلکه توحید ربوبیّت نیز مطرح است ... بیان می‌گردد که فرمانروائی تنها متعلّق به خدای یگانه در همهٔ امور مردمان است. این بیان هم از فرمان یزدان سبحان برداشت می‌شود که دستور می‌فرماید: جز او نباید پرستیده شود. تعبیر دقیق قرآنی دربارهٔ این مسأله، مدلول و مفهوم «عبادت» را دقیق و روشن مشخّص و معیّن می‌سازد: فرمان از جانب یزدان صادر می‌گردد، و کرنش بردن و پرستش کردن از سوی مردمان صورت می‌پذیرد ... این بلی تنها این «دین قیّم» یعنی آئین درست و پابرجا است. در این صورت هیچ‌گونه آئینی در میان نیست، مادام که کرنش بردن و پرستش کردن مردمان تنها برای یزدان یگانهٔ جهان نباشد، و مادام که فرمان و فرمانروائی متعلّق به ایزد یگانهٔ سبحان نباشد. در این صورت هیچ‌گونه پرستشی برای یزدان نمی‌شود، مادام که مردمان برای غیرخدا کرنش برند و از غیر خدا در کاری از کارهای زندگی اطاعت کنند. پس توحید الوهیّت مقتضی توحید ربوبیّت است. و ربوبیّت در این مجسّم و جلوه‌گر می‌آید که فرمان و فرمانروائی ازآن خدا باشد و بس ... یا پرستش ازآن خدا باشد و بس ... چه فرمان یزدان و عبادت مردمان، مترادف یا متلازم هستند. عبادتی که در پرتو آن مردمان مسلمان یا غیرمسلمان بشمار می‌آیند، کرنش بردن و اطاعت نمودن و پیروی کردن از فرمان یزدان یا از فرمان دیگران است.

این بیان قرآنی بدین شکل قاطعانهٔ خود، به همهٔ جدالها و کشمکشهائی پایان می‌دهد که مردمان را در کدام زمان یا در کدام مکان مسلمان بنامیم یا مسلمان ننامیم. پیرو آئین درست و پابرجایند، و یا پیرو غیر این آئین هستند ... چه این امر به صورت ضروری از خود دین برمی‌آید ... کسی که برای غیرخدا کرنش برد و پرستش کند، و در کاری از کارهای زندگی خود غیرخدا را حکم و داوری دهد، نه از زمرهٔ مسلمانان بشمار است و نه در دائرهٔ این آئین قرار دارد. و کسی که حاکمیّت را منحصر به یزدان سبحان بداند، و کرنش بردن و پرستش کردن بندگان را رها کند، از زمرهٔ مسلمانان است. و در دائرهٔ این آئین قرار دارد ... غیر از این هرچه هست حیله‌گری و نیرنگ است و کسی به دنبال آن نمی‌رود و در پی آن به تلاش نمی‌ایستد مگر شکست خوردگانی که در برابر واقعیّت سنگینی که در محیطی از محیطها و در قرنی از قرنها است سرخورده و شکست خورده شده‌اند! دین خدا واضح و آشکار است. خود این نصّ به تنهائی کافی است که این حکم را به طور ضروری از دین معلوم و مشخّص گرداند. هرکس در این باره راه جدال و ستیز درپیش گیرد، او با این دین جدال و ستیز می‌آغازد.

۳ـ از پیامها و اشاره‌هائی که در لابلای داستان نهفته است، تصویر ایمان صِرف و خالص و به خدا رسیده‌ای است، بدان‌گونه که در دل یعقوب و یوسف، دو بندهٔ صالح و بایسته از بندگان برگزیدهٔ یزدان جلوه‌گر می‌آید.

دربارهٔ یوسف قبلاً به جایگاه واپسین پاک و پالوده از هر چیز او اشاره کردیم، و گفتیم چگونه مخلصانه از همه چیز دست شست و رو به خدا کرد و فروتنانه و خاشعانه

۱- مراجعه شود به چیزهائی که در همین جزء در صفحات ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۲ راجع بدین مسأله بیان گردیده است.

رو به پروردگار خود کرد و به زاری به مناجات او پرداخت:

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، تَوَفَّنِي مُسْلِماً، وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾.

(یوسف رو به خدا کرد و گفت:) پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. (همۀ امور خود را به تو وامی‌گذارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان. (یوسف/۱۰۱)

ولی این جایگاه واپسین همه چیز در این رابطه نیست. یوسف در تمام داستان همچون جایگاه و موقعیّتی را دارا است، و به پروردگار خود رسیده است، و یزدان سبحان را نزدیک به خود احساس کرده است، و پاسخگوی خواستها و برآورندۀ نیازهای خود دانسته است.

در موقعیّت و جایگاه گول زدن و فریفتن و گمراه کردن، فریاد برمی‌آورد:

﴿ مَعَاذَ اللهِ! إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴾.

پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم نمایم؟!) بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند. (یوسف/۲۳)

در موقعیّت و جایگاه دیگری که یوسف از ضعف خود می‌ترسد و نگران است که به زنان بگراید و به دام آنان درآید، باز هم فریاد برمی‌آورد:

﴿ رَبِّ، السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ، وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾.

پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرامی‌خوانند، و اگر (شرّ) نیرنگ ایشان را از من بازنداری، بدانان می‌گرایم و (دامن عصمت به معصیت می‌آلایم و خویشتن را بدبخت می‌نمایم و آن وقت) از زمرۀ نادانان می‌گردم. (یوسف/۳۳)

در آنجا که خود را به برادرانش معرّفی می‌کند و می‌شناساند، لطف و فضل خدا را بر خود بیان می‌دارد و نعمتهای خدا را در حقّ خود سپاس می‌گذارد و آنها را ذکر می‌کند و برمی‌شمارد:

﴿ قَالُوا: أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ، وَ هَٰذَا أَخِي، قَدْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا، إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. به راستی یزدان بر ما منّت گذارده است (زیرا که ما را از بلاها رهانیده و دوباره به هم رسانیده و سلامت و قدرت و عزّت بخشیده است). بیگمان هرکس (خدا را پیش چشم دارد و از او بترسد و) تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاریها و مصیبتها) شکیبائی و استقامت ورزد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌گرداند. (یوسف/۹۰)

همۀ اینها موضعها و موقعیّتهائی هستند که پیامها و اشاره‌هائی دربر دارند که گسترۀ آنها از نیاز جنبش اسلامی در مکّه فراتر می‌رود، و به دامنۀ نیاز جنبش اسلامی در هر دوره‌ای می‌رسد.

و امّا یعقوب، در دل او حقیقت دلربا و ژرف و لطیف و مأنوس پروردگارش در هر وضع و موقعیّتی، و در هر مناسبتی، جلوه‌گر می‌شود، و هر زمان که بلا و مصیبت شدّت پذیرد، این حقیقت در دل یعقوب شفّاف‌تر و صاف‌تر می‌شود، و بدان اندازه که این حقیقت ژرف و برجسته می‌گردد، درخشش و پرتو آن فزونی می‌گیرد.

از همان سرآغازی که یوسف خواب خود را برای او روایت می‌کند، او پروردگارش را یاد می‌کند و نعمت او را شکر و سپاس می‌گوید:

﴿ وَ كَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ

الأَحاديثِ، وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَ عَلىٰ آلِ يَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلىٰ أَبَوَيْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ، إِنَّ رَبَّکَ عَليمٌ حَکيمٌ ﴾.

همان‌گونه (که در خواب خویشتن را سرور و برتر دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد (و با خلعت نبوّت تو را مفتخر می‌سازد) و بر تو و خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، همان‌طور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بیگمان پروردگارت بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند). (یوسف/۶)

به هنگام نخستین رویاروئی با بلای خبر مرگ یوسف، رو به خداوندگار خود می‌کند و از او یاری و کمک می‌خواهد:

﴿ قالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَميلٌ، وَ اللّهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ ﴾.

گفت: (چنین نیست. یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است) بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و (شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من) صبر جمیل است، (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید) و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوهٔ رسواگرانه‌ای که می‌گوئید. (یوسف/۱۸)

در رویاروئی با عاطفهٔ پدرانهٔ خود که بر فرزندانش می‌ترسد، و بدیشان سفارش می‌کند از یک در وارد مصر نشوند و از درهای مختلف بدانجا داخل شوند، فراموش نمی‌کند که ایشان را بی‌نیاز نمی‌گرداند و قدرت دفع شرّ و جلب خیر برایشان ندارد، و تنها فرمان یزدان است که ساری و جاری در کلّ جهان است. تنها نیازی در درون بود و آن هم با یزدان و قضا و قدر او برنیامد و کاری از پیش نبرد:

﴿ وَ قالَ: يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ، وَ ما أُغْني عَنْکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَيْءٍ، إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ، عَلَيْهِ تَوَکَّلْتُ، وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ ﴾.

(یعقوب به عهد و پیمان مؤکّد فرزندان خود دل بست و شفقت پدری او را بر آن داشت که آنان را راهنمائی و نصیحت کند) و گفت: ای فرزندانم! از یک در (به مصر) داخل نشوید. بلکه از درهای گوناگون وارد شوید (تا از حسادت حسودان و چشم زخم پلیدان درامان بمانید. ولی بدانید که من با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خدا مقرّر کرده باشد از شما بدور سازم. (یقیناً آنچه باید بشود می‌شود، و راهی برای دفع بلا جز رعایت اسباب و علل پیدا و توسّل به خدا سراغ ندارم). تنها حکم و فرمان ازآن یزدان است. (دافع شرّ و جالب خیر جهان فقط ایزد سبحان است). بر او توکّل می‌کنم (و از او استمداد می‌جویم و کارم را بدو واگذار می‌کنم) و باید که توکّل‌کنندگان بر او توکّل کنند و بس (و کار خویش را بدو حواله دارند). (یوسف/۶۷)

در رویاروئی با بلای دوم در سنّ پیری و دوران ناتوانی و غم و اندوه خود، ناامیدی از رحمت پروردگارش یک لحظه هم به دلش راه نیافت:

﴿ قالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَميلٌ، عَسَى اللّهُ أَنْ يَأْتِيَني بِهِمْ جَميعاً؛ إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَکيمُ ﴾.

گفت: بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است (و شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من،) صبر جمیل است، (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی، اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید). امید است که خداوند همهٔ آنان را به من بازگرداند. بیگمان او کاملاً آگاه (از حال من و حال ایشان بوده و) دارای حکمت بالغه است و کارهایش از روی حساب و فلسفه است). (یوسف/۸۳)

سپس حقیقت در دل یعقوب متجلّی می‌گردد و به مرتبهٔ پاکی و صفا می‌رسد، و فرزندانش او را در مقابل غم و اندوه بر یوسف، و گریستنش بر یوسف تا بدانجا که چشمانش از غم و اندوه سفید و کور می‌گردد، سرزنش

می‌کنند. بدیشان پاسخ می‌دهد که او حقیقت پروردگار خود را در دل خود می‌یابد بدان‌گونه که ایشان نمی‌یابند. و از کار و بار پروردگار خود چیزهائی را می‌داند که آنان نمی‌دانند. از اینجا است که رو به خدا می‌کند و شکایت خود را بدو عرضه می‌دارد و شرح پریشان حالی و آشفتگی خود را بدو می‌گوید، و تنها امیدش بدو است، و تنها لطف و مرحمت او را انتظار می‌کشد:

﴿ وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ: يَا أَسَفَا عَلَىٰ يُوسُفَ! وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ. قَالُوا: تَاللهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ! قَالَ: إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللهِ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ... يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ، وَ لاَ تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾.

و از فرزندانش روی برتافت و گفت: ای وای من! بر (دوری) یوسف (من!) و (از بس گریست،) چشمانش از اندوه سفید (و نابینا) گردید، و او اندوه خود را در دل نهان می‌داشت و خشم خود (بر فرزندان) را قورت می‌داد. گفتند: (ای پدر!) به خدا سوگند آن‌قدر تو یاد یوسف می‌کنی که مشرف به مرگ می‌شوی یا (می‌میری و) از مردگان می‌گردی. (خویشتن را بپا و به خود و به ما ترحّم فرما و از غم و اندوه بکاه). گفت: شکایت پریشان‌حالی و اندوه خود را تنها و تنها به (درگاه) خدا می‌برم، (و فقط به آستان خدا می‌نالم و حلّ مشکل خود را از او می‌خواهم) و من از سوی خدا چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای فرزندانم! بروید و (در مصر همراه برادر مهتر خود) به دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت خدا ناامید مشوید، چرا که از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند. (من احساس می‌کنم روزگار دیدار نزدیک است).

(یوسف/۸۴-۸۷)

یعقوب فرزندانش را به چیزی یادآور شد که دربارهٔ کار و بار خدا می‌دانست و از حقیقت پروردگارش در دل خود می‌یافت. آنان هم با او و دربارهٔ بوی یوسف جدال و ستیز می‌کردند. یزدان گمان یعقوب را واقعیّت بخشید و راست گردانید:

﴿ وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ: إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ، لَوْلاَ أَنْ تُفَنِّدُونِ. قَالُوا: تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ. فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً. قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ﴾.

هنگامی که کاروان (از مصر به سوی شام) حرکت کرد، پدرشان (به کسانی که پیش او بودند) گفت: اگر مرا بی‌خرد و بی‌مغز ننامید، (به شما می‌گویم) من واقعاً بوی یوسف را می‌بویم! (اطرافیان بدو) گفتند: به خدا قسم! بیگمان تو در سرگشتگی قدیم خود هستی (و بر بال خیالات و خرافات در پروازی). هنگامی که (پیک) مژده‌رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند، (چشمان یعقوب) بینا گردید (و نور سرور، به دیدگانش روشنی بخشید. یعقوب به حاضران) گفت: مگر به شما نگفتم: که از سوی یزدان (و در پرتو وحی رحمان) چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ (یوسف/۹۴-۹۶)

این تصویر دلربائی از تجلّی حقیقت الوهیّت در دلی از دلهای گروه برگزیده است. این تصویر دل‌انگیز پیام مناسب با دورهٔ شدّت و سختی و رنج و مشقّتِ زندگی مسلمانان مکّه را با خود به همراه دارد. همچنین این تصویر چشمگیر پیام همیشگی حقیقت بزرگ ایمانی را با خود برمی‌دارد و به ارمغان می‌آورد برای هر دلی که در زمینهٔ دعوت و جنبش اسلامی، در طول تاریخ به کار می‌پردازد.

✿

هم‌اینک به پیروهای گوناگونی می‌پردازیم که پس از پایان گرفتن داستان در آخر سوره آمده‌اند:

۱ـ نخستین پیرو بدون فاصله می‌آید و با قریش که وحی آسمانی به پیغمبر خدا ﷺ را دروغ می‌نامیدند رویاروی می‌شود و با این بیان برگرفته از این داستانی که پیغمبر خدا ﷺ در کنار رخ دادن وقائع آن حاضر

و ناظر نبوده است به پیکارشان می‌رود:

﴿ ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ، وَ مٰا کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ ﴾.

(ای پیغمبر اسلام!) این (داستانی را که بر تو خواندیم) از خبرهای نهان (در دل قرون و اعصار گذشتهٔ بسیار کهن جهان) است که آن را به تو وحی می‌کنیم. تو پیش آنان (یعنی پسران یعقوب) نبودی بدان‌گاه که تصمیم گرفتند و نیرنگ نمودند (و بر ضدّ یوسف نقشه کشیدند و طرح درانداختند. لذا جز از طریق وحی امکان اطّلاع از آن را نداشتی). (یوسف/۱۰۲)

این پیرو با دیباچهٔ داستان در خود خطّ سیر آن پیوند دارد:

﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰافِلِینَ ﴾.

ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرهٔ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای. (یوسف/۳)

دیباچه و پیرو بدین نحو انگیزهٔ الهامگرانه‌ای از انگیزه‌های فراوان در روند سوره را تشکیل می‌دهند، تا حقیقتی را بیان دارند که در صدد نشان دادن آن هستند، و می‌خواهند آن حقیقت را در رویاروئی با اعتراض و تکذیب دیگران تأکید کنند.

۲ـ از اینجا است که پیروی می‌آید و از دل پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غمزدائی می‌کند، و کار و بار تکذیب‌کنندگان را بر او سبک می‌دارد و به هیچ می‌شمارد، و اندازهٔ دشمنانگی ایشان با حقّ و پافشاری ایشان بر ناحقّ و کوری ایشان از دیدن نشانه‌های پراکنده در کتاب جهان را بیان می‌دارد، نشانه‌های خداشناسی کتاب جهان که برای فطرت سالم مردمان، جهت پی بردن به دلائل ایمان، و برای گوش فرادادن به دعوت و برهان، کافی و بسنده هستند. سپس ایشان را به عذاب یزدان تهدید می‌کند، عذابی که چه‌بسا ناگهانی بر سر ایشان تاخت آورد، در حالی که آنان غافل و بی‌خبر باشند:

﴿ وَ مٰا أَکْثَرُ النّٰاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ. وَ مٰا تَسْأَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ، إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ. وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهٰا وَ هُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ. وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ. أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ غٰاشِیَةٌ مِنْ عَذٰابِ اللهِ أَوْ تَأْتِیَهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ؟ ﴾.

بیشتر مردم (به سبب تصمیم بر کفر و پیروی از هوا و هوس، به تو) ایمان نمی‌آورند، هرچند که تلاش کنی (و در راهنمائی ایشان بسیار خویشتن را زحمت دهی). تو در برابر این (اندرز و راهنمائی) پاداشی از ایشان نمی‌خواهی، (پس اگر آنان نپذیرفتند غمگین مباش، چرا که دیگران اندر شکم مادر و پشت پدرند و بدان می‌گروند،، و تنها این قرآن برای گروهی از مردمان این زمان نیامده است، بلکه) قرآن جز پند و اندرزی برای همهٔ جهانیان نیست. و چه بسیار دلائل و نشانه‌های (دالّ بر وجود خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنان (کورکورانه) از کنارشان می‌گذرند و از پذیرش آنها روی می‌گردانند. و اکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند. آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از سوی خدا ایشان را دربر گیرد، یا این که قیامت به ناگاه فرارسد و ایشان غافل و بی‌خبر باشند؟ (یوسف/۱۰۳-۱۰۷)

اینها نواها و آهنگهای مؤثّری هستند، بدان اندازه که حقائق ژرفی از سرشت انسانها را دربر دارند، و روشن می‌دارند که چرا برخی از آنان آئین درست خدا را نمی‌پذیرند ... این گفتار خداوند بزرگوار، جای تأمّل است:

﴿ وَ مٰا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلاّٰ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ ﴾.

و اکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند. (یوسف/۱۰۶)

این تصویر بسیاری از مردمانی است که ایمان و شرک در درونشان به هم می‌آمیزد، چون هنوز که هنوز است

مسألهٔ توحید برایشان مبهم مانده است و چنان که باید قطعی نگردیده است.

۳ـ در اینجا نوا و آهنگ مهمّ و عمیق و مؤثّر و الهام‌بخشی می‌آید، و پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند که راه خود را مقرّر و مشخّص نماید و آن را از همهٔ راه‌های دیگر جدا و دور سازد، و براساس واضح و ممتاز آن با دیگران قطع رابطه فرماید:

﴿ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي، وَ سُبْحٰانَ اللهِ، وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند). و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمرهٔ مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم). (یوسف/۱۰۸)

۴ـ آنگاه سوره با نوا و آهنگ دیگری خاتمه پیدا می‌کند، نوا و آهنگی که عبرت همهٔ داستانهای قرآنی این سوره و سوره‌های دیگر را دربر دارد. عبرت داستانها را برای پیغمبر ﷺ و برای گروه اندک مؤمنانی که در خدمت او هستند، با خود برمی‌دارد و بدیشان تقدیم می‌نماید، و پایداری را بدانان می‌آموزد و از ایشان غمزدائی می‌کند و بدیشان مژده می‌دهد. برای مشرکان کینه‌توز و ستیزه‌جو نیز عبرت دربر دارد، و با آن متذکّر و یادآورشان می‌گرداند، و اندرز و بیمشان می‌دهد. این درس عبرت برای همگان از صدق وحی و از صدق رسول صحبت می‌دارد، و حقیقت وحی و حقیقت رسالت را به تصویر می‌کشد، و همراه با آن، همچون حقیقتی را از گمانها و افسانه‌ها رها و آزاد می‌سازد:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجٰالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ. أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ وَ لَدٰارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؟ حَتّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جٰاءَهُمْ نَصْرُنٰا، فَنُجِّيَ مَنْ نَشٰاءُ، وَ لاٰ يُرَدُّ بَأْسُنٰا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. لَقَدْ كٰانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ، مٰا كٰانَ حَدِيثاً يُفْتَرىٰ، وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

(سنّت ما در گزینش پیغمبران و گسیل آنان به میان مردمان تغییر نکرده است، و از جمله در انتخاب تو به عنوان خاتم‌الأنبیاء نیز مرعی شده است) و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده‌ایم، مگر این که مردانی از میان شهریان بوده‌اند و بدیشان وحی کرده‌ایم. (دسته‌ای از انسانها بدانان گرویده و گروهی هم از ایشان بیزاری جسته‌اند. آیا قوم تو از این بی‌خبرند که پیغمبران نه فرشته و نه زن بوده‌اند و بلکه مردانی از شهرها بوده و در میان مردمان همچون ایشان زندگی کرده‌اند و تنها فرق آنان با دیگران این بوده که حاملان وحی و پیام‌آوران آسمانی بوده‌اند، و بعضی راه چنین راهنمایانی را انتخاب و به بهشت رسیده‌اند، و برخی هم عناد ورزیده و کفر پیشه کرده‌اند و به دوزخ واصل شده‌اند؟). مگر در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند که سرانجام کار گذشتگان پیش از ایشان چه بوده و به کجا کشیده شده است؟ بیگمان سرای آخرت، بهتر (از سرای این جهان) برای پرهیزگاران است. (ای معاندان افسارگسیخته و آرزوپرستان سرگشته!) آیا خرد و اندیشهٔ خویش را به کار نمی‌اندازید (و نمی‌دانید که هستی خود را ناآگاهانه می‌بازید و توشه‌ای برای آخرت فراهم نمی‌سازید؟! ای پیغمبر! یاری ما را دور از خویشتن مدان. یاری ما به شما نزدیک و پیروزیتان حتمی است. پیش از این پیغمبران متعدّدی آمده‌اند و به دعوت خود ادامه داده‌اند و دشمنان حقّ و حقیقت هم به مبارزه برخاسته و مقاومت و مخالفت نموده‌اند) تا آنجا که پیغمبران (از ایمان آوردن کافران و پیروزی خود) ناامید گشته و گمان برده‌اند که (از سوی پیروان اندک خویش هم) تکذیب شده‌اند (و تنهای تنها مانده‌اند). در این هنگام یاری ما به سراغ ایشان آمده است (و لطف و فضل ما آنان را دربر گرفته است) و هرکس را که خواسته‌ایم نجات داده‌ایم. (بلی! در هیچ

زمان و هیچ مکانی) عذاب ما از سر مردمان گناهکار دور و دفع نمی‌گردد. به حقیقت در سرگذشت آنان، (یعنی یوسف و برادران و دیگر پیغمبران و اقوام ایماندار و بی‌ایمان، درسهای بزرگِ) عبرت برای همهٔ اندیشمندان است. (آنچه گفته شد) یک افسانهٔ ساختگی (و داستان خیالی و دروغین) نبوده، و بلکه (یک وحی بزرگ آسمانی است که) کتابهای (اصیل انبیای) پیشین را تصدیق و پیغمبران (راستین) را تأیید می‌کند، و (بعلاوه) بیانگر همهٔ چیزهائی است که (انسانها در سعادت و تکامل خود بدانها نیاز دارند، و به همین دلیل مایهٔ) هدایت و رحمت برای (همهٔ) کسانی است که ایمان می‌آورند. (یوسف/۱۰۹-۱۱۱)

این واپسین نوا و آهنگ است ... نوا و آهنگ مهمّ و سترگی است.

❁

پس از این چه‌بسا مناسب باشد در دیباچهٔ سوره‌ای که داستان یوسف را دربر دارد، داستانی که نمونهٔ کاملی از طرز ادای هنری صادقانهٔ زیبا است، به بخشی از لطائف و ظرائف هماهنگی و همنوائی در طرز ادای قرآنی در این سوره به‌طور کامل بپردازیم و درکنار نمونه‌هائی از این لطائف و ظرائف اندکی بایستیم و درنگ کنیم، لطائف و ظرائفی که بیانگر سائر لطائف و ظرائف دیگر است:

۱ـ در این سوره ـ همان‌گونه که در سوره‌های دیگر قرآنی است ـ تعبیرهای معیّن و مشخّصی تکرار می‌گردد که بخشی از فضای سوره و شخصیّت ویژهٔ آن را تشکیل می‌دهد. در اینجا بسی از علم سخن به میان می‌آید، و از جهل و کم‌دانشی نیز که مقابل علم و فرزانگی است در موارد مختلف سخن می‌رود:

﴿ وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحٰادِيثِ، وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ آلِ يَعْقُوبَ، كَمٰا أَتَمَّهٰا عَلىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ، إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

همان‌گونه (که در خواب خویشتن را سرور و برتر دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد (و با خلعت نبوّت تو را مفتخر می‌سازد) و بر تو و خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، همان‌طور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بیگمان پروردگارت بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند). (یوسف/۶)

﴿ وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّٰا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحٰادِيثِ. وَ اللّٰهُ غٰالِبٌ عَلىٰ أَمْرِهِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

بدین منوال ما یوسف را در سرزمین (مصر استقرار بخشیدیم و) مکانت و منزلت دادیم، تا (در آنجا) تعبیر برخی از خوابها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند. (یوسف/۲۱)

﴿ وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً. وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾.

و هنگامی که یوسف به رشد و کمال خود رسید (و به نهایت قوّت جسمانی و عقلانی دست یافت، نیروی) داوری و دانائی بدو دادیم، و ما این چنین (که پاداش یوسف را دادیم) پاداش (همهٔ) نیکوکاران را می‌دهیم.

﴿ فَاسْتَجٰابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ؛ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و (شرّ) کید و مکرشان را از او بازداشت. تنها خدا است که شنوای (دعاهای پناه‌برندگان به خود است و) آگاه (از احوال بندگان و مصالح ایشان) می‌باشد. (یوسف/۳۴)

﴿ قٰالَ: لاٰ يَأْتِيكُمٰا طَعٰامٌ تُرْزَقٰانِهِ، إِلاّٰ نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمٰا. ذٰلِكُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِي رَبِّي ﴾.

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیرهٔ غذائی شما به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این (تعبیر رؤیا و خبر از غیب) که به شما می‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است (و به من وحی فرموده است)، چرا که من از (ورود به) کیش

گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند. (یوسف/۳۷)

﴿ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ، ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است). (یوسف/۴۰)

﴿ قٰالُوا: أَضْغٰاثُ أَحْلاٰمٍ، وَ مٰا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلاٰمِ بِعٰالِمِينَ ﴾.

گفتند: (این خواب از زمرهٔ) خوابهای پریشان و پراکنده است (و جزو اوهام و خیالات آشفته‌ای است که معنی ندارند) و ما از تعبیر (این‌گونه) خیالپردازیها آگاه نیستیم. (یوسف/۴۴)

﴿ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ، أَفْتِنٰا فِي سَبْعِ بَقَرٰاتٍ سِمٰانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجٰافٌ، وَ سَبْعِ سُنْبُلاٰتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يٰابِسٰاتٍ، لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

ای یوسف! ای بسیار راستگو! از تعبیر خواب، ما را آگاه کن که (شاه دیده است:) هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را خورده‌اند، و هفت خوشهٔ خشک، و هفت خوشهٔ سبز (به هم پیچیده‌اند و رسیده‌ها نارسها را تباه کرده‌اند)، تا این که من به سوی مردم برگردم (و تعبیر تو را برای ایشان بیان دارم). امید است که آنان (تعبیر خواب را) بدانند و (با علم و فضل تو آشنا شوند).

(یوسف/۴۶)

﴿ وَ قٰالَ الْمَلِكُ: ائْتُونِي بِهِ، فَلَمّٰا جٰاءَهُ الرَّسُولُ قٰالَ: ارْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ: مٰا بٰالُ النِّسْوَةِ اللاّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ؟ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴾.

شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید. هنگامی که فرستادهٔ (شاه) نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است. (یوسف/۵۰)

﴿ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي كَيْدَ الْخٰائِنِينَ ﴾.

این (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نبودن او را برای خود مغتنم نمی‌شمرم و) بدو خیانت نمی‌کنم، و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه باطل و بیهوده می‌گرداند). (یوسف/۵۲)

﴿ قٰالَ: اجْعَلْنِي عَلىٰ خَزٰائِنِ الْأَرْضِ، إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴾.

مرا سرپرست اموال و محصولات زمین کن، چرا که من بسیار حافظ و نگهدار (خزائن و مستغلّات، و) بس آگاه (از مسائل اقتصادی و کشاورزی) می‌باشم. (یوسف/۵۵)

﴿ ... وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمٰا عَلَّمْنٰاهُ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

... و بیگمان یعقوب (در پرتو وحی) آگاه از چیزهائی بود که ما بدو آموخته بودیم. (از جمله می‌دانست که یوسف زنده است و عاقبت خواب او تحقّق پیدا می‌کند) امّا بسیاری از مردم نمی‌دانند (که یعقوب چنین آگاهی و اطّلاعی در پرتو وحی داشته است). (یوسف/۶۸)

﴿ قٰالُوا: تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مٰا جِئْنٰا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مٰا كُنّٰا سٰارِقِينَ ﴾.

(برادران یوسف) گفتند: به خدا سوگند! شما (از روی رفتار و کردار دو سفری که بدینجا داشته‌ایم هر آینه) می‌دانید ما نیامده‌ایم تا در سرزمین (مصر) فساد و تباهی کنیم و ما هیچگاه دزد نبوده‌ایم. (یوسف/۷۳)

﴿ قٰالَ: أَنْتُمْ شَرٌّ مَكٰاناً، وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا تَصِفُونَ ﴾.

(یوسف در دل) گفت: شما مقام و منزلت بدی (در پیشگاه خدا) دارید (چرا که برادر خود را از پدر دزدیدید و او را به چاه انداختید و از پدرتان نافرمانی کردید و بدو دروغ گفتید و هنوز که هنوز است کینهٔ او را به دل دارید و اینک هم وی را دزد می‌نامید) و خدا (از

هرکسی) آگاه‌تر از چیزی است که بیان می‌دارید (و به من نسبت می‌دهید). (یوسف/۷۷)

﴿ فَلَمَّا ٱسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيّاً. قَالَ كَبِيرُهُمْ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللهِ ... ﴾.

هنگامی که (از آزادی بنیامین) کاملاً ناامید شدند، به کناری رفتند و با یکدیگر نهانی به گفتگو و رایزنی پرداختند. بزرگ آنان گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان مؤکّد با سوگند به خدا گرفته است (که برادرتان را سالم بدو برگردانید؟). (یوسف/۸۰)

﴿ وَ مَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴾.

و گواهی نمی‌دهیم مگر به آنچه (از دزدی بنیامین با چشم خود دیده‌ایم و بر آن) مطّلع شده‌ایم، و ما (در آن هنگام که با تو پیمان بسته‌ایم نمی‌دانستیم که او دزدی می‌کند. چرا که) از غیب خبر نداشته‌ایم (و راز نهان در پشت پردهٔ غیب جهان را جز یزدان نمی‌داند). (یوسف/۸۱)

﴿ عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾.

امید است که خداوند همهٔ آنان را به من بازگرداند. بیگمان او کاملاً آگاه (از حال من و حال ایشان بوده و) دارای حکمت بالغه است (و کارهایش از روی حساب و فلسفه است). (یوسف/۸۳)

﴿ قَالَ: إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللهِ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ﴾.

گفت: شکایت پریشان‌حالی و اندوه خود را تنها و تنها به (درگاه) خدا می‌برم، (و فقط به آستان خدا می‌نالم و حلّ مشکل خود را از او می‌خواهم) و من از سوی خدا چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (یوسف/۸۶)

﴿ قَالَ: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟ ﴾.

گفت: آیا بدان‌گاه که (یوسف را به چاه انداختید و پس از او اذیّت و آزارها به بنیامین رساندید و او را در فراق برادر داغدار نمودید)، از روی نادانی (جوانی) نسبت به یوسف و برادرش می‌دانید چه (عمل زشت و ناپسندی) کردید؟ (یوسف/۸۹)

﴿ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؟ ﴾.

گفت: مگر من به شما نگفتم: که از سوی یزدان (و در پرتو وحی رحمان) چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ (یوسف/۹۶)

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ، وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ﴾.

پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای.... (یوسف/۱۰۱)

این امر پدیدهٔ برجسته‌ای است که توجّه انسان را به برخی از اسرار هماهنگی و همآوائی و لطائف و ظرائف آن در این کتاب بزرگوار، جلب می‌کند.

۲ـ در این سوره، ویژگیهای الوهیّت شناسانده می‌شود. در سرآغاز آنها «حُکْم» است. این واژه از زبان یوسف علیه‌السلام به معنی حاکمیّت در میان بندگان از لحاظ کرنش بردن و پرستش کردن و اطاعت و پیروی نمودن ارادی و اختیاری آنان است. دفعهٔ دیگری این واژه از زبان یعقوب علیه‌السلام به معنی حاکمیّت در میان بندگان از لحاظ کرنش بردن و پرستش کردن غیر ارادی و غیر اختیاری، یعنی جبری و قهری آنان است. درنتیجه هر دو معنی مکمّل همدیگر می‌گردند در بیان مدلول و مفهوم حکم، و درحقیقت الوهیّت بدین شیوه‌ای که هرگز تصادفی و سرسری ذکر نگردیده است و به میان نیامده است.

یوسف به هنگام مردود و ناپسند قلمداد کردن ربوبیّت فرمانروایان در مصر، و مخالفت آن با وحدانیّت الوهیّت می‌گوید:

﴿ يَا صَاحِبَيِ ٱلسِّجْنِ، أَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ، ذٰلِكَ ٱلدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾.

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟). این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهای (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است). فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند). (یوسف/۳۹ و ۴۰)

یعقوب هنگام بیان این مطلب که قضا و قدر یزدان ساری و جاری است، می‌گوید:

﴿ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ، وَ ما أُغْنی عَنْكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَیْءٍ، إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ، عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴾.

گفت: ای فرزندانم! از یک در (به مصر) داخل نشوید. بلکه از درهای گوناگون وارد شوید (تا از حسادت حسودان و چشم زخم پلیدان درامان بمانید. ولی بدانید که من با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خدا مقرّر کرده باشد از شما بدور سازم. (یقیناً آنچه باید بشود می‌شود، و راهی برای دفع بلا جز رعایت اسباب و علل پیدا و توسّل به خدا سراغ ندارم). تنها حکم و فرمان ازآن یزدان است. (دافع شرّ و جالب خیر جهان فقط ایزد سبحان است). بر او توکّل می‌کنم (و از او استمداد می‌جویم و کارم را بدو واگذار می‌کنم) و باید که توکّل‌کنندگان بر او توکّل کنند و بس (و کار خویش را بدو حواله دارند). (یوسف/۶۷)

این تکامل در مدلول و مفهوم حکم، اشاره دارد بدین موضوع که آئین راست و استوار نمی‌ماند مگر این که کرنش بردن و پرستش کردن ارادی و اختیاری در حکم و حاکمیّت تنها برای خدا صورت پذیرد و بس، بسان کرنش بردن و پرستش کردن جبری و قهری که بدون اختیار و ارادهٔ انسان و بلکه طبق قضا و قدر یزدان برای خداوند سبحان صورت می‌پذیرد. هر دو بخش ارادی و غیر ارادی کرنش بردن و پرستش کردن، جزو عقیده است. تنها کرنش بردن و پرستش کردن مقرّر و مقدّر در قضا و قدر در دائرهٔ اعتقاد قرار نمی‌گیرد و بس. بلکه کرنش بردن و پرستش کردن ارادی و اختیاری معیّن و مقرّر در شریعت نیز در دائرهٔ اعتقاد جای می‌گیرد.

۳ـ از جملهٔ لطائف و ظرائف هماهنگی و همآوائی این است: یوسف خردمند و فرزانه و زرنگ و هوشیاری که دقیق به کارها می‌پردازد، صفت مناسب خدا را ذکر می‌کند. او «لَطِیفٌ» را در جائی به‌کار می‌برد که لطف خدا، یعنی دقّت و ریزه‌کاری یزدان در گرداندن و چرخاندن امور جهان، جلوه‌گر می‌آید:

﴿ وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ، وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً. وَ قالَ: یا أَبَتِ هٰذا تَأْوِیلُ رُؤْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقّاً، وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ، وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی، إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ ... إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ ﴾.

(کاروان داخل مصر گردید و به منزل یوسف وارد شد) و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حقّ سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعیّت مبدّل کرد. به راستی خدا در حقّ من نیکیها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است، و بعد از آن که اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدائی انداخت، شما را از بادیهٔ (شام به مصر) آورده است. حقیقتاً پروردگارم هرچه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد. بیگمان او بسیار آگاه (و کارهایش همه) دارای حکمت است. (یوسف/۱۰۰)

۴ـ از جملهٔ لطائف و ظرائف هماهنگی و همآوائی چیزی است که قبلاً بدان اشاره کردیم، و آن طباق یا مطابقهٔ میان دیباچهٔ سوره و میان پیروی است که بلافاصله به

دنبال دیباچه می‌آید، و میان پیرو درازی است که واپسین پیرو است و در آخرین قسمتهای سوره جای گرفته است ... همۀ این پیروها متوجّه بیان مسائل همسو و همنوائی هستند، و پیرامون آن مسائل در آغاز و انجام گرد می‌آیند و به هم می‌رسند.

این پسوده‌ها در شناسائی سوره و آشنائی با آن ما را بس است تا در روند سوره دوباره بدانها خواهیم رسید.

سُورَةُ يُوسُفَ

ترتیبها ۱۲ — آیاتها ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓرۚ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا
لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ
بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ
لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ ﴿٣﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّى رَأَيْتُ
أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَٰجِدِينَ ﴿٤﴾
قَالَ يَٰبُنَىَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا۟ لَكَ كَيْدًاۖ
إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ
رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ
وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَۚ
إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾ ۞ لَّقَدْ كَانَ فِى يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِۦٓ
ءَايَٰتٌ لِّلسَّآئِلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا۟ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ
أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ ٱقْتُلُوا۟
يُوسُفَ أَوِ ٱطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا۟ مِنۢ
بَعْدِهِۦ قَوْمًا صَٰلِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا۟ يُوسُفَ
وَأَلْقُوهُ فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ
فَٰعِلِينَ ﴿١٠﴾ قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَ۫نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ
لَنَٰصِحُونَ ﴿١١﴾ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُۥ
لَحَٰفِظُونَ ﴿١٢﴾ قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِىٓ أَن تَذْهَبُوا۟ بِهِۦ وَأَخَافُ
أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا۟ لَئِنْ
أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ ﴿١٤﴾
فَلَمَّا ذَهَبُوا۟ بِهِۦ وَأَجْمَعُوٓا۟ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّۚ وَأَوْحَيْنَآ
إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾ وَجَآءُوٓ
أَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا۟ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ
وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئْبُۖ وَمَآ أَنتَ
بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَٰدِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ
بِدَمٍ كَذِبٍۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًاۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌۖ
وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا۟
وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥۖ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٌۚ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةًۚ
وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍۭ بَخْسٍ
دَرَٰهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا۟ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ ﴿٢٠﴾

این درس دربرگیرندۀ دیباچه و بخش نخستین داستان است، و از شش صحنه تشکیل می‌شود که با خواب دیدن یوسف آغاز می‌گردد، و تا پایان توطئه و دسیسۀ برادرانش دربارۀ او، و رسیدن وی به مصر ادامه می‌یابد. این درس پس از دیباچۀ پیشین سوره قرار می‌گیرد، دیباچه‌ای که ما را از سخنان بیشتری بی‌نیاز می‌گرداند:

❁

﴿ الر. تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ. إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ، وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ ﴾.

الف.لام.را. این، آیه‌های کتاب روشن و روشنگری است (برای کسانی که از آن راهنمائی و هدایت طلبند). ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فروفرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید). ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرۀ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.

الف.لام.را ... «آیه‌های کتاب روشن و روشنگری»

هستند.

این حروف، و حروف دیگری از نوع آنها که در دسترس مردمان و متداول در میان ایشان هستند، خودشان آیه‌هائی می‌باشند که فراتر و والاتر از توان بشری قرار گرفته‌اند. آیه‌های کتاب روشن و روشنگری هستند. خدا این کتاب را به زبان عربی فروفرستاده است و از همین حروف عربی مشهور و در دسترس همگان فراهم آورده است:

﴿ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾.

تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).

تا دریابید آن کسی که از این واژه‌های عادی همچون کتاب معجزه‌ای را ترتیب می‌دهد و می‌سازد، امکان ندارد آدمیزاد باشد. پس به ناچار از دیدگاه خرد این قرآن باید وحی باشد. خرد در اینجا دعوت می‌گردد تا دربارهٔ این پدیده و معانی و مقاصد چیرهٔ آن بیندیشد و پژوهش کند.

چون پیکرهٔ این سوره داستان است، از میان مدلولها و مفهومهای این کتاب از داستانها به صورت خاصّی یاد شده است.

﴿ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْآنَ ﴾.

ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم).

این قرآن را با وحیِ خود برای تو فروفرستاده‌ایم و این داستان را بر تو فروخوانده‌ایم که زیباترین داستان است، و بخشی از قرآنی است که به تو وحی گردیده است.

﴿ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴾.

هرچند که پیشتر از زمرهٔ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای.

تو در میان قوم خود یکی از بیسوادان و درس نخواندگان بوده‌ای، آن بیسوادان و درس‌نخواندگانی که به همچون موضوعات و مسائلی گوششان بدهکار نیست و بدانها چندان توجّهی ندارند. از جملهٔ این موضوعات این داستان کامل و دقیق است.

✿

سپس پرده از برابر صحنهٔ اوّل در بخش نخست به کنار می‌رود، تا یوسفِ کودک را ببینیم که دارد خواب خویش را برای پدرش حکایت می‌کند:

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ: يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ. رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ. قَالَ: يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ، فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً. إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ، إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

ما از طریق وحیِ این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و (تو را بر آنها مطّلع می‌گردانیم) هرچند که پیشتر از زمرهٔ بی‌خبران (از احوال گذشتگان) بوده‌ای. (ای پیغمبر! به یاد آور) آن‌گاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند. (پدرش) گفت: فرزند عزیزم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، (چرا که مایهٔ حسد آنان می‌شود، و اهریمن ایشان را برآن می‌دارد) که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند. بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است. همان‌گونه (که در خواب خویشتن را سرور و برتر دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد (و با خلعت نبوّت تو را مفتخر می‌سازد) و بر تو و خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، همان‌طور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بیگمان پروردگارت بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند).

یوسف کودکی یا نوجوانی بود. این خواب، بدان‌گونه که برای پدرش روایت کرده است، از جملهٔ خوابهائی نیست که کودکان یا نوجوانان می‌بینند. آنچه که ممکن است نوجوانان در خواب ببینند ـ بدان هنگام که خوابهای کودکانه می‌بینند یا پژواک چیزهائی باشد که دربارهٔ آنها خواب می‌بینند ـ این است که نوجوانی در خواب بیند این ستاره‌ها و خورشید و ماه در آغوش یا در پیش او هستند و او آنها را دراز می‌کند و با آنها به بازی می‌نشیند. ولی یوسف آنها را دید که برای او سجده می‌کنند، و بر سان مردمان عاقلی هستند که برای تعظیم و بزرگداشت سر فرود می‌آورند و سجده می‌برند. روند قرآنی با واژه‌ها و ساختار روشن مؤکّدی این چنین از او نقل می‌کند:

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ: يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ... ﴾.

(ای پیغمبر! به یاد آور) آن‌گاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و همچنین خورشید و ماه ....

سپس واژهٔ در خواب دیدن را تکرار می‌کند:

﴿ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴾.

آنها را دیدم که برای من سجده می‌کنند.

بدین خاطر، پدرش یعقوب در پرتو احساس و شعور و فهم و بینش خود درک کرد که در فراسوی این خواب مقام بزرگی برای این نوجوان درپیش است. او آن مقام را توضیح نداده است، و روند قرآنی هم از آن چیزی بازگو نکرده است و سخنی نگفته است.

پیش‌درآمدها و نشانه‌های این مقام بزرگ تا دو بخش از داستان می‌گذرد هویدا و پیدا نمی‌گردد. و همهٔ آن، وقتی عیان و روشن می‌گردد که داستان به پایان می‌آید پس از آن که پرده برمی‌افتد و کنار می‌رود، و غیب نهان از پس پرده به در می‌آید و پدیدار و نمودار می‌شود. بدین خاطر پدر پسر را نصیحت می‌کند که خواب خود را برای برادرانش نقل و روایت نکند، از ترس این که مبادا متوجّه مقام و منزلتی بشوند که در انتظار برادر کوچکشان است که از مادر ایشان نیست، و اهریمن از اینجا راه نفوذ به اندرونشان پیدا کند، و دلهایشان را از کینه‌توزی لبریز کند، و در حقّ او چاره‌جوئی کنند و کاری را ترتیب دهند که وی را بدحال سازد و مایهٔ درد سرش گردد:

﴿ قَالَ: يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً ﴾.

(پدرش) گفت: فرزند عزیزم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، (چرا که مایهٔ حسد آنان می‌شود، و اهریمن ایشان را برآن می‌دارد) که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه‌سازی کنند.

سپس این‌گونه سبب و علّت آن را بیان می‌دارد:

﴿ إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴾.

بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است.

اهریمن چون دشمن آشکار انسانها است سینه‌هایشان را از آتش کینه‌توزیِ یکی بر دیگری پر و برافروخته می‌سازد، و گناهان و بدیها را در نظرشان می‌آراید.

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم بود. از خواب پسرش یوسف چنین برداشت کرد که او دارای شأن و منزلتی خواهد شد. دل او متوجّه این شد که این شأن و منزلت در مسیر دین و صلاح و معرفت است. زیرا فضائی که یعقوب در آن می‌زیست فضای پیغمبری بود و می‌دانست که نیای او ابراهیم و اهل‌بیت مؤمن ابراهیم، از سوی یزدان میمنت و برکت بدیشان داده شده است. بدین خاطر امیدوار گردید که یوسف همان کسی باشد که از میان پسرانش که از نژاد ابراهیم هستند به پیغمبری برگزیده شود، و میمنت و برکت نصیب او گردد، و حلقه‌ای از حلقه‌های این زنجیرهٔ مبارک خانوادهٔ ابراهیم شود. این است که بدو گفت:

﴿ وَ كَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ، كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ، إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

همان‌گونه (که در خواب خویشتن را سرور و برتر

دیدی) پروردگارت تو را (به پیغمبری) برمی‌گزیند و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد (و با خلعت نبوّت تو را مفتخر می‌سازد) و بر تو و خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، همان‌طور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بیگمان پروردگارت بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند).

این که یعقوب چنان بیندیشد و توقّع داشته باشد که خواب پسرش یوسف نشانهٔ این است که خدا او را به پیغمبری برمی‌گزیند، و نعمت خویش را بر او و بر آل یعقوب تمام می‌کند، همان‌گونه که بر دو تا پدرش ـ نیا را پدر نیز می‌گویند ـ ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، امری طبیعی است. ولی آنچه جای تأمّل و تفکّر است و مایهٔ شگرف و شگفت است این گفتهٔ او است:

﴿ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ ﴾.

و تعبیر خوابها را به تو می‌آموزد.

تأویل به معنی شناختن مآل و پایان کار است. امّا مقصود از احادیث چیست؟.. آیا مقصود یعقوب آن بوده است که خداوند یوسف را به پیغمبری برخواهد گزید و چنان روشن‌بینی و بینش و تیزهوشی را بدو خواهد بخشد که از همان آغاز سخنان می‌فهمد و می‌داند که سرانجام و نتیجهٔ آنها چه خواهد بود و به کجا خواهد انجامید! یعنی در اوائل کلام به اواخر آن پی خواهد برد! این امر الهامی از سوی یزدان به صاحبان بینش تیز و شعور فوق‌العاده است. آیا به همین جهت همچون پیروی آمده است؟

﴿ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ﴾.

بیگمان پروردگار تو بسیار دانا و پرحکمت است (و می‌داند چه کسی را برمی‌گزیند و خلعت نبوّت را به تن چه کسی می‌کند).

آیا این پیرو مناسب با فضای حکمت و تعلیم آمده است؟ یا مقصود از احادیث، رؤیاها و خوابها است، همان‌گونه که بعدها عملاً در زندگی یوسف پیش آمد؟ هر دوی اینها روا است، و هر دوی آنها با فضای محیطِ بر یوسف و یعقوب سازگار است.

به همین مناسبت در اینجا چند کلمه‌ای دربارهٔ رؤیاها و خوابها که موضوع این داستان و این سوره است، سخن می‌گوئیم:

ما ناچاریم معتقد باشیم که بعضی از رؤیاها و خوابها پیشگوئیهائی از آیندهٔ نزدیک یا دور هستند. ما ناچار بر این اعتقاد و باور هستیم اوّلاً بدان علّت که تعبیر خواب یوسف، و دو دوست همزندانی او، و پادشاه مصر، در این سوره آمده است. ثانیاً بدان سبب که ما می‌بینیم در زندگی شخصی خودمان خوابهائی تحقّق پیدا می‌کنند، خوابهائی که مشتمل بر پیشگوئی از آینده است و بارها تکرار می‌گردند و نفیِ بودن و انکار وجود آنها مشکل است، چون همچون واقعیّتی عملاً وجود دارد!

علّت نخستین کافی و بسنده است ... ولی ما از آن جهت سبب دوم را بیان داشتیم چون حقیقت واقعی و روی دادنی است و نمی‌توان منکر آن شد مگر از روی عناد و لجاجت و خیره‌سری.

آیا ماهیّت و حقیقت خواب چیست؟

مکتب روانکاوی می‌گوید: خواب تصویرهائی از تمایلات و خواستهای سرکوب شده است که به هنگام عدم حضور عقل و شعور رؤیاها آنها را نشخوار و بازگو می‌کنند.

این سخن جنبه‌ای از خواب را جلوه‌گر می‌سازد، ولی تمام آن را نمی‌نمایاند و نشان نمی‌دهد. خود «فروید» با وجود خودکامگی غیرعلمی و تکلّف در نظریّه‌اش، بیان می‌دارد که خوابهائی وجود دارند که مشتمل بر پیشگوئی از آینده هستند.

آیا ماهیّت و حقیقت این خوابهائی که خبر از آینده می‌دهند و پیشگوئی می‌کنند چیست؟ پیش از هر چیز می‌گوئیم که شناختن یا نشناختن ماهیّت و حقیقت این خوابهائی که آینده را پیشگوئی می‌کنند، ارتباطی به اثبات وجود این‌گونه خوابها و راستی و درستی برخی از آنها ندارد. ما تنها می‌کوشیم که بعضی از ویژگیهای

این آفریدهٔ شگفت انسان نام را دریابیم، و با برخی از قانونها و سنّتهای خدا در گسترهٔ جهان هستی آشنا شویم.

ما ماهیّت و حقیقت این‌گونه خوابها را چنین تصوّر می‌کنیم: زمان و مکان است که میان این آفریدهٔ انسان نام، و میان دیدن چیزی که گذشته و حال و آیندهٔ نهان در پس پردهٔ غیب می‌نامیم، مانع و حائل می‌شوند. چیزی که بدان گذشته یا آینده می‌گوئیم، پدیدهٔ زمان آن را از ما نهان می‌کند، همان‌گونه که پدیدهٔ مکان حال دور از ما را بر ما پوشیده می‌دارد. دستگاه احساس‌کننده‌ای در وجود انسان کار گذاشته شده است که ماهیّت و حقیقت آن را نمی‌دانیم، گاهی بیدار می‌گردد یا نیرومند می‌شود و بر مانع زمان چیره می‌گردد و غلبه می‌کند و آن سوی زمان را به شکل مبهمی می‌بیند. این دیدن را نمی‌توان علم خواند، بلکه روشن‌بینی می‌توان نامید. همسان چیزی که در بیداری نیز گاهی برای بعضی از افراد حاصل می‌شود، و گاهی هم در خواب به برخی از اشخاص دست می‌دهد، و بر مانع مکان یا مانع زمان، یا چه‌بسا بر هر دوی مانع مکان و زمان چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند.(۱) هرچند در عین حال چیزی از ماهیّت و حقیقت زمان نمی‌دانیم، همان‌گونه که ماهیّت و حقیقت خود مکان نیز ـ که مادّه نامیده می‌شود ـ به صورت محقّقانه و به شکل یقینی چنان که باید برای ما معلوم و روشن نیست، چه:

﴿ وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾.

جز دانش اندکی به شما داده نشده است. (اسراء/۸۵)

به هر حال یوسف چنین خوابی را دید، و پس از این خواهیم دید که تعبیر خواب او چگونه خواهد بود و چگونه تحقّق پیدا می‌کند.

❁

در اینجا روند قرآنی پرده بر صحنهٔ یوسف و یعقوب فرومی‌اندازد تا پردهٔ صحنهٔ دیگری را کنار بزند، و صحنهٔ برادران یوسف را نشان بدهد که دارند با یکدیگر توطئه می‌چینند. درضمن جنب و جوشی نشان داده می‌شود دربارهٔ اهمّیّت چیزی که پیش می‌آید و رخ خواهد داد:

﴿ لَقَدْ كٰانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيٰاتٌ لِلسّٰائِلِينَ. إِذْ قٰالُوا: لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلىٰ أَبِينٰا مِنّٰا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ. إِنَّ أَبٰانٰا لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ! اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ، وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صٰالِحِينَ! قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ: لاٰ تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيٰابَةِ الْجُبِّ، يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيّٰارَةِ ـ إِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ ﴾.

در (سرگذشت) یوسف و برادرانش دلائل و نشانه‌هائی (بر قدرت خدا و مرحمت او به بندگان با ایمانش) است برای کسانی که پرسندگان (و مشتاقان آگاهی) از آن می‌باشند. هنگامی که (برادران پدری یوسف) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین که از یک مادرند) در پیش پدرمان از ما محبوبترند، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از آن دو برای پدر سودمندتر می‌باشیم). مسلّماً پدرمان در اشتباه روشنی است. یوسف را بکشید، یا او را به سرزمینی (دوردست) بیفکنید، تا توجّه پدرتان فقط با شما باشد (و تنها و تنها شما را دوست داشته باشد و به شما مهر ورزد) و بعد از آن (از گناه خود پشیمان می‌شوید و توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید گشت (چرا که خدا توبه‌پذیر است و پدر هم عذرتان را قبول می‌نماید). گوینده‌ای از

۱- من هرچه را بتوانم تکذیب کنم این حادثه را نمی‌توانم تکذیب کنم که برای من که در آمریکا بودم و خانوادهٔ من در قاهره بودند پیش آمد. در خواب دیدم در چشم خواهرزادهٔ جوان من خونی است و چشم را از دیدن بازمی‌دارد. نامه‌ای برای خانواده‌ام نوشتم و مخصوصاً احوال چشم آن جوان را پرسیدم. پاسخ نامه برایم آمد که چشم آن جوان دچار خونریزی داخلی شده است و مشغول معالجه است... باید دانست که خونریزی داخلی از خارج دیده نمی‌شود، و چشم شخص مبتلا برای کسی که با چشم غیرمسلّح بدان می‌نگرد سالم به نظر می‌رسد و غیرعادی دیده نمی‌شود. به همین جهت آن پسر جوان با داشتن چشم ظاهراً سالم از بینائی محروم مانده بود. خواب، آن خونریزی داخلی را که دیده نمی‌شد نشان داد! من غیر از این چیزی نمی‌گویم، چون همین یک مثال به تنهائی کافی است.

آنان گفت: یوسف را مکشید (که کشتن جرمی عظیم و گناهی نابخشودنی است) و بلکه او را به ژرفای چاه بیندازید تا قافله‌ای او را برگیرد (و به سرزمین دورافتاده‌ای ببرد)، اگر (برای دور کردن او و رسیدن به هدف خود) می‌خواهید کاری بکنید.

هرکس که در آیه‌ها و نشانه‌های خدائی قصد تحقیق و تفحّص داشته باشد،، در داستان یوسف و برادرانش نشانه‌ها و علامتهائی بر حقائق فراوانی خواهد یافت. همین‌گونه آغاز سخن کردن خود به خود جلب توجّه می‌کند و دقّت مردمان را تضمین می‌نماید. بدین خاطر آن را به حرکت کنار رفتن پرده از مقابل صحنهٔ نمایش تشبیه می‌کنیم که در پشت آن پرده رخدادها و جنبشهائی در جریان است. در پس این پرده مستقیماً صحنهٔ برادران یوسف را می‌بینیم که دربارهٔ کار و بار یوسف با یکدیگر کنکاش و چاره‌اندیشی می‌کنند، و توطئهٔ کاری را می‌چینند که باید بکنند.

آیا یوسف چنان که در کتاب «عهد قدیم» یعنی تورات آمده است، از خواب خود با برادران خویش سخن گفته است. از روند قرآنی چنان برمی‌آید که خیر چنین نشده است. آنان از این سخن می‌گویند که یعقوب، یوسف و برادر تنی او را بر ایشان ترجیح می‌دهد و برتر می‌نهد و گرامی‌تر می‌دارد. اگر ایشان از خواب یوسف آگاه بودند یاد آن بر زبانشان می‌گذشت، و انگیزهٔ مهمّتری برای این می‌شد که کینه‌توزانه از آن سخن بگویند، و آنچه یعقوب از آن بر یوسف می‌ترسید ـ اگر خواب خود را برای برادرانش نقل کرده بود ـ به شکل دیگری مطرح می‌کرد و چاره‌اندیشی می‌نمود. آنچه مایهٔ کینهٔ ایشان بر یوسف شده است این است که پدرشان یوسف را بر آنان ترجیح داده است و گرامی‌تر داشته است ... به ناچار می‌بایستی چنین کینه‌ای به وقوع می‌پیوست، تا این کار حلقه‌ای از زنجیرهٔ داستان بزرگ ترسیم شده‌ای می‌گردید، و تا این که یوسف به پایان معلوم و طرّاحی شدهٔ آن می‌رسید، پایانی که شرائط و ظروف زندگی او، و واقعیّت زندگی خاندان او، و آمدن پدرش در کهنسالی به پیش او، آن را ساخته و پرداخته می‌کرده است. همیشه هم این چنین بوده است: کوچکترین فرزندان عزیزترین ایشان است، به‌ویژه وقتی که پدر به سنّ پیری می‌رسد و کهنسال می‌شود، همان‌گونه که حال و وضع یوسف و برادر کوچک او، و برادران او که از مادران دیگری بوده‌اند چنین بوده است و چنین پیش آمده است.

﴿ إِذْ قَالُوا: لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ﴾.

هنگامی که (برادران پدری یوسف) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین که از یک مادرند) در پیش پدرمان از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از آن دو برای پدر سودمندتر می‌باشیم).

ما که گروه نیرومندی هستیم و می‌توانیم در برابر دشمن دفاع کنیم و سودمند باشیم. لذا:

﴿ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

مسلّماً پدرمان در اشتباه روشنی است.

زیرا او نوجوان کم سنّ و سالی و کودک کوچکی را بر گروهی از مردان سودمندی ترجیح می‌دهد و برتر می‌نهد که می‌توانند به دفاع برخیزند!

سپس دیگ کینه به جوش می‌آید و اهریمن پای به میان می‌نهد، و سنجش وقائع و حوادث را بر ایشان تباه می‌کند و برمی‌شوراند، و چیزهای کوچکی در نظرشان بزرگ و سترگ جلوه‌گر می‌شود، و وقائع و حوادث مهمّ به نظرشان حقیر و ناچیز می‌آید. کار بسیار زشت و پلشتی که از میان بردن جان و کشتن انسانی است برایشان کوچک و سبک جلوه‌گر می‌گردد. گرفتن جان نوجوان پاک و بیگناهی که نمی‌تواند از خود دفاع کند، و برادر ایشان هم هست، و خودشان هم پسران پیغمبری هستند ـ و اگر هم آنان پیغمبرانی نبوده‌اند ـ این چنین کم اهمّیّت و بی‌ارج به نظرشان می‌رسد! داستان محبّت بیشتر پدر در حقّ یوسف آن‌چنان پیش چشمانشان بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود تا بدانجا که با کشتن انسان همطراز و همسنگ می‌گردد! کشتن انسان که پس از

شرک برای خدا، بزرگ‌ترین گناهان و بزهکاریهای روی زمین است:

﴿أَقْتُلُوا يُوسُفَ. أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً﴾.

یوسف را بکشید. یا او را به سرزمینی (دوردست) بیفکنید.

کشتن یوسف و انداختن او در بیابان برهوت، همسان و نزدیک به یکدیگرند. افگندن او به سرزمین دوردست و دورافتاده‌ای که پرت و برهوت است، چه‌بسا به مرگ منتهی می‌شود ... برای چه این کار را بکنند؟

﴿يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ﴾.

تا توجّه پدرتان فقط با شما باشد (و تنها و تنها شما را دوست داشته باشد و به شما مهر ورزد).

تا یوسف در پیش پدر نباشد، و دل پدرشان بدیشان بگراید. انگار وقتی که یعقوب یوسف را برابر خود نبیند دلش خالی از مهر او می‌گردد، و این مهر و عطوفت را متوجّه دیگران می‌کند! باشد، جنایت را باید چه کار کرد؟ چیزی نیست از آن توبه می‌کنید و چیزی را که با ارتکاب جنایت تباه کرده‌اید اصلاح می‌کنید، و پس از فساد راه صلاح درپیش می‌گیرد:

﴿وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ﴾.

و بعد از آن (از گناه خود پشیمان می‌شوید و توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید گشت (چرا که خدا توبه‌پذیر است و پدر هم عذرتان را قبول می‌نماید).

این چنین اهریمن فساد و تباهی میان مردمان می‌اندازد، و این چنین اهریمن بدیها و بزهکاریها را زینت می‌دهد و می‌آراید برای مردمان، هنگامی که خشمگین می‌گردند و زمام اختیار را از دست می‌دهند، و ارزیابی درست اشیاء و حوادث را گم می‌کنند. بدین‌گونه که دیگ کینه‌ها در سینه‌های مردمان به جوش درمی‌آید، اهریمن پیدا می‌گردد تا بدیشان بگوید: بکشید ... توبه کردن پس از آن، کار را درست و جبرانِ گذشته می‌کند! ولی توبه این چنین نیست. بلکه توبه وقتی توبه بشمار می‌آید که انسان از روی غفلت و نادانی و بی‌خبری گناهی را انجام می‌دهد، و آنگاه بیدار و هوشیار می‌گردد و پشیمان می‌شود، و دل و درونش برای توبه به جوش و خروش درمی‌آید و از ژرفای جان پشیمان می‌گردد. امّا توبه‌ای که از پیش آماده می‌شود، و قبل از ارتکاب گناه طرح‌ریزی و ساخته و پرداخته می‌گردد تا نشانه‌های گناه را با آن از بین برد و کنار زد، توبه محسوب نمی‌شود، بلکه بهانه‌ای برای مرتکب شدن گناهی است که اهریمن آن را آراسته و پیراسته می‌گرداند!

ولی دل و درون یکی از برادران در برابر هول و هراس کاری که می‌خواستند بدان اقدام کنند به لرزش و تپش درآمد. پس راه حلّی پیشنهاد می‌کند که ایشان را از یوسف آسوده‌خاطر سازد، و چهرهٔ پدرشان را بر رویشان بگشاید و بدیشان محبّت و مرحمت نماید. او یوسف را نمی‌کشد، و او را به سرزمین متروک و دورافتاده‌ای هم نمی‌اندازد که در آنجا مرگ بر او چیره شود و وی را درریابد. بلکه او را به چاهی می‌اندازد که بر سر راه قافله‌ها و کاروانها قرار دارد. چه‌بسا قافله و کاروانی او را در چاه پیدا کنند و وی را از آنجا بیرون بیاورند و با خود به جای دوردستی ببرند:

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: لاَ تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ، يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ. إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾.

گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را مکشید (که کشتن جرمی عظیم و گناهی نابخشودنی است) و بلکه او را به ژرفای چاه بیندازید تا قافله‌ای او را برگیرد (و به سرزمین دورافتاده‌ای ببرد)، اگر (برای دور کردن او و رسیدن به هدف خود) می‌خواهید کاری بکنید.

از گفتار این گوینده چنان برمی‌آید که می‌خواهد آنان را به شکّ و تردید و درنگ در کار گرفتار کند:

﴿إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾.

اگر می‌خواهید کاری بکنید.

انگار او می‌خواهد در تصمیمی که چه‌بسا بر آزردن یوسف گرفته باشند، ایشان را به شکّ و تردید دچار سازد. این هم شیوه‌ای از شیوه‌های جلوگیری از اقدام به جنایت و بزهکاری است. آشکارا پیدا است که خود

گوینده نیز از پیاده شدن و تحقّق یافتن پیشنهاد خود خشنود و آسوده خاطر نیست. امّا این کم‌ترین کمکی است که می‌تواند بکند و بدان آتش کینهٔ برادران را فرونشاند و دلهایشان را نیز تا اندازه‌ای خنک کند و تسکین دهد. چه برادران آمادگی برگشت از تصمیم خود را نداشتند، و حاضر نبودند از آنچه می‌خواستند دست بکشند ... این مطلب را از صحنهٔ بعدی در روند قرآنی برداشت می‌کنیم.

✿

هم‌اینک آنان در خدمت پدرشان هستند. با او بحث و گفتگو می‌کنند دربارهٔ این که از فردا یوسف را همراه ایشان گرداند. هم اینک آنان می‌خواهند پدرشان را گول بزنند و بفریبند و بدو نارو و نیرنگ زنند، و دربارهٔ او و یعقوب به حیله و مکر نشینند. پس ببینیم و بشنویم چیزی راکه در میان ایشان می‌گذرد:

﴿ قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا، مٰا لَکَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلىٰ يُوسُفَ؟ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ؛ أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ، وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ. قٰالَ: إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَ أَخٰافُ أَنْ يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ. قٰالُوا: لَئِنْ أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ ﴾.

(پس از اتّفاق آنان بر دور داشتن یوسف، به پدرشان) گفتند: پدر جان! چرا نسبت به یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟ در حالی که ما خیرخواه او می‌باشیم (و جز محبّت و خلوص از ما ندیده است و راهنما و دلسوز وی بوده و هستیم). فردا او را با ما بفرست (تا در میان چمنزارها و گلزارها) بخورد و بازی کند و ما مراقب و نگهبان وی خواهیم بود. گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید، ناراحت و غمگین می‌گردم. می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد. گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از او محافظت می‌کنیم) در این صورت ما زیانمندانی بیش نخواهیم بود (و جز ننگ و عار بهره‌ای نخواهیم داشت).

تعبیر قرآنی با کلمات و عبارات خود همهٔ حیله‌هائی را به تصویر می‌کشد که فرزندان یعقوب به‌کار برده‌اند تا به دل پدری راه پیدا کنند که متعلّق به پسر کوچک محبوب خود است، پسر کوچک محبوبی که پدرش چنین می‌بیند که او وارث برکات نیایش ابراهیم خواهد شد.

﴿ يٰا أَبٰانٰا ﴾.

ای پدر ما ... ای پدر جان.

پسران یعقوب، پدر را با این واژهٔ الهامگرانهٔ یادآور پیوند میان او و خودشان مخاطب قرار دادند.

﴿ مٰا لَکَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلىٰ يُوسُفَ؟ ﴾.

چرا نسبت به یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟.

پرسشی است که در آن سرزنش و ابزار انزجار پنهانی است. این پرسش چنان بیان گردیده است که به رد کردن و نپذیرفتن مدلول و مفهوم آن برانگیزد و وادارد، و برعکس آن تسلیم ایشان شود و برای اثبات آن یوسف را در اختیارشان قرار دهد. یعقوب یوسف را در پیش خود نگاه می‌داشت و او را با برادرانش به چراگاه‌ها و جاهای خلوتی نمی‌فرستاد که پسرانش بدانجاها رفت و آمد می‌کردند و سیر و سیاحت می‌نمودند. زیرا یوسف را دوست می‌داشت و می‌ترسید که یوسف تاب آب و هوا و سختیها و دشواریهائی را نیاورد که برادرانش تاب آنها دارند، چون بزرگ هستند. نه این که از ایشان بر یوسف ایمن نباشد و بدیشان اطمینان نکند. این که برادران یوسف مسأله را به صورت عدم اطمینان پدر بدیشان بیان می‌دارند برای آن است که پدر را برانگیزند و برآن دارند که همچون اندیشه‌ای را نفی کند، و بدین وسیله از اصرار بر نگاهداری یوسف در پیش خود دست بردارد... این هم اقدام مکّارانهٔ کثیفی از سوی ایشان بود.

﴿ مٰا لَکَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلىٰ يُوسُفَ؟ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ ﴾.

چرا نسبت به یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی؟ در حالی که ما خیرخواه او می‌باشیم (و جز محبّت و خلوص از ما ندیده است و راهنما و دلسوز وی بوده و هستیم).

دلهای ما نسبت بدو پاک است و هیچ خیال بدی نداریم - نزدیک است که شخص متردّد، بگوید مرا بگیرید - ذکر دلسوزی در اینجا که صفا و اخلاص است، بیانگر دغلبازی و نیرنگ‌سازی نهان در خاطر ایشان است، مکر و کیدی که تلاش می‌کردند آن را پنهان و پوشیده دارند.

﴿ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ، وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾.

فردا او را با ما بفرست (تا در میان چمنزارها و گلزارها) بخورد و بازی کند و ما مراقب و نگهبان وی خواهیم بود.

این سخن را برای تأکید بیشتر گفتند. همچنین خواستند شادی و سرور و بازی و ورزشی را پیش چشم پدرشان دارند که در انتظار یوسف است، و بدین وسیله او را بر سر حال آورند و او را راضی کنند که یوسف را همراه ایشان کند همان‌گونه که می‌خواستند.

یعقوب برای پاسخ به سرزنش انکاری نخستین ایشان، به‌طور غیرمستقیم بدیشان فهماند که بر ایشان ایمن نیست و بدانان اطمینان ندارد، و گفت: تاب دوری یوسف را ندارد و می‌ترسد گرگها او را بخورند:

﴿ قَالَ: إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴾.

گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید، ناراحت و غمگین می‌گردم. می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد.

﴿ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ ﴾.

اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید، ناراحت و غمگین می‌گردم.

من قطعاً تاب فراق یوسف را ندارم ... حتماً این سخن کینه‌های پسران یعقوب را به هیجان و تکان درانداخته است، و کینه‌هایشان را چندین برابر نموده است. وقتی که شنیده‌اند عشق یعقوب به یوسف بدان درجه است که تاب فراق یوسف را ندارد و غمگین می‌گردد اگر هم برای پاره‌ای از یک روز باشد، و چنان که آنان می‌گویند او برای شادی و خوشی بیرون برود.

﴿ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴾.

می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد.

چه‌بسا آنان در این سخن بهانه‌ای را یافته‌اند که به دنبالش بوده‌اند، یا این که کینهٔ به هیجان و تکان درآمده، ایشان را کور نموده است، و نیندیشیده‌اند که پس از انجام این کار زشت و پلشت به پدرشان چه بگویند. تا پدرشان این پاسخ را بدیشان تلقین می‌کند و عذر بدتر از گناه را بدانان می‌آموزد. شیوه‌ای از شیوه‌های مؤثّری را برای زدودن این خاطره از ذهن پدر برگزیدند:

﴿ قَالُوا: لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ، إِنَّا إِذاً لَخَاسِرُونَ ﴾.

گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم (و از او محافظت می‌کنیم) در این صورت ما زیانمندانی بیش نخواهیم بود (و جز ننگ و عار بهره‌ای نخواهیم داشت).

اگر گرگ در کار او بر ما پیروز شود، با این که ما این چنین جماعت نیرومندی هستیم، دیگر خیری در ما برای خودمان نخواهد بود و همه چیز را از دست داده‌ایم و به هیچ کاری نمی‌آئیم!

پدر عاشقِ پسر در برابر این همه تأکید و اصرار و به تنگنا انداختنی، ناچار تسلیم شد ... این هم برای آن بود که قضا و قدر الهی تحقّق پذیرد، و داستان آن‌گونه که اراده و مشیّت خدا بود کامل گردد.

❁

هم‌اینک یوسف را برده‌اند. آهای دارند توطئهٔ پلید خود را پیاده می‌کنند. یزدان سبحان به دل نوجوان الهام می‌فرماید که این کار آزمایشی است و به پایان می‌آید. او زنده خواهد ماند و زندگی خواهد کرد و به یادشان خواهد آورد که چه موضعی در برابر او داشته‌اند و در حقّ او چه کرده‌اند، بدون این که او را بشناسند و بدانند که این همان یوسف است که با ایشان

سخن می‌گوید:

﴿ فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَةِ الْجُبِّ. وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ ﴾.

هنگامی که او را بردند و تصمیم گرفتند که او را به ژرفای چاه بیندازند (و عاقبت هم نقشهٔ خود را اجراء کردند)، در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که (در حقّ تو) کردند آگاه خواهی ساخت، در حالی که نخواهند فهمید (که تو برادر ایشان یوسف هستی، همان برادری که بر نیرنگ او همداستان شدند و گمان بردند که از دست او آسوده گشتند).

بر این کار متّفق شدند که او را در ژرفای بن چاه قرار دهند، تا در آنجا از نظرهایشان پنهان شود. در این لحظهٔ تنگ و سختی که یوسف در آن با همچون ترس و هراسی روبه‌رو بود، و مرگ با او فاصلهٔ چندانی نداشت، و نجات‌دهنده و فریادرسی نبود، و او نوجوان کوچکی و تنهای تنها بود، و آنان ده نفر نیرومند و قوی‌هیکل بودند، در این لحظهٔ یأس و نومیدی، خدا به دل او الهام کرد که او نجات پیدا خواهد کرد، و خواهد زیست تا بدانجا که همچون موضع زشت و پلشتی را رودرروی برادران خود یادآور خواهد شد و به یادشان خواهد انداخت، بدون این که آنان متوجّه گردند که این کسی که رودرروی ایشان است و همچون واقعه‌ای را بازگو می‌کند یوسف است، یوسفی که او را در ژرفای چاه رها کرده‌اند، در حالی که پسر بچّهٔ کوچکی بیش نبوده است.

❁

یوسف را با غم و محنتی که دست به گریبان است، در بن چاه رها می‌کنیم. بدون شکّ چیزی که خدا به دل او الهام کرده است و پیام داده است، بدو انس و الفت و اطمینان و آرامش می‌بخشد، تا آن وقت که خدا گشایش را می‌رساند. یوسف را رها می‌کنیم تا ببینیم که برادرانش پس از انجام این جنایت چگونه با پدر داغدیده و رنج کشیده روبرو می‌گردند:

﴿ وَ جاءُوا أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ، قالُوا: يا أَبانا، إِنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ، وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ. وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ كُنّا صادِقِينَ. وَ جاءُوا عَلىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ. قالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، وَ اللهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ ﴾.

شبانگاه گریه‌کنان پیش پدرشان برگشتند (و شیون سر دادند). گفتند: ای پدر! ما رفتیم و سرگرم مسابقهٔ (دو و تیراندازی) گشتیم و یوسف را نزد اثاثیهٔ خود گذاردیم و گرگ (آمد و) او را خورد. تو هرگز (سخنان) ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم (چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داری و ما را بدخواه او می‌انگاری). پیراهن او را به خون دروغین بیاوردند (و به پدرشان نشان دادند. پدر) گفت: (چنین نیست. یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است) بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و (شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من) صبر جمیل است. (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید) و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوهٔ رسواگرانه‌ای که می‌گوئید.

کینهٔ جوشان و در فوران، چنان بی‌خبرشان کرده بود که نمی‌توانستند دروغ را نیز به هم ببافند و بسازند. اگر اعصاب آرامی داشتند از اوّل چنین نمی‌کردند و از آن زمان که یعقوب بدیشان اجازه می‌داد یوسف را همراه با خود ببرند به ترک زشتیها و پلشتیها و دروغبافیها و یاوه‌سرائیها می‌گفتند. ولی ایشان شتاب‌زدگانی بودند که شکیبائی نمی‌شناختند. می‌ترسیدند دیگرباره فرصتی برایشان پیش نیاید. همچنین سرهم کردن داستان گرگ که کاملاً پیدا بوده که دروغ است دلیل بر شتاب‌زدگی آنان است. دیروز پدرشان ایشان را از همچون واقعه‌ای برحذر داشته بود، و آنان هم وقوع همچون واقعه‌ای را نفی نموده بودند و مواظبت خویش را اظهار کرده بودند و همچون واقعه‌ای را به تمسخر

گرفته بودند. دیگر جای این نبود که بامدادان بروند و یوسف را به گرگی سپارند که دیروز پدرشان ایشان را از آن بیم داده بود! با همین شتاب‌زدگی پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغینی نموده و آن را ناشیانه خون‌آلود کردند. کارشان تا آنجا دروغ بود که آشکارا فریاد می‌زد که من دروغم ... بلی این کار ناشیانهٔ ناشایست را کردند.

﴿ وَ جٰاءُوا أَبٰاهُمْ عِشٰاءً يَبْكُونَ، قٰالُوا: يٰا أَبٰانٰا، إِنّٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ، وَ تَرَكْنٰا يُوسُفَ عِنْدَ مَتٰاعِنٰا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ﴾.

شبانگاه گریه‌کنان پیش پدرشان برگشتند (و شیون سر دادند). گفتند: ای پدر! ما رفتیم و سرگرم مسابقهٔ (دو و تیراندازی) گشتیم و یوسف را نزد اثاثیهٔ خود گذاردیم و گرگ (آمد و) او را خورد.

احساس می‌کردند که دروغ ایشان پیدا است ـ نزدیک بود که متردّد فریاد برآورد مرا بگیرید ـ گفتند:

﴿ وَ مٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَ لَوْ كُنّٰا صٰادِقِينَ ﴾.

تو هرگز (سخنان) ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم (چرا که یوسف را بسیار دوست می‌داری و ما را بدخواه او می‌انگاری).

یعنی تو به چیزی که می‌گوئیم اطمینان نمی‌کنی، و اگر هم راست باشد آن را باور نمی‌داری، چون تو دربارهٔ ما شکّ و تردید داری و به چیزی که می‌گوئیم اطمینان نداری.

یعقوب از روی دلائل و قرائن حال، و با توجّه به ندای دلش، فهمید که گرگ یوسف را نخورده است، و آنان حیله و مکری تهیّه دیده‌اند و توطئه‌ای در این راستا چیده‌اند. ایشان برای او داستانی را سر هم می‌بافند که رخ نداده است، و حال و وضعی را برای او توصیف می‌کنند که وجود نداشته است. این است که رویاروی بدیشان می‌گوید که دلها و درونهایشان کار زشت و پلشتی را در نظرشان آراسته و پیراسته است، و ارتکاب آن را ساده و آسان جلوه داده است و در دسترسشان قرار داده است. توضیح می‌دهد و می‌گوید:

کاری که او می‌کند صبر جمیل و تحمّل همچون مصیبت کمرشکن و سنگین است. جزع و فزعی نمی‌کند و شکوه و شکایتی نمی‌نماید. از خدا مدد و یاری می‌جوید در برابر دروغی که به هم بافته‌اند و حیله‌ها و نیرنگها و دروغها و نارواهائی که انجام داده‌اند و گفته‌اند:

﴿ قٰالَ: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلىٰ مٰا تَصِفُونَ ﴾.

گفت: (چنین نیست. یوسف را گرگ نخورده است و او زنده است) بلکه نفس (امّاره) کار زشتی را در نظرتان آراسته است و (شما را دچار آن کرده است. این کار شما، و امّا کار من،) صبر جمیل است، (صبری که جزع و فزع، زیبائی آن را نیالاید، و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید) و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوهٔ رسواگرانه‌ای که می‌گوئید.

❁

اینک برمی‌گردیم و به سراغ یوسف در چاه می‌رویم، تا صحنهٔ واپسین در این بخش نخستین از بخشهای داستان را ببینیم:

﴿ وَ جٰاءَتْ سَيّٰارَةٌ، فَأَرْسَلُوا وٰارِدَهُمْ، فَأَدْلىٰ دَلْوَهُ قٰالَ: يٰا بُشْرىٰ. هٰذٰا غُلاٰمٌ. وَ أَسَرُّوهُ بِضٰاعَةً، وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرٰاهِمَ مَعْدُودَةٍ، وَكٰانُوا فِيهِ مِنَ الزّٰاهِدِينَ ﴾.

و (بعدها) قافله‌ای (بدانجا) آمد و آب‌آور خود را فرستادند (تا از چاه آب برای آنان بیاورد. هنگامی که) سطل خود را به پائین انداخت (و از چاه بالا کشید، دید که پسری بدان آویخته است! فریاد برآورد و) گفت: مژده باد! این پسری (بس زیبا و دوست داشتنی) است، و او را به عنوان کالائی (برای فروش، از دیگران) پنهان داشتند (و عازم مصر شدند). و خداوند آگاه از هر آن چیزی بود که می‌کردند (و به دل می‌گرفتند). و او را به پول ناچیزی، تنها به چند درهم فروختند، و (نسبت بدو چندان سختگیری نکردند، چرا که از ترس خانوادهٔ یوسف) از (نگهداری) او پرهیز داشتند.

چاه بر سر راه قافله‌ها و کاروانهائی بود که در جاهائی که گمان آب می‌بردند به دنبال آب می‌رفتند. از جملهٔ این چاهها چاهی بود که آب باران در آن جمع می‌گردید و مدّتی باقی می‌ماند. گاهی هم خشک می‌شد.

﴿ وَ جاءَتْ سَيّارَةٌ ﴾.

و (بعدها) قافله‌ای (بدانجا) آمد.

سَیّارَة به معنی قافله و کاروان است. از واژهٔ سَیْر است و بیانگر رفتن زیاد است، مثل: کَشّافَة، و جَوّالَة، و قَنّاصَة ... یعنی بسیار کشف‌کننده، و بسیار گردنده، و بسیار شکار کننده...

﴿ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ ﴾.

آب‌آور خود را فرستادند (تا از چاه آب برای آنان بیاورد).

یعنی آبدار و مأمور تهیّه آب کاروان را فرستادند که آب برایشان بیاورد، کسی که جاهای آب را شناسائی می‌کرد و می‌دانست آب در کجاها موجود است.

﴿ فَأَدْلىٰ دَلْوَهُ ﴾.

او سطل خود را به پائین انداخت.

سطل خود را به بن چاه انداخت تا ببیند آبی وجود دارد، و یا سطل او پر می‌گردد. روند قرآنی از حرکت یوسف و چگونگی چسبیدن به سطل سخن نمی‌گوید تا تأثیر و گیرائی داستان برای خواننده و شنونده بیشتر شود:

﴿ قالَ: يا بُشْرىٰ. هٰذا غُلامٌ! ﴾.

(فریاد برآورد و) گفت: مژده باد! این پسری (بس زیبا و دوست داشتنی) است.

بار دیگری، روند قرآنی همهٔ چیزها و همه سخنهائی را حذف کرده است که روی داده است و گفته است، و حالی و وضعی را ذکر نمی‌کند که یوسف پیدا کرده است، و از این هم سخن نمی‌گوید که چگونه و تا چه اندازه‌ای از نجات خود شاد و شادمان گردیده است. این کار را بدان لحاظ کرده است تا از سرنوشت یوسف با کاروان سخن بگوید:

﴿ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً ﴾.

او را به عنوان کالائی (برای فروش، از دیگران) پنهان داشتند (و عازم مصر شدند).

یعنی یوسف را همچون کالای نهانی به شمار آوردند و تصمیم گرفتند او را به عنوان برده‌ای بفروشند. از آنجا که یوسف برده نبود، او را نهان کردند تا وی را از دیدگان مردمان مخفی دارند. سپس او را با پول کمی فروختند:

﴿ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ ﴾.

و او را به پول ناچیزی، تنها به چند درهم فروختند.

آنان در معاملات چیزهای کم پولها را می‌شمردند، و در خرید و فروش چیزهای فراوان پولها را با ترازو برمی‌کشیدند و می‌سنجیدند.

﴿ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزّاهِدِينَ ﴾.

و (نسبت بدو چندان سختگیری نکردند، چرا که از ترس خانوادهٔ یوسف) از (نگهداری) او پرهیز داشتند.

زیرا آنان می‌خواستند نجات پیدا کنند، و از تهمت برده کردن یوسف و فروش او خلاص شوند.

این بود پایان نخستین رنج و محنتی که در زندگی آن پیغمبر بزرگوار روی داد.

وَقَالَ
ٱلَّذِى ٱشْتَرَىٰهُ مِن مِّصْرَ لِٱمْرَأَتِهِۦٓ أَكْرِمِى مَثْوَىٰهُ عَسَىٰٓ
أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا ۚ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى
ٱلْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ ۚ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ
أَمْرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا بَلَغَ
أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾
وَرَٰوَدَتْهُ ٱلَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلْأَبْوَٰبَ
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ ۖ إِنَّهُۥ رَبِّىٓ أَحْسَنَ مَثْوَاىَ ۖ
إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ ۖ وَهَمَّ بِهَا
لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ
وَٱلْفَحْشَآءَ ۚ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾ وَٱسْتَبَقَا
ٱلْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ ۚ
قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي ۚ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ
أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ
مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ
مِن كَيْدِكُنَّ ۖ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ
هَٰذَا ۚ وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ ۖ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ
﴿٢٩﴾ ۞ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا
عَن نَّفْسِهِ ۖ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۖ إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾
فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ
كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۖ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ
وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ
كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن
نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا
مِّنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي
إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ
﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

بخش دوم از بخشهای داستان، اکنون شروع می‌شود، و این در زمانی است که یوسف به مصر رسیده است، و او را به عنوان برده‌ای فروخته‌اند. ولی آن کس که او را خریده است در سیمای او نشانه‌های خیر و خوبی می‌بیند ـ نشانه‌های خیر و خوبی در چهره‌های زیبا، به‌ویژه وقتی که با اخلاق دلربا و خصال دل‌آرا همراه باشد، کاملاً پیدا و هویدا است ـ خریدار به همین جهت به زنش دربارهٔ او سفارش انجام خوبی و نیکی می‌کند. در اینجا آغاز سررشتهٔ تحقّق یافتن و پیاده شدن خواب شروع می‌شود.

ولی آزمایش دیگری که از نوع دیگری است درمی‌رسد، آزمایشی که منتظر یوسف بوده است، بدان هنگام که او به سنّ رشد خود رسیده است، و فرزانگی و دانشی بدو داده شده است که در پرتو آنها بتواند با این آزمایش سیل‌آسای ویرانگری برآید که کسی تاب ایستادن در برابر امواج آن را ندارد مگر آن کسی که یزدان بدو مرحمت فرموده باشد و رحمت او شامل حالش شده باشد. این آزمایش، آزمایش روبرو شدن با گمراهی موجود در محیط کاخها، و در میان دسته‌ای از مردمان است که آنان را «طبقهٔ مترقّی» اجتماع می‌نامند، و در فضائی است که آلوده به بی‌حیائیها و بی‌شرمیها و گناهها و بزه‌ها است ... یوسف از همچون محیط و فضائی سالم و پاک خلق و پاک دین بیرون می‌آید، ولیکن پس از آن که با اخگرهای آزمایش می‌آمیزد، و به شعله‌های آتش آن می‌افتد، و در بوتهٔ آن گداخته می‌شود.

❁

﴿ وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ: أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً. وَ كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَاللهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

کسی که او را در مصر خریداری کرد، به همسر خود گفت: او را گرامی دار (و کاری کن که مکان مناسبی برای او تهیّه کنی تا احساس کند یکی از افراد خانوادهٔ ما است). شاید برای ما سودمند افتد، یا اصلاً او را به فرزندی بپذیریم. بدین منوال ما یوسف را در سرزمین (مصر استقرار بخشیدیم و) مکانت و منزلت دادیم، تا (در آنجا) تعبیر برخی از خوابها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.

روند قرآنی تاکنون برای ما روشن نفرموده است که چه کسی یوسف را خریده است. پس از گامی از داستان خواهیم دانست که عزیز مصر ـ گویا نخست‌وزیر آنجا ـ بوده است. امّا از همین لحظه می‌دانیم که یوسف به جای امن و امانی رسیده است، و محنت به سلامت به پایان آمده است، و او از این به بعد به سوی خیر و

خوشی رو می‌کند و می‌رود:
﴿ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ ﴾.

آنچه به اقامتگاه او یا ماندگاری او مربوط می‌شود فراهم آور و در احترام و بزرگداشت او کوتاهی مکن.

«مَثْویٰ» مکان اقامت. بیتوته کردن و اقامت گزیدن. مقصود از اکرام مثوای او، بزرگداشت خود او است. ولیکن تعبیر قرآنی ژرف‌تر از این معنی است. زیرا بزرگداشت را تنها به شخص اختصاص نمی‌دهد و بس. بلکه بزرگداشت را برای محلّ اقامت شخص نیز قائل است ... این کار برای مبالغه و زیاده‌روی در اکرام و احترام است. این هم در مقابل مثوای یوسف، یعنی ماندگاری او و اقامتگاه او در بن چاه است، و به پاداش ترسها و هراسها و دردها و رنجهائی است که در ژرفای چاه او را احاطه کرده بود.

آن مرد برای زن خود پرده برمی‌دارد از خوبیها و نیکیهائی که در این نوجوان سراغ می‌بیند، و چه امیدها و آرزوهائی که بدو بسته است و بدانها چشم دوخته است.

﴿ عَسیٰ أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً ﴾.

شاید برای ما سودمند افتد، یا اصلاً او را به فرزندی بپذیریم.

چه‌بسا هیچ‌کدام از آن دو نفر فرزندانی نداشته‌اند همان‌گونه که برخی از روایتها نقل می‌کنند. از اینجا است که مرد امیدوار است او را به فرزندی بپذیرند هرگاه هوشیاری او به صدق پیوندد، و نشانه‌های نجابت و شرافت باطنی این نوجوان با زیبائی و برازندگی ظاهری او بخواند و تحقّق پیدا گرداند.

روند قرآنی در اینجا می‌ایستد تا به ما بفهماند این تدبیر یزدان است، و با آن و با چیزهای نظائر آن، راه استقرار و ماندگاری یوسف را در سرزمین مصر مقدّر کرده است و فراهم آورده است. هان که هم‌اینک نشانه‌های این استقرار و ماندگاری یوسف با استقرار و ماندگاری او در دل و خانهٔ آن مرد پیدا و هویدا گردیده است. روند قرآنی اشاره می‌کند به این که یوسف به راه افتاده است و بدانجا رسیده است که یزدان تعبیر خوابها و تفسیر سخنان را ـ بدان دو وجهی که پیش از این بیان کردیم ـ بدو بیاموزد. روند قرآنی بر سرآغازِ استقرار و ماندگاری یوسف و مکانت و منزلت یافتن او پیروی می‌زند، پیروی که دالّ بر این استقرار و ماندگاری و مکانت و منزلت است. در این پیرو آمده است که قدرت خدا چیره بر همه چیز است و هرچه را بخواهد می‌تواند انجام بدهد. هیچ نیروئی نمی‌تواند جلو او را بگیرد و بر سر راه او بایستد. خدا مالک کار خود است و در کار خود سلطه و قدرت دارد. خدا شکست نمی‌خورد، و مانع و رادعی او را متوقّف نمی‌سازد، و سرگشته و سرگردان نمی‌شود:

﴿ وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَ اللهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ﴾.

بدین منوال ما یوسف را در سرزمین (مصر استقرار بخشیدیم و) مکانت و منزلت دادیم. تا (در آنجا) تعبیر برخی از خوابها و تفسیر بعضی از سخنها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلّط است.

هان هم‌اینک یوسف برادرانش می‌خواهند کاری در حقّ او بکنند، و خدا هم می‌خواهد کاری برای او بکند. از آنجا که خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، کار خود را اجراء فرموده است و به مرحلهٔ عمل درآورده است. ولی برادران یوسف بر کار خود چیره و مسلّط نیستند و کار خود را نمی‌توانند اجراء کنند و به مرحلهٔ عمل درآورند. این است که یوسف از دست ایشان بگریخته است و از دائرهٔ آنچه خواسته‌اند به در رفته است:

﴿ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.

مردمان نمی‌دانند که قانون و سنّت یزدان اجراء می‌گردد و عملی می‌شود و فرمان او است که اطاعت می‌شود و در برابرش کرنش می‌رود.

روند قرآنی به پیش می‌رود، تا آنچه را که خدا برای یوسف خواسته است تحقّق پیدا کند. در این زمینه گفته

است:

﴿ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ﴾.

تا تعبیر خوابها و تفسیر سخنها را بدو بیاموزیم.

تحقّق پیدا کرده است وقتی که یوسف به سنّ رشد و کمال خود رسیده است:

﴿ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً. وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾.

هنگامی که یوسف به رشد و کمال خود رسید (و به نهایت قوّت جسمانی و عقلانی دست یافت، نیروی) داوری و دانائی بدو دادیم، و ما این چنین (که پاداش یوسف را دادیم) پاداش (همهٔ) نیکوکاران را می‌دهیم.

به یوسف نیروی درست داوری کردن در امور داده شد. بدو آگاهی از فرجام و نتیجهٔ سخنها یا تعبیر خوابها بخشیده گردید، و یا بدو فراگیرتر و عام‌تر از اینها عطاء گردید، از قبیل آگاهی و اطّلاع از زندگی و اوضاع و احوال اجتماعی. چه واژه‌های حُکم و عِلم کلّی و عام هستند و شامل چیزهای فراوانی می‌گردند. این هم پاداش خوب و نیک بودن او بود، خوب و نیک بودن او در اعتقاد، و خوب و نیک بودن او در رفتار و کردار:

﴿ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾.

ما این چنین (که پاداش یوسف را دادیم) پاداش (همهٔ) نیکوکاران را می‌دهیم.

❁

هم اینک آزمایش دوم زندگی او پیش می‌آید. این آزمایش سخت‌تر و ژرف‌تر از آزمایش نخستین است. این آزمون در زمانی برای او پیش می‌آید که داوری درست و دانش راستین بدو عطاء گردیده است ـ به عنوان رحمتی از سوی یزدان ـ تا در پرتو آن با این آزمون رویاروی شود، و به پاداش خوب بودن و خوبی کردنش که یزدان سبحان آن را برای او در قرآن نگاشته است، در آن موفّق گردد و از آن سربلند و روسفید بیرون بیاید.

اینک آن صحنهٔ طوفانی خطرناک فتنه‌انگیز را می‌بینیم، بدان‌گونه که تعبیر قرآن آن را ترسیم می‌کند:

﴿ وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ: هَيْتَ لَكَ! قَالَ: مَعَاذَ اللهِ! إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ـ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ. كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ـ وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ، وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ. قَالَتْ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي. وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا. إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ. إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا، وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴾.

زنی که یوسف در خانه‌اش بود، آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت، و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم نمایم؟!) بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند. زن (که چنین دید به پرخاشگری پرداخت و برای تنبیه عبد خود) قصد (زدن) یوسف کرد، و یوسف (برای دفاع از خود) قصد (طرد) او کرد، امّا برهان خدای خود را دید (و از دفاع دست کشید و فرار را بر قرار ترجیح داد). ما این چنین کردیم (و در حفظ وی در همهٔ مراحل کوشیدیم) تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چراکه او از بندگان پاکیزه و گزیدهٔ ما بود. (از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی

جستند، (یوسف می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در این حال و احوال) پیراهن یوسف را از پشت بدرید. دم در به آقای زن برخوردند. (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز این نیست که یا زندانی گردد یا شکنجۀ دردناکی ببیند. یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به خود می‌خواند (و می‌خواست مرا گول بزند! جدال به اوج خود رسید. در این وقت) حاضری از (حاضران) اهل (خانۀ آن) زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف از زمرۀ دروغگویان خواهد بود. و اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمرۀ راستگویان خواهد بود. هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شما بزرگ است. ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار. و تو ای زن) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه). بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

روند قرآنی بیان نکرده است که هنگام این پیشامد زن عزیز چند ساله، و یوسف چند ساله بوده است. پس باید در این باره به حدس و گمان متوسّل شویم.

هنگامی که قافله یوسف را از چاه برگرفت و در مصر فروخت، او پسر بچّه‌ای نورس و نودمیده بود. یعنی در حدود چهارده سال کمتر نه بیشتر عمر داشت. این سنّی است که واژۀ «غلام: پسر بچّه» را برای آن بکار می‌برند. پس از آن می‌گویند: «فَتیٰ: نوجوان» و بعد «شابّ: جوان» و بعد از آن «رَجُل: مرد» ... این سنّی است که درست است در آن یعقوب بگوید:

﴿ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ ﴾.

می‌ترسم گرگ او را بخورد.

در این وقت، زن عزیز مصر همسری بود، و او و شوهرش فرزندانی نداشته‌اند، چنان که از این سخنِ مرد پیدا است:

﴿ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً ﴾.

یا او را به فرزندی بپذیریم.

اندیشۀ به فرزندی پذیرفتن، معمولاً وقتی به ذهن خطور می‌کند که فرزندی در میان نباشد، یا تا اندازه‌ای از فرزند داشتن قطع امید گردد، و یا شبیه قطع امید در میان باشد. لذا باید بدین هنگام مدّتی از ازدواج عزیز مصر و همسرش سپری شده باشد و از سپری شدن این زناشوئی فهمیده باشند که فرزندی نخواهند داشت. به هر حال به نظر می‌رسد که نخست‌وزیر مصر کمتر از چهل سال نداشته است، و سنّ همسرش نیز در این وقت در حدود سی سال بوده است.

همچنین به نظر می‌رسد هنگامی که یوسف در حدود بیست‌وپنج سال عمر داشته است، همسر عزیز مصر هم چهل سال سنّ داشته است. این دورانی است که گمان می‌رود پیشامد در آن روی داده است ... ما این نظر را از آن جهت ترجیح می‌دهیم چون طرز رفتار و روش کردار آن زن در این پیشامد و پس از آن، نشان می‌دهد که او زن کامل و دلیری بوده است و قادر بر مکر و کید شده است و سخت عاشق جوان خود یوسف گردیده است و جسارتِ دوز و کلکها را پیدا کرده است. همچنین ترجیح ما بدین خاطر است که بعدها زنان می‌گویند:

﴿ إِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ ﴾.

همسر عزیز (مصر) خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند.

هرچند که واژۀ «فَتیٰ» به معنی عبْد هم به کار می‌رود. امّا این واژه بدین معنی هم گفته نمی‌شود مگر وقتی که

مدلول و مفهوم آن واقعاً بر سنّ یوسف منطبق باشد و بتوان او را عبد گفت. شواهد حال نیز دالّ بر همین است. از آن جهت به این بحث می‌پردازیم تا از گذرگاه آن به نتیجهٔ معیّن و مشخّصی برسیم. می‌گوئیم: آزمونی که یوسف داشته است و از آن گذشته است ـ یا آزمایشی که بر سر راه او بوده است و در آن توفیق حاصل کرده است، و روند قرآنی در این صحنه آن را به تصویر می‌کشد، تنها محدود به دلباختگی و کامخواهی زن عزیز مصر نبوده است و بس. بلکه دورهٔ نزدیک به بلوغ و نوجوانی زندگی یوسف همه در فضای این کاخ سپری شده است، و در آن با این خانمی به ادامهٔ زندگی پرداخته است که میان سی تا چهل سال سنّ داشته است و در فضای کاخها و در فضای محیطی زیست می‌کند که سخن شوهرش بدان هنگام که همسرش را با یوسف در آن حالت می‌یابد، آن را به تصویر می‌کشد:

﴿ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا، وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخٰاطِئِينَ ﴾.

ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار. و تو ای زن) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه)، بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

همین گفته برای نشان دادن محیط و فضای آن کاخها بسنده است!..

محیطی که زنان در آن راجع به همسر عزیز مصر سخن می‌گویند، و پاسخ او بدیشان این بود که مجلس بزمی و سور و ساتی ترتیب دهد، و یوسف در آن خود را بدیشان بنماید. آنان شیفته و دلباختهٔ او گردند و آشکارا فریاد برآورند و ناله سر دهند، و همسر عزیز نیز آشکارا فریاد برآورد و ناله سر دهد و بگوید:

﴿ وَ لَقَدْ رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ، وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مٰا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَنْ مِنَ الصّٰاغِرِينَ ﴾.

من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

این محیطی که به چنین چیزی و چنان چیزی اجازه دهد، محیط ویژه‌ای است. این محیط، همیشه محیط طبقهٔ عیّاش و خوشگذران است. یوسف در چنین محیطی خادم بود و در چنین محیطی در سنّ شیدائی و دلدادگی پرورش یافته بود ... این آزمایشی بود که یوسف مدّت زیادی گرفتار آن بود. یوسف در برابر آن پایداری و ایستادگی کرد. از آن و از تأثیرات آن، و از فریبها و شل و ولیها و بی‌بند و باریهای آن، و از وسائل و واسطه‌های پلید و ناپاک آن، نجات پیدا کرد و رهائی یافت. برای سنّ او و سنّ زنی که زیر یک سقف این همه وقت زندگی می‌کردند، در سنجش فاصلهٔ آزمایش، و پیش چشم داشتن سختی آزمون، و پایداری در مقابل آن این همه زمان دراز، دارای ارزش ویژهٔ خود است. امّا اگر امتحان فقط این بار بود و ناگهان سر می‌رسید و بدون مقدّمهٔ گول زدن طولانی صورت می‌گرفت، برای یوسف چندان مشکل نبود در برابر آن بایستد، به‌ویژه که در این قضیّه یوسف مقصود و مطلوب است، نه خواهان و خواستار. معلوم است که دلدادگی و دلباختگی زن و بیتابی او در عشق به مرد، اغلب مرد را از زن بیزار و گریزان می‌کند. در اینجا هم همسر عزیز مصر، شیدا و دلباخته و کشتهٔ عشق یوسف است و خویشتن را به مهلکه می‌اندازد.

هم‌اینک با نصوص قرآنی رویاروی می‌گردیم:

﴿ وَ رٰاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهٰا عَنْ نَفْسِهِ، وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوٰابَ وَ قٰالَتْ: هَيْتَ لَكَ! ﴾.

زنی که یوسف در خانه‌اش بود، آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت. و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم!.

در این صورت، کامخواهی و کامجوئی این بار بی‌پرده و عیان است. این بار دعوت به واپسین کار صریح و آشکار است ... حرکت بستن درها جز در واپسین لحظه انجام نمی‌گیرد. آن زن به لحظهٔ قاطعانه‌ای رسیده است و در این لحظهٔ حسّاس جذبهٔ شدید و کشش تندِ گوشت و خون به هیجان درآمده است، و آخرین صدا و ندای تن به غوغا درافتاده است:

﴿ وَ قَالَتْ: هَيْتَ لَکَ! ﴾.

و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم!.

همچون دعوت و فراخواندن بی‌پردهٔ آشکار تند و خشن، نباید که نخستین دعوت و فراخواندن آن زن باشد. همچون دعوت و فراخواندنی باید که واپسین دعوت و فراخواندن باشد. اگر آن زن به همچون دعوت و فراخواندنی، سخت ناچار نمی‌گردید، چنین دعوت و فراخواندنی هرگز صورت نمی‌گرفت. یوسف جوان با آن زن زندگی می‌کرد. نیرو و جوانی او در جلو چشمان آن زن رشد می‌یافت و تکامل پیدا می‌کرد. در همان حال زنانگی خود آن زن نیز پیوسته رو به کمال می‌رفت و نضج می‌گرفت. پس ناگزیر باید تحریکها و فریبهای خفیف و لطیف گوناگونی، پیش از این برخورد سخت و شدید ناگهانی، بوده است:

﴿ قَالَ: مَعَاذَ اللهِ. إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ، إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ ٱلظّٰالِمُونَ ﴾.

یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم نمایم؟!) بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

﴿ مَعَاذَ اللهِ ﴾.

پناه بر خدا!.

خویشتن را در پناه خدا می‌دارم از این که چنین کاری را بکنم.

﴿ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ﴾.

او که خدای من است، مرا گرامی داشته است (چگونه ممکن است دامن عصمت به گناه بیالایم و به خود ستم نمایم؟!).

خدا مرا گرامی داشته است بدین‌گونه که مرا از چاه نجات داده است، و در این خانه اقامتم بخشیده است، خانهٔ پاکی و محلّ امن و امانی.

﴿ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ ٱلظّٰالِمُونَ ﴾.

بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

آن ستمگرانی که از حدود مقرّرات و قوانین خدا درمی‌گذرند، و مرتکب چیزهائی می‌شوند که تو همین لحظه مرا بدان می‌خوانی.

نصّ قرآنی در اینجا صریح و قاطع است در این که یوسف بلافاصله و بدون درنگ به کامخواهی و کامجوئی آن زن پاسخ ردّ می‌دهد و از این کار پلشت خودداری می‌کند. همراه با این که پاکدامنی نعمت یزدان را بر خود یادآور می‌شود، و حدود مقرّرات و قوانین الهی، و کیفر کسانی را به یاد می‌آورد و بیان می‌دارد که از حدود آن مقرّرات و قوانین درگذرند و مرتکب نافرمانی شوند. پس هیچ‌گونه پاسخی و واکنشی در نخستین موقعیّت صورت نگرفته است، بدان هنگام که همسر عزیز مصر پس از بستن درها تند و آشکارا او را به خود می‌خواند، و با صدا و ندای صریح و بی‌پرده از او کامجوئی می‌خواهد، و قرآن آن را زیبا و محترمانه نقل و روایت می‌کند:

﴿ وَ قَالَتْ: هَيْتَ لَکَ! ﴾.

و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم!.

﴿ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا! لَوْ لاٰ أَن رَأَىٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ! ﴾.

زن (که چنین دید به پرخاشگری پرداخت و برای تنبیه عبد خود) قصد (زدن) یوسف کرد، و یوسف (برای

دفاع از خود) قصد (طرد) او کرد، امّا برهان خدای خود را دید (و از دفاع دست کشید و فرار را بر قرار ترجیح داد).

همهٔ مفسّران قدیم و جدید این آیه را مربوط به پیشامد اخیر دانسته‌اند. ولی آنان که به دنبال اسرائیلیات رفته‌اند، افسانه‌های فراوانی را روایت کرده‌اند. در این افسانه‌سرائیها یوسف را به گونه‌ای به تصویر کشیده‌اند که غریزهٔ جنسی او به هیجان درآمده است و از شدّت شهوات عنان اختیار از کف داده است، و خدا می‌خواهد با دلائل و برهان فراوان او را بازدارد باز نمی‌ایستد و دست برنمی‌دارد! سیمای پدرش یعقوب برای او بر سقف سراپردهٔ خوابگاه نقش می‌بندد در حالی که از خشم انگشت به دندان می‌گزد، و تابلوهائی برای او ترسیم می‌گردد که بر آنها آیه‌هائی از قرآن ـ بلی آیه‌هائی از قرآن ـ نوشته شده است که او را از این کار زشت و پلشت برحذر می‌دارند، باز در یوسف مؤثّر نمی‌افتند! او از جهالت خود دست نمی‌کشد تا یزدان جبرئیل را می‌فرستد و بدو می‌گوید:

بندهٔ مرا دریاب. جبرئیل به پیش یوسف آمد و بر سینهٔ او زد ... تا آخر این تصوّراتِ افسانه‌ای که بعضی از راویان به دنبال آنها رفته‌اند و ساختگی و به هم بافتگی آنها آشکار و پدیدار است.

و امّا جمهور مفسّران بر آن هستند که زن عزیز مصر قصد او کرده است قصدی به منظور انجام عمل و فعلی که مشتاق آن بوده است، و یوسف قصد زن عزیز مصر را کرده است قصدی که تنها درونی بوده و از خواستهٔ دل فراتر نرفته است. ولی دلیل و برهان خدا برای او جلوه‌گر گردیده است و به ترک آرزوی دل هم گفته است.

مرحوم شیخ محمّدرشیدرضا در تفسیر «المنار» این رأی را از جمهور نپذیرفته است و آن را نپسندیده است. گفته است: مقصود آن است که چون زن عزیز مصر مالک و فرمانده یوسف بود قصد کتک زدن یوسف را کرد به خاطر این که از خواست او سرپیچی کرد و بدو توهین نمود. یوسف هم قصد دفاع از خود و جلوگیری از تعدّی و تجاوز او کرد. امّا فرار را بر قرار ترجیح داد و گریخت. زن عزیز مصر خود را بدو رساند و پیراهن او را از پشت پاره کرد ... تفسیر «همّ: قصد کردن» به معنی آهنگ و ارادهٔ زدن، و آهنگ و ارادهٔ دفع ضرب، در عبارت بدون دلیل است. تنها رأی و نظریّه‌ای است برای این که یوسف را از قصد انجام عمل یا از قصد میل، در این واقعه دور سازیم. در این کار هم تکلّف است و از مدلول و مفهوم نصّ قرآنی به دور است.

آنچه به دل من می‌گذرد، در حالی که در اینجا به نصوص قرآنی مراجعه می‌کنم، و ظروف و شرائطی را پیش چشم می‌دارم که یوسف در آنها زیسته است، و در اندرون کاخی با این خانم پخته و آماده مدّت درازی از زمان را بسر برده است، و پیش از این که نیروی داوری و توان علمی بدو داده شود و پس از آن، آنچه به دلم می‌گذرد این است که این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لاَ أَن رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ﴾.

زن (که چنین دید به پرخاشگری پرداخت و برای تنبیه عبد خود) قصد (زدن) یوسف کرد، و یوسف (برای دفاع از خود) قصد (طرد) او کرد، امّا برهان خدای خود را دید (و از دفاع دست کشید و فرار را بر قرار ترجیح داد).

دربارهٔ پایان موضع طولانی دلباختگی و دل در هوای عشق داشتن است. یوسف در آغاز کار خودداری کرده است و خویشتنداری نموده است و خود را در پناه خدا داشته است. ولی درنهایت بدو گرائیده است امّا در

پرتو دلیل و برهان و دستگیری و رهنمود الهی سالم از معرکه به در رفته است و دامن عصمت به گناه نیالوده است ... این هم تصویر واقعی صادقی از حالت نفس بشری است که گاهی تاب می‌آورد و مقاومت می‌کند، و گاهی زبون می‌شود و شکست می‌خورد. سپس به خدا پشت می‌بندد و سرانجام نجات می‌یابد ... ولیکن روند قرآنی این احساسات و عواطف بشری درهم تنیدهٔ ناهمگون چیره بر یکدیگر را به طور مفصّل بیان نکرده است. زیرا برنامهٔ قرآنی نمی‌خواهد از این لحظه‌ها نمایشگاهی را ترتیب دهد و بسازد که در محیط داستان، و همچنین در محیط زندگی کامل بشری بیش از مساحت مناسب خود را اشغال کند. لذا دو سوی موضع را ذکر کرده است که میان چنگ زدن و پشت بستن به خدا در آغاز، و میان چنگ زدن و پشت بستن به خدا در انجام است، و به لحظهٔ ضعفی نظر داشته است که در فاصلهٔ میان آن دو است، تا صداقت و واقعیّت و فضای پاک همگی کامل شوند و به کمال رسند.

این چیزی است که به خاطر ما رسیده است بدان هنگام که با نصوص قرآنی رویاروی می‌گردیدیم، و شرائط و ظروف را به تصوّر درمی‌آوردیم ... این هم به طبیعت بشری و به عصمت پیمبری نزدیکتر و هم‌آواتر است. یوسف انسانی بیش نبود. بلی او انسان برگزیده‌ای بود. بدین سبب قصد او در لحظه‌ای از لحظات از گرایش درونی و خواست روانی فراتر نرفت. و چون برهان و دلیل پروردگار خود را دید که پس از لحظهٔ ضعف عارضی در دل و درونش به جنبش و تکان درآورد، به سوی چنگ زدن و پشت بستن به خدا برگشت و خویشتنداری کرد و زیر بار غریزه و هوا و هوس نرفت.[۱]

﴿ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَ الْفَحْشاءَ، إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْـمُخْلَصِينَ ﴾.

ما این چنین کردیم (و در حفظ وی در همهٔ مراحل کوشیدیم) تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیدهٔ ما بود.

﴿ وَ ٱسْتَبَقَا الْبابَ ﴾.

(از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند. (یوسف می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند).

یوسف پس از این که از خواب غفلت بیدار گردید و به خود آمد، خواست خویشتن را نجات دهد ... همسر عزیز مصر پشت سر او دوید تا یوسف را بگیرد، بدان‌هنگام که آن زن هنوز در امواج غریزهٔ حیوانی غلت می‌خورد.

﴿ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ ﴾.

(در این حال و احوال) پیراهن یوسف را از پشت بدرید.

۱- زمخشری در کشّاف گفته است: «چگونه برای پیغمبری جائز است که آهنگ گناه کند؟ می‌گویم: نفس یوسف به آمیزش گرائیده است، و هوا و هوس زناشوئی شدید جوانی او را به سوی آن زن متمایل گردانده است تمایلی شبیه آهنگ کردن و گرائیدن. همان‌گونه که حال و وضع دوران جوانی مقتضی است و چه‌بسا خردها و اراده‌ها را از بین ببرد. ولی یوسف هوا و هوس و میل درون خود را سرکوب می‌کرد و با توجه به برهان و دلیل خدا آن را از هدف خود برمی‌گرداند، برهان و دلیلی که وجوب پرهیز افراد مکلّف از چیزهای حرام است. اگر آن تمایل شدیدی در میان نبود که به خاطر شدّت آن «همّ: یعنی قصد» نامیده می‌شود، کسی که از آن دوری و سرپیچی می‌کند در پیشگاه خدا خوب و ستوده به حساب نمی‌آمد. البتّه عظمت صبر بر بلا با میزان عظمت و شدّت آن بلا سنجیده می‌شود»... سخن زمخشری پایان گرفت ... این سخنان یکسره راست و درست است، اگر از اشارهٔ مذهب معتزلهٔ زمخشری صرف نظر شود، آنجا که می‌گوید: «یوسف با توجّه به برهان و دلیل خدا آن را از هدف خود برمی‌گرداند، برهان و دلیلی که وجوب پرهیز افراد مکلّف از چیزهای حرام است». این سخن اشاره به مذهب معتزله است که می‌گوید: برهان و دلیل باید عقلی و خردپسند باشد ... در صورتی که برهان و دلیلی که خدا بر اشخاص مکلّف واجب گردانده است، همان چیزی است که در شریعت خود مقرّر و مشخّص فرموده است ... امّا این امر اختلاف مذهبی تاریخی است و ما بدان کاری نداریم. چه این مذهب برای جهان‌بینی اسلامی غریب و ناشناخته است!..

چون پیراهن را می‌کشید تا یوسف را از سوی در برگرداند.

بلای ناگهانی درمی‌رسد:

﴿ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ ﴾.

دم در به آقای زن برخوردند.

در اینجا زن کامل جلوه‌گر می‌آید، و پاسخ پرسشی را آماده دارد که این منظرهٔ گمان‌افکن و شکّ‌برانگیز آن را فریاد می‌دارد. او جوان را متّهم می‌کند:

﴿ قَالَتْ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً؟ ﴾.

(زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد کار زشتی کند چیست؟.

امّا این زن عاشق است و می‌ترسد بلائی به یوسف برسد. این است که پیشنهاد شکنجه را دارد تا بر جان محبوب خود ایمن باشد:

﴿ إِلاَّ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ! ﴾.

جز این سزای او نیست که زندانی شود، و یا شکنجهٔ دردناکی را ببیند.

یوسف در برابر این اتّهام ناروا، آشکارا حقیقت را گفت:

﴿ قَالَ: هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي! ﴾.

یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به خود می‌خواند (و می‌خواست مرا گول بزند!).

روند قرآنی در اینجا بیان می‌کند که یکی از اهالی خانهٔ آن زن، با گواهی دادن خود، نزاع و کشمکش را قطع کرد:

﴿ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا: إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾.

(جدال و دفاع به اوج خود رسید. در این وقت) حاضری از (حاضران) اهل (خانهٔ آن) زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف از زمرهٔ دروغگویان خواهد بود. و اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمرهٔ راستگویان خواهد بود.

آیا این گواه کی و کجا گواهی داده است؟ آیا این گواه با شوهر زن - و به تعبیر مردمان مصر با آقای زن - بوده است و حادثه را دیده است؟ یا شوهر آن زن او را طلبیده است و حاضر آورده است، و کار را بدو عرضه کرده است؟ همان‌گونه که در همچون اوضاع و احوالی اتّفاق می‌افتد که کسی شخص بزرگی از اشخاص خانوادهٔ زن را دعوت می‌کند و او را بر آنچه دیده است مطّلع می‌گرداند، به‌ویژه همچون جریانی در میان طبقهٔ خونسرد و سست ایمان و دارای ارزشهای آبکی رسم است!

هر دو صورت ممکن است، و تغییری در مسأله نمی‌دهد. رأی او گواهی نامیده شده است بدان خاطر که در این جایگاه رأی او را خواسته‌اند و در کشمکش از هر دو سو پذیرفته‌اند. به سخن زن و به سخن یوسف گوش فراداده است، و این است که در مسأله نظر او را گواهی نام داده‌اند. چراکه رأی او به روشن شدن اصل کشمکش، و در وصول به حقّ در آن نزاع، کمک می‌کند ... اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، براثر دفاع زن از خود چنین شده است. چه یوسف در این صورت می‌خواسته است بدان زن تعدّی و تجاوز کند، و آن زن صادق و راستگو، و یوسف نادرست و دروغگو خواهد بود. و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، در این صورت یوسف خواسته است خود را از دست آن زن برهاند، و آن زن او را تا در تعقیب کرده است. پس زن نادرست و دروغگو، و یوسف صادق و راستگو خواهد بود ...

فرض اوّل را پیش انداخته است، چون اگر درست باشد، مقتضی صداقت و راستگوئی زن، و نادرستی و

دروغگوئی یوسف می‌شود. آن زن سرور و سردار است و یوسف جوانی است. پس جای آن است که فرض اوّل ذکر شود! چه بسا این کار نیز قرینه‌ای و علامتی بر اصل مسأله باشد.

﴿ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ ﴾.

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است ....

برحسب گواهی متّکی بر منطق واقعیّت، برای عزیز مصر روشن شد که همسر او یوسف را به خود خوانده است و از وی کامجوئی طلبیده است، و افزون بر آن همچون اتّهامی را جمع و جور کرده است و تدارک دیده است ... در اینجا تصویری از «طبقهٔ مترقّی» در جامعهٔ جاهلی هزاران سال پیش برای ما آشکار و پدیدار می‌شود، انگار این تصویر، تصویر برجستهٔ کسانی است که امروزه هستند. سستی و بی‌توجّهی به رسواگریهای جنسی، و سرپوش گذاشتن بر رسواگریهای جنسی و پنهان کردن آن از جامعه ... همهٔ اینها مهمّ است:

﴿ قَالَ: إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ، إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا، وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ! ﴾.

گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شما بزرگ است. ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار. و تو ای زن!) از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه). بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

فقط این و بس. این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شما بزرگ است ... این مهارت و استادی در روبرو شدن با حادثه‌ای است که خون را در رگها به جوش می‌آورد. این نرمش در برابر خانم یا نسبت به جنس مقابل به‌طور کلّی است. همچون مهارت و نرمشی به مدح و ثنا می‌ماند. انگار زن بدش نمی‌آید اگر بدو گفته شود: واقعاً نیرنگ شما بزرگ است! همچون گفتاری در ذهن زن دالّ بر کمال زنانگی او است و بیانگر این است که او بر مکر بزرگ زنانه به‌طور کامل توانائی دارد.

رو به یوسف پاک و بیگناه می‌شود:

﴿ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا ﴾.

ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن و (آن را پنهان و پوشیده دار).

بدان توجّه مکن. بدان چندان اهمّیّت مده و ننگ و عارش مدان و مشمار و از آن سخن مگو ... مهمّ این است ... ظاهر مراعات شود!

زنی که خادم خود را به خود خوانده است و از او کامجوئی خواسته است و برای خاموش کردن شهوت در پی یوسف دویده است و بر او یورش برده است و دامن او را گرفته است و پیراهنش را پاره کرده است، تنها بدو اندرز داده می‌شود که:

﴿ وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ. إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴾.

از گناهت استغفار کن (و آمرزش آن را از خدا بخواه). بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

این طبقه، طبقهٔ اشراف و نجیب‌زادگان هستند! در هر جاهلیّتی از زمرهٔ دست و پیوندها هستند! خویشاوندان نزدیک و پشت اندر پشت هستند!

پرده بر صحنه و آنچه در آن است فرومی‌افتد ... روند قرآنی این لحظه را با تمام شرائط و ظروف و با همهٔ فعل و انفعالها به تصویر کشیده است، ولیکن بدون این که نمایشی از پرش و کشش حیوانیِ آشکار و بی‌پرده را پدیدار گرداند، و بدون این که لجنزار زشت و پلشت جنسی را ایجاد و نمودار نماید.

❁

خواجهٔ خانه، زن و جوان او را از یکدیگر جدا نکرد.

کار به همان روال که بود در مسیر خود جریان یافت. زیرا کارها در کاخها بدین صورت می‌گذرد! امّا کاخها را دیوارها است. در آنجاها بندگان و چاکران هستند. آنچه در کاخها می‌گذرد ممکن نیست که پنهان بماند و به بیرون درز نکند. مخصوصاً در محیط طبقهٔ اشراف و نجیب‌زادگان که زنانشان جز سخن گفتن از آنچه در محیط ایشان می‌گذرد، و جز بر زبان راندن این رسوائیها و نشخوار کردن و نقل مجالس نمودن آنها در دید و بازدیدها و شب‌نشینیها و نشست و برخاستها، کاری ندارند:

﴿ وَ قالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ: امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ. قَدْ شَغَفَها حُبّاً. إِنّا لَنَراها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ﴾.

(خبر این موضوع در شهر پیچید و) گروهی از زنان در شهر گفتند: همسر عزیز (مصر) خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند. عشق جوان، به اندرون دلش خزیده است. ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

این سخنی است که به گفته‌های زنان می‌ماند که در هر محیط جاهلیّتی دربارهٔ همچون کارهائی می‌گویند. برای نخستین بار است که می‌فهمیم آن زن، همسر عزیز مصر بوده است، و مردی که در مصر یوسف را خریداری نموده است، عزیز مصر ـ یعنی نخست‌وزیر مصر ـ بوده است، تا این را با انتشار خبر رسوائی همگانی در شهر، یکجا اعلان کند:

﴿ إمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ ﴾.

همسر عزیز (مصر) خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند.

آن‌گاه بیان حال آن زن با یوسف به میان می‌آید:

﴿ قَدْ شَغَفَها حُبّاً ﴾.

عشق جوان، به اندرون دلش خزیده است.

این زن شیدا و شیفتهٔ یوسف گردیده است. عشق آن جوان به شَغاف، یعنی پردهٔ نازک دلش رسیده است و آن را دریده است و به اندرون آن خزیده است:

﴿ إِنّا لَنَراها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ﴾.

ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

او که خانم بزرگی و همسر مرد بزرگی است. عاشق جوان زرخرید عبرانی خود می‌شود. چه‌بسا آن زنان او را سرزنش کرده‌اند که چرا چنان بی‌ملاحظه کار کرده است تا این‌گونه عشق او برملا شود و بر سر زبانها بیفتد. شاید هم تنها این بی‌ملاحظه کاری است که در عرف همچون محیطهائی مورد انتقاد است، نه خود آن عمل اگر در فراسوی پرده‌ها انجام می‌شد و از دیدگاه مردمان پنهان می‌ماند؟!

❁

در اینجا کاری رخ می‌دهد که ممکن نیست جز در همچون محیطهای گندی روی دهد. روند قرآنی پرده برمی‌دارد از عملکرد آن زن پرروئی که می‌داند چگونه با زنان طبقهٔ خود با نیرنگ و دستانی روبرو گردد که بسان نیرنگ و دستان ایشان باشد:

﴿ فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ، وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً، وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً، وَ قالَتِ: اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ! فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ، وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ، وَ قُلْنَ: حاشَ لِلّهِ! ما هٰذا بَشَراً. إِنْ هٰذا إِلاّ مَلَكٌ كَرِيمٌ. قالَتْ: فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ! وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ. وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصّاغِرِينَ ﴾.

هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ ایشان را شنید، (کسانی را) دنبال آنان فرستاد (و ایشان را به خانهٔ خود دعوت کرد) و بالشهائی برایشان فراهم ساخت (و مجلس را به پشتیهای گرانبها و دیگر وسائل رفاه و آسایش بیاراست)، و به دست هرکدام کاردی (برای

پوست کندن میوه) داد، سپس (به یوسف) گفت: وارد مجلس ایشان شو. هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و (به دهشت افتادند و سراپا محو جمال او شدند و بجای میوه) دستهایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشتهٔ بزرگواری است. (همسر عزیز) گفت: این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) او سرزنش کرده‌اید. (آری!) من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

برای زنان مجلس مهمانی در کاخ خود ترتیب داد. از این کار می‌فهمیم که آن زنان از طبقهٔ مترقّی و چین بالای اجتماع بوده‌اند. چرا که این‌گونه زنانند که مهمانیها در کاخهای خود برپا می‌کنند و دیگران را بدانجا دعوت می‌نمایند. این‌گونه زنانند که از وسائل لوکس و نرم و آسوده استفاده می‌کنند و تناسانی تنها مخصوص ایشان است. چنین به نظر می‌آید که آن زنان چنان که عادت مردمان خاور زمین در آن روزگار بوده است، هنگام غذا خوردن بر بالشها و متّکاها تکیه می‌زدند و می‌لمیدند. آن زن برای ایشان همچون بالشها و متّکاهائی را تهیّه دیده است و آماده کرده است، و به دست هریک از آنان کاردی را داده است که در طعام خوردن از آن استفاده کنند. این هم نشان می‌دهد که در آن زمان تمدّن مادی در مصر تا به کجا رسیده است و چه اندازه پیشرفت داشته است ... خوشگذرانی در کاخها بسیار زیاد بود. هنگامی که زنان سرگرم بریدن گوشت یا پوست کندن میوه بودند، یوسف را ناگهانی به نزد ایشان آورد:

﴿ وَ قالَتِ: اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ﴾.

گفت: وارد مجلس ایشان شو.

مبهوت دیدار یوسف شدند و حیران جمال او گردیدند.

﴿ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ﴾.

دستهایشان را بریدند.

دستهای خود را به خاطر سرگشتگی دهشت ناگهانی با کاردها بریدند.

﴿ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّٰهِ! ﴾.

و گفتند: ماشاءالله!

این عبارتی است که در همچون موردی گفته می‌شود و مراد از آن تنزیه و تقدیس خدا و شگفتی از کار او است.

﴿ ما هٰذا بَشَراً إِنْ هٰذا إِلاّ مَلَكٌ كَريمٌ ﴾.

این آدمیزاد نیست. بلکه این فرشتهٔ بزرگواری است.[1]

این‌گونه تعبیرها ـ همان‌گونه که در دیباچهٔ سوره گفتیم ـ دالّ بر رخنه و سرایت کردن چیزهائی از آئینهای توحید و یگانه‌پرستی در آن زمان است.

زن عزیز مصر پیروزی خود را بر زنان همطبقهٔ خود دید، و دانست که آنان از طلعت دیدار یوسف دچار دهشت و شگفتی شده‌اند، و بیخود و بیهوش گردیده‌اند. همچون زن پیروزمندی به سخن گفتن ادامه داد، زن پیروزمندی که در جلو زنان همسان و همطبقهٔ خود شرم نمی‌کند، و بر ایشان افتخار هم می‌نماید که همچون چیزی در دسترس او است. هرچند این بار رام کردن او دشوار بوده است، او این بار زمام اختیار وی را به

۱- راویان و مفسّران، خود را در توصیف زیبائی و حسن یوسف به رنج انداخته‌اند، زیبائی و حسنی که زنان را و همسر عزیز مصر را مات و مبهوت کرده است. بعضی از آنان اوصافی را به تصویر کشیده‌اند که به اوصاف زنان نزدیک‌تر است تا به اوصاف مردان. هرچند همچون اوصافی زنان را مات و مبهوت نمی‌گرداند. زیبائی و حسن ویژهٔ مردان در تکامل نشانه‌ها و برازندگیهای مردانه است. امّا احتمال دیگری در میان است. و آن این که زنان این طبقه در اغلب اوقات فطرتشان منحرف می‌شود، و در مردان نشانه‌ها و سیماهائی را می‌پسندند که همچون نشانه‌ها و سیماهائی در زنان زیبا بشمار می‌آیند، و از صفات و خصال و آثاری صرف‌نظر می‌کنند که از نشانه‌ها و علامتهای برازندگی مردان است.

دست می‌گیرد و رامش خواهد کرد:

﴿ قٰالَتْ: فَذٰلِكُنَّ الَّذي لُمْتُنَّني فيهِ ﴾.

(همسر عزیز مصر) گفت: این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) او سرزنش کرده‌اید.

بنگرید که چه سرگردانی و سرگشتگی و دهشتی به شما دست داده است!

﴿ وَ لَقَدْ رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ﴾.

(آری!) من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است.

او مرا همچون شما مات و مبهوت و حیران و سرگشته کرده است و من او را به خود خوانده‌ام و از او کامجوئی خواسته‌ام، ولی او به دنبال خویشتنداری و پاکدامنی رفته است ـ می‌خواهد بگوید: یوسف با رنج و زحمت به دنبال خویشتنداری و پاکدامنی و دوری از پذیرش دعوت و شیدائی او رفته است ـ سپس در جلو آنان می‌خواهد سلطه و قدرت خود را بر او در پیشگاه همگان ثابت کند، و در میان همچون جمعی به خود ببالد. او هیچ‌گونه ترس و هراسی از زبان گشودن به جهش و کشش زنانگی خود ندارد، و آشکارا و بی‌پرده در جمع زنان فریاد برمی‌آورد:

﴿ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مٰا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصّٰاغِرينَ ﴾.

اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

آنچه هست پافشاری بر گناهکاری، و خودبزرگ‌بینی و خودستائی، و تشویق و ترغیب به بزهکاری، و عشقبازی نوین به بهانهٔ تهدید کردن و بیم دادن است.

یوسف این گفتار را می‌شنود در میان مجموعهٔ زنانِ مات و مبهوت و واله و شیدائی که زیبائیهای اندامهای خود را در همچون مناسبات و مجالسی پدیدار و نمودار می‌کنند. از روند قرآنی این چنین می‌فهمیم که آن زنان در برابر یوسف و در پاسخ به سخن زن صاحبخانه، دلداده و دلبر بوده‌اند. هم خود گرفتار عشق گردیده‌اند و هم کوشیده‌اند دل از کف بربایند و یوسف را گرفتار عشق خود نمایند. یوسف ناگهان رو به خدای خود می‌کند و او را به کمک می‌طلبد و سوز درون سر می‌دهد:

﴿ قٰالَ: رَبِّ، اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّٰا يَدْعُونَني إِلَيْهِ ﴾.

(یوسف که این تهدید همسر عزیز و اندرز زنان مهمان برای فرمانبرداری از او را شنید) گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرامی‌خوانند.

یوسف نگفت: از آنچه مرا بدان می‌خوانید. بلکه گفت: از آنچه مرا بدان می‌خوانند. زیرا جمع زنان در این فراخواندن، چه با گفتار و چه با حرکتها و نگاه‌ها، مشترک و همآوا بودند. یوسف رو به خدا می‌کند و از او یاری و مدد می‌خواهد و عاجزانه درخواست می‌کند که یزدان تلاشهای زنان را از او برگرداند که برای به دام انداختن وی از خود نشان می‌دهند. چرا که می‌ترسد در لحظه‌ای در برابر این همه مکر و نیرنگ و تشویق و ترغیب پیاپی به گناه ضعیف گردد و به چیزی دچار شود که از آن بر خود می‌ترسد، و با دعا و زاری از خدا می‌خواهد او را از آن نجات دهد و در پناه خود دارد:

﴿ وَ إِلاّٰ تَصْرِفْ عَنّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجٰاهِلينَ ﴾.

و اگر (شرّ) نیرنگ ایشان را از من بازنداری، بدانان می‌گرایم و (دامن عصمت به معصیت می‌آلایم و خویشتن را بدبخت می‌نمایم و آن وقت) از زمرهٔ نادانان می‌گردم.

این دعا و درخواست انسانی است که از آدمیزادگی خود آگاه است. کسی است که گول عصمت و خویشتنداری خود را نمی‌خورد. عنایت و حمایت

بیشتری از خدای خود می‌طلبد تا در این فتنه و نیرنگ و فریبی که رو بدو کرده است دستگیرش گردد و یاریش فرماید.

﴿ فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ، إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و (شرّ) کید و مکرشان را از او بازداشت. تنها خدا است که شنوای (دعاهای پناه‌برندگان به خود است و) آگاه (از احوال بندگان و مصالح ایشان) می‌باشد.

این برگرداندن و دور کردن شرّ نیرنگ زنان چه‌بسا با ناامید کردن ایشان از جواب دادن یوسف بدیشان و برآوردن درخواستشان، پس از این تجربه و آزمونی که گذشت، یا با افزودن روی‌گردانی یوسف از نیرنگ و فریبشان، تا بدانجا که نیرنگ و فریب آنان در یوسف به هیچ‌وجه نمی‌گرفت و کم‌ترین تأثیری نداشت، یا با هر دو وسیله.

﴿ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

تنها خدا است که شنوای (دعاهای پناه‌برندگان به خود است و) آگاه (از احوال بندگان و مصالح ایشان) می‌باشد.

خدا است که می‌شنود و می‌داند. مکر و کید را می‌شنود، و دعا را می‌پذیرد، و می‌داند در فراسوی مکر و کید چه چیزی نهفته است، و در فراسوی دعا چه چیزی قرار دارد. بدین منوال یوسف در پرتو لطف و عنایت خدا از آزمایش دوم نیز سرافراز بیرون آمد و از این بلا نیز گذشت. با این نجات، بخش دوم داستان شورانگیز هم پایان گرفت.

✿

ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ
حَتَّىٰ حِينٖ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ
إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗاۖ وَقَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ
رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُۖ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ
ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا
بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ إِنِّي تَرَكۡتُ
مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿٣٧﴾
وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ
لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ عَلَيۡنَا وَعَلَى
ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَٰصَٰحِبَيِ
ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ
﴿٣٩﴾ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ
وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ
أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ
ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا
فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗاۖ وَأَمَّا ٱلۡأٓخَرُ فَيُصۡلَبُ فَتَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ
مِن رَّأۡسِهِۦۚ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسۡتَفۡتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي
ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ
ٱلشَّيۡطَٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ
﴿٤٢﴾ وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ
سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖۖ
يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ إِن كُنتُمۡ لِلرُّءۡيَا تَعۡبُرُونَ ﴿٤٣﴾
قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖۖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾
وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ
فَأَرۡسِلُونِ ﴿٤٥﴾ يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفۡتِنَا فِي سَبۡعِ بَقَرَٰتٖ
سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ
وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖ لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالَ
تَزۡرَعُونَ سَبۡعَ سِنِينَ دَأَبٗا فَمَا حَصَدتُّمۡ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا

قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ
مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ
عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي
بِهِۦ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْـَٔلْهُ مَا بَالُ
ٱلنِّسْوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾ قَالَ
مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ
مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْـَٰٔنَ حَصْحَصَ
ٱلْحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٥١﴾ ذَٰلِكَ
لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِٱلْغَيْبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ ٱلْخَآئِنِينَ ﴿٥٢﴾
۞ وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِيٓ إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ
رَبِّيٓ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥٣﴾

این بخش سوم، و محنت سوم، و بازپسین محنت از محنتهای سختیها و دشواریهای زندگی یوسف است. هرچه پس از این می‌آید آسایش و خوشی زندگی است. آنچه می‌آید آزمایش در برابر رفاه و دارائی است که به دنبال آزمایش شکیبائی بر شدّت و سختی می‌آید. محنتی که در این بخش درمی‌رسد، محنت زندان است که پس از پیدایش پاکی و بیگناهی گریبانگیر یوسف می‌گردد. زندان برای پاک ستمدیده، دشوارتر و سخت‌تر است، هرچند هم شخص بیگناه ستمدیده به سبب پاکی خود دارای آرامش خاطر باشد، و برای دلداری خویش پریشان و آشفته حال نشود.

در این دورهٔ محنت است که نعمت و لطف خدا برای یوسف بیش از پیش پیدا و هویدا می‌گردد. خدا بدو علم لدنی می‌دهد تا در پرتو آن بتواند خوابها را تعبیر کند، و تا اندازه‌ای غیب نهان نزدیک به مردمان را بداند، غیبی که اوائل آنها پدیدار می‌گردد، و نتائج آن را می‌توان با توجّه به اوائل آنها فهمید و درک کرد.

گذشته از اینها در این اواخر نعمت یزدان دوباره شامل حال وی می‌شود و پاکی او روشن می‌گردد و در حضور شاه به‌طور رسمی اعلان می‌شود. الطاف الهی او را دربرگرفت و وی را آماده و شایستهٔ مکانت و منزلت و اطمینان کامل و سلطه و قدرت بزرگی کرد که در پس پردهٔ غیب برای او مقدّر و مقرّر شده بود.

۞

﴿ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴾.

بعد از آن که نشانه‌ها (و علائم پاکدامنی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (برای این که سر و صداها بخوابد و بلکه زن عزیز نیز بر سر عقل بیاید.

محیط کاخها و محیط حکومت مطلقه و گسترهٔ زندگی اشرافی و فضای جاهلیّت این چنین است! پس از آن که نشانه‌های گویا و دلائل رسائی بر بیگناهی و پاکی یوسف را دیده‌اند، و پس از آن که خودستائی و خیره‌سری زن عزیز مصر بدانجا می‌رسد که جشنی تشکیل دهد و پذیرهٔ زنان در مجلس بزم رود و در آن جشن و بزم جوانی را بدیشان نشان دهد که عشق او پردهٔ دلش را پاره کرده است و به ژرفای دل او نشسته است، و سپس به زنان آشکارا از شیدائی و دلدادگی خود بگوید و کوس رسوائی بزند، و زنان نیز عاشق و شیفتهٔ جمال یوسف گردند و دربارهٔ او به مکر و نیرنگ و فریبی بپردازند که یوسف مجبور شود به خدای خود از همچون چیزی پناه برد و به آستانه‌اش بنالد که به فریادش رسد و کمکش کند و از آن نجاتش بخشد، و زن عزیز مصر ـ بدون هیچ‌گونه حیا و شرمی ـ اعلان کند که یوسف یا کاری را که بدو دستور داده می‌شود

انجام می‌دهد و کام دل او را برمی‌آورد، و یا این که خوار و ذلیل به زندان افکنده می‌شود. و یوسف زندان را بر آن چیزی ترجیح می‌دهد که انجام آن را از او می‌خواهند! پس از همهٔ اینها چنین به نظرشان می‌رسد که او را تا مدّتی زندانی کنند!

شاید زن عزیز مصر بعد از این تهدید از تلاشهای خود مأیوس شده باشد. شاید هم خبر پراکنده شده است و به طبقات ملّتهای دیگر نیز رسیده باشد و بیشتر شایع شده باشد... در این صورت، باید آوازه و شهرت «خاندانها حفظ و پاسداری شود! اگر هم مردان خاندانها از حفظ و پاسداری خاندانها و زنان خود ناتوانند، آنان ناتوان از این نیستند که جوان پاک و بیگناهی را زندانی کنند که تنها جرم و گناه او این است که به هوا و هوس زنان پاسخ مثبت نداده است، و این که زنی از «خانواده‌های مترقّی» شیدا و شیفتهٔ یوسف شده است، و در عشق او شهرهٔ آفاق گردیده است، و زبانها در میان عموم ملّت حدیث عشق او می‌گویند!

﴿ وَ دَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِ ﴾.

دو جوان (از خدمتگزاران شاه) همراه یوسف زندانی شدند.

پس از این معلوم می‌شود که این دو جوان از خادمان و چاکران خاصّ شاه بوده‌اند ... روند قرآنی از کار یوسف در زندان، و از خوبی و نیکی او که همگان را متوجّه خود می‌کند، و چشمها را به سوی خود خیره می‌سازد، و او را مورد اطمینان و اعتقاد زندانیان می‌گرداند، و در میان زندانیان افراد زیادی هستند که از بخت بد همچون یوسف به کاخ افتاده‌اند یا از چاکران شاه بوده‌اند و ناگهان در طوفان خشمی مورد غضب او قرار گرفته‌اند و ایشان را به زندان انداخته است، به‌طور چکیده سخن می‌گوید ... از همهٔ اینها چکیده‌وار می‌گذرد تا صحنهٔ یوسف را در زندان نشان دهد که در کنار او دو جوانی هستند که بدو انس و الفت گرفته‌اند، و خوابهای خود را برای او بازگو می‌کنند، و از وی درخواست می‌نمایند که خوابهایشان را برایشان تعبیر نماید، چرا که در او خوبی و شایستگی می‌بینند و پرستش و ذکر و رفتار پسندیده مشاهده می‌نمایند:

﴿ قَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْراً، وَ قَالَ الْآخَرُ: إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُ. نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ، إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

یکی از آن دو نفر گفت: من در خواب دیدم (که انگور برای) شراب می‌فشارم. و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سر دارم و پرندگان از آن می‌خورند. (ای یوسف!) ما را از تعبیر آن بیاگاهان که تو را از زمرهٔ نیکوکاران می‌بینیم.

یوسف این فرصت را غنیمت می‌شمارد تا عقیدهٔ درست خود را میان زندانیان پخش و تبلیغ کند. چه زندانی بودن او مانع آن نمی‌شود که عقیدهٔ تباه و اوضاع خراب را تصحیح و درست کند، عقیده و اوضاعی که بر اعطاء حقّ ربوبیّت به حاکمان و فرمانروایان زمینی استوار بود، و با کرنش بردن در برابر قوانین آنان از ایشان خدایانی ساخته بود که صفات ربوبیّت را بر دست می‌گرفتند و فرعونها می‌گردیدند!

یوسف با دو همزندانی خود نخست از موضوعی صحبت می‌کند که دل آنان را به خود مشغول داشته است، و ایشان را قبلاً مطمئن می‌سازد که خوابها را برای آنان تعبیر خواهد کرد، چون پروردگارش علم لدنی ویژه‌ای را بدو بخشیده است در برابر خلوصی که در پرستش یزدان یگانهٔ جهان دارد، و از پرستش همهٔ

انــبازها بــریده است. او و نــیاکــان پیشین او انــباز نورزیده‌اند، بلکه یکتاپرستی درپیش گرفته‌اند ... بدین وسیله اعتماد آن دو نفر را از نخستین لحظه به توانائی خود بر تعبیر خوابها جلب مـی‌کند، و هـمچنین اعـتماد آنان را به آئین خودش نیز جلب می‌سازد:

﴿ قٰالَ: لاٰ يَأْتِيكُمٰا طَعٰامٌ تُرْزَقٰانِهِ إِلاّٰ نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمٰا، ذٰلِكُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِي رَبِّي، إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ. وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبٰائِي إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ، مٰا كٰانَ لَنٰا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ، ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنٰا وَ عَلَى النّٰاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ ﴾.

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیرهٔ غذائی شما به شـما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این (تعبیر رؤیـا و خـبر از غـیب) کـه بـه شـما مـی‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است (و به من وحی فرموده است)، چرا که من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند. و من از آئین پدران (و نـیاکـان) خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کـرده‌ام (و بـه دنبال ایشان رفته‌ام). ما (انبیاء) را نسـزد کـه چـیزی را انباز خدا کنیم. این (توحید و یگانه‌پرستی)، لطف خـدا است در حـقّ مـا (انـبیاء کـه افـتخار تـبلیغ آن را پـیدا کرده‌ایم) و در حقّ همهٔ مردمان (که بـا پـذیرش آن راه بـــهشت را مـــی‌سپرند) ولیکـــن بـیشتر مـردمان سپاسگزاری (چنین لطـفی را) نـمی‌کنند (و چـیزهائی را انباز خدا می‌نمایند که کاری از آنها ساخته نیست).

یوسف سخن را به صورتی لطیف آغاز کرد و زیبا بـه درون دلها خزید، و با هوشیاری و گام به گـامِ خـود آرام دریچهٔ دلها را بر روی سخن خود باز کرد ... این هم نشانهٔ شخصیّت برجستهٔ او و در سراسر ایـن داسـتان دراز است.

﴿ قٰالَ: لاٰ يَأْتِيكُمٰا طَعٰامٌ تُرْزَقٰانِهِ، إِلاّٰ نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمٰا، ذٰلِكُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِي رَبِّي ﴾.

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیرهٔ غذائی شما به شـما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این (تعبیر رؤیـا و خـبر از غـیب) کـه بـه شـما مـی‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است (و به من وحی فرموده است).

یوسف با این تأکید اعتماد ایشان را به خود جلب می‌کند و آنان را مطمئن می‌سازد که عـلم لدنـی بـدو عـطاء گردیده است و در پرتو همچون آگاهی و اطّلاعی است که بهره و نصیب آیندهٔ ایشان را بدیشان می‌نمایاند، و بدانان از چیزی خبر می‌دهد که می‌بینند. این ـ گذشته از دلالت بخشش خدا بـه بـندهٔ شـایستهٔ خـود یـوسف ـ می‌رساند دورهٔ فاصلهٔ زیـاد افـتادن مـیان ارسـال دو پیغمبر، و زمانهٔ پخش غیبگوئیها و تعبیر خوابها در آن روزگار است... فرمودهٔ یزدان:

﴿ ذٰلِكُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِي رَبِّي ﴾.

این (تعبیر رؤیا و خبر از غیب) که به شـما مـی‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است (و به من وحی فرموده است).

از لحاظ روانی در لحظهٔ مناسبی بیان گردیده است، تا بـدین وسیله دعـوت بـه سـوی پـروردگارش را بـه ژرفاهای دلهایشان برساند، و بدان همچنین سبب ایـن علم لدنی را بیان کند، علمی که خوابهایشان را به وسیلهٔ او تعبیر می‌کند.

﴿ إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ

هُمْ کٰافِرُونَ ﴾.

من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند.

با این گفتار اشاره می‌کند به قومی که در میان آنان پرورش یافته است. ایشان خانوادهٔ عزیز مصر و چاکران شاه و درباریان و اشراف قوم، و ملّتی است از آنان پیروی می‌کرده است و به دنبال ایشان می‌رفته است. این دو جوان همزندانی او هم بر آئین آن قوم بودند، ولیکن آن دو نفر را شخصاً مخاطب قرار نمی‌دهد. بلکه قوم را به‌طور عام مخاطب خود می‌سازد تا آن دو را به تنگنا نیندازد و گریزان نسازد. این هم زرنگی و هوشیاری و فرزانگی و دقّت و لطافت احساس و شروع زیبا در ورود به موضوع مورد بحث است.

یاد آخرت که در اینجا در گفتار یوسف آمده است ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ دالّ بر این است که ایمان به آخرت عنصری از عناصر عقیده‌ای است که توسّط همهٔ پیغمبران بیان گردیده است. جملگی پیغمبران از نخستین بامداد بشریّت ایمان به آخرت را به انسانها سفارش کرده‌اند و بدان معتقد بوده‌اند. چنان نیست که دانشمندان سنجش و مقایسهٔ ادیان می‌گویند و بیان می‌دارند که تصوّر آخرت در این اواخر به همهٔ عقائد داخل گردیده است ... بلی ایمان به آخرت در این اواخر عملاً به عقائد بت‌پرستی جاهلی داخل گردیده است، ولی ایمان به آخرت پیوسته عنصر اصیلی در رسالتهای درست آسمانی بوده است.

آن‌گاه یوسف پس از بیان نشانه‌های آئین کفر به جلو می‌رود تا نشانه‌های آئین ایمان را ذکر کند، آئینی که او و پدران و نیاکانش از آن پیروی کرده‌اند:

﴿ وَ ٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبٰائِی: إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ، مٰا کٰانَ لَنٰا أَنْ نُشْرِکَ بِاللهِ مِنْ شَیْءٍ ﴾.

و من از آئین پدران (و نیاکان) خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام (و به دنبال ایشان رفته‌ام). ما (انبیاء) را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم.

این آئین، آئین توحید خالصی است که هرگز چیزی را انباز خدا قرار نمی‌دهد ... راهیابی به توحید و یکتاپرستی، فضل و لطف خدا در حقّ راه‌یافتگان است. این فضل و لطف در دسترس جملگی مردمان است اگر بدان رو کنند و آن را بخواهند. در خمیرهٔ فطرت ایشان اصول و ارکان و صداها و فریادهای آن وجود دارد. در جهان پیرامونشان الهامها و برهانهای آن وجود دارد. در رسالتهای پیغمبران بیان آن آمده است و از آن سخن رفته است. این مردمانند که ارزش این فضل و لطف را نمی‌دانند و سپاس آن را نمی‌گویند:

﴿ ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَیْنٰا وَ عَلَی ٱلنّٰاسِ، وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ ﴾.

این (توحید و یگانه‌پرستی)، لطف خدا است در حقّ ما (انبیاء که افتخار تبلیغ آن را پیدا کرده‌ایم) و در حقّ همهٔ مردمان (که با پذیرش آن راه بهشت را می‌سپرند) ولیکن بیشتر مردمان سپاسگزاری (چنین لطفی را) نمی‌کنند (و چیزهائی را انباز خدا می‌نمایند که کاری از آنها ساخته نیست).

سرآغاز زیبائی است ... گام به گام، با احتیاط و آرام، پیش می‌رود ... سپس بیشتر و بیشتر به دلهایشان رخنه می‌کند، و از عقیده و دعوت خود سخن می‌گوید، و کاملاً عقیده و دعوت خود را بیان می‌نماید و روشن می‌کند. از تباهی اعتقادشان و اعتقاد قومشان، و از تباهی واقعیّت ناگوار و بدبیاری که در آن زندگی می‌کنند، پرده برمی‌دارد ... اینها پس از دیباچهٔ درازی

است که از آن سخن رفت:

﴿ یا صاحِبَیِ ٱلسِّجْنِ، أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ؟ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ؟ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ. إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ. أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِیّاهُ. ذٰلِکَ ٱلدِّینُ الْقَیِّمُ. وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنّاسِ لا یَعْلَمُونَ ﴾.

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟). این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهای (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است). فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است).

یوسف علیه‌السلام با این واژه‌های اندک روشن برّندهٔ روشنگر، همهٔ نشانه‌های این آئین، و همهٔ ارکان و اصول این عقیده را به تصویر کشید. همچنین با این واژگان همهٔ پایه‌ها و ستونهای شرک و طاغوت و جاهلیّت را سخت تکان داد و به شدّت به لرزه انداخت.

﴿ یا صاحِبَیِ ٱلسِّجْنِ، أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ؟ ﴾.

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟).

یوسف علیه‌السلام آن دو نفر را یار و همدم خود خواند. این صفت الفت‌بخش را در نظرشان محبوب کرد، تا از این گذرگاه به اصل دعوت و پیکرهٔ عقیده برسد. یوسف به صورت مستقیم ایشان را به عقیدهٔ خود دعوت نمی‌کند. بلکه آن را به صورت یک مسألهٔ موضوعی و درضمن بیان یک قضیّهٔ کلّی به میان می‌آورد:

﴿ أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ؟ ﴾.

آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و کس؟).

این پرسشی است که بر ژرفاهای فطرت می‌تازد، و آن را سخت به تکان و حرکت درمی‌اندازد ... فطرت برای خود یک خدا را می‌شناسد، پس در این صورت چندگانگی خدایان چرا؟... آن کسی که سزاوار است که خداوندگاری باشد که پرستش گردد و از فرمان او اطاعت و از شرع او پیروی شود، یزدان یگانهٔ چیره است. هر وقت معبود یکی شد و قدرت و سلطهٔ چیرهٔ او در گسترهٔ هستی مقرّر گردید، به تبعیّت از آن باید که خداوندگار و سلطه و قدرت چیرهٔ او در زندگی مردمان یکی شود نه بیش. یک لحظه هم درست نخواهد بود که مردمان بدانند که خدا یکی است، و او چیره بر همه چیز و کس است، ولی با این وجود برای غیر خدا کرنش برند و پرستش کنند و فرمانبرداری نمایند، و با این کارها غیر از خدا را خداوندگار خود قرار دهند، و با خدا خدایان دیگری را گمان برند ... خداوندگار باید معبودی باشد که این جهان هستی را دارا باشد و آن را اداره کند و امور آن را بچرخاند. کسی یا چیزی که از گرداندن و اداره کردن سراسر این جهان هستی ناتوان

باشد، نباید و نشاید که خداوندگار مردمان باشد و برابر دستور و فرمان خود بر آنان چیره گردد و فرمانروائی نماید. وقتی که او بر سراسر جهان هستی چیره نیست و فرمان نمی‌راند، کی سزاوار است که خداوندگار مردمان باشد؟!

مردمان باید برای خدای یگانهٔ جهان کرنش برند و پرستش کنند و ربوبیّت او را بپذیرند، نه این که برای خداگونه‌های پراکنده‌ای کرنش برند و پرستش کنند که دارای هواها و هوسهای مختلف هستند و جاهل و کورند و آن سوی دیدنیهای نزدیک را نمی‌بینند و بیش از نماد پدیدار پدیده‌ها را نمی‌دانند ـ این کار و توان همهٔ خدایان خیالی بجز خدای حقیقی جهان است ـ هرگز انسانها با چیزی همچون پرستش خدایان گوناگون، و پراکنده شدن بندگان میان هواها و هوسها و کشمکشهای جوراجور این خداگونه‌ها، بدبخت نشده‌اند و به گردن درنیفتاده‌اند ... چه این خدایان گوناگون زمینی، قدرت و سلطهٔ یزدان جهان را، و ربوبیّت ایزد سبحان را غصب می‌کنند، و یا جاهلهای دوران جاهلیّت قدیم و جدید، به پیروی از وهم و خیال و خرافات و افسانه‌ها، یا تحت تأثیر زور و نیرنگ و تبلیغ دیگران، این سلطه و ربوبیّت را بدیشان می‌دهند!.. این خدایان زمینی یک لحظه هم نمی‌توانند از سلطهٔ هواها و هوسهای خود، و از زیر بار حرص و آز بر حفظ و ماندگاری خود، و از جذبهٔ رغبت و علاقهٔ به نگاهداری و پایداری و تقویت سلطهٔ خویش، بیرون بیایند، و در اندیشهٔ نابودی همهٔ نیروها و توانهائی نباشند که زود یا دور این سلطه و قدرت ایشان را تهدید کنند، و نکوشند که همهٔ این نیروها و توانها را در تمجید سلطه و قدرت خود به راه نیندازند و طبلها و دهلهای آنها را در مدح سلطه و قدرت خویش به صدا درنیاورند، و سازها و آوازهای آنها را در پردهٔ زنده بادها و آفرین بادهای خویشتن به زمزمه و نوا درنیندازند، و بدانها دستور ندهند که باد در کعبهایشان بدمند و فوت کنند تا پیکرهای آماسیده و بادکردهٔ گول‌زنندهٔ آنان پنچر نشود و بادشان بیرون نرود و پوچ و چروکیده نگردد!...

خداوند یگانهٔ چیره بر همه چیز و همه کس، بی‌نیاز از جهانیان است. ایزد سبحان از جهانیان جز پرهیزگاری و صلاح و عمل و آبادانی برابر برنامهٔ آسمانی خود نمی‌خواهد. همهٔ اینها را نیز برایشان عبادت حساب می‌کند. حتّی یزدان شعائر و مراسم آئینی را هم که بر مردمان فرض و واجب می‌فرماید، برای اصلاح دلها و احساسات آنان، و برای خوب کردن و اوج بخشیدن به زندگی و واقعیّت حیات ایشان است ... والاّ خدای سبحان، بی‌نیاز از همهٔ بندگان و جهانیان است:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ، وَ اللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

ای مردم! شما (در هر چیزی، محتاج و) نیازمند خدائید، و خدا بی‌نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است. (فاطر/۱۵)

فاصلهٔ بسیاری است میان کرنش بردن و پرستش کردن برای خداوند یکتای چیره، و میان کرنش بردن و پرستش کردن برای خداگونه‌های گوناگون و پراکنده.(۱)

سپس یوسف علیه‌السلام گام دیگری را برای نابودی عقائد جاهلیّت و اوهام سست آن برداشت:

﴿ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ

۱- مراجعه شود به چیزهائی که در همین جزء دربارهٔ ارزش پرستش یزدان یگانه در واقعیّت زندگی انسانها، در صفحات: ۱۹۳۸-۱۹۴۳ بیان گردیده است.

آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ﴾.

این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسمهائی (بی‌مسمّی) نیست که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجّت و برهانی برای (خدا نامیدن) آنها نازل نکرده است (و وحی و پیامی برای معبود بودن آنها ارسال ننموده است).

این خداگونه‌ها ـ چه آنهائی که انسان هستند، و چه آنهائی که انسان نیستند و از زمرهٔ ارواح و شیاطین و فرشتگان و نیروهای جهانی مسخّر به فرمان یزدان هستند ـ هیچ‌گونه بهره‌ای از ربوبیّت ندارند، و از حقیقت ربوبیّت کمترین سهمی بدیشان داده نشده است. چه ربوبیّت متعلّق به یزدان یگانهٔ چیره است و بس. آن خدائی که می‌آفریند و بر همهٔ بندگان چیره است ... مردمان به این خداگونگان ویژگیهائی می‌دهند. در پیشاپیش همهٔ این ویژگیها، ویژگی سلطه و حاکمیّت است ... در صورتی که یزدان جهان بدانها سلطه و قدرتی نداده است، و دلیل و برهانی بر حقانیّت آنها نازل نفرموده است.

در اینجا یوسف عليه‌السلام آخرین ضربهٔ کاری و برّندهٔ خود را وارد می‌کند و روشن می‌گرداند که سلطه و قدرت باید متعلّق به چه کسی باشد. چه کسی باید دارای حکومت و فرماندهی باشد. باید از چه کسی اطاعت و فرمانبرداری کرد ... یا به عبارت دیگر، چه کسی را باید «عبادت و پرستش» کرد.

﴿ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ. أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ. ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

فرمانروائی ازآن خدا است و بس. (این، او است که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله عقائد و عبادات را وضع می‌نماید). خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است).

فرمانروائی جز خدا را نسزد. تنها خدا است که چون الوهیّت منحصر بدو است، فرمانروائی متعلّق به او است. چه حاکمیّت و فرمانروائی از ویژگیهای الوهیّت است. کسی که در حاکمیّت و فرمانروائی ادّعای حقّ کند، با دادار باری تعالی دربارهٔ نخستین ویژگی از ویژگیهای الوهیّت کشمکش کرده است. چه فردی همچون ادّعائی را داشته باشد، یا طبقه‌ای، یا حزبی، یا گروهی، یا ملّتی، و یا جملگی مردمان به شکل یک سازمان جهانی. هرکس در نخستین و مهمّترین ویژگیهای الوهیّت با ایزد سبحان کشمکش کند و آن را برای خود ادّعاء نماید، قطعاً کافر گردیده است و آشکارا خدا را نفی کرده است و انکار نموده است! و با این کارش، کفر و انکارش، به‌طور ضروری معلوم از مفهوم آئین اسلام است، حتّی اگر تنها در این راستا همین یک آیهٔ قرآنی در دست باشد و بس.

ادّعای این حقّ به یک شکل و صورت نیست و بس، آن ادّعائی که مدّعی را از دائرهٔ آئین راستین و پایدار آفریدگار خارج می‌کند و او را جنگندهٔ با خدا بر سر نخستین و مهمّترین ویژگی از ویژگیهای یزدان سبحان قلمداد می‌نماید. چه ضرورت ندارد مدّعی الوهیّت بدان‌گونه که فرعون آشکارا می‌گفت، او نیز بگوید:

﴿ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي ﴾.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم!. (قصص/۳۸)

﴿ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ ﴾.

من والاترین معبود شما هستم!. (نازعات/۲۴)

تا او را خارج از دین خدا بدانیم. بلکه هرکس ادّعای

این حقّ را بکند و بر سر آن با یزدان به کشمکش بپردازد، بدین معنی که شریعت خدا را از حاکمیّت کنار بزند، و قوانین را از سرچشمهٔ دیگری بخواهد و برگیرد، خارج از آئین خدا بشمار می‌آید. همچنین کسی که مقرّر دارد آن سوئی که می‌تواند صاحب حاکمیّت باشد، یعنی آن جهتی که می‌تواند سرچشمهٔ سلطه‌ها و قدرتها گردد، سوئی و جهت دیگری غیر خدای سبحان است، هرچند این سو و جهت مجموع ملّت یا مجموع بشریّت باشد، خارج از آئین اسلام قلمداد می‌شود ... ملّت است که در نظام و سیستم اسلامی حاکم و فرمانروا را برمی‌گزیند، و بدو حقّ می‌دهد با اجرای شریعت خدا حکومت کند. ولی باید خود این ملّت هم بداند که سرچشمهٔ حاکمیّتی نیست که قوانین را مشروعیّت می‌بخشد. بلکه سرچشمهٔ حاکمیّت تنها خدا است و بس ... مردمان زیادی حتّی در میان پژوهشگران مسلمان وجود دارند که به دست گرفتن سلطه و قدرت را آمیزهٔ سرچشمهٔ سلطه و قدرت می‌سازند. مردمان اصلاً نمی‌توانند حقّ حاکمیّت داشته باشند، بلکه حقّ حاکمیّت ازآن خدای یگانه است و بس. مردمان فقط می‌توانند قوانینی را که یزدان با سلطه و قدرت خود وضع و تعیین فرموده است پیاده و اجراء کنند. چیزی که یزدان آن را وضع و تعیین نفرموده باشد، نه دارای سلطه و قدرت است، و نه مشروع و مقبول است، و یزدان دلیل و برهانی بر حقّانیّت آن نازل نکرده است.

یوسف علیه‌السلام علّت گفتار را این چنین بیان می‌کند که حاکمیّت تنها ازآن یزدان یگانهٔ جهان است. در این راستا می‌گوید:

﴿أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ﴾.

دستور داده است که جز او را نپرستید.

این توجیه را چنان که باید نمی‌فهمیم، مگر زمانی که معنی «عبادت» را بدان‌گونه فهم کنیم که فرد عرب فهم می‌کند، عبادتی که ویژهٔ خدای یگانهٔ جهان است و بس. «عَبَدَ: پرستش کرد» در لغت به معنی: کرنش برد. خضوع و خشوع کرد. خوار و حقیر شد ... است. معنی عبادت در اصطلاح اسلامی، در اوائل کار، انجام شعائر و مراسم دینی نبوده است ... بلکه خود معنی لغوی و واژگانی مراد بوده است ... زیرا زمانی که این آیه نازل گردیده است هنوز چیزی از شعائر و مراسم دینی واجب نشده است تا لفظ عبادت بر آن اطلاق گردد. بلکه در آن وقت مقصود از عبادت معنی لغوی و واژگانی آن بوده است که بعدها معنی اصطلاحی خود را پیدا کرده است و در معنی کنونی به‌کار رفته است. بلکه در آن ایّام مقصود از عبادت معنی لغوی و واژگانی بوده و در مفهوم کرنش بردن و پرستش کردن خدای یگانه، و خضوع و خشوع در برابر او، و پیروی کردن از فرمان و دستور او به کار رفته است، این فرمان و دستور چه مربوط به شعائر و مراسم پرستشی باشد، یا مربوط به رهنمود اخلاقی، و یا مربوط به قوانین و مقرّرات زندگی. چه کرنش بردن و پرستش کردن برای یزدان یگانهٔ جهان در همهٔ اینها، مدلول و مفهوم عبادتی است که خداوند سبحان آن را به خودش اختصاص داده است، و آن را برای کسی از آفریدگانش مقرّر نفرموده است. هنگامی که معنی عبادت را بدین شیوه دانستیم، می‌فهمیم که چرا یوسف علیه‌السلام اختصاص عبادت به یزدان را علّت حکومت کردن و فرمانروائی نمودن کرده است. چه عبادت ـ یعنی کرنش بردن و پرستش کردن ـ برجا و پابرجا نمی‌گردد و انجام نمی‌پذیرد و بجای آورده نمی‌شود، وقتی که حکومت کردن و فرمانروائی نمودن

در دست غیرخدا باشد ... فرقی ندارد چه این حکم و حکومت، حکم و حکومت جبری و قهری جاری در زندگی مردمان و در نظام هستی باشد، و چه حکم و حکومت شرعی ارادی و اختیاری به‌ویژه در زندگی مردمان باشد. زیرا همهٔ اینها حکم و حکومت است و با وجود آن کرنش بردن و پرستش کردن تحقّق حاصل می‌کند و پیاده می‌شود.

بار دیگر می‌بینیم که کسی که با خدا در حکومت کردن و فرمانروائی نمودن به جدال و نزاع برخیزد، این کشمکش و ستیز مجادله و منازعه‌کننده را از دین خارج می‌سازد ـ و این به طور ضروری معلوم از مفهوم آئین اسلام است ـ چه این کار همچون کسی را از عبادت خدای یگانه خارج می‌گرداند ... این هم همان شرکی است که قطعاً مشرکان را به سبب خود از آئین یزدان خارج می‌سازد. همچنین کسانی هم از دین خدا خارج می‌گردند که ستیزه‌کننده و کشمکش‌کنندهٔ با خدا را در ادّعایش سزاوار می‌بینند و برجا و استوارش می‌دارند، و از او اطاعت می‌کنند، و دلشان غصب سلطه و ویژگیهای خدا توسّط ایشان را ناپسند نمی‌داند ... بلی همهٔ اینها در میزان و معیار خدا یکسان است و در ترازوی او همسان.

یوسف علیه‌السلام بیان می‌دارد اختصاص یزدان سبحان به حاکمیّت و فرمانروائی، برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن عبادت، آئین راستین و پابرجا تنها همین است و بس:

﴿ ذٰلِکَ ٱلدِّینُ ٱلْقَیِّمُ ﴾.

این است دین راست و ثابتی (که ادلّه و براهین عقلی و نقلی بر صدق آن رهبرند).

این تعبیری است که بر انحصار دلالت دارد. هیچ دین راست و استواری نیست مگر این دین، دینی که در آن اختصاص یزدان به حاکمیّت تحقّق پیدا می‌کند، برای تحقّق بخشیدن یزدان به عبادت و پرستش.

﴿ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰیَعْلَمُونَ ﴾.

ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حقّ این است و جز این پوچ و ناروا است.

چون آنان «لاٰ یَعْلَمُونَ: نمی‌دانند» بر آئین راست و ثابت خدا قرار ندارند. کسی که چیزی را نمی‌داند نمی‌تواند بدان هم اعتقاد داشته باشد و آن را پیاده گرداند و تحقق بخشد ... هرگاه مردمانی یافته شوند که حقیقت دین را ندانند، عقل و واقعیّت به ما می‌گویند که ممکن نیست همچون کسانی را مسلمان نامید و گفت: آنان پای‌بند و پیرو این آئین هستند، و نادانی و ناآگاهی ایشان برای آنان عذر و بهانه‌ای می‌گردد تا صفت اسلام را بدیشان داد و خلعت آنان را بر تن ایشان چست کرد. زیرا نادانی و ناآگاهی پیش از هر چیز چنین صفتی را از ایشان سلب می‌کند. چون اعتقاد به چیزی فرع اطّلاع و آگاهی از آن چیز است ... منطق عقل و واقعیّت این است ... بلکه منطق بدیهی بودن آشکار و پدیدار نیز همین است.

واقعاً یوسف علیه‌السلام با این واژه‌های اندک و روشن و قاطع و روشنگر، همهٔ نشانه‌های این آئین را، و همهٔ ارکان و اصول این عقیده را به تصویر کشید. همچنین همهٔ پایه‌ها و ستونهای شرک و طاغوت و جاهلیّت را سخت تکان داد و به لرزه درآورد.

قطعاً طاغوت در زمین وقتی که پدیدار می‌گردد، ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیّت را ادّعاء می‌کند که ربوبیّت است. یعنی حقّ بنده گرداندن مردمان در برابر امر و قانون خود، و به کرنش و پرستش واداشتن ایشان در

برابر اندیشه و قانون خود. چراکه طاغوت وقتی که این کار را در جهان واقعیّت به دست می‌گیرد آن را ادّعاء می‌کند ـ هرچند هم به زبان آن را نگفته باشد. زیرا عمل و کردار، دلیل نیرومندتری از قول و گفتار است.

قطعاً طاغوت برجا و پایدار نمی‌شود مگر آئین راست و ثابت در میان نباشد، و عقیدهٔ خالص از گسترهٔ دلهای مردمان بکوچد. قطعاً طاغوت ممکن نیست برجای بماند وقتی که عملاً در اعتقاد مردمان جایگزین گردیده است که حاکمیّت ازآن خدای یگانه است و بس، زیرا عبادت جز برای خدای یگانه نمی‌شود، و اطاعت از حاکمیّت و فرمانروائی عبادت است، بلکه حاکمیّت دراصل مدلول و مفهوم عبادت است.

تا اینجا یوسف ﷺ به نهایت درسی رسیده است که داده است. در سرآغاز این درس توجّه داد به کاری که دل دو دوست همزندانی او را به خود مشغول کرده بود. در اینجا برمی‌گردد به تعبیر خوابی که دیده بودند و در پایان درس آمده بود. خواب آنان را تعبیر می‌کند تا بر اطمینان ایشان نسبت به گفتارش و چیزهای پیرامون آن بیفزاید و آنان را بیشتر به خود جلب نماید:

﴿ یا صاحِبَیِ ٱلسِّجْنِ، أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً، وَ أَمَّا الآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ ٱلطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ ﴾.

ای دوستان همزندانی من! (اینک تعبیر خواب خود را بشنوید) امّا یکی از شما (که در خواب دیده است که انگور برای شراب می‌فشارد، آزاد می‌گردد و دوباره ساقی مجلس می‌شود و) به سرور خود شراب می‌دهد، و امّا دیگری (که در خواب دیده است که نان بر سر دارد و مرغان از آن می‌خورند، آزاد نمی‌گردد و) به دار زده می‌شود و پرندگان از (گوشت) سر او می‌خورند.

معیّن نکرد که مژده مخصوص کدام یک از آن دو است، و سرنوشت بد مخصوص کدام. تا دلسوزی و مهربانی خود را نشان داده باشد، و در این باره گرفتاری هم برایش پیش نیاید. ولی بدیشان تأکید کرد و به صراحت گفت که حکم بر این رفته است و قضای خدا چنین است و چنین هم خواهد شد. از گفتهٔ خود مطمئنّ است و از روی دانشی صحبت می‌کند که یزدان بدو ارمغان داشته است:

﴿ قُضِیَ الأَمْرُ الَّذي فیهِ تَسْتَفْتِیانِ ﴾.

این چیزی است که از من دربارهٔ آن نظر خواستید و قطعی و حتمی است.

کار از کار گذشته است و فرمان بر این رفته است، همان‌گونه می‌شود که خدا مقدّر فرموده است. یوسف که بیگناه زندانی شده بود، و شاه بدون بررسی و پژوهش دستور داده بود او را زندانی کنند، و گناه او تنها این بود که برخی از چاکران و اطرافیان شاه چه‌بسا سخن‌چینی و بدگوئی کرده باشند و حادثهٔ زن عزیز مصر و حادثهٔ زنان مجلس را وارونه جلوه داده باشند، همان‌گونه که عادت این چنین کسانی و رسم این چنین جاهائی است، یوسف خواست کار و بار خود را به گوش شاه برساند تا راجع به کار و بار او پرس و جو کند:

﴿ وَ قالَ لِلَّذي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُما: ٱذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ ﴾.

(یوسف خطاب) به یکی از آن دو که می‌دانست آزاد می‌گردد گفت: مرا در پیش سرور خود (یعنی شاه مصر) یادآور شو (و شرح حال مرا بدو بگو. باشد که از زندان رهایم کند).

حال و وضع و حقیقت کار مرا در پیش سرور خود و حاکم خود بازگو کن، سرور و حاکمی که قانون او را گردن می‌نهی و حاکمیّت او را می‌پذیری. چون قانون او

را گردن می‌نهی و حاکمیّت او را مـی‌پذیری، او رَبّ، یعنی خداوندگار تـو است. چـه رَبّ بـه مـعنی آقـا و فرمانروا و چیره و قانونگذار است ... در ایـن مسأله، تأکید معنی ربوبیّت در اصطلاح اسلامی است. از جملهٔ چیزهائی که قابل ملاحظه است ایـن است کـه شـاهانِ سلسلهٔ چوپانان همچون سـلسلهٔ فـرعونیان، در گـفتار ادّعای ربوبیّت نمی‌کردند، و همچون فرعونیان خود را منسوب به خداگونه‌ای یا خداگونه‌هائی نمی‌نمودند. و از سیما و نمادهای ربوبیّت چیزی نداشتند مگر حاکمیّت ... حاکمیّت، در معنی ربوبیّت، نصّ بشمار است.

در اینجا روند قرآنی از معنی پیدا کردن تعبیر خـواب سکوت می‌کند، و نمی‌گوید که کار چنان شد که یوسف تعبیر کرده بود. در اینجا محلّ خالی و شکافی را باقی می‌گذارد. از همین محلّ خالی و شکاف درمی‌یابیم که همهٔ این امور صورت گرفته است. آن کسی که یوسف گمان می‌برد نـجات پـیدا مـی‌کند نـجات یـافت، ولی سفارش یوسف را عـملی نکـرد. چـون درسـی را کـه یوسف بدو داده بود فراموش کرد، و ذکر خدای خود را از یاد برد وقتی که به مـیان ازدحـام زنـدگی قـصر و سرگرمیها و بی‌خبریهای آنجا برگشت و بـه جـنجال و هیاهوی دوبارهٔ همچون محیطی افتاد. لذا یوسف و کار یوسف را نیز فراموش کرد.

﴿ فَأَنْسَاهُ ٱلشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ ﴾.

امّا اهریمن آن را از یادش ببرد کـه در پـیش سـرورش بازگو کند.

﴿ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴾.

لذا یوسف چند سالی در زندان بماند.

ضمیر مستتر در «لَبِثَ: ماند» بـه یـوسف بـرمی‌گردد. خدای او خواست بدو بیاموزد که چگونه دست از همهٔ اسباب و علل بردارد و به سبب یگانه‌ای چنگ بزند. با دست بنده‌ای و با سببی که به بنده‌ای مرتبط گردد نیاز یوسف را برآورده نکرد. این هم به علّت گـزینش او و احترام بدو بود. بندگان مخلص باید که مـخلصانه ازآنِ خدا گردند، و زمام امور خود را تـنها بـدو سـپارند و تسلیم دارند، و بگذارند یزدان سبحان گامهای ایشان را به هر سوئی که خودش خواست بـردارد. هـنگامی کـه برابر ضعف بشری در سرآغاز کار از انتخاب ایـن راه ناتوان شدند، خداوند سبحان ایشان را وادار به سپری کردن این راه می‌کند، تا از روی اطاعت و خشنودی و علاقه دوباره آن راه را بشناسند و مزهٔ خوشیهای آن را بچشند و در راستای آن بمانند و بروند ... بدین وسیله فضل و لطف ایزد مـنّان بـر ایشـان بـه تـمام و کـمال می‌رسد.

❁

اکنون ما در مجلس شاه هستیم. شاه خوابی دیده است که او را اندیشناک و هراسناک کرده است. تعبیر آن را از درباریان و چاکران و کاهنان و غیبگویان درخواست می‌کند:

﴿ وَ قَالَ الْمَلِكُ: إِنِّي أَرىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ[1]، وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ يَابِسَاتٍ. يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ، إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ.[2] قَالُوا: أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ، وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ﴾.

شاه (مصر) گفت: من در خواب هفت گاو چاق را دیـدم که هفت گاو لاغر آنـها را مـی‌خوردند، و هـفت خـوشهٔ سـبز و (نـارس، و هـفت) خـوشهٔ خشک (و رسـیده) را

۱- عِجاف از عَجَف است که پیدایش استخوانها براثر لاغری است.
۲- تَعْبُرُونَ: یعنی به نهایت آن می‌رسید و مآل آن را یاد می‌کنید.

دیدم (که خشکها بر سبزها می‌پیچند و آنها را نابود می‌کنند). ای بزرگان! (علماء و حکماء) اگر خوابها را تعبیر می‌کنید (و در این فنّ سر رشته دارید) نظر خود را دربارۀ خوابم برایم بیان دارید. گفتند: (این خواب از زمرۀ) خوابهای پریشان و پراکنده است (و جزو اوهام و خیالات آشفته‌ای است که معنی ندارند) و ما از تعبیر (این‌گونه) خیالپردازیها آگاه نیستیم.

شاه تعبیر خواب خود را درخواست کرد. درباریان او که از چاکران و کاهنان و غیبگویان تشکیل شده بودند از تعبیر آن خواب درماندند. یا احساس کردند که این خواب بیانگر رخداد بدی است و نخواستند آن را رودرروی شاه بیان بکنند، همان‌گونه که شیوۀ درباریان و اطرافیان شاه است. آنان چیزهائی را بیان می‌کنند و اظهار می‌دارند که حاکمان و فرماندهان را مسرور سازد و مایۀ شادی خاطرشان شود، و چیزهائی را پنهان می‌دارند و نمی‌گویند که مایۀ نگرانی و هراس حاکمان و فرماندهان گردد. از این خواب چیزی نگفتند و دربارۀ آن دم نزدند. تنها گفتند این خواب:

﴿ اَضْغَاثُ أَحْلاٰمٍ ﴾.

(این از زمرۀ) خوابهای پریشان و پراکنده است (و جزو اوهام و خیالات بی‌سر و ته و آشفته‌ای است که معنی ندارند).

یعنی این خواب، آمیزه‌های اوهام و خیالات ایشان است و خواب تامّ و کاملی نیست که بتواند تعبیر داشته باشد.

﴿ وَ مٰا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلاٰمِ بِعٰالِمِينَ ﴾.

و ما از تعبیر (این‌گونه) خیالپردازیها آگاه نیستیم.

آمیزه‌ای از خاطره‌ها و خیالهای بی‌سر و ته است و بیانگر چیزی نیست!

اکنون که از خوابهای سه‌گانه، یعنی خواب یوسف، و خواب دو یار همزندانی یوسف، و خواب شاه آگاه شده‌ایم و دیده‌ایم هر بار تعبیر آنها خواسته شده است و بدانها اهمّیّت داده شده است، از محیط و فضای آن زمان به طور کلّی در مصر و در خارج از مصر، در ذهن تصویری پدید آمده است ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ و برای ما معلوم گردیده است که موهبت و عطائی که خدا به یوسف داده است، متناسب با روح و فضای زمان خود او بوده است ـ همان‌گونه که ما از معجزات پیغمبران دریافت می‌کنیم ـ آیا این کار، یعنی تعبیر خوابها معجزۀ یوسف بوده است؟ جای این پژوهش و بررسی در این کتاب فی ظلال القرآن نیست. پس بگذار هم اینک سخن از خواب شاه را تکمیل کنیم!

در اینجا بود که یکی از دو یار همزندانی یوسف، آن کسی که نجات یافته بود، و اهریمن یاد پروردگارش را از خاطر او زدوده بود، ناگهان یوسف را در چرخۀ گیر و دار قصر و در میان غوغای درباریان و سر و صدای فشردن انگور و تهیّۀ عرق و شراب به یاد آورد ... در اینجا بود که آن دوست همزندانی یوسف، کسی را به خاطر آورد که خواب او و خواب دوست همزندانی او را تعبیر کرده بود و تعبیر آن تحقّق پیدا نموده بود:

﴿ وَ قٰالَ الَّذِي نَجٰا مِنْهُمٰا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ[1]: أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴾.

کسی که از میان آن دو (نفر زندانی، از زندان) نجات یافته بود و بعد از مدّتها (سفارش یوسف را) به یاد آورد، گفت: من شما را از تعبیر چنین خوابی مطّلع می‌گردانم. مرا بفرستید (تا آن جوان یوسف نام را ببینم که او در این کار ماهر و استاد است).

۱- «بَعْدَ أُمَّةٍ ...»: پس از مدتی از سالها یا زمانها ... یعنی: مجموعه ... مقصود تعدادی از سالها میان سه تا نه سال است.

من شما را از تعبیر آن خواب آگاه می‌سازم. مرا بفرستید ... در اینجا پرده فرومی‌افتد، تا پرده در زندان برای یوسف و این دوستش به کنار رود و از او کسب خبر از تعبیر خواب کند:

﴿ یُوسُفُ ـ أَیُّهَا ٱلصِّدِّیقُ ـ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ، وَ سَبْعِ سُنْبُلاَتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یَابِسَاتٍ، لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ ﴾.

ای یوسف! ای بسیار راستگو! از تعبیر خواب، ما را آگاه کن که (شاه دیده است:) هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را خورده‌اند، و هفت خوشهٔ خشک، و هفت خوشهٔ سبز (به هم پیچیده‌اند و رسیده‌ها نارسها را تباه کرده‌اند)، تا این که من به سوی مردم برگردم (و تعبیر تو را برای ایشان بیان دارم). امید است که آنان (تعبیر خواب را) بدانند و (با علم و فضل تو آشنا شوند).

ساقی مجلس شاه یوسف را با لقب «صِدّیق» مخاطب قرار می‌دهد که به معنی راستگوئی است که بسیار راست بگوید و بسیار درست باشد. چراکه قبلاً خودش این راستگوئی و راستکاری را دربارهٔ او آزموده است.

﴿ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ ﴾.

از تعبیر خواب، ما را آگاه کن که (شاه دیده است: هفت گاو لاغر) هفت گاو چاق را....

ساقی مجلس شاه، کلمات شاه را به طور کامل بیان داشت، زیرا تعبیر آنها را می‌خواست. او در نقل واژه‌ها دقیق بود. روند قرآنی هم آنها را بار دیگر ثبت و ضبط کرده است تا این دقّت را نخست نشان دهد، و بعد از آن این تکرار با تعبیری که بلافاصله پس از آن می‌آید در کنار یکدیگر قرار گیرند:

ولی سخن یوسف در اینجا تعبیر مستقیمِ صِرف نیست. بلکه تعبیر است و به همراه آن دلسوزی و رهنمودِ به آینده‌نگری و مبارزه با عواقبِ آن خواب است. این سخن، کامل‌تر از تعبیرِ صِرف است:

﴿ قَالَ: تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأْباً ﴾.

(یوسف) گفت: باید هفت سال پیاپی (با تلاش هرچه بیشتر، گندم و جو) بکارید.

یعنی: هفت سال متوالی و پشت سر هم. این سالها هفت سال سرسبز و خرّمی است که با گاوهای چاق بدانها اشاره گردیده است.

﴿ فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ ﴾.

و آنچه را که درو می‌کنید (جز اندکی که می‌خورید) در خوشهٔ خود نگاه دارید.

یعنی آن را در خوشه‌های خود نگاه دارید، تا آن را از بید و سائر حشرات و تأثیرات جوّی درامان بدارید.

﴿ إِلاَّ قَلِیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ ﴾.

جز اندکی که می‌خورید.

آن مقداری را که می‌خورید از خوشه‌ها بیرون بیاورید و از پوسته‌ها جدا کنید. بقیّهٔ دیگر را برای سالهای دیگری نگاه دارید که خشکسالیهائی است که با گاوهای لاغر بدانها اشاره شده است.

﴿ ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ ﴾.

پس از آن (سالهای خوش) هفت سال سخت درمی‌رسد (و قحطی می‌شود).

هیچ کشت و زرعی در آن سالها نخواهد شد.

﴿ یَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ ﴾.

(این سالهای سخت) آنچه را که به خاطرشان اندوخته‌اید از میان برمی‌دارند.

انگار این سالهای سخت خودشان می‌خورند هرآنچه را برای آنها ذخیره و اندوخته شده است و بدانها تقدیم

گردیده است به سبب اشتهای پرخوری و گرسنگی فراوانی که دارند.

﴿ إِلاَّ قَلِیلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴾.

مگر مقدار کمی را (که برای بذر) محفوظ می‌نمائید.

یعنی مگر اندکی را که از آن محصولات نگاه می‌دارید و مراقبت و محافظت می‌نمائید از یکباره غورت دادن و بلعیدن آن سالها.

﴿ ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ ﴾.

سپس، بعد از آن (سالهای خشک و سخت) سالی فرامی‌رسد که بارانهای فراوان برای مردم بارانده و به فریادشان رسیده می‌شود و در آن شیرهٔ (انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها و دانه‌های روغنی) را می‌گیرند (و به نعمت و خوشی می‌افتند).

یعنی بعد از آن، این سالهای سخت و شدید و خشک به پایان می‌آید، سالهائی که به سوی آنچه در سالهای پرنعمت و سبز و خرّم اندوخته‌اید و انبار کرده‌اید می‌روند. پس از پایان گرفتن این سالها سال خوشی سرمی‌رسد، با کشت و زرع و آب به فریاد مردمان رسیده می‌شود، و تاکستانها رشد می‌کنند و مردمان شیرهٔ آنها را می‌گیرند و شراب تهیّه می‌کنند. کنجد و کاهو و زیتون ایشان فراوان می‌شود و از آنها روغن تهیّه می‌کنند.

در اینجا ملاحظه می‌کنید که این سال خوش و پرنعمت در خواب شاه رمزی در مقابل آن نیست و اشاره‌ای بدان نرفته است. در این صورت بیان همچون سالی در پرتو علمی است که یزدان به یوسف آموخته است، و یوسف ساقی شاه را بدان مژده می‌دهد تا به شاه و به مردمان خبر خوش آن را برساند و بگوید که نجات از خشکسالی و قحطی و گرسنگی با فرارسیدن سالی انجام می‌پذیرد که پرنعمت و خوشی و برکت است.

❁

در اینجا هم روند قرآنی به صحنهٔ بعدی می‌پردازد. میان دو صحنه شکافی و جای خالی برجای می‌گذارد تا خیال حرکت و جنبشی را تکمیل کند که در میان بوده است و انجام گرفته است. بار دیگر پرده از مجلس شاه کنار می‌رود. روند قرآنی تعبیر خوابی را که ساقی برای شاه روایت کرده است، و همچنین چیزی را که دربارهٔ یوسفی گفته است که خواب را تعبیر کرده است، حذف می‌کند، و از زندانی شدن یوسف و اسباب و علل آن و حالی که او در آن بسر می‌برد چیزی نگفته است ... روند قرآنی همهٔ اینها را از صحنه حذف می‌کند، تا نتیجهٔ آن را بشنویم که رغبت و شور شاه برای دیدن یوسف، و فرمان احضار یوسف در پیشگاه او است:

﴿ وَ قَالَ ٱلْمَلِکُ: ٱئْتُونِی بِهِ ﴾.

شاه گفت: یوسف را به پیش من بیاورید.

برای بار سوم، روند قرآنی جزئیّات تفصیل اجراء فرمان را حذف می‌کند. امّا یوسف را می‌بینیم که به قاصد شاه پاسخ ردّ می‌دهد، قاصدی که او را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که او همان ساقی شاه است که نخستین بار به پیش او آمده بود، و یا مأمور اجراء است که عهده‌دار این چنین کاری گردیده است. می‌بینیم یوسف زندانی که زندانِ او به درازا کشیده است، عجله‌ای برای بیرون رفتن از زندان نشان نمی‌دهد پیش از تحقیق و روشن شدن قضیّهٔ وی، و روشن شدن حقّ و حقیقت موقعیّت او، و اعلان پاکی او در حضور دیگران از همهٔ سخن‌چینیها و نیرنگها و تهمتهائی که در دل تاریکیها راجع بدو کرده‌اند و زده‌اند ... خدایش او را پرورده

است و آموزش داده است. این پرورش و آموزش به دلش آرامش و ایمان و اعتماد و اطمینان بخشیده است. این است که شتاب‌زده و شتابگر نیست.

تأثیر تربیت ربّانی کاملاً روشن است در فرق میان دو موقعیّت: موقعیّتی که یوسف در آن به چاکر شاه می‌گوید:

﴿ أُذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ ﴾.

مرا در پیش سرور خود (یعنی شاه مصر) یادآور شو (و شرح حال مرا بدو بگو. باشد که از زندان رهایم کند).

﴿ اَرْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱللاَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ﴾.

به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟

(یوسف/۵۰)

میان این دو موقعیّت فرق بسیار زیادی است.

﴿ قَالَ: اَرْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ: مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱللاَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ؟ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴾.

گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است.

یوسف فرمان شاه را با این درخواست خود ردّ کرد، تا شاه از کار و بار او اطمینان پیدا کند. خواستار آن شد که در کار زنانی که دستهای خود را بریدند تحقیق شود ... با این قید، یادآور حادثه و شرائط و ظروف آن و نیرنگ برخی از زنان در حقّ برخی دیگر در این واقعه، و بعد از آن نیرنگ زنان در حقّ خودش گردید ... خواستار آن گردید که این تحقیق در غیاب او باشد تا حقیقت حال آن‌گونه که هست جلوه‌گر آید، بدون این که او در دفاع و جدال مسأله دخالت کند ... همهٔ این کارها بدان خاطر بود که یوسف به خود اطمینان داشت و پاکی و بیگناهی خویش را می‌دانست. مطمئن بود که حقّ و حقیقت مدّت زیادی پنهان نمی‌ماند و خوار و حقیر نمی‌گردد.

قرآن از یوسف استعمال واژهٔ «رَبّ» را با مدلول و مفهوم کامل آن نقل می‌کند، نسبت به خود یوسف، و نسبت به قاصد شاه که به پیش او آمده است. چه شاه «رَبّ» و خداوندگار این قاصد است، به علّت این که حاکم و فرمانروای او است، و وی در برابر سلطه و قدرت شاه کرنش می‌برد و از فرمان او اطاعت می‌کند. خدا هم «رَبّ» و خداوندگار یوسف است، به علّت این که حاکم و فرمانروای یوسف است، و او در برابر سلطه و قدرت خدا کرنش می‌برد و از فرمان او اطاعت می‌کند.

قاصد برگشت و از آنچه دیده و شنیده بود به شاه خبر داد. شاه زنان را حاضر آورد و از ایشان بازخواست و بازجوئی کرد ـ روند قرآنی این بخش را حذف کرده است تا آن را از چیزهائی برداشت کنیم که به دنبال آن می‌آیند ـ :

﴿ قَالَ: مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ؟ ﴾.

(شاه بدیشان) گفت: جریان کار شما ـ بدان‌گاه که یوسف را به خود خواندید ـ چگونه است؟ (آیا به شما گرائید و خواستِ شما را پاسخ گفت؟).

«خَطْب: پیشامد»: کار بزرگی که دربارهٔ آن گفتگو می‌شود. پیشامد ناگوار ... انگار شاه بررسی و پژوهش لازم را کرده است و پیش از این که با زنان رویاروی شود پیشامد ایشان را فهمیده است و از آن اطّلاع کامل

پیدا کرده است. در همچون اموری کار هم بر این روال است. معمولاً در این احوال و اوضاع، عادت چنین است و چنین می‌طلبد، تا شاه راجع بدان امور و شؤون روشن شده باشد و مستدلّانه با مسائل برخورد کند، و پیش از شروع پرسش و پاسخ دربارۀ قضایا شرائط و ظروف را خوب بداند و نیک بشناسد. زیرا شاه با آن زنان رویاروی می‌گردد و اتّهامِ بدیشان را مطرح می‌کند، و به قضیّه‌ای اشاره می‌کند که نسبت بدانان مهمّ و پرسروصدا است:

﴿ مٰا خَطْبُكُنَّ إِذْ رٰاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ؟ ﴾.

جریان کار شما ـ بدان‌گاه که یوسف را به خود خواندید ـ چگونه است؟.

از این سخنان، چیزهائی را می‌فهمیم که آن روز در جشن مهمانی و پذیرائی در خانۀ وزیر گذشته است، و زنان به یوسف چه گفته‌اند و به چه چیزی اشاره کرده‌اند و گوشه زده‌اند و باکنایه درخواست نموده‌اند، و چگونه اظهار شیفتگی و دلباختگی و کامجوئی و کامخواهی کرده‌اند و به تحریک و ترغیب او پرداخته‌اند، تا بدانجا که به مرز وصال و زناشوئی نزدیک گردیده‌اند. از این واقعه می‌توانیم تصویری از محیط و مردان و زنان را پیش چشم داریم و متوجّه شویم حتّی در آن روزگارانِ کهنِ تاریخی چه چیزهائی بوده است و شده است. چه جاهلیّت همیشه جاهلیّت است. هروقت و هرکجا خوشگذرانی و رفاه بوده است، و کاخها و چاکران بوده‌اند، سستی و بی‌بند و باری و فسق و فجورِ منعمانه و ثروتمندانه غوغا نموده است و جامۀ اشراف و نجیب‌زادگان را به تن کرده است!

چنین می‌نماید در همچون رویاروئی با اتّهام در بارگاه شاه، دیگر مجال و فرصتی برای انکار کردن باقی نمی‌ماند:

﴿ قُلْنَ: حٰاشَ لِلّٰهِ! مٰا عَلِمْنٰا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ﴾.

گفتند: خدا منزّه (از آن) است (که بندۀ نیک خود را رها کند که دامن طهر او به لوث گناه آلوده گردد!) ما گناهی از او سراغ نداریم.

این حقیقتی است که انکار آن دشوار است، حتّی برای آن‌گونه زنان خوشگذران. کار و بار و وضع و حال یوسف آن اندازه روشن و معلوم بوده است که جدال و ستیزی راجع بدان درنگرفته است.

در اینجا بود که زن عزیز مصر که دل در گرو یوسف داشت و از او نومید شده بود، ولی نمی‌توانست از عشقی که بدو داشت خود را نجات دهد و رهائی بخشد، جلو می‌آید. جلو می‌آید تا آشکارا همه چیز را بگوید:

﴿ قٰالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ: الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ. أَنَا رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ. وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّٰادِقِينَ ﴾.

زن عزیز (مصر) گفت: هم اینک حقّ آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم (ولی نیرنگ من در او نگرفت) و او از راستان (در گفتار و کردار) است.

زن عزیز مصر بر این مطالب چیزهائی افزود که نشان می‌دهد هنوز دل او از ترجیح دادن و برتر نهادن یوسف نبریده است، و چشم امید به نگاهی و سلامی و کلامی از جانب یوسف دوخته است، بعد از آن همه سال و زمانی که گذشته است! همچنین چیزهائی گفت و نمود که می‌رساند عقیدۀ یوسف به دل او راه پیدا کرده است و ایمان آورده است:

﴿ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي كَيْدَ الْخٰائِنِينَ ﴾.

این (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نبودن او را برای خود

مغتنم نمی‌شمرم و) بدو خیانت نمی‌کنم، و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه باطل و بیهوده می‌گرداند).

این اعتراف و چیزهائی که گذشته از آن روند قرآنی آنها را در اینجا با واژه‌های الهامگرانه‌ای به تصویر می‌کشد، اشاره به فعل و انفعالات و احساساتی دارد که در فراسوی واژه‌ها نهفته‌اند، همان‌گونه که پردهٔ نازک چیزهائی را می‌نمایاند که در فراسوی آن قرار دارد. البتّه این معانی و مفاهیم، با رفعت و حشمت و زیبا و گیرا، بیان می‌گردد:

﴿أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾.

این من بودم که او را به خود خواندم (ولی نیرنگ من در او نگرفت) و او از راستان (در گفتار و کردار) است.

گواهی کاملی بر پاکی و بیگناهی و راستی و درستی یوسف است. زن عزیز مصر اهمّیّت نمی‌دهد پس از این اقرار و اعتراف، بر سر او چه می‌آید و چه چیزی دامنگیر او می‌گردد ... آیا تنها حقّ و حقیقت است که این زن را به این اقرار و اعتراف آشکار و گویا در پیشگاه شاه و در حضور درباریان وامی‌دارد و برمی‌انگیزد؟

روند قرآنی به انگیزهٔ دیگری اشاره دارد، و آن این است که مرد مؤمنی که به زیبائی و دلربائی جسمانی این زن ننگریسته است و اهمّیّت نداده است، او آرزو دارد که حالا بدو احترام بگذارد و وی را گرامی دارد. برای او احترام بگذارد و وی را گرامی دارد، بدان خاطر که در وقت نبودن یوسف ایمان آورده است و راستی و درستی نموده است و دربارهٔ او خیانت نکرده است و بلکه امانت را از هر جهت نگاه داشته است:

﴿ذٰلِکَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ﴾.

این (اعتراف من) بدان خاطر است که (یوسف) بداند من در غیاب (او، جز حقّ نمی‌گویم و نبودن او را برای خود مغتنم نمی‌شمرم و) بدو خیانت نمی‌کنم.

سپس این زن به تلاش و کوشش و برگشتِ به فضیلتی که یوسف آن را دوست می‌داشت و ارج می‌نهاد، به پیش می‌رود و می‌گوید:

﴿وَ أَنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي كَيْدَ الْخٰائِنِينَ﴾.

و خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند (و به هدف نمی‌رساند، و بلکه باطل و بیهوده می‌گرداند).

در بیان این احساسات پاک، گام دیگری را پیش می‌نهد و می‌گوید:

﴿وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّي، إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بیگناه نمی‌دانم) چرا که نفس (سرکش طبیعتاً به شهوات می‌گراید، و زشتیها را تزیین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). بیگمان پروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است.

این زن، عاشق گردیده است و دوست داشته است. زنی است که مردی را بزرگ و سترگ می‌داند، مردی که این زن در جاهلیّت و اسلامیّت خود دلش آویزهٔ او گردیده است و بدو تعلّق خاطر پیدا کرده است. این زن کارش به جائی رسیده است که دلش در گرو سخنی از لبان او است، یا در گرو گذر خیال خوشی است که بر دل آن محبوب گریزان نسبت بدین عاشق خرامان گذشته است

و گویا کم‌ترین میلی بدو پیدا کرده است!

بدین منوال و بر این روال، عنصر انسانی در داستان جلوه‌گر می‌آید، داستانی که تنها به خاطر هنر روایت نشده است. بلکه نقل آن برای عبرت و اندرز و پند انجام پذیرفته است. این داستان روایت شده است تا مسألهٔ عقیده و دعوت را مورد بحث و تحقیق قرار دهد، و با تعبیر هنری تپشهای احساسات و تکانهای وجدان را زیبا و دلربا و لطیف و شفّاف ترسیم کند، آن هم در رخداد کاملی که در آن همهٔ انگیزه‌ها و همهٔ واقعیّتهای موجود در زوایای همچون انسانهائی که در سایهٔ چنین محیطی می‌زیند و عوامل چنین محیطی در آنان مؤثّر واقع می‌افتد، هماهنگ و همآوا است.

در اینجا است که رنج زندان و رنج اتّهام پایان می‌گیرد. از این پس زندگی یوسف خوش و خرّم به پیش می‌رود. آزمایش یوسف از این به بعد با برخورداری از آسایش و نعمت است، نه با گرفتاری و ناداری و شدّت.

بدین‌جا که می‌رسیم، در این جزء فی ظلال القرآن بازمی‌ایستیم، و داستان راه خود را در جزء بعدی ـ ان‌شاءالله ـ درپیش می‌گیرد.

پایان جزء دوازدهم

پس از این جزء سیزدهم است و با این فرمودهٔ یزدان سبحان آغاز می‌گردد:

﴿ وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّي ... ﴾.